# دفتر هفتم: علم انیّت و هویت

**۲۰۰۱- ارواح عاشورائی حق (دهگانه) در جریان نزولش در جان آدمی موجب ده مقام و مرتبه آدمیت و خلافت است و نیز ده درجه از علم تأویل اسماء و کلمات و ده درجه از علم تجلی، تسبیح و تنفیس، روح و بیان، نسخ و مسخ، قائمیت و قیامت که منجر به ده درجه از انیّت و هویت است و خلق جدید!**

**۲۰۰۲- همانطور که امام علی(ع) خود را ظهور و رجعت آدم اول در دور هفتم از ادوار هفتگانه آدمیت می نامد که تا قیامت در هر دوری بازمی گردد و در هر کسی که بخواهد تجلی می کند به مصداق این کلام الهی که: بالا برنده درجات و صاحب عرش، روح را بهر یک از بندگان که بخواهد القاء می کند تا روز دیدار را هشدار دهد! و سپس می فرماید که منم آن روح! بنده نیز در نخستین هزاره پس از پایان هزاره محمدی، برپا کننده قیامت آدم هفتم و مهیا کننده ظهور آدم هشتم برای دور هشتم هستم که سرآغاز یک دور چهارصد هزار ساله حاوی هفت آدمیت دگر و برتر است.**

**۲۰۰۳- این ارواح دهگانه که در صورت آدمی همان ده امام از حسن مجتبی تا حسن عسکری هستند بر این بنده نازل و قائم گشته اند. زیرا امام علی(ع)، امام مطلق و حاوی این هر ده روح می باشد که در ده امام بعد از خودش بصورت واحدی رخ نموده است و آنگاه در امام دوازدهم و در غیبتش قائم گردیده است. یعنی مهدی همان قائم تمام و کامل علی(ع) است. ولی قائمیت مهدی در شیعیان برگزیده در هر عصری رخ نموده اند که دوازده مهدی عجمی هستند که نخستین آنها حلاج و دوازدهمین آن منم که مهیا کننده ظهور قائم محمدی می باشم که برپا کننده قیامت آدمیت هفتم است بقدرت روح القدس که روح هفتم است که کل هفت زمین و آسمان را در آدمیت هفتم تأویل و متجلی می نماید به نطق الهی که همان روح القدس می باشد.**

**۲۰۰۴- و ما نیز که این روح هفتم یعنی روح القدس را از نور قائم آل محمد به سال ۱۳۷٤ دریافت نمودیم تاکنون به همین روح مشغول تأویل جهان آخرالزمان و بشر آخرالزمان بوده ایم که غایتش تأویل و تجلی خود امام زمان است که ظهور انسان کامل و آدمیت هفتم است و ختم کننده این دوران!**

**۲۰۰۵- ما برپا کننده قائمیت عقلانی- عرفانی- قرآنی- جهانی قائم آل محمدیم به علم قرآن و بیان و تأویل روح القدس که از آن حضرت یافته ایم! و لذا مجموعه معارف ما در هر امری به امر امامت و امام شناسی آخرالزمان منتهی میشود. و این انیّت و هویت آدمی- الهی ماست!**

**۲۰۰۶- انیّت به معنای ماهیت ذاتی منحصر به فرد و احدی- صمدی و لم یلد- لم یولدی و لم یکن له کفواً احدی هر بشر آخرالزمانی است که بر آدمیت خود به معنای خلافت الهی وارد شده است در درجات! پس این انیّت عین هویت است و نه منیت و انانیت! و نور این انیّت هوئی از امام زمان و قائمان و اولیای اوست.**

**۲۰۰۷- اگر آدمیت جز خلافت الهی بشر نیست پس ارکان وجودیش همان ارکان اربعه سوره توحید است. سوره توحید، بیانگر تجلی الهیت از آدمیت است که تمام و کمالش از علی(ع) و قائم آل محمد بارز شده و می شود. و هر بشری به درجه ای که بر این ظهور وارد می شود بر آدمیت وارد شده است و در غیر اینصورت بر ابلیس و هویت شیطانی وارد می شود و بین این دو راهی باقی نمی ماند در آخرالزمان! و اینست انیّت: خود الهی یا خود ابلیسی! خود هوئی یا خود منی! خلافت یا عداوت!**

**۲۰۰۸- همانطور که بشریت شیطانی آخرالزمان مظهری از یک مسخ مثالی است که میلیاردها فتوکپی از یک نسخه ابلیسی – تکنولوژیکی است آدمیت الهی مظهری از مثل اعلای احدی خداوند بر زمین است که دوتایش هم شبیه همدیگر نیست! و این بی شباهتی حاصل تجلیات غیر مکرر الهی از انسان است و خلق جدید و بدیع!**

**۲۰۰۹- "آنانکه خداوند, ایمان را بر دلهایشان نوشته و بواسطه روحی از خود یاریشان نموده همان حزب خدایند و حزب خدا رستگار است." قرآن کریم- این مؤمنان واقعاً صاحب روح و روحانی دارای ایمانی مکتوب در قلوب خویشند یعنی ایمانی که به علم روح خوانده می شود خواندنی بی پایان همچون خواندن قرآن و کتاب وجود در هفت بطن آن! و اینانند اهل رستگاری! زیرا "فلاح" به معنای رهائی و پرواز و خروج و عروج از هر بند و جبری است و این بقدرت روح است که در دل تأویل می شود به آیات و بینات الهی در کتابش که هر یک آیه و بینه ای از وجود مؤمن است و او را به انیّت ذات و هستی فی نفسه و متکی به خود و خودکفا (صمدی) و بی همتا می رساند در هفت طبقه جان و آسمان به یاری هفت روح که نازل می شود و سه روحی که جهت رجعت و عروج به یاری می آیند. اینانند حزب الله که جمله عارفانی روحانی و تأویلگران کتاب وجود و قرآن کریم می باشند یعنی همان "ذلک الکتاب" (آن کتاب) در قرآن! و برپا کننده قائمیت آل محمد در جوامع بشری و معرّف امامان زمان که صاحبان و عاملان اصلی این ارواح هستند. و همه اینها از برکات وصف ناپذیر غیبت امام مهدی(عج) است.**

**۲۰۱۰- همانطور که مکرراً نشان داده ایم برترین راز و حکمت نبوت محمدی امر خاتمیت است و برترین سرّ و حقیقت ولوی هم غیبت امام دوازدهم است که متأسفانه در طول تاریخ همواره فقط تعداد اندکی از این دو راز بزرگ آخرالزمان آگاه بوده اند و مابقی مسلمین از شیعه و سنی آنرا انکار کرده اند بخصوص در سطح فقها و حکام غاصب اسلامی! که این انکار از طریق تکفیر ابواب، حجت ها و مهدی های دوره غیبت صورت گرفته است از همان سرآغاز غیبت که با تکفیر و تقتیل حلاج و یارانش آغاز شد با کودتائی که در اتحاد عباسیان و آل بویه رخ نمود همانطور که قبلاً شرحش گذشت! و این همان انکار و تکفیر آدمیت آخرالزمانی بود بواسطه تبدیل ائمه هدی به فقها و علمای اخباری و سپس تعطیل ولایت امام زمان در شیعیان! که این کودتا موجب تطهیر و تقدیس سلاطین فاسق و ظالم به پشتوانه فقاهت توریه ای گردید از عباسیان تا آل بویه و غزنویان و سلاجقه و تیموریان تا عثمانیان و صفویان و الی آخر! که این فقهای شیعه و سنی متحداً در دربارهای سلاطین به اصطلاح شیعه و سنی مشغول تکفیر شیعیان امامیه و علویان انقلابی بودند و این سلاطین هم تحت عنوان خلیفه رسول الله یا نائب امام زمان به قتل عام این شیعیان صاحب روح میپرداختند به جرم غالی و قرمطی و رافضی و باطنی و تعلیمی و حروفی و تناسخی و امثالهم!**

**۲۰۱۱- اگر انیّت همان هویت و حیات و هستی فی نفسه و خودبخودی و خودکفاست پس از نور وجود حق تعالی میباشد که عقل و علم محض و خلاق و بدیع است که اسوه هایش امامان هستند. و این همان تنها علت عمری حبس و زجر و بالاخره شهادتشان بوده است بی آنکه کمترین دعوی حکومت داشته باشند که این امر هم برای عباسیان بدیهی شده بود. عباسیان، انیّت ائمه را مستمراً یکی پس از دیگری در حبس و حصر می داشتند و نسل به نسل صبر و تحملشان کمتر شد و لذا امامان در هر نسلی عمرشان کوتاهتر گردید تا امام دوازدهم که از همان بدو تولد غایب گشتند و بسیاری بر این باور بودند و هنوزهم هستند که امام دوازدهم به محض تولدش کشته شده است زیرا مادر آن حضرت در زندان عباسی زایمان نموده بود تحت نظر پزشکان حکومتی! در حالیکه امام زمان نیز همچون ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع) به معجزه الهی به دنیا آمدند و زنده ماندند. خود این بنده نیز همچون همه شیعیان، تا قبل از دیدار آن حضرت هیچ باور قلبی و خلاقی به وجود ایشان نداشتم جز آنچه که از راه وراثت باور داشتم که هیچ خاصیتی هم ایجاد نمی کرد جز رخوت و بی تفاوتی و فرافکنی مسئولیت انسانی خویش در قبال ظلم و ظلمت! تا با این دیدار بود که به نوری از انیت و هویت امام نائل گشتم و بناگاه احساس کردم که هستم و به تازگی به وجود آمده و زنده شده ام و برای این بودن به هیچ غیری کمترین نیازی ندارم جز پروردگارم که همان انیّت من است.**

**۲۰۱۲- البته عشق علی(ع) در خانواده ما بطرزی شدید همواره جریان داشته است از مادر و پدر تا پدر بزرگ و مادر بزرگم و تا جد بزرگمان خان جان بطرز شاخصی گزارش شده و در فامیل ما زبانزد است. که این عشق علی و آل او نه**

**از نوع درویشی مشهور و نه از نوع قمه زنی معروف و نه از نوع فقاهت معذور که از نوع زهد انقلابی و عدالت جوئی بوده است و لذا مردان خاندان من همه جوانمرگ و شهیدند و بنده مسن ترین فرد این خاندان و نیز تنها مرد باقی مانده آن هستم! من نیز از کودکی انقلابی بودم که با دکتر شریعتی به اوجش رسیدم و با فوتش که قرین پیروزی انقلاب بود انقلابیگری من فروکش کرد و متوجه انقلابی دگر و برتر شد و آن انقلاب آخرالزمانی مهدی بود بخصوص اینکه در همان نخستین ایام پیروزی انقلاب می دیدم که هیچیک از آرمانهای انقلاب محقق نخواهد شد (همچون همه انقلابات عصر ما) الا اینکه به انقلاب جهانی مهدی ملحق شود! و من به پیشوازش رفتم و مورد سرزنش همه دوستان انقلابیم قرار گرفتم با اتهاماتی همچون مطلق گرائی، نیهیلیزم، عافیت طلبی و التقاطی گری و غیره! و بلکه تدریجاً به من مشکوک شدند و محاصره و خانه نشینم کردند که تا به امروزه ادامه یافته است بهمراه دستگیریها و پرونده سازیهائی به بهانه های گوناگون و گاه مضحک! ولی این حصر و خانه نشینی بزرگترین لطف و نعمت الهی بوده است که ارتباطم را جز با فقرا و تباه شدگان و درمانده ترین افراد و اقشار اجتماعی، محروم و ممنوع کرده است. و این همان قلمرو رسالت عرفانی بنده بوده است یعنی رسالت در درک اسفل السافلین! و این همان کفر بشریت است و ته دیگ جهنم که کل جوامع بشری بر روی آن قرار دارد و سنگ زیرین آسیاب دهر است و مبنای همه زلزله های قائمیت و قیامتهای آخرالزمان! و من در این طبقه از بشریت بود که همه کلاسهای درس آخرالزمان شناسی و امام شناسی و خودشناسی و خداشناسی را گذراندم و مردم شناسی عرفانی! و بتدریج کشف کردم که این جماعت همان قشری از مردم هستند که محل زندگی ائمه هدی و مورد توجه آنان بودند بخصوص امامان آخر! من در قلب ظلمت و شقاوت آخرالزمان زیسته ام و در مهد اشد ممسوخیت ها و نابودگیها! جماعتی که میتوان درباره شان ادعا کرد که اگر کل بشریت روی زمین ایمان آورند و هدایت شوند محال است که اینان کمترین تکانی بخورند. من عمری را با این جماعت زیسته ام یعنی کسانی که کمترین امیدی به آدم شدنشان نیست. بنده آدمیت را در میان چنین گروهی از مردم کشف کرده ام یعنی از مطلق لا اله و لا آدم! و این نیز یکی از اتهامات اخیر بنده بوده است که چرا همه اطرافیان بنده کافر مطلق هستند! در حالیکه حتی بواسطه آثار مکتوب بنده هزاران نفر که هرگز آنها را ندیده ام بیدار شده و زندگیشان زیر و رو گشته و از صدها امراض و فلاکت نجات یافته اند بر حسب مکاتباتی که با من داشته اند. این تناقض عظیم برای خود بنده نیز تا سالها، یک معمای کمرشکن بود. اینک به یقین می بینم که من همه عمرم را در قلمرو عدمیت محض زیسته ام تا از عدم، وجود یابم! همانطور که عمده مکاشفات و مشاهدات غیبی و ماورای طبیعی بنده با حضور چند تن از این کافران و اشقیای مطلق رخ نموده است که گاه قصد جانم را داشتند. روزی یکی از همین کافران شقی که گوئی کفرش ترکی برداشته بود بمن گفت: شما چقدر بدبخت و تنهائی! من در همه عمرم آدمی بیکس تر از شما ندیده ام! شما دیگر کی هستی؟ ... و بعد زد زیر گریه و بکلی دگرگون شد و سرنوشتش زیر و رو گشت! در دلم گفتم: ای بیمار تو دیگر چقدر بدبختی که این بدبخت از بدبختی تو دلش به رحم آمد و شقاوتش شکست! پس بدبختی من خیلی هم بی ارزش نیست و می تواند گهگاهی بعضی از بدبختها را خوشبخت کند!... از این نوع ماجراها در زندگی بسیار داشته و بلکه همه زندگانیم مملو از این داستانهاست. پس شما هم از بدبختی های خودتان خیلی مأیوس نباشید چه بسا آدمی از غایت بدبختی بناگاه بدبختی اش می شکند و خوشبخت می شود. این ماجرا را تعریف کردم تا مپندارید که راه و رسم آدم شدن همه اش هم کشف و کرامات عرفانی و آسمانی است. بنده آسمان را در ظلمات دوزخ کشف کرده ام! و بهشت را در درک اسفل و نور را در اشد تاریکی و امام را در میان کافرترین آدمیان و لقای رب را در کنار کسانی که قصد جانم را داشتند! و بیهوده نیست که اینسان دیالکتیکی گشته ام! من خرد دیالکتیکی را به تجربه زندگی معنویم کشف کرده ام نه در فلسفه و منطق! در اینجا دیالکتیک دیگری قابل ذکر است و آن راز دیالکتیکی جاذبه کافرترین و خودپرست ترین افراد مفلوک در ته دیگ درک اسفل نسبت به معارف ماست که هسته مرکزی این معارف همین انیّت و هویت الهی بشر و الهیت بالقوه انسان است که به آنی آنان را از غایت ذلّت به اوج عزّت میرساند ولی پس از مدتی دوباره به ذلّتی شدیدتر بازمی گرداند چرا که حاضر به تقوا و جهاد و معرفت نفس نیستند و اصلا نیازی به آن احساس نمی کنند چرا که اینک خود را خدا میدانند!! ایشان فرق بین الهیت بالقوه و بالفعل را درنمی یابند و نمیخواهند که دریابند. این همان تحریف و واژگونسازی عقل پس از بیداری است: پس از آنکه آگاه شدند به عمد عقل خود را تحریف نمودند و شیطان هم امر را بر آنان مشتبه ساخت! قرآن کریم-**

۲۰۱۳- و آدمیت و هویت و انیّت الهی در انسان مخلوق فنای خود و گذشتن از هر چه خودی برای بیداری و نجات غیر بخصوص غیری که دشمن قسم خورده تو هستند، می باشد. که این همان سرآغاز پیدایش آن ایمانی است که خداوند با دستانش در دل می نویسد و روحی که در این دل می دمد که همان "آه" است که اصلش "ها" است که اسم ذات احدی اوست و مؤمن اینگونه در دلش، خدای را یاد می کند و بدینوسیله انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و مخلصین را در خود می یابد و با آنها محشور و رفیق می شود که برترین همه آنها ابراهیم خلیل است که ظهور کامل روح الایمان و نور تأویل آن است. هرچند که اساس روح الایمان از آدم(ع) است و روحی که خداوند برای نخستین بار در بشری دمیده و علم اسماء را در دلش نوشته است ولی می دانیم که حضرت آدم(ع) در بهشت دچار غفلت و نسیان و معصیت شد ولی ابراهیم(ع) حق این ایمان و روح را به تمام و کمال ادا نمود و لذا قرآن کریم وی را "اوّاه" می نامد یعنی آه کش بزرگ و مدام! کسی که خود و همه علایق و عشق های خود را به امر خدا و برای بیداری خلق قربانی کرد: پدرش را، دو همسر و پسرش را، و خودش آواره بیابانها شد! در یک کلام یعنی دلش را قربانی کرد به تمام و کمال و چنین دلی می توانست ایمان و روح و علم تأویل اسماء را در خود بپروراند و حفظ کند و به آسمان هفتم عروج نماید. اینست آدمیت و انیّت الهی!

۲۰۱٤- پس آدمیت مخلوق همزیستی مرسلانه و آگاهی بخش با شقی ترین و جاهلترین مردمان است که کانون عدمیت و عدم پرستی هستند. و انسان مؤمن و صاحب رسالت در این اقامتش در عدمیت درک اسفل مردمان است که به غایت عبودیت میرسد و به آدمیت آفریده می شود: نیافریدیم انس و جن را الا برای عبودیت خود! قرآن-

۲۰۱۵- پس عبودیت و فنا یک امر فلسفی یا خیالی نیست که بطور تلقینی و تصنعی پدید آید تحت الشعاع باورهای کلامی و عرفانی و ریاضت های فرمالیستی آنگونه که در بسیاری از علما و فقها رایج است آنگاه که از شقاوت علوم ظاهری به تنگ آمدند تازه بسراغ فلسفه و مراقبات مصنوعی می روند و متأسفانه بسیاری از علمای شیعه نیز به دام این نوع سلوک عرفانی افتاده اند که معجونی از فلسفه یونانی و ریاضت ها و تمرینهای یوگائی است از نوع آنچه که در علامه طباطبائی و برخی از پیروانش گزارش شده است که مصداق تمام و کمال التقاط است. و عجبا که این مرحوم و برخی شاگردانش در عصر ما از بانیان تکفیر التقاط نسبت بهر کس و فکری بودند که به آنها انتقادی روا می داشتند. زیرا التقاط علاوه بر اینکه یک مفهوم و اتهام فلسفی رایج در فلسفه ارسطو است و مترادف چنین معنائی در اسلام وجود ندارد حتی کاربرد این اتهام در نزد کاربران اسلامی – ایرانی آن بسیار ناپخته و نامربوط است. زیرا التقاط فلسفی به معنای درهم آمیختن و مخلوط کردن امری مفهوم با امری نامفهوم در درون یک نظام فکری، عقیدتی یا فلسفی است نه بهم آمیختن مفاهیم گوناگون از مکاتب و مذاهب گوناگون که این عین صواب و هدایت است در قرآن کریم: هدایت شدگان حقیقی کسانی هستند که به همه سخنان گوش می دهند و بهترین آنها را برمی گزینند! که این گزینشی مفهومی است نه مصنوعی! ولی بهم آمیختن ایده های فلسفی یونانی با تمرینات مراقبه یوگائی آنهم تحت عنوان عرفان اسلامی و شیعی عین التقاط و ترکیب امور مفهوم و نامفهوم است: زیرا میدانیم که مراقبه در نزد علامه طباطبائی یک مقوله کاملاً فنی در مکتب یوگای هندی بود بمعنای تمرکز ذهنی یا بصری بر روی یک کلمه یا شیء! و این معنا مطلقاً در عرفان و سنت عرفان اسلامی گزارش نشده و اثری از آن در قرآن و سنت نیست و مهمتر از آن این آمیزشی کاملاً نامربوط و نامعقول و کاملاً تفننی و بازی با هوش و حواس است. این بازیها در آئین ابراهیم حنیف و عرفان علوی محلی از اعراب ندارد: دین خالص و احسن اینست که روی خود را تسلیم روی خدا کنید و فطرت خدا همانست که بشر را بر آن آفریده است و در این سنت هیچ تغییری نیست- قرآن کریم! و ما نه تنها مخالف گردهمائی و تفاهم مفاهیم دینی و علمی و عرفانی و فلسفی از مکاتب و مذاهب گوناگون نیستیم که خود از بانیان آن بوده ایم بلکه مخالف آمیزش فرمالیستی معقولات با مجهولات هستیم و آمیزش نامفهوم و فرمالیستی آداب و شعائر و ایده ها! ولی متأسفانه چنین التقاط هائی در طول تاریخ اسلام رخ نموده که حاصلش جز شرک و بطالت و فساد و الحاد نبوده است همچون التقاط کلامی فلسفه یونانی و حکمت اسلامی یا التقاط عرفان علوی با آداب و الفاظ نامفهوم و تأویل ناشده عرفان هندو! که منجر به غرب زدگی علمی و شرقی زدگی عرفانی شده است و از اسلامیت و ایرانیت جز عناوین و شعارهای توخالی باقی نگذاشته است که باقی مانده این دو التقاط در عصر ما یکی تکنولوژی است و دیگری درویشی گری و عرفانهای هندی! که مرحوم علامه طباطبائی و شاگردانش محل تلاقی و تجمع این دو هستند که این التقاط تکنولوژیکی- درویشی را فلسفه

اسلامی و شیعی می خوانند! رساله ولایت نامه از علامه طباطبائی که یک بیانیه نهائی از عرفان شیعی تلقی شده در پایان تنها مراقبه عرفانی که توصیه می کنند تمرکز ذهنی و بصری بر روی الفاظ و اشیاء است. و اینست مراقبه و باطن گرائی و معرفت نفس شیعی! آنگونه که برخی از شاگردان نزدیک ایشان نیز گزارش می کنند خود علامه هم ساعتها و روزها بر روی برخی از اشیاء مثل درخت، سنگ یا گلی تمرکز می کردند. این همان مدیتیشن یوگای هندی است که دو فرم ذهنی و بصری دارد. علامه در رساله مذکور نیز توصیه می کنند که فرد می تواند مثلاً بر روی حرف "آ" در ذهن خود تمرکز کند و غیره! یکی از مریدان و مقلدین سلوک علامه که یک طلبه میانسال بود جهت مشاوره و درمان اختلال هوش و حواسش به بنده رجوع کرده بود و دانستم که این بنده خدا چند سال با این نوع تمرکز و به اصطلاح مراقبه، دچار نسیان و هذیان و فلاکت روحی گشته است تحت عنوان عرفان ناب شیعی!؟ وقتی یکی از بزرگترین مفسران شیعی قرآن در عصر ما در سلوک عرفانی خود به آداب هندی رجوع می کند تکلیف دیگران روشن است و بیهوده نیست که امروزه شاهدیم که صدها هزار نفر در دام انواع عرفانهای هندی و سرخ پوستی و روسی و انگلیسی در کشور ما دچار شیطانپرستی شده و بسیاری هم بکلی دیوانه گشته اند. این طلبه بیمار پس از بهبودی اعتراف می کرد که صدها طلبه دیگر را می شناسد که همچون او دچار همین مشکلات و اختلالات روانی شده اند و مقتدای اکثر آنها هم علامه بوده است و اصلاً توجیه و تقدیس عرفان حلقه هم بدلیل تشابهاتی است که از نسخه های عرفانی علامه ارائه می کنند و بر همین اساس سائر عرفانهای جعلی هم قابل توجیه و اسلامیزه میشوند مثل عرفان اوشو و اکنکار و دیگران! متأسفانه اکثر فرقه های درویشی شیعی دچار چنین التقاط و شرکهای ویرانگر شده اند و بدتر از آن اینکه حتی فقها و علمای رسمی متمایل به عرفان اکثراً این شرکها را پذیرفته اند همچون علامه حسن زاده آملی و پیروانشان! و متأسفانه اکثر اینها دچار جنون و شیطانزدگی می شوند و این وضعیت ویرانگر و مالیخولیائی خود را مکاشفات عرفانی و ارتباط با ملکوت تصور می کنند و ادعای وحی و امثالهم! در حالیکه به تسخیر اجنه و شیاطین درآمده اند. این گزارشی از طلبه های بیمار و دیوانه ای است که به بنده رجوع کرده و پس از بهبودی خود به این حقایق اعتراف نموده اند. همه این حقایق فجیع دال بر این واقعیت است که مسلمین و شیعیان آخرالزمانی فاقد یک حکمت و آئین اصولی عرفان و معرفت نفس متکی بر قرآن و سنت و عترت هستند.

۲۰۱۶- قصد ما طرد و لعن عرفانهای سائر مذاهب و اقوام بشری نیست بلکه سخن از التقاط فنی و ایده آل فاقد هر معنا و مفهوم توحیدی و وحدت وجودی است که با مبانی خاص عرفان شیعی و قرآنی خوانائی معنوی نداشته باشد. می دانیم که مذاهب هندو دارای موفقیتهای شگرفی در نظامهای عرفانی خود بوده اند که از نظر ما بعنوان عرفان اسلامی و شیعی، اکثراً فاقد هر اعتبار و ارزش معنوی و انسانی و الهی هستند و کاربری اکثر این موفقیتها هم شیطانی است که در عصر جدید در میان مادی گرایان و ماجراجویان و شیادان و مفسدین طرفداران کثیری در جهان یافته است از جمله در جامعه ایران!

۲۰۱۷- امروزه به لحاظ معنوی جامعه روحانیت و طلاب علوم دینی ما در مهلکترین مخاطره تاریخی قرار گرفته اند و اگر مسئولین امر هر چه سریعتر فکر و راه درستی اتخاذ نکنند این جامعه که قرار بوده مهد پرورش و تولید اسلامیت و تشیع و اخلاق و فقاهت و فرهنگ اهل بیت عصمت(ع) باشد در آستانه سقوط در آغوش شیطان است که یکی از مهلکترین این شیاطین هم عرفانهای دجالی این دوران است و بنده اخطار میدهم که طلاب حوزه های علوم دینی را دریابید تا نابود نشده و تبدیل به اولیای شیطان نگشته اند. بنده موارد زیادی از این نمونه ها را به عینه دیده ام که گزارش تباهی روانی و اخلاقی و عقلی این طلاب هر انسان مسئولی را از وحشت دچار موت می کند و همین قدر که گفتیم مشتی نمونه خروار است. البته منظور ما از راه حل، برخوردهای فیزیکی و فیلتری و امثالهم نیست که هر چه بدبختی فرهنگی در جامعه ما محصول چنین برخوردهای غیر فرهنگی بوده است. و حداقلش اینست که اگر خود حرفی برای گفتن ندارند بگذارند آنان که حرفی برای گفتن دارند با مردم در میان بگذارند و آنان را به زندان نفرستند.

۲۰۱۸- عرفان، علم روح، معرفت نفس، شناخت آخرالزمان و پدیده های نو به نو آن در رأس نیازهای انسان مدرن و بخصوص علما و طلاب علوم دینی قرار دارند. آنهائی که با شکستن قلمها و سرها، و بستن و دوختن دهنها و حذف فیزیکی و شخم زدن فرهنگ جامعه می خواستند جامعه را یکراست به بهشت بفرستند امروزه شاهدند که حوزه های

علوم دینی ما به تسخیر شیطان درآمده است و آقازاده های خودشان تبدیل به اولیاء شیطان و نوابغ جرم و جنایت شده اند به برکت فقاهت توریه ای و مصلحتهای مقام و نظام! و حالا شاهد ظهور حجت الاسلامهای هالیوودی و اوشوئی و حلقه ای و اکنکاری و حقوق بشری هستیم هزار هزار! شاید این هم از محصولات پشت پرده فقاهت توریه ای باشد که ما از درکش عاجزیم!

۲۰۱۹- آن دورانی که شبانه روز مشغول براندازی التقاط و عرفانهای غیر ناب بودند بنده از یکی از علمای مشهور و صاحب منصب پرسیدم: حاج آقا حال آن معرفت توحیدی و عرفان ناب را جوانان ما از کجا بیابند؟ گفت: اگر نماز و روزه و شرعیات را درست انجام دهند اسلام و عرفان ناب خودبخود پیدا می شود! اینگونه بود که بناگاه چشم باز کردیم و دیدیم که جوانان و دانشجویان و طلاب ما گروه گروه اوشوئی و دون خوانی و حلقه ای و جن گیر و شیطانپرست میشوند و بسیاری از اسلام خروج کرده و بودائی و مسیحی و حتی بهائی شده اند! اگر هیچکس نماز و روزه و شرعیات درست را بلد نباشد طلاب که بلدند پس چرا اینها دچار این فلاکتها شده اند!؟

۲۰۲۰- کسی که نماز و روزه و عبادات و شعائر الهی را فهم نمی کند و پس از عمری از انجامشان چیزی پیدا نکرده است چه در نظرش هر عبادت و فریضه ای در حکم یک سمبل، توتم، تابو، جادو و اسطوره و رمز است پس میرود به انواع دیگر هندی و سرخ پوستی و امثالهم روی می کند تا شاید چیزی گیرش بیاید که البته می آید یک جن یا شیطان مرئی و نامرئی! و این یک پیروزی و کشف بزرگ تلقی میشود پس دنبالش را میگیرد و دست از آداب عبادی و شریعت سنتی و موروثی خود می کشد و با خود میگوید: بالاخره یافتم! این خلاصه اعتراف و درد دل بسیاری از کسانی بوده که برای نجات روح خود از شیطان و اجنه و مالیخولیا، بما رجوع کرده اند. آیا براستی چرا هیچکس از مذهب موروثی خود به هیچ حقیقت ماورای طبیعی نائل نمی شود. زیرا مذاهب موروثی، ظلمات هستند، مرده اند، اصلاً چیزی نیستند الا یک وبال و ریا! این از معجزه انتخاب است به درست یا نادرست! لااکراه فی الدین یعنی از طریق اکراه و ریا و عادت و وراثت هیچ راهی در دین حاصل نمی آید حتی جهنم و شیطان که خود وجهی از دین خدا محسوب می شود وگرنه نیمی از قرآن درباره آن سخن نمی نمود! کسی که جهنم و شیطان را نمی شناسد بهشت و خدا را هم نمی شناسد! پس این شیطان زدگان به دین و هدایت نزدیکترند از کسانیکه نه خدا را می شناسند و نه شیطان را الا به لقلقه کلام! یعنی همه تلاشهای مذبوحانه جهت حفظ و حراست از مذهب سنتی و موروثی و مبارزه با ورود هر عنصر غیر سنتی منجر به شیطانپرستی و جنون نسل های جدید شده است. و این باز هم بهتر از مذاهب موروثی و سنت های مرده و ظلمانی است فقط کافیست که روح و عقل و نوری پدید آید و این نسل ها را بخود آورد تا همین شیطان و اجنه ای را که می پرستند بشناسند که دشمن انسان هستند و فقط با انسان بازی می کنند تا هلاکت کاملش! و می دانیم که مؤمنان اهل معرفت نیز بخش عمده ای از سلوک را مشغول شیطان شناسی نفس خویشند و این اصل و اساس و مقدمه واجب سیر و سلوک است. و کسی که شیطان خود را نشناسد مطلقاً از خداوند بیگانه است و اگر هم کسی را به اسم خدا می خواند و میپرستد در حقیقت همان ابلیس نفس اوست.

۲۰۲۱- دانستیم که آدمیت و خودیت و انیّت الهی انسان بر دو امر استوار است: روح و علم اسماء! و آنکه روحی ندارد (بغیر از روح موروثی از حضرت آدم ابوالبشر) علم اسماء هم ندارد یعنی هیچ چیزی را به اسم حقیقی اش نمی شناسد و همه نامهائی که در حافظه و بر زبان دارد دارای مسماهائی غیر حقیقی هستند پس همه نامهائی که اساس کلام و منطق و شعورند دروغین و واژوی می باشند! و این یک بشر ظلمانی و گمشده و واژگونه است.

۲۰۲۲- ولی آنکه شیطانزده شده در دام اشیای کاذب و موهوم سقوط نموده و در آنها مسخ می شود بخصوص کسانی که آیات و حجتهای الهی را درک نموده و انکار و مکر کرده اند و آنگاه به امر خداوند درب اشیاء بر آنها گشوده میشود (قرآن کریم)- و آنگاه شیطان از سمت همه اشیای محیط زیست آنها را محاصره میکند و به بازی میگیرد. از درب مبلمان، خانه، ماشین، وسائل خانگی، مدرک، میز، لباس، کامپیوتر، تلویزیون، کتاب، حیوانات و ... و حتی همسر و فرزندان و دوستان!

۲۰۲۳- اگر بقول امام صادق جوهره ابلیس از جهل و تجاهل بشر است پس شاهراه ورودش به بشر هم افکار و اعمال و سخنان جاهلانه و نامفهوم است و نیز حقایقی که قبلاً آنرا انکار کرده است (تجاهل)! و نافذترین ورودگاههای ابلیس هم عبادات جاهلانه و غافلانه است که فرد بر آن معرفت و یقینی ندارد. و این راز دیگر شیطانزدگی متشرعین جاهل است که در جوامع اسلامی خودشان را حافظان سنت و وراثت و سلفی گری میخوانند و جز تعبّد حّقی نمی شناسند یعنی عبادات را می پرستند! که این عبادت پرستی و سنت پرستی جاهلانه و سلفی گری شیعی که به هزینه های کلانی به زور تحمیل شده و گاه با خون آبیاری گشته و تقدیس شده است بزرگترین قلمرو سلطه ابلیس بر جوامع شیعی است و ضد انسانی ترین عنصر مذهبی و فرهنگی حاکم بر جامعه!

۲۰۲٤- هر حقی که بزرگتر و متعالی تر باشد مستلزم معرفت و علمی برتر نیز هست که اگر ادا نشود و در سمتش جهاد صورت نگیرد همان حق برتر زمینه رسوخ شیطانی بزرگتر است. اینست که امروزه هولناکترین شیطان از جهان اسلام و بخصوص شیعه برخاسته و مسلمین و شیعیان را شبانه روز سلاخی و تکه پاره می کند! اینست که شیطان بزرگ تمام قدرتش را برای سرکوبی جهان اسلام بکار گرفته است به امر خدا! زیرا شیطان جز به امر الهی بسراغ کسی نمیرود (قرآن)- پس اگر این فلاکت آخرالزمانی حاکم بر جهان اسلام و بخصوص تشیع موجب بخودآئی عقل و عرفان قرآنی و امامی نشود و ابلیس سنت پرستی و عبادت پرستی لعن نگردد و حق امامان ادا نشود و آدمیت و انیّت امام زمانی احیاء نگردد این فلاکت جز هلاکت کامل عاقبتی نخواهد داشت و هیچ دعائی افاقه نمی کند!

۲۰۲۵- و بخصوص ما ایرانیان که به نور ولایت امام زمان و شهادت شهیدان در این فلاکت و مهلکه حاکم بر جهان اسلام تنها جزیره امن باقی مانده بر روی زمین هستیم اگر این شفاعت و رحمت حیرت آور الهی را پاسخی به حق نگوئیم و خدا و رسول و ائمه هدی و امام زمان حیّ و قیوم را بحقشان نشناسیم و حقایق این مکتب را بازیابی و اقرار نکنیم و لبیک نگوئیم پس وای بر ما! و ما در این رساله همه حقایق الهی در دین محمد و آل محمد را یکجا بزبانی عامی و امّی بازگو کرده ایم و وظیفه الهی خود را در این باره به انجام رسانده ایم و همه عمرمان را بر این وظیفه نهاده ایم و خدای را شاهد می گیریم که در بیان حقایق دین آخرالزمان هیچ مصلحتی را درباره خود رعایت نکرده ایم و حقایق را همانگونه که بما رسیده آشکار ساخته ایم و در این جهت هیچ چیزی برای خود در این دنیا باقی نگذاشته ایم! زیرا خداوند خالق چیزی جز پرستش خود را از ما طلب نکرده است که همان کارگاه آفرینش و وجودیابی ماست و او از این پرستش بی نیاز است و پرستش بحق و خالصانه و توحیدی نیازمند علم و معرفتی بحق و خالصانه و توحیدی است. "و نیست مثل مثلش چیزی، و او شنوا و بیناست" قرآن- پس هر چیزی مثل اوست مثلی که دیگر تکرار نمی شود و مثالی ندارد بخصوص آن چیزی که شنوا و بیناست بر احوال و اسرارت! و چنین چیزی جز امام و عارف واصل نیست که حجاب غیرمفارق اوست! پس خداشناسی و خداپرستی محال است الا در شناخت امام مبین و عارفی که نوری از تجلی اوست و بدیع و بی نظیر و بی سابقه و نامکرر است یعنی اهل بدعت!

۲۰۲٦- پس خداوند از هر چیزی قابل شناخت است زیرا بر هر چیزی محیط است (قرآن) ولی فقط در یک چیز قابل پرستش است و آن کسی است که بر احوال و اسرار و سرنوشت تو آگاه و بیناست و بر نیازهای نهانت شنواست در حالیکه خودت از خودت غافل و جاهلی! پس جز خدای امام زمان، خدائی قابل پرستش نیست پس امام زمانت را بشناس تا نجات یابی از قحطی وجود و عدمیت و بی هویتی! خدای را بپرست تا خود شوی، خدای امامت را نه خدای خودت را! خدای خودت جز شیطان نیست، بدان! پس بجای شیطانپرستی خودی در جستجوی وجه رب و امام زمانت باش که مابقی کارهایت همه بیهوده و بلکه مهلک است. انسان بدنیا می آید تا خدای خالق خود را بشناسد و بپرستد تا آفریده شده و وجود یابد. در غیر اینصورت حیاتش در دنیا جز تجربه نابودگی و مرگ و تباهی نیست. و خداوند فقط در آخرالزمان شناخته و خالصانه پرستیده می شود از وجود قائمان و عارفان و برپاکنندگان قیامت آخرالزمان! پس این آخرین مهلت را از دست مده تا موجود شوی نه معدوم!

۲۰۲۷- فقدان هویت یا بحران هویت همان معضله انیّت است که بصورت احساس نابودی و بیقراری مفرط و فزاینده دامنگیر بشر مدرن است که او را در همه فعالیتهای حیاتی و بخصوص اجتماعی و ارتباطیش فلج و ناتوان ساخته است

بخصوص در امر ازدواج و خانواده! ولی متأسفانه عموماً این مسئله را بعنوان فقدان دین و ایمان و عقل فطری و معرفت درک نمی کنند لااقل در مورد شخص خودشان! مشکل اینست که بشر مدرن بخصوص در جوامع اسلامی در خودش کفر و جنون و بی دینی و بی معنائی را درک نمی کند یعنی نمی خواهد که خود را بی ایمان و دیوانه ببیند بلکه این وضعیت را فقط در دیگران تشخیص می دهد که همه دیوانه و کافر و پوچند جز خودشان! از میان همه کسانی که با ما در تماس بوده اند چنین ادعا و احساسی فراگیر بوده است. رهائی از بی پولی و کم شانسی و رفع عذابهای روزمره تنها دلیل رجوعشان به ماست. ما هنوز کسی را ندیده ایم که درد بی ایمانی و بی عقلی و بی ارادگی و بی محبتی داشته باشد و این چیزها را طلب کند و بلکه همه خود را اسوه های این امور می دانند. فقدان این امور و ارزشها در بشر مدرن همان فقدان انیّت و هویت است که کسی آنرا طلب نمی کند زیرا نمی داند که چیست تا طلب نماید زیرا هرگز آنرا نداشته و در کسی هم ندیده است و این ویژگی بشر مدرن و عصر جدید است: قحطی هویت و انیّت! و این قحطی بصورت صدها درد بی درمان بروز کرده است که هر یک معمائی می نماید و صدها تخصص برای این بن بست ها پدید آمده که خود فقط سوداگران بدبختی های بشر مدرن هستند که این بدبختی ها را پیچیده تر ساخته و کلاف سر در گم میسازند و تبدیل به جبرهای گوناگون می کنند تا خود بتوانند بقائی جاوید پیدا کنند و تجارتی جاوید!

۲۰۲۸- هویت و انیّت که گوهره آدمیت است حاصل روح است روحی الهی که از جانب اولیاء و حجت هایش بسوی مردم می رود که از طریق اطاعت و عبودیت تدریجاً علم اسماء در آنها به نطق و معرفت می آید. ولی متأسفانه دریافت کنندگان چنین روحی نیز بسیار بندرت اهل اطاعت می شوند و بلکه این هویت روحانی خود را نیز همچنان صرف امیال حیوانی و نژادی خود می کنند و این بار یک شیطان میشوند و مسخ می گردند زیرا این روح را صرف سلطه و آدمخواری می کنند. تقریباً اغلب قریب به اتفاق کسانی که در ارتباط با ما صاحب روحی گشته اند این قصه را تکرار کرده اند و عاقبت این روح را انکار کرده و عداوت نموده اند چرا که آن را از دست داده اند و در مقاصد شوم خود رسوا و ناکام شده اند. زیرا نخواستند باور کنند که از روح بالقوه تا روح بالفعل و از ذات بالقوه الهی تا ذات فعّال، فاصله از زمین تا آسمان است که این فاصله بقدرت توبه و تقوا و جهاد و معرفت و اطاعت طی می شود نه ادعا و ریاست و دکانداری عرفانی و تحقیر مردمان و تقدیس بولهوسی های خویشتن! و اینست که بجای رسیدن به خدا به شیطان می رسند و شیطان پرست می شوند و اینست راز شیطان پرستی های این دوران که حاصل سوء استفاده از نزول روح در آخرالزمان است.

۲۰۲۹- پس بدان که میل به آدمیت اراده ای فراسوی خیر و شر دنیا و همه محاسبات و معادلات و قراردادهای مادی آن است. آدمیت، عدمیتی است که مهد ظهور اراده و امر الهی بر خلایق است ولی نه به اراده فردی بشر! در اینجا فردیت فنای در جمعیت هستی است. پس اگر کسی پندارد که بقدرت این روح و معارف می تواند یک خودپرست صاحب اراده خارق العاده و معجزه گر باشد یک شیطان است نه آدم!

۲۰۳۰- پس دانستیم که نتیجه آدمیت علم اسماء است که از علم تأویل برمی خیزد که همان علم کشف حقیقت اشیاء است از طریق اسمائی که بر آنها نهاده شده است. و این همان تفکر در موجودات و آیات الهی در جهان است. و امروزه این علم و تفکر در محاصره و مصادره و حبس های گوناگونی قرار گرفته است که در قلمرو دانش و دانشگاه و مدارس عمومی همان ظلمت علیّت حسی – فنی می باشد که سلطانش ارسطو است (لااقل در دوهزار سال اخیر) و این علیت که بانی علوم و فنون تکنولوژیکی و اقتصادی است بزرگترین بت ضد عقلی در نظام تعلیم و تربیت عمومی در جهان است و لذا در نظام آموزش و پرورش در آخرالزمان هیچ علم و اندیشه بدیعی تولید نمی شود الا اینکه مولدش از این نظام طرد و اخراج و متهم می گردد. و اما بت و بزرگترین مانع اندیشه دینی در حوزه های علوم دینی در سراسر جهان اعتقادات تاریخی – روائی – موروثی است. که این هر دو بت تحت حمایت بت برتری بنام استکبار و سلطه سیاسی – اقتصادی حاکم در حکومتهاست که بر کالبد جامعه تزریق می شود به واسطه زر و زور و تزویر! و اما بت و مانع بزرگ دیگری که مانع عقل و علم و تفکر زنده و حق اندیش است در قلب خانواده ها مستقر است که عصاره و تلفیق آن سه بت دیگر است و آن بت نژاد و نژادپرستی می باشد که دارای سه وجه است: علیّت علمی، وراثت مذهبی و استکبار حکومتی! پس ارکان اربعه و بت های اربعه و شیاطین اربعهٔ خصم عقل و علم تأویلی و دشمن آدمیت و انیّت الهی انسان

عبارتند از: ۱- علیّت علمی که اساس آن فلسفه یونانی به رهبری ارسطو است. ۲-علیت مذهبی یا مذهب موروثی که اساس آن به لحاظ تاریخی هم بنی اسرائیل است که مهد خیزش هزاران پیامبر بوده است. ۳- علیت اقتصادی – سیاسی یا استکبار حکومتی که همان طاغوت است که آن دوی دیگر را پوشش می دهد. ٤- علیت نژادی یا نژادپرستی که عشق جنسی – خانوادگی هم خوانده می شود که مهبط و محل تمرکز و اتحاد عملی آن سه بت دیگر است. و این چهار شیطان خصم آدمیت و انیّت و خلق جدید انسان هستند. این چهار علیت خصم هویت فردی و انیّت احدی انسان در اندیشه و احساس و عمل هستند زیرا همه ارزشهای انسانی را علیتی می دانند که مشروط است به غیر خودش و در زنجیر علل و اسباب غیر الهی! و این عین انکار و عداوت با آفرینش تکوینی است که گوهره خلق جدید انسان می باشد که خلقت نوری – روحانی است. که امر "آنی" است و دشمنی جز علیّت ندارد در چهار وجه!

۲۰۳۱- علیّت علمی خصم عقل تأویلی است. علیت مذهبی خصم دین زنده و خدای حیّ و قیوم و پیامبر و امام زنده است. علیت اقتصادی – سیاسی (حکومتی) خصم اراده الهی انسان است که اراده خلاق را تبدیل به اراده مفعول و معلول می کند. و علیت نژادی هم خصم عشق و حیات قلبی است که حیات و هستی تکوینی و صمدی را انکار میکند. این چهار شیطان خصم ارکان اربعه وجود الهی بشر هستند یعنی خصم عقل، روح، اراده و عشق! این همان چهار رکن وجودی در سوره توحید است که دارای چهار شیطان و خصم است که چهار علیت مذکورند! یگانگی (احدیت) که به نور عقل تأویلی و علم اسماء حاصل می آید در نقطه مقابل علیت علمی – فلسفی قرار دارد. بی نیازی(صمدیت) که حاصل روح الایمان است مولد اراده الهی در انسان است و دشمنی بزرگتر از طاغوت و استکبار حکومتی (اقتصادی – سیاسی) ندارد. هویت نژادی (لم یلد و لم یولد) که حاصل خلق جدید تکوینی است دشمنی بزرگتر از نژاد ندارد. و انیّت و بی تائی (و لم یکن له کفواً احد) که همان علم بداء و بدعت و امامت است دشمنی بزرگتر از علیت مذهبی و مذهب موروثی – دهری ندارد. این چهار رکن آدمیت و چهار رکن ابلیسیت ضد انسان است.

۲۰۳۲- علیت و انیّت درست در نقطه مقابل یکدیگرند. علیت متکی به تاریخ گذشته و قدمت و شجره و مشروط به اسباب پیشین و وضع موجود است. ولی انیّت همانطور که از لغتش پیداست از آنیّت و لحظه و الساعه است که از ریشه "آن" می باشد و بیان آنی بودن امور است که همان بدعت و خلق الساعه و تکوین لحظه به لحظه و خلق جدید است که چهار رکن سوره توحید را معنا می کند و تعریف وجود الهی می باشد و حضورش در انسان الهی به درجات تجلی!

۲۰۳۳- و در آخرالزمان که زمان این دوران از بشریت به پایان رسیده هر علیت و پدیده مسبوق به تاریخ موجب سقوط و مسخ در درک اسفل است و هیچ راهی به پیش نمی برد و پیشرفتی را موجب نمی گردد حتی پیشرفت مادی! بلکه همه این پدیده های علیتی – دهری تبدیل به هیزم دوزخ پیروانش می شود از علوم علیتی و مذاهب تاریخی تا فرهنگ و سنن و عواطف نژادی و موروثی!

۲۰۳٤- انّ الله کان علی کل شی محیط: هر آن خداوند بر هر چیزی در مکانیت محیط است. قرآن کریم-
این توصیفی از انیّت الهی در انسان عارف و حاضر است که حضور خداوند را هر آنی و در هر آنی به تجلی و حضوری بدیع و غیر مکرر درمی یابد در درون و از برون! این بیانی دیگر از آیه مشهور است که: و نیست مثل مثلش چیزی! یعنی هر چیزی مظهری از خداوند است ولی نه به مادیت و استمرار در تجلی مداوم و صوری که در مکان چیزها تجسد یابد. این تجلی آنی و ناگهانی و دم به دم و نو به نو و بدیع و غیر مکرر است از هر چیزی! و هر که این معنا را در خود و جهانش دریابد بر قلمرو انیّت الهی وارد شده است که مقام آدمیت و هویت است. یعنی اینکه خداوند در هر چیزی آشکار است ولی نه بمعنای تجسد ثابت و صوری اشیاء آنگونه که در محسوسات درک میشوند. این آشکاری و حضور خداوند در اشیاء به نور انیّت و تجلی و کرامتی بدیع است که حتی دو تا از ظهوراتش همسان و تکراری نیست. یعنی هر چیزی مثلی از اوست بگونه ای که این مثل غیر مکرر باشد و در لحظه ای دیگر و چیز دیگری تمثیل و تکرار نشود. انسان اهل انیّت نیز چنین است و لذا در هر دیداری به هویتی بدیع و نو ظاهر می شود و گوئی که انسانی دگر است در خلق دگر و برتری! فقط خدای چنین انسانی قابل پرستش است که خدای حیّ و قیوم و بدیع است زیرا: "هر آن در شأن دیگریست." قرآن کریم-

۲۰۳۵- تجلّی نامکرر جاودانه از هر چیزی و هر آنی! این همان انیّت خداوند است که ارکان اربعه وجود را در سوره توحید شامل است. ولی خداوند فقط در منظر امام مبین و انسان کامل هر عصری است که اینگونه شناخته میشود. این خدای آدمیت کامل است و مابقی مردم هم خدای را از وجود این کاملان می شناسند و می پرستند و بر قلمرو انیّت آدمی وارد می شوند و وجود می یابند!

۲۰۳۶- ولی برای هر فرد بشری اگر ذره ای ایمان و معرفت و تقوا باشد شهود هر یک از این تجلیات برای ورود به قلمرو انیّت الهی کفایت می کند: خداوند هر کسی را چون هدایت کند برایش بینه ای قرار می دهد– قرآن کریم! و هر یک از این تجلیات شهودی بمعنای یک بینه است که در جان اهل شهود جاودانه می شود و تبدیل به نور تأویل و تعالی و عروج می گردد و کاملش می کند به انیّت!

۲۰۳۷- و هیچ تجلی اِنّی خداوند برای کسی مقدور نمی شود الّا به نور نظر امامی مبین و انسانی کامل! پس هر تجلی برای اهل شهود بایستی وی را به جستجوی وجه رب و سرچشمه اصل این نور بکشاند یعنی جستجوی امام مبین! و این همان جستجوی وجه رب در قرآن است که محور همه آیات می باشد.

۲۰۳۸- "انّ الله کان..." همان نور تجلی آنی خداوند در مکان است که چون بر قلبی بتابد وی را بر آدمیت وارد میسازد و انیّت و بدعت و خلق جدید!

۲۰۳۹- همه مجاهده ها و مراقبه ها و هجرتهای در آفاق و انفس در عرفان شیعی برای الحاق به نور انیّت امام مبین و زنده است هرچند که بدون اقل چنین نوری هم هیچ تلاش معنوی عاقبت به حقی ممکن نمی شود الا اینکه الحاقی به یک خناس عرفانی و دجال فلسفی باشد که امر را بر فرد مشتبه می کند که گوئی به حقی نائل شده است.

۲۰٤۰- شرک که خوره اهل ایمان است در هم آمیختن عملی و استنتاجی مفهوم و نامفهوم است به معنای التقاط و اختلاط امور معلوم و نوری با القائات و وسوسه های ظلمانی نفس اماره و شیاطین و خناسان و ناس است. این در هم آمیختن "من" با او (هو – نور امام) است. فقط در اینجا می توان به ارزش حیاتی و سرنوشت ساز اطاعت بی چون و چرای از پیر و امام هدایت پی برد که تنها راه نجات از شرک است. این "من" است که باید تأویل و تحویل به امر هو شود و نه بعکس! تبدیل هو به امر نفس اماره خود همان وقوع شرک و ابطال است و ضلالت! یعنی انجام کار و اقدامی خودسرانه به اسم پیر و امام و خدا! این عنصر شرک را هم می توان بواسطه به میان آوردن یک احساس و اراده کور از نزد خویشتن بکار برد و یا به یاری یک ایده فلسفی، شرعی، فقهی، علمی، فنی، سیاسی، اقتصادی و امثالهم! اینست که خداند مؤمنین را بمیزان اراده و جهادشان از طریق بلایای ضد علیتی به اخلاص می رساند تا از منیت آنها هیچ باقی نگذارد.

۲۰٤۱- در آخرالزمان انیّت انّانی شیطان در نفوس بشری تلاش می کند خود را عین انیّت الهی معرفی کند: آنهائی که بجای خدا (و به اسم خدا) شیطان را می پرستند و خود را هدایت شده می دانند. قرآن! و این خطرناکترین بی هویتی انسان است که در لباس شرایع پنهان است که "خداوند را به اسمائی می خوانند که بر آن حجتی ندارند" (یعنی امامی حیّ و بینه ای)– قرآن! بدین ترتیب شاهدیم که مرز بین انیّت الهی و شیطانی به لحاظ نشانه ها به موئی بند است. ولی انیّت شیطانی نهایتاً به جنون و فساد آشکار و رسوائی و نسیان و مالیخولیا منجر می شود و فرد عنان شخصیت و زندگیش را از دست می دهد و چه بسا فقط بواسطه داروهای روان گردان و مخدرات مهار میشود.

۲۰٤۲- امروزه شاهدیم که بشر مدرن آخرالزمانی با دریائی از اطلاعات فنی در همه امور زندگانی از بشر عصر حجر هم در ارضای نیازهای غریزی خود عاجزتر است و توان برقراری حداقل رابطه عاطفی با همسرش را ندارد و مثل آب خوردن آدم می کشد و برتر از خود در جهان نمی شناسد به اسم طالبان و تکفیری یا به اسم سرباز و کماندوی آمریکائی! به اسم مسلمان یا مسیحی و بودائی! و اینست که شاهد غوغای سیطره و رونق محرکهای جنسی در سراسر

**جهان هستیم از داروها، فیلمها و موسیقی و غیره! و این نه سقوط از آدمیت که حتی سقوط از حیوانیت است چرا که: آنان را دلی نیست و روحی نیست و هویتی نیست!**

**۲۰۴۳- عصر رجعت و تأویل آخرالزمانی مطلقاً ربطی به بازگشت به سنت های فرهنگی و عبادی و اخلاقی و مذهبی و ملی ندارد و از جنس سلفی گری نیست. اینکار را صهیونیزم و فراماسونی هم انجام می دهد و شیطانپرستی های مدرن! همه اینها به نمادهای اساطیری بازگشته و حتی به سبک افسانه ها به قربانی انسانها به پای این نمادها می پردازند. سلفی گری سنی و شیعی و ارتدکسی و کاتولیکی و زرتشتی و مانوی و هندی و صهیونیستی و فراماسونی و تکفیری جملگی ماهیتی واحد دارند و نبردشان جز نبرد شیاطین در حیطه سلطه جهانی نیست که همواره در قبال ظهور حق، متحدند! هرگاه که حلاج یا حسن صباحی رخ نماید همه اینها متحد می شوند همانطور که در تاریخ همواره اینگونه بوده است. همانطور که دیدیم در قبال این آدم های دوران، شیعه و سنی و یهود و مجوس و عباسی و فاطمیان و شاهزادگان ایرانی و فقها و متصوفه و ترکان همه متحد گشتند در تکفیرشان! در حالیکه تا قبل از این در قبال همدیگر مشغول نبرد بودند. یعنی همه اینها بر علیه رجعت و بدعت الهی و خلق جدید انسان و تأویل و تجلیات حق از انسان، متحدند! رجعت حقه امامیه، بدعت و ظهور حقیقت عرصه تنزیل است و نه تکرار سنت های تنزیلی اعصار نبوتها! رجعت، تکرار تاریخ گذشته نیست که این عبث است و مالیخولیا! رجعت، ظهور حقیقت انبیای سلف در آخرالزمان است بهمراه ظهور بطالت اقوام مسخ شده اعصار کهن در ظرف دوزخ تکنولوژیها!**

**۲۰۴۴- به بیانی دیگر علم تأویل و تجلی، تسبیح و تنفیس، نسخ و مسخ و آدمیت و الهیت و انیّت حاصل تعقل در احکام الهی و شریعت و معارف توحیدی و اسرار قیامت است تا سر حد درک و تصدیق و تقدیس امر الهی در خلق دو عالم!**

**۲۰۴۵- وقتی ماهیت و ماحصل حکومتهای فقاهتی و حقوق بشری و لیبرالی و کمونیستی در عصر ما در سراسر جهان یکسان است و اقوام و مللی هم که در سیطره این نظامهای متفاوت و متضاد عقیدتی زیست می کنند در عمل و آرمان و نیازهای زندگیشان یکسانند و در همه این حکومتها و ملتها همه ارزشها ختم به پول و تکنولوژی میشود و همه اعتمادها و امنیت ها معطوف به بیمه ها و تسلیحات و سرکوبگری است و دروغ، آخرین مصلحت و سیاست است، پس همه مذاهب و مکاتب و ایدئولوژیها در آخرالزمان یکی هستند و دعواها فقط بر سر قدرت و سلطه است و دعوای بین الفاظ و عناوین تقدیس کننده این وضعیت در خدمت افراد و گروههاست. و آدمیت در جائی خارج از همه این نظامهای مادی و معنوی قرار دارد! آدمیت برای کشف و بقای خود بایستی از همه این ارزشهای حاکم بر آخرالزمان رها گردد و اگر کسی توانست در خارج از همه حمایتها و بستگی های علمی و فنی و بهداشتی و درمانی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و ملی و مذهبی و نژادی و ارتباطی حاکم بر جوامع بشری برای خود حیات و هستی و معنائی بیابد بی تردید آدمیت را می یابد که همان انیت الهی است تحت نور ولایت امام زمان و اولیایش که همان الحاق به فطرت الهی خویشتن است.**

**۲۰۴۶- جهت حفظ و حراست از حداقل معنای آدمیت در خویشتن در سیطره همه جانبه شیاطین انس و جن و آریل و ذر، در غوغای فزاینده فتنه های آخرالزمان و تسخیر شدگیها و مسخ ها بایستی از تمامیت این تمدن شیطانی در همه اشکال و عناوین آن، نومید گشت و دل و ذهن را از این سیطره بیرون کشید و به خداوند توکل و اعتماد نمود که در چنین روزی جز وجه الهی پناهگاه و یاوری نیست. و تا زمانیکه هنوز کمترین امیدی به چیزی در متن این تمدن وجود دارد نجاتی ممکن نیست. خروج از ماده و معنا، علوم و فنون، فرهنگ و هنر، بهداشت و درمان، حکومت و سیاست، اقتصاد و معیشت، بیمه و بانک، تعلیم و تربیت، مذهب و عرفان، انقلاب و ضد انقلاب، مرگ و زندگی و بود و نبود این تمدن حاکم بر جهان مدرن از شرق تا غربش و از شمال تا جنوبش! و اتفاقاً خطرناکترینش معنویات این تمدن آخرالزمانی هستند یعنی هنرها و علوم انسانی و سینما و عرفانیات رنگارنگ و اسلامیات و مسیحیات قدیم و جدید و انقلابیاتش! این همان خروج از برای خداست که چهارده قرن پیش از این علی(ع) ما را از آن خبر داده است و صدها حدیث در این باب از رسول خاتم و ائمه هدی وارد شده است که مطلقاً مورد توجه علمای اسلامی عصر ما نیست زیرا قبل از هر چیزی خودشان را زیر سئوال می برد. این خروج برای نجات آدمیت است برای نجات حداقل عقل و ایمان و**

وجدان و فطرت و عزّت و شرف و عصمت و بلکه حداقل حیوانیت خویش! "و خروج نتوانید کرد الا به یاری سلطانی" قرآن- سلطانی که قدرتش ورای زمانه است.

۲۰۴۷- ما اینک حدود بیست سال است که شبانه روز درباره حقیقت آخرالزمان و قیامتهای فرارونده آن در افراد و جوامع بشری سخن می گوئیم و قبل از ما در سراسر جهان هیچکس از حقایق و اسرار و معانی این پدیده در باطن انسان و جهان و زمین و آسمان و تاریخ بشری و تمدن مدرن سخن نگفته است و مفاهیم الهی و بشری و قرآنی و تاریخیش را تبیین نکرده است و متأسفانه تا به امروز نیز هنوز نشنیده ایم که فرد یا گروهی بطور علمی و عقلی و دینی و عرفانی در این باب تحقیق و تألیفی کرده باشد الا در حد حادثه نگاری و یا حدیث پردازی آنهم از وجه شبهه و انکار و بازی و ماجراجوئی های اطلاعاتی و خبری و تفاسیر سیاسی! گوئی آخرالزمان نیز برای بسیاری تبدیل به یک سوژه تجاری و دیپلماتیک شده و از آن در جهت منافع حزبی و سیاسی و اقتصادی خود بهره می برند. و اما در کشور ما که کشوری شیعی است و در مرکزیت این واقعه قرار دارد و بیشترین اخبار و احادیث در این باب را میداند و در اختیار دارد بیشترین انکارها پدید آمده است و آخرالزمان از نظر اکثر دولتمردان و علمای دینی ما بیشتر به نوعی دسیسه بین المللی از جانب صهیونیزم و امپریالیزم تلقی می شود و از رسانه ملی ما تبلیغ میگردد تا مبادا کسی این بزرگترین حادثه دوران را باور کند! از این منظر بهتر می توان به ماهیت مسلمانی و شیعه گری این نوع آقایان پی برد! و می دانیم که در رسانه های اکثر کشورهای جهان مستمراً برنامه ها و سخنرانیهائی درباره آخرالزمان پخش می شود و فضای مجازی آنها هم مملو از این اخبار شده است الا در کشور ما و رسانه های ما که بکلی ممنوع است. و جالبتر اینکه این اواخر مصاحبه های طولانی یکی از عرفای استرالیست حکومت روسیه پوتینی چندین بار در رسانه ملی ما پخش شده است که پوتین و روسیه را منجی آخرالزمان معرفی می کند که گوئی قرار است کشور ما را هم نجات دهد زیرا به تشخیص این عارف سابق کا گ ب، سنت ارتدوکسی روسیه و تشیع ایرانی در یک راستا قرار دارد. ولی خیلی معلوم نیست که آیا پوتین و روسیه قرار است شیعه شوند و یا اینکه ما باید ارتدوکس روسی شویم تا نجات یابیم در فلسفه آخرالزمانی سازمان اطلاعات روسیه! ظاهراً استراتژیست های روسی قدر تشیع و عرفان را بهتر از ما شیعیان کشف کرده اند همانطور که آمریکائیها و انگلیسی ها هم قدر اسلام و شریعت را کشف نمودند و مبادرت به برپائی حکومتهای شرعی در جوامع اسلامی نموده اند.

۲۰۴۸- امروزه تلاش برای توسعه و پیشرفت در قالبهای علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی فقط و فقط تسریع در سقوط و فروپاشی است. تجربه جامعه ما در دو دهه اخیر که دور اوج توسعه و پیشرفت بوده حجتی بر این ادعاست زیرا در این دهه تنها چیزهائی که واقعاً پیشرفت جهشی داشته و ره صد ساله را طی نموده است عبارتند از تورم، بحرانهای اخلاقی، انشقاق سیاسی، مفاسد اقتصادی و انحطاط فرهنگی و عقیدتی و تباهی خانواده بعنوان مغز حیات مدنی، اعتیاد و جنون جنسی و طلاق و بزهکاری و خودکشی و مالیخولیا و بیماری ها و...! و در یک کلمه قحطی و بحران آدمیت به قیمت نانو و سلول و اتم و ژن! در حالیکه امام علی(ع) چهارده قرن پیش به شیعیانش اخطار داده که در آخرالزمان علم ذره پدید می آید که اهل ایمان بایستی شدیداً از آن برحذر باشند و بسویش وسوسه نشوند زیرا شکاف این ذره ها موجب بروز "ریح عقیم" می شود که فطرت و عقل و ایمان و حیات را در بشر نابود می کند! وای بر علمای شیعه که این اخبار و هشدارها را می دانند و مسئولین امور را از این علوم و فنون نابودگر نهی نمیکنند و بلکه ترغیب هم می نمایند با تحریف و تبدیل آیات و روایات! ولی ما که فقط از طریق عقل و عرفان و حکمت و تأویل به این حقایق آخرالزمانی رسیده ایم و فقط همین اواخر دانستیم که دریائی از این اخبار در مذهب ما وجود دارد و انکار و پنهان شده است در حالیکه علمای دینی و روحانیون ما بخوبی از آن آگاه بوده و مطلقاً دم بر نمی آوردند! و ما هم این اخبار و روایات پنهان شده را آشکار کردیم و از زبان حدیث با طلاب و روحانیون سخن نمودیم تا بدانند که ما بدعت نکرده بودیم تا شاید تفکر کنند کسانی که تا این حد به عقل و معرفت بدبین هستند و جز نقل و روایت، حقی نمی شناسند!

۲۰۴۹- این را باید دانست که حتی روایات و احادیث آخرالزمانی هم جز به نور عقلانیت و معرفت فطری درک و تصدیق شدنی نیستند زیرا همه این نوع روایات نیازمند تأویل می باشند علاوه بر این اگر معنای عقلی و عرفانی آخرالزمان و پدیده های آن فهم نشود در قبال این پدیده ها هیچ عکس العمل درست و ره گشائی حاصل نمی شود. یکی از علل کتمان

و انکار این روایات در نزد علمای دینی همین است که با خود می گویند بر فرض که همه اینها واقعیت داشته باشند چه می توان کرد!؟ یعنی کسی که راه یقینی خروج از این فتنه ها را نداند احساس می کند که بهتر است اصلاً این اخبار را هم نداند و نخواند و بازگو نکند و به روی خودش نیاورد!

۲۰۵۰- اخبار و روایات آخرالزمانی بدون عقل و علم و عرفان و ایمان آخرالزمانی جز فزاینده هراس و احساس ناامنی نخواهد بود. و از طرفی دیگر علمای دینی وظیفه دارند که مردم را از این اخبار مطلع سازند بهمراه توصیه به توبه و تقوای عظیم! ولی توصیه چنین نوع و درجه از توبه و تقوا هم خود نیازمند علم و تقوائی عظیم است که کیمیاست و مستلزم صدق و عدلی است که متأسفانه در جامعه ما نایاب شده است که نه گوینده اش وجود دارد و نه شنونده اش! زیرا بسرعت متهم به سیاه نمائی و دسیسه براندازی و جاسوس دشمن و امثالهم می شود! آیا براستی مسلمان و بخصوص شیعه ای که آخرالزمان و رجعت ائمه(ع) را باور نداشته باشد و اینهمه علائم آشکار را هم کتمان کند از مسلمانی و شیعه گری چه خواهد داشت در آخرالزمانی که همه ارکان و مبانی سنت هایش یا فروپاشیده و یا عقیم گشته است و بلکه ضد ارزش! در چنین وضعیتی، علم و اخبار و ایمان آخرالزمانی به مثابه آخرین موضوع ایمان اسلامی – شیعی اگر انکار شود عین خودبراندازی عقیدتی است و برای کشوری که تمام هویتش بر این اصول استوار است عین خودکشی ملی است. پس نگران چه هستیم؟

۲۰۵۱- انسانی که آخرالزمان را فهم و باور نکند تدریجاً نسبت به خودش مأیوس و نسبت به باورهای دینی خود کافر شده و نسبت به همه اطرافیان و کل جامعه و نظام موجود تبدیل به خصمی دیوانه و بلکه یک تکفیری می شود و تروریست! نهضت تکفیر و ترور در سراسر جهان مدرن حاصل عدم فهم آخرالزمان است، بدان! پس اگر فقط از منظر مصلحت هم به این حقیقت بزرگ دوران نظر کنیم خواهیم دانست که دانستن و فهم و باور به آخرالزمان بسیار کم خطرتر از جهل و انکار در قبال آن است! پس آن دولتمردانی که فقط از وجه مصالح سیاسی این حقیقت دوران را انکار نموده و به تحریف عقل عمومی می پردازند یا بسیار سطحی نگر و جاهلند و یا بسیار خائن! کسی که اینهمه بی دینی و فساد و نامسلمانی را از وجه آخرالزمان فهم نکند پس چگونه می فهمد!؟ از وجه تردید در مقدسات و انکار اسلام و تشیع! تا آنجا که رهبر انقلاب حتی درباره انحرافات و شبهات عقیدتی جامعه طلاب و روحانیت هشدار داده اند! پس وای بر سائر مردم!

۲۰۵۲- بشر مدرن وقتی که تدریجاً همه ارکان و اجزای آدمیت را در وجدانش در حال فروپاشی و پوچ شدگی میبابد اگر به علت و معنای این ویرانگری روحی و عقلی و ارادی خود علم نیابد و راه خروجی نشناسد چه می کند جز تخدیر و دیوانه سازی خود و انواع خودکشی ها و عداوت با خود تا سر حد شیطانپرستی!

۲۰۵۳- مسئولین و دولتمردان و علمائی که باور به آخرالزمان و آخرالزمان شناسی را مخالف مصالح جامعه و نظام میدانند نه جامعه را می شناسند نه نظام را و نه آخرالزمان را و نه براستی در قبال سرنوشت جامعه و نظام احساس مسئولیت می کنند و بلکه فقط نگران منافع فردی و گروهی خود هستند.عامه مردم بسیار بیشتر از مسئولین، آخرالزمان را شناخته و باور کرده اند. مسئولین ما گوئی اصلاً فرصت چنین کاری را ندارند زیرا کارهای واجب تری دارند!؟

۲۰۵۴- بی عاطفگی و شقاوت خارق العاده حاکم بر جماعت اهل علم اعم از حوزه و دانشگاه و بخصوص حوزویها در تاریخ و جامعه بشری تبدیل به ضرب المثل شده است که در آخرالزمان هزار چندان جلوه می کند. این فقدان عظیم در علم و بخصوص در پیام آوران دین و علوم دینی در آخرالزمان شدیدتر خودنمائی می کند زیرا آخرالزمان بعنوان پایان مهلت و آخر عمر ملتها و امتها و تمدنها مستلزم عاطفه و رأفت و محبت شدیدتری از جانب عالمان دینی است درست مثل طبیبی که بر بالای سر بیماری بدحال و در حال موت نشسته است و مشغول طبابت و شفاعت و سخن نمودن است که بایستی در رأس همه امورش، عاطفه و محبت باشد. و اگر علمای ما از مبحث آخرالزمان تا این حد گریزانند بدلیل فقدان این امر عظیم الهی است که گوهره دین خداست زیرا آخرالزمان کمال ظهور حقایق دینی – انسانی است. فقدان عاطفه و محبت و دل، در جماعت طلاب و اساتید و روحانیون در جامعه بقدری شدید خودنمائی کرده که چندین فیلم و سریال به این امر اختصاص یافته است علیرغم اینکه این امر موضوعی در حیطه خط قرمزهاست و کسی اجازه ورود به

آن ندارد. فیلم مارمولک که یکی از جنجالی ترین فیلمهای تاریخ سینمای ماست بیانگر همین فقدان عظیم است زیرا یک دزد و خلافکار حرفه ای که برای فرار از کشور متوسل به لباس روحانیت می شود و بناگاه مطلوب و محبوب مردم قرار می گیرد و یک آخوند ایده آل می شود. این بدان معناست که یک تبهکار حرفه ای دارای عاطفه و همدردی و همدلی بیشتری با عامه مردم است تا یک آخوند که عمری را مشغول تحصیل علم دین و هدایت و فلسفه و عرفان و اخلاق بوده است. اصلاً تقابل تاریخی بین ملایان رسمی و عرفا نیز از همین بابت است و عین رویاروئی شقاوت و محبت است. ساخته شدن این نوع فیلمها آنهم در جامعه ای که حکومتش با روحانیت است معنائی صد چندان شدیدتر می یابد و پیام آور یک شقاوت عظیم است که کل جامعه ما را به فغان آورده است: روحانیت بی روح و بی دل و بی عاطفه که فقط در مواقع مرگ و بدبختی و جنگ و قحطی و عزا، سلطان می شود و صاحب هویت و ارزش می گردد و در غیر اینصورت محلی از اعراب در جامعه ندارد مگر در مواقع وجوهات شرعی! البته علمای غیر دینی ما هم وضعی چندان بهتر ندارند و قاعده همان است که مرحوم شیخ بهائی فرموده: علم رسمی سر به سر قیل است و قال، نه از آن کیفیتی حاصل نه حال! و بلکه مذهب مرگ دل و روح است، چرا؟ در این باره بسیار سخن نموده ایم و در اینجا تکرارش نمی کنیم زیرا این علوم، بغی و شقی و شیطانی هستند و شیطان هم خصم انسان است یعنی خصم آدمیت و روح الهی او! و شقاوت از بیروحی است و عداوت با انسان!

۲۰۵۵- یک وجه آخرالزمان ظهور شقاوت بشری است در قلمرو خانواده و جامعه و حکومت و آحاد بشری! زیرا ظهور نفس اماره است بهمراه ظهور شیاطین انسی و جنی! و یک وجه دیگرش ظهور روح از وجود اولیای الهی است که سراسر عطوفت و محبت و عشق ربوبی است. و این رویاروئی نیز موجب بروز اشد شقاوت و ناهنجاری و جنگ و بروز فتنه های گوناگون است که در صف مقدم این شقاوت در سراسر جهان، علمای رسمی دین و ملایان قرار می گیرند همانطور که هم در واقعیت های جهان معاصر شاهدیم که تکفیریها و طالبان یک نمونه مشهور آن هستند و هم در اخبار و روایات دینی گزارش شده است که ملایان رسمی بزرگترین دشمنان روح و نور جهانی امام زمان هستند که منادی عشق الهی است.

۲۰۵۶- دشمنی ملایان رسمی با عرفا و اولیاء در طول تاریخ عین عداوتشان با روح خدا در وجود اولیاء است زیرا روح، در عرصه ظهور جز حیات و طراوت و سرور و محبت و شکر و خلاقیت و عزت و حمد و آرامش و لطف و کرم الهی نیست. و اینست که ملایان رسمی را به نبرد و تکفیر اولیاء و عرفا وا می دارد که عین تکفیر محبت خدا به بشر است از وجود صاحبان روح! و می دانیم در طول تاریخ کتابهای بسیاری بر علیه عشق الهی در بشر بواسطه ملایان رسمی تألیف شده و این عشق را عین کفر و الحاد خوانده اند. شقاوت نهفته در فقاهت این ملایان نیز به همین معناست که این فقاهتها فاقد روح است وگرنه سرچشمه های فقاهت اسلامی و شیعی، پیامبر خدا و ائمه هدی بوده اند که سرچشمه های محبت خدا بر بشرند و فقاهت آنها هیچ شباهتی به فقاهت اینها نداشته است.

۲۰۵۷- بنده در دوره طبابت و مشاوره با همسران برخی از این ملایان روبرو شدم که از مشکلات و بن بست های عاطفی زندگی زناشوئی خود می گفتند که مشابه چنین شقاوتها و قساوتهائی را در هیچ زناشوئی دیگر ندیده بودم و سالها بطول انجامید تا به راز این پدیده متناقض آگاه شدم که چرا حاملان علم دین و اخلاق با همسر و فرزندان خود اینقدر بیرحم و شقی هستند و برخی از آنها حتی اهل فلسفه و عرفان نظری هم بودند و درس خارج را سپری نموده و مجتهد محسوب می شدند. زن جوان یکی از این طلاب فارغ التحصیل شده اعتراف می کرد که: من با یک مرده ازدواج کرده ام!؟ مشابه چنین اعترافی را تقریباً از همه همسران این ملایان شاهد بوده ام! و نکته دردناکتر اینکه به محض سخن و نصایح بنده که اصولاً دینی و معنوی هستند بناگاه فریادشان در می آمد که: شما هم که آخوند هستید گوش ما از این مزخرفات پر است، بس کنید! این حرفها بدرد زندگی نمی خورد...!؟ با کمال حیرت اکثر این زنان را خصم قسم خورده دین و شریعت و اسلام و قرآن یافتم با تجربه ای مرگبار از اسلامیت همسرانشان که روزگارشان را سیاه کرده و برخی را تا سر حد خودکشی و برخی را به طلاق و برخی را در چند قدمی خیانت قرار داده بود! با اینکه اکثر این روحانیون زندگی زناشوئی خود را در حال نابودی می دیدند ولی حاضر نشدند برای مشاوره بهمراه همسر خود به نزد ما بیایند تا اینکه خود بنده بسراغ برخی از آنها رفتم و از نزدیک دیدم و اعتراف کردم که این زنان جملگی مؤمن بودند

و از فرط کفر و شقاوت شوهران خود اینسان منکر دین شده بودند! و این شوهران که عموماً خود را از اولیاء الله و برخی هم امام زمان و منجی عالم بشری می پنداشتند براستی دیوانگانی خطرناک و محتاج غل و زنجیر بودند و اسوه های بیرحمی و بی دینی و مالیخولیا و قساوت که حتی فرزندانشان تا سر حد مرگ از پدران خود می ترسیدند و آنها را بیشتر یک دیو می یافتند تا بشر! این یکی از هولناکترین پدیده های جامعه اسلامی ماست که متأسفانه صدایش را در نمی آورند الا اینکه بناگاه در طالبان و نهضت تکفیر به عرصه ظهور می رسند. بنده اکثر این ملایان را بالقوه آماده الحاق به نهضت تکفیر یافتم و دانستم که نهضت تکفیر ماهیتاً چیست و از کجا پیدا شده است که بازیچه دشمنان اسلام قرار گرفته است زیرا خود این ملایان شقی ترین دشمن اسلام بودند در لباس پیامبر!

۲۰۵۸- وقتی از انسان و آدمیت سخن می گوئیم بایستی بلافاصله به اعماق خانواده ها نقب زنیم که در آنجا چه میگذرد و آیا هیچ خبر و اثری از روح دین و معرفت توحیدی و اخلاق نبوی و عشق ولوی در خانواده ها جریان دارد یا نه! مائی که خود را شیعه و پیرو منجی عالم بشریت مهدی موعود می دانیم آیا هیچ نور و روحی از عطوفت و محبت به بشریت را در خود احساس می کنیم؟ زیرا طبق عقل سلیم یک منجی، یک طبیب، یک مشاور یا حکیم قبل از علم و عرفان و شفایش بایستی دارای روح محبت و عاطفه روحانی نسبت به مردم باشد که اگر نباشد هیچ نیست جز یک میرغضب!

۲۰۵۹- آخوند، طبیب، معلم و قاضی که صاحب روح عشق الهی به مردم نباشد و با درد مردم درد نکشد بسرعت تبدیل به یک شیطان انسی می شود! همانطور که شده اند! با نگاهی به جامعه می توان این واقعیت تلخ را در همه جا مشاهده کرد!

۲۰۶۰- دین می تواند از اولیاء و مربیان و ملایان و اطباء و قضات و معلمین و اساتید یک دیو یا فرشته بپرورد: دین بیروح و با روح! زیرا دین بیروح منجر به بی دینی نمی شود که ای کاش می شد بلکه منجر به شیطان و دشمنی با خدا و رسول می شود در حاملانش! و این از ویژگی آخرالزمان است.

۲۰۶۱- آدمیت بخودی خود هیچ معنا و ماهیتی ندارد الا در رابطه با حوائیت! همانطور که حضرت آدم(ع) تا قبل از حوا در مقام الهی خود در بهشت مستقر بود و با پیدا شدن حوا بود که هبوط کرد و ساقط شد از آدمیت! یک انسان صاحب مسئولیت اجتماعی (مثل دولتمرد، ملا، طبیب، معلم و...) اگر نتواند با همسر و فرزندانش تعاملی معنوی و روحی برقرار کند در جامعه تبدیل به شیطان می شود در آخرالزمان!

۲۰۶۲- امام صادق(ع) حتی زنان را در مقام رستگاری "آدمیات" می خواند پس معلوم است که آدمیت هیچ ربطی به مذکر و مؤنث بودن ندارد بلکه ارزش و حقیقتی فوق جنسی و بلکه فوق دنیوی و فوق غریزی و فوق طبیعی است یعنی از جنس الهیت است که ورای هو و هی قرار دارد و در مقام "ها" میباشد که ظهور ذات احدی حق است و عین حقیقت!

۲۰۶۳- علم و منطق رابطه بین اشیاء و موجودات و ذرات و کرات سراسر وحدت اضداد است و لذا جز به عقل دیالکتیکی فهم نمی شود که این امر در روابط بشری به اوجش رسیده و در رابطه آدم – حوائی به حد کمال است یعنی اشد ضدیت در عین وحدت! و آدمیت به معنای فرا رفتن از این دیالکتیک است تا رسیدن به دیالکتیک آدم – اله و فرارفتن از آن و ظهور کلمةالله! و این ظهور اِنیّت است.

۲۰۶۴- و آنچه فردی را لایق انیّت می کند روح است بغیر از آن روح موروثی (حبسی)! و آنچه که زمینه استحقاق دریافت این روح است همان مقام عبد و عبودیت است همانطور که در قرآن کریم مخاطب نزول و القای این روح کسانی هستند که بر عبودیت وارد شده اند. و دانستیم که عبودیت مقام استقرار بر عدمیت خویشتن است در حضور خدا! همانطور که در اصل لغت، "عبد" به معنای هیچ و پوچ گشتن است!

**۲۰۶۵- دیالکتیک تقوا و فسق، کفر و ایمان، مرگ و زندگی و بود و نبود تحت مراقبات عرفانی – شهودی اهلش در خویشتن در قیامتهای انفجاری – انتحاری با خویشتن نهایتاً منجر به خروج و عروج روح می شود که وادی اخلاص و خلاصی از ثنویت وجود است و ورود به احدیت و انیّت و آدمیت!**

**۲۰۶۶- هر چه که قدرت ایمان و تقوا و مراقبه و معرفت به نفس بیشتر می شود قوّت کفر و فسق و جهل و شیطنت نفس هم بیشتر می شود تا در انفجاراتی قیامت نفس برپا می شود و روح از این دوگانگی می رهد و اینست فلاح و فوز عظیم! و این جریان در شدت و حدت و قوتش در آخرالزمان به روح رسیده و قیامت آحاد و گروهها برپا گشته و مؤمنان و کافران هر یک در انتخاب خویش ره می سپارند و به غایت می رسند در رستگاری یا سقوط و مسخ!**

**۲۰۶۷- انسان در آخرالزمان حاکم بر جهان معاصر بسرعت یا آدم می شود و یا شیطان! و تقوای عاشقانه – عارفانه تنها راه نجات از این سقوط در ماده دهر و تاریخ است.**

**۲۰۶۸- آنانکه می پندارند بدون فقاهت، تقوائی ممکن نیست نه تقوا می شناسند و نه دارای قدرت تفقه هستند. تفقه و علم فرقان حاصل و اجر تقواست و نه بعکس آن! و این عین کلام قرآن کریم است که می فرماید: خداوند به اهل تقوا علم فرقان اعطا می کند! و نمی فرماید که به اهالی فرقان و فقه، تقوا اعطا می کند! پس آنانکه در فقاهت آخرالزمانی درمانده اند فاقد روح تقوا هستند! و تقوا بمعنای بر حذر ماندن از خداوند، حاصل شناخت خدا در خویشتن است و چنین شناختی جز بقدرت روح ممکن نیست روحی که از جانب وجه الله نازل می شود یعنی از وجود آدمیت های دوران!**

**۲۰۶۹- وقتی از اولیاء و عرفا و قائمان و مهدیها و حجت های امام زمان سخن می گوئیم در واقع از انسانهائی سخن می گوئیم که دارای روحی از جانب خداوند هستند که این روح را در سائرین نیز می دمند و بدین طریق به آنها احساس وجود و عزت و قوت جان می بخشند تا متکی به این روح بتوانند از هر ستمگری و ستم بری مصون باشند و به سائر مردم هم یاری رسانند تا اینگونه باشند یعنی صاحب وجود الهی و عزیز و متکی به ذات خویشتن! این همان آدمیت است و هر کسی به هر راه و روشی که بتواند چنین باشد بر حق و الهی است و بزرگترین خصم این آدمیت هم دهرزدگی است در هر صورتی و معنائی! اینست نقد ما بر همه علوم و فنون و مذاهب و اندیشه های دهری اعم از اسلامی یا غیر اسلامی! و اتفاقاً ضد انسانی ترین علوم و اندیشه ها آنهائی هستند که ماهیتی دهری دارند و دعوی انسانیت و خدا و معنویت و اخلاق و تقوا می کنند که این همان شیطنت است که بدتر از کفر آشکار است.**

**۲۰۷۰- و در آخرالزمان که دهریت در بشریت به پایان رسیده است این علوم و فنون و مذاهب و مکاتب دهری بسیار سریعتر از دورانهای قبل موجب ویرانگری و تباهی انسان می شوند و این راز همه بحرانهای عصر جدید و انسان مدرن است.**

**۲۰۷۱- امروزه هیچ نظام ایدئولوژیکی اعم از فقاهتی یا فلسفی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و علمی و فنی متکی بر تاریخیگری و وراثت و استنباطهای دهری نه تنها کمترین پاسخگوئی و جبران اینهمه بحرانها و امراض نیست بلکه خود تبدیل به معضله و بحرانی جدید می شود و محکوم به ابطال است. این واقعیت را اکثر دولتهای باهوش در جهان درک کرده اند و لذا جملگی در پس پرده متوسل به غیبگوها و رمالها و جادوگران شده اند و ابرقدرتها خیلی زودتر از سائر حکومتها! که این مسئله نیز به تجربه بطالتش آشکار گشته و معضلات خاص خود را پدید آورده که یکی از آنها بی اعتمادی فزاینده مردم به دولتمردان است. بطالت و ناکارآمدی همه علوم و ایده های دهری و تاریخی و علیّتی و وراثتی و عاریتی، بزرگترین ویژگی آخرالزمان است و بقول امام صادق حساب همه منجمان و دهریون غلط از آب در می آید.**

**۲۰۷۲- آخرالزمان، عصر رانده شدگی آحاد مردمان در سمت تفرید و تجرید نفس است آنهم بطرزی فزاینده و با قدرتی نو به نو و با هر حادثه کوچک و بزرگی همه پناهگاههای مادی و معنوی و عاطفی و مذهبی و جنسی و سیاسی و امنیتی و بیمه ای یکی پس از دیگری باطل می شوند و اینست راز گرایش روزافزون بشر مدرن بسوی خود – تخدیری و خود – فراموشی های گوناگون! فرار از خویشتن در محور همه مسائل روانی بشر مدرن قرار دارد که مستمراً شدیدتر**

می شود و نیز فرار همه آدمها از یکدیگر بخصوص عزیزترین افراد خانواده! این دیالکتیک ابتلای بخود و فرار از خود، قلب همه بحرانهاست که حاصل نزول روح آخرالزمانی بر کل بشریت است. این روح هر کسی را از اعماق ذاتش بخودش فرامی خواند زیرا در قلوب مستقر شده است. ولی فقط اندکی از مؤمنان اهل معرفت به این فراخوان پاسخ مثبت میدهند و مابقی پا به فرار می گذارند به روشهای گوناگونی از جمله پناه بردن به سائرین، به جنس مخالف، به تلویزیون و اینترنت، به تلفن و ماهواره، به مخدرات و محرکات و ...

۲۰۷۳- احساس تنهائی که یکی دیگر از ویژگیهای انسان آخرالزمانی است حاصل نزول جهانی روح آخرالزمانی است که همان روح منجی آخرالزمان است. ولی متأسفانه اندکند که این احساس را دریابند و از آن نگریزند و به اجنه و شیاطین انس و جن پناه نبرند بخصوص به شیاطین آریلی!

۲۰۷۴- پس رجعت آخرالزمانی و بازگشت بخویشتن خویش یک واقعه ای در حال وقوع است و روحی که در حال نزول دمادم و روزافزون می باشد. رجعت بخویشتن اگر تحت الشعاع نور معرفت و تأویل نباشد یا منجر به ابتلای شیطانی و جنی می شود و یا خود – تخدیری و خود – فراموشی ها! این نزول و رجعت، اصل و اساس علت گرایشات عرفانی در این عصر است که پدیده ای جهانی می باشد. و اینست که معرفت نفس دینی و عرفانی تنها مذهب و حکمت کارآمد و بلکه واجب برای بشر مدرن می باشد. اینهمه مکاتب کاذب خودشناسی در سراسر جهان نیز بدلیل این نیاز ذاتی پدید آمده اند.

۲۰۷۵- آخرین روح منزله از جانب وجه الله مهدی موعود امام زمان در عاشورا ۱۳۷۴ه.ش از ارض ملکوت به ارض ناسوت فرود آمد (بر کل بشریت) ولی فقط انگشت شمارانی این روح را دریافتند و از آن حفاظت نموده و تأویلش کردند که ما یکی از آنها بوده ایم که مأمور به تبیین این روح گشته ایم از برای جهانیان! و این بدان معنا نیست که مابقی مردمان از این روح مبرا و بیگانه مانده باشند بلکه آنرا درک نمی کنند و بلکه دائماً از آن گریزانند همچون جن از بسم الله به معنای حقیقی کلمه!

۲۰۷۶- این روح منزله همان روح الله و نور الله است و باب الله و وجه الله و بسم الله! این همان روح رجعت و عروج و نجات است که به هویت حسینی در عاشورا نازل شده است زیرا سلطان رجعت در معرفت امامیه همان حسین(ع) است. این همان حبل الله و عروةالوثقی است که مردمان بایستی آنرا بگیرند و از آن بالا روند تا از فتنه های آخرالزمان جان رهند! این همان روح بازگشت بخویشتن خویش و رجعت به فطرت الله در خویشتن است. این همان روح عرفانی است که اساسش تفرید و تجرید است و به توحید و وحدت با خویشتن می انجامد. این همان عرصه جهاد فی الله و صبر بالله است. و هر که از خود بگریزد بدام شیطان می افتد. و درب ورود به خویشتن، توبه نصوح است از تمامیت خود وهر آنچه که بوده ایم از علم و دین و هنر و سیاست و ریاست و عشق و اقتصاد و...! "و در آنروز جز خدا هیچ پناهی نیست." قرآن-

۲۰۷۷- و آنچه که حائل و مانع ورود و الحاقمان به روح و فطرت الهی در ذاتمان می شود کل دنیائی است که در آن مسخ شده ایم: اشیاء، علایق، آدمها، نژاد، تبلیغات، مناصب، مدرکها، عناوین، ادعاها، بیمه ها و وعده های طاغوت و شیاطین و دروغها! و گوئی که در این ورود بر خود، نابود میشویم که این عین هراس ابلیسی است: بر اعراف دیواریست که ظاهرش عین عذاب است ولی باطنش سراسر رحمت است- قرآن! و می دانیم که "اعراف" همان امام زمان است که همه ائمه هدی این امر را اعتراف نموده اند که: براستی که مائیم اعراف! ترس از فقر و تنهائی و نابودی همان القای شیطان است که مانع الحاقمان به روحمان می شود! بدان هر که بر خود وارد شود در حریم امن الهی است و در آغوش رحمت الله! آنکه در اعماق ذاتتان، شما را بخود می خواند روح الله است لبیکش گوئید و به او اعتماد کنید: ای مؤمنان از روح الله مأیوس مباشید! قرآن- پس از خود مهراسید و مگریزید و نگذارید این روحی که بشما اعطا شده تا زنده شوید و بسوی او بازگردید به سرقت رود و شما را به تسخیر شیطان درآورد! الحاق به این روح، ورود به جنات نعیم امام است: صراط المستقیم! و اینست که فرموده: منم صراط المستقیم! اینک منجی در خود شماست: ای مؤمنان

بدانید که رسول در شماست! قرآن- ولی اگر منجی را فقط در بیرون از خود می خواهید جز شمشیر قهرش را نمی یابید! زیرا او را نمی شناسید و انکارش می کنید. "هر که خود را شناخت امامش را میشناسد." امام سجاد(ع)-

۲۰۷۸- پس اینک این روح نجات در درون یکایک بشر مستقر است و در انتظار رجوع آدمیان به فطرت الهی خویشتن است تا با آنان سخن گوید به نور تأویل! و اما این روح در بیرون به منطق معارف و حجت های مجموعه آثار ما سخن می گوید و عقل توحیدی را در مخاطبانش خلاق می سازد تا به نور این تعقل بتوانند زبان روح را در درون خود دریابند و با آن گفتگو و تعامل کنند. و در این گفتگو و تعامل است که فرد سالک و مجاهد فی الله، حضور نور امام زمان و سیطره اش را بر جهان آخرالزمان کشف می کند تا دیدار و لقای وجه رب هرگاه که آن حضرت بخواهند!

۲۰۷۹- هر که معارف ما را درک کرده و لااقل به یکی از حقایقش تن در دهد و زندگیش را براساس آن اصلاح کند روح الهی در فطرتش گویا شده و گوش دلش به این نطق شنوا می گردد و این سرآغاز نجات و رجعت است.

۲۰۸۰- این امر مهم را نیز باید دانست که روح و رجعت و عرفان نفس برای نجات خویشتن است یعنی جهاد و هجرت و تقوا و توبه و خروج از مسخ شدگیها! و هیچکس نمی تواند دیگری را نجات دهد حتی اگر عزیزترین کس او باشد. (قرآن کریم)-

۲۰۸۱- اگر بقول امام صادق(ع)، در آخرالزمان و عرصه ظهور امام، مسخ شدگیها به اشدش می رسد بدلیل همین نزول روح است که می آید و عروج می کنند بهمراه حاملان مؤمن و صدیق خویش: "و در آنروز روح بهمراه ملائک می آیند و عروج می کنند در روزی که پنجاه هزار سال است..." قرآن کریم! و اما آنانکه کفر و انکار می ورزند بواسطه همین روحی که به سرقت شیاطین درمی آید دچار شدیدترین نوع سقوط و مسخ در اشیاء و حیوانات و سنگ و آهن (تکنولوژی) می شوند. زیرا روح الهی در بشر موجب رسوخ و نفوذ در مکان و زمان و زمین و آسمان می شود که مؤمنان به این قدرت روح، تحت الشعاع ولایت امام زمان (سلطان) از اقطار زمین و آسمان خروج و عروج می کنند و کافران و اشقیاء هم در عالم ارض و مادیات و نباتات و جمادات و حیوانات و مصنوعات رسوخ و نفوذ نموده و در آن به غل و زنجیر کشیده می شوند و مسخ می گردند بواسطه همان روحی که به تسخیر شیطان درآمده است.

۲۰۸۲- باید درک نمود که روح الهی در بشر بهمان شدت و قوّت که میتواند موجب رشد و تعالی و عروج گردد میتواند موجب انحطاط و سقوط شود و اینست که فقط انسان تا این حد دارای وسعت لامتناهی رشد و تباهی است که مقامش در عرش از همه ملائک فراتر است و در دوزخ هم از همه شیاطین پست تر! یعنی هم می تواند اولیای فرشتگان شود و هم اولیای شیاطین! و این حد از عروج و سقوط در آخرالزمان به غایتش میرسد که دور غایت نزول است و آغاز رجعت و صعود! و آنانکه میلی به رجعت و صعود نداشته باشند و دل از زمین نکنند دچار سقوط در اعماق زمین و ترکیب در طبقاتش می شوند (قرآن)-

۲۰۸۳- اِنیّت که همان هویت آنی و الساعه انسان در آخرالزمان است دارای مفهوم بی زمانی می باشد که حاصل به آخر رسیدن هر دوره ای از آدمیت است در روز هفتم آفرینش که روز پنجاه هزار ساله است همانطور که شش روز نخست آن همان تمدن شش هزار ساله می باشد که با دور محمدی کامل می شود به هفت هزار سال که قلمرو ظهور انسان کامل است و ما اینک حدود چهارصد سال است که بر قیامت پنجاه هزار ساله وارد شده ایم و این همان عمر مدرنیزم و تکنولوژیزم است که گشاینده جهنم آخرالزمان می باشد.

۲۰۸۴- بسیاری بر این پندارند که قیامت آخرالزمان عرصه ابطال شریعت و احکام الهی است و بسیاری از علمای شیعه واقعه رجعت را هم دال بر همین امر می دانند. در حالیکه اتفاقاً درست بعکس است یعنی شریعت در اهل تقوا و معرفت تأویل و تحقق یافته و متجلی می گردد یعنی دائم الصلوة و دائم الذکر شده و به مقام اخلاص میرسند و محل ظهور اراده الهی می گردند: "اراده نمی کنید الا به اراده خدا" قرآن! ولی همین شریعت در اهل شرک و نفاق جبراً زائل شده و آنان را مظاهر شیطان میکند اگر به توبه ای نصوح نرسند و بر شرک و نفاق اصرار ورزند! یعنی شریعت یا قلبی و روحانی

**می شود و یا فقط ابزار شقاوت و شیطنت و نبرد با امام زمان می گردد. این مخلصین از انبیای سلف در نزد خدا برترند و این اشقیای متشرع هم از شیطان پلیدترند!**

**۲۰۸۵- زمان بمعنای گردش افلاک بخودی خود هرگز به پایان نمیرسد الا پس از برچیده شدن زمین و آسمانها و پایان جهان! پس انیّت یا بی زمانی آخرالزمانی امری مختص انسان این عرصه است: انسانی که به قدرت روح به خدا پیوسته و انسانی که باز به قدرت روح به سنگ و آهن و جماد پیوسته است. این هر دو انسان دارای هویت انّی و بی زمانی میشوند. هم خداوند بی زمان است و هم سنگ و آهن! همانطور که در خداوند و روح الهی، زمانی نیست در ماهیت جمادات هم زمان جریان ندارد و در حال رکود است. این دو مفهوم دیگر از آخرالزمان انسانی است که حاصل نزول و عروج روح است همانطور که در سوره معارج (عروج) آمده و همه نشانه هایش عصر ما را گزارش می دهد: آسمان چون سرب گداخته میشود زیرا آلودگی جوی مانع رسیدن نور آفتاب به زمین می شود. زمین و کوهها چون پشم از هم گسیخته می شوند بدلیل در هم کوبندگی القارعه تکنولوژی و صنعت و معدن بهمراه زلزله ها و سونامی ها. و در آنروز هیچکس نمی تواند عزیزانش را یاری دهد و همه تنهایند و...! افسردگی و بیخوابی بعنوان شاخصه های عصر جدید دو نشانه از بی زمانی و رکود زمان در بشر آخرالزمان است. جنون شتاب و سرعت پرستی نیز دو واکنش کافرانه در قبال این بی زمانی و رکود دهر در بشر است. بسیاری از علوم و محاسبات و پیش بینی های علمی – فنی که همه در بستر زمان عادی پدید آمده بود در این دوران دچار ابطال می شوند و لذا پدیده جدید موسوم به مدیریت زمان یا بحران زمان ناشی از چنین وضعیتی است که البته تلاشی مذبوحانه و بی اثر است.**

**۲۰۸۶- پس دو نوع انیّت و بی زمانی داریم: الهی و شیطانی! نسخ و مسخ! و تشخیص مرز این دو نوع بی زمانی در این دو نوع انسان نیز از اعلم و لطیفترین علوم و معرفت است و چه بسا این دو را همسان می پندارند اهالی بی زمانی شیطانی که مسخ در جمادی شده اند. این همان همذات پنداری این شیاطین انسی با اولیاء و عرفا است و بسیاری از علمای جاهل نیز این دو را یکی می پندارند. این همان مرز بین امام و دجال است که به موئی می باشد.**

**۲۰۸۷- وقتی مغز انسان نتواند به فردا و آینده ای بیندیشد که متفاوت از امروز و دیروزش باشد این آخرالزمان روان انسان است که از جریان ایستاده و دیگر روان نیست بلکه راکد و جامد شده است در مسخ! این همان افسردگی است. این رکود حتی در جریان خون هم اثر می کند و لذا شاهد بیماری غلظت خون و امراض و سکته های ناشی از آن هستیم که حتی در کودکان و جوانان بطور روزافزونی گزارش می شود. همه امراض ویژه جسمانی و عصبی و روانی مختص این دوران، امراض آخرالزمانی هستند یعنی حاصل رکود و جمود زمان در انسان! این نشانی از انیّت تن و روان است در اهالی مسخ! و علاجی جز از میان برخاستن و خروج و عروج ندارد!**

**۲۰۸۸- کم حافظگی، نسیان، اختلال هوش و حواس نیز نشانه دیگری از انیّت جمادی است که شاخصه دیگری از انسان کافر آخرالزمان است که آلزایمر نامیده می شود که سن ابتلایش مستمراً کمتر می شود.**

**۲۰۸۹- بیماری پارکینگسون که کندی روزافزون حرکت اعضاء و پاهاست واضح ترین نماد آخرالزمان فیزیولوژی و مکانیک بدن انسان است که در سراسر جهان روزافزون است. یعنی از کار ایستادن تدریجی ساعت بدن! بیماری ام اس نیز جلوه دیگری از این مسئله است.**

**۲۰۹۰- همه این علائم نشانه یأس مفرط و جهانی بشر از حیات مادی و دنیای دهری– تاریخی است که ریشه در طبیعت سلولها و ژنها دارد. پس آخرالزمان یک "واقعه" است بقول قرآن کریم که در ساختار جهان طبیعت واقع شده است و بسوی غایتش در حرکت است تا آنجا که بقول امام صادق در غایت این واقعه که آدمیت هفتم به کمال و اتمام رسید و قیامتش برپا شد و آدمیت هشتم آغاز گردید برای دورانی کلیه ستارگان و نجوم از حرکت می ایستند و زمان به صفر مطلق میرسد تا هبوط آدم بعدی!**

**۲۰۹۱- پس آخرالزمان یک واقعیت جهانی – انسانی – کیهانی – روانی – طبیعی است که علمش به قلم ما کشف و بیان شده است به فضل الهی و نزول روح القدس! و خداوند این علم و معرفت را از نزد خودش به این بنده تعلیم فرموده**

است که ما آنرا در مرحله نخست به زبان عقل و علم محض و سپس به زبان قرآن و روایات دینی تبیین کرده ایم و از حدود بیست سال پیش درباره اش اخطار نموده و راههای خروج و نجات را گشوده ایم.

۲۰۹۲- خداوند در کتابش به ما تعلیم می دهد که دین و اسلام آمده تا همه سختی ها را بر بشر آسان گرداند نه اینکه بر بشر سخت بگیرد و آنانکه می گویند دین خدا شاقه است منافقان و دروغگویان هستند یعنی دشمن خدا و رسول میباشند و اشرارند! و آنگاه که حجت و مهلت خدا بر این کذابان به پایان رسید و عذاب نازل شد میگویند: هر چه عذاب و بدبختی است از طرف رسول بما می رسد و هر چه خیر و خوبی است از خودمان است!

۲۰۹۳- بخدا سوگند که هر کسی در جهان بخصوص در عصر آخرالزمان کمترین میلی به توبه از فساد و شرارت و دروغ و ستم داشته و ذره ای میل به خیر و سلامت و صدق و رحمت داشته باشد دربهای نجات و فرج بر او گشوده میشود و خداوند خود دست در دوزخ نموده و او را از آتش بیرون میکشد! بنده به صدها حجت و نشانه در موارد کثیری شاهد این حقیقت و رحمت مطلقه الهی بوده ام و دیدم همه کسانی که می گفتند دین خدا سخت است عده ای حقه باز بودند و کمترین میلی به توبه و آدمیت نداشتند و لذا خداوند عذابش را بر آنها فرود آورد و هلاکشان ساخت چون دشمن آدمیت بودند یعنی دشمن خودشان! پس خداوند آنها را به غل و زنجیر کشید تا بیش از این با خود دشمنی نکنند!

۲۰۹۴- آیا براستی چرا کافرانی که اصلاً خدا و رسول را انکار می کردند و عقاب و جزا را مسخره می نمودند اینک که عذاب نازل شده آنرا از جانب رسول می دانند؟ زیرا رسول پیشاپیش اخبار این عذابها را برای منکرین و اشقیاء به آنها ابلاغ کرده بود و اینک درست از آب درآمده است. پس اینک رسول را جادوگر میخوانند که بواسطه جادویش آنها را عذاب کرده است و بدینگونه با این تهمت ناحق و وارونه عذابی بر عذاب خود می افزایند. ماجرای اخبار آخرالزمانی ما در مجموعه آثارمان نیز مشمول همین واقعه می شود زیرا بسیاری از این اخباری که در آثارمان سالها پیش از این آمده بود امروزه در سراسر جهان در حال وقوع است.

۲۰۹۵- قدیمترها، اهالی علم لااقل توان بیشتری در تظاهرات دینی و اخلاقی داشتند زیرا بقول رسول اکرم در همه حال تظاهر به خوبی بهتر از تظاهر به بدی است حتی اگر تظاهر محض باشد! ولی امروزه اکثر اهالی علم چه دینی و چه دانشگاهی خود به مثابه امامان کفر و فساد هستند زیرا بواسطه این علوم عاریه ای به توجیه و تقدیس فساد و فسق و دروغ می پردازند. اگر ایمان و فطرت زنده ای در کار نباشد علوم عاریه ای و دهری چه دینی و چه دانشگاهی فقط در خدمت تقدیس فتنه ها و مفاسد آخرالزمان قرار می گیرند چرا که این علما معیشت و ریاست خود را از نزد دولتها و مردمان یافته اند پس برای حفظ و رونقش بایستی پیرو اکثریت مردمان باشند و ظلم را تقدیس کنند: هرگز از اکثر مردمان پیروی مکن که ظالم می شوی! قرآن- زیرا در گذشته علم و علوم دینی همچون امروز تماماً اجباری و حکومتی و طاغوتی نبودند مگر اینکه عالمی به اختیار خودش بخدمت حکومتی درمی آمد تا وزیر شود. اینست که بنده شدیدترین و عمیقترین مفاسد و مظالم را در خانواده این نوع علما شاهد بوده ام بخصوص علمای دینی! و لذا شاهدیم که همسر و فرزندان این علما بسرعت برپا کننده نسلی هستند که پرچمدار کفر مطلق و آشکار است و از هر علم و دینی نفرت دارند و از هر نصیحت و سخن علمی و دینی ابراز برائت و عداوت می کنند و این پایان کار تاریخ علوم عاریه ای است و دین و اخلاق عاریه ای!

۲۰۹۶- آخرالزمان آخرین مهلت بشری برای الحاق به خدا و حصول وجود الهی و آدمیت است و لذا در این عصر زمین و دنیا برای پرستندگانش جهنم می شود و بقول علی(ع) از دنیا جز سم و زهرابی باقی نمی ماند و همه تعلقات غیر الهی موجب آتش است. آخرالزمان، تازیانه ای است بر نفس بشری تا او را از هر چه کفر و شرک و پرستش غیر خدا برهاند و لذا هر کالا و پدیده مادی و هر ایده و آرمان حیوانی و شیطانی برای اهلش تبدیل به فتنه و عذاب و درد و بیماری و رسوائی می شود تا دل از هر چه غیر حق پاک شود و از گذشته و آینده منزه گردد و مقیم الساعه و انیّت الهی شود. و لذا آخرالزمان برای مؤمنین و حق پرستان و اهالی معرفت منجر به صراط المستقیم هدایت و جنات نعیم می شود و برای ظالمان و کسانی که در شرک و تجاهل و خودپرستی اصرار می ورزند سراسر بطالت و عذاب و ناکامی است و اگر توبه

نکنند دچار مسخ شده و تا دور آدمیت هشتم در این مسخ باقی می مانند در صور جمادی و حیوانی و نباتی و آتشین و جنّی! علی(ع) می فرمایند آدمی مخیّر بین دو عدم است یعنی گذشته و آینده! وجود جز در اکنون نیست.

۲۰۹۷- آخرالزمان قیامت نفس آحاد و گروهها و مذاهب و فرقه ها و نژادها و تمدنهاست که باطن ها را به عرصه ظهور میرساند و حق و باطل هر امری در وادی اندیشه و احساس و عمل علمی و دینی و اقتصادی و سیاسی و عاطفی و امثالهم رخ می نماید و هر فرد و گروهی به حقش نائل می آید و بهشت و جهنم زمین بر اهلش آشکار میشود که کافران و مشرکان بر مسخ و آتش وارد می شوند و مؤمنان هم در هر جائی از بهشت زمین که بخواهند جای می گیرند و آنرا به ارث می برند (قرآن)- که این بهشتها و طبقات جهنم تا دور بعدی ادامه می یابد که آدمیتی برتر رخ دهد و مجال و امکان دیگری برای تعالی یا سقوط پدید آید. و این جریان تا دور چهارصدگانه ای که هر یک چهارصد هزار سال است ادامه می یابد تا انسان به کمال مطلقش نائل آید و آنگاه زمین و آسمانها پیچیده میشود که آن قیامت کبرای جهان هستی است که پایان بهشت و جهنم نیز خواهد بود طبق قول الهی در کتابش! و این کل داستان پیدایش وجود از عدم است یعنی سیر پیدایش آدمیت!

۲۰۹۸- خداوند، جهان هستی بیکرانه را با بی نهایت نعمات و موجوداتش آفرید تا موجودی بنام بشر، وجود یابد و آدم شود که خلیفه وجود اوست. و هر نعمت و آیتی در جهان بیانگر و معنائی از وجود است که بشر با درکش به معنائی از وجود میرسد که همان خداوند است. پس هر معنا و تجربه ای که بشر را به معنای وجود خدا نزدیکتر نسازد و او را الهی نکند بیهوده و کاذب است چه علم باشد چه هنر یا دین و حکمت و عرفان و عشق! و برای هر معنائی از وجود یک معنای ضد وجود است که از جانب شیطان به انسان عرضه می شود و کل هنر انسان در تشخیص این دو امر بظاهر مشابه است: معنا و ضد معنا، وجود و ضد وجود، علم و ضد علم، دین و ضد دین، عشق و ضد عشق! و همه این دوقلوها همسان و مشابه اند در حالیکه ضدند! و آدمیت، مخلوق علم وحدت اضداد است و علم فرقان این ضدین مشابه و علم پیروی از حق وجود! و این علم آدمیت است آنگونه که در مجموعه آثارمان نشان داده ایم! و آخرالزمان ظهور حق و ناحق این ضدین است پس آخرین مهلت و حجت بالغه برای بشریت است تا انتخاب کنند در حالیکه دیگر هیچ بهانه ای برای جهل و نفهمی و تردیدهای بشر باقی نمی ماند. پس آخرالزمان قلمرو انتخاب بین حق و باطل و راست و دروغ است در عین ظهور تمام و کمال حقایق بی کمترین شک و شبهه ای! پس آنکه باطل و دروغ و کفر و ظلم را انتخاب می کند شیطان را انتخاب کرده است که ضد آدمیت است پس نابودی و تباهی ابدی را انتخاب کرده است در آگاهی کامل بهمراه تجربه نابودی! آخرالزمان عرصه ظهور کمال اختیار و انتخاب است بدلیل ظهور کمال حق و کمال باطل!

۲۰۹۹- آخرالزمان عرصه ظهور و القای مطلقه جبر اختیار و انتخاب است و بشریت مجبور است انتخاب کند بین حق و باطل، بین خدا و شیطان و بین راست و دروغ! و آنکه نخواهد انتخاب کند انتخاب می شود بواسطه شیاطین و به تسخیر شیاطین درمی آید یعنی ضد خود می شود و ضد وجود! انسان یا باید عاقلانه – عارفانه – مختارانه ضد خود شود در غیر اینصورت بطرز جبارانه و خصمانه ای دیوانه وار خصم خود می شود. این حق وجود و دیالکتیک وجودیابی است.

۲۱۰۰- فرق بین حق و باطل هر امری همان فرق بین خود و ضد خود است. هر که در این بین ضد خودش را برگزید به حق الهی خود میرسد و هر که خود را برگزید به ضد خود میرسد یعنی شیطان می شود. ولی آنکه انتخابی نمی کند بواسطه شیاطین تسخیر می شود. این داستان مؤمن و کافر و منافق است که در آخرالزمان به تمام و کمال محقق میگردد: انیّت الهی، انیّت شیطانی و انیّت جمادی! اراده، ضد اراده و بی اراده! وجود، ضد وجود و بی وجود! در این معنا بمان! عالم آفریده شده تا آدم شود و می شود خواه ناخواه!

۲۱۰۱- انیّت جمادی یا بی ارادگی و بی وجودی مصداق هیزم دوزخ است که می فرماید: هیزم جهنم، مردم هستند و سنگ (یعنی مردمان سنگی – انسان جمادی)! یعنی توده هائی که هرگز انتخاب نمی کنند بلکه انتخاب می شوند و محمل ظلم و هیزم جهنم هستند. و آنانکه این هیزم را می افروزند شیاطین انسی یعنی ضد وجودها هستند که بی وجودها را برای مقاصد خود تسخیر می کنند و از آنها برای برپائی آتش استفاده می کنند یعنی هیزم!

۲۱۰۲- مجموعه آثار و معارف ما یک گزارش دوسویه است: گزارش از آخرین وضعیت بشری برای خداوند، و گزارشی از آخرین وضعیت الهی برای بشریت! این دو گزارش اساس و بناکننده قیامت آخرالزمان دور هفتم آدمیت بر زمین است که حاصل تلاقی دو پاسخ ناشی از این دو گزارش است یعنی پاسخ خداوند به بشریت و پاسخ بشریت به خداوند! که از تلاقی این دو گزارش و پاسخ، آدمیت هشتم قیام می کند و قیامت دور هفتم را برپا می سازد و این دور را ختم می کند و دور هشتم را آغاز می نماید.

۲۱۰۳- به همین دلیل گزارش بنده از آخرین وضعیت بشری برای خداوند و آخرین وضعیت الهی برای بشریت به عامیانه ترین و جاهلانه ترین و کافرانه ترین زبانها و منطق ها و احساسات بشری بوده است همانطور که به نمایندگی از کفر درک اسفل همه گروهها و فرقه ها و طبقات بشری سخن گفته ام و خداوند از کفر درک اسفل السافلین همه گروههای بشری، کسی را بعنوان نماینده و شاهد در ارتباط مستقیم با بنده قرار داده است! از طبقه گدایان، خودفروشان، تبهکاران، معتادان، قاچاقچیان، بیماران جنسی، زن و شوهرها و کودکان، همجنس گرایان، دلالان، دولتمردان، قضات، شیطانپرستان، رباخواران، نظامیان، سرمایه داران، خوانین، جواسیس، زندانیان، دانشگاهیان، روحانیون، پزشکان، رمالان، دراویش، دیوانگان، شیاطین انسی، سینماگران، دهقانان، شهرنشینان، غربی ها و شرقی ها و همه مذاهب روی زمین و همه مکاتب و فلسفه ها و فرقه های پنهان و عیان! بر اساس این گزارش که به مدت نیم قرن بطول انجامیده و حدود بیست سال در حال تألیف کتبی بوده است هم بشریت تصمیم نهائی خودش را درباره خداوند اتخاذ می کند و هم خداوند به تصمیم نهائی خویش درباره بشریت نائل می آیند، فرد به فرد و گروه به گروه! نه اینکه خداوند نیازی به گزارش بنده از خلقش داشته باشد که خود شنوا و بینا و حاضر و ناظر و محاط و محیط بر یکایک خلق است بلکه ارزش و خاصیت این گزارش از اینجاست که با ادراک و قلم مستضعفترین بندگانش ارائه شده است یعنی کسی که ضعف و ناتوانی خود را تا سر حد عدمیت خویشتن درک نموده و پذیرفته است در محضرش! یعنی پذیرای آدمیت شده است. و اینست که نه تنها آثار بلکه تمام جانم محل تلاقی و لقاء بین خدا و خلق او گشته است یعنی این میزبانی و شهادت را خداوند به این بنده اش محول نموده است. و لذا وجودم محل برپائی قیامت آخرالزمان گشته است. و اینست که وجود بنده مظهر انیّت الساعه و قیامت آخرالزمان شده است و هر چه که در بنده رخ می دهد در جهان بیرون واقعیت می یابد و لذا هر چه از قلم من جاری می شود در جهان جریان می یابد و واقعه را می آفریند: "درباره هراس «واقعه» میپرسند بگو که برای کافران و منکرانش هیچ دفاعی نیست در مقابل آن زیرا از خدای صاحب عروج است که عروج می کند ملائک و روح بسوی او در هنگامیکه مقدارش پنجاه هزار سال است پس به زیبائی صبر کن براستی آنها بسیار دورش می دانند و ما آنرا بسیار نزدیک، روزی که آسمان گداخته شده و کوهها متلاشی می شوند و هیچکس حال نزدیکانش را نمی پرسد... براستی که ما انسان را از علمش آفریدیم... و این روزی است که وعده داده شده بود" المعارج-

۲۱۰٤- همانطور که هر انسانی مخلوق فهم و ادراک و علم و باورهای خویشتن است و خداوند بارها در کتابش این حقیقت را بما متذکر شده است بنده نیز مخلوق علوم و معارف خویش هستم یعنی مخلوق قیامت و آخرالزمانم و نیز برپا کننده اش به اذن و اراده او زیرا این علم و ادراک را از خود او تعلیم گرفته ام در همه عمرم لحظه به لحظه! و همانطور که خداوند اجابت کننده دعاها و خواسته های برحق بندگان است بنده هم برپائی قیامت آخرالزمانش را طلب کرده ام تا به اینهمه ظلم و جنایت و دروغ و واژگونی و شقاوت و کفر و فساد روزافزون خلق پایان بخشد و درب عدالت رحمانی و کرامت عرفانی و سلامت ملکوتی و معرفت توحیدی و هدایت روحانی و مغفرت محمدیش را بر بشریت بگشاید و هر طور که خود دوست میدارد از رحمت مطلقه اش حکم فرماید و بشریت را بسوی آدمیتی برتر بالا برد و وعده معراجش را محقق فرماید از برای طالبانش و همه گناهان بشر را جمعاً عفو فرماید. الهی آمین بحق محمد و آل محمد!

۲۱۰۵- حیات زمینی بشر طبق آنچه در امّ الکتاب دیدیم دوران زندان روح است که برای برخی بازداشت موقتی است، برای برخی هم سلول انفرادی است و برای برخی دیگر حبس ابد است. متأسفانه اکثر قریب به اتفاق زندانیان در جو تبهکاری زندان غرق شده و چون از آنجا آزاد می شوند یک تبهکار حرفه ای و بلکه یک شیطان فارغ التحصیل میشوند و بسیار اندک و انگشت شمارند کسانیکه همچون مالکوم ایکس بعنوان یک تبهکار حرفه ای وارد زندان شده و یک قدیس و منجی بیرون می آید و یا همچون ماندلا به خاطر آزادی به زندان می رود و چون بیرون می آید ملتش را نیز

آزاد می کند. پس مهم نیست که به چه گناهی وارد زندان خاک شده ایم بلکه مهم اینست که از این زندان عروج کنیم. و بال عروج هر کسی همانطور که خداوند در سوره معراجش فرموده همان علم و باورهایش از خویشتن است. پس بیائیم باورها و آرمانهای زیبا و مقدس و خدائی داشته باشیم و چنین چیزی ممکن نیست مگر آنکه بفهمیم و باور کنیم که اسارت ما در خاک به دلیل گناهان گذشته ماست چه گذشته همین دنیا و یا دنیاهای ماقبل از این. و برای کشف این حقیقت کافیست که به خود رجوع کرده و با خود روبرو شویم که وجدانمان گناهان ما را برای ما قرائت میکند: خدانشناسی، قدرنشناسی وجود، کفران حیات و نعمات، عدم پرستی، دشمنی با خدا و خالق خویش، عداوت با اولیاء و مربیان خویش، بخل و نفرت نسبت به عالم و آدمیان، بدخواهی و میل به نابود کردن دیگران و... که اگر اینها را در خود خواندیم و شنیدیم و تصدیق کردیم آنگاه توبه و رجعت و عروج و خروج از این زندان آغاز می شود و آنگاه کسانی پیدا می شوند که ما را در این امر یاری کنند.

۲۱۰۶- هر کسی شبیه کسانی می شود که دوستشان دارد و اصلاً اگر این محبوبها انسانهای بزرگ و الهی باشند به یاری دوستداران خود می آیند و آنها را بالا می برند که البته محبوب و معبود اول و آخر خود خداوند است و خوشا بحال کسی که بتواند او را دوست داشته باشد چون بزودی همچون او می شود و این وعده خود اوست. چون کسی که مثل او شد بی مثل می شود پس شرکی واقع نمی گردد.

۲۱۰۷- و همچنین در این کتاب با معرفت و علمی برتر و یقینی تر دانستیم که نژاد و عشق های نژادپرستانه تحت هر عنوانی ذاتاً سیطره عزازئیل و ذریه اوست که خصم قسم خورده آدمیت است و نمی خواهد که بشر به ارکان اربعه توحید وجودش در سوره توحید نائل آید تا همچون پروردگارش لم یلد و لم یولد شود که این تلاش جهانی ابلیس و لشکریانش در قلب زناشوئی ها و خانواده و نژادها در آخرالزمان تبدیل به کل فتنه ها و جنایات بر روی زمین شده است. همانطور که شاهدیم تا حدود چهار قرن پیش، تعداد انگشت شماری حکومتها و امپراطوری ها بر روی زمین بودند و امروزه هر آن یک حکومت و کشور نوینی براساس استکبار ابلیسی نژاد خاصی پیدا می شود و اگر به خوبی بنگریم می بینیم که همه جنگها و جنایات فردی و خانوادگی و ملی و مذهبی بر روی زمین چیزی جز شقاوت نژادپرستانه نیست که بصورت انواع نسل کشی ها خودنمائی میکند و هر نام دیگری بر این جنایات بگذاریم دروغ است. یعنی همه جنایتها جهت تشکیل سلطنت نژادی و یا توسعه آن است: سلطنت انگلیسی یا آلمانی یا روسی و عربی یا عبری یا فارسی و ترکی و کردی و بلوچی یا چچنی و افغانی و هندی و مایائی و چینی و... . و نیز نژادهای جزئی تری که در بطن این نژادهای کلی مشغول چنین نبردی جنایتکارانه هستند که به زبان ساده تر هر خاندانی بر روی زمین می خواهد سلطنت خاص خودش را برپا کند و بتدریج جهان را فتح نماید. و عصر استعمار و امپریالیزم جهانی چیزی جز دوره جهانخواری اقوام و نژادها نبوده است بقدرت تکنولوژی تسلیحات امحای جمعی. و قبل از اینکه اروپائیان که زودتر از همه به چنین تسلیحاتی دست یافتند به قاره ها و کشورهای دیگر حمله برند، در سراسر جهان در آمریکای لاتین، در آفریقا، خاورمیانه، هندوستان و شرق دور، اقوام بومی جهت سلطه مشغول قتل عام همدیگر بودند که خداوند در هر دوری یک قدرت بیگانه را بر آنان حاکم ساخته است مثل حمله اسکندر و عرب و مغول و ترکان و امروزه استعمارگران غربی. و این حق تجاوزات خارجی و استعمارگریها در طول تاریخ است. و این حمله لم یلد و لم یولد است بسوی ولد پرستان و والد پرستان (نژادپرستان از پشت سر و پیش رو- گذشته پرستی و آینده پرستی). که انیّت آخرالزمانی موجب انهدام همه انواع نژادپرستی هاست: "و در آنروز هیچکس حال عزیزانش را نمی پرسد." معارج- یعنی همه نژادپرستان از عزیزترین اعضای نژاد خود بیگانه و متنفر می شوند در عین حال که از آنها رهائی ندارند و این وضعیت همه خانواده ها و اقوام نژادپرست است که در جهان شاهدیم که مهد ظهور همه جنایات و مفاسد است. یعنی امر الهی در آخرالزمان، امر به انیّت و تفرید و تجرید است برای خدا و نه برای استمرار خودپرستی ها که اساس نژادپرستی هاست. و این مهلت آخر برای وجود یافتن است.

۲۱۰۸- آخرالزمان یعنی توقف ماشین زمان در ترمینال این دوران. و اینگونه است که دیگر کسی به پیش نمی رود و همه در این ترمینال باقی می مانند تا گذشتگان نیز برسند و پیش رفتگان نیز بازگردند و این همان معنای رجعت و حشر آخرالزمان است: "و در آنروز همه مردگان برمی خیزند." معارج- و این معنای نشر در حشر است یا جمع تنهایان: "و

در آنروز جز خدا هیچ یار و دادرسی نیست." قرآن- و این تازه آغاز کار است و ما در نخستین سده های قیامت پنجاه هزار ساله قرار داریم. ولی از همینجا می توان تا به آخرش را به نظاره نشست که بشر به کجا می رود.

۲۱۰۹- انیّت همان نزول روح الساعه الهی بر زمین است که بشر را از پس و پیش یعنی از ولد و والد و گذشته و آینده جبراً پاک می کند. بنابراین از وجود فرد جز فردیت مطلق الهیش باقی نمی ماند. و از اینجاست که انتخاب نهائی و ابدی ممکن می شود و آن اینکه هر فردی یا تسلیم روح الهی خویش گردد به یاری سلطان (امام) و یا روحش را به شیطان بفروشد و به تسخیر شیطان درآید و عین شیطان گردد. پس انیّت عرصه مطلق جبر انتخاب است: یا این یا آن. که این واقعه در یک روز پنجاه هزار ساله به کمال می رسد و کل بشریت را فرامی گیرد و قیامت کبرایش را برپا می سازد و در آنروز زمین و آسمان بکلی دگر می شوند و برای آن واحد قهار رخ می نمایند. و چنین روزی را کافران بسیار دور می دانند و ما بسیار نزدیک. (قرآن)-

۲۱۱۰- از ائمه هدی(ع) بخصوص علی مرتضی(ع) و امام صادق(ع) در رد و نهی و تحریم مطلق آنچه که در نزد علمای اسلامی موسوم به فقه و اجتهاد و فتوا است آنقدر روایات محکم و معتبر و متواتر وجود دارد که هر کسی با خواندن فقط یکی از این روایات تا قیامت جرأت نمی کند دم از فقاهت و اجتهاد و فتوا بزند و آنرا در نزد خودش و یا هر کسی جز امام و حجت امام، دعوی کند. در حالیکه کل منبع تغذیه این فقاهت همان روایات ائمه است که فقه روائی – قیاسی را طرد و لعن کرده اند. در قرآن کریم نیز حدود بیست آیه درباره فقه و تفقه وارد شده که آشکارا دال بر علم قلبی و روحانی و لدنی است که از نزد خداوند درک می شود و آن اصل علم است که در نزد امامان و اولیای برحق آنهاست "و آن آیاتی بیّن در سینه کسانی است که خداوند به آنها از نزد خود علم داده است." عنکبوت۴۹- همانطور که در اصول کافی به روایتی از امام صادق(ع) آمده است که: "رسول خدا علمی به حضرت علی(ع) آموخت که از هر باب آن هزار درب مکاشفه گشوده می شود ولی این علم نیست. و کتاب "جامعه" در نزد ماست که حتی اندازه دیه یک خراش هم در آن وجود دارد ولی این هم علم نیست. مصحف فاطمه نیز نزد ماست که یک کلمه از قرآن شما (قرآن عثمانی) در آن نیست و علم آنچه بوده و خواهد شد در هر مکان و زمانی در آن وجود دارد ولی این هم علم نیست. بلکه علم آن چیزی است که هر شب و روز دمادم برای امام حادث می شود امری بعد از امری دیگر و شیئی بعد از شیئی دیگر تا روز قیامت"- در کتاب حاضر علم فقه آخرالزمانی در ارکان و مبانی حیاتی و واجبش از امر و نهی همه امور معلوم گردیده است و هر کسی که بخواهد آنرا در حد نیازش می یابد و با رعایتش خود را از هلاکت می رهاند و اگر اهل هدایت باشد رستگار میشود. این علمی بود که خداوند از نزد امامانش بما تعلیم نمود و هر آنچه نیاز به گفتن بود گفته شد که ناگفته ها را نیز در بطن خود داراست که اهلش آنرا می یابد. الحمدلله رب العالمین و صل علی محمد و آل محمد!

۱۳۹۵/۲/۲۱ مصادف با سوم شعبان تولد امام حسین(ع)

# دفتر هشتم: هبوط و عروج

۲۱۱۱- "هیچ علمی از ما به شیعیان نمیرسد الّا اینکه هم ارز و شامل کل جهان هستی است.... و هیچ چیزی در زمین و آسمانها و کوهها و دریاها و جمیع مخلوقات خدا نیست الّا اینکه آشکار کننده حقایق بنی آدم است که غایت این ظهور حقیقت در عصر قائم ماست." امام صادق (الهفت الشریف)-
از این کلام امام بوضوح استنباط می شود که اولاً همه علومی که در نزد امام است و از او صادر می شود درباره هر چیزی که باشد امری جهانشمول و وحدت وجودی است و از جنس علوم جزئی و دهری نیست که به مرور زمان دچار ابطال گردد. و ثانیاً اینکه عنصر و گوهره وحدت وجودی عالم هستی، آدم و آدمیت است که کمال ظهورش خلیفةالله میباشد که امام نیز خود اسوه آن در هر دورانی می باشد و چون چنین است علمش نیز اینگونه است. و ثالثاً اینکه هر تغییر و تحول و فعلی از آدم و بنی آدم در کل ماهیت جهان هستی در زمین و آسمانها و همه موجوداتش اثر می نهد که یکی از این آثار شگرف که از فهم عقول جزئی و مادی خارج است واقعه ثبات و گردش افلاک و نجوم است که محصول هبوط و عروج آدم(ع) است همانطورکه امام در رساله مذکور میفرماید که با هبوط آدم از بهشت (آسمان اول- آسمان دنیا و ستارگان) گردش افلاک و ستارگان نیز آغاز شد و لذا با عروج آدم در پایان هر دور و آخرالزمانی هم دوباره افلاک از گردش بازمی ایستد و ثابت میگردند. یعنی تاریخ و زمانیت و دهر معلول هبوط آدم از آسمان اول یا بهشت است زیرا زمانیت از گردش افلاک است همانطور که شب و روز و ماه و سال و قرن و ادوار و اکوار! به همین دلیل قرآن کریم اهل معرفت را مکرراً دعوت می کند تا در اسرار شب و روز تفکر و مکاشفه نمایند.

۲۱۱۲- آیا براستی هبوط و عروج آدم از بهشت و به بهشت (آسمان) چرا موجب تغییر در ساختار و ماهیت این آسمان می شود و زمانیت و دهر ناشی از این گردش چه اثری در جهان و انسان دارد و در هدایت و ضلالت آدمی چه نقشی ایفا می کند و انسان در قبال آن چه می کند و چه باید کند؟ و چرا با عروج دوباره آدم به آسمان در پایان آخرالزمان دوباره افلاک به ثبوت می رسند و این ثبوت چه معنائی دارد؟ در اینجا از وجه دیگری به راز دهر وارد می شویم!

۲۱۱۳- قبلاً نشان دادیم که آسمان دنیا یعنی آسمان بالای سر ما که مملو از افلاک و نجوم و کهکشانهاست به مثابه پایه و پی و کرسی آسمانهای برتر است که آن آسمانها را برپا داشته است و به مثابه فیزیک آن آسمانهای متافیزیکی است: "هفت آسمان را در دو روز برپا داشتیم و آسمان دنیا را به کواکب آراستیم و آنرا محافظتی قرار دادیم." قرآن کریم- و در آیه ای دیگر آمده که هرگاه که شیاطین بخواهند به آسمانهای برتر نفوذ کنند با شهابها مورد تهاجم قرار می گیرند. زیرا شیاطین در درک اسفل و بر زمین تبعید گشته و بدلیل کفرشان از آسمانهای برتر رانده شده اند.

۲۱۱۴- آدم(ع) بعنوان خلیفه خدا و روح وحدت موجودات چون از آسمان دنیا که قلمرو بهشت بود رانده شد و هبوط نمود آسمان دنیا از این روح وحدت تهی گشت و از هم پاشید و عناصر آن یعنی افلاک دچار سرگشتگی شدند و بدینگونه گردش کواکب و زمانیت آغاز گشت که این گردش و زمانیت بسوی زمین محل اقامت آدم متوجه گردید تا از حیات آدمی بر زمین حمایت کند و رزقش را تأمین نماید و همچنین موجب دهرزدگی و پیری و مرگ آدمیان است و هم موجب هدایت اهل ایمان در جهت رجعت به آسمان! در این باب آیات کثیری در قرآن کریم حضور دارد: رزق شما در آسمان است... و از آسمان آبی نازل کردیم تا دلهای شما را از نجوای شیطان پاک سازد و ...

۲۱۱۵- آدم با هبوطش هم آن روح نخستین الهی را از دست داد و از دسترس او خارج شد و در ذاتش نهان و مدفون گشت و هم نور علم اسماء را! آنهمه کواکب و نجوم به یک لحاظ همان انوار علم اسماء و کلمات الهی هستند که از انسان دور شدند همانطور که از کلام ائمه هدی و برخی از عارفان اسلامی می دانیم که کواکب و ستارگان همان انوار حروف و کلمات و اسماء الهی هستند و آدمی بر زمین بواسطه انوارشان در آسمان دارای همین نطق و شعور و ادراک و بیان است ولی از آنجا که از سرچشمه آنها دور شده و در درون او نیستند لذا از نور اصلی این انوار بیگانه شده است

و کلمات و اسماء و بیان در آدمی دچار تحریف و واژگونی و گمراهی گشته است و چه بسا شیطان بواسطه همین کلمات در گوش آدمی نجوا نموده و مفاهیم و حقایق را در ذهن و شعورش وارونه و تحریف می سازد.

۲۱۱۶- "آنچه که در آسمان وعده داده شده اید در خود شماست چرا نمی نگرید و آن نطقی است که بر زبان دارید." قرآن- یعنی آن انوار اسماء الله و کلمات حق که همان رزق روح آدم است در ذات الهی آدم مدفون است و انسان در رجعت به ذات الهی خود یکبار دگر به سرچشمه روح و نور اسماء و تأویل بازمی گردد و این تنها راه رجعت او به بهشت و آسمان ازلی است.

۲۱۱۷- روح و علم اسماء که تنها ویژگی آدم بعنوان خلیفه بود در هبوطش بر زمین دچار ظلمت و نسیان و فترت گردید و از آسمان بیگانه شد و لذا خداوند پیامبرانی پیاپی فرستاد تا آدمیان را به یاد آورند تا به خود بازگردند و لذا دین خدا جز این یاد و ذکر رسالتی ندارد و همه عبادات و احکام در خدمت این ذکر و رجعت باطنی است.

۲۱۱۸- درب ورود به آسمان و بهشت ازلی و روح و نور اسماء همان درب دل و فطرت الله در بشر است بقدرت ذکر و معرفت نفس و تقوا و عبودیت و اطاعت از امر خدا در دینش!

۲۱۱۹- دهر و زمانیت همان رابطه انسان با آسمان افلاک و کواکب و گردش نجوم و ایام و فصول و عمر است و همه علوم و فنون و ایده ها و باورها و مذاهب و مکاتب دهری حاصل این رابطه است که بین انسان و فطرت الهی خویشتن حجاب می شود و او را از خود غافل و بیگانه و نسیانی و کافر می سازد و اکثر مردمان روی زمین از این دهر پیروی می کنند و دهر پرست هستند تحت عناوین مذهبی و غیر مذهبی! که غایت آن پیروی از تکنولوژی است که تماماً مخلوق تجزیه زمان و مکان و ماده است و تطبیق و ترکیب زمانمند مواد جهت فائق آمدن بر زمانیت و دهر و مرگ و تباهی ناشی از آن که تلاشی فریبنده و باطل است. و لذا خداوند در کتابش اهل ایمان و هدایت را امر نموده که از عامه بشری پیروی نکنند و بلکه حیات و هستی روزمره خود را بر حساب دهر و گردش نجوم و شب و روز منطبق نسازند که امر به شب زنده داری و کم خوابی یکی از این احکام است و لذا مؤمنان زندگی خود را با ماه هماهنگ می سازند و نه خورشید! زیرا ماه نور علی نور و دربی بسوی آسمانهای برتر است و راه دل و فطرت الهی را بر مؤمنان می گشاید.

۲۱۲۰- هر آنچه که آدمی از حیات و هویت آسمانی خود از دست داده است می تواند در پرتو نور ماه در ذات الهی خودش حاصل نماید که مهمترین آنها روح الله و اسماء الله و علم تأویل است. و لذا انوار نجوم و کواکب هم چنین انسانی را هدایت می کنند و او را تغذیه می نمایند به علم الهی! "و رزق و قوت شما را در چهار روز مساوی قرار داد" قرآن- که امام صادق این رزق چهارگانه را محمد و علی و حسن و حسین خوانده است که چهار رکن عرش و کرسی در مؤمنان هستند که چهار نور تأویل روح و اسماءالله می باشند.

۲۱۲۱- برای آدم هبوط کرده و فرزندانش دشمنی جز شجره نیست زیرا پس از هبوط از حیات روحانی و جاویدش در بهشت تلاش میکند که این جاودانگی را در حیات نژادیش بر زمین جبران کند درحالیکه این همان باعث و بانی سقوطش از جاودانگی و حیات روحانی است و حیات و هستی دهری – نژادی بر روی زمین تماماً قلمرو و تجربه نابودی و تباهی و خسران و عذاب است و لذا هر آنچه که از راه نژاد و تاریخ و دهر می یابد گمراه کننده است بخصوص دین و معنویت موروثی و تاریخی و اخباری!

۲۱۲۲- "پس از آنکه هدایت بر آنان آشکار شد روی به گذشته کردند (یعنی به شجره و نژاد) و شیطان هم بر حسب آرزوهایشان امر را بر آنها مشتبه نمود" قرآن- مشتبه شدن امر از طریق شبیه سازی امر است یعنی یک امر نوری و الهی را در قلمرو نژاد و ظلمت شجره، شباهت سازی می کنند و این – همانی! این همان شیطنت است و امر مشتبه که به لحاظ لغت هم از مصدر شبه و شباهت می باشد. زیرا آن بشری که به روح الهی و نور اسماء الله، آدم و خلیفه شد دارای نژاد و شجره ای زمینی بود که تماماً از نسل عزازئیل (شیطان) است زیرا زمین و همه اهالیش حاصل مسخ شیطانی و سقوط از آسمان هفتم در درک اسفل هستند. و لذا این شبیه سازی شیطانی از اوامر الهی همان واقعه نژادپرستی و رویکرد به گذشته دهری است. آن شجره هم در بهشت که آدم از آن منع و نهی شده بود نمادی از گذشته

**شیطانی بشر بود بر روی زمین! همانطور که قرآن کریم هم اصل و اساس نژادی بشر را از جن خوانده است که آتش است. پس رویکرد به گذشته نژادی همان ابتلای به جن و جنون و شیطنت است که پس از امر ایمان و هدایت و روح و علم اسماء پدید می آید و موجب هبوط و سقوط است.**

**۲۱۲۳- در حقیقت باید گفت که بهشت آسمان اول همان جایگاه و مکانیت و امکان وجودی حضرت آدم بود یعنی قالب و کالبد آسمانیش که همان کالبد کبیر و الهی اوست. ولی با هبوط آدم از این جایگاه وجودی و کالبد بهشتی و سماویش و سقوط در درک اسفل السافلین زمین بمعنای مرگ آدم در آسمان و دفنش در قبرستان زمین است به مصداق این کلام الهی در کتابش که: "هرگز نمی توانی کسانی را که در قبر هستند بشنوانی و بنمایانی!" در حقیقت حضرت آدم با سقوطش بر زمین بواسطه صور و کالبدهای عزازئیلی (شیطانی) زمین و اهالیش، مسخ و ترکیب شد: "و اوست که صورتهای شما را ترکیب کرد... و اینک در اقامتگاههای دیگران رفت و آمد می کنید. تعقل کنید تا هدایت شوید." آیاتی از قرآن- در اینجا سخن از ترکیب صور بنی آدم با صور غیر است و نیز رفت و آمد و اقامت ارواح آدمی در کالبد غیر آدمی همچون انواع حیوانات، گیاهان، آبها و کوهها و امثالهم.**

**۲۱۲٤- و بدینگونه بود که آسمان دنیا (افلاک) روح آدمیت خود را از دست داد و پریشان و سرگردان شد که عین پریشانی و گردش افلاک و ستارگان است. ولی در جستجو و تسخیر روح و صاحب خویش یعنی آدم است که اینک بر روی زمین تبعیدی و سرگردان شده است: "زمین و آسمان و هر آنچه که بین آنهاست را به تسخیر وجود انسان در آوردیم." قرآن- که این تسخیر یک امر کاملاً روحانی است و انسان به میزانی که به روح مدفون در خویشتن راه مییابد دارای چنین سیطره و تسخیری در زمین و آسمان می شود یعنی به احیای آدمیت خود بر روی زمین می رسد و همه عزازئیلیان و شیاطین سابق را در زمین به تسلیم خود وامی دارد که غایت این پیروزی به وعده الهی در یوم الدین است یعنی روزی که اسرار دین خدا بواسطه قائم آل محمد آشکار شده و حقایق انسانی زمین و آسمان رخ نموده و زمین و آسمان دگرگون گشته و برای پروردگارشان ظهور میکنند و زمین از نجوم بی نیاز گشته و نور ذات خویش را برمی تابد و لذا حتی شیاطین قدیم نیز که همه در آغاز هویت انسانی داشتند که به کفرشان مسخ شده بودند اینک به نور تأویل، اصلیت انسانی خود را بازمی یابند و انسان گشته و لذا دست از انکار با خدا و عداوت با انسان برمی دارند. (آیاتی از قرآن کریم)-**

**۲۱۲۵- پس درک میکنیم که آسمان دنیا عین کالبد الهی انسان است که ستارگان و افلاک و منظومه ها و کهکشانهایش هر یک به مثابه یکی از اعضاء و جوارح این کالبد کبیر هستند و این محسوسترین معنای انسان کبیر و انسان صغیر است. انسانی که در آسمان و عین آن است و انسانی که مسخ در زمین و محبوس در گور تن خویش است. و این انسان حقیر علیل نابوده بایستی به نور معرفت و عبودیت و تأویل از این کالبد در حال فساد و نابودی خروج کند و به کالبد و خانه آسمانیش بپیوندد که به قول امام صادق(ع) در پس پرده همه قبّه نیلگون بالای سر ما ۱۲۰۰۰ آسمانهای برتری حضور دارند (به غیر از شش آسمان برین) که اگر این آسمان مملو از کواکب و کهکشانها را در هر یک از این آسمانهای پنهان بیندازیم در آن گم میشود. و این بدان معناست که هر یک از این آسمانهای مذکور مربوط به یکی از آدمها و ادوار آدمیت است که ادواری را پشت سر نهاده و ادواری بسیار بیشتر و برتر را در پیش روی داریم. با درک همین حد از عظمت انسان در آفرینش الهی می توان به وجهی از عبودیت خالقش راه یافت که این عبودیت عین عدمیت انسان است در قبال الهیتی که در تصویر نیز نمی گنجد و در هیچ حکمت و علم و مذهبی همچون حکمت و مذهب امامیه، آفاق انسانیت و الهیت تا این اندازه لامتناهی و معقول و قابل پرستش نیامده است: عبودیت آدم عدمی که خود به وسعت هستی بیکرانه و بی انتهاست در قبال پروردگارش چگونه خواهد بود جز به عشق عرفانی و تسبیح مطلق لامتناهی.**

**۲۱۲٦- سرگشتگی افلاک پس از هبوط آدم همچون سرگشتگی ماهیت در جستجوی وجود است وجودی که در صورت آدمی جلوه کرده است و لذا افلاک و ستارگان در آسمان در جستجو و رصد صورت الهی بر روی زمین هستند. زیرا همانطور که آسمان دنیا و کهکشانها به مثابه پی و کرسی آسمانهای برتر است زمین نیز همچون کرسی آسمان دنیاست.**

کرسی ای که دارای چهار رکن محمد – علی – حسن – حسین در تجلی است به جمال واحده نور فطرت فاطمی. که این پنج نور همان پنج نور پرتو ذات ازلی هستند بر زمین. و لذا جز بواسطه این پنج نور هیچ تأویل و خروج و عروجی ممکن نیست. در اینباره در فصول قبلی به تفصیل سخن نموده ایم.

۲۱۲۷- پس تا به همینجا باید اقرار نمود که علم هبوط و شناخت اسرار هبوط آدم و نیز چگونگی مسخش در زمین به معنای تمامیت انسان شناسی و شناخت رموز سرنوشت بشر در تاریخ است و نیز راز رسالت اولیای الهی بسوی مردمان و دعوتشان به تأویل و توبه و رجعت به مثابه یک مسئله تماماً واقعی و وجودی و نه یک ایده فلسفی یا نظریه نجات بخش! و تا این حقایق بعنوان الفبای سرنوشت و هویت بشری در عالم ماده درک و عمیقاً باور نشود و بدیهی نگردد نه تنها هیچ اتفاق و گشایشی حاصل نمی شود بلکه فقط منجر به تجاهل و خودفریبی عمیقتر شده و حداقل عقل حسی نیز واژگون می گردد که حاصل نهائی آن تبدیل کامل انسان به شیطان است: "آنگاه که فهمیدند عمداً به تحریف عقل خود پرداختند و واژگون شدند." قرآن- پس مطالعه و فهم این حقایق و تصدیق و اطاعتش امری الزامی و مطلقاً جبری است که اشد مجبوریت و مفلوکیت را موجب می شود چرا که درجات اختیار انسانی جز درجات آگاهی او بر سرنوشت خویشتن نیست. پس اگر کسی غایت علم و آگاهی عقلی و فطریش را درباره سرنوشتش در دو جهان به سخره بگیرد و انکار و تحریف کند، ذات اراده و اختیار و انتخاب را در خود نابود کرده است و خود را در طبقه هشتم جهنم به غایت مجبوریت محکوم ساخته است.

۲۱۲۸- و اما اصل و علت العلل هبوط آدم از بهشت و منزلگاه آسمانی و جاودانیش پیروی و مریدی حوا بود که موجب تسخیر شجره شیطان در آدم گردید همانطور که قرآن کریم آشکارا می فرماید آنانکه مادینگی را پیروی کردند بنده شیطان شدند! حال آنکه این پیروی و مریدی بایستی از جانب حوا نسبت به آدم باشد زیرا در آفرینش جدید انسان بعنوان خلیفه خدا، حوا از باطن آدم بیرون آمده و به درجه ای مخلوق آدم محسوب می شود و آدم به مثابه جایگاه وجود ازلی – ابدی حواست و لذا حوا بایستی همه امور زندگیش را در وجود آدم تأویل نماید. در حالیکه حیات اسفلی و مسخ شده و شیطانزدهٔ آدم، مخلوق رحم حواست یعنی امر واژگونه است و اصلاً با واژگون شدن امر رابطه آدم و حوا بود که هبوط این دو بهمراه عداوتشان رخ نمود پس هبوط و حیات زمینی زن و مرد بر واژگونگی رابطه و شیطانزدگی است الا اینکه توبه ای نصوح رخ دهد و این رابطه یکبار دگر زیر و رو شده و بر جایگاه صدق و عدل قرار گیرد تا به منزلگاه آسمانی و الهی خود بازگردد.

۲۱۲۹- طبق آنچه که تاکنون در این باب نشان داده ایم هبوط آدم بر زمین حاصل سقوط آدم در حوا است که ناشی از اشد خودپرستی اوست در حوا! زیرا حوا، زایش باطن خود آدم است و آدم حق ندارد خودش را بپرستد و گناهی بزرگتر از این نیست که اساس شیطنت است زیرا همه شیاطین ملائکی بودند که دچار خودپرستی و تنفیس شدند و بر زمین ساقط گردیدند آدم و حوا نیز دچار همین سرنوشت شدند و هر مرد و زنی! و لذا عبرت از سرنوشت آدم و حوا از محوری ترین اخطارها و عبرت های قرآنی به بشر است که در همه کتابهای آسمانی آمده است.

۲۱۳۰- و ابلیس مخلوق این خودپرستی آدم در حوا و سقوطش در اوست وگرنه ابلیس در بهشت الهی چه می کرد که آدم و حوا را وسوسه کند و لذا امام صادق می فرماید شیطان مخلوق معصیت اهل ایمان است. پس هر کسی شیطان خود را دارد و چون مخلوق و دست پرورده خود اوست عین اوست و لذا خود را شیطان و شیطان را هویت خود می پندارد. آن هویتی که همه دروغها و خودفریبی ها و گناهانش را بواسطه آن مرتکب می شود و تقدیس و توجیه می سازد و امر را بر خود مشتبه می کند. پس کسی که شیطان را عین خودش نیافته و نشناخته باشد هنوز شیطان را نشناخته است و شیطان یک ایده دروغین است همچون ایده خدا! و چه بسا اصل شیطان خود را خدا می نامد: آنانکه شیطان را بجای خدا می خوانند! قرآن- یعنی آنرا که خدا می خوانند در حقیقت شیطان آنهاست.

۲۱۳۱- حال باید درک نمود که خودپرستی چه رابطه معنوی با هبوط و مسخ در زمین و مادیت دارد. حیات خاکی در همه مراتب جانوری و نباتی آن مخلوق تولید مثل و نژاد و نژادپرستی است که آدمی هم به آن مبتلاست و این قلمرو تباهی و مسخ اوست در نژاد. زیرا وقتی حس جاودانگی آدم در حوا مسخ شد و حوا را هم به نابودی کشاند هر دو

متوسل به نژاد پس و پیش خود شدند تا بدینگونه این حس نابودی را جبران نموده و احساس وجود کنند. و این تبدیل خدای نزاد به خدای نژاد است که قلمرو همه تبدیلات شیطانی بشر در علم و اندیشه و مذهب و هنر و تمدن است که برپا کننده جهنم آخرالزمان می باشد.

۲۱۳۲- هبوط از بهشت آسمانی در برزخ و دوزخ زمینی همان سقوط از رابطه بالاتنه ای به رابطه صرفاً پائین تنه ای است همانطور که قبلاً در همین کتاب نشان دادیم که جمال بشری از چانه و دهان تا پیشانی و سر همان تجلی هفت ارواح و انوار قدسی و آسمانی و الهی است و پائین تنه بشر نیز همان سلسله مراتب هفت طبقه ظلمت و دوزخ است.

۲۱۳۳- اگر آدم و حوا در جمال یکدیگر به تسبیح روح الهی می پرداختند و آنرا برای خود و به اسم خود تنفیس نمی کردند در پائین تنه یکدیگر ساقط نمی شدند و به آن فلاکت دچار نمی گشتند. این قصه همه جائی زناشوئی در تاریخ است. و لذا فرزندان چنین زن و مردی قلمرو ذریه شیطان شده و این فرزندان تبدیل به دشمنان قسم خورده والدین خود می شوند و هیزم دوزخ رابطه شان! و شیطان در بستر رابطه کافرانه آدم – حوائی است که ذریه و فرزندان خودش را زراعت و نشو و نما می دهد و تکثیر می کند. این معنا را امام صادق(ع) آشکار نمودند. و بدینگونه شاهدیم که اکثر قریب به اتفاق خانواده ها سیطره حاکمیت شیطان و نشو و نمای ذریه او هستند الاّ کسانیکه از تمامیت خود و خودپرستی نژادی توبه ای خالص نموده و تحت ولایت امام حی پاک و بخشوده شده و از قلمرو تاریخ نژادپرستی خروج و عروج کرده باشند.

۲۱۳٤- هبوط و سقوط مطلقاً واقعه ای جغرافیائی نبوده و نیست یعنی بمعنای خروج از یک قلمرو جغرافیائی و ورود به قلمروئی دیگر نیست زیرا کره زمین عضوی از آسمان اول (دنیا) است و نه در بیرون آن! و همانطور که امام صادق در تأویل آیه ای از قرآن می فرماید که بهشت و دوزخ و همه طبقاتش در همین زمین هستند تا زمانیکه این زمین و آسمان برپا است. پس هبوط واقعه ای روحانی و معنوی و باطنی و عرفانی است همانطور که عروج! "و به آنان گفته می شود در هر کجای از بهشت بر روی زمین که می خواهید اقامت کنید." قرآن- آنچه که موجب این هبوط و سقوط می شود جنسیت پرستی رابطه آدم – حوائی است و احساس تملک و تصاحب متقابل و مسخ در کالبد یکدیگر و غفلت از روح جمالی و جمال روحانی حق در یکدیگر و تعطیل شدن رابطه عقلانی و دیالوگ معنوی و ارتباط بالاتنه ای! و سقوط در پائین تنه (از گردن به پائین) عین سقوط در مادیت حیوانی – نباتی – جمادی برزخ و سقوط زمین است و خروج از بهشت زمین! پس این همان هبوط و سقوط روح است در تن و سکس و مادیت و نژاد و طبیعت حیوانی که انانیت محض ظلمانی – دوزخی است در سیطره شیاطین و شیطان پرستی! در این حیات و هستی انسان، شیطان بر جای خدا نشسته است و آنچه را که خدا می خوانند در حقیقت همان شیطان است. و لذا این نوع زندگی در سراشیبی عداوت و نخوت و دروغ و خیانت سقوط می کند و زندگی مشترک همچون عذابی عظیم و غیر قابل گریز می شود که به صدها غل و زنجیر به هم دوخته شده و از هم رهائی ندارند در شقاوتی روزافزون که تعبیر به عشق می شود با توجیهات شیطانی! و این توجیه عاشقانه مرکز شیطان و شیطان پرستی رابطه می باشد یعنی انانیت و کفر!

۲۱۳۵- در این سقوط بطور روزافزونی مرد زن صفت تر و زن هم مردوارتر می شود به روشی مالیخولیائی و نفرت انگیز از هر دو جانب! یعنی مرد و زن هر دو شاهد از خودبیگانگی و دیوانگی خود در طرف مقابل هستند یعنی هر یک هویت خود را روز به روز در حال از دست رفتن و به سرقت رفتن در طرف مقابلش می یابد که بر علیه او استفاده میشود. یعنی مردانگی مرد در زنش مصادره شده و بر علیه وی به کار می رود و زنانگی زن هم در مردش مصادره شده و بر علیه وی استفاده می گردد. یعنی هر یک در دیگری تبدیل به خصم خودش می شود و برعلیه خودش! "در حالیکه خصم یکدیگر بودند از بهشت اخراج شدند" قرآن- و این همان دشمنی انسان بر علیه خویشتن است در خودپرستی! این همان معنای کفر و شیطان شدگی بشر است.

۲۱۳٦- پس از سقوط روح بشر در پائین تنه و مسخش در خاک نژاد به جستجوی روح و حقیقت خویش در خاک پرداخت و جهت تملک خاک به جنایت دچار شد و به شرارت پرداخت و برخی دگر به تجزیه و تحلیل و ترکیب خاک روی کردند و علوم و فنون را پدید آوردند که درب دوزخ زمین گردید و آتش را آشکار ساخت و بشر را در خود هلاک کرد.

بشر در جستجوی روح و بهشت گمشده اش در خاک به دوزخ هلاکت خود رسید و حتی بدن و جان حیوانیش با این خاک ممزوج و ترکیب شد بواسطه علومی چون فیزیک و شیمی و نجوم و پزشکی و تغذیه دوزخی و فنونی که حاصل این علوم هستند و بر سر بشر آتش و دود و تشعشعات مرگبار می ریزند و شیاطین آریل را از اعماق خاک به بیرون آوردند و بر سرنوشت بشر مستولی ساختند. همه اینها حاصل کفر بشر نسبت به نور حیات و هستی خویشتن بود که از آدم و حوا آغاز شد و در بنی آدم استمرار یافت و کاملتر گشت و جز انگشت شماری جمله به همین راه رفتند.

۲۱۳۷- علمای اکثر مذاهب به زبانهای گوناگونی ادعا می کنند که بشریت قربانی خطای پدر و مادرش یعنی آدم و حوا شده است و بخاطر گناه آنها قصاص می شود که این فلسفه شیطانی موسوم به "گناه نخستین" است که همه قربانی آن هستند بی آنکه در آن سهمی داشته باشند. پس این فلسفه ضد دین و ضد انتخاب و ضد مسئولیت و عین نژادپرستی است. که چنین باور و ادعائی کفر مطلق و انکار دین و معاد است. مطلقاً چنین نیست و بلکه هر زن و مردی که ازدواج می کنند یک آدم و حوا هستند و لذا خداوند در کتابش مکرراً هشدار می دهد که مبادا خطای آدم و حوا را تکرار کنیم.

۲۱۳۸- اسماء و کلمات و گویش موروثی بنی آدم که فاقد روح الهی باشد تبدیل به واژه هائی واژگونساز انسان در دوزخ می شود در حالیکه همین کلمات به قوّت روح الهی در بشر موجب تأویل و تعالی و عروج به اصل وجود الهی میگردد در بحرالبیضای مغز که بر فراز آسمان هفتم وجود انسان بر زمین است و آن نطق کن فیکونی و خلاق جدید است.

۲۱۳۹- آیا براستی چیست سرّ رابطه آدم – حوائی که کل کائنات لامتناهی و زمین و آسمانها بر محورش در گردش و تحول و مرگ و حیات و سقوط و عروجند و بخاطر این سرّ پدید آمده و در سمت نهایت این سرّ در حرکت هستند و همه حقایق موجوداتش از برای آشکار سازی این سرّ است و سرّ آدم – حوائی سرالاسرار همه حقایق ازلی – ابدی مخلوقات است که بقول امام صادق(ع)، این سرّ آدمی، سرنوشت ساز کون و مکان و زمان و جهان است و مبدأ و معاد! که فقط و فقط در این مجموعه معارف است که برای نخستین بار این اهمیت و عظمت و مرکزیت آشکار و معرفی شده است حال آنکه کلامی قدیم و ازلی بوده است که بکلی فراموش شده و تبدیل به افسانه کودکان گردیده است.

۲۱۴۰- حدود نیمی از مجموعه آثار ما درباره حقایق آدم – حوائی است و اسرار کثیری برای نخستین بار کشف شده است ولی با اینحال هر چه که حقیقت آدمیت عیانتر و متعالی تر می نماید بر ابعاد و اعماق رابطه آدم – حوائی هم افزوده می گردد و این راز را حیرت آورتر می سازد.

۲۱۴۱- اسرار حقایق آدم – حوائی (زناشوئی) مافیائی ترین و مخوفترین و مگوترین اسرار است و اصلاً سرّیت برخاسته از همین رابطه است و لاغیر! این سرّ آنقدر پنهان و مافیائی و ممنوع است که با بروز یکی از آنها یک خانواده فرومی پاشد و دیگر توان استمرار ندارد و گوئی که این سرّ قبل از هر کس و چیزی برای اهالیش پنهان و ممنوع است که آنرا بر زبان آورند حتی در نزد خودشان! هر طلاق و فروپاشی و خیانتی حاصل آشکار شدن یکی از اسرار زناشوئی و خانواده است که از زبان یکی از اعضایش بیان میشود و یا لو میرود و یا مورد سئوال قرار میگیرد.

۲۱۴۲- آیا براستی چرا صمیمی ترین و عمیق ترین رابطه بین دو انسان اینقدر اسرار آمیز و مگو و ممنوع می شود در حالیکه بایستی درست بعکس باشد. در این رابطه چه خبر است و چه می گذرد که تبدیل به سرّ الاسرار کائنات شده است و سرنوشت جهان و جهانیان را رقم می زند؟

۲۱۴۳- همه جهان هستی و نعماتش برای آدم آفریده شده است و آدم در رابطه با حوا از بابت کل وجود و نعماتی که از خدایش یافته امتحان پس می دهد و سرنوشت ابدیش را می سازد به کفر یا ایمان! و سپس بر این کفر یا ایمانش جهان نوینی برای خود می آفریند: بهشت یا دوزخ!

۲۱۴۴- اگر خداوند از جنس نفس هر کسی برایش زوجی قرار می دهد پس ازدواج و تأمل و تعامل هر کسی با همسرش عین معامله او با خویشتن است. همانطور که انسان نباید خود را بپرستد نباید همسرش را بپرستد، همانطور که نباید

خود را بفریبد نباید همسرش را فریب دهد، همانطور که نباید بخودش ظلم کند نباید به همسرش ستم کند، همانطور که نباید بخودش کافر و از خود گریزان باشد نبایستی با همسرش کافر و از او فراری و پنهان باشد، همانطور که نباید بخودش خیانت کند نباید به همسرش خیانت ورزد در ظاهر و باطن! همانطور که نباید خودش را بفروشد نبایستی همسرش را معامله کند وو...! پس رابطه زناشوئی رویاروئی انسان با خویشتن عریان خویش است. و اگر جهان هستی همان انسان کبیر است پس معامله هر کس با همسرش عین معامله او با کل جهانش میباشد که جهانش را یا بهشت میسازد یا برزخ و دوزخ و درک اسفل و غیره! در واقع تعامل هر کسی با همسرش عین تعامل او با باطن جهان است. و لذا هر کسی که با همسرش به عداوت و خیانت برسد با کل جهانش چنین میشود و جهانش نیز با او چنین است و بعکس!

۲۱۴۵- اگر زن و شوهر ظهور باطن یکدیگرند پس تعامل این دو با همدیگر نیز بایستی باطنی، روحانی، عرفانی، مکاشفه ای و مقدس و توأم با حیا و تقوای مطلق باشد: "اگر در رابطه با همدیگر تقوای الهی را رعایت کنید بزودی او را دیدار می کنید و این نویدی برای مؤمنین است." قرآن- چرا زن و شوهر در رابطه با هم بایستی تقوای الهی را رعایت کنند؟ زیرا این رابطه ای الهی است و خداوند در این رابطه حائل است پس با رعایت حقوق رابطه او را دیدار میکنند. در غیر اینصورت شیطان را دیدار می کنند و شیطان را بجای خدا می پرستند و بسوی دوزخ می روند و جهان خود را دوزخی می کنند.

۲۱۴۶- اگر همسر هر کسی را خود خداوند برایش بطور سفارشی از جنس نفس خود او می آفریند (قرآن) پس نسبت دادن هر عیب و مرض به همسر عین جنگ با خدا و کفر است. و لذا هر که همسرش را در شأن خود نمی داند به آشکارترین درجه از کفر روی نموده و جنگ با خدا را آغاز کرده است و در حال سقوط در آتش جهان است. پس خودشناسی در رابطه زناشوئی جامعترین و نزدیکترین قلمرو خداشناسی است: پس او را دیدار می کنید! قرآن-

۲۱۴۷- یعنی خداشناسی قلمرو زناشوئی به لقای الهی منجر می شود که عالیترین حد از معرفت است بشرط آنکه حقوق الهی این رابطه رعایت شود که در مجموع معارف ما تبیین گشته است.

۲۱۴۸- بنابراین مهمترین و اساسی ترین و سرنوشت سازترین درس اخلاق و دین و تقوائی که بایستی در دین خدا از سنت انبیاء و اولیای الهی اقتباس و درک شود سنت زناشوئی اسوه های دین خداست تا از بشر میمونی و خونخوار و شیطان صفت یک آدم کامل و خلیفه خدا رخ نماید که مظهر اراده او در جهان باشد و برپا کننده خلق جدید!

۲۱۴۹- همانطور که امام باقر(ع) در امّ الکتاب، دل را زمین وجود انسان معرفی کرده که ماورای دل تا بحرالبیضاء مغز هم طبقات هفت آسمان برین و مادون دل یعنی پائین تنه هم طبقات دوزخ است. و می دانیم که حوا از بطن چپ آدم یعنی دلش آشکار شده است پس خود حوا ظهور زمین وجود است پس سقوط آدم در حوا همان سقوط و فسخ در زمین و طبقات مادون آن است یعنی پائین تنه. همانطور که خداوند در سوره بقره نیز زن را مزرعه زراعت مرد خوانده است. و اینست که حوا بخودی خود مظهر خاک و نژادپرستی زمینی است که بصورت فرزندپرستی آشکار می شود که خود او نیز در این پرستش ناحق در فرزندانش سقوط می کند. و بدینگونه آدم در تملک حوا و حوا هم در تملک فرزندانش در طبقات زمین ترکیب و مسخ می گردند و لذا بالاتنه آنها یعنی آسمان وجودشان بی روح و بی صاحب مانده و به تسخیر شیاطین درمی آید و شیاطین از این طریق زندگی زناشوئی بشر را بستر تولید مثل خود می سازند و این قلمرو پیدایش ذریه شیطان و شیاطین انسی است یعنی شیاطین در صورت بشری. و این سیر پیدایش جهنم است که با علم و اراده و اعمال کافران آفریده می شود بهمراه لشکریان شیطان که به مثابه خلق جدید کافران هستند. و بدینگونه است که انسان که برای مقام خلیفةاللهی آفریده شده، نسبت به خودش کافر گشته و با خالقش عداوت ورزیده و شیطان می شود یعنی دشمن وجود و خصم آفرینش و رحمت مطلقه خدا.

۲۱۵۰- قبلاً نیز به تفصیل نشان داده ایم که تنها راه نجات زندگی زناشوئی از سیطره و مسخ شیطانی و سقوط در جهنم همانا گفتگوی صمیمی و درد دل صادقانه و با حیا و متقیانه است که این رابطه را بزرگترین کارگاه عرفات حق نموده و

طرفین را به معراج می برد. و بمیزانی که زن و شوهر از این صداقت در گفتگو و راز گوئی می گریزند این رابطه را به شیطان وامی گذارند که سراسر سوءتفاهم و تهمت و عداوت است، مسئله همین است و لاغیر! زیرا هر ازدواج و زناشوئی به مثابه پیدایش یک آدم و حوای دیگر در بهشت است بهمراه روح و علم اسماء و اخطار شجره. پس بمیزانی که طرفین به این حقیقت باور دارند و به خدای خود اعتماد میکنند روح این زندگی را بواسطه علم اسماء به نطق می آورند و نردبان عروج را می پیمایند و در غیر اینصورت جز رابطه جسمانی و پائین تنه ای کاری باقی نمی ماند و این عرصه ظهور شیطان است و بازگشت به شجره و سقوط در زمین و دنیاپرستی و حرص و حسد و مکر و دروغ و خیانت.

۲۱۵۱- هر کسی با اندک نگاهی به فعل و انفعالات زندگیش درمی یابد که همه امور حیات مادی و معنوی و اجتماعیش ریشه در خانواده و زناشوئی دارد. پس عجب است از علمائی که این محوریت آدم – حوائی مجموعه آثار ما را یک بدعت و انحراف می خوانند که همین پندار واضحترین نشانه غفلت و جهالت و کفر این آدمهاست. رجعت ما به آدم و حوا واضحترین نشان هویت آخرالزمانی ماست که اول و آخر بشریت و مدنیت را به هم آورده است. و لذا پیدایش تمدن بهشتی و امام زمانی در آخرالزمان جز بر تصدیق و احیای حقیقت آدم – حوائی بنا نمیشود. زیرا به یقین دانسته ایم که درب بهشت و جهنم از همین رابطه گشوده می شود یعنی درب عروج و سقوط!

۲۱۵۲- بنابراین کل این تمدن دوزخی و خونریز و خونخوار عصر جدید در یک کلمه مخلوق سقوط مرد در زن است و سقوط زن در خاک آتش گرفته زمین یعنی دوزخ تکنولوژی. و بیهوده نیست که کل هویت تبلیغاتی کالاهای این دوزخ همانا وجود زن است و سکس او که ماده احتراقی این جهنم است. زنی که برای بدست آوردن هر یک از این کالاهای آتشین حاضر است خودش را به هر مردی بفروشد و همه مردان نیز به امید تملک تمام عیار یکی از این زنان، جهان را به آتش و خون کشیده اند. این کل سرّ مگوی این تمدن دوزخی است. همانطور که قبلاً نیز نشان داده ایم که اصلاً ماهیت ذاتی استکبار و جهانخواری و امپریالیزم نیز همین امر است یعنی سکس که عنصر ذات واحده دوزخ است که بیانگر حس نابودی روزافزون مردان است در زنان. این همان معنای هبوط و سقوط است.

۲۱۵۳- امروزه در سراسر جهان آمار پنهان زن و شوهرهائی که در رابطه جنسی همدیگر را تا سرحد مرگ شکنجه می کنند و گاه به قتل می رسانند روز به روز بیشتر میشود و نیز آمار مافیاهای بین المللی سکس که با هزینه های نجومی امکان و شرایط این نوع رابطه های جنسی را مهیا می سازند حیرت آور است. یعنی رابطه های جنسی که به قتل منجر می شود. و این بیانی از آخرین وضعیت سقوط مرد و زن در یکدیگر است. که گزارش و آمار این قتل و جنایت جنسی در همه کشورهای جهان پنهان داشته می شود در حالیکه یک جنایت فراگیر و روزافزون است که رگ و ریشه ها و امیالش در اکثریت قریب به اتفاق بشریت مدرن بالقوه موجود است. و این پایان کار ایده شیطانی است که در طول تاریخ تحت عنوان عشق تقدیس شده است. و اگر بدانیم که در پس پرده ایدئولوژیک این جنایات جنسی در سراسر جهان متخصصین روانشناسی و ملایان مذاهب قرار دارند این مسئله قابل تأملتر می شود.

۲۱۵۴- اگر پول و سکس غایت زن و مرد در رابطه زناشوئی در عصر جدید است دو عصاره آتش است آتشی که حاصل سقوط روح در خاک است همانطور که میزان و عصاره پول، طلاست که آتش منجمد است که مرد به زن میبخشد تا آتش شهوت را در او جاری سازد، این معادل آن است: طلا و شهوت! از این منظر به فلسفه ازدواجهائی که بر سکه های طلا بنا می شوند پی می بریم. و امروزه بشر حتی قبل از ازدواج رسمی و علنیش در انواع روابط آزاد و نامشروع، تبدیل به یک شیطان می شود و بعنوان یک شیطان جهت آغاز بازنشستگی باشکوهش ازدواج می کند تا بتواند بواسطه پول و عورت و فنون پورنوگرافیک کسی را بنده خود بسازد به اسم همسر! سقوط روح مرد منجر به پیدایش طلا میشود که غایت همه ارزشهای زمینی است و سقوط روح زن هم منجر به پیدایش شهوتی بی پایان می گردد که غایت همه ارزشهای معنوی این زن محسوب می شود. و این دو آتش به معامله ای گذاشته می شود که نامش زناشوئی است. و آنگاه نسلی که از این ازدواج حاصل می آید آتشی بر آتش و جهنمی در جهنم است که هم طلا و مادیت را می سوزاند و نابود می کند و هم جنسیت عشق را! و این هلاکت و نابودی کفر و کافران در آخرالزمان است.

**۲۱۵۵-** گزارشات آماری در زمینه روانشناسی اجتماعی از جنبه جنسیت نشان می دهد که در عصر جدید و جوامع مدرن، نگاه اکثر مردم در روابط اجتماعی به جنس مخالف یک نگرش و احساس کاملاً سکسی و پورنوگرافیکی است و به زبان ساده تر اکثر مردم همدیگر را برهنه می بینند که این وضعیت در جوامع جهان سوم و بخصوص ملل اسلامی که دارای پوشش شرعی و عربی هستند به مراتب پیچیده تر و شدیدتر است و گویا در ملتهای غربی که برهنه ترند این معضله دچار عادت گشته و لذا ظهور و بروز کمتری دارد. خود اینجانب نیز در تجربه روان درمانی و مشاوره خانوادگی و پژوهشهای بالینی نیز به همین حقیقت تلخ و هولناک رسیده ام که حتی در جامعه خود ما نیز این وضعیت بطرز فزاینده ای در حال فراگیر شدن است. که اگر بخواهیم در جستجوی مهمترین علل این پدیده باشیم،رشد ناگهانی و جهشی ارتباطات تکنولوژیکی مثل تلفن همراه و اینترنت و ماهواره است که تا اعماق روستاها نفوذ کرده است که واکنش این پدیده در مناطق دوردست و روستائی به مراتب جنایت بارتر می باشد. این حقیقت مدرن که بسرعت کل بشریت را فرا می گیرد دال بر حاکمیت جهانی شیاطین بر رابطه آدم – حوائی است که هیچ حریمی را مستثنی نکرده است که هیچ شریعت و عبادت و فقاهت و حجابی قادر به مبارزه با سیطره جهانی شیطان نیست و بلکه فقط آن را پیچیده تر، عمیقتر و مافیائی تر می سازد. چگونه می توان شبانه روز با تلفن همراه و اینترنت و تلویزیون و ماهواره محشور بود و از سیطره شیطان آریل محفوظ ماند! حتی اگر کسی جداً هم بخواهد نمی تواند مگر اینکه در مرحله نخست زندگی خود را بطور کامل از شبکه های آریلی خارج کند که البته این تازه آغاز کار است، آغاز رجعت به خود و معرفت نفس و توبه و تطهیر و تزکیه نفس تحت الشعاع نور و روح امام حی و بقدرت ولایت قهار او. و این همان واقعه خروج انسان از دوزخ آخرالزمان است. دوزخی که حاصل نهائی سقوط آدم در حوا است. پس این خروج در حقیقت خروج از حوا می باشد و بازگشت به آدمیت خود. خروج و عروج از پائین تنه به بالاتنه!

**۲۱۵۶-** سقوط در پائین تنه جنس مخالف موجب مسخ شده و فرد تدریجاً با جنس مخالفش دچار احساس همذات پنداری شده و لذا میل جنسی نسبت به جنس مخالف (همسر) را از دست داده و تدریجاً دارای امیال همجنس گرائی می شود و این خطر پایان انهدام بشریت در سکس است که امروزه تبدیل به نهضتی جهانی شده و تدریجاً در سراسر جهان رسمیت می یابد و این انقراض نسل بشر است و نابودی جبری نژاد و نژادپرستی بدست نژادپرستان! "هر مصیبتی که بر شما وارد می شود حاصل اعمال خود شماست." قرآن- پس در حقیقت همجنس گرائی نتیجه نهائی غایت پرستش جنس مخالف است که غایتش نهضت جهانی پرنوگرافیزم می باشد. به زبان ساده آنچه که مرد را به لحاظ جنسی از زنش بیزار میسازد غایت مادینه پرستی اوست. همین وقایع در آخرالزمان بارزترین حجت حقانیت دین خداست و احکام الهی در باب زناشوئی، که این حقانیت را امروزه ما به عقل و علم درمی یابیم. پس همه احکام دینی و شرعی دارای هویتی عقلی و علمی هستند و بمیزانی که این هویت بواسطه ملایان مذاهب و علمای شرع از دین طرد گردید دین خدا ملعبه حیله های شرعی و فقاهتهای توریه ای شد و لذا در این فاجعه آخرالزمانی، ملایان و علمای دینی بسیار بیشتر از سایر مردمان مقصر و گناهکارند. زیرا نفی عقل از دین، عین نفی دین از انسان است و تحویلش به شیطان که از تجاهل این ملایان برخاسته است.

**۲۱۵۷-** پس واضح شد که نخستین درب خروج از این جهنم و شیطان پرستی آخرالزمانی همانا خروج از مسخ جنسی است که اساس مسخ نژادی می باشد. زیرا پر جاذبه ترین و افسون کننده ترین شیاطین همانا شیطان مسخ جنسی میباشد در رابطه با همسر و یا فاسق. که امروزه نوع دومش فراوانتر و شدیدتر است که اکثریت جوانها قبل از ازدواجشان به این شیطان مبتلا می شوند و با چنین شیطانی وارد زندگی زناشوئی می گردند. که این شیطان مخلوق روابط جنسی قبل از ازدواج است که این معضله مهمترین علت کوتاهتر شدن مستمر عمر زناشوئی هاست. زیرا به همراه چنین شیطانی مطلقاً امکان برقراری رابطه عاطفی با همسر وجود ندارد الّا به دروغ و نمایش. و لذا بسیاری از ازدواجهای این دوران در حقیقت ازدواج شیاطین است و این همان بستر تولید ذریه شیطان در انسان است و پیدایش نسلی که فقط بصورت بشرند. امام صادق(ع) این واقعه را به لحاظ باطنی در کتاب "الهفت" به دقت ترسیم کرده اند. گریز از ازدواج یا ازدواجهای مصلحتی و اقتصادی، حاصل چنین وضعیتی است زیرا فرد هیچ اراده و هویت مستقل انسانی و عاطفه ای در خود نمی یابد و بوضوح می بیند که در سیطره موجود دیگری در خویش قرار دارد که البته این موجود را معشوقه و فاسق گذشته خود می پندارد و نام این بی وجودیش را هم عشق میخواند در حالیکه این یک شیطان و خناسی بصورت و

**اسم آن معشوقه است که امر را بر فرد مشتبه کرده است که این شیطانزدگی را عشق می نامد. و این بزرگترین بحران بشریت در آخرالزمان است که سرچشمه همه بحرانهای دیگر است از جمله بحران تکفیری!**

**۲۱۵۸- داستان آدم و حوا در قرآن کریم عین ماجرای بشر آخرالزمان است وگرنه این دین و کتاب آخرالزمان به چه کاری می آید اگر مصادیق آخرالزمانی نیابد. همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که آدم و حوا پس از ابتلای به شیطان شجره به لحاظ جنسی در چشم یکدیگر زشت شدند و در حقیقت از چشم همدیگر افتادند و عداوت آغاز شد و این همان واقعه هبوط و سقوط است که امروزه در سراسر جهان جریان دارد و در یکایک خانواده ها. و این همان طلاق عاطفی است که مهد همه خیانتها و جنایتهاست. سقوط عاطفه که به ناگاه و در ورای اراده طرفین واقع می شود! این سقوط حاصل ورود شیطان در رابطه است البته به امر خدا زیرا شیطان بی اذن الهی قادر به انجام کاری نیست. این سقوط که منشأ همه سقوطهای اخلاقی و عقلی و معنوی دیگر هم هست جز با توبه ای کامل و صادقانه جبران نمی شود. توبه از نگاه ابزاری به ازدواج و همسر که موجب غفلت و نسیان و کفران نعمات الهی است: نگاه سکسی، تجاری، مصلحتی و غیره!**

**۲۱۵۹- اختیار و انتخاب همسر که از بزرگترین و عمیقترین و سرنوشت سازترین انتخابات بشر است در آخرالزمان به لحاظ وسعت و عمق و تجربه مستمراً افزایش می یابد و به لحاظ آزادی عمل و گزینش! این امر مستمراً بر دامنه مسئولیت و عقلانیت بشر نیز می افزاید و کاربری عقل در سرنوشت را دائماً توسعه و عمق بیشتری می بخشد. زیرا اگر تعقل نباشد اختیار و انتخاب و آزادی و مسئولیت هم معنائی ندارد. و بدینگونه است که انسان عاقل از همین بابت بسرعت به حقانیت دین و معارف و احکام الهی راه می یابد و اوامر الهی را در مهمترین واقعه سرنوشت یعنی ازدواج و زناشوئی عین عقل محض درک می کند و عدل محض! و از اینجاست که برای نخستین بار با تمامیت تجربه عقلانی خویش با خدا و رسول و دین و اسرار و معارف الهی روبرو می شود تا انتخاب کند در اختیار و آگاهی کامل: آری یا نه! که این انتخاب به معنای توبه از کفر و بولهوسی و جهالت گذشته بخصوص در قلمرو ازدواج و خانواده است که قلب زندگی می باشد. و یا انتخاب آگاهانه کفر و سقوط و دوزخ و خیانت و پلیدی! آدم شدن یا شیطان شدن! استمرار در سقوط و یا بازگشت و عروج!**

**۲۱۶۰- امروزه شاهدیم آن گروه از مردم و علمای دینی که هنوز هم عقل و مسئولیت عقلانی را غیر دین و بلکه بر خلاف آن میدانند به همین میزان هم منکر آخرالزمان و حقایق و مسائل آن هستند و آنرا یک توهم یا حتی دسیسه میپندارند و یا بدشانسی!**

**۲۱۶۱- بارها از وجوه گوناگونی نشان داده ایم که عقل و اختیار به مثابه ظاهر و باطن دین بعنوان واقعیت زندگی هستند. اختیار قلمرو عقل است و عقل هم عنصر اختیار و انتخاب کردن است و هر چه که قلمرو عقل یعنی اختیار وسیعتر و کاملتر می شود عقل هم کاملتر می گردد و چنین شرایطی در آخرالزمان به اوج و غایت خود می رسد و لذا همه اسرار انسان و جهان و دین خدا آشکار می شود تا آنجا که کل دین عین عقل کل جلوه می کند که در واقعیت حیات و هستی متجلی است. و لذا در چنین موقعیتی است که انتخاب کامل و ابدی بین آنچه که هست و نیست ممکن می شود. آنچه که هست حضور خداوند و ظهور اراده او در واقعیت است یعنی دین! و آنچه که نیست و باید باشد همان عدم و کفر و انکار است و سیطره شیطان! و انسان مخیّر بین این دو! آنکه آنچه که هست را بعنوان حق برگزید دربهای آسمان و جنات نعیم بر او گشوده می شود و دارای اراده تکوینی خداوند و خلق جدید می گردد. ولی آنکه نیستی و بایستی را برگزید کفر و شیطان را برگزیده است و بر دوزخ وارد می شود که وادی کفر و انکار و سلطه فردی است. گاه تصدیق حق دوزخ زندگی خویشتن موجب خروج از دوزخ است و نجات و عروج!**

**۲۱۶۲- آزمون زندگی آدم – حوائی کانون همه آزمونها و تعقلات و انتخابات و مسئولیتهاست و کفر و ایمان! زیرا این کانون مرکزی رویاروئی انسان با خویشتن خویش و باطن خویش و اراده خویش است در همه حال در درجات وجود از درک اسفل تا عرش اعلی! پس این همان رویاروئی انسان با خداوند خویش است در حد عقل و اختیار و مسئولیت پذیری خویش! از اینروست که سرنوشت ابدی هر کسی از این کانون رقم می خورد بدست و اراده خویش! زیرا تعامل و**

فهم هر کسی در رابطه با همسرش عین تمامیت فهم و تعامل هر کسی با اراده خداوند در آفرینش خویشتن است به تمام و کمالش و در همه حال و هر مرتبه ای از آفرینش جدید و انتخاب جدید و عقل جدید و امتحان جدید! و لذا کفر و انکار و عداوت هر کسی با همسرش عین نگرش و قضاوتش درباره خداوند است در سرنوشت خویش! و صدق و شکر و دوستی هر کسی با همسرش نیز عین ایمانش به خداست. زیرا خداوند در هر ازدواجی الفت و رحمت قرار داده و خود در این میان حائل و ناظر و فاعل است و از باطن هر کسی همسرش را آفریده و در مقابلش قرار داده است که اگر این همسر نسبت به او کافر و منکر و شقی است این همان کفرش با خداوند است یا بعکس! رابطه و فاصله آدم- حوائی صراط المستقیم رابطه و فاصله هر یک با خداوند است. و خداست که در این رابطه فاصل یا واصل است. حال اگر برای برخی چنین خدائی شایسته خدائیت و پرستش نیست اینان پرستنده خدای معدوم هستند و این پرستش ابلیسی است که گفت: خدای من حق است و در آن آسمان برین قرار دارد! و اگر بسیاری رابطه زناشوئی را سراسر شیطانی می دانند و لذا رهبانیت را دین خود ساخته اند پیرو همان ابلیس شده اند و مصداق کافرانی که شیطان را بجای خدا می پرستند! ولی طبق قول الهی در کتابش مؤمنان بایستی خدای حیّ و قیوم را بپرستند نه خدای مفقود و معدوم را! و قضاوت درباره ماهیت زندگی زناشوئی آخرین و کاملترین معرف نگرش هر کسی در دین و خداشناسی است یعنی کسی که خدا را در زندگی زناشوئی خود کشف نکند خدائی را نمی شناسد مگر توهمات شیطانی را! آنانکه در زندگی واقعی و زناشوئی خود جز شیطان و شیطنت نمی شناسند و خدا را فقط در اوقات نماز و در مساجد و معابد می خوانند همان سرنگون شدگان وادی سقوط و مسخ می باشند که شیطان را بجای خدا می خوانند بقول الهی در کتابش!

۲۱۶۳- زناشوئی و خانواده، پس پرده کارگاه آفرینش و خلق جدید انسان است. زناشوئی، غیب الغیوب سرنوشت اجتماعی فرد در جهان است و مهد ظهور دین و دنیای آدمی! اول و آخر سرنوشت هر فردی در دنیا و آخرت! زناشوئی، باطن و آخرت حیات اجتماعی و مدنیت است. همانطور که طبق کلام قرآن کریم در بهشت و جهنم هم هر کسی با زوجش وارد می شود یعنی با صورت باطنش!

۲۱٦٤- یکی از مهمترین ویژگی مجموعه معارف ما تطبیق، تداخل، توافق، تنازع و تعقل همزمان در همه قلمروهای علمی و دینی و تجربی بشر در همه مذاهب و مکاتب است مثل نگاه شرعی به علوم و فنون، نگاه علمی به شرعیات، نگاه تکنولوژیکی به مذاهب، نگاه مذهبی به محسوسات، نگاه عرفانی به مادیات، نگاه تاریخی به احوالات، نگاه متافیزیکی به فیزیک، نگاه عرفانی به زناشوئی، نگاه سیاسی به فقاهت، نگاه فقهی به حکومت و ...! و این هنوز هم از نظر بسیاری از علمای دینی و دانشگاهی، التقاط و باطل خوانده میشود و بلکه خیانتی نابخشودنی! چرا؟ زیرا ذهنیت این علمای کلاسیک چیزی جز اطلاعات فسیل شده و طبقه بندی شده تاریخی نیست که هیچیک از این طبقات به یکدیگر راهی ندارند و اگر راه یابند فرومی پاشند. مغز این علما در طبقات زمین ترکیب و مسخ شده است. همچون لایه های تاریخی زمین شناسی که در قرآن کریم نیز مذکور است: و خداوند آنها را در طبقات زمین ترکیب نمود! اینان پیروان امپریالیزم ارسطوئی علم و اندیشه هستند و اصلاً امپریالیزم محصول این طبقه بندی اطلاعات و علوم است که پیامبرش ارسطو بوده است. و ارسطو نخستین کسی بود که هر متفکری را که به این طبقه بندی تن در نمی داد التقاطی و منحط می خواند و دعوایش با افلاطون نیز اساساً بر سر همین امر بود. طبقه بندی علوم که همان جهان تخصص گرائی است اساس دانش امپریالیستی و استکباری می باشد که این نوع علما بنده آن هستند و لذا همواره راهی بسوی دربارها جستجو می کرده اند زیرا فقط دربارها قدر آنها را میدانستند. این نوع اندیشه و علوم و مذاهب حاصل سقوط انسان در خاک و ترکیب در طبقات زمین است به لحاظ روحی! در حالیکه یک روح آزاد و عروجی در آن واحد در همه طبقات زمین و آسمانها در پرواز و سلوک و مکاشفه است و رکود و جمود ندارد.

۲۱٦۵- از این منظر یک انسان متخصص به معنای رایجش، یک روح مسخ شده و ترکیب شده در لایه ای از طبقات تاریخی زمین است در مغز خویشتن! در این معنا تا توانی بمان تا شاید به راز مسخ روح انسان بینا شوی قبل از اینکه مهلت حیات بشری را بر روی زمین از دست بدهی و به لحاظ صورت هم مسخ گردی به صورت مادون انسانی! "اوست که شما را به بهترین صورت آفرید و هر گونه که خواست ترکیب نمود." قرآن-

**۲۱٦٦- تخصص گرائی و تخصص پرستی در یک فرد، فرهنگ یا نظامی واضحترین نشانه سقوط و مسخ آن است.**

**۲۱٦۷- علاقه شدید و عاشقانه به هر چیزی مثل پول، خانه، ماشین، غذا، عتیقه، سکس، دکوراسیون، ثروت، املاک و امثالهم نیز نشانه واضح دیگری از سقوط و مسخ روح در طبقات زمین است که اگر تا دم مرگ ادامه یابد حیات اخروی جمادی و حیوانی را هشدار می دهد.**

**۲۱٦۸- مرد یا زن جوانی که می پندارد علت اصلی ناکامیهای عاطفی و زناشوئیش صورت و قیافه ناهنجار اوست و در فکر دستکاری و جراحی آن است بر پرتگاه سقوط و مسخ قرار دارد.**

**۲۱٦۹- وسواس از هر نوعی نشانه دیگریست از جریان مسخ شدگی روح بشر!**

**۲۱۷۰- کسی که نمی تواند احساسات و افکار و اعمال خود را مدیریت و کنترل و مراقبه نماید نیز در حال مسخ و تسخیر شدن است.**

**۲۱۷۱- اگر بگوئیم که امروزه بیش از نیمی از مردم جهان دارای علائم مسخ شدگی و تسخیر هستند گزافه نیست و این روند بطرز فزاینده ای تشدید و توسعه می یابد.**

**۲۱۷۲- بسیاری از امراض ویژه این دوران در عرصه تن و اعصاب و روان و شخصیت و تربیت حاصل سقوط و مسخ روح است که در نسل جدید از کودکی آغاز و علائمش آشکار شده است مثل انواع بیماریهای پیش فعال و اوتیسم و بلوغهای زودرس که در سراسر جهان سیری فزاینده و هولناک دارد.**

**۲۱۷۳- امروزه تعداد مردمی که راه حل همه مشکلات و بن بست های مادی و معنوی و عاطفی خود را پول بیشتر میدانند مستمراً در حال افزایش است. این پول پرستی نیز یک نشان جهانی آشکاری از سقوط روح و مسخ در جماد و فلزات است. حال اگر این مردمان مذهبی هم باشند شیطان را به اسم خدا می پرستند و لذا خلفای شیطان میشوند و این سقوط در آتش است و آتشین شدن!**

**۲۱۷٤- و نقطه آغازین و مرکزی همه این سقوط ها و مسخ شدگیها همان رابطه آدم – حوائی است یعنی خیانت و شقاوت در این رابطه! و این حقیقت کاملاً معقول و تجربی و عقیدتی برای بسیاری از مردم و بلکه علما و حتی علمای دینی غیر قابل درک و تصدیق است و این انکار واضحترین نشان تجاهل به عنوان جوهره ابلیس و کفر است. یعنی هیچکس نمی خواهد مسئولیت جهانی را که در آن زندگی می کند بپذیرد و خود را در اینهمه جنایت و شقاوت شریک جرم بداند زیرا مدعی هستند که: ما که خوبیم و بسیار مهربان و رئوف و مؤمن و نیکوکار بوده ایم پس تقصیر دیگران است تقصیر جهان است تقصیر سرنوشت است و ... و نهایتاً تقصیر خداست!؟ این منطق کفر است بهر زبان و فلسفه و دلیلی که سخن بگوید! کافر کسی است که حساب خود را از جهان و سرنوشت و جامعه و زمانه ای که در آن زیست میکند جدا و کاملاً بیگانه می داند و بدبختی های خود را یک جبر می داند که از غیر بسویش آمده است. در حالیکه تنها نگاه مسئولانه و جهانی فقط از نگاه خودشناسی خانوادگی و آدم – حوائی حاصل می شود زیرا این تنها تجربه واحد کل آحاد بشری است زیرا خانواده هسته تشکیل دهنده جامعه و مدنیت و زمانه و تاریخ است همچون سلولها در یک بدن!**

**۲۱۷۵- اینهمه جرم و جنایت و مصیبت و تجاوز و عذاب و ستم و شقاوت حاکم بر جهان مدرن حاصل کفر و شقاوت آحاد بشری نسبت به خویشتن خویش است در رابطه آدم – حوائی! "ای اهل ایمان بدانید از شماست که بر شماست." قرآن- انسانی که همسرش را که ظهور باطن خود اوست و تنها مأمن تن و روح اوست فقط وسیله ای برای امیال فردی و حیوانی خود قرار می دهد انسانی جانی و شقی و کافر و براستی احمق است و مستوجب هر عذابی! چنین انسانی از انسانیت ساقط است و محکوم به حیوانیت و جمادیت و عدمیت است او به اراده خود و بدست خودش موجب سقوط و مسخ خویشتن است. او این وضع را برای خود انتخاب کرده است در آگاهی کامل! بنده این حقیقت را پس از عمری خدمت به بیداری و نجات روح صدها تن انسان بطور مستقیم و تنگاتنگ کشف و باور کرده ام و این سخت ترین و**

کشنده ترین کشف و باور من در زندگی بوده است زیرا دیده ام که فرد و خانواده ای را که در منجلاب شقاوت ها و جنون غرق شده چون بیرون می آوری و همه حقایق زندگی گذشته و کنونیش را به او نشان می دهی و راه نجات و امکانات نجاتش را بی هیچ مزد و منتی برایش مهیا می کنی به محض اینکه روی برمیگردانی می بینی که بی هیچ دلیلی دوباره به همان فساد و جنون بازگشته است براستی بی هیچ بهانه ای نه بهانه مادی و نه معنوی! در حالیکه زندگیش از هر حیث مادی نیز بهبود یافته و همه سختی ها برطرف گشته است دوباره به ظلمت و شقاوت و کفر خود باز میگردد. آنهم نه یک بیسواد و عامی بلکه یک آدم تحصیل کرده، یک دکتر یا مهندس و بلکه یک فارغ التحصیل زبده علوم دینی و استاد فلسفه و عرفان در دانشگاه و حوزه! و بنده لااقل با یک نمونه از همه طبقات و اصناف و اقشار مادی و فرهنگی جامعه در این مسئله تعامل طویل المدت داشته ام و آنچه که می گویم یک نظریه پردازی نیست. این انتخاب نه طبقه اقتصادی می شناسد نه تعلق فرقه ای و عقیدتی می شناسد و نه سطح سواد و تحصیلات علمی و حوزوی میشناسد و نه جنسیت و سن و روستائی و شهری و سنتی و مدرن!

۲۱۷۶- بدبختی خود - خواسته! این کل راز بدبختی های بشر است! این یعنی چه؟ وقتی عقل و معرفت تجربی و امتحان شده جهت نجات بشر کفایت نمی کند و فرد جهت نجات زندگیش از اینهمه شقاوت و شرارت و عذاب حاضر نیست دست به مقادیری اصلاح کوچک رفتاری در زندگی بزند در حالیکه آنرا امتحان کرده و دیده که براستی نجات بخش است. مسئله چیست! چرا این نوع آدمها از بدبختی های خود تغذیه روحی و عاطفی می کنند و در واقع پیرو مذهب زار هستند: اصالت بدبختی! این یعنی چه؟

۲۱۷۷- در اینجا رازی نهفته است که سرالاسرار وجود انسان است و آن اینکه انسان در جهان برای خوشبخت بودن بمعنای بی درد بودن و خوشگذرانی و راحت طلبی آفریده نشده است و کسانیکه زندگی را قلمرو خوشبخت شدن میدانند پیشاپیش در حیوانیت و حیات نباتی و جمادی سقوط کرده اند زیرا فقط سنگ و چوب است که درد و تشنج و غم و تب و لرز و ضعف و ترس ندارد. اینها در حیات بعدی به مقصود خود خواهند رسید. ولی در حیات این دنیا تا زمانیکه دارای صورت انسانی هستند وجدان و فطرت الهی آنها به آنها این اجازه را نمی دهد تا فقط رفاه و راحتی و خوشی های حیوانی را طلب کنند و در آن آسوده بمانند و بتوانند وجدان خود را آرام سازند و لذا به شیوه هائی حیرت آور دست به تشنج آفرینی و عذاب تراشی و بحران زائی کاذب می زنند و به این وضع آنقدر ادامه می دهند تا امر بر آنها مشتبه میشود و این بدبختی ها عین هویت آنها می گردد. مثلاً وقتی وجدان فرد از او سئوال می کند که: تو مگرانسان نیستی پس چرا اینقدر در قبال دیگران بی تفاوت و بی خیالی؟ اصلاً قصد تو از زندگی چیست؟ آیا با حیوان چه فرقی داری؟ و ...! پاسخ او اینست: من خودم اینقدر گرفتاری و بدبختی دارم و وقت ندارم سر خودم را بخارانم و دیگران باید بدادم برسند و...!

۲۱۷۸- فقط انسانی می تواند زندگی بهشتی و با عزت و حرمت و رحمت و محبت را تاب آورد و اصلاً هضم کند و حفظش نماید و شاکرش باشد که بتواند این نعمات را بخدمت امر برتری گیرد که حق برتری از زندگی و بهشت باشد! این یک امر ذاتی است که در وجدان ناطقه هر انسانی با او سخن می گوید. و اینست که بقول رسول خدا، فقط طالبان علم علی(ع) که علم خداشناسی و خداپرستی است در بهشت اقامت می گزینند. در حقیقت بهشت پرستی به معنای آسایش پرستی و عزت و حرمت پرستی برای خود بخودی خود امری محال از برای انسان است انسانی که حامل روح خدا و علم او و خلیفه او در جهان است ذاتاً نمی تواند سعادت برای سعادت، رفاه برای رفاه، عزت برای عزت، محبت برای محبت و... را پذیرا شود و در خود جذب نماید. اینست که انسانهائی که طالب حق حیات و هستی نیستند و حقیقت وجود را جستجو نمی کنند و عشق معرفت و عدالت ندارند ذاتاً برای بهشت حرام شده و بهشت بر آنان در دو جهان حرام است و در بهشت نمی توانند دوام آورند. این ذات عالم وجود است. پس بدان که همه بدبختهای این چنینی و پیروان مذهب زار که از وصف بدبختی های خود لذت می برند و مفتخرند جملگی کافرند و حق انسانیت خود را نمی خواهند یعنی الهیت و خلافت وجودی خود را منکر و خصم هستند و بدبختی پرستی آنان توجیه و تقدیس این کفرشان است و نفرتشان از آدمیت خود! یعنی حتی این بدبختی را هم از روی صداقت انتخاب نکرده اند و نمایشی است که به آن عادت کرده و در آن گم شده اند! "براستی که انسان خصم آشکار خویش است" قرآن- پس این نوع مردم علناً و خیلی آگاهانه با انسان بودن

خود عداوت کرده و آنرا انکار می کنند و خود به اراده خویش از انسانیت ساقط شده در حیوانیت و نبات و جماد و آتش! و این عداوت با انسانیت خود همان شیطان شدن است زیرا فقط شیطان است که دشمن آدم و آدمیت است. تازه خود شیطان هم زمانی دارای ماهیت انسانی بوده است قبل از سقوطش که حاصل انکار الهیت آدم بود.

۲۱۷۹- این دشمنان انسانیت از بابت کفر و انکار و عدم انتخاب این مقام دچار اینهمه عذاب نیستند زیرا خداوند به انسان حق انتخاب در وجود و مقامات وجودی را اعطا نموده است پس از بابت چنین حقی کسی را عذاب نمی کند. بلکه این نوع مردم نه تنها انسانیت را انتخاب نکرده بلکه با آن عداوت هم کرده اند و بدتر از آن اینکه میخواهند خدا و خلق را در این انکار و عدم انتخاب انسانیت خود بفریبند و چنین تظاهر کنند که آدمیت را می خواهند و برایش بسیار زحمت هم می کشند ولی نمی شود و کار بسیار سخت و محالی است و بکلی شدنی نیست! و اینان منافقان هستند که خداوند به سخت ترین شکلی عذابشان می کند: "خداوند اسلام را آورده تا همه سختی ها را بر اهل ایمان آسان سازد و نه اینکه آسانیها را سخت نماید و آنانکه می گویند دین راه بسیار سختی است منافقانند." قرآن کریم- اینان با خدا و رسول و مؤمنان و انسانیت در جنگی بی امان هستند! و عذابشان از این بابت است نه از بابت انکار آدمیت خود! اینها شیطانیت را انتخاب کرده اند. اینان رهزن اهل ایمانند! اکثر الناس که خداوند مؤمنان را از پیروی آنان منع نموده همین جماعت منافق و اهل زار هستند که البته رهبران و امامانی هم دارند که این ایدئولوژی را همواره تبیین و تقدیس می کنند در لباس دین! و اینان امامان کفر و نفاق میباشند تحت عناوین ملایان و فلاسفه و دانشمندان رنگارنگ پیرو انواع جبر پرستی های ضد انسانی! جبر فلسفی، جبر علمی، جبر تکنولوژیکی، جبر ژنتیک، جبر تاریخ، جبر شریعت، جبر فقاهت، جبر سیاست، جبر اقتصاد، جبر توسعه و پیشرفت، جبر حکومت، جبر امنیت، جبر جهانی شدن، جبر زمانه، جبر سرنوشت، جبر جنسیت، جبر وراثت، جبر ملیت، جبر جغرافیا، جبر خانواده و ...! در سراسر قرآن کریم انواع این جبرها باطل اعلان شده است و تهمتی به خدا و رسول!

۲۱۸۰- پس کسی که انسان بودن را انکار و عداوت کرده در حقیقت شیطان بودن را انتخاب کرده است پس بر آتش وارد شده و دارای هویتی آتشین است و لذا در رابطه با دیگران فقط دو چیز را می جوید و می شناسد: پول و سکس! که دو جلوه از آتش شیطان است. یعنی جنس مخالفش را عورت محض می بیند و جنس موافق را پول! عذاب فلزات مذاب در دوزخ از برای کافران و از این منظر معنا می یابد که ترکیبی از پول (طلا) و آتش (شهوت) است که خودشان برای خود گزیده اند و خداوند به کسی ظلم نکرده است.

۲۱۸۱- هر چه که وسعت و عمق علم و آگاهی معنوی و معرفت توحیدی انسان بیشتر می شود بر وسعت و عمق و قدرت اراده انتخابش بین حق و باطل، دین و دنیا، خدا و شیطان، انسانیت و حیوانیت و انیّت و انانیت نیز افزوده میشود از هر دو سو! ولی عجبا که اکثر مردمان طبق قول قرآن و سنت تاریخ، نهایتاً در دلشان ناحق و شیطنت و انانیت را برمی گزینند و حق را در حاشیه و برای روز مبادا نگاه می دارند و یا حداکثر از حق برای تزئین باطل بهره می جویند و مشرک و منافق می شوند در کفرشان! چرا؟ این بزرگترین معمای وجود انسان در تاریخ و عرصه عقلانیت دینی و معنویت توحیدی است که همه اهل ایمان و علمای دینی در پاسخش درمانده اند و جوابی در خور، عرضه نکرده اند. و خداوند نیز در کتابش مکرراً از این بابت انسان را نفرین کرده است: کشته باد انسان که چقدر کافر است!

۲۱۸۲- برای نخستین بار در کلام امامین باقرالعلوم(ع) و صادق(ع) در رساله های امّ الکتاب و الهفت پاسخی درست و معقول و الهی برای این مسئله بزرگ انسانی یافتم و آن اینکه هر چه که بر زمین است بدلیل سقوط در کفر و انکارش نسبت به پروردگار عالمیان است که تبعیدی و مسخ در خاک است که در طی هزاره ها و نسل اندر نسل در این کفر و شقاوت پرورش یافته و جز کفر و شقاوت و انکار را نمی شناسد و بقول الهی در کتابش انسان ماهیتاً در عالم خاک کافر و جاهل است. و هر فرد و گروهی هم که از طریق حجت های الهی که از آسمان به زمین می آیند، ایمان می آورند و در ایمان خالص می شوند به آسمانها عروج می کنند پس همواره همه کسانی که هنوز بر زمین هستند کافرند الا رسولان الهی از انبیاء و اولیاء که در هر دوری از آسمان بسوی زمین می آیند تا باز هم این کافران را بخدا بخوانند و نجات دهند که هر بار هم فقط عده قلیلی ایمان آورده و پس از خلوص به آسمان عروج میکنند و اینست که اکثر مردمان بر

زمین همواره کافرند که در آخرالزمان هر دوری آنانکه ایمان آورده عروج میکنند و مابقی در زمین مسخ می شوند و قیامت آن دور برپا می گردد.

۲۱۸۳- مهمترین علت کفرگزینی کافران حتی پس از شفاعت و مغفرت و آیات و علم و معرفت بر حق همانا غره شدن بر رحمت و کرم مطلقه خداوند است زیرا محور همه علوم و معارف الهی نور رحمت و رحمت شناسی است و لذا مهمترین موضوع قلمرو علم و عرفان همانا رحمت است پس اکثر این کافران پس از بخشودگی و آنهمه آیات علمی و عرفانی باز هم بر کفر خود اصرار می ورزند زیرا تازه به رحمت مطلقه الهی آگاه شده اند و با خود می گویند که بالاخره خدا ما را می بخشد پس بگذار در کفرمان عیش و فساد کنیم زیرا رحمتش همواره با ما هست و به دادمان خواهد رسید. اینست راز نهائی کفر پس از ایمان و تجاهل پس از علم و شقاوت پس از رحمت و ضلالت پس از هدایت و شیطنت پس از انسانیت! این همان سوءاستفاده عمدی و آگاهانه از رحمت مطلقه خداست که جوهره شقاوت و شیطنت و رذالت بشر است و پلیدی جز این نیست که همان استفاده از رحمت و لطف و محبت الهی بر علیه خدا و رسول می باشد!

۲۱۸۴- خودشناسی، خداشناسی، وجودشناسی و جهان هستی چیزی جز سلسله مراتب رحمت شناسی و شناخت عشق خدا به خلق نیست. پس برترین رحمت همانا رحمت شناسی و شناخت رحمت مطلقه یا عشق الهی است. و برترین کفر و شقاوت و عداوت هم حاصل این علم در نزد کافران است که از کافران، شیاطین می سازد که جز آتش شرارت و کبر و غرور و نفرت و شقاوت و نابودگری نیستند! و البته اندکی هم توبه کرده و خالص شده و بسوی پروردگارشان عروج می کنند و زمین را ترک می نمایند و برای دور بعدی بعنوان رسول الهی و نور هدایت بسوی زمین می آیند به امر الهی تا مسخ شدگان زمین را یکبار دگر شفاعت و احیاء نموده و دعوت به توبه و رجعت کنند.

۲۱۸۵- و اگر در آخرالزمان اشد هدایتها و عروجها و نیز ضلالتها و مسخها و پلیدیها رخ می دهد بدلیل ظهور علم رحمت مطلقه خداست که در مجموعه آثار ما و بخصوص این رساله به تمام و کمال بیان شده است.

۲۱۸۶- پس هبوط و سقوط حاصل سوءاستفاده از آگاهی و علم بر رحمت مطلقه الهی است که در آخرالزمان به غایتش آشکار می شود و اشد عذابهای الهی را بهمراه می آورد هرچند که این عذابها هرگز موجب نابودی نمیشود و این همان احاطه رحمت خدا بر عدالت و غضب اوست. ولی آدمیت و عروج حاصل شرم و حیای بشر از اینهمه رحمت خدا در قبال شقاوت و معصیت خویشتن است. این حیاء جوهره حوا است که ظهور باطن آدم می باشد که در قبال مهر و محبت آدم دچار شقاوت و سوءاستفاده نمی شود و محبت آدم را بر علیه او بکار نمی گیرد همانطور که آدم با خدایش چنین است. آدمی که با رحمت خداوند مکر می کند بدام مکر و کید عظیم زن می افتد.

۲۱۸۷- "آنانکه با رحمت خدا مکر می کنند البته که خداوند در مکرش سریعتر است." قرآن کریم- اینان همان کسانی هستند که به قول الهی، "بواسطه علمشان گمراه می شوند"، علم رحمت مطلقه! یعنی این علم را سرمایه شرارت و مکر و ستم خود می کنند تا کفر خود را با اطمینان بیشتری توسعه دهند و بناگاه عذاب خدا را از سمتی که هرگز گمانش را نمی کردند می یابند که کل این سرمایه گذاری شیطانی آنها را باطل و رسوا می سازد. این آخرین پیام ما با کسانی است که در رابطه با معارف ما دچار چنین وسوسه هائی می شوند! نخست عارفانه مکر و فساد و فتنه میکنند و آنگاه که پوچ و رسوا شدند ایمان خود را انکار کرده و می گویند همه چیز دروغ است و همه این حقایق سحر و جادو بوده است.

۲۱۸۸- تنها علمی که موجب بیداری و رستگاری و کمال و عروج روح انسان می شود علم رحمت مطلقه الهی است زیرا این رحمت گوهره آفرینش است پس علم رحمت، ذات هستی شناسی و خود شناسی و خداشناسی است. پس کسی که بواسطه چنین علمی باز هم کفر و مکر و جنایت کند به ذات و تمامیت هستی اش خباثت و پلیدی کرده است و اینست که به عذاب ابدی دچار می شود که این ابدیت مربوط به عمر جهان طبیعت در زمین و آسمان است. زیرا وقتی که بساط زمین و آسمان برچیده شود این کافر هم دیگر انگیزه ای برای کفرش ندارد و قلمرو کفر و مکرش را از دست می دهد چون آنگاه غیب الغیوب حق آشکار می شود و دیگر اراده و فعلی برای بشر باقی نمی ماند و این پایان عمر بهشت و

دوزخ است و زان بعد حیات و هستی برتری پدید می آید که ورای خیر و شر است و خداوند با کافران و مؤمنانش در خلق جدیدی هر چه خواهد کند.

۲۱۸۹- هبوط آدمی دو مرحله کلی دارد: برزخی و دوزخی یا جاهلانه و عالمانه! هبوط مرحله نخست از غفلت و بی خبری نسبت بخود و شیطان است که موجب خروج از بهشت و هبوط بر زمین است ولی هنوز در زمین مسخ نشده و وضعی بینابینی و برزخی دارد تا آنگاه که حجت و هدایتی آشکار از جانب خداوند فرا می رسد و آدمی بخود می آید و بر اسرار هبوط و خروجش بینا و عالم می شود پس نوبت توبه است توبه ای نصوح و کامل از تمامیت خود و انانیت و بولهوسی! و مهلتی برای این توبه وجود دارد که اگر بسر آید و آدمی جداً توبه نکرده باشد دچار سقوط و مسخ در زمین می شود و آن طبقات دوزخ زمینی است و ترکیب در آنها! "آنگاه که هدایت بر آنها آشکار شد روی به گذشته نمودند و عقل را در خود تحریف و وارونه ساختند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه نمود و گم شدند بواسطه علمی که به آنها داده شده بود." قرآن- و این انتخاب آگاهانه و عامدانه کفر و رذالت و شرارت محض است که آنها را کاملاً دیوانه و شیطانی می سازد و زین پس از لشکریان شیطانند زیرا عقل را نخواستند و نفهمی و کوری و کری را انتخاب کردند و خدا هم بر هوش و حواسشان مهر می نهد تا ابد سرگردان بمانند!

۲۱۹۰- وقتی انسان می تواند آگاهانه و عامدانه، عقل و علم و معرفت حق بینانه را در خود انکار و وارونه سازد تا بتواند با خیال راحت شر و شیطان شود و درد وجدان هم نداشته باشد پس معلوم است که در انسان قدرت اختیار و انتخابی هست که بسیار برتر و قدرتمندتر از عقل و علم و آگاهی اوست: انتخاب بین عقل و جهل، حماقت و علم، شقاوت و رحمت، راست و دروغ و ...! این قدرت انتخاب از کجاست و نامش چیست؟ دوست داشتن، محبت، عشق!

۲۱۹۱- زیرا کسی که دین خدا و ارزشهای الهی و اخلاقی را برمی گزیند راستی و صفا و وفا و زیبائی و آرامش و صلح و نظم و وحدت و عزت و رحمت و سلامت و ابدیت و یگانگی و پاکی را دوست می دارد. و کسی این ارزشها را طلب می کند و دوست میدارد که دوستی و دوست داشتن را دوست داشته باشد انس و الفت و محبت و همدلی و همسوئی و وحدت را دوست داشته باشد عشق را عاشق باشد! و این همان امری است که خداوند بر اساس و به نورش جهان و انسان را آفریده است تا با آن به دوستی و اتحاد برسد: ولایت، توحید، عشق!

۲۱۹۲- آیا براستی دوست داشتن و دوستی و محبت و عشق یعنی چه؟ آیا آدمی می تواند زشتی و ناپاکی و گندیدگی و هرج و مرج و زجر و بیرحمی و جنگ و خیانت و دزدی و تجاوز و دروغگوئی و بیوفائی و زورگوئی و بی ادبی و نفرت را دوست داشته باشد؟ پس دوست داشتن جز دوست داشتن خوبیها نیست دوست داشتن وفا و انس و همدلی و گذشت و مهر و پاکی و صدق و ادب و عزت و حرمت! و این یعنی دوست داشتن دین و همه ارزشهائی که دین خدا بما معرفی کرده است و انبیای الهی مروج آن بوده اند که سرچشمه اش خود خداست. پس کسی که کفر را برمی گزیند در حالیکه همه صفات و ارزشهایش را هم شناخته است در واقع کفر را به اسم کفر انتخاب نکرده است بلکه ارزشهای کافرانه را انتخاب کرده و دوست میدارد که اینگونه باشد یعنی زشت و بی ادب و خائن و فاسد و دغل و دروغگو و ظالم و بیوفا و دزد و متجاوز و پلید و مخرب و بدخواه! یعنی خصم عالم هستی و انسان و خویشتن و دشمن خالق و رسولان و خوبان! و خصم همه کسانیکه انسان را دوست میدارند و تلاش می کنند که خوبی بر جای بدی حاکم شود و همه خوب و زیبا و عزیز و عالی باشند.

۲۱۹۳- پس انتخاب بین کفر و دین، انتخاب بین دوست داشتن و دوست نداشتن است و عقل نیز حکم می کند که دین یعنی دوست داشتن، بهتر و برتر از کفر و نفرت است.

۲۱۹۴- پس عقل و دین و محبت، مثلث اختیار و انتخاب در بشر است و هر سه تحت اراده انتخاب انسان قرار دارند و در عین حال به اختیار آدمی معنا و وسعت و هویت می بخشند. در حالیکه کفر و حماقت و شقاوت هرچند که انتخابی دیگر است ولی انتخاب و قدرت اختیار بشر را به غایت محدودیت و ثقل و حقارت می کشانند تا سر حد عدمیت و انفعال مطلق! بنابراین اختیار کردن اختیار، انتخابی دگر و مقدم و برتر است که انسان کافر به شیوه ای بس پیچیده و

فریبکارانه آنرا از خودش سلب میکند تا مجبور باشد و در قبال هیچ عمل و سرنوشتی از خودش انتخاب و لذا مسئولیتی نداشته باشد. پس کسی که بجای عقل و دین و دوستی، جهل و کفر و شقاوت را برمی گزیند جبر و عدم انتخاب را پیشه کرده است و هیچ انتخابی نکرده است الا وضع موجود خود در زندان و مسخ زمین را بی هیچ تغییر و تحول بنیادی!

۲۱۹۵- پس انتخاب بعنوان گوهره واحد و مشترک عقل و دین و دوستی، در صورتی انتخاب می شود و صاحبش را مختار می سازد و مسئول وجود و سرنوشتش می کند که مبتنی بر توبه و انقلاب و رهائی و خلق جدید باشد نه انتخاب وضع موجود که امری تماماً موروثی و داده شده است که برای آدمی مترادف عدم است. پس انتخابی که جهت خلق جدید نباشد انسانیت و انیّت الهی و هدایت و عروج را موجب نمی شود. پس چنین انتخابی بی تردید مستلزم عقل و علمی نو و دین و اخلاقی بدیع و مهر و محبتی برتر می باشد. زیرا عقول و مذاهب و دوستی های عرفی و موروثی چیزی جز توجیه گر و تقدیس کننده عدم انتخاب نیستند یعنی عدمیت و جبر و کفر و نژادپرستی و تاریخ! و این کتاب حامل نور چنین انتخاب و عقل و دین و محبتی است. و انسان آخرالزمانی فقط با توسل به چنین انتخابی است که اصلاً می تواند دارای اختیاری در سرنوشت خود باشد و از دوزخ و فتنه های آخرالزمان خروج کند.

۲۱۹۶- پس بار دگر درمی یابیم که بقول الهی در کتابش براستی که انسان را جز آنچه را اختیار و انتخاب می کند نیست. و نیز اینکه آنکه می خواهد اختیار کند و مسئول این انتخاب باشد جز خیر را انتخاب نمی کند زیرا خیر ذات اختیار است پس در حقیقت کافران هیچ انتخابی نمی کنند جز وضع موجود را که تماماً ظلمت زمین و شرارتهای آن است. پس جز آنکسی که خلق جدید و برتری را انتخاب کند هیچ انتخابی نمیکند و اختیار خود را وامی نهد یعنی انسانیت خود را بهمراه عقل و دین و دوستی. و کسی که انتخاب می کند توبه و قیامی بی پایان را نسبت به خویشتن آغاز می کند و بدینگونه از اهالی قیامت آخرالزمان شده و به قائمیت آل محمد می پیوندد و یاری می شود جهت خروج از اقطار زمین و آسمان! انتخاب کردن جز بمعنای خداوند را انتخاب کردن نیست و این آیه مصداق چنین انتخابی است: و اراده نمیکنید الا به اراده خدا! یعنی انتخاب نمی کنید جز خدا را! در این معنا تا ابد بمان!

۲۱۹۷- و کسی که انتخاب نمیکند به عدمیت خود راضی است و وجود را طلب نمی کند که جز خدا نیست. و اینست آدمیت و سرّ عروج!

۲۱۹۸- و کسی که به وضع موجود تماماً و یک صدا نه (لا) میگوید روی به وادی انتخاب است یعنی روی به ال لا است و نور کلمه الله!

۲۱۹۹- آری معارف ما بخصوص در رساله حاضر ظاهری قهار و قدّار و نومید کننده دارند و همه دلخوشکنکهای دروغین این عصر را هیچ و پوچ می سازند و طبعاً از نظر مصالح قشری نظامهای سیاسی امری خطرناک تلقی میشوند زیرا همه وعده های مدرنیستی را رسوا می کنند و جز خدا امید و پناهی باقی نمی گذارند ولی برای یک جامعه مسلمان و نظام شیعه بایستی سراسر امید و روشنائی و رستگاری و پیروزی باشد زیرا همه شفاعتهای خود را نموده و عصرشان به پایان آمده و اینک عصر شفاعت ارحم الراحمین است که از نور کلمة الله یعنی مهدی موعود بسوی طالبانش می آید فقط کافیست حقایقی که فهم می شوند انکار و تحریف نشوند و تصدیق گردند. سرچشمه تابش این نور ارحم الراحمینی همین عقلی است که از این معارف و تصدیقش حاصل میشود. زیرا بسیاری از بدبختی های انسان مدرن حاصل باور به این دلخوشیها و امیدها و وعده های دروغین علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی است و کافیست این باورهای دجالی را از دل بزدائیم تا عقل الهی و فطری در ما فعال شود. امروزه فقط کسانی که خدا را اختیار می کنند و برایش هیچ شریکی قرار نمی دهند صاحب اراده و اختیارند و مابقی مجبور و ممسوخند! هر روحی که نازل می شود عده ای از برزخ به اعماق دوزخ سقوط می کنند و عده ای از اهل تقوا و ایمان هم از این برزخ به جنات نعیم عروج میکنند. روح ام الکتاب هم برای این عصر دارای همین ویژگی در حد کمالش می باشد همانطور که ما حتی در جریان تألیف این کتاب شاهد چنین سقوط و عروجهائی در روابط و شواهد اجتماعی خود بوده ایم.

**۲۲۰۰- دو دسته از مردم هستند که بسرعت و به شدت جذب این معارف می شوند گروهی که مادون خیر و شر و حق و باطل و کفر و دین زندگی می کنند و زیر خط فرقان قرار دارند که جز تنبلی، عافیت طلبی و بولهوسی همّ و غمی ندارند و خصم هر تعهد و مسئولیتی هستند حتی ابتدائی ترین وظایف روزمره زندگی. این دسته، از معارف مطلق لاالهی ما در آخرالزمان به تمام و کمال به نفع این بولهوسی و بی خیالی خود سود می برند و این صفت را در خود در اندک مدتی به نهایت می رسانند و فرومی پاشند که زین بعد امکان توبه و بیداری عظیم وجود دارد که تازه بر عرصه مسئولیت خیر و شر زندگی خود وارد میشوند و از ممسوخیت حیات حیوانی و نباتی و جمادی خارج شوند و بر عرصه بشریت وارد شوند. و اما دسته دیگر که به شدت حق این معارف را درمی یابند کسانی هستند که در نبرد بین خیر و شر و کفر و دین، بغایت رسیده و در آستانه هلاکت قرار گرفته و هیچ و پوچ گشته اند. این گروه به روح این معارف بال پرواز و عروج می یابند به فراسوی خیر و شر حیات این دنیا در آخرالزمان. بی تردید دسته اول بیشترین بدنامی و تحریف و تهمت را نسبت به این معارف موجب می شوند و چه بسا نهایتاً به آن کافر می گردند و عدو می شوند. زیرا در عصر ما جدیدترین نسلها از این جماعت هستند. به هر حال این معارف با هر گروهی رسالتش را به حق به انجام میرساند و مخاطبانش را بطور باطنی رهبری می کند و هر فرد و گروهی را به غایتش ملحق می سازد و آخرالزمانش را برپا می دارد و قیامتش را. پس این معارف صاحب دارد و هیچ کسی نمی تواند نهایتاً آنرا به بازی گیرد و یا تحریف کند الا اینکه خودش واژگون و رسوا می شود و بدینگونه حقانیت این معارف آشکارتر می گردد.**

**۲۲۰۱- سقوط روح بر زمین در مرحله نخست همان سقوط در نژاد است که از رحم مادر آغاز می شود که مهد نژاد است. و بیهوده نیست که آدمی تا زمانیکه در سقوط و هویت نژادی خود گم شده است و جز در آن معنا و مفهومی از حیات در نمی یابد با تمام وجودش از نژادش منزجر و کینه دارد زیرا همه بدبختی های خود را از آن می بیند. در عین اینکه بدون نژادش هم هیچ نیست. این همان هویت نژادی است که معجونی از عشق و نفرت می باشد. عشقی که تماماً بستگی و بندگی و ذلت و حقارت و سلطه است و لذا خروجی این عشق جز کینه و نفرت نیست. پس در قلوب این دسته از مردم چیزی از جنس عطوفت و محبت یافت نمی شود زیرا قلوبشان سنگ است و هنوز روح ایمان نیافته است. ولی کسی که از جانب امام و حجتی زنده نور و روح ایمانی یافت تازه اهل محبت است و نژادش را دوست می دارد ولی خداوند او را از این دوستی منع کرده است و آنرا برای ایمانش خطرناک می خواند و می فرماید با اینکه شما این کافران را دوست میداری ولی آنها دشمن ایمان تو هستند پس آنها را به دوستی مگیر و راز دل مکن و دوستی فقط از برای خدا و رسول و مؤمنان است.**

**۲۲۰۲- از طریق نژادی هیچ دوستی و محبتی حاصل نمی آید چه از پس باشد و چه پیش (والدین و خواهران و برادران یا همسر و فرزندان) چرا که نژاد قلمرو سقوط و هلاکت و عذاب و ظلمت است و هیچ نور و حیات و معنائی ندارد. نژاد قلمرو سقوط روح در گل است و مسخ روح الهی انسان در حیوانی و نباتی و جمادی! همانطور که در درون یک زندان هیچ چیز دوست داشتنی و محبوبی وجود ندارد و همه زندانیان حداکثر یکدیگر را در اوج نفرت تحمل می کنند. ولی با آغاز ایمان و روح ایمان که شروع پرواز و عروج است روشنائی و امید و محبت پدید می آید زیرا دل به نور وجود نزادی حق روشن می شود که وجود بی علت و معلول و بی نیاز و بی تا و عزیز و غنی و خلاق و ارحم الراحمین است. این نور رحمت مطلقه الهی در دل مؤمن منشأ دوست داشتن است. پس آنکس هم که نژادش را دوست دارد و برایشان دل می سوزاند و نگران سرنوشت آنهاست مؤمن و انسان نزادپرست است. نژادپرست از نژادش منزجر است زیرا از آن رهائی ندارد! انسان تا از چیزی رها و بی نیاز نشود نمی تواند آنرا دوست بدارد. عداوت نابودگرانه یک والدین کافر نسبت به یک فرزند نوایمان هزاران بار شدیدتر از عداوت یک سلطان نسبت به یک انقلابی برانداز است. زیرا والدین کافر بقای جاوید خود در جهان را جز در نسل و فرزندان خود نمی دانند و لذا فرزندی که از دین موروثی نژادش خروج کرده گویا والدین خود را نابود کرده است پس این والدین هم به چنین فرزندی عداوتی نابودگرانه دارند.**

**۲۲۰۳- تمام سرّ سقوط و عروج یا ضلالت و هدایت ناشی از دو نوع رابطه و تعامل با دیگران است. مراتب سقوط ارواح ازلی از آسمانها تا درک اسفل السافلین زمین نیز بدلیل کبر و انکار ظهورات الهی از سائر مخلوقات بوده است مخلوقاتی که حجت ها و امامان هر عصر و مرتبه ای از عالم وجود بودند. بر روی زمین نیز همین سیر در جریان است**

یعنی به میزانی که فرد در رابطه با سائر مردمان این سلسله مراتب تجلیات الهی را درک و تصدیق نموده و حقوقشان را رعایت می کند از سقوط نجات یافته و رهرو سیر الی الله و عروج می گردد. این حقوق از خانواده شروع شده و در جامعه به غایت میرسد: حقوق والدین و همسر و فرزندی، حقوق معلمین، حقوق دوستان، حقوق مؤمنان تا حقوق اولیاء و امام! انسان از طریق ادای حقوق ناس است که به حق الهی خود نائل می آید و از سقوط روح می رهد و به احدیت صمدی روحش می رسد. کسی که نه حق والدینش را ادا کرده نه حق همسر و فرزندش را و نه حق دوستان و معلمین و رهبرانش را می شناسد و جز بولهوسی و استکبار نورزیده با خود امام زمان هم که روبرو شود تازه کافر مطلق و شیطان می شود. برخی می پندارند نژاد زدائی در نفس به معنای گریز از مسئولیتهای خانوادگی و اجتماعی خویش است که این عین کفر و فساد و شیطنت است تحت هر عنوانی که باشد بخصوص تحت عنوان دین و تقوا و زهد و عرفان! چه بسا یک عالم مجتهد و مرجع دینی یا یک فیلسوف دانشمند و استاد حکمت و عرفان نظری یا یک هنرمند نابغه و مشهوری که به دلیل گریز از این حقوق و مسئولیتهای خانوادگی و اجتماعی تبدیل به یک شیطان مجسم و دجال شده است که بسیارند از این جماعت!

۲۲۰۴- "خداوند شما را خلفا و وارثان خود بر زمین در درجات قرار داده و برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیده تا شما را بیازماید..." قرآن- این ولایت و حضور الهیت حق در خلق است که بصورت سلسله مراتب حیات و هویت خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و تربیتی و امثالهم در مردم بروز کرده است که درک و ادای این حقوق که کل احکام دین خداست موجب عروج انسان از ظلمت خاک است. کسی که این حقوق را رعایت نکرده باشد هرگز به امام هدایت نمی رسد حتی اگر حضور جسمانیش را هم درک کرده باشد و سرشار از علوم دینی و عرفانی و اسرار الهی باشد هنوز هم دست راست از چپ و سر از پا را نمی شناسد و واژگون است. کسی که از اولیای نعمت خود اطاعت نکند و به زیر دستانش ستم نماید تا ابد در طبقات اسفلی زمین مسخ باقی می ماند و بر مرز نابودی جان میکند.

۲۲۰۵- امام صادق در "الهفت الشریف" می فرماید که مؤمنان در دور ظهور قائم در کالبد کوهها و درختان و حیوانات و همه موجودات عالم جاری می شوند و از آنها عبور می کنند. از این کلام حیرت آور امام درک می کنیم که در عصر ظهور قائم، مؤمنان دارای کالبد نوری می شوند همچون خود امام زمان! یعنی همه مؤمنان تحت ولایت و هدایت امام به مقام وجودی آن حضرت می رسند و لذا بر جنات نعیم او که تجلی باطن امام است وارد شده و امامی می شوند. این بیان دیگری از موجودیت عروجی انسان است که حتی بر روی زمین هم اسیر و محدود و محبوس خاک نیست. این بیانی دیگر از "احرار" است که امام صادق مقامشان را همطراز ائمه معرفی می کند که همه زمین ها و آسمانها و هر چه که بین آنهاست مرید اراده آنهاست حتی خداوند هر اراده ای از آنها را به آنی محقق می فرماید. این آزادگان (احرار) محل ظهور مقامات ائمه اطهارند که زمین در زیر پاهایشان درنوردیده میشود (طی الارض) و هفت آسمان قلمرو زیست آنهاست.

۲۲۰۶- هر موجودی در هفت زمین و آسمان در عالم غیب و شهود به مثابه مرتبه ای از وجود است پس یک موجود کامل بایستی همه این مراتب و موجودیتها را درک و تجربه و گذرانده باشد از درک اسفل السافلین تا عرش اعلی العلیین، از ذره تا کره، از فرشته و جن و شیطان تا دیو و دد و نبات و پرنده و ماهی و همه اطوار و اشکال و صور و گوهره های جان و صفات و افعال و احوال و مقامات در همه درجات! و اینگونه است که انسان کامل کل موجودات عالم هستی را به تسخیر اراده خویش می آورد و نهایتاً خداوند که خود جامع و کامل حیات و هستی مطلق است عین اراده چنین انسانی می شود. و خداوند طبق کلامش در قرآن کریم، انسان را در عالیترین مقام آفرید و سپس او را در پست ترین مقام وجود طرد نمود که همین زمین و درکات اسفل آن است در طبقات هفتگانه اش که صورت بشری ما بر زمین عالیترین و نخستین طبقه وجودی آنست. پس بایستی این راه آمده را برگردیم و این راه رجعت الی الله و عروج است تا لقاءالله و الحاق به ذات وحدانیش! و این وجود کامل و انسان کامل الهی است که خلیفه او و ولی او بر همه درجات عالم وجود در زمین و آسمانهاست. این همان مقام احرار است در کلام امام صادق(ع) که در عصر قائم آل محمد بر همه موجودات و درجات عالم وجود احاطه دارند و قدرت رسوخ و عبور و عروج! و این موجودیت نوری انسان است که از

**نور خورشید نیز عالیتر و لطیفتر است زیرا نور خورشید قدرت رسوخ و عبور از موجودات عالم را ندارد این مقام نور علی نور است و نورالنور!**

**۲۲۰۷- انسانی که از عالم جمادی و جمود جانش پاک و بی نیاز شد و نیز از عالم نباتی و رکود جان منزه شد و نیز از عالم حیوانی و غرایز و از عالم بشری و نژادش بی نیاز و پاک گردید از زمین رها شده و عروج می کند و به ذات نزادی حق می پیوندد.**

**۲۲۰۸- هر یک از آحاد بشری که اینک بر روی زمین بصورت آدمی راه می روند و زندگی می کنند یا در دوره پساحیوانی- نباتی- جمادی هستند و یا به تازگی هبوط کرده و اگر در آدمیت خالص نشوند در دوره های بعد از این زندگانی در طبقات حیوانی و نباتی و جمادی و غیره سقوط می کنند و یا اینکه بدلیل آخرالزمان به شفاعتی از یکی از طبقات مادون انسانی زمین به عرصه بشریت بالا آورده شده اند تا شاید توبه نموده و عروج کنند. همانطور که مابقی موجودات عالم ارض به قول قرآن کریم، امّتهائی مسخ شده از اعصار قبل می باشند که در دوره های بعدی آخرالزمان به شفاعت قائم آل محمد بر بشریت وارد شده و مهلت توبه و عروج می یابند. و این بیانی آشکار از این کلام مکرر قرآن است که کل جهان هستی در تسخیر انسان است یعنی همه چیز در زمین و آسمانها از انسان و برای انسان و از جنس انسان و سراسر انسانی است و جز انسان چیزی وجود ندارد.**

**۲۲۰۹- مقام آدمی در هیچ مذهب و مکتبی همچون امامیه تا این حد قابلیت مطلق سقوط و عروج نیافته است و انسان بمیزانی که بر این حقایق وجودی خویشتن، علم و ایمان و طلب و اقدام می نماید پیرو این مذهب است که علم به این حقایق امامیه به مثابه یک چهارم این مذهب است و باور و ایمان به این حقایق به مثابه نیمی از شیعه بودن است و طلب و شوق به تحقق این حقایق در خویشتن به مثابه سه چهارم شیعه گری است و اقدام و هجرت در این جهت به معنای شیعه کامل است و مابقی به یاری ارواح طیبه امامان و نور اولیای آنها محقق و ممکن می شود. از این منظر شعار یک مسلمان شیعه اینست: خواستن، شدن است! و این سرلوحه علم همه عرفای اسلامی است. "آنان که ایمان آورده و در راه خدا هجرت کردند و در این راه از مال و جانشان جهاد نمودند در نزد خدا برترین مقام را می یابند و این است پیروزی" سوره توبه- ایمان به حیات و هستی الهی و نزادی خویش و هجرت از نژاد خویش و گذشتن از همه داشته ها و جان خویش است که سالک را عملاً به مقام الهیت و حیات نزادی میرساند از همین دنیا.**

**۲۲۱۰- خداوند در حدیث قدسی می فرماید اگر مردم حاضر به معصیت نبودند من خلق دیگری می آفریدم تا معصیت کنند اگر قرار نبود که بشر گناه کند شیطان را نمی آفریدم. در اینجا سخن از راز سقوط انسان از آسمان بر زمین است تا همه مرزها و قلمروهای گوناگون و مراتب عالم هستی را درک و تجربه نموده تا سر حد عدمیت را فهم کند و از آنجا توبه کرده و بازگردد تا در این رجعت و عروجش همه مراتب عالم وجود را بشناسد و به نور معرفت، هستی یابد و بدینگونه خلیفه خدا در جهان شود و مظهر عقل کل حق گردد و عالم را تحویل بگیرد و به ارث برد و خلق جدیدی برپا کند.**

**۲۲۱۱- این همان تردد انسان بین عدم و وجود است از درک اسفل تا عرش اعلی! و این راز تسخیر زمین و آسمانها و موجودات عالم بواسطه انسان است یعنی حضور همه جائی انسان در کائنات! و انسان رستگار شده آخرالزمان تحت الشعاع نور قائم آل محمد بر حضور نوری خود در جهان هستی، علم و اراده ای خلاق می یابد از درک اسفل تا عرش اعلی! و این انسان معراج کرده و رستگار شده و حرّ است که تجلی خلاق علم و نور امام مبین است.**

**۲۲۱۲- و آن مرکزیت و کانونی که نور ولایت و هدایت و ربوبیت امام زمان را به هر بنده ای که بخواهد بر روی زمین می رساند همانا ماه است. همانطور که امروزه ماهواره های مصنوعی القائات شیطانی را به پیروان خود در سراسر زمین می رسانند: ماه و ماهواره (شبه ماه)! "و شیطان امر را بر آنها مشتبه ساخت و بدینگونه شیطان را بجای خدا پیروی نمودند." قرآن کریم-**

**۲۲۱۳- همانطور که همه مراتب نزول روح در طی زندگی معنوی اینجانب بر حسب مراحل نزول ماه بر این بنده رخ نموده است و مرا به روحانیت ائمه اطهار(ع) تعلیم و تربیت کرده است. همانطور که طبق کلام مکرر ائمه هدی، ماه**

کانون تجلی نور ولایت امام بر شیعیان است و همانطور که سائر سیارات منظومه شمسی که از طریق ماه به زمین میتابند و اهلش را هدایت میکنند به علم تأویل و تجلی و روح و بیان و قرآن و تسبیح و نسخ و رجعت و آدمیت و قیامت!

۲۲۱۴- بشر مدرن از حیث کل موجودیت مادی و معنوی خود تا آنجا که مربوط به خودش می باشد در سمت زوال و نابودی فزاینده می رود و هیچ امیدی هم به نجات خود ندارد الا به وعده های دمدمی و مقطعی دولتمردان و رهبرانش که آنهم هر بار منجر به یأس و فسادی بیشتر می شود. جوامع مدرن اخلاق و فضائل خود را همانقدر از دست داده و مستمراً از دست میدهد که سلامت و عزّت محیط زیست و تغذیه و روابط اجتماعی و کار و خانواده و ادبیات و احساساتش را بخود و عزیزانش بهمراه سلامت و امنیت جسمانی و روانی و عاطفی و اقتصادیش! و از همه مهمتر آن میزان ارزشیابی ارزها در دل و اندیشه را! اگر هم کسی امیدی به بهبودی یا نجاتی داشته باشد از منظر معجزه آسمانی یا یک ناجی از عالم غیب است.

۲۲۱۵- بر این وضعیت بایستی وحشت و نفرت و ترس از فجایع و جنگ و مصائب و امراض و تهدیدهای آنی و ورشکستگی معیشتی و خانوادگی را هم افزود که از ویژگیهای عصر ماست. امروزه حتی بچه ها هم احساس امنیت و آرامش نمی کنند. تنها چیزی که در عصر ما جهانی شده چنین وضعیتی است: احساس ناامنی فزاینده از هر حیث!

۲۲۱۶- هیچکس نه به خود اعتماد و باوری دارد و نه به همراهیانش و نه جامعه و اربابانش و نه دولتها و حاکمیتهای جهانی! این همان حاکمیت جهانی کفر است! اگر کل جهان در سیطره دسیسه ها و شیطنتهای امپریالیستها و صهیونیستها و تروریستها قرار گرفته بدین دلیل است که امپریالیزم و نژادپرستی و ترور افکنی در قلوب یکایک مردم جهان تبدیل به هویت فردی شده است. آنچه که در سطح جهانی بر قلوب یکایک بشری وارد میشود همان چیزی است که از قلوب یکایک بشری نسبت به دیگران صادر می شود. هر کسی نسبت به همسر و فرزند و زیردستانش یک امپریالیست و صهیونیست و تروریست است در حد توانش! و دست بالای دست بسیار است. و نهضت جهانی تکفیریها نیز بیانگر هویت فردی اکثر مردمان روی زمین است یعنی ستم گری در غایت ستم بری! یعنی وقتی یک فرد بغایت ناتوان قادر به القای ظلم و زور خود به دیگران نباشد خودش را بهمراه دیگران نابود می کند و این آخرین مرتبه از ظهور جنایت است که از وجود له شده ترین ظالمان بروز می کند. اگر به زندگی گذشته اکثر اعضای تکفیریها رجوع کنیم شاهد این واقعیت خواهیم شد که اینها بدبخت ترین ظالمان جوامع خود بوده اند! امروزه تکفیر یک اندیشه و احساس و ایدئولوژی جهانی شده است بخصوص در طبقات فقیر و حقیر جوامع بشری! این هویت در اعماق خانواده ها پدید آمده است. بنگرید یک بچه را که از غایت ظلم و بی عاطفگی والدینش به تنگ می آید و عمداً خانه را به آتش میکشد تا برای سائرین هم ناامنش سازد و والدینش زین بعد نتوانند با خیال آسوده ظلم کنند و همواره نگران تبهکاریهای این بچه باشند و بدینگونه به او باج دهند.

۲۲۱۷- نهضت تکفیر و انتحار جمعی یک پیام واحد انسانی و جهانی نیز دارد: خوشبختی یا برای همه یا برای هیچکس! حضور همه اقوام و مذاهب بشری در این ایدئولوژی که بسرعت جهان را درمی نوردد بیانگر این حقیقت است و این حقیقتی آخرالزمانی است که نفس واحده بشری را به صدا در آورده است و اگر این نهضت جهانی که یک سرش در آمریکا و سر دیگرش در چین کمونیست قرار دارد به زبان اسلام سخن می گوید به این دلیل است که اسلام زنده ترین دین آخرالزمان است و کتاب قرآن بلندترین ندای ظلم ستیزی و عدالت است و نیز اینکه مسلمانان در جهان میانه قرار دارند و امّت وسط هستند و دین اسلام یکایک مردم جهان را همچون پیامبران صاحب رسالت کرده است تا برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای قسط و عدل قیام کنند و چنین پیامی در هیچ مذهب دیگری نیست.

۲۲۱۸- بیش از یک قرن است که بسیاری از متفکران بزرگ جهان، عصر جدید را عصر پیدایش ایدئولوژی خودکشی دانسته اند و اینک این ایدئولوژی جهانی میشود که تبدیل به یک سازمان جهانی برای نجات بشریت از شرّ خویش گردیده و جایگزین همه ایدئولوژیهای رهائی بخش دیگر شده است. حال اگر پول و تسلیحات و امکانات این نهضت جهانی از جاهای دیگر می آید چیز عجیبی نیست. آیا مگر همه انقلابات قرن اخیر اینگونه نبوده است. اگر این افراد و

گروههای انقلابی یا انتحاری از نزد خودشان قدرت و ثروتی می داشتند که اصلاً اینکاره نمی شدند. پس آیا بهتر نیست که به جای لعن و تکفیر این تکفیریها بنشینیم و اندکی تأمل نمائیم زیرا در غیر اینصورت مبارزه با این جریان مخوف هیچ چاره ای نمی یابد الا اینکه همچون خود آنها و بدتر از آنها شود همانطور که شده است. باید این نکته را به تمام و کمال درک نمود که زندگی بشر آخرالزمان از هر طبقه فرهنگی و اقتصادی که باشد چنان جهنمی شده است که راه نجاتش را فقط خروج از این جهنم می داند. حال اگر این خروج، تضمین کننده ورود به بهشت پس از مرگ باشد که تبدیل به امری مقدس شود که جهانیان را هم نجات دهد، ایدئولوژی انتحار و تکفیر را پدید می آورد. و دیگر فرقی نمی کند که سلاح و پولش از کدام سو بیاید. زیرا این انتحاریها معتقدند که همه مردمانی که بهمراه آنها تکه و پاره می شوند اگر گناهکار باشند به جهنم می روند و اگر بی گناه باشند مثل خودشان به بهشت می روند و بدینگونه خود را مجری عدالت الهی می دانند. بنابراین آن فکری که این تکفیریها را تماماً مزدور میخواند از خود این تکفیریها هم تکفیری تر است و لذا چنین فکری بزرگترین حامی ایدئولوژیکی تکفیر و انتحار است همانطور که شاهدیم آنچه که نهضت تکفیر را جهانی ساخته همین طرز تلقی از تکفیر است. اکثر این عناصر انتحاری از وحشت زده ترین انسانهای این دوران هستند و آنچه که از آنان بروز می کند از انفجار و برون افکنی این وحشت از جهان است و مردمانش. جوانانی که از وحشتناکترین خانواده ها گریخته اند و به جامعه ای وحشتناکتر پناه آورده تا اینکه به اندیشه تکفیر و انتخار رسیده اند یعنی نابود سازی کل این جهان بهمراه خویشتن. همه این نوجوانان انتحاری برای نابود نشدن در خانواده های خود به این سرنوشت دچار گشته اند جهت فرار از جهنم خانواده و والدین یعنی جهنم آدم – حوائی. و لذا باید گفت که این نبرد خونین بین بچه ننه ها و بچه باباهاست یعنی حامیان پدرسالاری و مادر سالاری! و این نبرد بین عورت سالاران است یعنی پرستندگان نرینگی و مادینگی! آن دختر و پسر نوجوانی که به شکم خود بمب می بندد و خود را در میان مردم منفجر می کند در حقیقت پدر و مادر خود را منفجر می کند و از آنها انتقام می گیرد. او قربانی والدین خویش است و در اینجا امپریالیزم و صهیونیزم و آل سعود و دیگران به مثابه پدرخوانده و مادر خوانده و برادر خوانده او محسوب میشوند که به او یاری میرسانند تا از شر خودش نجات یابد آنهم تحت عنوان یک شهید و ناجی!؟

۲۲۱۹- یک فرد تکفیری – انتحاری فقط و فقط یک جو عاطفه و محبت نیاز دارد تا دست از تکه پاره کردن خود و دیگران بکشد! دوست داشتن آن چیزی است که او هر چه گشته، نیافته است نه در خانواده و نه جامعه! اینست آن ناجی موعود که همه تحت عناوین متفاوتی آنرا جستجو می کنند: محبت! آنچه که جهان را جهنم ساخته فقدان این نور است. و فقط کسی که در شقاوت بارترین شرایط زندگیش باز هم دست از محبت و دوست داشتن نکشد و بر آن بماند به ناجی موعود و امام زمان و مسیحای جان می رسد و از این جهنم خروج می کند.

۲۲۲۰- جالبتر اینکه دول حاکم بر ملل اسلامی جهت نابودی تکفیریهای خود، با ابرقدرتهائی متحد شده اند که پدرخوانده های تکفیریها هستند و مهد تغذیه آنها! در حالیکه این دول حاکم بر جهان اسلام، خود علت العلل پیدایش افراد و جریانات تکفیری بوده اند از فرط استبداد و جباریت و استثماری که بر مردم خود حاکم ساخته اند. و اینک دست بسوی اربابان جهانی خود دراز کرده اند تا آنها را از شر این تکفیریها نجات دهند. امروزه همه حکومتهای روی زمین متحداً در یکسو قرار گرفته اند و ملتهای تحت ستم هم متحداً در جناح مخالف آنها! و ملتها با دستهای خالی و جیبهای خالی برای مبارزه با حکومتها روشی جز عملیات انتحاری ندارند. این روش بیش از صد سال است که در سراسر جهان آغاز شده است و امروزه همه این نبردها در جهان اسلام متمرکز شده و با هم تلاقی یافته اند از هر دو جانب! خاورمیانه میدان نبرد بین دول و ملل جهان شده است. این یک جنگ جهانی تمام عیار است که خاورمیانه و جهان اسلام، خط مقدم این جنگ جهانی است. و ناجی موعود نیز از همین قلمرو قیام می کند که حامی ضعفا و فقرا و ستم دیدگان است که دست از جان کشیده و مرگ را بر این زندگی ترجیح داده اند!

۲۲۲۱- و اگر گفته شده که هرگاه ناجی موعود حدود سیصد و اندی مؤمن و یار غار با وفا و مطمئن پیدا کرد ظهور میکند دال بر تنهائی و بیکسی مؤمنان و پاکان و علمای ربانی و عارفان مجاهد است که حتی در حریم خانواده و دوستان خود نیز یک یار با وفا ندارند و اتفاقاً شدیدترین دشمنانشان همین نزدیکانشان هستند که کل زندگی خود را مدیون این اولیاء هستند و غرق در نعماتشان می باشند و بنده نیز از زمانی که نور و روحی از آن حضرت یافتم روز به

روز تنهاتر شده و همه یاران که تا دیروز عاشق می نمودند فاسق و دشمنی شقی و خائن شدند و هیچکس در کنارمان نماند الا از فرط ناتوانی و نیازش در غایت عداوت و در انتظار انتقام! این سخن مشهور ابراهیم خلیل(ع) بیان وضع همه مؤمنان آخرالزمان است که: جز خدا همه دشمن من هستند! این دشمنی با معرفت و محبت و شفاعت و رحمت و حیات و آدمیت است و لذا آنان که محبت و رحمت و کرامت بیشتری از امام می یابند عداوتشان شدیدتر است. هرگاه سیصد و اندی طالب رحمت و محبت و آدمیت پیدا شد نجات جهانیان آغاز می شود و جهان از کفر و پلیدی و شقاوت و دروغ و خیانت پاک می شود. هرگاه سیصد و اندی خانواده و آدم و حوا مبتنی بر ولایت الهی و عصمت و معرفت پدید آمد میتوان به نجات بشریت امید داشت یعنی سیصد و اندی قوه محبت و صفا و وفا و صداقت و عصمت! سیصد و اندی دوستی و خلوص و صدق! سیصد و اندی موحد! و این همان تعداد اقوام بشری در جهان است. یعنی هرگاه در هر قومی یک مؤمن موحد و صدیق پدید آمد نجات آغاز شده است یعنی یک انسان محبّ در هر قومی که مورد عداوت قومش واقع نشود و لااقل در خانواده خودش مهجور و غریب نباشد! بهرحال این سیصد و اندی یار غار امام در اقوام گوناگون بشری حضور دارند و مجاری اراده امام در این اقوام هستند ولی این اراده رحمانی امام در میان این اقوام مورد انکار و عداوت است و لذا بصورت قهر و غضب الهی بروز می کند و این ظهور قهار امام است که در سراسر جهان جاری و روزافزون است تا ظهور توبه جهانی بشریت از شقاوت خویشتن!

۲۲۲۲- بقول الهی هر دورانی را اجلی است و هر اجلی را کتابی است و این رساله ام الکتاب این دوران به عنوان دور هفتم آدمیت در آخرالزمان هفتم است که محکمات و امّهات قرآن کریم را برای این دوران تبیین کرده است بر اساس عقل و تجربیات و واقعیات مدرن و مکاشفات روحانی و عرفانی و آیات قرآنی و معارف آل محمد(ص)! لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلّ علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم!

علی اکبر خانجانی

دوم خرداد ۱۳۹۵

مصادف با سالروز تولد امام زمان(عج)

# دفتر نهم: علم وجود و عدم (علم آفرینش)

**۲۲۲۳- هر که بخداوند عالمیان اعتماد و اتکاء نماید به وجود خویشتن در دو عالم ایمان می آورد و حضور الهی خود در جهان و حضور الهی جهان را در خود و حضور خودی خدا را در عالم هستی تدریجاً درک و کشف می کند و اقرار می کند که وجودی جز خدا نیست همان خدائی که در دلش درک و پرستش می شود و همه نشانه هایش را در درون و برون به او می نماید که عین خود اوست در درجات تجلی! پس هرگاه به خدایش شرک ورزد خودش را در زمین و آسمان به فساد می کشد: و هر گاه حق از مشرکان پیروی کند زمین و آسمان دچار فساد می شود- قرآن کریم- زیرا هر چه در زمین و آسمان است در تسخیر انسان است و انسانی است اگر انسان، الهی باشد. این حقیقت در آخرالزمان که عصر حشر در نشر و نشر در حشر است به کاملترین صورتی رخ می نماید زیرا انسان می بیند با اینکه با صدها نفر در ارتباط است و حیات جمعی (حشر) دارد ولی هیچکس نمی تواند بدادش برسد و یاریش دهد الا خدائی که در دل پرستیده می شود و به او اعتماد و اتکال دارد و از او اطاعت می شود اوئی که به حجت های حسی و عقلی در درون و برونش شناخته می شود و هرگاه و هر کجا که او یافته و شناخته و پرستش نشود توهم و فریب و عدم است و بلکه موجودیتی ضد وجود است، شیطانی است. زیرا عدم، وجود ندارد و حتی در وهم و خیال هم نمی گنجد پس هر چیزی که به جان آدمی ایمان و قرار و اطمینان و عزت و سلامت بخشد هر چه باشد شیطانی است یعنی عدمی در صورت وجود، وجودی ضد عدم! این معنای فریب و القائات شیطانی است که نیستی را در صور موهوم خیال بر آدمی می نمایاند در اموری مشتبه! و امور مشتبه که قلمرو شیطان است همان امور مشابه وجود است یعنی عدم وجودنما و موجودیت ضد وجود! مشابه دین، مشابه عقل، مشابه دوست، مشابه حقیقت، مشابه ادراک حسّی!**

**۲۲۲٤- پس وجود دو وجه دارد: وجه الهی و وجه شیطانی! یعنی وجود و شبه وجود! وجوه الهی از جانب اولیای زنده حق بسوی مردم می آید و وجوه شیطانی هم از جانب اولیای شیطان که در میان مردم حضور دارند که جذابترین آنها در حریم نژاد زیست می کنند که از جایگاه نفس آدمی سخن می گویند و جذابیتش از همین بابت است.**

**۲۲۲۵- حیات و ممات هم دو وجه دارد، عقل و دین و علم و سلامت و حقیقت هم دو وجه دارند! و آدمی تا زمانیکه حجت های برحق و الهی را در حیات عقل و دین خود نیافته باشد و در درون و برون خود تجربه و درک نکرده باشد هنوز مورد حکم نهائی خداوند قرار نمی گیرد و در قلمرو امتحان قرار دارد. ولی کسی که حق را درک نمود دیگر حق مشابه سازی و شبهه افکنی و بازی با عقل و ادراک خویش ندارد و این عین سقوط و هلاک خود بدست خویشتن است: آنانکه هدایت را فهم نمودند و سپس روی به گذشته کردند عقلشان وارونه شده و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه میسازد. قرآن- یعنی از باطل و دروغ و کفر مشابهات عقلی و الهی و دینی پدید می آید و فرد جذب این مشابهات می شود و این واقعه سقوط در عدمیت و مرگ است و ممسوخیت در اجنه و اجسام و حیوانات و اوهام شیطانی! "و آنها را اعمالی است بغیر از اعمالی که خود انجام میدهند." سوره مؤمنون! اینها همان اعمال مشابه و مشتبه است که بواسطه اجنه و شیاطین در آنها و بواسطه اعضای آنها به فعل می آید.**

**۲۲۲٦- پس سقوط همانا سقوط در حیات و هستی مشتبه است که در آن اراده و عقلی برای انسان باقی نمی ماند و تماماً در مسخ و رسخ و فسخ حیوانی و نباتی و جمادی است: "هر کس در اینجا کور است در آنجا هم کور است... و اگر بازگردانده شوند دوباره به آنچه نهی شده اند برمی گردند... کرند و لال و کور و بازنمی گردند... و جز این نیست که همچون حیوان و بلکه پست ترند... و برای هر یک درجاتی است از آنچه انجام داده اند و کل اعمالشان به آنها تحویل می شود..." و شیطان امر را بر آنها مشتبه کرد زیرا عمداً عقل خود را تحریف کردند..." آیاتی از قرآن- آیا براستی چرا آدمی اینکار را با خود می کند و آنهمه مورد لعن و نفرین و قتال الهی واقع می شود: کشته باد انسان که چقدر کافر و قدر نشناس است! قرآن- که این کشته شدن در حقیقت واقع می شود که مسخ رخ می دهد زیرا کلام الهی عین فعل اوست! و این مسخ شدگی پس از مرگ تجسم و موجودیت عینی می یابد. برخی حیوان میشوند برخی نبات و جماد و**

برخی هم خس و خاشاک! "پس فریادی مهلک از جانب حق بر آنان فرود آمد و ایشان را تبدیل به خاشاک نمودیم و این هلاکت ظالمین است و بعد جماعت دیگری را پدید آوردیم پس اجل هیچ گروهی پس و پیش نمی شود" مؤمنون ۴۳-۴۵.

۲۲۲۷- "و آنانکه نشانه های ما را تکذیب کردند آنان را درجه به درجه پائین می آوریم بگونه ای که نمی فهمند... زیرا نخواستند که ملکوت و غیب آسمانها و زمین را در هر چیزی نظاره کنند..." اعراف ۱۸۱-۱۸۴. این همان سقوط از انسانیت و وجود الهی و آسمانی است و سقوط در درجات عدم از حیوانیت تا جماد و خس و خاشاک! امام صادق خطاب به مفضل بن عمر جعفی می فرماید: "انسان کسی است که به معرفت خداوند قیام کند و به وحدانیت او در زندگی اقرار نماید و اولیاء و ابواب خدا را بشناسد و تصدیق کند و اما اجنه کسانی هستند که در بدنهای آدمیان رفت و آمد میکنند و مخفی هستند. و اما شیاطین در بدنهای کافران مسخ شده اند. (یعنی در این بدنها مقیم شده اند– شیطان انسی). و ابلیس همان تجاهل بشر است وقتی که عقل خودش را تحریف و انکار می کند (تا حجتهای الهی و اولیاء را انکار کرده باشد) – و سپس ابلیس در قلمرو زیست خود (بدن کافران) تولید مثل می کند و بسیاری از مردمان از ذریه ابلیس هستند..."

۲۲۲۸- پس طبق کلام امام، انسان بواسطه ایمان به خدا و تصدیق و پیروی از اولیاء و رسولان زنده اش، وجود مییابد و در انکارش دچار استدراج (سقوط تدریجی) در اجنه و شیاطین و اجسام می شود که همان سقوط در عدمیت است. استدراج در قرآن کریم همان معنای سقوط درجه به درجه (تدریجی) است از برای کسانیکه آیات و بینات و حجتها و ابواب و اولیای الهی را درک نمودند و از رحمت و برکات آن برخوردار گشتند و سپس روی به گذشته جاهلی – نژادی خود کرده و مشابه سازی نمودند و عقل و ادراک خود را آگاهانه، تحریف و انکار کردند پس از اراده الهی ساقط شدند و از وجود الهی خود تدریجاً پائین آورده شدند از حیوانیت تا عالم ذرات و خاشاک! در حالیکه یک مؤمن صدیق در معرفت و وجود الهی به مقامی میرسد که از خوردن و آشامیدن و خوابیدن و همه غرایز بی نیاز شده و در طبقات آسمانها بالا می رود و هرگاه که اراده کند به زمین بازمی گردد از برای رسالت و هدایت خلق! و این عروج انسان است که نهایت و کمالش در عصر ظهور قائم آل محمد ممکن می شود بی هیچ یک از جلوه های صنعتی و تکنولوژیکی بر خلاف باور بسیاری از علمای شیعه که امام زمان را سلطان تکنولوژی برتر می دانند در حالیکه تمدن امامیه و جنات نعیم امام بر خرابات کامل این تمدن صنعتی برپا می شود که ظهور جهنم است.

۲۲۲۹- سقوط و استدراج حاصل رجعت به گذشته پس از ایمان و هدایت است و رجعت به گذشته یعنی رجعت به حیات و هستی تدریجی- تشریعی- دهری است در بستر نژاد و تکامل داروینی از عالم ذره تا خاک و نبات و مراتب حیوانیت است تا میمون آدم نما که آفرینشی در مسیر تاریخ و زمانیت است که نسل اندر نسل تدریجاً پدید آمده است ولی آدمیت را موجب نگشته زیرا آدمیت از ورای دهر و تاریخ طبیعی حاصل می شود که ناشی از نزول روح الهی از آسمان هفتم است بر درک اسفل زمین حیوانی بشر! زیرا هیچکس از طریق تکامل تدریجی در مسیر زمانیت تاریخی به مقام انسانیت نمیرسد. کمال تدریجی حیات بر روی زمین همان میمون است میمونی خونخوار! پس آنکه روح الهی می یابد و باز به گذشته بازمی گردد دچار استدراج و سقوط روح می شود و بهمراه روحش در حیوان و نبات و جماد مسخ می گردد و اینست عذاب عظیم! "آنکه می داند و آنکه نمی داند یکسان نیست" قرآن- "و به یاد آورید که قبلاً نبودید و خداوند شما را به وجود آورد" قرآن- این نابودی قبلی همان عرصه حیات ماقبل از روح الهی از طریق اولیاء است. پس خداوند انسان فاقد روح را عدمی می خواند. پس آنانکه به گذشته بازمیگردند و گذشته عدمی خود را با معارف انسانی پس از حیات الهی، مشابه سازی می کنند دچار تسخیر شیطانی و استدراج و سقوط و عدمیت می شوند منتهی عدمیتی سراسر عذاب. در حالیکه انسان قبل از این حیات روحانیش، با اینکه غرق در نژاد و حیوانیت بوده عذابی نداشته و فقط گرفتاری و امیال ناکام را درک می کرده است زیرا خداوند هرگز انسان را در عرصه جاهلیتش عذاب نمی کند. آنچه که در انسان عذاب می بیند روحی است که صاحبش به آن خیانت کرده و آنرا به شیطان معامله نموده است زیرا نمی خواهد مسئولیت حیات انسانی و روحانی خود را بپذیرد و نسبت به آن متعهد و مکلف باشد. گریزش از این عهد و وفای الهی است که او را وادار می کند تا عقل و ایمان و هدایت را در خود انکار و تحریف کند و بدینگونه خلع اراده شود و لذا وجودش بی صاحب می شود و به تسخیر ابلیس در میآید. پس علت این انکار و تحریف عقل ایمانی در خویشتن گریز از

مسئولیت ایمانی و تکالیف الهی است و فرافکنی این وجود نو بسوی نژاد و روابط جاهلانه گذشته خویش آنهم تحت عنوان عشق و ایثار! این ایثار روح خویش به شیطان است: "کشته باد انسان که چقدر کافر و ناسپاس است." قرآن- و لذا امام صادق می فرماید که چنین کافرانی در قلمرو مسخ شدگی حیوانی خود هزار بار به قتل می رسند و ذبح می شوند در صور حیوانات اهلی و وحشی! این همان قتال الهی با این کافران است: "در حالیکه نگاه می کنند ناچار بسوی قربانگاه خود می روند."- قرآن-

۲۲۳۰- و نژاد نقدترین و جذابترین قلمرو فرافکنی مسئولیتهای انسانی و الهی خویشتن است آنهم به اسم عشق و ایثار از برای نژاد! نژاد قربانگاه و مسلخ روح و ایمان و عقل و انسانیت و ارزشهای الهی است و انهدام اراده و اختیاری که خدا به بشر بخشیده است. نژاد تخت سلطنت ابلیس است و عشق و ایثار هم منطقش! عشق و ایثاری که تماماً بر دروغ و مکر است و همه بر کذبش آگاهند ولی به روی هم نمی آورند به قدرت شیطانی که بر دورش میچرخند و او را میپرستند: "آنانکه مادینگی را بجای خدا می پرستند بندگان شیطان هستند." قرآن- و محور این مادینگی مادر و زن است که خود را فرشته عشق و ایثار معرفی می کند و خدائی می کند.

۲۲۳۱- "اوست خدائی که مرگ و زندگی را آفریده و مرده را از زنده و زنده را از مرده بیرون می آورد و این نشانه ایست برای هدایت از برای کسانیکه تعقل می کنند." قرآن- مرگ و زندگی محسوسترین صورت وجود و عدم است که در قرآن کریم به کرات مورد توجه و تذکر قرار گرفته و اهل ایمان امر به تعقل درباره اسرار آن شده اند که این تعقل موجب هدایت به سرچشمه عالم حیات و هستی یعنی خداوند است. از جمله اینکه آدم زنده در عالم خواب بطور نسبی دچار مرگ است و مرده اش از زنده اش آشکار می شود و دوباره با بیدار شدنش، زنده ای از مرده ای خروج می کند. و بسیاری از کافران در حیات دنیا مرده نامیده شده اند در عین حال که بظاهر راه می روند و می خورند و کار می کنند. و کسانیکه در راه خدا کشته می شوند زنده اند هر چند که بظاهر در گور خفته اند. وقتی انسانی می میرد مرده ای است که از زنده ای خارج می شود در حیات دنیا. و اما در حیات اخروی، زنده ای از مرده ای خروج می کند. انسانهائی که راه می روند ولی قلوبشان سنگ است یعنی مرده! این نیز زنده ای است که از مرده بیرون آمده است و چون از دنیا برود یک قطعه سنگ است پس مرده ای از زنده بیرون می آید. همه اینها مثالی است از وجودی که از عدم بیرون آمده است و عدمی که از وجود رخ می نماید. و این مثال جهان طبیعت در زمین و آسمان است و نیز انسان که اصل و جوهره و مبدأ و معاد جهان است و جهان همه در تسخیر اوست و او خلیفه خدا در عرصه ظهور است اوئی که بر این حقیقت ال لا هی عالم هستی علم و یقین یافته و خود مظهر این کلمه است: کلمةالله! این همان رابطه ال و لا است و یگانگیش! پس علم کلمة الله عالیترین علمهاست و هر علمی جز این محکوم به ابطال است و مذهب امامیه، مذهب اللهی است و انسان امامیه نیز انسان اللهی است که اسوه اش امام است. و روحی که از امام بر مأمومی القاء میشود روح ام الکتاب و نور کلمةالله می باشد که بانی علم قیامت و آخرالزمان است.

۲۲۳۲- و لذا همه حقایق امّ الکتاب ال لا هی هستند مثل تأویل و تبدیل، تسبیح و تنفیس، نسخ و مسخ، سقوط و عروج و وجود و عدم! همانطور که همه معارف کتاب الله نیز اینگونه اند مثل کفر و ایمان، شرک و اخلاص، بهشت و جهنم، نور و ظلمت، حق و باطل و غیره! و نیز هر یک از ارواحی که نازل می شوند موجب ظهور اللهیت (ال لا ه) چیزها هستند که همان وحدت اضداد است و وحدت عالم وجود و موجودات! و نور هدایت الی الله و صراط المستقیم نیز همین نور وحدت و یگانگی ال لا ه است تا سر حد پرستش این تضاد ال لا که می شود ال لا ه که کلمه پرستش است و رحمت مطلقه و شفاعت ارحم الراحمینی!

۲۲۳۳- بدلیل همین وحدت ال لا هی است که در هر قوم، جامعه و کل بشریت انگشت شماری مؤمنانند و مابقی کافرند. و این بدلیل قوت و قدرت روحانی عظیمی است که در مؤمنان می باشد و ذلت و ضعف مفرطی که در کافران است و لذا همواره بین این دو جناح تعادل برقرار می باشد زیرا بشریت نفس واحده است. تا آنجا که گاه یک نفر با ایمان کاملش بار کفر جامعه ای را به تنهائی حمل می کند و این کفر را در نزد پروردگارش جبران می کند. و این نیز رازی از تنهائی و بیکسی کامل برخی از کاملان الهی است همانطور که قرآن کریم ابراهیم(ع) را یک ملت نامیده است یعنی ایمان

ابراهیمی کل کفر تاریخ را جبران می کند و همانطور که رحمت محمدی کل شقاوت تاریخ را جبران می کند. و از طرفی دیگر هر چه که ایمان و رحمت و شفاعت مؤمنی بیشتر باشد شقاوت و کفر و عداوت قومش هم نسبت به وی بیشتر است. این تعادل و وحدت وجود و عدم است. ولی آنچه که از ایمان و رحمت و شفاعت برتر است علم ایمان، علم رحمت و علم شفاعت است و نیز علم کفر، علم شقاوت و علم انتقام است که در مجموعه آثار ما و نهایتاً در رساله حاضر به تمام و کمال تبیین شده است که حاصل عروج روح از قلب به مغز است یعنی از زمین به آسمان!

۲۲۳۴- چرا در هر فردی بمیزانی که رحمت و ایمان و شفاعت بروز میکند در آن قوم هم به همان میزان شقاوت و کفر و عداوت بروز میکند. و نیز بعکس یعنی هر قومی بمیزان کفر و جهل و شقاوتش مهد ظهور مؤمنانی به همان درجه از علم و رحمت است. این همان تعادل یا وحدت اضداد در جامعه بشری است. این عقل و علم ال لا هی است که کمالش در دین آخرالزمان یعنی دین محمد، منجر به مکتب وحدت وجود مطلق و توحید کامل شده است زیرا این دین الله است که در آن کلمةالله به عرصه ظهور می رسد.

۲۲۳۵- ظهور کلمةالله و حقایق اللهی در نهایتش همان ظهور وجود از عدم است و عدم از ظهور! که غایت چنین ظهوری در عصر قائم آل محمد بروز می کند. این همان واقعه خلقت آنی و تکوینی است که آنرا خلق جدید عرفانی نامیده ایم که در روی دیگرش هلاکت کافران و طاغوت است در اوج اقتدار و اظهار وجود! و اینست که در دین محمد در آخرالزمان شاهد ظهور اشد رحمت ها و شقاوتها و اشد معرفتها و حماقتها و اشد هدایتها و ضلالتها هستیم! زیرا دین محمد، دین نهایتهاست و همه امور به خداوند منتهی می شود به ال لا ه! که به لحاظ کمیت رحمت ها انگشت شمار و شقاوتها کثیر و بیشمار است ولی به لحاظ کیفیت در تعادل است و بلکه رحمت غلبه دارد زیرا عدالت کامل در حیات دنیا نابود کننده است.

۲۲۳۶- این قطبیت دیالکتیکی به نهایت که برسد پاره می شود و این مصادف با شکاف آسمان و صیحه عظیم آسمانی است و ظهور واحد قهار از قائم آل محمد. "و در آنروز زمین و آسمان بکلی دگر میشود و هر چیزی برای پروردگارش بروز می کند که واحد قهار است و در آنروز آسمان شکافته شود..." قرآن- و این نهایتها و غایتهای کفر و ایمان، رحمت و شقاوت، علم و جهل، شکر و عداوت و... برپا کننده خلقهای جدید دوزخی و بهشتی است در بینهایت درجات! و لذا آخرالزمان آستانه خلق آخر و نوینی است بقول الهی در کتابش! و گوهره و اساس این آفرینش جدید و برتر همانا بشریت است در کفر و ایمانش. "و انسان را از علمش آفریدیم" قرآن- این آفرینش جدید هم پدید آورنده انسان های جدید است و هم جهانهای جدید! این علم آفرینش است، علم وجود و عدم، علم بهشت و دوزخ و مرگ و زندگی! و بانیان این آفرینشها هم عارفان امامیه هستند در ولایت امام زمان! این عارفان، خلاقان جدید هستند که علی(ع)، امام و معلم همه آنهاست. اینست که علی(ع) خود را خالق بهشت و دوزخ می خواند و همه علیین و شیعیان حقیقی خلاقند!

۲۲۳۷- عالم وجود و آفرینش تماماً از علم است و هر علمی شعبه ای از علم رحمت است پس علم رحمت، امّ العلوم است که نازل کنندگان و جاری کنندگانش بر زمین اولیای الهی هستند که بنای خلق جدید را می نهند و این امکان را به همگان ارزانی می دارند تا حیات و هستی خود را هر گونه که می خواهند بیافرینند. و غایت این علم و قوه آفرینش نیز در اشد قطبیت آخرالزمان و انفجار و انفطار آسمان پدید می آید. همانطور که امام صادق می فرماید چهل زمین وجود دارد که زمین دنیای ما یکی از آنهاست و در مابقی زمینها نه شیطانی وجود دارد و نه معصیتی! در حقیقت این زمینهای بهشتی و پاک همان جنات نعیم الهی هستند که به موازات زمین دنیوی کافران قرار دارند و همه اهالیش از مؤمنان خالص و شاکر می باشند که مستمراً مشغول شکر الهی هستند و غرق در عبودیت او زیست میکنند و در بیعت و اطاعت محض امام قرار دارند و سربازان او در عرصه ظهور جهانی می باشند. اینجانب با گروهی از این انسانها در سفری در جنگل مازنداران حدود یکسال پیش روبرو شدم که به یاریم آمدند و مرا از حمایت همه جانبه چهارده معصوم مطلع ساختند که آن سفر و این حمایت معصومین مبنای رساله حاضر بوده است.

۲۲۳۸- بنابراین آنچه که اساس و گوهره خلق جدید عرفانی در آخرالزمان است همانا رحمت مطلقه اولیای الهی و علم رحمت است که بشریت را به نهایت قطبیت بین کفر و ایمان رسانده و آنرا می گسلد و موجب انفطار آسمان شده و

فطرت الله آشکار می شود و لقاءالله برای مشتاقان ممکن می آید. "و هر که مشتاق لقای پروردگار باشد البته که دیدار می کند" قرآن- و این ظهور جمال وجود است که نور وجود را بهمراه علم آفرینش به همگان منتقل می کند که به مؤمنان علم آفرینش بهشت می بخشد و به کافران هم علم آفرینش دوزخ! "و انسان را همانست که خود اختیار می کند" قرآن- و این واقعه ظهور مطلق اختیار در بشر است: اختیار خلاق! و این از برکت وجود اولیاء و رحیمان الهی است.

۲۲۳۹- آیا براستی کیست که حق وجود را شکر نهد شکری جاری به حق وجود و قدر آن! بزبان ساده چند نفر بر روی زمین هستند که خدای را بخاطر وجودی که به آنها بخشیده شاکر باشند و این شکر در آنها امری جاری باشد. اصلاً باید پرسید که آیا کسی تاکنون در همه عمرش خداوند را بخاطر وجودی که به وی اعطا نموده حتی یکبار هم شکر نموده است. اگر کسی به چنین شکر در وجودش رسیده باشد حقاً اهل شکر است و خدای را شکرمی کند زیرا شکر وجود مستلزم شناخت وجود محض است و وجود محض همان خداست. و این عالیترین مقام عبودیت و علم است. علم وجود و شکر وجود و پرستش وجود حق! و منظور از وجود غیر صفات و ماهیات و ارزشهای توصیفی است. نه شکر بخاطر سلامت و رزق و علم و ریاست و برکت و امثالهم بلکه شکر بخاطر وجود محض! و این مستلزم ماهیت زدائی و صفات زدائی از خویشتن است که مقام مخلصین است که به نور ذات نائل آمده اند. و اینانند که به رحمت مطلقه خود آسمان را می شکافند و لقای الهی را ممکن می سازند و عروج را برای مؤمنان و مسخ را برای کافران! تا هر کسی صاحب اختیار خلاق شود و هر چه که می خواهد بشود و بیافریند بهشت یا جهنم خویش را! "اجر من همین بس که زین پس هر کسی که خواهد راه هدایت و ضلالت را برمی گزیند." قرآن- این اجر خدا به رسولان و اولیای الهی است که عاشقان اختیار بشر هستند و لذا این اختیار را برای همگان فراهم میسازند. اینست معنای رحمت مطلقه ای که اولیای آخرالزمان مظاهر آن هستند.

۲۲۴۰- "آنانکه شیطان را بجای خدا می پرستند و خود را هدایت یافته می دانند." قرآن- امام صادق این جماعت را همان اهل شریعت و عبادتی می خواند که فاقد و بلکه منکر امام حی هستند و اعمالشان دارای نور و روح امام نیست پس به تسخیر شیطان درمی آید. این همان شیطانپرستی در لباس شریعت و به اسم دین و مقدسات است که امروزه تکفیریها از کاملترین مصادیق این امر می باشند و نیز از مهمترین علائم آخرالزمان! آخرالزمان از این منظر به معنای پایان عمر اعمال دنیوی و مادی و ظاهری است بخصوص پایان عمر دین دنیوی و عبادات برای منافع و خیرات و بهشت! همانطور که آخرالزمان هر فردی دوران کهولت و بازنشستگی اوست که او را از هر علمی جدا می کند و دنیا را از او ساقط می سازد و حتی عباداتش هم اساساً باطنی و ذاکرانه است زیرا توان انجامش را ندارد. و او آماده مرگ و رجعت و عروج است. آخرالزمان ملل و جامعه بشریت هم مشابه همین وضعیت است یعنی قلمرو آخرت و اجر و جزای زندگی گذشته و اعمال نیک و بد قدیم است و نیز توبه و اصلاح و تجدید نظر در آن و پاک شدن از آن و آمادگی برای خروج و عروج از آن! انسان آخرالزمانی بطور عام نیز وارث تمدن هفت هزار ساله گذشتگان خویش است پس بایستی از آنها عبرت بگیرد و خروج کند و در غیر اینصورت بار گناهان و جهل گذشتگان را هم حمل نموده و عقوبت می شود زیرا این تمدن آخرالزمانی ماهیتاً دوزخ اعمال گذشتگان و علوم و فنون و فرهنگ طاغوتی و کافرانه آباء و اجدادی است که آنرا به ارث برده ایم. آخرالزمان دوره کهولت و بازنشستگی بشریت هفت هزار ساله است و عصری که بقول قرآن کریم کودکانش پیر بدنیا می آیند و جوانانش جمله افسرده و دیوانه و رنجور و در خط پایان زندگی هستند و انگیزه ای برای زندگی ندارند الا به زور محرکات و مخدرات و القائات کاذب که بگونه ای عمر باقی مانده را از سر خود باز کنند و از شرش رها گردند. این هشدار خروج و عروج است. یعنی از دنیا جز سم و زهرابی باقی نمانده است و بایستی اهل آخرت و باطن و روح و پرواز گشت. گرایشات روزافزون عرفانی در عصر ما واضحترین حجت بر این حقیقت آخرالزمانی نفوس مردمان جهان است. این آن حقی است که اگر امروزه فهم و باور نشود بشر مدرن هیچ راه نجاتی نخواهد داشت. بشر مدرن بشر هفت هزار ساله و پیر است که از قبرها سر برآورده است و بر روی زمین محشور گشته است و بایستی خود را به یاد آورد و توبه کند تا امکان عروج یابد: آنگاه که آسمان شکافته شود و ستارگان فرود آیند و دریاها سرریز شوند و قبرها زیر و رو گردند و بشر آنچه را که قبلاً انجام داده یکجا دریابد و.... – سوره انفطار- این آخرالزمان است و همه ما از گذشته آمده و آباء و اجداد خویش هستیم که برای آخرین بار مهلت داده شده ایم تا با خود تسویه حساب نموده و از دنیا پاک شده و آماده الحاق به حق گردیم. و اینهمه فریاد الهی در کتاب آخرالزمانش یعنی

قرآن در امر ذکر و به یاد آوردن، از این روست که بیش از سیصد بار آمده است و بیشترین ترجیع بندهای کلام الهی است که: به یاد آورید، چرا به یاد نمی آورید، اکثراً به یاد نمی آورند و... آیا براستی آدمی چه چیزی را می تواند به یاد آورد جز خود و اعمال و امیال گذشته خود را! چرا خداوند همه حکایتها و قصص قرآنی و آیات مربوط به آفرینش زمین و آسمانها را به قصد به یاد آوردن بشر بیان فرموده است؟ پس معلوم می شود که هر یک از انسانهای آخرالزمانی لااقل در یکی از این وقایع عصر کهن حضور داشته است و در آن عصر زندگی کرده است در زمین و آسمانها! این کل راز قرآن بعنوان کتاب آخرالزمان است و محور اکثر حقایق این رساله می باشد. اینگونه است که ما مسئول گذشتگان خود نیز هستیم همانطور که وارث تمام و کمال آنها هم هستیم. و آدمی بمیزانی که نزول روح ام الکتاب در آخرالزمان را در می یابد و با آن تعامل و تأمل می کند از نسیان خارج شده و به یاد می آورد و بدینگونه اهل خروج و عروج می گردد.

۲۲۴۱- روح امّ الکتاب، جامعترین و قدرتمندترین روح ذاکرانه و به یاد آورنده و بیدار کننده انسان آخرالزمان است زیرا حاوی همه ارواح هفتگانه در ادوار هفت هزار ساله تاریخ گذشته بشر است که بشر را امر به خروج و عروج میکند. و این روح عروجی و رهائی بخش در این کتاب برای طالبانش قابل وصول است.

۲۲۴۲- علی(ع)، مظهر و دریافت کننده همه ارواح دهگانه عاشورائی است و حامل کل روح امّ الکتاب! و لذا هر مؤمنی بواسطه یاری و تجلی خود امام علی(ع) است که این ارواح را دریافت میکند همانطور که خود آن حضرت می فرماید: منم کسی که روح را بهر بنده ای که خدا بخواهد القاء میکنم. و اما ده امام بعدی از امام حسن مجتبی تا امام حسن عسکری هم مظاهر و تجلی یکایک این ده ارواح عاشورائی هستند و یک مؤمن صاحب روح به یاری هر یک از این ده امام، بر حقایق این ارواح علم می یابد. و اما امام مهدی(ع) محل عروج این ارواح و ام الکتاب است و مؤمنان به ولایت مهدی(ع) است که به خروج و عروج آخرالزمانی نائل می آیند. بدان! این حقایق برای نخستین بار است که در تاریخ اسلام بیان و آشکار شده اند.

۲۲۴۳- پس یک مسلمان شیعه بایستی با یکایک دوازده امام معصوم، محشور شده و در محضرشان تعلیم و تربیت شود تا یک شیعه و مؤمن کامل گردد و اهل خروج و عروج آخرالزمانی و از یاران امام در عرصه ظهورش باشد.

۲۲۴۴- حس نابودی در آخرالزمان رایجترین احساسات بشری در سراسر جهان است و در هیچ عصری واژه "نابودی" تا این حد در گویش روزمره بشر حضور نداشته است: احساس نابود شدن و اراده به نابود کردن! و این از ویژگی واقعه سقوط در کافرانی است که آگاهانه با حق در نبردند و میل به خروج از ظلم و فساد را ندارند و عمداً عقل خود را تحریف کرده اند در قبال روح عروجی که بر کل بشریت فرود آمده و قلوب آحاد بشری را زنده به حق نموده است. این روح عروجی در آثار ما به نطق آمده است: در نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید! قرآن-

۲۲۴۵- روحی که همان روح وجود است و هر که انکارش کند دچار احساس نابودی و عدم می شود. این احساسی است که در منکران معارف مجموعه آثار ما و بخصوص رساله حاضر پدید می آید. زیرا این معارف حامل و ناقل روح وجودند که تصدیق کننده اش را وجود می بخشند و از ظلمات آخرالزمان زمین خارج میکنند و منکرش را دچار احساس نابودی می کنند تا زمانیکه توبه کند و روی به وجود حق نماید و چون مهلت توبه به سر آید فرد کافر مسخ می گردد و در این مسخ است که احساس وجود می کند در جمادات و نباتات و حیوانات و آتش تکنولوژی و تسخیر اجنه و شیاطین! و این وجودی آتشین و نابودگر و مفسدانه است.

۲۲۴۶- پس این ارواح آخرالزمانی (امامان) هم وجودبخش هستند و هم نابودکننده و هم مسخ کننده! و این بسته به انتخاب هر کسی دارد در قبال واکنشی که با این ارواح بروز میدهد. "پس کوری را بیشتر از بینائی و هدایت دوست داشتند." فصلت۱۶- و هر که این ارواح را تصدیق و تسبیح نماید عروج می کند و هر که تکذیب کند در اشیاء مادون انسانی مسخ می شود و هر که با آن به بازی و مکر و تجارت بپردازد به تسخیر شیاطین درمی آید که این بدترین وضعیت است.

۲۲۴۷- روز پنجاه هزار ساله قیامت هر دوری که عرصه عروج روح انسانهاست (پس از نزول روح) حاوی چهل و نه دور هزار ساله است که هر یک از این ادوار مختص رجعت یکی از ادوار(هزاره) هفت هزار ساله عرصه تنزیل و هبوط است. و از آنجا که تا کنون هفت دور هفت هزار ساله آدمیت را پشت سر گذاشته ایم بنابراین هفت در هفت هزار سال می شود چهل و نه هزار سال. که هزاره آخرین آن عرصه قیامت کبرای هر دوری است که جمیع انسانهای از آغاز آفرینش آدم تاکنون را یکجا رقم می زند. با اینکه قیامت هر یک از ادوار هفت هزار ساله قدیم در آخرالزمان آن ادوار برپا شده ولی در هر یک از قیامتهای بعدی هم سائر کافران و دوزخیان و مسخ شدگان قدیم مهلت داده می شوند تا با رحمت و شفاعت برتری شاید توبه کنند و امکان روح یابند. و این نیز نشانی از رحمت مطلقه الهی بر بشریت است که همه مردمان ادوار کهن را هم فرا می گیرد در عصر جدید و خلق جدیدی! بدین طریق بهتر درک می کنیم که بخصوص در آخرالزمان چرا اکثر قریب به اتفاق مردم روی زمین کافران و ظالمان هستند جز تعداد انگشت شماری که از رسولان و امامان هدایت هستند و عده قلیلی از مؤمنان که یاریشان میدهند و کل زندگیشان در محور این یاری قرار دارد. و اینست که در آخرالزمان نسبیت اخلاقی – دینی وجود ندارد که عصر ظهور غایتهاست و همه تحت الشعاع نور ظهور حق یا رومی روم هستند و یا زنگی زنگ! یا سفیدند و یا سیاه! و فقط قشر گذرائی از جوانان هستند که هنوز رنگی و بینابینی هستند زیرا در قلمرو انتخاب قرار دارند و هنوز انتخابی قاطع نکرده اند و در آخرالزمان دوره مهلت این انتخاب مستمراً کوتاهتر می شود. در این دوران توبه ها و اصلاحات نسبی مطلقاً جوابگو نیستند زیرا هیچ تغییر مفید و قابل توجهی پدید نمی آورند و لذا همه انتخابات، انقلابی و حاد و شدید و تکوینی هستند و جز این چاره ای نیست. اخلاص یک توفیق اجباری است: ایمان خالصانه یا کفر مطلق! و آنانکه به هیچ وجه قصد چنین انتخابی را ندارند لاجرم به تسخیر شیطان درآمده و یک شیطان انسی می شوند یعنی از بشریت ساقط می شوند.

۲۲۴۸- اصلاً درک و باور آخرالزمان برای انسان مدرن به مثابه تصمیم نهائی و قطعی برای سرنوشت است و اکثر مردمان با تمام قوا تلاش می کنند تا این پدیده را بعنوان برجسته ترین ویژگی دوران، انکار کنند که طاغوتها و حکومتهای طاغوتی هم حامی چنین انکاری هستند و مردم را در این انکار با تمام قوای تبلیغاتی خود یاری می دهند. زیرا باور به آخرالزمان خودبخود موجب انتخابی کامل و سرنوشت آفرین برای دنیا و آخرت می شود و لذا اراده مردمان را به اشد قدرت اختیار می رساند و کل علم و آگاهی آنها را متحد ساخته و بخدمت خلق جدید خویشتن می آورد و این وضعیت بزرگترین دشمن طاغوت و حکومتهای جبّار است. و اینست که شاهدیم "آخرالزمان" بعنوان بزرگترین واقعه و خبر بزرگ این دوران در اخبار و تبلیغات رسمی حکومتها هیچ جائی ندارد و در فضای مجازی هم در رأس موضوعات فیلترینگ قرار گرفته است. ولی در عوض مهمترین سوژه سینمای اکشن و مالیخولیائی است تا مردم را سرگرم نموده و بواسطه خود موضوع مسخ کند که این هولناکترین نوع مسخ و جذابترین دجال است در لباس هنر و سرگرمی! زیرا خود موضوع آخرالزمان اگر به قلمرو علم و ایمان و معرفت توحیدی وارد نشود بخودی خود مسخ کننده ترین موضوع و پدیده این دوران می شود همچون موضوع مهدویت و ظهور و عرفان و شیطان و موجودات فضائی و امثالهم! و این تبدیل حقیقت به فتنه است در نزد طاغوت و دجّال! وقتی مردم از چیزی شدیداً بترسند بی آنکه حقیقت آنرا بشناسند بیش از هر زمانی قابلیت مسخ شدگی و هلاکت و سقوط را پیدا می کنند. بنابراین بر دولتهای مردمی و اسلامی واجب است که تا دیرتر نشده مردم خود را بر حقایق آخرالزمانی بیدار و هوشیار نمایند که لااقل مجال انتخاب داشته باشند و قبل از هر انتخابی، قربانی فتنه های شیطانی و دجال و طاغوتی نگردند.

۲۲۴۹- همه حوادث و پدیده های آخرالزمانی حامل روح هستند و لذا بود و نبودی درک می شوند یعنی مسئله مرگ یا زندگی هستند. حال اگر این معنا بدرستی فهم نشود خود موجب اشد مسخها و جنایات و هلاکتهای بی سابقه میشود. و لذا همه پدیده ها و اخبار عصر ما، بحرانی و بحران زا شده اند و حکومتهای جاهل می پندارند که از طریق پنهان داشتن اخبار این وقایع می توانند از این بحرانها پیشگیری نمایند حال آنکه فقط قدرت انفجارات را مهلکتر می کنند. راهی جز آگاه سازی دینی – عرفانی مردم نیست. و اگر دولتهای مسئول و مردمی اینکار را نکنند مردمان خود از طریق فضای مجازی و ماهواره ها به اخبار و حقایق وارونه و گمراه کننده و شیطانی دست مییابند و به مسلخ میروند. و افسوس که جوامع اسلامی بدترین این قربانیان باشند چرا که دین اسلام، دین آخرالزمان است و حاوی دریائی از معارف آخرالزمانی می باشد که بواسطه آن بایستی کل بشریت را رهبری کند.

۲۲۵۰- و امروزه در کل جهان، آخرالزمان در همه ابعاد تاریخی، کیهانی، طبیعی، بشری، فردی، اجتماعی، علمی، فنی، دینی، اسلامی و شیعی آن جز در مجموعه آثار ما معرفی نشده است. و این بدان دلیل است که خداوند ما را در این عصر از روح محمدی و ارواح طیبه امامان محمدی برخوردار ساخته است و روح محمدی هم روح آخرالزمانی و خاتمیت است و سلسله جنبان امامت محمدی هم (علی ع) برپا کننده قیامت آخرالزمان است. و ما همه عمرمان را با این ارواح محشور بوده و تحت تعلیم و تربیت آنها زیسته ایم و لذا مأمور معرفی و تبیین حقایق آخرالزمانی بوده و کل زندگیمان را بر این امر نهاده ایم از منظر عقل و دین و قرآن و روایات و حوادث و تجربیات بشر مدرن به همراه مکاشفات روحانی و مشاهدات عرفانی خویش!

۲۲۵۱- درباره آخرالزمان روایات کثیری از همه مذاهب الهی وجود دارد که امروزه اکثرشان بوقوع پیوسته است و عامه مردمان هم درباره آن اطلاعات عمومی یافته و در حال باورش هستند. به استثناء حکومتها و دولتمردان که آگاهانه انکارش می کنند و آنرا به سخره می گیرند و برخی از پیروان علوم بغی و دهر پرستان! ولی آنچه که ما در آثارمان اساساً به آن پرداخته ایم زمینه و علل روانی و نفسانی و عقلانی و اجتماعی آخرالزمان و حقانیت تاریخی و مبانی جهانی و آسمانی و الهی آن است و راه حلهای خروج از انواع این بحرانها و فتنه ها! و این معنا که آخرالزمان چیست و به کجا منتهی می شود و برخاسته از نفوس بشری است و معاد تاریخی انسان بر زمین! که این وجه از حقایق آخرالزمانی جز در معارف ما تبیین نگشته اند چرا که خود بنده نخستین انسان این عصر هستم که روح آخرالزمانی را دریافت کرده و نخستین انسان قائم آخرالزمان شده ام در پایان هزاره محمدی از غیبت امام زمان!

۲۲۵۲- دهر یا زمان زدگی امری مختص بشر هبوط کرده از آسمان بی زمان بر زمین اسیر زمان است و اصلاً زمین از مصدر فعیل "زمن" است که اساس زمان می باشد که جزای کفر بشر است. زیرا دهر و زمانیت در بشر همان تجزیه و فروپاشی سرمدیت و جاودانگی روح در خاک است. چرا که بقول علی(ع) هر چه که قابل شمارش شود محکوم به فناست و زمانیت دهری – تاریخی همان جاودانگی قابل شمارش در قرون و سالها و فصول و ماهها و روزها و شبها و ساعات و دقایق است. و آنچه که انسان را پیر و فرسوده و هلاک می کند همین تجزیه و شمارش است و کل تمدن طاغوت و جهنمی بشر بر روی زمین هم تماماً مخلوق همین سقوط در زمانیت شمارش است و این شمارش اصل ماهیت علوم و فنون و اندیشه مادی بشر است. هر چه که زمانزده و شمارشی شود مسخ می شود. اساس زمانیت، نجوم است و نجوم محور همه علوم و فنون مادی و مذاهب مادی و مسخ شده است. و آخرالزمان پایان عمر مفید این تمدن نجومی – شمارشی است و بشر بایستی از این عرصه خروج کند وگرنه هلاک می گردد، خروج از عرصه کمیت و ورود به قلمرو کیفیت!

۲۲۵۳- آنکه آخرالزمان را بواسطه علائم و حوادث خارق العاده و فوق علیتی اش به نور عقل و معرفت دینی فهم نماید آخرالزمانی می شود اگر به تصدیق الهی آن برسد. و در غیر اینصورت به فتنه ها و عذابهایش دچار می شود. ولی آنکه آنرا درک و تصدیق کند حتماً به توبه ای خالصانه روی می نماید و لایق عفو و رستگاری می گردد زیرا آخرالزمان عرصه ظهور دین خالص است و مهلت بر مشرکان و کافران بسر آمده است. و دین خالص جز در ولایت امام زمان ممکن نمی آید که خلیفه و حجت کامل خدا در عالم ارض است و ظهور مطلقه الهیت در انسانیت می باشد چرا که جهان جز برای انسان و انسان جز برای این ظهور آفریده نشده است و امام زمان نور چنین ظهور و توحیدی در بشر است و سالکان این راه را یاری میکند در مسیر عبودیت خالصانه! زیرا آدمی بمیزانی که عدمیت خود را درک و تصدیق می کند در محضر وجود حق تعالی خاشع و فنا می گردد و صاحب وجود! و چنین معرفت و تصدیق و عبودیت و فنا و توحید و عروجی جز به نور معرفت نفس در پرتو ولایت و اطاعت از پیر و امام حیّ میسر و ممکن نمی شود. که این معرفت نفس از جنس فلسفه و کلام نیست و این ولایت و اطاعت هم از جنس فقاهت روائی و ریاضت نیست. و آن جنبشی را که ملاصدرا حرکت جوهری می نامد نه یک مقوله فلسفی که یک واقعه روحانی و همان دریافت روح از جانب پیر و امام است و آن ده روح عاشورائی که سلسله مراتب عرفان نفس و عبودیت و فنا را در وجود مأموم موجب میگردد. پس دعواهای بین اخباری و اصولی، فقاهت و فلسفه، مشاء و اشراق و امثالهم مطلقاً یک دعوای معنوی در بطن شیعه

**دوازده امامی نیست و از آن خارج است. این دعوای کسانی است که صورت مسئله تشیع یعنی امام حیّ را فراموش یا انکار کرده اند و نیز ابواب و حجت های امام را در هر عصری!**

**۲۲۵٤- علی(ع)، مؤمن را کسی می داند که ابن الوقت باشد یعنی فرزند زمان خود باشد. پس مؤمن عصر ما کسی است که آخرالزمانی باشد به ایمان و علم و عمل! و جز به نور معارف و روح آثار ما نمی توان ابن الوقت و مؤمن آخرالزمانی شد. زیرا آخرالزمان و انسان آخرالزمانی از وجه کفر و ایمان، جز در این معارف تعریف و تبیین نگشته است و آخرالزمان فقط در این مجموعه معارف است که تبدیل به یک جهان بینی و انسان شناسی و اسلام شناسی جامع و قرآنی شده است که همه حقایق ماورای طبیعی را عین وقایع محسوس تبیین نموده است.**

**۲۲۵۵- عدمیت انسان مدرن و تمدن آخرالزمانی بشر در سراسر جهان به درجات رخ نموده است پس زمینه توبه ای خالصانه برای اهل عقل و ایمان به تمام و کمال مهیا گشته است. و علم وجود نیز در ارکان و اصولش آشکار و تعریف شده است. راه خروج از عدم و ورود به وجود که بزرگترین صلوة تاریخ است به نور قائم آل محمد و صلوة او بر همگان میسر شده است و هر که او را طلب کند اهل صلوة و فرج و شفاعت و نجات و عروج می گردد به معارف و حقایقی که در این کتاب معلوم گشته است: اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات به عرصه روشنائی هدایت کند. قرآن کریم-**

**۲۲۵٦- بسیاری از معارف آثار ما حامل نور این صلوة است از برای کسانیکه حامل اندکی عقل و باور دینی و تصدیق قلبی در قبال خدا و رسول و امام و این معارف هستند و آخرالزمان را درک و باور کرده اند. این صلوة وجود بر عدم است که حامل نور علم وجود و عدم شناسی است.**

**۲۲۵۷- امروزه در سراسر جهان شاهدیم که دیگر هیچیک از نظامهای فقاهتی و شریعتی و طریقتی و فلسفی و عرفانی قرون و اعصار گذشته بکار نجات و اصلاح بشر معاصر نمی آید و بلکه خود هر یک تبدیل به دامی از برای رسوخ شیاطین شده است. و این خود از علل اصلی ظهور اینهمه مذاهب و عرفانهای دجالی و شیطانی در سراسر جهان است که هر روزه میلیونها انسان را دیوانه می سازد و به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آورد. همه مبانی و ارکان واجب شریعت و حرامها و حلالهای حیاتی در مجموعه آثار ما بوضوح معلوم شده است بهمراه دریائی از حجتهای عقلی و قرآنی! و نیز همه آیات و بینات طریقت امامیه بهمراه حقایق محمدی در آخرالزمان بزبان عالم و عامی در آثارمان معرفی شده است.**

**۲۲۵۸- ارزش و اقدام منحصر بفرد ملاصدرای شیرازی شجاعت و پهلوانی ایمانی – عقلی او در تاریخ رسمی تشیع دوازده امامی در نخستین حکومت شیعی در عصر صفوی بود که برای نخستین بار معارف وحدت وجودی که هسته مرکزی حکمت امامیه است را با صدای بلند در شیعه رسمی اثنی عشری فریاد زد. وگرنه این معارف پیشتر از او و محکمتر از او از زبان امثال ابن عربی تبیین شده بود ولی نه به اسم مذهب شیعه اثنی عشری و در قالب یک حکومت رسمی شیعی! از این لحاظ او یک بت شکن در تاریخ تشیع است. ولی وجه منفی آثارش از نظر ما این بود که او همه این معارف را معطوف به فلسفه یونانی نمود و این فلسفه را امام و حجت عقلی خود قرار داد و قرآن و تشیع را هم به خدمت این تقدیس فلسفی گرفت تا آنجا که علناً گفت که اسلام و قرآن و حکمت شیعی بدون فلسفه یونانی قابل درک نیست و منجر به هدایت و ایمان نمی شود و بلکه ایمان را همان فلسفه قرار داد و عقل را هم تبیین فلسفی خواند و لاغیر! و این خطا و خیانتی نابخشودنی است. فلسفه یونانی در نزد افلاطون و ارسطو اینقدر مقدس نبوده که در نزد ملاصدرا! فلسفه پرستی و تقدیس فلسفه در نزد هیچ فیلسوفی در تاریخ بشر همچون ملاصدرا رخ ننموده است و این بزرگترین مفسده اندیشه اوست و پیروانش! و ما در آثارمان این بزرگترین دجالیّت شیعی را افشاء کرده و بطالتش را بر عاقلان آشکار ساخته ایم.**

**۲۲۵۹- آنانکه عقل و تعقلی جز ایده ها و استقرای فلسفی نمی شناسند از منظر قرآنی، هنوز عقل را نمی شناسند و دارای قدرت تعقل نیستند. زیرا در منطق قرآن و ائمه هدی(ع)، نور عقل و تعقل از آن سالکان سیر الی الله و عارفان**

الهی و امامیه است که بر امام زمان معرفت نوری دارند و با او محشورند. حال آنکه خود ملاصدرا هم مطلقاً دارای چنین اشراق و شهودی نبوده و چنین ادعائی هم نکرده است.

۲۲۶۰- عقل و تعقل در قرآن کریم دارای سه کانون اساسی در بشر است: شنوائی، بینائی و گویائی! عقل شنیداری عقل نبوی و وحیانی است. عقل دیداری یا شهودی عقل اولیائی و امامی است. ولی عقل ناطقه که از روح القدس است از آن امام زمان و شیعیان خاص ایشان است در دور غیبت! مثل آنچه که از منصور حلاج آشکار شد و سائر عارفان امام زمان در دور غیبت! "به شما گوش و چشم و زبان و دل دادیم آیا تعقل نمی کنید..." قرآن- و به عنوان یک شیعه میدانیم که روح عقل فقط در دین رسول خاتم به بشریت نازل شده است پس این غیر فلسفه است که از هزار سال قبل در یونان وجود داشته است. الهام، شهود و حدیث عرفانی، سه جلوه از عقل محمدی است که امامانش اسوه های آن بوده اند. و آن از چشم و گوش و زبان دل (فؤاد) است. و این ربطی به ایده ها و استنباطهای فلسفی ندارد.

۲۲۶۱- همه افراد و جریاناتی که به اسم عقل، اندیشه یونانی را از فلسفه اتومیزم تا بمب اتمی پیروی و تقدیس کرده اند و اندیشه علیتی و علوم ذره ای را تنها عقل و علم ممکن در جهان می دانند و نهایتاً آنرا به عقل و علم خداوند هم تعمیم میدهند باید بدانند که نخستین بمب اتمی در آمریکا که بر سر مردم ژاپن منفجر شد "تثلیث مسیحی" نامیده شد (Trinity) یعنی این اراده پدر- پسر- روح القدس بود که در ژاپن منفجر گردید و رئیس جمهور وقت آمریکا این بمب را مظهر اراده مسیح نامید که آمریکا مأمور اجرای آن در جهان است. اپنهایمر رئیس مرکز اتمی آمریکا در آن پروژه گفت: زین پس ما فرشته مرگ هستیم! انیشتن در خطاب به او گفت: زین پس همه حرام زاده ایم! آری این سخن در پی دهه های بعد تا به امروز در سراسر جهان بخصوص در بانیان عقل و علم یونانی (غربی) و پیروان جهانیش محقق گشته است زیرا وقتی که رحم و عطوفت نابود شود دیگر چیزی برای محبت و حلالیت باقی نمی ماند و همه روابط زناشوئی حرام می شود و نسل های برآمده از این شقاوت هم حرام زاده اند. حال اگر کسی هم در جهان اسلام و تشیع بخواهد این عقل و علم نابودگر و شیطانی را لباس الهیت و مسلمانی و حقیقت بپوشاند و آنرا علم رحمت مطلقه محمدی معرفی کند ماهیتی بس شیطانی تر از اپنهایمر می یابد حتی اگر خواجه نصیر یا ملاصدرا باشد و شیخ بهائی!

۲۲۶۲- اگر شیطان از شیطان بودنش (یعنی از بودنش) توبه کند و بشود این ادعا را باور کرد آنگاه استفاده انسانی و رحمانی از عقول و علوم ذره ای (اتمی، سلولی، نانوئی، میکرونی و...) هم قابل باور خواهد بود. مگر اینکه شیطان پس از رسوا شدنش بخواهد توبه کند تا همچنان در لباس و قلمرو دیگری به نابودگری عاشقانه تری ادامه دهد یعنی استفاده صلح آمیز و انسانی و درمانی و اقتصادی از شیطنت و علوم شیطانی!

۲۲۶۳- در قرآن کریم نسبت پدر و مادر و خواهر و برادر حقیقی فقط در قلمرو ایمان تحقق می یابد و نه نژاد! "براستی که فقط مؤمنان برادرند" قرآن- زیرا روابطشان حلال است چون بر رحمت و محبت و مسئولیت الهی و جاودانه است. معنای "اهل بیت" در قرآن هم برخاسته از نور ایمان و تعهد جاودانه الهی بین اعضای آن است که ربطی به بستگیهای نژادی ندارد. و بلکه غایت شقاوت و بیرحمی و عداوت بین اعضای یک خانواده و نژاد وقتی رخ می نماید که یکی از اعضای آن ایمان آورد و از کفر نژادی خروج کند و هجرت نماید، اینست که رسول خدا(ص) به علی مرتضی(ع) میفرماید: ای علی من و تو، پدر و مادر مؤمنان هستیم! هرکجا که رحمت و محبت و مسئولیت ابدی باشد بیت وجود دارد و پدر و مادر و خواهر و برادری هست. و درجائی رحمت و محبت و مسئولیت الهی است که ایمان حقیقی و روح باشد و دلی زنده در میان باشد. و چنین چیزی در قلمرو روابط نژادی کیمیاست که پنج تن آل عبا یکی از این کیمیاهای تاریخ است. بقول علی(ع) دوستی بین پدر و پسر از کمیابترین دوستی هاست. همانطور که دوستی بین مادر و دختر و یا خواهران و برادران!

۲۲۶۴- عقل شیطان و علم بغی از قهارترین دشمنان رحمت و نابودگر محبت و مسئولیت و عهد و وفای پایدار است که غایتش در علوم ذره ای در آخرالزمان آشکار شده است که علی(ع) ظهورش را پیش بینی کرده است و این علوم را حامل بادی نابودگر و عقیم نامیده که بنیاد حیات و زاد و ولد را برمی اندازد. و در واقع بنیاد ایمان و رحمت و تعهد را برمی اندازد و پدید آورنده نسلی حرام و حرام زاده است. زیرا در رابطه ای که رحمت و محبت و عهد و وفائی نباشد

رابطه بر زنا و خیانت استوار می شود و نسل حاصل از آن نیز حرام زاده است. و این معنای باطنی و ماهوی حرام زادگی است که البته به عرصه ظاهر هم می رسد. پیش بینی انیشتن با وقوع انفجار نخستین بمب اتمی از این منظر قابل تأمل است. و همه کسانی که این بمب و این علم را لعنت نکردند و بلکه در صدد کسب و تولیدش برآمدند در این حرامی گری و حرام زادگی و زنا و خیانت جهانی مقصر و گناهکارند و از پیروان شیطانند در هر لباس و عنوانی که باشند بخصوص در لباس علم و دین!

۲۲٦٥- امروزه شناخت ماهیت عقول و علوم مدرن بخصوص در قلمرو علوم ذره ای، مهمترین جنبه از علم عدم شناسی و نابودگریست. همه علومی که حاصل تجزیه و تحلیل و تبدیل هستند و باعث تبدیل جهان و انسان می شوند نابودگرند یعنی حرامند و در محور همه حرامهای آخرالزمانی قرار دارند. و این از ارکان فقاهت حقه آخرالزمانی است. و طبعاً علومی مثل شیمی و فیزیک که پایه های تجزیه و تحلیل هستند در محور حرامهای این علوم شیطانی قرار گرفته اند که در حال نابودی مدنیت و خانواده هستند و بالاخره بشریت را نابود کرده و بقایای آنرا جبراً به عصر حجر میرانند و غارنشینی!

۲۲٦٦- و حرامترین کاربرد این علوم و فنون نابودگر در بدن خود انسان است که معمولاً در عرصه علوم تغذیه و بهداشت و درمان فعالیت می کند و در آب و هوا داخل شده و از این طریق بر بدن انسان وارد می شوند. این همان "ریح عقیم" است که علی(ع) از آن خبر داده است که از علم ذره برمی خیزد که عقیم کننده روح و مغز و قلب و تن و نژاد کسانی است که آنرا می پرستند یعنی عقیم کننده نژادپرستان است. نژادپرستی بعنوان قلب هر استکبار و شیطنتی!

۲۲٦٧- و نژادپرست ترین و کافرترین و ظالمترین مردم کسانی هستند که می پندارند که قداست و علم و روح و ایمان و ولایت الهی هم به ارث می رسد که در محور این جماعت همانا گروهی از بنی اسرائیل قرار دارند و پیروان این پندار شیطانی در مسیحیت و اسلام و سائر ادیان! و اینست که شقی ترین دشمنان انبیاء و اولیاء و عرفای الهی در نژادشان قرار دارند زیرا با آنها رقابت نموده و چون ناکام و رسوا می شوند به انکار و عداوت می پردازند. همانطور که ابراهیم خلیل(ع) پس از واقعه ذبح عظیم و اشد جهادش با نژادپرستی در نفس خود، از خداوند می خواهد که امامت را در نژادش موروثی کند و خداوند با قهر و غضب می فرماید: ولی ولایت من به ظالمان نمیرسد! یعنی این پنداری ظالمانه است که امامت را نژادی می خواهی! و اینست که در مذهب شیعه که مذهبی تماماً امامی است ظالمانه ترین پندارها باور به امامت نژادی و نژاد امامان است یعنی پرستش سید و سادات و جستجوی امام از طریق افکار و مشابهات نژادی و قیاسی! و این مهمترین راز غیبت امام زمان است تا ریشه نژادپرستی از این مذهب که مذهب ضد نژادی است برکنده شود زیرا امامت که بنایش را ابراهیم(ع) نهاد تماماً محصول نبرد کامل او با نژاد و نژادپرستی در خویشتن بوده است. و لذا خداوند در کتاب آفرینش یعنی قرآن می فرماید: بدانید که محمد پدر هیچ یک از پسران شما نیست! یعنی دین محمد، دین نژادی نیست دین ملت و قبیله نیست دین تنهائی مطلق روح برای خداست همانطور که محمد(ص)، به مقام فردیت کامل در میان همه انبیای الهی سروری یافته اند که حاصل رحمت مطلقه ایشان است.

۲۲٦٨- مقام تفرید و تجرید و توحید عالیترین اجر جهاد در رحمت و گذشت و عفو و خدمت به خلق در دین خداست و بعکس آن مسخ و ترکیب در مردمان و اشیاء است که بدترین جزای خودپرستی و استکبار و سلطه گری و مردم پرستی است. در حقیقت، خودپرستی موجب از خودبیگانگی و گمشدگی در غیر است و از خودگذشتگی هم موجب ظهور خودیت الهی می شود که همان مقام فردیت و توحید است. خودپرستی اصل و اساس نابود شدن و نابودگری است. از خود – گذشتگی هم اساس وجود و خلق جدید است.

۲۲٦۹- مقصود خداوند از آفرینش جهان هستی جز انسان نبوده است و مقصودش از آفرینش انسان هم این است که نخست وجود را به وی بچشاند و سپس او را در درک اسفل به عدم بازگرداند تا این بار خودش از عدم، وجود یابد و همچون خداوند، خالق شود و این معنای خلافت است. یعنی انسان باید همچون خدایش، خالق گردد یعنی الهی شود و اگر چنین نشود مقصودش از آفرینش محقق نشده است و لذا خود چنین انسانی هم هرگز از خلقت خود راضی و شاکر نیست. یک موجود عدم زده و محکوم به عدم چگونه می تواند شاکر و راضی از هستی خویش و خالقش باشد. این مقام راضیه

مرضیه است که مقام عارفان خلاق است و انسان کامل! و امامان شیعه، اسوه ها و معلمین این امرند! پس قبل از هر چیزی انسان باید وجود و عدم را بشناسد زیرا آنچه را که وجود خود می پندارد همان عدمیت اوست. پس این شناختی انقلابی در حد زیر و رو شدن کل ماهیت و ارزشها و عقول است. و این سرلوحه عرفان اسلامی و مذهب شیعه است و تحت الشعاع چنین حقیقتی است که همه علوم و معارف و عبادات و احکام اسلامی برحق خود قرار می گیرند و به حق درک و عمل می شوند و لاغیر! و این همان اصلی است که عامه فقها و علمای رسمی منکرش هستند و آنرا کفر و الحاد و ارتداد می دانند و پیروی از آنرا مستحق مرگ می خوانند. پس می بینیم که فرق بین حقیقت اسلام و مذهب امامیه و آنچه که در نزد علمای رسمی رایج است فرق از زمین تا آسمان است و بلکه فرق اضداد است. و در آخرالزمان، اسلام به کمتر از این و به غیر از این حقیقت پاسخگوی اهلش نیست و لذا گروه گروه مسلمین عملاً از قلمرو شریعت اسلامی خارج می شوند و به طاغوت جهانی می پیوندند زیرا این طاغوت لااقل توانائی آفرینش جهنمی را دارد. سائر مذاهب نیز همینگونه اند. پس آخرالزمان عرصه حیات دین خلاق است آفرینش جدید الهی یا شیطانی! یعنی عرصه علم وجود و علم عدم!

۲۲۷۰- پیشگوئی حرام زادگی دانشمندان اتمی و سازندگان بمب اتمی و پیروان و پرستندگانش امروزه لااقل در جامعه آمریکا از صبح تا شب از زبان یکایک آمریکائی ها اعتراف می شود. اصطلاح "حرام زاده" و "لعنت خدا" دو تا از کلید واژه ها و تکیه کلام اتوماتیک و دم بدم آمریکائیان در گویش روزمره است از عالم و عامی و حتی بصورت شوخی در رسانه های عمومی! این نشانی از خلق جدید شیطانی و جهنمی است و پیدایش ذریه ابلیس از بشریت که خود مشغول لعنت خویش است و معترف به حرام زادگی خویش! این پدیده باطنی امروزه حتی در واقعیت اجتماعی و خانوادگی هم آشکار شده است زیرا طبق آمار رسمی امروزه فقط در آمریکا حدود پنجاه میلیون حرام زاده رسمی وجود دارد که پدر و مادری ندارند. این نشانی از یک خلق جدید و نسل جدید است که از نژادپرست ترین مردمان پدید آمده است و خود فاقد هر نژادی (خانواده) است. و شاهدیم که کل بشریت مدرن در همین سو حرکت می کند. در همین یک معنا اگر اندیشیده شود بسیاری از حقایق و اسرار دیالکتیکی آخرالزمان درک و تصدیق می شود.

۲۲۷۱- و اما اگر از ما سئوال شود که: آیا خود شما تا کنون چه آفریده اید؟ پاسخ ما اینست: در درجه اول خودمان را آفریده و هر آن در حال آفریدنی جدید هستیم که این حقیقت را در مجموعه آثار می توان بوضوح درک نمود تا آن حد که برخی آثار ده سال پیش ما را شدیداً می پسندند و با آن احساس همذات پنداری می کنند ولی آثار امروز ما را شدیداً انکار و تکذیب می کنند. و همین آثار همواره مشغول آفرینش هزاران نفر بوده است. این آفرینش نو در جهان طبیعت و جامعه بشری نیز در جریان بوده است. ولی آفرینش هائی برتر از این و بزرگتر و آشکارتر از این در دهه های بعد رخ می نمایند از خود بنده و خوانندگان این آثار و جهان بشریت و طبیعت زمین و آسمان! ولی غایت و کمال ظهور این آفرینش جدید در جامعه امام زمانی رخ خواهد نمود بر مبنای معارفی که تبیین کرده ایم! هر کسی با مطالعه نخستین اثری از این معارف بر عرصه خلق جدید وارد می شود ولی فهم کامل این خلق جدید سالها بطول می انجامد. قدرت خلاقه این معارف بقدری است که هر کسی که با آن آشنا می شود زندگیش را به دو مرحله قبل و بعد از این آشنائی تقسیم می کند با تفاوتی به میزان مرگ و زندگی و بود و نبود! و این امر شامل حال موافقان و مخالفان معارف ما هر دو می شود، دوستان و دشمنان! این آفرینش نو در یک کلمه حاصل رویاروئی هر کسی با خودش می باشد که در پرتو نور این معارف ممکن می شود. زیرا هر که با خود روبرو شود عدمیت خود را می بیند و این سرآغاز خلق جدید است.

۲۲۷۲- مقام صدق و صدیقین در قرآن کریم همطراز انبیای الهی است و بلکه مرتبه ای در نبوت است چه نبوت وحیانی و چه عرفانی! آیا براستی چه کسی صادق است و راستی چیست؟ دروغگوئی چند نوع است یکی آنکس است که در حین دروغ گفتن می داند که دروغ می گوید و دیگری آنکه دروغی را از بس بخود و دیگران گفته، باورش شده است و دیگر خود را دروغگو نمیداند. بسیاری هم دروغشان را بهمراه سوگندی چنان بر زبان می آورند که در همان دم خودشان هم باورشان میشود. و بسیاری هم به دروغگوئی عادت دارند و در حقیقت برای دروغ گفتن نیازی به فکر و برنامه ریزی و نیت قبلی ندارند و اصلاً جز دروغ نمی گویند و نمی توانند راست بگویند. اینان نیز مطلقاً خود را دروغگو نمیدانند. آدمی فقط در دوره کودکی برای دروغ گفتن مکر میکند و در حال دروغگوئی بر دروغ خود آگاهی دارد. مابقی مردمان

در دروغهای خود گم شده اند و وقتی آدمی کاری می کند و یا حرفی می زند که منظورش خود آن کار و حرف نیست و منظوری دگر دارد یک دروغگوست. امروزه اکثر دروغها از این نوع است و امری عادی و فرهنگی تلقی می شود و بلکه نوعی سیاست در روابط اجتماعی و مدیریت است. با توجه به این انواع دروغگوئیها بهتر می توان به راز صدق و مقام صدیقین پی برد. صدیق کسی است که منظورش از حرفی که میزند همان است که بر زبان می آورد و قصدش از هر کار و رفتاری همانست که از او بروز می کند یعنی قصد باطنی و نیّتش از او بارز است. پس صدق نیازمند باوری یقینی و محکم به زندگی و حقایق آن است. و انسان باید به هر آنچه که می گوید و می کند ایمان داشته باشد و این ایمان نیازمند عقلانیت محکم و روشنی است در فهم حقایق! پس انسان صدیق یک انسان مؤمن و عاقلی است که درباره هر امری دارای فهم و باور و معنای محکم و واحدی است که برای ابلاغش به دیگران هم صاحب رسالت است. و این دو روی امر صدق است: صدق با خود و در خود و صدق با دیگران! روی اولش نیازمند ایمان و عقل یقینی است و روی دومش هم نیازمند رسالت اجتماعی است. و بدون این دو صدقی ممکن نیست. زیرا اگر کسی بخواهد با خودش صادق باشد ولی این صدق را به دیگران نرساند در صدق با خودش نیز دچار رکود و تردید می شود و چه بسا آنرا از دست میدهد. زیرا صدق بمعنای رابطه انسان با خودش در درجات طبقات وجود خویشتن است و پایان و غایتی ندارد و این همان راه ارتباط انسان با خود و رشد معنوی و عرفانی اوست پس محتاج به محک زدن دمادم آن در جهان بیرون و واقعیت عالم وجود است: صدق در انفس و صدق در آفاق!

۲۲۷۳- می دانیم که صدق، مبدأ و معاد و محور دین و اساس اخلاق است و بطور کلی به تعداد طبقات وجود، درجات و مقامات دارد به تعداد هفت آسمان وجود و هفت طبقه نفس انسان! و همه آنانکه اهل صدق می شوند یعنی با خود روبرو می شوند و سالک این راه هستند به این هفت درجه و مقام صدق نائل می آیند که هفت درجه از وجود است به یاری هفت روح الهی که اسوه های مشهورش هفت پیامبر مرسل هستند که کاملش رسول خاتم است. اولینش آدم(ع) است که خلیفه ای منفعل است زیرا در حوا مسخ و مدهوش شد و فقط توانست به یاری ابلیس، تولید مثل کند در شجره اش! دو مثلش یعنی هابیل و قابیل بدست یکدیگر هلاک شدند. سومینش ابراهیم(ع) است که خود بدست خودش ریشه نژاد را از خود برانداخت و به روح الفکر و قلم الهی رسید و امامت که قلمرو آفرینش است. و ششمین آنها محمد(ص) است که به روح العقل رسید و آفرینش جدید را آغاز کرد. و هفتمین آنها قائم اوست که با غیبش این امکان آفرینش جدید را به طالبانش هم اعطا نموده و کمال صدق را ممکن فرموده است به نور عقل الهی و روح القدس!

۲۲۷٤- باید دانست که روحی برتر از روح القدس در هفت آسمان نیست که روح ناطقه حضرت باریتعالی است که به آن می آفریند هر چه خواهد و خداوند مهربان این روحش را بهر بنده ای که خود را از شرارت و شیطنت پاک کرده و روی به او نموده اعطا می فرماید که در پرتو مکاشفات و خلاقیت این روح همه سائر ارواح شش گانه هم معقول و معلوم میشوند و به عرفات می آیند و مؤمن بدین واسطه با ارواح طیبه همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین محشور می شود و نهایتاً تحت تعلیم امام باقر(ع) به ام الکتاب نائل می آید که روح واحده همه کتب آسمانی و اسرار عالم وجود و قدرت تکوینی خداوند در آفرینش است. ام الکتاب، همان کتاب الله در قرآن کریم است و کتاب وجود است که صاحبش به این کتاب، علم وجود را از عدم درمی یابد.

۲۲۷۵- کتاب جاری نیز پرتوی از امّ الکتاب باقر العلوم(ع) است که ما بر حسب توان و نیاز زمانه و شرایط تقیه ای که هنوز حکمفرماست به تبیین برخی از وجوه و حقایقش پرداخته ایم تا این فضای تقیهٔ شیطانی را بشکنیم. از این روی به همه علاقه مندان معرفت امامیه شدیداً سفارش می کنم که این کتاب را لااقل دوبار به دقت مورد مطالعه و تأمل قرار دهند آنقدر که بتوانند حداقل شعاعی از پرتو روح ام الکتاب را به دل دریابند تا به اقلّ یقین در این فتنه های آخرالزمان نائل آیند و اندکی از درک اسفل السافلین زمین و اهلش بالا روند و روح خود را از این آتش ظلمت برهانند!

۲۲۷٦- آنقدر که استکبار و تنفیس و ریاست دینی و عقیدتی و عاطفی و معنوی هولناک و نابودگر و بی رحم است سلطه گری مادی و اقتصادی نیست. اکثر ملایان و فلاسفه و علمای دهری و نیز زنان بسیار شقی تر و کافرتر از سلاطین و خوانین و سیاستمداران و سرمایه داران هستند زیرا آنها خواهان تملک روح مردمان هستند و اینها مالک تن

و مال مردمند! آنها اساس ابلیسیت در بشرند و عجبا که اکثراً زن صفت و اناث پرست هستند که پایگاههای دائمی ممسوخیت بر روی زمین می باشند و قسم خورده ترین دشمنان دین خالص و توحیدند! قاتلان انبیاء و امامان و عارفان در طول تاریخ همین گروه بوده اند که پشتوانه تاریخی طاغوت اقتصادی – سیاسی هم جز اینان نبوده اند.

۲۲۷۷- و اما رکن دیگر ابلیسیت در لباس تشیع که بیرحمترین خصم شیعه علوی است همانا مذهب اصالت زار و مظلومیت پرستی است که در پرستش قبور امامان و اماکن متبرکه پنهان شده و کل شریعتش عزاپرستی و اصالت گریه و خودزنی است تحت عنوان عشق و ایثار که غایت آن تکفیر و انتحار و ترور است. این نوع تشیع ضد امام، بزرگترین دشمن عقلانیت و معرفت دینی و عرفان امامیه است که در صف مقدم دشمنان ظهور امام زمان قرار دارد.

۲۲۷۸- هر مؤمن سالکی یک نقطه ضعف بزرگ در زندگیش دارد (مثل بیماری، ناتوانی، نادانی، بیکسی، بزدلی، فقر و ...) که می پندارد اگر آنرا نمیداشت در راهش بسیار سریعتر و موفقتر می بود و چه بسا به کمال مطلوب نائل آمده بود. در حالیکه اگر این نقطه ضعف بزرگ و دائمی نمی بود چه بسا او تاکنون ساقط و گمراه شده بود. باید دانست که این راه را جز مستضعفین طی طریق نمی توانند کرد یعنی کسانی که قدر ضعفهای خود را بعنوان نعمات الهی می دانند و لذا نه تنها با آن جدال نمی کنند بلکه شاکرند. هر که پندارد که قوای دنیوی و مادی در خدمت هدایت و نجات هستند هنوز کافر و جاهل است. این امر فقط موضوعی فردی نیست بلکه شامل هر گروه و جمع ایمانی نیز می شود. در آخرالزمان که جز دین خالص نجات بخشی نیست هر نوع اتکاء دنیوی و شخصی به مثابه یک ناخالصی است. نور هدایت از سمت نداشته ها می تابد نه داشته ها! بشرط اینکه آدمی این نداشته ها را تکفیر و لعن نکند بلکه شاکرش باشد و یا لااقل با آن در ستیز نباشد. راه هدایت راه خروج از دنیا است پس راه استضعاف فزاینده در دنیاست. بدان! هر توجیه دیگری به روش تفسیر آیات و روایات، امری گمراه کننده و مشرکانه است پس عقلت را مقدم بر همه امور قرار ده و بازیچه هیچ تفسیری مباش و خالصانه و یکدانه بیندیش و بزی تا زندگی با اینهمه رنجهایش ارزش زیستن داشته باشد. پس اگر هرگاه دیدی که از همه بدبخت تری یقین دان که به همین نسبت و شدت از همه برای خوشبختر شدن سزاوارتری! بشرط اینکه به همین میزان اخلاص و یگانگی پیشه کنی و خدا را با هیچ چیز دیگری در خودت قاطی نکنی! و نیز خودت را با هیچکس دیگری قیاس و قاطی نکنی و خود را تماماً و یکجا به او بسپاری تا او هم دنیایت را کفایت کند آنگونه که به صلاح هدایت توست.

۲۲۷۹- آدمی بایستی درک و باور کند که به دنیا آمدنش به وجود آمدن نیست بلکه به عدم آمدن وجود است. وجودی که از ازل ذات حق در حیات دنیا فقط یک یاد و احساس کور و بی معنا دارد و همینقدر می داند که یک زمانی و در جائی وجود داشته است و اینک در عالم خاک محکوم به عدمیت است و بایستی دوباره به یاد آورد و برگردد. و این یاد و رجعت کل معنا و مقصود دین خداست که بواسطه پیامبرانش به بشر توصیه شده است. ولی متأسفانه اکثر قریب به اتفاق مردمان حیات خاکی خود را موجودیت و کمال وجود خود فرض کرده اند و این واژگون پنداری علت همه بدبختی ها و گمراهیها و کفرانها و عداوتها بر علیه خدا و رسولان و امامان هدایت است و نیز منشأ همه خصومتها و انکار و فرار از خویشتن!

۲۲۸۰- انسان در عالم خاک محصور بین دو عدم است دو هیچی بقول نیچه! زیرا در ازل نبوده و بعد بوجود آمده و اینک دوباره دچار عدمیت گشته است عدمیتی پنهان در مادیت و طبیعت! آدمی باید عظمت وصف ناپذیر سرنوشتی که از جانب خداوند برایش رقم زده شده است را درک کند تا با همین عظمت عقلی و عرفانیش با این سرنوشتی که تماماً از رحمت مطلقه و محبت خدا به اوست روبرو شود و دچار انکار و عداوت با خود و خدایش نگردد: به یاد آورید که نبودید و خداوند شما را بوجود آورد در عالیترین مقام و سپس شما را به پست ترین وضعیت پرتاب نمود باشد که ایمان آورده و بازگردید- آیاتی از قرآن کریم! پس این یک حقیقت قرآنی است و این همان مجال بازآفرینی انسان و خلق جدیدش بدست و اراده و عقل و ذکر خویشتن است و یافتن وجود از عدم! اینست آدم!

۲۲۸۱- آنچه که تاریخ و زمانیت و عمر و نیازها و غرایز و نژاد و مرگ و حیات و بیماری و رنجهای بیکران بشر نامیده می شود کارگاه درک و باور به عدمیت ازلی خویش است هر چند که این ادراک و معرفت و ذکر تماماً از ذکر

وجودی است که از دسترس خارج گشته و اسیر دهر است. انسان وجودی الهی است که در درک اسفل زمین محکوم به عدم است تا از عدم خود یکبار دگر به اراده خود بوجود آید و اینست سرّالاسرار کل این واقعه! و مابقی مسائل همچون ابلیس و فریب و گناه نخستین و هبوط و امثالهم جملگی بهانه ای برای تحقق این حق عظیم است یعنی خلق جدید انسان بدست و اراده خودش! و اینست راز و عظمت آدمیت که خدا و انبیاء و ملائک و شیاطین و ستارگان و هر چه در زمین و آسمان است در خدمت آن می باشند. و این راه دین است که در آن هیچ اجبار و اکراهی نیست و امری تماماً اختیاری است. و هر کسی که این امر عظیم الهی را درباره آدمیت خود انتخاب و اختیار نمود مابقی حقایق و اوامر راه را هم باید پذیرا شده و تسلیمش گردد. این وجه دوم همان عرصه مشیت است که آنرا بصورت جبرها فهم می کنیم ولی جبری که خود اختیارش کرده ایم و هرگاه هم که نخواهیم آنرا انکار نموده و به حیات مادون انسانی بازمی گردیم. یعنی انتخاب دین و آدمیت از اختیار فهمی است ولی قوانین این راه بایستی تماماً تعبدی و بی چون و چرا اطاعت شود هرچند که به عقل و عرفان نفس باز هم مبدل به اختیار می شود و این دین عرفانی و شریعت عقلانی همان کارگاه تبدیل جبرها به اختیار است و عبودیت به ربوبیت! در این معنا بمان!

۲۲۸۲- تا آنجا که با خبر شده ایم این نخستین باری است که همه مدارج کلی و جزئی سیر و سلوک انسان در وادی آدمیت بر روی زمین از اعماق کفر تا عرش ایمانش، لحظه به لحظه بر اندیشه و احساس و آیات و بینات اعتراف و گزارش شده است تا آئینه همه عبرتها و حجت های الهی برای مردمان در آخرالزمان باشد. هرچند که با این اعترافات همه منکران و شیاطین و دشمنان توحید را مسلح کرده ایم تا بر علیه ما دسیسه کنند. باکی نیست و خدا کافیست و خداوند به همه ببخشاید و شفاعت مطلقه اش را نصیب کل مردمان روی زمین فرماید. آمین!

۲۲۸۳- همانطور که بارها متذکر شده ایم آیات غیبی و بینات و حجت های ماورای طبیعی مختص سالکانی است که از عالم غیب هدایت می شوند و پیر و مرشد زنده ای بطور مستقیم ندارند که تحت ولایت او زندگی کنند و مسائل خود را سئوال نمایند. بنابراین برای کسی که پیر و مرشد زنده ای در عالم جسمانیت دارد جستجوی این وقایع ماورای طبیعی بطور ارادی و عمدی و تصنعی یک وسوسه شیطانی و بغایت مهلک است که فرد را مسخر شیطان می سازد پس از این وسوسه شدیداً بر حذر باشید زیرا نور هدایت، عقل و حکمت و عرفان قرآنی است و بس! همانطور که در قرآن کریم بارها متذکر شده ایم که معجزات جز بر کفر مردمان نمی افزاید. پس هیهات از تقلید و تصنع در آثار و حوادث ماورای طبیعی زندگی ما و یا هر سالک دیگری از اعصار کهن! این لطیف ترین دام شیطان است زینهار، زینهار، زینهار! بقول خواجه عبدالله انصاری: گر بر آب روی خسی باشی گر به هوا پری مگسی باشی - رو دل بدست آر تا کسی باشی! و هرگز دلی بدست نخواهی آورد الا اینکه دل خود را به تمام و کمال بخدا و رسول و امام زنده ای داده باشی و جز او در دل نباشد.

۲۲۸۴- اگر از مجموعه آثار ما فقط همین کتاب حاضر به یادگار بماند برای بیداری و نجات و هدایت آخرالزمان کفایت لازم را دارد. پس به علاقه مندان توصیه می کنیم لااقل این یک کتاب را از فضای مجازی استخراج کرده و تبدیل به کتابی ماندگار سازند تا برای آیندگان به یادگار بماند زیرا به فضای مجازی هیچ اعتمادی نیست زیرا هر آن ممکن است با یک تحول نجومی کل حافظه مجازی بشر مدرن پاک و نابود شود و بشریت از حافظه تاریخی تهی گردد چه بهتر! خوشا به سعادت کسی که لااقل یک نسخه مکتوب و کاغذی از این کتاب را لااقل بدست یک نفر دیگر برساند! این کتاب دوران و اجل آخرالزمان بشریت است که شصت سال زندگی معنویم را با تمام قلب و جان و روحم در آن گنجانیده و به شما سپرده ام! این کتابی در نزد ماست که بحق با شما سخن می گوید و مائیم که آنرا نوشته ایم! خداوند ما را از وارثان کتابش قرار داد و ما همه عمرمان را صرف نمودیم تا آنرا بازخوانی کرده و به شما تحویل دهیم امید است که حقش را به رضایش، ادا نموده باشیم. و اوست غفور و رحیم و ارحم الراحمین!

۲۲۸۵- عزیزان من! بر گردنه عبور و خروج آخرالزمانی بسر می بریم و تا ظهور کامل حق و کلمةالله از وجود قائم آل محمد، چیزی نمانده است. پس این سرزمین امام زمان را مصون دارید و از اولیاء و رهبرانی که این کشور و ملتش را از گزند و سلطه و تجاوز شرق و غرب مصون می دارند با مال و جان خود حمایت کنید و پیرو کسانی مباشید که به شما

**وعده نان و آب و پول بیشتری می دهند. امام زمان، در این جهنم آخرالزمان فقط این کشور را جزیره امن شیعیان خود نموده است پس از این اراده امام پیروی کنید تا این جزیره مقر فرماندهی و نجات و هدایت جهانیان گردد. پس شاکر این امنیت الهی باشید و اولیاء و مجاهدان این امنیت الهی را تنها مگذارید و اندکی دیگر صبور بمانید که نجات در راه است. و بدانید که مشکل شما از بی پولی نیست پس ایمانتان را دریابید و هر که مشکلات را به امور اقتصادی و سیاسی و فنی و دیپلماتیک محول می کند دوست شما نیست پس باورش مکنید! کسانی را باور کنید که شما را به یاد خدا و رسول می اندازند و دلتان را به امام زمان متصل می سازند و به شما در هر آنچه که هستید ایمان و عزّت می بخشند! و بدانید که این کشور، کارگاه همه امتحانات الهی از برای گزینش یاران و سربازان امام زمان است پس غافل مباشید و بازیچه وعده های شیطانی نگردید تا از نجات یافتگان دو عالم باشید. این کشور و ملت را که محل تلاقی و وحدت و یگانگی زرتشت و محمد(ص) است پاس دارید و حقوق از دست رفته اش را اعاده و احیاء نمایید که در رأس آن حق آزادی بیان است تا خداوند شما را پاس دارد و از همه ممسوخیتهای آخرالزمان رها گرداند تا از اهالی عروج الهی باشید. والسلام-**

**اول رمضان ۱۳۹۵ه.ش**

**علی اکبر خانجانی**

# دفتر دهم: علم عقل و عشق

**۲۲۸۶- عقل، فعالیت روحانی نفس ناطقه بشر است بشری که در شب قدری از جانب اولیای معصوم حق مشمول روحی از نزد پروردگارش گشته است همانطور که آشکارا در سوره قدر میخوانیم که: "براستی که این ما بودیم که فرستادیمش در شب قدر! و چه میدانی که چیست شب قدر! شب قدر برتر از هزار ماه است که در آن شب روح بهمراه فرشتگان نازل می شوند به اذن پروردگارشان که حامل کل امر اوست. و آن شب سلام و تسلیم است تا طلوع فجر!" این "ما" که روح و ملائک را در شب قدر نازل می کنند به هر بنده لایقی، دستگاه ولایت و امامت و خلافت الهی در امامان معصوم است که کل امر و اراده پروردگار را با آن روح بر دل این بنده فرود می آورند. همانطور که امام علی(ع) و امام باقر و صادق(ع) مکرراً فرموده اند که: این مائیم که روح را نازل می کنیم در شب قدر! و قدر وجود خالق در مخلوق که کل امر اوست در جان مأموم نهاده می شود. که مأموم تدریجاً به بازخوانی این امر الهی بقدرت روح امام، می پردازد که همان تأویل و باطن حقایق کتاب الله و قرآن است یعنی کشف ام الکتاب! و اینست راه و روش هدایت الی الله در جریان تعلیم قرآن و بیان آن در جان و جهان! و این همان جریان تعقل نمودن امر الله است بقدرت روح الله! و لذا امام صادق می فرماید که همه آیات هدایت بخش قرآنی آنهائی هستند که امر به تعقل نموده اند. "آمد امر الله! پس تعجیل مکن و شرک مورز. نازل می کند ملائک را با روح امرش بر هر یک از بندگانش که بخواهد تا هشدار دهید که براستی نیست الهی جز من! پس بترسید از من" (نحل ۱-۳)-**

**۲۲۸۷- و این روح، عقل کل محمدیست که از کل امر ازلی حق در آخرالزمان اولیای محمدی رسیده است تا به طالبانش برسانند تا قدر وجود حق را دریابند به تعقل و عرفان نفس در سلسله مراتب هفتگانه نزول روح و عروجش! نزول روح که منی است و بنده ای را مظهر لا اله الا انا می سازد که در عرصه عروجش که هوئی است مظهر یا من هو می گردد: لا اله الا هو! و این وادی "یا من هو" کل مسیر تعقل و عقلانیت است که امر کل الهی را در عرصه قرآن و بیان، به امر کن در خلق جدید انسان و جهان، متجلی می سازد: و خداوند مردمان را هر یک به علمشان می آفریند- قرآن کریم! علمی که از وادی این تعقل روحانی در هفت مرتبه آسمان وجود در راه دل و ذهن عارف تدریجاً پدید آمده و می آفریند به اذن الهی!**

**۲۲۸۸- تنها چیزی که در گذار عمرها، تمدنها و دورانهای آدمیت برای فرد بشری باقی میماند و سرمایه حیات و هستی ابدیست نور عقل الهی است که ذات احدی باریتعالی در آفرینش است. و عقل همان نور تعامل و برآیند رابطه بین روح و تن، آسمان و زمین یا دل و ذهن است. زیرا این "بین" همان قلمرو ظهور نور بینات الهی است که فرد بواسطه اش هدایت میشود زیرا خداوند خود در این بین ها، حائل و در انتظار است: خداوند حائل است بین ظاهر و باطن- قرآن کریم!**

**۲۲۸۹- و عقل اول حاصل تعامل روح اول و تن است از طریق رابطه دل با ذهن! زیرا روح مقیم دل است و بر دل مؤمن فرود می آید. و روح اول همان روح الایمان است که از آسمان اول بر طبقه اول نفس یعنی نفس اماره می نشیند که طبقه اول دل است و دل هم زمین وجود انسان است همانطور که مغزش هم آسمان و بحرالبیضای عرش رحمن است در انسان!**

**۲۲۹۰- روحی که در شب قدر نازل می شود تا قدر الهی وجود را در دل مؤمن قرار دهد روح الایمان است که اساس همه ارواح است و از جانب امیر مؤمنان علی مرتضی نازل می گردد به اذن پروردگار که کل امرش را فرود می آورد. پس روح الایمان حامل کل قدر وجود و الهیت جان است. و قدر حاصل از این نزول روح که در تعامل دیالکتیکی با تن و عالم طبیعت حاصل می آید همان عقل است.**

۲۲۹۱- روح الایمان که گوهره عقل کل و امر کل الهی است اساس تعقل است که دارای پنج رکن است: نور حیات دل، نور شهود و بصیرت قلبی، نور امنیت در قبال عدم، نور اطمینان و یقین و نور امتحان و انتخاب و اختیار! و این پنج رکن عقل یا پنج نور عقل همان نور پنج تن آل الله است یعنی نور الفون که اساس تجلی حق و آفرینش می باشد.

۲۲۹۲- نور "الحمید" در تجلی احمد محمد(ص)، نور "العلی" در تجلی علی اعلی، نور "الفاطر" در تجلی فاطمه اطهر، نور "المحسن" در تجلی حسن مجتبی و نور "الشهید" در تجلی حسین همان پنج تجلی عقل ازلی هستند که به قدرت روح الایمان و تعقل ایمانی در ذات امنیت الهی در قبال عدمیت تن و حیات دنیا تدریجاً بروز کرده و به قلمرو بیان درمی آیند به علم حیات و امینت و اطمینان و بصیرت و انتخاب!

۲۲۹۳- روح الایمان اساس و گوهره تعقل است و بدون آن کسی را یارای تعقل نیست زیرا تعقل به معنای تعامل وجود با عدمیت خویشتن است و کارگاه عدم آزمائی! پس فقط به قدرت و حمایت ایمنی بخش روح الایمان است که جسارت و شهامت تعقل پدید می آید. تعقل نبرد دیالکتیکی وجود – عدم است در دل مؤمن تحت الشعاع نور حیات قلبی که شعاعی از پرتو حیّ و قیوم الهی می باشد که به مؤمن اطمینان و امنیت و یقین و ادراک می بخشد تا در هر نبرد عقلانی بین وجود و عدم انتخاب و اختیار کند که گوهره نهائی این انتخاب به نور اختیار و شهادت حسینی است تا مؤمن بین وجود حق و عدم خودش، وجود حق را برگزیند به اعتماد و امنیت و باور به خدائی که در وعده اش صادق است و از وجود خود به بنده اش حیات جاوید می بخشد و عدمش را آدم می کند و خلیفه خودش! و لذا امام باقر(ع) می فرماید که نخستین ظهور روح الایمان در تاریخ، حضرت آدم(ع) است.

۲۲۹۴- بخش مهمی از مجموعه آثار ما گزارشهائی از نبرد عقلانی و تعامل و صلح و یگانگی بین وجود و عدم است که در هر مرحله ای از این دیالکتیک وجود و عدم، مرتبه ای از آدمیت رخ می نماید که عدمیت نشسته بر جای وجود حق است بعنوان خلیفه!

۲۲۹۵- روح ایمنی، روح مطمئنه، روح شهودی، روح حیات و روح ممتحنه که پنج رکن روح الایمان هستند جملگی در خدمت درک و باور و اعتماد و انتخاب بین وجود و عدم است وجودی که در نزد بشری عین عدم می نماید و عدمی که وجود یافته می شود. کل راز و عظمت روح الایمان با ارکان پنجگانه اش از بابت این امتحان و انتخاب است بین وجود عدم نما و عدم وجودی! وجودی که خداست ولی اصلا درک و فهمی محسوس در بشر ندارد و عدم که آدم است و خود را موجود می پندارد. ایمان یعنی باور و اعتماد به این خلافت و واژگونی و انتخاب وجودی که گوئی عدم است و گذشتن از وجود خود که همان عدم است. همه مراتب ایمان و عقل و علم چیزی جز درک و باور و انتخاب بین مراتب این وجود و عدم نیست.

۲۲۹۶- و آنگاه که کمال این ایمان در عرصه عقل و انتخاب محقق گردید و فرد مؤمن به وجود الهی نائل شد تازه به عدمیت محض خود رسیده است به لوح سفید سرنوشت و اینک آماده دریافت و درک روح الحفظ است که همان "لوح" الهی می باشد. پس روح الحفظ در غایت امتحانات ایمانی و پیروزی در آن از بطن روح الایمان رخ می نماید همچون مولود آن! همانطور که مظهر کامل تاریخی روح الحفظ حضرت نوح فرزند آدم(ع) است که نخستین دریافت کننده روح الحفظ و لوح محفوظ الهی است.

۲۲۹۷- عقل و تعقل یعنی وجودیابی! عدم چیست: ذلت و خواری، مرگ و بیماری، پوچی و بیعاری، شکست و بی یاری و ...! و لایق وجود کسی است که به وجود (خداوند) اعتماد کند در همه مراتب ابتلای به عدمیتش در محضر وجود! و حضرت نوح نخستین کسی بود که بمدت هزار سال در این ابتلائات و امتحانات عدمی لایق وجود گشت و لوح محفوظ الهی را جهت انتخاب وجود و نوشتن سرنوشت وجودش دریافت نمود تا خود را بنویسد و بیافریند! و این لوح محفوظ (روح الحفظ) همان وجود نژادی بود که با آبی که از آسمان نازل شد شکسته و پاک گشت و سفید همچون عدم! استخراج و تأویل وجود از عدم و عدم از وجود همان عقل دوم است که عقل نوحی است به یاری روح الحفظ الهی که از

**نور فاطمه فاطره بر قلب مأموم می نشیند که عصمت و فطرت الله را در قلب تنویر می کند و جان مؤمن را از عدمیت دهری- نژادی پاک میکند بواسطه آبی که از آسمان نازل میشود و نجوای شیاطین (شجره) را از دل میزداید (قرآن کریم)**

**۲۲۹۸- رسیدن از وجود خدا به عدم خویشتن (به یاری روح الایمان) و سپس رسیدن از عدم خویش به وجود خدا (به یاری روح الحفظ) کل سیر عقل و تعقل و عرفان نفس است. و این به لطف و نظر و ولایت پدر و مادر مؤمنین یعنی علی و فاطمه است که صاحبان روح الایمان و روح الحفظ در آخرالزمان هستند.**

**۲۲۹۹- به روح الایمان امیرالمؤمنین علی(ع) از وجود خدا به عدم خود می رسیم و با روح الحفظ فاطمه اطهر از عدم خود به وجود خدا می رسیم که همان فطرت الله است که فاطمه نور این فطرت در جهان است: عقل اول و عقل دوم!**

**۲۳۰۰- و اما عقل سوم که حاصل تعقل روح سوم یعنی روح الفکر است حاصل خواندن (قرآن) این لوح محفوظ یا لوح سفید سرنوشت و خلق جدید خویش بدست خویشتن است و آن آفرینش ابراهیمی – محمدی است بقدرت تأویل اسماءالله در جان خویشتن بهمراه نژادزدائی کامل از خویشتن و دل کندن از عمیقترین عشق ها که عشق همسر و فرزند است. هستی نژادی ریشه کن می شود و هستی نزادی بنا میگردد. هستی تاریخی ویران میشود و حیات الساعه ابداع میگردد که اسوه تاریخی این هستی، ابراهیم خلیل است و اسوه آخرالزمانیش هم محمد مصطفی!**

**۲۳۰۱- این عقل و روح سوم برپا کننده نخستین ظهور الهی از انسان است یعنی امامت و خلافت الهی! انسان کامل! و این اساس خواندن کتاب وجود یعنی قرآن است و بیان! که پر آوازه ترین و توحیدی ترین بیانش این سخن مشهور ابراهیم خلیل است که: جز خدا همه دشمن من هستند! (قرآن کریم)- یعنی جز وجه او همه نابودند و نابودگر! و وجه الهی همان انسان کامل و امام مبین است که در تنهائی مطلق تبدیل به یک ملّت و امّت می شود مثل ابراهیم و ملتش که پدر ایمان و همه مؤمنان روی زمین در تاریخ است.**

**۲۳۰۲- عقل اول از روح اول، عدم شناس است یعنی ذات شناس! که نخستین اسوه اش در آغاز تاریخ، حضرت آدم است و فاتح و کاشف و عالمش در آخرالزمان هم علی مرتضی است. عدم شناسی همان ازل شناسی و ذات شناسی و شناخت عماء الهی است آنگاه که هیچ چیزی نبود به مصداق این کلام الهی که: در دهر بر انسان دورانی گذشت که هیچ چیزی نبود! و علی(ع) می فرماید که آن انسان من بودم و لذا خود را ظهور آدم اول می خواند که عین ظهور ذات ازلی است همچون ظهور عدم یا وجود مطلق! این عقل را وادی هو نامند و بنده تا حدود چهل سالگی غریق این وادی بودم و لذا در بسیاری از آثار آن دوره واژه عدم و نیستی را شاه واژه قلم ما می یابید که تا به کنون هنوز هم حضور دارد همانطور که روح الایمان و عبودیت عدمی به مثابه سنگ زیر بنای کل این راه است زیرا عقل اول، عقل عبودی است که برخاسته از نظر عابد بر عدمیت خویش است. و اینست که علی(ع) را عابدترین و فنائی ترین و هوئی ترین انسان کل تاریخ معرفت بشری می یابیم که دعای جوشن کبیرش سندی بر این حقیقت است که کلام و دعای عدم در محضر وجود است.**

**۲۳۰۳- عقل اول سالک و نقیب و کاشف وجود است که به عدم میرسد و عدم را وجود می یابد و وجود را عدم! پس عقل اول کاشف نور خلافت است که در قلمرو منطق و بیان همان دیالکتیک وجود – عدم است و این منطق عقل اول است که منطق علوی می باشد و لذا حکمت علوی جز بدین عقل درک شدنی نیست. و لذا علی در وادی سخن و عمل و شخصیت اسوه نور وحدت اضداد یا دیالکتیک وجود – عدم است. و این اصل خلافت حضرت آدم نیز هست که علی(ع) ظهور کامل آخرالزمانی این آدم است.**

**۲۳۰۴- و اما عقل دوم واقعه پذیرش این خلافت است یعنی پذیرش عدم خویش بر جای وجود! و این عدمیت همان لوح محفوظ الهی یا نور ذات مطلق احدیست که با روح الحفظ نوحی – فاطمی بر روح الایمان قلب می نشیند تا از عدم خود، وجودی دگر و برتر و جدید بیافرینند در خوانش این لوح سفید ازلی!**

۲۳۰۵- آدم(ع) مظهر و اسوه و اساس عقل اسمائی است همانطور که نخستین تعلیم و تربیت یک کودک نوزاد تلقین نامها و کلمات کلیدی یعنی اسماء است. این آغاز آدم شدن است بمعنای خلیفه خدا! و در آخرالزمان علی مرتضی حامل و معلم کامل این عقل اسمائی است که شناسنامه این ادعا، دعای جوشن کبیر است.

۲۳۰۶- کتاب این اسماء در لوح محفوظ است و همان قرآن است: "و آن قرآن مجید که در لوح محفوظ است" بروج۲۱-۲۲ و این لوح محفوظ همان فطرت الله در بشر است و عصمت ذات ازل حق تعالی که برای نخستین بار روح الحفظ این لوح ذات به حضرت نوح اعطا شد که در آخرالزمان حامل و مظهر آن فاطمه فاطره است که حافظه کل اسماء الله و حافظ فطرت الله و عصمت الله است و ظهور نورش از برای مؤمنان! و لذا مؤمنان را همچون مادری به اسماء الله تعلیم و تلقین می نماید.

۲۳۰۷- علی(ع) ذوالجلال این اسماء است و فاطمه هم ذی الجلالش! علی(ع) به مثابه لای این اسماء است و عدمیت هوئی این ذات ازلی را آشکار می کند و فاطمه هم "ال" این اسماء است و مظهر وجودی که از لای عدم متجلی میگردد. و این سرآغاز ظهور کلمةالله (ال لا) است که از لا آغاز شده و به ال میرسد: لا اله الّا ال لا ه!

۲۳۰۸- و این عقل اول و دوم (عقل اسمائی و عقل محفوظ) به یاری روح الفکر به ظهور ال لا ه می رسد به تمام و کمالش در ابراهیم خلیل که ظهور آخرالزمانیش محمد مصطفی است که صاحب قلم الهی است.

۲۳۰۹- تفکر همان تعقل ال لا هی درباره آیات و مخلوقات عالم است و لذا در همه جای قرآن امر تفکر معطوف به مخلوقات عالم در زمین و آسمانهاست تا نام اسمائی این موجودات در دل و تحت الشعاع روح الفکر تأویل و تجلی یابد. پس تفکر همان قدرت تأویل اسمای باطنی در جهان بیرون است تجلی انفس در آفاق! "آیا در خود تفکر نمیکنید تا بدانید که خداوند هر چه در زمین و آسمانها و بین آنها آفریده بر حق است و اجلی معلوم! ولی اکثر مردمان دیدار پروردگارشان را منکرند" روم ۷– پس تفکر یعنی جستجوی نام اللهی موجودات در جهان بیرون و مسمای اللهی اسماء در درون! "و ما نشانه های خود را در درون و برون شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است آیا او برای ربوبیت کفایت نمی کند؟ بدانید که در دیدار پروردگارشان تردید دارند" فصلت۵۳-۵۴- اوئی که حق است همان انسانهای محمدی – ابراهیمی دورانها هستند که مظهر روح الفکر و نور قلم الهی و علم تأویل و تجلی هستند و اللهیت هر اسم و مسمائی را آشکار می کنند از روح الحفظ فاطمی و روح الایمان علوی!

۲۳۱۰- روح الحفظ همان حافظه روحانی اسماء است و روح الفکر از همین مخزن الهی لوح محفوظ است که به تأویل و تسمیه روحانی پدیده ها در جهان می پردازد و در آن با جلوه ای از حق روبرو می شود که بر صورت انسانی محمدی – ابراهیمی منجر به لقای رب می گردد.

۲۳۱۱- پس روح الایمان، قلمرو عقل اسمائی است و روح الحفظ هم قلمرو عقل حافظه ای – ذکری است و روح الفکر هم قلمرو عقل تأویلی! عقل اسمائی، عقل ذکری، عقل فکری!

۲۳۱۲- و اینک عقل چهارم در قلمرو روح الجبروت موسوی است که اساس پیدایش حکمت و عقل حکمی می باشد که پدید آورنده احکام الهی و شریعت است که حکم هر چیزی در جهان را برای انسان معلوم می کند. همانطور که موسی(ع) نخستین پیامبر صاحب شریعت و حکمت کامل است و کتاب! یعنی شریعت مبتنی بر حکمت!

۲۳۱۳- روح الفکر به تطبیق و تصدیق بین اسم و مسماء (نام و پدیده) می پردازد تا اسم اللهی هر چیزی را در جهان بیابد بواسطه ذکر ناشی از روح الحفظ! و اما روح الجبروت موسوی در این ادراک به استخراج حکمت اشیاء و پدیده ها در رابطه با انسان می پردازد و وظیفه انسان در قبال هر چیزی را معلوم میسازد و این همان عرصه عبودیت و اطاعت و دین و احکام الهی و شریعت است. و حکمت همان عقل عملی و ارتباطی بین انسان و جهان است. و حسن مجتبی(ع) مظهر این نور چهارم در آخرالزمان است.

۲۳۱۴- اگر پیدا کردن رابطه ای معنوی بین آدم(ع) و علی(ع)، نوح(ع) و فاطمه(ع)، ابراهیم(ع) و محمد(ص)، موسی(ع) و مجتبی(ع) و نهایتاً عیسی(ع) و حسین(ع) کاری ناممکن به نظر می رسد علتش پیامبر نشناسی و امام نشناسی است و معنا نشناسی و تجلی نشناسی! و بی تردید در اندیشه قیاسی چنین حقیقتی یا درک نمی شود و یا گمراه کننده است. ولی امام صادق و باقر(ع) می فرمایند که: همه مرسلین از نور ازلی پنج تن آل الله هستند که این انوار ازلی در آخرالزمان به جسمانیت رخ می نمایند. و نکته اساسی در این ارتباط اینکه این پنج مرسل از آدم تا عیسی، این ارواح مذکور را از بیرون دریافت کرده اند بصورت مراتب وحی الهی! ولی پنج تن آل محمد، خود ذاتاً دارای این ارواح هستند و بلکه خود تجسد و تجلی این ارواح می باشند و عین آنها در جمال!

۲۳۱۵- علی(ع) ظهور روح الایمان و روح اسماء الله است یعنی همان روحی که خداوند در حضرت آدم دمید که خود آن حضرت در خطبه بیان می فرماید: منم روح و القاء کننده و تجلی کننده اش در هر کسی که بخواهم به اذن الهی! و فاطمه(ع)، ظهور روح الحفظ و لوح محفوظ و نور ذکر الله است و مظهر تسبیح! و محمد(ص)، ظهور روح الفکر و عقل تأویلی است. و حسن(ع) هم ظهور روح الجبروت و نور حکمت موسوی است همانطور که حسین(ع) هم ظهور روح العلم و نور حیات طیبه و احیای اموات در رجعت آخرالزمانیش!

۲۳۱۶- و اما آنکه حکمت موسوی و شریعت و عقل جبروتی حق را در وادی عبودیت به فعل درآورد در عقل پنجم عیسوی مظهر جمال روح الله می شود که حامل روح حیات الهی است و روح العلم! و این روح العلم طبق قول الهی در قرآن کریم تماماً از رحمت مطلقه پروردگار است همانطور که عیسی روح الله چنین است که در رجعت حسینی در آخرالزمان در هر انسان مؤمنی به درجات متجلی می شود و صاحب رحمت و کرامت و حیات طیبه است و احیای قلوب مرده و شفای امراض!

۲۳۱۷- در منطق قرآن و مکتب امامیه، علمی جز علم حیات و حیات بخش تن و جان و قلوب انسانها نیست و هر چه که غیر از این باشد علم نیست بلکه دجالیت علم است و علم بغی!

۲۳۱۸- در آیات کثیری از قرآن کریم علم از سرچشمه رحمت الهی بسوی بنده ای می آید که موجب حیات طیبه و روحانی و هدایت بخش است و نیز آفریننده! "خداوند مردمان را بواسطه علمشان می آفریند" قرآن- و نیز اینکه "خداوند به علمش به هر چیزی احاطه دارد" و این علم برای نخستین بار در تاریخ در کسانی چون حضرت خضر و عیسی رخ نمود که علم حیات بخشیدن و آفرینش و احاطه است. و این علم حاصل غایت حکمت و عبودیت و اطاعت از احکام الهی است که برای نخستین بار از حضرت موسی رخ نمود و آن دستگاه کامل شریعت الهی بود که از حکمت الهی سر برآورد. و مسیح مظهر روح العلم است که در آخرالزمان در رجعت حسینی برای همه طالبانش قابل حصول است.

۲۳۱۹- پس علم حقیقی، علم محی و خلاق و مرید (صاحب اراده و احاطه) است همانطور که حضرت مسیح بعنوان ظهور روح الله محل بروز این علم است و عقل علمی!

۲۳۲۰- هر یک از این عقول پنجگانه حاصل تعامل و تأمل و تعقل انسان با هر یک از این ارواح پنجگانه است که همان خوانش و تبیین این ارواح می باشد که حاصل عروج این ارواح از قلب به مغز ناطقه سر است که در این عروج و گذار از صراط آیات و بینات و شهودات عرفانی رخ می نماید و لقای وجوه رب بهمراه حشر و رفاقت با صاحبان نبوی و ولوی این ارواح یعنی مرسلین و امامان!

۲۳۲۱- "اهل ذکر خدا کسانی هستند که در همه حال در مخلوقات عالم تفکر می کنند که خداوند برای چه آنها را آفریده است..." قرآن- این تعریف اهل ذکر در کتاب خداست که البته حاصل ذکر اسماء الله و جستجوی مسمای این اسماء در جهان هستی است که عقل اول و دوم را شامل می شود و عقل سوم یعنی تفکر تأویلی را در پی دارد.

**۲۳۲۲- کل جریان تعقل بمعنای یافتن آسمان در زمین است یعنی یافتن اسمای سماوی و مسماهای این اسماء بر زمین! پس ذکر و فکر و حکمت و علم جمله از عقل اول یعنی عقل اسمائی برمی خیزد که اساس روح الایمان میباشد.**

**۲۳۲۳- و اما روح ششم که موجب عقل ششم است همان روح الارواح و نورالانوار و عقل العقول آن پنج روح و نور و عقل قبل است و آن روح العقل محمدی است که ظهور نور عقل است که همان نور ازل ذات پروردگار در تجلی است. و این ظهور خود محمد مصطفی است که اصل و اساس و جامع آن پنج است. و این ظهور عقل کل و روح کل است. و هر که از این روح العقل محمدی برخوردار شود بر وادی کمال و انسان کامل وارد شده است یعنی امامت! و این انسان محمدی است که انسان پنجم است همانطور که امام صادق فرموده اند که هر امری چون به پنج رسد کامل است: انسان پنج تنی! و به لحاظ عقل و خرد ذهنی همان انسان پنتالکتیکی است که سلمان فارسی نخستین آن است: چون پنج تن راز در میان نهند ششمین آنها اوست تا قیامت! قرآن-**

**۲۳۲۴- ولی پیروان نااهل و مشرک انبیای مرسل به تبدیل و واژگونی این ارواح و عقول پرداختند و از حکمت موسوی فلسفه و فنون ربائی پدید آوردند و از علم عیسوی، به علوم بغی و تبدیلی و مفسد و مرگبار و ضد حیات رسیدند و از عقل محمدی هم به سیاستهای جهانخواری و سلطنت و فقاهت توریه و اصول و کلام تخدیری دست یافتند و جملگی مسخ شدند و حکیمان و علماء و عقلاء و عرفای خود را تکفیر نموده و بسیاری را کشتند!**

**۲۳۲۵- آن روحی که نور عقل کل را در محمد(ص) به عرصه ظهور رساند روح القدس بود که در آخرالزمان در قائم آلش خلاق می گردد و عارفانش را از این روح برخوردار نموده و بدست آنها جهان جدیدی را می آفرینند.**

**۲۳۲۶- "نامهائی را به خداوند نسبت می دهند که از پدران خود شنیده اند و خود هیچ حجتی بر آن ندارند..." قرآن کریم- پس اسماء و عقل اسمائی آن چیزی نیست که از والدین و اجداد خود به ارث می بریم و اشیاء را به نامهائی میخوانیم و بر این نامهای عاریه ای و فاقد روح تعقل و تفکر می کنیم. آن نامهائی که از والدین خود آموخته ایم در ما تولید تعقل و تفکر و تأویل و حکمت و علم نمی کنند مگر از طریق تجزیه و تحلیل و ترکیب و تبدیل که قلمرو عقول و علوم بغی و جهنمی است و ظلمانی!**

**۲۳۲۷- و اگر گفته شده که انسان فاقد امام حی را نماز و فکر و ذکر و عبادتی نیست به این دلیل است که روحی نیست و لذا همه عبادات و اذکار موروثی و نژادی و دهری و کافرانه است و موجب نفاق و شقاق جان می شود زیرا فرد حتی نسبت به جهل و کفرش هم بیگانه و غافل و کافر می شود و این کفری در کفر است: نفاق!**

**۲۳۲۸- و لذا خداوند فقط مؤمنان را امر به اقامه صلوة و زکات و سائر عبادات نموده است یعنی صاحبان روح که در ولایت انسانی روحانی قرار دارند. امر به تفکر و تعقل هم مخاطبی جز مؤمنان ندارد.**

**۲۳۲۹- و مؤمنان آخرالزمان دارای روح العقل محمدی هستند که شامل همه ارواح پنجگانه است که تدریجاً در قلمرو فکر و ذکر و تأویل، خلاق می شوند. و این روح جامع و کامل را از پرتو نور امام زمان(عج) می یابند که مظهر روح القدس است در نفس واحده عالم و آدم! و این همان واقعه نزول روح در یکی از شبهای قدر است که کل امر خداوند را بر دل مؤمنی نازل می کند که حامل همه ارواح مذکور است و این ارواح که از آسمانهای برتر آمده اند مؤمن را به جایگاه اصلی و الهی خود رجعت می دهند و رفعت و عروج می بخشند و در هر طبقه از آسمان به لقائی از رب میرسانند که خلاصه و لبّ این معراج در سوره نجم مذکور است که هفت مرتبه دارد که بهمراه نزول هفت سیاره منظومه شمسی است در مراتب! زیرا هر یک از این نجوم مظهر یک زمین آسمانی یا یک آسمان زمینی می باشد: سوگند به نجم چون فرود آید و رجعت کند که صاحب شما گمراه نیست...!**

**۲۳۳۰- منظور از "صاحب" همان روح مصاحب در قلب مؤمن است که در قرآن کریم مکرراً از آن یاد شده است که روحی از جانب امام است. "تفکر کنید تا بدانید که صاحب شما را جنونی نیست" سبا۴۵- زیرا بسیاری از انبیاء و اولیای الهی و مؤمنانی که صاحب روحی شده اند در مراحل اولیه دچار این تردید گشتند که نکند دیوانه شده اند. و لذا**

چنین هشدارهائی در قبال هر یک از این ارواح الهی در قرآن مذکور است از جمله در قبال روح الفکر که نزول قلم الهی است! "ن. سوگند به قلم و هر آنچه می نویسد که صاحب شما مجنون نیست" سوره قلم ۱-۲. یعنی این روحی که در شما با شما سخن می گوید جن و جنون و شیطان نیست: "آیا تفکر نمی کنند که صاحبشان را هیچ جنونی نیست و بلکه هشدار دهنده ای صاحب بیان است" اعراف۱۸۳- این "صاحب" همان مصاحبت روحی از جانب انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین است که با مؤمنان در باطن محشور و رفیق شده اند (نساء۷۱) و با آنها سخن میکنند و علم بیان را تعلیمشان می دهند.

۲۳۳۱- در آخرالزمان همه انسانها در باطن دارای صاحب و مصاحبی هستند که یا روحانی و نوری و الهی است و یا شیطانی و ناری و جنونی!

۲۳۳۲- در قرآن کریم بارها به مؤمنان صاحب روح و مصاحب باطنی امر به تفکر و تذکر شده است تا به جنون و تنفیس و ضلالت و سوءظن بخدا دچار نشوند که این فکر و ذکر همان تعامل و گفتگوی با روح خویشتن است که اینک صاحب دل مؤمن گشته است. این همان واقعه معرفت نفس است: آنانکه خدای را در دل یاد میکنند با اولیاء و مخلصینی در خود روبرو می شوند که خوب یارانی هستند... قرآن- و عقل حاصل این تعامل و گفتگوست که تماماً عرفان نفس میباشد! و این تعامل و گفتگوی روح قدیم (روح موروثی- حبسی) با روح جدید است که رویاروئی اول و آخر و ظاهر و باطن است و زمین و آسمان!

۲۳۳۳- می دانیم که همه عارفان از کسی سخن گفته اند که در درون با آنان شبانه روز سخن می کند ولی به یاد نداریم که هیچیک از آنها از ماهیت و نام حقیقی این صاحب و مصاحب باطنی حرفی زده باشند زیرا براستی حیرانند و بی خبر! و این حقیقت برای نخستین بار در این رساله معرفی شده است. این صاحبان مصاحب و رفیق در عرصه نزول انبیای الهی هستند از آدم تا خاتم! و در عرصه عروج و بیان هم ائمه معصومین می باشند از علی(ع) تا قائم آل محمد! این همان نسخ یا استنساخ الهی در قلوب مؤمنین است: کتابی است در نزد ما که بحق نطق می کند و مائیم که آنرا استنساخ نموده ایم! قرآن کریم-

۲۳۳۴- این عقول هفت زمین و آسمان همان آفریننده آن است و لذا صاحبان این عقول نیز آفریننده اند که آفرینشی روحانی – عرفانی است که پدید آورنده جهانها و جانهای روحانی و عرفانی هستند.

۲۳۳۵- رسول خاتم درباره علی مرتضی(ع) می فرماید: ای علی، اهالی آسمان تو را بیشتر می شناسند تا اهالی زمین! این قاعده شامل حال همه علیین و شیعیان حقیقی هم می شود زیرا این جانها و جهانهای روحانی و عرفانی را جز اندکی از عارفان و مخلصین بر روی زمین نمی شناسند یعنی کسانیکه از اهالی جنات نعیم هستند.

۲۳۳۶- پس اگر هر مرحله ای از نزول و عروج یکی از این ارواح منجر به لقای جمالی وجهی از پروردگار می شود به این دلیل است که هر عقلی را روحی است و هر روحی را یک انسان صاحب جمال از انبیاء و اولیای الهی که تجلی آسمانی جمالشان همان درجه ای از ذوالجلال و الاکرام است. زیرا هر یک از اولیای الهی به مثابه وجه رب در عالم ارض هستند و اینست که همه عقول حقیقی در عرصه تحقق عرفانی در قلب و مغز عارف به عشقی جمالی می انجامد و عقل و عشق دو روی امری واحد است و آن امر عرفات پروردگار است در وجدان بشر. و علاوه بر این قبلاً دانستیم که ارکان و عناصر عقل در هر انسانی همان اعضاء و حواس تشکیل دهنده جمال صورت اوست یعنی جمال هر کسی همان صورت عقل اوست که به روحی الهی زنده و متجلی می شود و کُل شیءٍ یَعمل علی شاکله! یعنی اعمال هر کسی از عقل اوست که از جمالش جریان می یابد جمالی که جلوه ای از صورت ذات خداوند است ذاتی که همان نور عقل است و عقلی که از رحمت مطلقه اوست و این یگانگی عقل و عشق است که در دیالکتیک کلمةالله به یگانگی فهم میگردد.

۲۳۳۷- پس در حقیقت آن پنج روحی که از پنج نبی مرسل از آدم تا مسیح نازل می شوند احیاگر پنج حواس ادراکی بشرند که جمعاً شاکله صورت او می باشند که چون در صورتی جمع آیند نور پنج تن عقل محمدی را در صاحبش تنویر می کنند و این همان تجلی حرف الف (الفون) است و این معنای انسان کامل است، انسان پنتالکتیکی! "مرده بودید که

خداوند شما را زنده کرد بهمراه نوری که در میان مردم هر چه خواهید می کنید" قرآن کریم- این معنای انسان زنده است که حواس پنجگانه اش به ارواح پنج تن احیاء گشته است. این انسان محمدی است دارای روح العقل محمدی و ناشر رحمت مطلقه اش در میان مردم که به خلق جدیدی می آفریند.

۲۳۳۸- از این منظر بار دگر فهمی معقولتر و نیز عاشقانه تر از صلوة و صلوات بر جمال محمد و آل محمد حاصل می آید و نیز راز ضرورت امام حیّ و حاضر.

۲۳۳۹- پس با چنین هوش و حواس و عقل و عشقی می توان به لقاءالله رسید در وجود امام مبین که مظهر کلمةالله است. و این همان دیدار با حضرت وجود است زیرا عقل و تعقل همان جستجوی وجود است وجودی که با اسماء الله تعریف و فهم می شود و با تأویل و تجلی نور این اسماء رخ می نماید. پس تعقل همان تکوین اسمائی و اسمای تکوینی است. پس صاحب عقل کل صاحب آفرینش جدید است یعنی صاحب امر "کن"! و این همان مقام خلافت اللهی انسان است.

۲۳۴۰- صورت هر کسی جمال عقل و تعقل درونی اوست و اینست که علی(ع) می فرماید چیزی در دل و باطن نیست الا اینکه در رخسار هویداست. و لذا کلیه اعمال و رفتارهای هر کسی هم از جمالش نشئت می گیرد و نیز هر آنچه که از جهان و جهانیان بسویش می آید بسوی جمالش می آید که کارگاه حواس ادراکی اوست که همان حواس پنجگانه است.

۲۳۴۱- اگر جمال کارگاه ادراک و عقول و حواس است و مظهر عشق هم که هست پس عقل و عشق امری واحد و واقعه ای یگانه است. و برترین عشق ها برخاسته از برترین عقلهاست که در نزد انسان کامل و اولیاء و عرفا و علمای ربانی است.

۲۳۴۲- و بدینگونه این کتاب کاملترین و رئالیستی ترین بیان عرفان وحدت وجود از منظر حکمت امامیه است که در تاریخ حکمت بی سابقه می باشد. حکمتی که یگانگی معارف قرآنی و کلام ائمه هدی و عقل عامه را بر اساس فطرت انسانی آشکار ساخته است در منطقی امّی و جهانی!

۲۳۴۳- دوگانگی و شقاق و نفاق بین عقل و عشق یا قلب و ذهن در فرهنگ بشری و باورهای دینی، اساس همه چالشها و نبردهای عقیدتی در تاریخ بشر بوده است. پس درک این یگانگی به مثابه آستانه صلح جهانی نیز میباشد نخست صلح بین عقل و عشق در باطن آحاد بشری و سپس صلح بین آحاد و گروههای بشری و فرقه ها و مکاتب!

۲۳۴۴- این یگانگی در مراتب ادراک و ایمان و امتحان و اطمینانش در هر بشری سرچشمه حیات طیبه و جنات نعیم در همین حیات زمینی است که این زندگانی مؤمنان عارف و موحد است که در چشم جاهلان به سحر و جادو می ماند.

۲۳۴۵- و اما در آخرالزمان که روح العقل از رحمت محمدی بسوی طالبان می آید جز در پرتو نور روح القدس نیست که از وجود قائم آل محمد بر جهانیان می تابد که عقل هفتم است و عقل اللهی ذات باریتعالی که قائم آل محمد مظهر آن است و خداوند ما را در این آخرالزمان برگزید تا بشارت دهنده و هشدار کننده این نور برای جهانیان باشیم تحت الشعاع حمایت و یاری چهارده معصوم(ع)!

۲۳۴۶- و کسی این حقایق و بشارت و انذار را باور می کند و می یابد که مؤمن به رحمت مطلقه الهی باشد که آل محمد مظاهر آن در جهانند! حیات طیبه و جنات نعیم در این دوزخ تکنولوژی فقط از آن کسانی می شود که باورمند به چنین رحمتی باشند که روح امّ الکتاب حامل آنست و لذا جز اشقیاء با آن عناد و انکاری ندارند.

۲۳۴۷- در آیه "و ان یکاد" شاهدیم که چگونه اهل ذکر مورد تهاجم و عداوت کافران قرار می گیرند تا آنجا که حتی آتش بخل و شقاوت و نفرتشان نسبت به ذکر و فکر الهی در عارفان می تواند مستقیماً عارفان را ناکار و رنجور سازد و حتی بکشد بواسطه آتش نگاهشان! بنده عمری بواسطه چنین آتش هائی سوخته و رنجور بوده و یکی از چشمانم به آنی بواسطه آتش شقاوت یکی از این اشقیاء رنجور و ناکار شده است بواسطه آتش کفر یکی از این آشنایان که از هلاکت و

بدبختی نجاتش داده بودم. و این عداوت هنگامی رخ نمود که میهمان خانه شان بودم و جهت عیادت و راهنمائی و حل برخی از مشکلاتشان به دیدارشان رفته بودم. این شیطان بود که از نفس این شقی بسوی رحمتی که از سمت من بسویش می رفت شهابی آتشین پرتاب کرد و چشم چپ مرا رنجور ساخت به آنی! و می دانیم که چشم چپ مظهر روح العقل پروردگار در مؤمنان است. و من در آن لحظه مشغول دعوت آن خانواده به تعقل و تذکر بودم تا به خود آیند و راه و روش زندگیشان را اصلاح کنند و آنها طبق معمول فقط خواهان معجزه و کرامت و شفاعت بی قید و شرط و غیر متعهد بودند همانطور که از آغاز رابطه شان اینگونه بود و فقط به همین خاطر طالب این رابطه بودند بی هیچ تقوا و تعقل و توبه ای!

۲۳۴۸- باید درک و باور کرد که هر کرامت و شفاعت و نشانه غیبی و معجزه ای حاصل فکر و ذکر و حکمت و عقل روحانی در انبیاء و اولیاء و عرفاست که امروزه در آخرالزمان حصول آن برای همگان ممکن است از راه ایمان و تقوا و اطاعت و عبودیت و تفکر و تذکر و تأویل و تعقل آنگونه که شرحش گذشت. بقول رسول اکرم(ص)، کل دین خدا و احکام الهی برای اینست که انسان به علم باطن نائل آید که قلب و غایت دین است. و این علم باطن علم آفرینش جدید و بدیع است که برای اهلش حیات طیبه و بهشتی می آفریند نه از روی هوس و بهشت پرستی که از روی حقیقت و حق پرستی!

۲۳۴۹- اینکه رسول اکرم می فرماید در آخرالزمان عرصه ای فرا می رسد که لقمه ای رزق پاک و حلال برای مؤمنان یافت نمی شود و مؤمنان با ذکر الهی ارتزاق می کنند منظور همین علم باطن و عقل روحانی و تکوینی و خلاق است.

۲۳۵۰- آنچه که در نزد انبیای بزرگ معجزه نامیده می شد در آخرالزمان در نزد عارفان محمدی، علم باطن است که از عقل خلاق حاصل می گردد عقلی که در این کتاب محور بحث است. باور به این عقول روحانی و خلاق که عین باور به رحمت مطلقه الهی است اساس درک و دریافت این ارواح است همانطور که روح الایمان پایه و محور سائر روحهای برتر است.

۲۳۵۱- رحمت الهی، عقل و علم خلاق و رحمانی است نه گدائی و التماس به درگاه خدا و اولیایش! آنانکه مجسمه مصلوب مسیح را در خیابان می گردانند و برای مستمندان اعانه جمع می کنند و یا کسانی که ضریح قبر اولیای الهی را تبدیل به گداخانه خلق و تجارت بهشت و جهنم می کنند از رحمت الهی بیگانه و بلکه خصم آن هستند. و اینانند اشقیائی که همواره در تاریخ بر علیه علمای ربانی و عرفای حق دسیسه کرده و آنها را کشته اند یعنی کسانیکه جستجوگران و یابندگان علم رحمت هستند و رحمت خلاق!

۲۳۵۲- اصلاً ایمان آخرالزمانی خصوصاً، چیزی جز ایمان به رحمت مطلقه خداوند به انسان نیست که او را خلیفه همه اسماء و صفات خود قرار داده است که همچون خود او باشد: عزیز و کریم و رحمان و عالی و قادر و سرمد و رزاق و خلاق! این باور سنگ زیر بنای دریافت ارواح و عقول خلاق است همانگونه که گفتیم!

۲۳۵۳- ولی دین و ایمان حقیرانه به خدائی ماورای عالم هستی است که انسان را در غایت حقارت و بدبختی نگاه داشته تا شبانه روز مشغول التماس بدرگاهش باشد تا به او ترحمی نماید. چنین دین و ایمانی مهد پیدایش کافران حربی و آشکار است که علناً با خدا و رسول و اخلاق و ارزشهای الهی می جنگند. این کافران بهتر از آن مؤمنان ذلیل هستند و لذا امام باقر می فرماید: کافران و شیاطین مخلوق ذلت اهل ایمان هستند!

۲۳۵۴- اسلام دین عقل و علم و حکمت و عرفان است و تنها معجزه اش قرآن است و در این دین بر خلاف ادیان قبل معجزه پرستی جائی ندارد علیرغم اینکه رسول خاتم و ائمه هدی و بلکه بسیاری از مؤمنان و اصحاب و مریدان صاحبان کرامات و معجزاتی بدیع بودند که نظیرش در انبیای قبل گزارش نشده است. زیرا اکثر معجزات انبیای سلف، معجزاتی مادی جهت رفع مشکلات و بن بست های مادی پیروان بود ولی معجزات محمدی، تماماً روحانی، عرفانی، علمی و عقلی متکی به جستجو و تحقیق و سلوک و عبودیت و تقوا و جهاد و مکاشفه است که منجر به آفرینش بدیع و نوینی شده و خواهد شد. بطور مثال اگر موسی(ع) برای بنی اسرائیل از آسمان غذا نازل می کرد تا از گرسنگی نمیرند در

**دین محمد، مؤمنانش با ذکر و معرفت سیر می شوند. اگر مسیح(ع)، اجساد مرده را زنده می کرد مؤمنان محمدی، قلوب مرده را زنده می کنند که موجب حیات سرمدیست. اگر انبیای سلف در ساختار طبیعت دخل و تصرف می کردند مؤمنان محمدی دست به خلق جدیدی می زنند بقدرت عقل و علم عرفانی! در دین محمد و در آخرالزمان هر کسی به عقل و علم خودش آفریده می شود (قرآن کریم)-**

**۲۳۵۵- این یقین به رحمت مطلقه الهی در مقام خلافت اللهی انسان بعنوان خلاق جدید برای نخستین بار در ترجمه دعای سحر منسوب به امام باقر(ع) برای بنده تبدیل به یقینی عرفانی شد یقینی که پشتوانه اش خود امام باقر(ع) بانی امّ الکتاب است که در این دعا امام به مؤمنانش تعلیم می دهد تا از خدا جز خودش را نخواهند. و اینست حقیقت محمدی که از وجود امامانش در آخرالزمان رخ می نماید. که این کتاب مؤسس این رویداد آخرالزمانی در جهان است. و درک میکنیم که بزرگتر از این سخن و ادعائی در انسان نه پدید آمده و نه قابل تصور است. سخن و ادعائی که از دعای سحر تا به این رساله استمرار یافته و تبدیل به عقلانیتی جهانی گشته است و ادعائی که فقط در خور خداوند است و انسانی که مشمول رحمت مطلقه اوست و آن را باور دارد. همانطور که در اصول کافی به نقل از امام صادق آمده است که علم حقیقی آنست که در وجود امام هر آن مشغول حدوث جهان است.**

**۲۳۵۶- امامان محمدی امروزه هنوز هم مظلومترین و مهجورترین انسانهای تاریخ هستند که اشد مظلومیت و هجران این امامان در میان مسلمین و بخصوص شیعیان است زیرا غربت وقتی معنا دارد که آشنائی ظاهری باشد. و بزرگترین افتخار و موفقیت من در زندگی شناخت ائمه هدی بوده است و بلکه باید بگویم که این شناخت به مثابه غایت همه شناختهای من در زندگیست و چون به حقیقت امامان و امامت رسیدم احساس کردم که تا قبل از این هیچ نفهمیده و هیچ ارزش و معنائی نداشته ام و زندگی حقیقی زین پس شروع میشود. و شناخت امامان در این رساله تبدیل به عین الیقین و حق الیقین کل زندگیم گشته است و میتوانم ادعا کنم که من فرزند و بلکه مخلوق امامان هستم.**

**۲۳۵۷- ارواح و انوار طیبه ائمه معصومین در حواس و هوش و احساس و اندیشه هر مؤمنی تابان و جریان دارند و اینست که خودشناسی به امام شناسی می انجامد که مجموعه آثار ما در طی این سی سال حجتی غیر قابل انکار بر این ادعاست که چگونه تلاش برای یافتن حقیقت وجودی خویشتن و راز هوش و فهم بشری تدریجاً به امام شناسی و خداشناسی میرسد بخصوص در وادی شناخت شناسی! اینکه من چگونه می بینم و می شنوم و می بویم و می چشم و لمس و احساس و درک می کنم و آنچه که می یابم چیستند و از کجا آمده اند و دارای چه اعتباری هستند آیا حقیقت هستند یا مجاز؟ واقعیت هستند یا اوهام؟ و قدر و ارزش ماندگار این یافته های حسی و عقلی و عاطفی چیست؟ و از همه مهمتر آیا کلام و گفتار من که غایت و عصاره همه این یافته هاست از کجا می آیند و چیستند و چه اعتباری دارند و راست و دروغشان چیست؟ من چیستم و از کجا آمده و به کجا می روم و این جهان و جهانیانی که پیش روی من هستند و در من هستند و من در آنها زیست می کنم چیستند؟ همه این مسائل و جستجوها نهایتاً مرا به ام الکتاب رسانیده است که کتاب وجود است که آنرا خداوند نوشته است: در نزد ما کتابی است که به حق سخن میگوید و ما خود آنرا نوشته ایم- قرآن!**

**۲۳۵۸- امّ الکتاب کتاب تکوین و آفرینش است و هر که به حقایق آن نائل آید و آنرا در خود بخواند اهل علم تکوین و آفرینش جدید است از خود و جهانش! ولی فهم و باور به کم و کیف این آفرینش جدید نیز نیازمند عقل و علمی برتر و بس لطیف است و آن علم الساعه می باشد یعنی شهود آنی در خودآگاهی لحظه به لحظه! یعنی فهم این راز که خودت و جهانی که در آن هستی هر لحظه همانست که خود میخواهی! یعنی راز این کلام الهی که: اراده نمی کنید الا اینکه خداوند اراده می کند... . و به یاد آورید که هر چه خواسته اید خداوند اجابت نموده است پس اینک خدایتان را اجابت کنید!**

**۲۳۵۹- درک یگانگی اراده خدا و خلق (من و او) و حضور و اقامت و خلافت در این جایگاه عظیم عرفانی و توحیدی، همان معرفت و مقام انسان کامل است بعنوان خلیفه! در این مقام خیلی نمی توان سخن گفت و آنهائی هم که گفته اند بیشتر به شعر و شطح بوده است. این خط قرمز تکفیر و الحاد است از جانب علمای رسمی!**

**۲۳۶۰- البته برخی از علمای رسمی شرع و مراجع دینی در خلوت خود حقایق وحدت وجودی را باور دارند ولی معتقدند که این حقایق در ملاء عام و با صدای بلند موجب فساد و فتنه در جامعه شده و هر کسی کوس اناالحق زده و سنگ روی سنگ بند نمی شود. و این همان سرّ تقیه است. ولی امروزه بدون این حقایق و اسرار هم همه مردمان جهان کوس اناالحق میزنند ولی به زبان و روش شیطانی! و لذا شاهدیم که روز به روز امنیت جهانی آحاد بشری در حال نابودی فزاینده است این ناامنی از هر حیث و جهانشمول است از جنبه درونی و برونی، اعتقادی و عاطفی، عقلی و علمی، اقتصادی و سیاسی، خانوادگی و اجتماعی و...! و این دال بر به پایان رسیدن تاریخی عصر تقیه است. امروزه دیگر تقیه حقایق توحیدی عین کفر و انکار این حقایق است و جز این توجیه دیگری ندارد. حدود پنج قرن است که عصر تقیه به پایان رسیده است و علمای اسلامی و بخصوص شیعی این چند قرن اخیر را از دست داده و خسران عظیمی را موجب گشته اند برای امّت اسلامی!**

**۲۳۶۱- بزرگان شجاعی چون ملاصدرای شیرازی در سرآغاز آخرالزمان و پایان عصر تقیه و هزاره اسلامی نخستین گام را برداشتند هر چند که بسیار محافظه کارانه و بزبان فلسفی و سربسته و فقط از برای خاصان و یک بام و دو هوا و به مسئولیت فلسفه یونانی! در همین دوران و اندکی قبل در عصر تیموریان، جریان حروفیه و نقطویه این سکوت و تقیه تاریخی را شکسته و قتل عام شده بودند که ادامه این قتل عام در عصر ملاصدرا و به امر شاه عباس واقع شد و همه حکیمان و عارفان رسمی دربار صفوی چشم و زبان بر این جنایت ضد شیعی بستند و بلکه آنرا تمجید هم نمودند از طریق ماندن در دربار و حمایت صفویان! رهبران و سخنگویان نهضت عرفانی – انقلابی حروفیه و نقطویه به مثابه پیشمرگان عصر ظهور و نبرد با ظلمت تقیه بودند. عارفانی مخلص و عاشق همچون نعیمی و نسیمی حلاج وار پرده ظلمت و نسیان شیعی را دریدند و عرفان انقلابی شیعه را پس از هزار سال به میدان حیات اجتماعی – سیاسی آوردند که امثال ملاصدرا پرورده پنهانی این نهضت خونین است بی آنکه در آثارش نامی از این حقیقت بر قلم آورد. ملاصدرا در حقیقت شاگرد و مرید رهبران این عرفان انقلابی بود و نه شاگرد شیخ بهائی و میرداماد. هرچند که شاگردی رسمی این دو عالم را هم نموده بود ولی سلوک عرفانی او از جای دیگری تغذیه می کرد که سرچشمه باطنی و روحانی اندیشه او بود یعنی عارفی نمد مال در بازار اصفهان که از اولیای عرفان حروفیه و نقطویه بود و به او گفته بود که "تشیع همان تصوف است و تصوفی جز تشیع نیست". ولی ملاصدرا تا به آخر نتوانست از چهارچوبهای فلسفی میرداماد رها شود و لذا نور عظیمی را در خانه ای ظلمانی بنام فلسفه به بند کشید و تا سرحد واژگونسالاری معنوی به پیش رفت تا آنجا که فلسفه را تنها درب ورود به اسرار و حقایق قرآنی خواند یعنی حقایق فلسفی را میزان قرآن ساخت و گویا این هشدار الهی در کتابش را نشنید که: آنانکه از نزد خداوند دارای حکمت شده اند حق ندارند برایش شریکی قائل شوند که در اینصورت ظلمی عظیم مرتکب شده اند!**

**۲۳۶۲- از برترین حجت حقانیت ایمان و روح الایمان محمدی اینست که مؤمن به این حقایق خود مظهر تحقق باورهای خویشتن است. ولی باورهای شیطانی و ایمانهای عاریه ای خود در ادعا کننده اش محکوم به ابطال است. زیرا مدعی آن برخلاف باورهای خویشتن زیست می کند. همانطور که مؤمن به خدا همچون خدایش مظهر وجودی المؤمن است و مؤمن به کرامت الهی مظهر کرامت برای خلق است و مؤمن به حکمت و علم الهی نیز مظهر عملی این حکمت و علم در نزد دیگران می باشد و الی آخر! پس فرق بین راست و دروغ در مدعیانش آشکار است از برای کسی که چشم و گوش و هوشی دارد.**

**۲۳۶۳- و مؤمن به معارف و حقایق ام الکتاب خود مظهر تمامی این علوم است به درجه درک و باورش! و بدان که هر مرتبه از باور قلبی و ایمان به این حقایق در قبال یک بلا و امتحان الهی در دل نطفه می بندد و در تن و اعمال صاحبش خلاق می شود. اینست که یکی از ارکان روح الایمان همانا روح ممتحنه است و علی(ع) نیز فقط مؤمنان را لایق حمل بار ولایت خود می داند که در این امتحانات سربلند آمده باشند و اگر هم در هر امتحانی رد می شوند سپس عبرت می گیرند و توبه می کنند و به احیای آن حقیقت همت می گمارند. کسی که در امتحانی رد می شود باید که به تجدید عهد و تقویت معرفت و ایمان و تقوا همت کند نه اینکه از کلاس درس بگریزد.**

**۲۳٦٤- علم طبق کلام رسول اکرم(ص) آنست که موجب احیاء دلها و دیده ها شود. علم از خبر و اطلاع آغاز شده تا درک و فهم ذهنی و ایمان به آن و سپس قلبی شدن آن به کمال میرسد و از آنجا هوش و حواس پنجگانه بخصوص بینائی را زنده ساخته و به شهود آیات و بینات غیبی می انجامد که این شهود غیبی حقیقت سرآغاز علم تکوین و آفرینش جدید است همانطور که می فرماید خداوند شما را تحت شهادت خودتان آفریده است (قرآن)- زیرا آنچه که مؤمن از آیات غیبی در بیرون از خود می بیند نشانه ای از حیات درونی اوست به علم تأویل!**

**۲۳٦٥- علم آنست که اهلش را به صلح با جهان و جهانیان میرساند، علم آنست که دلها و دیده ها را زنده می کند، علم آنست که در جان اهلش موجب آفرینش و حدوث عالم است و ... . این کلام رسول خاتم و ائمه معصومین درباره علم حقیقی است. و ما این کلام معصومین در باب علم را در این کتاب به اثبات عقلی، شهودی و حسی رسانده ایم در نقطه مقابل علم بغی و شیطانی که موجب جنگ با جهان و جهانیان میشود و قلوب را سنگ ساخته و دیده ها را کور می سازد و ضد خلق جدید است.**

**۲۳٦٦- اگر امروزه در سراسر جهان عمده ترین و شقی ترین تروریست و قاتل و خصم انسان همانا آهن و ماشین و تکنولوژی و مصنوعات دست بشر است مخلوق علم بغی و شیطانی می باشد. فقط تسلیحات نیستند که به آسانی مردم را در سراسر جهان قتل عام می کنند بلکه اتوموبیل و هواپیما و کارخانجات هم به روشی دیگر مشغول ترور شبانه روزی انسانها هستند. در سراسر جهان سالانه حدود پنج میلیون نفر فقط در حوادث رانندگی کشته می شوند و میلیونها نفر دیگر در شهرهای صنعتی مسلول و مسموم شده و دچار مرگ تدریجی می شوند و میلیونها نفر دیگر شبانه روز در شبکه های ارتباطات جمعی مثل تلفن ها و ماهواره ها و تلویزیونها و اینترنت دچار حمله قلبی و مغزی و روحی گشته و ترور و مسخ می شوند و در حقیقت به لحاظ روحی به قتل می رسند. علمی که صاحبش را می کشد و علمی که صاحبش را زنده می کند.**

**۲۳٦۷- آخرالزمان حاصل ظهور روح العقل محمدی در بشریت است که در وجه کفر و انکارش دوزخ تکنولوژی و مدرنیزم و همسانسازی است که به خودبراندازی بشر رسیده است ولی در وجه ایمان و اطاعتش جنات نعیم عارفان است. و مردمان بین این دو صاحب اختیارند. "و هر کسی را همانست که اختیار کرده است" قرآن- "ولی آنان که طاغوت را برگزیدند در آن هیچ اختیاری ندارند" قرآن-**

**۲۳٦۸- "آنگاه که فهمیدند آگاهانه عقل خود را تحریف کردند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخت و گمراه شدند" قرآن- این همان بیان تحریف و واژگونسازی روح العقل محمدی در کافران است که حاصلش علوم بغی و فنون دوزخی و شیطانی است. "و آنانکه ایمان آورده و اطاعت از خدا و رسول کردند آنها را بهشتی است که در آن نهرها جاریست..." قرآن-**

**۲۳٦۹- فکر و ذکر و حکمت و علم و عقل و عرفان روحانی بدلیل اتصال دائمی با قلب آدمی دارای جوش و خروش های عاشقانه و فرارونده و دیالکتیکی است و لذا عالیترین حد بیان در این قلمرو جلوه ای بس شاعرانه و عاشقانه و پرجاذبه است و لذا رابطه ای تنگاتنگ با هنر دارد و این نیز یکی از لطیف ترین حیله ها و دامهای شیطان پیش روی عارفان در عرصه ظهور و بروز است که بسیاری را به هلاکت انداخته و در حریم عصمت الهی تباه کرده است. هنر همان هونار یعنی آتش عشق ذات حق در قلب مؤمن است که باید هر چه غیر او را در تن و دل و جان مؤمنی بسوزاند و جز عصمت الهی باقی نگذارد که همان فطرت الله و نور فای فاطمه اطهر است. پس در این حریم بایستی نگران لطیفترین حیله های ابلیس در لباس عشق و جلوه گری باشیم. وگرنه خداوند بر درب چنین دلی قفلی میزند تا از این عصمت ذات حراست نماید و به تسخیر ابلیس درنیاید. کم نبوده اند سالکان و عارفانی که بدینگونه عمری را در حالت قبض قلبی و فراق و ظلمت جان سپری کرده اند به جرم جلوه گری و هنرنمائی و عشق و عرفان فروشی در نزد نااهلان و فاسقان!**

۲۳۷۰- آنچه که در طول تاریخ تا به امروز تحت عنوان هنر در بشریت خودنمائی کرده است عموماً تبدیل شوق و ذوق روحانی و جوشش عرفانی به امرار معیشت و ریاست و خودنمائی و خودشیفتگی در نزد جباران و طاغوت و مردمان فاسق و حرام خوار بوده است. و لذا شاهدیم که کانون تجمع تاریخی همه آثار هنری دربارها و کاخها و اماکن مکر و فریب بوده است که کاخها را تبدیل به اماکن مقدس و اماکن مقدس را تبدیل به کاخها کرده است و خود هنرمندان را هم به لحاظ معنوی تباه ساخته است که تبدیل شیطانی تر و مهلکتر و فریبنده تر از این در قلمرو فرهنگ و معنویت بشری رخ نداده است که تماماً در خدمت تقدیس طاغوت بوده است. طاغوتی که در نزد فریبکاران و فریب خورده ها مظهر تمدن و شکوه اقوام و ملل تلقی می شود.

۲۳۷۱- "بیان" که عرصه نهائی خلق جدید است مهمترین و حساسترین بخش از کل سیر و سلوک عرفانی و رسالت روحانی مؤمنان است هم از بابت تهدیدها و دسیسه های طاغوت و حکام جبار و هم فتنه های اجتماعی و نیز حیله های پنهان ابلیس در وادی ظهور و بروز! در هیچ مقام معنوی اعم از فردی یا اجتماعی، مسئولیت انسانی تا این حد عالی و خطیر و سرنوشت آفرین نیست.

۲۳۷۲- همه تمدنهای مادی و معنوی در طول تاریخ و همه انقلابات عصر جدید جهان یک تنه مخلوق بیان صاحبان قلم و روح است در دو جلوه دوزخی و بهشتی، الهی و ابلیسی! و اینست که خداوند به قلم در معنای عام آن و هر آنچه که بشر می نویسد سوگند یاد نموده است زیرا اصل و اساس این قلم و بیان همان روح الفکر الهی است که به اولیاء و علمای ربانی خود اعطا کرده است که در نزد بشریت تصدیق یا تکذیب و یا تبدیل و تحریف شده است. و نخستین صاحب این قلم الهی حضرت ابراهیم(ع) است و لذا نخستین کسی است که ملت و امتی بر روی زمین برپا ساخته است.

۲۳۷۳- هر اراده و حرکت و تحول و بنا و آفرینش و ظهوری حاصل بیان است. بیان به معنای آشکار کردن "بین" است بین وجود و عدم، دنیا و آخرت، مرگ و زندگی، خوشبختی و بدبختی، خدا و انسان و هر دوگانگی و تضاد و فاصله ای! این توصیف ذات هر بیان و سخن و معنای خلاق و محرک و سرنوشت آفرین در بشر است. این فاصله ها که بواسطه بیان آشکار و مفهوم می شوند در حقیقت فاصله بین یک هستی و بایستی است فاصله بین آنچه که هست و آنچه که باید باشد! همه انبیاء و آموزگاران معنوی آمده اند تا این فاصله و بین را برای بشر بیان کنند یعنی آشکار کنند و سپس راه و رسم طی طریق این فاصله را تعلیم دهند. ولی روح العقل محمدی و عرفان وحدت وجود مکتب امامیه نشان می دهد که این فاصله های عظیم جز به نور عقل و علم و حکمت و فکر و ذکر الهی پیموده نمی شود یعنی به نور بیان قرآنی! یعنی این طی طریق همان واقعه فهمیدن و دیدن راز این فاصله است و این فاصله و بین، چیزی جز جهل و غفلت و کوری و کری انسان نسبت بخودش نیست که "بیان" این بین را از بین می برد: بیان قرآنی!

۲۳۷۴- علم بیان در منطق قرآن و ائمه(ع)، علم وحدت وجود امی و فطری است بگونه ای که فاصله بین خود – خدا و وجود – عدم را از میان بردارد و بلکه کاذب بودن این فاصله را عیان نماید و یگانگی را به عرصه ادراک و شهود برساند. ما منطق ذاتی این بیان وحدت وجودی را در کتاب دیالکتیک دیالکتیک بوضوح آشکار کرده ایم که انقلابی بدیع در خرد دیالکتیکی است که از دیالکتیک شرک زدائی کرده و ثنویت را از میان برمیدارد و آنرا بر مقعد صدقش قرار میدهد!

۲۳۷۵- ملموسترین مثال آفرینندگی و سرنوشت آفرینی بیان، اثر کلام و سخنگویان قرآنی در برپائی انقلابات در عصر جدید است. اگر نگوئید که مارکس و نیچه و چه گوارا و گاندی و مائو و سارتر را با بیان قرآنی چکار، پس مثال ما را تصدیق کرده اید. ما قبلاً در این باره بحث و چانه زنی های لازم را کرده ایم و تکرارش نمی کنیم! هر که بهر درجه ای بتواند در وادی بیان، فاصله بین هستی و بایستی و خود و خدا و حقیقت و واقعیت را کم کند و یا بکلی از میان بردارد همان درجه بیانش قرآنی و توحیدی و وحدت وجودی است. بقول مرحوم علامه طباطبائی، چه حلاجها بر سر دارها! علامه همه انقلابیون عصر جدید در میدانهای اعدام را حلاجهای عصر جدید خوانده است. قرآن کریم در سوره شعرا هم شعرائی را که اهل ذکر می شوند از اهالی انقلاب و رجعت و آفرینش جدید معرفی می کند زیرا در قرآن کریم معنای انقلاب مترادف با رجعت الی الله و قیامت و خلق جدید است.

۲۳۷٦- همانطور که قبلاً نشان دادیم منصور حلاج کاملترین مبین بیان قرآنی و برپا کننده خلق جدید در آخرالزمان و عصر خاتمیت و غیبت است که عصاره این بیان توحیدی همان اناالحق است که نور هر انقلابی و قدرت هر آفرینشی در خلق جدید است و همه انقلابات عصر جدید مخلوق بیان اناالحق هستند که فاصله هستی و نیستی را در انسان از میان برمیدارد که برترین حجت راستی این بیان آنست که ادعا کننده اش از هستی و حیات نقد خود می گذرد یعنی آنرا عدم می خواند پس از عدم می گذرد تا به وجود سرمدی و الهی خود برسد. اینست راز آفرینندگی و خلق جدید در بیان توحیدی و وحدت وجودی! بیانی که هیچ جای بازی و مکر باقی نمی گذارد و کذابان را رسوا می سازد.

۲۳۷۷- در اینجا انقلاب به معنای زیر و رو شدن و واژگون گشتن ارزشها تا سرحد جایگزینی وجود و عدم است که انقلاب کامل و خلق جدید را مهیا میکند که از یک شاعر اهل شعار یک عارف ذاکر و انقلابی میسازد: خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد الا اینکه باطن خود را تغییر دهند- قرآن! تغییر به معنای غیر شدن است غیر از آنچه که هستند و می اندیشند و احساس و باور دارند! که کمال این تغییر همانا جایگزینی وجود و عدم در ادراک بشر است یعنی بودشان را نابود بدانند و از آن بگذرند تا وجود جدید یابند. هر فکر و ذکر و بیانی که اینگونه باشد قرآنی است در درجاتش! ولی یک انسان کامل قرآنی آنست که این انقلاب و دیالکتیک دیالکتیک را تا دم مرگ ادامه دهد و براستی از اهالی انقلاب پیگیر یا منقلب ینقلبون گردد. یعنی به یک انقلاب بسنده نکند و همواره انقلابی بماند به این معنائی که ذکر شد. سرنوشت شوم اکثر انقلابات از این بابت است که از انقلاب بعنوان یک وسیله یا حربه موقتی استفاده می کنند و به محض پیروزی تبدیل به ضد انقلابی ترین هویتها می شوند. اسوه های تاریخی انسان کامل قرآنی – انقلابی – توحیدی همانا ائمه شیعه هستند که بلاوقفه در حال غیر شدن و انقلاب هستند که نهایتشان خداوند است: و الی ربک المنتهی!

۲۳۷۸- انقلاب، خود بایستی هدف باشد هدفی بی پایان و ابدی! به این معنا که اصالت غیریت نسبت به خود بایستی تا سرحد ضدیت با خود ادامه یابد و این ضد خود بایستی در لحظه به لحظه زندگی حاکم گردد تا خود الهی رخ نماید که اوست که این "او" نیز در درجات تجلی لامتناهی است پس این انقلاب بی پایان است. و این "او" تا زمانی الهیت دارد که ضد خود باشد مگر در انسان کامل و خلیفه مطلق حق که عین اوست و مصداق این کلام الهی که: اراده نمیکنید الا اینکه خداوند اراده می کند- قرآن! و این حجاب غیر مفارق و ولی مطلق امام زمان(عج) است که ظهور کلمةالله می باشد.

۲۳۷۹- غیر را بر خود گزیدن عین رحمت مطلقه و عشق است که اساس عقل نیز هست عقلی که باعث و بانی آفرینش است. وجه اقتصادی و اجتماعی این عقل همان چیزی است که سوسیالیزم و کمونیزم خوانده میشود که اگر به سرچشمه الهی این عقل متصل نباشد ماهیتی واژگون می یابد همچون سرنوشت کمونیزم در عصر ما! همه ایزمهای انقلابی این دوران همینگونه بوده اند که متأسفانه بسرعت به محض پیروزی در انقلاب، از جوهره انقلاب بیگانه گشته و به خودپرستی مقدسی گرائیده اند و لذا تبدیل به ظلم و دروغی پیچیده تر شده اند و هویتی شیطانی یافته اند: خودپرستی ایثارگرانه و عابدانه!!

۲۳۸۰- اصلاً روح الایمان که اساس همه ارواح الهی در بشر است روحی ضد خود است و مؤمنش را در حیاتی ضد خود و مریدانه به امنیت قدسی و معجزه آسائی میرساند و از احساس نابودی مصون می سازد. و لذا کافران این مؤمنان را یا دیوانه می نامند و یا جادوگر و طلسم شده! زیرا هویت مؤمن، حاصل جهادش با خویش است به حمایت روح الایمان!

۲۳۸۱- ذات ایمان در هر کسی ضد خودیت و منیت و شخصیت کلی فرد است و او را به خودی غیر از این و برتر و عالیتر از این و بلکه به یک خود کامل الهی و مطلق بشارت می دهد. ایمان یعنی باور به خود الهی خویش که ضد این خود بشری است ولی نهفته در آن است: فطرت الله التی فطرالناس علیها! پس یک زندگی ایمانی، زندگانی قهرمانانه و پهلوانانه و مجاهدانه و سراسر عشق و ایثار مبتنی بر عقلی عظیم است. پس بزدلی و محافظه کاری و عافیت پرستی در نقطه مقابل ایمان است. زندگی ایمانی یک زندگی دیالکتیکی فرارونده و غیر قابل پیش بینی و محاسبه علیتی است در نبرد با کل حیات و هستی موجود خویشتن در جهان! این نبردی جهت الحاق به الساعه و اکنونیت وجود است نبردی

جهت خروج از اقطار زمین و آسمان است. نبردی جهت خروج از تاریخ و علیت است. و این زندگی مؤمن به خلق جدید در اکنون است که می توانید زندگی معجزه وار هم بنامیدش!

۲۳۸۲- زندگی مؤمنانه و عرفانی و طیبه در آخرالزمان که عرصه حاکمیت جهانی و همه جائی و همه گاهی شیاطین و طاغوت است فقط می تواند یک زندگانی تماماً روحانی باشد با ایمانی خالصانه به رحمت مطلقه و شفاعت و کرامت و لطف بیکران الهی در همه ابعاد زندگی به برکت اطاعت و تقوا و جهادی عارفانه در ولایت پیر و امام حیّ!

۲۳۸۳- همه معجزات انبیای سلف در اوج کمالش به تمام معنا، در روح العقل محمدی خلاق است و بعلاوه در این روح العقل محمدی قدرت تکوین و خلق جدید هم حضور دارد که در سائر انبیای بزرگ نبوده است. وگرنه ایمان به همه انبیای گذشته و کتب آسمانی که یکی از ارکان ایمان محمدی در سرآغاز سوره بقره است به چه معنائی می تواند باشد! صرف باور شفاهی به اینکه در گذشته تاریخ پیامبرانی بوده اند چه ارزش و خاصیتی در ایمان دارد؟ حتی باور به رسالت محمدی برای انسان امروز که حضور محمدی را درک نکرده چه خاصیتی دارد؟ مگر اینکه باور به این امر باشد که همه آن ارواح و کرامات و معجزات و هدایتهائی که با انبیای سلف بوده برای مؤمنان آخرالزمان هم ممکن و قابل حصول است. ایمان به خدا و رسول و انبیای گذشته و کتب آسمانی که اساس ایمان محمدی در قرآن است که اساس فلاح و هدایت و سعادت می باشد فقط از این روست که باور کنیم که آن ارواح که با همه انبیاء بوده در مؤمن به آنها هم خواهد بود. این همان کلام عرفای اسلامی است که یک مؤمن حقیقی و اهل هدایت بایستی به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد باطن خود برسد. و فقط این معناست که حق اکمال و اتمام نعمت و رحمت را در خاتمیت به اثبات میرساند و قابل فهم و قبول می سازد. و این بدلیل حضور انوار پنج تن آل الله در دل و جان و جمال مؤمنان در آخرالزمان است که انوار محمدی هستند و رحمت بر عالمیان!

۲۳۸٤- یک مؤمن آخرالزمانی که در پرتو روح القدس از امام زمان زیست می کند همچون امام زمانش به درجه ای نازلتر هم آدم و نوح و ادریس و ابراهیم و یعقوب و یوسف و موسی و عیسی عصر خویش است و هم شعاعی از نور محمد(ص) است. و اگر حامل ارواح انبیای سلف نباشد بی تردید محمدی هم نیست زیرا روح العقل محمدی حاوی سائر ارواح طیبه انبیای سلف نیز می باشد که خاتمیت و جامعیت دین محمد از همین روست. و میدانیم که قائم آل محمد با هر قوم و پیروان هر مذهبی به زبان کتاب و پیامبر قومشان سخن می کند. زیرا آن روحی که با همه پیامبران گذشته سخن نموده در امامت محمدی رخ نموده است و آن روح القدس می باشد که نطق ذات احدی حق است: ای علی تو با همه پیامبران در باطن بوده ای و با من آشکاری! رسول خاتم(ص). و اینست که راه و درب ورود به شهر و عقل و روح محمدی همان شناخت علی و حبّ او و علیین اوست که شاهراه وصول به این حبّ و شناخت هم معرفت نفس است.

۲۳۸۵- امام صادق(ع) میفرماید "هر چیزی از علوم ما که بسوی شیعیان میرود همطراز و هم ارز کل جهان هستی است و هر چیزی در زمین و آسمانها حامل امری برای بنی آدم است که غایتش در قائم ما آشکار می شود!" و این بیانی آشکار از جامعیت و الهیت روح العقل محمدی و روح القدس امام و نور وحدت وجود آن است و قدرت تکوین و خلق جدیدی که در اراده و نطق امام حضور دارد که بسیار برتر و کاملتر از وحی همه انبیای الهی می باشد. این همان موضوع بحث و جدل بین شمس تبریزی و مولوی است که: آیا ولی برتر است یا نبی!

۲۳۸٦- الحاق به حیات طیبه و حصول روح و نجات از فتنه ها و دوزخ آخرالزمان خصمی بزرگتر و شقی تر و عمیقتر و مرموزتر از ابتلائات نژادی و نژادپرستی ندارد از پس و پیش! این بستگی های کور و ظلمانی نژادی موجب میشود که فرد خودش را از هر تعهد و وظیفه ای نسبت به خود و عالم و آدمیان و خدای خالق خودش مبرا و بی نیاز بداند و بلکه طلبکار و مدعی همه باشد و از بابت خوردن و خوابیدن و نفس کشیدنش هم نسبت به همگان احساس ایثار کند که این احساس و اندیشه ای واژگونه است که در کارگاه ظلمت نژادپرستی پدید می آید و اهلش را تبهکاری مدعی و طلبکار و متجاوز میسازد و در انواع ناکامیها و رسوائیها و درماندگیها تبدیل به خصمی بر علیه جهان و جهانیان میگردد. این مثالی از کسی است که قدرت تعامل و تحمل و تأمل با وجود را ندارد و لذا خود را از وجود بی نیاز می داند پس از بابت بودنش نسبت به همه احساس ایثار دارد بخصوص نسبت به خداوند و والدین و هر کسی که به او توجه و رحمی کرده و

حمایتش نموده است. چنین کسی فقط کسانی را می تواند تحمل کند که وجودش را انکار و لعن نموده و مورد نفرت قرار دهند و از خود برانند. همانطور که او با خودش چنین کرده است یعنی خود را لعن نموده است و این مصداق کاملی از انسانی است که در تسخیر شیطان آمده و خود را به دشمن خود محول کرده و ملعون خود گشته است. این عاقبت تعلیمات و تربیت نژادپرستانه است که هر عضوی از آن خودش را خدا میداند و از اینکه چرا پرستیده نمی شود در حیرت است. چرا که همه اعضایش اینگونه اند و در یک خانه چند تا خدا نمی گنجد!

۲۳۸۷- والدینی که خود را خالق و رزاق فرزندان می دانند بر جایگاه شیطان تکیه زده اند و بزودی فرزندان خود را خدای خود می یابند و باید بندگیشان را نمایند وگرنه به انتقامی سخت دچار می شوند. و کسانی که بر عدمیت خویشتن به عبودیت حق نرسیده اند از این احساس خدائی و عذابش رهائی ندارند. این خلاصه مذهب نژادی و نژادپرستی است که پایگاه اولیه حکومت شیطان بر بشر است که از خانواده ها شروع شده و کل جامعه بشری را فرا می گیرد و بصورت جنگ خاندانها و نژادها خودنمائی می کند که ریشه اش در جنگ بین والدین و فرزندان است که آن نیز ریشه در جنگ آدم – حوائی دارد در نبرد اثبات خدائی! و این حقایق نه به شعار و صدای بلند که در احساس و اندیشه و عمل جاریست. و لذا اگر دین و آئینی هم در خانواده ها جریان دارد اهمیت و قداستش در پیروی از سنت پدران است و اجداد!

۲۳۸۸- در قلمرو منطق علیت هر کسی مخلوق ماقبل خویش و خالق مابعد از خویشتن است. و این اساس منطق نژادپرستانه و هر کفر و جنونی است. از منطق علیت هر مذهب و مکتب و معنویت و عرفانی هر چند زیبا و مقدس هم پدید آید ذاتش ابلیسی و کاذب و کفر است چه علیت اقتصادی و مادی و تاریخی باشد و چه معنوی و روحانی و عرفانی و دینی! آخرالزمان عرصه ظهور انهدام منطق علیت است و مذاهب علیتی و آرمانهای علیتی و هویتهای علیتی! منظور از علیت همان اسباب و شرایط و امکانات و زنجیره ها و واسطه های ادراکی در عالم وجود است. علیت، منطق و ادراک شیطان است و سرچشمه جهل و ظلمت!

۲۳۸۹- به زبان ساده تر یعنی اگر درخت یا باغی بارور دارید موجودیتش و رزق و برکتش از این بابت نیست که کسی آنرا کاشته و آبیاری کرده و به ثمر رسانده و به شما رسیده است. به این علت نیست که زمین و خاک و آب و هوا و خورشیدی بوده است که این برکت را پدید آورده و به شما رسانده است. به این معنا نیست که اگر این امکانات و اسباب و شرایط نمی بود شما از این برکت و رحمت محروم می شدید. به این معنا نیست که اگر والدین شما نمی بودند شما بوجود نمی آمدید و یا از گرسنگی می مردید. به این علت نیست که اگر جهان نمی بود شما هم نمی بودید و اگر شما نمی بودید فرزندان شما هم نمی بودند و... موجودات عالم حلقه های علت معلولی یکدیگر به لحاظ وجودی نیستند! همه با هم و در کنار هم و همزمان حضور دارند در جهان هائی همسطح و یا ناهمگون و طبقاتی و موازی که گاه حضور یکدیگر را درک می کنیم و گاه نمی کنیم و مستمراً در حال حرکت و رشد و تعالی و جابجائی از جهانی به جهانی دگر هستیم با همدیگر و یا بی همدیگر! خداوند هر کسی و هر چیزی را بر اساس قل هوالله احد... آفریده است و لذا هر چیزی مظهری از احدیت و صمدیت و سرمدیت و بی تائی وجود حق تعالی است. و هر کسی جلوه ای از این حق است پس باید این حق را در ورای مکان و زمان و نژاد و تاریخ و امکانات و اسباب و علل بجوید یعنی خداوند خود را در خود بجوید یعنی آفرینش و حیات و هستی آنی و تکوینی و ابدی خود را بشناسد که این خودشناسی عین خداشناسی و هستی شناسی حقیقی است. و اینست که خودشناسی های علیتی اعم از علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و تاریخی و روانشناختی و جامعه شناختی و اساطیری و فلسفی و امثالهم جملگی گمراه کننده و کافرانه است و به رستگاری و الهیت جان نمیرسد زیرا عدمیت را آشکار نمی کند تا عبودیت پدید آورد.

۲۳۹۰- آن خودشناسی که به خداشناسی و خدابینی و احدیت و صمدیت جان میرسد خودشناسی تأویلی بقدرت روح الهی است که از اولیایش می یابیم که روح حیات الهی است که در آئینه اش عدم خود را درک می کنیم عدمی علیتی که تا دیروز وجود خود می پنداشتیم. تا وجود و حیات فوق علیتی و غیر سببی درک نشود هیچ حقی درک نشده است. و چنین حیات و هستی الهی در شرایط فقر و فنا و بلا سریعتر آشکار می شود زیرا عدمیت وجود نمای ما را رسوا میکند.

**۲۳۹۱- "براستی که فقط مؤمنان برادرند" قرآن کریم- این قاعده الهی شامل همه نسبت های دیگر نژادی نیز می شود. یعنی نسبت های نژادی جمله فریبنده اند و در نزد کافران بزرگترین حربه ستم و تجاوز می شوند در لباس عشق و ایثار و ادعاها و طلبکاریهای رنگارنگ! اینست که در قرآن کریم می خوانیم که همه کسانی که در قیامت افراد خانواده و نژادشان را علت بدبختی و دوزخ خود می خوانند کذاب هستند و این دلیل از آنها پذیرفته نمی شود. و عجیب تر اینکه می فرماید که همه این مدعیان بر کذب ادعای خود نیز آگاهند. پس طبق قول الهی، بدبختی و خوشبختی آدمها در دو دنیا دلیل نژادی ندارد یعنی هیچیک از افراد خانواده و قوم قادر به بدبخت یا خوشبخت کردن دیگر اعضایش نیست و هیچکس بدلیل وضعیت نژاد و خانواده اش خوشبخت یا بدبخت نمی شود. پس نسبت حقیقی و ماندگار فقط در روابط اهل ایمان با یکدیگر است که مستلزم حقوق و تعهدات و وظایفی واجب است که اجتناب از آن موجب اشد عذاب و ضلالت است. ولی کافران نسبتی جز نژاد نمی شناسد که در این نسبت ها هلاک می شوند و همه از یکدیگر انتقام می گیرند. در مذهب امامیه، مؤمنان از یکدیگر ارث می برند زیرا معصومین به مثابه پدر و مادر حقیقی مؤمنانند و مؤمنان هم خواهران و برادران یکدیگرند زیرا جملگی برخوردار از حیات و هستی نزادی هستند و ارکان چهارگانه وجود را در سوره توحید یافته اند در جانهای خویشتن! و مظهر اناالله و انا الیه راجعون می باشند.**

**۲۳۹۲- نسبت های نژادی و خانوادگی اساس اسارت انسان در زندان مکان و زمان و تن و مادیت هستند. زیرا کسی که حیات و سرنوشت خود را معلول و مخلوق خانه و خانواده و نژاد و شهر و زمانه و تاریخ و جغرافیای محل تولدش میداند نهایتاً محدود و محبوس در تن خود می شود زیرا کانون این نسبتها همان تن خاکی اوست که در خانه ای و از شکم مادری بیرون آمده است. کسی که خود و سرنوشتش را معلول خانه و نژاد و شهر و زمانه اش می داند نمی تواند از همه اینها کینه نکند و انتقام نستاند. انسان نژادی و نژادپرست به اندازه هیکل خویش است و نه بیشتر! زیرا سند نژادپرستی او بدن اوست که در خانه ای خاص بدنیا آمده و در شهر و زمانه ای خاص! پس خروج از اقطار زمین و آسمان و زمان همان خروج و هجرت ظاهری و باطنی از نژاد و نژادپرستی های پنهان و آشکار است و خروج از تاریخ و مکان و جغرافیا و فرهنگ و...!**

**۲۳۹۳- ولی نژادزدائی از نفس ربطی به فرار از خانه و خانواده و وطن ندارد و بلکه اتفاقاً این نوع فرارها عذاب غایت نژادپرستی و پرستش ارزشهای ناکام نژادیست و به مثابه نوعی فرار از دوزخ و انتقام از اعضای خانواده است انتقام از کسانی که او را نپرستیده و خدای خود نکرده اند و بقول خودش عشقش را درک نکرده اند عشق استکباری و آدمخواریش را!**

**۲۳۹۴- بهرحال در آخرالزمان نهضت جهانی فرار از خانه و خانواده و نژاد جبراً بصورت عذابی عظیم نازل شده است زیرا عصر نژادپرستی قهراً به پایان رسیده و همه ارزشهای نژادی دچار ابطال و رسوائی گشته و شقاوتش رخ نموده است. فرار از ازدواج و تشکیل خانواده اساس این فرار بزرگ آخرالزمانی است که فراری بسوی دوزخ بزرگتری است!**

**۲۳۹۵- تنها و تنها راه و رسم نژادزدائی و رهائی از ظلمت مکان و تاریخ و شجره ابلیس همان دین خداست و روش انبیاء و اولیای الهی! ماندن در خانه و در بطن نژاد بر اساس قوانین نزادی الا هجرتی که به امر خدا و رسول و اولیای او باشد. چرا که ما به هرحال خون نژاد و ژن قوم و قبیله خود را در تن خود حمل و با آن زندگی می کنیم. این خون و ژن ظلمانی فقط با زیستن در خانه و خانواده و قوم خویش بر اساس احکام الهی پاک و خالص می شود نه با فرار از آن! چرا که چگونه از تن خود و خون و ژن خود می توان گریخت! خود نژادی را بایستی در خود برانداخت به یاری روح الایمان محمدی و هجرت فی الله!**

**۲۳۹۶- صبر بر نژاد و ارزشهای ظلمانی آن، عین صبر بر عدمیت خویشتن است در عبودیت بدرگاه خداوند و اطاعت از رسولش! یکی از نمونه های این صبر آنست که بر اینهمه دروغ و ریا و نمایشات عاشقانه و آدمخوارانه حاکم بر روابط خانوادگی و نژادی، صدق پیشه کنیم. بر اینهمه خودپرستی واژگونه و عاشق مآبانه، خداپرستی پیشه کنیم و صبور بمانیم با خدایمان!**

۲۳۹۷- از یک نسبت دروغین، عواطف و روابط و عقاید و رفتار و گفتار صادقانه و صمیمانه ای بروز نمی کند. و لذا خانواده و نژاد کانون اولیه و اساس پیدایش دروغ و ریا و مکر و تجاوز و خیانت و نفاق عقیدتی و عاطفی است. اینست که همواره مؤمنان، پیامبران، علما و عرفا و صدیقین در خانه و وطن خود غریب و ملعون واقع می شوند. اینست که حق پرستان در زادگاه خود مقتولند چه خونشان ریخته شود و چه خورده شود و چه سوخته شود.

۲۳۹۸- "محمد، پدر هیچیک از پسران شما نیست..." قرآن- و این آخرین کلام الهی در ماهیت آخرین رسول است که روح محمدی و دینش هرگز از راه وراثت و نژاد و عربیت ادامه نمی یابد و به ارث نمی رود. یعنی اسلام دین موروثی نیست و از راه نژاد حاصل نمی آید همانطور که طبق روایت هیچیک از یاران امام زمان(عج) هم در ظهورش از عرب نیستند یعنی از ظهور حقیقت محمدی هیچ عربی حمایت نمی کند. و این مذهب اصالت غیر است که جوهره رحمت مطلقه است.

۲۳۹۹- جز به یاری ارواح طیبه آل محمد(ص) که همان حجابهای غیر مفارق پروردگار در عالم هستند نمی توان از شقاوت نژاد و ضلالت تاریخ و خسران عصر رهید و به حق و قدر وجود رسید در شب قدری با نزول روحی از کل امر پروردگار که حاوی نور قرآن و نطق روح القدس است.

۲۴۰۰- پس انسان آخرالزمانی یا خود بایستی صاحب روحی شده باشد و یا تحت ولایت و اطاعت صاحب روحی زیست کند و در غیر اینصورت در خطر مسخ شیاطین است. "ای اهل ایمان هرگز از روح خدا مأیوس نباشید براستی که جز کافران از روح خدا مأیوس نیستند" یوسف۸۷- پس باور به چنین روحی به مثابه نیمی از نجات و ایمان است و انکارش عین کفر و اصرار در ضلالت و شقاوت! آنکه دریافت چنین روحی را باور دارد در حقیقت آنرا طلب می کند و روی به آن است. پس از جمله کافران و اشقیاء مباشید! "و بدینگونه روحی را از امر خود بر تو نازل کردیم که قبل از آن نمیدانستی که کتاب و ایمان چیست. و این نوریست که خداوند هر که را بخواهد با آن هدایت می کند" شوری۵۲- و علی(ع) می فرماید "منم آن روحی که خداوند هرکه را خواهد بواسطه اش هدایت می کند." و هر که روح خدا را طلب کند در واقع علی را طلب کرده است ولی علی یک اسم و آدرس نیست یک نسبت نیست بلکه مجموعه ای از مطالبات و تمناها و عشقهای معنوی و ارزشهای گمشده الهی و بطور خلاصه همان آدمیت است. پس روح طلبی، علی جوئی است و علی جوئی هم عطش صداقت و عدالت و شهامت و حقیقت و معرفت و محبت و عزت و علویت و حریت است. پس آنکه گوید جستجویش کردم ولی نیافتم دروغ می گوید. هر که در هر کجای زمین و زمان چنین ارزشهائی را طلب کند و برایش بکوشد به علی میرسد به روح خدا میرسد در درون یا برون از خود! "هر که جستجو کرد مرا، یافت مرا..." حدیث قدسی!

۲۴۰۱- بنده بسیار متأسفم که مجبورم اقرار کنم که در طول زندگی معنوی و تحقیقاتی و ابلاغی خود در جامعه خودمان حتی یک نفر ندیده ام که درد دین و معناجوئی و حق جوئی و خداجوئی و معرفت داشته باشد حتی در میان دانشجویان و طلاب علوم دینی! حتی ضدیت مفتخرانه با این جستجو در میان تحصیل کردگان بصورت انواع خودمسخرگی و لودگی و طنزپردازی منکرانه جو غالب بر این جماعت است. و این حقیقتی سخت دلخراش و دردناک است که مختص جامعه ماست و بنده حتی در اروپا و آمریکا انگیزه معنوی و دینی بسیار جدی تری در میان دانشجویان دانشگاهها دیده ام که درباره حقیقت دین و معنویت و شناخت متافیزیکی و خداشناسی و ایمان تحقیق می کنند و دارای درد هستند. ولی در جامعه ما مردم و جوانان و دانشجویان و طلاب، تا جدیتی راسخ در امور دینی و معنوی در کسی مشاهده کنند میهراسند و بطرزی بدبینانه می گریزند و احساس خطر می کنند! اصلاً نگاه محققانه و نقادانه در دین و معرفت دینی و اعتقادات موروثی یک جرم و خطری جدی محسوب می شود و اتهامی بر علیه نظام و امنیت ملی! و آنگاه برخی از مسئولین در رسانه ها خبر از آمارهای رکوردشکن در مفاسد اخلاقی و اقتصادی و سیاسی و خانوادگی می دهند که در جهان منحصر بفرد است. و سپس تعجب از اینکه چرا مؤمن ترین جامعه روی زمین یعنی جامعه ایرانی در اکثر مفاسد مقام اول را در جهان داراست بخصوص در دروغ و ریا و فریبکاری! که همین آمارها باطل کننده دعوی ایمان است زیرا دروغگوئی شاخص ترین نشانه بی ایمانی است که این حقیقتی جهانی است که در قرآن و احادیث ما هم صدها سند دارد. بخصوص

دروغگوئی که در دروغهایش گم شده و صدیق تر از خود نمی شناسد. و این دیگر کفر هم نیست بلکه گمشدگی و مالیخولیا و مسخ کامل است. آیا براستی چرا مردم بطور عادی دروغ می گویند؟ زیرا میزان و حقی نمی بینند و هیچ راستی نمی شناسند که در زندگیشان جاری باشد. این شعور و وجدان است که باطل شده است و تفکر را از کار انداخته و تشخیص را پوچ ساخته است. و کسانی هم که نتوانسته با این دروغ کنار بیایند و آنرا بپذیرند در خانواده و جامعه مطرود و منزوی می شوند و بسرعت بسوی افسردگی و تخدیر و خودکشی و تبهکاری می روند و انواع خود- زنی و انتقام! پس جامعه ما بیش از هر جامعه دیگری بطرزی اضطراری محتاج ایمان و روح است. این فاجعه بحدی است که اگر کسی هم در رسانه ملی راستی بگوید و نقد کند و همین دروغگوئی حاکم بر فرهنگ ملی را به نقد و سرزنش بکشد اکثر مردم ما این سخن را هم یک دروغ بزرگتر و بلکه یک دام و دسیسه میدانند یا یک تصفیه حساب حزبی و اقتصادی! این دروغ و بدبینی و واژگونی بقدری در ذات ملت ریشه کرده و نهادینه گشته است که سخنگوی شورای انقلاب فرهنگی در تریبون نماز جمعه بعنوان درد دل رهبر انقلاب اعتراف می کند که هرگاه شخص رهبری به مناسبت سال نو برنامه ای را پیش روی ملت و مسئولین می نهد همه پیشاپیش آماده هستند که با حوادثی عکس این برنامه روبرو شوند و این برنامه ملی معکوس ببار نشیند. این فقدان ایمان و روح الایمان محمدی است. روح الایمان محمدی پس از پیروزی انقلاب متأسفانه تدریجاً دچار افول و انهدام در قلوب مردم گردید که درباره علل آن در سائر آثارمان به تفصیل سخن نموده ایم که برای ما موجبات محاکمه و زندان را فراهم آورده است. ولی خوشبختانه این روزها بسیاری از آن عللی که ما حدود ده سال پیش متذکر شدیم در رسانه ملی از زبان مسئولین اقرار و تصدیق می شود. در جامعه ما شعارهای انقلابی، فرایض، عبادات و نمایشات دینی و انقلابی وجه المصالحه دنیاپرستی و قدرت نمائی شده و در یک کلام حقیقت دین و انقلاب به پای ظواهر شرعی قربانی گشته است و ظواهر شرعی توجیه هر فساد و ستمی شده است. مردم ما به بسیاری از آرمانها و آرزوهای ناکام تاریخی خود پس از انقلاب دست یافته اند علیرغم حدود یک دهه جنگ تحمیلی و گروهکی! ولی همه این یافته ها اموری اقتصادی و سیاسی و دنیوی بوده است و لذا قحطی و بحران معنوی و اخلاقی صد چندان افزون گشته و یا خودنمائی می کند. بحران هویت معنوی و ایمان و اخلاق محمدی برجسته ترین معضله جامعه ما در عصر کنونی است. آنهم در عصری که شرعیات و عبادات و آموزه های دینی در اوج شکوفائی نمادین خودنمائی میکند که در تاریخ بی نظیر است. پس این بحران باطن است بحران ایمان و روح و عرفان! بحرانی که با هیچ انقلاب سیاسی و حکومتی علاج نمی شود.

۲۴۰۲- یک معلم، استاد یا روحانی بی هویت و منحرف و منافق از یک باند مافیای تولید هروئین در جامعه مهلکتر و فساد انگیزتر است. آمار فارغ التحصیلان و دانشجویان حوزه و دانشگاه در عصر ما نسبت به قبل از انقلاب، هر محقق فرهنگی را به وحشت و حیرت می اندازد. زیرا طبق این آمارها، جامعه امروز ما بایستی دهها برابر فرهنگی تر، مؤمن تر، اخلاقی تر و صالحتر شده باشد در حالیکه در واقعیت روندی وارونه را گزارش میدهد یعنی دهها برابر بدتر! این یعنی چه؟ پاسخ به این معما، پاسخ به امّ المسائل جامعه امروز ماست! ولی متأسفانه هنوز هم برخی از مسئولین طراز اول کشور معتقدند که این حقیقتی واژگونه و سیاه نمائی است و جامعه امروز ما دهها بار مؤمن تر و اخلاقی تر شده است. ما امیدواریم که حق با آنها باشد نه ما! ولی هر روز با بروز یک فاجعه ملی، این خوش خیالی بر سر ما میشکند!

۲۴۰۳- از همه علل و تقصیرات راست و دروغ که بگذریم جامعه ایرانی فرهنگی ترین جامعه در تاریخ بر روی زمین است زیرا باعث و بانیش زرتشت است که فاروق اول است که انسان را شکافت و دو شقه کرد به نیک و بد! و این اساس فرهنگ است که بر تشخیص نیک و بد استوار است و هر که دارای چنین تشخیصی باشد بی تردید نیک را پیروی میکند نه بد را! و این مبدأ ایرانی است و اما مقصودش یگانگی و وحدت وجود است پس از آن ثنویت و نفاق و شقاق وجود! و این مقصود همان حقیقت محمدی است که در آخرالزمان ممکن می شود. همانطور که ایرانی آغازگر زمان و تاریخ بوده است پایان بخش آن نیز باید باشد آغاز زرتشتی و پایان محمدی! و جامعه ما هنوز نور حقیقت محمدی را درک و باور نکرده است و این کل علت همه مشکلات اوست زیرا حاضر نیست که بر آخرالزمان محمدی وارد شود یعنی بر عرفان محمدی که همان وحدت وجود است که به نور قائم آل محمد حاصل می شود. پس ما مشکلی جز ناشیعه گری نداریم! و خداوند ما را مأمور به گشایش آخرالزمان محمدی نمود که ظهور حقیقت محمدی است. و ما به اذن الهی و یاری معصومین و نور قائم، این روح را در کالبد ملت عاشق پیشه ایران دمیده ایم که از اینجا به کل بشریت سرایت

میکند باشد که به همراه قائمش قیام کند و بساط ثنویت و شرک و کفر را از زمین برکند و سرفراز دور هفتم آدمیت شود و آدمیت هشتم را پی افکند! آمین یا رب العالمین بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین!

۲۴۰۴- من از همه آموخته ام از کل بشریت از آدم تا خاتم و تا پایان زمان! نه فقط از انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و مجاهدین بلکه از اشقیاء و تبهکاران و جانیان! از هفتاد و دو مذهب و ملت آموخته ام! از همه تباه شدگان و مطرودین و مفسدین و از همه کشتگان راه عشق و فسق و عدل و ستم! پس به همه بشریت مدیونم.

۲۴۰۵- هم تجربه شخصی بنده در سلوک عرفانی و هم کلام خدا در کتابش و هم کلام ائمه هدی نشان میدهد که ره عقل و حکمت و عرفان حق تماماً راه محبت به خلق است و عملش هم خدمت به خلق است. یعنی عقل محمدی اجر رحمت محمدی بر خلایق است بر همه مردمان جهان! زیرا اگر عقل محمدی عقل وحدت وجودی است این وحدت جز بر گوهره محبت به خلق خدا ممکن نیست. وحدت عین محبت است. و لذا همه کسانیکه در فهم و تصدیق عقل وحدتی مشکل دارند دارای فقدان رحمت و محبت هستند یعنی آنهائی که عشق به خلق را درک و تجربه نکرده و در آن جهاد ننموده اند. و این رحمت برای همه عالمیان است و باید باشد تا به نور عقل محمدی و وحدت وجودی نائل آید رحمت بر سیاه و سفید، شرقی و غربی، عرب و عجم، مسلمان و گبر و یهود و بودائی و کافر و مؤمن و نیک و بد! و کسانیکه از این رحمت و محبت محمدی غافل و محرومند این وحدت را التقاط و شرک و امثالهم می خوانند و تکفیر می کنند. کسی که از درک عمیق این رحمت و محبت و وحدت محمدی بیگانه باشد از اسلام محمدی بیگانه است زیرا اسلام ناب محمدی، اسلام وحدت وجودی و محبانه و جهانی است. اسلام ناب محمدی دین جهانشمول است و احدی را مستثنی نمی کند حتی شیطان و طاغوت را! بدون درک و دریافت و تجربه عشق محمدی قادر به درک و دریافت عقل محمدی، عرفان محمدی، فقه محمدی، جهاد محمدی، نماز محمدی، حج محمدی و توحید محمدی و آخرالزمان محمدی نخواهیم بود.

۲۴۰۶- حقایق بزرگ و ذاتی و حیّ و حاضر بیش از اینکه از طریق تصدیق شدن، تصدیق شوند از طریق تکذیب مستمر، تصدیق می شوند وگرنه آنچه که حقیقت ندارد و اصلاً نیست چه نیازی به اینهمه تکذیب و انکار و عداوت دارد. این نعل وارونه حقیقت است و مصداق این کلام سلطان حقیقت علی(ع) که: حقایق ما را دشمنان ما اشاعه میدهند!

۲۴۰۷- مؤمنان حقیقی و عارفان اهل شهود بندرت درباره حقیقت ایمان و مکاشفات غیبی خود سخن می گویند مگر اینکه دارای رسالتی باشند. ولی از آنجا که در عصر خاتمیت قرار داریم هیچ رسالتی از نوع انبیای الهی که خداوند از طریق پیامی مستقیم کسی را به رسالت برگزیند وجود ندارد. مگر اینکه کسی خودش از نزد خود و به مسئولیت خود به قیمت کل زندگیش چنین رسالتی را برای خود قرار دهد که این رسالتی عاشقانه است و برخاسته از این کلام الهی که: بزودی کسانی را پدید می آورم که عاشق بر من هستند و من هم عاشق بر آنها! و عشق یک رسالت ذاتی و یکطرفه و غیر متعهد و قماربازانه است. و این عشق حق در دل مؤمنی عارف است که حق، محبت خود را به او چشانیده است و بی هیچ کلامی این رسالت را در او نهاده تا این عشق را به سائر مردمان هم برساند و بچشاند. این رسالتی خموش و تماماً یکطرفه و مختارانه است که اگر عارفی پذیرایش شود کل مسئولیت دنیا و آخرتش هم با خود عارف است که کمترین قیمتش کل زندگیست! زیرا موضوع اصلی این رسالت معرفی و رسانیدن رحمت مطلق و عشق الهی به خلقی است که اکثر قریب به اتفاقش منکر و خصم آن هستند. پس این رسالتی بس خونین است که از رسالت اکثریت انبیای الهی شاقه تر و خونین تر است زیرا منطق این رسالت وحدت وجودی است و عامه مردمان عاشق فردیت و منیت و مالکیتهای خصوصی خویشند. و این رسالت عارفان محمدی در دوره غیبت است که حتی حجت آنها نیز آشکار و ناطق نیست که بواسطه او با مردم سخن بگویند. شاقه ترین وجه این رسالت آنست که عارف نمی داند که آیا خود خداوند راضی و حامی رسالتش هست یا نه! و این همان قمار عشق و سرّ آن است که مقام این رسولان آخرالزمانی را در نزد خدا از مقام انبیای سلف بالاتر برده است. و عارف در اواخر و نیمه دوم رسالتش که کمال رسالت اوست یعنی در قلمرو علّم القران و بیان بتازگی رسالت خود را در تأویلات قرآنی کشف می کند و درمی یابد که خداوند در امّ الکتابش رسالت عارفان را تعیین و تصدیق کرده و چقدر با آنها سخن نموده است. زیرا بخش مهمی از قرآن مخاطبی جز این رسولان عرفانی ندارد. یعنی همان رسولانی که نه انبیای سابق هستند و نه رسول خاتم هستند. پس این رسولان کیانند که قرار

است در آخرالزمان و پس از پیامبر اسلام بیایند. اینان همان "والمرسلات عرفا" هستند و ذاکرین و راشدون و وارثان کتاب الله و قلم الهی که خداوند ایمان و صلوة و حکمت و کتابش را در قلوبشان استنساخ می فرماید (آیاتی از قرآن) این همان مؤمنانی هستند که خداوند خود معلم و مربی آنهاست در حالیکه معلم و مربی انبیای سلف جبرئیل و روح القدس و ملائک بوده اند. نخستین این نوع مؤمنان برتر از انبیاء همان امامان معصوم هستند و سپس شیعیان خالص و حقیقی آنها که عارفان امامیه هستند: اینانند ظهور آدمیت و انسان کامل!

۲۴۰۸- این عارفان کسانی هستند که کل زندگیشان را بهمراه صدها خطر و شرر و تهدید و تهمت و ملامت و تک و تنها بی هیچ قول و قرار و وعده و وعیدی با خدا وقف او نموده اند و خداوند هم با آنها بی حساب است. از هر دو جانب حسابی نیست پس جز عشق چیست! بقول عطار نیشابوری: به میخانه امامی مست خفته ست/ نمیدانم که آن بت را چه نامست! ولی امامان معصوم ما مست نیستند زیرا می دانند که امام و ولی خدایند و این نص را از علی مرتضی و فاطمه زهرا دارند و بر آن کاملاً واقفند! ولی حقایق و اسرار باطن این امامت هم در عصر غیبت از وجود این عارفان مست و امامان مدهوش آشکار می شود از حلاج ها! عاشقانی که مجذوب ذات حق تعالی هستند و حتی بدرستی نمیدانند که عاشقند یا دیوانه و اصلاً چه بلائی بر سرشان آمده است! که چنین نجوا و شیدائی را گاه در اشعار برخی از آنان میخوانیم. اکثر آنها را عرفای قرون بعد از اولیاء و مخلصین الهی خوانده اند و آنها خودشان چه بسا خودشان را مطرود درگاه حق می دانستند مثل حلاج و بایزید و حافظ! برخی از آنها با صدای بلند خود را کافر و ملحد و دجال می خواندند و با اینحال نور رحمت و محبت و شفاعت الهی را در قلوب خلق میرساندند.

۲۴۰۹- این اولیای عرصه خاتمیت و غیبت به مثابه برترین حجت و امتحان الهی بر خلایق هستند اینها همان حجابهای غیر مفارق خدا در نزد بشرند و خداوند هر که را که لایق باشد به نورشان هدایت می کند و بسیاری را به نظرشان شفاعت و رحمت می نماید. خداوند قلوب اهل ایمان را بواسطه این اولیایش می آزماید! "حجاب غیر مفارق" درباره این اولیاء بدین دلیل است که با اینکه مجذوب ذات باریتعالی و ولی او هستند بر این مقام خودآگاهی و یقین ندارند پس از لطیف ترین تنفیس و انانیت معنوی هم منزه هستند زیرا تنها ابلیس مؤمنان همان غرور و کبر ایمانی آنهاست. یعنی این ناخودآگاهی اولیائی، سرّ ولایت سبّوحی و قدوسی حق است که از وجود این عشاق حق بسوی خلق تنویر می شود و جای هیچ تنفیسی باقی نمی گذارد. عنوان "حجاب غیر مفارق" نامی است که امام صادق بر این اولیاء نهاده است که به معنای نزدیکترین حد به ذات خداست که نزدیکتر از این ممکن نیست زیرا بین آنها و خدایشان هیچ حجابی نیست ولی بدلیل هیکل خاکی خود برای مردمان حجاب الهی محسوب می شوند ولی حجابی که بین خدا و مردم هیچ فاصله ای باقی نمی گذارد و اگر از مؤمنان باشند موفق به لقای وجه رب در صورت این اولیاء می شوند.

۲۴۱۰- پس این ناخودآگاهی عارف بر ولایت الهی خویش، عین حراست و عصمت الهی بر دل عارف است و نابودگر رخنه ابلیس انانیت و منیت روحانی که خطرناکترین تنفیس در قلوب مؤمنان است. اینک به راز آن کلام الهی در حدیث قدسی پی می بریم که بنده خود را "سبوح و قدوس" می نامد زیرا از هر تنفیسی منزه است و بدینگونه است که حجاب غیر مفارق حق است.

۲۴۱۱- در قرآن کریم آیاتی عجیب وجود دارد که همه مفسران بزرگ در قبالش یا مسکوت بوده اند و یا به تفاسیری ضد و نقیض رسیده اند. از جمله این آیه که "و شما را هیچ مقامی نیست" و یا این آیه که "و اینک بچش آتش را که براستی توئی کریم و عزیز" دخان۴۹- این آیات و آیات بسیاری از این قبیل جز اولیای عشاق الهی در آخرالزمان و عرصه غیبت، مخاطب دیگری ندارد. و بنده در سالهای اخیر بناگاه با اسرار تأویلی این آیات روبرو شده و یکی از بزرگترین سئوالات عرفانی زندگیم اجابت گردید که از مهمترین حقایق مذهب امامیه در آخرالزمان است که همان سرّ ولایت امام زمان در شیعیان می باشد که این شیعیان خالص فدائیان امام در عصر غیبت در میان خلق هستند که در آتش کفر و شقاوت خلق میسوزند و نیز اینکه در عرصه غیبت امام، این اولیاء را هیچ مقامی نیست یعنی هیچ ادعائی نیست و این نیز وجه دیگری از سرّ تقیّه است. مثل کسی که دارای مسئولیت خطیری از نزد خدا برای خلق است ولی در قبال این مسئولیتش دارای هیچ پشتوانه و حراست و قدرتی در این دنیا نیست که به آن اتکاء کند و از خود دفاع نماید. از

این رسالت رهائی ندارد و در عین حال هیچ ضمانت و عهدی موثق هم از خدایش ندارد الا ندای وجدان و روحش! مثل سلطانی بی تاج و تخت و بی ثروت و لشکر و قدرت! و آنان را هیچ مقامی نیست. و این مقام عشق الهی است: مقام بی مقامی و فنا!

۲۴۱۲- بسیاری از این محبّان الهی هیچ مسئولیت و رسالتی را در قبال خلق نمی پذیرند و عمرشان را در انزوا و عبودیت بسر می برند و اندکی از آنان خود به اراده و اختیارشان صاحب رسالتی در جامعه می شوند که برایشان سراسر بلا و فتنه و عذاب و آتش است: پس بچش آتش را که بس کریم و عزیزی!

۲۴۱۳- خداوند می فرماید که تقوا و فسق و نیک و بد را در همه آحاد بشری نهاده تا آنها را امتحان کند به انتخاب! پس اراده به نیک و بد از همان دوران کودکی در انسان حضور دارد و این بدان معناست که درک نیک و بد از همان آغاز تولد در وجدان هر بشری موجود است و از همان سرآغاز زندگی این انتخاب آغاز می شود و در مسیر عمر مراحل و درجات این انتخاب به فعل می آید و گاه تغییر انتخابی رخ میدهد. بنابراین اگر کسی از همان دوران کودکی و نوجوانی گرایشات دینی و الهی و ماورای طبیعی دارد برخاسته از همان درجه از انتخاب اوست و امری مادرزادی نیست مگر اینکه زایش و رجعتی دگر باره به حیات دنیا باشد که بی تردید توشه بار حیات قبلی را هم با خود داراست و آن از خود اوست و هر حیاتی ادامه تکاملی حیات قبلی است و از فرد دیگری به ارث برده نمی شود مگر از راه نژادپرستی عمدی و آگاهانه و انتخاب راه و رسم زندگی آباء اجدادی! پس وراثت هم امری جبری و ناخواسته نیست. و عشق الهی میزان هر خیر و اختیاری است و لذا این محبان و مجذوبان حق هم میزان جبر و اختیار و خیر و شر و حق و ناحق در جامعه بشری هستند. و از آنجائی که در کمال رسالت خود کمترین جبر و اکراه و تعهدی به خدا و خلق ندارند پس مظهر کمال خیر و اختیارند پس مظهر کمال میزان ارزیابی ارزشهایند.

۲۴۱۴- ارزشهای حق در بشر جز به ضد ارزشها محک و امتحان نمی شوند و درجه خلوصشان معلوم نمی گردد. ایمان به کفر محک زده شده و درستی و میزانش معلوم می شود و عقل به جهل، عدل به ظلم، راستی به دروغ و ... و بعکس! و میزان همه ارزشهای اخلاقی بشر در حد کمالش همانا عشق الهی در اولیای محبّ اوست. و این محبان الهی در رسالت خود خدمتگزار شدیدترین کافران و اشقیاء هستند تا شاید این اشقیاء در آئینه محبت اولیای الهی بخود آیند و توبه کنند و نجات یابند.

۲۴۱۵- جوان و نسل جوان، زنده ترین انسان به فطرت الهی و حق پرستی و حرّیت و آدمیت و ارزشهای متعالی و اخروی است. پس آن دین، مکتب، حکمت، عرفان و عالم دینی که نتواند این نسل را تحت تأثیر قرار داده و هدایت کند پس در قبال سائر گروههای اجتماعی ناتوانتر است. این معنا درباره یک نظام سیاسی متکی به دین و اسلام هم مصداق دارد. یعنی نظامی که قادر به جذب معنوی و اخلاقی و عقیدتی طبقه جوان خود نشود در اساس خود فلج و ناکارآمد و مرده است. این معنا در قبال دانشجویان و طلاب جوان صد چندان شدیدتر جلوه می کند. آن دین و معنویتی که فقط در پیران و بازنشستگان جلوه می کند و جوانان را فراری می دهد دین و معنویتی مرده و دهری و بیروح است که حتی به ارث هم نمی رسد. و این وضع کنونی جامعه ما به لحاظ دین و معنویت است که در سراسر جهان اسلام شاهدش هستیم از سنی تا شیعه! جهان مسیحی بدین لحاظ فعالتر از ماست همانطور که شاهدیم که در دهه های اخیر صدها فرقه جدید مسیحی از میان نسل جوانشان پیدا شده که سعی می کند روح مسیحی را از متن کتاب مقدس احیاء کند و خود را از قحطی هویت و معنا برهاند. و این بدلیل آزادی نسبی بیشتری است که بر اکثر جوامع مسیحی حاکم است هر چند که در مرحله نهائی حکومتهای طاغوتی تاب تحمل حضور چنین جریاناتی را ندارند و آشکارا سرکوب و نابودشان می کنند همچون فرقه جونز و داودیه در آمریکا که هر دو قتل عام شدند.

۲۴۱۶- امام صادق حریت را عالیترین مقام معنوی و روحانی در مذهب شیعه می داند که شیعیانش به آن نائل می آیند و تا مقام معراج در هفت آسمان رسیده و به اراده الهی ملحق می شوند و همه قدرتهای عالم هستی به تسخیرشان درمی آیند. پس حریّت روحانی نمی تواند از شرایط جباریت و خفقان فکری و فقدان آزادی اندیشه و بیان حاصل آید که احیاءگر روح جامعه و بخصوص نسل جوان دانشجو و طلابش باشد. باید درک کرد که پدیده تروریزم و تکفیر به رهبری

**پس پرده طاغوت جهانی که کل جهان اسلام را قتلگاه مسلمین و بخصوص شیعیان ساخته است بازتاب بیرونی جباریت و خفقان فکری – عقیدتی حاکم بر خود جوامع اسلامی از جانب حکومتهایشان است که بر مردم خود تحمیل کرده اند. این اسلام - هراسی شیطانی معلول بیرونی فقدان آزادی اندیشه و بیان در درون جوامع اسلامی است که طاغوت غربی را به عنوان حامی حقوق بشر و آزادی و دموکراسی بر سر جوامع اسلامی خراب میکند. همانطور که همواره استعمار محصول استبداد داخلی بوده است. تروریزم تکفیری هم محصول استبداد فکری – عقیدتی حاکم بر جوامع اسلامی است که حکومتها و علما و مراجع رسمی بر مردم خود تحمیل میکنند. جای بس تأسف است که پس از حدود نیم قرن دسیسه غرب بر علیه جهان اسلام با استفاده از اسلام تاریخی و سلفی گری و کلامی – فقهی بیروح و موزه ای که مسلمین را در سراسر جهان قتل عام می کنند هنوز هیچ جنبش و بیداری روحانی در میان رهبران و علمای دینی جهان اسلام پدید نیامده است که این نوع اسلام شیطانی را به خود سازمانهای اطلاعاتی غرب بازگرداند و کالبد اسلام را از این شیطنت فقهی – سلفی پاک سازد. ما از همان اوائل پیروزی انقلاب و حتی قبل از آن گفته و نوشته ایم که بزرگترین حربه طاغوت غرب بر علیه جهان اسلام، همان اسلام سلفی – فقهی – کلامی بیروح است که قصد نابودی اسلام زنده و روحانی را دارد. ولی از این بابت جز تهدید و محاکمه و زندان واکنش دیگری از جانب نظام نیافته ایم. و با اینحال همه عمرمان را به تنهائی مشغول احیای نظری و عملی اسلام روحانی – عرفانی در جامعه بوده ایم از عرصه بهداشت و درمان و روانپزشکی و تغذیه و تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان و عرصه زناشوئی و خانواده و فقاهت و شریعت و عبادت و حکمت و عرفان و اخلاق عملی و مدیریت کلان جامعه و معضلات جامعه شهری و مدرنیزم و...!**

**۲۴۱۷- حماقت و شقاوت دو بازتاب از ذهن و دلی است که فاقد روح میباشد که هولناکترین حماقت و شقاوت در قلمرو دین و اعتقادات مذهبی رخ می نماید چرا که دین خدا، نور روح القدس از انبیای مرسل است. پس وای بر روحانیت فاقد روح و دین فاقد نور و ایمان بی امام!**

**۲۴۱۸- می پرسید که آیا مردم و علمای دینی از کجا این روح را بیابند؟ از وجود ائمه هدی و امامان زمان و قائم آل محمد! از طریق شناخت روحانی و عرفانی امامان و تصدیق مقامات الهی ایشان و ایمان به حقایق آن! و این یعنی شیعه شدن بمعنای حقیقی کلمه! ایمان به همین ارواح و مقامات ائمه و اولیایشان آنگونه که در مجموعه آثار ما و بخصوص در این رساله تبیین شده است و باور به وجود انسان کامل بعنوان خلیفه زنده خدا در جهان و مظهر کلیه اسماء و صفات و مقامات ذات احدی باریتعالی! که امامان اسوه ها و بانیان این مقام هستند! پس همه بدبختی ما شیعیان از ناشیعه گری ماست و همین! چنین معرفت و ایمانی است که ما را از بیروحی و مرگ و جمود و نفاق میرهاند زیرا با ارواح طیبه ائمه هدی محشور و زنده می سازد و روحانی!**

**۲۴۱۹- همانطور که باور به وجود خداوند خالق و یگانه ای که هر دم از درون و برون بر ما احاطه دارد موجب نجات ما از سرگشتگی و گمشدگی در جهان میشود شناخت و ایمان به مقامات الهی ائمه هدی هم ما را در آخرالزمان از جمود و مسخ های مهلک نجات می بخشد و از اسارت در تسخیر اجنه و شیاطین و طاغوت و دجالان مصون میدارد. ایمان به امامان مجرای تحقق ارزشهای توحیدی است و تنها راه و رسم توحید عملی و زندگانی توحیدی! بدون ولایت روحانی ائمه هدی، شعار لااله الا الله بزرگترین حربه ابلیس است همانطور که امروزه در نزد تکفیریهاست.**

**۲۴۲۰- هر دم و بازدم زندگی هر انسان صاحب روح الایمان محمدی، یک سیر و سلوک در هفت زمین و آسمان است از درک اسفل تا عرش رحمن! و نیز در هر رفت و بازگشتی مکاشفه ای جدید و خلقی نوین از اسرار و حقایق عالم وجود حق تعالی است که در آفرینش جلوه کرده است تا خلقش را از این وجود برخوردار فرماید. ولی هر دم و بازدم انسان فاقد روح و کافر دل بخصوص در قیامت آخرالزمان به مثابه فرو رفتن در اعماق ظلمات دوزخ و جمود و عدمیت است. و آدمی بمیزانی که بر این دوزخ عدم و ثقل و تباهی خود معرفت می یابد و از آن تبری و توبه می جوید و طلب وجودی دگر و برتر می کند اجابت می شود. آدمی تا در این دوزخ در طلب لذت و عزت است و به آن امیدوار است از آن راه خروجی ندارد. اگر دوزخ شناسی بخش عمده ای از مجموعه آثار ما را تشکیل می دهد از همین روست که اکثریت مردم این دوران دوزخی و بلکه دوزخ پرست هستند و ارزشهای فریبنده آنرا می پرستند.**

۲۴۲۱- یکی از طلاب علاقه مند به آثار و معارف ما جهت کسب تکلیف درباره درستی این معارف به یکی از علمای رسمی و مشهور رجوع کرده بود و گفته بود که: "بنده از زمان مطالعه این آثار به گشایش عظیمی در زندگی معنوی و دنیوی نائل آمده ام و برای نخستین بار احساس ایمان و امنیت الهی دارم. منتهی از آنجائی که نویسنده این آثار دارای شناسنامه رسمی در نزد علمای دینی ما نیست و بلکه شایعاتی منفی هم درباره آثارشان شنیده می شود میخواهم از این بابت کسب تکلیف کنم و ..." و اما مضمون پاسخ این عالم مشهور به ایشان چنین بود: "بنده آثار این آقا را نخوانده ام ولی می دانم که برخی از علمای ما نظر مثبتی به ایشان ندارند. و اگر شما هم تحت تأثیر این آثار قرار گرفته اید دال بر بی خبری و کم سوادی شما در علوم دینی است و شما دچار افسون و خرافه شده اید... ." جالب اینکه این طلبه که حدود چهل سال داشت یکی از نوابغ علوم حوزوی بود که در این مورد هم چند تقدیرنامه رسمی از مراجع بهمراه داشت ولی با اینحال تحت تأثیر این عالم حوزوی دچار شک و شبهه درباره ایمان خود شده و این ایمان و باورهائی را که از آثار ما یافته بود در خود طرد و لعن نموده بود و اندکی بعد سر از تیمارستان در آورده بود و همسر ایشان این داستان را برای ما تعریف کرد و ما متحیر ماندیم از اینهمه بدبختی!

۲۴۲۲- آن عالم حوزوی و شیعی که ایمان را افسون می داند و باورها و احوالات ماورای طبیعی و ملکوتی و روحانی را هم خرافه می خواند پس صد رحمت به ماتریالیستها و دهریون! می دانیم که مارکس و انگلس، ماتریالیزم و کمونیزم را مکتب و روشی می دانستند که انسان را در همین حیات طبیعی و مادیش به روح و متافیزیک و معنویت می رساند! خدا رحمت کند دکتر شریعتی را که برخی از کمونیست ها و اگزیستانسالیست ها را از برخی از علمای شیعی ما شیعه تر می دانست. این نمونه ای عینی از چنین حقیقتی تلخ و دردناک است. بیهوده نبود که امام خمینی، آقای گورباچف را دعوت به عرفان اسلامی نمود زیرا در ایشان استحقاق بیشتری برای درک این حقایق میدید تا بسیاری از علمای خودی!

۲۴۲۳- آیا براستی مرز بین افسون و خرافه با ایمان و روحانیت و حالات عرفانی چیست؟ واقعیت عینی و عملی زندگی پیروانش! زیرا انسان صاحب ایمان و روح و معرفت انسانی آرام، معقول، اهل ادب و انضباط و نظم و عزّت و رأفت و مهر و ثبات در عقل و کلام است در حالیکه انسان خرافی و طلسم شده موجودی رسماً دیوانه و پریشان و بی آبرو و خوار و ذلیل و مطرود و منفور خویش و دیگران است و در عذابی جانکاه زیست می کند و کمترین ثباتی در روابط و ضوابط خود ندارد و حتی در حیات حیوانی خود فلج است و جهت علاجش متوسل به دعا و دعانویسی و ورد و امثالهم می باشد.

۲۴۲۴- انسان حقاً مؤمن و معنوی هرگز دین و عبادات و معنویاتش را خرج امورات مادی خود نمی کند زیرا خداوند او را در دنیا کفایت بخشیده است و قناعت و صبر! در حالیکه انسان خرافی، همه به اصطلاح عرفانیات و معنویات و فکر و ذکرش هم برای توسعه امور مادی است و استکبار غریزی! و روز به روز هم متشنج تر و دیوانه تر است و درمانده تر! در حالیکه انسان براستی مؤمن، دنیایش را صرف توسعه دینش می کند نه بعکس!

۲۴۲۵- ایمان و روحی که بر مبنای کفر – آگاهی حاصل نشده باشد بسرعت از دست می رود زیرا تنفیس شده و تبدیل به شرک و کفری منافقانه و مهلک می شود. اینست که معرفت نفس حیاتی ترین و واجب ترین عنصر عرصه ایمان است که بدون آن حفظ ایمان ممکن نیست. و از این مهمتر اینکه بهترین و نابترین درجه از ایمان و روح حاصل طلب ایمان و روح ناشی از کفر – آگاهی است: کافر نشدی حدیث ایمان چه کنی! و هولناکترین کفر آنست که آدم به حساب مقادیری شعائر و آداب و عبادات خود را مؤمن می پندارد و با مقادیری اخبار و اطلاعات علمی و دینی و تاریخی هم خود را عالم دینی بداند. آن عین نفاق است و این عین جهل مرکب! و این بزرگترین بدبختی افراد و جوامع مذهبی است که مهد ظهور پیچیده ترین کفرها و جهالتها هستند!

۲۴۲۶- خداوند حتی به انبیای مرسل و رسول خاتمش هیچ وعده و تضمین ویژه ای از بابت رسالت، نداده است و با آنها همان معامله و حساب و کتابی را می کند که با بقیه مردم! و بلکه مؤاخذه الهی در قبال رسولانش بسیار شدیدتر است و می فرماید: اگر شرک ورزی چنان عذابت می کنم که کسی را چنین عذاب نکرده باشم! همانطور که خود حضرتش در آخرین وصیتش به امت می فرماید: بخدائی که جانم بدست اوست نمیدانم که پس از مرگم چه سرنوشتی

خواهم داشت ولی به رحمت الهی امیدوارم! آدمی نه تنها مالک تن و دنیای خویش نیست بلکه مالک عقل و ایمان خویش هم نیست که اگر می بود کافر و دیوانه نمی شد زیرا هیچکس کفر و جنون خود را دوست نمیدارد زیرا تماماً عذاب و عدمیت است. پس عقل و ایمان و روح معنویت و اتحاد با جهان برترین اجر و رحمت الهی به بنده ایست که این خیر عظیم را برای همه می خواهد. و می دانیم که بخل و شقاوت دینی و عقیدتی بدترین شرارت بشر است زیرا هیچکس از بابت ایمان و روحانیت و عزّت و شرف دیگران دچار کمبود نمی شود. پس بخل دینی و ایمانی و علمی و عرفانی نابخشودنی تر از بخل مادی و دنیوی است و این همان میزان و محک حق برای بندگان است که چه کسی را لایق ایمان و روح و هدایت و محبت خود قرار دهد: کسی را که همه این نعمات را برای همگان بخواهد نه فقط برای خودش! و اینست که در کل تاریخ بشر تاکنون مهد اصلی همه شرارتها و عداوتها و مظالم و جنایات بشری همانا بخل دینی و علمی و معنوی بوده است. و لذا در نظر جاهلان همه شرارتها بر اساس دین رقم خورده است. در حالیکه حقیقت کاملاً وارونه است زیرا بخل و عداوت دینی و معنوی مغز کفر و بی دینی بشر و جنگ او با خداست. در آنچه که نشان دادیم بمان تا بر سرّالاسرار کفر و شقاوت و نیز ایمان و هدایت بینا شوی! اگر دنیا و ثروت و ریاست های مادی را فقط برای خودت بخواهی اینقدر کافر و تبهکار و شقی نیستی که دین و معنا و معرفت الهی را فقط برای خودت بخواهی! بدان! پس اصل کفر و شقاوت و شرارت بشری دنیاپرستی نیست بلکه خودپرستی دینی و معنوی و علمی و عرفانی است. اینست که بزرگترین اشقیاء و جنایتکاران تاریخ بشر همواره در لباس دین و به اسم خدا و رسول فعالیت کرده اند. همواره جنگها و عداوتها ریشه در بخل دینی و معنوی دارد!

۲۴۲۷- کسی که خود (و نژاد خود) را مؤمن تر از دیگران می داند کافرتر است. کسی که خود را عالمتر از دیگران میداند جاهلتر است. کسی که خود را عاشقتر از دیگران می داند فاسقتر و شقی تر است. و کسی که خود را بهتر از همه می خواهد پست تر است و می شود! ابلیس همان استکبار معنوی – عبادی است نه مادی! زیرا ادعا می کرد که ماهیتاً برتر از آدم است! آنکس که در دل خودش، نسبت به دیگران بهر دلیلی احساس برتری دارد همان ابلیس است. و این همان معنای تنفیس است تنفیس دینی و معنوی و روحانی و عرفانی و علمی و ...!

۲۴۲۸- اولیای الهی به این دلیل اولیای الهی هستند که نه در نزد خداوند که در نزد خلق برای خود هیچ مقام و مزیتی قائل نیستند در دلهایشان و نه بر زبانشان!

۲۴۲۹- و اگر بقول الهی در کتابش، کریمترین مردمان در نزد خدا، با تقواترینشان هستند بدین معناست که مؤمنانی که برای خود در نزد خدا و خلق مقام و امتیازی قائل نیستند از کرامات الهی در نزد خلق برخوردارند و خلق خدا از کرامات و رحمات و نعمات آنها بی مزد و منت برخوردار می شوند و اینها همان اولیای خدایند!

۲۴۳۰- خودپرستی و استکبار دینی و معنوی اساس همه بدبختی های حاکم بر جهان اسلام و مسلمین است. هر امری که متعالیتر و مقدستر باشد تنفیسش موجب پلیدی و شقاوت و کفری بدتر می شود بهمان درجه!

۲۴۳۱- انسان بمیزانی که به خداوند بعنوان جوهره حیات و هستی و هسته مرکزی عالم وجود نزدیکتر می شود به عقل و علم و حکمت و عرفان و فکر و ذکر و حمد و شکر و اراده خلاق من یشاء نزدیکتر شده و از قلمرو فعالیتهای در مکان و زمان دورتر می شود. یعنی از عمل پاک و بی نیاز می شود و این همان مقام مخلصین در قرآن است که عملشان فعل خداست و از خود هیچ فعلی ندارند و هر چه اراده و تعقل می کنند در جهان مفعول می گردد. و لذا عرصه حساب و اجر و جزا همه مربوط به قلمرو افعال است و لذا این مخلصین در معاد و قیامت زیست می کنند و خود مهد قیامت دورانهایند! این مخلصین همانهائی هستند که دارای هیچ مقامی نیستند زیرا خود کانون مقامات خلق هستند یعنی کانون قیامت! همانطور که خداوند را هیچ مقامی نیست بلکه او خود صاحب همه مقامات خلق است. پس آنکه مقامی طلب نمی کند بر قیامت وارد می شود و این وادی کمال و ولایت الهی است.

۲۴۳۲- ما هرگز از منظر عقل دهری و زمانمند خود قادر به درک وجود حق باریتعالی نخواهیم بود زیرا او را وجود ازلی و قدیم و علت العلل و واجب الوجود و امثالهم می خوانیم که همه این مفاهیم غیرتوحیدی و ناحق و موهوم است و

به خداشناسی نمی رسد و فقط ایده های فلسفی است که از خدا یک مخلوق ذهنی برای انسان می سازد. خداوند را جز در وجود انسانهای الهی و اولیای حق نمی توان شناخت خدائی که زنده و حاضر و ناظر و خلاق و موجود و مطلق در همه جا و هر زمان و هر چیزی است و بی جا و بی زمان و بی چیز! این خدای عارفان و اولیاء الله است و جز در وجودشان شناخته نمی شود و عین آنهاست و آنها عین اویند! و این انسانها همواره بوده اند همانطور که خداوند همواره بوده است. و لذا خداوند را فقط در انسان و انسانیت می توان شناخت. خدائی که قبل از من بوده و من نبوده ام، خدا نیست یک ایده غیر توحیدی است. انسان نام شناخته شده خداست و خدا هم نام شناخته نشده انسان است. انسانی که خدای را می شناسد خودش را نیز درست همچون او می شناسد که همواره بوده و خواهد بود نه اندکی بیشتر و پیشتر و نه کمتر! تسبیح و تمجید خداوند عین تسبیح و تمجید خویشتن است همانطور که خداوند با نخستین تسبیح و تمجید خویش آغاز به آفرینش و ظهور نمود (الهفت الشریف)- همانطور که عین این معنا در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است که: یاد نمی کنید الا خودتان را، شکر نمی کنید الا خودتان را، ظلم نمی کنید الا بخودتان و...! که در ادامه می توان نتیجه گرفت که: حمد نمی کنید الا خودتان را، عبادت نمی کنید الا خودتان را و ...! همانطور که خداوند نیز صلوة میکند در قرآن کریم و در حدیث معراج رسول خدا!

۲۴۳۳- انسان بمیزانی که عظمت و کبریائی و قداست وجود خود را در جهان بشناسد خدای را شناخته است و به همین نسبت غرق در ذکر و شکر و حمد و صلوة می شود. آنکه منکر وجود خداست منکر وجود خویش است. بنگر که کافران چقدر حقیر و ذلیل و بی وجودند!

۲۴۳۴- کسی که قدر انبیاء و اولیای الهی را میشناسد و شکرشان می گوید و حقوقشان را رعایت میکند در حقیقت خودش را شکر و حرمت می نهد زیرا آنها مدارج وجود انسان هستند مدارج وجود حق تعالی در عرصه ظهورند بر زمین!

۲۴۳۵- کسی که الوهیت و قداست حق را در نماز و ذکر و فکرش تسبیح می کند روی به کبریائی مطلق ذات خویش دارد و خود را تعالی می بخشد و کشف می کند. انسان، خدائی است که باید خدائیت خود را بیابد و بشود چرا که خود در کتابش می فرماید: "و او در زمین و آسمان، الله است" یعنی الله در همه جا و هر چیزی هست و اللهیت امری حاضر و موجود در هر کسی است. پس الله، موجودی غیبی و ماورائی و آسمانی نیست بدان! آنکه غیبی و ماورائی و آسمانی و دست نیافتنی است انسان جاهل و غافل است. اگر الله در هر چیزی هست آیا در انسان که خلیفه و احسن مخلوقات اوست کمتر است!

۲۴۳۶- وقتی خدای را بعنوان وجودی حیّ و حاضر و شنوا و بینا می خوانی خود را می خوانی. ولی وقتی که فقط خودت را میخوانی هیچ چیز و کسی را نمی خوانی و عدم را می خوانی و لذا جز عدمیت نمی یابی یعنی هیچ! پس خدای را بخوان در خودت و از خودت و با خودت و برای خود خودت همچون عین خودت! از او چیزی مخواه از او خودش را بخواه در خودت! همانطور که امام باقر در دعای سحر می خواند!

۲۴۳۷- خدای را از گذشته ازلی و آینده ابدی مخوان هم اکنون و در اکنون و برای اکنون بخوان زیرا او نه گذشته ای دارد و نه آینده ای! زیرا او زمانی ندارد زمان حجاب و ظلمت توست! تو نیز گذشته و آینده ای نداری در گذشته نیز همچون اکنون بوده ای و در آینده نیز همین خواهی بود که اینک هستی! اکنون هر چه باشی و بشوی گذشته و آینده ات نیز همینگونه است. اینها شعر و شعار نیست بنگر که عین حقیقت توست.

۲۴۳۸- "بگو براستی که شما را پند می دهم که بهر طریقی دو تائی یا تنهائی برای خدا قیام کنید پس تفکر کنید که صاحب شما را جنونی نیست." سباء ۴۵- قیام برای خدا یعنی چه؟ یعنی همین حرفهائی که گفتیم و جز این معنا برای این کلام خدا معنائی دگر نیست! یعنی خدا را در خود قائم و برپا بسازید و خدائی شوید که او در خود شماست و با شما مصاحب است و این صاحب شما را هیچ جنونی نیست پس به او اعتماد کنید! پس قیام کنید و الهیت جانتان را نجات دهید و از عدم برهید و الهی شوید! اینست پیام آشکار این آیه! وگرنه قیام کردن برای خدا چه معنائی دارد! این سخن را

**باور کنید و آنرا جنون ندانید! ما این پند رسول خدا را لبیک گفتیم و همه زندگی و عمرمان را برای این قیام تسبیح کردیم تک و تنها! و براستی که بزرگترین و دائمی ترین وسوسه شیطان این بود که: نکند که مجنونم و آنکه با من در درون مصاحب است دیوانه است!؟ لعنت خدا بر شیطان!**

**۲۴۳۹- و آنکه برای خدا در خویشتن و بر علیه خویشتن قیام کرد قیامش برای خلق نیز هست زیرا اگر یک نفر خدائی شود همه خدائی می شوند دیر یا زود! "اگر یک نفر به دین حق زنده شود گوئی کل مردمان زنده شده اند" قرآن- و کل زندگیم قیام برای خدا بوده است. و اینک دعوت رسول خدا را در کتاب خدا یکبار دگر تکرار می کنم که: ای مردمان تا دیرتر نشده و هلاک نگشته اید برای خدا قیام کنید و خدایتان را دریابید و بقیه چیزها را واگذارید که وقت تنگ است و بسیار تنگ است!**

**۲۴۴۰- "قوموالله" همان قیام برای لقاءالله است زیرا قیامت عرصه لقاء است و این مهمترین امر اسلام محمدی است زیرا دین محمد، دین آخرالزمان و قیامت است همانطور که قرآن کتاب قیامت است. و امام صادق(ع) نیز در رساله الهفت، قوموالله را تأویل به قیام برای شناخت خداوند نموده اند که کمالش مقام حریت است که مقام یگانگی اراده خدا و بشر است. قوموالله همان قیام برای احیاء و برپائی فطرت الله در بشر می باشد همانطور که در آیه ۳۰ از سوره روم ذکرش گذشت. و پس از ائمه هدی نخستین کسی که در عرصه غیبت اقدام به قیام الهی نمود منصور حلاج بود که بانی قیام بالله و قیام لِله (برای خدا) و قیام فی الله به نور قائم آل محمد است. و این همان قائمیت قائم در عصر غیبت است از وجود اولیایش! پس مخاطبین ویژه این آیه پیروان مذهب امامیه و شیعیان علوی هستند زیرا جز به نور امامت امکان معرفت الله نیست و این نور امام هم فقط نصیب اهالی عرفان نفس می شود که درد خودشناسی دارند. و مجموعه آثار و معارف ما از این منظر چیزی جز علوم و معارف و راه و رسم و نشانه های قوموالله نیست و برکات و انواری که به قیام برای خلق منجر شده است زیرا خدا را جز به خلقش نمی توان شناخت و لذا دریائی از آیات قرآن امر به تفکر در خلایق است در زمین و آسمان! "چرا در زمین و آسمان و موجوداتش تفکر نمی کنند تا ببینند که هر چیزی بر حق آفریده شده است، مسئله اینست که دیدار با پروردگارشان را منکرند... چرا ملکوت آسمانها را نمی نگرید..." آیاتی از قرآن- دیدن حق موجودات همان دیدن ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت ذات آنهاست که همان دیدار جلال و جمال الهی در خلق است و کسی که به این دیدار ایمان و شوقی نداشته باشد اهل قوموالله نخواهد شد یعنی شیعه حقیقی نخواهد شد یعنی صوفی حقیقی نخواهد شد و چشمش به آیات و بینات الهی بینا نخواهد گشت! زیرا این بینائی و بصیرت تماماً به نور امام زمان است و از برکات امام شناسی! و اینست مذهب حقه شیعه اثنی عشری که مکتب قوموالله و لقاءالله است که حدود پنجاه هزار سال برای این قیام مهلت دارد!**

**۲۴۴۱- می دانیم که حتی حامیان و موافقان حلاج و قیام او هم وی را به جنون متهم می کنند هرچند که آنرا جنون الهی می نامند ولی خداوند در کتابش در چند جای قرآن این اتهام را از قائمان بالله و صاحبان قلم الهی طرد و لعن نموده و تهمت زنندگان را به شدیدترین نوعی مورد نفرت و لعنت خود قرار داده است: و بدانید که صاحب شما را جنونی نیست! و باید بدانیم که در دوره غیبت صاحب و قائم همه قیامتهای عرفانی کسی جز حلاج نیست که نور قائم آل محمد است و او را نه تنها جنونی نیست که نور العقل الهی است.**

**۲۴۴۲- در ام الکتاب باقر العلوم(ع) شاهدیم که ایمان و فکر و ذکر و اراده و علم و عقل حقیقی در آدمی جز به یاری و معیت و اتحاد با ارواح گوناگونی که ذکرشان رفت ممکن نیست که جملگی ارواح طیبه رسولان و امامان است. پس این الفاظ و مفاهیم معنوی در قرآن کریم جملگی مقامات روحانی و عرفانی اهل سیر و سلوک الی الله است و جز این سالکان را فکر و ذکر و عقل و علم و ایمانی نیست که در حشر و معیت و اتحاد با این ارواح طیبه حاصل می آید در درجات! و اینان را اصحاب اعراف گویند که مقیم بر صراط هستند و صراط نیز همان نور وجود ائمه هدی است که خلق را به حق پیوسته اند و مؤمنان را بر این راه هدایت می کنند که باعث و بانی و صاحب اصلی آن محمد و علی هستند. که محمد(ص) از حق بسوی خلق پیوسته و علی(ع) هم از خلق بسوی حق! و اینان همان دو قوس نزول و صعودند که دو راهی صراط**

**را ساخته اند از بالا به پائین و از پائین به بالا! همچون بزرگ راهی دو طرفه! "براستی که صراط المستقیم مائیم" علی(ع).**

**۲۴۴۳- همانطور که بارها متذکر شده ایم ما این حقایق و معارف را نه از راه حدیث و روایات و کتب آسمانی آموخته ایم و نه بواسطه فتوحات و اسفار اربعه و حکمت الاشراق و دیگر کتب حکمای اسلامی! و ما این حقایق را در عمل و وادی شهود دیده و یافته ایم و عاقبت مصادیقش را در روایات نبوی و ولوی و سائر کتب عرفانی در همین سالهای اخیر خوانده ایم که بتازگی ترجمه شده اند. روش تدریجی و امّی تبیین این حقایق در مجموعه آثارمان حجتی آشکار بر درستی این ادعاست. این تذکر مکرر اساساً برای غیر شیعیان است.**

**۲۴۴۴- می گویند این حرفها بکار دنیا و واقعیتهای حیات اجتماعی ما نمی آید زیرا عامه مردمان در ابتدائی ترین نیازها و مسائل روزمره فنا شده اند. این درست است براستی که امروزه فرهنگ و اخلاق و معنویت جز در تبلیغات رسمی محلی از اعراب ندارد و هر کجا هم که مطرح است موضوعی برای تفریح و طنز تلخ است و خود – مسخرگی! و این در زمانی است که اکثر مردمان به آداب شرعی و عبادات رسمی خود سخت پای بند هستند و در همه جا این نمایشات دیده می شود بخصوص در تبلیغات رسمی! حرف ما هم دقیقاً همین است ما محتاج یک احیاء در حیات فرهنگی و عقیدتی هستیم همچون احیای بیماری که به کُما فرو رفته و در حال احتضار است و تقریباً مرده است. اگر برخی مسئولین رسمی کشور ما منکر این واقعیت هستند و جامعه ما را بطور غالب یک جامعه مؤمن می دانند با کمال تأسف بایستی آنها را هم در جرگه همین کُمائی ها دانست که آنقدر در طی چند دهه مشغول دروغهای مصلحت آمیز بوده اند که شیطان امر را بر آنها مشتبه کرده و دروغ خود را باور کرده اند.**

**۲۴۴۵- جامعه شیعی ما بطرزی اضطراری محتاج یک روح الایمان نوینی است که بی تردید روحی از ائمه معصومین تحت الشعاع نور قائم(عج) است. روح الایمان حاکم بر جامعه ما بخصوص از وجه علما و فقها و مراجع رسمی ما یک روح الایمان عباسی بوده است که در طی قرون و اعصار حاکمیت داشته است که عمر مفید آنهم در آخرالزمان که از حدود پنج قرن پیش آغاز شده، به پایان رسیده و امروزه کاملاً از جامعه ما رخت بر بسته است و لذا جامعه ایرانی چند قرن است که ایمان و هویت معنوی خود را از شرق و غرب عالم جستجو کرده است زیرا در نزد علمای خودش نیافته است.**

**۲۴۴۶- روح الایمان مذهب شیعه اثنی عشری، روح امام زمان است. آیا براستی چند درصد یا چند نفر از حتی علمای مشهور دینی ما حامل چنین روحی هستند و با روح حضرتشان محشورند و پیروان خود را به چنین روحی هدایت میکنند؟**

**۲۴۴۷- البته اقلیتی از عامه مردم ما از منشأ امیت اعتقادی خود دارای شعاعی از روح الایمانی شیعی هستند هرچند که با آن هیچ تعامل و تأمل معنوی و عقلی و عرفانی ندارند ولی بطرز مرموزی با این روح زیست میکنند، برخی به روحی از علی مرتضی، برخی دیگر در ارادتی با فاطمه زهرا و برخی دیگر به روحی از سید الشهداء و سائر ائمه هدی! این گروه امروزه آخرین نفس های ایمانی خود را می کشند و در ظلمت حاکم بر جامعه جان می کنند و در تقابل نسل جدید خود را می بازند و تسلیم بی دینی می شوند هرچند که هنوز نماز می خوانند و روضه امام حسین را می شنوند و به مکه می روند ولی در مقابل ماهواره و اینترنت و وسوسه های فاسقانه تلفن همراه به آسانی از دست می روند و تاب مقاومت ندارند! با نسل نو همراه می شوند وگرنه محکوم به انزوا و افسردگی و نفرت هستند. قربانیان اصلی، این گروه هستند زیرا مجبور به تسلیمند.**

**۲۴۴۸- علما و مراجع دینی ما در قیامت بایستی پاسخگوی این جماعت باشند! آیا براستی این علما لااقل در قبال این گروه که مشتاق دین و تقوا هستند ولی توان حراست از آن را ندارند احساس مسئولیت نمی کنند و یا فقط کل هنر فقاهتشان، تکفیر مردم است یا توریه نمودن محرمات و تبدیلشان به مباحات!**

۲۴۴۹- هرچه که شرایط حاکم بر زندگی انسان بحرانی تر و ناامن تر می شود برای ادامه حیاتش محتاج ایمان روحی برتر و عمیقتری است. اینست که در آخرالزمان که عصر بحرانها و فتنه های بدیع و نو به نو است ایمانهای کهن و موروثی دیگر پاسخگو نیستند و بسرعت پوچ شده و تبدیل به کفری خصمانه می شوند و لذا امروزه شاهد رشد روزافزون کفرهای خصمانه و ضد دین در سراسر جهان هستیم بخصوص جهان اسلام که ناامن ترین جای جهان شده است.

۲۴۵۰- دین و ایمان و اعتقاد و عقلی که در بحرانها موجب مصونیت و نجات آدمی نشود تبدیل به ضد خودش میشود. و این همان واقعه ای است که در عصر ما در جوامع مذهبی رخ داده است که اشدش در جوامع اسلامی خودنمائی میکند زیرا مسلمین و بخصوص شیعیان دارای شدیدترین اعتقادات هستند و لذا شدیدترین جریان ضد اعتقادی و ضد اسلامی و شیعی از این قلمرو برخاسته است یعنی از پیروان آن! و این همان نفاق و شقاق هویتی و فرهنگی و اجتماعی است که همه عرصه های مادی و معنوی جامعه را در برمی گیرد که جریان تکفیر شاخص ترین نماد این پدیده در سالهای اخیر است.

۲۴۵۱- اگر در هر شهری فقط یک انسان صاحب روح الایمان باشد در صورت آزادی اندیشه و بیان و ارتباطات سالم بسیاری از همشهریانش از این روح برخوردار شده و صاحب ایمان و هویت الهی گشته و از تسخیر شیاطین انسی و جنی نجات می یابند. بزرگترین علت همه بدبختی های جهان اسلام فقدان این آزادی است در محاصره سانسورها، تکفیرها، ترورها و هراس افکنی های اطلاعاتی و امنیتی و عقیدتی و ...! در چنین شرایطی فقط طاغوت جهان است که می تواند پیامش را بی سانسور مستقیماً به گوش جهانیان برساند و مسلمین را به تسخیر شیاطین درآورد. این استبدادهای داخلی در کشورهای اسلامی راز پیروزی و سلطه جهانی طاغوت است. استبدادهای داخلی، شعبات بومی طاغوت جهانی هستند که بی مزد و منت در خدمت این طاغوت هستند در عین حال که با این طاغوت خصومت می ورزند که این خصومتی استکباری است نه ایمانی! استبداد فکری و عقیدتی بهمراه رشد روزافزون بحرانها و ناامنی ها، زمینه اصلی رشد فزاینده مصرف داروهای آرام بخش و روان گردان و مخدرات است که در جهان اسلام غوغا می کند و فقدان ایمان را جبران می نماید.

۲۴۵۲- "دهر"، بزرگترین و اولین مکاشفه علمی – عرفانی بنده در زندگی معنوی بوده است که اسرار و حقایقش در جای جای آثارم هویداست که این راز را حضرت خضر(ع) در سال ۱۳۶۰ در دازگاره به من تعلیم فرمود. دهر، دیهور و دهار از اسماء قهار الهی است که بواسطه آن کافران و منکران را به عذاب مرگ و نیستی و تباهی دچار می سازد تا عدمیت خود را انکار نکنند و وجود حق تعالی را به یاد آورند همانطور که کافرترین انسانها هم در مواقع مرگ و نیستی، خدای را یاد می کنند. دهر همان زمانیت نفس بشر است و هر صفت و ایده و معنا و احساس و باوری که از این قلمرو برآید نیز کافرانه و ظلمانی و میرا و بیروح است. دهرپرستی بشر که بصورت نژادپرستی و گذشته پرستی و خاطره پرستی و قدمت پرستی و اسطوره پرستی و پرستش آداب و مذاهب آباء و اجدادی بروز می کند و در علوم تجزیه و تحلیلی کوس اناالحق می زند تلاشی برای جاودانه سازی حیات میرای دنیوی است و این کل تناقض ذاتی دهر پرستان و کافران است که عین نبردشان با مرگ است یعنی با دهر! زیرا با قوانین و علوم دهری میخواهند به نبرد با دهر بپردازند و آن را براندازند! این همان حماقت کفر است.و مهلکترین نوع دهرپرستی و کفرهمان مذاهب دهری– تاریخی– باستانی هستند. یعنی باورها و معنویت موروثی!

۲۴۵۳- دهر با حرکت و گردش نجوم آغاز شده و پیروان و مبتلایانش را بواسطه علوم نجومی به هلاکت میرساند علوم نجومی که از کهن ترین علوم کافران در تاریخ است که در دربارها آغاز به کار نموده همان علوم ذره ای و کره ای و دورانی است که کاملترین درجات این علوم در نزد طاغوت غرب است که آنرا به سلطه جهانی رسانده است. ولی با آخرالزمان عمر مفید این علوم و فنون هم در حال بسر آمدن است و لذا عمر این طاغوت نیز بسر رسیده است. و امروزه از کل این قدرت نجومی تکنولوژیکی طاغوت فقط انبارهای تسلیحاتی باقی مانده که وبال گردنشان شده است و برای رهائی از شرش یا بایستی آنرا در جهان منفجر کنند و یا برای نابود ساختن آنها بایستی چند برابر تولیدشان هزینه

**کنند و یا آنرا به کشورهای دیگر بفروشند. و این پایان اقتدار علوم و فنون دهری در تاریخ است که از جمله علائم آخرالزمان می باشد. عصر ما، عصر خودبراندازی دهر پرستان است در علم و فن و فلسفه و سیاست و مذهب و هنر و...!**

**۲۴۵۴- دهر و دهرپرستی و تاریخیگری علمی و عقلی و عاطفی و مذهبی فقط مرگبار نیست که آدمی را به آنی بکشد بلکه بیماری زا و جانکاه است در لحظه به لحظه زمان و ساعت نجومی و گردش روز و شب! و این بیماریها در آخرالزمان همچون سائر پدیده ها کاملاً بدیع و جدیدند که در تاریخ سابقه ندارند. امروزه بندرت می توان فرد سالمی پیدا کرد که لااقل یک بیماری مرموز نداشته باشد حتی کودکان این عصر که گوئی همه امراض تاریخ را به ارث برده و پیر بدنیا می آیند.**

**۲۴۵۵- من نیز یکی از کودکانی بودم که بسیار پیر بدنیا آمدم و بسیار رنجور و سیر از دنیا! و همه آدمهای محیط زیست من در روستا و شهرهای بزرگ و آمریکا و اروپا از تحصیل کرده و بیسواد همه را ذلیل و بدبخت و جاهل یافتم که زندگی سراسر دروغ و ریا و جنون آمیز داشتند که زندگیشان در شأن انسان بودنشان نبود. من از همان آغاز زندگی می دیدم و یقین داشتم که یک چیز اساسی در انسان بر روی زمین دارای ایرادی بزرگ است زیرا همه ارزشهای حاکم را وارونه می دیدم و لذا از همان کودکی یک فرد شدیداً انقلابی بودم و لذا با همه افراد و گروههای انقلابی عصر خود دوستی و همکاری می کردم اعم از انقلابیون مسلمان یا کمونیست و ملی و غیره! ولی از همان آغاز می دیدم که انگیزه های انقلابی این گروهها بسیار سطحی و حقیر و بی ارزش است و لذا با پیروزی انقلاب اسلامی بسرعت انزوا گزیدم زیرا می دیدم که این افکار و گروهها و برنامه های انقلابی بزودی تبدیل به یک بدبختی و بن بست و واژگونی پیچیده تری خواهد شد و شد! زین بعد در فکری اساسی تر و جدی تر مشغول درک ام المسائل بشر مدرن در جهان بوده ام و مجموعه آثارم گزارشی از این جستجو است جستجوی حقیقت انقلاب، اسلام، انسان، دین، سعادت، آزادی، عدالت و ... و خدا! بنده همه عمرم و کل انرژی حیاتی خود را بخصوص از زمان پیروزی انقلاب تماماً صرف این جستجو کرده ام! و تدریجاً حضور خدا، انبیاء و امامان را در خود و زندگیم درک کردم و یاریشان مرا تا به اینجا رسانیده است به پایان تاریخ به آخرالزمان! به همه انبیاء و اولیاء و بالاخره به خود خدا! و اما خدا آخرین و بزرگترین کشف من است خدائی که بسیار شبیه خود من و عین من و ذات من و جاودانگی من و باعث و بانی من و خالق و مخلوق من و همه چیز من و بی چیزی من و نیز نابودی من است. و امام زمان بود که مرا به خدایم مربوط نمود که خدائی زنده و خلاق و گویا و شنوا و در همه حال با من است و مرا اجابت می کند و عین اراده من است که مرا می خوراند و می آشاماند و میخواباند و برمی خیزاند و می خنداند و می گریاند و راه می برد و جابه جا می کند و با دستانم می نویسد بسیاری از حقایقی را که فقط در حین نوشتن به آن آگاهی مییابم و چه بسا حقایقی که میلی به نوشتن آن نداشته ام و یا از آن واهمه داشته ام.**

**۲۴۵۶- بنده از طریق تفکر و تعقل و عرفان نفس مادام العمرم به خدا و ارواح طیبه انبیاء و اولیاء رسیدم نه از طریق عبادات! هر چند که از عبادات موروثی هم برخوردار بوده ام ولی هرگز از آن به کمترین حقی در باطن یا ظاهر نرسیده بودم تا اینکه بواسطه نزول ارواح مذکور و وقایع روحانی و عرفانی و مشاهدات ملکوتی تازه به سرّ عبادات و حقیقت آن آگاه و بینا شدم و دانستم که چرا عبادات موروثی و تقلیدی هیچ خیری به اهلش نمی رساند و اهلش را بسرعت دچار نفاق و شقاق و شیطانزدگی میکند: فقدان روح و امام حیّ! یعنی فقدان ایمان قلبی! در همان عصر حیات پیامبر(ص) و ائمه هدی(ع)، دو دسته نمازخوان و عابد بودند که گروه اندکی خدای را می پرستیدند و مابقی شیطان و طاغوت را! و لذا این دسته دوم اهل عبادت، خصم و قاتل دسته اول بودند. بسیاری از همان عبّاد و زهّادی که پشت سر پیامبر و امامان نماز می خواندند خصم جانشان بودند که ابن ملجم و اشعث و شمر از جمله آنهایند! آنانکه میزان دین و ایمان و مسلمانی را نماز خواندن می دانند پس چه پاسخی برای این اشقیاء دارند که از فرط نماز شب و سجده های طولانی، پینه بر پیشانی داشتند! کسی چون ابن عباس، پسر عم و صحابی کبیر رسول خدا و کاتب وحی و حافظ کل قرآن و بزرگترین محدث جهان اسلام که مفسر و تأویل گر نخبه قرآن و قاضی و فقیهی طراز اول نیز بود و با همه پنج تن محشور و فامیل بود و منصب سرداری سپاه علی(ع) و حسن مجتبی(ع) را نیز بر عهده داشت و تا یک قدمی کربلا هم با حسین بود در همه موارد در آخرین لحظه سرنوشت ساز پشت همه امامان را خالی کرد و گریخت و بدین سبب علت و باعث و بانی درجه**

**یک خیانت سپاهیان در لشکر علی(ع) و حسن(ع) گردید و شکست امامان در جنگ با امویان! او نیز طبق روایت پینه بر پیشانی داشت و نیز دانشمندی بی رقیب در صدر اسلام محسوب میشد و با ائمه هدی، در رقابت بود به لحاظ علم و زهد و شجاعت جنگی! ابن عباس بزرگترین معما و عبرت صدر اسلام از برای اهل ایمان و شیعیان است که همواره درباره اش سکوت شده است. در یک کلمه باید گفت که ابن عباس با اینهمه عظمت و امتیاز و برجستگی منحصر بفردش در کنار پنج تن آل الله، فقط فاقد یک چیز بود و آن روح الایمان محمدی بود! پس می شود حتی با پنج تن آل الله فامیل و همنشین و همراه و انیس و مونس بود ولی صاحب روح ایمان نبود یعنی در دل با امام نبود و بلکه با شیطان بود! و در یک کلمه می توان گفت که علت العلل شکست سپاه علی(ع) در جنگ صفین و سپاه امام حسن در ساباط مدائن، جز خروج ابن عباس و انزوایش نبود که موجب شد سپاهیان بناگاه از امام علی(ع) و حسن(ع) رویگردان شده و به خیمه شان حمله برده و کم مانده بود که امامشان را به قتل برسانند زیرا ابن عباس فرمانده سپاه و از اهل بیت پیامبر محسوب می شد و مقامش در نزد مسلمین کمتر از امامان نبود و گاه بیشتر بود همانطور که بجای اطاعت از امام در این دو جنگ سرنوشت، از ابن عباس پیروی کردند و جنگ را به پیروزی معاویه ختم کردند و اسلام و مسلمین و خلافت را به معاویه سپردند آنهم در دو نوبت و در هر دو نوبت به سرداری ابن عباس و خیانت او به امام! پس ابن عباس شناسی به مثابه شناخت تاریخ صدر اسلام و سرنوشت مسلمین در تاریخ است که با خلافت اموی رقم خورد. و نیز شناختی که ما را به مغز امامت و تشیع می رساند و فرق ایمان و اسلام را آشکار می کند! و به لحاظ تاریخی در هر دو مورد می دانیم که ابن عباس در اوج جنگ یکبار بواسطه نامه ای از معاویه خام شد و کناره گزید و بار دوم با ساعتی مذاکره با معاویه بکلی زیر و رو شد و بناگاه از میان سپاه غیب شد و کسی او را ندید. در صفین نیز بناگاه غیب شد. پس معاویه بعنوان مظهر ابلیس زمانه نبض مسلمانی ابن عباس و ایمانش را در دست داشته است که با چند کلمه وی را چنین واژگون ساخته است. این پدیده حیرت آور و به غایت تأسف بار را که در سرنوشت تاریخی اسلام را به نفع طاغوت و کفر و نفاق رقم زد وقتی بهتر درک می کنیم که بدانیم که خلافت پانصد ساله بنی عباس امام کش هم از فرزندان ابن عباس است. و از این منظر نیز واضحتر درمی یابیم که بنی عباس هم یکی از قویترین شاخه از تشیع و مذهب امامیه بوده است که اتفاقاً اکثریت شیعیان را به دور خلافت خود بمدت پنج قرن متحد ساخته و سیاست و فقاهت و روایت و علم رجال خاصی را پدید آورده و در تاریخ به ثبت رساندند که تا به امروز بر کل جهان تشیع و بخصوص شیعه اثنی عشری حاکم است که ما آنرا شیعه عباسی خوانده ایم که شیعه مصلحتی – سیاستی – حکومتی – فقاهتی بدون حضور امام است هر چند که امام زنده ولی محبوس یا غایب است و این غیبت هم باید پرستیده شود و جاودانه گردد تا بشود به اسم او حکومت کرد. این همان سنتی بود که ابن عباس بنیانگزاری کرد و فرزندانش این ایده را تبدیل به مذهب و سنت و حکومت کردند و تحت عنوان شیعه اثنی عشری به یادگار نهادند: شیعه بی امام و بلکه ضد امام!**

**۲۴۵۷- اگر صلوة و حقیقت محمدی و امامت علوی نمی بود، ابن عباس انسان کاملی محسوب می شد. آنچه که ابن عباس نداشت و در قبالش تکبر ورزید، صلوة محمدی در امامت علوی بود. ابن عباس اهل صلوة بود ولی صلوة را میخواند ولی قادر به اقامه آن در قلب خویشتن نبود زیرا فاقد روح الایمان امام بود و آنرا طلب نمی کرد و لذا در قبال همنشینی و همراهی با سه امام آنگاه که لحظه پذیرش امر ولایت امام می رسید می گریخت در صفین، ساباط و کربلا! و این اساس شیعه عباسی است: امامت فقط برای حکومت و رسیدن به قدرت!**

**۲۴۵۸- با بررسی تاریخ صدر اسلام به وضوح درمی یابیم که اگر کسی چون ابن عباس ولایت امام علی، حسن و حسین را می پذیرفت و تا به آخر می ماند سرنوشت مسلمین و مسیر و ماهیت تاریخ اسلام بگونه ای کاملاً وارونه رقم میخورد و منجر به حاکمیت اموی و عباسی نمی شد که تا به امروز استمرار یافته است. آیا براستی اینهمه اهمیت تاریخ آفرین فقدان کسی چون ابن عباس در ولایت سه امام نخست از چه روست؟ ابن عباس بعنوان یک هویت که بود؟ در حالیکه وفای تمام و کمال مریدانی چون سلمان و عمّار که به لحاظ معنوی در نزدیکترین حدّ مقام امامت قرار داشتند اینسان سرنوشت ساز نبود.**

**۲۴۵۹- اولیای طراز اوّل امام علی(ع) همچون سلمان و عمّار نه تنها از بنی هاشم و قریش نبودند بلکه حتّی عرب هم نبودند و لذا به مثابه بابهای رسالت و امامت برای دو قوم ایران و یمن بودند و در میان اعراب و بخصوص قریش**

منفور و مطرود بودند. ولی ابن عباس هم عرب بود هم قریشی و بنی هاشمی بهمراه فضایلی چشمگیر و منحصربفرد. و این همان راز مورد بحث ماست. یعنی رخنه ای در قلب بنی هاشم و اهل بیت! یعنی بزرگترین نقطه قوّت و ضعف ابن عباس برخاسته از هویت نژادی او در بنی هاشم و اهل بیت بود. یعنی همه فضایل ابن عباس درست به همین دلیل در میان اهل بیت به اوج اقتدار رسید و همین اقتدار تبدیل به حجاب رابطه و کبرش در قبال ائمه گردید و خیانت او به ائمه نیز از همین وجه بود. و خلافت عباسی محصول همین وضعیت است یعنی اسلام و تشیع نژادی و عربی و هاشمی.

۲٤٦۰- نبرد امام بر علیه نژادپرستی بود اعم از اموی یا هاشمی! چرا که اصلاً امامت تماماً حاصل نبرد انسان با نژاد و نژادپرستی در درون و برون خویش است که نخستین بانیش ابراهیم خلیل است. ولی نبرد امویان و عباسیان درست در نقطهٔ مقابلش قرار داشت یعنی در جهت نژادپرستی قدسی در لباس اسلام! ابن عباس نیز به دلیل هاشمی بودنش در کنار امامان بود که بزرگترین حجّت راستی این ادعا مذاکره ابن عباس و معاویه در دو جنگ است که معاویه ابن عباس را چنین نصیحت نمود که این جنگ تماماً برادرکشی و عرب کشی است که فقط به نفع ایرانیان و رومیان است و... . پس یکبار دگر به راز تضاد آشتی ناپذیر بین امامت و نژادپرستی پی می بریم. زیرا امام به لحاظ نژادی و تاریخی یک انسان خود برانداز است و این همان راز پیروزی امویان و عباسیان است که بر اصالت عربی و قریشی بنا شدند و حکومت کردند. پس آدمی جهت الحاق به نور نجات ولایت امام زمان حجابی عمیق تر و غلیظ تر از نژاد و نژادپرستی خود ندارد که مجموعه ای از بستگی های خونی و ژنتیکی و طبقاتی و عاطفی و فرهنگی و تربیتی است. یعنی وراثت که درست در نقطه مقابل بدعت و خلقت تکوینی قرار دارد. و نژاد همان حیات و هستی در مکان و زمان است و انسان نوری ورای مکان و زمان است و زمین و آسمان. پس الحاق به ولایت امام بعنوان تنها راه نجات آخرالزمان همان واقعه خروج از اقطار زمین و آسمان است.

۲٤٦۱- "بدرستی که ولی شما خدا و رسول است و مؤمنانی که اقامه کننده صلوة و دهنده زکات در حال رکوع هستند." قرآن- روایاتی از جانب ائمه هدی این مؤمنان را که ولی سائر اهل ایمانند همان امامان معرفی کرده است و باور اکثر مفسرین امامیه نیز بر همین معناست. پس درک می کنیم که مظهر کامل اقامه صلوة و دادن زکات در حال رکوع یا ائمه معصومند و یا اولیاء و ابواب و قائمان ایشان در دوره غیبت! پس اقرار داریم که اقامه صلوة چه واقعه عظیمی است که از جنس احیاء و برپائی ولایت حق می باشد و نیز دادن زکات آنهم در حین رکوع و خشوع و تعظیم! یعنی کسانی که صلوة را در قلوب اهل ایمان برپا می کنند و با این کار، قلوبشان را از هر ناپاکی تزکیه و تطهیر می نمایند. اینان اولیاء و هدایت کنندگان اهل ایمان هستند: "اوست که بر شما صلوة میکند تا شما را از تاریکی به روشنائی برد... ای رسول بر مؤمنانت صلوة کن تا دلهایشان آرام و قرار گیرد... رسول در شماست و اینست که دلهای شما از هر ناپاکی بیزار است..." آیاتی از قرآن- اینها نمونه هائی از اقامه صلوة و دادن زکات است آنهم در حال رکوع و خشوع و تعظیم بگونه ای که گوئی در حال زکات گرفتن است نه زکات دادن! و این صفت امامان ماست و آن مؤمنانی که در پرتو ولایت و امامت آنها زیست می کنند و ولی سائر اهل ایمان هستند. و اقامه صلوة و زکات عین اقامه قیامت است در قلوب اهل ایمان به قدرت روحی از پروردگارشان!

۲۴۶۲- مکتب شیعه و حکمت و معارف و باورهای آن در اندیشه و قلوب شیعیان در عصر جدید و بخصوص از انقلاب اسلامی ایران دچار تشدد و تفرقه و شقاق و نفاقی عظیم و روز افزون بوده است و چه بسا پیروان این تفرقه ها را تا سر حد جنون و قتال بجان یکدیگر انداخته است و هر گروهی فقط خودش را شیعه خالص و حقیقی می داند و دیگر گروهها را مرتد و منافق و منحرف می خواند و حکم قتلشان را میدهد. این مسئله البته امری کاملاً جدید نیست و مذهب شیعه از همان آغاز اسلام در طول تاریخ دچار فرقه گرائیهای بسیار شدید و کثیر بوده است و بیش از یکصد فرقه شیعی در تاریخ پدید آمده که برخی از بین رفته و برخی هنوز باقی هستند. این تفرقه و فرقه گرائی در هیچیک از مذاهب دیگر اسلامی و غیر اسلامی به این شدت و حدّت گزارش نشده است زیرا مذهب شیعه مذهبی ذاتاً شدید و قوی و دارای روح و جنبشی حیرت آور در تاریخ بوده است که از مهمترین ویژگی آن ایثار و جانفشانی برای اعتقاد است. تاریخ اسلام از آغاز تا کنون شاهد صدها و هزاران نهضت انقلابی و خونین از مذهب شیعه بوده که هر یک بانی یک مکتب و فرقه جدید نیز بوده است با مختصات عقیدتی خاصّ و متفاوتی! تاریخ تشیع تماماً تاریخ انقلابات خونین بر علیه نظامات حاکم

بوده است که عناصر ذاتی این احساس و عقیده انقلابی هم وجود امامان این مذهب است که در رأسشان علی مرتضی قرار دارد که حیرت آورترین شخصیت دینی، علمی، عرفانی، اجتماعی و انقلابی در کل تاریخ بشر است که این حقیقت در طول تاریخ مستمراً آشکارتر شده است.

۲۴۶۳- شیعه، باطن اسلام و یا اسلام باطنی و روحانی – عرفانی است که نور این باطن همان امام زمان آن است امام حیّ! و تاریخ صدر اسلام نشان میدهد که بر محور هر یک از ائمه هدی، فرقه یا فرقه هائی سر برآورده است. فرقه هائی که امروزه هنوز حیات اجتماعی و معنوی دارند دو فرقه اصلی اسماعیلیه و اثنی عشری است که هر یک در متن خود دارای چندین فرقه و شعبه هستند. فرقه های اسماعیلیه در کشور ما بخصوص پس از انقلاب حیات و فعالیت محسوسی ندارند و بیشتر رهبرانش به خارج مهاجرت کرده اند. ولی شیعه اثنی عشری که مذهب رسمی کشور ماست از سالهای قبل از انقلاب منجر به ظهور اندیشه های ویژه ای از متفکرین مستقل گردید که هر یک گروه و سازمان و جریان جدیدی را پدید آوردند و به رقابت و گاه عداوت با هم پرداختند: اندیشه دکتر شریعتی، طالقانی، بازرگان، نواب صفوی، حنیف نژاد، امام خمینی، مطهری، حجتیه و امثالهم! که همه این اندیشه ها و مکاتب ناشی از آن دارای گرایشات آزادیخواهانه و انقلابی و مبارزاتی بودند که هر یک روش خاص خود را دنبال می کردند و همه اینها متحداً به پیروزی انقلاب انجامیدند و پس از انقلاب تدریجاً رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و پیروزی انقلاب را به کام مردم زهر نمودند که این زهراب همچنان جاریست و گاه دچار انفجار می شود. و همه اینها دم از اسلام ناب و تشیع ناب می زنند و هر یک از آنها دارای وجهی از حقیقت اسلام و تشیع می باشند که ای کاش برادرانه به پای میز مذاکره و مباحثه و بحثهای عقلی و علمی و قرآنی می نشستند و دشمنان انقلاب و اسلام را شاد نمی کردند و تغذیه نمی نمودند. ولی این کاشی عبث است که در کل تاریخ تشیع جاری بوده است و بی شک بر حقی استوار است که ادامه یافته است زیرا ما بر این باوریم که دین خدا هر آن بعنوان واقعیتی جاریست و هر آنچه که رخ می نماید عین حقی است که بایستی در نزد اهل معرفت کشف و درک و تصدیق شده و تبدیل به روحی از ایمان و اتحاد و تعالی برتر شود وگرنه هیچ مسلمان و شیعه ای صادق از این تفرقه ها و جنگهای برادرکشی سود نمی برد و دلشاد نیست و شادی فقط از برای کافران و طاغوتیان است.

۲۴۶۴- آیا براستی حق این تفرقه ها و جنگهای فرقه ای در اسلام و خصوصاً تشیع چیست که گاه سرنوشت پیروانش را به نابودی می کشاند؟ این فقط حق باورها و ادعاهای کلامی ناحق نیست بلکه حق اعمال و اقدامات ظالمانه و ناحق است که برای حق خود و اثبات این حق، طلب قدرت و سلطه بر همه مردم را می کند و مردم را میکشد تا این حق ادعائی او را با دل و جان بپذیرند و ایمان آورند! این حق لا اکراه فی الدین است که منجر به تباهی می گردد که در آیة الکرسی آمده است حق کسانی که میخواهند دیگران را به زور تحت سلطه اعتقادات دینی خود آورند و بر آنها حکومت کنند. این حق ناحق اسلام و تشیع حکومتی و سلطنتی است. آن حق و حقیقتی که در پیروانش جز بواسطه حکومت و سلطه، محقق و اثبات نمی شود بی تردید باطل است! زیرا در غیر اینصورت بایستی همه حکومتهای طاغوتی که بر سرنوشت جوامع بشری در تاریخ سلطه رانده اند را بر حق بدانیم. اگر حق با قدرتهای دنیوی باشد پس انبیاء و اولیای الهی همه ناحق جلوه می کنند که هرگز چنین نیست. این همان فلسفه فاشیزم است که فلسفه اصالت قدرت سیاسی و اقتصادی و مادی در دنیاست. تا قومی به انقلابی در درون خود نرسند سرنوشت آنها تغییر نخواهد کرد الا به بدبختی بزرگتری منجر میشود.

۲۴۶۵- میزان و درجه صبر بر فرج و ظهور امام زمان در عصر غیبت و نوع تعامل و تأمل و درک بر راز و حقیقت این غیبت، کل امّ المسائل فرقه های شیعی در تاریخ بوده است. این مسئله حتی در عصر حیات دنیوی ائمه(ع) نیز میزان عملکرد مسلمین و شیعیان بود و می دانیم که همه تفرقه ها و مخالفتها نسبت به امر و ولایت ائمه(ع)، حول این موضوع بود که: پس کی و کجا به قدرت و حکومت میرسیم!؟ معمای ابن عباس نیز از همین مسئله نشئت می گیرد. ظهور خوارج نیز! و همچنین ظهور زیدیه و اسماعیلیه! مسئله شیعیان امروز نیز جز این نیست!

۲۴۶۶- صبر بر غیبت، ماندن بر عهد با ولایت امامان و عمل به راه و رسم آنان و معرفت بر امام و امامت و شناخت حق غیبت! اینها ارکان شیعه ای است که می تواند به امامش ملحق شود ولی نه به سلطنتش! که بنظر ما فقدان امام شناسی و غیبت شناسی علت العلل همه تفرقه ها و تباهیهای شیعیان بوده است که گاه شیعیان را بجان هم انداخته و کشتاری فجیع پدید آورده است که موضوع بیرونی این دعوا هم نجات خلق بوده است. این اندیشه شیعی در تاریخ اساس پیدایش ایدئولوژیهای انقلابی و نجات بخش در مغرب زمین بوده که در سراسر جهان اشاعه یافته است و پدیده انقلاب را ایجاد کرده است. و این از افتخارات طراز اول مذهب شیعه است که در سراسر جهان تبدیل به یک ایدئولوژی شده است بی آنکه نام و عنوان اصلی آنرا بدانند که نقش شیعه اسماعیلیه در تکوین و اشاعه این ایدئولوژی بسیار بیشتر و قدیمی تر از شیعه اثنی عشری بوده است. زیرا شیعه اثنی عشری اساساً بر این باور بوده که فقط خود امام زمان محمد ابن حسن عسکری در ظهورش موجب نجات بشریت است که عدالت را برپا می سازد ولی شیعه اسماعیلیه معتقد است که خود شیعیان خالص هم می توانند و بایستی به ولایت امام زمان برای احیای عدالت بپا خیزند و خود و سائر اقوام را نجات دهند. به زبانی دیگر اینکه هر کسی که برای احیای عدالت قیام کند نائب و حجّت و فرج امام زمان است. از این منظر همه انقلابات عصر جدید جهان انقلابات شیعی و امام زمانی هستند. و قابل ذکر است که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بسیاری از شیعیان اثنی عشری و رهبرانشان در سراسر جهان به ایدئولوژی شیعه انقلابی پیوسته اند و این واقعه ای مبارک در وحدت جهان تشیع است که شیعه اسماعیلی و اثنی عشری را بهم نزدیک کرده است. ولی آنچه که بسیار مهمتر و اساسی تر از انقلاب شیعی و شیعه انقلابی است عرفان شیعه و شیعه عرفانی می باشد که تنها نور وحدت همه فرقه های شیعی و بلکه وحدت شیعه و سنی است. آشکارترین حجّت این ادعا در انقلاب اسلامی ایران بینش شیعی – انقلابی دکتر شریعتی است که در همه گروههای مدرن و سنتی شیعه اثری قلبی و وحدت بخش و انقلابی داشته اند از طیف مجاهدین خلق تا روحانیت مبارز و حتی در قلوب گروههای مارکسیست هم اثری معنوی داشته است. و این بینش شیعی شریعتی بود که همه گروههای انقلابی را متحد ساخت و به پیروزی رسانید. و بمیزانی که این بینش بواسطه نظام اسلامی ما طرد و لعن و تکفیر شد شقاق و نفاق و تفرقه پدید آمد. قابل ذکر است که از میان همه اندیشه های انقلابی شیعه، بینش دکتر شریعتی عرفانی ترین آن بوده است. و به یاد آوریم از زمانیکه هم مجاهدین خلق و هم روحانیت حاکم و حزب جمهوری، دکتر شریعتی را متهم و طرد نمودند و اندیشه او را التقاطی و غربی و ملحدانه و غیر انقلابی خواندند بجان هم افتادند و بر هم تیغ کشیدند. و سپس در درون سازمان و حزب خودشان دچار تفرقه و نفاق گشتند و پاشیدند، هم مجاهدین خلق و هم حزب جمهوری! انکار اندیشه و بینش شریعتی انکار معرفت و محبت و عدالت و وحدت بود، افسوس! حزب جمهوری اسلامی که حزب حاکمیت نظام بود ۸۵ درصد اعضایش از پیروان شریعتی بودند بلکه مجاهدین هم دارای همین وضع بودند. و لذا این دو مهمترین جریان انقلاب که شالوده انقلاب بودند با انکار شریعتی دست به خودکشی زدند و هر دو نابود شدند.

۲۴۶۷- شریعتی، روح الفکر و روح القلم ابراهیمی انقلاب بود و حذف و طرد و تکفیر شریعتی بزرگترین خطا و معصیت نظام جمهوری اسلامی بود که تا به امروز تاوانش را پس میدهد از هر حیث: از جنگهای گروهکی و برادرکشی دهه اول انقلاب که چرک و عفونت زخمهایش تا به امروز در خون انقلاب جاریست تا بی هویتی و بی فکری و بیمعنائی جامعه که دیگر امروزه اکثر مسئولین طراز اول هم به آن اقرار دارند و آنرا بحران فرهنگ و هویت می نامند که علّت همه مفاسد موجود در جامعه است که آبروئی برای انقلاب و اسلام و تشیع باقی نگذاشته است.

۲۴۶۸- هر انقلاب حقیقی (و نه کودتا) به مثابه وقوع نزول روحی بر آن قوم است که دچار انقلاب باطنی شده و مستحق تحول و تعالی در سرنوشتش! انقلاب اسلامی ایران نیز یکی از این منازل روحانی در آخرالزمان بود به مثابه یک رجعت حسینی! پس روح الایمان این انقلاب، حسینی بود که در پانزده خرداد ۱۳۴۲ بطور خونباری نازل شد که روح الحفظ نوحی آن بر حنیف نژاد و بانیان مجاهدین فرود آمد در سال ۱۳۴۴ با تأسیس سازمان مجاهدین! و از آنجا بر قلب مردم ایران نشست. روح الفکر و روح القلم ابراهیمی آن بر شریعتی نازل شد و از او بر قلب متفکران این امّت از حسینیه ارشاد!

۲۴۶۹- دکتر شریعتی در تفسیر سوره قدر واقعه نزول روح را بر جامعه ایران نوید و گزارش می دهد. ولی انقلاب پس از پیروزی بسرعت دچار ابلیس تنفیس و دیو قدرت گرائی گروهی و حزبی گردید و ارزشهایش واژگونه شد و روحش را از دست داد و بحرانها و تفرقه ها و انحرافات از همه سو آغاز شد و از حقایق و وقایع نزول روح فقط خاطراتش ماند و بسیاری از این خاطرات نیز دچار کتمان و نسیان و واژگونی گشت تا آنجا که نسل جدید ما دیگر هیچ شناخت درستی از معنا و ماهیت و اصل و نسب انقلابش ندارد.

۲۴۷۰- اگر انقلابی شدن ملّتی بمعنای قلبی شدن و جنبش و حیات قلبی است پس نشان از روحی است که بر قلوب مردمی نازل شده است یعنی انقلاب شناسی در اصلش همان شناخت آن روحی است که در درجهٔ اوّل بر قلوب افرادی نازل شده که اینان پیشتازان و السابقون انقلاب هستند و سپس از وجود این بانیان انقلاب به کل مردم سرایت یافته است. بنابراین باید گفت که همه افراد و گروههای پیشتاز انقلابی به مثابه نخستین دریافت کنندگان روح و حاملان و ناقلانش به جامعه می باشند که هر فرد و گروهی یک وجه و درجه از این روح را دریافت کرده و به مردم رسانده است. بنابراین بغیر از افراد مذکور بایستی از همه انقلابیون نخستین بعنوان منازل و ناقلان روح انقلاب نام برد از مذهبی ها، ملّی گراها، چریکها، کمونیست ها و امثالهم. ولی فقط صاحبان روح العقل محمدی هستند که این یگانگی و وحدت روحهای انقلابی را درک نموده و تبدیل به نور وحدت ارواح انقلاب گشته و انقلاب را به مقصود نهائی خود هدایت می کنند و این همان روحی بود که انقلاب اسلامی ایران به آن نرسید و فاقدش بود. و تنها کسی که پرتوی از این روح العقل محمدی را در آثارش آشکار نمود دکتر شریعتی بود که آنهم پس از پیروزی انقلاب از میدان انقلاب حذف شد و بلکه سرکوب گردید. و اینگونه بود که سایر روحهای انقلاب نیز در نیمه راه تحلیل رفت و از قلب جامعه بیرون شد و آنچه که باقی ماند فقط اراده بقدرت استکباری و سلطهٔ گروهی و حزبی بود که سرمایه جنگ داخلی شد. و بدینگونه بود که رشته تسبیح روح انقلاب گسست و همه آن ارواح در عرصه اقتدار فردی و گروهی تبدیل به تنفیس ابلیس گشت و نامش شد مصلحت نظام که عین مصلحت صاحبان مقامات بود.

۲۴۷۱- پس انقلاب در فرد و یا جامعه ای یک واقعه حقاً روحانی است و لذا همه انسانهای صاحب روح، انقلابی هستند یعنی رویکردی رجعی و الهی و عروجی دارند. زیرا طبق کلام الهی، روح، امر خداست و امر خدا در بشر بسوی صاحب امر بازمیگردد و لذا قلب بشر را زیر و رو می سازد همانطور که در قرآن کریم واقعه قیامت موجب انقلاب و رویکرد الهی می شود که حاصل نزول روح در روز پنجاه هزار ساله است: منقلب شده و سپس بسوی خدا بازمی گردند. قرآن-

۲۴۷۲- امامت، الهیتی است که در زیر پاهای خلایق لگدمال می شود و امام این واقعه را تبدیل به تسبیح و تقدیس پروردگارش می کند. و اوست کسی که روح خدا را بهر فرد یا جامعه ای که بخواهد نازل می کند تا پروردگارشان را دیدار کنند و بسویش بازگردند و از اسارت خاک رها شوند تا مظهر احدیت و صمدیت و بی علتی و بی تائی وجودش گردند. و این جریان سراسر انقلابی است و عرفانی و روحانی! که اگر راست باشد بسرعت از فردیت بسوی جامعیت و جهانیت می رود و کل بشریت را بسوی رهائی و عزّت و علویت و عروج می خواند تا همه بندهای استبداد و استثمار و استعمار و استحمار را پاره کنند و مظهر حق شوند و بگویند لا اله الّا انا!

۲۴۷۳- از آیات نخست سوره نحل بوضوح درمی یابیم که روح الهی که چون بر انسانی نازل میشود و حامل کل امر الله است دارای منطق لا اله الا انا میباشد که نخستین کاشف این نطق علی مرتضی است که او را "سلطان نحل" می نامند که این انیّت الهی پس از ائمه هدی از زبان منصور حلاج صادر شده است که مصدر این روح الهی برای همه مؤمنان این مذهب است در عصر غیبت امام! این همان روح انقلاب الهی در بشر است روح فلاح و عروج و فوز عظیم!

۲۴۷۴- روح، امر خداست و امر خدا در ذات همه خلقش جاریست و لذا انسان صاحب روح یک انسان وحدت وجودی و جهانی است و این همان نور عقل محمدی و حقیقت امامیه است که منجر به انقلاب جهانی می شود و انسانها را بر محور این روح متحد می سازد زیرا این روح افراد بشری را از حقارت و اسارت تنیّت و منیّت رها می سازد. ولی وای به حال آن فرد یا گروهی که این روح را هم تنفیس و منی کند که تبدیل به شیطانی آدمخوار و جهانخوار می شود شبیه آن فجایعی که در بسیاری از انقلابات پس از پیروزی رخ می دهد که تبدیل به انقلاب ضد انقلاب می شود.

۲۴۷۵- انسان صاحب روح به ندای لا اله الا انا در خویشتن قیام می کند به مصداق قوموا لله! و همه قید و اسارتهای غیر الهی را در خود و زندگیش در هم می شکند و در این رهائی موجب سرایت روحش به سائر مردمان می شود. و صاحب و حامل این روح انقلابی در آخرالزمان همان امام حسین(ع) است با رجعتش در قلوب اهل ایمان! و لذا روح الایمان انقلابی این دوران ذاتاً حسینی است یعنی عاشورائی: هر روزی عاشورا و هر زمینی کربلاست!

۲۴۷۶- تعامل و تأمل مردم در قبال این روح حسینی در آخرالزمان چند گونه است: گروهی آنرا بکلی انکار نموده و کفر را برمی گزینند و به طاغوت ملحق می شوند کاملاً آگاهانه! گروهی دیگر آنرا می پذیرند ولی در خود تنفیس نموده و تبدیل به قدرت فردی و نفسانی و حیوانی و استکباری می کنند و واژگون می شوند در نژادپرستی! "آنگاه که هدایت را شناختند روی به گذشته نموده و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخته و سرنگون می شوند." قرآن- و اما گروه اندکی پس از پذیرش این روح آنرا تحت ولایت صاحب روحی، تسبیح و تقدیس نموده و برای برپایی این روح و اقامه صلوة و زکات، قیام می کنند دوتائی یا به تنهائی! و خداوند آنان را حمایت و کفایت می فرماید! و اینان عارفان حسینی هستند.

۲۴۷۷- هر انقلابی تا به روح العقل محمدی نائل نیاید و در انفس بانیان و رهبران و مؤمنانش به نور وحدت وجود نرسد و در آفاق عالم تبدیل به امری جهانی نشود در خود می شکند و بلکه بخدمت ضد انقلاب درمی آید و همه ارزشها و آرمانهایش وارونه می گردد.

۲۴۷۸- بزبانی دیگر اگر انقلابات آخرالزمانی، عرفانی نشوند استکباری و شیطانی می شوند! رهبر انقلاب اسلامی ایران یعنی امام خمینی نیز این مهم را می دانست و در جهتش اقدام نمود و لذا در همان نخستین ماههای پیروزی انقلاب تفسیر عرفانی سوره فاتحه را آغاز کرد ولی بسرعت دهانش را بستند و از همه سو او را تنها و منزوی ساختند و به استعفا کشاندند و جام زهر را به ایشان نوشانیدند و فاتحه انقلاب را خواندند و لذا روح انقلاب ما نه به روح العلم عیسوی رسید و نه به روح العقل محمدی تا چه رسد به روح القدس مهدی و الحاق به انقلاب جهانیش! و لذا همان روح ابراهیمی و موسویش را هم از دست داد.

۲۴۷۹- انقلاب اسلامی ایران به یاری روح الجبروت موسوی امام خمینی به پیروزی رسید و ملت ما همچون قوم بنی اسرائیل از اسارت هزاران ساله فراعنه رها شد ولی بسرعت با دسیسه های سامری ها به اشرافیت و تکنولوژی پرستی و دنیا پرستی کشانده شد و از روحش بیگانه و ساقط گردید و نظامی ماند بیروح که برای حفظ بقایش بایستی خون جوانانش را فدیه کند تا فقط بماند بین بود و نبود! نظامی که اقتصادش سرمایه داری است، سیاستش روسی، فرهنگش اطلاعاتی، بانکداریش اسرائیلی، عشقش نژادپرستی، شریعتش بنی عباسی و علم و منطقش آمریکائی است و فقط شهدایش حسینی هستند که راز بقایش می باشد و از اینجا می توان امید داشت که این روح الایمان حسینی انقلاب هنوز نابود نشده و امکان احیاء و رجعت دارد. ما هنوز دولت اسلامی نداریم! و در واقع هیچ چیز اسلامی نداریم جز نماز و حجاب سیاسی که آنهم در گرو مصلحت های ماست. و اگر اسلام فقط به نماز و حجاب بود که همه سعودیها آنرا دارند و تکفیریها از همه بیشتر که بخاطر همین امور، مردم را قتل عام می کنند!

۲۴۸۰- امروزه فهم ماهیت یک انسان تروریستی – تکفیری به مثابه فهم نیمی از معارف ماست که چگونه یک انسان شدیداً متشرع و عابد و زاهد فاقد روح، تبدیل به مجسمه شیطان می شود که جهان مدرن را از شرق تا غرب عالم تهدید به نابودی و انفجار می کند! شیطانی که خود را شهید فی الله و از اولیای خدا و منجی عالم بشریت می پندارد در حالیکه خودش را بهمراه صدها نفر دیگر متلاشی می کند.

۲۴۸۱- همه افراد و نظامهای اسلامی در آخرالزمان در خطر سقوط در شریعت شیطان هستند یعنی اسلام فاقد روح امام! کافیست نگاهی به وضعیت کشورهای اسلامی این عصر بیندازیم مثل افغانستان، پاکستان، ایران، سوریه، عراق، عربستان و غیره! کشور ما نیز تا نیمه راه سقوط در دهان این ابلیس به پیش رفت و خود را بیرون کشید و بعد از آن بجای رویکرد به اسلام روحانی و عرفانی و امامی، تماماً غربی شد.

۲۴۸۲- همانطور که امام صادق(ع)، روح را از ذات ریح و راحتی خوانده است پس نتیجه می گیریم که روح همان ذات رحمانی پروردگار در آفرینش است و نزولش عین نزول رحمت مطلقه است و لذا دین و اسلام بی روح یعنی مذهب شقاوت که همان اسلام ضد اسلام است چرا که دین محمد، رحمتی بر عالمیان است و کتاب محمد کتاب بسم الله الرحمن الرحیم است و اینست که اسلام گرایی های عصر ما که فاقد روح و رحمت محمدی هستند بصورت جریانات تروریستی و تکفیری و انتحاری بروز کرده اند که در درجه اول روزگار را برای مسلمین جهان به آتش کشیده که این آتش کل جهان را درمی نوردد. و اینست سرّ وجودی جریانات تکفیری عصر ما. که وابستگی پنهان و آشکارشان به ابرقدرتها مطلقاً توجیه کننده صورت مسئله نیست و درست به همین دلیل است که تقریباً همه حکومتها و علمای اسلامی جز اتهام وابستگی این جریانات تکفیری به ابرقدرتها هیچ حرف حساب دیگری ندارند و جز آثار و معارف ما به ماهیت ذاتی تکفیریها نپرداخته است.

۲۴۸۳- اینک حدود چهل سال است که از عمر تروریست تکفیری می گذرد از طالبان و بن لادن تا داعش! آیا می توان هزاران هزار جوانی را که بی هیچ مزد و منّتی به نام خدا و دین محمد خود را منفجر می کنند همه را مزدور ابرقدرتها دانست و بدینگونه خیال خود را راحت کرد! زیرا همه تبلیغات جهانی ابرقدرتها و حکومتها چند دهه است که این تکفیریهای انتحاری را یا دیوانه می خوانند و یا مزدور و با اینحال شبانه روز شاهد رشد جهانی این جریان هستیم که از سراسر جهان به آن می پیوندند از چین کمونیست تا آمریکا. آیا این واقعه دارای هیچ حقیقتی نیست و سراسر دسیسه است؟

۲۴۸۴- حقیقت اینست که تمدن مدرن و مدرنیزم در سراسر جهان و تا قلب جهان اسلام به چنان ماهیت ضد انسانی رسیده که هیچ کس بدون اینکه تبدیل به یک تبهکار و جنایت کار شود امکان بقای در چنین جهانی را ندارد. جهانی که در ظلم و بی رحمی و جنون و جنایت روز افزون غرق می شود و لذا فقط تبهکاران و دیوانگان می توانند نسبت به آن احساس و امیدی داشته باشند و با آن تعامل کنند. حال اگر عده ای بخواهند که در این تباهی وجدان خود را حفظ کنند طبعاً جز پناه بردن به دین خدا راهی نمی یابند که تنها دین فعال و زنده روی زمین نیز اسلام است که دارای احکام و شریعتی مدوّن و آشکار است که فرد پناهنده را در وادی عمل از تباه شدن مصون می دارد. ولی اگر دارای روحی نباشد قادر به حفظ کردن باطن خود نخواهد بود و جهت مقابله با این خطر، چاره ای جز ترور و انتحار نمی یابد یعنی انتقام از خود و جهانی که در آن زیست می کند. اینست معنا و ماهیت یک انسان تکفیری – انتحاری! یعنی انسان مسلمان و متشرعی که فاقد روح الایمان محمدی است که همان نور رحمت خداست. و بیهوده نیست که انسانهای متشرع غیر تکفیری نیز بسرعت در انواع وسواسهای عبادی و شکّیات و مالیخولیا غرق می شوند زیرا می بینند که این امور عبادی هیچ مصونیت و حفاظت و عصمت باطنی ایجاد نمی کند پس در اشکال و صور عبادی شک می کنند و در آن دیوانه می شوند زیرا فاقد روح هستند. از این حقیقت خونبار حاکم بر جهان اسلام این معنا بوضوح استنباط می شود که دیگر از اسلام صرفاً اصولی و فقاهتی و عبادی، هیچ رحمت و روح و نجات و هدایتی برنمی آید و باید به طرزی اورژانس به فکر اسلام رحمانی و روحانی بود که جز از اسلام عرفانی حاصل نمی شود اسلامی که موجب نفاق بین درون و برون و شقاق بین ذهن و دل و شعار و عمل نمی شود! اسلامی که عبادتش موجب عبودیت و لطافت و رحمت قلوب می شود نه شقاوت و استکبار و خشونت و ترور! اسلامی که میزان مسلمانیش نه عبادات و اطوار که تقوا و عدالت و رأفت و رحمت و محبت است. اسلامی که عباداتش حربه قدرت نمائی و استکبار و سرکوبی نیست بلکه راز میان بنده و خدایش می باشد. اسلامی که جایگاه اصول و فروعش عوض نمی شود و پیروانش را سرنگون نمی سازد!

۲۴۸۵- هر انقلابی منازل و مواقع نزول روح بر قلوب ملّتی است که این روح پس از نزولش موجب عروج است و این عروج تماماً قلمرو بیان است. و متأسفانه در اکثر انقلابات این فاز دوم بکلی انکار و سرکوب می شود و لذا آن روح در نطفه خفه می شود و ضد انقلاب از بطن انقلاب آشکار می گردد! زیرا نزول روح از نظر ما همان نزول کتاب و قرآن است که بلافاصله به بیان می رسد تا خلق جدید انسان را مهیا سازد که انسانی روحانی – عروجی – رحمانی است بقول سوره رحمن!

۲۴۸۶- پس درک می کنیم که پس از پیروزی هر انقلابی، واجبترین امر همان آزادی بیان است تا روح نازل شده به قلمرو علم بیان آید تا نهایتاً روح الایمان انقلاب به روح العلم و روح العقل برسد و به روح القدس امام زمان و عیسی(ع) ملحق شود و جنات نعیم پدید آید که همان مدینه فاضله رحمت و عدالت خدا بر زمین است که این امر دوم انقلاب پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران شدیداً سرکوب شد به همه دلایل و بهانه هائی که از نظر حکمت اسلامی قابل قبول نیست. و لذا شاهد بودیم که پس از پیروزی انقلاب بجای نهضت بیان، نهضت خونبار برادرکشی براه افتاد و دشمن خارجی هم از این وضع استفاده کرد و با تمام قوا هجوم آورد. و اینگونه بود که با شکستن روح القلم و روح بیان و فکر، شقاوت و قتال و انتقام و سلاح حاکم شد از درون و برون! و ما امروزه هر چه می کشیم از آن غفلت و استبداد و استکبار گروهی و حزبی در آغاز پیروزی انقلاب است. در کل جهان اسلام و انقلاباتی که در دهه های اخیر رخ نموده همین غفلت و بدبختی حاکم گشته و شرایط را برای ظهور ترور و تکفیر و برادرکشی مهیا کرده است که بجای قلم، سلاح بدست جوانان داده است و فتوای تکفیر بدست پیران!

۲۴۸۷- "شهادت" نیز واژه کلیدی دیگری در قرآن و اسلام است که در عصر ما به واژگونی دچار شده است. در کل قرآن و احادیث اهل بیت یک کلام درباره ماهیت خونین شهادت وجود ندارد که کشته شدن همان شهادت باشد و لاغیر! و بلکه صدها کلام وجود دارد که شهادت را یک مقام شهودی و عرفانی معرفی کرده است که نخستین شهدای تاریخ هم انبیای الهی بوده اند که دهها آیه از قرآن به این معنا اشارت دارد که شهادت را از ارکان شفاعت نیز معرفی میکند. در این باب در سائر آثارمان به تفصیل سخن نموده ایم.

۲۴۸۸- ولی امروزه آنانکه شهادت را که از عالیترین مقام انبیاء و اولیای الهی است مترادف با قتال و خونریزی و کشته شدن قرار داده اند و از بانیان تروریزم و تکفیر و انتحار و آدمکشی در لباس اسلام هستند. در قرآن کریم آشکارا سخن از کسانی است که در راه خدا قتال کرده و کشته شده اند که آنان را در نزد خدا حیاتی ویژه است و از نزد خدا روزی می برند ولی "شهید" نامیده نشده اند. امامان شیعه نیز به این دلیل که جملگی بدست خصم کشته شده اند شهید نیستند بلکه این مقام شهود الهی در آنهاست که خداوند را در هر چیزی شهود می کنند: "شفاعت از آن کسانی است که حق را شهود می کنند." قرآن کریم! و کسی که حق را مشاهده می کند شهید است یعنی خود محل شهود حق است از برای سائرین! چرا که از انانیت و منیت خود فنا شده است و من مظهر هو شده است: و هو الشهید!

۲۴۸۹- امام باقر نیز در امّ الکتاب یکی از ارکان اربعه روح الایمان را روح شهود و بصیرت قلبی خوانده است که به روح روشنائی بخش نیز تعبیر شده است. پس شهادت با هر کسی که دارای روح الایمان محمدی است میباشد به درجات عروج در جریان تبیین علمی و عقلی روح! زیرا قلبی که دارای روح است شهود می کند ولی ذهنی که قادر به درک و بیان آن نباشد حق این شهود را در نمی یابد و چه بسا دچار سرگشتگی و توهم و خرافه و تنفیس شده و گمراه می شود. و این همان فاجعه ای بود که پس از پیروزی انقلاب رخ نمود زیرا مجال بیان روح انقلاب پدید نیامد و لذا عقل و علم و نور شهادت تبدیل به انقلاب بازی و شهید بازی در نزد گروهها و جریانات استکباری و تمامیت خواه شد! این فاجعه در همه انقلابات دهه های اخیر در جهان اسلام تکرار شده است که غایتش تبدیل به نهضت ترور و انتحار و تکفیر گشته است و مرده پرستی و خون پرستی و قتال پرستی و جنایت پرستی های رنگارنگ!

۲۴۹۰- شهید کسی است که به مشاهده حقیقتی برتر و متعالی در جهان و انسان و جامعه و تاریخ بشری نائل آمده است که اینک وظیفه دارد این شهود را برای مردمان تبیین کند که اگر نکند روح این شهادت را از دست داده و چه بسا به عذابی عظیم دچار گردد. ولی آنکه بکار تبیین این حقیقت اقدام می کند که مصداقی از قوموالله است چه بسا بدست اشقیاء و منافقان کشته شود که همه امامان به همین دلیل محبوس و محصور شدند تا این شهادت را به مردم نرسانند و همه شان هم کشته شدند و مشهود شهادت خود گشتند! "و اینست شاهدی مشهود" قرآن! پس آنها با کشته شدنشان شهید نشدند بلکه قبلاً هم شهید بودند بلکه پس از کشته شدن، مشهود گردیدند و امامتشان به اهلش می رسد بواسطه روحی که بر برخی مؤمنان نازل می شود. و لذا این امامان مظهر تجلّی روح الله شده اند برای شیعیان مخلص خویش! "ای اهل ایمان هرگز از روح الله مأیوس نشوید" قرآن کریم! یعنی در انتظار نزول و تجلی این ارواح طیبه باشید که

**اینست فرج و نجات و هدایت و عروج! که نزول این ارواح معصومین از جمله موجب شهود قلبی دریافت کننده اش میشود یعنی به مقام شهادت نائل می آید که عین شفاعت امام در مأموم است. پس شهادت ربطی به خون و کشته شدن ندارد زیرا رسول خاتم که اشهد الشهدای کل تاریخ بشر است کشته نشده است. خداوند در قرآن کریم محمد(ص) و همه مؤمنان محمدی را شهیدان بشریت نامیده است (سوره حج ۷۷)! اگر قرار باشد که کشته شدن در راه دین و به اسم دین شهادت نامیده شود (که برترین مقام الهی در بشر است زیرا شهید از اسمای ذات خداست) پس در حقانیت انتحاریهای تکفیری کمترین تردیدی باقی نمی ماند که با شجاعانه ترین روشی خود را تکه پاره می کنند تا دشمنان شریعت محمدی را از بین ببرند و دین محمد را احیاء کنند!؟ و همین است که از هیچیک از علمای جهان اسلام که چنین تعریفی از شهادت دارند هیچ فتوا و بیانیه ای شرعی بر علیه این تکفیریها صادر نشده است الا به اتهام مزدوری آنها برای ابرقدرتها! و سپس شاهدیم که بر علیه خود این ابرقدرتها هم عملیات انتحاری مرتکب شده و مغرب زمین را جهنم حاکمانش کرده اند! پس آیا هیچ حرفی باقی می ماند!؟**

**۲۴۹۱- نهضت تکفیر و انتحار که حدود نیم قرن از عمر تاریخیش در جهان مدرن می گذرد پیچیده ترین و معماترین و فجیعترین پدیده آخرالزمان است که اگر علما و عقلای جهان اسلام برایش پاسخی اسلامی و قرآنی و فقهی نیابند کل قافیه مسلمانی خود را به طاغوت غرب باخته اند و مجبورند که در مقابلش سر تسلیم فرود آورده و از تمامیت مسلمانی خود توبه نمایند! همانطور که شاهدیم همه حکومتهای جهان اسلام با طاغوت غرب متّحد شده و از همه اختلافات کهن خود دست کشیده اند تا نهضت تکفیر را ریشه کن کنند و اینک خود عربستان که مهد زایش تکفیر معرفی شده به این اتحاد جهانی پیوسته است. آیا این چه جنگ و اتحادی است؟ معنایش چیست؟ آیا این همان رجعت سفیانی و عباسی و خوارج است؟ پس رجعت حسینی و علویش کجاست؟ آیا این همان ظهور دجال است (دجال محمدی)؟ پس رجعت مسیح و مهدیش کجاست؟ چرا هیچکس حاضر نیست به این مهمترین و سرنوشت سازترین پدیده عصر پاسخی معقول و دینی و شیعی بدهد؟ گیریم که بزودی ریشه این نهضت برکنده شود بعدش چه؟ آیا براستی با حذف و نابودی فیزیکی، این بزرگترین معضله و بحران عقیدتی و اسلامی حل شده است. این مسئله محوری همه جوامع و بخصوص انقلابات و نهضت های اسلامی در جهان آخرالزمان است که از قبل و بعد تکفیریها هم وجود داشته و خواهد داشت یعنی مسئله شریعت و فقاهت و حکومت و نظام اجتماعی اسلام! آیا این مسئله محوری انقلاب اسلامی ما نیز نبوده است و نیست؟ پس پاسخ به معنا و ماهیت نهضت تکفیر عین پاسخ به ام المسائل خودمان است. نهضت تکفیر گذشته از همه مسائل حاشیه اش، ظهور وجدان خفته و سرکوب شده و نسیانی جهان اسلام و مسلمین در تاریخ است! تکفیر کردن تکفیریها، علم و هنر خود آنهاست که نسبت به اختلافات داخلی خودشان مرتکب می شوند و به سهولت یکدیگر را گردن می زنند! ما با رهبران پس پرده آنها کاری نداریم منظور ما جوانانی هستند که از سراسر جهان به آنها ملحق شده و خود را منفجر می کنند تا هر چه سریعتر از این جهان سراسر شقاوت و ستم و بیرحمی نجات یافته و به بهشت بروند و رستگاری یابند! جوانانی که می توانستند کراکی شوند و مبدل به تبهکارانی حرفه ای گردند تا حق و انتقام خود را از این جهان بستانند! اگر قرار باشد لزوماً به جستجوی مقصر و مسببی اصلی برای این فاجعه جهانی در متن اسلام باشیم که علت العلل عقیدتی آن تلقی گردد جز علمای اسلامی و مراجع دینی نخواهند بود که سر در لاک ظلمت تاریخ خود مانده و هیچ فکری بحال این دوران نکردند!**

**۲۴۹۲- و اینکه چرا مباحث متافیزیکی امّ الکتاب و روح شناسی به اینجا کشیده است پاسخ اینست که متافیزیک در فیزیک و روح در آهن و بتون و قیر محبوس گشته است و باید رها گردد! این تماشای عملکرد روح در اسارت تکنولوژی است که چون بخود آمده راهی جز خودکشی و قتل عام نمی یابد زیرا علم و امکان بیان نمی یابد و هرگز در تاریخش مجال یافتنش را نداشته زیرا همه به خاک و خون کشیده شده است در وجود اولیاء و عرفا و شهداء و صدیقین!**

**۲۴۹۳- اگر هر چه بدبختی که می کشیم حاصل چند دهه جنگ داخلی و گروهکی و یکدهه جنگ بین ایران و عراق است پس باید اذعان کنیم که خود شیعیان در داخل خود علم بیان و ظرفیت و روح بیان و امکان بیان ندارند و بجای حرف زدن با یکدیگر، به تکفیر و ترور یکدیگر می پردازند. وگرنه جنگ داخلی پس از پیروزی انقلاب جنگ بین گروههای**

انقلابی شیعی بود و جنگ ایران و عراق هم جنگ بین دو کشور شیعه انقلابی بود که هر دو دشمن امپریالیزم و صهیونیزم بودند. آیا قرابت و اتحاد عقیدتی بیشتر از این ممکن است؟ پس مسئله چیست؟ در همینجا بمانید و تا میتوانید تأمل و اندیشه کنید و از این مسئله نگریزید زیرا در این گریز فقط به میدان جنگهای تکفیری می رسیم تا یکدیگر را بکشیم! این همان ادامه جنگ بین هابیل و قابیل است که علم بیان و روح تبیین و گفتگو نداشتند و لذا دست به خون یکدیگر آلوده کردند و برادرکشی را بنا نهادند هر چند که هابیل گفت: ای برادر اگر تو بخواهی مرا بکشی من دست بسوی تو دراز نمی کنم! قرآن کریم-

۲۴۹۴- آگاهان و شیعه شناسان می دانند که امامان شیعه و در رأس آنها امام علی در یک کلمه مظهر علم البیان است همانطور که رسول خدا هم مظهر علم قرآن می باشد و علم قرآن و بیان در سوره رحمن، همان علم محمد – علی است که علم خلق جدید انسان در آخرالزمان می باشد. که قرآن کتاب آفرینش است و بیان هم علم منطق و ادراک و تأویل اسرار و حقایق این کتاب می باشد و لذا امام را قرآن زنده گویند که حقایق قرآن را تبیین می کند. پس عجبا که ما شیعیان که بایستی اساتید و سلاطین و بانیان علم بیان در جهان باشیم خودمان در تاریخ بازیچه تکفیریها شده و از ارکان فتاوی تکفیر بر علیه حاملان علم بیان یعنی عارفان بوده ایم تحت عنوان دفاع از شریعت و فقاهت! و امروزه بزرگترین قربانی تکفیر سفیانی – عباسی در جهانیم همانطور که در آغاز اسلام نیز چنین بوده ایم و بسیاری از فقهای شیعه برای رهائی از این اتهام به دربار عباسی و فقاهت عباسی پیوستند تا به اسم رافضی و غالی و قرمطی، تکفیر نشوند. باید دانست که تکفیری جز تکفیر بیان و علم بیان نبوده است که همان تکفیر تأویل قرآن و امّ الکتاب است و امامان ما نیز فقط به همین دلیل جملگی محبوس و مقتول گشتند تا حقایق قرآن و کتاب خدا و دینش را بیان نکنند و مقام جهانی – الهی انسان آشکار نگردد تا مردمان تا ابد در زیر یوغ خلفا و حاکمان جور مفتخرانه بندگی کنند و به نماز و روزه اکتفا نمایند تا در جهانی دگر به بهشت روند و از این تکفیر جان سالم بدر برند!

۲۴۹۵- پس مذهب امامیه، مذهب بیان است بیان حقایق و اسرار قرآن و آفرینش جهان و انسان! و این بیان، کارخانه خلق جدید انسان است و وجودیابی انسان! از این معنا در کتاب "حدیث وجود" به تفصیل سخن نموده ایم!

۲۴۹۶- هر کسی چیزی جز فهم و ادراکش از حیات و هستی خویشتن در جهان و بیانش از این درک نیست که این بیان به مثابه غایت ادراک و ثبت ابدی آن است بصورت ادعا! که این ادعایش همان دعا و خواسته و اراده اش از تحقق این شناخت در خویشتن و جهان است. و این بیان بمیزانی که قرآنی باشد و بر حق علم بیان بنا شده باشد دارای آفرینش تکوینی و آنی در خلق جدید و پیدایش انسان است: انسان کامل! "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را، آفرید انسان را و تعلیم دادش بیان را." سوره رحمن ۳-۱

۲۴۹۷- علّم القرآن، رسول است و علّمه البیان هم امام مبین است. پس بی نور ولایت امام، علم بیان حاصل نمی آید. پس علم بیان یک علم شیعی و امامی است. از این منظر یکبار دگر نظری به تاریخ تکفیر اندازیم و به راز نهضت تکفیر در عصر ما آگاهتر شویم و به مسئولیت شیعه بودن (بقول دکتر شریعتی)!

۲۴۹۸- بیان حقایق و اسرار زندگانی ظاهری و باطنی انسان، اورژانس ترین نیاز انسان عصر ماست. بیانی که حق هر حقیقت و حق هر باطل و جنایتی را در نظام وحدت بشری و اتحاد خالق و مخلوق آشکار سازد. و اینست که با کمال حیرت شاهدیم که مثلاً در سرآغاز هزاره سوم میلادی پرخواننده ترین کتاب در ایالات متحده آمریکا ترجمه مثنوی مولوی است و همین کتاب در وطن مولانا در نظر بسیاری از علمای دینی، اثری نجس و ملعون تلقی می شود و از برای بسیاری دگر اثری مهجور است. و مثنوی یک کتاب "علّمه البیان" است!

۲۴۹۹- مجموعه آثار و معارف ما فقط بیان حقایق قرآن و اسرار وجود انسان نیست بلکه تعلیم علم بیان نیز هست که در جای جای آثارمان جاریست و در برخی آثار بطور تخصصی تبیین و تعلیم شده است مثل کتاب دیالکتیک دیالکتیک و همین امّ الکتاب!

**۲۵۰۰- علم بیان، علم ناطق ساختن روح است روحی که از جانب یکی از اولیای الهی بر دل انسانی نازل شده است که این روح نیز امرالله است که امر به وجود آمدن و خلق انسانی است. و این روح هفت درجه و نوع کلی دارد که در مراتب نازل می شود همانطور که ذکرشان رفت که در عرصه بیان عین قرائت کتب آسمانی است که بر آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی نازل شده است منتهی به زبان زمانه و امّی! همانطور که آگاهان میدانند که کتابی بنام "کتاب علی" هم داریم که ائمه هدی مکرراً از آن نام برده و از محتوایش سخن نموده اند که نطق مستقیم روح القدس است که همان کتاب بیان است و همه ادبیات و معارف عرفانی ما به مثابه شرح و تفسیر و تأویل این کتاب علی(ع) است که جنبه هائی از حقایق این کتاب همانست که در خطبه های نادره و امّ الکتاب و الهفت الشریف آمده و ما آنرا در این کتاب حاضر شرح و تعیّن و تأویل نمودیم.**

**۲۵۰۱- علم بیان در آدمی مولّد تفکّر و تذکّر و تحکّم و تخیّر و تعلّم و تعقل و تعریف است. که همه اینها ویژه ذهنیت یک انسان صاحب روح است که این روح را از امامش یافته است که همان روح الایمان حیات ناطقه قلب است. ولی ذهن انسانِ فاقد چنین روحی از همه این خلّاقیتها بیگانه است و جز توهّم و تخیل و تصوّر و تکبّر و جمع و تفرید و تبدّل نمی شناسد. زیرا طبق تعریف قرآنی، تفکر آنست که اهلش را در هر چیزی به حق میرساند و تذکّر آنست که ملکوت آسمانها را مشهود می سازد و تعقل آنست که اهلش را به عصمت نفس نائل می کند و تسبیح آنست که انسان را به مقام یقین میرساند و تعریف و معرفت هم آنست که اهلش را بر صراط در لقای پروردگارش به وصال ابدی میکشاند! اینها برخی از اصول علم بیان می باشد که فاصله بین انسان و خدا را از بین می برد در مراتب و درجات عروج روح که همان درجات تبیین و نطق روح در مغز است که فاصله بین قلب و مغز یا زمین و آسمان وجود را طی طریق می کند بر صراطی که همین بین است. و انسان آخرالزمانی بدون چنین روحی، ایمانی ندارد و بدون چنین نطق و بیانی هم هیچ عقل و علمی ندارد.**

**۲۵۰۲- انسان، بنده اُنس است و تمامِ خیر و شرش برخاسته از همین انس است. و این انس حاصل روحی است که از ازل در وی دمیده شده است هر چند که در طول تاریخ دچار نسیان شده و در تنش مدفون می گردد. ولی کسانیکه به نزول روحی جدید از جانب اولیای الهی احیاء می گردند به انسانیت و انسی عظیم نائل می آیند و لذا کانون رحمت و محبت و ارتباطی شدید با مردمان هستند و مردم را از این روح برخوردار و زنده می سازند و به همین سبب انس و الفت و محبت شدیدی با همه برقرار می کنند که اساس و بستر هدایت الی الله است ولی متأسفانه اکثر مردم از این ارتباط روحانی در خدمت ستم و سلطه بر اطرافیان بهره می گیرند که در عاقبت این سوء استفاده هولناک به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آیند و عامل ارتباط شیطانی با سائر مردم می شوند یعنی رسولان شیطان هستند. زیرا شیطان از جنس آتش ناب است و قدرت رسوخ در انسان دارد. همانطور که اولیای الهی هم رسولان خدا در میان بشرند!**

**۲۵۰۳- روح، عنصر ارتباط باطنی است. انسان صاحب روح قادر به نفوذ و رسوخ و نقب در سائر موجودات عالم است که این رسوخی از وجه عقل و علم و ادراک و مکاشفه حقایق است راسخون در علم که در قرآن کریم ذکر شده همین انسانهای صاحب روح می باشند که قادر به تأویل حقایق الهی در خلق هستند که قرآن وجود را می خوانند زیرا هر روحی، روحی از کتاب الله و قرآن است که بر بنده ای نازل می شود.**

**۲۵۰۴- اگر عارفان جمله عاشقانند بدلیل امکان ارتباط باطنی با سائر موجودات بخصوص انسانها می باشد و انس و محبتی که از این ارتباط پدید می آید. زیرا عارفان در رابطه باطنی با سائرین به حقایق لدنی و الهی نائل می آیند و این عشق به سائر انسانها هم یک عشق الهی است یعنی عاشق الهیت نهفته در فطرت بشرند! این همان سرّ ولایت الهی این عارفان در مردم است و ارادت یا عداوتی که این مردم نسبت به این عارفان پیدا می کنند که امری ماندگار است.**

**۲۵۰۵- تفکرات یک عارف روحانی متفاوت از هر فکر و ذکر دیگری است زیرا انسان صاحب روح در فکر و ذکرش نسبت به سائرین با آنها رابطه روحانی می یابد و بر آنان اثری قلبی می نهد حتی از فاصله هزاران فرسنگ و بلکه از فاصله بین این دنیا و حیات اخروی! و لذا بسیاری از اموات بسراغ این انسانهای روحانی می آیند تا از برکات و شفاعت**

و رحمت وجودشان برخوردار شوند زیرا اموات بدلیل رهائی از اسارت تن شناخت یقینی تری نسبت به این روحانیان دارند.

۲۵۰۶- رابطه امامان معصوم که صاحبان روح القدس الهی هستند با مؤمنانی که در قید حیات دنیا می باشند نیز به همین صورت است که هر انسان اهل ایمان و تقوا و توبه ای را یاری می رسانند و چه بسا روح می بخشند و روحانی می کنند و در ولایت خود هدایت و تعالی اعطا می کنند تا جائی که به مقام باب و حجّت امام میرسند و قائمی از قائمان آل محمد در آخرالزمان! و باید دانست که همه رهبران معنوی در جهان آخرالزمان حاملان روحی از قائم آل محمد هستند در درجات! زیرا امامان محمدی، امامان فرامذهبی و جهانی هستند. گاندی، دالائی لاما، ماندلا، کاسترو و دیگران نمونه هائی از این قائمان ارواح محمدی در جهان معاصرند. بنده این حقیقت بزرگ را در مکاشفه ای عرفانی شهود نمودم که برای خود بنده بس حیرت آور بود و مدتها بطول انجامید تا به حقیقتش علم یابم. هر که در هر کجای زمین و زمان و بهر زبانی، حقیقتی را جداً طلب و جستجو نماید روحی از قائم آل محمد به یاریش می آید حقایقی چون عدالت، آزادی، معرفت، توحید، سرمدیت، بهشت و غیره! زیرا این حقایق جمله صفات حق هستند که مظاهرش در عالم ارض امامان محمدی می باشند که بقیة الله هستند یعنی بقای خدا در عالم ارض!

۲۵۰۷- باز هم برای هزارمین بار متذکر می شویم که این نزول روح الهی از وجود امامان محمدی بر هر فرد یا قومی که نازل می شود دشمنی جز نژادپرستی و تنفیس قومی و خانوادگی و وراثتی ندارد و لذا همه روح یافتگان قربانی این ابلیس هستند از جمله انقلاباتی که منحرف شده و ساقط گشته اند قربانی نژادپرستی های عقیدتی و مذهبی و اساطیری و سنتی و امثالهم شده اند که این مسئله در انقلاب و جامعه ما نیز جریان داشته است، استکبار و اشرافیت و تقدس قومی پنهان در اعتقادات عرفی و شرعی و فلسفی و فرقه ای و حزبی و تاریخی و زبانی وو...! به یاد آوریم که گروه گرائیهای کُردی و عربی و ترکی و بلوچی و امثالهم یکی از نخستین مصائبی بود که گریبانگیر انقلاب شد که هنوز هم گهگاهی بروز میکند. و سپس نژادپرستی های سید و ملّائی پنهان در لباس شریعت! و سپس نژادپرستی عجمی و ایرانی پنهان در لباس قدمت و کهن سالاری که گاه با توجیه فلسفی همراه است با تقدیس کوروش و سهروردی و ملاصدرا و دیگران! "آنگاه که هدایت بر آنان آشکار شد روی به گذشته کردند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه ساخت." قرآن- و همین اواخر هم با فتنه "مکتب ایرانی" روبرو شدیم که بار دگر جامعه را بر آستانه شقاق کامل کشاند که با پدیده ای بسیار شبیه فاشیزم و نژادپرستی هیتلری روبرو بودیم.

۲۵۰۸- و مثال دیگری از این سلفی گری و نژادپرستی پیچیده در فلسفه و هرمنوتیک و تأویل آیات و فلسفه هایدگر، مکتب جنون آمیز آقای فردید است که ملعبه "مکتب ایرانی" قرار گرفت که نوعی فاشیزم ایرانی- اسلامی بود.

۲۵۰۹- وقتی در روایات کثیری از رسول خاتم و ائمه هدی می خوانیم که حتی یک تن از یاران قیام قائم آل محمد و وزرایش، عرب نیستند به اهمیت ذاتی این امر پی می بریم که تا چه حدّی رحمت و عدالت و حرّیت و معرفت و الهیت و توحید و خلق جدید و انسانیت در تضادی آشتی ناپذیر با نژاد و نژادپرستی قرار دارد و عداوت آدمی با رحمت محمدی که رحمت مطلقه خداست تماماً برخاسته از گرایشات قومی و ژنتیکی و تاریخی و واپس گرایانه است. و اینکه امر رجعت در آخرالزمان هیچ ربطی به سلفی گری و تاریخیگری ندارد که دقیقاً ضد آن است.

۲۵۱۰- نژادپرستی و پرستش ویژگیهای خانوادگی و قومی، بزبان ساده پرستش حیات و هستی در قطعه ای از مکان و مقطعی از زمان بهمراه موقعیت های مادی و معنوی آن است و این اساس ماده پرستی، دنیاپرستی، خودپرستی دهری و خاک پرستی و مالکیت پرستی های گوناگون است که اساس کفر و جهالت و حقارت و عدم پرستی می باشد زیرا مکان و زمان و هر آنچه مربوط به موقعیت قطعه ای منفک و خصوصی از آن می شود تماماً قلمرو تجربه مرگ و تباهی و نیستی است. پس پرستش هر آنچه از این وضعیت برمی آید به مرگ و نیستی می انجامد. و این مفهومی محسوس و معلوم است و در آن تردیدی نیست. و اینست که همه عواطف و ارزشهای برخاسته از آن نفرت انگیز و دروغین و عدمی است بخصوص عقاید و ارزشهای مذهبی و متافیزیکی ناشی از این پرستش که منجر به اشد تضادها و بطالتها و جنون و جنایات می شود زیرا عدمی است که دعوی وجود ابدی میکند! نژادپرستی عین پرستش عدم بجای وجود است.

و خلق انسان و انسانیت همانطور که در سوره رحمن می خوانیم نیازمند خروج از اقطار زمین و آسمان است یعنی خروج از مکان و زمان به یاری سلطان که امام است. و همه انبیای الهی آمدند تا راه و روش این خروج و عروج را تعلیم دهند که خودشان نیز اسوه های عملی این رهائی هستند و نخستین انسان هر عصری که از عدمیت نژادپرستانه خود خروج کردند و مراتب این خروج را نشان دادند از نوح تا محمد! و از محمد(ص) تا قائم آلش که بر علیه این اسارت قیام نمود و به تمام و کمالش از ظرف مکان و زمان خروج کرد و خود تبدیل به نور رهائی انسان در آخرالزمان گردید که هر طالب خروجی را به نورش یاری میدهد بواسطه روحی که بر قلبش می دمد!

۲۵۱۱- روح همان عهد و امر خدا در بشر است: "آنانکه عهد خدا را به قیمت حقیری فروختند و از دست دادند در آخرت خلقت دیگری ندارند و خداوند آنان را پاک نمی کند." قرآن- در این آیه نیز سخن از خلق جدید اخروی یا آخرالزمانی است که بقدرت روح الله پدید می آید. روحی که موجب پاکسازی جان آدمی از ظلمات دهر و نژاد است و جان را برای آفرینش تکوینی نوینی مهیا می کند. این آفرینش آخر که در قرآن مکرراً ذکر شده همان خلق جدید عرفانی تحت الشعاع نور قائم آل محمد و روح الله است. ولی آنانکه این روح را خرج امیال و آرزوهای دهری و نژادی و عدمی میکنند امکان این خلقت جدید سرمدی و انسانی را از دست میدهند!

۲۵۱۲- آفرینش جدید روحانی – عرفانی برای نخستین بار در مجموعه آثار و معارف ما بر مبنای قرآن و حدیث و مکاشفات عرفانی به میان آمده است و به عنوان تنها راه نجات و خروج و عروج بشر مدرن از دوزخ آخرالزمانی که همان فرج امام زمان میباشد تبیین گردیده است. بنابراین این حقیقت مکتوم که اساس و محور مذهب شیعه در آخرالزمان است موجب احیای این مذهب بعنوان قلب اسلام و دین واحد جهانی می باشد که مسئله فرج و نجات را تبیین کرده است که همان واقعه القاء یا نزول روح است و روح شناسی و امام شناسی و اسلام شناسی در قیامت آخرالزمان!

۲۵۱۳- عقل، بزرگترین گمشده بشر مدرن است که فقدانش را در سراسر جهان و در همه طبقات از دولتها تا ملتها شاهدیم! این گمشده بزرگ روی دیگری دارد که نامش ایمان است. بزرگترین دشمن عقل و ایمان، نژاد و نژادپرستی است و بمیزانی که در سده اخیر این پرستش نژادی در سراسر جهان دچار ابطال و تشنج و بیهودگی و انزجار گشته و خانواده در حال فروپاشی است دو عامل دیگر جایگزین این کفر و جهالت شده اند یعنی تکنولوژی و بیمه ها! علوم تکنولوژیکی بر جای عقل نشسته و انواع بیمه ها هم بر جای ایمان قرار گرفته اند. و این مسخ انسان مدرن در تکنولوژی و بانک و بیمه است. و این همان مصداق کلام خدا در کتابش می باشد خطاب به بشر آخرالزمانی: به آنان بگو سنگ یا آهن شوند بواسطه شقاوتی که در دل دارند! که روح برای نجات انسان از اسارت سنگ و آهن و طلا و مسخ جمادی است تا یکبار دگر صاحب عقل و ایمان شود. یعنی روح حیات ناطقه الهی!

۲۵۱۴- آنچه که عقل و تعقل، فکر و تفکر، علم و تعلّم، حکم و حکمت و ایمان و یقین خوانده می شود انواع و مراتب نطق الهی در دل و مغز و حواس انسان صاحب روح است. ابن عربی این بزرگترین روح ناطقه الهی در هزاره اخیر جهان در اول و آخر هر یک از بابهای فتوحات مکیه برای مخاطبانش دعا می کند که: خداوند شما را به روحی از جانب خودش برخوردار فرماید تا بتوانید این حقایق مورد بحث را درک کنید! و اینست که تقریباً همه علما و حکمای بزرگ شیعه، ابن عربی را بزرگترین سخنگوی عرفان امامیه دانسته و به او اقتداء کرده اند و لذا بزرگترین مفسران و شارحان آثار ابن عربی، علمای شیعه بوده اند با اینکه ابن عربی به لحاظ تاریخی منسوب به اهل سنت است. و اتفاقاً از آنجائیکه اسلامش موروثی و تاریخی و نقلی نیست در نهایت حق جوئی به حکمت و عرفان ائمه شیعه رسیده است بگونه ای که هیچ عالم تشیع موروثی و اخباری به چنین درجه ای از مکاشفات امامیه نائل نیامده است. در حقیقت ابن عربی در کمال سیر و سلوک عرفانی خود بناگاه متوجه می شود آن روحی که از جانب خدا بسویش آمده و او را در زندگی یاری داده و نور سلوکش بوده، روح علی مرتضی بوده است. و لذا کمال خودشناسی روحانی و روح شناسی عرفانی ابن عربی به نور امامت تأویل شده است. همانطور که خود علی(ع) می فرماید: "منم آن کسی که روح را به امر خدا به هر بنده ای که خواهد القاء می کنم." و در جای دیگر می فرماید "منم روح القدس"! و این روح همان فرج امام در آخرالزمان است که انسانیت و خلافت الهی را به بشر بازمی گرداند و او را صاحب عقل و ایمان و اراده الهی می کند. یکی از علل سنخیت

بنده با ابن عربی از همین بابت است که از راه اعتقادات موروثی و نقلی و اخباری به امامان شیعه نرسیده ام همانطور که به انبیای الهی! و لذا بسیاری از مکاشفات و مشاهدات من و ابن عربی دارای حقایق و نشانه های یکسان و همسو است.

۲۵۱۵- و امّا امروزه یکی از بزرگترین انحرافات و سوء تفاهمات و شیطانزدگیهای انسان مدرن و بخصوص مسلمانان اینست که می پندارند این روح و عقل و ایمان و اراده و هویت گمشده شان در تاریخ جا مانده است که سلفی گریهای رنگارنگ در جهان مسیحی و مسلمان بازتاب چنین فکر خطائی است که این فکر به مثابه نهایت نژادپرستی مذهبی و روحانی است که با اشد شقاوت ظاهر می گردد همانطور که شاهدیم!

۲۵۱۶- همه گروههای تروریستی سلفی در عصر ما دچار همین واژگون پنداری شده اند. ولی این واژگونی دارای حقیقتی حیرت آور نیز می باشد و آن رجعت است. همانطور که ارواح طیبه ائمه هدی از وجود اولیای الهی رخ می نماید و مؤمنان را روح و عقل و ایمان می بخشد ارواح خبیثه اشقیای تاریخ نیز بازمی گردد و از وجود منافقان و جباران معاصر رخ می نماید که ظهور سفیانی در اخبار شیعه یکی از این رجعتهاست.

۲۵۱۷- انبیاء و معصومین در آخرالزمان به یاری مؤمنان خود می آیند و با آنان محشور می شوند. و جباران و اشقیاء و کفّار تاریخ هم به یاری پیروان خود می آیند و با آنها محشورند. و بدینگونه کل تاریخ هفت هزارساله بشری در آخرالزمان برپا شده و کافران و مؤمنان رو در روی یکدیگر صف بندی می کنند که نهایتاً گروه مؤمنان که طبق معمول همیشه تاریخ اقلیت هستند به یاری قائم آل محمد بر جناح طاغوت و کفر پیروز می گردد.

۲۵۱۸- پس دو دسته ارواح هستند که در آخرالزمان بازمی گردند. ارواح طیبه و نورانی و الهی که کریم و رحیم و شفیع اهل توبه و ایمان هستند و ارواح خبیثه و ظلمانی و شیطانی همچون یاجوج و ماجوج از طبقات مسخ شده زمین بیرون می آیند که کفار و اشقیاء و فاسقان را حمایت و رهبری می کنند. اینست که امروزه تقریباً همه مردمان جهان احساس می کنند که دارای روحی نوین شده اند که به آنها کلام و اراده و مفاهیمی جدید را القاء و وحی می کند. این اساس گرایشات جدید عرفانی و روحی در سراسر جهان مدرن است که دو نوع کاملاً متفاوت و متضاد می باشند ولی همه دم از الهام و وحی و عرفان می زنند و دروغ هم نمی گویند: الهامات نورانی یا ظلمانی، الهی یا شیطانی، نجات بخش یا دیوانه کننده! این همان عصر رجعت آخرالزمانی است و دوران حشر!

۲۵۱۹- پس درک می کنیم که همه پدیده های جدید عصر ما اعم از خیر و شر تماماً حاصل این رجعت و حشر است، از فتنه ها و آشوبها و جنایات و امراض و بحرانهای مادی و معنوی تا رخدادهای عرفانی و روحانی و گشایشهای معنوی و شفاعتها و کرامات خارق العاده! پس افراد و حکومتها و علمائی که بر این رجعت آخرالزمانی و خلق های جدید، علم و باوری ندارند در رویاروئی با آن درمانده و پریشان شده و دست به اقداماتی جنون آمیز می زنند که خود و جامعه را دچار فلاکت و هلاکتی مضاعف می سازند. و همچنین مؤمنینی که بر حقایق این واقعه علم و ایمانی کافی نداشته باشند بسرعت دچار تنفیس ابلیس شده و کوس انالحق می زنند و واژگون می گردند. و پر واضح است که چنین علم و باوری برای دولتهای اسلامی و بخصوص شیعی امری اورژانس و حیاتی است که بدون آن دست به خود براندازی زده و یا بازیچه طاغوت جهانی می شوند که خود و مردم خود را هلاک می سازند. و بس جای تأسف و حیرت است که امروزه حکومتهای غیر اسلامی و طاغوتی بسیار بیشتر از دول اسلامی به این حقایق آخرالزمانی علاقه نشان داده و درباره اش تحقیق می کنند. همانطور که جوامع غیر اسلامی بیشتر از مسلمین به این حقایق مشتاقند. تجربه شخصی بنده نیز دال بر این واقعیت تلخ و هولناک است. در دوران کوتاهی که وبسایتی داشتم که آثارم را منتشر می نمودم و نظریات خوانندگان آثار را از طریق ایمیل دریافت می کردم با توجه به تعداد مقالاتی که در این باب بزبان انگلیسی در این سایت وجود داشت بزودی مواجه با این حقیقت تلخ شدم که خوانندگان غیر ایرانی و غیر مسلمان و مراکز پژوهشی مغرب زمین و روسی و چینی و ژاپنی با چه علاقه و جدیتی با ما تماس می گرفتند و طرح مسئله می کردند و حمایت می نمودند و تبریک می گفتند و در عوض اکثر خوانندگان ایرانی و مسلمان در قبال این معارف جز مسخرگی و تهمت و انکار و لعن نثارمان نکردند و اندکی بعد هم که این سایت فیلتر شد و متعاقب آن دستگیری و محاکمه و زندانی و تهدید و الی آخر!

که این حقیقت تلخ بدین معناست که اکثر مسلمین و شیعیان، دین را میراث آباء و اجدادی خود می دانند که اگر یک کلمه به آن اضافه یا از آن کم شود بدعت و ارتداد تلقی می شود مستوجب تکفیر و اعدام است. این از بدبختی های اسلام تاریخی – نژادی است که جهان را به آتش و خون کشیده و ملعبه طاغوت شده است.

۲۵۲۰- معلوم نیست که این بدبختی و استکبار و شقاوت از کی پدید آمده است که هر کسی که روزی چند بار دولا راست می شود و به روضه و دعا و نماز جماعتی می رود خود را صاحب و مالک خدا و رسول و اسلام و وکیل و وصی امام زمان و عقل کل جهان و صاحب سرنوشت مردمان می پندارد و هر معنائی که باورها و احساساتش را خدشه دار کند محکوم به ارتداد و نابودی می شود. این کل راز فتنه هائی است که امروزه جهان اسلام را در خود می سوزاند و مسلمین را بدست خودشان هلاک می کند. این چه مسلمانی است که فاقد هر رحمت و محبت و معرفت است و کمترین ظرفیت تغییر و تکامل ندارد و در قبال هر فکر تازه و معنائی جدید از دین، دیوانه و خونی می شود و دست به کشتار یا انتحار می زند. این چه شریعتی است که خصم قسم خورده معرفت و شعور و فهم حقایق و اصول دین است و از همه مهمتر دشمن فهم خود شریعت است. این شریعت ابلیس است که پرستندهٔ خود و قدمت و عبادات خویشتن است و دشمن عقل و معرفت و عاشق جهل و تجاهل! بدان که ابلیس همان تقدیس جاهلانه و عبادت کورکورانه و پرستنده نفهمی خویش است و این نفهمی را تقدیس می کند و خصم عقل و حکمت و عرفان در دین است. پس سلطان تکفیر عقیدتی و انتحار کسی جز ابلیس نیست! در آخرالزمان مؤمن نفهم محکوم به خودکشی است زیرا بنده شیطان می شود! دین فاقد عقل و حکمت و معرفت، بزرگترین دسیسه و محمل شیطان در آخرالزمان است. در آخرالزمان، دین و عبودیت تماماً به نور عقل و عرفان ممکن می شود و لاغیر!

۲۵۲۱- شریعت و دین بی روح و امام همچون فقاهت بیروح و امام تماماً عرصه پیدایش اسلام ضد اسلام و شیعه ضد شیعه در تاریخ بوده است که این ضدیت در آخرالزمان به تمام و کمال رخ نموده است بگونه ای که این نوع شریعت و فقاهت و عبادت شقی ترین دشمن قسم خورده همه ارزشهای الهی در بشر شده است دشمن عدالت، آزادی، تفکر آزاد، معرفت، بیان، روح، خلق جدید و ظهور قائم آل محمد! و در نقطه مقابل با همه ارزشهای کافرانه و شیطانی کنار آمده و به تقدیس آن پرداخته است تقدس ربا، ریا، زنا، دروغگوئی، استبداد، فمنیزم، تبدیل جنسی، شکنجه، آدمکشی، تجسس و هر فساد و ستم دیگری! اخیراً یکی از این مراجع فتوا داده بود که تماشای ماهواره و فیلمهای پورنوگرافی اگر موجب پیشگیری از زنا و غیبت و قمار و اعتیاد و طلاق شود ایرادی ندارد و بلکه مفید است و همچنین فتوای دیگری می گوید اگر تبدیل جنسیتی موجب پیشگیری از همجنس گرائی شود لازم است. در حالیکه تبدیل جنسی تحقق کامل همجنس گرائی است یعنی تجسم آن!

۲۵۲۲- هر یک از آثار ما به تنهائی حامل روحی جاری و ساری بسوی خوانندگان طالب معرفت است که در عطش جستجوی حق وجود خویشند. ولی کتاب حاضر به مثابه خودآگاهی روحانی این روحهائی است که این خوانندگان تاکنون دریافت کرده اند که این خودآگاهی عرصه علم بیان است که همان قلمرو رجعت و عروج روح از قلب به روح حیات ناطقه مغز است. و لذا روح حاکم بر کل این کتاب روح بیان و عروج است. یعنی سائر آثار قبل از این کتاب بنده عرصه علّم القرآن است و این کتاب حاضر هم علّمه البیان می باشد. و بدینگونه رسالت عرفانی ما کامل می شود که خلق جدید رحمانی انسان است. و این همان رویاروئی و تداخل و اتحاد ماه و خورشید است همانطور که در سرآغاز سوره رحمن شاهدیم!

۲۵۲۳- عصر جدید عصر انفجار علوم و فنون تکنولوژیکی و علیتی و تبدیلی است و عصر انفجار نظریه پردازیهای علمی و فلسفی و ادبی و هنری و اقتصادی و سیاسی و متافیزیکی و کیهان شناسی! و عصر انفجار اطلاعات و ارتباطات! بشر توانسته بر ذرات سوار شود و بر کرات احاطه یابد و اعماق زمین را بکاود و مواد و کالاهائی شگرف پدید آورد. و همه این مکاشفات و اختراعات و تبدیلات و تولیدات فقط صورت حیات مادی و فنی بشر را پیچیده تر ساخته و تماماً در خدمت بازیگری و شرارت و فساد و سلطه گری اوست که زندگی فردی و اجتماعیش را به آتش کشیده و انواع بحران و دردها و دیوانگیها و شقاوتها و ناامنی ها را پدید آورده است و میرود که نسل خود را بر زمین

براندازد. این عاقبت همه این علوم و فنون و نظریاتی است که در طی قرون اخیر بطرزی حیرت آور و افسارگسیخته رخ نموده و بشر را به بازی گرفته و به هلاکت می برد و معلوم است که بشر کمترین احاطه و اراده و مدیریت و علمی بر ماهیت این علوم و فنون ندارد و بلکه خود بازیچه آن است. اینهمه پیشرفتهای مادی و فنی، ذره ای بر معنویت و عزّت و شرف و قرار و صلح و سعادت و رفاه بشر نیفزوده است تا آنجا که بشر مدرن آرزوی زندگی بدوی و عصر حجر را میکند تا همچون حیوانات در طبیعت زیست کند. و اینک حدود یک قرن است که اندیشه های ضد مدرنیزم و ضد تکنولوژیزم و ضد علم و صنعت و شهرنشینی در حال رخ نمودن است و افراد و گروههائی تلاش می کنند تا از سیطره این تمدن خارج شوند هر چند که هیچ جغرافیائی باقی نمانده که از سلطه مفاسد و مظالم این تمدن فنی بیرون مانده باشد حتّی غارها هم به تصرف درآمده اند و حیوانات قطبی هم در امان نیستند. گوئی که این تمدن مدرن تماماً محصول نیروئی ضد انسانی و شیطانی بوده و دامی برای هلاکت نسل بشر است و همه این علوم و فنون و نظریه ها القای شیطان بوده است تا زمین را برای بشر جهنم سازد البته به وعده بهشت! این ظهور شیطان از نفس بشر متکبّر و سلطه گر و بازیگر است که بر وی مسلط شده و او را بدست خودش نابود میکند. همه دانشمندان و مهندسین و نظریه پردازان این سلطه شیطانی نیز در خدمت ایده ها و مکرهای شیطان هستند و این سلطه را پیچیده تر و مهلکتر و دیوانه کننده تر می کنند. بنابراین از درون چنین نظامی کمترین امید نجات یا حتّی حداقل اصلاح و کنترلی ممکن نیست و فریبی اندر فریبی دیگر است.

۲۵۲۴- و خروج و رهائی از این جهنم جز به یاری روحی که از جانب خداوند بسوی بنده ای تواب می آید ممکن نیست توبه ای از تمامیت این جهنم مدرن و ارزشهای واژگونه و فریبنده اش! در این دوزخ آخرالزمان که هر روزه فتنه و آتش جدید رخ می نماید زندگی برای مؤمنان جهت حفظ حداقل عقل و ایمان و فطرت الهی به سختی رسالت انبیای مرسل است که شاقه ترین بخش آن تماشای سقوط و نابودی عزیزان و یاران در این جهنم است که کل اراده و وجدان و آدمیت خود را از دست میدهند و تبدیل به حیواناتی ممسوخ و بازیچه شیطان می شوند و سپس با تمام قوا تبدیل به دشمنانی شقی و قسم خورده جهت نابودی اهل ایمان می شوند که نسبت به آنان رحیم و دلسوزند و دیگر کاری برای نجاتشان ساخته نیست و این هولناکترین بخش از امتحان ایمان و معرفت و رحمت است زیرا هر چه که با این تباه شدگان مهربانتر شوی آنها شقی تر و شرورتر می شوند و دیوانه تر و جسورتر جهت نابودی ایمان تو! این امتحانی است که بندرت کسی از آن سرافراز و مؤمن بیرون می آید. وقتی می بینی که عزیزی سقوط کرده و خصم ایمان تو شده و هر کمک و رحمتی از جانب تو فقط بر کفر و شقاوت او می افزاید تا تو را هم با خود به تباهی بکشد و کافر و دیوانه سازد و تو می مانی که با او چه کنی چون هیچکاری نمی توانی کرد! کل این تعامل مرکز خلق جدید انسان در این دوران است تعامل درست و برحق و قاطع و رحمانی با نژاد و یاران خود در درون و برون! این امتحانی نوحی و ابراهیمی و موسوی و عیسوی و محمدی است و نهایتاً علوی! من این امتحان را در رابطه با یکایک اعضای خاندانم از سر گذرانده و در قبال هر یک دچار موتی عظیم گشته و از جهانی به جهان دگر رفته ام و این به مثابه نردبان تعالی روح من بوده است تعامل با همسر، فرزندان، مادر، خواهر، عمو، دائی، خاله، پسرعموها و یکایک بستگان دورم از دوست و دشمن و نیز با دهها تن از یاران و بیماران و آشنایانم! کل جهاد اکبر من در رابطه با اینان بوده که گذار الهی بنده در رابطه با هر یک از آنها به مثابه جهشی روحانی و عرفانی و موتی ارادی بوده است جهشی از طبقات دوزخ و ظلمت دهر و تاریخ و شجره و خروج از طبقات زمین و آسمان!

۲۵۲۵- حجّت کامله همه اولیاء و عرفا و شهداء و صدیقین و مخلصین تاریخ در امر نژاد زدائی از تن و دل و جان و روح و اندیشه و عمل، حضرت فاطمه اطهر است که خود امّ امامت است که بنیاد شجره را از جان خود برانداخت آنهم شجره ای که خود شجره طیبه بود! همانطور که امام حسن عسکری(ع) می فرماید که ما حجّت بر خلق خدا و مؤمنان هستیم و فاطمه زهرا هم حجّت بر ماست! زیرا دل کندن از نژاد برای الحاق به ذات نزادی حق، کل مراتب سیر الی الله و کمال در دین و حصول ارواح قدسی در هفت آسمان است و جز این جهاد و امتحانی نیست و سائر امتحانات الهی برای مؤمنان هم بر همین محور رقم می خورد. زیرا در صف مقدم نبرد با ایمان و اخلاص و عدل و رحمت و معرفت و توحید همانا نژاد فرد قرار دارد یعنی همسر و فرزندان و والدین و خواهران و برادران و هر که بیشتر دوست میداری! "آیا پنداشتی آنرا که بیشتر دوست می داری می توانی هدایت کنی..." قرآن کریم- و مؤمن حق ندارد که دشمنان خدا و رسول

را دوست بدارد که اینست کل سرّ واقعه آنگاه که این دشمنان خدا و رسول عزیزترین کسان تو باشند که عموماً همینگونه است. و اینگونه است که کسی گام به گام به وادی ولایت ائمه هدی وارد می شود آن وادی که ابراهیم خلیل افتتاحش کرد و محمد و آل محمد کاملش نمودند.

۲۵۲۶- با توجه به اینکه دل مؤمن دلی زنده به نور حق است کانون حُب به خلایق است و طبعاً مظهر اشد محبت و رحمت به اعضای خاندان خویش است در حالیکه سائر اعضای یک خاندان فقط دچار احساسات کور توأم با بخل و استکبار و سروری نسبت به یکدیگرند بهمراه عداوتهای کهنه قلمرو میراث آباء و اجدادی! و اینک این مؤمن بایستی یکایک این افراد خانواده و نژادش را از دل خود بزداید تا از هر شرکی نسبت به خداوند پاک شود و با خروج هر یک از عزیزان از دلش، طبقه ای از دل به نور محبت الهی و روحی از ارواح طیبه معصومین تنویر و تعالی می یابد و به قرب حق نزدیکتر می شود و لایق لقای پروردگارش می گردد. همانطور که رسول اکرم می فرماید که اگر دل مؤمنان اسیر شرکها نبود و بواسطه اجنه و شیاطین محاصره نشده بود هر آن خداوند را دیدار می کردند. و منافذ رسوخ اجنه و شیاطین به دل همانا حُب نژاد و نژادپرستی است "آنانکه مادینه گی را می پرستند بنده شیطان می شوند." قرآن- حب نژاد هووی حب خدا و رسول و امام است همانطور که در کتاب خدا می خوانیم که همسر و فرزندان خصم ایمانند! زیرا شدیدترین حبّ ها نسبت به همسر و فرزندان است که کانون حبّ مال و جاه می باشد. و آن امتحان قلبی که مؤمنی را لایق درک و پذیرش ولایت امام زمان می کند همین قبولی در انتخاب بین حُب نژاد و حُب خدا و امام است. و میدانیم که هسته مرکزی و غریزی حُب نژاد همان حبُ جنسی است که در رابطه با جنس مخالف و همسر پدید می آید. و لذا حبُ نژادی – جنسی اساس سقوط روح در پایین تنه و مسخ در غرایز حیوانی است.

۲۵۲۷- وقتی بعنوان یک شیعه معتقدیم که امامان، حجت های خدا بر خلق هستند معنایش اینست که امامان آئینه ها و انوار معرفت الله برای مردمان می باشند و بی وجودشان خداوند شناخته نمی شود الاّ به ایده ای که معمولاً کانون استکبار ابلیس در بشر است. و امّا از کلام امام حسن عسکری در این باب درمی یابیم که حجّت خدا بر خود امامان حضرت فاطمه زهراست و این یعنی آنکه خود ائمه هدی، به نور فاطمه، خداوند را دیدار می کنند و بی تردید این عالیترین و کاملترین درجه از خداشناسی و خدابینی است. و یکی از حجّت های درستی این ادعا وصف شهود الهی در ادبیات عرفانی ماست که تماماً به تمثیل جمال فاطمه زهراست. چرا که هر عارفی از چشم امامش به شهود حق نائل میآید. مشاهدات تجلی پروردگار در تجربیات عرفانی اینجانب نیز مصدق این امر عظیم است که راز فاطمی همه مشاهدات لقاءاللهی مربوط به نژادزدائی مطلق آن حضرت است که درباره اش قبلاً در کتاب انسان کامل و مبانی عرفان امامیه به تفصیل سخن نموده ایم. و از همین راز به معضله عرفانی هویت نژادی امامان شیعه پی می بریم که چرا همه معصومین از ذات فطرت اللهی فاطمه هستند زیرا فاطمه، کاملترین مادری است که بر علیه مادریت نژادی خویش قیام کرده و آنرا در خود نابود ساخته و مظهر فطرت الله شده است. مادری که شجره نژادیش را برانداخت و امّ امامت همه اولیای الهی شد و بلکه مظهر تجلّی پروردگار عالمیان در بی نهایت جلوه! زیرا خداوند در هر تجلیش بی تا و غیر مکرر است. پس فاطمه، نور ذی الجلال خداوند است که ظهور سرمدیت حق در جهان است: همه چیز فناست جز تجلی پروردگار که مظهر کرامات اوست! قرآن کریم- پس فاطمه، وجه کریم خداوند است و با حقیقتی که ذکر شد بلکه وجه کل کرامات الهی در عالم وجود است و چه کرمی برتر از تجلّی جمال ذات خداوند بر بشر که به نور فاطمه است. پس کسی لایق این نور می شود که همه خواص و صفات و علایق به ارث برده از والدینش را از قلب و جان و اندیشه و اعمالش پاک کرده باشد و بر قلمرو نزادی وجود وارد شود. این صراط المستقیم خروج از اقطار زمین و زمان است و خروج از دوزخ آخرالزمان! و اینهمه نیازمند امام شناسی و فاطمه شناسی است که به ذات فطرت اللهی وجود راه می برد. هنگامی که بنده به حقیقت وجود فاطمه زهرا آگاه و بینا شدم هنوز هیچیک از روایات مربوط به آن حضرت را نشنیده بودم که دارای چه مقام الهی در جهان هستند. برای خود من هم سالها بطول انجامید که اصلاً یقین یافتم که این جمال آسمانی که شهود کرده ام نامش فاطمه زهرا همسر علی مرتضی است و مادر معنوی رسول خاتم یعنی امّ ابیها که حجّت خدا بر همه ائمه و اولیاست. و از زمانیکه مقام الهی حضرت فاطمه را در آثارم آشکار نمودم برخی از علما و مراجع و روحانیون مرا از این کار بر حذر داشتند و آنرا معصیتی بزرگ خواندند تا اینکه تدریجاً مقاماتی برتر از آنچه که بنده ذکر کرده بودم از زبان خود ائمه هدی بدستم رسید که بر بطالت این هشدار علما آگاه شدم زیرا اگر ذکر این مقامات

**معصیت میداشت از زبان خود امامان بیان نمی شد و در متون روائی شیعه ثبت نمی گشت! معلوم نیست که شیعه تا کی میخواهد با تقیّه این حقایق و معارف اصولی خود از مسئولیت شیعه بودن معاف باشد الا برای سلطنت کردن! و این همان شیعه عباسی است!**

**۲۵۲۸- نزول ارواح هفتگانه و عروجشان تحت الشعاع نور قائم آل محمد در دل و جان و اندیشه یک مؤمن نهایتاً منتهی می شود به لقای ذی الجلال و الاکرام که جمال فطرت اللهی فاطمه اطهر است. پس همه این ارواح ذاتاً فاطمی هستند چرا که احیاگر فطرت الله در بشرند و فاطمه هم مظهر این فطرت است. پس ذکر یا فاطمه در بستر فکر و عقل محمدی به مثابه عالیترین و عروجی ترین و نجات بخش ترین اذکار ممکن در قلمرو خروج از اقطار زمین و زمان برای اهل ایمان و عرفان است. "یا فاطمه" ذکر لقاء اللهی عارفان است بدان!**

**۲۵۲۹- اگر علی(ع)، ولی و امام و حجّت مطلق حق در عالم است و امامت و کمال انسانی به نور او در تاریخ جاریست و پایدار است فاطمه به عنوان همسر او، جمال باطن این ولایت و امامت و کمال و الهیت است و لذا جمال هی ها هوت پروردگار در عرصه ظهور و تجلی است. فاطمه، کمال ظهور و تجلی است که همه تجلیات و ظهورات الهی به او منتهی می شود: و الی ربک المنتهی! و این قاعده و سرّ خدا در آفرینش است که آدم و حوا یا مرد و زن را محل تجلّی ذوالجلالی و ذی الجلالی خود قرار داده و ظهور کلمة الله ساخته است در درجات ایمان و اخلاص و معرفت و تعالی و عروج روح! همانطور که در همه روابط آدم – حوائی، حوا ظهور باطن آدم محسوب می شود. که البته این ظهور، ظهوری فیزیکی و مکانیکی و خطی و علیتی نیست بلکه دیالکتیکی است و خلافتی و تکمیلی! و بمیزانی که تنفیس نژادپرستانه از میان میرود این ظهور، الهی می شود و این دیالکتیک به تریالکتیک حق منجر می شود که: چون سه تن از شما راز در میان نهند چهارمی اوست تا قیامت! قرآن-**

**۲۵۳۰- و اگر در جامعه ما امر حجاب و عفت و عصمت و طهارت نفس پس از حدود چهار دهه انقلاب و تبلیغ و تلاش جهت احیای این امر عظیم الهی به چنین نتیجه ای مفتضح و مفسدانه رسیده دال بر نسیان ملی در قبال اصل این حقیقت است یعنی فاطمه نشناسی! نوری که برای نخستین بار در تاریخ معاصر به واسطه دکتر شریعتی بر قلوب ملّت ما تنویر شد ولی پس از پیروزی انقلاب متوقف و بلکه تخطئه گردید و فقط حربه ای سیاسی – اجتماعی جهت اقتدار و استکبار گروهی شد که با ملعبه قرار دادن آن همه رقبای سیاسی خود را تار و مار کنند و لذا اینک که به مقصود رسیده اند این امر عظیم الهی (عصمت) بارزترین نشان بی آبروئی و بی هویتی است علیرغم اینکه بخش عظیمی از قدرت کشور صرف احیاء و حراست از آن می شده و تبلیغات درباره آن بلاوقفه در رسانه های ملّی ادامه داشته است و محور همه امور دینی و اخلاقی بوده است. سیاسی کردن امور عبادی (مثل نماز و حجاب) و در نقطه مقابلش، خصوصی کردن سیاستهای کلان اجرائی کشور که همه از ارکان و اصول عملی دین ما هستند، علت العلل این واژگونسالاری و فساد است که نه اصولی باقی گذاشته و نه فروعی! این از اقتصاد و آن از فرهنگ! اصول به پس پرده رفت و فروع بر کف خیابانها ریخت! و این عین بی عصمتی است!**

**۲۵۳۱- انقلاب فرهنگی که ملّت ما را به پیروزی بر طاغوت رسانید و سلطانش دکتر شریعتی بود پس از پیروزی انقلاب سرکوب شد. انقلاب فرهنگی که دکتر شریعتی بنا نمود بر محمدشناسی و علی شناسی و فاطمه شناسی و حسین شناسی و ابراهیم شناسی بنا شده بود که وجدان و عقول ملی را از هزاران غل و زنجیر آزاد نمود و لذا "آزادی" که جز آزادی تفکر و عقیده و بیان نبود تبدیل به اصل اوّل انقلاب ما شد که بلافاصله با پیروزی انقلاب ریشه کن گردید! و لذا استقلال و جمهوریت هم در نطفه رنجور و فلج گردید. زیرا به لحاظ عقلانی نیز استقلال محصول آزادی است و جمهوریت هم محصول استقلال! این یک خودکشی بود! خودکشی روح جهت بقای تن! اینست که نظام داریم ولی اسلام نداریم! تن داریم ولی روح نداریم. شعار داریم ولی شعور نداریم. عبادت داریم ولی عبودیت نداریم. تشیع داریم ولی امامت نداریم.**

**۲۵۳۲- این حرفها به قصد محاکمه و فرافکنی تقصیرات به گردن عده ای که امروزه اکثراً از دنیا رفته اند نیست. این محاکمه هیچ مشکلی را حل نمی کند و مشکلی بر مشکلات می افزاید. سخن بر سر یک توبه ملّی است از رأس حاکمیت**

**تا همه طبقات مردم! همه افراد و دولتمردان و گروهها و احزاب به یک اندازه مقصر بوده اند و البته علمای دینی بیشتر از همه و نیز رهبران گروهها! و لذا این همان سلطنت بود که در لباس جمهوری اسلامی بازگشت با هویتی هزاران بار پیچیده تر و مافیائی!**

**۲۵۳۳- و باز همه برای هزارمین بار متذکر می شویم آن سخن مشهور حضرت فاطمه بر منبر را که حق آزادی انتخاب بین حق و باطل را برترین حق آفرینش معرفی کرد. هموئی که خود نور فطرت الله و عصمت الله است. این همان آزادی بود که به شوقش انقلاب شد و پس از انقلاب ریشه کن گردید! آزادی بین عصمت و بی عصمتی! این همان سرلوحه قرآن کریم، آیة الکرسی است یعنی لا اکراه فی الدین! زیرا انقلاب به معنای رجعت به فطرت الله بود که این رجعت بر حق آزادی انتخاب است که زائل شد. و لذا راه عصمت و فطرت و فاطمیت بود که زائل گردید. بزبان خیلی ساده این همان نماز و حجاب و عبادات اجباری – سیاسی بود که کشور را به این روز سیاه نشانده است که جز اخلاق و ایمان و فطرت و عصمت و فرهنگ همه چیز دارد. فقط اسلامیت ندارد! و لذا مردم نسبت به هر آنچه که دارند هم کافرند نسبت به رفاه، صنعت، تکنولوژی، امنیت و... زیرا نسبت به خود کافرند نسبت به فطرت الهی – انسانی خود! همه دارند دکتر و مهندس و حجة الاسلام می شوند ولی دریغ از یک جو عقل و علم و اسلام و ایمان!**

**۲۵۳۴- تنها توجیه حکومتها برای سلب آزادی عقیده و بیان و استبداد فکری، حفظ امنیت و اصل کشور و نظام است و این یک منطق جهانی است که منطق استبداد و جباریت می باشد. این همان منطق کفر و دنیاپرستی و خودپرستی است که می گوید برای حفظ بدن و دنیای خودم از دین و معرفت و عدل و حقیقت گذشتم! برای بقای خودم همه را لگدمال میکنم! البته این منطق برای فریب مردم همواره لباس عشق و ایثار بر تن دارد. مثل پدری که برای سعادت خانواده اش دست به جرم و جنایت و دزدی می زند! اتفاقاً در چنین شرایطی است که آدمی به ایمان و اعتقاد و مقدساتی که از آن دم می زند امتحان می شود.**

**۲۵۳۵- ولی به بیانی دگر و کلی اگر هر چه که رخ می دهد خیر و حق است و دین هر آن واقع است پس برای جبران آنهمه ضایعات و خطاها و معاصی کافیست که حق آنچه که هم اکنون جاریست را دریابیم و آنرا رعایت و اجابت کنیم و حقوقش را فهم و اعاده نمائیم و به اصول دین و معرفت اسلامی و عقل فطری بازگردیم و از وسوسه های طاغوت و دجال جهانی بیرون آئیم و تغییر میزان دهیم.**

**۲۵۳۶- وقتی که ایدئولوگها و وزراء و وکلاء و دولتمردان یکی پس از دیگری و گروه گروه خائن و جاسوس و دزد و تبهکار و قاچاقچی از آب درمی آیند معلوم است که این کشور و نظام از آغازش واژگونه بنا شده است و حق انقلاب وارونه گشته است و ارزشهایش جملگی توریه ای شده اند. پس ایراد جز در طرز نگرش و باور و مسلمانی و شیعه گری ما نیست! ایراد در بی معرفتی ماست در اسلام نشناسی، انقلاب نشناسی و خودنشناسی عقیدتی! البته حساب آن افراد و گروههائی که از همان آغاز لباس عوض کردند و یک شبه انقلابی و حزب اللهی و عابد و زاهد شدند و امروزه مشغول غارت کشورند جداست که خداوند ریشه شان را از زمین برکند و رسوایشان سازد که دارد می سازد! و اگر این حقایق تلخ و مرگبار از نظر مسئولین صادق و دلسوز همچنان غلو و سیاه نمائی و براندازی انقلاب و نظام است پس بیائید ما را بگیرید و بکشید تا شاید مشکلتان حل شود. زیرا ما مشکلات شماها را به شما می نمایانیم و خود ما در این دنیا هیچ مشکل شخصی نداریم و وظیفه خود را بعنوان یک شاهد انجام میدهیم و به خدا و امام زمان و مردم گزارش می کنیم! و این شهادت مقام وجودی هر مؤمن محمدی در آخرالزمان است که در نصّ صریح قرآن ذکر شده است که: خدا شاهد و شهید در رسول است و رسول هم شاهد و شهید در مؤمنان است و مؤمنان هم شاهد و شهید بر مردمان! که این شهادت گوهره هر انقلاب، تحول، بیداری، شفاعت، معیشت و قیامت در زندگی افراد و جوامع بشری است که بدون آن تاریخ و جوامع بشری غرق در ظلمات هستند و بقول دکتر شریعتی، شهید شمع تاریخ است. شهادت همان هویت و رسالت ذاتی همه انبیاء و اولیاء و علما و عرفا در طول تاریخ است که در آخرالزمان برای مؤمنان هر امتی باقی میماند و آنرا به ارث می برند. و اگر این شهادت عموماً قرین کشته شدن است بدلیل آنست که اکثر مردمان در هر قومی از کافران و اشقیاء و جاهلانند و این نگاه الهی را برنمی تابند. شهادت، نگاه خدا در بشر است: نگاه خدا از بشر و در بشر**

و بر بشر! و آنکه این نگاه را در خود نگاه دارد و انکار و کور نسازد اهل سیر الی الله می شود و هدایت می گردد. و شهداء پاسداران این نگاه الهی در وجدان بشرند و این همان نوری از انبیاء و امامان است که مؤمنان به ارث می برند که این ارثی عرفانی و اختیاری و عاشقانه است. این همان نور ولایت الهی در بشر آخرالزمان است. همانطور که میدانیم چشم یک مؤمن محمدی، مظهر و مصدر نور العقل است و بواسطه همین نور است که لقای الهی ممکن می شود و جان مؤمن موفق به دریافت روح القدس می گردد که روح ناطقه و علم بیان امام زمان است.

۲۵۳۷- "آیا در باطن خود تفکر نمی کنند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست را نیافریده الا به حق و مهلتی معین. ولی اکثر مردمان به دیدار با پروردگارشان کافرند." روم ۷- همانطور که بارها نشان داده ایم درک و فهم حق هر چیزی در جهان هستی ممکن نیست الا در تفکرات باطنی و جریان عرفان نفس. و آن نیز ممکن نیست الا اینکه به دیدار با خدا در جهان ایمان داشته باشیم. پس عشق و ایمان به لقای الهی در جهان اساس عقل و علمی است که اهلش را به حقیقت پدیده ها و موجودات نائل می سازد. و این همان راه و روش باطنی حصول به حقیقت اشیاء است همانطور که رسول اکرم(ص) در دعایش از خداوند طلب میکند. و رابطه بین حقیقت اشیاء و لقاء الله بوضوح نشان می دهد که حقیقت اشیاء همان خداوند است و این حقیقت در واقعه لقاء الله حاصل می آید. این همان مقصود دین خداست که در دین محمد حاصل آمده است و اساس عرفان اسلامی است که در جای جای قرآن تبیین شده است. پس قرآن یک کتاب وحدت وجودی و لقاء اللهی و تماماً عرفانی و شهودی است. و آنانکه از این قلمرو خارجند از اسلام محمدی خارجند. و این بمعنای تکفیر نیست بلکه تنذیر است! اسلام محمدی مکتبی است که امامان محمدی بنا کرده اند که همه انسانهای لقاء اللهی هستند. زیرا هدف از دین، راه رسیدن به خدا بوده که در دین محمد به کمال رسیده و ختم گشته است زیرا لقاء الله حاصل شده و راه و رسم آن تبیین گردیده است که راه امامت است.

۲۵۳۸- بزرگترین علت بدبختی مسلمین و بخصوص شیعیان این نیست که به حقایق و اهداف و اسرار عرفانی و روحانی دین خود نائل نیامده و اصلاً به آن باوری ندارند بلکه اینست که همین ظواهر عبادی اسلام و تشیع را کل دین پنداشته و خود را کاملان در دین می پندارند و غیر خودشان را یا منکرند و یا تکفیر می کنند و واصلان و کاملان حقیقی در دین را مرتد و ملحد و دیوانه و جادوگر می خوانند و به آسانی حکم قتلشان را صادر می کنند. اینان دین و اسلام و تشیع را جز برای منافع گذرای دنیوی خود نمی خواهند و هر آنچه که این منافع را خدشه دار کند باطل و انحراف و التقاط تلقی می شود!

۲۵۳۹- امام صادق در رساله الهفت الشریف، همه امراض مهلک بشری و بخصوص مسلمین و مدعیان ایمان را عذاب عداوتها و تهمتها بر علیه مؤمنین و مخلصین و عارفان الهی معرفی کرده است به استثنای امراض و تب های ویژه انبیاء و اولیای الهی که حافظ عصمت آنهاست مابقی عذاب استکبار و انکار و اتهام و ارتداد بر علیه مؤمنین و معارف حقه توحیدی است بخصوص کسانیکه از رحمت و کرامات این مؤمنین هم برخوردار بوده اند. و شاهدیم که امروزه هر آن مرضی جدید و بی سابقه و مهلک و لاعلاج در بشر مدرن رخ می نماید که اینهمه آیات و علائم حق را انکار می کند و بخصوص نشانه های آخرالزمان و ظهور که بر هر کوری هم عیان است. امروزه بسیاری از امراض و بحرانهای جسمی و روانی و خانوادگی و عاطفی و فرهنگی و تورمها و ناامنی های بیسابقه عذاب انکار این حقایق آشکار است که برای مسلمین و شیعیان صد چندان می باشد زیرا دین اسلام، دین آخرالزمان و ظهور است.

۲۵۴۰- اکثر مردمان جهان همین که بدنیا آمده و دارای این غرایز و لذایذ جانوری هستند با همه دردها و رنجهای متعاقب آن باز هم این حیات دنیوی خود را می پرستند و چیزی برتر از آن نمی خواهند فقط می خواهند بیشتر بخورند و جماع کنند و بخوابند و بازی کنند و عمر بیشتری داشته باشند و جز این نمی خواهند. و انبیای الهی آمدند تا به مردم بگویند که برای امری بسیاری بزرگتر از اینها خلق شده اند و آنها را به این امر برتر از حیات حیوانی دعوت کردند ولی اکثراً انکار و عداوت کردند و بلکه اصلاً خالق خود را یا انکار نمودند و یا امر رسولانش را اجابت نکردند الا به بازی و در خدمت همان منافع حیوانی و مادی خود! و هیچکس خالق خود را نخواست تا با او دوستی و دیدار کند و خلیفه او در

جهان باشد الا تعداد بس اندکی در تاریخ که عموماً مورد نفرت و عداوت مردمان قرار گرفتند و کشته شدند و سپس از قبرشان، پرستشگاه ساختند و بجای خدا پرستیدند.

۲۵۴۱- نگاه و احساس و اندیشه عامه مردمان نسبت به حیات و هستی خودشان همچون برخورد با یک مال باد آورده و ناگهانی است و بلکه همچون احساس یک دزد نسبت به مال دزدی است. و بسیاری هم بر این احساس و باورند که خودشان خالق خود بوده اند و یا والدینشان! به همین دلیل با زندگی خود هر کاری که دلشان بخواهد می کنند مثل پول باد آورده یا دزدی! و تدریجاً دچار عذاب و گرفتاری میشوند و به فکر فرو میروند که از کجا و چرا! اکثراً به جستجوهای انحرافی و علیتی می پردازند برخی خانواده، جامعه یا حکومت را مسبب بدبختی خود می یابند برخی تاریخ، سرنوشت، شرایط، بدشانسی و امثالهم را. و تعداد اندکی هم به خدا می رسند ولی نه از راهها و اسباب و علل بیرونی بلکه از طریق درون خویشتن در جستجوی این سؤال که من کیستم، چیستم، از کجا و برای چه آمده و به کجا می روم و غایت من چیست و قدمتم؟ و در این جستجو هیچکس آدمی را یاری نمی تواند کرد جز ارواح و انواری قدسی که مسئول همین سؤال هستند.

۲۵۴۲- این جستجوئی یکباره نیست که بیابی و تمام شود و بگوئی که حق وجودت یعنی خداوند را یافته ای و کار تمام است. زیرا او را هر چه که بیشتر و برتر می یابی کمتر می توانی حفظش کنی و با خودت نگاه داری و تا ابد با خدا بمانی! او را هر بار که می یابی بیشتر از پیش از دستش می دهی و در قحطی و فراق برتری قرار می گیری پس بایستی به جستجوی برتر و عمیقتری بپردازی و با اینحال بایستی بیشتر از قبل از خودت نومید و به او امیدوار باشی زیرا آنچه که تو را به او می رساند تجربیات و علم و تقوا و عبودیت تو نیست او هرگز کمترین وجه مشترکی با تو ندارد و همواره برتر و در ورای فهم و احساس توست ولی با اینحال با فهم و احساس خود انسان با انسان رابطه برقرار میکند. پس تا ابد بایستی در جستجویش باشی یعنی در جستجوی خودت! زیرا او ابدیت توست ابدیتی دست نیافتنی همچون خود تو! پس هر بار که او را می یابی خودت را یافته ای پس بایستی از خودت بگذری تا دگر باره او را بیابی که بکلی دگر و برتر است و این سیر فرارونده و فوق علیتی را پایانی نیست. و تو می توانی و باید که همواره او را بجوئی ولی این تو نیستی که او را می یابی بلکه اوست که تو را در مکان و زمانی که مطلقاً انتظارش را نداری و نمی شناسی بناگاه مییابد: چشمان شما نمی تواند او را بیابد بلکه اوست که شما را می یابد. قرآن- ولی او شما را از چشم خود شما میبیند و آنگاه او را می بینید! تو هیچوقت او نیستی و غیر او هم نیستی! نه هستی و نه نیستی! و این سرّ عشق در آفرینش است که عین خلافت و جانشینی است. و هر که این معنا را دریافت و حقش را که همان تسبیح است ادا نمود لایق وجود می شود و در اشد درماندگیها و نیازها و اسارتها و بلاهاست که درجات وجود را حاصل می نماید و موجود میگردد. فرق کافر و مؤمن یا عاقل و جاهل همین است که کافر حق این جانشینی را درک و تصدیق نمی کند و لذا خود را موجود و خدا را عدم می یابد عدمی بنام خدا که گاه او را میخواند و چه بسا عبادتش هم میکند از سر بدبختی ها و قحطی زدگیها و احساس نابودی!

۲۵۴۳- کافر کسی است که چون به او رحم و عطوفت نمائی احساس حقارت نموده و عداوت می ورزد و چون به او محبّت کنی تو را احمق و دیوانه می پندارد و به سودای تملک تو برمی آید تا تو را بازیچه خود سازد. و چون نجاتش دهی از تو انتقام می ستاند. زیرا او عدم پرست است و از پس حق وجود برنمی آید زیرا نه آنرا می فهمد و نه شکر مینهد و نه حقوقش را ادا می کند. وجود برای او حربه ای جهت نابودسازی مؤمنان است و ملعبه ای برای بازیگری! وقتی مؤمنی را می بیند که حق وجود را دریافته و رعایت می کند وی را دشمن درجه یک می داند و از انکار و تهمت و عداوت با وی سر از پا نمی شناسد و این را رسالت خود قرار می دهد و بدینگونه شیطان می شود. او دشمن رحمت است همانطور که خصم وجود است زیرا وجودش جز رحمت خدا بر او نیست. کافر یک بدبخت خود خواسته است. هر کجا که فردی شقی و در بدر و مفلوک و له شده و ذلیلی را دیدی که رحمت و محبّت دیگران را طرد و نفی می کند و هر خدمتی را انکار می نماید همو کافر است که تمام وجودش کینه نسبت به عالم و آدم است. و اگر دیدی که نماز هم میخواند و خدا خدا می کند بدان که شیطان در صورت بشر است و بشری شیطانی! نماد مدرن چنین بشری یک انسان تکفیری – انتحاری – تروریستی است. این یک موجودِ وجود ستیز است و دشمن خدا و موجوداتش!

۲۵۴۴- وجودیابی و حصول هویت الهی کار سختی نیست. جهان هستی و هر چه در آنست عرصه ظهور و تجلّی قوای حیات و هستی خداست که وجود مطلق است پس آفرینش او نیز مقدس است و هر چه که می بینیم و می بوئیم و میشنویم و می خوریم و می چشیم و از آن به هر طریق مادی و معنوی و عاطفی برخوردار می شویم مفاد وجودند و ما را حیات و هستی الهی می بخشند اگر فقط شکرشان نمائیم و برای خداوند تسبیح و حمدش کنیم همین و بس. "اگر شکر کنید از شما راضی هستم." قرآن کریم- و خداوند به کمتر از خودش راضی نمی شود پس شکر موجب حصول وجود الهی است در درجاتش! آیا این کار، سخت است؟ از همین جا فرق بین کافر و مؤمن و شقی و سعید معلوم می شود: شکران و کفران نعمات الهی!
شکر نعمت و ولی نعمت کل راه وجودیابی و سعادت بشر است. که صد البته درجات این شکر و وجودیابی همان درجات علم و معرفت بر این نعمات است. و اگر خداوند در همه نعمات و مخلوقاتش حاضر و ناظر است پس شکر این نعمات و اولیای آن عین شکر خداست. پس آنانکه بجای شکر نعمات و اولیای نعمت خود، کلمه خدا را شکر می کنند همان کافرانند ولی در نفاق! که جامعه ما مملو از این کافران است که فقط خدای ورای آسمانی و امام زیر زمینی را شکر و پرستش می کنند!

۲۵۴۵- هر آنچه را که از طریق حواس و غرایز و ادراک قلبی و عقلی خود می یابیم یا شکر و تسبیح می کنیم یا کفر و تنفیس! یا نور می کنیم یا ظلمت! یا وجود می یابیم یا عدم! علم تسبیح و شکر، شاه کلید همه علوم الهی و قلب دین و سرّ آفرینش است.

۲۵۴۶- راز کفر و ایمان همان راز دوست داشتن و دوست نداشتن است زندگی را و جهان و جهانیان را و طبعاً کسی را که جهان و انسان را آفریده و هدایت می کند. و همه ارواح قدسی که به یاری مؤمنان می آیند مراتب دوست داشتن و عشق الهی را به ارمغان می آورند بهمراه اسرار و حقایق این عشق و آفرینش! زیرا این آفرینش، تازه با عشق آغاز می شود و تا قبل از آن فقط به مثابه نمونه و ماکت و اشانتیونی از حیات و هستی است: شما را نیافریدم الا به پرستش من! پس آنکه این عشق را انتخاب می کند بر آفرینش انسانی خود وارد می شود و مدارج و مقامات آنرا طی می کند بهمراه بلایائی که تماماً ناشی از ناشی گری انسان در دوست داشتن و عشق ورزیدن و انسان بودن و به وجود آمدن است و ذات این ناشی گری همان منطق ناشی بودن و علّیت است که اساس نابلدی در عشق ورزی است و آفرینش تکوینی و الساعه که ورای قانون علّت – معلولی می باشد و ناشی از هیچ چیز دیگری نیست. این همان بی علت بودن عشق الهی به بشر است. زیرا این بی علّت همان خداوند است و عشق!

۲۵۴۷- باور به وجود خالق که از راه وراثت، تلقین و تقلید نباشد باوری بس بزرگ و بزرگترین و حیرت آورترین باورهاست و باور به یگانه بودن خالق باوری برتر و بزرگتر است و باور به اینکه خداوند یگانه در آن واحد و در همه حال بر احوال و اعمال و سرنوشت و حرکت و هدایت یکایک مخلوقات عالم احاطه و علم و رهبری دارد باوری بسیار بزرگتر و حیرت آورتر است. و این همان اصل اول همه ادیان یعنی توحید است که در دین ما بعنوان اصل همه اصول دین بایستی از راه تحقیق و بطور شخصی حاصل شده باشد و تقلید در این باور باطل و حرام است. ولی آیا براستی چند درصد مسلمین و مؤمنین از راه تحقیق به چنین باوری رسیده اند؟ اصلاً آیا چند نفر در تاریخ به توحید حقیقی و علمی و عقلی و قلبی رسیده اند؟ توحید مهملترین ادعای اکثریت قریب به اتفاق مدعیان آن در جهان است. تعداد موحدین حقیقی در تاریخ بشر به حداقل درجه هم که باشد همان تعداد اولیای الهی است و نه بیشتر! توحید، بزرگترین، عالیترین، جامعترین و حیرت آورترین باور ممکن در انسان است. و فقط اولیای خدا به درجه ای از این علم و باور رسیده اند.

۲۵۴۸- علم و باور به خدای خالق و یگانه ای که بر یکایک مخلوقات عالم در هفت زمین و آسمان، علم و احاطه و رهبری و نظارت مستقیم دارد و همه احوالات و اعمال و خواسته ها و نیازهایشان را می شنود و می بیند و اجابت میکند و همه شان را بسوی خود رهنمون می شود نیازمند حیات و هستی و علم و هوشی الهی است. بزبان ساده جز خود خدا نمی تواند چنین علم و باوری داشته باشد و هر که هم چنین علم و باوری یابد دوست و خلیفه خداست و عین

اوست و جز او نیست. پس بیائیم فهم و باور کنیم که فهم و باور ما درباره خدا، توهم و دروغی محض است تا لااقل خلیفه شیطان نشویم. چنین اعترافی سرآغاز ایمان و معرفت و عقل است.

۲۵۴۹- ولی در عین حال می دانیم که هیچکس در جهان نبوده که به وجود خداوند قلباً باور نداشته باشد که این باوری فطری است و ربطی به انسان ندارد. این باور فطری دال بر حضور خدا در انسان است ولی این باور چون به تحقیق و تعقل و تفکر حاصل نیامده و دارای حجّتی دائم و مستمر نیست و برایش تلاشی نشده است بهترین ملعبه شیطان در بشر است زیرا شیطان فقط از راه خدا باوری جاهلانه و موروثی به انسان راه می یابد تا خدا را برای بشر تبدیل به یک ایده استکباری و تملکی سازد و دیوانه اش نماید.

۲۵۵۰- هر کسی مخلوق تفکر و تعقل خود درباره توحید جهان هستی و خالق یگانه است خدائی که در هر چیزی هست: ان الله کان علی کل شیء! و فقط چنین تفکر و تعقلی انسان را در خویشتن به خدا میرساند و خدائی می کند. و مجموعهٔ آثار و معارف ما برای نخستین بار نور و راه و رسم تفکر و تعقل درباره وجود خداوند را به منطق امّی و عمومی بر همگان ممکن نموده است یعنی تحقیق غیر تقلیدی در اصل و محور همه اصول و ارکان دین را افتتاح کرده است که مهمترین واجب دینی و عقیدتی است. دین و ایمانی که توحیدش تحقیقی و تعقلی و اصیل نباشد محمل شیطان و ملعبه ظلم و جنون و جنایت است که کفر و انکار علنی خدا بهتر از دین تقلیدی است. خداوند در همه چیز و همه کس و با هر ذره و کره ای و جانداری هست و ظاهر و باطن چیزهاست ولی هیچ چیزی خدا نیست و همه عالم هستی هم خدا نیست. پس این معنا نیازمند تحقیق و تعقل و تعلّم مادام العمر است.

۲۵۵۱- برترین رحمت و کرم و عشق الهی اینست که خداوند در هر چیز و با هر چیزی و ظاهر و باطن هر چیزی است ولی آن چیز نیست زیرا خودش را در هر چیزی به آن چیز وانهاده و از خود به او حیات و هستی مستقلی بخشیده است. و این سرّ عشق و آفرینش است و تسبیح! این علم توحید است که همان علم موجودیت اشیاء است. پس خودشناسی جز علم توحید نیست ولی نه علمی فلسفی و منطقی و فقهی و کلامی و امثالهم بلکه علم النفس عرفانی و سلوکی!

۲۵۵۲- علمی جز علم خلافت نیست زیرا شناخت هر چیزی فقط هنگامی حاصل می آید که بر جای آن چیز قرار بگیری. و برترین این علم هم علم انسان شناسی است زیرا انسان خلیفه کامل و مطلق خداست و ابلیس هم بدلیل عدم درک این مقام آدم(ع) بود که ملعون شد. و لذا ابلیس را با جهلش می شناسیم یعنی جاهلیت که همان عدم درک خلافت است از ابلیس است آنهم در حین ادعا و انکارش نسبت به حق خلافت آدم(ع)! پس علمی جز شناخت خود بعنوان خلیفه خدا نیست که همان علم توحید است زیرا خداوند بواسطه خلافتش در آدم است که قابل شناخت است و توحیدش رخ نموده است همانطور که خلافتش در کل جهان هستی! در این معنا تا توانی بمان که علمی جز توحید نیست و آن علم خلافت است که علم شناخت عالم و آدم است و خداوند جهانیان! و این علم جز از طریق عرفان نفس حاصل نمی آید. و این تنها راه عقل و علم و توحید و شناخت هر چیزی است.

۲۵۵۳- زندگی بنده از همان آغاز نوجوانی تا به امروز چیزی جز سیر الی الله و جستجوی حقیقت انسان و آفرینش جهان نبوده است که این جستجو همواره آگاهانه و محققانه بوده است و مابقی مسائل زندگانی دنیویم بر همین محور شکل گرفته است و لذا همه آدمهای زندگیم از خانواده و قوم و خویش تا همسر و فرزندان و دوستان و آشنایانم جملگی مشمول همین حقیقت قرار گرفته و هر یک چند مدتی را در این راه با من همسفر بودند هر چند که قصد آنها از این همراهی جز امیال و نیازهای دنیویشان نبود و هرگاه که منافع مادی و غریزی خود را همسوی با راه و روش من ندیدند راهشان را جدا کردند و رفتند. ولی همه شان در همین مدت کوتاه همراهی برای نخستین بار با حقایقی حیرت آور و عرفانی از زندگیشان روبرو شدند و لذا هرگز از این حجّت ها رهائی ندارند و تا آخر عمرشان با حسرت و افسوس به این همراهی نگاه می کنند و نوریست که از آن جدائی ندارند هر چند که تلاش می کنند تا فراموشش کنند تا بتوانند در دنیای خود غرق شوند تا شاید خوشبخت شوند ولی هرگز موفق نمی شوند. کسی که روزی حیات طیبه و جنات نعیم را تجربه کرده باشد دیگر در دنیای بازیگرانه و سراسر فساد و فتنه هیچ برخورداری و لذت و عزتی نخواهد یافت حتی اگر

غرق در ثروت و قدرت باشد. برخی هم به گمان خود جهت فراموش کردن و رهائی از این حجّتها و تجربیات روحانی گذشته خود، به انکارش پرداخته و همه آنها را افسون و خرافه و جادوگری من تلقی کردند و تهمت هائی ناروا زدند که این بدترین کاری بود که می توانستند کرد. و عجیب تر اینکه تقریباً همه این آدمهای زندگیم که مدتی را بهمراه من بودند از مادی ترین و غیر معتقدترین و بولهوس ترین آدمهای این روزگار بودند یعنی کافرترین همه مردمان و بلکه بدترین فرد خاندان و قوم و شهر خود محسوب می شدند به لحاظ اخلاقی و اعتقادی و راه و روش زندگانی! و اکثراً مطرودین خانواده و قوم خود بودند زیرا به هیچ قاعده و نظمی پای بند نبودند و به هیچ وظیفه و مسئولیتی برای خود در رابطه با دیگران باوری نداشتند حتی در رابطه با خودشان و حیات دنیوی خود هیچ تعهدی نداشتند! و حتی برخی دیگر که خداوند مرا بسویشان کشاند از تبهکاران حرفه ای و اشقیائی دیوانه بودند و کافرانی مطلق که در اندک مدتی گشایش ها و شفاعتهائی عظیم در زندگیشان پدید آمد و زندگیشان دگرگون گشت. گوئی خداوند از یکسو مرا با اهالی آسمان محشور کرده بود و از سوئی دگر با اهالی درک اسفل! و مصداق یاران دست راست و یاران دست چپ بودند و من شاهد بر بهشت و دوزخ بر صراط و نیز مأمور به گزارش و تبیین حقوق این دو جهان! خداوند مرا از اصحاب اعراف قرار داده بود و این همان راهی بود که من از آغاز زندگی برگزیده بودم یعنی جستجوی حقیقت! و در این جستجو تدریجاً با اولیای الهی آشنا و روبرو شدم که مرا بسوی خداوند رهنمون شدند که به دیدارهائی از تجلیات حضرتش مشرف گشتم که زان بعد تنهائی روز افزون من در درون و برون آغاز شد علیرغم همزیستی من با کسانیکه بیگانه ترین موجودات با احوالات روحی و عرفانی من بودند که با نگاهها و قضاوتهای خود تن و جانم را رنجور و آلوده می ساختند در عین حال که مشغول رتق و فتق و ساماندهی زندگی خانوادگی و اجتماعی و معیشتی آنها بودم که در حال فروپاشی بود بهمراه درمان انواع امراض جسمی و روانی که به آن مبتلا بودند و خود من نیز همواره از مصائب و بلایای زندگی خانوادگی و نژادی و اجتماعی و سیاسی نیز به اندازه کافی برخوردار بوده ام. در یک کلام زندگی دنیوی من تماماً دار بلا و مکافات و عبرتها و حجّت های گوناگون بوده که از همه سو بر سرم فرو می ریخته است. من همه عمر یک پایم در جنّات نعیم و رضوان تجلیات الهی بوده و پای دیگرم در درک اسفل دوزخ اطرافیان و جهانیان! و خود نیز همه عمرم رنجور و در تب مشغول گزارش و تبیین این دو جهان هستم. با همه اینها همواره راضی بوده و عاشق زندگی و زندگان بوده ام و همه آدمهای خوب و بد جملگی در نظرم مقدس و قابل احترام بوده اند که این محبّت و حرمت من به آنها عموماً امر را بر آنان مشتبه نموده و موجب جنون و گرفتاریهائی غیر قابل وصف است. فقط ذکر مصائب و بلایای زندگی انبیاء و ائمه معصومین، تحمل و صبر و مقاومت مرا در این دار بلا ممکن می نموده است. به گمانم خداوند از همه بلایا و مصائب زندگانی همه انبیاء و اولیای خودش به من نیز تا حدودی چشانیده است که این بلایا از ملزومات دریافت روح است تا تن و جان از دهر و ظلمت نژاد و خاک پاک شود و قادر به درک و دریافت آن ارواحی شود که شأن نزول نخستین آنها همان انبیای الهی بوده اند که مقامات روحانی وجود انسان در جهان هستند. که این ارواح به مانند بالهای پرواز جان آدمی به عالم ملکوت و جبروت و لاهوت می باشند که البته این عرصه رجعت و عروج جز به یاری ارواح طیبه امامان ممکن نیست که همان سه روح آخرند که به یاری می آیند یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح غایت الغایات ازلی حق!

۲۵۵۴- اینهمه معارف روحانی و عرفانی مذهب شیعه در کجای اندیشه و آثار علمای عصر ما اصلاً محلی از اعراب دارد. و بلکه آشکارا از رسانه ملی می شنویم که مشهورترین سخنگوی رسمی حکمت و عرفان حوزه در کشور ما اعلان می دارد که علومی مثل فیزیک و شیمی و زیست شناسی و پزشکی مدرن، حجّت های شرعی خدا بر بشرند و لذا اطاعت از قوانین و فرامین این علوم و صاحبانش واجب است. خدا رحمت کند غربی ها و دانشمندان و ابرقدرتهای مغرب زمین را که باعث و بانی و صاحبان اصلی این علوم هستند ولی داعیه قداست و الوهیت و مذهب ندارند وگرنه طبق باور و ادعای این عارف ما، بایستی دانشمندان مغرب زمین را امامان و اولیای خدا در آخرالزمان دانست و از آنها خالصانه اطاعت نمود. این همان تقدیس استکبار غرب است در زبان و منطق روحانیت و فلسفه شیعی در قم! این همان باور و فلسفه و عرفانی است که کشور و جامعه ما را به این فلاکت و هلاکت کشانده است آنهم به اسم اسلام و تشیع! این ادامه فلسفه صدرائی در کشور ماست که تنها راه ورود به ایمان و قرآن را فلسفه می دانست. اگر بقول این عارف مشهور، علوم و فنون مدرن، حجّت های شرعی خدا بر بشر هستند پس علما و فلاسفه و مهندسین و صاحبان آن هم

پیامبران و امامان خدا بر بشرند و اطاعتشان واجب است آیا چنین نیست! پناه بر خدا از اینهمه واژگونی! اگر چنین است پس مرگ بر آمریکا چه معنائی دارد که مهد و صاحب اصلی این علوم و فنون در جهان است. آیا این تف سربالا نیست! پس دیگر نباید تعجب کرد که چرا در اکثر مفاسد حتی از جامعه آمریکا هم بدتر شده ایم!

۲۵۵۵- وقتی در ادعاهای دینی و اسلامی و شیعی خود دارای هیچ روح و معرفت و نور و عمق و خلاقیتی معنوی نباشیم بی تردید زرق و برقهای طاغوت عقل و هوش از سرمان می پراند و دل از ما می برد و به نفاق و مالیخولیا دچار می شویم که شده ایم!

۲۵۵۶- این واقعیت بس تلخ و واژگونسالار و مالیخولیائی دال بر فقدان مطلق عقل دینی و اسلامی در جامعه ما و بلکه کل جهان اسلام است. عقل وحیانی و قرآنی و روحانی و عرفانی و امامی است که بکلی به نسیان رفته و بلکه علناً انکار می شود و سالها با آن مبارزه شده است تا به گمان خودشان، جهان اسلام رشد کند و به استقلال علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی برسد. این خودکشی معنوی تحت عنوان مبارزه با خرافات انجام پذیرفته است. این منطق می گوید که اگر نمی خواهیم مستعمره غرب باشیم بایستی تا ذاتمان غربی شویم و بلکه از غرب هم پیشی بگیریم و بلکه غرب را هم تحت سلطه خود درآوریم و پرچم اسلام را در آنجا برپا نمائیم!؟ یعنی اگر می خواهیم رعیت نباشیم بایستی ارباب شویم! اگر می خواهیم مظلوم نباشیم بایستی ظالم شویم! اگر می خواهیم غرب زده نباشیم بایستی غربی شویم!؟ اگر این منطق مضحک و مالیخولیائی بنظر می رسد درست همچون وضعیت مضحک و مالیخولیائی جهان اسلام است. این همان طرز فکر حزب بعث و آل سعود و قذافی است که می گفت زین پس بایستی غربی ها ما را بر دوش خود حمل کنند و برده ما باشند که چنین نمایشاتی را نیز به راه انداخته بود.

۲۵۵۷- در عداوت و جنگ و کینه ورزی آشکار نسبت به غرب و اسرائیل، در عصر ما هیچکس به پای صدام و قذافی نمی رسد. پس چرا زیر پای مردم خودشان له شدند؟ زیرا از اربابان و استعمارگران سابق خود ظالمتر و مستبدتر شدند و این همان راز ظلم و استبداد مضاعفی است که پس از پیروزی هر انقلابی رخ می دهد و مردم آرزوی اربابان گذشته خود را می کنند. این همان راز استمرار و رشد ستم در جوامع بشری است که با هر انقلابی در ستم و استبداد و عذاب پیچیده تری فرو می روند و ظلم، ایدئولوژیکی تر و تقدیس می شود. آنکه ظلم می پذیرد ظالمتر از کسی است که ظلم می کند و لذا چون این مظلوم بقدرت برسد نظامی ظالمتر پدید می آید و این کل سیر تاریخ جوامع بشری است که به غایت ستم رسیده و فرومی پاشد! آنچه که ظلم را برمی اندازد خود ظلم است و ظالمان بدست همدیگر برمی افتند نه بدست مؤمنان و اهالی عدالت! با ظلم نمی شود بطرزی ظالمانه مبارزه کرد و آنرا برانداخت. تنها راه مبارزه با ظلم نپذیرفتن آن است.

۲۵۵۸- اراده به فهمیدن تمام و کمال هر چیزی مستلزم مسئولیت پذیری، صداقت، شجاعت، ایمان، عشق و حق پرستی تا سر حد اطلاق است و فنا! و امروزه چنین اراده ای مستمراً تحلیل می رود و از فرط هراس، نابود می شود. ترس از فهمیدن و فهمیده شدن و فهماندن، اساس همه وحشت ها و ترورها و ترورافکنی های عصر ماست. اگر رنسانس را عصر بیداری و شعور نامیدند امروزه عصر فرار از فهمیدن و غوغای خودفریبی و مردم فریبی است از همه سو! زیرا در عصر بیداری و رنسانس که برای جهان اسلام یک قرن دیرتر رخ نمود منجر به ایده ها و آرمانهائی شد که تدریجاً جملگی به بطالت و واژگونی رسید. ترس از فهمیدن و بیداری در عصر ما حاصل آن شکست است. این ترس در جامعه ما پس از انقلاب به اوج خود رسیده است. ترس از فهمیدن و بیداری و انقلابی دگر! زیرا آنانکه پس از انقلاب به قدرت و ثروتی رسیدند که رسماً ضد انقلاب شده اند تا موقعیت خود را حفظ کنند و آنانکه بقول خودشان کلاه بر سرشان رفته اینک خصم هر فهم و انقلاب دیگری هستند. پس همه خصم فهم برتر و عقل و انقلابی دیگرند! پس امروزه حاکم و محکوم، شکست خورده و پیروز و دوست و دشمن و کافر و مؤمن عموماً از این منظر در جناح واحدی قرار دارند که می توان آنرا وجدان هراسی، معرفت هراسی، دین هراسی، آرمان هراسی، انقلاب هراسی وو... نامید. و لذا همه به روشهای گوناگونی مشغول تخدیر و فریب خویش هستند! و این اساس سیطره شیطان و دجال تکنولوژی و طاغوت

جهانی است. در حالیکه همه خود را علامه دهر و دانای اسرار می دانند شبانه روز در حال گریز از خویش و وجدان خویشتن هستند. پس همه درد واحدی دارند و از چیزی واحد در هراس و گریزند! از خویشتن و فهم وجدان فطری خویش که در حال بیدار شدن است که این بیداری ورای همه بیداریهای قرون اخیر است یک بیداری الهی از اعماق فطرت است که در آخرالزمان آغاز شده است و آن حاصل نزول ارواح طیبه و رجعت انبیاء و اولیای الهی و حشر تاریخ است. همه در اعماق وجدان خود شاهد بیداری و خیزش کسی هستند که نمی دانند کیست! این از علائم قیام و قیامت آخرالزمان است قیام روح و فطرت خدا از ذات بشر! این همان خیزش اموات از قبور نفس کهن آحاد بشر است این مردگانند که از زندگان بیرون می آیند: "اوست خدائی که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد." قرآن کریم- و نیز زندگانی که از مرده ها بیرون می آیند. این دیروز توست که امروز زنده شده و از تو سر برآورده است نه فقط دیروز دوره جوانی و کودکی بلکه دیروز دورانها و اعصار و هزاره های قبل! زیرا این اولین باری نیست که به دنیا آمده ای بلکه بارها در دورانهای مختلف تاریخ آمده ای و مرده ای و باز آمده ای! این همان نژاد توست که یکجا از تو رخ می نماید! پس خودت را دریاب و با خود سخن بگو و خود را بشناس و در مهلت آخرالزمانی خود جبران مافات کن و سرنوشت ابدی خود را احیاء نما و به اراده و عقل خودت بیافرین! چون اگر از خود بگریزی به دام اجنه و شیاطین و دجالان گرفتار می آئی و آنها سرنوشت جهنمی تو را می سازند! و از کسانی مباش که بقول قرآن کریم می گویند خدایا یکبار دگر ما را مهلت ده تا جبران کنیم و به آنها گفته می شود که بارها مهلت داده شدی و فقط بر کفر خود افزودی! یعنی نخواستی خودت باشی و مسئولیت سرنوشت خود را بپذیری و خود را بیافرینی در خلق جدید آخر!

۲۵۵۹- بقول امام صادق(ع)، مهدی موعود چون ظهور کند می گوید: منم آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد! پس آیا تو کیستی در آخرالزمان که آخرین مهلت حیات زمینی توست تا خود را به عقل الهی بیافرینی! تو هم چون مهدی می توانی آنگونه باشی نه اینکه بگوئی: منم فرعون و نمرود و ابوجهل و عمرعاص! زیرا انبیای الهی اشخاص نبودند بلکه ارواح الهی بودند که بصورت بشری بر مردمان زمین نازل شدند همانطور که بقول قرآن کریم، ملائک هم چون بر بشر نازل شوند بصورت بشرند! همانطور که شیاطین هم بصورت بشری آشکار میشوند. و خداوند نیز بصورت انسان به رویت می آید. و در آخرالزمان همه عوالم غیب و سماء بر زمین رخ می نمایند از اعماق دوزخ تا طبقات بهشت و رضوان، از ناسوت و درک اسفل تا ملکوت و لاهوت! "پس چرا ملکوت زمین و آسمان را درنمی یابید." قرآن کریم-

۲۵۶۰- در آخرالزمان روابط و نسبتها و اعتبارات نژادی روز به روز بی اعتبارتر و بلکه مخربتر می شوند و برای اهل ایمان و معرفت، برادر و خواهر و پدر و مادری جز در رابطه با سائر مؤمنان حاصل نمی آید و مؤمن آخرالزمان بدون داشتن خاندان ایمانی – عرفانی، بی خانمان و دربدر و تنها و در مهلکه است و بالاخره قربانی می شود بدست خانواده اش! در قرآن کریم، "حزب الله" همان خانواده های ایمانی – عرفانی است که خداوند حراست از آنها را تضمین نموده است و نیز رستگاری و پیروزی آنها را! و ارکان غیبی و روحانی این خاندان ایمانی همان انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین در تاریخ هستند که خوب رفیقانی هستند بقول قرآن کریم- و اینان اصل و بنیاد سلسله های عرفانی هستند و خاندانهای ایمانی از شجرهٔ نژادی آل محمد و آل عمران و آل ابراهیم که در جان اولیاء و عرفای زنده در آخرالزمان در هر سرزمینی جاری هستند. باید باور کرد که در قلمرو نژاد و روابط فامیلی و خانوادگی هیچ آدم و آدمیتی پیدا نمی شود و اصلاً ممکن نیست. مگر اینکه همچون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، رگ و ریشه های نژاد را از خود برکنیم.

۲۵۶۱- هر یک از این انوار پنجگانه و ارواح دهگانه بر یکی از اعضاء و حواس ادراکی مؤمن نازل می شوند و آنها را شنوا و بینا و بویا و چشا و مدرک و حساس و مفکّر و معقل و معرف و ناطق می سازند همانطور که قبلاً به تفصیل نشان دادیم: روح الاعظم بر مغز می نشیند، روح العقل بر چشم، روح العلم بر بینی، روح القدس بر زبان، روح الحفظ و روح الفکر بر دستان و الی آخر! که این انوار و ارواح به مثابه حواس و اعضاء و جوارح ذات باریتعالی هستند که در مؤمنی فرود می آیند و او را خلیفه می سازند و عین او: اعضای حسّی، دربها و مجاری دریافت و انتقال روح به دل و

از آنجا به مغز می باشند و نهایتاً بواسطه همین حواس به شهود حق می رسیم. و اینگونه است که این مؤمن روحانی موفق به لقای جلال و جمال پروردگارش می شود به مثل صورت انسانی که هرگز هم تکرار نمی شوند و مثلی ندارند: و لیس کمثله شیء! در حقیقت خداوند به مثل جمال هر مؤمنی بر او تجلی می کند و لذا آنچه که دیدار می شود تجلیات ذات خود انسان است و انسان جز باطن روحانی و نوری خود را دیدار نمی کند. انسان ظهور خداوند است و خداوند جز از انسان رخ نمی نماید. درک و باور و شهود این حقیقت کل معنا و راز دین و سیر و سلوک الی الله است. و دینی که دارای چنین مقصودی نباشد دین نیست و بازیچه شیطان است و ملعبه خناسان و وسیله استکبار بر دیگران و فریب خویشتن!

۲۵۶۲- دستان آدمی، لوح و قلم خداست به روح الحفظ و روح الفکر که ذکرشان رفته است و هر انسانی با همین دو دستانش سرنوشت خود را می آفریند همچون خداوند که فرموده با دو دستان خویش انسان را آفریده است و اگر یک دست انسان حامل روح الحفظ و دست دگرش مظهر روح الفکر است به این معناست که گویی آدمی با دستانش تفکر میکند و با این تفکر خود را می آفریند و این آفرینش را بر لوح محفوظ دست دیگرش می نویسد و سپس بقدرت روح الجبروت و روح العلم و روح العقل و روح القدس به این کتاب خود نوشته امر به کن فیکن می کند. اگر دقت کنیم به هنگام تفکر و بخصوص تفکر روحانی، مشغول فعالیتی حیرت آور با دستان و انگشتان خویش هستیم گاه بواسطهٔ ذکر و تسبیحی که در دست داریم و گاه از طریق لمس محاسن و بینی و سر و روی خودمان و گاه با فشار انگشتان بر پیشانی خود و گاه با فشردن دستان خود در همدیگر و... . زیرا همه این اعضای حسّی بر صورتمان حامل ارواحی هستند که ذکرشان آمده است. و اگر اهل معرفت باشیم با ارواح پنج تن آل محمد نیز در حین تفکر محشوریم که حاملان ارواح الهی در اعضای صورت مؤمنانند. یعنی محمد صاحب شنوائی و علی صاحب بینائی و فاطمه صاحب بویائی و حسن و حسین صاحب چشائی و نطق! در حقیقت دستان آدمی آن پنج روح نهفته در پنج حواس ادراکی را استخراج نموده و برای زبان خود گویا و ناطق می سازد و حتی در این امر استخراج و ناطق ساختن این ارواح قدسی از پاهای خود نیز یاری می گیرد که حامل روح غایت الغایات ازلی است همانطور که بسیاری از متفکران در حال تفکر قدم می زنند. و همچنین است که در حین تفکر از حسّ چشائی خود بهره می گیریم بخصوص از طریق خوردن و نوشیدن که مواد آن نیز به همه جوارح داخلی رسیده و انسان را در امر تفکر یاری می کند. همانطور که بقول بودا، انسان بواسطه همان چیزهائی که می خورد می اندیشد همانطور که جنس اندیشه انسانهای گیاهخوار و گوشتخوار و روزه دار از همدیگر تفاوتی فاحش دارد بخصوص تفکر عرصهٔ روزه داری که آدمی مستقیماً از بدن خودش تغذیه می کند و لذا فطری ترین تفکرات ممکن می شود. همانطور که می دانیم بدن انسان در حین روزه داری و ریاضت از مغز استخوان خود تغذیه میکند که کانون ربوبیت پروردگار است. یعنی بیواسطه از نزد حضرت رب تغذّیه می کند و می اندیشد. پس در حقیقت آدمی بواسطه آنچه که می شنود و گوش فرا می دهد و می بیند و نظر می کند و می بوید و می چشد و نهایتاً بواسطه آنچه که بیان می کند آفریده می شود بدستان خدا که در دستان انسان است. و بمیزانی که این یافته ها و بیان، قرآنی باشد آنکه آفریده می شود انسان است در خلق جدید رحمانی. که در این آفرینش، ماه و خورشید و ستارگان و نباتات و حیوانات نیز جمله به یاریش می آیند طبق کلام الهی در سوره رحمن! چرا که کل جهان هستی، قلمرو حضور انسان کبیر است و مخلوقات عالم در زمین و آسمان به مثابه اعضا و جوارح جهانی بشرند و لذا در تسخیر او قرار دارند و یاریش می نمایند. جهان در انسان، تأویل به ذات الهی می شود و انسان در جهان به صفات الهی تعیّن می یابد.

۲۵۶۳- حال اگر به یاد آوریم همانطور که امام باقر(ع) فرمودند آن پنج نور تجلّی ازل هم اینک بر پنج انگشتان دست ما جاریست که چهارده معصوم را نیز در چهارده بند خود دارا هستند و نیز اینکه پنج عنصر ادراک حسّی بر صورت ما نیز ارواح همان پنج نورند پس این پنج چون آن پنج را لمس کنند اوّل و آخر عالم وجود به هم آمده و تأویل میشود همانطور که اصلاً روح الفکر کاری جز تأویل ندارد که برای نخستین بار بر ابراهیم خلیل رخ نمود که بانی امامت است و در اسلام نیز در علی مرتضی تجلّی یافته که حاملانش را به معراج می برد و به دیدار کسی می رساند که با دو دستانش به لوح و قلم خویش مشغول آفرینش انسان است. آفرینش کسی که دیدارش می کند که این آفرینش همچون تجلّی لقایش هر آن دگر و برتر و بی تا و بی سابقه است. و اینست انسان! و اینست که خلق جدید انسان دشمنی بزرگتر از عقل و

منطق علّیتی و دهری ندارد که منکر الساعه است و خصم بدعت! و لذا دین و دانش تاریخگرا در صف مقدم دشمنان خلق جدید انسان قرار دارند.

۲۵۶۴- وقتی انسان مؤمن و صدیقی جهت انتخابی بر حق و معنوی و یا جهاد و اقدامی برای سیر الی الله و جستجوی حق گامی متوکلانه برمیدارد تا خود یا دیگران را برای خدا یاری دهد خداوند هم روحی از ارواح مذکور بسویش میفرستد و بدینگونه یاریش میدهد هر کس را که برای او قیام کند. این حقیقت در جای جای منازل نزول روح در زندگیم آشکار است که در مجموع آثارم مذکور است تا معلوم شود که این ارواح قدسی و مکاشفات غیبی و مشاهدات عرفانی اجر عافیت پرستی و دنیازدگی و ریاست و سیاست و ثروت و خودخواهیهای حیوانی نیست و اجر عبادات و ریاضات بولهوسانه هم نیست. این مجاهدتها و قیامهای معنوی بگونه ای است که عموماً منجر به موت می شود و جان سالک را دائماً تهدید می نماید و نیز آسایش و امنیت و معیشت و تعلقات عاطفی او را به عرصه فنا می کشاند و جز خدا برایش باقی نمی گذارد. خطر کردن برای خدا و در جستجوی حق و خدمت و یاری به درماندگان و تباه شدگان از ارکان و زمینه های دریافت ارواح طیبه و قدسی امامان و تعامل با آنهاست و ورود به ولایت الهی و استحقاق عروج الی الله!

۲۵۶۵- متأسفانه هیچیک از فلاسفه و حکما و عرفای جهان اسلام و تشیع و دستگاههای سلوکی و کلامی بر جای مانده از این بزرگان در تاریخ، کمترین اشاره و حرف و حدیث و معرفتی درباره موجودیت و اسرار این ارواح عرفانی ارائه نکرده اند و اصلاً نامی از این ارواح نیست در حالیکه سیر و سلوک عرفانی بدون این ارواح مطلقاً ممکن نیست و معنا و هویت و الهیتی ندارد. در حالیکه هر یک از منازل عرفانی و مراتب روحانی و اسفار جوهری بقدرت و یاری یکی از این ارواح الهی ممکن می شود و غایت هر وادی به حقیقت ازلی – ابدی این ارواح می رسد. در حالیکه نه ابن عربی، نه سهروردی، نه مولوی، نه بوعلی، نه فارابی، نه سید حیدر آملی و نه ملاصدرا هیچیک از این ارواح سخنی به میان نیاورده اند در حالیکه همه شان پیرو مذهب امامیه هستند چه شیعه یا سنّی! زیرا هر کسی که راه هدایت الی الله را بدون وجود پیر طریقت محال می داند پیرو مذهب امامیه است. در حالیکه هفت وادی عشق و عرفان و وجود، همین هفت ارواح قدسی هستند که موجب هفت مرتبه از وجود و فنا و هفت درجه از معرفت الله و هفت وادی محبت خداست و هفت وادی ولایت ائمه هدی!

۲۵۶۶- وجود آدمی بطور کلی هفت طبقه دارد در زمین و آسمان در جهان صغیر و کبیر که سالک برای عبور از هر یک و ورود به جهانی برتر نیازمند خلوص و توکل و یقینی خاص است تا مستحق روحی برتر شود تا او را بالا برد و رفعت و تعالی بخشد! که هر جهشی یک هجرت و موت و حیاتی بدیع است و دل کندن از هر آنچه که تا قبل از آن حاصل کرده و شده ای! و همه این مراحل سلوک و عروج ناشی از عشق به حق و خلق است که از یکدیگر جدائی ناپذیرند چرا که حق در خلق جلوه می کند و قابل شناخت است و انسان سالک بمیزانی که به این حق در خلق بینا میگردد مشتاق است که خلق را هم بر حق خودش آگاه سازد تا خلق هم اهل حق وجود گردد و از ذلّت و بطالت برهد. و این محتاج ارتباط آزاد معنوی با خلق است یعنی آزادی بیان و ابلاغ و رابطه و عاطفه! و این را حکام جبار و طاغوت برنمی تابند زیرا بر ذلّت و بطالت و عدمیت مردم حکومت می کنند. و این بزرگترین جهاد اهل حق و سلوک عرفانی در مقابله با طاغوت است. زیرا طاغوت میخواهد که مردم در جهل و بی خبری از فطرت الهی خود بمانند و کور و کر و مدهوش و دیوانه باشند. اینست که سیر در حق تماماً از مجاری خلق می گذرد و عرفانی که با خلق کاری نداشته باشد توهم شیطانی است. عرفانی که منادی آزادی عقیده و بیان نباشد عرفان نیست زیرا آزادی عقیده و ایمان و بیان عین آزادی فهمیدن و تفکر و دیدن و شنیدن و احساس کردن است چرا که باورهای هر کسی حاصل نهائی هوش و حواس و احساسات و ادراک اوست. و انسان جز این نیست پس دشمنان آزادی عقیده و بیان، دشمنان انسان و انسانیت مردم هستند و دشمن هر کسی که مردم را بخود آورد و به حق وجودشان دعوت نماید. و دانستیم که واقعه رجعت و عروج الی الله که تماماً عرصه بیان ارواح هفتگانه است در میان خلق چیزی جز جهاد برای آزادی بیان و عقیده نیست که همان آزادی فهمیدن و شناخت حق وجود یعنی خداوند است در خویشتن! پس معراج روح اجر جهاد برای آزادی بیان است بیان حقایق الهی در انسان! همانطور که مجموعه آثار ما تماماً عرصه چنین جهادی است که نزول روح امّ الکتاب به

مثابه کمال و عصاره علم بیان حاصل عمری جهاد برای آزادی بیان و شناخت حقیقت انسان در جهان است و ابلاغش به خلق! و همانطور که در مجموعه آثارمان نشان داده ایم هر یک از ارواح قدسی امامان در اوج تنگناها و شکست ها و تنهائی ها و خیانتهای یاران و جور طاغوت و مردمان به یاری ما آمده اند و ما را از جهانی به جهان برتر بالا برده اند و حقی برتر را بما نمایانده اند. "هر که خدای را یاری کند البته که خدا هم یاریش می کند." قرآن- یاری کردن خدا همان نشان دادن حضورش در خلق است و ظهورش از خلق! پس او خود در تو حاضر و ظاهر می شود و عمل می کند به حقش! پس آزادی بیان آزادی روح و عروج آن است در انسان! پس دشمن آزادی، دشمن روح و عزّت و عروج انسان است در هر لباس و مذهبی که باشد.

۲۵۶۷- هر روحی که بر بنده ای در هر درجه نازل می شود ملازم هجرت و توبه و جهش و خروج و عروجی است تا از دل بسوی مغز بالا رود و ناطق شود و خلاق گردد و صاحبش را به خلقی برتر بیافریند. در پنج سالگی که خداوند روح ایمان و نور بصیرت و روح مطمئنه اش را بر من در شب قدری نازل فرمود فوراً امکان هجرت و جدائی ام را از مادرم نیز مهیا ساخت و من هم به آن تن در دادم علیرغم اینکه می ترسیدم از مادر و خانه و زادگاهم بیرون روم و به شیراز به نزد دائی ام بروم که هرگز ندیده بودمش که همسرش از قوم و زبان و مذهبی دگر بود که آشکارا با اسلام عداوت می ورزیدند و در نقطه مقابل باورها و احساسات و فرهنگ ما قرار داشتند هر چند که با من بسیار مهربان و رئوف بودند که خداوند هدایتشان فرماید و خیرشان دهد. روح بعدی یعنی روح الحفظ الهی که حدود بیست سالگی بسراغم آمد نیز منجر به هجرتی دیگر شد آنهم بی هیچ امکانات و ضمانت مادی و آن هجرت به آمریکا با جیب خالی و بی حمایت مالی خانواده بود و بلکه با مخالفت تمام و کمال فامیل توأم شد. من خیلی آگاهانه می رفتم تا سرنوشت معنوی خود را رقم زنم و مسئله تحصیل علم بهانه ای مضحک در دل من بود! که این هجرت در آخرین ایام قبل از وقوعش منجر به یخ زدن دستهایم در دامنه دماوند شد که دستانم آماده قطع شدن بودند و خداوند مرا از اینکار منع نمود و چند ماه بعد دستی جدید در من از نو آفریده شد که من تا مدتها آنرا دستان خودم نمی یافتم و بوضوح احساس می کردم که دست دیگری از دست قدیم من سر برآورده است که دست من نیست و تدریجاً با آن انس گرفتم. و اما روح الفکر دو سالی پس از هجرتم در آمریکا فرود آمد در شب فوت دکتر شریعتی! و جالب اینکه از چند ماه قبل از فوت شریعتی در سازمانهای مسلمان و مبارزه خارج از کشور که بر محور اندیشه و معارف شریعتی فعالیت می کردند موجی از انتقاد و نفی شریعتی پدید آمد که معلوم نبود که از کجا سرچشمه گرفته است که در برخی محافل او را فراماسونی و مشکوک و ساواکی و نماینده استعمار هم می خواندند و کمترین اتهامش التقاط بود حدود دو سال قبل از انقلاب! بعدها فهمیدم که سرچشمه این اندیشه مهندس بازرگان و مطهری و برخی دیگر بودند. من تنها کسی بودم که در مقابل این دسیسه پلید و غیر منطقی (و توصیه شده از جائی دیگر) مقاومت کردم و منادیان این دسیسه را رسوا کردم و از همه آن جریانات فکری و مبارزاتی کنار کشیدم و بناگاه منزوی و خانه نشین شدم و آن جریانات مذبذب و خائن مرا هم به اتهاماتی ناجوانمردانه متهم کردند از جمله مشکوک و ساواکی و نفوذی و دیوانه و و...! و در اوج این تنهائی بود که شریعتی از دنیا رفت و روح قلم او یعنی روح الفکر ابراهیمی بسویم آمد و مرا به جهانی دگر برد در خلقی جدید! و من فردای آنروز متوجه شدم که شریعتی از دنیا رفته است و شب قبلش قلم خود را بمن اعطا کرده است به روحی کن فیکن! راستی این واقعه تدریجاً بر من مسلم شد که توهمی نبوده است زیرا همه مرا بصورت شریعتی می دیدند بی آنکه از واقعه ای که برایم رخ داده با خبر بوده باشند و من حرفی زده باشم. پس در حقیقت دفاع تک و تنهای من از روح الفکر شریعتی بود که مرا لایق دریافت این روح نمود به مصداق این کلام الهی که: ای اهل ایمان به تنهائی یا دوتائی برای خدا قیام کنید! در این قیام به سن ۲۲ سالگی چنان پریشان و منزوی و داغان شده بودم که همه دنیای معنوی آن دوره ام نیز در من مرد و دلم به هیچکاری نمی رفت نه دانشگاه و نه سر کار می رفتم و بی پول و گرسنه در اتومبیلی قراضه شش ماه را سپری کردم آنهم در زمستان و در کشور غریب و تک و تنها و آواره و فکر خودکشی لحظه ای رهایم نمی کرد که البته وسوسه شیطان و یأس ابلیس بود که روح الفکر ابراهیمی مرا نجات داد و بناگاه از جهانی به جهان دگر شدم! و بناگاه یک چک بانکی به مبلغ هزار دلار از آدرسی عجیب و غریب در صندوق پستی ام یافتم و نقدش کردم و سر و سامانی یافتم و دانستم که همه این وقایع از جانب غیب و حق است و خدا هوای مرا دارد و تنها و بیکس و بخود وانهاده نیستم. و تا به امروز معیشت دنیوی من تقریباً به همین شیوه حیرت آور تأمین شده است و لذا همه اطرافیانم در این باره دچار

صدها سوء ظن و تهمت و افسون بوده اند بخصوص خانواده ام! و این حقیقت ارتزاق در نزد خداوند و بدستان او و درک و پذیرش این معنا برای من از بزرگترین چالشهای عرفانی زندگی بوده است که در این باره آیات و روایات کثیری وجود دارد: اوست که مرا غذا می دهد و شفایم می بخشد! و اما در سال ۱۳۶۰ روح الجبروت موسوی یعنی روح حکمت و فرقان بسویم آمد و یک شبه مرا از آمریکا به دازگاره کشاند و در آنجا مرا با خضر(ع) روبرو ساخت و ذکرالدار را بمن تعلیم نمود. این هجرت ناگهانی من نیز همه خانواده و فامیل را بر علیه من شوراند و در دیوانگی من یقین یافتند زیرا در آن سال که کشور در حمام خون برادرکشی و تهاجم عراق بود و همه از کشور می گریختند من از آمریکا به ایران بازگشتم! همانطور که موسی از قصر فرعون به صحرای سینا و به زادگاه خود آمد برای دیدار با خدا در حین چوپانی! و من در آن سالها در دازگاره چوپانی هم می کردم و این سنخیت و شباهتها را اکنون به یاد می آورم ولی در آنروزها تمام وجودم را روح موسوی تسخیر کرده بود و موسی(ع) را در خود حاضر می دیدم و عین او بودم در میان قوم خودم که براستی عین بنی اسرائیل هستند در خلق و خو و کفران! و این عصاره درک حقیقت حکمت موسوی در قبال فرعون و قوم بنی اسرائیل بود همانطور که این امر درباره سائر ارواح تنزیلی انبیای الهی نیز مصداق دارد و یک سالک بایستی عصاره نبوی همه ارواح را در مراتب، طی طریق و حاصل نماید و در نبوت باطنی کامل شود تا به عرصه محمدی و امامت برسد. بقول شیخ شهید سهروردی، انسان باید نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد جانش را بیابد. و اما در سال ۱۳۶۴ه.ش پس از حدود چهار سال تلاش جهت نجات انقلاب از برادرکشی و خودکشی و شکست در این تلاش تا سر حدّ جانفشانی و مخاطراتی عظیم با نشانه ای الهی روبرو شدم که مرا ناگهان راهی آلمان کرد که روح العلم عیسوی در آنجا انتظارم را می کشید که موجب پیدایش نفس مسیحائی در بنده گردید که بهمراه آن بناگاه به خواص احیاگر و شفابخش طبیعت، علم یافتم از جمله خواص داروئی گیاهان و میوه جات و غذاها و حتی سنگ و چوب و آب و همه اشیاء! و این وجهی از علم اشیاء بود از وجه خواص آنها بر روح انسانها! و بنده بواسطه این روح به ماهیت نفوس آدمها علم یافتم تا آنان را در جهت درمان امراض جسمی و روانی یاری دهم و طالبان را به همین روح احیاء کنم تا سالک سیر الی الله شوند. در حقیقت خداوند با اعطای این روح مسیحائی به بنده امکان یاری و نجات هر کسی را که بمن رجوع نماید و طلب کمک کند میسّر فرمود و این اجر و نتیجه طبیعی عشق من به عزّت و سلامت و تعالی مردمان بود. هر چند که بسرعت از این بابت بواسطه نیروهای امنیتی و حکومتی محاصره و دستگیر شدم و خانه نشین و منزوی گردیدم تا امکان دیدار هیچ کس را نداشته باشم. گوئی قرار بود که این روح العلم عیسوی بعدها در خدمت امر عظیم و برتری قرار گیرد که امر آخرالزمان و قیامت دوران است و قائمیت امام زمان که بهمراه عیسی مسیح است. در تجربه شفا و درمان مردمان تا به اعماق فاجعه و جنون و جنایتی که بر نظام بهداشت و درمان و پزشکی حاکم بود آگاه و بینا شدم که این فاجعه علاوه بر ذات شیطانی این علوم در کشور ما دارای مصیبتی مضاعف نیز بود که امروزه دارای رکوردی جهانی است. و اما روح العقل محمدی که با دیدار علی مرتضی و سلمان فارسی و مولوی و شمس حاصل شد حدود چهار سال بعد از نزول روح العلم عیسوی بود که متعاقب تجربه تلخ و دردناک من در آشنائی و تعامل با سلسله های عرفانی فرقه های درویشی پدید آمد. و جالب اینکه این سلسله ها و اقطاب و مشایخ کذاب آن خودشان را عقل کل و قطب عالم هستی می دانستند که بر همه اسرار وجود آگاهند. و خداوند هویت ابلیسی – دجالی – مالیخولیائی آنان را بر من به عینه آشکار نمود که این مسئله برای من به لحاظ اعتقادی از همه تجربیات گذشته ام هولناکتر بود و تا آستانه کفر مطلق به پیش رفتم که آن انکار امر ولایت و امامت شیعی بود که بناگاه خود علی مرتضی به دادم رسید و بمن نشان داد که این اقطاب کذاب به مثابه دجالان ولایتش بودند. با دریافت روح العقل محمدی، با انفجاری که در مغزم پدید آمد و ساختار جمجمه ام بکلی تغییر یافت، عرصه بیان آغاز شد که با تأویل کلمة الله بود زیرا نور کلمة الله همان نور العقل الهی است که علی مظهر جمال و جلالش می باشد. که این تأویل کلمه الله تدریجاً منجر به تریالکتیک و پنتالکتیک محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین گردید که پنج نور ازل تجلی حق هستند! و این نخستین بار بود که امامی را به عینه و در هوشیاری و بیداری دیدار کردم آنهم امام مطلق را! و این دیدار جمالی بواسطه چشم که درب دریافت عقل است بمعنای دریافت روح العقل محمدی بود که از علی بر بنده رخ نمود زیرا علی، نور باطن محمد است. حدود هفت سال تا تابستان ۱۳۷۴مشغول تأویل کلمة الله بودم که نزول روح القدس به دیدار امام زمان حادث شد به عاشورای همان سال! که این روح القدس، روح رجعت و قیامت و قائمیت بود که دربهای آخرالزمان را بر من گشود و عرصه تأویل و عروج همه ارواح ششگانه پیش آغاز گردید. در حقیقت در همه عمرم، جانم مهد رجعت و نزول ارواح

انبیاء و مرسلین و قائمیت و عروج این ارواح بوده است و خداوند مرا قائم قیامت آخرالزمان قرار داده است به نور امام زمان و یاریش در همه حال! در حقیقت چون به آخرالزمان رسیدم به دیدار با امام زمان نائل آمدم زیرا امام زمان، امام آخرالزمان است و برپاکننده قیامت دوران!

۲۵۶۸- آدمی در عالم ارض، موجودی مفروض و عدمی به صورت وجود است. انبیای الهی بهمراه ارواحی که برای بشر به ارمغان آورده اند که همان ارواح اسماء و صفات ذات الهی هستند مراتب معدومیت بشر را به وی می شناسانند و اما اولیاء و امامان، بشر را بهمراه و یاری این ارواح به سوی خداوند برمی گردانند که این عرصه عروج ارواح در بشر است که منجر به درک و دریافت وجود الهی می شود که همان ارواح اسمای ذات پروردگار است که انسانی میشود و انسان الهی رخ می نماید و صاحب وجود می گردد. در قوس نزول، عدمیم و در عرصه صعود، موجودیم!

۲۵۶۹- هر انسانی از بدو تولدش تماماً در جستجوی کسی است که او را به خودش بشناساند و وجود بخشد وجودی ابدی و الهی و مقدس و دوست داشتنی و قابل پرستش! و این جستجو تا مرگ ادامه می یابد و به ناکامی ختم می شود و این کل راز بدبختی و ناکامی بشر است زیرا بندرت کسی خود اراده می کند که خود را بشناسد و وجود یابد. و هر که خود را بشناسد و به خدایش برسد امامت می یابد و رسالت شناساندن دیگران را بخودشان دارد تا بخدایشان برساند و هستی بخشد! زیرا خودشناسی نهایتاً همان خداشناسی در خود و وجودیابی است. و این کل رسالت انسان در جهان است و انسانی که چنین رسالتی را درنیابد ناکام و بی وجود می ماند یعنی رسالت خودشناسی و سپس شناساندن دیگران بخودشان! بدون این رسالت، هیچ انسانیت و معنویتی حاصل نمی آید و آدمی در جهان جز بیهودگی و عذاب ندارد و درد بی وجودی!

۲۵۷۰- و هر که به رسالتش عمل کند و به سامان رساند خود بخود برپاکننده قیامت دوران خویش است یعنی قائمی از آل محمد است زیرا امامان محمدی همان امامان خودشناسی و وجودیابی و وجودبخشی هستند.

و این قیامت زیر و رو کننده همه مفاهیم و ارزشهای مادی و معنوی است زیرا جای وجود و عدم را در نزد بشریت عوض می کند. و ما این کار را به ثمر رسانیده ایم و قیامت این دوران را برپا کرده ایم و اینک پسا مرگیم!

حمد و شکر خداوند خالق را که ما را از عدم برآورد و از کمال و جلال و جمال و ذات و صفاتش، حیات و هستی بخشید و از ظلمت و جهل و کفر به قلمرو نور و علم و ایمان هدایت فرمود و از شرک و نفاق به توحید و اخلاص رهنمون ساخت و از کرم خود رزقم عنایت کرد و از محبت خود جانم را لطف و عزّت و کفایت بخشید و مرا از غیر خودش بی نیاز کرد و از روحش روحم نمود و مرا از کودکی در دستانش پرورش نمود و سپس با دوستانش آشنایم کرد و تک و تنها کفایتم فرمود و هر چه با من کرد از رحمت و مغفرت و ادب و تربیت و محبت و هدایتش بود و عاقبت مرا از اهل بیت خودش قرار داد و محمدی ساخت و به دست و قلم من خلق جدید و قیامت آخرالزمانش را برپا فرمود و در همه عمرم در احاطه دشمنانم محفوظم نمود و بارها جانم را از چنگال اشقیاء رهانید تا آدم شدم و سپس مرا اساس آدمیت دوران آینده قرار داد و بشریت آینده را فرزندانم ساخت و بدینگونه آدم هشتم در جانم قائم گردید. مقامی که هیچ مدعی و رقیب و حسودی در جهان ندارد. الحمدلله رب العالمین و احسن الخالقین و ارحم الراحمین و اللّهم صلّ علی محمّد و علی محمّد!

علی اکبر خانجانی

مرداد ۱۳۹۵ه.ش

# دفتر یازدهم: روح و آخرالزمان

۲۵۷۱- در قلمرو فرهنگ عامه، روح در گفتارها و رفتارهای عاشقانه و عواطف شدید و دوستی ها و وحدتهای عاطفی خودنمائی می کند که حدّ و مرز آن با آشوب و تشنج و غوغا و فتنه به موئی بند است که این همان حدّ و مرز بین تسبیح و تنفیس روح است که بروزش رفتار استکباری یا تقوائی (ایثاری) است. این مسئله در روابط خانوادگی که زناشوئی در محورش قرار دارد نیز قابل ملاحظه است. عشقی که دارای معرفت تسبیحی و رفتار تقوائی و ایثارگرانه است و عشقی که از این وضعیت تدریجاً دور شده و در طرفین رابطه تنفیس گردیده و ایجاد استکبار و احساس برتری و سلطه می کند و بسوی تشنج و درگیری و انزجار می رود. این دو نوع تعامل معنوی با روح است زیرا هر کجا که روح هست عشق و جذبه معنوی و احساس وحدت و همدلی حضور دارد که بر سر دو راهی تسبیح و تنفیس قرار گرفته و سرنوشت اهلش را معلوم می کند.

۲۵۷۲- تلاش برای اثبات عشق خود به دیگران، واضحترین نشانه تنفیس روح در رابطه است که این روح از جانب خدا و اولیاء و مؤمنین بسوی فرد یا جمعی می آید و بدینگونه روح در دل و روابط دچار واژگونی شده و هویت فرد و جمع را استکباری و سلطه گر می سازد چه در خانواده و یا حیات اجتماعی!

۲۵۷۳- عشقی که فاقد روح باشد چیزی جز ابتلای جنسی و دروغ و بازیهائی که بر طرفین مشتبه شده، نیست و همان مادینه پرستی است که تحت سلطه شیطان موجب واژگونی طرفین ادعاست. "آنانکه مادینه پرستی پیشه می کنند (سکس) بنده شیطان می شوند." قرآن- که این مسئله گاه بصورت نهضت های اجتماعی خودنمائی می کند که یکی از مشهورترین آنها نهضت فمنیزم است که آشکارا مادینه سالاری می باشد.

۲۵۷۴- وقتی دو نفر ازدواج می کنند اگر اهل ایمان باشند خداوند روحی از رحمت و رأفت و انس خود را در قلوبشان مستقر می سازد که بصورت عشق زناشوئی بروز می کند که این معنا در قرآن کریم مذکور است. و این عشق روحانی و روح آدم – حوائی بی تردید روحی از انبیاء و اولیاء الهی است که در ایمان طرفین نهفته است روح موسوی، عیسوی، محمدی، مهدوی و امثالهم! که بی تردید این ارواح قدیم از وجود اولیائی جدید و زنده در قلوب طرفین دمیده شده است پس بهر طریق این یک روح الایمان امامی است. و بمیزانی که طرفین این عشق، به تسبیح این روح و تقوای در رابطه همت می گمارند و در جهت معانی و حقایق این روح جهاد می کنند این روح و عشق را در زندگی خود تعالی و عروج می بخشند و خود هدایت می شوند در سیر الی الله! و در غیر اینصورت این عشق و روح تبدیل به حربه ای جهت استکبار و خودپرستی و تنفیس و ستم و سلطه گشته و موجب واژگونی طرفین می گردد که عاقبتش عداوت و انتقام است.

۲۵۷۵- و اما در حیات اجتماعی و قلمرو فرهنگ و ارزشها و معارف الهی نیز روحی در پیروان این نوع باورها پدید می آید که بسته به نوع و ماهیت آن حکمت و معرفت مورد وثوق یک جمع، می توان آن جمع را یک اجتماع روحانی دانست که مشمول یکی از ارواح هفتگانه هستند آنگونه که شرحشان گذشت. روح الایمان که اساس همه ارواح مذکور است که روح ایمان به خدا و رسولان و کتب آسمانی و عالم غیب می باشد. روح الحفظ که روح سرنوشت آفرین و انقلابی است که گوهره همه نهضت ها و انقلابات اجتماعی می باشد. روح الفکر که روح تأویل معانی و ارزشها به حق تعالی و مقام خلافت اللهی و امامت انسان است و روح ایمان به انسان کامل و اطاعت از او می باشد و دارای نور ولائی و ارادت عاشقانه و عقیدتی می باشد که سمت و سو و ماهیت انقلابات و سرنوشتها را رقم می زند. و این روح تفکر و آزادی بیان و حریت اندیشه و قداست معنویت و معرفت و شعور است که معمولاً نخستین هدف هر انقلاب و سرنوشتی می گردد و از ارکان ثابت جامعه مؤمنانه و حیات طیبه تلقی می شود. و روح چهارم هر انقلاب و نهضت معنوی از روح

الجبروت است که اراده به انتخاب و جهاد و دگرگونی و تغییر و رهائی و خلق جدید اجتماعی می باشد که امّت ها و تمدنها را بنا می کند و دورانها را رقم می زند و هر جامعه انقلابی و پیروزمندی که بر طاغوت و ظلمت فائق آمده باشد حامل این چهار روح مذکور گشته است از وجه اکثریت مردم به درجات! هر جامعه پیروزمند و نوپائی که بر ظلمت نژادپرستی های کهن و طاغوت فائق می آید برای حصول هر یک از این ارواح در حیات اجتماعی خود، نیازمند دوره ای از تاریخ مبارزاتی و جهاد است. بطور مثال برای جامعه ایرانی حصول این چهار روح و چهار مرحله از سرنوشت آفرینی در عصر ما حدود یکصد سال بطول انجامیده است از مشروطه تا انقلاب ۵۷!

۲۵۷۶- انقلابات این عصر در سراسر جهان حاصل نزول و سیطره روح الجبروت موسوی است و از جنس نبرد موسی و بنی اسرائیل بر علیه طاغوت فراعنه است. و اصلاً روح انقلابیگری و قهر انقلابی و جهاد سرنگون کننده طاغوت در عصر ما برخاسته از روح سوسیالیزم است که در اندیشه مارکس به کمال خود بروز کرد و جهانی گشت تحت عناوین و مذاهب گوناگونی! همانطور که مارکس و انگلس بانی و باعث حکمت موسوی در عصر جدید هستند و همچون موسی(ع) موجب انقلابات رهائی بخش و برپائی ملتها و امتهائی نوین گشتند و همه انقلابات عصر ما خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه بقدرت روح الجبروت موسوی بپا خاستند. روح الجبروتی که در ایدئولوژی سوسیالیزم مارکسیستی به صدا درآمد و به روح الفکر فلسفی – علمی این عصر تبیین گردید با همه نواقص و کاستی ها و شرکهائی که دارا بود.

۲۵۷۷- بر همین مبنا می توان عصر رنسانس اروپا را که بسرعت جهانگیر شد عصر رجعت روح الفکر ابراهیمی در آخرالزمان دانست که اندیشه و وجدان بشر را زیر و رو و احیاء نمود و امکان تفکر آزاد را پدید آورد و عصر بیان آغاز شد. هر چند که این رجعت روح الفکر ابراهیمی در مغرب زمین بسرعت دچار تنفیس و استکبار گشت و بجای تأویل الهی معانی به تأویل مادی و ذره ای طبیعت دچار شد و علوم بغی را پدید آورد. همانطور که روح الجبروت انقلابی نیز در اکثر انقلابات پس از پیروزی دچار تنفیس و استکبار گردید.

۲۵۷۸- همانطور که قبلاً نیز متذکر شده ایم طبق روایات اسلامی، رجعت و طلوع حق در آخرالزمان از مغرب زمین آغاز می شود و جهان را فرا می گیرد که این نیز رازی قابل تأمل و تحقیق است که به چه معنائی می باشد. همانطور که هه تحولات و انقلابات فکری و علمی و اجتماعی در آخرالزمان از غرب طلوع کرده است. هر چند که سرچشمه جوشش اولیه آن از ظهور اسلام محمدی است و لذا همه انقلابات فکری و اجتماعی و علمی و سیاسی در اروپا دارای رگ و ریشه هائی در معارف و فرهنگ اسلامی و بخصوص شیعی است که در این باب قبلاً سخن نموده ایم. همانطور که خداوند خود ما را نیز جهت حصول روح الفکر و روح الجبروت و روح العلم به مغرب زمین هجرت داد و از آنجا نزول این ارواح در قلبمان آغاز گردید و در زادگاهم کامل شد و به روح العقل و روح القدس پیوست. همانطور که رهبری انقلاب اسلامی ایران نیز از پاریس آغاز گشت و خداوند رهبر انقلاب را از عراق به فرانسه برد و از آنجا روح الجبروتش را بر دل ایشان نازل نمود که رهبری انقلاب ایران را هدایت کرد.

۲۵۷۹- در واقع طلوع خورشید حقیقت از مغرب همان نزول ارواح هفتگانه است بر قلوب مؤمنین جستجوگر حقیقت و معرفت و عدالت و رفعت انسان! و این همان نزول ارواح قدسی حق در درک اسفل السافلین دوزخ غرب است. و لذا همه این ارواح در مغرب زمین تنفیس گشته و تبدیل به استکبار جهانی و علوم و فنون بغی و شیطانی شده و جهان را فرا گرفته است و فقط انگشت شماری از مؤمنان و عاشقان حقیقت این ارواح را تسبیح و تعالی بخشیده و بر علیه این طاغوت و استکبار بسوی بشریت بازمی گردانند و نهایتاً با ظهور قائم آل محمد، حقیقت این ارواح رخ می نماید و بساط استکبار و طاغوت و سلطه شیطان را برمی اندازد.

۲۵۸۰- حقیقت اینست که هیچ چیزی در جهان هستی فاقد روح نیست حتی جمادات و نباتات و اجنه و شیاطین تا چه رسد به انسانها! همانطور که در رساله امّ الکتاب از باقرالعلوم(ع) شاهد بودیم که حتی شیاطین همان موجودات روحانی هستند که بواسطه کفر و انکار و تنفیس روح خود دچار واژگونی شده اند بدین معنا که نور و روحشان از دسترس فعالیت و اختیارشان خارج شده و در باطنشان دفن گردیده است. همانطور که یک قطعه سنگ به مثابه یک روح مدفون شده در خویشتن است. همانطور که حیوانات و چهارپایان و خزندگان به مثابه ارواح واژگون هستند. پس فرق حیوانات

و نباتات و جمادات و آدمیان و کافران و مؤمنان همان فرق سلسله مراتب قیام و حیات و خلاقیت و اراده و اختیار روح در این مخلوقات است و سلسله مراتب واژگونی و رکود و مرگ روح! پس ما در جهان سلسله مراتب ظهور و بروز ارواح زیست می کنیم از عالم ذرات و کرات تا دد و دیو و نبات و ملائک و انس و کفّار و اولیاء! و خداوند خود همان روح مطلق احدی است.

۲۵۸۱- پس روح شناسی، اساس هر شناخت دیگری است زیرا روح همان گوهره شناخت و علم و حکمت الهی در آفرینش است. روح شناسی همان موضوع ذاتی شناخت شناسی است زیرا هر فعل و انفعال مادی و معنوی و روانی و منطقی و رفتاری در بشر حاصل روحی است که در او یا بر او و با اوست روحی نوری و مستقیم و هدایت بخش یا روحی ظلمانی و واژگون شده و شیطانی! روحی تسبیح شده و یا روحی تنفیسی – استکباری! روحی خلّاق یا روحی مخرب!

۲۵۸۲- ولی این روح و همه ارواح در آخرالزمان هویتی رجعی و صعودی و عروجی دارند که تلاش در جهت رکود و جمود و ثقل و اقتدار مادی و استکباری منجر به اشد واژگونی روح و تخریب صاحبش می شود با انواع امراض و عذابها و بحرانها!

۲۵۸۳- تمدن حاکم بر جهان مدرن یک تمدن اسلامی است که حاصل واژگونی و تنفیس روح العقل محمدی است. و از این معنا نیز باید گفت که این تمدن حاکم بر جهان یک تمدن اسلامی ضد اسلامی است. از این منظر بهتر می توان به ذات نهضت تکفیر که از بطن این تمدن بر علیه آن قیام کرده پی برد که این قیام هم یک قیام واژگونه و ضد روح العقل محمدی است. این نوعی خودبراندازی و انتقام از خویش است. همانطور که نخستین اندیشه های انتقادی بر علیه تمدن غرب از میان اندیشمندان غربی برخاست که از سده نوزده میلادی آغاز شده بود مثل اندیشه مارکس، نیچه، هوسرل و هایدگر و اشپنگلر! که این انتقادی عقلانی بر علیه این تمدن ضد عقلانی بود.

۲۵۸۴- نزول ارواح در عرصه نبوتها به رسول خاتم کامل گردید با روح عقل محمدی که عقل کل همه سائر ارواح است. و بدینگونه امانت آسمانها بر دوش محمد به بشریت رسید که شش ارواح آسمانها بود. و با این ارواح در جریان تسبیح و ذکر و تقدیس الهی به معراج رفت و بر آستانه آسمان هفتم با رب و صاحب و مالک این ارواح دیدار نمود بر بحرالبیضای نطق الهی که روح القدس بود یعنی روح هفتم! و با روح هفتم به زمین بازگشت که امامت بود امامت مطلق و کامل! که این امامت با امامان محمدی از علی مرتضی تا امام صادق در هفت طبقه زمین و اهالیش فرود آمد و زان پس آغاز به عروج نمود که این عروج در امام آخرین به تمام و کمال رسید که معروف به دوره غیبت امام و امامت است و این سرآغاز آخرالزمان است و عرصه قائمیت این قیامت و عروج آخرالزمانی! و این صورت مسئله کلی و روحانی حقیقت آخرالزمانی دین خدا در امامت محمدی می باشد.

۲۵۸۵- انبیای الهی محل نزول ارواح قدسی بر زمین هستند و امامان هم محل عروج این ارواح به مقاصد آسمانی! و محمد(ص)، محل تلاقی و وجه مشترک این نزول و عروج می باشد و آن عقل محمدی است که همان عرفان نفس می باشد که همه حقایق نبوی از آدم تا خاتم را داراست و لذا می فرماید "زین پس فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دین من نائل می آیند." و همه مؤمنان امتش حامل این عقل می باشند همانطور که در قرآن کریم می خوانیم "بدانید که رسول در شماست..." این همان حضور نور عرفان نفس در جان مؤمنان محمدی است. و این تعقل محمدی موجب تأویل و تبیین همه ارواح نبوی ششگانه می شود و این همان واقعه عروج روح است که در واقعه تأویل و تعقل عقل محمدی به کمال می رسد که این کمال منجر به کشف و نزول روح القدس می شود که عقل العقل است یعنی نطق تکوینی خداوند! و این همان اساس امامت است و عروج و قائمیت و قیامت جان عارف کامل که به نور عقل العقل رسیده که نور نطق تکوینی خداوند در جان انسان است که باعث خلق جدید می باشد. این همان نور احدی شناخت شناسی عرفانی در سیر الی الله است که ذات روح الارواح را آشکار می سازد که در حکمت اشراق موسوم به نورالانوار است که بیان قرآنی آن همان نور علی نور می باشد که نور قائم آل محمد است که از وجود عارفان کاملش متجلی شده و قیامت دورانها را برپا میسازد.

**۲۵۸۶-** در آخرالزمان علی مرتضی و شش امام نخستین فرودآورنده ارواح ششگانه نبوی بر قلوب مؤمنان هستند و شش امام آخرین و مهدی قائم آل محمد هم بالابرنده این ارواح در قلوب این مؤمنان می باشند و عامل رجعت و عروج روح هستند: "بالا برنده درجات وجود که صاحب عرش است روح را از امرش القاء می کند بر هر یک از بندگانش که بخواهد از برای روز دیدار." سوره مؤمن ۱۵- که این بالا برنده درجات و صاحب عرش همان امام زمان است که تحت الشعاع نورش لقای الهی ممکن می شود همانطور که برای خود ما اینگونه بود و همه مشاهدات جلال پروردگار پس از دیدار با حضرتشان رخ نمود.

**۲۵۸۷-** امامان محمدی هم وصی همه انبیای سلف هستند و هم ولی همه اولیای آخرالزمان! برخی مأمور فرود آوردن روح بر قلوب بشرند و برخی مأمور عروج روح مؤمنانی که آن ارواح را قبلاً دریافت کرده اند. این دوازده امام، حافظان و رافعان شش زمین و شش آسمان در جان مؤمنانند! که هفتمین این زمین و آسمانها وجود خود ایشان است که شناخت این روح و آسمان هفتم به مثابه کمال شناخت خداوند است همانطور که دیدار با جمال این امامان منجر به لقاء الله میشود زیرا امامان مصدر روح القدس هستند که نطقشان کن فیکن می کند و خلق جدید انسان را برپا می کند در قیامت نفس که منجر به قیامت جامعه می شود.

**۲۵۸۸-** قوموالله (برای خدا قیام کنید) همان قیامت عرفان نفس است که به قیامت جامعه عارفان می انجامد زیرا وقتی قیامت یک نفر برپا شود قیامت کل مردمان برپا می شود زیرا قیامت عرفانی قیامت وحدت وجودی و جهانی است. و لذا کسی که خود را می شناسد نه تنها امام و خدایش را که جهانش را می شناسد و این شناخت تماماً انقلابی و زیر و رو کننده است. "زیر و رو می شوید و سپس بسوی خدا بازمی گردید." قرآن-

**۲۵۸۹-** اینست که حکیمان الهی و عارفان و بخصوص شیعیان عارف در آخرالزمان به مثابه موتورهای محرکه همه انقلابات در جهان هستند و انقلابیون حقیقی اینانند که چه بسا در پس پرده پنهانند. و این انقلابات روح است در جریان عروج! و سلاطین این انقلاب و عروج هم جز امامان نیستند که پرچمدار همه آنها حسین(ع) است که دوشادوش مهدی آل محمد در هر عصری قیام میکند در معیت قائمان دوازدهگانه عصر غیبت که معروف به دوازده مهدی های دوازدهگانه اند بقول رسول اکرم(ص) که در عصر غیبت در هر قرنی یکی از آنها به نیابت قائم آل محمد، قیام می کند که اینک در قرن دوازدهم غیبت قرار داریم پس بر آستانه ظهور خود قائم هستیم! زیرا دوازدهمین قائم و مهدی عصر غیبت حاوی و حامل همه ارواح نزولی و عروجی است که ظهور را برای حضرتشان مهیا میکند در معیت و حشر با همه انبیاء و اولیاء و شهدا و صدیقین!

**۲۵۹۰-** هر فکر و حکمت و سخن عرفانی و توحیدی و وحدت وجودی حامل روحی است که قدرت بالغه و رسائی این روح بسته به انسانی دارد که آنرا بیان می کند و انسانی که آنرا می شنود یا میخواند به درجه طلب و حق جوئیش! ولی همین فکر و سخن روحانی چون از زبان انسانی کافر دل و مستکبر بیان شود و در گوش دل انسان کافری که شنیده میشود بهمان شدت که احیاءگر است واژگونساز نیز هست و منجر به انقلابی استکباری و تنفیسی و ظالمانه می شود مثل آموزشهای عرفانی هیتلر در نزد مادام بلاواتسکی که از هیتلر یک شبه یک دجال عرفانی و یک منجی ظلمانی ساخت. اصلاً کل پدیده فراماسونی مخلوق چنین نوعی از تعلیمات واژگونه عرفانی است که مجموعه ای از معارف وحدت وجودی و عرفانی را تبدیل به یک مکتب و آئین استکباری و شیطانی در جهان ساخته است و لذا بسیاری از احمقان و ملایان قشری را به این باور میرساند که معارف وحدت وجودی و عرفانی در حیات اجتماعی امری خطرناک و مفسدانه است و یا اصلاً فراماسون را حجّتی بر بطالت و شیطنت معارف وحدت وجودی می خوانند. جاذبه شعارها و اساسنامه فراماسونی بقدری شدید و عمیق و معنوی و انسان دوستانه و توحیدی می نمود که بسیاری از بزرگان قلمرو فرهنگ و هنر و ادب و آزادی و عدالت را فریفت و جلب نمود همچون سید جمال اسد آبادی، دهخدا و بسیاری دیگر! اگر بشود پدیده های شیطانی چون فراماسونی و برخی فرقه های درویشی و تصوف را دال بر بطالت عرفان وحدت وجودی دانست پس می توان پدیدهٔ تروریزم تکفیری را هم دال بر بطالت شریعت محمدی دانست! شناخت عمیق پدیده هائی مثل داعش و فراماسونی در آخرالزمان ما را از ابتلای به ظاهر پرستی شیطانی در شرع و باطن پرستی شیطانی در عرفان

**مصون می دارد. عرفان و عقلی که موجب انکار و ابطال شریعت گردد و شرعی که موجب انکار و ابطال معرفت و عقلانیت باشد هر دو ملعبه شیطان است و ماهیتی واحد دارد همانطور که امروزه درمی یابیم که چگونه جریانات تکفیری دست در دست جریانات فراماسونی دارد و آل سعود متحد موساد می شود.**

**۲۵۹۱- القای ارواح ششگانه نبوی بر قلوب مؤمنین محمدی همان القای کتاب الله است که در طی هفت هزار سال بر انبیای مرسل نازل شده است از صحف ابراهیم(ع) و زبور داود(ع) و تورات موسی(ع) و انجیل عیسی(ع) و قرآن محمد(ص)! "هرگز امید و باوری نداشتی که کتاب بر تو القاء شود و این از رحمت خدا بود که ممکن گردید." قرآن کریم- این "القای کتاب" همان کتاب حاصل از القای روح است وگرنه کتاب خدا بر قلوب انبیای مرسل نازل شده است نه القاء! یعنی هر یک از ارواح که بواسطه امام زمان بر دل مؤمنی القاء می شود حاصل فصلی از کتاب الله است که باید خوانده شود و دل مؤمن نبوی گردد یعنی زبوری و توراتی و انجیلی و قرآنی شود. "پس بخوان کتاب وجودت را که خود برای این خواندن کافی هستی." قرآن کریم- که این خواندن امری فردی و خصوصی است که موجب نجات و سعادت و هدایت فرد است ولی آنگاه که بخواهد برای مردمان خوانده شود بایستی به زبان زمانه و همگانی و با مسائل عصر بیان شود و این عرصه بیان است و رسالت و امامت! همانطور که همه انبیای مرسل دارای درجه ای از امامت بودند. خواندن این کتب الهی برای خویشتن موجب تقرب و معیت الهی می شود و جنات نعیم را برای اهلش پدید می آورد که بهشت باطنی و غیبی است و فردی! پس اگر این فرد بخواهد به عرصه رسالت و بیان آید بایستی از نزد حق بسوی خلق آید و بهشت را رها کند و به درک اسفل عامه مردمان وارد شود و این عرصه امامت است و علم بیان و خلق جدید انسان و قیامت دوران! و این عرصه به یاری روح القدس امام زمان ممکن می شود و در معیت با آن حضرت به فعل می رسد و این مقام قائمیت است. این واقعه برای ما با خروج از دازگاره که جنت المأوی و نعیم ما بود آغاز شد که عرصه بیان و قائمیت و برپائی قیامت آخرالزمان است در معیت با امام زمان و امام حسین(ع)! "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حق هر آنچه که بر مردمان نازل شده را برایشان تبیین نمائی تا شاید تفکر کنند." قرآن- که این آشکارا بدین معناست که هر روحی که بر بنده ای فرود می آید و القاء میشود بر کل مردمان فرود آمده است ولی عامه مردمان قادر به خواندن و فهم این ارواح و کتب آسمانی نیستند و بایستی بر ایشان خوانده و بیان شود به زبان زمانه و امّی! یعنی بایستی به همه زبانها و مذاهب الهی تبیین شود بزبان توراتی و انجیلی و قرآنی و اوستائی و اوپانیشادی و غیره! پس باید زبانی جهانی و فرامذهبی باشد. و این حقیقت و رسالت را قشریون و ملایان رسمی مذاهب درک نمی کنند و آنرا بدعت و التقاط و امثالهم می خوانند!**

**۲۵۹۲- پس آنچه که موجب برپائی قیامت و قائمیت و انقلابات روحانی – عرفانی می شود علم بیان کتاب الله بزبان عصر و عامه مردم است. چرا چنین می شود؟ چرا علم بیان که همان تأویل کتاب الله در زمان و مکان هر عصریست موجب قائمیت و قیامت آخرالزمان میشود؟ اصلاً چرا القای روح و کتاب الله در جان هر مؤمنی موجب قیامت آخرالزمان او می شود و سپس بیان آن برای همگان هم موجب برپائی آخرالزمان مردم است؟**

**۲۵۹۳- آخرالزمان نفس حاصل خروج آن نفس از اقطار زمین و آسمان است زیرا قلمرو زمانیت همان نجوم و گردش افلاک و زمین است و کسی که از این قلمرو بیرون باشد از زمان بیرون است و لذا حیات دنیویش بر خط آخرالزمان و آخر مکان است یعنی آستان آخرت! زیرا بدنش هنوز در این دنیا و اسیر مکان و زمان است.**

**۲۵۹۴- نزول و القای هیچیک از ارواح ششگانه نبوی از شش آسمان وجود موجب به پایان بردن زمان و برپائی قیامت نمی شود مگر روح القدس که از مقامی ورای مکان و زمان و آسمانها می آید و آن از وجود امام زمان قائم آل محمد است که ملحق در ذات احدی باریتعالی می باشد که راز غیبت اوست در عین حضورتش در میان خلق از وجود قائمانش!**

**۲۵۹۵- علم بیان، علم روح القدس است که همان زبان ناطقه قائم آل محمد در دهان قائمان و مهدی های دورانهاست. و قائم آل محمد مقیم آسمان هفتم است که آسمان همه آسمانها و غایت مطلق ذات احدی می باشد که با قائم خود در زمین هفتم که درک اسفل است محشور میباشد که ترجمان زبان و بیان اوست. و لذا چنین روح و نور و علم و بیانی در مکان و زمان و دوران نمی گنجد و برپا کننده قیامت آخرالزمان است. این قائمان همان بندگانی هستند که در سوره نحل**

ذکرشان رفته است که دریافت کننده امر الله و روح او از کل امرش می باشند تا بگویند که لا اله الّا انا فاتقون! که این واقعه پیدایش و برپائی آدمیت نوین و انسان جدید است همانطور که بقول ابن عربی در فصوص الحکم، حضرت آدم مظهر کلمه "اله" است و آدم هر دورانی از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله مظهر الهیت نوینی در جهان است که همه انبیاء و اولیاء و ائمه هدی بر حقانیت او شهادت داده و بر او صلوة می کنند الا ابلیس و پیروانش در هر دورانی!

۲۵۹۶- و هر قیامتی در هر آخرالزمانی باعث و بانی انسانی جدید و تمدنی نوین و معنا و منطق و فهمی بدیع و زمین و آسمانی دگر است: "و در آنروز زمین به غیر از این زمین می شود و آسمان به غیر از این آسمان می گردد و از برای خدای واحد قهار ظهور می کند." قرآن کریم- و در هر پنجاه و هفت هزار سال یک چنین قیامت و آخرالزمانی برپا میشود و انسانی جدید و جهانی جدید و زمین و آسمانی دگر خلق می گردد بدست و اراده و علم این آدم جدید! و اینک در وادی آفرینش آدم هشتم قرار داریم و سرآغاز این روز پنجاه هزار ساله که قیامت آخرالزمان است زیرا روز هفتم آفرینش است که خداوند بر عرش استوی یافته و با هستی عالم و آدم یکی شده است و از هر چیزی عیان است و این معنای قیامت آخرالزمان است. و فقط آن چشمان و هوش و دل و جانی می تواند او را درک و دیدار کند که صاحب روح او باشد یعنی همین ارواحی که از آن سخن نموده ایم. و فقط با روح هفتم یعنی روح القدس امام زمان می توان بر روز هفتم خلقت وارد و به روز شد و اهل الساعه و قیامت!

۲۵۹۷- علم بیان بانی بیّنات الهی است که فاصله بین انسان و خدا و خالق و مخلوق را از بین می برد. و مجموعه آثار و معارف ما دارای این ویژگی هستند یعنی بیّنات هستند. زیرا علم بیان علم "بین" است پس از بین برنده هر بین و فاصله و فراقی است و هر شرک و نفاق و ثنویتی! علم بیان علم وحدت وجود است که با روح احدی حق یعنی روح القدس سخن می گوید. و روح القدس روحی است که بر عرش رحمن هر فاصله و ثنویتی را از بین می برد و لذا انسان با چنین روحی، پروردگارش را به جمال نوری خویشتن دیدار می کند و این روح امام زمان است که مظهر رحمت مطلقه خدا بر بشر است: "و انسان را در نزد پروردگارش هیچ چیزی نیست که مطالبه کند الا جمال اعلای پروردگارش که چون دیدار کند به مقام رضا رسد." قرآن کریم- یعنی لقاء الله حق وجودی انسان است و به کمتر از این حق به حق وجودش نمیرسد و خوشبخت و راضی نمی گردد زیرا این جمال خود اوست! جمال ازلی – ابدی و جهانی انسان! و علم بیان بانی یگانگی انسان – خداست و این علم در آخرالزمان و قائمیت عرفانی حاصل می آید و انسان را به وصال پروردگارش می رساند. و همه انبیاء و امامان برای پرورش و خلق چنین انسانی آمده اند تا انسان را الهی کنند و خدا را انسانی! و کل این وقایع نزول و عروج ارواح همان یاری انبیاء و امامان به بشریت است تا بشر را به خدایش برسانند. و این واقعه جز ابلیس و پیروانش دشمنی ندارد.

۲۵۹۸- پس از هزارۀ محمدی که حدود چهار قرن از آن می گذرد وارد روز هفتم خلقت یا قیامت پنجاه هزار ساله شده ایم که همان آخرالزمان است بمعنای پایان کار آفرینش عالم و آدم! زیرا هر هزار سال در نزد خدا یک روز است و عمر آدم تا خاتم که زمان شش هزار ساله تاریخ تمدن بشر است همان شش روز خلقت است. و روز هفتم که آخرالزمان است همان دور رنسانس فکری و علمی و دینی و اقتصادی و تکنولوژیکی و عصر انقلابات ایدئولوژیکی است که جمله از علائم آخرالزمان می باشد. و این خلقت قدیم انسان و جهان از عدم است که کامل شده و اینک در آخرالزمان وارد عصر رجعت و عروج شده ایم که خلق جدید انسان بدست و اراده خویشتن می باشد. و در این آخرالزمان همه ارواح طیبه انبیاء و اولیاء و امامان از آسمانها فرود می آیند و بشریت را در این خلق جدید یاری میدهند. اینهمه گرایشات عرفانی و روحانی و متافیزیکی در عصر جدید حاصل این رجعت و نصرت ارواح طیبه در رجعت است که یا بخدمت خلق جدید رحمانی انسان درمی آید و یا بخدمت خلق جدید شیطانی! یا مولّد علوم و فنون و فرهنگ و هنرهای استکباری و طاغوتی و بغی است و یا علوم و معارف عبودی و توحیدی و عروجی! یا موجب مسخ است و یا نسخ! سقوط یا عروج! و عجبا که بسیاری از پیروان و علمای مذاهب کهن به آخرالزمان و علائم و حقایق آن واقف و معترفند و در جهت آن تلاش می کنند الا علمای جهان اسلام که خود پیرو دین آخرالزمان هستند. گوئی که علمای اسلامی و حکومتهایشان آخرالزمان را به نفع خود نمی یابند زیرا دین خود را آخرین و نوترین ادیان می دانند و برای آن در جهت استکبار و سلطه جهانی خود برنامه دارند. در حالیکه اتفاقاً آخرالزمان عرصه شکوفائی و ظهور حقایق محمدی و معارف امامیه

است که صد البته با اسلامهای سلطنتی و طاغوتی سازگاری ندارد و ضد آن است. تروریزم تکفیری یکی از این تلاشهای مذبوحانه بر علیه آخرالزمان است. امروزه افراد و گروهها و جوامع و حکومتهای منکر آخرالزمان به اشد بطالت و ذلت و انحطاط دچار می شوند که خود براندازی است و آن چیزیست که امروزه بر جهان اسلام غالب است به هر علت و بهانه و دسیسه ای که باشد که دسیسه های ابرقدرتها و صهیونیزم علت این بدبختی نیست بلکه معلول آنست، معلول انکار حقایق محمدی و آخرالزمان مهدوی و ظهور الوهیت از انسان!

۲۵۹۹- رجعت انبیاء و اولیاء و امامان در عصر ما به نور ولایت قائم آل محمد است که ملحق در ذات الهی است که در قلمرو فرج و ظهورش همه اهالی آسمانها را با خود به زمین می آورد و ذات الهی را کشف حجاب می کند. و لذا سالکان و عارفان آخرالزمانی جمله اهل لقاء الله هستند. و خود ما نیز به نور این لقای الهی بود که به اسرار و حقایق آخرالزمان بیدار و آگاه شدیم و مبانی و علومش را تبیین نمودیم یعنی به یاری روح القدس که همان روح قائم ماست. زیرا فقط به یاری این روح می توان به لقای حق رسید و لذا دین اسلام و مکتب امامیه تماماً بر محور لقاء الله تأویل میشود و شعار خودشناسی – خداشناسی هم مختص این دین و مذهب و ویژه آخرالزمان محمدی است که جز تحت نور ولایت قائم آل محمد ممکن نمی شود.

۲۶۰۰- روح القدس هم نور شهود الهی است و هم جوهره علم بیان و نطق تکوینی پروردگار در انسان اهل ن و القلم! این روح القدس در واقعه لقای وجه پروردگار است که بر دل اهلش مستقر می شود لقای وجه اعلای رب! فهم و ایمان به لقای الهی اصل اول شناخت و ایمان آخرالزمانی است و اصل محوری مذهب شیعه و امر فرج و ظهور قائم!

۲۶۰۱- پس بهتر است که هر چه زودتر مراجع دینی و علمای شرع دست از انکار لقای الهی و حقیقت آخرالزمان بردارند و پیروان خود را به مهلکه نکشانند و به دام دجالان غربی و شرقی نیندازند و از اطاعت طاغوت جهانی بازدارند که اطاعت کورکورانه از علوم و فنون بغی است. زیرا امروزه جامعه ما قربانی سیاستها و مدیریت کسانی است که بر این باورند که علوم و فنون مدرن، حجّت های شرعی خدا بر بشرند و اطاعت از آن واجب است. و این کل راز سقوط جامعه انقلابی ما در آغوش غرب است که برای گمراه سازی اذهان با شعار مرگ بر آمریکا همراه شده است یعنی پیروی از شیطان در حین لعنت آن!

۲۶۰۲- هر چند که شعار "مرگ بر آمریکا" در همه حال یک شعار ناحق است و استکبار جهانی از این شعار برای فریب ملتهای خود جهت تحریم و حمله و جنگ با ملّت ایران بهره فراوانی برده است. زیرا مرگ بر آمریکا بمعنای مرگ بر یک ملّت بزرگ و چهارصد میلیونی است و هیچکس حق ندارد ملّتی را محکوم به مرگ نماید و بدینگونه لعنش کند. پس معقولتر می بود که بجای مرگ بر آمریکا همان شعار مرگ بر امپریالیزم یا استکبار و طاغوت جهانی به میان می آمد. زیرا ملّت آمریکا ضد امپریالیستی ترین ملّتهای جهان هستند و لذا کمترین مشارکت را در انتخابات سراسری خود نشان می دهند. خداوند در کتابش مسلمین را از لعن کردن سائر انسانها شدیداً منع نموده است و مرگ بر آمریکا عین لعن آمریکائیان است. در حقیقت بایستی اینگونه شعار داد: مرگ بر نظام سرمایه سالار و تکنوسالار و قدرت سالار و مصرف سالار و سکس سالار و پول سالار و ربا سالار و ترور سالار و اتم سالار و اسلحه سالار و جهانخوار و نژاد سالار!

۲۶۰۳- طبق کلام امام باقر(ع) در ام الکتاب دانستیم که روح القدس که روح الهی امام زمان و نطق تکوینی او از زبان قائمان و اولیای آخرالزمان است برپا کننده خلق جدید و رحمانی انسان محمدی است که سراسر علم تأویل و تبیین حقایق قرآنی و اسرار امامیه می باشد که تماماً بیانگر حقایق و معارف وحدت وجود است که انوار انسانی این وحدت وجود هم امامان هستند که از زبان عارفان خود سخن می گویند. پس سانسور و ممانعت از چنین بیانی عین جنگ با امام زمان و فرج و ظهور او در آخرالزمان است. و این همان بدبختی بزرگی است که جوامع اسلامی را فراگرفته است و در آن جان می کنند یعنی فقدان آزادی بیان قرآنی و عرفانی! که این کفر و انکار بصورت تروریزم تکفیری از بطن جهان اسلام بر علیه مسلمانان تیغ کشیده است تحت عنوان دفاع از شریعت و اشاعه آن بقدرت بمب و انفجار و انتحار و قتل عام!

**۲۶۰۴- این نزول و تجلی روح القدس امام زمان از آسمان هفتم بر زمین و همه طبقات هفتگانه آنست که دربهای عالم غیب را بر آدمیان گشوده و همه اجنه و شیاطین و ملائک و ساکنان حرم قدس الهی بسوی بشر آخرالزمان آمده اند و همه طبقات نفوس بشری را برون افکنی نموده اند و قیامت را که همان ظهور باطن است برپا کرده اند. و این راز گرایشات روحانی و ماورای طبیعی بشر مدرن است از هر دو نوع شیطانی و الهی! و اینست راز اینهمه انسانهائی که کوس انالحق میزنند و ادعا دارند که به آنها الهام و وحی می شود. و راز پیدایش اینهمه انسانهای روحانی صاحب کرامت و نیز انسانهای شیطان صفت و دجال که البته دارای خلق و خوی جنّی و شیطانی هستند که در نزد جاهلان خود نوعی کرامت و شفاعت محسوب می شود و آنان را بدام اجنه و شیاطین می اندازد. و هیچ قدرتی نمی تواند مانع ظهور این واقعه گردد. و بهترین کار اینست که مسئولین و حاکمان به انسانهای صاحب روح و معرفت عرفانی امکان پیام رسانی و تنویر اذهان عمومی بدهند تا مردمان کمتر به دام شیاطین و اجنه افتند و دیوانه گردند و جامعه را به جنون و خیانت بکشانند!**

**۲۶۰۵- کسانیکه اشاعه معارف عرفانی و وحدت وجودی و آخرالزمانی را موجب عقب ماندگی جامعه از رشد علمی و فنی و اقتصادی و فرهنگی می دانند و به این بهانه آنرا منع و سرکوب می کنند در حقیقت تعریفشان از رشد همان توسعه آمریکائی بر مبنای نظام سرمایه داری است و میزانشان جامعه غرب است و ژاپن! بدین ترتیب راز رشد همان الحاد و کفر است البته بهمراه جانماز! اینان لابد عرفان حلقه را همسوی رشد جامعه می دانستند که یک نسل کامل را بواسطه آن دیوانه و شیطانی کردند. عرفان حلقه که نام دیگرش عرفان اینترنتی بود که پشتوانه اقتصادیش هم شرکتهای هرمی بودند به فتواهای برخی علما!**

**۲۶۰۶- آنانکه آخرالزمان را یک دسیسه صهیونیستی می خوانند و عرفان نفس را هم یک مقوله فراماسونی معرفی میکنند لابد امامان شیعه را هم مزدوران اموی و عباسی میدانند (استغفرالله) زیرا برای نخستین بار امامان ما بودند که از این حقایق سخن گفتند و هشدار نمودند و بلکه بخش عظیمی از معارف و حقایق عرفانی و آخرالزمانی از زبان خود حضرت رسول اکرم نقل شده است که اکثر این روایات را به قاعده علم الرجال حذف و سانسور و انکار کرده اند.**

**۲۶۰۷- به برکت هزار سال غفلت و محافظه کاری و سیاست بازی و تقیه بازی علمای شرع و حکومتهای حاکم بر جهان اسلام، مسلمین از حقایق آخرالزمان که محور دین اسلام است بی خبر مانده اند و حداکثر چیزی که می پندارند اینست که گوئی آخرالزمان پایان جهان است و با فرا رسیدنش بایستی خوابید تا مرگ و نابودی جهان فرا رسد! این تصور هنوز هم بر اذهان اکثر علمای شرع و مسلمانان سایه افکنده و از این معنا هراسانند و آنرا مخالف منافع ملّی و مصالح حکومت و جامعه می پندارند و حتی از نامش چون مرگ می هراسند. در حالیکه آخرالزمان طولانی ترین مهلت انسان است برای خلق جدید و برپائی جنات نعیم و نظام عادلانه و رحمانی در جهان! زیرا اگر از آدم تا خاتم حدود شش هزار سال طول کشیده عصر آخرالزمان حدود پنجاه هزار سال دوام دارد که بتازگی چند قرنی از عمرش میگذرد و بمانند کودک نوزادی است که به اذن الهی از وجود ما به نطق آمده و خود را معرفی می کند. هر چند که ممکن است نخستین سخنگو و پیام آور آخرالزمان در این عصر باشیم ولی آخرین آن نخواهیم بود و زین پس همه علمای ربانی و عارفان جهان از آن سخن خواهند گفت و بدون آن هیچ واقعه و معنائی قابل درک نخواهد بود و هیچ مشکلی قابل حل نخواهد شد!**

**۲۶۰۸- آخرالزمان نه تنها مرگبار و نابودگر نیست بلکه بمعنای اکمال آفرینش تشریعی و تدریجی انسان در طی شش هزار سال و شش دور نبوی است و تولد انسان کامل و آغاز خلق جدید انسان به اراده و عقل خویشتن است. آنچه که در آخرالزمان مرگبار و نابودگر است تلاشهای مذبوحانه و جاهلانه و کافرانه بشر بر علیه حقایق آن است و نبرد طاغوت بر علیه ظهورات الهی در آخرالزمان است که جهان را به خاک و خون میکشد و طبیعت بشر و حیات را بر زمین مسموم و فاسد می کند و دست از استکبار و جهل و کفرش برنمی دارد و به بن بست های خود اعتراف نمی کند و توبه نمی نماید و میل به اصلاح ندارد. جنگ و انکار آخرالزمان است که آنرا عرصه تباهی و جنون و جنایت ساخته است تا مردم جهان بجای توبه و اصلاح و خلق جدید رحمانی، تسلیم شیطان شوند تا از گرسنگی نمیرند! طاغوت و دجال**

تکنوسالار حاکم بر جهان است که بشریت را به بندگی کشیده و نان و آب و رفاهش را مصادره کرده تا تسلیم حق نشود و اولیای الهی را اطاعت نکند.

۲۶۰۹- آخرالزمان عصر نزول رحمت مطلقه الهی بسوی بشر است و امکان حیات روحانی و طیبه و زندگی در جنات نعیم است. آخرالزمان پایان بدبختی انسان در اسارت دهر و تاریخ و مکان است و رهائی از زندان تن! آخرالزمان پایان بازیهای بشر است و آخر خوشبختی های حیوانی و آغاز الهیت انسان و انسانیت خدا! آخرالزمان برای اهل عقل و صدق و توبه منجر به گشایش دربهای بهشت می شود و برای کافران و اشقیاء و متکبران و کذابان هم ورود به طبقات دوزخ است. آخرالزمان، منتهای آرمانهای هر فرد و گروهی است که تحقق می یابد در بهشت یا دوزخ!

۲۶۱۰- آخرالزمان عرصه رجعت همه انسانهای تاریخ است تا یکبار دگر به یاری ارواح طیبه آسمانی سرنوشت دگری برای خود بیافرینند و به آرمانهای خود نائل آیند. "به یاد آورید که خداوند همه خواسته های شما را اجابت کرده است." قرآن- این آیه جز در واقعه آخرالزمان و امر رجعت همه انسانها و تحقق همه آرزوهای نیک و بد آدمی، معنای دیگری ندارد.

۲۶۱۱- آخرالزمان عصر ظهور علم الدرجات در میان مردمان جهان است که بصورت گروهها و احزاب و فرقه هائی الهی و شیطانی رخ می نمایند تحت ولایت اولیای خدا و اولیای شیطان! عصر ظهور حزب الله و حزب شیطان! عصر ظهور اصحاب یمین و اصحاب شمال! عصر ظهور گروههای بهشتی و گروههای دوزخی از همه طبقات آن!

۲۶۱۲- بقول امام صادق(ع) هر آنچه از معارف ائمه بسوی شیعیان آمده هویتی جهانشمول دارد که حقیقت آن در عصر قائم آشکار می شود و آن دور آخرالزمان است. و ما تا به امروز بسیاری از معارف ائمه هدی را در وسعتی جهانی به وقایعی عینی و به حکمتهائی عرفانی تبیین و آشکار ساخته ایم و آنرا عین آیات الهی و با عقل جهانی بشر به اثبات رسانیده ایم و بسیاری از این معارف را در وقایع شهودی زندگی خویش به عینه دیده ایم. پس در حقانیت آن هیچ تردیدی نداریم با چهار حجّت عظیم الهی: قرآن، حدیث، شهود و واقعیت جهانی! درست به همین دلیل است که تنهائی همه جانبه من در این راه و قیام الهی کمترین خدشه و شبهه و تردیدی در من و آثارم ایجاد نکرده است و هرگاه هم که درباره حقیقتی دچار تردید می شوم خداوند بواسطه نوری عیان که بسویم می فرستد مرا به یقین می رساند و قلبم را بر آن امر ثبات می بخشد تا در بیانم هیچ دوگانگی نباشد مگر اینکه این دوگانگی بیانگر حقیقتی دیالکتیکی و وحدت وجودی باشد.

۲۶۱۳- من نخستین انسانی هستم که در سرآغاز قیامت آخرالزمان دور هفتم از آدمیت به لطف و نظر الهی و به یاری ارواح هفتگانه آسمانی و به نور عرفان نفس و به حمایت قائم آل محمد، بخود آمده و هویت جهانی و تاریخی خود را یافتم و به علم قرآن و بیان و به نور حضرت رحمن به خلق جدید انسان آفریده شدم و بانی دور هشتم و آدمیت هشتم گشتم و پیام آور این واقعه عظیم برای جهانیان!

۲۶۱۴- آخرالزمان بمعنای فارغ التحصیل شدن بشر از کارگاه آفرینش دهری و نژادی و آموزه های تقلیدی شریعتهاست و این سرآغاز بلوغ روحانی است و تکلیف عرفانی! عصر انقلابات ایدئولوژیکی و آرمانشهرهای معنوی نخستین نشانه آخرالزمان در حیات اجتماعی است که در قرون اخیر در سراسر جهان شاهدش بوده ایم! رنسانس که در لغت بمعنای نوآفرینی است معنائی واضح بر این حقیقت می باشد!

۲۶۱۵- همانطور که برای شناخت یک فرد بشری و تشخیص هویت روانی و کمیت جسمانی و راه و روش تعلیم و تربیت و تغذیه و مسئولیت و تکالیف و برنامه ریزی زندگانیش قبل از هر چیزی بایستی دوره و قلمرو عمرش را بدانیم که آیا او یک نوزاد است یا نو بالغ یا کامل و یا کاهل! و نیز اینکه آیا رشد عقلانی و معنوی او همطراز دوره رشد جسمانی و دورانی او هست یا نیست. اینک از این منظر بسیار ابتدائی به اهمیت شناخت آخرالزمان بیشتر آگاه می شویم که آخرالزمان شناسی، اساسی ترین و بنیادی ترین شناخت برای تدبیر امور انسان مدرن است. از این منظر انسان مدرن به لحاظ خلقت قدیم و تاریخی اش پیرترین انسان است و بقول قرآن کریم کودکان، پیر به دنیا می آیند و عمر حقیقی آنها

حدود لااقل شش هزار سال است ولی در خلق جدید که به عقل و علم و اراده خود انسان است یک کودک نوزاد محسوب میشود که این همان آفرینشی است که در قرآن کریم به زبانهای گوناگونی آمده است: "ما انسان را از علمش آفریدیم... ما انسان را در حال خلقتش بر خودش شاهد گرفتیم... و آنگاه نوبت آفرینشی دگر است..." آیاتی از قرآن-

۲۶۱۶- ولی این خلقت جدید آخرالزمانی تماماً محصول ذکر و شناخت عرفانی همان خلقت قدیم است و لذا مکتبی جز معرفت نفس ندارد و بدون آن امکان خلق جدید روحانی و عرفانی نیست و اینست اهمیت معرفت نفس در مذهب امامیه و در کلام ائمه هدی و بخصوص علی مرتضی! این همان علوم باطنی است که بسیاری از علمای شرع آنرا طرد و حرام و ضاله می دانند و با اینهمه خود را شیعه هم می پندارند در حالیکه مذهب امامیه جز مکتب معرفت نفس و علم باطن و خلق جدید عرفانی نیست زیرا مذهب آخرالزمان است و اگر این حق را از اسلام حذف کنیم چیزی بیشتر از مذهب یهود نخواهد بود. فرق اسلام از همه مذاهب قبل از خود همین خلق جدید عرفانی و علوم باطنی و تأویلی است که بدون آن برای بقای خود مجبور است که یک تروریست انتحاری شود. شیعه بدون این حقیقت مذکور سراسر شرک است و قبر پرستی و مرده پرستی و غیب پرستی و خرافه و مالیخولیا و خودزنی و انتحار! یعنی همان چیزی که وهابیت بما نسبت می دهد که بیراه هم نیست. شیعه فاقد روح عرفانی و سلوک تأویلی و قرآن تعقلی و جستجوی وجه رب (امام زمان) از وهابیت هم شقی تر و دیوانه تر می شود و نهایتاً تسلیم آن می گردد همانطور که نشانه هایش را شاهدیم!

۲۶۱۷- مذهب امامیه یک علم است و علیمترین علوم و ماندگارترین آن است و آن علم آخرالزمان و قیامت و لقاء الله و خلق جدید انسان است و علم انسان کامل الهی و علم خروج از اقطار زمین و زمان و علم عروج انسان و علم انسان کبیر که کل جهان هستی، کالبد اوست. آری براستی که آدمهای مستکبر و حکّام جور چنین مکتب و مذهبی را برنمی تابند زیرا یک انسان پیرو چنین مکتبی تن و دل به هیچ جهل و جور و سلطه ای نمی دهد و هیچ دروغی را باور نمیکند و زیر بار هیچ ظلمی نمی رود و هیچ ذلّتی را نمی پذیرد زیرا حسینی است و بیهوده هم نیست که سلطان این وادی حسین(ع) است و شب قدر شیعیان شبهای ۲۱ رمضان و عاشوراست.

۲۷۱۸- پس باید درک کرد که چرا همه منکران و دشمنان عرفان اسلامی و علوم تأویلی و حکمت باطنی دشمنان قسم خورده انسان و لشکریان شیطانند و جرثومه های ظلم و فساد و استکبار و اولیای طاغوت و پرستندگان ظلمت می باشند و اگر در لباس شریعت پنهان باشند خود دجّال و مظهر ابلیس هستند. و اگر معارف عرفانی و علوم باطنی بدلیل سوء استفاده برخی اراذل از شعارهایش مورد طرد و تکفیر قرار گیرد علوم ظاهری و احکام شرعی بمراتب بیشتر مستحق سرزنش و تکفیر است زیرا همه حکومتهای جور در لباس شرع همه مظالم خود را تقدیس کرده اند و همه قاتلان ائمه و انبیای الهی در همین لباس بوده اند.

۲۷۱۹- اصلاً شیطنت جز این نیست که به اسم خدا و رسول و تحت عناوین شرعی و عرفانی مرتکب فساد و ستم شوند و شیطنت بدتر از این آنست که عده ای دیگر این مفاسد و مظالم را به شریعت و معرفت نسبت دهند. در آنچه که گفتیم تا می توانید بمانید و تأمل کنید تا به بسیاری از بحرانهای حاکم بر جهان اسلام پی برده و از ابتلای در این دو شیطنت رایج مصون بمانید و دچارش نگردید یعنی شیطنت در دین و شیطنت با این شیطنت! که این شیطنت در شیطنت از آن گروهی از متولیان شریعت و طریقت است که خود را صاحبان خدا و رسول و ائمه اطهار می دانند!

۲۶۲۰- کفر و جهلی جز این نیست که آدمی بودگی و داشتگی ها و موجودیت نقد و حیّ و حاضر خود را تحقیر و نفی و تکفیر می کند و در آرزوهای نداشته ها و نیستی می سوزد. این همان دوزخ و عدم پرستی است که اصل و اساس کفر و حماقت بشر است. و مذهب امامیه از طریق علوم باطنی اهلش را از این کفر و عدم پرستی نجات می دهد و فرج امام جز این نیست. بخصوص در آخرالزمان که همه داشته های بشری آتشین و نابودگر است و همه در حرص و قحطی فزاینده سقوط می کنند. پس جز پناه بردن به روح حیات و هستی، نجاتی نیست. و مذهب امامیه مذهب روح و روحانیت حیات است که جز در طریقت باطنی و عرفان نفس حاصل نمی آید. در آخرالزمان در دنیا و ارزشهای مادی و غریزی و نژادی دیگر هیچ عزّت و لذّت و حیات و خیری نیست زیرا عصر رجعت و عروج است و خروج از اقطار زمین و زمان! پس در آخرالزمان جز حیات روحانی امکان هیچ حیات ارزشمند و قابل تحملی نیست الا در تخدیرها و جنون و جنایات فزاینده و

روشهای مدهوش کننده و داروهای روانگردان و خودکشی های گوناگون! مذهب امامیه، مذهب تنزیل و عروج روح و مکتب روح شناسی و تدبیر روح است.

۲۶۲۱- امروزه مهمترین علّت گریز مردمان از خویشتن و پناه جستن به طاغوت علوم و فنون و بازیها و اراده به خود- تخدیری و مدهوشی و نیز علّت اینهمه جنون و جنایت، گریز از روحی است که شبانه روز در حال تنزیل می باشد. که این گریز عین گریز از حقیقت است و گریز از خدا و گریز از حیات روحانی و خلق جدید آخرالزمانی و گریز از روح الله! "ای اهل ایمان از روح خدا مأیوس مباشید (و روی برنگردانید) که جز کافران از روح خدا مأیوس و رویگردان نیستند." قرآن-

۲۶۲۲- انکار و گریز از علائم و حقایق آخرالزمانی عین انکار و گریز از روح الله است چرا که قیامت آخرالزمان عرصه روی کردن به خدا و لقاء الله است که اساس روح یابی و هستی و حیات جدید است و دیدار و فرج امام زمان مقدمه لقای الهی می باشد: زیر و رو می شوند و آنگاه روی به پروردگارشان می کنند." قرآن کریم! پس مقدمه واجب روح پذیری و خلق جدید، درک و تصدیق آخرالزمان و قیامت دوران است.

۲۶۲۳- و آدمی تا روی از طاغوت و افسونگریهای علمی و فنی و هنری و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تبلیغی آن برنتابد و براستی زیر و رو نگردد روی بخدا نمی شود و توان دریافت روح الله را ندارد و به تسخیر شیاطین درمی آید و بنده دجالان می شود در حالیکه تحت الشعاع روح الله قرار دارد.

۲۶۲۴- همانطور که شب قدر، شب نزول روح است آخرالزمان هم عصر نزول روح است و بشریت بلاوقفه تحت الشعاع بارش انوار روح الله است که همان رجعت انبیاء و اولیاء و ائمه هدی از منازل آسمانی به زمین است. و بشر کافیست که روی از شیاطین و دجالان و طاغوت و وعده های فریبنده این تمدن طاغوتی برگرداند و از تمامیت آن قلباً توبه کند و برخورداری خود از این تمدن طاغوتی را به حداقل ممکن کاهش دهد و منتظر بماند تا فرج امام زمان فرا رسد که همان نزول روح الله است در مراتب! آخرالزمان قدرمطلق تاریخ است که انسان را به قدر الهی وجودش می رساند در الساعه! پس فرج امام زمان هفت مرتبه دارد که همان نزول ارواح هفتگانه است که مرتبه هفتمش یعنی نزول روح القدس منجر به دیدار با آن حضرت می شود بهمراه صیحه آسمانی و نشانه هائی دیگر که قبلاً ذکرشان آمده است همچون کدر شدن خورشید و نزول ماه و تداخل و اتحاد ماه و خورشید و زلزله های پیاپی!

۲۶۲۵- نزول روح و عصر قدر آخرالزمانی موجب احیای قوای حیاتی و عصبی و روانی و خیزش طبقات نفس بشر و اراده به خلاقیت و برون افکنی بی سابقه است. اینک این انرژی و اراده عظیم الهی بهمراه انواع هوشیاریها و نبوغها و ایده ها و مفاهیم بدیع اگر در خدمت تسبیح و توحید حق قرار نگیرد و همچنان در خدمت بولهوسی و استکبار و اراده بقدرت نفسانی و جهانخواری و سلطه گری باشد از انسان یک دیو درنده می پرورد که خود و جهانش را نابود می کند و عین شیطان می گردد و مبادرت به تولید علوم و فنون جهانخوار و مفسدانه میکند و زمین را به فساد می کشد همانطور که کشیده است. باید درک کرد که همه نوآوریهای عصر جدید و رنسانس مخلوق نزول روح در آخرالزمان است که متأسفانه اکثراً بخدمت استکبار و بازیگری بوده است.

۲۶۲۶- باید دانست که آخرالزمان و قیامت پنجاه هزارساله دارای پنجاه دور هزار ساله است که ما اینک در نخستین دور آن هستیم که حدود چهارصد سال از آن را سپری کرده ایم. در هر یک از این ادوار هزار ساله ده روح عاشورائی مذکور در طی ده قرن متوالی نازل می شود که سه روح آخرینش عروجی است و عمر و مهلت آن دور هزار ساله را ختم می کند تا آغاز هزاره بعدی! "خداوند تدبیر می کند امر را (روح) از آسمان بسوی زمین و سپس عروج می کند بسوی او در روزی که مقدارش هزار سال است از آنچه می شمارید... آنکه ابداء کرد انسان را به بهترین شکلی از گل... و سپس برقرارش کرد و از روحش در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد که فقط اندکی از شما قدرش را میدانید و شکر می کنید. و کافران گفتند که چون در زمین گم شویم آیا در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟ مسئله اینست که به دیدار پروردگارشان کافرند." سجده ۱۰- ۴- که این آیات مصداق کل واقعه مورد بحث ما در آخرالزمان

است پس در آن تا توانید تفکر کنید که همه معارف آخرالزمانی ما را درباره نزول و عروج روح و لقای الهی و رجعت و خلق جدید انسان تأئید کرده که جریان واحدی است.

۲۶۲۷- در قرآن کریم شاهدیم که امرالله و روح الله مفهومی مترادف و توأمان است که در آخرالزمان نازل می شود در مراتب ارواح هفتگانه و عروج می کنند بواسطه سه روح دیگر که جمعاً ارواح دهگانه عاشورائی هستند. که این نزول و عروج در هر قوم و گروهی در افرادی معین از مؤمنان و علماء و عرفا و حکیمان آغاز شده و سپس جمعی را فرا میگیرد و تبدیل به انقلابات و نهضت های اجتماعی می شود که در میان مردم در دو صورت تسبیحی و تنفیسی به فعل می آید که متأسفانه اکثریت آن ماهیت تنفیسی و استکباری دارد که موجب سقوط و انحطاط و شیطانزدگی است و اقلیتی رویکرد تسبیحی و عارفانه می یابند. و این سنت تاریخ است.

۲۶۲۸- از حدود سده پانزده میلادی و هزاره هجری نزول روح و امرالله بر زمین آغاز شده است که واضحترین نشانه معنوی آن پیدایش فلسفه ها و علوم و ایدئولوژیهای تأویلی – انقلابی در غرب و عرفانهای تأویلی در شرق و جهان اسلام است که بمعنای زمینی شدن فلسفه و عرفان و وعده های متافیزیکی است همچون پیدایش اندیشه های پوزیتیویستی، ماتریالیستی، سوسیالیستی، دیالکتیکی، لیبرالی و جهان وطنی در غرب و پیدایش انقلابات آزادیبخش و استقلال طلبانه و جریانات عرفان تأویلی در روسیه، هند و بخصوص جهان اسلام و تشیع که در طیف های گوناگون تسبیحی و تنفیسی رخ نموده است مثل سلاسل عرفانی همچون نوربخشیه، صفی علیشاهی، بابیه، شیخیه، حروفیه، نقطویه، تئوصوفی های روسی و هندی و آمریکائی، نهضت گاندی، سیدجمال، مشروطه، تنباکو، احزاب و گروههای چریکی، جریانات فراماسونی، پروتستانیزم، نهضت جهانی مدیتیشن و احضار ارواح و تله پاتی و درمانگریهای متافیزیکی و روحی و پیدایش صدها فرقه مذهبی و عرفانی و سیاسی و اقتصادی و مافیائی و علمی و فنی و...! که اینها نمونه هائی از واکنش افراد و گروههای بشری در قبال نزول روح است که به دو صورت الهی و شیطانی بروز کرده اند. بهمراه پیدایش علوم و فنون تبدیلی که منجر به انقلابات صنعتی و رسانه ای و اقتصادی در سراسر جهان شده است که بمعنای ظهور متافیزیک در فیزیک است از هر دو وجه الهی و شیطانی!

۲۶۲۹- اگر عصر جدید عصر انفجار نبوغ و بدعتها و مکاشفات بیسابقه و اختراعات و پدیده های نوظهور و بدیع است همه از بابت نزول روح از آسمان بر زمین است و رجعت انبیاء و اولیای الهی بهمراه سائر مردمانی که در ادوار گذشته زیسته و مرده اند و اینک باز آمده اند تا قیامت آخرالزمان و خلق جدید خود را برگزار کنند و انتخاب نهائی خود را بنمایند. آیا این جهان مدرن که کل عمرش به پانصد سال نمیرسد بناگاه از کجا جوشیده و چه علّتی دارد و نزول روح خدا و امرش برای خلق جدید!

۲۶۳۰- روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر و روح الجبروت و روح العلم در طی این پنج قرن اخیر تدریجاً فرود آمده اند و اما هزاره سوم میلادی و قرن اخیر هجری عصر نزول روح العقل و روح القدس است که شأن نزولش این بنده بوده ام بطور خاص! و مجموعه آثار بنده تماماً بر محور این دو روح و در تبیین اسرار و حقایق آن بوده است که تأویل کلمة الله و شرح لقاء الله است. هر چند که سائر ارواح نیز بر این بنده بطور خاص نازل شده است ولی بنده محل اولیه این نزول نبوده ام و بلکه بنده این روح را از اولیای دیگر دریافت کرده ام همانطور که مثلاً روح الفکر و قلم الهی را از دکتر شریعتی یافته ام ولی روح العقل را از علی مرتضی و روح القدس را از امام زمان یافته ام بطور بیواسطه! و روح امّ الکتاب را که در رساله حاضر تبیین شده مستقیماً از امام محمد باقر(ع) دریافته ام.

۲۶۳۱- و اما امروزه فقط به نور هدایت و حمایت این مجموعه آثار و معارف است که می توان در این واقعه نزول روح آخرالزمان دچار وسوسه های اجنه و شیاطین نشد و این ارواح را تنفیس و واژگون نساخت و بقدرتش نجات یافت و به خلق جدید رحمانی احیاء گردید و رستگار شد. این معارف همچون جوشن کبیری، جان انسان آخرالزمان را از رسوخ اجنه و شیاطین مصون میدارد و به انسان توانائی و علم درک و دریافت این روح را می بخشد و نیز امکان تسبیح و حراست و عروج روح را!

۲۶۳۲- احزاب، گروهها، اقشار و طبقات، فرقه ها، ایسمها، اتحادیه ها و باندهای سیاسی و اقتصادی و مافیاها و سازمانهای سرّی، گروههای همجنس گرائی، فمینیستی، قاچاقچیان، معتادین و امثالهم که امروزه در شبکه های جهانی اینترنت تبدیل به گروههای جهانی می شوند جملگی از وجوه خیر و شرشان از علائم حشر آخرالزمان هستند که تحت الشعاع نزول ارواح و رجعت گذشتگان پدید آمده اند که در طبقات زمین و آسمانها تحت ولایت ارواح طیبه یا اجنه و شیاطین فعالیت می کنند و تا اعماق دوزخ یا درجات بهشت رشد و حرکت دارند.

۲۶۳۳- هر انسان مؤمن و عارفی دارای ارواح و ملائکی است همانطور که هر انسان کافری دارای اجنه و شیاطینی است که بدینوسیله احزاب و گروههای همسوی خودشان را پدید می آورند و این همان واقعه حشر آخرالزمان است و پیدایش احزاب خدا و احزاب شیطان!

۲۶۳۴- نزول ارواح قدسی آسمانها در هویت انبیاء و اولیای حق، بر زمین فرود می آیند همچون بارانی که بر کل زمین می بارد و از هر بذری همان می روید که در ذات آن است به تمام و کمال! و علاوه بر این بسیاری از بذرهای وجود آدمی تحت الشعاع امر الله و روح امام زمان امکان تأویل و تبدیل و توبه در خلق جدیدی را می یابند و به سرنوشت دگری نائل می آیند.

۲۶۳۵- روح همان امر و اراده پروردگار است که در قلوب انسان آخرالزمان می نشیند و هوش و حواس و ادراکش را احیاء و خلاق می سازد که آدمی دارای قدرت اراده و انتخاب می شود که یا در جهت کفر و استکبارش بکار می گیرد و یا ایمان و استغفار و توبه و اصلاح و تسبیح! که حاصل این دو نوع اراده و انتخاب و هوش و ادراک جدید تأویلی یا علوم و فنون و هنر و اندیشه های طاغوتی و شیطانی است و یا معارف و حکمت وحدت وجودی و عبودی! این روحانیت یا تحت ولایت اولیای الهی تربیت و تعالی می یابد و یا بخدمت طاغوت و شیطان درمی آید و موجب سقوط و واژگونی است. بنده با این هر دو جماعت در همه عمرم سر و کار داشته ام و بخوبی فعل و انفعالات این دو نوع تعامل متفاوت با روح را در آدمها شاهد بوده ام.

۲۶۳۶- همانطور که بارها نشان داده ایم اولیای الهی بر روی زمین نخستین کانونهای دریافت نزول روح و مرکزیت انتشارش در میان مردمان هستند و لذا همانها معلمین و اربابان تعلیم و تربیت و هدایت روحانی مردم می باشند و مردمان بدون این ولایت بی تردید به دام شیاطین می افتند. پس اگر این اولیاء و علمای ربانی و عرفای روحانی امکان دسترسی و ارتباط آزاد با مردم را نداشته باشند تا پیام خود را برسانند مردم بسوی طاغوت و شیاطین میروند و جامعه دچار واژگونی و انواع بدبختی و جنون و جنایت می شود. و این در مسئولیت حکومتها و مسئولین فرهنگی و تربیتی هر جامعه ای می باشد که به خدا و خلق در دو دنیا پاسخگو هستند و مؤاخذه می شوند. و مردم نیز بایستی جهت دستیابی به اولیای روحانی خویش جهاد کنند وگرنه مسئولند و مسئولیت آنها کمتر از حکومتها نیست زیرا در مذهب ما گناه ستم بری کمتر از ستمگری نیست که بیشتر است.

۲۶۳۷- کسی که سرمایه ای بدست می آورد و یا به او اعطا می شود بایستی علم و هنر سرمایه داری و تولید و مصرف و کاربری سرمایه را هم داشته باشد وگرنه سرمایه را هدر داده و خودش را تباه می کند و آن سرمایه را خرج فساد و بولهوسی می سازد. روح نیز همینگونه است و علم و عرفان روح و تعامل با آن و راه و روش کاربری آن و مقصود الهی آن بایستی در نزد اولیای روحانی یافته شود وگرنه این سرمایه عظیم الهی بجای عروج و تعالی انسان موجب سقوط و تباهیش می گردد بدان! و این مهمترین معضله انسان مدرن در سراسر جهان است یعنی تعلیم و تعلّم عرفان و حکمت روح که جز در مجرای معرفت نفس و اطاعت از اولیاء ممکن نمی شود. ما سرگذشت بسیاری از کسانی را که پس از دریافت روح به کبر و عصیان گرائیدند و تباه شدند در آثارمان گزارش کرده ایم تا عبرت همگان باشد.

۲۶۳۸- در تاریخ قرون اخیر در سراسر جهان و بخصوص جهان اسلام شاهد بوده ایم که تعداد کثیری فرقه ها، سلسله ها و مکاتب روحی و عرفانی پدید آمده و پیروان بسیاری را جلب نموده است که بسیاری برحق و بسیاری دیگر دجالی

بوده اند. بهمراه آن گروهها و تشکیلات کثیری هم بر محور ایده ها و آرمانهای اجتماعی و افکار عدالت خواهانه و آزادی طلبانه در سراسر جهان رخ نموده و موجب انقلابات اجتماعی گشته اند که این گروهها نیز بازتاب دیگری از واقعه نزول روح الفکر هستند. حق واحد و محوری همه انواع این دو دسته از جریانات نوین معنوی همان واقعه نزول روح در آخرالزمان است که عصر جدید و مدرنیزم را پدید آورده است.

۲۶۳۹- از ایدئولوژیهای انقلابی تا گروههای روحی و عرفانی در عصر جدید در سراسر جهان، کارگاه اصلی سرنوشت آفرین جوامع بوده اند و در همه جا بسرعت با طاغوتهای جوامع خود درگیر شده و گاه کار به قتل عام میرسد که ماجرای فرقه داودیه و جونزتاون نمونه های اخیر این وقایع در آمریکا هستند که مشابه آن در دهه های اخیر در هندوستان و چین و ژاپن و روسیه نیز تکرار شده است. ظهور فرقه های مهدوی در جهان اسلام از چهار قرن پیش تا به امروز نمونه برتر دیگر از این واقعه در مجرای اسلامیت و تشیع است مثل حروفیه، نقطویه، بکتاشیه، نوربخشیه، بابیه، شیخیه، انجمن اخوت و صدها گروه دیگر در ایران و عراق و شام و یمن و پاکستان و هندوستان! که اکثر این گروهها بواسطه حکومتهای وقت سرکوب شده اند. برخی به راه راست رفتند و برخی دچار ضلالت گشتند و برخی دیگر بازیچه طاغوتهای زمانه شدند.

۲۶۴۰- نزول روح موجب احیاء و انقلاب و جوشش خارق العاده حواس و هوش و ادراک و فعالیت همه اعضاء و جوارح بشر است و لذا آنانکه از اصل و مرکزیت این روح الهی خود غافل و یا سرپیچی و طغیان می کنند این حیات قدار و عظیم جسمی و روانی و فکری و عاطفی خود را بخدمت بولهوسی ها و بازیگریها و امیال استکباری می گیرند و لذا از این منظر شاهد پیدایش انواع گروههای جنون آمیز جنسی، تغذیه ای، هنری، ادبی، اقتصادی، تخدیری و مافیائی در سراسر جهان هستیم که هر یک بر محور پرستش یکی از حواس و غرایز خود به تسخیر اجنه و شیاطینی درمی آیند مثل فرقه های جنسی، موسیقیائی، مافیائی، تروریستی و غیره! "هر که مریدی خود نمود بنده شیطان شد." قرآن- انواع خود- شیفتگیهای رنگارنگ دوران ما مظاهر چنین شیطانزدگیهائی هستند که همجنس گرائی یکی از واضحترین نماد این خودپرستی جنسی است.

۲۶۴۱- ظهور اینهمه امراض جسمی و عصبی و روانی و شخصیتی حیرت آور و بیسابقه که حتی نه می توانند بر آن نامی بگذارند و نه علاج و شفائی متصور است الا به بند کشیدن این شیطان زدگان بقدرت داروهای روان گردان و مخدرات! این نشانی آشکار از شیطانزدگی و شیطانپرستی و سقوط پس از نزول روح است در کسانیکه اهل تقوا و اطاعت و تعلیم و تربیت عرفانی نیستند و این حیات روحانی را مایملک شخصی خود می پندارند و با آن هر چه خواهند می کنند تا به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آیند. "شیطان به امر خدا بسوی متکبران و کذابان میرود." قرآن- زیرا اگر این دریافت کنندگان روح تحت ولایت حق درنیایند و بواسطه شیطان هم به بند کشیده نشوند همه اطرافیان خود را نابود می کنند.

۲۶۴۲- پس انسان آخرالزمانی یا در ولایت اولیای حق و عرفای روحانی زیست و اطاعت می کنند و تقوا می گزینند و در جنات نعیم به خلق برتری آفریده می شوند و یا بواسطه اجنه و شیاطین و خناسان به غل و زنجیر کشیده می شوند که بصورت انواع امراض جسمی و روانی و عاطفی و عقلی و ارادی دچار می شوند که معمولاً لاعلاج است الا به تخدیرها و روانگردانها و داروهای قدرتمند تسکینی که خود غل و زنجیری دیگر است بر هوش و حواس مستکبران! "و روحی از خود در آنها دمیدیم و به آنها چشم و گوش و هوش بخشیدیم ولی حقوقش را ادا نکرده و کفر ورزیدند و خلق جدید را انکار نمودند و نسبت به لقای الهی انکار ورزیدند." سوره سجده!

۲۶۴۳- نزول روح موجب شنوائی و بینائی و هوش و عاطفه و ادراک خارق العاده و معجزه آسائی در بشر مدرن گشته است که بایستی گوش خود را به پیام حق دهد و چشم خود را به جستجوی وجه رب تدبیر کند و بویائی و چشائی و فهم و عواطف خود را به درک حکمت و عرفان وحدت وجودی بگمارد و نهایتاً در جستجوی دیدار و درک امام زمان (وجه رب) و یاری ایشان و خلق جدید خویشتن باشد به راه عبودیت در خدمت ربوبیت اولیای الهی! و اگر چنین نکنند خداوند

شیاطین را می فرستد تا آنها را به بند کشند و از هر اراده ای خلاق تهی و فلج سازد تا جامعه را از شر فسادشان مصون دارد و مؤمنان را از آزارشان منع نماید و خودشان را از نابودی!

۲۶۴۴- تاریخ علم به ما نشان می دهد که مکاشفات مادی و معنوی بشر در این چند قرن اخیر از کل تاریخ چند هزار ساله بیشتر بوده است بطوریکه عصر جدید را عصر شکوفائی نبوغ بشری دانسته اند! آیا کسی راز این شکوفائی و علت وجودیش را جستجو و تفکر نموده است؟ این راز نزول روح در آخرالزمان است که در اندک مدتی هوش عقلی و عاطفی و حسی بشر را احیاء کرده است و در هر قرنی احیای برتری نسبت به قرون قبل رخ نموده است و اینک قرن نزول روح العقل محمدی و روح القدس امام زمان است و امّ الکتاب!

۲۶۴۵- طبق پژوهشی فقط در قرن بیستم در هر ثانیه لااقل یک فکر بکر، مکاشفه ای نو، فهم بیسابقه و اختراعی بدیع در بشر رخ نموده است در همه زمینه های علوم عقلی، طبیعی، ریاضی، اجتماعی، روانشناختی، فنّی، هنری و الهیات و علوم روحی! تا آنجا که می دانیم هیچ فیلسوف، متفکر، مورخ و محققی در راز این انفجار معنوی و علمی بشر در عصر جدید سخنی نگفته که در خور تأمل و انسانی باشد الا مارکس از منظر ماتریالیزم دیالکتیک، هگل از منظر فلسفه تاریخ و هایدگر از منظر ظهور متافیزیک که در هیچیک از این فلسفه ها، انسان دارای هیچ اختیاری نیست و بلکه موجودی مجبور و مفعول محض است. با اینکه منظر اصلی همه این بزرگان فلسفه یونانی است ولی در قیاس با جهان اسلام که در رکود و خموشی و نسیان بود، مناظر با ارزش و قابل تأملی را بر روی جهانیان گشودند هر چند تک بعدی و گاه الحادی و انحرافی!

۲۶۴۶- جای بس تأسف و نیز خوشبختی است که این خیزش نبوغ و معرفت انسانی در عصر رنسانس در اروپا تماماً بر مبنای تأویل کتاب مقدس و روایات دینی و مسیحی استوار است که علمی کاملاً اسلامی و شیعی است در حالیکه علوم تأویلی در این دوران در جهان اسلام تماماً در حال سرکوب شدن و گاه به خاک و خون کشیده شدن بوده است. آنانکه مارکس و هگل و هایدگر و نیچه را می شناسند می دانند که اندیشه شان تماماً تأویلی است تأویل فلسفه در مذهب و مذهب در تاریخ و تاریخ در انسان و انسان در طبیعت! سائر علوم مدرن در این عصر نیز جملگی محصول علم تأویل هستند از نظریه تکاملی داروین تا روانشناسی فروید و یونگ و سوسیالیزم مارکسیستی و نیهیلیزم نیچه و کیهان شناسی انیشتین! در حالیکه علوم تأویلی از عصر خلفای راشدین و اموی و عباسی تا عصر تیموریان و صفویان و تا به امروز در سراسر جهان اسلام در حال تکفیر و سرکوبی و سانسور بوده است و لذا خورشیدی که در شرق کتمان و پنهان و خونین گشت در غرب طلوع نمود هر چند بسیار مخدوش و مشرکانه و الحادی تا اینکه بالاخره از وجود مسیحیان شیعه ای چون ماسینیون و کوربن و ایوانوف و لازار و ریتر به سرچشمه اصیل خود تأویل گردید و خورشید تأویل محمدی از غرب طلوع کرد و دکتر شریعتی و کوربن را بعنوان پیام آوران خود به جهان شیعه گسیل نمود که روح انقلاب اسلامی را احیاء و شکوفا ساخت و باز سرکوب آغاز شد و ملّت شیعه سر به لاک تقیه جبری فرود برد و به عذاب تروریزم تکفیری دچار گردید زیرا هیچ کسی حق ندارد برای حفظ مال و جانش از ایمان و عقل و اعتقادش بگذرد و تن به جبر و نفاق دهد. و هر که بر این حق استقامت و جهاد کند مستحق روح حسینی می شود که جامع همه ارواح قدسی است.

۲۶۴۷- آگاهان می دانند که امروزه غایت همه علوم عقلی و فلسفی و اجتماعی و انسان شناسی و معرفت شناسی و الهیات و پدیده شناسی در مغرب زمین همانا علوم تأویلی بر محور کتب مقدس است که در نزد برجسته ترین پیشتازان علم و حکمت غرب در جریان است و عجبا که این تأویل کتب مقدس از تورات و اناجیل و تلمود فرا رفته و به قرآن و اوپانیشاد و اوستا و متون و حکمت های سرخ پوستی و بودائی رسیده است و کار بجائی رسیده که مسلمین بایستی علم تأویل خود را از غربیان بیاموزند که این نه خوب است و نه بد بلکه حق است و بهتر است که دست از نژادپرستی برداریم و به این پیشگوئی پیامبر اسلام بیندیشیم که: روزی می رسد که غیر مسلمانان در علوم اسلامی از مسلمین سبقت می گیرند! و البته که این اسلامیت و علوم اسلامی، فیزیک و شیمی و میکروب شناسی و علوم اتمی و نانوئی و امثالهم نیستند زیرا علی(ع) و امام صادق این علوم ذره ای را علومی نابودگر خوانده اند که مسلمین باید از آن بگریزند

و بسراغش نروند! زیرا همه این علوم مدرن در حقیقت شعبات علوم ذره هستند ذرات فیزیکی، شیمیائی، سلولی، نانوئی، اتمی، نوترونی، میکروبی، فوتونی و امثالهم! این اسلامیت و علوم اسلامی عبارتند از: پدیده شناسی، علم تأویل و هرمنوتیک توحیدی، انسان شناسی روحانی، جامعه شناسی عدالت محور، اگزیستانسیالیزم وحدت وجودی، نیهیلیزم عرفانی و حق جو، حکمت تاریخ، خودشناسی و امثالهم!

۲۶۴۸- تأویل کتاب مقدس یعنی آوردن آسمان بر زمین و یافتن خدا در جهان و کشف متافیزیک در فیزیک! و این امر ممکن نیست الّا در بستر نزول روح! و این روح و راز آخرالزمان است که بر جهان مدرن حکمفرماست که بدون آن نمیتوان جهان مدرن و انسان مدرن و پدیده های مدرن را شناخت و راه خود را بسوی سعادت و هدایت یافت.

۲۶۴۹- اگر عصر جدید عصر آزادیخواهی و عشق پرستی و عدالت جوئی، هنر و روح گرائی و گرایشات جهانی عرفان است پس عصر نزول روح و عروج آن در انسان است که باید حقوقش فهم و رعایت گردد وگرنه این حیات و جنبش و بعثت جهانی در خود می شکند و ملعبه شیطان می شود.

۲۶۵۰- شوق انسان به پرواز نیز دیگر از ویژگیهای این عصر است که بصورت علوم نجومی و فضانوردی و تکنولوژی فضائی بروز کرده که حاصل تنفیس و کج فهمی انسان از این میل عروج روحانی است.

۲۶۵۱- اگر جهان مسیحیت مهد پیدایش علم گشته بدلیل حضور روح العلم عیسوی است که البته بجای روش تأویلی به تبدیل و تنفیس روی نموده و به علوم ذره ای رسیده که علومی ویرانگر و ضد انسانی است. همانطور که جهان اسلام نیز بدلیل حضور روح العقل محمدی مهد پیدایش علوم عقلی بوده که متأسفانه در ظرف فلسفه یونانی عمل کرده و ظرفیت عظیم روحانی خود را از دست داده است ولی برای نخستین بار در فلسفه به عقولی کثیر و عظیم نائل آمده که در فلسفه های اروپائی سابقه نداشته است که یکی از آنها علم کلام و پدیده شناسی و فلسفه اصالت وجود است که در جهان اسلام متوقف و در غرب ادامه یافته است.

۲۶۵۲- و همانطور که شاهد ظهور وجهی از روح الجبروت موسوی در متفکران و حکیمان یهودی چون مارکس بوده ایم که سوسیالیزم جهانی صورتی ناپخته و نیمه کاره از این روح است که یادآور جامعه بنی اسرائیلی تحت حکمت جبروتی موسی(ع) می باشد.

۲۶۵۳- و اما یکی دیگر از ویژگیهای عصر جدید انفجار هنرهائی بدیع و بیسابقه است که ظهوری از روح الایمان ناطقه قلب است که در عین حال می بایستی در خدمت رویکرد و رجعت روحانی بشر بسوی خویشتن و معرفت نفس باشد ولی متأسفانه بسیاری از رهروان این هنرها به بیراهه تنفیس و بازار خودفروشی ها رفته و تباه گشته اند.

۲۶۵۴- به یک زبان عصر جدید عصر بعثت و انقلاب روح انسان است ولی چون از علم و معرفت لازم نسبت به حقیقت خویش غافل و جاهل مانده، این انقلابات بسوی شورشها و جنگهای فرقه ای و مرزی و بین المللی می رود و نهایتاً به تروریزم می انجامد.

۲۶۵۵- تأویل یعنی بازگشت به اول! و آخرالزمان واضحترین بیان هنگامه این بازگشت به اصل است! پس هر اندیشه و علم و حکمت و عمل و انقلاب غیر تأویلی در این عصر محکوم به ابطال است. بازگشت به اوّل یعنی بازگشت به خدا، به وجود مطلق و صفات الهی در هویت انسانی خویشتن! این بازگشت نه به عمق زمین است و نه به ماورای جو بلکه بازگشتی تماماً انسانی – عرفانی است.

۲۶۵۶- پس در حقیقت باید گفت که مادیت و الحاد و کفر شدید تمدن مدرن ناشی از اشد معنویت و روحانیت واژگون شده و تنفیسی این تمدن است. همانطور که بدلیل عظمت روح العقل محمدی و رحمت مطلقه آن، واژگونی و نفاق مسلمین بمراتب شدیدتر از سائر ادیان است.

۲۶۵۷- پیروان هر یک از ادیان الهی از راه وراثت تاریخی حامل روحی از پیامبر خویشند که عموماً دچار دهرزدگی و واژگونی است و یا نسیان! قوم بنی اسرائیل حامل حکمت و روح الجبروت واژگونه و ظلمانی از حضرت موسی است، مسیحیت حامل روح العلم واژگونه و ظلمانی از حضرت عیسی است و مسلمین هم حامل روح العقل واژگونه و ظلمانی از حضرت محمد(ص) است جز انگشت شماری از مؤمنان این امّتها که دارای روحی حیّ و حاضرند و آن عارفان این امتها می باشند که حامل روحی از رسول خویش هستند و: رسول در شماست! قرآن کریم.

۲۶۵۸- و عارف کامل محمدی حامل همه ارواح مرسلین و معصومین از ائمه هدی می باشد یعنی حامل همه کتب آسمانی است از صحف ابراهیم تا تورات و انجیل و قرآن و بلکه حدیث قدسی که حاصل نطق روح القدس مهدی است. پس عارف محمدی بزبان همه انبیاء و کتب آسمانی و به منطق و مسائل پیروان همه مذاهب الهی سخن می گوید پس انسانی فرا مذهبی و فرا تاریخی است یعنی آخرالزمانی!

۲۶۵۹- پس باز هم برای چندمین بار درمی یابیم که در عصر آخرالزمان که عصر نزول روح است جز از طریق معرفت نفس نمی توان به شناخت معنوی و توحیدی از این روح نوین انسان رسید و با آن تعاملی بر حق نمود و بر خلق جدید رحمانی وارد شد. پس واجب است که لااقل در جوامع اسلامی و بخصوص شیعی نظام آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت در حوزه ها و مدارس و دانشگاهها بر مبنای معرفت نفس عرفانی بنیانگزاری شوند و این نظام طاغوتی و واژگونه را منقلب سازند و تعلیم و تربیت روحانی بنا کنند و گرنه انقلابات و شورشها و طغیانهای تروریستی بر علیه نظام آموزش و پرورش حاکم بر جهان مدرن بنیاد این نظام طاغوتی را برمی کند و مجالی برای احیای صالحانه و انقلاب روحانی باقی نمی ماند. تروریزم در مدارس و دانشگاههای غربی که بانی این نظام جهانی هستند آغاز شده است آیا کسی نیست که عبرت گیرد! می دانیم که عمده این جوانهائی که در سراسر جهان به تروریزم تکفیری می پیوندند براساس نفرت و طغیان بر علیه این نظام تعلیمی – تربیتی قیام کرده اند و اکثرشان از محیط دانشگاهی جذب این قیام تروریستی شده اند. و شاهدیم که نظام آموزش و پرورش حاکم بر جامعه ما نیز مدتهاست که به بن بست رسیده و مهد پیدایش همه مفاسد و جنونها گشته است هم در حوزه ها و هم در مدارس و دانشگاهها! ما حدود بیست و پنج سال پیش نظام آموزشی مبتنی بر معرفت نفس را در جریان تجدید نظر در نظام آموزشی کشور، ارائه نمودیم و متهم و محکوم شدیم به جرم باطن گرائی و عرفان گرائی و زندیق! امید است که گوش شنوائی در میان مسئولین فرهنگی کشور باشد و تا دیرتر نشده فکری کنند. امروزه مراکز آموزش و تربیتی و بهداشتی و درمانی و مشاوره ای مهد القاء و تعالیم طاغوتی و شیطانی هستند و مولّد نسلی واژگونه و دیوانه اند.

۲۶۶۰- انسان صاحب روح بسیار بیشتر و اضطراری تر از انسان بیروح محتاج تعلیم و تربیت معنوی است همانطور که کل قرآن کریم خطاب به اهل ایمان است و همه احکام شرع مخاطبی جز مؤمنان ندارد و حتّی مسلمین هم مخاطب امر الهی نیستند الّا در چند مورد خاص! ولی متأسفانه حکومتها و نظامهای سیاسی حاکم بر جوامع بشری هدفی جز تربیت مردمانی ماشینی و فنی و برنامه ریزی شده ندارند و از انسانها بعنوان پیچ و مهره های یک ماشین استفاده می کنند و وسیله بقدرت رسیدن و در قدرت ماندن و بر سیطره قدرت خود افزودن! تبدیل مردم به ماشین هدف نهائی نظام آموزش و پرورش حاکم بر جهان مدرن است. این نظامی ضد انسانی ضد روح و تماماً شیطانی است و لذا در درون خود در حال براندازی است بدست خودش! تروریزم حاکم بر جهان مدرن درست از قلب نظام آموزش و پرورش سربرآورده است و قیامی بر علیه این نظام ضد روح است ولی از آنجا که روح را نمی شناسد و راه خروج از این بن بست را درک نمی کند دست به خودبراندازی و انتقام جمعی می زند. نسلی موسوم به "پیش فعال" که در سراسر جهان رخ نموده و تبدیل به بغرنج ترین مسئله خانواده ها و جوامع شده که همچون بمبی خودکار و افسارگسیخته عمل می کند که جز داروهای روانگردان و مخدر مهاری نمی یابد نشان دیگری از این اعتراض و شورش روح در قبال چنین نظام آموزشی و تربیتی است نسلی که یا سرکوب و زندانی و بیمارستانی و تیمارستانی می شود و از خانه ها طرد و فراری می گردد و یا تبدیل به یک تروریست انتحاری می شود. اصلاً آمار خودکشی ها که در همه جوامع کتمان و پنهان می شود بیان دیگری از طغیان روح در نسل جدید است. طغیان در قبال تعلیم و تربیت و نظامهای ماشینی و تحقیرکننده روح! و راه حلی جاهلانه

تر اینکه بخواهیم این نظام شیطانی و ضد روح را بواسطه عبادات ظاهری التیام بخشیم که در اینصورت مبادرت به تربیت دجال و ابلیس کرده ایم!

۲۶۶۱- در این میان ملل اسلامی دچار بحرانهائی مهلکترند زیرا از یک طرف نظام آموزش و تربیت آنها روز به روز تکنولوژیکی تر می شود و از طرفی دیگر بواسطه القای آموزه های سنتی دینی و عبادی قصد مهار مردم را دارند. در حالیکه تکنولوژی آتش برون افکنی نفس انسان است و آموزه ها و تربیت تکنولوژی القاء کننده اراده به برون افکنی و ظهور است پس چگونه می توان این اراده را با عبادات و آموزه های دینی و تقوائی مهار کرد الا اینکه فقط تناقض و تشنج و نفاق و انفجار را تسریع می کنند که حاصلش نهضت تکفیر و ترور است و جنون و جنایت و انقلابات و کودتاهای پی در پی و بی ثمر و خونبار!

۲۶۶۲- تکنولوژی اراده به برون افکنی است و تقوا هم امر به خویشتن داری و درون افکنی و باطن گرائی! پس نمیتوان ذهن و هوش و حواس و عواطف بشر را تکنولوژیکی تربیت نمود و سپس به او امر به تقوا و درون افکنی نمود. حاصل این وضع تناقض و نفاقی انفجار آمیز و جنون آساست. و این کل راز جوامع اسلامی است و معمای تروریزم انتحاری! پس یک انسان تکنولوژیستی که نماز و ورد می خواند یا دجال می شود یا دیوانه و یا تروریست!

۲۶۶۳- امروزه سخن از سونامی نزدیک بینی در کل بشریت است که ناشی از مونیتورهای الکترونیکی همچون صفحه کامپیوتر و تلفن همراه می باشد که هر روز چشم کاربرانش را نزدیک بین تر می کند که بدین ترتیب تا چند نسل دیگر بشر کاملاً کور می شود. همین معضله شامل شنوائی ناشی از اصوات الکترونیکی می شود و بشریت را بسرعت به سمت کری کامل می برد. سائر حواس و ادراک بشری همچون بویائی و چشائی هم مشمول همین نابودی است که نهایتاً کارکرد مغز و دل را به چنین عواقبی می کشاند و دل و مغز بشریت را فلج و عقیم میکند. این همان اخطار "ریح عقیم" ناشی از علوم ذره ای است که علی(ع) چهارده قرن پیش ما را از آن باخبر و نهی نموده است. "ریح عقیم" همان امواج الکترونیکی و رادیوئی و ماهواره ای و امثالهم می باشد که هوش و حواس و اعضاء و جوارح بشر را عقیم و میکشد. یعنی اصوات و انوار و طعم و بو و مزه های صنعتی که ناشی از ذرات اتمی و شیمیائی و نانوئی و غیره می باشند که آثار و عوارض نابودکننده آن از همین حالا بر سلامت جسمی و عقلی و روانی بشر کاملاً بارز شده است ولی کسی را نگران نمی کند زیرا این جاذبه های شیطانی بقدری افسون کننده است که عقل و اراده را از پیروانش سلب کرده و تسلیم آن هستند و صاحبان این صنایع و کالاها هم که فقط در فکر منافع مادی خویشند و حکومتهای طاغوتی هم از این کوری و کری و گنگی و بی ارادگی مردم در جهت استمرار حاکمیت خود بهره می برند. گوئی کوری و کری و گنگی کامل مردم که در قرآن کریم مکرراً ذکر شده مختص آخرالزمان است.

۲۶۶۴- حال که نه صاحبان صنایع و تکنولوژیها و نه دانشمندان علوم ذره ای و نه حکومتها و دولتمردان دلشان بحال مردمان نسوخته و فقط در فکر منافع مادی و گذرای خود هستند پس بهتر است که مردم به یاری عقل و هوش خود بفکر نجات روح خویش باشند و تابع ارادهٔ اکثر بشری نباشند: "و شما ای مؤمنان مبادا که از اکثریت مردمان پیروی کنید که آنها جز وهم خود را پیروی نمی کنند و از ظالمان خواهید شد." قرآن کریم! و باید دانست که راه نجات و رستگاری در آخرالزمان راهی کاملاً برخلاف جریان حاکم بر تمدن مدرن و همه ارزشها و علوم و عادات و موازین آن است و این راه حزب الله است که حزب امام زمان و اولیای اوست که اهالی این حزب مقیم در جنات نعیم پروردگارند و از نزد او رزق می برند از راههائی که مطلقاً قابل پیش بینی و تصور نیست و محشور با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین و صلحا می باشند.

۲۶۶۵- بدلیل حضور جهانی روح در نفوس آحاد بشری در این دوران فقط کافیست که پیام و حقایق و نشانه ها و بیّنات این روح به گوش مردمان برسد تا به آنها اراده و قدرت گزینش بر حق و رهائی بخش اعطا کند تا از سیطره ظلمت طاغوت و دجّال خارج شوند. و بی تردید سخنگویان این روح در مراتب هفتگانه اش جز عارفان امامیه نیستند. پس آزادی بیان عرفانی در این دوران بخصوص در جوامع اسلامی و صد چندان در جوامع شیعی از اهم واجبات شرعی است زیرا بدون معرفت عرفانی بر این روح نه زمانه شناخته می شود و نه پدیده های آخرالزمانی و طبعاً احکام شرعی و

**فقهی هم محلی از اعراب نخواهند داشت. آزادی بیان عرفانی شرط لازم و واجب برای ظهور جهانی مهدی موعود است و حتّی حکومت عدل و رحمت مهدوی هم بدون این آزادی بیان هیچ ارزش و اعتباری نخواهد داشت و هدایتی حاصل نخواهد کرد. "خداوند بر اسرار قلوب شما آگاه است ولی تا آنرا بر زبان نیاورید هدایت نمی شوید... آنچه که در زمین و آسمان وعده داده شده اید همانست که در نطق شما جاری می شود..." آیاتی از قرآن- آزادی بیان عقیدتی در دین اسلام از بارزترین حقوق اجتماعی بر گردن حکومت است و می دانیم که حتی در حکومت پنج ساله علی که حکومتی تماماً مبتلا به دسیسه و بحران و خیانت مسلمین و یاران بود لحظه ای هم آزادی بیان در نزد امام علی(ع) زائل نگشت و مسلمین در مساجد حتی خطبه های امام را قطع نموده و انتقاد و مسائل خود را با صدای بلند بیان می کردند و هیچکس اجازه ممانعت از این کار را نداشت. با اینکه امام علی(ع) به یقین می دانست که قصد ترور ایشان طراحی شده است ولی تا آخرین لحظه از ورود مخالفان و دشمنانش به مسجد ممانعت نکرد و حتّی صف مقدم نماز جماعت را هم به لحاظ امنیتی حراست نکرد و هرگز محافظ شخصی نداشت تا همه بتوانند با ایشان در ارتباط مستقیم باشند. امام مؤمنین اینگونه عمل نمود و جان خود را عمداً فدای آزادی بیان و عقیده کرد تا درسی برای حکومتهای شیعی در تاریخ باشد.**

**۲۶۶۶- هیچ فرد یا جامعه ای بخاطر مسائل معیشتی و مادی خود مبارزه ای قاطع و ایثارگرانه و جانفشانی نمیکند زیرا امور مادی برای حفظ و اقتدار جان است. پس هیچ مبارزه و انقلابی برای امیال و مطالبات مادی نمی تواند باشد. برای نیازهای خصوصی معنوی و عبادی و دینی هم نمی تواند باشد زیرا هر کسی در هر شرایطی اگر بخواهد می تواند این نوع نیازهایش را رفع نماید. پس فقط یک نیاز است که مستلزم مبارزه ای قاطع و جانفشانی و شهادت است و آن نیاز به آزادی بیان و عقیده است. انسان فقط برای این آزادی حاضر است که از کل حیات دنیوی خود بگذرد و فدایش کند پس این معنوی ترین و شاید تنها نیاز معنوی و فوق دنیوی بشر است که کل جان و مادیت حیات را زیر پا می نهد و از آن عروج می کند: حق بیان! و این حق در آخرالزمان که عرصه خلق جدید انسان است تبدیل به نیازی جهانی و روزافزون شده است که درباره این حق در رساله حاضر در فصول قبلی به تفصیل سخن نموده ایم که واضحترین و قاطع ترین حجت الهی بر این حق را بارها متذکر شده ایم: "آنچه که در زمین و آسمان وعده داده شده اید در خود شماست و همانست که بر زبان می آورید." سوره ذاریات! پس بیان قلمرو تحقق همه آرمانهای زمینی و آسمانی بشر است آرمانهای معنوی و باطنی و متافیزیکی و روحانی! پس مبارزه با این حق، مبارزه بر علیه انسانیت و الهیت آخرالزمان است و جنگ با خدا و خلق جدید انسان که برترین رحمت خدا بر بشر است. و لذا امروزه شاهدیم که همه شقاوتها و جنایتهای حاکم بر جهان مدرن حاصل جنگ با حق آزادی بیان عقیده است.**

**۲۶۶۷- بی تردید هیچ انسان یا گروه و جامعه کافر و ظالمی مشتاق آزادی بیان نیست و بلکه شدیداً مشتاق سرکوبی این آزادی است در خانواده و جامعه و مراکز علمی و دینی و تربیتی و حکومتی و امثالهم! و اینست که تا جامعه ای به لحاظ رشد معنوی و دینی به مرتبه نیاز به آزادی بیان عقیده و عاطفه نرسد هر انقلاب پیروزمندی هم در آن جامعه منجر به ظلمی مضاعف می شود. آزادی بیان عقیده و عاطفه و اندیشه، ذات هر معنویت و روحانیتی است و کارگاه خلق جدید انسان!**

**۲۶۶۸- پس درجه آزادی بیان عقیده و اندیشه در هر جامعه و نظامی، همان میزان معنویت و دین مداری و فرهنگ آن است و بدون این آزادی هیچ معنویت و رشد فرهنگی و اخلاقی و عاطفی و دینی ممکن نیست الا به دروغ و نفاق!**

**۲۶۶۹- بررسی سرگذشت انقلابات عصر جدید نشان می دهد آنچه که این انقلابات را پس از پیروزی واژگون ساخت و نابود کرد سرکوبی آزادی بیان پس از پیروزی از جانب حکومتهای انقلابی بوده است که فروپاشی شوروی سابق برجسته ترین نمونه آن است.**

**۲۶۷۰- حتّی عواطف و رأفت انسانی و محبت در روابط اجتماعی بخصوص در درون خانواده از محصولات طراز اول وجود آزادی بیان عقیده و عاطفه است. هر ستم عاطفی، زناشوئی، اقتصادی، سیاسی و امثالهم محصول فقدان آزادی بیان در روابط انسانهاست. طلاق، خیانت، تروریزم، اعتیاد، خودکشی، بالا رفتن هزینه های امنیتی و انتظامی و حقوقی و قضائی و رشد جرم و بزهکاری و فحشاء جمله محصول فقدان آزادی بیان عقاید و عواطف در روابط خانوادگی و**

روابط بین ملت و دولت است. فهم این حقیقت مطلقاً نیازمند فلسفه و جامعه شناسی و روانشناسی و امثالهم نیست این یک معنای مبرم حیاتی و روحانی در بشر است که درکش نیازمند ذره ای تأمل و صداقت است و همچون نیاز به نفس کشیدن قابل فهم است تنفس روح! و اگر عصر جدید به لحاظی عصر آزادیخواهی بیان است که بخاطرش جهان در آتش و بلوا می سوزد نشانی دیگر از حضور روح آخرالزمانی در نفوس آحاد بشر است و انسان مدرن جز با اتکای بر ایمان و معرفت فزاینده و جهاد اکبر و بلاوقفه قادر به ارضای این مبرمترین نیاز روح خود در آخرالزمان نیست و بدون آن دچار انواع بحرانها و افسردگیها و جنونها و مفاسد و مظالم می شود و تباه می گردد. جهاد برای آزادی بیان عقیده و عاطفه و روح خویشتن، محور همه فعالیتهای معنوی و دینی و تقوائی انسان مدرن است که بدون آن نه دینی خواهد داشت نه معنا و نه هویت و نجاتی! انسان مدرن باید خودش را در همه حال فهم و بیان نماید نخست برای خود و اطرافیان و سپس به درجه ایمان و یقین خود برای عالمیان بیان کند. این تنها راه نجات و رستگاری و تعالی انسان مدرن از اسارت ظلمات و فتنه های آخرالزمان است. ولی این بیان و آزادی آن نیازمند علم و معرفت نفس و هدایت عارفانه و روحانی است وگرنه در شبکه جهانی شیطان آریل (ماهواره و تلفن و اینترنت و...) تباه و گم می شود.

۲۶۷۱- در طی این رساله دانستیم که "بیان" برترین علم است زیرا علم خلق جدید و رحمانی انسان در آخرالزمان است بدست و اراده خویشتن! و کسی که این علم را نیابد و تدریجاً مراتب روحانی نطق را در خود کشف نکند، اراده به بیان روح بصورت انفجاری مرگبار و تروریستی ظهور می کند و فرد و جامعه را می سوزاند. که نهضت تکفیر یکی از این انفجارات روح است در کسانی که فاقد علم بیان روح هستند! و نیز دانستیم که علم بیان حاصل علم قرآن است که همان خواندن کتاب وجود خویشتن در جریان معرفت نفس و تقواست. و ما مراتب این خواندن (قرآن) و تبیین را در مجموعه آثارمان نشان داده و تعلیم نموده ایم.

۲۶۷۲- در کل تاریخ، بشریت اینقدر سخن نگفته که فقط در این قرن اخیر سخن نموده است که این واقعیت نیز دال بر حضور و نزول روح در آخرالزمان است که اینک در آستانه نزول روح العقل و روح القدس قرار داریم که به مثابه زبان و نطق روح است و لذا امروزه بشریت در حال انفجار منطقی و سخن می باشد پس بطرزی اضطراری نیازمند علم بیان است که همان علم خواندن کتاب وجود و تبیین آن می باشد یعنی معرفت نفس! و انسانی که قادر به خواندن و بیان درست و برحق روح خود نباشد بواسطه بیانی نادرست و واژگونه، واژگون می شود زیرا خداوند در سوره ذاریات به ما هشدار نموده که هر آنچه که بر زبان بیاوریم محقق می شود. ابن عربی در کتاب فصوص هم با اتکاء بر حدیث قدسی می فرماید: خداوند بر خود واجب کرده که بیان بنده اش را اجابت نماید! که این حدیث نیز مصداق آیه مذکور در سوره ذاریات می باشد و نیز این آیه که: "به یاد آورید که خداوند همه خواسته هایتان را اجابت نموده است و بدانید که تا امیال قلبی خود را بیان نکنید هدایت نمی شوید!" و بیان امیال قلبی همان بیان روح است و چنین بیانی نیازمند معرفت نفس روحانی و علم بیان و قرآن است و نه بیان بولهوسی نیازهای دمدمی و توهمات خیالی و القائات شیطانی و وسوسه های تکنولوژیکی و تبلیغاتی!

۲۶۷۳- هر انقلاب حقیقی بازتاب یک نزول روح است در مرتبه ای از ارواح هفتگانه! پس هر انقلابی پس از پیروزی به هیچ امری همچون آزادی بیان اعتقادات و عواطف و اندیشه های مردمش نیاز ندارد. و این همان بدبختی عظیمی است که پس از اکثر انقلابات رخ می دهد زیرا حکومتهائی که پس از هر انقلابی بقدرت میرسند با این آزادی در تقابل هستند و آنرا سرکوب می کنند و لذا پس از هر انقلابی، مفاسد و مظالم و انحطاط مردمان صد چندان پیچیده تر می شود تا آنجا که مردم میل رجعت به قبل از انقلاب می یابند و بدینگونه جریانات ضد انقلاب پدید می آیند و انقلاب به خاک و خون کشیده می شود.

۲۶۷۴- پس از فروپاشی شوروی معلوم شد که حدود نیم قرن، حزب کمونیست و سازمان اطلاعاتی آن به مردم دروغ گفته و مردم را از همه حقایق و وقایع جاری بی خبر و بیگانه نموده و آنان را فریب داده است و این دروغ به آنجا رسیده که خود آن نظام از درون پاشیده و خود سازمان اطلاعاتی شوروی دست به خودبراندازی نظام شوروی زد و همه رهبرانش گریختند و کشور را تحویل دشمنانش دادند. این فاجعه خودبراندازی آشکار حاصل نیم قرن خفقان فکری و

فقدان آزادی بیان و عقیده بود و تفتیش عقاید و عواطف مردم در وزارت اطلاعات و سرکوبی و عقیم سازی روح مردم روسیه پس از انقلاب! و این بزرگترین جنایتی بود که بر علیه روح انسان در تاریخ جدید جهان رخ نمود. و پس از فروپاشی شوروی معلوم شد که این نظام در درون خود تا به ذاتش گندیده بود و مردم روسیه تبدیل به فاسدترین ملّت روی زمین شده بودند که بالاترین آمار فحشاء و خودفروشی و قاچاق و اعتیاد در جهان را به عرصه نمایش گذاشت و جوامع غربی و امپریالیستی را روسفید ساخت.

۲۶۷۵- اگر هر انقلاب حقیقی برای آزادی بیان و مخلوق این آزادی است پس از پیروزی انقلاب نیز نیازی واجب تر از این آزادی نیست که متأسفانه اکثراً سرکوب می شود و این راز شکست و واژگونی انقلابات عصر جدید بخصوص در جهان اسلام بوده است. پس علم انقلاب، علم روح و بیان است که بدون این علم هر انقلابی محکوم به شکست و واژگونی است که این علم هسته مرکزی علم آخرالزمان شناسی است زیرا انقلابات عصر جدید جمله برپا کننده قیامت آخرالزمان هستند همانطور که ابزار و زمینه مادی این انقلابات همانا تکنولوژی و صنعت جدید است که در محور آن تکنولوژی ارتباطات قرار دارد که بستر بیان است.

۲۶۷۶- فقط اهالی قرآن در عطش علم بیان و آزادی اندیشه و عاطفه هستند. پس اهل قرآن نیستند کسانیکه دشمنان آزادی بیان مردمند هر چند که حافظ کل قرآن باشند. و نیز اینکه آخرالزمان عصر نزول جهانی قرآن و ارواح طیبه امامان است.

۲۶۷۷- آزادی اندیشیدن و عاطفه ورزی در آفاق و انفس لامتناهی عالم هستی در هفت زمین و آسمان بزرگترین اجر و برکت و خیر کسانی است که اهل قرآن هستند یعنی کتاب وجود خود را می خوانند و حقایق محمدی را یکایک در خود می یابند که همان ارواح عاشورائی است: فقط پیروان معرفت نفس هستند که زین بعد به حقایق دین محمد میرسند. رسول اکرم(ص)!

۲۶۷۸- آزادی جز آزادی اندیشه و عاطفه نیست و قدرتی جز قدرت تفکر و عشق ورزی و شهامتی جز شهامت بیان اعتقادات و باورها و عواطف و عقاید خویشتن نیست که موجب خلق جدید انسان است و علمی نیز جز علم قرآن و بیان نیست. و معرفت نفس همان علم قرآن است پس اگر منطبق بر حقایق قرآنی نباشد از مجرای حقیقی خود خارج است و اینست که بقول رسول خاتم(ص)، فقط رهروان معرفت نفس به حقایق دینش نائل می آیند حقایقی که در قرآن درج است و قرآنی که جز از راه عرفان نفس خوانده نمی شود که همان تأویل آیات است در آفاق و انفس!

۲۶۷۹- اگر انقلاب و جامعه ما بهر مزیّت و فضیلت یا شر و مصیبتی دچار شده مخلوق گفتمان و بیان اهالی و مسئولین و بانیان و سخنگویان آن در پنهان و عیان است بعلاوه رحمت و کرم امام زمان که بر این ملّت استیلا دارد که بدلیل دعای فرج مردم است و باید تسبیح گردد تا از دست نرود. پس هر چه که نداریم نخواسته ایم و هر چه داریم خواسته ایم! باور به این حقیقت مستلزم ایمان و عرفانی عظیم است که متأسفانه برخی مسئولین و دولتمردان ما از آن مبرایند و لذا چشم امیدشان به جهان طاغوت و کرامات دجّال تکنولوژی است و مذاکرات با سازمانهای اطلاعاتی و کسب رضایت ابرقدرتها!

۲۶۸۰- آنچه که از اعماق دل و بقدرت روح بزبان می آید از عالم عدم به وجود می آید و خلق جدید جز این نیست که این همان تلاوت قرآن از اعماق جان است. این همان خلق تکوینی است یعنی بیانی که می آفریند!

۲۶۸۱- بیان قرآنی قرائت یا تفسیر آیات قرآن به روشهای رایج نیست بلکه وجه تسمیه کلمات و آیات و مفاهیم آن در جهان بشری و در زمین و آسمان است. بیان قرآنی، تعیّن قرآن در واقعیات بیرونی است و خواندن واقعیات در قرآن! این بیان اساس خلق جدید رحمانی انسان است.

۲۶۸۲- برخی چون سخن از روح به میان می آید توهمی از جن و دیو و غول را مجسم می کنند که بهر حال چیزی مخوف و خطرناک است. در حالیکه روح انسان همان خویشتن خویش اوست هر چند که از آسمان برتر نازل شده است

همانطور که بقول علی(ع)، خدا همان خود خود انسان است. پس روحی که نازل می شود از خود آدمی به او صمیمی تر و خودی تر و عزیزتر است و متعالی و قدسی! و لذا آدمی حق ندارد آنرا بخدمت من نژادی و قدیم خود بگیرد و به مصرف امیال حیوانی خود برساند که این همان تنفیس روح است که اینست آن کار مخوف و براستی خطرناک!

۲۶۸۳- امروزه اصل و اساس استکبار و غرور و خودشیفتگی بشر مدرن حاصل تنفیس و منی کردن روحی است که در آخرالزمان بر بشر نازل می شود و در هر عصری این روح از مراتب برتری فرود می آید و طبقه عمیقتری از دل را مخاطب قرار می دهد. که اگر این روحانی شدن بشر منجر به رجعت الی الله و توبه و اصلاح عمل و معرفت نفس و تسبیح نگردد دچار استکبار ابلیس شده و آدمی را در اشد کبر و غرور واژگون می سازد. و مجموعه معارف ما تعلیم و تمرین چنین تسبیحی از روح است.

۲۶۸۴- جمال هر کسی صورت روح اوست و نیز محل نزول و عروج روحش! و اعضای حسّی هم مدخلها و مخرجها و مجاری روحند. و لذا روح سمعی و بصری و بویشی و چشائی (ذوقی) و لمسی داریم! ارواحی که بر هر یک از اعضای حسّی نازل و وارد می شوند و بر دل می نشینند و در مغز خوانده می شوند و به قلم بیان می گردند. روح سمعی همان وحی نبوی است و روح بصری همان شهود ولوی است و روح بویائی (شمّی) همان حکمت است و روح ذوقی (چشائی) هم عرفان است و روح لمسی که بر دستان نازل می شود همان روح بیان و قلم الهی است. انواع روحانیت و انسانهای روحانی اینگونه پدید می آیند که انسان کامل بواسطه دریافت روح القدس جامع همه ارواح مذکور است.

۲۶۸۵- انبیاء و دارندگان روح سمعی دارای شنوائی روحانی هستند و لذا با شنیدن دعاها و خواسته های مردمان موجب اجابت آنها می شوند. اولیاء که دارندگان چشمان روحانی هستند با نگریستن بهر کس و هر چیزی آنرا روحانی می کنند و صاحب نظرند بمعنای حقیقی کلمه! حکیمان که دارندگان شامه روحانی هستند دارای نفس مسیحائی می باشند و نفس آنها در سمت هر کسی موجب احیای روحانی می شود و اجابتها پدید می آید. و عارفان که دارای ذائقه و چشائی روحانی می باشند زبانشان صاحب کرامت و روح و گشایش است و هر چیزی خوراکی از نزد آنان برای مردم دارای گشایش روحانی می شود و موجب وسعت و بسط رزق نیز می باشند. و اما صاحبان قلم الهی و لمس روحانی که به مثابه یدالله هستند دارای قدرت تکوین سرنوشت و اراده به خلق جدید و تأویل وقایع و امور و اعمال بشرند و مردم را به فطرت الهی بازمی گردانند. و از آنجا که حس لامسه اساس سائر حواس است روح الفکر و قلم الهی که از دستان جاری می شود سائر ارواح را نیز در بر گرفته و تدبیر و رهبری می کند. و دارندگان چنین روحی توان رهبری و دستگیری طالبان و سالکان دیگر را دارا هستند و کمال این مقام از جانب روح القدس می رسد که انسان را صاحب یدالله می سازد هم در علم بیان و هم آفرینش جدید! همانطور که در قرآن کریم آمده که خداوند بواسطه روح القدس رسولش را "مؤید" می سازد یعنی صاحب ید الهی می کند: و خداوند او را به روح القدس مؤیّد نمود (صاحب دست نمود)! قرآن کریم-

۲۶۸۶- و انسانهای صاحب روح در حیات دنیا بمیزانی که به خدمت دین و دنیای درماندگان و اشقیاء و یتیمان و جاهلان درمی آیند موفق به عروج روح می شوند که عروج از دل به مغز است که عین عروج از زمین به آسمانهاست همانطور که امام باقر(ع)، دل را زمین وجود و مغز را آسمان آن خوانده است.

۲۶۸۷- روح امّ الکتاب از غایت عروج روح از قلب به مغز پیدا می شود آنگاه که تمامیت قرآن به بیان آمده و در تعیّن وجودیش در جهان مصدق امام مبین می شود و بر حقیقت امام زمان شهادت می دهد و آنگاه امام هم بر مأموم خویش شهادت می دهد که این شهادت متقابل بین امام و مأموم محل نزول روح امّ الکتاب است همانطور که امّ الکتاب باقرالعلوم به قلم و منقول از مریدان امام مرحله به مرحله با چنین شهادتی به نطق می آید و اسرار عالم وجود را عیان می سازد و محکمات کتاب را تبیین می کند. همانطور که نزول روح امّ الکتاب برای این بنده در رساله حاضر حاصل تألیف کتاب مبانی عرفان امامیه (نصوص الاعراف) بود که شهادت عرفانی به امامت چهارده معصوم است. هر چند که مجموعه آثارم در طی این بیست سال اخیر بر محور امام شناسی قرار داشته است و لذا کل مجموعه آثارم به مثابه شهادت بر حقانیت امام به عنوان مظهر کلمه الله بوده که اساس نزول روح امّ الکتاب بر جان این بنده گردیده است.

۲۶۸۸- امّ الکتاب همان نطق مستقیم و بیواسطه فطرت الله است که از فطرت مؤمنی به بیان می آید و این فطرت ناطق نمی گردد مگر آنگاه که روح امام زمان یعنی روح القدس بر جان این مؤمن نشیند در واقعه دیدار با حضرتش به جمال نوری!

۲۶۸۹- و امّا بانی و مبین امّ الکتاب در میان ائمه هدی همانا امام باقر(ع) است که تا بر حقانیت مأموم خود شهادت ندهد اسرار و حقایق امّ الکتاب بصورت اطلاق و یقینی از زبان و قلم مأموم آشکار نمی شود که این شهادت برای این بنده از حدود ده سال پیش آغاز شده و در این رساله کامل می شود که این کمال هم توأم با دیدار جمالی با آن حضرت بوده است زیرا جمال امامان هر یک تجلی نور وجهی از کلمة الله است که بطنی از کتاب الله را بر قلب مأمومش می تاباند.

۲۶۹۰- پس اگر امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) را شناسنامه تمام عیار همه وقایع ماورای طبیعی زندگانیم در آفاق و انفس و مصدّق همه معارف مجموعه آثارم یافته ام از اینروست که امّ الکتاب روح الارواح و نور الانوار الهی است که از نور جمال امام پنجم سخن می گوید همانطور که امام باقر(ع) و قال باقر، نطق معرفت و حکمت مذهب امامیه است.

۲۶۹۱- بنابراین آنچه که در این رساله به تنهائی جمع آمده عصاره محکمات و امّهات مجموعه آثار ماست که برای بیداری و احیای روح و نجات و رستگاری انسان آخرالزمان کفایت لازم را می نماید که حاملان و عاملان معارف نظری و عملیش را به همه مراتب نزول و عروج روح نائل می سازد.

۲۶۹۲- انسان صاحب روح با لمس هر چیزی به تأویل اسم الهی آن چیز نائل می آید بقدرت روح الفکر و روح الحفظ که بر دو دستان نازل و جاری می گردد. و با هر چیزی که در ذائقه اش می چشد به کشف عرفانی از آن چیز نائل می آید. و با هر چیزی که می بوید موفق به دریافت حکم و حکمتی از آن چیز می گردد. و با هر چیزی که می بیند قادر به تعقلی در کبریائی آن چیز در عالم می گردد زیرا که دو چشمان محل دریافت روح الاکبر و روح العقل می باشند. و با هر صوتی که از چیزی می شنود به روح غایت الغایات نطق تکوینی خداوند در آن چیز ملحق می شود. و بدینگونه با هفت روح ازلی حق پیوند یافته و با هفت معصوم نخستین در عرصه نزول از محمد مصطفی(ص) تا محمد باقر(ع) محشور گشته و آماده عروج است که در این عروج هفت روح معصوم بعدی به یاریش می آیند و در هفت آسمان زمینی و زمین آسمانی سفر می کند و نشانه های خداوند را درک و دیدار می نماید تا لقاء الله! و اینک آماده خلق جدید خویشتن است به دست و اراده خویشتن!

۲۶۹۳- پس درک می کنیم که صورت آدمی بهمراه اعضاء و حواس و هوش و ادراکش جمله خالق خویشتن آرمانی خویشند و نه مخلوق! پس انسان هنوز آفریده نشده است و در آخرالزمان امکان این آفرینش را دارد. انسان پس از شناخت خدایش و در جریان عبودیت و پرستش او، آفریده می شود: انسان را نیافریدیم الا در پرستش من! قرآن- و آدمی به یاری این ارواح موفق به خواندن کتاب وجود و شناخت خدایش می شود که همان قرآن است. و جریان بیان این شناخت همان پرستش خدا و واقعه آفرینش خویشتن است. پس انسان در حال پرستش خدا یعنی تبیین قرآن وجود خویش است که آفریده می شود. شناخت خدا در علم قرآن است و پرستش خدا هم در علم بیان است. پس جهان هستی، مواد اولیه آفرینش انسان است که این مواد را حواس آدمی دریافت می کند و در کارخانه دل و ذهن آفریده می شود بدست انسان و زیر نظرش! و این ارواح هفتیه و عاشورائی هم آفریننده انسان هستند یعنی ائمه معصومین! و این خلق جدید است. پس خلق قدیم ماده اولیه خلق جدید است. و این امامان در اتحاد با هر کسی، انسانیت او را می آفرینند! "و ما انسان را با شهادت و نظارت خودش آفریدیم." قرآن-

۲۶۹۴- ما از زمانیکه صاحب این ارواح قدسی شدیم و امکان دمش و القای این ارواح به سائرین را یافتیم شهر به شهر و خانه به خانه برای احیای مرده ترین و منجمدترین و بی هویت ترین و عدم پرست ترین افراد و خانواده ها کل زندگی خود را وقف نموده ایم تا شاید کسی طالب حیات روحانی و هستی انسانی و رحمت الهی شود ولی تا به امروز کسی را مشتاق و لایق این روح نیافته ایم و لذا این روح و رحمت الهی را جملگی صرف بولهوسی ها و حقارتها و حسادتها و مفاسد و استکبار و انتقامجوئیهای کافرانه خود ساختند و پس از مدتی ریاست و عیاشی و توسعه مظالم خود

از این روح ساقط شده و به فلاکت و هلاکتی عظیم دچار شدند و عبرت همگان گشتند. اینان این عهد و روح الهی را به قیمت حقیری فروختند و کافر شدند و براستی مروارید را با خر مهره معامله کردند و مصداق خسران عظیم و ظلم عظیم گشتند! اکثر این افراد نه تنها خود طالب معنا و حقیقتی روحانی از زندگی نشدند بلکه سائر اعضای خانواده و روابط اجتماعی خود را نیز از این روح و معنویت و هدایت محروم کردند و ره زنی ها نمودند و بجای یاری دیگران خصم نجاتشان شدند و به عداوت و خیانت با همه کسانی پرداختند که از این روح برخوردار شده بودند و دست آخر به عداوت و تهمت نسبت به خود بنده رسیدند و سرنگون شدند. "کشته باد انسان که چقدر ناسپاس است." قرآن کریم- این بزرگترین راز و درد و اندوه زندگی معنوی من در رابطه با مردم است که عمری شاهد غایت رحمت ناپذیری و جنگ با نعمات الهی بوده ام و وجودناپذیری! و بدینگونه خداوند روح رحمت و خلق جدیدش را بواسطه این بنده تا درک اسفل السافلین خلق نازل فرمود و بنده را مأمور این امر عظیم قرار داد تا بر آن شهادت دهم.

۲۶۹۵- آیا براستی چرا مردمان با اینهمه ذلّت و عذاب و مرض و بحران و ناامنی و هراس روزافزون در جستجوی هر راه حلی هستند الّا راه حل معنوی و معرفتی و روحی! در میان همه آدمهائی که از هر گروه و طبقه ای تاکنون به بنده رجوع کرده اند احدی را در طلب معنا و حقیقت یا روح و ایمانی نیافته ام الّا اینکه بدینوسیله قصد دستیابی به قدرت و ثروت و ریاستی داشته باشد. حتّی از میان دانشگاهیان و حوزویان نیز یک نفر حق جو و معنا طلب ندیده ام الّا اینکه آنرا جهت کسب پست و مقام یا درمان مرض و ادای قرض و رفع مشکلات زناشوئی و امثالهم بخواهد که البته از همین بابت هم اجابت شده و رفته و همه چیز را فراموش کرده اند و چه بسا مدعی هم شده اند. به همین دلیل ما روابط خود را از همگان گسسته ایم و رابطه مان با مردمان بواسطه آثارمان در اینترنت و بطور یکطرفه است. و این واضحترین دلیل غیبت مهدی و مسیح است. زیرا ظهور برای نجات روح و احیای عدالت و رحمت و محبّت و نعمات الهی است و خلق جدید عرفانی! و هنوز جز انگشت شماری از مؤمنان بر روی زمین دارای چنین طلب و نیازی نیستند که بدون شک به روح مهدی و مسیح مربوط می شوند و فرج و نجات می یابند و به حیات طیبه روحانی می رسند که امری در خفا و تقیه و کاملاً خصوصی است. ولی اکثر مردمان جهان جز کم پولی هیچ کمبود دیگری را احساس نمی کنند زیرا بر این باورند که بواسطه پول همه مشکلاتشان قابل حل خواهد بود و این واضحترین معنای کفر مطلق و آشکار است که در نقطه مقابل معنویت و روحانیت و انسانیت قرار دارد و نیز در نقطه مقابل ظهور ناجی! همانطور که امام مؤمنان علی(ع) می فرماید: امام کافران پول است و امام مؤمنان هم من هستم!

۲۶۹۶- جستجوی و طلب معنا و روح و حق و خدا و وجودی فوق مادی و فوق غریزی هنوز در عامه مردمان جهان پدید نیامده است الا به باورهائی خرافی جهت ارضای نیازهای مادی و غریزی که از روشهای اقتصادی حاصل نشده است که این معناگرائی و عرفان گرائی مادی و اقتصادی – سیاسی بمراتب کافرانه تر و شیطانی است که البته این نوع معناگرائی و گرایشات عرفانی در جهان معاصر غوغا می کند که عرصه تسخیر اجنه و شیاطین است.

۲۶۹۷- همه کسانیکه برای مدتی در ارتباط با ما قرار داشته اند دچار مشکلات حاد معیشتی، زناشوئی و امراض حاد جسمی و روانی و عاطفی بوده اند و از درمانده ترین مردمان محسوب می شده اند که در اندک مدتی همه این مشکلاتشان رفع شده و به سلامت و عزّت خارق العاده ای رسیده اند که پس از آن یا رفته و دچار انکار و عداوت شده و اگر بدلایلی مانده اند دچار نفاقی شدید گشته اند زیرا هیچ انگیزه معنوی نداشته اند و نخواسته اند و طلب هم نکرده اند. و بلکه اکثر اینان هم صادقانه جهت رفع این مشکلات خود رجوع نکردند و به دروغ دم از ایمان و عرفان و علائق معنوی زدند که اینان به نفاقی پیچیده تر دچار شدند و برخی مسائلی حاد پدید آوردند و فتنه گریها کردند و رسوا شدند و رفتند که برخی به این دلیل دچار عذابهائی شدید گشتند.

۲۶۹۸- همه این ماجراهای گوناگون که تقریباً همه عمر مفید ما را بخود اختصاص داده است برای خود ما از یکسو تماماً درد و رنج و تب و خون دل خوردن و تهمت و عداوت این آدمهای مذکور بوده است که ما همه شان را به خداوند وانهاده ایم به امید روزی که بخود آیند و روی به حق کنند و طالب آدمیت شوند. ولی همه این رنجهای جانکاه برای خود بنده موجب تقرب الی الله و عروج روحانی بوده و دریائی از معارفی که برای آیندگان نجات بخش خواهد بود و

**طالبان معنا و انسانیت و روح و حق را راهنما خواهد شد. و نیز حجّتی عظیم بر حقانیت غیبت مهدی و مسیح و علّت ظهور قهار اولیای الهی و نزول قهار ارواح آسمانی و پیدایش اینهمه عذابهای نو به نو و مهلک که بشر پول پرست را به غل و زنجیر کشیده است مگر اینکه در این عذابها بخود آید و بیدار شود و حق وجودش را مطالبه کند و لایق نجات روح گردد و از ظلمات آخرالزمان و فتنه هایش برهد!**

**۲۶۹۹- یکبار دگر رحمت مطلقه الهی در تنزیل ارواح طیبه انبیاء و امامان و شهدا و صدیقین در کل زندگانی و مجموعه آثار ما بسوی مردمان آمد که تا به امروز هیچ طالب و مشتاقی نداشته است که امید است تا مهلت الهی بسر نیامده طلبی در خور پدید آید و نزول قهار فرج و ظهور واجب نگردد و درب خلق جدید رحمانی و شفاعت و کرم اولیائی مفتوح بماند.**

**۲۷۰۰- فرج و ظهور امام زمان در هر هزاره ای از قیامت پنجاه هزارساله بواسطه هر یک از قائمان آل محمد که باشد دو مرحله و دو وجه دارد: حسنی و حسینی! و آنچه که تا به امروز از فرج و ظهور و قائمیت امام از زندگانی و آثار ما بروز نموده وجه حسنی و کریمانه و رحمانی بوده است که در حال به پایان رسیدن است. زین پس بایستی در انتظار وجه حسینی این فرج و تجلّی بود که اصل و اساس نزول روح القدس و دیدار با امام زمان برای این بنده بوده است. اینک که شصت سال از زندگانی این نوبت دنیای من می گذرد که حدود پنجاه و پنج سالش را با درد و بدبختی های مردمان زیسته و گریسته ام و با هفتاد و دو ملّت و مذهب محشور و جوشیده ام هنوز حتّی یک نفر و فقط یک نفر نیافته ام که با من همدل و همفکر و همسو و همکلام و همراه بوده باشد حتّی یک شب یا روز! و این تنهائی مفرط و روز افزون در خانه و جامعه بزرگترین راز زندگی من است از برای خود من و نیز در نجوای همه اطرافیانم که: اگر در او حقّی است پس چرا اینسان تک و تنها و منزوی و مطرود است!؟ که گاه این سؤال و دغدغه حتّی راستی و درستی راه و معارفم را در نزد خودم نیز خدشه دار نموده و مرا به لبه سقوط کفر مطلق کشانده که اگر نبود آیات و بیّنات الهی در چنین مواقعی، چه بسا تاکنون هزار بار ساقط شده بودم! تنهائی من در همه دوران زندگی شاقه ترین و مهلکترین بلاء و امتحان الهی در این راه بوده که کل زندگیم را دربست به خود اختصاص داده است. و امروزه بزرگترین حجّت حقانیت راه و معارف من همین تنهائی محض است در عین انکار یا عداوت همه آشنایان و دشمنان و دولت و ملّت! این تنهائی امروزه کل حجّت حقانیت دین و ایمان و عرفان و راه و رسم زندگی من است که مرا با تنهای دیگری محشور کرده است که امام من مهدی آخرالزمان است. هر که با تنها نشیند عاقبت تنها شود! بالاترین امتحان الهی در محک ایمان آنست که در ایمان خود تک و تنها باشی! آیا امتحانی بزرگتر از این متصوّر است؟ هر مؤمن مهدوی مظهری از قائمیت امام خویش در غیبت اوست و لذا سپر بلای اوست و این سرّ ناطقان امام در دوران غیبت است. همه امامانم را کشته اند و جز یکی باقی نمانده است که اگر او را هم بکشند کل بشریت مجبور به خودکشی خواهد شد. مباد چنین روزی!**

**۲۷۰۱- امام زمان را فقط به غایت فقر و تنهائی می توان شناخت و با نورش محشور گشت و شیعه و یارش شد و یار غارش و شعاعی از نور قائمیتش و زبانی از نطق روح القدسش و عضوی از اهل بیت تنهائی و بیکسی او و آل محمد! این همان امتحانی است که قلوب مؤمنان امامیه به آن آزموده می شود امتحان تنهائی و بیکسی در ایمان آخرالزمانی که آن دل را لایق حمل ولایت و امانت امام می کند و مستحق حمل آن باری که جز پیامبران مرسل و ملائک مقرب تاب تحملش را ندارند. کسی که کل زندگیش را به دین و ایمان و عرفان و امام و راه و رسمی بسته که احدی در این راه تأیید و همراهیش نمیکند و بلکه انکار و عداوتش می نمایند و از همه سو محاصره شده و در فقر و فاقه جان می کند و از ایمانش بازنمی گردد و براهش ادامه می دهد. چه قدرتی از چنین کسی حمایت می کند و قلبش را مستقر و مؤمن و مطمئن می سازد؟ به غیر از خود وجود مبارک امام زمان نمی تواند کسی را در اینهمه وسوسه ها و وعده ها و فتنه ها و هراسهای آخرالزمانی تأمین و تضمین و کفایت نماید تا دل و دین نبازد. این جهادی برتر از کربلای حسینی است. حشر و معیّت و حمایت و همراهی مستمر حسین(ع) و مهدی(ع) مرا تا به اینجا آورده است. که این معیت را تاکنون چند تن از نزدیکانم در رویائی صادقه دیده و برایم تعریف کرده اند که عین واقعیت است بهمراه حمایت ارواح طیبه چهارده معصوم که آفریننده من در خلق جدید رحمانی هستند به علم قرآن و بیان و امّ الکتاب! "و ما هر کسی را به علمش آفریده ایم." قرآن-**

۲۷۰۲- فقر و فاقه و تنهائی و بیماری و معصومیت و مظلومیت و ولایت و حمایت چهارده معصوم بهمراه ارواح طیبه انبیای الهی مرا از این امتحان کبیر الهی تاکنون سربلند بیرون آورده است با همه شکوه ها و ناله هائی که گاه به درگاهش می برم و با تبسمش مرا شرمسار می سازد.

۲۷۰۳- تنها و بیکس شدن در ایمان و برای ایمان خویش عین رویاروئی با اصل و حق ایمان و حضرت المؤمن است یعنی خداوند! زیرا اصل ایمان، حضرت حق است که تک و تنها و یگانه است. ایمان یعنی ایمان به یگانه ای که در یگانگیش نه همتا و شریکی دارد و نه نیازی به غیر و خود برای خود کافیست! پس تنهائی و بیکسی در ایمان وضعیتی است که نور ایمان و حق ایمان و مبدأ و معاد ایمان یعنی خداوند را آشکار می کند و چنین مؤمنی را با حضرت المؤمن محشور و متّحد می سازد و مظهر این احدیت می کند! ایمان در غایت تنهائی مؤمن است که به تمام و کمالش متجلّی و خلاق میگردد و این عرصه کمال خلق جدید انسان است. اگر توحید، اصل و اساس و مقصود دین و رشد و کمال عالم وجود است پس تنهائی محض یک مؤمن آن عرصه ای است که توحید را محقق و متجلّی و اثبات میکند در وجود اهلش! و اینگونه است که انسانی صاحب ولایت حق و امامت امام زمان می شود و مستحق مقام احدی میگردد و خلیفه اش در عالم ارض! اینست که علی(ع) موت چهارم و آخرین موت عرصه خلق جدید را موت قلمرو تنهائی محض خوانده است و در این تنهائی است که انسان، کامل می گردد و الهی همچون پروردگارش!

۲۷۰۴- کل اقتدار الهی مهدی موعود در قائمیت و قیامت آخرالزمان ناشی از تنهائی مطلق اوست که شامل هیچ امام دیگری نبوده است. مؤمنان مهدوی و عارفان آخرالزمانی او نیز مشمول همین قاعده هستند که تا به مقام فردیت و احدیت محض در درون و برون از خود نرسند بر قائمیت آن حضرت وارد نمی شوند و قائم به ذات امام نمی گردند و از اهل بیت او نخواهند بود و این مقام توحید کامل است و انسان موحد در حدّ کمالش اینگونه است که امام صادق در رساله الهفت مقامشان را از رسولان الهی و ملائک مقرب نیز فراتر برده است که در آن واحد در هفت زمین و آسمان حضور دارند و بهر صورت و سیرتی که بخواهند تجلّی می کنند که مقام وحدت وجود است که برای ایمان و باورهای خود جز خودش حجّتی ندارد!

۲۷۰۵- خداوند از هر طبقه و گروه و صنف و فرقه و جماعتی، فرد یا خانواده ای را به نزدم آورد که از درمانده ترین افراد این جماعتها بوده اند که همه نیازهای واجب حیاتی آنها را ارضاء نموده و به عزّت و سلامت و هویتی جدید رسیدند و پس از مدتی نه تنها طلب معنویت و معرفت و آدمیت و حقی برتر که نکردند بلکه دست به شرارت و شیطنت زدند و از اشقیاء شدند و بجان سائرین افتادند و چون آنها را دعوت به تقوا و اطاعت از خدا و رسول نمودیم علناً انکار و عداوت ورزیدند. این خلاصه کل رابطه معنوی من با مردمان بوده است که زهریست کشنده که میتواند کل جانم را به دام یأس ابلیس گرفتار سازد و دین و ایمانم را به آنی به باد دهد ولی من همواره به رحمت و کرم و فتح و امید برتر خداوند نظر داشته ام وگرنه این تنهائی مطلق و فزاینده و یأس مرگبار تاکنون برایم هیچ روحی باقی نگذاشته بود و هیچ میل و امیدی به ادامه حیات! امید به نظر لطف و خلق جدیدش بر مردم کافر و شقی و عدم پرست تنها نور ادامه حیاتم در این دنیا بوده است. و لذا خداوند مرا مأمور به ابلاغ و تبیین و بشارت در این آفرینش جدیدش قرار داد و مرا خود نخستین خلق جدیدش فرمود و بانی آدمیت جدید!

۲۷۰۶- نهایتاً فقط می توان به این نتیجه رسید که بشر مشکلی جز عدم تحمل و تعامل با رحمت و سلامت و عزّت و علّو و محبّت را ندارد و بنده بدبختی و شقاوت و ذلّت و عدمیت است و با هر کسی که به او لطف و کرم و محبّت کند عداوت می ورزد و این همان معنای کفر است. این کل تجربه زندگیم در رابطه با مردم است. از این واقعیت تلخ حقیقتی دیگر حاصل میشود و آن اینکه بهترین شرایط زندگی هر کسی در هر مقطع زمانی همانست که دارد و هست و هیچکس دیگری نمی تواند ذره ای بر سعادت دیگران بیفزاید. پس دین خدا و حق، هر آن در هر کسی واقع است به تمام و کمال! و حق حیات و هستی هر کسی هر آن همانست که هست زیرا همانست که خود خواسته است و مابقی تعارفات ریائی و شکوه های دروغین و ادعاهای کاذب و بی ریشه است که خود نیز به آن باوری ندارد. صد و بیست و چهار هزار پیامبر

آمدند تا به این حق برسند و دست از خوشبخت کردن دیگران بردارند که ختم نبوت به همین منزله است: اجر من همین بس که زین پس هر کسی که بخواهد خود راه هدایت یا ضلالت را برمی گزیند. قرآن کریم-

۲۷۰۷- یعنی اگر کسی پندارد که علّت خوشبختی یا بدبختی دیگران شرایط و امکانات اقتصادی و سیاسی و مادی و جغرافیائی و تاریخی و فنّی و امثالهم است هنوز جاهل است و به جایگاه ختم نبوت و آخرالزمان نرسیده است و یک عقب مانده تاریخی – ذهنی محسوب می شود و کافر است نسبت به معنا و حق وجود خودش که در خود اوست.

۲۷۰۸- انسان تا خود و شناختش از زندگی و جهان را علّت بدبختی یا خوشبختی خود نداند بر عرصه ایمان و دین آخرالزمان وارد نشده است و نبوت در او ختم نگشته است. پس انسان باید ماهیت شناخت خود را علت سرنوشت خود بداند و در این معنا جستجو کند. پس اگر انسان در خود شومی و بدی و ذلّتی را می بیند که از آن بیزار است بایستی در ماهیت فهم خود از زندگی تجدید نظر و انقلاب کند. کج فهمی، بد فهمی و نفهمی علّت همه مسائل و مشکلات است. و لذا خداوند هم کافران را غافل و جاهل و منحرف خوانده است یعنی در درک خود مشکل دارند و عقل خود را به بازی گرفته اند و بخود بازنمی گردند و شعور و فهم خود را به یاد نمی آورند یعنی اهل ذکر نیستند!

۲۷۰۹- آنکه بخودش رحم نمی کند دردی بی درمان است. و رحم انسان بخود جز این نیست که خودش را علّت خود بداند تا از معلولیت و مفعولیت و عدمیت نجات یابد و صاحب وجود شود. و این جز واقعه ذکر و رجعت به شعور و قوه ادراک و احساس خود نیست که آنرا خودشناسی می نامیم که همان شناخت قوه درک خویش است یعنی شناخت شناسی عرفانی و باطنی! و اینست رحم بخویشتن و اهل رحمت و هدایت شدن! زیرا انسان چیزی جز شناخت و فهم خودش از جهانش نیست پس اگر جهان هر کسی معیوب و ناهنجار و نامطلوب است پس فهمش مریض است و باید درمان شود و در این جهت دست یاری بسوی اهلش دراز کند که همان عارفانند که شناسای اسرار وجودند! آیا براستی امروزه چند درصد مردمان و حتی چند درصد علما در جستجوی شناخت خویش و اصلاح و درمان روان و اندیشه و احساس خویشند و شناخت خود را علّت همه مشکلات خود می دانند؟ اینان مؤمنان حقیقی هستند یعنی کسانیکه به خودکفائی مطلق وجود خود ایمان دارند پس در جهت شناخت و حصول این کفایت الهی خویشتن جهاد و تحقیق می کنند و هیچ ایرادی جز در فهم خود سراغ ندارند. اینان اهل رحمت و هدایت می باشند و لاغیر!

۲۷۱۰- رحم بخویشتن و طلب رحمت خدا، جز باور و طلب خودکفائی مطلق وجود خویشتن نیست یعنی کشف و خلاق کردن الهیت وجود در خود یعنی شناخت خدا در خویشتن یعنی شناخت خویشتن که همان شناخت شناخت خویش است. این است راه رحمت که همان راه هدایت است که مجموعه معارف ما درباره آنست.

۲۷۱۱- کفر و شقاوت و رحمت ناپذیری انسانها جز این نیست که بهر چیزی در زندگی بدبین هستند و در اصلاحش میکوشند الّا به فهم خود از زندگی هیچ شکی ندارند و حاضر به اصلاح آن نیستند و میلی به فهم این فهم ندارند. میلی به فهم هر کس و چیزی دارند الّا فهم خویشتن!

۲۷۱۲- انسان تا به ذات الهی خود ایمان نداشته باشد و کمال این وجود را باور نکند به فهم خود از خود و زندگی شک نمی کند زیرا کل زندگیش را ناقص و ذلیل و معیوب می بیند پس ایراد در فهم او از خویشتن و زندگیست یعنی فهم او درباره خدا و حضورش در خویشتن! و اینکه انسان بهترین و کاملترین موجود عالم است پس اینهمه نقص و بدبختی از کجاست جز از فهم انسان از خودش و خدایش و خودِ خدایش و خدای خودیش!

۲۷۱۳- انسان مدرن که مرفه ترین و شکم سیرترین و عیاشترین انسان کل تاریخ است اگر فاقد درد معنوی و جستجوی حق وجود الهی خود باشد در اندک مدتی در غرایز حیوانی و امیال شیطانی و بولهوسی خود می گندد و دیوانه می شود. و این علّت عمده بدبختی های بشر مدرن است که بصورت انواع امراض جسمی و روانی و جنسی و عاطفی و شیعی بروز کرده و شبانه روز به تعداد و وسعت بیمارستانها و تیمارستانها و دیوانه خانه ها و زندانها و فاحشه خانه ها و اماکن فساد و مافیاها افزوده می شود و با نسلی روبرو هستیم که در صرف کردن و هدر دادن اوقات عمرش درمانده شده است. نسلی که پایین تنه اش اشباع شده و درمانده که چه بلائی بر سر بالاتنه اش بیاورد تا از شرش نجات یابد

بخصوص بالاتنه ای که محل نزول روح الهی در آخرالزمان است پس به این سادگی نابود شدنی نیست بخصوص اگر دارای هویت و خودآگاهی شیعی باشد.

۲۷۱۴- فرهنگ و فکر و عاطفه یک انسان شیعی صاحب خودآگاهی تاریخی و اجتماعی و عرفانی و انقلابی بخصوص آنگاه که با روح خلق جدید همراه شود پرورنده زیباترین، شجاعترین، پاکترین، عاشقترین و عادلترین نسل در تاریخ است. از زمانی که امام دوازدهم به نور احدی خدایش پیوست فرزندان روحانیش برپاکننده ولایت و معرفتش در تاریخ بوده اند همچون منصور حلاج و حسن صباح و ابن عربی و شمس تبریزی و روزبهان بقلی که جمله سلاطین خلق جدید انسان هستند که کسانی چون خواجه نصیر طوسی و صدرالدین قونوی و مولوی و حافظ از جمله انسانهائی هستند که بدست این عارفان بزرگ آفریده شده اند که به نوبه خود آفریننده نسلهائی برتر بوده اند نسل ماسینیون و شریعتی و حنیف نژاد! "اوست خدائی که مرده بودید و شما را زنده ساخت و برایتان نوری قرار داد که بواسطه آن در میان مردم هر چه خواهید می کنید." سوره انعام-

۲۷۱۵- تا مأموم دل به امامش ندهد و کل اراده عقلی و حسّی خود را تحت امر امام قرار ندهد و از همه امیال و خلق و خوی قدیمش نگذرد بر خلق جدیدی تحت الشعاع نور و روح امامش آفریده نمی شود و نمی تواند با روحی که از امامش دریافته بدرستی تعامل نماید و بلکه بواسطه این روح دچار اشد شقاق و نفاق نفس شده و واژگون می شود. این همان راز ارادت عرفانی است که کارگاه خلق جدید می باشد.

۲۷۱۶- ارادت و اطاعت عرفانی در رابطه پیر و مرید و ولایت امام زمان که کارگاه خلق انسان و آفرینش جدید است همان مصداق سوگند الهی در سوره بلد است: سوگند به پدر و آنچه می زاید که انسان را از رنج آفریده ایم! که این پدر زاینده انسان الهی همان ولی و عارف علوی است. و این زایش و پرورشی تماماً در نقطه مقابل زایش قدیم است که از زن می باشد که مهدش زناشوئی و خانواده نژادی است. و لذا زنان و خاصه مادران بزرگترین دشمنان انسان و خلق جدید عرفانی هستند. و بیهوده نیست که در پس پرده بسیاری از امام کشی ها و قتل مردان خدا، زنان قرار داشته اند. و کلاً جریان خلق جدید در همه مبانی و مفاهیم و ارزشها و حقوقش بر خلاف جریان خلق قدیم می باشد که بر نژادپرستی و ارزشهای تاریخی عمل می کند که عادات و سنن و حکم غرایز دهری و حقوق حیوانی و گرایشات جنسی و مادینه پرستی از ارکان آن تلقی می شود.

۲۷۱۷- همانگونه که قرآن کریم بما متذکر شده خلق انسان امری عظیم و بس رنج آور است زیرا تحت نظر و بدست و اراده خود بشر محقق می گردد بعکس خلق قدیم که از بطن مادر است و در آغوش مادر بی هیچ زحمتی رخ می نماید خلق جدید از بطن پدر روحانی و امام است که از سن کمال قدیم آغاز می شود با موتهائی پیاپی! دل کندن از جان، دل کندن از نان، دل کندن از خاندان و نژاد و جامعه و دل کندن از دل خویشتن! دل کندن و جان کندن و تن کندن از هر چه که از راه نژاد و تاریخ و خاک یافته و حیاتمان مقید به آن است. خلق انسان، خلق موجودی بی نیاز از هر چه در مکان و زمان است موجودی الهی! این موجود بیواسطه با خدایش و با اراده و علم و ایمان و جهادش به وجودی احدی و صمدی و نزادی و بی تا دست یافته است. این انسان، خدائی است که در قرآن کریم خود را ما (نحن – انّا) می خواند.

۲۷۱۸- در جامعه اسلامی و بلکه جهانی در عصر جدید نخستین کسی که از خلق جدید و انسان جدیدی سخن گفت که از فراسوی سنت و مدرنیته رخ می نماید و همه حقوق حقه این دو عرصه را نیز داراست دکتر شریعتی بود که تا حدودی خطوطی از آفاق چنین انسانی را در سایه روشن عقلانیت شیعی ترسیم نمود ولی مجال تعیّن و تأویل قرآنی این تبیین را نیافت و در سرآغاز کمال از دنیا رفت و این رسالت را بما وانهاد یعنی تبیین و ترسیم خلق جدید رحمانی یا انسان پسامدرن که در این رساله تحت عنوان آدمیت هشتم رخ نموده است.

۲۷۱۹- در حقیقت دکتر شریعتی پدر و بانی نخستین آدم هشتم در عصر ماست. همان پدری که می زاید انسان را در رنج! و من نخستین فرزند کامل او هستم که از زمان رحلتش تا سال ۱۳۷۴ مرا پرورش داد و عاقبت تحویل امام زمانم نمود و دنیا را ترک گفت این زیباترین روح پرستنده!

۲۷۲۰- انسان هشتم پسامدرن نه سنتی است و نه مدرن! از سنت فقط شریعت محمدی را حفظ می کند و از مدرنیته هم عقلانیت حسّی و فطری و تجربیش را و این دو را امری واحد می داند. زیرا سنت روی به گذشته دارد و مدرنیزم هم روی به آینده، ولی انسان جدید در الساعه روحانیت و عرفان محمدی زمان را می شکافد و خود می شکند در بستر شریعتی که تماماً مصدق عقلانیت فطری است و عقلانیتی که از الهیت ذات برمی خیزد و نه از علیت فلسفی و آرمانهای تکنولوژیستی! صداقت معنوی و خودکفائی مادی دو رکن شریعت محمدی است که نه از خرد علیتی برمی آید و نه آرمانگرائی تکنولوژیستی! صداقت، جانفشانی دمادم را می طلبد و خودکفائی مادی هم فقر گزینی و تنهائی را! این شریعت است که عقل محمدی را به ارمغان می آورد و انسان هشتم را لایق ارواح آسمانی و طیبه انبیاء و معصومین می سازد و در آغوش این ارواح آفریده می شود که صاحبان و مسماهای زمینی آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و فاطمه و حسنین هستند.

۲۷۲۱- از منظر معرفت امّ الکتابی، اولین موجودی که در ازل آفریده شد انسان بود بصورت نور ظلّی، ارواح آسمانی و اشباح کیهانی! این حقیقت عین بیان قرآن در آیه اول سوره انسان (دهر) است: "بر انسان دورانی در دهر گذشت که هیچ چیزی نبود!" موجودات بعدی هم که پدید آمدند که بظاهر دارای صورت و هویت انسانی نبودند ناشی از سقوط انسان از مقام اعلائی در درک اسفل بودند: براستی که انسان را در مقامی اعلی آفریدیم و سپس در درک اسفل السافلین پرتابش کردیم (سوره تین) – و لذا در جهان هستی در هفت زمین و آسمان، جز انسان نیست در صورت ذرات و کرات و حیوانات و نباتات و جمادات و اجنه و شیاطین و نیز افراد بشری و ارواح طیبه اولیائی! و علّت اینکه بقول الهی در کتابش هر چه در زمین و آسمانها در تسخیر انسان است همین امر است که کل جهان هستی جهان انسانی است. یعنی همه موجودات عالم دارای ذات و هویت و روح انسانی هستند در درجات ظهور و بروز! این حقیقت نیز از ارکان عقیدتی و علمی خلق جدید انسان در آخرالزمان است که خداوند از دوران کودکی مرا با این حقیقت انسانی موجودات آشنا نمود که در هر چیزی یک صورت بشری می دیدم حتی جمادات و نباتات! و اما این انسان که در هر چیزی حضور دارد همان تجلی ذات اقدس الهی در آفرینش است که فرمود: براستی که خداوند در هر چیزی محاط و محیط و شهید و موجود است! که دهها آیه از کتاب خدا بیانگر این واقعیت الهی در جهان است که مکررترینش این آیه است: ان الله کان علی کل شیء! که معنای آشکارش اینست: براستی که خداوند در هر چیزی هست! که در این آیه "کان" به معنای بودن و موجودیت مکانی است. پس رساله حاضر ایدئولوژی خلق جدید انسان است. ایدئولوژی بمعنای دقیق کلمه یعنی معرفت شناسی! زیرا جریان اندیشه بشر تماماً متشکل از ایده هاست پس ایده شناسی همان اندیشه شناسی یا شناخت شناسی است.

۲۷۲۲- ادوار تمدن شش هزار ساله بشری بر روی زمین که حکومتها و امپراطوریها و نظامهای شهری را پدید آورده است که منجر به سلطه طاغوت بر جوامع گشته تماماً معلول تنفیس و تحریف و واژگونسازی شش روح منزله از آدم تا خاتم است که ذکرشان رفته است که عصر مدرنیزم بطور خاص معلول این واژگونی در روح العلم عیسوی و روح العقل محمدی است که بواسطه علما و اولیای کفر و شرک و نفاق صورت گرفته است.

۲۷۲۳- و اما خلاصهٔ مبحث رابطهٔ روح و آخرالزمان و یا تأویل بین این دو حقیقت چنین است که طبق نصّ صریح قرآن در سوره قدر و سجده و معارج، هر کجا و هرگاه که روحی نزول یا عروج می کند سیطرهٔ زمان نجومی و تاریخی را درهم می شکند و دوره ای از عمر فرد یا اجل تاریخی قومی را به آخر می رساند یعنی آخرالزمانش فرا می رسد. همانطور که در سوره قدر، نزول روح در شبی معادل هزار ماه است از برای کسی که این روح بر قلبش فرود می آید و بدینگونه او را به آخر زمان عمرش می رساند که حدود هشتاد و سه سال است و این آخرالزمانی که تقریباً معادل یک قرن است از وجود این فرد به کل جامعه اش سرایت می کند و بدینگونه اجل یک قرن در جامعه ای به سر می رسد آنهم به شبی! و یا در سوره سجده شاهد نزول و عروج روحی هستیم که در روزی واقع میگردد که فرد یا جامعه ای را (و بلکه کل بشریت را) هزار سال می جهاند و این بمعنای یک دور کامل تاریخی است که به پایان خود می رسد. و اما در سوره معارج شاهد عروج روح در روزی هستیم که بر بشر پنجاه هزار سال به طول می انجامد و بدینگونه در عرض یک روز اجل پنجاه هزار ساله بشریت پس از شش هزار سال بسر می رسد که این بزرگترین آخرالزمان است که منجر

به ظهور آدمی دگر می شود. علی(ع) می فرماید که سنت مؤمنان ما در آخرالزمان، سنت اصحاب کهف است. همانطور که به مدت یک شب حدود سیصدسال بر اصحاف کهف گذشت که این نیز آخرالزمان دیگری برای گروه کوچکی از مؤمنان است. خود ما نیز در سال ۱۳۷۴ مشمول همین واقعه گشتیم و یک شبه به آخرالزمان این عصر وارد شدیم که به یاری قلم الهی و روح القدس امام زمان مأمور به تبیین علم آخرالزمان بوده ایم. و این همان قائمیت ما در این واقعه است یعنی برپا ساختن قیامت آخرالزمان! ولی آنچه که بر ما یک شبه گذشت بر جامعه بشری حدود هزار سال به طول می انجامد که کتاب حاضر شرح حقایق این واقعه است که بشریت را بر عروج پنجاه هزار ساله وارد می کند. ولی آن اجل هزار ماهه و عروج هزار ساله و سپس پنجاه هزار ساله جملگی در ما در حال تحقق است و از این رو پیرترین انسان این دورانیم. معنای دیگر این حقیقت آنست که روح همان روح زمان است زیرا از آسمان نازل می شود و قبلاً نشان دادیم که آسمان قلمرو سرمدیت زمان است. پس هر روحی که نازل می شود گوهره ای از این سرمدیت را در جان اهلش تنویر می کند از روح الایمان تا روح القدس! به بیان دیگر بقدرت هر یک از این ارواح هفتگانه می توانیم قلمروی از زمان دهری و تاریخی را بشکافیم و از آن خروج و عروج نماییم تا آسمان هفتم و دهر هفتم و آنگاه عرصه بی زمانی و سرمدیت حیّ و قیومی! همانطور که خود امام زمان که حامل همه این ارواح می باشد وجودی بر زمان است و نه در زمان. و او همان سلطانی است که به یاریش می توان از اسارت زمان دهری و تاریخی نجات یافت. اینک از این منظر به معنا و حقیقت برتری از ارواح هفتگانه نائل می آییم. یعنی آن ایمان و حافظه و فکر و حکمت و علم و عقل و عرفانی که قادر به نجات و خروج و عروج ما از زمین و زمان نشوند اموری جعلی و کاذب هستند. این نیز مکاشفه دیگری از سرّ زمان پس از چهل سال تأمل و تفکر در این وادی که سرّالاسرار وجود است! یکبار دگر بهتر درمی یابیم که چرا انسانهای صاحب روح در هر عصری قائمان آن عصر و برپاکنندگان آخرالزمانهای اعصارند و جوامع بشری را از بن بستهای تاریخی می جهانند و این حقیقت ناجی گری این انسانهاست. پس انسان کامل کسی است که صاحب همه این ارواح است و لذا برپا کننده قیامتهای پنجاه هزار ساله می باشد. پس صاحب الزمان یعنی صاحب روح کل و کلیه ارواح! و لذا حضور او در جهان عین ظهور لامکان است در مکان و نیز ظهور بی زمان است در زمان و نیز ظهور آسمان هفتم است بر زمین. و هر انسان صاحب روحی که حامل هر درجه ای از این ارواح است به همان درجه دارای قدرت قائمیت و نجات و فرج است و همه یاران امام زمان دارای چنین مراتبی از اقتدار ایشان هستند در میان مردمان که بر محور وجود امام مبین و ارواح امامان معصوم، قائمان و پرچمداران و تأویلگران روح در عروج پنجاه هزار ساله هستند که تمدن تأویلی – عروجی بشر را در این دوران طویل رقم می زنند که دور قیامت آخرالزمان است. همانطور که ارواح شش گانه پیامبران مرسل هر یک حامل روحی هزارساله در عرصه تنزیل می باشند که در مجموع تمدن دنیوی شش هزار ساله را بر روی زمین رقم زده اند که تمدنی بر مبنای خیر و شر است یعنی یک مثنوی دیالکتیکی است که این تمدن در روز پنجاه هزار ساله که در آن وارد شده ایم در سمت تأویل و عروج از این ثنویت خارج می شود و لذا این دوران را عرصه دین خالص می دانیم که رویارویی کفر محض و ایمان محض است که به رهبری ائمه هدی و قائمانشان ساماندهی می شود. هر چند که ارواح طیبه انبیای الهی نیز در این عرصهٔ عروج، بازمی گردند و بشریت را یاری می کنند به عقل ایمانی تا عقل قدسی! که همه آن ارواح طیبهٔ مرسلین و معصومین در واقعه نزول روح امّ الکتاب متحد شده و بنای عروج را در نفوس بشری بنیاد می نهند که بانی این روح عروج پنجاه هزارساله و پرچمدار این قیام در این دوران، مائیم! ولی معارف این کتاب هنگامی در جان خواننده و یابنده اش منجر به خلق جدید و بالهای عروج می شوند که اهلش را به لقاء وجه رب یعنی دیدار با امام زمان برسانند که این دیدار در قرآن کریم میزان اوّل و آخر ایمان آخرالزمانی است که به رستگاری می انجامد همانطور که در سوره سجده، بقره، معارج و... مذکور است! و کسانی اهل این عروجند که این معارف را جداً و بدون مکر و بازی و شرک، به کار گرفته و زندگانی خود را منقلب سازند که در غیر اینصورت خواه ناخواه به اشد نفاقی مرگبار رسیده و جبراً بسوی کفر محض می گرایند که اینان محکوم به مسخ و فسخ و رسخ در زمین هستند. پس دریافتیم که روح یعنی روح زمان که در هر مرتبه از نزولش هزار ساله است و در هر مرتبه از عروجش نیز هزار ساله است که برای کل بشریت پنجاه هزار سال به طول می انجامد همانطورکه در قرآن کریم شاهدیم. این مبحث شاه کلید فهم امّ الکتاب است زیرا بدون فهم عمیق و دقیق دوران شناسی، امکان جهان شناسی و خودشناسی کاملی میسر نمی آید و این همان جوهرهٔ زمان شناسی و زمانه شناسی(عصرشناسی) است که ما نور این علم را در مرحلهٔ نخست حدود چهل سال پیش (دههٔ شصت شمسی) در دیداری با حضرت خضر(ع)

**یافتیم که پیرترین انسان تاریخی بر روی زمین است که نزدیک به پنج هزار سال عمر دارد. و سپس این علم را در امّ الکتاب باقرالعلوم به تفصیل آموختیم و تبیین نمودیم.**

# دفتر دوازدهم: روح و معانی

## ۱- نزول و عروج کلمه

۲۷۲۴- می دانیم که طبق قول الهی در قرآن کریم، خداوند بواسطه روحی که بسوی پیامبرانش فرستاده با آنان سخن نموده است روح الامین، روح القدس، جبرائیل و امثالهم! که البته هریک از این ارواح منزله موجوداتی آسمانی و فرشته بوده که در صورت ظهور عین انسان بوده اند که بطور نمونه آن روحی که در معراج آسمان هفتم با رسول خاتم(ص) سخن نمود بصورت و صوت علی مرتضی بود و حدود نودهزار کلمه با پیامبر(ص) تکلّم فرمودند به آنی در ورای زمان! که بی تردید این کلمات بواسطه تجلّی نور جمالی که از آن روح بر رسول خدا تابید دریافت و درک گردید که این نور همواره با رسول خدا و همه دریافت کنندگان چنین ارواحی خواهد بود که مؤمنان را هدایت می کند بقول الهی در کتابش! که این نور هدایت بصورت کلمات بسوی مؤمنان می آید کلماتی روح بخش و تنویر کننده قلوب و به نطق آورنده وجدانهائی که آن را درمی یابند و تسبیح و تعقل می نمایند در جریان عروج این روح از دل بسوی روح حیات مغز که همان عرش رحمن و بحرالبیضای ماورای آسمانهاست. و در جریان این نزول روح بر قلب و عروجش از قلب بسوی مغز مؤمن است که کلمات نوری پدید می آیند که روح قرآن در دل مؤمن را به علم بیان بر صراط عروج بسوی آسمان مغز و عرش رحمن تعالی می بخشند و بدین گونه مؤمن به بسم الله الرحمن الرحیم که بر عرش نوشته شده نائل می آید که هفت روح نبوی در بسم الله و دوازده نور ولوی در الرحمن الرحیم را درمی نوردد و زنده به نوزده رکن حیات طیبه الهی می شود و صاحب ن والقلم می گردد که قلم تکوین و خلاق الهی است که به نطقش می آفریند خویشتن و هر که را اراده کند: "مرده بودید که شما را زنده نمودیم که با نوری در میان مردمان هر چه خواهید می کنید." قرآن کریم-

۲۷۲۵- هر چیزی که هست بواسطه روحی است و صورت و معنائی از آن روح است از جمله یکی از ارواح قدسی آسمانها در مراتب نزول و تجلی و زیرمجموعه های زمینی آن! ولی آدمی حضور روح در هر چیزی را از طریق جنبش حیاتی و فعل و انفعالات و آثارش در خویشتن درک می کند و چون به مرتبه مکالمه با آن چیز برسد به درجه ارتباط روحانی با آن چیز رسیده است که بواسطه تسبیح و تعقل و تأویل این رابطه به سرچشمه ازلی این روح یعنی خداوند خالق ملحق می گردد که این به برکت اصلاح ذات رابطه انسان با روح هر چیزی است همانطور که در قرآن کریم مذکور است که: ای مؤمنان ذات رابطه خود را اصلاح کنید! که این اصلاح نیز جریانی بواسطه مکالمه است در سمت تأویل امور! زیرا اوّل امور خداست و همه امور هم بسوی او بازمی گردد که این رجعت تماماً به عقل تأویلی و کلام تسبیحی ممکن می شود و چون انسانی به خدایش تأویل شود به قدرت تکوینی سخن نائل می آید و آفریننده ای جدید می گردد.

۲۷۲۶- و اما بشری که بدینگونه انسان می شود به علم قرآن و بیان و به ربوبیت حضرت رحمن که ماه و خورشید و ستارگان و اشجار و حیوانات همه مسخّر وجود و اراده اش می شوند و به نورالله در میان مردم اراده می کند و می آفریند به خلق جدیدی، خودش نور تأویل موجودات است به کلماتش که روحانی هستند و به کلمه الله (ال لا ه) همه کلمات مردمان را تأویل می کند و بدینگونه به تأویل خلق به آفرینش جدید می پردازد و اینگونه است که بقول ابن عربی، عارف هر چه خواهد بیافریند!

۲۷۲۷- و عارف کامل که خلاق کامل است به نور کلمه الله است که تأویل می کند هر چیزی را از ال به لا و بعکس یعنی از وجود به عدم و از عدم به وجودی برتر به دو دستانش که یکی مظهر روح الحفظ و لوح محفوظ الهی است و دیگری مظهر روح الفکر و قلم خداست و اینگونه است که با دو دستانش انسان را می آفریند در کارگاه وجود و عدم که همان ال و لا می باشد!

۲۷۲۸- و اما تأویل وجودی چنین عارف و انسان کاملی که مظهر کلمة الله و خلق جدید است واقعه ای دگر و برپا کننده قیامت دوران است. این همان واقعه امام شناسی است زیرا انسان کامل همان امام مبین است که بقول الهی، کل جهان هستی بر محور وجودش ارزیابی و مقدّر می شود. پس آنکه چنین انسان و امامی را به نور تأویل کلمة الله، بشناسد در کمال این معرفت است که قیامت عصر آغاز می گردد. و این همان واقعه ای است که در مجموعه آثار ما و بخصوص اثر حاضر در حال تکوین است واقعه ای که نامی جز "واقعه" ندارد در قاموس قرآن کریم و سوره واقعه! و در این واقعه است که واقعیت جهان هستی و مردمان رخ می نمایند و همه توهمات و علوم بغی و باورهای جاهلانه، باطل و رسوا می گردد و واقعیت محسوس عالم عین مظهر حق می گردد: و در آنروز زمین و آسمان به غیر از آنچه که هستند تبدیل شده و برای خدای واحد قهار رخ می نمایند! قرآن کریم- یعنی الوهیت عالم رخ می نماید که در آن اسم و مسمّا یکی می شود.

۲۷۲۹- همه موجودات جهان در زمین و آسمانها مخلوق امر روح الله هستند به اراده و امر کن فیکن! ولی خود روح الله در مراتبش فقط از کلمات حضرتش رخ می نماید پس کلمات همه ظهورات روح هستند در درجات تجلّی! به بیان دیگر کلمات، تأویلگر روح هستند و انسان اهل تأویل را به روح الله ملحق می کنند اگر تأویلی تسبیحی و توحیدی و عقلانی باشند نه تنفیسی و علیتی و الحادی!

۲۷۳۰- همه برپا کنندگان خلق جدید جهنمی در عصر جدید تأویلگران تنفیسی – الحادی کلمات و مفاهیم هستند که بانیان مدرنیزم می باشند مثل داروین که تأویلگر بشر به حیوانیت و میمونیت بود به جبر دهریت و قهاریت و توحش! کوپرنیک و گالیله که تأویلگران نجومی انسان و واژگونسالاران گردش زمین به دور خورشید بودند! و مارکس که تأویلگر جبار بشر به کمون اولیه کمونیستی بود. و نیچه که تأویلگر بشر به جبر تناسخ بی پایان دورانها و رجعت های کور است. و فروید که تأویلگر همه امور و غرایز و اراده بشری به معماهای دوران کودکی است. و هایدگر که تأویلگر بشر به جبر ازلی – ابدی زمان است. و همه اینها تأویلگران تنفیسی – الحادی – علیتی هستند که موجب واژگونی کلمات و مفاهیم در عصر جدید گشتند یعنی واژگونسالاری روح! ولی عظمت کافرانه و واژگونسالارانه همه آنها از قدرت تأویل است هر چند که تأویلی تنفیسی و علیتی و الحادی! یعنی تمدن مدرن یک تمدن تماماً تأویلی است که بواسطه نوابغ تأویلی این دوران بنا شده است که سردسته همه آنها هگل است که هستی را به نیستی تأویل نمود و نیستی را خدا نامید. و نیز انیشتن که کل کائنات را تأویل به نور ($C^2$) نمود ولی از نور فراتر نرفت و الهیت این مجذور نور را درک و تأویل نکرد و بر آستانه حق ساقط گردید در آغوش صاحبان علوم بغی و تبدیلی و باعث و بانی بمب اتمی شد و از آنجا بخود آمد و از تمامیت علم و نبوغ خود توبه کرد و در اوج اندوه از دنیا رفت.

۲۷۳۱- علم تأویل ذاتاً محمدی است و حامل نزول روح العقل محمدی بر کل بشریت آخرالزمان است که یکی را جابربن حیان و فارابی و بوعلی و ابن خلدون و هیوم و داروین و مارکس و فروید به بار می آورد و دیگری را هم بایزید و ابن عربی و حلّاج و مولوی و نعیمی و حسن صباح و ماسینیون و...! بهرحال این هر دو وجه از تأویل تسبیحی و تنفیسی حاصل تعقل و تفکر در آیات آفاق و انفس است. این دو نوع آفرینش جدید در آخرالزمان است بقدرت عقل و علم و عرفان تأویلی که کلمات و مفاهیم را بسوی ذات ازلیشان جستجو می کنند که فقط اندکی هستند که به ذات وحدانی و تأویل کلمة الله نائل می آیند و مابقی در میانه راه می مانند و به تبدیل فرآورده های خود می پردازند و به خدمت علوم بغی و طاغوت عصر درمی آیند خواه ناخواه! مثل انیشتن و هایدگر و فروید و نیچه که در یک قدمی ولایت احدی حق جاماندند و علیرغم میلشان بخدمت طاغوت درآمدند. مثل ابن عباس در صدر اسلام که

نابغه منحصر بفرد علم تأویل بود ولی بر آستانه امرالله در وجود ولی مطلق و مظهر تأویل کلمة الله، جا ماند و علم و جهادش علیرغم میلش بخدمت امویان و عباسیان درآمد. و این نکته ای باریکتر زمو در مدارج والای علم تأویل و تسبیح و تحدید است که جز امامان حق و اولیای مخلص آنها از ورود به این مقام عاجزند و مابقی امید به شفاعت و رحمت امام دارند که عروة الوثقی الهی از زمین بسوی آسمان تأویل می باشند. تأویلی که نتواند نهایتاً از اقطار زمین و آسمان یا مکان و زمان خروج و عروج کند محکوم به تبدیل و تنفیس و استکبار و طاغوت است و خواه ناخواه بخدمت شیطان و دجال می رسد چه تأویل علمی و طبیعی و انسانی باشد چه فلسفی و دینی و فقهی! اینست که شاهدیم که تأویل فقهی – شرعی در عصر ما بصورت نهضت سلفی گری – تکفیری علیرغم میلش در خدمت طاغوت و کفر جهانی عمل می کند زیرا دارای آن روح و نور عروجی نبود که از تاریخ خروج کند و به آخرالزمان برسد.

۲۷۳۲- تأویل بمعنای گذر از عالم کثرت و رویکرد به عالم وحدت و یگانگی است و این جنبشی روحانی- عرفانی- نورانی است. این همان روحانی شدن و نوری گشتن واژه ها و مفاهیم است. و لذا حتی در الحادی ترین اندیشه های تأویلی هم شاهد حقایقی الهی و عرفانی و دینی هستیم همچون اندیشه های داروین و مارکس و نیچه و هایدگر و امثالهم!

۲۷۳۳- بسیاری امر تأویل را دارای هویتی تاریخی و روی به گذشته و قدیم ازلی می دانند که این خطائی بسیار لطیف است که به واژگونی بس لطیف و ابلیسی می انجامد و انواع سلفی گری و باستان گرائی اساطیری و زبانی و شرعی و نژادی را پدید آورده و به اشد شقاوت و سقوط و ابلیسیت عرفانی می انجامد. تأویل امر الساعه است زیرا امرالله است زیرا بقول الهی روح همان امر خداست و امر خدا در الساعه سرمدی و اکنونیت مطلق است نه گذشته و نه آینده! و لذا شاهدیم که تأویلگرائی زمانمند و قدمتگرا و ازل پرست در عصر ما به فاشیزم و اسطوره پرستی های شیطانی رسیده اند. گردهمائی تاریخی و حیرت آور و نامأنوس نیچه و هیتلر و هایدگر و مادام بلاواتسکی یک نمونه از این نوع تأویل در متن تاریخ و اسطوره است. صهیونیزم هرتسل و نازیزم هیتلر هر دو محصول تأویلگرائی در متن تاریخ نژاد بود که بصورت پرستش نژاد آریائی و یهود رو در روی هم قرار گرفتند. و اصولاً فرقه گرائی های حاد و خشن در جهان اسلام نیز محصول تأویلگرائی در متن تاریخ و نژاد است که امروزه بصورت رجعت نبرد بین قبایل قریش خودنمائی کرده است یعنی جنگ بین بنی هاشم و بنی عباس و بنی امیه!

۲۷۳۴- آخرالزمان، عصر تأویل نفوس بشر است زیرا عصر نزول ارواح طیبه الهی است که ذات آحاد بشر را به خود می خواند و فطرت الناس را به فطرت الله تأویل می کند. این همان معنای رجعت است که یک حقیقت شیعی میباشد. و لذا عصر تأویل عصر رویاروئی جبری انسان با خویشتن است که اگر اصول و علوم و عرفان این رویاروئی را نداند و حقوقش را ادا نکند دچار تأویلات تبدیلی و واژگونی و سلفی گری و نژادپرستی خونین میشود و هر کلمه ای در نفس ناطقه بشر تبدیل به یک واژهٔ واژگون ساز می گردد و به انواع واژگونی هائی که در قرآن کریم آمده دچار می شود: کبّ، دمر، طمس و قلب و رکس!

۲۷۳۵- پس تأویل بمعنای بازگشت تاریخی به خویشتن خویش نیست بلکه بازگشت فطری به الهیت خویشتن است در الساعه! عصر تأویل، عصر برپائی قیامت نفوس آحاد بشر و جوامع و تمدنها و اقوام است.

۲۷۳۶- عصر تأویل، عصر روحانی شدن نفس ناطقه و کلمات و مفاهیم است و لذا امروزه شاهد تقدیس و پرستش جهان علوم و ادبیات و هنرها و بیان هستیم که منجر به پیدایش مکاتب و مذاهب و ایسم های گوناگون علمی و فنی و ادبی و فلسفی و اجتماعی و هنری و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و مذهبی هستیم حتی ایزمها و قداستهای قومی و زبانی! این قداستها دال بر حضور روح در ذات کلمات در نفس ناطقه است. و لذا هرگز در طول تاریخ شاهد پیدایش شعارها نبوده ایم و امروزه عصر شعارپرستی است که آشکارا کلمه پرستی و معناپرستی است و این امری آخرالزمانی می باشد. و این پدیده ها بهمان شدت نجات بخش است که نابود کننده!

۲۷۳۷- می دانیم که عصر پسامدرنیزم، عصر پیدایش فلسفه ها و آئین های اصالت زبان و الفاظ است که همه فلسفه های ماقبل از خود را در خود حل می کند و علناً ادعا می کند که هر فلسفه ای یک فلسفه زبان است و هر مذهبی یک مذهب برمحور برخی الفاظ و کلمات است و لذا همه دعواها بر سر کلمات است. این راز را هفت قرن پیش از این مولوی برملا نمود ولی آنرا فقط یک سوء تفاهم منطقی خواند نه یک واقعه آخرالزمانی!

۲۷۳۸- اجنه و شیاطینی که بین انسانها در پرواز و تعاملند انسانهای مربوطه را یا به ذات الهی خود می رسانند و یا در شیطنت و عداوت و نفرت و از خود بیگانگی محض محبوس و هلاک میسازند. این ارواح واژوی و واژه های روحانی یا موجب وحدت عالم انسانی می شوند و یا در تفرقه و انتقام تار و مار و گم و گور می گردند و انسانها را تکه پاره می کنند و مثله می سازند.

۲۷۳۹- در قرآن کریم می خوانیم که "روح" همان امر الله است که بواسطه اش امر به کن فیکن و آفرینش مینمایند. پس اولیای امر او نیز دارای همین قدرت تکوینی روح می باشند. پس قرآن هم که کلام اوست ظهور روح الله است و این کتاب بر قلم و زبان صاحبان روح و تأویل تسبیحی نیز حامل امر تکوینی و خلق جدید است که امامان زمان در صدر و رأس این امر و تکوین قرار دارند. یعنی قرآن کتاب آفرینش انسان و خلق جدید است در نزد اولیای امرش و کمال این امر در نزد تأویلگران کلمة الله قرار دارد که کلمه وجود – عدم است که کمال مطلقه تأویل را رقم می زند. و ما حدود بیست سال است که مشغول علم تأویل کلمه الله هستیم که مجموعه آثارمان را پدید آورده است که معارف و احکام خلق جدید انسان می باشند از هر دو وجه تسبیح و تنفیس! زیرا در همه حال آدمی را حق اختیار و انتخاب است بین کفر و ایمان و هستی و نیستی و خدا و ابلیس! "و انسان را همانست که اختیار کرده است." قرآن- ولی آنانکه براساس این حق انتخاب، خلق جدید جهنمی و کافرانه را برگزیدند و شدند دیگر هیچ اختیاری نخواهند داشت و در خلق جدیدشان تا قیامت کبرا مجبور و محدودند! "و آنان را هیچ اختیاری نیست!" قرآن کریم- یعنی آنانکه این اقتدار خلق جدید خود را بخدمت استکبار و جباریت و طاغوت و سلطه بر دیگران میگیرند خودشان مجبور به همین جبر شده و زین پس از هر اختیاری تهی می گردند.

۲۷۴۰- اگر در ازل، هیچ نبود جز یک کلمه و آن کلمه خدا بود و جز او نبود در آخرالزمان روح و ذات و نور مطلق باریتعالی در عرش کبیر کلماتش متجلی شده که کلمه الله در رأس این عرش است. همانطور که در کتابش میفرماید که حق را به کلماتش محقق کرده است پس انسان محق مظهر کلمه حق است. و انسان کامل هم مظهر کلمه الله است و روح الله و امرالله!

۲۷۴۱- پس انسان آخرالزمان چیزی جز کلمات خویش نیست که بر زبان می آورد: "سوگند به خدای شرق و غرب که هر آنچه که وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن همان نطقی است که از شما جاری می شود." سوره ذاریات- پس وای بر دروغگویان و ریاکاران که با کلمات بازی و مکر می کنند و لذا این واویلای خدا بر دروغگویان آنهمه در قرآن تکرار شده است که خطاب به هیچ گروه دیگری چنین نیامده است. و لذا می فرماید "به یاد آورید که هر چه خواسته اید اجابت شده اید!" و نیز شاهدیم که عصر جدید عصر غوغای جهانی دروغگوئی و مکر و بازی با کلمات است و لذا جهان در آتش این کلمات دروغین می سوزد. انسان امروز بواسطه کلماتش خود را می آفرینند! اگر این حقیقت را فهم و باور کردی به روح این کتاب نائل آمده و رستگاری در خلق جدید رحمانی در جنات نعیم الهی! "و بدینگونه کلمات پروردگارت کامل شد به عدل و صدق! و خداوند حق را بواسطه کلماتش محقق می کند." قرآن کریم- اینست که در دین اسلام و خاصه مذهب شیعه دروغگوئی سرچشمه همه معاصی و نابود کننده ایمان تلقی شده است. زیرا کسی که دروغ می گوید و با کلمات مکر و بازی می کند به همان کلماتی که گفته مبتلا شده و سرنوشتش رقم می خورد! و در آخرالزمان، چیزی مقدس تر از کلمات نیست بخصوص کلمات دینی و قرآنی! پس وای بر کسانی که با کلمات دینی و قرآنی مکر و بازی و دسیسه می کنند! بخصوص با کلمه الله! پس دریاب راز جهنم حاکم بر جهان اسلام را!

۲۷۴۲- تفکر و اندیشه گری در کلیه اعضاء و جوارح و حواس و بلکه سلولها و ذرات تن و جان آدمی جریان دارد و آن جریان جستجوی معنای وجود صاحبش می باشد. ما با راه رفتن خود فکر می کنیم با خوردن و نوشیدن و تماشا کردن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن و نفس کشیدن خود فکر می کنیم و نیز بواسطه حرف زدن و نوشتن که مجموعه این تفکرات را تأویل و تبدیل به کلمات می کنیم که حامل روح معنائی و مفاهیم هستند و در واقع ملائک معنوی محسوب می شوند.

۲۷۴۳- موجودیت آدمی ذاتاً در خود به جستجوی معنای وجود خویشتن است و این امری فطری و طبیعی است ولی فقط مؤمنان اهل معرفت نفس بر این جریان جستجو احاطه و آگاهی دارند که این خودآگاهی ایمانی همان نور تأویل یا هرمنوتیک توحیدی است و همان تفکری در قرآن است که اهلش را به حق هر چیزی در جهان می رساند بشرط آنکه اهلش در این تفکر و جستجو دارای ایمان و شوق به لقای الهی باشد.

۲۷۴۴- یعنی تأویل توحیدی و ابدی که دیگر قابل تأویل و تبدیل به هیچ چیز دیگری نباشد تحت الشعاع نور شوق لقای الهی در اهلش عمل می کند که همان عشق به حق است حق وجود خویشتن! "چرا در خود تفکر نمی کنند تا ببینند که هر چه که در زمین و آسمانها و بین آنهاست همه حق است ولی مسئله اینست که به دیدار با پروردگارشان باوری ندارند." قرآن- یعنی وجود اقدس الهی همان نور تأویل و تفکر و تعقل است منتهی نه خدائی که در ازلیت قدیم جا مانده و یا در قیامت پایان جهان بیدار می شود بلکه خدائی حیّ و حاضر در الساعه! پس تأویل و تفکر و تعقل، حاصل جستجوی خدا در اکنونیت است. و در غیر اینصورت عالیترین تأویلات و تفکرات ریشه در گذشته علیّتی دارد و در آیندهٔ ایده آلی سیر می کند پس هرگز به مقصد نمی رسد و لذا مجبور به تبدیل و تقلّب در اندیشه خویش است یعنی خودفریبی یا غرور که عنصر شیطنت در قرآن کریم است: "آنگاه که فهمیدند بطور آگاه عقل خود را تحریف می کنند و شیطان هم امر را بر آنها مشتبه می سازد." قرآن کریم-

۲۷۴۵- آنچه که علم تأویل را در اکثر فلاسفه و متفکران بزرگ مغرب زمین در آخرالزمان به عواقب الحادی و طاغوتی و جهنمی رسانیده فقدان اراده و شوق به لقای الهی در الساعه حیات دنیا بوده است منظور متفکرین وجودمحور (اگزیستانسیالیست) هستند که همه مخلوق علم تأویل می باشند منتهی تأویلی در بستر تاریخ و زمان و دهر و نه در الساعه!

۲۷۴۶- عموماً پنداشته می شود که تفکر، فعل و انفعال در محدوده مغز است در حالیکه قلمرو تفکر در فاصله بین دل و ذهن قرار دارد یعنی بین احساسات و محسوسات! و نور تأویل هم که خداوند است در این بین حائل است "خداوند بین ظاهر (محسوسات) و دل انسان حائل است." قرآن- و بمیزانی که انسان به لقای پروردگارش توجه و نظر دارد در این "بین" متفکر شده و تعقل دارد و اهل علم بیان می شود و امامی مبین در مراتب! این فاصله همان صراط است که خداوند بر آن در انتظار انسان است. (قرآن)- و کلیه اعضاء و حواس آدمی متوجه بر این "بین" است.

۲۷۴۷- یعنی بین سینه و سر! این صراط عرفات است و اهلش را اصحاب اعراف نامند که سلاطین آن امامان مبین هستند. و کلماتی که در این بین تأویل می شوند دارای نور تکوینی در خلق جدید انسان هستند در ام الکتاب قرآنی و علم بیان بر زبان عارف مبین!

۲۷۴۸- کلماتی که در زبانهای بشری به کار می روند جملگی پدیده های تأویلی هستند که البته عموماً موروثی و دهرزده و ظلمانی و تنفیسی و دارای مفاهیم واژگونه اند و لذا کلماتی عادل و صادق نیستند و موجب ضلالت و خلقت دوزخی اند. "و ما هر کسی را از علمش آفریده ایم." قرآن- که منظور از علم همان علم هر کسی درباره کلماتی است که با آن سخن می کند و می اندیشد. ولی اهل توبه و ایمان دچار انقلابی در نفس ناطقه گشته و کلمات هم در نفس او یکبار دگر زیر و رو گشته و بر مقعد صدق و عدل می نشینند و این سرآغاز تفکر و تعقل تأویلی – توحیدی – رحمانی است که موجب خلق انسان می شود به علم قرآن و بیان! زیرا کلماتی که در این توبه و انقلاب

احیاء می شوند قرآن و کتاب وجود صاحبش را می خوانند و او را علم بیان می آموزند بر صراط فاصله دل و ذهن و به شوق لقای پروردگار! و این قلمرو خلق انسان است که حدود و زمین و آسمانها را درمی نوردد و عروج میکند.

۲۷۴۹- لقای پروردگار و وجه الله در عالم ارض همان امام مبین و انسان تأویلگر و تأویل شده است به ذات احدی خداوند! و لذا دیدار با اوست که جان مؤمن را به نور تأویل تنویر نموده و متفکر و عاقل و عارف می سازد. و این همان سیر شناخت امام و عارف تأویلی است که جان مؤمن را تأویل می سازد به نور احدی خداوند که اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و واصل و واحد و قهار است. و لذا کلام بر زبان چنین عارفی همان کلام الله است و لذا خلاق می باشد چون روحانی است و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی است کلماتی که از زبانش بیان می شوند.

۲۷۵۰- اراده به تفکر درباره چیزی ناشی از این حقیقت است که آدمی آن چیز را نمی فهمد یعنی در نفس ناطقه اش نمی یابد به همان اسمی که آن چیز را در بیرون از خود می خواند و یا برایش نامیده می شود. یعنی اسم و مسمای آن چیز مطابق و مصداق یکدیگر نیستند و آن چیز در درون و برون از آدمی دوگانه و بیگانه است. اراده به تفکر ذاتاً جهت فائق آمدن بر این دوگانگی و بیگانگی می باشد که اگر تسبیحی و توحیدی عمل کند به تأویل می انجامد که اول و آخر و ظاهر و باطن آن چیز یگانه می گردد. پس اراده به تفکر قبل از هر امری مستلزم درک دوگانگی مادی – معنوی چیزهاست و احساس بیگانگی انسان از چیزها! زیرا اراده به تفکر و تأویل همان اراده به تصدیق و یگانگی و توحید و عدل است که کلمات را در نفس ناطقه آدمی به صدق و عدل می رساند که آنجا هر چیزی همان است که هست و اسم هر چیزی آشکار کننده رسم و ماهیت آن چیز است که در حد کمالش آشکار کننده وجه رب اعلای آن چیز است در تأویل کلمۀ الله (ال لا ه) که بود و نبود هر چیزی در این وجه رب یکی است و این وجه رب برتر از بود و نبود است یعنی ال لا ه! و این نور تسبیح در جریان تفکر و تأویل می باشد.

۲۷۵۱- پس اراده به تفکر و تأویل و تعقل برخاسته از علم فرقان بین هستی و نیستی (ال و لا) است که بصورت فرقان اسم – مسما بروز می کند. و تا اسم عین مسمی نگردد و هستی عین نیستی نیاید و ال با لا متحد نشود و نور اللهی پدید نیاید تأویل کاملی ممکن نمی شود و حقی در کلمه ای محقق نمی گردد: "و خداوند حقش را در کلماتش محقق می کند." قرآن کریم-

۲۷۵۲- فهمیدن همواره بمعنای فهمیدن خود در چیزی غیر خود است و غیر خود هم در خود! این همان وحدت و یگانگی اسم و مسمّا است یا ظاهر و باطن! که در نزد برخی آدمیان خود مهد اسماء است و غیر هم قلمرو مسماهاست و در نزد برخی دیگر این ماجرا وارونه می باشد. ولی به درجه ای که آدمی خود را غیر خود می یابد و از خودبیگانگی را درک می کند بر سرآغاز تفکر تأویلی – توحیدی قرار دارد و صراط المستقیم لقاءالله که همان دیدار اسم با مسمای خود است و آغاز رهائی از خود – بیگانگی!

۲۷۵۳- نور فهم و درک بشری دشمنی جز زمانیت دهری ندارد که دارای دو روی گذشته و آینده است که حاصل ادراک زمانمند تماماً خسران است زیرا دروغ و فریب و توهم است زیرا زمان تاریخی و گذرا عرصه ظلمت است. ولی فهم تأویلی و نوری فقط در الساعه ممکن می شود. زمان مظهر و مصدر عدمیت است در صورت مکانیت! و لذا شناخت زمانمند هم موجب نابودگری در قلمرو مکان است. "اولیای خدا کسانی هستند که از گذشته و آینده و پس و پیش منزه می باشند." قرآن کریم- زیرا اولیای الهی کسانی هستند که به تأویل خود در خدا رسیده اند در الساعه! و بدینگونه دوگانگی وجود – عدم و از خودبیگانگی از میان برخاسته و کلمه ال لا رخ می نماید! ال لاه غایت همه تأویلات است به کلمه و نور، اسم و مسما و ظاهر و باطن! و این اولیاء مظاهر نور تأویل در میان مردمند: "مرده بودید زنده تان نمودیم و به نوری در میان مردمان هر چه خواهید می کنید." قرآن کریم-

۲۷۵۴- علم تأویل توحیدی، علم بیان قلمرو عروج روح است در جریان دریافت و تسبیح و تعقل و ذکر ارواحی که در شبهای قدری نازل شده است از جانب آل محمد بر قلوب مؤمنانی که دلهایشان در نزد خدا امتحان داده است.

**۲۷۵۵- کلمات خود بالهای پرواز روح و عروج تأویلی هستند به قدرت تسبیح الهی: "پس اسم پروردگارت را دائماً تسبیح کن تا یقین فرا رسد!" قرآن کریم- و اسمای الهی شاهبالهای عروج تأویلی روح می باشند که اراده و قدرت به پرواز ناشی از شوق لقای روی اوست: "هر که خواهد روی پروردگارش را دیدار کند البته که می کند!" قرآن کریم-**

**۲۷۵۶- تأویل هر چیزی بمعنای یافتن اسم و رسم الهی آن چیز در امّ الکتاب خداوند است یعنی شناسنامه الهی هر چیزی! ولی این اسم و رسم و شناسنامه الهی هر چیزی در کلمه یا بینه ای با سمع و بصر و شامه و ذوق (ذائقه) و لمس آدمی درک می شود به رنگی از رنگهای خدا و نوائی از صدای خدا و عطری از رایحه او که منجر به لقای وجهی از او می شود به اسمی از او! آنگاه و آنجا که بین دل و ذهن یا ظاهر و باطن آدمی جز او در میان نباشد که چنین وضع و واقعه و شرایطی را در هیچ جائی بهتر از زندان نمی توان یافت آنهم به جرم عشق به معرفت و ولایت و شفاعت و بندگیش در خدمت به درمانده ترین مردمانی که حتی توانِ خواستن و دعا کردن هم ندارند. "درمانده ترین مردمان کسانی هستند که حتی توان دعا کردن و طلب نمودن هم ندارند." رسول خاتم(ص)- و بدینگونه این دفتر به فرج و ظهور قائم آل محمد بقیة الله و عیسی ابن مریم روح الله ختم به خیر می شود که منجر به طلوع خورشید و ماه روی او می گردد که عرصه همه تأویلات و ظهور اسرار است.**

**۲۷۵۷- اگر انسان تنها حیوان ناطق است که به همه کلمات خداوند تکلم می کند در حالیکه سائر موجودات عالم هر یک فقط با چند لفظ معدود تکلم می نمایند به دلیل روح الهی است که از پدر خود حضرت آدم به ارث برده اند هر چند که در طول تاریخ این روح اسمائی را به وسوسه های ابلیسی در خود تحریف و واژگون کرده اند و لذا بجای عروج دچار سقوط گشته اند در طبقات زمین!**

**۲۷۵۸- آن روحی که در انسان به عدل و صدق کلمات سخن میگوید و بواسطه این کلمات مظهر حق وجود میگردد و متخلق به خلق جدید می شود روح قرآنی است در آخرالزمان! هر کتاب آسمانی یا متن دیگری را که می خوانیم این خواندن یا قرآنی است و یا شیطانی! زیرا خواندن برحق همان قرآن می باشد که به معنای خواندن است و در غیر اینصورت که دچار واژگونی باشد برخلاف قرآن می خوانیم که خواندن کافرانه است. و هر خواندنی را که بیان می کنیم آن بیان نیز تأویل قرآن به امّ الکتاب و برحسب علم بیان است که در جریان عروج روح تحت ولایت امام مبین ممکن می شود زیرا امام مبین کسی است که دارای نور بیان می باشد و چنین بیانی تحت الشعاع نور امام مبین در نزد اهل قلم است قلم نون! این ن والقلم بانی علم بیان است از نور امام مبین!**

**۲۷۵۹- آدمی بواسطه هر خواندن و بیان کردنی یا عروج می کند و یا سقوط! یا بر صراط عروج نموده و به لقای الهی نائل می آید و یا در درک اسفل سقوط کرده و بواسطه شیاطین تسخیر می شود. "هر آنچه که بر زمین و آسمان وعده داده شده اید همانست که در خود شماست اگر بنگرید و همانست که می گوئید." قرآن-**

# ۲- زمان و مکان

## بسم العلی الأعلی[1]

۲۷۶۰- ای پروردگار من، بین من و تو جز تردیدهای من به رحمت مطلقهٔ تو و اجابت الساعه تو به دعاهایم چه حجابی وجود دارد!

۲۷۶۱- ای پروردگار من، بین من و تو جز شک من به یگانگی وجودت چه شرکی وجود دارد!

۲۷۶۲- ای پروردگار من، جز انکار من به یگانگی وجود من و تو، چه کفری وجود دارد!

۲۷۶۳- ای پروردگار من، برای اجابت نشدن دعاهای من و محقق نگشتن کلام و اراده من چه دلیلی جز بیگانگی من از تو وجود دارد و باورم به دوگانگی من و تو!

۲۷۶۴- ای پروردگار من، پس اگر گناه شرک مرا که از دوگانگی من با تو و بیگانگی من از توست هر چه مرا عذاب کنی حق است زیرا تهمت و معصیتی جز این نیست و کفر و فسادی!

۲۷۶۵- پس ای پروردگار من، ای عزیز من، ای حبیب من، ای خالقی که اینک عین منی و عین توام، مرا قلمی اعطا فرما از نور وهابیت و وجه کریمت و نون قدیمت تا بیافرینم هر آن هر چه که در من و از زبان و بیانم اراده می فرمائی ای احکم الحاکمین! ای اخلق الخالقین! ای خلاق جدید! ای بدیع و ای مبدی و ای مطلق رحمت و محبت!

۲۷۶۶- ای آنکه نون قلمت را به عاشورا زجان اَحسن حُسن خود، حسین به تمام و کمال برپا داشتی و چهارده قرن بعد جوهرش را در جانم چکاندی و در قلمم ببار نشاندی اینک منم رجعت حسین تو پس یاریم فرما تا تو را در قیامت واحد و قهارت یاری نمایم ای یار!

۲۷۶۷- طبق نشانه های قرآنی قیامت آن روزیست که ستارگان فرومی پاشند و حرکات و سکنات و مکان و زمان که جملگی در سیطره نجوم قرار دارند از میان می روند و آنگاه باطن انسانها آشکار شده و اسرار رخ می نمایند و خداوند واحد قهار ظهور می کند و هر چه در زمین و آسمانها برای او بروز می کنند و همه چیز الهی می شود و سرمدی! یعنی هر کس و هر چیزی به وجود مطلق حق و به حقیقت ذاتش آشکار می شود. باطل می رود و حق می آید، عدم می رود و وجود می ماند که تماماً تجلیات وجه کریم اوست، اوئی که کل وجود است وجودی که جز او نبوده است و موجوداتی که همه مظاهر این وجود بوده اند. این خلاصه کتاب خدا از قیامت و غایت عالم وجود است.

۲۷۶۸- در زندان بخصوص در سلول انفرادی بویژه در شرایطی که فرد زندانی از گردش نجوم و شب و روز و حرکات و مبادلات بیرونی محروم می شود مناسب ترین موقعیت برای رویاروئی با قیامت وجود خویشتن است چرا که بقول الهی قیامت فرا رسیده و خداوند آنرا برای مدتی معین از عامه مردمان پنهان داشته است. (سوره طه)-

۲۷۶۹- آدمی فقط از طریق تجربه و درک حرکت و گردش شبانه روز و سیر نجومی قادر به تشخیص و درک پدیده ای به نام زمان است. پس بمیزانی که از این امور محروم می گردد از زمان نجومی هم غافل شده و بدینگونه از دنیای بیرونی قطع رابطه می شود تا آنجا که حتی مکانیت وجودی و موقعیت جسمانی خود را از دست می دهد و اینگونه است

که دچار حس نابودی گشته و جنون و احوال غیرمتعارف عارض می شود و فرد زندانی در این موقعیت آماده تسلیم شدن است مگر اینکه اهل باطن باشد یعنی انسانی صاحب روح که بتواند بخودش پناه جوید که این رجعت به باطن سرآغاز قیامتی بزرگ است زیرا زمان درونی یعنی زمان الهی را درمی یابد که زمان قیامتی است همانطور که در کتاب خدا شاهدیم که روز الهی برای بشر هزار سال است و در مقامی برتر روز الهی قیامت برای بشر پنجاه هزار سال است.

۲۷۷۰- آیا براستی زمان چیست این بزرگترین سرّ و جادوی عالم وجود از برای آدمی! روزی که در نزد بشر بیست و چهار ساعت است و روزی که هزار سال است و روزی که پنجاه هزار سال است.

۲۷۷۱- برای آدمی حس و درک وجود جسمانی خویشتن در عالم مکان جز از طریق حس و درک زمان نجومی (گردشی – حرکتی) ممکن نیست الا از برای کسانی که با زمان باطنی و الهی که همان زمان روحانی و حرکت جوهری است آشنا شده باشند و به درجه ای از آن ملحق گشته باشند که این مستلزم روح است روحی بغیر از روح موروثی!

۲۷۷۲- از طریق روح الهی که از جانب روح الله و امام زمان بر کسی نازل می شود می توان بر وجود لامکانی خویشتن ورود کرد که همان الحاق به زمان قیامتی است یعنی روز پنجاه هزار ساله!

۲۷۷۳- نزول روح و امر الهی طبق کتاب خدا در روزی که معادل هزار سال نجومی است بر کسی واقع شده و او را به آسمانی بالا می برد و آیات و بینات الهی را در درون و برون به او می نمایاند و نیز حق این واقعه یعنی امام زمان را به او معرفی می کند و بدینگونه به لقای الهی نائل می گردد: "نشانه های خویش را در درون و برون شما به شما می نمایانیم تا بدانید که او حق است و به ربوبیت کفایت می کند ولی اکثر مردمان دیدار با خدا را باور ندارند در حالیکه او بهر چیزی محیط است." فصلت۵۴-

۲۷۷۴- آدمی از طریق زمان نجومی (شبانه روز) فقط با وجود جسمانی و میرا و حیوانی – نباتی – جمادی خود روبرو می شود که موجودیتی سراسر غرق در نیاز و محکوم به مرگ و نیستی و تباهی است و اسیر خسران عصر! ولی بواسطه نزول و عروج روح و امر الهی در شب قدری که معادل بیش از هزار ماه و یک عمر۸۳ ساله است بر زمان الهی و قیامت پنجاه هزار ساله وارد می شود و به لقای الهی نائل می آید و وجود نوری می یابد که لامکانی و سرمدی است در عین مکانیت جسمانی! و این تحول ظلمت ماده و مکان است به نور زمین و آسمانها که خداوند است که نورالانوار همه نورها در جهان هستی می باشد و این نور همان زمان باطنی و روحانی است که قادر به درک حرکت جوهری حق در جهان می باشد و تأویلگر کلمة الله و باعث لقاءالله و آشکار کننده بقیة الله!

۲۷۷۵- آنکه به زمان باطنی ملحق می شود سالک یک عصر پنجاه و هفت هزار ساله می شود که در غایتش به قیامت عالم در خویشتن نائل می آید و یک دور کامل بشری در تاریخ را طی می کند همانطور که قبلاً نشان دادیم. و او پیر کامل است و اسوه کامل دوران خویش و امام آن دوران! زیرا همانطور که نشان دادیم روح دارای هفت مرتبه و مقام است که هر یک در روزی هزار ساله نازل می شود و عروج می کند پس هفت هزار سال را شامل می شود از روح الایمان تا روح القدس! و آنگاه به روز پنجاه هزار ساله وارد می شود که قیامت عصر را برپا می کند و قائمی از قائمیت قائم آل محمد است برای عصری که در آن بر زمین زندگی می کند و نورالانوار حق را متجلی می سازد از برای جهانیان!

۲۷۷۶- زمان در لفظ قرآنی همان دهر است که مردمان خود را هلاک شده اش می دانند زیرا اگر زمان نمی بود مرگ و هلاکت و فلاکت هم نمی بود. ولی این چیزی که بشر آن را زمان می خواند و میزان همه ارزیابیهایش قرار داده است در حقیقت علت همه بدبختی های او در جهان است که این تناقض دیالکتیکی در محور همه تناقضات بشری قرار دارد و جا دارد که موضوع محوری همه علوم بشری قرار گیرد از علوم طبیعی تا علوم انسانی و اجتماعی و اقتصادی و امثالهم!

۲۷۷۷- آدمی از احساس و درک زمانیت به احساس و درک مکانیت هستی خود میرسد و در این مکانیت هلاک میگردد و با این حال از این وضع رهائی ندارد چون چیزی را می پرستد و میزان خود نموده است که منشأ مرگ و بدبختی های

اوست و این دیالکتیک شناخت عامه بشری بر روی زمین است دیالکتیکی که عین جبر است و جبری جز این نیست یعنی جبر زمان که همان جبر عصر در قرآن است که علت کل خسران بشر است. (سوره عصر).

۲۷۷۸- با اینهمه آدمی که محبوس خاک است جز از طریق همین زمانیت امکان ذکر و بخود آمدن و به یاد آوردن وجودش را ندارد بشرط آنکه اهل عرفان نفس و صاحب روحی جدید گردد وگرنه در زمان گم می شود و در مکانها محبوس و مسخ می گردد.

۲۷۷۹- و اینگونه است که همه شناختها و احساسات قلبی و عقلی بشر، دیالکتیکی و جمع اضداد است همانطور که همه علوم و فنون و قوانین بشری بر روی زمین! و این برخاسته از دیالکتیک زمان – مکان است که اساس همه دیالکتیکهاست!

۲۷۸۰- انسان از طریق فهم حرکت ذرات و کرات و اجرام و تغییرات ناشی از آن به کشف زمان می رسد و بدین طریق موفق به فهم سرمدیت و جاودانگی می شود ولی در عین حال به دام مکانیت اجسام و ابدان می افتد که بر محور جسمانیت او در گردش است و در این دام دچار مرگ و هلاکت می شود. و این دیالکتیک زمان – مکان است که عین دیالکتیک شناخت انسان است. بنابراین دیالکتیک واقعیت جهان و دیالکتیک شناخت انسان، امری واحد است زیرا مگر می شود واقعیت منهای شناخت را تصور کرد. پس واقعیتی جز شناخت انسان نیست و شناخت انسان از جهان همان واقعیت است. پس این دیالکتیک در اصل و اساسش تماماً انسانی و شناخت شناسانه است همانطور که کل جهان هستی تماماً انسانی است و این همان حقیقت تسخیر جهان هستی در انسان است که در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است.

۲۷۸۱- پس بایستی به راز دیالکتیکی بودن شناخت انسان پی برد که همان راز نفس ناطقه است که آن را روان هم می نامند زیرا این نفس یا روان آدمی چیزی جز گفتگوی دائمی بین دو امر یا دو فرد یا دو جریان نیست که ما آن را گفتگوی بین خود و خدا خوانده ایم که آن را دیالوگ بین ضمیر آگاه و ضمیر ناآگاه هم می توان نامید و یا گفتگوی انسان با خودش! دیالکتیک همین است زیرا این گفتگوئی بین دو ضد است که در عین حال یکی است یا یکی که دو تاست دو ضد! و کل جهان هستی نیز از همین رابطه دیالکتیکی و جدلی در درون هر فردی رخ می نماید و واقعیت، سنتز این دیالوگ است هر آن! و زمان – مکان یا زمین – آسمان نیز دیالکتیکی است که از این سنتز رخ می نماید و صاحبش را فرامی گیرد.

۲۷۸۲- زمان نجومی که بر مقیاس دقایق و ساعات و شبانه روز و هفته ها و ماهها و سالها و قرون و هزاره ها درک و محاسبه می شود اساس و میزان کلیه عقول و علوم مادی و کافرانه بشر است و قلمرو فلک زدگی و هلاکت و همه تباهی هاست. چرا که بشر بواسطه این نوع زمان می خواهد سرمدیت و جاودانگی جان و روح را محاسبه و قابل حصول و ارزیابی کند و این امری محال و باطل است همانطور که خداوند در کتابش به ما اخطار داده است که نعمات الهی را نمی توان از طریق تعدید و شمارش کسب نمود و احصای عددی و ریاضیاتی محکوم به ابطال و خسران است. و کل تمدن مدرن که غایت یک تمدن هفت هزار ساله شمارشی – نجومی است حجتی آشکار بر این ادعاست که با همه ارزش ها و میزان های عقلی و علمی و فنی و فلسفی خود به بن بست و رسوائی و انهدام رسیده است و بر آستان اجل و قیامت خویش قرار دارد.

۲۷۸۳- ظلمت در مفهوم قرآنیش همان زمان نجومی و فلک زدگی ناشی از این نوع عقول و علوم و فنون و اندیشه هاست که مبدأ و معادش ریاضیات است که تماماً آموزه ابلیس می باشد و پیروانش را که اهالی کثرت و تکاثرند بواسطه مکانها و امکانهای مادی – نجومی – ریاضی به غل و زنجیر می کشد. و خروج از این زمانیت که عین خروج از زمین و آسمان (مکان – زمان) است همان خروج از ظلمت است و ورود به عرصه نور که همان زمان الهی و سرمدی میباشد که حاصل صلوة محمدی بر مؤمنان و صلوة مؤمنان بر محمد و آل اوست. زیرا محمد در آخرالزمان همان ظهور زمان ازلی و سرمدی است که زمان نوری می باشد همانطور که آن حضرت خود را عین زمان نامیده است. و این زمان سرمدی برپا کننده قیامت زمان نجومی و عالم مکان و ماده است در جان مؤمنانش که قلوبشان حامل نور محمدی

میباشد: "ای مؤمنان بدانید که رسول در خود شماست..." قرآن کریم- و این نور محمدی و زمان سرمدی همان قلم الهی است که آن را نور عقل کل خداوند هم نامیده اند (در احادیث نبوی). همانطور که ابن عربی نیز نور محمدی و عقل الهی و قلم را که نخستین ظهورات الهی در عرصه تجلی هستند امری واحد دانسته است که همان حقیقت محمدی و سرالاسرار و نورالانوار عالم وجود است که بواسطه ن والقلم حسینی این حقایق و اسرار و انوار رخ می نمایند و گویا و خلاق گشته و با برپائی قیامت آخرالزمان، خلق جدید را بنا می کنند خلقی که در آن هیچ من و توئی نیست و این پایان دیالکتیک است که حاصل دیالکتیک دیالکتیک می باشد که تحدید وجود وجود است که نخستین برپا کننده اش در عالم ارض همانا حسین است که از عالم وجود، حدّ زدائی می کند در رجعت آخرالزمانی!

۲۷۸۴- پس اگر عالم واقعیت و هستی لامتناهی چیزی جز شناخت ما نیست و واقعیت و جهان منهای شناخت انسان از آن مطلقاً ممکن نیست پس جداسازی انسان از جهان و تفکیک معرفت از واقعیت یا ماده از معنا امری کاذب و اساس شرک و ضلالت است. بلکه این ثنویت ذهنی همان دیالوگ و دیالکتیک عالم وجود است که انسان مقر و مرکزیت آن است همانطور که آفرینش بی امان هم دمادم در وجود اهل قلم رقم می خورد که همان گفتگوی خداوند است با خویشتن که همان گفتگوی انسان عارف است با خود! این همان راز آیه مشهور است که: هر چیزی در عالم در وجود امام مبین احصاء و مقدر می گردد! و امام مبین همان انسان صاحب قلم الهی و حامل علم بیان است که این گفتگو را بیان و عیان می سازد.

۲۷۸۵- قلم عامل صلح و وحدت و یگانگی انسان با خود و خداوند است که ظلمت عصر و خسران دهر و فلک زدگی را می درد و عمل صالح را ممکن می سازد همانطور که در سوره عصر شاهدیم که تنها راه نجات از خسران عصر همان ایمان و عمل صالح است که انسان را به حق می رساند و از بطالت می رهاند. پس صالحین جز اهالی قلم نیستند یعنی قلم محمدی و نوری! و امام زمان که اباصالح است سلطان این قلم می باشد که مؤمنانش را از اقطار زمین و آسمان بیرون می برد. یعنی از اسارت نجوم و افلاک می رهاند در واقعه صلح با آن!

۲۷۸۶- و اما صلح با زمین و آسمان یا مکان - زمان همان صلح و اتحاد با محمد و علی است که مظاهر سرمدی عالم وجودند همانطور که محمد(ص) عین زمان سرمدی است و علی(ع) هم بوتراب یعنی پدر و بانی و نور عالم ارض و امکان (مکان) است. و با این صلح است که مؤمن از اقطار مادی و ظلمانی زمین و آسمان و مکان و زمان خروج می کند و بر جنات نعیم وارد می شود همانطور که سوره رحمن گزارش می دهد.

۲۷۸۷- پس در خروج از ظلمات دنیا و دنیاپرستی و پرستش ارزشهای ریاضیاتی و تکاثر و استکبار و طاغوت است که امکان الحاق به نور محمدی و زمان باطنی – سرمدی و حصول قلم الهی پدید می آید که همان خروج از تاریکی و ورود به عرصه نور است که سالک را پیر دهر میکند پیری پنجاه و هفت هزار ساله! و بدینگونه انسانی قائم قیامت آخرالزمان می گردد به نور قائم آل محمد که نور حقیقت محمدی و قلم الهی و نورالانوار سرمدی حق است و بدینگونه خود نیز روح زمان و امام زمان عصر خویش می آید.

۲۷۸۸- موجودیت جسمانی انسان، آن قطعه مکانی از عالم امکان است که درب لامکان و سرمدیت بی زمان می باشد که همان حضور الهی است که چون درک شود به درجه ادراکی که حاصل شده، کل عالم مکان – زمان میرای جهان هم جلوه سرمدی و الهی می یابد و همه مواد و مکانهای عالم برای واحد قهارش ظهور می کنند یعنی الهی و سرمدی میشوند و این قیامت نفس انسان است در درجات اقامه صلوة مؤمن بر امام مبین!

۲۷۸۹- در حدیثی از نبی اکرم، علوم باطنی سرچشمه همه اسرار غیبی و همه نعمات الهی است که حاصل ورود به زمان باطنی می باشد که زمان سرمدی است و آن نور حمد محمدی است. و این ورود جز بقدرت روحی که از امام مبین دریافت می شود ممکن نیست زیرا او خود درب و دربان وجود است یعنی علی مرتضی که همان سلطانی است که مؤمنان را یاری می دهد تا از اقطار زمین و آسمان و از اسارت مکان و زمان و ظلمت افلاک خروج کنند در ورود به

**باطن وجود خویشتن و نور سرمدیِ حمد الهی که محمد(ص) است که مقیم دل مؤمنان است و علی(ع) هم باب این شهر وجود می باشد زیرا نور مکانیت عالم است زیرا بوتراب است.**

**۲۷۹۰- پس از نور مکانیت علوی به نور زمانیت محمدی می رسیم زیرا علی(ع) درب عالم مکان (امکان) است مکانی که همان فضای لامتناهی و آسمان است. و در ورود به مکانیت آسمان بر ملکوت سرمدی حمد الهی یعنی محمد، صلوة می کنیم (وارد می شویم) که باطن مکان و آسمان است تا بطن جبروتی و لاهوتی و هی هاهوئی آن و لقای وجه واحد قهارش که نورالانوار و سرالاسرار وجود است که حدّ بی حدّ است. و اینجاست دیالکتیک دیالکتیک شناخت انسان!**

**۲۷۹۱- هفت بطن عالم امکان (مکان – آسمان – فضای لامتناهی) بقدرت آن هفت روح گشایش می یابند از روح الایمان تا روح القدس! و چهارده معصوم ما که یکی در میان محمدی- علوی هستند به مثابه ظاهر و باطن هفت بطن عالم امکان می باشند که مؤمنان را در این گشایش ها (صلوة ها) یاری می دهند از محمد مصطفی تا محمد مهدی!**

**۲۷۹۲- عالم مکان و فضای لامتناهی آسمان بدون حضور اجرام قابل درک نیست و این اجرام از ذرات تا کرات و سائر موجودات هر یک به مثابه دربی به بطن عالم مکان هستند و گشاینده این درب در این اجرام عالم ارض هم کسی جز علی مرتضی (بوتراب) نیست که مؤمنان را به شهر محمدی که باطن مکانیت است راه می نماید و آن الحاق به نور سرمدی پروردگار است که نورالانوار است و همان گوهره زمانیت است که موجب حس هستی در بشر است همانطور که هایدگر به خوبی دریافته است که هستی جز هستی در مکان و زمان نیست.**

**۲۷۹۳- حسّ جا و حسّ گاه (مکان و زمان) دو رکن دیالکتیکی درک انسان از هستی می باشد: من هستم در جائی و گاهی! این "جا" همان مکانیت و فضای لامتناهی در آسمان بیکران است ولی آیا این "گاه" چیست و از کجا و چگونه احساس و فهم می شود؟**

**۲۷۹۴- مکانیت معیّن وجود آدمی همان زمین است که نقطه ای در مکان می باشد و زمانیت وجود آدمی هم حاصل گردش زمین در آسمان و مکان است. بدینگونه ما برای مدتی معین بر زمین هستیم و عاقبت در آن فرو می رویم و در زمین وارد می شویم و این صلوة ما در زمین و مکان و زمان است. حال اگر بتوانیم قبل از مرگمان به این ورود به باطن زمین و زمان نائل آئیم و اهل صلوة عرفانی و روحانی باشیم مکان زمین را علی می یابیم و زمان زمین را هم محمد! و اینست که در مذهب شیعه در شب اول قبر همه مؤمنان با علی مرتضی روبرو می شوند که باب ورود بر زمین و زمان سرمدی است. مرگ قبل از مرگ در کلام علی(ع) به همین معناست.**

**۲۷۹۵- درک زمان حاصل حرکت انسان بر زمین و حرکت زمین در آسمان است. و آنکه با برترین سرعت نور علی نور به غایت این حرکت بر زمین و در آسمان رسید محمد مصطفی بود در معراجش بسوی آسمان هفتم! و علی مرتضی هم مشابه چنین سفر کاملی را در درونش به ثمر رساند و با یارش محمد همراه گردید و لذا یکدیگر را در آسمان هفتم دیدار نمودند و لذا محمد(ص) فرمود: ای علی هر کجا که من بوده ام تو هم بوده ای! محمد در سفر آفاق و علی هم در سفر انفس! علی(ع)، عالم ارض (ماده) را از درب وجود خویشتن درنوردید و از این راه به هفتمین طبقه آسمان و برترین مکان رسید و محمد هم از راه فضای لامتناهی با سرعت نور علی نور بهمان مقصد ره سپرد و این دو یکدیگر را همزمان در آسمان هفتم دیدار نمودند یکی از راه درون و دیگری از راه برون! یکی از درب مکان وجود خویش و دیگری از راه زمان و آسمان!**

**۲۷۹۶- و بدینگونه محمد و علی متحداً زمین و آسمان یا مکان و زمان را یکی کردند. علی، زمین را به آسمان هفتم کشاند و محمد هم آسمان هفتم را به زمین آورد و چنین بود که آخرالزمان و قیامت جهان برپا شد. و چنین است که همه ارزشهای دهری و زمانشمول و نجومی و ریاضیاتی محکوم به ابطال گردیده است و لذا بقول گودل، منطق دهریون به همان میزان راست است که دروغ است و بقول ویتگنشتاین، راست و دروغ منطقی برابر است و لذا منطق محاسباتی و علیتی عمرش به سر آمده و بهتر است که خاموش باشد!**

۲۷۹۷- و اینست که امروزه هوش و حواس آدمی به مقامی در عالم وجود رسیده که قادر است هر امر محالی را ممکن سازد و هر درک و مشاهده مطلقی را محسوس نماید. پس بهتر آنست که خدای نادیده را نه باور کند و نه بپرستد و نیز همه باورهای ماورای طبیعی را! و این از برکت تلاش محمد – علی است که ثنویت مکان – زمان و زمین – آسمان را از میان برداشته اند و بحران من – تو را ختم نموده اند زیرا رابطه خود – خدا را نقد ساخته اند و لذا بقول الهی در کتابش هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده ایم در خود ما نقد و حیّ و حاضر است و کافیست که بر زبان آوریم و نطق خود را باور کنیم. و این پایان شرک و ریا و دروغ و توهم است و مرگ هر کفری! و لذا امروزه دیگر کسی نمی تواند کافر باشد مگر اینکه دیوانه می شود. اگر امروزه عصر جنون جهانی بشر است بدلیل تلاش مذبوحانه اش در کافر شدن است زیرا خداوند حیّ و حاضر و مشهود است! کفر محال است و شرک بلافاصله محکوم به ابطال و انهدام! و اینست که انسان آخرالزمانی یا عین اوست و یا نیست زیرا خداوند در عالم وجود مطلقاً شریکی ندارد.

۲۷۹۸- نفوذ یا رسوخ و ورود در مکان تنها راه خروج از اقطار آن است و عروج به آسمان! و اینست که در سوره رحمن شاهد آیه ای حیرت آوریم که در ترجمه و درکش همه دچار تناقض گشته اند زیرا برخی آنرا امر به نفوذ و ورود در اقطار زمین و آسمان می دانند و برخی هم امر به خروج! در حالیکه این خروج حاصل ورود و رسوخ است و این دیالکتیک حیرت آور و کبیری است که بنیاد همه ثنویت های معنوی و عرفانی و تفسیری را در کتاب خدا برمی کند و دیالکتیک دیالکتیک را به مثابه توحید مطلق برپا می دارد و اینست صراط المستقیم که بانیش محمد – علی است.

۲۷۹۹- حکمت و معرفت توحیدی حاکم بر فرزانگی تمدن مدرن مغرب زمین تماماً حاصل مجاهدتهای معنوی برخی از حکیمان اروپائی جهت نفوذ و رسوخ در مکانیت وجودی است که مولّد علوم و معارفی بدیع بوده که تماماً انواری از حقیقت محمدی را بازگو می کنند بی آنکه نامی مشخص بر آن نهاده باشند. در رأس این حکیمان و کاشفان زمان باطنی و آخرالزمانی کسانی چون هوسرل و هایدگر و ویتگنشتاین قرار دارند که جملگی آلمانی هستند که همگی از راه معرفت محض به این حقیقت آخرالزمانی دین محمد(ص) رسیده اند که به این حکیمان آخرالزمانی می توان برگسون فرانسوی را نیز افزود که تقریباً همه اینها دارای وراثت حکمت موسوی در دین یهود می باشند هر چند که مکاشفاتشان از جانب یهودیت رسمی اروپا بکلی انکار شده یا مسکوت مانده است. و قابل ذکر اینکه در محور همه مکاشفات آخرالزمانی این حکیمان همانا کشف زمان باطنی قرار دارد که جملگی بر این لفظ اصرار ورزیده اند و رساله هائی تحت همین عنوان "زمان باطنی" تألیف نموده اند. "زین پس فقط رهروان وادی معرفت نفس موفق به درک حقایق دین من می شوند." رسول اکرم(ص)- یعنی کسانی که در مکانیت وجودی خود نقب و رسوخ می کنند و به زمان باطنی که نور حقیقت محمدی است وارد می شوند. و آگاهان می دانند که تقریباً همه مکاتب و پدیده های بدیع علمی و فلسفی و ادبی و تکنولوژیکی و هنری و انسانی عصر ما در مغرب زمین مولود مکاشفات حکیمانه این بزرگان مذکور بوده است که متحداً پدیدآورنده معنویت عرصه پسامدرنیزم هستند که پس از افول تکنولوژیزم طلوع می کند که شعبه ای از حکمت آخرالزمانی جهت ظهور موعود است و شعاعی از آن خورشیدی که از مغرب برمی تابد و زمین و آسمان را دگرگون می کند از برای ظهور الهی در خلق!

۲۸۰۰- طبق قول الهی در قرآن کریم، خداوند قبل از هر چیزی آسمان را آفرید که قلمرو امکان و تکوین و بدعت سائر خلق بود در هفت مرتبه و طبقه بقدرت آن هفت ارواح! بقدرت روح القدس، آسمان هفتم یعنی هی هاهوت را آفرید که آسمان "علی" بود. بقدرت روح العقل خود آسمان ششم یعنی هاهوت را آفرید که آسمان محمد بود. بقدرت روح العلم خود آسمان پنجم یعنی لاهوت را آفرید که آسمان مسیح بود. بقدرت روح الحکمت خود آسمان چهارم یعنی جبروت را آفرید که آسمان موسی بود. بقدرت روح الفکر خود که قلم بود آسمان سوم یعنی ملکوت را آفرید که آسمان ابراهیم بود. بقدرت روح الحفظ خود که لوح محفوظ بود آسمان دوم یعنی ناسوت را آفرید که آسمان نوح بود و نهایتاً بقدرت روح الایمان خود که روح تجلی بود آسمان اول یعنی درک اسفل را آفرید که قلمرو هبوط آدم بود. و سپس هر یک از این انسانهای مذکور بقدرت وحی الهی که در ذات خود داشتند مخلوقات قلمرو آسمانی خود را آفریدند.

۲۸۰۱- هر یک از این هفت انسان مذکور به مثابه روح خلاقه آسمان ویژه خویش بوده اند و آن طبقه از آسمان و خلقش را در تسخیر خود دارند به اذن الهی! و امام مبین قلمرو آسمانی خویشند که در آخرالزمان بر مؤمنان خویش نازل می شوند بهمراه آسمان خویش تا اعماق درک اسفل السافلین!

۲۸۰۲- آسمان هفتم یعنی هی هاهوت که آسمان ذات اقدس الهی بود به اسم العی تجلی نمود و آسمانهای مادونش را بقدرت این اسم آفرید تا نهایتاً در آسمان اول یعنی درک اسفل السافلین به نام علی ابن ابی طالب تجلی کرد و اول و آخر آسمانها را به هم مربوط و یگانه ساخت و ظاهر و باطن هستی را متحد و موحد فرمود.

۲۸۰۳- هر آسمانی بمعنای طبقه ای از عالم امکان (مکان – فضا) ذاتاً دارای قدرت تکوینی و امکان بخشیدن به هر امر محالی است که این قدرت امکان از روح ناطقه صاحبان هر یک از این آسمانهاست که ارواح انسانی هستند از علی تا آدم و از آدم تا علی!

۲۸۰۴- این حقیقت را علی مرتضی(ع) در خطبه بیان بوضوح تبیین فرموده اند که روح القدس از زبان علی(ع) سخن نموده و از وجود مبارکش آشکار گشته است و در هر یک از شیعیانش که بخواهد نیز ناطق و متجلی خواهد شد در هر دوره ای از آخرالزمان عرصه غیبت مهدی!

۲۸۰۵- در عین حال این هفت آسمان و هفت قلمرو امکان آفرینش و هفت ارواح انسانی در عرصه نزول و عروج بطرزی حیرت آور و دیالکتیکی خلیفه یکدیگرند تا جائی که همه این مراتب هفتگانه را در ترتیبی معکوس خواهیم یافت یعنی روح آسمانی هفتم را در درک اسفل می یابیم و الی آخر! و این از برکت و کرم محمد و آل محمد در آخرالزمان است که قیامت لقاءالله را برای مؤمنان امّتش میسر نموده است و بدعتهائی کبیر را به عرصه ظهور می رساند که آخرین امتحان علم و معرفت از برای اهل ایمان است.

۲۸۰۶- شاهدیم که این هفت آسمان و هفت ارواح تماماً مقامات و موقعیتهای معنوی انسان هستند از روح الایمان که روح اطمینان و اراده به تجلی است، روح الحفظ که روح حفاظت از لوح محفوظ و حافظه است، روح الفکر که نور قلم الهی است و روح الجبروت که روح حکمت است و روح العلم که نور حیات است و روح العقل که نور اراده و احاطه و امر به رجعت است و روح القدس که نور بیان تکوینی است از آدم تا خاتم و بالعکس در نزول و عروج!

۲۸۰۷- پس آسمان همان هفت طبقه عالم کون و مکان و تکوین و امکان آفرینش است که هر یک دارای روح و صاحبی انسانی است که حامل قدرت خلاقه از عدم می باشد. ولی خود آسمان و فضای لامتناهی بخودی خود عین صورت عدم است و خلاء مطلق! ولی این عدمی خلاقه است و عین ذات باریتعالی می باشد که در عرصه ظهور تماماً انسانی است.

۲۸۰۸- خداوند قبل از آفرینش جا (مکان- آسمان) جز نور سرمدی و حضور جاودانه و الساعه نیست (در حیطه ادراک انسان). یعنی گاهِ مطلق است و زمان بی زمانی که عین حضور الساعه و اکنونیت محض می باشد! و چون اراده به تجلی و ظهور و آفرینش نمود گاه در جا شد یعنی در فضای لامتناهی آسمان تجلی کرد که عین خلاء مطلق و صورت عدم است (در فهم آدمی)! و سپس از بطن این جای بیکرانه آسمان، روح انسان رخ نمود به اسم العی که به نطق روح القدس سخن نمود و امر به آفرینش فرمود!

۲۸۰۹- پس ذات اقدس الهی در ازل، زمان مطلق سرمدی و الساعه بود و سپس مکانِ آسمانی گشت و سپس روح انسانی نمود و سپس جهانیان را از این روح پدید آورد و در هر چیزی حیّ و حاضر و مقیم گشت در تسبیحی ابدی و صمدی! انّ الله کان علی کلّ شیء!

۲۸۱۰- و لذا انسان بمیزانی که موفق می شود که از اسارت و ظلمت زمان نجومی در بیرون از خود رها شده و بر زمان باطنی و الهی – سرمدی خود وارد شود از اهالی سیر فی الله و جهاد فی الله است و در زمره دائم الصلوة می باشد

و سالک سیر آسمانها و عروج و لقاءالله! و آنگاه درباره این کلام الهی به شهود می رسد که: براستی خداوند در هر چیزی شاهد و شهید و محیط است. و الحاق به زمان باطنی بدون یاری روحی از ائمه طاهرین ممکن نیست که در اتصال به نور قائم آل محمد حاصل می آید جهت عروج به هر یک از آسمانهای هفتگانه وجود در نزول و صعودی که جمعاً مستلزم روح چهارده معصوم است.

۲۸۱۱- و بار دگر بهتر درک می کنیم که آن نور زمان سرمدی همان محمد است و نور مکان تکوینی آسمانها هم علی است که در این دیالوگ دیالکتیکی علم بیان، جمال فطرت الله از فاطمه اطهر برای اهلش رؤیت می گردد و در دو تجلی حسنی و حسینی به پنتالکتیک پنج تن آل الله ملحق شده و الهی می گردد و اعلائی و صاحب ن والقلم در خلق جدید آخرالزمانی! و این تجلی زمینی و اسفلی خداوند است در صور انسانی که معروف است به آل الله یا آلاءالله در خلق جدید رحمانی که در سوره رحمن مندرج است و در هر دوری این پنج تن جلوه نوینی دارند در محبان و خلفاء و اولیاء و شیعیان خویش! و این تجلی زمان در مکان است و مکان در زمان در دیالکتیکی با ابعاد پنج گانه!

۲۸۱۲- پس هر که زمان را شناخت به قلمرو امکان (آسمان) می آید و در عرصه امکان موفق به خلق جدید انسانی خویش می شود و چون انسانیت خود را شناخت به خدا ملحق شده و موجود است. "هر که خود را شناخت خدای را شناخته و پیروز است و هر که خودش را نشناخت نابود است." علی(ع)-

۲۸۱۳- روحی که خداوند در آدم دمید، نور زمان سرمدی الساعه بود که همان حضور مطلق ذات صمدی بود که منزه از موجودیت در مکان بود و گذشت زمان! و هر که این نور الساعه حضور را در خود یافت وجود یافته است یعنی خدا را که همان خود است خود احدی – صمدی – سرمدی – الساعه – مطلق – سبوح و قدوس! این همان نور حمد احمد محمود است که بلاوقفه غرق در حمد و ستایش خویش است یعنی صلوة در خویش!

۲۸۱۴- این اکنون جاوید و الساعهٔ سرمدی به یاری هفت روح در هفت آسمان قدرت امکان آفرینش دارد در انسانی که به این نور منور گشته است در خویشتن! و این آستان محمدیت زمان است به یاری علویت امکان!

۲۸۱۵- مؤمنان بایستی به امر الهی در کتابش، جای روز و شب را در زندگی خود تغییر دهند تا بتوانند در این حرکت در جهت مخالف زمان نجومی – دهری از سیطره ظلمت خروج کنند در شب قدری به یاری سلطانی از اولیای محمدی که عالیترینش قدر حسینی است که کل عمر هزار ماهه فرد را پوشش می دهد و سلامش تا صبح فجر قیامت ادامه دارد و تجلیات کوثریش تا قیامت پنجاه هزار ساله می پاید از وجه کریم ذی الجلالیش! و چنین مؤمنی، ولی پنجاه هزار ساله امت خویش است و این کاملترین پیر است که به نوری از زمان سرمدی حق به جوانی جاودانه رسیده است به نور نظر سلطان فتوت علی مرتضی که خادم کل بشریت است تا شام قیامت و طلوع فجر حقیقت جمال!

۲۸۱۶- "حال" تیغ حضور حق و ذوالفقار غیرت جمال ذوالجلالی – ذی الجلالی است که نفس آدمی را به دو شقه گذشته و آینده می شکافد که غافلان و کافران به جستجو و محاسبه و شمارش این دو زمان ظلمانی می پردازند ولی آنچه را که می شمارند تحت عنوان دقایق و ساعات و ایام و ماهها و سالها و... عدم است. آنچه که شمرده می شود ظلمت عدم است! حال حضور اوست در جان انسان! ولی انسان جاهل و غافل این حضور سرمدی را نابودی می یابد و از آن می گریزد و پناه می برد به گذشته و آینده که عرصه نابودیست و عدم! زیرا نه گذشته وجود دارد و نه آینده!

# ۳- محبّت و شقاوت

۲۸۱۷- حیات آدمی در عالم ارض در همه مراتب نزول و عروج هفتگانه و رجعت های بیست و یک باره اش در عرصه مسخ ها و نسخ ها سراسر تجربه انواع و مدارج رنج است تا دوست داشتن و عشق ورزیدن را بیاموزد در بودن خدائی و با خدا بودن! دوست داشتن وجود و عشق به موجوداتی که برای با خدا بودن رنج می کشند نه کار هر کسی است و کاری جز این نیست و مابقی بیکارگی و عدم پرستی است. "براستی که انسانیت همین است که سراسر در رنج آفریده می شود." قرآن کریم-

۲۸۱۸- من مادری داشتم که او را بسیار دوست می داشتم چون هم پدرم بود و هم مادرم! و مادرترین مادری بود که می شناسم زیرا از من کمترین توقعی نداشت در عین حال که در غایت ضعف و بیماری و نداری می زیست. و اینک شب هفتم عروج او به آسمان است. او سالها در طلب مرگ بود ولی محبت شدیدم به او مانع عروجش شده بود تا اینکه خداوند مرا به زندان آورد و یک چله بیش نگذشت که مادرم عروج کرد در سرآغاز محرم که ماه عشق ورزی مادرم به حسین بود. و اینک براستی که روحی از مرا با خود به آسمانها برده و بار دگر مرا از اقطار زمین رهانیده و گوئی دل در سینه ندارم. و بدینگونه خداوند مرا از امّ نژادم کاملاً پاک نمود تا با امّ امامم کامل شوم و در امّیت با امام هیچ شریکی نداشته باشم زیرا بزرگترین رقیب و هوو و شریک امّیت امام همان امیت نژاد است که سرچشمه اش مادر است. پس بنگر که محبت زمینی و محبت آسمانی در چه رابطه حیرت آور و دیالکتیکی قرار دارند که جز مردان خدا علم و توان تعامل برحق در این دیالوگ را ندارند. بنگر که چگونه دوست، دشمن است و دشمن، دوست!

۲۸۱۹- بی تردید مرگ بزرگترین حادثه زندگی هر انسانی است و برترین راز هستی انسان! ولی مهمتر از مرگ هر کسی که رازش نهان و مکتوم است مرگ کسی است که دوستش داریم زیرا با مرگ یک محبوب، قلب و روحمان با او می رود و ما را از اهالی آخرت و ماورای طبیعت می سازد و اگر این محبوب ما انسانی مؤمن و پاک و الهی باشد روح ما را یکراست به سوی خدا می کشاند. و چنین مرگهائی برای برخی به مثابه مقدسترین واقعه عرفانی زندگی است یعنی مرگ محبوب! این نوع مرگ مصداق بارز عروج روح است در حالیکه جسم ما هنوز بر روی زمین راه می رود!

۲۸۲۰- مرگ کسی که شدیداً دوستش می داریم روح ما را به آنی به دوزخ یا بهشتی برین می کشاند بسته به اینکه محبوب ما با مرگش دچار سقوط یا عروج روح شده باشد.

۲۸۲۱- اینگونه است که برخی با مرگ عزیزی بناگاه تبدیل به موجوداتی جهنمی می شوند و براستی سقوط می کنند و برخی هم یک شبه انسانی معنوی و روحانی می شوند. این از نتایج محبت و تعلق قلبی است که با مرگ منجر به خلق جدیدی می گردد. بسته به این است که محبوب شما چه کسی باشد و دل در گرو چه کسی داشته باشید.

۲۸۲۲- پس محبت امری سرنوشت ساز و روحانی است و غایت هر انسانی را در دو دنیا رقم می زند همانگونه که در قرآن کریم شاهدیم که هر کسی بهمراه یک دوست به بهشت یا جهنم می رود. دوستی ها، رابطه ارواح بشری است و ارواح بواسطه محبت به هم پیوند می خورند و همسفر می شوند. و از آنجائی که روابط نژادی و محبت های غریزی سراسر غرق در دنیا و ماديات و مفاسد و تمایلات کافرانه و استکباری است بندرت موجب رستگاری روح طرفین میشود مگر اینکه به روحی برتر و غیرنژادی تعلقی بنیادی داشته باشند و به زبان ساده تر اینکه به امامی حقّ ارادتی داشته باشند.

۲۸۲۳- اگر بنی آدم تنها موجود صاحب محبت در جهان است بدلیل روحی است که از حضرت آدم به ارث برده است که روحی الهی در ظلمت دهر و نژاد است. پس محبت و روح امری واحد هستند و اصلاً محبت، برجسته ترین و عمومی

ترین صفت روح است و لذا بشریت تنها حیوان صاحب مدنیت و اجتماعات بزرگ و ماندگار بر روی زمین است که صاحب تاریخ گشته است و تاریخ نیز چیزی جز سرگذشت روح بر روی زمین نیست که هگل تفسیر بسیار زیبا و قابل تأملی از این سرگذشت به عمل آورده است که در تاریخ اندیشه بشری بی سابقه است ولی افسوس که عنصر محبت را در این قلمرو نادیده انگاشته است و لذا دیالکتیک تاریخی هگل منجر به شقاوت و استکبارطلبی شده است در حالیکه دیالکتیک توحیدی جز منطق عشق الهی نیست که در روح بشر نهاده شده است و عشق تنها عنصر توحیدی و شرک شکن موجود در منطق دیالکتیک است که خود دیالکتیک را نیز دیالکتیکی نموده و ثنویت را از میان برمی دارد و عشق را می نشاند که رسالت روح می باشد. و از این منظر دیالکتیک جز عقل عشق الهی با خویش نیست و همه اوست.

۲۸۲۴- انسانی که فاقد محبت است فاقد روح است ولی انسان، فاقد روح نیست بلکه روحش در غل و زنجیر است و امکان دوست داشتن و عشق ورزی خلاق و خردمندانه و صالحانه را ندارد و لذا جان می کند و عذابی بزرگتر از این نیست و درماندگی جانکاهتر از این! زیرا روح گوهره انسانیت است که کل هنر و فعالیتش دوستی و عشق ورزی صالحانه و عادلانه و برحق است و روحی که فاقد چنین توانائی و هنری است بسوی جنون و جنایت می رود و در دوزخ ساقط می شود و اینست عذاب عظیم!

۲۸۲۵- محبت و شقاوت دو نوع فعالیت روح در انسان است: انسان مؤمن و متقی و انسان کافر و بولهوس! انسانی که موفق به دریافت روح الایمانی از امام مبین گشته است و می تواند روحش را از اسارت دهر و زمان نجومی و تکاثر برهاند و صالحانه دوست بدارد و عادلانه عشق بورزد و بدینگونه موفق به عروج شود. و انسان کافر و بولهوس و مستکبری که دشمن ایمان و امامان زمان است و در غل و زنجیر دچار شقاوت و قساوت و تشنج است و عشق ورزیش جز تجاوز و زور و تزویر و ستم نیست و اراده به تملک سائر انسانها! و بدینگونه در حیوانیت و جمادیت مسخ میشود!

۲۸۲۶- محبت نیز بسته به درجات روح و ارواح هفتگانه فعالیت و تجلی می یابد. محبت مؤمنانه که از روح الایمان برمی خیزد. محبت مریدانه که از روح الحفظ ناشی می شود. محبت متفکرانه که مختص اهل قلم و روح الفکر است. محبت حکیمانه که از روح الجبروت است. محبت عالمانه که از روح العلم مسیحائی است. و محبت عاقلانه که محبت خاص محمدی است و از روح العقل برمی تابد که رحمتی بر عالمیان است. و نهایتاً محبت قدسی که از علم بیان و روح القدس امام مبین است و آفریننده خلق جدید در انسانهاست و برترین محبتهاست که محبت علوی می باشد و علی(ع) سلطان آن است و علیین دورانها که در هر عصری هفت تن هستند که بر روی زمین زیست می کنند که حاملان و ناقلان ارواح هفتگانه و جاری کنندگان هفت وادی محبت برای بشریت می باشند بر محور امام مبین!

۲۸۲۷- دوستی، محبت و عشق ورزی واقعه ای ناشی از مبادله و رسوخ روحانی بین دو انسان است و این فقط از ویژگی روح و انسانهای صاحب روح می باشد زیرا فقط روح دارای قدرت رسوخ در قلوب دیگران است و این رسوخ یا تبادل روح منجر به دوستی و محبت می شود در درجات و مراتبی از روح که این رابطه را پدید آورده است از روح الایمان تا روح القدس هر یک موجبات پیدایش دوستی و عشقی خاص بین انسانهاست که آنها را بصورت ارادت عرفانی همراه و همسفر سیرالی الله می کند.

۲۸۲۸- ارواح موروثی بنی آدم نیز مولّد دوستی و عشق است که عموماً بسرعت هویتی استکباری و سلطه گر و آدمخوارانه می یابد و رابطه را به شقاوت و عداوت می کشاند و تباه می سازد. زیرا ارواح موروثی، دهرزده و ظلمانی و نژادپرست هستند و لذا مولد عشق های مادی و جنسی و اقتدارجویانه می شوند که عاقبتی جز نفرت و عداوت به بار نمی آورند.

۲۸۲۹- پس بنا بر مبادله و رسوخ آن درجه از روحی که در رابطه انسانی وارد می شود مرتبه و نوعی از عشق معنوی پدید می آید که مختص صاحب همان مرتبه از روح است. روح الایمان مولد عشق ایمانی و آدم – حوائی است. روح الحفظ مولد عشق خلاق و سرنوشت آفرین است. روح الفکر مولد عشق فکورانه و مکاشفه گرانه و ملکوتی است

که طرفین رابطه را از اسارت نژاد و دهر می رهاند و رستگار می سازد. روح الجبروت مولد عشق حکیمانه و مراد و مریدی است که طرفین رابطه را بهمراه همسفران از سلطه طاغوت و جبرها می رهاند و سالک عالم جبروت می سازد. روح العلم که عشق مسیحائی را پدید می آورد و احیاءگر قلوب مرده و شفابخش امراض تن و روان و برکت دهنده سرنوشتهاست. و روح العقل محمدی که عشق جهانی به انسانیت است و بشارت بخش نجات جوامع می باشد و همه عشق های ماقبل را نیز شامل است. و روح القدس که باعث و بانی عشق قیامت زا و عرفانی است که در مکتب و مذهب امامیه در تاریخ به ثمر رسیده است که سلاطین آن ائمه هدی می باشند به زعامت مهدی صاحب زمان!

۲۸۳۰- عشق حاصل رسوخ روح در قلوب دیگران است از جانب انسان صاحب روحی و از وجه یکی از ارواح هفتگانه! و کاملترین این عشق ها، عشق روح القدسی مهدی موعود است که در عصر ظهورش جهان را به قیامت و رهائی و احیای روحانی می کشاند!

۲۸۳۱- عشق های حقیقی مظاهر و تجلیات اسماء الله هستند که از هفت روح الهی در قلوب اهل ایمان منفجر و منفطر شده و موجب خلق جدید می شوند در هفت طبقه آسمان! المؤمن، الحافظ، القلم، الجبّار، العلیم، الحمید و القدوس، اسمای روحانی و عشق آفرین و خلاق جدیدند که در عرصه نزول و عروجشان باعث دو مرحله از عشق هستند که وادی وصال و فراق می باشد.

۲۸۳۲- عشقی که بر جهل و جنون باشد عشق ابلیسی و ویرانگر و ضالّه است. انبیای بزرگ از آدم تا خاتم و نهایتاً علی مرتضی و قائم آل محمد هر یک مظاهر تمام و کمال عشق روحانی در تاریخ می باشند که همگی مبتنی بر فکر و حکمت و علم و عقل و عرفان هستند و هفت وادی عشق و معرفت را مصور کرده اند. عشق و معرفت دو بال پرواز روح در انسان است.

۲۸۳۳- ارواح موروثی بنی آدم قابلیت مبادله و رسوخ روحانی ندارند و لذا مولّد عشق معنوی نیستند زیرا این ارواح محبوس در تن می باشند و لذا نهایت عشق حاصل از این ارواح همانا عشق جنسی است که در رابطه تن به تن حادث می شود و عشق های مادی دیگری که تماماً مالکیت گرا و سلطه پرست و مستکبر می باشند و مخرب و ستمگرند و کانون شقاوتهای بشری می باشند زیرا عموماً به ناکامی و عداوت می رسند و خیانت می کنند زیرا این نوع عشق از تن و مادیت جهان فراتر نمی رود. و تن و ماده بشری هم محکوم به پیری و بیماری و فقر و مرگ است پس این عشق هم غایتی جز تباهی ندارد و لذا اندوخته نهائی این نوع عشق هم ناکامی و حسرت و کینه و نفرت است و نژادپرستی های خونبار!

۲۸۳۴- پس حقیقت عشق معنوی و پایدار ناشی از نزول روح الهی از جانب اولیای او بر اهل ایمان است که در این مرحله نخستین، موجبات وصول و شور و مستی و حشر و رحمت و شفاعت است ولی در مرحله عروجش موجب فراق و خماری و نشر و نعمت و بلا و امتحانات است و تفرید و تجرید و توحید! عشق در مرحله نزول روح، امری نبوی و رحمانی ولی در مرحله عروجش امری ولوی و رحیمی و امامیه است و بانی علم بیان و خلق جدید انسان! مرحله نخست این عشق و روح بر همه اهالیش سراسر رحمت است و سهولت و بهشت جان! ولی در مرحله دومش از هر هزاران یکی نمی پاید زیرا عرصه بلایا و امتحانات و نشر و فراق و تنهائی می باشد که انسان کامل الهی را به بار می نشاند و امام مبین سلطان این عشق است که عشق قدسی می باشد و از روح القدس است.

۲۸۳۵- کتاب عشق روحانی در مرحله نزول همانا قرآن است و کتاب این عشق در مرحله عروجش، بیان است که کلام امام مبین می باشد که باطن قرآن است که عروس قرآن را بر عرش رحمان می نشاند و نور ذی الجلالش را بر اهلش می تاباند و لقای وجه کریمش را ممکن می سازد پس از فراقی عظیم و نحری کبیر بر آستان کوثر کبریائیش و نور فطرت زهرائیش! و سلاماً هی حتی مطلع الفجر!

۲۸۳۶- رسول اکرم(ص) خطاب به علی مرتضی(ع) می فرماید: "ای علی، خداوند را نمی شناسند الا من و تو! و تو را نمی شناسند الا خدا و من! و مرا نمی شناسند الا خدا و تو! ای علی هر چه من دیده و شنیده ام تو هم دیده و شنیده ای

و هر کجا که من بوده ام تو هم بوده ای!" و این بدان دلیل است که خداوند روح کل امر و اراده اش را بر محمد(ص) نازل فرمود و محمد(ص) هم آن را در همه مراتبش از روح الایمان تا روح القدس بر علی نازل فرمود و علی(ع) کل این روح امر خدا را بسوی خدایش عروج داد و بدینگونه قیامت آخرالزمان را برپا نمود که قیامت عشق و معرفت است و همه طبقات وجود! و هر که بر علی(ع) وارد شود (صلوة) مشمول همه این ارواح خواهد بود که ارواح امر و اراده خلاق الهی است. و خلق جدید حاصل این عروج روح مؤمن در آخرالزمان محمدی است در هر عصری!

۲۸۳۷- اگر هر کجا که رسول خدا بوده، علی(ع) هم بوده و همه دیده ها و شنیده های رسول(ص) را هم دیده و شنیده است از این روست که نزول زمان سرمدی حق بر رسولش که منجر به واقعه معراج گردید تماماً در ظرف وجودی و مکانیت علوی بود. و این از بابت عشقی بود که بین محمد و علی جریان داشت که کاملترین مرتبه از عشق روحانی بود که بین دو انسان واقع گردیده است. و باید دانست و درک نمود که مراد و مرید یا عاشق و معشوق دقیقاً خلیفه زمان – مکان در یکدیگرند و هر یک قلمرو مکانیت و تکوین و امکان اراده دیگریست در زمان الساعه و سرمدی! این معنا بیان عرفانی واقعه جانفشانی علی(ع) برای محمد(ص) و در جای آن حضرت خوابیدن است و این معنای خلافت و جایگزینی مکان – زمان است که عین معنای عشق کامل است. وقتی کسی مکان روح دیگری باشد یعنی فدائی اوست زیرا سرمدیت و جاودانگی را به محبوب خود داده و بلا و فدا را برای خود خواسته است و این خلافت مکان – زمان است در محمد – علی!

۲۸۳۸- اگر کسی بتواند بواسطه معرفت عقلی و قلبی توأمان، یگانگی مکان و زمان را دریابد به کمال خرد توحیدی و دیالکتیک وحدت وجودی و غایت عشق الهی در خویشتن نائل آمده است و نیز اینکه یگانگی ذاتی نبوت و امامت و محمد و علی را دریافته و به پایان ثنویت ها رسیده و مقیم الساعه است و از اهالی قیامت و خلق جدید! و این آستان خداشناسی کامل و حقیقی است که محمد(ص) و علی(ع) آن را بنا کردند.

۲۸۳۹- و اما حتی در محبت و عشق های جنسی و غیرروحانی هم اگر فرد حقوق شرعی و اخلاقی رابطه را رعایت نماید و بوقت جدائی و فراق هم ستم نورزد و از خود بگذرد خداوند به اجر این جهاد و تقوا او را به روحی از نزد خود تعالی می بخشد و به مقام شهود می رساند به مصداق این سخن نبی اکرم که فرمود کسی که عاشق شود و عشقش را کتمان نماید و عصمت ورزد چون بمیرد شهید است. و می دانیم که شهادت مقام شهود روحانی است و جز بقدرت روح الهی چشم دل به آیات الهی بینا نمی گردد و شاهد بر حق نمی شود. و اینست که می فرماید عشق مجازی پایگاه و نردبانی برای رسیدن به عشق حقیقی است اگر تقوا و عدل در میان باشد و فرد عاشق میل به تملک و سلطه بر معشوق نداشته باشد و از دل خود بگذرد که این اشد تقواست که دل را مستحق حیات روحانی می سازد و عشق الهی!

۲۸۴۰- انسان صاحب روح الهی همواره عاشق است بر عالم و آدمیان! زیرا بقدرت روحش در همه آفاق و انفس پرواز و رسوخ می کند و آیات و جلال الهی را در خلقش نظاره و درک می کند: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست! و این آن عشقی است که مرتبه به مرتبه طبقات عالم وجود را سیر نموده و عروج می کند و بر حکمت و معرفت و علوم باطنی دست می یابد و بدینگونه عشق، قدرت ادراک و شناخت اسرار و انوار حق در جهان است و عاشق تبدیل به عارف فی الله و عالم ربانی و حکیم الهی می گردد و خادم آدمیان در دو جهان و خلیفه او در عالم امکان! چرا که مظهر نور سرمدی حق و زمان مطلقه الساعه و قائم قیامت است پس عین امکان است و از علیین!

۲۸۴۱- دوست داشتن و عشق ورزی به معنائی که در فرهنگ عامه بشری توصیف شده قابلیتی عظیم است که مختص انسان صاحب روح می باشد که از روح موروثی – نژادی خود جدا و منزه گشته است و از همه تعلقات قلبی خود در قبال نژادش بریده و مهربانانه و عادلانه هجرت نموده است. روح الهی جانشین روح موروثی در انسانی می شود که در مجاهدت قلبی و عاطفی به روش رحمانی و عادلانه از خود دل کند. و دل موروثی – نژادی را از خود برکنده است یعنی ابراهیمی شده که از نژاد پس و پیش خود قلباً منزه گشته است تا لایق دریافت روح الساعه الهی شود و اهل محبت گردد زیرا تعلقات قلبی در قلمرو نژاد تماماً از شقاوت است و به عداوت منتهی می شود زیرا اسیر تن و ماده است و بنده تاریخ و جغرافیای نژادی!

۲۸۴۲- بزرگترین و بلکه تنها گمشده انسان مدرن همانا محبت و معرفت است یعنی اراده به دوست داشتن و فهمیدن که امری واحد است زیرا آدمی تا خود و دیگران را فهم نکند چگونه می تواند دوست بدارد و تا دوست ندارد قادر به فهم کردن نیست. همانطور که نفرت و حماقت نیز امری واحد است و لذا هر نفرتی غرق در سوء تفاهم و تهمت های نو به نو است. پس انسان مدرن جز طلب یک روح الهی از نزد اولیایش هیچ مطالبه برحق و نجات بخشی ندارد تا بتواند در درجه نخست خودش را فهم نماید و دوست بدارد و سپس جهانش را بهمراه آدمیان! و فقط انسان صاحب روح الهی میتواند اینگونه باشد!

۲۸۴۳- فهمیدن خویشتن (معرفت نفس) همان واقعه نوری شدن است پس معرفت نفس، اجابت این دعای الهی است که: "پروردگارا مرا نور کن و نورم را در حقم تمام و کامل فرما!" قرآن کریم- تأویل عرفانی این دعا چنین است که: پروردگارا مرا به خودم بفهمان و از اهالی معرفت نفس و از اصحاب اعراف قرار ده! که تأویل نهائی این دعا نیز چنین است: پروردگارا مرا از شیعیان علی و آل علی قرار ده! چرا که اصحاب اعراف همان شیعیان هستند زیرا "اعراف" وادی علیین است که علی مرتضی ساربان این وادی می باشد و قائم آل محمد هم نور این راه است و هر که در این راه قرار گرفت تدریجاً نوری می شود یعنی محمدی! و این راه با روحی از جانب امام مبین که بر مؤمن نازل می شود آغاز می گردد روحی که حامل کل امر خدا و اراده تکوینی او در خلق جدید است: "به زودی گروهی را می آفرینم که مرا دوست می دارند و من هم آنها را دوست می دارم." قرآن کریم-

۲۸۴۴- بزرگترین معضله و بحران بشر عصر تکنولوژیزم، بحران یا تورم زمان است. یعنی بشر مدرن درمانده که با زمان اضافی و عمر باد آورده تکنولوژیکی خود چه کند و لذا سعی می کند این زمان اضافی را صرف انواع بازیها کند و بدینگونه از شرش برهد با انواع بازیهای ورزشی، تفریحی، ماجراجوئی ها، قمارها، مستی ها و تخدیرها و بازیهای الکترونیکی و رایانه ای و هنرهای گوناگون! که هر یک از این بازیهای زمان کش بسوی نوعی جنگ خانوادگی، اجتماعی و بین المللی می رود و جهان را به آتش و خون می کشد. امروزه تکنولوژی خود کانون اصلی همه این بازیها و جنگهاست زیرا خود مولّد اصلی زمان اضافی است که زمان جهنمی و آتشین می باشد و این غیر از زمان دهری – تاریخی – نجومی است که از آن سخن گفتیم. این زمان تکنولوژیکی، زمان دهری را نیز در بشر می سوزاند و لذا عمر هر کسی را هیزم آتش این زمان اضافی می سازد و زندگیش را در انواع عذابهای مهلک جسمی و روانی و عاطفی نابود می کند و خودکشی را بعنوان آخرین راه نجات از این زمان آتشین پیش روی بشر می نهد. و این معنای دیگری از آخرالزمان است در دوزخ تکنولوژی که آخر مکان و آخرین مکان در درک اسفل می باشد. از این آخرالزمان و آخرالمکان جز بقدرت روحی از جانب امام مبین امکان خروج و عروج نیست.

۲۸۴۵- باید درک نمود که تکنولوژی، زمان نجومی را برای بشر مدرن، صرفه جوئی و پس انداز و ذخیره نمی کند که عمر اضافی محسوب گردد بلکه زمان و عمر تاریخی – نجومی بشر را تبدیل به زمان دوزخی و آتشین می کند و از چنگش بیرون می آورد و تسخیر می کند. درست به همین دلیل است که بشر ماشینی عصر جدید به لحاظ آسایش و رفاه، خوشی و آرامش و سلامت و عطوفت ذره ای بهتر از قبل زیست نمی کند و بلکه صد چندان مضطربتر و ناامن تر و بیمارتر و معذبتر و بیقرار و پریشان و آتش گرفته است و در حسرت زمان و عمر دهری خود می سوزد و آرزوی دوره مشقت زندگی بدوی و غیرماشینی را دارد که نهضت های سلفی گری تحت عنوان مذهبی یا طبیعت پرستی و رجعت تاریخی و کمونی بازتابی از این واقعه است که تلاشی مذبوحانه می باشد.

۲۸۴۶- از جمله دوستی، دوست داشتن یا دوست داشته شدن نیز یکی از آرزوهای برباد رفته بشر مدرن در قلمرو تورم زمان و بحران زمان تکنولوژیکی است. زیرا این زمان آتشین تا اعماق قلوب و روان بشر را سوزانده و نابود می کند و جز شقاوت و نفرت از خویش و غیر باقی نمی گذارد یعنی دشمنی با حیات و هستی! و این سیطره حاکمیت ابلیس است در بشر! این همان غایت عذاب النار است که علی(ع) پیشاپیش آن را درک نموده و در دعای جوشن کبیر از این آتش به اسمای الهی پناه برده و راه نجاتش را برای ما به یادگار گذاشته است. همانطور که قبلاً نشان دادیم روح الهی تماماً

اسمای او در نزد بشرند که جان انسان را تنویر نموده و از آتش آخرالزمانی نجات می بخشند! روح المؤمن، روح الحافظ، روح القلم و...!

۲۸۴۷- اینست که این زمان ناری – تکنولوژیکی جز به کار بازیگریهای شیطانی و مخرب تن و روان آدمی نمی آید و لذا نه ورزشهایش موجب تقویت و سلامت تن می شود و نه بازیهای الکترونیکی و هنریش موجب اعتلای عقل و هوش سلیم است و نه امکانات علمی و بهداشتی و درمانی و رفاهی موجب آسایش و سعادت و صلح است و بلکه بطرزی مکارانه و شیطانی فریبنده و واژگونساز ارزشها و مفاهیم حقیقی در بشر شده است و بشر را در درک اسفل واژگون ساخته است و همه این بازیهای رنگارنگ و پیچیده فقط در خدمت آتش افروزیها و عداوتها و شقاوتهاست و خودبراندازیها و نبرد با حیات و هستی و جنگ با خالق جهان!

۲۸۴۸- پس سه نوع زمان داریم: زمان الهی که سرمدی و نوری است، زمان نجومی که ظلمانی و مرگبارست و زمان بشری که همین زمان تکنولوژیکی است که ناری و نابودگر حیات و هستی انسان است: زمان بهشتی، زمان برزخی و زمان دوزخی!

۲۸۴۹- روابط، مبادلات و مکالماتی که در قلمرو زمان ناری (تکنولوژیستی) بین انسانها حادث می گردد فقط باعث و بانی شقاوت و قساوت و دروغ و فریب و استکبار و وسواس ناس و خناس و اجنه و شیاطین در رابطه است و اگر این رابطه منجر به هر نوع شراکت، دوستی و یا ازدواج گردد محکوم به بطالت و عداوت و فروپاشی است بخصوص اگر این رابطه بواسطه اسباب و امکانات ارتباط تکنولوژیکی مثل تلفن و ماهواره و اینترنت و امثالهم صورت پذیرد که سیطره حضور و رسوخ شیطان آریلی می باشد که شیطان ارتباطات ناری در درک اسفل است که سوار بر امواج تلفنی و ماهواره ای و الکترونیکی در قلوب مردمان رخنه می کند و بذر شقاوت و استکبار و فسق و خیانت می کارد.

۲۸۵۰- فقط انسان صاحب روح الهی از نزد اولیایش قادر به خروج از اقطار زمین و آسمان و مکان و زمان دهری و ناری می شود و بر زمان الساعه محمدی و مکان تکوینی علوی وارد شده و موفق به خلق جدید آخرالزمانی در خویش و روابطش با سائرین می گردد.

۲۸۵۱- "و به آنها چشم و گوش و دل و زبان و قدرت امکان اعطا نمودیم ولی هیچ بکارشان نیامد و انکارش نمودند پس کر و کور و لالشان ساختیم..." این آیات قرآنی آشکارا از هوش و حواس و بیانی تکوینی سخن می گویند که انسان بواسطه شان قدرت امکان و تکوین و خلق جدید می یابد ولی اکثر مردمان از این امکانات تکوینی فقط سوء استفاده نموده و آن را جهت تخریب و نابودی خود و دیگران به کار می برند پس این قدرت امکان را از دست می دهند. این قدرت امکانی بواسطه هوش و حواس و بیان و دل همان قدرت درک زمان سرمدی و مکان تکوینی و خلاق است که به یاری یک روح الهی از جانب اولیایش مقدّر می شود و انسان دارای قدرت تخلقوا باخلاق الله می گردد. یعنی دارای اخلاقی الهی می شود که همان خلاقیت است و لذا با دستان و هوش و حواس و اراده روحانی قلب خویش به آفرینش جدید خویش می پردازد و دیگران را نیز در این امر یاری می نماید.

۲۸۵۲- همانطور که در قرآن کریم سخن از بصائر الهی است که بسوی مردم می آید تا خودشان را بشناسند و روی به خود نموده و هدایت شوند سخن از گوش و زبان و دستان و اراده و روح الهی است که به مردم داده می شود تا خود را به دست و نگاه الهی خویش از نو بیافرینند. این حواس و هوش و اعضای الهی همان مجاری ورود به زمان الهی و مکان لامکان الهی هستند یعنی زمان الساعه سرمدی و مکان تکوینی که زمان نوری و مکان ملکوتی و جبروتی و لاهوتی است. پس در حقیقت این هوش و حواس عروجی و محمدی است و امکان علویت خلاق جان! "مقربین در غایت قرب به علیین می رسند که کتابی نوشته شده است." قرآن- که این کتاب آفرینش است به قلم الهی که در نزد علیین است که علم انسان شدن را تعلیم می دهد. (سوره علق)-

۲۸۵۳- فقط با چشم و گوش و هوش و حواس و دل روحانی و الهی می توان روحانیت و الهیت وجود آدمیان و عالمیان را درک نمود و دوست داشت و به همه عشق ورزید و به مقام صلح و وحدت با جهانیان رسید و حق را در

خلق یافت و با آن صبور ماند و از خسران و ظلمت زمان ظلمانی – نجومی دهر و زمان ناری دوزخ تکنولوژی نجات یافت. (سوره عصر)- و این بقدرت و نصرت روحی است که از وجود امام مبین و اولیای او دریافت می شود زیرا اولیای او مظاهر دستان و چشمان و گوشها و حواس و زبان پروردگارند و امر و روحش! و لذا ما شیعیان شب قدر را که شب نزول روح و امر الهی است شب دیدار با اولیاء و ائمه هدی می دانیم همانطور که آنها را روح الله، عین الله و نورالله و یدالله و جنب الله و وجه الله و بقیةالله می خوانیم و مظهر انوار کلمةالله! و لذا عالیترین مرتبه از قدر وجود در شبی واقع و نازل می گردد که دیدار با امام مبین یعنی امام زمان(عج) رخ نماید که به معنای نزول روح القدس است و رحمت مطلقه الهی و محبت خاص کبریائی! و این عالیترین مرتبه از وقوع فرج امام می باشد. که چنین دیداری بهمراه صیحه آسمانی و دریائی از آیات و بینات الهی است که نهایتاً منجر به عروج و لقای وجه کریم و تجلی باریتعالی میشود بر بنده ای که دریافت کننده چنین قدر و روحی است. این روح و امر الهی حامل نور ام الکتاب و علم بیان است که بانی خلق جدید انسان است و باعث صلح و وحدت با عالم و آدمیان و محبت به خلق دو جهان! و این محبت مطلقاً از جنس آنچه که عامه مردمان می پندارند نیست. و چنین شب قدری البته فقط مختص ماه مبارک رمضان نیست بلکه می توان در هر یک از ایام الله و زمان الهی واقع گردد از جمله در ماههای محرم و صفر و رجب و شعبان! شبهای قدر برای این بنده چند مرتبه در ماه رمضان واقع شده و چند بار هم در شب عاشورای حسینی! ولی برای کسی که در مقام الساعه جلوس نموده هر شبی، شب قدر است و قیامتی! و این در اصل مقام ائمه هدی است و اولیای ویژه شان!

۲۸۵۴- بین خود و خدا جز زمان نجومی و مکان دهری حائل نیست که این فاصله و فراق همانست که بین ذهن و دل مؤمن درک می شود یعنی نفاق و فراقی که بین اندیشه آگاه و احساسات قلبی حس می گردد. و این همان فاصله باطنی بین زمین و آسمان وجود است که در معراج روحانی طی طریق می شود که گوئی وجبی بیش نیست از سینه تا به سر! روحی که بر دل مؤمن فرود می آید بایستی در مغزش تبیین و تأویل قرآنی شود در آفاق و انفس! و در این مجاهده عظیم است که لقای وجه رب واقع می گردد چرا که خود فرموده که بین عالم ظاهر و دل، حائل و در انتظار است بر این صراط! صراطی که همان پل اعراف است و خداوند بر این پل در انتظار بنده اش می باشد. (قرآن)- پلی که بین دل و مغز آدمی کشیده شده است پلی که بین عالم عین و غیب است. و در دیدار بر این صراط است که خود عین خدا می گردد و ثنویت برمی خیزد به مصداق این کلامش در سوره لیل: انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که طلب کند الا جمال اعلای پروردگارش را که چون دیدار کند به مقام رضا رسد! و این مقام رضا و خوشبختی از این روست که می بیند خود عین اوست. آیا رضا و سعادتی برتر از این ممکن است! و این وادی عشق محض بین خدا و بنده است و فنای بنده در خدایش و مقام توحید و پایان دیالکتیک که همان دیالکتیک دیالکتیک است و قیامت کبرا به گونه ای که در دیوان غزلیات شمس تبریزی، شاهد وقوعی از آن هستیم که چنین بیانی در کل تاریخ ادب و معرفت بشری بی سابقه است زیرا در چنین لقائی چنان شرابی به بنده اش می نوشاند که هر مرز و حد و فرق و فاصله ای از میان می رود و توحید به سخن می آید آنگونه که در خطبه های نادره علی(ع) و برخی سخنان حلاج و مولانا و برخی از عارفان ما به نطق آمده است که نطق کن فیکونی است و همه وعده های عرشی را بر فرش مهیا می سازد. (سوره ذاریات)-

۲۸۵۵- همین کتاب قرآنی که هم اینک در نزد مسلمین است جامع همه احکام شریعت و اسرار طریقت و انوار حقیقت است از برای سالکان مؤمن و مجاهدان سیر معرفت در امر هدایت در سراسر جهان آخرالزمان از هر قوم و مذهبی! این معنا را اینجانب به تجربه معنوی در سیر و سلوک عرفانی خود به یقین دریافته ام و دیده ام که این کتاب از نخستین ایام نزول روح با صدای بلند با من سخن گفته است به زبانی که قلبم آنرا درمی یافت و ذهنم می خواند یعنی زبان امّی!

۲۸۵۶- قرآن موجود در نزد مسلمین، ظاهر کتاب الله است که باطن یا امّ حقایق این کتاب را جز اهالی روح الله درنمی یابند آنهم به درجه ای از مراتب هفتگانه روح که کاشف هفت بطن کتاب خداست از روح الایمان تا روح القدس! و چون به روح القدس این کتاب برسیم قیامت ما برپا می شود در نزد امام مبین که برپا کننده قیامت است و امّ الکتاب در نزد اوست.

**۲۸۵۷- جهان هستی، جلوه عشق خداوند به ظهور و شناساندن خویش به غیرخویش است یعنی شناساندن وجود به عدم! ولی عدم تا وجود نیابد قادر به شناخت آن نیست پس خداوند، عدم را نیز وجود بخشید و خویش خود نمود. و اما این عدم چه بود که عشق خدا به آن موجب آفرینش گردید؟ این عدم نیز خود خدا بود! پس خداوند در عشق به وجود بخشیدن و صورت و ماهیت دادن به خود دست بکار آفرینش شد و خودش را آفرید. انسان نیز خدائی در حال آفرینش خویش است بقدرت هفت روح و هفت اراده و هفت عشق!**

# ۴- وجود و ماهیت (هستی و چیستی)

۲۸۵۸- از دعوای کودکانه بین پیروان اصالت وجود و ماهیت در تاریخ فلسفه که بگذریم و معمای تقدم مرغ یا تخم مرغ را که رها کنیم وجود همان احساس قلبی بشر از حیات و هستی است و ماهیت هم اندیشه و توصیفش از این حس مبهم و گنگ می باشد. پس حقیقت آن دعوای تاریخی درباره اصالت یا تقدم بین احساس و اندیشه یا دل و ذهن است. حقیقت دیگر این دعوا نیز اصالت یا تقدم بین خود و خداست که آیا خداوند، بشر را آفریده یا بشر، خدایش را! تفاوت همه این دعواها بر سر نگرش از سمت ازلیت است یا ابدیت، آغاز جهان یا پایانش! نگاه کردن از چشم خدائی که در ازل نشسته و یا از چشم بشری که در آخر کار پیدا شده است.

۲۸۵۹- حل این تناقض و ثنویت نیز جز بواسطه روحی الهی ممکن نیست که دل را به ذهن متصل می سازد و اول را به آخر و ظاهر را به باطن و خود را به خدا و ازل را به ابد در اکنونیتی حیّ و حاضر که همان زمان سرمدی روح است زمانی که مطلقاً قابل تفکیک و تجزیه و محاسبه نیست و در ظرف مکان نمی گنجد مگر اینکه جمال واحده همه این دوگانه ها را آشکار می کند در تجلی ذی الجلال والاکرام!

۲۸۶۰- دل (احساس) درب غیب است و ذهن (مغز) هم وادی ظهور! و فقط آنکه بر پل و صراط این رابطه مقیم است و اهل صراط المستقیم است شاهد و خوانای این تحول و تجلی است و این بدون روحی از جانب اصحاب اعراف و اولیای حق ممکن نمی شود. این همان تمنائی است که در سوره حمد داریم که خداوند ما را از اهالی این صراط فرماید که در غیر اینصورت مشمول غضب و از اهالی تاریکی هستیم و ظهور غیب را از جان خویش درنمی یابیم و با آن همسو و موافق نیستیم و بلکه با آن به جدال و انکار می رسیم و مغضوب و ضاله می گردیم!

۲۸۶۱- آدمی مجرای ظهور حق از عالم غیب به وادی عین است که وجود را ماهیت می بخشد و چیستی های هستی را تبیین و تعیّن می نماید بشرط اینکه آدمی در جایگاه وجودی خویشتن حی و حاضر و شاهد باشد یعنی مقیم در خویش باشد و این معنای عدل است در تعبیر علی(ع)! و آدمی امکان استقرار در خویشتن ندارد الا به قدرت و نصرت روحی از خداوند که از نزد اولیایش بسوی طالبان مؤمن می آید تا از بیگانگی و دربدری نجات یافته و بخود بازگردند و خود را به یاد آورند و اهل ذکر شوند و شاهد بر عرفات حق در عرصه تجلی و ظهورش در آفاق و انفس تا مقام لقاءالله!

۲۸۶۲- علی(ع) خطاب به مؤمنان می فرماید که مراقب و شاهد بر خدای خود باشید. ذات باریتعالی به نور اسمایش از درب دل مؤمن صاحب روح بسوی ذهنش به عرصه ظهور می آید و مؤمنی که بر این مجرا و راه بین دل و ذهن در انتظار و مراقبه و حضور است با تجلیات اسمای ذاتش دیدار می کند و اسمایش را می خواند به مصداق اقرأ باسم ربک الّذی خلق خلق الانسان من علق...! زیرا این تجلی و ظهور خداوند از وجود مؤمنانش همان واقعه خلق جدید انسان است به قلم الهی. همانطور که در سوره علق شاهدیم! که این قلم نیز در مرتبه روح الفکر ابراهیمی موجود است.

۲۸۶۳- پس همانطور که در سوره شوری[۱] شاهدیم، تا قبل از نزول و دریافت روح، انسان را هیچ بهره و حقیقتی از ایمان و کتاب خدا نیست که این روح برای رسول خاتم و ائمه هدی[۱] همان روح القدس است و برای مؤمنان امت هم روحی است که از امام حیّ دریافت می کنند و تا قبل از آن هیچ نوری از ایمان و فکر و حکمت و علم و عقل و اراده الهی ندارند و در تاریکی بسر می برند و لذا می گویند که بی امام را ایمانی و هدایتی نیست. و منظور از با امام بودن همین روحی است که از جانب او بر قلب مؤمنی نازل می شود که این روح حامل همه انوار هدایت الی الله در هفت وادی شهر محمدی می باشد و تدریجاً مراتب ایمان و لوح و قلم و حکمت و علم و عقل الهی را در جان مؤمن تنویر و خلاق می سازد و خلق جدیدش را در قیامت آخرالزمان برپا می کند و از اهالی عروج محمدی می شود و هفت بطن قرآن را در

هفت بطن جان خود می خواند و بیانش می کند در عرصه عروج روح! و این بیان همان تبیین و تعیّن اسماءالله است در آفاق و انفس!

۲۸۶۴- و اما وجود و ماهیت نیز دارای رابطه دیالکتیکی است که بندرت حتی فلاسفه دیالکتیکی به آن پرداخته اند در حالیکه اصل و اساس دیالکتیک برخاسته از رابطه وجود و ماهیت در اندیشه بشر است که این همان دیالوگ دیالکتیکی بین احساس و اندیشه یا دل و ذهن می باشد که به این دیالکتیک عظیم نفس ناطقه و روح بشری جز حکیمان و عارفان اسلامی نپرداخته اند که در رأس آنان امام علی(ع) قرار دارد و سپس عارفانی چون ابن عربی، مولوی و حافظ و روزبهان بقلی که بر این محور موفق به مکاشفات شگرفی گشته اند که در تاریخ معرفت دینی و عرفانی بی سابقه است. و عجبا از علما و فقهائی که خرد و حکمت دیالکتیکی را امری غیراسلامی و مشرکانه می خوانند و تکفیرش می کنند و پنداشته اند که دیالکتیک، خردی است که مارکس ابداع نموده و بر آن کفر و الحادش را بنا کرده است در حالیکه دیالکتیک مارکسیستی یک کاربرد واژگونه و منجمد و بس قشری از این حکمت عظیم الهی می باشد همانطور که خود مارکس نیز اذعان دارد که دیالکتیک را وارونه کرده است تا بخدمت جبر تاریخی خود درآورد. در حالیکه دیالکتیک جبرشکن ترین مرتبه از خرد و ادراک است تا آنجا که حتی خودش را نیز نفی می کند و از قید خود رها می گردد و به احدیت محض می پیوندد. و این راز واژگونسالاری سوسیالیزم مارکسیستی است.

۲۸۶۵- در حقیقت آنچه که در عرصه فلسفه و حکمت موسوم به وجود یا جوهر و ذات است همان زمان سرمدی و الساعه است که انسان اهل معرفت در دل خود احساس می کند که زمانی گذرنده و قابل تفکیک و محاسبه نیست بلکه زمان رسوخ کننده و فرارونده در عرصه ذهنیت خلاق انسان صاحب روح می باشد که در اندیشه اش هر چیز و چیستی و ماهیت و پدیده ای را تبیین به نوری از اسماءالله و آیات الله در جهان می سازد که جملگی انوار ذات سرمدی حق هستند در آفاق و عرصه مکانیت جهان! و بدینگونه ماهیت عین وجود و ذات حق تعالی است. ولی این – همانی وجود – ماهیت جز در کارگاه خلاق خرد دیالکتیکی که بین دل و ذهن مؤمن در جریان است حاصل نمی شود. ما این واقعه را در کتاب "خداشناسی امامیه" بوضوح از منظر اسماءالله نشان داده ایم.

۲۸۶۶- خرد دیالکتیکی از نظر ما آنگونه که در مجموعه آثارمان و بخصوص در کتاب "دیالکتیکِ دیالکتیک" آشکار شده تنها خردی است که دوگانگی های عالم هستی را در نفس ناطقه انسان به غایت و اطلاق رسانیده و بسوی احدیت ذات تسبیح می کند و این خرد تماماً همان عقل الهی موجود در روحی است که از جانب امام حیّ در جان مؤمنی القاء می شود و او را در جرگه اولوالالباب قرار می دهد که همه تناقضات ظاهری کتاب الله را به نور توحیدی تبیین نموده و وحدت وجود را در عالم عیان می سازد. "اولوالالباب می دانند که در کتاب خدا هیچ تناقضی نیست..." قرآن-

۲۸۶۷- همه صاحبان خرد و نور دیالکتیک توحید (اولوالالباب) در تاریخ مدنیت و تعقل، انسانهای صاحب روح و تأله بوده اند از شرق تا غرب عالم از پارمنیدز و سقراط تا لائوتزو و بودا و تا اوج کمالش در عرفان و حکمت اسلامی که از وجود علی مرتضی خورشید وحدت وجود طلوع کرده و قلوب مؤمنانش را به نور ذی الجلالیش به مقام شهود رسانیده است تا آنجا که وجود و عدم را نیز یکی ساخته است و اول و آخر و ظاهر و باطن همه امور را! و بقدرت همین نور وحدت وجودی و عقل دیالکتیکی است که دین محمد و ولایت علی ابن ابی طالب عرصه برپائی قیامت است که در آن باطن عالم و آدم رخ می نماید و اول و آخر یکی می شود و هستی و نیستی و نیز وجود و ماهیت! دیالکتیک توحیدی همان عقل محمدی و تفکر روحانی است که در کل ادبیات عرفانی ما به بار نشسته است. دیالکتیک همان دیالوگ روح الله با بشر است و گفتگوی وجود با عدم! گفتگوئی که برپا کننده خلق جدید است. این دیالکتیک عین واقعیت است و این واقعیت، تصویر عقلانیت روح است.

۲۸۶۸- هستی محض و مطلق حق تا به عرصهٔ نمود و ماهیات و محسوسات نیاید قابل شناختی یقینی و تسبیحی توحیدی و تعالی بخش و آفریننده نخواهد بود. پدیده ها و ماهیات و محسوسات و مادیات عالم تا در سمت وجود مطلق تسبیح و تقدیس و تکبیر نشوند حقیقتشان رخ نمی دهد و جمال وجود محض را متجلی نمی سازند. بنابراین تفکیک وجود و ماهیت یا بود و نمود و قائل به تقدم و تأخری بین این دو، هیچ مشکلی را حل نمی کند و هیچ حقیقتی برتر را

بارز نمی سازد و تلاشی غیرتوحیدی و گمراه کننده است. همانطور که جدال بین پیروان اصالت وجود و اصالت ماهیت در تاریخ فلسفه به هیچ حقی نرسیده و به فراموشی رفته است. هر چند که برای ظن پرستان و عاشقان ثنویت، بازیهای فلسفی همچون اعتیادی روزافزون است که جز با مرگ رفع نمی شود.

۲۸۶۹- ماهیت و چیستی هر چیزی واقعترین دلیل بر عدمیت یا برزخیت آن چیز است وگرنه وجود حقیقی و کامل چون رخ نماید مطلقاً حامل احساس و اندیشه چیستی و کیستی نیست و مصداق آفتاب آمد دلیل آفتاب است. هر که وجود را در هر جلوه ای دریابد می داند که آن وجود است و حق است و خداست و همانست که باید باشد و هست: من آنم که هستم! هستی چون رخ نماید و درک شود منزه و مبرای از هر چون و چرا و شاید و اگر و مگر و باید و نباید است یعنی مبرای از ماهیت (چیستی) است. "ماهیت" بقول الهی در سوره القارعه، آتشی است که از وجود بسوی منکرانش می آید. همانطور که پیروان فلسفه اصالت ماهیت یعنی ارسطو و مریدانش در تاریخ باعث و بانی تکنولوژی القارعه و ناری بوده اند که امروز زمین و اهلش در این آتش ماهیت پرستی می سوزد.

۲۸۷۰- موجودی که صاحب وجود است در نظر آدمی باعث چیستی و کیستی نمی شود زیرا وجود که رخ نماید در ناظرش موجد وجود می شود و وجود هم وجود را می شناسد. آنچه که موجب چون و چرا و چیستی و کیستی می شود نیستی است که چون بدست آید موجب نابودی می شود. نیستی که بواسطه شیطان، صور خیال وجود بر تن نموده و برای آدمی، وجودنمائی می کند: "و شیطان امر را بر آنان مشتبه نمود!" قرآن کریم- یعنی عدم را به جای وجود بر بشر مشتبه ساخت و آنچه را که نیست بر جای آنچه که هست نشاند. و عجبا که شیطان علوم نابودگر را به جای هستی بخش به بشر تعلیم می دهد و بشر را به فنون نابودکننده ای مسلح می کند تا به دست خودش به نابودی خود بپردازد.

۲۸۷۱- این بدان معنا نیست که انسان نباید درباره چیزی پرس و جو و تحقیق و گفتگو نماید. خداوند در کتابش اهل ایمان را حتی درباره حقیقت عرش الهی دعوت به پرس و جو و تحقیق فرموده است. بلکه مسئله اینست که انسان مؤمن بایستی در هر چیزی به جستجوی وجود حق تعالی باشد و اصل وجود را مورد سئوال و جستجویش قرار دهد و به کمتر از این اکتفا نکند که به هیچ حقی رهنمون نمی شود. یعنی در هر ماهیتی اصل وجود حق را تسبیح و تکبیر و تحقیق نماید و این صراط المستقیم تفکر و تعلیم است. و خود در حدیث قدسی به ما وعده فرموده که هر کسی که او را جستجو کند حتماً بیابد و بشناسد! پس هر که او را نیافته، جستجو نکرده و نخواسته است: ادعونی استجب لکم! مرا بخواهید تا بیابید!

۲۸۷۲- آدمی در هر چیزی اعم از سنگ و چوب و نبات و جماد و حیوانات و آدمیان از زمین تا آسمان اگر به جستجوی چیزی جز خداوند و وجود مطلق سرمدی باشد جز عبث، برزخ، آتش و نابودی نخواهد یافت. خداجوئی و مطلق طلبی یک نیاز و طلب فطری در بشر است که اگر کتمان شود بشر را دچار بیهودگی و گمشدگی و عذاب و تباهی می سازد. انسان بایستی از همان آغاز زندگی همان چیزی را طلب و جستجو کند که از فطرتش ندا داده می شود یعنی حق را، خدا را، خالق را، وجود جاودانه و سرمدی را، بهشت ابدی روح خود را و مطلق جانش را! اصل و اساس ذکر در قرآن کریم که محور نجات و هدایت بشر است همان به یاد آوردن ندای فطرت الله در خویشتن است. به کمتر از این فکر و ذکر، آدمی دچار نسیان و جنون و نابودی می شود!

۲۸۷۳- آدمی، محور همه ماهیات و چیستی های عالم هستی است زیرا نیستی است تا زمانی که به هستی یعنی خداوند در خویشتن نائل آید و صاحب وجود شود. پس جستجوی هستی و خداوند در هر چیزی جز خویشتن، جستجوئی باطل و ناکام و مخرب است و به نار می انجامد و القارعه! و لذا رسول خاتم و علی مرتضی به ما متذکر شده اند که خدای را جز در شناخت خویشتن نمی توان شناخت و هستی را: "هر که خود را نشناخت نابود است." علی(ع)-

۲۸۷۴- پس انسان اصل ماهیت است که بایستی به وجود ملحق شود وگرنه ملحق به القارعه و آتش می شود. انسان، چیستیِ عالم وجود است که چون به هستی برسد خلق جدیدی برپا می شود و قیامت!

# ۵- آگاهی و خودآگاهی

۲۸۷۵- اگر قرار باشد در جغرافیای عالم ارض و حیات دنیوی بشر جائی تحت عنوان قلمرو خودآگاهی نامیده شود آن زندان سلول انفرادی است که صد البته کمالش همان قبر است که در آن بقول رسول خاتم(ص)، مردمان چون بمیرند بیدار شوند یعنی به خود آیند که این بخود آئی جز خودآگاهی مفهوم دیگری نمی تواند داشته باشد. پس خوشا به حال کسی که قبل از مرگش بمیرد.

۲۸۷۶- از سقراط و لائوتزو تا ابن عربی و مولانا و تا به هگل و هوسرل، جریان خودآگاهی در معرفت بشری به مثابه موتور محرکه کل تاریخ تمدن و معنویت بشری بوده است. اینکه اصلاً آگاهی و شعور و ادراک بشری فی نفسه چیست و از کجا می آید و چگونه دریافت شده و به نطق کشیده می شود. و نهایتاً راز خود نطق و اسرار کلمات است که جز در مکتب اهل بیت عصمت محمدی و بخصوص در ام الکتاب باقرالعلوم(ع)، گشوده نشده است که جایگاه کلمات را در مغز و زبان بشری به افلاک آسمانی و ستارگان بی نهایت آن رجوع می دهد که بر قلب و مغز آدمی می تابند و در جریان نزول روح بانی اسرار حق می شوند.

۲۸۷۷- همه مردمان دارای نفس ناطقه ای هستند که در آنان با آنان سخن می کند و پیامها و نشانه ها و مفاهیم را برحسب نیازهایشان به آنان القاء می کند. این نفس ناطقه همان روحی است که خداوند در حضرت آدم دمید که جامع همه اسماء و کلماتش بود و این روح در آن حضرت دچار اختلال و نسیان و کفران شد و به همان ماهیت تدریجاً به بنی آدم به ارث رسیده است که در جریان تاریخ و زمان نجومی بر شدت نسیان آن افزوده شده و گاه دچار واژگونی گشته است تحت لوای القائات شیطانی که بر این نفس ناطقه وارد شده است و طبعاً در محتوای مفاهیم و اندیشه و ادراک بشری دخل و تصرفاتی کرده و حتی ادراکات حسّی بشر را تبدیل نموده است یعنی یافته های شنیداری و دیداری و چشائی و بویائی و لامسه اش را تسخیر کرده است و لذا ایده ها و باورهایش را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

۲۸۷۸- تنها راه نجات از این نسیان دهری و تبدیلات و تسخیرات شیطانی نفس ناطقه، روح نوینی است که به اذن الهی از جانب اولیایش به طالبان راستی و حقیقت نازل می شود که موجب خودآگاهی یا یَقظه و بیداری روح قدیم می شود. زیرا اصل و اساس خودآگاهی بشر همین روح الهی بوده که دچار تخدیر و نسیان گشته است و اینک با روح نوینی احیاء و بیدار و تصفیه و تزکیه می گردد و بخود آمده و خودآ می شود بواسطه روحی بر روحی یا نور علی نوری! و این اساس واقعه خودآگاهی حقیقی در انسان حق جو است.

۲۸۷۹- همه بزرگان معرفت که بر قلمرو خود – آگاهی یا معرفت نفس و شناخت شناسی و آنتولوژی (هستی شناسی) وارد شده و برگی بر معنویت بشری افزوده اند صاحبان روحی نوین بوده اند از پارمنیدز و زنون و سقراط و فلوطین تا لائوتزو و بودا تا حکیمان اسلامی و تا به عصر جدید امثال هگل و هوسرل و ویتگنشتاین! که البته درجه روحی که بر هر یک از این بزرگان نازل شده متفاوت بوده است از روح الایمان تا روح القدس که مختص عارفان امامیه است.

۲۸۸۰- در رأس بزرگان و کاشفان معرفت در عصر جدید که براستی می توان وی را سقراط عصر جدید و فیلسوف فیلسوفان دوران نامید ادموند هوسرل آلمانی است که شدیداً مورد غفلت و انکار تمدن مدرن است و در جامعه اسلامی نیز شناخته شده نیست در حالیکه او را بایستی بانی علوم و معارف آخرالزمان در مغرب زمین دانست که البته فقط به زبان علم و منطق محض سخن می گوید و لذا دارای زبانی جهانی است. هوسرل را بایستی پس از هگل، سلطان خودآگاهی روح این دوران دانست که همه فرزانگان این عصر را شدیداً تحت تأثیر خود داشته است از هایدگر و سارتر و یاسپرس و مارسل تا ویتگنشتاین و انیشتن و فلاسفه حلقه وین را که به مثابه فرزندان معنوی او هستند. او به تنهائی باعث و بانی دهها مکتب فلسفی و زبان شناسی و ادبی و هنری و علمی و روانشناختی و کیهان شناسی بوده است و

علم تأویل هرمنوتیکی تماماً در سیطره اندیشه او بالیده است و به دهها شاخه تقسیم شده است. و حتی نسبیت انیشتن و "عدم قطعیت" هایزنبرگ را نیز بایستی محصولی از پدیده شناسی هوسرل در ذهن انیشتن و هایزنبرگ دانست و همچنین مکاشفات شگرف ویتگنشتاین را که به اعتراف خود او تماماً زائیده قلم او در حین نگارش بوده است و دال بر روح الفکر و قلم الهی در این مرد بزرگ عصر ماست که در اندک مدتی همه مراحل سلوک عرفانی تا مقام رضا را طی طریق نمود و در خموشی و انزوای محض دنیا را ترک نمود. در حالیکه به یاری منطق ریاضیاتی حاکم بر تمدن مدرن این منطق را به ابطال محض رساند و پوچی آنرا ثابت کرد. همه این بزرگان مدیون روح بزرگ هوسرل هستند و خودآگاهی اصیل و خودجوش او که چون شمعی همه جستجوگران حقیقت را بی مزد و منت تنویر می نمود.

۲۸۸۱- همانطور که قبلاً نشان دادیم پدیده شناسی هوسرل تماماً تسبیح علمی – منطقی مفاهیم و پدیده ها بود که موسوم به منطق کاهش است که ماهیات عالم کثرت را بدین طریق بسوی احدیت ذات هر چیزی به پیش می راند و در این قلمرو مکاشفات رخ می نمایند. که چنین تسبیح شهودی جز بقدرت روحی عرفانی ممکن نمی شود که بسیاری از فرزانگان این عصر این روح را از هوسرل یافته اند از جمله دکتر فردید خودمان هر چند که نتوانست حق این روح را آنگونه که بایستی ادا نماید.

۲۸۸۲- پدیده شناسی هوسرل به زبان ساده عبارت است از شناخت اشیاء از منظر انسانی که با تمامیت آگاهی و شناخت خود روبروست و این همان جهان شناسی عرفانی است و بیان همان سخن مشهور رسول خاتم که: "پروردگارا حقیقت اشیاء را همانگونه که هستند به من بنما!" و یا این کلام الهی در قرآن کریم که: "چرا در خودتان نظر و تفکر نمی کنید تا ببینید که هر چیزی که در زمین و آسمان است برحق است مسئله اینست که به لقای پروردگارشان باوری ندارند." زیرا وقتی انسان با وجدان ناطقه و روح خود روبرو می شود و به لحاظی درباره ماهیت شعور و فهم قدیم خود از جهان تردید می کند با معنای جدیدی از جهان روبرو می شود. این رویاروئی من – توئی با خویشتن منجر به ظهور هویت الهی اشیاء می شود بشرط اینکه انسان به دیدار با مثل اعلای پروردگار در جهان باور داشته باشد. هوسرل نیز معتقد است که شناخت جهان و اشیای آن آنگونه که هست فقط هنگامی ممکن می شود که انسان در حضور خویشتن و رو در روی خود قرار گرفته باشد یعنی وضعیت خودآگاهانه! ولی به نظر ما چنین وضعیتی وقتی ممکن می شود که انسان دارای روحی نوین شده باشد که رو در روی روح قدیم خود قرار گیرد و این رویاروئی روح قدیم آدمی با روح جدید انسانی در خلق جدید است که انسان را با هستی الهی و سرمدی جهانی روبرو می سازد بشرط ایمان به لقای الهی در جهان! اینست که هوسرل مکتب خود را پدیدارشناسی استعلائی (عروجی) نامیده است که مفهومی کاملاً روحانی و عرفانی و اشراقی است. و هوسرل فقط روش شناسی منطقی آن را تبیین نموده و تحقق وعده هایش جز به یاری روحی الهی – اشراقی میسر نیست و لذا پیروان صرفاً منطقی هوسرل راه به جائی نبرده و بسیاری با مکتب او به بن بست و انکار رسیدند و برخی به تأویلات صرفاً منطقی و کلامی و زبان شناختی و هرمنوتیک فاقد روح گرائیدند که این مقصود مورد نظر هوسرل نبود و برخی دیگر به حس گرائی منطقی دچار گشتند و حلقه وین را پدید آوردند و برخی دیگر مؤسس روانشناسی تحلیلی شدند. بهرحال هوسرل کل معنویت و فرزانگی قرن بیستم مغرب زمین را درنوردید. ولی بنظر ما خلاقترین و ماندگارترین بخش مکتب هوسرل در جریانات شرق شناسی و اسلام شناسی و شیعه شناسی استمرار یافت و کسانی چون ماسینیون، لازار، رایتر و کوربن را به شکوفائی اسلامی رسانید و به جهان اسلام و خاصه تشیع ملحق گشت و بار دگر این کلام رسول خاتم را به اثبات رسانید که در آخرالزمان فقط پیروان معرفت نفس (خودآگاهی) به حقایق محمدی نائل می آیند از هر مکتب و مذهبی که باشند.

۲۸۸۳- رویاروئی و دیالوگ دیالکتیکی – تسبیحی امر قدیم و امر جدید، خود و خدا، روح قدیم و روح نوین، اول و آخر و ظاهر و باطن امور و پدیده ها در وجدان روحانی انسان آخرالزمانی برپا کننده قیامتی است که بقول الهی در کتابش، اسرار باطن عالم و آدم را آشکار می سازد و ذات هستی را از ماهیات برون افکنی می کند. همانطور که این رویاروئی از وجه تنفیس و استکبار و الحاد منجر به برپائی دوزخ از بطن طبیعت می شود که همان جهان تکنولوژیزم و مدرنیزم طاغوت است که این نیز قیامتی دگر است که علمای کافر و طاغوت بانیان آن می باشند.

**۲۸۸۴- جریان ادراک و آگاهی در وجدان ناطقه عامه مردمان دارای هیچ "خود" یا هویتی واحد و مشخص نیست که دارای میزانی باشد بلکه هر لحظه و در هر مقطعی از زندگی تحت فرمان القائات و وسوسه های ناس و خناس و اجنه و شیاطین و طاغوت و تکنولوژیزم حاکم بر تمدن مدرن است. پس مقوله خود- آگاهی در نفوس عامه مردم هیچ معنائی ندارد. خود- آگاهی وقتی معنا می دهد و واقع می گردد که روح نوینی در میان باشد که از جانب یک انسان صاحب روح بر مردم نازل شده باشد که در اینصورت در جامعه شاهد بروز انقلابی خواهیم بود بر محور "خود"ی که همان روح منزله در جان جامعه است. خودی جز روح نیست و انسان بی روح موجودی بی خود و اسیر وسوسه های بیگانه از خویش است زیرا روح موروثی از حضرت آدم در بستر تاریخ دچار واژگونی و مسخ و تسخیر شیطانی گشته است.**

**۲۸۸۵- متأسفانه حقیقت بنیادینی که در مکتب پدیده شناسی هوسرل مغفول واقع شده همین حضور روح جدید الهی میباشد که گوهره خودآگاهی مکتب اوست زیرا بدون این روح اصلاً خودآگاهی ممکن نیست الا تفاسیر روانشناختی و روانکاوی تحلیلی و فلسفه تحلیلی و هرمنوتیکی صرفاً کلامی و زبان شناختی که خود هوسرل شدیداً از آن واهمه داشت که مبادا مکتبش به این انحرافات دچار شود که متأسفانه شده است.**

**۲۸۸۶- خودآگاهی حتی در نزد هگل و هوسرل نیز یک بیداری روحانی است و هیچ ربطی به روانشناسی و روانکاوی و فلسفه تحلیلی و هرمنوتیکی و تفاسیر اساطیری و هنری و ادبی و زبانشناختی و جامعه شناسی و فلسفه تاریخ و ژنتیک و امثالهم ندارد و مجموعه همه اینها هم هر چه شود منجر به خودآگاهی روحانی و پدیده شناسی استعلائی و ترانسدانس (عروج) نمی شود و حداکثر همین جریانات موسوم به روشنفکری حاکم بر جهان مدرن در میان اهل مدرسه و کتاب است که خروجی نهائی آن جز استکبار و خودفروشی و جنون و خودتخدیری و خودکشی و هنرپرستی و نیهیلیزم نیست.**

**۲۸۸۷- پدیدارشناسی هوسرل البته پدیده جدیدی در تاریخ معرفت بشری نیست بلکه هوسرل موفق به تبیین منطق و روش شناسی آن به زبان علوم جدید گشته است بخصوص که از راه فلسفه ریاضیات به این کشف بزرگ نائل آمده و به فراسوی ریاضیات ره نموده است. وگرنه ادبیات عرفانی ما مملو از مکاشفات پدیدارشناسی روحانی است که به طور نمونه مثنوی مولوی و بخشی از آثار ابوریحان بیرونی و رسائل اخوان الصفا و مجموعه آثار ابن عربی از این جمله است. پدیدارشناسی در زبان اسلامی ما همان کشف آیات در بینات است. مجموعه آثار ما نیز از این منظر تماماً پدیدارشناسانه است که همه مراتب استعلاء و عروج را تا لقای وجه اعلای پروردگار طی نموده است به نصرت و برکت ارواحی از ائمه هدی(ع) از روح الایمان تا روح القدس!**

**۲۸۸۸- از نظر ما سلاطین علم پدیدارشناسی عرفانی، امامان شیعه بوده اند که دو رساله ام الکتاب و الهفت الشریف از امامین باقرالعلوم(ع) و جعفرصادق(ع) برجسته ترین نمونه این ادعاست هم به لحاظ مقولات و هم روش شناسی تسبیحی و استعلائی و عروجی! و هم از این بابت که خودآگاهی روحانی در اساس و محور این رساله ها قرار دارد و مخاطبان کلام امامان جملگی صاحبان روحی از جانب امام هستند یعنی دارای نور خودآگاهی می باشند و شدیداً هم توصیه شده اند که این اسرار را جز به صاحبان روح یعنی شیعیان حقیقی نرسانند. و بی تردید نور پدیدارشناسی روحانی ائمه هدی به لحاظ مراتب و درجات مکاشفه و قدرت نزول و عروج قابل مقایسه با پدیدارشناسی هگل و هوسرل نیست. بلکه همه این بزرگان به مثابه شعاعهائی از انوار خورشید پدیدارشناسانه قائم آل محمد می باشند.**

**۲۸۸۹- دیالوگ بین روح قدیم و روح جدید یا خلق قدیم (دهری) و خلق جدید (الساعه) بقدری دیالکتیکی و اضدادی است که اگر فرد صاحب روح جدید دارای ادراک و خرد دیالکتیکی نباشد از فهم درست احوالات باطنی خود غافل و دچار گمراهی می شود چرا که چه بسا احوال مضطرب و قیامتی که بوی مرگ و فنا می دهد در نظر فرد امری مخرب و شیطانی تلقی شود در حالیکه برترین نعمت و رفعت و انقلاب روح است که منجر به موتهای ارادی می شود و فرد از جهانی به جهان دگر شده و بازمی گردد. در حقیقت در چنین جریانی ارزشهای کهن و احساسات قدیم دارای مفاهیمی دگرگونه می شوند و آنچه که بد تلقی می شده اینک خوب است و بعکس! بگونه ای که سالک راستی احوال خود را از پیر و مربی خود می پرسد تا بتواند به ثبات معنوی نائل آید. بنابراین سالک باید شدیداً مراقب باشد که برحسب میزانهای**

عرفی و کهن خود به ارزیابی احوال خود نپردازد و تا مدتی تحت نظر آموزگار معنوی تعلیم یابد تا به قدر و کیفیت میزان جدید نائل آید که یک میزان اخروی است و همچون تعبیر و تأویلات رؤیا دارای تفاسیر متضاد است همان طور که در رؤیاها، واقعه مرگ به معنای زندگی برتر است و مصائب به معنای امتحانات الهی و توفیق و نعمات می باشند و شر نیستند. اینست که گویند بی پیر و امام هدایت نمی توان سالک سیر الی الله شد و راه به سلامت طی نمود.

۲۸۹۰- همان طور که قرآن کریم به اهل ایمان متذکر می شود که هر آنچه که برای کافران بد و شر جلوه می کند برای مؤمنان نیک است و بعکس. این همان دیالکتیک معنوی و ارزشی بین روح قدیم دهری- نژادی و روح نوین در خلق جدید است چرا که روح موروثی در بستر نسیان دهر دچار کفر و ضلالت و واژگونی شده است و لذا همه ارزشهایش نیز وارونه است.

۲۸۹۱- درست به همین دلیل است که در تاریخ طریقت عرفانی و سلوک روحانی هرگز یک نظام سیستماتیک و ثابت اخلاقی و ارزش یابی عرفی پدید نیامده است و لذا سالک همواره از داشتن پیرطریقت بی نیاز نیست. و لذا کسانی که برای طریقت عرفانی یک جدول اخلاقی و ارزیابی احوال و اعمال و حوادث پدید آورده اند عموماً موجب گمراهی پیروان خود گشته اند. مگر اینکه همان اساس شرع مد نظر بوده باشد که حق است هر چند که ارزیابی شرعی هرگز مسائل قلمرو طریقت را کفایت نمی کند.

۲۸۹۲- یکی از محوری ترین دغدغه های بنده بعنوان یک مؤلف اینست که حقایق را به سبک و منطقی بیان کنم که همه گروههای مردمی را مخاطب و تفهیم نماید از کافر و مؤمن، عامه و عالم، مسلمان و غیرمسلمان و موافق و مخالف! و لذا در آن واحد با چند منطق و احساس و ادبیات گوناگون قلم می زنم که این امر نیز موجب شده که جستجوگران عیوب، سندی دیگر بر التقاط من عرضه کنند در حالیکه این التقاط نیست بلکه عین التفات من به عامه بشری است که موجب شده ادبیات و منطق و معارف نوینی پدید آید که گاه خود مرا شگفت زده می سازد. و این از برکات خلق جدید و کرامات الهی در وادی وحدت بشری است.

۲۸۹۳- گفتگوی بین روح قدیم و روح جدید دارای طبقات و ابعاد و مراتب گوناگونی است که از جمله ارکان ثابت آن مکان- زمان است یعنی تبادل نظر و گفتگوی بین زمان گذشته در مکان گذشته است و زمان حال در مکان حال که زمان بی زمانی و مکان لامکانی است. و این عین رویاروئی زمان از دست رفته و مرگ است با زمان حال که نور سرمدیت است که از روح جدید ناشی می شود. در این رویاروئی خاطرات گذشته بطرزی حیرت آور و جادوئی بازآفرینی و احیاء و استمرار و تکامل یافته و در ذات حافظه اثر می نهند و بدینگونه گذشته در حال دچار دگردیسی و خلق جدید می شود و مرگ تبدیل به حیاتی دگر می گردد.

۲۸۹۴- خلق جدید تماماً در کارگاه رویاروئی و گفتگو و حدیث بین روح قدیم و روح جدید رخ می نماید و خلقت قدیم و خاطرات و حافظه قدیم را بطرزی معجزه آسا جدید می سازد و از نو می آفریند در زمان بی زمانی و مکان لامکانی بر صراط بین دل و حافظه ذهن! این همان حدیث جدید و حادثه نوین در قرآن کریم است که کافران انکارش می کنند و آنرا طلسم و فریب می خوانند!

۲۸۹۵- این همان ذکر و به یاد آوردن خلق قدیم و زمان و مکان قدیم است در زمان بی زمانی و مکان لامکانی در الساعه!

۲۸۹۶- آنچه را که هوسرل، زمان باطنی می خواند که گوهره پدیدارشناسی اوست در حقیقت همان روح نوین الهی است که بر قلب سالک نشسته و او را موفق به درک زمان الساعه- سرمدی نموده است.

۲۸۹۷- آنچه را که برخی متصوفه تجلی عشق می خوانند نیز همین نزول روح الهی است که بواسطه صلوة امام حاصل شده است: "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی بسوی روشنائی بیرون برد." قرآن- که عشق نیز حاصل روبرو شدن روح قدیم با روح جدید الهی است که همان وصال روح است با خویشتن! و لذا این عشق عین عشق

**بخویشتن و خود- شیفتگی مفرط است که اگر برای حق تعالی تسبیح نگردد منجر به سقوط و استکبار و شیطان زدگی می شود و خودپرستی!**

**۲۸۹۸- پس سالک فقط مجرا و شاهد آشنائی و دوستی و عشق ورزی این دو روح الهی با یکدیگر است (در خویشتن). پس بایستی این حقیقت را برای حق تعالی تسبیح و تقدیس نماید تا در این واقعه وجود و خلق جدید یابد و روحانی گردد. و این امتحانی عظیم است که اندک از پس آن برمی آیند و اکثراً دچار تنفیس ابلیس می شوند که باید توبه کنند. حضرت آدم(ع) نیز در ازل دچار چنین تنفیسی شد که هبوط نمود.**

**۲۸۹۹- تسبیح این روح جدید الهی به نور اسماءالله موجب می شود که این عشق به عرفات آید و این معرفت به بیان کلمات وارد شده و علم بیان حاصل گردد که علم خلق جدید انسان است.**

**۲۹۰۰- خود- آگاهی دقیقاً همان خودِ آگاهی یا ذات و جوهره آگاهی است که همان ذات موجودیت انسانی بشر است که به او هستی فی نفسه می بخشد که کل جهان بیرون را می آفریند هرگونه که بخواهد. ولی این خواستن در ذات خودِ آگاهی نهفته است یعنی اختیار آزادی مطلق که سرچشمه همه تعهدات دینی و معاد و قیامت می باشد.**

**و به بیانی دیگر "خود" همان روح قدیم به ارث برده از حضرت آدم است که خود ازلی هر بشری می باشد که چون با روح نوینی روبرو شود آگاه گردد و به خود آید که این خودآگاهی است که موجب قدمت زدائی و دهرزدائی و مسخ زدائی از روح قدیم می گردد. پس اگر محوری ترین شعار و آرمان همه متفکرین عصر جدید جهان، خودآگاهی است خبر از روح نوینی دارد که در آخرالزمان بر بشر نازل شده و روز به روز کاملتر می شود که همان روح نجات و فرج امام زمان است که بدون معرفت نفس و علم بیان و تأویل به رستگاری نمی انجامد و چه بسا به ابتلائی جنی و شیطانی منجر می شود همچون بسیاری از جریانات عرفانی عصر ما!**

# ۶- جبر و اختیار (ظلمت و نور)

۲۹۰۱- جبرهای وجود آدمی از بابت روح موروثی در خلق قدیم و دهری است همانطور که اختیار هم از بابت روح جدید در خلق جدید انسان است. که اولی قلمرو برزخ و دوزخ است و دومی هم قلمرو جنت و رضوان! و اما سنتز دیالوگ دیالکتیکی بین این دو در انسان از فراسوی جبر و اختیار می گذرد و آن عشق عرفانی بر صراط در انتظار لقای حضرت حق است که جبر و اختیار هر دو را در خود ذوب می کند و به پدیده حیرت آور جبرِ اختیار و اختیار جبر میرسد که اگر بخواهد اسم واحدی داشته باشد عشق است که دیالکتیک را نیز دیالکتیکی می کند و به احدیت ذات می رساند در دیدار با جمال واحد قهار که همه پدیده های عالم را بر زمین و آسمان، به خلق جدید آفریده و الهی می سازد که هر یک مظهری از بی تائی الهی و الهیت غیرمکرر است در حضور و ظهورش! و بدینگونه جهان هستی تبدیل به خانه و خانواده خداوند می شود و آلاءالله! و اینست پدیدارشناسی تمام و کمال در مکتب امامیه!

۲۹۰۲- شکار و کشف نور اختیار الهی به اسم المختار از بطن جبر خلق قدیم و روح موروثی از اسم الجبّار، یکی از بزرگترین ارکان خلق جدید عرفانی در صاحبان روح امامیه است که همه دوگانگی ها را از میان برمی دارد و از فراسوی نیک و بد و بود و نبود بسوی احدیت ذات پرمی کشد.

۲۹۰۳- اگر بخواهیم عشق را از منظر اراده و اختیار آدمی تعریف کنیم عبارت است از آزادی مطلق اراده یا اشد اختیار! و این مقام سالکانی است که در دیالوگ دیالکتیکی بین این دو روح قدیم و جدید، حق تسبیح و تقدیس و تکبیر الهی را به تمام و کمال رعایت می کنند و به اشد تقوای الهی می رسند و لایق دیدارش می شوند. یعنی کسانی که اشد جبر را بر نفس خود به اختیار، تحمیل می کنند و از متقین می گردند و لایق نزول روحی از جانب او تا در خلق جدیدش به امری فراتر از اختیار و آزادی نائل آیند که آن عشق است. عشق، یگانگی جبر و اختیار است و یگانگی همه دوتاهای متناقض و آشتی ناپذیر!

۲۹۰۴- آیا می توان گفت که اصل حیات و هستی آدم در جهان علت همه جبرها و زجرهای اوست زیرا که هرگز از او درباره بوجود آمدنش و نیز شرایط و کمّ و کیف این موجودیت سئوال نشده است پس این یک هستی تحمیلی و سراسر جبارانه است؟! آری هم می توان چنین ادعائی کرد همانطور که بسیاری کرده اند. و هم می توان گفت که اسب پیشکشی را دندان نمی شمرند اگر زندگی را نمی خواهید خود را بکشید و تازه بی حساب می شوید پس زندگی و وجود آدمی در جهان یک جبر نیست بلکه عین اختیار است و آدمی می تواند آن را داشته باشد و یا پس بدهد! ولی عموماً این هدیه را تا سرحد توان حفظ می کنند و آرزوی جاودانگیش را دارند و برای افزایش ساعتی به عمر خود دست به هر کاری میزنند. ولی بنظر می رسد این وضعیت در آخرالزمان دچار دگردیسی عجیبی گشته و بشر مدرن به روشهای گوناگونی تلاش می کند از شر زندگیش رها شود به روش خودکشی های گوناگون و خود- فراموشی ها و خود- تخدیری های گوناگون. ولی با اینحال اصل حیات و هستی خود را عاشقانه می پرستد و حتی در خودکشی امید به حیات جاوید در جهان پس از مرگ دارد و فقط به همین امید توان خودکشی می یابد. پس عامه بشری از این هدیه ای که وجود نامیده می شود با تمام وجودشان سپاسگزارند و آن را می پرستند علیرغم عذابهای جانکاهی که در آخرالزمان بر سر بشر آمده و روزافزون است. پس روح حاکم بر حیات و هستی آدمی نه جابرانه است و نه مختارانه بلکه عاشقانه است. عشقی که با دو بال جبر و اختیار پرواز می کند. عشق، ارزشی ورای جبر و اختیار و کفر و ایمان است و لذا همه انسانها آن را می شناسند و باور دارند و می پرستند زیرا وجود دارد و اصل وجود است و سرمدیت آن است. همه انسانها سرمدیت و جاودانگی را جز در عشق درک و احساس نمی کنند. سرمدیت، زمان بی پایان نیست بلکه عشق است. حیات بی پایان فاقد عشق، نابودی بی پایان است. آیا چنین نیست! پس انسان عاشق حیات و هستی خویش است حتی اگر فلج کامل مادرزاد باشد و یا یک بیمار ایدزی و سرطانی باشد که دائماً درد می کشد! پس آیا نمی توان گفت که

با انسان درباره خلقتش مشورت و سئوال شده و بلکه در لحظه به لحظه خلقتش شاهد و ناظر قرار گرفته است؟ قرآن کریم در چندین آیه عین این حقیقت را به ما تذکر داده است: "ما انسان را بر خلقتش شاهد گرفته ایم!" قرآن کریم- پس باید گفت که انسان حتی قبل از آمدنش به دنیا و قبل از به وجود آمدنش هم بوده است! چگونه بودن قبل از بودن ممکن است؟ این از اسرار و عجایب سرمدی روح است زیرا روح آدمی از خداست و خدا هم از ازل بی آغاز بوده است و تا ابد بی پایان خواهد بود! پس وجود عین حق است و الهی است و انسان آن است که بر این حقیقت معرفت و یقین یابد که موجودی الهی است. نه اینکه در وجود شریک خداست که این عین شرک و باطل است بلکه انسان جز خدایش نیست و مظهر خدای خویش است. وجود یکی است و موجود هم یکی است و کل جهان هستی لامتناهی هم یکی است. و انسان آن است که این یگانگی را به عقل و علم و شهود دریابد و در آن جاری و ساری و بر آن احاطه داشته باشد همچون خدایش! این همان چیزیست که خداوند از انسان خواسته است و انسان هم باید خواهان این حق باشد یعنی حق وجود! دین خدا و رسولانش هم جز برای تفهیم و تحقق این حق نیامده اند. و کل جهان هستی کارگاه تحقق این حق می باشد. حق وجود که همان عشق است و عشقی که همان وجود است و حق است.

۲۹۰۵- پس وجود، سرمدی و بی آغاز و پایان است و آنچه چنین نیست موجود نیست بلکه صورت عدم است و پنداری فریبنده و شیطانی.

۲۹۰۶- وجود نه تنها سرمدی و بی آغاز و پایان است بلکه جامع همه صفات و قدرتهای لایزال و سرمدی است که ما آن را اسماء و صفات و افعال الهی می خوانیم. یعنی هر آنچه که موجود است احد و صمد و ابد و حیّ و قیوم و سبوح و قدوس و خلاق و قادر مطلق به هر امری است و نیز حکیم و علیم به ذات! و هر چه که دارای این ویژگی ها نباشد دارای وجود نیست. وجود امری مطلق است و کامل! عشق وجود نیز ناشی از همین امر است. و انسان آفریده شده تا صاحب وجود گردد یعنی الهی شود و خواهد شد! و می توان این باید الهی را جبر نامید که نامی احمقانه است. این عشق است نه جبر! امر و جبر به وجود آمدن که بر عدم حاکم شده است مفهوم جبارانه ندارد بلکه عین عشق است.

۲۹۰۷- پس باید اقرار کرد هر چیزی که در جهان هستی دارای نمودی است از هر ذره و کره و جاندار و بی جان و انس و جنی، دارای وجود است به همین معنائی که ذکرش رفت. پس هر پدیده ای در عالم مظهری کامل و بی تا از وجد مطلق باریتعالی است. و این وجود کامل و مطلق و سرمد و خلاق و قادر متعال در هر نمودی دارای جلوه ای بی تا و نامکرر است و این تجلیات نیز غیرقابل شمارش و بی پایان است: یگانه ای کامل و مطلق در بی نهایت تجلی بی تا و نامکرر! اینست معنا و تعریف وجود در هر موجودی! و انسان مأمور به کشف و شناخت تمام و کمال وجود است تا لایق و صاحب و خلیفه وجود گردد و می گردد! این خود خداوند است که نور خودآگاهی مطلق و لامتناهی و فزاینده و جاودان است. و انسان مأمور است که به این نور برسد و خود نور گردد به مصداق این کلام الهی در قرآن کریم: "پروردگارا نورم را بر من کامل فرما!" زیرا وجود، نور است همانطور که خداوند نور زمین و آسمانهاست! و انسان کامل هم نور علی نور است که سائر انسانها را هدایت می کند بسوی نور! (سوره نور)-

۲۹۰۸- همه اسمای الهی در قرآن کریم صفات و معانی هستند الا "نور" که دارای موجودیت طبیعی و محسوس در جهان است. و می دانیم که آدمی بواسطه همین نور است که می بیند و می شنود و می بوید و می چشد و لمس می کند و نفس می کشد و تغذیه می کند. و امروزه این حقیقت بوضوح به اثبات رسیده است که همه چیز سوار بر نور است که به هستی بیکرانه عالم می رسد از جمله به انسان! و نیز می دانیم که نور، اول و آخر همه انرژیهاست که عالم ماده را پدید آورده اند. پس آگاهی و ادراک بشری تماماً از نور است و خداوند هم بعنوان وجود مطلق همان نور خودآگاهی است و لذا بر کل جهان و جهانیان احاطه دارد از درون و برون! معنای نورالنور و نور قبل نور و نور فوق نور در دعای جوشن کبیر آشکارا دال بر خودآگاهی نوری است. و فقط نور است که مقید به مکان و زمان نیست و در همه جا و همه گاه هست. و بلکه خود مکانیت جهان و فضای لامتناهی نیز تماماً از نور است همانطور که زمان و زمانیت هم از نور است. و از همه مهمتر جریان تفکر و تعقل و قوه فهم بشری و احساساتش نیز نوریست. و هرگاه انسان بر این قوه و جریان ادراک خود احاطه و خودآگاهی یابد وجود مطلق و خدای عالم وجود را می شناسد و به او ملحق می شود و بلکه

**دیدارش می کند. این دیدار عین وقوع این خود- آگاهی نوری است و نور علی نور! "به تحقیق خدای را نشناخت الا کسی که خود را شناخت." رسول اکرم(ص)- زیرا وجود، نور است و کسی که بخواهد وجود خود را بشناسد نیازمند نور برتری است که بر این نور بتابد و این نور علی نور است که نور امام مبین است و روحی که از جانب او بر کسی نازل می شود که روحی بر روح قدیم است. که بواسطه این روح علی روح امکان تعقل روحانی پدید می آید و این تعقل از جنس نور علی نور است و آن نور عقل محمدی می باشد که از معراج آسمان هفتم به ارمغان آورده است از برای بشریت!**

**۲۹۰۹- اختیار نیز از نور است زیرا کسی که نمی بیند اختیار و انتخابی هم ندارد و جز بواسطه نور امکان دیدن و شنیدن و فهمیدن نیست. پس جبری جز ظلمت نیست و ظلمتی جز کوری و کری و حماقت نیست. و لذا ظلمت قلمرو جهنم است که سراسر جهالت است و لذا علی(ع) می فرماید: "براستی که دوزخی جز بی معرفتی نیست."**

**۲۹۱۰- پس روحی که از جانب امام بسوی کسی می آید موجب تعقل و عقل محمدی است و این عقلانیت موجب نور علی نور است که همان نور خودآگاهی و لقاءاللهی است. زیرا فقط به نور وجود الهی می توان او را دیدار نمود. "چشمها او را نمی بینند بلکه اوست که چشمها را درمی یابد." قرآن کریم- یعنی چشمها به نور او که نور خودآگاهی روحانی است او را دیدار می کنند که موسوم به نور عرفان نفس است.**

**۲۹۱۱- نظریه نسبیت انیشتن نشان می دهد که مکان از جنس زمان است و زمان از جنس حرکت است و حرکت از جنس نور است و نور عنصر ذاتی و ازلی- ابدی ساختار جهان هستی است. و شناخت انسان از جهان نیز از جنس نور است و شناخت این شناخت یا خودآگاهی (معرفت شناسی) هم مصداق نورعلی نور یا نورالنور است و با این نور میتوان به ذات هستی حق ملحق شد و بلکه به دیدار جمال نوری آن نائل آمد.**

**۲۹۱۲- اگر خداوند در همه جا و همه گاه و هر کس و چیزی حاضر و ناظر و محاط و محیط و آگاه و بینا و شنواست به این دلیل است که نور است و نور دارای چنین ویژگیهاست. نور، هم اصل وجود است و هم اصل آگاهی! پس آگاهی و وجود یکی است. وجود عین معرفت است و این دو یک امر است. و این مکتب اصالت معرفت است که بنیاد حکمت امامیه می باشد همانطور که علی(ع) خودشناسی را علت وجود معرفی کرده است و می فرماید هر که خود را نشناخت نابود است. پس معرفت مقدم بر وجود است. وجود، نور است و معرفت هم نور علی نور و نورالنور است و نور قبل نور!**

**۲۹۱۳- هر یک از ارواح هفتگانه حامل نوری از ادراک است در درجات! روح الایمان حامل نور درک و دریافت وجود است و لذا به اهلش احساس امنیت از نابودی می بخشد و در امتحانات الهی به حق عمل نموده و به خدای وجود اعتماد می کند. روح الحفظ حامل نور حافظه و حفاظت از وجود و استمرار سرمدی آن است و همه یافته هایش را در خود نگاه می دارد. روح الفکر یا قلم الهی به ثبت و ربط و تعامل و تبادل بین این یافته های وجود پرداخته و آن را به ذات احدی حق تأویل می کند و وحدت می بخشد و امر جدیدی را ابداع می کند و می طلبد. روح الجبروت که روح حکمت الهی است حکم وجود را در هر امری درک نموده و نور اراده فعال الهی در انسان است و جباریت وجود را تبدیل به اختیار و انتخاب می کند. روح العلم حامل نور حیات و درک امور حیاتی است و جان را از مرگ و تباهی می رهاند. و روح العقل محمدی که حامل نور خلق جدید و عروج الی الله است و در عرصه معراج، وجود را حراست و تعالی می بخشد. و روح القدس که نور شهود الهی در معراج می باشد و حامل نور بیان تکوینی می باشد که خلق جدید را به تمام و کمال ارتقاء می دهد. این هفت نور، انوار تحول جبر به اختیار و عدم به وجود است که هفت مرتبه از ادراک را ممکن می سازد و حواس را احیاء و خلاق می کند که شنوائی را به گویائی می کشاند که اول و آخر ادراک وجودند از وجودیابی تا وجودآفرینی!**

۲۹۱۴- وجود را بواسطه کلمات الهی با گوش و شنوائی خود می یابیم، آن را می چشیم، می بوئیم، لمس می کنیم و نهایتاً شهود می نمائیم و عاقبت در قلمرو گویائی و بیان تأویل به حق نموده و خلق جدیدی را برپا می کنیم به یاری ارواح هفتگانه و انوار هفتگانه ادراک!

۲۹۱۵- ادراک حواس پنجگانه و فهم مستقیم ما از عالم تماماً نوری است ولی تعقل نور علی نور و تعالی و عروج نور است و بیان هم عرصه خلق جدید است که نور علی نور را به وحدت می رساند در وادی دیالوگ دیالکتیکی بین این دو نور! در عرصه تعقل است که ادراک حسّی و جبری (غیراختیاری) به عرصه اختیار آمده و خلاق می گردند. البته آن حواس و تعقلی نوری هستند که دارای پشتوانه روح جدید الهی باشند. در غیراینصورت ادراکی سهوی و ظلمانی یا برزخی می باشند.

۲۹۱۶- تقریباً همه دایرةالمعارفهای معتبر جهان، نور را غیرقابل توصیف ترین پدیده ها در طبیعت خوانده اند که این به دلیل لامتناهی بودن قلمرو حضور نور در کائنات است که مکان و زمان را درمی نوردد و در آن قرار نمی گیرد. پس آگاهی و معرفت هم دارای همین ویژگی است. پس وای بر فرد، جامعه یا حاکمیتی که براساس عقیده، آگاهی و علم و معرفتی بنا شده باشد ولی رشدپذیر و متعالی و نقدپذیر نباشد و دارای طبع خود- انتقادی و فرارفتن از خود نباشد و رقبای عقیدتی و علمی و معنوی خود را از خود طرد و لعن و نابود کند. این عین خودبراندازی است که ویژگی همه افراد، احزاب و حکومتهائی معنوی ولی خودمحور و رقیب ناپذیر و هووکُش میباشد. زیرا معنویت و روحانیت و معرفت ذاتاً نوری و استعلائی و از خود گذشته و عاشق هوو است و هر کسی را که سدّ این راهش شود از میان برمی دارد و از او عبور می کند. این تعریف دیگری از اختیار و آزادی است که ویژه هر حرکت روحانی و نوری می باشد که داعیه اصالت آگاهی بخشی دارد. زیرا آگاهی و اختیار دو امر جداناشدنی هستند و از یکدیگرند!

۲۹۱۷- نور علاوه بر اینکه ذات آگاهی است عنصر و عامل ذاتی اختیار و آزادی بی انتها نیز می باشد که هیچ حد و مرزی نمی پذیرد نه در مکان و نه در زمان! اینست که انسان در زندان و سلول انفرادی بیش از هر جائی شرایط و قابلیت الحاق به زمان باطنی – سرمدی را دارد که همان نور ویژه روح انسان است که نور علی نور است و از نور موجود در طبیعت کاملتر و نورتر است. و انسان سوار بر این نور است که از اقطار زمین و آسمان خروج و عروج میکند به یاری سلطان! که این سلطان همان امام مبین است که طالبش را روح می بخشد یعنی زمان سرمدی و نور لامکانی!

۲۹۱۸- آیا هیچ معنا، مفهوم، حس، صفت، منطق یا حقیقتی مادی یا متافیزیکی وجود دارد که برای عرضه و تبیین آن مکانیت و زمانیت دخیل نگردد! حتی برای توصیف وجود حق باریتعالی نیز ناچار از بکارگیری مکان و زمان هستیم ولی به روش تسبیحی و لاالهی! پس اگر چنین است هیچ معنائی در ظرف مکان و زمان برای همیشه محبوس نمی ماند زیرا معنویت بشری و آگاهی او ذاتاً لامتناهی و لامکانی و سرمدی و الهی است زیرا تماماً از جانب خداوند بسوی ما می آید و دوباره به سویش بازمیگردد. اینست که معنویت و آگاهی و ارزشهای روحانی ذاتاً دارای نور اختیار و آزادی بی پایان هستند و آگاهی را از آزادی جدائی نیست. پس وای بر جباران عرصه معنا و مذهب و حقیقت و حکمت و روحانیت! اینجا معمای عاقبت فجیع افراد و حکومتهای ایدئولوژیک تا حدودی مفهوم می گردد که این عاقبت ویژه ایدئولوژی و حکمت و معنویت نیست بلکه ویژه انسانهای جبار صاحب ادعاست که حق معنویت و آگاهی را ادا نمی کنند و ساقط می شوند.

۲۹۱۹- آگاهی انسان از هر نوع و درجه ای که باشد چیزی جز مجموعه همسوئی از معانی و مفاهیم، احساسات و باورهایش نیست که از تجربه زندگیش حاصل شده است. این آگاهی با عناصر تشکیل دهنده اش جملگی در کل و اجزایش دارای ذاتی مطلق است و میل به لامتناهی دارد و این همان ذات اختیار و آزادیخواهی مطلق نهفته در آگاهی است که جهت فعالیتش نیازی به شعار و فلسفه خاصی هم ندارد و تعلیم و تربیت همگانی و اجباری عصر ما نیز اتفاقاً در این راستا اثری معکوس و بازدارنده دارند و اینست که حکومتهای جبار در خدمت آن بسیار هزینه می کنند جهت مهار و سرکوبی این اراده به آزادی و رهائی آخرالزمانی!

۲۹۲۰- و آخرالزمانی که در آن بسر می بریم که از برترین ویژگی آن گرایش روزافزون آزادیخواهی بشر است بدین دلیل است که بشر امروز با تمامیت موجودیت مکانی- زمانی خود بطور روزافزونی به بن بست رسیده و روحش دیگر در مکان و زمان خویش نمی گنجد و این بدلیل نزول جهانی روح قائم آل محمد است که حامل کل آگاهی است که ذاتی استعلائی- عروجی- سرمدی دارد. و این روح است که دائماً سوره رحمن را در جان بشری قرائت می کند و او را دعوت به خروج از اقطار زمین و آسمان و مکان و زمان می نماید. بدان! کل حوادث جهان امروز را از این منظر بخوان!

۲۹۲۱- پدیده شناسی در عصر ما جز از منظر آخرالزمانی هیچ معنائی راهگشا و بدیعی ببار نمی آورد زیرا فقط در قلمرو خلق جدید است که هر چیزی امری بدیع و نو و براستی پدیده است و لایق کشف و شناختی نو! بنابراین آخرالزمان شناسی اساس پدیده شناسی به معنای حقیقی کلمه است. همانطور که این علم نوین در مغرب زمین در نزد کسانی سربرآورده که خود باورمندان به واقعه آخرالزمان بودند هرچند نه دقیقاً و کاملاً از معنای اسلامی و شیعی آن! و لذا کسانی چون هوسرل و هایدگر را پیامبران آخرالزمان تمدن غرب می دانند. در آخرالزمان هر چیزی یک پدیده است حتی چیزهای قدیمی!

۲۹۲۲- اصلاً ظهور پدیده شناسی در تاریخ معاصر جهان آنهم از مغرب زمین بعنوان مهد پیدایش القارعه (تکنولوژی) یعنی درب دوزخ زمینی، خود نشانی بارز از آخرالزمان است که تبدیل به ترمینال کلیه علوم انسانی و فلسفه ها و هنر و ادبیات گشته است و بلکه علوم طبیعی و ریاضیات را نیز در برگرفته است. و لذا می توان تقریباً همه علما و متفکران پیشتاز تاریخ معاصر جهان را پدیده شناس نامید تا آنجا که امروزه حتی تمامیت علم را یک پدیده می دانند و امروزه شاهد ظهور رشته ای تحت عنوان علم شناسی هستیم که نوابغی چون نیچه، هوسرل، هایدگر، ویتگنشتاین، وایتهد و انیشتن و هایزنبرگ از بانیانش محسوب می شوند.

۲۹۲۳- بسیاری از سوره های قرآنی آشکارا سوره های پدیدارشناسانه هستند که ما را با بینات و آیات بدیع و نوظهور آخرالزمان و قیامت هشدار و اخطار می دهند و امر به تفکر می نمایند مثل سوره رحمن، واقعه، دهر، قیامت، نجم، معارج، القارعه، فلق و امثالهم! اصلاً نگاه قرآنی کاملاً پدیدارشناسانه است بگونه ای که ما را با بدعت و حیرت همان مخلوقات قدیم روبرو می سازد: به شتر بنگرید که چگونه آفریده شده است تا شاید هدایت شوید...! در قرآن کریم هر چیزی یک پدیده نو و بدیع است که گوئی هم اکنون آفریده می شود. ولی درک این پدیده های شگرف و هدایت بخش منوط به معرفت نفس و تفکر در خویشتن است تا حق هر پدیده ای درک شود و الهیت آن شهود گردد: چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید که هر چیزی در زمین و آسمان برحق آفریده شده است علت اینست که دیدار با پروردگارشان را انکار می کنند! قرآن- پس پدیده شناسی قرآنی آشکارا شناخت حق در خلق است و لقای الهی در هر چیزی! و علی(ع) را بایستی نخستین و کاملترین پدیده شناس تاریخ دانست که فرمود: من در هر چیزی اول خدای را می بینم و سپس آن چیز را! من خدای نادیده را نمی پرستم!

۲۹۲۴- پدیده شناسی به مفهوم معناشناسی به زعم هوسرل، اگر به خداشناسی و حق شناسی و مطلق شناسی در هر چیزی منتهی نشود، پدیده شناسی نخواهد بود. درست به همین دلیل هوسرل ادعا می کند که پدیده شناسی بطور کلی پایانی ندارد و بلکه در هر موضوع و شیئی هم بی انتهاست. و این لامتناهی بودن هر چیزی عین الوهیت اشیاء و حقیقت آنهاست. آیا نه اینست! اینست که ما هوسرل را یک حکیم الهی می دانیم هر چند که الهیت حکمت او صورتی مذهبی ندارد و کاملاً منطقی و عقلانی است و درست به همین دلیل در مدت کمتر از یک قرن این مکتب سراسر جهان مدرن را درنوردیده است و پیشتاز کلیه علوم انسانی گشته است.

۲۹۲۵- مهمترین اصل و پیش شرط پدیده شناسی هوسرل، مسئله ای بنام اپوخه (پرانتز) است بمعنای در پرانتز قرار دادن کل مفاهیم و اطلاعات و اخبار پیشین درباره موضوعی که مشمول پدیده شناسی قرار گرفته است. به زبان دیگر بایستی کل عواطف و باورها و تجربیات و علم خود درباره هر موضوعی را علی الحساب به کناری نهیم و ذهن خود را در حالت حضوری پاک چون کاغذی سفید قرار دهیم تا بتوانیم با واقعیت حاضر و زنده و الساعه آن چیز روبرو شویم، آن چیز منهای من گذشته از آن چیز! ما این اپوخه هوسرل را تحت عنوان شناخت دهری- موروثی- عاریه ای- سهوی

معرفی کرده ایم که بزرگترین حجاب انسان در شناخت حقایق آخرالزمان است. این همان سخن مشهور رسول اکرم(ص) است که علم را حجاب اکبر خوانده است که منظور علم و ادراک علیتی و تاریخی و عاریه ای است. البته این اپوخه و کتمان ادراک دهری- تاریخی برای کسی که فاقد روحی نوین باشد یا از حقش غافل و جاهل مانده باشد امری تقریباً محال است. درست به همین دلیل عمده پیروان و مقلدین مکتب هوسرل بسوی فلسفه و روان شناسی تحلیلی و هرمنوتیک زبان شناسانه رفته اند که از نظر هوسرل یک انحراف آشکار است. به زبان ساده تر اپوخه هوسرل یعنی در مقام لاادری (من نمی دانم) ایستادن بخاطر شناخت حقیقت اشیاء! ما آن را تقوای علمی- فلسفی می خوانیم یا تسبیح و تنزیه هر چیزی از منیت خویشتن: حقیقت هر چیزی منهای من گذشته من درباره آن چیز!

۲۹۲۶- از نظر ما حقیقت نهائی و باطنی پدیدارشناسی هوسرل همان علم الساعه یا قیامت است و تعداد بسیار اندکی از مریدانش تا حدودی به مقصود او راه برده و گامهائی برداشته اند که از جمله آنها هایدگر، ویتگنشتاین، یاسپرس، مرلوپونتی، سارتر و گورویچ و ماسینیون و کوربن می باشند که هر یک موضوعات خاصی را مورد پژوهش قرار داده اند.

۲۹۲۷- آنچه که از مکتب پدیدارشناسی هوسرل بایستی برای خود هوسرل مهمتر می بود تا ادعای هوسرل را در مکتبش اثبات نماید اینست که چرا هوسرل بناگاه متوجه اشیای جهان بعنوان پدیده هائی بدیع و نو شده است: پدیده شناسی پدیده شناسی! که پاسخ ما واضح است: آخرالزمان! زیرا هوسرل مدعی است که پدیده شناسی علمی است که به ذات خود علم و آگاهی راه می یابد! و اگر قرار است پدیده شناسی از نمود بسوی بود هر چیزی راه نماید غایتش لقای الهی است در بی نهایت تجلی به تعداد اشیای عالم! و این راهی است که ما در آثارمان طی نموده ایم و حق پدیده شناسی را ادا کرده و در اختیار جهانیان گذاشته ایم. راهی را که هوسرل فقط ادعایش نمود ما به انجام رساندیم بی آنکه از مکتب هوسرل اطلاعی دقیق داشته باشیم الا همین اواخر!

۲۹۲۸- پدیده شناسی پدیده شناسی جز آخرالزمان پاسخ دیگری ندارد که اصل و اساس و جوهره این مکتب است که کل علوم انسانی و اندیشه پیشتاز مدرن را فراگرفته است و تدریجاً همه علوم را در برمی گیرد. و این روش و شعبه ای از علم بیّنات است و علم الساعه و زمان شناسی عرفانی- قرآنی به زعم ما! و این همان علم رهائی از اسارت جبر زمان و مکان و مادیت ظلمانی اشیاء است و علم خروج از اقطار زمین و آسمان یعنی علم آزادی!

# ۷- ذهن و ماده (حقیقت و واقعیت)

۲۹۲۹- بر بشر در همین عصر جدید و دوره ای نه چندان دور، جنونی عارض شد به نام ماتریالیزم که در آن بزرگترین اهانت و جنایت و خیانت بر علیه بشریت مسئله ایده آلیزم و باورهای ذهنی بود. در این جنون جهانی که تحت عنوان ماتریالیزم و مارکسیزم تقدیس می شد میلیونها نفر در کشورهای مختلف جهان بخصوص در روسیه و چین، به جرم ایده آلیزم زندانی و شکنجه و اعدام شدند. این بت مدرن و جهانی تحت عنوان مذهب اصالت و قداست ماده، میلیونها نفر را به پای خود قربانی نمود. میلیونها انسان صاحب روح و اندیشه و معنویت بخاطر اهانت به ماده کشته شدند. این بزرگترین قربانی و فدیه روح به پای ماده بود که در تاریخ بشر رخ نمود. و حیرت آورتر اینکه این مادیت و ماده پرستی را هم خود ذهن و روح بشر پدید آورد و خود را به پایش قربانی کرد. ماتریالیزم ظهور کفر مطلق و علنی بعنوان یک مذهب بود، مذهب کفر به پیامبری کسی به نام مارکس! هیچ مذهب و مکتبی در تاریخ بشر به این کثرت و شدت فدائی و مرید در سراسر جهان نداشته است آنهم در مدت کمتر از یک قرن از آغاز پیدایش آن، تقریباً کل جهان را درنوردید و قدرتمندترین نظام ها و امپراطوریهای تاریخ را برای خود پدید آورد و بیش از نیمی از مردم جهان را مرید خود نمود.

۲۹۳۰- آیا براستی بشر در طی هزاران سال زندگی بر روی زمین و پس از پیدایش و انقراض دهها تمدن بزرگ بناگاه در عصر جدید ماده را کشف نمود و آنرا مذهب خود ساخت و ماده پرست گردید؟ آیا براستی در این دو قرن اخیر در ذات ماده و طبیعت جهان چه اتفاقی جدید رخ داده بود که نظر اینهمه فلاسفه و نوابغ بزرگ را بخود جلب نمود که به ماده تا این حد قداست و عظمت و الوهیت بخشید؟ آیا بشر تا قبل از این به مادیت جهان توجهی نکرده بود و یا اینکه در خود ماده جهان اتفاق جدیدی افتاده بود؟ شاید هم در خود اندیشه و نگاه بشر، برقی پدید آمد که برای نخستین بار قداست و عظمت عالم ماده و طبیعت را مشاهده کرد.

۲۹۳۱- پاسخ ما همان است که درباره پدیدهٔ پدیده شناسی دادیم یعنی واقعه آخرالزمان و نزول روح! آری روحی جدید در انسان دمیده شده و نیز در کالبد جهان هستی که علت همه این وقایع مذکور است از جمله علت پیدایش پدیده شناسی، ماتریالیزم، پوزیتیویزم، پراگماتیزم، تکنولوژیزم، مدرنیزم و...!

۲۹۳۲- آن دورانی که بشر به پای بت ها قربانی می شد اولاً آن بت ها مظاهر خدایان تلقی می شدند و ثانیاً این قربانیان به زور قربانی می شدند. ولی ماتریالیزم در مرحله نخست پیروانش را به اختیار خودشان قربانی نمود تا امپراطوری جهانی خود را برپا کند و سپس کسانی را که تسلیم نمی شدند به جبر قربانی کرد. با اینکه ماده پرستی هرگز نام الوهیت و خدایان بخود نگرفت و ماده همان ماده بود که نقش خدا را ایفا می کرد بی آنکه خدا نامیده شود.

۲۹۳۳- ماتریالیزم و مقدم بر آن کاپیتالیزم از بزرگترین پدیده های عصر آخرالزمان هستند. و نشانه حقیقتی بزرگ که بدرستی فهم نشده است همانطور که خود پدیده شناسی و متعاقب آن اگزیستانسیالیزم!

۲۹۳۴- ذهن یا نفس ناطقه و فکور آدمی که دارای دو کانون قلب و مغز است نه تنها کارگاه معنوی کردن و تأویل جهان هستی و عالم ماده است بلکه مقدم بر آن، خالق جهان و طبیعت و مادیت است: می آفریند، معنا می بخشد و تأویل می کند. یعنی هم مُبدی جهان است و هم مُعید آن! می آفریند و بازمی گرداند! آفرینش آن امری مادی است و بازگرداندن و تأویلش جریان معنویت آن است. این هر دو کار ذهن انسان است که در این ذهنیت و ابداع و رجعت، اذهان کل بشریت از آغاز تا پایان تاریخ دخیل است.

**۲۹۳۵- و اما ذهن انسان را چه کسی می آفریند و تأویل می کند؟ خود خداوند با دو دستانش همانگونه که خود در کتابش فرموده است! خداوند خود در این ذهنیت مقیم است و این همانست که از رگ گردن به انسان نزدیکتر است به زبان علی(ع)، خداوند اصلاً خود خود انسان است یعنی ذهنیت و نفس ناطقه یا روانش!**

**۲۹۳۶- و بی تردید ذهن انسان که از قلب تا مغزش جریان دارد که همه حواس و اعضاء و جوارحش را بخدمت گرفته است دارای هفت بطن است که همان طبقات و منازل آن هفت ارواح مذکور است که به مثابه هفت طبقه و درجه از ذهنیت و نفس ناطقه است از روح الایمان تا روح القدس! که برای خلاق شدن هر یک از این طبقات ذهن نیازمند روح نوینی هستیم از نزد امام مبین!**

**۲۹۳۷- نفس ناطقه یا ذهن انسان که از قلب تا مغز سرش جریان دارد همان عرش رحمن است و قلمرو لوح و قلم الهی می باشد که از این جایگاه به خلق و تدبیر جهان و جهانیان می پردازد و کالبد آدمی نیز تماماً کرسی اوست. که این ماجرا قبلاً در فصول اولیه کتاب به تفصیل تبیین شده است.**

**۲۹۳۸- اینست که خداوند در کتابش ما را درباره ماهیت عرش رحمن به پرس و جو و تحقیق دعوت نموده است که همان امر به معرفت نفس است که به معرفت رب می انجامد که کل واقعه معرفت شناسی قرآنی را شامل می شود که ما در این کتاب تبیین کرده ایم.**

**۲۹۳۹- ذهن بشری در آخرالزمان مهد نزول روح نوینی از پروردگارش گشته که از جانب امام مبین می آید و همه طبقات هفتگانه آنرا تدریجاً زنده و خلاق می کند. و آنانکه این واقعه کبرا را به حق درک نموده و برای پروردگارشان تسبیح و تقدیس و تأویل می کنند و به نصرت حق برمی خیزند و برای خداوند قیام می کنند خداوند هم نصرتشان نموده و از وجودشان قیام می کند و رضوان الهی گشایش می یابد. ولی اهالی تنفیس و استکبار دچار واژگونی و شیطنت گشته و برپا کننده دوزخ زمین می شوند یعنی ماده پرستان، پول پرستان و خودپرستان جانوری که در این دوزخ خود مسخ می شوند و خود از ارکان دوزخند.**

**۲۹۴۰- حیرت آورترین و لطیف ترین ماده در جهان هستی، ماده تن آدمی بخصوص ماده قلب و مغز و اعضای حسّی مثل چشم و گوش و بینی و زبان و دست است. و عجیبتر از همه اینها مادیت قدسی دستان انسان است بخصوص انسان صاحب قلم و تفکر که بدین واسطه روح را در مغز خوانا و گویا می سازد و تبیین می کند و نهایتاً می آفریند به خلق جدید! اهمیت معرفت شناسانه دست آدم از منظر دانشمندان و فلاسفه مغفول مانده است. این سخن علی(ع) در خطبه بیان کاملترین و عجیب ترین بیان از سرّ دست در امر بیان است: من با دستانم بر محاسن خود می کشم و خود را بیان میکنم! و می دانیم که موهای بدن آدمی مظاهر روحانیت حق در بشر است بخصوص ریش که بر صورت و کارگاه حسّی و جمال الهی می روید. و بقول امام باقر(ع)، پوست بدن آدمی مظهر نورانیت خداوند در بشر است بخصوص پوست دستان که کاملترین حواس را داراست. اینک با لمس ریش بواسطه دستان است که اسرار الهی از وجود انسان روحانی بیان می شود یعنی از رویاروئی و اتحاد نورانیت و روحانیت در دستان! همانطور که خداوند نیز انسان را با دستانش آفریده است.**

**۲۹۴۱- آدمی از طریق اعضای حسی خود، جهان و جهانیان را به روشهای مستقیم و غیرمستقیم از راه دور و نزدیک لمس می کند و سپس درک می نماید: لمس نوری (چشم)، لمس صوتی (گوش)، لمس بویائی و چشائی و بالاخره لمس دستی که نزدیکترین و جامعترین و مادی ترین لمس ها می باشد و لمس مستقیم و تن به تن است و سائر لمس ها را در خود جمع و متمرکز می کند. و آنگاه این دست بواسطه لمس کردن ریش و زلف و سر و صورت خودش به بیان آنچه که یافته می پردازد. این واقعه ای بس حیرت آور و شگرف و جادوئی است اگر در آن تأمل کنید.**

**۲۹۴۲- گوئی که همه هوش و حواس و احساس و مغز و دل و اراده آدمی در دستانش متمرکز و جمع شده است اگر بداند و بدرستی و بحق از آن بهره گیرد. گوئی که همه قوای حسّی و ادراکی که در سر و صورت و سینه آدمی قرار**

دارند بسوی دستان سرازیر شده و در قلم انسان متفکر جاری می شوند و به سخن می آیند و برون افکنی شده و جهانش را متحول و به خلق جدیدی می آفرینند.

۲۹۴۳- کلمات عناصر آفریننده جهانند همانطور که خداوند عالمیان هم با کلامش امر به تکوین فرمود. پس تبدیل هوش و حواس و ادراک بشری به کلمات که از راه زبان یا قلمش آشکار می شوند واقعه خلق جدید خویش و جهان خویش است. هر کسی مخلوق سخن خویش است در این معنا تا توانی بمان!

۲۹۴۴- آیا براستی فرق سخن شفاهی و کتبی در چیست علاوه بر میزان سندیت و ماندگاری و خطاب جهانی و تاریخی که در کلام مکتوب وجود دارد! خود اینجانب هنگامی که قلم بدست می گیرم افکار و مکاشفات بکر و بدیع پدید می آیند و خلاقیت هوش و حواسم هزار چندان می شود. برخی از متفکران بزرگ عصر ما نیز این تجربه را درک و تصدیق کرده اند که از جمله آنها ویتگنشتاین است که رسماً ادعا کرده که بواسطه قلم می اندیشد.

۲۹۴۵- بیان از طریق زبان و بواسطه دست و قلم چه تفاوتی دارند؟ خداوند در سوره قلم به قلم و هر آنچه که مینویسند سوگند یاد نموده و اهل قلم را از جنون مبرا دانسته است در حالیکه عموماً بیشترین کذب و جنونها به اهل قلم نسبت داده شده است چرا که آثارشان ماندگار است و به بسیاری از خوانندگان در جهان ابلاغ می شود و بیشتر در اذهان خواننده باقی می ماند در حالیکه سخنان شفاهی در اذهان مخاطب نیز ماندگاری کمتری دارند. در ضمن اینکه سوء استفاده از قلم نیز عوارض و عذاب خاص خود را دارد و خداوند این جماعت را تنبیه سختی نموده و چه بسا قلم را از آنها می گیرد. بهرحال نوشتن افکار و باورهای خود، مستلزم شهامت و صداقت و مسئولیت خارق العاده ای است زیرا ماندگار و مستند و مکتوب می شود و قابل انکار نیست و مسئولیت آفرین است. پس اهل قلم در رأس متعهدین به آراء و باورهای خویش قرار دارند تا آنجا که به اشاعه آن می پردازند و این حقیقتی بزرگ است که دارای نور امر بمعروف و نهی از منکر می باشد پس رسالتی الهی است.

۲۹۴۶- کل تمدن و تاریخ بشری از آغاز تاکنون تماماً مخلوق اهالی قلم بوده است از کاتبان کتب آسمانی و حکمت های کهن تا عصر ما که بسیاری از مردمان اهل قلم شده اند و توان نوشتن دارند.

۲۹۴۷- علاوه بر دست که صاحب قلم است پاها نیز در جریان خلاقیتهای فکری و امر بیان نقشی بسزا دارند. "مشاء" که نام یکی از مشهورترین مکاتب فلسفی در تاریخ است بمعنای "راه رفتن" می باشد که از ماجرای قدم زدن افلاطون و شاگردانش در باغ آکادمی نشئت گرفته است زیرا افلاطون بر این باور بود که گفتگوی در حال قدم زدن بسیار خلاق و مؤثر است که این سنت را یکبار دیگر در عصر ما ادموند هوسرل احیاء نمود و براستی به افلاطون عصر جدید شهرت یافت. بنده نیز این حقیقت را به تجربه ناخودآگاه شخصی دریافته ام که قدم زدن در حین تفکر امری حیرت آور و خلاق است.

۲۹۴۸- پاها نیز زمین را لمس می کنند که مهد خلقت خاکی ماست و عاقبت در آن فرو می رویم. امام باقر(ع) روح زمین را در قلب آدمی می داند همانطور که روح آسمانی را در سر معرفی کرده اند. بنابراین در حین راه رفتن و تفکر به قلب خود راه می یابیم و ادراک قلبی ما تحریک می شود. آدمی به تجربه می داند که تا چه حدی قدم زدن موجب تغییر روحیه و عواطف قلبی می شود. بنابراین شاهدیم که چگونه روح الفکر و قلم و بیان آدمی از سر تا پای آدمی جریان دارد و از تمامیت بدن و جان و روان سرچشمه می گیرد و همه ذرات وجود را دخیل و متحد و شاهد می سازد. قلم دارای جوهرهٔ وحدت وجود است اگر بدرستی و تماماً خلاق گردد. بخصوص اگر این قلم و بیان از رابطه دیالکتیکی یک گفتگوی در حین قدم زدن نشئت گرفته باشد همچون گفتگوی کمیل و علی(ع) در نیمه شبی در بیابان حجاز در حین قدم زدن که موجب طلوع انوار حقیقت برای کمیل گردید.

۲۹۴۹- وقتی انسانی سخن می گوید و بخصوص وقتی که می نویسد تمامیت وجود خود و کل بشریت ماقبل و معاصر و مابعد خود و بلکه کل جهان هستی را با خود جمع نموده و مخاطب قرار می دهد همانطور که قبلاً نشان دادیم وجود آدمی عصاره کل هستی بیکرانه جهان در غیب و شهود است. اینگونه است که می فرماید هر آنچه که در زمین و آسمانها به

**انسان وعده داده شده در خود انسان است و از نطقش بارز و محقق می گردد (سوره ذاریات)- بدین ترتیب ذهن آدمی، ذهن عالم هستی است و عالم هستی بر مدار ذهن انسان تدبیر می شود و این کلام الهی درباره امام مبین معنای کلی درباره کمال انسان است که: هر آنچه که در جهان است بر محور وجود امامی مبین (اهل بیان) تقدیر و ارزیابی میشود! و در این واقعه همه اعضاء و جوارح و ذرات وجود آدمی در کارند و بمیزانی که انسان اهل قلم و بیان بر این حقیقت معرفت و اشراف دارد و در بسیج و وحدت همه ارکان و اعضای خود تلاش می کند می تواند کل جهان را مخاطب قرار داده و تأویل نموده و به خلق جدیدی بیافریند!**

**۲۹۵۰- پس کالبد آدمی کلاً به مثابه ذهن عالم ماده است و عالم مادی در جهان بیکرانه هم به مثابه کالبد کبیر این ذهن است. جهان، تن انسان است و انسان هم ذهن و روح جهان است. انسان تجسد ذهن خداست و روح جهان!**

# ۸- مرد و زن

**۲۹۵۱- هر چیزی همانقدر که خودش است ضد خودش است. به بیان دیگر هر چیزی همانقدر که هست، نیست. این حقیقت به لحاظ کمّی و کیفی درست است هر چند که کمیت و کیفیت ظهور و بروز هر چیزی نیز دارای همین رابطه دیالکتیکی است. و دیالکتیک قبل از اینکه امری مربوط به روابط چیزها باشد یک امر درون ذاتی هر چیزی می باشد یعنی هر چیزی در رابطه دیالکتیکی با خویشتن است و انسان قلب این دیالکتیک و سرچشمه آن در جهان است و انسان کامل مهد اشد و اکمل این دیالکتیک است تا سرحد دیالکتیکِ دیالکتیک که منجر به احدیت محض واحد و قهار می شود یعنی امام و خلیفه مطلق حق!**

**۲۹۵۲- کل جهان هستی لامتناهی نیز همانقدر که هست، نیست! خداوند عالمیان نیز همینگونه است لااقل از چشم ادراک بشری در مراتب! اگر چنین نمی بود عارفان کاملی چون ائمه هدی[۱] و علی مرتضی در عین دیدار با خدا در فراقش نمی سوختند. این راز وصال در فراق و فراق در وصل که بزرگترین واقعه دیالکتیکی در وادی کمال عرفانی است دال بر این حقیقت است که دیالکتیک حق حتی برای کاملان الهی هم لااقل در حیات دنیا، واقعیت دارد.**

**۲۹۵۳- خداوند از نخستین لحظه ای که قلمش را از دکتر شریعتی تحویل من نمود با اولین راز و حقیقتی که روبرو شدم و درباره اش مقاله ای نوشتم که نخستین تألیف من بود، مسئله دیالکتیک و راز وحدت اضداد بود بی آنکه حتی مقاله ای درباره اش خوانده باشم. زیرا از همان نخستین لحظات رحلت دکتر شریعتی (بی آنکه هنوز خبرش را شنیده باشم) کل وجودم تبدیل به قیامت کبرای دیالکتیک حقایق و مفاهیم گشت که در محور این دیالکتیک وضعیت روحی خود من بود که به آنی احساس موجودیت الهی می کردم و در همان حال احساس فنا و نابودی داشتم. بهمان شدت که بودم، نبودم! گوئی این قلم که از روح شریعتی به من به ارث رسیده بود همان گوهر و روح دیالکتیک و طوفان و قیامت وحدت اضداد بود وحدت بود و نبود! که این وحدت موتور محرکه و مهمترین انگیزه تفکر و مکاشفات معنوی من تا به امروز بوده است و لحظه ای از آن جدا نبوده ام که بالاخره این بود نبود در کلمة الله تأویل گردید در ال لا ه!**

**۲۹۵۴- خداوند عالم در ازل یکی بود که نبود یعنی بودِ نبود! و لذا اراده کرد که خود را بوجود آورد و آشکار و معرفی سازد و لذا نبود خود را متجلّی نمود و هستی بخشید که عین خود او بود و لذا دعوی خدائی کرد و نخستین کافر و شیطان همو بود که بقول امام باقر(ع)، عزازئیل نام داشت. حضرت آدم نیز همینگونه دارای ذاتی دیالکتیکی بود که ضد خود را از خود برون افکند و او حوا بود که نسبت به آدم کافر و عدو گشت طبق قول الهی در کتابش! و این عداوت و جدال دیالکتیکی بین این دو موجب هبوطشان از حیات بهشتی گشت.**

**۲۹۵۵- همانطور که عزازئیل گفت "من هم خدا هستم" زیرا همچون خداوند می آفرید، حوا هم ادعا کرد که "من هم آدم هستم" زیرا حوا نیز می آفریند همانطور که آدم، حوا را از بطن خود آفرید. همانطور که هر زنی به لحاظ هویت براستی مخلوق مرد محبوب خویش است.**

**۲۹۵۶- مرد به لحاظ جسمانی مولود و مخلوق زن است ولی زن به لحاظ روحانی مخلوق مرد است. همانطور که زن، تن خود را به همسرش می بخشد ولی مرد، روح و قلبش را به وی می دهد. و این یک تعامل و مبادله و دیالوگ دیالکتیکی است. اینست که مرد، خود را مالک تن زنش می داند ولی زن، خود را مالک روح مرد می داند. مرد و زن براستی مظهر تن و روح یکدیگرند و لذا برای ادامه حیات و رشد و کمال و جاودانگی خود سخت محتاج یکدیگرند و از هم رهائی ندارند درست مثل رابطه تن و روح، حیات و ممات، وجود و ماهیت، دنیا و آخرت، ماده و معنا و زمین و آسمان!**

**۲۹۵۷-** اینکه بگوئیم که اینک در آخرین وضعیت کدامیک تن و دیگری روح است، کدامیک زمین و دیگری آسمان است، کدامیک علت و دیگری معلول است و... حرفی بیهوده است و دیالکتیک یعنی همین! همانطور که اینک حتی رابطه بین انسان و خدا نیز دچار همین وضعیت متقابل دیالکتیکی است و براستی معلوم نیست که کدامیک خالق آن دیگریست! انسان به لحاظ جسمانی و حیات آشکارش یک مخلوق است ولی خالق یک معنا و روح و ایده ای بنام خداست، خدائی که خالق اوست. پس انسان، خالقِ خالق خویشتن است و خدا هم مخلوقِ مخلوق خویش است. اگر این معما حل شود معما و دعوای بی پایان رابطه زن و مرد هم حل شده است که کدامیک برتر و بهتر است و برحق تر! زیرا برابری محال است اگر محال نمی بود عصر برابری زن و مرد دچار نابودی رابطه زناشوئی و خانواده نمی شد. بزرگترین سند ابطال برابری زن و مرد، خود نهضت برابری زن و مرد در عصر جدید است. آیا نه اینست!

**۲۹۵۸-** چطور ممکن است بود و نبود یا تن و روح برابر و مساوی شود! فقط می شود که یکی باشد چون هست! زن و مرد یا یکی می شوند و موفق به کشف یگانگی خود می شوند و یا در جنون برابرسازی، رابطه شان نابود می شود آنهم نابودی بی پایان که احساس نابود شدن در هر لحظه است. پس این نابودی نیز نوع دیگری از بودِ نبود است: نبودِ بود!

**۲۹۵۹-** رسیدن به کشف و درک و حصول مقام یگانگی بین زن و مرد محور کل مجاهدتهای مادی و معنوی و دینی و عرفانی زندگی هر انسانی است که او را به نور کلمة الله در خویشتن می رساند: ال لا ه! و کمالی برتر از این نیست که اوج سعادت و رستگاری بشر در جهان است. زیرا قلب حیات مادی و معنوی یک انسان در رابطه با همسر و جنس مخالفش قرار دارد که بدون آن، سراسر توهمات روشنفکرانه و فلسفی و کذب است نه روحانی و عرفانی و وجودی که تمامیت واقعیت زندگی را در برگیرد.

**۲۹۶۰-** کسی که در رابطه با جنس مخالف و همسرش در تناقض و عذاب است در همه قلمروهای زندگانی مادی و معنویش همینگونه است. و این بدان دلیل است که جنس مخالف و همسر، ظهور خود توست و تو با خودت توان تعامل و دیالوگ و دوستی نداری و نمی توانی خودت باشی زیرا تو ضد خودی در همه حال! پس تا ضد خود نباشی نمی توانی خود باشی و یگانه! و این تعامل و جهاد کبیر بخودی خود و به تنهائی ممکن نمی شود بلکه فقط در رابطه با جنس مخالف و همسر امکان تحقق دارد. کسی که تسلیم ضد خود در همسر خود شود سالک وادی توحید وجود است و بالاخره صاحب وجود می شود تحت الشعاع نور کلمة الله (ال لا)!

**۲۹۶۱-** انسان تا تسلیم ضد خود در کسی که دوستش دارد نشود تسلیم روح خود نیز نمی تواند شد و قادر به حمل و حفظ روح نخواهد بود. پس زنده نخواهد شد! "اوست که مرده بودید و شما را زنده ساخت..." قرآن کریم-

**۲۹۶۲-** آنچه که عشق نامیده می شود که حکیمان الهی و عارفان بزرگ، آنرا گوهره خلقت و امر حاکم بر عالم هستی می دانند که در هر رابطه ای حکم می راند و در نزد بشر، مشهورترینش همان رابطه مرد و زن است فقط و فقط دارای یک معنا و منطق است و آن جاذبه و نیاز ذاتی خود هر چیزی به ضدش می باشد. و هر که این معنا و منطق و حق وجود را درک کند و آدابش را بجا آورد رستگار است و در غیراینصورت محکوم به عذاب ابدی می باشد که عذاب نابود شدن بی پایان و دم به دم است. پس مکتب برابری واضحترین نشان جهل و جنون است که بطالت و ویرانگریش بهترین حجت ناحقی آن است زیرا برابری و مساوات در عصر جدید شیطانی ترین عنصر و شعار تخریب و تباهی و جنون و جنایاتی است که کل جهان را فراگرفته است از حریم خانواده تا حکومتها و ابرقدرتها که تحت عنوان آزادی و دموکراسی و عدالت کوس انالحق می زنند!

**۲۹۶۳-** زن و مرد هر یک به مثابه روح طرف مقابل است پس هر کدام بایستی تسلیم امر روح خود در طرف مقابل باشد که امری متناقض و مخالف نفسانیت است. اینگونه است که این رابطه لایق نزول و دریافت روح نوین الهی از جانب امام مبین می گردد و زنده و رستگار شده و از اهالی بیت الله و حزب الله می شود به نور کلمة الله!

**۲۹۶۴- آنچه که حائل و حجاب وحدت وجودی بین آدم و حوا (زن و مرد) است و این یگانگی روحانی را ناممکن میسازد حاکمیت ظلمت شجره و حیات دهری و موروثی است. تا قلوب و اندیشه طرفین از این ظلمت پاک نشود رابطه الساعه و توحیدی بین این دو محال است و رابطه این دو همان رابطه ظالمانه و ظلمانی دو نژاد است. همانطور که خداوند به آدم و حوا در بهشت سخت توصیه فرمود تا از شجره بپرهیزند!**

**۲۹۶۵- در سوره بقره شاهدیم که رعایت تقوای الهی در رابطه زناشوئی منجر به لقای وجه رب می شود که واقعه نزول روح نوین در خلق جدید انسان است. و با این واقعه است که رابطه زناشوئی، انسانی- روحانی می شود یعنی بهشتی!**

**۲۹۶۶- برخی می پندارند که به صرف دوری جغرافیائی و فیزیکی از خانواده نژادی خود می توانند لزوماً رابطه انسانی و روحانی با همسر خود برقرار کنند در حالیکه هنوز حقوق واجب خود نسبت به خانواده و بخصوص والدین را ادا نکرده اند. در غیراینصورت افراد فراری از خانه می بایستی جمله خوشبخت می شدند که چنین نیست.**

**۲۹۶۷- کسی که با اعضای درجه یک خانواده پیشین خود ستم نموده و جبران نکرده نمی تواند با همسر و فرزندانش رابطه ای رئوف و روحانی و قلبی داشته باشد. کسی که حقوق معنوی نسبت به معلمین و مربیان معنوی خود را نیز ادا نکرده در زندگی زناشوئی نیز درگیر و ناکام است. کسی که در هر کجا ظلمی نموده قادر به برقراری رابطه قلبی با همسرش نیست. مگر اینکه آنرا جبران کند و یا لااقل به درگاه خدا طلب مغرفت نماید و از چنین ظلمی توبه نماید.**

**۲۹۶۸- روح، بزرگترین نعمت الهی به بشر است و بلکه گوهره انسانیت اوست که او را اشرف و خلیفه نموده است که بواسطه اش می تواند به سیر در آفاق و انفس بپردازد و در قلوب سائرین وارد شود. پس نعمتی برتر از این برای بشر نیست. و خداوند به انسان کافر و ظالم این نعمت را نمی دهد تا آنرا بخدمت ظلم و تجاوز خود گیرد و استکبار نماید و دیگران را به تسخیر و سلطه خود آورد.**

**۲۹۶۹- باید درک کرد که علت العلل همه گرفتاریها و تشنجات و سوءتفاهمات رابطه زناشوئی فقدان روح است. روحی که بواسطه اش رابطه قلبی حاصل شود و تفاهم و محبت پدید آید و وحدت و یگانگی رخ نماید که بهشت زناشوئی است. و چنین روحی به اذن و امر الهی از جانب اولیای او به بنده ای اعطا می شود که اجر کریم خداست. حداقل روحی که موجب پیوند روحانی زناشوئی و خانواده است روح الایمان است و حداکثر روحی که موجب وحدت عالم بشریت می شود روح القدس است که در نزد امام زمان(عج) و عیسی مسیح(ع) می باشد.**

**۲۹۷۰- افسوس که خرد وحدت اضدادی و منطق دیالکتیکی حتی در نزد دیالکتیسین ها هم فقط کاربری فلسفی و تئوری دارد و در عرصه حیات واقعی محلی از اعراب ندارد مگر جهت سفسطه گری و سرکوبی مخالفان عقیدتی! این خرد را فقط حکیمان الهی و اولیای حق در زندگی واقعی بکار می برند بخصوص در رابطه زناشوئی همانطور که در نزد برخی از بزرگان دین و معرفت در تاریخ گزارش شده است که مشهورترین اسوه این خرد دیالکتیکی بخصوص در رابطه زناشوئی حضرت محمدابن عبدالله رسول آخرالزمان است آنهم در وحشی ترین و مردسالارترین جامعه بشری در تاریخ که زنان را چون احشام خرید و فروش و معاوضه می کردند و کمترین حقی برایشان قائل نبودند و دختران مازاد بر نیازشان را زنده بگور می نمودند. در رأفت و محبت و تواضع در قبال زنان، مردی در تاریخ بشر همطراز سرور انبیاء و نخستین سلطان عرب (به زعم اعراب) پیدا نمی شود آنهم در قبال متکبرترین و عبوس ترین زنان که اکثراً زندگی را بر رسول خدا زهرآگین می نمودند و آن حضرت بجای تنبیه و طلاق و اخراج این زنان از منزلش، چه شبها را که در طویله در کنار شترش به صبح می رساندند. اینست اخلاق و خرد دیالکتیکی و توحیدی مرد در قبال زنش! اینست اشد تقوای الهی در زناشوئی که رسول خدا را لایق دیدار با پروردگارش نمود به مصداق بشارتی که در سوره بقره در این باب وارد شده است.**

**۲۹۷۱- همانطور که قبلاً نشان دادیم کل عظمت و کبریائی علم و تقوا و هنر رابطه بین انسان و خدا و سپس رابطه بین مرد و زن در خرد دیالکتیکی قابل درک و شناخت می باشد و در غیراینصورت تقوا جز نمایشات متشرعانه و توریه ای**

فعل دیگر ندارد. این خرد دیالکتیکی همان منطق رابطه تن و روح است و بود و نبود! کسی که این منطق را درنیابد نه قوانین الهی را به عقل و علم درک می کند و نه روابط پیچیده و حیرت آور زناشوئی را می فهمد و نه توان تعامل با آنرا پیدا می کند. دیالکتیک از این منظر منطق و خرد و راز اصالت حق دیگران است در قبال "من"! بخصوص آن دیگرانی که ضد من هستند. همیشه حق با ضد من است: اینست منطق تقوا و عمل صالح و وحدت با عالم و آدمیان! این همان روح العقل و عقل روح است که پیامبر اسلام و ائمه هدی(ع) سلاطین آن هستند. این همان روح ایثار و ایثار روح است پس بدون چنین روحی از جانب محمد و آل محمد چنین وحدتی ممکن نیست. این همان منطق "رحمت بر عالمیان" است یعنی منطق محمدی و اسلامی! و کارگاه اصلی تمرین و تعلیم این منطق همانا رابطه زناشوئی می باشد.

۲۹۷۲- قبلاً نشان داده ایم که حواس پنجگانه منازل ارواح هفتیه و دهگانه هستند و نیز نشان داده ایم که جنسیت و غریزه جنسی نیز حس واحدی است که می تواند بعنوان حس ششم و فرآیند پنتالکتیکی حواس پنجگانه مدّ نظر قرار گیرد پس جامعترین حواس و ادراکات است. بنابراین این حس در انسان صاحب روح که همه این ارواح را داراست قلمرو یگانگی همهٔ ارواح است و درست به همین دلیل است که بقول رسول خاتم(ص)، انبیای الهی دارای شدیدترین قدرت جنسی می باشند و طبعاً امامان و انسان کامل از برترین این قدرت برخوردار هستند زیرا حامل همهٔ ارواح میباشند چرا که حواس پنجگانه آنها همگی روحانی هستند یعنی در اوج حیات بسر می برند و غریزه جنسی، غریزه حیات است. و دانستیم که یکی از عالیترین فعالیت این ارواح در اهلش همان واقعه لقاء اللهی است. اینک از این منظر یکبار دگر آیه ۲۲۳ از سوره بقره را بهتر درمی یابیم که چرا خداوند رابطه زناشوئی مؤمنین و متقین را بخصوص در تجربه رابطه جنسی قلمرو دیدار با او خوانده است که این دیدار گوهرهٔ خلق جدید انسان در آخرالزمان می باشد. ولی حتّی در بشر معمولی و فاقد روح نوین هم رابطه زناشوئی بستر خلق جدیدی بنام فرزند است که یک خلق دهری و در ادامه خلق قدیم آدم – حوائی است چرا که بنی آدم بطور عام، روح حضرت آدم را از مجرای ظلمانی دهر به ارث برده است. از این منظر به راز تولد ائمه هدی از پدر و مادری چون علی مرتضی(ع) و فاطمه زهرا(س) پی می بریم که جملگی خلق جدید آخرالزمانی هستند یعنی انسانهای کاملند همانطور که همه فرزندان امامان ما هم اینگونه نبوده اند بلکه هر یک از ائمه فقط با آن همسری که خود صاحب روحی نوین از امام گشته دارای فرزندی گشتند که حامل نور امامت بوده است که این زایش قدسی حاصل همان لقای الهی در آیه مورد بحث در سوره بقره است. زیرا چون یک زن و شوهری که هر دو دارای همه ارواح الهی هستند در آینه لقاء و دیدار یکدیگر موفق به دیدار با پروردگار می شوند که تجلّی جمال این دیدار، همان گوهره خلق جدید عرفانی در ظرف مادیت دنیوی است و حاصلش تولد فرزندی است که بطور مادر زادی امام است یعنی کامل است و لذا در عین داشتن کالبد خاکی دارای هویت نوری است و این از برکت ازدواج دو انسان روحانی است که حامل همه ارواح الهی گشته اند که کاملترینشان امام حسن عسکری(ع) و نرجس خاتون(ع) هستند که فرزندی بدنیا آوردند که مظهر نورالانوار ذات الهی است. همانطورکه از خود امام دوازدهم نقل است که پدر بزرگوارشان جامع همه کمالات پدران خویش گشته است علیرغم سن کمشان. چرا که در بیست و هشت سالگی شهید گشتند و بانو نرجس خاتون نیز حتی قبل از آنکه به امام برسند یک قدیسه حامل روح القدس عیسوی بودند و مقام روحانی ایشان به حدی بود که حتی مادر امام حسن عسکری(ع) خود را کنیز ایشان می خواندند در حالیکه خود دارای مقام ولایت امام بودند.

# ۹- خود و خدا

۲۹۷۳- حکمت خودشناسی- خداشناسی که در ذات همه مذاهب شرق و غرب عالم حضور دارد و در اسلام به اوج رسیده و تبدیل به تمامیت مکتب و مذهب گشته و تحت عنوان مذهب امامیه سخن میگوید نیز یکی از دیالکتیکی ترین حکمتهاست زیرا نه خود و نه خدا، مطلقاً قابل شناختی علمی- علیتی نیستند آنگونه که چیزهای دیگر را در جهان می شناسیم. این سخن سلطان معرفت علی(ع) که خدای را از این رو شناختم که نشناختم، شامل حال خودشناسی نیز میشود یعنی باید گفت خود را به اندازه ای که نشناختم، شناختم! و این دیالکتیک ذات معرفت است که دیالکتیک دیالکتیک را پدید می آورد دیالکتیک علم و جهل!

۲۹۷۴- اگر آدمی درباره ماهیت و هستی خودش دارای چنین شناخت دیالکتیکی است پس درباره سائر چیزها بی تردید وضع همینگونه است زیرا این خود هر کسی است که چیزی را می شناسد. اگر نمی توان خود را شناخت پس چگونه میتوان غیرخویش را شناخت. و این عین کلام علی(ع) است که:در حیرتم از مردمی که خود را نمی شناسند و می پندارند غیرخود را می شناسند!

۲۹۷۵- پس آیا براستی شعار حکیمانه خودشناسی- خداشناسی که محور عرفان مذاهب عالم است چه رازی دارد؟ غایت شناخت انسان از خودش همان عدمیت است و غایت شناخت درباره خدا هم وجود است. پس مسئله اینگونه است که هر که عدم را شناخت وجود را شناخته است و وجود یافته است از عدم! و این موجودیت همان خلق جدید انسان یا آفرینش عرفانی است. من نیست و خدا هست! این آخرین سخنی است که می توان درباره خودشناسی و خداشناسی بیان نمود: نیستی محض و هستی محض و فقط همین! همانطور که نیستی، امری فاقد هر صفت و معنائی است هستی محض نیز چنین است و هیچ صفتی نمی پذیرد و ذات تسبیحی حق تعالی می باشد که اکبر و سبوح و قدوس و مطلق است. پس در اینجا آیا فرق بین هستی خدا و نیستی خود در چیست؟ این فرق، سرالاسرار معرفت شناسی است که ذات دیالکتیکی معرفت را پدید آورده است یعنی یگانگی هستی و نیستی! همچون یگانگی علم و جهل! خدای را از آنرو شناختم که نشناختم! این همان سرّ دیالکتیکی رابطه بین خود و خداست. این دیالکتیک ذات شناخت شناسی است.

۲۹۷۶- از اینجاست که گویند خود همان خداست و هستی همان نیستی است و شناخت همان جهل محض است. و این اساس شور و شیدائی و وجد وجود در صوفیان است که دم از دیوانگی می زنند: چاره ای کو بهتر از دیوانگی!

۲۹۷۷- این- همانی اضدادی غیر از این- همانی تشبیهی است. این- همانی اضدادی ذات معرفت شناسی توحید و وحدت وجود است در حالیکه این- همانی تشبیهی عین شرک است و ابطال!

۲۹۷۸- و این- همانی اضدادی جز تحت الشعاع نور روحی نوین از جانب خداوند قابل درک نیست زیرا این سرّ معرفت شناسانه فقط حاصل شهود وجه رب است تا مشاهده جمال اعلای الهی که عین جمال خویشتن عارف است به مصداق آیه آخر سوره لیل که در حقیقت سوره لیلی است و مجنون!

۲۹۷۹- کشف و درک عدم خود نیز توفیقی کبیر است زیرا جز بر آستان وجود حق درک نمی شود و در عبودیت بر این درگاه است که عدم، وجود می پذیرد و عدم و وجود یکی می گردد و خود، الهی می شود. این معنای همین آیه است که بدرستی درک نشده است که: و نیافریدیم انس و جن را الّا به پرستش من! یعنی هر کسی که در این دنیا زندگی می کند لزوماً هنوز آفریده شده و صاحب وجود نیست الا در وادی پرستش خالصانه حق!

۲۹۸۰- و اینکه کسی که نیست چگونه می تواند کسی را که هست بپرستد کل سرّ آفرینش و معرفت است. زیرا آنکه بر عدمیت خود آگاه می شود از منظر وجود حق تعالی و در آستان اوست و آنکه هم او را می پرستد از منظر خود اوست.

پس این اوست که در عدم، به شناخت و پرستش خود می پردازد و اجرش را به عدم می دهد و آدمش می سازد. و این سرّ عشق است و از همین نکته دیالکتیک توحیدی درک می شود که چگونه عدم ذات وجود است و وجود عین عدم است! از این جهت، عدم بمعنای نابودن مطلق امری مطلقاً محال است پس عدم همان وجود قبل از عرصه تجلی و ظهور و پرستش است. این همان رابطه خود و خداست.

۲۹۸۱- اگر عدم چه به لحاظ واقعیت و چه معنا، چیزی بغیر از وجود باشد عین شرک آشکار ازلی است و این هم باطل است و هم نامعقول! پس عدم معنا یا گوهره ای در ذات وجود و بلکه عین وجود است. و این سرچشمه دیالکتیکی خرد و فهم انسان است.

۲۹۸۲- پس اگر چنین است پس آن سخن مشهور پارمنیدز حدود بیست و شش قرن پیش از این درست است که میگفت حرکت یک وهم و فاصله ها جمله کذبند! نه حرکتی در جهان است و نه فاصله ای وجود دارد بین حقیقت چیزها! این همان یگانگی وجود و عدم است و نیز یگانگی دیالکتیکی شناخت و جهل!

۲۹۸۳- هر چند که ارسطو و پیروانش در تاریخ این نوع حکمت را سفسطه و باطل خوانده اند ولی امروزه در آخرالزمان بزرگترین نوابغ آنهم در حیطه ریاضیات به ابطال علوم علیتی- ارسطوئی رسیده اند و راستی منطق را عین ناراستی آن می خوانند از گودل تا ویتگنشتاین که جملگی نوابغ ریاضی هستند و نیز هوسرل که کل علوم و تمدن ارسطوئی حاکم بر جهان را یک فاجعه ضد انسانی برآورد می کند بهمراه انیشتن که حتی فیلسوف هم نیست و نیز ماکس پلانک بزرگترین فیزیک دان تاریخ جدید جهان که منطق علیت ارسطوئی را محاکمه می کند.

۲۹۸۴- پس معلوم می شود آنچه را که حدود دوهزار و پانصد سال افلاطون و ارسطو و اکثر قریب به اتفاق فلاسفه و دانشمندان غرب، سفسطه می خواندند به حقیقت می پیوندد و باورهای این فلاسفه سفسطه از آب درمی آید و دو دو تا چهارتای آنها بر سرشان می شکند. منظور از منطق علیت، ادراک حسی نیست بلکه دسته بندی قیاسی- تشبیهی مقولات و پدیده هاست که ارسطو بنا گذاشت و اساس کل نظم مدرن جهان است که در حال فروپاشی می باشد.

۲۹۸۵- باز هم متذکر می شویم که سخن بر سر تساوی وجود و عدم یا شناخت و جهل و خود و خدا نیست بلکه سخن در یگانگی مفهوم این دوگانه های اضدادی است. یعنی این اضداد توهم هستند که در اندیشه و ادراک انسانی که هنوز بر خلق جدید وارد نشده نقش بسته اند. اگر این اضداد در جریان خرد دیالکتیکی و دریافت روح نوین از میان نروند محکوم به تساویگری می شوند همانطور که در تمدن مدرن شاهدیم.

۲۹۸۶- همه معلومات حسّی و عقلی و نقلی و تجربی و علیتی و حتی روحانی و عرفانی ما نهایتاً ما را بسوی جهل کبیر و لامتناهی ما از جهان و خودمان رهنمون می کنند که غایتش عدمیت خود ماست. و این آستانه اراده به وجود آمدن و خلق جدید خویشتن است. و عجیبتر اینکه آیا چگونه عدم بر عدمیت خویش آگاه می شود. این عدم- آگاهی سرّ وجود است که در ذات ازلی هستی انسان مستقر و حاضر است که می توان آنرا حضور حق یا نور خداوند هم دانست. این همان خدای قبل از آفرینش است که اینک خود را در هستی جهان معرفی کرده است و ما از طریق تلاش برای شناخت جهان به این عدم- آگاهی و حضور حق رسیده ایم یعنی به خود که همان خداست. "خدا همان خودِ خود شماست." علی(ع).

۲۹۸۷- پس وجود همان عدم- آگاهی (آگاهی بر عدم خویش) است! ولی آیا چنین وجودی حاوی قدرت خلاقه نیز هست؟ آری! همین حیات و هستی جاری هر انسانی بهمراه جهانی که در آن زیست می کند حاصل خلاقیت خود اوست. ولی بسیار اندکند کسانی که بر این حقیقت علم و باوری داشته باشند که بقول الهی هر آنچه که انسان در زمین و آسمان وعده داده شده در خود اوست و نطقی که بر زبان میراند! این جهل و ناباوری درباره خویشتن همان معنای کفر بشر است و غفلت و نسیانش!

**۲۹۸۸- همه امیال و آرزوهای ممکن و محال در ضمیر آگاه و ناآگاه هر کسی همان وعده های الهی در زمین و آسمان است و کافیست که آنرا با ایمان بر زبان آورد تا اجابت گردد: بخواهید تا شما را اجابت کنم!**

**۲۹۸۹- که چنین علم و ایمان و اراده و نطق خلاقی بدون حضور یک روح الهی در انسان ممکن نمی شود روحی که از جانب اولیای او بسوی متقین می آید و آنها را وجود می بخشد وجودی خلاق!**

**۲۹۹۰- نخستین مرحله از خودشناسی از طریق تجربه و شناخت جهان و سائر آدمیان ممکن می شود که این مرحله از شناخت خود نهایتاً به عدمیت خود می انجامد که این عدم را در حضور وجود حق قرار می دهد. و اما مرحله دوم از خودشناسی که خود- آفرینی است از طریق شناخت وجود خداوند است که این خداشناسی فقط از جنس شهود و نظر و حضور و صبر و تأمل و پرستش و تسلیم و رضاست که وجود را بر جای عدم می نشاند و این واقعه خلافت و ولایت است. این هر دو مرحله از شناخت بدون یاری روحی از اولیای الهی ممکن نیست: "به یاد آورید که مرده بودید و ما شما را زنده کردیم!... اوست که بر شما صلوة می کند و شما را از تاریکی به روشنائی می آورد." آیاتی از قرآن کریم-**

**۲۹۹۱- وجود یعنی خداوند عالمیان را کسی خواهد شناخت و یافت که کل عدمیتش را بی چون و چرا و خالصانه سرمایه کند! و حیات دنیای آدمی در تمامیت ماده و معنایش همان عدمیت آدم است: ماده عدم و معنای عدم! و خداوند در کتابش مکرراً به ما تذکر نموده که جز پرستندگان مخلصش امکان شناخت و توصیفش را ندارند و این اخلاص همان عشق است. و کسی که حاضر نباشد خالصانه و عاشقانه، عدمیت خود را بدهد تا وجود یابد بی شک احمق است یعنی کافر! و احمقتر کسی که بخواهد گوشه هائی از عدمیت خود را بدزدد و از وجود حق تعالی پنهان سازد. و کسی که وجود را یعنی خداوند را به رحمت مطلق، سخاوت مطلق، بخشش مطلق و کرم و محبت مطلقش نشناسد اصلاً نشناخته است زیرا وجود حق تعالی مطلق است و از اینروست که عین عدم است زیرا بی نیاز از وجود است چون موجود است.**

**۲۹۹۲- درک و تصور خداوند عالمیان بعنوان ذات و سرچشمه هستی عالم و آدم و منفک و جدای از انسان هرگز منجر به ایمان به خدا بعنوان روحی حیّ و قیوم در خویشتن، نخواهد شد که موجب هدایت و معیت با حق گردد. خدا بعنوان موجودی قدیم و من بعنوان مخلوقی جدید و اخیر هیچ مشکلی از انسان برطرف نمی کند و هیچ رابطه ای حاصل نمی آید. این انکار مخلوقیت انسان نیست بلکه انکار روحانیت و ذات الهی انسان است و موجب جدائی و فراق و کفر و غفلت می شود. خدائی که با من و در من و عین ذات و جوهره حیات من نباشد خدای ایمان و هدایت نیست خدای کافران است که در جائی بسیار دور می باشد بقول الهی! انسان باید خداوند را در خود بخواند و بخواهد و بدون شک اجابت می شود همانطور که خود وعده فرموده است که بخواهید مرا تا شما را اجابت کنم!**

**۲۹۹۳- پس انسان نباید خداوند را در خارج از خود و جائی خارج از مکان و زمان بخواند که چنین خدائی نه هست و نه اجابت می کند این خدای کافران است که قصد اطاعتش را ندارند. ولی ما که خداوند را در زمان قدیم و ازلی و آنگاه که نبوده ایم می خوانیم پس بر او معصیت کرده و در واقع سرمدیت او را انکار می کنیم و مرتکب دروغ می شویم. زیرا آنگاه که ما نبوده ایم از کجا می دانیم که او بوده است و اصلاً چگونه و کجا بوده است؟ این عین کلام الهی در قرآن است که می فرماید خداوند را چگونه از جائی دور شناخته و ایمان آورده اید!**

**۲۹۹۴- قرآن کریم به ما توصیه کرده که خدای حیّ و قیوم و حاضر و ناظر را بخوانیم و بپرستیم یعنی در جان خویشتن و همچون جان بخوانیم و نه بیرون و غیر از آن! یعنی خداوند را از ذات خودیت خویش بخوانیم تا اجابت شویم زیرا خود در کلام قدسی می فرماید که در کل زمین و آسمانهای لامتناهی نمی گنجد و فقط در دل مؤمن می گنجد. و از رگ گردن به ما نزدیکتر است و هر کجا که باشیم با ماست. (قرآن)-**

**۲۹۹۵- و اینگونه است که ما بهمراه خدا و با او ابدی و ازلی می شویم و هر کجا و هر زمان که او بوده ما هم بوده و خواهیم بود. نه او هرگز بی ما بوده و نه ما هرگز بی او بوده ایم و تا بوده بوده ایم ابداً و سرمداً! ما عدم او در عماء بوده ایم و اینک آشکار گشته ایم ما عدم اوئیم یعنی ذاتش! و جهان هستی مظهر صفات اوست. پس ما خود اوئیم و عین او و لذا به ما متذکر شده که جمال اعلای او را برای خود مطالبه کنیم. (سوره لیل)-**

۲۹۹۶- و ما به فضل الهی برای نخستین بار همه حقایق و اسرار عرفانی و عشق صوفیانه حق را در آیه به آیه قرآن و احادیث نبوی و ولوی و از همه مهمتر در عقل و فطرت و امیّت بشری نشان داده ایم که همه اینها عین حق است و عین دین و کتاب الله و سنت و عترت و عقلانیت و نیاز ذاتی انسان می باشد و هیچ بدعتی در کار نیست.

۲۹۹۷- حال اگر کسی می خواهد با اتکای بر این معارف به انکار دین و شریعت و تقوا و اخلاق الله بپردازد این اجازه را هم خداوند به او داده است هر چند که این ارتکاب به معصیت و ظلم عظیمی است که بخود می کند.

۲۹۹۸- خداوند در کتابش به ما وعده فرموده که اگر او را در دلمان یاد کنیم با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین او محشور می شویم و آنها را در خود می یابیم که رفقای راه و هادی و حامی ما می شوند. و اینها همه قلمرو عندالله و علی الله و هوالله هستند یعنی حریم قدسی ولایت و حضورش می باشند که ما را به او می رسانند. این مراتب سیر الی الله است. زیرا همه مراتب وصول حق، انسانها هستند همانطورکه شهود وجه اعلایش نیز جز به نور امام مطلقش ممکن نمی شود و امام خود نور اعلای اوست.

۲۹۹۹- و اگر ما به زبان و منطق و راه و روش خاص خودمان از او سخن نموده ایم این هم امری برحق و طبیعی است زیرا بقول نبی اکرم به تعداد خلقش بسوی او راه وجود دارد و هر کسی از راه خود به او می رسد زیرا خداشناسی جز از راه خودشناسی نیست و هر که به تقلید از دیگر حکیمان و اولیای الهی از او سخن می گوید در حقیقت راهی بسوی او نیافته و امر بر او مشتبه شده است زیرا راه وصال راه تقلید نیست چرا که اصول دین اموری تقلیدی نیستند و تقلید در اصول حرام است یعنی تقلید در توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت غیرممکن است الا به کذب و ریا! ولی تقلید در احکام شرع امری طبیعی است همانطور که تعلیم و تربیت همه از تقلید و تلقین شروع می شود هر چند که در این حدّ باقی نمی ماند.

۳۰۰۰- و آنانکه می پندارند اگر با الفاظ و مفاهیم صدرائی و ابن عربی از حرکت جوهری و وحدت وجود سخن نگوئی بدعت آورده ای و اگر با زبان غیرعربی از خدا و رسول سخن بگوئی از اسلام خارج شده ای در واقع هرگز با دین و حکمت الهی هیچ تعامل جدّی و باطنی نداشته و با آن زندگی نکرده اند. آنانکه با دین زندگی می کنند و زندگی حکیمانه دارند راه و روش و زبان و منطق ویژه خود را می یابند و این حقیقتی اجتناب ناپذیر و فطری است این بیانی از تقلیدی نبودن اصول دین است.

۳۰۰۱- فرق بین خود و خدا (خودآ) به یک آه است به گونه ای که انسان را فی ذاته زیر و رو سازد و از واژگونی برهاند و بر مقعد صدق بنشاند به مانند واژگونی "لا" که می شود "ال" و آنگاه نور کلمه الله (ال لا) رخ می نماید: زیر و رو می شوید و آنگاه روی به پروردگارتان می نمائید! قرآن کریم-

۳۰۰۲- و این آه واژگونساز عدم آنگاه حاصل می آید که آدمی براستی و به تمام و کمال با عدمیت خود روبرو شود و از آن روی نگرداند. و این نیازمند شجاعتی پهلوانانه است که دل به آتش می زند و از آن آب حیات جاوید می جوشاند و تن به مرگ می دهد و از آن زندگی می جهاند و تسلیم عدم می گردد و وجود می یابد. و این راه مجاهدین فی سبیل الله است.

۳۰۰۳- "خود"، "من" یا هویت ذاتی انسان آن ذره لامتناهی ضد ماده ای است که ماده هستی جسمانی را آفریده و حمل و حمایت و پرورش می کند. کل حیات آدمی در عالم خاک حاصل تعامل و تقابل و تبادل این ماده و ضد ماده است. و لذا همه فعل و انفعالات و ارزشها و صفات وجود آدمی، دیالکتیکی است منتهی نه آن دیالکتیک ابتر و تحقیر شده ای که ملعبه دست ماتریالیست ها گشت و آنها را هلاک نمود.

۳۰۰۴- مرحله اول خودشناسی خواندن کتاب وجود یعنی قرآن است قرآن به معنای خواندن! و این کشف لوح محفوظ پس از نزول روح الایمان است. و این مرحله کشف و درک عدمیت خویش است "پس به یاد آورید که نبودید و سپس آفریده شدید." قرآن کریم- و مرحله دوم هم بیان این خوانش است که قلمرو خلق جدید می باشد و این کشف ن والقلم و

علم تأویل است که از امامت ابراهیمی می باشد. پس دو علم در کار است: علم قرآن و علم بیان! مرحله نخست درک نبوت و واقعه نزول روح است در مراتب هفتگانه از آدم تا خاتم! و مرحله دوم هم امر ولایت و امامت است و واقعه عروج روح در مراتب هفتگانه آسمان ولایت! و این همان نزول ماه است و رجعتش بسوی خورشید و سپس اتحاد ماه و خورشید! همه این مراحل و حقایق در آیات نخستین سوره رحمن بوضوح مذکور است. و این واقعه قیامت است در دو مرحله صغری[1] و کبری[1]! و اینست که در حدیث آمده هر که قرآن را بخواند قیامتش برپا می شود که منظور قرآن وجود است یعنی درک حقایق قرآنی در حیات و هستی خویشتن! و لذا در ادامه سوره رحمن امر به خروج از اقطار زمین و آسمان است که وقوع قیامت کامل است که محمد مصطفی(ص) بانیش می باشد و علی مرتضی(ع) هم برپا دارنده و راهبانش تحت الشعاع نور قائم آل محمد!

۳۰۰۵- عبودیت، ولایت، محبت، اخلاص، وداد و خلّت انواع و مراتبی از عشق بین خدا و بنده است که در قرآن کریم ذکرشان آمده است که موجب رهایی آدمی از عدمیت و الحاق به وجود می شود. قرآن کریم به مؤمنان توصیه می کند به کسانی که درباره وجود خدا با شما جدل می کنند بگوئید که ما خدای را خالصانه می پرستیم، یعنی رابطه ما با خداوند از روی عشق و محبت است نه چون و چراهای علیتی و فلسفی و منطقی و غیره و حتی چون و چراهای متشرعانه و فقاهتی درباره عشق بین خدا و بنده که همواره در تاریخ حضور داشته است! زیرا هستند فقهائی که عشق بین خدا و بنده را کفر و فساد می دانند و چنین عشقی را در شأن مخلوق نمی دانند در حالیکه خود خداوند در کتابش مکرراً از چنین محبتی در حدّ اشدش سخن گفته است که بمعنای عشق است.

۳۰۰۶- همه چون و چراهای منطقی و علیتی و فلسفی درباره وجود سرمدی خدا و آفرینش انسان جز در عشق حقیقی بین انسان و خدا پاسخی نخواهد یافت زیرا براستی وجود انسان در جهان جز بقدرت عشقی عظیم و لامتناهی ممکن نمی شود و جز به منطق عشق برای حیات آدمی در جهان هیچ دلیل قانع کننده ای یافت نشده است و هزاران دلیل فلسفی و علمی و عقلی و حتی عرفانی هم نمی تواند زندگی انسان در دنیا را توضیح دهد و انسان را قانع نماید. حقایق حکمی و عرفانی هم بدون پشتوانه عشق الهی قابل لمس و قبول نخواهد بود. فقط عشق روحانی بین انسان و خداست که میتواند قوانین حاکم بر جهان و احکام دین و حکمت توحیدی و رنجهای بی پایان آدمی در جهان را توضیح دهد و قابل قبول سازد. بدون عشق براستی زندگی ارزش زیستن ندارد و هیچ حقیقتی قلباً قابل درک و تصدیق نخواهد بود زیرا رنجهای آدمی آنقدر زیاد است که خوشیهایش بس حقیر می نماید این رنجها اگر تعبیر و مفهوم و احساس عاشقانه نداشته باشد جز جبر و ستم توجیه دیگری ندارد که حاصلش نفرت و شقاوت و کفر است و اگر دینی هم در میان باشد جز نفاق نیست.

۳۰۰۷- حدیثی منسوب به اهل بیت عصمت(ع) میفرماید هر گاه در هر مصیبتی سه نعمت کشف و شکر شود آن مصیبت از میان برود. و چه مصیبتی برتر از عدمیت آدم در دنیاست چرا که بقول الهی حیات دنیا جز بازی و بازیچه نیست یعنی محکوم و محتوم به فناست آنهم فنائی فاجعه بار همچون جنگ آخر هر بازی! پس آیا آن سه نعمت بزرگ عدمیتی که آدمی در دنیا به آن مبتلاست چیستند؟

۳۰۰۸- کشف نعمات هر مصیبتی در درجه اول مستلزم کشف معنای خود آن مصیبت است و در اینجا منظور عدم- آگاهی و آگاهی بر عدمیت خویشتن است که کشفی کبیر و خطیر است که چنین کشفی کار مردان الهی و عالمان ربّانی و مجاهدین فی سبیل الله است. و باید دانست که عدم- آگاهی به مثابه آستان کمال صدق است که مقام صدیقین می باشد و درب شهود حق! زیرا کشف و درکِ عدم خود و وجود خداوند واقعه ای متقابل و دیالکتیکی و توأمان است مرحله به مرحله! پس یکی از نعمات عدمیت و عدم- آگاهی و کشف عدمیت خویشتن، رهائی ابدی از کذب و ریا است زیرا هر دروغ و ریائی به انگیزه اثبات و تظاهر به وجود است. نعمت دیگر کشف وجود خداوند است و شهود نشانه هایش! و اما نعمت سوم واقعه خلق جدید و خلافت الهی در چنین انسانی است که در آن وجود الهی بر جای عدم آدمی می نشیند و انسان را صاحب وجود می سازد. پس صدق و مقام صدیقین، شهود و مقام شهداء و نهایتاً ولایت الهی و مقام امامت و

**خلافت سه نعمت ناشی از عدمیت آدم در دنیاست که اگر کشف و شکر شود از میان میرود و ضد آن بر جایش می نشیند یعنی وجود!**

**۳۰۰۹- و می دانیم که عدمیت به مثابه ذات و غایت همه مصائب است زیرا هر فاجعه ای به میزانی که به اهلش حس مرگ و نیستی می دهد مصیبت محسوب می شود پس اگر کسی از پس عدمیت خود برآید و آنرا به نور معرفت کشف و رفع نماید پس ذات مصائب و بلایا را از وجودش برانداخته است و از بطن هر بلائی سه بلی و نعمت خدا را دریافته است.**

**۳۰۱۰- این سه نعمت ناشی از کشف و شکر عدمیت ذاتاً در مراتب گوناگون در هر بلا و مصیبتی حضور دارد! صداقت، شهادت و ولایت! و این مقام صدیقین، شهداء و اولیاء است که نورشان در هر بلا و مصیبتی حضور دارد و به یاری اهل معرفت می آیند و با آنها همنشین و رفیق راه می شوند به قول الهی در قرآن کریم!**

**۳۰۱۱- همه فجایع، بلایا و مصائب بوی مرگ و نابودی می دهند مرگ و نابودی "خود"! پس آنکه به عدم خود رسید و آنرا درک و تصدیق نمود به مقام صدق نائل آمده و از هر تهدیدی رسته است. و آنکه به وجود رسید جاودانه است و اینست پیروزی بزرگ و فوز عظیم!**

**۳۰۱۲- عبادت صدیقین، عبودیت، اخلاص و مقام ولایت همه از مقامات معنوی و عرفانی- حکمی در سیر و سلوک الی الله است که جمله با کشف و درک و شکر عدمیت خویشتن آغاز میگردد و مراتب خودشناسی- خداشناسی را بنا می نهد.**

**۳۰۱۳- این مبادله عدم و وجود بین انسان و خداوند، همان واقعه عشق الهی در بشر است که خلافت (جابجائی) نامیده شده است که عین حقیقت و ترجمان عشق است که تماماً بر معرفت بنا شده است.**

**۳۰۱۴- اگر این درست است که انسان از عدم آفریده شده است پس انسانی که عدمیت خود را کشف و درک و تصدیق نکرده باشد و از این جایگاه به مقام عبودیت نرسد آفرینش او آغاز نمی شود: "انس و جن را نیافریدم مگر به عبودیت خویش!" قرآن کریم-**

**۳۰۱۵- و انسانی که به عدمیت خویش در حضور وجود پروردگارش نرسیده باشد چگونه به عبودیت و پرستش خداوند می رسد مگر به بازی و سهو و ریا از نوع آنچه که در سوره ماعون آمده است.**

**۳۰۱۶- و عبودیت حاصل از کشف عدمیت خویش گوهره آفرینش جدید و وجود یافتن است زیرا آن نوری که در این آدم عدمی به پرستش پروردگارش نائل می آید کیست جز نور وجود پروردگارش! ظاهر این عبودیت و صلوة از آدم است ولی حقیقت باطنی آن از پروردگار است: "این اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمت به عرصه نور آورد." قرآن کریم- ولی موجودیت زمینی آن کسی که بر آدمی صلوة می کند امام مبین و خلیفه خداست. و لذا صلوة نیز ظاهری دارد و باطنی! که ظاهرش از مأموم ولی باطنش از امام است و لذا گویند که بی امام را صلوة نیست. (رسول خاتم[ص]) الا به سهو و ریا!**

**۳۰۱۷- قرآن کریم به ما هشدار می دهد که از طریق شمارش و تعدید و ریاضیات قادر به ارزیابی و برخورداری و احصای نعمات الهی نخواهیم بود و از طریق علوم و منطق شمارشی از وجود ذات احدی حق محروم می شویم زیرا نعمتی برتر و محوری تر از نور وجودش نیست و نور وجود را نمی توان شمارش کرد و بواسطه علوم ریاضی فهم نمود. همانطور که در تمدن مدرن که تمدنی متکی بر علوم و فنون ریاضیاتی است بشریت دچار اشد قحطی وجود شده و دیوانه گردیده است و برای کسب وجود و نجات از حس نابودی دست به هر جنایتی می زند: عقل ریاضیاتی، علوم و صنایع ریاضیاتی، منطق و فلسفه ریاضیاتی، هنر و عرفان ریاضیاتی، معیشت و بهداشت و درمان ریاضیاتی و حتی عشق ریاضیاتی (تجاری- پولکی) و هویت و شخصیت ریاضیاتی! و لذا شاهدیم که انسان مدرن چیزی جز مجموعه ای از آمار و ارقام نیست و این راز حس نابودی و ناامنی مدرن است.**

**۳۰۱۸- اگر دانشمندان عصر جدید، نور را غیرقابل توصیفترین پدیده عالم معرفی کرده اند بدلیل غیرقابل شمارش و غیرقابل تجزیه بودن نور است که بواسطه منطق و معادلات ریاضی قابل بیان و ارزیابی نیست. و می دانیم که نور مبدأ و معاد انرژیها و ماده عالم است هر چند که این روندی تبدیلی نیست و بلکه فقط با کلمه تجلّی قابل بیان است که جهان طبیعت تجلی نور است و به نور منتهی می شود! و همه موجودات عالم به مثابه رتق و فتق یا قبض و بسط نور هستند آنهم بطرزی معجزه وار و نه فیزیکی یا شیمیائی! و این تازه نور ظاهری و نجومی است و نور نیز باطنی دارد که آنرا نورالنور نامیده اند که انیشتن تحت تأثیر عرفان شرق این نورالنور را $C^2$ (مجذور نور) نامیده است که بواسطه آن هر چیزی در عالم به ذات سرمدی و مطلقش تأویل می گردد که در فرمول نسبیت او بطور نمادینی آشکار شده است که این فرمول به هیچ کار محاسباتی و فنی نمی آید و فقط یک نماد فلسفی و اسطوره ای است جهت تفسیر و تأویل کائنات!**

**۳۰۱۹- این نورالنور (نور علی نور) یا بقول انیشتن مجذور نور، همان نور الساعه سرمدی و بی زمانی مطلق در مقام حضور محض الهی است که آنرا زمان باطنی- روحانی نیز نامیده ایم که کشف و درک و الحاق به آن نیز برای هر عارفی درجه و مرتبه ای دارد که کمال این نور در وجود قائم آل محمد مقیم است و خداوند ما را توصیه نموده تا آنرا طلب کنیم: "پروردگارا نورمان را کامل فرما!" قرآن کریم- این همان نور وجود حق تعالی است.**

**۳۰۲۰- مجذور نور انیشتن نیز بیانی ریاضیاتی از نورالنور است و لذا بیش از حدود نیم قرن است که در تبیین وحدت کبیر میدانهای مغناطیسی جهان همه دانشمندان را سرگردان و پوچ نموده است زیرا حقیقتی درست ولی بیانی نادرست دارد.**

**۳۰۲۱- پس پرواضح است که برای یک سالک صاحب روح بکلی حرام است که زندگانی مادی و معنوی خود را بر منطق و علوم و فنون و مقیاسهای آماری و ریاضیاتی بنا و تدبیر نماید از جمله معیشت و سلامت خود را! و بدترین آن التقاط و شرک و نفاق در این امر است.**

**۳۰۲۲- "خود" یا منیّت آدمی یک نقطه لامتناهی و عین عدم است درست مثل تعریف نقطه (.) در هندسه که موجودیتش مشروط به عدم آن است و بشرطی هست که نباشد و چون نیست، هست. ولی همین نقطه عدمی، سرّ آفرینش عالم هستی و همان نقطه ای است که خداوند در آن مقام مقیم میشود و این نقطه را جانشین خود در عالم میسازد و از همین جایگاه عدمی به عرصه عرفات می آید و خود را آشکار می کند به ذات! پس این لطیفه کبریائی و رندی مستانه و جادوئی خدا را در "خود" دریاب تا بدانی که این سرّ عشق، کل سرّ حقیقت علمی- عرفانی وجود حق نیز هست. در اینجا معنای عشق و علم و جادو و رؤیا و واقعیت همه یکیست! این قصه وجود است که یک سرش خدا و در سر دیگرش انسان نشسته است که انبیاء و اولیای الهی راویان و محدثان این ماجرا هستند و مشاورین فهم این جادوی کبیر و بی انتهائی که وجود نامیده می شود که سراسر غرق در قداست و غیرت و عصمت است که نامحرمان را به این وادی راه نمی دهد. این رویاروئی و جانشینی بین "خود" و خدا، بهترین و کاملترین مثال و مفهوم از عالم صغیر و عالم کبیر است که عین یکدیگر و مترادف و خلیفه یکدیگرند و بلکه امری واحدند در ذات!**

# ۱۰- عالم صغیر و عالم کبیر

۳۰۲۳- در میان متفکران هستی اندیش تاریخ معاصر جهان شاید کسی چون نیچه آلمانی با تمامیت حیات و هستی و شخصیت و اندیشه خود درگیر نشده باشد یک درگیری خصمانه- حکیمانه با خویشتن تا سرحد خود- براندازی کامل که منجر به خموشی کامل ده ساله آخر عمرش گردید و از این وادی خموشی حیرت آور، دنیای خود و بلکه "خود" را ترک گفت! درد خودشناسی شاید در هیچ انسانی چون او تا این حد جانکاه به فریاد نیامده و اینسان خاموش نگشته است. آنچنان خاموشی که برخی آنرا نسیان و برخی دیگر هم جنونش نامیده اند. بهرحال این فریاد، خموشی، نسیان یا جنون تقریباً دامن همه متفکرین آخرالزمان را گرفته و بخود مبتلا ساخته است و مریدان سترگی چون هایدگر و اقبال لاهوری را پرورده و بخود آورده است که از جریان سازترین متفکرین عصر ما محسوب می شوند.

۳۰۲۴- تفکر و سیر در هستی عین سیر در زمان کلی و کیهانی است و لذا موجب پیری ویژه ای می شود که در عرفان ما مترادف انسان کامل است. تأویل و تحویل هستی به زمان در فلسفه هایدگر یک حقیقت عرفانی است که اهلش را ملحق در زمان باطنی می کند که دربی بسوی زمان کلان کیهانی و ماورای طبیعی است. زمانی که گاه یک روزش مترادف هزار سال یا پنجاه هزار سال و گاه حتی بیش از دویست میلیارد سال که زمان گردش یک دور کامل خورشید بر مدار کهکشان راه شیری می باشد. این نوع پیری را گاه در صورت و هیبت برخی از حکیمان و اولیای الهی می توان بوضوح مشاهده نمود هر چند که پنجاه یا شصت سال از عمر زمینی آنها نگذشته باشد که تماشای صورت نیچه در فیلمی که از سالهای دوران خموشی او به یادگار مانده مثال خوبی از این واقعه است. هر چند که این نوع پیری حاوی حسّی دیالکتیکی نیز هست که در عین حال ناقل احساسی از جوانی جاوید است. پیری به قدمت تاریخ کائنات که در عین حال جوانترین موجود عالم است زیرا آخرین مخلوق است. این نیز مثالی از خلافت عالم صغیر و عالم کبیر است یا انسان صغیر و انسان کبیر!

۳۰۲۵- تمدن مدرن یکسره مخلوق علوم و فنون ذره ای است در فیزیک، شیمی و زیست شناسی! و آینده این تمدن را نیز علومی همچون فیزیک کوانتومی، نوترونی و پوزیترونی و سلولهای بنیادین، ژنتیک، نانو و شعبات این ذرات رقم می زنند. و شاهدیم که سمت و سوی عملکرد فنون ناشی از این علوم، مخرب و نابودگر جهانِ کلان است که مردمان پیرو این تکنولوژی را از این سرنوشت محتوم رهائی نیست. می دانیم که اندیشه ذره بینی و اتمیزم دارای سابقه چند هزار ساله است و اصلاً باید گفت که علوم فنی که مهدش مغرب زمین است از ذره بینی و اتمیزم در همه زمینه ها آغاز شده است. و می دانیم که جهان هستی از ذرات پدید آمده است و ذرات، کرات و کهکشانها و آسمانها را پدید آورده اند که کوچکترین ذره پدید آورنده ماده نیز ذره ای بنام ضدماده است. پس دیالکتیک ماده- ضدماده پدیدآورنده جهان طبیعت و کائنات است. این همان باور دینی ما در پیدایش جهان است که عدم را اساس عالم هستی می دانیم و زیربنای آن! این نیز بیان و مثال دیگری از رویاروئی و خلافت عالم صغیر و عالم کبیر است. و اینکه عالم صغیر است که عالم کبیر را پدید آورده و از همان است که جهان برچیده می شود.

۳۰۲۶- همانطور که در شرح ام الکتاب باقرالعلوم(ع) نیز دیدیم عالم صغیر و عالم کبیر یا انسان صغیر و انسان کبیر چنان در یکدیگر و با یکدیگر و از یکدیگرند که قانون علیت را درهم می شکنند و جز به قانون تأویل و تجلی درک نمی شوند و به مثابه ظاهر و باطن و اول و آخر همدیگرند بگونه ای که حتی نمی توان گفت که کدام ظاهر است و کدام باطن و نیز کدامیک اول یا آخر است و نیز کدام علت است و کدام معلول!

۳۰۲۷- این عالم صغیر و کبیر در عین حال که به مثابه ظاهر و باطن یکدیگرند هر یک مستقل از همدیگر در آن واحد حضوری جهانی دارند و آئینه همدیگرند و بهمدیگر تأویل و تبدیل می شوند.

۳۰۲۸- ولی حیرت آورترین صورت عالم صغیر و عالم کبیر رابطه بین انسان و جهان کلی است (ارض و سماوات). هرچند رابطه بین کرات و سماوات (فضای لامتناهی) نیز عین رابطه عالم صغیر و کبیر است. و آدمی بدرستی نمی داند که فضای درون ذرات و کرات بیشتر است یا فضای آزاد آسمانی! البته انیشتین تلاش فراوان نمود تا این دو فضا را در رابطه ای علمی و ریاضیاتی تبیین نماید که موفق نشد. یک نظریه عرفانی معتقد است که در دل هر ذره ای فضائی به عظمت کل آسمان فشرده شده است که چون آزاد گردد کل جهان را منهدم سازد که این نظریه بطور نسبی در فیزیک مدرن و انفجارات اتمی به اثبات رسیده است: دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی!

۳۰۲۹- رابطه عالم ذر (ذرات) و عالم کرات و سماوات رابطه ای بس شگفت و جادوئی است که منظری از قدرت و هنر کبیر خالق آن است و چنان قوانین منظمی در این رابطه حاکم است که امروزه دیگر حتی کافرترین دانشمندان هم نمی توانند وجود یک خالق را کتمان کنند تحت هر اسم و عنوانی!

۳۰۳۰- اصل این- همانی رابطه عالم صغیر و عالم کبیر و نیز انسان و جهان، مطلقاً قاعده ای از جنس تساویگری نیست بلکه تماماً دارای ماهیتی سخت دیالکتیکی است و هر چه که عالم ذره، کوچکتر و عالم کل هم کلانتر می شود این دیالکتیک هم شدیدتر و قطبی تر و توحیدی تر می شود.

۳۰۳۱- امروزه در عرصه حیات هم معلوم شده آنچه که در حیات کلان طبیعت حاکم است در دل سلولها و ژنها نیز حاکم است منتهی به روشی کاملاً معکوس و ضد آن! آیا همین حقیقت بیانی آشکار از حضور جهان های موازی یا دنیا و آخرت در کنار یکدیگر نیست! آنهم نه یک دنیا و یک آخرت برای هر حقیقتی بلکه برای هر حقیقت وجود، تعداد کثیری دنیاها و آخرتها در جهان های موازی و همزمان حضور دارند شاید بی نهایت جهان برای هر موجودی در عالم!

۳۰۳۲- اینک با توجه به این حقیقت می توان از روانشناسی جهان ها یا بزبان بهتر روح شناسی کیهانی سخن گفت که بی تردید انسان در محور این شناخت قرار می گیرد. یعنی می توان ادعا کرد که هر یک از ما آدمها بر روی زمین در آن واحد و همزمان در چندین جهان دیگر دارای حیات و هستی دیگری هستیم هم اینک! در قرآن کریم گفتگوهای حیرت آوری حضور دارد که ما را در سوی این حقیقت رهنمون می شود!

۳۰۳۳- توصیه و تأکید شدید قرآن کریم به مؤمنان جهت به یاد آوردن دورانها و جهان هائی که ظاهراً هرگز در آن حضور نداشته اند ولی در حقیقت حضور داشته اند که این ذکر از عجایب اسرار قرآن می باشد که در محور عرفان و حکمت اسلامی قرار دارد که بندرت درباره اش سخن علمی به میان آمده است الا در آثار ما!

۳۰۳۴- در حقیقت آنچه که در قرآن کریم موسوم به آخرت و قیامت و بهشت و دوزخ و برزخ است فقط مربوط به پس از مرگ انسان نیست بلکه از هم اکنون حضور دارند با حضور ما در این جهان ها و این جهان ها در جان ما! و این تداخل عالم صغیر و کبیر از وجه روحانی است زیرا عالم روح مربوط به قلمرو عالم کبیر است که تا ذات عالم صغیر رخنه دارد.

۳۰۳۵- آنچه که عدمیت را در آدمی تبدیل به یک حقیقت عقلی- علمی- عرفانی می کند بیش از هر امری درک همین جهان صغیر و کبیر و جهان های موازی و همزمان و تو در تو و بی پایان الهی است. اصل عدمیت آدمی بر جهل مطلقش در قبال علم مطلق خداوند آشکار می شود و عبودیت خالصانه و صادقانه و عالمانه را بنا می نهد و این سرآغاز خلق جدید است. زیرا علم ما به خداوند و قدرت و علم و هنر او در حدّ "نمی دانم" و حیرت محض و ابدی است. ما فقط همینقدر می فهمیم که هیچ نمی فهمیم همانطور که همینقدر هستیم که نیستیم! و این اصل گوهره دیالکتیک عالم وجود است که ما را به دیالکتیک دیالکتیک و احدیت ذاتش رهنمون می گردد که همان واقعه فنای فی الله است.

۳۰۳۶- همه عالمان ربّانی عاشق فنای خویشند در وجود الهی! و خداوند هم عاشق این عاشقان است. هیچ عالم و عارفی میل به خدائیت ندارد جز ابلیس و پیروانش! و خداوند همین عالمان فناجو را خلیفه اراده و علم و آفرینش خود می کند.

**۳۰۳۷-** جالبتر اینکه درب ورود به همه این جهان ها و جان ها و عوالم صغیر و کبیر و دنیاها و آخرتهای بی پایان الهی، باطن خود انسان است از راه عرفان نفس محمدی و به نور قائم آل محمد و هدایت علوی و فطرت فاطمی!

**۳۰۳۸-** در حقیقت درب ورود به این عوالم بهشتی و دوزخی و برزخی یک نقطه لامتناهی بنام دل در انسان است همان نقطه ای که در مؤمنان به مثابه بیت الله است. پس این خود اوست که ما را بر این عوالم راه نموده و هدایت می فرماید به یاری اولیایش!

**۳۰۳۹-** امام صادق(ع) در رساله الهفت الشریف و نیز محی الدین ابن عربی در برخی مشاهداتش از این جهان های موازی علناً خبر داده اند که برخی از این جهان ها مختص انسانهائی است که در آن واحد حیات زمینی دارند و حیات بهشتی نیز دارند و گروهی دیگر نیز دارای حیات جهنمی هستند در عین حیات دنیوی! و خود ائمه هدی(ع) در آن واحد در همه جهان ها حضور دارند در زمین ها و آسمان ها! و عجبا که دربهای ورود همه این جهان ها از روی زمین گشوده می شود از جایگاههائی که قرآن کریم آنرا مناطق شرقی خوانده است که منظور مناطق و موقعیتهای اشراقی است که اولیای الهی این دربها را کشف می کنند تحت نور زمان باطنی در درجات تجلی! و صاحب این نور قائم آل محمد است و لذا او را صاحب زمان خوانند که منظور زمان نوری است.

**۳۰۴۰-** مقامات روحی و الهی در اولیای حق تماماً منوط به جایگاه وجودی ایشان در یکی از زمان های فوق دهری (نجومی) است مثل روز هزارساله، روز پنجاه هزارساله و... و نهایتاً روز الساعه که زمان نور مطلق یا زمان بی زمانی است. این اولیای الهی، پیران حق در عالم ارض هستند که برخی دارای عمر هزارساله، پنجاه هزارساله و گاه میلیاردساله می باشند همانطور که مثلاً علی(ع) عمر خود را فقط دو سال از خدا کمتر دانسته است و رسول اکرم(ص) خود را مماس بر دهر و زمان معرفی کرده است که عمر جاودانه است. پس محمد مصطفی(ص) پیر مطلق عالم است همانطور که فرموده هنگامی که آفرینش آدم در میان آب و گل بود من فرستاده خدا بودم!

**۳۰۴۱-** ما قبلاً نشان داده ایم که جرم (ماده) که بر ضد ماده استوار است از جنس خلاء و مکان (آسمان) است و مکانیت که براساس حرکت درک می شود از جنس نور است و نور نیز عین زمان است که مراتب دارد همانگونه که ذکرش رفت. و همانطور که علی(ع) از مراتب نور سخن می گوید: نور، نور قبل نور، نور بعد نور، نور فوق نور و نورالنور! و اینها همه مراتب تأویل و تجلی عالم وجود از نور ذات حق تعالی می باشد که لامکان و بی زمان و سرمد و الساعه است در هر مکان و زمانی! و عالم صغیر و کبیر نیز همه مراتب ظهور و بروز این تأویلات می باشند و همه این انوار تأویلی حق در انسان تأویل به مراتب عقل و عرفان و علم لدنّی شده و صاحبش را شاهد و شهید و خلیفه همه این مراتب تأویل می سازد و عین این جهان های صغیر و کبیر در عالم غیب و شهود! و این واقعه خروج از اقطار زمین و آسمان و مکان و زمان است. و اینگونه است که انسان به قدرت عقل الهی و عرفان نفس و ذکر به عالم ذر و روح و نور تأویل شده و از طریق عالم صغیر بر عالم کبیر احاطه می یابد. وقتی وجود و عدم در آدمی قابل تأویل به یکدیگر باشند پس کل عالم صغیر و کبیر که در این فاصله قرار دارند قابل تأویل به همدیگرند و هر چیزی قابل تأویل به هر چیز دیگر است و این همان خلاقیت الهی در انسان است به امر کن فیکون!

**۳۰۴۲-** امروزه به لحاظ منطق نظری در مکتب امثال هوسرل و هایدگر و پلانک و انیشتن کاملاً به اثبات رسیده است که ماده و مکان و زمان و نور بی هیچ علت و سببی قابل تأویل به همدیگر هستند ولی این تأویلات فلسفی- ریاضی هیچ بکار انسان مدرن نمی آید الا در جهت تخریب و نابودیش در فناوریهای مرگبار! حقیقت این تأویلات فقط در عرفان امامیه است که موجب تعالی و رستگاری و تألّه انسان می شود و خود انسان کارگاه این تأویلات است و به اصل الهی خود تأویل می گردد و اینست پیروزی بزرگ انسان در جهان و بر جهان!

**۳۰۴۳-** روابط علیتی اشیاء و پدیده ها قلمرو آتشین و دوزخی جهان است که در نزد پیروان علوم و فنون علیتی درک و دریافت شده و خالق دوزخ تکنولوژیزم است. ولی روابط تأویلی موجودات در نزد علما و حکیمان مؤمن است که درب جنات نعیم می باشد. همانطور که قرآن کریم کافران را تبدیل کننده اشیاء و آیات خوانده است که بواسطه علوم و فنون

علیتی حاصل می شود و برپا کننده فساد در جهان است. این دو نوع تبادل میان عالم صغیر و کبیر است در رابطه بین انسان و جهان!

۳۰۴۴- قبلاً نشان داده ایم که مفاهیم و پدیده های علوم علیتی ماهیتاً دهری- تاریخی هستند ولی درک تأویلی جهان و پدیده ها امری الساعه و تکوینی در خلق جدید است. و همین ادراک، نور خروج و عروج از عالم مکان و زمان را برای اهلش ممکن می سازد.

۳۰۴۵- جزء و کل، واحد و کثیر، صغیر و کبیر و امثالهم از مسائل طراز اول فلسفه جدید و پدیده شناسی مدرن است که یکی از محسوسترین و در عین حال حیرت آورترین موضوع قلمرو اندیشه دینی نیز بوده است که حتی عامه بشری را در روزمره زندگی با خود درگیر می کند و از جمله مهمترین عامل فتنه و وسوسه انگیزی مادی در نفس بشر است که موجب از خودبیگانگی و تکاثر و استکبار و جهانخواری می شود از برای کثرت پرستان و کل گرایان! در حالیکه حتی انسان کافر نیز در جزءگرائی و ذره جوئی به اقتدار مادی و جهانی می رسد همچون اروپا که کوچکترین قاره روی زمین است که یک پنجاهم خاک زمین را تشکیل می دهد ولی در علوم جزئی و ذره ای به سلطه بر جهان رسیده است.

۳۰۴۶- کل گرائی، کثرت پرستی و کبرجوئی همان ظاهرپرستی و مادیگری است. و شاهدیم که قرآن کریم ما را متوجه پدیده های واحد و جزئی می کند و حتی به بال پشه ای مثال می زند و مؤمنان را به توجه و تفکر در عالم غیب و جن دعوت می کند که همان سمت و سوی عالم اجزاء و ذرات است و منکران آنرا کافر می خواند.

۳۰۴۷- و اما جزءگرائی هم دو نوع دارد: مادی و معنوی یا تبدیلی و تأویلی! جزءگرائی از منظر تاریخی و تکاملی نیز هویتی تأویلی دارد و عالم قدیم و ازلیت را خاطرنشان می کند زیرا اعتقاد بر این است که عالم هستی از ذره آغاز شده است که نظریه انفجار بزرگ هم برخاسته از همین باور است که این باور در معارف دینی هم قابل تصدیق است. ولی جزءگرائی و ذره جوئی مدنظر ما از جنس میکروب شناسی و فیزیک اتمی و ژنتیک و امثالهم نیست بلکه نگاه تأویلی و باطنی و روحانی است که نظر بر ذره ذات وجود انسان و گوهره شناخت او دارد که عنصر و ذره ذاتی ادراک بشری چیست که این مسئله جز از راه خودشناسی عرفانی پاسخی تأویلی و توحیدی و رهائی بخش نخواهد داشت.

۳۰۴۸- آیا براستی ذره ذاتی- ازلی وجود انسان چیست؟ این سئوال و پاسخ به آن هر چه باشد نمی تواند یک امر معرفت شناختی نباشد. پس این سئوال بطور دقیقتر اینگونه است که آیا براستی ذره ذات ادراک بشری چیست؟ ذات واحده و غیرقابل تأویل شناخت چیست؟ زیرا ذات هر چیزی آن عنصر ازلی است که دیگر نه قابل تأویل است و نه قابل تبدیل از پس و پیش!

۳۰۴۹- از نظر ما این ذره غیرقابل تأویل و تبدیل ذات شناخت انسان همانا نور است که بواسطه اش می بینیم، می شنویم، می بوئیم، می چشیم، لمس می کنیم و از آن مهمتر این حواس را درک می کنیم و سپس به نامها و کلمات و مفاهیم اسمائی پی می بریم و عاقبت مجموعه این یافته ها را در سمت ذات الهی تأویل می نمائیم که نورالنور است همانطور که در معرفت قرآنی همه انواع ادراک الهی بشر، نوری هستند همانطور که تنها اسم وجودی خداوند هم نور است. پس ذره نور هم ذات غیرقابل تأویل معرفت است و هم وجود! همانطور که ذره ای بودن نور نیز امروزه به اثبات رسیده است که سه نظریه دیگر نور یعنی خطی بودن و موجی بودن و منحنی بودن نور را هم شامل می شود و با آن تناقضی ندارد. زیرا ذره ای بودن بیانگر ماهیت ساختار و موجودیت نور است در حالیکه سائر نظریات بیانگر حرکت نور هستند.

۳۰۵۰- پس نور آن ذره ذاتی- ازلی ساختار عالم وجود است که هم خالق سائر موجودات می باشد و هم شناسا و شناساننده وجود و موجودات! پس نور، آن ذره ذات ازلی- ابدی وجود، آفرینش و معرفت است. از این منظر این کلام الهی را در کتابش بهتر درک می کنیم که: خداوند نور زمین و آسمانهاست... و پروردگارا نورمان کامل فرما!

**۳۰۵۱- پس انسان نیز کافیست که یک ذره واحد از نور را داشته باشد تا هم صاحب وجود باشد هم خالق وجود و هم عارف بر وجود! و اسلام دین نور است و مذهب امامیه هم مکتب نور است و امام هم جمال نور است و شیعه هم انسان نوری است.**

**۳۰۵۲- و بی تردید هر آنچه که هست نوری است در سلسله مراتب قبض و بسط و تجلّی! پس آدمی باید نور-آگاهی و علم و معرفت نوری داشته باشد چون نور را دارد. و عرفان نفس در مذهب امامیه، عرفان نوری است که این نور علی نور از سمت امام مبین بسوی مأموم می تابد و مأموم را امامی می سازد همانطور که علی(ع) در خطبه بیان می فرماید که در هر کجا و هر زمانی و بر هر کسی که بخواهد می تابد و تجلّی می کند و هر که به این امر باور نداشته باشد مرتد است بر علی(ع) و خدای علی(ع)!**

**۳۰۵۳- نه تنها ذات الهی نور است بلکه همه اسماء و صفاتش نیز نوری است. و اگر خداوند در همه حال و همه جا حاضر و ناظر و حیّ و قیوم و محاط و محیط و فاعل و خلاق و حکیم و علیم و سمیع و بصیر است بواسطه حضور و وجود نوری است زیرا همه عالم نور است و هیچ جائی نیست که نور نباشد حتی تاریکی مطلق نیز نور است و لذا ما تاریکی را می بینیم. همه چیز نوری است در مراتب قبض و بسط و تجلی و غیب و شهود!**

**۳۰۵۴- و نور برخلاف تصور فیزیک مدرن دارای حرکت و سرعتی نیست زیرا در همه جا هست و حتی فضای لامتناهی بدون اجرام و خلاء مطلق نیز نور است. این نوری که دارای حرکت و سرعت است نور نجومی و مخلوقی است که ما آنرا نور بعد نور می خوانیم که نوری شدیداً منقبض و مادی است و با اینحال بارزترین آیت نور حق است.**

**۳۰۵۵- بدین ترتیب نور فقط ذره ذات عالم صغیر نیست بلکه عین عالم کبیر نیز هست یعنی اول و آخر و ظاهر و باطن هر چیزی نور است و نوری!**

**۳۰۵۶- پس نور، عنصر وحدت وجود است و هر که به نور وجودش ملحق شد یگانه و موحد گردید و از اسارت ماده رهید و به جهان هستی پیوست و از اقطار زمین و آسمان خروج کرد و از هر ثنویتی پاک شد از جمله ثنویت عالم صغیر و کبیر، خویش و غیر و ماده و معنا!**

**۳۰۵۷- عالم صغیر یا عالم ذر قلمرو معنای عالم کبیر و حجیم است و به مثابه غیب یا باطن آن می باشد و لذا همه علوم مادی و معنوی روی بسوی تأویل یا تبدیل ذره ای پدیده ها و موجودات دارند. و جالب اینکه تبدیل ذره ای موجودات ماهیتی ناری و نابودگرانه دارد ولی تأویل ذره ای عالم حاصلی نوری و خلاق ببار می آورد.**

**۳۰۵۸- پس ذرات یا نوری هستند و یا ناری! یا خلاقند یا نابودگر! یا بهشتی هستند یا جهنمی! و این ماهیت عالم غیب است و اجنه!**

**۳۰۵۹- یکی از مکاشفات اخیر در فیزیک جدید، کشف "تاریکی" به عنوان ماهیت باطن فضا است بدین معنی که عالم مکان (هوا) از جنس ظلمات مطلق است. در اینجا نظریه نور و ظلمت در حکمت ایران باستان تحقق یافته است و حقانیت حکمت اشراق سهروردی! این ظلمت نیز وجهی از عالم ذر یا صغیر است. این همان حقیقت زلف سیاه یار در ادبیات عاشقانه- عارفانه ماست.**

**۳۰۶۰- و اینکه آیا براستی عالم صغیر و ذر بزرگتر است یا عالم کبیر، خود یک بحث شدیداً دیالکتیکی است زیرا طبق مکاشفات و روایاتی، عالم پنهان در این عالم کبیر کائنات هزاران بار بزرگتر است و به روایتی سیصد و شصت هزار جهان دیگر در بطن این جهان پیدا، پنهان است. بدین ترتیب عالم ذر را فقط می توان درب ورود به عالم دگر و بس بزرگتر دانست که این عالم کبیر و مادی ما در مقابلش بس صغیر و حقیر می باشد.**

**۳۰۶۱- ولی از میان اینهمه موجودات صغیری که عالم کبیر را اشغال کرده اند هیچیک همچون انسان حیرت آور نیست بطوریکه بایستی او را کبیرترین موجود صغیر عالم دانست زیرا همه جهان های پیدا و نهان در او مستقر شده است و**

بلکه خداوند عالمیان که در دو جهان نگنجد در وجود انسان مؤمن می گنجد. و لذا انسان، کبیرترین صغیرها و صغیرترین کبیرهاست و این نیز بیان دیگری از هویت دیالکتیکی و ال لاهی انسان است به عنوان مظهر مطلق بودِ نبود در عالم طبیعت!

**۳۰۶۲- به لحاظ ماده و معنا، انسان حد وسط عالم صغیر و کبیر، انس و جن و حائل بین ذرات و کرات است. مفهوم امت وسط در قرآن کریم خطاب به مسلمانانی است که دارای این خودآگاهی هستند. وجود انسان آن دربی است که بین عالم غیب و شهود، ظاهر و باطن و صغیر و کبیر واقع شده و مصداق کامل "بیّنه" است. و لذا همه بینات الهی از برای انسان است و انسانی که بینات وجودش را کشف و درک نکند در غفلت و ضلالت بسر می برد. این بمعنای کمال خودشناسی انسان در جهان است: "خداوند هر که را خواهد هدایت فرماید بیّنه اش اعطا نماید." قرآن کریم- که این بیّنه همان نور علم بیان و عنصر خلق جدید انسان است. انسان مرزنشین بین بود و نبود، نور و ظلمت، غیب و شهود و صغیر و کبیر است و اینست که کمال انسان آنست که مظهر نور کلمة الله (ال لا) گردد که بیّن مطلق است و لذا "مبین" از اسماءالله در قرآن کریم است همانطور که از القاب امام مبین است. معرفت در باب معنا و اسرار حدّ وسط و بیّن بودن انسان به لحاظ جسمانی و روانی، غایت معرفت نفس و باب همه اسرار خودشناسی و انسان شناسی در جهان است یعنی راز مرزنشینی انسان بین همه حقایق و مفاهیم و جهان ها!**

**۳۰۶۳- آنانکه کوچکتر و ضعیفترند به لحاظ تعداد بیشترند و بعکس آنانکه بزرگتر و قویترند به لحاظ تعداد کمترند. همانطور که تعداد ذرات بسیار بیشتر از تعداد کرات است و تعداد ضعفا بسیار بیشتر از تعداد اغنیاء است و نهایتاً انسان کامل بر روی زمین یکی است و مابقی همه ناقصانند همانطور که خداوند خالق یکی است و مابقی موجودات همه مخلوقند. این حقیقت هم در قلمرو مادی و هم معنوی درست است.**

**۳۰۶۴- آیا براستی فرق کوچک و بزرگ چیست؟ منظور فرق کمیت ها و مادیت ها و حجم ها و وزنهاست وگرنه هرگز نمی توان از معانی و مفاهیم کوچک و بزرگ سخن گفت زیرا حتی تقدم و تأخر حقایق هم اموری قراردادی و زمانمند هستند و هیچ حقیقتی فی ذاته بزرگتر یا کوچکتر از حقیقت دیگری نیست. عالم معانی قلمرو عدالت و رحمت است یعنی هر معنائی جایگاه حقیقی خاص خود را دارد و اصلاً قابل مقایسه با سائر معانی نیست که اصلاً بزرگتر یا کوچکتر بودنشان مفهومی داشته باشد. آیا می توان گفت که علم بهتر است یا تقوا؟ نور بهتر است یا روح؟ فرشته بهتر است یا شیطان؟ هرگز! ولی جهان ماده عرصه قیاس است و لذا در آنجا تقدم و تأخر و بهتر و بدتر و بزرگتر و کوچکتر و ضعیفتر و قویتر وجود دارد یعنی سروری و سلطه!**

**۳۰۶۵- فرق هسته اتم و خورشید چیست؟ می دانیم که ساختار اتمی و منظومه شمسی بسیار شبیه هم هستند که انیشتن و پیروانش بیش از نیم قرن است که مشغول اثبات وحدت این دو میدان هستند یعنی وحدت قوانین الکترومغناطیسی حاکم بر اتم و قانون جاذبه حاکم بر روابط سیارات و ستارگان! ظاهراً بارزترین فرق اتم و خورشید اینست که یکی بی نهایت کوچکتر از دیگریست و دیگری بی نهایت بزرگتر است. معنای دیگر این فرق آنست که خورشید حامل بی نهایت اتم است ولی اتم فقط یک اتم است. این همان فرق یک و بی نهایت است.**

**۳۰۶۶- یک اتم، یک اتم است ولی آیا دو اتم که در کنار هم تعامل کنند مساوی با دو اتم هستند؟ هرگز! دو تا اتم یک مولکول می شود که موجودی بکلی دیگر است همانطور که سه تا اتم و چهارتا اتم و الی آخر! پس خورشید نیز یک گردهمائی بی نهایت اتم در کنار هم نیست. اینست که تلاش انیشتن و پیروانش در نظریه وحدت کبیر میدانهای مغناطیسی و گرانشی هرگز به نتیجه نرسیده و نخواهد رسید. این علم ریاضی است که همه چیزها را از طریق تجزیه و تحلیل و تبدیل با هم برابر نموده و علوم و فنون جهنمی را برپا می سازد که جز نابودگری و ستم حاصلی ببار نیاورده است. و لذا خداوند به ما هشدار داده که آیات و نعمات الهی را هرگز از طریق شمارش درک و دریافت نخواهیم کرد و بلکه در آتش آن خواهیم سوخت و دیوانه و تباه خواهیم شد.**

**۳۰۶۷-** پس کمیت ها و مادیات نیز قابل قیاس و تکراری و مساوی نیستند و تلاش بشر جهت همسانسازی آنها منجر به برپائی دوزخ تکنولوژی در جهان شده است.

**۳۰۶۸-** پس هیچ فرقی بین کوچکها و بزرگها نیست زیرا هیچ شباهتی نیست و هر چیزی منحصر بفرد و بی تاست و در خلقت عالم هیچ تکرار و عبثی نیست و هر پدیده ای امری بدیع و جدید است و پدیده ها و موجودات قدیمی نیز در هر آن دارای خلق جدیدی می شوند پس هیچ چیز کهنه و قدیمی هم وجود ندارد. پس هیچ معنا و حقیقت تاریخی و موروثی و کهن هم دیگر وجود ندارد و لذا انسان از راه وراثت تاریخی و علوم منقول و اکتسابی و مدرسه ای و کتابی قادر به درک هیچ حقیقتی نخواهد بود جز اینکه دچار ضلالت و نسیان عصر و دهرزدگی می شود. پس چگونه می شود خالق و خدای عالمیان را از راه تاریخ و علوم موروثی و منقول شناخت و لذا خود در کتابش به ما توصیه نموده که در جستجوی خدای زنده و حاضر و ناظر باشیم و خدای را از راه دور و از جای دور نخوانیم که این خدای کفر و کافران است یعنی بی خدائی!

**۳۰۶۹-** پس بزرگ و کوچک یا یکی و دوتا مفاهیمی کاذب و نادرست و خلاف واقع هستند. کمیت ها و شمارش ها بزرگترین و رایج ترین و کهن ترین و ظلمانی ترین قلمرو جهل و گمراهی و جنون و جنایت و جهنم هستند. بخصوص آنگاه که موضوع این قیاس و شمارش، انسانها باشند که با هم مساوی پنداشته می شوند و جهنمی همچون دموکراسی و برابری آراء معلول چنین پندار ظلمانی است.

**۳۰۷۰-** خالقی که یگانه و مستقل و بی علت و بی تاست مخلوقاتش نیز مظاهر و آیات او هستند و اینست که ما او را بواسطه خلقش می شناسیم. و مرگبارترین و نابودکننده ترین و کافرانه ترین همسانی ها و قیاسها آن چیزیست که انسانها به خود و یا به همدیگر نسبت می دهند که این قلمرو همه مظالم و مفاسد و عذابهاست یعنی شرک که تنها معصیت غیرقابل بخشش در نزد خداوند عالمیان است که کل تمدن مدرن و تکنولوژیستی بر آن بنا شده و آنرا می پرستد که عین جهنم پرستی است که حاصل پرستش همانسازی چیزها و انسانهاست براساس علم و منطقی بنام ریاضیات که آموزه ابلیس است.

**۳۰۷۱-** در قرآن کریم می خوانیم که تفاوت و تبعیض بین مخلوقات یکی از جهت سهولت در شناخت است و دیگر از بابت امتحان انسانی در امر عدالت! مسئله صغیر و کبیر، کوچک و بزرگ و هر تفاوت و تناقضی نیز شامل این قاعده الهی می شود یعنی شناخت و امتحان! که امر امتحان نیز در ادامه شناخت و قضاوت ناشی از آن است.

**۳۰۷۲-** اگر همه موجودات عالم یک اندازه و یک رنگ و یک بو و عین همدیگر می بودند تصوری از ادراک و تشخیص انسان وجود نمی داشت. پس اینهمه تفاوت و کثرت به گونه ای که حتی دو ذره غبار معلق در هوا و دو تا برگ از یک درخت همسان نیستند از اعجاز علم و هنر الهی جهت یاری به انسان برای شناخت موجودات و دریافت نعمات است. در حالیکه همه مخلوقات عالم دارای ذات و هویتی واحدند ولی دوتایشان عین هم نیستند. و این نیز از اسرار و شگفتی خلقت و عظمت لامتناهی علم و آفرینش الهی است که درکش در هیچ ذهنی نمی گنجد الا به اندازه ای می فهمیم که نمی فهمیم!

# ۱۱- فهمیدن و نفهمیدن

۳۰۷۳- اراده به فهم حقیقت چیزی مستلزم ایمان به حضور حقیقت سرمدی در آن چیز است و این همان روح الایمان محمدی از منظر حکمت وحدت وجود است که بر این باور است که هر چیزی در جهان حامل حقیقت ازلی- ابدی است و مظهری از حق تعالی! پس روح الایمان محمدی اصل اول اراده به فهم حقایق در عالم است.

۳۰۷۴- با پشتوانه روح الایمان محمدی که همان ایمان وحدت وجودی است پس از روبرو شدن با چیزی، روح الحفظ یا لوح محفوظ افتتاح می شود که درب ورود به آن حافظه فردی و آگاهانه است و تلاش برای به یاد آوردن آن چیز در ادراک و تجربیات گذشته خویشتن! و این روح به یاری نوح(ع) در قلب مؤمن حاصل می گردد.

۳۰۷۵- و مرحله سوم اراده به فهمیدن، تفکر در باب ادراک و تجربیات گذشته بهمراه مشاهده کنونی و زنده درباره چیزی که در تحقیق آن می باشیم. و این تفکر ذاکرانه و حیّ و حاضر اگر با قلم الهی و نوشتن در اکنونیت همراه باشد تا تفکر مستقیماً به وادی قلم آید واقعه تأویل رخ می دهد که آن چیز مورد تحقیق را به اسمای الهی تأویل می کند و بدینگونه جایگاه وجودی آن چیز در نزد خداوند معلوم می گردد. که این مرحله به یاری روح ابراهیمی است.

۳۰۷۶- مرحله چهارم اراده به فهمیدن، کشف حکمت و حکم الهی درباره آن چیز مورد تحقیق ماست که به یاری روح موسوی ممکن می شود.

۳۰۷۷- پس از فهم حکمی (حکیمانه) آن چیز به فهم علمی می رسیم که درک قوه حیاتی و ویژگی حیات آن چیز است که به یاری روح مسیحائی است که روح حیات بخش می باشد و جان اشیاء را مخاطب می سازد.

۳۰۷۸- مرحله ششم فهم ما از پدیده ها، فهم عقلی است که از نورالعقل محمدی می باشد که هر پدیده ای بدین طریق به تسخیر اهلش درمی آید. "هر چه در زمین و آسمان و بین آنها را به تسخیر شما درمی آوریم..." قرآن-

۳۰۷۹- و اما فهم هفتم، فهم قدسی و ربوبی است که به یاری روح القدس و از نزد امام زمان حاصل می گردد که حقیقت هر چیزی را از وجه ذوالجلال والاکرام به عرصه شهود و رؤیت روحانی و جمالی می رساند و این غایت فهم انسان از هر چیزی می باشد یعنی دیدار با الوهیت قدسی! همانطور که رسول خاتم می فرماید: پروردگارا حقیقت اشیاء را به من بنما!

۳۰۸۰- و اما جریان شناخت و فهم انسان درباره حقایق اشیاء به همین جا ختم نمی شود و بلکه مرحله بعد که عرصه عروج عرفانی روح و علم بیان است سرآغاز خلق جدید می باشد و عارف پس از شهود حقیقت الهی هر چیزی قادر به آفرینش نوینی از آن چیز است به هر گونه که بخواهد به اذن و امر الهی!

۳۰۸۱- پس درک می کنیم که امر تحقیق (حق جوئی) و اراده به فهم حقیقت اشیاء، پدیده ها و انسانها و نهایتاً کل جهان هستی پیشاپیش نیازمند ایمان عرفانی و عرفان وحدت وجودی است. و به کمتر از این هیچ تحقیق و پژوهش و جستجوئی به هیچ حق و حقیقت پایدار و ابدی برای آدمی نمی انجامد و همه جستجوها و تحقیقات در سطح معاش باقی می ماند که میرا و بیهوده است که نه می توان آن را علم نامید و نه حکمت و معرفت و حقیقت!

۳۰۸۲- انسانی که فاقد روح الایمان محمدی است حتی دارای حافظه دنیوی و صوری مطمئن و رئالیستی هم نیست زیرا حافظه انسان فقط تحت الشعاع روح الحفظ نوحی زنده و ذاکر می شود که مرحله دوم اراده به فهمیدن حقیقت است و مابقی مردمان دارای حافظه های مخدوش و نسیانی و هذیانی و مالیخولیائی و تبدیل و تحریف شده هستند بواسطه

**وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین! اینست که قرآن کریم می فرماید که حتی علم دنیوی نیز فقط در نزد مؤمنان است و کافران در عین دنیاپرستی درباره اش علم حقیقی ندارند زیرا جز تبدیل دنیا هنری ندارند و همه علومشان نیز تبدیلی است. و لذا حافظه معلومات و خاطرات آنها نیز تبدیل شده و یا فراموش گشته است.**

**۳۰۸۳- قوه تفکّر نیز که ناشی از روح الفکر ابراهیمی است فقط در نزد مؤمنان صاحب روح جدید می باشد و مابقی مردمان جز خیالبافی و آرزوپرستی و تصورات موهوم و کذائی اندیشه دیگری ندارند.**

**۳۰۸۴- پس تکلیف حکمت و علم و عقل و معرفت که مراحل نهائی و کامل فهم و ادراک است معلوم است که فقط در نزد صاحبان روح حکمت موسوی و علم عیسوی و عقل محمدی و عرفان علوی می باشد و لاغیر! و محصلین کتابی و کلاسیک این نظریات حکمی و علمی و عقلی و عرفانی نیز از نور و روح و هدایت بیگانه اند و لذا جز بکار فضل فروشی و امرار معیشت ایشان نمی آید و جز تولید استکبار نمی کنند و جز شعار توخالی و بی عملی هنری ندارند که مصداق احوالشان همان ماجرای شعراء در قرآن کریم است که: "می گویند آنچه را که خود به آن عمل نمی کنند و هر که آنان را پیروی کند گمراه می شود! (آیه آخر سوره شعراء)**

**۳۰۸۵- و باید دانست که خداوند این ارواح هفتگانه شناخت و ادراک حقیقت را فقط به طالبان حق و عاشقان معرفت و جستجوگران معنای حیات و هستی اعطا می فرماید یعنی کسانی که درد نفهمیدن دارند و از جهل خود در رنج و اندوه بسر می برند. اراده به خوردن و خوابیدن و بازیگری و نمایش و ریاست و استکبار و ثروت و قدرت و مالکیت هرگز استحقاق دریافت روح حق و نور معرفت را ندارد و اگر هم به او داده شود آنرا جز برای شیطنت و فریب دیگران بکار نمی برد. در عالم هستی چیزی برتر و مقدستر از عقل و علم و حکمت و تفکر و معرفت نیست که جز متقین و حق پرستان نه نیازش دارند و نه می یابند.**

**۳۰۸۶- اصلاً خلق انسان از موجودی دوپا که شرورترین جاندار روی زمین است که او را از سائر مخلوقات ممتاز و برتر می سازد و لایق خلافت خدا در جهان می کند تماماً ناشی از پیدایش اراده به فهمیدن و شناخت حقایق عالم و آدم است. گوهره انسانیت همین درد و عطش به فهم خویش و جهان می باشد و طبق قول الهی و احادیث مکرر معصومین فقط چنین انسانهائی مشمول رحمت خدا و هدایت الی الله هستند و مابقی در شقاوت، قساوت و ظلم زیست می کنند و در حقیقت طالبان فهم همان طالبان رحمت و محبت می باشند همانطور که فهم- گریزان، منکران و دشمنان رحمت هستند. رحمت و معرفت در یکسو قرار دارد و شقاوت و حماقت هم در سوئی دیگر!**

**۳۰۸۷- اراده به فهمیدن و اراده به رحمت، اراده ای واحدند همانطور که اراده به نفهمیدن و میل به شقاوت و ظلم هم اراده ای واحدند. چرا؟**

**۳۰۸۸- در قرآن کریم مکرراً شاهدیم که خداوند از رحمتش به برخی از نزد خودش علم و حکمت اعطا می فرماید. یعنی ذات فهمیدن از هر درجه ای همان درجه از رحمت است و رحمت به عالم و آدمیان و از جمله به خویشتن، منشأ اراده به شناخت خود و سائرین است. این واضح است که آدمی هرگز میل به شناخت حقیقت وجودی چیزها و کسانی که از ایشان بیزار و یا نسبت به آنها بی تفاوت است را ندارد بلکه آدمی عاشق شناخت چیزها و کسانی است که دوستشان دارد یعنی به آنان رحیم و رئوف و عطوف است. زیرا توجه به چیزی، اساس میل به فهم آن چیز است و چنین توجهی جز حاصل رحمت و محبت به آن چیز نیست. آدمی از چیزی که بیزارست رویگردان است و اصلاً نمی خواهد به آن چیز بیندیشد زیرا آزارش می دهد. پس کاملاً معقول و مفهوم است که اراده به فهمیدن و اراده به دوست داشتن و رحمت، اراده ای واحد است و بعکس اراده به نفهمیدن و نفرت هم اراده ای واحد می باشد. اینست که بخیلان و اشقیاء به همان شدت بخل و شقاوت خود از دیگران درباره دیگران جاهل می باشند زیرا از آنان رویگردانند. و این بخل و شقاوت به دیگران موجب قساوت و سنگدلی شده پس چنین فردی نسبت به خود نیز شقی و بیرحم و بی توجه و جاهل است. پس رحمت و محبت، اساس و انگیزه ذاتی اراده به فهم و علم و عقل و معرفت و حکمت و حقیقت است. پس عشق و علم و عرفان نوری واحدند و آنکه عاشق خلق نیست نمی تواند نسبت به خلق علم و معرفتی یابد. پس فهمیدن و نفهمیدن عین دوست**

**داشتن و نداشتن است و عین رحمت و شقاوت است. پس هرگز مپندار که اشقیاء و جهانخواران و ظالمان را هیچ علم و عقل حقیقی باشد و بقول الهی اینان آنچه را که علم می خوانند بازیچه ای است که بواسطه آن رسوا و هلاک می شوند. و این عاقبت اکثر علوم و فلسفه های حاکم بر جهان مدرن در دست جهانخواران است.**

**۳۰۸۹- پس باید گفت که فهمیدن چیزی عبارت است از دوست داشتن آن چیز، مربوط شدن با آن چیز، احیاء کردن آن چیز، احاطه یافتن و تسخیر آن چیز، بیان کردن حقیقت آن چیز در جهان و عاقبت آفرینش نوینی از آن چیز به معنای ترفیع و تعالی سرمدی وجود آن چیز! و گام به گام همه این صفات و خلاقیتها شامل حال خود اهل معرفت درباره خودش نیز می شود یعنی دوست داشتن خویشتن، راه یافتن به خویشتن، زنده کردن خویشتن، احاطه یافتن و سلطه بر خویشتن، بیان جهانی خویشتن و عاقبت خلق جدید و سرمدی خویشتن! و این هفت مرحله از فهمیدن به یاری هفت روح است.**

**۳۰۹۰- پس در مذهب و مکتب ما، هدف از فهم و شناخت جهان، تصرف و تبدیل و تصاحب و استکبار و تخریب و نابودی آن نیست آنگونه که در علوم و فنون حاکم بر جهان مدرن شاهدیم. بلکه هدف از فهم و شناخت جهان نهایتاً شناخت خودمان است تا خود را از عدمیت برهانیم و به خلق جدید بیافرینیم هر آنگونه که می خواهیم به اذن و اراده و رحمت الهی! و اینست راز خلقت جهان و انسان! جهان هستی، کارگاه آفرینش انسان به دست خویشتن است به نور معرفت!**

**۳۰۹۱- پس رحمت و شناخت، نوری واحد است و مرتبه علم و معرفت هر کسی به همان مرتبه رحمتش نسبت به جهان و جهانیان است. پس عقل و عشق نیز نوری واحدند! هرگز احمقان نمی توانند عاشق شوند و عاشقان نمی توانند عاقل و مؤمن نباشند زیرا عشق تماماً تعهد و مسئولیت است پس مستلزم عقل و ایمان است.**

**۳۰۹۲- فهم، امری اطلاعاتی و اخباری و اکتسابی از راه کتاب و مدرسه و معلم نیست بلکه امری روحانی- ایمانی است و انسان فهیم بقدرت روحش در اشیاء و پدیده ها رسوخ نموده و حقیقت وجودیشان را درک می کند. راسخون در علم همین نوع انسانها هستند که در قرآن کریم مذکورند. و سپس بقدرت ذکر و تفکر و حکمت و علم و عقل و بیان به شرح و تبیین اسرار پدیده ها می پردازند و پدیده ها را به عرصه عرفات می آورند یعنی به قلمرو نور.**

**۳۰۹۳- طبق قول الهی، انسان فهیم، وارث روح و کتاب و قلم الهی است و از جانب خداوند مأمور به تبیین و ابلاغ حقایق است و در این راه جز بیان حقایق هیچ تعهد دیگری ندارد و جز از خدایش نبایستی از هیچ قدرت دیگری هراس داشته باشد وگرنه چه بسا این فهم و قلم الهی را از دست بدهد که برترین نعمت خدا در بشر است. و لذا انسان روحانی و صاحب فهم و قلم الهی مظهر شجاعت و صداقت و ایثار است. این همان قلمی است که مرکبش از خون شهیدان برتر است بقول رسول خاتم(ص)! زیرا چنین قلمی خود مظهر کمال شهود و شهادت بر حق است.**

**۳۰۹۴- فهم حقیقت چیزی مستلزم قرار گرفتن بر جایگاه وجودی آن چیز است یعنی خلیفه آن چیز شدن! و این قدرتی است که جز بواسطه رسوخ روحانی در اشیاء ممکن نیست. اینست که یک انسان فهیم کامل، خلیفه عالم و آدم است که این خلافت اساس شفاعت نیز می باشد.**

**۳۰۹۵- فهم چیزی بمعنای دریافت حقیقت وجودی آن چیز (در درجات) است بگونه ای که این حقیقت ملحق در حق وجود انسانی شده باشد که آنرا فهم نموده است. پس فهم هر حقیقتی از هر چیزی موجب ارتقاء و تعالی انسان بسوی سرمنشأ حق مطلق وجود یعنی خداوند خالق است بطوریکه در هر دریافتی از حقیقت، شهود نوینی از جلال و جمال الهی رخ می نماید در آفاق و انفس! که این شهود موجب تحقق مرتبه ای از اسماءالله در جان و روح اهلش می شود که این موجب تألّه برتری از وجود انسان است که وجود را مظهری از نور کلمة الله می سازد که این واقعه نیز متقابلاً موجب وحدت برتری با عالم و آدم می گردد و صلح و دوستی و محبت برتری در عالم وجود عاید اهلش می شود: "آنانکه ایمان آورده و خود را اصلاح نمایند (به صلح با جهان برسند) خداوند برایشان دوستی و مودّتی در جهان قرار می دهد." قرآن کریم-**

**۳۰۹۶-** در قرآن کریم **"فهم"** نیز از صفات الهی است. و عجبا که چون کلمه "الله" را بسط داده و حرف مکرر را حذف نمائیم آنچه که به روش جفر نهایتاً حاصل می شود "الفهیم" است. یعنی "الفهیم" باطن کلمه "الله" می باشد و تأویل کلامی آنست. در این معنا تا توانید بمانید و تأمل کنید که ذات اقدس الهی تماماً فهم است و مراتب هفتگانه اش که ذکر شد.

**۳۰۹۷-** پس اراده به فهمیدن عالم و آدم و بخصوص فهم خویشتن همان صراط المستقیم سیر الی الله و جهاد فی الله و رسوخ در فطرت الله جان خویشتن است. فهم، نور کلمة الله در جان انسان است. فهم نه فلسفه بافی و تجزیه و تحلیل و ترکیب و جمع و تفریق اطلاعات و اخبار و معلومات عاریه ای!

**۳۰۹۸-** خود کلمه الله و ذکر و لفظش بر زبان و ذهن و دل انسان مؤمن و صاحب روح نیز صراط المستقیم فهم عرفانی است همانطور که این ذکر از جانب معصومین(ع) شدیداً به مؤمنان توصیه شده است. الله و فهم، ظاهر و باطن یکدیگرند. و قبلاً نیز نشان داده ایم که فهم اللهی تماماً دیالکتیکی و وحدت اضدادی است یعنی ال لاهی! پس فهم امور، درک و دریافت اللهیت امور است. پس فهم، ادراکی تماماً اللهی است یعنی کاملترین درکهاست و جامعترین و توحیدی ترین آن! پس **"فهم"** یک درک تماماً محمدی است با همه ویژگیهای محمد(ص) و آل محمد(ص)!

**۳۰۹۹-** ذکر کلمه الله حامل اراده و امر به فهمیدن کامل و جامع و وحدت وجودی است در جان ذاکرش!

**۳۱۰۰-** پس یک امر مفهوم به معنای دقیق و خاص کلمه، امری الهی شده و متألّه در جان فهمنده آن است و این به معنای جهانی شدن چنین انسانی است در مراتب الهیت! همانطور که در قرآن کریم آمده که: او در زمین و آسمانها الله است! و این بیان دیگری از وحدت وجود در جان انسان متألّه و فهیم است که انسانی جهانی است در درجات! و این مصداق معنای امام مبین در قرآن است: "هر چه که در جهان است در وجود امام مبین ارزیابی می شود!" زیرا امام مبین یک انسان مفهوم و فهم شده در جان عالم و آدم است در زمین و آسمانها! یعنی همه او را می فهمند به نور کلمة الله! زیرا این نور در زمین و آسمانها و در کلیه موجودات نهفته است: "الله نور زمین و آسمانهاست." قرآن کریم- و دانستیم که نور الله همان نور "الفهیم" است.

**۳۱۰۱-** پس برحسب ارواح هفتگانه، هفت مرتبه از فهم داریم: فهم ایمانی که از روح الایمان است و دریافت کننده نور وجود در مقابل عدم است و لذا به صاحبش احساس اطمینان و امنیت در قبال نابودی اعطا می کند. فهم حفظی که از روح الحفظ است که یافته های وجودی را در صاحبش از گزند شیاطین مصون و محفوظ می دارد. فهم فکری که از روح الفکر است و تأویل گر وجود به ذات حق است و لذا موجب امامت جان می شود. فهم حکمی یا جبروتی که ادراک را به حکمت و احکام الهی تأویل نموده و در جان صاحبش ایجاد اراده و اختیار می کند. و فهم علمی که زنده کننده و جان بخش همه یافته های پیشین است. و فهم عقلی که فهم رحمانی- محمدی است و همه یافته ها را به تسخیر وجود صاحبش درمی آورد. و فهم قدسی که از روح القدس است که بانی علم بیان و خلق جدید می باشد. که همه این فهم ها در عرصه عروج و بیان به یاری روح الاعظم و روح الاکبر و روح غایت ازلی ملحق به ذات اقدس الهی می گردد و انسان کامل الهی را می آفرینند. پس همه این فهم ها نهایتاً خالق وجود جدید انسان بدست و اراده انسان و به اذن الهی می باشند. زیرا انسان از طریق هر یک از این ارواح فهیمه موفق به کشف و خلق خویشتن می شود از عدم! ذات فهیمه بشری تماماً عرفانی و خود- شناسانه است و هر که صاحب فهم نیست هنوز وجود نیافته است و مفروض است.

**۳۱۰۲-** و قبلاً نشان داده ایم که همه انبیای الهی و بخصوص مرسلین فرستادگان فهم خدا بسوی بشر بوده اند و همه امامان معصوم هم اسوه ها و مظاهر این فهم هستند. و همه ارواح فهیمه الهی بسوی بشر آخرالزمان نیز ارواح مرسلین و ائمه هدی(ع) می باشند.

# ۱۲- کلمه و معنا

۳۱۰۳- از میان همه اسرار و حقایق عالم وجود بشری، چیزی حیرت آورتر و جادوئی تر و نیز بنیادی تر از کلمات و معانی نیست که در عین حال انسانی ترین ویژگی این حیوان دوپا در جهان است. زیرا انسان جز کلماتی که با آن زندگی می کند و بر زبان می راند نیست کلماتی همچون خدا، عشق، حق، عدالت، رحمت، محبت، خوشبختی، بدبختی، شیطان، عذاب، بیماری، سلامتی، همسر، فرزند، والدین، دوست، زندگی، مرگ، فقر، پول، قدرت، شکست و.... هر کسی بگونه ای این کلمات را برای خود معنی می کند که کل معنای زندگی و خوشبختی و بدبختی و انسانیت اوست. هر کسی بواسطه معانی این کلمات در نزد خود خوشبخت یا بدبخت است، کافر یا مؤمن است، خوب یا بد است و... و نیز بواسطه مجموعه ای از این کلمات، دیگران و جهانش را می سازد و می فهمد و قضاوت می کند. چه بسا کسی در نزد خودش خوشبخت است ولی ما او را بدبخت می دانیم و یا بعکس! همه این ادراکات و قضاوتها و احساسها حاصل مجموعه ای از کلمات و معانی و مفاهیمی است که برای آنها قائل هستیم. آیا براستی کلمات بخودی خود حامل روح معنوی و مفهوم معین و ثابتی در بشرند و یا اینکه هر کسی به روشی این معانی و روح را در آنها می دمد. اگر قرار باشد که جادوئی در کار باشد نیز جز بواسطه کلمات پدید نمی آید. هر کسی بواسطه کلمات و مفاهیمی که در آن می دمد، خود یا دیگران را طلسم می کند و نام این طلسم را روان، شخصیت، هویت، معنویت، انسانیت، سعادت، بدبختی و... می نامد. با کلمه خوشبختی یا بدبختی، احساس خوشبختی یا بدبختی می کنیم و الی آخر!

۳۱۰۴- آیا کلمات هستند که معانی را می آفرینند و یا معانی خالق کلمات می باشند؟ آیا اسمها، اشیاء را می آفرینند و یا بعکس! آیا چه رابطه ای بین کلمه و معنا و نیز اسم و مسمّا وجود دارد؟ آیا این رابطه ای قراردادی در قلمرو فرهنگ و زبان است که تدریجاً در طول تاریخ هر قومی پدید آمده است؟ اصلاً زبان از کجا و چگونه پدید آمده است؟ آیا زبان تماماً همانست که هر کسی از والدین خود و سپس در جامعه و مدارس می آموزد و یا سرچشمه دیگری نیز دارد؟

۳۱۰۵- در عصر جدید همه فلسفه ها و علوم انسانی پسامدرن و پیشتاز، معطوف به زبان و زبان شناسی و فلسفه زبان گشته و آخرین فلسفه ها و نظریات روان شناختی و منطق، بر محور اصالت فلسفه زبان بسیج شده اند تا آنجا که گفته می شود که همه فلسفه ها، فلسفه ای از زبان هستند و به تبعیت از آن همه مذاهب نیز مذاهب زبانی هستند و همه فرهنگها و تمدنها! بزرگترین و پیشتازترین فلاسفه و متفکرین عصر جدید اروپا بر این محور فعالیت کرده اند و مکتب بنا نموده اند مثل هوسرل، ویتگنشتاین، وایتهد، هایدگر، گادامر، فوکو، دریدا و دیگران!

۳۱۰۶- آیا نخست خوشبخت یا بدبخت، کافر یا مؤمن، حقیر یا عزیز، ثروتمند یا فقیر، عاشق یا متنفر و... می شویم و سپس این القاب و صفات و کلمات را بر خود می نهیم و یا بعکس یعنی از طریق این کلمات بسوی صفات و معانی آن حرکت می کنیم و می شویم؟ بی شک اگر این کلمات باعث و بانی صفات و مفاهیم خود در ما نباشند تشدید کننده آن هستند. رابطه متقابل و لحظه به لحظه بین کلمه و معنا و اسم و مسمّا در نفس ناطقه انسان امری مسلّم و مبرهن است. و نیز اثر آموزه های خانوادگی و اجتماعی و شرایط اقتصادی و فرهنگی و طبیعی در تکوین و تکامل زبان و منطق بشری بدیهی است. و نیز اینکه اکثر مردمان دارای زبان و منطق و فرهنگ و معنای فردی و خودجوش و خلاق نیستند و بلکه مخلوق و معلول شرایط بیرونی مثل خانواده و جامعه و محیط زیست می باشند و تعداد بس اندکی از انسانها کلمات و مفاهیم خاص خود را در تجربه و معرفت فردی و باطنی خود می یابند و می آفرینند و سپس سرنوشت بیرونی خود را بر این اساس رقم می زنند و مصداق این کلام الهی هستند که نطق و زبان آنها آفریننده سرنوشت نهائی آنهاست. و کتاب خدا نیز از مؤمنان چنین خواسته است که با نطق و کلمات خود آفریننده سرنوشت زمینی و آسمانی خود باشند همچون خود خداوند که با کلماتش جهان را آفریده است و کلمات الهی مقدم بر جهان و جهانیان هستند یعنی نخست اسماء بودند و سپس مسماها پدید آمدند به قدرت تکوینی این اسماء و کلمات الهی!

۳۱۰۷- خداوند در قرآن کریم اهل ایمان را دعوت می کند که خداوند را بواسطه نامهای موروثی که از آباء و اجداد و تاریخ به آنها رسیده نخوانند و نپرستند بلکه خودشان اسمای حیّ و قیوم الهی را جستجو و کشف نمایند و با نامهای حقیقی و اصیل و عارفانه بخوانند نه تقلیدی و موروثی! طبعاً این قاعده شامل کل زبان و فرهنگ لغات و الفاظ و معانی دیگر نیز می شود و چنین زبان و کلامی است که وعده های الهی در عالم غیب و آسمانها را بر روی زمین و برای اهلش نقد و مهیا می سازد.

۳۱۰۸- پس اهل ایمان یعنی صاحبان روح جدید الهی حق ندارند از کلمات و مفاهیم و زبان همچون عامه مردمان بهره گیرند و از راه وراثت و تقلید و فرهنگ رایج سخن گویند و بیندیشند و باور کنند بلکه بایستی خود اهل تفکر و تأویل باشند که اساس هر فکر و تأویلی درباره مفاهیم و کلمات کلیدی فرهنگ و مذهب و اخلاق است. تفکر درباره ماهیت کلمات و مفاهیم، توحیدی ترین و خلاقترین درجه از فکر و تأویل است. همانطور که ما مجموعه آثارمان را اینگونه بنا کرده ایم. زیرا کلمات، اتمها و ذرات پدید آورنده فرهنگ و اخلاق و مذهب و معنویت هر انسان و جامعه ای هستند. پس تأویل کلمات به مثابه نابترین تأویلات و بلکه تأویل همه تأویلات است که برپا کننده قیامت منطق و زبان و فرهنگ و مذهب است. زیرا زبان در نزد عامه مردمان واژگونه است پس تأویل زبان و واژه های کلیدی به مثابه اصل هر انقلاب راستین فرهنگی و معنوی است که بدون آن هیچ انقلابی به سرانجامی خیر و تکاملی نمی رسد.

۳۱۰۹- کلماتی که دارای معانی و مفاهیم راستین و حقیقی هستند در نزد صاحبش دارای قدرت تکوینی و خلاق و احیاء کننده می باشند و همان نطقی است که همه وعده های آسمانی را بر روی زمین نقد و فعال می کند. در غیراینصورت کلمات و زبان و منطق واژگونه حاکم است که صاحبش همواره ناکام و بلکه نگون بخت است و هر چه می گوید و می اندیشد به عکس عمل می کند. و این معنای کامل "واژه" در زبان پهلوی است یعنی وارونه و شوم و نگون بخت! کلماتی که خلاق و حیات بخش نباشند واژه اند! "پس از آنکه آنرا دریافتند و فهمیدند سپس تحریف و وارونه اش نمودند و گمراه شدند." قرآن کریم-

۳۱۱۰- تا روح الایمان محمدی بر حافظه کلمات و فرهنگ لغات نازل نشود ذهن بشر از واژگونسالاری کلمات و مفاهیم رهائی ندارد. و مجموعه آثار ما سند و حجتی بر نزول این روح الایمان محمدی است که کلمات را از واژگونی رهانیده و بر مقعد صدق و عدلشان مستقر نموده است و بدینگونه بنای فرهنگ و فقه لغات نوینی را نهاده است که تحت الشعاع آن اخلاق، مذهب، ادبیات، عرف و شرع و احساسات و باورهای بشری بطرز خلاقی کن فیکون می شوند و زبان و منطق محمدی در عرف هر قومی نهادینه می گردد که همان زبان و منطق فطری است.

۳۱۱۱- ما برای نخستین بار نور خرد دیالکتیکی و وحدت اضدادی را در ذات علم کلام و فقه لغات و هرمنوتیک تأویلی الفاظ و مفاهیم فرهنگی و دینی و قرآنی تابانیده و انقلاب فرهنگی و زبانی مبتنی بر قرآن و عرفان نفس را مهیا کرده ایم که تماماً براساس تجربه زیستی و عرفی جوامع بشری قرار دارد.

۳۱۱۲- ما قبلاً نشان داده ایم که چگونه و چرا هر کلمه و صفتی در آن واحد دارای دو معنای کاملاً متضاد است که هم در تجربه زندگانی آحاد بشری به عرصه ظهور می رسد و هم در قطب بندیهای فرهنگی و طبقاتی علناً خودنمائی می کند. که این حقیقت در قرآن کریم نیز مذکور است که هر آنچه که در نزد مؤمنان خیر و پاک است برای کافران شر و پلید است و بعکس!

۳۱۱۳- این دیالکتیک بود و نبودی و اللهی (ال- لا) ذات کلمات است و همه کلمات، کلمات خداوند هستند و کلمه الله در رأس و رهبری همه کلمات قرار دارد. (قرآن)- پس طبیعی است که همه کلمات هم دارای دیالکتیک ال- لا هی باشند یعنی بودِ نبودی! که این دیالکتیک درون - ذاتی هر کلمه و معنائی است و نه فقط دیالکتیک بین کلمات!

۳۱۱۴- اگر حقیقت دیالکتیکی عرصه ظهور و بروز موجودات درک شود دو صد چندان در عرصه زبان و کلام و گفتگو درک می شود چرا که اصل دیالکتیک از دیالوگ و گفتگو می باشد. یعنی هر کلمه ای به تنهائی در ذاتش دارای دیالوگ درونی با خویشتن است. همه کلمات ذاتاً ناطق هستند و این سرّ دیالکتیک درون ذاتی کلمه است که مولّد معانی متناقضی

در عرصه گفتگوی انسانهاست. در حقیقت کلمات خدا بر زبان انسانها و در گفتگوی بین آنهاست که به صدا درمی آیند و دیالکتیک بودِ نبودی معنوی خود را آشکار می کنند.

۳۱۱۵- باید درک نمود که کلمات خداوند دارای روح و جان هستند پس دارای نطق درون - ذاتی می باشند و اینست که خداوند به کلماتش امر به کن فیکون می نماید و آنها امر و اراده و علم الهی را به فعل می آورند. به زبان ساده تر باید گفت که کلمات، حاوی روح و اراده و امر و علم پروردگارند و حامل نور حیّ و قیوم می باشند و خلاق و ناطق هستند که امر الهی را به عالم و آدم ابلاغ می کنند و مخلوقات را می فهمانند زیرا با آنها سخن می کنند. در این معنا بمان و بسیار بیندیش!

۳۱۱۶- کلمة الله هی العلیا! یعنی کلمه الله عالیترین کلمات است و تعالی بخش همه کلمات است تا آنگاه که نور کلمة الله از ذات هر کلمه ای تجلی کند و در این تجلی است که زمین و آسمان دگرگون گشته و برای خداوند بروز می کنند بروزی اللهی! زیرا هر موجودی دارای کلمه و اسمی است که بواسطه کلمه الله به کمال ظهور می رسد و مظهر اسم العلی (العلیا) می گردد همانطور که به روایتی از معصومین در قیامت کبری[۱]، خداوند به نور کلمه العلی بر خلق آشکار میشود که عالیترین تجلی است و مهد تجلی نیز هست.

۳۱۱۷- کلمات، اتمها و عناصر ذاتی تعقل و تعلیم و تربیت و حکمت و عرفان هستند زیرا عناصر ذاتی آفرینش می باشند و عالم وجود از کلمات است که موجود می شود. پس طبیعی است که غایت و نهایت علم و معرفت به کشف درون ذاتی کلمات منتهی گردد و سپس حروف و اصوات و نهایتاً هم به سرّ نقطه می رسیم. که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم.

۳۱۱۸- کلمات، عناصر خلاق اسم "الفهیم" هستند که تأویل کلمة الله است.

۳۱۱۹- هیچ فهمی در آدمی بدون حضور کلمات ممکن نیست چه فهم حسّی، ذهنی و یا حتی فهم قلبی!

۳۱۲۰- قبلاً نشان داده ایم که ذات حضرت حق در قلمرو قبل از خلق عالم و آدم بر فطرت اللهی (ال- لا- ه) خویش مترادف معنای بودِ نبود است در ادراک دوگانه بشری! این گوهره بودِ نبود یا ال- لا اساس همان دیالوگ و گفتگوی دیالکتیکی و وحدت اضدادی ذات هر کلمه ای است در انواع و مراتب تجلی و آفرینش! اینست که هر کلمه ای در نزد گروهی دارای معنائی است که در نزد گروه دیگری ضد آن است و فقط در نزد عارفان این هر دو معنای اضدادی و ال- لاهی حضور دارد و نطق می کند. و لذا عارفان دارای نفس ناطقه اللهی و خلاقند و حامل نور وحدت وجود که برآمده از وحدت اضداد درون ذاتی کلمات می باشد در جانشان! "و بدینگونه کامل شد کلمات خدا به صدق و عدل." قرآن کریم-

۳۱۲۱- اینست که عامه مردمان یک وجه ذاتی کلمات را گرفته و وجه دیگرش را منکرند و بدینگونه از تمامیت و عدالت و صدق کلمات بیگانه اند و بواسطه کلمات مرتکب ستم و افراط و تفریط و نهایتاً دچار واژگونی می شوند.

۳۱۲۲- اصلاً عناصر ذاتی نطق در نفس ناطقه آدمی همین حضور کلمات در نفس بشرند که در اکثر مردم بصورت یک وجهی و قطبی و افراطی نطق می کنند و در گروهی دیگر بکلی واژگونه سخن می کنند و فقط در عارفان الهی دارای نطقی صادقانه و عادلانه و توحیدی هستند یعنی دیالکتیکی و دو وجهی یعنی ال- لا هی!

۳۱۲۳- مردمان متدین و اهل تقوا بر وجه خیر کلمات، سخن و اندیشه و عمل می کنند. مردمان کافر هم بر وجه شرّ کلمات نطق و اندیشه می کنند. و فقط عارفانند که بقول الهی در کتابش مظاهر تمامیت صدق و عدل کلمات هستند زیرا بر این باورند که خیر و شر همه از خداست پس کلمات را تحریف و واژگون نمی سازند و می دانند که هیچ تناقضی در کلمات خدا نیست و همه امری واحد است. (قرآن)-

۳۱۲۴- همانطور که ال و لا در لفظ و حروف کاملاً عکس یکدیگرند حضور کلمه الله در ذات همه کلمات خدا موجب دیالوگ دیالکتیکی بین خیر و شر، مرگ و زندگی و بود و نبود است که این دیالوگ ال لا هی را فقط عارفان درمی یابند که وارث کتاب و قلم الهی هستند.

۳۱۲۵- ولی سرّ حقیقی کلمه، معنا و مفهومی است که در نفس ناطقه انسان، متبادر یا تولید می شود. آیا براستی معانی و مفاهیم و ارزشهائی که از کلمات در اندیشه و حواس و دل آدمی می تابد چگونه رخ می نماید و تا چه حدی تحت تأثیر اراده آگاه انسان است و چرا و چگونه معانی صادره از کلماتی واحد در انسانهای گوناگون، متفاوت است.

۳۱۲۶- در قرآن کریم شاهدیم که خداوند، انسان را در حین خلقتش بر جریان آفرینش او، شاهد قرار داده است. که این احاطه و شهادت بر جریان تولید معنا و مفهوم از کلمات در نفس ناطقه است که این شهادت یک واقعه صرفاً نظارتی بیطرف نیست بلکه در آن دخیل و خلاق است و لذا انسان در سرنوشت خود مسئول می شود.

۳۱۲۷- شهادت بر جریان آفرینش خویش در مرحله نخست شهادت و نظارتی معنوی است بر دیالوگی که بین دو وجه ال لا هی ذات هر کلمه ای رخ می دهد که معنا و معنویت صادره از این دیالوگ دیالکتیکی به مثابه سنتز این رابطه است که تحت نظر و اراده شهودی انسان بر این دیالوگ پدید می آید که این معانی و مفاهیم صادره، عناصر خلق جدید انسان هستند.

۳۱۲۸- رابطه و مناظره انسان با کلماتی که در نفس ناطقه اش حضور دارند واقعه ای بس حیرت آور و جادوئی است. در حقیقت انسان برگزار کننده و ناظر و مدبّر دیالوگ دیالکتیکی بین دو وجه ال لا هی در هر کلمه ای است. و نیز برگزار کننده دیالوگ بین معانی صادره از کلمات است که دیالکتیکی دگر و برتر است که دیالکتیکی خلاق و سرنوشت ساز می باشد زیرا سنتز این دیالکتیک معانی، مولّد اراده و آرزو و آرمان فعال در صاحبش می باشد که اعمال و روابط انسانی و فعالیتهای بیرونی بشر را ساماندهی می کند.

۳۱۲۹- ولی انسانی که هویت ال لا هی درون ذات کلمات را نمی شناسد پس هیچ دیالوگ و صدا و معنائی هم از کلمات حاضر در نفس خود نمی شنود و نمی یابد و در حقیقت چیزی به اسم معنویت و جریان مفهومی در نفس بشر پدید نمی آید و این بدان معناست که چنین نفسی هنوز ناطقه نشده است و "لال" است و لذا قرآن کریم اکثر مردمان را کور و کر و لال خوانده است که این گنگ و لال بودن نفس ناطقه است وگرنه همه آدمها برحسب ظاهر گویا هستند و حرف می زنند حتی لالهای مادرزادی!

۳۱۳۰- "چون سه نفر راز در میان نهند چهارمی آنها اوست و تا قیامت با آنها خواهد ماند..." سوره مجادله- که این آیه بیان و گزارشی آشکار از مبحث و گفتگوی ال- لا هی ذات کلمات است با حضور انسان که سومی است. که این جمع دیالکتیکی منجر به حضور الهی یا امام مبین می شود که انسان را بسوی قیامت لقاءاللهی هدایت می کند و در معیت انسان قرار می گیرد و انسان را متألّه (الهی) می سازد. زیرا خلق جدید با واقعه قیامت نفسانی فرد آغاز می شود. یعنی قیامت خلق قدیم برپا شده و خلق جدید را به اراده انسان برپا می سازد. "و در آخر کار خلق جدیدی آغاز می شود." قرآن کریم-

۳۱۳۱- پس درک می کنیم که آن دو وجه ال- لا هی هر کلمه ای در نفس ناطقه انسان مؤمن، دو موجود و انسان نوری و الهی هستند که اهل سرّ هستند که اسرار را در میان می نهند با شهادت خود فرد! و قبلاً نشان داده ایم که این دو نور همان نور محمد- علی است که دو نور ازل هستند که در نفس ناطقه مؤمنان حضور دارند: "بدانید که رسول در خود شماست!" قرآن کریم- و رسولی بی امام نیست که حجت اوست. این دو جان مؤمن مظهر نور ال- لا هی یا بود و نبود هستند که کارگاه خلق جدید انسان را در جان اهلش برپا می کنند. و لذا رسول اکرم(ص) به علی(ع) می فرماید: "ای علی، من و تو، پدر و مادر مؤمنان هستیم و نوری واحدیم و تو نور باطن منی که بر من رخ نموده ای که تو را جز من و مرا جز تو نمی شناسد و خداوند را جز من و تو نمی شناسیم!"

**۳۱۳۲- پس آن سه نفری که راز در میان می نهند و چهارمی آنها خود خداوند است که تا قیامت با آنها می ماند همان محمد(ص) و علی(ع) و مؤمن عارف است. و محمد- علی، نور ناطقه ذات کلمات خدا در بشر آخرالزمان هستند (ال و لا) که مؤمنان و شیعیان مخلص و امتحان شده را به گفتگوی بین خودشان فرامی خوانند که این امتحان نهائی آخر برای عارفان در آستان خلق جدید می باشد. و عارف در چنین شنود و شهود و گفتگوئی با دیالوگ محمد- علی (ال و لا ) است که پا به عرصه معنویت و بیان و خلق جدید خویشتن می گذارد و سنتز این دیالوگ است! "و اوست خدائی که هفت آسمان و هفت زمین همسان آن آفریده و امرش را بین این دو نازل می کند تا بدانید که خداوند قادر بهر کار محالی است و به علمش بهر چیزی احاطه دارد." سوره طلاق- که این آسمان و زمین، محمد و علی هستند و چهارده معصوم (هفت زمین و هفت آسمان). و اما بین این دو که امر خدا بر این "بین" نازل می شود تا هر امر محالی را ممکن سازد همان انسان شنوا و بینا و گویا است که برای خلق جدید خویشتن مهیا می شود و اینست آن امر محالی که ممکن می شود یعنی خلق جدید انسان بدست و اراده خویشتن و با حضور چهارمی که خود خداوند است! "اوست که شما را گوش و چشم و دل و زبان بخشید و قدرت امکان اعطا نمود..." قرآن-**

**۳۱۳۳- محمد(ص) "ال" است و علی(ع) هم "لا" می باشد و انسان مؤمن و شیعه خالص هم "ه" است: ال لا ه! که چون این سه با هم جمع شوند خداوند حاضر می شود که نور کلمه الله است یعنی چهارمین.**

**۳۱۳۴- هر کلمه ای نیز دارای ذات ال (معرفه) و لا (نکره) است که زیر نظر و اراده آدمی (ه) ناطق می شود و صاحب معنا می گردد و این معنا عنصر اولیه خلق جدید است بشرط آنکه این آدمی که شاهد بر رابطه و دیالوگ محمد- علی در ذات کلمات است در این امتحان سربلند آید و حق این شنود و شهود و زبان را ادا نماید تا قدرت امکان (آفرینش) خلق جدید رحمانی- انسانی یابد و الهی گردد. ولی بارها در قرآن کریم شاهدیم که خداوند اکثر مردمان را نسبت به این شنود و شهود و زبان و قدرت امکان، کافر و ناسپاس معرفی کرده است که این نعمات عظیم الهی را کتمان نموده و یا به بازی می گیرند و آن را از دست می دهند و کور و کر و لال می شوند.**

**۳۱۳۵- قبلاً نشان دادیم که آفرینش هر چیزی مستلزم مکان و زمان (زمین و آسمان) است که این مکان و زمان در خلق جدید انسان انوار محمد- علی هستند که انوار ال لا در ذات اللهی همه کلمات می باشند که گفتگوی اسرارآمیز این دو در ذات هر کلمه ای مولّد معنای آن کلمه است در جان هر انسان مؤمن و عارفی که مظهر حرف "هـ" می باشد. و قبلاً در کتاب "سرّ واژه" درباره اهمیت ذاتی حرف و لفظ "هـ" در سینه آدمی به تفصیل سخن نموده ایم که دارای دو تجلی صوتی هو و هی است که بازتاب و سنتز دیالوگ محمد- علی در جان مؤمن است.**

**۳۱۳۶- در احادیث متواتری وارد شده که خداوند در ازل قبل از خلق هر چیزی نور عقل را آفرید که همان نور محمدی یا نور قلم الهی است که نخستین تجلی و ظهورش علی است که از اسم العلی رخ می نماید. در این باب به کتاب "مبانی عرفان امامیه" رجوع فرمائید.**

**۳۱۳۷- و نیز اینکه خداوند در ازل یک کلمه بود و آن کلمه خدا (الله) بود! حدیث قدسی- در دو تجلی ال و لا که ظهور انسانیش محمد- علی است و این کلمه جهان را آفرید در دو جلوه ذی الجلالی و دوالجلالی! پس خداوند در کتابش آفرینش را نوشت و آنرا امر به پیدایش فرمود. پس همه کلمات از کلمه الله (ال لا) هستند و حامل دو نور محمد- علی که اساس عالم معانی از بطن کلمات می باشند در نزد انسان!**

**۳۱۳۸- پس نطق دوگانه ذات کلمات و دیالوگ دیالکتیکی آنها تماماً از حضور ازلی نور محمد- علی در کلمات است که یکی شنیداری و دیگری هم دیداری است. و انسان صاحب ایمان و روح بایستی این گفتگوی سمعی- بصری کلمات را در جان خویش، شنود و شهود کند و از این دیالوگ، استخراج معنا نماید. معنائی که آفریننده اراده به خلق جدید خویشتن است و این وقوع تریالکتیک نفس ناطقه عارف است که منجر به حضور خدا بعنوان نفر چهارمی می شود که تا قیامت با آنهاست و آنها را هدایت و کفایت خواهد نمود در خلق جدید انسان به نور علم بیان و دخالت خورشید و ماه (نبی و ولی) و سجدهٔ شجره و همه ستارگان! (آیات نخستین سوره رحمن)-**

**۳۱۳۹- هر کلمه ای می تواند دارای بی نهایت معنی باشد در طیف میان دو قطب مطلق بود و نبود چیزی، کیفیتی، حالی، وضعیتی و غیره! این همان هویت ال لا هی ذات هر کلمه است از "ال" مطلق که معرفه و هستی تمام و کمال و آشکار است تا "لا"ی مطلق که نکره ای تمام و کمال است تا عدم محض! و این دو وضعیت مطلقاً متضاد در کمال وحدت و یگانگی تا سرحد پرستش در ذات هر کلمه ای حضور دارد. این همان ذات اللهی هر کلمه است که در رابطه گفتگوی بین محمد- علی که مظهر تضاد مطلق هستند به وحدت عاشقانه و یگانگی محض نائل آمده اند و بلکه ظاهر و باطن یکدیگرند. این سرّ کلمه است سرّ اللهی کلمه در وحدت اشد اضداد که محمد و علی هستند. اینست که محمد(ص) را جامع همه کلمات الهی خوانده اند و علی(ع) را هم مظهر کمال تحقق محمد(ص) و همه کلمات خدا که در نزد محمد(ص) است.**

**۳۱۴۰- و این مقام کلمات است در دین آخرالزمان که خداوند کامل فرمود آنها را به صدق و عدل از برای مؤمنان امت محمدی همانطور که در کتابش مذکور است.**

**۳۱۴۱- این هویت محمد- علی و ثنویت مطلقی که به احدیت و وحدت اضداد در کلمات خدا رسیده است در قرآن کریم نیز به اشکال گوناگونی مذکور است از جمله اینکه در جنات نعیم محمدی هر میوه و محصول و نعمتی دوتاست: دو هویت از خرما، انگور، زیتون و هر چیز دیگری!**

**۳۱۴۲- این تضاد آشکار و عظیم بین هویت محمد(ص) و علی(ع) در خلق و خو و صفات یکی از برجسته ترین معماها و مناقشات تاریخ اسلام بوده که بسیاری از محققین و مورخین را به خود مشغول داشته است و از ارکان اجتماعی- تاریخی انشعاب بین سنی و شیعه تلقی شده است. و این در حالی است که طبق دهها حدیث معتبر از رسول اکرم(ص) و سائر معصومین(ع)، محمد و علی، نور واحد و به مثابه ظاهر و باطن امری واحدند در عین حال که دو ضد مطلق، ظهور و بروز نموده اند و یا اینگونه بنظر رسیده اند.**

**۳۱۴۳- قبلاً نشان داده ایم که بطور کلی نبی مظهر نزول روح و خود رسول این نزول است که کمالش در رسول خاتم محمد مصطفی رخ نموده است و ولی هم مظهر عروج روح می باشد که کمال این عروج هم در علی مرتضی محقق گشته است که ولی و امام مطلق است. و این در حالی است که روح، امر واحد الهی است که همان روح اسماء و کلمات خداست که در آفرینش آدم(ع) و خلق جدید هر انسانی نهاده شده است. که این نزول و عروج روح در کلمات همان ذات دیالکتیکی ال لا هی و بود و نبودی است که کمال تحققش در محمد و علی رخ نموده است و لذا کمال کلمات و معانی صادره از آنها نیز دارای روح محمد- علی است.**

**۳۱۴۴- پس از این منظر می توان هویت دوگانه و وحدت اضدادی روح نهفته در کلمات را اینگونه بیان کرد که هر کلمه دارای یک روح نزولی و نبوی است که مأمور رسانیدن آن کلمه به قلب ناطقه مؤمن است که رسول کاملش محمد مصطفی است (بدانید که رسول در خود شماست. قرآن) و روحی دیگر که عروجی و ولوی است که مأمور عروج انسان صاحب کلمه بسوی پروردگار است تا جمال حقیقت کلمه را به وی بنمایاند که کمال این عروج و تجلی هم علوی است "بالابرنده درجات القاء می کند روح را از امرش به هر بنده ای که خواهد تا هشدار دهد از برای دیدار حق." قرآن کریم- که بی تردید این عروج هم محمدی- علوی است در جان مؤمنی که به وحدت این دو قطب یا دو روح در نفس ناطقه خود نائل آمده است به عقل محمدی و عرفان علوی! و می دانیم که علی(ع) در خطبه بیان، خود را صاحب مقام بالابرنده درجات روح و القای روح در مؤمنان خوانده است برای معراج و لقای الهی!**

**۳۱۴۵- در اینجا یکبار دگر آیه هشتم از سوره مجادله را به عینه درک می کنیم که چون سه نفر راز در میان نهند چهارمین خداست و تا قیامت با آنهاست. زیرا در این عروج اسرار حق کلمات در جان عارف، سه نفر حضور دارند که به محضر الهی عروج می کنند از برای دیدار! و این همان قیامت است: محمد و علی و عارف! و اما در این دیدار آنچه که تجلی می کند یکی ذی الجلالی است که به تجلی فطرت الله یعنی فاطمه فاطره است و دیگری ذوالجلالی است که به جمال اعلای الهی خود عارف ظهور می کند که ظهور فطرت الهی عارف می باشد. و این دو ظاهر و باطن فطرت عارف**

**است از نور کلمة الله که در ذات همه کلمات مستقر است همانطور که نشان دادیم. پس بدین ترتیب آن چهار نفر مورد بحث در سوره مجادله از منظر شخصیت انسانی عبارتند از محمد و علی و فاطمه و عارف! ال- لا- ه: که محمد تجلی "ال" است علی هم تجلی "لا" است و فاطمه هم "ه" و عارف نور کلی کلمة الله می باشد که این سه در او و با او می باشند و او هم در نزد آنهاست! در اینجا این اوی عارف همان جمال اعلای پروردگار است به مصداق آیه آخر سوره لیل که: "انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که بخواهد الا وجه اعلای پروردگارش را که چون دیدار کند به مقام رضا رسد!" این همان جمال خلق جدید انسان است و آدم آخرالزمان که از نوع هشتمین آدمیت می باشد.**

**۳۱۴۶- هر کلمه ای اعم از اسم یا فعل و صفت یا قید بهرحال موجودیت چیزی را بیان می کند و هر چیزی برای موجودیتش محتاج زمان و مکان است که حقیقت زمانی هر چیزی "محمد" است و حقیقت مکانی آن هم "علی" است و این همان ارض و سمای هر چیزی است و هر کلمه ای! و عارف تا به این حقیقت محمد- علی در هر کلمه ای نائل نیاید و به وحدت این دو نرسد به مقام صدق و عدل این کلمه نرسیده است و چون رسید به نور توحید این کلمه عروج می کند و جمال حقیقت احدیش را دیدار می نماید و قیامتش برپا شده و خلق جدیدش آغاز می گردد یعنی انسانیتش که از اقطار زمین و آسمان خروج می کند.**

**۳۱۴۷- "کلمات شما به خدا نمی رسد الا بواسطه عمل پاک و صالح..." قرآن کریم- که این عمل پاک و صالح همان واقعه به صلح و وحدت رسانیدن نور محمد- علی در معانی دوگانه و متضاد کلمات است که وجود عارف را صالح و فعلش را موحد می کند و این یگانگی وجود درونی (زمان) و وجود بیرونی (مکان) است یعنی یگانگی زمین و آسمان یا ماده و معنا یا روح و کلمه!**

**۳۱۴۸- اگر نماز، معراج مؤمن است و مؤمن هم انسان با امام را گویند که مؤمن را به حقیقت محمدی می رساند تا به لقای الهی نائل آید، نماز نیز چیزی جز کلمات خدا نیست که باید به نور محمد- علی تأویل و یگانه شود تا اهل نماز را به عروج برساند و با جمال نور کلمة الله در این کلمات نماز روبرو سازد.**

**۳۱۴۹- پس قیامت نیز قیامت کلمات است و لقاءالله نیز دیدار با نور کلمة الله در کلمات است. و خروج از اقطار زمین و آسمان و مکان و زمان هم به نور احدی کلمات است. جهان هستی در هفت زمین و آسمان جمله به مثابه صور و معانی و مقامات کلمات است. و بهشت و دوزخ و برزخ نیز جایگاههای ابدی کلمات در نزد بشرند.**

**۳۱۵۰- معانی کلمات در نزد هر کسی حاصل شنود و شهود و گفتگوی او با این کلمات در نفس ناطقه خویشتن است که کمال این واقعه معنوی، تعامل با وجه محمدی- علوی ذات کلمات می باشد که وجه ال لا هی کلمات است. و غایت توحیدی معنای هر کلمه ای درک حضور کلمة الله (ال لا) در آن کلمه است که این حصول مقام صدق و عدل کلمه میباشد که صاحبش را به مقام صدق و عدل وجودی می رساند و از آنجا برای عروج الی الله مهیا می کند!**

**۳۱۵۱- انسانیت بشر جز حاصل کلماتی نیست که در سر و بر زبان دارد. و تفاوت انسانها از همدیگر تماماً حاصل تفاوت معانی بس متنوعی است که از کلمات واحدی استنباط می کنند و بکار می گیرند بخصوص کلماتی چون حق، خدا، انسان، عدل، خیر، رحمت، عشق، نیاز، دین، ایمان، دنیا، آخرت، معاد، راستی، درستی و.... بطور مثال به تعداد انسانهائی که بر روی زمین زیست می کنند معانی متفاوت از کلمه حق و راستی و عدل وجود دارد. و به این دلیل است که ما معتقدیم همه دعواها بر سر معانی متفاوت و متضادی است که از کلمات واحد و مشترکی استنباط می شود که در رأس همه این کلمات مورد ادعا و دعوا، کلمه خدا (الله) قرار دارد. و این بر حقیقتی بزرگ است که درباره اش سخن نموده ایم که کلمه الله ذات همه کلمات است. اینست که بخصوص امروزه شاهدیم که محور همه جنگهای بزرگ معنای کلمه خدا (الله) است و لذا طرفین اصلی اکثر این جنگها، پیروان مذاهب می باشند بخصوص مذاهبی که خداوند را به اسم الله می خوانند یعنی مسلمین!**

**۳۱۵۲- هر کلمه ای در نفس ناطقه انسان مولد معنائی است که این معنا در طیف بی نهایتی بین دو قطب مطلق خیر و شر، نیک و بد، مرگ و زندگی، راست و دروغ، حق و باطل، باید و نباید تا بود و نبود در جریان است که به مثابه**

**حرکت این معنا بین دو قطب رحمت و نعمت یا مهر و قهر مطلق می باشد که مظاهر کامل این اقطاب معنوی همانا محمد(ص) و علی(ع) در آخرالزمان هستند. و این نیز بیان دیگری از هویت محمد- علی در ذات کلمات است که در نزد عارف پس از گذار دیالکتیکی و فرارفتن از دیالکتیک در دیالکتیکِ دیالکتیک به احدیت و وحدت محض منتهی می شود که یگانگی نور محمد- علی و مهر و قهر و بود و نبود است و این توحید کلمه و مقام صدق و عدل آن است که محل تجلی نور کلمه الله از وجود اهلش می شود که بواسطه این نور، عروج می کند و به لقای ذی الجلالی و ذوالجلالی حق می رسد.**

**۳۱۵۳- امام علی(ع) می فرماید آنچه که از خوبی هم خوبتر و از حق، محقتر است همانا انسان است. زیرا انسان، اول و آخر هر خیر و حقیقتی است همانطور که اول و آخر گوهره هر کلمه ای است همانطور که نهایتاً تجلی نور کلمة الله هم به جمال انسانی رخ می دهد. پس کلمه "انسان" برترین کلمات است و مبدأ و معاد حقوق همه کلمات خداست! و انسان کانون انس و اتحاد همه کلمات و معانی متفاوت و متضاد است زیرا کارگاه فهم کلمات است یعنی کارگاه تنویر کلمات! زیرا کلمات بدون وجود انسان نه معنائی دارند و نه موجودیتی! مقام خلافت اللهی انسان نیز از بابت کلمات خدا در نفس ناطقه است که بهمراه دمش روح الهی در آدم نهاده شده اند.**

**۳۱۵۴- اجابت دعای انسان در نزد خداوند که واقعه ای خلاق است همان ظهور معنای خلاق کلمات بشری در سمت کلمة الله است که فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم! یعنی کلمه الله که معنویت خلاق کلمات را بر زبان و اندیشه بشری جاری می سازد بشرط اینکه صاحب این کلمات فاقد روح نباشد و روحش را از یاد نبرده باشد.**

**۳۱۵۵- همچنین راز روایت مکرر درباره ارزش خلاق صلوات محمدی در باب اجابت دعا نیز همانست که ذکرش رفت یعنی حضور نور محمد و علی در ذات کلمات بعنوان مظاهر انسانی کلمة الله!**

**۳۱۵۶- اگر بخواهیم روح را که خداوند در خلقت ازلی در آدم(ع) دمیده و یا در خلق جدیدش به هر بنده مؤمنی که بخواهد القاء یا نازل می کند به لحاظ ماهیت تعریف و تأویل نمائیم به کلمات می رسیم که اساسشان همان اسماء است. بر این امر علاوه بر دلایل عقلی و عرفانی، آیات قرآنی نیز دلالت دارند که روح، امر خداست و امر خدا در آفرینش بواسطه کلمات اوست که می فرماید کن، فیکن می گردد. در سوره قدر نیز شاهدیم که نزول روح حامل امر خداست که جامع این امر همان کتاب خداست که تماماً کلمات اوست. "خداوند اراده فرموده که حقش را بواسطه کلمات محقق نماید هر چند که مشرکان و کافران را ناخوش آید..." قرآن- "بگو که روح امر خداست..." قرآن- پس از این آیات بوضوح درمی یابیم که خداوند، اراده و امرش را که همان روح اوست بواسطه کلماتش محقق و آشکار می سازد و بدینگونه حق وجود خود را به عرصه عرفات و ظهور می رساند. پس کلمات، عناصر خلاق وجود پروردگار هستند که وجودش را به اثبات و ظهور می رسانند. و اما در آخرالزمان که همه کلمات الهی بواسطه روح محمدی نازل می شود انسان دریافت کننده این روح و کلمات نیز حامل قدرت خلاق جدیدی است تا به اذن الهی خود را به خلق جدیدی بیافریند و هستی و حیات الهی یابد: "هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن همان سخن خود شماست!" سوره ذاریات- و باور به این حقیقت عظیم و وعده الهی در کتابش نیز مستلزم روح الایمان محمدی است تا انسان بقدرت چنین یقینی بتواند بواسطه کلام خویشتن، نعمت ها و موهبتها و ارواح و انوار موعود الهی در آسمانها را برای آفرینش جدید خود بر زمین نقد و زنده سازد و در واقع آسمان را به زمین آورد زیرا آسمان، قدرت امکان الهی در آفرینش است و علاوه بر این دارای بی نهایت ستارگانی است که جملگی حامل انوار حروف و کلمات و اسماء و معنای و معارف الهی برای خلق جدید انسان می باشند. اینست که در سوره رحمن در جریان خلق جدید انسان، ماه و خورشید و ستارگان همه به میان می آیند و سجده می کنند. نزول نجم در قرآن کریم بیانگر نزول انوار معانی کلمات و امر الهی در کار خلق جدید انسان است که با لقای پروردگار آغاز می شود همانطور که در سوره نجم شاهدیم.**

**۳۱۵۷- مواقع النجوم (منازل ستارگان) که در قرآن کریم از بزرگترین سوگندهای خداوند است جایگاههای خلاق و تکوینی و آسمانی و امکانی کلمات است و از این منازل نجومی است که انوار معنوی کلمات الهی بر قلوب مؤمنان می تابد و آنان را به خلق جدیدی می آفریند و به لقای الهی می رساند.**

**۳۱۵۸- از میان اسماء و کلمات الهی نازل شونده از آسمان و منازل نجومی هیچیک عالیتر و خلاقتر و لقائی تر و عروجی تر از اسم الحمید (احمد و حامد و محمد و محمود) و العلی نیستند که از خورشید و ماه و زحل بر جان اهلش نازل می شوند و موجب رفعت و معراج روحانی آنها گشته و به لقای ذی الجلالی و ذوالجلالی حق نائل می گردند. این ادعا عین تجربه عرفانی و واقعه روحانی و شهودی این بنده بوده است که بهمراه آن تأویل دریائی از اسماء و کلمات الهی و آیات قرآنی و بینات محمدی و حکمتهای علوی را به ارمغان آورده است و این بیان سرّ ال لا هی اسم محمد و علی در ذات کلمات و آیات و معارف است که از مواقع النجوم خورشیدی و قمری نازل گشته است.**

**۳۱۵۹- از میان همه کلمات خدا، اسماءالله تأویلگرترین و خلاقترین کلمات هستند و از میان همه اسمای الهی هم اسم محمد و علی (الحمید و العلی) تجلی بخش ترین و زنده کننده ترین اسمای روح و دل و حواس و ذهن بشرند: "پس تسبیح گوی نام پروردگارت را تا به یقین برسی!" قرآن کریم-**

**۳۱۶۰- هر کلمه ای در آن واحد حامل دو معنا، مسمّا، صفت و سمت و سوی متفاوت و بلکه متضاد است و هر چه که کلمه بسوی ذاتش تأویل می شود این تضاد شدیدتر گشته تا به تضاد بود و نبود می انجامد و تحت الشعاع نور کلمه الله (ال لا) به یگانگی تنویر و متجلی می شود و در جان اهلش منجر به لقائی از وجه رب می گردد.**

**۳۱۶۱- پس هر کلمه ای در نزد عارفان موحد دارای جمال واحده و پایداری است و هر که حتی به جمال واحده یک کلمه نائل آمده باشد راه هدایت و رستگاری را یافته است. و نخستین انسانی که به جمال واحده حقایق کلمات نائل آمده محمد مصطفی(ص) و سپس علی مرتضی(ع) است و امامان معصوم(ع)! همانطور که علی(ع) می فرماید در هر چیزی نخست خداوند را می بینم و سپس خود آن چیز را! پس جمال واحده هر اسم و صفتی، خداوند است در تجلیات بی نهایت و بی تا و نامکرر!**

**۳۱۶۲- باید دانست که از میان کلمات فقط اسمای الهی به تنهائی دارای جمال واحدی هستند و معنای واحدی! و البته تعداد اسماء الهی بسیار بیشتر از یکصد و یک هزارند. ولی مابقی کلمات فقط در جمله ها بطور اجمالی و مفهومی دارای جمال واحدی هستند در نزد عارفان! عارفانی که معنای واحده کلمات را در رابطه دیالکتیک دیالکتیکی در متن جمله یا عبارت و یا مقاله و کتابی درمی یابند و جمالش را شهود می کنند و به اهلش می نمایانند! تنها کتابی که در یکایک اسماء و کلمات و جملات و آیات و سوره ها و کل کتابش می توان جمال واحده حق را شهود نمود قرآن است و لذا بزرگان دین ما گفته اند که اگر کسی براستی قرآن را تلاوت نماید و بر آن ورود کند قیامتش برپا شده و پروردگارش را دیدار می کند. "و بدینگونه کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل." قرآن کریم-**

**۳۱۶۳- صدق کلمات اینست که هر کلمه ای فقط دارای یک معنا و حقیقت و جمال واحده و یقینی باشد و عدل کلمات هم اینست که هر کلمه فقط خود خودش باشد و برای فهم و تعریف آن نیازی به هیچ مترادف یا متضادی نباشد. پس صدق و عدل کلمات، عین ظهور نور توحید و وحدانیت آن است یعنی تجلی اللهیت آن! و این همان قیامت کلمات است در جان صاحبش! و اصلاً قیامت عالم نیز نهایتاً چیزی جز قیامت کلمات و اسماء نیست که موجب قیامت اشیاء و عالم و آدم می شود.**

**۳۱۶۴- ما جهان و جهانیان را بدون کلمات مطلقاً درنمی یابیم و گوئی که اصلاً وجودی ندارند و اگر هم دارند موجودیتی انسانی نیست بلکه موجودیتی جانوری یا نباتی و جمادی است. آیا براستی جهان هستی از برای جانوران و گیاهان چگونه است؟ هر چند که حتی جانوران نیز هر یک چند کلمه و لفظی را برای گفتگو در نفس خود دارا هستند که همان موجب ارتباطشان با جهان است و بلکه موجب معرفی آنها به آدمیان است.**

**۳۱۶۵- چیزی که در نزد انسان، نامی ندارد وجودی هم ندارد که بتواند با آن رابطه ای برقرار کند. عامه بشری، خداوند را جز بواسطه نامش نمی شناسند و بواسطه همین نامش با او رابطه برقرار می کند و معامله و مبادله می کند و برخی هم بالاخره دیدارش می کنند. در حقیقت همه این مراتب رابطه و معامله و دیدار بقدرت و واسطه نام خداوند است که یک کلمه است. پس می توان فقط از طریق کلمه و اسم چیزی به حقیقت و ماهیت و جمال و کمال آن چیز رسید و به آن**

ملحق گشت و بلکه عین آن شد! چه مثالی محسوستر و یقینی تر از این در اثبات معنای خلاقیت کلمات و اسماء در نزد انسان! فتبارک الله رب العالمین!

۳۱۶۶- یعنی کلمه و اسم خداست که انسان را می آفریند به خلق جدید و سرنوشت نوین زیر نظر خود انسان و به اراده خودش!

۳۱۶۷- مگر نه اینست که همه مردمان جهان به درجات متفاوت، فقط از طریق کلمه و نام "خدا"، سرنوشت و زندگی خود را تدبیر و ساماندهی و آفرینش می کنند. پس کلمه "خدا" خلاقترین کلمات است و مابقی کلمات هم تحت الشعاع کلمه "خدا" دارای خلاقیت می شوند و ما را می آفرینند و رشد می دهند. ولی همه کلمات عالم بهمراه اشیاء و امکانات روی زمین هم بدون کلمه "خدا" جز بطالت و عذاب و نابودی ما را رقم نمی زنند.

۳۱۶۸- اینست که کلمات در اندیشه و بر زبان و اراده کسی که صاحب روحی زنده و حیّ و حاضر از جانب خداوند باشد عناصر آفرینش جدید هستند و اینست که ابن عربی می گوید عارف هر چه که بخواهد می آفریند از برای خود و عالم و آدمیان! و نیز می آفریند سرنوشت دورانها را!

۳۱۶۹- معنا (مع نا- با ما) که در لغت به مفهوم "با ما" است بیانگر معیت روح الهی انسان با کلمات است و لذا انسان بیروح در هیچ کلمه ای معنائی ثابت و یقینی و خودی نمییابد و لذا معانی کلمات در نزد انسان بیروح همان وسوسه های ناس و خناس و اجنه و شیاطین و طاغوت است و لذا هر کلمه ای هر روزی دارای معنائی بازیچه و فریبنده است که پیرو خود را بازی می دهد و به تسخیر شیاطین درمی آورد. بنابراین کلمات یا دارای روح الهی انسان هستند و یا دارای القائات جنی و شیطانی و خناسی! و این دو نوع معنای کلمات در نزد دو نوع بشر است.

۳۱۷۰- پس در حقیقت باید گفت که در عالم هستی و حیات بشری، چیزی مقدستر از کلمات نیستند زیرا حاوی امر و روح الهی می باشند و مأمور آفرینش انسان بدست و اراده خود او هستند.

۳۱۷۱- آنچه که انسان را با عالم و آدمیان مربوط ساخته و صاحب تاریخ و فرهنگ و مذهب نموده و به او امکان تسخیر جهان را می بخشد همین کلماتی هستند که در نفس ناطقه اش تکوین و تعریف می شوند و بر زبان می آیند. سرنوشت دو دنیای آدمی بر زبان او آفریده می شود.

۳۱۷۲- کل قدرت یا ضعف آدمی و بود و نبودش در ذات کلماتی قرار دارند که در ذهن و زبانش جریان می یابند.

۳۱۷۳- روح الهی در بشر تأویل به اسماء و کلمات شده و این کلمات تأویل به معانی گشته و معانی نیز تأویل به عقل و علم و عمل و خلق جدید می گردند. اینست که می فرماید: "ای اهل ایمان از روح خدا مأیوس مباشید و جز کافران از روح خدا مأیوس نیستند." قرآن کریم- و روح الهی آنست که آدمی از نزد اولیای روحانیش می یابد و امام زمان!

۳۱۷۴- اینست که آن کسانی که از نزد اولیای الهی، روحی می یابند بایستی اذکار و اسماء و کلمات اجرائی را بعنوان فکر و ذکر و اطاعت دریافت نموده و با دقت به آن عمل کنند تا روح، تأویل به کلمات و معانی و اراده و ایمان و عقل و علم گردد و خلاق شود. ولی آنانکه روحی را یافته (یعنی به آنان اعطا شده) ولی طالب فکر و ذکر و اطاعت عملی نیستند بزودی بواسطه این روح واژگون شده و بالاخره از دستش می دهند و به تسخیر اجنه و شیاطین درمی آیند. یک سالک بایستی در همه حال در طلب و عطش دریافت کلمات جدید از پیرش باشد تا روحش تأویل و خلاق شود که در غیر اینصورت دچار خود-شیفتگی حاد شده و بازیچه شیطان می گردد. قابل ذکر است که حضرت آدم ابوالبشر نیز بقدرت روحی که خداوند در او دمید قادر به خواندن اسماء و اسرار ملائک گردید و مسجود ملائک شد.

۳۱۷۵- سالک بمیزانی که بر اساس کلمات و دعائی که از پیر می یابد صادقانه عمل می کند این کلمات را تأویل به معانی و نور عقل می نماید و موفق به خلق جدید خویش می شود. "اهل ایمان کسانی هستند که همواره در نزد رسول (امام- پیر) طلب دعا می کنند..." قرآن کریم- که طلب دعا عین طلب کلام جدید است. "آنچه که کلام شما را به خداوند

**می رساند عمل صالح و پاک است." قرآن کریم- یعنی اطاعت خالصانه از کلام پیر است که کلام ذهن و زبان سالک را الهی می کند یعنی تأویل به معانی نوری می سازد.**

**۳۱۷۶- بسیار اندکند انسانهای صاحب روحی که بدون اعمال چندان زیاد و مکرری قادر به تأویل نوری کلمات به حقایق حکمی و علمی و عقلی و قدسی هستند. و اینان کسانی هستند که لااقل به روح سوم یعنی روح الفکر و قلم الهی نائل آمده باشند که همان روح تأویلی است که خداوند درباره آن یک سوره کامل یعنی سوره قلم را نازل فرموده است.**

**۳۱۷۷- اکثر عامه مردم اساساً فقط در تلاشهای عملی و فیزیکی خود قادر به تأویل معنوی برخی از کلمات در روان خویشند که معمولاً هم این معانی از چهارچوب دنیا فراتر نمی روند و بندرت تأویل به ایمان و حکمت وعلم و عقل می گردد الا در رابطه با اولیای الهی!**

**۳۱۷۸- همه امراض و اختلالات عصبی و روانی و حتی جسمانی حاصل کاربری منطقی- گفتاری فاقد دیالوگ دیالکتیکی و فاقد روح است که طبعاً یک کاربری عقیم و بی معناست که فرد را در رابطه با گفتگوهای درونی با خود و نیز با اطرافیانش به بن بست و انحراف و سوء تفاهم می کشاند. لوگوتراپی یا معنادرمانی در مفهوم وسیع کلمه آنگونه که نشان داده ایم تنها راه درمان ریشه ای و منطقی همه امراض است که در مجموعه آثار ما حقانیتش برای بسیاری از خوانندگان مسلم گشته است که ما آن را عرفان درمانی خوانده ایم البته عرفانی که اتفاقاً نهفته در بطن طبیعت انسان است و نه ماورای آن!**

**۳۱۷۹- بقول بسیاری از فرزانگان مغرب زمین همچون ویتگنشتاین و یونگ، بشر مدرن دچار بحران بی معنائی است و بی منطقی آن هم در میان طوفان روزافزونی از کلمات و اخبار و انفجار اطلاعاتی بی معنا و فاقد منطقی که مولد حداقلی از باور و فهم و اطمینان باشد. این بدلیل فقدان روح است حتی مقلدان روح موروثی بنی آدم! و غلبه فزاینده وسوسه های جنون انگیز و مالیخولیائی القائات اجنه و شیاطین و بخصوص شیطان آریل که نابود کننده هر فهم و باوری در نفس ناطقه بشر است. و این سرچشمه همه امراض عصر جدید است که همه بحرانهای مدرن را تغذیه نموده و هلاکتگاه بشر است.**

**۳۱۸۰- فقدان روح الهی و خرد دیالکتیکی (اولوالالبابی) درعصر جدید موجب شده کلمات دچار اشد افراط و تفریط و قطبی گری و دودستگی بین خیر و شر، کفر و ایمان، راست و دروغ و باید و نباید گشته و بشریت را بین این دو قطب دچار نفاق و عداوت خونین و جهانی کرده است بگونه ای که در این دو قطب جهانی بشریت، کلمات نیز به دو دسته نابودگر برعلیه یکدیگر صف آرائی نموده و مشغول قتال هستند. در این شقاق سخن و کلمه و معنا و آرمان و مذهب، بشریت است که قتل عام می شود بواسطه سلاحها و گلوله هائی که از جنس کلمات هستند هر چند که از دهان تفنگها و توپها و موشکها شلیک می شوند. این جنگ بین کلمات خوب و کلمات بد است کلمات کافر و کلمات مؤمن و...! در اینجا کلمات درست همچون آهن و گلوله و بمب و موشک، بیجان و عقیم و آتشین و نابودگرند. وحی کننده این کلمات، شیاطین آریل هستند یعنی شیاطین ماهواره ای و الکترونیکی و اینترنتی و رادیوئی و تلفنی!**

**۳۱۸۱- به همین دلیل است که کلماتی همچون عشق، خدا، حق، آزادی، علم، عدالت، انسانیت و امثالهم به همان شقاوت می توانند قتل عام کنند که کلماتی همچون قدرت، امپریالیزم، شیطان، تکنولوژی، کمونیزم، فاشیزم، نفرت، انتقام و...! زیرا این هر دو دسته از کلمات به یک اندازه بیروح و عقیم و غیرانسانی هستند زیرا بواسطه شیاطین و طاغوت جهانی تسخیر شده اند آنهم دقیقاً از درون اعماق نفس ناطقه بشری! و تفاوت پیروان این دو دسته از کلمات فقط از وجه جغرافی و تاریخیگری و نرخ مادی است.**

**۳۱۸۲- ویتگنشتاین می گوید حال که مطلقاً قادر نیستیم که معانی و مفاهیم و شناخت خصوصی خود را به دیگران بدرستی منتقل کنیم پس چاره ای جز خاموشی نیست. گودل می گوید هر قضیه منطقی به همان دلایل که درست است نادرست است. جالب اینکه این دو نابغه پسامدرن هر دو ریاضی دان هستند! ولی بسرعت پس از ابطال عقل و منطق ریاضیاتی و علمی خود بسوی انزوا و ریاضت رفتند و گرایشات عرفانی یافتند.**

**۳۱۸۳- "هیچ چیزی وجود ندارد! اگر هم وجود داشته باشد قابل شناخت نیست! و اگر هم قابل شناخت باشد این شناخت قابل انتقال به دیگران نیست!" این سه اصل حکمت جورجیاس که بیش از بیست و پنج قرن پیش از این تبیین شده و امروزه تحت عنوان نیهیلیزم مطلق شناخته شده است گوئی پیشگوئی وضعیت جهان مدرن و بشر مدرن و علوم مدرن و تعلیم و تربیت مدرن است که تماماً به بن بست و پوچی رسیده تا آنجا که کل موجودیت مدرن انسان را به انهدام می کشاند و اصل وجود جهان را بطور کلی انکار می کند. زیرا شناخت و معنائی که قابل انتقال به دیگران نباشد توهمی بیش نیست پس اصل شناخت چیزها مورد انکار قرار می گیرد و عاقبت اصل موجودیت جهان انکار می شود و این همان نیهیلیزم و نیست انگاری کامل است که از نظر ما بیانگر انهدام و مرگ کلمات در نفس ناطقه بشر مدرن است که معنا و معنویت را ناممکن ساخته و جهان هستی را از دسترس بشر دور ساخته و بشر را از درک و دریافت حیات و هستی خود محروم نموده است و این یعنی جهنم در درک اسفل که: "در آنجا نه هستند و نه نیستند، نه مرده اند و نه زنده!" قرآن کریم-**

**۳۱۸۴- این سه اصل مورد مناقشه جورجیاس حکیم که از نظر ما اصولی کاملاً عقلانی و عرفانی و توحیدی هستند کاملاً عرفی و تجربی و امّی نیز می باشند چرا که انسان اهل معرفت و معنا بمیزانی که قادر است شناخت خود را به دیگران هم منتقل و ابلاغ نماید و در این امر بطور نسبی توفیق حاصل کند درباره شناخت خود نیز اطمینان و باور یقینی حاصل می نماید. و بمیزانی که در این امر ناکام می شود تدریجاً به اصل امکان شناخت جهان تردید می کند و عاقبت به اصل وجود و حقیقت موجودات عالم تردید می نماید و تا سرحد انکار وجود به پیش می رود که این همان نیهیلیزم یا نیست انگاری وجودی است که امکان وقوعش در انسان کاملاً طبیعی و معقول می باشد. که این واقعه اصولاً معطوف به ماهیت کلمات و امکان استخراج معانی از آنهاست. پس واقعه ای مربوط به نفس ناطقه بشر است و قدرت و امکان وجودیابی بواسطه تأویل کلمات! در اینجا یکبار دگر از منظری متفاوت به این حقیقت بزرگ می رسیم که کلمات عناصر وجود و جودیابی در بشر هستند و لذا بمیزانی که در نفس بشر عقیم شده و می میرند و به تسخیر غیر درمی آیند بشر نیز دچار مرگ و نیستی می شود و این همان وقوع دوزخ و طبقات و درکات اسفلی آن در نفس بشر می باشد که در جهان مدرن شاهدش هستیم!**

**۳۱۸۵- پس قدرت و امکان پیام رسانی معنوی و ابلاغ کلام حق و حقیقت کلام به دیگران که یک اصل معرفت شناسی و هستی شناسی است همان ماهیت نبوتها و رسالت انبیای بزرگ است که نخستین نازل کنندگان روح و تعلیم دهندگان کلمة الله به بشریت بوده اند که بدینوسیله حیات و هستی خاص انسانی را به کالبد بشریت القاء کرده اند و آنها را دعوت به وجود حق نموده اند که حق وجود انسان است. همانطور که برخی از پیامبران در این ابلاغ ناکام شده و تا سرحد کفر و انکار شناخت و وجود رفته و توبه کرده اند همچون حضرت یونس(ع) و ایوب(ع) و امثالهم! به همین دلیل است که ما جورجیاس و سه اصل حکمت او را الهی و حکیمانه می دانیم و نه نیهیلیستی و فلسفی آنگونه که فلاسفه مدرن تعبیر کرده اند. پس پیامبران نخستین یابندگان روح کلمات و معانی آن و ابلاغ کنندگانش به بشریت بوده اند که رسول خاتم، کاملترین آنهاست و لذا او را جامع همه کلمات خدا خوانده اند و خاتم پیامبران! و امامانش را نیز مظاهر انوار این کلام و بلکه تجلی نور کلمة الله می دانیم که نور خلاق و هستی بخش است. و لذا ما مقام امامت را مقام آفرینندگی می دانیم و هر کسی را که دارای چنین نوری باشد در مراتب!**

**۳۱۸۶- اینست که همه اهل ایمان و معرفت در دوران خاتمیت بایستی پیرو و جانشین انبیای الهی باشند و پیام و معانی و حقایق کلام خدا را دریابند و به مردمان برسانند و تا به دیگران نرسانند خود نیز به حق این کلام یقین نمی یابند و صاحب وجود الهی و خلق جدید نمی شوند. پس در حقیقت در دوران خاتمیت، همه مردمان متدین و اهل ایمان بایستی نبی و ولی باشند وگرنه در دین انبیای بزرگ دوام نمی آورند و از حیات و هستی انسانی ساقط می گردند. این همان حق امر بمعروف و نهی از منکر در سطح وسیع و جامع آن است که بسیار فراتر از جنبه صرفاً اخلاقی و شرعی می باشد. هر چند که حتی جنبه اخلاقی آن نیز در حقیقت جنبه خلاقه و آفرینندگی عرفانی است زیرا اصل معنای اخلاق در لغت نیز از خلقت است. پس ابلاغ حقایق معنوی و اشاعه اسرار و مفاهیم کلمات که کل دین و فرهنگ و باورهای مردم را می سازد اساس امر بمعروف و نهی از منکر می باشد که وجه شرعی و صرفاً اخلاقی آن در آخر کار این رسالت به میان**

**می آید. همانطور که شارع بزرگ اسلام نیز شریعت را در نیمه دوم رسالتش تبیین فرمود و لذا عمده آیات شرعی قرآن، مدنی هستند و اصل نیمه نخست رسالت آن حضرت تعلیم عقل و حکمت و معنویت بود که آیات و سوره های مکّی را تشکیل می دهند. و می دانیم که نخستین عبارت و کلمه ای که رسول خاتم به مردم ابلاغ فرمود لااله الاالله بود. و این همان کلمه الله بود که به مدت کمتر از نیم قرن از یک قبیله وحشی و بیابانگرد یک تمدن جهانی آفرید و هزاران معنای بدیع را در اذهان این بدوی ترین اقوام بشری شکوفا ساخت.**

**۳۱۸۷- جالب اینکه کلمه الله قبل از ظهور اسلام نیز در میان اعراب بر زبانها بود و آن را خدای همه بتهای کعبه میدانستند. پس کاری که پیامبر اسلام در میان اعراب به ثمر رساند تأویل کلمه الله بود در معنا و عمل و بواسطه روح العقلی که از نزد خود در این کلمه دمید. و سپس علی مرتضی و سا ئر ائمه هدیٰ با روح القدس خود کلمه الله را متجلی به جمال ذی الجلالی و ذوالجلالی پروردگار نمودند و قیامت آخرالزمان را برپا ساختند! آنچه که رسول خاتم در آسمانها و ائمه هدیٰ بر زمین، معراج و شهود نمودند تأویل و تجلی کلمه الله بود.**

**۳۱۸۸- قرآن کریم تنها کتاب موجود بر روی زمین است که علیرغم جابجائی برخی آیات و سوره هایش در درون متن، تماماً در عین تفصیل و تجلی دارای هویت تأویلی است که این تفصیل و تأویل هم در یکایک کلمات و هم یکایک آیات و سوره ها و هم در روح کلی کتاب خلاق و جاریست. اینست که هیچ کتابی در طول تاریخ همچون قرآن کریم مورد اینهمه تفسیر و تأویل قرار نگرفته است که این جریان را پایانی نیست. و البته که کاملترین تأویل گران کتاب خدا، ائمه هدیٰ و اولیای تحت تعلیم آنها هستند. و این بدان معناست که کل امر الهی در کتابش را می توان در هر یک از آیات و حتی کلمات و ضمائرش کشف و درک نمود و بنده در موارد بسیاری در مجموعه آثارم این حقیقت را آشکار کرده ام که نهایتاً همه کلمات و آیات و سوره ها در کلمة الله قابل تأویل و تفصیل می باشند که این امر نیز مکرر در آثارمان محقق گشته است و این از برترین معجزات و کرامات این کتاب است.**

**۳۱۸۹- هر کلمه ای دارای چهار وجه وجودی است: صدا، سیما، معنا و مسمّا! صدای کلمات همان لفظ و صوتی است که از زبان بشر صادر می شود و سیمایش همان رسم الخط کلمه بر روی کاغذ است. و معنایش هم در نفس ناطقه و قلب و ذهن آدمی تداعی می شود و مسمّایش هم واقعه ای است که در جهان محسوسات از آن کلمه و معنا شهود می گردد که گاه شی است و یا پدیده و رفتاری که آن کلمه را تعیّن می بخشد! سه وجه نخستین کلمه کاملاً انسانی است و وجه چهارمش یعنی مسمای عینی کلمه در بیرون از انسان و مستقل از او قرار دارد که بقول عرفا، اعیان ثابته هستند و یا حوادث عینی! و انسان صاحب روح و تأویل قادر است همین عینیت و مادیت بیرونی کلمه را یعنی اعیان ثابته را از نو بیافریند در خلق جدیدی که از خودش برپا می کند. و لذا واقعیات عمومی در نزد عامه بشری، برای عارفان اموری کاملاً متفاوت هستند که مخلوق اراده ایشانند! بطور مثال "آب" برای عامه بشری مایع حیاتی است که آن را می نوشند و برای شستشوی بدن و آبیاری مزارع استفاده می کنند ولی برای عارفان، آئینه رخ یار است و نیز آب حیاتی که دل و روح خود را با آن می شویند تا عکس رخ یار را متجلی سازد و لذا آب را کمتر می نوشند و تشنگی را ترجیح می دهند که بقول مولوی: آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست!**

**۳۱۹۰- پس عارفان بواسطه این سه رکن وجودی کلمه که با خود دارند رکن چهارمش را که واقعه است می آفرینند و بدینگونه قیامت کلمه یعنی "واقعه" را برپا می کنند که باطن حقیقت سرمدی آن است. همانطور که در منطق قرآن "واقعه" عین قیامت است که اسرار نهان را عیان می سازد. و این همان صدق و عدل کلمه و کمال آن است که در قرآن ذکر شده است. این همان قدر تکوینی و خلاق کلمه در نفس ناطقه انسان است. "هر چیزی در وجود امام مبین ارزیابی و احصاء می شود." قرآن کریم-**

**۳۱۹۱- "به شما چشم و گوش و دل و قدرت امکان بخشیدیم ولی اکثراً به آن کفایت و تمکین نکردند پس از آنها گرفتیم تا کور و کر و گنگ بمانند و چیزی فهم نکنند." قرآن کریم- این قدرت امکان هم قدرت تکوینی موجود در صدا و سیما و معنای کلمه است که بواسطه چشم و گوش و دل درمی یابیم و می توانیم بدینواسطه در جهان بیرون بیافرینیم و هر امر ناممکنی را امکان دهیم و در غیراینصورت این نعمات کبیر الهی را از دست می دهیم!**

۳۱۹۲- قدرت تمکین همان قدرت امکان و ممکن سازی هر امر محالی است و آن آفرینش و خلق جدید است که بر مثلث چشم و گوش و دل (شنود و شهود و فهم) بنا گشته و بقدرت بیان منجر به واقعه ای جدید و خلقی نوین می شود. زیرا قبلاً از وجوه متفاوتی نشان داده ایم که علم آفرینش همان علم بیان است هم در خلق قدیم و هم خلق جدید انسان! "سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که هر آنچه که در آسمانها (عالم امکان) وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن نطق و بیان خود شماست." سوره ذاریات- در حقیقت علم بیان و خلق جدید همان برآیند و سنتز تریالکتیک چشم و گوش و دل است که معطوف به کلمات می باشند. در واقع این همان کلمه است که در چشم و گوش و دل انسان روحانی به علم بیان تجلی می یابد و واقعه می آفریند که عرصه خلق جدید و قیامت عالم و آدم است. مثلث چشم و گوش و بیان یکی از ترجیع بندهای قرآن کریم است که در رأس همه نعمات الهی قرار دارد زیرا هر نعمت دیگری هم بواسطه همین سه رکن ویژه ادراک بشری قابل دریافت می باشند زیرا اینها ارکان آفرینش ویژه انسان و خلق جدید است.

۳۱۹۳- همه القائات و آموزه ها و وسوسه ها و نجواهای شیطانی نیز از طریق چشم و گوش و دل و بیان آدمی است که منجر به خلق جدید شیطانی و آفرینش دوزخی می گردد که سلطه طاغوت و جهنم تکنولوژی و علوم تبدیلی و ناری را پدید آورده است. "اوست که به شما کتاب و حکمت داده و شما را از نجواهای شیطانی پاک ساخته است..." قرآن کریم-

۳۱۹۴- پس دو نوع علم بیان داریم: بیان تبدیلی- علیّتی- دهری که سلطانش ابلیس است و بیان تأویلی- الساعه- تکوینی که سلطانش امام مبین است. و دو خلق جدید و واقعه رخ می نماید: جنات نعیم و درکات جهنم! و دو نوع جهان و انسان پدید می آید: نوری و ناری: الهی و شیطانی!

۳۱۹۵- و اما نابترین شرایط نفسانی- روانی درک و دریافت الهامات غیبی و کلمات و اسمای الهی از عالم غیب و از نزد امام زمان همانا خموشی زبان و مهمتر از آن خموشی و سکوت ذهن و دل است که در قلمرو مراقبه و ذکر الهی و سکوت نیمه شب و سحرگاهان ممکن می شود و لذا قرآن کریم ما را امر به شب زنده داری ذاکرانه و عبادی نموده و می فرماید: "براستی که به وقت فجر سحرگاهان شهود حق و مقام محمود واقع می گردد..." زیرا در چنین مواقعی، چشم و گوش و دل به کمال قوه شهود و شنود و فهم می رسد و آماده دریافت کلام و پیام و معنائی شهودی از مقام محمودی محمد و آل محمد است به نور کلمه الله و خرد بود نبودی و دیالکتیک ال لا هی!

۳۱۹۶- اینست که سلول انفرادی یک توفیق اجباری برای مهیا سازی زبان و ذهن و دل و چشم و گوش و هوش به مقام سکوت و خموشی و مراقبه است که زندانی موفق می شود که فقط به امواج مغز خودش گوش دهد و تماشاگر آئینه دل خویش باشد و با خود خودش روبرو شود و با خود سخن بگوید و بدینگونه آن محفل اسرار ثلاثه و بلکه خمسه را برپا نماید و با امام خود محشور و همنشین گردد و قیامت خود را تماشا کند. (سوره مجادله- ۸) و خود را از نو آنگونه که می خواهد بیافریند زیر نگاه خودش: "و ما انسان را در زیر نگاه و شهادت خودش آفریدیم!" قرآن کریم-

۳۱۹۷- در حال مراقبه و خموشی ظاهری و باطنی بی هیچ حدیث نفس و بی هیچ نجوای شیطانی و خناسی، هر یک از اعضای حسی و ادراکی بشر به مثابه یک انسان مستقل و ناظر و حاضر است بخصوص چشم و گوش و دل و بیان (ذهن)! در اینجا سخن از رازگوئی ثلاثه و خمسه در سوره مجادله است که به معیت با حق نائل می آیند و قیامت برپا می شود. درست از همین منظر است که در قرآن کریم و احادیث معصومین سخن از مؤاخذه و شهادت یکایک اعضای حسّی و ادراکی در روز قیامت است، چشم و گوش و دل و دست و پا و امثالهم که گوئی هر یک به مثابه یک انسان مستقل و ناظر در وجودند. پس هر انسانی فقط یک نفر نیست بلکه یک محفل و ضیافت عرفانی است که متحداً در کار خلق جدید انسانی دگر هستند، انسان کامل الهی! همانطور که نشان داده ایم هر یک از اعضای حسّی انسان دارای روح مختص به خویش است. پس هر یک همچون هویتی واحد و شخصیتی مستقل انسانی است که جمعاً در خدمت نفس واحده درمی آیند که قلمرو حضور الهی و عرش رحمن می باشد.

**۳۱۹۸- علم بیان در خلق جدید رحمانی انسان، حاصل رجعت و عروج روح از زمین دل به آسمان بحرالبیضای مغز است که استاد این علم بیان هم روح القدس است که روح الهی در آسمان هفتم می باشد که از زبان امام مبین و حقیقت محمدی در جان سالک سخن می گوید و همه ارواح ششگانه از روح الایمان تا روح العقل را تأویل به کلمه الله نموده و به خلق جدید می گمارد.**

**۳۱۹۹- اگر هفت روح حافظ هفت طبقه وجود انسان داریم پس هفت طبقه و هفت جهان و هفت مرتبه از عالم کلمات و بیان و منطق و فهم و شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لامسه و احساس داریم همانطور که هفت نوع زبان در هفت قاره جهان داریم و هفت آسمان و هفت بطن قرآن و هفت طبقه از جان بهمراه هفت سیاره منظومه شمسی که انوارشان این هفت های وجود انسان را تغذیه و ناطق می کند تا بدینگونه کلمات و معانی را برای آفرینش آرمانی خویشتن مهیا کند: "آیا انسان همانی نیست که می خواهد؟ براستی که انسان جز سعیش نیست! و ما انسان را از علمش آفریدیم! و انسان را جز آنچه که اختیار می کند نیست! و خداوند هر حقی را بواسطه کلمات محقق می کند." آیاتی از قرآن کریم- همانطور که ابراز کلمه "عشق" موجب عشق است و ابراز کلمه "خدا" موجب لقاءالله است و ابراز کلمه "انتقام" موجب قتال است و ابراز کلمه جدائی و "طلاق" بالاخره موجب جدائی می شود و الی آخر!**

**۳۲۰۰- هر نیاز و دعا و آرزو و آرمان و باور و علمی جز مجموعه ای از کلمات نیست. بمیزان و درجه ای که این کلمات دارای معنای ال لا هی هستند امکان تحقق و وقوع حقیقی دارند و صاحبش را سعادتمند و راضی می کنند: "انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که بخواهد الا جمال اعلای پروردگارش را که چون دیدار کند به مقام رضا برسد." سوره لیل- زیرا طلب جمال اعلای پروردگار بعنوان جمال اعلای خویشتن، توحیدی ترین معنای کلمة الله است که در آن دیالکتیک دیالکتیک به احدیت محض جمال می انجامد و جمال الهی انسان را بر او آشکار می کند که نور این جمال عالیترین عنصر خلاقه در انسان است که در علم قرآن و علم بیان آشکار شده و خلاقیتش به هر خواننده و فهمنده مؤمنی می رسد.**

**۳۲۰۱- و منظور از معنای ال لا هی کلمات همان یگانگی بود و نبودی مفاهیم در غایت خرد دیالکتیک دیالکتیکی است که در مراتب هفتگانه ارواح منزله در عرصه عروج حاصل می گردد که در مقام روح القدس منجر به لقای جمال اعلای پروردگار می شود که کمال این واقعه است.**

# دفتر سیزدهم: روح و زندگی

**بسم الله الحیّ**

**۳۲۰۲- هیچ پیامبری چون محمد(ص)، دین و آخرت را با زندگی متحد نساخت و زهد و زیبائی را، عشق و عدالت را، جنگ و رحمت را، لذّت و عزّت را، تقوا و لطافت را، زن و ذکر را و عطر و فقر را! "خداوند سه چیز را در این دنیا در دلم محبوب ساخته است: عطر، زن و ذکر!" رسول اکرم(ص)- و خدای را سپاس که مرا نیز اینسان محمدی آفریده است که تمام عشق من در دنیا همین سه چیز است. ولی اینسان محمدی زیستن براستی مستلزم ظرفیت و علم و هنر و منطقی سخت دیالکتیکی و عروجی است. فقط در وحدت اضداد است که حیات طیبه محمدی ممکن می آید و وحدتی که دائماً منقلب و متعالی می شود و لحظه ای سکون ندارد. این حیات اولوالالباب است که با لُبّ جهان سر و کار دارند که این لُبّ در وحدت خلاقه اضداد می شکفد!**

**۳۲۰۳- آیا براستی زندگی چیست و زنده کیست؟ و خداوند که محی و حیّ است و سرچشمه و مصدر زنده و زندگانی است چیست؟ زندگی چگونه فعل و علم و هنریست که فقط مؤمنان مخلص و عالمان ربانی حاملش هستند و کافران را مردگان می خواند. فرق مرده و زنده چیست؟ آیا همان فرق راه رفتن و نرفتن است و فرق روی زمین و زیر زمین است و فرق خوردن و نخوردن است و...؟ طبق کلام الهی چه بسا زنده هائی که مرده اند و چه بسا مرده هائی که زنده اند!**

**۳۲۰۴- کلیه اسماء و صفات و افعال الهی در کتابش خصائل زنده و زندگیست. احد، صمد، واحد، قهار، لطیف، خالق، رزاق، رئوف، کریم، راضی، حکیم، وهاب، عزیز، نور، فاتح، قابض، باسط، حبیب، شفیع، غفور، منتقم، مرید، حمید، غنی، سرمد، شدید، جامع، رافع، قادر، متعال، طاهر، مضل، راشد و...! و همه موجودات و طبقات عالم وجود نیز نمایش و نشانه و مدارج زندگی هستند و زنده کننده مردگان و هستی بخش نیستان! و خداوند خود مطلق و ازلیست و ابدیت این زندگی است و زنده ترین زنده هاست و در عین حال ماورای آن! و انسان بعنوان خلیفه او نیز باید چون او به حیات کامل نائل آید. و شاهدیم که هر صفتی نیز ضدش را داراست.**

**۳۲۰۵- بزرگترین و بلکه تنها گرفتاری بشر در زندگی همانا عدم درک یگانگی اضداد و تعامل با آن در تجربه زنده بودن خویش است که شدیدترینش تناقض بین خود مرگ و زندگی است و اینکه چرا انسان بیمار و بدبخت و گرفتار می شود و بالاخره می میرد. پس معلوم است که زندگی بسیار برتر و بیشتر از زنده بودن فیزیکی در حیات خاک است. حقیقت تلخ و ناخوشایند بشر اینست که نمی تواند بپذیرد که بیماری بخشی از سلامت باشد و ذلّت هم بخشی از لذّت باشد و مرگ هم وجهی از زندگی و فنا هم وجهی از بقا!**

**۳۲۰۶- مسلماً خود پیامبر(ص) و علی(ع) هم از فقر و بیماری و جنگ و گرفتاری و مرگ لذّت نمی بردند وگرنه آنرا بدرگاه خدا نمی بردند و طلب عافیت نمی کردند. اگر قرار باشد که این صفات متضاد در جان آدمی همسان باشند که عبث است و در کار جهان هیچ عبث و بازی راه ندارد. امور متضاد در جان انسان هستند که تضادشان رخ می نمایند و معنا و حس می یابند و درک می شوند و جان را بین بود و نبود دو شقه می کنند که این انشقاق قلمرو ذکر و یاد خداست و جان را بسوی احدیت مطلق حیات الهی بالا می کشد به ورای بود و نبود امور اضدادی! آیا براستی احساس و حیاتی**

ورای سلامت و بیماری، خوشی و رنج، عافیت و عذاب و مرگ و زندگی هم وجود دارد؟ جستجوی چنین احساس و حیاتی همان جستجوی حیات احدی حق است.

۳۲۰۷- آیا براستی اگر رنج و مرض و بدبختی نباشد خوشی و سلامت و سعادت قابل احساس و درک است؟ هرگز! پس این ارزشها و احساسات متناقض از یکدیگر جداناشدنی هستند. اینها امور متفاوت و متضاد نیستند بلکه همه امری واحدند. پس آیا حق نیست که از چنین حیات و احساسی از زندگی رها و ورا رویم؟ آیا سمت و سوی این رهائی و خروج کجاست؟ این همان خروج از عرصه مرگ و فناست و عروج بسوی زندگی حقیقی و الهی! هر چیزی که نقیضی دارد مرگبار و تباه کننده است حتی همین زندگی دنیا با همه خواص و احساسات ضد و نقیضش قلمرو تجربه مرگ و نیستی است. انسان در حیات اضدادی این دنیا فقط مرگ و نیستی خود را کشف و درک می کند تا طالب حیات و هستی شود و بسویش حرکت کند. "حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست و حیات حقیقی اگر بدانید حیات آخرت است. " قرآن- که بازیچه بودنش از همین طبع اضدادی امورش می باشد.

۳۲۰۸- هر چند که بسیاری از مردمان حتی تناقض و ضدیت ذاتی صفات و ارزشهای حیات این دنیا را درک و احساس نمی کنند و حداکثر بر این پندارند که گوئی پدیده ها و ارزشهای متضاد در دو جهان متفاوت و از دو سمت و سوی گوناگون بسراغشان می آیند که همین پندار اساس باورهای کافرانه و خرافی است: "بگو که خیر و شر همه از اوست." قرآن-

۳۲۰۹- احساس و فهم ضد هر چیز و معنائی در ذات خود آن چیز و معنا، سرآغاز بیداری و معرفت و علم توحید و رستگاری است و تلاش برای خروج از این وادی!

۳۲۱۰- تا زمانیکه در هر احساس و ادراک و تجربه و موقعیتی، تناقضی باشد حیات حقیقی نیست. حیات حقیقی آنست که دارای حداقلی از همه صفات الهی باشد از خلاقیت و رزاقیت و کرامت و بی نیازی و محبت تا سرمدیت قدار و متعالی!

۳۲۱۱- در تجربه زندان اخیرم که هنوز هم در آن بسر می برم بسیاری از زندانیان را دیدم که مطلقاً میلی به خروج از زندان ندارند چرا که بسیاری از تناقضات و دغدغه ها و تردیدهای بیرونی را ندارند و این حداقل احساس حیات را موجب می شود هر چند که شرایط مادی زندان بسیار بدتر از شرایط بیرون است. به همین دلیل است که در اکثر بندها صدای خنده و شادی زندانیان لحظه ای قطع نمی شود در حالیکه این صدا در بیرون از زندان تبدیل به ضجه و عربده می شود و لذا در زندان جز خماری روزهای اولیه معتادان هیچ زجر قابل مقایسه ای با بیرون از زندان وجود ندارد و این مقدمه ای از حس حیات است حسّی فاقد آن شدت تضاد و دغدغه های بیرون از زندان!

۳۲۱۲- آنچه که حس حیات را در آدمی می کشد و می میراند نه شرارت و فقر و بیماری و بی کسی بخودی خود است بلکه تردیدها و تناقضات و تضادهای فکری و عاطفی است. شرّ به تنهائی موجب حیات شیطانی می شود که حیاتی آتشین است ولی تضاد بین خیر و شر و مرگ و زندگی در ذهن و دل آدمی موجب مرگ روح می شود یعنی عذاب مُریب به قول قرآن کریم-

۳۲۱۳- آرامش حیرت آور یک زندانی محکوم به اعدامی که حکمش قطعی و روز اعدامش به او ابلاغ شده بسیار جای تأمل است و دال بر همین حقیقتی است که مورد نظر ماست یعنی حصول یقین به مرگ و رهائی از تردید بین مرگ و زندگی!

۳۲۱۴- جوهر و جان زندگی از جنس یقین و ایمان قطعی و خالصانه است به مفاهیم و حقایقی که در ورای ارزشهای دوگانه قرار دارند و تهی از تناقض و تردیدند! این مفاهیم هر چه که می خواهند باشد فقط کافیست که دوگانه و ضدپذیر نباشند.

۳۲۱۵- جناب دکارت بانی فلسفه مدرن مبتنی بر شناخت شناسی فلسفی، گوهره تفکر را شک می داند و لذا شک را گوهره وجود انسان می نامد با این شعار که: من شک می کنم پس هستم! که به نظر ما این ادعائی مهمل و واژگونه است. نخست به این دلیل که چنین شک و تفکری مطلقاً امری ارادی نیست و یک وارده ناخودآگاه و کور است پس از جنس شناخت نیست بلکه توهم و دغدغه است. و دوم اینکه چنین شناخت مبتنی بر شک مطلقاً پدیدآورنده حس وجود و زندگی نیست و بلکه زمینه دائمی کاهندگی حیات و ویرانگری جان و احساس نابودی است نه وجود! درست به همین دلیل فلسفه های جدید که همگی بر این مفهوم شناخت شناسی دکارتی بنا شده اند به نیهیلیزم و فاشیزم و آنارشیزم و خودکشی و ترور منتهی شده اند و خود- تخدیری و نسیان وجود!

۳۲۱۶- آیا براستی مفاهیم، احساسات و ادراک واحد و صمد (توپر و غنی) که هیچ رخنه ای در آنها نباشد و هیچ امری از بیرون قادر به نفوذ در آنها نباشد چیستند؟ اینها همان عناصر پدیدآورنده حسّ حیات حقیقی و سرمدی در جان بشرند. این مفاهیم و ادراک هر چه که باشند از جنس دوست داشتن و محبت هستند و یا لااقل حاوی نوری از دوستی و حُبّ می باشند چه اموری مادی باشند یا معنوی یا غریزی یا مذهبی یا طبیعی و امثالهم!

۳۲۱۷- از میان همه انواع کثیر مفاهیم و احساسات بشری هیچیک همچون حبّ و دوستی حامل و مترادف حسّ حیات جاوید در جان بشر نیستند حال موضوع و مخاطب این حبّ هر چه می تواند باشد: یکی عاشق طبیعت است، دیگری عاشق کسی است و آن دیگر عاشق هنر یا اعتقادات خویش است و غیره!

۳۲۱۸- ولی آیا حس محبّت و دوستی دارای هیچ رخنه، تناقض و دغدغه ای در خود نیست و بواسطه هیچ چیزی از بیرون مورد تهدید و نفوذ قرار نمی گیرد و حسّی واحد و صمد و سرمد است؟

۳۲۱۹- پس باید گفت که فقط دوستی و محبت ویژه ای وجود دارد که دارای چنین ویژگی احدی و صمدی و سرمدی است و رخنه ناپذیر و یکدست و واحد و غنی می باشد. و آن دوستی و محبت الهی در دل انسان است زیرا احدیت و صمدیت و سرمدیت و غنیٰ از صفات الهی است و بقول مولانا، ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش! فقط محبت به سرمدیت و احدیت حق است که موجب احساس حیات سرمدی می شود و مابقی محبتها فاقد چنین ویژگی هستند و بلکه اتفاقاً به همان شدت بواسطه عداوت و نفرت و کینه محبوب تهدید می شوند و لذا عشق های غیرالهی بیش از هر امر دیگری دغدغه آفرین و تشنج زا و مرگبار می شوند تا سرحد خودکشی و جنایت!

۳۲۲۰- و اما محبت الهی چگونه حاصل می آید؟ پاسخش را خود در کتابش عیان فرموده است: "ای اهل ایمان اگر خدای را دوست می دارید و می خواهید که خدا هم شما را دوست بدارد پس از رسولش اطاعت کنید!" در غیر اینصورت این محبت یکطرفه هیچ ضمانت و امنیتی ندارد و به امتحانی زائل می گردد. که در اینجا منظور رسولان زنده هستند یعنی امام زمان و اولیای زنده اش بر روی زمین! "آنانکه در گور خوابیده اند صدای شما را نمی شنوند و پاسخ شما را نمی دهند..." قرآن کریم- سخن بر سر حس حیات است که ناشی از محبت است یعنی محبت رسولان و امامان و اولیای زنده الهی بر روی زمین و نه آنانکه در قبور آرامیده اند! زیرا روح آنانکه در قبورند نیز در وجود اولیای زنده است و لذا امام حیّ را بارانداز روحانی همه انبیائ و اولیای خدا خوانده اند که مظاهر ارواح طیبه زندگی حق بر روی زمین می باشند.

۳۲۲۱- در عالم هستی تنها عنصر پایدار و لامتناهی و ازلی- ابدی و فراگیر که در همه چیز نافذ است و هیچ چیزی در آن نفوذ نمی کند نور است. پس محبت الهی در بشر نیز تا تأویل به نور نشود هنوز سرمدی و صمدی نیست و آن تأویل به نور علم و حکمت و عقل و عرفان توحیدی است که در ورای بهشت و دوزخ و خیر و شر است همچون اصحاب اعراف که بین و ورای بهشت و دوزخند و این معنای توحیدی و نوری معرفت است. محبت، نور است و علم و معرفت توحیدی هم نور علی نور است و فقط نور علی نور است که موجب هدایت و تعالی و عروج انسان از اسارت ماده میشود. و آنچه که محبت را تأویل به معرفت توحیدی می کند تفکر در محبت است که تأویل به نور علم ذات حق تعالی می شود زیرا ذات ازلی حق جز علم او نیست که همان احدیت و صمدیت و سرمدیت و حیات جاوید است. ولی محبتی که

نوری نشده باشد یعنی علمی- عرفانی نشده باشد جز خودشیفتگی و خودپرستی حاصلی ندارد که بزرگترین منبع تغذیه ابلیس است و جان را لانه شیاطین می کند که ظلمت آتشین هستند و نابودگرند و مرگبار! پس وای بر محبوبی که جاهل و غافل بماند!

۳۲۲۲- عالم ماده و حیات خاکی و تعلقات فیزیکی جملگی قلمرو تجربه و ابتلای انسان به مرگ و تباهی و نیستی است و تنها راه خروج از این اسارت مرگبار نور محبت و معرفت است که به علم قرآن و بیان ممکن می شود و انسان نوری را می آفریند که چون نور در آزادی و عروج لامتناهی سیر می کند و اینست حیات سرمدی و رهائی بی پایان!

۳۲۲۳- امروزه به لحاظ علمی نیز ثابت شده که نور سرچشمه حیات و هستی است. این نور موجود در کائنات محمل و مرکب انسان در عروج و خروج از ظرف مکان و زمان است و آنچه که این مرکب را در اختیار انسان قرار می دهد محبت عرفانی و عرفان اولیائی است که نور ذات حق است و بدینگونه نوری سوار بر نور کائنات می شود و نور علی نور رخ می نماید که انسان جدید است در خلق جدید رحمانی که مسجود مکان و زمان (نجم و شجر) می گردد طبق قول الهی در سرآغاز سوره رحمن!

۳۲۲۴- اگر نور موجود و ساری در کائنات، گوهره و ذات حیات و هستی است پس تفکر و تعقل در ذات حیات و هستی خود موجب تأویل انسان به نور می شود و الحاق به ذات احدی حیات! و این واقعه تجلی و ساطع شدن نور علی نور است که بواسطه اش هدایت الی الله و عروج ممکن می گردد.

۳۲۲۵- محبت، حیات اعطائی از جانب خداوند است که فردی را در دل دیگری محبوب می سازد. ولی معرفت در حق این محبت واقعه رجعت و تأویل آن است که منجر به محبت متقابل می شود و این همان حیات پایدار و سرمدی و نوری است. در غیر اینصورت محبت در دل محبوب تبدیل به ثقل و آتش خود- پرستی و کفر و شقاوت شده و مرگبار می گردد و سرچشمه بخل و عداوت است و بالاخره از دل می رود و سیاهی و مرگ را بر جای می گذارد.

۳۲۲۶- آنانکه می توانند دیگران را بی مزد و منّت دوست بدارند دارای حیات سرمدی هستند و رسولان هدایت خلق بسوی حق! پس اطاعت از این اولیاء زمینه امکان تفکر و تأویل نوری محبت است که فرد را مستحق این محبت و حیات الهی می کند. بدون چنین اطاعتی امکان تفکر و تأویل در محبت هم نیست.

۳۲۲۷- زندگی به نور رحمت و محبت دریافت می شود و به نور علم و معرفت در حق این رحمت و محبت است که تأویل شده و سرمدی می گردد. و آنانکه دارای چنین تأویلی نیستند دچار ظلمت و شقاوت حیات شده و افسرده و مرگبار و شقی می گردند. و چنین تأویل علمی- عرفانی هم ممکن نیست جز در جریان اطاعت و ارادت نسبت به سرمنشأ رحمت و محبت!

۳۲۲۸- اگر تفکر و تعلّم و معرفت دارای انگیزه و زمینه رحمت و محبت نباشد و در سمت آن حرکت نکند منجر به علم بغی و اطلاعات گمراه کننده می شود و به حیات برتری نمی رسد. و این عاقبت اکثر دانشجویان و طلبه هائی است که به نیّت دیگری تحصیل علم می کنند که همه این یافته های علمی تبدیل به شقاوت و مرگ می شود.

۳۲۲۹- رحمت و محبت، حق تفکر و علم و حکمت و معرفت است و بدون آن جز علم بغی و عرفان شیطانی حاصل نمی آید حتی با علم توحید و فلسفه وحدت وجود!

۳۲۳۰- انسان اهل رحمت و محبت در میان مردم و بخصوص اطرافیان خود نه تنها سرچشمه عقل و علم و سلامت و خیر و برکت است بلکه رزاق آنان نیز می باشد به گونه ای بس حیرت آور و غیرعلیتی! یعنی سرمنشأ حیات است و حس زندگی را به همه ارزانی می دارد.

۳۲۳۱- زندگی بصورت ظاهر شامل مجموعه ای از رنگها، بوها، طعم ها، صداها، سیماها، نماها، نواها، لمس ها، نیازها، لذتها و ماجراها و حوادث است که هیچ تناقضی در آنها و بین آنها نیست مگر در ادراک آدمی از آنها! که این

تناقض ادراکی انسان نیز حاصل اندیشه و احساس مرگبار و عدم پرستانه اوست مثل اراده به تملک و سلطه و ویرانگری و بخل و انکارش نسبت به برخی وقایع و انسانهای دیگر! در این اراده منکرانه و کافرانه بشر است که تدریجاً همه چیزها در انسان دوگانه و متناقض می شود و مرگبار و دغدغه آفرین! تا آنجا که از زندگی جز اندیشه و احساس مرگ و نیستی عایدش نمی گردد که حاصل نبردی است که بین چیزها و آدمها در جانش پدید آمده است که این نبرد را تدریجاً از خود برون افکنی می کند و زندگیش را جهنم می سازد و مرگبار! و آنگاه اگر اهل سواد و کتاب باشد تبدیل به یک فیلسوف نیهیلیست یا لیبرال یا فاشیست یا پسیمیست یا آنارشیست یا اگزیستانسیالیست یا کمونیست یا اپیکوری و یا مرتاض می شود و از زندگی قهر می کند. و به این نتیجه می رسد که زندگی و بشریت او را درک نمی کند پس باید قهر کند و یا انتقام بگیرد. و این همان سیر جنون و از خودبیگانگی و مرگبارگی یا کفر و انکار بشر نسبت به زندگیست!

۳۲۳۲- زندگی یک موهبت، هدیه و دادهٔ بدون طلب و بی مزد و منت است از جانب خدا، طبیعت یا هر چه که بنامیدش! پس سراسر رحمت است و بدیع و ناشناخته! رحمتش مستلزم شکر و قدردانی است و بدعتش مستلزم تحقیق و تفکر و تعمق است. این دو امر یعنی شکر و تحقیق همان اموریست که بندرت آدمیان به آن می پردازند و اصلاً توجهی دارند و لذا بسرعت با آن به غفلت و سهویت و سرگشتگی و بیگانگی و بیهودگی دچار می شوند و به مرحله طلبکاری می رسند و این آستانه مرگبارگی و عدم پرستی است و خود- تخدیری و خود- فراموشی و ظلم و زور و جنون و جنایت و جنگ با زندگی!

۳۲۳۳- اینست که خداوند در کتابش تعریف کاملاً متفاوتی از مرگ و زندگی دارد و کافران را مرده می خواند زیرا که کر و کور و لالند یعنی منکر زندگی و رحمت و هدیه هستی به انسانند! این کافران چه بر روی زمین باشند و چه زیر زمین در هر دو حالت مرده اند.

۳۲۳۴- بنابراین همه فلسفه ها، ایدئولوژیها، تکنولوژیها و همه لوژیهای دیگر مرثیه ها و تعزیه های ضد زندگی و مرگبارند! انسان زنده که حق حیات و هستی خود را دریافته و حداقل حقوقش را ادا کرده است نیازی به این تعزیه خوانیهای رنگارنگ و دروغین ندارد. که این حداقل حقوق حیات همانا شکر و تحقیق و تجربه زندگیست: "اگر شکر کنید خدا هم از شما راضی می شود." قرآن کریم- که رضای خدا از انسان همان رضایتش از زندگی و زنده بودن اوست.

۳۲۳۵- "شکر نمی کنید الا خودتان را." قرآن کریم- یعنی شکر کردن خدا، عین شکر کردن هدیه و موهبتی است که به ما داده است یعنی شکر زندگی! و شکر زندگی حاصل برخورداری از آن است و برخورداری از آن حاصل ارتباط و تعامل و تجربه و لمس و شنیدن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و سیر در ظاهر و باطن زندگیست: چرا گوش نمی دهید، چرا نگاه نمی کنید، چرا نمی بوئید، چرا نمی چشید، چرا دقت نمی کنید، چرا تفکر نمی کنید، چرا سیر و سفر و هجرت نمی کنید و... بخش عظیمی از آیات قرآن را تشکیل داده است که تماماً امر به زندگی کردن است و تحقیق و تعمیق در ظاهر و باطن زندگی! این زمینه اساسی کتاب و دین خداست که عبادت و تقوا و جهاد و انفاق و سائر امور دینی متعاقب آن پدید آمده است و لذا کافران را با این امور عبادی کاری نیست مگر به بازی و نفاق!

۳۲۳۶- کافران نخست به انکار زندگی بعنوان هدیه الهی، می پردازند و چون دچار احساس مرگ و نیستی شدند به بخل و شقاوت و مالکیت و سلطه گری و جنگ با زندگان می پردازند تا خود را از مرگ و نیستی برهانند! این کل راز بدبختی های بشر است.

۳۲۳۷- دین خدا نیز چیزی جز شکر زندگی، احیای زندگی، تبیین و ابلاغ و اشاعه زندگی نیست و همه احکامش در خدمت همین امر است و موجب زنده شدن اهلش می شود و اگر چنین نشود و بلکه منجر به افسردگی و عذاب گردد مکر و شرارتی در کار است که آن را نفاق گویند. بنابراین یک فرد یا جامعه دینی، موجودی زنده و شاکر و سالم و باطراوت و خلاق است که خلاقیتش همان اخلاق اوست. و بعکس نیز هر فرد و جامعه مرگباره و سوگوار و عزاپرست و عبوس و ضد زندگی بی تردید کافر و ضد دین است با نماز یا بی نماز! دریائی از آیات و معارف اسلامی دال بر این حقیقت می

باشد. حتی امامان ما که امّ المصائب بودند اسوه های زندگی و شادابی و رحمت و طراوت بودند که رسول اکرم(ص)، سلطان این حقیقت است. و البته که عیاشی و ولنگاری و عربده و مستی و تظاهر دروغین به شادی و لذّت از جمله ویژگیهای افسردگان و کافران مرده دل است.

۳۲۳۸- نور و روح تمام و کمال زندگی متمرکز در وجود امام مبین است و از این کانون است که بر قلوب آدمیان می تابد و میزان حیات را در هر یک از آدمیان مقدر و احصاء می کند. و لذا شاکران و تابعان و عارفان حق حیات بزودی موفق به کشف و شناخت این کانون یعنی امام مبین می شوند و این سرآغاز حیات دگر و هستی برتر و نوینی است که بدست و اراده خود عارف خلق می شود به خلق جدید! شرح این واقعه به لطیفترین شکلی در آثار مولای رومی تبیین شده است.

۳۲۳۹- مولوی تا قبل از درک وجود شمس تبریزی که از امامان مبین عصر خود بود خودش را مرده و نابوده می خواند در حالیکه تا قبل از این نیز عالمی وارسته، ادیب و شاعری بزرگ و زاهد و حکیمی منحصر بفرد بود و اصلاً از چنین خاندانی سر برآورده بود. پس بدان که حیات و هستی آدمی را مراتب و درجات بسیار است و بطور کلی تا وجود امام مبین درک و فهم نشود هنوز در عرصه موت و عدم قرار دارد.

۳۲۴۰- من ردپای امام زمان و روح حیات و نور هستی ام را از طریق گوش فرادادن به جهان و جهانیان و تماشای طبیعت و مردمان و لمس لطائف عالم و بوئیدن گلها و چشیدن طعم ها و متمرکز شدن بر رنگهای خدا و تجربه لحظات و تأمل و تعمق در سیاهی شب و سرخی افق و دل سپردن به امواج دریا و شرشر چشمه ساران و شستشوی در باد و برف و بارن و طوفان و گذار از زیر پل رنگین کمان و نگریستن بر تجلیات الهی در جمال زیبارویان پیدا کردم تا لقای جمال اعلای حیّ و قیوم پروردگار که جمال مطلقه زندگی است جمال نامکرر و بی تا!

۳۲۴۱- خدا خود زندگیست و لذا به ما امر نموده که خدای زنده را بپرستیم نه خدای نسیه آسمانی و خیالی را که مخلوق تصورات ماست.

۳۲۴۲- زندگی نیز مطلق و نامکرر و بی تا و واحد است و لذا تقلید و رونویسی از زندگیهای حتی بزرگان دین و معرفت هم امری بیهوده و ضد زندگی است و ضد دین و معرفت. همانطور که تقلید در اصول دین حرام است و اصول دین همان اصول زندگی است. توحید یعنی یگانگی و بی تائی و بدیع و بی علت و معلول بودن زندگی هر کسی! نبوت یعنی درک و تصدیق فرستادگان الهی که حاملان اخبار و معارف زندگی هستند. معاد یعنی اینکه هیچ چیزی در این زندگی نابود شدنی نیست و در قیامت همه ذرات و ابعاد و اعمال حیاتی ما به ما بازمی گردد و احصاء و ارزیابی می شود. عدل یعنی زندگی هر کسی مال خودِ خود اوست پس هر کسی مسئول تمام و کمال خویشتن است و باید خود خودش باشد و سرنوشت خود را بسازد. امامت هم یعنی رهبر و پیشوای زندگی و زنده شدن و اسوه کامل حیات خدا بر زمین!

۳۲۴۳- زندگی، زنده شدن و زنده ماندن و زنده کردن مردگان کار انسانهای الهی و شجاع و جسور و صدیق و مجاهد و پهلوانان معرفت و مکاشفه و انقلابات پی در پی در ماهیت خویشتن است. روبرو شدن با زندگی و با طوفان آن پرواز کردن هنر مردان خداست که تنها زندگان تاریخ بشرند.

۳۲۴۴- بزرگترین حجاب زندگی و امتحان ورود به قلمرو حیات حقیقی و سرمدی، همان چیزی است که مرگ می نامند که فقط یک ایده و پندار موهوم است که عامه مردمان همه عمرشان را پشت دیوار این پندار سیاه در جا می زنند که قلوبشان سیاه گشته و می میرد از هراس مردن! در حالیکه هر مرتبه و وادی نوینی از زندگی مستلزم درک و تجربه مرتبه ای از مرگ است یعنی مرگ قبل از مرگ اجباری!

۳۲۴۵- منظور از مرگ آزمائی این ماجراجوئی های جنونی ناشی از مخدرات و مستی و نشئگی نیست و نیز ماجراجوئی های شهرت طلبانه و تجاری هم نیست و بلکه اصلاً ماجراجوئی نیست بلکه تن در دادن به ماجرا به وقت وقوع آن است در مسیر تحقیق زندگی!

۳۲۴۶- گفتیم که زندگی هر کسی در کم و کیفش همان وسعت و اعماق مکاشفه عرفانی- شهودی اوست که غایتش کشف بقا در فناست که مرگ را از جان عارف برمی کند و عدم را معدوم می سازد و این بمعنای کمال ایمان و احساس امنیت در قبال بدترین مرگها و نابودیهاست. زیرا آنچه که حجاب زندگیست، توهم ظلمانی مرگ و مرگ- هراسی است. و لذا قرآن کریم اساس و گوهره حیات حقیقی را ایمان خوانده است و فقط مؤمنان را به درجه ایمانشان، زندگان حقیقی می نامد یعنی کسانی که در قبال مرگها و نابودیها مصون و ایمن و مؤمن شده اند. بنابراین ترسوها یعنی کافران را حیاتی نیست.

۳۲۴۷- آنچه را که مرگ می نامند دربی است که بسوی حیاتی برتر و عالیتر گشوده می شود. مرگ ناشی از فقر و گرسنگی، مرگ ناشی از خطراتی که جان را تهدید می کند، مرگ ناشی از تنهائی و بی کسی و بالاخره مرگ ناشی از بی منی! این همان چهار موت مشهوری است که امام علی(ع) به ما معرفی کرده است که انسان مؤمن بایستی از آنها عبور کند تا زنده به حق گردد.

۳۲۴۸- زندگی آن چیزی نیست که در نزد عامه بشری است که همه در آن جان می کنند و کفر می گویند. بلکه این فقط یک مثال و نمونه و بقولی اشانتیونی از زندگی است که طعمی موقتی از آن را به انسان می چشاند که آیا آن را انتخاب و جستجو می کند و حقش را طلب می نماید یا نه! زندگی یک تحقیق و جستجوی لامتناهی و ابدیست و نه چیزی برای به مصرف رسانیدن و تصاحب کردن و بازی کردن و عمر را با این بازی سپری نمودن! عامه مردمان، روح زندگی را صرف تصاحب اشیائی بی جان می کنند و جز این هدف دیگری ندارند. و این همان فدا کردن زندگی برای مُردگی است. این را کفر گویند و واژگونی!

۳۲۴۹- آدمی بواسطه حواس پنجگانه اش بر وجه بهشتی، دوزخی یا برزخی زندگی وارد می شود و بواسطه تفکر و بیانش زندگی خاص خودش را می آفریند در هر یک از این وجوه!

۳۲۵۰- ولی انسان مدرنی که کلیه حواسش الکتریکی و لیزری و نانوئی و اتمی و نفتی شده جز دوزخ منزلی ندارد و حیاتش تماماً آتشین است و لذا فکر و بیانیش نیز آتشین (آریلی) و نابودگر است و فقط طبقات عمیق تر جهنم را کشف می کند.

۳۲۵۱- امروزه دیگر چیزی به اسم شنیدن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن و فکر نمودن و بیان کردن وجود ندارد بلکه انسان مدرن در کلیه عملکرد حواس و هوش و کلامش، مفعول است و مسخّر! مگر کسی که در بیرون از این مدرنیزم جا مانده باشد و یا از آن خروج کرده باشد. انسان صنعتی، موجودی مومیائی شده است که شیطان در او لانه کرده و زیست می کند. این معنای یک انسان نابود شده است. بنابراین حتی نمی توان گفت که او موجودی کافر است. او دیگر بنی آدم نیست بلکه تبدیل به ذریه شیطان شده است در علوم و فنون ذره ای! آیا هیچ تصوری از نجات چنین انسانی ممکن است الا در نابودی کل این تمدن تکنولوژیکی و جهنمی! و این نمی شود الا به ظهور جهانی منجی عالم بشری که روح حیات مطلقه حق و نور هستی کل عالم و آدم است.

۳۲۵۲- براستی زندگی چیست؟ به جز مقادیری آرزو و نیازهای غریزی و حیوانی و برخی فعل و انفعالات مادی و حوادث خوش و ناخوش اقتصادی و سیاسی و طبیعی و عاطفی و عشق و نفرتهای گذرا، دیگر چیست؟ آیا اینهمه حکما و فلاسفه تاکنون تعریفی واحد و جهانی از زندگی عرضه کرده اند که مورد فهم و اقبال همگان باشد؟ زیرا زندگی تنها امر واحد و مشترک همه زندگان و بخصوص آدمیان است. پس اگر در این باره تعریفی واحد و جهانی وجود نداشته باشد محال است در سائر امور جزئی تعریف مشترک و جهانشمولی پدید آمده باشد که نیامده است. گوئی زندگی از فرط آشکار بودنش و از فرط مفهوم و محسوس بودنش نیازی به تعریف نداشته است. زندگی تنها چیزی است که همه آنرا می خواهند: جاودانگی آن را و تازگی و شادابی و خلاقیت بی انتهایش را و سرمدیت نو به نو و شاد و خلاق و متعالیش را! شاید این تنها تعریف واحد و جهانی زندگی در نزد عامه بشری باشد و نیز همه علما و حکمایش! این تنها تعریفی از زندگی است که همه آن را می فهمند و آرزویش را دارند و در جهتش تلاش می کنند ولی عده بس انگشت شماری در

هر عصری در همین دنیا به آن نائل می آیند که موسوم به اولیاء و عرفای الهی هستند آنگونه که از برخی آثارشان درک می کنیم. ولی طبق معارف دینی این باور وجود دارد که بالاخره همه مردمان جهان در نهایت عالم هستی به این آرمان از زندگی خود نائل می آیند که مقام رضوان الهی است و همه در آن به رضایت محض از حیات و هستی خود می رسند و از خالق خود راضی می شوند.

۳۲۵۳- همانطور که بارها نشان داده ایم همه اسماء و صفات الهی، اسماء و صفات زندگی و زنده بودن است در درجات! این معنا در فطرت زنده هر انسانی نیز حضور دارد زیرا همه انسانها در حد فهم خود آرزو دارند که جاودانه و خلاق و بدیع و وسیع و لامتناهی و راضی و عزیز و قوی و غنی و بی نیاز و بی تا و یگانه باشند و اینها همه اسماء و صفات خداست. و این یک نیاز فطری است و لذا در قرآن کریم آمده که فطرت خدا و فطرت بشر یکی است یعنی زندگی خدا و زندگی بشر یکی است و باید باشد و می شود.

۳۲۵۴- هر معنائی را که انسان بتواند به هر درجه ای فهم نماید پس آن را در فطرت خود داراست و می تواند خلاق و فعالش نماید و این دیر یا زود محقق می گردد. و همه اسماء و صفات الهی اینگونه اند. و این همان معنای خداگونگی انسان است که در او حیّ و حاضر است. این حضور خدا و حیات قدسی او در بشر است که باید خلاق و جاری شود بواسطه راه و روشی که رسولان الهی برای بشر آورده اند. دین خدا، همان راه و روش زنده شدن و وجود الهی یافتن است و هر تعریف و درکی غیر از این از دین، منحرف و ناحق و غیردینی است.

3255- امروز در زندان خبر شدیم که جوانی حدود سی ساله که در حالت نشئه و جنون به وعده مبلغ بس ناچیزی پول، دست به آدمکشی زده است تا مردی فاسق به وصال زن فاسق این مقتول درآید (و همه اینها هم فامیل هستند) فردا اعدام می شود. این فرد حدود یک ماه پیش برای اجرای حکم اعدام به قرنطینه برده شد ولی در آنجا سکته کرد و به همین دلیل و با وساطت برخی از صاحب منصبان شهر، اعدام تعلیق شد و اینک اجرا می شود. این فرد بدبخت که دارای همسر و فرزندی نیز می باشد و مدعی انرژی درمانی است و خود را درویش می داند دست به چنین جانیتی فجیع و حقیر زنده است که مشابهش را نشنیده بودم که کسی برای حدود ده میلیون تومان کسی را به قتل برساند که اصلاً نمی شناسد. این غایت حماقت نیز هست. و حالا این فرد در نوبت قبل اجرای حکمش از وحشت سکته کرده بود. بنده این فرد را که همشهری ما نیز هست در زندان دیده بودم که دعوی کشف و کرامات و شفابخشی داشت و ادعا می کرد که خدا نجاتش خواهد داد و اعدام نخواهد شد. کسی که به آسانی و بی هیچ انگیزه شخصی و فقط بخاطر مبلغ ناچیزی آدمی را کشته ولی برای زندگی خود اینقدر ارزش قائل است که به این باور رسیده است که محال است که خدا اجازه دهد که او را اعدام کنند شاید خودش را از طرف خداوند مأمور قتل آن مقتول بیچاره می دانسته است که او هم جوانی همسن او بود. در جماعت دراویش و بخصوص دراویش نسل جدید انرژی درمانی و عرفان حلقه و امثالهم همه انواع جنون و شیطان زدگی به وفور دیده می شود. انسان فقط در تسخیر اجنه و شیاطین می تواند دست به چنین جنایت احمقانه و مضحکی بزند و بعد خودش را ناجی و عارف بداند و برای خود خدا هم تعیین تکلیف نماید و زندگی خودش را تا این حد مقدس و جاودانه پندارد که حتی برای حکم اعدام خود پوزخند زند. بهرحال این نیز معنا و جلوه ای حیرت آور از زندگی انسان در حیطه جرم و جنایت و جنون است.

۳۲۵۶- انسان بمیزانی که به مرگ نزدیکتر می شود و آن را احساس می کند بیشتر شوق زندگی جاوید می یابد که این حقیقت آشکارا دال بر این معناست که آنچه را که بشر مرگ می نامد دربی بسوی حیات جاوید است پس باید بر آن وارد شود. حقیقتی محسوس تر از این درباره ماهیت مرگ وجود ندارد که باطن مرگ، حیات برتر و جاوید است. "بر اعراف دیواری است که ظاهرش عذاب ولی باطنش رحمت است." قرآن کریم- پس در وادی ادراک و شناخت بشری هر چیزی که ظاهری هراسناک و مرگبار و درشت و دفع کننده دارد باطنش کاملاً معکوس است چون بر آن وارد شوی. "از هر چه می ترسی بر آن وارد شو." علی(ع)-

۳۲۵۷- معلوم می شود که نفس ظلمانی بشر نه تنها طبعی احمقانه دارد بلکه ضد زندگی است و به همین دلیل مرتکب اعمالی ضد حیاتی می شود و به آسانی زندگی دیگران را زائل می کند. کسی که برای زندگی دیگران ارزشی قائل نباشد

برای زندگی خودش نیز ارزشی قائل نیست. زیرا زندگی امری شخصی و نفسانی نیست بلکه روح و نوری واحد و جهانی است و آنکه اسیر زندگی شخصی خویش است و جز خودش را نمی بیند اسیر مرگ و عدمیت است و زنده نیست. انسان زنده نمی تواند مرتکب جرم و جنایتی برعلیه زندگی زنده ها شود بلکه احیاءگر اموات نیز هست.

۳۲۵۸- معلوم شده که این محکوم به اعدام که ذکرش رفت فردی مبتلا به روان گردانها بوده است. این داروها و مخدرات همانطور که از نامشان پیداست براستی روان فرد را واژگون و شیطانی می سازند و می دانیم که ماده اولیه همه این روان گردانها حشیش است که در روایت اسلامی، پلیدترین مواد مصرفی معرفی شده است تا آنجا که بقولی از پیامبر اکرم(ص)، مصرف یکبارش تا چهل شبانه روز رحمت و عبادت را از آن فرد و خانه زائل می سازد و گناهش معادل هفتاد زنای محصنه می باشد. و هیچ معصیت یا عملی در قلمرو شریعت اینسان پلید شمرده نشده است. و می دانیم که ماده اولیه اکثر داروهای اعصاب و روان نیز همین ماده است که گروههای بشری در سراسر جهان را دیوانه و شیطانی و جانی کرده است و ضد زندگانی! و بسیاری از مبتلایان به این ماده دست به خودکشی می زنند و مابقی دست به قتل دیگران! توصیه و مصرف این داروها جنایتی برعلیه زندگی و بشریت است که زمینه تدریجی گرایش بشر به انواع قاچاقی و قویترش گشته است که در بازار سیاه به آسانی قابل تهیه می باشد.

۳۲۵۹- همه هر آنچه که در دین خدا و اخلاق بشری، گناه و معصیت شمرده شده عوامل ضد زندگی هستند در عاملانش. علاوه بر این یکی از رایج ترین آفت سرمدیت و خلاقیت حیات بشری مسئله تسلسل و تکرّر و عادات روزمره است که موجب رکود و ظلمت جان می شود. که امر تقوا در دین جهت شکستن این عنصر انقیاد و ثقل حیات است. بقول امام صادق(ع): "براستی که تقوا همان عادت شکنی است."

۳۲۶۰- خداوند در کتابش یک امر کلان تقوائی را به رسول(ص) و مؤمنان توصیه فرموده که قدرتمندترین عنصر عادت شکن یعنی شب زنده داری ذاکرانه و عارفانه است که جای شب و روز یعنی بستر حیات را زیر و رو می سازد و لذا همه اولیای شب زنده دار مظاهر و کانونهای اشاعه حیات در میان بشرند! همانطور که اگر این شب زنده داری فاسقانه و تخدیری باشد به جای خلق انسان خدایگونه، انسان شیطانی می پرورد که بهرحال انسانی غیرعادی است که در ورای عادات روزمره زندگی می کند. و سرنوشت کلی هر جامعه ای را همین دو جماعت شب زنده دار تعیین تکلیف می کنند از برای مؤمنان و کافران یعنی اولیاء الله و اولیاء شیطان!

۳۲۶۱- آیا براستی راز روزمره چیست که جمله اعمالمان را دچار روزمرگی و انقیاد و ثقل و تکرار و عادت می سازد و قدرت جان را کاهش می دهد؟ فرق اعمال روزانه و شبانه در چیست؟ فرق شب و روز در چیست؟

۳۲۶۲- همانطور که سلطان عارفان علی(ع) به ما متذکر شده، هر چیز قابل شمارش فناشدنی است. روزها و روزمرگیهای ما تماماً عرصه شمارش امور است شمارش ساعات و دقایق و روزهای هفته و ماه و سال و شمارش قیمت اشیاء و نرخ اوقات و اعمال ما و شمارش ارزشهای کمّی مواد غذائی و حتی میزان سلامتی و مرض و سود و زیان کارها و ارزیابی ریاضیاتی ایده ها و علوم و فنونی که با آن سر و کار داریم. و این عرصه مرگباری و نابودگری ماست که در آن از نعمات زندگی به کلی غافل می شویم زیرا بقول الهی در کتابش هرگز از طریق تعدید و شمارش نمی توانیم نعمات را دریابیم! زیرا نعمات از جنس نور و روحانی هستند و قابل شمارش نمی باشند مگر نعماتی که بواسطه علوم و فنون شیطانی تبدیل شده باشد که دیگر نعمات نیستند. اینک یکبار دگر به قدر شب زنده داری ذاکرانه- عارفانه پی می بریم و نیز اینکه اگر این شب زنده داری هم در خدمت تبهکاریهای شمارشی باشد زندگی به آتش کشیده می شود و از انسان، شیطان می پرورد. اندیشه ریاضی عنصر اصلی عادی سازی و روزمرگی زندگیست که همه امور را تکراری و بیهوده و مهمل می سازد و تبدیل به عادتی کشنده می کند.

۳۲۶۳- آن عمری که با ساعات و ایام و سالها ارزیابی می شود کشنده زندگیست. آن سلامتی که با ارقامی در آزمایش خون و سائر محاسبات تشخیص پزشکی ارزیابی می شود مرگبار است. آن معیشتی که با پول سنجیده و مقدر می شود قبض کننده رزق و ثقیل کننده اندیشه و احساس و تنفس و خون است. این شمارشها قاتل زندگی هستند و جان را مرگبار

**می سازند و فرد از فرط هراس و ناامنی به تخدیر و ربا و خودفروشی و خودکشی دچار می شود و دیوانه می گردد یعنی از زندگیش بیگانه می شود و این مرگ است مرگ حقیقی!**

**۳۲۶۴- زندگی انسان شمارشی و ریاضیاتی سراسر انتقام از زندگیست زیرا نعمات را بدینوسیله تبدیل به نقمات (انتقام) می کند و لذا زندگی ضد زندگی عایدش می گردد.**

**۳۲۶۵- آنچه که امور، اعمال، افکار، نعمات، غرایز، حوادث و ایام و همه کارهای روزمره زندگی را تکراری و بیهوده و تبدیل به عادات و رکود و ثقل جان می کند ارزیابی شمارشی و ریاضیاتی آنهاست زیرا همه اعداد تکراری و بیروح هستند و این همان واقعه تبدیل نعم به نقم است و زندگی به مرگ!**

**۳۲۶۶- حتی عبادات و اذکار شمارشی نیز بسرعت تبدیل به عادات و از روح تهی گشته و قلمرو رسوخ شیطان می شوند و قلب عابد و ذاکر را که کانون حیات الهی اوست لانه اجنه و شیاطین می سازد و می کُشد! و بدینگونه ذکر الهی و عبادات که برترین نعمات حیات بخش الهی و بانی خلق جدید انسان هستند باعث خلقت ضد خلقت در انسان می شوند و از انسان، شیطان پدید می آورند یک ابن ملجم یا شمر! انسانی ضد زندگی سرمدی و خلاق!**

**۳۲۶۷- با اینهمه حیات انسان که جلوه حیات خدا در عالم ارض است حتی در سطحی ترین و بیروح ترین و جهنمی ترین کیفیت هم بقدری در جان آدمی عظیم و لذیذ است که در اشد عذابها و مرگها هم سرمدیت را درک و احساس می کند هر چند که بصورت دوزخ جاوید و عذاب خُلد! و همین جاودانگی است که حتی دوزخ را هم برای انسان جاودانه (خالد) می سازد و این از جاودانگی فطرت الهی بشر است و نیز اراده بشر به جاودانگی حتی در جهنم! این برترین و ذاتی ترین گوهره حیات است که وجه اشتراک جهنم و جنت است.**

**۳۲۶۸- آنچه که به شیاطین و آدمهای کافر هم جسارت و شجاعت اینهمه کفر و جنگ با خدا را می دهد همین درک و حس جاودانگی حیات و هستی در خویشتن است. همه انسانها می دانند که هرگز نابودشدنی نیستند که این هوش فطری است این هوش زندگیست و گوهره سرمدی آن که در فطرت هر انسانی خوانا و محسوس است.**

**۳۲۶۹- زنده، کسی است که خلق شده باشد و خلق نشده است الا کسی که خدای را که روح و جان و نور زندگیست شناخته و پرستیده باشد. "شما را نیافریدم الا در پرستش من." قرآن- و شناخت و پرستش خداوند عین شناخت و پرستش زندگی است به یگانگی و بی نیازی و جاودانگی و بی تائی و بی علّت بودنش! یعنی آدم بمیزانی که به این صفات ذات حیات در خود می رسد به شناخت و پرستش می رسد که همه از آن اوست. زیرا کسی که خود و زندگیش را بدینگونه می شناسد می داند که آفریده شده است و خالق دارد. پس کسی که هنوز به خدایش در خود نرسیده زنده نشده و آفریده نگشته است. انسان زنده، موجودی تماماً پرستنده و عاشق است بر همه عالم و آدمیان!**

**۳۲۷۰- سرمدیت خلاقه حیات الهی در جان بشری بقدری کریم و رحیم است که حتی در کافرترین و جاهلترین جانها هم حسّی از جاودانگی ارزانی می دارد بگونه ای که هر بشری در پندار و کردار فاسقانه و سراسر لعب و لهوش نیز این حس را دریافت می کند و احساس جاودانگی و خوشبختی دارد. انواع بسیار متنوعی از این احساسات و خوشبختی ها را در انسان بازیگر عصر جدید می توان با کمال حیرت به تماشا نشست و این کلام الهی را زمزمه کرد که: "آیا تعجب نمی کنی از اینکه کافران در آتش دوزخ چه صبورانه می سوزند!" و بلکه چه عاشقانه می سوزند و با چه احساس خوشبختی جاودانه! حتی در پلیدترین و بیهوده ترین راه و روشهای زندگی نیز می توان این حقیقت نهان را درک نمود که چه بسا مضحکترین و دیوانه ترین و تبهکارترین آدمها هم در حین ارتکاب زشت ترین گناهان، کلمه قصار یا شعری از یک کتاب مقدس یا شاعر و عارفی را به ترجمان فعل شیطانی خود زمزمه می کنند و بدینگونه نفخه جاودانگی را در جهنم اعمال و زندگانی خود می دمند و خود را خوشبخت می دانند و خوشبختی جاوید را حس می کنند. من با دیوانه شرور و متجاوزی در زندان آشنا شدم که خود را روشنفکر و فیلسوف و شاعر می دانست و با مقادیری کلمات قصار و اشعار عرفانی مسخره ترین و مفتضحترین اعمالش را توجیه و تعریف قدسی می نمود و کیف می کرد و بدینسان ده سال حبسش را گذرانده بود و قهقهه او سلول زندان را می لرزاند. من تاکنون در هیچکس اینگونه رحمت خدا را ندیده بودم**

هر چند که او آشکارا فردی لامذهب و بلکه ضد مذهب بود و علناً شعائر و مقدسات را به سخره می گرفت. و براستی دیدم که خداوند بر اعمال کافران هم احاطه دارد به رحمتش!

۳۲۷۱- قابل تصور و درک نیست که بتوان زندانیان را هم انسانهای خوشبختی یافت که براستی شادند و حقیقتاً جاودانگی جان را حس می کنند چه بسا بیشتر از مردمی که آزادند. خنده های مستمرشان دال بر این حقیقت مذکور است که بندرت در بیرون از زندان دیده می شود. کسی که دارای محکومیت ده ساله و بیست ساله و ابد و اعدام است به دلیل نزدیکیش به مرگ، حس حیات سرمدی بسیار شدیدتری دارد. کبر و غرور و عزّت نفس خارق العاده اکثر زندانیان بندرت مشابهی در بیرون از زندان دارد که چه بسا همین زندانیان این عزّت و شادی عجیب را در بیرون از زندان از دست می دهند.

۳۲۷۲- اکثر مردمان در همین حیات سراسر حقارت و ذلت و بیماری و فقر و ترس و لرز خود با اندک چیزی احساس خوشبختی جاوید می کنند. با یک قطعه لباس، یک عینک، یک شیء جدید در خانه، با یک جمله حتی دروغین "دوستت دارم"، با یک پرس چلوکباب یا حتی یک پاکت پفک یا چیپس، با ساعتی قدم زدن در هوای آزاد، با دیدار از یک دوست، با مرور کردن یک خاطره، با تماشای یک فیلم و امثالهم! همه اینها به این معناست که هر چیز بظاهر حقیری در این جهان حاوی نوری از حیات جاوید است که به انسانها منتقل می شود. یا بقول سارتر، با لمس سنگریزه ای می توان احساس وجود ابدی کرد. اینها همه حقیقت هستند هر چند که از چشم بسیاری مضحک می آیند. هر چند که بسیارند مردمانی که امروزه در سراسر جهان در فکر خودکشی هستند زیرا بواسطه هیچ چیزی احساس حیات و هستی نمی کنند و همه چیز برایشان مرگبار است آنقدر که می خواهند با مرگ خود از شر اینهمه مرگباری زندگی نجات یابند. و تعداد این انسانها در این دوران روزافزون است که اینان اهالی درک اسفلند که نه زنده اند و نه مرده!

۳۲۷۳- برخی از طریق شنوائی احساس زندگی می کنند برخی از طریق تماشا کردن و برخی از طریق بوئیدن و برخی از طریق چشیدن و خوردن و برخی از طریق لمس کردن و برخی از طریق جماع کردن و برخی از طریق خوابیدن و برخی از طریق بازی کردن و برخی از طریق حرف زدن و برخی از طریق ثروت اندوزی و برخی از طریق سلطه گری و برخی از طریق مستی و تخدیر و برخی از طریق انکار و تمسخر دیگران و برخی از طریق فسق و فجور و برخی از طریق دوست داشتن و برخی از طریق دوست داشته شدن و برخی از طریق کینه ورزی و برخی از طریق بیماری و درد و فقر و برخی از طریق تفکر و برخی از طریق مطالعه کردن و برخی از طریق عبادت و برخی از طریق جنایت. و برخی هم بی آنکه هیچ کاری بکنند زنده اند و سرمدیت حیات را درمی یابند و اینان کاملان حیات هستند و زندگان کامل!

۳۲۷۴- حسّ حیات مراتب دارد یا جمادی است یا نباتی است یا حیوانی یا شیطانی یا انسانی و یا الهی! و سه نوع کلی است: نوری و ناری و ظلمانی!

۳۲۷۵- قرآن کریم به ما متذکر می شود که فقط وجود محض انسان، مخلوق نیست بلکه همه افعالش نیز مخلوق خداوند است و اینست که هر فعلی از انسان به وی حس حیات سرمدی می بخشد در انواع و مراتب حیات که ذکر کردیم. که این افعال اجر و جزای امیال و افکار بشر است. پس انسان فقط مسئول باطن خویش است و بیهوده نیست که در معرفت اسلامی امری مهمتر از مراقبه نفس نیست که محور همه عبادات و اعمال بشر است. و این باطن که همان نفس ناطقه در دو کانون ذهن و دل است کارگاه حیات انسان می باشد و انسان مسئول این کارگاه است و مابقی هر آنچه که از آن صادر می شود معلول و مخلوق است.

۳۲۷۶- درست است که کانون اصلی حیات، دل است ولی امر و برنامه و سمت و سویش را از ذهن می گیرد و این ذهن و آگاهی و ادراک ذهنی است که مسئول عملکرد دل نیز می باشد هر چند که خود ذهن نیز اراده اصلی خود را متقابلاً از حیات قلبی می گیرد. رابطه این دو بطرزی دیالکتیکی متقابل و حیرت آور است.

۳۲۷۷- بسیار اندکند انسانهائی که این دو کانون حیات باطنی در ایشان همسو و نهایتاً یگانه باشد. در اکثر مردمان تضادی آشتی ناپذیر بین ذهن و دل حاکم است که کل انرژی حیات را در آنها مستهلک می سازد. این تضاد بمانند تضاد

بین یک راننده و اتومبیلش می باشد که به جای هدایت در جاده موجب سرنگونی و نابودی هر دویشان می شود. این تضاد در طول تاریخ تا به امروز دائماً در حال افزایش بوده است. و بزرگترین مسئله انسان مدرن همین تضاد مرگبار و خصمانه بین ذهن و دل است که موجب انشقاق حیات بشر است.

۳۲۷۸- با نگاهی به جانیان و تبهکاران حرفه ای که سراسر زندگیشان جرم و جنایت است و با چه شوق و ذوقی به این زندگی، عاشقانه ادامه می دهند و در عصر ما تعداد این جماعت بطرزی باورنکردنی در حال افزایش است تا آنجا که امروزه می توان در جهان مدرن از طبقه جانیان سخن گفت، می توان بار دگر به جوهره جاودانه حیات بشری پی برد که براستی جان آدمی از جان خداست که حتی نابودگری و نابود شدگیش هم به وی حسّ جاودانگی می بخشد.

۳۲۷۹- هر انسانی با دو جهان کاملاً متفاوت سر و کار دارد جهان درونی خود و جهان بیرون از خود! که این دو جهان هر یک حامل روحی از زندگی مستقل از دیگریست و در عین حال در رابطه ای سخت دیالکتیکی که دائماً جانشین یکدیگر می شوند. جهان درونی و حیات باطنی ما تماماً از جنس زمان است همانطور که جهان و حیات بیرونی ما هم تماماً مکانیت است! این زمانیت که جنس بس لطیفی دارد که گوئی گاه روحانی و گاه نوری و گاه ظلمانی و گاه آتشین است بطرزی حیرت آور بر جهان مکانیت بیرونی ما می تابد و آن را بطرزی جادوئی دائماً تغییر می دهد. و نیز این تحولات حیات مکانی در بیرون دائماً بر حیات زمانی درون ما اثر می نهد و آن را مصوّر نموده و تبدیل به ایده ها، خاطرات، تخیلات و گاه مشاهدات ماورای طبیعی می کند یعنی مکان لامکانی را پدید می آورد. و بدینگونه انسان با دو تجلی پنهان و آشکار از زندگی روبروست که یکی ظاهر آن است و دیگری باطنش! ولی بطرزی حیرت آور احساس می شود که این هر دو یکی است. حیات زمانی تأویل حیات مکانی است و حیات مکانی هم تعیّن و تجلی حیات زمانی درونی ماست. این همان زمین و آسمان حیات و هستی ماست که به تعداد آدمیان و بلکه به تعداد لحظات زندگی هر انسانی، تجلی و تنوع دارد. ولی اینکه تقدم و اساس با کدام است یک معمای ابدیست! ولی این را می توان گفت که براستی: اوست ظاهر و باطن و اول و آخر زندگی هر انسانی!

۳۲۸۰- ما با این دو جلوه ظاهری و باطنی از حیات روبرو هستیم و با آن به شیوه ای جادوئی تعامل داریم ولی خود آن نیستیم و مالک و صاحب آن هم نیستیم. با اینکه چه بسا برای لحظاتی با آن یکی می شویم ولی بزودی از آن پرتاب شده و جدا می گردیم و باز یک شاهدیم. ولی در این شهادت و نظارت و تعامل است که خود را تدریجاً کشف می کنیم که چه موجود حیرت آور و غیرقابل فهمی هستیم در گستره لامتناهی مکان و زمان یا زمین و آسمان! پس چه بسا می توان گفت که انسان از خود زندگی هم برتر و مهمتر است که زندگی چون ابزاری در نزد اوست تا او را بخودش بشناساند و خود را در زندگی بیازماید تا شاید خالق خود و زندگی را دریابد و اینکه خود بدون این زندگی چه موجودی است و آیا اصلاً هست و یا نیست!

۳۲۸۱- حیات باطنی انسان تماماً زمانیت است یعنی سرمدیت است که در آئینه خاک (زمین- آفاق) مصور می شود و می آفریند به اراده حضرت سرمد که در ما نشسته است و بواسطه حواس پنجگانه ما سرمدیت خود را در بیرون ما مصوّر و مجسم می سازد و بواسطه عقل و هوش ما هم این جهان را به ما معرفی می کند و بواسطه اسمائی که در ما نهاده مسمای جهان را بر ما معلوم می سازد.

۳۲۸۲- چه بسا می توان گفت که خداوند بواسطه وجود انسان و از کارگاه حیات بشر است که زمانیت سرمدی و جاودانه اش را در مقابل دیدگان و هوش آدمی مصور و مجسم می کند در آفاق هفت زمین و آسمان! یعنی آفریننده عملی این واقعه خود انسان است منتهی به اراده و علم و قدرت او! و تدریجاً این اراده و علم و قدرت آفرینش را به آدمی وامی نهد و او را خلیفه خود می سازد تا زان پس هر چه که خود خواهد بیافریند خود را در مقابل خویشتن: آفرینشی بهشتی، دوزخی، برزخی، اسفلی یا رضوانی! و این بیانی از همان جهان کبیر و جهان صغیر است یا انسان کبیر و انسان صغیر در کلام ائمه معصوم(ع)!

۳۲۸۳- به بیانی دیگر گوئی انسان مرزبان و یا خط فاصل بین این هستی زمانی و هستی مکانی است و بلکه خود این مرز بین ظاهر و باطن، اول و آخر یا هستی و زمان است یا مرز بین زمین (مکان- بیرون) و آسمان(زمان- درون)!

۳۲۸۴- از این منظر انسان، برتر از هستی و زمان و زمین و آسمان و حیات درونی و بیرونی خویش است و همه اینها امکانات آفرینش حیات و هستی الهی اوست به دست و اراده خودش تا لایق مقام خلافت الهی شود.

۳۲۸۵- وقتی انسان بر جهان درونی (زمانیت) و جهان برونی (مکانیت) احاطه و اشراف دارد پس مستقل و جدای از این دو جهان است و این دو جهان دو دست آفرینش و بالهای پرواز اوست در سمت حیات و هستی لامکانی و بی زمانی!

۳۲۸۶- پس انسان نه هستی است نه زمان، نه زمین است نه آسمان، نه ظاهر است نه باطن، نه اول است نه آخر، نه حیات است نه ممات و نه همه اینها توأمان! انسان حائل و فاصل و واصل و واحد و موحد کننده این جهان ها و جانهاست و مرزدار بین آنها و ورای آنها و خط فاصل و واصل بین بود و نبود است یا ال و لا! انسان مظهر کلمه ال لا است و چون این ظهور به کمال آشکار شد عین ال لا ه است و خلیفة الله و بقیة الله و حجة الله و نورالله و حق الله و عین الله و یدالله و حبیب الله و جامع همه اسماء الله! اگر قرار باشد انسان با چیزی قابل قیاس و همطراز و هم شأن باشد آن خداوند است که معنای ذاتی انسان و مقصود حیات اوست. انسان و خدا هر دو مقصود ذاتی یکدیگرند و ظاهر و باطن همدیگر!

۳۲۸۷- امروز هجدهم آذر ۹۵، مصداقی از عنوان این کتاب (یکبار دگر زندگی) در این زندان اتفاق افتاد و آن عفو اولیای دم در لحظه اعدام یک قاتل بود که قبلاً ذکرش رفت. به یاد می آورم در همان نخستین روز ورودم به زندان یک همشهری که گوئی از طریق فضای مجازی ما و آثارمان را می شناخت بسویم آمد و خود را معرفی کرد که در انتظار حکم اعدام است ولی یقین دارد که بخشوده خواهد شد زیرا در حال نشئه و جنون به القای یک فرد دیگر دست به قتلی ناحق زده و اینک سخت نادم است. کسانی که یقین او درباره عفوش را می شنیدند پوزخند می زدند و می گفتند همه کسانی که اعدامی هستند دچار چنین خوش باوری می شوند و یک حالت روانی است. ولی من در یقین او نوعی اعتماد به خدا را می دیدم که بالاخره محقق شد. براستی کسی که به خدا جداً اعتماد داشته باشد و از روی چنین اطمینانی از او هر چند امر محالی را بخواهد اجابت می شود: "تا بدانند که خداوند به هر کاری قادر است." قرآن کریم- و خوشا به حال کسی که پس از اجابت الهی، عهد خود با خدایش را فراموش نکند. وقتی فرد مجرمی با خدایش عهد می کند که اگر نجاتش دهد دیگر به سراغ جرم و گناه نرود محال است که اجابت نشود. و باید درک کرد اعتماد به اجابت الهی در دل یک گناهکار وقتی ایجاد می شود که بر عهد صادقی بنا شده باشد و فرد بر گناهکاریش معترف و توبه کار شده باشد و بر توبه اش با خدا عهد و دعا نماید و چون خداوند توابین را دوست می دارد (قرآن) پس وفای به عهدش را در دل و جان تواب می نهد و دلش را مطمئن بر عفو می سازد.

۳۲۸۸- هیچ زندگی بدیعتر و تازه تر و زنده تر از زندگی دوباره پس از جرم و توبه و عفو الهی نیست زیرا هیچ کاری کشنده تر از ارتکاب به جرم و گناهان کبیره نیست که دل را می میراند و روح را قبض می کند. و لذا عفو و مغفرت پس از توبه موجب محبت الهی در دل بنده می شود (خداوند توابین را مورد محبت قرار می دهد. قرآن) و این محبت است که دل و جان تواب را چنین زنده و تازه و سرمدی می سازد پس وای بر عهدشکن پس از توبه و مغفرت و محبت الهی که این حیات طیبه را با شیطان معامله کند و نور حیاتش ناری گردد.

۳۲۸۹- اصلاً گوهره ذاتی زندگی سرمدی انسان جز رحمت مطلقه و کرم و محبت الهی به عدم نیست که آدم را پدید آورده و حیات بخشیده است. پس حیات انسان از آغاز بر محبت خدا بنا شده است. و چه رحمت و محبتی خالصتر و عالیتر از وجودی که به عدم اعطا شده و حیاتی که به مرده (جماد) بخشیده شده است. پس این عطیه الهی جز به نور محبت نیز قابل تداوم و تعالی نیست. آنچه از محبت است فقط بر محبت و با محبت و بسوی محبت برتر و برای محبت قابل استمرار و تکامل است. در حیات غریزی بشر نیز همه زنده به محبت دیگران هستند هر چند که این محبت نیز

غریزی و واکنشی و شرطی و حیوانی است. و آنکه همین محبت غریزی را هم از دست می دهد خود را مرده می یابد و جز مرگ آرزوئی ندارد و بسوی خودکشی و تخدیر می رود.

**۳۲۹۰- غذای روح حیات بشری، محبت است و شکر بر محبت و علم و معرفت در حق آن و مبدأ و معاد آن!**

**۳۲۹۱- انسان فاقد روح محبت و شکر محبت و علم محبت از حیات انسانی ساقط شده و حداکثر حیوان و نبات است و تدریجاً در جمادی ساقط می شود. هر چند که حتی حیات حیوانی و نباتی و جمادی هم تحت الشعاع رحمت و محبت نازلتری قرار دارد. همه عارفان و حکیمان بزرگ، ذات علیتی عالم هستی را نور عشق و رحمت الهی دانسته اند زیرا هیچ چیزی در عالم متکی به ذات خودش نیست و بی خود و محکوم به فناست. پس آنچه که اشیای عالم را مستقر در جایگاه وجودیشان ساخته، یک عشق مطلق از وجه دیگر وجود است. این معنا حتی در سیر منطق علیتی و وجودشناسی و معرفت شناسی فلسفی هم قابل درک است و لذا اکثر فلاسفه اهل هستی شناسی نهایتاً به عشق به عنوان علت العلل هستی رسیده اند که برخی هم این عشق را خدا نامیده اند.**

**۳۲۹۲- و اما سرّ عشق و حقیقت آن را در زندگی، هر کسی به گونه خاص خودش ادراک و احساس و توصیف می کند و چه بسا فقط مال خودش را عشق می داند و خودش را عاشق و لاغیر! که همین احساس و ادعا هم دال بر حقیقت دیگری از عشق زندگیست و آن ذات وحدانی و صمدانی و نامکرر و بی تا بودن آن است همانطور که همه انسانها هم بی همتایند با همه تشابهات و تقلیدهائی که دارند. و اگر چنین نمی بود اصلاً عشق نمی بود و کسی آن را عشق نمی خواند همانطور که در عشق زمینی و غریزی هم معشوق همواره فقط یک نفر است در قبال عاشقی واحد! و این مفهوم بی تائی و نامکرر بودن عشق و رحمت الهی است. که عدم فهم این معنا موجب شده که هر فردی فقط عشق خودش را عشق بداند و خدای خودش را خدا بخواند و سرّ زندگی خودش را بی همتا و یکتا و منحصر به خودش بداند که هیچکس در دو عالم توان درکش را ندارد که این عدم فهم موجب استکبار و خودپرستی و نژادپرستی و فرقه پرستی و عوارض ناشی از این احساس جاهلانه است که بنیاد کفر و شقاوت و ستم بشر است.**

**۳۲۹۳- بی تائی زندگی ها و سرنوشت ها دال بر هویت عشق نهفته در ذات زندگی است. ولی تا انسان حقیقت این عشق و رحمت مطلقه زندگیش را عمیقاً فهم و بیان نکند دچار کبر و خودپرستی و کفر و ظلم شده و جز خود و زندگی خودش را منکر است و حاضر است همه را فدای خود کند و زندگی خود و رحمت مطلقه حاکم بر آن را هم تباه سازد و شقی گردد. پس زندگی آدمی، امری ویژه شناخت و تعهدات ناشی از آن می باشد و بدون چنین معرفتی احاطه و اشراف و نظر و اراده اش را در زندگی از دست می دهد زیرا نور این عشق و رحمت مطلقه را در خود گم می کند و در اشیای پیرامونش فنا می گردد و به قحطی زندگی و محبت دچار شده و بخیل و کافر و ظالم می شود.**

**۳۲۹۴- بدگمانی و بدبینی نسبت به زندگی دیگران بعنوان علل اصلی بدبختی خویشتن راز همه بدبختی ها و سقوط آدمها از روح حیات و عقل حیاتی است که رحمت مطلقه یا عشق الهی و هدیه محض خدا به بشر است. ناباوری به این معنای عقلانی عشق و حیات انسان در جهان، اساس سقوط عقلانی، سقوط عشق و سقوط از حیات روحانی است و هبوط در حیوانی و نباتی و جمادی!**

**۳۲۹۵- این بدگمانی نسبت به دیگران جبراً به بدگمانی نسبت به خود و علت و منشأ حیات خویشتن منجر می شود که همان بدگمانی به رحمت مطلقه و عشق و هدیه خدا به بشر است که گوئی خداوند این گوهره و نور را به دیگران داده و به تو نداده است. این علت کفر و شقاوت و جنون و جنایات بشر است بمعنای سقوط از روح حیات الهی!**

**۳۲۹۶- چرا بسیاری از بازجوها و مأمورین تفتیش عقاید و عواطف در دستگاه قضائی و اطلاعاتی و امنیتی در سراسر جهان، بیماران روانی هستند و تدریجاً به انواع داروهای روان گردان مبتلا می شوند؟ زیرا درباره جرم و جنایت و شرارت افرادی که دستگیر می کنند یقین دارند که این یک معضله حرفه ای است که از سر بدشانسی معطوف به سرنوشت دیگران می شود که به عنوان مجرم یا مظنون دستگیر می شوند. بدگمانی نسبت به دیگران بمیزانی که تبدیل به یقین می شود سرآغاز سقوط عاطفی و عقلانی و حیاتی است زیرا فطرت الهی بشر مورد انکار محض قرار گرفته**

است و این تهمتی به رحمت مطلقه خدا در بشر است که دامنگیر این نوع آدمهای شدیداً بدگمان می شود و عقل و دل و حیاتشان را مختل می کند. و لذا این نوع مشاغل (بازجوئی و تفتیش عقاید) بغایت خطرناکند اگر اصول و موازین اخلاقی و معنوی و عقیدتی لازم را رعایت نکنند و از معرفت و ایمانی لازم برخوردار نباشند که در اینصورت خود نخستین قربانیان حرفه خویشند و بسرعت تبدیل به مجرمین و تبهکاران ذاتی می شوند زیرا ذات رحمانی که رحمت مطلقه خدا در بشر است مورد انکار محض قرار می گیرد و این خودکشی فطرت در خویشتن است که هولناکترین خودکشی ها و کفرهاست. خطر عظیم شغل قضاوت نیز از همین روست. این ویژه مشاغلی است که بدگمانی و بدبینی به دیگران از لوازم واجب کار است.

۳۲۹۷- کسی که عشق و رحمت را درک نکند و قابل بیان برای عقل خود نسازد نسبت به اصل زندگی بدگمان و گمراه شده و چه بسا روحش را از دست می دهد. همه بدگمانی های روابط خانوادگی که منجر به فروپاشی خانواده و مفاسد اجتماعی می شود حاصل همین جهل در حق عشق و رحمت است. و متأسفانه عامه مردمان بر این پندارند که عشق و رحمت را براستی می شناسند و برای درکش نیازی به تعقل و علم و معرفت نیست چرا که عشق و رحمت، امری بس سهل و ممتنع است درست مثل زندگی که بی هیچ زحمت و حتی اراده ای موجود است. در این باب در کتاب "علم رحمت مطلقه" به تفصیل سخن نموده ایم.

۳۲۹۸- همانطور که قرآن کریم از "علم رحمت" سخن نموده و رحمت را سرچشمه علم الهی برای بشر خوانده است بایستی از علم محبت سخن نمود که متأسفانه هرگز مورد تحقیق و تأملی جدی در نزد متفکران بزرگ قرار نگرفته است الا به شعر و استعاره! همه بدبختی های و کفرها و شقاوتهای بشری ناشی از فقدان علم رحمت و محبت است که اصلاً آن را در خور تفکر و تحقیق نمی دانند. و آنچه را که بشر درباره اش عقلانیت و علم و معرفتی ندارد به بازی می گیرد و آن را وسیله فتنه و عداوت می کند همانطور که همه جنون و جنایات بشری حاصل بازی با عشق و رحمت است و بدتر از آن اینکه عاقبت تقصیر هر جنایت و عداوتی را هم به گردن عشق می اندازد یعنی بر گردن زندگی و اصل وجود آدمی! و این غایت کفر و حماقت و شقاوت بشر است و جنگش با زندگی!

۳۲۹۹- رحمت و محبت هم باعث و بانی زندگی است و هم بستر و راه و روش زندگی و هم مقصود آن! این حقیقت را همه می دانند و ادعایش می کنند ولی بس اندکند که آن را به عقل و معرفت بشناسند و حقوقش را کشف و ادا نمایند و به این گوهره و مبدأ و معاد و هستی خود، خدمت کنند و بلکه کل انرژی و عمر خود را وقف آن نمایند. "در قیامت آخرین میزان ارزیابی اعمال بشری همانا محبت است." علی(ع).

۳۳۰۰- زندگی برای عامه مردمان عرصه ای برای انواع بازی کردن و بازی دادن و بازیچه شدن است و اگر فقر و بیماری و بلا را بد می دانند فقط به این دلیل است که مخلّ این بازی هستند. زیرا همه بازیهای علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و عاطفی و تفریحی بشر با ابزار دنیا و مادیت آن است و بدون آن ممکن نیست. اینست که خداوند در کتابش به ما هشدار می دهد که حیات دنیا بازی و بازیچه ای بیش نیست!

۳۳۰۱- باور به رحمت مطلقه الهی که همان عشق او به انسان است بدون علم و عرفان عشق ممکن نیست و بسرعت مشمول سهویت و مرور زمان و عمرمرگی شده و پس از اندک مدتی گوئی بکلی دست نیافتنی می گردد و انسان دچار قحطی محبت و رحمت و بحران زندگی و قحطی وجود می شود و حس نابودی و هراس از مرگ و نیستی مسلط شده و بدگمانی و کفر و جرم و جنایت آغاز می شود.

۳۳۰۲- این پندار که عشق و رحمت امری صرفاً احساسی و غریزی است و نیازی به تبیین و درک عقلی و عرفانی ندارد و یا اصلاً امکان چنین فهم و بیانی نیست، حماقتی تاریخی و مرگبار است و تجربه تاریخی بشر تا به امروز خلاف این پندار را به اثبات رسانده است زیرا رحمت و عشق صرفاً غریزی و کور عاقبتی جز جرم و جنایت و مرگ و نیستی ندارد و بالاخره بکلی انکار شده و زندگی بشر را در تاریکی مطلق فنا می سازد. رحمت و محبت و عشق، نور است ولی علم و عرفان بر آن، نور علی نور است که موجب هدایت الی الله و رشد و تعالی انسان در سمت لقاءالله و فطرت الله و

خلیفةالله است. اگر رحمت و محبت محض موجب هدایت و رستگاری انسان می بود کل بشریت بایستی اهل هدایت می بود. قرآن کریم نیز آشکارا علم رحمت را موجب هدایت خوانده است و نه رحمت محض را! (سوره انعام- مائده)

۳۳۰۳- آن حیاتی که بسوی سرمنشأ و ذاتش که خداوند خالق است در حرکت و هدایت نباشد در خاک دفن می شود و در عالم جمادی سقوط می کند تا پایان عالم!

۳۳۰۴- تردیدی نیست همانطور که در مجموعه آثارمان به اشکال گوناگونی نشان داده ایم، کانون زمینی رحمت و محبت حیات همان رابطه آدم- حوائی (مرد- زن) است که حیات جان را در عالم خاک تغذیه می کند و استمرار می بخشد. ولی این محبت اگر در سمت وحدت و یگانگی روح انسانی و نور ال لا هی حرکت نکند و در نور کلمةالله مستحیل نگردد و مظهری از این نور نشود در خاک متلاشی می شود و محکوم به عداوت است.

۳۳۰۵- خداوند در قلمرو حیات غریزی و حیوانی، رحمت و محبتش را از دل مرد بسوی زن می فرستد و از دل زن هم بسوی مرد برمی تاباند ولی این چشمه رحمت و محبت الهی بایستی در خدمت تقوای الهی پالایش و تعالی یابد و طرفین رابطه متحداً و یا هر یک به تنهائی بسوی محبت عرفانی حق جهاد کنند تا لقای حق! (سوره بقره). در غیر اینصورت عمر خلاق و مفید این محبت بس کوتاه است و عاقبتش ابطال و عداوت!

۳۳۰۶- در احساس و ادراک فطری بشر، زندگی فقط به نور محبت ارزش زیستن دارد و در غیر اینصورت فقط جان کندن و تحمل مشقت بار حیات است تا عمرش در دنیا به پایان رسد.

۳۳۰۷- در حقیقت آنچه که تقوا و مسئولیت و وظیفه و تعهد و دین داری و اخلاق خوانده می شود تماماً در قبال رحمت مطلقه الهی و محبت او در زندگی بشر است که نخستین مرتبه آن در رابطه زناشوئی می باشد. کسی که در قبال رحمت و محبت سائرین و بخصوص والدین و همسر متعهد نباشد و تقوا پیشه نکند و از آن در خدمت بولهوسی و کفرش بهره گیرد و شاکر و وظیفه شناس نباشد قافیه زندگی و سرنوشت خود را از دست می دهد و روی به شقاوت و سرگردانی و مرگ می رود. کل حق حیات بشر، حق رحمت و محبت است که ادا کنندگان این حق به نعمات و هدایت الهی می رسند و به سرچشمه حیات غیبی اتصال می یابند. کسی که حق رحمت و محبت را نشناسد و ادا نکند حق هیچ چیزی در زندگی را نمی شناسد و از حق زندگی ساقط می شود. هر جا که ظالم و شقی و بدبخت و تبهکار و دیوانه ای دیدی بدان که حق رحمت و محبت را زائل کرده است.

۳۳۰۸- انسان نمی تواند چیزی جز محتوای ذهن و آگاهی خودش را در جهان بیرون و در عرصه حیاتش درک و تجربه نماید و جز آروزها، نیازها و باورهای خود را در زندگیش جستجو نماید. پس اگر این ذهنیت کاذب و توهمی باشد در زندگی چیزی جز ناکامی و نفرت و عداوت نمی یابد و عاقبت خصم زندگی می شود. بزرگترین حجاب زندگی انسان، آگاهی و باورها و ذهنیت غلط و موهوم یا عاریه ای اوست.

۳۳۰۹- همه مردمان دم از حق و حقیقت و عدالت و راستی می زنند ولی اندکند کسانی که این ارزشها و مفاهیم را مشغله و مقصود زندگی خود قرار می دهند. همین اندک انسانها کاشفان لایه های پنهان حیات هستند و در قبال عظمت آن حیرانند. براستی که هر انسانی فقط روزنه ای بسوی زندگی دارد که از همین روزنه هم فرصت چندانی ندارد که به دقت بنگرد. و بسیاری هم چنین روزنه ای را هرگز نمی یابند یعنی هرگز مجال این سئوال را پیدا نکرده اند که "زندگی چیست" مگر برای چند بار در کل عمرشان آنهم فقط برای لحظاتی!

۳۳۱۰- آنچه که زندگی را در مقابل روی آدمی، منور، روحانی، زیبا و مجلل و متجلی می سازد نگاه و تفکر او به تمامیت حقیقت آنست. زیرا زندگی مجموعه ای از اشیاء و حوادث و آدمها و سالهای زندگی نیست.

۳۳۱۱- زندگی اکثر مردمان تجربه چیزی بجز وسوسه های دمدمی ناشی از غرایز و القائات و درگیریهای محیط زیست طبیعی و اجتماعی نیست. و این فعالیت انسان زنده نیست بلکه اساساً مفعولیت واکنشی در قبال ناکامیها و مخالفتهاست.

این نوع زندگی اساساً پدیده ای برخلاف جریان زندگی است و نوعی دفاع از خود در قبال زندگی! این نوع زندگیها بسرعت بسوی تناقضات شکننده، امراض مزمن و بلکه جنون و جنایت می روند.

۳۳۱۲- انسان عاقل و مؤمن باید تدریجاً در عمل بیاموزد که چگونه نفس و اندیشه و احساس خود را از طوفان این وسوسه ها و دغدغه ها و درگیریهای بلاوقفه روزمره بیرون بکشد و از این تنازع مستهلک کننده جانش را برهاند که دمادم همچون امواجی نامرئی در جانش می ریزند. اینها به قول قرآن همان وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین است و هیچ واقعیتی ندارد.

۳۳۱۳- زندگی بشر مدرن عموماً یک آسیب عظیم فزاینده و بلاوقفه است و لذا مطالعه زندگی بعنوان یک پدیده در مرحله نخست چیزی جز آسیب شناسی گوناگون و روزافزون نیست که هر روزه نوع جدیدی هم بر آن اضافه می شود. زندگی بعنوان مجموعه ای از آسیبها و آزارها و ناکامیها همان زندگی ضد زندگی است پس اصولاً زندگی نیست!

۳۳۱۴- همه ما باورهایمان را تجربه می کنیم. ولی آیا چنین تجربه ای منجر به حیاتی بالنده و زیبا و باشکوه می شود؟ اکثراً اینطور نیست و بلکه بسیاری از این باورهای شخصی و موروثی و اجتماعی و علمی و اقتصادی و امثالهم در عرصه تجربه منجر به پدیده هائی ضد زندگی میشوند. و آنگاه به جای اینکه به اصل این باورها شک کنیم در جستجوی کسانی برمی آئیم که مانع تحقق باورهایمان شده اند. و این جستجوی کاذب اساس پیدایش بحران در زندگی است که گاه زندگی را با تمامیتش به بن بست می رساند.

۳۳۱۵- انسان عاقل، باورهایش را از تفکر و تحقیق در تجربیات زندگی شخصی خود حاصل می کند نه از خانواده و تبلیغات و آموزشها و نصایح و کتب و شعارها! ممکن است این نوع ایده ها فی ذاته درست هم باشند ولی آیا درک ما از آنها هم درست است که اکثراً چنین نیست و یا ناقص است.

۳۳۱۶- انسان تنها موجودیست که با ذهنیت خود زندگی می کند یعنی با باورهایش! ولی آیا براستی امروزه چند درصد مردم اصلاً دارای باورهائی راسخ و مؤمنانه هستند بجز باور به هر چه بیشتر مصرف کردن و بازی کردن و جماع کردن!

۳۳۱۷- همه ما می شنویم و می خوانیم که راستی خوب است، عدالت خوب است، آزادی خوب است، رفاه خوب است، زیبائی خوب است، محبت خوب است و...! ولی تعریف و فهم ما از این چیزهای خوب که موجب حیاتی شکوفا می شود از کجا آمده اند؟ باز هم از شنیده ها و خوانده ها و تبلیغات! پس ما خود دارای هیچ فهم باطنی و ریشه ای و مطمئن و مؤمنانه و عاقلانه و مجربی از این ارزشهای زندگی بخش نیستیم! به این می گویند زندگی عاریه ای و فرضی و قرضی و نذری که ما را بسرعت با زندگی به بن بست می رسانند بی آنکه هنوز براستی فهم کنیم حتی با چه چیزهائی به بن بست رسیده ایم. و این آستانه جنون و جنایت است.

۳۳۱۸- ما با ایده ها و باورهائی زندگی می کنیم که هر یک بر اساس یک واژه کلیدی در ذهن ما تعریف شده و مقدسات ذهنی ما هستند بی آنکه حتی یکبار هم درباره حقیقت و باطن این واژه در نزد خود تفکر کرده باشیم. این واژه های دربسته و لاک و مُهر شده هستند که سرنوشت ما را می سازند. و اینست که سرنوشت ما و تمامیت زندگی ما نیز یک ایده سر بر مُهر و سرّ است و افسون! در حالیکه بسیاری از این واژه ها براستی واژگونه اند و لذا عاقبت اکثر مردمان هم تراژیک و وارونه از آب درمی آید و همه اینها بسوی خدا و سرنوشت و افسانه ها فرافکنی می شود و بشر مدرن را با همه دعویهای عقلانی و علمیش بسرعت به اعماق جنون و خرافه فرو می برد و از او یک جن و شیطان می پرورد.

۳۳۱۹- زندگی بسیاری از ما چیزی جز جنگ با زنده ها نیست که بصورت بخل و انکار و نفرت عاطفی نسبت به عالم و آدمیان در ما جریان دارد و لحظه ای متوقف نمی شود. و آنگاه تعجب می کنیم که چرا در حال مرگیم!

**۳۳۲۰-** حقیقت دیگر زندگی انسان اینست که دانسته و نادانسته و خواسته و ناخواسته هیچکس بخاطر خودش زندگی نمی کند و این حقیقت در فطرت آفرینش است زیرا خود خداوند هم از رحمت مطلقه و عشقش در آفرینش، همینگونه است او هم همه چیز را برای انسان و بخصوص خلیفه اش می خواهد و خود را فدای او می کند و خلافت یعنی همین و نه یک تعارف کلامی و نمادین! و این معنای دیگر از حقیقت عشق است بعنوان معنای ذاتی زندگی! و حال اگر کسی این معنا را به حق معرفت و علم توحید دریابد و به استقبالش برود و با علم و اراده کامل برای دیگران زندگی کند و خود را فدای غیر خود کند مستحق حق زندگی است بخصوص اگر این غیر، خدا باشد که عین ذات خودی انسان است! زیرا خود همواره غیر خود است همانطور که زندگی نیز همواره غیر زندگی است و برتر از زنده بودن است. انسان اگر این حقیقت وجودی زندگیش را بفهمد و تصدیقش کند و با آن همسو گردد عین زندگی حق بر روی زمین است.

**۳۳۲۱-** هیچکس مال خودش نیست. و اینست که اراده به مالکیت مادی و معنوی و عاطفی سرچشمه جنگ با حیات و هستی خویشتن است و علت العلل هم شقاوتها و حماقتها و جنایتها!

**۳۳۲۲-** در معنای نهائی، انسان مال خداست همانطور که خدا هم مال انسان است. همانطور که خداوند از خودش برای انسان گذشته، انسان هم باید از خودش برای خدا بگذرد تا لایق حیات الهی گردد. این عشق عین عدل است. و این کل سرّ حیات انسان است که اگر درک و تصدیق شود حقایقش یکی پس از دیگری آشکار می گردد و انسان را در آفاق و انفس به عرصه ظهور می رساند و حیاتش را جهانی می کند در هفت زمین و آسمان! این معنای حیات طیّبه است.

**۳۳۲۳-** آنکه خود را برای خدا بخواهد خداوند هم ارواح هفتگانه اش را تدریجاً بر قلبش نازل می کند از روح ایمان تا روح القدس! و بدینگونه حیات را در وی کامل و سبوحی و قدوسی می کند و این حیات امامیه و امامت حیات است در پرتو نور قائم آل محمد(ص) امام مطلق حق!

**۳۳۲۴-** یکی دیگر از معماها و اسرار ذاتی حیات و هستی انسان اینست که کلیه ادراک ذهنی و علیتی و محسوس آدمی از ماهیت خود و جهانش در حدّ خاطراتی از گذشته است آن هم گذشته ای بسیار بسیار دور در حد میلیونها و میلیاردها سال پیش از این! همانطور که این معنا امروز کاملاً به اثبات رسیده است که هر آنچه را که ما در آسمان به تماشا نشسته ایم و همه ستارگان و کهکشانهائی که نظاره می کنیم مربوط به میلیونها سال نوری قبل از اکنون است و چه بسا این ستارگان اکنون دیگر وجود ندارند و نابود گشته اند. ما حتی اگر بتوانیم به سرعت نور هم برسیم و ادراک ما نوری شود باز هم از اکنونیت حیات و هستی دوریم. مگر اینکه سوار بر نور علی نوری شویم تا منطبق بر اکنونیت واقعیت جهانی شویم و به اصطلاح اهل "حال" شویم. پس بدان که اهالی "حال" در فرهنگ عرفانی ما چه مقام الهی و جایگاه فوق زمانی و مکانی دارند.

**۳۳۲۵-** اینست که کل ذهنیت ما درباره خود، جامعه و جهان هستی فقط خطورات خاطرات است و این کارگاه اصلی همه خطراتی است که ما را در جهان تهدید می کند و راز کل جهل و بدبختی های ماست. و اینست که ما همه عمرمان را درباره سرّ زمان تفکر و تحقیق کرده ایم زیرا زمان را سرّالاسرار همه حقایق عالم وجود یافته ایم که حجاب اکبر رابطه بین انسان و زندگیست و رابطه بین انسان و واقعیت و نیز رابطه بین انسان و خدایش!

**۳۳۲۶-** اینک به راز "السّاعه" و علم السّاعه در قرآن کریم پی می بریم که همان علم حال و اکنونیت است که در حقیقت، اصل هر علم و ادراکی است و علمی جز این نیست که همان علم قیامت است ولی نه آن قیامتی که جبراً در پایان جهان رخ می دهد بلکه قیامتی که انسان بقدرت ایمان و عرفان و مجاهدات عظیم خود در خویشتن برپا می کند و از حجابهای هزاران لای زمان و مکان خروج می کند و به مرکزیت زمان یعنی "اکنون" راه می یابد که قلمرو عرش اعلای الهی است و قلب واقعیت و حیات!

**۳۳۲۷-** بخصوص در عصر آموزشهای اجباری، هر آنچه که در ذهن و آگاهی بشر است نه فقط خاطرات است بلکه خاطراتِ خاطرات گذشتگان است. خاطرات خاطراتی که والدین، معلمین، جامعه، روحانیون و تاریخ و کتب به ما منتقل کرده اند تحت عنوان دروغین علم! و لذا بشر مدرن بندرت از نزد خودش و در حافظه خویش، دارای خاطره ای شخصی

و مستقیم از زندگیست زیرا همه تجربیات فردی هم تحت الشعاع و تحت الامر خاطراتی صورت گرفته که علم و آموزش و تربیت خوانده می شود و این حجابی اندر حجابی دگر است! و لذا می توان حافظه بشر را اصل و اساس همه این حجابهای ظلمانی دانست که جهل مرکب است و بین او با خویشتن خویش و عالم و آدمیان حائل شده است. این حافظه که در تمدن مدرن تبدیل به مقدسترین چیزها در نظام تعلیم و تربیت مدرن شده است همان ظلمتکده ای است که کانون صدور احکام و مفاهیم و اخبار ضد زندگی و ضد واقعیت و ضد هوش و حواس طبیعی بشر می باشد که چشم و گوش و شامه و چشائی و لامسه و حتی احساسات و غرایز حیوانی را هم تخطئه و مومیائی کرده است و رابطه بین انسان و زندگی را مطلقاً محال نموده است. این همان انسان مردهٔ کر و کور و لال است که در قرآن کریم مکرراً از آن سخن رفته است. زندگی، خطری بزرگتر از خاطرات ندارد: خاطرات خانوادگی، تعلیم و تربیتی، کتابی، اقتصادی، سیاسی، هنری، اخلاقی، مذهبی و حتی عرفانی!

۳۳۲۸- واقعیت زندگی انسان، حجابی جز خاطرات ندارد که عموماً هم خاطرات خاطرات است. این خاطرات همان قلمرو غیر (دیگری) است در خویشتن! غیری که خویشش می پنداری خویشی که تماماً غیر است! و این کل راز سوء تفاهمات و عداوتهای بشری است تا آنجا که نهایتاً هر کسی به این نتیجه می رسد که علت همه بدبختی هایش دیگران هستند. که این احساس هم راست است و هم دروغ! راست است زیرا کل اندیشه و اراده و احساس او از دیگران است و برای دیگران است. و دروغ است زیرا او خود را ایثارگر می خواند که خود را فدای دیگران کرده است درست آنگاه که همه چیزش دروغ از آب درآمده و احساس می کند که کل زندگیش یک فریب هزاران تو بوده است. او این فریب خوردگی را تبدیل به ایثار می کند و این سرآغاز نفرت و انتقام و جنگ با کل زندگیست و هر آنچه که در آن است.

۳۳۲۹- خطر خاطرات فقط از این بابت نیست که عاریه ای و بی ریشه است بلکه اساساً دروغ و توهم است که نسل اندر نسل انتقال می یابد و در هر نسلی لایه دیگری از دروغ و جهل و توهم بر آن می نشیند و تحویل نسل بعدش میگردد و لذا نسل های آینده بمراتب دیوانه ترند. همانطور که نسل امروز ما دیوانه تر از نسل قبل شده است.

۳۳۳۰- از این منظر بهتر درک می کنیم که چرا آخرین کتاب خدا در آخرالزمان یعنی قرآن کریم، تماماً کتاب الساعه و قیامت است و هیچ امری در این کتاب نیست که منجر به الساعه و قیامت نشود که نام دیگرش "واقعه" است یعنی فقط در اکنونیت است که واقعیت جهان رخ می نماید و مابقی توهم و ظنّ و جنون است. و الساعه یا قیامت مد نظر قرآن کریم از نوع آن قیامتی نیست که در سائر کتب آسمانی هم آمده است که واقعه ای در پایان جهان است بلکه این قیامت نفس مؤمن محمدی در آخرالزمان است که او را با واقعیت حیات و هستی روبرو نموده و به لقاءالله می رساند که لقای جمال مطلقه حیات و هستی انسان است که وی را به مقام رضا و سعادت ابدی می رساند: "انسان را در نزد خداوند هیچ چیزی نیست که بخواهد الا لقای جمال اعلای پروردگارش که چون دیدار کند به مقام رضا رسد." سوره لیل- یعنی جمال الهی که جمال انسان نیز هست (زیرا از جمال خودش به انسان جمال بخشیده است) جمال واقعیت حیات و هستی است و هر آنچه که به نور این جمال، تجلی می کند. و مابقی سراسر خاطرات موهوم و مشاهدات و ادراکات کوری و کری و گنگی و مردگی است.

۳۳۳۱- از این روست که فجیع ترین انسانهای ضد حیات در عصر ما، تحصیل کردگان دانشگاهی و متخصصین هستند که عموماً در تدبیر ابتدائی ترین امور حیاتی از جماعت روستائیان و بیسوادان هم عقب مانده تر و جاهلتر و فلج هستند زیرا در دورترین فاصله از واقعیت زندگی قرار دارند و بلکه این دوری دارای ماهیت ضد زندگی و ضد غریزه حیات است یعنی دشمنی با امّیت و فطرت و حیات از دورترین فاصله ممکن! این همان ضدیت صنعت و علوم و ارزشهای تکنولوژی با حیات طبیعی است زیرا این نوع علوم و فنون و خاطرات و ذهنیت تماماً حاصل تبدیل و تخریب و انهدام طبیعت زنده است. و لذا بسیاری از این نوع تحصیل کردگان در قبال طبیعت و زندگی دچار انواع وسواس ها و آلرژیهای حیرت آورند که مصداق جنون و عداوت و جنایت برعلیه زندگیست.

۳۳۳۲- در آخرالزمان تقریباً همه عناصر و قوای حیاتی موجود در طبیعت برعلیه انسان مدرن (که بر علیه حیات طبیعی خود اعلان جنگ نموده) قیام کرده است. یعنی طبیعت و حیات برعلیه دشمنش به دشمنی متقابل پرداخته است هر چند که

این دشمنی متقابل تاکنون در حدّ هشدار و اخطار و تنبیه بوده است: سرمازدگی، گرمازدگی، ویروس و میکروب زدگی مثل ویروس مرغی، گاوی، خوکی و امثالهم، ملخ زدگی، پشه زدگی و انواع آفت زدگی (که همان حمله حشرات ریز و درشت به انسان است)، دریازدگی (سونامی ها)، هوازدگی (طوفانها)، زمین زدگی (زلزله ها)، نجوم زدگی (تشعشعات مرگبار جوی، شهاب سنگها، طوفانهای خورشیدی، سوراخ شدن لایه اوزون و...) نمونه های مشهوری از این مقابله به مثل طبیعت زندگی با انسان ضد زندگی است که همه محاسبات علمی و نجومی و طبیعی و طبی و اقتصادی و معیشتی و حتی سیاسی بشر را به هم ریخته است و بشر ضد حیات را از همه سو تهدید می کند و لذا بزرگترین بحران بشر مدرن، بحران امنیت است: بحران آب و هوا و غذا و خاک و سلامتی و رفاه و بحران علم و عقل حیاتی بشر! به همه این بحرانها، بحران تروریزم و انتحار را هم اضافه کنید که برآیند نهائی همه این بحرانهای مذکور در آسیب پذیرترین اقشار بشری است که می توان آن را بحران زندگی نامید و نبرد زندگی برعلیه انسانهای زنده از درون و برونشان! که همه اینها به لحاظی همان بحران ایمنی حیات بشر است که از جانب همه موجودات زنده عالم برعلیه آدم پدید آمده است. و بیماریهای لاعلاجی مثل ایدز، ایبولا و هپاتیت و ام اس به مثابه استقرار دائمی این عنصر ضد حیاتی در جان بشر میباشد که ایمنی و ایمان بشر در قبال مرگ و فساد را نابود ساخته است که همه اینها حاصل بی ایمانی بشر به خدا و آفرینش و طبیعت و رزق اوست که تدریجاً به جنگ با خدا انجامیده است که عین جنگ با حیات است زیرا "حیّ" خداست.

۳۳۳۳- در آخرالزمان، حیات بر روی زمین و بخصوص حیات انسانی، دشمنی مهلکتر و قهارتر از صنعت و علوم تکنولوژیکی ندارد. و لذا عملاً نیز شاهدیم که پیروان حرفه ای این علوم و فنون علاوه بر خصومتشان نسبت به حیات اجتماعی بشر، درمانده ترین افراد در اداره امور حیاتی خود و خانواده خویشند.

۳۳۳۴- در این سیطره قهار مدرنیزم تکنولوژیکی، جریانات و احزاب سبز در سراسر جهان تنها نقطه امید در حمایت از زندگی و حیات الهی بشر محسوب می شوند هر چند که این جریانات هم در دهه های اخیر عملاً تبدیل به سوپاپهای اطمینان این حاکمیت مطلقه صنعتی شده و هویت اصلی خود را از دست می دهند و دچار نفاقند!

۳۳۳۵- آب، هوا و غذا، سه رکن اصلی حیات حیوانی بشر است که در عصر ما دائماً مسمومتر و نفتی تر و دوزخی تر می شوند و مردم جهان بخصوص در شهرهای بزرگ عملاً در مواد نفتی شناورند. آبشان به انواع مواد به اصطلاح ضد عفونی کننده نفتی آلوده است که دائماً هم بر میزان آن افزوده می شود تا بتواند حریف آلودگی های بیولوژیکی شود. هوا که رسماً دود و قیر و سرب و امواج رادیوئی و تلفنی و ماهواره ای است. و همه مواد غذائی جهت نگهداری طولانی تر نیز به انواع مواد پتروشیمیائی عجین می شوند. و این مصداق آن حدیث رسول اکرم(ص) است که فرمود در آخرالزمان غذای اصلی اهالی دوزخ از نفت است.

۳۳۳۶- حیات انسانی متکی بر حیات حیوانی است. وقتی که حیات حیوانی اینگونه زهرآگین شده، تکلیف حیات انسانی معلوم است. وقتی که تن و جان آدمی مسموم باشد چگونه روح در آن اسکان می پذیرد و قرار می گیرد. این خود از علل بنیادین از خودبیگانگی روحانی بشر صنعتی است. به همین نسبت هم مردمانی که مقیم شهرهای بزرگتر و صنعتی ترند عملاً کافرتر و فاسدتر و دیوانه ترند و افکار و احساسات و گفتار و کردارشان نیز مسمومتر و مرگبارتر است. آمار جرم و جنایات در شهرها نیز بسیار بیشتر از روستاهاست به همان نسبت جمعیت! و نیز شهرهای صنعتی تر در این قیاس وضعی مهلکتر از شهرهای کمتر صنعتی دارند. آمار امراض، بیمارستانها و تیمارستانها و زندانها و یتیم خانه ها و اماکن فساد و خودکشی و ناامنی نیز به همین نسبت است. این یک اصل مسلّم است که عقل سالم در بدن سالم است و دین سالم نیز در عقل سالم است و بدن سالم نیز در دین سالم است همانطور که علی(ع) می فرماید: "تا پوست و گوشت و خون شما پاک نشود دین شما پاک نمی شود!"

۳۳۳۷- و لذا شاهدیم که معنویت و عرفان برخاسته از این شهرهای صنعتی نیز از نوع عرفان حلقه و شیطان پرستی و اوشو و دون خوان و امثالهم می باشد که معلول تخدیر و روان گردانها و مفاسد اخلاقی هستند.

**۳۳۳۸- و اما مهمترین و فجیع ترین ضایعه زندگی صنعتی زائل ساختن عقل حیاتی- فطری در بشر است که عقل علیّتی- فنّی را که عقلی معلول و مفعول و مغفول است بر جای عقل بدیع و خلاق حیات فطری گذاشته است و همه مرگهای زندگی مدرن حاصل مرگ عقل فطری بشر است که امروزه به افسانه پیوسته است.**

**۳۳۳۹- و بیهوده نیست که خداوند انبیاء و اولیاء و اهل هدایت را از میان امّییون برمی گزیند که دچار آفت عقل علیتی- فنی- عاریه ای- خاطره ای نشده اند و متکی به فطرت هستند.**

**۳۳۴۰- یکی از بارزترین و مخربترین جنبه سیطره عقل فنی بر بشر مدرن تبدیل زبان و گویش روزمره اوست به ادبیات و منطق فنی! و این به مثابه مرگ کامل عقل و حیات خلاق است که اندیشه و احساس و اراده و اعمال و سرنوشت بشر را در مقادیری معادلات و فرضیات فیزیکی و شیمیایی و بیولوژیکی و مکانیکی و الکترونیکی و ریاضی تجزیه و تبدیل نموده است و این انحلال روح حیات است در اسفلی ترین عرصه جماد! و این سقوط انسان در درک اسفل است.**

**۳۳۴۱- واضح ترین مثال این سقوط در درک اسفل السافلین، واقعه ازدواج به عنوان سرآغاز حیاتی روحانی و عاشقانه است که بسرعت در جریان عقد و مراسم، تبدیل به مقادیری معادلات و معاملات ژنتیکی و هورمونی و اقتصادی و حقوقی و تأثری می شود و هنوز شروع نشده پایان می یابد و می میرد. این نمونه ای از سیطره شیطانی عقل فنی عصر ماست که روح حیات را به مسلخ می برد.**

**۳۳۴۲- همانطور که در کتاب "نزول وعروج روح" نشان دادیم زندگی در هفت زمین و آسمان تماماً برای آدمی است در همه قلمروهای ذره ای و کهکشانی و طبقات جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی و الهی آن! همانطور که قرآن کریم نیز متذکر شده است که زمین ها و آسمانها همه در تسخیر انسان است. پس این حیات دنیای هر کسی فقط و فقط یکی از منازل و مراتب حیات و خلقت اوست که در همین حیات روی زمین هم به صور گوناگونی بارها می آید و می رود و در حال سقوط یا عروج است. پس هر آنچه که در هوا و آب و خاک و نبات و حیوان و پرنده و درنده و آبزی زیست می کند نیز انسان است. "آیا کافران نمی دانند که همه درندگان و پرندگان هم امتهای انسانی هستند..." قرآن کریم- در این آیه خداوند علناً منکران انسانیت همه موجودات را کافر می نامد. امام صادق(ع) در رساله "الهفت" صریحاً می فرمایند که انسانهای مخلصی هستند که به آنی هفت طبقه زمین و آسمانهای برتر را درمی نوردند. در حقیقت اینها همان انسانهای نوری هستند. علی(ع) هم فرموده که هر چه خاک در کائنات است از انسان است. و بلکه آب و هوا و ستارگان و ذرات عالم نیز همه هویت انسانی هستند و اینها انواع و مراتب و کیفیات بی نهایت کثیر حیات انسان در جهان است. جز انسان چیزی در جهان نیست و جهان هستی تماماً قلمرو حیات و هستی آدم است و حتی اجنه و شیاطین نیز دارای هویت انسانی هستند و زمانی انسان بوده اند بصورتی که می شناسیم! و بیهوده نیست که حتی ملائک هم طبق قول الهی در کتابش بوقت ظهور دارای صورت و سیرت انسانی هستند. این همان حقیقت انسان کبیر است به مثابه کل جهان هستی! از این منظر بهتر می توان مفهوم لغوی انسان را بمعنای عنصر ذاتی اُنس درک نمود که قدرت انس گرفتن با همه مراتب و تجلیات اراده حق را داراست و به هر صورت و سیرتی درمی آید که ظهور انسانی هر امری، به معنای غایت ظهور آن امر است در مراتب تجلی و مقامات وجودی! اینست که کل عالم هستی و موجوداتش با انسان مأنوس هستند و انسان امکان تماس و درک و بلکه تسخیر هر چیزی را دارد. این اساس جهان بینی وحدت وجود انسان و جهان است و نهایتاً انسان و خدا و بلکه خدا و جهان!**

**۳۳۴۳- در مثلث انسان- جهان- خدا (ازواج ثلاثه)، خداوند واصل و فاصل بین انسان و جهان است که در کمال این وحدت، رخ می نماید بصورت انسانی نوری- قدسی که عین کل جهان لامتناهی است و این ظهور حیات سرمدی انسان موحد است که ظهور کلمة الله می باشد!**

**۳۳۴۴- اگر حیات موجود بر روی همین زمین را بشناسیم خواهیم دانست که این زمین کوچولوی ما برحسب ظاهر به لحاظ محتوا و ظرفیت حیاتی از کل کائنات برتر و جامعتر است زیرا بقول الهی در کتابش هفت طبقه دوزخ و برزخ و**

**بهشت را در خود جای داده است که ما فقط یک صورتش را آنهم کورکورانه درک کرده و نسبت به سائر جنبه های غیبی حیاتش غافلیم. و موجودی بزرگتر و پیچیده تر و عالیتر از این زمین نیز خود انسان است که کل جهان هستی از برای او و از وجود اوست به گونه ای که چون انسان از زمین برود زمین نیز از میان می رود زیرا زمین تماماً انسان است به لحاظ ماده و معنا!**

**۳۳۴۵- حقوقی که در شریعت از برای علفزارها و شاخه های درختان و حیوانات و بلکه آب و هوا وضع شده است تماماً حقوق انسانی و انسانیت موجودیت آنها را مخاطب قرار می دهد. و آنکه این حقوق را به صدق و خلوص رعایت کند تدریجاً چشم و هوش شهودی می یابد و انسانیت همه موجودات را به تماشا می نشیند حتی انسانیت یک قطعه سنگ را!**

**۳۳۴۶- وقتی در کتاب خدا، مورچه ای، حضرت سلیمان(ع) و لشکریان انس و جن او را ظالم می نامد و برایشان کرکری می خواند پس معلوم است که این مورچه فقط مورچه نیست بلکه یک انسان است. وقتی خداوند اهل ایمان را دعوت به توجه و تفکر در وجود شتر و پشه و عنکبوت می نماید و این توجه را موجب هدایت الی الله می خواند پس معلوم است که هر چیزی در این عالم، غیر از آن چیزی است که ظاهراً می بینیم و می پنداریم. پس ما کور و کر و غافلیم و بمیزانی که به این حقیقت خود اذعان نموده و توبه می کنیم لایق بینائی و عقل و درک واقعی می شویم و به قلمرو "واقعه" ورود می کنیم که قلمرو الساعه و قیامت است. پس قیامت نه بمعنای نابودی و فروپاشی بلکه بمعنای پرده برداری از عالم غیب است و آنچه که تخریب می شود هوش و هواس جاهلانه و پندارهای کاذب بشر است بهمراه بت هائی که می پرستیم و جهنمی که به اسم پیشرفت و علم و رفاه برپا نموده ایم!**

**۳۳۴۷- آنچه که ما را به قحطی حیات و حس نابودی انداخته است جهل و غفلت و کوری و کری و گنگی و مدهوشی و کفر و انکار ما نسبت به واقعیات است. و سپس واقعیات را در تصورات خود تبدیل به صوری موهوم و بتهائی خیالی نموده و در جنون خود ساقط می شویم. "براستی که دوزخی جز بی معرفتی نیست." علی(ع)- و معرفت هم چیزی جز کشف باطن امور نیست که قرآن کریم این حقایق باطنی را آخرت می نامد: "حیات دنیا جز بازیچگی و بازیگری نیست و حیات حقیقی در آخرت است." قرآن کریم- و کسی که باطن همین دنیا را عالم غیب و آخرت نداند از نظر قرآن کریم، کافر است. یعنی کسی که عالم غیب و متافیزیک و خداوند را در ماورای جغرافیائی این جهان می داند: "آنانکه خداوند را در جائی بسیار دور می خوانند کافرانند که آیا براستی از کجا به چنین خدائی ایمان آورده اند." قرآن کریم-**

**۳۳۴۸- هر چند که علائم حیات در علم پزشکی عبارت از ضربان قلب و تنفس است ولی هیچکس از این بابت احساس حیات ندارد زیرا وقتی که این دو را هم از دست می دهد باز هم زنده و بلکه زنده تر است منتهی در عالمی دیگر! احساس حیات در انسان نه ناشی از تپش قلب و پمپاژ ریه است بلکه از این بابت است که در این قلب چه کسی زندگی می کند و این ریه بخاطر چه کسی می دمد. گاه در سینه ما کسی هست که آرزو می کنیم که ای کاش اصلاً دلی نمی داشتیم و این قلب و تنفس از کار می ایستاد. گاه در سینه ما کسانی هستند که تنفس ما را چنان مسموم و مرگبار میکنند که تعفن آن حتی دماغ خودمان را می سوزاند و همگان را از ما می تاراند. گوئی جسدی در درون ما در حال گندیدن است. گوئی که یک قبر متحرک و متعفن شده ایم.**

**۳۳۴۹- کسانی که در ما زندگی می کنند گاه بقدری مرده اند که ما را هم بسوی مرگ می کشانند و کل سیستم حیاتی و ایمنی بدن را در ما نابود می کنند و کافری مطلق می شویم که فقط اموات بسوی ما می آیند زیرا هنوز می جنبیم!**

**۳۳۵۰- پس باید کس یا کسانی را به دل راه داد و با آنان هم نفس شد که مرده یا ضد زندگی نباشند. کافر و شقی و ناشکر و دیوانه نباشند بخیل و فاسد نباشند. زیرا با راه دادن اینها به خودمان فقط خودمان را هم می گندانیم و هیچ خدمتی هم به آنها نتوانیم کرد. هر کسی را به دل راه مده! و احسن آنست که جز خدا و ولی خدا را به دل راه ندهی. زیرا دل خانه حق و اهل حق است و غیر حق را می سوزاند و خود نیز می سوزد یا می گندد.**

۳۳۵۱- اگر در زندگی هیچ چیز حیاتی و واجبی را کم نداری ولی هنوز هم حس حیات نداری بدان که کارگاه حیات یعنی دلت در تسخیر دشمن است دشمنی که بسیار دوستش می پنداری مثل همسر، فرزند، والدین، خواهر یا برادر و یا دوستی! کسی را به دل راه ده که دوستدار خدا و رسول و مؤمنان باشد یعنی دوست تو! زیرا کسی که دشمن حق باشد دوست هیچکس نمی تواند باشد حتی خودش!

۳۳۵۲- وقتی گفته می شود که حتی با دشمنانت نیز دشمنی مکن و بلکه با آنها دوستی نما، بدین معنا نیست که آنها را به دل راه ده! این عین جنون و جنایت متقابل است. دل خانه حق است پس حق نداریم که ناحق را در جای حق بنشانیم!

۳۳۵۳- دل دادن به مؤمنی اهل حق و معرفت، اصل اول حیات سالم و پاک و روان و زنده است. بدون این اصل اگر همه امکانات یک زندگی خلاق هم مهیا باشد حیاتی روحانی و روشن و شاد حاصل نمی آید. اگر می خواهی زندگیت را به تمام و کمالش دریابی و برهانی پس دلت را دریاب و برهان از همه عوامل ضد حیات آنگونه که شرحش گذشت. دل سرچشمه زندگیست این سرچشمه را از هر آلودگی پاک کن.

۳۳۵۴- برای کسانی که علم و هنر پرواز آزاد روح ندارند عادتها، غل و زنجیرهائی بر بالهای روحند که پرواز روح را محدود و یا بکلی نابود می کنند و لذا هراس پرواز بدینگونه از میان رفته و رکود و جمود در ارضای این عادات تبدیل به تنها لذت زندگی می شود که نگاه به ساعت نشانی از یکی از این لذایذ و ارضای عادات است: اوقات صرف غذا و عصرانه و چای و قهوه و سیگار و مخدر و دارو و بازی و تماشای تلویزیون و بالاخره خواب و جماع! هر چه که غل و زنجیرهای این عادات محکمتر باشد لذایذ ارضای آن نیز بیشتر است و این کل احساس حیات برای بسیاری از مردم در جهان است یعنی احساس کاذب و توهمی رهائی از زنجیر اسارت قحطی یکی از عادات! عاداتی را که خود در خود کاشته و پرورده ایم و اینک با ارضایشان احساس رهائی و زندگی می کنیم که وضع یک فرد تخدیری یا معتاد داروئی در اوج این وضعیت است زیرا در حین ارضاء، دیگر برای ساعاتی آن زنجیر عادت را احساس نمی کنیم و حس رهائی و پرواز داریم که پروازی موهوم و خیالی و تصنعی است.

۳۳۵۵- این عادت تراشی عمدی و تصنعی را در زندان واضح تر می توان مشاهده کرد که زندانیان بسرعت برخی اعمال تکراری را بر سر وقت معینی برای خود قرار می دهند تا از این طریق حس اسارت را کاهش دهند و برای لحظاتی احساس آزادی روح کنند. برای همین است که بسیاری از روانشناسان عصر جدید، عادات را بزرگترین و مفیدترین خلاقیت روان آدمی می دانند و بلکه عادت را به عنوان یکی از ارکان اساسی تعلیم و تربیت مدرن قرار داده اند که از نظر ما این یک نظام ضد تعلیم و تربیت است. زیرا حتی بعنوان ابزاری در خدمت مهار کردن تشنجات و ناهنجاریهای اجتماعی هم کاری بس فریبنده و ضد انسانی است که تدریجاً این ابزار به اصطلاح مدنی و آرام بخش به هولناکترین مواد تخدیری و روان گردان رسیده است که در نظام روانپزشکی بطور قانونی اعمال می شود. که این اعتیادآورترین ابزارها و مواد جهت مهار کردن جنبش های اجتماعی و آزادیخواهانه در خدمت سیاستهای کلانی در نزد حکومتها در سراسر جهان بکار گرفته می شود. یعنی از این منظر شیطانی برای حفظ امنیت و آرامش جامعه و بقای حکومت بایستی مردمان را هر چه بیشتر و شدیدتر بسوی انواع عادات و اعتیادها کشاند تا آنجا که امروزه در سراسر جهان انواعی از مخدرهای خفیفتر در بسیاری از مواد غذائی و تنقلات و شکلاتها و نوشابه ها به کار می رود جدای مواد قاچاق تخدیری و داروهای رسمی در روانپزشکی و حتی امور تربیتی و آموزش و پرورش که کم کم صورت رسمی و قانونی بخود می گیرد. همه اینها برای آنست که احساس اسارت و مرگ و جمود را در بشر مدرن کاهش دهند و از بین ببرند که غایتش مخدرات و روان گردانهای مرگباری مثل ال اس دی، هروئین، شیشه و کراک است. تا مبادا کسی بخواهد برای نجات روح و احیای زندگیش اقدامی کند و جانش را از این زندان مرگبار تکنولوژیزم برهاند و خروج نماید زیرا هیچ چیزی اعتیادآورتر از زندگی صنعتی و تغذیه و ابزار و امکانات تکنولوژیکی و بخصوص ارتباطات تلفنی و اینترنتی و ماهواره ای نیست. همانطور که مخدرات شیمیائی میلیونها بار قویتر از مخدرات طبیعی می باشند و اعتیادآورتر!

**۳۳۵۶- همه ابزار و امکانات زندگی تکنولوژیکی در آخرالزمان، اعتیادآور و مرگبار است. اینست که قرآن کریم ما را دعوت به خروج نموده و علی(ع) نیز می فرماید که از این دنیا جز سمّ و زهرآبی باقی نمانده و بهتر است که بدون تردید و مکثی کوله بار سفر از این دنیا بربندیم و مهاجر الی الله شویم.**

**۳۳۵۷- باید درک کرد که جز امور مسموم و زهرآگین و جهنمی، اعتیادآور نیستند: آب و هوا و غذای مسموم، روابط مسموم، افکار و گفتار مسموم و اسباب و ابزارهای زهرآگین و مولد سموم و ذرات و امواج مرگبار! این مرگی که تبدیل به حس زندگی بشر مدرن شده جهت رسیدن به غایتش نیازمند زهرآگین ترین و مرگبارترین مخدرات و داروهای روان گردان است که این نیز در دسترس همگان قرار گرفته است. زندگی، زندگی برتر می آفریند و مرگ هم مرگی شدیدتر می طلبد! "اوست که مرگ و زندگی را آفریده است." قرآن کریم-**

**۳۳۵۸- پس منظور از مرگ، مردن و به خاک رفتن نیست همانطور که منظور از زندگی هم جنبیدن بر روی خاک نیست. چه بسا زنده ای که تنش زیر خاک است و مرده ای که تنش بر روی خاک در حرکت است. این تعریف قرآنی از مرگ و زندگیست!**

**۳۳۵۹- چه بسا کسی که تنش به خاک می رود و روحش به آسمان پرواز می کند و یا اینکه روحش در قطعه سنگی مقیم می گردد. اولی زنده تر و دومی مرده تر شده است.**

**۳۳۶۰- یک موجود زنده بایستی دارای این ارکان آشکار باشد: موجودیت، حرکت، رشد، خلاقیت و ابدیت! که این ارکان هر یک دارای مراتب است که کمالش اینگونه است: ۱- موجودیت در حد حضور همه جائی در کل عالم هستی! ۲- حرکت به سرعتی که هر آن و هر گاه که اراده کند هر کجا که خواهد باشد! ۳- رشد بگونه ای که هر گاه و در هر کجا و هر آن بتواند بهر صورت و سیرت و مقام وجودی رخ نماید که هر رخدادی نیز نامکرر و بدیع و برتر باشد. ۴- خلاقیت بمعنای آفرینش آنی هر چه که اراده کند بخصوص خلق جدید خویشتن! ۵- و ابدیت بمعنای بی پایان بودن و جاودانگی در مکان و زمان لامتناهی! و این توصیف حیات خداوند است. و هر انسانی هم که چنین حیات خداوندی را درک و باور نموده و اراده کند الهی شود در مراتب فهم و باور و اراده! هر چند که این هر پنج رکن وجود به مثابه مراتب امری واحدند. یعنی درجه فهم هر کسی همان درجه باور اوست و درجه باورش نیز درجه اراده او به شدن این باور است. پس فهم و باور و اراده به مثابه سه مرتبه و معنا از حیات هستند و آفرینش! این سه معنا، باطن آن ارکان خمسه حیات می باشند.**

**۳۳۶۱- هر موجودی بمیزانی که می فهمد، زنده است و بمیزانی که فهمش را باور می کند (ایمان) زندگی پایدار و متکی به نفسی دارد (صمد) و بمیزانی که دارای اراده خلاقی نسبت به این فهم خویش است مؤمن به فهم خویش است و فهیم است. و بمیزانی که این فهم و ایمان و اراده و خلاقیتش منحصر بفرد خویش است حیاتش الهی است (احد) و فهم و ایمانش هم اصیل و حقیقی است.**

**۳۳۶۲- و اما فهمیدن از مجرای حواس پنجگانه است در مراتب ادراک! و آنگاه که این فهم های حسّی به بیان می آید عرصه آفرینش است و آن ارکان خمسه حیات را به ظهور می آورد.**

**۳۳۶۳- و اما در دورانی که زمان انسانی به آخر رسیده و همه راه و روشهای تاریخی- علیتی زندگی دچار ابطال و بلکه وارونگی گشته و آتش جهنم تکنولوژی هم روز به روز سوزانتر می شود ادامه زندگی برای اهالی مذاهب موروثی که فاقد عقل عرفانی هستند و در عین حال بر اعتقادات مذهبی خود نیز اصرار و تعصب می ورزند به اشد شقاوت و بحران و قحطی و عذاب عظیم می رسد و راهی جز جنون و جنایت و خودکشی و قتل عام باقی نمی ماند که اسوه جهانی چنین وضعی پیروان سلفی مذاهب بخصوص در جهان اسلام هستند که از مسیر طالبان و القاعده به داعش و شاخه های گوناگونش ختم می شوند که در محاصره بین المللی ارتش های شرق و غرب عالم در حال نابودی کاملند و بدینگونه پرونده تاریخی همه انواع مذاهب و اعتقادات سلفی- موروثی- علیتی- کتابی بسته می شود. و زین پس جز دین عرفانی و شریعت حکیمانه و اخلاق عقلانی، عقل و دین و اخلاقی بر زمین امکان بقا ندارد که بستر حیات انسان آخرالزمانی**

است و مابقی در دوزخ تکنولوژی و در درک اسفل السافلین آن محکوم به مرگی ابدی هستند تا پایان روز پنجاه هزار ساله این دوران!

۳۳۶۴- در کاخها، در کارخانه ها، در شهرهای پرزرق و برق و آسمانخراشها، در صاحبان حسابهای میلیاردی، در بانکها و سهامدارانش، در بیمه ها، در پزشکی و مهندسی و دانش مدرن، در مدارس و دانشگاهها، در معابد مجلل، در صورتکهای پورنوگرافیکی، در رسانه های مدرن و سینما و سیاست، در ادبیات و فلسفه و هنرهای جدید و عرفانهای اینترنتی و روابط تلفنی هیچ ذره ای از عنصر حیات انسانی موجود نیست بلکه همه اینها قاتلان و قتلگاههای روح حیات انسان هستند. شاید تا نیم قرن پیش به این شدت نبود ولی در هزاره سوم جز این نیست.

۳۳۶۵- خداوند در کتابش به اهل ایمان هشدار می دهد که اگر خودشان را بفروشند دیگر معادلش را نمی یابند و لذا کافر می شوند. یعنی معامله کردن با گوهره حیات و هستی خویشتن منجر به قحطی حیات و هستی شده و فرد بکلی نسبت به اصلش منکر می شود به این معنا که از اول آن را نداشته است و این کفر و انکار خداست. به همین دلیل خداوند خطاب به این نوع انسانهای خودفروش می فرماید که لااقل عهد و امانت الهی را ارزان نفروشید. تا لااقل از قبال این خودفروشی مقداری اسباب بازی جهت سرگرمی داشته باشند تا عمر میان تهی و مرده خود را با آن سپری کنند. آن عهد و امانت الهی در نزد انسان همان گوهره حیات و هستی روحانی و ایمان است که چون از دل برود کل دنیا هم نمی تواند جبرانش کند. سخن از خودفروشی وقتی معنا می دهد که خودی در جان انسان باشد و این خود همان هویت الهی و نور ایمان و روحانیت جان است که با دو عالم هم قابل مقایسه و معامله نیست. زیرا انسانی که این روح و نور را از دست داد اگر کل دنیا هم مال او باشد هیچ بکارش نمی آید الا به بازی و تجارت! زیرا انسان فاقد روح حیات از هیچ چیزی در دنیا برخورداری باطنی و روحی نخواهد داشت زیرا روحی ندارد و باطنی ندارد.

۳۳۶۶- متأسفانه بشر مدرن به آسانی ایمان و وجدان و فطرت و روحش را به اسباب بازیهای بی ارزش و دلربای این عصر می فروشد و بی خود می شود و به قحطی حیات و هستی دچار می گردد و آنگاه اندیشه آدمخواری و جهانخواری به جانش می افتد تا شاید آنچه را که فروخته بازیابد ولی فقط بر شدت این قحطی می افزاید و هیزم این آتش را فراهم می سازد هیزمی به اسم انواع مالکیتهای مادی و عاطفی! امروزه کم نیستند کسانی که در اوج ثروت و قدرت فقط به یاد دوران به اصطلاح فقر و ناکامی خود، زندگی پیروزمند خود را تحمل می کنند یعنی به یاد دوره ای که هنوز روح حیات و وجدان وجود خود را نفروخته بودند تا ثروت و قدرت کسب کنند براستی که چه احمق و ظالم است آدمی!

۳۳۶۷- در منطق قرآنی فقط انسان مؤمن را زنده گویند. چرا که در قبال مرگ و نیستی، ایمن و مصون گشته است. ولی چه بسا دچار غرور شده و به تجارت بر سر این حیات الهی بپردازد و لذا خداوند اهل ایمان را از بابت چنین معامله ای سخت هشدار داده است و عاقبت می فرماید پس لااقل ارزانش مفروشید! که اهل ایمان در قبال این کلام الهی بایستی از شرم بمیرند. زیرا این خودفروشی عین خدافروشی است به کافران! عین تجارت بر سر عصمت الهی خویشتن است!

۳۳۶۸- افسوس و آه و غبطه اکثر مردمان نسبت به حیات دوره کودکی و نوجوانی فقط از بابت از دست دادن گوهره حیات و عصمت و وجدان الهی است وگرنه در آن دوره جز ضعف و نادانی و نیازهای ابتدائی چه خیری بوده الا همان عهد و وجد وجود و جان روحانی که تدریجاً به فروش رفته است و اینک به یادش می گریند و مرثیه می خوانند بمانند تعزیه ای بر انسان جوانمرگی! آری بسیارند که در سرآغاز جوانی می میرند و حقیقتاً جوانمرگند. یعنی همانهائی که روح و شور و عشق و شرف و عصمت و مردانگی دوره جوانی را به قیمتی بس حقیر معامله کرده اند تا خوشبخت شوند ولی مُردند هر چند که مرده ای خوشبخت!

۳۳۶۹- روح و جان و نور و گوهره زندگی هر کسی چیزی جز همان ارزشها و صفاتی نیست که مرتبه ای از اسماء و صفات پروردگار در بشرند. و انسان بمیزانی که این ارزشها را در خود می فروشد و می بازد و به بازی می گیرد جانش درمی رود و می میرد و هیچ و پوچ و دیوانه و مرگبار می شود.

۳۳۷۰- با نگاهی به نسل جدید در سراسر جهان و حتی کودکان و نوجوانان این دوران هیچ اثری از حیات حتی از نوع حیوانیش مشاهده نمی شود. گوئی قول الهی در قرآن کریم در عصر ما به تمام و کمال محقق شده است یعنی تولد کودکانی که پیر به دنیا می آیند و گوئی در شکم مادرانشان مرده اند از فعل و اندیشه و عواطف نفتی و الکترونیکی و ماهواره ای که جنین را پرورده و در نطفه به قتل رسانده است. نسلی که از بمباران داروهای مرگبار و تیغ بیرحم سقط جنین گریخته و به دنیای تشعشعات لیزری و اتمی و نانوئی و اوزونی و ماهواره ای پناه آورده است.

۳۳۷۱- از قدیم الایام، زندانی سیاسی- عقیدتی را در رأس جدی ترین و مؤمن ترین و بشردوست ترین مردمان قرار داده اند که معمولاً در جرگه منجیان جامعه به شمار می روند. ولی این سیاسیون بند سیاسی زندانی که ما در آن بسر می بریم براستی مأیوس کننده ترین و تلخ ترین تجربه زندگیم در روابط اجتماعی تلقی می شوند که چه بسا انسان را درباره ماهیت حقیقی همه زندانیان سیاسی اعصار قبل هم به تردید می اندازد. جوانهائی بی شعورتر، حقیرتر، بی ادبتر، ظالمتر و مسخره تر از اینان ندیده بودم. وای بر مردمی که اینان خود را ناجیان و رهبرانش می دانند. همین دیشب خبرگزاریها تصویر یکی از سخنگویان داعش را نشان می داد که با حالتی زار و گریان از پیروان خود التماس کرد که میدان جنگ را رها نکنند و بهشت خدا را مفت نبازند و همچنان به عملیات انتحاری و قتل عام مردم ادامه دهند. براستی که عصر مبارزه حق و جنگهای آزادیخواهانه و انقلاب عادلانه بسر رسیده و جنون و جنایت همه قلمروهای حیات اجتماعی و سیاسی را فرا گرفته است و روح حیات انسانی و وجدان و عقل الهی از این دوران رخت بربسته است و این یک پدیده جهانی است. ممکن است گفته شود که این نوع افراد را درست به همین دلیل به زندان افکنده اند! ای کاش چنین باشد ولی نیست زیرا مجرمین اصلی و دشمنان کلان جامعه بشری در همه جای جهان در لباس قانون و حکومت مشغول ارتکاب به هر جرم و جنایتی هستند تحت عنوان خدمت!

۳۳۷۲- عصر آزادیخواهی و عدالت طلبی و حق جوئی و انقلابات بیرونی و اجتماعی بسر آمده و اینک نوبت درون انسان است که هر کسی این آزادی و عدالت و انقلاب و حقیقت را در درون خود بجوید و برپا کند. اینست معنای دیگری از قیامت آخرالزمان! دیگر در بیرون از انسان هیچ خبری جز دروغ و جرم و جنایت نیست و هر چه که سیمائی بر حق و زیبا و دلربا دارد نیز دجالیت و شیطانی جدید است.

۳۳۷۳- اگر بخواهیم از حیات انسانی بعنوان یک علم، حکمت یا عرفان سخن بگوئیم بطور تخصصی و دقیق بایستی بسراغ شناخت روح و روح شناسی برویم و در غیر اینصورت فلسفه حیات چیزی در حد داروینیزم است و علم حیات هم مجموعه ای از میکروب شناسی و ژنتیک و عصب شناسی و امثالهم از آب درمی آید که لطیفترین وجهش روانشناسی و مکاتب روانکاوی این عصر است که اساساً رفتارشناسی، آسیب شناسی و شناخت غرایز است. که همه اینها حداکثر شامل حیات حیوانی می شود و ربطی به حیات خاص انسان ندارد. از میان علما و فلاسفه تاریخ جدید مغرب زمین تنها کسانی که تا حدودی به حریم روح انسانی نزدیک شدند و حقایقی را تبیین نمودند فیخته و هگل آلمانی و برگسون فرانسوی بودند که فیخته به هویت منی (خودی) روح رسید و هگل به هویت عقلی روح نزدیک شد و برگسون هم به هویت زمانمند و سرمدی روح یا زمان باطنی دست یافت که همه این مکاشفات در عصر جدید بکلی به نسیان سپرده شد و پیگیری نشد و گوئی که اصلاً اتفاقی نیفتاده است زیرا در تمدن مدرن، روح امری بس مزاحم و زائد و بلکه خطرناک ارزیابی می شود و پدیده ای علمی نیست!! زیرا قابل تجزیه و تحلیل و تبدیل نیست!

۳۳۷۴- حیات مختص انسان همان حیات روحانی اوست و مابقی حیوانیت بشر است. و از علم و حکمت روح جز در معارف شیعه و عرفای اسلامی هیچ معرفت یقینی و معتبری در تاریخ معنویت بشر ثبت نشده است که جنبه علمی و عقلی و قابل اثباتی داشته باشد و بر واقعیات انسانی هم منطبق گردد که وجوهی از این روح شناسی امامیه در کتاب "نزول و عروج روح" تبیین شده است.

۳۳۷۵- شناخت روح به هر اندازه که ممکن باشد عین شناخت حیات ویژه انسان است و ما قبلاً در کتاب "نزول و عروج روح" ابعاد و ارکان و مراتب هفتگانه روح را نشان داده و آثارش را در حیات زمینی بشر تا حدودی شرح نموده ایم: ایمان، حافظه، فکر، حکمت، علم، عقل و بیان! که بانی ایمان حضرت آدم است. بانی حافظه حضرت نوح است، بانی

**فکر حضرت ابراهیم است، بانی حکمت حضرت موسی است، بانی علم حضرت عیسی است، بانی عقل حضرت محمد است و بانی علم بیان هم مقام امامت است که با علی(ع) آغاز می شود. اینها هفت روح حیات و یا هفت حیات روح هستند و هفت طبقه جان انسان در زمین و آسمان!**

**۳۳۷۶- با نخستین نگاه به نامهای ارواح هفتگانه حیات ویژه انسان درمی یابیم که حیات انسانی همه اش از جنس فهم و درک و معرفت است و هر آنچه غیر از این است حیات خاص انسان نیست و مادون آن است. حتی ایمان بعنوان روح زیربنای حیات انسانی نیز دارای معنای عقلانی و ادراکی است زیرا ایمان بمعنای ایمنی و اطمینان و اعتماد و یقین و باور است و همه این مفاهیم ایمانی از جنس خرد و فهم است همانطور که قبلاً نشان دادیم که روح الایمان حاوی روح مطمئنه و روح ممتحنه و روح الحیات و روح القلب است (از کلام امام باقر(ع) در امّ الکتاب). پس روح ایمان یک درک قلبی است که موجب اطمینان قلب به حیات سرمدی می باشد و مستمراً امتحان می شود پس سراسر قلمرو ادراک و شعور می باشد. و اما روح دوم حیات یعنی روح الحفظ که لوح محفوظ حیات الهی در قلب انسان است که همه حقایق و اسرار و ارکان و قوای حیات الهی را در خود نهفته دارد که بواسطه روح الفکر(روح سوم) که قدرت تأویل و قلم الهی است مکاشفه و استخراج و فعال می گردد. و در روح چهارم حیات یعنی روح جبروت منجر به کشف احکام حیاتی و حکمت جان می شود. و در روح پنجم حیات یعنی روح العلم عیسوی به قدرت زنده ساختن مرده و امحای مرگ و نیستی می رسد. و در روح العقل محمدی به ذات حیات الهی و لقای جمال مطلقه این حیات و تجلی حیّ و قیوم می انجامد و مظهر ظهور حیات حق می گردد. و بالاخره در روح القدس حیات و حیات قدسی حق به نور بیان می رسد که نور کن فیکون است یعنی خلق جان و زندگی دگر و برتر و احیای همه اسرار و معانی آسمانها بر زمین: "سوگند به پروردگار زمین و آسمان که هر آنچه که در آسمانها وعده داده شدید در خود شماست اگر بنگرید و آن چون نطق شماست." قرآن کریم- و این هفت روح حیات انسانی و هفت حیات روحانی انسان و هفت طبقه از جان انسان در هفت زمین و آسمان است که از ایمان آغاز می شود که ایمنی در قبال مرگ و نیستی است و به بیان می انجامد که آفرینش حیات نو و خلق جدید است. و اینست انسان در طرح رحمت مطلقه خداوند!**

**۳۳۷۷- روح الایمان حیات که اولین روح ایمنی و مصون کننده جان در قبال مرگ و نیستی است و روح القدس حیات که هفتمین روح حیات انسان است که از جانب امام مبین دریافت می شود بانی علم بیان است که تأویل کننده حیات زمینی به حیات آسمانی، حیات اسفلی به حیات اعلائی و حیات مخلوقی به حیات خلاق الهی می باشد که مظهر تمام و کمالش امام مطلق و خلیفه خدا در عالم ارض است که نور علی نور یا حیات فوق حیات و هستی برتر از هستی می باشد که مؤمنانش را از اسارت حیات خاکی و غل و زنجیر مکان و زمان می رهاند و از اقطار عالم خروج و عروج می بخشد و این معنای فرج و منجی گری امام زمان است.**

**۳۳۷۸- تمام هر آنچه که مربوط به قلمرو ادراک و احساس و فکر و ذکر است ناشی از قلمرو حیات و گوهره زندگی می باشد پس هر درجه ای از معنویت ناشی از درجه ای از حیات است و از همین رو می توان مقامات حیاتی را در عالم جان تعیین نمود و درجهٔ حیاتی هر انسانی را معلوم کرد برحسب هر یک از ارواح هفتگانه که ذکرشان گذشت. و از آنجائی که روح همانطور که از لغتش پیداست گوهره "راحتی" و رحمت و عزّت و لذّت است پس همه مراتب حیات جز مراتب درک رحمت مطلقه الهی در خویشتن نیست. همانطور که عالیترین درجه حیات ناشی از روح القدس است که از مظهر رحمت مطلقه الهی یعنی امام زمان بر جان مؤمنانش می تابد و آنها را به اعلای راحتی و رحمت و عزّت و لذّت و محبت و نیز به اعلای عقلانیت و علم و عرفان و فکر و ذکر می رساند. و این دو امری واحد است. و لذا علم حیات در یک کلمه چیزی جز علم رحمت مطلقه حق در بشر نیست.**

**۳۳۷۹- آدمی هر چه که زنده تر می شود حساستر، فهیمتر، لطیفتر، اثرپذیرتر و مؤثرتر می شود و نیز آسیب پذیرتر! اینست که انسان مریض ترین و ناراحت ترین موجود عالم است زیرا از حیات سرمدی حق برخوردار است. و اگر شاهدیم که بسیاری از انبیاء و اولیای حق در همه عمرشان رنجور بوده اند از همین بابت است. ولی این حقیقت ما را**

مواجه با یک تناقض دیالکتیکی نیز می سازد زیرا دانستیم که روحانی ترین و زنده ترین انسانها، راحت ترین و مرحومترین انسانها هستند پس اینهمه رنج و بیماری مادام العمر اکثر انسانهای روحانی در تاریخ چه معنائی دارد؟

۳۳۸۰- گوئی هر چه که انسانی زنده تر یعنی روحانی تر باشد راحتی ها و ناراحتی ها یش هم توأمان شدیدتر و بزرگتر است. پیامبر اسلام، زنده ترین انسان تاریخ اسوه این وحدت اضداد است از یکسو در همه عمر نبوی خود تب و دل درد دارد و از جانب قومش اشد عداوتها و ذلتها را تحمل می کند و از طرفی دیگر جانش مقیم عرش اعلای حق و همنشین با پروردگار است و همه انس و جن و ملائک از جانش جان می گیرند. فهم این دیالکتیک به مثابه فهم همه تناقضات عرصه دین و معنویت است در حیات دنیا! و آنانکه موفق به درک توحیدی این تناقض نمی شوند در پنهان یا عیان دچار کفر و نفاق می شوند و به خدا و رسولان و اولیایش بدگمان می گردند.

۳۳۸۱- راز این دوگانگی و دیالکتیک به یک لحاظ در مفهوم امتحان الهی که در ذات روح الایمان حیات حضور دارد درک شدنی است همانطور که می فرماید اهل ایمان را سالی یکی دو بار امتحان می کنیم که صدق ایمانشان معلوم گردد! در اینجا منظور از صدق ایمان همان درجه باور به سرمدیت حیات الهی در خویشتن است که به محک زده می شود که در هر محک و امتحانی نیز درجه این باور و نیز درجه این حیات ارتقاء می یابد. که این ارتقاء و تعالی جان از میانه نبرد تنگاتنگ دیالکتیکی بین رحمت و ذلّت، کفر و ایمان، مرگ و زندگی و فهم و نفهمی برمی خیزد. و این کل سرّ آفرینش و رشد و تعالی انسان در جهان است و لذا کسانی که از این حکمت دیالکتیکی توحید، بیگانه و یا اصلاً منکرند در امتحانات الهی دچار آشفتگی ها و شرک و نفاقهای پیچیده ای شده و بالاخره در جائی ساقط می شوند و آن نفاق و شقاق کمرشکن رخ می دهد زیرا از فهم این تناقضات عظیم در عرصه حیات و ایمان و رحمت درمی مانند و به خدا سوء ظن می یابند. علم توحید جز علم فهم یگانگی حقیقت اضداد نیست و مابقی ریاضیات است نه توحید!

۳۳۸۲- آنچه که هر زحمت و درد و رنج و مرض و مصیبتی را در مرحله بعدی تبدیل به رحمت و سلامت و حیات برتری می کند نگاه مؤمنانه و رحمانی به خویشتن است در مواقع بدبختی ها! ولی نگاه کافرانه و شقیانه حتی به رحمت و سلامت و رفاه و عزّت خویش موجب تبدیل آنها به شقاوت و ذلّت و مرض و ثقل و جمود می شود.

۳۳۸۳- آنکه ایمان قلبی به حیات بعد از مرگ ندارد در کل زندگیش مشغول تلاشهای مذبوحانه جهت فرار از مرگ و بیماری و فقر و گرفتاری است که این تلاشها از جنس جرم و جنون است و لذا حیات نقدش مبدّل به تشنج و ثقل و تباهی و دغدغه های مرگبار می شود و بدینگونه فقط مرگ خود را تسریع و تشدید می کند. آدمی به همان چیزی مبتلاست که از آن می گریزد و از همان چیزی رهاست که بسویش می رود.

۳۳۸۴- ایمان به حیات برتر و لطیفتر پس از مرگ، از جنس باورهای شعاری و موروثی و آموزشی نیست بلکه مستلزم روح الایمانی است که از سمت امامی مبین می آید. و لذا انسان فاقد چنین امام زنده و حاضر و ناظری، فاقد چنین ایمانی است و لذا حیات دنیوی خود را جز مهلکه نیستی خود نمی یابد و لذا همه تلاشش برای فرار از این مهلکه های گوناگون است. یعنی انسان بی ایمان در حیات دنیا جز مرگ و نیستی را درک و تجربه نمی کند که تدریجاً بر او مسلط می گردد. اینست که در منطق قرآنی، کافران همه مردگانند!

۳۳۸۵- اینست که در آخرالزمان که عصر هجوم همه جانبه مصائب و تهدیدها و ناامنی هاست کافران به غایت کفر خود رسیده و در انواع جرم و جنایات غرق می شوند در تلاش برای نجات از این تهدیدهای مرگبار! و بدینگونه عصر جدید را در جهان مدرن عصر سلطه جرم و جنون و جنایات گوناگون می یابیم که حتی حیات جانوری و نباتی را هم نابود می کنند.

۳۳۸۶- امروزه بشر پس از تجربه مدوّن و مکتوب چند هزارسال زندگی بر روی زمین آنهم بهمراه دریائی از امکانات مادی و تکنولوژیهای رفاهی و امنیتی و بهداشتی و درمانی که هرگز پیش از این نبوده، مواجه با ابتدائی ترین مسئله حیات شده است و آن جستجوی راه و روشی برای زندگی کردن است به گونه ای که بتواند ابتدائی ترین نیازهای غریزیش را ارضاء کند و هلاک نگردد و بلکه اساسی تر از آن جستجوی روشی برای حفظ نسل خود بر روی زمین

است. هرگز در طول تاریخ مکتوب بشری، حیات انسان بر روی زمین بدینگونه از هر سو تهدید نشده است و بشر مدرن که پیشرفته ترین بشر از حیث علم و عقل و فناوری و اقتصاد و سیاست محسوب می شود، در حل و فصل ابتدائی ترین نیازهای حیاتی و حیوانی خود درمانده است و نگران هر امر کوچکی است آنهم نگرانی در حدّ بود و نبود! پس معلوم می شود که بشر مدرن حداقل عقل حیات و معاش خود را از دست داده است در حالیکه برای هر امری صدها علم و فن و نظریه و راه حل در اختیار دارد.

۳۳۸۷- آیا براستی جوهره حیات بشری در طول تاریخ چند هزارساله تدریجاً رشد و اعتلا یافته و یا در حال تنزل و کاهش بوده است؟ بندرت متفکران بزرگ این عصر به این مسئله می پردازند زیرا حقیقتاً پاسخی درخور اثبات ندارند. اگر منظور از حیات همان غرایز حیوانی باشند بی تردید به لحاظ کمّی و آماری همواره در حال رشد بوده اند مثل کمیت و تنوع مصرف و خوردن و جماع کردن و بازی کردن و ساعات خوابیدن و تفریح کردن و امثالهم! ولی آیا مثلاً ایمان و عقل و صلح و صفا و وفا و دوستی و گذشت و تفاهم و سلامت تن و روان و عزّت و حرمت در روابط هم رشد کرده است؟ آری براستی مادیت حیات بشری رشد یافته و چه بسا بهمان نسبت معنویت آن کاهش یافته است و یا لااقل رشدی نداشته است. تنزل یا رکود رشد معنوی موجب شده که حتی رشد مادی هم فقط جلوه ای صوری داشته و محتوایش دارای امری وارونه باشد. مثلاً موضوع سلامتی جسمانی بشر مدرن است که بسیار شکننده تر و پرمخاطره تر شده و حداقل ایمنی ها از میان رفته تا آنجا که اکثر بشریت دچار سوء تغذیه شده اند در حالیکه دهها برابر نسلهای قبل می خورند. یعنی رشد مادی موجب سلامت و امنیت مادی هم نشده است و بلکه حاصلی وارونه دارد. یعنی رشد مادی بشر فقط بر توحش و کفر و بداخلاقیش افزوده است. بطور نمونه اینک لااقل یک قرن است که جنگهای جهانی لحظه ای بر روی زمین متوقف نشده است. و علاوه بر این جنگی پنهان در زیر پوست جوامع بشری دائماً در جریان است که جنگی خونین و جنایت بار است که می توان علائمش را در آمار جرم و جنایات روزافزون هر جامعه ای مشاهده کرد که جنگی بین افراد و خاندانها و احزاب و مذاهب و اقوام است و نیز جنگ بین زن و شوهرها و والدین و فرزندان که دائماً در حال افزایش است که در تاریخ گذشته هرگز چنین نوعی از نبرد خونین گزارش نشده است.

۳۳۸۸- در عصر جنون آسای همسان شدنهای افراد و اقوام بشری در سیطره تکنولوژیهای مدرن، هر تفاوت و امتیاز مادی و معنوی، انگیزه و علتی برای تبعیض و بخل و انکار و عداوت خونین است: جنگ جنسیتی بین نر و ماده، جنگ بین نژادها و رنگها و زبانها و مذاهب، جنگ بین سلایق و اشتهاها و مُدها، جنگ بین مودارها و طاسها، جنگ بین کوتاه قدها و بلندقدها، جنگ بین صاحبان صنایع، جنگ بین اصناف و حرفه ها، جنگ بین رشته های علمی، جنگ پیرها و جوانها، جنگ بین پولدارها و کم پولها، جنگ بین بالاشهریها و پائین شهریها، جنگ بین شمالیها و جنوبیها، جنگ بین گروههای اعتیادی (مثل حشیشی ها و هروئینی ها)، جنگ بین سگ بازان و گربه بازان و... و نهایتاً جنگ بین هر کسی با کس دیگری، یعنی جنگ بین خود و غیرخود! و این آخرین جنگ برعلیه حیات و هستی انسان است زیرا اساس حیات و هستی انسان از غیر و برای غیر است. پس این جنگی در پایان آخرالزمان است و جنگ برعلیه عشق و رحمت مطلقه الهی!

۳۳۸۹- آنچه که اینهمه حقایق عریان و محسوس در جامعه بشری را از دیدگاه عامه مردم پنهان می دارد و بلکه وارونه می سازد و مردم را تا غایت سرنگونی می کشاند عالم سیاست و فرضیه ها و ایدئولوژیها و شعارهای سیاسی است چه از نوع جامعه شناختی و روانشناختی و چه اقتصاد و فلسفه سیاسی و چه از منظر لیبرالی و سوسیالیستی و چه مذهبی و ناسیونالیستی! جهان سیاست قلمرو غایت واژگونسازی ارزشها و واقعیات محسوس برای عامه مردمان است. نگاه سیاسی بهر امری کاذبترین نگاه ممکن به آن امر است. حتی به عالم سیاست نیز نبایستی با نگاهی سیاسی نگریست. فهم سیاسی از هر چیزی فهمی شیطانی از آن چیز است. و لذا شاهدیم که آدمهای سیاسی که سیاست را حرفه و مذهب خود ساخته اند در درک ابتدائی ترین مسائل محسوس زندگی از کودکان نیز جاهلتر و عقب مانده ترند. دو تن از این آدمها در بند سیاسی زندان شبانه روز مقابل رویم هستند که در غایت جهل و حماقتشان متحیرم در عین حال که خود را علامه دهر می پندارند.

۳۳۹۰- سیاست به این دلیل غایت دروغپردازی و واژگونسالاری است که حتی طبق تعریف علمی و آکادمی چیزی جز اراده به قدرت نیست. حال اگر قرار باشد این قدرت و سلطه بر مردم به رأی و انتخاب خود مردم باشد یعنی به شیوه دموکراتیک باشد مستلزم پیچیده ترین واژگونسالاری در اندیشه مردم است و چنین مردمی که می خواهند فردی را بر خودشان مسلط سازند بایستی او را منجی خود پنداشته باشند پس بایستی دچار مالیخولیائی تمام عیار گشته باشند و در اندیشه و احساسشان جای خدا و شیطان عوض شده باشد. اینست که در جهان و منطق سیاسی بخصوص در عصر جدید، راست ترین ایده ها اتفاقاً دروغترین آن است که همه دروغهای دیگر بواسطه آن راست می آیند و آن ایده عشق و ایثار سیاستمدار منتخب نسبت به نجات مردم است. و مردم هیچ بازی را همچون عشق بازی باور نمی کنند. زیرا این نهایت تخصص مادام العمرشان در خودفریبی هاست پس اگر این بازی بسیار پیشرفته تر سیاستمداران را باور نکنند مجبورند به همه فریبهای خود اعتراف کنند.

۳۳۹۱- همه ارزشها و ارکان زندگی انسان مدرن در مسلخ عشق بازیهای دموکراتیک وارونه گشته است و در رأس همه این ارزشهای حیاتی، عقل است که واژگونسالار شده است. "با اینکه فهمیدند عمداً عقل خود را تحریف و واژگون ساختند و گم شدند." قرآن کریم- گوئی این آیه ویژه این دوران نازل شده است در دوره ای که بشر عقل خود را بواسطه وارونه ترین بازیها یعنی عشق بازی، واژگون ساخته است که غایت این واژگونی در عشق بازیهای سیاسی و دموکراتیک است که بناگاه جامعه ای بزرگ در طوفانی از احساسات گله ای وسواس الناس و خناس و اجنه و شیاطین بکلی عقلش را از دست می دهد و کسی مثل هیتلر را بر سرنوشت خود مسلط می سازد. و بیهوده نیست که خداوند در کتابش مؤمنان را از پیروی اراده اکثریت مردم سخت برحذر داشته است.

۳۳۹۲- اندیشه سیاسی، شیطانی بس واژگونسالار است که حتی گاه نوابغ علمی و عقلی را سرنگون می کند. نمونه ای از این پدیده کسی مثل کارل مارکس است که براستی فیلسوف و دانشمندی نابغه در علم تاریخ و جامعه شناسی و روانشناسی از خود بیگانگی بشر بود تا اینکه تحت تأثیر طوفانهای سیاسی عصرش وسوسه شد و در اواخر عمرش همه عقل و علم و حکمتش بطرزی باورنکردنی وارونه گشت و در فلسفه سیاسی کمونیزم منجر به یک ایدئولوژی مخوف و ضد عقلانی گردید و بزرگترین فاجعه قرن بیستم جهان را رقم زد زیرا دارای زیربنای عقلانی و انسانی محکمی بود که بطرزی وسوسه انگیز و شیطانی واژگون شده بود که بندرت کسی متوجه این واژگونی گشت. مگر پس از ارتکابش و عذاب عظیم ناشی از آن که همه آرمانهایش وارونه از آب درآمد. ارسطو نیز در دوران پیریش دچار همین واژگونی شد یعنی در دوره ای که معلم سرخانه اسکندر مقدونی پسر فیلیپ شاه بود که به سودای فتح جهان دچار گشت.

۳۳۹۳- به یاد آن سخن معروف امام علی(ع) که فرمود: "اگر می خواستم که سیاستمدار باشم پوزه همه سیاستمداران عالم را به خاک می مالیدم خدای را سپاس که مرا از آن مبرا و بی نیاز کرد!" این همان ایراد بزرگی است که امروزه بسیاری از سیاستمداران جهان اسلام و تشیع بر حکومت علی(ع) وارد کرده اند و علی را در کشورداری فردی ضعیف و خام نامیده و به گمان خودشان، این عیب عظیم مکتب را جبران کرده و کل اصول و مبانی دینی را بهمراه آن واژگون ساخته اند.

۳۳۹۴- عصر جدید یعنی عصر دموکراسی موجب سیاسی شدن و سیاسی اندیشیدن و سیاست زدگی مرگباری در اذهان عامه مردمان جهان گشته است که همین مرض عظیم برای واژگونسالاری عقل امّی و فطری و حتی عقل جانوری بشر کافی بوده است. و لذا شاهدیم که یکی از نشانه های مدرنیزم و عقلانیت مدرن و پیشرفته و دموکراتیک اینست که حتی چوپانها بیماری زردی بزهای خود را، و پدربزرگها و مادربزرگهای این عصر، یرقان و اسهال و کم خونی بچه های خود را مربوط به مسائل و ایرادات سیاسی حکومتها و ابرقدرتها می دانند و آنها را لعن می کنند. در همین بند سیاسی زندان ما شاهدیم که این هم بندیهای دموکرات و انقلابی ما هر گاه که آبگرم حمام مسئله دار شده و در حمام سرما می خورند به حاکمیت فحش می دهند و دوباره رگ روشنفکری و سیاست در آنها به جنبش می آید و یکبار دگر در مبانی اعتقادی خود تجدید نظر می کنند و انقلابی تر می شوند. به یاد می آورم که خاله ای داشتم که هر گاه که برق می رفت به حکومت فحش می داد و گاه که جهانی تر می اندیشید آمریکا و اسرائیل را لعن می کرد در حالیکه برق را اصلاً

آمریکائیها اختراع کردند. در صورتیکه به وقت آمدن برق صلوات می فرستاد و بوقت رفتنش به بانیش یعنی آمریکا فحش می داد. این واژگونی بسیار ساده و مضحک مثالی روزمره از مرض سیاست زدگی در جامعه است که حتی عقل جانوری و حسّی را هم وارونه کرده است و ای کاش فقط نابود می کرد نه واژگون! و عجبا که بسیاری این سیاست زدگی را نشانه رشد عقلانی می دانند!

۳۳۹۵- عقل سیاسی به این دلیل عقل ضد عقل است که علل و اراده و مسئولیت حیاتی فرد را بسوی حکومتها و کانونهای قدرت مادی فرافکنی کرده و آشکارا بدینگونه اراده و سرنوشتش را به آنها وامی نهد و سلطه آنها را می پذیرد با توجیهاتی به اصطلاح فلسفی و جامعه شناختی و دموکراتیک و غیره! و این واقعه واژگونسالاری اراده و عقل است و مکتب اصالت جبرپرستی و از خودبیگانگی عمدی و آگاهانه! و این مصداق آن کلام معروف الهی در قرآن است که: آنگاه که فهمیدند عمداً عقل خود را تحریف و دگرگون ساخته و گم شدند!

۳۳۹۶- یعنی افراد سیاست زده نخست اراده و سرنوشت حیاتی و عقلی خود را بسوی کانونهای قدرت مادی فرافکنی می کنند و سپس به مخالفت و مبارزه با آن برمی خیزند. و این دیگر واژگونی در واژگونی و مالیخولیائی در مالیخولیائی دیگر است که مشمول جماعت مبارزین و انقلابیون سیاسی می شود.

۳۳۹۷- بنده چند سالی از دوره آغاز جوانیم را با بسیاری از مبارزین سیاسی از هر مکتب و مذهبی دوستی و همکاری نزدیکی داشتم و بسیاری از سران آنها را نیز از نزدیک می شناختم. به یقین می توانم بگویم که اکثریت قریب به اتفاقشان را دیوانه ترین، منافقترین و درمانده ترین افراد جامعه یافتم و بمدت حدود سه سال به غایت این اندیشه رسیدم و برای همیشه از آن جدا شدم.

۳۳۹۸- مهمترین مشکل بشر مدرن در زندگی روزمره، بیگانگی از واقعیت زندگی جاری و آدمهای زندگیست. کسی که با همه آدمهای زندگیش حتی در زیر سقف یک خانه دائماً در کشمکش و جدال و سوء ظن است و هیچکس منظور دیگری را در هیچ امری نمی فهمد و یا بطرزی مخالف فهم و اراده خودش می فهمد. چنین وضعی با همه اشیاء خانه و محیط زیست نیز در جریان است و گوئی یک انسان مریخی برای زندگی بر روی زمین تبعید شده است. و لذا احساس تبعید و زندان، حس حاکم بر اکثر آدمها در زندگیست. و لذا آمار طلاق و فرار از خانه در عصر ما روزافزون است. و این عین حقیقت بیگانگی انسان مدرن از زندگیست که در هیچ شرایط حتی آرمانی و مطلوبش نیز برای مدت زیادی قرار و آرام نمی گیرد و بسرعت با همه چیز درگیر و بیگانه می شود. و عجبا که بسیار بعید است که با دهها بار تغییر شرایط و جغرافیا هم خودش را علت و باعث این بیگانگی و بیقراری بیابد و این روند به جائی می رسد که تدریجاً همه آدمهای محیط زیست و شهرش را مسبب این بیگانگی و بیقراریش می خواند و بلکه در و دیوار و اشیاء را نیز بهمراه آدمیان دائماً مشغول توطئه بر علیه خود می پندارد تا به او اجازه زندگی کردن ندهند و این آستان جنون آشکار است. و این وضعیتی است که اکثر مردمان عصر ما درگیرش هستند که ما آنرا استحاله و تسخیرشدگی بواسطه اجنه و شیاطین می دانیم که علتی جز همان کلام الهی ندارد یعنی تحریف و واژگونسازی عقل خود به اراده خود! انسانی که نمی خواهد واقعیتهای محسوس زندگیش را درک و تصدیق کند ناچار عقل خود را واژگون می کند که بواسطه اش بتواند واقعیت زندگی را خلاف آنچه که هست ببیند. و این معنای باطنی و حقیقی کفر بشر است کفر بمعنای انکار واقعیت و جنگ با خدا و زندگی! این راز واژگونسالاری بشر کافر است!

۳۳۹۹- بنابراین باید گفت که همه مسائل و معماها و بدبختی ها و واژگونیهای بشر مدرن در زندگی حاصل انکارش نسبت به وقایع زندگیست چرا که این وقایع و پدیده ها مطابق طبع متکبرانه و کافرانه اش نیست و در سلطه ستم او قرار نمی گیرند پس برای انکارشان مجبور است که عقل حیاتی خودش را انکار و واژگون سازد و این مصداق آن آیه مورد بحث ماست که ذکرش رفت. پس راه نجاتی جز توبه از این کفر و انکار نسبت به واقعیتهای زندگی وجود ندارد و مابقی راه حلها جملگی منجر به بدبختی مضاعف می شود. نام این مکتب "اسلام" است بمعنای تسلیم اراده حیات الهی شدن در خود و زندگی خویش!

۳۴۰۰- هر ناهنجاری یا امری مخالف نفس ما در زندگی دال بر یک ناهنجاری دیگر در نفس خود ماست و مخالفت ناحقی که در نفس ما نسبت به امر حقی حاکم است تا ما را بخود آورد و به اصلاح خود بپردازیم. این معنای اسلام و مسلمانی است. "اسلام" برترین قاعده و قانون حاکم بر حیات است هر که آنرا کشف و تصدیق نموده و تسلیمش گردد جهان به کامش آید و همه تنازعات درونی و برونیش محو شود. البته این قانون در نظر متکبران و متجاوزان و احمقان، امری ناحق و عین ذلّت و بدبختی می نماید بخصوص در نزد سیاسیون و سیاست زدگان!

۳۴۰۱- امکان و توفیق و توانائی زیستن در آغوش طبیعت بکر و برخورداری از یک حیات طبیعی بخصوص در این دوران، امریست که به یک رؤیای مقدس می ماند که فقط نصیب مؤمنان خالص و عارف می شود و این دربی بسوی جنات نعیم خداوند است از برای لقاءالله و الحاق به نور امام مبین! و این بزرگترین خیر و برکت و رحمتی بود که خداوند برای چند سالی نصیب این بنده اش ساخت که هر چه دارم از همان واقعه مقدس است و هر چه فهمیده و نوشته ام! مشابه چنین بهشتی را بطور رایگان در اختیار بسیاری گذاشته ام که اکثراً از آن گریخته و برخی فقط چند صباحی آن را تحمل کردند و گریختند و بکلی کافر شدند. براستی که بقول رسول اکرم(ص)، بهشت دانشگاه علم علی برای متقین است! و علم علی(ع)، علم وحدت وجود، علم توحید عالم صغیر و عالم کبیر و علم شناخت انسان در هفت زمین و آسمان است و علم خودشناسی- خداشناسی!

۳۴۰۲- آرام و قرار در زندگی که بمعنای رضایت از زندگیست که خوشبختی هم نامیده می شود حاصل آرام و قرار داشتن در خویشتن خویش است و خود خود بودن! و هنگامی خودی و با خودی که با خدای خود باشی در خود! زیرا جز خدا، هیچ خودی برای انسان نیست خودی که در هر انسانی منحصر بفرد خودش و بی تاست. آن خودی خود است که خدائی باشد و آن خدائی خداست که خودی باشد. ولی آنگاه که چنین خودی پدید آمد تماماً برای دیگران زندگی می کند زیرا خدا بی نیاز است همانطور که خود! یعنی آدمهای خودخواه و خودپرست که همه چیز را برای خود می خواهند در حقیقت بی خودند و آنچه را که در خود می پرستند شیطان است.

۳۴۰۳- اگر بخواهیم یک معنا یا فرمول بسیار ساده و همه فهم برای حصول مقام رضا و خوشبختی در زندگی بیابیم آن شکر زندگی و نعمات و رحمات آن است. و این هم یک فرمول تجربی برای عامه مردم است و هم یک حقیقت الهی در قرآن کریم که: "اگر شکرگزار باشید خداوند از شما راضی می شود!" و تا خدا از کسی راضی نشود کسی نمی تواند از زندگی خود راضی شود. پس هر چه بدبختی است حاصل ناشکری رحمات و نعمات زندگی می باشد و بدتر از آن کفران و انکار و فحاشی به زندگی و داده های الهی است که منجر به جنون و جنایت و سقوط در درک اسفل می شود. این یک حکمت و قانون جهانی در آحاد انسانها است و راز خوشبختی و بدبختی! کافیست برای درک این حقیقت نگاهی به خود و اطرافیان بدبخت و خوشبخت بیندازید تا باور کنید که این کلام الهی سرّ سعادت و شقاوت بشر است.

۳۴۰۴- هر چند که در این دوران شکر واقعه ای بسیار ناپیدا و چه بسا واژگونه است چرا که ارزشها واژگونه گشته اند و چه بسا رحمت و زحمت یا نعمت و نقمت و یا ذلّت و لذّت جایشان تغییر کرده است پس آنجائی که باید شکر شود کفر می شود و آنجائی که باید انکار شود شکر می شود. پس امروزه دیگر بدون علم رحمت و عرفان نعمت، شکری هم ممکن نیست و بلکه همه شکرها واژگونه اند یعنی کفرند!

۳۴۰۵- اگر امروزه آدمی بتواند در این جهان چند میلیارد نفری حتی فقط یک نفر را خالصانه و برای وجود خود آن فرد دوست داشته باشد احساس زندگی و رضایت می یابد و از قبال چنین احساسی به حداقل عقل و ایمان هم نائل می آید که لااقل گم نشود! بشرط این که این دوست داشتن براستی وجودی باشد نه اقتصادی یا سیاسی یا پورنوگرافیکی یا قیاسی و شفاعتی و تملکی و ماجراجویانه و پیک نیکی و مشروط! پس چنین دوست داشتنی فقط می تواند برای خدا باشد و خدائی باشد و لذا چنین محبوبی هم جز از اولیای خدا نمی تواند باشد و چنین کسی در هر مرتبه از علم و ایمان و ولایت که باشد به درجه ای امامی مبین محسوب می شود. پس باز هم به این حقیقت همیشگی می رسیم که بی امام را هیچ حیاتی نیست! و این اصل اول و آخر مکتب و مذهب امامیه است.

**۳۴۰۶- یکبار دگر می پرسیم که آیا براستی زندگی چیست؟ در میان اینهمه رشته های علمی در دانشگاهها حتی یک رشته هم به این اسم وجود ندارد الا بیولوژی (زیست شناسی) که معنای لغویش همان حیات شناسی است و جز تجزیه کردن موجودات زنده کار دیگری ندارد یعنی اول یک موجود زنده را می کشد و ذره ذره می کند و آنگاه به مطالعه این اجزاء و ذرات می پردازد و به ناگاه فریاد برمی آورد که به راز حیات پی برده است! که در واقع باید آنرا راز مرگ خواند و نه حیات! به راز زندگی یک موجود زنده بایستی در حین زنده بودنش پی برد نه پس از مردنش! آیا این خلاف عقل و علم است؟**

**۳۴۰۷- لااقل از علوم انسانی توقع می رود که رشته ای تحت عنوان زندگی شناسی یا حیات انسانی داشته باشند که ندارند. الا رشته آنتروپولوژی (انسان شناسی) که آنهم همچون بیولوژی بررسی فیزیکی و فسیلی و تاریخی و ساختاری اعضاء و اجزای جدا از هم و مردهٔ نژادهای گوناگون بشری است و کاری با انسان زنده و روح حیات بشری ندارد و شعبه فرهنگی این رشته نیز اساساً اسطوره شناسی است. ظاهراً انسان هر چیزی هست الا زندگانی روزمره ای که شبانه روز در آن غرق است.**

**۳۴۰۸- فقط می ماند روانشناسی که از عمرش در غرب بیش از ۱۵۰ سال نمی گذرد و متفکرین جسوری چون فیخته، هگل، نیچه، فروید، فویر باخ، کی یرکه گارد، شوپنهاور، هوسرل، یونگ، جیمز، برگسون و یارانشان برای نخستین بار به حریم روح آدمی وارد شدند و مکاشفات بسیار باارزشی پدید آوردند که فرهنگ و اندیشه و ادب و همه علوم و فلسفه عصر جدید را منقلب نمود. ولی متأسفانه این جنبش عظیم و مقدس با پایان قرن بیستم گوئی پایان یافت و یا از مسیر خود منحرف گردید و باز دچار تخصص گرائیهای بی معنا و ضد انسانی گشت و روح انسان در این ماجرا دوباره به نسیان رفت و در رشته های فنی و فرعی تجزیه و فنا شد و رشته های کاذبی به نام روانشناسی جنسیت، روانشناسی رشد، روانشناسی زن، روانشناسی کودک، روانشناسی بلوغ، روانشناسی همجنس گرائی و امثالهم پدید آمدند که تماماً بررسی های فنی و رفتاری و واکنشی و آزمایشگاهی و آماری و فیزیولوژیک است و هیچ نشانی از روح در این همه تخصص ها دیده نمی شود. در این رشته ها انسان بمانند یک شی یا یک حیوان مورد بررسی قرار می گیرد آنهم از منظری کاملاً مکانیستی (ماشینی)! و این واقعیت مرگبار نیز سند آشکار دیگری بر مغفولیت روح و حیات انسانی بشر حتی در نزد متفکران این عصر است، انسان بعنوان انسان و خلیفه خدا نه بعنوان حیوان ناطق، حیوان سیاسی، حیوان ابزارساز، حیوان حریص، حیوان مریض، حیوان متفکر و امثالهم! و امروزه هم انسان بعنوان کامپیوتر ناطق، کامپیوتر سیاسی، کامپیوتر مریض، کامپیوتر شهوانی، کامپیوتر جانی، کامپیوتر کامپیوترساز و کامپیوتر بی برنامه و بی صاحب که بایستی برایش برنامه ریزی کرد و صاحبش شد!؟**

**۳۴۰۹- حیات انسان مادیتی دارد و معنویتی! مادیت حیات آدمی عبارتست از کالبد مادیش بهمراه اعضاء و جوارح و حواس و غرایزی که ارکان بقاء و رشد این مادیت هستند همچون غریزه تغذیه، جنسیت، تولید مثل، ازدواج، بازی و تفریح و خواب! و معنویتی که برخاسته از همین غرایز مادی هستند مثل عشق، رؤیا، آرمان، هنرها، تفکر، خلاقیت، متافیزیک، ایمان و علم و مکاشفات روحانی! و نیز معنویت شرورانه مثل بخل، نفرت، عداوت، جنون، شقاوت، کفر، اعتیاد و عذاب و غیره! در حقیقت این معنویت نیک و بد یا بهشتی و جهنمی حاصل کم و کیفی متفاوت در عملکرد همان غرایز مادی بشر هستند. تغذیه ای که موجب سلامت و قدرت یا بیماری و ضعف و انقباض و انبساط روان می شود. ازدواجی که موجب عشق یا نفرت، سعادت یا شقاوت، آسایش یا تشنج، کفر یا ایمان می شود. بازی و تفریحی که موجب رشد یا انحطاط، دوستی یا دشمنی و آرامش یا تشنج می شود. و خوابی که موجب کابوس و عذاب و یا رؤیای صالحه و کشف و شهود ماورای طبیعی می شود و الی آخر! بنابراین شناخت و تعامل ما در قبال همین مادیت و غرایز مادی و حیوانی است که موجب سعادت یا شقاوت و ماهیت سرنوشت ماست بسوی دوزخ یا بهشت! و محوری ترین این غرایز سرنوشت ساز تغذیه و شهوت جنسی است که حیوانی ترین غرایز نیز می باشد که دین و دنیای هر کسی در گرو این دو غریزه است. و بخش بسیار مهمی از مجموعه آثار ما درباره همین دو امر است که از وجوه گوناگون مورد تحقیق قرار گرفته است که تأویل و تحول مادیت غرایز به معنویت و روحانیت است که چنین امری در تاریخ معرفت دینی بندرت رخ**

نموده و یا تبیین عقلانی و محسوسی شده است. این همان غفلت علوم انسانی در عصر ماست همچنین غفلت علوم دینی و اسلامی!

۳۴۱۰- و اما قلب معنویت بشری که درکش از وجود و حیاتش را روحانی می سازد تفکر اوست و تفکرش تماماً حاصل طرز خوردن و آشامیدن و جماع کردن و کار و بازی و تفریح و خواب اوست و کم و کیف این افعال غریزی که تماماً حیوانی (حیاتی) می باشند.

۳۴۱۱- همانطور که اشیاء و موجودات عالم هستی تماماً تصویر و تجسم و سایه اسماء و صفات خداوند در مکان و زمان هستند تفکر انسان نیز تصویر لطیفتر و عالیتری از موجودات عالم در آئینه ذهن بشر است در جریان فعل و انفعالات غریزیش! که غایت این تصورات فکری همانا کلمات هستند که در نفس بشر متفکر به نطق می آیند و بیانش را ممکن می سازند که این بیان نیز به نوبه خود موجب آفرینش نوینی در ظرف مکان و زمان و در بطن موجودات می شود که این حیات و هستی خاص انسان بعنوان خلیفه خدا و صاحب روح الهی است.

۳۴۱۲- و دین خدا و احکام شرع چیزی جز راه و روش و چگونگی و کم و کیف افعال غریزی بشر را به وی تعلیم نمیدهد بگونه ای که این غرایز حیوانی موجب حیات روحانی و آفرینش الهی وی شود و از او موجودی خدائی بیافریند تا او خود نیز به نوبه خویش دست بکار آفرینش خود شود بهرگونه که می خواهد که این همان خلقت جدید یا آفرینش اُخری[1] در بیان قرآن است.

۳۴۱۳- تفکر بمعنای حقیقی و قرآنی کلمه موجب تأویل اشیاء و موجودات و افعال و حوادث به کلمات می شود و تأویل کلمات به معانی و تأویل معانی هم روح می شود و تأویل روح به حیات طیبه ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و هاهوتی در نفس بشر می شود در جریان عروج روح!

۳۴۱۴- هر کلمه ای در قلمرو تأویل، خالق جهانی کامل و مختص به خویش است در نفس و افق دید کسی که این کلمه را با تمام وجودش در خود پرورده و تأویل کرده است. انسانها در کلمات زندگی می کنند و کلمات در زندگی انسانها به عرصه ظهور می رسند. و هر انسانی یک یا چند کلمه کلیدی برای زندگیش اختیار نموده و بر همان اساس زیست می کند. هر انسانی بطور خاصی مظهر کلمه ای مختص بخویش است. در درجات تأویل و تجلی آن کلمه! درست همچون نامی که هر کسی بر خود دارد یا اختیار می کند.

۳۴۱۵- پس وای بر کسانی که فقط با کلمات و معانی بازی می کنند و زندگیشان جز بازی با مفاهیم نیست. اینان در این بازی گم می شوند و "خسران عظیم" مصداق این گمشدگی است که در کلمات گم می شوند در حالیکه اصولاً کلمات عناصر ظهور انسان هستند. "خداوند اراده کرده که حق را بواسطه کلمات محقق سازد." قرآن کریم- و حق خداوند در جهان هستی، انسان است.

۳۴۱۶- و می دانیم که انسان مدرن به برکت تعلیم و تربیت اجباری و آموزش همگانی غرق در دریائی از کلمات فزایندهٔ زاینده است که جز بازی با این کلمات نمی داند و گمشده این بازیهاست در مدارس و دانشگاهها و ادبیات و فلسفه و هنر و رسانه ها و ارتباطات همه جانبه الکترونیکی و ماهواره ای و اینترنتی و تلفنی و تلویزیونی و تبلیغات!

۳۴۱۷- و جالب اینکه برآیند نهائی این بازی مالیخولیائی با کلمات در گویش روزمره در همه عرصه ها پدیدهٔ لودگی و خود- مسخرگی و هجویات و فحاشی های عامیانه و عالمانه است که در هر قلمرو و حرفه و طبقه ای مختص به خود است. و این سمت و سوی نهائی زبان بشری در همه اقوام است. این همان زمینه جنگهای فردی و گروهی و حزبی و قومی و طبقاتی و مذهبی و امثالهم می باشد. این همان زبان ضد زبان است. زبان که ذاتاً دارای رسالت تفاهم است ابزار ضدتفاهم گشته است. گوئی کلمات خدا از کاربرانش انتقام می ستاند کاربرانی که این برترین نعمات و اسرار حق آفرینش انسان را به بازی و سخره گرفته اند. "و در آنروز به آنان گفته می شود که این استهزاء جزای آن استهزاء است." قرآن کریم-

**۳۴۱۸-** آدمی، خوشبخت یا بدبخت کلماتی است که در زندگی بکار می گیرد. آدمی زنده به کلمات است. انسان کلمه زنده خداست. و کلمات هم زنده به زندگی انسانهایند در وجوه بهشتی و دوزخی و برزخی در بی نهایت مراتب و تجلی!

**۳۴۱۹-** بسیاری اسیر و زندانی برخی از کلمات هستند کلماتی با مسمّا یا بی مسمّا و صرفاً معنوی! کلماتی که در نفس ناطقه آدمی واژه گشته و صاحبش را نیز واژگون کرده است! و لذا فرد واژگون در این واژه ها جهت نجات و رهائی خویش متوسل به مسماهای کاذب و وارونه ای می شود که فقط به اسارت مضاعفش می انجامد اسارت در اشیاء که بصورت انواع عادات و اعتیادها درمی آیند.

**۳۴۲۰-** زندان به این دلیل زندان است که بسیاری از عادات مزمن را دچار خماری و ناکامی می سازد و فرد تازه اسارت خود در این اشیاء و افعال اعتیادی را درمی یابد. و لذا بمیزانی که فرد دارای عادات شدید و مزمنی نیست در زندان احساس رهائی برتری می کند چون کلمات جدیدی در جانش تأویل روحانی می شوند.

**۳۴۲۱-** هر عادت یا اعتیادی معلول یک واژگونی معنوی در فکر یا احساس فرد است که این واژگونی را پنهان می دارد یا بطور کاذبی توجیه و تقدیس می کند. همه احساسات اسارت بار انسان در زندگی و بلکه زندگی بعنوان یک حبس ابد تماماً حاصل چنین واژگونیهائی در وادی اندیشه و کلمات و مفاهیم است که به این کلمات امکان تأویل و تجلی نمی دهند و لذا این کلمات و مفاهیم بصورت غل و زنجیرهائی بر نفس ناطقه و قوه حیات ناطقه بشرند و یا همچون غذائی بس ثقیل و غیرقابل هضمی که ذهن و دل آدمی را دچار یبوست و قبض نموده و روح فرد را اسیر تن می کند و روح برای رهائی از این اسارت متوسل به اشیاء و افعالی در بیرون می شود و این قلمرو پیدایش انواع عادات و اعتیادهاست که اسارت در تن را تبدیل به اسارت در اشیاء می کند.

**۳۴۲۲-** اگر عصر جدید، عصر اعتیاد جهانی بشر است بدین معناست که عصر واژگونسالاری کلمات و معانی در نفس حیات ناطقه بشر است آنگونه که شرحش گذشت. و این همان واقعه واژگونی همه ارزشهای حیاتی در بشر مدرن است و حیات واژگونه!

**۳۴۲۳-** نه عالم مکان (فضا) مطلقاً قابل تجزیه و تقسیم است و نه عالم زمان حقیقی! چیزی که نه طول و نه عرض و عمق و ارتفاعش قابل محاسبه است چون لامتناهی است قابل تجزیه و تقسیم و محاسبه و کنترل نیست. آنچه که بشر تحت عنوان مکان و زمان دائماً مشغول تقسیم و تجزیه و محاسبه اش می باشد توهمات او از مکان و زمان است. به همین دلیل هرگاهی که جنبش، تصادف یا حادثه ای بزرگ در طبیعت عالم و آدم رخ می دهد همه محاسبات به اصطلاح دقیق علمی و فنی باطل می شوند و همه امکانات حفاظتی و امنیتی پوچ می گردند. آنچه را که بشر مدرن محاسبه و کنترل می کند توهمات و عاداتی است که در عالم محسوسات حاصل کرده است. واقعیت جاری مطلقاً قابل تقسیم و محاسبه نیست. پس آن حیاتی که متکی بر چنین محاسباتی است نیز دچار بحران و فروپاشی می شود زیرا حیات و بخصوص حیات انسانی که حاصل تعامل دیالکتیکی و حیرت آوری از رابطه مکان و زمان (زمین و آسمان) است نیز امری لامتناهی است. بخصوص که تحت فرمان روح خاص خداوند و اسماء و کلماتش قرار دارد که در جریان تأویل به تجلیات مادی و معنوی حیرت آور و مطلق، غیرقابل محاسبه و پیش بینی است. در اینجا یکبار دگر به این کلام الهی می رسیم که نعمات الهی را مطلقاً نمی توان از طریق محاسبات شمارشی (ریاضی) ارزیابی و احصاء نمود.

**۳۴۲۴-** آنچه که عقل و علم و دین و اخلاق نامیده می شود همه از تجربه های حیاتی بشر بر روی زمین در همین حیات دنیا حاصل شده اند. بنابراین آن معنویت و عقلانیت و علمی که در تضاد با حیات انسان قرار گیرد و حیات را به تباهی و بن بست بکشاند بی تردید عقلانی و علمی و دینی و اخلاقی نیست زیرا همه این ارزشها از حیات و برای حیات و رشد و اعتلای آن در انسان است. ولی متأسفانه همواره تعداد بس اندکی از انسانها از عقل و دین و اخلاق حیاتی پیروی می کنند و لذا بسرعت حیات خود را به فساد و عذاب و فضاحت می کشانند. عقل یعنی اراده حیات، دین یعنی راه حیات و اخلاق یعنی روش خلاق حیات! و همه اینها محصول تفکر و نظر کردن و دقّت در تجربیات زندگیست و حتی وحی و اشراق و لقای الهی هم محصول غایت این تأملات معنوی در ماهیت زندگی است. آنکه در تجربیات و حوادث نیک و بد

زندگیش به اندازه کافی تفکر و تحقیق ندارد عقل و دین و اخلاقش نیز تقلیدی و ریائی و ناکارآمد و بلکه مخلّ حیات است. زنده بودن کافی نیست این کفایت فقط برای حیوانات است. حیات انسانی نمی تواند در روشهای حیوانی زندگی به سلامت و رضایت و حتی ارضای غرایز حیوانیش برسد. انسان حتی برای ارضای غرایز حیوانی و نباتی خویش هم بایستی بیندیشد و تحقیق و تجربه معقول داشته باشد. حیات انسانی دارای ماهیتی مکاشفه گرانه است زیرا دارای روح الهی است. و لذا بدون اراده به مکاشفه حقایق زندگی، روح الهی بشر هم فقط موجب تسریع تباهی و سقوط حیات او می گردد و زندگیش را به آتش می کشد. روح الهی بشر فقط در خدمت انسان محقق و کاشف و متفکر و عاقل است نه انسان مصرف کننده و بولهوس و حیوان صفت! انسان برای خوشبخت شدن و عیاشی آفریده نشده است اراده به خوشبخت شدن همان مجرای بدبختی های بشر است. خوشبخت کسی است که در جستجوی حقایق زندگی خویش است. بهست از آن طالبان علم و حقیقت حیات و هستی است. اراده به خوشی و عیاشی و خوشبختی جانوری واضحترین نشانه حماقت و کفر بشر است همانطور که هر عقلانیت و علم و دین و اخلاق و شرعی هم که بر خلاف مبانی حیات انسانی باشد و زندگیش را دچار عذاب و فساد و شرارت کند مذهب شیطان است. و هر عقل و علم و مذهب و اخلاق موروثی و تقلیدی و آموزشی (مدرسه ای) نیز از همین جنس است همانطور که در دین مبین اسلام، تقلید در اصول دین حرام است. اصول دین همان اصول حیات روحانی بشر است. حیات، زیباترین، مقدس ترین، جادوئی ترین، پیچیده ترین و تمام عقلانی- عرفانی ترین پدیده ای است که در هفت زمین و آسمان رخ نموده است و خداوند هم بر عرش همین حیات مستقر است و لذا می فرماید که عرش او بر آب است و به مؤمنانش توصیه می کند که فقط خدای زنده را بپرستند. یعنی خدا را در زندگی جستجو و فهم کنند نه در مرگ نه در آسمان و زیر زمین و نه ماورای طبیعت!

۳۴۲۵- هر چیز محسوسی که بعنوان یک شیء در جهان است اعم از عالم ذره تا کره و از جمادی و نباتی و حیوانی تا انسانی، حدّی از روح است و حدّ روح است که روح الهی بر عدم، حدّی جاری نموده و برشی برداشته است و چیزی را از ذات احدی خود آفریده و تجسم و صورت بخشیده است که آن صورت هم صورتی از آن حد خاص است یعنی صوری از حدود روح و روح محدود و احدیتی از روح در عالم ظهور و بروز! و از این روست که رسول خاتم(ص) فرموده است که خداوند هر چیزی در جهان را از قل هوالله احد آفریده است و این ظهور احد بی حد است در حدّی محدود! و این برترین جلوه و صنع و هنر و علم خداوند در آفرینش است که کانون همه وحدت اضداد و دیالکتیک بود و نبود است و سرّالاسرار خلقت و تجلی! ظهور وجود از عدم، ظهور بی حدّ از حدّ و ظهور کل مطلق در هر جزئی! و ظهور روح از تن!

۳۴۲۶- و لذا هر چیزی در جهان هستی، مظهری تمام و کمال از ارکان اربعه ذات باریتعالی در سوره توحید است یعنی: احدیت، صمدیت، بی علیّت و بی تائی! و این از قدرت جادوئی روح است و حدّش! و لذا رسول اکرم(ص) می فرماید که روح هم چون تن دارای چشم و گوش و اعضاء است و غذا می خورد! روحی که دچار حدّ و محدود شده نیاز به غذا دارد و در نزد صاحبش که بواسطه این حدّ و حدود روح پدید آمده غذا می خورد. زیرا از برجسته ترین ویژگی این حدّ، شخصیت یا چیزیت است و لذا خداوند در کتابش می فرماید: "براستی که خداوند در هر چیزی هست (انّ الله کان علی کل شیء)! و این همان حضور روح خدا در هر چیزی است که آنرا چیزی و شخصی نموده است که دائماً مشغول تسبیح و ذکر خداوند است. (قرآن)- که اگر لحظه ای از این تسبیح و ذکر بازایستد معدوم است و این علمی عظیم است که خداوند به ما متذکر شده که هر کسی قادر به فهم آن نیست یعنی علم روح و علم تسبیح که عالیترین و لطیف ترین علوم میباشد.

۳۴۲۷- بنابراین باید درک کرد که تفکیک روح از تن در هر چیزی، براستی امری تقریباً محال است حتی در وادی خیال و اندیشه و ایده های فلسفی! و فلسفه هائی که در این تفکیک تلاش نمودند جز به ثنویت و شرک و نهایتاً کفر و انکار نرسیدند که این تلاشی است که از افلاطون و ارسطو تا دکارت و کانت سراسر راه شرک و کفر را پیموده و عاقبت به الحاد و نیهیلیزم ختم شده و تاریخ فلسفه را هم با خود به پایان رسانیده است.

۳۴۲۸- پس کمال معرفت وجود همانا فهم احدیت حق در حدود موجودات عالم است و علم توحید جز این نیست که البته علمی شهودی است و نه فلسفی! یعنی درک بی حد در حدّ! این همان شناخت روح در تن یا شناخت نور در ماده است.

**۳۴۲۹- تاریخ فلسفه به یقین نشان داده که فلسفه مطلقاً راهی به شناخت حقیقت احدی عالم هستی ندارد و در دوگانگیهای تئوریک به کفر و عبث رسیده است در دوگانگی وجود- ماهیت، جوهر- عِرض، ماده- معنا، روح- تن، عین- ذهن، سوبژه- ابژه و غیره! پس فلسفه را با علم توحید کاری نیست و نیز با علم روح و معرفت وجود!**

**۳۴۳۰- قرآن کریم به ما تعلیم می دهد که خداوند در هر چیزی هست و محاط و محیط در چیزهاست و فقط باطن و ازلیت امور نیست بلکه آخر و ظاهر عالم نیز هموست و لذا "ظاهر" هم از اسمای الهی است. پس در صور اجسام و موجودات نیز شناخت حضور و ظهور الهی ممکن است همانطور که علی(ع) آنرا با صراحت ادعا نموده است که البته بارزترین و کاملترین درجه این حضور و ظهور در انسان و به ویژه انسان کامل است.**

**۳۴۳۱- مهمترین ویژگی حدود عالم وجود در موجودات، امکان درک و شناخت است زیرا هر چیزی بواسطه حدود وجود خودش قابل لمس و دیدن و تشخیص و تفکر است. بهترین نمونه آسمان لامتناهی است که اگر بواسطه افق ها محدود نشده باشد قابل حس و مشاهده نیست. ابرهائی که آسمان را به قطعاتی محدود تقسیم می کنند و کوههائی که آفاق را پدید آورده و برای آسمان حدودی می سازند وجود آسمان را برای هوش و حواس بشری قابل تشخیص می کنند که انسان بتواند آسمان را بعنوان چیزی که هست تشخیص دهد. شناخت خداوند بعنوان شناخت وجودی مطلق و سرمدی و بی حد و لامتناهی و بی آغاز و پایان نیز جز در مخلوقات محدود و میرایش ممکن نیست.**

**۳۴۳۲- انسان در حدّ، بی حدّ را کشف و فهم می کند در مرگ، جاودانگی را، در بیماری، سلامتی را، در بدبختی، خوشبختی را و در عدم، وجود را! براستی که بقول علی(ع) هر چیزی به ضدش شناخته می شود. ولی خداوند ضدی ندارد زیرا خود در عین حال که راضی و عاشق بر خویش است ضد خویش نیز هست. و لذا ما قبلاً نشان داده ایم که عدم نیز خداست همانطور که وجود! پس خداوند برتر از جمع اضداد است و برتر از وجود نیز! خداوند شناخت و علم محض است! و لذا تنها راه شناخت توحیدی خداوند و خدای احد و واحد، راه شناخت شناسی است منتهی نه از نوع فلسفی اش!**

**۳۴۳۳- بنابراین روحی بدون حدّ و حدود و فاقد صورت و جمال نه قابل شناخت است و نه وجود دارد. پس آنچه که در عصر ما تحت عنوان احضار روح و نظائر آن در بازار رواج دارد یا توهم و شیادی است و یا وسوسه های اجنه و شیاطین که غالباً مخرب و جنون آور است. این آموزه قرآن و کلام معصوم است.**

**۳۴۳۴- پس ما در جهانی تماماً روحانی زندگی می کنیم و همه موجودات محیط زیست و قلمرو ادراک و حواس ما روحانی هستند. ما در جهان ارواح هستیم! و این عین حقیقت واقع است که ما در حضور خدا هستیم زیرا همه ارواح تجلی روح احدی خداوند هستند که هر یک نیز احد و صمدند و بی علت و بی تا! یعنی هر چیز در جهان هستی ظهور ذات احد است.**

**۳۴۳۵- چیز غیرروحانی وجود ندارد. حتی یک قطعه سنگ! سنگی را در دست بگیرید و در حال حضور و مراقبه به آسانی با آن رابطه ای خارق العاده برقرار می کنید و تدریجاً با شما مربوط شده و بلکه به طریقی حیرت آور با شما سخن می گوید. پس همه چیز زنده است زیرا روحانی است. این حضور خداست و تنها راه برقراری رابطه با خدای حیّ و قیّوم که خدای مؤمنان حقیقی است.**

**۳۴۳۶- اگر بتوانیم حضور و سرمدیت و حیات الهی را در یک قطعه سنگ دریابیم خدای حیّ و قیوم را که این جهان را زنده و برپا نموده شناخته و پرستیده ایم در غیر اینصورت هنوز بسان کافران خدای را در ورای آسمانها می خوانیم! و برای شناخت چنین خدای واقعی نیازمند روحی غیر از روح موروثی بنی آدمی هستیم روحی از جانب اولیای الهی و زنده بر روی زمین!**

**۳۴۳۷- و باید به یقین و تجربه دریافت که مطالعه همه کتابهای اخلاقی و دینی و فلسفی و عرفانی روی زمین هم منجر به ذره ای ایمان و روح نمی شود که چه بسا بر کفر و بی روحی می افزاید یعنی آن را عیان تر می سازد حتی اگر شبانه**

روز مشغول مطالعه همه کتابهای آسمانی باشیم همانطور که قرآن کریم می فرماید اگر برای رسوا ساختن منافقان نبود این کتاب نازل نمی شد. یعنی مطالعه قرآن هم برای انسان بی روح و ایمان منجر به آشکارسازی کفر نهان می شود. ولی برای انسان صاحب روح و ایمان سراسر برکت معنوی و فزونی ایمان است. یعنی کتابها کافر را کافرتر و مؤمن را مؤمن تر می کنند.

۳۴۳۸- تنها تلاشی که انسان را به روح و ایمان نوری نائل می سازد تسبیح و تحدید وجود خویشتن است تا دائماً حد وجود خویشتن عیانتر و عریانتر و منورتر شود و این همان واقعه غیرزدائی از خویش است که آن را تزکیه و تطهیر نفس نامند و شرک زدائی از وجود! و این سیری سراسر بسوی درک و حضور تنهائی خویش است و نگریختن از آن! زیرا گریز از تنهائی عین گریز از حدّ وجود و احدیت جان و سرمدیت وجود خویشتن است. و این تنهائی مطلقاً مترادف انزوا و مردم گریزی نیست بلکه واقعه ای باطنی می باشد یعنی بقول علی(ع): "در میان باش و تنها باش!"

۳۴۳۹- هر که به حدّ احدی و فردیت وجود خود نائل آید به پروردگارش ملحق گشته است و این نیز بدون یاری یک روح الهی از جانب اولیایش ممکن نیست زیرا انسان فاقد روح حیّ و قیومی خداوند چگونه می تواند به حریم احدیت ذاتش در خویشتن وارد شود و احساس نابودی نکند. زیرا فرار مردمان از تنهائی و تفرید و تجرید نفس خویش عین فرارشان از نابودی است چون درک و احساس انسان فاقد ایمان و روح از حضور احدی حق در فهم واژگونه اش مترادف مرگ و نیستی و بس هراسبار می آید. و این همان علت کفر و خداگریزی عامه بشری است که اگر هم روی به خدا کنند خدای آسمانها و نابوده را طلب می کند: "آیا کافران چگونه به خدائی که در جائی بسیار دور است ایمان آورده اند!" قرآن کریم- در حالیکه خداوند در همین نزدیکیها و نزدیکتر از رگ گردن است و در همه حال با ماست. (قرآن)-

۳۴۴۰- پس علم حدّ و تحدید و تقرب الی الله در خویشتن همان علم تسبیح و تزکیه و تفرید است و علم جهاد فی الله در خویشتن: "خداوند شما مؤمنان را برگزید تا در او جهاد کنید و پیرو آئین ابراهیم حنیف باشید." قرآن کریم- و پیروی از آئین ابراهیم حنیف همان جهاد فی الله در سمت تفرید و تجرید و تزکیه نفس و نژادزدائی از تن و دل و اندیشه و روان خویش است که ابراهیم خلیل اسوه چنین جهاد و تحدیدی است و لذا نخستین کسی است که به امامت رسید و علم تأویل یافت. (قرآن)-

۳۴۴۱- پس به زبان ساده رسیدن به حدّ و حدود تن خویشتن از برای خویشتن و نه برای دیگران، کل جریان تحدید و تفرید و تسبیح است. و اما دربهای این حدود تن کدامند؟ پوست بدن که بقول امام باقر(ع) مظهر نورانیت حق است و موهای بدن که مظهر روحانیت اوست و دستها و چشم و گوش و بینی و دهان و صورت و سر که مظاهر ابواب ارواح هفتگانه ای هستند که قبلاً ذکرشان رفت. یعنی احیای روح لامسه و شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و بیان و تفکر و نیز تزکیه و تطهیر این حدود و ابعاد و ابواب تن از غیر! و این بیان دیگری از حصول عصمت و عفت و تقوا میباشد که همه این دربهای تحدید وجود را بر غیر او ببندیم و غیر او را از این مجاری طرد نمائیم! یعنی دستمان غیر او را لمس نکند و گوشمان غیر او را نشنود و چشممان غیر او را ننگرد و دماغ ما غیر او را نبوید و ذائقه ما غیر او را نچشد و زبانمان با غیر او سخن نگوید و اگر هم چنین می کند از برای او و به امر او باشد. این همان واقعه تحدید تن است جهت حصول حدّ احدی وجود حق در خویشتن! و بدینگونه از این دربهای وجود بر او وارد می شویم و این واقعه صلوة است و سرآغاز جهاد فی الله و سیر در حق! ولی این صلوة و تقرب و تحدید و سیر بدون یاری روحی از اولیای الهی ممکن نیست و انسان با چنین روحی امکان این ورود بر خویشتن را دارد: "این اوست که بر شما صلوة می کند (ورود می کند) و شما را از ظلمات خارج نموده و به قلمرو نور می برد." قرآن کریم-

۳۴۴۲- و این صلوة، واقعه ورود بر حیات الهی در خویشتن است که همان وقوع حیات طیبه در جنات نعیم است از برای دیدار با جمال فطرت فاطره که ذی الجلال و الاکرام است: "بواسطه صبر و صلوة خود را یاری دهید و این کاری بس بزرگ و محال است و ممکن نمیشود الا بر خاکساران درگاه حق که به لقای پروردگارشان مشتاق و مؤمن هستند!" قرآن (بقره ۴۲-۴۳).

**۳۴۴۳- پس شوق و عشق و ایمان به لقاءالله در حیات دنیا شرط ذاتی و واجب این تزکیه و تطهیر و تحدید تن خویش است تا انسان از وسوسه و ابتلاء و اسارت تن دیگران (ظلمات) خارج شود و به وادی نور احدی جان خویشتن وارد شود تا احد را در حد تن خود دیدار کند و بدینگونه جمال اعلای الهی خود را دیدار می کند و به مقام سعادت و رضا میرسد. (سوره لیل)-**

**۳۴۴۴- تحدید و تفرید و تجرید و توحید تن آدمی واقعه ای سخت دیالکتیکی (فرا اضدادی) است زیرا این واقعه در آن واحد هم بمعنای حصول و وصول حدّ تن است و هم بمعنای ابطال و انهدام این حدّ! همانطورکه واقعه تفرید هم در آن واحد هم بمعنای الحاق به فردانیت احدی خداوند است و هم بمعنای انهدام فردیت و الحاق به جمعیت جهان موجودات و وحدت با آن می باشد. همه حقایق توحیدی در انسان نیز همینگونه شدیداً دیالکتیکی هستند که بدون چنین خردی امکان معرفت توحیدی و وصول به وادی وحدت وجود ممکن نیست. همانطور که تن آدمی مظهر حدّ احدی در عالم ارض است مظهر تباهی و مرگ و نیستی نیز هست.**

**۳۴۴۵- قلمرو تحدید تن به لحاظی بمعنای روح شدگی کامل تن و تن شدگی کامل روح است بگونه ای که اهلش بایستی بجای گوش دادن به دیگران، گوش خودش را بشنود و بینائی چشم خودش را ببیند و شامه اش را ببوید و ذائقه اش را بچشد و پوست بدن خودش را لمس کند و نهایتاً ذهن بایستی ذهنیت خودش را بفهمد و دل هم بایستی دلالت خود را بواسطه خودش دریابد و نهایتاً تن هم روح یابد و همه فعل و انفعالاتش روحانی باشد که بقول رسول اکرم(ص)، آدمی با دهانش، روحش را تغذیه نماید و با گوشش، روح را بشنود و با چشمش، روح را شهود نماید و با دستانش، روح را در آغوش کشد و با شامه اش، عطر ریحان روح را ببوید و با ذائقه اش، روح خود را بچشد و عاقبت فاصله بین دل و مغز هم همان فاصله بین زمین و آسمان وجود و قلمرو نزول و عروج روح گردد. این معنای انسان روحانی است که بقول امام صادق(ع) در رساله الهفت، هر آن که اراده کند در هر کجای هفت زمین و آسمان حضور یابد و از اقطار زمین و آسمان بگذرد و مکان و زمان را درنوردد و از آن خروج کند در حالیکه عالم مکان (فضای لامتناهی) عین تنیّت و کالبدش باشد و عالم زمان (سرمدیت جاوید) هم روحش!**

**۳۴۴۶- روح مجرد و مطلقه الهی در تن آدمی و در حیات خاکیش تدریجاً بسته به میزان و درجه تلاش و جهاد و معرفت و تقوا و ایمان و عمل صالح و توحیدش، صورت می پذیرد در مراتب بی نهایت متنوع هفت زمین و آسمان وجود در نزول و عروج!**

**۳۴۴۷- کالبد و جمال نوری اولیای الهی و عدم انحلال جسدشان در قبر یکی از شاخصه های مشهور وحدت تن و روح در انسان است.**

**۳۴۴۸- آدمی باید باور کند که چشم و گوش بدن، چشم و گوش روح است، دماغ و دهان و زبان تن، دماغ و دهان و زبان روح است، دست و پاهای بدن هم دست و پای روح است و دل و مغز آدمی هم دل و مغز روح است و بدن یکسره ظهور روح است. پس انسان باید بواسطه این هوش و حواس و اعضاء و جوارح، روحش را دریابد و صدا و سیما و عطر و طعم و لطافت روح را بیابد. ولی متأسفانه اکثر بشری به هر کس و چیزی جز خودش توجه می کند و این همان معنای غفلت و کفر و جهل و بدبختی انسان است و ظلمش بخویشتن! و این معنای گمشدگی انسان در ظلمت است که نجاتش فقط بقدرت و یاری روحی از جانب انسان صاحب روح و صلوة اوست که انسان را از این ظلمات بیرون می کشد به یاری روح القدس!**

**۳۴۴۹- انسان باید باور کند این بدنی را که خداوند به او اعطا نموده حدّی از ذات احدی اوست پس از هر حیث حاوی همه اسماء و صفات اوست پس به تمام و کمال کافی و وافی است یعنی احد و صمد است. چنین باوری بهر درجه ای که اندک هم باشد برای حرکت بسوی حدّ وجود خویشتن کفایت می کند. حدّی که بیرونی ترین وجهش همان پوست و موهای بدن است که مظهر نورانیت و روحانیت حق در بشر است.**

۳۴۵۰- حقیقت "خودشناسی- خداشناسی" فقط در صورتی قابل تحقق است که تن آدمی مظهر تمامیت روح او باشد و این یگانگی باور شود و آنگاه خودشناسی منجر به خداشناسی می شود زیرا این "خود" مظهر روح الله است و قرآن کریم می فرماید که "روح"، امر و اراده خداوند است به تمام و کمالش (سوره قدر) و امر و اراده خداوند عین ذات اوست و کل عالم هستی در هفت زمین و آسمان مخلوق این امر هستند. و فقط از این منظر است که بقول علی(ع)، صراط المستقیم هدایت همان معرفت نفس است. پس اینک همانطور که قلب آدمی کانون نزول روح خداست مغز آدمی هم قلمرو قلم و نطق این روح است و مابقی حواس و اعضای آدمی و جمالش هم جملگی حواس و اعضاء و جمال روح هستند.

۳۴۵۱- در این مبحث درک معنای "حدّ" به مثابه درک عصاره و اصل کل توحید است در چهار رکن: حدود و صغور و ابعاد- جریان وقوع امر و اراده خداوند- لامتناهی و بی حد بودن این جریان- و یگانگی این هر سه معنا در انسان آنهم بطرزی بی همتا و نامکرر! این چهار رکن حدّ الهی در خلق همان چهار رکن سوره توحید است و مصداق آن سخن رسول خاتم(ص) که فرموده خداوند هر چیزی را در جهان هستی از قل هوالله احد آفریده است.

۳۴۵۲- و نیز اینکه هر یک از اعضاء و حواس و ادراک آدمی یک حدّ از حدود افعال و امر الهی در بشر است به همان چهار رکن معنوی که گفتیم! گوش و چشم و بینی و زبان و لمس (دستان) آدمی، عین حدّ خداوند از شنوائی و بینائی و شامّه و چشائی و لمس او در هر بشری است آنهم به صورت و سیرتی کاملاً بی تا و نامکرر در هر انسانی! و لذا هر انسانی نیز به تنهائی مظهری بی تا از احدیت ذات باریتعالی است. این محسوسترین توصیف از احدیت خداوند در آفرینش حدود وجود انسان است. در این معنا تا توانی بمان و نظر و تفکر کن که گوهره وحدانیت حق در خلق است و نیز جوهرهٔ عرفان نفس و وحدت وجود!

۳۴۵۳- قرآن کریم به ما متذکر می شود که خداوند کل جهان هستی و موجوداتش را به نظری در امر کلام "کُن" آفریده است و اما انسان را علاوه بر این با دستان خودش کامل کرده است و آن آفرینش به قلم و بیان است که این معنا در سوره علق و رحمن بوضوح آشکار است. پس انسان بعنوان خلیفه و برگزیده خدا در عالم، مخلوق نظر، امر، قلم (علم) و بیان است. پس انسان دارای چهار حدّ وجود است: حدّ نظری که همان حدّ جمالی است، حدّ امری که همان حدّ روحانی است که حدّ اراده اش را رقم می زند، حدّ قلمی که همان علّم القرآن است که علم خواندن کتاب وجود است و شنیدنش! و بالاخره حدّ بیان که همان نور بی حدّی و احدی پروردگار است که باعث خلق جدید جهان و انسان می شود و بدینگونه همه حدود اشیاء و اقطار زمین و آسمان را درمی نوردد و بدین طریق آن سه حدّ دیگر را هم بی حدّ و احدی و سرمدی می کند.

۳۴۵۴- پس آن نور حدّشکن و ظلمت شکن که حدود تن و جمال و اراده جمادی- نباتی- حیوانی انسان را درمی نوردد و لامتناهی می کند نور قلم و خواندن و بیان است: "و اینک کتاب وجودت را بخوان که خود در خواندنش توانا هستی! و به انسان چشم و گوش و دل و قدرت امکان اعطا نمودیم ولی اکثراً بکارشان نیامد و بکار تبدیل جهان پرداختند و آتش را بر خود مهیا کردند و در دوزخ به غل و زنجیرها بسته شدند..." آیاتی از قرآن کریم- زیرا به جای خواندن و تأویل و تکوین کتاب وجود به تبدیل آیات و پدیده ها پرداختند و دوزخ تکنولوژی را برپا نمودند که سراسر غل و زنجیر و جبرهای تو در تو بر تن و دل و جان و عقل و هوش و حواس بشر است که حتی حدود حیوانی و نباتی و جمادیش را هم حقیرتر و محدودتر و مجبورتر می سازد: "و آنان از حیوانات هم پست ترند... و قلوبشان از سنگ سخت تر است..." آیاتی از قرآن-

۳۴۵۵- ولی بشر کافر حتّی نور قلم و خواندن و بیان را هم تبدیل و ظلمانی ساخت (سواد) تا کل جهان را تبدیل به آتش و ظلمت و ستم و جبرهای علمی- فنی- ریاضی کند. زیرا حدودی حقیرتر و جبارتر و جامدتر و اسارت بارتر از حدود تکنولوژی نیست که غایت علوم و فنون تبدیلی است و قلم و بیان تبدیلی!

۳۴۵۶- همانطور که نشان دادیم تسبیح تنها راه رهائی انسان از حدود و صغور جمادی- نباتی- حیوانی- دهری جان است و تسبیحی برتر و عالیتر و نوری تر و حدشکن تر از علم قلم و بیان و تأویل نیست آنگونه که شرحش گذشت که

**تماماً از راه معرفت نفس حاصل می آید و لذا علی(ع) تفکر و عرفان نفس را برترین مرتبه عبادت خوانده است که از طریقش هم خلق شناخته می شود و هم حق!**

**۳۴۵۷- پس همهٔ حدود و صغور و جبرهای تن و اراده و دل و اندیشه آدمی به نور کلمات و معانی و قلم و بیان تأویلی- قرآنی شکسته و درنوردیده می شوند و روح را از اقطار زمین و آسمان و اسارت مکان و زمان و عرصه ظلمت بیرون می برند.**

**۳۴۵۸- پس ذات حدّشکنی در کلمه است آنگاه که در سمت کلمة الله تأویل می شود و در لقای وجه رب تجلی می کند. این کمال و جلال الهی کلمات است که حدود جمادی- نباتی- حیوانی تن را بسوی احدیت لامتناهی و سرمدی حق تأویل می کند به یاری روح الله از وجود اولیای حق!**

**۳۴۵۹- خداوند بواسطه کلمات و اسمائی که در فطرت بشر نهاد و روحی که در او دمید که همان روح کلمات و اسماء است این حقیرترین و علیلترین موجود عالم را خلیفه اراده و امر خود قرار داد و احدیت صمدی و بی علیتی و بی تای خود را به او اعطاء نمود.**

**۳۴۶۰- و آن علمی که کلمات را حدشکن می سازد علم تأویل است. و آنچه که این علم را در جان و دل و ذهن و بیان آدمی به بار می نشاند جهاد بی امان با نفس خویش در امر مبارزه با نژاد یعنی مبارزه با دل خویشتن است در محبوبترین روابط و عواطف از برای امر و رضای پروردگار! جهادی ابراهیم وار و هاجروار و اسماعیل وار! و لذا روح علم تأویل را ابراهیم خلیل(ع) در نفس واحده بشری دمیده است و اینست که همه عالمان تأویلی در تاریخ مدیون روح الفکر ابراهیمی و قلم تأویلی او هستند هر چند که این روح نیز از روح القدس وجود مبارک قائم آل محمد در آخرالزمان دریافت می شود چرا که امام مبین وارث و لنگرگاه علم و روح همه انبیای سلف است.**

**۳۴۶۱- از میان همه کلمات و اسمای الهی در میزان قدرت تأویلی و حدشکنی در سمت کلمة الله، هیچ اسم و کلمه ای همچون ذکر "احد" نیست. و بنده این تجربه شگرف را بارها در حادترین شرایط و بن بست ها درک نموده ام. این همان روح و ذکریست که بر زبان و بیان امام مبین در آخرالزمان، برپا کننده قیامت دورانها و بلکه نهایتاً قائم قیامت کبرای جهان هستی است که کل هستی را به آنی تأویل به کلمة الله می کند: حیّ احدّ! و آنک ظهور آن جمال ذالجلال واحد قهار!**

**۳۴۶۲- علم تأویل علمی عجیب و غریب و پیچیده و افسانه ای و جادوئی و سحرآمیز نیست و از مقوله آنچه که در نزد شیادان عرفانی معروف به "علم جفر" و علوم غریبه است نیز نمی باشد بلکه علمی امّی و فطری است زیرا نوری از امّ الکتاب و فطرت است. و علوم الهی برخلاف علوم بشری بیش از حد ساده و زلال و امّی می باشند. زیرا خداوند خود به ذاتش مظهر سادگی محض و بسط مطلق است. علم تأویل بطور نمونه اینست هنگامی که می گوئی "ای خدا" خداوند را در خود و حیات خود حیّ و حاضر و فاعل بیابی و غایتش اینکه دیدارش کنی! پس از این منظر می توان گفت که علم تأویل، علم دعا و اجابت مطلق است و مستلزم قلبی پاک و خالص می باشد که خدای را کافی و وافی بداند همانطور که ابراهیم خلیل در قبال فرعون و نمرود گفت "خدا کافیست" و خدا هم کفایت نمود و آنگاه که در قبال امر خود خداوند قرار گرفت که همسر و فرزند شیرخواره اش را در بیابان برهوت رها کند و سپس فرزند نوجوانش را برای خدا ذبح نماید باز هم گفت: خدایا تو خودت برایم کافی هستی! و باز هم کفایت نمود! و لذا بدینگونه لایق امامت و علم و نور تأویل شد! این امّی ترین تعریف از علم تأویل بود به منطقی که قرآن کریم تعلیم فرموده است. این علم تأویل در قلمرو عمل است همانطور که همه علوم قرآنی، عملی هستند و نه فلسفی!**

**۳۴۶۳- علم تأویل به لحاظ کاربردی، علم اراده به قدرت لامتناهی و سرمدی پروردگار است و علم اراده به اراده مطلق و علم تحقق هر محالی! و این همان علم اراده به ظهور ذات مطلقه حق از خویشتن است.**

**۳۴۶۴- از این رو بسیاری از جاهلان و سوداگران دینی و عرفانی پنداشتند که علم تأویل همان علم سحر و جادوگری است و لذا شاهدیم که در بسیاری از فرقه های ضاله منشعب از مذهب امامیه با استفاده از برخی کلام تأویلی امامان(ع)**

دست به دعانویسی و رمالی و سحر و امثالهم می زنند که توهم و مالیخولیائی مهلک است که فقط خود آنان را به دام وسوسه های اجنه و شیاطین می اندازد و دیوانه می سازد و برخی ساده لوحان را هم فریب می دهد تحت عنوان علوم جفر و غریبه و اسم اعظم و امثالهم! ولی این علم فقط در نزد معصومین و اولیاء و عرفای الهی است که حافظان عصمت و اسرار حق هستند در مراتب!

۳۴۶۵- دل بایستی به حداقلی از عصمت و فطرت رسیده باشد و ذهن هم بایستی به حداقلی از یقین عرفانی نائل آمده باشد و فرد از متقین شده باشد تا قدرت تأویل پیدا کند تا کلمات و اسماء و اذکار الهی به فطرت الهی وی راه یابد و تأویل گردد.

۳۴۶۶- علم تأویل بسته به اینکه از منظر کدامیک از اسماء و اذکار الهی جاری شود دارای ویژگی جلوه و معانی و قلمرو خاص است. فقط از منظر اسم "احد" و در سمت تأویل کلمه الله (ال لا ه) است که دارای تجلی معنوی و جمالی تمام و کمالی از وجوه کلیه اسماء الله خواهد بود که همه کلمات و مفاهیم و آیات و بینات را شامل می گردد. این از آن نوری است که در سوره توحید حضور دارد که همه موجودات عالم هستی در هفت زمین و آسمان را فراگرفته است که فقط قلوبی را فرامی گیرد که به فردیت و تجرید و تنهائی و اخلاص کامل رسیده باشند یعنی محمدی شده باشند و از اهالی آئین حنیف ابراهیم خلیل!

۳۴۶۷- به یاد می آورم که در چهلم واقعه نزول روح امّ الکتاب چون به تأویل قلبی ذکر "احد" رسیدم در اندک مدتی همه آدمهای اطرافم از جمله همه اعضای خانواده و نزدیکترین دوستانم بطرزی هولناک از من می گریختند و تک و تنها شدم گوئی که احساس مرگ و نیستی کرده بودند بی آنکه هیچ فعل و اتفاق جدیدی از من بروز کرده باشد که عین وصف چنین واقعه ای در قرآن کریم مذکور است که چون خداوند را به خلوص و وحدانیت یاد کنی آنان که در قلوبشان مرض و شرک و کفری است سیاه گشته و می گریزند. مدتی بعد که برخی از این افراد را دیدم و علت آن گریز را از آنها پرسیدم همه شان اذعان کردند که در آن واقعه حس نابودی کرده بودند و اگر می ماندند به گمان خود حتماً نابود می شدند. که بنده سالها در این معنا اندیشیدم که آیا در آن هنگامه در خود من چه خبر شده بود. حقیقت این بود که من نور احدیت واحد قهار پروردگار را در تمام وجودم یافته و عین این نور شده بودم و در مابقی عمرم هر چه از باب توحید نگاشته ام از برکت آن واقعه بوده است که نور تأویل آن تا به هم اکنون در قلم و احساس و اندیشه ام منور است.

۳۴۶۸- به بیان دیگر علم تأویل، باطن علم ذکر است و ذکر سراسر قلمرو تأویل حقیقت روحانی و نوری و معنوی و عرفانی و شهودی اسماء و کلمات است. و می دانیم که قرآن تماماً کتاب ذکر است پس کتاب تأویل است. پس علم تأویل، علم مکاشفه حقایق و اسرار قرآنی است و در یک کلام همان علم قرآن است که شرحش علم بیان است: "خدای رحمن، قرآن را تعلیم نمود و انسان را آفرید و علم بیانش داد..." سوره رحمن-

۳۴۶۹- به استثنای ائمه هدی[۱] و انسان کامل که خود مظاهر نور تأویل و روح الله هستند مابقی عارفان این علم و روح را بواسطه این کاملان الهی می یابند و مابقی مؤمنان هم از این عارفان دریافت می کنند در مراتب.

۳۴۷۰- پس درک می کنیم که علم تأویل علمی آموزشی و فرمولی و کتابی نیست بلکه روحانی و ذاکرانه است و انسان تأویلی از زمره ذاکرین است که قرآن کریم آنها را حاملان علم وحی دانسته است زیرا علم تأویل علم وحی نیز می باشد: از تو درباره وحی سؤال می کنند بگو که از اهل ذکر بپرسند. قرآن کریم-

۳۴۷۱- "و هر که در زمین و آسمانهاست از او سؤال و خواهشی دارد و او هر آن در شأن و مقامی دگر است." رحمن۲۹- این اوئی که کانون خواهش و مسائل همه موجودات عالم هستی است و همه را اجابت به وجود سرمدی میکند و راز بقای همگان است همان امام مبین و صاحب تأویل عالم فنا به نور بقای جاوید است: "همه چیز نابود است الا روی او که دارای تجلیات و کرامتهاست." رحمن۲۸-۲۷- و این آیات در سوره خلق جدید انسان واضح ترین معرف صاحبان علم تأویل و آلاءالله است: "و اینک آیا این اهل الله را باز هم تکذیب می کنید." رحمن۳۰-

**۳۴۷۲- و نخستین تأویلی که در اهل ذکر رخ می دهد تأویل تن آنها به روح است و تجلی روح آنها از تن! و این راز انسان روحانی در خلق جدید قرآنی است.**

**۳۴۷۳- انسانها نیز در روابط خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، عاطفی، فرهنگی، عقیدتی، هنری، دینی، عرفانی و... در مراتب تأویل و تجلی همدیگرند به نور یا نار در بهشت یا جهنم در دنیا و آخرت! این بیان دیگری از ولایت مؤمنانه یا کافرانه آدمیان بر یکدیگر است که شدیدترین این ولایتها و تأویلات در رابطه زناشوئی و مراد و مریدی است. و جالب اینکه ولایت و تأویل به لحاظ لغوی نیز دارای ریشه ای مشترکند: اولی[1]!**

**۳۴۷۴- و بلکه انسانها در روابط خود با عالم اشیاء و حیوانات و نباتات و جمادات و مصنوعات هم قابل تأویل هستند که البته این تأویلی ناری و دوزخی و اسفلی است.**

**۳۴۷۵- هر چیزی در عالم هستی اعم از مادی و معنوی، آئینه تأویل و تجلی برای انسانهاست به نور اذکار الهی یا به نار افکار شیطانی!**

**۳۴۷۶- تأویل، واقعه ای بلاانقطاع در نفوس آحاد بشری است از ازل تا ابد و از تولد تا مرگ و تا قیامت! بواسطه هر فعل ارادی و غریزی و باطنی و ظاهری که از او سرمی زند در هر نفسی که می کشد و لقمه ای که می خورد و صدا و سیما و بو و مزه و لمسی که درمی یابد و در ذات هر اندیشه و احساسی در خواب و بیداری!**

**۳۴۷۷- علم تأویل، علم رشد و حرکت و تحوّل و سلامتی و مرگ و زندگیست! علم شدن و علم صعود و سقوط است تا تدریجاً راه و روش تأویل عروجی را بیابد و رستگار شود!**

**۳۴۷۸- از آنجائی که جریان تأویل همواره بین دو قطب بود و نبود در کلمةالله (ال لا) در رفت و آمد است عواطف بشری هم در این جریان دارای وضعیتی دیالکتیکی است که در تأویلات نوری بین محبت و معرفت تعامل و دیالوگ دارد که دارای روندی استعلائی و فرارونده است. ولی در تأویلات ناری و ظلمانی بین عشق و نفرت کور در رفت و آمد است که به آنی عاشق و فدائی طرف مقابل است و به آنی دیگر میل به نابودگری می یابد در هر صورت یا می خواهد خودش را نابود کند و یا طرف مقابلش را!**

**۳۴۷۹- "ال" در جریان تأویل همان قطب معرفت و وجود است و "لا" هم قطب محبت و حس فناست. و آنگاه که این دو قطب از وضعیت دوگانگی دیالکتیکی فرا رفتند و حدّ احدی حق را چشیدند نور احدی کلمةالله (ال لا ه) به نقطه (هو- هی- ها) در ازلیت ابدی وجود تلاقی کرده و لقاءالله رخ می نماید و هر نوع دوگانگی محو می گردد. و در این مقام است که عارف با هر دم و بازدمی مثلث شهود هی ها هوئی را درمی نوردد به ذکر "حیّ احد"! زیرا دم و بازدم آدمی در هر تنفسی دارای یکی از این اصوات است که از اعماق ذات سینه برمی آید و بازمی گردد. هی هو ها! و از این ذکر توحیدی که عین تنفس است نور "قل هوالله احد الله صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد" در ذات تن و جان و روان تأویل به کلمه ال لا ه می گردد و این هی ها هو همان "ه" نامحسوس و ناخوانای انتهای کلمه الله است که جمال الف (ا ل فا) را متجلی می سازد در آفاق و انفس سالک در هر دم و بازدمی بقدرت روح حیّ احد! و این آن نقطه و لحظه ای است که در جان سالک، عشق عین معرفت است و معرفت این جمال سرمدی حضرت عشق! یعنی جمال حضرت عشق کل کمال عرفانی و علم ربوبی و حکمت خالده و نور عقل کل است. این بند به مثابه ظهور تأویلِ تأویل است. پس در مطالعه هزارباره اش نیز تردید مکن.**

**۳۴۸۰- علم تأویل در یک کلمه همان علم اراده است منتهی نه فلسفه و نظریه ای درباره اراده بلکه علم اراده به آفرینش و تدبیر و تغییر و تکمیل و تقدیر و قیام و قیامت است. همانطور که کل بستر عملی و روانی حصول این علم هم تماماً ارادت است به امام و خالق و خلق و امرش در جهان هستی! یعنی کسی که کل اراده اش را به امامی حیّ وامی نهد و در اطاعت محض زیست می کند به اراده الهی ملحق می شود و صاحب این اراده خلاق می گردد و کل این واقعه همان جریان تأویل اراده عدمی بشر به اراده وجودی حق است و حصول علمی این واقعه همان علم تأویل است.**

۳۴۸۱- کلیه مراتب و انواع در عالم وجود چیزی جز مراتب اراده و قدرت تحقق آن و علم و معرفت درباره آن نیست و لذا "مرید" (صاحب اراده) نخستین اسم ذات پروردگار است که کلیه صفات و افعال را هم فرامی گیرد و لذا جامعترین اسم ذات پروردگار است.

۳۴۸۲- کسی که مریدِ مریدی (صاحب اراده) شود مرید (صاحب اراده) می شود. و این اراده خود سرچشمه علم و قدرت تأویل است. و اینگونه است که خداوند علم تأویل را به بندگان خود (مریدان خود) می بخشد. و اصلاً جریان اطاعت محض و بندگی و مریدی کردن نسبت به انسان صاحب اراده ای (ولی خدا) همان جریان تأویل عدمیت او به وجود است که هر مرحله از این تأویل، حامل نوری از علم تأویل نیز می باشد زیرا "وجود" تماماً نور علم و معرفت است و غیر از آن نیست.

۳۴۸۳- اراده، اول صفتِ ذاتِ احدی وجود است: اراده به بودن! و این ازلیت و اولیت معنای ذاتی وجود است و لذا گوهره هر تأویلی به وجود است که معنائی کاملاً فطری در هر موجودی می باشد که عین مادیت حضور آن موجود است. و هر انسانی نیز بطور امّی و فطری این اراده را دارا می باشد و بر آن کاملاً آگاهی دارد حتی یک کودک شیرخواره! و این آگاهی آنقدر فطری است که برای حصولش هیچ نیازی به اندیشیدن هم نیست. بودن، عین اراده به بودن است! ولی متأسفانه اکثر مردمان در سن بالاتر، از این آگاهی ارادی و اراده آگاه به بودن، غافل شده و دچار نسیان می شوند و این فترت فطرت اساس هر نسیان و غفلت و ظلمت و جهل و کفر و عدمیت در بشر است که قدرت و علم و اراده تأویلی را در او نابود می کند و این راز عدمیت عامه مردمان است. در این حقیقت فطری تا توانی بمان و تأمل کن که سرّی آشکار و کبیر است که به ساده ترین بیان ممکن تبیین گردید که حاصل نظری از پروردگار عالم بود.

۳۴۸۴- کسی که دارای اراده به بودن نیست و این اراده را در خود دمادم درک و احساس نمی کند فاقد اراده است یعنی فاقد وجود الهی است و فاقد قدرت و علم تأویل است. چنین کسی به لحاظ وجودی، کافر است. چنین اراده ای اگر در کسی باشد هویت است و نه منیّت! و این همان نور "هـ" (هو ها هی) در جان دم و بازدم است که نور تأویل نیز هست در سه وجه ذوالجلالی، ذی الجلالی و ذالجلالی!

۳۴۸۵- و این اراده در قلمرو تأویل عین بیان خلاق و منقلب کننده و قیامتی است که حقایق آسمانی فطرت الله را در عالم ارض نقد و حیّ و حاضر می سازد که این عین معنای آیاتی در سوره ذاریات است که بارها نقل کرده ایم! چنین اراده ای مصداق همان امری از خداوند است که بین زمین و آسمان نازل شده و هر امر محالی را مقدور می سازد که این معنا نیز در آیه آخر سوره طلاق مندرج است.

۳۴۸۶- پس همه خلاقیتهای تکوینی و بدیع در قلمرو تأویل در عرصه بیان و قلم عارف متجلی می گردند که مخاطبان و طالبانش را از هر جنون و ابتلای شیطانی می رهانند و به خود می آورند و بر مقعد صدق و عدل وجود می نشانند و این عین وقوع واقعه هستی یا قیامت نفوس است: "و قیامت آن روزیست که اسرار نهان، آشکار می شوند." قرآن- و این همان وقوع اراده به بودن است یعنی خود بودن: هستیِ بایستی! "و بدینگونه کلمات خداوند به صدق و عدل کامل شدند." قرآن کریم- و این اکمال کلمات به صدق و عدل معنوی عین وقوع تأویلی واقعیت وجودی معنای کلمات است و این همان خلق جدید آخرالزمانی در دین محمد(ص) است که آفرینش تکوینی و بدیع و الساعه است. این تأویل معنا به ماده است و تن به روح و خلق به حق! که قبل از وقوع این واقعه (قیامت وجودی) بایستی اسرار واژگونسالاری کلمات و معانی در نفوس ناطقه بشر، کشف و درک و تصدیق و توبه شود تا این کلمات در نفس ناطقه بر مقعد صدق و عدل بنشینند و نفس را هم از واژگونی (تحریف، کبت، طمس، دمر) نجات بخشند و اهل فطرت نمایند و این وقوع نور تأویل نفس ناطقه است که نفس ناطقه به نطق فطرت اللهی خود سخن می کند و آسمان را بر زمین و زمین را در آسمان تأویل می نماید و هر امر محالی را ممکن می سازد به نور چشم و گوش و دل و بیان که نور امکان در انسان است: و به شما چشم و گوش و دل و بیان اعطا نمودیم و قدرت امکان بخشیدیم ولی اکثر شما تمکین نکردید پس آنرا از شما بازپس گرفتیم و کور و کر و لال شدید و این عذاب عظیم است. قرآن کریم-

۳۴۸۷- قدرت اراده به لحاظ باطنی عین قدرت یگانگی و احدیت و یک بودن بی تا و محض و مطلق است و منزه از تکثر و تنوع و ابتلائات و اشتراکات و شباهتها و قیاسها و تناقضات درونی! این "یک" بودن همان اراده به بودن است. بودن همان "یک" است: احدّ! و این احدیت سرچشمه اولیت ازلی است یعنی نور تأویلی که هر چه خواهد می آفریند به نظری و هوی و های و هی هر دم و بازدمی!

۳۴۸۸- پس قدرت اراده آدمی به نور صدق و عدل کلماتی است که در اندیشه اش فعالند و نه به آمار و ارقام علمی و فنی و بانکی اش که ذهن و دلش را دمادم به نابودی می کشانند و برای نجات از این هراس نابودی دائماً بر این ارقام می افزاید!

۳۴۸۹- علم تأویل همان علم حضوری است بمیزانی که نفس ناطقه در محضر فطرت اللهی خویشتن حاضر است به مصداق این دعا از آیه کریمه که با سائر اسماء جمع آمده است: ربّنا آتنا مِن لدنک سلطاناً نصیرا و حبیباً طبیبا و رئوفاً لطیفا و کریماً رحیما و شفیعاً شافیا و کافیاً وافیا و نوراً حقا و علیاً حکیما و وکیلاً کفیلا و اماماً مبینا و لقائاً شهیدا و واحداً وحیدا! که این "مِن لدن" همان "مِن عند" است چرا که فطرت الله در فطرت بشر است. این دعای حضور و تأویل و توحید است و راز حضور قلبی در سیر و سلوک عرفانی از منظر اسماءالله در مراتب تأویل و تجلی!

۳۴۹۰- انسانی که فاقد اراده تأویلی باشد به دلیل حضور بالقوه فطرت الله در جانش، در اشد شقاوت جمادی و آفت نباتی و شرارت جانوری سقوط می کند و اگر فاقد حداقل تقوا هم باشد به تسخیر شیطان درآمده و واژگون می شود و بدینگونه همه کلمات و معانی در نفس ناطقه اش دارای کاربردی وارونه اند! "آنانکه بدی پیشه کردند واژگون شدند." قرآن کریم-

۳۴۹۱- پس اینک به حقانیت شریعت می رسیم و درک می کنیم که حتی عالیترین تجلیات انوار حقیقت وجود بلاوقفه ریشه در احکام شریعت الهی دارند و بدون آن عقیم هستند که تقوا و صدق و عدل از مهمترین ارکان شریعت هستند که در علم تأویل بوضوح درک می شوند. همانطور که رسول اکرم(ص) می فرمایند که شریعت قول من است طریقت فعل من است و حقیقت حال وجودی من است.

۳۴۹۲- و با اینهمه شریعتی که منکر حقایق عرفانی تأویل باشد خود مهلکترین ملعبه دست ابلیس است و این بزرگترین بدبختی حاکم بر بسیاری از مسلمین و حتی شیعیان است بخصوص در آخرالزمان که عصر عروج روح است و روح آدمی در عالم ارض مهلت و امکانی برای ادامه حیات معنوی و دینی ندارد.

۳۴۹۳- امروزه در عصری زندگی می کنیم که در سراسر جهان و بخصوص در جهان اسلام، کلمات، معانی و ارزشها و اخلاق و شریعت و حتی مفاهیم عرفانی دچار اشد واژگونی هستند که غایت این واژگونی در کلمات دینی و بخصوص در ستون دین یعنی نماز رخ نموده است که خداوند نیز در کتابش به پیروان این نوع نماز شدیدترین تهدید و اخطار و فریاد را نموده است: فویل للمصلین! زیرا در نماز واژگونه، روح به جای عروج دچار سقوط در درک اسفل می شود در آغوش شیطان!

۳۴۹۴- بنابراین واجب است که آدمی قبل از پرداختن به امور عرفانی و تأویلی به سراغ عقل و احساس واژگونه خود برود و آنرا به مقعد صدق و عدلش بازگرداند که این واقعه به تمام و کمال در مجموعه آثار ما برای هر خواننده طالب و نیازمندی محقق می شود.

۳۴۹۵- "مبعوث شدم به اینکه مکارم اخلاق را کامل کنم." رسول اکرم(ص)- و مکارم اخلاق، کرامتهای خلقت در انسان است همانطور که "اخلاق" در لغت بمعنای آفرینش برتر است و نیز اعطای آفرینندگی! و کرامت یعنی شگفتی و عجایب فوق العاده عالم آفرینش که در خلق جدید آخرالزمان در انسان عارف پدید می آید. و لذا علی(ع) در این باب می فرماید: "در هر کسی امری شگفت دیدی در انتظار امری شگفت تر و برتر باش." و این ویژه روح محمدی و عرفان علوی و علم تأویل ام الکتاب است. پس انسان فاقد خلق برتر و کرامت وجودی، یک انسان محمدی نیست و آخرالزمان را درک نکرده و هنوز در دروه ماقبل از دین محمد زندگی می کند و در تاریخ جا مانده است. چنین انسانهائی پس از مرگشان

نیز بارها به حیات دنیا بازمی گردند تا تاریخشان به آخر برسد و از گردونه دهر خارج شوند و این عین مفهوم مسخ است در تعبیر قرآنیش! که واضحترین نشان رجعتهای مکرر انسان پس از مرگش به حیات خاکی همین شباهتهای صوری در قلمرو شجره می باشد که در نسلهای بعدی رخ می نماید که بی شک این شباهت در صورت و شمایل عین شباهت در سیرت و باطن است. هر چند که این رجعتها ممکن است در قلمرو خارج از شجره نیز رخ دهد که در این باب قبلاً سخن گفته ایم.

۳۴۹۶- انسان و تمدن صنعتی مستمراً در طول تاریخش در سمت ذات ذره در حال تأویل بوده است که ظهوراتش نیز دائماً آتشین و سوزاننده تر بوده است تا انهدام کامل این انسان و تمدنش! همانطور که تمدن صنعتی بشر از کشف آتش آغاز شده و نخستین فلسفه مدوّن بانی آن نیز فلسفه اتمیزم می باشد که مشهورترین سخنگویش در عهد باستان یونان هم کسی بنام دموکریت بود که عاقبت خود را در دهانه آتشفشانی انداخت و خودسوزی هولناکی نمود و گوئی که خود عاقبت تأویلی فلسفه خود را می دانست و لذا خود نیز در این غایت آتشین فلسفه خود تأویل گردید. و این حجّتی بس حیرت آور و قابل تأمل و عبرت انگیز است که تاریخ فلسفه از آن بطوری آگاهانه غفلت ورزیده است.

۳۴۹۷- ولی انسان و تمدن فطری به روح و نور تأویل می گردد در مراتب هفتگانه روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر، روح الجبروت، روح العلم، روح العقل و روح القدس! و مراتب هفتگانه نور، نور قبل نور، نور بعد نور، نور فوق نور، نور علی نور، نورالانوار و نورالنور! که تجلیش به جلال و جمال حق تعالی است در پرتو یکایک اسماءالله در مراتب هفتگانه ارواح و انوار مذکور از وجود هر یک از مؤمنانش به صورت و سیرتی احدی و بی تا و نامکرر!

۳۴۹۸- قبلاً در همین کتاب نشان داده ایم که حتی بدن آدمی بر حسب ارواح و انوار هفتگانه الهی دارای اعضاء و جوارح و مراتبی کاملاً فیزیولوژیک است که از سر تا پا جریان دارد. یعنی دقیقاً سخن از روح یا نور شنوائی و بینائی و چشائی و بویائی و لامسه و دست و پا می باشد که این روح و نور را از دل و ذهن فرد دریافت می کنند در مراتب نزول و عروج! همانطور که سخن از آتش یا ظلمتِ شنوائی و بینائی و چشائی و بویائی و لامسه و دست و پا است که آنرا از دل و ذهن انسان جهنمی و کافر دریافت می کنند.

۳۴۹۹- روح تأویلی در انسان زمینه الحاق و وصال و وحدتش با ذات عالم هستی و روح الله و لقاء الله می شود به بهانه هر صدا و سیما و عطر و طعم و لمس و اشاره و معنا و واقعه ای در حیات روزمره زندگی! انسان تأویلی در هر کس و چیزی و در هر حادثه و هر لحظه ای نظر بر وجه کریم الهی دارد و در انتظار ذوالجلال والاکرام است. این تجربه لحظه به لحظه زندگی این بنده از واقعه نزول روح تا به امروز است. و چنین انتظار و فرجی فقط در آخرالزمان و به یاری روح القدس الهی از وجود امام زمان(عج) ممکن و میسّر است.

۳۵۰۰- در آخرالزمان همه امور و پدیده های عالم هستی به انسان، برای انسان، با انسان و از انسان تأویل می شود از هر دو وجه نوری و ناری و بهشتی و جهنمی! برخی از انسانها از برای این تأویل کل حیات دنیوی خود را فدا می کنند و برخی دیگر هم چنان از روح انسانی تهی گشته و نابوده اند که برای کسب اندک حس وجود به کمتر از تجارت انسانها کاری نمی توانند کرد از آدم فروشی، آدم ربائی، آدم کشی و انواع تجارت انسانها که در این عصر تنوع فراوانی دارد در قلمرو علوم، فنون، پزشکی، بیمه، سیاست، اطلاعات، مهاجرت، امنیت، دموکراسی، آموزش و پرورش، رسانه، اینترنت، سینما، سکس، انقلاب و تکفیر!

۳۵۰۱- در آخرالزمان انسانهای کافر (غیرتأویلی) فقط از طریق فروش موجودیت خویشتن است که ارتزاق می کنند در انواع خودفروشیهای علمی، فنی، هنری، سیاسی، سکسی، اطلاعاتی، جنائی، تبدیلی و تکفیری! زیرا در آخرالزمان بقول علی(ع) از حیات دنیا جز سمّ و زهرابی باقی نمانده است و لذا راهی جز کوله بار حیات بربستن و سالک رجعت الی الله (تأویل) شدن، نیست. و لذا آنان که در این دنیا می مانند و اهل تأویل و رجعت نیستند جز خود- خوری و خود- فروشی راه دیگری برای ارتزاق نمی یابند. زیرا انسان آخرین باقیمانده حیات و هستی در عالم ارض است و در آخرالزمان جز در بقیةالله هیچ خیری برای زندگی نیست: "بقیةالله (امام زمان) تنها خیر وجود شماست و زین پس دیگر مرا بر شما

هیچ حفاظتی نیست." قرآن کریم- بدینگونه خداوند آشکارا کل خلقش را در آخرالزمان به وجود خلیفه و امام مطلقش تأویل و تحویل نموده است و از خودش در عالم ارض خلع ید کرده است. و لذا خدا خدا کردن خلق را در این دوران هیچ اجابت و خیری نیست.

۳۵۰۲- همانطور که در قرآن کریم شاهدیم در روز پنجاه هزارساله آخرالزمان، روح حیات و نور هستی بسوی آسمانها عروج می کند و لذا فقط اهالی تأویل و رجعت و عروج می توانند صاحب روح و نور زندگی باشند در کاروانی که ساربانش امام مبین است. و غیرمؤمنان را در این دوران در حیات دنیا هیچ خیری نیست و فقط بایستی از میوه درخت زقوم شجره و سموم و زهرآب درک اسفل زندگی جهنمی صنعت و طاغوت ارتزاق کنند و کسب وجود نمایند. زیرا بقیةالله (بقای خداوند) در حال عروج است پس فقط بقای شیاطین در زمین می ماند که آتش ظلمت است و آن بدن هائی است تبدیل شده به چرک و فساد و زهرآب و سقر و زقوم در سیطره شیطان تکنوسالار که همه چیز را تأویل به آتش و ذرات ناری می کند همچون ذرات الکتریکی و اتمی و میکروبی و نانوئی و سلولی و ژنتیک و لگاریتمی! "و برخی از مردمان را در جهنم از جنس اجنه و ذرات آفریدیم." قرآن کریم- و این خلق جدید جهنمی در آخرالزمان است.

# دفتر چهاردهم: روح و نور (نورشناسی روحانی)

## بسم الله نورالنور

**۳۵۰۳- جهان هستی ظهور و بروز سلسله مراتب و درجات قبض و بسط و رتق و فتق نور است و هر چیزی در عالم ماده و معنا از این قلمرو خارج نیست. و لذا هر ذره و کره و جماد و نبات و حیوانی به درجه ای از خودش نوری ساطع می کند که امروزه به لحاظ علمی نیز به اثبات رسیده است که شدیدترین و محسوسترین نورها از برخی ستارگان و خورشید ساطع می شود زیرا ماهیت ذاتی همه اشیاء از نور است که در هر چیزی به درجه ای از انقباض مجسم شده است. و اما نور عالم معانی که مختص انسان است از نوری برتر و بسیطترین انوار است که ما آن را نور علی نور خوانده ایم در قاموس قرآن کریم! و این نور ایمان و معرفت و محبت و علم و اشراق و عرفان و تجلیات ذات حق تعالی است و در حقیقت این نور علی نور را می توان نورالانوار یا نورالنور نامید که موجب هدایت الی الله در اهلش می باشد که نهایتش انسان کامل است که مظهر نور کلمة الله است و مطلق نور که وجود محض است.**

**۳۵۰۴- پس هر چیزی که در عالم هستی می بینیم صورت مجسمی از نور است و هر معنائی هم که درک می کنیم معنائی از نور است. و قرآن کریم صریحاً به ما متذکر می شود که نور زمین و آسمانها، خداوند است. پس باید گفت که هر صورت و معنائی در عالم، صورت و معنائی از خداوند است. در نسبیت انیشتن نیز به روشی دیگر قابل تأویل بودن کل جهان ماده به انرژی و انرژی به نور به لحاظ علمی اثبات شده است.**

**۳۵۰۵- تا هر چیزی نور نباشد دیده نمی شود و طبعاً شنیده و بوئیده و چشیده و لمس هم نمی شود که اگر هم شود شناخته نمی شود که شناخت هر چیزی هم به اسم و رسم و معنا نیز چیزی جز تأویل نور آن چیز در نفس ناطقه نیست که نور علی نور آن چیز است که ظهور نورالنور است.**

**۳۵۰۶- هیچ موجودی در عالم نمی تواند خود را بشناسد یا کمترین احاطه و آگاهی به خود داشته باشد یا حتی بداند که هست مگر اینکه دارای نگاهی، نوری یا وجودی برتر از خود باشد که از آن منظر بر خود احاطه و نظر نماید. و فقط انسان دارای چنین مقامی است زیرا دارای روح الله و نور کلمةالله است و از همین منظر است که این کلام حیرت آور الهی در قرآن کریم مفهوم می گردد که: "انسان را در خلقش شاهد قرار دادیم!" مگر می شود که انسان در آن واحد دو تا باشد که یکی شاهد و دیگری مشهود شود؟ مگر اینکه بگوئیم که این روح و نور الهی که ورای آفرینش کل جهان هستی است پس از اتمام خلقت آدم، به وی داده شده بگونه ای که ملحق به وجودش گشته و انسانی شده است. و لذا این روح و نور الهی شاهد بر خلقت انسان در این شهادتش، انسانی شده است و لذا عین شهادت انسان بر خویشتن است. در این معنا بسیار بیندیش! این همان نور علی نور یا نورالنور است که انسان را به خدایش یعنی به ذاتش رهنمون و ملحق ساخته و الهی می کند. پس این روح یا نور، برتر از کل هستی زمین و آسمانهاست. این همان قدرتی در انسان است که بقول الهی، زمین و آسمانها را به تسخیر انسان درمی آورد و بستر و زمینه خلق جدیدش می گردد.**

**۳۵۰۷- این روح الهی همان قدرت تأویل ماده به معنا در نفس ناطقه انسان است که هر چیزی را به ذات نوریش برمیگرداند در جان انسان تأویلگر! این تأویل زمینه تجلی نوری برتر از نور عالم ماده است یعنی نور علی نور!**

**۳۵۰۸-** امروزه در علوم ذره ای، مولکولی و سلولی واضح شده که عمده حجم مادی هر چیزی را فضای خالی و خلاء بین سلولی و بین مولکولی و بین اتمی و بین الکترونی و نوترونی و... تشکیل می دهد. و لذا با شکافتن هر یک از این اجزای تشکیل دهنده مادیت هر چیزی باز هم فضاهای خالی پنهانتری کشف می شود و ادامه این انشقاق و مکاشفه به جائی می رسد که از هر جرم و ماده ای جز عدمیت آن باقی نمی ماند. و این یک امر کاملاً علمی در فیزیک نظری مدرن است که بمعنای استقرار عالم ماده بر عدم است و عدم زیربنای پنهان جهان طبیعت و کائنات است و ذات ماده عالم! بقول مولوی گر نیک بنگری اکثر عدم است! ولی این بظاهر عدم از نظر ما همان ذات نور و نورالنور پنهان و غیرمتجلی است که حتی در نظریه ای اخیر در فیزیک نظری معلوم شده که فضای خالی در جهان دارای ماهیتی ظلمانی است که آنرا تاریکی مطلق می نامند که کل ساختار پنهان فضا و هواست. این ظلمت یا عدم از نظر ما همان ذات نور یا نورالنور پنهان و مکتوم است. در اینجا به نظریه ظلمت و نور در دین زرتشت و مانویت می رسیم که نظریه ای علمی است که از این منظر مذکور، ظلمت همان نور پنهان و غیرمتجلی است و در حقیقت ظلمت و نور امری واحد است که دوگانگیش در عرصه ظاهر و باطن یا قبل و بعد آفرینش یا تجلی می باشد و نه در ماهیت ذات!

**۳۵۰۹-** پس ظاهر جهان، ماده است و باطنش از خلاء مطلق یا عدم! و این تأویل دیالکتیکی هستی و نیستی است. و یا تأویل عالم جرم (ماده) به مکان خالی (خلاء) و تأویل خلاء به نور مطلقی که بسیار نابتر از نور نجومی است. و خود نور نجومی (ناری) نیز مشمول همین قاعده است. این منطق علوم ذره ای است که از راه تبدیل جهان حاصل می آید ولی معنایش در علم تأویل دگر است.

**۳۵۱۰-** این نوری که در طبیعت محسوس است در واقع نار است که از خورشید و سائر ستارگان برمی تابد که کانونهای آتشین می باشند. و این نور ناری در قیاس با نورالنور مثل قیاس عالم جمادی است با نور خورشید!

**۳۵۱۱-** هستی شناسی فیزیکی در علوم ذره ای یکبار دگر ما را به این حقیقت می رساند که علوم جزئی همواره با حقایقی واژگونه روبرو می شود به این معنی که آنگاه که به حریم نورالنور و وجود محض می رسد آنرا ظلمت و عدم محض می یابد. این ماهیت واژگونسالار علوم بشری است که آنرا علم بغی گوئیم یعنی علم گمراه کننده به قول الهی در قرآن کریم!

**۳۵۱۲-** انسانی که روح الهی خود را از دست داده و فاقد نور علی نور است بواسطه علوم و هوش و حواسش دچار حرکت و هدایتی واژگونه است و لذا در حالیکه می پندارد که بهشت می رود بر دوزخ وارد می شود زیرا درکش از وجود و عدم کاملاً معکوس است.

**۳۵۱۳-** ظلمت یا عدم مفهومی در نزد انسانی است که هنوز به انسانیت آفریده نشده است و صاحب وجود نیست. برای انسان صاحب وجود و روح و نور، ظلمت یا عدمی وجود ندارد و هیچگاه هم وجود نداشته است. ظلمت یا عدم، خدای انسان بی وجود است و لذا از خدا می هراسد و در حقیقت کافر است. ولی برای انسان مؤمن صاحب روح و نور، ظلمت و عدم در حقیقت همان ذات حق تعالی است یعنی وجود محض و نور مطلق است پس در واقع، ظلمت و عدم توهمی بیش نیست.

**۳۵۱۴-** فقط در تفکرات تأویلی است که ماده آدمی تأویل به نور، جسمش تأویل به روح و مرگش تأویل به زندگی جاوید می شود و فنایش عین بقای سرمدی! این همان تفکری است که ابراهیم خلیل(ع) بنایش نهاد و به امّ وجود یعنی امامت رسید و مظهر مرتبه ای از نور علی نور گشت.

**۳۵۱۵-** تفکر تأویلی همان صراط المستقیم و میان بُر حرکت از ماده وجود بسوی معنای نوری وجود است و یا بقول فلاسفه حرکت از ماهیت بسوی ذات و یا بقول قرآن کریم حرکت از عرصه نار بسوی نور است! که چنین حرکت و سیر و سفر و سلوکی در جوهره جان بدون یاری روحی الهی از جانب اولیای حق ممکن نیست. این روح همان قوّه محرکه و مرکب این سیر و سلوک در آفاق و انفس است که سالک را از صورت ماده به صورت معنای نوری ذات می رساند یعنی لقاءالله: ما نشانه های خود را در آفاق و انفس (درون و برون) بر شما آشکار کردیم تا بر شما یقین شود که او حق

**است. آیا او برای ربوبیت و رهبری شما کفایت نمی کند؟ مسئله اینست که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند در حالیکه او بر هر چیزی محیط است. فصلت ۵۴-۵۳-**

**۳۵۱۶- در آیه مذکور از سوره فصلت آشکارا درک می کنیم که سخن از ربوبیت "او" بمعنای امام مبین است وگرنه همه مردمان درباره حقانیت ربوبی خدای ظن خود تردیدی ندارند و نیز دیدار با پروردگار را هم در قیامت کبرای خیال خودشان باور دارند ولی آنچه را که باور ندارند و در آن مردد هستند اینست که این ربوبیت و لقای الهی و هدایت از جانب یکی از اولیای او باشد و خداوند از جمال اولیایش رخ نماید و با روح اولیایش بندگان را هدایت و ربوبیت فرماید! یعنی بواسطه وجود اولیائی که مظاهر نور علی نورند! "خداوند نور زمین و آسمانهاست... و بواسطه نور علی نور، بندگانش را هدایت می فرماید." سوره نور-**

**۳۵۱۷- خداوند خود نور زمین و آسمانهاست که نوری محسوس و آشکار است ولی این نور موجب هدایت انسانها نمی شود زیرا سوزاننده است همانطور که خورشید! نور علی نور که تأویل این نور زمین و آسمانهاست از وجود اولیای تأویلی موجب هدایت اهلش می شود. و این همان سرّ امامت است و لذا انسان بی امام را انسانی گمراه و بلکه کافر خوانده اند.**

**۳۵۱۸- انسان به لحاظ ساختار خلقت خویش ذاتاً موجودی تأویلگر است که این تأویل ماده به معنا است و معنا به روح و روح هم به نور علی نور! این جریان تأویل از مجاری غرایز و حواس پنجگانه آغاز شده و در قلمرو احساس و اندیشه کامل شده و در وادی بیان به عرصه ظهور نهائی می رسد که ظهوری از خلق جدید انسان است در جهان و خلق جدید جهان در انسان، آنگونه که در سوره رحمن مذکور است.**

**۳۵۱۹- نور هم عنصر ذاتی عالم وجود و موجودات است و هم بستر و جایگاه (مکان) استقرار آن است و هم باعث و بانی زمان و زمانمندی موجودات است و هم رزاق و غذای موجودات است و هم تأویلگر و رشد دهنده عالمیان است به مبدأ خویش! و هم مقصود و معاد همه خلق است به تجلی جمالی خویش!**

**۳۵۲۰- فضای لامتناهی (آسمان) که قلمرو امکان و استقرار موجودات (عالم ارض) است خود درجه ای بس لطیف از نور است همانطور که زمانیت هم مرتبه ای لطیفتر از نور می باشد که عالم ارض و موجودات آن را در بستر مکان، به ترتیب و نظم حیرت آوری به گردش آورده و در ارتباط با یکدیگر قرار داده است. ولی نور عالیتر و بسیطتراز همه اینها، نور تأویل معنوی و روحانی در جان انسان است که همه انوار مکانی و زمانی و نجومی و طبیعی را تحت سیطره و امر خود می آورد و نهایتاً به وادی قلم و بیان می کشاند که برترین همه این انوار است که نور کن فیکون در خلق جدید انسان و جهان است.**

**۳۵۲۱- درک این معنا که ماده جهان (اجرام)، فضای لامتناهی مکان و زمان حاکم بر اجزاء و کل این عالم و عالمیان همه سلسله مراتب قبض و بسط و رتق و فتق نور است و ادراک حسّی و عاطفی و ذهنی انسان نیز مرتبه ای برتر از این نور است و مشاهدات ماورای طبیعی و نهایتاً لقای الهی نیز برترین مرتبه از تجلی همین نور است و انسان عارف، کارگاه مرکزی این قبض و بسط و درجات نور و مقرّ تأویل و تحول و تجلی صور و معانی نور است، چنین درکی همان فهم و عرفان اشراقی و نوری و توحیدی و وحدت وجودی است و این درک و فهم همان صراط المستقیم هدایت و تأویل ماده و معنای آدمی به نور ذات احدی وجود حق است.**

**۳۵۲۲- انسانی که از حمایت و هدایت و ولایت روحانی و نوری یکی از اولیای الهی برخوردار باشد ولی اهل تفکر تأویلی و عقل تسبیحی و اطاعت قلبی نباشد همه یافته های روحانی و برکات نوری و حقایق عرفانیش را تبدیل و واژگون می سازد و عاقبت در خویشتن واژگون می گردد و به کبّ و دمر و طمس الهی دچار می شود و در تسخیر کامل شیطان مبدل به جلوه ای از خلافت شیطانی می گردد و هویت ناریش! تأویل روح به نور تجلی می کند و تبدیل روح هم به نار! نار بمعنای قرآنیش همان نور واژگونه است یعنی ظلمت: ظلمت سوزاننده!**

۳۵۲۳- تفکر و تأویل روحانی که به نور احدی حق متجلی می شود واقعه ای فوق علیتی، غیرقیاسی، غیرریاضی، غیرتاریخی، غیرنژادی و فوق نفسانی (منی) است. در غیر اینصورت تبدیل و واژگونی رخ می دهد و آنچه که حاصل می آید آتش منیّت و نژادپرستی به نرخ تعدید (شمارش) است. و این عین تبدیل روح به پول است یعنی آتش طلائی!

۳۵۲۴- هر چیزی در عالم ماده و معنا تحت الشعاع نور، محسوس و معلوم می شود ولی آیا خود نور قابل درک است. آیا خود نور را می توان دید، شنید، بوئید، چشید، لمس کرد و فهمید؟ اگر هر چیزی در مرتبه ای از قبض و بسط یا رتق و فتق ظهوری از نور است پس هر آنچه که بواسطه حواس، حس می شود و بواسطه قلب احساس می گردد و بواسطه ذهن فهم می شود این خود نور است که محسوس و معلوم شده است ولی بطور غیرمستقیم و باواسطه! آیا نورالنور یا حقیقت نور علی نور، بطور مستقیم و نه بواسطه موجودات و معانی، قابل حس و فهم است؟ آری این همان واقعه لقای الهی است به جلال و جمال! آنچه که شهود می گردد جناب حضرت نورالنور و نور علی نور است همان شهودی که عارفان واصل را به غایت عشق و حیرتی لحظه افزون بسوی فنای از خود می برد و بقای به جناب حضرت نور! و این مقام نوری انسان است که کمالش از آن امام زمان(عج) می باشد که انسان نوریست. و هموست که سالکان به نور وجودش به لقای حق نائل می آیند: تا بدانند که او حق است و به ربوبیت کفایت می کند. قرآن کریم- زیرا انسان کامل ظهور نورالنور و نور علی نور است که همان نور کلمةالله است!

۳۵۲۵- انسان کامل، ماده نورالنور است و ظهور وجود محض و هستی مطلق و حیات سبوحی و قدوسی! چنین ماده ایست که سالکان را به مقام لقای الهی می رساند. این ماده امام مبین است که بقول قرآن کریم، همه موجودات عالم بر محور وجودش مقدر و ارزیابی و احصاء می شوند در مرتبه لایقی از قبض و بسط نور! و اینست که رسول خاتم در دعائی از پروردگار می خواهد که همه اعضاء و حواس و جوارحش را نوری سازد و نیز خداوند در کتابش این دعا را به همه مؤمنانش تلقین فرموده است که: "پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما!"

۳۵۲۶- فقط ادراک بصری ما نوری نیستند بلکه ادراک شنوائی و بویائی و چشائی و لامسه و جنسی هم نوری هستند هر چند که آنها را امواج صوتی یا مولکولهای بویائی و چشائی و لمسی می نامند ولی آن دریافت نهائی ما از هر یک از این حواس، درکی نوری است وقتی می گوئیم چه نوای دلنشینی، چه عطر روح بخشی، چه مزه جانفزائی، چه جنس لطیفی، چه بانوی زیبا و دلربائی و...! همه اینها نهایتاً تأویل به امر و احساس واحدی در جان ناطقه شده که جز نور بیان دیگری ندارند منتهی نه از جنس نور آفتاب و مهتاب بلکه نوری علی نور، نور ذات همه حواس و ادراکات و مفاهیم! و انواری به رنگهای بس متنوع که جان را روشن و زنده و زلال می سازند. البته یافته های دوزخی و ناری و ظلمانی حواس و هوش هم وجود دارند که موجب کدورت و ضلالت و افسردگی و تاریکی جان می شوند. برخی از این ادراکات، دل و جان و اندیشه را براستی روشن و تنویر می کنند و برخی دیگر هم تاریک و سیاه و مرگبارند. این مفاهیم و کلمات در گویش عامه بشری همه حضور دارند که نشانی از عرفان عرفی یا عرف عرفانی است.

۳۵۲۷- همانطور که رنگهای بس متنوع و بیشمار موجود در طبیعت دال بر انواع متنوعی از رنگ نورند و همانطور که در تجزیه نور سفید در منشور نیز طیف بی انتهائی از رنگها رخ می نمایند که هر یک از رنگهای اصلی را به دهها طیف گوناگون مشاهده می کنیم دهها نوع قرمز، سبز، آبی، زرد و امثالهم! هر یک از این رنگهای نوری و نورهای رنگی در طبیعت و در قلمرو ادراکات حواس پنجگانه بشر دارای اصوات و نواها و مزه ها و بوها و لمس ها و شهوت انگیزی گوناگونی هستند که ایده ها و احساسات بس متنوعی را پدید می آورند که جان آدمی را نیز متعاقباً به رنگهای متفاوتی تنویر و تکویر و تخدیر می کنند. پس همه یافته های حسی و ذهنی و عاطفی بشر از نور است و به نورهای علی نور برتری در جان ناطقه تأویل می شوند و یا تبدیل و تجزیه و تحلیل می گردند و موجب سقوط جان هستند.

۳۵۲۸- و علاوه بر این آدمی از یافته های حواس پنجگانه اش موفق به درک تصویری و جمالی اشیای محسوس نشود و آنها را در ذهن خود مصوّر و مجسّم نسازد و به اسمشان نرسد به هویت آن رنگ و بو و صوت و طعم و لمسی که حس نموده نخواهد رسید و در واقع درکی یقینی حاصل نکرده است. یعنی تا هر حسّی به مقام تصویر یعنی نور نرسد بطور کامل درک نشده و چیزی عاید نگشته است. پس اول و آخر و ظاهر و باطن هر حس و درکی همانا نور است.

**۳۵۲۹- وقتی بوئی به مشام ما می رسد به یاد فلان گل و گیاه افتاده و آنرا در ذهن خود مصور و منور می کنیم و بدینگونه آن بو درک می شود. وقتی صدائی به گوشمان می رسد تا آن موجود صاحب صوت را در ذهن مصور نکنیم آن صدا را گوئی اصلاً نشنیده ایم. درباره سائر حواس نیز همینگونه است. و پس از مصور کردن محسوسات به اسمشان می رسیم و این غایت هر مرحله از ادراک است. پس نام هر چیزی هم نوری است و از تنویر صورت آن چیز در نفس ناطقه ما حاصل می شود. و سپس بواسطه نام هر چیزی تفکر می کنیم که این تفکر نیز واقعه ای نوریست تا بالاخره نفس ناطقه ما را به حقیقت ذاتی آن چیز می رساند که یک معنای برتر و نوری تر است یعنی نور علی نور! که این معنای نوری می تواند نهایتاً در وادی تأویل و تعقل و تسبیح، چشم باطن ما را به لقای جمال نورالنور و وجود محض پروردگار روشن سازد یعنی به جلوه ای از نور کلمة الله! پس همه سلسله مراتب ادراک بشری از مرحله حواس تا تفکر و تعقل و کشف و شهود همه مراتب نوری ادراک بشرند: نور، نور قبل نور، نور بعد نور، نور فوق نور، نور علی نور، نورالانوار و نورالنور! افکار، احساسات، حافظه، حکمت، علم، عقل و عرفان هر یک مربوط به یکی از قلمروهای مذکور نور هستند. و حتی ظلمت یا عدم نیز مربوط به عرصه نور قبل نور است.**

**۳۵۳۰- می دانیم که "نور" تنها اسم واقعی و وجودی خداوند در قرآن کریم است در حالیکه مابقی اسمای الهی جمله صفات آن باریتعالی هستند. الا الله که اسم مطلق و برترین اسمای فوق صفات اوست بی آنکه در عالم هستی موجودیتی محسوس داشته باشد مگر بواسطه اسم "نور"! پس نور و الله به مثابه مسما و اسم مطلق باریتعالی می باشد و همچون ظاهر و باطن وجود حضرتش هستند که در عرصه ظهور و تجلی دیداری یگانه می شوند و نور کلمةالله از جمال امام مبین رخ می نماید و لذا امام را مظهر کلمةالله می دانیم. پس الله، اسم نور است و نور هم مسمای الله است که چون یگانگی این اسم و مسما رخ نماید ظهور امام زمان است به معنای شخصیت و فردیت وجودی حضرت نور که نامش الله است: و لذا در قرآن کریم نیز در تنها موردی که اسم خداوند به مسمای نور همراه و معرفی شده با اسم الله است و لاغیر: الله نور! (سوره نور)-**

**۳۵۳۱- و سرّ کلمة الله در تأویل ذات واژه همانگونه که در مجموعه آثار ما منتشر است متشکل از ال و لا می باشد که دو لفظ معنوی کاملاً متضادند که در این اسم نوری خداوند یگانه شده اند و آن معرفه و نکره است و یا وجود و عدم! که همه تأویلات و تفکرات تأویلی حاصل دیالوگ دیالکتیکی بین ال و لا می باشد در هر امر و معنائی! و در نهایت این دیالوگ و تأویل دیالکتیکی است که وجود عین عدم و عدم عین وجود می آید و همه صفات بظاهر متضاد الهی نیز یگانه می شوند و در غایت این واقعه است که نور کلمةالله از هر کلمه و معنا و اسمی از اسماءالله متجلی می گردد و نور علی نور که ظهور نورالنور است رخ می نماید در جمال امام مبین! که این جمال کانون ذوالجلال الهی در بی نهایت جلوه است از هر یک اسمای الهی و آیاتش در آفاق و انفس! و از این مناظر تجلی است که هوی احدی ذاتش به حرف "هـ" به عنوان سنتز دیالوگ بین ال و لا، پدید آمده و عشق و پرستش را برپا می سازد و لذا ال- لا را با حرف "هـ" تأنیث یگانه می سازد: ال لا ه! و این تجلی ذی الجلالی اوست. همانطور که تجلی ذوالجلالیش مذکر و علوی است تجلی ذی الجلالیش هم مؤنث و فاطمی می باشد که ظهور فطرت الله از وجود فاطمه فاطره است.**

**۳۵۳۲- آدمی را دو نور است: نور آفاقی یا مکانی که جهان بیرونش را روشن می کند و قابل درک حواس پنجگانه میسازد. و نور انفسی یا زمانی که جهان درونش را روشن می کند و قابل تأمل و تفکر و تحقیق برای دل و ذهنش میسازد. ولی آنچه که در درون قابل تفکر و تأویل می شود از درک نور بیرون بواسطه حواس پنجگانه است. در واقع نور انفسی- زمانی به مثابه تأویل و باطن نور آفاقی- مکانی است. همانطور که جهان بیرون را جهان کبیر گویند و جهان درون را جهان صغیر! و این همان است و ظاهر و باطن یکدیگر است همانطور که مکان و زمان! و یافتن بیرون در درون و درون در بیرون بواسطه تفکر تأویلی است و بدون چنین تفکری جهان درون و برون در تناقض و تضادی فزاینده می روند تا سرحد انشقاق و طلاق که موجب سقوط فرد و جنونش می گردد. به زبان دیگر جهان بیرون عرصه نور است و جهان درون هم عرصه نورالنور! این همان رابطه دیالکتیکی بین ال و لا می باشد که ذکرش گذشت.**

**۳۵۳۳- ال، نور باطن است زیرا باطن ناطقه آدمی، کانون عرفه و ادراک جهان است. و "لا" نور عالم بیرونی و ظواهر محسوسات است. و تعامل و دیالوگ دیالکتیکی رابطه ال و لا در هر مرحله ای از وقوع توحید وحدت وجودی منجر به ظهور جلوه ای از هوی (هـ) ذات گشته و نور علی نوری از کلمه ال لا ه را برای اهلش به ارمغان می آورد که همان تجلی مرتبه ای از ذوالجلالی و ذی الجلالی اوست که تحت الشعاع این نور کلمة الله واقعه عروج روح آغاز می شود که عرصه بیان است و خلق جدید به قدرت نورالمبین و حق المبین و امام المبین!**

**۳۵۳۴- وقوع نخستین تجلی ذوالجلالی و ذی الجلالی از نور کلمه ال لا ه، همان وقوع ارضی واقعه "الست بربکم قالوا بلی" از برای اهلش می باشد و لذا زین پس چنین عارفی مهد نزول پیاپی این "بلی" از جانب پروردگار است که همان بلایا (بلی) و نعمات برتر است که وجود عارف را از همه سو محاصره و تحدید می کند که این تحدید روزافزون موجب تحقق حدّ احدی وجود می شود که همان تنهائی محض است و ذکر عارف در این قلمرو تماماً "یاکافی و یاوافی" است. که این حدّ احدی تدریجاً موجودیت جسمانی عارف را از همه حدود و صغور وجودش خلق می نماید و این دیالکتیکی ترین واقعه و معنای وجود است که در تن عارف رخ میدهد که اشد محدودیت و محصوریت و فقر و فنایش را به احدیت بی حدّ و غنی و صمد الهی ملحق می سازد و این واقعه الحاق عارف به نور کلمة الله یعنی امام زمان است که مظهر تمامیت و کمال این تنهائی و فقر و فناست و باقی به بقای احدیت سرمدی حق! این ظهور تمام و کمال نورالنور است.**

**۳۵۳۵- از این واقعه به بعد عارف حامل نورالیقین ناشی از نور کلمه الله است که مستمراً با اوست و او را در هر امری حمایت می کند. بنده پس از وقوع لقای الهی در دهه هفتاد شمسی همواره حضور این نورالیقین را در درون و برون خود بخصوص در مواقع اضطرار و مسائل عرفانی بوضوح شهود می کنم که بصورت قرةالعین از چشمانم برمی تابد و بسوی چشمانم رجعت می کند.**

**۳۵۳۶- انوار کلمةالله (نور علی نور) در آخرالزمان از چهارده امام معصوم بر شیعیان مؤمن می تابد که هر یک از این انوار حامل نوری از اسمای الهی است که در کتاب "مبانی عرفان امامیه" تبیین شده است. و لذا انسان اللهی در آخرالزمان کامل نمی شود الا اینکه به این چهارده نور ملحق شده باشد که البته به یاری نور امام دوازدهم یعنی قائم آل محمد ممکن می شود. که هر یک از این انوار از یکی از آسمانها کشف حجاب می کند که به مثابه کشف حجابی از طبقات نفس مؤمن است. و بدینگونه است که بقول الهی در کتابش، چشم مؤمن بر ملکوت زمین و آسمانها بینا میگردد: "ای اهل ایمان چرا بر ملکوت زمین و آسمانها نظر نمی کنید." قرآن کریم- که این گشایش نوری- اشراقی تا آسمان هفتم را درمی نوردد که آسمان ذات هی ها هوتی حق است و مقام لقاءالله از تجلی علی کبیر آنگونه که برای محمد مصطفی(ص) حاصل گشت در هفت زمین و هفت آسمان و چهارده اسمای ذات باریتعالی!**

**۳۵۳۷- اگر هیچ چیزی در جهان نیست که فاقد رنگی باشد پس هر چیزی حامل نوریست که آن رنگ جلوه ای از نوریت آن چیز است در مرتبه ای از قبض و بسط نور در آن چیز!**

**۳۵۳۸- اگر چشمان خود را بطور کامل ببندیم و در اطاقی تاریک به آرامی دراز بکشیم و مشغول تفکرات تأویلی درباره اشیاء و مفاهیم شویم تدریجاً در زیر پلک چشمانمان شاهد جوشش حیرت آوری از انواع رنگهای بدیع خواهیم بود که مستمراً به یکدیگر تبدیل می شوند. اینها نیز رنگهای انوار معانی و مفاهیم ناشی از اشیاء در پدیده ها هستند. پس اشیاء نورند و ادراک حسی ما از آنها هم نور بسیطترند و تفکر و تأویل ما از این مفاهیم نیز نوری برترند و تجلی نهائی جمال نوری این حقایق نیز ذات نور است که همه انوار لامتناهی و بیشمار موجود در هفت زمین و آسمان را داراست یعنی همه رنگها را.**

**۳۵۳۹- گاه سخن از بیرنگی چیزهاست که در اینجا سخن از حقیقت درجه بالائی از رقّت و بسط نور در برخی اشیاء با شرایط خاصی از تابش و بازتاب نور وجود است مثل بیرنگی آب یا بیرنگتر از آن هواست و بیرنگتر از هوا خود نور آفتاب است. و اگر پنداریم که نور آفتاب زرد، سرخ یا طلائی است پنداری خطاست زیرا این بازتاب نور آفتاب در برخی اشیاء از زوایای دید ماست که آنرا به هر رنگی درمی آورد در حالیکه نور آفتاب بخودی خود مطلقاً بیرنگ و لذا**

نادیدنی است و فقط موجب دیدن است و دیده شدن سائر چیزها! همانطور که به لحاظ علمی نیز مسلم شده که همه طیفهای گوناگون رنگ از نور سفید است که نام درست آن نور بیرنگ است و نه سفید!

۳۵۴۰- پس اصل نور و حتی اصل نور آفتاب که در قیاس به نور ذات، بس غلیظ و منقبض است بیرنگ می باشد یعنی نامحسوس! همانطور که اصل وجود محض و بسیط و غیرقابل تأویل و تبدیل هم مطلقاً نامحسوس است و گوئی که عین عدم است. این همان "ال" است که در کمال ظهور نابش عین "لا" است یعنی مطلقاً نامعلوم و نامحسوس و ناموجود می نماید. و از اینجاست که تأویل ال به لا و بالعکس به محسوسترین شکلی فهم و بلکه حس می شود و چگونگی یگانگی ال و لا در ظهور نور کلمة الله (ال لا ه) در قلمرو تأویل نوری پدیده ها (آیات) و نورشناسی دیالکتیکی! این تأویل نوری تأویل کلمة الله است که محسوسترین بیانی آشکار است پس در این تأویل اگر هزار سال تأمل کنی کم است.

۳۵۴۱- پس اگر انوار بس غلیظ و منقبض عرصه آفاق و جهان طبیعت مادی اینچنین درجات حیرت آوری از رقّت و بسط را به نمایش می گذارند بنگر که انوار باطنی که عرصه نور علی نورند چگونه اند یعنی نور ایمان و یقین و حق و صبر و حلم و علم و حکمت و برتر از همه نور عقل محمدی که اهلش را تا عرش اعلی العلیینی حق به معراج می برد از برای لقای وجه اعلای رب! و نهایتاً نور عرفان علوی که جمال نورالنور را از همه اجرام جهان ماده به تماشا می نشیند همانگونه که علی(ع) در هر چیزی نخست پروردگارش را شهود می کند و سپس مادیت آن شیء را!

۳۵۴۲- متأسفانه نورشناسی توحیدی در حکمت و عرفان اسلامی دچار مغفولیت عظیمی است و جز شیخ اشراق سهروردی که این مبحث را آنهم از منظر فلسفه یونانی مورد مطالعه قرار داده تقریباً کسی جز تکرار و تفسیر کلام این شیخ شهید، باب دیگری نگشوده است. در حالیکه خداشناسی وجودی (و نه فلسفی) در قرآن کریم و معرفت اسلامی و شیعی جز نورشناسی وجه دیگری ندارد که به امام شناسی منتهی می شود. همانطور که امام شناسی هم در تاریخ حکمت شیعی، جز در فلسفه اسماعیلی که شعبه ای از فلسفه یونانی است، محلی از اعراب ندارد و هر کجا هم فتح بابی شده هنوز شروع نشده مورد تکفیر و ارتداد واقع شده است آنهم نه از جانب علمای اهل سنت که بیشتر از آن از جانب علمای شیعی! که این نیز دیالکتیک دیگریست که سخن گفتن از آن هنوز فرانرسیده است مگر در حد اشاراتی که در برخی آثارمان آمده است به مصداق این سخن که: هر چه نزدیک آمدستی دور شد ظلمت اندر مطلق خود نور شد!

۳۵۴۳- و یکی از مهمترین علت مغفولیت نورشناسی و امام شناسی در جهان اسلام و تشیع (خصوصاً) غفلت از علم اولوالالباب یعنی خرد دیالکتیکی است. زیرا بدون چنین خردی نمی توان وارد چنین مباحث کبیر توحیدی شد مگر با دریائی از تناقضاتی لاینحل بین خدا و خلق یا امام و مأموم یا نور و ظلمت یا وجود و عدم و نهایتاً تضاد بین ذات و صفات الهی! "ولی همه اینها امری واحدند و این را درک نمی کنند مگر اولوالالباب." قرآن کریم-

۳۵۴۴- آب، هوا و نور از بیرنگترین چیزها در جهانند زیرا ارکان ذاتی حیات و هستی می باشند. آب به هوا تأویل میشود و هوا هم به نور! همانطور که آب در هوا مولد مجسمی از همه رنگهای اصلی در طبیعت می شود یعنی پدیده رنگین کمان که امام باقر(ع) آن را حضور آیت کبیری از پروردگار معرفی کرده است که هنوز هم در چشم علوم مدرن به معجزه می ماند!

۳۵۴۵- اگر علی(ع) و بلکه همه ائمه هدی(ع) و عارفان کامل، در هر چیزی نخست خداوند را دیدار می کنند و سپس مادیت چیزها را، بدین معناست که انسان دارای نگاهی است که می تواند ماده محض و ثقل مطلق و بلکه سیاه چاله ای را تأویل به نورالنور ذات هستی کند و خدا را از جماد دریابد و تماشا کند. مسلماً یک رآکتور نوترونی و حتی تایکونی هم در قیاس با چنین چشمی، یک اسباب بازی مسخره و نابودگر است.

۳۵۴۶- آیا براستی چشم انسان چیست؟ زیرا وقتی سخن از نور و نورشناسی و لقاءالله است قبل از آن سخن از نگاه و چشم انسان است که دریابنده نور و بلکه صاحب نوری عالیتر از نور نجومی است که می تواند نور نجومی (خورشید و ستارگان) را در جهان تجزیه و تحلیل و تبدیل و تأویل نماید و به هزاران رنگ و تجلی تماشا کند.

۳۵۴۷- قبلاً متذکر شدیم که چشم انسان حتی قادر است که انوار معانی و حقایق عرفانی درون خویشتن را هم درک و شهود کند که آن را چشم دل یا فؤاد گویند که باطن چشم سر است. پس چشم دل را هم جز از طریق چشم سر نمی توان شناخت. همانطور که نور دل را هم بواسطه نور چشم می توان شناخت و بدون چشم سر، چشم دل هم معنائی ندارد همانطور که بدون نور بیرونی، نور درونی هم مفهوم نیست.

۳۵۴۸- جهان هستی تماماً از نور است و سلسله مراتب قبض و بسط آن! و آفریننده آن نیز حضرت نور است که بقول قرآن کریم، خداوند جهان هستی را به نظری آفریده است یعنی با نگاهش و چشمش! یعنی با نور نگاهش! پس خالق هستی نگاه خداوند است و لذا هستی عالم نیز تماماً بواسطه نگاه انسان درک و شهود می شود و لذا همه حواس و ادراک آدمی از حیات و هستی هم شهودی است همانطور که ذکرش گذشت. پس نگاه هم آفریننده و هستی بخش است و هم هستی یاب و هستی شناس!

۳۵۴۹- چشمان آدمی نیز در ذاتش دارای نوری اساسی تر و بسیطتر و خلاقتر از نور نجومی است و درست به همین دلیل قادر به درک و دریافت انوار نجومی و اشیای جهان بیرون است که همه از نورند و به نور شناخته می شوند. پس نور موجود در نگاه آدمی از همان نور نگاه خداوند است چرا که انسان خلیفه اوست. و این نور نگاه انسان همان عنصر خلاق و تأویلگر در اوست که هستی برتر و خلقی جدید را برپا می کند بشرط اینکه چشمش بینا و زنده باشد و کور و کر نباشد. "و انسان را چشم و گوش و هوش بخشیدیم و به او قدرت امکان دادیم ولی اکثراً آن را درنیافتند پس آنها را کور و کر و گنگ نمودیم..." آیاتی از قرآن-

۳۵۵۰- یعنی چشم و گوش و هوش آدمی عناصر امکان بخشیدن هستند که هر محالی را ممکن می سازند و دارای قدرت تکوینی می باشند که همان آفرینش است. بواسطه چشم می بینیم و بواسطه گوش اسمای مشهودات را درمی یابیم و بواسطه هوش هم اراده به آفرینش و امکان و خلق جدید می یابیم و آنگاه باز با نگاهمان قدرت تأویل و تکوین داریم و می آفرینیم. همانطور که حتی همین جهان قدیم و عادی هم مخلوق نگاه است که البته نگاهی قدیم و تاریخی و موروثی و تکراری می باشد و قدرت بدعت ندارد. مگر اینکه از ظلمت زمانیت و وراثت و تاریخ پاک شود. همانطور که خداوند نیز جهان را به آنی و به نیم نگاهی آفرید. یعنی آفرینش جهان دارای ماهیت تاریخی و زمانمند نیست و در زمان آفریده نشده است و لذا خلقت تدریجی و زمانمند یک هستی جعلی و ظلمانی و کافرانه در چشم و هوش انسان غافل و نسیانی است که اسیر وراثت و نژاد و شجره است. و این هستی واقعی و حیات حقیقی نیست بلکه توهم و ظن و کوری بشر است و لذا خداوند اکثر مردمان را غافل نامیده است که بمعنای غفلت از واقعه هستی است زیرا نگاهشان آن نور الهی را از دست داده است: "و اکثراً کورند!" قرآن-

۳۵۵۱- انسان وقتی به چیزی می نگرد به آنی آن را می بیند و برای دیدنش زمانی در کار نیست پس همچون خدایش به آنی و به نیم نگاهی می آفریند ولی بر این واقعه آگاهی و علم و ایمانی ندارد. این خداست که در چشم انسان، جهان پیش رویش را هر آن می آفریند به گونه ای بدیع و جدید! ولی انسان با چشم خدایش نمی نگرد بلکه با چشم عادات و وراثت و آموزه ها و تاریخش می نگرد و همان چیزی را که می خواهد می بیند و غیر از آن را نمی بیند و اگر هم ببیند انکار میکند و این همان معنای کفر است: پس از آنکه فهمیدند انکار کردند... و ما انسان و همه اعمالش را می آفرینیم...! آیاتی از قرآن کریم- که از این آیات درمی یابیم که همه افعال و محسوسات و یافته های ظاهری و باطنی هر کسی در همه حال در حال آفریده شدن است پس خلق جدید هر آن واقع است و این بشر غافل است که خلق جدید را دمادم بواسطه ادراک ظلمانیش تبدیل و تحریف می کند به آنچه که خود می خواهد و این هم خلق جدید دیگریست یعنی خلقت ظلمانی: و کافران همه آیات و نعمات خدا را تبدیل می کنند. قرآن کریم-

۳۵۵۲- اگر خداوند از روح و سیرت خود به ما روح و سیرت بخشیده پس از صورتش نیز به ما صورت بخشیده زیرا بقول الهی، ظاهر و باطن امری واحد است پس از چشم و گوش و هوشش نیز به ما اعطا نموده است. پس چشمان ما نیز دارای نور خلاق است یعنی حامل نورالنور است. جز به قدرت تأویل نمی توان به این نور خلاق الهی نائل آمد ولی اکثر مردمان مشغول تبدیل هستند و لذا از قدرت خلّاقه الهی محروم می شوند.

۳۵۵۳- تجربه نابینایان کامل مادرزادی نیز ثابت می کند که چشم انسان جدای نوری که از جهان بیرون می یابد در ذات خودش دارای نور دیگر و برتر است که از خورشید باطنی خود دریافت می کند که چشم خدا در انسان است. این امر شامل سائر حواس نیز می شود یعنی شنوائی و بویائی و چشائی و لمس و حس باطنی و فطری و امّی که از سرچشمه نورالنور فطرت الله در ذات خویشتن تغذیه می کند.

۳۵۵۴- "نگاههای خداوند به سویتان آمد پس هر که خود را دید رستگار و هدایت شد و هر که انکار نمود گمراه گشت... انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که مطالبه کند الا جمال اعلای پروردگارش که چون ببیند به مقام رضا رسد." آیاتی از قرآن، سوره انعام، مائده و لیل- این آیات الهی نیز بوضوح نشان می دهد که حقایق مذکور جملگی برحق هستند یعنی نگاه انسان، نگاه خداست اگر اهل معرفت نفس و خودشناسی باشد و جمال الهی نیز جمال اعلاء و سرمدی انسان است و تنها چیزی که در جهان هستی جاودانه است. زیرا این جمال نورالنور است. پس فقط انسان عارف، لایق این نگاه و جمال الهی است تا مظهر تجلی نورالنور باشد و جاودانه! یعنی کسی که حاضر است عدم خود را دریابد و تصدیق کند و نگاه و جمال و نور پروردگارش را طلب نماید و صاحب وجود گردد. زیرا انسان از عدم به وجود می آید و این مرحله نخست عدمیت را هر کسی تاب نمی آورد و تمام عظمت واقعه معرفت نفس از اینجاست که هر کسی طالبش نیست.

۳۵۵۵- پس وجود، نور است و فقط نور است که ازلی و ابدیست و هر که به قدرت عرفان نفس و علم تأویل به این نور محلق شود صاحب وجود سرمدی است.

۳۵۵۶- هفت زمین و هفت آسمان قلمرو طبقات هفتگانه قبض و بسط نور است. ذرات، آتش، جماد، نبات، حیات، ناس و انسان به مثابه هفت طبقه زمین و هفت مرتبه از قبض نور است یا نور ثقیل و منجمد! و هفت طبقه آسمان هم هفت مرتبه از بسط نور است: آسمان دنیا (افلاک)، ملکوت، جبروت، لاهوت، هاهوت، هی هاهوت و بحرالبیضای آسمان هفتم! آسمان دنیا که حد بین زمین و آسمان است که همان عالم افلاک و کهکشانهاست. آسمان ملکوت که ارواح نوری یا انوار روحانی هستند. آسمان جبروت که انوار حکمت و معارف الهی هستند. آسمان لاهوت که نورالنور اسماءالله است. آسمان هاهوت که جمال ذوالجلال و ذی الجلال پروردگار است یعنی جمال نورالنور! و آسمان هی هاهوت جمال واحده احدیت یا جمال واحد قهار است. و آسمان هفتم که بحرالبیضاء یا ذهن خداوند و عالم ازلی اوست قبل از آفرینش و تجلی! که صاحبان این چهارده تجلی قبض و بسط نور همان چهارده معصومند! و لذا بدون الحاق به نور وجود این معصومین نمی توان به حقایق و اسرار و انوار اسماء و ذات الهی راه یافت و نوری گشت در همه ذرات و اعضاء و حواس و قلب و ذهن و جوارح خویشتن! پس این چهارده معصوم، ضامن اجرائی این دعای الهی در کتابش می باشند که: "پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما!" و نیز دعای رسول خاتم که: "پروردگارا همه اعضاء و حواس و جوارح مرا نور فرما!

۳۵۵۷- پس اگر جمال آدمی بالقوه مظهر نورالنور ذات باریتعالی در کائنات است پس بنگر که این نور ذات در جمال مؤمنان و اولیای حق تا چه حدّی بالفعل و خلاق و تنویر کننده قلوب مردمان است و هدایت بخش طالبان! و بیهوده نیست که در دین اسلام، برترین عبادات سلام و صلوات بر جمال محمد و آل محمد است که در آخرالزمان مظاهر نورالنور ذات حق در میان خلق هستند. و چنین عشقی است که در ظلمات حاکمیت دجال و طاغوت آخرالزمان، نجات بخش و احیاء کننده جان مردگان و تباه شدگان روی زمین است عشق محمد و آل محمد! که این عشق نابترین عشق عرفانی و لاهوتی در عالم ارض می باشد و صراط المستقیم هدایت مؤمنان و حق پرستان! پس بدان که خطاب کامل "اهدنا الصراط المستقیم" در سوره حمد و در هر نمازی، همانا جمال نورالنوری و هیکل نوری اولیای الهی بر روی زمین است که الحاق به چنین جمالی عین خروج از اقطار زمین و زمان و عروج الی الله است و ورود به جنات نعیم! "هر کسی را جمالی است و اوست مولای هر جمالی." قرآن- جستجوی چنین جمالی بر روی زمین همان "ابتغای وجه رب" و جستجوی فرج امام زمان در آخرالزمان است که بدون چنین نور جمالی نه نمازی ممکن می شود و نه ایمانی قلبی پدید می آید و نه هدایتی! و اینست راز و حقیقت رحمت محمدی بر عالمیان!

۳۵۵۸- و اگر عشق و حتی عشق جنسی به جنس مخالف هم بزرگترین و سرنوشت سازترین حادثه زندگی هر بشری محسوب می شود از بابت نور ذات الهی متجلی از صورت هر انسانی است که قلوب شاهدان را تأویل به نورالنور حق ساخته و شیدای ماورای هستی می سازد و لذا دلیر و پهلوان جهان می کند. هر چند که متأسفانه اکثر این عشقها بسرعت از قلمرو جمال به عرصه پائین تنه و سکس محض و امیال ظنّی و زنائی سقوط می کنند و مولّد اشد شقاوتها و جمودها و عداوتها می شوند و به ظلمت خاطره و تاریخ و شجره می پیوندند زیرا حقوق تقوائی- الهی این عشق رعایت نمی شود که اگر می شد به لقای الهی می انجامید همانطور که در آیه ۲۲۳ از سوره بقره بارها مورد بحث قرار گرفته است که خطاب به زن و شوهر می فرماید که اگر تقوای الهی را رعایت کنید به دیدار او نائل می آئید که این "او" آشکارا امام مبین است که مظهر نورالنور در عالم ارض است.

۳۵۵۹- و بیهوده نیست که طبق قول الهی در قرآن کریم و دهها حدیث قدسی و نبوی و ولوی، صورت آدمی بر زمین مسجود ملائک و محبوب کائنات و مطلوب ذرات و کرات است و همین واقعه است که زمین و آسمانها را در تسخیر اراده انسان عارف قرار داده است: "و خداوند بر شما منّت نهاد و زمین و آسمانها و هر چه در آنهاست را مسخّر انسان نمود!" قرآن کریم-

۳۵۶۰- کل جاذبه و دافعه معجزه آسای عشق ناشی از نور ذات باریتعالی در جمال انسانهاست زیرا این نور حاوی کل علم و قدرت و اراده و خلاقیت حق است و از این روست که عاشق، معشوقش را اله خود می سازد و می پرستد که اگر برحق این واقعه علم و معرفت و تقوا نداشته باشد دچار احساس مالکیت و ظلم و بخل و عاقبت ظن و زنا و جفا و خیانت و عداوت می شود و در شجره ملعونه یعنی پائین تنه و تاریخ و نژادش ساقط می شود و از جنات الهی به دوزخش سرنگون می گردد و از آسمان هفتم در ملکوت اسفل السافلین طرد و لعن می شود.

۳۵۶۱- پس در حقیقت همین عشق جنسی و زمینی نیز حامل نورالنور ذات باریتعالی است اگر عشق جمالی باشد و نه سکس! پس می تواند نردبان معراج لقاءالله باشد که برای بسیاری از بزرگان دین و معرفت بوده است.

۳۵۶۲- بنابراین عشق از هر نوع و درجه ای، نورانی ترین حادثه و رابطه در میان مردم است و لذا انقلابی ترین و خلاقترین حادثه بر روی زمین است و لذا انسانهای عاشق بالقوه و بالفعل مؤمن ترین و شجاعترین و ایمن ترین و سالمترین و صادقترین انسانها هستند یعنی دارای دین فطری هستند زیرا عشق حاصل نور فطرت الله در بشر است و اگر بر تقوا و معرفت عمل کند اهلش را در صراط المستقیم هدایت الی الله قرار می دهد و اگر به فسق و زنا انجامد نیز به همین شدت در درک اسفل ساقط می سازد. عشق نردبانی است که یک سرش به عرش و سر دیگرش در درک اسفل است و لذا دیالکتیکی ترین تجربه هر انسانی است و اینست که عاشقان الهی هم دارای دیالکتیکی ترین معارف و حکمتها می باشند همچون مولای رومی و حافظ و عراقی و امثالهم!

۳۵۶۳- خود عشق آشکارا مظهری کامل از نور علی نور است زیرا سنتزی از دیالوگ دیالکتیکی بین دو نور جمال است. و همانطور که در سوره نور شاهدیم، هر هدایتی بواسطه نور علی نور است که این همان نور عشق است از هر نوع و مرتبه ای که حاصل تلاقی و تعالی نورهای دو جمال است که البته برترینش نور علی نور حاصل از ولایت عرفانی بین پیر و مرید یا امام و مأموم است و یا خالق و مخلوق!

۳۵۶۴- در حقیقت "نور علی نور" بعنوان عامل هدایت الی الله و رستگاری انسان در جهان و خروج از اسارت زمین و زمان، همان واقعه عشق است که حاصل تلاقی (ملاقات) نور دو جمال است که درجه تجلی و تعالی و هدایت حاصل از این عشق بسته به درجه ایمان و معرفت و تقوای طرفین دارد و علم و خرد دیالکتیکی حاکم بر این عشق لااقل از جانب یکی از طرفین رابطه یعنی فرد عاشق که رهبر و مسئول اصلی رابطه است.

۳۵۶۵- و بیهوده نیست که سوره نور از همان آغازش سخن از ازدواج و زناشوئی و عصمت و زناست که نیمی از کل سوره را شامل می شود تا می رسد به واقعه نور علی نور و هدایت الی الله و مقام خلافت الهی و صاحبان نگاه الهی! و کل ترجیع بند این سوره امر به تعقل و تفکر و ذکر است و علی الحکیم که مکررترین نام خداوند در این سوره است.

سوره نور و عشق و حکمت و معرفت! زیرا نور علی نور کامل در تجلی وجود همان علی(ع) و علیین هستند که حاکمان و حکیمان عشق الهی در روابط بشرند! هموئی که همه عارفان مسلمان به او می رسند و از او مدد می جویند!

۳۵۶۶- به لحاظی سوره نور سراسر سخن از عصمت رابطه زناشوئی و اهل بیت آن است که شبانه روز مشغول فکر و ذکر و حکمت می باشند و این دقیقاً متعاقب آیه نور است و نور علی نوری که از آن متجلی می شود. یعنی حقوق حفظ و حراست از نور عشق همان عصمت و فکر و ذکر و تعلیم معرفت و حکمت بلاوقفه در رابطه است. همانطور که رسول خاتم(ص) می فرماید کسی که عاشق شود و عصمت ورزد به مقام شهادت (شهود الهی) نائل می آید.

۳۵۶۷- در قرآن کریم می خوانیم که هر کسی را که خداوند نوری بخشیده صاحب نور است و مابقی را نوری نیست. یعنی نور، اکتسابی نیست بلکه اکتشافی و تأویلی و باطنی است درست مثل عشق که امری ارادی و تقلیدی نیست و یک وارده الهی است و لذا عشق های ارادی و تقلیدی و تلقینی و نمایشی تماماً فسق و زناست و به سرعت باطن کافرانه و خصمانه اش آشکار می شود همچون اکثر عشق های بازاری این دوران که تلفنی و اینترنتی و سینمائی و رمانی و شاعرانه است و تلاشی برای عشق بازی و عشق نمائی است. عشق حقیقی، نوریست که اهلش را بسوی خداوند هدایت می کند و نه کالبد معشوق! خود عشق پرستیده می شود که نورالنور پروردگار و حضورش در رابطه است و نه معشوق!

۳۵۶۸- اولوالابصار (صاحبان نگاه) در قرآن کریم همان عاشقان هستند که چشمشان به جلال الهی در انسانی دیگر گشوده شده است این همان نگاه خداست که بسوی برخی مؤمنان می آید و مولّد عشق جمالی است! و خداوند در قرآن کریم درباره کسانی که این نگاه الهی را دریافت کرده اند توصیه می فرماید که با این نگاه به خودشان بنگرند یعنی اهل عرفان نفس شوند و چشم به هرزگی و بقول معروف شاهدبازی و هیزی نچرخانند و معشوقه بازی نکنند! و این بزرگترین دام و خطریست که اهل معرفت نفس و نور و نگاه الهی در بشر را تهدید می کند.

۳۵۶۹- پس انسان عاشق، انسانی صاحب بصائر الهی (بصیرت) است یعنی نگاهش نوری است و صاحب نوری از جانب پروردگار است و لذا نگاهش بر جهان و جهانیان (که عرصه نور الله است) منجر به واقعه نور علی نور می شود که حاصل تلاقی نور الهی در نگاه عاشق و نور الهی در زمین و آسمانهاست. اینست که چنین انسانی در همه جا و هر رابطه ای حامل نور علی نور است یعنی حامل عنصر هدایت در خلق می باشد. چنین انسانی را شاهد می نامند که صاحب رسالتی از جانب خدا برای خلق است همانطور که رسولان الهی در قرآن کریم دارای مقام شهادت هستند: "و ما تو را بسوی مردم نفرستادیم الا اینکه شاهدی بر خلق باشی!" قرآن کریم- این موضوع درباره همه مؤمنان حقیقی نیز مصداق دارد: "خداوند شما مؤمنان را برگزیده تا پیرو دین حنیف ابراهیم باشید و بدانید که رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردم هستید!" قرآن کریم- در اینجا منظور از رسول فقط رسول خاتم نیست بلکه همه اولیای محمدی هستند که صاحبان نگاه الهی در میان مردمند و این نگاه را به مؤمنان خود نیز می بخشند: "بدانید که رسول در شماست!" قرآن کریم- این همان حضور نگاه شهودی و نوری رسول در قلوب مؤمنان صاحب نگاه است.

۳۵۷۰- این فقط نگاه انسان عاشق (نوری) نیست که نوری است بلکه همه حواس پنجگانه اش نیز نوری است و نیز دستان (لامسه) و از همه مهمتر بیانش! و همه این انوار الهی نهایتاً در قلم انسان عاشق متمرکز است و دارای قدرت کن فیکون در مخاطبانش می باشد. این قلم نوری حامل نور عقل، بصیرت، محبت، ایمان، انقلاب و خلق جدید عرفانی است.

۳۵۷۱- انسان صاحب نگاه و نور و بصیرت الهی یعنی انسان شاهد و عاشق در آخرالزمان وارث رسالت انبیای مرسل و کتاب الله و قلم الهی است و از اولیای امام زمان مظهر نورالنور خداوند است زیرا این نور نگاه الهی را از وجود امام می گیرد که نور کلمة الله است.

۳۵۷۲- حیرت آور اینکه همه سلسله مراتب تجلی قبض و بسط نور از درک اسفل السافلینی تا عرش اعلی العلیین در همین عالم ارض (طبیعت ماده) نیز حضور دارند. بطور مثال می توان سیاه چاله های فضائی را مظهری تمام عیار از

قبض مطلق نور و نور کاملاً منقبض دانست که طبق آخرین مکاشفات کیهان شناسی از این سیاه چاله ها نه هیچ نوری برمی تابد و نه هیچ نوری عبور می کند و این مرگبارترین کانونهای گرانشی در کائنات به مثابه کانونهای سقوط مطلق جرم هستند که اندازه حجم یک عدس از این کرات غول پیکر اگر به زمین اصابت کند آن را متلاشی می سازد. این مثالی کامل از ثقل مطلق، ظلمت محض یا درک اسفل السافلین در صورت ماده است که طبق آخرین نظریات در فیزیک نظری، هر کهکشانی بر محور یکی دو تا از این سیاه چاله ها در گردش است و این سیاه چاله ها به مثابه کانونها و مراکز و هسته مرکزی کهکشانها هستند و زیربنای مادی کائنات محسوب می شوند و گوئی که تجسم عدم هستند. عدم نه بمعنای نیستی که بمعنای نابودسازی! و عجبا که این کانونهای نابودگر کائنات، اساس و زیربنا و هسته های مرکزی کائنات می باشند که در هر کهکشان هزاران خورشید منور که بارها بزرگتر از خورشید منظومه شمسی ما هستند حضور دارند. گوئی که این کانونهای ظلمت، هسته مرکزی میلیاردها ستاره و خورشید منورند و طبعاً هسته مرکزی حیات زمینی که ما در آن زیست می کنیم. این کانونهای مرگبار، علت مادی حیات هم هستند. همانطور که عالم هستی از عدم پدید آمده است و حیات هم از مرگ! "اوست که زندگی را از مرگ و مرگ را از زندگی استخراج کرده است." قرآن کریم- و بدینسان می توان گفت که نور را هم از ظلمت استخراج کرده است: ظلمت اندر مطلق خود نور شد! همانطور که نور نیز در مطلقش موجب ظلمت است که محسوسترین مثالش کوری حاصل از تماشا کردن خورشید است. این نیز دیالکتیک نور و ظلمت است.

۳۵۷۳- چه بسا این سیاه چاله ها قلمروهای اقامت و اسارت شیاطین و نفوس شیطانپرست باشد. همانطور که ارض ملکوت و جنات نعیم هم که قلمرو اقامت مؤمنان و صاحبان نور است و سلطانش امام زمان که مظهر نورالنور می باشد. و این ظلمت مطلق و نور مطلق در عالم ارض به مثابه دو کانون عالم هستی است: ابلیس و امام! و این دیالکتیک نور و ظلمت قلمرو تحقق امر و اراده خداوند در خلقت و تدبیر و هدایت عالم و آدم است. و این دو کانون نور و ظلمت مطلق در نفس هر انسانی موجود است که عالم صغیر و عصاره عالم کبیر است.

۳۵۷۴- و اما رابطه بین روح و نور چیست؟ روح همان تأویل و تحول نور به حیات است خاصه حیات انسانی! بنابراین همه معارفی که درباره ارواح هفتگانه گفته ایم درباره نور نیز مصداق دارد یعنی انوار هفتگانه ایمان، حافظه، فکر، حکمت، علم، عقل و عرفان که در عرصه حیات خلاقه انسانی عمل می کنند. به عبارت دیگر روح کلی هر انسانی همان ظرفیت درک و دریافت و حفظ و تعامل خلاقش با مرتبه ای از نور است: نور، نور قبل نور، نور بعد نور، نور فوق نور، نور علی نور، نورالانوار و نورالنور! بطور مثال وقتی نور ایمان بر قلبی می تابد و صاحبش از آن نور حراست می کند و آن را در خود نگاه می دارد تدریجاً تأویل و تحویل به روح و حیات ایمانی می گردد. درباره سائر مقامات هفتگانه نیز همینگونه است. نور هر فکری در آدمی تدریجاً تأویل به روح، حیات، عمل صالح، هدایت، کشف و شهود و بالاخره منجر به نور علی نور می شود که قلمرو لقاء الهی است.

۳۵۷۵- فاصله از ظلمت تا نور و نور علی نور و تا تجلی نورالنور در آدمی جز با تقوا و ادب و معرفت و عمل صالح و جهاد و صبر بر حقایق طی نمی شود. اگر همه انسانها لااقل یکبار عشق جنسی را تجربه کرده اند پس همه نور را دریافته اند ولی متأسفانه فقط اندکی با رعایت تقوا و ادب به معرفت رسیده و به وادی عشق الهی وارد می شوند که عرصه نور علی نور و هدایت الی الله است. آنانکه به نور عشق، غرّه شده و به خود این اجازه را می دهند تا حقوق عشق را لگدمال نموده و تقوا و ادب و حرمت و عصمت رابطه را صرف بولهوسی کنند نه تنها این نور عشق را از دست داده بلکه دچار اشد ظلمت و شقاوت و حماقت می شوند و این انتقام عشق است زیرا خدای عشق بسیار غیور است و صاحب انتقام!

۳۵۷۶- و آنانکه این نور عشق را برای خود تنفیس نموده و منی کرده و خود را صاحب و مالک و خالقش می پندارند و عشق را ابزار سلطه و ستم می کنند نیز در آن واژگون شده و دچار عشق ضد عشق می شوند بدینگونه که زان بعد دچار رحمت ناپذیری و عداوت با هر محبتی نسبت به خود می شوند و این همان انتقام عشق است که به صورت انتقام انسان نسبت به خود بروز می کند بصورت سنگدلی نسبت به خود و عزیزان خود و نیز خودمسخرگی و تحمیق

**خویشتن! امروزه در جامعه بشری شاهد گروه کثیری از این نوع مردمان هستیم که پدید آورنده فرهنگ خاصی است یعنی فرهنگ افتخار به شقاوت و حماقت و ابتذال و فساد و رسوائی تا سرحد جنون و جنایت! این پدیده و فرهنگ را در همه عرصه های حیات اجتماعی شاهدیم که در حال جهانی شدن است که تلفن و اینترنت سیطره اصلی فعالیت آن است به رهبری شیطان آریل!**

**۳۵۷۷- عشق در هر مرتبه و از هر نوعی از عشق جنسی و مجازی تا عشق عرفانی و جهانی حاصل تلاقی و ملاقات دو نور تجلی پروردگار از وجود دو انسان است: نور ذوالجلالی و نور ذی الجلالی! یعنی نور "هو" و نور "هی"! که از تلاقی و تعالی و وحدت استعلائی و دیالکتیکی این هو و هی، نور "ها" برمی خیزد که به مثابه سنتز آن تعامل است که همان نور علی نور می باشد که به لقای وجه رب می انجامد که نور احدی ذات و جمال اعلای حق است و نورالنور که نه هوئی است و نه هیی! نه هویت و جمال مذکر دارد و نه مؤنث! بلکه جمال واحد قهار است که به نورش هر چه در زمین و آسمان است در مقابل نگاه انسان برای پروردگار بروز می کند! (قرآن کریم) و این واقعه قیامت است از برای عاشق و سرآغاز خلق جدیدش!**

**۳۵۷۸- رابطه عاشق و معشوق ذاتاً از جنس رابطه امام و مأموم یا پیر و مرید است و همه حقوق این رابطه بایستی رعایت شود تا این دو نور به عرصه نور علی نور و هدایت الی الله برسند. از نوری بودن رابطه عاشق و معشوق همین بس که این دو بدون هیچ وسیله ارتباطی قادرند از دورترین فاصله با هم ارتباط یابند و هر چه که در هر یک رخ می دهد دیگری در آنسوی جهان درمی یابد به سرعت نور!**

**۳۵۷۹- همه شقاوتها و حماقتها و جنایتهای انسان مدرن، عذاب خیانتش در حق نور عشقی است که از جانب اولیای الهی و خاصه امام زمان و مسیح(ع) بر قلوب مردمان می تابد تا آنها را از اسارت دوزخ آخرالزمان برهانند. این جهانی ترین و اساسی ترین فرج امام زمان و نجات روح الله بسوی خلایق است که اینسان به فسق و فساد و ستم می گراید. نوری که به جای عروج موجب سقوط می شود. و آنگاه کل خلق را می بینی که فریاد واعشق سرمی دهند و چه بسا به انکار و تمسخر آن می پردازند که این مرحله عشق ضد عشق و پرتگاه سقوط در درک اسفل است.**

**۳۵۸۰- مهدی امام زمان(عج) کانون اصلی نور خداوند در عالم ارض است که این نور امام در وجود عیسی مسیح(ع) بعنوان روح الله، تأویل به حیات طیبه ایمانی و محبت جاری در زندگانی می شود و بر قلوب اهل ایمان نازل می گردد و لذا هر مؤمن صاحب ایمان و محبتی یک انسان مسیحائی- مهدوی است که از مسیح(ع)، شفا و حیات طیبه می یابد و از مهدی هم هدایت الی الله و معراج روحانی! و این واقعه ای فرامذهبی است که شامل کل جهانیان می شود همانطور که در قرآن کریم شاهدیم که رحمت محمدی و عیسوی هر دو برای عالمیان است که این اساس دین واحد جهانی در آخرالزمان می باشد.**

**۳۵۸۱- و اینست که انسان عیسوی می تواند همچون روح بر آب راه رود و انسان مهدوی هم می تواند همچون نور در هوا پرواز و عروج کند همچون رسولش محمد مصطفی(ص)! این همان راز یگانگی هویت مهدی(ع) و مسیح(ع) در حدیثی از امام صادق(ع) است و نیز راز دوستی ایمانی بین مؤمنان مسیحی و مؤمنان مسلمان در قرآن کریم است.**

**۳۵۸۲- آنچه که روح را تأویل به حیات طیبه و روحانی می کند ایمان و عمل صالح و تقواست ولی آنچه که حیات روحانی را تأویل به نور علی نور هدایت الی الله می کند سراسر معرفت بر حقایق روح و رعایت این حقوق و جهاد و هجرت و انفاق برای خدا و رسول و امام است که چشمه های این روح و نورند.**

**۳۵۸۳- روح و نوری در میان نیست الا در رابطه ای روحانی- عرفانی- ایمانی بین دو انسان به مثابه امام- مأموم، عاشق- معشوق یا پیر- مرید! که این هر دو متصل به روح مسیحائی و نور مهدوی هستند در مراتب ارادت و ولایت و معرفت! و بهرحال یکی از این دو در جایگاه امام و پیر است.**

**۳۵۸۴- و اما آنچه که بسیار خلاقتر و تأویلی تر از عشق جنسی می باشد عشق معنوی و معرفتی است همچون عشق به ارزشهائی مثل آزادی، استقلال، عدالت، صداقت، عزّت و از همه برتر عشق به خود معرفت و اراده به فهمیدن جهان و جهانیان که برترین نوع این عشق، عشق به معرفت نفس یعنی خودشناسی است که سلطان عشق و عرفان یعنی امام علی(ع) آن را برترین علمها و رستگاریها و پیروزیها و توحیدها خوانده است و شفای همه دردها و رنجها و بدبختی ها و صراط المستقیم بهشت!**

**۳۵۸۵- زیرا مفاهیم عقلانی جمله نور علی نوری هستند زیرا عقل برترین نور علی نور است که اهلش را به معراج لقاءالله می برد پس همه عناصر عقل هم اینگونه اند پس عشق به هر یک از مفاهیم عقلانی، صراط المستقیم سریعترین راه و روش سیر الی الله و لقاءالله و الحاق به نورالنور است. و بیهوده نیست که قرآن کریم مجاهدین راه عدالت و قسط و آزادی را در کنار انبیای الهی قرار داده است.**

**۳۵۸۶- و باید درک کرد که همه آرمانها و عشق ها و نهضت های عقلانی مثل آزادی عقیده و بیان، عدالت و علم و معرفت طلبی در قرون اخیر جمله از دستاوردهای عقل محمدی است که بواسطه ترجمه متون عربی به لاتین به اروپا رسید و طومار قرون وسطای اروپا را پیچید و عصر روشنگری را بنا نهاد. این حقیقتی است که امروزه بسیاری از فرزانگان غربی معترفند هر چند که همه این نهضت ها لزوماً به صراط المستقیم نرفتند و تدریجاً بسوی لامذهبی گرائیدند ولی با اینحال دوره هزارساله ظلمت جهل و خرافه پرستی و خفقان عقیدتی در اروپا را ختم نمود و بنیاد استبداد را در اروپا برافکند.**

**۳۵۸۷- و اما عنصر تأویلگری دیگری که بطرز معجزه آسائی نور را تأویل به نور علی نور می کند همانا "شکر" است: چون شکر کنید خداوند بر نعمت شما می افزاید و از شما راضی می شود. قرآن کریم- یعنی شکر نور به معنای شکر کردن هر آنچه که در زمین و آسمانها محسوس و معلوم است منجر به نور علی نور می شود که همان کشف عالم ملکوت به معنای باطن عالم ارض و ناسوت است و این نعمتی بر نعمتی است و نوری بر نوری و جهانی بر جهانی و برکتی بر برکتی برتر! و لذا بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم تذکر به اهل ایمان است تا در موجودات عالم تفکر نموده و نعماتش را شکر نمایند. این شکر موجب تأویل و تعالی عالم ارض به عالم سماء و عالم سماء به ملکوت و لاهوت و هاهوت و هی هاوت می گردد تا رضوان الهی که مقام خوشبختی محض است: بدانید که رضوان برتر از جنت است. قرآن کریم-**

**۳۵۸۸- و هیچ شکری تأویلی تر از شکر ناشی از عرفان نفس و خودشناسی عرفانی نیست که اهلش را به حق مطلقه هر پدیده و نعمت و نوری می رساند: اگر در خویشتن تفکر کنند می بینند که خداوند هر چیزی را برحق آفریده است ولی مسئله اینست که اکثراً در دیدار با پروردگارشان تردید دارند. قرآن کریم- پس معلوم می شود که تفکر در نفس خویش یعنی عرفان نفس بسوی لقاءالله هدایت می کند که قلمرو نورالنور است که موجب غایت شکر و رضا و سعادت انسان است: و چون او را دیدار کنید به مقام رضا برسید! قرآن کریم-**

**۳۵۸۹- پس شکر موجب معرفت و معرفت موجب شکر برتر یعنی رضا و رضوان الهی می شود که عرصه تجلی نورالنور است و نقطه مقابل شکر همان کفر و کفران نعمت است که عرصه ظلمت و شقاوت و ثقل و بی وجودی است. و امروزه به جای شکر نعمت به محاسبه ریاضی و مالی نعمات می پردازند و لذا نور نعمات را از دست می دهند و از نعمات الهی جز ظلمات و ثقل و مادیت و قحطی وجود عاید نمی گردد: اگر نعمات الهی را به شمارش محاسبه کنید هرگز به قدرش نمی رسید. قرآن-**

**۳۵۹۰- پس درک می کنیم که علم تأویل یک علم تخصصی و مدرسه ای نیست بلکه علمی فطری در هر انسان مؤمن و طالب حق است چرا که "شکر" نیز امری در فطرت الهی انسان است همانطور که کفر هم امری ضد فطرت است و لذا اهلش را واژگون و دیوانه می کند. همانطور که نور نیز واقعیتی وجودی در انسان است که جز در قلمرو معرفت نفس شناخته نمی شود. و لذا همه این معارف مرجعی جز فطرت ندارند که به عقل درک می شود و سپس به نقل الهی در**

**کتابش و احادیث والیان نور! و لذا کسانی که از این فطرت غافلند تا ابد در حسرت مرجع معارف آثار ما می مانند با اینکه دریائی از آیات الهی در قرآن کریم و احادیث نبوی و ولوی در تصدیق این معارف هستند. ولی معارف نقلی به آسانی قابل تبدیل و تحریف و انکارند همانطور که آشکارا آیات کثیری در قرآن کریم در عرصه ترجمه ها و تفاسیر، تحریف شده اند.**

**۳۵۹۱- شکر نعمت، شکر ولی نعمت است و اینست راز تأویلی شکر! همانطور که هر ذکری در قبال خداوند یک تأویل است یعنی یک واقعه نور علی نوریست چرا که هر نعمت و هر آیت و هر موجود و داده الهی یک نور است پس ذکر، دهندهٔ آن تأویل نور است و منجر به نور علی نور می شود که عامل هدایت است. حال اگر این ذکر و یاد خدا شاکرانه باشد عمیق تر و قلبی تر و تأویلی تر است و اگر عاشقانه باشد دارای برترین مرتبه تأویل است. و اینست که رسول خاتم(ص) نماز مؤمن را معراجش خوانده است و نیز اینکه صلوة را نور خود در مؤمنانش معرفی کرده است که اگر شاکرانه و عاشقانه باشد منجر به لقای پروردگار میشود همانطورکه نیت از هر نمازی تقرب الی الله است و لقای الهی هم نزدیکترین حد تقرب است.**

**۳۵۹۲- اگر صلوة نور است پس نور مؤمن اهل صلوة با نور محمدی تلاقی نموده و نور علی نور پدید می آید که تحت الشعاعش نورالنور پروردگار رخ نموده و اینست معراج لقاءالله! بشرط آنکه اهل نماز اهل شکر و حمد و عشق محمدی باشد و شعاعی از نور محمد و آل محمد در قلبش به وقت صلوة حضور داشته باشد تا حمد و تسبیحش قلبی باشد و نه واژوی! که در اینصورت واقعه صلوة، قدرتمندترین کانون تجلی نور علی نور و وقوع نورالنور و تجلی کلمةالله است زیرا بزرگترین کارگاه تأویل و ذکر است .**

**۳۵۹۳- اصل نماز محمدی بخصوص در سوره حمد که اساس و محور صلوة است بخودی خود نور علی نور است چرا که بقول محکمی از رسول خاتم(ص)، سوره حمد عصاره کل قرآن و کلام الله است پس گل سرسبد کتاب خدا در آخرالزمان می باشد. و از طرفی شاهدیم که ناطق سوره حمد که به ضمیر "ما" با پروردگارش سخن می کند نیز محمد و آل محمدند که در این باب نیز حدیثی محکم از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) وجود دارد. پس این سوره وقوع نور علی نور و تلاقی این دو نور می باشد یعنی نور خدا و نور محبوبترین خلقش! و اینک که مؤمن محمدی این نماز و سوره حمد را اقامه می کند نور خود را نیز بر آن می افزاید و بدینگونه ازواج ثلاثه و اسرار ثلاثه در سوره مجادله اقامه شده است که: "چون سه نفر راز در میان نهند چهارمی اوست که با آنها در هر کجا و همه حال تا قیامت محشور است." مجادله ۸- پس این وقوع معیت الهی است تا ابد! و در چنین واقعه ای است که تجلی ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالی پروردگار یعنی تجلی هوئی و هیی و هائی جمع می آیند و این موقعیت عروج الی الله و لقاءالله است در آسمان هی هاهوت برای رؤیت نورالنور ذات احدی حق! و اینست آن نمازی که بقول رسول خاتم(ص)، معراج مؤمن است!**

**۳۵۹۴- آیا براستی چرا بشر مدرن تا این حد در ظلمات و ثقل و جنون گرفتار آمده و مطلقاً توان تأویل نوری پدیده ها و واقعیات و نعمات را از دست داده است یعنی از ذهن و دل داده است؟ این شقاوت و جنون عظیم حاصل بازیگری و بازی پرستی و بازیچگی بشر مدرن در غل و زنجیر تکنولوژی ارتباطات است که می توان آن را رقص در زنجیر هم نامید. ذهنی که بازیگر شده باشد توان تعلّم و تعقلش بازیچه شده است و خود ذهن با خودش بازی می کند و معقولات و معلوماتش هم اسباب بازی اویند. و دلی هم که بازیچه شده باشد توان دوست داشتن و اراده کردن را از دست داده و عواطفش نیز اسباب بازی اویند و نهایتاً چنین دلی خود بازیچه خود می شود. چنین ذهن و دلی نه هیچ راهی به درون ذات خود دارند و نه به حقایق عالم بیرون از خود یعنی فاقد تأویل و تجلی هستند و این معنای در خود ماندگی و درخودمردگی است. چنین ذهن و دلی جز وسواس و وسوسه های ناس و خناس و اجنه و شیاطین را درنمی یابد که حاصل لعب و لهو است یعنی بازیگری در حین بازیچگی! که این فاجعه در عصر حاکمیت ارتباطات آریلی بسرعت بسوی جنون و جنایت میل می کند. ارتباطاتی که در آن آدمها، اسباب بازی یکدیگرند یعنی تبدیل به خناسهای همدیگر شده اند و از یکدیگر بطرزی نفرت انگیز رهائی ندارند که گاه این ابتلای خناسی و جنّی را عشق می نامند. که گاه این روابط در**

لباس الفاظ و شعارهای مذهبی و عرفانی و علمی و سیاسی هم خودنمائی می کنند که این عرصه شیطان پرستی است یعنی تسخیر تمام و کمال ذهن و دل بواسطه شیاطین! و این سقوط در درک اسفل است.

۳۵۹۵- مغزهائی که با قوانین مکانیکی و الکترونیکی و کامپیوتری از دوران بچگی تعلیم و تربیت شده اند مطلقاً دارای قدرت تأویلی و تکوینی نیستند یعنی در خود عقیم هستند و دچار "عذاب عقیم" (قرآن کریم) گشته و هیچ هنری جز تکرار شرطی و واکنشی ندارند یعنی از خلاقیت بری هستند. چنین مغزهائی برای رهائی و خروج از دور باطل روان خویش دست به کارهای ماجراجویانه و خطرناک و جنون آمیزی می زنند که خودتخدیری و گرایش به روان گردانها و بالاخره خودکشی غایت این تلاش مذبوحانه است. این نوع مغزها همچون سیاه چاله نه نوری برمی تابند و نه از خود عبور می دهند و نه می پذیرند و همچون یک مدار بسته در خود محبوس شده اند تا جائی که بناگاه به قول خودشان در خود هنگ و قفل می شوند: و بر چشمها و گوشها و زبان و قلوبشان قفلی است. قرآن کریم-

۳۵۹۶- عقول و علوم تجزیه ای- تحلیلی- تبدیلی- علیتی در آخرالزمان هیچ راهی به فراسوی خود ندارند و نه راهی به ماهیت باطنی خود! یعنی از درون و برون محدود و عقیم و محصورند و این سرچشمه همه بحرانهای علمی- تکنولوژیکی در عصر ماست که بسیاری از فرزانگان غربی نیز به این عقیم شدگی و بن بست و بحران علوم تا حدودی پی برده اند هر چند که دلیلش از نظر ما درست نیست و لذا راههای خروج از آن نیز جملگی عقیم مانده اند. همانند فلسفه هوسرل و هایدگر و هایزنبرگ و حتی نظریه بزرگترین نابغه علمی آخرالزمان یعنی انیشتن درباره فروپاشی و افسارگسیختگی علوم و فنون مدرن!

۳۵۹۷- پس عقل و علم تأویلی در این دوران دیگر پدیده ای تعارفی و اشرافی و عرفانی بمعنای سنتی آن نیست بلکه امری حیاتی و اورژانس و تنها راه نجات عقل و روح بشر مدرن از فروپاشی و انهدام درونیست!

۳۵۹۸- علم تأویل، علم تنویر و انبساط و انشراح روح در درک اسفل السافلین است جهت نجات و عروجش از این عرصه ثقل و انهدام!

۳۵۹۹- قبض و بسط یا رتق و فتق نور همان قبض و بسط جهان هستی و کائنات و طبیعت و حیات است و قبض و بسط ماده و معنای انسان است و قبض و بسط رزق و جان است و قبض و بسط عقل و حواس و عاطفه است و قبض و بسط دین و شرع است که موجب سقوط و عروج روح است. و علم تأویل، علم تنویر و بسط و شرح و رحمت و تعالی و توسعه و عروج است بخصوص در آخرالزمان که تن و جان و اندیشه و حواس و احساس و روح آدمی در درک اسفل السافلین دوزخ تکنولوژی در حال سقوط روزافزون است و محکوم به ثقل و ظلمتی بی پایان است تا آنجا که وجود آدمی تبدیل به هولناکترین و نابودگرترین سیاه چاله جهان می شود که جان انسان در این سیاه چاله نه می ماند نه می رود، نه می سوزد نه می سازد نه مرده است و نه زنده، نه هست و نه نیست. (آیاتی از قرآن کریم)-

۳۶۰۰- نیکی و همه ارزشهای نیکو به این دلیل نیک هستند که عاملش را رشد و توسعه و تعالی و عزّت می بخشند و بالا می برند و بسوی بی نیازی هدایت می کنند که قلمرو نور است. تا آنجائی که حتی او را از نیکی هم بی نیاز نموده و به حق می رسانند. ولی بدی و همه ارزشهای بد به این دلیل بد هستند که عاملش را خوار و ذلیل و حقیر و بنده خود می کنند یعنی فرد بدکار به انواع بدیها مبتلا و معتاد می شود و در آنها سقوط نموده و هلاک می گردد. پس بدیها عرصه ثقل و سیاهی و سقوط روح هستند و تن و جان و روان و رزق فرد را قبض می کنند و می میرانند در عین زندگی! پس حقیقت نیکی و بدی همان نور و ظلمت است. نیکی، جان را تأویل به نور می کند و بدی هم جان را تبدیل به ظلمت میسازد.

۳۶۰۱- اعمال نیک عاملش را با واقعیت مادی و ثقیل و بی نیاز حیات دنیا روبرو نموده و در او اراده به تأویل و رهائی و عروج را پدید می آورند. ولی اعمال بد عاملش را از واقعیت دنیا بیگانه ساخته و دچار توهمات ظلمانی و فریبنده می کنند و بدینگونه بدیها را در نظرش زیبا و حق و آرمانی می نمایند و این واقعه واژگونسالاری انسان بدکار است: بدانید که بدکاران واژگون شدند. قرآن-

**۳۶۰۲- "خداوند هر که را خواهد هدایت فرماید برایش نوری قرار می دهد که بواسطه آن رهنمون می گردد." قرآن کریم- که این نور حاصل نیکوکاری انسان است که جانش را تأویل کرده است و به غایت رقّت و بسط و لطافت رسانیده است و کمال هر رقّت و لطافت و بسطی هم نور است. "خداوند نسبت به مؤمنانش رئوف و لطیف است." قرآن کریم-**

**۳۶۰۳- نور جان مؤمنان حاصل نظر خداوند است زیرا خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (قرآن) و این نظر الهی بر قلب مؤمن برترین درجه از تأویل ماده به نور است و لذا در کتابش به ما تعلیم داده است که از او بخواهیم تا بر ما نظر فرماید! یعنی جانمان را نوری سازد و نورش را در ما کامل فرماید.**

**۳۶۰۴- و اما کارهای نیک چیستند؟ کل قرآن تعلیم و تذکر کارهای نیک است و تنذیر کارهای بد: تقوا، حیا، صدق، صبر، قناعت، پاکدامنی، عفو، مهربانی، سخاوت، محبت، دوستی با خدا و رسول و مؤمنان، تفکر، ذکر، عبودیت، حکمت، شکر نعمت و...! و اینها تأویلگران جان آدمی به نورند. پس دین خدا و شریعت انبیاء، راه و روش تأویل و نوری کردن وجود انسان است.**

**۳۶۰۵- اعمال نیک، بدن و اعضاء و حواس و جوارح را بسط می دهد و تأویل به نور می کند. پندار نیک موجب بسط و تأویل فکر و ذکر و تعقل به نور است. و گفتار نیک موجب تأویل نوری بیان است که همان بیان تکوینی و خلاق می باشد که نیازها و امیال زمینی را تأویل به وعده های آسمانی می کند به مصداق سوره ذاریات: آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن عین نطق شماست. و اما احساس و عاطفه نیک همان صلح و دوستی با خلق است بخصوص آنان که مخالف تو هستند که این موجب تأویل قلب انسان به نور علی نور محبت الهی میشود.**

**۳۶۰۶- تقوا (خویشتن داری، انفاق، گذشت، عفو و...) و عمل صالح دو روی اعمال تأویل کننده بدن، نفس، حواس و هوش در سمت نور هستند. چرا که عمل صالح که فاعلش را در سمت صلح و دوستی با خلق می کشاند زمینه تقواست که خویشتن داری و گذشت در قبال خلق است و بدینگونه آدمی از دنیا و اهلش منزه شده و در سمت فطرت الهی ذات خویشتن هدایت شده و تأویل به نور ذات حق می شود. به بیان دیگر به میزانی که آدمی با عالم و آدمیان به صلح و دوستی می رسد به ذات جهان که نور است راه می یابد و این نور متجلی در فعل و فکر و قلبش می شود و او را بسوی نورالنور حق در ذات خویش هدایت می کند. همانطور که آدمی بمیزانی که به صلح و دوستی با کسی می رسد به دلش راه می یابد، در صلح و دوستی با جهان هم به ذات جهان راه می یابد که نور است. انسان به یاری نور بیرونی در زمین و آسمان موفق به تأویل نور علی نور در درون می شود. اینست راز اهمیت سرنوشت ساز تقوا و عمل صالح در کتاب خدا و دینش که همچون ترجیع بند همه آیات و احکام است. و نیز اینست راز انحطاط و گمراهی مذاهب و فرقه های صرفاً باطن گرا که به تقوا و احکام بیرونی اهمیتی نمی دهند و می پندارند که به صرف فلسفه و حکمت و عرفان کلامی به حقایق درونی و غیبی نائل می آیند.**

**۳۶۰۷- و اما پندار نیک که کارگاه محوری تأویل تن و دل است ارادی ترین کارخانه بسط و توسعه و رشد و تأویل و تعالی ابعاد و آفاق و انفس می باشد که جمله اعمال و احساسات را بعنوان مواد اولیه کارش به خود می خواند هماهنگ و همسو نموده و بواسطه تفکر و تعقل بر محور مفاهیم برتری تأویل می کند. ولی آیا شاه کلیدهای معنوی و مفهومی تأویل چیستند که جان را به سرچشمه نور، توسعه و تلطیف و تنویر می کنند؟**

**۳۶۰۸- مفاهیم کلان و کلی و مجردی مثل زندگی، هستی، کائنات، طبیعت، دهر، زمان، مرگ، قیامت، مبدأ و معاد در رأس خلاقترین مفاهیم تأویلی قرار دارند که البته همه این مفاهیم در جریان تفکر نهایتاً به دو مفهوم قطبی و دیالکتیکی یعنی خدا و انسان تأویل می شوند که دورترین و نزدیکترین موجودات و مفاهیم در نزد بشرند و نیز عینی ترین و غیبی ترین یا مادی ترین و معنوی ترین آنها! این حقیقت در قرآن و روایات کثیری از معصومین نیز وارد شده است که تفکر درباره این مفاهیم مذکور از خیر و ثواب و رحمت عظیمی برخوردارست و چه خیر و رحمتی برتر از تأویل ماده به معنا و ظلمت به نور و انسان به خدا و دنیا به آخرت! که برترین همه این خیرها توحید نورالنور ذات باریتعالی است که اول**

**و آخر و ظاهر و باطن امور را به هم می رساند و یگانه می سازد و لذا وجود اهلش را از تفرقه و کثرت می رهاند و بهشتی جز این نیست!**

**۳۶۰۹- و اما آنچه که جمله معقولات و مفهومات و معنویات و موضوعات فکری بشر را در صراط المستقیم سریعترین تأویل قرار می دهد تأویل خود عقل و تعقل است یعنی تفکر در این باب که اصلاً خود تعقل و عقلانیت چیست و فهمیدن چیست. این تفکر قلب کارگاه نور علی نور و نورالنور است. یعنی آنچه که امروزه معروف به معرفت شناسی است منتهی نه از نوع فلسفی بلکه از نوع عرفانیش که در جریان معرفت نفس حاصل می شود نه عرفان کتابی! و هیچکس در تاریخ معنویت بشری همچون امام علی(ع) در اهمیت و عظمت قدسی معرفت نفس داد سخن نداده است که علم و دین و عبادتی برتر از آن ندانسته است یعنی تأویل "خود" که صراط المستقیم تجلی نورالنور و کلمةالله است.**

**۳۶۱۰- حتی در فلسفه غربی نیز که در یکی دو قرن اخیر تحولات تأویلی بزرگی رخ نموده شاهد پیدایش مکاتب و معارفی هستیم که بر آستانه عرفان تأویلی و زبان شناسی تأویلی قرار دارد که مشهورترین آنها اندیشه هگل و فیخته و نهایتاً هوسرل و هایدگر و شاگردانشان می باشد که مکتب پدیدارشناسی و هرمنوتیک برجسته ترین نماد این تأویلات است هر چند که تا تأویلات عرفانی- قرآنی از زمین تا آسمان راه است ولی مقدمه خوبی بر این حقیقت و علم بزرگ الهی در آخرالزمان است. و اصلاً مهمترین علت جهانشمول گشتن این دو مکتب همین قدرت تأویلی نهفته در آن است که متفکران اسلامی و مشرق زمین را بیشتر از غربیان مخاطب نموده است و این امری طبیعی است.**

**۳۶۱۱- تفکر تأویلی فقط تأویلی در عمق ذات خویشتن نیست بلکه به همان میزان در صورت بیرون جهان ارض و سماء نیز وسعت در آفاق دارد. و لذا همانقدر که انسانی است جهانی نیز هست. و از اینروست که حکمت حکیمان کهن تا به امروز هنوز زنده و جاریست و بلکه به مرور زمان توسعه و عمقی جهانی یافته است همچون حکمت تأویلی لائوتزو و بودا و زرتشت و حکیمان الئات مثل پارمنیدز و زنون و سقراط و جورجیاس. و اگر حکمت متفکران مشرق زمین تأویلی تر است به این دلیل است که به سرچشمه نور یعنی خورشید نزدیکتر است و لذا حتی حکمت تأویلی حکیمان الئات و یونان باستان هم تحت تأثیر حکمت مغانه ایران باستان بوده است به شهادت هرودوت و افلاطون!**

**۳۶۱۲- همانطور که دانستیم ذات و جوهره و مقصد هر تأویلی نور است و یا سمت و سوی نوری دارد و اگر چنین نباشد آن تفکر تأویلی نیست بلکه تبدیلی و علیتی و تاریخی است. و اما ویژگی و شاخصه معارف و حقایق تأویلی- نوری چیست؟ آیا منظور از نوری بودن حقایق چیست؟ و یا بطور دقیقتر منظور از نوری بودن انسان تأویلی چیست؟ زیرا حقایق بدون انسان اهل حق هیچ معنا و هویتی ندارند و مقادیری الفاظ و مفاهیم سرگردانند که گاه بیهوده و مهمل هم به نظر می رسند در نظر نااهلان!**

**۳۶۱۳- انسان تأویلی و تأویلگر، موجودی نوری است یعنی نافذ و راسخ است و بطرزی فوق علیتی منقلب کننده مخاطبان خویش است در حدّ سرنوشت! زیرا حامل نور علی نور است که نور روحانی و عرفانی و بخودآورنده و احیاءگر قلوب و وجدان است. به بیان دقیقتر انسانی است که اندیشه و قلوب مخاطبان خود را هم تأویل به نور می کند و نوری می کند.**

**۳۶۱۴- بمیزانی که اندیشه و احساس و بیان و عملی غیرتأویلی است بی ریشه و سطحی و بی اثر و دفع کننده است و دال بر حماقت و شقاوت و بطالت است.**

**۳۶۱۵- و اگر بزرگترین معجزه پیامبر اسلام، قرآن است بدلیل آنست که نوری ترین و تأویلی ترین و نافذترین و راسخترین و منقلب کننده ترین کتاب است همانطور که آن حضرتش نیز نوری ترین انسان تاریخ هستند. همانطور که در عرض کمتر از ربع قرن از یک قبیله بدوی و وحشی و دزد و آدمکش یک تمدن برتر بر روی زمین پدید آوردند که تمدنهای دیگر را تحت تأثیر قرار داد.**

**۳۶۱۶- بنابراین باید گفت که منطق و خرد خاص قرآنی همانا تأویل است که در خود این کتاب نیز مذکور است که حقایق این کتاب فقط در نزد اهل تأویل می باشد. پس ادراکات غیرتأویلی از قرآن را هم نمی توان معارف قرآنی دانست بلکه حداکثر می توان فهمی غیرقرآنی از قرآن خواند یعنی فهم غیرنوری و چه بسا ظلمانی!**

**۳۶۱۷- اگر نماز نور است پس قرآن هم نور است زیرا همه آیات قرآنی است. پس نمی توان نور را با منطق و روش غیرنوری دریافت. نمی توان بدون مرکبی نوری به سرچشمه نور ره پیمود. زیرا قرآن کلام الله است پس نورالنور است پس خلاق است زیرا خداوند بواسطه کلامش آفریده است. پس قرآن نور خلاق است و نه خلاقی قدیم که خلاقی جدید و بدیع است و لذا اهلش را به خلق جدیدی می آفریند و او هم به همین نور قرآنی، جهانی بدیع و جدید می آفریند!**

**۳۶۱۸- به همین دلیل از معصوم(ع) نقل شده کسی که قرآن تلاوت می کند قیامتش برپا می شود و بسوی لقاءالله در حرکت است. که البته منظور از تلاوت قرآن دقیقاً تلاوت بمعنای تلألؤ و تنویر و تأویل قرآن است و نه قرائت آن! و این واقعه ای نوری است و به زبان بهتر یک سفر نوری است بسوی نورالنور! و این معنای تأویل قرآن است یعنی قرآن را به سرمنشأ و مبدأ آن بازگردانیدن! و مبدأ قرآن جز ناطقش کیست! پس تلاوت و تأویل قرآن در نهایت همان تأویل و تنویر کلمه الله است و لقاءالله از وجه نور رسول الله و امام مبین! همانطور که امام را قرآن ناطق هم گویند یعنی جمال نورالنور در عالم ارض!**

**۳۶۱۹- این سرّ تلاوت در خود قرآن هم مذکور است که: "آنانکه قرآن را تلاوت می کنند قلوبشان به نور پروردگار متجلی و خاشع می گردد! این کتابی است که متقین اهل یقین را هدایت می کند! به کجا؟ به لقاءالله! به جمال نورالنور که تأویل و سرچشمه قرآن است.**

**۳۶۲۰- ذکر یا یاد خدا بواسطه اسمایش نیز از خلاقترین افکار تأویلی- تنویری بخصوصی در اسمای ذات پروردگارند همچون احد، صمد، سرمد، حیّ، قیّوم، مرید، بدیع، سبوح، قدوس، علی و علیم! رسول اکرم(ص) در خطاب به علی مرتضی(ع) می فرماید که: ای علی ذکر "یا اعرف" سریعترین دعا به اجابت است. یعنی تأویلی ترین و نوری ترین اذکار است زیرا تا دعائی تأویل به یکی از اسمای الهی و تنویر در جان داعی نشود اجابت نمی شود که اگر هم بشود دعا کننده اش از نعمات این اجابت غافل می ماند. و ذکر "یا اعرف" به این دلیل از هر دعای دیگری به اجابت نزدیکتر است که از خداوند معرفتش را طلب می کند تا داعی، خدایش را بشناسد و این مطلوبترین و محبوبترین امر در نزد خدا و برای بنده است چرا که نور خداشناسی همان نور علی نور است که در پرتوش هر دعائی اجابت می شود. زیرا انسان تا خدایش را نشناسد نمی پرستد و تا نپرستد به خلق انسانی آفریده نمی شود: "شما را نیافریدم جز به پرستش خویش." قران کریم- بنابراین ذکر "یا اعرف" ذکر آفریننده ذاکرش به خلق جدید انسانی است.**

**۳۶۲۱- قرآن کریم، علم تأویل را در نزد راسخون در علم می داند یعنی کسانی که در علم رسوخ می کنند و این رسوخ عین تأویل است رسوخ بقصد حصول به ازلیت و اصالت هر معنا و پدیده ای! و قدرت چنین رسوخی حاصل روحی از جانب پروردگار است که به مؤمنین اهل معرفت اعطا می شود و آنها را صاحب روح می سازد تا در جهان و اهلش رسوخ کنند که غایت این رسوخ همانا رسوخ در خویشتن است بسوی ذات وحدانی خویش! پس این تأویل و رسوخی فنی و تجزیه ای و آزمایشگاهی و اتمی و سلولی و ذره ای نیست بلکه روحانی است. و اما نافذترین و برّاترین وسیله رسوخ و تأویل همانا ذکر اسماءالله است ذکر روحانی اسماء و نه ذکر وردی و صرفاً لفظی! که نهایت مطلقه این رسوخ و تأویل بقدرت ذکر کلمةالله می باشد که عالیترین کلمات تأویلگر و راسخ است. زیرا کلمةالله صراط المستقیم رابطه بود و نبود هر چیزی است: ال لا ه!**

**۳۶۲۲- بنابراین برای اهل معرفت، عبادات جملگی کارگاههای علم و حکمت و عرفان و مکاشفه هستند بقدرت تأویل! و اینست که علی(ع)، معرفت نفس یعنی رسوخ در خویشتن را برترین عبادت خوانده است زیرا منجر به برترین مکاشفه می شود که همان تأویل ذات کلمةالله و لقاءالله است.**

**۳۶۲۳- تأویل فقط حرکت فکر بسوی علت العلل فلسفی و منطقی و علیتی نیست که ازلیت و اصالت موضوع مورد تفکر را جستجو می کند بلکه این معنا را در ورای سلسله علیت و تاریخ و ثنویت فلسفی جستجو می کند و نیز اینکه در درون خود جستجو می کند یعنی در سمت فطرت الله و هویت احدی و صمدی و لم یلد و لم یولدی و لم یکن له کفواً احدی! و نیز طبق توصیه الهی در سوره عصر، بر آستانه حق دارای صبر و توسل و توکل و حلم عظیم و ذکر کثیر و تسبیح حق است تا بقول امام علی(ع) در خطاب به کمیل در این انتظار عرفانی، خورشید حقیقت طلوع کند و منتظر را از درون و برون فراگیرد و عین حق آن معنای مورد جستجو نماید. به زبانی همه توصیه های الهی در قرآن کریم به رسول و مؤمنانش در همه امور دین و دنیا و عبادات شرایط و امکانات تأویل حقایق است. قرآن سراسر کتاب تأویل و علم تأویل است. پس علم تأویل علمی تماماً قرآنی و محمدی است و از انوار امامت می باشد و علمی تماماً امامیه است.**

**۳۶۲۴- اگر بقول قرآن کریم "دین هر آن واقع است" پس همه حقایق و اسرار الهی در عالم و آدم هر آن در الساعه متجلی و عیان است. پس دین برای اهلش جز راه تأویل حقایق نیست که "واقعه" یا قیامت را برای مؤمنان کشف حجاب می کند زیرا بقول قرآن کریم قیامت فرا رسیده است و خداوند آن را برای مدتی معین برای عامه مردم پنهان داشته است تا هنوز هم اجر اعمال خود را بیابند و مهلت اصلاح داشته باشند. ولی مؤمنین در دین خدا بایستی در مرتبه ای از واقعه (قیامت) زیست کنند و قیامتی باشند یعنی تأویلی و نوری! و تعلیم و توصیه الهی به اهل ایمان در کتابش جهت درخواست نور و اکمال آن از همین بابت و معناست و اصلاً کل احکام شرع روش آمادگی برای تعلیم علم و عرفان تأویلی و ورود به واقعه است زیرا اسلام دین آخرالزمان و واقعه است که درکش جز به نور تأویلی ممکن نیست. پس علم تأویل، قلب علوم اسلامی و مسلمانی است.**

**۳۶۲۵- و اما امامان شیعه جمله امامان تأویل و تجلی اسماءالله در میان خلق هستند که این معنا در کتاب "مبانی عرفان امامیه" تبیین شده است. رسول خاتم(ص) مظهر نورالحمید است و لذا الحمدلله رب العالمین، ناطقی جز رسول الله ندارد و خود نور این حمد است. علی مرتضی مظهر نور العلی است که پیشوندی برای همه اسمای دیگر پروردگار است و لذا نور علی، نور تنویر کننده و تجلی ساز همه اسماست مثل علی کبیر، علی علیم، علی عزیز، علی حکیم و...! فاطمه اطهر مظهر نور الفاطر است پس نور فطرت الله در میان خلق می باشد که همه تأویلات و تنویرات اسمائی به این نور می انجامد و فطرت الهی انسان را منور و خلاق و زنده می کند. حسن(ع) و حسین(ع) دو مظهر نور حُسن جلال و جمال پروردگارند در مقام شاهد و مشهود! پس مظاهر اسم المحسن و الشهید در میان خلق می باشند. امام سجاد(ع) مظهر نور المصلّی است "اوست که بر شما صلوة می کند و شما را از ظلمت به قلمرو نور می برد..." قرآن- پس تأویل و تنویر هر صلوة و صلواتی بی نور امام سجاد ممکن نیست. امام باقر(ع) مظهر نور امّ الکتاب و تأویلگر امّیت جان مؤمنان و گشاینده کتاب الله در قلوب اهلش می باشد. این هفت معصوم نخستین تأویلگر و تنویرکننده حقایق وجود و اسماء ذات الهی در بشرند. ولی هفت معصوم بعدی خود نور تأویل شده اسمای وجودند و لذا به مثابه باطن ظاهر شده هفت معصوم نخستین می باشند. ولی امام دوازدهم و قائم آل محمد، جامع واحده نورالانوار و نورالنور کلیه اسماءالله است که بی نورش هیچ تأویل و تنویر و تجلّی در جان انسان ممکن نیست و انوار تأویل همه معصومین و مرسلین از نور اوست در آخرالزمان!**

**۳۶۲۶- انسان کامل از این منظر یعنی انسانی که دمادم و هر آن در مقام الساعه همه پدیده ها و آیات و بینات الهی در جهان و هفت زمین و آسمان را در جان خود تنویر و تأویل و تقدیر و احصیٰ می کند: هر چه که در جهان است در وجود امام مبین تقدیر و احصیٰ می شود. قرآن کریم- یعنی جان انسان کامل کارگاه آفرینش از عدم است عدمی که همان ظلمت محض است.**

**۳۶۲۷- در اینجا لازم است که برای درک بهتر نور، ظلمت را دقیقتر فهم نمائیم. ظلمت، فضای تاریک یا اجسام تاریک نیست زیرا تاریکی در فضا و اجسام نیز حاوی درجه ای از نور است که درک می شود تاریکی را هم به واسطه نور درمی یابیم ولی ظلمت در معنای دقیق و کامل کلمه غیر از تاریکی است. هر آنچه که بطریق حواس یا احساس و یا ذهن و غرایز بهر درجه ای فهم می شود ظلمت نیست بلکه قلمرو نور است. نور بمعنای ادراک است در سلسله مراتب درک**

ظاهری یا باطنی! از این منظر شب تاریک فاقد ماه و ستارگان و هر روشنائی دیگری هم ظلمت نیست زیرا خود این تاریکی درک می شود که تاریک است. از این منظر ظلمت مترادف عدم است عدم نه بمعنای خلاء تهی از اشیاء و اجرام بلکه بمعنای عدم این خلاء! زیرا خلاء تهی از اشیاء و ذرات و کرات مترادف تاریکی محض است ولی این تاریکی محض هر چیزی قابل درک و شهود است. پس عدم حقیقی یا ظلمت عبارت است از عدم خلاء! ابن عربی آنرا عدم عدم نامیده است که به نظر ما بیانی دقیق و کامل نیست. زیرا خلاء محض همان عرصه مکان است و مکان اساس امکان وجود و آفرینش اجرام و اشیاء است و اتفاقاً اصل وجود و نور است هر چند که تاریکی محض بنماید!

۳۶۲۸- پس آنجا و آنگاه که هیچ چیز و حس و احساس و ادراک و معنا و کنش و واکنشی نباشد و هیچ هم نباشد و احساس هیچی هم نباشد عدم و ظلمت است. پس عدم و ظلمت یک موقعیت و تعریف کاملاً معرفت شناختی است و نه جهان شناسی و آنتولوژیک!

۳۶۲۹- تعریف هستی شناسی عدم یا ظلمت همین است که بگوئیم: آنگاه که در جهان هستی و فضای لامتناهی هیچ شیء و ذره و کره ای نباشد خلاء مطلق است و سپس این خلاء مطلق و فضای تهی هم نباشد یعنی عدمِ خلاء یا عدمِ عدم بقول ابن عربی!

۳۶۳۰- پس درک می کنیم که عدم یا ظلمت قابل تعریف و توصیف هست ولی قابل درک نیست زیرا که اصلاً نیست. ما فقط می توانیم شرایطی که می تواند به لحاظ ذهنی موقعیت ظلمت و عدم را فراهم سازد توصیف کنیم که این توصیف خود عدم و ظلمت هم نیست بلکه شرایط و امکان ماقبل عدم و ظلمت است. پس در حقیقت "عدم" به لحاظ معرفت شناسی عدم مطلق هر نوع معرفت و ادراکی است. همانطور که ظلمت هم ندیدن و دیده نشدن مطلق است.

۳۶۳۱- و خداوند عالم و آدم را از عدم و ظلمت آفرید یعنی از هیچ! و اما آنچه که حیرت آورتر است اینکه خداوند در کتابش اکثر مردمان را در ظلمت معرفی می کند که مرده اند و بلکه نیستند با اینکه به لحاظ جسمانی هستند و حرکت میکنند و می بینند. این بزرگترین راز و معمای معرفت شناختی و عدم شناسی و ظلمت شناسی در قرآن است و انسان شناسی!

۳۶۳۲- و اما یکبار دگر محسوستر دریافتیم که هستی و شناخت امری واحد است و نیز نور و شناخت! پس آنکه هستی را نمی فهمد و نمی بیند وجود هم ندارد و در ظلمت است. این هستی شناسی و نورشناسی و عدم شناسی و ظلمت شناسی قرآن است. و اگر حیات و هستی و نور همان خداست و جز خداوند، حیات و هستی ندارد و حیات و هستی او هم نور است پس اگر چنین حیات و هستی و نوری درک و شهود نشود دال بر عدمیت و ظلمت بشر است. پس میزان و محک هستی شناختی در قرآن کریم همان معرفت الله است. و این همان مکتب اصالت معرفت است. پس یکبار دگر دریافتیم که مکتب اصالت وجود یا ماهیت هیچکدام مکتب و مذهب قرآنی نیست.

۳۶۳۳- به زبان ساده تر آنکه خدا را نمی شناسد و حیات و نور الهی را درک و شهود نمی کند و خدای حیّ و قیوم را در حیات دنیایش کشف نکرده و با آن روبرو نیست هنوز در ظلمت است و هستی و حیاتی ندارد. و بهترین بیان چنین وضعیتی از بشر همان بیان قرآنی است: نه مرده اند و نه زنده، نه هستند و نه نیستند. اینها همینقدر هستند که بدانند که نیستند همینقدر زنده اند که بدانند زنده نیستند همینقدر می بینند و می فهمند تا بدانند که نمی بینند و هیچ نمی فهمند تا حیات و هستی و بینائی و عقل را طلب و جستجو کنند تا اینکه: او بر شما صلوة می کند و شما را از ظلمت به قلمرو نور می برد.

۳۶۳۴- "ای اهل ایمان به یاد آورید که نبودید و خداوند شما را به وجود آورد مرده بودید و خداوند شما را زنده کرد و در ظلمت بودید و شما را به نور کشانید..." آیاتی از قرآن کریم- این آیات آشکارا به ما می فهمانند که عدمیت و ظلمت و مرگ هم وضعیتهائی قابل ذکر و به یاد آوردنی هستند پس محسوس و موجودیتی دارند. پس معلوم می شود که خداوند نخست عدم و مرگ و ظلمت را آفریده است پس آدمهائی ظلمانی و مرده و نابوده داریم که اکثراً چنین می باشند بقول الهی در کتابش! پس عدم مجسم و ظلمت محسوس و مرده متحرک داریم! همانطور که شنوای کر و بینای کور و گویای لال داریم: گوش دارند ولی نمی شنوند چشم دارند ولی نمی بینند و... قرآن کریم-

۳۶۳۵- پس یکبار دگر به اهمیت سرنوشت ساز و خلاق عدم آگاهی، ظلمت بینی و مرگ آگاهی پی می بریم که فاز اول و واجب طلب وجود و نور و حیات است: عدمی که عدمیت خود را درک می کند، مرده ای که مرده بودنش را احساس می کند و کوری که می بیند که نمی بیند! و این سرمنزل آغازین تأویل و تنویر و توحید است. یکبار دگر به اهمیت خارق العاده خودشناسی بعنوان برترین عبادات پی می بریم. زیرا تا مرده بودن خود را حس و باور نکنیم طلب حیات نمی کنیم و تا کور و کر و لال بودن خود را درک و باور نکنیم طلب نور و بیان نمی کنیم و تا عدم خود را فهم نکنیم طالب وجود نمی شویم. و این نخستین فاز علم تأویل و تنویر و خلق جدید انسان است. پس تا انسان نبودن خود را درک نکنیم و درد انسانیت نیابیم طالب انسان شدن نخواهیم شد!

۳۶۳۶- و اما چگونه کسی که نیست و مرده و کور و کر و لال است بر نیستی و مرگ و فقدان حواس و هوش خود آگاهی می یابد؟ این از حیرت آورترین اسرار حیات و هستی انسان است. "اوست که بر شما صلوة می کند و شما را از ظلمت بسوی نور بیرون می برد." قرآن- این او جز امام مبین نیست که از طریق این صلوة، روح و نوری از خود را در شما می دمد و تنویر می کند تا بقدرت و هوش و چشم او بر خود نظر کنید و ظلمت و مرگ و نیستی خود را دریابید و طلب حیات و هستی و نور نمائید. "نگاه پروردگار بسوی شما آمد پس هر که بخود بازگشت و بر خود نظر نمود نجات و هدایت یافت و در غیر اینصورت گمراه شد." قرآن کریم-

۳۶۳۷- و اما کسی که از نظر اولیای الهی برخوردار شده ولی بخود نمی نگرد تا عدمیت و ظلمت و کری و کوری خود را دریابد و در تبعیت از امر امامش به حیات و نور وجود برسد دچار مالیخولیا و واژگونی هولناکی شده و خود را با امامش عوضی می گیرد و دچار امر مشتبه می گردد و چه بسا با امامش به عداوت می رسد زیرا به این باور شیطانی می رسد که گوئی امامش مانع حیات و هستی او شده است.

۳۶۳۸- پس عدم نیز وجود دارد همانطور که مرگ و ظلمت! و آن آدمهائی هستند که هنوز بر خلق جدید وارد نشده اند. همانطور که خداوند مرگ را آفریده است (قرآن)، ظلمت و نیستی را هم آفریده و صورت و تجسم بخشیده است در آدمی! پس بنگر که این آدم ظهور ناممکن ترین چیزهاست یعنی عدم و ظلمت و مرگ! و این خلق قدیم و اول انسان است که کشف و باورش در خویشتن اساس علم تأویل و تنویر می باشد.

۳۶۳۹- پس آدمی کانون تأویل و تجلی همه مراتب عدم و وجود یا ظلمت و نور است و بالقوه دارای درک و دریافت و تأویل و تجلی جمیع این مقامات نیز می باشد از عدم مطلق تا وجود مطلق! و عالم هستی در هفت زمین و آسمان و کل کائنات صورت بیرونی و آشکار همه این مقامات آدمی است به مانند آئینه ای از برای خودشناسی انسان! به بیان دیگر جهان بیرون تجلی همه مراتب وجود باطنی انسان است. انسان و جهان به مثابه ظاهر و باطن و اول و آخر واقعه وجودند! انسان، تأویل جهان و جهان هم تجلی انسان می باشد. این همان معنای جهان صغیر و کبیر یا انسان صغیر و کبیر است.

۳۶۴۰- انسان معنای جهان هستی است و همه معانی اشیاء و ذرات و کرات و جمادات و نباتات و حیوانات و اجنه و شیاطین و ملائک از وجود آدمی متجلی می شود. یکی معنای سنگ و چوب و جماد است، یکی معنای نبات و حیوان است، یکی معنای سگ و خر و گاو و حشره و درنده و خزنده است، یکی معنای جن و شیطان است و یکی هم معنای فرشته و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل است و بالاخره یکی هم معنای خداست: "ما معانی خداوندیم." امام باقر(ع)- این همان معنای تأویل و تجلی است و انسانی که دارای علم و نور تأویل نباشد به حق ذاتی خویش متجلی نمی شود یعنی حق وجودش ضایع می گردد چرا که هر انسانی ذاتاً مظهر اراده به ظهور حق وجود یعنی خداوند است ولی بدون علم تأویل و تنویر در این اراده اش گمراه و تباه و هلاک می گردد و دیوانه می شود زیرا دچار تأویل ریاضیاتی این تمدن دوزخی می شود که در حقیقت تجلی ناری یک انفجار بزرگ مجازی و فرضی در قلب یک فرض عدمی بنام نقطه یا صفر است که مبدأ علم حساب و ریاضیات است. زیرا این تأویل به همین نقطه یا صفر منتهی می شود که در حقیقت همان عدم و نیستی می باشد طبق تعریفی که در ریاضیات برای نقطه و صفر وجود دارد یعنی عدمی که فرض بر وجود شده است. زیرا این تمدن علمی- فنی- ریاضیاتی به مثابه بیگ بنگ (انفجار بزرگ) این عدمی است که نقطه یا صفر نامیده شده است پس عاقبت به همین عدم ختم می شود یعنی نابودی! این عدم پرستی و تأویل عدمی حیات و هستی ادامه تاریخی تأویل جهان به نقطه و صفر است که در همه علوم بنیادی این عصر واضح است از فیزیک اتمی، سلولهای بنیادی و میکروب شناسی، ژنتیک، نانو و غیره! و نیز در محور همه بازیهای این دوران یعنی توپ که نمادی آشکار بر صفرپرستی بشر است که این تأویل عدمی بیش از هر بازی در فوتبال نمایان است.

۳۶۴۱- هر یک از ارواح هفتگانه به مثابه منزلگاه تأویل نور در طبقات هفتگانه نفس ناطقه، تأویلگر هفت طبقه زمین و آسمان در این طبقات نفس هستند و بدینگونه این طبقات نفس را در هفت طبقه زمین و آسمان متجلی می سازند. روح الایمان در طبقه نفس اماره بواسطه عمل صالح و تقوا و امتحانات عملی این وادی، این طبقه از نفس را تأویل و متجلی می کند در طبقه ای از زمین و آسمان دنیا! روح الحفظ در طبقه نفس لوامه بواسطه ذکر، این طبقه از نفس را در طبقه ای برتر از زمین و آسمان ملکوت تأویل و متجلی می سازد. روح الفکر در طبقه نفس ملهمه بواسطه قدرت تفکر، این طبقه از نفس را در طبقه دیگری از زمین و آسمان جبروت تأویل و متجلی می کند. روح الجبروت در طبقه نفس مطمئنه بقدرت حکمت، این طبقه از نفس را در طبقه برتر از زمین و آسمان لاهوت تأویل و متجلی می کند. روح العلم در طبقه نفس راضیه بقدرت علم، این طبقه از نفس را در طبقه دیگری از زمین و آسمان هاهوت تأویل و متجلی می کند. روح العقل در طبقه نفس مرضیه بقدرت عقل محمدی، این طبقه از نفس را در طبقه برتری از زمین و آسمان هی هاهوت تأویل و متجلی می کند و روح القدس در طبقه نفس واحده بقدرت عرفان علوی، این طبقه از نفس را در طبقه هفتم زمین و آسمان بحرالبیضای ذات حق، تأویل و متجلی می نماید که این تأویل و الحاق به ذات الهی و فنای در اوست و تجلی نورالنور کلمةالله! این هفت مرتبه تنویر روح به مثابه هفت درجه از وقوع وحدت وجود عارف با عالم وجود است که سلاطین یاریگر این وقایع تأویلی هم هفت معصوم نخستین هستند که تجلیشان از وجود عارف به هفت معصوم بعدی است که هفتمین تجلیش از نور امام محمد باقر(ع) است که به نور قائم آل محمد رخ می نماید و عارف در این واقعه خلیفه امام مبین در عصر خویش است و مصداق امام ناطق می باشد در عصر غیبت که عصر صامت است. و این مقام انسان کامل است و وجود کامل و نور کامل و تأویل و تجلی کامل! و این خلاصه نزول و عروج روح امّ الکتاب است به عنوان باطن قرآن کریم که بقول رسول خاتم(ص) دارای هفت بطن است به معنای هفت بطن کتاب وجود به نامهائی که جملگی اسمای الهی و صفات و القاب امامان است همچون قرآن کریم، قرآن حکیم، قرآن مبین، قرآن عظیم، قرآن علی، قرآن مجید و قرآن عزیز! که بقول رسول خاتم(ص) در بطن آخرینش که مطلع قرآن است جمال حضرت قرآن طلوع میکند به نورالنور امام زمان که این جمال چه می تواند باشد جز جمال سبوحی حضرت الفاطره زهرا!

۳۶۴۲- انسان کتاب است کتاب عالم وجود در هفت فصل که به نور هفت روح خوانده می شود و بدون چنین روحی هم خوانده شدنی نیست و آنگاه که در شب قدری روحی نازل شد می فرماید: و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای این خواندن کافی هستی. قرآن کریم- این کتاب در بیرون قرآن نامیده می شود و در درون هم امّ الکتاب! و کتابی که در دست دارید قرائتی تطبیقی از برخی از سرفصل های این دو کتاب است به زبان عربی و امّی و به منطق جهانی و عامی!

۳۶۴۳- و لذا همه فصول این کتاب حاضر به مثابه تبیین و تأویل و تجلی هفتگانه کتاب وجود است در هفت مرتبه نزول روح کتاب و هفت مرتبه عروجش! به بیان دیگر این کتاب بطور ضمنی شرح احوال و صفات و مقامات چهارده معصوم در کتاب وجود هر انسان صاحب روحی است. و به عبارت دیگر این کتاب نزول و عروج روح امّ الکتاب، شرح و تفصیل کتاب مبانی عرفان امامیه (نصوص الاعراف) است که درست قبل از تألیف این کتاب حاضر به اتمام رسیده بود.

۳۶۴۴- طبق قول الهی در کتابش، مؤمنان اهل معرفت در آخرالزمان، وارثان کتاب الله و قلم خدا هستند تا حقایق دینش را بر آستان قیامت آخرالزمان برای خلایق تبیین کنند. اینان همان صاحبان علم تأولیند که خداوند به نور "ن والقلم" آنها را از هر جهل و جنون و مالیخولیا و استحاله و تسخیر شیطان و طاغوت مصون داشته است: "سوگند به قلم و هر آنچه که می نویسد که صاحب شما را هیچ جنونی نیست." سوره قلم-

۳۶۴۵- این کتاب در شب عاشورای ۱۳۹۴ هـ.ش با دیداری از امام محمد باقر(ع) سلطان و بانی و امام امّ الکتاب در رؤیای صادقه، آغاز به کار نمود که در آغاز محرم ۱۳۹۵ به فصل یازدهم رسید ولی هنوز حق نوری آن محقق نشده و دچار حیرت و قبض عرفانی شده بودم که بناگاه سر از زندان درآوردم که ادامه همان پرونده چند سال پیش به جرم تألیف و انتشار مجموعه آثارم بود و در زندان آن قبض معنوی رفع شد زیرا غباری که به دلیل گرفتاریهای نژادی بر روحم نشسته بود زدوده شد هر چند که جسمم شدیداً در شرایط زندان تحلیل رفت ولی روحم تنویر گشت. و این کتاب در حقیقت تأویل و تجلی روح و نور قلمی است که خداوند در سال ۱۳۵۶ هـ.ش به این بنده اعطا نمود که بمعنای وراثت عرفانی قلم دکتر شریعتی و روح الفکر ابراهیمی و امّ الکتاب باقرالعلوم است. پس مابقی فصول این کتاب در زندان تألیف گشت و بدینگونه نور امّ الکتابی که باقرالعلوم(ع) در ما تابیده بود به تمام و کمالش تبیین گردید که اجابت این دعای الهی بود که: "پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما." شکراً لِلمولیٰ الحمدلله!

۳۶۴۶- علم کتاب و علم تأویل در هفتمین معصوم یعنی امام باقرالعلوم(ع) به تمام و کمال رسید و از امام ششم جعفرصادق(ع) آغاز تجلی نور علی نور است که معصوم چهاردهم قائم آل محمد(ص) ظهور نورالنور در عالم است و این

همان معنای غیبت جسمانی آن حضرت است چرا که در فنای فی الله ملحق به ذات احدیست همانطور که این غیبت بمعنای هیکل نوری در هفت معصوم آخرین مرحله به مرحله تکامل و تجلی یافت و در حقیقت همه این معصومین آخر را بایستی در مراتب امامان غایب خواند که این غیبت در دوازدهمین امام، کامل و تام است بمصداق همان آیه مذکور که: پروردگارا نورمان را بر ما کامل گردان. و لذا قائم آل محمد، نور مطلق است و لذا در خطبه سباسب که تنها سند معتبر از آخرین پیام آن حضرت در دوره غیبت صغری می باشد می فرماید که: زین پس ابداً کسی مرا نخواهد دید! که منظور دیدار جسمانی است. پس فقط مؤمنانی که به درجه ای دارای علم و نور تأویلند و نوری شده اند با آن حضرت دیدار و رابطه ای نوری دارند که معروف به یاران و خلفا و اولیای آن حضرت هستند که در هر عصری سیصد و سیزده تن می باشند. در حقیقت هفت معصوم اولی نورند و هفت معصوم دوم نور علی نورند و معصوم آخرین هم نورالنور است. هفت نور نخستین تأویلگرند و هفت نور بعدی تأویل شده و متجلی و تجلی بخش هستند. هفت تای اول ارواح نزولی هستند و هفت معصوم دوم هم ارواح عروجی می باشند. پس این چهارده معصوم قلمرو نزول و عروج روح در عالم ارض و در بشریت هستند. در این معنا بسیار بیندیش که کل واقعه نزول و عروج روح است که نزولش هزار ماه است (شب قدر) و عروجش هزار سال بطول می انجامد که وقوع نور علی نور است و اما واقعه تجلی نورالنور در معصوم آخرین و قائم آل محمد که بانی قیامت آخرالزمان است پنجاه هزار سال بطول می انجامد طبق آیاتی صریح در قرآن کریم. از رسالت پیامبر اسلام تا امامت امام محمد باقر(ع) همان هزار ماه شب قدر است و از امامت امام صادق(ع) تا حدود عصر صفوی هم هزاره عروج روح است. و زان پس بر قیامت پنجاه هزار ساله تجلی نورالنور وارد شده ایم.

۳۶۴۷- پس در حقیقت باید گفت که سرگذشت معصومین و امامان شیعه و مکتب و مذهب امامیه سراسر سرگذشت نوری شدن انسان است و این مظاهر نور علی نور نخستین انسانهائی هستند که به نور وجود کامل شدند و مقصود خداوند از آفرینش را محقق نمودند و امامان و پیشوایان و اسوه های کمال انسان گشتند و نور هدایت هر کسی که طالب و سالک نور باشد و شوق هستی داشته باشد.

۳۶۴۸- پس اسلام، دین نور است و مذهب امامیه هم مکتب نور است و قرآن هم کتاب نور است و امامان شیعه، امامان و پیشوایان و اسوه های نورند و بر طالبان و مؤمنان خود صلوة می کنند و بدین طریق آنها را از عدمیت و ظلمت بسوی نور وجود هدایت می کنند: "اوست که بر شما صلوة می کند و شما را از ظلمت خارج و بسوی نور می برد." قرآن کریم-

۳۶۴۹- و خداوند مرا برای مدتی از ظلمت قلمرو حیات نژادی خارج کرد و در زندان این توفیق نوری را اعطا فرمود تا نور ارواح طیبه معصومین را تأویل و تبیین کنم و نورشناسی عرفانی- قرآنی را در این مکتب به سامان برسانم که اینست حکمت اشراق امامیه!

۳۶۵۰- بنابراین چهارده معصوم به عنوان چهارده نور ذات حق تعالی عبارتند از: محمد مصطفی(ص) نور حمد، فاطمه زهرا(ع) نور فطرت، علی مرتضی(ع) نور العلی و اعلائیت، حسن مجتبی(ع) نور حُسن، حسین شهید(ع) نور شهادت، امام سجاد(ع) نور صلوة، امام باقر(ع) نور تأویل امّ الکتاب، امام جعفرصادق(ع) نور صدق، امام موسی کاظم(ع) نور صبر، امام رضا(ع) نور رضا و رضوان، امام محمدتقی(ع) نور جود و کرم، امام علی نقی(ع) نور هدایت، امام حسن عسکری(ع) نور تزکیه و طهارت، و قائم آل محمد نورالنور است.

۳۶۵۱- در حقیقت بایستی این چهارده معصوم را چهارده انسان مطلقاً منزه و معصوم از عدمیت و ظلمت دانست یعنی چهارده نور وجود محض و سرمدی که زمین و آسمانها را برپا نگه داشته اند.

۳۶۵۲- بنابراین هنگامی که انسان مؤمنی از پروردگارش استدعا دارد که نورش را در او کامل فرماید منظور اینست که این چهارده نور معصوم را در جانش مستقر نموده و او را با این چهارده مظهر حیات مطلقه حق محشور فرماید که این معصومین، ارواح حیات و انوار هستی می باشند که همه طبقات و تبعات عالم وجود به این چهارده موجود است. پس هر انسانی هم بدون این چهارده در وجود کامل نمی شود.

۳۶۵۳- پس انسان کامل یک انسان چهاردهی است و مجهز و منور به این چهارده نور! و بدینگونه موجودی کامل و الهی است و سرمدی!

۳۶۵۴- خداوند در ازل نور مطلق است. نمی گویم که نور مطلق بود زیرا خداوند هرگز در زمان نبوده و نیست پس گذشته و آینده در نزد حضرتش الساعه و حال مطلق است.

۳۶۵۵- وقتی از نور مطلق سخن می گوئیم منظور چیزی از جنس نور خورشید نیست که حتی هزاران بار بسیط تر و نابتر باشد زیرا نور خورشید در هر درجه ای از انبساط و اطلاق که باشد باز هم نیازمند فضائی برای حضورش میباشد. خداوند آن نوری است که برای وجودش بی نیاز از فضا و مکان است یعنی نور فی ذاته است که برای وجودش حتی نیازمند یک نقطه لامتناهی هم نیست زیرا چنین نقطه ای نیز نیازمند جائی برای حضور است. در حالیکه این نور لامکانی است همانطور که بی زمانی است و هر چه که بی زمان باشد لامکان است. اینست که درک و تصور وجود الهی مطلقاً در ذهن آدمی نمی گنجد زیرا ذهن انسان فقط چیزی را درک و تصور می کند که در زمان و مکانی باشد. و لذا خداوند فقط دیدنی است و نه فهمیدنی و تصور کردنی! و بلکه آنچه هم که شهود می شود دیگر قابل تصور و یادآوری نیست زیرا قابل تکرار نیست و آن شهود هم در زمان و مکانی ممکن نشده است که قابل تکرار و تصور باشد. تکرار امری در زمان و مکان است زیرا حاصل استمرار است. لذا تجلیات شهودی خداوند هرگز برای یک نفر هم تکرار نمی شود و این بهترین دلیل و معنای لازمانی و لامکانی بودن وجود اقدس حق است.

۳۶۵۶- خداوند در ازل نور مطلق فی ذاته لامکان است ولی در ابدیتش و در قیامت ظهورش یک انسان است انسان نوری یا نور انسانی و صاحب جمال! این همان ظهور و عرفات نور وجود خداوند است. این انسان الهی یا الهیت انسانی و نور جمیل یا جمال نوری اینک در مکان است ولی محصور در هیچ نقطه ای از آن نیست بلکه مکان لامتناهی و سرمدی خود را آفریده است همچون زمان سرمدی و جاودانه اش را! و این مکان الهی همان ظهور مکان لامکانی است همانطور که سرمدیت جاودانه نیز عین زمان بی زمانی است. همانطور که مثلاً در فضای لامتناهی و بیکرانه و بی انتها، تعیین کردن مختصات هیچ نقطه ای مطلقاً محال است. و لذا حضور این جمال نور لامکانی بی زمانی در همه جا هست و هیچ جائی نیست و همه گاه هست و هیچ گاهی نیست و به هر جمالی متجلی است و در هیچ جمالی مقیم و مکرر و مستمر نیست و از هر انسانی آشکار است و در هیچ انسانی ثابت و مستمر و مکرر و محدود نیست.

۳۶۵۷- او در ازل نور است و اینک نور علی نور است ولی در عین حال همه مراتب نور نیز هست: نور، نور علی نور، نور قبل نور، نور بعد نور، نور فوق نور، نورالانوار و نورالنور! و این همان هفت مرتبه زمین و آسمان است. و در همه این مراتب تجلی، انسان است: "اوست اول و آخر و ظاهر و باطن." قرآن- که اول و باطنش نور مطلق است و آخر و ظاهرش انسان است انسانی در سلسله مراتب نور!

۳۶۵۸- و این مصداق کلام خداوند در حدیث قدسی است که: "گنجی پنهان بودم عاشق بر ظهور خود شدم تا خود را بشناسانم پس جهان را آفریدم و بدینگونه شناخته شدم!" او خود به خودش عارف بود پس هدف از ظهور و آفرینش، شناساندن خویش به غیر بود و غیر همان عدم بود. او "ال" بود که عرفه است پس بر "لا" یعنی عدم (ظلمت و جهل مطلق) تجلی کرد و عدم را آدم نمود تا آئینه تجلی ال در لا باشد یعنی ظهور ال لا ه باشد! پس انسان ظهور ال لا ه است که این ظهور در دین آخرالزمان یعنی دین محمد(ص) به تمام و کمال تحقق یافت و لذا دین آخرالزمان دین الله است که ظهور کامل نور وجود خداوند است در واقعه امامت که قیامت نور است.

۳۶۵۹- پس جهان هستی در هفت زمین و آسمان و بین آنها تجلی کلمه ال لا ه است. و این ادعای ویتگنشتاین که زبان، تصویر کننده واقعیت جهان است یک ادعا و مکاشفه عرفانی و محمدی است که متأسفانه خودش به آنچه که گفت و دید شک نمود و حقش را درنیافت و بعداً انکارش نمود. این همان کلام قرآن کریم است که خداوند جهان را با کلامش آفرید. یعنی جهان هستی تصویر زبان و کلمات است که امّ و اساس و کمال این کلمات هم کلمة الله است. همانطور که کاملترین تصویر زبان، کلمه الله و کاملترین تجلی این تصویر و آفرینش هم انسان است که انسان کامل و امام مبین هم کاملترین تجلی خلّاق این تصویر یا آفرینش است.

۳۶۶۰- چه بسا که ویتگنشتاین بطور مستقیم یا غیرمستقیم، معنا یا نوری از امّ الکتاب باقرالعلوم را در ترجمه های اروپائی خوانده یا شنیده و کتاب معروفش "تراکتاتوس" را نوشته است و سپس در نقد و بررسی سائر فلاسفه پاسخی علیتی و منطقی برای ادعایش نیافته و تدریجاً به انکار این ادعا رسیده باشد که در فلسفه و اثر بعدی خود یعنی "پژوهشهای فلسفی" رویکردی پوزیتیویستی- جامعه شناختی یافته است که دیگر سخنی جدید نیست و اساساً همان ادعاهای فلاسفه حلقه وین است که از جدی ترین پیروانش محسوب می شدند. مسئله اینست که معارف و حکمت های نوری و اشراقی اگر قرار باشد برای اثبات خود متوسل به منطق علیتی و فنی و ریاضیاتی شوند تدریجاً نسبت به خود کافر می شوند همانطور که ویتگنشتاین شد و بسیاری از حکیمان اسلامی که به وسوسه فلسفه های یونانی بکلی نور حکمت خود را از دست دادند همچون بوعلی و ملاصدرا!

۳۶۶۱- مکاشفات تأویلی را نمی توان از طریق منطق تبدیلی به اثبات رساند که این تلاشی منحرف و گمراه کننده و ابلیسی است. و این همان مرضی بود که ویتگنشتاین پس از مکاشفه تأویلی خود در رساله تراکتاتوس، دچارش شد و به انکار و افسردگی دچار گشت و سالها با اندیشه خودکشی دست و پنجه نرم نمود. پس این مرضی براستی ابلیسی در قلمرو تفکر و حکمت توحیدی و تأویلی است که بسیاری از متفکران بزرگ در تاریخ فلسفه و حکمت دچارش شدند و برخی مرتکب خودکشی گشتند مثل دموکریت، ارسطو، لوکرتیوس و دیگران! و عجبا که اکثر آنها فلاسفه ای اصیل و صاحب مکتب هستند: دموکریت بانی فلسفه اتمیزم، ارسطو بانی فلسفه قیاس و لوکرتیوس بانی فلسفه تأویل و تبدیل متافیزیک و فیزیک به یکدیگر که به خطا به فلسفه "التقاط" ترجمه و معروف است که این خطا را محمدعلی فروغی در "سیر حکمت در اروپا" مرتکب شد و بزرگانی چون علامه طباطبائی و شاگردانش چون مطهری نیز به تکرار این خطا ادامه داده و بر اساس این خطا دچار قضاوتهائی وحشتناک و ناحق گشتند.

۳۶۶۲- زبان، منطق، فلسفه و حتی مذهبی که در عرصه بیان، آفریننده و دگرگون کننده و دارای چنین نیّتی در ذهن بانیش نباشد جز بازیگری و بازیچگی و مکر و فریب نمی تواند باشد که فقط بر توهمات و ظلمات می افزاید و به فتنه و فساد و نابودگری دامن می زند. فقط زبان و منطق و بیان اللهی دارای چنین قدرت خلاقه ای می باشد در کسی که دارای این علم و منطق تأویلی باشد به نور ایمان و عرفان محمدی!

۳۶۶۳- تأویل، علم نور است همانطور که نور قابل تجزیه و تحلیل و تبدیل و اثبات علیتی نیست مکاشفات و مفاهیم این علم نیز همینگونه اند. حجت راستی و درستی این نوع مکاشفات و مفاهیم، آیات و بیناتی در آفاق و انفس اهل مشاهده است که برترین آنها وقوع خلق جدید در عالم و آدم آخرالزمان است. کل جهان آخرالزمانی برترین حجت راستی و درستی این نوع تأویل و مکاشفه است. آنچه که ویتگنشتاین و امثال او را در تاریخ حکمت دچار غفلت و انکار و نسیان نمود ابتلای به عقل تبدیلی- ریاضیاتی- فنی است که ویتگنشتاین شدیداً به آن مبتلا بود زیرا اساس تعلیمات عقلی او مهندسی و ریاضیات بود و استاد فلسفه اش نیز کسی چون برتراند راسل مؤلف "اصول ریاضیات" بود که ریاضی را خدای عقل و منطق می دانست.

۳۶۶۴- ویتگنشتاین می گوید که زبان، تصویر کننده واقعیت جهان است یا باید چنین باشد و برای چنین چیزی لازم است که زبان و جهان دارای جنسیتی واحد باشند. این ادعای مکاشفه ای او که بی هیچ دلیلی عرضه شده است دال بر حقیقتی عرفانی در کتاب حاضر ماست که ما آن را از حکمت امامیه دریافته ایم. و حقیقت اینست که زبان (بیان) حقیقی و تأویلی که زبانی آفریننده است که این معنائی برتر از تصویرگری زبان است همچون جهان هستی از جنس نور است. جهان از جنس نور است ولی زبان انسان عارف از جنس نورالنور می باشد که نور کلمةالله است و لذا آفریننده است و اینگونه است که عارف هر چه که خواهد بواسطه بیانش می آفریند. و زبان و بیانی غیر از این هر چه باشد خلاق و نوری و روشنگر نیست و عموماً بازی است یعنی همان چیزی که بخصوص در این دوران در رسانه ها و ادبیات و محاورات روزمره و حتی فلسفه ها شاهدیم و حتی در قلمرو ادبیات مذهبی و بدتر از همه در قلمرو ادبیات سیاسی! و بازی با کلمات ظلمانی ترین بازیهاست و واژگونساز!

۳۶۶۵- قبلاً نشان دادیم که یافته های حواس پنجگانه ما جملگی کلامی و نوری هستند. ولی در حین تفکر تأویلی و بیان کردن و بخصوص بیان قلمی درکی بسیار برتر و نور علی نوری حاصل می آید زیرا تفکر و بیان تأویلی، نور را به ذات نورالنوری تأویل نموده و برمی تاباند. و لذا بیان و قلم تأویلی یک ادراک نورالنوری است و لذا آفریننده است زیرا اللهی است چرا که از نور محمد و آل محمد به نطق و ادراک آمده است. مجموعه آثار ما واضحترین حجت بر راستی این ادعاست!

۳۶۶۶- زیرا بیان یا قلم تأویلی بیانگر یافته های معلوم قبلی نیست بلکه در حین بیان یا نگارش، مشغول درک و کشف برتر نورالنوری است و این همان قلمی است که خداوند به آن سوگند یاد نموده و در دفاع از حقش حتی از دفاع از انبیاء و مرسلین و قرآن هم فراتر رفته است و اشد غیرتش را در سوره قلم آشکار فرموده است که در کل قرآن کریم بی تاست چرا که حقایق کتاب الله و وحی هم جز به نور چنین قلمی عیان و خلاق نخواهد شد یعنی نور تأویل امام که نور روح القدس است و می دانیم که روح القدس اصل نطق و ناطق کلام الله است و در حقیقت زبان خداست.

۳۶۶۷- و انسان تا زمانی که مشغول ارتزاق و کسب ریاست از بابت ایمان و اعتقادات و بیان و قلم خویش است پیچیده در ظلمت و دچار اشد قبض روح و ادراک و بیان است و مشمول این سخن رسول خاتم(ص) است که: "ارتزاق کننده بواسطه قرآن در آتش است."

۳۶۶۸- و بدینگونه امام شناسی و علم امام بعنوان نورشناسی و علم تأویل و بیان که علم خلق جدید انسان در آخرالزمان است در این رساله مبارک به نورالنور امام مبین به سرانجام و غایت رسید که علم انسان کامل می باشد.

# دفتر پانزدهم: روح الفباء

۳۶۶۹- اینک به نظر الهی یکبار دگر اول و آخر این کتاب را بهم می آوریم یعنی حقایق نوری را به اسرار تأویلی الفباء پیوند می زنیم و این نور را بر الفباء می تابانیم تا چه برتابد.

۳۶۷۰- قبلاً گفتیم که چهارده حروف از الفبای عربی به عنوان حروف مقطعه قرآنی در سرآغاز بسیاری از سوره ها بعنوان دربهای نوری ورود به حقایق آیات این سوره ها آمده است که عبارتند از: ا- ح- ر- س- ص- ط- ع- ق- ک- ل- م- ن- هـ - ی. که این چهارده حروف بنیادی و تأویلی- تکوینی پروردگار عالمیان در ارواح و انوار چهارده گانه معصومین محمدی متجلی گشته است که هفت تای آن یعنی "ا- ل- م- ح- ع- ص- ن" از آن هفت معصوم نخستین است که "آ" که محور همه حروف الفبا است از آن محمد مصطفی(ص) می باشد و "ن" هم از آن صاحب قلم امّ الکتاب یعنی باقرالعلوم(ع) است که این هفت ارواح و انوار منزله کتاب الله و کلمات و حقایق الهی در هفت طبقه عالم ارض (کائنات) می باشند که کمالش در ن و القلم باقرالعلوم صاحب امّ الکتاب است. و اما هفت حروف دیگر مقطعه قرآنی یعنی "ر- س- ط- ک- هـ - ی- ق"هم متعلق به هفت معصوم آخرین از امام صادق تا قائم آل محمد است در واقعه عروج روح به طبقات هفتگانه آسمان که باطن هفتگانه آسمانی قرآن را آشکار می کنند همانطور که آن هفت حروف تنزیلی هم صورت و حقایق ارضی قرآن را تبیین می کنند. این چهارده حروف مقطعه قرآنی که به ارواح و انوار چهارده معصوم، قرآن و کتاب الله را بر زمین آورده و به آسمان بالا می برند و جان مؤمنان را ناطق و قاری کلام الله می سازند در هفت زمین و آسمان تا به قاف (ق) قائم آل محمد که قیامت لقاءالله است.

۳۶۷۱- می دانیم که تقریباً همه این سوره های دارای حروف مقطعه، دستاورد معراج محمدی هستند که واقعه امامت محمد است که چهارده نور این امامتش را به ارمغان آورده است. و لذا همه حقایق آیات این سوره ها بر محور نور امامان قابل تأویل و کشف و شهودند که تحت الشعاع نور "ق" قائم قیامت، لقای الهی در آسمان هفتم را بر طبقه هفتم زمین میسر می کنند همانطور که وقوعش در سوره نجم آمده است که بر این بنده نیز واقع گشته است همانطور که در سائر آثارم از آن به تفصیل سخن نموده ام.

۳۶۷۲- و اما چهارده حروف دیگر الفباء که جز دو تایشان (د – و) مابقی همه نقطه دارند همانطور که آن چهارده حروف مقطعه قرآنی که جز دو تایشان (ن – ق) مابقی همه بی نقطه اند به مثابه ظاهر و باطن یا تأویل و تجلی یا زمین و آسمان یا محکم و متشابه یا ذات و صفات یکدیگرند. و این حروف نقطه دار که دوازده تا هستند در عرصه غیبت ق قائم قیامت آخرالزمان همانا امامان ناطق یا مهدی های دوازده گانه ای هستند که رسول خاتم(ص) از آنان سخن گفته اند که در طی دوازده قرن یکایک رخ می نمایند و حقایق و اسرار کتاب الله را تحت الشعاع ارواح و انوار تنزیلی- عروجی چهارده معصوم برای خلق آخرالزمان تبیین می کنند: "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر شما نازل کردیم تا حقیقت هر آنچه که بر مردمان نازل می شود را برایشان تبیین کنید." قرآن کریم- این صاحبان ذکر و وارثان کتاب الله و حروف چهارده معصوم و ارواح تنزیلی- عروجی آنان همان عارفان امامیه در دوره غیبت می باشند که به مثابه زبان ناطق امام زمان در هر عصری هستند و مظاهر این دوازده حروفند: ب- ت- ث- ج- خ- ذ- ز- ش- ض- ظ- غ- ف. این حروف، عناصر نور ذکر و کتابهائی هستند که بر اهل قلم و وارثان کتاب الله نازل می شود تحت الشعاع نور ن والقلم باقرالعلوم(ع)! که این انوار و ارواح تنزیلی در عرصه عروج به یاری نورالنور ق قیامت قائم آل محمد(ص) منجر به لقای الهی در تجلیات می شوند. یعنی "ن"، نور نطق کتاب الله است و "ق" هم نور جمال کتاب الله است همانطور که در حدیثی از رسول خاتم(ص)، قرآن را جمالی است که اهلش دیدار می کنند که این دیدار بر این بنده نیز رخ نموده است.

۳۶۷۳- همانطور که قبلاً نشان دادیم نطق از نقطه است بخصوص در عرصه تألیف و کتابت آشکارا شاهدیم که هر خطی حاصل حرکت نقطه است و هر سطحی حاصل حرکت خط است و هر حجمی حاصل حرکت سطح است و الی آخر! پس کل عالم هستی نیز مخلوق نقطه است و لذا به نور این نقطه هم خوانا و شنوا و قابل شهود برای اهلش می گردد.

۳۶۷۴- پس حروف نقطه دار نیز حروف ناطق و گویای حروف صامت (بی نقطه) هستند. و لذا شاهدیم که در کنار هر یک از معصومین، ابواب و اولیای ناطق حضور داشتند که همچون حروف نقطه دار، اسرار باطن این حروف بی نقطه (معصومین) را برای اهلش بیان و افشاء می کردند مثل سلمان(ع) در کنار محمد(ص)، عمار(ع) در کنار علی(ع)، جعفی ها در کنار ائمه بعدی و غیره! و اما آن دو حرف بی نقطه خارج از حروف مقطعه قرآنی یعنی "و" و "د" نیز به مثابه

**عارفان صامت در عصر غیبت هستند که چون خورشیدی بیصدا منشأ نطق عارفان ناطق (نقطه دار) می باشند همچون بایزید بسطامی! از این منظر بهتر می توان به راز حیرت آور خطبه معروف به "بی نقطه" از امام علی(ع) پی برد که چه حق عظیمی را مخاطب و منظور داشته است.**

**۳۶۷۵- فرق حروف و کلمات و مفاهیم روحانی و نورین از حروف و کلمات و مفاهیم بیروح و ظلمانی همان فرق سخن رسا و بلاغ و نافذ در قلوب مخاطب است از سخنی که جامد و ظلمانی و دفع کننده است و حداکثر چون پتکی بر سر یا سیلی بر صورت مخاطب می باشد. این فرق حروف و کلام نوری از حروف و کلام سوادی است. آنچه از راه الساعه می آید و آنچه که از راه تاریخ و وراثت و مدرسه می آید.**

**۳۶۷۶- حروف مقطعه قرآنی، ارواح و انوار و ملائکی هستند که بر قلب رسول و کسانی که با رسولند نازل شده تا کلام الله را همانگونه که نظر الهی است درک و دریافت نمایند تا نهایتاً در کتاب خدا به لقای وجه او نائل آیند. اینها الفبای نوری هستند که از ذات حق تعالی و از راه هفت آسمان بر قلب اهلش نازل می شوند.**

**۳۶۷۷- حرف "ن" که امام باقر یعنی معصوم هفتم مظهر تمامیت ظهورش از قلم الهی و امّ الکتاب است نازل کننده تمامیت ذکر و کتاب الله بر قلب دریافت کننده اش می باشد همانطور که در سوره "ن والقلم" شاهدیم که: "و این ذکریست از پروردگار عالمیان." قلم، آیه آخر- و اما حرف ق که معصوم آخرین و قائم آل محمد مظهر نور آن است تمامیت نظر و نگاه الهی در دریافت کننده اش می باشد و نور شهود لقاءاللهی است همانطور که در سوره ق میخوانیم: "و این ذکریست از برای گوشی که قلبش اهل مشاهده حق باشد." ق۳۷-**

**۳۶۷۸- به یاد می آورم که در نخستین ایام واقعه نزول ذکر و روح در سال ۱۳۷۴ در زادگاهم دازگاره، ناخودآگاه و بی آنکه خود بخواهم شبانه روز برخی حروف الفباء را با اعماق جانم بر زبان می آوردم و برای نخستین بار در زندگی روی به خوشنویسی آوردم و این حروف را با عشقی عجیب شبانه روز به اشکالی غریب می نوشتم و از این کار قلبم دمادم تأویل به حقایقی بدیع می گشت. بعداً دانستم که همان حروف چهارده گانه معروف به حروف مقطعه قرآنی هستند و همین ارواح قدسی حروف بودند که تدریجاً مرا با انوار چهارده معصوم محشور ساختند چرا که این واقعه تماماً تحت الشعاع نورالنور ق قائم آل محمد(ص) بر جانم نازل گشت که بهمراه دیدار با هیکل نوری آن حضرت بود و عجبا که در شب چهلم این واقعه باز بطرزی ناآگاه بسوی قله دماوند کشیده شدم که مکان شرقی ق در کشور ماست و براستی که کوه قاف است که قلمرو سیمرغ اسرار حق می باشد که سالها بعد (به گمانم سال ۱۳۹۲) در دیدار دگرباره ام از قله دماوند نگاه حق از قله قاف این کوه بر این بنده گشوده گشت که عکسی حیرت آور نیز از این واقعه آسمانی به یادگار مانده است.**

**۳۶۷۹- همانطور که قبلاً نشان دادیم که کل زمین و سرزمینهای موجود در عالم هر یک کانون نزول یکی از سوره های قرآنی است که حقایق این سوره ها را در این مناطق تأویل می کند حروف الفبا و بخصوص حروف مقطعه قرآنی نیز جایگاههای جغرافیائی خاصی برای تأویل و تجلی دارند که بر اهلش رخ می نمایند که قرآن کریم این مکانهای خاص را مکان شرقی خوانده است که در واقع مکانهای اشراقی می باشند. از این منظر همه نقاط زمین، قلمروهای قدسی نزول و تجلی اسرار حق هستند.**

**۳۶۸۰- آیا براستی چرا کمال و اوج و غایت صلوة و گفتگوی ما با خداوند در سجده بر خاک است که در گوش خاک، "رب اعلیٰ" را تسبیح می گوئیم تا شاید انوار قدسی الفباء و کلمات خدا از خاکش بر جانمان برتابد و به گوش جانمان برسد و تا به ق اسرارش قلبمان بینا و شهید گردد (سوره ق) و براستی نمازمان معراج لقاءالله شود.**

**۳۶۸۱- پس فقط ستارگان و کهکشانها نیستند که انوار الفباء و کلمات خدا را بر ما می تابانند بلکه ذرات خاک نیز چنین هستند. همانطور که نشان دادیم که هفت تن از معصومین، انوار نزولی حقایق الهی بر عالم ارض می باشند و هفت تن دیگر هم انوار عروجی این حقایق در رجعت الی الله در هفت آسمانند. پس با جهانی تماماً الفبائی و کلمه ای روبرو هستیم همانطور که خود در کتابش می فرماید که هر حقی را بواسطه کلماتش محقق و واقع می سازد. پس جهان هستی نه اعداد (بقول فیثاغورس) بلکه حروف و کلمات است. چرا که جز عدد یک مابقی اعداد فرضی و قراردادی هستند همانطور که همه حروف الفباء هم بر ذات حرف الف (ا) قرار گرفته اند. از این منظر اینک فهمی محسوستر از واقعه تأویل و تجلی (تعیّن) حروف و اسماء و کلمات و مفاهیم حاصل می آید.**

**۳۶۸۲- امام جعفر صادق سرآغاز عروج و رجعت امامت بسوی آسمانهاست که محسوسترین نشان زمینی این حرکت همان واقعه ابطال امامت اسماعیل است که از مادری فاطمی (هاشمی) بود و انتقال امامت به امام موسی کاظم که از مادری غیرفاطمی و بلکه غیرعرب و به روایتی آفریقائی بود. و این نقطه افتراق و انشعاب بزرگترین فرقه امامیه از دامن تشیع است زیرا اسماعیلیه بنابر غیرت عربی- هاشمی امامت اسماعیل را پیروی کردند که پیدایش سلسله فاطمیان واضح ترین واکنش از این نژادپرستی در لباس امامت است که سلسله ای تماماً سلطنتی بود و نه امامتی! ولی این خروج از نژاد عین خروج از خاک و عالم ارض است و عروج به آسمانهاست که امام موسی کاظم آغازگر رسمی آن است در زندان! و این نقطه آغاز غیبت است که در معصوم چهاردهم کامل شد که او نیز از مادری کاملاً غیرفاطمی و غیرعرب و حتی غیرمسلمان است زیرا نرگس خاتون(ع) یک شاهزاده مسیحی و رومی بود که بقدرت یک رؤیای صادقه از روم در لباس کنیزکی به حجاز آمد و به همسری امام حسن عسگری درآمد. پس این بانوی بزرگ نیز یک انسان خروج کرده از نژاد و تاریخ به تمام و کمال است که برای مدتی عهده دار امامت نیز بود در دوره حبس و رحلت همسرش امام حسن عسگری و طفولیت امام زمان(ع)!**

**۳۶۸۳- بقول علی(ع) هر چه خاک است خاک آدم است و آدم مهد نزول اسماءالله و کلمات خداست پس خاک و هر چه در آن و از آن است تأویل و تجلی حروف و اسماء و کلمات الهی است که در گوش دل کسانی که اهل شهودند تلاوت میشود. و از این منظر و معناست که علی(ع) را پدر خاک نامیده اند همانطور که پدر و بانی علم بیان و علم شهود حق در عالم ارض است که فرمود در هر چیزی اول خداوند را و سپس خود آن چیز را می بینم. و طبعاً از هر چیزی نیز کلام الله و قرآن و ذکر و تسبیح پروردگار را شنود می کند. و اینگونه است که اهل ذکر، کتاب وجود را می خواند از عالم خاک و افلاک!**

**۳۶۸۴- پس اینک به یقین می توان گفت که عالم ارض و طبیعت مادی و کائنات و ذرات و کرات نیز تجلی و تجسم کلمات و اسماء و صفات الهی است و نیز فیزیک عین متافیزیک می باشد آنهم متافیزیک قابل خواندن و دیدن و فهمیدن! این همان ظهور ماورای طبیعت در طبیعت است یا ظهور ذات در صفات و افعال و اجسام! چرا که قبلاً دانستیم که ذات الهی جز علم او نیست. این همان راز معراج لقاءاللهی در عالم ارض و زمین خداست که از برترین برکات معراج محمدی و امامت آل محمد است که در سوره نجم وصفش آمده است که واقعه نزول نجم می باشد یعنی نزول آسمان بر زمین که برای اینجانب محقق گشته است. این حقیقت و راز معراج مؤمن در صلوة و خاصه در سجده اش بر خاک است به یاری صاحب و سلطان این وحدت یعنی علی مرتضی که پدر خاک است.**

**۳۶۸۵- همانطور که قبلاً در این رساله نشان دادیم حرف "ا" در بطن همه حروف الفباء حضور دارد مثل با، حا، لام، یا و غیره! و دانستیم که الف (الفون) نور محمد است که حاوی نور پنج تن می باشد و نیز دانستیم که چون پنج تن در سرّ الهی جمع آیند ششمین آنها اوست که همواره با آنها خواهد بود و این "او" در واقعه پیدایش پنج تن آل عبا در عالم ارض در وجود سلمان متجلی گشته که معروف به تن ششم است. پس "ا" که دارای پنج نور درونی و یک نور بیرونی می باشد در هر یک از دوازده امام حضور دارد و در دوازده حروف مقطعه بی نقطه قرآنی! بدین ترتیب تجلی بیرونی و فردی این انوار به تعداد هفتاد و دو تن می رسد (۷۲ = ۶ × ۱۲) که این ظهور تمام و کمال در واقعه قیامت کربلای حسینی رخ نموده است که این حقیقت در کلام امام صادق(ع) در رساله "الهفت الشریف" نیز مذکور است. این واقعه حسینی به مثابه ظهور همه حقایق و اسرار حروف مقطعه قرآنی در صورت انسانی است که همان هفتاد و دو تن شهید کربلا هستند که بزرگترین عرفات حق است و عریانترین عرفه امامت و عرفان شیعه به معنای ظهور امام در مأموم به مصداق این کلام باقرالعلوم که: "ما معانی خدائیم و ظهورش در شما (شیعیان)!**

**۳۶۸۶- در بیست و هشت حرف الفبای عربی که چهارده تای آن بی نقطه و چهارده تای دیگر نقطه دارند حروف بی نقطه تأویلگر و معرّف هستند یعنی از جنس "ال" می باشند و حروف نقطه دار هم تأویل شده و تعیّن یافته اند یعنی از جنس "لا" هستند. که این حقیقت از منظر معرفت بشر کاملاً وارونه است یعنی حروف نقطه دار و عرصه تعینات از جنس ال و عرفه هستند و حروف بی نقطه هم از جنس نکره هستند. و لذا این دو دسته حروف مظهر ال لا هی زمین و آسمان هستند که دو قلمرو ذات و صفات یا ماده و معنا می باشند. همانطور که امامان معصوم نیز دارای دو دسته مذکورند که در مرحله نخست دو دسته هفت تائی است و در مرحله نهائی تا به آخرالزمان دو دسته چهارده تائی همانگونه که قبلاً شرح نمودیم!**

۳۶۸۷- همانطور که قبلاً نیز بارها نشان داده ایم همه این حقایق در عرصه تأویل و تجلی و عرفه و نکره یا ال و لا یا نور و ظلمت و یا آسمان و زمین یا امام و مأموم و نیز حروف نقطه دار و بی نقطه در وادی بیان و ادراک منطقی بشر از قانون خرد دیالکتیکی پیروی می کنند وگرنه دچار تناقض و ابطال منطقی می شویم.

۳۶۸۸- قیامت کربلای حسینی ظهور قامت روحانی همه حروف و اسمای ذات الهی و تجلی دوازده امام از ذات پنج تن آل عبا بود و در یک کلمه ظهور حق در غیر بود یا ظهور امام در تجلی هفتاد و دو تن مأموم! و این بزرگترین خلق جدید انسان در آستانه آخرالزمان بود بقدرت ن و ق! همانطور که امام باقر(ع) نیز در طفولیتش در آن واقعه حضور داشتند و همانطور که روح جبرائیلی سلمان به عنوان روح اراده به خروج از اقطار عالم! همانطور که سلمان، عنصر غیرنژادی اهل بیت است که روح اهل بیت عصمت و آلاءالله را به همه خلایق عالم پیوند می زند و رحمت محمدی را شامل همه عالمیان می سازد و مقام وجود الهی و امامت را برای همه انسانهای مؤمن ممکن می نماید. و از اینجاست که تشیع تبدیل به دین واحد جهانی برای بشریت آخرالزمان می شود به رهبری حسین در رجعت مکررش و کربلاهای مکررش که: و زمین کربلاست و هر روزی عاشورا!

۳۶۸۹- قرآن کریم در سرآغاز سوره قلم راز معرفت شناختی قلم و نوشتن را آشکار کرده است: "ن سوگند به قلم و هر آنچه می نویسد که صاحب شما (صاحب قلم) مجنون نیست"! پس صاحب قلم و کسی که کلمات و حروف الفباء را بر کاغذ می نویسد در صراط المستقیم هدایت بسوی عقل الهی است و لذا از هر جهل و جنونی مصون است. از این منظر باید گفت که کلمات و حروف الفبائی که کلمات را شکل می دهند عناصر و ذرات نور این عقل الهی در بشر صاحب قلم هستند. و می دانیم که رسول خاتم(ص) از میان همه رسولان الهی، حامل نور عقل الهی برای بشر است و لذا قلم محمدی و کلمات و حروف محمدی- قرآنی و حکمت ها و معارف آن حامل نورالعقل می باشند و می دانیم که طبق کلام خدا در کتابش نیز، عقل، نور دین است و دین راه عقلاء می باشد و لاغیر! و نیز نوری که انسان را به مقام فطرت و عصمت الهی می رساند: "اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند." قرآن کریم-

۳۶۹۰- زیرا در سوره روم شاهدیم که فطرت خدا و فطرت بشر یکی است و راه رسیدن به این قلمرو توحید و وحدت وجود هم عقل و تعقل ویژه قرآنی به نور محمدی است و صراط المستقیم آن هم قلم است یعنی قلمی که از نور "ن" بر قلب مؤمن می تابد و تألیف می کند و الفت می بخشد بین خدا و انسان به نور الف (آ) که نور محمد(ص) و پنج تن آلاءالله است. در اینجا رابطه معنوی بین الف و الفت و تألیف قابل تأمل است.

۳۶۹۱- و چنین قلمی مأمور نوشتن و ثبت و ضبط کردن معلومات حفظی نیست بلکه کاشف و فالق و راسخ در قلب پدیده ها و آیات الهی در خویشتن است در مقام الساعه و اکنونیت محض! در چنین قلمی و مؤلّفی، کلمات و حروف، نورند زیرا بقول الهی در جایگاه عدل و صدق وجود قرار دارند: "و کامل شد کلمات خدا به صدق و عدل." قرآن کریم-

۳۶۹۲- و اینگونه است که قلم در دست اهل قرآن و تأویل و عقل محمدی، همان قلم خداست که بر لوح محفوظ (کاغذ) خلق جدید انسان را رقم می زند به انوار حروف و کلمات خدا! و به همین دلیل است که در این خلق جدید انسان بقدرت علم بیان، ماه و خورشید نیز دخیلند (سوره رحمن) چرا که نور آسمانها را به عالم ارض منتقل می کنند و بر قلب اهل قلم می تابانند که این نور عقل الهی بواسطه انوار الفبائی در قلم جاری می شوند و می آفرینند!

۳۶۹۳- و می دانیم که در معارف امامیه، ماه و خورشید مظاهر نور رسالت و امامت هستند یعنی نور عقل محمدی و عرفان علوی که بر قلب مأموم می تابند که اندیشه اش را نوری و قلمش را قرآنی و بیانی و خلاق می کنند.

۳۶۹۴- همانطور که قرآن کریم به ما متذکر می شود که آن نامهائی که خداوند را به آن می خوانیم و می پرستیم که از راه وراثت و تاریخ به ما رسیده فاقد هیچ حجت و هدایتی هستند کلمات و الفبای موروثی و مدرسه ای که نسل به نسل آموزش داده می شوند نیز فاقد هر نور عقلانیت و تعلیم و تربیتی هستند و بلکه بایستی این اسماء و کلمات و حروف را از فطرت الهی خویشتن استخراج و تأویل نمائیم که همان مکتب و مذهب معرفت نفس است. زیرا کل تن و جان و روان آدمی متشکل از این اسماء و کلمات و حروف هستند که بایستی در جریان تأملات درونی و عرفان نفس تأویل شوند زیرا همه اینها در خلقت ازلی انسان نهادینه است. در فصول اولیه این کتاب نشان دادیم که همه اعضاء و جوارح و حواس و حتی زائدترین بخش تن آدمی یعنی مو و پوست که دائماً دفع می شوند حضور روحانیت و نورانیت ازلی پروردگار در حیات خاکی بشرند. پس همه از عقل و علم الهی و کلمات و اسماء و حروف او هستند. تن آدم، ذهن خدا در عالم ارض است که لوح و قلم او نیز مغز و دل انسان است: "و این ذکریست از برای کسی که دلش شنوا و بیناست." قرآن-

۳۶۹۵- "ا ل م کتابیست که در آن هیچ تردیدی نیست و متقین را هدایت می کند..." بقره- "ا ل م ص کتابیست که بر تو نازل شد..." اعراف- "ا ل ر آیات کتاب صاحب حکمت است..." یونس- "ق قرآن مجید است..." ق- "ح م نزول کتاب از جانب خدای عزیز و علیم است..." غافر- و سائر حروف مقطعه در بدو سوره ها همینگونه معرف مرتبه و درجه و بطنی از کتاب الله و قرآن است و گوئی که چندین نوع قرآن و کتاب الله داریم در مراتب! همانطور که اسمای قرآن نیز معرف همین حقیقت است: قرآن کریم، قرآن حکیم، قرآن مبین، قرآن عظیم، قرآن مجید و غیره! و همانطور که در رساله مبانی عرفان امامیه نشان دادیم به تعداد چهارده معصوم و حروف مقطعه قرآنی، کتاب الله داریم که به مثابه بطن های کتاب خدا و قرآن هستند که هر یک به نور یکی از معصومین قابل کشف و تلاوت می باشند که همان معنای شعر حافظ شیراز است که از چهارده روایت قرآنی یا قرآن به چهارده روایت سخن نموده است که هر یک بیان یکی از عوالم هفتگانه زمین و آسمانهاست که می شود چهارده تا جهان و چهارده تا کتاب و چهارده فهم و کشف و جهان بینی و انسان شناسی و خداشناسی گوناگون! کشف الفی و یا بطن الفی قرآن، کشف و بطن لامی قرآن، کشف و بطن میمی و حائی و سینی و صادی و عینی و نونی و قافی و الی آخر! که هر یک حامل جهان و جهان بینی دگریست: جهان بینی ایمانی، فکری، حکمی، علمی، عقلی، عرفانی، ملکوتی، جبروتی، لاهوتی، هاهوتی و الی آخر! پس به همین تعداد مرتبه از دین، ایمان، اسلام، تشیع، قرآن، شریعت، طریقت و حقیقت داریم!

۳۶۹۶- پس یکبار دگر دیدیم که قرآن و کتاب الله و وحی از واقعه امامت و امام جدائی ناپذیر است و بدون یکدیگر قابل حصول نمی باشند و این سخن رسول خاتم(ص) است که فرمود: تا قیامت، کتاب و اهل بیت عصمت با هم هستند و از هم جداشدنی نیستند. امام، تجسم کتاب الله در عالم ارض است و نور کتاب الله در هفت آسمان! پس امام به لحاظ وجودی تماماً کلام است کلامی که می آفریند و تأویل و تعین می بخشد.

۳۶۹۷- آدمی در تار و پود تن و جانش تماماً سخن و کلمه و حرف است که یا نوری هستند و یا ظلمانی در مراتب نور یا ظلمت! آدمی که بواسطه نور این کلام به خلق جدیدی آفریده میشود و می آفریند و یا بواسطه ظلمت این کلام می میرد و می میراند و نابود می کند. آیا آدمی به جز کلامی که بر زبان می آورد چیست الا جانوری مخوف؟

۳۶۹۸- و روابط بین آدمیان نیز سراسر کلامی و حرفی است از جنس نور یا ظلمت و مراتب آن! این همان عاملی است که بقول الهی در کتابش طرفین رابطه را به بهشت یا دوزخ می رساند.

۳۶۹۹- روابط بشری یا تأویلی (نوری) هستند که طرفین رابطه را به مبدأ حیات و هستی برمی گردانند به صدق و عدل کلمات! و یا تبدیلی هستند (ظلمانی) که طرفین رابطه را به قلمرو ظلمت و آتش می برند به کذب و ظلم کلمات!

۳۷۰۰- رابطه امام و مأموم نیز بطور تخصصی یک رابطه تماماً تأویلی و نوری و عروجی است و لذا از معصوم نقل شده که شیعه به نزد امامش نمی رود الا برای دریافت کلمه ای جدید که منجر به خلقی جدید می شود و عروجی برتر به وادی برتری از حیات و هستی!

۳۷۰۱- کلماتی که در رابطه انسانها مبادله می شوند یا تأویلی و نوری و بر صدق و عدل استوارند و یا تبدیلی و موروثی و تاریخی و عاریه ای که بر کذب و فریب و تحریف و ظلم استوارند حتی اگر کلماتی علمی و دینی و عرفانی باشند که اتفاقاً درجه و غلظت ظلمت و واژگونسازیشان بمراتب شدیدتر است (علم و دین و عرفان عاریه ای- تاریخی).

۳۷۰۲- طبق کلام الهی مؤمنان، اولیای یکدیگرند و طبق معارف شیعی نیز وقتی دو مؤمن در رابطه با یکدیگر قرار میگیرند یکی در مقام امام و دیگری در جایگاه مأموم (مرید) است پس یکی در مقام تأویلگر و دیگری در جایگاه تأویل شدن است یکی مظهر زمین و دیگری مظهر آسمان کلمه است. یکی اسم و دیگری مسمّیٰ است! یکی نور و دیگری منیر است. یکی محل نزول روح کلمه است و دیگری محل عروج آن! درست مثل فرق مراد و مرید که فرق بین الف و یا می باشد یا اول و آخر و ظاهر و باطن!

۳۷۰۳- نزول و عروج روح نیز واقعه ای است که در رابطه بین امام و مأموم رخ می دهد. آنگاه که روح از یکی عروج می کند در دیگری نزول می کند و بعکس! کمال این واقعه را می توان در جریان معراج محمدی و رابطه اش با علی(ع) درک نمود که حاکی از حقایق حیرت آوری در حدیث معراج است.

۳۷۰۴- علم تأویل که نهایتاً از ذات انوار حروف برمی خیزد علم اتصال و اتحاد وجود آدمی به ذات حق باریتعالی است و علم ارتباط تن و دل و روح و هوش و حواس به سرمدیت لامتناهی عالم هستی است. و امامان ما جمله اینگونه بودند در حد کمال! یعنی قطعاتی از سرمدیت حق در عالم ارض و در قالب خاک بودند و لذا خود بخود نور تأویل ماده به نور

سرمدی در خلق بودند و به همین نور اهلش را هدایت می کردند و تحت ولایت خود قرار می دادند. و اینک نیز قائم آل محمد که جامع همه آن انوار و عین نورالانوار است با مؤمنانش همین کار را می کند. و کل واقعه نزول و عروج روح و وقوع تأویل آیات و پدیده ها و معانی و کلمات و حروف نیز واقعه ای واحد و توأمان است که در رابطه بین امام و مأموم رخ می دهد.

۳۷۰۵- وقتی روحی نازل می شود در همان حال عروج می کند. این روح از جانب یک وجه الهی و امام مبین از ذات الهی بر عالم ارض و بر قلب بنده مؤمنی (مأموم) فرود می آید و این عین نزول امام از آسمان بر زمین است و عروجش از قلب مأموم و از وجود این بنده است که سراسر ظهور و تجلی است به مصداق این کلام امام که: "ما معانی خداوندیم و ظهورش از شما"! این یک نمونه کامل از واقعه تأویل است یعنی مؤمنی در وجود امامش تأویل می شود و به اولیت و ازلیت ذات ملحق می گردد و امامش از وجود این مؤمن ظاهر و متجلی و معرفی می شود. و در این نزول و عروج یا تأویل و تجلی همه حقایق عالم معنا و آیات و اسرار الهی در کتابش و نیز ارزشهای بشری در جهان از یک واژگونی تاریخی نجات می یابند و بر مقعد صدق و عدل خود قرار می گیرند و دین خدا در این واقعه زنده می شود و در این احیاء کل بشریت آن عصر در مراتب زنده می شود به مصداق این کلام الهی که اگر یک نفر به حق زنده شود همه مردمان زنده می شوند و این همان وقوع فرج امام زمان در هر دورانی است: "و بدینگونه کلمات پروردگارت به صدق و عدل کامل شد." قرآن- یعنی از واژگونی و ظلمت خارج شد.

۳۷۰۶- کاملترین نزول و عروج و تأویل و تجلی روح در هر قرنی از مهدی های دورانها در عرصه غیبت رخ می نماید که مظاهر تجلی و فرج امام زمان هستند که بدین طریق ارواح اسیر ظلمات آخرالزمان در توسل و ولایت این مهدی ها نجات می یابند. این مهدی ها مظاهر نور دین خالص در هر عصری می باشند که یکبار دگر کلمات را از واژگونی، ارزشها را از مسخ شدگی، ذهن ها را از اسارت طاغوت و قلوب را از شقاوت و ظلمت می رهانند و دربهای فرج و رستگاری هستند و حبل المتین الهی بسوی آسمان! که همه این گشایشها و شفاعتها و هدایتها بر محور تأویل و تجلی کلمةالله رخ می دهد زیرا امام خود نور کلمةالله است که از وجود مأموم تجلی می کند: "من در هر زمان و از هر انسانی که بخواهم تجلی می کنم و هر که منکر این امر باشد بر من مرتد است و هر که بر من مرتد باشد بر خدا مرتد است." خطبه بیان از امام علی(ع)-

۳۷۰۷- و عجبا که این مهدی های دوازده گانه عصر غیبت که هر یک در قرنی به نور قائم آل محمد ظهور می کنند به مثابه رجعت همان دوازده امام هستند و تأویل همان حروف مقطعه قرآنی که ذکرشان رفت یعنی آ- ح- ر- س- ص- ط- ع- ک- ل- م- هـ - ی! که ظهور کمالشان از تأویلگری "ن" باقرالعلوم است و ظهور جلال و جمالشان از جلوه گری ذوالجلالی "ق" قائم آل محمد! و هر دو محمدند که در ظهور علی وارند! زیرا محمد و علی به مثابه ظاهر و باطن و اول و آخر هر حقی هستند.

۳۷۰۸- و این دوران که قرن دوازدهم غیبت و ظهور مهدی دوازدهم است عصر تأویل و تجلی حرف آخر الفباء یعنی ی (یا) است که حرف اول الفباء یعنی "ا" را هم با خود داراست و بدینگونه اول و آخر همه حقایق و اسرار عالم در جریان وقوع می باشد همانطور که همه علائم موعود ظهور آخرالزمانی امام منجی هم در سراسر جهان پیدا شده است الا خود ظهور! و این واقعه ظهور نور مطلق و ظلمت مطلق است.

۳۷۰۹- حرف ی (یا)، حرف خطاب و احضار و اجابت است زیرا خداوند به ما وعده فرموده تا او را بخوانیم تا ما را اجابت نماید و اگر خود وجود حق و اولیای الهی را مخاطب قرار دهیم و بخوانیم (و نه امیال و نیازهای خود را) این اجابت و احضاری تمام وجودی است و دیداری! مثل یا الله، یا مهدی، یا علی و امثالهم. و همچنین بعنوان پسوند نیز همین نقش را دارد مثل الهی، ربّی، حبیبی و غیره! پس انسانی که حامل روح و نور حرف ی (یا) باشد دارای قدر احضار و رجعت انبیاء، اولیاء، شهداء و صدیقین و معصومین در آخرالزمان است مثل یاسین که در قرآن مذکور است: یا الف، یا باء، یا حا، یا میم، یا لام و امثالهم! که این قدرت تأویل حروف و اسماء به تجلی می آید و موجب رجعت انبیاء و اولیاء در آخرالزمان است که این رجعت از ارکان اعتقادی و عرفانی شیعی می باشد. که این تأویل حروف و اسماء بهمراه صاحبان انوار آسمانی آن است.

۳۷۱۰- پس حرف ی (یا) بعنوان آخرین حرف الفباء، حامل روح و نور سائر حروف است به شرط خطابی عارفانه و خالصانه و وجودی! این خطابت منجر به لقای تجلی صاحبان آسمانی این ارواح و انوار می شود. این بنده چنین قدرت حیرت آور تأویل اسماء را همواره تجربه و شهود نموده ام که در سائر آثارم از آنها یاد کرده ام.

**۳۷۱۱- همانطور که در ظاهر اسم حرف ی (یا) نیز شاهدیم که حامل حرف "ا" نیز می باشد و حرف "ا" هم حامل نور پنجگانه ازلی خداوند است که در عالم ارض معروف به پنج تن هستند که این پنج تن مهد ظهور همه معصومین می باشند: الفون! اصلاً در زبان عربی قرآنی حرف الف و یا در همه حال قابل تأویل و تبدیل به یکدیگرند که خصوصاً در آخر کلمات "یا" نوشته می شود و "آ" خوانده می شود مثل هدیٰ، سویٰ، علیٰ و غیره! و این رازی حیرت آور در این زبان است که در صرف و نحو عربی منجر به دریائی از ابداعات و ترکیبات لغوی و معنوی می شود و مفاهیمی وحدت وجودی و دیالکتیکی پدید می آورد که چنین درجه ای از قدرت تأویل و تحوّل کلمات و معانی در زبان عربی قرآن در هیچ زبان و ادبیات دیگری مشاهده نمی شود.**

**۳۷۱۲- پنجه های دستان آدمی که حامل قلم الهی و ناقل علم تأویل است هر یک دارای چهارده بند است به تعداد چهارده حروف مقطعه قرآنی و چهارده معصوم! که معمولاً دست راست مظهر چهارده حروف بی نقطه و دست چپ هم مظهر چهارده حروف نقطه دار است که جمعاً بیست و هشت حروف الفبای عربی می باشد.**

**۳۷۱۳- علاوه بر این آدمی در همه مذاهب جهان و در همه عبادات و دعاهای رسمی و غیررسمی دستانش را به آسمان بالا می برد و بخصوص در قنوت نماز آشکارا دعاها و آیات و الفاظ الهی بر دستان داعی تلاوت می شود چرا که این دست و پنجه ها و بندهای چهارده گانه اش عوامل تأویل و تحویل کلام بشری به سرچشمه وحی و تجلی و آفرینش هستند. گوئی پنجه های دست آدمی الفاظ دعا را بسوی آسمان تأویل و تحویل می کنند و براستی چنین است بخصوص آنگاه که هر دو دست دعا بهمراه چهارده حروف نقطه دار و چهارده حروف بی نقطه در بیست و هشت بند انگشتان دو دست آماده تأویل کلمات به انوار ذات ازلی حق هستند. این پنجه ها، تأویلگر کلمات به حروف و حروف به ارواح و انوار ازلی حق در بدعت و خلقت جهان هستند بخصوص در حرف "ا" که محور مشترک همه حروف الفباء است و حاوی نور پنجگانه الفون! و عجبا که هر انگشتی یک "ا" است. و امام باقر(ع) در رساله امّ الکتاب ناخنهای پنجه های دست آدمی را کشاننده و ناقل نور جان آدمی به آسمانهای برتر و بالعکس می خواند یعنی دریافت کننده و تأویلگر انوار آسمانی به قلب و مغز و حواس آدمی و سپس عروجش از زبان و بیان قلم در دستان انسان صاحب روح و علم تأویل! این بیانی از حقیقت مستجاب الدعوه بودن مردان خدا و عارفان تأویلی است. اینست که قرآن کریم خطاب به اهل ایمان می فرماید که کلام و دعاهای خود را همچون کلام و دعاهای رسول قرار ندهید و از رسول بخواهید تا برای شما دعا نماید.**

**۳۷۱۴- از آنجائی که بقول امام باقرالعلوم(ع)، پوست بدن آدم مظهر نورانیت و موها هم مظهر روحانیت وجودند پس انسان تأویلگر در حین تألیف و بیان قلمی، مستمراً پنجه های دستش را که مظاهر الفبای تأویلی هستند بر پوست صورت و محاسن خود می کشد و حقایق لدنی را تأویل می کند چرا که می دانیم صورت آدمی جامع اعضای حسّی و مظهر انوار پنج تن الفون می باشد. و لذا علی(ع) در خطبه بیان می فرماید: "دست بر محاسن خود می کشم و اسرار وجودم را کشف و تبیین می کنم."**

**۳۷۱۵- اگر در منطق قرآنی تأمل کنیم و تعاریف تفکر و تعقل و علم و حکمت و معرفت را در آیات مورد نظر قرار دهیم بوضوح درمی یابیم که تفکری و تعقلی جز تفکر و تعقل تأویلی نیست و علم و حکمت نیز! و اما عرفان قلمرو تجلی شهودی و وجودی این تأویلات است که در قلمرو هوش و حواس و صفات تبدیل به مقامات وجودی شده است به اسمای الهی در مراتب! و بغیر از این فکر و عقل و علم و حکمت و عرفانی در معنای قرآنی نیست.**

**۳۷۱۶- تأویل و تبدیل الفاظ و اصوات حروف و کلمات به معانی و معانی به ارواح و انوار ذات ازلی حق در هفت آسمان بزرگترین سرّ علم تأویل است. و این معمای راز رابطه تأویلی بین زبان و گوش است و تأویلشان به عقل و هوش قلبی و روحانی و نوری که تا آسمان هفتم صعود می کنند و دوباره بر قلب انسان ناطق بازمی گردند تا متجلی شوند و اجابت گردند به صفات و جلال و جمال در آفاق و انفس! خلاء بین اصوات و معانی همان واقعه تأویل است. خلاء بین معانی و تجلی جمال نیز وجه دیگری از تأویل است: تأویل در عرصه نزول و عروج روح! و این روح است که تأویل می کند و تأویل می شود.**

**۳۷۱۷- وقتی سخن را بر زبان می رانیم و یا بر کاغذ می نویسیم آنکه می شنود یا می خواند در هر آنچه که به معنا می فهمد و به حواسش می یابد واقعه تأویل در میان است اگر صاحب روح باشد. و در غیر اینصورت جز تبدیل و تحریف و توهم حاصل نمی گردد که رابطه بین خطیب (یا نویسنده) و مخاطب بر بطالت و ظلمت است.**

**۳۷۱۸- رابطه بین انسانها نیز یا تأویلی و نوری و عروجی است و یا تبدیلی و ظلمانی و سقوطی!**

۳۷۱۹- انسان فاقد روح تأویل از کلمات و سخن دیگران همان چیزی را می فهمد که به او از راه کتاب و مدرسه و آموزش و وراثت خانوادگی تعلیم داده شده است ولی انسان دارای روح تأویل از کلمات حقایق مکاشفه ای از راه تأویل را درمی یابد که ناشی از درکی باطنی است و لذا انسانهای غیرروحانی را هم از ورای کلماتشان درک می کند زیرا باطنشان را تأویل می کند.

۳۷۲۰- امروزه نظر غالب بر جهان فلسفه و زبان شناسی درباره ماهیت کلام و زبان بشری اینست که زبان از مرحله ابتدائی یعنی حروف الفباء تا مراحل عالی آن سراسر پدیده ای قراردادی و لذا فنی و طبعاً امری غیرعقلانی است که متفکران، عقلانیت را در آن می دمند و آن را بخدمت عقل و علم می گیرند پس از این منظر زبان، ابزاری بیروح و محض است و بخودی خود دارای هیچ ذات و روح و معنائی باطنی نیست که قابل مکاشفه و تأمل باشد. از نظر ما این نوع زبان همان زبان تبدیلی و فنی است که فاقد روح تأویل می باشد و براستی هم قراردادی می باشد و لذا شاهدیم که در عصر مدرنیزم و جهانی شدن همه زبانهای بومی در یک زبان بین المللی که زبان استعاره و علائم تکنولوژیکی و کامپیوتری و ریاضی است حل و فنا می شوند. این غایت و عاقبت زبان فاقد روح است و بدینگونه تا چند نسل دیگر هیچ خبر و اثری از زبانهای ملی و تاریخی اقوام بر روی زمین نخواهد ماند. همانطور که هیچ نشانی از انسانیت و روحانیت و معنویت نخواهد ماند الا در اندک انسانهای صاحب روح!

۳۷۲۱- زبان همه چیز انسان و تمامیت ظهور انسانیت و روحانیت و معنویت و الوهیت اوست. انسان فاقد زبان از حیوانات هم پست تر و عقیم تر و نابوده تر است و بلکه حیوانی دیوانه و زنجیری است. کل روح و معنا و عاطفه و عقل و دل و جان و تجربه هر انسانی در زبانش رخ می نماید و معرفی می شود و فعال می گردد. زبان، عامل و مجرای آفرینش است و خداوند هم از لحظه ای که زبان به سخن گشود آفرینش فرمود و انسان را مخاطب قرار داد و دین و مذاهب و سنن و تمدن همه مخلوق زبان خدا با بشر و زبان بشر با خدا و با همدیگر است.

۳۷۲۲- پس زبان بسیار برتر از یک ابزار است زبان خود ذاتاً آفریننده و انگیزه آفرینش است و جوهره هستی و غایت هستی انسان است و هستی بی زبان عین نیستی است.

۳۷۲۳- در هیچ مذهب و مکتبی چون اسلام و قرآن و بخصوص مکتب امامیه، زبان دارای چنین مرتبه ای از عظمت و قداست و الوهیت نیست همانطور که کل قرآن به یک لحاظ تعلیم و تسبیح و تأویل و تفسیر کلام الله و اسماءالله است و کل عبودیت و ذکر و فکر دینی و عرفانی به نور همین کلام است و همین کلام است که انسان را از درک اسفل به عرش اعلی می رساند و خدائی می کند و همین یک آیه به تمام و کمال این ادعا را به اثبات می رساند که: "خداوند حق را بواسطه کلمات محقق می کند."

۳۷۲۴- با اندک تأمل و دقتی درمی یابیم که همه بدبختی ها و جنگها و عداوتها و هلاکتهای بشری در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی حاصل فقدان زبانی صدیق و رسا و روشن و روحانی است. انسان، خوشبخت یا بدبخت زبان خویش است، محبوب یا منفور زبان خویش است، کافر یا مؤمن زبان خویش است، عاقل یا دیوانه زبان خویش است و...! درک این حقیقت نیازی به فلسفه ندارد کافیست اندکی در خود و اطرافیانمان تأمل و نظر کنیم! در اینجا منظور از زبان همان بیان است و نه گویش خاص قومی و نژادی!

۳۷۲۵- هر کتابی به جملات تأویل و تفهیم می شود و جملات هم به کلمات و کلمات هم به حروف الفباء! و دانستیم که کلیه حروف الفباء بواسطه حرف "آ" و یا حرف "یا" خوانده می شوند مثل دال و سین! و حرف "یا" بواسطه حرف "ا" خوانده می شود پس کلیه حروف، بی حرف "ا" خوانده شدنی نیستند و "ا" ستون فقرات حروف و کلمات است یعنی حرف الف که نخستین حرف همه حروف الفباء در زبانهای گوناگون است همانطور که در زبانهای لاتین "آلفا" است. و الف آشکارا "ال ف" می باشد یعنی معرّف "فا" است. پس "فا" مقصود ذاتی حروف و کلمات و سخن است. و قبلاً دانستیم که "فا" حرف ذات فاطره فاطمه اطهر است که جمال فطرت الله و اسم الفاطر می باشد. و در حدیث قدسی آمده است که: "ای محمد اگر نمی خواستم تو را بیافرینم اصلاً جهانی نمی آفریدم و اگر قرار نبود علی را بیافرینم تو را هم نمی آفریدم و اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم هیچ چیز و هیچکس را نمی آفریدم که فاطمه مظهر فطرت و فاطر من است." و می دانیم که همه سخن ها و جملات و کلمات و حروف که آفریننده عالم و آدم هستند نهایتاً برای معرفی و ظهور جمال فطرت ذات باریتعالی است که در فاطمه فاطره به کمال ظهور در آخرالزمان رسیده است و فاطمه را تأویل و تجلی مقصود خدا از آفرینش ساخته است همونی که همه عارفان واصل به دیدار جمالش نائل می آیند که جمال سرمدی عالم وجود است به قول الهی که: همه چیز نابود است جز جمال پروردگار که ذی الجلال والاکرام است! پس "ال" که پدیدآورنده کلمةالله بعنوان عالیترین و کاملترین کلمات است (ا ل ل ا) در قلمرو ظهورش "فا" است یعنی ال فا! و از

اینروست که در برخی از عارفان شیعه ذکر و شعار "لااله الافا" رخ نمود که متأسفانه از جانب اکثر علمای اسلامی به درستی فهم نشد و مورد انکار و بلکه تکفیر قرار گرفت. شکر و حمد پروردگار عالمیان و امام آخرالزمانش را که به ما توفیق و عنایت و نور تألیف این کتاب مبارک را اعطا فرمودند و موهبت عرفانی حق در ما اجابت گردید که زندانش را بر ما جنات نعیم علم علی قرار داد و دربهای رحمت و نجات و هدایت و خلق جدیدش را در این رساله بر طالبانش گشود و نور ارحم الراحمینی خود را از جانب محمد و آل محمد به سوی بشر آخرالزمان نازل فرمود و روح عروجش را بر عارفانش میسر نمود. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجّل فرجهم.

# دفتر شانزدهم: تأویل روح و روح تأویلی

## یکان

## "حدٌّ احدٌّ مُحّدُ حدیدُ حادٌّ واحدُ وحیدُ موحّد"

بسم الله احدّ

۳۷۲۶- هر چیزی فقط یک چیز واحد است و نه دو چیز و سه چیز! دو تا و سه تا چیز غلط است. پس فقط "یک" عدد حقیقی و واقعی است و مابقی اعداد و شمارشها جعلی و قراردادی و غیرواقعی هستند و اینست که هر عدد و شمارشی غیر از "یک" در قلمرو حقیقت محکوم به ابطال و فناست و همه شمارش ها فریبندهٔ اذهان و مقیاسهای بشر هستند و شمارنده ها جمله دچار توهم و جنون می باشند. و این راز نگونسالاری انسان و تمدن ریاضی است. هیچ دو چیزی قابل جمع نیست زیرا هیچ دو چیزی همسان و برابر نیست الا صفرها و نابوده ها! و لذا جمع ها و شمارشها جمله حاصلی جز بیهودگی و نابودی و فریب ندارند. هر چیزی فقط یک چیز است و دو چیز جمعاً نیز یک چیز واحد دیگریست و همه چیزها جمعاً نیز یک چیز مطلقاً دیگریست.

۳۷۲۷- چیز خوب و چیز بد و چیز متوسط وجود ندارند. چیز شناخته شده، چیز بد شناخته شده و چیز شناخه نشده وجود دارند.

۳۷۲۸- فقط شناخت و شناختن است که وجودی پایدار و ابدیست مابقی چیزها جمله ابزارهائی فانی هستند حتی خود انسان شناسنده و شناخته شده!

۳۷۲۹- ماندگارترین شناختها، شناخت عاشقانه و عشق شناخت است که در صورتی واحد متجلی می شود. و محبوبترین این صورتها آنست که دارای شنواترین گوشها، بیناترین چشمها، بویاترین دماغها، چشاترین زبانها، لطیفترین دستها، گویاترین بیانها و روانترین گامها و قائم ترین قامتها باشد. و چنین جمالی دارای عاشقانه ترین شناختهاست.

۳۷۳۰- عشق به شناخت، عشق به وجود خویشتن و عشق به خداوند خالق است. و عشق به یگانگی، قلب هر شناخت حقیقی است.

۳۷۳۱- انسان صاحب وجود کسی است که یکی باشد یک معنا و هویت داشته باشد یک محبوب و مقصود داشته باشد و هدف و وسیله زندگیش یکی باشد و بلکه مرگ و زندگیش برای یکی باشد و همه این یکی ها نیز فقط یکی باشد. آنکه بیشتر از یکی است و بیشتر از یک معنا و هدف و دوست و مسئله و خوبی و بدی دارد هنوز وجود ندارد.

۳۷۳۲- و فقط "یک" است که سرمدی و لامتناهی و موجود است. هر که به "یک" پیوست به همه موجودات عالم پیوسته است زیرا هر چیزی یک "یک" است.

۳۷۳۳- فقط آنکه "یک" است تنها و بیکس و منزوی و محدود و معدوم نیست.

**۳۷۳۴- آنکه بیشتر از یک است نیست: آنکه دارای بیشتر از یک ایده، یک احساس، یک آرزو، یک هویت، یک دوست و یک چیز است.**

**۳۷۳۵- کسی "یک" است که اصلاً دارای هیچ چیزی تحت عنوان مالکیت مادی، معنوی، عاطفی، عقیدتی و امثالهم نباشد و اصلاً هیچ چیزی نباشد.**

**۳۷۳۶- تلاش برای چیزی بودن یا چیزی شدن منجر به ابطال یگانگی وجود است.**

**۳۷۳۷- "من" هر چیزی است که نباشد.**

**۳۷۳۸- کسی که وجودش را با شمارش ارزیابی می کند وجود ندارد. پس آنکه می شمارد انسان نیست بلکه جن یا شیطان است.**

**۳۷۳۹- آنکه یکی است خلیفه هر چیزی است که یکی است یعنی کل جهان است پس هر چیزی را با تمام وجودش درک می کند.**

**۳۷۴۰- یکی بودن، بودن است و بودن هم شنوا و بینا و بویا و چشا و گویا و پویا بودن است در هر چیزی!**

**۳۷۴۱- یکی بودن، ازلی- ابدی بودن است.**

**۳۷۴۲- یکی بودن، صاحب اراده آنی بودن است.**

**۳۷۴۳- یکی بودن، مطلقاً بی نیاز بودن است.**

**۳۷۴۴- یکی بودن، بی علت و معلول و بی قبل و بعد بودن و بی تا بودن است.**

**۳۷۴۵- یکی بودن، دارای همه معانی و صفات و امکانات و محالات بودن است و ورای همه اینها بودن!**

**۳۷۴۶- یکی بودن، فنا و محو کامل است همچون هوا و نور محض یا روح!**

**۳۷۴۷- "یک"، یگانه و یکی بودن، حیرت آورترین، جادوئی ترین و خلاقترین پدیده و معناست و در عین حال مادی ترین، محسوسترین و فراوانترین چیزها و مفاهیم که بکلی از هوش و حواس آدمی رفته و غیب گشته است درست همچون حضور خداوند!**

**۳۷۴۸- یگانگی، اساس و محور و جوهرۀ هر حسّ و فهمی است که بدون آن هیچیک از حواس پنجگانه، غرایز، هوش، ادراک و عاطفه آدمی قادر به دریافت چیزی نیست.**

**۳۷۴۹- یک و یگانگی، روح خودشناسی و نور هستی شناسی است. تا چیزی بعنوان یک چیز واحد و مستقل و بی تا و بی سابقه شناخته نشود شناخته نشده است.**

**۳۷۵۰- یک شناسی که سهل و ممتنع ترین شناختهاست اتفاقاً اصل و اساس و نهایت معرفت شناسی نیز می باشد.**

**۳۷۵۱- حقیقی ترین و ذاتی ترین اسرار همان فراوانترین و پیش پا افتاده ترین و سهلترین چیزهاست و آن یگانگی و واحد است.**

**۳۷۵۲- "یک" تکرار شدنی نیست زیرا اگر تکرار شود دو است و این محال است الا در قلمرو صنعت و تکنولوژی که قلمرو بی وجودی و نابودگری است.**

**۳۷۵۳- سوره توحید همان سوره یگانگی و تعریف یک (احد) است که دارای چهار رکن است: یکی بودن، مستقل (بی نیاز) بودن، بی علت و معلول بودن و بی تا بودن! و این ارکان اربعه وجود است.**

۳۷۵۴- و این ارکان اربعه احدیت که همان ارکان اربعه وجود است همانگونه که رسول خاتم(ص) فرموده است، جز بواسطه هوش و حواس انسان صاحب روح درک نمی شود زیرا این روحی از جانب خالق وجود (الله) است که خود نیز منشأ احدیت می باشد. پس روح، چیزی جز روح احدیت نیست.

۳۷۵۵- پس یکی بودن بمعنای قرآنیش، فقط یک عدد بودن نیست. یک عدد بودن فقط یکی از ارکان احدیت است که همه انسانها این جنبه از احدیت را غریزتاً درک می کنند ولی صمدیت و بی علت بودن و بی تا بودن را جز انسان روحانی درنمی یابد.

۳۷۵۶- صمدیت بمعنای بی نیازی و استقلال و خودکفائی مطلق زمینهٔ لم یلد و لم یولد است و بی علت و معلول بودن! و همین رکن زمینه لم یکن له کفواً احد (بی تائی) است. بدین لحاظ همه این سه رکن دیگر، وجوه یگانگی هستند. پس همه این ارکان اربعه، ارکان یگانگی می باشند.

۳۷۵۷- پس یگانگی شناسی عین هستی شناسی است و عین معرفت شناسی و عین خداشناسی و عین خودشناسی!

۳۷۵۸- غایت و کمال وجودی یگانه شناسی در خودشناسی ممکن می شود و انسان صاحب وجود کسی است که ارکان اربعه وجود را در خویشتن دریابد به حواس و عقل و احساس!

۳۷۵۹- جز با روح الله امکان کشف و درک یگانگی در جهان ممکن نیست چرا که فقط به یاری روح احدی می توان به احدیت روح عالم و آدمیان پی برد. احد را واحد می شناسد!

۳۷۶۰- روح، نخستین مظهر ذات باریتعالی در عالم خلق است که دارای شخصیت می باشد یعنی ظهور فردانیت حق است. و لذا حاوی کلیه وجود ذات احدی خداوند در عالم ظهور در خلق می باشد زیرا در عین شخصیت و فردانیت فاقد حدودی در مکان و زمان است و این از غایت لطافت این روح فردانی و فردیت روحی حق تعالی است که در مکان و زمان است ولی لامکان و بی زمان است. درست مثل تلاش برای بُرش دادن قطعه ای از هوا و جدا ساختن آن از فضای لامتناهی است که امری مطلقاً محال است. و لذا یک شخصیت روحی در عین حضورش در عالم ارض و در قلمرو مکان-زمان، مطلقاً محدود و محصور در مکان و زمان نیست و بلکه ظهور لامکانی مکان و بی زمانی زمان سرمدی است. این عالیترین و محسوسترین تعریف و بیان از هویت روح در جهان است. و انسان روحانی نیز دارای همین ویژگی احدی پروردگار است. در آنچه که گفتیم تا توانی بمان و تأمل و نظر نما تا معنای روح احدی و احدیت روح را بعنوان ظهور یگانگی حق در جهان دریابی! این تعریف کامل و محسوس از حقیقت ظهور "یک" است نه "یکِ" عددی بلکه یکِ روحانی!

۳۷۶۱- پس روح، عالیترین و اسرارآمیزترین و کاملترین موجود در عالم هستی است که حاوی تمامیت ذات وحدانی باریتعالی می باشد. پس علم روح، عین خداشناسی کامل و عین علم توحید ذات است در عرصه ظهور صفات و افعال الهی! و عالیترین ارزش و حق روح در اینست که قابل شناخت است زیرا حاوی شخصیت وحدانی وجود در نزدیکترین حدّ قرب الهی می باشد که در آسمانها رخ نموده و بسوی اهل زمین آمده است. و اینست که روح شناسی، عالیترین مرتبه خداشناسی و وجودشناسی و شناخت شناسی است زیرا طبق قول الهی، روح همان امر و اراده خداوند است که حامل کل علم و قدرت خلاق اوست. پس روح شناسی منجر به علم آفرینش می شود و خلق جدید از همین روست.

۳۷۶۲- پس یگانه شناسی، روح شناسی، خداشناسی، خودشناسی، هستی شناسی و شناخت شناسی امری واحد هستند و این همان علم و عرفان توحید است که از برای متقین اهل تزکیه و تطهیر و تفرید و تجرید و توحید نفس حاصل می آید به یاری امام مبین! این همان علم هدایت است هدایت بسوی وجود یگانه و یگانگی وجود! و واصلش را موحد نامند یعنی یکی شده و یکی کننده!

۳۷۶۳- روح همان روح احدی است که حاملش سرمدیت بی حدّ و لامکان و بی زمان همه حدود موجودات عالم را درک و بلکه شهود می کند. پس این روح در حقیقت، حدشکن است و خارج کننده حاملش از اقطار زمین و زمان! این روح همان نصرت سلطانی امام مبین به مؤمنانش می باشد تا از حدود و حصر تن و ماده و مکان و زمان درگذرند و رستگار شوند که جز این رستگاری و رهائی نیست!

۳۷۶۴- هر شمارشی حاصل حذف و کتمان بی تائی موجودات است یعنی حاصل انکار اصل احدی وجودشان است پس هر شمارشی نابودگر و نابودکننده اهلش در آن موجودات شمرده شده، است و این عین کفر وجودی و کفر نسبت به

**احدیت ذات عالم و آدم است. و لذا تمدن مدرن و انسان مدرن که پدیده ای تماماً ریاضیاتی و آماری و عددی است پدیده ای نابوده و نابودگر و به لحاظ وجودی و عقلی هم کافر مطلق است زیرا خصم احدیت است پس ضد وجود است و بیهوده نیست که منطق این تمدن هم جز قیاس نیست که بانیش ارسطوی جهانخوار است که عاقبت در سن کهولت دست به خودکشی زد یعنی به منطق و فلسفه خودش تأویل گشت همچون دموکریت!**

**۳۷۶۵- ظهور حدّ از احد (بی حدّ) و تجلی احد (بی حدّ) از حدّ، اصل و اساس منطق آفرینش است که آن را دیالکتیک خوانند یا یگانگی ضدین! درک و باور و تعامل با این منطق حیرت آور الهی در خلق عالم و آدم از عهده فلاسفه برنمی آید بلکه فقط عارفان اهل تزکیه و تسبیح آن را درمی یابند همانطور که منطق دیالکتیک از عصر سقراط به بعد، عمداً و آگاهانه کتمان و تخطئه شد و اگر هم در برخی فلاسفه عصر جدید همچون هگل و مارکس به میان آمده فقط جهت توجیهات سیاسی و استکباری بوده است و یا جهت گریز از حقایقی که قادر به تأویلش نبودند. و لذا دیالکتیک در تمدن غرب به ابطال و نیهیلیزم انجامید ولی در عرفان اسلامی به وحدت وجود و توحید رسید زیرا اندیشه غربی، تسبیح را برنتافت. ولی در عرفان اسلامی که عرفان ال لا هی است تضاد بین حد و بی حدّ در کلمةالله که کلمه یگانگی وجود و عدم است از میان می رود. و لذا سوره توحید که ارکان اربعه یگانگی را توصیف کرده است که ارکان وجودند سورهٔ تعریف الله است: قل هوالله احد الله صمد...!**

**۳۷۶۶- در هیچ تجربه عامی و امّی همچون عشق حتی از نوع مجازی و جنسی، نمی توان اعجاز و جادوی بی حدّ وجود را در حدّ حقیر تن خویش درک و احساس نمود و روح سرمدی را در تن میرا دریافت و اقطار زمین و زمان را درنوردید و به یگانگی حد و بی حدّ در خویشتن نائل آمد.**

**۳۷۶۷- عشق جنسی محصول روح موروثی و دهرزده ای است که از حضرت آدم(ع) به ارث برده ایم و لذا اگر مشمول تقوا و تسبیح و عصمت نشود بسرعت از دست می رود بگونه ای که هرگز نبوده است. و این علت اتهام و عداوت و انکاری است که در عاقبت همه عشق های جنسی رخ می نماید تا آنجا که اصلاً خود عشق هم انکار و تکفیر می شود.**

**۳۷۶۸- ولی طبق قول الهی در سوره بقره، اگر عشق جنسی بر محور تقوای الهی باشد طرفین رابطه به دیداری از جلال الهی از وجود امام مبین نائل می آیند و روح قدسی را دریافت می کنند و بدینگونه عشق مجازی به عشق حقیقی تأویل شده و حدود جسمانی این عشق به احدیت بی حد سرمدی عشق الهی ملحق می شود و اینگونه است که عشق از حدود مکان و زمان خروج نموده و ابدی می گردد. عشق در یک کلمه واقعه تأویل حدّ تن به بی حدّ احدی روح است تا آنجا که تن عین روح می شود.**

**۳۷۶۹- یگانگی همان حدّ است همانطور که در هر چیزی تا حد و حدود وجودی نباشد موجودیتش درک نمی شود به عنوان موجودی واحد! و "احدّ" همانطور که صفت تفصیلی "حدّ" است بمعنای حدّ برتر و روحانی و سرمدی است تا آنجا که کل عالم هستی بیکرانه بی حد را فرامی گیرد بعنوان موجودی واحد! و اینگونه است که بقول پارمنیدز، هر چیزی همه چیز است و همه چیزها یک چیز است. پس احدّ در عین حال که حدتر است بی حد است. این سخن مولانا بیانی از این معناست که دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی!**

**۳۷۷۰- تا هر صدائی، صوت واحد و مستقل و بی علت و بی تائی نباشد شنیده نمی شود و اگر شنیده شود درک نمی شود. هر سیما و بو و طعم و لمس و معنائی هم مشمول همین قانون احدی است. پس احدیت میزان هر نوع حس و درک و فهمی است. پس فهم خود احدیت همان شناخت شناسی است که آن را عرفان می نامیم!**

**۳۷۷۱- پس احدیت و یگانگی هم خالق و باعث موجودیت است و هم گوهره شناخت وجود است و هم عین چیزی بودن است.**

**۳۷۷۲- پس یگانگی هم خالق است هم مخلوق است و هم نور رابطه خالق و مخلوق که همان معرفت می باشد.**

**۳۷۷۳- پس احدیت (یگانگی) به عنوان اسم، بطرزی حیرت آور و بدیع خالق همه اسماء است. و به عنوان صفت یا معنا هم خالق همه صفات و معانی است. پس نور ذات وجود است و در عین حال آفریننده ماهیات و چیستی هاست. و نیز نور معرفت بر همه اینهاست و معرّف همه اینها! پس هم نور علم و شناخت است و هم تنویر کننده و حیات بخش و معلّم و معرّف است. پس احد اسم معنای الله است و براستی که: الله احد! ولی انسان بواسطه درک علیتی خود نمی تواند این مسائل و حقایق مذکور را فهم نماید چرا که "احد" ذات بی علتی است و بی تائی و استقلال مطلق! پس این حقایق را جز به نور علم تأویل درنمی یابیم که علم فوق علیتی است یعنی بدیع!**

**۳۷۷۴- پس الله و نیز کل خلقت و کل هستی شناسی در کشف و فهم یگانگی و احدیت نهفته است. و درک "یک" درک خدا و خلق است و درک همه ادراکات و ذات همه علوم و اسرار است.**

**۳۷۷۵- همه علوم و حقایق و معارف و اسرار چیزی جز سلسله مراتب یک شناسی نیست.**

**۳۷۷۶- کل وجود آدمی در تن و دل و مغز و حواس و غرایزش کارگاه یک شناسی است که بدون روحی یگانه این کارگاه معطل و مرده و تاریک است.**

**۳۷۷۷- و روح نیز همان روح یگانگی و یگانی وجود انسان است.**

**۳۷۷۸- میزان عقل و دین و دل و سعادت و اخلاق آدمی نیز یگانگی است در مراتب یگانه فهمی و یگانه زیستی و یگانه پرستی و یگانه جوئی!**

**۳۷۷۹- نور یگانگی، یگانگی بود و نبود است یعنی ال لا ه!**

**۳۷۸۰- و علم تأویل نیز همان علم یک شناسی در هر چیزی است تا حصول یکان آن چیز! همانطور که "تأویل" در لغت نیز از "اوّل" است بمعنای یک!**

**۳۷۸۱- علم تأویل، علم حصول واحد هر امریست! و واحد هر امری نیز همان بودِ نبود آن امر است یعنی ال لا! پس یگانگی بود و نبود همان ذات منطقی علم تأویل و نور احد است.**

**۳۷۸۲- و این همانست که گفته می شود خداوند در قبل و بعد آفرینش جهان هستی، یکی است و هیچ تغییری ندارد یعنی بود و نبود جهان هستی در او یکی است. سخن از این یک و یگانگی است که ورای بود و نبود است و بود و نبود در آن یکی است یکی نه برابر!**

**۳۷۸۳- پس یک و یگانگی، خط بطلان است بر هر چه تناقض و تفاوت و تشابه و جمع و تفریق و این و آن و باید و نباید و شاید و نشاید و بود و نبود! بگو که خیر و شر همه از اوست که یکی است... قرآن کریم-**

**۳۷۸۴- یگانه فهمی عالیترین فهم و بلکه تنها فهم واقعی است. باور به یگانگی نیز عالیترین باورها و بلکه تنها باور واقعی است. و بالاخره یگانه شدن عالیترین تکامل و آفرینش کامل و بلکه تنها آفرینش واقعی است. یگانگی عین واقعیتی است که فهم و باورش موجب ظهور و بروز حقایق و عجایب عالم است و موجب خودکفائی و استقلال کامل و بی تائی و آزادی محض و رستگاری است: یاد کن و تسبیح نما پروردگارت را که در هر چیزی هست و بر هر چیزی محیط است. قرآن کریم- و این محسوسترین بیان و توصیف یگانگی اشیاء است که عین ظهور پروردگار می باشد به احدیت!**

**۳۷۸۵- خداوند عالم بی نهایت واحد است که هر واحدش موجب خلق جهانی لامتناهی و بی تا و نامکرر است. این حقیقت را اگر همگان از وجه علم تأویل درک نکنند امروزه از باب علوم و فنون تبدیلی درک می کنند. بطور مثال کل مدرنیزم محصول کشف واحدهای نوینی از ساختار جهان ماده است همچون واحد اتم، الکترون، نوترون، پوزیترون، ضدماده، نانو، میکروب، آمیب، ژن، سلول، فوتون و امثالهم! که هر یک از این واحدها کاشف جهانی بدیع و شگرف است که به مثابه دربهای ورود طبقات دوزخ می باشد. این مثالی از خلق جدید دوزخی در آخرالزمان است که مخلوق یکان های نوین می باشد که بواسطه علوم تبدیلی و تجزیه ای کشف شده اند.**

**۳۷۸۶- واحدهائی که دارای ویژگی اربعه سوره توحید باشند تأویلی و هدایت بخش و الهی می باشند و در غیراینصورت تبدیلی و ظلمانی و شیطانی هستند هر چند که شیطان نیز تحت امر و اراده پروردگار است: واحدهای نوری و روحانی یا واحدهای ناری و ظلمانی!**

**۳۷۸۷- واحدهای وجودی به لحاظ فیزیکی هر چه محدودتر و کوچکتر باشند دارای هویت و حضوری وسیعتر و جهانی ترند. واحدهای معنوی هم از این قانون پیروی می کنند مثل حروف الفباء که در همه کلمات و کتابها و مفاهیم حضور دارند. همانطور که ساده ترین حروف یعنی "ا" در همه حروف دیگر حضور دارد و امام باقر(ع)، حرف الف (ا) را حضور الوهیت خداوند در همه کلمات می داند. همانطور که همه اسمای الهی به اسم هو که ساده ترین و کوچکترین و طبیعی ترین الفاظ در دم و بازدم است تأویل می شوند!**

۳۷۸۸- "آ" و "هو" هر دو صدای بازدم تنفس انسان است یعنی تأویل دمی است که از جانب حیات الهی بر قلب انسان نازل می شود در سکوت! و کاملترین بازدم نیز "اهو" است که صدای "هوا" است هوائی که بر انسان نازل و وارد میشود و به "اهو" در بازدم تأویل می گردد. و "اهو" نخستین ذکری بود که در نخستین روز نزول روح در عاشورای ۱۳۷۴ هـ . ش بر این بنده نازل شد. روحی که بظاهر همان "هوا" بود که در بازدم تأویل به صدای "اهو" از جانم برخاست و مرا با خودش به معراج برد با تأویل کلمه ال لا!

۳۷۸۹- و "هوا" فراوانترین و بی حدترین و غیرقابل تقسیم ترین چیزی است که کل فضای لامتناهی است که همه چیزها را در جهان فراگرفته است که هم قلمرو امکان است و هم عامل حیات و بستر تأویل جان و ذکر ذات الهی در بازدم: اهو! قل هوالله احد!

۳۷۹۰- به زبان دیگر همین هوائی را که هر دم فرو می دهیم اگر به ذکر هوالله احد باشد عین روح است که تأویل به "اهو" می شود و عامل عروج الی الله! همانطور که "ریح" به معنای هوا و نسیم می باشد که روح نیز به لحاظ لغت از همین مصدر است. پس جهان هستی در روح الله شناور است و روح هر چیزی را در عالم مکان فراگرفته است در درون و برون! و لذا در قرآن کریم مکرراً می خوانیم که خداوند از درون و برون بر هر چیزی احاطه دارد.

۳۷۹۱- پس هوا همان روح بی حدّ احدی است که در اهل ذکر به "اهو" تأویل شده و موجب معراج اوست.

۳۷۹۲- پس تعیّن و تجلّی "هوالله احد" اینست: هوا همان روح و اراده خدای یگانه و بی حدّ است که می آفریند و زنده می کند و در یکایک خلقش هنوز هم بی حدّ و مطلق است در عین حدود وجودشان!

۳۷۹۳- هوا یا فضا همان قلمرو آسمان و عرصه عالم مکان است که قلمرو قدرت امکان آفرینش خلق می باشد که همان روح احدی است که فی ذاته هر چیزی را می آفریند و لذا در قرآن کریم می خوانیم که: و ما به آسمان خلق جهان را وحی کردیم.

۳۷۹۴- "اهو" صفت تفضیلی "هو" است زیرا "هو" فقط ضمیر غایب نیست بلکه صفت ذات احدی الله است که هوا یا فضای لامتناهی یعنی آسمان در اشد ظهور و حضور است پس اهو یعنی حاضرترین غایبها و غایبترین حاضرها! همانطور که خود در کتابش مکرراً تأکید نموده است که: الله لا اله الا هو! یعنی الله همان "هو" است که پرستیده میشود! و این پرستش در هر دم و بازدمی از "هوا" درک و احساس می شود که یگانگی مرگ و زندگی و بود و نبود و ال و لا و هوا و اهو است و من و او: یا من هو! و می دانیم که این اسم اعظمی است که امام علی(ع) به ما تعلیم نموده است: یا من هو! ای منی که اوئی و ای اوئی که منی! ای حاضر غایب!

۳۷۹۵- به یاد می آورم که بخصوص در نخستین ایام واقعه نزول روح و ذکر که همه اذکار و اسماء الله در ذکر "اهو" مرا به معراج می بردند این عروج در هر دم و بازدمی رخ می نمود که با آن هر بار می مردم و به خلق جدید زنده میشدم و بوضوح با تمام وجودم تجربه می کردم که این هوائی که تنفس می کنم روح الله است و لذا با هر دم و بازدمی از اعماق درک اسفل تا عرش اعلی العلیین را سیر می نمودم به کمال و جلال و جمال! و این تأویل و تجلی و نیز یگانگی ریح و روح، هوا و اهو، ال و لا و بالاخره انسان و خداست. فتبارک الله احسن الخالقین و رب العالمین!

۳۷۹۶- هوا (فضا – آسمان) این روح بی حدّ احدی پروردگار که کل جهان هستی را از درون و برون احاطه نموده و هیچ جائی بی آن نیست هم موجودات صاحب حدود (اشیاء) را می آفریند و هم از حدود وجود آنها رخ می نماید در مراتب تجلی از عالم ذرات و کرات و جماد و نبات و حیوان و انسان و اجنه و ملائک! پس صورت و جمال هر چیزی، جلوه ای از رخ روح احدی پروردگار است در بی نهایت تجلی! و این محسوسترین بیان ظهور بی حد از حدّ است در بی نهایت یکان! پس زمین (عالم ارض و اشیاء) و آسمان (فضا – هوا) ظاهر و باطن و یا غیب و شهود روح و امر و اراده احدی پروردگار است. که آسمان مظهر بی حدّ روح است و زمین و اشیاء هم مظهر حدّ و جلال یگانه روح است. در اینجا حدود عین ظهور است و نه محدودیت و صغور! یکی که بصورت بی نهایت یکان رخ می نماید.

۳۷۹۷- پس در حقیقت عالم مکان که همان قلمرو امکان وجود و تکوین خلق است همان قلمرو روح الله است که طبق قول الهی همان امر و اراده پروردگار است که دارای ذات خلاق است و خلق عالم را هر آن می آفریند. این همان روح احدی و اهوئی است که برترین حدّ و حدزننده و حدشکن و نیز برترین آشکار پنهان است درست همچون هوا و فضای لامتناهی که عرصه امکان و مکان است که بستر کائنات می باشد و هر چیزی را در آغوش گرفته است. یعنی همه از روح و در روح و با روح و عین روح هستند و حدّی از بی حدّ احدی روح الله و امرالله و کلمةالله (ال لا)!

**۳۷۹۸- بیهوده نیست که در حدّ جمال آدمی که عریانترین جلوۀ احدی- اهوئی روح الله و کلمةالله است بینی (دماغ) در مرکزیت این حدّ بی حدّ احدی قرار دارد که کانون نزول و دریافت روح (هوا) است و نیز کانون عمیقترین لمس و حسّ حیات روح و روح حیات است که سائر یافته های حسّی را تمرکز و وحدت می بخشد بخصوص شنوائی و بینائی را! و لذا دستکاری در ساختار بینی که در آخرالزمان تبدیل به یک مرض و ظلم جهانی گشته موجب اختلال عظیمی در درک توحیدی و عقل احدی و حس وحدتی در انسان شده و خود زمینه یک جنون جهانی است و کفر فیزیولوژیک و عمدی! و این عین جنگ با احدیت وجود است و ظالمانه ترین و مهلکترین جنگهاست که با توجیه مالیخولیائی "زیبائی" انجام می پذیرد که متأسفانه در جامعه ما نیز دارای رکوردی جهانی شده و پیشتاز است.**

**۳۷۹۹- آخرالزمان بعنوان عرصه جهانی و جبری عروج روح، عصر تأویل جبری عالم و آدم است. و لذا زبان، بیان و هر سخن و شرحی که ذاتاً تأویلگر است در آخرالزمان مجبور به تأویل است. پس آنانکه بطور عمدی و آگاهانه با توحید و احدیت وجود در ستیزند ناچار مجبور به اشد تبدیل و واژگونسازی مفاهیم و ارزشها می شوند که واقعه جراحی پلاستیک بخصوص بر عضو مرکزی جمال یعنی بینی، تلاشی عمدی و آگاهانه برای تبدیل و واژگونسالاری است که اهلش را در عصر عروج و تأویل جبری و جهانی روح دچار اشد سقوط روح در درک اسفل دوزخ تکنولوژی و طاغوت می سازد. و صاحبان و عاملان این نوع جراحی به مثابه کارگزاران شیطان هستند.**

**۳۸۰۰- انسان روحانی کسی است که هر چیز واحدی را چیزی مطلقاً مستقل و بی نیاز و خودکفا (صمد) و بی علت و بدیع (لم یلد و لم یولد) و بی تا و نامکرر (و لم یکن له کفواً احد) ببیند. و فقط در اینصورت است که با هر چیزی رابطه ای روحانی و توحیدی برقرار می کند و هر چیزی را جلوه ای از حضرت حق و یک آیت الهی می یابد و با آن چیز یگانه می شود و این واقعه وحدت وجود است. زیرا خداوند طبق قولش همه چیزها را از نفس واحدی آفریده است. و این تعریف انسان موحد است: انسان یگانه شناس و یگانه شده!**

**۳۸۰۱- پس سوره توحید، سوره تعلیم یگانه شناسی بعنوان وجودشناسی، روح شناسی، الله شناسی و کمال شناسی و خودشناسی الهی است. و لذا رسول خاتم(ص)، علی(ع) را مصداق تمام و کمال سوره توحید معرفی کرده است. این تعریف امام و انسان کامل نیز هست و نیز گوهره معرفت شناسی توحیدی و نور علم تأویل عدم به وجود! سوره توحید حامل کل علم توحید است.**

**۳۸۰۲- سوره توحید، سوره خداشناسی در خلق است و خودشناسی در خدا! یعنی یک شناسی در همه بخصوص در خویشتن! آنکه "یک" را طبق سوره توحید یافت همه چیز را یافته است و "یک" جز در خویشتن یافته نمی شود.**

**۳۸۰۳- روح عشق و پرستش خالصانه نیز حاصل کشف و درک این یک و یگانه است. این "یک" خود حامل کل عشق و عین عشق تا سرحد فناست. "اخلاص" که نام دیگر سوره توحید است بیانگر همین عشق می باشد: بگو که ما خداوند را خالصانه می پرستیم. قرآن کریم-**

**۳۸۰۴- سوره توحید، سوره تأویل است زیرا تأویل راه وصول توحید است و لذا این سوره صراط المستقیم تأویل آیات و اسرار کتاب الله است و روح احدی قرآن! پس سوره توحید به مثابه کل قرآن است زیرا روح امامت و امّیت است و مظهر هویت! سوره توحید معرفی هو است: قل هوالله احد...! و خداوند نیز شهادت می دهد که فقط در هو پرستیده میشود: شهدالله انّه لااله الاهو!**

**۳۸۰۵- "یک" مبدأ و معاد هر تأویلی است: از "یک" ظاهری به "یک" باطنی، از "یک" قراردادی به "یک" حقیقی و فطری، از "یک" حسّی به "یک" عقلی، از "یک" مادی به "یک" معنوی، از "یک" میرا به "یک" جاوید، از "یک" باطل به "یک" حق، از "یک" کافرانه به "یک" مؤمنانه، از "یک" شیطانی به "یک" الهی، از "یک" فردی به "یک" اجتماعی، از "یک" فلسفی به "یک" عرفانی، از "یک" تاریخی به "یک" سرمدی، از "یک" زشت به "یک" زیبا، از "یک" فنی به "یک" فنائی و...!**

**۳۸۰۶- باید دانست هر انسان تأویلگری نهایتاً خودش در نزد خود و دیگران تأویل می شود و اگر چنین نشود هیچ تأویلی نکرده و فقط حداکثر نظریه پردازی و فلسفه بافی نموده است و حرافی و طوطی گری!**

**۳۸۰۷- انسان فقط در حین تأویل وجود خویشتن است که بطور طبیعی جهان پیرامونش را نیز تأویل می کند و این دو واقعه ای واحد است زیرا باطن انسان در ظاهر جهان و ظاهر جهان هم در باطن انسان تأویل و تجلی می یابد و این رابطه دیالکتیکی بین آفاق و انفس است که نهایتاً به لقای وجه پروردگار می انجامد: نشانه خود را در آفاق و انفس**

(درون و برون) به شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است و به ربوبیت برای شما کفایت می کند زیرا او بر هر چیزی محیط است ولی مسئله اینست که در دیدار وجه پروردگارشان تردید دارند. فصلت۵۴-۵۳- و این بیانی محسوس از واقعه تأویل و تجلی است تأویل جهان برون (آفاق) در درون (انفس) و سپس تجلی درون در بیرون به جلال و جمال وجه خداوند که همان او (هو) است یعنی امام مبین است ولی اکثر مردمان و حتی مؤمنان در چنین دیداری تردید دارند بخصوص که این دیدار الهی از وجود انسانی باشد و خاصه اینکه این انسان به جمال خود عارف تأویلگر باشد. و این کمال تأویل است تأویل خدا در خود و تجلی او از خود انسان! که در چنین مرحله ای از تأویل است که عالم و آدمیان در نظر عارف تأویل می شوند به مصداق این سخن بانی و سلطان تأویل امام علی(ع) که: "هر که خود را شناخت همه چیز را شناخت."

۳۸۰۸- اصلاً علم و نور تأویل، حاصل عشق انسان به شناخت ازلی- ابدی خویشتن است و لذا کانون همیشگی تأویل وجود خود انسان عارف می باشد که کاملش امام مبین است که کل عالم هستی بر محور وجودش تأویل و تقدیر و احصاء می شوند: کل شیءً احصیناهُ فی امام مبین!

۳۸۰۹- بنابراین آنچه که در دوران ما در نزد متفکران مغرب زمین موسوم به علم هرمنوتیک و تأویل است که همه علوم انسانی را فراگرفته است هنوز تا علم تأویل عرفانی- قرآنی راهی بس دراز در پیش دارد و بیشتر مشغول بازی با وجوه زبان شناختی و روانشناختی و فیلولوژی و اسطوره شناسی و مردم شناسی است و تنها خیرش در این دوران شکستن بت فلسفه و علوم علیتی است. و براستی که بقول ویتگنشتاین بزرگ، کل فلسفه ها و علوم انسانی و منطق در مغرب زمین، چیزی جز انواع بازیهای کلامی- زبانی نیست که در هر عصری تبدیل به قراردادی آکادمیک می شود و در عصر دیگری با ابطال تاریخی این قراردادها آنهم بیشتر به جبر تحولات تکنوسالاری، فلسفه ها و تئوریهای نوینی رخ می نماید تا توجیه گر سلطه تکنولوژی باشد که هرمنوتیک اروپائی نیز از این قاعده مستثنی نیست. و ویتگنشتاین پرده از نقاب این بازی برداشته است و لذا مورد نفرت و تمسخر بسیاری از تئوریسین های این بازیهای کلامی قرار گرفته است. هر چند که بسیاری از پیروان این مرد بزرگ نیز تأویلات منطقی او را هم تبدیل به بازی نوین و خطرناکی نموده اند به مانند آنچه که در فلسفه تحلیلی رخ نموده است که اساساً نوعی ادبیات فلسفی و عامه پسند و توجیه گر وضع موجود است. و این انحلال فلسفه مغرب زمین در ادبیات داستانی است و یا تأویل تخدیری- تکنولوژیکی فلسفه به قصه و اسطوره و سوپرمن های نیهیلیست- فاشیست و شیطان صفت که غایت تجلی آن در سینما قابل ملاحظه است بعنوان ظهور دروغی محض که در عین حال تماشاگرانش را از درون و برون احاطه می کند و از وجودشان به فعل می آید. این تأویل و تجلی رابطه انسان و شیطان است.

۳۸۱۰- تأویل، علم رابطه است رابطه بین دو "یک"! و هر انسانی بظاهر یک موجود یگانه است ولی لزوماً به لحاظ هویت باطنی چنین نیست و این راز درگیریها و تشنجات و سوءتفاهمات و فروپاشی رابطه هاست. ولی انسان یگانه (موحد) در روابطش با عالم و آدمیان تأویلگری خلاق است که سائرین را نیز در سمت یگانگی وجودشان رهنمون میسازد خواه ناخواه! و این هدایت الی الله و نجات از کثرت و تناقض و فروپاشی و ابطال وجود است و نجاتی جز این نیست.

۳۸۱۱- دو انسان بمیزانی که هر کدام دارای هویتی یگانه و یگانه جو هستند دارای رابطه ای دوستانه و صادقانه و خلاق می شوند که کمالش همان رابطه امام- مأموم است همانطور که از معصوم(ع) نقل است که: "حتی اگر در جهان فقط دو نفر انسان باقی مانده باشند یکی امام و دیگری مأموم است." و این دال بر حقیقت تأویلی روابط انسانهاست همانطور که حتی کلمه تأویل هم از مصدر اوّلیت به معنای یکان است.

۳۸۱۲- انسانی که در باطن خود بیشتر از یک نفر است با هیچکس نمی تواند رابطه ای راستین و باطنی و صادق برقرار کند. و بزرگترین مشکل روابط اجتماعی در آخرالزمان همین امر است که هویت فرد بشری در درون دچار تجزیه و تکثیر و ترکیب و تفرقه شده است و هر کسی در درونش چندین نفر است که هیچیک از آنها هم حقیقی و مفهوم و معقول نیستند بلکه موهوم و خناسی و جنی و مالیخولیائی هستند و لذا نمی داند با کدامیک از خودش با دیگران مربوط شود چرا که اصلاً خودی ندارد. فقط انسان یگانه، انسانی خودی و صاحب هویت است در مراتب یگانگی! انسان بیخود، انسانی نامربوط و گمشده است زیرا اصلاً با خودش رابطه ای ندارد و این عین معنای گمشدگی می باشد.

۳۸۱۳- اراده به "یک" و یگانه و فرد بودن عین اراده به صادق بودن با خود و دیگران است و این کانون اراده به تأویل و تفکر و تعقل و شناخت است. ولی انسان مدرن اکثراً چنین اراده ای را نمی پسندد و این را از کمال عقل و هوش و زرنگی و سیاست خود می پندارد که در آن واحد چند نفر باشد و با هر کسی نقش ویژه ای را ایفا نماید تا بدین طریق

به همه امیال و آرزوهای کاذب خود برسد. این همان اراده به ریا و مکر و شرک و نفاق است که هویت شیطانی اکثر مردمان عصر ماست و راز ضلالت و جنون و فساد این دوران می باشد که عصر سیاست زدگی است. و بدبختی مضاعف اینکه چنین انسانهائی خودشان را بسیار زرنگ و عاقل می دانند ولی یگانگان را ساده لوح و احمق می پندارند. "وای بر دروغ پردازان"! که بیشترین تنذیر و اخطار الهی به بشر در کتابش می باشد مخاطبی جز این جماعت ندارد که از یک بودن گریزانند و اینان کانونهای دروغ و ریا و فساد و فتنه در تمدن مدرن هستند و اصلاً مدرنیزم بر چنین اراده کاذب و شیطانی بنا شده است چرا که از مقدسات مدرنیزم، تنوع پرستی و کثرت گرائی و تلوّن است که گاه آن را پلورالیزم می نامند که اسمی شیطانی بر دروغ و ریا و نفاق و بازیگری است که بر فلسفه پراگماتیزم آمریکائی (نفع گرائی آنی) استوار است.

۳۸۱۴- اراده به "یک" بودن عین اراده به عدل وجود است و اراده به خود بودن و بر جای خویشتن مستقر شدن و مسئول وجود خود گشتن! پس این عین اراده به عهد و وفا و دوستی با خود و عالم و آدمیان است. چرا که بقول علی(ع)، عدالت یعنی قرار دادن هر چیزی بر جای خودش! پس انسان عادل نیز کسی است که خود بر جای خویشتن مقیم باشد و این مستلزم یکی بودن است. پس اراده به "یک" بودن اساس اخلاق و دین و همه ارزشهای الهی بشر است که گریز از این اراده همانا اراده به کذب و فسق و خیانت و فریب و شرک است.

۳۸۱۵- اراده به "یک" بودن عین اراده به الهی بودن است و لذا اراده ای کاملاً طبیعی و فطرتی و ذاتی است. و لذا منکران چنین اراده ای در جنگ تمام و کمال با خویشتن فطری خود قرار می گیرند و جنگ با خدا! و این سرچشمه کفر بشر نیز می باشد که آدمی را عمداً و آگاهانه بسوی جنون و مالیخولیا می برد: "آنگاه که فهمیدند عمداً به تحریف و واژگونسازی عقل خود پرداختند و گم شدند." قرآن کریم- و این جنون خود- خواسته ویژگی درجه یک انسان مدرن است که چه بسا جهت تحقق آن به مستی و نشئه و تخدیر روی می کند تا خود نباشد یعنی یکی نباشد و اصلاً نباشد! و این اراده ای آشکارا شیطانی در بشر است زیرا فقط شیطان است که خصم آشکار انسان می باشد.

۳۸۱۶- یکی بودن امری واقع است به لحاظ جسمانی! پس به لحاظ روانی نیز امری طبیعی و واقعی است. پس کسانی که با اراده به یگانه بودن در ستیزند رسماً و عمداً بسوی انکار واقعیات حسی و مادی در حرکت هستند و لذا بسرعت حتی عقل حیوانی و غریزی خود را هم مختل می سازند و به بیگانگی کامل نسبت به خود و جهان پیرامون دچار می شوند. و بیهوده نیست که مسئله از خودبیگانگی، محور همه فلسفه ها و علوم انسانی در عصر ماست. و این راز اینهمه امراض روانی و جنونهای بی سابقه و اختلالات حافظه و انحرافات غریزی در بشر مدرن است.

۳۸۱۷- دموکراسی که آشکارا مذهب اصالت شمارش است خود معلول انکار وحدانیت وجود است و نیز علت افزایش روزافزون از خودبیگانگی بشر دموکرات می باشد. این از خودبیگانگی و مالیخولیا هم در مردم و هم منتخبین آنها مستمراً در حال تشدید می باشد و چه جنایات بی سابقه که در این قلمرو پدید نیامده است. و از این بابت نمایندگان مردم دچار جنون و جنایاتی هزارچندان هستند زیرا در کثرت شمارش کسانی که به آنها رأی داده اند بکلی منحل و نابود شده اند که برای حفظ این هویت عددی و موهوم دست به هر کاری می زنند.

۳۸۱۸- فقط منتخبین مردم نیستند که دچار این شرک شخصیت عددی رأی دهندگان خویشند بلکه کسانی هم که رأی میدهند (مردم) هر یک فقط به نماینده محبوب خود رأی نمی دهند بلکه به همه کسانیکه به این نماینده رأی می دهند، رأی می دهند. کل جنونها و جنایات قلمرو انتخابات و دموکراسی ها ناشی از این مالیخولیاست. زیرا قلمرو اشد انواع ممکن دروغها، ریاکاریها، تزویرها و فریبکاریهاست. زیرا دروغی کاملتر و وجودی تر از این نیست که خودت را دیگران پنداری. این همان مالیخولیاست آنهم مالیخولیائی کثیر و بی سابقه در تاریخ! زیرا یک نفر مجبور است که خودش را صدها هزار نفر فرض کند آنهم یک نفری که اصلاً وجود فردی و یگانه ندارد و کل موجودیتش عاریه ای و کاذب و مفروض است. این تجزیه و تحلیل و امحای روح است. اینک بهتر می توان به راز این اخطار الهی در کتابش به مؤمنان پی برد که: "ای اهل ایمان هرگز از اکثریت مردمان پیروی مکنید که از ظالمان می شوید زیرا آنها جز توهمات خود را پیروی نمی کنند." که این ظلم و ظلمت ناشی از گم شدن و انحلال در دیگران است به وسوسه تکثیر و زیاد شدن وجود!؟ که این اخطار در یک سورهٔ کامل خطاب به شخص پیامبر(ص) نیز آمده است: سوره ناس!

۳۸۱۹- هر اندیشه، احساس، علم یا فلسفه و تحقیقی ذاتاً تأویلگراست وقتی که می گوئیم: "می خواهم ببینم که این در اصل و اساس چیست یا چه بوده است!" این اصل و اساس همان آغاز و اول و ازلیت و ذات سرمدی است. پس تأویل جوهره معنویت بشر است که دین هم برایش راه و رسمی به بشریت عرضه نموده است. به همین دلیل تأویل جریانی بی پایان است درست همچون خدا! زیرا اصل و اساس و ازلیت هر چیزی خداست. و لذا از نظر دین و معرفت دینی، روش

لامتناهی تأویل همان تسبیح و تزکیه و تطهیر بر محور عروجی بسوی الله اکبر است که این کبریائی هم مطلق است. و در روایت شیعی آمده که در قیامت که روز واقعه تأویل کامل جهان است قبل از هر چیزی کاروانی بی انتها وارد میشود که حامل کتاب علم علی(ع) است که در واقع تأویل هستی است و یا تأویل کتاب الله!

۳۸۲۰- نیچه می گوید شاید این در ذات هستی باشد که اجازه نمی دهد کسی به کمال شناخت آن نائل آید الا اینکه خود نابود شود! ولی ما این نابودی را فنای منیت و حدّ بدن می دانیم که به هویت و احدیت خداوند ملحق می شود و تا چنین نشود شناخت پایدار و معنای سرمدی جهان حاصل نیامده است که این حصول هم عین وجود انسانی است که در حین تأویل هستی از خود فنا شده است و خود تأویل به خدا شده است و خود نور معنا شده است: "ما معنای خدائیم و ظهورش در شما." امام باقر(ع).

۳۸۲۱- اگر شاهدیم که همه حکمتها و معارف ناب و ویژه عرفان شیعه از احادیث نبوی و ولوی حذف و یا کتمان شده است و حتی این حقایق در خود قرآن هم در ترجمه و تفاسیر، علناً تحریف و تبدیل شده است از بابت عدم درک علم تأویل و خرد دیالکتیکی و وحدت وجودی است. تا تأویل براستی درک نشود حقیقت مذهب شیعه و امامانش درک نشده و مهمتر از این، حقایق دین خدا در آخرالزمان درک نمی شود و مسلمین را به تباهی و هلاکت می کشاند به بهانه دفاع از سنت که در قلمرو تأویل آخرالزمانی بر خلق جدید وارد می شود از هر دو وجه عرفانی یا شیطانی!

۳۸۲۲- و اینک بوضوح دریافتیم که علم تأویل تنها راه و روش قرآنی حصول توحید به عنوان اساس و مبدأ و معاد آفرینش و دین و ادراک بشر در تاریخ است یعنی تأویل، علم یک شناسی است همانی که در فلسفه مغرب زمین **Ontology** خوانده می شود که همان **Onelogy** است که به هستی شناسی ترجمه شده است که حقیقتاً جز یک شناسی نیست که در عصر جدید بخصوص در فلسفه هوسرل و هایدگر در علم پدیده شناسی سر باز کرده است که سراسر منطق کاهش (**deduction**) می باشد که به نظر ما همان تسبیح منطقی است که هر پدیده ای را در کارخانه مطلق سازی لااله به هیچ محض می کشاند و از این عدمیت به انتظار ظهور حقیقت ابدی آن پدیده می نشیند (ترانسدانس). که این بیان نوینی از همان فلسفه اشراق فلوطین است و دیالکتیک تسبیحی سقراط! ولی افسوس که از روح و سرچشمه نزولش خبری نیست تا موجب ترانسدانس و اشراق و طلعت احدی گردد. و لذا کل این نهضت پدیده شناسی تا به امروز بر آستانه نیهیلیزم و پوچی مطلق در انتظار ناجی نشسته است که به قول هایدگر: چون خطر فرامیرسد ناجی هم ز راه می رسد! و چه خطری بزرگتر از نابودی و بلکه خود- براندازی بشریت!

۳۸۲۳- کسی که حیات و هستی احدی و روحانی خود را بواسطه مقادیری اعداد و ارقام ارزیابی و احصاء می کند در حقیقت واحد وجودش را بواسطه این شمارشها تجزیه و تحلیل و نابود می کند در عدد تاریخ تولد و سن و قد و وزن و ارقام تجزیه خون و تغذیه و سالهای سابقه کار و تحصیل و رقم حقوق ماهیانه و حساب پس انداز و بیمه و بازنشستگی و...! زیرا واحد را هرگز نمی توان شمارش کرد بلکه در این شمارش آنچه حاصل می آید غفلت و نسیان وجود است. زیرا وجود احدی خداوند که به انسان اعطا نموده برترین نعمت و عطیه اوست که مهد و اساس همه نعمات دیگر است و لذا به ما هشدار نموده که نعمات او را به عدد احصاء نکنیم: "هرگز نعمات الهی را بواسطه شمارش، احصاء نمی توانید کرد." قرآن کریم.

۳۸۲۴- "یک" قابل شمارش نیست شمارش وجود، عملی مرگبار است و لذا در سوره تکاثر می فرماید: "بنگر اهل شمارش و کثرت پرستان را در قبرهایشان!" پس هرگز خود یا دیگری را مشمار که از دست می روی و از دست میدهی.

۳۸۲۵- و بیهوده نیست که خداوند در کتابش هر کجا که صحبت از تعداد است شدیداً اهل ایمان را از این کار منع نموده و وسوسه شمارشگری را القای شیطان می نامد مثل تعداد ملائک که اعمال انسان را می نگارند و یا تعداد اصحاب کهف و غیره! دعوا بر سر تعداد ائمه در تاریخ تشیع نیز عبرتی خونبار بوده است که نشانی از همین پدیده است.

۳۸۲۶- این وسوسه شیطانی تعدید و شمارش اسماءالله و تأویل آیات قرآن در سوداگران اسم اعظم و جفر و ابجد و تأویل در جهان اسلام و تشیع چه فتنه ها و مفاسد عظیمی که در تاریخ پدید نیاورده است که مبتلایان به این وسوسه شیطانی را به خاک سیاه نشانده است و فرقه هائی ضاله پدید آورده که بازیچه طاغوت دوران بوده است براساس قداست عدد ۷ و ۹ و ۱۹ و ۱۱۰ و امثالهم!

۳۸۲۷- شمارش کردن عین مساوی کردن است و مساوی کردن عین صفر و بیهوده و پوچ و نابود ساختن است. همه پدیده های عالم هستی احدی و بی تایند پس قابل شمارش و تساوی سازی نیستند. شمردن یکان یعنی نابود کردنشان در خویشتن! و شمردن خویشتن نیز عین نابود کردن خویش است در وجدان و هوش و حواس خویش! پس عین ابطال شعور و عقل خویشتن است. و این راز جنون جهانی بشر ریاضیاتی است.

۳۸۲۸- امروزه بسیاری از فرزانگان غربی همچون نیچه، هوسرل، هایدگر، گادامر، ویتگنشتاین، فوکو، دریدا و دیگران حقیقت علم تأویل را بوئیده و آن را تنها راه حقیقت یابی یافته اند و لذا از بسیاری علمای ما که اصلاً علم تأویل را بدعت و زندیق میدانند مسلمانتر و شیعه ترند به مصداق آن پیشگوئی رسول اکرم(ص) که: "روزی فرا میرسد که غیرمسلمانان در علوم اسلامی از مسلمین سبقت می گیرند و این روزی بسیار سخت برای مسلمین است." متأسفانه برخی این علوم اسلامی را همان علوم تکنولوژیکی غرب پنداشته و لذا در تقلید از غرب که تقلیدی خصمانه نیز هست دچار جنون گشته اند. در حالیکه علوم اسلامی، علوم توحیدی- تأویلی هستند نه علوم تکثیری و ذره ای همچون فیزیک اتمی و نانو که علومی جهنمی و نابودگرند!

۳۸۲۹- علم تأویل و پدیده های تأویلی در نظر عقل و علوم علیتی به جادو می مانند و یا بهتر است بگوئیم به معجزه یا کرامت! و براستی هم چنین است. اصلاً چرا بخش قابل توجهی از کتب آسمانی و بخصوص قرآن به بحث درباره معجزات پرداخته است که همان آیات و بینات و حجت هایند. و اصلاً چرا حجت حقانیت انبیاء و اولیای الهی همواره چنین پدیده هائی بوده است. معجزه به عنوان معجزه و اتفاقی نامعقول یا ضدعلمی هرگز مورد توجه قرآن کریم نبوده است. بلکه معجزه نشانی آشکار از عقل و علمی فوق علیتی است که حجت حقانیت دین و رسولان بوده است و همواره هم چنین خواهد بود همانطور که اولیاء و عرفای حقه نیز دارای چنین نشانه هائی بوده اند ولی این کرامات اولیائی ماهیتاً از معجزات نبوی متفاوتند و آن از بابت عقل و علم احدی و تأویلی است. و این از ویژگی آخرالزمان و هدایت امامیه است و عقل و علمی که در این مکتب تدریجاً رخ نموده است و بسیاری از بانیان این عقل و علم تأویلی در تاریخ متهم به جادوگری و زندیق و الحاد شده و جان خود را بر این امر نهاده اند که مشهورترین و نخستین آنها در تاریخ اسلام منصور حلّاج است.

۳۸۳۰- کل قرآن کریم در یک کلمه کتاب تأویل حقایق، مفاهیم، ارزشها، صفات و پدیده هاست که نهایتاً به تأویل انسان می رسد. بطور مثال بقای سرمدی و ماندگار آنست که به لقای جلال و جمال خداوند رسیده باشد: "همه چیز نابود است الا جمال پروردگار که دارای کرامات است." این تأویل همه واقعیتهای عالم است. در تأویل حقیقت محبت می فرماید که اگر کسی ادعای دوست داشتن دیگری را دارد اگر راستگو باشد خداوند را بسیار شدیدتر دوست می دارد. این نوع تأویل احدی کلمه، شامل هر چیزی در دو جهان می شود. پس به لحاظ منطقی درک می کنیم که علم تأویل برخلاف معماهای لغوی و فلسفی تأویلگران اروپائی، امری بس محسوس و امّی و قابل فهم برای همگان است ولی به لحاظ شهودی و وجودی البته که نیازمند سیر و سلوک روحانی است که آنهم واقعه ای اتفاقاً امّی و فطری است و نه فلسفی و فنّی و مدرسه ای! که فقط نیازمند شوق حق جوئی است که چنین شوقی هم پدیده ای مدرسه ای یا موروثی نیست.

۳۸۳۱- علم تأویل علم تسبیح و تطهیر و تزکیه و تصفیه و توحید پدیده هاست در سمت احدیت و یگانگی مطلق و غیرقابل تقسیم و تبدیل که دیگر قابل تأویل هم نباشد تا آنجا که آن پدیده به حجابی غیرمفارق (حجابی که عین ظهور است) در نزد خداوند نائل آید. پس علم تأویل علم یک یابی و یگانه سازی پدیده های عینی و ذهنی است تا سرحد یک محض که دارای ارکان اربعه احدی در سوره توحید است.

۳۸۳۲- و می دانیم که امام مبین همان حجاب غیرمفارق خداوند است و لذا بقول الهی در کتابش هر چیزی در جهان بر محور وجود امام مبین احصاء و مقدر می شود و جاودانگی ذاتش هویدا می گردد. بنابراین علم تأویل با علم امام و امام شناسی رابطه ای دمادم دارد و از این منظر تأویل هر چیزی در نهایت به معنای امامی شدن آن چیز است در زمین و الهی شدن آن در آسمان! و این دو یکی است. بنابراین مبدأ و معاد هر تأویلی، همانا تأویل امام در خداست و تجلی خدا از امام! و این همان حجاب غیرمفارق است یعنی هیچ فرقی بین امام و خدا نیست در عین حال که هست! و این یگانگی همان خورشید علم تأویل است. این همان چیزی است که در علم تأویل اروپائی مغفول است و لذا این علم در دهه های اخیر در هرمنوتیک لغوی و روان شناسی فلسفی و اسطوره شناسی و فلسفه تحلیلی زبان دچار تجزیه و تحلیل و ابطال گشته و هدف اولیه اش را گم کرده است زیرا نور ترانسدانس را که همان نور انسان کامل است نیافته است زیرا به آن باوری بنیادین و مؤمنانه ندارد و حتی متفکران مؤمن مسیحی هم به احدیت ذات مسیح بعنوان انسان کامل باوری ندارند چرا که دچار فلسفه تثلیث پدر- پسر- روح القدس هستند و از آن رهائی ندارند.

**۳۸۳۳- بزرگترین حجاب و دشمن تأویل پدیده ها در عصر جدید معضلهٔ نظریه ها، ایدئولوژیها، آرمانها، سنت ها و وراثت های فرهنگی- مذهبی- تربیتی- آموزشی است که پدر و مادر تاریخی اینها در مغرب زمین هم افلاطون و ارسطو هستند و می دانیم که امروزه این ظلمت تاریخی بر کل جهان مدرن مسلط است و حتی در قالب مذاهب و سنن قومی هم وارد شده است که سرآغاز این سیطره جهانی ایده های یونانی هم کشورگشائیهای اسکندر مقدونی مرید ارسطو است که در عصر استعمار تشدید و احیاء گردید.**

**۳۸۳۴- یک (۱) به لحاظ ماده و معنا و هم به صورت نگارش، سهل و ممتنع ترین و فراوانترین چیز در قلمرو هوش و حواس بشر است که برای درکش نیازی به هیچ تلاش و اراده بطور مطلق نیست. و این کاملترین ظهور یک پدیده فطری و امّی است که همه پدیده ها را فراگرفته است و همان موضوع محوری علم تأویل می باشد. برای حصول این علم نیز بایستی به چنین درجه ای از فطرت و امّیت ادراک و احساس رسید که برای چنین تأویلی از ادراک و احساس هم بایستی از هزارتوی نظریه ها و آموزه ها و وراثت ها و سنت ها و عادتها و ایده ها خروج کرد و به امّ و کف احساس و اندیشه نزول کرد و بر مقعد صدق و عدل نفس ناطقه نشست. این همان وضعی است که انبیای الهی دارا بودند که لایق دریافت وحی شدند. این همان مقام خشوع و تواضع و خاکساری جان است که حاصل هبوط و سقوط و نزول از عرش ادعاهای کاذب و جهل مرکب تاریخ و فرهنگ و آموزش است و فرود آمدن بر خاک تأویل!**

**۳۸۳۵- تأویل همان علم وحی و علم روح و علم ذکر و علم یک یابی و یک شناسی و یک پرستی است و علم کشف حجاب تاریخ و سنت و فرهنگ و آموزش و وراثت و دهر است از هر چیزی!**

**۳۸۳۶- انسان تأویلگر که در هر تأویلی، خود نیز تأویل می شود ظهور "یک" است برحسب ارکان اربعه احدی در سوره توحید! این "یک" خود نور تأویل عالم و آدم است و ظهوری از کلمةالله! و این ظهور روح الله است. "ای اهل ایمان هرگز از روح الله مأیوس مباشید که جز کافران مأیوس نمی شوند." قرآن کریم- همانطور که حضرت مسیح(ع) به عنوان اولین ظهور روح الله، همه گفتار، کردار و رفتارش تأویلگر و آفریننده و بدیع و کریم و شافی و محی بود روح الله محمدی از مسیح(ع) هم خلاقتر است و لذا مسیح در رجعتش به روح الله محمدی اقتداء می کند.**

**۳۸۳۷- در هر یک از قیامتهای عرصه آخرالزمان در هر قرنی که قیامت کلمات و مفاهیم و ارزشها و اندیشه و احساس بشر است گروهی که به خود آمده و عروج کرده اند که البته همواره گروهی اندکند ولی آن اکثریتی که قرآن کریم آنها را همواره کافرتر و جاهلتر از قبل معرفی کرده است دست به واژگونی و تحریف و مسخ نوینی از زبان و کلام و مفاهیم و احساس و عقل خود می زنند و لذا حقیقت کلمات را دست نیافتنی تر و ظلمانی تر می سازند. و امروزه تقریباً با هر نسلی چنین واژگونسازی جدیدی در عرصه زبان و بیان و منطق و اندیشه و عواطف بشری رخ می نماید به گونه ای که یک انسان حق جو جهت درک حقیقت هر کلمه و مفهومی بایستی دست به قیامتها و انقلابات پی در پی کلامی و منطقی بزند و در هر سخنی بایستی مکرراً از عبارت "به معنای حقیقی کلمه" استفاده کند. هر چند که "به معنای واقعی کلمه" مناسبتر است زیرا آنچه که مسخ و واژگون شده همان معنای عرفی و رایج کلمات است که در هر نسلی از میان می رود تا آنجا که امروزه هر زبانی بایستی دارای کتابی بس قطورتر از فرهنگ لغات خود باشد تا در آن کلمات را واکاوی و مکاشفه و استخراج نماید و برای هر کلمه و اصطلاحی دهها معنای ضد و نقیض عرضه کند و نهایتاً بگوید که این کلمه اینک در عصر ما دارای فلان معناست و معانی دیگرش باطل و منسوخ شده است.**

**۳۸۳۸- این واژگونسازی و مسخ کلمات و مفاهیم در عصر ما بقدری سریع است که عامه مردمان از درک حقیقت آن غافل می مانند و دچار آشفتگی اندیشه و زبان و احساس شده و در روابط خود به پریشانی و مسخ دچار می گردند. و این از علل بنیادین رواج روزافزون جنون و جنایات و رشد و توسعه فزاینده بیمارستانها و تیمارستانها و زندانها و مافیاهاست. این دوزخ زبان کارگاه مرکزی همه انواع ناهنجاریها در افراد و خانواده ها و جوامع بشری می باشد.**

**۳۸۳۹- آیا براستی با چه قاعده و قانونی می توان در اعماق هزارلای کلمات و مفاهیم رسوخ کرد و به حقیقت آنها رسید؟ بی تردید چنین تلاشی برای آن دسته از فلاسفه ای که زبان را فقط یک ابزار بیروح می دانند بیهوده است و آنها بر این باورند که آخرین کاربرد معنوی کلمات و زبان را در هر قومی در عصر خود باید دریافت و همین کفایت می کند. ولی ما دارای چنین باوری نیستیم زیرا زبان و کلمات را ابزار نمی دانیم بلکه مقدس ترین چیزی می دانیم که به انسان اعطا شده و اصل انسانیت اوست پس ابزار نیست بلکه هدف است زیرا آفریننده است که عالیترین آفرینش آن هم باز خود زبان و بیان برتر می باشد. زیرا ما نیز بر این باوریم که هر فلسفه ای، فلسفه ای از زبان است و هر مذهبی هم مذهبی از زبان است و هر شخصیتی هم شخصیتی زبانی است و انسان جز زبانش نیست. و لذا تنها چیزی که در عالم اشیاء متبرک و مقدس است کتب آسمانی است که ما مسلمانان آن را می بوسیم و سجده می کنیم.**

**۳۸۴۰- زبان ابزاریست که خود مقصود است. بطور مثال با محبوب خود سخن می گوئیم تا به وصالش برسیم ولی در وصالش نیز بی سخن هیچ مجالی برای وصال برتر نیست وصال بی کلام عین فراق است. همانطور که مثلاً در زناشوئیهائی که رابطه کلامی معقول و سالمی برقرار نیست دچار طلاق عاطفی می شوند. زبان هم وسیله وصال انسان به آرزوها و آرمانها و مقصود و محبوب خویشتن است و هم بستر وصال و عین وصال و نور وصال و کمال آن است بشرط اینکه زبانی تأویلی و احدی و عروجی باشد وگرنه همین زبان وسیله و مجرای فراق و قحطی و تباهی است کافیست سری به دادگاههای طلاق بزنیم که کل علت طلاق عبارت است از: من گفتم و تو گفتی و او گفت و آنها گفتند...! و این یعنی محاکمه زبان!**

**۳۸۴۱- وقتی که زبان را فقط ابزار و وسیله ای برای ارضای نیازهای خود قرار دهیم بی تردید از آن بعنوان یک ابزار شیطانی و مکارانه استفاده می کنیم. چنین تعریفی از زبان یک تعریف شیطانی و پلید و ناحق و کافرانه است.**

**۳۸۴۲- اگر زبان فقط یک ابزار می بود راز ماندگاری انبیاء و اولیاء و علما و عرفا در تاریخ نمی بود. فقط زبان و سخن است که می ماند. خداوند عالمیان نیز جز سخنانش با ما نیست و بدون کتب آسمانی خدائی هم نمی شناسیم. زبان عنصر معرفت و وجود سرمدی است و ذات وجود!**

**۳۸٤۳- زبان حیرت آورترین و عالیترین چیزیست که بشر شناخته است که اگر الوهیت و قداست آن را درک و رعایت نکند و از آن فقط بعنوان ابزار بهره گیرد فقط ابزار دروغ و فریب و مسخ خویشتن است زیرا بقول الهی در کتابش هر کسی فقط می تواند به خود دروغ بگوید و خودش را بفریبد و واژگون گردد و می دانیم که براستی دروغگوئی امّ الفساد و امّ المظالم و امّ الکفر است و تنها فعلی است که بخودی خود موجب ابطال ایمان است و لذا از معصوم(ع) است که مؤمن ممکن است مرتکب هر گناهی بشود الا دروغگوئی که ارتکابش موجب ابطال ایمانش می شود. چرا که زبان، حضور الوهیت خدا در بشر است و لذا امام باقر(ع)، نفس ناطقه بشر را قلمرو الوهیت خوانده است همانطور که علم بیان، علم امام و امامت است. پس زبان وسیله ای قدسی و هدفی متافیزیکی است که حتی در قیامت کبرا و در محضر جمال پروردگار هم به آن محتاجیم و بدون آن امکان معرفت الهی نیست و شهود الهی نیز نور بیان الهی در جان بشر است. آنکه قداست زبان و کلام خویش را درک و رعایت نمی کند لاجرم به وسوسه های شیطانی و القائاتش دچار شده و کذاب می شود و مورد اشد قهر و غضب خدا در کتابش قرار می گیرد: وای بر دروغگویان! که فراوانترین اخطار و فریاد الهی در کتابش می باشد زیرا دروغگوئی جنگ تن به تن با الوهیت و قداست و عصمت الهی در خویشتن است زیرا انسان در حین دروغگوئی مشغول واژگونسازی فطرت الهی در خویشتن است زیرا فطرت و روح الهی در بشر تماماً همان اسماء و کلماتی است که خداوند در خلقت آدم نهاده و او را خلیفه خود و مسجود ملائک ساخته است.**

**۳۸٤٤- و درک و رعایت الوهیت و قداست زبان و کلام مستلزم درک و باور حضور روح احدی پروردگار در کلمات و زبان می باشد که همه کلمات از او بسوی ما می آیند و او خود نیز با این کلماتش حضور دارد در احساس و اندیشه و زبان ما! و اینگونه است که فرموده: او هر کجا و در همه حال با شماست. (سوره مجادله-۸)**

**۳۸٤۵- آنکه در دل و ذهن ما بصورت احساسات و افکار و معانی و کلمات درک می شود اوست و اما در وادی زبان و بیان یاری متقابل بین انسان و خدا در کار است که قلمرو و اساس همه امتحانات و تعاملات رابطه بین ما و اوست: هر که خداوند را یاری کند البته که خدا نیز او را یاری می کند. قرآن- و این کل یاری ما به اوست که چیزی جز راستگوئی و شجاعت بیان حقایق نیست که موجب خلق جدید ما می شود به یاری او! "خدای رحمن، تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیم نمودش بیان را." قرآن- یعنی این بیان، اساس خلق انسانی ماست.**

**۳۸٤٦- همانطور که رسول خاتم(ص) فرموده هر چیزی در جهان بر قل هوالله احد آفریده شده است. فرمود که بر قل هوالله احد و نه هوالله احد! یعنی بر "قل" و بیان هوالله احد الله صمد...! در حقیقت خداوند به هر چیزی در عالم ذر و معنا و ذهن الهی خویش امر می کند که "بگو احد" و با این اقرار احدی، آفرینش هر چیز آغاز می شود و با همین تسبیح بلاوقفه نیز این هستی استمرار و تعالی می یابد و اینست که هر چیزی در عالم هستی دارای صدا و نوائی است که همان کلام تسبیحی آن چیز می باشد که این واقعه در قرآن کریم بارها ذکر شده است که: "همه چیز در زمین و آسمانها مشغول ذکر و تسبیح پروردگار است ولی شما آن را درک نمی کنید."**

**۳۸٤۷- پس کلام احدی هم باعث و بانی آفرینش است هم مجرا و بستر آن است و هم مقصد و معادش تا دیدار جمال آن واحد قهار!**

۳۸۴۸- و اصلاً کل جوهره و معنای هر دعا و ذکر و تسبیح و عبودیت و حمد و شکری همان تأویل کلامی وجود خویشتن است بسوی احدیت ازلی آن! پس کلمه، تأویل و احدیت جریانی واحد است.

۳۸۴۹- و اما کمال هر تأویلی در احدیت وجود موجب ظهور و بروز جمال احدی آن چیز است که واحد و قهار است: "و در آن روز هر چه در زمین و آسمان برای پروردگارش ظهور می کند ظهوری واحد و قهار." قرآن کریم-

۳۸۵۰- و اما آیا قهاریت واحد وجود یعنی چه؟ این قهاریت از جنس غضب نیست بلکه ظهور ارکان اربعه وجود احدی است به یگانگی مطلق بی حد و استقلال و بی نیازی محض از قبل و بعد و علت و معلول و ظهور بی تائی! این عظمت و کبریائی و قداست است که در نظر پرستندگان مکان و زمان و علیت و همسانی، عین قهر است قهر از شباهتها و برابریها و پوچی ها و شرکها و بازیها و اسارتها همچون علی(ع) و علیین که مظاهر قهاریت وجودند در ظهور!

۳۸۵۱- کلیهٔ کمالات و صفات و ارزشها و معانی و مقامات وجودی در نهایتش چیزی جز ظهور مراتب و انواع یگانگی در زمین و آسمانها نیست که بر ارکان اربعه وجود احدی در سوره توحید استوار است. درک این حقیقت به مثابه درک سرّ تمام و کمال احدیت و وحدانیت است و غایت علم توحید و وحدت وجود و نیز کمال فهم از عالم وجود!

۳۸۵۲- بطور مثال کمال رحمت آنست که فراگیر و همه جانبه باشد یعنی احدی باشد. و نیز اینکه از روی بی نیازی باشد و فرد مورد رحمت را هم به بی نیازی برساند یعنی صمدی باشد. و نیز اینکه بی علت و معلول و بی قید و شرط باشد یعنی لم یلد و لم یولد باشد. و نهایتاً اینکه بی تا باشد. و این ارکان چهارگانه احدی در سوره توحید است. میتوانید هر یک از اسمای الهی و یا هر ارزش و صفت و مفهومی را از وجه کمال مورد بررسی قرار دهید که نهایتاً به همین ارکان اربعه احدیت وجودی می رسید و از آن گریزی ندارید و کمالی برتر از این نمی یابید. و همانطور که قبلاً نشان دادیم هر یک از این ارکان اربعه در معنای "یک" و واحد بودن خلاصه می شود. این بزرگترین کشف علمی و عرفانی و قرآنی و عقلانی کل زندگی معنوی من است که در آخرین و کاملترین اثر من یعنی کتاب حاضر به تمام و کمال رخ نموده است.

۳۸۵۳- زیرا بی نیازی (صمدیت) موجب می شود که هر چیزی با خودش از درون و برون یگانه تر باشد. و بی علت و معلول و بی قبل و بعد و بی زمان بودن (لم یلد و لم یولد) موجب استقلال در یگانگی و یک بودن کاملتر می شود. و بی تائی (و لم یکن له کفواً احد) هم هر شباهت و همسانی را در رابطه با عالم و آدمیان از میان برمی دارد که باز هم در خدمت تجلی یگانگی و یکتائی برتر است. این ارکان اربعه را در قالب هر صفت و ارزش و معنائی که قرار دهید موجب کمال مطلقه آن است. پس کمالی جز یگانگی و یک بودن نیست. و بلکه در قلمرو نسبیت معانی و صفات نیز همین ارکان اربعه یگانگی است که هر چیزی را قابل وجود و قابل وصول و قابل فهم می کند. بدون "یک" هیچ چیزی در عالم ماده و معنا امکان وجود و امکان حس و درک شدن ندارد. "یک" هم ذات وجود است و هم ذات ادراک و هم ذات امکان و هم ذات کمال! پس یگانگی همان "ذات" است، ذات معنا و معنای ذات!

۳۸۵۴- یک، یگانه و توحید چیزی نیست که در عالم فلسفه و منطق رسمی قابل وصول و فهم باشد. و آنچه که تحت عنوان علم توحید و یگانه شناسی در فلسفه ها و منطق، در طول تاریخ فلسفه جریان داشته، یگانگی عددی است نه روحی و وجودی و ذاتی! یعنی تلاشی برای حذف دوگانگی و سه گانگی و چهارگانگی و امثالهم بوده است تا به عدد یک برسند که هرگز هم نرسیده اند و در موفق ترین فلسفه های توحیدی هم شاهد ثنویت هستیم ثنویتی که فقط در لغت طرد و لعن شده است. زیرا کسی که می خواهد یگانگی خدا را در فلسفه و منطق به اثبات برساند عملاً دوگانگی او را ثابت کرده است و براستی که بقول ابن عربی و حلاج، شرکی عریانتر و موذی تر از تلاش برای اثبات وجود خدا و یگانگیش، نیست زیرا کسی که مشغول چنین تلاشی است علناً شریک یگانگی و وجود اوست چون اگر خودش هم صاحب وجود و وحدانیت نباشد چگونه قادر به شناخت و اثبات اوست. مگر اینکه رسماً ادعا کند که خودش همان خداست و خدائی جز خودش نیست. که این درست و برحق است ولی چه کسی را شهامت و یقین و صداقت و عشق چنین ادعائی هست که بگوید: لااله الاانا! (سوره نحل-۲) مگر اینکه حلاجی باشد! هر چند که حتی حلاج هم از اناالحق فراتر نرفت. توحید و احدیت اربعه ذات جز در خویشتن قابل درک و اثبات نیست آنهم به یاری روح و امرالله که بر کسی نازل می شود همانطور که در آغاز سوره نحل شاهدیم!

۳۸۵۵- آیات نخست سوره نحل به ما متذکر می شود که نزول روح و امر خدا بر انسان موجب وصول احدیت ذات باریتعالی است و لذا فقط چنین انسانی مستحق ادای لااله الاانا می باشد زیرا الوهیت پروردگار را به قدرت این روح در

**خود یافته است پس قدرت تأویل ذات مخلوق را به خالق داراست و قدرت تجلی وجه اعلای ربّ از خویشتن، آنگونه که در سوره لیل شاهدیم!**

**۳۸۵۶- کسی که بتواند به یقین ادعا کند که "یکی" است در حقیقت دعوی الوهیت نموده است و چنین انسانی جز انسان دارای روح امرالله نیست زیرا روح تنها چیزی در عالم خلق است که مظهر احدیت بی حد و سرمدی خدا می باشد. یگانه بی حد همان احدیت و یگانگی مد نظر ماست. و لذا انسان روحانی، انسانی وحدت وجودی و جهانی است زیرا نفس واحده را در خود یافته است: "و ما هر چیزی در جهان را از نفس واحده آفریدیم." قرآن کریم-**

**۳۸۵۷- در قرآن کریم در واقعه خلقت نوین آدم و تعریف روح بوضوح درک می کنیم که واقعه دمش روح و القای اسماء و کلمات امری واحد است و روح نیز همان امرالله است و لذا روح تماماً سخن است منتهی بنی آدم، هویت احدی و اللهی خود را در مسیر تاریخ به نسیان سپرده است که بقدرت علم تأویل و به یاری روح نوینی از اولیاءالله این هویت احدی سخن احیاء می شود که این احیاء کلام الله و امرالله از زبان انسان است که طبعاً خلاق و تکوینی است و به خلق جدید انسان و جهان می انجامد. و آدمی را در حیات دنیا کاری نیست جز کشف روح یگانگی در کلام خویشتن! و فقط در چنین جستجوئی، روح الهی از جانب یکی از اولیایش به یاری می رسد که همان روح تأویل احدی است.**

**۳۸۵۸- تأویل، علم وحدت و یگانه سازی خلق عالم در دو جهان است. و بهتر است که بگوئیم علم یگانه یابی عالمیان است. و آن روشی دارد و وقوعی! که روش آن منطق دیالکتیک دیالکتیک است که همه پدیده های جهانی واحد و قلمروی یگانه را تأویل به پدیده و امری یگانه می کند در غایت دیالکتیک بود و نبود! و این آستانه وقوع و رخداد جمال تأویل یعنی تجلی است که دیگر نه راهی دارد و نه روشی جز انتظاری خلاق و صبری جمیل و توکلی جلیل تا به وقت طلعت و اشراق ذوالجلال والاکرام که وقوع یگانگی بود و نبود است که همان ظهور کلمةالله (ال لا) می باشد.**

**۳۸۵۹- باید دانست که غایت جهاد دیالکتیکی در رابطه هر پدیده متناقضی منجر به وقوع بود و نبود می گردد که غایت ماده و معنای آن پدیده است که دیگر قابل تأویل و تبدیل نیست.**

**۳۸۶۰- مرحله نخست تأویل به روش دیالکتیک دیالکتیک تلاشی جهت رفع همه تفاوتها و تناقض ها و تضادها و تأویلشان به یک پدیده واحد است که یکسرش در غایت مادیت جهان در عالم ارض قرار دارد و سر دیگرش در غایت معنویت جهان در آسمان معنا! و اینک رابطه این دو غایت ماده- معنا (زمین- آسمان، ذهن- عین، سوژه- ابژه) که دیگر قابل تأویل و تبدیل به هیچ امر برتری نباشد مهیای لحظه الساعه تأویل عروجی- اشراقی است یعنی قیامت تجلی! در اینجاست که بقول حافظ، رهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش! و در این مقام دیگر هیچ تقوا و علم و فضلی به کار نمی آید الا توکل و توسل تا سرحد فنای از خود!**

**۳۸۶۱- آدمی تا به وحدت بین پدیده های مادی و عینی و محسوس جهان و محیط زیست خود نرسد به معنای واحد و قابل اعتمادی از هیچ چیز در این جهان نمی رسد. در عالم محسوسات (عینیت) کاملترین و آخرین پدیده که غایت و بارانداز همه پدیده های دیگر است خود انسان است و از همه انسانها هم وجود اولیای الهی می باشد و از همه آنها وجود امام زمان و انسان کامل است. و این آستانه سراسر بقدرت تأویل دیالکتیکی حاصل می آید و لحظه عروج و خروج و اشراق و تجلی و تأویل روحانی و معنوی است. این آستانه (امام)، نور "ال" (عرفات) است که بسوی لای آسمان وجود آماده عروج و خروج و مهیای لقای ذوالجلال والاکرام است. و این وقوع ظهور کلمةالله (ال لا ه) می باشد.**

**۳۸۶۲- تأویل دیالکتیکی ما را به وحدت جهانی در پدیده ای واحد می رساند و سپس تأویل اشراقی- ذوالجلالی، ما را به احدیت روحانی- نوری آن وحدت، هدایت می کند که ظهور جمال معنای آن پدیده است.**

**۳۸۶۳- همه موجودات و پدیده های مادی و محسوس در عالم عین بایستی تأویل به موجودی واحد شوند بعنوان مظهری از ماده "ال". همچنین همه مفاهیم عالم معنا و ذهن هم بایستی به معنائی واحد تأویل گردند بعنوان مظهری از معنای "ال" که "لا" است. و آنگاه این دو ماده و معنای واحد تأویل شده بایستی بعنوان ظاهر و باطن امری یگانه به یکدیگر تأویل گردند. این غایت تأویل منطقی- دیالکتیکی است و آستانه وقوع تجلی جمال احدیت این ماده- معنای واحد و ظهوری از کلمه ال لا!**

**۳۸۶۴- هر چیزی تا اللهی (ال لا) نشود احد و واحد نمی شود و تأویل ذوالجلالی نمی یابد. یعنی تا ماده و معنای هر چیزی به غایت صدق و عدل در کلمه نرسند به نور اللهی آن کلمه محقق به حق وجود نمی شوند: "و خداوند اراده کرده تا حقش را با کلماتش محقق نماید هر چند که کافران را خوش نیاید." قرآن کریم- و این واقعه ای قیامتی در نفس ناطقه**

و وجدان انسان تأویلگر است که نهایتاً جانش را به کلمةالله تأویل نموده و احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد می سازد و صاحب وجود می کند یعنی از علیین می گردد و حق الیقین می یابد. این واقعه عظیم وجودی را نیز از منظر سلسله مراتب تجلی بنگرید و در معنایش تا توانید تأمل نمائید به یاری تقوای عقلی که برترین مرتبه تقواست.

۳۸۶۵- یگانگی ماده و معنای هر چیزی در این جهان در عرصه تأویل ذوالجلالی منجر به ظهور مرتبه ای از جنات نعیم بر روی زمین می شود: "و به آنها گفته می شود که هر بهشتی را بر روی زمین که می خواهید اختیار کنید..." قرآن کریم- حال اگر این یگانگی ماده و معنا از بابت اسم "حیّ" جلوه کند رضوان الهی که برترین بهشت خداست در همین جهان جلوه می کند که بهشت راضیة مرضیه است. بنابراین تأویلی که ما از آن سخن می گوئیم ورای فلسفه و منطق و هرمنوتیک است بلکه عین واقعه حقیقت معانی است در عالم ارض و در عین بیداری و هوشیاری! و این بروز ارض ملکوت است که قبلاً در رساله ای جداگانه به تفصیل سخن نموده ایم.

۳۸۶۶- تأویل، علم رابطه است: رابطه بین اسم و مسمّاء، رابطه بین اسماء و کلمات، رابطه بین اشیاء، رابطه بین ظاهر و باطن، رابطه مخلوق و خالق، رابطه اول و آخر، رابطه بین مفاهیم و نهایتاً رابطه بین انسانها و رابطه بین انسان و جهان! و بمیزانی که به احدیت یک سر این رابطه می رسیم حقیقت طرف مقابلش نیز آشکار می شود و آنگاه یگانگی حقیقت رابطه در وجود انسان تأویلگر رخ می نماید که سه مرحله دارد: علمی (عقلی)، عینی (شهودی) و وجودی (باطنی)! که یگانگی وجودی آنست که حقیقت رابطه از وجود خود انسان تأویلگر آشکار می شود و این حق الیقین تأویل است.

۳۸۶۷- تأویل، علم وصال است: رسیدن از اسم به مسمّاء و بعکس! رسیدن از ظاهر هر چیزی به باطن و بعکس! رسیدن از مخلوق به خالق و بعکس! رسیدن از اول چیزی به آخر آن چیز و بعکس! رسیدن از مفهومی به مفهومی دیگر بخصوص که ضدش باشد! رسیدن از حقیقت یک انسان به انسانی دیگر و شهود حقیقت رابطه دو انسان! رسیدن از انسان به جهانش! و امثالهم!

۳۸۶۸- پس علم وصال همان علم احدیت است. می گوئیم علم احدیت و نه علم توحید زیرا می خواهیم حسابمان را از جریانی که در تاریخ فلسفه و کلام اسلامی تحت عنوان علم توحید شهرت دارد جدا کنیم.

۳۸۶۹- ولی آیا خود تأویل و تجلی که دو روی امری واحدند قابل تأویل به امری یگانه هستند؟ به بیان دیگر آیا ظاهر و باطن قابل تأویل به امری احدی می باشند؟ آیا اول و آخر قابل تأویل به معنائی واحدند؟ آری و آن موجود یا معنای یگانه همان وجود انسان تأویلگر است که انسان مبین است که همه پدیده ها و مفاهیم تأویلی و جلالی بر محور وجودش تأویل و تجلی می یابند.

۳۸۷۰- بقول علی(ع)، خوبتر از هر خوبی، خود انسان است. پس می توان گفت که برتر از تأویل و تجلی، خود انسان حامل این علم است که هر چیزی در وجودش تأویل به اصلش شده و متجلی به حقش می گردد و این تعریف امام مبین در قرآن است در درجات امامت! زیرا علم تأویل، علم امام و نور امامت است پس بدون چنین علم و نوری هم نمی توان امام و امامت را شناخت یعنی نمی توان شیعه بود. علم تأویل، قلب مکتب و مذهب امامیه است زیرا قرآن، تأویل امام است و امام هم تجلی قرآن!

۳۸۷۱- همه مبانی اصول دین تأویل یکدیگرند که در فروع دین تجلی می کنند. همانطور که توحید در نبوت و نبوت در معاد و معاد در عدل و عدل در امامت تجلی می یابد که روند معکوسش هم تأویلی است یعنی امامت در عدل تأویل میشود و عدل در معاد (قیامت) و معاد در نبوت و نبوت در توحید! و نهایتاً اول و آخر دین یعنی توحید و امامت هم تأویل و تجلی همدیگرند. همانطور که فروع دین هم تأویل و تجلی رابطه توحید و امامت است.

۳۸۷۲- تأویل، علم توحید عملی و کل محور سیر و سلوک روحی و عرفانی است که تمامیت این علم و این سلوک در مکتب امامیه قابل تحقق است و لذا کاملترین عارفان الهی هم در تاریخ از متن این مکتب رخ نموده اند.

۳۸۷۳- تنهائی و بیکسی و انزوای جهانی بشر مدرن بخصوص در جوامع پیشرفته صنعتی قهارترین زمینه جبری تأویلی کامل و خالص است که تأویل رابطه بین انسان و خداست. این زمینه قهار که مولود فروپاشی خانواده و انهدام نژادپرستی و آزادیهای اجتماعی است بشر مدرن را بسوی تأویل وجودی با پروردگارش مجبور می سازد و این اساس گرایشات عرفانی در جهان مدرن است که متأسفانه هنوز فاقد عقل و علمی تأویلی- عرفانی است مگر بهمراه خرافات و انحرافات و القائات شیطانی!

**۳۸۷۴- انسان بمیزانی که در روابط مسخ شده و تبدیلی، هیچ و ناکام می شود لاجرم مهیای تأویل در روابطش با عالم و آدم می شود زیرا تعاملات دیالکتیکی رابطه به غایت بود و نبودش می رسد و این سمت و سوی تأویل ال لا هی وجود است.**

**۳۸۷۵- اگر در جهانی سراسر اضدادی زیست می کنیم (در طبیعت و جامعه) به این معناست که در جهان تأویلی و تأویلگر بسر می بریم زیرا هر چیزی در رابطه با ضدش تأویل به ذات و اصل خود می گردد. ولی اگر انسان دارای خودآگاهی تأویلی و خرد دیالکتیکی نباشد به جای تأویل استعلائی و عروجی به اصل ذات الهی خویش، تبدیل به ماهیات مادون انسانی می شود یعنی مسخ می گردد.**

**۳۸۷۶- تأویلی که در اندیشه پسامدرن اروپائی تحت عنوان هرمنوتیک در جریان است اساساً تأویلی تاریخی است در قالب علم لغت، دوران شناسی، زیست شناسی یا حتی روان شناسی همچون دوران شناسی مارکسیستی، زیست شناسی داروینی، علم لغات هایدگری و روان شناسی فرویدی که جملگی تاریخ محورند. الا تأویل پدیدارشناسانه هوسرلی که دم از ترانسدانس و عروج الساعه می زند بی آنکه راه و روش عملی آن را عرضه کند و یا حتی اخلاقی ویژه برای تأویلگر مد نظر داشته باشد. تأویل ترانسدانس هوسرلی گویا همچون یک معجزه یا شانس بناگاه فرامی رسد بی آنکه منشأ معنوی یا روحی و عرفانی و دینی ویژه ای داشته باشد.**

**۳۸۷۷- اصلاً علم تأویل یا هرمنوتیک مدرن یک علم ویژه آلمانهاست و همه بانیان و کاوشگران بزرگش آلمانی هستند از شلایرماخر و فیخته و فویرباخ و مارکس تا هگل و نیچه و هوسرل و هایدگر و بوبر و هسه و اشپنگلر و یونگر و گلدزیهر و فروید و یونگ و انیشتن و ویتگنشتاین و یاسپرس و دیگران! و بستر کلی و عمده همه این تأویلگران، تاریخ و رجعت و تأویلات تاریخی در قلمروهای گوناگون فرهنگ، تمدن، فلسفه، ادبیات، روانشناسی، جامعه شناسی و زبان و مذهب و امثالهم می باشد. و براستی برپا کننده قیامتهای انقلابی در این قلمروهای تاریخی بوده اند. و این شاید به آن دلیل است که اصولاً آلمانها دارای طبع رجعت گرایانه و اصالت جو در عرصه های فرهنگی و عقلی و قومی خود هستند و لذا به جرأت می توان گفت که هیچ ملتی چون آلمان در اروپا، حکمت و احساس کهن یونانی را به ارث نبرده است و نیز اصالت آریائی خود را جستجو و کاوش می کند و به آن می بالد که گاه هویتی نژادپرستانه هم می یابد. و بیهوده نیست که بسیاری از حکمتها و معارف مشرق زمین مثل هند و آریائی و سامی در قالب فلسفه های ایده آلیستی آلمان رخ نموده است مثل ظهور مدینه فاضله موسوی در فلسفه مارکس، ظهور زرتشت ایرانی در اندیشه نیچه، ظهور ذن- بودیزم در فلسفه شوپنهاور، ظهور حکمت لاادری در روانشناسی فروید و یونگ، ظهور حکمت اشراق در فلسفه هوسرل، ظهور فلسفه اصالت وجود در هایدگر و امثالهم!**

**۳۸۷۸- تأویل تاریخی در قبال تأویل الساعهٔ عرفانی- روحانی همچون مقدمه و دستگرمی است همانطور که فلسفه مشاء برای فلسفه اشراق به مثابه یک مقدمه ای است که باید از آن فرارفت و کل تاریخ نیز مقدمه ای برای قیامت پنجاه هزارساله است و همه تجربیات علمی بشر نیز به مثابه مقدمه و تمرینی باطل شونده برای حصول علم توحید و معرفت وحدت وجودی است.**

**۳۸۷۹- ولی برای فرد یا قومی که در تأویلات تاریخی خود بماند و این تأویلات را تقدیس کند خطر ظهور فاشیزم، نژادپرستی و طاغوت و استکبار جهانی است. همانطور که می دانیم اکثر قریب به اتفاق همه مکاشفات فلسفی و علمی و هنری و تکنولوژیکی عصر جدید از تفکر تأویلی ملت آلمان برخاسته است که البته اتریش و بلژیک را هم دربرمی گیرد. و بیهوده نیست که طاغوت غرب این ملت را چنین مصادره و محاصره و خلع سلاح نموده است که صد البته به نفع این ملت است به مصداق عدو شود سبب خیر!**

**۳۸۸۰- و بیهوده نیست که مهد اصلی شرق شناسی و اسلام شناسی غرب هم آلمان بزرگ است زیرا مهد علم تأویل تاریخی است. ولی وای به حال تأویلگران تاریخی که از آن خروج نکنند و بر تأویل روحانی- عرفانی- توحیدی وارد نشوند!**

**۳۸۸۱- یک متن نوشتاری تأویلی در عصر ما که عصر جهانی شدنهاست نیز بایستی تا حد امکان از مفاهیم تخصصی- قومی- فرقه ای تهی باشد و بلکه تخصص ها و قومیت ها و مذهبها را هم تأویل به مفاهیم واحد جهانی کند و همچنین تا حد امکان خرده مسائل و موضوعات حاشیه ای را نادیده گیرد و خواننده را در هر امری بسوی بود و نبود آن امر هدایت کند و از تأویلات تاریخی پس از ظهورشان فرارود و مخاطبش را در فاصله لامتناهی بین بود و نبود (ال و لا) آزاد رها کند و به او اختیار تأویل وجدانش را اعطا نماید و از تحمیل هر معنائی هر چند مقدس برحذر باشد.**

۳۸۸۲- انسانی که در آخرالزمان اهل تأویل نباشد جبراً تبدیل به مفاهیم و پدیده های مادون انسانی می شود و مسخ میگردد. علم تأویل، علم نجات آخرالزمانی است علم تأویل روحانی و نه تاریخی!

۳۸۸۳- علم تأویل، علم بدیع و بدعت و بداء است و طبق قول امام صادق(ع) در اصول کافی، کسی که این علم را نداند امام و امامت را نمی شناسد زیرا این علم از آن امام است و هر که در قلمرو وجودی اوست. و این تنها علمی است که در آخرالزمان حامل نور رسالت و شفاعت و فرج و نجات محمدی است: "محمد رسول خداست و هر که با اوست..." قرآن کریم-

۳۸۸۴- اگر امروزه در قلمرو فلسفه، ادبیات و هنر شاهد بروز دگرباره بسیاری از باورهای عهد کهن هستیم و اگر امروزه شاهد بروز گرایشات عرفانی و جادوگری در سراسر جهان هستیم و بنظر می رسد که بسیاری از خرافات منقرض شده دوباره بازگشته اند و عقول و علوم علیتی را به چالش گرفته اند همه و همه دال بر قدرت رجعت و تأویلگری حاکم بر آخرالزمان است که در برخی از متفکران بزرگ به خودآگاهی می رسد همانطور که مثلاً دکتر شریعتی پس از درک روح ماسینیون پیر و مرادش، اعتراف می کند که برخی از باورهای خرافی را عین حقیقت می یابد و خود از این واقعه در حیرت است.

۳۸۸۵- امروزه در مغرب زمین شاهد انتشار کتب و مقالات بسیاری هستیم که بر محور "راز" تألیف شده اند که نویسنده برخی از آنها، متفکران بزرگی هستند. رازگرائی در عصر ما بیان دیگری از واقعه تأویل حقایق ماورای طبیعی است که در قلمرو واقعیت و اندیشه در حال روی نمودن است.

۳۸۸۶- یکی از مهمترین و اساسی ترین وجه تأویل مربوط به قلمرو اخلاق واحد جهانی بشر است که ما در مجموعه آثارمان سراسر به آن مشغول بوده ایم زیرا بدون اخلاق تأویلی و تأویل اخلاقی ممکن نیست انسانی در این راه گامی خلاق و برحق بردارد. از محوری ترین موضوعات اخلاق هم ایمان است زیرا اخلاق بی ایمان ممکن نیست حتی اخلاق ماتریالیستی! و ما نشان داده ایم که هیچ انسانی بی ایمان نیست منتهی نه ایمان سنتی و فرقه ای که در قلمرو مذاهب تاریخی تعریف شده و علمای رسمی مذاهب از آن سخن می گویند. از بزرگترین اعجاز و کرامت علم تأویل آشکار کردن منطقی و وجودی عقل و ایمان و اخلاق فطری نهفته در آحاد بشر است و همین تأویل است که دین واحد و عقل واحد و ایمان واحد و روح واحد و نفس واحدهٔ بشری را به عرصه بروز و ظهور جهانی می رساند.

۳۸۸۷- حقیقت دیگر اینست که علم تأویل در وادی منطق و بیان اگر متکی بر عرف نباشد و عرفانش امّی نباشد از حقیقت تأویلی تهی است و فقط نمایشی از تأویل ادبی را ایفا می کند. و این حقیقت عرفی شدن عرفان و امّی شدن تأویل و فطری شدن اخلاق و جهانی بودن ارزشها و معارف مذهبی فقط در مجموعه آثار ما به تمام و کمال رخ نموده است و بی سابقه است.

۳۸۸۸- بنابراین بزرگترین حجاب و آفت علم تأویل، زبان فنی و تخصصی و حرفه ای است آنگونه که در هرمنوتیک اروپائی شاهدیم که در حصار آکادمیک جان می کند.

۳۸۸۹- علم تأویل، فی ذاته مؤمن است زیرا بدون نور احدیت مطلقاً حرفی برای گفتن و کاری برای کردن ندارد. بنابراین غیرمؤمنان بواسطه قدرت این علم دچار افراطی جنون آسا می شوند که از حداقل عقل هم ساقط میگردند هر چند که در این سقوط، کفرشان هم فرومی پاشد و این آغاز تأویل ایمان است.

۳۸۹۰- علم تأویل، علم اسرار و عجایب و عظمت های قدسی است بگونه ای که همه عجایب و عظمت های علوم علیتی و تبدیلی عصر ما در قبال با آن، بس کودکانه و بازیچه اند. پس ناپاکان را با علم تأویل کاری نیست مگر پس از توبه ای نصوح!

۳۸۹۱- "اوست که جهان را ابداع نموده و به اصلش بازمی گرداند." قرآن کریم- این آیه آشکارا بیان حقیقت تأویلی جهان هستی و پدیده های آن است که "مُبدی و مُعید" هم دو تا از اسمای الهی دال بر این حقیقت است. که در این آیه بازگشت به اصل همان واقعه تأویل است که در پایان آفرینش یعنی آخرالزمان رخ میدهد یعنی در عصری که بسر می بریم. پس تأویل قبل از هر چیزی یک واقعیت جاری و موجود در دل ذرات و کرات و نبات و حیوان و انسان و کل کائنات است. از این منظر علم تأویل عین هستی شناسی است و جریان شناسی یعنی هستی شناسی آخرالزمانی! و عجبا که حامل این علم خود خالق خلقی جدید می شود در آخرالزمان: "و در آخر نیز خلق جدید است." قرآن کریم- و این خلق جدید به اراده انسان همان یاری متقابل انسان و خداست: "اگر خدای را یاری کنید خداوند هم شما را یاری کند." قرآن-

۳۸۹۲- باید دانست که رجعت جهان به اصل اولیه اش بمعنای تکرار صوری ازلیت و قدمت نیست که این امری عبث است و عبث در کار خداوند و جهان نیست. چنین تصوری موجب نهضت های سلفی در قلمرو مذهب و ملیت می شود که امروزه شاهدیم که جز جنون و جنایت نیست که این عذاب ناشی از انکار تأویلات الهی در مردان خداست. پس سلفی گری از نوع ملی یا مذهبیش به مثابه سقوط در تأویل است پس از انکارش! پس سلفی گری عین ابتلای به واژگونسالاری در آخرالزمان است که می توان آن را تأویل ابلیسی نامید.

۳۸۹۳- علم تأویل، علم الحاق انسان به احدیت است و چنین انسانی بانی خلق جدید است. و خلق جدید حاصل یاری و دوستی انسان و خداست. این حقیقت و معرفت و آفرینشی مختص مکتب و مذهب امامیه است. خلق جدید حاصل تأویل انسان در خدا و تجلی خدا از انسان است و این مطلق احدیت است که احدیت اللهی (ال لا هی) است یا احدیت بود و نبود که احدیت خالق- مخلوق است که در آن مخلوق (انسان) بر جای خالق نشسته است چرا که اصلاً انسان برای همین مقصد یعنی خلافت آفریده شده است همان مقصدی که همه ملائک را برآشفت و رهبرشان یعنی ابلیس را کافر نمود برعلیه اراده خدا در خلافت انسان!

۳۸۹۴- پس واضح است که علم تأویل و انسان تأویلی خصمی جز ابلیس و لشکریانش ندارد. و لذا آن راه و روش و اخلاقی که انسان را مستحق این علم می سازد مصونیت از ابلیس و وسوسه ها و القائات شیاطین است یعنی دین خدا و تقوای الهی: "خداوند متقین را در نزد خودش تعلیم می دهد." قرآن کریم- و این تعلیم علم تأویل است که همان علم خلافت می باشد و خلاقیت احدی و عرفان احدی! این همان راه و روش یکی شدن است.

۳۸۹۵- اولین و آخرین گام در تأویل همانا تأویل وجود خویشتن است در دنیا و آخرت، در ماده و معنا و در ظاهر و باطن! و اولین آن تأویل آگاهی ذهنی و حافظه دنیوی بر واقعیات زندگی گذشته و جاری خویش است که بعد از آن نوبت تأویل عاطفه بر همین اساس است. زیرا بسیار بسیار اندکند انسانهائی که دارای حافظه واقعی باشند و واقعیات محسوس زندگی خود را ضبط و ثبت کرده باشند و بلکه اساساً همه امور واژگونه در ذهن تدبیر و حتی تصویر و تثبیت شده اند تا آنجا که پس از مدتی خود نیز این دروغها و وارونگی ها را باور کرده اند و دروغها و خودفریبی های خود را عین واقعیت می دانند تا روز قیامت که اعمال و حوادث زندگیشان در مقابل نگاهشان زنده می شود که طبعاً همه آن را انکار می کنند. پس همه انسانها در مرحله نخست محتاج تأویل مادی و محسوس ذهن و عواطف خود بر واقعیات زندگی خویش هستند تا ذهن و حافظه و ادراک و قضاوت و آرزوها و عواطفشان بر مقعد صدق و عدل بنشیند تا تدریجاً کلمات و مفاهیم و ارزشها هم از واژگونی خارج شوند و صادق و عادل گردند. این اولین و واجبترین گام در تأویل است که اکثراً از آن بیزارند. گام بعدی تأویل امور باطنی و روانی و طبقات زیرین نفس است که از دسترس آگاهی عینی و مادی خارجند و در قلمرو عرفان نفس قرار می گیرند.

۳۸۹۶- همانطور که قبلاً نشان دادیم هفت طبقه نفس آدمی هر یک نیازمند تأویل خاص خویش است از نفس اماره تا نفس واحده! ولی سخت ترین بخش تأویل مربوط به نخستین طبقه نفس یعنی نفس اماره است که قلمرو القائات شیطانی و غرور و خودفریبی ها و واژگونی ها و ظلمت است. تأویل احدی نفس در طبقه هفتم یعنی نفس واحده ممکن می شود که غایت تأویل وجود خود به خداست و فنای فی الله! و چنین انسانی خود نور تأویل خلق است.

۳۸۹۷- "غرور" در معنای قرآنیش همان خود- فریبی و تحریف عقل و حافظه خویش به یاری شیطان است. "بدانید که شیطان جز غرور هدیه ای برای انسان ندارد." قرآن کریم- پس غرورزدائی از خویشتن اساس و مقدمه تأویل نفس اماره است که چشم و هوش و حواس آدمی را بر واقعیات زندگی گذشته و جاری تطبیق می دهد و واقعیت محسوس جهان در ذهن انسان تأویل به مفاهیم حقیقی می شود و شیطان از ذهن آگاه بشر دفع می گردد و آگاهی و حافظه به صدق و عدل بازمی گردد و واقع بین می شود. پس نخستین و مهمترین گام تأویل وجود خویش، دروغ زدائی است و ظلم زدائی و فسادزدائی! زیرا دروغ مادر همه مظالم و مفاسد و واژگونیهای شعور و اراده بشر است. این واقعه بمعنای تأویل عینیت در ذهنیت است و وحدت و یگانگی عین و ذهن و پایان دادن به ثنویت مشهور سوژه- ابژه و لذا ختم فلسفه که بر این ثنویت ها بنا شده است یعنی بر دروغ! و این نخستین گام در یگانگی و یک شدن است و پایان اسطوره کانت.

۳۸۹۸- اگر انسان خودش را نمی شناسد و اینهمه با خودش درگیر است یعنی از خودش بیگانه است یعنی سرجای خودش نیست و خود نیست و بی خود است. این فطری ترین و امّی ترین و جهانی ترین معنای تأویل است بمعنای رجعت بخویشتن و اوّلیت وجود خود و با خود یکی شدن. پس تأویل و یگانگی مسئله ای واحد است و یگانه سازی و یکی شدن پاسخ هر مسئله و راه حلی است، همانطور که تأویل از مصدر "اول" است و بمعنای یک نیز هست. پس تأویل معنا

و واقعه ای فطری و طبیعی و تمام وجودی است که هر انسان با اندک تأمل و نظری بخودش آن را درک می کند: اراده به یکی شدن و یکی کردن و یکی بودن!

۳۸۹۹- درست است که یک بودن و یگانه شدن لزوماً به معنای اول بودن و نخست شدن نیست ولی این دو لغت بطرزی اتفاقی یکی هستند و این درست هم هست زیرا انسان تا به اولیت خود بازنگردد با خود یکی نمی شود. در این ترادف لغوی تأمل کنید که نکته ای بس لطیف در کار است.

۳۹۰۰- پس یگانگی عین اصالت ازلی است و بیهوده نیست که کل دین خدا امر به رجعت است و قرآن کریم هم تماماً امر به ذکر و به یاد آوردن این اصلیت نخستین می باشد و در عین حال می فرماید که اکثر مردمان اهل رجعت و ذکر نیستند! چرا که آدمی در مسیر زمان و گردش دهر دچار نسیان و غفلت و بیگانگی و دوری از اصل ازلی خود گشته است و این یک آلزایمر روحی- تاریخی است که علت کفر و همه بدبختی هاست. این بیماری کهولت و پیری روح در گذر زمان و ظلمت مکان است. قرآن کتاب تأویل است و جز به نور علم تأویل قابل فهم و دسترسی نیست. و لذا می فرماید: "این کتاب را دست نمی یابند الا پاکان." یعنی کسانی که از غیر خود پاک شده اند و به خود ازلی رسیده اند زیرا هر ناپاکی حاصل ابتلای به غیر خود و بیگانگی از خود است.

۳۹۰۱- پس واقعه تأویل به مثابه رجعت و بازگشت جاودانه است که از راه آمده بازگردیم و جان را تاریخ زدائی و جوان سازیم و بهوش آئیم و از این جنون کهن شفا یابیم و بخود آئیم و بیدار شویم قبل از مرگ: "مردمان چون بمیرند بیدار می شوند." رسول اکرم(ص)- و لذا علی(ع) این واقعه را مصداق موت قبل از موت خوانده است.

۳۹۰۲- پس تأویل در یک کلمه بازگشت روح به خانه تن است زیرا روح در مسیر زمان در سائر اشیاء و آدمیان گم و گور شده است. پس این روح گم گشته در ظلمات نیازمند یک روح یاریگر و چراغ راه است تا راه خانه را بیابد. این روح و نور تأویل (بازگشت به اول) همان روح الله و نورالله است که از جانب یکی از اولیای الهی به یاری می آید: "از روح الله مأیوس مباشید که جز کافران مأیوس نمی شوند." قرآن کریم-

۳۹۰۳- ولی این خانه ازلی وجود خود تن نیست زیرا تن میراست بلکه در حیات دنیا، تن درب ورود به خانه وجود یا وجود- دان (وجدان) است که آن را نفس واحده گویند که همان نفس احدی است که کل جهان هستی و همه موجوداتش از آن آفریده شده اند یعنی از قل هوالله احد! و تن آدرس خاکی آن است.

۳۹۰۴- و اما طی طریق از عالم غیر تا رسیدن به خویشتن همان سیر آفاق و هفت طبقه زمین از برزخ و دوزخ است و تجربه و شناخت همه عذابهای این قلمرو است همچون عذاب نار، عذاب سعیر، عذاب جحیم، عذاب الیم، عذاب مهین، عذاب اکبر، عذاب فوق عذاب، عذاب عقیم، عذاب مریب و عذاب الله! و این کل عرصه خلق شناسی دوزخی- برزخی است تا وصول خویشتن که سرآغاز سیر انفس در هفت طبقه آسمان جان است: نفس اماره، نفس لوامه، نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضیه، نفس مرضیه و نفس واحده! و این تجربه و شناخت طبقات جنات است تا حصول رضوان که الحاق به ذات احدی در نفس واحده و آسمان هفتم هی هاهوت می باشد. آن هفت طبقه عالم ماهیات ارضی و این هفت طبقه جوهریات سماوی به یاری آن هفت ارواح ممکن می شود که کل واقعه تأویل روح در عالم ارض و سماوات است در غیر و خویش به نور ارواح: روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر، روح الجبروت، روح العلم، روح العقل و روح القدس! این گذار بر صراط المستقیم و پل اعراف است که بر همه طبقات بهشت و دوزخ احاطه و شهود دارد.

۳۹۰۵- سیر آفاق که عرصه نزول روح است تماماً سیر هبوطی است تا طبقه هفتم دوزخ! و سیر انفس هم سیر عروج روح است که تماماً حرکت جوهری و صعودی در باطن وجود است که باطن هفت آسمان است. جالب اینکه طبقه هفتم دوزخ آستانه ورود به خویشتن از درب دنیوی- دوزخی آن یعنی نفس اماره است: "بر اعراف دیواری است که ظاهرش عذاب ولی باطنش رحمت است." قرآن کریم-

۳۹۰۶- حقیقت اینست که همه طبقات زمین و آسمان و بهشت و برزخ و دوزخ، طبقات وجود انسان هستند که روح بایستی از همه مراحل و تبعات آن دیدار و عبور کند و بخواند و بیان نماید: "و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندنش کفایت می کنی." قرآن کریم- پس کل این مراتب نزول و عروج روح در زمین و آسمان و غیر و خویشتن، مراحل تأویل روح خویشتن است: خویشتن بیگانه و خویشتن آشنا، خویشتن ناری و نوری، زمینی و آسمانی، جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی و الهی! زیرا هر چه در عالم است انسانی است و بقول الهی، هفت زمین و آسمان در تسخیر وجود انسان است یعنی طبقات وجود اوست. پس تأویل به زبان ساده تر بمعنای تحویل وجود خویشتن در

هفت زمین و آسمان است که این تحویل واقعهٔ تماماً عرفانی و شناخت شناسانه است در دو مرحله خواندن (قرآن) و بیان کردن! و این دو روی تأویل و قیامت و خلق جدید خویش است در غیر (جهان) و غیر در خویشتن! و این یگانگی خویش و غیر یا انسان و جهان است.

۳۹۰۷- تصدیق و تطبیق ذهن با عین یا حقیقت باطنی با واقعیت ظاهری که معروف به نظریه حقیقت در فلسفه است که میزان راستی آزمائی مفاهیم و ایده هاست جز در واقعه تأویل آنگونه که شرحش گذشت حاصل نمی آید.

۳۹۰۸- جهان هستی، یکی یگانه است در نظر انسانی که در خویشتن قرار یافته و یکی شده باشد. این معنا و مقصود تأویل است که علم یگانگی و یگانه سازی و یکی شدن است.

۳۹۰۹- علم تأویل، تأویل علوم و عقول و حواس و احساسات نیز هست یعنی یگانه سازی همه ادراکات ظاهر و باطن بشر و سپس یکی ساختن آن با واقعیت جهان! آن یگانگی فکر و واقعیت که هگل از آن دم می زند جز در علم تأویل حاصل نمی آید.

۳۹۱۰- یگانگی، بهشت وجود انسان و آرمان فطری آنست همانطور که در قرآن کریم شاهدیم که در بهشت، اراده اهلش به آنی واقع می گردد که این یگانگی ظاهر و باطن یا فکر و واقعیت می باشد که غایت این اراده همان برپائی خلق جدید است.

۳۹۱۱- تأویل یعنی تصدیق و تطبیق انسان با جهان! ولی این یگانگی صوری و فیزیکی نیست بلکه واقعه ای است بسیار بزرگتر از کل آفرینش زیرا منجر به خلق جدید می شود که جهان قدیم و آنچه که هست فقط سرمایه اولیه این آفرینش نوین است سرمایه ای معنوی و نه مادی!

۳۹۱۲- یگانه شدن با آنچه که هست منجر به پیدایش جهانی دگر و برتر می شود که موسوم به انواع و مراتب بهشت است. که این بهشت نیز مقصود واقعه نیست بلکه دانشگاه خلق جدید است که علی(ع) بانی و سلطانش می باشد همانطور که در خطبه بیان فرموده است.

۳۹۱۳- آنچه که هست (جهان قدیم و نخستین) سرمایه آنچه که باید باشد است و انسان بمیزانی که با علم تأویل با آنچه که هست یگانه می شود مهیای آفرینش و تحقق اراده به بایستی است. و از آنجا که آرمان ذات آدمی بی پایان و لامتناهی است پس وقوع یگانگی نیز واقعه ای لامتناهی است زیرا احد، بی حد است! پس "یک" سرمدیت جاودانه و بی پایان از آفرینش های برتر و متعالی است. همانطور که بهشت حاصل به هست (با هستی بودن) می باشد و قرآن کریم به ما متذکر می شود که برتر از بهشت (جنّت) هم ممکن است و آن رضوان است که جهان های برتری از آفرینش جدید است که اراده انسان خلاق را در هر مرحله ای به اوج رضا می رساند و این رضایت را نیز پایان و حدّی نیست. پس بهشت، سرمایه خلق جدید است پس وسیله ای بیش نیست.

۳۹۱۴- انسان برای رضوان آفریده شده است یعنی برای حصول رضای مطلق اراده! پس علم تأویل، علم رضوان است که انسان را در یگانگی بی پایانی با اراده احدیش قرار می دهد. پس تأویل تماماً علم احدیت سرمدی و بی پایان است.

۳۹۱۵- پس درک می کنیم که تأویل، علم عشق است یعنی علم عشق ورزی انسان با اراده احدیش در وادی خلق جدید و برتر و بی پایان!

۳۹۱۶- ما در مجموعه آثارمان همه مراحل تأویل خلق به حق و تجلی حق از خلق را تدریجاً محقق کرده ایم و در این اثر اخیر یکجا همه این مراحل را به اوج کمال تأویل آشکار ساخته ایم و این علم را همچون الفباء برای هر طالب مؤمنی هجی نموده ایم. و برای به فعل آوردن این تعلیمات، ایمان لازم و کافی را هم در ذات هر تعلیمی به ودیعه نهاده ایم. یعنی ایمان و یقین به اعجاز و کرامات این علم در انسان، پیش شرط تعلیم و تعلّم و عمل و تجلی آن است همانطور که پیش شرط درک حقایق قرآن که کتاب تأویل است نیز جز ایمان نیست. ایمان به رحمت مطلقه الهی که در علم تأویل نهاده شده است که کشف و وصول جنات نعیم و رضوان الهی و خلق جدید انسان و جهان می باشد که بی تردید چنین مرتبه ای از ایمان عین اخلاص و عشق ربوبی و جذبه عرفانی تأویل است که در دل هر کسی که اندک طلب و درد و میل به نجاتی باشد با تأمل در این کتاب طلوع می کند که همان طلعت قرآنی است و اشراق احدی!

**۳۹۱۷- علم تأویل، علم امّی و فطری است یعنی علم امام است که: "در نزد اوست امّ الکتاب و او علی حکیم است." قرآن کریم- و اما تجلی جمال این علم از فطرت الهی انسان همان حضرت فاطره زهراست. و این همان ظهور ذوالجلال و ذی الجلال است یعنی ظهور هو و هی! که یگانگی احدی این دو ظهور هم در ذالجلال است که همان تجلی اللهی انسان صاحب این علم است که از این دو نور برخوردار شده است و بدینگونه هفت زمین و آسمان در احدیت هی هاهوتی ذات تأویل و تجلی می یابد و از این نور احدی هر چیزی در عالم هستی برای خداوند ظهور و بروز می کند ذات هی هاهوتی او را که واحد قهار است. و بنده این هر سه تأویل و تجلی را در عالم واقع و در اوج بیداری و هوشیاری شهود کرده ام به عین مصداق این آیات الهی: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش نمود بیان را. و ماه و خورشید در این کارند و ستارگان و درختان سجده می کنند." سوره رحمن-**

**۳۹۱۸- انسانی که آیات و پدیده های عالم را تسبیح و تأویل به ذات احدی خداوند در خویشتن می کند و بدینگونه هر چیزی در جانش احصاء و مقدر می شود همه این موجودات در زمین و آسمان (نباتات و ستارگان و ملائک و...) چنین انسانی را در جانش برای احدیت حق تسبیح و تأویل می کنند و اینست راز دخالت ماه و خورشید و ستارگان و درختان در واقعه خلق جدید انسان در سوره رحمن! این یاری متقابل انسان و جهان است در خلق جدیدشان!**

**۳۹۱۹- تأویل، واقعه ای در تن و جان و روان انسان توأمان است همانطور که علی(ع) می فرماید: تا تن و پوست و گوشت و خون آدمی پاک نشود دینش پاک و خالص نشود. و تأویل وجود یعنی اللهی شدن آن! پس در این واقعه همه موجودات و پدیده های عالم هستی در زمین و آسمان که در خلقت قدیم و ارتزاق و حفاظت از وجود انسان دخیل بوده اند اینک نیز وارد قیامت خلق جدید انسان می شوند تا هم او را یاری دهند و هم خود در خلق جدید احیاء و تعالی یابند! رسالت ماه و خورشید و ستارگان و نباتات در این واقعه از اینروست: هر چه در جهان است در وجود امام مبین احصاء و ارزیابی می شود. قرآن کریم- و امام مبین، انسان صاحب علم بیان در سوره رحمن است.**

**۳۹۲۰- و اما آیا متن تأویلی (نوشتاری یا شفاهی) و بطور کلی ادبیات تأویلی چه رابطه ای با خود واقعه تأویل در جان گوینده و شنونده (نویسنده و خواننده) دارد؟ این رابطه یا روحانی و یا صرفاً منطقی است. اگر نویسنده یا گوینده یک حقیقت تأویلی صاحب روح الهی باشد بی تردید در مخاطبش اثری منقلب کننده دارد و در حین خطابه هم خود در حال تأویل شدن است و هم مخاطبش! ولی اینکه پس از این واقعه در جان مخاطب چه رخ نماید بسته به هویت مؤمنانه یا کافرانه او دارد یعنی عملکرد تسبیحی یا تنفیسی! بهرحال خواننده یا شنوندهٔ یک حقیقت تأویلی زان پس انسانی دگر است. یا انسانی تأویل شده است و یا شیطان صفتی واژگونسالار! همانطور که قرآن کریم به ما متذکر می شود که در حین عبادت، نماز، ذکر، تلاوت قرآنی و یا وحی، شیطان نیز به همان میزان به انسان نزدیک می شود. تأویل، یک تلاوت و نزول مجدد قرآن و همطراز وحی و نزول ذکر است و واقعه ای کلان و وحدت وجودی و احدی است پس عالم اجنه و شیاطین را هم شامل می شود همانطور که اولیاء و ملائک را! "او بر شما صلوة می کند تا شما را از عرصه ظلمات بر قلمرو نور بیرون برد." قرآن کریم- تأویل یک صلوة وجودی و روحانی- عرفانی است.**

**۳۹۲۱- برخی فلاسفه رسمی و متفکران آکادمیک و پیرو نظامهای سیاسی، تأویل را تفکر و تلاشی نیست انگارانه (نیهیلیستی) می خوانند. این قضاوتی سطحی و عجولانه و غیرمعنوی و بلکه ضد دینی است. بی تردید انسانی که قلباً کافر است ادبیات تأویلی را خطرناک و برانداز و حتی تروریستی (وحشت زا) می پندارد (بالقوه) زیرا اتصال و باوری به آخرت و عوالم برتر ندارد و لذا در تحولات تأویلی احساس نابودی می کند. کسی که از مرگ و نیستی می هراسد نمی تواند اهل تأویل باشد زیرا تأویل، عشق به فنای "خود" است زیرا "خود" دائماً در حال تأویل به خداست پس محکوم به فناست.**

**۳۹۲۲- در قلمرو ادبیات محض و بخصوص شعر، کتابی تأویلی تر از کلیات شمس تبریزی سراغ نداریم که براستی اثری صاحب روح تأویل است تأویل مولوی در شمس و تأویل شمس در خداوند که در هر غزلی به گونه ای دگر و برتر رخ می نماید. ولی انسانهای فاقد روح و ایمان زنده در مطالعه این اثر دچار جنون و تناقضات مالیخولیائی می شوند که گاه به مکتب اصالت جنون می انجامد در جهت توجیه و تقدیس جنونها و مالیخولیاهای انسان آخرالزمان! که این نیز نوعی تأویل در دوزخ است در عالم اجنه! همانطور که بقول گوته، عالم ادبیات قلمرو تبادل حیات انسان و اجنه است که این نیز نوعی تأویل در ادبیات است که گروههای کثیری از بشریت اهل سواد کتاب را در آخرالزمان فراگرفته است.**

**۳۹۲۳- همانطور که نشان دادیم آخرالزمان عصر نزول و عروج جبری روح است و این واقعه که برپا کننده قیامت آخرالزمان است کل خلق عالم را بر تأویل وجود وارد می کند از هر دو وجه عروج و سقوط در بهشت و جهنم و برزخ با ملائک و اولیای الهی یا با اجنه و شیاطین و اولیای شیطان! که وجه بسیار مهم و قابل توجهی از این تأویل بهشتی و**

**دوزخی در عالم ادبیات و رسانه های جمعی رخ می دهد بخصوص رسانه های تصویری که کانون اصلی مسخ و رسخ و فسخ روح کافران و فاسقان است و این تبدیل در دوزخ تکنولوژی و خلقت ذره ای است (الکترونی، نانوئی، فوتونی، لیزری، نوترونی، ژنتیکی، سلولی و...): "و گروهی از کافران را به آفرینش ذره ای با اجنه خلق کرده ایم." قرآن کریم-**

**۳۹۲۴- همانطور که قبلاً نشان داده ایم امروزه بسیاری از مسلمین کافردل که دارای دین و ایمان موروثی و غیرتحقیقی هستند در جریان اقامه صلوة و تلاوت قرآن دچار تأویل شیطانی و جنی و دوزخی شده و مسخ می گردند. و این نیز از ویژگی عصر آخرالزمان و نزول و عروج روح در عالم و آدم می باشد که برخی بواسطه قرآن هدایت و عروج می کنند و برخی گمراه تر شده و سقوط می کنند که این معنا در نص صریح قرآن نیز حضور دارد: خداست که هدایت یا گمراه می کند. یعنی بواسطه کلامش! زیرا می فرماید که: خداوند هر حقی را بواسطه کلماتش محقق می فرماید. قرآن-**

**۳۹۲۵- زیرا در آخرالزمان هر دورانی از تاریخ بالاخره هر انسانی بایستی یگانه و خالص و کامل گردد به نور یا نار، به حق یا به شیطان! و لذا همانطور که امام صادق(ع) در الهفت الشریف می فرماید نهایتاً هر انسانی یا الهی می شود یا ابلیسی!**

**۳۹۲۶- پس یگانگی جبر وجود است و جبروت حق در خلق! و لذا در آخرالزمان همه انسانها و امور و معانی نسبی جبراً بسوی اطلاق محض میروند که همان یگانگی وجود است. دیگر هیچ چیزی معمولی و عادی و سنتی باقی نمی ماند و این جبر به پایان رسیدن زمان در نفس انسان است.**

**۳۹۲۷- بزرگترین خطر وجودی که انسان اهل سواد و کتاب امروز را تهدید می کند همین واقعه تأویل و تبدیل ذره ای-دوزخی در عالم اجنه و شیاطین است و مسخ هویت انسانی در حین مطالعه کتب و بخصوص ادبیات داستانی و رسانه های تصویری! امروزه شاهد نسلی مسخ شده از این مالیخولیای کتابی- مدرسه ای در سراسر جهان هستیم. اجنه و شیاطین در صورت بشری که همه کوس انالحق می زنند ولی دیوانگانی بیچاره و مفلوکند که در ارضاء ابتدائی ترین نیازهای حیاتی خود فلج هستند. این دردناکترین پدیده آخرالزمان در نظر اهل معرفت تأویلی است که صاحب ابصار الهی و اهل شهود باطنی می باشند.**

**۳۹۲۸- پس امروزه کلیه فعل و انفعالات بشری در عرصه حیات فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فنی، هنری، نظامی، حکومتی و جهانی اموری تأویلی هستند و جمعاً در خدمت تأویلی برتر و کامل و جهانی قرار دارند تا یکایک آدمیان به حق انتخاب و اختیار خود برسند چرا که هر فرد و گروهی در سمت آنچه که اختیار کرده است تأویل می شود زیرا "انسان را همانست که اختیار می کند." قرآن کریم- پس اصل و اساس و اولیت وجود هر کسی را خودش انتخاب می کند. زیرا خداوند آدمی را در اراده اش خلیفه خود ساخته است یعنی صاحب اراده و مختار نموده است. از این رو تأویل دوزخی و ناری و ابلیسی و عدمی نیز انتخابی برحق است و این حق از حق انتخاب انسانی است که خداوند برایش قرار داده و از همین بابت او را خلیفه ساخته است. و لذا هیچ قدرتی در این جهان توان مخالفت با این حق را درباره هیچ احدی ندارد بخصوص اگر چنین قدرتی به اسم خدا و دینش دست به چنین تلاش ناحقی زند که به اسم حق، حق را باطل سازد که نمی تواند زیرا حق همان حق انتخاب و اختیار انسان است و این همان حقی است که خداوند عالم و آدم را براساس آن آفریده است: حق انتخاب! و این حق اساس تأویل و عین آن و مقصود آن است. پس تأویل، علم و قدرت و حق الحاق و رجعت هر کسی به چیزی است که انتخاب کرده است تا اول و آخر حیات و هستی او یکی گردد تا ظاهر و باطنش یکی شود که: اوست اول و آخر و ظاهر و باطن! و این نیز بیان دیگری از نور احدی نهفته در علم تأویل است.**

**۳۹۲۹- پس واضح است که بدترین وضعیت و سرنوشت را مردمانی در این عصر دارا هستند که هنوز هم از حق وجود الهی خویش یعنی انتخاب و اختیار متعهدانه گریزانند یعنی اکثرالناس که در آخرالزمان در پشت نقاب دموکراسی ها پنهان شده اند تا حق اختیار و انتخاب سرنوشت و معنای وجود خود را فرافکنی کنند! اینان دچار بدترین نوع تبدیل و مسخ در درک اسفل می شوند زیرا خصم تأویل هستند چون خصم انتخاب هستند.**

**۳۹۳۰- بزرگترین و رازآمیزترین و به لحاظ منطقی نامعقولترین هویت احدی یگانگی حق همانا حضور فردی و آگاه و خلاق و سمیع و بصیر و قدارش در هر یک از مخلوقاتش بخصوص در ذات انسانهاست. این معما که چگونه این حضور احدی در یکایک موجودات بطور کامل و فردی حضور دارد و اینهمه یکان الهی در قلب ذرات و کرات و نبات و انسان چگونه ممکن است. فهم این راز عظیم به معنای فهم نهائی و کامل احدیت است و سرّالاسرار علم توحید و وحدت وجود!**

و اسرارآمیزتر و غیرمنطقی تر اینکه حق تعالی علاوه بر حضورش در دل کلیه مخلوقاتش مستمراً در شأن و مقامی برتر است که این همان راز تسبیح و الله اکبر است.

۳۹۳۱- این حضور احدی خداوند در ذات یکایک خلقش، کل راز یگانگی موجودات است که هر چیزی می تواند موجودی واحد باشد. و فهم این حقیقت وجودی از محوری ترین مورد اختلاف بین عرفان وحدت وجودی و علمای اصولی است زیرا اصولیون فلسفی یا کلامی و فقهی با خود می گویند مگر می شود که کسی در آن واحد در همه جا و همه چیز به تمام و کمال وجودش حضور داشته باشد. آری هیچکس نمی تواند حتی در کالبد فردی خودش هم دارای حضوری کامل باشد و این همان فرق بین خالق و مخلوق است: انّ الله کان علی کل شیء! براستی که الله در هر چیزی هست! پس با کل ذات احدیش در همه هست زیرا اللهیت جامع همه اسماء و صفات است هر چند که هر یک از اسماء و صفاتش نیز حامل سائر اسماء و صفاتش می باشد و این از طبع احدی همه اسماء و کلمات و صفات و معانی است. و لذا ما معتقدیم که هر چیزی در عالم بالقوه و ذاتاً حامل همه چیزهای دیگر است به لحاظ معنا و صفات! ولی هر چیزی در آن واحد مظهر یکی از اسماء و صفات الهی می باشد ولی مابقی اسماء و صفات را هم در خود نهفته دارد و قابل تأویل و تجلی است به اراده حق!

۳۹۳۲- درک این معنا که این خدائی که در همه چیز هست آیا همان خدای احد و واحد است، کل راز احدیت است که فقط در توحیدی قرآنی تبیین شده است و لذا در سائر مذاهب و اساطیر مذهبی شاهد آنهمه خدایان هستیم زیرا درک و تبیین این احدیت جهانی را برنتافته اند که براستی مستلزم برترین علمها و بیان هاست که فقط در عرفان وحدت وجود اسلامی محقق شده است.

۳۹۳۳- و عجیب تر اینکه این خدای احد و واحدی که در ذات هر چیزی حضور دارد دمادم در حال تسبیح و تقدیس و تکبیر و تعالی خویش است "و هر لحظه در شأن و مقامی دگر است." قرآن کریم- و این راز تغییر و تحول و تکامل بی وقفه جهان است تا قیامت کبرای ظهور کبریائی مطلق این احدیت واحد قهار که همه مخلوقات از هویت فردی و احدی خود فنا می شوند در حضور این واحد قهار! و فقط چیزها و کسانی در این محضر کبریائی قدرت حضور دارند که ظهوری از احدیت اللهی او باشند و جز او نباشند. یعنی به تمام و کمال تأویل به ال لا ه شده باشند و مظهری از کلمةالله که فنای در ذات واحد قهارش شوند و از چیزیت ماهیتی خود تهی گشته باشند و جز هویت نباشند که این حقیقت را فریاد زنند که: هوالله احد نه اناالله احد!

۳۹۳۴- زیرا این تسبیح و تقدیس و تعالی مطلق و بی پایان کبرائی و الله اکبری در ذات کلمةالله نهفته است که ال لای مطلق است بمعنای لای مطلق و نفی مطلق ذاتش نسبت به خود الهیش که همان تأویل سرمدی او، کمال ابدی او و الله اکبر بی پایان اوست که کل عالم و آدم را در هفت زمین و آسمان با این ال لای خودش به بالا و بالا می کشاند و به احدیت مطلق ال لا هی خود تأویل می کند تأویلی بی پایان! پس وای بر کسی و چیزی که در قبال این ال لای مطلقش نسبت بخود الهیش، دم از خود مخلوقی بزند و بگوید که این منم! این "من" عنصر سقوط و مسخ و خروج از تأویلی اللهی است که عامل و مدعی خود را در ذات جمادی زمین به عذابی خلد (ابدی) و عدمیتی لامتناهی دچار می سازد یعنی نابودگی بی نابود شدن! و این همان عذاب الله است یعنی عذاب کلمه ال لا در ذات کسی که "ال من" است! چرا که منّان (من کننده- چیز کننده- هستی بخش) اوست پس هر منی بایستی با ال لا ه همسو باشد و دائماً خودش را لا کند یعنی تسبیح نماید تا بتواند به سوی ذات احدیش تأویل گردد و عروج نماید وگرنه سقوط می کند در درک اسفل عالم جمادی!

۳۹۳۵- پس باید درک کرد که این احدیت در گوهره کلمةالله (ال لا) است و فقط بدین طریق تسبیح و تأویل بی پایان است که خداوند با حضور احدیش در ذات یکایک خلقش همچنان احد باقی می ماند و واحد و قهار! در همه جا و هیچ جا! با همه و هیچکس! عین همه و بی همه! این با- بی، سرّ احدیت حق در خلق است. در این معنا تا ابد بمان!

۳۹۳۶- و اینک یک مسئله بس حیاتی و هستی شمول: اگر ذات باریتعالی و احدیت اللهیش بلاوقفه در حال تأویل و عروج و تکبیر و تقدیس و لا کردن خویش در خلق است چه کس و چه نیروئی در این عالم مادون او در هفت زمین و آسمان حافظ و حامی احدیت اللهی او در خلق اوست؟ "بقیه خدا در عالم ارض تنها خیر باقیمانده از برای شماست اگر از مؤمنین باشید و زین پس دیگر مرا با شما هیچ کاری نیست." قرآن کریم- که این بقیه خدا (بقیةالله) همان امام مبین است که مظهر کلمةالله در عالم هستی مادون الله اکبر اوست که بدون او عالم هستی لحظه ای برپا نمی ماند و فرومی پاشد. و لذا طبق احادیث روزی که آخرین ولی خدا بر زمین از دنیا برود قیامت کبرا هم برپا می گردد و بساط عالم برچیده می شود.

**۳۹۳۷- پس اینک بطور کاملاً محسوس و منطقی درک می کنیم که چگونه و چرا "امام" را راز توحید و وحدت وجود و کلمةالله در عالم هستی می خوانیم که بدون وجودش، توحید و کلمه لااله الاالله معنا و حقیقتی نخواهد داشت: "لااله الاالله پناهگاهی است که هر که به آن پناه جوید از عذاب دوزخ می رهد و آن را شروطی هست که من یکی از آن شرطها هستم." امام رضا(ع)- و مابقی شروطش هم سائر ائمه هدیٰ و اولیایشان در زمین هستند.**

**۳۹۳۸- "بقیةالله" یعنی بقیه خدا، بقای خدا در جهان هستی! زیرا به نور امام است که همه موجودات عالم بسوی ذات احدی و الله اکبری و مطلقش، تأویل و بالا می روند تا از نابودی مصون بمانند. "هر چه در جهان است به وجود امام مبین ارزیابی می شود." قرآن- یعنی هر که در سمت اوست بسوی بالا تأویل می شود و هر که در خلاف اوست بسوی عالم اسفل تبدیل می گردد. و با اینحال حتی در درک اسفل هم تحت الشعاع نور احدی امام است که هر کسی احدیت واحد وجود و فردیت و موجودیتش را حفظ می کند وگرنه فرومی پاشد و منهدم می گردد. زیرا موجودیت عین احدیت و فردیت است. و امام نور احدی خدا در جهان مادون کبریائی او در زیر عرش اعلیٰ و عرش اکبر است و این عرش را بر دوش خود حمل می کند.**

**۳۹۳۹- پس امام، عامل تأویل و تسبیح و تقدیس و تکبیر و تمجید لامتناهی خداوند در جهان است و الله به وجود امام خویش است که "اکبر" است بلاوقفه! پس امام مظهر نور الله اکبر در عالم ارض نیز می باشد در تسبیح بی پایان ال لای وجود خویش! و چنین تسبیح ال لا هی و نفی مطلق خویشتن است که او را نورالله نموده و حدّ وجودش را برانداخته و او را از نگاه محدود آدمیان غایب نموده است که این غیبتش اشد حضور و ظهور نوری اوست که حاصل الحاق حد وجودش به احدیت بی حد خداوند است همانطور که در خطبه سباسب به آن اشاره شده است (خطبه سباسب- ترجمه اینجانب از مجموعه آثار).**

**۳۹۴۰- پس امام، نماینده کبریائی سبوحی- قدوسی پروردگار در زیر عرش اعلاء و اکبر است از برای خلق. این همان معنای خلافت است. که این نمایندگی و خلافت یک معنای عاریه ای نیست بلکه عین ظهور احدی کلمةالله است. و لذا مؤمنینی که متصل به امام هستند و امامیه زندگی می کنند خیر و اختیاری جز از نزد امام در عالم ارض نمی یابند و خداوند را با خلایق کاری نیست. خدای را فقط با امامش کار است و امام را هم با خلقش! این همان صلوة الهی بر وجود امام است که رسول خاتم(ص) در معراجش با آن روبرو و متحیر گشت که آیا مگر خدا هم صلوة می کند؟ و بر چه کسی؟ و آنگاه خداوند به حضرتش فرمود: "ای محمد تو را به این مقام نیاورده ام الا اینکه علی (امام) را به تو بشناسانم! و بدان که نسبت تو به من عین نسبت من است به علی!" یعنی همانطور که تو مرید منی، من هم مرید علی هستم! و این غایت تأویل بنده به معبود است و تجلی معبود از وجود بنده اش!**

**۳۹۴۱- در اینجا بوضوح درمی یابیم که خداوند اللهیتش را به امام و خلیفه مطلقش وانهاده و اکبرش را با خود برده است. از این منظر بهتر درمی یابیم که نقش معنای مطلق تأویلی الله اکبر تا چه حدی با اللهیت کبریائی ذاتش یکی است همانطور که رابطه اش با امامش! این همان رابطه الله و الله اکبر و رابطه ماورای عرش و مادونش می باشد که عین رابطه خداوند با امام است. آیا بدون این دو و درک رابطه شان می توان هیچ تصور و فهمی توحیدی از احدیت ذات باریتعالی در قلمرو آفرینش داشت؟ با اندک تأملی اعتراف می کنیم که احدیت سرمدی و لامتناهی و فرارونده ذات الهی بدون وجود امامش ممکن نیست. این غایت یاری متقابل بین انسان و خدا در کارگاه آفرینش بی پایان و کبریائی است زیرا کبریائی مطلق حق، عین کبریائی قلمرو آفرینش اوست و این دو بی یکدیگر مفهوم نیست. و کبریائی مطلق آفرینش هم فقط در شناخت وجود امام مبین و خلیفه مطلق امکانپذیر است. پس بی شناخت امام، نه عظمت سرمدی و متعال و بی پایان خداوند قابل درک است و نه قلمرو حضور و ظهورش در هستی لامتناهی! و چنین مرتبه و ماهیتی از شناخت هم براستی که بواسطه خرد علیتی محال است. این خرد و نور و فهمی از قدرت وهابی پروردگار است که بی هیچ حساب و کتاب و علت و منطقی چنین معرفتی را به بنده ای ارزانی میفرماید.**

**۳۹۴۲- آیا هر سخنی که از کسی می شنویم و یا در کتابی می خوانیم دارای همان معنای کلمات یا نیّت گوینده و نویسنده آن در ذهن ماست؟ اگر چنین می بود از هر سخنی به تعداد آدمیان فهم متفاوت حاصل نمی شد! پس هر کسی سخنانی را که می خواند یا می شنود تأویل می کند. معنا کردن سخنان دیگران همان تأویل کردن است وگرنه هیچ سخنی بخودی خود در کلماتی که مجسم شده اند دارای هیچ معنائی نیست. جریان فهم همان جریان تأویل است که این تأویل یا استعلائی و عروجی است و یا سقوطی و کاهنده! پس کلمات، عناصر تأویل هستند نه عناصر تفهیم و تفاهم! کلمات بخودی خود هیچ هستند الّا مقادیری اشکال کج و معوج که دارای تعاریفی در لغت نامه ها هستند که به کار هیچکس نمی آید الا در مواردی که فرد بکلی از قدرت تأویل یا تبدیل تهی باشد یا شهامتش را نداشته باشد.**

**۳۹۴۳- پس واقعه تفکر و فهمیدن همان جریان تأویل است که به یاری کلمات انجام می شود. بواسطه کلمات یا از وضعیت وجودی خود در نفس ناطقه بالا می رویم و تعالی و رشد می یابیم و یا پائین می رویم و عدول و سقوط می کنیم و یا در همانچه که هستیم دچار تکرار و عبث و افسردگی و جمود می شویم که شامل اهالی درک اسفل است یعنی اهل نفاق که دارای هیچ سوخت و سازی در نفس خود نیستند: نه می مانند و نه می روند، نه زنده اند و نه مرده! قرآن کریم- کلمات در نفسشان براستی دچار جمود و فسیل گشته اند و مرده اند.**

**۳۹۴۴- از این منظر یکبار دگر به سحر و اعجاز حیرت آور ماهیت کلمات پی می بریم که چگونه می آفرینند و موجب تأویل یا تبدیل و عروج یا سقوط انسان در هفت طبقه زمین و آسمان می شوند. پس آیا نمی توان گفت که کلمات عناصر روح ازلی پروردگار در نفس انسان هستند و ذات احدی حق در همه آنها حیّ و حاضر است و در خدمت اراده انسان عمل می کنند و او را می آفرینند!**

**۳۹۴۵- کلمات فی ذاته حامل روحند یعنی تأویلگر نفس ناطقه بشرند بشرط اینکه نفس آدمی دچار واژگونی و جمود نشده باشد. به همین دلیل آموزش همگانی و بخصوص تدریس ادبیات و دستور زبان و استفاده از لغت نامه ها و آموزش زبان خارجی جمله در خدمت از خودبیگانگی نفس ناطقه و واژگونسالاری آن در رابطه با کلمات امّی و مادرزادی هستند که همین واقعه مرگبار برای نفس ناطقه از علل اساسی اختلال تفاهمی در روابط خانوادگی، زناشوئی و اجتماعی نسل های مدرن است و از همه مهمتر اختلال و وارونگی در درک طبیعی و فطری انسان از خویشتن است که موجب اختلال در جریان طبیعی تفکر و یادآوری امور می شود که نهایتاً حافظه فطری را دچار جمود و رخوت و عقیم شدگی می سازد و گاه بکلی آن را واژگون می کند. از این منظر بهتر می توان به راز ناتوانیهای بشر مدرن در ابتدائی ترین فهم از زندگی و تفاهم با اطرافیانش پی برد که این معضله در امر ازدواج به اوج فاجعه می رسد زیرا طرفین رابطه از قدرت تأویل کلمات برخوردار نیستند و کلمات در نزدشان همچون اشیائی بیجان بسوی همدیگر پرتاب می شوند.**

**۳۹۴۶- آموزش و پرورش اجباری و همگانی که بنایش را اروپائیان در جهان مدرن نهاده اند یکی از ارکان اساسی برپائی قیامت آخرالزمان است به این دلیل که نفس ناطقه بشر را عقیم نمود و از فطرتش بیگانه ساخت. که این رکن بی تردید از اساس علوم و فنون مدرن نیز می باشد که رکن دیگر قیامت آخرالزمان است. پس می توان گفت این قیامت آخرالزمان از وجه دوزخی و ناریش مخلوق عقیم شدگی و مرگ کلمات امّی و فطری در نفس ناطقه بشر مدرن است.**

**۳۹۴۷- علم تأویل نیز دارای دو وجه لاالهی و الااللهی است که وجه نخست آن مربوط به این تمدن معاصر حاکم بر جهان است که حدود شش هزارسال از عمرش می گذرد و به آخر عمرش رسیده است. و اما وجه دومش مربوط به تمدن برتر امامیه است که پس از انهدام این تمدن رخ می نماید. وجه اولش عموماً برای اهل تفکر و ایمان قابل درک است ولی وجه دومش را جز سالکان سیر الی الله و عارفان امامیه درنمی یابند. مجموعهٔ آثار ما و از جمله کتاب حاضر نیز دارای این دو وجه و این دو قلمرو مفهومی می باشد.**

**۳۹۴۸- احدیت، تأویل روح است زیرا روح نخستین موجود دارای حدّ احدی است یعنی حد بی حدّ! و به همین دلیل خداوند با دمیدن روحش به آدم(ع)، او را خلیفه و مسجود خود در جهان نمود تا همچون او در یکایک خلقش حضوری یگانه و بی تا داشته باشد به تعداد خلایق که بی نهایت است بی نهایتی که خود مظهر احدیت کل است چرا که احدیت در لامتناهی و سرمدی بودن است که ممکن می شود یعنی در بی حدّ بودن در یکایک حدود موجودات!**

**۳۹۴۹- پس روح، به احدیت هر موجودی تجلی می کند همانطور که از احدیت درک و تأویل می شود.**

**۳۹۵۰- از آنجا که مکان و فضای آسمانها لامتناهی و بی حد است زیرا غیرقابل تقسیم است در جوهره خویش هم چنین است و لذا اگر کسی در مکانیتِ محدودِ حدودِ وجودِ خویشتن مستقر و یگانه باشد ملحق به سرمدیت بی حد و مرز عالم امکان در فضای لامتناهی آسمان است و از اینجاست که در هر چیز دیگری هم حیّ و حاضر است و متجلیِ نامکرر و بدیع! این تعریف محسوس و منطقی حضور احدی پروردگار در همه خلایق است به تمام و کمال وجود احدی و صمدی و سرمدی و خلاقش! این معنای اسم محیط و محاط و ظاهر و باطن است که از اسمای اوست. این تعریف وجود نیز می باشد و هر کسی که صاحب وجود است. از این تعریف وجودی هم مکان لامکانی و هم زمان بی زمانی بطور طبیعی حاصل می شود همانطور که حدّ بی حدّی! در این معنا تا توانی بمان و بیندیش تا از نور احدی وجود نصیب یابی! و بدان که این نوع اندیشه تأویلی از هر عبادتی خالصانه تر و عبودی تر است زیرا نه تنها موجب تقرب الی الله که موجب فنای فی الله است.**

**۳۹۵۱-** تأویل روح، احدیت است و تجلی احدیت هم روح است و تجلی روح هم در مراتب همان وجود اولیای تأویلی بر روی زمین است که نور علی نورند!

**۳۹۵۲-** تأویل، علم از میان برداشتن کثرت و تفاوتها و تناقضات و ضدیتهاست به گونه ای که زان بعد موجودات عالم کثرت، دیگر کمترین شباهت و تفاوتی با هم ندارند زیرا هر یک وجودی بی تا و نامکرر می شوند در چشم انسان صاحب بصر الهی که بصیرت تأویلی و احدی است. و این همان کسی است که قیامت را بوضوح درمی یابد یعنی روزی که هر چیزی به نور پروردگارش و برای تجلی احدیت لامتناهی پروردگارش تجلی می کند و ذکرش چنین است: یا واحد قهار! "قیامت فرارسید ولی آن را از چشم مردمان برای مدتی معین مخفی داشته ایم... ولی تو از آن غافل مباش و مبادا که از منکرین باشی." سوره طه.

**۳۹۵۳-** پس روح شناسی و روح بینی همان یگانه شناسی و یگانه بینی در هر چیز و کسی است، بدان! و این علم "هوالله احد" است و لذا سوره توحید، روح قرآن است که به یاریش هر چیزی را در عالم مظهری بی تا از هوالله احد می یابیم! و بیهوده نیست که سوره توحید را مترادف نیمی از قرآن خوانده اند (رسول خاتم(ص)) زیرا تأویلی از همه آیات محکمات آن است که باطن قرآن می باشد.

**۳۹۵۴-** مجموعه آثار و معارف ما از این منظر تماماً تفسیر و تأویل و تجلی و تفصیل سوره توحید است که در کتاب حاضر جمع آمده و به غایت رسیده است.

**۳۹۵۵-** در منطق قرآنی، علم راه رسوخ در پدیده های عالم است که روش این رسوخ هم تأویل است. و بدینگونه انسان تأویلی در همه خلق حضور دارد و خلیفه خلق است در نزد پروردگارش. همانطور که خلیفه خداست در خلقش! و لذا در مراتب تأویل، انسان تأویلگر جامع کل عالم و آدمیان است و صحرای محشر عالم وجود! و در وجود اوست که هر چیزی قدر وجودش را می یابد. پس انسان تأویلی مظهر اسم القدیر و القادر و المقدّر نیز می باشد.

**۳۹۵۶-** انسان تأویلگر ظهور و بروز امام مبین در عرصه غیبت است یعنی نوری از نور اوست (نور علیٰ نور) به مصداق کلام سلطان امّ الکتاب و تأویل امام محمدباقر(ع): "ما معانی خدائیم و شما (شیعیان خالص) هم ظهور این معانی." و این سلسله مراتب ظهور احدیت کلمةالله است.

**۳۹۵۷-** تأویل یا در حین خواندن است یا بیان کردن (شفاهی- کتبی و یا حتی از راه تفکر)! و این دو نوع و مرتبه متفاوت از تأویل است که اولی حاصل نزول روح است که موجب خواندن در نفس ناطقه است و این تأویل قرآنی (خواندنی) است. و دومی حاصل عروج روح است که منجر به بیان می شود بیانی فکری یا کلامی یا کتبی! تأویل اولی، نبوی است و دومی هم ولوی (امامی)! اولی مربوط به قلمرو "آنچه که هست" می باشد و دومی هم آنچه باید باشد: هستی و بایستی! اولی تماماً عرصه تسلیم و رضاست و دومی قلمرو انتخاب و اختیار و آفرینش نو! به معنائی دیگر این روح است که تأویل می گردد در دو قلمرو نزول از آسمان به زمین و سپس از زمین به سوی آسمان! در مرحله اول روح معنا می شود و حقیقت کلمات خدا را به صدق و عدل در نفس ناطقه اهلش می خواند و در مرحله دوم روح در هفت طبقه آسمان تجلی می کند. در مرحله اول همه کتابهای آسمانی در اصلش خوانده و فهم می گردد از صحف ابراهیم و تورات موسیٰ و زبور داوود تا انجیل عیسیٰ و اوستای زرتشت و قرآن محمد! و در مرحله عروج همه حقایق آنچه که خوانده و فهم شده شهود می گردد که کمالش در آسمان هفتم است که لقای جمالی هی هاهوتی پروردگار است که جمال احدی و واحد قهار اوست. و در مرحله اول با انبیای الهی محشوری و در مرحله دوم با اولیاء و حکما و عرفا و امامان و خلفای الهی! از آدم(ع) تا محمد(ص) و از علی(ع) تا قائم(عج)! مرحله اول هفت هزار سال است و مرحله دوم پنجاه هزارسال! و بدینگونه یک عارف کامل به مقدار پنجاه و هفت هزار سال طی طریق و عمر عرفانی می کند و این پیر کامل است. و این مدت یک دور کامل تاریخ از هر آدم تا خاتم و خاتم تا قائم آل محمد است. که در این باره قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم!

**۳۹۵۸-** به زبان ساده تر، تأویل علم فهم و شهود حقایق و اسرار عالم هستی در همه طبقات ظهور و بروز آن است از راه غیرعلیتی و غیرقیاسی و بلکه از راه تکوین آنی و الساعه همانطور که خداوند آفریده است. پس علم تأویل همانا علم فهم و شهود جهان در نزد خدا و از چشم و هوش خالق باریتعالی است پس علم لدنّی است و هیچ ربط و شباهتی با علوم بشری ندارد. به زبان دیگر علم تأویل، علم بهشتی است همانطور که علوم بشری، علم جهنمی است. و لذا علم تأویل برپاکننده جنات است و علوم بشری هم برپاکننده جهنم!

۳۹۵۹- به زبانی دیگر تأویل یعنی اینکه انسان حواس و فهم و تجربه و احساس خود از هر چیزی را به نزد خداوند برد تا خدا برایش معنا و معین فرماید. پس تأویل علمی است که از طریقش به ادراک و حواس و احساس و معرفتی خدائی نائل می آئیم که اینست ادراک حقیقی از واقعیت عالم و آدم! حقیقتی که عین واقعیت است! و لذا علم تأویل همان علم توحید و راستین است که در آن هیچ تردید و ثنویتی نیست. پس تأویل همان علم یقین است که شهودش هم عین الیقین است و وقوعش در انسان هم حق الیقین است.

۳۹۶۰- پس علم تأویل، علمی بی حساب و کتاب است یعنی علت- معلولی نیست بلکه وهبی و کریمانه است که آن هم در فطرت انسان نهاده شده است چرا که فرمود: بنی آدم را صاحب کرامت نموده ایم. پس انسان باید آن را اراده کند و از خدایش بخواهد و در نزد اولیایش تلمذ و تبعیت و ارادت ورزد و تسلیم و صبور باشد زیرا این علمی تئوریک نیست بلکه عملی و سلوکی است که کل زندگی را فرامی گیرد. پس انسان تأویلی، به لحاظ راه و روش زندگی انسانی بکلی متفاوت است و از راه و روش اکثریت مردمان پیروی نمی کند بلکه با موهبت و کرامت الهی زیست می کند و البته توأم با بلایائی که مهد نعماتش می باشند.

۳۹۶۱- در طالب و سالک علم تأویل، کل زندگی فرد موضوع محوری این علم و دانشگاه آن است و این مشارکتی صد در صد است و کسی که بخواهد حتی گوشه ای از زندگیش را از این قلمرو مستثنی کند دچار شرک و نفاق عظیمی در راه گشته و اگر توبه نکند از راه ساقط می گردد زیرا کارگاه این علم، وجدان خود فرد است. پس علم تأویل حاصل حیات تأویلی انسان است. انسان تبدیل گر و دنیاپرست و بولهوس را با این علم کاری نیست الا عداوت با این علم و اهلش! اسوه های این علم و این نوع زندگی ائمه معصوم(ع) می باشند زیرا این علم امامیه است.

۳۹۶۲- علم تأویل علم خروج از اقطار زمین و آسمان است در عصری که جهان در حال رجعت و تأویل الی الله است. پس علم تأویل در این عصر دیگر یک علم مستحبی و اشرافی نیست بلکه تنها علم نجات و راه بقائی برای رهائی از سقوط در دوزخ آخرالزمان است و تنها راه پیشگیری از مسخ در دوزخ علوم ذره ای و الحاق به اجنه و شیاطین است.

۳۹۶۳- علم تأویل، علم سلوک روحانی است و سالک فاقد این علم یک مدعی بی علم و عمل است که متأسفانه اکثراً اینگونه است.

۳۹۶۴- علم تأویل، علم محمد و آل محمد است و لذا اصل علوم اسلامی است که در مکتب اهل الله و آل محمد جریان دارد که موسوم به مذهب امامیه است که عصر آخرالزمان را بنا نهاده و سامان می بخشد که همه انواع و مراتب فرجها و شفاعتهای امام زمان به قدرت انواری از این علم است.

۳۹۶۵- "انّ الله کان علی کل شیء." (براستی که خداوند در هر چیزی هست.) این آیه که از ترجیع بندهای قرآنی است جز به نور علم تأویل احدی و احدیت تأویلی حق، قابل درک و باور نیست. این آیه مکرر در کتاب خدا اساس مکتب وحدت وجود و تحقق همه جائی سوره توحید در عالم و آدم است!

۳۹۶۶- اگر هر چیزی در نزد خدا صاحب اسمی است پس هر چیزی مظهری از تأویل ذات احدی پروردگار است چرا که همه اسماء، نامهای خداوند هستند و همه حروف الفباء نیز عناصر تأویل ذات حق در عرصه آفرینش و تجلی می باشند.

۳۹۶۷- و اگر همه الفاظ و حروف و کلمات و اسمای الهی یکجا تشکیل دهنده نفس ناطقه بشر هستند پس نفس ناطقه آدمی و نطق او هم تأویلگر و آفریننده جلال و جمال این اسماء و کلمات است و بدینگونه هر آنچه که در جهان هست متمرکز و متحصن در نفس ناطقه تأویلگر و اهل بیان است: هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در نطق خود شماست. قرآن کریم-

۳۹۶۸- "این مائیم که روح را بهمراه ملائک از کل امر خدا به اذنش در شب قدر نازل می کنیم..." سوره قدر- این "ما" در سوره قدر کیانند که روح و ملائک را برای کل امر خدا به اذن او نازل می کنند؟ امام صادق(ع) در الهفت به این معمای همه جائی قرآن کریم پاسخ داده است که این "ما" همانا ائمه و اولیای محمدی هستند. که این "ما" ها در قرآن کریم فراوان است که از لحاظ منطقی و قواعد صرف و نحو از بزرگترین معمای قرآن محسوب می شود که این معما همانا حضور امامت در دین آخرالزمان است. پس نازل کننده روح الله و کل امر خدا از آسمان به زمین و در قلوب بندگان خاص و نیز بالا برنده این روح و صاحبش بسوی خدا برای لقای وجه الله همانا ائمه هدیٰ و اولیای محمدی هستند که بر گرد نورالنور قائم آل محمد، جهان آخرالزمان را رتق و فتق می کنند. اینان سلاطین تأویل و تجلی و شفاعت و نجات و سامان دهنده کل خلق خدایند در عصر غیبت امام تا ظهور آن واحد قهار! همه این ماها و اوها در قرآن کریم، امامان

و اولیای محمدی هستند. "ما" جمع چهارده معصوم است و "او" امام حیّ و حاضر هر عصری می باشد که خلیفه امام زمان و ناطق و سپر بلای اوست یعنی همان مهدی های دوازده گانه دوره غیبت بقول رسول خاتم(ص)! که این دوازده مهدی در سراسر عالم و از اقوام گوناگون بشری که از شجره محمدی نیستند تجلی واحد قائم آل محمدند و همه آنها به وجود امام مبین تأویل می شوند و نمایندگان و ناطقان رحمة للعالمین او در سراسر جهانند. این دوازده مهدی که هر یک دارای اولیائی می باشند همان صاحبان نور علم تأویل و روح الله هستند که در شب قدری از نزد آن "ما" روحی از کل امر خدا بهمراه ملائک بسویشان آمده است و صاحبان ذکرالله هستند که سرنوشت اقوام بشری را در هر عصری بهمراه پدیده ها و حوادث جدیدش برای مردمان تبیین می کنند و آنها را تنذیر و بشارت می دهند و مؤمنان را بسوی حق هدایت و تأویل می کنند یعنی از نزد خود روحشان می بخشند. پس هر یک از این صاحبان روح و امرالله، خود سرچشمه نزول روح برای قوم خویش هستند یعنی روح خود را در جامعه تأویل به عقل و جلال احدی می کنند.

۳۹۶۹- ظهور این مهدی های غیرمحمدی (به لحاظ شجره و نژاد) از نور محمد و آل محمد به معنای تأویل کل بشریت و اقوام گوناگون به نور عصمت و علم و هدایت محمد و آل محمد است و این عالیترین بیان رحمة للعالمین (رحمتی برای همه جهانیان) است. یعنی علم تأویل از این منظر همان نور رحمت مطلقه خدا در محمد و آل محمد است از برای کل بشریت در طول تاریخ قبل و بعد اسلام تا قیامت کبرا! زیرا علم تأویل، علمی فراسوی مکان و زمان است زیرا علمی فراشجره ای و فراقومی و فرافرقه ای و فرامذهبی است و این همان رحمتی برای جهانیان است. پس چنین رحمت مطلقه ای نیز علم مطلقه ای دارد که آن را به همه می رساند و آن علم تأویل است که علم حدّ بی حدّ است همانطور که رحمت محمدی هم رحمتی شجره شکن و نژادشکن و تاریخ شکن است.

۳۹۷۰- همانطور که شاهدیم امروزه علم تأویل در نزد غیرمسلمین و غیرعرب و غیرشیعه چه بسا خلاقتر و پذیراتر است همانطور که قبلاً به بانیان علم تأویل در مغرب زمین اشاراتی داشته ایم. این همان رحمة للعالمین محمدی است از برای تشنگان حقیقت توحیدی!

۳۹۷۱- چه رحمتی برتر از در هم شکستن جبرهای اسارت نژاد و زمان و مکان! و این جز در علم تأویل حاصل نمی آید که علم خروج از اقطار زمین و آسمان است که قبل از آن بایستی از حدود شقاوت بار زندان نژاد و نژادپرستی خروج نمود که این مقدمه ای واجب برای حصول این علم و روح است.

۳۹۷۲- پس اساس اخلاق تأویلی، جهاد بی امان برعلیه امیال و عواطف نژادپرستانه در خویشتن است. منظور پرستش همسر و فرزندان و خاندان است که بزرگترین خصم این علم می باشد. خداوند خطاب به طالبان این علم می فرماید: "بدانید که همسر و فرزندانتان دشمنان آشکار ایمان شما هستند." زیرا تأویل یعنی جهش و خروج از مکان و زمان خویشتن و در هم شکستن همه اسباب و علل و زنجیرهای علیت وجودی! علم تأویل علم نبرد تن به تن با تاریخ در خویشتن است و نه غیر! و لذا آن دسته از تأویلگران غربی که از راه تاریخ مشغول این کارند به عاقبتی خطرناک میروند. خطرناکتر از آن تأویل از راه سنت و تاریخ اسلام است که یکی از نتایج آن همین سلفی گری و تکفیر است که به جان مسلمین افتاده است که شقی ترین نهضت نژادپرستی در لباس اسلام است که تاکنون بروز کرده است.

۳۹۷۳- وقتی سخن از اخلاق تأویلی باشد بی تردید بایستی از رزق و معیشت مادی و معنوی و عاطفی هم سخن نمود که محور اخلاق عملی بشر است. آیا رزق و معیشت تأویلی چیست؟ برای فهم این مهم بایستی رزق و معیشت تبدیلی را درک نمود که اساس تمدن مدرن است.

۳۹۷۴- تا چند قرن پیش تعداد مشاغل بشری شاید از ده فقره تجاوز نمی کرد ولی امروزه از دهها هزار بیشتر است و این بدین معناست که همه امور تخصصی و فوق تخصصی شده و مستمراً هم جزئی تر و تخصصی تر می شود که همه این تخصص ها کاری جز تبدیل رزق و معیشت و رفاه مردم ندارند. و صنعت یعنی تبدیل رزق و معیشت و حیات طبیعی به حیات سقری و زقّومی و جهنمی و آتشین که در بلندمدت جز بر قحطی حیات و رزق نمی افزاید و این عین معیشت ضد معیشت و رزق ضد رزق می باشد. و اینگونه است که شاهدیم بشر مدرن بطور روزافزونی هم بسوی قحطی و گرسنگی و ناامنی و بیماری می رود و هم بسوی بیکاری و مشاغل کاذب و تبهکاری و قاچاق! و این حاصل معیشت تبدیلی است: و کافران رزق خود را تبدیل می کنند. قرآن کریم- در همین جامعه خود ما بیکاری محور همه بحرانهاست و این امری جهانی است. بطور مثال از یکسو جامعه ما کمبود پزشک دارد (به ادعای مسئولین) و از سوئی دیگر بیش از پانزده هزار پزشک بیکار وجود دارد که در جستجوی مشاغل کاذب و طبعاً خلاف خواهند بود. این تناقض احمقانه و جنون آمیز گوئی هیچ دولتمردی را به تأمل وانمی دارد که اصلاً در صورت مسئله تردید کند.

**۳۹۷۵- رزق و معیشت تأویلی یعنی رجعت به اصل و سرچشمه رزق یعنی طبیعت! و این مستلزم رجعت به اصل وجود انسانی خویش یعنی عقل است که متأسفانه امری بس کمیاب است بخصوص در سیاستمداران!**

**۳۹۷۶- این انحراف و سقوط از طبیعت حیوانی خویش که موجب سقوط از عقل حیوانی شده اساس همه بحرانهای اقتصادی- سیاسی- فرهنگی تمدن مدرن است که همه مقدساتش در تبدیل مصنوعی امور است حتی تبدیل جنسی که غایت تبدیل معیشت است. زیرا تبدیل تغذیه طبیعی منجر به تبدیل فکر و عاطفه و غرایز طبیعی می شود و لذا شاهدیم که بشر مدرن به همان اندازه که دچار سوء تغذیه است دچار سوء عاطفه و سوء اندیشه و سوء رفتار و گفتار است و لذا کل معیشت و رزق مادی و معنوی و عاطفی بشر مدرن دچار قحطی و بحران شده است. همانطور که دانستیم مرحله نخست تأویل، رجعت به "آنچه که هست" و خواندن حیات و هستی موجود است. پس تأویل معیشتی، رجعت به طبیعت و رزق طبیعی است. ای اهل ایمان چرا از رزقی که خداوند در کوه و جنگل مختص شما قرار داده است استفاده نمی کنید. قرآن کریم- کسانی که دارای تجربه بازگشت به تغذیه طبیعی (مثل گیاه خواری، خام خواری یا زندگی در طبیعت بکر) هستند می دانند که چه انقلاب فکری و عاطفی و عقیدتی حیرت آور و معجزه آسائی بهمراه دارد. خود این بنده چنین تجربه ای را برای نخستین بار در سن نوجوانی درک نمودم که اولین انقلاب در شخصیت و فکر و ذکر و احساس و تن و جانم را مدیون همین امر بوده ام که سرنوشتم را دگرگون ساخت. این نمونه ای محسوس از تأویل معیشتی است که از تأویل فکری و معنوی جدائی ناپذیر و بلکه مقدمه واجبی بر آن است.**

**۳۹۷۷- یکی از ویژگیهای رزق تبدیلی، تنوع پرستی جنون آمیز آن است. در حالیکه رزق تأویلی برحسب حق یگانگی این قلمرو بسوی تغذیه ای واحد سوق می یابد همانطور که در احکام شرع شدیداً توصیه شده که در هر نوبتی از غذا بیش از یک نوع غذا تناول نشود. همانطور که مثلاً علی(ع) در همه عمرش فقط نان جو می خورد و امروزه حتی به لحاظ علم تغذیه ثابت شده که جو یک غذای کامل و جامع است. تأویل و توحید (یگانگی) حقیقتی واحد است: غذائی واحد، دوستی واحد، همسری واحد، خدائی واحد، هدفی واحد، فکری واحد و راهی واحد.**

**۳۹۷۸- و اما آیا براستی میزان راستی آزمائی مکاشفات تأویلی چیست؟ از آنجا که مکاشفات تأویلی به منطق علت- معلولی و قیاسی متعهد نیست و آن را باطل می سازد پس میزان درستی فرآورده های تأویلی بخصوص در نزد کسانی که خود حامل نور تأویل نیستند چه باید باشد؟ همانطور که قبلاً نشان دادیم قلمرو تعیّن تأویلات روح در عرصه نزول همانا حیات و هستی واقعی و طبیعت حسّی و عقل محسوس است و همه ارزشهائی که فطرت عرفی و حسی بشر به تجربه درک و تصدیق می کند البته در نزد کسانی که هنوز دچار واژگونی طبیعت و حواس طبیعی نشده اند. به همین دلیل دلایل ما درباره مکاشفات تأویلی عرصه نزول روح همان عقل عرفی- تجربی بشر است هر چند که این عقل در اکثر اهالی مدرنیزم در شهرهای بزرگ صنعتی جهان بکلی زائل و وارونه است. پس مردمی که مقیم شهرهای کوچکتر و مناطق روستائی هستند اکثر مخاطبان این مرحله از تأویل می باشند که خوانش حسّی- عرفی- تجربی آنچه که هست می باشد. ولی میزان درستی فرآورده های تأویلی عرصه بیان و عروج و ماورای طبیعت، عقل محمدی و آیات قرآنی و کلام اهل بیت عصمت و آل الله است. زیرا منطق وقایع ماورای طبیعی این قلمرو، آفتاب آمد دلیل آفتاب، است. بنابراین تصدیق یا تکذیب این نوع مکاشفات عروجی برای مخاطبانش براستی بس سهل و ممتنع است. می توان بی هیچ دلیل علیتی آن را پذیرفت و یا انکار نمود. ولی اهالی عقل محمدی که خود اهل تأویل هستند به آسانی درستی یا نادرستی وقایع این قلمرو را درک می کنند حتی اگر کمترین سواد و اطلاعات قرآنی و روائی نداشته باشند. ولی درک و ترجمه امّی و عرفی و تحت اللفظی آیات قرآن بدون تحریفات رایج و کلاسیک، بهمراه بسیاری از احادیث نبوی و ولوی و تجربیات منقول عارفان بزرگ حاوی عقلانیت و ادراک قلبی و روحی ویژه ای است که همان عقل محمدی می باشد که با نخستین مطالعه یک متن تأویلی به اصالت یا کذبش واقف می گردد.**

**۳۹۷۹- ولی در ورای این دو میزان راستی آزمائی مکاشفات تأویلی، نور قاطعیت و اطلاق و یقین در تبیین حقایق تأویلی حضور دارد که دقیقاً از جنس حضور روح در ذات کلمات و مفاهیم است که تا اعماق قلوب خوانندگان رسوخ میکند و آنان را به آنی به تصدیق و ایمان می آورد. ولی کسانی که پس از تأملات بعدی هم در این تصدیق و ایمان می مانند عموماً بسیار اندکند ولی انکار کنندگانش نیز دچار خلاء و تضادی ماندگار در ادراک و شعور خود می شوند و از آن رهائی ندارند: "پس از آنکه فهمیدند عامدانه عقل خود را تحریف و وارونه ساختند." قرآن-**

**۳۹۸۰- عقل محمدی همان تأویل است و تأویل همان عقلانیت و منطق حاکم بر آیات قرآن است و لذا کسی که با این عقل و منطق آشنا نباشد کل قرآن را مجموعه ای ناهنجار و نامربوط و پریشان از آیات می یابد که اگر مؤمن نباشد به انکارش می رسد و اگر اهل ایمان و مسلمان باشد و میلی برای فهم قرآن داشته باشد به این نتیجه می رسد که در**

گردآوری کتاب قرآن رعایت تسلسل و توالی آیات نشده است و لذا قرآن کتابی قابل فهم و استنباط عقلی نیست. در حالیکه فقدان منطق علّت- معلولی در روابط بین آیات الهی حتی در مطمئن ترین سوره ها یعنی سوره های مکی و کوتاه آخر قرآن هم کاملاً آشکار است. و لذا کسی که عقل و منطق تأویلی ندارد بهتر است که از مطالعه قرآن شدیداً برحذر باشد و خود را دچار مخمصه عقیدتی و عقلی و ایمانی نسازد و یا مجبور به تحریف و تفاسیر به رأی آیات و الفاظ الهی نشود همانطور که بسیاری شده اند و معصیت غیرقابل بخششی را مرتکب گشته اند. و همین منطق تأویلی حاکم بر روابط بین کلمات و آیات و فقدانش در اکثر علمای رسمی و ملایان شرک، موجب شده که ادعا کنند که قرآن کتابی برای فهم عقلی و علمی نیست بلکه خواندنش بایستی طوطی وار و کور و کر و گنگ باشد تا در آخرت ثواب و رحمت برای قاری آن پدید آورد که این سرچشمه بخش عمده ای از خرافات در جهان و تاریخ اسلام بوده است و علت بسیاری از شیادیها و قرآن فروشی ها و قرآن خوریها و قرآن پزیها در دکانهای رمالی و دعانویسی و درویشی و امثالهم است. چون نفهمیده اند به این نتیجه رسیده اند که قرآن کتابی برای آوازخوانی و خوردن و پختن و دوا و داروسازی است و ثواب معنویش هم به کار آخرت می خورد. و لذا شاهدیم که قرآن خوانی یا تبدیل به آوازخوانی و اُپرای اسلامی شده است و یا دعانویسی و رمالی! زیرا اسرار کلمات و آیات در داخل آن محبوس است و فعلاً قابل استخراج نیست مگر اینکه پخته شود و عصاره اش بکار آید!!؟ آری براستی بدون علم تأویل، معانی و حقایق کلمات و آیات الهی مطلقاً قابل استخراج نیست و علم تأویل همان علم استخراج این حقایق از بطن آیات است. و راه دیگرش همان دعانویسی و دعاشوئی و دعاخوری و ورد و ابجد و رمالی است که درب ورود به قلمرو اجنه و شیاطین و دوزخ است: قرآن مؤمنین و عاقلان را هدایت می کند و کافران را گمراهتر نموده و رسوا می سازد. قرآن کریم- آن تأویل قرآن و این تبدیل و تفأل و تحریف و تفسیر و تخدیر قرآن است.

۳۹۸۱- هر کلمه ای در قرآن تأویلگر حقیقت آیه خویش است حتی اگر در حدّ یک حرف یا ضمیر باشد و هر آیه ای تأویلگر حقیقت کلی سوره خویش است و هر سوره ای تأویلگر حقیقت کلی قرآن است و کل قرآن تأویلگر عالم هستی است که نور همه این تأویل ها از سوره توحید است و سوره توحید تأویلگر وجود امام و انسان کامل است که خود تجلی کمال و جلال و جمال پروردگار است که این کتاب را با آدمی به گفتگو نهاده است: "و اوست اول و آخر و ظاهر و باطن." قرآن کریم- این نگاه و فهم از قرآن در مجموعه آثار ما منتشر است.

۳۹۸۲- و همچنین هیچ کلمه ای در قرآن مولّد یا مولود معنای کلمه دیگری نیست و هیچ آیه ای نیز! هر کلمه یا آیه ای بطور مستقل دارای حقیقت فی ذاته است. و هیچ شباهتی هم بین معانی کلمات و آیات نیست. این همان حقیقت توحیدی روح تأویل در سوره توحید است که این روح در ذات همه کلمات و آیات و مفاهیم جاریست. این تنها راه ورود به حقایق قرآن است و هر روش دیگری محکوم به انحراف و ضلالت است چه فلسفی و کلامی باشد یا فقهی و فنّی و علمی! کل معجزه بی همتای قرآن از اینجاست.

۳۹۸۳- سرلوحه بسم الله الرحمن الرحیم در سور قرآنی بیان محتوای همان روح تأویلی- تکوینی در کلمات و آیات و معانی کتاب الله است چرا که قبلاً نشان دادیم که این علم از رحمت مطلقه خداوند است که به نظری و آنی هر چه خواهد می آفریند و اینک این علمش را در کتابش به طالبانش القاء و تعلیم می فرماید تا همچون او قدرت آفرینش یابند و بانی خلق جدید خویش شوند. زیرا علم تأویل علم خلق جدید است. و درست از همین روست که تأویل در تضاد با منطق علیتی می باشد زیرا منطق و روش علیتی اسیر زمان و مکان است پس قدرت آفرینندگی ندارد و حداکثر تبدیل گراست و لذا همه علوم علیتی جز تبدیل هنری ندارند که هنری دوزخی و ویرانگر است. و لذا با چنین منطقی فهم قرآن محال است و لذا تفاسیر علیتی قرآن هم تفاسیری دوزخی و شیطانی است که کارش تبدیل آیات است: "و کافران آیات الهی را تبدیل می کنند." قرآن-

۳۹۸۴- سخن تأویلی، سخنی فی البداعه و بیواسطه و بی نیاز از استدلال و چون و چرا و همچون حکم و امری مطلق چون وحی منزل است درست مثل قرآن یا کلام معصومین یا احادیث قدسی و کلام برخی از عارفان واصل همچون ابن عربی و مولوی و روزبهان!

۳۹۸۵- اگر رساله حاضر که تبیین و تعلیم و تعریف علم تأویل است سراسر به بحث روح و ماهیت و نزول و عروج و آثارش پرداخته است از اینروست که علم تأویل، علم روحانی است و بدون روح الهی امکان درک و تعلیم و تعلّم این علم نیست و نیز اینکه علم تأویل همان علم روح و روح شناسی منطقی است که البته منطقش تماماً قرآنی است زیرا این علم را روح القدس به محمد و آل محمد و اولیای محمدی تعلیم فرموده است و روح القدس همان نطق خداوند است نطقی که

بواسطه اش عالم و آدم و از جمله ارواح و ملائک را آفریده است. پس در حقیقت روح القدس عین روح الارواح است. و لذا علم تأویل هم علم العلوم است.و لذا قرآن نیز امّ الکتاب همه کتب آسمانی است که همه آنها را نیز در خود داراست.

۳۹۸۶- و قرآن کریم نیز هر دو مرحله از تأویل نزولی و عروجی روح را به تمام و کمال گزارش می کند که تأویل نزولیش همان الرحمن است و تأویل عروجیش هم الرحیم است که اولی شامل حال همگان است ولی دومی فقط شامل مؤمنین است. همانطور که امام صادق(ع)، رحمن را رحمت عامّه و رحیم را رحمت خاصه خوانده است.

۳۹۸۷- بنابراین در عین حال که کلیه کلمات و آیات و حکمت های قرآنی حامل هر دو تأویل نزولی و عروجی روح هستند ولی کلمات و آیات و بلکه سوره ها را هم می توان به دو دسته قلمرو تأویل نزولی و عروجی تقسیم نمود که همان متشابهات و محکمات هستند و مدنی و مکّی! یعنی رحمانی و رحیمی!

۳۹۸۸- احکام شرع و امور عبادی نیز شامل این دو قلمرو می شوند بطور مثال نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر احکام قلمرو نزول روحند ولی ذکر و امساک و انفاق و جهاد اکبر و معرفت نفس، احکام عرصه عروج روح می باشند: رحمانی و رحیمی! شریعت و طریقت نیز بیانگر همین دو قلمرو نزول و عروج روح می باشند.

۳۹۸۹- شریعتی که در نفس ناطقه و جان فرد تأویل شود سکوی پرش عروج روح است ولی اگر تأویل نگردید جان فرد دچار نفاق و سقوط در درک اسفل می شود: براستی که منافقین در درک اسفل السافلین هستند. قرآن- و آنچه که شریعت را در نفس ناطقه تأویل می کند معرفت نفس است که به معرفت رب تأویل می گردد و نفس را موحد می سازد و یگانه!

۳۹۹۰- امام صادق(ع) در "الهفت" می فرماید که انبیای الهی به تنزیل امر و روح قیام کردند و ما مأمور به قیام برای تأویل و عروجش هستیم. این همان وجه رحمانی و رحیمی تأویل روح در نزول و عروج است. ولی ما امر تنزیل را هم مرحله نخست تأویل می دانیم منتهی تأویل روح در عالم ارض! در حقیقت انبیای الهی به مدت حدود شش هزارسال روح را در شش مرتبه تا طبقه ششم عالم ارض فرود آوردند که هفتمین مرتبه آن روح العقل محمدی بهمراه روح القدس است که تا درک اسفل فرود آمده است و لذا جمیع خلق را فرامی گیرد که این طبع رحمة للعالمینی آن است. ولی علی مرتضی بانی تأویل عروجی روح است در آخرالزمان که سرآغاز یوم دین است. و لذا سوره حمد که عصاره کل قرآن است نیز حامل این دو مرحله نیز می باشد از آغاز سوره تا مالک یوم الدین که غایت نزول روح (امرالله) است و سپس آغاز ایّاک (فقط تو و بی تو هرگز) که همان آغاز رجعت و عروج روح است در صراط المستقیم که وجود امام است. همه حقایق و آیات قرآنی دارای این دو مرحله روحانی در تأویل می باشند که بدون این علم امکان فهم و کشف حقایق آن ممکن نیست.

۳۹۹۱- بنابراین علم تأویل و خلق جدید آخرالزمانی از عرش رحمن نازل می شود و لذا تنها عرشی است که در قرآن کریم به اهل ایمان توصیه شده است تا درباره اش تحقیق کنند که همان تحقیق در علم تأویل و علم خلق جدید رحمانی می باشد که خلق انسان است به نور قلم الهی همانگونه که در سوره علق مذکور است.

۳۹۹۲- بنابراین درک می کنیم که علم تأویل علمی مدرسه ای و کتابی نیست بلکه علم قیام و قیامتی است و فقط برپا کنندگان قیامت نفس و زندگی خویش مستحق دریافت آن هستند و لاغیر! همانطور که طبق روایتی از معصوم، اهالی قرآن به قیامت و لقاءالله می رسند زیرا از علم تأویل برخوردارند و بدون این علم اصلاً نمی توان اهل قرآن و قرآنی شد. و قرانی شدن عین امامی شدن است. زیرا قرآن و امام، تأویل و تجلی یکدیگرند. و به بیان دیگر روح در غایت تنزیلش، قرآن است و در عروجش هم امام است: آیا می دانی علیین چیست؟ کتابی است مرقوم که مقربین به آن می رسند. قرآن کریم-

۳۹۹۳- پس انبیای الهی جمال روح در تأویل نزولی هستند و اولیاءالله هم جمال روح در تأویل عروجی می باشند. و بیهوده نیست که انبیاء و اولیاء را ظاهر و باطن امرالله خوانده اند همانطور که رسول خاتم(ص)، علی(ع) را جمال باطن خود نامیده است که کمال تنزیل و عروج هستند.

۳۹۹۴- پس علم تأویل، علم قیامت و امامت است و آنکه از این علم غافل و یا منکرش می باشد مسلمان محمدی و شیعه نیست.

**۳۹۹۵- علم تأویل، علم آخرالزمان و آخرالزمان شناسی است پس بدون این علم نمی توان این دوران را درک نمود و پدیده ها و حقایقش را بدرستی شناخت و در قبالش انتخابی برحق نمود.**

**۳۹۹۶- به نور علم تأویل است که مجموعه آثار ما سراسر آخرالزمان شناسی و قیامت شناسی و امام شناسی و دوران شناسی است.**

**۳۹۹۷- کل این سیر نزول و عروج روح و تأویل دو مرحله ای در یک کلمه همان تأویل و تجلی ال و لا است یعنی کلمةالله! که در قلمرو نزولش "ال" است زیرا تعین زمینی و مادی دارد و در قلمرو عروجش "لا" است که سراسر قیامت و فنای خود است. این دو قلمرو را در بازتاب تاریخی همان سنت و مدرنیته نامند که یکی عرصه عرف (ال) است و دیگری انقلاب و نفی و نیست انگاری (لا)!**

**۳۹۹۸- همانطور که کل قرآن و آیات و معانی و حقایق آن در دو قلمرو محکمات و متشابهات یا شریعت و طریقت نیز تابع قانون ال و لا است و لذا قرآن را کتاب ال لا ه گوئیم! که "ه" دال بر یگانگی ال و لا می باشد که مظهر پرستش و حمد است زیرا احد است و جز امر احدی ذاتاً قابل پرستش نیست.**

**۳۹۹۹- احدیت در هر پدیده و معنا و امری گوهره عبودیت و پرستش و عشق خالصانه و فطری است که هر کسی را لاجرم به بندگی عاشقانه وامی دارد. و دانستیم که علم تأویل همان علم احدیت و لذا علم عشق و پرستش خالصانه است: به کسانی که در وجود خداوند چون و چرا می کنند (متوسل به علل و منطق علیتی هستند) بگو که ما خدای را خالصانه می پرستیم. قرآن کریم- که این خطاب به اهالی تأویل است که منطق و علمی فراعلیتی دارند!**

**۴۰۰۰- آن نوری که خلاء منطقی- مفهومی بین آیات را در قرآن کریم از میان برمی دارد علم تأویل و تلاوت تأویلی قرآن است. همچنین پاسخگوی این مسئله بی پاسخ که چرا در قرآن کریم اینهمه آیات و مفاهیم تکراری وجود دارد بگونه ای که گویا حدود دو سوم آیات قرآن تکراری هستند نیز همین ادراک و نگاه تأویلی است به گونه ای که حتی بسم الله الرحمن الرحیم را هم آیه ای تکراری در صدر سوره ها نخواهیم یافت! چگونه؟ پاسخی علیتی و تبدیلی ندارد! همانطور که تکرار هزارباره یکی از اسمای الهی برای کسی که دارای روح تأویلی است نیز هر یک ذکری بدیع و نامکرر است و همچون پله های نردبانی است که بسوی خدا بالا می برد. هر چند که این پله ها برحسب ظاهر همه تکراری می نمایند ولی نه برای کسی که از آن بالا می رود بلکه برای کسی که فقط نظاره گر نردبان است.**

**۴۰۰۱- قرآن کتابی است که برخی آیاتش را می خورند، برخی می بوسند، برخی فقط می خوانند، برخی در آن تفکر میکنند، برخی در آن شنا می کنند (تسبیح)، برخی در آن نقب می زنند و رسوخ و تأویلش می کنند و برخی هم مشغول تبدیل آن هستند تا بواسطه اش امرار معیشت و سیاست و حکومت کنند. بهرحال هیچ مسلمانی از این کتاب رهائی ندارد. هیچ کتابی در جهان چنین جاذبه افسونگری در میان خلق ندارد. امروزه بسیاری از محققین غیرمسلمان غرق در تفکر و تحقیق در آیاتش هستند و حتی در مراکز اطلاعاتی و سازمانهای امنیتی و جاسوسی جهان گروهی بطور تخصصی مشغول کشف اموری در قرآن هستند تا بدینوسیله دسیسه ای شیطانی در جهان اسلام برپا کنند. این کتاب بغایت امّی با منطق بس ساده و کودکانه اش هر مؤمنی را در همان نخستین برخورد بطرزی حیرت آور سحر می کند و این سحر الهی بالاخره او را به صاحبش می رساند. آری خداوند نیز بقول خودش، ساحر برتر است که سحر همه ساحران را در آخرالزمان رسوا و پوچ می سازد. و این سحر تأویل است: اوست مأوّل و مؤخّر، مُبدی و معید، اوّل و آخر، ظاهر و باطن و اوست حق المبین (حقیقتی آشکار و بیانگر). قرآن کریم-**

**۴۰۰۲- ما برخلاف بسیاری از اهل کلام و پرستندگان صرف و نحو و جفربازان و ابجدپرستان بر این باور نیستیم که کتاب قرآن، آیات، کلمات و حروف در زبان بشری یا حتی کتب آسمانی فی ذاته دارای حقایق و اسرار و معانی هستند مگر اینکه این ذات را همان فطرت الهی خود انسان بدانیم که در اینصورت این کتب، آیات و کلمات در انسان صاحب روح الهی به حقایق حیرت آوری تأویل می شوند. این کلمات و حتی حروف چون در نفس ناطقه انسان روحانی بنشینند تأویل به حقایق لدنّی و آسمانی می شوند. و بعکس نیز حتی کتاب مقدس و آیات قرآنی و اسماءالله در انسان فاقد روح الایمان به آسانی قابل تبدیل و بازی هستند و بقول ویتگنشتاین این زبان یک ابزار و بازیچه ای است که با آن می توان هر کاری کرد بخصوص با پشتوانه قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی! که منظور از هر کاری هر تبهکاری است.**

۴۰۰۳- پس کلام، تسلیم نفس ناطقه هر انسانی با هر هویت حق یا ناحق است یعنی کافر را کافرتر، مؤمن را مؤمن تر، عاشق را عاشق تر، فاسق را فاسق تر، ظالم را ظالم تر، عاقل را عاقل تر و دیوانه را دیوانه تر می کند. و این واضح ترین حجت قدرت خلاقه کلام در بشر است از هر دو نوع بهشتی و دوزخیش!

۴۰۰۴- کلام دارای ذات انسانی است و بدون انسان هیچ نیست. پس کلام در نزد هر انسانی درست از جنس و ماهیت خود اوست.

۴۰۰۵- در جهان هستی هیچ چیز فی ذاته وجود ندارد بلکه هر چیزی انسانی است: در انسان، از انسان، با انسان و برای انسان! انسان بمعنای جانشین خدا در جهان هستی! پس به جای کلمه انسان می توان "خدا" را قرار داد. یعنی هر چیزی در جهان، در خدا، از خدا، با خدا و برای خداست و خدائی- انسانی! و کلمات نیز! جهان نیز حضور خداست در دو جلوه مکان و زمان!

۴۰۰۶- پس هر کسی صاحب و مالک تمام و کمال زبان و نطق و کلمات خویشتن است و کلمات هر کسی عین خود اوست و از جنس خود اوست. پس اینک یکبار دگر بهتر به اهمیت و عظمت خارق العاده تفاهم و دیالوگ صالحانه بین دو انسان پی می بریم و اینکه چنین واقعه ای چقدر کمیاب است و در عصر ما به مثابه معجزه می باشد که جز در رابطه بین امام و مأموم ممکن نیست که رابطه ای تأویلی- روحانی است یعنی رابطه ای خودی و اصیل و صادقانه است. در سائر روابط کلمات بطور صادقانه و خود- باورانه به کار نمی روند و این همان معنای کذب در سخن و رابطه و عاطفه است. پس صدق در سخن بمعنای باور به کلماتی که هر کسی بر زبان می راند از ارکان واجب رابطه تأویلی بین دو انسان است. و امروزه بسیار اندکند مردمی که دارای صدقی در کلامشان در نفس ناطقه خود هستند. باور به کلمات بنیادین و کلیدی در زبان بشر مدرن در حال انقراض است که این نیز نشان دیگری از آخرالزمان است: آخرالزمان زبان و نفس ناطقه انسان! و این بدلیل راز واژگونسالاری حاکم بر زبان و منطق مدرن است. و لذا نفس ناطقه انسان به سرعت در حال لال شدن است مگر اینکه دست به انقلاب و قیامتی کامل در زبان و ماهیت کلمات زند تا نفس ناطقه اش را از مرگ برهاند. و این واقعه ای است که در مجموع آثار ما محقق گشته است.

۴۰۰۷- سقوط و تباهی زبان در جوامع مدرن عین سقوط و تباهی نفس ناطقه و عین سقوط و تباهی انسانیت است و عین کفر مطلقش! و این مرگ روح موروثی از تاریخ نژاد بنی آدم است که آخرالزمانش فرارسیده است و آخرالزمان یعنی پایان عمر روح تاریخی و تاریخ روح نژادی! و لذا چنین انسانی محبوس در درک اسفل زمین است و امکان رستگاری و عروج ندارد مگر اینکه به روح نوینی از محمد و آل محمد از نو زنده شود و باز پرواز یابد. زیرا زبان حضور و ظهور روح الهی در بشر است همان روح اسمائی که از آدم به ارث برده است.

۴۰۰۸- امروزه در همه زبانهای زنده و فعال جهان شاهد ظهور آشکار و مفتخرانه خود- مسخرگی منطقی- کلامی هستیم تا جائی که واژه های کلیدی گویش روزمره بشری را کلمات مستهجن و فحاشی تشکیل می دهد که این معضله حتی در گویش ریاکارترین افراد یعنی دولتمردان جهان نیز بطرز اجتناب ناپذیری خودنمائی می کند. و کلمات مقدس و اخلاقی که اساس منطق و عقلانیت محسوب می شدند امروز کاربردی واژگونه یافته اند. فی المثل صداقت دال بر حماقت و عقب ماندگی است و پاکدامنی و حیا هم دال بر اختلال روانی و جنسی می باشد و الی آخر!

۴۰۰۹- به زبان ساده، زبان در معنای کلی تأویل زمینی روح در بشر است. و لذا سخن و بیان هر کسی عریانترین معرّف هویت و مقام روحانی اوست از حیث قدرت بلاغت (رسائی)، نفوذ و رسوخ در دلها و قدرت انقلاب و تأویل و خلق جدید! که قرآن کاملترین همه زبانهاست چرا که سخن روح القدس است از زبان رسول خاتم(ص)!

۴۰۱۰- پس زبان و بیان عین روح تأویلگر است در حین نزول یا عروج و یا در حین سقوط و تبدیل و مرگ و ویرانگری! زبانی زنده و تأویلگر و حیات بخش و کریم یا زبانی مرگبار و ظلمانی و تسخیر شده بواسطه اجنه و شیاطین!

۴۰۱۱- انسان صاحب روح، زبانش زبان روح است، چشم و گوش و حواس و صورتش هم جمال و حواس روح است و دست و پایش، دست و پای روح است و بدنش هم بدن روح است و زندگیش هم حیات روح بر زمین است و لذا همه آثار حیاتش بر زمین ماندگار است تا قیامت کبرا و عروج نهائی و کامل روح!

۴۰۱۲- رابطه هر کسی با عالمیان و آدمیان همه قلمروهای تأویل و تجلی روح اوست همه روابط حسّی اعم از شنوائی و بینائی و بویائی و چشائی و لامسه و گویائی و فکری و قلبی و عاطفی و جنسی و عرفانی و اقتصادی و سیاسی و

هنری و... همگی تأویلات و تجلیات روح هستند در عرصه نزول یا عروج! بسته به اینکه دارای روحی زنده و مؤمن و خلاق است یا روحی موروثی و ظلمانی و کافر و مالیخولیائی! انسان در زندگی تماماً مشغول تجربه و درک روح خویشتن است. و بمیزانی که دارای تقوا و صدق و معرفت و مراقبه و شهود باطنی است صاحب روح خویش است و با روحش همراه است یعنی روحانی است. و یا ممکن است روحش در تسخیر غیر باشد که در اینصورت همه دریافتهای روحانیش، دوزخی و برزخی و جنونی و عذاب آور است.

۴۰۱۳- جهان هستی، تجلی روح است و روح، تأویل جهان است و خداوند هم تأویل روح است و انسان تجلی خداست.

۴۰۱۴- فقط خداوند است که خود تأویل و تجلی خویش است زیرا خود اول و آخر هر امریست. اول هر امری را تأویل خوانیم و آخرش را تجلی! هر چند که در ادبیات مرسوم حکمی و عرفانی در جهان اسلام، اول و آخر هر امری هر دو را تأویل می خوانند و لذا در تعریف واژه تأویل، حیران مانده اند. و ما برای نخستین بار تکلیف این واژه بنیادی در فرهنگ قرآنی- اسلامی- شیعی را روشن کرده ایم.

۴۰۱۵- و ما تا آنجا که مراقبهٔ دقیقی بر نگارش داشته ایم هر معنای تأویل نشده و معمولاً وارونه ای را "واژه" نامیده ایم و تأویلش را "کلمه" خوانده ایم. زیرا کلمات از نزد پروردگارند و لذا همه کلمات دارای نور تأویل و بر صدق و عدل خود استوارند. ولی در بسیاری موارد برحسب عادت جاهلانه ادبی این تفکیک عارفانه را رعایت نکرده ایم.

۴۰۱۶- هر واژه گنگ و نامفهوم و سرگردانی که دارای مترادفی است و در نزد هر فرد و گروهی دارای کاربرد ویژه ای است و به آسانی بازیچه روابط قرار می گیرد و به هر معنائی قابل تعبیر است، هنوز تأویل نشده است. پس میزان و مبدأ و معاد تأویل، انسان است انسان تأویلگر یا انسان تأویل فهم!

۴۰۱۷- تأویل هر کلمه یا جمله ای در سمت معنای محض و واحدی در حرکت است ولی تجلی آن دارای جلال و جمال و مفهومی محسوس است چه در عالم ارض و یا سماء، بیداری یا رؤیا، به چشم یا به بصیرت قلبی!

۴۰۱۸- علم تأویل، علم باطن زبان، کلمات، مفاهیم و تعاریف رایج و معمول است و باطن کتاب الله! و باطن شناخت و فهم بشری! پس علم تأویل، زبان و فرهنگ را از اسارت عادات دهری می رهاند و چه بسا از واژگونیش برمی گرداند.

۴۰۱۹- هر پدیده محسوسی دارای تأویل معنوی است ولی هر کلمه و تعریفی دارای تجلی محسوس است.

۴۰۲۰- حتی می توان ظاهر و باطن هر حقیقتی را که آفاق و انفس آیات الهی هستند هر دو را تأویل نامید: تأویل ارضی و سمائی یا تأویل معنوی و جمالی، تأویل در آفاق و انفس!

۴۰۲۱- همانطور که بقول رسول اکرم(ص)، "قرآن را هفت بطن است." زیرا در جریان نزولش هفت روح حضور دارند هر حقیقت و پدیده ای در عالم هم دارای هفت تأویل و هفت تجلی در آفاق و انفس است همانطور که هر معنائی در قرآن هم دارای همین هفت تأویل و تجلی می باشد که هفتمین آن یگانگی احدی ال لا هی است که در آن زمین و آسمان، ماده و معنا، خدا و انسان، مرگ و زندگی و بود و نبود یکی است و این مصداق همان سخن رسول خاتم(ص) است که چون به بطن هفتم رسی نه کفر یابی نه ایمان! که این تأویل هفتم، روح القدسی است که از وجود امام مبین رخ می نماید که مظهرالعجائب است و او علی کبیر است که مظهر الله اکبر است.

۴۰۲۲- پس هر امری، هر معنا، کلمه یا پدیده ای دارای هفت تأویل است تحت الشعاع هفت روح: روح الایمان که نخستین تأویلگر است که نفس ناطقه را در دل آدمی به نور اسم المؤمن زنده می کند یعنی کارگاه تأویل را در دل انسان برپا و خلاق می سازد یعنی روح را در تن و جان تأویل می کند. روح الحفظ که به نور اسم الحافظ، تأویلگر لوح محفوظ و حافظه حیات و هستی الهی در ذهن و مغز انسان است پس همه اسماءالله و کلمات خدا را در نفس ناطقه تأویل می کند و هر پدیده ای را هم به نور این اسماء و کلمات، تأویل می کند. سومین تأویل به روح الفکر است که ذکرالله اعظم است که فطرت الله و امیت و امامت ذات را تأویل می کند و هر پدیده ای را هم تأویل به این فطرت می نماید بخصوص تاریخ و دهر و نژاد (شجره) را! این تأویل به نور اسم الفاطر و امام مبین و الذاکر و المأوّل است. چهارمین تأویل به روح الجبروت است که تأویل به حکمت و فرقان است که قلمرو تسخیر زمین و آسمانها در جان انسان می باشد پس این تأویلی تسخیری در ماهیت اشیاء و پدیده هاست همچون معجزات موسی کلیم الله! این تأویل به نور اسم الحکیم و المحیط و المسخّر و الجبّار است. پنجمین تأویل به روح العلم حیات است و عین تأویل حیات و احاطه در آن به نور الحّی و المحی و الباقی می باشد. ششمین تأویل که به نور اسم الحمید است تأویل عقلی و به قدرت روح العقل محمدی می باشد

که وجود اهلش را مظهر حق الیقین همه اسماء می سازد یعنی وجود انسان تأویلگر خود به همه اسماءالله تأویل میشود و محمدی! و چنین انسانی را آل محمد نامند که انسان کامل است. در این تأویل هر پدیده ای تأویل به کمال و وحدت وجود در همه اسماءالله است. در این تأویل هر کلمه ای به تعداد اسماءالله معنا و تجلی دارد. و هفتمین تأویل که تأویل به اسم سبوح و قدوس است به نور روح القدس می باشد که برپا کننده قیامت واحد قهار است که در آن هر چیزی به کلمةالله ظهور می کند. این تأویلی خلاق و برپا کننده خلق جدید است به اسم المبدی و المعید و خلاق جدید و بدیع و احد!

۴۰۲۳- پس تأویل یعنی تأویل روح! و روح نیز یعنی قدرت تأویل! پس خود انسان بایستی قبل از هر چیزی تأویل شده باشد یعنی روحانی شده باشد در هفت مرتبه نزول روح! که مرحله بعدی یعنی عروج روح هم عرصه تجلی بیرونی همه آن تأویلات در آفاق و خلق جهان است به همان ترتیبی که ذکرش رفت.

۴۰۲۴- پس انسان بایستی در هفت طبقه وجودش تأویل و روحانی شده باشد تا قرآنی شود و جهان را بخواند. و سپس در عرصه عروج روح هر آنچه که خوانده را در آفاق از نو می آفریند به علم بیان آنگونه که می خواهد!

۴۰۲۵- می دانیم که عبادت و عبودیت ستون مرکزی دین است که مستمراً در حال تکامل و تعالی می باشد. عبادت در قلمرو روح الایمان همان اقامه صلوة بصورت عرفی- شرعی است همانطور که قرآن کریم هم اهل ایمان را امر به این نوع عبادت فرموده است. همین اقامه صلوة در قلمرو روح الحفظ تأویل به ذکر می شود و در قلمرو روح الفکر تأویل به فکر و تفکر می شود و در قلمرو روح الجبروت تأویل به حکمت می گردد و در قلمرو روح العلم تأویل به تعلیم و تعلّم می شود و در قلمرو روح العقل هم تأویل به تعقل می گردد که اهلش را بر عصمت وجود وارد می کند و در قلمرو روح القدس هم تأویل به عرفان نفس و لقاء وجه رب می گردد. این هفت تجلی و درجه از نماز در عرصه تأویل ارواح می باشد. بی تردید منظور از فکر و ذکر و حکمت و علم و عقل آن چیزی نیست که در نظام کلاسیک مدارس حاکم است که اینها وارونگی این حقایق می باشند.

۴۰۲۶- صدقه، زکات، خمس، انفاق، هجرت، فقر و فنا نیز هفت مرتبه تأویلی از رزق اهل ایمان در قلمرو هفت روح مذکور است که فقر و فنا مقام تأویلی اولیای الهی در عرصه رزق دنیاست به مصداق این کلام الهی در کتابش که: تو از کالای حقیر این دنیا بکلی چشم بپوش که آنچه در نزد خدا داری بسیار برتر است.

۴۰۲۷- تأویل هفتگانه روح در عالم ارض عبارتند از: هوائی (ذره ای)، جمادی، نباتی، حیوانی، بشری، روحانی و نوری! همین تأویل در کالبد حیاتی انسان عبارتند از: عضو تناسلی، گوارش، کلیه ها، کبد، ریه، قلب و مغز! همین تأویل در قلمرو ادراک بشری عبارتند از: شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی، لمسی، قلبی، ذهنی! و همه این تأویلات ارضی روح در عرصه عروجش در هفت آسمان متجلی به وجوه ربوبی پروردگارند از عالم ناسوت و ملکوت تا هی هاهوت که جملگی عرصه لقاءالله هستند.

۴۰۲۸- جغرافیای نزولی تأویل این ارواح هفتگانه نیز همان هفت قاره هستند که در مراتب، تأویل به همدیگرند: آسیا، اروپا، آفریقا، آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی، استرالیا و قطب جنوب! که تأویل عروجی و آسمانی این هفت جغرافیای روح نیز همان هفت آسمان هستند. و همه این تأویلات هفتگانه ای که ذکرشان رفت نیز در مراتب تأویلی نسبت به همدیگر قرار دارند که درک این مراتب تأویلی به تمام و کمال به مثابه عقل کلی عالم امکان است و علم الدرجات که از اهمّ علوم قرآنی می باشد که صاحبش را از همه علوم بشری و فلسفه های علیتی و تقسیم بندیهای مادی و تبدیلی و بخصوص فلسفه و منطق ارسطوئی مبرا و بی نیاز می کند.

۴۰۲۹- در منطق علیت و قیاس که منطق حاکم بر جوامع و فرهنگها و مذاهب رسمی و نیز فلسفه هاست هر چیزی بواسطه چیزهای دیگری تعریف می شود همانطور که هر کلمه ای با مترادفاتی توصیف می شود و هر صفتی نیز با صفات دیگری وصف می گردد. و بدینگونه هیچ چیزی بخودی خود و فی نفسه دارای موجودیت و معنا و حقیقتی نیست و این یک نگرش و منطق علناً نیست انگارانه و پوچ است که کل جهان مدرن را اداره می کند و به نابودی می کشاند. ولی منطق و علم تأویل، تعریف هر چیزی در خود آن و با خود آن و از خود آن چیز است زیرا این منطق برخاسته از این علم و ایمان است که هر چیزی مادی یا معنوی در جهان، مظهری از امر و روح و ذات خداوند است یعنی هر چیزی متکی به ذات خود است یعنی احدی و صمدی و بی علت و معلول و بی تاست.

۴۰۳۰- علم تأویل، علم شناخت فی ذاته چیزهاست. و لذا اهل تأویل، جهان را محضر خداوند می داند و لذا هر موجودی را مستحق تسبیح و تقدیس می خواند و همین نگاه و احساس و فهم، زمینه باطنی تأویل در انسان است.

۴۰۳۱- پس جهان بینی پشتوانه علم تأویل همان حکمت و عرفان وحدت وجود است که البته ضمیمهٔ جوهری این علم می باشد و هر انسان تأویلگری طبعاً تدریجاً این جهان بینی را درک و شهود می کند. پس این جهان بینی هرگز بعنوان یک آموزهٔ فلسفی نمی تواند مقدمه ای بر این علم باشد که در اینصورت یک آفت و عارضه ای مشرکانه و خطرناک است زیرا علم تأویل، نوعی فلسفه یا حکمت آکادمیک نیست.

۴۰۳۲- یک رابطه تأویلی مطلقاً به منطق علیتی قابل درک نیست و تلاش برای فهم علیتی آن یک گمراهی مسلّم است. رابطه تأویلی بین دو امر، رابطه ای خلّاق است در خلق جدید! یعنی رابطه ای تکوینی است نه دهری! تبیین علم تأویل به یک منطق علّیتی – قیاسی همان فاجعه ای است که در هرمنوتیک اروپائی رخ داده است و قبل از آن در فلسفه های اسلامی از فارابی تا ملاصدرا! همچون تفسیر ابن سینا از معراج محمدی!

۴۰۳۳- چون روح، تأویل گردد به تعداد همه پدیده های جهان هستی در زمین و آسمان، تجلی دارد. ولی وقتی که خود تأویل، تأویل گردد جز انسان نیست. و این آخرین و کاملترین تأویل در وجود انسان تأویلگر است: تأویل تأویل!

۴۰۳۴- در این کتاب بیش از هزار تأویل رخ نموده است و به همین تعداد تعریفی از علم تأویل پیش روی خواننده قرار می گیرد. و طبعاً ذهن معتاد به منطق و درک علیتی تلاش می کند که از میان اینهمه تعاریف به یک تعریف واحد و ثابت و ابدی از این علم نائل آید که این تلاشی عبث و باطل است و این از ویژگی این علم است که به منطق قیاسی و علیتی که ذهن بشری به آن سخت معتاد و در تسخیرش می باشد حاصل نمی آید و حداکثر فهمی درباره حواشی علم تأویل عاید میگردد و نه خود این علم! این علمی روحانی است و لذا همواره و در همه حال و در هر مکان و زمان و پدیده ای یک واقعه بدیع و نامکرر است زیرا علم تأویل، علم درک احدیت است همانطور که در سوره توحید شرحش گذشت که همواره بی تا و نامکرر است که بدست اندیشه نمی آید بلکه کل اندیشیدن را فرامی گیرد. به دست دل نمی آید بلکه کل دل را دربرمی گیرد و به هوش و ادراک حواس هم درنمی آید بلکه هر یک از حواس را احاطه می کند و این از ویژگی روح به معنای امرالله است همانطور که خداوند هم چنین است: با چشمانتان او را درنمی یابید بلکه اوست که چشمانتان را درمی یابد. قرآن- این آیه که هزار سال جای تأمل و تعمق و تأویل دارد لطیفترین تعریف از رابطه انسان و خداست و علم تأویل هم علم خدائی است زیرا اوست مأوّل و مجلل! "اوست که به علمش به هر چیزی احاطه دارد." قرآن کریم-

۴۰۳۵- تأویل، علم روح است: "بگو که روح، امر خداست و علمش را نمی یابند مگر اندکی." قرآن کریم- تأویل، علم امرالله است یعنی علم شناخت اراده خداوند! و نیز علم هستی شناسی قرآنی است، هستی بعنوان چیزی فی ذاته و نه هستی علت- معلولی و زنجیره ای! و نیز علم خداشناسی وجودی است و نه خداشناسی تئوریک! و نیز علم خودشناسی در جهان و جهانیان است که غایتش شناخت ذات خویشتن است که حاصل تأویل تأویل است یعنی همان شناختی از خود که عین شناخت خداست که این علم احد است یا احدشناسی!

۴۰۳۶- هرمنوتیک مدرن اروپائی که تحت تأثیر حکمت اسلامی و عرفان شیعی داعیهٔ تأویل متافیزیکی (ترانسدانس) دارد ولی در عین حال نسبت به گوهره آن یعنی "روح" غافل و حتی آگاهانه منکر است دچار مناقشات بی پایان و هذیان آلوده گشته است زیرا در این ادعا و تلاش خود جز قدمت گرائی و کهن پرستی و متون مقدس و اساطیری سرمایه دیگر ندارد و لذا آشکارا این تأویل هرمنوتیکی عین قداست تاریخی گری کلام و متون نوشتاری است. از جمله این مناقشات در تأویل متون نوشتاری معضله محوریت مؤلف، متن و خواننده (مخاطب) است که آیا ارجحیت و الویت با کدام یک از این سه عنصر می باشد. آیا کسی که به قصد تأویل هرمنوتیکی به مطالعه یک متن می پردازد با اصالت کدامیک از این سه عنصر نامرئی، نگاه کند و بر کدام محور بیندیشد: خودش (که مخاطب و خواننده است)، مؤلف متن و یا خود متن منهای مؤلف و خواننده اش! بی تردید این یک مناقشه بیمارگونه از جنس ارجحیت مرغ یا تخم مرغ است وگرنه چگونه می توان حداقل حدّ و مرزی بین این سه عنصر متصور شد؟ زیرا این سه عنصر مطلقاً جدائی ناپذیرند مگر در مخیله ایده آل پرستانه و ارسطوئی اندیشه که موجب تجزیه و نابودی متن است. زیرا یک نویسنده بدون مخاطبی که به خاطرش می نویسد اصلاً نویسنده نیست و وجودی ندارد. که متن نوشتاری، حاصل و سنتز دیالکتیکی رابطه بین نویسنده و مخاطب (خواننده) است و در هر متنی این هر دو بطرزی تأویلگرانه و فرارونده ای حضور دارند. یک مثال از چنین حقیقت جادوئی در یک متن و بخصوص متن تأویلگرانه، سخن مشهور هگل در دوران کهولت است که درباره غیرقابل فهم بودن رساله "پدیده شناسی روح" از وی سئوال کردند که در پاسخ گفت: آن موقع که آن کتاب را می نوشتم تماماً غرق در ادراکی همه جانبه بودم ولی اینک که بازخوانی می کنم هیچ نمی فهمم!! و عجیب تر اینکه حتی خود هگل هم از این تناقض مفهومی خودش درباره کتاب خودش پریشان و متحیر است و آن را درک نمی کند. و این بدان معناست که هگل در دوره ای از حیات تأویلی خود دارای روحی بوده که بعداً از دستش داده است وگرنه این معمائی لاینحل و بی

معنا نیست زیرا این از ویژگی فی البداعه اندیشه و قلم تأویلگر است. در اینجا می توان به عدم علم هگل درباره روحی که از آن سخن گفته و رساله های تأویلی که نوشته، اذعان نمود که خود هگل هم به آن معترف است یعنی نعمتی که بعداً از دستش داده است یعنی از آن منحرف و ساقط شده است. وگرنه اکثر آثار هگل براستی آثاری تأویلی و روحانی هستند بخصوص پدیده شناسی روح و فلسفه تاریخ و از همه مهمتر مکاشفه ماندگارش درباره خرد دیالکتیکی که حدود دوهزار سال بود که در مغرب زمین به نسیان رفته بود که این خرد همان منطق تأویل و گوهره تأویلگری هگل در آثارش می باشد و به لحاظی تأویل روح سقراط و زنون و پارمنیدز است در قلم هگل! این اعتراف بس تلخ و عبرت انگیز و در عین حال پهلوانانه نشان می دهد که حتی خود انسان تأویلگری که دارای روح تأویل است و مکاشفات تأویلی بزرگی به ثبت رسانیده است هر گاه که روحش را از دست بدهد همانقدر نسبت به خود و تأویلاتش کور و گنگ است که سائر جاهلان! این بدان معنای مکرر ماست که علم تأویل، علمی نوری و روحی و فی البداعه و الساعه است نه تاریخی و علیتی و حسابی و مدرسه ای! چه بسا آثار تأویلی یک عارف و حکیم روحانی را دیگری دریابد و خود مؤلفش به سبب سقوطش آن را درنیابد. ابن عربی در فتوحاتش از برخی از این روحانیونی سخن می گوید که دچار سقوط روح گشته بودند و سالها در سرگردانی بسر می بردند در حالیکه دارای مریدانی بودند که به آنها متوسل و هدایت شده بودند. و ابن عربی یکبار دگر روح را به آنها بازگردانده بود و یا به زبان بهتر روحی از خود در آنها دمیده بود و احیایشان کرده بود یعنی تأویلشان کرده بود به کلمه الله! درباره این حقیقت در قرآن کریم نیز سخن رفته است که خداوند حتی پیامبرش را تهدید می کند که اگر در وحی خود شرک ورزد خداوند روح وحی را از او چنان بازمی ستاند که از اول هم جاهلتر باقی بماند. پس در حقیقت علم تأویل همان علم وحی در آخرالزمان است که به برکت روح رسول خاتم به برخی از مؤمنان تعلیم داده می شود بواسطه روحی در مراتب هفتگانه!

۴۰۳۷- بهرحال برای فهمی برتر و تأویلی تر در مطالعه یک متن نوشتاری هر چند غیرتأویلی، ضروریست که خواننده به یک تفاهم عاطفی و گفتگوی دیالکتیکی با مؤلف متن رسیده باشد. به همین دلیل مطالعه دگرباره یک متن با ارزش همواره ضروریست.

۴۰۳۸- حتی می توان به استنباطی تأویلی از یک متن عادی نائل شد اگر خواننده متن به حداقل تفاهم عاطفی با نویسنده اش رسیده باشد.

۴۰۳۹- برترین مکاشفه تأویلی و نیز برترین استنباط تأویلی از یک متن در آثار اتوبیوگرافیکی (زندگینامه خود- نوشت یا اعتراف نامه) رخ می نماید هم برای مؤلف و هم خواننده اش! چرا که در چنین آثاری بمیزان صدق و عدل مؤلف، روح دچار تأویل می شود زیرا هیچ تأویلی کاملتر از تأویل انسان در خودش نیست که همانا واقعه تأویل تأویل است بخصوص در کسی که دارای روحی الهی می باشد.

۴۰۴۰- بی تردید اتوبیوگرافی و اعتراف نامه های خودنوشت از تمامیت زندگی خویشتن که بر صدق و عدل باشد حادثه ای کمیاب در تاریخ اندیشه و تألیف است که آثاری ماندگار بر نسلهای متمادی برجای می نهد که حامل روح تأویل اجتماعی است یعنی جامعه ای را در وجود فردی صدیق و عادل تأویل می کند و گاه انقلابی برپا می سازد. تشویق و ترغیب مردم به این نوع نگارش و تألیف زندگی (به غیر از آنچه که تحت عنوان دفتر خاطرات رایج است که بزرگترین دروغهای زندگی افراد را رقم می زند) از برترین نوع امر بمعروف است و برترین درجه از عبادت! و بهترین و نافذترین نوع تشویق و ترغیب و امر بمعروف از این مقوله اش، همانا تألیف چنین آثاری و ترغیب مردم به مطالعه این نوع آثار است. این نوع آثار، مبلّغ روحی و اخلاقی امر صدق و عدل و معرفت نفس و تأویل فطرت است که فرهنگ تأویلی را ترویج می کند و اخلاقی تأویلی را و اندیشه و احساس تأویلی را! مجموعهٔ آثار ما سراسر اتوبیوگرافی تأویلی است یعنی تأویلِ تأویل!

۴۰۴۱- متونی که دارای نور تأویلِ تأویل هستند که از تاریخ به یادگار مانده اند گرانبهاترین میراث تاریخی بشر هستند که برتر از آن سراغ نداریم که از این نمونه های انگشت شمار در مغرب زمین می توان از گفتگوی بین سقراط و پارمنیدز نام برد که در رسالهٔ "دیالوگ" (ضیافت) از افلاطون نقل شده است. همچنین رساله "اعترافات" از سن اگوستین و رساله منسوب به "فلوطین" و یادداشتهای مونتنی! ولی منورترین متون حامل نور تأویل تأویل همانا ادعیه منسوب به ائمه هدی(ع) می باشد که در نظر بنده دعای سحر در رأس همه آنهاست که منسوب به امامین باقر(ع) و سجاد(ع) است که قدرتمندترین نور تأویلی را بر قلب و اندیشه و قلم و آثارم تابانیده است که عین این تأویل را به فارسی ترجمه کرده ام! گفتگوی بین امام علی(ع) و مریدش کمیل نیز یک اثر تأویلی شگرف و معجزه آسا است و برتر از آن خطبه بیان و تطنجیه است. احادیث قدسی نیز از همین مقوله اند. و صد البته رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف منسوب

به امامین باقر(ع) و صادق(ع) که اثری جامع در علم تأویل است که بطرزی سحرآمیز حامل نور تأویل تأویل می باشد که اهلش را درهفت زمین و آسمان از نفس ناطقه اش تأویل میکند که انسان توحیدی و وحدت وجودی و جهانی می آفریند!

۴۰۴۲- هر متنی که بتواند مخاطبش را با تمامیت خود روبرو سازد متنی تأویلگر است و اگر بتواند در این رویاروئی در وی روح خلق جدید بدمد و قیامتش را برپا سازد حامل نور تأویل تأویل است. ولی عمده متون نگارشی در عصر ما بیگانه کننده و مسخ کننده خوانندگان خویش هستند!

۴۰۴۳- نور تأویل تأویل همان نور "من عرف نفسه فقد عرف ربّه" است که فرد را در صراط المستقیم تأویل "یا من هو" قرار می دهد یعنی خود الهی! و این نه به احساس و ادعا که به واقعه است در ظهور و بروز!

۴۰۴۴- انسان فطرتاً نور تأویل در عالم هستی است و از همین رو کل جهان در تسخیر اراده اوست (بالقوه). حال اگر این انسان بخودش بازگردد در عرصه تأویل تأویل است و چون با خود یکی شود مظهر نور تأویل تأویل است. و لذا فقط انسان اهل معرفت نفس و سلوک روحانی قادر به درک حقایق تأویلی است و اصلاً "تأویل" را فهم می کند.

۴۰۴۵- تأویل تأویل، گوهره عقل محمدی است که این حقیقت را در رساله "در جستجوی عقل" نشان داده ایم.

۴۰۴۶- تأویل تنها عقل درک کننده پدیده های آخرالزمان است و مابقی عقول در این دوران محکوم به ابطال هستند و هیچ کمکی به انسان نمی کنند و بلکه خود فتنه آفرین و عذاب آورند اعم از عقول دینی یا دنیوی!

۴۰۴۷- تأویل تأویل در حقیقت همان تأویل کامل است که شامل حقایق روح در هر دو عرصه نزول و عروج می باشد و لذا فقط از آن مکتب و مذهب امامیه است زیرا امامان معصوم بانیان نخستین این علم و واقعه هستند و اسوه هایش! و اصلاً امام یعنی پیشوا و بانی و اسوه و نور تأویل و تأویل تأویل! "انبیاء قائم به تنزیل روح بوده اند و ما قائم به تأویل آن." امام صادق(ع)- و قائم آل محمد نیز آخرین قائم این علم در آخرالزمان است که کل امامتش چیزی جز تنویر این نور تأویل نمی باشد. و لذا تأویل شناسی، قلب امام شناسی و شیعه شناسی است و این همان علم احدیت و ظهور حقایق احدی است. اینست که تأویل روح و روح تأویل سراسر بر محور معانی کثیر و بی تای احدیت وجود در گردش است. و بیهوده نیست که حتی هرمنوتیک غربی هم در عصری سر برآورده که از عالم معانی و مفاهیم کثیر فلسفه و علوم انسانی و ارزشهای اخلاقی بشر مدرن، جز معنای وجود محض احدی باقی نمانده است و لذا هرمنوتیک سراسر تحت الشعاع فلسفه اصالت وجود (اگزیستانسیالیزم) فعالیت می کند و همه بانیانش نیز فلاسفه بنیانگزار این مکتب هستند.

۴۰۴۸- بلایا به عنوان ظرف نزول نعمات الهی در نفس ناطقه انسان و طبعاً برترین بلایا به عنوان وسیعترین قلمرو برترین نعمات یعنی نزول روح هستند که شناخت آنها زیربنای دائمی شناخت نعمات و شناخت روح و تأویل آن است. پس آیا تأویل "بلا" همان بلی خدا به انسان نیست بلی به همه تمناها و دعاها و نیازهای فطری انسان! این بلی خدا همان نزول روح اوست که امر و اراده اوست که فرود می آید بر قلبی که در آن هیچ غیری نباشد. و بلایا از دل آدمی، غیرزدائی می کنند: دنیازدائی، نژادزدائی، همسر و فرزندزدائی، شهرت و آبرو و مردم زدائی و نهایتاً خودزدائی! و چهار بلای عظیم که نزولش موجب چهار موت کبیر در اهلش می باشد که دل را به عصمت و فطرت می رساند و مهیای پذیرائی از روح و امرالله می نماید. تا امّ نژادی از دل پاک نشود امّ نزادی یعنی نور امامت بر دل نمی نشیند. روح الله و ولی امرالله همان امام مبین است.

۴۰۴۹- بلایا، تأویلگر "خود" به خوداَ (خدا) هستند. که این "آ" همان روح الله و نور پنتالکتیکی الفون است. و بدینگونه نفس ناطقه با پنج تن آل الله محشور می شود که بر جای نژادش می نشینند و فرد را از آل محمد می کنند یعنی یک انسان تأویلی و تأویلگر که هر چیزی در وجودش اللهی می شود و در بیرون از او هم خودی! این اجر آن "خود"ی است که فنا شده و از میان برخاسته و جهانی گشته است.

۴۰۵۰- ولی حیاتی ترین و اضطراری ترین نوع تأویل آنست که در روابط واجب بین انسانها رخ می دهد که واجبترینش رابطه زناشوئی و خانوادگی است که در آخرالزمان بر پرتگاه سقوط و فروپاشی قرار دارد و جز تأویل فکری و عاطفی رابطه، راه نجاتی ندارد زیرا این تأویلات فکری- عقیدتی- عاطفی- غریزی- حیاتی- معیشتی بین زن و شوهر است که ایجاد محبت و رأفت و رابطه قلبی می کند و طلاقهای عاطفی را شفا می بخشد. زیرا تأویل واقعه خلافت و جانشینی در رابطه است و تا زناشوئی به وضعیت خلافت وجودی با یکدیگر نرسد رابطه آدم- حوائی برحق و پایداری نیافته و هر آن در خطر فروپاشی هستند. همانطور که در خلقت حوا شاهدیم که خداوند حوا را از باطن و سمت چپ (دل) آدم استخراج نمود و این عین معنای تأویل است. و لذا حوا بایستی مظهر دل آدم باشد تا زوجی برحق و الهی شوند در غیراینصورت

**این رابطه به تسخیر ابلیس درمی آید که به جای اینکه جانشین یکدیگر باشند مدعی و متجاوز به وجود همدیگر می شوند تا به گمان خود از این طریق خلافت را محقق سازند که امری محال است زیرا خلافت یک تأویل روحانی و باطنی است نه مادی و شهوانی و سلطه گرانه و ظالمانه! خلافتِ رابطه، عین معنای عشق است که تحقق کلمه ال لا است و لذا در عشق حقیقی و تأویلی بین زن و شوهر، خداوند حاکم و شاهد است و اینست که می فرماید: "اگر کسی عاشق بر دیگری باشد اگر صادق باشد بر خداوند عاشق تر است." قرآن کریم- و لذا عشق غیرالهی نداریم مگر به بازی و کذب!**

**۴۰۵۱- عالم هستی و آفرینش چیزی جز واقعه خلافت و جانشینی بین وجود و عدم نیست. و آنچه که این واقعه حیرت آور و عاشقانه را بر حق الهیش مستدام می دارد تأویل است که جریانی جاودانه و لامتناهی است که این خلافت بین وجود و عدم (خالق و مخلوق) را امری یگانه می سازد و احدی! و نه اینکه چیزی بر جای دیگری قرار داشته باشد بلکه هر چیزی در این خلافت عین خودش باشد و غیری در میان نباشد! این سرّ تأویل است. که خود انواع و مراتب دارد: تذکّر، تسبیح، تقدیس، تمحید، تمجید، تحدید و توحید! و لذا هیچ چیزی در دو عالم نیست که لااقل به یکی از این انواع و مراتب تأویلی متوسل نباشد که امکان و استمرار بقای اوست. و لذا همه چیزها و کل هستی ماهیت اوئی (هوئی) دارد نه منی و نه توئی! و این "او" همان امام و امامت است که سرّ تأویل است و لذا می فرماید که: "خداوند خود شهادت می دهد که جز او قابل پرستش نیست."**

**۴۰۵۲- در مجموعه آثار و بخصوص در این رساله حاضر تقریباً همه کلید واژه های قرآن کریم در انواع و مراتبش تأویل گشته اند که اول و آخر و محور و نور همه این تأویلات همانا تأویل کلمةالله بوده است که به ربوبیت یداللهی علی مرتضی(ع) در مغزم تأویل گردید به سال ۱۳۶۷ در دیداری شگرف و صلوة و تطهیری غیرقابل وصف در هفت آسمان که ذکرش در زندگینامه ام آمده است. و جالب اینکه پس از این واقعه تأویل کلمةالله به دست علی مرتضی(ع)، حتی ساختار آناتومی سر و جمجمه و صورتم بطرزی معجزه آسا تغییر کرد بطوریکه فردای آن شب واقعه در مقابل آئینه خود را نشناختم. براستی فرقم شکافته شده بود در تأویل ال- لا! این بیانی آشکار از تأویل توأمان روح و تن است و سیرت و صورت! شرح تأویل کلمةالله در فصل اول کتاب "خداشناسی امامیه" به تفصیل آمده است.**

**۴۰۵۳- کل واقعه تأویل در نزول و عروج روح، دو تا شدن یک است و سپس یکی شدن آن دو! کل علم تأویل و ظهوراتش در سحر حیرت آور این "یک و دو" است که همه عرفای بزرگ در حیرتش واله و شیدا و مجنون این عشق گشته اند که هیچکس چون مولانا از این یک و دو به فغان نیامده است در دیوان غزلیاتش! اندر عجم که من منم یا تو منی!**

**۴۰۵۴- از یک منظر واقعه نزول روح و علم تأویل، اجر عمری گفتگو و تعامل صالحانه و صبورانه با اضداد خویش است مثل همسری که ضد توست، دوست یا شریکی که به لحاظ فکر و اعتقاد و سلایق ضد توست و از همه برتر تعامل و دیالوگ مؤمنانه و صالحانه با جامعه یا حکومتی که ضد توست و با تو خصومت می کند. زیرا اصلاً علم تأویل، علم تعامل توحیدی بین اضداد است. برای همین منطق تأویل، دیالکتیکی است.**

**۴۰۵۵- از منظر دیگری کسی لایق دریافت روح و علم تأویل است که وجود سائر انسانها در زندگیش از برترین درجه اهمیت و مسئولیت قرار داشته باشد و به سعادت و رشد معنوی آنها جداً بیندیشد و در این راستا در تکاپو و تلاش باشد و این امر محور هم و غمّش باشد نه فقط افراد خانواده بلکه عامه مردم! زیرا کسی که به انسانیت و هویت الهی مردم می اندیشد در حقیقت خواه ناخواه به امر تأویل وجود می اندیشد یعنی تأویل کلمةالله!**

**۴۰۵۶- پس تأویل و مردم دوستی (و نه مردم پرستی و وسوسه ناس و آبروبازی) رابطه ای مستقیم دارند. چرا که اهل ایمان با یکایک خلایق عالم خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه روابطی تأویلی دارد پس اگر در دوستی و لااقل عاطفه صالحانه با آنها نباشد در این تأویل دچار سقوط و وسواس الناس و ابتلائات گوناگون می شود و لذا به جائی می رسد که همه خلایق را خصم خود می یابد بی هیچ دلیل و منطقی! و امروزه بخش عمده ای از مردم روی زمین دچار چنین وضعیت خطرناکی هستند که آمار روزافزون جنایات دال بر این معناست. تضاد خصمانه رابطه فرد و جامعه در جهان مدرن در رأس مهمترین بحرانهای این عصر است که در جامعه شناسی و علوم تربیتی نه هیچ معنا و علت مبرهنی دارد و نه هیچ راه علاجی!**

**۴۰۵۷- تأویل روحی یک انسان حقاً مؤمن در شقی ترین کافران و دشمنانش که عین واقعه خلافت است به مثابه آخرین برگ کتاب وجود است که خوانده می شود که عین خواندن بطن هفتم قرآن است و مهیّا شدن برای عروج روح و تأویل در ذات الهی!**

۴۰۵۸- وقتی انسان صاحب روحی در انسان دیگری تأویل می شود این تأویل در مرحله اول مصداق نزول روح در طرف مقابل است و مرحله دوم هم عروج است. و این برای طرف مقابلش واقعه قیامت است و سپس خلق جدید! مرحله اول رابطه سراسر اطاعت است و مرحله دومش هم ارادت و عشق عرفانی! این همان رابطه امام و مأموم است که کاملترین وقوع چنین تأویلی در رابطه محمد(ص) – علی(ع) رخ نموده است و پیدایش امامت مطلق! این عین وقوع خلافت بین دو انسان است که به درجات واقع می گردد که همه آنها به نور ولایت و تأویل محمد – علی است و لذا از معصوم(ع) نقل شده که ذکر دائم همه مؤمنان آخرالزمان "یامحمد یاعلی" است.

۴۰۵۹- بنابراین اگر علی(ع) می فرماید که "من بنده ای از بندگان محمدم" به گزافه نمی گوید زیرا سخن از خلق جدید علی(ع) است که به نور تأویل محمدی رخ نموده است که این آفرینش و بندگی در عرصه خلق جدید است.

۴۰۶۰- و اما رابطه خلق قدیم و خلق جدید نیز تأویلی است. یعنی خلق قدیم در انسان اهل تأویل منجر به خلق جدید میشود. و رابطه خلق قدیم و خلق جدید عین رابطه اول و آخر و ظاهر و باطن هر امریست و رابطه هستی و بایستی!

۴۰۶۱- همه چیزها و از جمله انسانها در بی تائی برابرند پس برابری عین نابرابریست! همه ظالمان در ظلمشان عادل می شوند پس همه عادلند! و اتهام ظلم، عین ظلم است! همه عاشقان ایثارگرند پس ایثارگری عین خودپرستی است! همه اسیر اراده خویشند پس انسان آزاد، انسانی رها شده از اراده فردی خویش است و.... اینها نمونه هائی از تأویل معانی و ارزشها هستند که خود از مهمترین فرآورده های تأویل روح می باشند و لذا معانی و ارزشهائی جدید در خلق جدید هستند. و بدینگونه است که انسان تأویلی انسان جدید و خلق جدید است با معانی و ارزشهائی جدید در آخرالزمان که بانی تمدن جدید و برتر است.

۴۰۶۲- علم تأویل، علم تعلیم و تربیت خاص مذهب و مکتب امامیه است. بنابراین علمائی که فاقد این علم هستند نمی توان بطور خاص آنها را علمای این مذهب دانست که انسان آخرالزمانی را برای ظهور جهانی حضرتش پرورش میدهند.

۴۰۶۳- علم تأویل، علم قلب، انقلاب و منقلب کردن است در معنای قرآنیش! پس علم مقلّب القلوب و الابصار است که چشم دل را برای درک و شهود امام زمان بینا می سازد که خورشید تأویل و تجلی حق در خلق است.

۴۰۶۴- قوس نزول و صعود در اسفار سیر و سلوک عرفانی همین واقعه تأویل نزولی و عروجی روح در سالک است که دارای هفت سفر زمینی و هفت سفر آسمانی است که سالک را با چهارده معصوم در این اسفار محشور می کند که بطور کلی همان هفت وادی تأویل محمد – علی می باشد به نور چهارده معصوم که چهارده روایت و تجلی مستقل از قرآن هستند در هفت بطن زمینی و هفت بطن آسمانی!

۴۰۶۵- تأویل، علم استخراج روح از تن است و معنا از ماده، یگانگی از کثرت، حق از باطل، نور از ظلمت، آخرت از دنیا و نهایتاً خدا از خود و خود از هر چیزی در جهان! و نیز علم تصویر و تجسّد و تجلیل معانی و مفاهیم و اسماء!

۴۰۶۶- علم تأویل، علم استخراج نعمت از بلا، برکت از انفاق و بقا از فناست و این علم فی ذاته دیالکتیک معانی را در جان اهلش تعلیم می دهد بطوریکه حتی انسان به ظاهر لائیک (لامذهب) چون ویتگنشتاین به ناگاه کل ثروت افسانه ای میراث پدریش را که بزرگترین صنعت فولاد آلمان بود وقف کارگران و ضعفا نمود و خود مابقی عمرش را در قناعت و حتی فقر گذران نمود. مشابه چنین پدیده ای را در زندگی انیشتن به روش دیگری شاهدیم که اواخر عمرش را همچون یک پدر روحانی به مردم خدمت می کرد و برای مستمندان صدقه جمع می کرد و عجبا که از سراسر جهان مردمانی نذورات خود را برای او می فرستادند و خود او از این پدیده متحیر بود. این از برکت و انقلاب ناشی از تأویلی بود که در نسبیت رخ نموده بود و جانش را نیز تأویل کرده بود. و یا همچون مارکس که یک اشراف زاده آلمانی دیگری است که پس از تأویل عدالت در فلسفه اش خود نیز همچون فقیرترین مردم جهان در فقر و گرسنگی در تبعید جان سپرد. علم تأویل، علم اخلاق خلاق است. "اخلاق" بمعنای حقیقی کلمه!

۴۰۶۷- تأویل، جاذبه و نفوذ معجزه آسائی در نفوس و جوامع بشری دارد. عصر آخرالزمان و مدرنیزم و انقلابات پیاپی علمی و صنعتی و اجتماعی و فرهنگی و فلسفی و هنری جمله مخلوق تأویل کلمات و معانی و ارزشهائی توسط متفکران بنیاداندیش در سراسر جهان بوده است که بسیاری از این تأویلات تدریجاً تبدیل و تحریف گشته اند همچون تأویل کلمهٔ آزادی، عدالت، سعادت، عشق، بهشت، جهنم، برابری، اتم، حق، دجّال، زیبائی، قدرت، اتوپیا، شیطان، جهان وطنی، نابودی و بسیاری از افسانه ها و اساطیر تاریخی که در عصر ما تعیّن یافته اند. که همه اینها حاصل عروج روح امام

زمان در هزاره اخیر عصر غیبت است و از طرفی دیگر حاصل نزول ارواح اولیاء و خلفای آن حضرت یعنی مهدی های اعصار و قرون در سراسر جهان است.

۴۰۶۸- مهلکترین عنصر تحریف و تبدیل و مسخ تأویلات در آخرالزمان همان ریاضیات است. براستی که بقول سقراط ریاضیات، افسون و سحر شیطان است. و بنده این معنا را در سرآغاز جوانی به تمام و کمال درک و تجربه کردم و به یاری حق بر این افسون جادوئی فائق آمدم. زیرا از نوجوانی نبوغ و عشقی عجیب در ریاضیات یافتم که مرا سیاه مست می نمود و به همین دلیل در دبیرستان رشته ریاضی و در دانشگاه هم معماری را برگزیدم ولی پس از گذران حدود یک سال در این رشته دچار بحران و بن بست مهلکی در هویت و وجدان شدم که مرا بر آستانه خودکشی کشاند که با رحلت مرادم دکتر شریعتی و واقعه نزول روح الفکر و قلم ابراهیمی از این امتحان خطیر سرافراز آمدم و یکبار برای همیشه شیطان ریاضیات را از سر و جان باز کردم و رستگار شدم. مشابه چنین نبرد معنوی را در زندگی روحی ویتگنشتاین نیز شاهد بوده ایم که چگونه از راه عشق ریاضیات و معماری به فلسفه روی نمود و پس از این تأویل هم به تأویل برتری رسید و فلسفه را در خود ختم و روی به حکمت و مذهب نمود. و البته بیماری سرطان هم سخت یاریش کرد تا بتواند در این تأویل روح سرافراز آید. آن هم کسی که ریاضیات و فلسفه هر دو را زیر نظر کسی چون راسل آموخت که فلسفه اش ریاضیات بود و مهمترین فیلسوفی است که از ریاضیات یک دستگاه بزرگ منطقی – فلسفی بنا کرده است و ویتگنشتاین بالاخره خود و استادش هر دو را زیر پا نهاد و بلکه استادش را هم منقلب نمود و به تصدیق و توبه و اعتراف کشاند تا آنجا که گفت: هر که رساله ویتگنشتاین را نخواند روح عصر ما را درک نکرده است! رساله ای که فلسفه و ریاضیات و منطق علیتی را ختم و باطل نموده بود.

۴۰۶۹- به بیان دیگر تأویل، تکامل جهشی و آنی است نه تدریجی و زنجیره ای و علیتی و گام به گام و زمانمند! تکامل آنی و انّ اللهی است: انّ الله علی کل شیء قدیر! در این نکته بمان! و این مستلزم نوعی خودکشی تمام و کمال است: اگر خداوند به مؤمنانش امر به خودکشی نماید فقط اندکی اطاعت می کنند که اگر تبعیت می کردند خداوند قلوبشان را به ثبوت می رساند. قرآن کریم- که این ثبوت و اثبات قلبی ناشی از روحی است که در این خود- براندازی بر دل فرود می آید و قلب را یگانه و صاحب وجود می سازد و در خود قرار می بخشد!

۴۰۷۰- امکان ندارد حتی برگی از درختی، حیوان یا حشرهٔ حقیری در این جهان نابود شود تا چه رسد به آدمی! و این بدان معناست که عالم ارض و حیات مادی چیزی جز قلمرو تأویل به حیات و هستی برتر و جاودانه نیست. علم تأویل، علم جاودانه سازی و جاویدیابی است. جاودانگی از ارکان جوهری علم تأویل است چرا که این علم، علمی الهی است و الهیت هر چیزی را جستجو می کند. این جاودانگی معنای ذاتی احدیت و ارکان اربعه آن است.

۴۰۷۱- پس میل به جاودانگی عالم و آدمیان که عین هستی دوستی و مردم دوستی و خوش بینی به آفرینش است مقدمه و پیش شرط واجبی در اندیشه و احساس و اخلاق جهت کسب علم تأویل است. و این عین خدادوستی، خداپرستی و اعتماد به خدا در کار خلق می باشد. این وجهی از یاری متقابل بین انسان و خداست که از اساس این علم است که این یاری متقابل در خلق جدید انسان و خلق جدید جهان به اراده انسان جدید، کامل می شود.

۴۰۷۲- تأویل هرمنوتیکی در نزد فلاسفه اروپائی چیزی مترادف تفسیری خاص است و نه بیشتر! و اما در نزد عامه علمای اسلامی و حتی شیعی هم تأویل نوع ویژه ای از تفسیر غیراستدلالی است که مشابهش در کلام برخی از ائمه(ع) دیده می شود. ولی تأویل در نزد ما بسیار برتر از حتی مکاشفات شگرف معنوی و کلامی است بلکه عین خلق جدید است که بنده در همان نخستین ایام واقعه نزول روح از همه سو شاهدش بودم در آدمیان اطرافم، در درختان و حیوانات و آب و هوا! از آنجا که انسان موجودی بغایت پیچیده و کافر و تحریف کننده و خودفریب است که حتی تأویل وجودیش را هم می تواند انکار کند ولی تأویل در حیوانات مستندتر و صادقانه تر قابل حجیّت است بطور نمونه همانطور که قبلاً هم متذکر شده ام بنده شاهد تأویل یک توله سگ به شیر بوده ام که چند نفر شاهد هم بر این واقعه حضور داشته اند که در صبح شب قدری واقع گردید. و جالب اینکه سالها بعد این سگ را در رویایی دیدم که با حال زار و گریان به من میگفت من میخواستم انسان شوم. همچنین کودک خردسال بیسوادی که یک شبه باسواد شد و مثنوی مولوی را می خواند و تأویل می نمود.

۴۰۷۳- بی تردید آغاز هر تأویلی با کلام است و خلقت تکوینی به قدرت و نور سخن تأویلگر است و این سخن بر همه طبقات عالم اثر می نهد و همه افراد و اقشار را از کافر و مؤمن و عالم و جاهل مخاطب این خلق جدید قرار می دهد ولی فقط مؤمنان هستند که از نور آفرینش آنی و تکوینی برخوردار می شوند و مابقی مردمان به مرور زمان و به جبر و خواه ناخواه به این خلقت وارد می شوند که این واقعه البته در آخرالزمان دارای سرعت و شدتی روزافزون است.

**۴۰۷۴-** در هر نسل و عصر و جامعه و طبقه ای در آن واحد کلمه ای واحد در حال تأویل و خلق جدید است که البته در طیف های متفاوت معنوی و عقیدتی به سرعت و شدتی متفاوت عمل می کند و بروزات متفاوت و بلکه متضادی در هر فرد و گروهی خودنمائی می کند. بطور مثال در سده اخیر کلماتی چون آزادی، برابری، عدالت، عشق، رفاه، سلامت، عقلانیت، انقلاب، آرامش و صلح در رأس همه تأویلات قرار داشته است و جوامع متفاوتی را منقلب ساخته و در سمت بهشت یا دوزخ و ضلالت یا روشنائی رهنمون کرده و به خلق جدید آفریده است. بی تردید روح نزول این تأویلات در هر جامعه ای بواسطه تأویلگران روحانی فرود آمده است بواسطه آثار و سخنانی تأویلگر که در مرحله اول به اهل ایمان و فکر و ذکر رسیده و از طریق آنان به سائر مردمان!

**۴۰۷۵-** عقول و علوم تأویلی موجب همسوئی و وحدت بین حرف و عمل و ظاهر و باطن انسان است در حالیکه سائر عقول و علوم اتفاقاً طبعی واژگونه دارند که فاصله و بلکه تضاد بین حرف و عمل و ظاهر و باطن اهلش را مستمراً افزایش می دهند و نهایتاً او را فرومی پاشند و هیچ و پوچ می کنند که عامه علوم و عقول مدرن اینگونه اند و هر آنچه که در کتابها و رسانه ها و مدارس تعلیم داده می شود.

**۴۰۷۶-** و اما خطرناکترین روش زندگی بکارگیری سخنان و عقول تأویلی در خدمت امیال و اعمال کافرانه و جاهلانه است که فرد را به سرعت بسوی نفاق و شقاق و جنون می کشاند. و این همان جریانی است که در افراد و گروههای شدیداً مذهبی خودنمائی می کند که در جهان اسلام از همه شدیدتر است زیرا تأویلی ترین ادبیات در فرهنگ اسلامی حضور دارد.

**۴۰۷۷-** ادبیات تأویلی به لحاظ منطقی به شعر نزدیکترند تا به نثر! به هنر نزدیکترند تا به فلسفه! به عشق نزدیکترند تا به تجارت! به رؤیا نزدیکترند تا به واقعیت! ادبیات تأویلی منطق بهشت است بهشت عقل و اراده نه غریزه! به همین دلیل بخش عمده ادبیات تأویلی جهان و بخصوص جهان اسلامی بصورت شعر است همانطور که قرآن کریم آنقدر ساختاری شاعرانه دارد که عرب جاهلی رسول خاتم(ص) را شاعری جادوگر می خواندند که با شعرش همه را افسون و طلسم می کند. این سحر تأویل بود که مخاطبان را به آنی به خلق جدیدی می آفرید به گونه ای که جان قدیمشان را همچون پیراهنی ژنده از خود بیرون می کردند. رسول خاتم(ص) کاملترین تأویلگر تاریخ جهان است که تأویلش تا پایان جهان بطوری فزاینده و متعالی ادامه دارد که مجموعه آثار ما برگی از این تأویل است.

**۴۰۷۸-** خداوند در سرآغاز سوره انفال به مؤمنان امر می کند که ذات روابط خود را اصلاح کنند و این از راه اطاعت از خدا و رسول ممکن می شود. پس سخن از به صلح و اتحاد رسانیدن باطن رابطه است و نه فقط ظواهر کلامی- رفتاری رابطه! و این جهادی اکبر در جهت تأویل رابطه به رسول و خداست. و قبلاً نشان دادیم که تأویل اجر و نتیجه نهائی گفتگو و تعاملی صالحانه بخصوص با ضدخویش است که معمولاً همسر و فرزندان در رأس این ضدها قرار دارند چرا که بقول الهی خصم ایمان فرد می باشند و این نهایت ضدیت است که اتفاقاً قلب اهلش را که کانون ایمان اوست مخاطب قرار داده و منقلب می کند و این انقلابی تأویلی است.

**۴۰۷۹-** همانطور که خداوند در جای دیگری از کتابش به اهل ایمان متذکر شده که همسر و فرزندان دشمنان ایمانشان هستند باید بدانند و مراقب باشند ولی از آنها درگذرند و انتقامجوئی نکنند و بلکه به صلح در ذات رابطه جهاد نمایند ولی نه به قیمت گذشتن از ایمان و تقوا و حدود الهی بلکه بایستی این صلح بر اساس اطاعت از خدا و رسول و در خدمت حفظ دین باشد و نه عدول از آن! پس طبعاً این جهادی کبیر و سخت دیالکتیکی است زیرا در آن واحد هم بایستی در صلح با خدا و رسول بود و هم در صلح با کسانی که خصم ایمان و خدا و رسولند و جهاد دیالکتیکی یعنی همین که جهادی قلبی و در ذات اراده است. و فقط چنین جهادی تا ذات آدمی رسوخ نموده و فطرت را می شکافد و تأویل و نزول روح رخ می نماید. زیرا این نزول روح هر چند که آسمانی است ولی این آسمان دربش از ذات باز می شود و این گشایش ذات با قدرتی راسخ و دیالکتیکی رخ می دهد که زمین و آسمان وجود را به هم می رساند و امری کبیر و محال محقق می گردد: اوست که امرش را (روحش را) بین زمین و آسمان نازل می کند تا بدانید که به هر امری قادر است. سوره طلاق-

**۴۰۸۰-** و اگر ما بخش مهمی از آثارمان را به امر زناشوئی و رابطه آدم – حوائی اختصاص دادیم از بابت اهمیت امر و روح خداست که اگر بر این رابطه و بین زمین و آسمان وجود نازل نشود هم خانواده تباه می شود و هم طرفین رابطه! و بزرگترین بازنده این واقعه مرد مؤمن است که ممکن است دچار خسران دنیا و آخرت شود.

۴۰۸۱- اصل عدم تناقض که نخستین اصل ذاتی فلسفه و منطق رسمی در تمدن معاصر جهان است که یک منطق ارسطوئی می باشد می گوید که یک چیز در آن واحد نمی تواند هم باشد و هم نباشد. یعنی اگر چیزی A است نمی تواند که A نباشد یا هست و یا نیست! این اصل آشکارا یکی از بنیادی ترین صفت ویژه انسان یعنی عشق را انکار کرده و اصلاً این حقیقت را در بطن فلسفه خود راه نمی دهد زیرا عشق ذاتاً جاذبه اجتناب ناپذیر ضد است و لذا آدمی همواره عاشق ضد خویش است و این خود علناً ابطال اصل عدم تناقض و ابطال منطق رسمی و فلسفه ارسطوئی حاکم بر جهان مدرن و کلیه علوم و ارزشهای آن می باشد.

۴۰۸۲- اینک بازگردیم به امر خدا در اصلاح ذاتی رابطه بخصوص در امر زناشوئی که رابطه ای عاشقانه است. و خداوند به مؤمنین امر می کند که همسر و فرزندان را علیرغم اینکه دشمن ایمان هستند دوست بدارند و ذاتاً هم دوست بدارند و با آنها در صلح قلبی باشند ولی از ایمان به خدا و اطاعت رسول هم سر باز نزنند! این آشکارا یک تناقض بزرگ ذاتی و قلبی و روحی است. چطور می شود هم دشمن را دوست داشت و هم دشمنِ دشمن را دوست داشت و خالصانه اطاعتش کرد. این ابطال اصل عدم تناقض در منطق است. این همان سرّ دیالکتیکِ دیالکتیک است و کارگاه علم تأویل و خلق جدید! زیرا محبت خدا و همسر و فرزندان در یک دل جا نمی گیرد و امری مطلقاً محال است زیرا این دو ضدند! این هم ابطال منطق عدم تناقض است و هم ابطال اراده قلبی است. و قرار هم نیست که هرگز چنین تناقض و ثنویت دیالکتیکی آن هم در دل واقع گردد که اگر گردد همان شرک و نفاق و انهدام قلب و ایمان می باشد. همانطور که بسیارند مؤمنانی که بواسطه عشق به همسر و فرزندان، کافر شده اند.

۴۰۸۳- ولی خداوند امر به چنین واقعه محالی را به مؤمنان فرموده است که مؤمن در این امری که اشد تناقض است جهاد کند که اجر نهائیش همان واقعه نزول روح و نزول امرالله بین زمین و آسمان وجود است که چنین مجاهدی را صاحب روح و امر الهی می کند و بر خلق جدیدی می آفریند همانطور که فرموده: ذات بین خودتان را اصلاح کنید... و اوست که امرش را در این بین نازل می کند تا بدانند که او به هر امری قادر است.

۴۰۸۴- شاید در هیچ نمونه و مثالی این چنین محسوس نتوان واقعه دیالکتیک دیالکتیک را ترسیم و تفهیم و تصویر کرد یعنی در واقعه عشق که عمومی ترین و عمیقترین و ماندگارترین تجربه هر انسانی است اعم از کافر و مؤمن! و اینکه چگونه این واقعه محالترین امر منطقی – وجودی را در انسان ممکن می سازد که این همان امکان خلق جدید است در نزول روح الله و به قدرت علم تأویل! این جهانی ترین و امّی ترین و محسوسترین مثال و تعریف از علم تأویل و خلق جدید و وقوع احدیت ذات و دیالکتیک دیالکتیک است. در این مثال تا توانی بمان و تأمل کن تا روح کلی این رساله را یکجا هضم و جذب و فهم کنی!

۴۰۸۵- عشق بخودی خود مظهر ابطال اصل عدم تناقض در منطق رسمی است که نشان می دهد که هر چیزی هم هست و هم نیست. چرا که انسان چه کافر و چه مؤمن در همه عمرش تحت الشعاع تجربه بکام یا ناکام عشق خود زیست میکند یعنی تحت الشعاع نور بودِ نبود! یعنی تحت الشعاع نور کلمةالله (ال لا)! یعنی نور و علم تأویل خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه بر حیات و هستی عالم و آدم حکمفرماست. ولی عرصه خودآگاهی و خود – اختیاری این علم است که موجب خلق جدید بهشتی و عرفانی از همین دنیا می شود. ولی این خودآگاهی و خود – اختیاری عرفانی فقط در عشق الهی است که رخ می نماید زیرا بودِ نبود را در همه احوال و افکار و امیال و اعمال فرد حیّ و حاضر می سازد یعنی نور کلمةالله در همه ذرات وجود سخن می گوید و می آفریند به تأویل و تکوین کن فیکن!

۴۰۸۶- فقط در تجربه و درک دیالکتیک دیالکتیک در تضاد دو عشق یعنی عشق جنسی و عشق الهی است که تمامیت روح تأویل و تأویل روح و علم تأویل و علم روح و علم احدیت و علم خلق جدید به محسوسترین روشی رخ می نماید و به ذهن و دل فهم می شود و همه تناقضات منطقی از میان برمی خیزد و فلسفه و منطق حاکم بر طاغوت جهانی و روح ارسطوئی نیز از ذات بشری برای همیشه رخت برمی بندد.

۴۰۸۷- تأویل، علم عشق است به همین دلیل است وقتی که عاشقی، آنگاه که می گوئی "دوستت دارم" تازه می فهمی که اصلاً هیچ نگفته ای و تنها چیزی را که بیان نکرده ای همان عشق است. تأویل هم هر چه که بیشتر شرح و بیان و فهم می شود کمتر فهمیده شده است. این نیز دیالکتیک فهم و نفهمی است که فهمش عین نفهمی است! و این همان مقوله "حیرت" است که از آن عارفان می باشد و لذا رسول خاتم(ص) توصیه فرموده که بگوئیم: "پروردگارا بر حیرتم بیفزا!" و این عین آنست که بگوئیم: پروردگارا بر توحیدم بیفزا و احدیت را در من افزون فرما! زیرا احدیت نور تأویل در هنگامه وقوع است که آدمی در مرز عقل کل و جنون سرگردان مانده است همانطور که رسول خاتم(ص) در نخستین

واقعه نزول روح (وحی) دچار چنین حیرت و سرگشتگی شده بود که خدیجه(ع) به حضرتش فرمود: "محمدجان دیوانه نشده ای بلکه خداوند با تو سخن نموده است و روح القدس بر تو فرود آمده است."

۴۰۸۸- هر چند که "دوستت دارم" نه تنها بیانگر دوستی و عشق نیست و بلکه نوعی بیان ضد بیان است ولی همین بیان آئینه و نوریست که حقیقت عشق را در دل آشکار و مشعشع می سازد. کلام تأویلی هم به نوعی از این دست می باشند بخصوص آنگاه که می خواهند خود علم تأویل را تعریف کنند.

۴۰۸۹- "احدیت" ذات بی تای کلیه موجودات است که در آدمی مدعی ظهور است و لذا همه تناقضات و مناقشات و جنگهای بی پایان روابط انسانی حاصل عدم درک و پذیرش این هویت بی تای یکدیگر است زیرا هر کسی طرف مقابلش را همسان و یا شبیه خود می خواهد و این برخلاف ذات احدی انسان است. پس اصلاح ذات رابطه که امر الهی به بشر و بخصوص به زن و شوهر است چیزی جز درک و پذیرش این هویت بی تا در همدیگر نیست و لذا دشمنی جز همسانی و تشابه و شرک در رابطه وجود ندارد که خانواده ها و جوامع بشری را بسوی انهدام نسل کشانیده است و پشتوانه و حامی مهلکی چون علوم و فنون ریاضیاتی دارد که کل ماهیتش همسانسازی امور و بلکه همه آحاد بشر است.

۴۰۹۰- بی تائی همان وجه الله در هر امر و رابطه و معنائی است که اهلش را به نور تأویل در خلق جدید می رساند. و لذا خلق جدید هم نهایتاً جز ظهور هویت بی تای احدی از انسان نیست یعنی ظهور هوالله احد!

۴۰۹۱- به زبان ساده هر که احدیت بی تای وجود دیگران را می خواهد خود لایق این احدیت ذات می شود و این لیاقت همان حق تأویل به کلمه الله است و خلق جدید! زیرا حق وجود "خود" همواره در غیر خود نهفته است و این اساس آفرینش است که خداوند که ذات خود است در غیر خود ظهور کرده است.

۴۰۹۲- پرواضح است که امروزه اگر عصر جهنم خانواده ها و فروپاشی آن است بدلیل اراده شیطانی – تکنولوژیکی حاکم بر اندیشه انسانها جهت همسانسازی سائر اعضای خانواده و بخصوص همسر است. که این اراده شیطانی در زنان نیز متقابل است که تحت عنوان ایده برابری حتی هویت جنسی را در آنها تباه ساخته است تا چه رسد به هویت انسانی!

۴۰۹۳- کسی که احدیت بی تا و غیرعلیتی – نژادی – اجتماعی – تاریخی دیگران را نمی خواهد در حقیقت اصلاً برایشان موجودیتی قائل نیست مگر بعنوان طفیلی و متشابهی از وجود خودش! پس ایده برابری و همسانسازی عین نابودسازی است پس ایده ای ضدانسانی و بلکه شیطانی است زیرا بقول الهی، انسان جز شیطان دشمنی ندارد. پس علم تأویل، علم انسان سازی است و براستی تنها علم انسانی است که موجب خلق انسان می شود. پس از این منظر "انسان" هنوز خلق نشده است مگر به علم تأویل که برآیند قرآن و بیان است همانطور که سوره رحمن متذکر می شود. پس قرآن کتاب خلق انسان به معنای حقیقی کلمه است. پس دین محمد(ص)، دین انسان است که در آخرالزمان و پایان تاریخ رخ نموده است زیرا "انسان" موجودی فرا تاریخی است و فرا دهری! آنچه که از تاریخ سر برآورده است که تمدن مدرن را ساخته، انسان نیست بلکه بنی آدمی در تسخیر شیطان است و خلیفه شیطان! انسان، خلیفه خداست!

۴۰۹۴- عصر مدرن که طلیعه آخرالزمان است عصر زایمان روح در لحظه تأویل آن از جان دردمندترین انسانهاست و لذا در این عصر شاهد قربانیانی هستیم که در حین این زایمان از دنیا رفتند هر یک به گونه ای: نیچه، کافکا، هدایت، رمبو، پو، می شیما، جلال آل احمد، شریعتی، اقبال، میرزا آقاخان کرمانی، چه گوارا، ویتگنشتاین، طاهره قرةالعین، فروغ و امثالهم! و برخی از این شهدای روح در برخی از مریدان خود تأویل شدند و دکتر شریعتی در این بنده تأویل گشت.

۴۰۹۵- کل جهان هستی در وجود انسانها تأویل می گردد ولی انسانها در وجود همدیگر تأویل می شوند که غایت این تأویل انسان کامل است که او نیز تأویل در خداوند است. و خداوند تأویل در جهان لامتناهی است و جهان لامتناهی هم تأویل در انسانهاست و...! و این دوری متعالی از جنس جهش تأویلی است که هر دوری پدیدآورنده زمین و آسمانی است تا هفت زمین و آسمان در تنزیل و عروج! و آن هفت دور است هر دوری هفت هزارسال که می شود پنجاه هزارسال که یک دور کامل است: "و در آن روز پنجاه هزارساله روح عروج می کند." قرآن کریم- و این یک تاریخ کامل از بشریت است که آخرالزمانی دارد. که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم.

۴۰۹۶- "دوستت دارم" بیانگر و عیانگر عشق نیست بلکه اگر بانیش صاحب روح باشد این سخن می تواند تأویل کننده عشق در مخاطبش باشد. همه سخنان تأویلی از جمله رساله حاضر نیز از همین مقوله است. همینگونه است خود کلمهٔ

تأویل، روح، احدیت، سرمدیت و غیره! همه کلمات تأویلگرند در بیان انسان صاحب روح و علم تأویل! و این قدرتی است که در زبان و دستان اوست همانطور که خداوند، انسان را با بیان و دستانش آفرید. (قرآن کریم)-

۴۰۹۷- دل هر کسی مرکز خودیت و منیت اوست یعنی کفر او! و هر که با دل خود جهاد و بلکه قتال کند اهل تأویل است و چون دل تأویل به هو شد مؤمن و الهی است. این اخلاق الله است یعنی سرّ خلقت و ظهور است زیرا خداوند نیز خویش را غیر کرد که آفرید و ظهور نمود. پس هر که من خود را اوئی کند الهی و خلاق و اخلاقی است. و این آداب عشق است. پس تأویل هم عقل عشق است.

۴۰۹۸- و کسی که هوئی شد کلامش نیز تأویلی و تأویلگر و حیات بخش و ناجی است.

۴۰۹۹- از این منظر انسان اهل دل و دلبخواه، کافر و شقی است و انسان مؤمن و عاشق حقیقی، بیدل است زیرا دلش نزد اوست نه نزد خود! این معنای دل تأویل شده و تأویلگر است که از خود هیچ اراده ای ندارد و تحت اراده دیگران هم نیست. اراده او در سمت احدیت بی تای وجود در عالم و آدم است یعنی در سمت انّ الله کان علی کل شیء!

۴۱۰۰- دشمنی موجب تقلید و لذا شباهت دشمنان است در حالیکه دوستی نتیجه ای معکوس دارد و هر چه خالصانه تر و توحیدی تر باشد موجب بی تائی بیشتر طرفین است. شرق زدگی غربیها و غرب زدگی شرقیها یک نمونه جهانی است و نمونه دیگر تقلید جنون آمیز کشورهای مستعمره نسبت به استعمارگرانی است که با آنها مبارزه کرده و به اصطلاح مستقل و آزاد شده اند. نمونه داخلی نیز قابل توجه است که البته موجب شرمساری و همچنین اتهام برای اینجانب است. این حقیقت جهانی نشان می دهد که ذات همه دشمنی ها بر کذب است و جز برتری طلبی معنائی ندارد و این از جنس تضاد دیالکتیکی نیست زیرا تضاد دیالکتیکی از جنس عشق و یگانگی در عرصه ظهور است هر چند که عملکرد دشمنیها هم نهایتاً بروزی دیالکتیکی دارد. دیالکتیک قانون ظهور و بروز است در هر امر حق یا باطل!

۴۱۰۱- تأویل علم دشمن – دوستی برای رضای خدا و تبعیت از حکم رسول است. و لذا فقط بواسطه عقل دیالکتیکی می توان منطق این علم را درک نمود و حقانیتش را تصدیق کرد.

۴۱۰۲- دیالکتیک هم منطق رحمت مطلقه است و هم قانون اجرای عدالت است و هم افشاءگر دروغ و نفاق! و هم وحدت بخش عالم کثرت است که کل جهان هستی را در اندیشه اهلش بر آستانه تأویل می برد به امر احدی روح!

۴۱۰۳- وقتی روحی تأویل می شود و یا امری را تأویل می کند این خود تأویل است که تبدیل به علمی روحانی و روحی علمی در جان انسان شده و تا ابد باقی می ماند. بنابراین روح تأویل دارای مقامی برتر از خود روح است زیرا روح تأویل همان علم خلاق جدید است.

۴۱۰۴- همانطور هنگامی که دیالکتیک در ذات خودش تأویل گردد در واقعه دیالکتیک دیالکتیک تبدیل به نور خرد اولوالالباب در نفس ناطقه شده و عین بقای جاوید اهلش می گردد.

۴۱۰۵- همانطور که همه انسانها دارای روح موروثی هستند ولی آن روحی ناطق و خلاق و هدایتگر است که تعلیم و تربیت تأویلی یافته باشد تا بداند و اقرار کند که در قلمرو اسارت تاریخی خود در شجره، امکان هیچ کاری ندارد مگر اینکه طالب خروج گردد به یاری سلطانی مبین و روحی نوین از نزد امام زمان!

۴۱۰۶- تأویل، علم روحانی کردن امور بی روح و بی جان است.

۴۱۰۷- تأویل، عقل و علم روح است و اراده آن!

۴۱۰۸- طبیعت و قرآن دو روی تأویل وجود انسان در نزول و عروج روح هستند در عقل و جمال (سیرت و صورت)! و لذا کل قرآن سخن از طبیعت است. همه قرآن آیات طبیعت است بخصوص طبیعتی که قلمرو زادگاه و وطن اوّلیه باشد همانطور که زادگاه و دوران کودکی قدرتمندترین سرچشمه رجعت به اصل وجودند و لذا انسان تأویلی و عارف واصل، کودکی پیر است. همانطور که انسان در دوره پیری، خلق و خوی کودکی می یابد یعنی اول و آخر زندگی به هم می رسند و باطن زندگی ظاهر می شود. و تأویل جز این واقعه نیست. اگر در مجموعه آثارم، زادگاهم دازگاره که ییلاق بیقوله ای است همچون کعبه آمال و طور سینا و غار حراء من است آیتی آشکار از تأویل و رجعت بخویشتن کودکی است که لحظه

نزول وجود از آسمان می باشد که مرز بین بود و نبود است. زیرا آدمی در کودکیش براستی قطعه ای از روح خدا در عالم ارض است و لذا رجعت به این دوره به لحاظ باطنی و جغرافیائی صراط المستقیم تأویل روح است.

۴۱۰۹- قرآن، طبیعت را می خواند و طبیعت هم قرآن را تأویل و تجلی می بخشد. قرآن، آسمان است و طبیعت هم زمین (ارض)، و امر خدا طبق قولش در آخر سوره طلاق بین این دو نازل می شود تا هر چیز محالی را ممکن سازد. و این نزول امر بین قرآن (آسمان دل) و طبیعت همان واقعه تأویل است بین آفاق و انفس از برای لقای وجه پروردگار! "نشانه های خود را در آفاق و انفس بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است و به ربوبیت کافی است ولی در دیدار وجه پروردگار تردید دارند در حالیکه خداوند بر هر چیزی محیط است." فصلت۵۴-۵۳- عین این واقعه چند بار به تمام و کمال برای این بنده رخ نموده است. و آنچه که رخ می نماید جمال تأویل احدی است جمالی که کل وجود دیدار کننده اش را تأویل نموده و تأویلگر کلمه الله در هر چیزی می سازد. و چنین وجودی محل نزول روح و امر خداوند بر عالم و آدم است که جهان و جهانیان در وجودش تأویل می شوند یعنی تأویلگر عالمیان و آدمیان است.

۴۱۱۰- منظور از نزول امر الله بین زمین و آسمان یا قرآن و طبیعت آن قرآنی است که در واقعه نزول روح و ذکر بر قلب نازل می شود که با حضور امام زمان است و طبیعتی که تحت الشعاع این روح متجلی می گردد که صد البته دو کانون نور این تجلی هم ماه و خورشید هستند. و این عین وقایعی است که بر بنده واقع شده است که یکبار به وقت طلوع ماه و غروب آفتاب بود که سوره نجم را به ذوالجلالیش به اسم هوالعلی العظیم تأویل فرمود با حضور علی مرتضی(ع)! و یکبار دگر هم به وقت طلوع خورشید بود سوره الضحیٰ را به ذی الجلالیش به اسم هوالغنی الحمید تأویل فرمود که با حضور رسول خاتم(ص) بود. و بار سوم به وقت کسوف که وحدت و تداخل ماه و خورشید است سوره قیامت را تأویل فرمود به ذالجلال اسم انسان، جمال اعلای خود را در کل فضای زمین تا آسمان رؤیت نمودم که این خلق انسان بود که کل سوره رحمن را نیز تأویل فرمود: "و در آن روز ماه و خورشید در هم داخل شوند و انسان حقیقت خود را تماشا کند." قیامت- "و رحمن قرآن را تعلیم نمود و انسان را آفرید و بیانش آموخت و ماه و خورشید در کارند..." رحمن- که در این سومین تأویل، ماه بطور کامل بر من فرود آمد و مرا به خورشید برد و ساعتی بعد به وقت کسوف شاهد وجه اعلای الهی خود بودم: "و انسان را در نزد پروردگارش چیزی برای مطالبه نیست الا جمال اعلای پروردگارش را که چون ببیند به مقام رضا رسد." لیل-

۴۱۱۱- بنابراین باید گفت که این رساله به تمام و کمال به مثابه تأویل تأویل است و ذکر ذکر! یعنی ذکر و تأویل کل وقایع نزول ذکر و تأویلاتی است که بر بنده واقع شده است: "پس در بیانش شتاب مکن زیرا ما خود آن را برایت بیان می کنیم." قیامت- پس این کتاب همان علم بیان است که پس از حدود بیست سال از آن وقایع الهی تبیین می گردد.

۴۱۱۲- در قاموس قرآن کریم، علم بیان یا بیّنه که علم هدایت عرفانی بسوی احدیت ذات باریتعالی است تماماً علم اسرار بین هاست و روابط که بسوی آشکارسازی اشد ضدیت دیالکتیکی هر بینی در رابطه میرود و سپس در دیالکتیک دیالکتیک به نور امرالله که در هر بین فرود می آید احدیت رخ می نماید همانطور که فرموده: "خداوند بین دل و ذهن (قلب و مرء – ظاهر و باطن) حائل می شود." چرا که بین دل و ذهن، بین همه بین ها و روابط در جهان است یعنی بین الابیان عالم روابط است همانطور که دل و ذهن به مثابه زمین و آسمان جان انسان است که تناقضات و تضادها برخاسته از رابطه بین ادراک قلبی و مغزی می باشد. و بدینگونه ادراک قلبی و مغزی از دو سو به سمت حضور الله در این بین سوق می یابند و در یکدیگر تأویل می شوند و یگانه! همچون تأویل و یگانگی ماه و خورشید (منور و منیر – خالق و مخلوق – اول و آخر) و زمین و آسمان که منجر به یگانگی عقل و عشق و ظاهر و باطن هر چیزی می شود و نفس واحده عالم و آدمی در قلب به بحرالبیضای آسمان هفتم عقل الهی که ازلیت لامتناهی حق است ملحق می گردد و دیگر هیچ بین و فاصله و تناقضی نیست بقدرت منطق دیالکتیک دیالکتیک تحت الشعاع نور امرالله از جانب ولی امرش! که غایت این واقعه ظهور و شهود ذالجلالی حق انسان است در روز تداخل ماه و خورشید که انسان بر حقیقت ذاتش بینا می شود (سوره قیامت) و جمال اعلای خود در آسمان هفتم را دیدار می کند و این تأویل همه تأویلات است و بیّنه همه بینات! و در اینجاست که هر چه در زمین و آسمانها و همه انبیاء و اولیاء و ملائک و بلکه اجنه و شیاطین نیز سجده می کنند بر خلق جدید انسان! و حتی شجره نیز سجده می کند (سوره رحمن) یعنی نژاد که شقی ترین دشمن انسان مؤمن و حق پرست است بالاخره تسلیم می شود به سجود! و این ظهور یگانگی محمد – علی است یعنی یگانگی مهر و قهر مطلق و یگانگی مکان و زمان و عقل و عشق و بود و نبود! و این ظهور کلمةالله از بشر است: انسان جدید!

۴۱۱۳- آستانه نهائی هر تأویل احدی یک ازواج ثلاثه است همانطور که سوره واقعه متذکر می شود که سورهٔ علائم تأویل است که برخی از این ازواج یا اصناف ثلاثه از این قرارند: عقل – عشق – دین، مغز – وجدان (بین) – قلب،

مکان – زمان – جمال، هو – ها – هی، من – تو – او، اول – واسط – آخر، ظاهر – حائل – باطن، تن – نفس – روح، تز – آنتی تز – سنتز و هوالله احد...! که هویت انسانی این ازواج ثلاثه در عرصه کمال آخرالزمانی عبارتند از محمد – علی – فاطمه! که این ازواج ثلاثه محمدی، اول و آخر هر تأویل و تجلّی است. درباره اکثر این ازواج ثلاثه فوق الذکر احادیثی از محمد و آل محمد وجود دارد که بنای تأویلی آن قرآن کریم است بخصوص در سوره واقعه و رحمن و انسان و قمر و شمس و قیامت و معارج و مجادله و فصّلت و نجم! "چون سه نفر همراز شوند چهارمی اوست." مجادله۸- این یک آیه تأویلی است که ازواج ثلاثه را تأویل به احدیت کرده است. هر یک از این ازواج ثلاثه مظهری از ال – لا – ه هستند که غایتش در آدمی همان محمد – علی – فاطمه است که تجلی سه حرف ا – ل – ف (الف) می باشد که در عالم معنا در ازل همان دین – عقل – عشق است طبق حدیثی نبوی! و اینها نمونه ای از مراتب تأویل و تجلی حروف به معانی و انسان هستند. یعنی محمد – علی – فاطمه تجلی دین – عقل – عشق است و این تجلی سه حرف ا – ل – ف و این حروف هم ازواج ثلاثه حرف "آ" می باشند و به عکس هم روند تأویل است.

۴۱۱۴- از "آ" تا "الف" و تا "ال لا ه" و تا "عقل – عشق – دین" و... و تا "محمد – علی – فاطمه" صراط المستقیم تأویل و تأویل همه تأویلات است و تجلیات! این ذکر اولوالالباب است و بیهوده نیست که امام باقر(ع)، بانی علم تأویل امّ الکتاب، "آ" را الوهیت خداوند در نفس ناطقه انسان نامیده است که چون تنویر شود در هر چیزی خوانای هوالله احد است که ازواج ثلاثه ابدی توحید است که در هر چیزی بی تا و نامکرر است.

۴۱۱۵- و هر که این لُبّ لباب ثلاثه فوق الذکر در تأویل را در خود یافت و این مثلث را به احدیت حیات و هستی و معنای وجودش تأویل کرد به معیت و هویت الهی نائل آمده است و در قیامت است: "هر گاه سه نفر همراز شدند چهارمی اوست و در همه حال با شماست و تا قیامت شما را به اسرار همه اعمالتان آگاه می کند." مجادله۸- این همان وصول هوالله احد است به نور امام مبین که نورالانوار همه حروف و کلمات و اسماء و اشیاء است.

۴۱۱۶- "توجّه" در قاموس عرفانی ما از کلیدی ترین واژه هاست زیرا از مصدر "وجه" و بمعنای نظر کردن به وجه الله در عالم و آدم است. پس "توجه" یک حالت یا مقام تأویلی در انسان است و توجّه فوق الذکر از آ تا خوداً در هر فرد یا جامعه ای می تواند باعث و بانی جهان بینی، متافیزیک و هستی شناسی قرآنی – شیعی – انسانی باشد و بخصوص جوامع اسلامی و صد خصوص جامعه شیعی را از این بحران کبیر هویت و فرهنگ و مسخ شدگی برهاند. و این رساله از این منظر براستی "رساله نجات" است و تنها نور نجات مسلمین و شیعیان از مسخ و نابودی آخرالزمانی می باشد بشرط اینکه مسئولین امر این توجه را منحرف و مرتد نسازند و مردم را از سرچشمه های اصالت روحانی و هویت شیعی خود به هراس نیندازند و با تبلیغات سلفی ها همسو نشوند و پراگماتیزم تکنولوژیستی را دلشاد نکنند. زیرا بزرگترین خطری که جامعه ما را بطرزی مهلک تهدید می کند فقدان جهان بینی، متافیزیک و فرهنگ خاص شیعی در میان نخبگان علمی و دینی و سیاسی و اجرائی و حتی روحانیون و طلاب و دانشجویان و روشنفکران است. معضله تهاجم فرهنگی و نفوذ جز این علاج دیگری ندارد! زیرا این یک پدیده فرهنگی و هویتی و روانی است نه امنیتی – اطلاعاتی – سیاسی! و ما امروز به خاطر طرح همین حقایق در زندان بسر می بریم زیرا حاضر نبوده ایم که عنصری اطلاعاتی – سیاسی باشیم. زیرا همین امروز از رسانه ملی شاهد بازخوانی عین مطالب خودم حتی بدون تغییری در انشاء آن، از زبان فردی دیگر بودم. زیرا از نظر بنده خیانتی بزرگتر از این نیست که حقایق قدسی ابزار بازیچه سیاستهای روزمره صاحبان قدرت شوند که خود بازیچه قدرتهای دیگرند. این هولناکترین نوع تبدیل تأویلات الهی به پدیده های طاغوتی است که ما بدلیل تن ندادن به این خیانت سالهاست که در راه زندان و دادگاه و اطلاعات عمر خود را سپری می کنیم. و ما تنها زندانی عقیدتی در این کشوریم حتی در منزل خود!

۴۱۱۷- اگر امروزه در سراسر جهان و از جمله در جامعه خودمان شاهدیم که عصر اعتقاد بسر آمده که بسیاری آن را مفتخرانه شعار می دهند بدلیل فقدان نور تأویل در اندیشه، آرمان، احساس، ارزشها، اخلاق و پدیده های اجتماعی است. و این عین بی ریشه گی انسان مدرن است که جز اقتصاد و تکنولوژی ارزش دیگری نمی شناسد که این دو نیز در منطق ریاضی فی ذاته عقیم و ابتر شده اند و پیروانش را نیز دچار عذاب عقیم کرده اند. این سرّ بی اعتقادی بشر مدرن است که عین بی عهدی و بی وفائی انسان بخودش می باشد! این ظهور نیهیلیزم اخلاقی، عملی، روانی و هویتی است که خطرناکترین نوعش نیهیلیزم پیچیده شده در شرعیات و عبادات است که فقط با مقادیری مسائل گذرای اطلاعاتی – امنیتی توجیه می شود درست مثل پدر و مادری که برای سرکوب فرزندان خود و سلطه مطلقه بر آنها تنها دلیلی که بر زبان می رانند اینست که: عزیزم هر چه که می کنم برای حفظ امنیت شماست و شما نمی فهمید (اسرار اطلاعاتی)!؟ و لذا نتیجه حاصله از این منطق و روش جز فرار فرزندان و فروپاشی خانواده و سودای روزافزون پناهندگی در نزد کسانی که دشمن امنیت هستند نیست. این نیز دیالکتیک دشمن هراسی است که به دشمن پرستی می انجامد! این عاقبت

مکتب اصالت امنیت اطلاعات است که شعبه ای از مذهب سرّ مگو می باشد. آنهم در عصری که همه اسرار در کف خیابان و در جیب بچه ها و تلفن همراه و اینترنت شبانه روز وسیله مضحکه و تفریح است. منطق اطلاعاتی و راز- محور، ظلمانی ترین و ظالمانه ترین منطق هاست بخصوص در حیات اجتماعی که می تواند جامعه ای را در تاریکی هلاک سازد.

۴۱۱۸- آری، براستی که علم تأویل، علم اسرار است ولی به قول بانی این علم یعنی باقرالعلوم(ع)، اینک حدود چهار قرن از عصر تقیّه و سرّ مگو گذشته است یعنی تقریباً از عصر صفوی و ظهور نهضت های اجتماعی عرفان شیعه دوازده امامی همچون حروفیه و نقطویه و ذهبیه و امثالهم! و اینک پیروی از آن اصل منقرض شده عین جهل مرکب یا خیانت نسبت به حقایق مذهب و هویت خویش است. مسئله اینست که متأسفانه هنوز هم اکثر قریب به اتفاق علمای دینی ما آخرالزمان را باور ندارند و لذا اصلاً واژه "آخرالزمان" در مجموعه آثار ما، محور همه اتهامات بر علیه ما بوده است. بسیار جای تأسف است که اکثر مسئولین و علمای دینی ما این معنا و واقعه عظمیٰ را یک پدیده استعماری و فراماسونی و دسیسه ای صهیونیستی و یا منسوب به فرقه بهائی می دانند زیرا بر این پندارند که اگر آخرالزمان را بپذیرند گوئی عمر انقلاب اسلامی هم به آخر رسیده است در حالیکه امر کاملاً واژگونه است زیرا انقلاب اسلامی ما اصلاً یک انقلاب آخرالزمانی است و لذا با درک و پذیرش هویت آخرالزمان تازه حقیقت نهفته در این انقلاب به عرصه ظهور می رسد و از همه بن بست ها و بحرانهای ناشی از این غفلت هم بیرون می آید.

۴۱۱۹- باز هم متذکر می شویم که درک و پذیرش علم و حقایق تأویلی مستلزم عشق عظیم به حق و حقیقت بهمراه عشق به انسان و مردم آخرالزمان است که در سراشیبی ظلمات دجال و طاغوت تکنولوژی کورکورانه به دست خود هلاک می شوند بخصوص کودکان و زنان که در این دوران هیچ پناهی نمی یابند و خود را تسلیم شیاطین انسی می کنند. تا دل آدمی در غم و اندوه مصیبت انسانی آخرالزمان، خونین نشود و یا بقول معروف چون نقطه ای در آستانه فنا قرار نگیرد مستحق دریافت روح تأویل نمی شود. تأویل، اجر عشق به خدمت و نجات مردم از تباهی روح و وجدان است. و لذا علم تأویل یک علم اشراقی و یا حتی عرفانی بمعنای رایج و بازاری کلمه نیست. علم تأویل، علم عشق به نجات در یک لحظه مانده به نابودی است.

۴۱۲۰- در قلمرو تأویل هرمنوتیکی حاکم بر فلسفه مدرن اروپائی که پدیده ای صرفاً کلامی است سرّ واقعه اینست که: هر کلمه و سخنی دارای معنائی نهفته و پنهان در خویش است که باید استخراج شود. و این همان تأویل هرمنوتیکی است که علاوه بر زبان و زبان شناسی و علم لغت از فلسفه و اساطیر و سائر علوم انسانی نیز بهره می گیرد. بنابراین اساس چنین تأویلی در درجه اول متون مقدس و اساطیری هستند و در مرحله بعدی هم متون کهن فلسفی قرار دارد. پس راز – محوری اساس باور هرمنوتیکی است پس علم هرمنوتیک دعوی رازگشائی دارد آنهم در محدوده سخن مکتوب کهن!

۴۱۲۱- ولی در تأویل مکتب ما، نه تنها هر سخنی از قرآن و ائمه هدیٰ(ع) دارای اسراری پنهان است و بلکه لااقل هفت راز نهان در هر کلامی حضور دارد بلکه هر پدیده ای در عالم محسوسات و تعینات نیز دارای اسراری هفتگانه در بطن خویش است. یعنی هر سخنی، سخنی دگر و برتر است و هر چیزی نیز چیزی دگر و برتر است. پس در مکتب ما نیز علم تأویل، علم رازگشائی است. پس ما در جهانی سراسر اسرارآمیز زیست می کنیم که بعنوان شیعه رسالت کشف این اسرار و تبیین آن را برای جهانیان داریم!

۴۱۲۲- هر کلمه، معنا و پدیده ای بخصوص در عصر ما (آخرالزمان) غیر از آن چیزی است که هست. یعنی هر چیزی برتر از خود است و این واضح ترین معنا و بیان تسبیح و تکبیر جهان ماست که دمادم در حال تأویل می باشد. پس آنانکه با علم تسبیح و تکبیر و تأویل بیگانه اند دچار سرگشتگی و جنون و پوچی می شوند همانطور که جهان مدرن با این ویژگی ها شناخته شده است که غایت آن به خودکشی ها و خودبراندازیها و خود – تخدیریهاست زیرا بدون این علم نمی توان خود و هویت معنوی خود را دریافت زیرا دمادم حادثه تأویلی و خلق جدیدی در جریان است. بدون این علم، پوچی و جنون و تخدیر و نیهیلیزم و خودکشی های رنگارنگ این عصر، هیچ علاجی ندارد. علم تأویل، علم فرج، شفاعت و نجات است زیرا حاصل روحی است که از امام زمان نازل شده است. پس این علم عین امام زمان شناسی نیز هست.

۴۱۲۳- آخرالزمان عصریست که هر کسی به غایت عمر تاریخی خود می رسد و میل به رجعت پیدا می کند و این همان جریان تأویل است که واقعه ای علیتی و پلکانی نیست بلکه تکوینی، آنی و جهشی است. منافق به کفر بازمی گردد، کافر به ایمان، مؤمن به اخلاص و مخلص هم به احدیت خود تأویل می گردد. و باید دانست که این رجعتی عرفی – شرعی نیست همانطور که علیتی نیست زیرا تاریخی نیست زیرا عروجی است. این رجعتی روحی و عرفانی و باطنی است. در اینجا یکبار دگر به معنای گرایش جهانی بشر مدرن به مسائل روحی و عرفانی پی می بریم که اگر حاوی خودآگاهی دینی و علم تأویل نباشد بی تردید به دام شیاطین و دجالان گرفتار می آید. و جز علمای ربانی و عرفای امامیه حامل چنین آگاهی و علمی نیستند که مراجعین را به سرمنزل نجات برسانند. اگر عالم شیعه از این مسئولیت تاریخی و فراتاریخی برنیاید خود در زیر سنگ زیرین این آسیاب له می شود.

۴۱۲۴- چرا "دوستی" گوهره عملی تأویل است؟ زیرا دوستی، آن عمل، خدمت و یاری بی توقع و بی مزد و منت و خالصانه و فقط برای خداست که هیچ اثری از من و منیت در آن نیست و لذا این بستر و زمینه قلبی و روانی تأویل کلمات و مفاهیم است: آنچه که کلمات شما را به خدا می رساند (تأویل می کند) عمل صالحانه و متقیانه شماست. قرآن کریم- و لذا انسان متقی و صالح، در وجود کسانی که بی مزد و منت خدمتشان می کند بسوی پروردگار تأویل و عروج می کند. و بیهوده نیست که چه بسا این مخدومان دچار امر مشتبه شده و می پندارند که آنها باعث عروج روحانی طرف مقابل شده اند زیرا هیچ منّت و ادعائی ندارد. این بنده در همه عمرم مواجه با چنین ادعاهای مالیخولیائی بوده ام آن هم از جانب کسانی که بوئی از ایمان و معرفت نداشته اند. روزی یکی از این آدمها پس از سقوطش برایم نوشت: "شما هر چه از دین و ایمان و عرفان که دارید از من است!؟" و من هم به شوخی برایش نوشتم: چرا اینقدر ایثار کردی لااقل یک کمی از آن را برای خودت نگه می داشتی تا به چنین سرنوشتی دچار نشوی!

۴۱۲۵- "درخت دوستی" در ادبیات عرفانی ما همان شجره علم تأویل است که محصولاتش پایان ندارد از علم و حکمت و عرفان و توحید و کرامت و موهبت و شفاعت و محبت و کشف و شهودی که عالم و آدم را شامل می شود که کافر را کافرتر و مؤمن را مؤمن تر و عاقل را عاقلتر و جاهل را جاهلتر و هر کسی را به نهایت هر چه که می خواهد می رساند و اول و آخرش را یکی می سازد.

۴۱۲۶- و کمال و نهایت این دوستی خالصانه برای خدا در نزد عبادالله المخلصین است که پرستندگان عاشق پروردگارند و به عشق او به بندگانش خدمت می کنند و همین افراد قادر به توصیف برحق و احدی خداوند هستند که همان تأویل می باشد زیرا هر بیان تأویلی درباره هر چیزی منجر به وصف پروردگار است که فرمود: "هیچکس قادر به توصیف خداوند نیست الا بندگان عاشق او." قرآن کریم- و اینان اولیای اویند همانطور که ولی و ولایت در لغت هم بمعنای دوستی و حاکمیت عشق الهی است. و صفت تأویلی هر چیزی همان وصف خداست و اما وصف خود خداوند در زبان تأویل به مثابه تأویل تأویل یعنی واقعه نزول روح است. این حقیقت درباره وصف تأویلی وجود امام هم مصداق دارد. و بنده بارها در حین وصف وجود امام زمان برای دیگران شاهد واقعه نزول روح بر مخاطبان خود بوده ام که گاه به دیدار با آن حضرت انجامیده است یعنی تأویلی که در آن واحد حامل نزول و عروج روح است.

۴۱۲۷- وقتی دعائی اجابت می شود کلامی تأویل شده است که این اجابت در دل اهلش موجب پیدایش نوری از تأویل است که می تواند ماندگار باشد و هدایت بخش صاحبش! بسیاری از علمای تأویلی از اجابت دعائی آغاز به راه نموده اند. از این منظر می توان هر تأویلی را به مثابه اجابت دعائی دانست همانطور که رسول خاتم(ص) فرموده که: "مؤمنین لشکریان دعایند!" یعنی لشکریان تأویل کلام در نزد پروردگار! در حقیقت می توان گفت که تأویل، علم دعا کردن است یا علم اجابت دعا! این همان علم تحقق اراده است به قدرت امرالله که فرود می آید بین زمین و آسمان یا ماده و معنائی از وجود انسان!

۴۱۲۸- رسول خاتم(ص) می فرمایند: "بدبخت ترین مردم کسانی هستند که دعا کردن نمی دانند!" این همان علم تأویل است که دعا به درگاه خدا ولی در نزد ایمان و روح خویشتن است. پس چنین دعائی مستلزم روح ایمان است که زیربنای تأویل در قلب انسان است. وگرنه عامه مردمان دائماً دست بسوی آسمان دارند ولی بندرت اجابتی رخ می نماید. به همین دلیل قرآن کریم به اهل ایمان توصیه می کند که دعاهای خود را به نزد رسولان و اولیای الهی ببرند تا تأویل گردد و نیز می فرماید که کلام و دعای خود را همچون کلام و دعای رسول نپندارید زیرا رسول حامل روح تأویل است.

۴۱۲۹- "روح" از "ریح" و "رحّ" است. ریح بمعنای نسیم و جریان هواست و "رحّ" بمعنای راحتی و سهولت و روانی است و لذا روح در زبان فارسی همان "روان" است. و لذا انسان صاحب روح در هر چیزی رسوخ و نفوذ میکند و گوهره احدی حیات و هستی اش را یعنی الهیت هر چیزی را می یابد به درجه ای از درجات هفتگانه روح و اسمی از

**اسمای هفتگانه ذات باریتعالی! زیرا بقول الهی در قرآن کریم، خداوند در هر چیزی هست بی آنکه آن چیز باشد و ابطال این – همانی در چنین وضعی بمعنای تسبیح و تکبیر خداوند است زیرا خداوند هم محاط و هم محیط بر هر چیزی است پس برتر از هر چیزی است در عین حال که عین هر چیزی است که این همان معنای احدیت است همانطور که ذکرش گذشت.**

**۴۱۳۰- پس انسان صاحب روح، انسانی روان و جاری و ساری در عالم و آدم است و از این رو مظهر راحتی و رضاست زیرا هیچ چیزی مانع او نیست و در هیچ چیزی محدود نمی شود و از هر چیزی عبور میکند. این معنای رستگاری است و آزادی (برّیّت – اَبرار)!**

**۴۱۳۱- انسان یا بواسطه روح و ملائک که بهمراه آن هستند با عالم و آدمیان و از جمله با خودش رابطه ای باطنی و روان و صالحانه و آزادیبخش برقرار می کند که این ارتباطی بهشتی و ریحانی است و یا بواسطه جن و شیطان و خناسانی که با او همراهند با عالم و آدم مربوط می شود که رابطه ای ناری و مادی و فیزیکی و صرفاً غریزی است و سراسر با خشونت و عداوت و سلطه گری و تجاوز همراه است که حاصلش اسارت و ابتلاء و مسخ و جنون است. و در عصر تکنولوژی، این اجنه و خناسان سوار بر بالهای شیطان آریل (امواج ماهواره ای، ذرات الکترونی و تشعشعات گوناگون) در آدمیان رسوخ می کنند و آنها را به تسخیر خود درمی آورند.**

**۴۱۳۲- ملائک پیامبران روح هستند همانطور که شیاطین پیامبران ابلیس می باشند.**

**۴۱۳۳- حضرت آدم(ع)، اولین خلیفه خدا و امام است که از جانب خداوند، روح و علم اسماء را یافت و لذا همه انبیای الهی پیام آوران و دعوت کنندگان خلق در رجعت و تأویل به آدمیت هستند و همه تأویل شدگان به آدمیت هم انسان میشوند در مراتب هفتگانه انسانیت: مؤمنین، متقین، مخلصین، شاکرین، ساجدین، قانتین و ذاکرین! و ابلیس هم طبق قول الهی، اولین کسی بود که کافر شد و کفر را بنا نهاد و لذا همه کسانی که با انبیای الهی مخالفت کردند و از آدمیت روی برتافتند بسوی ازلیت و اصالت خود یعنی ابلیس تأویل شدند و شیطان گشتند و می شوند در مراتب شیطنت و دوزخ و طبقاتش: منکران، کذابان، فاسقان، ظالمان، تبدیل گران، مشرکان و منافقان در عذابهای هفتگانه: عذاب نار، عذاب سعیر، عذاب عقیم، عذاب مهین، عذاب عظیم، عذاب اکبر، عذاب مریب (عذاب ریب و شک و وسواس)!**

**۴۱۳۴- و اما همانطور که قبلاً نشان دادیم بزرگترین و لطیفترین خطر و مهلکه تأویل بسوی آدمیت سقوط در تاریخ و تأویلات دهری و نژادی است که در عصر جدید، مارکسیزم، فرویدیزم و انواع رجعتهای مذهبی مثل صهیونیزم، سلفی گری و سنت پرستی و قدمت پرستی های اخلاقی و فرهنگی و همچنین در قلمرو علم مثل ژنتیک و باستان شناسی ایدئولوژیکی به مانند مکتب دنیکن و غیره از نمونه های مشهور این انحراف و سقوط تأویلی در تاریخ است.**

**۴۱۳۵- در تاریخ معاصر در قلمرو تأویل کتاب عهد عتیق (تورات) می توان از دو نمونه عبرت انگیز از دو تأویل آدمی و ابلیس نام برد. یعنی هرتسل و بوبر که دو متفکر بزرگ تأویلگر تورات بودند که اولی در اشد نژادپرستی بنی اسرائیلی یهود یعنی صهیونیزم سقوط کرد و دیگری به تأویل عرفانی طبیعت رسید و هر دو در سرزمین موعود (اسرائیل) رو در روی یکدیگر قرار گرفتند. وای بر اهل ایمانی که در تأویل الهی ناکام شده و لغزیدند و برای جبران این خسران روی به تأویلات تاریخی – نژادی آنهم در لباس مذهب نمودند و عین ابلیس شدند.**

**۴۱۳۶- در تاریخ اسلام، امویان و عباسیان و فاطمیان چند نمونه برجسته از ظهور تأویل نژادی در لباس اسلام و شیعه هستند که ادامه این تأویل ظلمانی در عثمانی و صفوی ادامه یافت و تا به امروز تحت عناوین گوناگونی ادامه یافته است.**

**۴۱۳۷- باید درک نمود که ابلیس به عنوان سرمنشأ نوعی تأویل، منبع تأویل ضد تأویل است زیرا با اراده و امر پروردگارش به انکار و عداوت پرداخت. و لذا تأویلات متکی به منیت و استکبار و خودپرستی جمله دچار واژگونی هستند. همه عرفانهای دجالی از این ماهیت می باشند.**

**۴۱۳۸- هر تلاش تأویلی که در سمت مقصد و معنائی از پیش تعیین شده حرکت می کند بی تردید دچار واژگونی و تبدیل و ابلیسیت می شود زیرا هر مقصد از پیش تعیین شده ای حامل منیت فرد است هر چند که دارای معنای الهی و عرفانی و باتقوائی باشد. اینست که انسان تأویلی بدون اطاعت بی چون و چرا از امام حیّ عاقبت به خیر نمی شود و به دام می افتد.**

۴۱۳۹- اینست که معمولاً ادبیات تأویلی در هر بند و جمله ای غیرقابل پیش بینی هستند و پیوند جملات علیتی نیستند زیرا نفسانی و از پیش تعیین شده نیستند. در هیچ کتابی چون قرآن این حقیقت الساعه آشکار نیست. به همین دلیل انسانهای علیت گرا در مطالعه قرآن دچار آشفتگی و کلافگی می شوند و لذا کتاب قرآن را متهم می کنند. این اتهام در مطالعه مجموعه آثار ما نیز کمابیش وجود داشته است. در متون عصر جدید هیچ کتابی از این حیث بمانند کتاب "تراکتاتوس" اثر مشهور ویتگنشتاین نیست که بسیاری این اثر را پریشان نویسی و هذیان نامیده اند که از هیچ منطق علیتی برخوردار نیست. هر چند که خود ویتگنشتاین در آخر این رساله در خطابی کنایه آمیز به این نوع خوانندگانش میگوید: نهایتاً این رساله دارای هیچ معنائی نیست!!

۴۱۴۰- کلام تأویلی، سخن گفتن از مقرّ الساعه است که همان مقرّ روح یا عرش رحمن می باشد: و اما درباره عرش رحمن جستجو کن. قرآن کریم-

۴۱۴۱- حتی برخی از پیشگامان علم هرمنوتیک و تأویل کلامی درباره الساعه و فی البداعه بودن کلام و دیالوگ هرمنوتیکی اقرار دارند همانطور که اشلایرماخر از بانیان اولیه این علم می گوید: "در هرمنوتیک هیچ باور و اندیشه و نتیجه پیشینی وجود ندارد." گادامر معروفترین مبلغ و ادامه دهنده تأویل هایدگری نیز می گوید: "این ما نیستیم که کلام و گفتگوی هرمنوتیکی را هدایت می کنیم بلکه خود گفتگوست که ما را هدایت می کند... هیچکس پیشاپیش نمی داند که چه نتیجه ای بدست خواهد آمد... تأویل هرمنوتیکی یک حادثه است." پس از نظر غربیان نیز علم تأویل بهر درجه و روشی که باشد یک واقعه الهامی و روحانی است که از فراسوی منطق علیت نازل می شود پس وحی گونه و قدسی است. پس طبعاً اهلش نیز بایستی روحانی باشد. این تعریف از تأویل هرمنوتیکی حقیقت ما را به یاد دیالوگهای دیالکتیکی سقراط حکیم می اندازد که گوئی یکبار دگر در فرزانگان اروپائی سر برآورده است که طبعاً آلمانها پیشتازش شده اند که شلایرماخر و هوسرل و هایدگر را بایستی سقراطهای عصر جدید خواند که این نیز به مثال نیست بلکه یک تأویل روحانی از فراسوی تاریخ است که از عالیترین تأویلات روح در قلمرو حکمت و عرفان است. چرا که خود حکمت و عرفان دارای روحی است که از فراسوی تاریخ در جستجوی تأویل و ظهور و تعالی خویش است و انسانهای حق جو را برمی گزیند تا از وجودشان رخ نماید. انسانهای حکیم و عارف نیز همچون انبیاء و اولیای معصوم دارای قدرت نزول و القای روح هستند. و این روح حقایق است و نه ارواح اجساد بشری که در دیگران حلول کند. این روح الفکر و روح القلم است! این بیان دیگری از رجعت اولیاء و علمای ربّانی و عرفاست که رجعتی روحانی و علمی و عرفانی و نوریست چرا که هر نور و روحی از پروردگار در عرصه ظهورش جلوه ای انسانی دارد و انسان غایت ظهور هر حقیقتی است. پس رجعت انسانهای متعالی عین رجعت حقایق متعالی است و جز این نیست. همانطور که علی(ع) می فرماید: "خوبی خوب است ولی انسان بهتر از خوبی است." انسان مظهر اعلای ابدی خوبیهاست. خوبی از برای انسان است و نه بعکس! جهان را چنین انسانهائی به ارث می برند و نیز خوبی ها را! زیرا خوبی جز بواسطه انسانها امکان حیات ندارد. خوبیهای ماندگار همان انوار و ارواح تأویل شده بواسطه انسانهای تأویلگر است انسانهائی که علم و هنر خدائی کردن امور را دارند زیرا هر چیز خوبی، خدائی است پس جاوید است. و خوبی میراثی است که انسانهای تأویلگر به ارث می برند و بر آن می افزایند و به ارث می گذارند.

۴۱۴۲- بنده هیچ کتابی را آغاز به تألیف نکرده ام الا اینکه پس از ختم کتاب، عنوان و نامش بر من معلوم شده است. همانطور که جمله ای را شروع نکرده ام الا اینکه پس از پایان آن دانسته ام که چه نوشته ام! و هر بندی را! و اکثر قریب به اتفاق عناوین کتاب که قبل از تألیفش معلوم کرده ام، تغییر کرده اند. عنوان اولیه کتاب قبل از شروع تألیف فقط بهانه ای برای آغاز به کار کتاب جهت دریافت پیامی است که از اعماق وجودم در راه است که فقط احساسش می کنم! خود من نیز پس از عمری دانسته ام که این نوع تألیف و کشف حقیقت، چیست و چه نام دارد و چه حادثه ای است. همانطور که وقایع نزول روح نیز سالها پس از وقوعش بر من معلوم شده است که چه بوده است. نگارش تأویلی، تفکر تأویلی و زندگی تأویلی امری واحد است و آن امر روح است: روحی از جانب خدا، انبیاء، اولیاء، عرفا و علمای ربّانی در مراتب!

۴۱۴۳- عصر ما به لحاظی عصر تعجب نکردن است از بس که حوادث عجیب و غریب مکرراً از هر جائی رخ می نمایند و هیچ دلیل قانع کننده و علیتی هم بر آنها ارائه نمی شود. این پدیده خود حجتی آشکار بر عصر تأویل و آخرالزمان است که عصر ابطال علیت است و شعور علیتی بشر گیج و ناکارآمد شده است و چون هیچ نمی فهمد دیگر تعجب هم نمی کند و فقط وحشت می کند زیرا امنیت عقلی خود را از دست داده است و لذا جز خود – تخدیری و مستی پناهگاهی ندارد.

۴۱۴۴- "تعجب نکردن" مرگ عقلی است که حاصل ابطال عقل علیتی و فقدان عقل تأویلی می باشد که از شاخصه های این دوران است که برای نجات خود به مخدرات و روان گردانها و مستی های مصنوعی پناه می برد تا کمی ایجاد حیرت کند. زیرا حیرت، مهمترین گوهره تعقل و فهم است.

۴۱۴۵- ولی بعکس عقل علیتی که عقلی جبار و مجبور و تک محصولی است عقل تأویلی اقیانوس بی آفاق و کرانه ای از ادراک و اندیشه و تخیل و تأمل و مکاشفه را برای اهلش و نیز برای مخاطبان پیش روی قرار می دهد و همین وسعت بیکرانه از آفاق فهم اساس تعجب و حیرت اندیشه و وجدان است که عقل را بطرزی خارق العاده تشویق و ترغیب به مکاشفه می نماید. زیرا هر معنا و موضوع قلمرو تأویل بین دو قطب مطلق بود و نبود در جریان است یعنی دو قطب ال و لا! علم محض و جهل محض! این دو قطب لامتناهی از امکان فهمیدن و استنباط کردن همان قلمرو اختیار و انتخاب وجود است و الهیت جان!

۴۱۴۶- پس اگر به تعداد خوانندگان هر متن تأویلی، استنباط و قضاوت عقلی پدید می آید نه از ضاله بودن آن که از هادی بودن آن است زیرا هدایت برخاسته از قدرت اختیار است و انسان و انسانیت جز حاصل چنین اختیاری نیست: و انسان را جز اختیارش نیست. قرآن کریم- و از جمله اتهامات ما همین نکته است که می گویند: آثار شما موجب مفاهیم کثیر و متناقضی است که گمراه کننده و ضاله می باشد!!؟

۴۱۴۷- پس حیرت لزوماً حاصل ادراکی خارق العاده نیست بلکه حاصل ادراکی در آن واحد متنوع و متناقض است که همه آنها درست هستند و درستی هر فهمی نیز موجب فهم هائی دگر و برتر و متناقض تر است. و کل این جریان، عقل را بسوی احدیت ذات به شوق و ذوق و عشق و مستی می کشاند. و این از برکات متون تأویلی و عقول تأویلی و پدیده های تأویلی است.

۴۱۴۸- عظمت و خلاقیت و حیرت هر ادراکی ناشی از تناقضات موجود در ماهیت آن فهم و نتایج ثانویه آن است و متأسفانه عامه بشری از چنین ادراکی هراسان و گریزانند! این همان روح یگانگی موجود در فهم تأویلی است که بالاخره به احدیت برتری راه می برد. که همه آن مفاهیم کثیر و متناقض فقط سرمایه حرکت بسوی احدیت است. کل موتور محرکه این حرکت عقلی در بین ال و لای هر معنائی نهفته است. دو معنای متضادی که به آسانی حیرت آوری یکی هستند: و بدینگونه ذکر را برای شما چنین آسان نمودیم. (سوره قمر)- اگر یگانگی در عین تضاد نباشد چه معنائی می تواند داشته باشد که اینقدر اهمیت سرنوشت ساز یافته است. یگانگی در تشابه و همسانی را که هر جاهلی هم درمی یابد که دریافتی جاهلانه است. زیرا تضاد اتفاقاً در همین همسانی های ظاهری نهفته است. پس همسانی، کوری و نفهمی است و کفر عقل!

۴۱۴۹- نام و عنوان آخرین کتاب خدا که کاملترین و جامعترین آن نیز هست، "قرآن" است. قرآن یعنی کتاب خواندن! آیا کتاب ناخواندنی و غیرقابل خواندن هم داریم؟ در واقع این نام عمومی هر کتابی است و به همین دلیل است که در آن آمده که: در این کتاب از هر چیزی یاد شده است. قرآن کریم- پس این امّ الکتاب و جامع الکتاب است و کتاب همه است هر کسی که اهل خواندن باشد. خواندن چه؟ خواندن خودش و هر چیزی در زندگی و هر چه که هست! بخواند که چه شود؟ تا بداند که هر چیزی چیست! آیا مگر هر چیزی همان چیزی که هست نیست؟ معلوم است که نیست وگرنه نیازی به خواندنش نمی بود زیرا در خواندن هر چیزی آن چیز حقش عیان می شود در غیر اینصورت هر چیزی در سایه و تاریکی قرار دارد و چیزی بین هست و نیست بین ال و لا! و چون بخوانی هم ال آن چیز معلوم می شود و هم لایش! هم بود و هم نبودش! اینست معنای قرآن و تأویل نام کتاب الله!

۴۱۵۰- و هر که شوقی به چنین خواندنی داشته باشد قرآنی شده و کتاب خدا به رویش باز می شود و حقایقش قابل دسترسی می گردد: و دست نمی یابند به این کتاب الا پاک شدگان. (قرآن)- یعنی هر که شوق و ذوق خواندن خود و عالم و آدم را پیدا کرد از ناپاکیها پاک شده است در مراتب! چرا؟ زیرا میل به تعقل یافته است: و اگر تعقل نکنید خدا شما را پاک نمی کند. (قرآن)- چرا تعقل و اراده به خواندن نامهای حقیقی و وجودی اشیاء موجب پاکی می شود؟ زیرا همه ناپاکیها و گناهان و فسق ها حاصل عوضی گرفتن چیزها و آدمهاست. زیرا نام و هویت حقیقی آدمها و اشیاء را نمیدانیم و نمی دانیم که هر چیزی چیست. و لذا هر کس و چیزی را به جای کس و چیز دیگری می گیریم! و هر گاه که به این نتیجه رسیدیم که کور و کر و گنگ هستیم و بایستی خوانا و قرآنی شویم پا به عرصه پاکی نهاده ایم و درب قرآن بر روی ما گشوده است: "به آن دست نمی یابند جز پاکان!" زیرا وقتی زنا می کنیم کسی را محبوب و معشوق خود فرض کرده ایم که نیست. وقتی دزدی می کنیم مال دیگران را مال خودمان پنداشته ایم که نیست. وقتی دروغ می گوئیم میخواهیم جای چیزها را عوض کنیم. و لذا دروغ مادر همه گناهان و ناپاکیهاست زیرا مادر همه عوضی گرفتن ها و

عوض کردنها و عوضی فهمیدنهاست. و این ناشی از ناخوانی اشیاء و آدمهاست و از همه مهمتر ناخوانی خویشتن است یعنی نمی دانیم که کیستیم و چیستیم! هر گاه به این عوضی بودن و عوضی دیدن و عوضی گرفتن خود اعتراف کردیم و مشتاق خواندن نامهای حقیقی اشیاء و آدمها شدیم، قرآنی شده ایم. یعنی بر آستانه تأویل اسماء قرار داریم!

۴۱۵۱- به همین دلیل مبدأ علم تأویل، تأویل اسماء می باشد و بلکه نهایت تأویل هم تأویل اسماء موجودات آسمانی است. و لذا حضرت آدم بعنوان اولین خلیفه خدا و حامل روح الله، به علم اسماء رسید که ملائک را به سجده خود کشاند زیرا آنها هم نام حقیقی چیزها و بلکه نام خودشان را نمی دانستند. آیا براستی کدامیک از ما، نام حقیقی خود را میدانیم!

۴۱۵۲- تأویل در هر صورت حاصل گفتگی دیالکتیکی است یا بین انسان با روح خودش و یا گفتگوی دوستانه (ولائی) بین دو انسان یا دو حکمت و دو روح! همانطور که حتی تأویل هرمنوتیکی اروپا هم حاصل گفتگوی بین حکمت و روح موسوی و زرتشتی (مغانه) است و بیهوده نیست که بانیان اصلی این علم در عصر جدید نیز یهودیان آلمانی هستند که هوسرل مهمترین آنهاست و ویتگنشتاین!

۴۱۵۳- و اما "تألیف" در اصالت قرآنیش از مصدر "اَلَف" به معنای الفت گرفتن و الف جو شدن (آ) یا الفی گشتن است و می دانیم که الف (آ) مبدأ و محور و فصل مشترک همه حروف الفباء است که این ویژگی در سائر الفباهای زبانهای دیگر هم با شرحی متفاوت حضور دارد همانطور که "الف" حرف اول سائر الفباءهای زبانهای غیرعربی و فارسی هم هست. و الفی شدن در فرهنگ تأویل شیعی از زبان باقرالعلوم(ع) همانا الحاق به نور ثلاثه محمد – علی – فاطمه و سپس نور خمسه پنج تن آل الله است. پس الف همان وحدت و یگانگی خمسهٔ عقل – دین – محبت – حُسن – شهادت است که درباره اش قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم.

۴۱۵۴- پس تألیفی که در سمت کشف و الفت با انوار خمسه ازلی حق نرود و احدیتش را نیابد تألیف نیست. این الفت الفی در تألیف همان الفت عدم با وجود است و الفت "لا" با "ال" و بعکس!

۴۱۵۵- اینک بهتر درک می کنیم که چرا تألیف عین تأویل است و اگر غیر از این باشد تکذیب و تبدیل و تحریف و تباهی است. زیرا الف حرف اول و محور الفباء است و تأویل به حروف ذات هر تأویلی است و عین تأویل تأویل یا تألیف تألیف!

۴۱۵۶- و بنده در جریان تألیف این کتاب که واقعه نزول و عروج روح امّ الکتاب است به امّ الکتاب تأویل شدم و امّ الکتاب از من تجلی یافت. و این واقعه در زندان مرکزی سمنان به تمام و کمال رسید یعنی درست در جائی که بخاطر علم تأویل، متهم و محکوم و محبوس شده ام. زیرا هیچ انسانی یک شیعه حقیقی نیست الا اینکه امامش را در قیام تأویلی یاری دهد چرا که امام زمان سلطان این قیام است.

۴۱۵۷- "اَلف" به معنای هزار نیز هست که در قرآن کریم دو معنای تأویلی و روحی دارد یکی هزار ماهی که روح در طی آن نزول می کند تا نور اَلِف (آ) را به بطن هفتم قلب کسی برساند. و دیگری هزار سالی است که روح در طی آن به اول و مبدأ خود عروج می کند و اهلش را به احدیت آ ملحق می نماید و به "آ" متجلی می سازد و مظهر کلمةالله و جمال ال فا (ال ف – آلفا)!

۴۱۵۸- نزول روح در شب قدر هزار ماهه (۸۳ ساله و بلکه بیشتر) و قمری است ولی عروج روح در روز هزار ساله یعنی خورشیدی می باشد. نزول روح آورنده قرآن بر دل است و عروج روح هم آورنده علم بیان که همان علم تأویل است. و بدینگونه خلق جدید انسان کامل می شود: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیم نمودش بیان را. و ماه و خورشید در کارند..." سوره رحمن- و آنگاه که این دو امر در کسی به کمال تحقق یافت ماه و خورشید به هم می آیند و در چنین واقعه ای انسان بر خویشتن بینا می شود همانطور که در سوره قیامت می خوانیم یعنی جمال الهی خود را دیدار می کند و این ظهور انسان کامل و آدمیت هر عصری است که در ما به سال ۱۳۷۶ محقق گشت که ظهور آدم هشتم است و وقوع سوره قیامت! که چنین واقعه ای در مراتب و تجلیات متفاوت برای هر انسان اهل معرفتی رخ می نماید. یعنی بر آدمیت هشتم وارد می شود.

۴۱۵۹- آخرین و کاملترین مرحله از نزول و عروج روح در همه مراتب هفتگانه اش با بعثت رسول خاتم(ص) است که کتاب کامل خداوند یعنی امّ الکتاب و قرآنش را بر دل محمد(ص) و آلش فرود آورد به مدت حدود هزار ماه (۸۳) سال که غایتش در محمدبن علی باقرالعلوم(ع) است که حامل و بانی امّ الکتاب می باشد. و این همان نزول ارواح هفتگانه است در هفت معصوم نخستین! و سپس عرصه عروج هزارساله روح است در هفت معصوم بعدی که غایتش در محمدبن

حسن(ع) و غیبت اوست که تا حدود معاصر عصر صفوی به طول انجامیده است و روح در وجود معصوم چهاردهم به ذات احدی ملحق گشت و زمان به آخر رسید و آخرالزمان آغاز شد. و این زمان روح الله در بشر است که ختم گشته است. پس از این منظر معنای دیگری از حقیقت آخرالزمان را درمی یابیم که آخرالزمان روح خدا در بشر می باشد. و لذا اینک حدود چهارصد سال است که در قلمرو آخرالزمان بسر می بریم که عصر ظهور مدرنیزم و دوزخ تکنولوژی بر روی زمین است. که در این دوره اخیر که غیبت کامل شده است روز پنجاه هزارساله قیامت آخرالزمان است که در این دوران عظیم و سراسر حیرت و حوادث تأویلی در خلق جدید آخرالزمانی محمد و آل محمد یعنی چهارده معصوم مسئول نزول و عروج روح بر هر بنده صالحی هستند به اذن الهی تا این بنده را به لقای حق رسانده و مأمور ابلاغ این عروج پنجاه هزارساله به خلق نمایند که این واقعه تحت الشعاع نور امام زمان(عج) است. "بالابرنده درجات، روح را از نزد خودش به اذن خداوند به هر بنده ای که خواهد القاء می کند تا برای روز دیدار هشدار دهد." قرآن کریم- "مائیم که در شب قدر که خیرش از هزار ماه برتر است روح و ملائک را به اذن الهی با کل امرش فرومی فرستیم." قدر- در این روز پنجاه هزار ساله باقیمانده از عمر بشر بر روی زمین، بشریت باقی به بقای همین نزول و عروج روح بقیةالله بهمراه چهارده معصوم است که در هر عصر بر بنده صالحی نازل می شود که این بنده مأمور تبیین و ابلاغ حقایق و اسرار این دوران است تا خلق را برای روز دیدار مهیا سازد یعنی روز ظهور الله از وجود بقیةالله: "خیر شما فقط در بقیةالله است اگر از مؤمنین باشید و زین بعد دیگر مرا با شما کاری نیست." قرآن کریم- هود۸۸

۴۱۶۰- در این روز پنجاه هزار ساله مستمراً روح و ملائک به نور وجود معصومین(ع) فرود می آیند تا هر که را مهیا و طالب و لایق عروج است با خود بالا برند: "روح و ملائک عروج می کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است." قرآن کریم-

۴۱۶۱- "ما ذکر را با کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حق هر آنچه را که بر خلق نازل می شود برایشان بیان کنی تا شاید تفکر کنند." قرآن کریم- این ذکر اسماءالله است و کتابهای تأویل و علم بیان قرآن در خلق آخرالزمان و حوادث این دوران! که ضمیر "ما" در این آیه همان چهارده معصوم هستند که سخن می گویند و مخاطب این آیه همان بندگان صالحی هستند که مشمول نزول و عروج روح در هر عصری می باشند و در حقیقت به مثابه امامان مبین و ناطق عرصه غیبت کبرا و کامل هستند و مهدی های دوران! در اینجا "مهدی" مصداق معنای حقیقی کلمه است یعنی انسانی که بواسطه خداوند هدایت شده است و به نورش هر اهل هدایتی نیز هدایت می شود. "آیا تبعیت از خدا به خدایت نزدیکتر و حق تر است یا تبعیت از کسی که خدا خود هدایتش کرده است؟ در این سئوال الهی تفکر کنید. و بدانید که اکثر مردمان، نفس خودشان را خدا قرار داده اند و از خودشان پیروی می کنند... و پیروی از خود عین پیروی از شیطان است." آیاتی از قرآن کریم- در اینجا سخن از مهدی های ناطق دوران است که به مثابه زبان گویای مهدی امام زمان(عج) می باشند و سپر بلای آن حضرت و حاملان روحی از ایشان و دریافت کننده ذکر و کتابهائی از نزد چهارده معصوم که همان کتب تأویلی علم بیان هستند.

۴۱۶۲- هفت معصوم نخست مظاهر هفت بطن قرآن و هفت روح آن در عرصه نزول هستند که معصوم هفتمین باقرالعلوم(ع)، مظهر بطن و روح هفتم یعنی امّ الکتاب است. و هفت معصوم بعدی مظاهر هفت بطن علم بیان و هفت روح آن در عرصه عروج هستند که معصوم چهاردهمین قائم آل محمد(ص)، مظهر نور بیان و روح هفتم آن در آسمان هفتم و بحرالبیضای ذهن خداوند است در خلق جدید انسان و جهان در روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان!

۴۱۶۳- قابل ذکر است که محمد(ص) و علی(ع) بالقوه حامل کل هفت روح و هفت نور قرآن و بیان می باشند و لذا سائر امامان هر یک مظاهر یکی از این ارواح و انوار در نزول و عروج می باشند یعنی مظاهر باطن محمد(ص) و علی(ع) هستند.

۴۱۶۴- همانطور که در سوره بیّنه شاهدیم همه اختلافات و عداوتها و تفرقه ها در دین آخرالزمان از ظهور بینه آغاز شده است یعنی علم بیان که برپا دارنده دین قیامت آخرالزمان می باشد. (بینه۵-۱) و اصلاً علت اصلی حبس و حصر همه ائمه هدی(ع) در طول زندگیشان از بابت علم بیان بود. و همه اختلافات و تفرقه های اسلامی و شیعی هم برخاسته از همین علم بیان و بینات آن بود. و همه ائمه نیز بارها در این باب سخن نموده اند که همه دعواها بر سر علم بیان است که آنها بانی و نورش می باشند که برپا کننده قیامت آخرالزمان و خلق جدید است که آفریننده رضوان خدا از برای مؤمنان صالح و موحد است که این امر نیز در آخرین آیه از سوره بینه آشکار است. یعنی کسانی که تسلیم این علم و خلق جدید آخرالزمان شدند. "مقیم بهشت ابدی گشته که خدا از آنها و آنها از خدا راضی هستند." بینه۸-

۴۱۶۵- عدل جهانی ناشی از وجود امام زمان نیز حاصل ظهور علم بیان و بینات آخرالزمان است که همان حقایق و اسرار حیات و هستی انسان این دوران است که چشمها و هوشها و دلها را زنده و خلاق و بینا نموده و لذا بساط دروغ و فریب و ستم برچیده می شود که بساط طاغوت و جباران عالم را برمی اندازد. علم بیان، اساس عدل و نجات انسان آخرالزمان است.

۴۱۶۶- امام باقرالعلوم، مظهر نهایت نزول روح قرآن و آغاز و بدایت روح عروج و بیان است و لذا حدّ و مرز این نزول و عروج (قرآن و بیان) می باشد. و بیهوده نیست که مکتب شیعه بدون این امام بنیاد محکم و جامعی ندارد و اکثر قریب به اتفاق معارف شیعی به این امام(ع) منوط شده است. زیرا علم بیان برخاسته از امّ الکتاب یعنی بطن هفتم قرآن است. یعنی بیان، زبان زنده قرآن در قرون و اعصار است. بیان، جاودانگی حیات قرآن در زمین و زمان است و برپا کننده حکومت عدل و رحمت امام زمان و خلق جدید انسان!

۴۱۶۷- تأویل، فهم المفاهیم همه حالات، صفات، افکار، اعمال، احکام، قوانین و پدیده های عالم و آدم است که در آخرالزمان به تمام و کمال به عرصه بروز و ظهور می رسد. پس حق است که همه علوم بر محور این علم به اصلاح و تکمیل خود بپردازند. حق هر امری جز بر اساس تأویل آن امر درک و تصدیق نمی شود. حقوق همه احکام و قوانین جاری در جهان اعم از عادلانه یا ظالمانه، جز در تأویل درک نمی شود. کل شریعت الهی، احکام تأویلگر وجود اهلش هستند!

۴۱۶۸- سخن و کتابی که دارای نور تأویلی نباشد بخصوص در عصر ما، جز تورم مغزی و عصبی و نفسانی حاصلی ندارند یعنی جز بر غرور و کبر پوشالی خواننده نمی افزاید تا بالاخره در جائی موجب هلاکتش می شود. این نوع آثار چه مکتوب چه تصویری یا هنری، جز کاربرد خودفریبانه و مردم فریبانه ندارند و امروزه فقط به کار سیاست می آیند.

۴۱۶۹- برترین معجزه علم بیان اینست که براستی معجزات کثیر زبان را در نفس ناطقه انسان که همان الوهیت پروردگار است آشکار و فعال می کند و براستی نشان می دهد که: "هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در نطق خود شماست." قرآن کریم- یعنی اینکه آدمی هر آن بواسطه نطق و زبان خود در درون و برون آفریده می شود. و این حقیقت که برترین حقیقت ممکن در عالم و آدم است در علم بیان و تأویل محقق می شود و براستی نشان می دهد که: "خداوند حقش را بواسطه کلماتش محقق می کند." قرآن-

۴۱۷۰- همانطور که امام صادق(ع) می فرماید که انبیای الهی برای نزول روح قیام کردند و ما قیام کنندگان برای عروج روح هستیم که همان علم تأویل و بیان است. و در دوره غیبت، نائبان و خلفای این قیام پنجاه هزار ساله مؤمنین امامیه و عرفای بیان و تأویل می باشند و این قیامی هزاران بار بزرگتر و قیامت آفرین است و لذا مهلتش هم حدود هشت برابر مدت قیام انبیاء است. قیام انبیاء حدود شش هزار سال بطول انجامید ولی قیام اولیاء برای برپائی علم تأویل و بیان پنجاه هزار سال بطول می انجامد تا به قیامت کبرا! و این قیامی برای خلق جدید انسان و انسان محمدی است و قیامی تماماً برخلاف مسیر تاریخ شش هزارساله قبل است ولی نه از راه تاریخ که از راه تکوین و تأویل! و این قیامی به قلم است و بیان! پس صالحانه ترین قیام تاریخ است و به همان شدت انقلابی ترین و قیامتی ترین! این قیام نفس ناطقه انسان است تحت رهبری امام زمان! این قیام برای رجعت از راه طی شده است ولی نه از راه تاریخ و سنت و نژاد! این راه باطن است و قیامی برعلیه تمامیت خود: خود فردی، خانوادگی، قومی، سنتی، طبیعی، تاریخی، جغرافیائی، ژنتیکی، آموزشی، موروثی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی و تکنولوژیکی! این قیام همان قیامت خود است در ظاهر و باطن و آفاق و انفس! این قیام را ابراهیم خلیل(ع) بنا نهاد که بانی علم تأویل و امامت است: "خداوند شما مؤمنان را برگزیده تا در او جهاد کنید و دین حنیف ابراهیم را احیاء نمایید که رسول شاهد بر شما و شما شاهد بر مردم هستید و خدا شما را کافیست." قرآن کریم-

۴۱۷۱- این برگزیدگی الهی از برای قیام برای برپائی علم تأویل و بیان است که علمی عملی است که کل زندگی فرد را فرامی گیرد و فرد را در مسیری کاملاً برخلاف جریان آب به حرکت وامی دارد برخلاف جریان رودی که کل تاریخ و جامعه و مدرنیزم و جهان آخرالزمان را با خود می برد. و خداوند باعث و بانی و قائم چنین قیام و قیامتی را کفایت میکند: "ای اهل ایمان برای خدا قیام کنید اگر دو نفر و یا حتی یک نفرید." قرآن کریم- زیرا تأویل یعنی خدائی کردن همه امور! که عین خودی کردن است! خود و خدا به مثابه ظاهر و باطن یا اول و آخر همه تأویلات است که خدائی کردن خود و خودی کردن خدا به مثابه تأویل تأویل است و لذا خودشناسی – خداشناسی شاهراه این علم می باشد.

**۴۱۷۲- تأویل، منطقی امّی و فطری و کاملاً طبیعی دارد که در عرف عقلانی بشر ریشه دارد به این معنا که هر چیزی به اصل اولیه خود بازمی گردد و یا بقول مولوی: هر کسی کو دور شد از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش! و یا بقول علی(ع): "هر گاه که در نتیجه امری به بن بست و ناکامی رسیدی به نیت اولیه خود بازگرد!" و یا بقول قرآن: "ظلم نمی کنند الا به خود! دروغ نمی گوئید الا به خود! خیر نمی ورزید الا به خود! خیانت نمی کنید الا به خود! و نیز بقول علی(ع): "هر که خود را شناخت خدا را و همه چیز را شناخت." همه اینها در یک کلام بیانگر اصل تأویل و عقل تأویلی است که متأسفانه در عصر روشنفکری و ایدئولوژیهای به اصطلاح انقلابی و سیطره علوم علیتی، این عقل فطری سخت مورد تهاجم و انکار قرار گرفته و نشان حماقت و ساده لوحی و عقب ماندگی تلقی شده است و خرافه نامیده می شود! بزودی دورانی می رسد که همه این روشنفکربازیها و ایدئولوژیها و فلسفه های علمی و علوم علیتی و نظریه های جامعه شناختی و روانشناختی حاکم بر عصر ما، به مثابه نهایت حماقت و خرافه پرستی و جنون تاریخی بشر ارزیابی می گردد و این کلام الهی براستی رخ می نماید و به اثبات می رسد که: "کافران می گویند ما خود عالمان هستیم و از دین خدا بی نیازیم و دین به درد سفیهان می خورد. بدانید که اینها خود سفیهان هستند و نمی دانند ولی بزودی خواهند دانست که عاقلان و سفیهان چه کسانی بوده اند." قرآن کریم-**

**۴۱۷۳- اگر منطق تأویل را در نقطه مقابل علیّت می دانیم به این دلیل و معناست که در منظر تأویلی، علت و معلول یکی است یعنی هر چیزی علت و معلول خویش است. پس در عصر تکنولوژیزم که سلطه جهانی علیت است که همه امور و علل فرافکنی و از خودبیگانه می شوند بیشترین انکار و عداوت نسبت به منطق تأویلی بروز می کند که عملاً عین کفر و انکار مبانی دین و فطرت است. و این راز اینهمه جنون و جنایت و اغتشاش و ترور فزاینده در جهان است که هیچ فرد و گروهی خود را علت سرنوشت خود نمی داند. و این آشکارا انکار معاد است و اگر در لباس دین باشد موجب ظهور اشد نفاق و خودبراندازی عقیدتی است. و این همان تأویل قهار حق است که بصورت خود – براندازیهای گوناگون مشاهده می شود. پس منطق تأویل، نهایت همه منطق هاست خواه ناخواه!**

**۴۱۷۴- پس اگر بقول هایدگر، منجی آخرالزمان یک چوپان است بدلیل آنست که هنوز منطق و عقل تأویلی و فطری را در خود حفظ کرده است در حالیکه همه تحصیل کرده ها و علما و فلاسفه و اطباء و جامعه شناسان و سیاستمداران و فقها و متکلمین و آزادیخواهان و روشنفکران و استراتژیست های عالم در علوم علیتی و اندیشه فرافکن از فطرت خود بیگانه و دیوانه اند.**

**۴۱۷۵- عقول و علوم علیتی، آشکارا حامی فرافکنی انسان بسوی غیر هستند یعنی حامی از خودبیگانگی و جنون و گمشدگی بشرند یعنی عقول ضد عقل و علوم ضد علم هستند: "پس از آنکه فهمیدند عمداً عقل خود را تحریف و وارونه ساختند." قرآن کریم- پس از اینکه همه تحصیل کردگان عصر جدید کافرند نباید تعجب کرد. منطق و علوم علیتی ذاتاً کافر است زیرا منکر رجعت هر کس بر اصل خویش است و انسان را علت و مسئول سرنوشت خود نمی داند. بلکه خصم دین و معاد است زیرا انسان را معلول شرایط و زمانه و تاریخ و ژنتیک و اقتصاد و حکومت و... می داند. پس علیت، منطق ضد انسان است و ضد دین و ضد خدا! زیرا خدا، انسان را مسئول سرنوشتش می داند!**

**۴۱۷۶- پس منطق و عقل تأویلی، امری عجیب و غریب و جدید نیست بلکه امری مؤمنانه و فطری است و عین عقل دینی می باشد که خود را مسئول خود می داند و نه غیر را! و لذا خدا را هم غیر نمی بیند بلکه عین خود خود می داند: "خدا، خود خود شماست." علی(ع)- و اگر این عقل در آخرالزمان تبدیل به امری واجب شده بدلیل طبع آخرالزمانی بشر است که مهلت های کفر و بازیگریش بسر آمده است. این محسوسترین مفهوم آخرالزمان است یعنی دیگر مجال و مهلت به هدر دادن نیست چرا که اصلاً تاریخ و زمانیت دهری در حیات انسان چیزی جز روزمرگی و روزمرگی ها و مدهوشی های ناشی از غفلتها و بازیها و بطالتها نیست که موجب هلاکت است: "می گویند که دهر باعث هلاکت و بدبختی ماست." قرآن- به همین دلیل انسان عاقل و مؤمن و اهل تأویل در زمان زیست نمی کند بلکه مقیم الساعه است و لذا در زمان هیچ برنامه و برنامه ریزی ندارد و از این حیث یک انسان فاقد برنامه ریزی و استراتژی و فرداسالاری است. انسان تأویلی، انسان اکنون سالار است چون می داند که زمان بسر رسیده است یعنی دیگر واقعیت باطنی ندارد الا در عقربه های بیروح ساعت!**

**۴۱۷۷- امروزه کسی که برای فردا زندگی می کند فردایش را از دست داده است. در آخرالزمان، زمانیت جز بربادرفتگی و خسران نیست. و آیه عصر شرح این فاجعه است: "سوگند به زمان که انسان در خسران است." عنصر زمان در انسان آخرالزمان، عنصر خسران است. چرا که منطق و علوم علیتی جز در بستر زمان امکان فرافکنی ندارند. و اگر در**

عصر جدید شاهد ابطال پیاپی عقول و علوم و نظریات علیتی هستیم به همین معناست که این علوم و عقول، بستر امکان خود را از دست داده و در حال مرگند! زیرا فاصله بین هر علت و معلولی همان زمان است.

۴۱۷۸- همه مکاشفات تأویلی حتی در قلمرو علوم طبیعی هم حاصل تفکر علیتی نیست بلکه حاصل الهامات آنی و الساعه و خارج از قلمرو زمانیت علت – معلولی است. می دانیم که به اعتراف خود انیشتن، نظریه نسبیت که یک مکاشفه تأویلی بین مکان و زمان و ماده و نور است در یک رؤیا به او القاء شده است. درباره کشف ساختار اتم و گردش الکترونها بر مدار هسته آن نیز رؤیائی بسراغ نیلز بور آمد که بزرگترین مکاشفه تأویلی عصر درباره ماهیت ماده را رقم زد. کشف قوه جاذبه و قانون نور هم در رؤیائی الهام گونه به ذهن نیوتون القاء گشت درحالیکه او مشغول تأمل درباره حقیقت حضرت مسیح(ع) بود در دوره ای که بعنوان یک دیوانه و مرتد از دانشگاه آکسفورد طرد و تبعید شده بود. همه اینها اعترافات این بزرگان است. جالب اینکه بزرگترین مراکز به اصطلاح علمی مغرب زمین مثل آکسفورد و سوربن مشهورترین کانون جنگ خونین برعلیه علوم و مکاشفات تأویلی بوده و گاه حکم به ارتداد و اعدام نموده اند که معضله نیوتون، ژور رانو برونو و ژاندارک از این نمونه اند به اتهام ارتداد و جادوگری!

۴۱۷۹- در عصر ما هیچکس به اندازه نوابغ علوم علیتی به خطر این منطق و علوم در جهت انهدام عقل و اراده بشری آگاه نبوده اند که در رأس آنها کسانی چون انیشتن و پلانک قرار دارند که برترین نوابغ علوم علیتی در همه قرون و اعصار شناخته شده اند که برعلیه آن بیانیه داده و به جهانیان اخطار نمودند و البته مورد تمسخر پیروان خود قرار گرفتند. امروزه اذهان و مغزهائی که جز ادراک علیتی را تجربه نکرده اند بسرعت در حال ابطال و فروپاشی هستند که جز رویکرد به ادارک تأویلی راه نجاتی ندارند. چنین ابطال عظیم و جهانشمولی از عقل و اراده بشری است که قلمرو سلطه شیطان گشته است و اینهمه جنون و جنایات نو به نو می آفریند که در تاریخ سابقه ندارد.

۴۱۸۰- منطق، عقل و علم تأویلی همواره از جانب مراکز علوم علیتی اعم از دینی و فنی مورد اتهام و ارتداد بوده است و عجبا که همه مبانی اولیه علوم طبیعی و دینی هم برخاسته از عقل تأویلی بوده اند همانطور که ذکرش گذشت. و بیهوده نیست که عصر جدید عصر ابطال عقول و علوم علیتی در جهان است چرا که اصالت و اساس خود را انکار و عداوت می کنند. و اگر کسانی چون انیشتن و پلانک برعلیه عقل علیتی بیانیه و اخطار می دهند علمائی اصیل هستند که به خوبی می دانند که اساس عقل و علمشان تأویل است نه علیت! بلکه علیت در جهت تبدیل و تحریف مکاشفات تأویلی متخصص است تا آن را تبدیل به فنونی استکباری و طاغوتی نماید. که مشابه این کار در قلمرو دین نیز صورت گرفته و مذاهب ضد مذهب پدید آمده اند که همواره انبیاء و اولیای الهی را تکفیر کرده اند.

۴۱۸۱- فراوانترین و مستمرترین و همه جائی ترین چیزها که طبعاً مغفولترین و نامحسوسترین چیزها از منظر هوش و حواس بشرند تأویلی ترین چیزها در عرصه ظهور و بروز می باشند مثل نقطه و خط در عالم اشکال و صور زیرا حدود وجود موجودات را سبب می شوند. یا مثل کلمه و ضمیر "من" که در ذات آگاه – ناآگاه کلیه سخنان و افکار و کردار و ادراک هر فردی حاضرند زیرا این "من" است که حرف می زند، فکر می کند، می فهمد، می بیند و رفتار می کند تا خودش را به ظهور و اثبات برساند و بسیار بندرت هم در میان الفاظ ما بروز می کند. و یا تنفس و دم و بازدم در عرصه حیات که کل زندگیمان را فراگرفته و در ورای اراده ما می آید و می رود و کسی متوجه آن نیست. این امور تأویلی زندگی بشر از فرط فراوانی و استمرار تبدیل به عادت و سهویت شده و از قلمرو ادراک بشر محو گشته است که این اساس جهل و غفلت و بی تقوائی و کفر حسّی - عقلی بشر است و لذا امام صادق(ع) عادت شکنی را اساس تقوا خوانده است. که شکستن عادات مربوط به قلمرو کانونهای تأویلی و حیاتی به مثابه بنیاد تقوا و جهاد معنوی و عقلی است. زیرا این مبانی تأویلی هوش و حواس و حیات و هستی بشر همان مظاهر "انّ الله کان علی کل شیء محیط" می باشند یعنی عین حضور و ظهور پروردگار است که ذات تأویل و تجلی می باشد. زیرا این خداست که هر آن با نقطه و خطش، عالم وجود را حدّ می زند و اشیاء را می آفریند یعنی عالم اشیاء و صور، حدّ قلم "المصوّر" اوست. این خداست که در ما نفس می کشد. این خداست که در نفس ناطقه ما به ضمیر "من" سخن می گوید و در حواس و هوش و دل و مغز ما به ضمیر "من" می فهمد و می بیند و احساس می کند و عمل می نماید: "اوست که شما و کلیه افعال شما را می آفریند." قرآن کریم- اینها نمونه هائی محسوس و مغفول از تأویل بین خود – خدا و خدا – جهان و خود – جهان است.

۴۱۸۲- پس برخلاف تصور بسیاری، تأویل علم غیب نیست علم ماوراء نیست بلکه بعکس، علم حضور و ظهور است علم واقعه است و عین هستی شناسی اسرار آشکاریست که از فرط ظهور از هوش و حواس بشر پنهان مانده است: "قیامت رسید و ما آن را برای عامه مردمان تا مدتی پنهان داشتیم ولی تو از آن غافل مباش." سوره طه-

۴۱۸۳- در فصول نخستین این رساله نشان دادیم آنچه که باید تأویل و کشف شود در درجه اول همین هیکل مادی بشر و حواس پنجگانه و غرایز اوست که مهد تأویل جهان است و لذا تأویل خویشتن همان تأویل تأویل یا روح تأویل و تأویل روح احدی حق در خلیفه اوست. و اصلاً خلیفه یعنی مظهر تأویل حق در خلق!

۴۱۸۴- خداوند قلم آفرینش خود را در قلمی که بدست اهلش می دهد تأویل می فرماید. و لذا تأویل قلم اهل عرفان عین تأویل کلمةالله و تأویل روح الله است و تأویل اراده خلاق پروردگار در آفرینش! و اگر در مجموعه آثار ما همانطور که در همین رساله حاضر، بخش مهمی از تأویلات بر محور حوادث تأویلی زندگی بنده قرار دارد از این روست که این حوادث تأویلی، جمله تحویل دهنده قلم خدا به دست بنده و تأویل کننده این قلم به ذات باریتعالی در خلق جدید آخرالزمان است. همانطور که وقایع نزول ارواح هفتگانه در زندگی بنده تماماً سلسله مراتب نزول قلم الهی بوده است تا حد و مرز عقل و جنون را در آخرالزمان معلوم نماید: "ن! سوگند به قلم و آنچه که می نویسند که صاحب تو مجنون نیست و تو به نعمت پروردگارت مجنون نشده ای! و به زودی معلوم می شود که چه کسانی مجنون هستند... پس منکرانت را اطاعت مکن که سخن چینانی بدخواه و تبهکارانی تجاوزگر و شرور هستند و شکم پرستانی زنائی که به مال و نژادشان مغرورند و این حقایق را افسانه های قدیمی می نامند!" سوره قلم-

۴۱۸۵- عرش خدا بر آب است یعنی بر فراوانترین و مهمترین و مفت ترین عنصر حیات در نزد بشر! قلم خدا بر حدود اشکال و صور است. نفس خدا در سینه انسان می دمد. و زبان خدا در نفس ناطقه انسان سخن می کند. و نور و رنگ خدا در همه جا! "و بهترین رنگها، رنگ خداست." قرآن- این نمونه ای از تأویل خدا در خلق است که اگر باور شود اهلش را به خدا تأویل می کند و متجلی! همه مصیبت بشر از ناباوری او درباره ابتدائی ترین حقایق است و این همان بی ایمانی و کفر بشر است. و اینست که قرآن کریم به اهل ایمان امر نموده که خدای زنده و برپا را بپرستند نه خدای غایب و معدوم در ماورای آسمان را که این خدای کافران است یعنی خدای ظن (ایده)! و لذا علم تأویل مختص مؤمنان است که خداوند را در باطن و ظاهر و کل حیات و هستی خود و خلایق می شناسند و می پرستند. یک مؤمن حقیقی، خدا را در آب و هوا و جان و عقل و دل خود جستجو می کند و این یعنی عقل تأویلی!

۴۱۸۶- خدائی که دست دارد و دست همه دستان است، پا دارد و پای همه پاهاست. زبان دارد و زبان همه زبانهاست. چشم دارد و چشم همه چشمهاست. و روی دارد و روی همه رویهاست: "هر چیزی را روئی است و او مولا و صاحب همه روی هاست." قرآن کریم- باور به چنین خدائی سرچشمه علم تأویل و تجلی و خلق جدید است. وقتی می فرماید که: "او مولای همه رویهاست." آشکارا بیان تأویل است زیرا مولیٰ در لغت از "ولیٰ" است که آن از اولی و اُولی و اوّلیت است. پس خدا اولین روی و جمال است و هر جمالی که بسوی او تأویل شود الهی می شود.

۴۱۸۷- دین و احکام شریعت کارخانه تأویل است. ولی متأسفانه بسیاری آن را کارخانه تبدیل دین به دنیا و خدا به خرما کرده اند از طریق قرآن فروشی و نماز و روزه فروشی و تجارت خمس و زکات و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر! اینان در خلق جدید آخرالزمان بهره ای جز آتش ندارند: "آنان که دین را می فروشند آتش ذخیره می کنند." رسول اکرم(ص)- اینان شقی ترین دشمنان علم تأویل و علمای تأویلی هستند که خداوند آنان را در سوره قلم مورد اشد عتاب و عناد قرار داده است.

۴۱۸۸- در گوش ما کسی نشسته که می شنود و عرش او بر هواست. در چشم ما کسی نشسته که می بیند و عرش او حدود اشیاء است. در بینی ما کسی نشسته که می بوید و عرش او بر نبات است. در زبان ما کسی نشسته که می چشد و می گوید و عرش او بر آب است. در پوست ما کسی نشسته که لمس می کند و عرش او بر ارواح است. در موها کسی نشسته که دل می برد و عرش او بر نور است. در دل ما کسی نشسته که اراده می کند و عرش او جانهاست. در سر ما کسی نشسته که می فهمد و عرش او بحرالبیضاست. و اینها هستند تأویل و تجلی عرش عظیم، عرش رحمن، عرش کریم، عرش اعلیٰ، عرش مرید، عرش محی و عرش علیم! که به قدرت آن ارواح هفتگانه در وجود آدمی تأویل می گردند که حاملان این عرشها هم انبیای مرسل در عرصه نزول هستند و امامان شیعه در عرصه عروج آخرالزمان! پس همه این انبیاء و ائمه هدیٰ(ع) بر جمال و قامت مؤمن این دوران محشورند. یعنی یک مؤمن کامل تأویل شده با همه این انبیاء و اولیای الهی در خویشتن محشور است در همه حواس و اعضای ادراکی! در اینجا احدیت وجود آدمی تأویل و تحدید شد!

۴۱۸۹- هر یک از ما انسانها آنقدر به دنیا می آئیم و می رویم و در شرایط مکانی – زمانی گوناگونی بازمی گردیم تا بالاخره تأویل به ذات انتخاب شویم یعنی یا الهی گردیم یا ابلیسی! یعنی خود شویم و از بی خودیها نجات یابیم. زیرا بزرگترین درد هر کسی با خودش اینست که بوضوح می بیند که خودش نیست. پس کیست؟ این بی خودی لزوماً جنون و

مسخ و شیطانزدگی نیست زیرا مسخ ناشی از ایمان معامله و تبدیل شده است که فروخته شده است به جن، خناس یا شیطانی! این بی خودی اساسی تر است و همان بی وجودی است یعنی فقدان روح و نوری که جان را تأویل به ذات کند که با خود و جانش یگانه سازد و دارای حدّ احدی نماید. یعنی آنقدر به دنیا می آید و می رود و بازمی گردد تا در این جهان و عالم ارض که کاملترین مظهر حیات و هستی حق است از ورای مکان و زمان و نژادش، حسّ هستی یابد. و این نعمت بزرگ خداست که آدمی در هر بازگشتش به حیات ارض دارای هیچ حافظه و خاطره ای از مختصات مکانی – زمانی – نژادی زندگیهای پیشین خود نیست و فقط گاه در شرایط، روابط و حوادث ویژه ای بناگاه احساس می کند که گوئی قبلاً هم آن را تجربه کرده است ولی نمی داند کی و کجا و چگونه! مگر اینکه دارای علم و باوری به این رجعتهای مکرر به حیات دنیا باشد. هر یک از ما بارها در رویاروئی با کس یا جای و حادثه ای بناگاه به خود گفته ایم که من قبلاً او را دیده ام، قبلاً اینجا بوده ام و چنین حادثه ای قبلاً هم برایم اتفاق افتاده است و...!

۴۱۹۰- این سرّ دیالکتیکی عجیبی است که انسان بایستی در مکان از مکان مبرّا شود و در زمان از زمان پاک شود و در نژادش از نژاد بی نیاز گردد و الی آخر! و این یعنی در هر یک از مختصات زمانی – مکانی – نژادی – طبیعی – غریزی – حیوانی – نباتی – جمادی جان آدمی، حقیقتی الهی و جاودانه است که تا درک و تصدیق نشود و علمش حاصل نیاید و در جان تأویل به ازلیت حق نگردد از اسارتشان رهائی نیست و آنقدر به آنها بازمی گردیم تا صاحب وجودی مبرا از این مختصات شویم: "و کافران طمع جنّات نعیم دارند حال آنکه ما انسانها را از علمشان آفریده ایم." قرآن کریم- و این ویژه انسان بعنوان خلیفه خداست. این همان سرّ بود نبود است سرّ ال لا! این همان اللهیت وجود انسان است و لذا فقط در عصر آخرالزمان که ظهور کلمةالله است امکان می یابد. و این روز قیامت پنجاه هزارساله مهلت چنین واقعه ای است تا همه برای رویاروئی با جمال مطلقه الله مهیا شوند: "قیامت فرا رسیده ولی آن را تا مدتی برای مردمان مخفی کرده ایم ولی تو از غافلان و منکران مباش." قرآن-

۴۱۹۱- یعنی انسان بایستی در مکان به لامکانی، در زمان به بی زمانی (جاودانگی) و در نژادش به بی نژادی (نزاد) نائل آید چرا که همه اینها دارای حدود احدی هستند یعنی حد بی حدّ که باید کشف و درک شود که همان دیالکتیک منطق و روش شناسی تأویل است یعنی بود نبود!

۴۱۹۲- و انسان تا به نور بود نبود در خود نرسد به خود نرسیده است زیرا ذات "خود"، بی خود و بلکه ضد خود است. و تا نفس ناطقه، عقل و احساس آدمی با این سرّ بود نبودی آشنا و مأنوس نگردد مهیای تأویل نیست و اگر هم تأویل شود عمری بطول می کشد تا سرّش را به عقل و علم دریابد و باور کند و واژگون نشود.

۴۱۹۳- آدمی آنقدر می آید و می رود تا در این جهان به عقل و هوش تأویلی برسد یعنی به درک حدّ احدی (حدّ بی حدّ) که همان نور کلمةالله است.

۴۱۹۴- چون هر چیزی به عرفات کامل آید یعنی لایق "ال" شود آن را ضد آن چیز می یابی یعنی "ل ا"! پس می فهمی که هر چیزی "ا ل ل ا" است: الله!

۴۱۹۵- ا ل م، ا ل ر... (حروف مقطعه قرآنی) تمرینی برای همه حروف دیگر است مثل ال آ، ال با، ال حا، ال یا و امثالهم! و الله همان "ال آ" است چرا که "آ" احدیت پنج نور ازلی است که در آخرالزمان در پنج صورت بشری پنج تن آل عبا رخ نموده است. و لذا انسان اللهی همان انسان پنج تنی است که مظهر جمال "آ" است و بیهوده نیست که باقرالعلوم(ع) می فرماید که "آ" حضرت حق است. اصطلاح "الف قامت" در ادبیات عرفانی ما به همین معناست که بر حقیقتی است نه مجاز! انسان الف قامت همان انسان کامل حامل نور پنج تن است: عقل – دین – محبت – حُسن – شهود!

۴۱۹۶- آدمی آنقدر به دنیا می آید تا از ورای زنجیره علیّت به فهم و درکی برسد و حیات و هستی را بعنوان یک حادثه دریابد آنهم نه فقط حادثه ای در ازل همچون انفجار بزرگ، بلکه حادثه ای در همه حال و هر آن! "هر گاه که حادثه ای رخ می دهد کافران انکار می کنند." قرآن- زیرا کافران هیچ چیزی را بدون علت قبلی درنمی یابند. پس جهان را سراسر معلول می دانند و نه حادث! زیرا عقل حدوث فهم همان عقل تأویلی است. و لذا انسان محدث، انسانی تأویلگر است و اینست که همه امامان(ع) را محدث می دانیم و محدثه بطور رسمی از القاب فاطمه اطهر(ع) می باشد. و هر که به این مقام رسید دیگر به زمین بازنمی گردد بلکه به آسمان عروج می کند.

۴۱۹۷- در کلام الهی در کتابش هرگز لفظ دیروز و فردا و گذشته و آینده نیست مگر اینکه به نقل از بشر باشد. زمان در نزد خدا الیوم و الساعه است یعنی امروز و اینک! و جهان هستی نیز به آنی و کمتر از نظری آفریده شده است یعنی در جریان زمان و تاریخ آفریده نشده است و این همان معنای حدوث جهان است در الساعه که حادثه ای جاوید و بدیع و نامکرر است. اینست که هرگز با منطق و ادراک علیتی نمی توان به هیچ حقیقت ماندگاری رسید زیرا علیت و زمانیت لازم و ملزوم یکدیگرند.

۴۱۹۸- و بیهوده نیست که حافظه علیتی – تقویمی بشر تا اینسان بازیچه و فریبکار و فریب خور است و به هر شکلی که صاحبش بخواهد تصویر می شود درست مثل فیلمی که هر آن قابل تدوین و مونتاژ و تبدیل و سانسور است و همه دیوانه این حافظه خویشند که بازیچه غرور و خود – فریبی های شیطانی است.

۴۱۹۹- تا حافظه آدمی دریافت کننده و ثبت کننده حادثه نشود براستی ذاکر نشده است و تأویلات را درک و ضبط نمیکند زیرا در اکنونیت قرار و مداری ندارد و دائماً در جستجوی اختراع و جعل علّتی در گذشته و معلولی در آینده است. تا حافظه هنوز به روحی زنده نشده است خاطره ساز و خاطره باز و متوهم و قلابی است و فقدان و اختلالش مفیدتر است همانطور که بیماری آلزایمر براستی نعمتی بزرگ است که انسان لااقل در دوره کهولت برای مدتی در اکنون زندگی کند.

۴۲۰۰- آدمی دارای دو نوع حافظه است: یکی حافظه دهری – تاریخی – نژادی است که به مرور زمان تغییر و تبدیل می شود و در هر شرایطی با القائات غرور شیطانی دگرگون می گردد. این حافظه کانون خود – فریبی و آموزشگاه شیطان است. این حافظه همچون تاریکخانه عکاسی همه واقعیتها را وارونه به ثبت می رساند و هنری جز تحریف و تبدیل و تکذیب امور ندارد. اگر فیلم آرشیو حافظه هر کسی را استخراج نموده و به تماشا بنشینیم هیچ ربطی به واقعیت زندگی آن فرد ندارد. حافظه آگاه و علیتی چنین است. حافظه دیگری وجود دارد که لوح محفوظ الهی در ذهن انسان است که با نزول روح الحفظ افتتاح می شود و با روح الفکر و قلم الهی هم بازخوانی و تأویل می گردد که از آن مؤمنان صاحب روح است و کارگاه خلق جدید!

۴۲۰۱- کل روابط تأویلی و مکاشفات احدی آن در ارتباط بین عالم صغیر و کبیر یعنی انسان و عالم هستی است. و امروزه برخی از مکاشفات کیهانی دال بر درستی نجومی این ادعاست. بطور مثال معلوم شده که تعداد نورونهای مغز انسان و شکل قرارگیری آن در جمجمه بسیار شبیه ستارگان کهکشان راه شیری است. و این تازه لایه بیرونی مغز است که لایه های زیرینش بی تردید تأویل آسمانهای برتر است تا بحرالبیضای آسمان هفتم که به مثابه ذهن الهی و عرش اعلای اوست. یعنی مغز آدمی تأویل هفت طبقه آسمان است. سر آدمی، سرمایه خدا در درک اسفل است. همان طور که خداوند هم سرمایه آدم در عرش اعلیٰ است. و این دو تأویل و تجلی همدیگرند و در این آیه حقیقت این تأویل تجسم یافته است: "هیچ <u>احدی</u> را در نزد پروردگارش چیزی برای مطالبه نیست الا جمال اعلای پروردگارش را که چون دیدار کند به مقام رضا رسد!" لیل۲۱-۱۹- نکته تأویلی دیگری که در این آیه محور عقلانیت تأویلی است همان "احدیت" است که نور عقل تأویل است. یعنی فقط انسانهای احدی دارای چنین مطالبه ای از پروردگار خود هستند که جمال اعلای او را در خود و عین خود دیدار کنند و فقط با چنین دیدار احدی – تأویلی است که انسان از خدایش به غایت رضایت میرسد.

۴۲۰۲- فقط در پرتو عقل تأویلی می توان در هر لحظه زندگی و بخصوص در بلایا کمال رحمت مطلقه و نعماتش را از همه سو دریافت و فنای در شکر و حمد و اراده حق تعالی شد و بدینگونه تا ابد از شرّ "من" رهید و براستی احدی شد! هیچ <u>احدی</u> از پروردگارش جز لقای وجه اعلایش را طلب نمی کند (و ما لأحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی) لیل۲۱-۱۹- در این معنا بسیار بیندیش! در رابطه بین احدیت نفس و اندیشه انسان و شوق لقای انسانی خداوند!

۴۲۰۳- حافظه علت- معلولی ذهن انسان همواره بر محور ارتباط ماقبل و مابعد وقایع و اشیاء مشغول ثبت و ضبط امور است و این اصیلترین و صادقانه ترین کار این حافظه است که از روی آن می توان بوضوح عدم پرستی و فقدان وجودشناسی این حافظه را درک نمود. زیرا از منظر این حافظه، هر چیزی در ماقبل و مابعد چیز دیگری دریافت میشود و هر واقعه ای نیز! و آن چیز دیگر هم در رابطه چیز دیگری به همین روش شناسائی و ثبت و ربط می شود. پس هیچ چیزی در این حافظه جایگاه وجودی ندارد و همه چیزها در نسبت به همدیگر بطوری بی پایان بسوی نابودی سیر میکنند. این ماهیت عدمی حافظه علیتی – قیاسی است که در بستر زمان عمل می کند زمانی که خودش نیز فاقد اکنونیت است که عنصر ذاتیش می باشد و لذا همواره با دیروز و فردا، گذشته و آینده و قبل و بعد سر و کار دارد و نه حال! یعنی این نوع زمانیت تاریخی – تقویمی – ساعتی – نجومی، زمان فاقد ذات است یعنی زمان کاذب است یعنی عبث و

برزخ است. و بیهوده نیست که عامه مردمان بلافاصله پس از مرگشان بر برزخ وارد می شوند که سرگردانی و عبث محض است که باطن چنین زمانی است. ماهیت زمان همان ماهیت حافظه علیتی است. در اینجا به کاملترین درجه از تأویل رابطه حافظه و زمان و علیت نائل آمدیم. در آنچه که تأویل شد تا توانی بمان و تأمل کن!

۴۲۰۴- رابطه حافظه آدمی با واقعیت جهان بیرون از بزرگترین معماهای عرصه معرفت است که پس از دوهزار سال فلسفه و اینهمه علوم انسانی به هیچ حقیقتی بدیهی نرسیده است. اینقدر می دانیم که جهانی منهای حافظه و ذهنیت ما وجود دارد که اصلاً معلوم نیست که چیست. و نیز حافظه و ذهنیتی هم منهای جهان بیرون در ما هست که اصلاً معلوم نیست که چیست و چگونه است. ولی جهانی را که عامه بشری در تجربه مشترک می شناسد مخلوق رابطه حافظه و واقعیت بیرونی است. یکبار دگر به این کلام الهی می رسیم که خداوند امر و اراده خلاقش را بین انسان و جهان نازل می کند و هر چه خواهد در این میانه می کند که به تعداد انسانها، جهانها پدید می آید جهان هائی که وجه مشترکش بین انسانها فقط مقادیری نامها و علائم و صفاتی است که همواره بر سرشان دعوا و جنگ خونین است که امروزه این نزاع در حال نابودی انسان و جهان هر دو می باشد.

۴۲۰۵- آیا از طریق این حافظه تاریخی می توانیم دریافتهای قبلی حواس و تجربیات را بازیابی کنیم و یکبار دگر برای لحظه ای عیناً به یاد آوریم؟ آیا می توانیم شنیده ها، دیده ها، بوئیده ها، ذائقه ها و ملموسات قبل را یکبار دیگر برای لحظاتی بشنویم و ببینیم و ببوئیم و بچشیم و لمس کنیم؟ هرگز! ما حداکثر می توانیم دریافتهای پیشین خود را از طریق الفاظ مترادف و چیزهای متشابه بعدی متذکر شویم و مثلاً بگوئیم آن گلی که بوئیدم مثل فلان گل است یا آن صورتی که دیدم مثل ماه است و...: مثل! یعنی چیزهای قبلی را با چیزهای بعدی قیاس می کنیم و این کل عملکرد حافظه دهری ماست. ولی گاه تجربه یا جمال و منظره ای را به آنی بین خواب و بیداری و بصورت رؤیائی صادقه دوباره می یابیم و عیناً می بینیم و این واقعه تأویل و ذکر حقیقی تجربیات و حوادث قبلی است که بصورت الهام، تجلی و رؤیائی صادقه دگرباره رخ می نماید و بلکه در جلوه ای برتر و کاملتر به خلق جدیدی در آنی الساعه! و این از حافظه لوح محفوظ ماست. و چنین ذکرهای حسّی و تمام وجودی مختص تجربیات عاشقانه – عارفانه است که بقول معروف بصورت "فلش بک" بارها و بارها به ما بازمی گردد و هر بار حقیقتی برتر را به ما عرضه می کند که در تجربیات اولیه از آن غافل بودیم. این حافظه خلاق و ذکر خلاق از لوح محفوظ فطرت الهی ماست که جاودانه و ایمن است و در آن هیچ دخل و تصرف شیطانی رخ نمی دهد و بازیچه ما نیست. بخش قابل توجهی از مجموعه آثار ما به گزارش چنین اذکار و رؤیاهای صادقه و تأویلات لوح محفوظ پرداخته است و گاه یک واقعه واحدی در گذشته بارها به یاد آورده شده و هر بار جلوه و حقیقتی بدیع و برتری را عرضه کرده است. که اگر خواننده محترم بر این حقیقت آگاه نباشد دچار سوءتفاهم یا سوءظن و تهمت می شود! بخش عمده همین رساله حاضر گزارش ذاکرانه لوح محفوظ از وقایع نزول و عروج روح است.

۴۲۰۶- جهان هستی لوح محفوظ کبیر خداوند است که دو روی دارد: زمین و آسمان (ماده و معنا – فیزیک و متافیزیک)! و وجود انسان نیز لوح محفوظ صغیر اوست که آن نیز دو روی دارد: قلب و مغز! و این دو کانون کُدینگ جهت رمزگشائی از این لوح فشرده کبیر است و هنگامی رمزگشائی آغاز می شود که امر الهی بین این زمین و آسمان لوح محفوظ وجود آدمی فرود آید و تأویل و تجلی رخ نماید در آفاق و انفس! و این کل واقعه عملکرد حافظه حقیقی است.

۴۲۰۷- مغز و قلب آدمی نیز بطور متقابل، حافظه یکدیگرند مثل زمین و آسمان! مغز، حافظه معنوی – کلامی – سمعی دل است و دل هم حافظه بصری – جلالی – جمالی مغز است. که نفس ناطقه بین این دو کانون جریان دارد!

۴۲۰۸- "علّم الاسماء کلّها" همان واقعه کدینگ نفس ناطقه انسان است زیرا هر اسمی یک کُد جهت رمزگشائی است و علم تأویل هم علم کُد شکستن و رمزگشائی می باشد. و البته کمال نهائی این رمزگشائی حافظه هستی در قیامت کبرا رخ می نماید و همه اسرار آشکار می شود و لذا مقدمه قیامت کبرا طبق روایتی، ورود کاروانی بی انتهاست که کتب علی(ع) را حمل می کنند که همان کتب تأویل عالم و آدم است. و علم علی(ع) هم در قول رسول خاتم(ص) که دانشگاهش جنات نعیم است جز علم تأویل نیست یعنی علم رمزگشائی و فتح حافظه هستی از لوح محفوظ امام مبین! و امام مبین، امّ الکتاب رمزگشائی از عالم و آدم است به علم اسماء که همان تأویل است.

۴۲۰۹- به یاد آوردن برخلاف تصور عامه حاصل فشار آوردن و تمرکز مغزی نیست بلکه واقعه ای بین مغز و دل است. به یاد آوردن همان ذکر است و "ذاکر" از اسمای خداوند است و فرمود: "مرا به یاد آورید تا شما را به یاد آورم و هر که از یاد خدا غافل شود از یاد خودش غافل می شود." قرآن کریم- پس یاد خداست که نظر و امر و اراده اش را بین

مغز و قلب نازل می کند زیرا او حائل بین قلب و مغز است و ظاهر و باطن امور (قرآن). و بدینگونه است که حقیقتی از وقایع گذشته به یادمان می آید تا آنجا که حتی حقایق وقایع ماقبل از حیات زمینی به یادمان می آید و بلکه وقایع ماقبل از خلقت زمین و جهان هستی! پس به یاد آوردن از منظر دینی و فرهنگ قرآن کریم برترین و باارزش ترین وقایع وجود انسان است که او را در دو جهان سعادتمند و رستگار می کند زیرا قرآن سراسر ذکر است و ذاکر! و بلکه کل دین و احکام شریعت نیز در خدمت رسیدن به قدرت ذکر و به یاد آوردن و استخراج لوح محفوظ و حافظه وجود است. و میدانیم که مقام ذاکران حتی از برخی انبیای الهی هم برتر است زیرا همه پیامبران الهی به چنین مقامی نرسیدند: "و از تو درباره وحی سئوال می کنند بگو از ذاکران (به یادآورندگان) بپرسید." قرآن-

۴۲۱۰- پس در حقیقت میزان عقل و علم و رشد انسان در دین جز میزان به یاد آوردن و قدرت حافظه نیست. نبوغ نیز نوعی از به یاد آوردن است و وحی نیز! و علم تأویل، علم به یاد آوردن است و استخراج حافظه و لوح محفوظ وجود!

۴۲۱۱- از میان همه موانع و حجابها و آفات حافظه سلیم و خلاق و صدیق، هولناکترین و لطیفترین و ابلیسی ترینش، ایده های از پیش معلوم و تعریف شده یا هر نظریه فلسفی، دینی یا حتی عرفانی و اخلاقی و اقتصادی و سیاسی و عاطفی است که در قلمرو فلسفه، افلاطون باعث و بانیش می باشد که ایده ها را مترادف خدایان اساطیری یونان قرار داد و در قلمرو مذهب هم دستگاههای رسمی ملایان شرک و در قلمرو حکومت هم ایدئولوژیهای آرمانگرای سلطه سالار هستند که شعبه های دیگری از فلسفه ایده آلیزم افلاطونی محسوب می شوند که در مکتب شاگردش ارسطو مبدل به فلسفه جهانخواری گشت. این سه جریان که تا به امروز در قالبهای گوناگون اذهان و وجدان بشری و حافظه اش را تحریف و مسخ نموده اند پلیدترین دشمنان عقل بشرند چرا که عقل بدون حافظه ای سلیم و واقع گرا و صدیق، ممکن نیست. این سه جریان مهمترین عناصر خودفریبی و سانسور و تبدیل حافظه اند: ایده آلها، شرک و آرمان سالاری اقتصادی – سیاسی!

۴۲۱۲- عالم ماده از ذرات تا کرات و اشیای جاندار همگی انواع و مراتب الواح محفوظ حافظه الهی در عالم ارض هستند که اسرار هفت آسمان برتر را در خود محفوظ داشته اند. و اما نفس ناطقه انسان بر محور دو کانون مغز و دلش، این الواح محفوظ کائنات را رمزگشائی و تأویل نموده و حقایقش را می خواند و تصویر می کند. و مرکزیت این رمزگشائی و تأویل و بیان هم امام مبین است. در این معنا بمان!

۴۲۱۳- و اما تنها خطری که اهل تأویل را جداً تهدید می کند وسوسه دخل و تصرف در تأویلاتی است که برایشان رخ می نماید بخصوص تأویلات جلالی (جمالی)! همانطور که در قرآن کریم درباره اصحاب اعراف می خوانیم که این جماعت که همان عرفای تأویلی هستند که بر پل اعراف و صراط الله بین بهشت و دوزخ و از فراسوی اهالی این دو قلمرو در حرکت و شهود هستند بسیار میل می کنند که از اهالی جنت شوند و در آن وارد گردند ولی نباید چنین کنند زیرا از رسالت عرفانی خود ساقط می شوند. این همان وسوسه دخل و تصرف در تأویلات بهشتی است که اهل تأویل از آن منع شده اند زیرا در سوی رضوان الله در حرکت هستند که مقامی بسیار برتر از جنت است (قرآن). ولی کسانی که دچار چنین وسوسه های جنتی شده و در سمتش دست درازی می کنند می سوزند به آتشی عظیم که عذاب الله است. و اینک یکی از معروفترین و مغفولترین دعای قرآنی را که خداوند به این مؤمنانش تلقین نموده و در نماز مسلمین در قنوت رواجی جهانی دارد تأویل می کنیم: ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخرة حسنه و قنا عذاب النار! که این "حسنه" طبق قول رسول خاتم(ص) چیزی جز لقای تجلیات پروردگار نیست. پس مؤمنین در این دعا طلب لقاءالله را در حیات دو جهان کرده اند و در عین حال از ابتلای به عذاب النار در هراس می باشند! و انسان تأویلی هر تجلی جمالی در عالم را جلوه ای از پروردگارش می یابد و بلکه همه جمالهای زمینی را نیز! و اینست زمینه وسوسه دست درازی به جنات این تجلیات الهی و علت ابتلای به عذاب الله! این بنده به شعاعی هر چند بسیار دور و اندک از این آتش سالها سوخته ام و دعای مذکور ورد زبانم بوده است بهمراه ترجیع بند دعای جوشن کبیر که: خلصنا من النار یا رب! هر چند که این آتش که سوزاننده قلمرو نفس ناطقه از قلب تا به سر است نیز نعمتی عظیم است که خود موجب اخلاص مستمر و تأویلاتی خالصانه تر می شود و به اهلش اجازه سقوط در دوزخ را نمی دهد و بلکه همه ابتلائات دنیوی این قلمرو را نیز دمادم در دل و جان و اندیشه می سوزاند و پاک می کند و عصمت لازم برای تأویلاتی برتر را فراهم می کند و به مانند واکسن این قلمرو می باشد که پیشاپیش اهلش را از ابتلای به آفتهای دنیوی این قلمرو مصون می کند به مصداق این توصیه الهی که: "و تو چشمت را به این کالای حقیر دنیا ببند و مؤمنانت را تحت حمایت خود قرار ده." قرآن کریم-

۴۲۱۴- و دعای دیگر قرآنی که به مؤمنان تأویلی القاء شده اینست: ربنا آتنا من لدنک سلطاناً نصیرا! یعنی پروردگارا از نزد خودت برای ما سلطانی یار و یاور قرار ده! یعنی در قلب و جان ما امام مبین را مستقر فرما و ما را امامیه کن

زیرا سلطان نصیر در روایات شیعی جز امام نیست. و ما این دعا را ادامه داده و کامل کرده ایم: ربنا آتنا من لدنک سلطاناً نصیرا و حبیباً طبیبا و رئوفاً لطیفاً و غفوراً رحیما و علیاً حکیما و عزیزاً کریما و رفیقاً شفیقا و شفیعاً شافیا و کافیاً وافیا و وکیلاً کفیلا و دلیلاً منیلا و غنیاً حمیدا و واحداً وحیدا و حیاتاً رفیعا و نوراً نورا! و این تمنای تأویل کامل الهی در جان مؤمن است در مقام خلافت و امامت! و شاهدیم که ضمیر این دعا "ما" است چرا که تأویل واقعه ناشی از نزول امرالله بین روابط است رابطه امام و مأموم، انسان و جهان، زمین و آسمان، ظاهر و باطن و...! وقتی می گوئیم که "از نزد خودت به ما چیزی عطا فرما" دقیقاً از تأویل سخن گفته ایم همانطور که این دعا "بخواهید مرا تا شما را اجابت کنم" یعنی اهل تأویل فقط از خدا می خواهد آنهم خودش را نه غیر او را! همه دعاهای قرآنی که به مؤمنین تلقین شده تأویلی هستند و لذا کسی که این معنا را درک نکند در اجابت دعا دچار شرک و نومیدی و چه بسا کفر می گردد. از خدا جز خدا نباید خواست از یگانه دو تا نباید خواست! این همان تأویل است و دین خالص! پس علم تأویل علم دین خالص است دینی که فقط برای خداست و عامه مردمان از آن بیزارند. قرآن کریم- و لذا دشمنان تأویل، اهالی شرک و امامان شرک هستند.

۴۲۱۵- اهمیت سرنوشت آفرین ذکر و حافظه زنده و علم تأویل در این امر است که آدمی عموماً هیچ حضوری در اکنونیت و الساعه حیات و هستی خود ندارد و لذا همواره از پذیرش مسئولیت اعمال خود گریزان می باشد مگر اعمالی خیر و معروف باشند که این پذیرش هم کاذب است. آدمی در حین ارتکاب افکار و اعمال و گفتارش هیچ نظارت و شهادتی بر خود ندارد و این راز از خودبیگانگی و غفلت انسان است: "و در آن روز خواهید دانست که چه می کردید." قرآن- "آنروز" همان لحظات وقوع نزول امرالله و روح است که بین مغز و دل انسان فرود می آید و قفل رمز حافظه و لوح محفوظ وجود را می گشاید و نور الساعه بر جان تجلی می کند و انسان بر خودش بصیر می شود. آدمی همچون راه رفتنش یک پا به پس دارد و پای دگر به پیش! هرگز در اکنونیت آنجائی که هست، نیست. ذهن و مغز آدمی پای پیش و آینده گرا و ایده آلیست می باشد که سلطان تبیین آن در غرب، افلاطون است که بانی ایده هاست. و پای پس و عقب گرا و ارتجاعی وجود آدمی هم دل اوست که وارث زمین و تاریخ و ژنتیک و وراثت است و لذا کانون امیال غریزی – حیوانی – موروثی می باشد که سلطان بیان این کانون هم در عصر جدید آقای فروید است که آن را ضمیر ناخودآگاه خوانده است که از قلمرو دوره کودکی و آباء و اجداد تغذیه می کند. بنابراین مرز بین این دو کانون گذشته – آینده چون گشایش یابد اکنونیت حضور حیات و هستی و مقام شهود است که اساس و اصل و اول هر معنا و انگیزه و فعلی را نشان می دهد یعنی تأویل می کند که بقدرت نزول امر و روح الهی است که بین زمین و آسمان، گذشته و آینده و مغز و دل نقب می زند و این دو را در اکنون به هم می رساند و حافظه حقیقی گویا و مصوّر می گردد و آدمی ذاکر می شود و به خود می آید و می شود آنچه که هست و میکند. و این قیامت وجود است: "و در آنروز خواهید دانست که چه میکردید و چه بودید." قرآن-

۴۲۱۶- قرآن کریم به ما متذکر می شود که "فاعل" فقط خداست و خداوند در هیچیک از صفاتش شریک ندارد و لذا آشکارا می فرماید که کنندهٔ همه افعال آدمی اوست. پس هنگامی که به لحظه وقوع اعمالمان می رسیم که در فاصله بین مغز و دل نازل می شود (امر فعل خداوند) طبعاً به کسی جز "او" نمی رسیم که حائل است بین ظاهر و باطن و قلب و ذهن! یعنی به اصل و اولیت هر فعلی می رسیم و فاعلش که خداست. و این وقوع تأویل است که گشاینده قفل لوح محفوظ سرنوشت هر کسی می باشد و حافظه حقیقی و فعلیش را زنده و گویا و مصور می کند و ذاکرش می سازد و اهل یاد! و بیهوده نیست که علم وحی هم در نزد ذاکرین است زیرا وحی امر الهی در جان خود را می شناسند که آمر به افعال و القاء کننده امیال و احساسات و افکار و اذکار است. و این نقطه اراده انسان نیز هست اراده ای که از جانب پروردگار به آدمی تفویض می شود. پس علم تأویل، علم اراده و کشف اراده و صاحب اراده شدن نیز هست که در بین مغز و دل واقع شده است که ما آن را وجدان (وجود دان) نامیده ایم که نقطه حضور الهی بر صراط است صراط بین مغز و دل که زمین و آسمان وجود انسان است. این نقطه اکنون، حال و الساعه وجود است و کانون حضور! پس تأویل، علم حضور است. همانطور که علم بیان (بانی بین ها – بیّنه)!

۴۲۱۷- مغز و دل آدمی لوح محفوظ دهر و گذشت زمان نیز هست که دل، گذشته را حفظ می کند و مغز هم براساس این گذشته، آینده را با ایده ها و آرمانهای گوناگون بازآفرینی می کند و این دو کانون دهر است که موجب مرگ و هلاکت است و لذا مرگ آدمی تا در این هر دو کانون واقع نشود کامل نشده است. پس امرالله و روح الله چون بین این دو نازل می شود ظلمت دهر را می شکافد و الساعه قیامت را برپا می کند. پس علم تأویل که حاصل این نزول و عروج روح الله است دهر شکن است: "در دهر بر انسان دورانی گذشت که هیچ به یاد نمی آورد." دهر۱- پس این نزول و عروج روح الله در بین این قلمرو دوگانه دهر موجب برپائی آخرالزمان است زیرا گذار زمان در انسان را ختم می کند و انسان را از خسران و هلاکت دهر و عصر می رهاند: "قسم به عصر که انسان در خسران است." سوره عصر۱- پس انسان تأویلی

**و حامل علم بیان که انسانی الساعه است خود مظهر قیامت و آخرالزمان می باشد که حضورش دهرشکن است و همه ارزشهای تاریخی (قلبی) و ایده آلیستی (مغزی) را دچار ابطال می سازد.**

**۴۲۱۸- در حالیکه دهر به آدمی مرگ هدیه می کند الساعه، حیات سرمدی می بخشد. پس علم تأویل، علم حیات جاوید است که در همین دنیا رخ می نماید که همان جنات نعیم و رضوان الله است.**

**۴۲۱۹- فاصله "بین" قلب و مغز به لحاظ فیزیولوژیک حدود قلمرو مخچه و پس گردن است که دهان هم در مقابل روی دیگرش قرار دارد که عضو بیان (بین) است. و می دانیم که مخچه یا پس گردن حساسترین جای بدن است که با کمترین ضربه ای منجر به اختلال هوش و حواس یا حتی مرگ می شود که رابط بین مغز با پائین تنه است که بالا و پائین بدن یا آسمان و زمین وجود را به هم وصل می کند و هنوز هم به لحاظ علم پزشکی عضوی بس مرموز و ناشناخته است که از خود مغز مجهولتر مانده است و بنظر ما بیانگر همه اسرارش همان زبان و بیان است البته بشرط نزول امر و روح الهی! و می دانیم که همه خستگی های عصبی و روانی انسان در همین منطقه پس گردن و مخچه احساس می شود که با اندک ماساژی آسایش و آرامشی خاص حاصل می گردد و حتی کل سلسله اعصاب و قلب را تسکین و قرار می بخشد. خود بنده در طی این بیست سال اخیر که دوره نزول روح القدس و علم بیان و تأویل است مستمراً خستگی و کوفتگی حیرت آوری در این ناحیه از گردن را با خود داشته ام که ماساژ آن بهترین آسایش و آرامش جسمی و روانی و قلبی را نصیبم نموده است.**

**۴۲۲۰- حافظه، اسرارآمیزترین و جادوتی ترین مسئله در عالم هستی است و کل عقل کل را شامل است و خودآگاهی بر حافظه عین عقل است و مرتبه این خودآگاهی و شهود بر حافظه خویش همان مرتبه از عقل است. و اگر رسول خاتم(ص) را عقل کل عالم می دانیم به این معناست که دارای کاملترین خودآگاهی خبری – شهودی بر حافظه خویشتن است که حافظه کل جهان هستی است.**

**۴۲۲۱- هر شیء در جهان هستی، خود حافظه خویش است و بواسطه این حافظه است که هستی خود را حفظ می کند. و ذکری که با هر چیزی هست موجب این خودآگاهی بر حافظه و راز حفظ هستی آن چیز است که این معنا در قرآن مذکور است که هر چیزی در عالم بلاوقفه مشغول ذکر و تسبیح الهی است و این راز بقاء و حفظ هستی است. و عجبا آدمی که حافظه کل کائنات و عالم صغیر است عموماً و اکثراً فاقد حداقل ذکر و خودآگاهی بر این لوح محفوظ خویشتن است و در نسیان بسر می برد زیرا اسیر دهر است. و به همین دلیل است که قرآن کریم اکثر مردمان را از حیوانات و برخی را حتی از جمادات هم پست تر می خواند و این بدلیل نسیان حافظه است. و با اینهمه خداوند همین مردمان را در نهایت نسیان هم در حیات دنیوی هدایت و راهنمائی می کند تا نیازهای خود را برآورده سازند که در غیر اینصورت براستی همچون حیوانات و نباتات و سنگها می بودند. زیرا حافظه قلبی شان که حامل احکام و امور غریزی و موروثی است تحت الشعاع القائات شیطانی مختل و وارونه گشته و حافظه ذهنی شان هم در اسارت ایده آلها و خیالبافیهای آرمانی از ابتدائی ترین اخبار واقعیات زندگی کور و کر است.**

**۴۲۲۲- هر چیزی در جهان حافظ حافظه حیاتی و وجودی خویش است الا اکثر و عامه مردمان که بخصوص در آخرالزمان و سیطره تکنولوژی حتی حافظه غریزیشان هم نابود شده و از حیوانیت هم ساقط شده و در نسیان است. و امروزه مرض جهانی آلزایمر بسرعت به سنین جوانی می رسد و خدا می داند که تا سده دیگری شاهد چه فاجعه انسانی – نسیانی باشیم مگر به رحمت مطلقه محمدی فرجی رخ نماید!**

**۴۲۲۳- رابطه قلب و مغز مثل رابطه باطن و ظاهر و زمین و آسمان است. مغز باید قلب را بخواند و قلب هم مغز را متجلی کند و این ممکن نیست مگر اینکه به هم مربوط شوند و مربوط نمی شوند الا بواسطه نزول امر و روح الهی در بین این دو! کل راز دوگانگیهای بشر در این عدم رابطه قلب و مغز است و لذا هر یک دچار امراض و مسخ و تسخیرشدگیهای گوناگون هستند. قلب بواسطه شیاطین تسخیر و محاصره می شود و ذهن هم بواسطه القائات ناس و خناس و طاغوت و آموزه های ایده آلیستی و دنیاپرستانه! و هر دو از خودشان بیگانه و دیوانه می شوند. و لذا نه در ذهن عقلی است و نه در قلب عاطفه و محبتی! ذهن اسیر آرزوهای واهی و قلب اسیر شهوات می گردد و هر یک به سوئی می کشد و فرد را دچار شرک و نفاق و شقاق می سازد.**

**۴۲۲۴- دهر در وجود آدمی دو کانون دارد که مغز و دل است. و اما ابزار سیطره دهر بر مغز آدمی منطق علیت و غایتش ریاضیات است و ابزار سیطره دهر بر قلب هم نژادپرستی و غایتش سکس سالاری و پورنوگرافیزم است. و بدینگونه مغز و دل از روح و معنا و جریان ساقط شده و به تسخیر شیاطین و طاغوت درآمده اند. پس نخست بایستی**

مغز و دل خویش را از این دو سیطره شیطانی – طاغوتی برهانیم و سپس طالب امر و روح الهی باشیم. این دو رکن توبه نصوح در آخرالزمان است این دو رکن اصلی تمدن مدرن در جهان نیز می باشد که عقلش ریاضیات است و عشقش هم سکس!

۴۲۲۵- همه اعضای حسّی و ادراکی و حیاتی وجود آدمی دوگانه اند: دو تا گوش، دو تا چشم، دو تا بینی، دو تا دست و پا، دو تا کلیه، دو تا بطن قلب و دو تا نیمکره مغز! الا دهان و زبان که یگانه است زیرا عضو بیان و توحید وجود است و عرش رحمن که مصدر علم قرآن و علم بیان است از برای خلق جدید انسان واحد و رهاننده مغز و قلب از ظلمت دهر و نجات بخش حواس از دوگانگی! با تصدیق کلامی این حقیقت، نجات آغاز می شود! "هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن عین سخن شماست." قرآن کریم-

۴۲۲۶- آدمی از بسیاری چیزها خوش یا بدش می آید بی آنکه کمترین دلیلی داشته باشد. و امروزه عامه مردمان بر همین اساس تصمیم گرفته و عمل می کنند. بنابراین امیال و اعمال بشر مدرن هیچ ریشه ای در دل و مغزش ندارد و براستی از او بیگانه است و به همین دلیل هم انسان مدرن هیچ مسئولیتی هم در قبال اعمال و سرنوشت خودش ندارد هر چند که از نتایجش رهائی ندارد. پس امروزه اکثراً با انسانهائی روبرو هستیم که فاقد قلب و مغزند یعنی فاقد اراده و عقل و روح و احساس پایدارند. هر چند که این مالیخولیا و بولهوسی و وسواس و آلرژی و فوبیائی که پدیدآورنده امیال و اعمال بشر مدرن هستند به مکتب اهل دل و عشق معروف شده و حتی دعوی عرفانی هم دارد.

۴۲۲۷- هر چیزی را که می بینیم، می شنویم، لمس می کنیم، می چشیم و تجربه می کنیم لزوماً آن چیزی نیست که هست مگر اینکه ما خود همانی باشیم که هستیم و در این باره یقین و همّت داشته باشیم. ولی آیا براستی کدامیک از ما دارای چنین حسّی از هستی هستیم. پس همه ما نیازمند تأویل خویشتن و رجعت به قلب و مغز و بیان خویش هستیم بخصوص امروزه که حداقل رابطه وجودی ما با عالم و آدمیان از میان رفته و همه چیز در نزد ما مالیخولیائی و ممسوخ است بخصوص خودمان! این رساله بزرگترین یاری ممکن در جهت چنین رجعت و تأویلی است زیرا حامل روحی است که به ما امکان تأویل و رجعت بخویشتن را می دهد. و امکان ورود به ولایت حق و مقام خلافت اللهی! همانطور که تأویل و ولایت هر دو از وجه تسمیه از مصدر "اولی" است که هم بمعنای برترین است و هم ازلیترین و هم حاکمیت عرفانی! پس تأویل علم ولایت در مفهوم شیعی و عرفانی هم هست زیرا انسان از طریق تأویل خویشتن به ذات ازلی خداوند است که الهی شده و ولی حق می گردد! این همان شاهراه معرفت یعنی خودشناسی روحانی است و امکان تحقق این سخن که: هر که خود را شناخت خدای را شناخت! چنین شناختی جز از راه تأویل خویشتن ممکن نمی آید تأویلی که تماماً روحانی است و امامی. و نور این تأویل هم نور امام مبین است! و کمال این واقعه هم منجر به ختم ولایت در آخرالزمان و قیامت دوران می شود یعنی مقام قائمیت! "پیامبران خدا مأمور به قیام برای تنزیل روح و کتاب بودند و ما امامان مأمور به قیام برای تأویل روح و کتاب هستیم." امام صادق(ع) -

# دفتر هفدهم: روح زبان و قلم (خوانائی، گویائی و نویسائی)

## بسم الله القرآن و البیان

۴۲۲۸- آیا اولین نویسنده در تاریخ بشر چه کسی بود؟ اولین انسانی که تصمیم گرفت که افکار و کلامش را به ثبت برساند و ماندگار کند تا دیگران هم از آن باخبر شوند؟ یعنی اولین انسانی که الفباء و کلمات را ابداع نمود تا کلام خود را بنویسد! بی تردید این اولین انسان موفق به کشف و اختراع و ابداعی شد که همه ابداعات دیگر مخلوق آن هستند. پس او بزرگترین کاشف و مخترع تاریخ است و بانی درس و تعلیم و تربیت و ابلاغ و رسالت پیام رسانی! بی تردید چنین کشف حیرت آوری ناشی از عشق و ایمان او به افکار و گفتارش بوده که او را دارای رسالت نموده است. پس او حتماً یک پیامبر خدا بوده است و خداوند خود این کشف و بدعت جادوئی را به او تعلیم نموده است و الفباء و کلمات را به او آموخته و او را نخستین کاتب و مؤلف تاریخ ساخته است. او حضرت ادریس است یعنی حضرت درس که پس از حضرت آدم(ع) و قبل از نوح(ع) به رسالت رسید و برای به ثمر رساندن رسالتش بارها به دست مردمان به شیوه های حیرت آور و شقیانه ای به قتل رسید و باز به امر خدا زنده شد تا بالاخره نوشتن و سپس خواندن را به انگشت شماری آموخت. همانطور که حضرت آدم(ع) نخستین کسی بود که کلمات و اسمای شفاهی را آموخت حضرت ادریس هم نخستین انسانی بود که نوشتن و خواندن را آموخت و به دیگران تعلیم داد. حضرت آدم پیامبر سخن گفتن بود و حضرت ادریس هم پیامبر نوشتن بود یعنی پیامبر قلم و کتاب! و این امکان رسالت است پس حضرت ادریس پیامبر رسالت بود یا رسول همه رسولان الهی! و همه صاحبان کتاب الله رسولان ادریسی هستند. و ما نیز وارث آن حضرت هستیم یعنی وارث علم کتاب و قلم که علم تأویل و بیان را ممکن ساخته است و دو رکن ذاتی آن است که ظهور لوح و قلم الهی می باشد. زیرا نوشتن و خواندن دو روی امری واحدند و لذا قرآن و بیان به مثابه کمال و نهایت این خواندن و نوشتن یا لوح و قلم هستند. به همین دلیل است که حضرت ادریس (هرمس) همچون مسیح(ع) به آسمان عروج کرده و برای تعلیم طالبان قلم الهی فرود می آید و آنان را تعلیم می دهد و از جمله رسولان زنده در جهان است. و کسی مستحق دریافت این علم است که عشق خواندن و نوشتن داشته باشد و چنین مرتبه ای از عشق ناشی از عشق به حقیقت وجود و ابلاغ و اشاعه آن به خلق است. این همان عشق رسالت و گوهره رسالت است. مجموعه آثار ما نیز از الفباء و کلمات آغاز شد همانطور که همین رساله حاضر! و لذا این مجموعه آثار تعلیم و تعلّم علم تأویل و بیان و قرآن (خواندن) و کتاب است گام به گام و کلاس به کلاس و درس به درس! و کتاب حاضر آخرین کلاس درس این علم است. و این تأویل خواندن و نوشتن است که به مثابه نهایت تأویل تأویل است. آنکه عشق خواندن جهان هستی و بیان و ابلاغش را به جهانیان دارد بطوریکه کل حیات و هستی اش را فراگیرد لایق علم تأویل است. و کشف الفباء و اسماء در نفس ناطقه خویش، ذات تأویل است و چنین کاشفی که نفس ناطقه اش را تأویل کرده در هر خوانش و گویشی، جهان را در نزد خودش می خواند و می گوید. این اساس علم من عندی و لدنّی است.

۴۲۲۹- آیا فرق بین سخن شفاهی و کتبی چیست؟ سخن شفاهی بواسطه دهان و زبان است ولی سخن کتبی بواسطه دست است هر چند که در سخن شفاهی نیز دستان بطرزی حیرت آور به یاری می آیند. سخن شفاهی فرّار است و سندیت و اعتبار کمتری دارد ولی سخن کتبی یک سند معتبر است از جانب نویسنده در نزد همه خوانندگان! پس در سخن کتبی فرد نویسنده بایستی یقین و ایمان بیشتری به سخنش داشته باشد و نیز صداقت و شجاعتی برتر! سخن کتبی قدرت ماندگاری بسیار بیشتری در ابعاد مکان و زمان دارد و نیز امکان رسائی بیشتری را به تعداد کثیری از مردمان در تاریخ آینده دارا می باشد در حالیکه سخن شفاهی مطلقاً فاقد چنین قدرتی است. هر چند که امروزه سخن شفاهی بواسطه تکنولوژی مدرن ضبط می شود و تا مدتی معین باقی می ماند ولی با اینهمه هرگز قدرت ماندگاری و اعتبار نوشتن را ندارد. سخن نوشتاری دارای ماهیتی درون گراست پس قدرت تأویلی بیشتری دارد در حالیکه سخن شفاهی عموماً برون گرا و سطحی و دمدمی و ابن الوقت است. ولی سخن شفاهی دارای امکان رابطه ای زنده و مستقیم با مخاطب است که در جریان سخن تحت تأثیر واکنش مخاطبانش مجال اصلاح و تکمیل کلامش را می یابد که این در سخن کتبی وجود ندارد مگر در بلندمدت و بواسطه نقدی که بر اثری پدید می آید.

۴۲۳۰- ولی انسان اهل قلم در سخن شفاهی و گفتگوهای رو در رو، قدرت تأویلی و بلاغت دیالکتیکی ویژه ای دارد که سائرین ندارند. او از همه حواس پنجگانه و از جمله دستانش در جریان گفتگوی رو در رو، بهره ای حیرت آور در تأویل و ابلاغ پیام الساعه اش می برد که سائر سخنگویان شفاهی فاقدش هستند. بنابراین اهل قلم در سخن شفاهی و گفتگوی رو در رویش نیز عیناً قلوب مخاطبانش را تألیف و تأویل می کند و لوح محفوظ جانشان را می خواند و گویا می سازد. یعنی از طریق بیانش، مخاطبانش را آناً قرآنی می کند یعنی نفس آنها را قاری و خوانا و گویا می سازد یعنی ناطق می کند. چرا که بقول الهی در کتابش نفس اکثر مردمان صامت و گنگ و لال است.

۴۲۳۱- انسان حقیقتاً ناطق در معنای قرآنیش کسی است که در حین خواندن نفس خویشتن با دیگران سخن می گوید بطور کتبی یا شفاهی! و این راز بلاغت و رسائی کلام است. و این انسان قرآنی (خوانا) است که هم خود را می خواند و هم دیگران را و هم دیگران قادر به خواندن او هستند. و نیز در رابطه با او امکان خواندن خود را می یابند. انسانهائی که دارای چنین نوعی از خوانش نیستند در قاموس قرآن کریم، "لال" خوانده شده اند و همینطور کر! زیرا شنوائی و گویائی دو روی سخن هستند و امری واحدند! انسان بمیزانی که قدرت شنیدن دارد می تواند خود را بشنود و بخواند می تواند بگوید و بیان کند و برساند! پس شنیدن عین خواندن است و این همان واقعه "فهم" است.

۴۲۳۲- پس "فهمیدن" یک واقعه دو سویه و دو مرحله ایست که خواندن خویش است و سپس بیان آنچه که خوانده شده است: قرآن و بیان! که دو روی خلق جدید انسان و انسان شدن است در تعریف خداوند در کتابش در سوره رحمن! این تأویل فهم انسان است.

۴۲۳۳- پرواضح است که خواندن خویش عین گوش فرادادن بخویش و شنیدن خویش است زیرا در درون آدمی کتابی کاغذی نیست که خوانده شود بلکه کتابی هست که خودش برای ما می خواند و ما بایستی به آن گوش فرا دهیم این شنیدن همان خواندن است! در این معنا بمان و بیندیش و بنگر! این تأویل نطق است و شرح نفس ناطقه که کانون الوهیت خدا در بشر است!

۴۲۳۴- آنکه در درون انسان کتاب وجودش را می خواند و به گوش صاحبش می رساند و او را هم خوانا می سازد همان جناب حضرت قرآن است. و دانستیم که قرآن از اسمای الهی است همانطور که بیان! "بلکه انسان بر خودش بیناست هر چند که انکار می کند. پس در خواندن شتاب مکن و بیهوده زبانت را مگردان. براستی که این بر عهده ماست که آن را برایت بخوانیم پس چون برایت خواندیم تو هم بخوان. و آنگاه بر عهده ماست بیان کردنش و...." سوره قیامت۱۹-۱۴- ولی این "ما" در عرصه حضور و ظهور در عالم ارض کسی جز امامان نیستند یعنی امام بیانگر که عین قرآن است.

۴۲۳۵- باید دانست که همه مردمان بقول قرآن کریم دائماً مشغول حدیث نفس یا وسوسه نفس و گفتگوی خودبخودی و کور و کر با خویشند که هیچ اثر و خبری هم از آن نمی ماند. و این را نباید به حساب قرآن نفس گذاشت بلکه این جنون نفس است همانطور که مرحله پیشرفته اش بصورت گفتگوی با صدای بلند با خود در دیوانگان دیده می شود.

۴۲۳۶- پس به نطق آمدن قرآنی نفس ناطقه سرآغاز فهم و تعقل و تفکر است و مقدم بر آن شنوا و گویا شدن زبان به سخن صدق و عدل و ایمان و عهد! و این رسالت محمدی آخرالزمان از برای مؤمنان است. و این نطق و بیان قرآنی باعث خلق جدید انسان است. پس این قرآنیان آخرالزمان خالقان جدید این دوران هستند که در سوره قیامت که سوره آخرالزمان است تبیین شده است که ذکرش گذشت. چرا که "رسول در خود شماست" یعنی قرآن در خود شماست پس بخوانیدش! که این خواندن فقط در آخرالزمان یعنی در واقعه نزول جهانی روح ممکن می شود و لذا می فرماید: "و اینک بخوان کتاب نفس خودت را که برای خواندنش توانایی." قرآن کریم-

۴۲۳۷- و بمیزانی که گوش، شنوای به نطق قرآن در نفس می شود زبان هم گویای به علم بیان در جامعه می شود و چشم هم بینای به آیات الهی در آفاق جهان می شود و بینی هم بویای عطر بهشتی از نسیم و آب و خاک و گیاه و انسان می شود و دستان مشغول بیان و تأویل و خلق جدید انسان می گردند و این سرآغاز عروج روح است که از دل برمی خیزد و بال می گشاید بسوی مغز که بحرالبیضای آسمان هفتم در انسان است از برای لقای وجه رب!

۴۲۳۸- انسان تا شنوای نفس خودش نشود شنوای هیچکس دیگری نخواهد بود و تا خوانای نفس خودش نشود خوانای هیچ کتاب دیگری نخواهد بود الا به توهم و مالیخولیا که جز بر جنون نمی افزاید که واقعه آموزش اجباری این

**دوران بهترین حجت بر درستی این ادعاست به مصداق خرانی که کتاب حمل می کنند (قرآن کریم) و عرعرشان گوش فلک را کر کرده است.**

**۴۲۳۹- خواندن تماماً از خویش و برای خویش است ولی بیان کردن برای غیر است ولی بقصد خویش کردنش! پس خواندن و بیان همه از خویش و برای خویش است.**

**۴۲۴۰- بمیزانی که غیر، خویش می شود توحید همین است که خواندن و بیان جز این مقصودی ندارد. خواندن در مرحله نخست مسئول خویش کردن غیری است که در باطن خویش سخن می گوید. و بیان کردن هم تلاش برای خویش کردن اغیار بیرونی است. پس خواندن شفای از خودبیگانگی انسان است و بیان هم شفای بیگانگی انسان از عالم و آدمیان است. در اینجا یکبار دگر از وجهی دگر به حقیقت آیه کریمه می رسیم که: "ای مؤمنان ذات بین خودتان را اصلاح کنید!" و اصلاح هر بینی جز به علم بیان نیست که غایت این اصلاح هم یگانگی است یگانگی خویش و غیر و بلکه خویش و ضدخویش! پس علم بیان علم صلح جهانی است بین آدمیان و سپس عالم و آدم!**

**۴۲۴۱- کسی که کتابی می خواند مشغول آشنائی با جنبه هائی از خویش است در غیر! و در واقع مشغول خویش کردن یک غیر است. وقتی کتابی می نویسیم نیز مشغول اشاعه و توسعه خویش در غیر هستیم و غیر را خویش می کنیم.**

**۴۲۴۲- محمد(ص) مظهر کمال و نهایت خواندن است و لذا کتابش نیز قرآن است که بمعنای "خواندن" است. و علی(ع) هم مظهر کمال و نهایت بیان است و لذا خطبه البیان تنها نماینده هویت امامیه علی(ع) است که خلاقترین سخنی است که بشری از آغاز تاریخ تا به امروز بر زبان رانده است. و دانستیم که بیان باطن قرآن است همانطور که علی(ع) باطن محمد(ص) است.**

**۴۲۴۳- باید دانست که خواندن خویش مطلقاً جدای از خواندن جهان غیرخویش نیست و بلکه انسان خویش را در آئینه جهان غیرخویش می خواند از طریق حواس پنجگانه و تجربیات غریزی و کار در جهان و با اهالی آن! یعنی گوش دادن به جهان و جهانیان و تماشای آن و لمس و بوئیدن و چشیدن آن هر یک به مثابه خواندن جزئی و موضوعی جهان و اشیای آن است و یا همچون تمرینی برای خوانش نهائی و توحیدی جهان!**

**۴۲۴۴- تلاش جهت خواندن ادراک حسّی و غریزی همان تأویل آن و یا خودی کردن جهان غیرخویش است که این خودی کردن عین خدائی کردن است. زیرا تأویل بمعنای یگانگی اول و آخر امور و مفاهیم است.**

**۴۲۴۵- خواندن شنیده ها، وحی انبیاء است. خواندن دیده ها، شهود اولیاء است. خواندن بوئیده ها، حقایق حکیمان است. خواندن چشیده ها، ذوق عرفاست. خواندن ملموسات، جذبه عشاق است و خواندن آنچه که بیان می شود علم تأویل علمای ربّانی و علم علیین است یعنی علم بیان که می آفریند که این علم را پایانی نیست همچون جهان هستی!**

**۴۲۴۶- پس هرگز مپندار آن متن یا کتابی را که می خوانی براستی خوانده ای بلکه فقط تلفظ کرده ای با تداعی مفاهیمی که در قراردادهای کلاسیک و فرهنگی و موروثی در حافظه دهری تو حضور دارد بی آنکه آنها را خود فهم کرده باشی! خواندن هر نوشته ای اعم از متون ظلمانی یا الهی و روحانی فقط کار علمای تأویلی بیان است. و بیهوده نیست که خداوند به تنها فعل و اثری از انسان که سوگند یاد کرده، نوشتن است آنهم از هر سنخی: "ن سوگند به قلم و هر آنچه که می نویسد!"**

**۴۲۴۷- و بیهوده نیست که از میان همه آثار عتیقه، نوشته های خطی کهن، از همه گرانقیمت ترند هر چند که صاحبان آن مطلقاً خبری از ارزش آن ندارند زیرا بواسطه تأویل و تبیین هر اثر خطی می توان به جهان نویسنده آن راه یافت که نه فقط جهانی فلسفی و معنوی که جهانی واقعی در خلق جدید اوست.**

**۴۲۴۸- یک جامعه بمیزانی زنده و خلاق و معنوی است که در آن آزادی بیان و تأویل سخن و کتب و متون دینی و مکاتب و مذاهب گوناگون باشد. میزان این آزادی همان میزان رشد است. و نقد سخن، کتاب، مذهب، مکتب، فلسفه ها و علوم و نظامهای تعلیمی و تربیتی، زمینه و مقدمه ای واجب برای چنین تأویل و تبیین خلاقی است. بمیزانی که چنین زمینه ای فراهم نباشد حتی انگیزه خواندن و مطالعه خلاق کتاب هم از جامعه رخت برمی بندد و فقط شعر و شعار باقی می ماند یعنی کلمات دربسته و رمزوار! و این خود – سانسوری بزرگترین جنایتی است که بشر در حق خودش مرتکب می شود و نظامهائی که فراهم کننده چنین شرایطی هستند.**

**۴۲۴۹- یکبار دگر بازمی گردیم به نخستین مسئله معرفتی زندگیم که حدود چهل سال پیش در رساله "آیا است، است" مطرح شده بود و آن اینکه آیا واژه "آب" چه ربطی دارد به آبی که در رودخانه ها و چشمه ساران جاریست و یا واژه "گاو" چه شباهتی دارد به این حیوان باوقار و نهایتاً نام هر کسی چه ربطی به شخصیت و جمالش دارد. ظاهراً هیچ شباهتی بین اسم و مسمّای اشیاء نمی توان یافت الا برحسب اتفاق! ولی این تفاوت یا تشابه را می توان در کاربران زبانی این اسماء درک نمود یعنی بین کسانی که این مایع حیاتی را آب می نامند یا ماء، water، سو و امثالهم! یعنی فرق بین مردمی که آب یا سو یا ماء یا water و wasser می نوشند. این حقیقت در قرآن کریم نیز بطور کلی مذکور است که کل مردمان جهان در آغاز به زبانی واحد سخن می گفتند و بر مذهبی واحد بودند ولی تدریجاً اختلاف و عداوت کردند و زبان و متعاقباً مذاهبشان تغییر کرد. به بیان دیگر هر قومی را می توان بواسطه زبانش شناخت و این حقیقتی بیش از حد مبرهن و واضح است که نیازی به اثبات هم ندارد. آیا می توان فرد یا قومی را بدون آموزش و شناخت زبانش درک کرد و با وی ارتباط برقرار نمود؟ حال اگر بگوئیم که همه ویژگیهای آدمی و تفاوت و تشابه بین آنها از زبانشان است و یا لااقل از زبانشان قابل تشخیص است ادعای کاملاً منطقی و تجربی است. حال چگونگی و چرائی این خصلت جادوئی خاص هر زبان و لفظی در کاربرانش موضوع بحث علم تأویل است که صد البته علمی علیتی نیست. ولی هنگامی که در تغییر و تحولات فکری و عاطفی و سرنوشت فردی که به کشور و زبان دیگری مهاجرت می کند نظر می کنیم که چگونه گام به گام با تغییر و تبدیل زبان مادری به زبانی بیگانه بطرزی حیرت آور دگرگون شده و بر خلق جدیدی وارد می شود دیگر نمی توانیم در اهمیت سرنوشت آفرین نقش زبانها و الفاظ در آدمیان تردید کنیم و به یقین بگوئیم که بین آب و ماء و سوء و water و wasser تفاوت در حد سرنوشت است در میان کاربرانش.**

**۴۲۵۰- پس همه دعواها و جنگها بر سر زبانهاست زیرا براستی هم فقط زبانها هستند که برپا کننده جنگها می باشند و هر جنگی با زبان آغاز می شود.**

**۴۲۵۱- وقتی می پرسیم که "آیا است، است؟" منظور اینست که آیا هر چیزی همانست که هست. که این مسئله به لحاظی رابطه بین اسم و مسماء را مخاطب می سازد که آیا آب همان واژه "آب" است. و سپس این مسئله که آیا از هر چیزی که سخن می گوئیم براستی هستی دارد! این دو مسئله یک موضوع است زیرا ما از هستی هر چیزی جز بواسطه نامش باخبر نیستیم و اگر هم چیزی منهای نامی که ما بر آن نهاده ایم موجودیتی دارد آن موجودیت قابل خطاب و اشاره نیست یعنی قابل بیان و تأمل و تفکر نیست. قلمرو توجه و تفکر و بیان سراسر واژوی است. و ما بواسطه واژه ها می اندیشیم و احساس می کنیم و جهان پیرامونمان را در خود حفاظت و تدبیر می کنیم و بر آن احاطه و اراده می یابیم. پس هر چیزی برای انسان نام آن چیز است و یا لااقل بواسطه نامهاست که متوجه چیزها می شویم همانطور که "اسم" در لغت بمعنای سمت و سو است. با توجه به اهمیت رابطه اسم و مسماء یکبار دگر به اهمیت علم تأویل پی می بریم که علمی هستی شناسانه است یعنی علم اسماء است که انسان را به شناخت اشیاء رهنمون می شود. بهترین دلیل بر درستی این ادعا وجود کودکان قبل از یادگیری نامهاست. کودک با سخن گفتنش فقط با جهان پیرامونش رابطه برقرار نمی کند بلکه با خودش رابطه برقرار می کند و هستی مند می شود و هستی اش را درمی یابد یعنی تعقل می کند!**

**۴۲۵۲- امروزه پس از حدود یک قرن جنگ خونین مستمر ابرقدرتها بر سر تصاحب جهان بشری به این نتیجه رسیده اند که تنها راه سلطه تمام وجودی بر بشریت که ارزانترین روش سلطه نیز هست سلطه زبانی می باشد که از طریق رسانه های ماهواره ای و بخصوص اینترنت و کامپیوتر در حال تحقق است. فرهنگ هم از نتایج زبان است. و این سلطه بقدرت تأویل ذره ای امور در حال انجام است که ابزارش هم تکنولوژیهاست: تکنولوژی الکترونی، اتمی، نانوئی، کوانتومی، فوتونی، لیزری، سلولی، دیجیتالی، میکروبی و ژنتیک و با منطق ریاضی که بی نهایت کوچکها را می شمرد و محاسبه می کند. و لذا این تأویل جنّی – جهنّمی است: "و گروهی از کافران را به ذرات جنّی در جهنم آفریدیم." قرآن کریم- و علی(ع) نیز در این باره می فرماید: "در آخرالزمان علم ذره پدید می آید که علمی نابودگر و عقیم کننده روح است و بر مؤمنان است که از آن شدیداً برحذر باشند و به جستجویش نروند.**

**۴۲۵۳- و امروزه شاهدیم که کل بشریت بسوی زبان واحد ذره ای می رود که انواع دارد که همه آنها یکجا در تکنولوژی کامپیوتر و اینترنت فراهم آمده است و این زبان جهنمی های جنی و مجنون است که زبان طاغوت جهانی و دجالیت آخرالزمان می باشد. این تأویل ذره ای، آدمی را در جهنم تبدیل به اجنه و شیاطین می کند و از انسانیت ساقط می سازد!**

**۴۲۵۴- علم قرآن (خواندن)، علم کتاب (نوشتن) و علم بیان (تأویل کردن) هر سه در قرآن کریم مذکور است. البته این هر سه علم برای نخستین بار بواسطه حضرت ادریس (هرمس) بناگردید و تعلیم داده شد ولی علم کتاب را ابراهیم**

خلیل(ع) کامل کرد به روح الفکر و قلم الهی! و علم قرآن را محمد مصطفی(ص) کامل فرمود به روح العقل الهی! و علم بیان را علی مرتضی(ع) و ائمه هدیٰ(ع) کامل کردند به روح القدس! و عنصر مشترک و محوری این هر سه علم همانا "کلمه" است پس علم کلمه عنصر اصلی این هر سه علم می باشد و امّیت آنهاست که همان علم اسماء است که از حضرت آدم(ع) است به دمش روح الهی!

۴۲۵۵- پس علم اسماء – علم قرآن – علم کتاب – علم بیان ترتیب تکاملی این علوم است که علومی لدنّی می باشند و نه کلاسیک! ولی تبدل همه این چهار علوم در نزد بشری مولّد تمدن طاغوتی و کافرانه حاکم بر جهان مدرن است.

۴۲۵۶- علم کلمه یا زبان در نزد عامه بشری علمی قراردادی، موروثی، تلقینی و اکتسابی است که نخست در نزد والدین و سپس در جامعه و مدارس آموخته می شود و امری مربوط به حافظه دهری است که فرد هیچ ارتباط باطنی و فکری و عاطفی با این زبان ندارد و لذا این زبان به آسانی و دائماً در مسیر زمان در حال دگردیسی و تبدیل است و فرد هیچ تعهدی هم به آن ندارد زیرا آن را خودی نمی یابد. ولی تنها الفاظی که بطور امّی و فطری و طبیعی از آدمیان از همان دوران طفولیت بدون دخالت آموزش و تلقین والدین رخ می نماید که در حیوانات هم شنیده می شود الفاظ ابتدائی الفبائی است مثل بَ بَ، ماما، دَدَ، اَاَ، نَ نَ، قاقا، لَ لَ، لالا، هَ هَ و غیره! که همه اینها بطور طبیعی از مجرای تنفسی بر زبان می آیند که آ و ها و هو و هی و ما از رایج ترین و ساده ترین الفاظ هستند. و اینها مبانی تأویل علم کلمه است که اساس و محور علوم قرآن و کتاب و بیان می باشد.

۴۲۵۷- پس اگر خداوند در فطرت ما الفباء را نهاده است پس سائر کلمات را هم نهاده است یعنی علم اسماء را! پس براساس همین الفاظ فطری الفبائی می توان تدریجاً در قلمرو معرفت باطنی به علم قرآن و کتاب و بیان هم نائل آمد که علومی فطری – الهی باشند نه بی ریشه و بازیچه! و بیهوده نیست که رسول خاتم(ص) در حدیثی مفصل، برترین قداستها و عبودیت انسان را در علوم و مجاهدات باطنی دانسته اند که مقدسترین آنها همین علوم اربعه مذکور است که زبان خدا در انسان هستند یعنی زبان انبیاء و اولیاء و حکماء و عرفا و امامان و علیین! زبانی که انسان را خودش می کند و هستی مند! در این باب بخصوص در رساله های "سرّ واژه" و "حدیث وجود" به تفصیل سخن نموده ایم که "وجود" یک حادثه است حادثه ای حدیثی (کلامی)!

۴۲۵۸- فقط در قلمرو چنین نوعی از زبان فطری است که هر چیزی همانست که هست زیرا انسان خود همانست که هست. و چنین زبانی است که می آفریند و همه وعده های آسمانی خدا به انسان را محقق و اجابت می نماید: "سوگند به پروردگار زمین و آسمانها که هر آنچه که وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و آن عین سخن شماست." ذاریات.

۴۲۵۹- پس عالیترین و فطری ترین دعائی که انسان باید به درگاه الهی نماید اینست که: پروردگارا از نزد خود به ما زبان و خواندن و نوشتن و بیان و کلام امّی عنایت فرما! و اینک بهتر درک می کنیم که چرا قرآن کریم در امّی بودن و بیسواد بودن رسولان صاحب کتاب اصرار فرموده است تا ما نیز از این اسوه های حسنه پیروی کنیم و از خداوند زبان امّی و فطریش را طلب کنیم و از شرّ زبان و علوم واژگونه و ظلمانی نجات یابیم که اینست راه نجات کبیر! "هیهات از ایمان عاریه ای" علی(ع)- که محصول زبان و منطق عاریه ای است.

۴۲۶۰- پیدایش و جریان شکل گیری گویش در آدمی و بلکه حتی در جانوران واقعه ای بس حیرت آور است که عوامل کثیری بر آن اثر می نهد مثل آب و هوا و درختان و طبیعت محیط زیست همچون کوهها، دشتها، دریاها و پرندگان و چرندگان و تغذیه و از جمله آدمهای محیط زیست که والدین در رأسشان قرار دارند. به همین دلیل الفاظ یا لهجه های مردم در اقلیمهای گوناگون فرق می کند و لذا زبان واحدی دارای دهها لهجه است که هر یک حامل فرهنگ متفاوتی هستند که گاه حتی زبان همدیگر را فهم نمی کنند در حالیکه ساختار زبان و الفبای واحدی دارند. حتی الفاظ حیوانات در جغرافیای متفاوت تفاوت دارد. کلاغهای منطقه کوهستانی متفاوت از کلاغهای دشتها غارغار یا حق حق می کنند. الاغهای مکزیکی بسیار متفاوت از الاغهای عربی عرعر می کنند. همه این تفاوتها ناشی از ادراک حواس است که زمینه اصلی پیدایش کلام هستند همانطور که قبلاً شرحش نمودیم.

۴۲۶۱- صد و بیست و چهار هزار پیامبر که طبعاً حکیمان و اولیاء و عرفا و علمای ربانی را هم شامل می شود پدیدآورندگان زبان بشری در قاره ها و اقوام گوناگون بشری هستند که حضرت ادریس نخستین آنها بود. برخی بانیان الفباء و تکمیل کننده الفاظ بوده اند و برخی دگر بانیان اسماء و صفات و برخی دیگر بانیان مفاهیم و معانی و ارزشها بوده اند. شاهراه قلمرو مذاهب انبیای الهی همانا زبانهای گوناگون و لهجه هایشان هستند.

۴۲۶۲- آدمی تا نشنود نمی تواند کلامی بر زبان آورد و لذا همه کرها، لالند! پس شنوائی عامل درجه اول تکوین زبان است. و سپس هوا و بستر تنفس قلمرو جاری و دائمی کلام است یعنی بینی و بویائی! و سائر حواس هم در تکامل زبان آشکارا دخیلند. پس واضح است که آلودگیهای صوتی و هوائی (جوی) مخربترین عوامل ذاتی زبان هستند که از ویژگیهای درجه اول تمدن مدرن و زندگی شهری است که نابودگر زبان و متعاقباً نابودگر فکرند زیرا فکر جز گفتگوی درونی انسان نیست و لذا عنصر ذاتی اندیشه هم کلمه است. اینک بهتر به راز تباهی اندیشه بشر مدرن پی می بریم که سازنده اراده آگاه اوست. پس تباهی اراده هم نتیجه دیگری از آلودگی صوتی و جوّی است. و اینک یکبار دگر رابطه واژگونی اندیشه و واژگونی هوا را در شهرهای صنعتی دریابیم! "کافران زمین و آب و هوا را به فساد کشیدند." قرآن کریم-

۴۲۶۳- حال بهتر درمی یابیم که چرا مطلوبترین جغرافیای وحی و الهام و نزول روح، انزوای کوهستانها و غارها و سکوت مطلق است. زیرا وحی، روح سخن است و سخن روح!

۴۲۶۴- پس اگر زبان امّی و فطری بایستی از باطن شنود شود بایستی سکوت لازم بر محیط زیست آدمی حاکم باشد تا گوش امکان شنود ندای باطن روح خود را داشته باشد همچنین است تفکر باطنی و تأویلی که مولد حکمت و علم لدنّی است زیرا عناصر ذاتی اندیشه نیز کلام هستند کلام پاک و زلال که مسموم و مجنون نشده باشند یعنی کر نشده باشند. امروزه کلمات در نزد عامه مردم مقیم شهرهای بزرگ، کر هستند! و با کلمات کر و گیج و گنگ نمی توان اندیشید. کلمات به مثابه اتمهای روح هستند! امروزه با ارواحی کر و لال و گنگ روبرو هستیم.

۴۲۶۵- پس اگر از کلمات و لذا زبان کور و کر و لال و گنگ و کرخت سخن می گوئیم سخنی به استعاره و شعر نگفته ایم زیرا دانستیم که کلمات و زبان چگونه بواسطه حواس پنجگانه در نفس پدید می آیند. پس هر کلمه یا جمله ای نیز چشم دارد، گوش دارد، بینی دارد، زبان دارد و دست دارد. همانطور که رسول اکرم(ص) عین همین سخن را درباره روح تبیین فرموده اند. و دانستیم که روح یعنی روح سخن و سخن یعنی سخن روح که عالیترینش روح القدس است که حامل علم بیان می باشد که بیانی تکوینی و خلاق است.

۴۲۶۶- "کلام پاک به خدا می رسند و آنچه که آن را به خدا می رساند تقوا و عمل صالح شماست." قرآن کریم- پس اگر کلام قابلیت عروج الی الله دارند حتماً از جنس روح هستند روحی که در قبال صلح و عمل صالح آدمی با عالم و آدمیان به وحدت رسیده و لایق سیر الی الله شده است تا از مکان و زمان خروج کند. زیرا صلح و وحدت با خلق عین صلح و وحدت با خدا و اراده اوست. و اصل و اساس و محور این صلح نیز زبان است. پس زبان صالح، محور اعمال صالح است. و چنین زبانی به مثابه امّ اللسان است و زبان همه زبانها! و این زبان امّی است!

۴۲۶۷- و یکی از ارکان عمل صالح، صلح با طبیعت بکر است که مهد پیدایش زبان پاک و امّی می باشد همانطور که ذکرش گذشت. زیرا حواس پنجگانه آدمی فقط در طبیعت پاک امکان عملکردی پاک دارند و زبان و بیانی پاک را موجب می شوند.

۴۲۶۸- با دقت در اصوات و الفاظ طبیعی و فطری که از دهان هر کودکی صادر می شود می توان به همه حروف چهارده گانه مقطعه قرآنی دست یافت یعنی: آ – ل – م – ح – ر – ع – س – ق – ک – هـ - ی – ص – ط – ن! و این حروف ارکان و اسرار زبان امّی قرآن است که حامل انوار چهارده معصوم می باشد که چهارده امام (امّیت) فطرت الله در بشرند! این چهارده معصوم، چهارده خورشید الفبای امیت قرآن (خواندن) و کتاب (نوشتن) و بیان (امر کن فیکون) را در نفس ناطقه انسان برمی فروزند و بدینگونه انسان جدید و امام مطلق رخ می نماید به تصدیق و تسبیح و تقدیس و شهادت و صلوة چهارده معصوم! و اینست آفرینش آدم هشتم که خاتم دوران هفتم از هفت دوره پنجاه و هفت هزار ساله آدمیت از دور چهارصدهزار ساله تاریخی که از بنی آدم سپری نموده است و آغازگر هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله دیگر (چهارصدهزار سال) از هفت آدمیت آینده که می شود چهارده آدم و آدمیت از مصدر چهارده حروف مقطعه قرآنی! پس اینک بهتر درک می کنیم که همه انّاهای قرآنی (ضمیر ما) همین چهارده معصوم هستند.

۴۲۶۹- روح الفباء در عرصه نزول که موجب خواندن بشر گشته بواسطه انبیای الهی آمده است که غایتش قرآن است. روح الفبای ارضی که موجب پیدایش کتاب و نوشتن بوده از جانب حکیمان الهی است. و اما روح الفبای عروجی که موجب علم بیان و تأویل است از جانب امامان اسلامی است که البته این روح از زمان ابراهیم خلیل نیز در حال عروج بوده است که در امامان اسلامی (محمدی) به روح القدس کامل گشته که امکان عروج و تأویل تا آسمان هفتم و بطن هفتم نفس واحده انسان را یافته است.

۴۲۷۰- پس بخصوص در آخرالزمان که عصر سلطه جهانی طاغوت و شیاطین است آن کلام و زبانی که فاقد روح به معنای حقیقی آن باشد زبان و کلامی ظلمانی و واژگونسالار و جهنمی است و پیروانش را هلاک و مسخ می سازد.

۴۲۷۱- همه فلسفه ها، فلسفه های زبان هستند. همه مذاهب، مذاهب زبان هستند و همه باورها و ناباوریهای فردی و اجتماعی نیز! بنده این حقیقت را در جریان طبابت و روان درمانی دوره جوانیم به عینه تجربه کرده ام. بطور مثال کسی که شدیداً مخالف فکر، کار یا راه و روش و سلیقه ای خاص بود و در این مخالفت دارای وسواسی مرگبار بود تا جائیکه زندگیش را فلج کرده بود وقتی طرز بیان متفاوتی از همان موضوع را به او عرضه می کردم و به او تفهیم می نمودم بطرزی معجزه آسا آن مخالفت و وسواس خصمانه تبدیل به موافقت می شد. در امور عقیدتی و مذهبی هم بنده این تجربه را با صدها نفر داشته ام. و این نمونه ای از شفا و درمان تأویلی است و نشانی از خلق جدید عرفانی! ما این روش درمانگری را در دهه شصت در کشور آغاز کردیم که صدها نفر شفا یافتند که این مسئله برخی از مسئولین، جامعه پزشکی و روحانیت را برآشفت و کار ما را به تعطیلی کشاند ولی محاکمه اش تا به امروز ادامه یافته است.

۴۲۷۲- پس درک می کنیم که علم تأویل کلمات و مفاهیم و زبان هم شفابخش امراض لاعلاج این دوران است و هم شاه کلید صلح و وحدت بین هفتاد و دو مذهب و مکتب است و سرّ تفاهم بین اضداد و شاهراه دین واحد جهانی و حکومت عدل و رحمت امام زمان!

۴۲۷۳- امروزه جهان اسلام و بخصوص شیعه در فقدان علم تأویل می سوزد و جان می کند. این همان گمشده علما و روحانیت امامیه است که فقدانش را با علوم انسانی غرب جبران می کند که خود فاجعه ای فوق فاجعه است.

۴۲۷۴- حیاتی ترین وظیفه علمی – دینی علمای شیعه در این عصر تلاش جهت درک و حصول علم تأویل است تا همه مذاهب اسلامی و سپس غیراسلامی را به مفاهیم قرآنی – اسلامی – شیعی تأویل کنند و جنگ جهانسوز هفتاد و دو مذهب را ختم نمایند.

۴۲۷۵- هیچ مذهب و مکتب و فرقه ای نیست که بکلی فاقد حقی باشد و این در رسالت جهانی علمای تأویل است که حقوق این مذاهب و مکاتب و فرق را تأویل به مفاهیم انسانی و سپس قرآنی نمایند. علم تأویل، علم نجات آخرالزمان است.

۴۲۷۶- اگر بقول الهی هر حقی بواسطه کلمات محقق می شود پس در واقع همه فعل و انفعالات فردی، اجتماعی، اقتصادی، درمانی، سیاسی، نظامی و امنیتی در سراسر جهان قلمرو تحقق حق کلمات هستند از برای کاربران و پیروان این کلمات! تحقق جهنمی و بهشتی و رضوانی و اسفلی در مراتب!

۴۲۷۷- و لذا کسی که امروزه علم تأویل نمی داند در جهان آخرالزمان که جهان تأویل است پریشان و گمراه و مبهوت می ماند و هیچ نمی فهمد. همه چراهای بی پاسخ بشر مدرن حاصل فقدان علم تأویل است.

۴۲۷۸- لوگوتراپی غربی نیز در اصل مرتبه و نوعی از علم تأویل کلمات و مفاهیم بود که امثال یونگ و ونت بنا کردند که خود حامل روحی بودند. ولی این مکتب روان درمانی بواسطه گفتگوی با بیمار در پیروانشان تبدیل به تجارتی ضاله و ضدانسانی شد که امروزه تحت عنوان انواع مشاوره ها در سراسر جهان مشغول تجارت و غارت جیب و عقل مردمان است و براستی مشغول واژگونسالاری مفاهیم می باشد که حرفه ای شیطانی است.

۴۲۷۹- برای هر موضوع و کلمه و مفهومی به تعداد اسمای الهی در درجات تجلی امکان تأویل وجود دارد و نبایستی این مسئله را حمل بر تناقض و شبهه نمود: تأویل رحمانی، تأویل رحیمی، تأویل حکیمی، تأویل علیمی، تأویل عظیمی، تأویل کبیری، تأویل اعلائی، تأویل منتقمی، تأویل عادلانه، تأویل صادقانه، تأویل شفیعانه، تأویل کریمانه، تأویل غضبانی، تأویل سبّوحی، تأویل قدوسی، تأویل ذوالجلالی، تأویل ذی الجلالی، تأویل ذالجلالی و... و تأویل احدی!

۴۲۸۰- از میان حکیمان تأویلی عصر کهن بایستی از هفت حکیم الثات نام برد که برخی از فلاسفه بعدی آنها را اهل سفسطه نامیدند به این دلیل که پس از آنها شیادانی پیدا شدند که برخی از فنون تأویلی را به خدمت مغلطه بافی و آداب سخنرانی و مبارزات سیاسی گرفتند و تأویل سقراطی و زنونی و پارمنیدزی و جورجیاسی را تبدیل به بازیهای کلامی و سفسطه گری کردند. مسئله اینست که تأویل هرگز قابل به تبدیل به علوم و فنون اکتسابی نیست و هرگاه چنین شود تحریف و مسخ شده است، درست مثل مسخ فلسفی مارکسیستها در لباس منطق دیالکتیک! همانطور که اصولاً حکمت قابل تبدیل به علمی مدرسه ای نیست و اگر چنین شود فلسفه می شود همانطور که افلاطون و ارسطو در آکادمی با

**حکمت سقراط و زنون چنین کردند که این تبدیل شیطانی زمینه پیدایش تمدن غرب گشت و جهانخواری غربی را بنا نمود که اسکندر مقدونی شاگرد و مرید ارسطو اولین جهانخوار فلسفی بود!**

**۴۲۸۱- تأویل کردن امور و مفاهیم همان معقول کردن آنهاست و قبلاً در کتاب "در جستجوی عقل" نشان دادیم که عقل بمعنای یافتن و احاطه کردن و موجود گشتن در چیزی و بواسطه چیزی است. پس تأویل کردن، راه و روش عقل و یا علم تعقل است و علم وجود بخشیدن و موجود گشتن!**

**۴۲۸۲- اگر تأویل کردن چیزی بمعنای الحاق به اولیت آن چیز است و در عین حال تجلی کنونی و اخیر آن چیز نیز هست به این دلیل است که او اول و آخر هر چیزی است. پس اگر به اول و ازل هر چیزی برسیم در حقیقت به آخر و آخرت و اکنونیت ابدی آن چیز رسیده ایم!**

**۴۲۸۳- تا حقیقت معنوی چیزی در جان فرد رخ ننماید امکان تأویل و تبیین کلامی آن را برای دیگران ندارد. پس تأویل هر چیزی در بیرون، تجلی تأویل آن چیز در جان اهلش می باشد و از اینروست که یک متن حقاً تأویلی دارای روح و نور از برای مخاطبان است.**

**۴۲۸۴- هر کلمه ای در نفس ناطقه هر فردی دارای یک پشتوانه عاطفی معمولاً ناخودآگاهی خاص آن فرد است که می توان از این پشتوانه عاطفی بعنوان یک روان نام برد که یا روحانی است و یا ظلمانی و شیطانی! همین پشتوانه ظاهراً نامعقول و صامت است که سرنوشت تأویل آن کلمه را در زبان آن فرد معلوم و محقق می سازد. این پشتوانه ناخودآگاه یا صامت را می توان فرهنگ آن کلمه هم نامید. از این منظر نیز می توان درک کرد همه کلمات در نفس ناطقه انسان دارای روح و جانی هستند و برخی کلمات از جان و روحی قویتر برخوردارند و برخی هم مرگبارند یعنی حامل آتش مهلکی می باشند.**

**۴۲۸۵- جان و روح کلمات یا از فرهنگ خانوادگی هستند و یا فرهنگ اجتماعی و یا فرهنگ آموزشی و تربیتی و یا از تجربیات شخصی افراد تغذیه می شوند. قدرت نفوذ و بلاغت هر فردی در سخن هم ناشی از درجه و ماهیت جان و روح کلمات کلیدی اوست. البته کم نیستند کسانی که براستی کلماتشان فاقد هر جان و روحی است. اینان همان گروهی هستند که قرآن کریم آنها را "مرده" لقب داده است زیرا حیات خاص انسان از قدرت حیاتی نفس ناطقه اوست که بر محور دو کانون دل و مغزش در جریان است.**

**۴۲۸۶- کسی که به قدرت سرنوشت ساز کلامش در زندگی تا حدودی آگاه شده و بر نفس ناطقه اش نظارت دارد در مقدمه و سرآغاز علم تأویل قرار دارد.**

**۴۲۸۷- آدمی یا مشغول گفتگوی با خویشتن است و یا کسی در درونش با او سخن می گوید و یا با کسی در بیرون از خود سخن می گوید و یا کسی در بیرون با وی سخن می کند و لحظه ای از زندگیش را خارج از این قلمرو گفتگو نیست. انسان جز سخن نیست در حال خواندن، فکر کردن، نوشتن و بیان کردن و شنیدن! و حتی در حال تماشا کردن و خوردن و خوابیدن نیز مشغول یکی از این گفتگوهاست.**

**۴۲۸۸- و همه انواع این گفتگوها کارگاههای تأویل الهی یا شیطانی هستند یعنی هر آنچه که فهم و درک سخن نامیده می شود! انسانها در جریان گفتگو در یکدیگر تأویل می شوند در سمت جنّات یا دوزخها! همانطور که قرآن کریم بهشت و دوزخ را نتیجه دوستی بین آحاد بشری خوانده است که این قلب هر دوستی همان گفتگوست.**

**۴۲۸۹- ترجمه نیز نوعی از تأویل است حتی ترجمه تحت اللفظی محض! و هر مترجمی در ترجمه متن واحدی نیز تأویل خاص خود را دارد. کافیست نظری به ترجمه های قرآن کریم بیندازیم که همه اختلافات فرق اسلامی در آن آشکار است.**

**۴۲۹۰- هر فرقه ای در درون هر مذهبی مخلوق تأویل ویژه ای از کتاب آسمانی و متون دینی آن است.**

**۴۲۹۱- اینک به عمومی ترین وجه معنوی تأویل رسیده ایم و آن تأویل به عنوان فهم کلام است فهمی الهی یا شیطانی، نوری یا ظلمانی، بهشتی یا جهنمی، تعالی بخش یا تباه کننده، خلاق یا مهلک و در مراتب!**

**۴۲۹۲- در ادبیات عرفانی ما بسیار است سرگذشت کلامی که از جانب عارفی جان مریدی را تأویل نموده و او را به خلق جدیدی آفریده است که یکی از مشهورترینش کلمه شمس تبریزی به مولوی است در بازار شام که هنگامی که در**

**هیبت حمالی در بازار گذر می کرد بناگاه بسوی مولوی آمد و گفت: یا شیخ مسئله ای دارم! مولوی متحیرانه از اینکه یک حمال بیگانه ای از او مسئله شرعی می پرسد، می گوید: بفرمائید! "ای شیخ بنظر شما آیا نبی برتر است یا ولی!؟" و این نقطه انفجار بزرگ وجود مولوی در خلق جدید است و سرآغاز تأویل شریعت در طریقت.**

**۴۲۹۳- کل زندگی گذشته هر کسی بهمراه یکایک حوادث و وقایعش اگر تأویل به کلمات و مفاهیمی روشن نشود به حساب خسران عصر و نسیان دهر است و عین بربادرفتگی!**

**۴۲۹۴- خواندن و نوشتن دو واقعه تأویلی است که در هر یک دو کانون گفتگو حضور دارند و کارگاه اصلی این هر دو تأویل نفس ناطقه فرد است که بین مغز و دل تأویل می کند. ولی در خواندن، خواننده تأویل می شود بواسطه کسی که متن را نوشته است و در نوشتن هم نویسنده تأویل می کند هر خواننده ای را! و اما علم بیان، گفتگو و تأویل بین تأویلگر و تأویل شده است و لذا علم بیان (چه کتبی و چه شفاهی) به مثابه تأویل تأویل است یا تأویل احدی که هر نوع دوگانگی را از میان برمی دارد زیرا تأویلگر و تأویل شده را در سنتزی برتر تأویل می کند تأویلی که دیگر تأویل نمی شود و آن تأویل کلمةالله است که غایتش تأویل ذالجلالی و جمالی است.**

**۴۲۹۵- گفتیم که همه حواس پنجگانه بشر تأویلگرند و حاصل تأویلشان اشیاء است. و سپس این اشیاء در کارگاه خواندن و نوشتن تأویل به کلمات و اسماء و مفاهیم برتر می شوند و نهایتاً در قلمرو بیان، تأویل به تجلیات جمالی می شوند که وجوه الهی هستند. و کارگاه همه این تأویلات، نفس ناطقه بین دو کانون مغز و دل است که کارگاه خلقت جهان است.**

**۴۲۹۶- خواندن و نوشتن از یکسو و شنیدن و گفتن از سوئی دیگر ظاهراً رسالت و عملکردی بسیار مشابه دارند ولی دارای ویژگیهائی منحصر بفردند. خواندن متن و نوشتن یک نامه یا کتاب و مقاله دارای کیفیت و اصالت تأویلی بسیار قدرتمندتری است زیرا فرد با مخاطب درونی خود روبروست از او می شنود و یا با او سخن می گوید با غیری که در خویش اقامت یافته است و تا حدودی خودی گشته است حتی دشمن خودی و خانه زاد! گفتن و شنیدن نیز ویژگی دیگری دارد و بخصوص اگر در گفتگوئی زنده و رو در رو باشد عنصر حیات و همه حواس پنجگانه دخیلند که هم می توانند رسائی و صمیمیت معنوی را صد چندان کنند و هم مقاومت و انکار را به همان شدت! ولی خواندن و نوشتن تأویلی دارای ماندگاری و ثبات در تاریخ است که می تواند افراد کثیری را تا پایان تاریخ تأویل کند بخصوص اگر از جنس بیان و هویت باشد!**

**۴۲۹۷- و اما "بیان" به مفهوم خاصی که ما در این رساله طرح افکنده ایم که معنائی قرآنی – امامی و خلاق است چه گفتاری باشد و یا نوشتاری، بکلی متفاوت از هر سخن دیگریست زیرا در بین دو امر فرود می آید و امر سومی را که بظاهر ربطی به آن دو ندارد آشکار می سازد که ظهوری غیبی و مکاشفه ای و شهودی است و سرنوشت مخاطب را دگرگون می کند. بیان ظهور هویت است که از بین منیت و توئیت خطیب و مخاطب رخ می نماید پس وقوع جلالی است از سه نوع هو، هی یا ها! و نیز کریمانه است: ذوالجلال والاکرام! که خلق جدیدش ناشی از همین کرامت می باشد: "و ما به بنی آدم کرامت دادیم." قرآن کریم.**

**۴۲۹۸- "بگو که خیر و شر همه از اوست." قرآن کریم. این یکی از آشکارترین تعلیمات تأویلی قرآن در قلمرو گفتن و سخن است. و این تأویل وقتی کامل شده و تأویل تأویل می گردد که آدمی کل این خیر و شر زندگیش را که همه از اوست به گردن بگیرد یعنی خدا را در خود بپذیرد زیرا همه افعال آدمی نیز از اوست (قرآن). پس اقوال آدمی هم از اوست. و این یگانگی خود – خدا و یا واقعه "یا من هو" می باشد که ذکر تأویل است: اوئی کردن من و منی کردن او!**

**۴۲۹۹- در قرآن کریم هر کجا که سخن از جلال و اکرام و احسان و حُسن و محسنین و شهادت و فتح و نظر و صاحبان ابصار و وجه رب و نزول و عروج روح و شراب است سخن از بیان تأویلی و تأویل بیان است.**

**۴۳۰۰- گناه اگر چه نبود به تقصیر ما، حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است! این سخن حافظ نیز امر به ادب تأویلی است که خدا را گردن بگیر و در خود بپذیر تا منِ تو، او شود و تأویل به حق گردد تا خدائی شوی و از شرّ ثنویت و شرک رها گردی!**

**۴۳۰۱- فرق ذاتی تأویل در مکتب امامیه و هرمنوتیک اروپائی در همین امر تقوا و گناه پذیری و خداپذیری و توبه و اخلاق دینی است که فقدانش هرمنوتیک اروپائی را پس از حدود دو قرن در همان سطح نگاه داشته و تدریجاً به انقراض**

و بازیهای ادبی سوق داده است تا جائی که غایت تأویلگری در مکتب دادائیزم که یک مسخرگی ادبی است سقوط می کند که آنرا نگارش خودبخودی هم می نامند.

۴۳۰۲- نوشتن تأویلی، مائی است ولی نوشتن بیانی و بینه ای، اوئی است. همه آیات قرآنی یا به ضمیر ما (انّا – نحن) سخن می گویند و یا او (هو). یعنی کتاب خدا هم حامل روح قرآن است و هم بیان! یعنی هم نزولی است و هم عروجی!

۴۳۰۳- اگر کسی بتواند در حال تعریف و تبیین حقیقتی، جلوه جمال آن حقیقت را به مخاطبش بنمایاند دارای قدرت تأویل بیان و بیّنه است. همانطور که روایت شده که برخی از اصحاب رسول الله یا مریدان ائمه هدیٰ(ع) در حین سخن شنیدن از حقیقتی به ناگاه جلوه جمالی آن حقیقت را در محضر آن حضرات رؤیت می کردند. رؤیت جلوه هائی از بهشت و دوزخ در نزد آل محمد(ص) به کرات گزارش شده است و نیز در نزد برخی از اولیاء و عرفای اسلامی از جمله حلّاج و شمس! نسبت جادوگری به این بزرگان برخاسته از چنین وقایعی تأویلی است.

۴۳۰۴- اگر کسی در حین خواندن متنی موفق به شهود قلبی حقیقتی در درون گردید و یا توانست به آنی حقیقتی غیبی و متافیزیکی را در مقابل دیدگانش رؤیت کند به روح و نور نویسنده آن متن، تأویل شده و بیّنه ای یافته است که موجب هدایت الی الله است. "خداوند هر که را خواهد هدایت کند بیّنه ای به او عرضه می کند." قرآن-

۴۳۰۵- بطور کلی یک انسان تأویلگر در شنود هر سخنی یا خواندن هر متنی به تأویلات و بیّنات برتر و دیگری نائل می آید چه نوری یا ناری، بهشتی یا جهنمی! همچنین در تماشای طبیعت و یا حادثه ای موفق به تأویل حقایق معنوی برتر و یا شهود بیّناتی نو می گردد. باید دانست که هر تأویلی همواره بدیع و بی سابقه و نامکرر است یعنی احدی است در درجات!

۴۳۰۶- اگر در عصر ما شاهد کاهش روزافزون آمار مطالعه کتاب در میان مردمی هستیم که روز به روز باسوادتر می شوند دال بر واقعیتی دوگانه است که یکی بر کاهش قدرت و اراده تأویل در جماعت باسواد و تحصیل کرده دلالت دارد و دیگری بر کاهش قدرت تأویلگری در نویسندگان این دوران! و همان قدر آمار مطالعه موجود در جامعه که اکثرش در فضای مجازی است بر محور کسب اخبار و اطلاعات است که جملگی در خدمت تبدیل نفس ناطقه است به جهنم و درک اسفل! و این فاجعه ای مرگبار است که در محور همه فجایع این دوران قرار دارد زیرا همه بدبختی های بشر مدرن ناشی از تأویل – گریزی می باشد بخصوص تأویل هوئی و الهی!

۴۳۰۷- آیا براستی اخبار و اطلاعات نیز دارای قدرت تأویلگری هستند؟ زیرا عصر مدرن را عصر انفجار اطلاعات نامیده اند اطلاعاتی که دارای هیچ نور تأویلی نیستند و فقط موجب انفجار نفس ناطقه می شوند که بصورت غوغا و جنون بروز می کند و نهایتاً هیچی گری و بی تفاوتی که عین هلاکت نفس است. فقط در مجموعه آثار ماست که وقایع و حوادث و اخبار دوران تأویل الهی می شوند. این مجموعه آثار نور تأویلی بر حوادث و اخبار عصرمان می تابانند و آنها را از تحریف و واژگونی بیرون می آورند.

۴۳۰۸- امروزه نخستین و واجبترین گام تأویلی در قلمرو سخن و نوشتن، نجات الفاظ و مفاهیم و پدیده های مدرن از واژگونی است و جهت برگرداندن آنها بر مقعد عدل و صدق، نیازمند تأویلی انقلابی هستیم. "انقلاب" بمعنای قرآنیش که عین زیر و رو سازی و واژگون کردن امور واژگونه است که بخش عمده ای از آثار ما مشغول این رسالت بوده است: "زیر و رو می شوند و آنگاه روی به خدا می کنند (یعنی تأویلی می شوند)." قرآن کریم-

۴۳۰۹- انسانی که در جهان سراسر واژگونه زیست می کند و در فرهنگ و ادبیات و گویش و ارزشهای واژگونسالار نفس می کشد یا بایستی اهل تأویل باشد که خود نیز واژگون نشود و یا با توسل به مخدرات و روان گردانها و داروها و مشاورات به اصطلاح روان شناسانه تدریجاً وجدان و نفس ناطقه اش را واژگون سازد تا در این جهان واژگونسالار امکان زیست داشته باشد و طرد نشود. رسالت جهانی مخدرات و روان گردانهای قاچاقی و داروئی اساساً همین واژگونسازی وجدان و نفس ناطقه بشر مدرن است و از این رو حتی حکومتها هم به ضرورت حضور این مواد در جامعه پی برده و آن را ساماندهی می کنند تا بتوانند بر جوامع واژگونه حاکمیت واژگونه خود را استمرار بخشند زیرا طاغوت جهانی که بر محور تکنولوژیزم بقا یافته است ذاتاً واژگونسالار است. و لذا تکنولوژیزم و روان گردان ظاهر و باطن انسان طاغوت زده و دجالی آخرالزمان است. تکنولوژی ارزشهای حیاتی طبیعت را واژگون و تبدیل می کند و روان گردانها هم نفس ناطقه و وجدان بشر پرستنده اش را! و این تأویل ابلیسی انسان و جهان مدرن است.

۴۳۱۰- محوری ترین موضوعات تأویلی عصر ما عبارتند از: تکنولوژیزم، مدرنیزم، دموکراتیزم و گلوبالیزم (جهانی شدن)! تکنولوژی که قدرت برون افکنی نفس اماره بشر است و مدرنیزم هم پرستش تجسم و مدل بخشیدن به آرمانهای نفس اماره است و دموکراتیزم به معنای عامه شدن این اراده است و گلوبالیزم هم جهانی شدن آن است. پس این چهار عنصر تشکیل دهنده جهان معاصر جملگی به یکدیگر تأویل می شوند ولی همه اینها تأویل آخرالزمان هستند به معنای به پایان رسیدن مهلت و زمان نفسانی – روانی بشر! و لذا بشر مدرن کل قوای خود را بکار گرفته تا در این آخرین ایام باقی مانده، به آرمان خود از اراده به ظهور مادی نفس، نائل آید. پس این تمدن دقیقاً تأویل نفس اماره بشر است و تأویل آخرالزمان نفس اماره ای که به نطق و تجلی آمده است و هلاکت و پوچی خود را درمی یابد و جهنمش را برپا کرده است زیرا نفس اماره، نفس کافر و ظالم و جاهل بشر است که همه امیالش را در مادیت زندگی طلب می کند و لذا غایت تأویل این طبقه از نفس، آتش است همانطور که عنصر ذاتی تکنولوژی چنین است.

۴۳۱۱- اساسی تر از تأویل کتاب در حین خواندن، تأویل جهان محسوسات پیش روی ماست زیرا خوانش تأویلی نیز در صورتی موفق است که توانسته باشد نگاه تأویلی به جهان داشته باشد و جهان را بخواند خواندنی تأویلی که همان قرآن است. خوانش تأویلی جهان اگر قرآنی نباشد ناقص یا بکلی باطل است. نوشتن، تأویل جهان عینی به کلمات غیبی است. و خواندن هم تأویل کلمات به محسوسات عینی است. این دو روی تأویل یا دو مرحله از آن است.

۴۳۱۲- در مغرب زمین نیز در یکی دو قرن اخیر بیداری تأویلی آغاز شده است بواسطه انگشت شماری از فرزانگان درد‌آشنا که در تمامیت تفکر و فلسفه مغرب زمین با نگرشی انتقادی تجدید نظر کردند و به این نتیجه رسیدند که فلسفه و اندیشه غربی در خوانش جهان جاهل است. این نقد تأویلی و ذاتی در اندیشه و ادراک غربی با کسانی چون فیخته و گوته، هگل، کی یرکه گارد، نیچه، شوپنهاور، هوسرل، هایدگر و بوبر و ویتگنشتاین و گادامر و یونگ و اشلایرماخر و ماسینیون و تیلیخ و ایلیچ (ایوان) و پیروانشان آغاز گردید که اصل این نهضت بیداری معنوی بر این موضوع قرار دارد که: فهمیدن، خواندن جهان و سپس بیان کردن آن است پس کل اهمیت در زبان بشری قرار دارد. و اینگونه بود که در قرن اخیر تقریباً همه مکاتب فلسفی بر محور زبان بسیج شدند که از نظر ما این یک رویکرد و بیداری قرآنی است' قرآن بمعنای مذهب اصالت خوانش!

۴۳۱۳- برخی از این فرزانگان به بازخوانی دگرباره و دگرگونه تاریخ تمدن و تاریخ فلسفه پرداختند برخی به بازخوانی کتاب مقدس (تورات و انجیل) پرداختند برخی از همین منظر به خواندن قرآن کریم و احادیث اسلامی روی آوردند و برخی دگر مدرنیزم را بازخوانی کردند و حتی برخی به خوانش طبیعت پرداختند و...! وجه مشترک همه این خوانش ها بی نظری بود. بطور مثال فیلسوف تلاش کرد با نگرش غیرفلسفی تاریخ فلسفه را بخواند، یک دانشمند طبیعی سعی کرد با نگرش غیرعلیتی (علمی) به طبیعت بنگرد و یک فرد روحانی سعی کرد که با نگاه غیراعتقادی کتب مقدس را بخواند و...! این یکی از تأویلی ترین و باتقواترین تفکری است که در جهان جدید از مغرب زمین برخاسته است که چه خوبست که سائر متفکران اسلامی و شرقی لااقل از این فکر خلاق و خاشعانه غربی پیروی کنند و کتب مقدس و جوامع خود را هم با بی نظری بازخوانی کنند یعنی از اندیشه و فهم خود نژادزدائی و دهرزدائی کنند که عین شرک زدائی است (به جای پیروی کورکورانه از تکنولوژی و دموکراسی غربی)!

۴۳۱۴- امثال کی یرکه گارد، اشلایرماخر، بوبر و تیلیخ به بازخوانی بی نظرانه کتب مقدس پرداختند و براستی این بازخوانی موجب احیای ایمان مسیحی و یهودی در غرب گردید که ایمانی انسانی تر و خردمندانه تر بود و معنوی تر! امثال فیخته، هگل، نیچه و هوسرل و هایدگر به بازخوانی بی نظرانه و غیرفلسفی تاریخ فلسفه غرب روی نمودند. امثال فروید، یونگ، ونت و فروم به بازخوانی دگرباره امراض روی آوردند. و امثال ویتگنشتاین و برگسون به بازخوانی بکر و بدیعی از ماهیت فهم بشری روی کردند و همه دستگاههای شناخت شناسی ارسطوئی و کانتی را نادیده گرفتند. و در ادامه این نهضت زیبای فکری برخی به بازخوانی صرفاً عقلانی – تأویلی متون مقدس اسلامی و بودائیستی روی کردند و بانی خیر عظیمی برای جهان اسلام و شرق دور شدند و خود به مقامات عرفانی حیرت آوری نائل آمدند و مسلمان ناشده مؤمن شدند مثل ماسینیون و کوربن که به درک دیدار با امام زمان نائل آمدند و این اجر تأویل قرآن و روایات شیعی بود و بیّنه ای کامل در هدایت الی الله که حتی علمای اسلامی و شیعی ما هم از آن محروم مانده اند.

۴۳۱۵- نگاه و فهم تأویلی به میزانی موفق است و به بیان و تجلی می انجامد که از امیال و احساسات و باورهای نژادی و موروثی و تاریخی منزه باشد و این پیش شرط تقوائی و واجب نجات عقل و دین در آخرالزمان است که این از نور دین حنیف ابراهیم خلیل است که به قول الهی در کتابش بنیانگذار اسلام و ایمان و امامت بود که به برکت نژادزدائی

**از خود به نور علم تأویل رسیده بود یعنی وجودش را از اسباب و علل مادی پاک ساخته بود که تماماً برخاسته از خاندان است و لذا نژادش تأویل به نزاد گردید یعنی بی علت و سبب شد. یعنی الهی شد!**

**۴۳۱۶- اگر دل آدمی، بقول رسول اکرم(ص) تنها کانونی از وجود انسان است که می تواند خداوند را فراگیرد و خانه حق شود پس دل، تنها پایگاه ابدی تأویل است. پس واجب است که این کانون قدسی از هر آفت و ابتلای نژادی و جنسی و موروثی و ژنتیکی منزه گردد. پس تقوا و عبودیت و مراقبه بر قلب بایستی اخلاق روزمره اهل تأویل باشد. زهد، اخلاق تأویل است و معرفت نفس هم عصمت تأویل است. اگر ویتگنشتاین سلطان تأویل هرمنوتیک غرب است به این دلیل است که متفکری زاهد و متقی است که کل دنیایش را انفاق کرد!**

**۴۳۱۷- و اما جهان تشیع مدرن که قاعدتاً بایستی بزرگترین قلمرو علم تأویل در جهان باشد، در قحطی این علم می سوزد. زیرا اندیشه تأویل اسلامی هنوز بواسطه یکی دو نفر آغاز نشده چنان بمباران و تحریم و تکفیر و تهدید شد که در نطفه خشکید و این آغازگران تأویل اسلامی اقبال لاهوری از جهان اهل سنت و دکتر شریعتی هم از عالم تشیع است. این دو متفکر بزرگ تنها کسانی در عصر جدید جهان اسلام بودند که تشیع و تسنن را بقدرت نور تأویل بسیار نزدیک ساختند و بایستی این دو تن را سلاطین حقیقی تقریب مذاهب اسلامی دانست. جالب اینکه اقبال در شعری کل امید و درک پیامش را در ایران می داند که محقق گشت و آن دکتر شریعتی بود که روح تأویل اقبال را دریافت.**

**۴۳۱۸- مجموعه آثار شریعتی مملو از تأویلات است که بنیادی ترین آنها تأویل اسلام محمدی به آیین ابراهیم خلیل(ع) است که بانی نخستین اسلام است و تأویل تشیع به امام علی(ع)! زیرا در تاریخ معاصر ما شریعتی نخستین کسی است که به علی شناسی پرداخته است و نیز حسین شناسی! که این دو امام، دو سرچشمه درجه اول تشیع ایرانی هستند. و شناخت علی(ع) و حسین(ع) نیز شناختی تأویلی و احدی است هر چند این تأویل امامت در سرآغاز کار بود که شریعتی از میان رفت. و همین مقدار معارف تأویلی شریعتی انقلاب اسلامی ایران را برپا نمود هر چند که انقلاب از راه بانی تأویل خود منحرف شد.**

**۴۳۱۹- هر انقلابی عملاً چیزی بیشتر از تأویل چند کلمه در فرهنگ مردمش نیست که آزادی و عدالت معروفترین این کلمات هستند.**

**۴۳۲۰- بسیاری از زناشوئی هائی که بر آستانه فروپاشی قرار گرفته اند و یا در طلاق عاطفی بسر می برند با تأویل چند کلمه در گفتگوی زناشوئی نجات یافته و منقلب می شوند. بنده به تجربه با وارد کردن این چند کلمه در گفتگوی روزمره زناشوئی شاهد نجات بسیاری از آنها بوده ام: متشکرم، لطفاً، معذرت می خواهم، خواهش می کنم عزیزم و...!**

**۴۳۲۱- یکی از بنیادی ترین عناصر باطنی تأویل و خلق جدید همانا "جدّ" است که مصدر جدّیت و جدید بودن می باشد که هر دو امری واحدند زیرا هر امر جدیدی طبعاً جدی می شود. پس عناصر و عواملی که جدّیت و جدید شدن حیات و هستی انسان در آخرالزمان را تهدید می کنند و خصم تأویل و خلق جدیدند بایستی از حریم باطنی و بیرونی زندگی انسان خارج شوند که در رأس آنها انواع بازیگری قرار دارد همچون سینما و تئاتر و فوتبال و هجو و جُک پردازی و انواع مسخرگیها در لباس هنر یا عرف و شوخی! انسان سینمائی – فوتبالی – جُکی عصر ما یک انسان ضد انسان است که در خود واژگون و هلاک است و در تسخیر شیطان و اشاعه دهنده آن! هر چند که در محور و بنیاد همه بازیگریها و بازیچگی های آخرالزمان خود تکنولوژی قرار دارد که هسته مرکزی عقل و اراده بشر را تسخیر کرده و بازیچه خود نموده است.**

**۴۳۲۲- قبلاً نشان دادیم که "حدّ" ذات هر تأویلی است که در قلمرو بیان به جلال رخ می نماید. تأویل "حدّ" در عرصه تأویل صفات و صفات تأویلی هم "جدّ" است همانطور که سابقاً متذکر شدیم حروف نقطه دار به مثابه تأویل شده حروف بی نقطه هستند. در اینجا شاهدیم که "ج" تأویل شده "ح" است.**

**۴۳۲۳- اصل "جدّ" که به دو صفت جدّیت و جدید بودن است در جهان طاغوت و دجالیت مدرن بدلهائی فراوان دارد که جذابترین و پُرمشتری ترینش سینما است که تلاش می کند با استفاده از همه جلوه های تکنولوژی بطور مصنوعی در پیروانش اصل جدّ (جدّیت و جدید بودن) را القاء کند تا بدینگونه در نابودی آخرالزمان' نفس ناطقه پیروان خود را از رسوخ هر جدیت و خلق جدید حقیقی مصون و محفوظ نماید. پس سینما جادوئی ترین دجال نفس ناطقه در قبال تأویلات خلاق روح می باشد یعنی بزرگترین خصم و نابود کننده خواندن و نوشتن و بیان در انسان است.**

**۴۳۲۴-** همه ارزشهای اخلاقی در دین خدا تأویلگر نفس ناطقه بشرند اگر از روی صدق و خلوص باشد. در روایت است که رسول خدا(ص) مکرراً در هر جمعی از اصحابش خاشعانه خواهش می نمود تا نصیحتش کنند. ولی می دانیم که رسول الله دارای هیچ مکر و بازی نبوده و مظهر صدق محض با مردمان بودند. نصیحت کردن و شنیدن صادقانه از جمله امور تأویلگر است همانطور که امر بمعروف و نهی از منکر مؤمنانه و با محبت نسبت به سائر مؤمنان!

**۴۳۲۵-** آنچه که تعلیم و تربیت نامیده می شود همان حقیقت تأویل نفس ناطقه است در سمت احدیت! بنده هیچ علم و تربیت ماندگاری از خانواده و آموزش و کتاب و مدرسه و دانشگاه نیافته ام و بلکه سالهای اخیر زندگیم مشغول تزکیه و تطهیر و رهائی از همه این آموزه ها بوده ام. بنده هر چه در تعلیم و تربیت ماندگار و حقه خود یافته ام یا در روابط تأویلی با مردمان عامه کوچه و بازار و اطرافیان جاهل و رنجور و دیوانه بوده و یا از ارواح طیبه انبیاء و اولیاء و معصومین(ع)! رابطه تأویلی چیز عجیب و غریبی نیست همان رابطه ای است که دین مبین به ما توصیه نموده است یعنی روابطی صادقانه، طالبانه، خاشعانه و صبورانه و باتقوا و صالحانه است از برای تأویل الی الله که همان تقرب الی الله است که بایستی فکر و ذکر هر مؤمنی در زندگی باشد.

**۴۳۲۶-** ظلمانی ترین و مخربترین رابطه با دیگران، رابطه ای کتابی و آموزشی است و بدتر از آن رابطه موروثی و بر محور احساسات قومی است.

**۴۳۲۷-** جهاد برای خوانش دیگران از برای خدا، خلاقترین خواندنهاست. و صدالبته منظور از خوانش دیگران، تجسس در احوال و اعمال و امیال دیگران و یا روانکاوی آنان نیست بلکه خواندن امر و اراده و قوانین خدا در دیگران می باشد. این همان تأویل رابطه است.

**۴۳۲۸-** خوانش روانکاوانه، جامعه شناختی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی و طبی دیگران، خوانشی است که جهان مدرن را تبدیل به زندانها و دیوانه خانه ها و بیمارستانها و مافیاها و احزاب سلطه گر نموده است. این خوانش کلاسیک و طبقه بندی شده که پیامبرش ارسطو است اساس پیدایش جامعه طبقاتی و سلطه گر است که تقدیس هم می شود.

**۴۳۲۹-** البته که تأویلی ترین روابط بر محبت استوار است منتهی آن محبتی که خداوند به ما توصیه و تعریف نموده است که: "اگر براستی کسی را دوست داشته باشید خدای را عاشقید!" یعنی فقط کسی که عاشق خداست قادر است که دیگران را هم دوست داشته باشد! این نوع روابط ذاتاً بسوی خداوند تأویل می کند و اهلش را به محبت خدا نسبت به خود می رساند یعنی ملحق به احدیت می کند و مظهر یا من هو!

**۴۳۳۰-** آیا یک جامعه تأویلی ممکن است؟ آری! جامعه مدینة النبی به نسبت چنین جامعه ای بود و گوهره تأویلی آن هم رحمت و محبت محمدی بود و کسانی چون علی(ع) و سلمان(ع) و عمار هم این تأویل قلبی – عاطفی رسول را برای مردمان می خواندند یعنی قرآنی می کردند و گاه به قلمرو بیان و بیّنه می رساندند که منجر به حوادثی خارق العاده می شد که جلالی بود و در نزد جاهلان حمل بر جادوگری می شد مثل جنگ علی(ع) با عمربن عبدود و یا ماجرای دیگ آبگوشتی که سلمان(ع) در جنگ خندق برای سپاهیان بار گذاشت که با یک بزغاله کل سپاه را سیر کرد و نهایتاً خود بزغاله دست نخورده به صاحبش که آن را انفاق کرده بود و تنها ثروت او بود بازگردانده شد که این واقعه به طور نمادین تبدیل به یک سنت عرفانی در میان دراویش گشته و تا به امروز ادامه یافته است.

**۴۳۳۱-** برخی از تأویلات بطور مستقیم و جلالی از عالم ملکوت برای کسی رخ می نماید مثل رابطه جبرئیل، میکائیل و اسرافیل با برخی بزرگان در جهت تأویل اموری بزرگ! همه چهارده معصوم از چنین مرتبه ای از تأویل برخوردار بوده اند که این امر شامل حضرت زهرای مرضیه نیز می شود که طبق روایاتی مکرراً با جبرئیل در ارتباط بوده است. زیرا این ملائک مقرب مصادیق و مظاهر "عندالله" هستند پس بزرگترین ارواح تأویل احدی می باشند و هر که نیز با آنها محشور باشد مظهری از "عندالله" است و "یا وجیه عندالله اشفع لنا عندالله" بیانی از این حقیقت است. "وجیه عندالله" یعنی کسی که جمال "عندالله" است یعنی جمال قُرب الهی! در این باب در کتاب "خداشناسی امامیه" به تفصیل سخن نموده ایم.

**۴۳۳۲-** قرآن، کتاب تعلیم خوانش است: علم خواندن! که این علم اساس خلق جدید انسان است که غایتش به علم بیان کامل می شود و این عین کلام الهی در آغاز سوره رحمن است که ترجیع بند این کتاب ماست.

۴۳۳۳- پس فقط انسان قرآنی دارای علم خواندن است و می تواند که عالم و آدم را بخواند و نیز کتاب الله و هر متن دیگری را! و انسان قرآنی هم هیچ ربطی به قاریان و حافظان قرآن ندارد زیرا خود رسول الله که مهد نزول قرآن بود کلام وحی را حفظ نبود و درست به همین دلیل آنهمه کاتب و حافظ قرآن در اطراف آن حضرت حضور داشتند!

۴۳۳۴- از منظر عقل و خرد غربی از افلاطون تا کانت و پیروان قسم خورده شان علم بمعنای تعریف یک علت برای هر امری بوده و خدا هم علت العلل همه امور است. چنین جهانی یک خط تولید زنجیره ای است که در آغازش خداست و پایانش هم تکنولوژی تولید انسان علیتی که چنان به زنجیره های علیت تاریخی بسته شده که اگر بخواهد خود را از آن رها کند نابود است. خدای چنین عقل و دانشی هم در خارج از این زنجیره، نابود می شود. این دانش یونانی که همه فلاسفه به اصطلاح اسلامی را هم مسخ نمود مولد یک اسلام یونانی یا بهتر است بگوئیم یک دانش یونانی به زبان عربی گردید که حتی امامان شیعه را (در فلسفه ملاصدرا) هم که در همه عمر با فلسفه یونانی جنگیده بودند، یونانی کرد. این اسلام و شیعه علیتی – یونانی آشکارا منکر و خصم آفرینش تکوینی – تأویلی در قرآن کریم و بلکه همه کتب آسمانی است. در نظر این علم و فلسفه اسلامی، جهان هستی و بلکه خود خداوند، زنجیری به درازای تاریخ بر گردن انسان است. و بیهوده نیست که همه فلسفه های اجتماعی و انسان شناسی برآمده از این فلسفه ها، جبرگراست و همه علوم انسانی ناشی از این علم و عقل یونانی هم جبری و جبّار است. اکثر ائمه ما بخصوص در عصر دجال عباسی اساساً بدلیل مبارزه شان با این فکر و فلسفه در غل و زنجیر و سیاهچالها بسر بردند که هارون و مأمون و متوکل عباسی یونانی ترینشان بودند. کل مبارزه بین ائمه شیعه و خلفای عباسی بر سر جبر و اختیار انسان بود و بلکه جبر و اختیار خداوند در آفرینش! در حالیکه امامان شیعه چنان فرق بین خدا و انسان را از میان برداشتند که اصلاً دعوای جبر و اختیار ذاتاً منتفی بود و لذا سخن معروف بین الامرین یا ورای جبر و اختیار به همین معناست. و خلاصه مطلب اینکه انسان تأویلی مظهر اراده خداست پس در اختیار محض است ولی در رابطه ای عاشقانه و نه بولهوسانه! که این رابطه عین رابطه انسان با خویشتن است چرا که: "فطرت بشر عین فطرت خداست." سوره روم-

۴۳۳۵- بنده در سائر آثارم بسیاری از این دوگانه های قلمرو فلسفه و انسان شناسی را به نور تأویل یگانه ساخته ام از جمله جبر و اختیار، زن و مرد تا بود و نبود!

۴۳۳۶- دانش و بینش علیتی قادر به خواندن جهان نیست بلکه فقط در پندار خویش اشیاء را به هم می بافد و گره می زند به مانند فرشی که تارش مکان، پودش زمان و گره هایش علیت است و این فرش ادعا می کند که عین جهان است در حالیکه با کبریتی می سوزد و نابود می شود درست مثل جهان مدرن که آتش گرفته است. به همین دلیل است که انسان مدرن قادر به خواندن کتب مقدس خود هم نیست الا در لحظه مرگ به وقت سوختن آنگاه که تار و پود علیت در حال از هم گسستن است.

۴۳۳۷- "انسان"' اینسانی که هست نیست! قرنهاست که انسان و انسانیت محور اندیشه و سخن اکثر سخنوران تاریخ است و همه اینها بطور ضمنی همین ادعا را رقم می زنند که: انسان، اینسان نیست! پس چیست؟ و این مقدمه ای جهانی برای بازخوانی نوینی از انسان است! کل اومانیزم غربی که منجر به دهها مکتب و فلسفه و ایدئولوژی گردیده برای خوانش انسانِ آن سانی تلاش کرده است از مناظر گوناگون تاریخی، اجتماعی، روانی، اقتصادی، مذهبی و غیره! ولی اکثر این خوانش های جدید انسان، تبدیلی بودند و نه تأویلی! مارکس، انسان را تبدیل به یک حیوان مولّد اقتصادی کرد، فروید انسان را تبدیل به یک حیوان جنسی نمود، اُستوارت میل، انسان را تبدیل به حیوانی آزادیخواه ساخت، نیچه هم انسان را تبدیل به حیوانی قدرت پرست نمود که در این سودا مریض و دیوانه شده است. و تعداد اندکی براستی خوانش نوین تأویلی از انسان ارائه کردند بی آنکه باید و نبایدی هم بر او سوار کرده باشند مثل فیخته، هگل، هوسرل، هایدگر، گادامر، یاسپرس، تیلیخ و امثالهم که حداقل خوانشی از انسان مدرن پیش روی نهادند تا در غوغای باید و نبایدها گم نشود و لااقل ببیند که چه چیزی نیست و بداند که اینسان نیست بلکه آن سانی است که باید ببیند و زبان دیگری برای خواندن خود جستجو کند. خواندن "خود" در ظلمات این عصر تنها راه گم نشدن است. و قرآن چنین خوانشی را به ما عرضه کرده است زیرا خواندن آخرالزمان است. قرآن، انسانِ آن سانی است!

۴۳۳۸- قرآن سخن روح القدس است که عالیترین مرتبه از همان روحی است که خداوند در آدم(ع) دمید. پس قرآن کلام روح انسان کامل و متعالی است. پس بایستی در خواندن قرآن، روح انسان خواننده گویا و ناطق گردد تا آنجا که با قرآن همصدا شود گوئی که قرآن را خود انسانی که آن را می خواند، گفته است. این غایت قرآن است یعنی کمال خواندن خود و خدا و جهان!

۴۳۳۹- این امر بدیهی و آشکاریست که در قرآن کریم، خداوند سبحان سخن نمی گوید. کل قرآن به ضمیر ما و او سخن گفته است و نه من خدا! ولی در عین حال در خواندن قرآن خداوند در همه حال حضور دارد و حضورش آنقدر زنده است که می توان به آنی دیدارش نمود آنهم به جمال اعلای انسانی خویشتن! یعنی که همان کسی که همواره از زبان ما و او سخن می گوید و همان کسی که ما و او همواره درباره اش سخن می گویند. این همان انسان آن سانی است انسانی که هست و نیست! در خواندن قرآن، خواننده اش از این هست و نیست فرا می رود و قل هوالله احد می شود!

۴۳۴۰- قرآن در آخرالزمان تنها کتابی است که نفس انسان را ناطق می کند و از کری و لالی می رهاند یعنی از مسخ نجات می بخشد!

۴۳۴۱- امام حسن عسکری(ع) می فرماید: "ما حجّت های خدا بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ماست." حجّت یعنی چه؟ یعنی نیاز، قصد، نیّت و برهان و دلیل و معنا در حد اعلاء و کمالش که خود خداوند است و لذا زائر خانه خدا را که موفق به رؤیت وجهی از پروردگار شده باشد حاجی گویند یعنی مظهر حجت و برهان و معنای خداوند! پس امامان مظاهر وجه و جلال الهی بر خلق هستند و مظهر این وجه و تجلی خداوند برای خود امامان، حضرت فاطمه اطهر(ع) است. پس همه انسان است بخصوص خداوند که آن سان انسان است. این احدی ترین خوانش انسان است و این انسان قرآن و قرآن انسانی است. انسان و خداوند در قرآن اینگونه خوانده می شوند!

۴۳۴۲- با توجه به حدیث فوق، خدای مردمان ذوالجلالی (مذکر) است ولی خدای امامان(ع) ذی الجلالی (مؤنث) و فاطمی است. این قرآن تأویلی و بیّنه امامان است.

۴۳۴۳- این سخن تأویلی امام یازدهم بیّنه ای بر تأویل "امّ ابیها" (امّ پدر) است که لقب تأویلی فاطمه زهرا می باشد که امّ نه بمعنای مادر که بمعنای جوهر و نور باطن و امام پنهان است. و این تأویل باز بینه ای دیگر بر آن حدیث قدسی مشهور است که بارها نقل کرده ایم که خداوند اگر قرار نبود فاطمه را بیافریند محمّد و علی را هم نمی آفرید و کل جهان را نیز! زیرا فاطمه حجت خدا بر محمد و علی است و محمد و علی در فاطمه تأویل شده اند و فاطمه بیان و بیّنه وجود محمد و علی است. محمد و علی، نهایت تأویل جهان هستند و فاطمه هم نهایت تأویل محمّد و علی و همه علیین محمدی!

۴۳۴۴- و اما در قرن بیستم در قلب تمدن ظلمانی – علیتی غرب، دو نور تأویل گردید که حامل راز قرآن و بیان است. این دو نور هوسرل و ویتگنشتاین هستند که هر دو آلمانی و از تبار یهودی می باشند که از حکمت روح الجبروت موسوی برخوردارند و به مثابه پدر و مادر علم تأویل در غرب هستند که هوسرل در نهضت پدیدارشناسی خود غرق در راز اسمای حقیقی پدیده ها (مسماها) بود یعنی در جستجوی خوانش قرآنی جهان! و اما ویتگنشتاین به جستجوی مسمای جمالی اسماء و کلمات بود یعنی در جستجوی نور بیان! و لذا او به قدرت این نور توانست ببیند که زبان' تصویر کننده (آفریننده) جهان است که این راز عظیم را در رساله "تراکتاتوس" به روشی تأویلی عیان نمود. و جالب اینکه معنای این رساله نیز "کتاب" است. هر چند که این دو حکیم الهی نتوانستند قرآنیت جهان و بیّنات قرآن را در همه سطوح تبیین نمایند ولی نور تأویل قرآن و بیان را بطور کلی درک نمودند ولی تا آنجا که آثارشان نشان می دهد بر قلمرو آن ورود نکردند الله اعلم! این به مثابه کشف علم اسلام در غرب است به مصداق این حدیث نبوی که در آخرالزمان خورشیدی از غرب طلوع می کند و غیرمسلمانان در علوم اسلامی از مسلمین سبقت می گیرند.

۴۳۴۵- نور تأویل قرآن، محمد(ص) است و نور تأویل بیان هم علی(ع) است. پس هوسرل و ویتگنشتاین موفق به درک نور محمد و علی شدند و به زبان دیگر این نور محمدی و علوی بود که بر آنها نازل شد و قرآن و بیان را در قلوبشان تنویر نمود. کشف زمان باطنی در اندیشه و آثار هوسرل حجتی آشکار بر محمدی بودن نور تأویلی اوست زیرا می دانیم که محمد(ص)، مصدر نور زمان است. همانطور که علی(ع) مصدر نور مکان می باشد و علم امکان! و لذا ویتگنشتاین، جهان را مخلوق زبان و بیان انسان یافت و این دال بر علوی بودن نور حکمت این مرد خداست. و عجیب تر اینکه این دو مرد با اینکه کاملاً هموطن و معاصر بودند هرگز یکدیگر را ندیدند و تا آنجا که می دانیم حتی آثار یکدیگر را هم نخواندند و همدیگر را نشناختند!

۴۳۴۶- ایمان در کفر تأویل می شود همانطور که کفر در ایمان، شرق در غرب و غرب هم در شرق و...! خداوند در سرآغاز جوانی مرا با جیب خالی به آمریکا، قلب کفر و مقر امپراطوری طاغوت جهانی برد تا ایمانم را تأویل کند به روح الفکر و قلم ابراهیمی! و سپس مرا به آلمان برد تا روح الفکر مرا تأویل به روح الجبروت موسوی و روح العلم عیسوی نماید و روح تأویل بیان بین حکمت یونانی و حکمت موسوی که مقرش آلمان بود را به من ارزانی کند بهمراه روح بیان بین حکمت مغانه و حکمت موسوی – عیسوی که همان روح نیچه و هوسرل و ویتگنشتاین و انیشتین بود. و

**آنگاه مرا به زادگاهم دازگاره بازگرداند تا همه این تأویلات را در نور قرآن و بیان امام مبین قائم آل محمد، تأویل به قل هوالله احد نماید و مأمور به ابلاغ این ارواح و انوار در آخرالزمان سازد. که رساله حاضر به مثابه تمامیت خلاصه این ابلاغ است.**

**۴۳۴۷- تأویلی – قرآنی سخن گفتن یا نوشتن لزوماً سخن به زبان عربی یا حتی با الفاظ و آیات قرآنی و ذکر احادیث نبوی نیست که این حرفه همه روحانیون جهان اسلام است و سائر مذاهب الهی! سخن قرآنی، سخنی صالحانه – انسانی با کل بشریت روی زمین است از وجه زبان و منطق و فهم اقوام و مذاهب بومی خودشان به گونه ای که همه را بسوی خدای یکتا زنده و متحد سازد و تفرقه و تضاد بین مذاهب را بردارد که این عین خلع ید کردن از شیاطین در قلمرو مذاهب است. قرآنی سخن نمودن یا نوشتن به معنای قرآن را عین انسان و جهان مدرن نمودن و مسائل مدرن بشر را در قرآن خواندن است.**

**۴۳۴۸- سخت تر و مهمتر از قرآنی سخن گفتن، سخن نمودن از کلام ائمه هدیٰ(ع) است در تأویل جهان آخرالزمان! زیرا کلام ائمه هدیٰ(ع) از جنس بیان و بینه است (البته نه همه احادیث)! هر چند که متأسفانه سخن بیّن و بیّنات ائمه هدیٰ در میان عامّه شیعه و سنی مطرود و مورد انکار و تردید است چرا که ادراک و قضاوتهای غیرقرآنی علمای رسمی را باطل و رسوا می سازد.**

**۴۳۴۹- گفتگوی تأویلی، صالحانه ترین سخنان است و بعکس نیز گفتگوی یک انسان تأویلگر با انسانی غیرتأویلی و جاهل نیز فاجعه ای عظیم و عذابی جانکاه است. گویند که یکی از وزرای دربار شاهان ایران که مردی عادل و حکیم بود بدلیل عدم اطاعت از فرمانهای ظالمانه شاه مغضوب واقع شد و زندانی گشت و مورد هر نوع شکنجه و آزاری قرار گرفت تا نادم و تسلیم شود. زندان و شکنجه ها مؤثر واقع نشد تا اینکه یک وزیر شیطان صفتی به شاه پیشنهاد کرد که آن حکیم را با فرد احمق حرّافی در یک سلول زندانی کنند. که بالاخره این شکنجه مؤثر واقع شد و آن وزیر عادل نادم گردید و آزاد شد. عین چنین شکنجه هائی درباره ائمه هدیٰ(ع) در محبس نیز گزارش شده است که البته نتیجه کار، ایمان آوردن آن احمق بوده است. زیرا قدرت تأویلگری امام از قدرت تکوینی و خلاق برخوردار است.**

**۴۳۵۰- یک طنز تأویلی: فارس زبانی در خیابان با بیگانه ای به دعوا و مشاجره پرداخت و بناگاه متحیرانه گفت: عجب آدم خوبی است من به او فحش می دهم او قرآن می خواند! زیرا طرف مقابلش عرب زبان بود!**

**۴۳۵۱- طنز (و نه هجو و لودگی و خودمسخرگی) نیز نوعی زبان تأویل است که با منطق حکایت و داستان سخن میگوید که مختص جوامع مبتلا به استبداد و خفقان می باشد که بهترین طنزهای تأویلی را می توان در ادبیات مثنوی مولوی به وفور مشاهده کرد. وقتی سخنی جدّی امکان بیان نیابد در لباس شوخی و طنز و حکایت ادا می شود و این یک روش تأویل مفهومی است که عجبا در آخرالزمان که عصر آزادیهای بیان و عقیده است در سراسر جهان غوغا میکند. پس معلوم است که این آزادیها به نوعی آزادی ضد آزادی هستند که بیان ضد بیان را مجال جولان می دهند. و لذا طنز تنها راه بیان حقیقت می شود که جدی ترین حقایق پنهان را عیان می کند که در عصر جدید ادبیات چخوف و کارل چابک نمونه هائی جهانی از این واقعه هستند. حتی ادبیات داستانی کافکا و صادق هدایت نیز طنزی دگرگونه و بس لطیفتر و بیّن ترند که حتی مسخ ارواح انسانی را بصورت داستانهائی طنزگونه تبیین کرده اند. ادبیات دکتر شریعتی نیز خالی از طنز نیست.**

**۴۳۵۲- در نقطه مقابل طنزهائی شیطانی وجود دارند که حقایق آشکار و تأویل شده را به سخره گرفته و بدینگونه آن را تبدیل می کنند که متأسفانه طنز حاکم بر عرف عمومی اکثراً از این نوع است.**

**۴۳۵۳- اگر ادبیات و زبان خود – مسخرگی و هجو در جوامع مدرن بطور روزافزونی در حال رشد است نشان از دو حقیقت دردناک دارد که یکی فقدان آزادی حقیقی بیان است و دیگری فقدان سخنگویان و نویسندگان تأویلگر است. وقتی حقایق به قدرت روح آخرالزمانی خود بخود رخ می نمایند ولی کسی برای تبیین آن وجود ندارد چنین فاجعه ای بر سر زبان و منطق عامه مردم می آید یعنی خود – مسخرگی و هجو دیگران در همه حال بگونه ای که اصلاً نه گوشی برای شنیدن این حقایق باشد و نه چشمی برای دیدنش و نه عقلی برای فهمیدنش! زیرا این حقایق فطرت و وجدان و نفس ناطقه را به فغان و زجر می اندازد بی آنکه امکان تبیین و تأویل داشته باشند. رویکرد به داروهای روان گردان و انواع مخدرات نیز واکنش دیگری در قبال این وضع فجیع است. یعنی گروهی به عربده و هجو و مسخرگی روی می کنند و برخی هم به خود – سانسوری بواسطه داروها و مخدرات!**

۴۳۵۴- تأویلات آفاقی آخرالزمان عموماً فجیع و دردناکند و لذا بدون تبیین توحیدی موجب می شود که جامعه روی به کوری و کری و لالی و مدهوشی نماید زیرا تبیین قرآنی وقایع فجیع موجب می شود که تلخی ها شیرین شوند و مرگها، به زندگی برتری تأویل گردند. به همین دلیل است که چون بوی مرگ به مشام کسی می رسد به ناگاه فیلسوف و حکیم می شود یعنی تکاپوی تأویلی پیدا می کند تا از مرگ که تأویل حیات دنیاست، زندگی جاوید را استخراج کند. حال اگر در هر جامعه ای تعدادی تأویلگر حوادث آخرالزمانی نباشند که بتوانند با صدای بلند سخن گویند آن جامعه بسوی انواع خودکشی های معنوی و حسّی و عقلی روی می کند که خود – تخدیری و خود – مسخرگی از جمله آن است. در آخرالزمان تأویلگران حقه، نائبان ناجی موعودند!

۴۳۵۵- تأویل، نه نصیحت و کلمات قصار است و نه قرآن و حدیث خواندن در گوش مردم! تأویل رابطه روحانی و فطری با مردمان است. و بیهوده نیست که اصلاً بخشی از هجوها و جُک پردازیهای مستهجن و خود – مسخرگی کلامی در جامعه درست در نقطه مقابل و برعلیه نصایح و کلمات قصار و مقدسات موروثی حاکم بر جامعه از جانب واعظانی رسمی است. جنگ مهلک نسل جدید برعلیه نصایح والدین در درون خانواده ها که منجر به فرار از خانه و گاه جنون و جنایت خونین هم می شود نمونه دیگری از این واکنش است در قبال فجایع دردناکی که در خانواده و جامعه رخ نموده و کسی قدرت تأویل و تبیین آن را ندارد و فقط می خواهند با کلمات قصار و الفاظ مقدس آن را پنهان و کتمان کنند و حواس همه را از آن برگردانند.

۴۳۵۶- نصیحت ستیزی، قداست ستیزی و عداوت با امر بمعروف و نهی از منکر در خانواده و جامعه دال بر یک حقیقت آخرالزمانی است و آن اینکه وقایع این دوران نیازمند تأویل و تبیین هستند نه تبدیل و تمکین و کتمان! در عصر ما توبه نیز جز به نور تأویل و تبیین احدی وقایع ممکن نمی شود زیرا اینک دیگر براستی تواب حقیقی خود خداوند است زیرا تواب نام اوست. پس وقتی که فاجعه و معصیتی تأویل به حق می شود این حق است که به قلمرو انسانی این گناه وارد شده است و به انسان روی نموده است و این معنای تواب بودن خداوند کریم است. تأویل یعنی بازگرداندن خدا به سوی انسان گناهکار و خانواده یا جامعه تباه شده! توبه ای جز تأویل گناه نیست! "خداست که بسوی شما توبه می کند و سپس شما هم توبه می کنید." سوره توبه - در این معنا بمان!

۴۳۵۷- امروزه عامه مردمان از خیر و شر امور آگاهند و حامل فرقان ذهنی هستند و می دانند که باید چه کنند و چه نکنند ولی این "بایستی" در جانشان منجر به هستی نمی شود یعنی فاقد ارادۀ فرقانی (تشخیص فرق ها) هستند. به همین دلیل است که نصایح و موعظه ها و امر بمعروف و نهی از منکر سنتی و منقول بی اثر و بلکه اثری معکوس دارد و مخاطب را سریعتر بسوی شرّ سوق می دهد. امروزه حتی احکام اخلاقی و شرعی هم از منظر علوم پراگماتیستی و نفع گرای دنیوی در عامه اذهان بشری تصدیق شده اند ولی افسوس که اراده عملی در میان نیست. این همان فقدان عقل به معنای اراده فعال است زیرا بدون عقل نمی توان به معارف علمی – تجربی عمل کرد. این آخرالزمان اطلاعات و اخبار عاریه ای و صرفاً ذهنی و آموزشی است.

۴۳۵۸- فقدان عقل (اراده فعال) کانون همه بحرانهای بشر آخرالزمان است که وجودش را به تسخیر اجنه و شیاطین انسی و جنی و خناسی و ذره ای و آریلی درآورده و فاسد و تباه کرده است: "اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی سازد." قرآن کریم- زیرا کسی که عقل ندارد اراده ندارد و به تسخیر غیر درآمده و وجودش جولانگاه دشمنانش شده و در انواع ناپاکیها تباه می گردد.

۴۳۵۹- و تا بشر مدرن به نوری از روح العقل که در نزد آل محمد است تأویل نشود از این بی ارادگی و تسخیر و مسخ و فساد رهائی ندارد. و اما تأویل این روح العقل محمدی در نفس بشری چگونه است؟

۴۳۶۰- جستجوی عقل عین جستجوی روح است و آن عین جستجوی یک انسان صاحب روح محمدی می باشد و طلب روح نمودن از او و سپس اطاعت از امرش جهت تأویل و تثبیت و اقامت روح در قلب خویشتن! این واقعه تأویل روح عقل است که همان اراده فعال الهی می باشد.

۴۳۶۱- هر اطاعت صادقانه و بی چون و چرائی از امر یک انسان صاحب روح، منجر به نزول روح و تأویل عقل در قلب فرد طالب می شود. به همین آسانی!

۴۳۶۲- حتی تصدیق لسانی و ذهنی کلام یک انسان تأویلگر و صاحب روح نیز منجر به دریافت روح العقل می گردد در درجات تصدیق!

**۴۳۶۳- خواندن و فهمیدن و تصدیق کلام تأویلی نیز موجب دریافت روحی از نویسنده اش می گردد. آیا از این آسانتر می شود از بی عقلی و بی ارادگی و مسخ شدگی این عصر نجات یافت!**

**۴۳۶۴- "هنگامی که به تلاوت قرآن می پردازید از شر وسوسه های شیطان به خدا پناه برید." قرآن کریم- که این امر الهی شامل هر خواندن و قرائت متون دیگر هم می شود و البته منظور از پناه بردن به خدا از شر وسوسه ها و القائات شیطانی فقط بر زبان راندن "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" نیست. بلکه بایستی براستی راهی برای نجات نفس ناطقه از نطق شیطان و نجواهای اجنه و خناسان جستجو کرد. به همین دلیل هم طبق روایات مکرری از نبی اکرم و ائمه هدیٰ(ع)، کسی که فاقد امام حیّ است نماز ندارد مگر اینکه آلوده به نجواها و حدیث خناسان و شیاطین است. پس تنها راه نجات از این وسوسه ها در هر خوانشی بخصوص خوانش کتاب الله و متون تأویلی بایستی دارای ارتباطی قلبی و روحی با یکی از اولیای الهی بود و چنین روحی است که قلب و نفس ناطقه را مصون می دارد و حفظ می کند: "بقیةالله سرچشمه خیر است اگر از مؤمنین باشید و زین پس دیگر مرا بر شما هیچ حفاظتی نیست." قرآن کریم- یعنی عصمت و حراست و حفاظت و مراقبه بر نفس جز به یاری روح امام زمان و اولیای روحانی او ممکن نیست. این حفاظت در حین خواندن شامل شنیدن و نوشتن نیز می شود و بیان کردن! بشر مدرن تماماً قربانی خوانده ها و شنیده ها و گفته های خویشتن است زیرا در حین فعالیت نفس ناطقه است که شیاطین ورود می کنند. حراست از نفس ناطقه از اهم واجبات شرعی و عقلی در آخرالزمان است.**

**۴۳۶۵- منافذ ورود اجنه و شیاطین بر نفس ناطقه همان مجاری ادراک حسی نطق یعنی حواس پنجگانه است یعنی گوش، چشم، بینی، دهان و دست. که البته شاهراه آن زبان و دهان است که عنصر خروجی نطق انسان می باشد. همانطور که این مجاری می تواند کانالهای دریافت روح باشد. زیرا شرافت و خلافت وجودی انسان در عالم هستی فقط به خاطر نفس ناطقه اوست که مهد همه کلمات و اسماءالله می باشد و سائر موجودات فقط حامل یکی دو کلمه و ذکرند. بنابراین کل دشمنی شیاطین نسبت به این اشرفیت آدم از همین راه نفس ناطقه است: از خدا و رسول اطاعت کنید تا شما را از نجواهای شیطانی پاک سازند. قرآن کریم- پس دهان یعنی عضو خواندن و گفتن' و گوش که عضو شنیدن است شاهراه ورود وحی و روح یا نجواهای شیاطین بر نفس ناطقه انسان است.**

**۴۳۶۶- گوش فقط عضو شنیداری نیست بلکه عناصر تفکر را هم دریافت می کند همانطور که در حال گوش دادن مشغول اندیشیدن هم هستیم. زبان هم فقط عضو گفتار نیست بلکه عضو نویسائی ما هم هست و ما در حال نوشتن مشغول حرف زدن با خویش هستیم و مشغول تفکر! پس گوش و زبانی تأویلگر داریم و تبدیلگر' روحانی یا شیطانی! و بیهوده نیست که همه تأکید و تکرار و اصرار قرآن کریم درباره شنوائی و گویائی است و درباره ظن (ذهنیت) و اندیشه آیاتی اندک داریم زیرا ذهن و اندیشه ما را شنوائی و بیان پدید می آورند و مغز ما قلمرو عملکرد این دو عنصر است. و بدون این دو عضو هیچ کاری خلاق ندارد الا حافظه که آن هم مخلوق گوش و بیان ماست زیرا تا ادراک حواس خود را تبیین نکنیم چیزی برای ضبط در حافظه نخواهیم داشت. "به شما گوش و چشم و زبان دادیم و بدینگونه به شما قدرت امکان بخشیدیم آیا قدرش را می دانید و شکر می کنید." قرآن کریم-**

**۴۳۶۷- هر چیزی تا شنیده نشود خوانده نمی شود و تا خوانده نشود تبیین نمی شود و تا تبیین نگردد در حافظه ضبط نمی شود. پس آن گوش و زبانی که در محاصره نجواهای شیطانی است مولد حافظه ای کذاب و وارونه می شود. مغز ما فقط کارگاه تفکر و حافظه است که عوامل و مجریان آن حواس پنجگانه و بیان هستند و فراهم کننده مواد کار این کارگاه! حواس ما مجاری تهیه کننده مواد از جهان بیرون هستند و بیان ما هم خروجی این کارگاه بسوی عالم و آدم است که به نوبه خود جهان بیرون ما را در خلق جدیدی می آفریند و از این آفرینش نو نیز باز مواد نوینی از مجاری حواس بر مغز ما وارد می شود که منجر به بیانی نو می شوند که اینک بیّنات هستند و هدایت بخش!**

**۴۳۶۸- در یک متن مکتوب هم نوشتن حضور دارد و هم خواندن! منظور خواندن مخاطبی که مشغول مطالعه این متن است نیست. بلکه خواندن خود نویسنده در حین نوشتن! در فاصله بین کلمات، جملات و پاراگرافها و فصول، خواندن حضور دارد که از نظر خواننده بیگانه، مسکوت است. یک نویسنده در حین نوشتن مشغول خواندن متنی در نفس ناطقه خویش است به گونه ای تفکیک این دو به لحاظ مکانی و زمانی غیرممکن است زیرا براستی هم امری دوگانه نیست. فواصل بین کلمات و خطوط و بندها فقط نشانه تأمل برانگیزی از خواندن توأم با نوشتن است. وگرنه این خواندن در جوهره کلمات و متن سیاه (سوادی) حضور دارد و فواصل بین کلمات و سطور عین سکوت است که بدون این سکوت سفید، آن سخنان سیاه (مرکب – سواد) قابل خواندن نیست همانطور که یک صفحه تماماً سیاه قابل خواندن نیست. فرق بین سیاهی و سفیدی روی کاغذ کتاب امری بس درخور تأمل است یکبار دگر به ماهیت کلمات و راز نوشتن می رسیم.**

**۴۳۶۹- تفکیک خواندن و نوشتن امری محال است زیرا روح واحدیست که در حال نزولش، خواندن است و در حال عروجش نوشتن و بیان است. پس کلمات نیز روح مجسم و تجسد نورند که بر روی کاغذ نقش می بندند و سایه شان دیده می شود، نور تاریک که همان سواد به معنای سیاهی است. و لذا کل دیالکتیک و ثنویت عرصه ادراک و بیان ناشی از همین دوگانگی تن – روح یا نور – ظلمت است. نوری که بواسطه ظلمت (سواد) بر روی کاغذ خوانده می شود. این دیالکتیک ذات کلمات در نوشتن – خواندن است به نزول و عروج روح!**

**۴۳۷۰- به همین دلیل بدون خرد دیالکتیکی نمی توان هرگز بر ثنویت ذاتی کلماتی که در نزد انسان است فائق آمد و حاصلش واژه گشتن (وارونه) کلمات در فرهنگ عامه است. یعنی کلمات بر زبان یا کاغذ، ماهیتی قطبی دارند که این قطبیت بدون خرد دیالکتیکی به احدیت معنوی نمی رسد و رسالت اولیه علم تأویل همین فائق آمدن بر این ثنویت تن – روح و نور – تاریکی در کلمات است. و در غیر اینصورت کلمات قهارترین ابزار نبرد در نزد افراد و گروههاست که هر یک به یکی از این دو وجه کلمات دست یافته اند و لذا زبان بشری قلمرو همه انواع قطبیت و تضاد است. ما در این باب قبلاً نیز در کتابهای خداشناسی امامیه، سرّ واژه و قیامت نامه به تفصیل سخن نموده ایم که واژگونی در ذات سواد است و از این رو انبیای الهی اکثراً بیسواد بودند و اگر همچون موسی(ع) باسواد بودند جدلی ترین و پرماجراترین انبیاء بودند در رابطه با پروردگارشان!**

**۴۳۷۱- انسان باسوادی که از خرد دیالکتیکی بیگانه باشد جز تاریکی نصیبی ندارد و جهلش مرکّب است برخلاف عوام بیسواد که جهلی بسیط و ساده دارند.**

**۴۳۷۲- چند نوع خواندن داریم: خواندن جهان بیرونی که همان خواندن یافته های حواسمان است که خود پنج نوع است (حداقل)! و خواندن فکرمان که همان خواندن خواندنهای حواس است بطور جمعی یا دیالکتیکی! و سپس بازخواندن متونی که مطالعه کرده ایم. و سپس خواندن در حین نوشتن که همان خواندنِ نوشتن و نوشتن خوانائی است! و همه این انواع خواندنها در حین نوشتن دخیل هستند! پس نوشتن، خواندنی جامع و تمام و کمال است. یعنی بیان، جامع و نهایت قرآن است: "سوگند به قلم و هر آنچه که می نویسند." قرآن کریم- بیان، قرآن نیست ولی محتوای کمّی و مواد تشکیل دهنده آن تماماً قرآنی (خواندنی) است. بیان، قرآن در حین عروج روح است: خوانش عروجی که همان خواندن آسمانی زمین است و تأویل زمین در آسمان هفتگانه! پس بیان نیز هفت مرتبه و هفت روح دارد در هفت آسمان! که بیان هفتمین در آسمان هفتم بیان نورالنوری از زبان امام زمان است.**

**۴۳۷۳- اساس از خودبیگانگی، بی وجودی و بی ارادگی بشری از واژگان و زبان عاریه ای و قرضی است که دیگران به خوردش داده اند و یا او از دیگران به عاریت گرفته است بدون آنکه آنها را در خود فطری و امّی و تأویل کرده باشد و لذا زبان در دهان عامه بشری همچون هواست و نوعی سرگرمی و نشخوار به وقت بیکاری! این همان معنای هوای نفس است در کلمات!**

**۴۳۷۴- همه مکاتب و مذاهب جدید و خلاق، مخلوق چند واژگان جدید یا تأویل شده است. مسیحیت بر مدار کلمه مسیح، دین یهود بر مدار کلمه یهوه و اسلام بر مدار کلمه "سلام" پدید آمده است. همانطورکه مارکسیزم بر مدار کلمه ماتریالیزم، اگزیستانسیالیزم بر مدار کلمه اگزیستانس (وجود) رخ نموده است.**

**۴۳۷۵- غرب زدگی، شرق زدگی و هر مرض فرهنگی دیگری حاصل ابتلای جاهلانه به یک یا چند واژه مشخص است.**

**۴۳۷۶- تأویل یک کلمه به زبان ساده بمعنای استخراج معنائی جدید از آن کلمهٔ قدیمی با مفهوم کهن است بگونه ای که عقل و نفس ناطقه را قانع و غنی و جدید سازد و به جنبش نوینی آورد. تأویل کلمات منجر به تأویل عقل می شود و عین احیای عقل و به روز کردن آن است. تأویل یک کلمه هنگامی رخ می دهد که آن کلمه با معنای رایجش دچار بطالت شده باشد و دیگر بی مفهوم و یا حتی ضد مفهوم قدیمی خود شده باشد. و امروزه اکثر کلمات کلیدی زبان و فرهنگ بشری دچار چنین وضعی شده است که خود – مسخرگی بهترین دلیل آن است زیرا خود – مسخرگی چیزی جز مسخره شدن برخی کلمات و مفاهیم نیست که دیگر در نفس ناطقه کاربردی ندارد و یا واژگون شده است. از این منظر همه انبیاء و مذاهب الهی تأویل کننده کلمات قدیمی هستند که دچار بطالت یا واژگونی شده بودند مثل کلمه خدا، حق، عدالت، بهشت، جهنم، سعادت، محبت، ایمان و امثالهم! کلمات و مفاهیم تأویل نشده در بشر یا آرزوئی موهوم و محالند و یا کابوسی ابدی چون رخ نمایند.**

**۴۳۷۷-** هنگامی که کلمه ای وجدان فرد را می آزارد و دچار جدل و تناقض می کند بر آستانه ضرورت تأویل قرار گرفته است که البته یا تأویلی الهی و توحیدی است و یا تأویلی شیطانی و دوزخی! که در هر صورت وجدان فرد را از تناقض و آزار می رهاند و همسو می کند.

**۴۳۷۸-** امروزه اکثر کلمات کلیدی قلمرو فرهنگ و اخلاق و مذهب دچار واژگونی و موجب آزار وجدانهایند و یا اصلاً پوچ شده اند مثل صدق، صمیمیت، محبت، ایمان، دوستی، ازدواج، خدا، خوشبختی، آخرت و امثالهم! اگر جامعه و حکومتها امکان تأویل این کلمات و معانی را به اهلش ندهند، نتیجه ای جز اغتشاش، تبهکاری، فساد و فتنه و نهایتاً فروپاشی بهمراه ندارد. و بدترین حالتش وارد کردن واژگان خارجی به قلمرو گویش روزمره است تا از بحران و قحطی معنا برهند. بطور مثال حضور o.k در گویش روزمره مردم ما حکایت از بحرانی عمیق در زبان دارد و بدین معناست که کلمه ای که معنای تصدیق و تأیید و اثبات را بدهد در زبان روزمره مردم وجود ندارد یعنی میان تهی یا واژگون گشته است. و این دال بر فقدان "صدق" در زبان و فرهنگ و نفس ناطقه جامعه است که این فقدان و بحران با ورود واژه o.k جبران و جایگزین شده است که جبرانی سراسر خسرانی است. به مانند اینست که سوء تغذیه و کم خونی را با مصرف قرص های ویتامینه و پروتئین و آهن جبران کنیم که حاصلش نابود شدن عضو خونسازی بدن یعنی کبد است. واژه o.k نیز چنین نقش مخربی را برای وجدان، عقل، احساس و نفس ناطقه ایفا می کند زیرا بر جای بسیاری از کلمات ایجابی نشسته است: باشه، درسته، همینطوره، حتماً، موافقم، آره، بله، یقیناً و...! اینها فراوانترین کلمات در گویش روزمره هستند که صدق و همدلی و اتحاد و اثبات اعمال مشترک و روابط اجتماعی را تحکیم می کنند ولی هیچیک از این واژگان روحی ندارند و گوئی عقیم گشته اند که جای خالی آنها را o.k جبران کرده است که شاه واژه نسل جدید تا اعماق روستاهاست.

**۴۳۷۹-** نشان دادیم که آخرالزمان عصر نزول و عروج روح است که از نزولش کل بشریت کافر و مؤمن برخوردار می شود که کافر تأویل به شیطان می گردد و مؤمن به عالم ملکوت! ولی در واقعه عروج روح، آنانکه بر زمین جاخوش می کنند و دنیاپرستی مجال عروجشان نمی دهد بی روح می مانند که نخستین و مهمترین عارضه این بی روحی همین عقیم شدگی کلمات و معانی و زبان و فرهنگ است تا سرحد واژگونی مفاهیم! زیرا کلمات، عناصر ناقل روح هستند که نفس آدمی را ناطق به حق می کنند. عذاب عقیم و عذاب دمر و طمس و کبت (واژگونی) در قرآن کریم حاصل چنین وضعی از بشر است. زیرا نفس آدمی به نور روح الایمان به نطق می آید یعنی به فهم می آید و انسان بی ایمان هیچ نطق و فهم باطنی ندارد حتی به غلط! و لذا نفس انسان بی اعتقاد دربست در تسخیر شیطان است و شیطان واژگونسالار است زیرا کافر است همچون دیو وارونه کار!

**۴۳۸۰-** "اقرأ باسم ربّک الذی خلق..." نخستین کلماتی بودند که روح را بر رسول خاتم در غار حراء فرود آوردند. مابقی کلمات و آیات قرآنی نیز مراتب دیگر روح را بر قلب خاتم المرسلین نازل کردند. "و اما بر تو روحی از خود نازل کردیم که تا قبل از آن نمی دانستی که ایمان و کتاب چیست." سوره شوریٰ- که منظور از کتاب همان کلمات، خواندن، گفتن، نوشتن و بیان کردن آفاق و انفس است. یعنی روح، کتاب الله را بر قلب رسول فرود آورد و کتاب هم روح را! این دو امری واحدند! اینک یکبار دگر به راز نام این رساله حاضر واقف می شوید که نزول و عروج روح امّ الکتاب یعنی چه!

**۴۳۸۱-** در این آیه مذکور از سوره شوریٰ در خطاب به رسول خاتم(ص) مسئله ای بس مهم در خور تأمل است و آن اینکه پیامبر اسلام حتی قبل از نزول وحی و روح و کتاب نیز مؤمن ترین و خردمندترین انسان عرب بود که حتی جاهلیت عربی هم به آن اذعان داشت و لذا آن حضرت را "امین" می خواندند یعنی صاحب اعتماد و قول راسخ! و با اینحال خداوند به ایشان خاطرنشان می کند که قبل از نزول روح از ایمان و کتاب بی خبر و تهی بوده است. در حالیکه ایشان لااقل بدلیل سفرهائی که به اقصاء نقاط عالم داشت از کتب آسمانی اطلاعات و اخباری موثق داشت. پس منظور الهی در این آیه مذکور چیست؟

**۴۳۸۲-** "هر دورانی را کتابی و اجلی است." قرآن کریم- زیرا هر دورانی را روحی مختص آن دوره است همانطور که ادوار شش گانه نزول روح را قبلاً به تفصیل شرح نمودیم. و چون این روح عروج کند کتاب آن عصر هم از روح تهی شده و زبان و فرهنگ و ایمان و نفس ناطقه مردمان هم عقیم می گردد تا نزول روح و کتابی دیگر و برتر! از این آیات و حقایق درک می کنیم که حتی رسول خاتم(ص) تا قبل از نزول روح و وحی و کتاب، فاقد ایمان و روح کتاب بوده است و آن حضرت در دوره ای می زیسته که بشریت در قحطی روح و کتاب و عقل بسر می برده است یعنی روح انجیلی و عیسوی هم عروج کرده بود و زمین در ظلمات بود تا نزول روح قرآن بر جان محمدی که همان روح العقل است که عقل

ششم می باشد و روح ششم و کتاب ششم و انسان ششم و روز ششم خلقت که روز آخر است و لذا این سرآغاز آخرالزمان نیز می باشد.

۴۳۸۳- با حقایق فوق الذکر دانستیم که هر دورانی را کتابی و لذا روحی مختص آن دوران است که بدون آن، مردمان آن دور عقیم و مرده خواهند بود. و دانستیم که روح و قرآن محمدی نیز روح و کتاب آخرالزمانی است که بایستی در طی پنجاه هزار سال بشریت را زنده و ناطق و رشید و هدایت کند. و نیز طبق قول الهی می دانیم که هر هزار سالی یکبار روح عروج می کند. پس درک می کنیم که در این روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان در هر هزار سال یک روح و کتاب جدید در کار است که نازل می شود که در حقیقت به مثابه تأویلات و بطون کتاب و روح محمدی است. و این ارواح و تأویلات هزاره ای آخرالزمانی از روح القدس امام زمان(عج) و نصرت ائمه هدی(ع) است که در هر دوری یکی از اولیای خود را مهد نزول و عروج روح و کتاب و تأویل نوینی از قرآن قرار می دهند. "ما معانی خدائیم و ظهورش در شما شیعیان خالص." امام باقرالعلوم(ع)! و بدان که رساله حاضر به پشتوانه مجموعه آثارمان، همان روح و کتاب و تأویل هزاره پیش روی ماست که هزاره سوم است که نزولش در سال ۱۳۷۴ هـ.ش به اتمام رسید ولی بیانش همچنان ادامه دارد و تا پایان هزاره ادامه خواهد یافت.

۴۳۸۴- ارواح طیبه ائمه هدی(ع)، ارواح تأویل و بیان است و هر که با این ارواح محشور گردد از بانیان تأویل و بیان کتابهای هزاره ای خواهد بود که بطنی از قرآن را آشکار می کند که بواسطه آن، روح منزله در هر دورانی را برای مردمان می خواند و بیان می کند: "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حقایق هر آنچه که بر مردمان نازل می شود را برایشان بیان کنی." قرآن کریم- که این "ما" در آیه مذکور همان ائمه هدی(ع) هستند! همانطور که مای این آیه مکرر در سوره فصلت که: ما نشانه های خود را در درون و برونتان بر شما بیان می کنیم تا بدانید که "او" حق است و به ربوبیت کافیست ولی اکثر مردمان درباره دیدار وجه رب کافرند! که این "ما" ائمه معصومند و این "او" هم امام مبین هر عصر است که جلوه ای از امام زمان است.

۴۳۸۵- پس دانستیم انسانی که فاقد روح و کتاب عصر خود باشد در حقیقت بیروح، بی ایمان و بی کتاب و فاقد نفس ناطقه زنده و به روز است. یعنی خواندن نمی داند و قرآنی نیست!

۴۳۸۶- انّ الله کان...! یعنی الله هر آن، مکان دارد! آن یعنی آنات، لحظه، الساعه و بیزمانی محض یا اکنونیت ابدی! پس چنین مکانی هم لامکان است. پس این آنِ الساعه بی زمان و این مکان لامکان، جا و گاهی جز دل انسان مؤمن صاحب روح نیست که فرمود: "زمین و آسمانها نمی توانند خداوند را فراگیرند الا دل انسان مؤمن." رسول اکرم(ص)-

۴۳۸۷- تأویل در حقیقت به مثابه متافیزک کلمات است یا ماورای طبیعه زبان یا منطق روحانی یا آسمانی کردن سخن یا زنده کردن کلمات مرده یا نجات دادن کلمات از واژگونی و بطالت و عقیم شدن!

۴۳۸۸- آیا هر یک از ما زنده ایم یا مرده؟ نمی پرسم که آیا کافریم یا مؤمن؟ دوزخی یا بهشتی! بلکه آیا اصلاً هستیم یا نیستیم! آیا همان چیزی هستیم که فکر می کنیم و یا چیزی که اصلاً تصوری از آن نداریم؟ آیا زندگی و جهانی که در آن هستیم همان چیزهائی است که می پنداریم؟ هیچ انسان خردمندی هرگز نمی تواند جوابی قطعی به این سئوالات بدهد البته به خودش! این سخن رسول خاتم(ص) در ایام قبل از رحلتش می باشد: "سوگند به خدائی که جانم در دست اوست که نمی دانم پس از مرگم به بهشت می روم یا جهنم!" این سخن عقل کل عالم است درباره ماهیت حیات و هستی اش! زیرا فرق بهشت و جهنم عین فرق مرگ و زندگی و بود و نبود است در منطق قرآن کریم- "نه زنده اند و نه مرده" نیز بیانی دیگر از عدمیت است زیرا آنکه زنده است هست و آنکه مرده است قبلاً بوده است ولی کسی که نه زنده و نه مرده است در حقیقت وجود ندارد و وجودش در نظرش توهمی بیش نیست. همانطور که در جائی دیگر از کتابش می فرماید: "به یاد آورید که قبلاً نبودید و خداوند شما را به وجود آورد." این آیه حامل حقیقتی عظیم است و آن اینکه اگر عدمیت به یاد آوردنی است پس چیزی هست که عدم است یعنی بودی نبود است. و این معنای وجودی کل عالم و آدمیان است در قبال وجود پروردگار که موجود مطلق و وجود حقیقی است. از این منظر خلق جدید مفهومی بهتر می یابد که قلمرو وجود یافتن حقیقی و الهی است وجودی یقینی! و تأویل، علم کشف و درک مرگ و زندگی و بود و نبود است و سپس علم خود – آفرینی به معرفتی یقینی! پس علم تأویل، تنها علم هستی شناسی و نیستی شناسی است یعنی شناخت بودِ نبود! و این همان سرّ ال لا هی این علم است: ال (وجود) لا (عدم) ه (یگانگی این دو – بودنبود)! یعنی هر چیزی در جهان، ال لا هی است. و خود خداوند نیز ال لا ه است. پس هر چیزی در جهان مظهری از حضور الله است. و اینست موجود بودن! پس برای وصول وجود خویشتن بایستی به علم کلمةالله رسید. این همان علم تأویل است البته تأویل محمدی که نهایت این علم است. پس علم تأویل علم وجودیابی است و از دوگانگیها و بخصوص تناقض مرگ و زندگی و

هستی و نیستی نجات یافتن! و مجموعه آثار ما جز این نیست. این بند به مثابه تأویل کل مجموعه آثار ماست که در تصدیق و تحقق علمی این سخن رسول خاتم(ص) است که: "به تعداد موجودات عالم بسوی خداوند راه هست."

۴۳۸۹- برای فهم تکراری بودن آثار ما یک مثال از ریاضیات می آوریم: ۴=۲+۲، ۴=۲×۲، ۴=۲^۲، ۴=√۱۶، ۴=۲÷۸ و... یعنی از بی نهایت روش می توان به چهار رسید. ما هم از طریق تأویل هر ماده و معنائی در جهان به کلمةالله می رسیم و تا همه چیزهای آفاق و انفس ما تأویل به کلمةالله نشود وجود ما به تمام و کمال تأویل به کلمةالله نشده است یعنی اللهی نشده و وجود احدی و مطلق نیافته و موجود نشده ایم! پس اگر به این تأویل اللهی همه اشیاء و کلمات و مفاهیم و پدیده ها نرسیم وجودی احدی و مطلق اللهی نیافته ایم. پس پرواضح است که این تأویل تا خود خدا و لقاءالله و بلکه تا پایان بی پایان جهان ادامه دارد زیرا وجود را پایانی نیست و این معنای خلق جدید است که بی نهایت درجه دارد. جهان هستی هم به همین مقصد آفریده شده است تا انسان وجود یابد. لامتناهی بودن جهان هم از همین روست زیرا خداوند اینگونه است و بلاوقفه اکبر است یعنی برتر از آنچه که هست! و لذا محور علم تأویل و خلق جدید هم تسبیح و تکبیر است و نیازمند صبری کبیر و بی انتها! عالم هستی بود تصویر صبر!

۴۳۹۰- و اینک شناسنامه علم تأویل و مبانی آن:

۱- خرد تأویل: دیالکتیک و دیالکتیک دیالکتیک و تریالکتیک و پنتالکتیک

۲- اخلاق تأویل: صدق و عدل و تقوا و انفاق و صلح و هجرت و معرفت نفس و صبر

۳- نور تأویل: امام مبین – قائم آل محمد

۴- شاه کلید واژه تأویل: الله

۵- مکان تأویل: لامکان (رابطه – بین)

۶- زمان تأویل: اکنونیت (الساعه)

۷- کتاب تأویل: قرآن (امّ الکتاب)

۸- عصر تأویل: آخرالزمان

۹- روح تأویل: ارواح هفتگانه

۱۰- روش تأویل: تسبیح، تقدیس، تکبیر، تجلیل، تکریم، تمحید، تحدید

۱۱- مقصد تأویل: احدیت و وحدت وجود

۱۲- انگیزه اولیه تأویل: رهائی از ابطال، تضاد و واژگونی مفاهیم

۱۳- امامان تأویل: چهارده معصوم

۱۴- بانی تأویل: ابراهیم خلیل(ع)

۱۵- اولین معلم تأویل: ادریس(ع) (هرمس)

۱۶- کامل تأویل: علی مرتضی(ع)

۱۷- قلمرو تأویل: نفس ناطقه انسان

۱۸- هدف تأویل: نجات از عدم و تناقض و ثنویت

۱۹- جوهره تأویل:عشق عرفانی (عشق به شناخت)

**۲۰- نتیجه تأویل: خلق جدید – انسان کامل**

**۲۱- دور تأویل: هزار سال**

**۲۲- تعداد ادوار تأویل: پنجاه دور هزار ساله**

**۲۳- مراتب تأویل: ارواح هفتگانه در نزول و عروج**

**۲۴- منازل تأویل: منازل نجوم (ستارگان)**

**۲۵- کلمات تأویل: اسماءالله**

**۲۶- محصولات تأویل: ایمان، یقین، حافظه، قلم، فکر، حکمت، علم، عقل، عرفان**

**۲۷- نطق تأویل: خواندن، گفتن، نوشتن، بیان**

**۲۸- صفات تأویل: همه صفات الهی در حدّ مطلق مثل ارحم الراحمین، احکم الحاکمین و...**

**۲۹- دیالکتیک تأویل: بود نبود**

**۳۰- حق تأویل: العلی العظیم**

**۳۱- موضوعات تأویل: همه موجودات عالم**

**۳۲- دشمن تأویل: شیطان و طاغوت و نژاد**

**۳۳- آفت تأویل: تنفیس و تبدیل**

**۳۴- تجلیات تأویل: ذوالجلالی، ذی الجلالی، ذالجلالی**

**۳۵- مجاری تأویل زندگی: بلاها، نعمات، عشق ها، فراقها**

**۳۶- هنر تأویل: جمالی ساختن (تجلیل) معانی**

**۳۷- سیاست تأویلی: سیاست زدائی از نفس ناطقه**

**۳۸- رسالت تأویلی: یکی کردن ماده و معنا، ظاهر و باطن و اول و آخر هر چیزی!**

**۳۹- عاطفه تأویلی: اوئی کردن روابط من – توئی!**

**۴۰- مذهب تأویلی: امامیه**

**۴۱- عشق تأویلی: عشق به لقاءالله**

**۴۲- انسان تأویلی: عارف امامیه**

**۴۳- زندگی تأویلی: سلوک روحانی و حیات عرفانی**

**۴۴- رزق تأویلی: روزی خوردن از دست دوست (امام)**

**۴۵- عدد تأویلی: یک (۱) و هفت**

**۴۶- عذاب تأویلی: عذاب النار و عذاب الله**

**۴۷- دین تأویلی: اسلام**

**۴۸- ذکر تأویلی: سوره توحید**

**۴۹- دانشگاه تأویلی: جنات نعیم**

**۵۰- حرف محور تأویلی: آ (الفون)**

**۵۱- صوت تأویلی: هو – هی – ها – هح**

**۵۲- والدین تأویلی: محمد – علی**

**۵۳- فطرت تأویلی: فاطمه فاطره**

**۵۴- جغرافیای تأویلی: زادگاه و ارتفاعات بادگیر**

**۵۵- سمت تأویلی: قبله محمدی**

**۵۶- ماده تأویلی: آب و هوا و نور و خاک**

**۵۷- خود تأویلی: خدا**

**۵۸- خدای تأویلی: امام**

**۵۹- وقت تأویلی: سحر (فجر)**

**۶۰- سیاره تأویلی: ماه**

**۶۱- ستاره تأویلی: خورشید**

**۶۲- کوه تأویلی: قاف (دماوند)**

**۶۳- درخت تأویلی: سرو (اورس)**

**۶۴- زبان تأویلی: زبان مادری و جهانی**

**۶۵- عدالت تأویلی: بی تائی**

**۶۶- حساب تأویلی: بی حسابی (وهّاب – موهبت)**

**۶۷- علت تأویلی: بی علیتی**

**۶۸- عمل تأویلی: فی البداعه**

**۶۹- حجّت تأویلی: یقین و اطمینان قلبی به معارف این کتاب**

**۷۰- لذت تأویلی: شکر و فنا و حیرت**

**۷۱- مقامات تأویلی: عندیت، علائیت، معیت، هویت، خلافت، امامت، قیامت (قائمیت)**

**۷۲- شرایط انسانی تأویل: استضعاف، استفقار، استفناء، استوحاد**

**۷۳-آب و هوای تأویلی: طوفان، باران، برف، زلزله، کسوف و تغییر فصول و تحولات ناگهانی در طبیعت**

۷۴- ایمان تأویلی: خدا کافیست!

۷۵- عرفان تأویلی: خودشناسی

۷۶- صور تأویلی: انسانها

۷۷- مشروعیت تأویل: شریعت

۷۸- ارکان تأویل: مکان – زمان – روح – نفس ناطقه

۷۹- دو کانون تأویل: مغز و قلب

۸۰- معلم علم تأویل من: امام محمد باقر(ع)

۸۱- سلطان تأویل: قائم آل محمد(ص)

۸۲- سرّ قلم تأویل: ن

۸۳- حروف تأویلگر: حروف مقطعه قرآنی

۸۴- معاد تأویلی: قیامت

# دفتر هجدهم: علم و روح کتاب

۴۳۹۱- کتاب حاضر تماماً کتاب روح است و روح کتاب! از این رو که روح را در عرصه تجلی و ظهور دارای جمال و جلال و کمال است که جمالش همان صورت انسان است که در حد کمالش از انسان کامل بروز می کند. و جلالش، صور جهان هستی است در مراتب ظهور هفتگانه اش در زمین و آسمان! و کمالش از کلمات است که دارای دو ظهور است به اصوات که از زبان صادر شده و با گوش شنیده و خوانده می شود. و به سواد که بواسطه دست بر لوحی نوشته شده و با چشم خوانده می شود. و نیز می دانیم که حتی ظهورات جلالی و جمالی روح هم جز بواسطه کلمات درک شدنی نیستند به صدا و سیما! پس همه ظهورات ثلاثه روح نهایتاً بواسطه کلمات دریافت و شناخته می شوند و دارای هویت و معنا می گردند، و چهار عضو زبان و دست و گوش و چشم هم مجاری ظهور و بروز کلمات می باشند یعنی مجاری تجلی روح در عرصه عرفات! زبان و دست دو مهد ظهور روح هستند و گوش و چشم هم دو عضو درک و خوانائی! و اینجا پایان کار نیست بلکه قلمرو نزول روح است و روح چون بواسطه این چهار عضو مذکور ظاهر و شناخته شد عروجش آغاز می گردد که قلمرو خلق جدید است آنگونه که ذکرش رفته است: شما را چشم و گوش و زبان دادیم و قدرت امکان (خلق جدید) بخشیدیم آیا شکر می کنید؟ الا اندکی! ولی اکثرشان تمکین نکردند و آنها را پس گرفتیم و کر و کور و لالشان کردیم! قرآن کریم-

۴۳۹۲- و اما روح در عرصه کلمات در قلمرو کتابت و نوشتن است که تثبیت گشته و جاودانه می گردد بر لوحی سنگی، فلزی، چرمی و یا کاغذی! و این ثبت کلمات روح و روح کلمات بر جمادی و حیوانی و نباتی است که ثبت <u>نباتی</u> کلمات (کاغذ) همان ثبت عرصه <u>نبو</u>تهاست (نبأ) که اهل کتاب پدید آمدند.

۴۳۹۳- و اما ثبت نهائی و انسانی کلمات در لوح محفوظ نفس ناطقه انسان صاحب روح رخ می دهد که منجر به خلق جدید انسان کامل می شود. انسانی که از علیین است و کتابی زنده و ناطق است: "آیا می دانی که علیین چیست؟ کتابی نوشته شده که مقربین در قرب اعلای خود به او می رسند!" قرآن کریم-

۴۳۹۴- این کتابتِ کلمات روحانی و روح اسمائی پروردگار در نفس ناطقه انسانی مکتوب و ثبت می گردد که بهمراه نزول روح امّ الکتاب می باشد که با حمایت چهارده معصوم(ع) به رهبری امام محمد باقر(ع) و تحت الشعاع نور قائم آل محمد بر قلبی فرود می آید پس از نزول ارواح هفتگانه! و چنین کتابی در نفس ناطقه انسان، کتاب امیت و فطرت الهیش را خوانا می سازد که همان کتاب آفرینش است. و لذا حامل چنین کتاب و لوح محفوظی حامل قدرت خلق جدید است و مظهری از اسم العلی و از علیین می باشد.

۴۳۹۵- الواح مکتوب در تاریخ بشری هر یک مظهر و نشانی از مرحله ای از تمدن بشر است. الواح سنگی، مفرغی، جانوری (پوستی) و کاغذی که هر یک باعث و بانی مرحله ای از مدنیت و معنویت در تاریخ است همچون دوران بت پرستی (بتهای سنگی و فلزی)، دوران حیوان پرستی (پرستش گاو، بز، مار و امثالهم) و دوران پرستش خدای نبوی که همان عصر کتابت نباتی (نبوی) یعنی کاغذی است که خدای غیبی و آسمانی می باشد که در تقدیس برخی درختان بازتاب می یابد و این همان سرّ شجره است که با نبوت حضرت آدم(ع) توأمان و عجین است و در سائر نبوتها نیز ساری و جاری بوده است. تا ظهور کتاب انسانی که همان عصر پیدایش امامت و انسان کامل و یا علیین می باشد که پرستش خدای انسانی و انسان الهی است که مظهر کتاب الله و امّ الکتاب است. به یاد این سخن قدسی که: خداوند در ازل کلمه بود!

۴۳۹۶- از این منظر یکبار دگر به اهمیت ذاتی و فطری امر کتابت و نگارش پی می بریم که نگارش بر روی سنگ و فلزات موجب پرستش بت های سنگی و فلزی شده است و نگارش بر روی پوست حیوانات موجب پرستش حیوانات بوده است مثل گاو و بز و مار که بر روی پوستشان کتابت می کردند. و بالاخره پرستش انسانی الهی که خود مظهر کتاب الله و امّ الکتاب است مثل امامان، عارفان و علمای ربّانی که مظاهر ذوالجلال پروردگارند. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش که ظهور حقیقتی بزرگ در عین واقعیت تاریخی سیر تحول مذاهب و خداپرستی است.

۴۳۹۷- این حقیقت فوق الذکر نشان می دهد که چگونه فطرت آدمی، نور الوهیت پروردگار را در هر چیزی که کلمات و اسمایش را نقش زند و مکتوب سازد درک نموده و می پرستد: جمادات، فلزات، حیوانات، درختان و انسانها! یعنی کتابهای جمادی، جانوری، نباتی و انسانی! این بزرگترین سرّ قدسی و متافیزیکی و الهی کلمات و کتاب و کتابت است.

۴۳۹۸- پس اینک بهتر به راز خدایان سنگی و مفرغی و چوبی و حیوانی و گِلی و کاغذی و بالاخره انسانی پی می بریم و نیز به راز دورانهای تمدن بشری و مذاهب تاریخی و ارتباطشان با امر نگارش و کتابت!

۴۳۹۹- پس اگر چیزهائی که کلمات و اسماء و مفاهیم را بر خود نقش می زدند آنقدر مقدس و الهی بوده اند بی تردید نویسنده آنها و کسانی که این بت ها را می تراشیدند بمراتب مقدستر و الهی تر بوده اند و الهی تر از همه کسانی که خود مظاهر کتاب الله بوده اند یعنی علیین و حکیمان الهی و علمای ربّانی که دارای علم لدنی هستند.

۴۴۰۰- از منظر دیگری بوضوح درک می کنیم که تاریخ تمدن بشری را نویسندگان رقم زده اند چه کاتبان الهی یا دجالی! اینان آفرینندگان خلق جدید انسان از هر دو وجه الهی و شیطانی بوده اند. علم و دین تا مکتوب نشده، خلاق نگشته است از حیث کیفی و کمّی و عمق و وسعت!

۴۴۰۱- پس اینک یکبار دگر: آیا براستی کتاب و کتابت چیست؟ خداوند نویسنده و آفریننده ازل است که جهان قدیم را برپا نموده است و انسان هم نویسنده و خلاق جدید است. و این اول و آخر آفرینش و نگارش است. و این دو جانشین یکدیگرند! قلم و کاغذ خداوند از نور است ولی قلم و کاغذ بشری از سنگ و چوب! همانطور که وجود خدا و بشر نیز همینگونه اند. با اینهمه خداوند، سنگ و چوب را خلیفه نور نموده و بشر را هم خلیفه خودش!

۴۴۰۲- دانستیم که این دستان آدمی است که می نویسد و چشمانش هم آن را می خواند. همانطور که خداوند هم طبق قولش، عالم و آدم را با دستان و نظرش آفریده است. پس گوئی که این آفرینش عین نگارش الهی است.

۴۴۰۳- و خداوند به آدمی دستی اعطا نمود با پنج انگشت که حامل پنج نور ازلی محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین (دین – عقل – محبت – حُسن – شهادت) است و دارای چهارده بند که حامل نور چهارده معصوم و چهارده حروف تأویلگر (حروف مقطعه قرآنی) می باشد. و با چنین دستی می نویسد و با نظری می آفریند همچون پروردگارش: "من انسان را با دستانم و به نظری آفریدم!" این بیانی اسلامی – شیعی از واقعه آفرینش است که مترادفش در همه مذاهب و حکمتهای دیگر قابل استخراج و بیان است.

۴۴۰۴- این نوشتن با دستان و خواندن با چشمان کل واقعه آفرینش است. همانطور که یک نویسنده جز دست و چشمش نیست که کلمات خدا را از امّ الکتاب فطرتش استخراج می کند به گونه ای که عین سحر و جادوست! یعنی نخست امّ الکتاب فطرت خود را می خواند و سپس می نویسد و آنگاه با نگاهش می آفریند! خواندن، نوشتن، نگریستن، آفریدن! "اینک بخوان کتاب وجودت را..." قرآن کریم-

۴۴۰۵- هر کتاب روحانی و خلاقی به عنوانی تألیف برگی از کتاب الله و امّ الکتاب در جریان عروج ارواح هفتگانه و دهگانه از قلب (لوح محفوظ) بسوی مغز (قلم) که همان مسیر اعراف و صراط المستقیم از فرش تا عرش رحمن است نوشته می شود به یاری ارواح چهارده معصوم در دست نویسنده و اعضای حسّی که مجاری ادراک ارواح در جهان بیرون (آفاق) هستند یعنی دو گوشها، دو چشم، دو بینی، زبان، دو دستان و پیشانی که مجاری روح الایمان، روح الحفظ، روح الفکر، روح العلم، روح العقل، روح القدس، روح الاکبر، روح الاعظم و روح الازل می باشند. این اعضای حسّی، ظهور و بروز این ارواح را در جهان بیرون می فهمند و می خوانند و به دستان نویسنده املاء می کنند و دستان نویسنده در حین نوشتن این یافته ها، آغاز به خلق جدید می کند. در حقیقت قلمی که در دست نویسنده است تجلی روح الاعظم قلم الهی در آسمان هفتم (مغز) است و کاغذی که بر رویش می نویسد تجلی لوح محفوظ الهی در قلب اوست. و آنکه در دستان نویسنده می نویسد چهارده معصومند! پس چنین مؤلفی، خلیفه همه انبیاء و اولیاء و معصومین و ارواح الهی در هفت زمین و آسمانهاست. پس چنین کتابی، جلوه ای از کتاب الله و یا برگی از امّ الکتاب است در مراتب تجلّی و تألیف حرف آ (الفون)! این واقعه خلق جدید در آخرالزمان است. و این ترجمانی از روح خطبه بیان امیرالمؤمنین علی(ع) در این دوران است.

۴۴۰۶- پس نوشتن، خواندنی جامع و کامل است بواسطه همه حواس و غرایز و قلب و مغز که در دست نویسنده بقدرت ارواح چهارده گانه و اسمای چهارده گانه ذات الهی متحد و یگانه گشته و ثبت می شود و سپس در عرصه عروجش باز

**به یاری همه حواس و غرایز و قلب و مغز و ارواح و اسماء چهارده گانه منجر به خلق جدید می گردد. پس کتب تأویلی و روحانی، آفریننده اند!**

**۴۴۰۷- کتاب، وسیله انتقال و اشاعه روح است چه نوری باشد یا ناری، الهی باشد یا شیطانی! پس یک نویسنده بدین طریق جهانی و در تاریخ ماندگار می شود و با مخاطبانش زندگی می کند. و هیچ چیز دیگری نمی تواند جایگزین کتاب گردد. و این واضح ترین بیان رشد و توسعه و ماندگاری روح یک انسان است. و بی تردید کتب نوری و الهی ماندگارترند زیرا خداوند خود حافظ آنهاست: "اوست که ذکر را نازل می کند و آن را محافظت می نماید." قرآن کریم-**

**۴۴۰۸- انسان حامل روح الهی یا مشمول نزول روح است و یا عروج روح! پس در حین نوشتن نیز دارای یکی از این دو وضعیت است. پس کتب روحانی، یا دارای نزول روح هستند و یا عروج روح! پس همین کار را با مخاطبان خود نیز می کند یعنی روح کتاب یا بر قلوبشان نازل می شود و قرار می گیرد و یا موجب عروجشان می گردد و یا توأمان!**

**۴۴۰۹- نفس ناطقه قلمرو حضور روح است و روح با دو بال دل و اندیشه عروج یا سقوط می کند. هر کتابی نیز از همین قلمرو برمی خیزد و تألیف می شود و بر نفس ناطقه مخاطبانش فرود می آید که موجب سقوط یا عروج روحشان می شود.**

**۴۴۱۰- انسانی که صاحب روح الهی است با تلاوت قرآن یا هر متن قدسی دچار بسط و شرح یا عروج روح می گردد زیرا براستی بقول علی(ع)، کتاب غذای روح است هر چند که غذائی اصیلتر همانا تفکر و تعقل و ذکر است ولی همه انسانها دارای چنین قوه ای نیستند و از غذای آماده استفاده می کنند یعنی از کتاب!**

**۴۴۱۱- کتاب به ظاهر مخلوق مؤلف خویش است ولی یک کتاب روحانی و الهی باطناً در حین نوشته شدن مشغول خلق جدید مؤلف خویش است و این آفرینش نو تا پایان عالم ادامه می یابد و از این حیث بایستی چنین کتابی را رزق و رزاق ابدی مؤلفش دانست که کرم و لطف و رحمتش بی پایان است. و علاوه بر این چنین کتابی، هزاران خواننده دیگرش را نیز می آفریند که این آفرینش های کثیر و بی پایان نیز بسوی مؤلف نخستین آن بازمی گردد و به وی در خلق جدید و جدیدترش یاری می دهد و این برترین کرامت و رحمت مطلقه کتاب است زیرا هر خیری که به کسی می رسانیم خیر برترش بسوی خود ما بازمی گردد و این وعده الهی است.**

**۴۴۱۲- به این ترتیب آیا نمی توان گفت که این مخلوقِ نویسنده (کتاب) خود دارای موجودیتی مستقل و قائم به ذات و ابدی می شود؟ آیا این نوری از انوار کتاب الله ازلی نیست که عالم و آدم را آفریده است؟ آیا این مرتبه ای از تجلی ذات ازلی آن کلمه ای نیست که در ازل خدا بود و خدا نیز همان کلمه بود که اینک آن کلمه در بی نهایت تجلی کلماتش تبدیل به کتاب هستی شده و ذات باریتعالی را به نمایش گذاشته است. آیا هر کتاب الهی و ذاکرانه ای مرتبه ای از این تجلی ابدی نیست؟**

**۴۴۱۳- اینک یکبار دگر بهتر درمی یابیم که چرا القاب و صفاتی که به قرآن کریم نسبت داده شده (در قرآن) همه صفات ذات پروردگار است: حکیم، کریم، عظیم، علی، مجید و مبین! اینها هر یک صفات موجودی مستقل و متعالی و الهی است که در مرتبه الوهیت و خلاقیت می باشد. اینک یکبار دگر به ماهیت و اهمیت آن جنگ خونین تاریخی درباره قدیم یا حادث بودن قرآن پی می بریم یعنی خالق یا مخلوق بودن کتاب خدا!**

**۴۴۱۴- شکی نیست که بشر مدرن تماماً مخلوق کتاب است یعنی کتابهائی که از بچگی به صورت داستانها و سپس به جبر و مکر و وعده در مدارس می خواند و لذا آفرینش و سرنوشتی سراسر جبری و طاغوتی و علیتی و تکنولوژیکی را سبب شده است که از انسان مدرن، مخلوقی مجبور و بندهٔ رزق و بازیهای تکنولوژیکی پدید آورده است که از خود نه اراده ای دارد و نه عقل و اختیار و معنائی! بندهٔ برق و بمب و بتون و نفت! مخلوق کتابهائی که برای حاکمیت جهانی تکنولوژی و سلطه مستکبرین نوشته شده و به زور تعلیم داده می شود! کتابهائی که خصم انسان هستند! در نقطه مقابل کتابی که بشر را به خلق جدید انسانی می آفریند و او را خالق و خلیفه خدا می سازد. (قرآن کریم)- و کتابهای خلاق و انسان محور دیگری که ناشی از نزول قرآن است تا پایان جهان!**

**۴۴۱۵- انسان، خوبترین مخلوق خداست. آنقدر خوب که خداوند بخودش تبریک گفته و از خدائیت خود فرارفته و آن را به انسان وانهاده و خلیفه خود ساخته است یعنی خالق خلق نوینی کرده است. و اینک این جناب خلیفه نیز از خود چیزی آفریده که خوبترین مخلوق اوست و آن کتاب است که از بانیش به خود تبریک گفته و از انسانیت و خلافت و خلاقیت خود فراتر رفته و همه این مقامات را به کتابش محول نموده است و کتابش را خلیفه خویش ساخته است که می آفریند!**

این کل راز و حکمت وجودی کتاب است از تورات و انجیل و اوستا و دائو و بهگودگیتا و قرآن تا خطبه بیان و صحیفه سجادیه و امّ الکتاب و الهفت الشریف و تا مثنوی مولوی و دیوان حافظ و فصوص الحکم و قصیده تائیه و... کتاب حاضر!

۴۴۱۶- طبق قول قرآن کریم و بیان ائمه هدی(ع)، خداوند در ازل قلم و لوح را آفرید و سپس نوشت و آنگاه آن را خواند و بیان فرمود و جهان هستی آفریده شد. یعنی جهان هستی مخلوق نوشتن و خواندن الهی است یعنی کتاب و قرآن! پس آنکه به اراده الهی آفرید همان کتاب و قرآن بود! این واقعه در خلق جدید به اراده انسان و کتابت و قرآن (بیان) رخ می نماید در آخرالزمان! "و در آخر خلق جدیدی در کار است." قرآن کریم-

۴۴۱۷- پس بدان که علم کتاب برترین علمهاست زیرا علم ذات و ظهور است. و انسان کامل مظهر کمال و جلال و جمال کتاب الله است که همه عالمیان و آدمیان، وجود خود را در او می خوانند و می شوند! و این عین تعریف امام مبین در قرآن کریم است که: "هر چیزی در جهان بر محور وجود امام مبین ارزیابی و مقدّر می شود!"

۴۴۱۸- و اما امروزه که کتاب در جهان طاغوت مبدّل به کتب الکترونیکی گشته که قلم و لوحش هر دو از جنس ذرات ناری عالم جمادی است امکان خوانده شدن ندارد و بلکه این انسانها هستند که بواسطه این ذرات ناری کتب الکترونیکی خوانده می شوند و به تسخیر درمی آیند. و این علم ضد علم و کتاب ضد کتاب است و خواندن ضد خواندن! کتب الکترونیکی نهایت واژگی کلمات و واژگونسالاری کتاب در نفس ناطقه بشر آخرالزمان است که بشر را به غایت معلولیت و مخلوقیت ذره ای در عالم اجنه و جهنم تبدیل می کند: "و گروهی از کافران را به آفرینش ذره ای جهنم و اجنه آفریدیم." قرآن-

۴۴۱۹- امروزه کتاب عامه مردمان، صفحه الکترونیکی تلویزیون و کامپیوتر است. و این خواندن و نوشتن و شنیدن و دیدن و ادراکی ناری و الکترونیکی و آریلی است که اکثر مردمان را به خلق جدید جهنمی به ذرات جنّی (نامرئی) می آفریند و این آفرینش کافرانه است که پیشگوئی این آفرینش در کلامی از امام علی(ع) آمده است که بواسطه علوم ذره ای صورت می گیرد که علومی عقیم کننده و نابودگر است.

۴۴۲۰- علم کتاب در قرآن کریم دقیقاً علم نوشتن است زیرا "کتاب" در لغت عربی بمعنای نوشتار است همانطور که "قرآن" بمعنای خوانائی است. و در عصر حاکمیت و سلطه جهانی نوشتن و خواندن الکترونیکی و ناری، بایستی به علم نوشتن و خواندن نوری نائل آئیم تا از جهنم آخرالزمان خروج کنیم و به آفرینش نوری برسیم زیرا آفرینش نوری تماماً حاصل نوشتن و خواندن نوری است و چنین نوشتن و خواندنی جز به نور قائم آل محمد و روحی که از جانب ایشان دریافت می شود ممکن نیست.

۴۴۲۱- آن علم کتاب که در قرآن کریم به انبیای مرسل(ع) از جانب پروردگار اعطا شده است همین علم نوشتن و خواندن نوری است وگرنه می دانیم که اکثر مرسلین بیسواد بودند. و طبق قول الهی در قرآن کریم این علم در آخرالزمان به هر بندۀ مؤمنی که خواهد اعطا شود که حاصل علم تأویل است زیرا تأویل هر امری جز نورانیت آن امر نیست: خواندن نوری جهان و بیان نوری آن و نوشتن نوری این بیان در قلوب مردمان! و این نور را کسانی می یابند که از خاک برآمده باشند یعنی دل از دنیا کنده باشند.

۴۴۲۲- بهرحال نخستین کتابهائی که در تاریخ بشری پدید آمده کتب آسمانی بوده است و این کتب برای نخستین بار ذوق تفکر و شوق نوشتن و بیان را در بشر پدید آورده اند. مسئله اینست که بشر از طریق کتاب با خدا و آفرینش و آداب و قوانین زندگی آشنا شده است و لذا بایستی خداوند را اولین کاتب یا اولین تعلیم دهنده علم کتاب دانست که پیامبرانش هم اولین فارغ التحصیلان این علم بوده و این علم را به مردمان تعلیم داده اند.

۴۴۲۳- پس کتاب و علم کتاب از آغاز تاریخ بشری عامل مستقیمی در رابطه بین خدا و بشر بوده است و بشر از طریق کتاب با عالم غیب و اسرار ماورای طبیعی و خالقش آشنا شده و عوالم غیب را شناخته و باور کرده و اخلاقی و غیب شناس و متافیزیکی شده است و حیات میرای دنیوی خود را با حیات جاوید و برتر و ناپیدائی پیوند زده است. یعنی آدمی تماماً بواسطه کتاب است که از حیوانیت و توحش و جهل خارج شده و معنویت و روح یافته و خدایگونه گشته است. نخست از طریق کتب آسمانی و سپس کتابهائی که در تفاسیر و تأویل این کتب نوشته شده و فلسفه ها و علومی که تدریجاً از همین راه پدید آمده و امروزه میلیونها جلد کتاب را در سراسر جهان پدید آورده است و معنوی ترین گنجینه هر قومی کتابخانه آن قوم است و تا مدتها معابد و کتابخانه ها جایگاه واحدی داشته اند و قداست و تبرّک کتب آسمانی

مقدم بر معابد بوده است و معابد مخلوق این کتب محسوب می شوند. پس بر روی زمین چیزی مقدستر از کتاب پدید نیامده است و قداست معابد و اماکن متبرک نیز منوط به این کتب هستند.

۴۴۲۴- تاریخ ادبیات و هنر نیز رابطه مستقیم و آشکاری با کتب آسمانی دارد زیرا برجسته ترین و ماندگارترین آثار هنری در سراسر جهان از ادبیات تا نقاشی و معماری و موسیقی تماماً برگرفته از الهامات ناشی از کتب آسمانی هستند.

۴۴۲۵- در یک کلمه کل تاریخ تمدن و فرهنگ بشری مخلوق کتب آسمانی بوده اند و این ادعائی واضح و مبرهن است که نیازی به اثبات عقلانی هم ندارد. پس براستی کتاب، آفریننده و خلاق جدید است از هر دو وجه نوری و ناری و بهشتی و دوزخی! و تمدن مدرن که یکسره مخلوق کتاب و علم کتاب است هر چند از نوع ناری و شیطانیش! ولی تمدن الهی هنوز در پرده غیب است یعنی جنتی است همانطور که جنت در لغت عربی بمعنای جن و نامرئی بودن است که با ظهور جهانی قائم آل محمد، آشکار و برای همگان محسوس می گردد.

۴۴۲۶- از زمانی که کتاب، علم کتاب و تعلیم کتاب بواسطه مشرکان و منافقان و ملایان طاغوتی بصورت تعلیم و تربیت اجباری درآمد و به زر و زور و تزویر و زار آلوده شد کلمات خدا در بشر واژه گشت و کتابها هم عوامل واژگونی نفس ناطقه و ادراک بشری شدند و گمراهی رخ نمود. در حقیقت این همان جریان اکراه و اجبار در دین است: "هیچ اجباری در دین نیست! و این مرز بین رشد و گمراهی است!" قرآن کریم.

۴۴۲۷- پس کتاب دربی بسوی عالم غیب و بطون حیات و هستی عالم و آدم است که بایستی خواننده اش را به عالم اسرار و قلب پدیده ها رهنمون سازد که اگر چنین نکند کتابی بیهوده و بلکه ضد کتاب است و اثری واژگونه و دمّار است. کتابی که انسان را در مادیت حقیر دنیا محصور و مجبور سازد کتابی شیطانی و دجّالی است. کتابی که مخاطبش را روح و نوری راسخ اعطاء نکند فاقد علم است.

۴۴۲۸- خواندن مقدّم بر نوشتن است و کسی که قبل از خواندن شروع به تعلیم نوشتن می کند (همچون تعلیم و تربیت اجباری عصر ما) در حقیقت کورکورانه کلمات را نقاشی می کند و دارای علم کتاب (نوشتن) نشده است.

۴۴۲۹- کسی که بر جهان نظر می کند و جهان را می خواند روح جهان در حال نزول بر قلب اوست و این نزولات را به معانی احساس می کند که از جنس حواس پنجگانه است. و آنگاه این ارواح معانی حسّی در جریان عروج به مغز که بحرالبیضای آسمان هفتم است تحویل و تأویل به اسماء و کلمات می شوند یعنی آن معانی قلبی – حسّی در جریان عروج، سماوی می شوند که همان واقعه اسمائی و کلامی شدن است. پس خواندن و نوشتن حقیقی در قاموس قرآنی، حاصل نزول و عروج ارواح است بر قلب و سپس بسوی مغز! و نهایتاً همه این اسماء کلامی به اعلای کلمات یعنی کلمةالله تأویل می گردند که: "کلمه الله عالیترین کلمات است." (قرآن)! پس کل جریان خواندن و نوشتن چیزی جز جریان تأویل ازلی جهان به اصالت اللهی نیست که عصاره منطق و خرد این جریان هم دیالکتیک بودِ نبود است یعنی دیالکتیک ال لا که همان خرد الواالالباب است که عاقبت به ذات احدی به یگانگی محض می رسند. یعنی خواندن و نوشتن یا علم قرآن و کتاب یکسره علم توحید است. و آنگاه که اهل این علم، جهان را در این نزول و عروجش در خویشتن تأویل به هوالله احد نمود در مقام خلافت اللهی قرار گرفته و مهیای خلق جدید است به نور کلمةالله! و او را قائم کلمه الله نامند: "برای الله قیام کنید دوتائی و یا حتی به تنهائی!" قرآن کریم. این قائمان کلمةالله و حاملان علم کتاب و تأویل، در هر عصری خلفای فرج قائم آل محمد هستند چرا که این نوع کتابهای تأویلی به مثابه قلب و مغز و علم هر فرج و شفاعت و نجات و هدایتی در آخرالزمان هستند. و اینک یکبار دگر از منظری دگر شاهد علم کتاب به مثابه وجهی از علم روح هستیم و اینکه چگونه روح جهان ماده در قلب انسان صاحب روح تأویل به معنا شده و سپس در عرصه عروج، تأویل به اسماء و کلمات می شوند اسماء و کلماتی که در تأویل به هوالله احد کارگاه جدیدی از خلق عالم و آدم هستند به اراده انسان عارف! و اینگونه است که بقول محی الدین ابن عربی، عارف هر چه که خواهد می آفریند! اینست راز و حقیقت عرفان اسلامی در مکتب امامیه! و حقیقت خواندن و نوشتن و علم قرآن و کتاب (بیان) در قاموس قرآن کریم و مذهب ما!

۴۴۳۰- پس این قلب انسان مؤمن صاحب روح است که مسماهای عالم هستی را می یابد و می خواند بواسطه حواس پنجگانه! و لذا همه آیاتی که امر به اقرأ و قُل و اقیموالصلوة می کنند در خطاب به چنین مؤمنانی است. و سپس این یافته های حسّی قلب در عالم ارض (جهان ماده) در عروج به مغز (سماء) تأویل به اسماء و کلمات می شوند و کتابت و تبیین می گردند که این علم کتاب و بیان است که همه هر آنچه که در <u>بین</u> زمین و آسمان است را بیان می کند: "اوست که زمین و آسمان و هر آنچه <u>بین</u> آنهاست را به تسخیر وجود انسان درآورد." قرآن کریم.

۴۴۳۱- خواندن که مربوط به قلمرو نزول روح است دارای هفت مرتبه است که به یاری ارواح انبیای الهی است زیرا این علمی نبوی است. ولی نوشتن (علم بیان) که مربوط به قلمرو عروج روح است و آن نیز دارای هفت مرتبه است به یاری ارواح ولوی (امامی) است. هر چند که حامیان و بانیان این هر دو علم انبیاء و مرسلین (پیامبران صاحب امامت) بوده اند ولی در آخرالزمان این هر دو علم در هفت مرحله نزولی و عروجی در ولایت و هدایت چهارده معصوم محمدی است ولی نزول و عروج روح در امر خواندن و نوشتن در مرتبه هفتمش فقط از آن محمد و آل محمد است که مختص روح العقل محمدی و روح القدس علوی می باشد همانطور که کمال خواندن در قرآن کریم است که محمدی است و کمال نوشتن و بیان هم در خطبه بیان علی(ع) است که از قدرت روح القدس می باشد که امّ الکتاب نیز در مرتبه هفتم علم بیان رخ می نماید.

۴۴۳۲- در حقیقت خواندن که کمالش قرآن است و نوشتن هم که کمالش علم بیان است جمعاً در چهارده مرتبه نزول و عروج دارای چهارده فصل است که سلاطین و ارواح بانی آنها همان چهارده معصومند که اهلش را برای خروج و عروج از اقطار زمین و آسمان یاری می دهند: "ای اهالی انس و جن از اقطار زمین و آسمان خروج کنید و نمی توانید مگر به یاری سلطانی!" قرآن کریم- و این خروج و عروج در جریان خواندن و نوشتن یعنی علم قرآن و علم بیان، ممکن می گردد که جمعاً علم کتاب نامیده می شود.

۴۴۳۳- معنای هر چیزی که از مجاری حواس پنجگانه و غرایز ناشی از آنها در قلب هر کسی ایجاد می شود انسانیت و انسانی شدهٔ آن چیز است که حاصل نزول و استقرار نوری از آن چیز در دل انسان است و منِ جهانی آن چیز یا جهان مَنی آن چیز است که حاصل تسخیر و احاطه و تنفیس بشر از آن چیز است و این مصداق دقیق کلمه "معنی" (معَ نی) است به مفهوم "با من"! یعنی نور هر چیزی چون در نفس ناطقه آدمی مقیم گردد و انسانی شود معنی آن چیز برای آن فرد بشری است. و اگر این دریافت بطور جمعی و قومی و موروثی باشد "معنا" است به مصداق دقیق کلمه "مع نا" که به مفهوم "با ما" است. بی تردید این معنی یا معنا برای یک انسان مؤمن صاحب روح بکلی متفاوت است از معنی یا معنا برای انسانهائی که فاقد روح الهی و زنده هستند و فقط از روح موروثی بنی آدمی برخوردارند و لذا این نوع یافته ها عموماً تقلیدی و عاریه ای است که از طریق خانواده و نژاد به ارث برده می شود و معنی یا معنائی جعلی و جاهلانه می باشد. در اینجا سخن از دو نوع خواندن یا یافتن جهان است: روحانی و دهری!

۴۴۳۴- پس واضح است که نوشتن و بیان ناشی از این دو نوع خواندن معنی یا معنا در قلمرو مغز و تبیین اسمائی و کلمه ای این معانی نیز دو نوع کاملاً متفاوت است: نوشتن و بیان روحی یا نوشتن و بیان دهری (تقلیدی – آموزشی – مدرسه ای)! که نوع روحانی آن در عرصه عروج امری نوری و خلاق و مکاشفه گر و بدیع است ولی نوع دهری آن چیزی بیشتر از سواد مدرسه ای نیست. اولی علم کتاب است و دومی سواد! اولی نور است و دومی ظلمت! اولی خالق کلماتی خلاق است و دومی مولد واژه ها! اولی به صدق و عدل اهلش می انجامد و دومی به کذب و واژگونی و ظلم! زیرا کلمات خلاقند و واژه ها هم ویرانگرند!

۴۴۳۵- به زبان دیگر، معانی همان احساسات گنگ آدمی هستند که در دل مقیم می باشند و انسان را نسبت به جهان بیرونش حساس نموده و بطرزی مبهم مربوط می سازند و تا این احساسات گنگ در قلمرو بیان نیایند وارد عرصه فهم نشده و قابل انتقال به دیگران هم نیستند. و فقط بیان انسان صاحب روح است که هم برای خودش جهان بیرون را مفهوم و معقول می سازد و هم برای سائرین قابل تعلیم می باشد که این انتقال روحانی جهان از انسانی به انسانی دیگر است که در چنین انتقالی خلق جدید رخ می نماید زیرا در علم بیان، فاصله بین زمین و آسمان چیزها از میان می رود: "اوست که امرش را (روح) بین زمین و آسمان فرود می آورد تا بدانید که به هر کاری قادر است." قرآن کریم- از این رو قرآن کریم کسانی را که دارای بیان روحانی نیستند گنگ و لال خوانده است چرا که کر و کور نیز هستند زیرا اصل معانی و احساسات قلبی از طریق حواس پنجگانه و بخصوص بواسطه چشم و گوش دریافت می شوند و لذا درباره کسانی که فاقد روح هستند می فرماید که هر چند که به ظاهر چشم و گوش دارند ولی چشم و گوش دلشان مرده و بیجان است.

۴۴۳۶- بنابراین تا یافته های حسی در دل (احساسات – معانی) تأویل به بیان روحانی نشود جهان در جان انسان یافت و فهم نمی شود و وجودی حاصل نمی گردد. در حقیقت جریان خواندن و نوشتن و بیان آنگونه که شرحش گذشت همان واقعه تعقل بمعنای وجودیابی است و این اساس خلق جدید انسان است به نور قرآن و بیان: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را (خواندن) و آفرید انسان را و تعلیم نمودش بیان را." قرآن کریم-

۴۴۳۷- آن معنی و معنائی که در دل آدمی احساس معیت با پروردگار را تداعی نکند دارای حقیقتی نیست یعنی روحانی و نورانی نیست یعنی خوانشی حقیقی از جهان نیست. آن نوشتن و بیانی هم که فاصله و تضاد ذاتی معانی را در کلام آشکار نکند و نهایتاً این بین را از بین نبرد و احدیت معنویش را در کلمةالله عیان نکند بیانی برحق و نوری نیست. نه آن خوانش، قرآنی است و نه این تبیین، دارای بیّنه و هدایت بخش است.

۴۴۳۸- پس جهان هستی در دل آدمی، معنوی می شود و انسانیت جهان را محسوس می نماید و سپس در ذهن آدمی تبیین به کلمات می شود و آنگاه در عرصه بیان، فاصله و تضاد بین معنا و کلمه در ادراکی دیالکتیکی در فاصله بین دل و مغز مفهوم گشته و در نقطه لامکان و بی زمانی از این صراط با نور کلمةالله منجر به قل هوالله احد می شود چرا که: "خداوند حائل است بین دل و ذهن (باطن و ظاهر) و بر صراط در انتظار دیدار بنده اش می باشد." قرآن-

۴۴۳۹- پس فاصله بین خواندن و نوشتن (بیان) همان فاصله و تضاد بین زمین و آسمان و بود و نبود است. و لذا در تعامل و تأویل دیالکتیکی بین خواندن و نوشتن است که تناقض بین ال و لا از میان برمی خیزد و احدیت اللهی رخ می نماید بر این صراط مستقیم راه بین دل و مغز که همان کوتاه ترین فاصله بین زمین و آسمان هفتم است.

۴۴۴۰- پس تعامل و تأویل دیالکتیکی بین خواندن و نوشتن (قرآن و بیان) همان واقعه خروج و عروج از اقطار زمین و آسمان یا مکان و زمان است. و این به قدرت علم کتاب است که در واقعه نزول روح امّ الکتاب به نهایتش محقق می گردد و فلاح و رستگاری و پیروزی کبیر انسان در جهان واقع می شود.

۴۴۴۱- مفاتیح الغیب و شاه کلید گشایش اسرار علم کتاب و علم تأویل در هر دو قلمرو خواندن و نوشتن در نزول و عروج ارواح هفتگانه همانا اسماءالله هستند بخصوص اسماء ذکر حیات یعنی هو و هی و ها و سپس اسم العلی با صفات الحکیم، العلیم، الحلیم، العظیم و الکبیر! و نهایتاً اسمای ذات همچون حیّ و قیّوم و حق و جلیل و مرید و احد و صمد و واحد و قهار و نور که جملگی به کلمه الله منتهی می شوند! این اسمای الهی مفاتیح الجنان قرآن کریم نیز هستند و قرآن کریم بدون نور این اسماء خواندنی نیست و اصلاً باید گفت که کل قرآن با این اسماء آغاز و پایان می یابد در همه سوره ها! و اگر مفسران قرآن در درک آیات و حقایق این کتاب در هر امری به اسمی از اسمای الهی نرسند به هیچ حقیقتی نرسیده اند. و متأسفانه بسیار بندرت در تفاسیر رایج از تأویل اسماءالله خبری است حتی این اسماء بدرستی ترجمه نیز نشده اند.

۴۴۴۲- "لا اله الا هو" کل واقعه خواندن در جریان نزول روح است و "لا اله الا الله" هم واقعه نوشتن و بیان این روح در قلمرو عروج است. همانطور که گفتیم اساس هویت خوانائی روح در قلمرو نزول همان اذکار حیاتی یعنی هو، هی و ها هستند که اصوات تنفسی می باشند که از اعماق سینه برمی خیزند. و لذا ماهیت خوانائی لاهوتی است همانطور که لااله الاهو با لا و هو آغاز و پایان می یابد که در عرصه نوشتن و عروج روح است که "لا" تأویل به "ال" می شود که عرفات خواندن در ال لا ه تبیین می شود یعنی در لااله الاالله! و لذا باز هم شاهدیم که خواندن و نوشتن نهایتاً تأویل لا و ال به یکدیگر است و این سرّ الف لام است که درب گشایش قرآن کریم است و درب ورود به سائر حروف مقطعه قرآنی: الحمدلله رب العالمین...الم ذلک الکتاب....

۴۴۴۳- دانستیم که علم کتاب دو روی و دو مرحله دارد که خواندن و نوشتن است یعنی وجه قلبی کتاب و وجه مغزی کتاب! وجه نزولی و عروجی کتاب! این بیانگر راز ذلک الکتاب و تلک الکتاب (این کتاب و آن کتاب) در قرآن کریم است و گوئی که دو نوع کتاب داریم: کتاب باطنی و ظاهری! قرآن و بیان!

۴۴۴۴- همانطور که لا و ال، عکس یکدیگرند نزول و عروج هم روندی معکوس دارند و منطق و جریان ادراک قرآن و بیان هم دارای چنین نسبتی با یکدیگر هستند همانطور که نبوت و امامت! زیرا خواندن مربوط به قلمرو نبوت است و نوشتن (بیان) هم از امامت است. و فقط انبیای مرسل دارای این هر دو علم بودند و در آخرالزمان این هر دو علم در حد کمالش در امامان(ع) و اولیای ایشان است. همانطور که خدای قلمرو نبوتها "هو" است مثل اهورامزدا و یهو! زیرا خدای خواندن و شنیدن است (وحی). ولی خدای قلمرو امامت الله است که خدای دیدنی است که از زبان و قلم اهلش بیان می کند و می نویسد. خدائی که بین زمین و آسمان و قلب و مغز اهلش بر صراط رخ می نماید در حین عروج روح! و این کل سیر قل هوالله احد است که یگانگی نبوت و امامت، نزول و عروج، غیب و شهود، قرآن و بیان، تنزیل و تأویل، زمین و آسمان و نهایتاً انسان و خدا را آشکار می سازد! در راز این بند تا توانی بمان و بیندیش که خلاصه کل این کتاب است.

۴۴۴۵- نویسنده و صاحب قلم کامل کسی است که در حین خواندن و دریافت قلبی جهان، بنویسد و آن را بیان کند و بین این دو هیچ زمانی نباشد و این مقام الساعه و قائمیت و قیامت نفس ناطقه و یگانگی قلب و مغز و زمین و آسمان و بود و نبود در وجود اوست و این مقام اللهیت نفس ناطقه است که هو و الله در جانش احد است. او از علیین است یعنی کتاب زنده خداست که هر کسی در وجودش خود را می خواند و می یابد و اگر بخواهد سرنوشتش را از نو می آفریند. او نقطه قرب الهی در عالم ارض است یعنی امامی مبین است: "مقربین چون به کمال قرب رسند به علیین می رسند که کتاب الله هستند! آیا چه می دانی که علیین چیست!" قرآن کریم-

۴۴۴۶- انسان کامل کسی است که به کل فصول چهارده گانه کتاب وجودش رسیده باشد یعنی با ارواح چهارده معصوم محشور شده باشد و نفس ناطقه اش دائماً مشغول ذکر هوالله احد باشد. و اگر رسول خاتم(ص) سوره توحید را مترادف نیمی از کل قرآن خوانده است از وجه تنزیل نبوی و قرآنیت (خوانش) است وگرنه چون وجه تأویل علوی این سوره هم شامل گردد آنگاه سوره توحید، کل قرآن است. همانطور که رسول خاتم(ص)، علی(ع) را مظهر سوره توحید نامیده است و می دانیم که علی(ع) قرآن کامل و زنده است یعنی کتاب الله است و لذا نور علیین است.

۴۴۴۷- و اما سئوال اینست که پس آیا اینهمه کتابهائی که بشر مدرن شبانه روز در مدرسه و خانه و فضای مجازی و کتابخانه ها می خواند چه پدیده ای است و چه می شود! تصور کنید تلاشهای مذبوحانه یک دزد که اموال دیگران را به سرقت برده و می خواهد آنها را خودی و از آن خود نماید به گونه ای که نه دیگران متوجه این اموال دزدی و عاریه ای شوند نه خانواده اش و نه حتی خودش، به چه عاقبت مادی و معنوی می انجامد! علوم و اخبار و اطلاعات عاریه ای که در کتابها و رسانه ها می خوانیم نیز چنین سرنوشتی دارند. خود این الفاظ و اخبار و معانی عاریه ای و بی خودی که در نفس ناطقه نه معنا و هویت قلبی دارند و نه کلمات و اسمای بامسمائی در ذهن ایجاد می کنند موجب از خودبیگانگی است حال تلاش مذبوحانه جهت خودی کردن و امّی جلوه دادن این علوم و اخبار و معلومات اکتسابی منجر به خودفریبی و بیگانه سازی مضاعف و پیچیده تری می گردد که حاصلش کبر و غرور و جنونی حیرت آور است که امروزه در جماعت اهل مدرسه و کتاب شاهدیم که مظاهر تمام و کمال استکبار و خود – برتربینی و خود – شیفتگی قلابی و پوچی هستند که عالم و آدمیان از عربده و غوغای این جماعت آسایش ندارند جماعتی که جز شعار و کلمات قصاری بی ریشه هیچ حرف و هنر دیگری ندارند و خود را علامه دهر و آگاه بر اسرار کائنات می پندارند در حالیکه در ابتدائی ترین نیازهای جانوری و غریزی روزمره خود مفلوج و درمانده اند و همه بایستی به آنها خدمت رسانی کنند تا روزمره شان بگذرد و آنها هم جز تحقیر امّیون کاری ندارند. بسیاری از اینها حتی در خوردن و خوابیدن و جماع کردن دچار مشکلاتی مضحک هستند و لذا در زندگی زناشوئی به سرعت به بن بست می رسند و فرومی پاشند زیرا هیچ حرفی از خودشان برای تعامل با همسر ندارند و حتی آب خوردن و نیاز جنسی شان بایستی با شعارها و فلسفه ها و توجیهات عاریه ای انجام پذیرد وگرنه هیچ انگیزه ای در این امور ندارند و این غایت از خودبیگانگی و دیوانگی حاصل از عصر کتاب زدگی و سوادزدگی و واژگونسالاری کلماتی بیروح و بی نور در نفس ناطقه بشر اسکولاستیک و مدرسه پرست است که واژه ها در نزدش همچون سنگهائی برای پراندن و قلع و قمع کردن دیگران است تا کسی به آنها نزدیک نشود زیرا هیچ کلمه ای زنده برای برقراری رابطه ندارند! که عاقبت این نسل خود – تخدیری و خود – فراموشی و ابتلای به داروها و مخدرات روان گردان است که در سراسر جهان شاهدیم! و این خودکشی و خودبراندازی تلاشی برای رهائی از این هویت دروغین و مستکبر و دیوانه است که حتی خود فرد را از خودش بیگانه و بیزار نموده و به خودکشی وادار می کند.

۴۴۴۸- می دانیم که غرور بمعنای خود – شیفتگی و خود – محوری است و مهمترین القای شیطان می باشد: "آنانکه مرید خود شدند بنده شیطان گشتند." قرآن- که بدترین غرورها ناشی از علوم و معلومات عاریه ای و غیرتأویلی است زیرا فرد جهت خودی کردن اخبار و اطلاعات و علوم غیرخودی و عاریه ای مجبور به واژه سازی و وارونه کردن این یافته ها در نفس ناطقه خویشتن است. و لذا غرور واژوی بدترین نوع شیطان زدگی است زیرا شعور و ادراک فرد را وارونه می سازد. همانطور که دزدی که لباسی را دزدیده جهت پنهان کردنش مجبور می شود آن را وارونه بر تن کند. کلمات و علوم و معلومات عاریه ای و غیرخودی در جریان خودی شدن کذائی و ناحق مجبور به تبدیل و واژه شدن هستند توأم با تبدیل و واژگونی شعور فرد! همچون هنرپیشه ای که در نقش خود مسخ شود و کاملاً از خودش بیگانه گردد تحصیل کردگان و کتاب پرستان و بلعندگان معلومات عاریه ای و روشنفکران زمانه ما دچار چنین نوعی از مسخ هستند همه انیشتن و مارکس و هایدگر و سارتر و پوپر و افلاطون و چخوف و چه گوارا و ملاصدرا!؟ انسانهای بدلی و واژگون! و این هولناکترین مسخ آخرالزمانی است مسخ کافکائی و بوف کوری!

**۴۴۴۹- کلمات فهم ناشده و تأویل نگشته در وجدان، چون بواسطه نفس ناطقه بلعیده می شوند همچون غذای ناپخته و نجویده و ثقیل، شعور فرد را دچار قبض و ظلمت و مسمومیت می سازند و این همان پدیده کبر و غرور کتابی است که می گوید: ما را با امیون چه کار! این استکبار کتابی بزرگترین بحران فرهنگی و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و عقلی عصر ماست و از زمینه های پیدایش نسل بچه ننه و غول بچه هائی است که به زور و زر و تزویر و زار والدین درس خوانده و دکتر و مهندس هائی قلابی و دیوانه گشته اند که اکثرشان دچار عذاب عقیم و ناتوانی عاطفی و جنسی نیز می باشند که جز با انسانهای مجازی در فضای مجازی توان برقراری رابطه ندارند یعنی انسانهای دروغین و واژگونه!**

**۴۴۵۰- نسبت خود و بی خود عین نسبت بود و نبود است و این دو ضدین محض هستند. پس تلاش کاذب جهت جایگزینی امری بی خود بر جای "خود" عین وقوع واژگون سازی و ضدیت است. و این راز واژگونسالاری انسان کتاب پرست است که در سیطره تعلیم و تربیت اجباری به زور و زر و تزویر و زار با سواد می شود! این همان تنفیس امری بیگانه است که منجر به سرنگونی وجدان و شعور و احساس و عقل می شود. و این راز بحران جهانی "سوءتفاهم" در روابط خانوادگی و اجتماعی و بخصوص زناشوئی است. همانطور که شاهدیم ناکامترین و متشنج ترین زناشوئیها، بین افراد تحصیل کرده رخ می دهد که واژگونترین انسانها هستند که عاقبتی جز خود – براندازی و خود – کشی و خود – تخدیری ندارند زیرا در این تلاش کاذب به ضدیت با خود رسیده اند!**

**۴۴۵۱- آدمی هر چه که در عقل و علم و حکمت و عرفان حق رشد می کند به قلمرو کبریائی پروردگار نزدیکتر شده و بر جهل خود نسبت به عقل الهی بیناتر می شود و لذا عابدتر و خاشعتر می گردد. آن علمی که بر کبر و غرور می افزاید، علم نیست و بلکه بقول امام باقر(ع)، جهلی است که دعوی علم می کند و آن جهل مرکب است یعنی جهل آلوده به مرکب سواد! و لذا قرآن کریم خاشعین را از علمای ربانی معرفی کرده است که جز علمای حقیقی خاشع درگاه حق نیستند و خشوع غیرعالمانه نیز تضرع و تظاهر و ریا است نه عبودیت! تا آنجا که عالمی چون ابن عربی اعتراف می کند که هر چه در خود نگریسته جز عبودیت نیافته است.**

**۴۴۵۲- پس راه توبه و نجات از این واژگونسالاری عصر کتاب پرستی همانا یکبار دگر واژگون شدن همه معانی و احساسات و ادعاها و باورهای واژگونه است: تا زیر و رو نشوند روی به خدا نمی کنند. قرآن کریم- و این واژگون کرده واژه های واژگونسالار در مجموعه آثار ما محقق گشته است که صراط المستقیم توبه نصوح از این واژگونسالاری مدرن است.**

**۴۴۵۳- تا حسّ و معنا و مفهوم و کلمه ای به حمایت روحی مسیر پل اعراف و صراط المستقیم قلب – مغز را در نزول و عروج، طی طریق نکند و تأویل به معنا و مفهوم و آیت و بینه و کلمه و اسمی از اسماءالله نگردد در وجدان فرد و فطرت الهی او نمی نشیند و قابل تعقل نخواهد بود تا به یاری این تعقل، نفس فرد از تفاله ها و ضایعات و ظلمات حیات دنیوی دمادم پاکسازی و تطهیر و تسبیح و تقدیس و تحدید گردد و از عدم رها شده و صاحب وجود گردد: تا تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند. قرآن کریم-**

**۴۴۵۴- میلیاردها انسان بر زمین و در زمان واحدی با آب و هوا و غذاهای کمابیش همسانی با رسانه ها و بازیها و تفریحات و مسائل مشترکی زیست می کنند که این همسانی در عصر حاکمیت جهانی تکنولوژی روز به روز بیشتر می شود و با اینحال دو نفر دارای سرنوشتی واحد نیست و دارای احوال و اعمال و کیفیت واحدی از زندگی نیست. هر کسی همانست که از جهانش می خواند و می یابد و نهایتاً بیان می کند: هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید همانست که در خود شماست و به زبان می رانید. قرآن کریم- یعنی سهم و سرنوشت آسمانی و آرمانی هر کسی در خواندن خویشتن است از جهان و بیانش برای جهانیان! این اهمیت سرنوشت آفرین خواندن و نوشتن (بیان) است.**

**۴۴۵۵- صدائی که می شنویم و مناظری که می بینیم و عطرهائی که می بوئیم و طعم هائی که می چشیم و چیزهائی که لمس می کنیم و دمی که فرومی بریم در دل به یکی از اذکار و الفاظ ثلاثه هو – هی – ها برون می آید و بسوی آسمان ذهن عروج می کند و در بین راه تجلیات الهی از زندگی را در جلوه های ثلاثه ذوالجلالی – ذی الجلالی – ذالجلالی شهود و فهم می کنیم که اصناف ثلاثه مذکر – مؤنث – مخنث، بهشت – دوزخ – برزخ، زمین – آسمان – بین، السابقون – یاران دست راست – یاران دست چپ و... را شامل می شود و همه اهالی عالم از انس و جن در دنیا و آخرت درک و دیدار می شوند و نهایتاً در آسمان هفتم مغز به کلمات و اسمای الهی تأویل و تبیین می گردند. و این کل داستان خواندن و نوشتن (بیان) است که سرنوشت لامتناهی خویشتن و عالم و آدمیان را نیز شامل می شود بهمراه قدرت روح اختیاری که به روی هر خواننده ای گشاده است که می تواند این روح را طلب و دعا کند و در جهت دریافتش صبور و مُصرّ بماند و از روح الله مأیوس مباشد تا بتواند به یاری این روح، خوانا و نویسای سرنوشت قدیم و جدید**

خود گردد. و این علم کتاب است در دو وجه خواندن و نوشتن (قرآن و بیان)! از این منظر علم کتاب عین علم سرنوشت است در خلقت قدیم الهی و خلقت جدید انسانی! خلقتی که به ظاهر جبر است و خلقتی که از اختیار انسان است! یعنی علم کتاب، علم فائق آمدن بر جبر سرنوشت یا جبر متافیزیک است. زیرا علم کتاب، علم فائق آمدن به جبر مکان و زمان است! "آنان را که علم کتاب دادیم بایستی که حقایق را بی هیچ هراسی بیان کنند و از کتمان آنچه که بر آنان نازل کرده ایم برحذر باشند." قرآن کریم- پس اینان وارثان علم انبیاء و روح ائمه هدیٰ(ع) هستند که در نزد امامان(ع) به خلق جدیدی آفریده شده اند و محل ظهورعلم امامت هستند.

۴۴۵۶- خواندن، امر قدیم و ازلیست ولی نوشتن و بیان کردن امر جدید و خلق جدید انسان در آخرالزمان است. همانطور که خواندن از تنزیل آسمان است و بیان هم از عروج آخرالزمان در قیامت پنجاه هزارساله!

۴۴۵۷- نظریه زمان کیهانی هاوکینگ و نظریه زمان نسبی انیشتن بهمراه نظریه زمان باطنی در پدیدارشناسی هوسرل و زمان روانی برگسون و زمان فلسفی هایدگر هر یک مؤید وجهی از دوران شناسی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در امّ الکتاب و الهفت الشریف هستند با این تفاوت که همه این انواع زمان شناسی های عصر جدید در اندیشه غربی منجر به یک مفهوم و تکلیف انسانی در سرنوشت جهانی بشر نمی شوند یعنی به کار حیات انسان در وسعت هستی لامتناهی جهان نمی آید. و این از برکت و ویژگی علم بیان است که فقط در نزد ائمه معصوم ماست که از زبان امامین باقر و صادق برای ما به ارث رسیده که بسیاری از معماها و اسرار وجود انسان را رازگشائی می کند بگونه ای که هم منطبق بر توحید قرآنی است و هم ارضاء کننده عقل و وجدان رحمانی و عادلانه است که بزرگترین معمای اندیشه تاریخی بشر یعنی جبر و اختیار را هم پاسخ می دهد همانطور که در فصول قبلی شرح نمودیم که این شرح و تأویل علم امام نیز به برکت و نصرت روح خود امام باقرالعلوم و روح امّ الکتاب او بوده است.

۴۴۵۸- آنکه به نور عرفان نفس و روح صلوة محمدی بر خویشتن ورود می کند تا به سیلان نفس ناطقه خویش ملحق گردد و در جریان نزول و عروج روح بین زمین قلب و آسمان ذهن طی طریق و سیر و سلوک الهی نماید حجابی جز ظلمت زمان دهری (تاریخی) نمی یابد که مجموعه ای از خاطرات و القائات و وسوسه ها و آموزه ها و عادات و تصورات بی سر و سامان و پریشان است. و از چنین حجاب ظلمانی جز به نور و روح شاهداً مبشراً و نذیرای محمدی نمی توان عبور کرد و بر صراط اعراف ورود نمود و به لقای رب نائل آمد که همان نور زمان الساعه قیامت است یعنی نور قائم آل محمد که بر خسران عصر تیغ می کشد و اهلش را سالک سیر الی الله می کند و اهل علم کتاب و خواندن و نوشتن و بیان می شود و پس از خواندن و تصدیق و تسبیح کتاب عهد عتیق (خلقت قدیم) بر وادی قلم خلق جدید یعنی قرآن و بیان وارد می شود. اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات به قلمرو نور بیرون برد. قرآن-

۴۴۵۹- جبر زمان که در اندیشه انگشت شماری از فرزانگان غربی از راههای گوناگونی کشف و درک شده است بعنوان امّ المسائل و مادر همه جبرها و بدبختی های معنوی و روحی بشر راه خروج و نجات عملی نیافته است الا تحت عناوینی نامعلوم و مجرد همچون ترانسدانس که همان معنای خروج و عروج و جهش و انتقال روح از جهانی به جهان دگر است که در فلسفه اگزیستانسیالیزم مطرح شده است و معلوم نیست که چنین عروجی اصلاً چگونه ممکن است. و اما راه علاج به اصطلاح علمی جهت فائق آمدن بر این جبر در نسبیت انیشتن رسیدن به سرعت مجذور نور ($C^2$) است که آنهم خیالی بیش نیست زیرا اگر هم چنین سرعتی برای بشر ممکن شود از بشریت و بلکه از موجودیتش چیزی باقی نمی ماند و تبدیل به نور می شود یعنی نابود می گردد. ولی راه نجات و خروج از این جبر همانست که در قرآن کریم در سوره رحمن و خلق جدید انسان مذکور است که بارها مورد بحث ما قرار گرفته است و آن به یاری روح الله و سلطان نصیر یعنی امام زمان است یعنی صلوة امام بر مأموم: اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمات به عرصه نور خارج کند... ای اهالی انس و جن از اقطار زمین و آسمان خروج کنید ولی نمی توانید مگر به یاری سلطانی! قرآن کریم- که این خروج عرصه قرآن و بیان یعنی خواندن و نوشتن است.

۴۴۶۰- قبلاً نیز نشان داده ایم که سرعت مجذور نور یعنی حدود ۹×۱۰^۱۰ کیلومتر در ثانیه که به ذهن انیشتن الهام شده دارای حقیقتی تأویلی است که خود انیشتن از درکش غافل ماند و آن همان نور علی نور یعنی نور وجود امام زمان است که نجات بخش بشر در آخرالزمان می باشد. وگرنه فضانوردان با سرعتی معادل سرعت صوت که قابل مقایسه با سرعت نور هم نیست دچار انواع امراض لاعلاج جسمی و روحی گشته و برخی بکلی دیوانه شده و خودکشی کرده اند که متأسفانه اخبار این فجایع هرگز منتشر نمی شود. اندیشه ترانسدانس هوسرل و هایدگری هم در عرصه عمل واقعی هذیان و مالیخولیائی بیش نیست که برخی از پیروانشان را بسوی انواع مخدرات روان گردان و ال اس دی کشاند و دیوانه ساخت. ترانسدانس حقیقی هم عروج روح به یاری صلوة محمد و آل محمد است و لاغیر!

۴۴۶۱- آنچه که مانع خواندن پدیده ها و آیات و بینات عالم است همین ظلمات دهر است. یعنی قرآن جز این ظلمات، حجابی برای تحققش در نفس ناطقه انسان ندارد. آنچه که چشم و گوش و شامه و ذائقه و لمس و حس انسان از جهان را دچار اختلال و نسیان کرده و انسان را کور و کر و لال و بی حسّ ساخته و عالم حقایق و ماورائی را از او منع نموده همین حجاب ظلمت دهر است.

۴۴۶۲- هر بار که در این مجموعه آثار، سخن از زمان، نور، امام، جبر و اختیار و هدایت به میان می آید حقیقتی برتر و زلالتر با بیانی امّی تر آشکار می شود و همان معانی قبلی به فهمی یقینی تر و جامعتر می رسند.

۴۴۶۳- هر چیزی در جهان هستی ضد خود است زیرا مظهری از رحمت مطلقه الهی و تسبیح و تکبیر لامتناهی و لاالهی پروردگار است و حیات و هستی عالم و عالمیان مخلوق این ضدیت ذاتی خداوند با خویش است که این ضدیت عین رحمت مطلقه و کبریائی و سبوحی فرارونده و سرمدی اوست. و انسان بعنوان خلیفه او، خلیفه همین صفت ذاتی و دیالکتیکی خداوند است پس به الهیت ذات و خودیت الهی خود نمی رسد و با خودیت جهان هستی نیز روبرو نمی شود مگر اینکه این ضدیت با خود را بعنوان جهاد فی الله و تقوای الهی تبدیل به هویت خود سازد همانطور که علی(ع) می فرماید هر چه که دلم خواست با آن ضدیت کردم تا به خدا رسیدم و همانطور که قرآن کریم می فرماید که ای اهل ایمان تا می توانید تقوا پیشه کنید. پس معلوم است که تقوا امری لامتناهی است و تقوای کامل همان ضدیت با احساسات و امیال قلبی و غریزی خویشتن است که جهاد فی الله نامیده می شود. و هیچکس بدون معیت و نصرت روح الهی قادر به چنین جهادی نیست تا به نفس ناطقه و وجدان و فطرت الهی خود ملحق گردد زیرا بقول امام باقر(ع)، نفس ناطقه که همان وجدان و قوه خواندن و فهمیدن و بیان کردن است قلمرو الهیت پروردگار در بشر است. پس روحی که از جانب امام زمان بر قلبی نازل می شود همان قدرت و اراده دیالکتیک اجرائی در بشر است که اهلش را بر عرش رحمن ذاتش مستقر نموده و خلقت رحمانی و خلق جدید انسانی را آغاز می کند به علم قرآن و بیان! و بدینگونه کسی از اهالی بسم الله الرحمن الرحیم می شود که درباره تأویل حروف نوزده گانه اش که ارواح هفت پیامبر مرسل و دوازده امام معصوم است قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم که حاملان عرش رحمن در آخرالزمان هستند.

۴۴۶۴- از آنجا که معرفت نفس صراط المستقیم هدایت الی الله و شاهراه علم لدنی است و آخرالزمان هم عصر نزول و عروج روح امام زمان است آن متفکرانی که در این وادی جهاد کرده اند به مکاشفات تأویلی و روحانی شگرفی نائل آمده اند بی آنکه از سرچشمه حقیقی این روح آگاه باشند. بطور مثال ضمیر ناخودآگاه (ساب اگو) و روان برتر (آلتراگو) در اندیشه فروید و یونگ و ونت همان تأویل روح در نزول و عروج است که در قلب و مغز بصورت دو هویت روحانی کشف شده است. و یا زمان باطنی هوسرل در مکتب پدیدارشناسی و ترانسدانس همان زمان الساعه و سرمدی و غیرنجومی است که زمان روحانی می باشد. و یا تأویل هستی محض انسان به زمان باطنی در فلسفه هایدگر نیز بیان دیگری از همین تأویل است. و یا تأویل عالم هستی به مجذور سرعت نور در نسبت انیشتن که بیانی از نور علی نور است. و یا تأویل شگرف برگسون که اراده آزاد انسان را در الحاقش به زمان روحانی ممکن می دانست و ویلیام جیمز آمریکائی این مکاشفه برگسون را نوعی جادوگری در فلسفه نامید. و یا مکاشفه ویتگنشتاین که زبان را خالق صور پدیده های عالم یافت. و یا نیچه که مسئله عجیب رجعت جاودانه را در حیات زمینی انسان کشف نمود که همان رجعتهای بشری در دورانهای بیست و یک گانه در حکمت ام الکتاب و الهفت الشریف است. و یا نظریه عدم قطعیت هایزنبرگ که گذشت زمان را جبری یافت که به انسان در قلمرو علوم تجربی و ریاضی و آزمایشگاهی هرگز این امکان را نمی دهد که بتواند موقعیت مکانی هیچ چیزی را در زمان معینی، محاسبه و معلوم کند. و یا ساختارشکنی در اندیشه و منطق غربی بواسطه متفکرینی چون فوکو و دریدا! همه این مکاشفات بدیع آخرالزمانی آنهم در جهان غیراسلامی و غیرشیعی نشان می دهد که همه عاشقان حقیقت در وادی معرفت نفس تحت الشعاع رحمت محمدی قرار دارند و از علوم و ارواح محمد و آل محمد(ص) بهره مند هستند حتی اگر نام محمد(ص) و اسلام و امام را هم نشنیده باشند: "در آخرالزمان غیرمسلمین در علوم اسلامی از مسلمین سبقت می گیرند." رسول اکرم(ص)- که منظور از علوم اسلامی، فیزیک و شیمی و علوم ذره ای و نجوم و امثالهم نیست بلکه نمونه هائی از این علوم را نشان دادیم که فلسفه اگزیستانس، ترانسدانس، هرمنوتیک و پدیدارشناسی و نظریه وحدت میدانهای گرانشی و الکترومغناطیسی (وحدت عالم صغیر و کبیر) از این نمونه اند و این در وظیفه علمای اصیل شیعه است که حقیقت تأویلی این علوم جدید غربی را در قاموس قرآنی و علم بیان نشان دهند و نور هدایت را در سراسر عالم بگسترند و رحمت جهانی محمد و آل محمد را عیان سازند.

۴۴۶۵- نهایت تأویل علم کتاب و روح همانا تأویل کل بشریت شش هزارساله در وجود انبیای الهی و تأویل انبیاء در اولیای الهی و تأویل همه اولیاء در چهار معصوم محمدی و نهایتاً تجلی چهارده معصوم محمدی از وجود شیعیان خالصی که در آخرالزمان به دستان این معصومین به خلق جدیدی آفریده شده اند که مظاهر معانی خداوند هستند که در

پایان این قیامت پنجاه هزارساله در محضر پروردگار عالمیان، قرائت کننده سرنوشت مردمان جهان و بیان کننده تأویل اسرارشان هستند به علم قرآن و بیان! و بنده این تأویل و تجلی مذکور را در نخستین ایام واقعه نزول روح القدس، از پنجره تمثالی که از مولا علی(ع) ترسیم کرده بودم (پس از دیدارشان) به عینه نظاره کردم.

۴۴۶۶- در سرآغاز سوره ق و زخرف می خوانیم که هر آنچه که آفریده شده و خواهد شد در کتابی محفوظ است و آن امّ الکتاب است که در نزد ماست و او علی حکیم است و قرآن کریم هم وجهی از همین کتاب محفوظ می باشد! از این آیات مبارکه چند نکته آشکار است یکی اینکه کتاب محفوظ یعنی امّ الکتاب همان کتاب آفرینش است که مقدم بر خلق عالم و آدم می باشد و همه کتابهای آسمانی به مثابه بیان و قرائت فصولی از امّ الکتاب هستند. و نکته دیگر ضمیر "ما" در آیات مذکور است که همان ائمه هدی(ع) می باشند که امام صادق(ع) هم بر درستی این امر تأئید فرموده اند که ضمیر "ما" در قرآن کریم امامان محمدی هستند که صاحبان امّ الکتاب می باشند. و بیهوده نیست که امامان ما محتوای همه کتابهای آسمانی را می دانستند و می خواندند همچون صحف ابراهیم(ع)، زبور داود(ع)، تورات موسی(ع)، انجیل عیسی(ع) و قرآن محمد(ص)! و از این طریق با پیروان و ملایان سائر ادیان گفتگو و مباحثه می نمودند. پس امّ الکتاب را همه امامان ما دارا بوده اند و هر یک در عصر خویش حقایقی را از این کتاب الهی برای مریدان خاص خود بیان فرموده اند که خطبه های نادره علی(ع)، رساله امّ الکتاب باقرالعلوم و الهفت الشریف امام صادق(ع) و دریائی از علم بیان که از ائمه هدی(ع) نقل شده جملگی بیاناتی از امّ الکتاب می باشند که از گذشته و آینده عالم سخن نموده اند ولی اساسی ترین حقایقی که در آفرینش عالم از امّ الکتاب بیان شده که برای ما به ارث مانده است همین رساله کوچک امّ الکتاب از باقرالعلوم است که گوهری بی همتا در علم بیان و اسرار و حقایق عالم و آدم است و نوری ابدی از کتاب محفوظ الهی می باشد که خداوند به نصرت امام پنجم روحی از آن را بر ما نیز نازل فرموده که بیانش همین کتاب حاضر است که بدون چنین روحی ما از درک و فهم و باور حقایق این دو رساله از امام پنجم و ششم عاجز می بودیم و امکان شرح و بیان و تفصیل حقایقش را در آخرالزمان نمی یافتیم.

۴۴۶۷- از آیات مذکور همچنین درمی یابیم که اصل صاحب امّ الکتاب علی حکیم است یعنی علی مرتضی امام و ولی مطلق خداست که نور باطن همه امامان است همانطور که از اکثر امامان نقل است که "ما همه علی هستیم"! و علی(ع)، نخستین صاحب آشکار کتاب محفوظ و امّ الکتاب در عرصه ظهور انسانی است یعنی ظهور "علی حکیم" است. او پدر امّ الکتاب و محمد مصطفی هم مادر امّ الکتاب است و فاطمه فاطره هم جمال فطرت امّ الکتاب است که گاه به "عروس قرآن" هم ملقب شده است. و بنده در واقعه نزول روح القدس امام زمان در سال ۱۳۷۴ هـ.ش این هر سه تجلی امّ الکتاب را در جلوه ای واحد شهود نمودم که سه تجلی ازلی نور حق در بدو آفرینش از امّ الکتاب می باشند یعنی نور عقل و دین و محبت که سه رکن اصلی امّ الکتاب است که در قرآن کریم نیز مشهود است و این تأویل کلمه "اله" و حروف "ا ل ه" می باشد و قبلاً نشان داده ایم که الله هم "ال اله" و هم صیغه فعال از مصدر اله می باشد به معنای الهی که به عرصه عرفات و خلاقیت آمده است. همانطور که "فَعَل" فعّال می شود اله هم الله می شود! یعنی کلمه الله، اله کننده انسانی است که سه حرف الف، لام، ها را در خود تأویل کرده باشد یعنی هر یک از حروف الفباء را در نفس ناطقه اش به شهود آورده باشد یعنی ا ل م، ا ل ه، ا ل ر، ا ل ص، ا ل ح و الی آخر! و این عرفات الفباء است به نور تأویل ال که می شود ا ل ل ا! همانطور که در همه زبانهای روی زمین درب ورود به الفباء همانا "ال" است مثل الفباء، الفابت و غیره! چرا که حقیقت هر امری در زمین عکس حقیقت آسمانی آن است و این همان دیالکتیک ظهور و تجلی است که در الفباء نیز مصداق دارد که واضحترین صورتش همین رابطه ا ل – ل ا است که تأویل احدیش می شود ا ل ل ا! و تجلی ا ل ل ا هم می شود الله! که "ه" تأنیث نشان عشق جمالی در تجلی است! پس ظهور اللهی هر امری ظهوری در اوج عشق الهی است و هر که ظهور اللهی هر چیزی را شهود کند به تأویل آخرالزمانی نور ا ل ه و انوار ثلاثه محمد – علی – فاطمه (دین – عقل – محبت) در خویشتن نائل آمده و محمدی گشته و از آل محمد محسوب می شود! و شاهدیم که آل محمد شدن همان الحمدی شدن است. درباره سرّ الف لام هر چه می گوئیم به نهایتش نمی رسیم که فتح باب قرآن کریم است در سوره حمد!

۴۴۶۸- باید دانست که جوهره معنوی "امّ الکتاب" نیز همان ذات تأویلی حروف تشکیل دهنده آن یعنی "الفون – میم – میم – الفون – لام – کاف – تاء – الفون – باء" می باشد که در تفصیل سی و سه حرف است که در فصول قبل درباره اش سخن نموده ایم. که این حروف تفصیلی دارای هفت حرف "آ" است که همان هفت ارواح پدیدآورنده هفت آسمان و هفت زمین هستند که در نزول و عروج می شوند چهارده معصوم محمدی که نازل کننده روح الله هستند در شبهای قدر بر مؤمنین لایق که: مائیم که نازل می کنیم در شب قدر، روح و ملائک را از کل امر الهی...! سوره قدر- "قرآن در کتاب محفوظ و امّ الکتاب در نزد ماست که علی حکیم است." سوره ق- و قبلاً دانستیم که "آ" ذات احدی پروردگار است که

همان پنج تن آل عبای محمدی است (الفون) که در آخرالزمان به کاملترین صورت انسانی رخ نموده اند که کاملترین منطق وحدت وجودی یعنی پنتالکتیک را پدید می آورند که در این باب در کتاب "دیالکتیکِ دیالکتیک" سخن نموده ایم.

۴۴۶۹- امّ هر کتابی دارای سه نور عقل و دین و محبت است برحسب حروف ا – م – م! که همان انوار محمد – علی – فاطمه است در حد کمال خوانش و بیان! ولی مراتب نازلتری نیز وجود دارند که تجلی پائینتری از این انوار ثلاثه هستند. بنده جمال این سه نور را در شب واقعه نزول روح امّ الکتاب یعنی شب عاشورای ۱۳۹۴ هـ.ش رؤیت نمودم در گلدسته مسجدی در آسمان در حالیکه مشغول پرواز بسوی اعماق آسمان بودم که در یک نظر جمال رسول خاتم(ص) را دیدار نمودم بهمراه دو تن دیگر از اصحاب مقرب آن حضرت که به یقین هویتشان را نشناختم. و با نظری دگر جمال امام محمد باقر را بهمراه دو تن از مریدان خاص آن حضرت شهود کردم که تأویل و تجلی سه حرف امّ (ا – م – م) بود. و این تفاوت نظر به معنای تناقض و تردید نیست همانطور که در رساله امّ الکتاب شاهد بودیم که یکی از مریدان امام باقر(ع) در جمال آن حضرت به آنی یکایک پنج تن آل عبا را رؤیت کردند که از مقام الهی خود دم می زدند چرا که در چنین رؤیتی از روح امّ الکتاب هر نوری عین ذات باریتعالی است هر چند در تجلی محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) و یا سائر ائمه هدی(ع) که مظاهر نور کلمةالله هستند پس عین انوار ذات حق تعالی هستند. و این همان حقیقتی است که در آخرالزمان جز در مکتب و مذهب امامیه رخ نداده و جز به علم قرآن و بیان و علم روح امّ الکتاب درک و تصدیق نمی شود ولی از نظر سائر مکاتب و مذاهب متهم به کفر و الحاد و ارتداد است و حتی بسیاری از علمای رسمی مذهب ما نیز این حقایق را برنمی تابند و انکارش می کنند.

۴۴۷۰- همانطور که "امّ" بمعنای مادر نیز هست امّ الکتاب هم مادر همه کتابهای آسمانی و زمینی است و لذا حقایق و اسرار امّ الکتاب هم جز در قالب زبان مادری بر فرد آشکار و ناطق نمی شوند همانطور که وحی الهی نیز به زبان مادری انبیاء بر قلوبشان نازل گشته است. و این وجهی دیگر از حقیقت امّیت و امّی بودن انسان سالک است که اگر با زبان مادری خود رابطه ای اصیل و عارفانه و عمیق نداشته باشد از طی طریق در این راه بازمی ماند و بخصوص در درک حقایق امّ الکتاب بکلی معذور است. و کسی به نور امّیت فطری خود راه می یابد که به مادر و خانواده و قوم مادریش برای رضای خدا، و در دین خدا خدمت کرده باشد بی آنکه به فتنه و مفاسد نژادی و شیطان شجره دچار گردد زیرا اساس شجره و نژادپرستی نیز مادر است که مهد رَحَم و زایش مادی است و این امتحانی بس عظیم و دیالکتیکی است که بدون هدایت اولیای الهی نمی توان از آن سربلند بیرون آمد. یتیم بودن بسیاری از انبیاء و اولیای الهی بیانی از این حقیقت و توفیقی الهی است.

۴۴۷۱- حقایق تأویلی و روحانی، حقایقی شهودی ناشی از علم حضوری از علم کتاب در فطرت الهی بشرند و هر چند که می توان این نوع حقایق و حقانیتشان را از طریق عقل و استدلال علیتی نیز درک نمود ولی از طریق چنین استدلالی هرگز حاصل نمی آیند. که ما این هر دو روی واقعه را در این کتاب نشان داده ایم.

۴۴۷۲- انسان بمیزانی که روی به بی نهایت (و نه بی نهایت ریاضیاتی) می کند و نسیم روح سرمدی به جان می وزد خطاها و تردیدها و شرکهایش از بین رفته و خود نوری از یقین و ایمان عرفانی در میان خلق می شود و به خلق روحی از حیات و خلق جدید می بخشد. در حالیکه بی نهایت های ریاضیاتی بطرز مرگباری عقیم و بیروح و بیجان هستند و لذا دانشمندان ریاضیات محض را در رأس عقیم ترین و بیروحترین موجودات روی زمین می یابیم که در نشئه شیطانی ریاضیات محض و بی نهایت عددی اسوه های کبر و غرور و شقاوت هستند و در ذات خود عقیم گشته اند. هر چند که این نوع بی نهایتِ ریاضیاتی و نشئه شیطانی هم رمزی از اسرار خلقت و رندی پروردگار از برای کافران است که حقش را نیز علمای ربانی و عرفای سرمدی درک می کنند.

۴۴۷۳- "ما جز به امر پروردگارت فرود نخواهیم آمد..." مریم۶۴- این سخن ائمه هدیٰ و معصومین آل محمد است که فرودآیندگان و عروج کنندگان بر قلب مؤمنین و شیعیان خاص خود هستند به روحی از ارواح هفتگانه تا بنده ای را به لقای رب برسانند و اهل علم تأویل و کتاب و روح نمایند و سالک سیر الله در هفت زمین و آسمان کنند تا شاهد بر باطن آدمیان باشند و سرنوشت مردمان را برایشان بیان کنند. "و ما اسرار را فقط بر زبان تو اینسان آسان نمودیم تا متقین را بشارت دهی و مردم لجوج را بترسانی." مریم۹۷- و این نیز سخنی دیگر از جانب امامان است که بواسطه روحی، بیان حقایق باطنی را بر اهلش میسر می کنند و این علم بیان است. "ما قرآن را بر دل تو نازل نکردیم که خود را به رنج و عذاب افکنی بلکه ذکری از برای بیداری و خشوع است." طه۳-۲- و این نیز سخنی دیگر از ارواح معصوم است که تا قیامت قرآن محمدی را بصورت ذکر (و نه وحی) بر قلوب اهلش نازل می کنند که اساس علم بیان است. "براستی که الساعه و قیامت رسید و ما آن را برای مردم پنهان داشتیم... ولی تو از منکران آن مباش." طه۱۵-۱۴- زیرا نزول

قرآن و علم بیان باعث از میان رفتن زمان نجومی – دهری و برپائی اکنونیت حیات و هستی در جان می شود که حواس و هوش به حقایق جهان زنده و بینا و شنوا و فهما می شود تا به علم کتاب این حقایق را بیان کند. و باید دانست که "الساعه" و علم الساعه غیر از قیامت کبرا است که در این باب به تفصیل سخن نموده ایم در حالیکه در تفسیر و ترجمه قرآن عموماً الساعه و قیامت یکی فرض می شوند که چنین نیست. الساعه، مقام حضور و ظهور و کشف و شهود است که حاصل نزول روح و قرآن می باشد که برترین شهود همانا رؤیت تجلی خداوند است که در رابطه بین مأموم و امام رخ می نماید. "و خداوند شاهد و شهید است بین ما و شما." یونس۲۹-

۴۴۷۴- ولی ای مؤمن بدان که از میان همه امامان همام فقط به شراب کوثری امیرالمؤمنین علی(ع) است که سالک این راه می شوی و تا به آخر در ولایت و امارت عشق مولا امکان طی طریق الی الله داری. و لذا "یا علی" ذکر دم به دم سالکان است که با هر دمی از این ذکر از جهانی به جهان دگر می شوند و کل مسیر نزول و عروج را هر بار سیر می کنند. "و مائیم که به تو کوثر اعطا نمودیم پس در صلوة پروردگارت فنا شو." سوره کوثر- که این "ما" نیز معصومین محمدی هستند و کوثر هم فطرت خدا یعنی فاطمه فاطره است و هر که جرعه ای از این شراب فطرت فاطمی را از دست ساقی کوثر یعنی علی مرتضی بنوشد بخود خود در پروردگارش فنا می گردد و به سرمدی حق می پیوندد. و بیهوده نیست که لقب امیرالمؤمنین جز به علی(ع) به هیچ امام دیگری تعلق نگرفته است زیرا اوست که نور ایمان را در دل مستقر و حفاظت می فرماید و سلطان قلوب همه سالکان از هر مکتب و مذهبی است تا آنجا که مولوی سنی مذهب نیز در دهها غزل به این امر معترف است که هیچ شیعه ای چنین اعتراف و اقراری عظیم ننموده است که مولا علی را در تجلی شمس تبریزی رؤیت کرده است: شمس الحق تبریز که بنمود علی بود! "و من در هر زمین و زمان و به هر صورتی که بخواهم به نورم تجلی می کنم و هر که مرا انکار کند مرتد است." خطبه بیان- و این تجلی نور کلمةالله است و لذا مولوی در غزلی علی را مظهر الله می خواند. زیرا کسی که در خود مطلقاً لا شد مظهر ال لا شد! در این تأویل تا ابد بمان!

۴۴۷۵- کسی که از سرنوشت خود شکایت دارد از حقارت خود در جهان هستی لامتناهی حکایت دارد پس بر او واجب است که رشد و توسعه یابد و جهانی و سرمدی و لامتناهی گردد و این دعای طلب روح است از الله که: یا روح الله ادرکنی! و روح الله هم کسی جز امام زمان نیست که به آل خود امر می کند که روحی مناسب بر وی نازل کنند: "مائیم که روح را به هر کسی که بخواهیم به اذن الهی، نازل می کنیم." امام صادق(ع)- و بر چنین داعی و طالبی واجب است که بر دعایش مصرّ و صبور و ذاکر باشد و نومید نگردد: "بر اهل ایمان واجب است که از روح الله مأیوس نشوند زیرا جز کافران مأیوس نمی شوند." قرآن کریم- و این کلام امام علی(ع) را فراموش نکنیم که: منم روح الله و منم که روح را به هر کسی که بخواهم نازل می کنم و در هر کسی که بخواهم به نورم تجلی می کنم! و باید دانست که این روح هفت مرتبه دارد در نزول و عروج که نبوی هستند و ولوی! آدمی، نوحی، ابراهیمی، موسوی، عیسوی، محمدی و امامی! این بنده از کودکی تا به امروز تقریباً هر پنج سالی یکبار مشمول نزول یکی از این ارواح طیبه الهی از جانب انبیاء و ائمه هدی(ع) بوده ام که آخرین آن روح امّ الکتاب است که از دو سال پیش تاکنون در حال دریافتش بوده ام که کتاب حاضر گزارش و بیان همین روح اخیر بوده است. و در آخرالزمان این واقعه بر کل بشریت واقع می گردد منتهی فقط اهالی معرفت نفس و حق جویان و مجاهدان سیر الی الله انوار و اسرار و نعمات این ارواح را می یابند و مابقی مردمان در غفلت بسر می برند و از این وقایع قدسی بصورت خاطراتی خرافی و توهمی در خواب و بیداری یاد می کنند و بسیاری حتی در همین اندازه هم به یاد نمی آورند. زیرا ما در عصر الساعه زیست می کنیم: الساعه فرا رسید که بر عامه مردمان پنهان است ولی تو از غافلان مباش! قرآن کریم- ولی اهل معرفت وظیفه دارند که حقایق این واقعه را بر همگان بیان کنند تا شاید به یاد آورند و هدایت شوند: ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حقیقت آنچه که بر مردم هم نازل شده را برایشان بیان کنی تا شاید به یاد آورند. قرآن کریم- که این "ما" نیز جز ائمه هدی(ع) نیستند! "و مائیم که شما را در برّ و بحر و افلاک سیر دادیم و اسرارش را نمایاندیم... و براستی این مائیم که در آسمان کاخهائی قرار دادیم و آن را برای شما قابل شهود نمودیم ولی آن را از چشم شیاطین پنهان داشتیم... و مائیم که زنده می سازیم و می میرانیم..." سوره یونس و حجر-

۴۴۷۶- می دانیم که سوره فتح، سوره بیعت بین امام و مأموم است و در سنت امامیه هرگاه کسی با امامی بیعت می نمود تا در ولایتش زیست کند آیات نخستین این سوره تلاوت می شد که مضمون نخستین آیه آن قابل تأمل است: براستی این مائیم که فتح کردیم از برای تو (مأموم) فتح مبین را! و خداوند نیز همه گناهان گذشته و آینده ات را بر تو بخشید و نعمت را بر تو کامل نمود و تو را به صراط مستقیم هدایت فرمود با نصرتی عزیز! فتح۳-۱- این "ما" نیز ائمه معصومین هستند که بلافاصله از خداوند سخن می گویند پس این "ما" غیر از الله است. و الله هم به مناسب این نعمت تامه و شفاعت امامان همه گناهان گذشته و گناهان محتمل آینده را هم بر مأموم پیشاپیش بخشیده و او را بر صراط

**مستقیم که وادی سیر الی الله و لقاءالله و سیر در آفاق و انفس و برّ و بحر و افلاک و زمین و آسمان است هدایت کرده است و از یاری باعزّتش برخوردار کرده است. پس آیا چه رحمتی بزرگتر از این برای آدمی در دو جهان متصور است که از جانب معصومین نازل شده است که محور این رحمت و نعمت تامه هم فتح مبین است که از امام مبین و علم بیان اوست که گوهره خلق جدید انسان در آخرالزمان است. آخرالزمانی که تماماً در سیطره اراده و آفرینش آل محمد و امامت قائم آلش قرار دارد که کل قرآن کریم وصف این انّا و نحن (ما) می باشد که هیچ آدم با انصافی نمی تواند آن را مترادف الله و ضمیر ادبی خداوند تلقی کند همانطور که بسیاری از علمای شیعه حتی چنین تفاسیری دارند که بس جای تأسف و تعجب است حتی کسی چون علامه طباطبائی! خدا کند چنین تفسیر و تحریف آشکاری از قرآن از روی تقیّه بوده باشد هر چند که گمان نمی کنم که بخاطر تقیه کسی حق تحریف قرآن را داشته باشد که اگر چنین باشد دیگر هیچ مرزی بین حق و باطل و کفر و ایمان باقی نمی ماند و نیز هیچ تعریفی برای شیعه!**

**۴۴۷۷- "فتح مبین" یعنی فتح بین زمین و آسمان، غیب و شهود، دنیا و آخرت، ماده و معنا، خالق و مخلوق و نهایتاً خدا و انسان و بود و نبود! و این به نور علم بیان (علم مبین) است که هر دوگانگی را در عالم هستی و نیز از قلمرو معرفت شناسی از میان برمی دارد بخصوص فاصله بین ذهن و دل را که کارگاه اصلی ثنویت در بشر است. و صراط المستقیم حاصل از بین رفتن این بین هاست: "این مائیم که فتح کردیم از برای شما فتح مبین را. و خداوند هم کلیه گناهان گذشته و آینده شما را بر شما بخشید و نعمتش را بر شما کامل کرده و شما را بر صراط المستقیم هدایت فرموده." فتح۳-۱- چرا که هر گناهی ناشی از شرک و ثنویت ادراک بشر است و چون این بین ها برداشته شود (به علم بیان) پس دیگر گناهی رخ نمی دهد الا از روی غفلت و عادت و ناچاری که آنهم بخشیده می شود زیرا به عصمت آل محمد پیوسته و فطرت الهی در وی زنده است پس هیچ معصیتی در او باقی نمی ماند.**

**۴۴۷۸- پس هر که جرعه ای از شراب کوثر فاطمی از دست ساقی کوثر بنوشد به امّیت فطرت اللهی خود ملحق شده و لایق درک و دریافت اسرار امّ الکتاب می گردد زیرا امّ امامت، فاطمه فاطره است که جمال امّ الکتاب نیز هموست.**

**۴۴۷۹- قبلاً نشان داده ایم که مرد و زن (آدم و حوا) کاملترین مظهر ظهور ال و لا یعنی کلمةالله در عالم ارض هستند یعنی بالقوه دارای چنین نوری از تأویل و تجلی هستند که بایستی آن را در رابطه بین خود محقق نموده و این "بین" را که اشد اضداد عالم است از بین ببرند که الله از این بین رخ نماید همانطور که در سوره نساء نفس واحده این دو را متذکر شده و در آیات دیگری ضدیت این دو را خاطرنشان کرده و سپس امر فرموده که ذات این رابطه را به صلح آورند (انفال-۱) و در سوره بقره آشکارا در اشد صلح و تقوای این رابطه لقای الهی را بشارت نموده است (بقره۲۲۳) و اما نخستین زن و مردی که این امر الهی را به تمام و کمال محقق نموده و مظهر کلمةالله گشتند و با از میان برداشتن ضدیت این رابطه و امحای نژاد و شجره، توانستند رابطه خود را قلمرو ظهور کلمةالله یعنی امامت سازند علی و فاطمه هستند. بنائی که بواسطه ابراهیم(ع) و هاجر(ع) نهاده شد و در رابطه محمد(ص) و خدیجه(ع) به کمال تأویل رسید و در رابطه علی(ع) و فاطمه(ع) متجلی گردید در احدیت محض که یگانگی زمین و آسمان و بود و نبود است یعنی ال و لا!**

**۴۴۸۰- در قرآن کریم سخن از دو نوع علم تأویل است: تأویل حدیث (سخن) و تأویل رؤیا (مشاهدات عینی)! تأویل حدیث به شهود می رسد و تأویل رؤیا هم به اسماء و کلمات! و این دو روی علم تأویل است در نزول و عروج روح! این همان قرآن و بیان است در معنای کلان! و از معروفترین بانیان و صاحبان اولیه این دو علم در قرآن کریم همانا ابراهیم خلیل(ع) و یوسف(ع) است. تأویل حدیث و تأویل رؤیا همان تأویل رابطه اسم و مسماء است که نهایت همه این تأویلات دوگانه به تأویل اسم و مسمای خداوند می رسد که همان تأویل رابطه کلمه الله و نور است زیرا الله اسم اعلای خداوند است و نور هم مسمای وجودی و حضور محسوس پروردگار در عالم هستی است که تجلی کلمه الله، نور است و تأویل نور هم کلمه الله است. کل سرّ علم تأویل همین واقعه رابطه اسم و مسماء است.**

**۴۴۸۱- کل جریان اندیشه و ذهنیت یا روان ناطقه بشری چیزی جز رابطه بین اسماء و مسماء (اشیاء) نیست که تلاش آگاهانه در جهت حصول حقیقت باطنی اشیاء (مسماء) از طریق اسماء را تفکر گویند یعنی تفکر تأویلی! "چرا تفکر نمی کنید تا ببینید هر آنچه در زمین و آسمانهاست برحق آفریده شده است. مسئله اینست که در دیدار با پروردگارشان تردید دارند." قرآن کریم- چرا که اسم هر چیزی همانطور که از لغت آن (اسم) معلوم است سمت و سوی (سمه، سمو) آسمانی مسماهاست. همانطور که آسمان (سماء) هم از مصدر سمو و سمه و اسم است. در حقیقت اسم هر چیزی سرنخ آسمانی مسمای آن چیز است همانطور که هر چیزی در آسمان قرار دارد که همان فضای لامتناهی است و زمین هم در آسمان می چرخد پس موجودی آسمانی است. پس منظور از آسمانی بودن حقیقت اسمائی مسماها به معنای رایج ماورای طبیعت و متافیزیک که در ورای کائنات باشد نیست. و لذا وقتی سوار بر اسم چیزی به باطن مسمای آن چیز رسوخ می**

کنیم حقیقت باطنی و آسمانی آن چیز در ظاهرش رخ می نماید و ظاهر و باطن آن چیز به الهیت رخ می نماید و تا به لقای الهی در اشیاء مؤمن نباشیم دارای قدرت تأویل و رسوخ در اشیاء نیستیم: زیرا در لقای پروردگارشان تردید دارند! قرآن کریم- پس علم تأویل که همان علم رسوخ است مستلزم ایمان و عشق به لقای الهی در جهان اشیاء است زیرا: براستی که خداوند در هر چیزی هست و محاط و محیط بر اشیاء می باشد! قرآن کریم- و لذا علم تأویل حاصل عشق لقاءاللهی در حیات دنیا و اشیاء است و اگر ما بخش عمده ای از آثارمان را در این باب سخن نموده ایم زمینه باطنی و روحانی علم تأویل است. و اینک بوضوح دریافتیم که چرا تأویل حدیث و تأویل رؤیا، دو روی این علم است و علم تأویل علم رسیدن از اسم به حقیقت الهی مسماء است. و این به مثابه تأویل کامل هر سخنی است زیرا بدون اسم هیچ جمله ای امکان وقوع و معنا ندارد و هر سخنی بر محور نامها جریان دارد و صفات و ضمایر و افعال و قید مکان و زمان و حروف ربط و اضافه و امثالهم جملگی معلول و مخلوق اسماء هستند. پس علم اسماء به مثابه هسته مرکزی علم کلام و علم کتاب است.

۴۴۸۲- اسمها، سمت و سوی سماواتی مسماها در نفس ناطقه انسان هستند که امّ و جوهره و اساس همه اسمها همانا اسمای الهی در قرآن کریم هستند که عالیترین همه این اسماء در آخرالزمان هم "الله" است که ریشه در اسم حرف اول الفباء یعنی "آ" الف دارد یعنی ال فا! که ظهور نهائی الفا در آخرالزمان فاطمه فاطره است که طبق حدیث قدسی، خلق عالم و آدمیان و انبیاء و اولیای الهی تأویل به اوست. یعنی الفا اسم مسمای وجودی فاطمه اطهر است که جمال نهائی "نور" است نوری که زمین و آسمانها از آن و در آن و با آن و در ذات آن است که این حقیقت امروزه در نسبت انیشتن نیز به اثبات علمی رسیده است. این همان جمال سرمدی و غیرقابل تأویل همه تأویلات و تجلیات است که عشق روحانی – عرفانی همه عرفای واصل است و عشق روح و جمال امّ الکتاب است زیرا امّ ائمه همان امّ الکتاب است زیرا امامان همه تجلیات کتاب الله می باشند.

۴۴۸۳- کسی که به نصرت روحی و به عشق تجلّی الفای کلمةالله بطور مثال متوسل به اسم آب (ماء) شود و به مسمای آبهای روی زمین ملحق گردد ملحق به عرش رحمن است که بر آب است (قرآن کریم)!

۴۴۸۴- کسی که به نصرت روحی و به فتح مبینی و به عشق تجلی الفای کلمهٔ الله بطور مثال متوسل به اسم نور شود و به نور زمین و آسمانها ملحق گردد محلق به عرش اعلیٰ است که نور علی نور است و این الحاق به امّ امامت است که عین نور هدایت برای عالمیان است.

۴۴۸۵- بر همین امثال هر اسم و مسمائی را به علم تأویل و تجلی درباب بخصوص اسم "کتاب" را در ذات فطرت الهی خویشتن تأویل کن تا به کتاب الله که کتاب آفرینش است ملحق شده و از کاف کتاب به علم تکوین نائل آئی و کائن شوی!

۴۴۸۶- و همه این قدرتها و موهبتهای ماورای عقول و علوم علیتی در علم تأویل و تکوین که به انسان محول گشته اجر بندگی عالمانه – عارفانه و خشوع و شکر و قدردانی از حضرت حق است که عین شکر از وجود خویشتن است و براستی که خداوند بی نیاز و مبرای از شکر ماست که فرمود: شکر نمی کنید الا خودتان را! و بیهوده نیست که سرچشمه همه تأویلات همانا تأویل خویشتن به عدمیت است یعنی عدم – آگاهی! آنکه به یقین دانست و دید که نیست بر آستان وجود حق تعالی قرار دارد زیرا این آگاهی بر عدم خویش، همان نور ذات ازل بر آستان آفرینش است. پس این اوست که در عدم ما، خود را می آفریند. و این "خود" را به ما می بخشد و این عین واقعه خلافت است یعنی ما جانشین وجود او در عالم ارض هستیم! این خلافت که عین عشق است گوهره علم تأویل و تجلی است. که در اینجا آفرینش عین اراده به ظهور است ظهور عدم! زیرا عدم مطلقاً بمعنای نابودن نیست چرا که نابودن چگونه می داند که نیست. پس این اوست که بر عدمیت خویش در ما آگاه و بیناست. و اقرار ما به این عدمیت سرآغاز خلق جدید است خلقی جدید که جدید بودنش فقط از بابت ما نیست بلکه از بابت کل جهان هستی است: هر که به حق زنده شود کل خلق از نو زنده شده است! قرآن کریم- پس هر که به حق آفریده شود کل جهان هستی از نو آفریده شده است که این جهان هر کسی در این آفرینش است و جنات نعیم اوست. پس به تعداد انسانهای عارف در خلق جدید، جهان هستی وجود دارد که منحصر بفرد آنهاست. در این معنا بمان و قدر عدمیت خود را بدان که عدمیت او در ازلیت است. وجود و عدم هر دو از اوست و او برتر از وجود و عدم است. و تو نیز! و این مذهب اصالت معرفت است که وجود و عدم مخلوق آن است. این نیز تأویل وجود و عدم به یکدیگر است که امری لامتناهی است که هر فاصله و تضاد و بین و ثنویتی از میان وجود و عدم برمی خیزد و بود نبود امری واحد می شود و این ظهور قل هوالله احد است!

۴۴۸۷- تأویل یک رابطه جادوئی دو سویه است که دمادم جایگاه ذاتی طرفین تغییر می کند و جانشین یکدیگر می شوند که نهایتش خلافت بین وجود و عدم است که در رابطه انسان و خدا تجلی می یابد و بالاخره هرگز معلوم نمی شود که

کدامیک انسان است و کدامیک خداست. و این حیرت ابدی عارفان واصل است که مولوی ما بخوبی از بیان آن برآمده است: من با تو چنانم ای نگار ختنی کاندر عجبم که من منم یا تو منی! این از وجه منطقی همان دیالکتیک دیالکتیک است که مناسبترین اصطلاحی است که در سنت تاریخ حکمت شناخته ام با تغییراتی که در تعریف سنتی این اصطلاح به عمل آورده ام و آن را تنها توحید علمی و علم توحیدی ممکن در عرصه عالم کثرت و تناقضات یافته ام که هم عین دین است و هم عین عقل محض و عین عشق محض! و از همه مهمتر اینکه منطبق بر معارف قرآنی و شیعی است. و مهمتر از این نیز آنکه مورد تصدیق و حمایت ائمه هدیٰ قرار دارد که در صدها نشانه در خواب و بیداری بر من یقین گشته است.

۴۴۸۸- مجموعه آثار و معارف ما بطور کلی حاوی دو وجه و دو قلمرو است که همان دو مرحله تأویل است که یکی تأویل آدم به عدم است که وادی لاهو است و دیگری تأویل عدم به وجود است که وادی ال لا است. که زان پس مرحله تأویل احدی هو و الله است که عرصه خلق جدید انسان می باشد و در این مرحله است که دیالکتیک دیالکتیک بین عدم و وجود یا انسان و خدا را پایانی نیست و این وادی برتر از علم یعنی حیرت است و مستی توحیدی کوثر کبریائی حق که رسول خاتم(ص) از پروردگارش طلب می نمود که: خدایا دائماً بر حیرتم بیفزا! و این نور سرمدیت است که مستمراً از خود فرامی رود و بیان نور علی نوری است که اعلائیت و کبریائی اش را پایانی نیست: نی من منم و نی تو توئی نی تو منی – هم من منم و هم تو توئی هم تو منی! که این سرّ من – تو – او از انوار ثلاثه محمد – علی – فاطمه است. همانطور که چهار تن از دوازده امام ما به نام "علی(ع)" هستند که نور "من" یعنی لااله الاانا است و سه تن دیگر به نام "محمد(ص)" هستند که نور "تو" یعنی لااله الاانت است و پنج تن دگر فاطمی هستند که همان محمد – علی است که نور "او" یعنی لااله الاهو می باشد. چون انسانی با این هر سه نور لاالهی محشور شود یعنی محمد – علی – فاطمه گردد به وجود مائی (انّا – نحن) نائل می آید که نور لااله الاالله است و این ظهور اله (ا ل ه) است یعنی الف احمد، لام علی و های فاطمه! و این ظهور عرفه (شناخت) است همانطور که کلمه الله در تفصیل و تسبیح حروفش به کلمه "الفهم" تأویل می شود که شرح این واقعه در دفتر اول این کتاب آمده است: چون سه نفر همراز شوند چهارمی اوست که با آنها تا قیامت خواهد بود! مجادله۸- و این انسان کامل چهارده معصومی است که در هفت زمین و آسمان در نزول و عروج حضور دارد همچون بایزید بسطامی و منصور حلاج که حامل چهارده روایت و تأویل از قرآن هستند یعنی کتاب الله کامل! و این معنای انسان جهانی است و انسان کامل که از اقطار مکان و زمان (زمین و آسمان) خروج کرده است یعنی کل جهان هستی لامتناهی سیطره حضور و خلاقیت جدید اوست و او خود احدیت خلق عالم است.

۴۴۸۹- قابل ذکر است که اله از وجه تأویل حروف همان "ال ها" است. که "ال" حرف عرفه و ظهور است و "ها" هم برآیند ثلاثه ذکر حیات در جریان تنفس عمیق از دل است: هو – هی – ها! که هو و هی ضمایر ذات غیب حق هستند که از اعماق سینه در حال تنفس برمی آیند که مذکر و مؤنث می باشند ولی "ها" که عمیقترین تنفس است ورای مذکر و مؤنث می باشد یعنی سبّوحی و احدی است و مظهر حیات قدسی حق می باشد به جمال فاطمه اطهر که ظهور فطرت الله است که حیات در عالم هستی بر محور وجودش احصیٰ و تقدیر می شود همانطور که علی(ع) در واقعه ضربت بر پهلوی مبارک فاطمه(ع) فرمود که: ای فاطمه مبادا که نفرین کنی زیرا با نفرین تو قدر حیات از عالم رخت برمی بندد! پس "ا ل ه" که همان محمد – علی – فاطمه است که ظهور جمال انوار ثلاثه ازلی یعنی دین – عقل – محبت می باشند چون به ظهور کامل درآیند ال ال ه می شود یعنی الله! در این تأویل و تجلی تا ابد بمان و بنگر و در حیرت شو و از حیرت مهراس!

۴۴۹۰- همانطور که رسول خاتم(ص) به علی(ع) فرمود که: ای علی، من و تو، مادر و پدر مؤمنان هستیم! که دال بر مؤنث و مذکر بودن این هویت است یعنی هی و هو! ولی فاطمه با اینکه بظاهر زن است ولی به باطن ورای مذکر و مؤنث می باشد یعنی احد فطرت و فطرت احدی است یعنی ها! همانطور که در حدیث قدسی مراتب تجلی حق اینگونه است: محمد – علی – فاطمه (هی – هو – ها)! و لذا رسول خدا، فاطمه را مادر خود می نامد یعنی امّ روح العقل محمدی! می بینیم که چگونه در این مقامات الهی دیالکتیک توحیدی نیز دائماً در ذاتش دیالکتیکی می شود و در مذهب عشق هیچکس را مقامی نیست: و آنها را هیچ مقامی نیست! قرآن کریم- ولی محمد(ص)، علی را برتر از خود و فاطمه را برتر از علی قرار داده است. زیرا در فاطمه است که "ال ال ه" رخ می نماید. بمان!

۴۴۹۱- و بیهوده نیست که فاطمه(ع) فاقد علائم زنانگی است (مثل عادت ماهیانه و شیردهی) و اینکه چرا خداوند او را حجت خود بر ائمه هدیٰ قرار داده است بقول امام حسن عسکری(ع)! در حالیکه خود ائمه، حجت های خداوند بر مؤمنان هستند. پس فاطمه امّ الحجج است و یا حجت همه حجت ها! و "ها" الهیت است و لذا با فاطمه، اله، ال اله شده است یعنی به عرفات آمده است از برای امامان و همه اولیای الهی در آخرالزمان! بمان!

**۴۴۹۲-** ال ها تأویلگر ال فا است. "ها" همچون سائر حروف بدون نقطه که حروف تأویلگر و قلبی هستند و "فا" هم همچون سائر حروف نقطه دار حروف تأویل شده و ذهنی می باشند. همانطور که حروف مقطعه قرآنی که چهارده حروفند بی نقطه اند یعنی قلبی می باشند به استثنای ق – ن که حروف رابط آن دو دسته حروف بین قلب و مغز هستند. و لذا حروف بدون نقطه جملگی از دهان کودکان شیرخواره و از اعماق قلبشان صادر می شود که زمینه ساز و تأویل کننده سائر حروف و اصوات نقطه دار هستند. در حقیقت از دو دسته حروف تأویلگر و بیّن (بیانگر) سخن می کنیم. پس "فا" تأویل شده "ها" است همانطور که "با" تأویل شده "آ" است و الی آخر!

**۴۴۹۳-** انسان در عالم ارض "لا" است، عدمی است در خود مکتوم و فناست یعنی خدای قبل از عرصه آفرینش و تجلی و ظهور و عرفات است. تا اینکه در خود زیر و رو و واژگون شده تا "لا" به "ال" تأویل گردد و موجود شود یعنی ال لا! "زیر و رو می شوند و آنگاه روی به الله می کنند." قرآن کریم- و به تحقیق می دانیم که قدیمی ترین نام خدا در اعراب جاهلی که شاخه ای از عبرانیهای نژاد سامی بودند "لاه" بوده است که سیبویه فارسی نخستین و بزرگترین نابغه فرهنگ لغات عربی نیز به این حقیقت اشاره کرده است. همانطور که یکی از مهمترین بتهای خانه کعبه هم به همین نام (لاة – لات) بوده است. این مبحث اساس کل علم تأویل ماست.

**۴۴۹۴-** خداوند در ازلیت زمان و انسان هم در آخر زمان نشسته و در انتظار همدیگرند! "منتظر باشید که ما نیز در انتظاریم." قرآن کریم- این دو به مثابه مبدأ و معاد علم تأویل هستند و علم تأویل صراط مستقیم دیدار است. "خدایم بر صراط در انتظار من است." قرآن کریم- "و اوست مُبدی و مُعید، اول و آخر و ظاهر و باطن و حائل و واصل." قرآن کریم- پس این هر دو خود اوست یا به زبانی خود انسان است. و "انسان" هم از اسمای خداست همانطور که انیس و مونس و نسیّ! نسّ و نسیّ که بمعنای اُنس و نسیان است بیان دیگری از انسانیت است یعنی خدائی که در درک اسفل السافلین خاک دچار نسیان وجود شده است و الهیت خود را از یاد برده است که این نسیانی تمام وجودی است نه صرفاً فراموشی در حافظه! و در عین حال موجودی که با عدم انس گرفته و عین وجود عدم یا بود نبود است که چون این حقیقت بود نبودی را به یاد آورد و فهم نماید کلمه "ا ل ل ا" را در خود تأویل کرده و از این دوگانگی رهیده است. "براستی که انسان را از رنج آفریده ایم." قرآن کریم- و چه رنجی بزرگتر از موجودی که دچار عدم شده است و باید خود را برهاند. و این اُنس وجود و عدم یعنی انسان تماماً قلمرو عشق است عشق خدا به عدمیت خویش (آدمیت)! آیا براستی انسان کیست و خدا کیست! رهائی از این دوگانگی کل سرّ تأویل است که علم العلم است.

**۴۴۹۵-** پس اگر "لاه" نام خدای اعراب جاهلی قبل از اسلام است پس "ال لاه" عرفات و ظهور و تجلی و شهود خداست که در دین اسلام رخ نموده و محمد(ص) هم نخستین دیدار کننده اش می باشد و سپس همه امامان و اولیای محمدی! این عصاره علم تأویل ماست که بزرگترین انقلاب را در علم شریعت و طریقت و حقیقت به عرصه ظهور آورده است که کتاب حاضر هم خلاصه آنست!

**۴۴۹۶-** امروزه پدیده "موبوفوبیا" که مرض دل مشغولی و وسواس تلفن همراه است حدود شش میلیارد نفر را بر روی زمین به مسخ و جنون کامل کشانیده و حتی از عقول حیوانی و غریزی خود ساقط کرده است که این مرض در جهان سوم و جهان اسلام بمراتب شدیدتر است که عوارض این جنون را در همه زمینه ها شاهدیم. این یکی از بزرگترین حجابها و ظلمتی است که وجدان بشر مدرن را مسخ نموده و به تسخیر شیطان درآورده است زیرا شبکه های ارتباط تلفنی قدرتمندترین و مستمرترین قلمرو سلطه شیطان آریل است که حتی بچه ها را هم فرا گرفته و کل روحشان را پیشاپیش عقیم نموده است. مبارزه با این شیطان، نخستین گام برای نجات روح و عقل و اراده است.

**۴۴۹۷-** بی شک، تأویل علم سرّ است ولی اهل ایمان بقدرت عقل علیتی نیز می توانند به حقانیتش پی برند ولی نمی توانند بدین طریق به این علم راه یابند و عالم این علم شوند!

**۴۴۹۸-** "تقدیر ورای تصور بشر است." امام هادی(ع)- یعنی مقدرات الهی که قلمرو اختیار انسانی او در خلق جدید است (برخلاف قضاء) در قلمرو عقل علیتی قرار ندارد که قابل تصور نیست. پس در قلمرو تأویل قرار دارد که عقل آنی و الساعه است. و با اینحال وجدان آدمی آن را درمی یابد زیرا از جنس فطرت است. در واقع مقدرات همان نعمات الهی هستند که آدمی را سالک صراط المستقیم می کنند و صراط المستقیم همان ادراک آنی و بیواسطه و مستقیم است زیرا علیتی و در زمان نیست. ولی در قبال این مقدرات و نعمات فقط عقل تأویلی تسلیم و شاکر است و عقل علیتی می هراسد و می گریزد! "چون نعماتی بسوی شما می فرستیم اکثر شما روی برمی گردانید." قرآن کریم- هر چند که انسان کافر حتی در قبال رحمتهای الهی هم صادق نیست: "چون رحمتی از ما بسویشان می آید با آن مکر می کنند و خداوند در مکر سریعتر است." قرآن کریم-

۴۴۹۹- قضاء، واقعه نزول روح است و قدر هم عروج روح است. آنکه در قبال قضای الهی تسلیم و صبور است و به غیر او رجوع نمی کند لایق قدر یعنی اختیار در خلق جدید سرنوشت خویش می شود. شب قدر نیز که شب اختیار و الحاق به قدر مطلق وجود است امر و اراده الهی را در نهاد اهلش می نهد تا بقدرت آن خود را بیافریند. زیرا قضای الهی نازل کننده و آفریننده خلق قدیم در بشر است که خلقتی جمادی – نباتی – حیوانی – بشری است ولی "قدر" نازل کننده روح انسانی و خلاق است. ولی آنکه در خلق قدیمش تسلیم نباشد و کامل نشود چگونه پذیرای خلق جدید است.

۴۵۰۰- شریعت قوانین پذیرش خلق قدیم است ولی در خلق جدید و قدر الهی که امامان نازل می شوند قوانین طریقت حاکم است و لذا بدون پیرطریقت این مرحله طی شدنی نیست و پیرطریقت هم از اولیای امام زمان است که سالک را به حقیقت رهنمون می شود!

۴۵۰۱- شریعت، محمدی است طریقت، علوی است و حقیقت هم فاطمی است. پس سه کتاب آفرینش داریم: قرآن، بیان و لوح محفوظ که همان امّ الکتاب است! کتاب محمدی، کتاب علوی و کتاب فاطمی! و می دانیم که فاطمه(ع)، از نزد روح القدس دارای لوح سبزی بود که همه اسرار حقایق عالم و آدم در آن تنویر می شد. و از "کتاب علی" هم که مکرراً ائمه هدیٰ سخن نموده اند که همان کتاب بیان است. لوح فاطمه، اسرار حقایق کتاب بیان علی است و کتاب بیان هم شارح حقایق قرآن است.

۴۵۰۲- اسرار حقایق امامان و اولیای آنان در لوح سبز فاطمه است. و لذا فاطمه(ع)، حجت خدا بر ائمه هدیٰ است. اسرار حقایق مؤمنان و شیعیان در کتاب بیان علی است. و لذا علی(ع)، حجت خدا بر مؤمنان است (امیرالمؤمنین). و اسرار همه خلایق در قرآن است و لذا محمد(ص)، حجت خدا بر همه خلایق عالم است. این سه مرتبه ظهور و بروز کتاب الله است که به سه روح محمدی، علوی، فاطمی دریافت می شود.

۴۵۰۳- فاطمه(ع)، حجت کامله دین محمد(ص) است همانطور که مریم(ع)، حجت کامله دین مسیح است و مادر موسی(ع) حجت کامله دین موسی(ع) است و هاجر(ع) حجت کامله دین ابراهیم خلیل است. این زنان قدسی، حق دین خدایند! از این رو درمی یابیم زنی که از زنانیت و شجره خود فرا رود در مقامی برتر از مردانی قرار می گیرد که از جنسیت و شجره فرارفته اند چرا که زن خود امّ و مهد و رحم شجره است و لذا کار و جهاد او بسیار شاقه تر و عظیم تر است. اینست که تعداد زنان کامل در تاریخ بس اندک است ولی همین چند نفر حجت کامله دین همه پیامبران می باشند! زیرا زن باطن مرد است و خلق جدید اوست یعنی ظهورش و تأویلش! و لذا زن کامل، مردتر از مرد است و مرد کامل، زن تر از زن است. نه به لحاظ جنسی که مرد و زن کامل از جنسیت منزه و از نژاد پاک هستند و مظهر احدیت ذات! و لذا عشق در رابطه چنین مرد و زنی همانطور که در سوره بقره شاهدیم (آیه ۲۲۳) ظهور الله است که چیزی باشکوهتر و مجللتر و مقدستر از این در کل هستی لامتناهی نیست: ظهور او از رابطه من و تو!

۴۵۰۴- صراط المستقیم که راه هدایت است همان وادی قیامت و یوم الدین است همانطور که در سوره حمد شاهدیم زیرا "مستقیم" به لحاظ لغت از مصدر قیم و قیام و قیامت است. و بیهوده نیست که امام علی(ع) می فرماید که براستی صراط المستقیم خود ما هستیم! زیرا امامان قامت قیامت و برپا کننده قیامت شیعیان خود هستند از طریق صلوة بر آنان! "اوست که بر شما صلوة می کند و شما را از تاریکی به قلمرو نور خارج می کند." قرآن- و قلمرو نور همان یوم الدین (روشنائی دین) است. بنابراین صراط المستقیم وادی خروج از مکان و زمان و مقام الساعه می باشد که مقام حضور و قیامت جان است و در چنین مقامی است که باطن هر کسی و هر چیزی ظاهر می شود: "قیامت روزی است که باطن انسانها عیان شده و اسرار آشکار می شود." قرآن کریم- یعنی صراط المستقیم وادی تأویل امور است که اول و آخر امور یکی می شوند. و لذا علم تأویل، علم قیامت است و لذا از ائمه هدی (ع) نقل است که هر کسی که براستی اهل قرآن شود قیامتش برپا می شود و کتاب وجودش خوانده می شود: "اینک بخوان کتاب وجودت را." قرآن-

۴۵۰۵- علم تأویل و بیان را علم جفر نیز گویند به دو دلیل: یکی اینکه نخستین کتابی که در این باب تألیف شد به دست مبارک امیرالمؤمنین علی(ع) بود که فاتح این علم است و این کتاب بر روی پوستهائی از گاو نوشته شد و پوست گاو را بطور خاص و پوست حیوانات را بطور عام، جفر گویند. و دلیل دیگرش در نظر ما جنبه معنوی دارد و آن به مفهوم پوست اندازی وقایع و پدیده هاست زیرا در این علم پوست ظاهری مسائل کنده می شود و حقایق اندرونیش آشکار می گردد. ذکر این مطلب بیشتر از این روست که بنده در این روزها که مشغول فصول آخرین این کتاب هستم در زندان بسر می برم و در همان نخستین روزهای اسارتم به چرم دوزی علاقه ای عجیب یافتم و بهمراه تألیف این کتاب مشغول دوختن کیف و کفش و البسه چرمی هستم و در این کار نشئه ای عجیب احساس می کنم که غیرقابل وصف است. تا اینکه همین روز قبل در حین کار با چرم گوئی کسی از درونم کلمه "جفر" را نجوا کرد و بدینگونه به راز این علاقه

شدید بیشتر آگاه شدم که از روی تصادف نبوده است زیرا در گذشته کمترین علاقه و تجربه ای به این کار نداشتم و گوئی اینک با کار دوخت و دوز چرم نوعی تألیف ویژه ای در حال رخ نمودن است چرا که دستان من بواسطه هر چیزی می نویسند حتی در حال غذاخوردن نیز با انگشتانم بطرزی عجیب می نویسم که گاه شاهدان با حالت تردید و حیرت به من نگاه می کنند. از این رو این وسائل چرمی که در زندان دوخته ام که با روح امّ الکتاب و معارف علم تأویل و بیان و اسماءالله عجین است خود سرگذشتی دارند که زین پس قابل ملاحظه و تأمل هستند.

۴۵۰۶- قبلاً درباره نوشتن بر روی الواح سنگی و مفرغی و چوبی و پوست حیوانات و کاغذ سخن نموده ایم که هر یک دوره ای از تاریخ مذاهب را رقم زده اند و اینک از این منظر به یاد می آورم که من در طی این بیست سال اخیر همه انواع این نوشتن ها را بطور ناخودآگاه تجربه کرده ام. بخصوص در نخستین ایام نزول روح القدس و دیدار با امام زمان و نزول ذکر عشقی حیرت آور به نوشتن الفباء و اسماءالله بر هر چیزی داشتم بر سنگ، خاک، پوست درختان و در هوا و اینک بر روی پوست حیوانات در حین چرم دوزی! زیرا خداوند کلماتش را بر همه طبقات زمین و اشیای عالم نازل کرده و بلکه نوشته است بر جمادات، نباتات، حیوانات، آب، هوا و انسان! همانطور که قبلاً متذکر شدیم و امام باقر(ع) نیز فرموده اند قرآن کریم سوره به سوره و آیه به آیه بر همه نقاط روی زمین نازل شده است و این نزول رحمت للعالمین محمدی است. این کتاب الله است که حرف به حرف و کلمه به کلمه بر ذرات و کرات و جماد و نبات و حیوان و انس و جن نازل و نوشته شده است و لذا هر چیزی در عالم مظهر کلمه و حرفی است. پس جهان هستی تماماً کتاب است کتاب الله! و امّ الکتاب به مانند فرهنگ لغات خداوند است که از روی آن می توان جهان هستی و بخصوص انسانها را خواند و فهمید و بیان کرد.

۴۵۰۷- نوشتن بر سنگ تسخیر عالم جمادی است. نوشتن بر پوست حیوانات تسخیر عالم حیوانی است. نوشتن بر الواح گیاهی تسخیر عالم نباتی است و نوشتن نفوس مردمان، تسخیر ناس است. و نوشتن بر آب و هوا، تسخیر عالم جان است. و نوشتن بر فطرت خویشتن، تسخیر وجود الهی خویشتن است. و آدمی حاوی همه طبقات عالم هستی است و برای تسخیر حیات و هستی خویش و جهت صاحب وجود و اراده خود گشتن بایستی کتاب خدا را در خود بخواند و بر عالم و آدمیان بنویسد و بیان کند. علم کتاب (نوشتن) علم صاحب وجود الهی خویش گشتن است: "و هر چه در زمین و آسمانها و بین آنها را به تسخیر وجود انسان آوردیم..." قرآن کریم- در این واقعه بمان و بیندیش که از وجهی به مثابه تأویل ادوار تاریخ مذاهب و اطوار خداپرستی بشر است!

۴۵۰۸- وقتی از انسان الهی یا متأله سخن می گوئیم در حقیقت از کسی سخن می گوئیم که نفس ناطقه اش به کلمه "اله" تأویل گشته و اللهی شده است زیرا تأویل هر کلمه ای به مثابه عرفات و شهود آن کلمه است یعنی "ال": ال اله: الله! و این تأویل انوار ثلاثه محمد – علی – فاطمه در آخرالزمان است که غایت ظهور انوار ثلاثه دین – عقل – محبت می باشد که سه همرازند که چهارمی آنها اوست. (سوره مجادله۸)-

۴۵۰۹- پس در حقیقت گوهره انسانی تأویل این انوار ثلاثه مذکور عشق به حقیقت دین و عقل و محبت است که محمد – علی – فاطمه مظاهر کمال این حقایق در آخرالزمان هستند. پس به بیان دیگر عشق محمد و علی و فاطمه در جان یک سالک است که منجر به تأویل کلمه الله می شود که این عشقی عرفانی و معرفت شناختی است. این همان تأویل حرف آ (الفا) است که درب ورود به علم کتاب است.

۴۵۱۰- علم تأویل و علم کتاب، علم آزادی و رستگاری از زندان دنیاست. همانطور که برای بنده این ایام را در زندان مرکزی سمنان تأویل به آزادترین و شادترین ایام زندگیم نموده است بطوریکه نه از زندان و زندانبان و کسانی که این پاپوش مضحک را برایم فراهم کردند نمی توانم کمترین کدورتی در دل داشته باشم و بلکه در عین رضوان الهی بسر میبرم زیرا کمال حیات و هستی و ایمان و عرفانم را در اینجا حاصل نمودم.

۴۵۱۱- تأویل یعنی تحول تن به روح، دنیا به آخرت، ماده به معنا، حدّ به احدیت، دوزخ به رضوان و خود به خودآ! و سرّ تأویل همین "آ" است که درب ورود به الفباء و علم کتاب و وجه مشترک همه حروف و کلمات است همانطور که قبلاً نشان دادیم.

۴۵۱۲- تلفظ کامل "آ" همان "آه" است که از اعماق سینه برون می آید. و حرف آخر الفباء هم "ه" است و نه "ی" زیرا حرف "ی" در تفصیل حرف الف نهفته است (ل – لا – میم) یعنی در یای حرف میم از تفصیل لام! پس لفظ "آه" حاوی اول و آخر الفباء است. آیا می توان در صوت آه، هیچ حد و مرزی بین "آ" و "ه" قرار داد؟ هرگز! و "آه" از اسمای ذات الهی نهفته در قلب است که کاملترش "هاه" است: هو – هی – ها! "و ابراهیم را علم تأویل حدیث و کلمات

**اعطا کردیم که آه کشی بردبار بود." قرآن کریم- پس آه یا هاه، شاه کلید طبیعی علم تأویل کتاب است که در هر سینه مکتوم و مسکوت است که باید ناطق گردد در صبر بر بلایای الهی! این امّیت علم کتاب الله است.**

**۴۵۱۳- و از این روست که خداوند ناله کنندگان و آه کشان درگاهش را اینسان دوست می دارد. این از بابت آنست که از ذات سینه نام احدی او را صدا می کنند: آه! هاه! و او نیز به ذاتشان پاسخ می گوید: هر که مرا بخواند اجابتش می کنم! قرآن کریم- و این خواندن ذات الهی است و نه صفاتش از برای نیازهای دنیوی! زیرا پرستش خداوند بواسطه صفاتش عین شرک و ظلم است (علیع)! و این خداخوانی ذاتی که ذات احدیش را می خواند منجر به تأویل الف و ها یعنی اول و آخر الفباء می شود که شاهراه تأویل کتاب الله است، بدان! همانطور که قبلاً نشان دادیم از همه حروف الفباء در جریان تفصیل و تسبیح جز "آ" باقی نمی ماند و لذا همه کلمات و اسماء نیز همینگونه اند. همه الف هستند!**

**۴۵۱۴- "روح" آخرین چیزیست که در مجموعه آثار ما و در نیمه دوم این کتاب تعریف شده است زیرا روح، امر و اراده خداوند است که حاوی کلیه اسماء و صفات اوست و عین ذات احدی اوست پس قابل تعریف و توصیفی پیشاپیش نیست الا اینکه خود، آشکار شود از ذات و اراده خود! "هیچکس نمی تواند خداوند را توصیف کند الا بندگان خالصش." قرآن کریم- و بنده خالص یعنی بنده تهی از خود و فنای به ذات که به عدم "خود" یقین دارد و لذا هرگز هیچ حقی به "خود" نمی دهد بخصوص حق توصیف حق!**

**۴۵۱۵- بیهوده نیست که توصیف علیتی (فلسفی) از روح نهایتاً مترادف نیستی محض است که کسی چون هگل آن را امر مطلق می خواند و لذا تعریفش از خداوند جز نیستی را تداعی نمی کند یعنی از منظر فهم علیتی، خداوند کسی است که نیست! در فلسفه اسلامی و علم کلام اسلامی هم توحید محض عین فناست زیرا منطق حاکم بر این علم و فلسفه همان علیت است. و همین نگرش است که خدای عارفان را تکفیر می کند.**

**۴۵۱۶- روح، هستی بخش، هستی آفرین، هستی فهم و عین حضور و ظهور هستی است. و لذا انسان بیروح انسانی کافر است یعنی منکر هر چه که هست و به عالم و آدمیان فحش می دهد زیرا نه هستی دارد و نه هستی را می فهمد پس نیست! و اما این کیست که کافر و منکر است؟ شیطانی که او را تسخیر کرده است. و علاج این شیطان زدگی و مسخ و کفر و بی وجودی و وجودنفهمی جز روح نیست. و این کتاب خواننده اش را لااقل طالب و جویا و داعی روح می کند.**

**۴۵۱۷- خیرت را متوجه غیر کن تا از غیریت و از خودبیگانگی برهی و خود الهی و فطری در تو زنده شود که این کانون نزول روح است و قانون نزول روح!**

**۴۵۱۸- اِعراب که مختص زبان و ادبیات قرآنی است نیز از اعجاز حیرت آور کلام الهی در نفس ناطقه محمدی است. فتحه، کسره و ضمّه نیز مظهر ثلاثه ای از انوار ثلاثه دین – عقل – محبت است که کمالش از وجود الف حق یعنی محمد – علی – فاطمه تجلی یافته است. بطور مثال: مَرضی – مِرضی – مُرضی، حَسنی، حِسنی، حُسنی، عَلق، عِلق، عُلق و غیره! که یکی کلمه ای را از وجه دین معنا می کند و دیگری از وجه عقل و سومی هم از وجه حُبّ! یعنی کمال یکی محمدی است دیگری علوی و سومی حبّی! چنین اعجاز حیرت آور و بس پیچیده و لطیف و چند بُعدی را فقط در زبان و ادب قرآن می توان یافت که زبان آخرالزمان خداوند از نفس ناطقه انسان کامل است. و این ویژگی اساساً مربوط به حروف بی نقطه یعنی حروف مقطعه قرآنی می شود که تأویل ذاتی چهارده معصومند که قبلاً ذکرشان گذشت که به ترتیب عبارتند از: آ – ل – ط – ح – ن – س – ی – ص – ک – ر – م – ه – ع – ق! که درباره حرف نون و قاف که نقطه دارند قبلاً سخن نموده ایم که "ن" تأویل امام حسین(ع) است و "ق" هم قائم آل محمد(ص)! چرا که در رجعت امام زمان، حسین(ع) ساربان این کاروان خروج از زمان و عروج به آسمان است که این همان واقعه تنزیل و تأویل روح است به نور ن والقلم! و امام زمان هم سیمرغ قاف این قلم است که این بنده دیدارش نموده ام بر قله دماوند که کوه قاف جهان میانه است. که این غایت تأویلگری و تأویل شدگی است وگرنه این امر درباره هر مرتبه ای از نزول روح و بسته به اینکه روح نازل شونده از جانب کدامیک از امامان باشد متفاوت است. از این رو جستجوی فرمول و فوت و فن در این قلمرو تقریباً امری محال است از جنس آنچه که در جماعت سوداگر ابجد و جفرباز مشاهده می شود. زیرا هر فرمول و فوت و فنی برآمده از یک قاعده علیتی است و علیت را در امر تأویل راهی نیست یعنی بازیگران اهل فن را به این وادی راه نمی دهند.**

**۴۵۱۹- "چرا در خلقت زمین و آسمانها تفکر نمی کنید... چرا در ملکوت زمین و آسمان نظر نمی کنید... آیا پنداشتید که ما زمین و آسمانها را به عبث آفریده ایم... زمین و آسمان و هر آنچه بین آنهاست را به تسخیر انسان درآوردیم... آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده و بسوی ما بازنمی گردید!" آیاتی از قرآن- و علم تأویل پاسخ به این مسائل الهی**

در قرآن کریم است. علم تأویل همان علم رجعت الی الله است به رهبری ائمه هدی(ع)، به "ن" حسینی و به "ق" قائم آل محمد! پس اگر کل امر الهی در کتابش، رجعت است که در جای جای قرآن کریم مذکور است همچون "کورند و کرند و لالند و بازنمی گردند" پس دین محمد(ص) و خاصه مذهب امامیه جز این نیست و هر که اینکاره نیست از این دین بیرون است و اگر اهل دین است به باطن یهود و نصاری و... می باشد. "آن مسلمانانی که یهود شدند." قرآن کریم- پس علم تأویل علمی تعارفی و تشریفاتی و مستحبی و حاشیه ای نیست بلکه اصل دین و اسلام و تشیع است و در آخرالزمان جز این نه علمی راستین است و نه دینی درست و نه هدایت نوری و نه معنویت روحانی! پس وای بر کسانی که "رجعت" را در دین ما، بدعتی منحرف می دانند و بی آنکه به حقیقتش پی برده باشند تکفیرش می کنند. زیرا رجعت هیچ ربطی به تاریخ ندارد بلکه اتفاقاً به معنای پایان تاریخ است در عین ظهور باطن تاریخ! و این عین معنای آخرالزمان است.

۴۵۲۰- آدمی، خدای تبعیدی و غریب در درک اسفل السافلین است. تأویل بمعنای بازگشت به مقام اعلی العلیین ذات الهی خویشتن است. تأویل، علم وصال است.

۴۵۲۱- در سوره اعراف می خوانیم که بهنگام ورود به مساجد، خود را به بهترین وجهی زیبا کنید! مساجد علاوه بر معنای فیزیکی آن به تأویل امام صادق(ع) بمعنای کانونهای سجده است. که کانونهای سجود علاوه بر نقاط هفتگانه بدن (دو دستان، دو پنجه های پا، دو زانو و پیشانی)، مظاهر عبودیت و جلال پروردگار در عالم ارض یعنی ائمه هدی(ع) و امام زمان(عج) می باشند. که آن هفت کانون سجود معابر ارواح هفتگانه نیز هست. پس سجده واقعه تأویل و وصال با فطرت ذات است و لذا مؤمنان صاحب روح در این واقعه براستی به لقای الهی نائل می آیند که در این باب احادیث بسیاری از رسول خدا و ائمه اطهار(ع) وارد شده است. و آدمی بایستی به زیباترین صورت و سیرت بر این مساجد وارد شود. پس شاهد چهار مرتبه از تأویل مسجد هستیم: ساختمان مسجد، نقاط هفتگانه سجده گاه بدن انسان اهل سجده، امام مبین و بالاخره خدای تعالی! این نمونه ای بارز و محسوس از تأویل کلمات و اسماء و مفاهیم است!

۴۵۲۲- یکی از بارزترین نشان غفلت و از خودبیگانگی انسان بی توجهی او نسبت به کلام و گویش روزمره خویشتن است که حداکثر آن را وسیله ای تزئینی در روابط اجتماعیش می داند آنهم عمدتاً در رابطه با بیگانگان! و در رابطه با نزدیکان و خویشان دچار اشد غفلت زبانی و کلامی است تا آنجا که برای سخن گفتن لحظه ای تأمل و تفکر بکار نمی برد. قبلاً نمونه ای درمانی از تجربه شخصی خود در دوره طبابتم ذکر نمودم که چگونه با وارد کردن چند کلمه در گویش روزمره بخصوص در خانواده سرنوشت خانواده از نابودی حتمی نجات می یابد مثل لطفاً، متشکرم، عذرمی خواهم، ببخشید، خواهش می کنم و غیره! فقط در مواقع بحران و حس نابودی است که به اعجاز و خلاقیت سرنوشت ساز الفاظ و کلمات خود برای مدتی کوتاه آگاه می شویم! و این معجزه تأویل کلمات در مواقع احساس مرگ و نیستی است که این کلمات تا اعماق فطرت و نفس ناطقه نفوذ کرده و بناگاه روح و سرنوشت فرد زیر و رو می شود. عامه بشری قربانی غفلت و سهویت و بلکه واژگونسالاری کلمات و گویش و زبان روزمره خویش است و بدینگونه کتاب سرنوشت خود را بطرزی واژگونه می نویسد و می آفریند و نمی داند.

۴۵۲۳- بارها نشان داده ایم که تأویل واقعه ای در رابطه انسان با عالمیان و آدمیان است که مهمترین این روابط همان نزدیکترین آنهاست که قلمرو خانواده و دوستی و شراکت و همراهی است که زناشوئی قلب همه این روابط است که کارگاه مرکزی تأویل و تجلی کلمات و مفاهیم می باشد پس بایستی که عرصه اشد تقوای الهی و صدق و عدل و رحمت و انفاق باشد که همه اینها تشکیل دهنده اخلاق تأویل است. علم تأویل مطلقاً از اخلاق تأویل جدائی ناپذیر است و این شاید تنها علمی باشد که بتوان گفت که علم اخلاقی و اخلاق علمی است. اخلاقی که کارگاه خلاقیت است همانطور که علم تأویل، علم اخلق الخالقین است. اخلاق غیرخلاق هر چند که زیبا باشد اخلاق الهی نیست و بلکه دجالی است یعنی مکر و فریب!

۴۵۲۴- همانطور که در آخرین نظریات فیزیک کیهانی معلوم شده که فضای خالی عالم، مملو و اشباع شده از جرم سیاه نامرئی است که برخی آن را ضد ماده هم نامیده اند و از نظر ما همان ظلمت است یا عدم که ماده ای ضد ماده و فاقد وزن که غیرقابل نفوذ است و کل فضای لامتناهی مملو از آن است که به نظر ما جز به نور امام مبین شکافته نمی شود که قلمرو خلق جدید است. این ظلمت همان "بین" است که در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است. یعنی زمین و آسمان و بین آن! که زمین عالم ماده است و آسمان هم قلمرو ملکوت تا لاهوت است و بین این دو عرصه عدم و ظلمت است که امر و روح خدا در آن فرود آمده و به خلق نو می آفرینند! این ظلمت در رابطه بین انسان و پدیده های عالم و سائر آدمیان نیز حائل است که همین حجاب و مانع برقراری رابطه ای الساعه و شهودی و حقیقی است و علت اصلی جهل انسان نسبت به حضور حق در جهان می باشد وگرنه انسان هر چیزی را جلوه ای از حضور حق تعالی می دید همانطور

که علی(ع) و ائمه هدی(ع) و عارفان واصل اینگونه می بینند. و علم تأویل شکافنده این ظلمت است: "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از ظلمت به قلمرو نور خارج کند." قرآن کریم- که او امام مبین است و این صلوة همان واقعه نزول یا القای روح است و روح هم عامل تأویل انسان به اصل وجود است وجودی که نور است. و اخلاق حسنه و خلاق که اسوه اش آل محمد هستند مقدمه و زمینه واجب برای دریافت این روح می باشد جهت خروج از ظلمت!

۴۵۲۵- پس ظلمت یا عدم نیز موجود است که همان قلمرو بینات (بین) الهی و خلق جدید است و کارگاه آفرینش انسان کامل! این همان مبحثی از آیه دوازدهم سوره طلاق است که تأویلش را از رسول خدا پرسیدند که فرمود اگر بگویم مرا می کشید! این همان بین زمین و آسمان است که بینات و ظهورات و خلق جدید این قلمرو نور هدایت اهلش می باشد: "خداوند هر کسی را که خواهد هدایت کند بینه ای به او اعطاء می کند." قرآن کریم- که این بینه همان خلق جدید و عقل و شهود جدید است به علم تأویل و بیان! و علم بیان نیز علم فهم حقایق این قلمرو (بین) است و بیانش! علمی که ظلمت و عدم را می شکافد و آفرینشی نو برپا می کند به اخلاق محمد و آل محمد! و انسان کامل، ظهور این بین یعنی جمال کتاب الله است، ظهور هو!

۴۵۲۶- این فضای خالی را "هوا" گویند که در سینه آدمی تأویل به سه هویت هی و هو و ها شده و بیرون می آید که در انسان صاحب روح به سه نور محمد و علی و فاطمه که تجلی سه نور دین و عقل و محبت است قلب ظلمت هوا را می شکافد و این سرآغاز خلق جدید است بین زمین و آسمان! که باطن این "بین" فاصله سینه و دهان انسان است و دهان هم سخنگوی مغز است. و کل راه بین قلب و دهان نیز تماماً مسیر هوا است: تنفس! یعنی هوای هوئی شده، هی شده و هائی شده! عالم کبیر و عالم صغیر، کتاب کبیر و کتاب صغیر! کتاب آفاق و کتاب انفس! و این همان است. و این یعنی تأویل!

۴۵۲۷- نظریه جرم سیاه یا خلاء سیاه بی جرم نهایتاً منجر به نظریه طنابی بودن فضای لامتناهی شده که از قضا یکی از بانیان این نظر در فیزیک مدرن یک دانشمند ایرانی است. این نظریه ما را به تمثیل زلف یار می کشاند که از مثالهای عرفانی بخصوص در عرفای امامیه است که ظلمت و تاریکی شب را به زلف یار تشبیه می کنند که بی تردید تمثیلی شهودی است که بواسطه نظریه طنابی بودن (زلف مانند) تأئید می شود. و باید درک کرد که همه انواع این نظریات مطلقاً ماهیت علیتی – آزمایشگاهی ندارند بلکه الهامی – شهودی – تأویلی هستند!

۴۵۲۸- در حقیقت، ظلمت یا عدم به مثابه زلف الهی، خود بیانگر این معناست که عدم نیز مرتبه ای از وجود در عرصه قبل از ظهور یعنی غیب الغیوب است. و "هوا" به مثابه هویت هوئی – غیبی خداوند بهترین معنای حیات الهی است که موجب حیات هر چیزی در جهان است که در انسان روحانی به سه ذکر قلبی – حیاتی هو – هی – ها سرمنشأ خلق جدید انسان و جهان است که در عین حال ارکان ثلاثه الفاظ و حروف و کلمات و زبان و کتاب الله است. در حقیقت این ظلمت یا عدم یا هوا همان لوح محفوظ و کتاب مکتوم الهی در ازل است که در غایت ابدی جهان نیز رو در روی ماست و در سینه ماست و ما در آن نفس می کشیم و در بازدمش سخن می گوئیم از مصدر هو – هی – ها! و در آن شناوریم و کل کائنات در آن مستقر و شناور است. در این تأویل تا توانی بمان و بیندیش و نظر کن که زنده ترین تأویل علم و روح کتاب و بلکه امّ الکتاب است و ظهور انسان کامل بعنوان جمال لوح محفوظ!

۴۵۲۹- شاید هیچ عارفی همچون حافظ ما در باب ظلمت و شب و زلف یار که مهد اسرار و حقایق الهی است تا این حد مبرهن سخن نگفته باشد که سراسر تأویلی اسرارگونه و تمثیلی است که قبلاً در مقاله ای "درباره مو" در این باره به تفصیل سخن نموده ایم (در کتاب کندوکاوی در اصول تألیف ۱۳۷۴).

۴۵۳۰- این به لحاظ حسّی مبرهن است که انسان بواسطه هوا و جریان تنفس است که حرف می زند و می نویسد و بدون اینکه بداند هوا را تأویل به کلمات و معانی و مکاشفات عقلی و علمی و دینی و عرفانی می کند. در این باب به کتاب "سرّ واژه" رجوع کنید.

۴۵۳۱- "هوا" همان نسیم یا ریح است که بین زمین تا آسمان و نیز بین سینه (دل) تا دهان را پر کرده است و چون این هوا، هوئی، هیی یا هائی شود (بواسطه نزول امر خدا در این بین)، ریح، روح می شود یعنی هو، ریح را روح می کند و هو، نزول امر خداست که در بین دل و ذهن آدمی (صراط) فرود می آید و ریح را روح می کند و بناگاه همه هوای فضای لامتناهی هم روحانی می شود و خلق جدید آغاز شده است! و بدینگونه کتاب الله، امّ الکتاب و لوح محفوظ در آفاق و انفس (برون و درون) خوانده می شود و چون بیان می گردد خلق جدید برپا می شود که غایتش قیامت کبراست.

"ما نشانه های خود را در درون و برون شما بر شما آشکار می کنیم تا بدانید که او حق است آیا او به ربوبیت کفایت نمی کند؟ ولی در دیدار با پروردگار تردید دارند در حالیکه او به هر چیزی محیط است." قرآن کریم.

۴۵۳۲- باید درک نمود که اندیشه و سخن و نوشتار از هر نوع و ماهیتی که باشد دارای ذات و رویکرد و سمت و سوی تأویلی است یعنی ازل گرا و ذات گرا است و بسوی یگانگی ماهیات و معانی امور سیر می کند و این از بابت ماهیت احساس و ذهن انسان است. منتهی این تأویلات یا علیتی – ریاضیاتی – آزمایشگاهی – زنجیره ای هستند و یا فی البداعه و شهودی و عروجی! یا در بستر زمانیت تاریخی عمل می کند و یا در اکنونیت حضور باطنی! یا دهری است یا قیامتی! یا الهی و احدی است و یا ابلیسی و قیاسی! و لذا ما بندرت درباره اندیشه های غیرالهی از کلمه تأویل استفاده کرده ایم بلکه آن را تبدیل می خوانیم که همانا تبدیل زنجیره ای علل است که از طریق قیاس و تشبیه حاصل می آید. در حالیکه قلمرو تأویلات الهی قلمرو تفاوتها و بلکه بی تائیهاست یعنی احدی!

۴۵۳۳- یک تأویلگر مسلمان و مخصوصاً شیعی اگر نتواند همه پدیده های مادی و معنوی عصرش را در سراسر جهان تأویل به آیات الهی و معارف شیعی کند خود دارای نور تأویل نیست. زیرا تأویل اسلامی تأویلی آخرالزمانی است که همه مرزهای تاریخی و جغرافیائی و قومی و مذهبی را درنوردیده است زیرا اسلام دین جهانی و آخرالزمانی است زیرا آخرالزمان عین آخرالمکان است یعنی عصر انسان جهانی است که البته ربطی به معضله جهانی شدن به معنای رایجش ندارد.

۴۵۳۴- روح به معنای امر و اراده پروردگار، عین احساس کردن و دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و دوست داشتن و عمل و رفتار و زنده بودن و بلکه عین بودن است و برتر از همه اینها علم و آگاهی بر بودن است و اراده به بودن و وجود بخشیدن و آفرینش است. پس هر چه که هست و نیست از روح است و حضور و ظهور روح خداست. پس درجه این خلق و خو و صفات و افعال و اراده و علم و آگاهی و آفرینش در هر کسی همان درجه از حضور و ظهور روح است. و لذا علم روح کاملترین و جامعترین و خلاقترین علوم است و تأویل نیز تماماً بقدرت روح است که روح را در فرد به عرصه حضور و ظهور و خلاقیت می آورد و متجلی می سازد. و این سیر روحانی شدن انسان است. تأویل، علم روح شناسی و روح یابی و شکوفائی و خلاقیت روح در اهلش می باشد. پس این عین علم خداشناسی در حیات و هستی عالم و آدم است علمی حیّ و قیوم و نه فلسفه و الهیات نظری! زیرا روح، امر و اراده خداوند است که حاملان و ناقلان آن ائمه هدی(ع) و اولیای ایشانند!

۴۵۳۵- باز هم قابل ذکر است که آدمی صاحب روحی نمی شود الا به لطف نظر و تجلی و رؤیتی از ائمه اطهار(ع) که بی تردید درک دیدار علی(ع) از اهم واجبات است. برای این بنده چند دیدار با امیرالمؤمنین علی یا به زبان درست تر دیدار آن مولا با این بنده با من چنان کرده که در دو عالم جز دیدار دگرباره اش آرمان و عشقی ندارم. یاد و حضور آن مولا در جانم چنان است که سالهاست شهامت ذکرش را ندارم چون می ترسم کارم هنوز به پایان نرسیده از این دیدار فنا گردم و بمیرم و رسالتم نیمه کاره بماند. چرا که در دیدارهای اولیه ام هنوز بس کافر و خام و کور بودم که زنده ماندم . کبریائی حضور و ظهور و تجلی مولا، به خدا قسم که کمتر از خود خدایش نیست. اگر امام اینست پس خدایش کیست و چه کسی توان دیدارش را در قیامت دارد الا اینکه خودش را با صورت در آتش دوزخ سرنگون کند. هر چند که در روایات شیعی آمده که خداوند هم در قیامت کبرا به تجلی علی ظهور می کند. و این تأویل جان علی است به خدایش! بنده علی(ع) و سائر معصومین(ع) را نه از روی اعتقادات موروثی و مطالعات تاریخی و آموزه های فلسفی و عرفانی که از روی مکاشفات شهودی و آثار روحانی – عرفانی ایشان در وجود و زندگیم شناخته ام. بنده ایشان را بسیار بهتر و بیشتر از خودم می شناسم و شناخت من از خودم نیز از نور ایشان است.

۴۵۳۶- سوره فلق نیز سوره ای در باب خلق جدید است که از شکافتن (فلق) و آفرینشی سخن می گوید که وجهی از مخلوقاتش شرّند و از ظلمتی که رخ می نماید و افسونی که در آن است و نیز بخل و حسد و عداوتی که از این شرارت و ظلمت ناشی از فلق و خلق جدید دوزخی پدید می آید. وگرنه خداوند هرگز مخلوقات شر در ازل نیافریده است بلکه این فلق و شکاف ناشی از تأویل است که دو جهان بهشتی و دوزخی و انسانهای عارف و دجال صفت پدید می آورد زیرا حق را از باطل و نور را از تاریکی جدا می کند. "چون حق آمد با اینکه آن را شناختند انکار کردند." قرآن- زیرا بر مدار هر تأویلی هم مؤمنان عارف پدید می آیند و هم منافقان دجّال که تأویلات الهی را تبدیل می کنند و همین ها هم مخلوقات شرّ هستند که پرستنده ظلمت می باشند و نسبت به مؤمنان به اشد حسد و عداوت می گرایند: "بگو پناه می برم به ربّ شکافنده از شر مخلوقات و ظلمتی که رخ می نماید و افسونگریهائی که پدید می آید و حسادتی بس شدید! (سوره فلق) زیرا براستی علم تأویل علم رسوخ در پدیده ها و شکافتن آن و آشکار نمودن حقایق نهان است که حق و

باطل هر امری را در میان مردمان تبیین می کند. همانطور که لقب الهی امام محمد باقر(ع) هم باقرالعلوم یعنی شکافنده است زیرا برجسته ترین شارح علم تأویل امّ الکتاب هستند که این لقب در صحیفه یا لوح سبز حضرت فاطمه اطهر(ع) مذکور است.

۴۵۳۷- اصلاً عمده سور و آیات قرآنی، تأویلی و قیامتی و فالق و باقر و راسخ یعنی محکمات هستند همانطور که حدود هشتاد درصد سوره ها، مکّی هستند که دین آخرالزمان را بنا نهاده اند که تا قیامت کبرا پابرجاست و مابقی سوره ها و آیات هم که متشابهات و فروعات دین محسوب می شوند که امور عصری و نسبی و متغیر می باشند که غالب سوره های مدنی را پدید آورده اند که مبین احکام شرع می باشند. سوره بقره که بزرگترین سوره قرآن و ظاهراً مدنی است، نیز عمدتاً سخن از تأویل و قیامت و باطن انسان است همانطور که نام این سوره بیانگر باقر بودن آن است.

۴۵۳۸- دانستیم که تأویل دارای دو روی است از اول به آخر و از آخر به اول! یعنی از سمت خدا بسوی انسان یا از سمت انسان بسوی خدا! یا از سمت جهان بسوی انسان و بالعکس! تأویل از اول به آخر، از خدا به انسان و از انسان به جهان محسوسات را تجلی، تعیّن یا تأخیر هم خوانده ایم. از منظر تاریخی اول خداست سپس جهان هستی و آخر هم انسان است که این تأویل عینی یا تجلی و تأخیر است. ولی از منظر معنوی و الساعه، اول انسان است و سپس جهان و عاقبت خداوند رخ می نماید.

۴۵۳۹- سلسله مراتب فهم و فهمیدن هم سلسله مراتب تأویل و تأخیر است همانگونه که ذکر شد. فهمیدن، واقعه انطباق و تصدیق در رابطه است رابطه بین انسان و خدا و جهان! و فهم برتر، انطباق رابطه ذهن و دل است. وقتی که چیزی (مسمائی) در جهان بیرون، به اسمی در ذهن انسان می رسد تأویل و فهمی رخ داده است و آنگاه که این اسم در ذهن به یک مسمای حسّی در دل می رسد تأویل و فهمی برتر رخ داده است. آنگاه که این مسمای قلبی در فطرت احدی انسان به نوری از اسمای الهی منطبق می شود فهم و تأویل کاملتری رخ داده است. و آنگاه که جهان در انسان و انسان در جهان، ذهن در دل و دل در ذهن، و سپس همه اینها در فطرت احدی ذات آدمی ملحق و منطبق شد و در جهان بیرون دارای هویت جلالی و جمالی واحدی گردید تأویل و فهم کامل واقع شده است. و قبلاً در کتاب "خداشناسی امامیه" نشان دادیم که فاهم و فهیم و مفهّم هر سه خداوند است پس در تأویل و فهم کامل، نور فهم الهی، درون و برون انسان را یگانه می سازد و انسان خود مظهر حق الیقین و نور فهم و فاهم و فهیم و مفهّم برای عالمیان و آدمیان می شود یعنی امام مبین می گردد که هر چیزی در جهان بر مدار وجودش احصی[1] و مقدر شده و به خلق نوین و برتری نائل می آید. و این نهایت تأویل و عین تجلی است. به زبانی دیگر تأویل، علم تجلی است. و همه مراتب این فهم و تأویل چیزی جز خواندن و نوشتن و بیان نیست. پس فهم هر انسانی کتابی است که در او تا ابد باقی می ماند و مستمر بر سطور و صفحات و فصولش افزوده می شود. این همان کتاب سرنوشت و اعمال اوست که در قیامت در دست راست یا چپ اوست و از روی آن درباره اش حکم می شود. که در دست راست کتاب تأویل و تصدیق و تجلی قرار دارد ولی در دست چپ[2] کتاب تبدیل و انکار و کفر: کتاب علم و کتاب جهل: کتاب اختیار و کتاب جبر: کتاب ولایت و کتاب شقاوت: کتاب هستی و کتاب نیستی!

۴۵۴۰- امروز سالروز میلاد امام جواد(ع) است که امام رضا(ع) وی را مبارکترین مولودی خواند که تا آن زمان پا بر زمین نهاده است. برکت بمعنای افزونی است یعنی افزون بر حیات و هستی موجود و برتر از عالم امکان! پس این صفتی از خلق جدید است که این جوانترین امام که در هفت سالگی به امامت و قبل از سی سالگی به شهادت رسید باعث و بانی آن است یعنی آفرینش و بدعتی برتر از هر آنچه که از امامان و معصومین قبلش صادر شده و می شود زیرا امام قلمرو عروج است که شامل هفت معصوم آخرین است. زیرا نزول روح با نزول روح امّ الکتاب با امام باقرالعلوم کامل گردید و از امام صادق(ع) عروج روح آغاز گشته که با قائم آل محمد نیز این عروج به آسمان هفتم کامل گردیده و امام دوازدهم به ذات احدی حق ملحق است که این سرّ غیبت اوست که اوج ظهور او نیز هست از عالم و آدم و خاصه از اولیایش! و باید دانست که هر امامی مبارکتر و خلاقتر از امامان قبل است همانطور که این معنا از زبان امام دوازدهم درباره پدرش بیان شده است: پدرم به هر آنچه که پدرانش نائل آمده بودند رسید و همه آنها را در خود کامل نمود!

۴۵۴۱- هر یک از چهارده معصوم، سلطان هفت طبقه زمین و هفت طبقه آسمان هستند و از این سلطنت الهی خود به اذن پروردگارشان هر چه خواهند می آفرینند از دوزخها و جنات و رضوان نو به نو! همانطور که علی(ع) در خطبه های نادره اش مکرراً تصریح می فرماید که بهشت و دوزخ همه از آن اوست و هر که را بخواهد در این قلمروها اقامت می بخشد یا خارج می نماید.

۴۵۴۲- همانطور که در مراتب فصول این کتاب نشان داده ایم علم تأویل و تجلی و بیان و خلق جدید بدون شناخت ائمه هدی(ع) و معصومین(ع) نه قابل فهم و نه قابل باور است. و همه این علوم به مثابه ابعاد امام شناسی و شناخت انسان کامل است.

۴۵۴۳- در حقیقت هفت طبقه زمین و هفت طبقه آسمان مدارج کمال انسان و امامان است. و از کلام مکرر ائمه هدی(ع) این درجات در امامت را درک می کنیم هر چند که همه آنها از نور العلی هستند در تجلیات گوناگون! وگرنه یک امام کفایت می کرد و یک پیامبر! ولی این درجات مطلقاً از جنس مقامات نیست زیرا بقول الهی در کتابش این امامان(ع) همه در نزد پروردگارشان فاقد مقام هستند و این مقام عشق هاهوهی است همانطور که خداوند را در عالم هستی مقامی نیست زیرا همه مقامات از اوست و او فوق مقامات است و ائمه هدی(ع) هم مظاهر کلمةالله هستند. تجلی قلمرو عشق و فنای فی الله است پس قلمرو مقام نیست. پس علم تأویل نیز که علم عشق و تجلی است و کسی که این حقیقت بی مقامی را درک نکند این علم را به حقش درنمی یابد. آنکه مقام آفرین است خود مقامی ندارد. پس علم تأویل، علم مقامات نیست علم تجلیات عشق است و آنکه این معنا را درنیابد هنوز اسیر منطق علیت و استکبار است و همواره در تناقض مقام نبی و امام جان می کند و امکان ورود به نور ولایت حق را در آخرالزمان ندارد یعنی امکان هدایت ندارد همچون جان کندن مولوی در رابطه با شمس که عاقبت با کشته شدن شمس بدست پسر مولوی، پایان یافت و مولوی از این تناقض نجات یافت به قدرت روح شمس پس از شهادتش! منطق قیاس و علیت بخصوص در قلمرو طریقت الی الله مصیبتی عظیم است که بسیاری از علمای بزرگ را هلاک کرده و گاه به امام کشی کشانده است. این مصیبت و جهل مرکب بزرگترین بدبختی و شرک حاکم بر تاریخ تشیع بوده است و راز همه مصائبی که شیعه در تاریخ متحمل شده است که شهادت و تکفیر ائمه و اولیای الهی بدست علمای اسلامی در رأس این مصیبت قرار دارد.

۴۵۴۴- بزرگترین و محوری ترین مسئله و بحران مرد امروز همان بحران و فقدان مردانگی است. "مرد" یعنی صاحب ردّ و اراده (در ریشه لغوی) یعنی کسی که صاحب اراده سرنوشت خود و مسئول حیات و هستی خانواده خویش است که این حداقل مردانگی است که حد کمالش مسئولیت جامعه و زمانه خویش است. و قبلاً نشان دادیم که اراده از روح الهی برمی خیزد همانطور که روح هم اراده خدا در بشر است. پس مرد مدرن به هیچ چیزی جز روح الهی محتاج نیست و این همان نجات سرنوشت مردان آخرالزمان است. و تا چنین روحی حاصل نیاید مرد مسئولیت ابتدائی ترین امور غریزی و جانوریش را هم بسوی دیگران فرافکنی نموده و برای هر کمبود و مشکلی، در جستجوی مقصری در زمین و آسمان است. از برای نفخ معده اش به همسر و فرزندان فحش می دهد از برای مشکل بدخوابی به جامعه و حکومت فحش می دهد و... الی آخر! و اینگونه است که زنان آخرالزمان برای نجات زندگی و سرنوشت خود تلاش می کنند که خود نقش مردانه را ایفا کنند و بدینگونه آنها هم از زنانگی خود ساقط می شوند همانطور که مردان هم از مردانگی خود ساقط شده اند و چه بسا مردان هم مسئولیت خود را در لباس عشق و ایثار به سوی زن فرافکنی می کنند و حامی مردواری زن خود می شوند و همانطور که زنان هم در پاسخ به این ایثار شیطانی، حامی زن واری (بی ارادگی) مردان خود می شوند. زیرا تا مرد صاحب روح و اراده و مسئولیت زندگی خانواده نباشد و ولایت زناشوئی را نپذیرد زن هم نمی تواند ظهور باطن این روح و اراده باشد یعنی حوا (حیّا) بمعنای گوهره حیات و حیا و عصمت و وفای مرد باشد. زیرا زن حقیقی (حوا) مخلوق باطنی روح آدمی مرد است. پس زن و مرد و کلاً خانواده بعنوان هسته مرکزی و پنهان جامعه بشری به هیچ چیزی جز روح الهی نیاز ندارد تا از نابودی حتمی نجات یابد یعنی روحی از جانب اولیای زنده حق بر روی زمین! و این معنای تأویل خانه و خانواده و زناشوئی است که عین تأویل نجات و ناجیگری و فرج امام زمان است که مرد را از نامردی و زن را از نازنی و بچه را از شیطانزدگی برهاند و بزرگترین دروغ این دوران یعنی برابری زن و مرد را از میان بردارد دروغی که در لباس بی ارادگی و مسئولیت گریزی و مسخ شدگی و بی وجودی پنهان شده است و دعوی عشق و ایثار می کند و آزادی و مساوات! مسخ خانواده، مسخ جامعه بشری است و لذا این دروغ رابطه زن و مرد کل بشریت را مسخ و واژگون ساخته و سیطره شیطان و دجال نموده است. این دروغ که مادر همه دروغها و خصم ذاتی ایمان است درمانی جز نزول روح ندارد که عین نزول اراده است زیرا این اراده الهی انسان است که در عصر مدرنیزم قربانی شده است.

۴۵۴۵- خالق، عاشق مخلوق خویش است و مخلوق هم عابد خالق خویش است. در خلقت تاریخی، زن زاینده (آفریننده) مرد است ولی در خلقت تکوینی و روحانی، مرد آفریننده زن است. مردی که همسرش را به لحاظ روحانی نیافریند نمی تواند عاشقش باشد و مسئولیت و ولایت زندگیش را عهده دار شود. و مرد بایستی صاحب روح باشد تا آفریننده باشد و زن هم بایستی براستی دل مؤمنی داشته باشد تا روح پذیر و بدیع گردد.

۴۵۴۶- مرد، تأویل زن است و زن تجلی مرد است. ولایت زناشوئی برخاسته از این رابطه است و این مستلزم حضور روح در رابطه است. و در رابطه ای که خلق جدیدی نباشد نه عشقی از جانب مرد است و نه ولایت پذیری از جانب زن و بلکه میدان نبردی مخوف و پنهان است که بالاخره رخ می نماید. و فرزند چنین رابطه ای هم موجودی در نبرد جنون آمیز با خویشتن است که بالاخره یا خود را هلاک می کند و یا در تخدیر به بند کشیده می شود. عشق و ولایت پذیری در زناشوئی تماماً اجر خلق جدید این رابطه است خلق جدید روحانی مرد در زن! که گاه این آفرینش نو در هویت فرزند رخ می نماید که از اولیاء و علیین است چرا که روح حاکم بر این خلق جدید روحی از جانب ائمه و معصومین و اولیای ایشان است. و این ورقی از کتاب آفرینش در خانواده است.

۴۵۴۷- آخرالزمان، آخرالزمان و پایان حیات صرفاً غریزی – جانوری زندگی زناشوئی و خانوادگی است و لذا شاهدیم که دوره این نوع زندگی غریزی – شهوانی مستمراً کوتاهتر شده و گاه از دوره یک ماه عسل هم کوتاهتر است و طلاق عاطفی از همان نخستین ایام ازدواج آغاز می گردد که اگر به ازدواجی روحانی و عرفانی احیاء نگردد و بر عرصه خلق جدید وارد نشود محکوم به فروپاشی و هلاکت و عذاب و خیانت است زیرا عمر مفید زناشوئی غریزی – شهوانی در تاریخ بسر آمده است و این محسوسترین معنای آخرالزمان خانواده است که درباره دلائلش در سائر آثار به تفصیل سخن نموده ایم.

۴۵۴۸- یکی از بارزترین بیان قیامت آخرالزمان در قرآن که ستون نماز محمدی شده و عصاره قرآن و درب صلوة روح است همانا سوره حمد می باشد که کافیست از این منظر یکبار دگر با معنای تحت اللفظی خوانده و فهم گردد و باور شود که یوم الدین (قیامت آخرالزمان) فرا رسیده است و زمان حاکم در کلام این سوره زمان حال استمرار است نه ماضی و مستقبل! و درست به همین دلیل امام علی(ع)، صراط المستقیم را وجود امام معرفی کرده است که موجودی آخرالزمانی است. و می دانیم که صراط المستقیم، پل گذر از دنیا به آخرت و قیامت است که صاحبان و هادیان این راه همانا امامان هستند. و مردمان این سوره را روزانه مکرراً می خوانند و آن را به آینده ای ناکجاآبادی فرافکنی می کنند که این خود از دلایل اصلی نماز سهوی و ریائی است که درب ورود شیطان می باشد که خداوند بر این نمازگزاران واویلا خوانده است: فویل للمصلین! و این تأویلی دگر از قرآن و سوره حمد و صلوة است که عصاره کل قرآن می باشد زیرا قرآن کتاب قیامت است همانطور که دین اسلام، دین آخرالزمان است و تشیع، مکتب و علم و عرفان این دین است.

۴۵۴۹- علم تأویل فقط علم آخرت نیست بلکه علم حیات دنیوی برای مؤمنان نیز هست که بدون آن در همین دنیا به دوزخ دچار می شوند. علم تأویل، علم حیات و جنات نعیم در این دنیا نیز هست زیرا در آخرالزمان، دنیا صورت آخرت است.

۴۵۵۰- امروز نیز دو نفر زندانی دیگر اعدام شدند. در محیطی که تقریباً هفته ای یک نفر یا می میرد یا خودکشی میکند و یا اعدام می شود که همه شان جوان هستند و ما بطرز اجتناب ناپذیری با همه کسانی که در انتظار حکم اعدامشان هستند رفیق شده ایم بی آنکه قبلاً بر این امر آگاه بوده باشیم گوئی شرایط آرمانی و خاصی برای تأویل ما مهیا شده است و خداوند ما را به این مکان آورده تا در قلمرو مرگ و جنون و جنایت و اشد مظالم ممکن اراده و امر و روحش را به خودش تأویل کنیم و این شاقه ترین نوع تأویل است تأویل با اعمال شاقه و در سایه طناب اعدام! یکی از اعدامیهای امروز جوان همشهری ما بود که در حالت نشئه و جنون دست به آدمکشی زده بود و با ما نیز بسیار نزدیک بود. این جوان قبلاً نیز دو بار برای اجرای حکم اعدام رفته و مهلت داده شده بود و بالاخره بار سوم به اعدام رسید و راحت شد. هیچ نوعی زندگی و روزمرگی هولناکتر از زندگی در انتظار اعدام نیست آن هم در طی چندین سال! و این پسر که اعدام شد حدود چهار سال چنین شرایطی را در این زندان سپری کرده بود. امروز می خواهم مرگ را تأویل کنم بخصوص مرگ با اعدام را!

۴۵۵۱- بی تردید اعدام برای کسی که سالها شبانه روز در اندیشه و هراس اعدام زیسته یک لطف و موهبت بزرگ و عین رهائی و سعادت عظیم است و کمترین رنجی بهمراه ندارد زیرا او در اعماق جانش پیشاپیش مرده است و به آخرت تأویل و تحویل گشته است و اینک نوبت تأویل خود انتظار است تا کل زندگی را یکجا وانهد و به جائی برود که مطلقاً نمی داند کجا و چیست که این نادانی عظیم نیز با اعدام، تأویل و تجلی می یابد. بهرحال مرگ بزرگترین واقعه تأویلی برای انسان است که از آن گریزی ندارد که تن را تأویل به جان می کند و جان مادی را تأویل به معنا می کند و همه معانی میرای زندگی را تأویل به حقیقتی مانا می کند و همه عزیزان و علایق دنیایش نیز بهمراه او تأویل می شوند خواه ناخواه! وقتی کسی به هر طریقی می میرد همه بستگی های عاطفی و مادی او با مرگش تأویل می شوند. از این منظر نعمتی بزرگتر و جبری اختیارآفرین تر و نجاتی دائمی تر از مرگ بر روی زمین نیست زیرا با هر مرگی نه تنها فرد

مرده، احیاء می شود که ماندگان نیز زنده تر می شوند و در هر آنچه که هستند آنچنانتر می گردند. مرگ، آفرینش جدید است همانطور که می فرماید: "اوست که زندگی و مرگ را می آفریند." قرآن کریم-

۴۵۵۲- کسی که هر شب با کابوس مرگ و اعدام از خواب می پرد و همچنان با مرگ و اعدامش زیست می کند مرگ یا اعدام عین رهائی از مرگ و اعدام است. این یکی از مهمترین خصلت تأویل است یعنی رهائی آن هم از نوع جهش و عروج و خروج از کل وضعیت موجود! پس آنکه در عین حیات تأویل می شود همان انسان اخروی در مفهوم قرآنی است یعنی کسی که دنیایش آخرت است و آخرتش را در دنیا برگزار می کند. پس چنین انسانی با مرگش از آخرت هم فرامی رود و به خدایش می پیوندد و اللهی می شود. و انسان اللهی، انسان همه جائی و همه گاهی است در هفت زمین و آسمان! و این از آن ائمه هدی(ع) و اولیای کامل است که در همه جای جهان بندگان خدا را برای خدا و بسوی خدا نصرت و تأویل می کنند.

۴۵۵۳- کلاً زندان قلمرو بسیار مناسبی برای تأویل است به جهان اعلائی و یا اسفلی! و لذا کسی که از زندان بیرون می آید انسانی بکلی دگر است یا روحانی است و یا شیطانی!

۴۵۵۴- ولی مرگ، تأویل دیگریست که بقول هدایت، اگر نمی بود بشر آن را ابداع می کرد یعنی تأویل را! زیرا برای عامه بشری، مرگ تنها راه تأویل و تحول و بکلی دگر شدن است و مصداق رهائی کامل از هر آنچه که هست و نیست! زیرا تأویل عین گذر از هستی به نیستی یا از نیستی به هستی است. و لذا بود و نبود ذاتی ترین عنصر معنوی تأویل است. تأویل، تغییر و تحول مطلق است که در ورای هر تصور و تخیل و انتظار و توقع و معنائی قبلی رخ می دهد و لذا علم تأویل عین علم بدعت است که چنین بدعتی برای عامه بشری در پدیده مرگ رخ می نماید. زیرا مرگ، بدیع ترین واقعه قلمرو حیات است.

۴۵۵۵- انسانی که حق تأویل را فهم و تصدیق کند به هر درجه ای از این ادراک براستی از عرصه جانکاه و مستهلک کننده خیر و شر و باید و نباید حیات دنیا، خروج می کند و رستگاری و سعادتی برتر از این نیست! چنین انسانی در قبال بلایا و مصائب و سختی های زندگی مستمراً رشیدتر و بالنده تر می گردد نه اینکه له شود و در درک اسفل ساقط گردد.

۴۵۵۶- تأویل بر کافران از مرگ هم بدتر می نماید و اصلاً کافر یعنی ضد تأویل و ضد تغییر و تحولی تمام و کمال! تأویل بسیار برتر از انقلاب است و انقلاب بمعنای زیر و رو شدن فقط مقدمه ای بر تأویل می تواند باشد.

۴۵۵۷- میل به آزادی و رهائی در انسان که میلی ذاتی است جز بقدرت تأویل ممکن نمی آید. تأویل بمعنای آزادی از کسی، چیزی یا شرایطی نیست بلکه آزادی از "خود" است و لذا هسته مرکزی هر تأویلی همین "خود" است و کافر کسی است که میلی به تأویل "خود" ندارد و بلکه می خواهد دیگران و شرایط محیط را تغییر دهد. در حالیکه این زمین، عالیترین نقطه عالم امکان است که هفت طبقه بهشت و جهنم و همه حقایق الهی در آسمانها را در خود داراست. و تأویل بمعنای رسوخ در زمین است و رسوخ در قلب زمین که همان قلب و خودیت انسان است. "در هر بهشتی از این زمین که می خواهید اقامت گزینید..." قرآن کریم-

۴۵۵۸- پس ما پس از مرگمان به هیچ جای دیگری نمی رویم بلکه به طبقات اسفلی یا اعلائی این زمین، تأویل و تحویل می شویم بسته به آنچه که در حیات دنیا بوده و خواسته ایم. و این تأویلات و تحویلات تا پایان قیامت کبرا که بساط زمین و آسمان برچیده شود ادامه می یابد. و آنگاه همه آدمیان و کل کائنات در ذات باریتعالی تأویل می گردد پس از آنکه در پایان این قیامت پنجاه هزار ساله همه در این زمین خدا تا به ذاتشان پالایش و تأویل گشتند و الهی شدند در طبقات بهشت و دوزخ زمین!

۴۵۵۹- پس خصمی جز خودپرستی برای تأویل وجود ندارد. و انسان خودپرست که میلی به کمترین تغییر و تحول در هویت فردی خود ندارد در قیامت کبرا هم تاب درک و پذیرش خداوند را ندارد و خود را در آتش سرنگون می کند (قرآن). "آنکه مرید خود است بنده شیطان است و شیطان دشمن قسم خورده انسان است که جز غرور (خودپرستی) هیچ کالائی برای انسان ندارد." قرآن-

۴۵۶۰- این کتاب به نوعی کتاب زندان است زیرا نیمه اول این کتاب را در انتظار ورود به زندان بودم و نیمه دومش که تبیین عروج روح و علم بیان است در درون زندان تألیف شده است. زندان اگر بر فرض هم مهد نعمت و حرمت و عزّت و رحمت و عدالت هم که باشد همزیستی با حدود پانصد زندانی قاتل و دزد و قاچاقچی و معتاد و کارتون خواب و بیمار روانی و تبهکار حرفه ای فراهم کننده همه عذابهای جسمی و روحی است بعلاوه خطر ابتلای به انواع امراض عفونی و

**مسری که زندان کارخانه تولید و پرورش ویروسهای آن است. در چنین وضعیتی جز خروج و عروج روح آن هم بطرزی اضطراری راهی دیگر نمی ماند و در غیر اینصورت تأویل روح در درک اسفل و معیت شیطان حتمی است. همانطور که شاهد چنین وضع اسفباری در دو زندانی سیاسی دیگر که هم بند من هستند می باشم که آشکارا دو بیمار روانی و شیطان زده اند که همزیستی با آنها در سلولی به وسعت شش مترمربع خود عذابی عظیم است و توفیق اجباری جهت خروج و عروج روح آن هم به همراه این دو زندانی که دو کافر دیوانه اند که خود را منجی می دانند و حدود هشت سال است که در زندان بسر می برند. ولی دو روستازاده ساده دل هستند و من به نوعی نسبت به سرنوشت این دو احساس مسئولیتی اجتناب ناپذیر دارم و گوئی که فقط به خاطر این دو سر از این بند و این زندان درآورده ام هر چند که احساسی مشابه را به نوعی دگر نسبت به همه زندانیان این زندان دارم و با اکثرشان به گونه های متفاوتی تعامل می کنم که یکی از آثار این تعامل آنست که هنگام ورود به زندان فقط یک کارگاه کوچک چرم دوزی وجود داشت که آن هم در حال تعطیل شدن بود و اینک حدود ده کارگاه فعال و شلوغ مشغول کار است که کارکنانش مشغول نوشتن کتاب سرنوشت و خلق جدید خود بر روی پوست گاو و گوسفند می باشند و شور و شوق و امید حیرت آوری برپا شده است که اکثر کارکنانش هم در انتظار حکم اعدام خود هستند ولی می خندند و می نویسند با چکش و سوزن و نخ! باشد که از سرنوشت حیوانی خود خروج نموده و بسوی انسانیت عروج کنند.**

**۴۵۶۱- بنده تمام عمرم را از زمانی که یادم می آید برای خدا و خلق زندگی کردم و هرگز به تجربه شخصی ندانستم که این زندگی شخصی و خصوصی که همه آدمیان برایش جان می کنند چه مزه ای دارد تا اینکه در این طولانی ترین زندانم بطور اجباری تا حدودی محکوم به زندگی شخصی شدم و براستی دیدم که بقول مولایم علی(ع)، این دنیائی که همه در آن مسخ شده اند لاشه مرداری بیش نیست. و خدای را سپاس که به من این توفیق را اعطا نمود تا هرگز برای "خود" زندگی نکنم زیرا زندگی برای "خود"، زندگی برای هیچ و پوچ است و از مردگی هم بدتر است. اگر خدا هم فقط برای خودش می بود هنوز عالم و آدمی نمی بود و چیزی نبود که موجود باشد. عالم وجود تماماً برای دیگریست و این معنای عشق و عقل دیالکتیکی است. و لذا خودپرستان هرگز نه عشق الهی را درمی یابند و نه خرد دیالکتیکی را برمی تابند و نه علم تأویل را فهم می کنند. زیرا تأویل نیز بمعنای تحول خود به غیر خود است و ورای خود و جهان منهای خود مادی و شخصی و محدود و محبوس! و همواره این خود به ضد خودش امکان تأویل و تسبیح و عروج دارد و لذا عقلانیت تأویلی تماماً دیالکتیکی است و دیالکتیک دیالکتیکی! که آخرین و کاملترین ضد خود مطلق هم خداوند خالق است که تأویل به او همان جهاد فی الله است که خروجی این جهاد هم، امامت است.**

**۴۵۶۲- زمان در اسارت ساعت، مکان در اسارت متراژ، پدیده ها در اسارت اعداد و شمارش، زندگی در اسارت روز و شب و ماه و سال، عقل در اسارت زنجیره های علیّت، علم در اسارت معادلات ریاضی، دل در اسارت سکس، آزادی در اسارت اراده منی، تن در اسارت بیمه ها و جان در اسارت اجنه و شیاطین و اعضاء و حواس در اسارت بازیها و... این راز نابودگی بشر مدرن است. و علم تأویل، علم رهائی از این اسارتهاست تا روح را بازگرداند و زمان سرمدی و الساعه و مکان احدی، پدیده های علوی، زندگی عروجی، عقل شهودی، علم حیات برتر، دل به عنوان خانه حق، اراده بعنوان قدرت آفرینش، تن بمعنای حد بی حدّ و جان بمعنای درب عالم غیب و اعضاء و حواس به معنای مجاری تسخیر و تأویل عالم هستی را در انسان احیاء کند.**

**۴۵۶۳- علم تأویل در چشم احمقها و اشقیاء، عین جادوگری است. همانطور که بنده در چشم دشمنانم جادوگرم و این به دلیل حراست و حفاظت و کرامت الهی در حق این بنده بود تا دعایم را اجابت فرماید یعنی دیدار کردن خدا و بیدار کردن خلق از خواب چند هزار ساله دهر! و این هر دو دعایم امروزه اجابت شده است زیرا دیدارم با خدا و بیداری خلق آغاز شده و هیچ قدرتی در جهان توان ممانعت از این خلق جدید را ندارد: "کسی که بگوید خدا کافیست و بر این ادعا استقامت کند البته که خداوند او را در کلیه امور کفایت می کند." قرآن کریم- که این آیه به مثابه کل راه و رمز وادی تأویل و علم روح و کتاب الله است. زیرا کسی را که خداوند کفایت کند کتابش را پیش رویش می نهد و به او علم قرآن (خواندن) می آموزد تا کتابش را بخواند و آنگاه به او علم بیان می آموزد تا آنچه را که خوانده برای خلق بیان کند و این بیان، بانی خلق جدید است.**

**۴۵۶۴- دو کتاب است: کتاب قدیم و کتاب جدید، کتاب گذشته و کتاب آینده، کتاب قلب و کتاب ذهن، کتاب قضا و کتاب قدر، کتاب زمین و کتاب آسمان، کتاب نزولی و کتاب عروجی، کتاب تأویل و کتاب تجلّی یعنی قرآن و بیان که همان خواندن و نوشتن است که با روح القدس می خوانی و با ن والقلم می نویسی! و انسان بمعنای قرآنی در این میانه خلق می شود: "خدای رحمن تعلیم داد قرآن را و آفرید انسان را و تعلیمش نمود بیان را و ماه و خورشید در این کارند!"**

(رحمن۴-۱). که خورشید و ماه مظاهر نور و نور علی نورند که یکی نازل کننده و دیگری عروج دهنده کتاب و روح می باشند که یکی قلبی و دیگری مغزی است یعنی قدیم و جدید، گذشته و آینده، قضا و قدر، زمین و آسمان و...!

۴۵۶۵- علم تأویل یک چیز است و واقعه تأویل، چیز دیگریست و پدیده های تأویل شده نیز امری دیگرند و بالاخره انسانهای تأویلگر چیزی بکلی دگر و برترند. و کتاب جاری این هر چهار امور را پا به پای یکدیگر و همزمان گزارش و بیان نموده است به انضمام امور ضد تأویلی و تأویلات تبدیلی و دوزخی! به گونه ای که حد و مرز مشخصی بین این چهار امور در کتاب قابل تفکیک نیست زیرا علم تأویل، علمی کلاسیک (طبقه بندی شده) نیست زیرا علمی زنده و جاری و فی البداعه است زیرا علم قیامت است که اسرار بین ها را به صورت بینات آشکار می کند و دارای کتابی غیر از قرآن است که رسولی دگر حامل و تلاوت کننده آن می باشد: "کافران و مشرکان (منکران دین و ریاکاران دینی) قابل تفکیک نبودند تا آنکه کتاب بینات (علم بیان و تأویل) آمد که رسولی از جانب خدا این صحیفه های پاک را تلاوت نمود که در آن کتاب قیامت است. و اهل کتاب (پیروان ادیان) نیز دچار تفرقه و انکار نشدند الا بعد از نزول کتاب بیان! و امر نشدند الا برای پرستش عاشقانه خدا و دین خالص و پاک و اقامه قیامت صلوة و زکات! زیرا این دین قیامت است... و خداوند از آنان راضی و آنها از او راضی هستند..." سوره بیّنه- که این آیات مبارکه شرحی واضح و مبرهن و مصدق مجموعه آثار ما و خاصه کتاب حاضر می باشد که بانیان اولیه و اصلی این علم و کتاب قیامت و بیان، ائمه هدی(ع) هستند و ما نیز مرید و شاگرد همین علم و کتاب هستیم و در این عصر حاضر بینات زمانه را بر خلق می خوانیم و قیامت همه امور را برپا و آشکار می سازیم.

۴۵۶۶- سوره طارق نیز تماماً به شرح واقعه نزول و عروج روح پرداخته است زیرا "طارق" که از مصدر "طرق" بمعنای راه است نام عام ستاره هائی است که راه عروج و تأویل را می نمایند و اسرار را آشکار می کنند: "سوگند به آسمان و ستاره راه گشا! آیا چه می دانی که طارق چیست؟ ستاره ای است که فرود می آید و نفس اهلش را حفاظت می کند در راهش و سپس انسان می بیند که چگونه خلق می شود... و در آن روز اسرار رخ می نمایند..." سوره طارق- که این ستاره راه گشا و کاشف اسرار در هر مرحله ای از نزول و عروج روح، ستاره ای خاص است مثل ماه، زحل، زهره و امثالهم. که درباره نزول این ستارگان قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم که کل سیر و سلوک روحانی ما حاصل نزول این طارق های راه گشا بسوی آسمان بوده است.

۴۵۶۷- شافعی از امامان اربعه اهل سنت درباره علی(ع) اعتراف می کند که اگر مردمان بر مقامات و کرامات علی آگاه شوند به جای خدا او را پرستش می کنند. مشابه چنین اعترافاتی از جانب سائر امامان اهل سنت درباره امامان شیعه در منابع اهل سنت به ثبت رسیده است. پس اگر چنین است معمای نبرد خونین شیعه – سنی در طول تاریخ تا به امروز که کل جهان را فراگرفته چه معنائی دارد؟ از آن معماتر نبرد خونین بین فرق شیعه است و امام کشی و عارف کشی فقهای شیعه در تاریخ! مسئله اینست: با روح یا بی روح بودن! پس از این منظر شیعه و سنی فرقی ندارد و همچنین هیچ فرق اساسی و عملی بین پیروان ادیان نیست. انسان فاقد روح چه شیعه باشد چه سنی یا یهود و نصاری و ملحد و کمونیست و نیهیلیست در عرصه نهائی عمل اجتماعی در یک جناح قرار دارند و این حقیقت امروزه در سراسر جهان بوضوح مشاهده می شود. انسان امامیه حقیقی کسی است که صاحب روحی الهی از جانب امام حیّ باشد و استحقاق دریافت این روح و حفاظت از آن را یافته باشد. و این استحقاقی اخلاقی – عملی – تقوائی – علمی – عرفانی است و نه صرفاً ادعائی و عقیدتی و موروثی و مدرسه ای!

۴۵۶۸- امروزه ارواح همه انبیاء و اولیای خدا در تاریخ در وجود امامان و اولیای زنده شان متمرکز و موجود است که به نور قائم آل محمد که باراناز ارواح همه انبیای الهی از زرتشت تا محمد است در پیروان مؤمن و متقی خود متجلی و تأویل می گردند و این همان معنای رجعت انبیاء و اولیاء در آخرالزمان است. و این راز دین واحد جهانی است.

۴۵۶۹- در آخرالزمان هر قومی باید بتواند پیامبر صاحب کتاب خود را در قائم آل محمد تأویل نماید تا راه خروج و عروج روح و نجات آخرالزمانی خود را بیابد و رستگار شود. همانطور که ایرانیان بایستی به تأویل رابطه زرتشت(ع) و محمد(ص) برسند و مسیحیان هم به تأویل مسیح(ع) و مهدی(ع) و یهود هم به تأویل موسی(ع) و مهدی(ع) و بودائیان هم به تأویل بودا(ع) و مهدی(ع) نائل آیند. چنین واقعه ای امروزه در سراسر جهان فعلاً در حد انگشت شمارانی از نخبگان معنوی اقوام گوناگون در حال روی نمودن است.

۴۵۷۰- و این بنده محل وقوع نخستین تأویل و تجلی زرتشت(ع) و محمد(ص) هستم که این تأویل را بصورت یک جهان بینی توحیدی تبیین کرده ام و این جامعترین تأویل ادیان است زیرا زرتشت نخستین پیامبر موحد و بانی عقل فرقانی و کاشف نور و ظلمت در تاریخ تمدن شش هزار ساله بشر در جهان است. پس این تأویل همه تأویلات دیگر در سائر

مذاهب و مکاتب را فرامی گیرد و شامل است و امکان تأویل هر مذهب و مکتبی را در خود داراست. پس کتاب حاضر امّ التأویل همه کتب آسمانی و مکاتب بشری است همانطور که تأویل و تجلی امّ الکتاب است. این کتاب، بیانیه و بیّنه و بیان دین واحد جهانی در آخرالزمان است دینی که جامعه بشری را برای ظهور جهانی قائم آل محمد و حکومت رحمت مطلقه و عدلش مهیا میکند و این روز پنجاه هزار ساله را به قیامت کبرایش منتهی می سازد و به لقای ذالجلالی ذات پروردگار عالمیان در بی نهایت تجلی در صورت یکایک انسانها از آغاز تا پایان این تاریخ ۵۷ هزار ساله! پس یا زرتشت محمدی ادرکنی! یا موسی محمدی ادرکنی! یا عیسای محمدی ادرکنی! یا بودای محمدی ادرکنی! و من نخستین ظهور زرتشت محمدی هستم که موسی محمدی، عیسای محمدی و بودای محمدی را هم شامل می شود! و این برترین قدرت و اجر علم تأویل برای این بنده بوده است که بنیاد آدم هشتم است!

۴۵۷۱- وقتی اول و آخر امری به هم آید و یکی گردد تأویلی واقع شده است و چون این یگانگی رخ نماید تجلی واقع گشته است. و چنین وقایعی ممکن نیست الا در وجود انسانی تأویلگر و از وجود همو! این ماجرای خلق قدیم و خلق جدید است یعنی انسان قدیم و انسان جدید که عمر تاریخی هر یک ۵۷ هزار سال است که با قیامتی به پایان می رسد که در این قیامت خلق جدیدی بواسطه انسان جدیدی که تأویلگر است بنا می گردد و تاریخ و انسانیتی نوین برپا می شود که اول و آخر دورانها را به هم می رساند و خود مظهر یگانگی همه ادوار تاریخ است زیرا حامل روح احدیت و سرمدیت است. این انسان تحت ولایت و خلقت و تعلیم و تربیت چهارده معصوم به خلق جدیدی آفریده می شود: "مائیم که به تو کوثر اعطا نمودیم و جاودانگیت بخشیدیم... مائیم که روح را بر تو نازل کردیم... مائیم که ذکر را به همراه کتابهائی بر تو نازل نمودیم... مائیم که به تو فتح مبین دادیم و همه گناهان گذشته و آینده ات را بخشیدیم و نعمات را بر تو کامل کردیم و به صراط مستقیم هدایت نمودیم..." آیاتی از قرآن- که مخاطب این ماها همان انسان کامل آخرالزمان و صاحب علم تأویل و بیان و خلق جدید می باشد و این "ما" هم چهارده معصوم هستند.

۴۵۷۲- ایام الله نیز از جمله موقعیتهای الساعه تأویلی در بطن تاریخ هستند بشرط آنکه انسان حامل روح تأویلی باشد که در غیر اینصورت چیزی جز تعصبات قومی و مذهبی را پروار نمی کند که در آن جز شرارت نیست. ماههائی چون رجب، شعبان و رمضان و سالروز میلاد یا شهادت بزرگان دین و معرفت و مناسبتهائی چون عید قربان و غدیر و فطر و نوروز و امثالهم جملگی برای حاملان روح می تواند موقعیتهای خارق العاده تأویلی باشند. و اگر در چنین ایامی، دعا از ارکان معتقدانش می باشد دال بر کیفیت تأویل این ایام است بشرط آنکه دعائی براستی معنوی و عرفانی و باطنی باشد و نه دنیوی! به گزارش بسیاری از عارفان بزرگ، چنین ایامی، قلمرو بزرگترین حوادث تأویلی – روحانی – عرفانی – شهودی زندگیشان بوده است که موجب خروج و عروج روح گردیده است. ایام الله به مثابه نقاط نوری و الساعه حضور حق است در بطن و متن ظلمت دهر! و این رحمتی بزرگ و عامه است. پس ایام الله را تا توانی دریاب و در آن حاضر باش زیرا براستی روزهای خداست و می دانیم که هر روز خدا برای بشر ارزشی معادل هزار سال دارد. یعنی آدمی می تواند در چنین روزهائی به اندازه هزار سال رشد و تعالی و حیات یابد و چه بسا بدین طریق در همین قلمرو حیات اولیه دنیایش به قدرت رجعت نائل آید و زندگیهای برتری را درک کند. این ادعائی در قلمرو تجربه زندگی خود این بنده است و واهی نیست. بمیزانی که برای آدمی هر روزی یک روز ویژه و منحصر بفرد و نامکرر باشد آن روز از قلمرو دهر و تاریخ و ظلمت خارج می شود و این فوز عظیمی است.

۴۵۷۳- هر چند که برای یک عارف هر روز، روز خداست و روزی هزار ساله و بلکه پنجاه هزار ساله و سرمدی است ولی برای سائر مؤمنان ایام الله و مناسبتهای ویژه معنوی به مثابه تعسّی و توسل به ارواح طیبه اولیاءالله است و به زبانی این ایام قلمرو "عسی الله" (شاید و باید الهی) هستند که در قرآن کریم مکرراً مذکور است و ما "عسیٰ"را از جمله اسماء و صفات الهی آورده ایم! و در حقیقت "عسی الله" در عالم تجلی در عالم ارض همان ارواح طیبه اولیاء است همچون یدالله، عین الله، نورالله، وجه الله و امثالهم!

۴۵۷۴- تأویل بالله و فی الله البته که جز در توان عارفان واصل نیست که هر آن که اراده کنند ملحق به او هستند و عین اویند و وجه او! و این به مثابه کمال صبر است صبر بالله! و این از برترین جهادهای اکبر است زیرا صبر با خدا عین ماندن با فناست از برای انسانی که اسیر تن است. و بیهوده نیست که مارتین بوبر عارف معاصر یهود آلمان، لحظه ای در اکنون (الساعه) ماندن را عین نابودی می داند. ولی عارفی که فنای فی الله است دمادم فناست و از فنای خود بقای خداست و بقیةالله! "جز در بقیةالله خیری نیست اگر از مؤمنین باشید و زین پس مرا با شما کاری نیست." قرآن کریم- این آیه بخصوص درباره کسانی که یکی از اولیای الهی زنده را می شناسند دو صد چندان معنا و مصداق و حجت دارد زیرا خدا خدا کردن آنها بطالت و یأس و کفر محض است. چرا که سرچشمه تأویل را یافته اند پس این خدا خدا کردن از کفر و خودپرستی و ظلم است.

**۴۵۷۵- هر لحظه و آنی به مثابه لوحی از کتاب محفوظ خداست. پس این کتاب بسیار عظیم تر و برتر از کل هستی لامتناهی است چرا که در هر آنی کل هستی لامتناهی عین یک لوح و یک صفحه و حتی یک کلمه از کتاب الله است. از این منظر بهتر می توان دید که چرا بزرگترین خطر و آفت علم تأویل و خلق جدید، تاریخ و مفاهیم منجمد تاریخی است که اهلش را در مکان و زمان خودش محبوس می سازد زیرا اسیر تاریخیت خود می کند. انسان برتر از کل تاریخ و حوادث و سنن و مقدسات تاریخی است. تاریخ حتی در تأویل شده ترین صورتش فقط طعم تلخی از سرمدیت روح انسان است. و هیچکس چون علی(ع) این حقیقت را به ما تعلیم نمی دهد که امروز ولادت مقدس ایشان است و مقدس بودن ولادتش از اینروست که می تواند در هر زمان و مکانی که بخواهد از هر کسی متولد شود پس او منزه از مکان و زمان است و این یعنی مقدس! زیرا در هر تولدی نیز بی تا و نامکرر است نه فقط به لحاظ افعال بلکه به لحاظ صفات! تولد علی در هر کسی عین تولد نور است نه کسی! و چنین کسی را انسان علوی و از علیین نامند یعنی انسان نوری و تأویلگر عالم و آدم به کلمه الله! و البته که چنین کسی می تواند این نور را نپذیرد و به آن کافر شود!**

**۴۵۷۶- وقتی علی(ع) می فرماید کسی که امروزش مثل دیروزش باشد از ما نیست، بدین معناست که نمی تواند بر قلمرو ائمه هدی(ع) ورود کند که الساعه است. یعنی اسیر جریان گذشت زمان شده است یعنی دهری و نسیانی و مدهوش است و نیست! زیرا علی(ع) مولای موجود است نه مفقود و معدوم! پس مولای کسانی است که حضور و وجود دارند در خویشتن و نه در گذر زمان و معبر مکان!**

**۴۵۷۷- زمان، زمینِ تفصیل و تفکیک و تفریق (فرقان) و تشخیص (شخصیت یابی) و قرآن (خواندن) و بیان است یعنی مجال فهم و دریافت وجود الهی در هستی لامتناهی است. که اگر چنین باشد زمان و زمین از ظلمت دهریت و هلاکت خارج شده و مظهر سرمدیت می گردد. پس اگر چنین است کتاب الله، چیزی جز کتاب زمان نیست که بر لوح زمین نوشته شده است. یعنی همه حقایق و اسرار علم کتاب از جنس زمان است زیرا زمین (عالم مکان) نیز فقط الواح و اوراق کتاب زمان است. یعنی ذات و سرّ علم تأویل و تجلی و حکمت و عرفان و عقل و فکر و ذکر و شعور هم جز زمان و زمانیت نیست. در اینجا مطلقاً سخن از زمان نجومی (دورانی) و ساعت نیست. در اینجا زمان فقط از جنس مجال و مهلت است. همانطور که "مجال" نیز در لغت از مصدر جلّ و تجلّی است. پس زمان همان مجال تجلّی است تجلّی چی؟ تجلّی خود حضرت زمان به معنای حضور سرمدی و جاودانه بی آغاز و پایان! تجلی الساعه و اکنون جاویدان! و این همان تجلی وجود خداوند است همانطور که وجود محض و بود مطلق و آنِ ابدی (انّ الله... الله آن است) در ادراک و احساس نهائی انسان چیزی جز حسّ زمان نیست زمان و نه گذشت زمان! زیرا گذشت زمان، دیگر زمان نیست انهدام و مرگ زمان است زمان گذشته! و علم کتاب، علم تبیین چنین چیزیست! چیزی که جز اسم "زمان" هیچ نام دیگری بر خود نمی پذیرد که اگر قرار باشد دارای منطقی از جنس علیت برای ذهن عامه بشری باشد جز بود نبود نمی تواند باشد. و این هم منطق نهائی و مطلق حاکم بر علم کتاب است که نهایت ظهور دیالکتیک است! زمان – بود نبود – دیالکتیک! این مثلث ذات کتاب الله و علم کتاب است! این همان مثلث حکمت – موعظه – جدل در قرآن کریم است که خداوند مؤمنانش را در عرصه سخن به این مثلث توصیه نموده است (نحل۱۲۵). زیرا موضوع محور حکمت، زمان است و موضوع محور موعظه هم تعامل بود و نبود است و موضوع محوری و توحیدی جدل حسنه هم دیالکتیک می باشد! و بنده چهل سال است که شبانه روز غرق در تفکر و تأمل در ذات زمان بوده ام تا به آخر زمان رسیده که آستانه آنِ الهی و السّاعه و اکنون جاوید است یعنی حضور و وجود مطلق، بود نبود، ال لا!**

**۴۵۷۸- پس علم کتاب علم آنات یعنی علم الساعه است و کتاب الله هم همین است که این راز را در همه کتابهای آسمانی نیز شاهدیم. و این پاسخ به معمای غیرعلیتی بودن آیات قرآن است و معنای این چالش منطقی در نزد مفسران قرآن که: چرا آیات دارای توالی و تسلسل علیتی نیستند و گوئی هر آیه ای در مکان و زمان متفاوتی نازل شده است و دو تا آیه متوالی در زمان واحدی نازل نشده اند حال آنکه شده اند ولی نه در زمان دهری! زیرا منطق زنجیره علیتی ذهن بشری تماماً حاصل زمان دهری و گذشت زمان و توالی و تواتر در مکان – زمان است. و از آنجا که قرآن کریم تماماً کتاب قیامت است از این حیث الساعه تر و غیرعلیتی تر از سائر کتب آسمانی است.**

**۴۵۷۹- تنها ضمیری که برای الله در قرآن کریم در جای جای این کتاب جاریست ضمیر "انّ" است که در همه ترجمه ها و تفاسیر یا نادیده گرفته شده و یا از سلایق ادبی استفاده شده است مثل براستی که، همانا که، حقاً که و...!! در صورتیکه این ضمیر شخصیت نیست زیرا ضمیر شخصیت الهی همان "هو" است بلکه "انّ" ضمیر ذات سرمدی خداوند است که پشتوانه معرفی اسماءالله است: انّ الله علیم، حکیم، کریم، غفور، رحیم و...! انّ الله یعنی خداوند "آن" است در الساعه است بی زمان است پس در زمان و مکانِ زمانمند جستجویش نکنید و لذا همه نامهای تاریخی و موروثی خداوند**

هم در قرآن کریم باطل اعلان شده اند. و بیهوده نیست که چنین جستجوئی خداوند را به دورترین زمانها و مکانها تبعید می کند که این خدای کافران است: "و کافران خداوند را در مکانی بسیار دور می خوانند."

۴۵۸۰- پس کتاب الله و کتاب محفوظ (کتاب آفرینش)، کتاب آنات و الساعه است زیرا کتاب تکوین به نیم نظر است. بنابراین علم تأویل هم که علم ورود به کتاب الله است بایستی علم آنات و علم الساعه باشد که بقول قرآن کریم فقط در نزد خداست. پس فقط کسانی به درجات از این علم برخوردارند که عندالله باشند یعنی در نزد خدا! و این ممکن نیست مگر اینکه تحت الشعاع نورالله یعنی قائم آل محمد باشی! در این باره به کتاب "راز دهر" نیز رجوع فرمائید.

۴۵۸۱- بنده در سال ۱۳۶۰ هـ.ش در یک پائیز مطلقاً تنها در زادگاهم دازگاره در دیدار با حضرت خضر(ع) به ذکرالدار و علم الدهری نائل آمده که بدین طریق حدود چهارده سال بعد به دیدار با قائم آل محمد رسیده و نوری از علم الساعه در جانم، ظلمت دهر را شکافت و این بزرگترین فلق جانم بود. و می دانیم که خود حضرت خضر(ع) مظهری از نور الساعه و آن الهی است و درست به همین دلیل علی(ع) نیز خود را خضر آخرالزمان خوانده است زیرا این دو نور امر واحدیست. و لذا به نور خضروی که متعلق به عصر حضرت نوح است تا قائم آل محمد یعنی حدود شش هزار سال را در مدت چهارده سال طی طریق نمودم. و باید اذعان نمود که حصول ذکرالدار و علم دهر مستلزم درک و دیدار خضر(ع) و یا روح ابراهیم خلیل(ع) است.

۴۵۸۲- قبلاً نشان دادیم که عالم اشیاء در مکان تأویل می شود و مکان هم در زمان و زمان هم در وجود محض و ذات مطلق باریتعالی تأویل می گردد و تأویل معکوسش نیز جریان تجلیات و ظهور است.

۴۵۸۳- زمان، معنای محض و مطلق است که قابل تأویل یا تبدیل به هیچ چیز دیگری نیست و مجردتر از زمان سرمدی و الساعه، معنائی نیست. ولی از آنجا که زمان بخودی خود دارای شخصیت نیست آن را حضور ذات سرمدی حق و وجود مطلق خداوندی می نامیم. در حقیقت، خداوند به مثابه اسم است و زمان هم مسمای آن! همانطور که از رسول خاتم(ص) نقل است که: به دهر فحش ندهید که از اسمای خداوند است! زیرا در زبان عرب، کلمه زمان بندرت به کار می رود و به جایش از "دهر" استفاده می شود. ولی دهر به معنای الساعه و سرمدیت نیست بلکه زمان بی پایان و بی آغاز را گویند که عمرها و دورانها در آن فنا می شوند. دهر، زمان کبیر است یا زمان تاریخ! آن زمانی که تاریخ ها و دورانها و عمرها در آن مستحیل هستند و از بین می روند ولی زمانیت باقیست! در اینجا زمانیت عین وجود و عالم امکان است. این همان معنا و مسمای وجود خداوند است.

۴۵۸۴- از اینروست که تفکر و تأویل بر روی زمان و دهر، خلاقترین تفکرات و تأویلات را پدید می آورد. و بیهوده نیست که همه متفکران و فلاسفه ای که بر محور معمای زمان کار کرده اند موفق به تدوین مکاتب و فلسفه هائی بس محرک و خلاق و سرنوشت آفرین شده اند همچون هگل، مارکس، نیچه، هوسرل، هایدگر و برگسون و انیشتن! و عجبا که چنین توجهی خاص در فلاسفه و متفکران اسلامی تقریباً نایاب است زیرا تقریباً همه آنها اسیر فلسفه علیتی و کلاسیک ارسطوئی هستند.

۴۵۸۵- "و ابراهیم را که بنده آه کش و بردباری بود به ذکر خاص مختص گردانیدیم که ذکر "دار" بود و بدینگونه به او تأویل کلمات دادیم و او را امام و جانشین خود ساختیم..." قرآن کریم- که در اینجا تذکر چند نکته واجب است که یکی معنای ذکر است که همان تفکر و تأمل و توجه عمیق قلبی نسبت به امری است. و دیگر معنای "دار" است که به مفهوم خانه، قلمرو، مکانیت و جا می باشد پس "ذکر دار" یعنی تأویل قلبی درباره ماهیت مکان و عالم امکان که همان فضای لامتناهی و آسمان است که به ذکر دهر و زمان سرمدی تأویل می شود و این نور تأویل کلمات است که اهلش را تأویل در فطرت الله خویشتن می سازد که این مقام امّ و امامت وجود است و خلافت الهی در انسان چرا که فطرت انسان و فطرت خدا یکی است (سوره روم).

۴۵۸۶- آیا می توانید هیچ رابطه ای بین آه کشی و ذکر دار و دهر بیابید؟ فرق دار و دهر در لغت همانا آه و ها است. یعنی رسیدن از دار به دهر عین تأویل آه به ها می باشد که قبلاً در این باب سخن نمودیم در آن بمانید و تأمل کنید!

۴۵۸۷- پیرزن حکیمه ای را می شناختم که دمادم این زمزمه ورد زبانش بود: آه! ها! ای روزگار! این نمونه ای امّی از ذکر دار است. زیرا مردم عامی، دار، دهر، زمان و سرمدیت و تاریخ را زمانه و روزگار می نامند. ولی چه بسا ارسطوها و کانت ها و راسل ها پس از عمری تفکر و تحقیق علیتی – ریاضیاتی درباره ذات زمان به این نتیجه می رسند که زمان، یک توهم و پندار باطل است که ساعت آن را رسوا کرده است!!

۴۵۸۸- پس علم کتاب و خواندن کتاب الله هم علم و خوانشی امّی است همانطور که "آه" افتتاح علم الکتاب و کتاب الله است که از اعماق سینه هر مؤمنی می جوشد و به قلب آسمان می ریزد و دهر را می شکافد و کتاب خدا را آغاز می کند. همانطور که "آ" در تأویل تفصیلی اسمش الفون دارای پنج حرف است که این پنج حرف در تأویل تفصیلی مجدد دارای چهارده حرف است (الف لام فا واو نون) که اگر باز هم آن را تأویل و تفصیل دهیم و حروف تکراریش را حذف کنیم می ماند هفت حرف (ا ل ف و ن ی م)! که اینها در وادی عروج و تجلی همان پنج تن و هفت تن و چهارده معصوم هستند که قبلاً مفصلاً درباره شان سخن نموده ایم که کل شاکله و متن امّ الکتاب و کتاب الله را تشکیل می دهد که تأویلگر هر متن و سخن و کلمه ای هستند. زیرا قبلاً نشان دادیم که حرف "آ" در تأویل و تفصیل اسم همه حروف الفباء حضور دارد یعنی این پنج نور و هفت روح و چهارده معصوم (که حامل چهارده نور امیت و امامت هستند) در ذات کلیه حروف الفباء نهان هستند و لذا بواسطه این انوار و ارواح و امامتها می توان به تأویل کلمه الله در هر حرف و کلمه و جمله ای نائل آمد. و این اساس علم الکتاب و امّ الکتاب و کتاب الله است که در کتاب حاضر تبیین شده است! و این ذکرالدار و علم دهر است که بصورت فضای لامتناهی (آسمان) که عالم کون و امکان است تأویل به لوح محفوظ و کتاب محفوظ گشته و سرّ زمان و ذات سرمدی خداوند را می خواند و می نویسد به قلم نون! این بند عصاره تأویل علم الکتاب است و امّ الکتاب!

۴۵۸۹- پس اگر علم الکتاب تماماً نشأت گرفته از "آه" است پس علم الکتاب و امّ الکتاب همان علم الحیات جان انسان است که از سینه اش در هر دم و بازدمی تراوش می کند و این قلم ن است در فطرت الهی انسان که بر لوح آسمان می نویسد. این همان سرّ "اُمّ" یعنی اسم اعظم مذاهب اوپانیشادهاست که کهن ترین و نخستین مذاهب روی زمین هستند چرا که هندوستان مهد هبوط آدم است. همانطور که دم و بازدم آدمی بطور طبیعی به لفظ "آه" و "اُمّ" است (هر دمی یک اُمّ است و هر بازدمی یک آه)! "اُمّ" خواندن است و "آه"، نوشتن و بیان است که در زبان عرفی می گویند که آدمی فقط آه و دَم است در حالیکه درستش آه و اُمّ است.

۴۵۹۰- پس اگر علم الکتاب که بر آه و امّ یعنی نَفَس و جان آدمی استوار است بیان و قلم نیز ظهور روح و نور این جان است. پس دشمنان بیان و قلم روحانی، خصم ظهور جان انسان هستند و در جناح شیطان قرار دارند زیرا نخستین کسی که با این روح و علم اسماء در حضرت آدم مخالفت و عداوت کرد و بانی کفر شد ابلیس بود. پس مردمی هم که با این امر عداوت می کنند لشکریان ابلیس می باشند. یکبار دگر شما را به سوره قلم رجوع می دهم تا دشمنی خداوند را با این جماعت دریابید که مشابهش درباره هیچ گروه دیگری نیامده است.

۴۵۹۱- قلم ن، نفس ناطقه ای است که به روح و نور تأویل و قرآن و بیان رسیده باشد. و لوح، آن فضای لامتناهی (مکانیت) و آسمان عالم هستی یا همان "بین" است در نزد انسان صاحب قلم ن! آن قلم و این دفتر اوست که در آن حقایق و اسرار زمان سرمدی حق را می نویسد و این ظهور کتاب الله است و چون این کتاب به قلم علمای ربانی و عارفان فی الله به پایان رسد قیامت کبرا برپا می شود و طبق کلام الهی در آن لحظه این کتاب چون طوماری در دست خداوند است که جامع آثار کرام الکاتبین است یعنی نویسندگان صاحب کرامت الهی که همان خلق جدید است همانطور که بقول معصوم(ع)، خداوند جهان هستی را از کرمش آفرید! پس کرامت عنصر آفرینش است.

۴۵۹۲- تاریخ نبوت، تاریخ عشق بشر است که از مجاز به حقیقت پیوسته است و تاریخ ولایت و امامت هم تاریخ عشق فنائی است که عاشق در معشوق از میان رفته است. پس تاریخ علم تأویل و روح و علم الکتاب و قرآن و بیان هم جز تاریخ علم عشق نیست که حاصل غیبت و فراق امام است تا آنجا که مأموم در این قحطی و بحران و داغ و فراق، در امام فنا می شود که حاصل این فنا سراسر علم امامت است و ظهور نور امامت در مأموم که گاه به ادعائی نیز درمی آید و جان مأموم را به باد می دهد.

۴۵۹۳- "همه موجودات عالم بر محور چیزی عمل می کنند که آنها را شکل بخشیده است." قرآن کریم- این آیه در همان نخستین ایام واقعه نزول روح شبانه روز در جانم نجوا می شد بی آنکه بدانم آیه ای از قرآن است و بعداً برحسب اتفاقی این آیه را در قرآن رؤیت نمودم. پیام این آیه عین مغز و نهایت تأویل موجودات عالم در عرصه تجلی و ظهور جمالی است. آیا براستی شکل دهنده موجودات عالم جز خاک چیست! یعنی مسجد همه عالمیان و آدمیان! همان ماده ای که آدم از آن به آدمیت رسید و خلیفه شد و موجب تمسخر و تحقیر اجنه و شیاطین گشت زیرا خود آدم هم قبلاً از جماعت آنها بود و خاکی نبود. حالا همین آدم خاکی هم بر خاک سجده می کند که در این سجده اگر دارای روح باشد جمال پروردگارش را دیدار می کند. زیرا خداوند هم از خاک است که صاحب جلال و جمالی قابل رؤیت گشته است هر چند که این جمال به وقت تجلی دیگر خاکی نیست و نوری است. ولی شکل و شاکله و صورت نوری حق از خاک

برخاسته است یعنی از خاک آدم! به همین دلیل است که تجلی جمالش نیز تماماً انسانی است و چون انسان دارای زلف و چشم و گوش و لب و خد و خال است و قامت! قامتی که هر کسی ببیندش قیامتش برپا می شود زیرا خود نیز دارای قامت الهی می شود که از زمین تا آسمان هفتم، قد این قامت است و این تجلی و تأویل قد قامت صلوة است: "اوست که بر شما صلوة می کند تا شما را از تاریکی بسوی روشنائی بیرون آورد." قرآن کریم- یعنی قد قامتش را دیدار کنید!

۴۵۹۴- واقعه مرگ هم که آخرین و برترین واقعه تأویل آدم در حیات دنیاست از برکت تأویلی خاک در قبر است که جان آدمی را چنان تحت فشار قرار می دهد تا مجبور به خروج و عروج و تأویل به اصل و اول خود گردد. ماجراهای مربوط به قبر که در روایات ما به وفور وارد شده جملگی وقایع تأویلی هستند که معروفترین آن واقعه فشار قبر در شب اول رحلت است. پس بدان که این جناب حضرت تراب آنگونه که بیروح و جامد و ساکن و بی ارزش می نماید نیست وگرنه لایق سجود نمی شد و مستحق در آغوش گرفتن کالبد آدمی نمی گشت و روح انسان را شکل نمی بخشید. و بیهوده نیست که از جانب بزرگان ما کار بر روی زمین و خاک عین عبادت تلقی شده است و لذا همه ائمه هدیٰ(ع) زراعت می کردند و چاه می کندند. عبادت بودن کار بر روی خاک نیز از طبع تأویلگری آن در تن و جان انسان است. به یاد می آورم که درست در نخستین ایام واقعه نزول روح عشقی عجیب و بیسابقه به خاک پیدا کرده بودم و به هر بهانه با خاک تماس می گرفتم که به بهانه کاه گل کردن سقف کلبه ام چند روزی را مشغول لگد کردن گل بودم در این واقعه چیزهائی از تجلیات الهی را در زمین و آسمان دیدم که عین قیامت بود مثل: تاریک شدن خورشید، طلوع نوری عظیم از قلب زمین، شهود ملکوت آسمان در فضای لامتناهی که هوا را مملو از بالهای فرشتگان نموده است تا آنجا که هیچ جای خالی باقی نمی ماند و گوئی هوا تماماً از جنس ملکوت ملائک بود (چرا بر ملکوت آسمان نظر نمی کنید. قرآن) و سیاه مستی غیرقابل وصفی که در حین لگد کردن کاه گل به من دست داده بود و در این حال مشغول تماشای ملائک بودم و خود نیز یکی از آنها شده بودم که پاهایم در گِل مانده است. این سیاه مستی به گونه ای بود که چون از گل بیرون آمدم در هوا راه می رفتم و تا مدتها در حین راه رفتن حدود یک وجبی از زمین فاصله داشتم که این مسئله را اطرافیانم به من تذکر دادند و من خود مدهوش بودم. که فردای آن روز از اطلاعات گروهی مسلح آمدند و عذر ما را از اقامت در زادگاهم خواستند (بطور غیرمستقیم و با روشهای خاصی که دارند) و من آنجا را ترک نمودم و تا به امروز در داغ فراق یار می سوزم. بنده این مأمورین را از جانب خدا می دانستم تا کار خواندن (قرآن) و نوشتن (کتاب) و بیان این واقعه را در میان خلق آغاز کنم. زیرا تا زمانیکه در آن مستی غرق بودم مطلقاً مجال چنین کاری نمی بود زیرا چه کسی در حضور یار، برایش نامه می نویسد! چرا که مخاطب اصلی من در مجموعه آثارم جز او نیست و جز برای او نیست و این عین حق تأویل است. علم الکتاب و بیان و قرآن، حاصل عصر فراق من است در میان خلق! بین غم زمانه و فراق یار، مشغول خواندن و نوشتن وقایعی شدم که بر من نازل شده بود! گوئی خداوند مقداری خاک بر چشم من پاشیده تا مدتی او را نبینم و در این فراق به رسالتم بپردازم که اینک عمر این رسالت به نوزده سال رسیده است و یار فراق من نوزده ساله شده است و این عمر عرفانی بنده است که در این زندان به ثمر می رسد زندانی که فقط یک قبر گشاد است قبری ۲×۳ آنهم با حضور دو نفر دیگر! که با این حساب به هر کدام ما فقط دو متر می رسد که یک قبر واقعی است که مناسبترین شرایط را برای تأویل و تجلی نهائی این بنده رنجور که پیرکودکی هستم داراست. و تنها شانسی که در این زندان به لحاظ ساختار نصیب ما شده اینست که ساختمانش از بتون آرمه نیست بلکه کاروانسرای عباسی است که آن را تبدیل به زندان کرده اند که تماماً از خشت و خاک و ساروج است که قابلیت تأویل دارد. در طی این مدت خداوند آنقدر نعمات و موهبتهایش را بسویم سرازیر نموده که شرم می کنم که از او طلب آزادی نمایم و بلکه اصلاً دلم نمی خواهد.

۴۵۹۵- بنابراین هر گاه که عارف، تجلی جمالی تأویل ذات پروردگارش را به صورت خویشتن رؤیت نمود انسان کاملی محقق گشته و دورانی از تاریخ بسر آمده و اجلش فرارسیده و آدمیت نوینی آغاز گشته است که خود عارف، آدم این دور جدید خلقت است. که چنین رؤیتی به مصداق سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است به یاری تداخل و یگانگی ماه و خورشید واقع می گردد که این واقعه در سوره واقعه و سوره قیامت نیز بوضوح آمده است: "که در آن روز ماه و خورشید جمع آمده و انسان از گذشته و آینده اش باخبر گشته و حقیقت خود را می بیند و ما آنگاه قرآن و بیان را بر او عرضه می کنیم... و نگاهش پروردگارش را دیدار می کند..." سوره قیامت- و ما به نظر الهی کل این واقعه را به تمام و کمال رؤیت و درک نموده ایم و سپس قلم الهی به قرآن و بیان گشوده ایم! "پس تعجیل در بیانش مکن که ما خود آن را برایت بازمی خوانیم." سوره قیامت-

۴۵۹۶- از یک نظر کل حوادث زندگی معنوی بنده در سوره قیامت به تمام و کمال بیان شده و عین شناسنامه عرفانی من است که همه سرفصلهای اصلی تأویلات و تجلیات الهی مرا شامل است و بزرگترین حجت قرآنی بر راستی و حقانیت اینهمه حوادث متافیزیکی زندگانی بنده می باشد و هر آنچه که در مجموعه آثارم تبیین گشته است خاصه در کتاب حاضر که امّ الکتاب این مجموعه آثار است و بارانداز کلیه معارف بنده!

**۴۵۹۷- عارفی که تجلی جمال پروردگارش را به صورت خویشتن در واقعه کسوف که جمع ماه و خورشید است رؤیت نموده است جمال قد قامت صلوة است و به زبان ساده قد و قامت و جمال حضرت المصلّی می باشد و قبلاً در کتاب خداشناسی امامیه نشان دادیم که "مصلّی" از اسمای الهی است یعنی کسی که بر مؤمنانش صلوة می کند. و چنین عارفی، نور صلوة مؤمنان عصر خویش است که نمازشان بی تجلی جمالش راست نمی آید. و خداوند بدینگونه بر هر بنده ای که بخواهد صلوة می کند تا او را از ظلمات به عرصه نور و هدایت آورد. در این تأویل و تجلی تا توانی بمان و تأمل کن که حلّال همه معماها و بن بست های اهل نماز در آخرالزمان است. و اگر مولا علی(ع)، امر بمعروف و نهی از منکر را برترین درجه جهاد خوانده است این تأویل و تجلی صلوة در انسان به مثابه برترین درجه امربمعروف و نهی از منکر و نیز برترین مرتبه از اقامه صلوة است. آن جامعه و نظام اسلامی که در آخرالزمان نخواهد این تأویل از صلوة را بپذیرد در ذات خود و بدست خودش واژگون می شود و این همان واقعه ای است که امروزه در جهان اسلام شاهدیم که حاصل صلوة در ظلمات است که به جای صعود موجب سقوط روح می شود یعنی واژگونی! و این مصداق واویلای الهی بر نمازگزاران سهوی – ریائی در سوره ماعون است. در اینجا از مصداق کلام مکرر رسول خاتم و ائمه هدی(ع) سخن می گوئیم دال بر این حقیقت که انسان بی امام را نماز نیست و اگر باشد واویلا است: فویل للمصلین!**

**۴۵۹۸- و اما صلوة را چه کار با علم الکتاب! آیا می توان در تاریکی کتاب خواند و نوشت؟ و صلوة حق موجب خروج انسان از تاریکی و ورودش به روشنائی است و این زمینه و شرط لازم برای اهل کتاب شدن است در غیراینصورت از آن دسته اهل کتابی خواهیم شد که در قرآن کریم مشمول غضب الهی واقع شده که اهالی شرک و نفاق هستند و اتفاقاً از اولیای شرک و نفاق هم محسوب می شوند.**

**۴۵۹۹- این نمازگزاران در ظلمات در عصر ما همگی پنهان و آشکار پیرو طاغوت جهانی و غرب و آمریکا هستند از ملل و دول! منتهی برخی می خواهند آمریکائی شوند و برخی دیگر خود آمریکا شوند که نبرد بین این دو جماعت نیز همان نبرد بین کفر و نفاق است که در همه کشورهای جهان اسلام شاهدش هستیم! این نبرد بین واژگونسالاران اهل نماز در تاریکی است که در تاریکی کتاب می خوانند و می نویسند!**

**۴۶۰۰- عقل تأویلی در نزد ما تجلیات روحانی در نزول و عروج است که در وادی معرفت نفس خوانده و تبیین به عقول و تجربیات انسان مدرن می شود و لذا چه بسا از دستاوردهای تأویل اروپائی (هرمنوتیک) نیز بهره گرفته و به روش خود و بر مبنای معارف قرآنی و نبوی و ولوی تبیین می کنیم تا پیروان عقل علیتی را هم متوجه مبدأ و معاد بی علیتی عقل علیتی نمائیم. و بدینگونه سعی می کنیم تا از تمامیت ظرفیت حکمت و موعظه و جدل احسن در خدمت تبیین حقایق توحیدی این مکتب و مذهب بهره گیریم. و لذا حتی دستاوردهای هرمنوتیکی غرب را هم تأویل قرآنی و عرفانی می کنیم که این بدان معنا نیست که بانیان این نوع تأویل هرمنوتیکی دارای اهداف قرآنی و عرفانی بوده اند بلکه به این معناست که نهایت این تأویلات در آخرالزمان مقصدی جز حقایق قرآنی و عرفانی و شیعی نمی توانند داشته باشند اگر بخواهند استمرار یابند و عقیم نگردند. در حقیقت ما این تأویلات هرمنوتیکی – تاریخی آنها را تأویل الهی می کنیم و این از رحمت مطلقه محمدی در این علم است که جهانیان را فرامی گیرد، التقاط نیست!!**

**۴۶۰۱- "نقد" بمعنای حیّ و حاضر و ظاهر کردن باطن و پنهان امور است که در نقطه مقابل نسیه و کتمان و غیب قرار دارد و این تعریفی کاملاً معکوس آن چیزی است که در فرهنگ عامه جریان دارد زیرا نقد کردن در فرهنگ سیاسی عین انکار و کتمان و طرد و لعن و تکذیب است. نقد بمعنای لغوی خودش یکی از شرایط و زمینه های مقدماتی تأویل است زیرا رسالت تأویل هم ظاهر کردن باطن امور است. بنابراین یک فرد یا فرهنگ نقدناپذیر تأویل پذیر هم نخواهد بود. نقد که گوهره امر بمعروف و نهی از منکر است امری کاملاً دینی و از واجبات اسلامی و شرعی ماست. پس جامعه و حکومت نقدناپذیر نه تنها تأویل پذیر نیست بلکه شرع ناپذیر و ضد دین و ضد رشد است. حال اگر چنین فرد یا گروهی متشرع و نمازخوان هم باشد به واژگونی و سقوط دچار می گردد و مورد فریاد و غضب خداست!**

**۴۶۰۲- اهمیت نقد و امر بمعروف و نهی از منکر در دین ما بقدری است که حتی پیامبر اکرم(ص) و علی مرتضی(ع) که دو معصوم صاحب رسالت و امامت الهی بودند به منتقدین و مخالفین خود در مسجد و ملاء عام اجازه می دادند که بر بالای منبر آنها را مورد نقد و نهی قرار دهند و شدیداً مریدان خود را از انکار و عداوت با این منتقدین نهی می نمودند. و این بدان معناست که در دین مبین اسلام حتی پیامبر و معصومین هم از قلمرو نقد خارج نیستند. و البته می دانیم که نقد و امر بمعروف و نهی از منکر ربطی به فحاشی ندارد. علی(ع) حتی مؤمنانش را توصیه می کند که دائماً مراقب خداوند باشند و خدا را در زندگی خود امتحان کنند. و این بدان معناست که در دین و مذهب شعیه، حتی خداوند هم از قلمرو نقد خلایق بیرون نیست که لااکراه فی الدین (آیة الکرسی) به عنوان قلب قرآن بیانگر این حقیقت عظیم در دین**

مبین است زیرا کسی حق ندارد دین را با اجبار بپذیرد معلوم است که به خدا و رسولش نقد و ایرادی دارد که نمی پذیرد و این حق را خدا به خلق اعطا نموده است تا در مقابل او و دینش صاحب اختیار و انتخاب و نقد باشند. از این منظر نیز بهتر درک می کنیم که علم تأویل و بیان جز از نور انتخاب و اختیار در دین و عقل، برنمی آید. و بیهوده نیست که بزرگترین دشمنان ائمه هدیٰ(ع) که سلاطین و بانیان این علم هستند، جباران و مستکبرین در لباس دین بوده اند و شقی ترین دشمنان عرفان اسلامی نیز!

۴۶۰۳- تأویل، نقد لامتناهی و مطلق است. نقدی که هم در "لا اله" به غایت است و هم در الا الله که ظهور جمال بی تا و نامکرر حق است جمال الف لام: از لا تا ال: ال لاه! پس نیمه نخست تأویل تماماً نقد و نفی محض است (لا) و نیمه دومش اثبات و ظهور مطلق (ال)!

۴۶۰۴- قلمرو فعال و ارادی تأویل مرحله لا اله است که قدرت اراده و ایمان و صدق و عدل و شجاعت و انفاق و توکل و جهاد را می طلبد که سراسر قلمرو نقد و نفی است. ولی مرحله دومش مطلقاً در حیطه اراده فعال انسان قرار ندارد زیرا واقعه ای شهودی و آنی و ماورای طبیعی است و تماماً اللهی می باشد (الا الله)! در این مرحله دوم تأویل است که بقول حافظ، تقوا و دانش و هنر را هیچ جائی نیست و کار تماماً به توسل و توکل و عنایت خداوند است. ولی مرحله نخست تأویل (لا اله) تماماً به اراده و جهاد و علم و تقوا و شجاعت و هجرت سالک است و تماماً ارادی می باشد که زمینه اجتماعی آن همان آزادی بیان است که میزان لااکراه فی الدین می باشد که همه ارزشها و قراردادها و سنن موروثی و جاهلانه و سهوی و عادی و تاریخی دین و معرفت بر کارگاه نقد و نفی عرفانی وارد شده و دچار انقلاب و واژگونی تمام عیاری می گردند تا بر مقعد صدق و عدل کلمات قرار گیرند زیرا همه ارزشها و مفاهیم موروثی و دهری، واژگونه اند. پس امر واژگونه را بایستی واژگون کرد تا راست آید. و این در رسالت مرحله نخست تأویل لاالهی است که سراسر نقد و نفی مبتنی بر "حکمت و موعظه (معرفت نفس) و جدل احسن (خرد دیالکتیکی)" می باشد که قرآن کریم ما را به آن امر نموده است که قبلاً در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" درباره آیه مذکور به تفصیل سخن نموده ایم.

۴۶۰۵- فرد، جامعه یا نظامی که می خواهد بدون گذار از عرصه عظیم لااله یک شبه به الله برسد محکوم به ابطال و هلاکت و جباریت و واژگونی و نفاق (اشد کفر) است. و گذار از قلمرو لاالهی تماماً منوط و مشروط به آزادی بیان و نقد خلاق در همه عرصه های فرهنگ و اخلاق و شریعت و حقوق و علم و فن و هنر و سیاست و مدنیت است و این قانون خدا در آیة الکرسی است که رسول خاتم(ص) آن را قلب قرآن خوانده است که دین خدا بدون این قلب زنده نمی ماند. و این راز اکثر حکومتهای اسلامی در طول تاریخ بوده است که در غایت جباریت و نفاق واژگون گشتند!

۴۶۰۶- اگر اکثریت اصحاب و مریدان رسول خاتم(ص) و ائمه هدیٰ(ع) در صدر اسلام، در اندک مدتی به مقامات والای روحانی و عرفانی نائل آمده و از اولیای برجسته الهی می گشتند به برکت قدرت اختیار تأویل و بیانی بود که از جانب پیامبر و امامان(ع) به آنها اعطا می شد. و بلکه اکثر مسلمین عامی نیز در عصر صدر اسلام منتقدین و متفکران آزادیخواه برجسته ای شده بودند تا آنجا که طبق گواه تاریخ می توان ادعا کرد که تأویلگرترین جامعه رخ نموده بود که بعد و قبل از آن در تاریخ تکرار نشده است و این به برکت لااکراه فی الدین و آزادی نقد و بیان عقیده بود که از محمد و آل محمد بر قلب جامعه نازل شده بود یعنی روح العقل محمدی! تا آن که پس از واقعه کربلا، قتل عام و خفقان مرگباری کل جامعه اسلامی را فراگرفت تا آنجا که همه منتقدان اجتماعی و عقیدتی یا کشته و ترور گشتند و یا به غل و زنجیر افتادند و یا جلای وطن کردند و جز چاپلوسی و امر به منکر و نهی از معروف باقی نماند و عصر بیان به پایان رسید و قرآن بکلی تحریف شد و علم تأویل و بیان و امامت از آن حذف و کتمان شد. که این واقعه بارها از زبان ائمه بعدی گزارش شده است همانطور که علی(ع) نیز پیشاپیش آن را پیشگوئی کرده بود (در خطبه بیان و نورانیه)!

۴۶۰۷- و ما اینک پس از هزار سال یکبار دگر به لطف و نظر الهی و در پرتو ولایت عرفانی ائمه اطهار(ع) به احیای آن ارواح و انوار و آیات و بینات و تأویلات قرآنی همت گماشته و در این رساله آن رسالت محمد(ص) و آل محمد را به سامان رسانده و در دسترس جهانیان قرار داده ایم! که این واقعه در کتاب حاضر محصول دو رؤیای صادقه در اوج بیداری است که حدود دو سال پیش اندکی قبل از نزول روح امّ الکتاب بر این بنده حادث گشت که در یکی امام زمان روحی فدا را دیدم و از ایشان پرسیدم من کیستم و فرق و فاصله من از شما چقدر است! که ایشان دستم را گرفتند که من از خود فنا گشتم و لحظه ای بعد که چشم گشودم کل کائنات را کالبد خویشتن یافتم. که این به مثابه غایت تأویل در عالم هستی بود. و در رؤیای بعدی در جنگل مازندران خود را در میان گروهی از مردمان عجیب یافتم که برای شفای تبم آمده بودند که در ضمن این پیام را به من دادند که تحت ولایت و اداره چهارده معصوم قرار دارم. که این نیز تأویل این بنده در آل محمد است. این هر دو رؤیا یا حادثه تأویلی پشتوانه عقلی و روحی و یقینی من در تألیف کتاب حاضر

است که به لحاظی کتاب اسرار چهارده معصوم و تبیین حقایق آل محمد است و تأویل آنها در زمین و آسمان و تاریخ و خلقت عالم و آدم! و این عین تأویل بنده در ایشان و تجلی ایشان از بنده است در کتاب و سنت و عترت و معرفت و قیامت! که حمد و شکر بنده تا ابد از پس اینهمه لطف و کرم و موهبت برنمی آید که اگر برمی آمد عدم با وجود همسان می گشت. پس ما شاکریم تا ابد بر بندگی و عدمیت خود در محضر وجود حق که تماماً عشق است.

۴۶۰۸- در حقیقت این کتاب چیزی جز تأویل و تجلی وجود خود بنده نیست و از آنجا که همه انسانها و بلکه همه خلایق از نفس واحده هستند (قرآن) پس چون یکی تأویل گردد همه تأویل می شوند و چون قیامت یکی برپا شود قیامت عالم و آدم برپا می شود. و بدینگونه خداوند بنده را تأویلگر و برپا کننده قیامت این دوران نمود از ولایت و حمایت چهارده معصوم(ع) و صلوة ایشان بر این جان! و اینگونه بود که آدم آخرالزمان دور هفتم و آغازگر دور هشتم از آدمیت گشتم!

۴۶۰۹- وقتی دو نفر یکدیگر را دوست می دارند بسته به درجه و کیفیت دوستی و انگیزه رابطه، ظرف تأویل یکدیگر می شوند. اگر این علاقه ای صرفاً دنیوی باشد هر یک ظرف ظهور نیاز طرف مقابل می شود. و اگر رابطه ای قلبی و روحانی باشد هر یک خلیفه معنوی دیگری می گردد و معنای وجودی هر یک در طرف مقابل رخ می نماید. و اگر اهل تعاملی دیالکتیکی هم باشند نردبان تعالی روح همدیگرند و بلکه آئینه تجلی باطن یکدیگر! که کمال چنین رابطه ای، رابطه امام و مأموم است که امام در مأمومش ظهور می کند به کمال و جلال و حتی جمال!

۴۶۱۰- این تأویل ارتباطی در رابطه زناشوئی اگر بر ایمان و تقوا و عصمتی باشد کارگاه رشد و تعالی مستمر و بزرگترین نعمت حیات دنیاست که جنات نعیم را به ارمغان می آورد. ولی اگر این رابطه بر کفر و بی تقوائی و جهل و پرستش عورت و نژادپرستانه باشد اشد مالیخولیای ممکن رخ می نماید که هر یک طرف مقابلش را علت این جنون و واژگونی می خواند و این جهنمی مجسم است که کارگاه تأویل کفر و شقاوت و شیطنت و عداوت دم به دم است.

۴۶۱۱- گفتیم که دو کتاب است کتاب وجود: قرآن و بیان: کتاب خلق قدیم و کتاب خلق جدید: کتاب آفرینش دهری و کتاب آفرینش الساعه که مبنای آفرینش به دستان خدا و آفرینش به دستان خویشتن است. این دو کتاب و دو نوع آفرینش در رابطه عرفانی زندگی زناشوئی بصورت دو نوع تعامل و گفتگو رخ می دهد که نیمه نخست آن برخاسته از خلقت قدیم و نژادی است یعنی قرآنی است که خوانده می شود در این گفتگوی متقابل! و نیمه دومش ناشی از خلق جدید الساعه و کتاب بیان است! اولی کتاب نزول است (قرآن) و دومی کتاب عروج! که البته این کتاب عروج (بیان) به مثابه باطن و تأویل کتاب نزولی – قرآنی می باشد که به نور امام مبین ممکن می گردد. که کتاب و خلقت قدیم به قضای الهی (جبر) است ولی کتاب و خلقت جدید بر قدر الهی (اختیار) می باشد که به اراده و دستان آدمی نوشته و آفریده می شود به نور امام مبین!

۴۶۱۲- آنچه که در ادبیات عرفانی ما موسوم به شطحیات است مربوط به قلمرو بیان و عروج و خلق جدید می باشد که علیرغم ادعای هانری کوربن، نه بمعنای سر رفتن و لبریز شدن احوالات و شوق و جذبه عارف که عین سر برآوردن و متجلی شدن جان عارف در خلق جدید است یعنی نه اغراق که عین اثبات و وقوع واقعه است که اولین شطاح کبیر هم علی(ع) است که انسان اهل غلو و اغراق و سررفتگی نیست و بلکه فقط نمونه هائی اندک از مقامات خویش در خلق جدید را در خطبه های نادره بیان کرده است.

۴۶۱۳- زبان همیشه عاجز است و عجزش در نفس ناطقه ما دائماً متذکر می شود در بیان احساسات ما در قبال شکوه طبیعت و عظمت حوادث کیهانی و آثار هنری و ادبی و بینات حیرت آور کلام الله و کرامات الهی که از اولیایش صادر می شود و از همه برتر در قبال موجودیت خودمان در هستی لامتناهی خاصه در مواقع بحران و مرگ و بیماری و از دست دادن عزیزان! و مهمتر از همه در قبال وقایع روحانی و مکاشفات و مشاهدات غیبی!

۴۶۱۴- براستی برای آدمی، چیزی برتر و قدرتی عالیتر از قدرت زبان وجود ندارد در عرصه های خواندن و نوشتن و بیان کردن! و براستی که بقول علی(ع)، زبان حجاب بین انسان و عالم غیب و حضور خداوند است. پس زبان، رمزگشائی و پرده درائی و کشف حجاب از عالم غیب است در مراتب! و براستی که انسان جز زبانش نیست و زبان میزان ارزیابی نهائی موجودیت هر انسانی است و هیچ ارزشی به مقام زبان و بیان نرسیده است. زبان قدرتی است که می تواند بر همه قدرتهای دیگر فائق آید و بلکه میزان ارزیابی همه ارزشهاست.

۴۶۱۵- و اما عجز زبان در خواندن و بیان کردن از چه روست و نیز توانائی، گشایش و قدرتش؟ زبان در وجه نخست خواندن است پس محتاج کتاب است کتاب آفرینش که ظاهرش قرآن و باطنش امّ الکتاب است. ولی این کتاب کاغذی و

چرمی و امثالهم نیست کتاب محفوظ بر لوح آسمان (هوا – فضا) است که قرآن کاغذی هم خوانشی از این کتاب است. فضا، مملو از ملائکی به شکل حروف و کلمات است که بنده این مشاهده را برای نخستین بار در ایام نزول روح و ذکر یافتم. پس بایستی سواد چنین خوانشی را یافت و طبعاً قدرت شنوائی و بینائی روحانی جهت این خوانش! و قبلاً نشان دادیم که این کتاب و لوح محفوظ و نامرئی یعنی فضای لامتناهی (خلاء) همان قلمرو "بین" زمین و آسمان است که عرصه ظهور بینات الهی و نزول امر و روح الله می باشد به مصداق آیه ۱۲ از سوره طلاق! که خوانای بینات این بین در کتاب محفوظ الهی نیز یک "بین" دیگر یعنی بین لبهای انسان است که از بین آسمان (مغز) و زمین (قلب) یا بالاتنه و پائین تنه بازمی شود و بدینگونه زبان نفس ناطقه که بین قلب و مغز است گشایش می یابد. لبهای دهان، قرآن این کتاب الله را می خواند و لبهای نفس ناطقه (زبان دل) هم بیان این کتاب محفوظ را! و این سرّ گشایش زبان است به کتاب الله در دو وجه قرآن و بیان!

۴۶۱۶- ولی آن سر و زبان و لب و دهانی می تواند اسرار کتاب الله و لوح محفوظ و قلم خدا را بخواند و بیان کند که پیشاپیش از خود گذشته و مصداق "بی سرنامه" گشته باشد. یعنی سری که تأویل و تحویل به بحرالبیضای آسمان هفتم شده باشد که سر و ذهن خداوند است. کسی که در این جانفشانی از سر خود نگذرد نمی تواند به سر و سرّ خداوند برسد! جانفشانی سنت الاولین والآخرین اهالی علم الکتاب است! این وادی پهلوانانی بی سر و پا است.

۴۶۱۷- از سر گذشتن فقط از جان گذشتن نیست بلکه گذشتن از هر آن چیزی است که در سر گذشته است یعنی گذشتن از سرگذشت خویش بهمراه کل علم و آگاهی دهری خویش! تا از گذشته مادی و معنوی خود بطور آگاهانه نگذری به قلمرو الساعه و اکنونیت وارد نمی شوی و کورکورانه به آینده ای موهوم مبتلا می گردی که سایه گذشته توست.

۴۶۱۸- بلکه مقدم بر از سر گذشتن، از دل گذشتن است. زیرا تا از دل خود و همه تعلقاتش نگذری نمی توانی از دل بالا روی و بر صراط عرش رحمن به وادی سرّ سر خود برسی. و آنگاه که به سرّ سر خود رسیدی بایستی از آن نیز بگذری تا به سرّ سر الهی در بحرالبیضای آسمان هفتم ذهن رسی! باید از خود بگذری ز اوّل قدم! خودهای عاطفی و عقیدتی و مالکیتی و نژادی و علمی و عرفانی خود! بزرگترین عبرت خونین در این باب ماجرای مولانا جلال الدین بلخی است که حاضر نشد از این خودها به آسانی عبور کند و جان پیر و امامش شمس تبریزی را به باد داد آن هم به دست پسر بزرگ خودش که وارث دین و دنیایش بود! در این معنا بمان و بیندیش!

۴۶۱۹- هیچ انسان تأویل شده ای در خلق جدید نیست که دارای امامی پنهان یا آشکار نبوده باشد. مثل مولانا که امامش شمس است و حافظ که امامش روزبهان است. و لذا این عارفان در آثارشان سرگذشت تأویل شدن خود را گزارش کرده اند که کل دیوان حافظ و مثنوی و کلیات غزلیات شمس ماجرای تأویل شدن است. و لذا کسانی که به تقلید از راه و روش تأویلی این عارفان می پردازند جز ضلالت و مالیخولیا نصیبی ندارند چرا که این امام مبین تأویلگر است که مریدی را تأویل نموده و به خلق جدیدی می آفریند و بدون امامی حیّ تأویلی ممکن نیست. و لذا آثار و سخنان این امامان مثل روزبهان و شمس دارای قدرت تأویلگری است ولی راه یافتن به روح و نور پیامشان امری آسان نیست و بیهوده هم نیست که بندرت کسی اصلاً قدرت مطالعه و درک آثار این واصلان را دارد مثل مقالات شمس یا شطحیات روزبهان! و باید دانست که این عارفان تأویلگر که اولیای امام زمان(عج) هستند مستقیماً تحت ربوبیت و هدایت و تأویل و خلق جدید امام زمان قرار دارند که مظهر نور کلمه الله است و لذا این تأویلگران بزرگ در جرگه کسانی هستند که ربشان الله است (قرآن کریم).

۴۶۲۰- آثار عارفان تأویل شده (مثل مولوی و حافظ و عطار) قلمرو لاالهی سیر و سلوک روح است و لذا در آثار ایشان نهایتاً جز بطالت دنیا و علوم و مذاهب تاریخی و نیهیلیزم عقلی – عقیدتی حاصل نمی آید که جاذبه اصلی رویکرد عصر جدید به آثار این بزرگان اساساً از همین بابت است که در غرب جاذبه مضاعف یافته است. ولی آثار عارفان تأویلگر (مثل ابن عربی، شمس، روزبهان و بایزید و حلاج) اساساً الااللهی است و لذا مطالعه کنندگان آثار و کلامشان به آنی کوس اناالحق می زنند و بسرعت هیچ و پوچ می شوند بی آنکه به حقیقتی نائل آمده باشند. در مجموع این نوع آثار تأویل شده و تأویل کننده برای عامه مردمان حداکثر این خاصیت را دارد که آنها را طالب امامی حیّ نماید و به جستجوی لقای وجه رب (امام زمان) برآیند و از تعلق و پیروی علوم و مذاهب تاریخی – علیتی دست بکشند و دل بکنند که این مقدمه ای واجب برای ابتغای وجه رب است. بنابراین مجموعه این آثار اگر در همه عمر هم مطالعه و تفکر و تأمل شوند بخودی خود موجب نور تأویل و هدایت و خلق جدید نمی شوند همانطور که اصلاً خود کتاب قرآن هم خاصیتی بیش از این ندارد و خود به خود هدایتگر نیست بی امامی حیّ و روح الله!

**۴۶۲۱- قبلاً نشان دادیم که "فهمیدن" همان علم الکتاب است که دو روی دارد یعنی خوانائی و نویسائی! خواندن موجودات عالم که همان قرآن است و نوشتن آنچه که خوانده شده است که همان بیان است. پس همه مسائل مربوط به فهم و بیان مفهومات همان معضلات قلمرو علم الکتاب و علم تأویل است که جملگی پدیده های روحی هستند و بدون روحی الهی هیچ فهم و بیان حقیقی منطبق بر واقعیات ممکن نیست و لذا همه مفاهیم و بیان های خارج از قلمرو روح، ظنّیات و وهمیات هستند که درست ترینشان هم عمری بس کوتاه دارند و به عرصه ابطال وارد می شوند یعنی فاقد هر مرتبه ای از یقین و نور ایمان هستند و لذا نمی توانند محرک اهلش در خلق سرنوشت نوینی شوند و محکوم به سرگذشت تاریخی اقوام می باشند.**

**۴۶۲۲- انسان پس از فهم چیزی، نخست این مفهوم را بر لوح نفس ناطقه و وجدان خود می نویسد و سپس آن را بر زبان می آورد و یا بر کاغذ می نگارد و بیان می کند. پس اگر فهمی روحانی باشد نفس ناطقه اش را به خلق جدید بهشتی می آفریند و اگر وهمی و ظلمانی باشد نیز به خلق جدید دوزخی آفریده می شود. این همان جریان تعقل بمعنای وجودیابی و کسب وجود است که بواسطه خواندن در قلب احساس می شود و بواسطه بیان در ذهن به تسخیر درمی آید از راه نور یا نار! و آنچه کسب می شود یا بهشت است و یا جهنم در درجات هفتگانه شان! همانطور که بهشت و جهنم دو وجه موجودیت انسان در قرآن کریم است در قلمرو بیان نیز همینگونه است همانطور که در جهان واقع!**

**۴۶۲۳- با اینکه عرصه انتقال از قرآن به بیان (از خواندن به نوشتن) تماماً عروجی و از قلب بسوی مغز است ولی انگیزه ذاتی این تأویل و تحوّل خواندن به نوشتن همانا مردم یعنی رسالت است. و بدون عشقی کافی به بیداری و نجات خلق این انتقال عروجی رخ نمی دهد. و بیهوده نیست که نخستین بانیان علم بیان که همان علم تأویل و خلافت و امامت است انبیای صاحب رسالت بودند یعنی صاحب کتابت! که اولین و کاملترین آنها ابراهیم خلیل بعنوان نخستین مسلمان کامل و بانی اسلام محمدی است که نخستین امام نیز هست که رسالتی جهانی داشت و لذا ابراهیم خلیل را پدر ایمان همه ادیان الهی می دانند و همه به او اقتداء می کنند که پدر رسالت است و امامت و حامل روح الفکر و قلم الهی که خداوند او را مظهر امت و ملت خوانده است یعنی اسوه عشق به خلق! و می دانیم که جایگاه عروجی او آسمان برین است بر آستانه هفتمین آسمان! کسی که از تمامیت خود و خاندان خود از برای نجات خلق خدا گذشت و همه را قربانی غیر نمود و بقدرت علم بیان، کل قلمرو بین زمین تا آسمان هفتم را به تسخیر خود آورد.**

**۴۶۲۴- آنچه که احساس قلبی را تأویل به بیانی مبین و مبرهن در آفاق عالم می کند عشق به انتقال این احساس وجود به دیگران است جهت وجود بخشیدن به آنان! زیرا بیان و نوشتن ذاتاً معطوف به غیر است که آفریننده است همانطور که خداوند خالق نیز بر همین اساس جهان را آفرید و انسان را مقصود عرفات خویش و خلیفه وجودش قرار داد. و بدینگونه اهل بیان، به غیر هستی نو می بخشد و خویش را بالا و بالاتر برده و در عروج لامتناهی تسبیح و تقدیس می شود و مظهر و مصدر الله اکبر می گردد که خلایق خداوند خالق را از وجود چنین انسانی می شناسند و تسبیح می کنند: خداوند فقط در وجود ما شناخته و پرستیده می شود. امام علی(ع) صاحب خطبه بیان و بانی و سلطان بیان در آخرالزمان!**

**۴۶۲۵- احساس وجود در قلب یک احساس کاملاً کور و ظلمانی و عدمی است و عین وجودِ عدم و نیستی هستی است و نقطه ازلی حق قبل از آفرینش و ظهور و تجلی می باشد. و لذا انسان حق ندارد از امیال صرفاً قلبی خود پیروی کند همانطور که خداوند به ما هشدار نموده است که: "خداوند شما را از خودش برحذر داشته است." قرآن کریم- و این اصل و اساس امر تقوا است و لذا آن را تقوای الهی در بشر گویند. یعنی انسان از طریق پیروی از قلب و مریدی امیال قلبی خود به خدا نزدیک نمی شود بلکه به عذاب النار و ظلمت دچار می گردد. همانطور که علی(ع) فرموده همواره برخلاف اراده قلبی خود عمل کردم تا به خدا رسیدم! و این ضدیت با دل خود که قلمرو تقواست نهایتی ندارد و لذا خداوند ما را به نهایت بی نهایت تقوا امر فرموده است که: "تا توانید تقوای الهی را رعایت کنید." قرآن کریم- و این قلمرو جهش و عروج بسوی مغز و ذهن الهی است بر صراط بین قلب و مغز که قلمرو بیان می باشد. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش!**

**۴۶۲۶- آنچه که بعنوان آخرین و انسانی ترین روش درمان امراض جسمی و روانی در غرب در دهه های اخیر به میدان آمده یعنی لوگوتراپی بر حقی دینی – عرفانی قرار دارد که متأسفانه سوراخ دعای خودش را پیدا نمی کند و لذا بسوی انحراف و انقراض می رود مثل سائر مکاتب روان درمان و خودشناسی در اروپا! لوگوتراپی همانطور که از لغتش پیداست بمعنای منطق درمانی یا معنادرمانی و عقل و ادراک درمانی است که ما نوع اسلامی و عرفانیش را ابداع کرده و عرفان درمانی نامیده ایم که عین معرفت درمانی از وجه دینی می باشد که هیچ ربطی به روانکاوی و روان درمانی مکتب فروید و یونگ و گشتالت ندارد و تنها وجه مشترکش با این مکاتب اینست که ابزار درمان گری همان کلام**

و دیالوگ با بیمار است در صورتی که درمانگر خود صاحب روحی عرفانی باشد و بتواند با مریض رابطه ای قلبی و دوستانه پیدا نموده و اعتمادش را عمیقاً جلب کند تا بقول معروف درد دل نموده و اسرار خود را صادقانه در میان نهد. که این روش درمانی از جنس شفاعت و کرامت عرفانی است که در همه مذاهب الهی سابقه دارد که در دین مسیح تبدیل به دکان خرید و فروش گناه و بهشت شده است ولی در اسلام به دلیل شباهتش با معضله اعتراف در نزد پدر روحانی، مورد انکار و طرد و لعن قرار گرفته است در حالیکه در قرآن کریم به مؤمنان توصیه شده که هر دعا و ادعا و مطالبه ای را صادقانه با رسول در میان نهند تا رسول برایشان در نزد خداوند دعا کند. که عالیترین مرتبه چنین رابطه ای همان آیه هشتم از سوره مجادله یعنی آیه رازگوئی (نجوا) می باشد که عرفان درمانی ما مبتنی بر این امر است که هدفی برتر از صرفاً درمانگری امراض جسمی – روانی دارد و بلکه هدفش هدایت پس از شفاعت است. که در هر صورت این درمانگری و شفاعت و کرامت و هدایت فقط از کسی برمی آید که حامل روح الهی باشد و در غیر اینصورت دیر یا زود به انواع انحرافات و شیادیها و تجارتی پلید منجر می شود از نوع انرژی درمانی های رنگارنگی که امروزه شاهدیم که خود درمانگرانش عموماً شیادان و خناسان و شیطانزدگانی رنجور و دیوانه اند. اصلاً کسی که از این بابت پول می گیرد آشکارا یک شیاد است زیرا آدمی حق ندارد روحش را بفروشد و با روح خود امرار معیشت و تجارت کند. و کسی که صاحب روحی باشد محال است که به چنین اعمالی پلید روی کند که اگر چنین کند خداوند به چنان شدتی از واژگونی دچارش می کند که عبرت خلایق گردد. بنده در سال ۱۳۶۵ که با روح العلم عیسوی محشور گشتم بناگاه در خود عشق و قدرت شفاعت و کرامت یافتم و با اینکه در رشته روانکاوی و روان درمانی تخصص داشتم به خودم این اجازه را ندادم که از بابت درمانگری امرار معیشت کنم و همان مدت کوتاه درمانگریم رایگان بود که این مسئله مسئولین امر را نگران کرد و مشغول پرونده سازی و پاپوش دوزی برای اینجانب شدند که تا به امروز ادامه یافته است زیرا گروهی تجارت پزشکی خود را در خطر دیدند و گروهی دیگر هم تجارت و اعتبار دینی خود را و برخی هم ...!! و حاکم شرع آن روزگار مرا جادوگر خطاب نمود در حالیکه دو تن از نزدیکانش بطور کامل درمان شده بودند. علمای رسمی و متشرعین ما یا بکلی منکر تجلیات و کرامات روح هستند و اگر هم بمانند نمونه درمانگری قطعی ما قابل انکار نباشد این وقایع را جادوگری و امثالهم می خوانند که این خود یک ادعای نقیض عقیدتی در مذهب ماست زیرا ما معتقدیم که امامان ما و بخصوص امام علی(ع) خط بطلان بر جادو و جاودگری کشیده و این نوع فعالیت را در عرصه بشری از میان برده است که این ادعا در نهج البلاغه بوضوح آمده است. پس اعتقاد به جادو و جادوگری در دین ما، ادعائی خلاف اعتقاد و اصول مذهب شیعه و امامت می باشد. و بعلاوه از ماجرای جادوگری ساحران دربار فرعون متوجه می شویم که این نوع فعالیت یک چشم بندی و شعبده و فریبکاری است که به زودی رسوا می شود و افسونگریش آنی و موقتی می باشد پس واقعیت وجودی ندارد. همانطور که عمل موسی(ع) که ظاهراً شبیه ساحران دربار بود، مطلقاً از جنس جادو نبود بلکه کرامت و واقعه ای حقیقی بود نه فریبکاری و توهم! این نیز از تعالیم قرآن کریم است که کرامات و بینات و معجزات انبیاء و اولیای الهی از جنس توهم و فریبکاری و شعبده و جادو نیست بلکه دخل و تصرفی در ذات جهان است و عین خلق جدید است. در عاقبت جنونی و فجیع آدمهای شعبده باز و فریبکار بخصوص آنانکه در لباس دین فعالیت می کنند می توان به ناحق بودن و شیطنت آنان پی برد. یکی از این جماعت چند روز پیش در زندان ما اعدام شد که در حالت جنون دست به قتل زده بود و تا روز آخر در زندان هم مشغول بقول خودش شفا و انرژی درمانی کذائی بود و هر چه نصیحتش کردم که توبه کند نکرد و دو بار عفو الهی در پای طناب دار هم امر را بر او مشتبه نمود تا بالاخره بار سوم اعدام شد. و جالب اینکه امروزه اکثر این نوع آدمها مبتلایان به روان گردانها می باشند که این خود سندی آشکار بر شیطان زدگی آنهاست همانطور که رسول خاتم مصرف کنندگان حشیش که ماده اصلی روان گردانهاست را شیطان زدگان خوانده است که بکلی از رحمت خدا خارجند و هیچ دعا و عبادتی از آنها پذیرفته نمی شود.

۴۶۲۷- بخش قابل توجهی از خوانندگان آثار ما از وجه شفا و شفاعت و کرامت و درمان به ما روی می کنند که این امری طبیعی است چرا که انسان مدرن مریض ترین موجود تاریخ است که به همه امراض جسمی و روانی و غریزی و عقلی و دینی ممکنه مبتلاست که علوم و فنون و درمانگریهای مدرن روز به روز مدعی تر و ناتوانتر و رسواتر می شوند و مردمان هم مستمراً نومیدتر! ولی رویکردی صرفاً درمانی حتی به لحاظ درمانی هم امری پایدار نخواهد بود که در این باب در سائر آثارم به تفصیل پرداخته ام. پس طالب روح و ایمان نور عقل و حیات و هستی نو و معنا و فهمی نو باشید تا به تن و روان و جانی نو برسید. والسلام علیکم و رحمةالله برکاته!

علی اکبر خانجانی

فروردین ۱۳۹۶ - زندان مرکزی سمنان

دفتر نوزدهم

# روح القدس

## (روح الله)

## بسم الله الملک القدوس

**۴۶۲۸- "و عیسی ابن مریم را به روح القدس مؤیّد کردیم که پرنده گِلی را زنده می کرد و پرواز می داد و کور را شفا می بخشید و امراض لاعلاج مثل برص را درمان می کرد و مرده را زنده می نمود به اذن پروردگارش. ... و به او علم کتاب و حکمت اعطا کردیم. ... و مریم را به روح القدس باردار نموده و عیسی را که کلمه ما بود به دنیا آوردیم. ... بگو که این کتاب را روح القدس از جانب پروردگارم به حق نازل نموده (قرآن) تا مؤمنین و اهل هدایت و مسلمین را ثبات و بشارتی بخشد. ... و آنگاه روح را در او دمیده و به شما چشم و گوش و دل دادیم. ... بالابرنده درجات روح را از امر پروردگارش به هر بنده ای که خواهد القاء می کند تا برای روز دیدار مهیا و هشدار نماید. ... ملائک و روح به اذن پروردگار نازل می شوند و کل امرش را فرود می آورند (شب قدر) ... و در روزی که پنجاه هزار سال است روح و ملائک عروج می کنند. ... امرالله فرا می رسد و ملائک را با روح از امرش به هر بنده ای که خواهد فرود می آورد تا بگوید که الهی جز من نیست..."** آیاتی از قرآن کریم ۳۲/۹ – ۲/۲۵۳ – ۲/۸۷ – ۱۶/۱۰۲ – ۵/۱۱۰ – ۴۰/۱۵ –

**۴۶۲۹- در این دفتر به اصل و محور موضوع این کتاب یعنی روح می رسیم که عالیترین درجه اش روح القدس یا روح الله است هر چند که در فصول قبلی نیز از وجوه متفاوتی به این امر پرداخته ایم که خلاصه اش اینست که عالم هستی، مخلوق روح به مثابه امر و اراده خداوند است که آخرین و عالیترین نزولش بر بشر هم روح القدس می باشد که در آخرالزمان نازل شده است. و قبلاً متذکر شده و نشان داده ایم که عیسی ابن مریم به لحاظ درجه نبوت کاملترین و آخرین پیامبر خداست که بر آستان آخرالزمان ظهور نموده و اسوه واقعی روح الله است که روح خدا در او تجسم یافته است و خداوند طبق قولش در قرآن کریم، وی را با روح القدس مؤید نموده است که مؤید شدن با روح القدس در لغت و معنای حقیقی اش به مفهوم ظهور و تجلی روح القدس از دستان آن حضرت است زیرا مؤید از ریشه ید و اید بمعنای دست و دست دادن و دستی شدن و همدست گشتن است و لذا عیسی ابن مریم با دستانش همه بینات و معجزاتش را در خلق جدید به عرصه بروز می رساند. ولی در دین محمد و نبوت و رسالت محمدی که جامع جمیع و اکمل و اتمّ همه نبوتها و رسالتهاست روح القدس بر قلب محمد و آل محمد و اولیای محمدی نازل می شود و از وجودشان تجلی یافته و به جمالشان رخ می نماید و از زبانشان سخن می گوید و لذا زبان آل محمد، زبان تکوینی در خلق جدید است که همچون خداوند از عدم می آفریند در حالیکه مسیح(ع)، از عدم نمی آفریند بلکه در خلق قدیم دخل و تصرف می نمود مثل زنده کردن مرده و شفای امراض! که همه این معانی در آیاتی که ذکرشان رفت به صراحت آشکار است که برترین مرتبه این نزول و القای روح که همان روح القدس است منجر به لقای وجه رب می شود تا آنجا که دیدار کننده الهی خود مظهر الهیت جلالی – جمالی خداوند می شود که این معنا در سوره غافر و نحل مذکور است: تا بگوئید که لااله الاانا! که نخستین انسانی که در سرآغاز دوره غیبت امام زمان این ادعا را بر زبان آورد منصور حلاج(ع) بود که اسوه و رهبر و امام مبین همه عارفان واصل جهان در آخرالزمان است که مؤمنین عالم را از ظلمت غیبت امام نجات بخشید و خود مظهر نور علی نور امام دوازدهم گشت که به این نور اهل معرفت هدایت می شوند!**

**۴۶۳۰- امام باقر(ع) در رساله امّ الکتاب می فرماید که روح القدس، روح رؤیت الهی در اولیای امام زمان است که تحت تعلیم خود امام مستحق دریافت این روح می شوند که روح هفتم است که روح امامت می باشد که به یاری روح القدس به لقای الهی نائل آمده که این لقاء، قلمرو عروج الی الله به آسمان هفتم است که روح الاکبر و روح الاعظم و روح مطلق ازلی ذات باریتعالی را هم درمی یابد و انسان کامل عاشورائی می شود زیرا صاحب ده روح (عشر) است که برای نخستین بار چنین ظهور و عروج کامل عاشورائی در حشر با امام حسین در واقعه ده روزه محرم رخ نمود و نخستین انسانهائی عاشورائی که کاملترین انسانهای تاریخ هستند خلق شدند به روح حسینی در تسبیح و تقدیس مطلق حق تعالی که تقدیس احدی است که ما این مرتبه از تسبیح و تقدیس را "تحدید" خوانده ایم که حدّ وجود به اراده و عشق انسان در هم شکسته شده و احدیت وجود رخ می نماید که کاملترین رخداد این مرتبه در عاشورای حسینی واقع گردید که آخرین آن هم نبوده است بلکه افتتاح این مقام بوده است چرا که: هر روزی عاشوراست! از برای روحانیان سبوحی –**

قدوسی پروردگار که نور الله اکبرند! در حالیکه امام، نورالله است ولی شیعه خالص و سبوحی – قدوسی او که آشکار کننده و بیّن نور باطن امام است، نور الله اکبر می باشد و این سیر تعالی در ظهور تا قیامت کبرا ادامه دارد. پس هرگز مگو که این مقام و این عارف، بدعت نهاده و مرتد و زندیق و ملحد است زیرا روی دست امامان معصوم بلند شده است!!؟ چرا که خود امامان ما و خاصه امام باقرالعلوم فرموده که اولیای ما، ظهور باطن ما هستند. و این از رحمت مطلقه محمدی در حق مؤمنان امت و شیعیان علی(ع) است که در این باب نیز سخنی از رسول خاتم دال بر حقانیت این معناست که: مؤمنان و شیعیان تو ای علی در نزد خدا از پیامبران سلف برترند! و بلکه در عرصه ظهور و بروز از خود ائمه هدیٰ(ع) نیز برترند هر چند که مأموم و دست پرورده و مخلوق جدید امامانند که این حاصل صلوة امامان بر شیعیان است در این روز قیامت پنجاه هزار ساله! و بدان که کمال و رشد و تعالی انسان را نهایتی نیست و امامان ما، پایان این رشد و کمال و تجلی حق نیستند بلکه آغازگر و افتتاح کننده و سلاطین وادی تأویل و تجلی می باشند و ما همه بندگان ایشانیم! در این مکتب و مذهب اگر مرید و مأموم در ظهور و تجلی از مراد و امامش فراتر نرود شیعه ای کامل نیست و امامش را از خود راضی نکرده است زیرا مأموم، محل ظهور اسرار و حقایق نهان امام در عصر غیبت است این همان ظهور روح القدس امام زمان است زیرا خود آن حضرت در خطبه سباسب علناً تصریح فرموده که: زین پس تا ابد دیگر مرا نخواهید دید (الا به هیکل نوری و توأم با صیحه آسمانی)!

۴۶۳۱- امام جز در مأموم به ظهور نمی رسد و شناخته نمی شود. مگر آیا براستی ائمه هدیٰ(ع) در صدر اسلام تا چه اندازه ای ظهور و بروز روحانی – عرفانی – الهی داشتند و لذا تا چه حدی در معرفت پیروان خود معلوم و معروف شده اند. ما حقانیت عرفانی – الهی امامان را هم از وجود و کلام و کشف و شهود اولیای ایشان و مریدان خاص آنان از آغاز تاکنون شناخته ایم و این شناختی بی پایان است زیرا امام مظهر کلمةالله است یعنی مظهر ظهور همه حقایق و اسرار و تجلیات عالم وجود در هفت زمین و آسمان است پس این عرفانی بی پایان و متعالی و نو به نو و بدیع است که در هر عصری بسته به نیازهای زمانه وجهی از آن رخ می نماید و معرفی می شود و این عین عرفات حق تعالی در آخرالزمان و قیامت پنجاه هزار ساله است تا ظهور ال لای مطلق که جمال مطلق و مطلق جمال است. در معنای جمال مطلق که ظهور مطلق ال لاه است تا توانی بیندیش تا به راز سبوح و قدوس برسی که در قبال ظهورش هیچ نماند جز همو که ذالجلال والاکرام است!

۴۶۳۲- فهم مطلق و روح القدس، فهمی واحد است به لحاظ منطق و تجلی! آنگاه که هیچ چیزی از "خود" در این تجلی قدوسی حق نیابی و نبینی و نفهمی و به طلاق محض خود در او برسی آنگاه او عین خود توست توی مطلق! یعنی آن خودی که هرگز لحظه ای هم بدست نیائی که بگوئی که این خود منم! و تا بگوئی که "این خود منم"، در طلاق از خود فنا شوی و مطلق گردی! این تجلی روح القدس از جان مأموم است به نور امام مبین که در هر مأمومی و در هر عصری از ادوار پنجاه هزار ساله به تجلی احدی و بی تا و نامکرری رخ می نماید به صورت و سیرت و معنا و حقیقت و انسانیت و مدنیتی که می آفریند! هر یک از این تجلیات قدوسی، آفریننده انسان نو و تمدن نو و جهان نو است از هر دو وجه نوری و ناری و بهشتی و دوزخی و زمینی و آسمانی!

۴۶۳۳- روح القدس تا قبل از ظهور امامت علوی، نزول و القائی از دستان مرسلین صاحب امامت بود که کمالش در عیسی ابن مریم واقع گردید ولی از رسالت محمدی و امامت علوی نزول و عروجی بر قلب و از زبان است و لذا ابلیس را بکلی از حریم وجود منقرض و منهدم می سازد و بلکه بالاخره وی را ساجد آدم جدید می کند. زیرا آدم قدیم اگر ملائک را به اسم می شناخت ولی آدم جدید بقدرت بیانش ملائک جدید و انسانهای جدیدی می آفریند.

۴۶۳۴- در لغت و فرهنگ قرآنی – اسلامی، روح بمعنای ملک (فرشته) نیز می باشد و لذا در قرآن کریم در همه جا روح بهمراه ملائک هستند در نزول و عروج، زیرا ملائک نیز از جنس روح و روحانی هستند و لذا "روح" به مثابه جوهره هستی ملائک و عالم ملکوت و روحانیان است و روح القدس آفریننده همه ارواح و ملائک و روحانیان هفت آسمان است زیرا همان نطق خداوند در آفرینش تکوینی (کن فیکن) می باشد که کل امر و اراده و علم و رحمت مطلقه و

کرم و سبوحی و قدوسی ذات باریتعالی را در خود داراست و در حقیقت حامل کلیه اسماء الله در عرصه خلاقیت می باشد.

۴۶۳۵- پس اگر حضرت آدم(ع) قادر به شناخت ماهیت و اسماء و اسرار ملائک بود بدلیل دمش روح الهی در جانش بود و روح، گوهره جان ملائک است. پس حضرت آدم همانطور که خود را به روحانیت می شناخت ملائک و روحانیون عالم را هم می شناخت. و آن روح الامین بود یعنی روح ایمان که اساس علم الکتاب و وحی می باشد. ولی روح القدس روح هفتم از آسمان هفتم ذات خداوندیست. به زبان دیگر روح القدس هم ذات احدی حق است که در ازل زبان به "کُن" گشود و آفرینش آغاز کرد!

۴۶۳۶- دانستیم که همه ارواح ششگانه از روح الایمان تا روح العقل، حاوی کتابهای ششگانه ای هستند که بر مرسلین نازل شده است که آخرینش روح العقل محمدی، بانی قرآن کریم است. ولی روح القدس، حاوی امّ الکتاب است که مادر سائر کتابهاست و کتاب محفوظ خداوندی می باشد و آن در جان امامان معصوم است و روح عروجی است و لذا سلطان عروج ملائک و روح در روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان همین روح القدس از وجود ائمه هدیٰ(ع) به سلطنت سلطان مبین قائم آل محمد است. و این سفر عروج و رجعت آخرالزمان به رهبری معصومین از روح الامین تا روح القدس همان کاروان روز پنجاه هزار ساله است که همه کتابها را در آسمانهای هفتگانه بر اهالی کاروانیانش می خواند و بیان می کند و راه آسمانها را یکی پس از دیگری می گشاید و در هر آسمانی خلق جدیدی برپا می کند: "آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست و از سخنی است که به زبان می رانید." ذاریات -

۴۶۳۷- نخستین انسانی که در تاریخ بشر مشمول نزول قلبی – جانی روح القدس گردید که روح القدس در جانش مستقر و مقیم گشت و عین روح انسانی او شد حضرت مریم(ع) است که زاینده روح الله عیسی مسیح است و لذا مقام روحانیش از پسرش نیز برتر است که این برتری قدسی در الهیات مسیحی نیز حضور دارد. و اما پس از حضرت مریم عذرا(ع)، حضرت فاطمه فاطره مشمول چنین مقام وجودی گشت و از همین منظر امّ ابیها (امّ پدر) شد و به لحاظ مقام وجودی از پدرش نیز سبقت جست و بلکه بر همسر و همه امامان معصوم: "ما حجت های خدا بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ماست." امام حسن عسگری(ع)- و لذا در حدیث قدسی هم خداوند خطاب به رسول خاتمش می فرماید که: "اگر قرار نبود فاطمه را بیافرینم تو را هم نمی آفریدم!" اگر چنین است پس این ارجحیت وجودی در آفرینش بر حضرت مریم(ع) نیز مصداق می یابد چرا که حضرت مریم(ع) جز عیسی مسیح، خلق جدیدی نیافرید که آن خلقت نیز در مسیح(ع) ختم شد ولی حضرت فاطمه فاطره، کوثری است که نه تنها دوازده امام معصوم که خلق جدیدش هستند که جملگی خلاق جدید می باشند بلکه اولیای این امامان در عرصه غیبت قائمش نیز همچنان خلق جدید فاطمی محسوب می شوند و لذا آل محمد نامیده شده اند که شجره ای طیبه در ورای تاریخ و نژادند که تا پایان قیامت پنجاه هزار ساله ادامه دارد که جملگی حاملان فطرت فاطمی و روح قدسی اویند. و بیهوده نبود که آن حضرت مستمراً محل نزول ملائک بود و آنقدر که آن حضرت با ملائک محشور و در تبادل و تعامل بود هیچیک از انبیای مرسل نبودند زیرا حامل روح القدس بود که روح الارواح است یعنی روح الملائکه! و لذا از این جایگاه فطرت فاطمی است که رسول خاتم(ص)، علی مرتضی(ع) و سائر ائمه هدیٰ(ع) هم حامل روح القدس هستند و شیعیان برگزیده ای که مظاهر حقیقت امامان هستند. و اینست معنای آن سخن حیرت آور امام یازدهم که فاطمه را حجت خدا بر امامان معصوم خوانده است یعنی امامان معصوم با صورت و سیرت فاطمه با پروردگارشان در هفت زمین و آسمان دیدار می کنند. و فاطمه، جان جهان و جهانیان در عالم ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت است.

۴۶۳۸- مرسلین(ع) فقط به هنگام دریافت پیام وحی با ملائک بطور سمعی یا بصری دیدار داشتند ولی فاطمه فاطره مستمراً با ملائک محشور و در تبادل و تعامل روزمره بود و لقب "محدثه" از همین روست که با ملائک حدیث نفس می کرد و لذا کلام آن حضرت بلاانقطاع کلام الله بود. نقاب آن حضرت نیز که امری مافوق شریعت پدرش بود حاصل این مقام فوق العاده است زیرا براستی زهرا و منور و درخشنده بود که جمال حضرتش را جز مردان اهل بیتش ندیدند که سلمان هم از اهل بیت بود یعنی از اهالی روح القدس! ولی مرکزیت این حلقه قدسی روح، شخص فاطمه(ع) است که از

حوا، هاجر، آسیه، مریم تا خدیجه را در خلق جدید به دستان آدم، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و علی طی طریق نموده است و این آخرین و کاملترین مخلوق جدید، خود آخرین و کاملترین خالق گشته به اذن و امر پروردگارش! یعنی خالقِ خالق شده است. و اینست معنای کلام امام یازدهم(ع) که فاطمه(ع) را حجت خدا بر امامان(ع) خوانده است زیرا فاطمه مظهر مطلقه سبوحی و قدوسی و کبریائی پروردگار یعنی نور الله اکبر است در حالیکه خود ائمه هدیٰ(ع) نور الله هستند! بدان و در این معنا که غایت الغایات توحید و تسبیح و تحدید حق در خلق است بسیار بیندیش!

۴۶۳۹- و لذا رضوان الهی که مقامی برتر از جنّت است (قرآن) از نور فاطمی آفریده شده است زیرا این فاطمه است که هم راضیه است و هم مرضیه: "آنکه خدا از او راضی و خشنود است و او هم راضی از خداست." قرآن کریم- یعنی فاطمه مظهر رضای محض خدا از آفرینش عالم و آدم است و این عین رضای خدا از ذات کبریائی خویش است که در ذات فاطمه رخ نموده و او را "زهرا" (منور) ساخته است که جز اهل الله تاب رؤیت این نور را ندارند!

۴۶۴۰- قبلاً متذکر شدیم که فاطمه تنها انسان معصومی است که صاحب رؤیتی از "کتاب محفوظ" و کتاب علّیون بوده که همه اخبار و اسرار عالم و آدم تا پایان جهان در آن مرقوم بوده است که بسیاری از معصومین از آن ذکر نموده اند که این بیانی از امّ الکتاب مرقوم و مکتوب می باشد.

۴۶۴۱- به یاد می آورم که در همان آغاز واقعه نزول روح القدس و دیدار با امام زمان در هیکل نوری (که پس از صیحه آسمانی رخ نمود) تمام فضای کلبه ام را عطر زیتون فراگرفته بود به گونه ای که پنداشتم خمره ای از روغن زیتون در آن کلبه منفجر شده است. به بیرون رفتم و دیدم که این عطر زیتونی تمام فضای زمین و آسمان آن منطقه را فراگرفته بود و در همین حال از همه سو جمال زهره زهرای مرضیه را می دیدم بخصوص در تمثالی که از مولا علی کشیده بودم این جمال می جوشید و از نور سبزش صورت همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین را رؤیت می کردم و گوئی که کتاب مصوری از لوح محفوظ و کتاب علّیون بود. بهمراه بارش صور الفبائی که بر قلبم فرود می آمد و بطور ناخودآگاه شبانه روز بر روی کاغذ می نوشتم. درباره ارتباط این حقایق قبلاً به تفصیل سخن نموده ام.

۴۶۴۲- این زیتون هدایت است که در چراغ ولایت حق به ناگاه فی ذاته مشتعل و منور میگردد و نور علی نور است که خداوند به نورش هر که را خواهد هدایت نماید (سوره نور).

۴۶۴۳- فاطمه به عنوان نور فطرت اللهی انسان، همان روغن زیتون شجره مبارکه ای است که باعث تنویر مشکات و مصباح هدایت است و در خانه هائی وارد می شود که در آن ترفیع و تسبیح حق باشد که امور دنیوی هرگز موجب غفلت از ذکرالله و اقامه صلوة نگردد که خداوند دائماً به فضل اهالیش افزوده و از راه غیرحساب به آنان روزی می بخشد (سوره نور ۳۸-۳۵)

۴۶۴۴- آدمی اسیر گذشت زمان (دهر) است و لذا هرگز نمی تواند حقیقت هیچ چیزی از جمله حق زندگیش را به آنی و در عالیترین کشف و شهود و علم دریابد و بلکه حتی در طی عمر صد ساله اش هم امکان چنین فهم و شهود کاملی از خود را ندارد الا اینکه این فهم و شهود ناشی از روح القدس در نزول و عروج باشد. همانطور که رسول خاتم به آنی کل حقیقت کتاب الله و قرآن وجود را در همان نخستین نزول روح دریافت که شرح و بیانش در حد نیاز عصرش حدود بیست و سه سال بطول انجامید که این واقعه در هر نزولی بر دل هر انسان محمدی نیز در هر عصری در مرتبه ای برتر رخ می دهد. ولی تحت الشعاع نور روح القدس، امکان کشف و شهود و استنباط حقایق عالم وجود تا ابد ادامه دارد هر چند که این نور حقیقت قدسی فی البداعه و در همه حال در جان اهلش حاضر و ناظر و فعال است. و این ارزش انسانی و تاریخی روح القدس و نور فاطمه فاطره برای بشریت است تا پایان جهان! و لذا برترین حصول کشف و شهود الهی در عارفان آخرالزمان هویت فاطمی دارد که جز ما تاکنون کسی شهامت بیان نامش را نداشته و شاید هم قدرت کشف و خواندن اسم این مسمّای الهی را نیافته است.

۴۶۴۵- همانطور که روح الایمان (روح الامین)، روح آدمیت ازلی است که ظهور باطن این روح هم حوا(ع) می باشد، باطن روح الحفظ نوحی هم همسر اوست و باطن روح الفکر ابراهیمی همسرش هاجر(ع) است و باطن روح الجبروت

موسوی هم مادرش آسیه(ع) است و باطن روح العلم عیسوی هم مادرش مریم عذرا(ع) است باطن روح العقل محمدی هم همسرش خدیجه کبری(ع) می باشد و ظهور باطن روح القدس علوی هم فاطمه فاطره(ع) است که امّ همه ارواح هفتگانه نیز می باشد و لذا در تجلی جمال روح القدس همه انبیای مرسل و باطن های ایشان قابل شهود است همانطور که برای اینجانب رخ نموده است.

۴۶۴۶- همانطور که قبلاً متذکر شده و نشان دادیم که منازل و مجاری ادراکی ارواح مذکور همانا حواس پنجگانه است (هر چند که اصل منزلگاه این ارواح قلب می باشد) نزول و جریان و ظهور و فعالیت روح القدس، ادراک پنجگانه را به کمال خود رسانده ولی در عضو زبان و بیان یعنی دهان و دستان (گفتن و نوشتن) به غایت ظهور خلاق می رسد که اهلش را مظهر کلام الله و یدالله می سازد در اشد تجلی وجه الله ذالجلال والاکرام! تا آنجا که زبان، امری را بیان نمی کند و دستان آن را نمی نویسد الا که در همان دم از وجود اهلش ظاهر و محقق می گردد: "و بدینگونه به کمال رسید کلام پروردگارت به صدق و عدل." قرآن کریم- یعنی هر چیزی مسمای اسم خود می شود و مصداق عینی می یابد و بر جایگاه وجودش بروز می کند. که این همان معنای صدق و عدل است. زیرا صدق یعنی ظهور باطن و عدل هم یگانگی این ظاهر و باطن است که بقول علی(ع)، عدل یعنی قرار گرفتن هر چیزی بر جای خود! و بیهوده نیست که فاطمه بعنوان ظهور باطن امامت علی(ع)، تنها کسی است که بر بالای منبر به دفاع از این حق می پردازد زیرا این دو مظهر صدق و عدل وجودند!

۴۶۴۷- در قلمرو آفرینش تاریخی، هر که آخرتر است اوّل تر است یعنی کاملتر است هم در خیر و هم در شر، هم در حق و هم باطل، هم در الهیت و هم ابلیسیت، هم در ایمان و هم کفر، هم در رحمت و هم شقاوت! و لذا رسولان آخرین برتر و کاملتر از رسولان نخستین در تاریخند همینطور است اولیاء و علما و عرفا! و لذا در روایت است که حق انبیای قدیم در آخرالزمان آشکار می شود. از همین منظر است که ظهورات الهی در مؤمنان آخرالزمان برتر از خود پیامبران مرسل است و ظهورات الهی شیعیان آخرالزمان نیز برتر از خود ائمه معصوم است. بدان! این صورتی از ارجحیت آخرت بر دنیاست. زیرا هر چه که در آخرالزمان رخ می نماید به مثابه آخرت ادوار کهن است. و هر چه که در روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان پیش تر می رویم ظهوراتی برتر و کاملتر از هر دو وجه رخ می نماید زیرا اخروی تر است و این معنای خلق جدید در یوم آخر است بقول قرآن کریم!

۴۶۴۸- وقتی می گوئیم که روح القدس آن نوریست که تحت الشعاعش وجه رب دیدار می شود بدین معناست که هم شاهد و هم مشهود هر دو روح القدس است که صد البته در مراتب تجلی و از وجوه اسمای گوناگون الهی درک و شهود می شوند که هر یک از این شهودها نیز دارای سه تجلی هی و هو و ها می باشد یعنی تجلی زنانه، مردانه و ماورای این دو که جمع این دو نیز هست و این همان جلوهٔ محمدی و علوی و فاطمی است از منشأ نزول نور خورشیدی، قمری و جمع این دو که در واقعه کسوف رخ می نماید که نورش از سیاره زهره (ونوس – ناهید) می باشد که همان تجلی زهرائی (ذالجلالی) است. و به مصداق آیه هوالشاهد والمشهود، دیدار کننده و دیدار شونده یکی است. از همین رو در معنای نهائی بقول ابن عربی آنکه وجه پروردگارش را دیدار می کند در حقیقت جمال ذات خویشتن را در عرش رحمن دیدار کرده است به مصداق این آیه در سوره لیل که: "انسان را در نزد پروردگارش چیزی جز جمال اعلای پروردگارش نیست که طلب کند."

۴۶۴۹- از همین رو برخی علمای دینی بر این اعتقادند که لقاءالله هرگز ممکن نیست و مخلوق قادر به رؤیت خالقش نمی باشد. ولی ما مخالف این باوریم زیرا عدمی که از خالقش وجود یافته به نور نگاه همو امکان رؤیت خالق خود را نیز دارد همانطور که در قرآن کریم مکرراً آمده است که خداوند به برخی از مؤمنانش نگاه خود را اعطا می فرماید (بصائرالله) که این واقعه در دین محمدی که دین آخرالزمان است محقق گشته است که این تحقق همان وقوع امامت است که مظهر تجلی نورالله می باشد که فاطمه فاطره، نهایت و کوثر کبریائی این تجلی است در امامان و شیعیان عارف!

۴۶۵۰- همچنین است که برخی از علمای شیعی نیز بر حسب تعصبات نژادی خود که ویژه برخی سادات است منکر لقای وجه رب از نور زهرای مرضیه هستند. حال آنکه اولیای الهی و مخلصین در حقیقت اولیای تجلی پروردگارند زیرا

**از خود تهی و پاک و مخلص گشته اند وگرنه معنای ولایت الهی در بشر، امری تهی از حقیقت است و شعاری توخالیست! مذهب شیعه، مذهب لقاءاللهی است و لاغیر!**

**۴۶۵۱- از آنجا که روح القدس آن روح ذات ناطقه و عاقله و خلاقه الهی است هر تجلی که از آن برای انسانی رخ نماید مختص خود او و وجه باقی و سرمدی او در نزد پروردگار است و ماندگارترین توشه آخرت محسوب می شود و بیهوده نیست که هیچیک از تجلیات حق تعالی نه برای خود دیدار کننده و نه کس دیگری قابل تکرار نیست زیرا جلال و جمال سرمدی بنده در نزد حق است: "همه چیز نابود است الا تجلی وجه پروردگار." قرآن کریم- این همان وجه اعلای رب است که بقای سرمدی انسان در نزد خداوند است که باید آن را مطالبه کند و این همان مقام رضا یا رضوان الهی برای بنده است (سوره لیل۲۱-۱۹) مقامی که بقول قرآن کریم برتر از جنت می باشد و این از برکت سرمدی روح القدس و کرامت زهرائی است که ذالجلال والاکرام است. چرا که عمر جنت و جهنم با برچیده شدن بساط زمین و آسمان نیز به پایان می رسد ولی رضوان خداوند در ورای زمین و آسمان و سرمدی است زیرا برخاسته از رضای ذات ازلی حق است که به روح القدس تجلی کرده است زیرا کسی لایق این رضوان و تجلی قدسی می باشد که بقول قرآن کریم در سوره رحمن، از اقطار زمین و آسمان خروج و عروج کرده باشد در خلق جدید انسان به یاری سلطان مبین که قائم آل محمد است از تجلی فاطمی که مظهر روح القدس است به تأویل علم علی(ع)! در این معنا بمان!**

**۴۶۵۲- برخی بر این پندارند که روح القدس یکی از ملائک است و گاه او را همان جبرائیل می دانند. چنین نیست روح القدس نازل کننده هر فرشته و از جمله جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است به نزد رسولان الهی! و نیز الهام بخش و کاشف هر کشف و الهام و شهود و وحی! روح القدس، روح خلافت اللهی و امامت الهی در انسان است.**

**۴۶۵۳- روح القدس، روحی است که بر طبقه هفتم دل یعنی نفس واحده فرود می آید و در عروجش نیز اهلش را به آسمان هفتم به قلمرو لقاءالله می برد. این همان روحی است که رسول خاتم را به آسمان هفتم برد که جبرائیل از نفوذ در آن محروم ماند. و اگر طبق روایات مکرر، ملائک در محضر ائمه هدیٰ(ع) تعلیم و تربیت می یابند بدلیل نفس قدسی امامان است که به روح القدس ناطق گشته است. و اگر امامان را قرآن ناطق و زنده و فی البداعه می دانیم نیز از همین روست زیرا قرآن محمدی نیز بواسطه روح القدس به آن حضرت القاء شده است در حالیکه در وجود ائمه هدیٰ(ع) قائم و مقیم است که از وجود امام دوازدهم در عالم ارض نیز حضور دارد و لذا دیدار با حضرتشان عین محضر روح القدس می باشد و علت صیحه آسمانی به هنگام این دیدار نیز شکافته شدن سقف آسمان دنیاست به دلیل ورود روح القدس که از آسمان هفتم نازل می شود همانطور که قلمرو روحانی حیات قائم ما نیز آسمان هفتم است پس ورودش به عالم دنیا منجر به چنین انفجاری می گردد که مصداق واقعه سوره فجر است و سوگند الهی به شبهای دهگانه که قلمرو نزول ارواح دهگانه برای عروج از اقطار زمین و آسمان است و دیدار با پروردگار بهمراه صفوف ملائک و ورود به رضوان الهی: "سوگند به فجر و شبهای دهگانه... و رازگشائیهایش... و روزی که زمین پیاپی می لرزد و خداوند و صفوف ملائک وارد می شوند... ای نفس مطمئنه بسوی پروردگارت بازآی که راضی از توست همانطور که راضی از او هستی پس در صف بندگان من درآی و بر بهشت من وارد شو!" آیاتی از سوره فجر- که همه این آیات و حوادث را در واقعه نزول روح القدس و صیحه آسمانی و دیدار با امام زمان قبلاً به تفصیل در ماجرای زندگینامه ام شرح نموده ام.**

**۴۶۵۴- و اگر ائمه هدیٰ(ع) در هر چیزی وجه رب را شهود می کردند بدلیل حضور دائم روح القدس در جانشان بوده است که عین هویت الهی ایشان محسوب می گردد. و در هر شهودی از وجه پروردگار، جلوه ای از فطرت فاطمی را در مراتب اسماءالله درمی یافتند که این همان حجت خداوند بر امامان ماست که فاطمه فاطره است که در وادی تجلی همان روح القدس در مراتب و اسماء می باشد. و بیهوده نیست که اولیای شیعی نیز وجه پروردگار را بدون حضور یکی از ائمه هدیٰ(ع) و معصومین درنمی یابند که این حقیقتی از تجربه شخصی بنده در لقای وجه رب است که یکبار با حضور علی مرتضی(ع) و بار دگر با حضور محمد مصطفی(ص) قادر به چنین شهودی گشتم یعنی بقدرت صلوة ایشان بر این بنده بود که از ظلمات به عرصه نور آمدم و امکان دیدار یافتم به وقت طلوع ماه و خورشید! و این دو تجلی از روح القدس بود از وجود فاطمه فاطره(ع)!**

۴۶۵۵- آنکه حامل روح القدس است و نفس واحده اش مقر این روح قدسی حق است محشور با همه ملائک و انبیاء و معصومین و اولیای الهی است و این اجر صلح و وحدت با جهان و جهانیان است زیرا روح القدس، روح حیات و هستی کل است: "آنانکه ایمان آورده و به صلح رسیدند به رفاقت با انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین می رسند و اینان بهترین دوستان هستند." قرآن کریم-

۴۶۵۶- ولی بنده حدود سه سال با روح القدس زیستم و سپس خداوند مرا برای رسالت تبیین علم تأویل و تجلی روح در آخرالزمان از جنت المأوای زادگاهم بیرون برد و نگاهم را از سمت خود بسوی خلق گردانید تا امکان زیستن با خلق کافر و عدو را داشته باشم و به زبان و منطق آنان به تبیین این علم بپردازم که کتاب حاضر به مثابه ختم این مأموریت عرفانی است آن هم در زندان و در میان اشد تبهکاران و اشقیاء!

۴۶۵۷- روح القدس تجلی اسم الملک القدوس و واحد القهار است یعنی مسمای ذات احدی حق است که نخستین انسان کامل غیرنبوی در آخرالزمان که مظهر این اسم گردید امیرالمؤمنین علی(ع) بود و لذا رسول خدا فرمود: "علی مصداق سوره توحید است." که این تجلی در زمین تا آسمان هفتم است بگونه ای که رسول خاتم در معراجش در آسمان هفتم به جمال علوی با پروردگارش روبرو گشت که در حیرت ماند که از پروردگارش شنید که: "ای محمد تو را به این مقام آوردم تا علی را به تو معرفی کنم و بدان که نسبت تو به من مثل نسبت من است به علی!" یعنی من بر عرش الله هستم و بر فرش هم علی! و این واقعه سرآغاز قیامت پنجاه هزار ساله گردید یعنی آخرالزمان که سیطره حاکمیت روح القدس بر عالم ارض است از وجود امامان محمدی و علیین! "و در آن روز هر چه در زمین و آسمان از برای تجلی پروردگارش ظاهر می شود که ظهور آن واحد قهار است." قرآن کریم- و این به نور روح القدس است از وجود قائم و ظهور اولیای سیصد و سیزده گانه اش!

۴۶۵۸- این ظهور واحد القهار از هر دو وجه نوری و ناری، رحمانی و ظلمانی و بهشتی و دوزخی است و لذا در این دوران همه خدا خدا می کنند یعنی این ظهور واحد قهار را درمی یابند از کافر و مؤمن!

۴۶۵۹- روح القدس در مجاری حواس پنجگانه سراسر درک حضور الهی است. گوشها او را می شنوند، چشمها او را می بینند' بینی ها او را می بویند، ذائقه ها او را می چشند و دستها او را لمس می کنند و عقول او را می یابند و قلوب او را به اشد احساس خود حس می کنند. و اینست که آخرالزمان عصر اشدهاست در خیر و شر و حق و باطل! و همه مست این واقعه هستند ز عشق و فسق و شرابهای بهشتی و زقّومی! که بسیاری از شعرای عارف این مستی و مدهوشی خلق جهان را گزارش کرده اند که: در شهر یکی را من هوشیار نمی بینم!

۴۶۶۰- مستی و مدهوشی و تخدیر از برجسته ترین ویژگی انسان آخرالزمان است به روشهای عرفانی – روحانی و نیز مصنوعی و داروئی و قاچاقی! و بنده کسی را نمی شناسم که از این امر مبرا باشد الا دیوانگان که خود سیاه مستان غرق شده در این بحر شراب هستند و مابقی که از اهالی هیچیک از این مستی ها نیستند دچار افسردگیهای حاد می باشند و در آستانه خودکشی یا آدمکشی های رنگارنگ که در سراسر جهان شاهدیم از نوع تروریستی، انقلابی و جنگهای قومی و عقیدتی و امپریالیستی! زیرا آدمکشی یا خودکشی، جنون می طلبد و جنون و جنایت نیز از مستی و مدهوشی است.

۴۶۶۱- خود – شیفتگی های روزافزون در انسان عصر جدید نیز نشان دیگری از حضور و سیطره روح القدسی است که انسانها را به اعماق ذاتشان می کشاند. این درون گرائی فزاینده از نوع رحمانی یا شیطانی بزرگترین نشان این حقیقت آخرالزمانی است.

۴۶۶۲- مکاشفات روزافزون دانشمندان حتی در قلمرو علوم علیتی و آزمایشگاهی و کیهان شناسی نیز که روز به روز به اعماق بی پایان عالم ماده نقب می زند و پدیده های حیرت آوری مثل کوارک، پوزیترون، ضدماده، جرم سیاه خلاء و سیاه چاله ها ناشی از حضور روح القدس در عالم ارض و نفس ناطقه بشر است که بشر را به ذات ضد مادۀ عالم ماده رهنمون کرده است که عین عدم و نیستی است. این باطن گرائی و ذات جوئی مادی هم نشانی دیگر از این حضور در

آخرالزمان است که تا ذات بهشت و دوزخ، نور و نار، مکان و زمان و حتی عدم را می شکافد و پیروانش را به این اعماق ذات می کشاند به ذات واحد و قهار حیات و هستی! زیرا روح القدس، ذات عالم وجود است که خروج و ظهور کرده است و لذا موجودات و بخصوص آدمی را به این ذات رهنمون می کند خواه ناخواه! که عارف مؤمن به ذات رحمانی و رضوان الهی هدایت می شود و جاهل کافر هم به درک اسفل السافلین که نه حیات است و نه مرگ نه هستی است و نه عدم!

۴۶۶۳- اینست که در آخرالزمان بدون علم و عرفان باطنی که همان علم تأویل است در ظلمات ناری ذات ماده سقوط می کنیم یعنی در وادی کوارکها و ضد ماده و سیاه چاله ها و ژن ها و میکروبها و هسته اتم! که روشهای درمانی متکی بر این علوم ذره ای که آغاز شده یکی از راههای سقوط در این وادی مهیب و اسفلی است که از مرگ و نیستی هم بدتر است و مصداق آفرینش ذره ای در جهنم است که در قرآن مذکور است.

۴۶۶۴- روح القدس، روح الارواح و نورالانوار و ذات ماهیات است که هر کسی را به نهایت مطلق هر آنچه که هست و می خواهد باشد و در راهش قرار دارد می رساند و لذا این نهایت ذات یا مرضات الله است و یا عذاب الله! یا رحمت مطلق است و یا غضب مطلق! یا عرش رحمان است و یا ثقل غضبان! که حاصل این نفوذ و رسوخ و عروج و سقوط یا انسان است یا شیطان! انسانی که نام مکتوم ذات الهی در قیامت آخرالزمان است که ذات کریم و عاشق و ضد خود است و یا شیطان که ذات خودپرست و ضد وجود است.

۴۶۶۵- پس علم باطن یا تأویل، علم قدسی روح تحت الشعاع نور روح القدس است که برای نخستین بار در مکتب علی العظیم افتتاح شده است: "متقین در جنات نعیم وارد دانشگاه علم علی می شوند." رسول اکرم(ص)- در حقیقت علم باطن و تأویل همان علم شناخت روح القدس است بخصوص در مرحله بیان! در این وادی عارف و معروف و عرفات هر سه روح القدس است که در نفس ناطقه انسان، می شناسد، می شناساند و شناخته می شود یعنی هم معلم است هم متعلّم و هم خود علم و هم موضوع آن! و اینست که روح القدس را روح احدیت می خوانیم!

۴۶۶۶- روح القدس نه انرژی نهائی و ازلی است و نه ذره بنیادینی که به ذرات دیگری تبدیل نشود. برخلاف نظر هاوکینگ، انسان ذرات بنیادین نیست ذرات بنیادینی که نهایتش ضد ماده یعنی نیستی و نابودگری است نه تنها انسان نیست که اصلاً چیزی جز نابودی نیست مگر همین انسان کافر و جهنمی و تمدن تکنولوژیستی – ذره ای که امثال هاوکینگ پیامبرانش هستند که این دیگر انسان نیست بلکه شیطان است که با صدای بلند خالقش را انکار می کند آنهم در آخرین اثر و آخرین ایام زندگیش در کتاب **The Grand design** که ما را به یاد قوم عاد می اندازد که منفورترین و مغضوبترین اقوام کهن در قرآن کریم است که طبق قول الهی و نیز تحقیقات باستان شناسی معلوم شده که به لحاظ صنعتی و تکنولوژیکی بسیار پیشرفته تر از انسان مدرن بودند که نابود شدند زیرا قومی عددی و عادّی و عدو بودند یعنی همه چیز را تبدیل به اجزاء و ذرات نموده و می شمردند! این عین صفت تمدن تکنولوژیستی عصر ماست که کل علم و فهم و شعورش در شمارش و تعدید است که خود محکوم به نابودیست: "هر چه قابل شمارش است نابود شونده است." علی(ع)-

۴۶۶۷- همانطور که امام صادق(ع) در الهفت الشریف، انسان کامل و امام مبین را حجاب غیرمفارق خداوند در عالم تجلی می خواند روح القدس نیز چنین است و حجاب غیرمفارق (جدانشدنی – تأویل ناپذیر) بودن وجود انسان کامل و امامان نیز بدلیل قدسی بودن روحی است که در قلبشان و در طبقه هفتم نفس ناطقه شان مستقر است و به همین دلیل امامان کامل را امام مستقر نامیده اند در مقابل امام مستودع (امامت موقتی و خلافتی و امانتی – ودیعه) که همان اولیای امام زمان در عصر غیبت هستند. یعنی مستقر بودن امامت از استقرار روح القدس در جانشان است که تأویل به ذاتشان گردیده و عین آنهاست.

۴۶۶۸- و لذا روح القدس و امامان قدسی و اولیای آنان را نمی توان به هیچ علت و واسطه و دلیل و نشانه دیگری غیر از خودشان شناخت. همانطور که خداوند را هم نمی توان جز بواسطه خودشان شناخت. و این بدان معناست که

**ظهورات روح القدس در هر انسانی منحصر بفرد خود اوست و بدیع و نامکرر و بیسابقه است و از این روست که این اولیای الهی در طول تاریخ از جانب علمای غیرروحانی متهم به بدعت و الحاد گشته اند که این اتهامی عین حق است حقی که این علما از درکش عاجزند!**

**۴۶۶۹- از پیامبر اکرم(ص) حدیثی درباره قداست علم باطن روایت شده که صراحتاً بیانگر علم روح القدس است که حاصلش سراسر تمحید و تقدیس و تسبیح و تکبیر است و لذا شناخت روح القدس عین شناخت ذات مقدس باریتعالی است یعنی قلمرو الاالله می باشد که شناختش تماماً شهودی و وجودی و حضوری است بمصداق آفتاب آمد دلیل آفتاب! و لذا شناخت روح القدس و شناخت امام مطلق و شناخت ذات احدیت، امری واحد است. زیرا روح القدس در وجود امام متجلی شده و در ذات احدی تأویل می گردد پس اجل تجلیات است و آخر تأویلات! پس جز از نشانه هایش در وجود امامان و اولیای کامل نمی توان سخن گفت. نشانه هائی بدیع و نامکرر که نه در کتب آسمانی و نه در تجربه بشری از انبیاء و اولیای سلف، سابقه و مثالی ندارد زیرا ظهور لم یکن له کفواً احد است.**

**۴۶۷۰- روح القدس در نزولش دارای شش روح متقدم است که دربهای شش آسمان را بسوی عالم ناسوت (آسمان دنیا) به رویش می گشایند که صاحبان این ارواح و آسمانهای ششگانه نیز همان شش پیامبر مرسل می باشند از آدم(ع) تا محمد مصطفی(ص)! و اما سه روح برتر در سمت راست و چپ و پیش رویش وی را تعظیم و تکبیر و تعالی می بخشند که روح الاعظم و روح الاکبر و روح اعلیٰ هستند از سه عرش عظیم و کبیر و اعلای حق! که این سه روح غیرمفارق روح القدس نیز بواسطه محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(ع) حمل می گردد. و قابل ذکر است که این محمدی که از ارواح غیرمفارق روح القدس می باشد محمد(ص) در مقام امامت است در حالیکه آن گشایشگر ششمین آسمان، محمد نبی است. که همین نه (۹) روح در عرصه عروج نیز روح القدس را مشایعت می کنند که جمعاً واقعه عاشورای عالم هستی را رقم می زنند به مصداق این سخن رسول خاتم(ص) که: "عالم هستی بر عاشورا بنا شده است." زیرا کل عالم هستی یک نزول و عروج روح القدس است در هر یک از ادوار تاریخ پنجاه و هفت هزار ساله اش که موسوم به دو قوس است. که در این باب قبلاً به تفصیل سخن نموده ایم.**

**۴۶۷۱- و باید متذکر شد که هر روحی از ارواح الهی در عرصه ظهور و تجلیش یک انسان است انسانی واقعی که کاملترین ظهورش به روح القدس است که در هر هزاره از روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان رخ می نماید که فاتح صراط المستقیم در نزول و عروج است که سوره های حمد و قدر و فتح و سجده و کوثر مخاطبی جز این انسانهای قدسی ندارند که به حمایت و گشایش ارواح مرسلین و ارواح الف (محمد – علی – فاطمه) از صراط الهی که همان دین اوست می آیند و عروج می کنند و همین ها مظاهر قائم آل محمدند زیرا قائم آل محمد در لغت بمعنای برپا کننده و احیاگر و ظاهر کننده حقایق و اسرار آل محمد است که مالک یوم الدین هم خود امام دوازدهم است: مائیم که در شب قدر روح و ملائک را به اذن الهی و به کل امرش بر تو نازل کردیم. (قدر) ... مائیم که راه را بر تو گشودیم چه گشایشی آشکار و نعمت را بر تو کامل نموده و به یاری و عزت خویش صراط المستقیم را بر تو میسر ساختیم. (فتح) ... مائیم که کوثر (سرمدیت) را به تو بخشیدیم. (کوثر) ... و تدبیر می کند امر را (روح) از آسمان بسوی زمین و سپس آن را در عروج برمی گرداند در روزی که مقدارش برای شما هزار سال است... هموئی که هر چیزی را به زیبائی آفرید و سپس انسان را بدعت نهاد و از روحش در او دمید و برایش گوش و چشم و دل قرار داد ... پس کافران گویند که آیا پس از گمشدگی در زمین خلق جدیدی خواهد بود؟ اینان به دیدار با پروردگارشان منکرند... (سجده). آیاتی از قرآن کریم که خلاصه مبحث ما در واقعه نزول و عروج روح و خلق جدید انسان است و لقاءالله! زیرا این خلق جدید با لقاءالله آغاز می گردد برخلاف خلق قدیم که از عدم است پس به غیر از نگاه روح القدس از چشم آدمی چگونه می توان پروردگار را دیدار نمود! "پس ای اهل ایمان مباد که از روح الله مأیوس شوید که جز کافران مأیوس نمی شوند." قرآن کریم-**

**۴۶۷۲- اگر آخرالزمان به لحاظی عصر غوغای دعویهای روحانی و عرفانی در سراسر جهان است نیز به برکت روح القدس است و کاروانی که بر صراط المستقیم به راه انداخته است که در هر عصر یک ساربان دارد که از علیین است که امام مبین علم تأویل و بیان و شرح امّ الکتاب است زیرا کاروانیان بدون این علم امکان سیر و سلوک الی الله در این**

صراط را ندارند و از راه می مانند و هلاک می گردند که شرح این هلاکت و خیانت و شکستن بیعت و خروج از کاروان در سوره فتح آمده است: آنانکه این عهد را شکستند بر خود شکستند و به خود خیانت کردند! و عذاب نمی شوند الا به خاطر سوء ظن به ربّ و امامشان! (زیرا در لقای وجه پروردگار تردید دارند) و این پذیرفتنی نیست زیرا همه گناهان گذشته و آینده شان پیشاپیش بخشوده شده و بر رحمت مطلقه و نصرت و عزّت و روشنی حق و اتمام نعماتش و رزق بی حسابش زیست می کنند و هیچ بهانه ای ندارند جز بهانه جوئی و استکبار و ریاست بر سائر مؤمنان و تهمت زنی به پیرطریقت و امام مبین!

۴۶۷۳- به یاد می آورم که در شب نزول روح القدس که شب عاشورای ۱۳۷۴ هـ.ش بود چون مرغ سرکنده آرام و قرار نداشتم و بارها موت عارض گردید و دائماً می خواستم از خود بگریزم زیرا حس نابودی داشتم تا اینکه به نیمه شب که رسید زلزله ای حیرت آور پدید آمد که تا صبح سحر زمین بلاوقفه می لرزید و من آیه زلزلة الارض زلزالها را مرور می کردم و کلبه ام چون قایقی شکسته در دریای طوفانی متلاطم بود و اطرافیانم همه گریختند و منطقه را ترک کردند تا اینکه به وقت صبح سحر امام زمان وارد شدند و بزرگترین اقامه صلوة ممکن برپا شد بهمراه همه انبیاء و اولیای الهی در تاریخ! که همگی بهمراه امام زمان بر من صلوة کردند و من بر امام زمان سجده می کردم. و پس از این واقعه بود که تدریجاً در خود آرام و قرار یافتم و با روح القدس مأنوس گشتم تا اینکه شب چله این واقعه در حالیکه رسول اکرم(ص) در کنارم نشسته و دستان مبارکش بر شانه ام بود طلوع جمال روح القدس را در لحظه طلوع خورشید از قبله نظاره کردم که بر قلبم وارد شد و این لقای پروردگار به جلال روح القدس بود و با این صلوة الهی بود که بالاخره روح القدس را عین هویت خویشتن یافتم و خلق جدیدم کامل گشت تا اینکه جمال این خلق جدید خویشتن را یکسال بعد در واقعه بزرگترین کسوف دوران که در مشهد مقدس به تمام و کمال رخ نمود دیدار کردم و من آدم هشتم بودم و آغازگر عصر جدید و خلق جدید و انسان و تمدن جدیدی که بر قبرستان این تمدن تکنولوژیستی بنا می گردد.

۴۶۷۴- من از این رو دانستم که روح القدس باطن محمدی است که اولاً با صیحه آسمانی که نشانه ورود قائم آل محمد از عالم ملکوت به عالم ناسوت است این روح را قلباً دریافتم بی هیچ ادراک شهودی! و سپس با دیدار قائم آل محمد، این روح در من استقرار یافت و نهایتاً با حضور محمد مصطفی این روح به تجلی جمال فاطمه فاطره از خورشید قبله محمدی بر من وارد شد و عاقبت به نور علم و عرفان امّ الکتاب امام محمد باقر(ع) بود که درباره حقیقت این روح علم یافتم و بیانش نمودم. پس همانطور که رسول خاتم فرموده اول و وسط و آخر حقیقت این دین، محمد است: محمد مصطفی، محمد باقر و محمدبن حسن عسگری! معصوم اول و هفتم و چهاردهم! و من مخلوق این سه محمدم که سه تجلی انسانی از روح القدس در عالم ارض هستند: "و چون سه تن راز در میان نهند چهارمین اوست تا برپائی قیامت." سوره مجادله۸- و این چهارمین، آدم هر دورانی است.

۴۶۷۵- و در عین حال می دانیم که آدمهای آغازگر ادوار پنجاه و هفت هزار ساله دارای هویت آسمانی العلی هستند که نامش بر زمین علی است که نام قدیمش ایلیا می باشد. همانطور که علی(ع) نیز در خطبه بیان می فرماید که "من آدم اول هستم." و همانطور که علی ظهور و نور باطن محمد است. و همانطور که تأویل اسم "محمد" به حروف الفباء پس از تفصیل و تسبیح حروف منجر به حروف ای ل ی ا می شود: ایلیا! و همانطور که باز علی(ع) در خطبه بیان می فرماید که در هر دوری به نورش در هر کسی که بخواهد تجلی می کند و هر که این تجلی و رجعتش را باور نکند مرتد است. و این تأویل نهائی محمد و تجلی نهائی روح القدس است: علی! و جمالی که رخ می نماید از برای علیین همان فاطمه است. و این تأویل و تجلی حرف آ (الف) است: محمد – علی – فاطمه به مثابه تجلی ذی الجلالی و ذوالجلالی و ذالجلالی روح القدس که ظهور وجه الله در عالم ارض است. در این واقعه بمان که تریالکتیک عرفانی مذهب امامیه است.

۴۶۷۶- نابغه بزرگی چون انیشتن اقرار می کند که "غیرقابل فهم ترین چیز این جهان لامتناهی اینست که قابل فهم است." یعنی آدمی هر چه که بیشتر و عالیتر می فهمد و فهمی نابتر دارد در ماهیت فهم و عقل و علم خود متحیرتر است زیرا بوضوح می بیند که این خود نیست که می فهمد و عقل علیتی و چون و چرائی قادر به چنین ادراک عجیبی نیست و این فهم از عوالم برتر بر مغز و دل آدمی فرود می آید و یک داده غیبی است که از سرچشمه عقل کل می آید. و نبوغها

بهترین حجت این ادعا هستند. و لذا فقط عقول احمق اسیر فهم علیتی خویشند و حضور عقل کل را در ذات هستی منکرند. خلاصه اینکه این اعتراف انیشتن نیز که از عصر نبوغها و مکاشفات پیاپی اعتراف شده دلیل دیگری بر نزول و عروج روح و خاصه روح القدس است که عقل کل پروردگار عالمیان است که قبلاً نشان دادیم که محمدی است در عرصه ظهور و بروز! و بیهوده و اتفاقی نیست که انیشتن هم در اواخر عمرش به معارف اسلامی و علمای دینی تشیع گرایش یافته بود که البته پاسخی نیافت و بیشتر دچار بدبینی گردید زیرا مرجع شیعیان عصر او در پاسخ به او خطبه سباسب را به عنوان دعا و ورد برایش فرستاد تا بر بازویش ببندد تا از بلایا ایمن بماند.

۴۶۷۷- چگونه می فهمیم؟ از کجا و چرا می فهمیم؟ اگر آخرالزمان یعنی هزاره اخیر تاریخ جهان با ویژگی انفجار عقول و علوم و آگاهیهای نو به نو مادی و معنوی مشخص می شود بدلیل نزول روح القدس به عنوان عقل کل عالم است. و این تازه آغاز این راه است زیرا هنوز بخش عمده این روز پنجاه هزار ساله باقیست.

۴۶۷۸- و اگر قلب مهمترین بخش از فهم بشری در تاریخ جدید جهان مسئله معرفت شناسی است نیز دلیل دیگری از حضور روح القدس است زیرا همانطور که نشان دادیم روح القدس به مثابه روح الارواح و نورالانوار و عقل العقول و علم العلوم و عرفان المعارف است و بقول قرآن کریم همان احکم الحاکمین است یعنی حکیم همه حکم کنندگان! و این صفت عالی و مطلق از احسن الخالقین و ارحم الراحمین است که این نوع صفات در قرآن کریم تماماً معطوف به عصر آخرالزمان و نزول و عروج روح القدس و واقعه رحمت مطلقه محمدی است که عالمیان را فراگرفته است.

۴۶۷۹- چرا هر چیزی گرد و مدور است هم در بنیاد و هم در معاد! این مدور بودن شامل مفاهیم و ایده ها و حقایق هم می شود. این راز نزول و عروج ارواح است که کل جهانیان در این دو عرصه پدید می آیند و متحول می شوند که قاب قوسین و دو قوس نزول و صعود و نیز دوگانگی حیات و ممات و همچنین دیالکتیک معانی جملگی ناشی از این واقعه هستند که در صورت و سیرت هر چیزی جاریست که در آخرالزمان با نزول و عروج روح القدس، این قوسین و دوگانگیها و دیالکتیک ها بر ذات معرفت شناسی تأویل شده و احدیت رخ می نماید. امر رجعت نیز بیانی از این واقعه است. منحنی بودن فضا نیز بیانی دیگر از این نزول و عروج است و قوس ها!

۴۶۸۰- وقتی هر شیء و معنائی مدور و منحنی است که بر جای اولش بازمی گردد بدین مفهوم است که هر چیزی در عالم ماده و معنا بر دور خودش در گردش است و متکی به ذات خویش است و ذات گرا و خود – محور و روی به خویشتن است. که این حقیقت در آخرالزمان در همه امور کشف و باور می شود زیرا عصر نزول و عروج روح القدس است که هر چیزی را امر به ذات می کند تا از ذات خود ظهور کند و ذات هم روح القدس است که بر جهان و جهانیان فرود آمده است که روح القدس به مثابه مرکزیت دائره وجود است در هر چیزی! و عجبا که این اصالت دورانی و مدور و گرد بودن امور در آخرالزمان در جهان کافران نیز بصورت بازی پرستی جهانگیر خودنمائی می کند که همان توپ پرستی است که محور اکثر بازیها بخصوص فوتبال می باشد. هر چند که خود نمی دانند که چه می کنند! ولی انسان عارف و حامل این روح، ذات نگر و باطن بین می شود زیرا به نگاه الهی (بصائرالله) رسیده است همانطور که هوش و حواس الهی و دست و پای الهی! نگاه خلاق، دستان آفریننده و پاهائی که طی الارض می کنند به آنی! و این از قدرت کسی است که به اول و آخر هر امری رسیده باشد یعنی به دائره وجود هر چیزی در دو قوس! و گوئی که جهان چو گوئی در دستان اوست! وقتی هر چیزی ضدخود باشد پس بود و نبود هر چیزی در دستان کسی است که دارای چنین عقلی است که عقل دیالکتیکی می باشد که از عقول روح القدس است زیرا هر امری در نزد روح القدس در نزول و عروج دارای دو ماهیت و هستی متضاد است که یکی است! بود نبود! و این راز "قاب قوسین او ادنیٰ" است... و فقط برای الله (ال لا) است که اول و آخر یکیست... پس قیامت رسید آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید و نمی گرئید!؟ (آیاتی از سوره نجم)

۴۶۸۱- واضحترین نشان عقلانی حضور روح القدس در ائمه هدی(ع) و اولیای ایشان، ظهور نخستین معارف و عقول معرفت شناختی در تاریخ معرفت است که دریائی از روایات امامیه در رسائلی همچون امّ الکتاب و الهفت الشریف و خطبه های نادره امام علی(ع) از مشهورترین آنهاست که ذات فهم و ادراک را نشانه رفته اند که به ما نشان می دهد که

چگونه و چرا و از کجا می فهمیم و می بینیم و احساس می کنیم و چگونه انسانی جاهل یا عالم و یا کافر و مؤمن می گردد و رستگار یا هلاک می شود. معرفت شناسی، علمی تماماً محمدی و امامیه است و از راه ترجمه متون شیعی به زبانهای اروپائی بخصوص در عصر فاطمیان بود که اروپائیان نیز با این عقلِ عقل و علم العلم به عنوان ذات فلسفه و علم روبرو شدند که یکی از مهمترین موضوعاتش همین تأویل است که در زبان اروپائی به هرمنوتیک معروف شده است. به همین دلیل نخستین عرفای تأویلی اروپا به جرم ارتداد و تعلق به اسلام و مانویت متهم و برخی کشته شدند مثل دانته و برونو و اکهارت و مونتنی! زیرا دستگاه تفتیش عقاید کلیسای اروپا تا قرنها معارف امامیه را ادامه مانویت و بلکه عین آن می دانست که دلیل اصلی آن این بود که اکثر شیعیان و علمای شیعه و انقلابیون این مذهب ایرانی الاصل و یا در ایران پناهنده بودند و بخصوص مذهب شیعه اسماعیلی که بیشترین تلاش در جهت ترجمه معارف امامیه به زبانهای اروپائی را در حکومت فاطمیان به کار گرفتند تا مبارزه ای برعلیه ترجمه فلسفه یونانی به عربی باشد و لااقل این جریان را تعادل بخشد. و می دانیم که اکثر متفکرین و مبلغین جهانی اسماعیلی، ایرانی بودند مثل ناصرخسرو، صباح، بوعلی، خواجه نصیر و امثالهم که برخی از آنان در خفا اثنی عشری بودند. و بدینگونه در نظر مسیحیت اروپا و حتی بسیاری از فلاسفه و علمای غرب تا هم اکنون، مانویت و تشیع به هم آمیخته و یکی تلقی گشته است که مرحوم هانری کوربن این خط و مرز را برای نخستین بار در مغرب زمین تفکیک نمود.

۴۶۸۲- روح القدس بر ذات آحاد بشری فرود آمده و همه را به کاروان خروج از مکان و زمان (زمین و آسمان) و عروج به آسمان لامکان دعوت کرده است که این واقعه را در مؤمنان بصورت عشق عرفانی و در کافران بصورت واژگونسالاری مشاهده می کنیم. اگر شاهدیم که جبارترین افراد و گروههای بشری امروزه در زیر پرچم آزادی و دموکراسی سینه می زنند و برایش خون به راه می اندازند و کافرترین مردمان در لباس شریعت مشغول قتل عام خلق در جهت امر بمعروف و نهی از منکرند و خرافی ترین مردمان کوس علم پرستی می زنند و شقی ترین مردمان خود را حامی عشق و ایثار می خوانند و... همه و همه دال بر نبرد ذاتی خودپرستان برعلیه خودشان است خواه ناخواه! و این واضحترین نشان سیطره روح القدس بر جهان کافران است. و اینگونه است که آزادیخواهی و دموکراسی و شریعت مداری و حقوق بشر و عشق مآبی تبدیل به بزرگترین دروغهای عصر ما شده است و اینست که ارزشهای حقیقی هنوز هم لاجرم تقیّه می شوند. روح القدس، روح عشق و رحمت مطلقه خدا در عرصه ظهور است: و خداوند، رحمت را بر خود نوشته است. قرآن کریم- و اینست که روح القدس، علم رحمت مطلقه و علم امّ الکتاب است یعنی علم مادریت مطلق و کتاب مادریت (امّیت)! و لذا روح القدس، نور زایش عرفانی از ذات خویشتن است! و بیهوده نیست که نهایت استقرار و قرار ابدی روح القدس در مادران صاحب عصمت و امّیت الهی است از هاجر(ع) تا مریم(ع) و خدیجه(ع) و فاطمه(ع) که مهد ظهور جهانی آنست!

۴۶۸۳- این نزول روح القدس است که زمان را به آخر رسانیده و مکان را تبدیل به سیاه چاله های آتشین نموده و دنیا را سمّ و زهرابی ساخته و ماهیات را ناری کرده و وراثتها را به عذاب دمّار (واژگونساز) و قداستهای دهری – تاریخی را به فضاحتها و ذلّتها بدل کرده است زیرا ذات و فطرت الله را در بشر برپا ساخته و جز وجه الله باقی نگذاشته است. این سرّ نیهیلیزم عقلی – علمی – عقیدتی – عاطفی حاکم بر جهان مدرن است که راهی جز ترانسدانس (جهش و عروج و خروج) باقی نمانده است: "و در آنروز هیچکس نمی تواند پناهت دهد نه والدین، فرزندان خود را می شناسند و نه برادران یکدیگر را و جز خدای واحد قهار یاوری نیست." قرآن کریم-

۴۶۸۴- روح القدس، روح آخرالزمانی است زیرا از ذات احدی حق نازل گشته است در هزاره هفتم تاریخ تمدن و روز هفتم خلقت که روز آخر است روزی پنجاه هزار ساله! "اوست که زمین و آسمانها را در شش روز آفرید و آنگاه (در روز هفتم) بر عرش استقرار یافت و تدبیر می کند امر را (روح) از آسمان به زمین و سپس بازمی گرداند در عروج در هر روزی که هزار سال است از برای شما." سوره سجده- که آخرین نزول این روح بر آستانه هزاره سوم میلادی بر این بنده بود که از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۶ به مدت سه سال ادامه یافت و کامل شد درست به سال ۲۰۰۰ میلادی! مدتها در این اندیشه بودم که چرا برحسب هزاره میلادی این واقعه رخ نموده است که بناگاه دیدم به این دلیل که نخستین نزول روح القدس بر حضرت مریم(ع) و عیسی مسیح بوده است پس تاریخ روح القدس بر زمین از تولد مسیح آغاز گشته

**است. که دومین نزول و عروج روح القدس از معراج محمدی تا غیبت مهدی است که مصادف هزاره مسیحی می باشد و سومین آن در عصر ما در پایان قرن بیستم و آغاز هزاره سوم میلادی می باشد که یکی از دریافت کنندگانش این بنده بوده است که این نزول بهمراه ذکر و کتابهائی مبین بوده و ما را مأمور به تبیین این واقعه برای مردمان نموده است: "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حق آنچه را که بر خلق نازل شده برایشان تبیین نمائی باشد که تفکر کنند." قرآن کریم.**

**۴۶۸۵- تفکیک زمانی – مکانی – پدیدارشناختی بین واقعه نزول و عروج روح و بخصوص روح القدس امری بس وسوسه انگیز و مخاطره آمیز و قرین فتنه و القائات شیطانی است همانطور که قرآن کریم نیز بارها مؤمنان را از ابتلای به این امور نهی فرموده است که اموری عادی و عددی و لذا عداوت بار است. اینکه کی و کجا و در چه روز و تاریخی روحی نزول یا عروج نموده است و چه کسانی را فراگرفته و تعدادشان چند نفر بوده است. این معضله خناسی باعث بسیاری از فرقه سازیها در قلمرو ادیان و مذاهب الهی بوده است از جمله جهان اسلام و مذهب امامیه! و این بهانه اساساً در نزد فرقه سازان کاربردی تاریخی داشته است.**

**۴۶۸۶- در قرآن کریم هم واقعه نزول و عروج روح در همه جا توأمان و به گونه ای واحد ذکر شده است. نزول روح القدس درباره عیسی بن مریم(ع) حدود چهل سال بطول انجامیده که از زمان تولد و بلکه نطفه بستن در رحم مادرش آغاز شده و تا عروجش کامل شده است که عین عروج روح است. درباره رسول خاتم(ص) نیز اگر همه مراتب روح را در نظر بگیریم از بدو تولد تا معراج و عاقبت تا رحلتشان ادامه یافته است ولی واقعه نزول روح القدس که از معراج آغاز شده در طی حدود چهارصد سال در آل محمد تکوین یافته و با غیبت کبرای امام دوازدهم کامل گشته است (از تولد رسول اکرم تا غیبت کبرا).**

**۴۶۸۷- ولی برای بنده واقعه نزول روح از پنج سالگی با روح الایمان آغاز شده و در چهل سالگی با روح القدس تا حدود چهل و سه سالگی ادامه یافته و کامل شده است و زان پس عرصه عروج روح یعنی "بیان" بوده است در حالیکه تا روح القدس عرصه قرآن است و زان پس به یاری سه روح دیگر یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح الاعلی ازلی در عرصه عروج و بیان قرار داشته ام. در حالیکه بر حسب ظاهر تا روح القدس یعنی تا چهل سالگی سرار غرق در مستی و شیدائی ماورای طبیعی در جنات نعیم پروردگار زیسته بودم که عرصه نزول روح بود. ولی در قلمرو عروج روح و بیان غرق در انواع بلایا و مصائب و بیماریها و خیانت اطرافیان و داغ و فراق زیسته ام تا به امروز! و این واقعه بس دیالکتیکی است که به عقل و حس ظاهری و علیتی ناخوان است.**

**۴۶۸۸- روحی که حضرت مریم(ع) و عیسی بن مریم و رسول خاتم دریافت کردند مستقیماً از جانب پروردگارشان بوده است. ولی روحی که علی مرتضی دریافت کرده از جانب محمد مصطفی بوده است و روح فاطمه اطهر نیز از جانب محمد و علی توأمان بوده است. و سائر ائمه هدی(ع) روح را از جانب فاطمه اطهر یافته اند. و روحی که ما یافته ایم از جانب ائمه هدی(ع) بوده است. درست است که برحسب ظاهر روح نبوی الهی تر است ولی روح ولوی نزدیکتر و خلاقتر و کاملتر است و متجلی تر! همانطور روح علی(ع) موجب ظهور باطن محمد(ص) است هر چند که از محمد(ص) است و روح فاطمه اطهر که برترین روح است از مقامی پائین تر و نزدیکتر دریافت شده است. همانطور که ارواح سائر امامان که از فاطمه است بمراتب نزدیکتر و لذا خلاقتر و متجلی تر است. و روحی که ما یافته ایم بمراتب نزدیکتر، برتر و متعالی تر و تجلی بخش تر و خلاقتر است. همانطور که انسانهای آینده که این روح را می یابند مقامی برتر دارند روحی را که از یک انسان صاحب روح می یابیم برتر از روحی است که از ملائک دریافت می کنیم. روح انبیای الهی، ملکی است ولی روح اولیای الهی، نبوی است و روح امامان هم فاطمی است. و این راز آن سخن رسول خاتم است که در آخرالزمان مؤمنانی ظهور می کنند که مقامشان از انبیای الهی برتر است. با اینکه به لحاظ زمانی دورترند. این دیالکتیک راز همه اختلافات علمی – عرفانی بین بزرگان مذاهب و مکاتب دینی بوده است زیرا درکش مستلزم خرد اولواالالبابی است که دیالکتیک دیالکتیک می باشد: هر چه نزدیک آمدستی دور شد – ظلمت اندر مطلق خود نور شد!**

۴۶۸۹- روح القدس در تجلی ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالیش عبارت است از امام زمان، فاطمه اطهر و خود عارفی که این روح بر او نازل شده است و به خلق جدیدی مظهر آدمیت دوران است. بنده این هر سه تجلی را دیدار کرده ام.

۴۶۹۰- در قرآن کریم واقعه نزول روح همواره بهمراه ملائک است که آن را حمل و مشایعت می کنند تا در قلبی قرارش دهند. ولی واقعه القای روح بطور مستقل و بی نیاز از ملائک است زیرا از جانب انسانی صاحب روح است یعنی از جانب امامی مبین است که صد البته مقامی برتر از ملائک دارد: "آن بالابرنده درجات القاء می کند روح را به اذن پروردگارش به هر بنده ای که بخواهد از برای دیدار وجه رب." قرآن کریم- و اینست که روحی که علی مرتضی از محمد مصطفی دریافت می کند برتر از روحی است که خود رسول اکرم(ص) از جانب ملائک یافته است. و همانطور که آن روحی که فاطمه اطهر از جانب علی(ع) یافته نیز بمراتب برتر است. روح هر چه که انسانی تر باشد و اقامتش در عالم ارض و درک اسفل السافلین بیشتر باشد عالیتر و کاملتر است زیرا چیزی عالیتر و کاملتر از انسان در زمین و آسمانها نیست و لذا تجلی و جمال انسانی روح، برترین و کاملترین جلوه آن است. بنابراین روح انسانی برتر از روح مَلَکی است. و لذا روح ولوی (امامی) برتر از روح نبوی است. و لذا کسانیکه از خود امام روح می یابند نیز در مقامی برتر قرار دارند زیرا حقیقت باطن و اسرار وجود امام را آشکار می سازند: "ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما (شیعیان)!" امام باقر(ع)- پس معلوم است که یک شیعه خالص و کامل در عرصه ظهور و تجلی حق، از امامش نیز برتر و کاملتر است. و این نیز وجهی از رحمت مطلقه محمد و آل محمد است بر عالمیان و از ویژگی روح القدس که روح ارحم الراحمینی پروردگار در امامان محمدی است.

۴۶۹۱- بنابراین القای روح از جانب امام در مأموم واقعه ای بس برتر و عالیتر از نزول روح بهمراه ملائک از آسمان است که بر انبیای الهی نازل شده است. بدان! و این سرّ برتری ولایت (امامت) بر نبوت است که جز در مذهب امامیه درک و تصدیق نشده است آن هم فقط در عارفان این مذهب! این همان موضوع مناقشه خونین بین مولوی و شمس است. و لذا امامت به مثابه نبوت کامل و زمینی است که منجر به ختم و کمال نبوت آسمانی – ملکی شده و زمان را به آخر رسانده است زیرا آسمان را به زمین کشانده است و زمین آسمانی را آفریده است که قلمرو بینات و خلق جدید است: "اوست خدائی که هفت آسمان و هفت زمین به مانند آن آفرید و امرش را بین آنها نازل کرده تا بدانید که او به هر کار محالی قادر است." طلاق۱۲- که انسان عارف صاحب روح و بخصوص روح القدس همان "بین" زمین و آسمان هفتگانه است زیرا خود مهد زمین آسمانی و آسمان زمینی است و محل نزول و دریافت امرالله جهت خلق جدید! بدان!

۴۶۹۲- ملائک بودند که انبیای سلف را تعلیم و تربیت و هدایت می نمودند. ولی همین ملائک در نزد امامان ما تعلیم و تربیت و هدایت می شوند زیرا در محضر روح القدس هستند آن هم روح القدس انسانی! ولی آیا ملائک الهی در نزد امامان و انسان کامل چه تعلیم و تربیتی جدید می یابند که قبلاً نیافته اند در نزد پروردگارشان؟ تعلیم و تربیت جهت خلق جدید! بدان!

۴۶۹۳- امام خود نخستین خلق جدید و خلاق جدید است به دلیل اینکه قلبش خانه روح القدس است. و اینکه در حدیث قدسی آمده که "هفت زمین و آسمانها گنجایش فراگرفتن مرا ندارند ولی دل انسان مؤمن خالص مرا فرامی گیرد." این فراگیری روح القدس است بواسطه دل امام و اولیای ایشان!

۴۶۹۴- حتی ملائک نیز در محضر انسان کاملتر می شوند و از اینروست که چون بسوی انسانی می آیند سیمای انسانی پیدا می کنند. این حقیقت شامل روح القدس نیز می شود چون در جان انسان کاملی اقامت گزیند چرا که: "هر چیزی بر شکل و شاکله خویش عمل می کند." قرآن کریم- و این همان واقعه فتبارک الله است که الله در خلق جدید انسان، افزون می آید یعنی اکبر می شود و اینست راز مقام خلافت اللهی انسان که انسان بر جای الله می نشیند و الله هم اکبر می شود و این تسبیح و تقدیس مطلق است! در این معنا بمان!

**۴۶۹۵- بنابراین امام شناسی و روح القدس شناسی امری واحد و توأمان است. همانطور که روح القدس شناسی و آخرالزمان شناسی! و این سه رکن شناخت مذهب امامیه است که قلب اسلام محمدی می باشد: روح القدس – امام – آخرالزمان (قیامت)! و این مذهب انسان کامل است: انسان اللهی و الله اکبری! و فهم نهائی این واقعه جز به عقل عشق ممکن نمی شود که عقل رحمت مطلقه است که منطقش دیالکتیک دیالکتیک است.**

**۴۶۹۶- انبیای الهی در مراتب حداکثر دارای شش روح هستند که نهایتش روح العقل است. ولی امامان که خلفای الهی هستند دارای هفت روح می باشند که آخرینش روح القدس است. و اما اولیای آخرالزمان ائمه اطهار و امام زمان(عج) در عرصه غیبت چون به کمال ظهور و تجلی قائم آل محمد برسند دارای ده روح هستند یعنی هستی عاشورائی که کل جهان لامتناهی را فرامی گیرد یعنی بعلاوه سه روح: روح الاکبر، روح الاعظم و روح اعلی ازلی! زیرا این اولیای آخرالزمانی امام محل صلوة همه انبیاء و چهارده معصوم قرار می گیرند. این اولیای کامل بانیان آدمیت های دورانهایند تا قیامت کبرا که روز پنجاه هزار ساله کامل گردد! در این معنا تا توانی بمان و بیندیش تا شاید به ذات این رحمت مطلقه محمدی برسی و از مؤمنان شوی و طالب و لایق این صلوة اعلی!**

**۴۶۹۷- پس بدان که مقام خلافت اللهی انسان مقامی حقیقی و عرفانی است و نه تعارفی و نمایشی و کاذب همچون القاب و مقاماتی که مردمان به یکدیگر نسبت می دهند زیرا خداوند مبرای از تعارف و منزه از چنین القاب و مقامات توخالی و کذب است که به بندگان نسبت دهد! و رحمت مطلقه و عشق الهی به انسان جز بدینگونه که شرحش گذشت نیز قابل درک و تحقق نیست که حاصلش مقام خلافت اللهی انسان است بی آنکه مطلقاً شرک و شراکتی در میان باشد. که فهم این حقیقت به معرفتی کامل و توحیدی عاشقانه و خردی دیالکتیکی ممکن است.**

**۴۶۹۸- پرستش خالصانه و عاشقانه خداوند به ذاتش و نه از طریق صفاتش آنگونه که مولایمان علی(ع) تعریف فرموده اند که جز در وجود معصومین و اولیای کاملشان محقق نمی شود (خداوند جز در وجود ما پرستش نمی شود. علی(ع)) فقط و فقط به نور روح القدس در جان مؤمن است زیرا روح القدس روح ذات احدی خداوند است یعنی آن روحی که حتی قبل از آفرینش هستی موجود بوده است زیرا فقط خود ذات احدی خداوند است که خود را می شناسد پس فقط اوست که می تواند خود را شاکر و پرستنده و عاشق باشد و "شما شکر نمی کنید الا خودتان را." قرآن کریم- و اینست عبودیت و پرستش خالصانه الهی به خاطر وجودش! "بگوئید که ما درباره وجود خداوند با شما جدل نمی کنیم زیرا او را خالصانه و عاشقانه می پرستیم." قرآن کریم-**

**۴۶۹۹- اینک حدود بیش از ده سال است که بخصوص از تألیف "سرّ واژه" تحت تعلیم مستقیم روح باقرالعلوم و نورالیقین ایشانم که هر زمانی که در تبیین حقایق امّ الکتاب دچار شک و شبهه می شوم بصورت نوری آشکار از بیرون نیز مرا یاری می کند و بر چشمانم صلوة نموده و در قلبم جای می گیرد و ثباتم می بخشد. این همان نوریست که در پنج سالگی در شب قدری مرا محاصره کرد و بالاخره بر من صلوة نموده و در من مستقر گشت. و قبلاً نشان دادیم که این معصوم هفتمین مظهر علم روح القدس یعنی امّ الکتاب است که خود نیز در حدود همین سنین بود که در کربلای حسینی در کنار پدرش امام سجاد بر ظهور روح القدس حسینی در آسمان ظهر عاشورا شهادت داد به ظهور خورشیدی که آفتاب ظهر عاشورا را تاریک نمود. این امام پنج ساله در آن واقعه کبیر الهی ن والقلم الهی را به ارث برد که اندکی بعد به نور این قلم به تبیین امّ الکتاب پرداخت و شاگردانی چون جعفر و مفضل جعفی تربیت نمود که نور همه عارفان تاریخ تشیع شدند که ما دو رساله امّ الکتاب و الهفت الشریف را از این دو یار غار امام باقر به ارث داریم که دو خورشید تنویر کننده کتاب حاضر هستند. و ما امامان خویش را به نور این اولیای جان بر کفشان می شناسیم و لاغیر! و این خطاب مکرر امام باقر به همین دو حجت امام است که: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما!**

**۴۷۰۰- اگر امام، حجاب غیرمفارق خداوند است مأموم حقیقی هم حجاب غیرمفارق امام در نزد خلق است که این دومی متجلی تر است. و بیهوده نبود آنگاه که امامان را به حبس و حصر می کشاندند پیشاپیش اولیای ایشان را ترور می نمودند. و به همین دلیل این حجابهای غیرمفارق امامان دائماً در سفر و حذر و خطر و بقول امروزیها دارای زندگی چریکی و زیرزمینی بودند تا کلام و رسائل ائمه هدی(ع) را به دست اهلش برسانند و رساندند که اگر این رسالت خونین**

نمی بود ما امروز در ظلمات بسر می بردیم و دستمان از ائمه هدی(ع) کوتاه بود بخصوص کسانی که از روح ائمه هدی بی بهره اند. هر چند برای ما که در همه عمر حامل ارواح طیبه امامان بوده ایم کلام خاص امامان که از طریق این حجت ها به ما رسیده یقینی برتر بر ادراک عرفانی ما در تألیف آثار بوده است که این کلام بخصوص برای خوانندگانی که دارای ایمان روحانی نیستند و هنوز دین و اسلام و تشیع را از راه تاریخ درمی یابند برکت و حجتی واجب می آید همانطور که کلام الهی در قرآن مکتوبی که در نزد مسلمین است.

۴۷۰۱- همه امامان و اولیاء و حجت ها و حجابهایشان در قرون و اعصار و ادوار منزلگاههای روح القدس هستند ولی هر یک از این دوازده تن رسالت ویژه ای در باب روح القدس که امرالله و روح الله است برعهده دارند که به نوعی تقسیم کار می نماید. یکی آن را برحسب ضرورت عصر خویش می خواند (قرآن)، یکی آن را تأویل می کند، یکی هم آن را تبیین می نماید (علم بیان) و دیگری هم آن را به نور علی نورش متجلی می سازد. که هر یک از رسالتهای اربعه در عرصه تجلی دارای سه جلوه ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالی است که می شود دوازده رسالت امامیه در دوازده امام جهت معرفی روح القدس (امرالله) در ادوار گوناگون هزاره های روز پنجاه هزار ساله!

۴۷۰۲- و ما اینک بر آستانه هزاره سوم روح القدس قرار داریم. و در هر هزاره ای دوازده حجت و مهدی و قائم امام می آید تا همه منازل ارواح هفتگانه را در نزول و عروج بر خلق تبیین و تعین بخشند و لذا در پایان هر هزاره ای نوبت ظهور روح القدس از دوازدهمین مهدی و حجت امام زمان است که همو آدمیت هزاره بعدی را بنیاد می نهد و خود آدم آن دور است. که این واقعه را رسول اکرم در حدیثی به ما خبر داده اند که از صحیفه لوح محفوظ فاطمه اطهر است یعنی خبر دوازده مهدی در هر هزاره ای از عصر غیبت امام زمان! که این مهدی های دوازده گانه همان قائمان اسرار آل محمدند در آخرالزمان که عصر خاتمیت و غیبت است. در این باب از رساله الهفت الشریف نیز اخباری موثق داریم که ذکرشان رفته است.

۴۷۰۳- در حقیقت به یقین باید گفت که عمر تاریخی غیبت وجودی امام دوازدهم محمدبن حسن عسکری حدود چهل و نه هزار سال است که اینک حدود هزار سال از غیبت کبرای آن حضرت سپری شده است و خود شخص ایشان در پایان چهل و نه هزار سال از روز پنجاه هزار ساله رخ می نمایند و هزاره نهائی این روز را به قیامت کبرا می رسانند و این هزاره ظهور واحد قهار است که در آن هیچ شفاعتی نیست. ولی این چهل و نه هزار سال غیبت آن حضرت را مهدی ها و حجت ها و حجابهای غیرمفارق ایشان به رحمت و شفاعت برتری جبران می کنند که در هر هزاره ای دوازده مهدی داریم که عمر روحانی هر یک حدود هزار ماه (۸۳ سال) است که همان مدت نزول روح در شبهای قدر است که خداوند معادل تاریخیش را حدود هزار ماه بیان فرموده است در سوره قدر! که "سلاماً هی حتّی مطلع الفجر" منظور همان ظهور واحد قهار شخص امام دوازدهم است در آخرین هزاره آخرالزمان!

۴۷۰۴- و اما علائمی که از رسول خاتم(ص) و ائمه هدی(ع) درباره ظهور قائم روایت شده جملگی در هر هزاره ای به لحاظ محتوا و معنا به اشکال گوناگون رخ می نمایند که کاملترین این علائم در هزاره پنجاهمین آشکار می شوند که ظهور شخص امام دوازدهم است. همانطور که بسیاری از این علائم حدود هزار سال پیش در سراسر جهان اسلام رخ نمود و نیز یکبار دگر در عصر ما در حال روی دادن هستند. که این علائم در هر هزار سال دال بر ظهور یکی از مهدیها و قائمان کامل امام زمان از وجه روح القدس و علم تأویل و بیان و تجلی است. متأسفانه عدم درک درست و تبیین و باور این حقایق امامیه در میان شیعیان در طول تاریخ موجب پیدایش نومیدیها و دجالیت ها و فتنه ها و فرقه های مهلکی گشته است. و نخستین بار است که ما در آثارمان این حقایق ظهور را به وضوح به زبان عامه شرح و بیان نموده ایم که منطبق بر قرآن و سنت و روایات و تاریخ و عقل و فطرت است.

۴۷۰۵- یکبار دگر قابل ذکر است که آن هفت ارواح تنزیل کننده کتاب الله که هفت بطن کتاب خدا را بر اهلش می خوانند که هفتمینش قرآن مبین است برعهده هفت معصوم نخستین است تا امام باقرالعلوم که حامل روح القدس بطن هفتم قرآن می باشد که درب امّ الکتاب است. و اما برای آن کسانی که این هفت روح را یافته و خوانده اند و به رسالت عرفانی تبیین و تأویل کتاب الله می رسند سه روح برتر است که آنها را به معراج شهود می برد تا از آسمانهای برتر کتاب الله را

در عالم ارض و خلق برای مردمان هر دوری بیان کنند و آن روح الاکبر و روح الاعظم و روح اعلی ازلی است. که این جماعت در ادوار گونگون روز پنجاه هزار ساله مظهر رجعت حسینی هستند و لذا خود نیز دارای هستی عاشورائی می باشند یعنی هستی ده گانه با ده روح! که هفت روح تنزیلی و سه روح تأویلی – عروجی است. که علم بیان، باطن قرآن و تأویل و تجلی کتاب الله در عالم ارض و سماء و بشر است. یعنی این سه روح عروجی باطن آن هفت روح را آشکار می کنند و لذا قیامت آفرین هستند و بانی خلق جدید! و از هر یک از این سه روح عروجی یکی از تجلیات ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالی پروردگار شهود می گردد که تجلی روح اعلائی (ذالجلالی) منجر به آفرینش آدم جدید در هر دوری می گردد که تمدن جدیدی را برپا می کند بهمراه قیامتی جدید! که غایت این قیامتها در هزاره پنجاهمین با ظهور شخص امام دوازدهم محقق می شود.

۴۷۰۶- اگر اینهمه اجرام و کرات و کهکشانهای بیشمار در جهان نمی بود فضا هم منحنی نمی گشت و نور در فضا خم نمی شد و بر صراط المستقیم به آنی سراسر فضای لامتناهی را از ازل تا ابد طی می کرد به الساعه! و روح القدس در انسان موجب نابودی زمانیت و حضور اکنونیت مطلق (الساعه) است و این وضعیت قیامت است که در وجود اهلش برپاست و لذا انسان روح القدسی انسانی قائم قیامت است. قائم آل محمد نیز همین است و لذا بر صراط المستقیم هدایت قرار دارد به اجابت سوره حمد! و این وقوع نور علی نور است که دیگر در فضای منحنی خم نمی شود و بر صراط المستقیم است.

۴۷۰۷- آیا روح القدس، مادیت جهان را نابود می کند که زمان را زائل نموده و موجب الساعه می گردد؟ ابداً! ولی مادیت حیات و هستی را در وجود اهلش نابود می کند و جانش را نه نوری که نور علی نوری (نورالنوری) می سازد. و این معنای هیکل نوری است که این نور برتر از نور نجومی است بلکه نورالنوری یا نور علی نوری است. در حقیقت وجود امام و اولیای روحانیش مصداق خلاء مطلقی است که فیزیک مدرن به عنوان یک نظریه محال از آن سخن می گوید و آن را همچون لوگوس علم فیزیک تلقی می کند که اگر محقق شود همه آرمانهای محال کیهان شناسی مدرن نیز محقق می گردد از جمله انتقال نوری انسان از نقطه ای به نقطه دیگری از عالم هستی. به آنی!

۴۷۰۸- روح القدس، ذات ازل ماقبل از آفرینش جهان طبیعت و ماده است پس در هر کسی که مستقر شود او را به ذات ازل حق برمی گرداند و در مبدأ هستی به مقام شهادت می نشاند: "ای محمد تو را به رسالت برنگزیدیم الا اینکه شاهد باشی!" و این بدلیل حضور روح القدس در امامت محمدی است از واقعه معراج که به یاری روح القدس به آسمان هفتم صعود نمود که جبرئیل و سائر ارواح و ملائک را امکان ورود به آن نبود زیرا مخلوقات مابعد از آفرینش هستند. پس در حقیقت روح القدس بعنوان ذات ازل حق که طبعاً ذات ابدی او نیز هست روحی ماقبل و مابعد از جهان ماده است و از منظر کیهان شناسی و هستی شناسی معادل خلاء مطلق یا عدمیت است عدمیتی که ذات وجود موجودات است. و این راز الساعه بودن انسان روح القدسی است که می تواند به آنی از اقطار زمین و آسمان خروج کند. و این سرّ حقایق وجودی امام زمان و اولیای کامل اوست.

۴۷۰۹- روح القدس آن روح عرشی پروردگار است: "اوست خدائی که زمین و آسمانها را در شش روز آفرید و سپس (در روز هفتم) بر عرش رحمن استقرار یافت و با جهان هستی یگانه شد." قرآن کریم-

۴۷۱۰- با حقایق مذکور درباره ماهیت روح القدس بهتر به راز موتهای پی در پی که در نخستین ایام نزول روح القدس بر این جانب عارض می گشت پی می بریم که تا لااقل چهل شبانه روز این وضع ادامه داشت تا اینکه با حمایت و حضور مقدس رسول اکرم(ص) در حالیکه دستان مبارکش بر شانه من بود با جمال ذی الجلالی روح القدس از قبله محمدی به وقت فجر روبرو شدم که بر من وارد شد و زان پس آرام و قراری یافتم و تدریجاً با او مأنوس و یگانه شدم و عین هویت من گردید هر چند که داغ فراق این دیدار آغاز شد زیرا دیگر دیدارش نکردم چرا که او دیگر در درون من و عین من است.

۴۷۱۱- و اما پس از پایان حکومت جهانی امام دوازدهم در پایان روز پنجاه هزار ساله و شهادت آن حضرت که صاحب اصلی روح القدس در عالم ارض است روح القدس برای همیشه از جهان خلق خروج و عروج می کند و آنگاه براستی بساط مکان و زمان و زمین و آسمان و اجرام و کائنات برچیده می شود و خلاء مطلق رخ می نماید و صراط المستقیم و یوم الدین تجسم می یابد یعنی فاصله بین خلق و حق صفر شده و خلق در حضور حضرت حق است و آن قیامت کبراست که به حساب کل خلایق این دور پنجاه و هفت هزار ساله رسیدگی شده و هر کس به حقش نائل می آید. و آنگاه آفرینشی دگر و برتر و جدید و بدیع بدست انسان کامل در معیت و حمایت آل محمد که شرحش پیش از این گذشت.

۴۷۱۲- در الهیات مسیحی نیز روح القدس نقش اساسی و محوری را ایفا می کند و فصل مشترک و روح وصال بین مسیح و خداوند است ولی با بیانی غیرتوحیدی و شرک آلوده همچون پدر – پسر – روح القدس!

۴۷۱۳- قرآن کریم برای نخستین بار در تاریخ مذاهب اعلان کرده که "انّ الدّین لواقع" یعنی براستی که دین هر آن واقع است. دین بمعنای راه بین انسان و خدا تأویل به واقعیت شده و بلکه عینیت و تجلی یافته است. این یعنی چه؟ این همان ظهور روح القدس از وجود اولیای کامل حق است که دین را در معنای خاص هدایت یعنی راه مستقیم و کوتاه جهت الحاق به پروردگار عالمیان تجسم بخشیده است همانطور که علی مرتضی هم فرموده که براستی که صراط المستقیم خود ما هستیم.

۴۷۱۴- امروزه علوم مدرن نیز نشان می دهد که حتی در قلمرو علوم مادی و ذره ای هم هیچ چیزی قابل تفکیک از چیزهای دیگر نیست و کل جهان هستی یک قلمرو حیات واحده است که موجوداتش به مثابه اعضاء و جوارح آن می باشند. و این امر در علوم انسانی بمراتب شدیدتر خودنمائی کرده و درک می شود که هیچکس جدای از دیگران نه معنائی برای خود می یابد و نه امکان حیات دارد. این حقیقت نیز جلوه ای دیگر از دین بعنوان واقعیت است و در عصر ما که ظهور روح القدس است این حقایق مشهورتر و مفهوم تر و گویاتر شده اند و تجسم یافته اند. این بیانی دیگر از ظهور نفس واحده ای است که کلیه مخلوقات از آن آفریده شده اند. روح القدس ظهور نفس واحدهٔ هستی است.

۴۷۱۵- "انّ الدّین لواقع" بیانیه آشکار دیگری از قیامت آخرالزمان در قرآن کریم است. امروزه بسیاری از ایده ها و الهامات آنی در اندیشه متفکران بزرگ هویتی توحیدی و وحدت وجودی دارند که به زودی در عالم واقع به اثبات هم میرسند و بلکه برخی از ایده ها و فلسفه های مادی و الحادی در دهه های اخیر هویتی دینی و عرفانی یافته اند مثل نیهیلیزم، پراگماتیزم و ماتریالیزم و دیالکتیک! و نظریه هائی همچون ضدماده، خلاء مطلق، نقطه صفر در فضا، عدم قطعیت، نظریه خالی، زمان قهقرائی، تونل کیهانی، بازگشت در زمان، نسبیت، سیاه چاله ها و فلسفه زبان بعنوان فلسفه همه فلسفه ها از این جمله اند که همگی ما را به خواص حضور و ظهور روح القدس و آخرالزمان و بسیاری از آیات الساعه قرآنی می رسانند و بسیاری از معارف اسرارآمیز امامیه بخصوص در رسائل امّ الکتاب و الهفت الشریف و خطبه های نادره امام علی(ع) را تداعی می کنند. سرچشمه اینهمه الهامات حیرت آور و بدیع همانا روح القدس است از وجود اولیای کامل امامیه که از دهه های پایان قرن بیستم آغاز شده و در هزاره سوم به شکوفائی حیرت آوری رسیده و این تازه آغاز "واقعه" است و بهترین نشانه خلق جدید انسان در نفس ناطقه و ادراک و ماهیت معرفت شناسی است از هر دو وجه کافرانه و مؤمنانه اش! زیرا از هر یک از این مکاشفات بدیع و فوق علیتی در آن واحد دو فهم متضاد قابل حصول است که یکی به جنات نعیم و دیگری به درک اسفل رهنمون می شود و البته ادراک برتر حاصل خرد دیالکتیک دیالکتیک نه در وحدت بلکه احدیت وجود است که به رضوان الهی می انجامد در عرصه عروج سه مرحله ای به یاری روح الاکبر، روح الاعظم و روح الاعلی ازل! و در این مقام است که بقول باقرالعلوم، امام بر کامل شدن مأمومش شهادت می دهد آنگونه که بر امامت خویشتن: شهدالله انّه لااله الاهو! و این یگانگی امام – مأموم مهد ظهور احدیت وجود و جمال نفس واحده است یعنی ظهور قل هوالله احد! و این قلمروئی است که هر چیزی در دو عالم از خیر و شر و حق و باطل و کفر و ایمان و بهشت و جهنم به عنوان وجهی از تجلیات الهی رخ می نماید و ابدی می گردد چرا که جز وجه رب که دارای تجلیات و کرامتهاست همه چیز نابود است (قرآن کریم) و خداوند کریمتر از آنست که حتی کافرترین موجوداتش را هم نابود کند. و این از برکات و کرامات روح القدس در تجلی انسانی است به علم تأویل و بیان

**و به منطق دیالکتیک دیالکتیک! و اینست ظهور ارحم الراحمین که آخرین تجلی حق در آخرین هزاره روز پنجاه هزار ساله است: "همه شفاعت کردند و ارحم الراحمین باقی مانده است." حدیث قدسی-**

**۴۷۱۶- قدرت اطلاق و یقین نهفته در کلام ائمه هدی(ع) و بخصوص در کلام علی مرتضی در خطبه های نادره را جز بقدرت شناخت و باور روح القدس در این امامان، نه می توان فهمید و نه باور نمود و حداکثر این نوع سخنان در حد "شطح" سرگردان و بی معنا باقی می مانند همانطور که سرنوشت تاریخی این کلام حتی در نزد علمای شیعه جز این نبوده است. ماهیت کلام برخی از عارفان واصل چون ابن عربی نیز از همین بابت است. کلام روح القدس بیواسطه ترین کلام الله از زبان بشر است و می توان آن را سخن غیرمفارق حق دانست که احادیث قدسی در اسلام نیز بارزترین نمونه از این حقیقت است که سخن رو در روی خداوند با مرسلین اهل امامت است همچون ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع) و محمد(ص)! و این سخن روح القدس از زبان ایشان خطاب به خود ایشان است زیرا روح القدس نطق فطرت واحده و مشترک خدا – انسان است که در قرآن کریم نیز از این سخنان بسیار است که مفسرین و مترجمین در کارش سرگردان شده و گاه برای توجیه عقل علیتی خود دست به تحریف زده اند. سوره حمد از معروفترین کلام قدسی است که سخن مشترک خدا – انسان می باشد و معلوم نیست که گوینده و مخاطب چه کسانی هستند زیرا یکی است زیرا خداوند با فطرت انسانی خود سخن می گوید و یا انسان با فطرت الهی خویش! این روح القدس در نفس ناطقه محمد(ص) است که سخن می گوید از زبان محمد و آل محمد! پس روح القدس، روح احدی عالم وجود از نفس واحده جهان است که در انسان سخن می گوید و از انسان! هم من منم و هم تو توئی هم تو منی! کاندر عجبم که من منم یا تو منی! ظهور روح القدس از انسان پایان دوگانگیهاست و لذا پایان زمان است زیرا آنچه که بین انسان و خداوند فاصله و دوئیت انداخته، زمان است.**

**۴۷۱۷- همه ارواح، الهی هستند ولی فقط روح القدس است که روح الله بمعنای درست کلمه است و مابقی شش روح دیگر هم ربوبی و الهی هستند. و ویژگی قرآن کریم از سائر کتب آسمانی آنست که بخش ها و آیاتی از آن از جانب روح القدس است که پس از واقعه معراج محمدی آمده اند. در حالیکه سائر کتب آسمانی فاقد کلام روح القدس هستند الا کتابتهای قدسی که در حواشی انبیای مرسل بواسطه اولیای خاص ایشان تألیف و یا نقل قول شده اند مثل بخش هائی از تلمود موسی یا روایات حواشی انجیل که عموماً بواسطه ملایان رسمی یهود و مسیحی انکار و طرد شده اند همانطور که احادیث قدسی در جهان اسلام دچار چنین سرنوشتی بوده اند.**

**۴۷۱۸- پس باید دانست که مکتب وحدت وجود در حکمت و عرفان اسلامی فقط به نور ناطقه و الهامات روح القدس در عارفان امامیه پدید آمده است که نظیرش در هیچ مذهب و مکتبی قبل از اسلام گزارش نشده است که نخستین بانیانش چهارده معصومند! و معصومیت قدسی محمد و آل محمد که جدای معصومیت نبوی پیامبران سلف است از بابت حضور روح القدس می باشد.**

**۴۷۱۹- پیش بینی ظهور سیمرغ از کوه قاف که در مذاهب مشرق زمین آمده است همان ظهور روح القدس در اسلام است. که این سی مرغ آشکارا حامل اسرار امّ الکتاب است که بر سی حروف الفباء استوار می باشد که بقول باقرالعلوم(ع)، همه این اسرار سی گانه الفباء برای نخستین بار از زبان علی مرتضی بیان شده است. پس علی(ع)، نخستین سیمرغی است که از کوه قاف امّ الکتاب به میان بشر آمده است و اسرار حروف و کلمات را که همان انوار سخن و معانی و معرفت و عقول الهی هستند به میان آورده است به نطق روح القدس! زیرا باطن سیمرغ، روح القدس است همانطور که باطن امام! و بنده در نخستین صبح سحر واقعه نزول روح القدس و دیدار با امام زمان که برای وضو از کلبه ام بیرون آمده و بر لب جوی نشسته بودم بناگاه این مرغ را دیدم که بر پشت بام کلبه ام فرود آمد و دوباره عروج کرد که صدای بالهایش آنگاه که آسمان را شکافت چون صدای شمشیری هنوز در گوشهای من طنین افکن است. و سالها بعد در آستانه تألیف کتاب حاضر این مرغ قدسی را بر قله دماوند دیدم که کل دماوند تجسم این مرغ بود که همسرم عکسی نیز از این صحنه گرفت و باورم نمی شود که این واقعه در دوربین عکاسی ثبت شده باشد. و این بدین**

معناست که براستی روح القدس در عالم ارض تجسم یافته است و از عرصه رؤیاهای صادقه بیرون و برتر است یعنی عین واقعه است: انّ الدّین لواقع!

۴۷۲۰- علامه طباطبائی، سیمرغ ایرانی را همان امام زمان می داند. بنظر ما روح القدس درست تر است. روح القدس در آسمان یک ملک و مرغی افسانه ای است ولی چون بر آل محمد وارد شد فاطمی است به جمال! و چون بر جان اهلش نشست و مقیم شد انسانی است یعنی امام مبین!

۴۷۲۱- و اینگونه است که روح القدس تأویلگر امّ الکتاب در یکایک الفباء است به سی حروف! پس اسرارنمای حروف مقطعه قرآن نیز هست و حامل انوار کلامی که مکوّن و خلاقند! و اینک بهتر درمی یابیم که چرا در آن احوال سیاه مستی ایام نزول روح القدس و دیدار با امام بطرزی بیسابقه شبانه روز حروف الفباء را هجّی و مشق می کردم که اکثراً به صوری ملکوتی درمی آمدند و در مقابل نگاهم اعجاز می نمودند به مانند کودکی مسیح که با گل، مرغکی می ساخت که بناگاه به پرواز درمی آمد.

۴۷۲۲- و من این مرغ آسمان هفتم قاف را نهایتاً به جمال فاطمی و آنگاه به جمال خویشتن در واقعه کسوف دیدار کردم.

۴۷۲۳- روح القدس، مرغ باغ ملکوت هم نیست بلکه مرغ رضوان خدا و قلمرو هی هاهوت ماورای آسمان هفتم و مرغ ذهن الهی از بحرالبیضای ازل است که بر دل فرود آمده و به سوی مغز انسان عروج می کند و بحرالبیضای ازل (دریای سپید) و ذهن خداوند را در مغز انسان مستقر می سازد و خلق جدید آغاز می گردد.

۴۷۲۴- روح القدس، زبان و کلام و کتاب زنده و محفوظ خداست همانطور که خداوند با بیانش جهان را آفریده است. پس روح القدس روح خلاق خداوند نیز هست. و روح الساعه و لامکان و بی زمان خداوند هم هست. پس ذات ازلی – ابدی پروردگار عالمیان است که در آخرالزمان از وجود انسانهای کامل در هر عصری رخ می نماید.

۴۷۲۵- در سالهای نخست هزاره سوم گروهی از دانشمندان مستقل و غیرآکادمیک فرزانه غربی به ریاست پوتهاف و پرایس بواسطه آزمونهائی در روابط انسانهائی مشخص در یک حوزه الکترومغناطیسی طبیعی ثابت کردند که بی زمانی و اکنونیت محض در روابط انسانی حاصل شدنی است و زین پس می توان در زمان سفر کرد و در آن واحد گذشته و آینده را نظاره کرد. این دانشمندان نهایتاً ادعا کردند که اگر زمان را حذف کنیم هر چیزی و هر کسی خودش خواهد بود و جایگاه وجودیش بطور ابدی رخ می نماید و این معنائی از قیامت و یوم الدین است. این دانشمندان که بانی نظریه علمی "نقطه صفر" هستند مورد حمایت بسیاری از دانشمندان مرکز فضائی ناسا و برخی از متفکران مستقل عصر ما در غرب قرار گرفتند و این نظریه بعنوان یک جهان شناسی مافوق نیوتونی و بلکه مافوق نسبیت انیشتن که همه قوانین علیتی را باطل می کند می تواند مقدمه ای علمی برای اثبات آخرالزمان و ظهور روح القدس در نفوس انسانی باشد. پس شاهدیم که دانشمندان مستقل و بی نظر حتی از طریق علوم آزمایشگاهی و علیتی هم در حال کشف حقایق دین محمد و اسرار آخرالزمان هستند و این قابل توجه علمای اسلامی و شیعی است که براستی غیرمسلمین در علوم اسلامی از مسلمانان پیشی گرفته اند.

۴۷۲۶- متأسفانه هنوز هم علمای ما بر این باورند که علوم اسلامی همین فقه و کلام و اصول و فلسفه و علم رجال و حدیث است در حالیکه این علوم در مذاهب قبل از اسلام هم وجود داشته و ادامه اش در اسلام دارای همان ماهیت یونانی و یهودی و عیسوی است و بیهوده نیست که علوم اصیل اسلامی و امامی ما قربانی این اسرائیلیات گشته اند. علوم اصیل اسلامی و قرآنی ما مربوط به حقایق آخرالزمان و قیامت و امامت و نزول و عروج روح است که شاکله اصلی قرآن کریم را پدید آورده اند که حکمت و عرفان مرسوم در تاریخ اسلام نیز فقط صورتی سطحی از این حقایق است و کل واقعه نیست که بیشتر فلسفیات و نظریه پردازی است نه علم و حکمت قرآنی!

**۴۷۲۷-** درمانگری هموپاتی که کشف دیگری از علوم اصیل اسلامی در غرب است در حقیقت درمان انسان بواسطه انسان است البته انسان صاحب روح! هر چند که ما به روشهای فنی این درمانگری اعتقادی نداریم ولی اصل این نگرش برحق و روحانی است چه باواسطه طبیعت و گیاهان و یا در رابطه محض بین انسان روحانی با بیمار! این نوع درمانگری را در سنت انبیای الهی و ائمه هدی(ع) در تاریخ شاهدیم و گزارشهای کثیری در این باب وجود دارد که اصل حکمت و طب روحانی می باشد که بشر مدرن را از عذاب فوق عذاب این تکنولوژی و تجارت شیطانی پزشکی مدرن میرهاند بخصوص درمان بوسیله ذرات بنیادی مثل اتم، ژن و سلول!

**۴۷۲۸-** یکی دیگر از ظهورات روح القدس در عصر ما که از عالم و آدمیان و بلکه از عالم جمادی و حیوانی و نباتی نیز ظاهر گردیده است مشاهده حروف الفباء، کلمات و اسماءالله و نیز جمالهای انسانی در اشیای طبیعی و بر روی صخره ها و کوهها و آبها و نباتات و گلها و نیز از زبان اطفال است که در سراسر جهان پیاپی گزارش می شود ولی اکثراً بواسطه رسانه ها انکار و استهزاء می گردد. بنده از دوران کودکی شاهد این ظهورات بوده ام که گزارشی از این وقایع را در زندگینامه ام ذکر نموده ام.

**۴۷۲۹-** این فقط از رحمت مطلقه آل محمد است که روح القدس و کرامات خلاق آن از وجود امامان به شیعیان خالص نیز انتقال می یابد که نخستین و معروفترین آنها سلمان فارسی است که علی(ع) درباره اش می فرماید که: "ای مؤمنان از من اطاعت کنید تا به مقام من برسید همانطور که سلمان رسید. و بدانید که انسان را ده مرتبه از علم و ایمان است که سلمان در مقام دهم آنست!" که این ده مرتبه از علم و ایمان همان ارواح ده گانه (عاشورائی) از روح الایمان تا روح الاعلی است که ذکرشان گذشت. یعنی در آخرالزمان به برکت روح القدس، هر انسانی می تواند با جهاد و طلب و اطاعت و تقوایش به مقام ائمه هدی(ع) و انسان کامل نائل آید و قدسی و خلاق گردد و به احدیت وجود برسد. در این باب حدیثی حیرت آور از رسول خاتم(ص) درباره شیعیان علی(ع) وجود دارد که قبلاً در بابش سخن نموده ایم.

**۴۷۳۰-** امروزه بواسطه آزمونهای مکرر علمی ثابت شده که نیروی گرانشی (جاذبه) دارای قدرت انتقالی بسیار سریعتر از نور است که تا سرحد نقطه صفر قابلیت حرکت و انتقال دارد که آزمایش های دانشمندان نظریه "نقطه صفر" در همین قلمرو بوده است که ادعای از میان برداشتن زمان را کرده اند یعنی ظهور الساعه! و این واقعه ای آخرالزمانی ناشی از حضور و ظهور روح القدس است که تا ذات عالم ماده و اجرام و ذرات و کرات رسوخ کرده و نور علی نور را محقق نموده است. پس بنگر آدم بیچاره را که خود کانون اصلی نزول این روح است ولی بدلیل کفر و غفلتش از خویشتن از عالم جمادی نیز پست تر مانده است: "و دلهایشان از سنگ هم سخت تر است." قرآن کریم- چون اگر دلهایشان همسان سنگ و جماد هم می بود منجر به حیاتی برتر می شد!

**۴۷۳۱-** بسیاری از پدیده های مدرن که مدرنیزم به آن افتخار می کند حتی راستش هم دروغ است اگر اندکی تعقل و تأمل در کارش کنیم مثل واکسن ها، بیمه ها، حقوق بشر، آنتی بیوتیکها، برابریها، دموکراسیها، رفاه، اراده، آزادی، عشق، فلسفه و امثالهم. تا چه رسد به انواع قلّابیش که معمولاً نصیب کشورهای جهان سوم و مقلّد می شود. علوم و فنون و هنرهای مدرن نیز جمله در این جرگه هستند. و عجبا که بسیاری از فرزانگان عصر پسامدرن در غرب به دروغین بودن بسیاری از این افتخارات مدرن خود معترضند ولی برخی از علمای ما کاسهٔ داغتر از آش شده و این علوم و فنون و فلسفه های دجّالی را اسلامی می دانند و در آخرالزمان طلایه دار این دجالیت مدرن گشته اند و لذا مسلمین بایستی علوم حقاً اسلامی را از غرب بیاموزند!! و این نیز واژگونسالاری حیرت آور و قابل تأملی است که بزرگترین بدبختی مسلمین را رقم زده است که برای امت اسلامی نه دین باقی گذاشته و نه دنیا که در دین و دنیا بایستی مقلد غرب باشند و حتی در عرفان! که امروزه بهترین نمونه این بدبختی بزرگ معضله دموکراسی است که غربیها خود در طی چند قرن تدریجاً به آن رسیده اند ولی ما آن را تقلید کرده ایم از مدلهای فرانسوی یا آمریکائی! دموکراسی ما نیز وارداتی است یعنی نوع قلابی!

**۴۷۳۲-** این از برکت تجلی روح القدس از امام مبین است که ذرات و کرات هم به ذات الساعه الهی خویش بروز می کنند به مصداق این کلام الهی که: "هر چیزی در جهان هستی بر محور وجود امام مبین ارزیابی می شود." قرآن کریم-

و اینگونه است که قوه جاذبه ناشی از ثقیل ترین اجرام و کرات از نور هم لطیفتر و سریعتر شده است و این ثقل محض مصدر نوری علی نور گشته و زمانیت و فاصله ها را از میان برداشته است. این خلاصه نظریه علمی – آزمایشگاهی "نقطه صفر" است که پروفسور پوتهاف و پرایس اظهار نموده و بنای انقلابی برتر از انقلاب نیوتونی و اتمی و کوانتومی و نسبیت را نهاده اند هر چند که جهان سلطه امپریالیزم علیتی با تمام قوایش در قبال این واقعه آخرالزمانی سکوت و استهزاء پیشه کرده است.

۴۷۳۳- ذات احدی – سرمدی حق در فطرت عالمیان و آدمیان مستقر است و از اینروست که هر چیزی بالقوه یک عرش اعلای خداوندی است که خود فرموده: "انّ الله کان علی کل شی..." و این ذات احدی حق همان سرمدیت ازلی و بی زمان و الساعه است که چون تحت الشعاع تنویر روح القدس از وجود امام مبین قرار گیرد قائم به ذات می گردد در هر چیزی و این قیامت آن چیز است که در رسالت قائم آل محمد است که قائمان آل محمد در هر دورانی از هزاره های روز پنجاه هزار ساله مأمور به این قیامت و قائمیت می باشند: "و در آن روز هر چه در زمین و آسمان است برای ذات واحد و قهار خداوندی بروز می کند." قرآن کریم- و این بروز بی زمانی و الساعه از ذات هر چیزی است که امروزه از همه سو علائمش دیده و شنیده و خوانده و بیان می گردد حتی از زبان علوم دهری – علیتی – الحادی! و این حجتی الهی بر همه پیروان عقول علیتی است که امروزه دانشمندان اروپائی از طریق منطق و آزمونهای علیتی به حقایق غیرعلیتی و بلکه ضدعلیتی نائل می آیند و بقول پروفسور پرایس، به دوره ای رسیده ایم که هر چیزی همان است که باید باشد. و این ظهور یگانگی حقیقت و واقعیت است یعنی هستی بایستی که ظهور یگانگی اول و آخر و ظاهر و باطن چیزهاست یعنی تجلی وجود محض!

۴۷۳۴- متأسفانه تقریباً همه عرفای مسلمان و حتی شیعه در عرصه قلم یا به شعر و مثال و استعاره سخن نموده اند و یا فلسفه! بنده کسی را سراغ ندارم که به منطق و علم تأویل و بیان قرآنی و از سرچشمه حکمت ائمه هدی[1] به تبیین و کشف و شهود خود پرداخته باشد. و بنده از این بابت بانی قلم و علم تأویل و بیان قرآنی هستم که ارواح طیبه معصومین در این امر عظیم و بدیع یاریم فرموده اند و در هر تردیدی مرا به نوراليقين راه نموده اند. همانطور که بنده در تمام مدت سه سالی که در جنت المأوی می زیستم و از وجه کریم الهی بر عالم و آدم می نگریستم هر چیزی را در همه حال مظهر جلال الساعه الهی می یافتم و برای من نه مکانی بود و نه زمانی! در این مدت سیاه مستی شراب طهورائی ربّ، یکسره شاهد "انّ الله کان علی کل شی..." بودم و همه علائم قیامت در قرآن را از همه سو نظاره می کردم و این ندا را که: "قیامت فرا رسیده ولی آن را برای مردمان مخفی داشته ایم ولی تو از منکران مباش." سوره طه- ولی زان پس که مأمور تبیین این واقعه گشتم از شهود در بیداری محروم شده ام زیرا در غیر اینصورت امکان تألیف و همزیستی با خلق ظالم را نمی داشتم تا طبقات دوزخ و درکات اسفل را بیان کنم. غم زمان خورم یا فراق یار کشم چرا صبور نباشم که جور یار کشم!

۴۷۳۵- نزول روح القدس بر آدمی، فوز عظیم و اجر کبیر و نصرت عزیز خداوند است به بنده ای که همه عمرش را صرف جهاد با جبر و زجر و ظلمت زمان دهری نموده در فراق یاری زمینی که حقیقتش آسمانی است. و این بنده در این دوران منم که گمان ندارم کسی چون بنده در این جهاد عظیم عرفانی تمام قوای زندگانیش را وقف کرده باشد!

۴۷۳۶- به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم! از این نوع اشعار عرفانی به ظاهر ضد دین و شریعت در ادبیات عرفانی ما غوغا می کند که متأسفانه علمای شرع از درکش عاجزند و همین نوع ابیات را اعتراف عرفا به بی دینی تلقی می کنند درحالیکه این سخنان دال بر وقایع نزول روح و تجلی روح القدس است به جمالهای سه گانه که بنیاد عقل و دین و شریعت دهری و تاریخی – موروثی – قومی را به باد می دهد و دین واحد جهانی و عقل وحدت وجودی را بنا می نهد که دین خالص و عقل اولوالالبابی است که همه مذاهب و آحاد بشری را تحت الشعاع رحمت مطلقه الهی قرار می دهد و فقط تجارت دینی و سنت های قومی و نژادپرستانه را بیهوده می سازد که به اسم دین در تاریخ خودنمائی کرده اند و همین ملایان نخستین منکران انبیای زنده نیز بوده اند چرا که هر پیامبری بهمراه روح و نوری است که دارای کرامات و بینات می باشد که شریعت و عبودیت کهن را تعالی بخشیده و احیاء می کند.

**۴۷۳۷- مژگان سیه و قوس ابروان و آتش چشمان و خد و خال و لب و دندان و بینی و... در ادبیات عرفانی ما که تماماً شرح تجلیات ذی الجلالی روح القدس است برپا کننده قیامت ادراک حواس و عقل و عواطف شاهدش می باشد که بناگاه همه محسوسات و مفاهیم کهن را به باد می دهد و عقل و دین و عشق نو برپا می کند که در منظرش کل عقل کهن مظهر جهل می آید و کل دین موروثی عین کفر می گردد و همه عشق های نژادی هم مصداق فسق! این نشان شنوا شدن گوش و بینا گشتن چشم و بویا شدن بینی و چشا شدن زبان و لطیف گشتن لامسه و زنده شدن دل و روحانی گشتن عقل است. به زبان دیگر اهلش به تازگی از قلمرو کوری و کری و لالی و جهل بیرون آمده است. کل ادبیات غوغائی عرفان ما از این قیامت جان است که چه بسا عارف را به کشتن می دهد!**

**۴۷۳۸- در تجلی ذی الجلالی روح القدس که با نصرت و حضور محمد مصطفی ممکن می شود ارواح ده گانه عاشورائی بر ده عضو دو قولوی حواس پنجگانه می نشیند و آنها را به دل که محل استقرار روح القدس است متصل و قلبی می سازد و بدینگونه حواس روحانی و قدسی می شوند که در حقیقت به چشم و گوش و دستان و زبان خداوند مسلح می گردند و بدینگونه با این حواس الهی جز حضور الهی در جهان درک و دریافت نمی شود. و عجبا که جایگاه روح العقل محمدی در چشم است که ناظر بر این تجلی است و لذا این چشم عاقل و عقل شهودی سرمنشأ دریافت همه این ارواح ده گانه است. این همان نگاه الهی است که به انسان با تجلی روح القدس اعطا شده است که همان عقل محمدی می باشد که دریافت کننده و یابنده همه این ارواح الهی می باشد. و اینکه منزل جلوس روح الفکر نیز دست است و بدینگونه اهلش به روح القدس مؤیّد می شود یعنی دارای دستی روحانی و خلاق و شفابخش می گردد همچون عیسی مسیح: "و ما عیسی ابن مریم را با روح القدس <u>تأئید</u> کردیم!" یعنی به دستانش روح القدس را اعطا نمودیم. با توجه به اینکه تأئید یعنی دست دادن همانطور که این لغت از ریشه ید و اید است. پس تأئید روح القدس و دست روحانی همان صاحب ن والقلم است که امّ الکتاب را املاء و تألیف کرده است.**

**۴۷۳۹- قبلاً نشان دادیم که چگونه حس لامسه (دستان) مبدأ و اساس همه حواس است و چشم (باصره) نهایت همه ادراکات حسّی است علاوه بر این که لطیف ترین و عالیترین ادراک است زیرا نوری است. و لذا صراط المستقیم و باب الابواب ورود روح القدس در انسان حس لامسه و باصره است. و لذا عقل قدسی بواسطه چشمان دریافت می شود و بیان قدسی هم بواسطه دستان (قلم) است همانطور که نشان دادیم که نوشتن جامع همه ارکان علم الکتاب یعنی خواندن و گفتن و بیان کردن و اثبات نمودن است.**

**۴۷۴۰- روح القدس تجلی جمال سه گانه شش روحی است که قبلاً بر اهلش نازل شده است و روح القدس جمال واحده آن ارواح الهی است که در سه تجلی محمدی – علوی – فاطمی رخ می نماید که موجب سه روح برتر در عروج است روح اکبر و اعظم و اعلیٰ (ازلی) که نفس ناطقه انسان را به سه تجلی ذات احدی متصل می سازد یعنی تجلی هی، هو و ها! که این سه تجلی در بحرالبیضای ورای آسمان هفتم یگانه می شوند که لقای هی هاهوئی رخ می نماید که این لقاء منجر به قیامت کبرا می گردد در هزاره پنجاهمین! و اینها همه واقعه یوم الدین (روشنائی و طلوع و ظهور دین) است که واقعیت عالم هستی را آشکار می سازد و دین عین واقعیت می گردد: انّ الدّین لواقع! سوره واقعه بیان کامل این امر است که قبلاً درباره اش سخن نموده ایم.**

**۴۷۴۱- در حقیقت سه روح عروجی اکبر و اعظم و اعلیٰ که پس از روح القدس می آیند برخاسته از نزول روح القدس در جان انسان و تجلی هی هاهوئی جمال آن از اهلش می باشند. بنابراین آن سه روح عروجی که جمالی هستند روح القدسی هستند که از جان اهلش متجلی گشته اند و در واقع سه روح الهی – انسانی می باشند یعنی مظهر هوالله احد که اهلش را بر خلاقیت الهی در خلقت جدید یاری می دهند و خود نخستین ارواح مخلوق این خلق جدیدند که خالق خلق جدید می شوند در جریان علم تأویل و بیان که در بحرالبیضای مغز انسان اقامت می گزینند. علی(ع) نخستین انسانی بود که به این مقام نائل آمد و مظهر هوالله احد گردید یعنی محل تجلی سه گانه روح القدس: روح الاکبر – روح الاعظم – روح اعلیٰ (ازل یا غایت الغایات)! و این ظهور حق المبین، سلطان مبین، کتاب مبین و امام مبین است که کل عالمیان و**

آدمیان بر مدار وجودش احصاء و ارزیابی می شوند در خلق جدید آخرالزمان! "و در روز آخر خلق جدیدیست و کافران می گویند پس از گمشدگی چگونه خلق جدید ممکن است." قرآن کریم.

۴۷۴۲- این سه ارواح عروجی به مثابه بالهای پرواز روح القدس از وجود اولیای کامل الهی هستند که در عالم ارض نیز تجلی انسانی دارند. فی المثل در معراج محمدی، مظاهر این سه ارواح همانا علی(ع) و سلمان(ع) و فاطمه(ع) هستند. و در معراج عاشورائی حسین(ع) هم امام سجاد(ع) و باقر(ع) و زینب(ع) بودند. و هر عارف واصلی نیز در عروجش دارای این هر سه بال قدسی می باشد مثلاً معراج شمس تبریزی با بالهای مولوی و کراخاتون و حسام الدین چلبی بود به مثابه روح الاکبر و روح الاعظم و روح اعلیٰ غایت الغایات! و بدان که همواره یکی از این تجلیات روحانی ارواح ثلاثه در عروج یک زن کامل است که به مقام عصمت نائل آمده است. ولی در معراج حضرت مسیح(ع) دو زن حضور داشتند یعنی مریم مقدس و مریم مجدلیه که مریم مجدلیه نیز به عصمت اکتسابی در نزد این مادر و فرزند نائل شده بود. این همان سه جلوه هی هاهوئی است. در معراج امام دوازدهم نیز بایستی از امام حسن عسکری و نرگس خاتون و منصور حلّاج نام برد که این معراج منجر به غیبت امام گردید. و لذا همه کسانی که با کالبد نوری امام دوازدهم دیدار می کنند با این سه روح بزرگ عروج امام هم محشور می گردند بخصوص با حضرت حلاج که حجت غیرمفارق امام در عرصه غیبت کبراست. و لذا هیچ عارف واصل مسلمانی نیست که حلّاجی نباشد. پس بدان که در آخرالزمان همه ارواح قدسی حق ظهورات انسانی دارند. و بار دگر مصداق این آیه از سوره مجادله که: "چون سه نفر اهل راز به میان آیند چهارمین اوست که برای قیامت به پا می خیزد." که این چهارمی مظهر روح القدس است که سالک اصلی معراج و قیامت می باشد بهمراه سه تن از ارواح طیبه معصومین که بالهای سیمرغی پرواز اویند. که این سه روح و سه بال پرواز به مثابه یاران غار یک عارف واصل هستند که سه تجلی از ارواح ائمه معصومین می باشند.

۴۷۴۳- در حقیقت در هر عروجی کامل همه ائمه معصومین دخیل و حاضرند. امام اوّل که خود مبدأ تجلی است و امام دوازدهم نور تجلی است و فاطمه اطهر هم مقصد تجلی می باشد و همه آل محمدند! پس در آخرالزمان عروج غیرمحمدی نداریم!

۴۷۴۴- هنوز هستند کسانی در بومیان استرالیا و سرخ پوستان مایا و برخی قبایل بدوی آفریقا که بر این باورند که انسان اشیاء را از طریق بر زبان راندن نامشان خلق می کند. این باور به اصطلاح خرافی امروزه رنگ علم و آزمون گرفته و برخی پیشرفته ترین فلاسفه پسامدرن پیروش گشته اند که ویتگنشتاین در رأسشان قرار دارد. ولی ما این حقیقت را به دقت به نور عقل و تجربه و معارف امامیه و تجربه شهود شخصی آزموده و تبیین کرده ایم و آن را به دو نوع خلق قدیم و خلق جدید تقسیم بندی نموده ایم. این معنا درباره وجود خود خداوند هم مصداق دارد که عیناً در قرآن کریم مذکور است که کافران خداوند را به نامهائی می خوانند که آباء و اجدادشان می خواندند و بر آن هیچ حجتی ندارند. یعنی این نامهای قدیمی هرگز خداوند را مخاطب قرار نمی دهد و خداوند که خود اصل و اساس حیات و هستی است نیز فقط در خلق جدید و به نامهای بدیع و زنده خوانده شدنی است و پاسخ می گوید. همانطور که قرآن کریم می فرماید کافران خداوند را از جای بسیار دوری می خوانند آیا از کجا و چگونه ایمان دارند. و لذا خدای کافران نابوده است تا چه رسد به سائر مخلوقات و نامهائی که بشر آنها را می خواند. این داستان خلق قدیم و خدای قدیم است. و لذا خداوند خود در کتابش مؤمنان را امر نموده که خدای زنده و برپا را بخوانید و بپرستید که در اینصورت به محض خواندن اجابت می شوید!

۴۷۴۵- این باور بومیان مقیم قاره هائی که جدیداً کشف شده اند و هنوز در حیات تکنولوژیکی نمرده اند از اینروست که خداوند را در جهان طبیعت و زندگی روزمره می خوانند نه در ورای آسمان! هر چند که این نوع باورها گاه شرک آلوده می نماید ولی از خداپرستی نابوده و ایده فلسفی خدا، توحیدی تر و مؤمنانه تر است ولی این نوع بومیان سالمتر و عاقلتر و خودکفاترند که در آمریکای لاتین به شفای امراض لاعلاج مردم متمدن بطور رایگان مشغول هستند و این خود یک حجت و عبرت قابل تأمّل است که ما را با حقیقت امّیت فطری انسان روبرو می کند.

**۴۷۴۶-** این واقعیت ها نشان می دهد که در آخرالزمان هیچ حجابی ظلمانی تر و مهلکتر از حیات ناری تکنولوژیستی نیست که بین انسان با خداوند و زندگی و روح القدس حائل گشته است زیرا فکر و عقل و فطرتش را کشته است.

**۴۷۴۷-** ارتباطات تله پاتیک که دائماً در سراسر جهان بطور فزاینده ای گزارش می شود بهمراه رؤیاهای صادقه و صالحه در اهل ایمان در همه مذاهب توحیدی که همان مبشرات محمدی هستند که بقول رسول اکرم(ص) وجهی از وحی محمدی است که برای مؤمنان در آخرالزمان به ارث مانده است که حوادث قیامت آخرالزمان را برای آحاد بشری آشکار می سازند همه و همه نشان از حضور و ظهور روح القدس در آخرالزمان است که مکان و زمان را از میان برداشته است و برخلاف تصور دکتر پوتهاف دیگر نیازی نیست که در جستجوی نقاط صفر در فضا باشیم بلکه بشریت روز به روز به لحظه صفر (الساعه) نزدیک و نزدیکتر می شود و کل جهان هستی در وضعیت صفر قرار دارد فقط چشم بینا و گوش شنوا و عقلی فعال و فطرتی زنده می طلبد تا نشانه هایش را در همه حال و در هر کجا دریابد.

**۴۷۴۸-** همه مکاشفات و مشاهدات ماورای طبیعی و خارق العاده و فوق علیتی و روحانی بشر مدرن در خواب و بیداری از روح القدس است که روح امام زمان در آخرالزمان است وگرنه الهامات وحیانی صرفاً نبوی با رسول خاتم به پایان آمده است و فقط الهامات و رؤیاها و مکاشفات امامیه که از روح القدس می باشد باقی مانده است که بسیار برتر از وحی نبوی در انبیای سلف می باشد و لذا خداوند در قرآن کریم واقعه ختم نبوت را مترادف با کمال نعمت خوانده است و نه ختم نعمت! و این کمال نعمت خدا در دین محمد همین روح القدس است. و لذا مبشرات محمدی در رؤیاهای صادقه و صالحه هم که باقیمانده وحی محمدی برای مؤمنان است نه از جبرائیل و سائر ملائک نبوی که از روح القدس است که وجه امامی رسالت خاتم النبیین است که روح الارواح و سلطان ملائک مقرب می باشد که الهاماتش باطنی و عرفانی است نه نبوی! بدان و در این حق تا توانی بیندیش! و اینست که عارفان آخرالزمانی که مجهز به روح القدس هستند در نزد خداوند دارای مقامی برتر از انبیای سلف هستند به مصداق کلام رسول اکرم(ص).

**۴۷۴۹-** روح القدس صرفاً یک ملک پیام آور و رسولی مخبر (نبوی) نیست که کلامی را از جانب خداوند به انبیای الهی برساند بلکه روح فطرت اللهی انسان است که با گوش آدمی می شنواند و با چشم آدمی می نمایاند و با بینی آدمی می بویاند و بر زبان آدمی می چشاند و به دستان آدمی تأویل و تحویل می شود و از دهان آدمی سخن می کند و از قلم دست او کلام الله را می نویسد در دل آدمی اسکان می یابد و در مغزش خلق جدید را بنا می کند. در حقیقت روح القدس همان روح انسان کامل است و اینست که دین رسول خاتم به مثابه دین کامل و اکمال نعمات است که در غیر اینصورت دین اسلام دین قحطی رابطه انسان و خدا می بود که اکثر مسلمین و ملایان شرک اینگونه می پندارند و تبلیغ می کنند و لذا هر الهام و کشف و شهودی را بدعت و الحاد و کذب و شیطنت می خوانند و تکفیر می کنند که امروزه تکفیریها پیشتاز این اندیشه ضداسلامی هستند و لذا تمام عداوتشان با امامان و امامت است یعنی با روح القدس! و این جنگ تن به تن با روح الله و امرالله است.

**۴۷۵۰-** امروزه حتی کافرترین مردمان هم دارای مکاشفات روحانی و مشاهدات ماورای طبیعی هستند و بدینگونه حجت خدا بر همه خلق تمام می شود و دیگر بهانه ای برای کفر و انکار باقی نمی ماند. ولی متأسفانه اکثر این کافران به جای تصدیق دین خدا و اطاعت از رسولان عرفانی به نهایت خودشیفتگی و خودپرستی می رسند و عین شیطان می شوند و در درک اسفل سقوط کرده و در ذرات دوزخی مسخ می گردند و به اجنه ملحق می شوند بقول الهی در قرآن کریم.

**۴۷۵۱-** پس در حقیقت روح القدس در عرصه ظهورش در عالم ارض و وجود آدمی همان پنج تن آل الله است به اعضاء و جوارح ادراکیش! که ششمین آنها خود انسان صاحب روحی است که در آخرالزمان مأمن و مسکن روح القدس گشته است که از هویت سلمانی است همانطور که سلمان هم ششمین آن پنج راز بود و گوئی که خود عبای الهی بود (اشاره به آیه هشتم سوره مجادله و واقعه رخداد پنج تن آل عبا در صدر اسلام) که همه را در خود جای داده بود همانطور که انسان کامل در آخرالزمان هم خانه پنج تن آل عباست و بلکه محشور با همه انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین به گفته قرآن کریم! و اینست مصداق اکمال دین و نعمات خدا در آخرالزمان در دین محمد(ص) و تحقق فتح المبین و حق المبین و سلطان المبین و کتاب المبین و امام المبین!

۴۷۵۲- همانطور که قبلاً نیز نشان دادیم شجره طیبه سلمانی، شجره انسان کامل آخرالزمانی است و امام باقر(ع) در امّ الکتاب نیز نخستین ظهور روح الله در عالم خلق را که آفریننده آسمانهای نخستین بود سلمان نامیده است. ابن عربی هم که به لحاظ سنت یک عارف سنی مذهب است این شجره سلمانی در آخرالزمان را تأئید و تصدیق نموده و با یکی دو تن از سلمانیون عصر خود دیدار داشته است. بنده نیز در نخستین ایام نزول روح العقل محمدی همزمان با مولا علی(ع) و سلمان فارسی دیدار داشتم که منجر به تأویل کلمه الله (ال لا) در نفس ناطقه ام گشت که تاکنون ادامه دارد.

۴۷۵۳- می دانیم که سلمان نخستین فرد از غیرعرب و خارج از اهل بیت نبوت محمدی بود که اسلام آورد و عجبا که درست در نخستین ایام بعثت و نزول روح القدس به عنوان برده ای وارد مکه شد در حالیکه کاملترین وارث نور دین زرتشت و حکمت مانوی و روح عیسوی بود و همه مذاهب و مکاتب عالم را طی طریق نموده بود و به لُب حقیقت الهی در عالم ارض نائل شده بود و براستی از سلاطین اولوالالباب بود و لذا رسول اکرم(ص) فوراً ایشان را سلمان محمدی خواند و فرمود سلمان از من و من از سلمانم! و این سخنی شگرف و حیرت آور است. در خلقت ازلی نیز سلمان نخستین روح خلاق و سبوحی حق بود که از حجاب پنج تن آل الله (الفون) بیرون آمد و این سخن امام باقر(ع) است. و نیز می دانیم که سلمان بانی مکتب و مذهب شیعه است که حقایق و اسرار امامیه را به خارج از جهان عرب برد و اشاعه داد و علوم و کراماتش بقدری بود که همه می گفتند که جبرئیل و روح القدسی که به محمد(ص) وحی می کند همین سلمان فارسی است (قرآن کریم).

۴۷۵۴- بنابراین سلمان هم در خلقت قدیم و هم در خلق جدید آخرالزمان نخستین کسی است که از پرده غیب آل الله خروج کرده و اسرارش را اشاعه نموده و بانی هر دو خلق است و لذا هم در ازل محمدی است و هم در آخرالزمان! در خلق قدیم رهبر آن شش روح خلاق آسمانهاست و در خلق جدید هم رهبر شش شیعه نخستین از مریدان علی(ع) بود. سلمان در ازل باب محمدی است و در آخرالزمان هم باب علوی! و در هر دو جهان حجاب غیرمفارق محمد و علی! و یک شیعه حقیقی به غیر از درب وجود سلمان نمی تواند به علی برسد و بر شهر محمدی وارد شود و شاگرد دانشگاه علم علی العظیم گردد. مقام سلمان در تشیع به گونه و درجه ای است که بقول رسول خاتم(ص)، کسی چون ابوذر غفاری در قیاس با او، کافر می نماید! در حالیکه ابوذر سر حلقه شیعیان عصر خویش بود تا اینکه در صحرای ربذه تبعید شد و با خانواده اش همه از گرسنگی مردند!

۴۷۵۵- سلمان از دین زرتشت ساسانی خروج کرد و نورش را به مذهب مانی رساند و از مکتب مانی خروج کرد و نورش را به دین بودا رساند و از آنجا نیز خروج کرد و نورش را به دین عیسی رساند و عیسوی شد از آنجا نیز خروج کرد و به محمد رسید و از دین محمد نیز خروج کرد و به روح القدس امامت علی رسید و ملکوت انسان علوی آخرالزمان و سلطان خروج وعروج از زمین و زمان گردید. و بنده نیز شبی قبل از دیدار با علی(ع) به دیدار با سلمان رسیدم. براستی که سلمان باب و حجت امام است. حال اگر هنوز هم می پرسی که سلمان در روز ازل چه می کرد پاسخ اینست که هنوز بر روح این کتاب و علم تأویل وارد نشده ای!

۴۷۵۶- پس از اینهمه تجلیات بی همتای روح القدس از آدمیان پریشان مشو که در هزاره آخر روز پنجاه هزار ساله زمین خدا به نور ربوبیتش منور گشته و مملو از مردمانی محمدی و علوی و فاطمی و حسنی و حسینی و سلمانی خواهد گشت که تمدن قائمش را برپا می کنند و بلکه همگی خود قائمان آل محمدند!

۴۷۵۷- جامعه امام زمانی در جنات نعیم عالم ارض همان جامعه روح القدسی است که در آن آحاد انسانها مظهر خود الهی خویشتن هستند یعنی عادلند یعنی از مصدر فطرت اللهی خویش و روح الهی خویش و برترین آن یعنی روح القدس حس می کنند و می فهمند و عمل می کنند و سخن می گویند و رابطه برقرار می کنند.

۴۷۵۸- امام باقر(ع) می فرماید چون روح القدس نازل شود ابلیس از نفس آدمی برای ابد بیرون رود و همه امراض جسمانی و مفاسد نفسانی زائل گردد و وجود فرد مهیای رؤیت پروردگار گردد و جنات نعیم رخ نماید (امّ الکتاب). این

همان شرایط حکومت عدل امام زمان و جامعه بهشتی و نعیمی آن عصر است. پس جامعه امام زمانی که جامعه عدل و رحمت و حیات طیبه است سیطره حاکمیت روح القدس بر نفوس آحاد انسانهاست.

۴۷۵۹- روح القدس سوغات رسول خاتم از سفر معراجش از آسمان هفتم بود و آن مقام امامت است. و لذا در روایتی از رسول اکرم(ص) که قبلاً ذکر نمودیم آمده که خانه علی(ع) و فاطمه(ع) در زیر قبّه عرش رحمن است که دائماً محل آمد و شد ملائک مقرب می باشد. و این مقام هویت قدسی روح امام و امامت است که در آخرالزمان برای نجات بشریت عالمگیر می شود به نور قائم آل محمد که همه امامان شیعه در وصفش سخنانی کثیر و حیرت آور بیان نموده اند که مقادیر قابل توجهی از این احادیث به ما رسیده است که درباره هیچ امر واحدی تا این حد سخن از معصومین نقل نشده است که بسیاری از آنها را اهل سنت نیز پذیرفته اند که مستقیماً منسوب به رسول خاتم و اصحاب کبار ایشان است.

۴۷۶۰- روح القدس، روح وحدت وجود و وحدت موجودات است و فقط کسانی که حامل این روحند با همه انبیاء و اولیای الهی محشورند و حیات و حضور حق را در هر چیزی درک می کنند و ندای حق را از سنگ هم می شنوند و بلکه در عالم جمادی نیز حضور انسانها را درمی یابند یعنی همه حقایق حشر و نشر و مسخ و نسخ و سقوط و صعود انسان را در همه مراتب عالم وجود کشف و بلکه شهود می کنند. همه گزارشات عرفانی در مجموعه آثارم از منظر همین حقیقت بوده است.

۴۷۶۱- قیامت به قول الهی در کتابش تماماً بر محور و اساس لقاءالله است و با لقاءالله آغاز می شود آن هم از روی زمین و حیات زمینی وگرنه هیچ حجتی کامل برای خلق محسوب نمی گشت وگرنه لقاءالله در پایان قیامت کبرا و پایان عالم امری جبری و اجتناب ناپذیر است و حتی کافران نیز از تصدیقش راه گریزی ندارند. و لذا می فرماید آنان که لقاءالله را باور ندارند بزرگترین زیانکاران عالم هستند. ولی قیامت برحسب انواع و درجات تجلی و لقای الهی نیز درجات دارد و لذا نشانه های قیامت در قرآن کریم بسیار متفاوت است که برخی مختص قیامت باطنی و نفوس آدمیان است (و در آن روز آدمی بر باطن خود بینا می شود) و برخی علائم قیامت زمین است (و کوهها فرومی ریزند و چون آب روان جاری می گردند و زمین باطنش را آشکار می کند و به نور پروردگارش منور می شود) و برخی علائم هم قیامت آسمان و ستارگان است (آسمان شکافته شده و ستارگان فرو ریزند) و برخی علائم قیامت منظومه شمسی است (ماه و خورشید جمع شوند) و برخی هم علائم قیامت اجتماعی و روابط خانوادگی است (در آن روز والدین و فرزندان یکدیگر را نمی شناسند و هیچکس نمی تواند نزدیکانش را یاری دهد). بنابراین بایستی قیامت را هم به مانند واقعه ظهور امام زمان در درجات ادوار روز پنجاه هزار ساله مورد بررسی قرار داد تا دچار تناقض نشویم. و مهمتر از آن اینکه مراتب و درجات قیامت و ظهور قائم آل محمد و لقاء الهی و آخرالزمان و نزول و عروج روح جملگی واقعه ای واحدند در سطوح و وجوه متفاوت از قیامت بطون هفتگانه جهان! به همین دلیل بسیاری سئوال می کنند که چرا واقعه ای به این اهمیت یعنی ظهور قائم آل محمد در قرآن کریم بطور آشکار ذکر نشده است که عین این مسئله درباره امر امامت هم وجود دارد که ما به بسیاری از این مسائل اساسی در مجموعه آثارمان پرداخته ایم که تماماً حقایق تأویلی هستند: "و در آنروز تأویل این واقعه را خواهند دید روزی را که کافران بسیار دور می بینند و ما بسیار نزدیک." قرآن کریم.

۴۷۶۲- ملائک، حاملان روح بسوی انسان هستند و روح چون در انسان اقامت گزیند قائم قیامت و راجع الی الله و اهل عروج است. پس بانی قیامت انسان است انسانهای صاحب روح! هفت انسان حامل ارواح هفتگانه به امر علی مرتضی(ع) برای خدا قیام می کنند که همان اقامه صلوة قیامت است و این کاروان همه مؤمنان را در مسیر و صراطی که همان نور امام دوازدهم است به فرماندهی و ساربانی امام حسین(ع) بسوی لقاءالله که تجلی فاطمه اطهر از عرش اعلیٰ است هدایت می کند که عرش این جمال فطرت الله را هشت پیامبر صاحب امامت و علم تأویل و کتاب حمل می کنند. بدین ترتیب همه مرسلین و معصومین چهارده گانه شاکله و ماهیت این قیامت و رجعت را پدید آورده اند بهمراه کرام الکاتبین که عارفان حامل علم کتاب و قیامت هستند که کاروانیان را تدبیر و تعلیم و ترفیع و تشریح و ارتزاق روحانی می کنند در

جنات نعیم که دانشگاه علم علی است به علم تأویل و شرابهای ربوبی حق از رحیق مختوم و شراب زنجبیلی و کافوری و تسنیمی و طهوری! که شرح این وقایع در آیات کثیری از قرآن کریم مذکور است.

۴۷۶۳- "کافران اهل کتاب و مشرکین قابل تشخیص و تفکیک نبودند (یعنی مؤمنین از دین داران کافردل) تا اینکه بیّناتی آمد از جانب کسی که فرستاده ای از جانب خداست که رساله های پاکی را تلاوت می کند که همه آثار قیامت هستند. و اهل کتاب (پیروان کتابهای آسمانی) نیز گروه گروه نشده بودند تا اینکه این بینات آمدند..." سوره بینه۴-۱. و باید دانست که این رسولان صاحب بینات و رساله هائی که حقایق قیامت را آشکار می کنند همانا عارفان امامیه و کتابهای تأویلی هستند که دارای رسالت عرفانی در آخرالزمان می باشند که شرحشان بطور کامل در سوره مرسلات آمده است.

۴۷۶۴- بیّنات، وقایع و معارفی هستند که بین و فاصله ظاهر و باطن و اول و آخر و دنیا و آخرت و اصل و جعل امور را از بین می برند و حقیقت واقعیتها را آشکار و تبیین می کنند. پس علم بیّنات همان تأویل است و علم بیّنه، علم توحید است منتهی نه اثبات یگانگی از راه دوگانگی های علیتی و فلسفی بلکه آشکارسازی بیواسطه حضور وحدانی حق در عقل و شهود! پس آورندگان بینات و کتابهای بینه همان آثار تأویلی می باشند و نویسندگان آن نیز همان کرام الکاتبین می باشند یعنی نویسندگان صاحب کرامات که همان نویسندگان صاحب روح و قلم الهی هستند که کاروان رجعت آخرالزمان بدون این کتب و نویسندگان امکان حرکت و وصول به مقصد را ندارد. کاروانی بهمراه کتب علم علی که در مقدمه قیامت فرامی رسد (طبق روایات امامیه) همین آثار هستند. اصلاً براساس معارف و حقایق این نوع آثار است که پیروان مذاهب دسته دسته و تفکیک شده و مؤمنان حقیقی از مشرکان و منافقان جدا گشته و به کاروان رجعت می پیوندند و منکرین و مکذبین هم بر درکات جحیم وارد می شوند که خداوند در سوره مرسلات بارها بر این مکذبین فریاد آورده است که فویلٌ یومئذ للمکذّبین (پس وای بر تکذیب کنندگان رسالتهای عرفانی در چنین روزی)! که این فریاد الهی در این سوره ده بار تکرار شده است در قبال انکار کافران و مشرکان برعلیه ده روح عاشورائی که حاملان و ارکان این رجعت حسینی هستند زیرا ساربان این کاروان حسین(ع) است که در هر عصری از ادوار رجعت پنجاه هزار ساله از وجود یکی از شیعیان خالص عاشورائی خویش رخ می نماید که حامل آن ده روح مذکورند که بر محور روح القدس جمع شده اند به مصداق آن کلام مکرر باقرالعلوم که: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شما شیعیان خالص! که این ده روح نیز در وجود ده تن از قائمان امام زمان در دوره غیبتش قبل از هزاره پنجاهم، مستقر است. که این ده انسان روحانی را امامان مستودع و ناطق خوانند که در قرآن و روایت از آنان سخن رفته است که مظاهر تجلی امام دوم تا امام یازدهم می باشند. زیرا امام اول و امام دوازدهم به مثابه مبدأ و مجرا و نور و راه این کاروان می باشند. در این بند کلیه حقایق و اسرار مگوی ظهور و غیب قائم آل محمد در آخرالزمان را آشکار ساختیم!

۴۷۶۵- این سیر کاروان روح الله در نزول و عروج است به فرماندهی روح القدس حسینی و به امر و ابداع روح القدس علوی و بر صراط و به نور روح القدس محمدی (قائم آل محمد) به مقصد جلال و جمال فطرت اللهی فاطمی به نصرت مرسلین که حاملان عرش هستند و حمایت سائر چهارده معصوم!

۴۷۶۶- این کتاب حاضر به لحاظی بیان و ابلاغ عرفانی محور رسالت همه انبیاء و اولیای الهی در تاریخ یعنی امر بمعروف و نهی از منکر است. زیرا در قرآن کریم نیز امری فراوانتر و معروفتر از قیامت (آخرالزمان) نیست تا آن حد که دین رسول خاتم را دین آخرالزمان نامیده اند و قرآن را نیز کتاب آخرالزمان! و لذا مجموعه آثارمان و خاصه کتاب حاضر امر به آخرالزمان و نهی از زمان (تاریخ) است از هر حیث عقلی و علمی و اخلاقی و دینی و شرعی و عاطفی و طبعاً اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی!

۴۷۶۷- آخرالزمانی و قیامتی بودن دین محمد(ص) و کتاب محمدی(ص) علت تأویلی بودن آن است. و لذا نه شریعت و نه حقیقت محمدی و نه آیات قرآنی بدون تأویل قابل وصول نیستند الا اینکه موجب گمراهی نیز می شوند: "این کتاب اگر برای رسوائی منافقان نبود نمی آمد!" قرآن کریم- و سلطان و باعث و بانی علم تأویل هم روح القدس است که روح

رجعی و عروجی است و انسانی که حامل این روح است. و لذا همه معارف تأویلی، قدسی و روحانی و عرفانی و شهودی هستند که بازی و مکر و انکارشان موجب واویلای الهی بر بشر است و عذابهائی فوق عذاب!

۴۷۶۸- در حدیث قدسی و ادعیه منسوب به ائمه هدی[ا] مکرراً ذکر شده که سبوح و قدوس رب الملائکه والروح! یعنی خداوند عالمیان از وجه اسم سبوحی و قدوسی خویش همه ملائکه و ارواح را رهبری و تعلیم و تربیت می فرماید. و روح القدس نیز همان روح ربوبی پروردگار است که ربّ ملائکه و روح است که همه ملائک و ارواح و موجودات عالم را به قدوسی خداوند تسبیح و تنزیه می کند و به ذات احدیش تأویل می نماید. یعنی روح القدس مظهر اسم القدوس ذات احدی خداوند است که در ورای هفت زمین و آسمان دارای تسبیح ذات خویش است و لذا در وجود اولیای کامل که مظاهر نور کلمةالله هستند منجر به تجلی الله اکبر می شود و این آن تسبیح و تقدیسی است که اساس خلق جدید آخرالزمان می باشد در اهلش!

۴۷۶۹- از این رو علم تأویل علم سبوحی و قدوسی است و لذا در نزد عارفانی است که حامل روح القدس هستند یعنی لااقل با یکی از ائمه هدی[ا] محشورند.

۴۷۷۰- همانطور که در نیمه نخست این کتاب نشان دادیم علم تأویل سراسر از درجات تسبیح است بر اساس ارواح هفتگانه که موجب عروج می گردد و علم تأویل هم در این عروج تسبیحی هفتگانه رخ می دهد که عبارتند از تأمین، تحفیظ، تفکّر، تحکیم، تعلیم، تعقل و بالاخره تقدیس! که کمال علم تأویل همان علم بیان یا بیّنه است که براساس سه روح برتر و سه تسبیح برتر رخ می دهد یعنی تکبیر، تعظیم و تعالی! پس ده روح و ده تسبیح و ده عروج و ده تأویل نهایتاً منجر به علم بیان و بیّنه می شود که علم احدی است که علم خلق جدید می باشد. و این مراتب ده گانه روح الله و کلمه الله است در تأویل و تجلی! این همان ده درجه ایمان و علم و توحید است که امام علی(ع) از آن ذکر نموده اند و سلمان را مظهر تمامیت ده گانه آن خوانده اند.

۴۷۷۱- تسبیح، علم آفرینش است. تأویل، علم شناخت آفریده هاست. و تبیین (بیان) علم آفرینش دگر و برتر است.

۴۷۷۲- دانستیم که فکر و ذکر و حکمت و علم و عقل و عرفان هر یک درجه ای از تسبیح و تأویل است و طبعاً عبودیت! که نهایتاً به تقدیس در روح القدس می انجامد که علم توحید و احدیت و وحدت وجود است و علم رجعت و عروج که به تکبیر و تعظیم و تعالی می رسد به یاری سه روح برتر یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح الاعلی (ازل) که عاقبت به علم بیان و بینه می رسد که علم آفرینش جدید است.

۴۷۷۳- بیان مکرر این حقیقت که خلاصه و لُبّ این کتاب است هر بار از وجهی دیگر و منظره و حسّ و ذکری برتر است که اگر آن را تکرار مکررات و عبث می یابی پس هنوز از روح این کتاب بهره نبرده ای!

۴۷۷۴- همانطور که در حدیث قدسی آمده خداوند از طریق خلقت عالم، وجود خود را به همه خلقش شناسانده است. و لذا هیچ انسانی نیست که در تنهائی و خلوت خویش به وجود خالق یکتا باور نداشته باشد حتی پیروان فلسفه های دهری و نیهیلیستی! و این چیز بس عجیبی است هر چند که این باور در همین حدّ است که خالق یکتائی هست! که این باور در نزد کافران آشکار بمراتب عجیب تر است و عمیقتر! یعنی اعتراف به وجود خالق یکتا در نزد پیروان عقل علیتی و منکر عقل روحانی، صادقانه تر و فطری تر از باور مشرکان است که نه عقل علیتی دارند و نه روحانی! که عقل علیتی ملحدشان ساخته ولی از فطرت الهی خود گریزی ندارند. و روح این فطرت را احیاء و معقول می سازد. و لذا کافران به ایمان نزدیکتر از مشرکان هستند. ولی آیا چنین حدّ از باور به وجود خالق یکتا کافی است و موجب هدایت و رستگاری می شود؟ هرگز! قرآن کریم اکثر مردمان را کافر خوانده که خدای را در جائی بس دور و دست نیافتنی و ورای آسمانها می خوانند و این ایمان نیست فقط یک حسّ و باور کور است. فقط مؤمنین یعنی کسانی که دارای روحی از جانب پروردگارند خدای را حیّ و قیّوم و خلاق و رزاق و فاعل و شاهد و محیط بر همه لحظات و اعمال زندگی روزمره خود می یابند و با او زیست می کنند و او نیز بارها تصریح فرموده که با آنهاست: "براستی که خدا با صابران است با متّقین است با محسنین است با مخلصین است و..." قرآن کریم- پس واقعه نزول روح موجب ایمان حقیقی است. پس این کتاب

سخن از واقعه ای ماورای طبیعی نمی کند بلکه از حداقل ایمان اسلامی سخن می گوید که حاصل نزول روح الایمان است و چنین کسی در حیات روزمره اش در همه حال در معیّت الهی بسر می برد و این حداقل ایمان حاصل نزول روح الایمانی است که روح الامین بر قلب همه انبیای الهی نازل کرده است. و امروزه هر کسی بایستی نبی خود باشد یعنی این روح را طلب و جستجو نماید زیرا دیگر رسولی نخواهد آمد. در حقیقت نزول روح از آسمان به زمین قلب آدمی مصداق واقعه نزول خداوند از آسمان به زمین و در دل و جان انسان است تا انسان دیگر خداوند را نه در جائی دور و در آسمانها بلکه در حیات زمینی و محسوس خویش و بلکه در عین جان خویش درک نماید تا نزول روح هفتم یعنی روح القدس که منجر به شهود پروردگار می گردد و دیدار با امام زمان! خداوند همواره در همه جای زمین و آسمان حضور دارد همانطور که در قرآن کریم می فرماید اوست الله که در زمین و آسمانهاست. ولی انسان فاقد روح او را در هیچ جائی نه زمین و نه آسمان درنمی یابد و خداباوریش یک گمان است: "اکثر مردمان خداوند را به گمان خود می خوانند و این شرک و ظلم عظیم است." قرآن کریم- یعنی انسان فاقد روح، مشرک است و طبق قول الهی در قرآن کریم که مکرراً ذکر شده است مشرکین بدترین مردمان هستند و غرق در ظلم می باشند آنهم ظلم عظیم. و نیز شرک معصیتی کبیر بر خداوند است که هرگز گناه شرک را نمی بخشد. و نیز اینکه مشرکان را نجس خوانده است. در این باب دریائی حدیث از رسول اکرم و ائمه هدیٰ نیز تأئید کننده این معناست. پس کتاب حاضر، کتابی است که شرک و ظلم عظیم و همه عذابهای بشری و مفاسد و پلیدیها و نجسی ها را می زداید. زیرا خداوند فرموده که جز شرک همه گناهان را با توبه بشری عفو می کند. و جز روح، شرک و ظلم و عذاب و ناپاکی را از انسان پاک نمی کند. پس این کتابی مستحبی و متافیزیکی و اشرافی نیست بخصوص در آخرالزمان که همه معاصی و ناپاکیها و مظالم و عذابها روزافزون هستند.

۴۷۷۵- نزول و استقرار روح القدس در این بنده باعث و بانی همه نعماتی است که در طی این بیست سال رخ نموده است که یکی از آنها مجموعه آثار من است. و علاوه بر نعماتی که بسوی مردم بروز کرده، خانه تنم در طی این سالها دائماً در حال زلزلة الارض زلزالها بوده است و این خانه تکانی و قیامت جسمانی در طی سه سال اول که مستمراً به همراه موتهای گوناگون بوده که تا اعماق ذرات تن و جانم را برون افکنی نموده است که یکی از این برون افکنی ها تب مزمن است که اینک در مرحله نهائی می باشد که آتش طبیعت و مادیت بدنم را دفع کرده است. کلام باقرالعلوم در امّ الکتاب درباره واقعه نزول روح القدس در تن و جانم کاملاً مصداق داشته است که در دوره ای از همه منافذ بدنم چرک و خونابه دفع می شد که بهمراه برون افکنی آتش جانم بصورت تبی ده ساله، وجودم در حال ابلیس زدائی بود. چرا که بقول الهی انسان قبل از خلقت خاکیش از جماعت جن بوده که تماماً آتش ناب است.

۴۷۷۶- امام علی(ع) می فرماید تا تن و خون و گوشت و استخوان شما پاک نشود دین در شما خالص نمی شود. و براستی بنده در طی این بیست سال یکسره شاهد چنین پالایش و تطهیری در خویشتن بوده ام که در هر دوره ای این تصفیه به شکلی بروز کرده است: درد، تب، ترشحات گوناگون از همه منافذ بدن از جمله چشم و گوش و بینی و دهان و حتی تحول عجیب در ساختار استخوان بندی و جمجمه ام! درباره تب اهل ایمان، رسول خاتم(ص) نیز اشاره ای دارند که مؤمنین امت من سهم آتش دوزخ خود را در همین دنیا بصورت تب متحمل می شوند. که این تب مادیت و طبیعت است یعنی آتش نهفته در دل خاک را از تن برون افکنی می کند. همانطور که می دانیم هم اصالت قدیم آفرینش آدمی از آتش جن است و هم عالم ماده تماماً بر آتش مستقر است آتش ذرات جهنمی مثل آتش اتمی و نوترونی و ژنتیک!

۴۷۷۷- در حقیقت اگر ابلیس و شیاطین از آتش محض هستند پس از سقوط در جهنم درک اسفل زمین و عالم ماده، اسوه و سخنگو و پرستنده این آتش در عالم اشیای مادی هستند که همین امر را به انسان سرایت می دهند و بدینگونه طبق قول الهی جمیع آدمیان بر جهنم وارد می شوند ولی آنانکه توبه نموده و اهل ایمان گشتند تدریجاً از این قلمرو خروج می کنند که این خروج از وادی آتش و مادیت نیز جز بقدرت ارواح هفتگانه ممکن نیست که نهایتش با نزول روح القدس است که وجود را بطور کامل آتش زدائی، ماده زدائی و شیطان زدائی می کند و مهیای عروج و لقای الهی می سازد. معصومیت ائمه هدیٰ و شیعیانی که به یاری ائمه به این عصمت می رسند به قدرت روح القدس است. چون آتش از ذات عالم ماده و طبیعت بطور کامل دفع گردد آنچه باقی می ماند نور است آن هم نه نور خورشید بلکه نورالنور

که نور خورشید در قیاس با آن ظلمت است. و این گونه است که کالبد نوری پدید می آید که از مکان و زمان خروج می کند در حالیکه نور خورشید در عالم مکان محصور است و در فضای منحنی دور می زند.

۴۷۷۸- همانطور که می دانیم درد و تب بخش لاینفک زندگی دنیوی همه مرسلین و معصومین بوده است که حامل روح القدس هستند که البته همه این دردها و تبها و رنجها و موتها توأم با مستی طهورائی ربّ است. زیرا روح القدس بر هسته مرکزی نفس یعنی نفس واحده می نشیند و وجود را در ذات تطهیر و تزکیه و تصفیه و تسلیم و ترویح می کند و وجود را برای مقام عصمت الهی مهیا می سازد تا جان آدمی تماماً نور شود به مصداق این کلام الهی که: پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما! زیرا تا تماماً نور نشویم امکان خروج و عروج نداریم! کالبد نوری لازمه واجب همه انسانها جهت رستگاری و عروج الی الله و الحاق به فطرت الله است. و این واقعه برای همه آدمیان بالاخره به تمام و کمال رخ می دهد تا حیات جاوید حاصل شود زیرا خداوند هیچکس را نابود نمی سازد منتهی این واقعه یا از راه جبر و جهنم حاصل می شود و یا اختیار و بهشت! یا در همان حیات نخستین حاصل می شود و یا رجعتهای مکرر! بنابراین جستجو و طلب روح خاصه در آخرالزمان امری واجب و بلکه از اوجب واجبات دینی و عقلی و دنیوی است. زیرا امروزه بدون روح حتی حیات دنیوی و مادی هم روز به روز ناممکن تر و جهنمی تر می شود تا چه رسد به حیات دینی و اخروی!

۴۷۷۹- نزول روح القدس، اجابت یا سبوح و یا قدوس است. و لذا روح القدس تن و روان و دل و اندیشه اهلش را به قدوسیت حق تعالی تسبیح می کند تا آنجا که حدود تن را به احدیت صمدی و بی حدّ الهی تحدید می کند که به مثابه مطلق تسبیح است که حاصلش کالبد نوری می باشد که کالبدی بی حد و ملحق به هستی لامتناهی است و مشابه نیروانا در حکمت بودائی!

۴۷۸۰- روح القدس تأویل کننده تن به نور است و نور به نور علی نور! و بدینگونه جرم بدن می تواند از اقطار زمین و زمان و آسمان بگذرد. این پاسخ به معمای معراج رسول اکرم(ص) است.

۴۷۸۱- آن روحی که از جانب رفیع الدرجات (امام مبین) به مأمومی القاء می شود و او را برای لقای الهی مهیا می سازد که چند بار در قرآن کریم ذکر شده است همین روح القدس است. و لذا آن جلال الهی که به رؤیت و شهود می آید نیز تجلی قدسی حق است که البته برای هر اهل شهودی تجلی منحصر بفرد و بی تا و نامکرر خاص خود اوست که حتی برای خود آن شاهد هم تکرار نمی شود مگر در تجلی دگری! و این بقول الهی در کتابش همان تجلی مثل اعلای پروردگار است. و نامکرر بودن این تجلیات نیز دال بر بی مکانی و بی زمانی ذات روح القدس در انسان است. پس انسان اهل این روح هم انسانی اخروی و لامکانی و الساعه است که هیچکس نمی تواند او را در مکان و زمان محدود سازد و در این قلمرو بر او حسابی بندد. و اینست که فقط مؤمنانی قادر به دوستی و تعامل با چنین کسی هستند که در ارادت و اطاعت محض و بی چون و چرا باشند به مصداق این کلام علی(ع) که: هر که از ما بپرسد پس کی و کجا، از ما نیست! و این دال بر ابطال حدود مکان و زمان در وجود اهالی روح القدس است که ائمه هدی[1] ارکان و سلاطین آن هستند.

۴۷۸۲- اگر روح القدس حاوی و حامل امّ الکتاب نیز هست از اینروست که این روح ذات حق تعالی است که کتاب محفوظش را که علم ازلی اوست بر اهلش تدریجاً در هر دوری تأویل و تألیف می کند به قلم ن که قلم نطق و بیان روح القدس از نفس ناطقه انسان است که نمونه ای از این قلم و بیان رساله امّ الکتاب منسوب به باقرالعلوم و الهفت الشریف منسوب به امام صادق است و صد البته خطبه بیان و تطنجیه از امام علی(ع) است که برخی از مبانی و اسرار کتاب الله را برای آن دوران تبیین فرموده اند. و کتاب حاضر نیز وجهی دگر از امّ الکتاب برای آخرالزمان است که به نصرت همان امامان(ع) ممکن گشته است.

۴۷۸۳- عارف واصل نیز کسی است که با روح القدس به نفس واحده عالم و آدم وصل و یگانه و موحد گشته است همان نفس واحدی که بقول الهی همه عالمیان از آن آفریده شده اند. پس انسان موحد و یگانه شده و انسان کامل و واصل و وحدت وجودی همه به برکت روح القدس است. و به همین برکت است که انسان با ذات جمادی نیز سخن می

**گوید و لذا کل کائنات را به تسخیر امرش می آورد و به خلق جدیدی می آفریند. و این همان کرامت انسانی است که: "و ما به بنی آدم کرامت اعطا نموده ایم." قرآن کریم- کرامت قرآن نیز بواسطه روح القدس است! کرامتِ کرام الکاتبین نیز از همین روست و نهایتاً کرم الهی که جهان هستی را با کرمش آفریده است. پس روح القدس همان وجه کریم حق است.**

**۴۷۸۴- روح القدس از بطن روح ششم یعنی روح العقل محمدی رخ می نماید پس روح القدس در ظاهر عقل کل عالم است و در باطن رحمت مطلقه و عشق الهی است که در عرصه عروج از انسان و با انسان سه نور برتر را از ذات خود متجلی می سازد یعنی روح الاکبر و روح الاعظم و روح الاعلی ازل! و این سه روح ارکان خلق جدیدند در هویت علی کبیر، علی عظیم و علی اعلیٰ که تجلی کننده سه جمال ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالی است از ذات هو و هی و ها! و این آفرینش و آفریننده جهان برتر و جدید است در ورای آسمان هفتم یعنی آسمان هی هاهوئی!**

**۴۷۸۵- بدین ترتیب همانطور که بشریت، آخرالزمانِ دور هفتم از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله اش را بر روی زمین سپری می کند و بر دور هشتم و آدمیت هشتم وارد می شود خلقت هشتمی هم برپا می شود و نیز زمین و آسمان هشتمی! این حقیقتی است که برای نخستین بار در تاریخ معرفت الهی بشر از امّ الکتاب آشکار و بیان می شود. به همین ترتیب طبقه هشتم بهشت و دوزخ نیز ابداع می گردد و نیز طبقه هشتم نفس انسان!**

**۴۷۸۶- قبلاً در فصول اولیه این کتاب نشان دادیم که در آخرالزمان هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله (که پنجاه هزار سال آخرش قلمرو آخرالزمانی است که روز هفتم خلقت محسوب می شود) روح القدس فرود می آید و رحمت و نعمت و نور را بر بشر کامل می سازد و حجت را تمام می کند و خلق را دعوت به رجعت و عروج می نماید پس واضح است که در آخرالزمان هر یک از ادوار مذکور خلق جدیدی در کار است که خلق جدید "یوم اُخری" است بقول قرآن کریم! که در این خلق جدید آخرالزمان همه انسانهای ادوار هفت هزار ساله بازمی گردند و سرنوشت ابدی خود را بدست و اراده خود می سازند در بهشت یا جهنم! و آنگاه به مادون زمین و یا ماورای آسمان آخرین دور خویش، سقوط یا عروج می کنند در هویت روحانی یا شیطانی!**

**۴۷۸۷- در حقیقت در پایان هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله، طبقه ای بر طبقات عالم ارض و سماء و نفس انسان افزوده می شود از هر دو وجه بهشتی و جهنمی! و ما در پایان دور هفتم دارای هفت زمین و آسمان و هفت طبقه نفس آدمی شده ایم و بر دور هشتم وارد می شویم پس از قیامت دور هفتم!**

**۴۷۸۸- در حقیقت داستان خلقت عالم و آدم در قرآن کریم به لحاظ ساختار کلی همواره تکرار می شود. یعنی ماجرای خلقت زمین و آسمان و آدم و انبیاء و اشقیاء و شیاطین و ملائک و حوادث ناشی از آن بطور کلی در هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله اتفاق افتاده و خواهد افتاد. که در هر دوری فصلی بر فصول عالم و آدم و کتاب خدا افزوده می شود و نیز وجهی و عمقی و بُعدی و درجه ای! پس هرگز امری تکراری و عبث نیست و سیر تکاملی دارد از هر دو وجه کافرانه و مؤمنانه! این نیز بیان دیگر و کلانی از واقعه رجعت انسان است بطور عام! و نیز بیان توسعه و بسط لامتناهی عالم هستی که در هر پنجاه و هفت هزار سالی یکبار دچار قبض و حشر و جمع می شود که همان واقعه قیامت کبراست. و سپس آفرینشی دیگر و انسانی دیگر و یک دور دیگر با جهان و انسانی بزرگتر و متعالی تر!**

**۴۷۸۹- پس واضح است که جهان و انسان هر دوری وارث تمامیت جهانها و انسانهای ادوار پیشین است خواه ناخواه، آگاه و ناآگاه! و انسان آگاه و عارف هر دوری فصلی بر کتاب وجود می افزاید به قلم الهی و در کتاب محفوظ خداوندی و بقدرت روحی نوین و علمی برتر و بدیع تحت الشعاع نور روح القدس!**

**۴۷۹۰- همانطور که روح الاکبر و روح الاعظم و روح الاعلیٰ سه روح ماورای ارواح هفتگانه و روح القدس است حاصل تعامل انسان با روح القدس می باشد پس این سه ارواحی انسانی – الهی هستند که بانی خلق های جدید در آخرالزمان هستند. این ارواح خاص انسانی – الهی که بر اساس استقرار روح القدس در انسان پدید آمده اند می توانند بانی پیدایش ارواحی دگر و برتر باشند و خلق های جدید برتری در ادوار دگر! این سه روح که بانی آسمان هشتم و زمین هشتم و طبقه هشتم نفس و انسان هشتم هستند مظهر یگانگی سه نور عقل و دین و محبت از وجود محمد و علی**

و فاطمه می باشند که مصدر تجلی هی هاهوئی هستند. و این واقعه اساس و باعث و بانی جهان هشتم و انسان هشتم و زمین و آسمان هشتم است که پس از قیامت دور هفتم رخ خواهد نمود.

۴۷۹۱- در حقیقت هر دوری از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله، انسانی تر از دور پیشین است هر چند که دارای وراثت الهی آفرینش ازلی خویش است. تا آنجا که آخرین دور از این ادوار که طبق قول امام صادق(ع) چهارصد دور چهارصد هزار ساله است (که در مجموع یکصد و شصت میلیون سال عمر بشر بر روی زمین می شود) شاهد جهانی کاملاً انسانی خواهیم بود که این بمعنای وقوع خلافت کامل و مطلق انسان بر جای خداوند است. به بیانی دیگر این چهارصد دور چهارصد هزار ساله که هر دوری دارای هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله است سلسله مراتب مجال تحقق خلافت انسان بر جای خداوند است. و این کل سرّ آفرینش است یعنی سرّ خلافت عدم بر جای وجود که همان سرّ عشق الهی به انسان می باشد.

۴۷۹۲- این یکصد و شصت میلیون سال مهلت خلافت اللهی انسان مجال تحویل وجود به عدم است که این تحویل همان واقعه تأویل است. یعنی به میزانی که وجود یافته از خداوند این وجود تحویل گرفته اش را به سوی خداوند تأویل می کند صاحب حقیقی و ذاتی وجودش می گردد. از اینرو تأویل کردن عین تحویل دادن چیزی است که تحویل گرفته ایم. که تحویل اولیه امری جعلی است (و جعلنا...) ولی تحویل حاصل از تأویل امری ثانویه و فطری و ذاتی و اصیل است که آیه فطرت مربوط به این مرحله می باشد که: فطرت بشر را از فطرت خدا قرار دادیم!

۴۷۹۳- باید درک کنیم که واقعه آفرینش تماماً واقعه خلافت است و این همان واقعه تجلی و ظهور خداوند از عماء عدمی است که غایتش انسان می باشد و کمالش هم انسان کامل هر دوری! و انسان کامل چهارصدمین دور به مثابه ظهور مطلق خداوند است یعنی تجلی کامل وجود! و این همان است. در اینجا دیگر هیچ فرق و ثنویتی نیست زیرا عدم مطلقاً معدوم گشته است و جز وجود مطلق چیزی نیست در سلسله مراتب تجلی و ظهوری که یکصد و شصت میلیون سال برای آدمی طول کشیده است که مهلت شناخت وجود است. در این مقام، انسان آخرین و کاملترین نام خداوند است.

۴۷۹۴- باید دانست و فهمید و احساس نمود که فاصله بین عدم و وجود یا انسان و خدا و زمین و آسمان و جهنم و بهشت چیزی جز جهل و غفلت و کوری و تاریکی و ناباوری نیست. که این یکصد و شصت میلیون سال مجال و فرصت فائق آمدن بر این کفر و ظلمت است. وگرنه عدم در ازل همان وجود است و وجود در نهایت ابدیش همان تجلی عدم است. و این کلام بی انتهای علی(ع) بیانگر کل این مسئله است که: براستی که دوزخی جز بی معرفتی نیست! که به جای دوزخ می توان همه ارزشهای منفی و شرّ را قرار داد! عدم، وجود ندارد و محال است زیرا عین وجود است. یکصد و شصت میلیون سال طول می کشد تا این معنا به تمام و کمال فهم و باور شود که اینک فقط حدود سیصد و پنجاه هزار سالش سپری شده است و ما در اواخر هفتمین دور از بشریت بسر می بریم که هر دورش پنجاه و هفت هزار سال است. اینست که در قرآن کریم از میان همه ارزشها و مقامات دینی و معنوی، چیزی برتر از صبر نیست. عالم هستی بود تصویر صبر! خداوند اگر صبور نمی بود برای آدمی هیچ چیزی مقدور نمی شد. پس بایستی با خداوند صبر پیشه کنیم و نمی توانیم الا اینکه با او باشیم (قرآن کریم). و براستی که خداوند هر آن با صابران است! و این صبر بر دهریت و زمانیت خویشتن است که اگر با او باشیم هر هزار سال برای ما یک روز خواهد بود بقول الهی! و بلکه در آخرالزمانش هر پنجاه هزار سالی برای ما یک روز خواهد شد اگر الهی باشیم.

۴۷۹۵- ایده عدم از ذهن ازلی خداوند، بصورت آدم ظاهر شده است و کل هستی لامتناهی کارگاه این ظهور است ظهور کسی که جانشین او گردد. در اینجا معنای خلیفه و جانشین جز در مفهوم عشق نه درک شدنی و نه پذیرفتنی است که زبان برترش همان "ولی" یا دوست است و همدم! و لذا عالم آفرینش سراسر بر سرّ این ولایت و دوستی است. که نزول روح القدس این سرّ را میسّر و محقق می سازد که البته این تازه آغاز ماجراست و نه پایانش! و همه این اخبار نیز از روح القدس است.

۴۷۹۶- این سخن بس حیرت زا و تأمل انگیز و تأویل آفرین امام علی(ع) که "تا بوده انسان هم بوده است و خاکی جز خاک آدم نیست" به ما یاری می بخشد تا دوگانگی انسان – خدا را از میان برداریم تا اندکی انسان را خدائی تر و خدا را انسانی تر ببینیم! که فقط در اینصورت است که ایمان قلبی و روحانی به وجود خداوند بعنوان یک موجود ازلی – ابدی امکان پذیر خواهد شد. زیرا ایمان قلبی و عمیق و پایدار به چیزی در صورتی در انسان پدید می آید که انسان با آن چیز احساس سنخیت و همذات پنداری شدیدی پیدا کند که در غیر اینصورت خداباوری در بشر همان خداباوری کافرانه و از آنسوی جهان و در اوج بیگانگی و از وجه قهر و غضب و عذاب است. ولی خداپرستی مؤمنانه و روحانی و عرفانی فقط حاصل آن نوع معارفی است که ما از ائمه هدیٰ و بخصوص علی مرتضی(ع) و امامین باقر(ع) و صادق(ع) یافته ایم و عارفان ما آن را شرح و تبیین کرده اند و در آثار ما به احدیت وجود رسیده است که حقی برتر و عمیقتر از وحدت وجود است زیرا ما بر این باوریم که ذات انسان و خدا یکی است و دو تا نیست که بخواهد به وحدت برسد بلکه بایستی این احدیت ذات حس و تبیین گردد تا هم دل و هم ذهن اغناء و راضی شود و این جز به نور روح القدس ممکن نمی شود.

۴۷۹۷- نشان داده ایم که وجود و عدم هر دو خداوند است وجود و عدمی مطلق! و اما آدم در عین حال که مظهر وجود خداوند در عرصه مکان و زمان است همین هستی مکانی – زمانی آدم را مظهر عدم نیز ساخته است. بنابراین آدم نیز به نوبه خویش هم وجود است و هم عدم آن هم در عرصه ظهور! ولی وجود و عدم آدمی امری نسبی است. آدم ظهور نسبی خداوند است و بسوی مطلق شدن در حرکت است و خداوند خود این جریان را هدایت می فرماید زیرا اراده کرده که آدم را خلیفه مطلق خویش سازد یعنی وجود مطلق! و آنگاه خداوند در سمت عدم و فنای مطلق تسبیح و تقدیس و تکبیر می شود. و این دو مطلق در نهایت یکی است و یگانگیش رخ می نماید یعنی بود نبود: ال لا ه! زیرا الله کلمه مطلق و مطلق کلمات و معانی و حقایق است زیرا کلمه ظهور و خلافت است یعنی کلمه عشق است عشق انسان – خدا! و روح القدس چون در انسانی مستقر شود این بزرگترین واقعه عالم آفرینش به عرصه ظهور می آید ظهور بود نبود! و اینست که تأویل بود و نبود هر امری عین تأویل آن امر به کلمه الله است یعنی احدیت ذات و یگانگی انسان – خدا! و این ویژگی کلمةالله است که در آخرالزمان هر دوری از ذات کتاب محفوظ آشکار می شود و به قدرت روح القدس درک و باور و تبیین می گردد به خرد دیالکتیک دیالکتیک که همان خرد اولوالالباب است. و این به نور روح اعلائی است که در روح القدس نهفته است.

۴۷۹۸- قداست و اهمیت عدد هفت و چهارده به این دلیل است که در دور هفتم از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله قرار داریم که زمین و آسمان حاوی هفت طبقه است که جمعاً چهارده است. پس در دور بعدی این قداست و اهمیت به عدد هشت می رسد و طبعاً در آخرین دور یعنی دور چهارصدم از ادوار چهارصد هزار ساله این قداست به عدد ۲۸۰۰ می رسد با این محاسبه: ۲۸۰۰=۷×۴۰۰! یعنی در آن دور آخرین دارای ۲۸۰۰ زمین و ۲۸۰۰ آسمان و طبعاً ۲۸۰۰ طبقه از نفس انسان و لذا ۲۸۰۰ پیامبر مرسل و ۵۶۰۰ امام معصوم خواهیم بود. و طبقات بهشت و جهنم نیز هر یک ۲۸۰۰ خواهد بود و همچنین در طی این یکصد و شصت میلیون سال دارای ۲۸۰۰ قیامت و آخرالزمان نیز خواهیم بود که قیامت و آخرالزمان نهائی که بایستی آن را قیامت همه قیامتها نامید که بکلی بساط زمین و آسمان و مکان و زمان برچیده می شود در این قیامت دوهزار و هشتصدمین خواهد بود طبق قول امام صادق(ع) در الهفت! و با اینهمه آن اساس و محور ادوار آفرینش هفتگانه و ارواح هفتگانه در هر یک از ادوار پنجاه و هفت هزار ساله برقرار است و طبعاً معصومین چهارده گانه محمدی که امامان مستقر همه ادوار در طی این یکصد و شصت میلیون سال تاریخ بشر در کائنات می باشند که همان "انّا" های قرآنی هستند! همانطور که در ریاضیات نیز عدد هفت دارای ویژگی حیرت آور و منحصر بفرد است. بنابراین خلقت هفت روزه جهان و داستان هفت زمین و آسمان در قرآن کریم شامل کلیه ادوار آفرینش می گردد از جمله داستان وقایع قیامت! یعنی این کارگاه "الهفت" محور گردونه آفرینش ها و قیامتها و علم درجات در عالم و آدم است که در همه ادوار آینده نیز به ارث برده می شود و اوست خیرالوارثین! که این وراثت الهی را مستضعفین صالح و عارف و موحدش به ارث می برند و بدینگونه واقعه خلافت محقق می گردد. و اینست که مفضل جعفی از امام صادق(ع) سئوال می کند که آیا اسرار هفتیه که در نزد همه علمای مذاهب کهن سینه به سینه منتقل می شود برحق است و پاسخ می شنود که: آری! و می دانیم که این اسرار و ادوار هفتیه در متون مذهبی همه مذاهب کهن حضور دارد از دین یهود، زرتشت، اوپانیشادها، مایاها و مذاهب بدوی آفریقائی و استرالیائی و سرخ پوستی!

**۴۷۹۹-** بنابراین دریافتیم که سه نوع و درجه از قیامت وجود دارد که یکی قیامتهائی که پس از هر هفت هزار سال پدید می آید و مدت قیامتش هم یک روز پنجاه هزار ساله است که کل دورش می شود پنجاه و هفت هزار سال! و دیگری قیامتی که پس از هر هفت دور پنجاه و هفت هزار ساله یعنی چهارصد هزار سال رخ می دهد. و سومی هم قیامتی است که پس از چهارصد دور چهارصد هزار ساله واقع می شود. که می شود آن را قیامت صغری[۱]، قیامت کبری[۱] و قیامت اکبر نامید که سومین آن قیامت همه قیامتهاست و پایان جهان ماده که بساط زمین و آسمان برچیده می گردد.

**۴۸۰۰-** همانطور که امام صادق می فرماید، رسولان بزرگ و امامان معصوم همه این چهارصد ادوار چهارصد هزار ساله از آل محمدند که هر بار دوباره از آسمان نزول می کنند و بسوی خلق زمینی رجعت می نمایند تا رسالت و امامت خود را از نزد خداوند بر خلق عالم جاری سازند. و مردمانی که هنوز به کمال تألّه وجود نائل نیامده اند نیز بازمی گردند تا کامل شوند و چون کامل شدند دیگر به زمین باز نمی گردند. در حقیقت هر انسانی حدود یکصد و شصت میلیون سال فرصت تکامل و تعالی و تألّه دارد تا به نور کلمةالله ملحق گردد و سرمدی شود. پس چه بسا که عمر حقیقی هر یک از ما صدها هزار است: "و کودکی که پیر به دنیا می آید!" قرآن کریم-

**۴۸۰۱-** از آنجا که هر یک از ما بر روی زمین در حال سیر و سلوک و سفر و مهاجرت جبری و اختیاری هستیم و در هر دور رجعتی در زمان و مکان و قومیت دیگری به دنیا می آئیم و زمین هم در بطن منظومه شمسی در حال سفر است و منظومه شمسی نیز در بطن کهکشان راه شیری در حال حرکت است و این کهکشان هم در فضای لامتناهی در حال حرکت است پس هر انسانی در هر رجعتی و در مجموعه رجعتهایش تمامیت زمین و زمان و مکان و فضای لامتناهی را طی طریق و تجربه می کند تا بالاخره به تألّه وجودی نائل آید و اللهی گردد یعنی احدی و صمدی و سرمدی و بی علت و معلول و بی همتا! و این فرصتی است که خداوند برای یکایک خلقش قرار داده است آیا خدائی جز او قابل پرستش است و اصلاً آیا جز او خدائی می تواند باشد که بر لحظه لحظه حیات و هستی ما احاطه و نظارت و هدایت و عنایت و محبت دارد تا از هر یک از خلقش همچون خودی بپرورد.

**۴۸۰۲-** ولی خوشا به حال آن کسی که بقول رسول اکرم(ص)، کل دنیا و عمر و زندگیش را به یک الساعه بنگرد و بگذراند و نظر بر حیات و هستی و فرصتهای لامتناهی پروردگارش داشته باشد و از خدایش جز خدایش را نخواهد و این طلب را با صدای بلند بر زبان آورد تا همه وعده های آسمانیش بر زمین محقق گردد و زندگانی انبیائی و اولیائی و قدسی پیدا کند. ای کاش آدمی به قدر و ارزش معجزه آسا و خلاق زبان و بیان خود یقین می کرد. چنین باور و یقینی، زمینه استحقاق نزول روح القدس است. روح القدس در کسی می نشیند که به آن ایمان داشته باشد و باورش نماید به عقل و تصدیقش کند به زبان!

**۴۸۰۳-** السّاعه و بی زمانی همان زمان روح القدس در انسان است یعنی زمان الهی که به نورش یکصد و شصت میلیون سال به آنی طی طریق می شود. زیرا روح القدس، روح هفتم است که حامل همه ارواح هفتگانه است و قوه محرکه همه ادوار دهر! و بلکه قلب بی زمانی دهر که چون در قلب انسانی مستقر شود هوش و حواسش را به حضور و ظهور الساعه خداوند زنده می سازد هوش و حواس سبّوحی و قدوسی! زیرا سبوح و قدوس ربّ همه ملائک و ارواح آسمانهاست که ادوار دهر را تدبیر و تغییر می کنند از برای آدمیان! روح القدس حامل سرّ هفتیه است.

**۴۸۰۴-** روح القدس گرداننده گردونه دهر ۲۸۰۰ دور پنجاه و هفت هزار ساله است که می شود یکصد و شصت میلیون سال تاریخ بشر در عالم ارض! و علاوه بر این عقل کل و مبیّن اسرار همه مراحل این ادوار و نیز زبان احوالات و مقامات و علم الدرجات آدمیان در همه زمینها و آسمانها!

**۴۸۰۵-** هگل تنها حکیم مدرن مغرب زمین است که تاریخ بشر را تجلی روح می داند ولی تاریخ مدنظر هگل فقط تاریخ تمدنهای مادی و طاغوتی است یعنی تاریخ مکتوبی که بواسطه مورخین طاغوت نگاشته شده که بر دروغ بنا شده است. ولی تاریخ مدنظر ما همانست که شرحش گذشت که تاریخ حق و باطل، فیزیک و متافیزیک و تاریخ انبیاء و اولیاء و اشقیاء همه را فرا می گیرد که تجلی و ظهور روح الله در عالم ارض است و سماء! و این تاریخ سراسر تاریخ انسان

است در زمین و آسمان و در طبقات بهشت و جهنم و برزخ! و آنکه این تاریخ را رونمائی و بیان می کند روح القدس است که از زبان انسانهای اهلش سخن می گوید و از نگاهشان رؤیت می کند. قرآن کریم شمّه و ماتریکسی از این تاریخ است (منظور قرآن مکتوبی است که در نزد مسلمین می باشد).

۴۸۰۶- همانطور که قبلاً نیز نشان دادیم هر یک از هزاره های ادوار هفتیه که مصداق هفت روز آفرینش است بواسطه یکی از ارواح هفتیه تدبیر و تحیت و هدایت و ربوبیت می شود که دور هفتمش نوبت روح القدس است که برپا کننده روز پنجاه هزار ساله قیامت آن دور است. بنابراین تاریخ متافیزیکی آنگونه که در قرآن کریم ذکر شده تماماً تجلی ارواح طیبه هفتیه الهی است که مراتب روح الله هستند.

۴۸۰۷- هزاره حضرت آدم عصر حاکمیت روح الایمان بود. هزاره نوحی عصر روح الحفظ بود. هزاره ابراهیمی عصر روح الفکر بود. هزاره موسوی عصر روح الجبروت و روح حکمت بود. هزاره عیسوی عصر روح العلم بود و هزاره محمدی هم عصر حاکمیت روح العقل بود. و اینک که حدود چند قرن از روز هفتم و هزاره هفتم گذشته که عصر امامت و آخرالزمان پنجاه هزار ساله است دور حاکمیت روح القدس می باشد. و اینک که حدود سیصد و پنجاه هزار سال از تاریخ بشر بر روی زمین می گذرد در حقیقت سه تا قیامت را پشت سر نهاده ایم و در انتظار قیامت چهارم هستیم. و از بعد هر قیامتی روح برتری برای دور بعدی نازل می شود و آن سه روح عبارتند از روح الاکبر، روح الاعظم و روح اعلای ازلی! که این سه روح حاصل خلق جدید آخرالزمان هر یک از سه قیامتهای پیشین به اراده و دستان امامان زمان سه قیامت پیشین است. این سه ارواح عرشی در لقاءالله های قیامتهای قبل نازل شده اند یعنی از عرش کبیر، عرش عظیم و عرش اعلی[1]! بنابراین عصر ما از مزیت روحانی برتری نسبت به ادوار قبلی برخوردار است. و ادوار بعد نیز از روحانیت برتری برخوردار خواهند بود. پس طلوع و افول ادوار و تمدنها و بشریت ها و حوادث و چگونگی های این تاریخ ها تماماً تحت ربوبیت و تدبیر و هدایت این ارواح می باشند.

۴۸۰۸- پس تاریخ تماماً تاریخ تجلیات ارواح الهی در عالم ارض و سماء و بشریت است یعنی تاریخ روح الله بر زمین آدمی! و این تاریخ تعامل و تصادم و تبادل بین آسمان و زمین و متافیزیک و فیزیک یا خدا و انسان است و لذا سراسر دیالکتیکی است. و اگر خرد دیالکتیکی در فلسفه وحدت وجودی هگل به غایت ظهور و بروز و بیان ممکن در تاریخ اندیشه بشری در غرب رسید به دلیل نگاه روحانی او به تاریخ است. که این خرد در اندیشه و آثار ما به دیالکتیک دیالکتیک انجامیده است که اساس بیان احدیت وجود است.

۴۸۰۹- در هر دوری از تاریخ که روح نوینی نازل شده طبعاً امت جدید و مذهب جدیدی هم پدید آمده است و لذا زبان و بیان و منطق و فهم برتری هم رخ نموده است و مردمان با نزول هر روحی به فرقه ها و گروهها و امتها و زبانهای مختلفی گرایش یافتند. از این رو اینک بهتر به راز این کلام الهی در قرآن کریم پی می بریم که چرا در دوره ای کهن کل بشریت امتی واحد بوده و مذهب و زبان واحدی داشته است که طبعاً مربوط به عصر تک روحی یعنی روح الایمان است که نخستین روح منزله الهی در هر یک از ادوار هفت هزار ساله تمدنی می باشد.

۴۸۱۰- بدین ترتیب درک می کنیم که چگونه و چرا اقوام مذهبی دارای اینهمه تنوع و تفاوت و درجات معنوی بوده اند. گروهی ایمانی بوده اند گروهی حفظی و سنتی، گروهی فکری، گروهی حکمی و جبری، گروهی علمی، گروهی عقلی و بالاخره در آخرالزمان هر دوری هم گروه قدسی پدید آمده اند که همان قدیسین هستند که پذیرای روح القدس بوده اند که ائمه هدی[1] در رأس این گروه قرار دارند. و البته در میان هر یک از این مذاهب هفتیه کافران و مشرکین و منافقین و مذبذبین هم پدید آمده اند که حاصل رخنه شیاطین در این مذاهب هفتیه است.

۴۸۱۱- این مذاهب و امّتها و زبانهای هفتیه در هر دوری دچار تحول و تبدیلات الهی و شیطانی شده و در ادوار بعدی به ارث می روند و استمرار می یابند و این راز بقای حتی بدوی ترین مذاهب کهن بر روی زمین است.

۴۸۱۲- بنابراین هم امتها و مذاهب و زبانها و منطق های هفتیه داریم و هم ادوار هفتیه! که مخلصین هر یک از این ارواح هفتیه حامل ارواح پیش از خود نیز هستند و آن را نه تنها انکار نمی کنند که بعنوان زیربنای مذهب و منطق

**خویش حفظ نموده و از آن حراست می کنند و اسرارش را هم بیان می نمایند مثل قدیسین و ائمه هدیٰ[ا] و شیعیان خالص که متعلق به روح القدس هستند ولی حافظ و مبیّن حقایق مذاهب و ارواح قبلی هم می باشند و از عقل و علم و حکمت و فکر و ذکر و سنت و ایمان هم حفاظت می کنند و برای پیروان حقیقی آن بیان می نمایند و در حقیقت، اسرار حقه همه مذاهب و امتهای پیشین هم در نزد ایشان است. زیرا روح القدس، روح فرامذهبی و فرافرقه ای و فراتاریخی و فراسنتی است زیرا روح آخرالزمانی و قائم و جامع است.**

**۴۸۱۳- بنابراین هر یک از ادیان الهی بسته به ارواح ماقبل از خویش دارای شعبه و فرقه هستند که به مثابه درجات آن دین در میان پیروانش می باشد. بطور مثال دین اسلام محمدی که بر پنج روح پیشین بنا شده با احتساب روح العقل محمدی، دارای شش فرقه اصلی و بنیادی است و مذهب امامیه که اسلام آخرالزمانی است نیز بر هفت فرقه بنیادی استوار است که فقط گروه قدیسین که حامل روح القدس هستند به مثابه دین کامل و اسلام کاملند که همان ائمه هدیٰ[ا] و عارفان واصل و صوفیان حقه امام زمان می باشند که همه ارواح هفتیه را بهمراه سه روح قیامتی دارا هستند و لذا آنها را مذهب عاشورائی نامند. که این مذهب عاشورائی بر اساس تأکید و تشدیدی که بر هر یک از ارواح هفتیه پیشین اعمال می کند منجر به حدود هفتاد فرقه می شود که از زبان رسول خاتم(ص) و ائمه هدیٰ[ا](ع) نیز پیشگوئی شده است و پیامبر اکرم(ص) این فرقه ها را از رحمت دین خود معرفی نموده اند.**

**۴۸۱۴- بنابراین بهتر درمی یابیم که چرا ادیان تازه تر دچار تفرقه های بیشتری هستند که دال بر درجات روحانی آنهاست. مثلاً مسیحیت دارای پنج فرقه اساسی است و یهود هم دارای چهار فرقه اصلی می باشد بسته به تعداد ارواحی که بر آنها بنا شده و دارا هستند. پس تعداد فرقه ها نه تنها دلیل ضعف نیست که دلیل افتخار و رشد و درجات برتر است. پس رعایت حقوق فرقه های اسلامی در متن جوامع و حکومتها راز عزّت و حقانیت و عدالت این نظامهاست و بعکس نیز! ولی متأسفانه امروزه شاهد روندی معکوس در اکثر جوامع و نظامهای اسلامی هستیم!**

**۴۸۱۵- پس اینک بهتر به راز مذاهب اساطیری – خرافی آگاه می شویم که مذاهبی هستند که از روح حیّ و قیومی دوران خویش غافل و کافر مانده و معنویت و منطق ماورای طبیعی خود را فقط بر اساس ارواح پیشین که در ناخودآگاه ضمیر و نفس ناطقه شان مسکوت و راکدند تدبیر می کنند. و لذا قرآن کریم این مذاهب و پیروانش را مرده و کور و کر و لال خوانده است که همه امورشان صرفاً موروثی و دهری و نسیانی است که امروزه گروه وسیعی از مسلمین و حتی شیعیان نیز داخل در این ماهیت دینی هستند که قرآن گروهی از این مردم را مسلمانان یهود نامیده و بلکه مسلمین نصاریٰ و مجوس و هندو و امثالهم!**

**۴۸۱۶- امروزه بخش قابل توجهی از تحصیل کردگان و اهل کتاب و دانشگاه و حوزه نیز مبتلای به انواع مذاهب اساطیری گشته اند در لباس انواع عرفانهای هندی و یهودی و سرخ پوستی و یونانی و با توجیهات هنری و سمبلیک و هرمنوتیکی! و این ناشی از غفلت و کفرشان نسبت به روح العقل محمدی و روح القدس علوی است که ارواح حیّ و قیومی دوران ما هستند. این جماعت در لباس علم و دین و عرفان بدلیل فقدان روح زنده و ناطق و خلاق هر آن در خطر رخنه شیاطین و دجالان قرار دارند که عاقبتی جنونی و جنائی دارد.**

**۴۸۱۷- امروزه بخصوص در هزاره سوم میلادی که حدود چهار قرن از روز هفتم خلقت و آخرالزمان می گذرد بدون روح القدس امکان هدایت بر صراط المستقیم و حصول حقیقت محمدی و عرفان امامیه نیست آن هم در غوغای دجالیت های عرفانی که به اسم دین و اسلام و امامت نعل وارونه می زنند!**

**۴۸۱۸- امروزه یک مؤمن روحانی به روح القدس و عارف حقیقی حامل و سخنگوی حقیقت همه مذاهب و مکاتب حقه پیشین نیز می باشد هم یهودی حقیقی است هم مسیحی حقیقی و زرتشتی حقیقی و بودائی حقیقی و محمدی حقیقی و علوی حقیقی!**

**۴۸۱۹- بنابراین نه تنها علم تاریخ و علم نفس بلکه علم جامعه و شناخت طبقات حقیقی و پایدار اجتماعات بشری نیز بر اساس حضور و ظهور یا فقدان و نسیان ارواح هفتیه در نفوس آحاد و گروهها قابل بررسی و مطالعه ای پایدار و تاریخی است که نسل اندر نسل استمرار می یابد.**

**۴۸۲۰- از آنجا که روح القدس، تجلی ذوالجلال والاکرام است حامل رزق کریم الهی برای پیروانش می باشد و در عصری که بشریت جهت تأمین معیشت و رفاه خود به انواع غل و زنجیرهای نفتی و دامهای بانکی و بیمه ای و پزشکی دچار گشته فقط پیروان روح القدس امام از رزق کریم و وسیع الهی بر روی زمین برخوردارند که رزقی در جنات نعیم است بگونه ای که دیگر مردمان از تماشای ایشان دچار حیرت و انواع سوء ظن می گردند و آنها را جادوگر می پندارند.**

**۴۸۲۱- همچنین افراد و گروههای واژگونی که هویتشان برحسب واژگونسالاری نفس ناطقه شکل گرفته است بدلیل مکر و انکار و تجارتی که با هر یک از این ارواح هفتیه در دین و معرفت داشته اند که این خود شعبه ای از روانشناسی و جامعه شناسی آخرالزمانی است که بخش عمده ای از جوامع بشری را فرامی گیرد.**

**۴۸۲۲- امروزه که عصر نزول جهانی روح القدس است که بر هسته مرکزی وجود یعنی نفس واحده فرود آمده است هیچ کسی بر روی زمین فاقد روح و بی دین باقی نمانده و بلکه عموماً دارای امیال و عواطف عرفانی و ماورای طبیعی هستند که اگر اهل تصدیق و تسبیح و تقوا و اطاعت باشند بر صراط اعراف به لقای الهی نائل می آیند و اهل عروج می شوند و اگر به انکار و مکر با این برترین نعمت الهی بپردازند و تقوا و اطاعت پیشه نکنند دچار واژگونی و شیطان زدگی و سقوط در درک اسفل می شوند. پس امروزه شاهد قدیسینی بر صراط و معراج هستیم و قدیسینی شیطان زده و واژگون و دیوانه! اینست وضعیت بشر آخرالزمان! این واقعه بایستی اساس حقیقی و تمام وجودی همه علوم انسانی و اجتماعی و طبی و تربیتی قرار گیرد همانطور که در مجموعه آثار ما چنین است همچنین کیهان شناسی و علوم طبیعی و دوران شناسی و هستی شناسی و متافیزیک! این واقعه علت العلل اینهمه امراض و عذابها و حوادث بی سابقه طبیعی و اجتماعی است و نیز کرامات و معجزاتی بدیع! و اینهمه دعویهای منجی گری و مهدویت راست و دروغ و فرقه های عجیبی که هر روزه رخ می نمایند نیز نشان دیگری از این واقعه است.**

**۴۸۲۳- بزرگترین نقص این دوران که محور همه سرگردانیها و انحرافات و تهمت هاست فقدان بیان جامع عقلی – دینی واقعه آخرالزمان است که جز در مجموعه آثار ما رخ نداده است که ناشی از علم بیان و بیّنه است در عین حال که علم فرقان و قرآن را نیز شامل است به علم روح و تأویل بهمراه منطق علیتی حاکم بر بشر مدرن!**

**۴۸۲۴- هزاره اول تاریخ' عصر آدمیت و روح الایمان است که سرآغاز ورود عدم به وادی وجود است و ایمنی از عدمیت در عرصه وجود! هزاره دوم تاریخ' عصر نوح و نزول روح الحفظ یعنی کتاب و لوح محفوظ الهی و پیدایش حافظه الهی در بشر است. هزاره سوم تاریخ عصر ابراهیم و روح الفکر است که عرصه به یاد آوردن و تفکر در کتاب محفوظ وجود الهی است. هزاره چهارم تاریخ عصر موسی و روح الجبروت و حکمت است. هزاره پنجم عصر عیسی و نزول روح العلم الهی است و هزاره ششم هم عصر محمد و نزول روح العقل است که قلمرو دریافت تمام و کمال وجود الهی و سرآغاز خلافت کامل است و هزاره هفتم که در آن بسر می بریم عصر امامت و علویت و نزول روح القدس و علم تکوین و آفرینش است که آن را علم بیان نامیم. این اساس فلسفه تاریخ الهی در قرآن کریم است که آن را به نور روح القدس از کتاب محفوظ و امّ الکتاب خواندیم. همه این مراحل و درجات روحانی تاریخ در نفوس آحاد بشری و طبقات اجتماعی نیز حضور دارد که به نور روح القدس قابل کشف و شهود و خواندن و بیان است و سپس آغاز خلق جدید!**

**۴۸۲۵- پس هر دور تاریخ مجال به وجود آمدن و کسب وجود الهی برای انسان است که ارواح هفتیه که اراده و امر پروردگارند رسولان وجود بخشیدن به عدم هستند در هفت مرحله تا به کمال وجود نائل آید. و انسان نیز تدریجاً در این کسب وجود دارای مسئولیت و تلاش است و در قبال هر آنچه که یافته و شده مسئول است. و اینکه همه این مراحل و درجات وجود، روحانی و معنوی می باشند!**

۴۸۲۶- در هر یک از این ادوار هفتیه به قدرت یکی از این ارواح هفتیه، حواس پنجگانه که شاخکهای دریافت روح و مجاری خلاقیت آن در خلق هستند هویت انسانی می یابند و در مراحل بعدی در همکاری و اتحاد با سائر ارواح و حواس کاملتر می شوند. به طور مثال گوشها در دور روح الایمان آدم(ع) روحانی می شوند و از گوش سائر حیوانات و میمونها متمایز می گردند و اصوات و الهامات غیبی را می شنوند (وحی). که همین گوشها در عصر نزول روح الاعلای ازلی – غائی به کمال شنوائی می رسند تا آنجا که با شنود الهی یگانه می شوند. و در دور نوح و ابراهیم به قدرت روح الحفظ و روح الفکر، دستان بشر روحانی و خلاق می گردند یعنی از طریق لمس، حافظه الهی را به یاد می آورند و در آن تفکر می کنند که این یافته ها در سر آدمی که کانون روح الاعظم است تدبیر و هدایت می شوند. در همین دوره است که حضرت ادریس کلاسهای درس و علم کلمات خود را آغاز کرد. همین دوره سرآغاز عصر تولید ابزار و صنعتگری بشر به یاری دستان است. آیا هرگز دقت کرده اید که دستان شما فکور و دارای حافظه ای حیرت آور هستند و حافظه مغز را استخراج و خلاق می کنند و به فکر وامی دارند؟ و اما عصر موسی و عیسی که عصر نزول روح الجبروت حکمت و روح العلم حیات طیبه است بینی ها روحانی گشته و دم موسوی و مسیحائی می یابند که مولد حکمت و علم می شوند همانطور که نیچه به این حقیقت دست یافته و می گوید که من حقیقت و فلسفه (حکمت) را با بوئیدن می یابم. و امروزه در علم قیافه شناسی، بینی نقش اول و محوری را ایفا می کند. و بالاخره عصر محمدی که عصر نزول روح العقل است عصر روحانیت چشمان بشر است و لذا با چنین چشمانی قادر به مشاهده الهی و شهود ملکوت زمین و آسمان می شوند. آری براستی که عقل حقیقی از طریق چشمان درک می شود و در مغز تدبیر و تعالی می یابند. و لذا دین محمد دین جمال و عشق جمالی است عشقی که تماماً عقلانی و وجودیاب می باشد زیرا کار عقل و تعقل، یافتن و تملیک و تصاحب و خودی کردن وجودی است که بواسطه سائر ارواح حاصل شده است که کارگاه اصلیش چشم است. چشمی که یک درش بسوی قلب و درب دیگرش بسوی مغز باز می شود و از منشأ روح الایمان و روح الاعظم بر جهان نظر می کند و جمال الهی را در هر چیزی شهود و دریافت می کند و خودی می سازد: "انسان را در نزد پروردگارش جز جمال اعلای پروردگار چیزی برای مطالبه نیست که چون دیدارش کند به مقام رضا رسد." قرآن کریم- یعنی جمال الهی را جمال انسانی بیند و این سرچشمه احدیت ذات است که در مرحله بعدی یعنی نزول روح القدس که از زبان آدمی ظهور و بروز می کند به قدرت کلام کن فیکن نائل می آید!

۴۸۲۷- آنچه گفتیم ارکان و مبانی روانشناسی و خودشناسی دینی – اسلامی – عرفانی ماست. پس آدمی تماماً با اعضاء و حواس خود روحانی است دستان و چشمان و گوشها و بینی و سر و صورت و بخصوص زبانش! پس حق ندارد با آن بازی و فساد و فتنه کند و آن را به بازار فروش و تجارت خودفروشیهای رنگارنگ برد که بقول علی(ع) آنچه را که از خود می فروشی هرگز جبرانی برایش نمی یابی!

۴۸۲۸- پس همه عرشهای هفتگانه آسمانها بر سر و صورت و دستان و حواس و ادراک اوست که بر آب است (قرآن) همانطور که کالبد آدمی در آب غرق و شناور است که دو سوم ساختار جسمانیش نیز آب است.

۴۸۲۹- بنابراین هر انسانی امروزه می تواند و بایستی همه مواقع و منازل و حوادث نزول ارواح هفتیه در مراحل متفاوت زندگیش را به یاد آورد و این بار تسبیح و تقدیسش کند که این ذکر عین بازیافت مجدد ارواحی است که قبلاً یافته و از دست و دل داده ایم و در قحطی وجود افتاده ایم. پس این ذکر و فکر تنها راه نجات بشر مدرن از سقوط در درک اسفل است. و مجموعه آثار ما حامل این روح مذکّر است اگر به جدّیت و صداقت و به قصد نجات و توبه مطالعه شود و رجعت به ارواح از دست داده که هنوز آثار و ردپایشان در جانمان باقیست و این آیات و حجت های پروردگار در گذر عمر ماست که تنها توشه آخرت ماست.

۴۸۳۰- در حقیقت خداوند از طریق نزول روحش بر انسان است که صاحب چشم و گوش و دست و جمال در عالم ارض گشته است و این عین معنای خلافت و ولایت است. در حقیقت خداوند هم از صورت ذهن خود به انسان صورت بخشیده و هم از صورت انسان، صورت پذیرفته است. این نیز بیان دیگری از امر خلافت و ولایت است که واقعه ای دوسویه و متقابل است: "یاری کنید مرا تا یاری کنم شما را." قرآن-

**۴۸۳۱- "نعمات الهی را به یاد آورید... و در آن روز نخست از آن نعمات پرسیده می شوید..." قرآن کریم- که همین ارواح هستند که موجب هدایت بر صراط المستقیم (راه قیامت – یوم الدین) می شوند همانطور که در سوره حمد دائماً می خوانیم: اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت...! که حاملان و ناقلان و صاحبان این ارواح مرسلین صاحب امامت هستند و ائمه معصومین(ع)! و لذا اینها را "نعمت الله" خوانند (در قرآن کریم) و روح الله!**

**۴۸۳۲- "آیا از اینکه به شما گوش و چشم و زبان و دل دادیم شکر می کنید؟ که از این طریق به شما قدرت امکان (آفرینش) بخشیدیم..." قرآن کریم- پس سخن از اعضاء و حواس جانوری نیست بلکه چشم و گوش و زبان و دل روحانی است که به قدرتش می توان حیات و سرنوشت جدید خود را آفرید! "به یاد آورید که مرده بودید و شما را زنده ساختیم." قرآن- آن مرده ای که در عالم ارض زنده می شود کیست؟ آیا این همان واقعه حیات قیامتی در آخرالزمان نیست؟ "و کافران گویند پس از آنکه بکلی گم شدیم چگونه به خلق جدیدی زنده می شویم." قرآن کریم- همه این آیات و صدها آیات دیگر دال بر همین واقعه نزول روح است که یکبار دگر در آخرالزمان و در عصر رجعت آدمیان از گورها برخاسته و امکان حیات و هستی نوینی یافته اند تا نگویند که: نمی دانستیم و نمی توانستیم و نمی گذاشتند و مجبور بودیم و خانواده و جامعه و رهبران و زمانه و دوستان موجب گمراهی ما شدند...! آیاتی از قرآن-**

**۴۸۳۳- در آخرالزمان به رحمت مطلقه روح القدس امام زمان یکبار دگر همه مردگان زنده می شوند و همه ارواح هفتیه گذشته را یکجا می یابند بهمراه سه روح برتر جهت عروج! امروزه اکثر مردمان از قبرها برخاسته اند و یکبار دگر به دنیا آمده اند و این حشر و رجعت آخرالزمان است بهمراه رجعت ارواح طیبه مرسلین و معصومین! به همین دلیل است که قرآن سراسر امر به ذکر است و ذکر فراوانترین ترجیع بند قرآن است که در پایان هر امری تکرار می شود. به یاد آوردن حیات گذشته خویش و نه خاطرات همین دنیا! وگرنه به یاد آوردن وقایع عصر آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و یونس و ایوب و موسی و داود و سلیمان و زکریا و عیسی و... چه ربطی به ما دارد که مکرراً خداوند ما را امر می کند تا این وقایع چند هزار سال پیش را به یاد آوریم! در این حقیقت تا توانید بیندیشید که از بزرگترین حقایق آخرالزمان و شاه کلید فهم قرآن و شاهراه عرفان نفس است: به یاد آورید که مرده بودید که شما را از نو زنده کرده ایم!! اوست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده! آیاتی از قرآن- که این "او" روح القدس امام زمان است.**

**۴۸۳۴- پس یک انسان روحانی از نو زنده و خلق شده در آخرالزمان، انسانی بس عجیب و بغایت حیرت آور و قابل تأمل و مکاشفه است که براستی از قبرستان برخاسته است. اینست که بقول علی(ع)، خودشناسی اعظم علوم و شاهراه رستگاری و پیروزی بزرگ است! ما براستی در قیامت بسر می بریم!**

**۴۸۳۵- از این منظر خودشناسی در مرحله نخست عین پیامبرشناسی است و نهایتاً امام شناسی! در این معنا بمان! زیرا کشف و درک روح الایمان یعنی آدم شناسی، روح الحفظ یعنی نوح شناسی، روح الفکر یعنی ابراهیم و هاجرشناسی، روح الجبروت و حکمت یعنی موسی شناسی، روح العلم یعنی مریم و عیسی شناسی و روح العقل یعنی محمدشناسی و بالاخره شناخت روح القدس در خویشتن عین امام شناسی می باشد در چهارده تجلی! و همه اینها در قلمرو عروج سه گانه با ارواح سه گانه به خداشناسی می رسد.**

**۴۸۳۶- یک انسان روحانی فقط خدای را نمی شنود بلکه مردگان کر را می شنواند و زنده می کند. کوران را بینا می کند و لالان را گویا می سازد و دماغهای مرده را بویا و ذوقهای مرده را چشا و دستهای مرده را گیرا و پاهای فلج را پویا می کند بر صراط لقاءالله! و این یعنی خلق جدید انسان بدست و اراده یک انسان روحانی! و اینست که می فرماید چون یک نفر زنده شود گوئی همه خلق زنده گشته اند (قرآن). این همان فرج امام زمان و نجات آخرالزمانی در پرتو روح القدس است.**

**۴۸۳۷- همانطور که در آخرالزمان روح القدس بعنوان ربّ همه ملائک و ارواح رخ نموده و در عالم ارض فرود آمده است ابلیس و همه لشکریان شیطانش نیز فرود آمده و در پیروان کافر خویش رخ می نمایند، و همه در صور انسانی که**

**صورت کامل ظهور عالم غیب و ملکوت است از ملائک و شیاطین و ارواح طیبه و خبیثه از روح القدس تا خود ابلیس در صورت امام و دجّال!**

**۴۸۳۸- روح، معنای خداست در حالیکه مَلِک (فرشته)، مالکیت و مُلک و سلطنت او در جهان است. پس روح از ذات است و ملائک هم حامل صفات خداوند می باشند و دو روی تجلی حق! و لذا همه جا در قرآن کریم با یکدیگرند. پس ارواح ده گانه جملگی معانی مجرد و احدی – صمدی ذات پروردگارند که از وجود امامان تجلی می کنند و رخ می نمایند همانطور که امام باقر(ع) می فرماید: ما معانی خداوندیم و ظهورش در شیعیان خالص!**

**۴۸۳۹- و این معانی احدی ذات در ده تجلی عبارتند از: روح الایمان که مظهر اسم المؤمن است. روح الحفظ که مظهر اسم الحافظ و الحفیظ است. روح الفکر که مظهر اسم ذاکر و مذکّر است. روح الجبروت که مظهر اسم الجبار و حکیم و حاکم است. روح العلم که مظهر اسم العلیم می باشد و روح العقل که مظهر اسم واجد و موجود است و روح القدس که مظهر اسم القدوس است و روح الاکبر که مظهر اسم "کبیر" است و روح الاعظم که مظهر اسم عظیم است و روح الاعلیٰ که مظهر اسم علی و عالی و اعلیٰ و متعال است. و اینها جملگی معنای محض ذات وجود پروردگارند که در منطق علیتی دارای هیچ تعریف و توصیفی نیستند و جز عبادالله المخلصین قادر به وصف این اسمای ذات و معنای خدا نمی باشند (قرآن کریم) که وصفی عاشقانه است همانطور که پرستش خالصانه می طلبد: بگو که ما درباره وجود خداوند با شما جدل نداریم زیرا او را خالصانه (عاشقانه) می پرستیم. قرآن کریم-**

**۴۸۴۰- پس ارواح مظهر معنویت محض در اهلش می باشند که در عرصه ظهور از انسان نیز ذوالجلالی و ذی الجلالی و ذالجلالی هستند یعنی تماماً جمالی و خلاق هستند. همانطور که هرگز نمی توان جمالی را توصیف نمود بخصوص جمال قدسی و نوری را! همانطور که وجود محض هم هرگز در تاریخ اندیشه بشری قابل توصیف و تصویری علیتی و اثباتی نبوده است و منطقش "آفتاب آمد دلیل آفتاب" است. همانطور که امام و انسان کامل هم که تجلی ذات حق است قابل توصیفی علیتی نیست. از این رو است که روح و انسان روحانی برتر از فرشته و ملائک مقرب است و این نسبت ذات است به صفات یا وجود به ماهیات!**

**۴۸۴۱- همانطور که قرآن کریم که نطق روح القدس است می فرماید: انّ الله معنا! یعنی الله هر آن با ما و معنای ماست. و نیز انّ الله کان! یعنی الله هر آن وجود و بودن محض است. از این دو آیه قدسی برمی آید که الله معنای وجود است. همانطور که می فرماید که روح، امرالله است یعنی اراده و ذات الله است. پس نزول روح، نزول معنای خدا یا معنای وجود است یعنی ذات! و این روح القدس است که این ذات، وجود مطلق و معنای الله را به انسان می رساند و در انسان می نشاند و او را متألّه و الهی می سازد.**

**۴۸۴۲- "انّ الله معنا" یعنی الله معنای آنی و الساعه و حضوری در ماست و معنای وجود ماست. پس معنائی علیتی و دهری و تبدیلی نیست که تدریجاً در جریان زمان حاصل شود. درست همچون واقعه نزول روح که عین حادثه ای محض و الساعه است بی هیچ مقدمه ای! و لذا در کل این کتاب هیچ معنا و مفهوم علیتی و تدریجی از روح حاصل نشده است و بلکه عمدتاً درباره نشانه ها و خلاقیتهای آن سخن گفته ایم و هر کجا هم تعریف مستقیمی از روح نموده ایم تعریفی آنی و محض و مجرد بوده که آن هم از نزد روح القدس آمده که اکثراً در قرآن کریم هم صاحب آیاتی است. وقتی به هیچ چیزی نمی اندیشیم و از جریان علیتی ذهن معاف هستیم در محضر روحیم و روح را احساس و درک می کنیم که عین معنای وجود و خداست. یعنی وقتی که من دهری نیست روح هست خدا هست حضور هست و اکنونیت هست: انّ الله کان!**

**۴۸۴۳- و آنکه این معنا، وجود، ذات، روح و السّاعه را برای ما تأویل به مفاهیم و معارف و حکمت و علم و عقل می کند مَلِک (فرشته) است. یعنی جریان فکر و ذکر و تعقل و تأویل تماماً فعالیت مَلِکی و ملکوتی ذهن است که بهمراه روح هستند (ملائک) از روح الایمان تا روح القدس! ملائک کارگزاران روح هستند که معنا را تأویل به مفاهیم و حکمتها و معارف و علوم می کنند و به امر روح الحفظ و روح الفکر و به قلم ن در دستان ما می نویسند: "سوگند به قلم و هر**

**آنچه که می نویسند!" قرآن کریم- اینهائی که می نویسند کیستند؟ اینان ملائک کرام الکاتبین هستند که دائماً بر شانه های اهل قلم نشسته و به امر روح القلم که روح الحفظ و روح الفکر هستند با دستان اهلش می نویسند. و خداوند در سوره قلم نشان داده که هیچ ملک و انسانی را همچون انسان دوست نمی دارد و غیرتش درباره ایشان به حدّ اعلی[1] است. بواسطه چنین قلمی از سر انگشتان است که انسان در هفت زمین و آسمان جمع گشته و یگانه میشود (قیامت4).**

**۴۸۴۴- این روح القدس است که به ملائک املاء می کند (مَلی از اسمای الهی در قرآن است بمعنای املاء کننده) و ملائک این امور را به روح الحفظ (حافظه) و روح الفکر (ذکر) در دستان اهل قلم جاری ساخته و اهل قلم هم آن را می نویسد. "مائیم که آثار شما را از انگشتان شما جمع می آوریم." قرآن کریم- در این واقعه بیندیش که سرّ نوشتن اهالی قلم ن است.**

**۴۸۴۵- امروزه که بواسطه تکنولوژی ارتباطات در سازمانهای اطلاعاتی – جاسوسی سراسر جهان کمترین راز نهان و محرمیتی برای آحاد بشری باقی نمانده و ناموس خلق به باد رفته است و حتی از طریق تلفن و تلویزیون و کامپیوتر خاموش هم همه فعالیتهای افراد بشری حتی در اطاق خوابشان در اختیار دیگران قرار می گیرد و همه حریم های الهی در بشر نابود شده است هنوز هم عده ای مقدس تر از خدا ادعا می کنند که این حقایق و اسرار آخرالزمانی که ما از آن سخن می گوئیم و خود خداوند هم در کتابش و از بیان اولیایش آشکار کرده است، اسرار مگویند و بیانشان کفر و الحاد و جرم است!! اینان آنچه را که خدا عیان کرده، پنهان و کتمان می کنند و در افشای آنچه که خدا پنهان داشته ابائی ندارند و آن را "مصلحت" می خوانند.**

**۴۸۴۶- هر چند که این رسوائیها و حرمت شکنی ها و سرقت اطلاعات و اعمال حریم خصوصی افراد بشری که در سراسر جهان در حال وقوعی روزافزون است نیز خود وجهی از قیامت آخرالزمان از برای کافران و منکران است که به جبر رخ می نماید: "و در آن روز همه پنهان ها، عیان می شوند و باطن نفوس بشری به رؤیت می آید..." قرآن کریم- این برون افکنی ها خواه ناخواه از اعماق نفوس بشر عین دفع ماهیات و صفات است جهت طلوع ذات فطرت اللهی بشر و معنای خدا! این وقایع نیز حاصل نزول روح القدس در عالم ارض است که باطن زمین و زمان و انسان و اشیاء و طبیعت عیان می گردد: "و زمین اعماق خویش را برون می افکند!" قرآن کریم- این برون افکنی باطن زمین شامل همه اهالیش نیز می شود.**

**۴۸۴۷- این روح القدس است که جان انسان آخرالزمان را در سراسر عالم به هر سو و در سمت هر کس و هر پدیده ای مجذوب و مست و عاشق و شیدائی نموده است و هیچکس دل در کف ندارد و همه بی اراده و مستان و دیوانه وار به هر سو می دوند و در جستجوی نور جلال و جمال هستند که در گوشه دل خویش در حال طلوع می بینند و طلعتش را در هر سوئی متجلی می یابند. این مستی حاصل رحیق مختومی است که دربش گشوده شده و بواسطه اولیای حق در حلق ها چکانده و در جانها جاری می شود تا هر کسی که شیدای حقیقت جان خویش است به طلب برخیزد (سوره مطففین). این شوق افسارگسیخته برای خودنمائی و کشف خویشتن و نمایاندن و معرفی خود به عالم و آدمیان علت العلل و اساس این برون افکنی و حرمت شکنی و سرقت اسرار مردمان است. بنابراین امروزه انسانی که فاقد علم روح و علم دهر و دوران شناسی و آخرالزمان شناسی و امام شناسی باشد در این قیامت ظهور و بروز اعماق نفوس، دیوانه شده و فرومی پاشد و بکلی از دست می رود.**

**۴۸۴۸- این ظهور معنای خدا از روح القدس امام مبین و اولیای اوست که باعث و بانی این قیامت است و اینهمه برون افکنی و شیدائی و عشق هی هاهوئی که باطن کافر و مؤمن را برملاء نموده و تطهیر و تزکیه ای جبری را برای همه خلق جاری ساخته است تا در نهایت این واقعه، آدمی یا الهی شود یا شیطانی! یا نور گردد یا نار!**

**۴۸۴۹- انسان و جهان در حال ظهور صفات و ماهیات و نهایتاً تجلی ذات است. پس یا دارای علم تأویل و تجلی و منطق دیالکتیک دیالکتیک است و با این ظهورات بر صراط مستقیم لقاءاللهی قرار می گیرد و به ذات احدی ملحق می شود و یا در درک اسفل سقوط می کند و طعمه شیاطین می گردد.**

۴۸۵۰- منطق دیالکتیک دیالکتیک که محور عقلانیت آخرالزمان در عرصه ظهور و تجلی است به زبان ساده یعنی اینکه آنچه که در باطن توست از غیر تو رخ می نماید و ضد تو از تو آشکار می شود و زمین در آسمان و آسمان در زمین پیدا می شود و هر کس و چیزی نهایتاً ضد خویش است و در این ضدیت اگر عارف و تسلیم گردد خودِ خود می شود و این ظهور ذات است و احدیت صمدی و الساعه و بی تای وجود حق که در انسان استقرار و متجلی می گردد. همانطور که در کتاب دیالکتیک دیالکتیک نشان دادیم، این منطق و خرد ظهور و تجلی است که آفرینش بر آن بنا شده و سرّ حق است و محور همه تقواها و جهادها و انفاقها و عشق ها و امتحانات الهی در وجود!

۴۸۵۱- دیالکتیک یعنی هر چیزی ضد خود است و دیالکتیک دیالکتیک یعنی در این ضدیت با خود اگر صبور و تسلیم و عارف گردد عین خود و ذات است.

۴۸۵۲- بی تردید کسی می تواند از حمل این جهاد اکبر یعنی دیالکتیک دیالکتیک برآید و به پیروزی بزرگ در عالم هستی نائل آید که تحت تعلیم و تربیت و ارادت و اطاعت خالصانه یک انسان روحانی و عارف باشد و بقول قرآن کریم نسبت به امامش، فاجر و خائن نگردد! به قیامت سوگند نمی خوریم که سوگندی بس عظیم است... آیا انسان پنداشته که نمی توانیم یکبار دگر او را جمع کنیم؟ آری براستی که قادریم او را از سر انگشتانش جمع کنیم. و براستی که انسان اراده می کند که به امامش تجاوز و خیانت کند... سوره قیامت۴-۱-

۴۸۵۳- این انسان صاحب قلم روحانی و قدسی است که با نوک انگشتانش و به یاری ملائک و ارواح ده گانه و با روح الحفظ و کتاب محفوظی که در دست اوست همه ذرات آدمیان را که در جهان منتشر و گم شده اند، جمع می آورد و محشر آخرالزمان را برپا می سازد به مصداق کلام الهی در آیه چهارم سوره قیامت! "و کافران می گویند آیا ممکن است که یکبار دگر پس از آنکه در دنیا گم شدیم از نو پدید آئیم؟" قرآن- و بدینگونه همه خلق عالم در مدت شش هزار سال گذشته را می یابد و جمع نموده و در آخرالزمان بازمی گرداند به امر و اذن پروردگارش که در روح القدس جان اوست.

۴۸۵۴- قبلاً دانستیم که اهل قلم الهی در یک دستش روح الحفظ (کتاب محفوظ) و در دست دیگرش روح الفکر (قدرت ذکر و به یاد آوردن) جریان دارد و بدینگونه بقدرت فکر و ذکر، کتاب محفوظ را می گشاید و می خواند و به نطق روح القدس بیان می کند و این فکر و ذکر و بیان را بقدرت روح القدس در نفوس بشریت می دمد و القاء می کند و این همان واقعه جمع آوردن و رجعت خلق در آخرالزمان است. در این معنا بمان و بیندیش که پاسخ به آن کافران منکر است که می گویند: پس از گم و گور شدن از کجا پیدا می شویم! "ما ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا حقیقت هر آنچه که بر مردمان نازل شده را برایشان بیان کنی تا تفکر کنند و به یاد آورند." قرآن کریم-

۴۸۵۵- تکنولوژی که کارگاه مرکزی مدرنیزم و آخرالزمان صنعتی – طاغوتی است در لغت نیز بمعنای علم برون افکنی و آشکارسازی است که این واقعه نیز از برکات نزول روح القدس در عالم ارض و در بطن عالم و آدم است که باطن عالم را برای آدم هر چند از وجه ذره ای آشکار کرده و جهنم ذره ای را همانطور که قرآن کریم متذکر شده برپا کرده است و کارگاه خلق جهنمی در آخرالزمان است.

۴۸۵۶- "اللهم کُن لولیکَ الفرج" خدایا برای فرج ولی خودت باش! این سرآغاز دعای فرج امام زمان که کل پیام این دعا را تأویل می کند نکته ای بس حیرت آور و تأویلی را به ما متذکر می شود که نشنیده ایم که کسی تاکنون متوجه اش شده و از آن سخن نموده باشد زیرا همه اسیر مفهوم رایج عامیانه و سهویش شده اند که بدین مضمون است که: خدایا فرج ولیت را برپا کن! در حالیکه نص آشکار این دعا می فرماید که: خدایا فرج ولیّت باش! نه اینکه فارج (گشاینده) ظهورش باش بلکه خود این گشایش (فرج) باش! یعنی از وجود ولی خود رخ نما و رحمت مطلقه و کرمت را در تجلی بر همگان آشکار فرما! یعنی باطن ولی خودت را که خودت هستی متجلی کن! و این دعای لقاءالله است! ولی آیا براستی داعی این دعا کیست که اینگونه تقریباً آمرانه از خداوند چنین تمنائی عظیم می کند که عظیمتر از این دعائی ممکن نیست؟ بی تردید این دعا کننده هم نمی تواند غیرامام باشد یعنی خود امام زمان که بیش از همه خلق در انتظار این ظهور است: "منتظر باشید که ما نیز در انتظاریم!" قرآن کریم- یعنی خود ناجی بیشتر از همه در عطش این نجات است

که نجات خودش نیز هست که نجات خود ناجی جز ظهورش نیست. او که غایب نیست بلکه در انتظار ظهور خدای خویش است از خویش! این دعای خود امام است از برای خودش که در ادامه این دعا واضحتر فهم می گردد. این دعای همه اولیای امام زمان نیز هست و بسیار بعید است دعای عامه شیعیان باشد اگر به معنای حقیقی آن واقف باشند مگر عارفان! به بیان دیگر و دقیقتر این دعا از زبان روح القدس است که زبان باطن امام و اولیای اوست.

۴۸۵۷- امروزه مرض وسواس بصورت یک مرض روانی مهلک در سراسر جهان در حال انتشاری فزاینده است که معمولاً صدایش درنمی آید و آماری عرضه نمی شود. بنده به عنوان طبیب در حدود هشتاد درصد همه خانواده هائی که می شناسم لااقل یک نفر مریض وسواسی است که روزگار اعضای خانواده اش را سیاه کرده و خانواده را بر لبه فروپاشی کشانده است بعلاوه خانه ای که اینک در آن زندگی می کنم یعنی بندی که در زندان بسر می برم که سه نفریم که یک نفر دارای وسواس نجسی است و دیگری دارای وسواس فکری و بدبینی مرگباری نسبت به همگان است که ورد زبانش اینست: همه را باید گردن زد! که البته یکی از صور مرض وسواس مسئله نجس دیدن عالم و آدمیان است به جز خودش! وسواسهای مهلکتر از این، وسواس فکری – عاطفی است که تا سرحد بدبینی مرگباری به همگان مظنون است و همه را به انواع گناه و جرم متهم می کند جز خودش را! این مرض که از قلب نفس ناطقه برمی خیزد ناشی از رخنه و سیطره شیطان است. شیاطینی که بواسطه نزول روح القدس همچون ملائک از عالم غیب خروج کرده و وارد حیات بشری شده اند و وجود کافران و مشرکان و گناهکاران و ظالمان را پناهگاه و لانه خود ساخته اند. گوئی که براستی واقعه عصر سلیمان نبی یکبار دگر در وسعتی جهانی رخ نموده است که این واقعه در احادیث ولوی نیز پیشگوئی شده است. در قرآن کریم نیز آیات کثیری در این باب آمده است و منکران وجود اجنه و شیاطین را کافر خوانده است همانطور که منکران وجود ملائک را! و کسانی که در آخرالزمان حقانیت آیات و بینات روح القدس از وجود اولیای الهی را انکار و عداوت می کنند به امر خداوند به دام شیاطین می افتند: "شیطان به امر خدا به سراغ هر متکبر و منکر و افتراءزننده ای می رود." قرآن کریم- وسواس نخستین نشانه جنون (جن زدگی) و شیطان زدگی است. آدم وسواسی به همه بدبین است بخصوص به مؤمنان و اولیای خدا! و این تهمت و عداوت با بنی آدم از نشانه های بارز شیطان است: "بدانید که شیطان دشمن فرزندان آدم است." قرآن کریم-

۴۸۵۸- وقتی از لقاءالله سخن می گوئیم سخن از تجلی جمال روح القدس به عنوان اراده ذات احدی خداوند است که در سه تجلی هی و ها و هو یعنی ذی الجلال و ذالجلال و ذوالجلال متجلی می شود و با سه روح برتر که روح الاکبر و روح الاعظم و روح اعلای ازل است. و گوش انسان بقدرت روح اعلای ازل است که نطق روح القدس را می شنود و چشم انسان بقدرت روح الاکبر است که جمال روح القدس را رؤیت می کند و مغز انسان بقدرت روح الاعظم است که مفاهیم و حقایق این کلام و جمال را درمی یابد. و آنگاه صاحب چنین دستانی می تواند بقدرت روح الحفظ و روح الفکر، کتاب الله را تألیف نماید و زبانش از زبان روح القدس حقایق این کتاب را بیان کند. و همه اینها بهمراه یاری ملائک ممکن می گردد: یا سبوح و قدوس رب الملائکه والروح!

۴۸۵۹- سه ارواح عروجی (اکبر و اعظم و اعلیٰ) ارواح لقاءاللهی هستند که روح القدس را در گوش انسان می شنوانند و در چشم انسان می نمایانند و در سر و پیشانی (فوأد) هم می فهمانند و این سه ادراک قدسی سه رکن خلق جدیدند. این سه روح همان هستند که به انسان قدرت امکان و تکوین می بخشند: "به شما گوش و چشم و قلب دادیم و قدرت امکان بخشیدیم آیا شکر می کنید!" قرآن کریم- باید دانست که فوأد که قلب ناطقه و یقینی است بر پیشانی (صدر) قرار دارد که سجده گاه رب اعلیٰ در اقامه صلوة می باشد که کانون ادراک لقای الهی است همانطور که در سوره نجم آمده است. همانطور که کل واقعه اقامه صلوة بر محور این سه روح قرار دارند: الله <u>اکبر</u> که برپا کننده و مبدی نماز است و رب <u>عظیم</u> که رکن رکوع است و رب <u>اعلیٰ</u> هم که بنیاد سجود می باشد: اکبر و اعظم و اعلیٰ!

۴۸۶۰- در حقیقت اگر رسول خاتم(ص)، نماز را معراج مؤمنین معرفی کرده بقدرت حضور روح القدس و سه روح عروجی در تکبیر و تعظیم و تعالی (اکبر، اعظم و اعلیٰ) است. همانطور که مؤمن در معنای حقیقی آن در قرآن و کلام نبی اکرم و ائمه هدیٰ کسی است که لااقل حامل روح الایمان باشد. یعنی در قاموس قرآن و حدیث، مؤمن فاقد روح الله

نداریم. از این منظر همه باورها و ادعاهای عرفی و واژگونه حاکم بر مسلمین و شیعیان و حکومتهایشان بهتر درک میشود. زیرا اگر قرار باشد همه مسلمین و شیعیان را مؤمنین بدانیم بایستی جنات نعیم در این جهان اسلامی برپا شده باشد حال آنکه واقعیت واژگونه است و در جهان اسلام عمدتاً شاهد برپائی دوزخیم! و بلکه علی مرتضی(ع) در خطبه بیان صریحاً اظهار می کنند که مؤمنینی که در قرآن از آنان سخن رفته جز ما (ائمه) کسی نیست. و کسانی که از روح ائمه برخوردارند و مشمول نزول روح واقع شده اند که ده درجه می باشد از روح الایمان تا روح الاعلیٰ ازل!

۴۸۶۱- بنابراین شاهدیم که روح شناسی اساس ایمان شناسی و کفرشناسی و راست و دروغ شناسی در قلمرو دین و معرفت دینی است.

۴۸۶۲- روح الاکبر بال عروج روح العقل در مقام شهود بصری است. روح الاعلیٰ بال عروج روح الایمان در مقام شنود سمعی است. روح الاعظم بال عروج روح الحفظ در سر است که نهایتاً بر دستان اهل قلم بیان می شود. و این سه بال عروج روح از برای ارواح هفتیه ای است که نازل شده اند و قاب قوسین را بر مثلث گوش و چشم و پیشانی (فوأد) رقم می زنند و لقای رب را در افق اعلیٰ به نمایش می گذارند (سوره نجم)!

۴۸۶۳- و بدینگونه روح الله و کتاب الله از صورت اهلش رخ می نماید "هر آنچه که در دل است بر رخسار عیان می شود." علی(ع)- و این مصداقی از اجابت دعای فرج است که: خدایا فرج ولیت باش! یعنی از وجود ولی خودت رخ نما! فرج یعنی شکاف و گشایش! یعنی خدایا جمال غیب الغیوب خود را از شکاف و گشایش جمال ولیت متجلی ساز! از درز نگاهش و از شکاف بین قاب قوسین ابروانش!

۴۸۶۴- انسان صاحب روح در حیات دنیا حیرت آورترین و لطیفترین و پیچیده ترین پدیده در دو عالم است: تن در مکان و زمان و روح در لامکان و بی زمانی الساعه! تناقض و تضادی شدیدتر و عمیقتر و کاملتر از این ممکن نیست: همزیستی و وحدت مکان و لامکان و زمان و بی زمان! وحدت فنا و بقا و مرگ و زندگی و بود و نبود! اینست که او را مظهر کلمةالله (ال لا) و بودِ نبود می دانیم! چنین انسانی بدون خرد دیالکتیک دیالکتیک و تسبیح و تقدیس و تکبیر و تعظیم و تعالی و تحدید و توحیدی بلاوقفه و فزاینده امکان حیات ندارد. با اینحال با همه انواع دردها و رنجها و تبها مادام العمر دست و پنجه و تن و دل و جان نرم می کند و بایستی روز به روز نرمتر و لطیفتر گردد وگرنه در این "بین" دوشقه می شود. کسی چون علی مرتضی در لحظه شهادتش می گوید: به خدا که نجات یافتم! وقتی امام مطلق اینگونه است پس مأموم چه می کند! آیا کاری کبیرتر و محالتر از این در عالم وجود ممکن است؟ این کل سرّ آفرینش و مقصود خدا از خلق آدم و معنای خلافت اللهی است و سرّ وجود امام و انسان کامل! و نیز سرّ مرکزی وحدت وجود و احدیت جان! این بند خلاصه تمام و کمال مجموعه آثار ماست در تأویل سرّ کلمة الله در انسان و نیز امّی ترین و بینه ترین هویت علم بیان که علم بین بود و نبود و یگانگی این دو می باشد.

۴۸۶۵- ما در این رساله برحسب ارواح ده گانه، ده نوع و مرتبه تأویل و تعریف از سرّ کلمةالله و علم بیان و خلق جدید انسان عرضه کرده ایم که البته هر یک از آنها نیز برحسب موضوعات و موقعیتهای گوناگون دارای دهها شرح و توصیف متفاوت است. و در مجموع نهایتاً از تعامل و تأویل دیالکتیکی بین تن و روح ده مقام کلی از نفس انسان در خلق جدید رخ نموده است که همان توشه آخرت و بقای سرمدی انسان است زیرا آنچه که از انسان باقی می ماند نه تن است و نه روح! طبق یک حدیث قدسی تن و روح دو امانت الهی است که با مرگش از هم جدا شده یکی در قعر زمین و دیگری به نزد خداوند عروج می کند پس از انسانیت بشری آنچه از آن خود اوست نفس است که در این "بین" خلق شده است به علم بیان و خرد دیالکتیک دیالکتیک! زیرا کارگاه مرکزی علم بیان و دیالکتیک، رابطه تن و روح است.

۴۸۶۶- باید درک کرد که سرمدیت جاودانه و لامکانی – بی زمانی نفس ناطقه که بقای ابدی هر انسانی است بسته به میزان تأویل کلمه الله در منطق دیالکتیک دیالکتیک آن است که درجه ای از احدیت بود نبود است که تاکنون در طی این سیصد و پنجاه هزار سال از تاریخ بشر در عالم ارض به سه مرتبه کبریائی و اعظمیت و اعلائیت آن ارواح ثلاثه بوده است در آسمان هی و ها و هو در سه تجلی فطرت اللهی حق یعنی ذی الجلالی و ذالجلالی و ذوالجلالی که تجلی برتر از

**ارواح هفتیه است که مربوط به خلق قدیم می باشد. و این سه تجلی برتر از نور عقل و دین و محبت است. و این همان سه نور ثلاثه "الف" است که از ازل تا ابد اساس آفرینش است و اساس نطق: آ – ل – ف! این همان سه مرغ الف است و سی مرغ حروف الفباء!**

**۴۸۶۷- به میزانی که نفس آدمی از میانه بین تن – روح برمی خیزد و خروج و عروج می کند از خلق قدیم خارج شده و بر خلق جدید وارد می شود و آن سه ارواح ثلاثه به یاریش می آیند و تبدیل به سه بال پروازش به لامکان و بی زمان می شوند و او را به آسمان هی هاهو که آسمان هشتم است بالا می برند. آسمانی که قلمرو خلق جدید چنین انسانی است یعنی قلمرو رضوان که بقول الهی برتر از جنات است. و نیز زمین هشتم که تأویل آسمان هشتم است از برای طبقه هشتم نفس که نفس رضوان است.**

**۴۸۶۸- روح القدس در وجود هر انسانی چون به یکی از ارواح ششگانه ماقبل خویش تأویل گردد برپا کننده حشر یکی از انبیای مرسل است در وجود آن فرد! و این همان واقعه رجعت انبیاء در آخرالزمان است از وجود اولیاء! و چون همه انبیاء در وجود کسی رجعت نموده و محشور شدند چنین کسی یکی از اولیای کامل امام زمان است که خود صاحب روح القدس می باشد که تأویل این اولیاء و حشر آنان با خود قائم آل محمد، منجر به واقعه عروج با ارواح ثلاثه می شود که جریان خلق جدید است و زمین و آسمان برتر و این بنای علم بیان و بینات است و ظهور کلمة الله!**

**۴۸۶۹- پس اولیای امام زمان در آخرالزمان هفت گروه هستند برحسب مقامات هفتگانه ای که ذکر شد: خلفا، اوتاد، ابدال، ابرار، اخیار، شهداء و صدیقین! که جمع تعدادشان طبق روایات از سیصد و سیزده تا سیصد و شصت نفرند که چون یکجا به دعوت امام زمان گرد هم آیند حکومت جهانی امام برپا می شود و جنات نعیم کل زمین را فرامی گیرد پس از محو شدن بساط طاغوت و دجالیت! و این مربوط به هزاره آخر روز پنجاه هزار ساله است.**

**۴۸۷۰- که این تعداد از اولیای زنده امام زمان عبارتند از اولیای آدمی، نوحی، ابراهیمی، موسوی، عیسوی، محمدی و علوی! که اولیای محمدی و علوی جمعاً به مصداق دوازده امام، دوازده نفرند یعنی خود حضرت قائم، چهار اوتاد و هفت ابدال! اینها مظاهر رجعت ائمه هدی هستند در هر عصری! و چون یکی از آنان از دنیا برود فرد دیگری بر جایش احیاء می شود.**

**۴۸۷۱- کسی که نفس واحده عالم هستی و احدیت وجود را فهم نکند امر تأویل و تجلی و رجعت را مترادف مسخ و حلول و تجسد و امثالهم می پندارد و پنداری هم جز این برایش ممکن نیست که چنین پنداری خود عذاب شرک اندیشه و ادراک است و عمل! و بخصوص شرک مذهبی و عقیدتی که منشأ مفاسد و مظالم بزرگ باشد یعنی گناهان بزرگی که به اسم خدا و رسول و مقدسات انجام می پذیرد.**

**۴۸۷۲- "اگر پروردگارت می خواست همه مردمان را امت واحدی می نمود ولی اقوام بشری دائماً در اختلاف خواهند بود الا از برای کسی که مورد رحمت پروردگار قرار گیرد که خداوند کلمات و خلقش را در حقش تمام و کامل فرماید." هود۱۱۹-۱۱۸- یعنی کسی که از رحمت پروردگارش به علمی از آفرینش و کلمات خداوند برسد و همه کلماتش را دریابد کل خلایق عالم امت واحدی یافته می شوند. پس این رحمت و علمی از جنس احدیت وجود و وحدت موجودات است که همه اختلافات و تناقضات و ناهنجاریهای میان خلایق را عین وحدت و عدالت بیند. پس این علم دیالکتیک دیالکتیک است یعنی علم درک و شهود وحدت و یگانگی در اشد تضاد و تفرقه! و این بقدرت روح القدس است که چشم و عقل و هوش احدی را از نفس واحده اهلش احیاء می سازد و آنچه که از منظر نفس واحده دیده شود واحد است.**

**۴۸۷۳- از این آیات کریمه در سوره هود بوضوح درمی یابیم که جهان هر کسی مختص خود اوست پس چه بسا آنچه که برای یکی دوزخ است برای دیگری بهشت باشد یا بعکس! از این منظر یکبار دگر به بطالت و فریبندگی منطق و بینش قیاسی – علیتی پی می بریم که تا چه حدی گمراه کننده و ظالمانه است. از این منظر صداقت و عدالت مفهومی دگر می یابد که بکلی متفاوت است از آنچه که در نزد عامه مردمان و سیاسیون و مبارزین و آزادیخواهان عصر ما مطرح می باشد. و نیز آنچه که در نزد یکی ایمان و عدل است در نزد دیگری کفر و ظلم می باشد و امثالهم! و تا**

زمانیکه عقل و بینش توحیدی ناشی از حضور روح القدس در نفس واحده آدمی رخ نداده باشد ادراک حقیقی حاصل نشده و آدمی در فریب و توهم و ظلمت است. قیاس در هیچ دوره ای همچون عصر ما موجب اینهمه فساد و فتنه و توهم و جنون و جنایت نبوده است. قیاس خود با دیگران، قیاس این با آن و قیاس قومی با قوم دیگری!

۴۸۷۴- قیاس، معلول منطق علیت است که هر کس یا قومی را به لحاظ وضعیت و سرنوشت، معلول غیرخودش می داند و این اساس ظلمت و ظلم و دروغ و تهمت ناحق است. زیرا هر فرد و قومی معلول خویش است. و این حقیقت توحیدی مبتنی بر صدق و عدل، فقط از منظر عقل و بینش روحانی درک می شود. و از این رو علی(ع) خطاب به مؤمنانش فرموده که: هر گاه در کار جهان و جهانیان، عیبی و ستمی دیدی توبه کن که ایراد از نگاه و فهم توست! این منظر به ما نشان می دهد که براستی قیاس و علیت، منطق ابلیس است.

۴۸۷۵- امروزه در سراسر جهان بسیار انگشت شمارند کسانی که می خواهند خودشان باشند و از آنچه که هستند راضی و شاکرند! بلکه عموماً هر کسی می خواهد یک کسی دیگری شود که اگر دقت کنیم آن کس دیگر کاملاً دارای هویتی ضد اوست: مرد می خواهد زن باشد و بعکس! روستائی می خواهد شهری شود و بعکس! ثروتمند و اشرافی می خواهد فقیر و ساده باشد و بعکس! شرقی می خواهد غربی شود و بعکس! و امثالهم! در عین حال که این مالیخولیا حاصل غایت قیاس گری است ولی حامل حقیقتی دگر نیز هست که بیانگر فقدان حداقل تقوا و عقل دیالکتیکی است که آنها را کورکورانه به ضدیت با خود می کشاند ولی در دیگران! این عذاب دمّار و مکبّ است یعنی واژگونسالاری! این نشانه دیگری از قیامت آخرالزمان است که عدالت وجود را به دست خود انسان جاری می سازد. یعنی هر کسی به حقی که در همه عمرش با آن جنگیده بطرزی حیرت آور و به دست و اراده خودش مرتکب می شود و اینست که می بینیم که چگونه کافران در آتش دوزخ صبورند. قرآن کریم- این واقعه حیرت آور و واژگونسالار در سراسر جهان دال بر نزول روح الله و امرالله بر نفوس آحاد بشری است که کافران و متکبران هم علیرغم میلشان تسلیمش هستند زیرا نفس واحده آحاد بشری را مخاطب قرار داده است.

۴۸۷۶- "بگو که <u>او</u> را روح القدس از جانب پروردگارت با حق فرستاده تا اهل ایمان را در هدایت تثبیت نماید و مژده ای هم برای مسلمین باشد." نحل۱۰۲- این کلامی از جانب خداوند و فرشته وحی به رسول است درباره امام که بهمراه روح القدس و حقیقت الهی انسان بسوی مؤمنان آمده تا هدایتشان را ثابت و پایدار سازد و امیدی برای همه مسلمین باشد. و بیهوده نیست که امام صادق(ع)، امام علی(ع) را سلطان نحل نامیده است که اشاره بر امرالله و روح الله و حق الله است که در این سوره بارها ذکر شده است از آغاز تا پایانش! همانطور که در قرآن کریم آمده که ابلاغ و رسالت دین از جانب رسول است ولی هدایت در نزد فرد دیگریست. و این فرد دیگر که نور هدایت و حقیقت مؤمنین است انسانی روح القدسی و امامی مبین است که در آخرالزمان در دور غیبت همان اولیای امام زمان هستند که نور حقیقت الهی در ایشان چنان هویداست که همه خلایق می شناسند هر چند که اکثرشان انکار می کنند: حق آمد و با آنکه آن را شناختند انکارش نمودند! حقیقتی که دیده و فهمیده می شود ولی انکار می گردد در حقیقت این انکار موجب تعطیلی حواس و عقل و قلب و هوش فرد منکر می شود که این همان عذاب عظیم است: "کور و کر و لالند و خداوند بر قلبشان مُهر نهاده است و برنمی گردند و این عذاب عظیم است." قرآن کریم-

۴۸۷۷- نشان دادیم که روح القدس، زبان و منطق کتاب الله و قرآن کریم و علی حکیم است و لذا با هر که باشد حامل کتاب الله و علم بیان است که کلام الله را بسته به نیاز دورانش تبیین می کند و حقایق انسان آخرالزمان را به او می فهماند که این علم بیان می باشد.

۴۸۷۸- مظهر العجایب بودن اولیای قدسی از امام علی(ع) تا اولیای علیین و راز توصیف حیرت آور برخی مریدان در حق مراد خویش همچون سرّ امّ الکتاب باقرالعلوم و الهفت امام صادق(ع) و دیوان غزلیات شمس از بابت نزول و حضور روح القدس در جان این اولیاء است که نه شطحیات (اغراق) و نه غالیه گری است بلکه عین حقیقت است. آیا در کل ادبیات عرفانی کتابی یقین بارتر از خطبه های نادره امام علی(ع) و دیوان غزلیات شمس پدید آمده است! این همان مقام

تثبیت و عین الیقین در قلوب مؤمنین است که دارای امامی مبین هستند که بینات الهی را به روی مأموم خود می گشایند.

۴۸۷۹- سلطان نحل امام علی(ع) آن زنبوری ( و بلکه سیمرغی) است که عصاره و شهد و لُبّ همه حقایق پدیده های دو جهان را استخراج می کند و در کندوی عسل دل شیعیان خالص خود می نهد. این لُبّ لباب علوی همان علم بیان یا بیّنه است که اسرار رابطه "بین" انسان و خدا (خالق و مخلوق) را برای اهلش آشکار می کند و در این واقعه است که آدمی در حیرت می ماند که آیا خدا، انسان است یا انسان خداست.

۴۸۸۰- خداوند ما را ببخشاید اگر ذره ای در آنچه که گفته ایم غلو و اغراقی نموده باشیم و بلکه بعکس سالها در انتشار این حقایق تردید و تأخیر نمودیم که آن هم به دلیل تنهائی و بی کسی و بیماری و تب حادی بود که در آن جان می کندیم. و هر آنچه هم که تاکنون گفته ایم فقط حجت هائی محض نمونه برای اثبات حقایق الهی دین مبین و مذهب امامیه بوده که یک از هزار است زیرا در همه عمرم بلاوقفه غرق در این مشاهدات و مکاشفات غیبی بوده ام.

۴۸۸۱- جام می و خون دل که در نزد حافظ دو سرنوشت متناقض است در نزد ما یکیست زیرا جام می جز دل نیست که جز خون محتوائی ندارد. آن کس که مشغول شراب انگوری هم هست در حقیقت مشغول جاری کردن خون دل خویش است تا از آن بنوشد. و اینست که عاقبت هر میگساری هم آه و اشک و اندوه و خون دل خوردن است. منتهی انسان روحانی این جام می دل خویش را مستقیم و بیواسطه و دمادم و الساعه می نوشد زیرا ساقیش روح القدس یا ساقی کوثر علی(ع) است که با او می زید. این همان تنفیس روحانی ناشی از شراب رحیق مختوم است: خودخوری، خودشناسی، خودجوئی، خودجوشی، خودآئی و ز خود رهائی! انسان، شرابی خونین و تلخ و زهرآگین و نابودکننده است که باید خود را بنوشد و این کل واقعه معرفت نفس است که با وقوع نزول روح آغاز می شود و با روح القدس به نهایت می رسد و این آیه واقع می گردد: و هر چه در آنست فناست جز تجلی کریمانه رب که ابدیست! و آن جلال اعلای پروردگار به صورت آدمی! و این همان تجلی رخ یار است در جام می آنگاه که تا جرعه آخر نوشیدی و از خود فنا شدی!

۴۸۸۲- در سوره مطففین در وصف رحیق مختوم آمده کسانی که در عطش تنفیس نفس خویشند این شراب را می نوشند. قابل ذکر است که تنفیس نفس عین جستجوی ذات خود در خود و بواسطه خود است یعنی عرفان نفس! ولی تنفیس رحمت و نعمت و داده های الهی و یافته های اجتماعی عین کفر و امری کذب است که موجب مشتبه شدن امر است و ضلالت و استکبار! تنفیس نفس از این منظر مصداق خودخواهی و خودپرستی عرفانی و روحانی است و عین حق! زیرا این تنفیس از روح الله و فطرت الهی بشر است که ذاتاً خودی است و به انسان وجود احدی می بخشد که روش این تنفیس وجود الهی همانا علم قرآن و بیان است. و از این رو چنین انسانی را "موجود" گویند که برای نخستین بار امام علی(ع) به این اسم ملقب گردید! در اینجا نکته ای باریکتر زمو نهفته است که عدم دقت و نظارت در آن موجب گمراهی است: تنفیس خود یا تنفیس غیر! این همان مرز بین عرفان حق و عرفان دجّالی است.

۴۸۸۳- تا نفس به نور روح القدس و مستی ساقی کوثر و رحیق مختوم، به قرآن و بیان، گویا و نویسا نگردد روح الهیش هویت انسانی نمی گردد و نفسانیتش الهیت نمی یابد و فطرت الله در بشر همچون امر واحدی رخ نمی نماید. "خداوند به مخلصینش شرابی می نوشاند که مرز بین خالق و مخلوق و انسان و خدا را از میان برمی دارد..." امام علی(ع)- این همان شرابی است که خداوند به دستان امامش به هر بنده ای که خواهد می نوشاند تا بتواند قرآن را به علم بخواند و بیان کند: "و ربّشان به آنها شرابی طهورا می نوشاند و این بدلیل جهادشان در کشف قرآن است قرآنی را که ما بر تو فرو فرستاده ایم پس بر اراده پروردگارت صبور باش و مطلقاً از کافران پیروی مکن و نام پروردگارت را در اصالت و بکارت ذات خویش دائماً یاد کن." سوره انسان۲۵-۲۱-

۴۸۸۴- از آنجائی که در آخرالزمان نزول روح القدس همه ارزشهای کاذب تاریخی بشر را در عصر جدید باطل و رسوا نموده علیرغم اینکه بشر امروزه به بسیاری از آرزوهای تاریخی خود نائل آمده است لذا اگر روی به آیات و بینات الهی

نکند و همچنان کفر و انکار پیشه سازد برای فرار از این حقیقت تلخ روی به تخدیر و مستی های تصنعی می کند و لذا عصر جدید را عصر خود – تخدیری های فزاینده در سراسر جهان می یابیم که به مثابه دجّال مستی های روحانی – عرفانی است که هوش و حواس و وجدان زنده شده بشر آخرالزمان را روز به روز با مخدری نابود کننده تر بمباران می کند که برخی از این مواد میلیونها برابر تخدیر کننده تر از مواد سنتی هستند. این خودبراندازی کفر در قبال روح القدس و مستی های عرفانی آخرالزمان است که به دو شکل طبی و قاچاقی در دسترس کل بشریت قرار گرفته است.

۴۸۸۵- آیا براستی ماهیت این مستی های روحانی – عرفانی که در قرآن کریم بارها ذکر شده و در کلام نبی اکرم(ص) و ائمه هدی(ع) نیز تصریح و تبیین گشته چیست؟ چرا خلق جدید انسان و واقعه خروج از مکان و زمان و رویاروئی با اسرار و حقایق قیامت آخرالزمان و درک این حقایق نیازمند مستی های گوناگون است. مستی حق و حق مستی چیست؟

۴۸۸۶- مستی، روشی برای دگر شدن هوش و حواس و روان جهت خروج از وضع موجود و واقعیات تلخ و غیرقابل تحمل است. که نوع تصنعی و مادیش امری کاذب و فریبنده است که فرد را برای ساعتی و یا روزهائی از خود بی خود ساخته و از واقعیات غافل می سازد نه اینکه واقعیات را تغییر دهد و عاقبت بواسطه اعتیاد در همان وضع موجود به صدها غل و زنجیر بسته می شود پس این یک مستی شیطانی و دام ابلیس است به وعده رهائی از خود و جهان پیرامون خود! ولی مستی های روحانی – عرفانی براستی هوش و حواس و روان فرد را دگرگون نموده و تعالی می بخشند و او را از مکان و زمان خود خارج ساخته و بر جنات نعیم وارد می کنند که حقیقتی حیاتی و پایدار است. و لذا در سراسر قرآن حیات بهشتی بهمراه انواع مستی ها و ساقی است.

۴۸۸۷- هر روحی که بهمراه ملائک بر جان بنده صالحی فرود می آید که ربّش الله است و یا روحی که از جانب یکی از ائمه هدی یا اولیایشان به دم مسیحائی در جانی القاء می گردد متعاقب دیداری با اولیاءالله رخ می دهد که در چنین دیداری جامی از شراب ربوبی به اهلش نوشانده می شود تا جانش برای خروج از مکان و زمانه اش و دریافت روح نوین آماده گردد. این شراب زنجبیلی، کافوری، سلسبیلی، تسنیمی، طهوری، مختومی یا کوثری پیشاپیش جان اهلش را از مکان و زمان و دهر و تاریخ و ژنتیک و نژاد و همه تعلقات دنیوی و غریزی پاک پاک می سازد و فرد آماده خروج و عروج می گردد و به قدرت روحی که دریافت می کند این خروج و عروج تحقق می یابد در هر مرحله از نزول یا القای ارواح هفتیه و شراب هفتیه که ذکرشان گذشت.

۴۸۸۸- و اما آنکه روح را نازل یا القاء می کند انسانی است، آنکه این روح را دریافت می کند انسانی است، خود این روح نیز انسانی است و خود ساقی واقعه هم انسانی است و آنکه این شراب را می نوشد هم انسانی است و بلکه خود این شراب هم انسانی است. و همه این انسانهای اعلائی متحداً به یاری یک انسانی درمانده در خاک می آیند تا نهایتاً او را به لقای جمال اعلای ربش برسانند که این جمال نیز انسانی است. و نیز کل این واقعه تحت الشعاع پرتو نور یک انسان دگر (قائم آل محمد) امکان تحقق دارد. پس در این واقعه هفت انسان اعلائی دخیلند. این همان مای الهی (انّا – نحن) در همه وقایع قیامت پنجاه هزار ساله است. بدان و در این حقیقت تماماً انسانی تا ابد بمان و بیندیش!

۴۸۸۹- این هفت انسان الهی، هفت علیین هستند که کتاب محفوظ خداوند می باشند که همه مقربین در غایت قرب به حضورشان می رسند. این هفت علیین مظاهر هفت اسم ذات تجلی پروردگارند: علی الحکیم، علی العظیم، علی الکبیر، علی العلیم، علی الحلیم، علی العزیز و علی الاعلی[۱]! در این باره در کتاب "خداشناسی امامیه" در فصل اسم العلی به تفصیل سخن نموده ایم.

۴۸۹۰- از آنجائی که این هفت علیین درباره هر یک از ارواح هفتیه حضور دارند که متفاوت هم هستند پس چهل و نه (۴۹) علیین داریم که سلاطین چهل و نه روز هزار ساله قیامت پنجاه هزار ساله هستند که در همه این چهل و نه هزار سال یک عضو ثابت و دائم حضور دارد و آن قائم آل محمد یعنی امام دوازدهم است که خود به تمام و کمال در هزاره پنجاهمین رخ می نماید که نفس واحده و حقیقت واحده و تجلی واحد قهار است که برپا کننده قیامت کبرا می باشد: هفت

**روح، هفت نازل کننده یا القاء کننده روح، هفت دریافت کننده روح، هفت ساقی، هفت شراب، هفت تجلی جمال روح و هفت تجلی از قائم آل محمد!**

**۴۸۹۱- قابل ذکر است که در میان این چهل و نه علیین، هفت تن از زنان قدیسه هستند که جوهره آن شرابهای هفت گانه می باشند که هفتمین و کاملترین آنها فاطمه اطهر(ع) است که جوهر شراب کوثر است که مختص واقعه نزول روح القدس است که ساقیش علی مرتضی(ع) می باشد. همانطور که هفت تجلی ذی الجلالی و جمال اعلای پروردگار هم زنان هستند. پس جمعاً حداقل چهارده زن از علیین در واقعه نزول روح حضور دارند. همانطور که در کنار هر یک از ائمه هدی نیز یکی از این زنان در مقام امّیت علیین حضور داشتند و دارند که اولین آنها حضرت خدیجه(ع) است و آخرینشان حضرت نرگس خاتون(ع) مادر امام دوازدهم! که در برخی مراحل خاص تاریخی بر جای شخص امام، مؤمنین را امامت می نمودند.**

**۴۸۹۲- در حقیقت همه عوامل هفتیه غیبی واقعه نزول روح نیز روح هستند به استثنای انسانی که در حیات خاکی دریافت کننده یکی از ارواح الهی است که عنصر دریافت کننده روح در این انسان خاکی نیز روح قدیم و موروثی اوست (روان)! پس در حقیقت هر انسانی که روحی را دریافت می کند بهمراه دریافت هر یک از ارواح هفتیه از روح الایمان تا روح القدس، پنج روح دیگری را هم دریافت می کند و با آنها محشور می گردد که در مجموع دارای چهل و نه روح می گردد: روح نازل کننده یا القاء کننده، روح ساقی، روح شراب، روح تجلی جمال رب به هنگام لقاء و روح امام زمان و بالاخره خود روح اختصاصی از ارواح هفتیه! و بلکه روح قدیم و موروثی هم در این واقعه احیاء می گردد و از ظلمت و سهویت خارج می شود و نو می گردد که جمعاً می شود هفت روح!**

**۴۸۹۳- پس انسانی که به روح القدس رسید در حقیقت به چهل و نه (۴۹) روح نوین رسیده است و بدینگونه روز ۴۹ هزار ساله را طی می کند و از ظلمت مکان و زمان خروج و عروج می کند و از اهالی الساعه می گردد در هزاره پنجاه که قیامت کبراست. زیرا طبق قول الهی هر روح بمدت هزار سال زمان نزول و عروج دارد و با این حساب هر انسانی با دریافت هر روحی هزار سال طی طریق می کند و با دریافت چهل و نه روح کل آخرالزمان پنجاه هزار ساله را طی می کند. یعنی این روز پنجاه هزار ساله را در مدت کوتاه عمر دنیویش سپری می کند و پیر کامل می گردد.**

**۴۸۹۴- در حقیقت انسانی که به روح القدس نائل آمد عمر پنجاه و هفت هزار ساله می یابد که یک دور کامل تاریخ بشر بر زمین است از ازل تا ابد! و بدینگونه به نور هفتیه اسم العلی که اسم ذات ظهور خلاقه حق است نائل شده و خلاق جدید می گردد و در خلق ادوار پنجاه و هفت هزار ساله بعدی دخیل است که انسان جدید و تمدن جدید و بهشت های جدید و زمین و آسمان جدید را برپا می کند به اذن پروردگارش!**

**۴۸۹۵- و اما کالبد خاکی بشر از هفت عنصر اساسی تشکیل شده است: استخوان، خون، گوشت (عضلات)، شریانها، پی (رگهای عصبی و مغز) و پوست و مو! طبق کلام باقر العلوم در امّ الکتاب این ارکان پدید آورنده کالبد خاکی بشر در واقعه نزول روح در نهایت دریافت ارواح هفتیه، تأویل به ارکان هفتگانه ذات باریتعالی می شوند بدینگونه: استخوانها تأویل به الهیت می شوند، خون به ملکوت، گوشت و عضلات به ربوبیت، شریانها به جبروت، پی های عصبی و مغز به لاهوت، پوست به نور و موها هم به روح! به بیان دیگر این ارکان هفتیه ذات خداوند در کالبد هر انسانی حضور دارد ولی با واقعه نزول روح، زنده و خلاق و تنویر و متجلی می گردد و بدینگونه هیکل نوری محقق می شود و امکان خروج و عروج پدید می آید و مقام السّاعه حادث می گردد.**

**۴۸۹۶- بدینگونه بار دگر شاهد حضور و ظهور زمین آسمانی یا آسمان زمینی در کالبد بشری بعنوان عالم صغیر هستیم که بواسطه نزول ارواح هفتیه، هفت طبقه آسمان در تن انسان مستقر می شود که پست ترین عضوش یعنی مو مظهر روحانیت است و عالیترینش یعنی مغز و اعصاب هم مظهر لاهوت حق است. که این حیرت آورترین و عالیترین حقیقت موجود در تاریخ اندیشه و معارف دینی جز در مکتب و مذهب امامیه تبیین نشده است و جز در آثار ما به یاری عقل و استدلال علیتی و به زبان عامیانه تبیین و تثبیت و تصدیق نشده است که نهایتاً تبدیل به یک نظام جهان شناسی – انسان**

شناسی – خداشناسی – زمان شناسی منسجم گشته است که یکبار دگر تمامیت شریعت و اخلاق فطری بشر را در آخرالزمان در مقام عقل و عرفان به اثباتی بسا فراتر از تاریخ علوم شرعی به عرصه ظهور رسانده است.

۴۸۹۷- از مو و پوست تا مغز و استخوان بشر سیطره کبریائی حق در عالم ارض است که از ناسوت تا لاهوت را فرامی گیرد. و این واقعیت طبیعی – ماوراء طبیعی فقط در اندیشه و هوش و حواس کسی درک و باور و نظارت می شود که لااقل به روح الایمان آدمی نائل آمده است که این حداقل آدمیت است و بغیر از این موجودی حقیرتر و مفلوکتر از انسان در جهان نیست که براستی از پشه و عنکبوت درمانده تر است.

۴۸۹۸- هفت روحی که در نزول هر یک از ارواح هفتیه نازل می شوند احیاءگر هفت حس ادراکی بشرند: حس شنوائی، بینائی، بویائی، چشائی، لامسه، خوانائی (فهمائی) و گویائی (بیان)! این قوای حسی – ادراکی در واقعه نزول روح هفتم یعنی روح القدس به کمال خود می رسند و متأله می گردند یعنی قدرت شنیدن کلام خدا، دیدن آیات و جلال خدا، بوئیدن عطر حضور خدا، چشیدن شرابهای هفتیه دستان خدا، لمس کردن لطافت خدا، خواندن کتاب خدا و بیان کردن اراده خلاقه خدا! که در چنین مقامی چهل و نه روح دخیلند و اهلش با همه این ارواح محشور است و این ارواح عین قوای وجود او هستند و او را به غایت خروج و عروج از مکان و زمان می رسانند و از اهالی الساعه می کنند که "انّ الله کان" را در هر آن و هر چیزی درمی یابد در حالیکه موهای بدنش روحانی، پوست بدنش نورانی، استخوانهایش الهی، خونش ملکوتی، گوشتش ربوبی، رگهایش جبروتی و پی و مغزش هم لاهوتی شده است یعنی مظهری از کلمةالله گشته است.

۴۸۹۹- و این چهل و نه روح، چهل و نه انسان کاملند که در او مستقر و مقیم و عین هویت اویند بصورت قوای حسّی و ادراکی و عاطفی و عقلی و علمی و عرفانی و قرآنی و بیانی و اخلاقی (خلاقه)! "آنانکه خداوند را در دل خود به یاد می آورند ندای مخلصین را می شنوند که انصارالله هستند و اینان خوب رفیقانی می باشند از انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین..." قرآن کریم- پس چنین کسی یک امّت و بشریت کامل است زیرا هر یک از این انبیاء و اولیاء، امامان و رهبران اقوام گوناگون بر روی زمین و در طول تاریخ هستند. و این معنای دیگری از انسان کامل است و خلیفه خدا که خلیفه مردمان نیز هست!

۴۹۰۰- تا روحی تأویل به انسانیت و انسانی نشده باشد در انسان قرار نمی گیرد و انسان قادر به حملش نخواهد بود. نخستین انسانهائی که با زحمات و مجاهدتهائی غیرقابل وصف این ارواح هفتیه را تأویل به انسانیت نمودند انبیای سلف بودند و لذا کل بشریت و حتی ائمه هدی(ع) از این حیث مدیون آنهاست پس سلام بر آدم(ع)، سلام بر نوح(ع)، سلام بر ادریس(ع)، سلام بر خضر(ع)، سلام بر ابراهیم(ع) و آلش، سلام بر موسی(ع) و آل عمران(ع) و سلام بر مریم(ع) و مسیح(ع) و سلام و صلوة خدا بر محمد مصطفی(ص) بزرگترین مجاهد فی الله که هر چه داریم از اوست. و سلام و صلوة همه آنها بر قائم آل محمد که بدون او در ظلمات آخرالزمان گمشده بودیم.

۴۹۰۱- انبیای الهی مأمور انسانی کردن ارواح الهی (هفتیه) بوده اند که این کل و نهایت رسالتشان بوده است ولی ائمه هدیٰ مأمور الهی کردن این انسانهای روحانی هستند. و لذا انبیاء را سلاطین تنزیل روح خوانده اند که روح الهی را بر خلق فرود آورده اند و خودشان مرکزیت این واقعه بودند و هستند. ولی اولیاء سلاطین تأویل روح هستند که انسانهای روح یافته نبوی را بسوی پروردگارشان عروج و رجوع می دهند. این دو قوس نزول و عروج مصداق کامل این آیه است که: انّا لله و انّا الیه راجعون! در اینجا "انّا" همین ارواح الهی هستند که از زبان بشر سخن می گویند که انّای اولی روح نبوی است و انّای دومی هم روح ولوی! "انبیای الهی قیام به تنزیل کردند و ما مأمور قیام به تأویل هستیم." امام صادق(ع)- و این دو بی یکدیگر ممکن نمی شوند. رسالت انبیای الهی عامه و رسالت اولیای الهی هم خاصه است. کل تاریخ تمدن بشری از وجه مادی و معنویش و از وجه حق و باطلش هر دو مخلوق تنزیل عامیانه روح بواسطه انبیاء است که هفت هزار سال نخست بشریت را پدید آورده است. و اما تمدن آخرالزمانی که پنجاه هزار ساله است از هر دو وجهش اولیائی است یعنی مخلوق عروج و تأویل روح می باشد.

**۴۹۰۲- بنابراین باید دانست که دوره رسالت انبیای سلف(ع) به پایان نرسیده است همانطور که دوره ولایت ائمه معصومین(ع)! این باور غلط و کافرانه که دیگر عصر انبیاء و امامان بسر آمده است بزرگترین علت گمراهی بشر مدرن و ظهور دجالان رنگارنگ و فرقه های ضاله است که باعثش نیز ملایان رسمی مذاهب هستند که خود بانی دجّالیت دورانهایند! اتفاقاً خالص ترین مؤمنان و مریدان انبیاء و اولیای سلف در آخرالزمان رخ می نمایند که عصر رجعت آنهاست در تجلی خود این عارفان و علمای ربّانی در سراسر جهان!**

**۴۹۰۳- مسلمان کامل و حقیقی در آخرالزمان کسی است که به همه ارواح طیبه انبیای سلف نائل آمده باشد. و مؤمن کامل و حقیقی هم کسی است که پس از دریافت این شش روح نبوی (از روح الایمان تا روح العقل) به روح القدس امام زمان هم نائل شده باشد.**

**۴۹۰۴- امام زمان و ولی عصر را هم کسی می شناسد و می یابد که به اسرار و حقایق علم دهر یعنی علم زمان و عصر نائل شده باشد که دو روی دارد: علم زمان و علم زمانه! علم زمان همان دهرشناسی است و علم زمانه هم شناخت ویژگیهای باطنی و روحی دوران خویش است که شامل آخرالزمان شناسی، انسان شناسی عصری، شناخت طاغوت و دجّال و نشانه های آن و نیز امام شناسی و ایمان شناسی عصری است. این هر دو علم در مجموعه آثار ما و خاصه کتاب حاضر مندرج است.**

**۴۹۰۵- زمانه، ظهور عصری زمان و دهر در هر دوری از ادوار تاریخ بشری در آخرالزمان است به صفات و افعال و حوادث طبیعی و بشری از حق و باطل! نسبت زمانه به زمان عین نسبت تاریخ است به دهر! پس این دو علم به مثابه ظاهر و باطن امری واحدند و عین رابطه ذات و صفات! اینست که رسول خاتم "دهر" را از اسمای الهی خوانده اند و لذا فرموده اند که به دهر فحش ندهید!**

**۴۹۰۶- رابطه زمان به زمانه عین رابطه زمان با مکان نیز می باشد چرا که زمان در مکان ظهور می کند به صفات و افعال و صور! زمانه نوعی بُرش عرضی (ارض) از زمان در مکان است.**

**۴۹۰۷- خواندن این کتاب برای کافر و مؤمن و مسلمان و غیرمسلمان از هر دو وجه تصدیق و تکفیر' موجب بزرگترین کشف حجاب از تاریخ اندیشه و تمدن بشری در نگاه و عقل و هوش و حواس خواننده است. نور بیّنه این کتاب ظلمت همه تناقضات کاذب این دوران را از بین می برد همچون تناقض سنت – مدرنیته، علم – دین، شریعت – طریقت، شرق – غرب، کفر – ایمان، انسان – خدا، زن – مرد، دموکراسی – استبداد، خیر – شر، ماده – معنا و غیره! پس این کتاب بزرگترین احیاء کننده زمینه جهانی قیامت عرفانی و شناخت مهدی و مسیح است بخصوص امروز که روز تولد قائم آل محمد است که حاصل ازدواج نور و روح یعنی امام یازدهم و نرگس خاتون که یک قدیسه مسیحی بود. پس این تولد نور روح القدس است و لذا از همان آغاز غایب و نامرئی می نماید. و این کتاب نیز پرتوی از نور روح القدس است و از همه خوانندگان عزیز جداً می خواهیم که مطالعه این کتاب را بصورت کاغذی (و نه بر روی صفحه مانیتور) به همه آشنایان و روابط خود شدیداً و مصرانه توصیه کنند که شفای همه امراض جسمی و روانی و عاطفی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و عقیدتی است. پس امری معروفتر از این در عصر ما نیست به مثابه یک وظیفه واجب دینی و رسالت انسانی! پس برسان تا خود نیز برسی!! روحی که به تو می رسد تا به دیگران نرسانی موجب عروج تو نمی شود! زیرا در جریان این رسانائی به بیان می رسی که علم عروج است و از اینروست که انبیای مرسل به ولایت الهی یعنی مقام امامت و خلافت رسیده اند که وادی عروج است. علم بیان اجر رسالت است.**

**۴۹۰۸- هر حقیقتی در عرصه نزول، روحانی است ولی در عرصه عروجش، نورانی است. و لذا همه حقایق نبوی روحند و حقایق ولوی نورند: روح الایمان و نورالایمان، روح الحفظ و نورالحفظ و... و بالاخره روح القدس و نورالقدس! و وجود مبارک امام دوازدهم حاصل ازدواج روح و نور است: روح القدس عیسوی و نورالقدس محمدی! و کل راز وجود مبارک بقیةالله الاعظم در جهان هستی از این واقعه است یعنی در عالم ارض، روح القدس است و در عالم سماء هم نورالقدس! و این معنای حضور بود و نبودی آن حضرت است.**

**۴۹۰۹- روح و نور به مثابه تأویل و تجلی یکدیگرند همچون نبوت و امامت! به همین دلیل در قرآن کریم انبیای صاحب ولایت دارای نور در میان خلق هستند که نورشان همان امامت است و روحشان هم نبوت و وحی ایشان است.**

**۴۹۱۰- نزول حق، روحانی است ولی عروجش نوری! و لذا ایمان و فکر و ذکر و حکمت و علم و عقل در عرصه نزول و نبوتها، روحانی هستند ولی در عرصه عروج و امامتها، نوری هستند. توحید نبوی روحانی است ولی توحید ولوی (علوی) نورانی است. نور، عروج روح است و به زبان دیگر روح، نزول نور است. کل راز تفاوت علوم نبوی و علوم ولوی و نیز علمای این دو عرصه از بابت تفاوت روح و نور است. مذهب امامیه و پیروان حقیقی آن اهالی نورند در حالیکه سائر مذاهب توحیدی و اهالی حقه آن اهالی روحند! ظهور جهانی نور کلمه الله با تولد امام دوازدهم آغاز گشته است. و امروزه مصادف با نیمه شعبان سالروز تولد نور است.**

**۴۹۱۱- روح الایمان در عرصه نزول' حس قلبی ایمان بهمراه درک فکری و حکمی و علمی و عقلی آن است ولی در عرصه عروج' نورالایمان است که علاوه بر احساس و درک آن' شهود جمال آن یعنی امام و تجلی رب است.**

**روح الحفظ که همان لوح محفوظ است که تحت الشعاع نورالایمان در عرصه نزول خوانا می گردد که همان قرآن وجود است و در عرصه عروج این قرآن تبیین جهان است و علم بیان که تحت الشعاع روح القدس کامل می شود.**

**۴۹۱۲- روح الفکر در عرصه نزول به یاد آوردن و درک ملکوتی عالم و آدمیان است که به یاری روح ابراهیمی ممکن می شود ولی در عرصه عروج نورالفکر است که علاوه بر یاد و فهم ملکوت جهان، شهود عوالم ملکوت نیز می باشد.**

**۴۹۱۳- روح الجبروت در عرصه نزول که فهم حکمت و استخراج احکام الهی است در عرصه عروج شهود حقیقت این حکمتها و بینات احکام است که به یاری روح موسی کلیم الله است.**

**۴۹۱۴- روح العلم که روح عیسوی است در عرصه نزول درک علم حیات طیبه است و حیات خلاق! ولی در عرصه عروج نورالعلم است که شهود خلاق جنات نعیم می باشد.**

**۴۹۱۵- روح العقل که روح محمدی است در عرصه نزول دریافت و تسخیر حیات و هستی ششگانه در شش طبقه زمین و آسمان است. ولی در عرصه عروج نورالعقل است که همه این یافته های وجودی را شهود می کند.**

**۴۹۱۶- باید دانست که تفاوت نور از روح از بابت حضور روح القدس است که حضور نطق و جلال و جمال الهی است که موجب عروج است.**

**۴۹۱۷- همانطور که در سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است می خوانیم که دو نوع بهشت است که این جدای بهشت های هفتگانه می باشد و این دال بر بهشت روحانی و بهشت نورانی است که جمعاً چهارده نوع بهشت است که مظاهر ارواح هفتیه و انوار هفتیه چهارده معصوم می باشد.**

**۴۹۱۸- این انوار مورد نظر ما از جنس نور نجومی که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه سرعت دارد نیست زیرا نور نجومی در فضای منحنی آسمان دنیا محصور است و بر آسمانهای برتر راه ندارد و در آسمان اول دور می زند و اساس دهر است. ولی انوار مد نظر ما چیزی مشابه مجذور نور (نور علی نور) است که آسمان دنیا را می شکافد و خروج می کند و اهالیش را از اقطار مکان و زمان دهری بیرون می برد و ملکوت و جبروت و لاهوت را برایشان مشهود می سازد و بدینگونه انسان آخرالزمان را از جبر خود – براندازیهای گوناگون در زیر سقف آسمان دنیا می رهاند. زیرا امروزه همه فرآورده های تکنولوژیکی (دجالی) برای پیروانش نقشی خودبرانداز را ایفا می کند که واضح ترین و کاملترین جلوهٔ این خودبراندازی همان پیشرفته ترین بخش از علوم و فنون شیطانی یعنی رایانه و فضای مجازی و ارتباطات ماهواره ای و دیجیتالی است که کل امنیت اقتصادی و جانی و بهداشتی و اطلاعاتی پیروانش را به پرتگاه نابودی کشانده است. همین امروز رسانه های جهانی اعلان کردند که یک ویروس رایانه ای در همه شبکه های ارتباطی جهان وارد شده و از کاربرانش باج گیری می کند و اگر پرداخت نکنند کل ذخیره های اطلاعاتی و علمی و امنیتی و مالی آنها را**

منهدم می سازد. و تا هم اکنون ۱۵۰ کشور جهان تحت تأثیر این ویروس در حال تعطیلی هستند. و جالب اینکه این ویروس از مقر مرکزی اینترنت یعنی سازمان سیا به کل جهان صادر شده است. این نیز از علائم نزول عقل کل الهی و روح القدس بر جهان ماست: حق آمد و باطل رفت! کجاست چوپانی که از پشت کوه قاف خروج کند و بشر را از شر خود برهاند شرّی به نام علم، تکنولوژی، هنر، آزادی، دموکراسی، بیمه، بانک و جهنم مدرنیزم و ارتباطات شیطانی!

۴۹۱۹- کسانی که علت عیوب و عذابها و بدبختی های خود را دیگران می دانند: والدین، همسر، دوستان، رهبران، حکومتها، زمانه، سرنوشت و... و خود خدا! چنین آدمهائی علناً اختیارناپذیر و وجودناپذیرند و بلکه پرستنده معلولهایند و لذا معلولیت خود را هم می پرستند! اینان روح ناپذیرند! مذهبی هایشان نهایتاً تکفیری می شوند و لامذهبشان هم پس از گذران دوره ای آزادیخواهی و انقلابیگری روی به خود – تخدیری می کنند. و عاقبت همه اینها خودکشی و خودبراندازی است. اینان عدم پرستانند و به درک اسفل السافلین می پیوندند که سیاهچاله عالم است که همه چیز را در خود نابود می سازد! سیاهچاله، واقعیت عدم و نابودیست که پدید آورنده آن نیز کافران مطلق هستند! در این معنا بیندیش!

۴۹۲۰- امروزه کسی مستحق دریافت روح است و قادر به حفظ و حراست از آن می شود که مسئولیت تمام و کمال حیات و هستی خود را از حیث خیر و شرش پذیرفته باشد و جز خود را علت العلل همه معلولیتهای زندگیش نداند.

۴۹۲۱- امنیت ذره ای اعم از دیجیتالی و الکترونیکی و اتمی تا مولکولی و میکروبی و سلولی و ژنتیکی اساس همه ناامنی های نابودگر انسان مدرن است که نابودگریها را تا اعماق ذرات اتمی و سلولی حیات تن و روان آدمی کشانیده است و هیچ حریمی از انسانیت باقی نمانده است و این عاقبت انسان علت – معلولی است که خود معلول عللی غیر خود است و ابزارهای ایمنی او جملگی در نزد غیر است در نزد علوم و فنونی که خود بی اراده و بی صاحب و افسارگسیخته است که در حقیقت در سیطره شیاطین قرار دارد شیاطین آریلی و ذره ای! چنین انسانی روح ناپذیر است مگر اینکه براستی به توبه ای جامع و نصوح از کل حیات و هستی موجودش برسد توبه از جهنم ذره ای!

۴۹۲۲- روح و تکنولوژی یا علم روح و علوم تکنولوژیکی درست در نقطه مقابل یکدیگرند زیرا همانقدر که روح مطلقاً قابل تقسیم و تجزیه نیست علوم و فنون مادی بشر جز تقسیم و تجزیه و ترکیب ذراتی که مستمراً بسوی نابودگی می روند هنر دیگری ندارند. همانطور که نعمت الله و روح الله بواسطه شمارش و تعدید احصاء و ارزیابی نمی شوند علوم و فنون و ارزشهای تکنولوژیکی خدائی جز عدد و شمارش ندارند که نهایتاً جمله این ارزیابیها تبدیل به پول می شوند و لذا همه این علوم و فنون هم در نزد صاحبان ثروت است. و لذا انسان شمارشی و پولکی مطلقاً روح ناپذیر است و به علم روح راهی ندارد همانطور که امام ناپذیر است: "من امام مؤمنانم و پول امام کافران!" علی(ع).

۴۹۲۳- آدمی تا زمانی که پول را حلال مشکلاتش می داند کافردل و ضدروح و ضدامام است چه بانماز باشد چه بی نماز! چه نیهیلیست باشد چه شیعه نامیده شود! همه مشکلات حاصل بی روحی و بی امامی است.

۴۹۲۴- اراده به ذره سازی و تجزیه جهان اراده به تصاحب و سلطه بر آن است ولی فقط سلطه بر ماده نابود شده و نابودگر حاصل می آید. جز نابودی حاصل نمی آید! در حالیکه انسان بایستی تمامیت خود را تسلیم و بنده روح سازد تا روح خدا تمامیت حیات و هستی مادی و باطنی او را در برگرفته و در خود حل نماید. و این تنها راه حلال شدن وجود انسان است. روح تنها حلّال یگانه ساز حیات و هستی انسان است که وجود را به احدیتی صمدی و مطلقاً غیرقابل تقسیم و تبدیل، تأویل می کند در حالیکه کافران جز تبدیل آیات و موجودات هنری ندارند (قرآن کریم) و این عین فساد در زمین است. "و فسادکنندگان می گویند ما در حال اصلاح جهانیم." قرآن کریم- روح، عنصر احدی عالم وجود است و لذا ضد علوم ذره ای – تجزیه ای می باشد و طبعاً ضد پرستندگانش! آنچه که علوم و فنون ذره ای و پیروانش را به خود – براندازی می کشاند حضور روح الله در آخرالزمان است که علیرغم میل ذره پرستان در آنان عمل می کند و این واقعه ای ذاتی در نفس ناطقه بشر آخرالزمان است: تقابل اراده احدی و اراده عددی! تقابل توحید و شرک علمی! که این تقابل در آخرالزمان که عرصه رجعت الی الله است مستمراً شدیدتر و عمیقتر می گردد. و لذا بخصوص همسانسازیها و

برابریهای ناشی از علوم و فنون و اندیشه های تبدیلی – تجزیه ای – ذره ای، زمینه بروز اشد تضادها و جنگهای جهانی است و عداوت روزافزون بین آحاد بشری که به ظاهر شبیه یکدیگرند و مستمراً هم شبیه تر می شوند به لحاظ صورت و سیرت و آمال و باورها و راه و روشهای زیست ذره ای (الکترونیکی – دیجیتالی – اتمی – سلولی – نانوئی – ژنتیکی – میکروبی – عددی و...).

۴۹۲۵- روح در جریان تبیین در نفس ناطقه اهلش جهت به انجام رسانیدن رسالت عرفانی است که تأویل به نور میگردد و اهلش را به معراج لقاءالله و خروج از اقطار زمین و آسمان می برد. علم بیان همان علم تأویل روح به نور (نور علیٰ نور) است نوری که بر نور نجومی حاکم بر آسمان دنیا (آسمان ستارگان و کهکشانها) فائق آمده و اهلش را از آسمان دنیا به آسمانهای برتر بالا می برد و عالم ملکوت و جبروت و لاهوت را می گشاید. و این علم اجر رسالت عرفانی اهل روح در جامعه بشری است.

۴۹۲۶- وقتی می گوئیم که امام، نور است منظور نوری از جنس پرتو خورشید و نجوم نیست. بنده در واقعه تجلی امام زمان و دیدار با ایشان شاهد بودم که تا چند روز پیاپی خورشید چون فانوسی در حال خاموش شدن دود می کرد. این بدان معناست که نور نجومی در قیاس با نور امام که نور کلمه الله است عین ظلمت است. در این واقعه چند نفر از اطرافیان نیز شاهد تاریک شدن خورشید بودند پس این یک واقعه واقعی و محسوس بود و نه صرفاً باطنی و خصوصی!

۴۹۲۷- آیا به لحاظ علمی و عقلانی چه رابطه ای بین رسالت عرفانی در جامعه و علم بیان که علم تأویل روح به نور علی نور (نورالله) است وجود دارد؟ رسالت و عروج! رسالت و نور! رسالت و لقاءالله! رسالت و علم بیان! رسالت و خلق جدید انسان!؟

۴۹۲۸- رسالت معنوی – دینی و بخصوص عرفانی رابطه مستقیمی با عشق به مردمان جهان و رستگاری و تعالی و خدایگونگی آنان دارد. این ویژه رسولان الهی است که در آخرالزمان بر عهده عارفان و علمای ربّانی صاحب روح است. و اگر کسی می خواهد مردمان جهان را به حق الهی وجودشان برساند بایستی که در آنها خلق جدیدی برپا کند و برای اینکار بایستی به محضر خداوند خالق برسد و از او نور خلاقه اش را بیابد زیرا فقط به نور کلمه الله می تواند از نو و از عدم بیافریند! این پاسخ به سئوال مورد بحث است! زیرا جز به نور علم بیان که نور لقاءاللهی است نمی توان مردمان مرده را به خلق جدیدی آفرید! "به یاد آورید که مرده بودید و شما را زنده کردیم." قرآن کریم- به همین دلیل نخستین کاشفان علم تأویل و ارواح خلاقه الهی، انبیای مرسل بودند. تأویل که منطق علم بیان است اجر ذاتی عشق به نجات و رستگاری دیگران است. زیرا تأویل یعنی به خدا رسانیدن هر چیزی! کسی که می خواهد خلق را به خدا برساند نخست خودش به خدا می رسد یعنی به نور کلمةالله، تأویل می گردد و در جریان فکر و ذکرش این واقعه را تبیین به علم و عرفان می سازد یعنی به قلم الهی و کتاب الله می رسد که برترین اجر کبیر خداوند است از کرم وهابیش!

۴۹۲۹- و اما علم و حکمتی اساسی تر از این مربوط به ذات باریتعالی در امر آفرینش آدم است که کل حقش را به غیر خود اعطا نمود و او را بر جای خود نشاند و خلیفه خویش ساخت. پس هر که این حق وجود را رعایت کند به حق می رسد و تأویل به ذات حق می گردد، بدان! در حقیقت اولین نبی و رسول صاحب رسالت برای غیر (عدم) خود حضرت حق است. از این رو "نبی" نیز از اسمای اوست در قرآن کریم (رجوع شود به کتاب خداشناسی امامیه). نبی بمعنای خبر کن و آگاهی بخش که اصل معنای لغت "نبأ" است.

۴۹۳۰- پس رسالت و عشق به خدمت و آگاهی بخشی و بیداری و نجات و زنده سازی و هستی بخشیدن به خلق سراسر قلمرو نور است نور ازلی که خود مطلق این رسالت عاشقانه است. این رسالت و عشق عرفانی تنها قلمرو مجرای عملی علم تأویل است که مبدأ و معاد این تأویل نور است: الله نور!

۴۹۳۱- و لذا آنانکه فاقد چنین عشقی هستند از درک حقایق این کتاب نیز محرومند و بکلی روح تأویل را احساس و فهم نمی کنند تا چه رسد به نور کلمه الله که نور خلق جدید است. خلق جدید نهایت این رسالت عاشقانه است. پس این عشق نیز تماماً عالمانه و عارفانه است و کور نیست زیرا گوهره ازلی آفرینش و تجلی است.

**۴۹۳۲-** یکی از اسرار وجود حق تعالی که در قلمرو عقل علیتی و فلسفه ها نمی گنجد اینست که چگونه در آن واحد با همه عالمیان و آدمیان در دو جهان محشور و معیت دارد و حواسش به همه هست و در آن واحد پاسخگوی یکایک خلق است و توجهش به یکی او را از دیگران غافل نمی سازد! و البته این معنا عیناً در قرآن کریم نیز مذکور است. پاسخ این بزرگترین راز وجود حق تعالی جز در درک و باور حیات و هستی نوری نیست.

**۴۹۳۳-** کسی که هم نور باشد و هم شخص واحد باشد و در همه کس و همه چیز در آن واحد حاضر و ناظر و فاعل و مسئول باشد. یعنی یکی باشد و بی نهایت! این همان راز محوری عرفان وحدت وجود و بلکه بنظر ما احدیت وجود است. انسان تأویل شده به نور کلمه الله نیز همینگونه است و هر گاه هم که بخواهد به اذن الهی تجلی و تجسد هم می یابد. این اصل خداشناسی توحیدی، اساس امام شناسی و کمال شناسی هم هست و نورشناسی!

**۴۹۳۴-** نور ذات باریتعالی هیچ ربط و شباهتی به نور ستارگان ندارد نه ذره ای است نه فوتونی نه خطی نه موجی و امثالهم! زیرا مطلقاً قابل تقسیم و تجزیه و تصور نیست و نور احدیت و صمدیت است و به هیچ نوری شبیه نیست. ولی نور ستارگان مثالی از آن نور است که از نقص این به بی نقصی آن می رسیم.

**۴۹۳۵-** همه اشیای عالم هستی تحت الشعاع نور ستارگان (و بخصوص خورشید) درک و رؤیت می شوند ولی نور ستارگان و خورشید به چه واسطه ای و تحت الشعاع چه نوری درک و رؤیت می شوند؟ نور الله! و لذا ما نور ذات پروردگار را نورالنور و نور علیٰ نور می نامیم. و در عین حال نور نجومی در آسمان دنیا به مثابه نزول نور ازل ذات حق تعالی از آسمانهای برتر است. و لذا تأویل نور نجومی منجر به نور صمدی حق می شود! همانطور که تأویل ادراک حواس و حیات بشری در عالم ارض که تماماً ناشی از نور خورشید است منجر به نور علیٰ نور و نورالله می شود. در این معنا بمان!

**۴۹۳۶-** انسان تا سرمدیت و عظمت لامتناهی عالم وجود و آفرینش انسان و حقیقت خلافت اللهی انسان را درک و باور نکند نه شریعت انبیای الهی را به درستی درک و باور می کند و نه حقیقت اولیای آخرالزمان را درمی یابد و نه معارف این کتاب در نظرش تأویل و متجلی می شوند. انسان حقیر، دلش حقیر، دینش حقیر، زندگیش حقیر و تحملش حقیر است و در قبال هر امتحانی به همه مقدسات کافر می گردد. یکی از ویژگیهای این کتاب در هم شکستن این حقارتها و تعالی و توسعه بخشیدن به احساس و ظرفیتهای انسانی است در دین و دنیا! ما در این اثر تلاش کرده ایم تا انتخابی برتر و نگاهی برتر و احساسی برتر از زندگی مادی و معنوی پیش روی انسان مدرن قرار دهیم و او را از حقارت و ثقل زندگی نفتی و بتونی و برقی و بمبی برهانیم و نگاهش را متوجه روحش نمائیم! گروههای بسیاری از مردمان این دوران در غایت این حقارتها و نجاستها و ذلتها مرده اند و بسیاری بکلی گم شده اند و بسیاری بر آستانه نابودی قرار دارند. هر راه حل دیگری جز خلق جدید محکوم به شکست و تباهی هولناکتریست و مرگ مرگبارتری! این همان فرج امام زمان است فرج بمعنای گشایش روحی جدید، سرنوشتی جدید، فکر و اراده و دین و باوری جدید و حیات و هستی و جهانی دگر و برتر از همه تصورات و آرمانهای بشری! رسول خاتم(ص) در حدیثی درباره امام زمان(ع) و دین او در آخرالزمان می فرماید که گروهی از علمای دینی و اسلامی می گویند این اسلام نیست بدعت است و لذا امام زمان و یارانش را تکفیر می کنند و برعلیه او تیغ می کشند و لذا نخستین گروهی هستند که هلاک می گردند.

**۴۹۳۷-** آدمی تا به نهایت جهل حاکم بر کل معلوماتش نرسد و به نهایت کفر حاکم بر دین و ایمانش نرسد و به نهایت بدبختی حاکم بر کل خوشبختی ها و آرمانهایش نرسد و در این خودآگاهی برعلیه تمامیت خود قیام نکند لایق این فرج امام و خلق جدیدش نیست و آن را درنمی یابد. آدمی تا هنوز هم در این جهنم مدرنیزم در جستجوی مأمن و آرمان و امیدی است از آن بیرون نمی رود و لایق جنات نعیم امام نمی شود و روح پذیر نخواهد بود.

**۴۹۳۸-** حدود دو قرنی است که فرقه ای از تشیع جدا شده که دعوی می کند که امام زمان دویست سال پیش ظهور کرده است منتهی معلوم نیست که دریائی از روایات شیعه را در این باب چگونه توجیح می کند مگر اینکه بگوید جهان موجود بر روی زمین همان نظام عدل و بهشت موعود است. و بیهوده نیست که پرستنده تمدن و علوم و فنون غربی

هستند در حالیکه برپا کننده همین جهان جهنمی سراسر ظلم و جنون و جنایت همین غربی ها هستند که از قبال غارت جهان یک بهشت حیوانی – شیطانی را برای خودشان فراهم نمودند که آن هم در حال انقراض است. آن تصور و توهمی از دین و اسلام و تشیع که این فرقه ضاله را پدید آورده هنوز هم بر عمده شیعیان و علمای شیعه حاکم است و بیهوده نیست که همه پرستنده تمدن و علوم و فنون و فلسفه های دهری غرب هستند و آن را با کلاههای شرعی تقدیس می کنند و ایراد کار را فقط در این می دانند که چرا قدرت جهانی در دست آنها نیست. این نوع تشیع حتی از اسلام سعودی هم دجّالی تر است و فرقه ضاله مورد بحث ما یک انشعاب طبیعی و صادقانه از چنین فهم ظلمانی از مذهب شیعه است.

۴۹۳۹- امروزه در عمل روزمره زندگی واقعیْ پیروان همه مذاهب و مکاتب عالم عموماً از اهالی جهنم تکنولوژی و مدرنیزم هستند و پرستنده ارزشها و فرآورده های آن! و هیچ فرق عملی بین مسلمان و مسیحی و بودائی و یهود و مذهبی و لامذهب و کمونیست و نیهیلیست و شیعه دوازده امامی و هفت امامی و تک امامی و آمریکائی و اروپائی و آسیائی و آفریقائی وجود ندارد و نه در آرزوها و طرز فکر و احساساتشان! پس همه دعواهای به ظاهر مذهبی و عقیدتی بهانه ها و توجیهاتی در جهت تقدیس نژادپرستی هاست و لاغیر! امروزه آنکه در قلمرو روح امامت و نور ولایت حق در خلق جدید قرار ندارد دیگر فرقی ندارد که در کجا و پیرو چه اعتقادی باشد! و در این معنا بمان و بدان که اولیای امام زمان در قلمرو پیروان همه مذاهب الهی و اقوام بشری از منظر و منطق باورهای هر قومی با آنان سخن می گویند و طالبان اهل تقوا را به روح الهی احیاء و نجات می دهند و به خلق جدید می آفرینند!

۴۹۴۰- وقتی می گوئیم که همه ملائک آسمانها که کارگزاران خداوند در کار آفرینش جدید و تدبیر و اداره جهان هستند در نزد امام زمان تعلیم و تربیت و هدایت می شوند سخن از علم و عقل کل الهی در نزد امام است و از همین منظر وجود نوری امام در دو جهان بهتر درک می شود که راز این علم الهی او بر عالمیان و آدمیان است و این آیه شامل حال امام نیز می شود که: او به علم خود بر هر چیزی در زمین و آسمان احاطه دارد! زیرا نور است و فقط چنین نوری از درون و برون بر هر چیزی محاط و محیط است در دو جهان! نوری که حتی بر نور نجومی کائنات هم احاطه و نفوذ دارد و این عین معنای نور علیٰ نور است که منظور امام است.

۴۹۴۱- در جریان آفرینش عالم هستی از کلام امام باقرالعلوم دانستیم که ترتیب آفرینش بدینگونه است: نور، اظله (سایه روشن)، روح، شبح، صورت، جسم (عالم ارض) و آدم! پس شاهدیم که روح دو منزل آسمانی از نور پائین تر قرار دارد و ملائک نیز پائین تر از روح هستند. پس آنکه تأویل به نور ازلی حق تعالی شد بر همه آسمانهای مادون و عالم ارض و اهالیش احاطه و علم دارد از جمله بر نور نجومی عالم ارض و آسمان دنیا که شش آسمان پائین تر از نور ازلی واقع شده است. و اهالی هر آسمانی بر اهالی آسمانهای مادون خود علم و احاطه دارند. و از ویژگی خلیفه الله نیز اینست که جانشین همه اسماء و صفات الهی باشد که در رأسش علم و امر و قدرت آفرینش است.

۴۹۴۲- "قیامت روزیست که همه خلایق جمع شده و باطن و آخرت و عاقبت خود را شهود کنند و ما آن را برای اندک مدتی به تأخیر انداخته ایم..."هود۱۰۴-۱۰۳- این معنا در باب قیامت در قرآن کریم بارها ذکر شده است یعنی وقوع قیامت تا مرحله شهود و رؤیت محسوس حقایق آن بواسطه همه مردمان جهان یک دوره فترت و مهلت آخر برای توبه و اصلاح است یعنی از یوم الواقعه تا یوم مشهود! همانطور که در سوره طه آیه۱۵ بوضوح آمده است که براستی که الساعه رسیده و ما آن را برای مدتی معین از چشم مردمان پنهان داشته ایم تا هر کسی به جزای اعمالش برسد ولی تو از منکران مباش و ایمان داشته باش! زیرا آنگاه که قیامت به عرصه رؤیت تمام و کمال برای عامه بشری رسید دیگر مجال توبه و اصلاح و تغییر نیست. پس این تأخیر در یوم مشهود نیز از رحمت مطلقه پروردگار است. ماجرای ظهور جهانی امام زمان نیز عین همین واقعه است و دو واقعه منفک نیست. پس خوشا به حال کسی که ظهور قائم آل محمد را قبل از وقوع عامه و جهانیش دریابد یعنی ظهور نوریش را از راه علم و حکمت و عرفان به یاری روح الله! این قدرتمندترین سبقت از کل تاریخ بشر و تاریخ هستی است و عین سبقت از زمان است بقدرت نور امام زمان! این خروج از دنیا و جهنم طاغوت تکنولوژی آخرالزمان قبل از فروپاشی آن است: و می گویند چرا رسولی بسوی ما نفرستادی؟ بگو فرستادیم ولی شما بازی می کردید! سوره طه-

۴۹۴۳- پس این تأخیر و پنهان داشتن قیامت از چشم عامه همین واقعه غیبت فیزیکی امام زمان است که برترین رحمت خدا بر خلق است همانطور که کل هنر و اجر بشری در دین و حیات دنیا، واقعه لقاءالله قبل از قیامت کبرا و در زندگی همین دنیاست. درک حضور و بلکه رؤیت نوری امام زمان هم قبل از ظهور جسمانی و جهانیش کل راز مجاهدتها و اجر کبیر است: خداشناسی و خداباوری غیبی و امام شناسی و امام باوری غیبی واقعه ای واحد در آخرالزمان است زیرا وقوع قیامت کبرا با ظهور جسمانی – جهانی امام زمان آغاز می شود.

۴۹۴۴- دانستیم که همه حقایق و اسرار الهی در هفت زمین و آسمان، انسانی است چون به عرصه ظهور و بروز و معرفت درآید. لذا جهان هستی و اسرارش را بدون ارتباط با ارواح طیبه انبیاء و اولیای الهی و امامان زنده آخرالزمان نمی توان شناخت و نهایتاً معرفت الله جز به نور خلیفةالله حاصل نمی آید. و هر شناختی غیر از این راه، محکوم به ابطال و توهم و فریبنده است. "هر علمی جز از طریق ما باطل است." امام باقر(ع)-

۴۹۴۵- "براستی که خدا و ملائک هر آن بر رسول وارد می شوند پس شما هم ای مؤمنان بر رسول وارد شوید و به تمام و کمال تسلیم امرش باشید." احزاب- کلامی کاملتر و واضحتر از این ممکن نیست که بدانیم که فرستادگان الهی قلمرو معیت و دیدار با خدا و ملائک هستند. در حقیقت وجودشان حجله وصل خدا و خلق است و خدا و مؤمنان در درون رسولان الهی به هم می رسند و این تنها راه نجات و خروج از ظلمات است: "اوست که بر شما وارد می شود تا شما را از ظلمات به سوی نور خارج کند. و ای رسول بر مؤمنانت وارد شو (صلوة کن) و آنها را پاک ساز." آیاتی از قرآن-

۴۹۴۶- در هر کجای قرآن که سخن از رسولان حاضر و آینده است همین رسولان عرفانی و صاحبان روح الهی و صلوة کنندگان بر مؤمنان است که مؤمنان را از ظلمات خارج کرده به قلمرو نور و لقای الهی می برند و سالک سیر الی الله بر صراط مستقیم می سازند. که این واقعه حیرت آور ورود بر قلب و نفس ناطقه خلق (صلوة) به قدرت روح و تأویل نوری است. و این دعای الهی در قرآن کریم چنین واقعه ای را مخاطب قرار داده است که: پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما! این اکمال نور جز از طریق ورود و صلوة مقابل بین امام و مأموم ممکن نیست.

۴۹۴۷- پس صلوة محمدی و اقامه اش بر خلاف تصور عامه فقط مقادیری آیات و دعا و دولا و راست شدن نیست که این فقط ماکت و الگو و نقشه ای بر این بزرگترین واقعه عالم هستی در آخرالزمان است که همان واقعه تأویل جسم به روح است و تأویل روح به نور و تأویل نور به نور علیٰ نور و نورالنور ازل ذات باریتعالی! و تأویل عدم به وجود و ظهور نور کلمه الله یعنی نور بود نبود! اینهمه سخن از صلوة در قرآن کریم و احادیث نبوی و قدسی و ولوی از این وجه است که محور مجموعه آثار ما نیز هست که از بابتش محاکمه نیز شده ایم و در حبس بسر می بریم!

۴۹۴۸- از این وجه باید گفت که کل قرآن کریم و کتاب الله و قلم الهی حاصل صلوة است. کل واقعه نزول و عروج روح عین اقامه صلوة است. مجموعه آثار ما نیز همینگونه است. و قیامت نیز صلوة کبیر است که عین این معنا در روایتی مذکور است که با اقامه صلوة امام زمان قیامت برپا می شود! کل دین محمد، دین صلوة است و آخرالزمان عرصه اقامه صلوة در زمین و آسمان و انسان است و اصلاً آخرالزمان حاصل صلوة محمد – علی است که از واقعه معراج آغاز شده است که قبلاً از آن سخن نموده ایم.

۴۹۴۹- پس بهتر درمی یابیم که مجموعه آثار ما نیز حاصل صلوة آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و چهارده معصوم بر این بنده است و نیز صلوة این بنده بر ارواح طیبه مرسلین و معصومین! قرآن و بیان (کتاب الله و قلم) محصول این دو صلوة است که بصورت نزول و عروج روح واقع گشته است که حاصل دو صلوة مذکور است.

۴۹۵۰- هر چند که حافظ شیرازی به زبان شعر و استعاره همه خلایقی که در خارج از قلمرو عشق الهی زیست می کنند را مرده نامیده و نماز میت هم بر همه شان خوانده است ولی ما این حقیقت را به زبانها و از مناظر و موقعیتها و موضوعات گوناگونی نشان داده ایم. و آدمی تا مُردگی و نابودگی خود را نبیند میل به حیات و هستی و نجات نمی یابد. و صد البته کسی که این حقیقت تلخ را بر مردمان می نماید بایستی پیشاپیش نماز میت خودش را هم خوانده باشد و ما عمریست که خوانده ایم هر دو نماز میّت را! این نیز اقامه صلوة دیگریست! در این صلوة نیز بمان و بیندیش تا به راز

قیامت زندگانی این بنده و نیز کل خلق این دوران برسی که مجموعه آثارمان بیان این دو اقامه صلوة است. زیرا اساساً اقامه صلوة محمدی محور علم بیان است در امام مبین و سلطان مبین و حق مبین و کتاب مبین!

۴۹۵۱- و صلوة محمدی که واقعه ای برپا کننده قیامت و خلق جدید و نزول و عروج روح و معراج لقاءالله است از برکت روح القدس در جان محمد و آل محمد است. همانطور که انبیای مرسل صاحب ولایت و امامت هم در معیت روح القدس بوده اند و لذا از اهالی صلوة محمدی در آخرالزمان هستند. ولی روح القدس در محمد و آل محمد عین هویت روحانی نفس ناطقه است. و لذا کل واقعه نزول و عروج روح هفتیه برخاسته از قدرت روح القدس در جان محمدیان است و این گوهره رسالت عرفانی است: "رسول در شماست." قرآن- از همین رو رسول خاتم(ص)، اقامه صلوة برای مؤمنان (صاحبان روح) را واقعه معراج و لقاءالله خوانده است. و این از بابت قدسی بودن روح مؤمنان آخرالزمان است. در این معنا بمان و بیندیش!

۴۹۵۲- از میان ارواح هفتیه، روح القدس تنها روحی است که نوریست زیرا روح آسمان هفتم است که قلمرو عرش رحمن است. و از این رو به یاری روح القدس سائر ارواح تأویل به نور الله می شوند و نفس ناطقه را به احدیت ذات تأویل می کنند یعنی نوری می کنند. و این اساس خروج و عروج از مکان و زمان و آسمان است. آن سلطان که در سوره رحمن عامل این خروج و عروج است همان انسان دارای روح القدس است.

۴۹۵۳- برای اینکه اندکی به شناخت ماهیت احدی – صمدی و بی تای روح نزدیکتر شویم و باورش کنیم کافیست بنگری که حتی دو روح دهری که از راه تاریخ از حضرت آدم به ارث برده ایم عمری را زیر یک سقف با تمام قوا و نیازهایشان همزیستی می کنند (زن و شوهر) و عاقبت اعتراف می کنند که علیرغم دریائی از شباهتها و همسانیهای موروثی، مطلقاً از راه علیت و قیاس یکدیگر را نشناخته اند و عموماً همچون دو بیگانه یکدیگر را از راه طلاق یا مرگ ترک می کنند. با اینکه یک زن و مرد بخصوص امروزه بواسطه اشتراکات و همسانیهای مادی و معنوی ازدواج می کنند و در همه عمر بر همین اساس همزیستی می کنند ولی هر چه که بیشتر می گذرد از یکدیگر بیگانه تر می شوند بمیزانی که به نیازهای مشترکشان نائل آمده اند و ارضاء شده اند. همین تجربه جهانی بشر نشان می دهد که روح، حقیقتی مطلقاً فوق علیتی و بی تا و نامکرر و احد و صمد است و از راه منطق و عقل علت – معلولی و قیاسی و تشبیهی شناخته نمی شود با اینکه روح واحدی از حضرت آدم در بنی آدم جریان دارد ولی در هر کسی و در هر جلوه و صورتی باز هم بی تا و نامکرر است و حتی از قانون علت العلل روح آدم(ع) هم تبعیت نمی کند. با اینکه اصلش یکی است ولی تجلیاتش کثیر و هر یک بی تای احد و صمد می باشد. در این معنا تا توانی بیندیش تا به حقیقت فوق علیتی بودن و غیرقیاسی بودن علم روح و روح شناسی و لذا امام شناسی و انسان شناسی و خداشناسی ایمان آوری! وقتی روح واحد موروثی – دهری اینگونه است پس روح نوین آخرالزمانی و خلق جدید چگونه است.

۴۹۵۴- دموکراسی به دلیل سلطه منطق قیاسی گری و شباهت پرستی در آن ذاتاً باطل و ادعاهایش دروغ است. علاوه بر این یکی دیگر از دروغهای رسوایش هم اینست که همان مردمانی که ظاهراً دارای عقل و علم آدم شناسی هستند که براین اساس می توانند کاندیدای اصلح را از میان چند نفر منتصب پشت پرده برگزینند ولی خود این مردمان استحقاق کاندیداتوری ندارند و این تناقض آشکاریست. کسی که حق دارد انتخاب کند بایستی بتواند خود نیز به همان مقام انتخاب شود! کسی که دیگری را می شناسد قاعدتاً بایستی خود را بهتر بشناسد! آیا چنین نیست! حال آیا چنین مردمی که در دموکراسی عمدتاً و آگاهانه چنین دروغ و فریبی را می پذیرند و بازی می کنند و بازیچه می شوند می توانند ناجی موعود خود را که از نزد خداوند و از فراسوی علل و اسباب می آید بشناسند و او را برای نجات خود انتخاب کنند؟ شاید تنها ارزش غیردموکراتیکِ دموکراسی این باشد که مردمانی که در طی نسلها رأی می دهند تدریجاً به سرّ این دروغ و عدم شناخت خود درباره ماهیت حاکمیت اقتصادی سیاسی پس پرده پی ببرند و دست از این بازی دروغین و مهلک بردارند و به همین دلیل دست از عقل قیاسی هم بردارند و روی به وجه الله کنند یعنی به عقل ادراکی بی تای احد! و بدینگونه کسی را انتخاب کنند که شبیه هیچکس نیست بخصوص شبیه خودشان! زیرا کسی که شبیه خودش را در راه و روش و باورها و توانائیها انتخاب می کند پس چرا خودش را انتخاب نمی کند. پس چرا خودش نمی تواند مسائل خود را

حل و فصل کند؟ لابد می گویید که قدرت اقتصادی – سیاسی – اطلاعاتی – نظامی لازم را ندارد! پس تازه می رسیم به اصل حقیقت! پس به کسانی رأی می دهند که دزدتر و مکارتر و مافیائی ترند و دست در سرمایه ملی دارند و رسماً و قانوناً دزدی می کنند و حالا مردم بایستی از دزدان ثروت و قدرت خود گدائی کنند. به آنان رأی دهند تا شاید ته سفره غارتشان را برایشان بتکانند! و این یعنی رأی به دشمنان خود و رأی به منتصبین دزدان و جهانخواران و شاهان پنهانی که دلالان خوش سیما و خوش نام و فریبکار و تحصیل کرده و روشنفکر و مزدور خود را به عنوان نامزد بسوی خلق می فرستند تا حتی به اربابان خود هم فحش بدهند و رأی بگیرند! و اینست که عاقبت هر دموکراسی' استبداد و جنون و جنایت و شورش و کشتار است. و اینست که عصر دموکراسی سراسر توأم به کشتار و انقلاب و اعتصاب و زندان و شکنجه و اعدام و خفقان روزافزون است و این امری اجتناب ناپذیر و منطقی است! در این معنا بمان و اندکی بیندیش تا بدانی که دموکراسی بزرگترین دروغ کلاسیک و تقدیس شده عصر ماست که از بطن تنازع بقای سلطنت های کهن اروپائی برخاسته و با منافع شیطانی سرمایه داری و امپریالیزم و مکرهای ایدئولوژیکش عجین شده و امروزه به عنوان یک علم شیطانی در دانشگاههای جهان تعلیم داده می شود و جهان سوم را هم طفیلی خود ساخته است.

۴۹۵۵- باید درک کرد که کل راز شیطانی و افسونگری دموکراسی و انتخابات در منطق قیاسی و تشبیه نهفته است که منطق ابلیس و ذات شیطانی اوست! و در این باب دائماً سخن گفته ایم که جامعترین آن کتاب شیطان شناسی است.

۴۹۵۶- این را بدان که امام را کسی انتخاب نمی کند و نمی تواند بکند همانطور که خداوند را! چگونه عدم، قدرت شناخت و انتخاب وجود را دارد! بلکه طبق قول مکرر الهی در قرآن کریم این خدا و رسولان و ارواح طیبه هستند که برای بیداری و بشرات و نذارت بسوی عامه بشر می آیند و جهت هدایت هم بسوی متقین و مجاهدین و محققین می روند یعنی بسوی کسانی می روند که با منطق و عقل قیاسی – تشبیهی به بن بست رسیده و بر آستان نور احدی و بی تای حق قرار گرفته اند.

۴۹۵۷- آنچه که تقوا نامیده می شود که اصل و اساس دین و دین داری و جهاد است تلاش برای برحذر ماندن و پرهیز از خود در غیر خود است یعنی پرهیز از مشابهات و قیاسی گری و همسانسازی و همسان خواری! دوری از شبیه خود در دیگران! در این حقیقت عظیم بمان و بیندیش که اساس دین شناسی و توحید شناسی و علم تقواست که انسان را بسوی احدیت ذات رهنمون می کند یعنی بسوی خدا و رسول و امام و منجی!

۴۹۵۸- پس باید درک کرد که اصل و اساس دموکراسی که شباهت پرستی و همسان سازی و همسان بازی است آشکارا امری ضد تقوا و دین و توحید است.

۴۹۵۹- پس بدان که چرا دموکراسی و پیروان کور و کرش در صف مقدم دشمنان دین و ایمان و توحید قرار دارند و طبعاً شقی ترین دشمنان ناجی موعود و خلق جدید در آخرالزمان هستند بهمراه همه پرستندگان فلسفه و منطق قیاس و ارسطوئیان رنگارنگ و جهانخواران ملوس اسکندرانی که با شعر و شراب قتل عام می کنند!

۴۹۶۰- امروزه دموکراسی و دموکراتیزم فقط یک فلسفه سیاسی نیست بلکه یک جهان بینی و روش اندیشیدن و اخلاق عملی است که بر شعار برابری و همسانسازی و اسیمیله کردن کل مردمان جهان عمل می کند که این کل فریبکاری و دروغ شیطانی آن است که روح بشریت را مسخ کرده است و اصلاً خصم روح است و لذا دائماً در جریان عمل بسوی پراگماتیزم غریزی و تن پروری و ماده پرستی فزاینده در حرکت است و بولهوسی و تنوع پرستی لامتناهی تا جنون و جنایت و خودکشی!

۴۹۶۱- دموکراسی، تبهکاری و فساد و دزدی و جنایت قانونی و متشرعانه است که پشتوانه عقلی آن نیز علوم قیاسی و فلسفه ارسطوئی است و لذا دانشگاهها مهد پیدایش دموکراسی هستند و دموکراسی را تقدیس می کنند از آکادمی افلاطون و ارسطو تا اکسفورد و سوربن و هاروارد و تا بنیاد راکفلر و مؤسسه رند و بروکینگز که سازندگان ایدئولوژیک سازمان سیا هستند. آیا براستی چرا این شاهان ظاهراً بی تاج و تخت که ثروتشان از مجموع همه شاهان تاریخ گذشته هم بیشتر است تا این حد عاشق مردم و مردم سالاری هستند!؟ آیا اندکی تفکر نمی کنید؟

۴۹۶۲- حال اگر این دموکراسی لباس دین و اسلام هم بر تن کند می شود قرون وسطای مسیحی اروپا و یا شورای سقیفه به رهبری پس پرده امویان که می خواهد به رأی مردم و به نام خدا، گردن پیامبر و امامانش را بزند که زد!

۴۹۶۳- لابد می پرسید: اگر دموکراسی نه پس چی؟ ما هم می پرسیم: اگر شیطان نه پس چی؟ زمانی هم می گفتند: اگر شاه نه پس چی؟ مگر مملکت بی صاحب و سلطان و حاکم می شود؟ ما قبلاً پاسخ همه این معماها را داده ایم! هر کسی لایق اربابی است که دارد و هر قومی لایق حکومتی است که دارد چه سلطنتی باشد چه دموکراتیک یا کمونیستی یا مردم سالاری دینی و...! فقط کسی که خدا دارد، روح دارد و امام دارد بی نیاز از این انواع بازیهای سیاسی است. عالم سیاست در نزد هر انسان صادق و عاقلی، قلمرو تمامیت سیئات و دروغ و پلیدیهاست. فقط انسان علوی بی نیاز از زیستن در چنین جهانی است همچون خود علی که فرمود: اگر سیاستمدار می شدم پوزه همه سیاستمداران عالم را به خاک می مالیدم خدا را شکر که بی نیاز از سیاست هستم!

۴۹۶۴- آدمی یا از نزد خدا روزی می خورد یا از نزد مردم! بی شک کسی که از نزد مردم روزی می برد دموکرات و مردم پرست و مردم باز می شود ولی خداوند مؤمنانش را از این راه و روش نهی و اخطار نموده است: "اگر از اکثریت مردم پیروی کنید دچار ظلم می گردید." قرآن کریم- و این بیانیه خدا درباره دموکراسی بعنوان حکومت اکثریت مردم است تازه اگر راست باشد و نه قلابی!

۴۹۶۵- کسی که چشم امیدش به غیر است از نزد خود روحی نمی یابد خدائی نمی یابد کرامت و عزّت و وجودی نمی یابد و تا ابد نسبت به خودش غیر و بیگانه می ماند یعنی بی وجود! دموکراسی مکتب و مذهب عدم پرستی است که آشکارا از خودبیگانگی را تقدیس می کند و سرنوشت را به سوی غیر فرافکنی می نماید و این علناً خلاف اصول اعتقادی دین خداست! پس دموکراسی ذاتاً لامذهب است و رویکرد پیروانش به کفر و فساد امری طبیعی است که آن را آزادی می خوانند و این جایزه دموکراسی به پیروان خویش است.

۴۹۶۶- دموکراسی نیز دارای حقی است همچون حق کفر و ضلالت و جهنم! دموکراسی حق مسئولیت گریزی بشر نسبت به اراده و اعمال و افکار و سرنوشت خویشتن است حق خداستیزی و روح ستیزی و وجدان ستیزی است حق گریز از آزادی انتخاب سرنوشت خود به دست خویشتن است! حق از خودبیگانگی انسان در آخرالزمان است. حق پنهان شدن پشت سر پدیده ای کذائی و موهوم به نام جامعه و مردم است. زیرا جامعه یک پدیده ای واقعی نیست آنچه که واقعی است آحاد بشرند! سوره ناس پناه بردن به خدا از شر این پدیده موهوم و جنّی است. دموکراسی همان وسواس ناس و خناس و اجنه و شیاطین است. عصر جدید، یکسره عصر حاکمیت این وسواس است تحت عنوان مردم، خلق، دمو، توده، پاپ و امثالهم که بصورت انواع نظامهای شیطانی حکومت، بر مبتلایانش سلطه می رانند از انواع لیبرالی یا سوسیالیستی یا مذهبی و مخلوطهایش! مردم سالاری در حقیقت جن سالاری و جنون سالاری است. پس بخوان سوره ناس را از شر این وسواس سرنوشت سوز!

۴۹۶۷- عصر دموکراسی، عصر فوتبال پرستی و عشق های فضای مجازی و آزادیهای شیشه ای و کراکی و عصر بازیهای جنائی کامپیوتری و عصر اسپایدرمن است. عصر انسان عنکبوتی است و لذا نظامی که بر آن بنا کرده چون خانه عنکبوت است. دموکراسی مدرن یکی از محصولات دجّال سینماست. دموکراسی، پدرخوانده نسل بی پدر است. بیهوده نیست که از ارکان دجالی دموکراسی در سراسر جهان، فمینیزم و زن سالاری و بچه سالاری است که حاصل فروپاشی خانواده می باشد. جنایات عصر دموکراسی و حکومتهای دموکرات از کل جنایات سلاطین در تاریخ گذشته بشر بیشتر است زیرا به اسم مردمان صورت می گیرد. عصر دموکراسی، عصر دروغ سالاری و واژگونسالاری عقل و اراده و ارزش است. کافیست در شخصیت و عملکرد دموکرات ترین افراد که در مواقع انتخابات پیشگام تبلیغات هستند نظری بیطرفانه بیندازید. دموکراسی برخلاف ادعایش برخاسته از نهایت بی ارادگی است و فعالترین افراد در انتخابات بی اراده ترین افراد و گروههای اجتماعی هستند. انتخابات چیزی جز انتخاب ولی و قیّم و مراد نیست. پس می بینیم که رقیب و هووی ارادت و ولایت عرفانی نیز هست و بلکه دجّال آن است. و اینک بهتر درک می کنیم که چرا در صف مقدم دشمنان ظهور و فرج امام زمان و روح الله و خلق جدید عرفانی، اهالی دموکراسی و حامیان پس پرده اش قرار دارند.

زیرا دموکراسی، فلسفه شیطانی و افسونگر طاغوت عصر تکنولوژی و ارتباطات است. و فقط مجموعه آثار ماست که این افسون طاغوت و دجال آخرالزمانی را باطل می کند و نفس انسان را از این اسارت ظلمانی – شیطانی می رهاند و آماده پذیرش روح الله می کند. و لذا طاغوت و دجالیت جهانی دشمنی خطرناکتر از معارف ما برای خود سراغ ندارد و لذا بارها سایت مجموعه آثار ما را هک کرده است که یکبار هم بواسطه سازمان صهیونیزم جهانی هاگانا بوده است با این پیام: آثار شما دشمن منافع جهانی ماست!

۴۹۶۸- دموکراسی و جریان انتخابات در همه زمینه ها می خواهد بی ارادگی بشر تکنولوژی زده را هم پنهان دارد و هم آن را تحویل صاحبان تکنولوژی دهد که به اسم مردم هر چه خواهند در جهت منافع استکباری و جهانخواری خویش بکنند و این توده بی جان و بی اراده را به هر کاری بکشانند. و لذا دموکراسی و تکنولوژی جدائی ناپذیرند و ظاهر و باطن یکدیگرند!

۴۹۶۹- مسخ آخرالزمانی بشر اساساً در دو قلمرو دموکراسی و تکنولوژی رخ نموده است که ماده و معنای این ممسوخیت هستند. پس اگر در محور همه مباحثات معنوی و دینی و عرفانی ما این دو مقوله نیز حضور دارند امری اجتناب ناپذیر است. این ویژه عرفان آخرالزمان است و در غیر اینصورت عرفان کاذب تشریفاتی اهل مدرسه است که فقط به کار فریبکاری و تقدیس پلیدیها می آید همچون اکثر عرفانهای رایج در عصر ما که برخی حتی آشکارا تکنولوژی را تقدیس می کنند مثل عرفان حلقه!

۴۹۷۰- تا خودآگاهی عرفانی از دو مقوله دموکراسی و تکنولوژی حاصل نگردد خروج از جهنم طاغوت آخرالزمان و ورود بر خلق جدید ممکن نیست. و این خودآگاهی نیز جز در آثار ما پدید نیامده است به برکت نور روح القدس امام زمان که نوری راسخ در ماهیات اشیاء و پدیده هاست. راسخون در علم نیز به همین نور می بینند و می فهمند! و یکی از علائم این علم آنست که بیانش در قلوب هر شنونده و خواننده ای رسوخ می کند و حجت را بر آنان تمام می کند تا در تصدیق یا انکارش مخیّر باشند. و آنانکه آگاهانه این حقایق راسخ را انکار می کنند در حقیقت عقل خود را انکار کرده و واژگون می شوند: "آنگاه که فهمیدند عمداً عقل خود را تحریف کردند و گمراه و واژگون شدند." قرآن کریم-

۴۹۷۱- "و در آن روز (روز قیامت پنجاه هزار ساله) هیچکس مالک هیچ کس و هیچ چیزی نیست و کسی را توان یاری رساندن به عزیزانشان نیز نیست..." این مضمون که در آیات کثیری از قرآن کریم آمده است مصداقی جز وضع انسان مدرن ندارد که روز به روز حقیقت این معنا شدیدتر خودنمائی می کند. نه کسی دیگر مالک همسر و فرزندان و املاک و وراثتهای خویش است و نه حتی مالک شخص خودش! و نه مالک افکار و باورها و احساسات و اراده و غرایز خودش! هر روز با نسیم و طوفانی از ارواح منزله همه تعلقات و مالکیتهای مادی و معنوی و عاطفی بر باد می رود. هیچکس نمی تواند به خودش قول بدهد که تا فردا چه خواهد بود و چه خواهد کرد! "و در آن روز مالکیت فقط از آن خداست." قرآن کریم- و طبعاً مالکیتهای انسانی (مالکیت انسان بر انسان) نخستین زنجیر ستمی است که پاره میشود در روابط اقتصادی و سیاسی و جنسی و عاطفی و امثالهم! نه حکومتها بر ملل احاطه و سلطه دارند و نه والدین بر خانواده خویش و نه اربابان زر و زور و تزویر بر رعیت خویش و نه هیچ احدی بر نفس خویش! و این حاصل نزول و ظهور روح القدس است از مصدر اسم "ملک القدوس"! جز کسانی که به نور ایمان و معرفت و تقوا در قلمرو این روح زیست می کنند مابقی مردمان چون گله های بی شبان و پریشان در بدر به جستجوی مأمنی هستند و جز شیاطین به کسی قول امنیت نمی دهند! و بدینگونه گروه گروه از دربهای هفتگانه جهنم واردش می شوند که این دربها حاصل انکار و کفران نسبت به ارواح هفتیه اولیای الهی است.

۴۹۷۲- این جنگ تمام عیار دو سویه که یکطرفش برای ابقاء و استمرار مالکیتهاست و طرف مقابلش برای رهائی از آن است در کلیه روابط بطور روزافزونی در حال شدت و حدّت و تعمیق است در روابط زناشوئی، والدین و فرزندان، ارباب و رعیت، رئیس و مرئوس، استاد و شاگرد، دولت و ملّت وو... و از همه اساسی تر جنگ هر کسی در خود و با تمامیت خودش است که این هر دو سوی جنگ در درون خود فرد است در اینکه آیا خودش باشد و اراده کهن غریزی – ژنتیکی – دهریش را حفظ کند و یا انکارش نماید و از شرش برهد: جنگ بین خود و بی خودی! انواع مواد مخدر و

روان گردان داروئی و قاچاقی در غایتهای این انواع نبردهاست که به میان می آیند آنگاه که فرد نتواند به عقل و اراده خودش به انتخابی قاطع و نهائی برسد! این جنگ بین بود و نبود است جنگ ال لاهی در ذات بشر است زیرا روح الله و نورالله نازل شده است. این سخن نخستین مظهر روح الله یعنی حضرت مسیح(ع) است: عامه مردمان مرا فرشته صلح می پندارند در حالیکه من شمشیر حق هستم که بر هر رابطه ای فرود می آیم که اگر تصدیق شوم به صلح و اتحاد می رسند و در غیر اینصورت از هم می پاشند. جز کسانی که در این نبرد قیامت آخرالزمان تحت الشعاع روح القدس یکی از اولیای الهی زیست می کنند و بر ابواب هفتگانه جنات نعیم وارد می شوند مابقی بر ابواب هفتگانه درکات اسفل داخل می شوند که قلمرو مسخ و فسخ است در یکی از طبقات زمین: "همه موجوداتی که در آسمان می پرند و یا بر روی زمین می چرند و می خزند و یا در آبها زیست می کنند همه امتهائی مثل شما هستند! آیا کسی که بر قامت راست راه می رود هدایت یافته است یا کسی که واژگونه می رود (مثل حیوانات)!" آیاتی از قرآن کریم- بسیاری از آیات قرآنی که معروف به اسرار هستند فقط تحت الشعاع علم تأویل و نزول و عروج روح قابل فهم و باورند از جمله آیات مربوط به نسخ و مسخ و فسخ!

۴۹۷۳- آیا براستی کدامیک از ایدئولوگهای حامی مدرنیزم و تکنولوژیزم و دموکراتیزم به این بزرگترین تناقض رسوای این تمدن پاسخ داده و اصلاً جرأت طرح مسئله را داشته است که چرا هر چه تکنولوژی و ابزار و زمینه های ایمنی بیشتر و دقیقتر مهیّا می شود ضایعات و فجایع و آسیبهای قلمرو آن هم شدیدتر و بیشتر می گردد از عرصه معیشت و رفاه تا اطلاعات و امنیت و بهداشت و درمان، آموزش و تعلیم و تربیت و ترافیک و امنیت جانی بواسطه اتومبیل و قطار و هواپیما و امثالهم! که این فقره اخیر از همه عبرت انگیزتر است زیرا هر چه جاده ها مدرنتر و ایمن تر و گشادتر و مهندسی تر و اتومبیلها هم ایمن تر و مدرنتر و علائم و آموزش رانندگی هم بیشتر می شود مرگ و میر جاده ای هم بیشتر می شود. هر چند که این آمار در جامعه ما دارای رکورد جهانی است ولی این روند در سراسر جهان دارای همین سمت و سو می باشد. این معما و امثال این جز در معارف ما دارای پاسخ و معنائی نیست. این قانون سقوط در دوزخ است که هر چه در آن پائین تر روی دچار عذابها و هلاکتهای شدیدتر می شوی زیرا مدرنیزم یک تمدن جهنمی است و پیروانش هم سالکان وادی دوزخند! بنابراین کافیست که آدمی عقل جانوری و غریزیش را هم گم نکرده باشد تا بفهمد که جهان مدرن چگونه جهانی است. درباره ذات مدرنیزم در رساله "معمای پسامدرنیزم" به تفصیل سخن نموده ایم که غایتش ظهور الهیت و شیطنت انسان است به مثابه دو مُد و دو تکنو! که امام و دجّال کمال این دو غایت هستند! و هر دو ادعای نجات خلق دارند که از بسیاری جهات از منظر عقل قیاسی شبیه یکدیگرند. ولی فقط انسانهای صاحب روح قادر به تشخیصی برحق هستند و مابقی دجال را پیروی می کنند به عنوان منجی موعود!

۴۹۷۴- طبق روایات شیعه، دجال، وعده به دنیا و آرزوهای مادی می دهد و سروری و استکبارطلبی مردم را تحریک می کند. ولی امام، وعده به حق می دهد و لقای الهی و رستگاری روح! حال بین این دو کاندیدا انتخاب کنید! ولی طبق همین روایات وعده های دجال تماماً واژگونه است و فقط بر قحطی وجود می افزاید و این عین عملکرد علوم و فنون طاغوت این دوران یعنی تکنولوژیزم و دموکراتیزم و مدرنیزم است. اگر از اهالی عقل هم نباشیم و فقط نقل را بپذیریم همه نشانه های دجال در روایات اسلامی منطبق بر تمدن مدرن ماست زیرا آبی که می دهد زهرآگین است و نانی که می دهد غش آور است. فقط شراب کوثری و رزق کریم روح است که بشر آخرالزمان را سیر می کند.

۴۹۷۵- در آخرالزمان امام مطلق، مظهر مطلق کلمةالله است و دجال هم مظهر کلمه ابلیس! چرا نمی گوئیم مظهر الله و مظهر ابلیس!؟ زیرا این بیان را از معصومین آموخته ایم! ولی معنایش چیست و فرقش؟

۴۹۷۶- اگر بقول امام معصوم، انسان کامل یا امام زمان در عرصه ظهور و تجلیش مظهر کلمةالله است این در تصدیق کلامی در انجیل است که می فرماید در ازل فقط خدا بود و خدا، کلمه بود و آن کلمه خدا بود! این ذات تأویل و علم بیان است که اگر فهم شود مطلق همه فهم ها و ادراک ممکن از ازل تا ابد است و فهمی نابتر از این وجود ندارد.

۴۹۷۷- اگر امام زمان و انسان کامل در ظهور آخرالزمانی مظهر الله می بود این عین شرک آشکار می بود. زیرا حتی اگر بگوئیم که خود خداوند از وجود امامش رخ نموده باز هم شرک نیاز به بنده در تجلی باقی می ماند. ولی گفته میشود

که انسان کامل مظهر کلمةالله است و تجلی خداوند! زیرا خداوند در ازل کلمه و در آخر (آخرالزمان) انسان کامل است و این همان است و دوئی در کار نیست که شرکی باشد.

۴۹۷۸- آن نور ازل همان کلمه اله است که در متون عبری و تورات هم وجود دارد که در ادعیه یهود و نصاری به لفظ "الهی" به کرات ذکر شده است. ولی در دین محمد(ص) به قلمرو عرفات آمده است یعنی ال اله شده است که میشود الله! و علاوه بر این کلمه الله مصدر فعال از ریشه اله هم هست که بمعنای اله کننده است. یعنی کلمه الله هر کسی را که بخواهد الهی می کند در ظهورش! پس خداوند در ازل نور اله است و در آخرالزمان چون به ظهور آید ال اله است و آن انسان کامل است در مراتب تجلی!

۴۹۷۹- نور اله در امامتهای انبیای مرسل همچون ابراهیم(ع) و موسی(ع) و عیسی(ع) هم ظهور تثلیثی داشته است: ابراهیم – اسماعیل – هاجر، موسی – هارون – آسیه (مادر موسی)، عیسی – یحیی – مریم! "چون سه تن راز در میان نهند چهارمی اوست!" این تجلی در دین محمد خمسه است: محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین! "چون پنج تن راز در میان نهند ششمین اوست." سوره مجادله۸- که این ظهور ال اله یا ال لاه است. ولی در آخرالزمان ظهور واحد قهار و تجلی احدی رخ می نماید که این پنج تن و پنج حرف در یک نفر یگانه می شود که کمال این ظهور یگانه قائم آل محمد است و سپس اولیای او! و لذا همه ائمه هدی(ع) حضرت قائم را به اسم تأویلی یعنی "م ح م م د" خوانده اند که همان ظهور نور خمسه کلمه ال لاه است ولی در یک تن احد و واحد!

۴۹۸۰- بنابراین آخرالزمان عصر ظهور "او" است هوی تریالکتیکی و پنتالکتیکی! شهدالله انّه لااله الاهو! الله شهادت می دهد که اله جز او نیست! هوی الهی (ا ل ه) و هوی اللهی (ال ل اه)! چون سه یا پنج اهل راز حق جمع شوند و رازشان را یکی و یکدله سازند هو رخ می نماید یعنی امام زمان که ظهور واحد قهار است از وجه اله یا الله! و این ظهور کلمه اله یا الله است. که این سه یا پنج تن همان اولیای ناطق و ظاهر آن حضرت می باشند که حامل انوار ثلاثه محمد – علی – فاطمه یا انوار خمسه محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین هستند که اولی الهی و دومی اللّهی است.

۴۹۸۱- بنابراین لفظ اله و الهی از عصر ابراهیم خلیل بر زبان مؤمنان جاری شده است که آیت بیرونی آن هم خانه کعبه است که برای نخستین بار به اسم اله بدستان ابراهیم و اسماعیل و هاجر ساخته شد که خود بانی ظهور کلمه اله بودند: ابراهیم (ا)، اسماعیل (ل) و هاجر (ه)! حکیمان الئات نخستین و معروفترین حکمای الهی و توحیدی در مغرب زمین هستند که خرد دیالکتیکی و وحدت وجودی را بنا کردند که پارمنیدز و زنون و جورجیاس اساس ثلاثه این مکتب هستند که بیان این حکمت در نزد سقراط آخرین سخنگوی آنهاست.

۴۹۸۲- ولی باید دانست که لقای الهی فقط در دین اللهی محمد ممکن شده است که دین ال اله یعنی عرفات ظهور و تجلی است همانطور که محمد نخستین کسی است که به آسمان هفتم عروج کرده است که آسمان ال اله است البته در خاک امام! "شفاعت در نزد کسی است که دارای قلبی بینا نسبت به حق باشد." قرآن- و لذا این شفاعت که اساس خلق جدید و بدعت در آفرینش است حاصل شهود لقاءاللهی است. زیرا قبلاً در کتاب "خداشناسی امامیه" نشان دادیم که شفاعت یعنی خروج از قوانین خلق قدیم و ابداع خلق جدید! و این بدعت نوین حاصل واقعه لقاءالله در عالم ارض است که علی(ع) نخستین شفیع و شاهد لقاءاللهی در خاک است: "در هر چه می نگرم نخست خداوند و سپس آن چیز را می بینم." علی(ع)- و علی همان کسی است که خود خداوند بر الهیتش شهادت می دهد و می فرماید که برای برپائی قسط و عدل قیام می کند (شهدالله انّه...) چرا که علی(ع)، خود ذات سرمدی هر چیزی را می بیند و قیام برای برپائی عدل یعنی قیامتی که در آن هر چیزی و هر کسی را بر جای حق سرمدی ذاتش می نشاند همانطور که این تعریف از عدل برای نخستین بار از علی(ع) آشکار شده است که: عدل یعنی قرار دادن هر چیزی بر جای خودش! و این یعنی قیام برای الله در جهت برپائی الهیت هر کسی و هر چیزی! و این یعنی ظهور ال اله (الله)! پس امام فقط مظهر کلمه الله نیست بلکه برپا کننده تجلی این کلمه در عالمیان و آدمیان است و این معنای یوم الدین است و امام هم مالک یوم الدین: "و در آن روز هر چیزی در زمین و آسمان برای خداوند ظهور و بروز می کند برای خدای واحد قهار!" در این معنا بمان که عصاره

دیگری از کل امّ الکتاب و کتاب حاضر و مجموعه آثار ماست و جمالیترین تجلی عدل در زمین و آسمان که در عصر ظهور واحد قهار امام زمان به تمام و کمال رخ می دهد.

۴۹۸۳- "دست در جهنم می کنم و هر که را خواهم به بهشت می آورم..." این کلام امام علی(ع) عین بدعت و استثناء در قوانین خلقت است که آن را شفاعت نامند و این همان اساس و گوهره خلق جدید است بقدرت نور روح القدس که موجب لقاءالله گشته و ارواح ثلاثه اکبر و اعظم و اعلیٰ را به خدمت گرفته و خلق جدیدش را برپا می سازد.

۴۹۸۴- خلق جدید و بدعت و شفاعت که از لقای الهی ناشی می شود بدین دلیل است که هر کسی که تجلی ذات پروردگارش را دیدار کند به نور الله تنویر شده و الهی می گردد و لذا خلاق می شود همانطور که در قرآن کریم مکرراً آمده که خداوند هر گاه که بخواهد جهان را از میان برمی دارد و خلق جدیدی برپا می کند که خلقی برتر و بهتر است. این قاعده درباره هر کسی که دارای نورالله باشد نیز صدق می کند.

۴۹۸۵- هر که خدا بیند خدائی می شود یعنی خودش می شود و خودآ! و این واقعه قیام بر عدل و قسط است. زیرا هر که خودش شود خلاق می شود زیرا خودی جز خدا نیست.

۴۹۸۶- و هر که خال و خدّ (خط) دارد خود است ولی تا مشمول نزول روح القدس نگردد بخود نمی آید و خودآ نمی شود. منظور از خدّ و خال همان نشان ظهور است در عالم وجود که شامل همه موجودات عالم است. و چون "آ" شد نخست الف است یعنی محمد – علی – فاطمه که ظهور اله است و سپس الفون است یعنی محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین که ظهور ال اله (ا ل ل اه) است. و نخستین قیامتی که نور خمسه کلمةالله را در تجلی واحد قهار متجلی ساخت قیامت کربلای حسینی بود! که خورشید این تجلی، خورشید قدیم را تا سرحد خاموشی کشاند در ظهر عاشورا به وحدت اسرار خمسه امام سجاد(ع) و باقر(ع) و علی اکبر(ع) و عباس(ع) و زینب(ع)! و چون پنج تن اسرار در میان نهند ششمین اوست از برای قیامت! (مجادله۸)- که این ششمین که قائم قیامت آخرالزمان و ساربان این کاروان است خود حسین(ع) است که او را سلطان رجعت خوانده اند ائمه معصومین(ع)!

۴۹۸۷- وقتی کسی خودش شود و صادق و عادل و موجود و یگانه گردد و مظهری از سوره قل هوالله احد شود از زنجیره علیت و جبر خارج شده و دیگر علت یا معلول چیزی نیست و در مقام الساعه است که قلمرو لامکان است و این همان عمای ازل است که به قول رسول خاتم نه بالائی دارد و نه پائینی! این مقام کلمه ال ل اه است و ظهور بودِ نبود و حضرت "آ" که ذات همه اصوات و حروف و کلمات است و معانی و مفاهیم! اینجا جایگاه خلافت اللهی انسان است که پنج نور عقل و اخلاق (دین) و محبت و حُسن و شهود است بهمراه هفت ارواح ازلی! که می شود دوازده امام که او را امام مبین گویند که انسان کامل اثنی عشری است. او نقطه اول و ازل است که از راه ابدیت و غایت آخرالزمانی باز آمده است به یاری مرسلین و معصومینی که دمادم بر او صلوة کرده و او را از طبقات ظلمات بسوی طبقات نور بالا برده اند! این همان راه رسیدن به امّ الکتاب و فطرت الله در ذات خویشتن است. این همان راه تأویل و تجلی کلمه الله به انسان کامل است و جهان هستی که آئینه صفات اوست. این کل راه کلمه الله است تا انسان کامل و بعکس!

۴۹۸۸- حرکت بسوی خودآئی و خود شدن مستلزم اینست که آدمی با بی خودی ها و مسخ ها و بیگانگی ها و جنونهای خویش روبرو شده و آن را درک و تصدیق کند آنگاه که در مقابل آئینه ای چون این کتاب قرار می گیرد. و این مقدمه ای واجب بسوی خودآئی و روح پذیری است و منشأ اراده به نجات و خلق جدید است تا لا را نبینی میل به ال لا نمی یابی! تا واژگونی خود را نبینی و تصدیق نکنی میل به اقامه قیامت وجود و مستقیم شدن نمی یابی! این کتاب هم آئینه لا است و هم حامل روح ال لاه! صراط مستقیم راهی است که انسان را از واژگونی می رهاند و مستقیم و برپا می کند. این کتاب درب ورود به صراط مستقیم است.

۴۹۸۹- پس اگر خداوند در ازل ماقبل از آفرینش و تجلی فقط یک کلمه بود پس آن یک کلمه همان نور مطلق بود که مطلقیت این نور عین عدم عمای لامکان بود که ذات الذات عالم هستی است. و آن کلمه "لا" است که چون فطرت بشر دچار انقلاب و واژگونی گردد تأویل به "ال" می شود و این سرآغاز تجلی کلمه ال لا در بشر است و آغاز فطرت اللهی

بشر! "زیر و رو و واژگون می شوند و آنگاه روی به خداوند می کنند." قرآن کریم- همانطور که از وجه علم کلام و تأویل کلمه الله هم قبلاً از منظر گوناگون نشان داده ایم که "لا" اصل لغوی الله است که حکیمان این علم بر آن آگاهند!

۴۹۹۰- "لا" نور مطلق است و هر امر مطلقی ضد خویش است یعنی نور مطلق همان ظلمت است که همان عدم عمائی است. و چون ضد خود گردد "ال" شده و نور می گردد که منشأ ظهور و تجلی هستی است. و این نیز بیان دیگری از تأویل کلمه ال لا به معنای بود نبود است که سرمنشأ آفرینش است. و قبلاً بارها از وجوه گوناگونی نشان داده ایم که آفرینش جهان هستی مخلوق ضدیت حق با خویش است که این همان منطق رحمت مطلقه و ایثار و از خودگذشتگی و تقوای محض الهی است و این عشق به عرفات که گوهره آفرینش است لای ازل را به "ال" تأویل نموده و کلمه ال لا را سرّ ظهور و عرفات خود قرار داده است در خلق عالم و آدم! در این معنا نیز بمان و تا ابد بیندیش که سرالاسرار علم تأویل و تجلی است در کلمه الله! و این سرّ "الف لام" در حروف مقطعه قرآنی می باشد که درب ورود بسیاری از سوره های قرآنی است.

۴۹۹۱- پس کل جهان هستی و خاصه هستی انسان، تجلی نور ال (الف لام) است و قبلاً نیز نشان دادیم که تفصیل و تسبیح حرف آ (الف) ما را به کلمه "الفهیم" می رساند که این مسمای باطنی اله است. پس الف لام نور فهم ذات پروردگار است و این فهم ازلی منشأ عرفات و تجلی و آفرینش است. به زبان دیگر خداوند در ازل ماقبل از آفرینش چیزی جز فهم مطلق وجود نبود یعنی دانائی بر هستی! یعنی می دانست که هست همین و بس! و این هستی آگاهی محض و مطلق همان ذات الف لام (ال) است که در حرف "آ" نیز حضور دارد. در این معنا اگر همه عمرت را بیندیشی و تأمل کنی کم است.

۴۹۹۲- "لا" هستی در خویش و برای خویش است که در واقعه تقوای الهی و ضدیت با خود به "ال" منقلب شده که هستی برای غیر است و این آغاز عرفات و ظهور و آفرینش است. و این سیر تأویل عمای عدم به وجود خلاق است که از لامکان به مکان و از الساعه به زمان می آید. و آدمی بایستی از همین راه رجعت کند که کل دین راه رجعت و ذکر است که در این رجعت انقلاب و واژگونی رخ می دهد و لا به ال تأویل شده و جان سالک اللهی می گردد: "زیر و رو شده و آنگاه روی به الله می کنید." قرآن کریم-

۴۹۹۳- ال و لا فقط به لحاظ ساختار حروف عکس یکدیگر نیستند بلکه به لحاظ معنا هم ضدین هستند. "لا" بمعنای نه، نیستی، نفی و انکار است و "ال" هم حرف عرفه است که هر چیزی را موجودیت معین و معلوم و معروف می بخشد و باب ورود به همه الفباهای زبانهای روی زمین است از حرف الف (آ)! پس رابطه ال و لا همان رابطه وجود و عدم و بود و نبود است و معلوم و مجهول! که این وحدت اضداد در ذات خود آ "الف" نیز حضور دارد که رابطه "ا" و "ل" است. یعنی لا و ال هر یک به تنهائی نیز حامل این ضدیت توحیدی در ذات خویشند.

۴۹۹۴- امر تأویل و تجلی مثل دم و بازدم است. همانطور که "آ" و "ام" در صورت دم و بازدم است و در تفصیل و تسبیح حرف آ به "ام" می رسیم که به مثابه ظاهر و باطن و اول و آخر امر حیات هستند. رابطه "ال" و "لا" نیز همچون یک رفت و برگشت است در نزول و عروج! که این وحدت اضداد را در هر اسم و مسمائی در عالم هستی شاهدیم چرا که حرف "آ" در همه حروف الفباء و طبعاً در هر کلمه ای حضور دارد و این سرّ خرد و منطق دیالکتیکی در ذات اصوات و حروف و کلمات است پس دیالکتیک یک فلسفه و نظریه نیست یک واقعیت وجودی نهفته در ذات عالم معنا و ماده است که صدالبته کارگاهی جز نفس ناطقه انسان ندارد. پس کارخانه دیالکتیک خود انسان است همانطور که در دو عالم هیچ چیز غیرانسانی وجود ندارد. در اینجا یکبار دگر احدیت ذاتی خدا و انسان در ذات الفاظ و حروف و کلمات و معانی را شاهدیم. این احدیت جز در ماهیت نفس ناطقه و فهیمه قابل گفتگو و درک و تصدیق نیست. و قبلاً نشان دادیم که تأویل تفصیلی حرف آ (الفون) به ذکری حیرت آور می رسد: یا من وَلَف! یعنی ای آنکه می نویسی و تألیف می کنی کتاب آفرینش را! پس نور ازلی حق و هستی عمای عدمی که همان آ است نور تألیف است.

۴۹۹۵- کل این مبحث منطق نفس ناطقه است که در مجرای رفت و برگشت تنفس بین دهان و سینه جریان دارد و قلمرو نطق و لفظ و حرف و کلمه و بیان است یعنی قلمرو روح القدس که روح نطق و بیان و زبان می باشد و عرش رحمن است که بر آب قرار دارد در مجرای دهان و سه راهی گوش و حلق و بینی که همه بر آب هستند. بمان!

۴۹۹۶- پس این بحثی فلسفی و نظری و ایدئولوژیک نیست بلکه جریانی واقعی است که بر آب دهان و اعضاء حواس و صوت و حروف و زبان و دم و بازدم هر آن مشغول خلق جدید است و هر آن در شأن دگریست تا به همه مسائل عالم وجود در وجدان آدمی پاسخ گوید (سوره رحمن۲۹). و این اوئی که هر آن در شأنی دگر پاسخگوی عالم و آدم است انسان روح القدسی است و نطق روح القدس در انسان! این حقیقت را هر خوانندهٔ هوشمندی در مجموعه آثار ما و بخصوص در این کتاب بوضوح درمی یابد این منطقی است که ما از قرآن کریم نیز به ارث برده ایم حتی قبل از وقوع نزول روح القدس! این بیان معمای گسستگی علیت منطقی و منطق علیتی در ارتباط بین آیات قرآن کریم است.

۴۹۹۷- آدمی سخن نمی گوید الا جهت تبیین یکی از خوانده های دریافتی حواس پنجگانه اش در جریان نزول ارواح هفتیه! و اما خود بیانش که از اعماق سینه اش بالا می آید واقعه عروج همان ارواح هفتیه است که از طریق حواس بر دل نشسته است. و هر لفظ و صدا و کلمه ای که از سینه بر زبان و از دهان بالا می آید بر جریانی از هوا و ریح (روح) است. و این در رسالت روح القدس است که مأمور بیان و عروج ارواح منزله می باشد. و همه از "آه" و "أمّ" است "أمّ" به وقت دم و "آه" به وقت بازدم! پس کل نزول و عروج روح از حرف "آ" است یعنی لا و ال! و این دم و بازدم بنیاد زمینی بود و نبود در تجربه حیات بشر است که یک رفت و برگشت و نزول و عروج آشکار ریح و روح است که در صاحبان ایمان، روح است و در غیرمؤمنان هم ریح! که یکی تأویلگر است و دیگری تبدیلگر! یکی زنده کننده هواست و دیگری مسموم کننده آن! یکی می آفریند و دیگری تباه می سازد. یکی "لا" را به ال لا ناطق می سازد و دیگری هم لال می شود (لاال)!

۴۹۹۸- "لا" در جریان تلفظ امری فرو رونده و از جنس دَم است و "ال" هم جریانی معکوس دارد و برون رونده و ظهوری است. پس ال لاه یک نزول و عروج روح است به تمام و کمال! و "ه" هم هوی ذات تنفس است که درباره اش در کتاب "سرّ واژه" سخن نموده ایم. "ه" هم ریشه تنفس و حیات و صوت و نطق است و هم نشان تأنیث در عربی است که دال بر عشق و پرستش است و هم پایانه هر حرف و لفظی که با قدرت تمام ادا شود مثل آه، باه، راه، حاه، یاه و غیره! پس غایت همه الفاظ و حروف الفباء می باشد. و لذا تجلی نور کلمه ال لاه به جمال تأنیث (هی) است همانطور که قرآن کریم نیز این کلمه را با ضمیر هی آورده است: کلمةالله هی العلیا! و اینست که هر کس که حتی یکبار این کلمه را با تمام عشق و قدرت در دم و بازدمش به پشتوانه عرفان نفس بیان نماید جمال هی العلیای الله را دیدار می کند که جمال بود نبود است پس عالیترین بیّنه ای است که اهلش را بر صراط بین زمین و آسمان و مرگ و زندگی و بهشت و دوزخ سالک احدی می سازد زیرا همه بین ها را از بین برده است. زیرا خود نور بود نبود است پس کل وجود حق را از ازل "لاه" تا ابدیت ال لاه فرامی گیرد در دل اهلش! "دو عالم نمی تواند مرا فراگیرد ولی دل مؤمن می تواند." حدیث قدسی-

۴۹۹۹- اینک بهتر درمی یابیم که چرا "لاه" خدای ازلی درون ذات و در خویش و با خویش و برای خویش و نهان است. ولی ا ل ه (اله) خدای ظهور و تجلی و برای غیر است. و عجبا که این هر دو اسم خدا در زبان عرب جاهلی که خامترین و بکرترین زبان بدوی و دست نخورده تاریخ است حضور داشته است که با ظهور حقیقت محمدی از مصدر ال لاه خوانده شده و ظهور و تجلی نموده و دیدار شده است. این هر دو نام (لاه – اله) در زبان عبری و از صحف ابراهیمی هم گزارش شده است. اینک بهتر به تأویل برترین ذکر توحیدی در دین محمد(ص) که جامع همه اذکار است پی می بریم: لااله الاالله (لا اله الّا ال لاه)! که چهارده حرف است یعنی چهارده معصوم! و اینک آن سخن مشهور امام رضا(ع) که: لااله الّاالله دژی است که هر که بر آن وارد شود از هر عذاب رسته است و مائیم شرط ورودش!

۵۰۰۰- غایت و نهایت و اشد هر امری ضد آن امر می شود. اشد ظلمت، نور است و بعکس! اشد عدم، وجود است و بعکس! و امثالهم! و اما چگونه چیزی به چنین حدّی از شدت و قوّت و غایت خود می رسد؟ بواسطه زمان که غایتش

همان قیامت است که بی زمانی و الساعه است. در الساعه، هر چیزی ضد خویش و عین خویش است و بود و نبود هر چیزی یکی است! پس انسان یا در جریان زمان نجومی به قیامت نهائی می رسد که بایستی به اندازه کل تاریخ هستی و زمان صبور بماند و یا بقدرت روح القدس!

۵۰۰۱- روح القدس، نور دهرشکن است زیرا نور الساعه است و زبان تکوین کن فیکن به کمتر از نظری! و در عین حال این نور الساعه در باطنش عین تمامیت دهر است دهّار و دهور است همانطور که دهر از اسماءالله است. و لذا اهلش را به آنی پیرمطلق می سازد و پیری مطلق نیز عین جوانی جاودانی است. همانطور که اسم "ستّار" (پوشاننده – پنهان کننده)، کاشف اسرار است اسم دهّار هم کاشف دهر و برپا کننده الساعه و به پایان رساننده زمانیت است.

۵۰۰۲- ممکن است گفته شود که "مطلق" بعنوان اسم و صفتی از ذات حق از کجا آمده است که دائماً به کار می بریم! مطلق، وجهی از معنای "احد" و "صمد" است. کسی که در خود و با خود یگانه است یعنی بی نیاز از خود و حراست و مراقبت از خود است. زیرا هر یک از انسانها حتی در مقامات عالی وجودی هم لااقل هویتی دوگانه دارند که یکی وجود و دیگری موجود است که موجود بر وجود احاطه و نظارت و مراقبت دارد تا از دست نرود. و این رابطه شاهد و مشهود و واحد و موحد است. و خداوند موحد نیست بلکه احد است. شاهد بر خود هم نیست بلکه شهید در خویش است. و این بی نیازی از غیر و از خویش همان مطلقیت ذات باریتعالی است. و انسان کامل هم پس از شراب طهوری و کوثری که از ربش می نوشد از این ثنویت مذکور پاک شده و ملحق به احدیت می شود یعنی مطلق می گردد! و سوره طلاق سوره مطلقیت انسان است که خروج از ثنویت مکان – زمان است که همان ثنویت "من و خودم" است: "هر که به خدا و روز آخرالزمان ایمان آورد و برای خدا شدیداً از خود بگذرد (یتّق الله) خداوند برایش راه خروج را می گشاید و از راهی که مطلقاً قابل حدس نیست روزیش می بخشد و حسابش با خود الله است (یعنی حسابش اللهی است) و امرش را به او می رساند... و این امرالله بر شما نازل شد که اجر عظیم است که سرّ امرش را آشکار می کند... و خداوند بزودی این سرّ را بر شما آسان می سازد... و شما ای صاحبان دربهای خروج، خداوند بر شما ذکرش را نازل کرده است بهمراه رسولی که آیات خدا را بر شما تنویر می کند تا اهل ایمان و صلح و وحدت را از ظلمات بسوی نور خارج نماید و زیباترین رزق را نصیبشان سازد. خداوند آن کسی است که هفت آسمان و هفت زمین از جنس و مانند آن آفرید و نازل می کند امرش را بین آنها تا به علم بدانید که خدا بر هر کار محالی قادر است و بر هر چیزی با علمش احاطه دارد." خلاصه سوره طلاق- در این سوره در آن واحد سخن از طلاق و خروج از ظلمات و خلق جدید است. زیرا براستی که طلاق از مرگ و نابودی هم برای اهل دل، شاقه تر است و البته برای سنگدلان فاسق همردیف تفریحات سالم است. ولی شاقه تر از جدا شدن از همسر که جمال باطن فرد است جدا شدن از خود است که مصداق یتّق الله است که نهایت تقواست. زیرا اتق الله آغاز تقواست ولی یتق الله نهایت آنست. و جدا شدن از همسر اگر براستی برای تقوای الهی باشد عین طلاق دادن خود است و مظهر یتّق الله است که آدمی را برای خروج از مکان و زمان و ظلمت دهر و الحاق به خلق جدید در بین زمین و آسمان مهیا می کند که عرصه وحدت و احدیت وجود است و عین مصداق زمین آسمانی و آسمان زمینی است و ظهور انسان الهی که حسابش و رزقش هم تماماً اللهی است و این ظهور احسن حیات و هستی است بهمراه احسن رزق: قَد اَحسن الله لَهُ رزقاً! (طلاق-۱۱)

۵۰۰۳- احسن الخالقین، احسن الرازقین و امثالهم برخلاف ترجمه های رایج به معنای بهترین نیست بلکه از مصدر حُسن و زیبائی جمال است و سخن از آفرینش و رزق و نصرت ذوالجلالی و تجلیات جمالی خداوند است و رزق نوری است به نور جلال و جمال حق!

۵۰۰۴- و علاوه بر این کلیه اسماء و صفات تفضیلی و عالی خداوند نشأت گرفته از نور آی ازل (الف) است: اِحسن الخالقین، اِرحم الراحمین، اِحکم الحاکمین، اِنصرالناصرین، اِفتح الفاتحین، اِکرم الرازقین و... و این تأویل مطلق به "آ" جامعه همه تأویلات و ذات همه ذوات است یعنی تأویل احدی که حاصل تحدید تن و دل و جان و جهان خویش است یعنی حدّ زدائی که برخاسته از یتّق الله است.

**۵۰۰۵- و لذا طلاق برای کسی که اهل ایمان و تقوا و صلح باشد و با طلاقش روی به عداوت و انتقام نکند و در حقیقت با خدایش به عداوت نپردازد (چون ازدواج و طلاق هر دو به امر اوست) موجب خروج از ظلمات و خلق جدید می گردد که اجر عظیم و احسن رزق عایدش میشود ولی در غیر اینصورت: "خداوند به عداوت آنها پاسخ داده و عداوت میورزد و آن عذاب شدید است و خسران عظیم." طلاق۹-۸-**

**۵۰۰۶- فقط چند سوره از قرآن کریم به امر ازدواج و زناشوئی و طلاق اختصاص داده شده که اتفاقاً عرفانی ترین سوره ها و آیات قرآن هستند و هیچ امر بشری و اجتماعی تا این حد مورد توجه الهی نیست زیرا امری سرنوشت ساز دو دنیاست چرا که همسر ظهور باطن و ازدواج سرآغاز خلق جدید است همانطور که کارگاه آفرینش است و لذا کل ماهیت دین و دنیا و عقل و ایمان بشری در این واقعه به تمام و کمال به میدان آمده و به محک می خورد. و از همین واقعه است که قیامت طرفین برپا می گردد و دربهای بهشت و جهنم از هر دو جانب گشوده است. زیرا که رابطه آدم – حوائی قلب تأویل کلمه ال لا است آن هم تأویل جلالی از هر دو وجه ذوالجلال و ذی الجلال! و اینست که فرزندان آخرالزمانی همه پیر به دنیا می آیند و خداوند به این پیر کودکان سوگند خورده است.**

**۵۰۰۷- رابطه زناشوئی رابطه شاهدی – مشهودی است. و لذا کسی که دارای شجاعت و صداقت این رویاروئی نباشد و فکر و ذکر و درد معرفت نفس نداشته باشد این رابطه را جهنم خود می سازد و از آن می گریزد و بالاخره به طلاق می رسد که اکثراً حتی شهامت طلاق هم ندارند و عمری را در طلاق فاسقانه و ریائی به سر می برند که عین جهنم درک اسفل است جهنمی تحت عنوان آبرو و مردم داری! این آخرین تلاش مذبوحانه جهت حفظ سنت و نژادپرستی و آبرو است که در جوامع صنعتی تر و غربی از میان رفته است و این یکی از علل رویکرد جهان سومی ها به تمدن غربی است زیرا جهنم بهتر از درک اسفل است. و چنین رابطه ای کارگاه خلق جدید شیطانی است که لشکریان شیطان را تولید می کند. این تأویل ال لا نیست بلکه <u>لا ال</u> است که یک واژگونسالاری عیان است و هر کلمه ای که از این ظلمات کور و کر و <u>لال</u> برآید فقط هیزمی بر این آتش است که شعله هایش را می افروزد و همه اطرافیان و نژادش را می سوزاند. سکوت و فرار تنها راه ادامه این زناشوئی در درک اسفل است که نه می سوزند و نه می سازند نه مرده اند و نه زنده، نه هستند و نه نیستند!**

**۵۰۰۸- لاال (لال) یعنی نفی و انکار عرفه (ال) و هر شناختی! بسیاری از ازدواجها بر همین اساس بنا می شوند یعنی تماماً بر دروغ و مکر و ریا و فریب و تجارت بنا شده اند و این کارگاه ظلمات و خلق جدید اسفلی است. و می دانیم که تنها ابزار عرفه همانا سخن نمودن و درد دل کردن و صدق کلام است و راز در میان نهادن! و خلافش هم لال شدن است زیرا دروغگوئی در زناشوئی بسرعت رسوا شده و عمرش به پایان می رسد و زان پس یا توبه است و یا فرار و سکوت و طلاق عاطفی! و آنکه لال است نه می آفریند و نه آفریده می شود. "خداوند هر چه خواهد بیافریند می گوید باش پس به آنی می شود!" قرآن کریم- و این از قدرت ال لاهی ذات است و نه لاالهی و لاالی! در این معنا بمان!**

**۵۰۰۹- و روح القدس در جان انسان، نطق و زبان "لا" است یعنی نور "ال" است و لذا بنا کننده ال لا که همان بنای کاخ زمین آسمانی و آسمان زمینی و بود نبودی و انسان الهی است: "در آسمان کاخهائی بس زیبا از برای اهل نظر بنا شده اند." قرآن کریم-**

**۵۰۱۰- بنابراین مهم نیست که مثلاً "لال" کلمه ای عربی یا فارسی باشد از این نمونه در آثارمان فراوان است که ریشه های لغوی برخی را نشان داده ایم. پس اگر معنائی عربی را در لغت عرب نیافتید در ریشه عبرانی یا سریانی آن جستجو کنید که همه زبانها اصل و اساس و مادری واحد دارند که این حقیقت برای فسیل های کلامی و صرفی – نحوی غیرقابل فهم می آید.**

**۵۰۱۱- رابطه انسان با باطن خویش همان رابطه "ال" با "لا" است. رابطه مرد و زن نیز همینگونه است زیرا تجسد باطن همدیگرند. اگر این رابطه ها، مؤمنانه و عارفانه و باتقوا باشد ال لاهی است و در غیر اینصورت لاالهی است. و فقط رابطه امام و مأموم است که ال لاهی است. پس کل روابط بشری بطور عام لاالهی است که در آن هیچ حق و اله**

**نیست مگر اینکه منتهی شود در سمت و سوی امامی مبین. و این بیان و تعین لااله الاالله است که نابترین بیان کل روابط انسانها در جهان می باشد.**

**۵۰۱۲- گفتگوی زناشوئی و بطور کلی درون خانوادگی، یا روح القدسی است یا شیطانی! یا فاتح دربهای بهشت است و یا جهنم! سلطان این گفتگو یا امام مبین است (روح الله) و یا دجّال! و این ویژه آخرالزمان است.**

**۵۰۱۳- همانطور که اختیار از مصدر "خیر" است انسانهای خیّر و نیکوکار که خیر و صلاح همگان را می خواهند دارای اختیار و اراده الهی می شوند و خداوند آنان را برای خود برمی گزیند تا در ذاتش جهاد کنند و پیرو ابراهیم خلیل باشند و با رسول خدا محشور گردند و از ارواح آل محمد برخوردار شوند تا شاهدان بر خلق باشند و خلق را در هر عصری از نزد رسول، بشارت و نذارت و هدایت نمایند (حج۷۸-۷۷). پس امر ولایت و امامت عرفانی و خلق جدید تماماً مبتنی بر انتخاب و عملکرد انسان است و امری جبری و ژنتیکی و مادرزادی نیست. طبق آیات و تأویلات کثیری نشان داده ایم که در آخرالزمان ارواح الهی بر کل خلق نازل می شوند و فقط اهل ایمان و تقوا و نیکوکاران استحقاق دریافت و حمل و تأویلش را دارند و به برکت و شفاعت و کرم حق بر جنات نعیم وارد می شوند: "بدانید که رسول در شماست و بدین دلیل است که قلب شما از ناپاکیها بیزار است... و خداوند اهل تعقل را پاک می کند..." آیاتی از قرآن- و دانستیم که رسول خاتم(ص) روح العقل الهی است پس هر که با رسول محشور باشد اهل تعقل و لذا اهل طهارت و عصمت نفس است و دائماً در حال تزکیه می باشد تا اینکه بالاخره لایق دریافت روح هفتم یعنی روح القدس می شود که روح عصمت امام است. و این مقام یک مأموم و شیعه حقیقی است که بقول رسول خاتم دارای همه کرامات و مقامات امام علی(ع) می باشد و بلکه محل ظهور حقایق و اسراری از امامت است که تا قبل از او رخ نداده و مکتوم مانده است.**

**۵۰۱۴- روح القدس، روح انحلال و فنای منیّت مأموم در هویت امام است یعنی روح احدیت حق در خلق است و لذا بنیاد دوگانگی و شرک را برمی اندازد. این همان شراب کوثر است که بدست امام زمان به مأموم نوشانده می شود و همه فرق ها و مرزها و بین ها برداشته می شود. روح القدس، روح بیّنات است و بیّنه اعلای پروردگار!**

**۵۰۱۵- بنده از تجربه چوپانی در دوران کودکی و نوجوانی در تماشای حیات وحش و طبیعت دچار این معما و چالش عقلانی با خداوند بودم که چرا این گلها و گیاهان زیبا و پاک را حیوانات می خورند و باز چرا این حیوانات پاک و زیبا بواسطه حیوانات قدرتمندتری دریده و خورده می شوند. من این واقعه را به صدق و عدل و رحمت نمی دیدم. ولی ندائی در درونم مرا دعوت به صبر می کرد صبر بر سئوال! و بعدها این ندا را در کتاب خدا خواندم که: "ای اهل ایمان در مسائل خود با پروردگارتان صبور باشید تا وقتش فرا رسد وگرنه ممکن است از پاسخی که می یابید ناشاد شوید و زیان ببینید." تا بالاخره در واقعه نزول روح امّ الکتاب و به نطق روح القدس و به یاری امام باقرالعلوم در مسئله نسخ و مسخ و رسخ و فسخ و در نزول و عروج روح و سقوط و صعود ارواح انسانی در قبال این نعمات الهی به صدق و عدل و رحمت این معماها پی بردم که بخش هائی از این رازگشائیها را در این کتاب شاهد بوده اید که هر چه در زمین و آسمان است جز انسانها نیستند حتی خاکی که بر آن راه می رویم و در آن دفن می شویم و ارواحی که ما را به بالا می برند و دستانی که به یاریشان به بهشت یا دوزخ می شویم. و راز عظیم و بس دقیق و عمیق اختیار و انتخاب انسان در هر امری و در هر لحظه ای از حیات دنیا و آخرت! و اینکه بالاخره همه تحت الشعاع رحمت مطلقه الهی بسر می برند که بسا فراتر از عدل است زیرا احدی تاب تحمل عدل کامل خدا را ندارد جز انسان کامل و امام مبین که خود مظهر عدل خداوند است.**

**۵۰۱۶- همانطور که از همان دوران کودکی بقدرت نور بصیرتی که در روح الایمان بود در هر شیء بیجان و جانداری صوری از آدمی می دیدم و لذا بطرزی حیرت آور توقع داشتم که همه چیزها با من حرف بزنند و گاه به جدّ با اشیاء درگیر می شدم تا از آنها حرف دربیاورم با گیاهان و حتی سنگ و گوسفندان. در اینکه آنها قادر به سخن گفتن هستند تردیدی نداشتم. اینک درمی یابیم که همه آنها براستی انسانهای لال (لال) هستند و لذا در وضعیت مادون انسانی مسخ و سقوط کرده اند پس از مرگشان! و این بخشی از حیات اخروی و آخرالزمانی آنهاست. هر چند که بسیارند انسانهائی که در همین حیات دنیا و در صورت بشری براستی لال هستند و هیچ حرف حساب و معقول و راست و درستی درباره خود**

ندارند که بر زبان آورند که اگر همینگونه بمانند پس از مرگشان در اشکال غیر انسانی سقوط می کنند: "آنکه در حیات این دنیا کر و کور و لال است در حیات اخروی بسیار کرتر و کورتر و لالتر است." قرآن کریم- هم اینک نیز با دو تن از همین نوع آدمها بمدت حدود یکسال است که در یک سلول چهار متری زندانی هستیم و براستی در طی این مدت کلامی حرف حساب و حرف راست و درستی نه درباره خود و نه درباره دیگران از دهانشان نشنیده ام. و هر گاه که به روشهای گوناگونی آنها را وادار می کنم تا نظرشان را درباره چیزی بگویند یا شروع به لودگی و استهزاء می کنند یا متشنج می شوند و یا می گریزند و به مکان دیگری می روند. این دو تن با یکدیگر نیز که حدود چهار سال هم سلولی هستند بهتر از این نیستند و لب به سخن نمی گشایند الا به لودگی و تحقیر و تمسخر یکدیگر! و ورد زبانشان با همدیگر اینست که: نمی دانم چه گناهی کرده ام که هم سلول تو شده ام!! البته این زبان حال اکثر مردمانی است که در زیر یک سقف همزیستی می کنند بخصوص زن و شوهرها و فرزندان و والدین! و لذا امروزه شاهد جنبش جهانی گریز از خانه هستیم و همه می خواهند در اطاقی تک و تنها زندگی کنند زیرا هیچ حرفی برای گفتن و هیچ کاری برای رابطه برقرار کردن ندارند. این وضعیت جهانی لاال است آن هم در عصر ارتباطات جهانی و همه جانبه! و لذا همه ترجیح می دهند از طریق ارتباطات تکنولوژیکی و از راه دور با هم رابطه برقرار کنند و حرف بزنند یعنی بواسطه شیطان آریل که سلطان لاال است و بر جهان لاالهی حکومت می کند یعنی بر جهانی که در آن الهی نیست که جهان نیهیلیزم و کفر و انکار و بی معنائی مطلق است که جز عربده و فحش و افتراء و سوت و انفجار به گوش نمی رسد. این قلمرو لالان است.

۵۰۱۷- وقتی گفته می شود که انّ الله مع الصابرین و یا انّ الله معنا (قرآن) (خدا با صابران است یا خدا با ماست) این معیت و معنای الله در بنده است و دانستیم که امامان هر یک معنا و معیت الله و مظهر نور کلمه الله هستند که حضور هر یک از ائمه به معنای حضور یکی از ارواح مورد بحث ماست. پس برای مأموم این معیت و معنای الهی عین حشر و همزیستی مأموم با یکی از امامان است که کاملترین معیت و معنای الهی هم حضور روح القدس امام زمان(عج) است که زبان تکوینی خداوند می باشد که با آن می آفریند هر چه خواهد. و این ماجرای خلق جدید است به بیانی دگر!

۵۰۱۸- پس آنکه امروزه فاقد روح القدس و معیت امام زمان است فاقد زبان گویا و خلاق الهی در آخرالزمان است پس هیچ حرفی برای گفتن ندارد زیرا ال لاهی نیست و لاالهی است یعنی لاال است. اینست راز فقدان ارتباط بین انسانها از درون خانه ها تا متن جامعه الّا در قلمرو مجازی و تلفنی و آریلی که قلمرو دروغ و عربده و دام است! ولی در قلمرو رابطه و گفتگوی تن به تن و رو به رو سراسر جرم و جنایت و قتال است.

۵۰۱۹- اگر بسیاری از حقایق محمدی در آخرالزمان در مجموعه آثار ما به کلمات فارسی تأویل می شوند بمعنای تأویل زرتشتی – مغانه این حقایق است که محمد(ص) و زرتشت(ع) را به هم می رساند مثل "است"، "بود"، "لاال"، "خودآ" و غیره! وقتی اول و آخر تاریخ به هم آید همه مذاهب و مکاتب و زبانها نیز به هم می آیند و آخرالزمان چنین واقعه ای است. زیرا وقتی سیطره تاریخیت نباشد همه فرقه ها و سنت ها و تقسیمات قومی و زبانی و جغرافیائی و عقیدتی از میان می رود. و این زمینه خروج و عروج است و یا خروج و سقوط! مدرنیته و تکنولوژیزم همه آحاد بشری را همسان ساخته است که این همسانی یا زمینه عروج است و یا سقوط! این همسانی زمینه مادی آخرالزمان است. ولی زمینه معنوی و روانی آخرالزمان همان واقعه نزول روح الله و بخصوص روح القدس می باشد! این همسانی تکنولوژیکی در برون قلمرو لاال (لاالهی) است ولی وحدت روانی ناشی از نزول روح قلمرو ال لا (الله) است. حال اگر این برون تأویل به درون گردد وقوع لااله الاالله است که عرصه رستگاری و نجات می باشد. مجموعه آثار ما و خاصه کتاب حاضر تماماً قلمرو چنین تأویلی است تأویل لا به ال و تأویل لاال به ال لا و نیز تأویل لااله به ال لاه! که تأویل عدم به وجود و ظاهر به باطن است و اول به آخر و ظلمت به نور!

۵۰۲۰- در سوره انبیاء می خوانیم که: هر کس به غیر و مادون الله دعوی الهیت کند و بگوید من اله هستم او را در آتش دوزخ سرنگون می کنیم و به اشد عذاب می رسانیم! ولی در سوره نحل می خوانیم که: "امر الله آمد پس در آن تعجیل مکنید که او منزه و برتر از درک مشرکان است او ملائک را با روح از امرش بر هر یک از بندگانش که خواهد نازل می کند تا هشدار دهید که براستی هیچ الهی جز من نیست." پس شاهدیم که خداوند برای بندگانی که روحش را

نازل می کند الهیت اللهی قائل است و این بیان دیگری از لااله الاالله است. یعنی الهیت روحانی و تأله عرفانی انسان هم اللهی است و این عین وقوع خلافت و احدیت است. یعنی انسان نمی تواند الهیتی غیر الله برای خود و در خود بیابد و دعوی کند. یعنی نمی تواند بگوید خدا هست و من هم هستم! این همان رخداد فطرت الله از فطرت بشر در سوره روم است. در این سه نوع آیات از سوره انبیاء و نحل و روم کل معمای وحدت وجود انسان و خدا حل و روشن شده است. یعنی انسان صاحب روح، روح الله است و انسان تأویل شده به ال لا هم مظهر کلمه الله است و غیر از این نه روحی است و نه الهی! در این معانی تا توانی بمان و بیندیش! یعنی همه الهیت های آخرالزمانی اگر برحق باشند اللهی هستند. یعنی مؤمنان حقیقی آخرالزمان همه مظاهر تأویل ال لا می باشند! و این صورت و بیان دیگری از رحمة للعالمین محمدی در آخرالزمان است. یعنی همه متألهین آخرالزمان محمدی و اللهی هستند و غیر از آن کذاب یا دجّالند! زیرا روح القدس، روح نطق الله است!

۵۰۲۱- روح القدس، روح زمان و دهر نیز می باشد و لذا صاحب این روح را امام زمان، صاحب زمان و ولی عصر گویند و لذا هر کسی که در معیت امام و مصلّی امام باشد هم دارای این روح و هویت آخرالزمانی است و آنکه دارای روح زمان است در زمان حلّ و تجزیه نمی گردد. امام خود مظهر آخرالزمان است و لذا در مرز بین زمان و بی زمانی (دهر و الساعه) قرار دارد که یک دست در ناسوت عالم ارض و دست دیگر در عالم لاهوت دارد: آخر زمان و آغاز الساعه: آخر مکان و آغاز قیامت لامکان! ارض ملکوتی که قلمرو زیست امام زمان و یاران اوست چنین موقعیتی حیرت آور است که در این باره در کتاب "ارض ملکوت" به تفصیل سخن نموده ایم!

۵۰۲۲- این مرزنشینی مذکور بیان دیگری از بین بود و نبود و ال و لا است که قلمرو جغرافیائی بغایت حیرت آورش همان ارض ملکوت است که این بنده بارها بر آستانش قرار داشته ام و با اهالیش مراوده نموده ام که نخستین بار به مدت سه سال در زادگاهم دازگاره بود و آخرین بار هم حدود دو سال پیش در جنگل گلستان بود. که این دو مکان نه قلمروئی از ارض ملکوت بلکه مکانهای شرقی (اشراقی) بود که به اذن الهی از آنجا دربی بسوی ارض ملکوت گشوده شد آن هم برای مدتی خاص از برای اینجانب!

۵۰۲۳- تشیع تنها مذهبی بر روی زمین است که پیروانش اسماءالله را بر فرزندان خود نامگذاری می کنند که البته سائر مذاهب این عمل را شرک محض می خوانند. و تنها نامی که در مذهب ما بر روی بشر نهاده نمی شود الله است ولی بعنوان پسوندی بهمراه سائر اسماء به وفور شنیده می شود همچون نعمت الله، ولی الله، قدرت الله و امثالهم! این ویژگی مذهب ما جز از حقیقت امامیه و خلق جدید برنمی آید که متأسفانه حتی علمای ما درباره اش اظهار نظر نمی کنند که این واقعه چه معنائی دارد و البته از علمای شیعه هم بسیارند که این نوع نامگذاری را شرک می خوانند همانهائی که عرفای ما را هم مشرک و مرتد می نامند زیرا واقعه تألّه و الهی شدن انسان را باور ندارند و انسان را تا ابد معدوم می خواهند. که این نگاه ضد انسانی که ابلیسی است در مذهب امامیه ریشه کن شده است بقدرت روح الله و خلق جدید انسان و برکت و کرم ائمه هدیٰ (ع)! طبق آیه ای که از سوره انبیاء نقل کردیم این نامگذاری شیعیان به اسماءالله آشکارا دال بر اللهی شدن پیروان این مذهب است و نه صرفاً الهی شدن! و اولین کسی که به اسم اعظم خداوند نامگذاری شده امام اول ما علی(ع) است که در خانه خدا به دنیا آمد که پیشگوئی این واقعه بعنوان ظهور خدای خدایان در مذهب هندو آمده است و این ظهور ال لا و اللهیت است. زیرا همه اسماء خداوند صفات اله است و چون این صفات از انسان بروز کند ال اله (ال لا) است یعنی ظهور وجود از عدم!

۵۰۲۴- اله چون به عرفات آید ال اله یعنی الله می شود و این عرفات در جان انسان است که لای وجود یعنی عدم است یعنی ال لا! پس اله جز در انسان الله نمی شود ولی هرگز انسان دعوی اللهی نمی کند و آن را تسبیح و تکبیر می نماید پس خود مظهر الله اکبر می شود. پس می بینیم که هرگز شرکی واقع نمی شود. و این وقوع فتبارک الله است: پس الله افزون آمد! و این حاصل نصرت متقابل انسان و خداست که واقعه ای عاشقانه است پس جز عشاق این معنا را درنمی یابند!

۵۰۲۵- "آنانکه بر زمین اله یا اولیائی برمی گزینند خداوند خود بین آنها حکم می کند و بر آنچه ریا می کنند آگاه است و ریاکاران را عذاب می کند." آیات مکرری از قرآن کریم- یعنی کسانی که یکی از اولیای الهی را به اللهیت اطاعت کرده و ولایتش را گردن می نهند خداوند خود حاکم و هادی آنهاست اگر در این ارادت و ولایت صادق باشند و مکر نکنند. ولی کسانی که این ولایت الهی را به غیر از الله و مادون الله مد نظر دارند آشکارا مشرک هستند که در درون خدای ظن را می پرستند که هوای نفس آنهاست و در بیرون هم تظاهر به اطاعت و ارادت از کسی را دارند. "بدانید که اکثر مردمان خدای ظن خود را می خوانند و این شرک و ظلم عظیم است و خداوند هرگز آن را نمی بخشد و عذاب می کند." قرآن- پس پرستش الله و اطاعت از خدای واحد جز در ارادت و اطاعت و معرفت نسبت به اولیای الهی که دارای تألّه هستند ممکن نیست: "خداوند جز در وجود ما شناخته و پرستیده نمی شود." علی(ع)- پس پرستش و اطاعت الله جز در وجود انسانهای متألّه ممکن نیست. در این معنا بمان و تا ابد بیندیش که کل روح و عصاره قرآن و دین محمد و مذهب امامیه و پیام مجموعه آثار ماست. "او در زمین و آسمان الله است." قرآن کریم- پس مسئله نهائی اینست که اللهیت اولیای خدا درک و تصدیق شود و هر که در اطاعت و ارادت غیر اللهی اولیای خدا باشد دچار شرک و ظلم عظیمی شده است. و متأسفانه در بسیاری از ارادتهای عرفانی در تاریخ تصوف و تشیع این شرک و ظلم عظیم گزارش شده است که اکثر فرقه های درویشی و متصوفه که بسوی بطالت و فساد رفته اند از همین بابت است. این نکته هزار بار باریکتر ز مو در این قلمرو است که اگر آن را درنیابید یا دچار کفر و انکارید و یا شرک و ظلم! والسلام علیکم و رحمة الله!

علی اکبر خانجانی

زندان مرکزی سمنان

۱۳۹۶/۳/۱

دفتر بيستم

# روح زمين

## "روح الارض"

## بسم الله الانزل المنزلین

۵۰۲۶- زمین لغتی به ظاهر فارسی است که ریشه عبری و عربی دارد ولی در زبان عربی چندان رایج نیست. ریشه این کلمه "زمن" است که مصدر زمان می باشد که کاربرد عربی هم دارد و "مزمن" مشتق دیگری از آن است. "زمّان" از صیغه فعّال بمعنای زمانمند کردن و زمنی نمودن است. زمین بر صیغه فعیل بمعنای ذخیره و گنجینه زمان و مظهر آن است زیرا براستی هم زمانیت را فقط در زمین و موجوداتش می توان درک نمود از روی پیری و جوانی موجوداتش!

۵۰۲۷- در قرآن کریم معنای کلان و وسیعتر زمین یعنی ارض آمده است که زمین کل کائنات و عالم ماده و اجرام و ستارگان و کهکشانهاست که قلمرو آن آسمان اول یا دنیا و ناسوت نامیده می شود و این زمین جهانی است ولی ارض انسانی و زمین انسانی همین کره خاکی ماست که قلمرو زمان و زمانیت انسان است و هفت لایه دارد: جو (هوا)، خاک، آب، نبات، حیوان، انسان و آتش که هسته مرکزی زمین است. روح این هفت طبقه یا لایه زمین در هفت سیاره منظومه شمسی متجلی است که البته کیفیتی دگر دارد که کره ماه مظهر انسانیت زمین است همانطور که در روایات شیعی، کره ماه را قلمرو آدم و حوا خوانده است که این هر دو جمال در قرص کامل ماه مشهود است.

۵۰۲۸- این هفت کیفیت وجودی زمین که هفت تجلی زمان نیز هست علاوه بر هفت سیاره منظومه شمسی در هفت کهکشان هم به کیفیتی دگر متجلی است که دارای ثوابت و سیارات است که به چهارده وجه تقسیم می شوند که نزدیکترین این کهکشانها همان کهکشان راه شیری است که در روایات شیعی به شاهراه یا صراط علی(ع) معروف است. همانطور که در سیارات منظومه شمسی هم سیاره زحل مختص به امام علی(ع) است که دبیر یا نویسنده کائنات هم نامیده شده است.

۵۰۲۹- ولی همه این هفت کهکشان دوگانه و هفت سیاره منظومه شمسی که با احتساب اقمارشان بالغ بر چهارده می شوند مرحله به مرحله بر زمین انسانی ما نزول کرده و می کنند به انوارشان! و این کل عالم ارض در معنای قرآنیش می باشد که به نوبه خود محل نزول و هبوط هفت آسمان است در آسمان زیرین که آسمان دنیا و ماده و بشریت است که ناسوت یا آسمان اول هم خوانده می شود که عصاره تنزیلی همه آنها همین زمین کوچک ماست که در قیاس با سائر کرات در آسمان دنیا به کمتر از ذره ریگی در بیابان است.

۵۰۳۰- و در عین حال زمین، عصاره و آئینه دهر و زمانیت کل کائنات از ازل تا ابد است. پس در عین حال که انسان و زمین، آخرین و جوانترین مخلوق است که در روز هفتم آفریده شده و لذا مخلوقی آخرالزمانی است ولی کهولت و زمانیت کل آفرینش را در خود نهفته دارد. همانطور که به لحاظ باطنی فرزندان پیرتر از والدین خویشند و در حقیقت به مثابه پدر پدر یا مادر مادر و جدّ جد خویش هستند. و این ویژه مخلوقات آخرالزمان است: "کودکانی که پیر به دنیا می آیند." قرآن-

۵۰۳۱- کودکانی که پیر به دنیا می آیند و پیرانی که کودکانه از دنیا می روند (قرآن). و لذا زمین هم در آن واحد پیرترین و جوانترین قلمرو کائنات است و این بدلیل حضور موجودی به نام انسان در آن است که درک کننده زمان است و لذا پیری و جوانی برایش مفهوم دارد و حس می شود پس زمین بمعنای مهد زمانیت عالم هستی هم فقط به خاطر وجود انسان است که صاحب روح می باشد و روح است که می فهمد و درمی یابد. و جوهره هر فهم و احساسی هم درک زمانیت است و درک زمان هم بقدرت روح الحفظ است که همان روح حافظه است. حافظه و زمان غیرقابل تفکیک هستند همانطور که قدرت تشخیص و فهم هم تماماً در بستر زمانیت و درک زمان ممکن می شود. پس زمین از مصدر "زمن"، خود حافظه کل کائنات است که مغز این حافظه در انسان و روح اوست.

۵۰۳۲- پس زمین حافظه زمان و سرگذشت لحظه به لحظه کل عالم امکان در ارض و سماوات است و فقط به قدرت روح الحفظ که قدرت حافظه است می توان خود و جهان را شناخت زیرا بدون حافظه که روح زمان است امکان تفکیک و تشخیص اشیاء و امور و حوادث محال است. و انسانهائی که فاقد این روح هستند حافظه ذهنشان همچون یک پازل در

هم ریخته و پریشان است که هرگز صورت کلان حیات و هستی شان را فراهم نمی سازد و لذا افکار و ادراکشان معجونی پریشان و موهوم است و تمامیت هویتشان نیز در جهان گم و تکه پاره است که هر قطعه ای از این پازل در جائی مفقود گشته است. و لذا فهمشان از خود و جهان و جهانیان تماماً معلول القائات اجنه و خناسان و شیاطین است.

۵۰۳۳- رابطه زمین و زمان از مصدر مشترک "زمن" مثل رابطه فعیل و فعّال است و مثل رابطه ماده و معنا یا تن و روح!

۵۰۳۴- زمین، ماده زمان است و زمان هم معنای زمین است. زمان، روح زمین است. زمین را بی زمان نمی توان شناخت نه مادیت و نه معنویتش را! در اینجا زمان و زمانیت هیچ سنخیتی با زمانی که با ساعت سنجیده می شود ندارد. وگرنه مرض جهانی نسیان و اختلال حواس و آلزایمر و اسکیزوفرنی را می توانستند با ساعتهای اتمی و نوترونی علاج کنند.

۵۰۳۵- امروزه بدلیل نزول جهانی روح القدس همان حافظه غریزی – ژنتیکی و جانوری هم در بشر مدرن فاقد روح در حال نابود شدن است زیرا زمان روحانی، زمان الساعه است که جهان هستی را آناً در هر لحظه ای شهود و درک میکند و همه حوادث قدیم را هم در تجلیات نوین می بیند در آخرین وضعیت! و این ادراک حاصل روح الحفظ است که از حضرت نوح(ع) برایمان به ارث مانده است و اولین دریافت کننده این روح خود آن حضرت پس از طوفان است که کل بساط حیات و هستی بشری و جانوری و تاریخی را از روی زمین محو کرد. روح الحفظ جبران آن امحای جهانی بود.

۵۰۳۶- عظمت و لطافت و عجائب روح الحفظ و حافظه بشری همچون جادوی زمان حیرت آور است که فهمش مطلقاً در قلمرو ادراک علت – معلولی و قیاسی نمی گنجد زیرا امری تکوینی و فی البداعه است. کل مجموعه علوم بشری در این زمینه کمترین موفقیتی حاصل نکرده است و لذا در درمان اختلال حواس و نسیان و آلزایمر کمترین درمانی حاصل ننموده است. و مجموع علوم روانشناسی و روانکاوی و فلسفه تحلیلی هم درباره ماهیت حافظه حرفی برای گفتن ندارد که چگونه حادثه ای در حافظه بشری ضبط و ثبت می شود یا نمی شود.

۵۰۳۷- روح الحفظ اساس فعالیتهای روح الفکر و روح الحکمت و روح العلم و روح العقل است زیرا همه فعالیتهای این ارواح حاصل انواع استخراج از لوح محفوظ الهی به یاری روح الحفظ است که انواع و درجات ذکر (به یاد آوردن) است: ذکر فکری، ذکر حکمی، ذکر علمی، ذکر عقلی و ذکر عرفانی!

۵۰۳۸- و عجبا که طبق معارف امام باقر(ع) عاملان استخراج حافظه و فکر در دو دست انسان اهل قلم است. و این قلم است که لوح محفوظ را به یاری روح الحفظ و روح الفکر که در دستان جریان دارند استخراج می کند و به یاد می آورد و می نویسد. هر چند که مخزن اصلی این لوح محفوظ در مغز انسان است ولی مغز آدمی فقط شاه کلید گشایش این لوح می باشد و اصل این گنجینه محفوظ الهی همان زمین است که کالبد و مغز آدمی هم از آن برخاسته است و دوباره در خاکش فرو می ریزد و تخلیه می شود. زمین در حکم مغز و جمجمه عالم هستی و حافظه هفت زمین و آسمان است که کلیدش مغز انسان است که با دستان اهل قلم گشوده می شود که مفتاح آن روح الحفظ و روح الفکر جاری در دستان است.

۵۰۳۹- ولی همین زمین بدون تنویر ماه اسرار و حقایق حافظه اش را به مغز و دل و دستان اهل قلم تأویل و تحویل نمی نماید. و لذا قرآن کریم به مؤمنانش شدیداً توصیه فرموده تا می توانند شب زنده داری کنند و به فکر و ذکر بپردازند که به هنگام فجر، این حافظه هستی تحت الشعاع نور ماه در انسان به قلمرو شهود می آید. زیرا ماه حافظه منظومه شمسی است و در حکم جمجمه آن می باشد که این شمایل در برخی شبهای قرص کامل مشهود است. و دانستیم که منظومه شمسی هم زمین کهکشانهای هفت گانه و به مثابه مغز و محل نزول آنهاست و آن محل نزول حقایق شش آسمان ماورای خویش است. پس مغز آدمی، مغز کل جهان هستی است که به یاری روح الحفظ و روح الفکر در دستان اهل قلم استخراج می گردد.

**۵۰۴۰- پس مغز آدمی، حافظه زمین است و زمین حافظه منظومه شمسی است و ماه حافظه کهکشان راه شیری است و سیاهچاله مرکزی این کهکشان هم به مثابه حافظه آن است و هفت طبقه عالم ارض یعنی هفت کهکشان آسمان اول (دنیا) هم در این سیاهچاله فرو می ریزند که حافظه این هفت طبقه عالم ارض است و عالم ارض هم حافظه شش آسمان برین است که جملگی از حافظه بحرالبیضای الهی از ورای آسمان هفتم تغذیه شده و امر می پذیرند و تدبیر می شوند. و مغز آدمی بر روی زمین تجلی مغز بحرالبیضای الهی در ورای آسمان هفتم است و از این آسمان تأویل می گردد و به یاد می آورد در سلسله مراتبی که ذکرش گذشت تاریخ سیصد و پنجاه هزار ساله ای را که پشت سر نهاده ایم تاکنون! و این جز به یاری روح الحفظ نوحی و روح الفکر ابراهیمی ممکن نمی شود. که حکمت و علم و عقل و عرفان این وقایع بر عهده ارواح بعدی است که از جانب موسی(ع) و عیسی(ع) و محمد(ص) و علی(ع) نازل می گردد. ولی همه اینها ناشی از قدرت فکر و ذکری است که از روح الحفظ برمی خیزد. این استخراجی از جنس وحی و بلکه برتر از آنست و لذا می فرماید "از تو درباره علم وحی سئوال می کنند بگو از اهل ذکر بپرسید." قرآن کریم-**

**۵۰۴۱- هفت طبقه آسمان در هفت طبقه عالم ارض (هفت کهکشان) و سپس در هفت سیاره منظومه شمسی و سپس در هفت لایه زمین ما (هوا، آب، خاک، نبات، حیوان، انسان، آتش) و سپس در هفت طبقه نفس ناطقه (نفس امّاره، لوّامه، ملهمه، مطمئنه، راضیه، مرضیه، واحده) نازل می شوند دمادم! و به یاری ارواح هفتیه تحویل می گردند بواسطه دو گوش و دو چشم و دو بینی و دهان! و سپس بواسطه دست و زبان تأویل و بیان می شوند از سرچشمه روح الحفظ و لوح محفوظ الهی در سر انسان! و این سلسله مراتب حافظه و به یاد آوردن و بیان کردن است.**

**۵۰۴۲- باید بدانیم که همه یافته های حواس پنجگانه ما که اساس و مواد اولیه احساس و ادراک ما هستند جز زمین منبع تغذیه و خزانه ذکری ندارند. حافظه بشری بدون حافظه زمین مطلقاً موجودیت و عملکرد و ذکری ندارد. هر صدا و سیما و بو و طعم و لمسی از خاک و آب و هوا و آتش و نبات و حیوان و سائر انسانهاست. زمین منبع تغذیه حافظه و حس و ادراک بشر است.**

**۵۰۴۳- همه این نزولات و تأویلات و به یاد آوردنها و یافته ها و ادراکات بشری جز در جریان زمان ممکن نمی بود ولی نه زمان ساعتی و حسابی بلکه همان زمان هفتیهٔ هفت روزهٔ آفرینش که زمان باطنی و روحانی است. هر چند که همه این وقایع در کمتر از نظری و به آنی رخ نموده است ولی درک و حس بشری جز در بستر این زمان روحانی امکان ندارد.**

**۵۰۴۴- ارواح هفتیه بر کل زمین نازل می شود که از آسمان هفتگانه، کهکشانهای هفتگانه و سیارات هفتگانه منظومه شمسی بسوی زمین می آیند که انسان دریافتگر و خواننده و تأویلگر و مبین آن است ولی این ارواح از بحرالبیضای ورای آسمان هفتم بر جای جای زمین و بر همه طبقات هفتگانه اش فرود می آیند که آب و هوا و خاک و آتش و نبات و حیوان و انسان همه را روحانی می سازند تا ذات ذرات. که همه مکاشفات و مشاهدات علمی از نوع علم بغی و علم بقی ناشی از این واقعه در عالم و آدم است که ذات هر چیزی را برون افکنی می کند از برای آدمی و از جمله ذات خود آدم را: "و قیامت آن روزیست که باطن اشیاء آشکار می شوند... و زمین ذخیره های نهانش را برون افکنی می کند... و در آن روز هر چه در زمین و آسمان است برای خدای واحد قهار ظهور می کند... و در آن روز جز خدای یگانه پناه و یاوری نیست و هیچکس حتی عزیزانش را نه می شناسد و نه یاری تواند داد... و مردمان دسته دسته بسوی بهشت یا جهنم می روند... و مؤمنان بسوی وجه ربّ نظر می کنند... و در آن روز جز جمال کریم پروردگار همه چیز نابود است... و هر که خواهد این جمال را دیدار کند و به مقام رضا می رسد... و کافران می گویند ای کاش خاک می بودیم و سپس خود را با صورت در آتش دوزخ سرنگون می سازند..." آیاتی از قرآن کریم- یعنی آنانکه خاک را تحقیر و انکار می کردند و برای پروردگارشان سجده اش نمی کردند از خدای خود بیگانه اند و نورش را تاب نمی آورند و بر نارش سرنگون می شوند. "زیرا این خاک زمین است که به نور پروردگار تجلی می کند." قرآن کریم- یعنی خداوند از خاک و جمال خاکی انسان، رخ می نماید و بلکه همه اشیای خاکی تجلیاتش را ظاهر می سازند. و این قلمرو خلق جدید است.**

**۵۰۴۵-** "آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم بسته و یکی بودند و سپس آنها را از هم جدا کردیم..." انبیاء۳۰- در این آیه چند راز بزرگ نهفته است نخست اینکه زمانی عالم کرات و اجرام با فضای لامتناهی جهان (آسمانها) به هم بسته و بافته و یکی بودند یعنی اجرام و کهکشانها چون ذرات هوا در فضا معلق و همچون هوا، عین فضا بودند و در حقیقت این عصر را می توان دوران ذر نامید که قلمرو آفرینش آسمانها در دو روز اول خلقت است که سپس در روز سوم و چهارم عالم ارض پدید آمد که چه بسا با واقعه انفجار بزرگ آغاز شده باشد. که خداوند درباره این مرحله پیوستگی زمین و آسمان هم سخن فرموده است که: "و دورانی همه جا جز دود و غبار نبود." یعنی هیچ جرم مادی و زمینی نبود. و اما نکته دیگر اینکه در آیه مذکور می فرماید که چرا کافران این واقعه را ندیدند. آن دوران که هنوز هیچ چیزی نبود و زمین و حیوان و بشری آفریده نشده بود پس از کجا می بایستی این صحنه را بدانند و بلکه رؤیت کنند!؟ مگر اینکه سخن از شهود الساعه فوق دهری و ماورای تاریخ باشد که جز در وقایع نزول و عروج روح و بخصوص روح القدس ممکن نمی شود که همان ذکر شهودی و رؤیای صادقه می باشد که چنین ادعائی بوضوح در کلام امام علی(ع) آمده است که فرموده من از خدا فقط دو روز کوچکترم! که به دلیل حضورش در الساعه و زمان الهی است.

**۵۰۴۶-** آنچه که موسوم به علم غیب و پیش بینی و پس بینی وقایع عالم است نیز ناشی از خروج از زمان دهری و ورود به نور الساعه می باشد. "علم غیب را کسی ندارد الا خدا و هر کسی که او بخواهد." قرآن کریم-

**۵۰۴۷-** هر که از زمان نجومی – دهری خارج شود زمان می شود و هر که از عرصه مکان خارج شود مظهر امکان می شود. نخستین خروج کننده از زمان و مکان (زمین و آسمان) بطور کامل، محمد(ص) و علی(ع) بودند. که محمد(ص) خود را مماس بر زمان و عین زمان خواند و علی(ع) را هم که پدر خاک نامیدند یعنی بر عالم ارض احاطه یافته است. که امامت آخرالزمان واقعه محمد – علی است و لذا انسان کامل در آخرالزمان انسان محمد – علی می باشد یعنی امام زمین و آسمان و مکان و زمان است که کل عالم امکان و زمان از وی تبعیت می کنند و او پیشوای آنهاست.

**۵۰۴۸-** قبلاً دانستیم که هفت بطن قرآن بواسطه ارواح هفتیه بر کل زمین نازل شده است و لذا قاره ها و سرزمین های گوناگون هر یک شأن نزول یکی از این ارواح و سوره ها و آیات الهی هستند. و امام مبین با خواندن کتاب الله بر روی زمین، زمین و اهلش را بخود می خواند و با بیان بینات آن، زمین و اهلش را امر به قیامت و عروج می کند. و بدینگونه زمین و همه اهالیش کل ذخیره های نهان خود را آشکار می سازند و نهایتاً نور پروردگار را از خود متجلی می کنند به امر امام زمین و زمان! و باید دانست که هر کس که امام زمان باشد امام زمین هم هست زیرا دانستیم که زمان، روح زمین است که این روح در وجود انسان کامل متجلی و مجسم است که پیرکامل است و بلکه همسال خداست در مقام الساعه! و این سرّ وحدت محمد – علی است به عنوان وحدت زمین و زمان!

**۵۰۴۹-** همانطور که علی(ع) تجلی نور باطن محمد(ص) است، ارض نیز ظهور باطن آسمان است و فیزیک ظهور متافیزیک است و ماده ظهور معناست. و انسان کامل ظهور کلمةالله است. پس خدای بی امام، معنای بی ماده، متافیزیک بی فیزیک، آسمان بدون زمین و نهایتاً محمد(ص) بدون علی(ع) امری موهوم و عقیده ای خرافی است و لذا مذهب امامیه ظهور اسلام محمدی است و شیعه و سنی به مثابه باطن و ظاهر همدیگرند. پس نبرد این دو مذهب هم امری خرافی و ناحق و غیردینی است و نبرد نژادها و استکباری است و ربطی به دین خدا ندارد الا پدیده ای جهنمی است و جنگ بین منافقان! که مؤمنان حق دخالت در آن را ندارند زیرا خداوند می خواهد آنها بدستان خودشان براندازند کسانی را که به نام خدا و رسول فتنه و فساد و ستم می کنند که بدترین اشقیاء هستند.

**۵۰۵۰-** پس اقوام و مذاهب گوناگون بشری بر روی زمین نیز جمعاً مظاهر و سخنگوی کتاب الله و قرآن هستند و هر یک مظهر و بانی بطن و سوره ای از قرآن هستند و لذا امامان حقه هر یک از این اقوام نیز مظاهر ارواح هفتیه می باشند که امام همه آنها امام زمان است که امام روح القدس می باشد.

**۵۰۵۱-** زلزله مستمری که در آخرالزمان زمین را پیاپی می لرزاند یکی از علائم نزول و عروج روح است به امر امامان هر زمان و زمینی! که تغییرات ناگهانی آب و هوا و سونامیها و آتشفشانها و طوفانها نیز وجهی از همین زلزله

هستند که برخی از اعماق زمین و برخی از آسمان فرود می آیند و بایستی آن را زلزله های جوی یا آسمانی خواند بهمراه صیحه های آسمانی که همواره گزارش می شوند که دال بر ظهور امام زمان در میان هر قوم و سرزمینی است که برخی از مؤمنانش دیدار می کنند که یکی از این دیدارها در سال ۱۳۷۴ برای این بنده نیز واقع گردید.

۵۰۵۲- وقتی می گوئیم که زمین ظهور مادهٔ زمان است این مسئله حتی از حیث زمان دهری و ساعتی هم مصداق دارد همانطور که امروزه از طریق کربن۱۴ می توانند عمر دقیق هر شیء را محاسبه کنند که در علم باستان شناسی انقلابی عظیم پدید آورده است که عمر اقوام و تمدنها را محاسبه می کنند.

۵۰۵۳- و اتفاقی نیست که تعداد عناصر تشکیل دهنده ماده زمین دقیقاً به تعداد سوره های قرآنی یعنی ۱۱۴ است (جدول مندلیف) به استثنای عناصر مصنوعی که اخیراً در آزمایشگاههای اتمی پدید آورده اند که در طبیعت حضور ندارند. این بزرگترین حجت راستی بر این ادعاست که قرآن کریم و کتاب الله در ذات زمین نازل شده است و زمین در هفت بطن خود عین بطون هفتگانه قرآن است که در هفت قاره متجلی است. پس اهل معرفت چون قرآن تلاوت کند مشغول تلاوت اقوام و آحاد بشری بر روی زمین است و نیز مشغول تلاوت آب و خاک و هوا و آتش و نبات و حیوان و انسان است و چون در آن اقامه صلوة نماید در واقعه سجده بر خاک که سجده بر رب اعلیٰ می باشد کل زمین و اهلش را از همه اهالی هفتیه آن بسوی آسمان اعلیٰ که آسمان هفتم است فرامی خواند و این امر به رجعت آخرالزمانی است یعنی وانّا الیه راجعون! و این آن روزیست که: "هر چیزی در زمین و آسمان ذات واحد قهار حق تعالی را ظاهر می سازد و زمین به نور رب مشعشع می گردد." قرآن کریم-

۵۰۵۴- و اما در سرّ آشکار کربن ۱۴ که دارای چهارده ذره الکترونی تشکیل دهنده این عنصر است تأمل کنیم که تنها عنصری است که عمر و زمان هر چیزی را در عالم ارض معلوم می کند. و می دانیم که همه موجودات و آدمیان قبل از آفرینش عالم ارض و حیات زمینی در آسمانها دارای هستی ذره ای بوده اند که آن را علم ذر نامند که در قرآن و حدیث به کرات از آن یاد شده است. و می دانیم که چهارده معصوم ما چهارده امام زمان هستند که مصدر و مظهر زمان و دهر کلی می باشند که این مقام را از حقیقت محمدی به ارث برده اند. پس این کربن ۱۴، بیانگر هستی چهارده معصوم در عالم ذر است که زمان نهفته در هر چیزی را بیان و محاسبه می کند. در این معنای عجیب و حجت حق تا توانی بمان! "هر چیزی بواسطه امام مبین ارزیابی و محاسبه می شود." قرآن-

۵۰۵۵- باید بدانیم که چهارده معصوم روح واحده امامت آخرالزمان است که بیان "انّا" در قرآن کریم می باشند و هر که اهل این امامت در آخرالزمان است بایستی چهاردهی باشد و اگر حتی درباره یکی از آنها تشکیک عامدانه و ظالمانه نماید از این قلمرو خارج است همچون گروهی از شیعیان اسماعیلیه که امروزه حتی از مسلمانی هم خارج شده اند و از دین خدا آشکارا تبرّی می جویند.

۵۰۵۶- پس خاک' نزول روح اعلیٰ و تجلی رب اعلیٰ است و لذا در کمال اقامه صلوة بر آن سجده می کنیم و در این سجود است که لقاء جمال اعلای رب ممکن می شود که معراج محمدی در عالم ارض است به یاری سلطان و پدر ارض یعنی علی مرتضی که در هر چیزی از عالم ارض، پروردگارش را رؤیت می نمود. پس این درک اسفل السافلین یعنی زمین خاکی ما اتفاقاً مقر عرش اعلای خداوند از برای صاحبان روح الله است در واقعه رجعت و عروج و بیان! "هر چه در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست و آنچه که بر زبان می آورید." ذاریات- و این وقوع "سبحان ربّی الاعلی و بحمده" است که بر زبان اهل روح می آید و محقق می شود به آنی در تأویل و تجلی! و علی(ع) هم تجلی ربّ اعلیٰ در عالم خاک است.

۵۰۵۷- پس آن کافرانی که پیوستگی و اتحاد زمین و آسمان را نمی بینند همان منکران چهارده معصوم هستند که انّای (مای) آفرینش در قرآن کریم می باشند. زیرا فقط به نور ایمان و اتصال به نور معصومین است که می توان آن یگانگی زمین و آسمان را دید یعنی مقیم الساعه و در دو روز نخست خلقت شاهد گشت. زیرا خداوند می فرماید که پس از آفرینش دو روزهٔ آسمان به آن وحی کرد تا عالم ارض را بیافرینند. وحی به آسمانها همان وحی به اسماء است زیرا

سماوات نخستین ظهور اسمای الهی هستند که در عالم ذر موجودیت این اسماء همان چهارده معصومند که چهارده اسمای ذات پروردگارند که در آسمان اول دنیا بصورت چهارده کهکشان دوگانه (ثوابت و سیارات) و هفت کهکشان واحد رخ نمودند. و در کربن چهارده که عنصر ذاتی حیات بر روی زمین است نیز حضور دارند که در روز هفتم خلقت آخرالزمان بصورت چهارده انسان معصوم تجلی کردند که در چهارده بند انگشتان دست اهل قلم بقدرت روح الحفظ (حافظه) و روح الفکر به یاد می آیند و این ذکر تا مقام شهود منجر به مشاهده کل جریان آفرینش آسمانها و زمین و تاریخ انبیاء و اولیاء تا به لقای وجه اعلای رب نائل می آید. این خلاصه ای از واقعه ذکر بود که در آن بمان و بیندیش تا به باور و یقین برسی! ولی نمی رسی الا به تسبیح اسم پروردگارت (قرآن). این راز زمانیت سرمدی ذات امامان و معصومین و اولیای آنهاست که نور ذکر مؤمنان خویشند. زیرا ذکر که محور و مقصد و ترجیع بند ذاتی قرآن است اراده به خروج از اسارت زمان دهری – نجومی – ساعتی است به نصرت "سلطان" که امام زمان است که نور زمان سرمدی حق است و نیز نوری که بقدرتش می توان هر چیزی را در زمین احصاء و ارزیابی نمود زیرا میزان هر ارزش و ارزیابیٔ زمان است که هر چیزی در کجای زمان قرار دارد.

۵۰۵۸- به همین دلیل علم همه علوم و ارزش همه ارزیابیها در زمان شناسی و علم دهر است که امام زمان مظهر و منشأ آن است و علم ویژه مؤمنین نیز از همین سرچشمه است. مگر نه اینکه همه ارزشها در خدمت ادامه زندگی و زندگی طولانی تر است که برای مؤمنین این ارزش ابدی و سرمدیست که دنیا و آخرت را درمی نوردد. و هر چیزی که ماندگارتر باشد باارزش تر است و ارزش مطلق خداوند در سرمدی و ازلی – ابدی بودن اوست. حرمت ویژه پیران از همین روست که برترین حریمش پیر روحانی – عرفانی است که عمری هزاران ساله دارد. قیمت ویژه طلا از میان همه فلزات به خاطر ماندگارتر بودن آن است که عمر بیشتری می کند و لذا میزان پول و همه قدرتهای مادی شده است. اگر دقت کنیم سائر ارزیابی های بشری در زندگی نیز جمله برخاسته از زمانیت است. پس باارزش ترین چیزها که خود میزان همه ارزشهای دنیوی و اخروی و زمینی و آسمانی است امام مبین است که همه چیز بر محور وجودش ارزیابی و احصاء می شود (قرآن). زیرا امام زمان و حامل روح زمین است و فقط به نور چنین میزانی می توان زمین و موجودات روی زمین را شناخت و ارزیابی کرد.

۵۰۵۹- کلیه علوم و فنون مدرن و طاغوتی بشر هم میزانی جز زمانیت و ساعت نجومی (دورانی) ندارد زیرا سرعت و شتاب که اساس تکنولوژی مدرن است بدینوسیله سنجیده می شود. ولی علوم روحانی و هدایتبخش بر میزان زمان الهی که زمان باطنی است عمل می کنند که زمان دورانی نیست بلکه زمان نزولی – عروجی است که در این کتاب میزان کار ما بوده است.

۵۰۶۰- زمان دورانی و ساعتی مستمراً بسوی ریزتر و ذره ای تر شدن می رود که روح پیروانش را در ذرات اتمی و نوترونی زمان نجومی تجزیه و تحلیل می کند و این روند گمشدگی و نابودی بشر مادی است. ولی زمان روحانی بسوی احدیت الساعه در حرکت است که زمان سرمدی و بی زمانی محض است در قبال ساعت نجومی! زمان نجومی زمان ناری است ولی زمان روحانی (زمان کلی) زمان نوری است.

۵۰۶۱- روند و روش گمشدگی و ممسوخیت بشر مدرن در مسیر جزئیات علمی – فنی – نجومی – دقیقه ای است که روحش تجزیه و تحلیل می شود در ذرات اشیاء و ابزارآلات دقیقه ای که ارزیابی و محاسبه می کند در کامپیوتر، میکروسکوپ، ساعت، دقایق شبانه روز و محاسبات بانکی و تجاری! غایت همه ارزشهای ذره ای و نجومی زمان بشری، پول است. پول ورطه سقوط و درک اسفل روح انسانهای ذره ای – نجومی است. و بشر مسخ شده بر این پندار است که می تواند برای خودش زمان بیشتری بخرد و بیشتر عمر کند. کل ارزش مطلق پول براساس چنین پندار احمقانه و شیطانی است که پرستندگانش را دیوانه کرده است. در حالیکه چنین انسانهائی به مثابه سیاهچاله فضائی هستند که همه چیز در آنها سقوط کرده و نابود می شود و هیچ چیزی برنمی تابند: نه مرده اند و نه زنده! و این مرگ زمانیت است یعنی نابودی و رکود مطلق که درست در نقطه مقابل الساعه و بی زمانی نوری قرار دارد و بسیار شبیه هم می

نمایند در توصیف علیتی! بشر در آخرالزمان بالاخره به بی زمانی می رسد یعنی به آخرالزمان که یا نوری است و یا ناری – ظلمانی!

۵۰۶۲- بنابراین نظریه وحدت کبیر (GRAND UNITY) که از آرمانهای جهانی انیشتن بود نظریه ای برحق و اصیل است. این نظریه می خواهد وحدت بین نیروی جاذبه (گرانش) که نیروی بین ستاره ای است را با نیروی الکترو مغناطیسی نشان دهد که نیروی بین ذرات الکترونی درون ماده است. چرا که بقول الهی در کتابش عالم ارض (ستارگان) و آسمان در آغاز یکی بوده است و بعداً از هم جدا گشته اند که معروف به واقعه رتق و فتق زمین و آسمان است.

۵۰۶۳- نظریه وحدت کبیر که یکی از بزرگترین قیامتهای قلمرو علم جهان شناسی و هستی شناسی است عین وحدت عالم پنهان درون ماده و عالم عیان بین ماده (فضا) است. یگانگی این دو میدان عین یگانگی درون و برون اشیاء است و نیز یگانگی ماده و خلاء! آیا این همان یگانگی بود و نبود نیست!

۵۰۶۴- اگر درون ماده عالم و برون ماده که فضای خالی است یکی است پس چیزی بین این درون و برون حائل است که جز صورت و پوسته محض اشیاء یعنی جمال و شاکله نوری چیزها نیست! بقول الهی آنچه که بین باطن و ظاهر حائل است خود الله است. آیا این همان جلال رب نیست که دارای بقای جاوید است؟ زیرا درون خالی عالم ماده و برون خالی بین مواد و کرات عین خلاء و عدم است. البته خلاء و عدمی که فاقد صورت و تجلی است ولی حامل قدرتی مرموز و نامرئی به نام الکترومغناطیس و جاذبه می باشد که هر دو ماهیتی واحد دارند. ولی این را می دانیم که این قدرت نامرئی و خلاء وار و عدمی حاصل مادیت ذرات الکترونی و اجرام کلان کرات است. این عین رابطه بود و نبود است که یافتن رابطه علت و معلولی بین این دو امری محال است.

۵۰۶۵- قبل از آفرینش عالم ارض و کرات که ارض و سماء یکی بودند در حقیقت کل فضای لامتناهی به مانند یک فضای بی کرانه جاذبه ای – الکترونی بود که با وقوع انفجار بزرگ این تفکیک آغاز شد و ماده عالم رخ نمود و کرات پدید آمدند که بخشی از این قدرت نامرئی فضای خالی را در درون خود محبوس نمودند و بخش دیگری از آن همچنان در فضای بین کرات باقی مانده است. بهرحال این ظاهر و باطن و بود و نبود هر دو اوست که مظهر غیب و شهود اوست یعنی ارض و سماء!

۵۰۶۶- پس زمین تماماً از جنس آسمان است فقط کافیست که به دقت در آن نظر کنیم و آن را بشنویم و ببوئیم و بچشیم و لمس کنیم و بخوانیم و نهایتاً بیانش کنیم. و این واقعه تأویل زمین به آسمان است. "آنچه در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست و آنچه بر زبان می رانید." ذاریات۲۳-۲۱-

۵۰۶۷- یکی دیگر از ترجیع بندهای کثیر قرآنی انکار و کفران نعمات الهی بر روی زمین است از جانب اکثر مردمان! که این کفران نعمت در سوره رحمن که سوره خلق جدید انسان است بصورت غزلی گوش هر کافری را می آزارد زیرا در این سوره سخن از کفران خود نعمت الله و آلاءالله یعنی امامان و اولیای حق می باشد که برپا کنندگان خلق جدید و جنات نعیم می باشند که نعمات آسمانی و رضوانی را برای اهلش آشکار می سازند. و بی تردید برای شناخت و برخورداری از اینهمه نعمات نیازمند چشم و گوش و شامه و ذائقه و هوش و غرایزی زنده هستیم و باید زنده به روح باشیم. در غیر اینصورت حتی در بهشت خدا هم جز غر زدن و گلایه و آه و ناله کاری نداریم و در آنجا هم فقط بدنبال عیب و ایراد هستیم و نهایتاً می گوئیم که هوای بهشت چقدر خنک است. امروزه در اطراف خود به اندازه کافی از این نوع آدمیان را شاهدیم و اگر هم عده ای را شاد و شنگول بیابیم از اهالی دوزخند و در آتش مشغول رقص هستند. و این خلق و خوی آدمیزاد کافر است که خصم آشکار خویش است که این خصومتش مبین است (خصم مبین) یعنی بر زبان و بیان اوست. و خداوند در سوره ذاریات تصریح فرموده که هر آنچه را که بر زبان آورید همان را می یابید. کسی که بد می گوید بد می بیند. کسی که انکار و لعن و فحش نثار همه چیز و همه کس می کند از همه سو بدی و فحش و لعنت بسویش می آید و آنگاه خود را آدم بدشانس و بدبخت می نامد. در این رازی که نمودم تا ابد بمان و بیندیش که راز خوشبختی و بدبختی توست! یعنی بواسطه بیان خویش جهان خویش و خویشتن را در دو جهان می آفرینی به بهشت یا

**جهنم به نور یا نار به حق یا باطل به راست یا دروغ به نعمت یا نقمت! و عاقبت یا الهی می شوی و یا شیطانی! و مختاری که هر چه خواهی باشی. هدایت خواهی هدایتت می کند ضلالت خواهی گمراهت می کند: "و زین پس هر که خواهد راه هدایت یا ضلالت گزیند! و خداست هر که را خواهد هدایت یا گمراه نماید!" قرآن کریم.**

**۵۰۶۸- آنکه بر زمین و در رویاروئی با آیات و نعمات و پدیده های خوب و بد، اگر خدای را یاد کند از درب نعمات و رحمات و برکات و کرامات الهی بر زمین وارد می شود و آنکه نق بزند و انکار ورزد و مکر نماید و فحش دهد با شیاطین محشور شده که او را به جهنم رهنمون می شوند و بر آتش زمین وارد می کنند. آنکه شکر کند بر نعمات برتر وارد می شود و آنکه کفر کند بر ذلتها ورود می کند و آنچه را که گفته واقعاً می یابد. و این سرّ کلام انسان است که می آفریند همچون خدایش!**

**۵۰۶۹- گفتیم که زمین حافظه زمان و آسمانهاست آن هم حافظه حقیقی و ذخیره واقعی هر آنچه که در هفت آسمان بیکرانه نهفته و وعده داده شده است. پس بایستی زمین را به یاد آورد و ذاکرش کرد در خویشتن! و زبان آدمی برای همین کار کبیر استخراج آسمان از زمین است. پس بدان که زمین بعنوان ذره ای گمشده در هستی لامتناهی از کل عالم هستی برتر و بزرگتر است و از زمین بزرگتر خود انسان و مغز اوست که مفتاح غیب حافظه زمین است. و این کلیدی که درب آسمانها را در زمین می گشاید ذکر است و قرآن جز ذکر چیزی برای انسان ندارد: "این کتاب ذکر است و به آن دست نمی یابند جز پاکان." قرآن کریم. و کتاب حاضر نیز جز این نیست از برای خلق آخرالزمان! "ما (ائمه هدی(ع)) ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا بیان کنی هر آنچه را که بر مردمان نازل شده است تا شاید تفکر کنند." قرآن کریم.**

**۵۰۷۰- وقتی بتوان در سجده بر خاک با ذکر رب اعلیٰ به لقای الهی رسید پس در این زمین و خاک چه چیزی نیست که نباشد! فتبارک الله احسن الخالقین و ربّ العالمین!**

**۵۰۷۱- زبان در دهان آدمی، زبان زمین و زمان و آسمان است و بلکه زبان روح القدس است در آخرالزمان که زبان خلاقه خداوند است که با آن عالم و آدم را آفرید و گفت "کُن" و شد! و زبانی که در عیسی مسیح(ع) مرده را زنده می کرد و در محمد مصطفی(ص) با خدایش به زبان خدائی سخن نمود و تاریخ را به پایان برد و قیامت را برپا نمود و با خدایش دیدار نمود.**

**۵۰۷۲- هر چه در زمین است گوش به ندا و صدا و دعا و بیان آدمیان دارد و مأمور به اجابت است. این فقط داود(ع) نیست که کوهها و حیوانات با وی همنوا و ذاکر می شوند. این فقط سلیمان(ع) نیست که اجنه و ملائک و حتی شیاطین به خدمتش درمی آیند. این ماجراها برای انسان آخرالزمان است. و اگر آنها به چنین مقامی رسیده بودند به قیامت و آخرالزمان زودرس نائل آمده و از سابقون (سبقت گیرنده) بودند. ولی امروزه همه آدمیان در جایگاه وجودی و موقعیت زمانی داود و سلیمان قرار دارند بشرط اینکه بدانند و قدرش را بشناسند و حقوقش را ادا کنند و زبان خود را به خیر و معرفت بگردانند و حق وجود را بخواهند ولی اکثراً نمی توانند الا اینکه به نزد یکی از اولیای الهی بروند تا برایشان بخواهد: "ای اهل ایمان چون خواسته ای دارید به نزد رسول بروید تا برایتان دعا کند (بخواهد). و دعای رسول و کلامش را همچون دعا و زبان خود مدانید!" قرآن کریم. هر آنچه که درباره انبیای سلف واقع شده و قدرتهائی که از آنها بارز گشته همه برای انسان آخرالزمان ممکن است وگرنه بخش عمده ای از قرآن که قصص انبیاء است بیشتر از افسانه های قدیمی و اسطوره نخواهد بود: "کافران می گویند اینها جز قصه های قدیمی نیست." قرآن کریم. آیا براستی چند درصد از مسلمین و اهل قرآن این قصه ها را واقعی و امروزین می دانند؟ بلکه چند در هزار و چند در میلیارد!؟ پس باید همه منکران این حقایق آخرالزمانی قرآن را کافر بخوانیم کافرانی مسلمان و نمازخوان و عالم و فقیه و فیلسوف!!**

**۵۰۷۳- بزرگترین معضله اهالی زمین پدیدۀ روانی موسوم به عادت است که بدلیل گرد و دوار بودن زمین است که به دور خود و زمین می چرخد و هر شبانه روزی آن را تکرار نموده و دوباره بر جای اولش برمی گردد. عادت برای اهل**

ایمان و معرفت و هدایت بزرگترین مرض و آفت و بدبختی است زیرا اساس بی تقوائی می باشد و تقوا بقول امام صادق(ع) چیزی جز جنگ با عادات نیست. ولی برای اهالی کفر و جهل و دوزخ عین رحمت است زیرا دردها و عذابها را عادی و کرخت می سازد و دور زمان را بی حس کرده و در روان فرو می کشد که این امر منجر به کشتن نفس ناطقه شده و مرگ دل را موجب می گردد.

۵۰۷۴- شب زنده داری که امری مختص اهل ایمان است کارگاه اصلی نبرد با عادتهاست زیرا این گردش تکراری شب و روز را می شکند و جای آنها را در نفس تغییر می دهد. هر چند که شب زنده داری کافران منجر به اشد جنون و جنایت و واژگونی و تسخیر شیطان می شود و لذا همه تبهکاران حرفه ای هم شب زنده دارند.

۵۰۷۵- ولی در آخرالزمان عادتها موجب تسکین و فراموشی کافران نمی شود زیرا نفس به غایت برون افکنی و آرزوهای مادی خود می رسد و زان پس فقط عادتهای قدرتمندتر و عمیقتر مثل اعتیاد به مخدرات و روان گردانهای قوی و قویتر می تواند نفوس کافران را تسکین دهد و یا ابتلای به انواع بازیهای مسخ کننده کامپیوتری یا ورزشهای حرفه ای مثل فوتبال و امثالهم که برای مدتی می توانند جایگزین مخدرات شوند ولی بالاخره پس از سپری شدن جوانی نوبت مخدرات مخوفتری می رسد که عاقبت همه قهرمانها در نیمه دوم زندگیست.

۵۰۷۶- بازی فوتبال که از مسخ کننده ترین بازیهای آخرالزمان است نمایشی از تلاش بشر جهت خارج کردن توپ زمین از مدارش می باشد هر چند که اکثر بازیهای مسخ کننده این دوران با توپ انجام می گیرند و توپ محور همه بازیهاست و نه ورزشها! و بازی تلاشی مذبوحانه جهت خروج از دوار بودن زندگی و گردش زمین و زمان و عادات دوار روزمره است. بازی بخصوص با توپ و فوتبال، نمایشی حیرت آور و جادوئی از بازی کردن با همه بازیهای زندگیست یعنی عادتها! زیرا هر عادتی یک دور باطل بر محور شیء یا کرداری است. خود انسان بازیگر نیز عاقبت همچون توپی بازیچه بازیگران حرفه ای تر می شود. این همان فلسفه لعب و لهو در قرآن است. این عاقبت اسارت در زمان نجومی (دورانی) است در آخرالزمان که عرصه خروج و عروج از زمین و زمان است. ولی خروج از زمین نیز جز به قدرت روحی که بر زمین نازل می شود و در زمین مستقر است ممکن نمی شود. خروج از زمین هم در همین زمین است همانطور که درباره بهشت می فرماید: "و در آن روز به مؤمنان گفته می شود که در هر منطقه ای از بهشت این زمین که می خواهید اسکان نمائید!" قرآن کریم-

۵۰۷۷- برای زیستن انسانی در خلق جدید رحمانی بایستی نگاهی انسانی به همه چیز بر روی زمین داشت و هر چیزی را یک انسان دانست و با وی رابطه ای انسانی برقرار کرد که نخستین گام آن مکالمه ای انسانی با چیزهاست با سنگها، درختان، حیوانات، گلها، ابرها، باد، آسمان و همه اشیای محیط زیست ما و بخصوص خاکی که به رویش راه می رویم و زندگی می کنیم. این یک حقیقت واقعی است نه فانتزی و رمانتیک! و اینگونه است که بر آخرت زندگی وارد می شوی و از اهالی حقایق آخرالزمانی! و بدینگونه هر چه در زمین و آسمان در تسخیر انسان قرار می گیرد. زیرا بر زمین جز انسان نیست در هفت طبقه زمین! "اهل شفاعت کسی است که قلبش قادر به دیدن حق باشد." قرآن-

۵۰۷۸- "برخی مردمان بسان حیوانات هستند و برخی از حیوانات هم پائین ترند. برخی چون سنگ و برخی از سنگ هم سخت ترند..." آیاتی از قرآن- هر چند که این آیات مقامات باطنی کافران را نشان می دهد ولی همین ها اگر ایمان نیاورند و با کفر و شرک و نفاقشان بمیرند پس از مرگشان به صورت باطن خود به حیات بر روی زمین ادامه می دهند. "برخی از کافران در آن روز بصورت سگ و میمون و خوک درمی آیند." قرآن کریم- "هر چه در آسمان پرواز می کنند و بر روی زمین می چرند و در دریاها زیست می کنند امتهائی همچون شما هستند..." قرآن کریم- پس بسیار اندکند کسانی که ظاهر و باطنشان انسان باشد و اینان مؤمنان حقیقی می باشند که با مرگشان به آسمانهای برتر عروج می کنند. و بسیاری از کافران در رجعتهای بعدی نیز هنوز بصورت آدمی می آیند و مهلت داده می شوند تا توبه کنند و برخی هرگز پس از رجعتهای مکرر باز هم ایمان نمی آورند. "برخی از کافران پس از مرگ می گویند خدایا یکبار دگر ما را بازگردان تا توبه کنیم و از مؤمنان شویم. به آنها گفته می شود که مهلت داده شدید و کافرتر گشتید." قرآن- فقط

**انسان است که جز انسان نمی بیند و همه اهل زمین او را تبعیت و دوستی می کنند و جهان در تسخیر اوست از انس و جن!**

**۵۰۷۹- همانطور که گفتیم که همه اعضاء و جوارح و مواد شاکله بدن آدمی، حاصل تنزیل انوار هفتیه از آسمانهای برتر است که موها مظهر روحانیت حق است و پوست مظهر نورانیت حق، استخوانها مظهر الهیت، خون مظهر ملکوت، گوشت و عضلات مظهر ربوبیت و شریانها مظهر جبروت و پی و اعصاب و مغز هم مظهر لاهوت می باشد. و همه اینها از خاک پدیدار شده اند. پس خاک حامل همه صفات ذات پروردگار عالم است که از تن و روان آدمی دوباره متجلی به جسمانیت گشته است. پس لقاءالله در خاک حاصل نزول ارواح و انوار هفتیه می باشد این ارواح همانطور که ذکرشان گذشت تماماً ارواح ادراکی و فهیمه هستند که انسان را به یاد می آورند الهیت و نورانیت و ملکوت و جبروت و لاهوت حق را که جمله در تن او حاضرند. پس این ارواح هفتیه در تن موجب ذکر و فکر و علم و حکمت و عقل و عرفان و شهود الهی می شوند و این عین تأویل مجدد تن به نورالله است از وجه اسمای ذات خداوند که از هفت آسمان آمده و از همین راه بالا می روند و موجب خروج و عروج انسان می شوند. تکرار این حقیقت هر بار از هر در جدیدی موجب معرفت و کشف و یقین برتری می شود. اینست که در قرآن و احادیث آمده که اهل رحمت و هدایت کسانی هستند که به آرامی و خشوع و طلب مغفرت بر روی خاک گام برمی دارند. یعنی حرمت و قداست خاک را رعایت می کنند چون می دانند که بر روی چه حقیقت اعلائی راه می روند و در چه قلمروئی زیست می کنند و چیستند! باور این حقیقت برای خلق جدید و خروج و عروج از ظلمات جهل و کفر کافیست.**

**۵۰۸۰- هرگز در تاریخ اندیشه و معرفت و معنویت و مذهب، چنین مرتبه یقینی از حقیقت ماورای طبیعی در طبیعت بشری به زبان عامیانه و منطقی امّی، روی نداده است که در این کتاب شاهدید و می خوانید! آیا روح و نور حقایق این کتاب برای نجات و عروج انسان آخرالزمان کافی نیست! "مرا بخواهید تا شما را اجابت کنم." قرآن کریم.**

**۵۰۸۱- بیهوده نیست که بخصوص در مذهب ما (امامیه) برای جسد میّت تا این حد حرمت و قداست قائل شده اند. گوئی که قطعه ای منجمد از تمامیت انوار قدسی خداوند در خاک دفن می گردد تا در آن روز دوباره رجعت کند. فقط از منظر این معارف است که واقعه حیرت آور معاد جسمانی قابل درکی عقلانی می شود که حتی ذره ای از خاک بدن اموات در زمین گم و گور و نابود نمی شود زیرا حامل انوار اسمای ذات خداوند است و خداوند خود بر ذره ذره آن احاطه و حضور دارد: "وقتی یکی از شما می میرد و گرد او جمع می شوید در آن لحظه خداوند بیش از همه شما به او نزدیکتر است." قرآن کریم- در این آیه مبارکه بمانید و تا ابد بیندیشید که چرا جسدی که فاقد روح شده هنوز بیش از هر زمانی خدائی است. پس خدا را در ذات ذرات خود داراست به تمام و کمال نور و روح و ربوبیت و الهیت تا لاهوت ذات ازل!**

**۵۰۸۲- یکی از حجت های عامه حقانیت این معارف رؤیاهائی است که هر انسانی هر شب تجربه می کند که تجربه ای کاملاً جسمانی است. زیرا به وقت خواب بقول قرآن کریم، روح بسوی پروردگار بالا می رود و لذا هر خوابی یک موت خفیف و موقت است پس این رؤیاهای بهشتی و دوزخی چیستند که در تن آدمی خودنمائی می کنند! در این معنا بیندیشید!**

**۵۰۸۳- زبانهائی هم که در میان اقوام و مذاهب گوناگون جریان دارند نزول زبانهای ارواح هفتیه هستند که در لهجه های گوناگونی بسته به جغرافیا و شرایط اقلیمی به زبانهای کثیری خودنمائی می کنند ولی اساس همه زبانهای زنده روی زمین همان هفت زبان ارواح هفتیه هستند یعنی عربی، فارسی، لاتین، روسی، ترکی، چینی و سانسکریت (هندی)! و بیهوده نبوده که ائمه هدی(ع) با همه اقوام غیرعربی ازدواج می کردند و لذا هر امامی از وجه امیت (مادر) ناشی از یک قوم و زبان بیگانه غیرعربی است از فارس و ترک و رومی و آفریقائی و هندی و غیره! همینقدر می دانیم که مثلاً امام سجاد از مادر ایرانی است امام موسی کاظم از مادر آفریقائی و یا امام دوازدهم از مادر رومی و لاتین است. و لذا اولیای ائمه هدی[ا] در آخرالزمان نیز در همه اقوام روی زمین پراکنده و حضور دارند که به زبان امّی اقوام سخن می گویند. ولی باید دانست که اساساً زبانها از مادران جاری می شوند و لذا امّیت علم و عقل و عرفان روح هم به زبان مادری هر کسی سخن می گوید یعنی امامت جان زبانش مادری است و این خود یک نشان از حقانیت و حجت این امر**

است. و اگر حقایق آخرالزمانی از زبانهای لاتین گویاتر از سائر زبانهاست که مصداقی از طلوع خورشید از مغرب زمین می باشد به خاطر مادر رومی امام زمان است که ما در این کتاب نشانه هائی از این حقایق امامیه را از متفکران غربی متذکر شده ایم.

۵۰۸۴- و اگر حسین و فرزندان حاضرش در کربلا (امام سجاد و باقر) تا این حد در تن و جان و روح ایرانیان اقامه صلوة قیامت کرده اند از بابت همسر ایرانی آن اشهد الشهدای آخرالزمان است نه بدلیل قومیت و نژادپرستی که اساساً بدلیل امیت زبان و منطق مادری است زیرا نطق نفس و نفس ناطقه کانون ربوبیت حق و الهیت بشر آخرالزمان می باشد. و لذا زبان روح القدس در تجلی جمال خورشید حق در ظهر عاشورا مستقیماً نفس ناطقه ایرانیان را مخاطب و ناطق نموده است. دلیل رسوخ معجزه آسای دعاهای صحیفه سجادیه و بخصوص دعای سحر در جان ایرانیان نیز از امیت این زبان مادری امام است. و اگر تأویل دعای سحر و امّ الکتاب باقرالعلوم در جان من، سرلوحه و قلب همه آثار من گشته است از همین بابت است. در این معنا نیز تا توانی بمان و بیندیش! و اینکه رجعت آخرالزمان به رهبری حسین(ع) است که باطنش همسر ایرانی اوست و اینکه روح حسینی در واقعه نزول روح در این بنده در شب عاشورا چگونه زبان فارسی و عربی (قرآنی) را چنان پیوند زده که غیرقابل تفکیک می نمایند که برخی از خوانندگان در تماشایش دچار شک و شبهه شده و مرا متهم به جادوگری در زبان کرده اند.

۵۰۸۵- و می دانیم که پی مغز آدمی حاصل تنزیل لاهوت حق است و این مغز کارگاه نطق و بیان و قلمرو عروج به بحرالبیضای ورای آسمان هفتم است. و لذا نطق لاهوتی در این بنده اساساً ناشی از زبان امّی امام سجاد و باقرالعلوم است که زبان احدیت وجود می باشد که اوج عروج بیان توحیدی در آثار ماست. و نیز تأویل حیرت آوری که از معارف امامیه در برخی حکمتهای مغرب زمین یافته و تبیین کرده ام در اندیشه کسانی چون شلایرماخر، نیچه، هگل، هایدگر، هوسرل، ویتگنشتاین و انیشتن و دریدا و فریدمن (بانی نظریه انفجار بزرگ در آفرینش) که ناشی از زبان و منطق امی امام زمان از مادر رومیش نرگس خاتون(ع) است که در دیدار با آن حضرت در نفس ناطقه بنده تنویر گشت و به زبان مادری من تأویل گردید و بدینگونه مثلث معارف امامیه را در سه زبان فارسی – عربی – لاتین به وحدت رسانید و برای پیروان این هر سه زبان قابل حصول نمود که اتحاد معنوی این سه زبان را در آثارمان در همه جا شاهد هستید که نه تنها واقعه ای التقاطی نیست بلکه حقیقتی احدی و امامی است از برای کسانی که صاحب عقلی از آل محمدند!

۵۰۸۶- و بدینگونه امّ امامت ائمه هدی به امّیت فطرت اللهی این بنده چنان پیوندی خورده است در پی مغز لاهوتی نطق و بیان مجموعه آثارم که مادران امامان را عین مادران نوری و روحی و الهی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی خویشتن می یابم. و این همان راز آل محمد شدن شیعیان علی(ع) است.

۵۰۸۷- هر چند که پیوند ما با امیّت ائمه هدیٰ قبل از مادر امام زمان(عج) و امام سجاد(ع)، خود حضرت فاطمه اطهر است که سلمان محمدی در حکم مادر روحانی و محرم اسرارش بود تا آنجا که خواستگاریش از علی مرتضی(ع) را فقط با سلمان در میان نهاد و سلمان خود را به علی مرتضی در میدان جنگ رسانید و پیام فاطمه را به وی ابلاغ نمود و او را بازگرداند از برای مراسم ازدواج! و ما با خود حضرت سلمان بعنوان آن اوی ششمین در سوره مجادله، در مقدمه نزول روح العقل محمدی، دیدار داشتیم و از ان دیدار بود که چند تن از پیران ملکوتی ما را به آسمانها بردند و در هر آسمانی در چشمه ای غسل نمودند و بازم گردانیدند. که آن چشمه های کوثر فاطمی بود که از آن در هر آسمانی می جوشد که امام باقر نیز در امّ الکتابش از آن سخن نموده است.

۵۰۸۸- در فصول اولیه این کتاب به نقل از امام باقر(ع) شرح نمودیم که زمین ما به لحاظ موجودیت و ساختار اولیه اش مخلوق نوری واژگونه است که حاصل کفر ارواح ازلی است که از آسمان هفتم تدریجاً کفر ورزیده و واژگون و واژگونتر گشته تا به درک اسفل تبعید شدند که این درک اسفل همین زمین ماست. ولی آفرینش زمین در هر مرحله هفتگانه اش بواسطه ارواح تسبیحی و قدوسی بوده است تا به هنگام خلقت جدید آدم(ع)، یکبار دگر آن انوار و ارواح بر زمین نازل گردیده است. بنابراین ماهیت اساسی زمین و اهالیش واژگونی روح است و لذا بقول قرآن کریم تا آدمیان یکبار دگر به توبه و ایمان واژگون و منقلب نشوند روی به الهیت ذات خود نمی کنند. این واژگونی انقلابی و توّابی و رجعی به لحاظ

معرفت و عقلانیت در مجموعه آثار ما مهیا گشته است و فقط نیاز به تصدیق قلبی هر خواننده ای دارد تا این منقلب ینقلبون واقع گردد و انسان روح پذیر و الهی شود و تن و روانش به همه انوار و اسمای ذات حق احیاء گردد تا روح را در موهای خود و نور را در پوست بدن و لامسه اش و شنوائی و بینائی و شامه و چشائی اش دریابد و استخوانش الهی گردد و خونش ملکوتی و گوشتش ربوبی و رگهایش جبروتی و مغزش لاهوتی و ناطق به حق گردد.

۵۰۸۹- انسان بعنوان جهان صغیر و جهان هستی بیکرانه بعنوان انسان کبیر، کل کلید همه معماها و معارف توحیدی است و رابط معنوی و عرفانی و روحانی بین این دو هم جز ارواح طیبه معصومین از مرسلین تا امامان، نیستند. و بدون یاری آنها این دو تا ابد در بیگانگی و غربت محض خواهند ماند. فقط در درک رابطه این جهان صغیر و انسان کبیر است که معنای واقعه خلافت اللهی انسان به عنوان جانشین همه اسماء و انوار و ارواح قدسی حق فهم و تصدیق می شود و غیر از این ادعائی تعارفی و منافقانه است.

۵۰۹۰- آسمانهای هفتگانه خلیفه پروردگارند و زمین خلیفه آسمانهاست و آدم هم خلیفه زمین است و لذا بقول قرآن کریم انسان صالح است که نهایتاً زمین را به ارث می برد که این همان وقوع مقام خلافت اللهی است که اصل و اساس این وراثت زمین، وراثت همه زبانهاست زبانهای انسی و جنی و نیز زبانهای حیوانات و نباتات و جمادات و آب و هوا و آتش! و این از حضور روح القدس یعنی زبان خدا در نفس ناطقه آنهاست که زبان واحده است. زیرا این وراثت زمین و اهلش عین تسخیر ولائی و رحمانی است که به معنای اطاعت خالصانه همه خلق از کلام آنهاست همانطور که از داود(ع) و سلیمان(ع) اطاعت می کردند به خاطر مقام امامتشان!

۵۰۹۱- در عرف بشری هم گفته می شود که اگر زبان دل دیگران را بدانی همه از تو اطاعت می کنند زیرا این زبان امیت و فطرت است و زبان امامان از این نوع است چرا که صاحب امّ و امّیت هستند!

۵۰۹۲- آخرالزمان عرصه نزول همه انوار و ارواح الهی از آسمانهای برتر به زمین و اهالی آن است. آنانکه روح الایمان را انکار و تکذیب کنند به کافرانی شقی و رسوا بدل می شوند و نهایتاً قدرت ایمنی بدن را از دست داده و مستعد ابتلای به انواع امراض عفونی کشنده می شوند. آنانکه روح الحفظ را انکار کنند دچار نسیان و هذیان می گردند. آنانکه روح الفکر را انکار کنند تبدیل به احمقانی دیوانه می شوند... و نهایتاً آنانکه روح القدس را انکار کنند در غایت حماقت و جنون و نسیان به اشد تباهی و پلیدیها دچار می شوند و کر و کور و لال می شوند. آنانکه انوار روحانی را تکذیب کنند دچار انواع بیماریهای مو و پوست می شوند. آنانکه نزولات و حجت های ملکوتی را از وجود اولیای الهی انکار کنند به انواع امراض لاعلاج خونی دچار می شوند. آنانکه نزولات و حجت های ربوبی را انکار کنند به انواع امراض دردناک و لاعلاج عضلانی دچار می شوند. آنانکه هویت الهی اولیای خدا را انکار کنند به انواع امراض استخوانی مبتلا می شوند. آنانکه نزولات و تجلیات جبروتی اولیای حق را انکار کنند به انواع امراض عروقی و شریانی دچار می شوند. آنانکه تجلیات عقلی – عرفانی اولیای حق را در قلمرو بیان انکار کنند به انواع بیماریهای مغزی و عصبی دچار می شوند. و امروزه شاهد ظهور جهانی امراض حیرت آور و بدیع جسمی – عصبی – روانی هستیم که در تاریخ نظیرش گزارش نشده است که حاصل انکار و عداوت با اولیای الهی می باشد که آورندگان ارواح و انوار و عقول و برکات و شفاعتهای الهی برای خلق هستند. و از این کفر جهانی فقط تجارت دوزخ پزشکی و داروئی و بیمه های درمانی پروار می شوند و جیب و جان کافران را غارت می کنند.

۵۰۹۳- وقتی نور یا روحی بر هر یک از حواس و اعضاء و جوارح و ارکان ادراک وجود آدمی نازل می شود تا صاحبش را به حق احیاء و شفاعت و نجات بخشد و صاحبش با آن ولی خدا که حامل آن حیات طیبه الهی است انکار و عداوت می ورزد آن حس یا عضو مورد نظر را در خود دچار تضادی نابود کننده می سازد و بدینگونه به اشد ظلم نسبت به خود دچار می شود و خود را رنجور و دیوانه ساخته و هلاک می کند و به انواع عذابهای الیم، سعیر، جحیم، شدید، غلیظ، عظیم، مهین، مریب، عذاب فوق عذاب، عذاب اکبر، عذاب الله، عذاب النار و امثالهم دچار می گردد که بصورت انواع بیماریها و بدبختی های مهلک و لاعلاج بروز می کند که مختص انسان آخرالزمان است که در سراسر جهان

**اخبارش شنیده می شود و هر روزه هم مرض جدیدی پیدا می شود. در این باره می توانید به کتاب "مالیخولیای پزشکی" رجوع نمائید.**

**۵۰۹۴- سرطانها یکی از رایج ترین واکنش کفر کافران در قبال تجلیات نجات بخش اولیای خدا هستند که حتی تا نیم قرن پیش هم بیسابقه بودند. امروزه یکایک اعضاء و جوارح بدن دارای سرطانهای خاص خویش شده اند: سرطان پوست و گوش و زبان و چشم و حلق و لب و بینی و مغز و نخاع و خون و کبد و ریه و کلیه و دست و پا و گردن و استخوان و عضله و مفاصل و معده و روده و طحال و سینه و رحم و بیضه و عورت و شریان و عروق و غدد و حتی انگشتان دست و پا و امثالهم!**

**۵۰۹۵- سکته های ناگهانی مغزی و قلبی و عصبی در همه سنین نیز معضله جدید و آخرالزمانی است که در همین سه دهه اخیر در جهان گزارش می شود که گوئی نوعی سرطان روانی است زیرا هیچ زمینه و نشانه جسمانی ندارد که بایستی آن را حاصل کفر و انکار شدید در قبال کلام الهی اولیای خدا دانست که مغز و قلب و اعصاب را مخاطب قرار می دهد.**

**۵۰۹۶- زمین محبوبترین و مطلوبترین خانه آدمی در کل کائنات است زیرا فقط زادگاه او نیست بلکه تا پایان عمر جهان هستی از زمین تا کهکشانها و آسمانها، زندگی اخروی و پس از مرگ انسان نیز همین زمین است زیرا همه دربهای بهشت و برزخ و دوزخ از زمین گشوده می شود زیرا زمین حافظه و عصاره کائنات و خلاصه همه انوار و ارواح قدسی خداوند و تجلی همه صفات و اسمای اوست در حد کمالش! پس کسی که این خانه ابدی خویش را نشناسد پس از مرگ بر ظلمات زمین یعنی دوزخ وارد می شود. انسان بایستی ابواب بهشت زمین را از حیات این دنیایش بشناسد که همان ارواح چهارده معصوم است که ابواب جنات نعیم پروردگار بر زمین اویند تا پایان جهان!**

**۵۰۹۷- پس می بینید که زمین شناسی در مذهب ما هیچ ربطی به زمین شناسی در نزد علوم طاغوتی بشر ندارد که علوم بغی هستند و فقط ابواب دوزخ را می گشایند. پس پیروان این علوم بدون شک بر خلق ذره ای جهنم وارد می شوند طبق قول الهی در قرآن کریم! بر خلقت سلولی و میکروبی و ژنتیکی و اتمی و کوانتومی و امثالهم! و این همان مسخ در اجزای زمین است در وجه جمادی و نباتی و حیوانات ذره ای!**

**۵۰۹۸- ولی برای اهل ایمان و معرفت امامیه، مرگ بمعنای خروج از خانه کوچک تن و ورود بر خانه بزرگ زمین است که باطن جنتی و غیبی این خانه مدور بسیار بسیار عظیمتر از حجم ریاضیاتی آنست. همانطور که هفت آسمان در این زمین گنجانیده شده اند پس هفت بهشت هم در همین زمین جای دارند: "و به آنها گفته می شود در هر یک از بهشت های زمین که می خواهید مسکن گزینید." قرآن-**

**۵۰۹۹- ابواب هفتگانه جنات نعیم و بهشت های هفتگانه همان امامان محمدی و علوی هستند یعنی امام علی، علی بن حسین، محمدبن علی، علی بن موسی، محمدبن علی، علی بن محمد و محمدبن حسن! و اما بقیه هفت معصوم دیگر باطن این جنات و جمال جلالهای کریم خداوند در بهشت می باشند. یعنی این چهارده معصوم به مثابه ظاهر و باطن جنات نعیم می باشند همانطور که ارواح نزول و صعود یا تأویل و تجلی نیز هستند که قبلاً درباره اش سخن نموده ایم. پس زمین شناسی و بهشت شناسی ما عین امام شناسی ماست. و بیهوده نیست که اموات شیعه را به همه نامها و ارواح طیبه چهارده معصوم تلقین ذکر می کنند که عین تلقین ابواب جنات نعیم است بشرط آنکه گوش و هوش شنود این اسرار را داشته باشند و فقط به اسم شیعه نباشند.**

**۵۱۰۰- نیمی از معصومین شاهدان و عارفان و عالمان جنات هستند و نیمی دیگر از ایشان هم مشهودان و معروفان و معلومان بهشت هستند. پس بهشت قلمرو علم و عرفان و مکاشفات جلال و جمال الهی است که امامان ما ابواب و عیون و جلال و نیز معلمین این جلوه ها هستند. و لذا در همین حیات دنیوی نیز هر شیعه ای بایستی در درک و شهود هر نعمت و رحمت و عزّت و جلال و کمالی آنها را تأویل به محمد و آل محمد کند که در اللهم صل علی محمد و آل محمد خلاصه شده است زیرا فقط در اینصورت است که به حقیقت الهی حیات طیبه نائل می آید و از همین دنیا بر جنات نعیم**

وارد می شود. و لذا در قرآن کریم همواره حضور مؤمنین و متقین در جنات نعیم بر فعل حاضر و استمرار است نه مستقبل و ماضی! انّ المتقین فی الجنات النعیم: براستی که متقین در جنات نعیم هستند! (نه اینکه بودند یا خواهند بود). زیرا قلمرو جنات همین زمین است همانطور که درباره دوزخیان هم به همین فعل استمرار آمده است. صلوة خدا بر محمد و آل محمد و صلوة آل محمد بر مؤمنین' راز گشایش جنات نعیم و ورود به عالم غیب این زمین است یعنی زمین آسمانی و آسمان زمینی!

۵۱۰۱- آدمی تا از نشئه طیبه حیات در هر دم و بازدم و در تماشای اینهمه جلوه ها در طبیعت و انسانها و در شنود اینهمه نواها و عطر اینهمه گلها و طعم اینهمه مزه ها و لمس اینهمه لطافتها در هر لحظه ای از اعماق جانش فتبارک الله احسن الخالقین والحمدلله رب العالمین برنیاورد هنوز زنده نیست و روحی ندارد.

۵۱۰۲- انسان زنده به روح، انسانی شدیداً خود – شیفته است که این خود – شیفتگی درون ذاتی و عرفانی است که مخاطب این شیفتگی خداوند و روح الله در جان خویشتن است. چنین انسانی در روابط اجتماعیش اتفاقاً مظهر تواضع و خشوع و صبر و تعامل و محبت است. و اتفاقاً آدمهای فاقد روح بدلیل ذلت و پوچی و نابودگی که در خود احساس می کنند سعی می کنند این وضعیت را از چشم دیگران پنهان دارند آن هم بصورت خودپرستی در قبال نفی و انکار و تحقیر دیگران! و این خودشیفتگی مصنوعی و کاذب و ریائی است و عمری کوتاه دارد و به چاپلوسی و ذلت پذیری آشکارا ختم می شود.

۵۱۰۳- همانطور که قبلاً نشان داده ایم ایام الله اوقاتی هستند که مؤمن صاحب روح می تواند در این ایام به قلمرو الساعه الهی و بی زمانی وارد شود که حداقلش درک و دریافت روزی هزار ساله است و در مرحله برتر ورود به روز پنجاه هزار ساله است که قیامت است که در نهایت این روز پنجاه هزار ساله، الساعه الهی را درمی یابد که نور کلمه الله یعنی الحاق به امام مبین است. عیدها وعده گاه های خدا با انسان است بخصوص عید فطر، قربان و غدیر! برای مؤمنین شیعه دهه محرم و دهه آخر ماه رمضان نیز از مهمترین روزهای خدا و میعادگاه الهی با مؤمنین است. به سفارش رسول اکرم(ص) ماههای رمضان و رجب و شعبان کلاً قلمرو ایام الله برای اهلش هستند. هر روز و شبی که انسان بتواند به روزی هزار ساله یا پنجاه هزار ساله و نهایتاً الساعه نائل آید شب قدر اوست زیرا به قدر مطلق وجود الهی خود نائل آمده است.

۵۱۰۴- هر یک از نزول ارواح هفتیه برای اهلش منجر به یک یوم الله می شود از روح الایمان آدم تا روح العقل محمدی هر یک روزی هزار ساله را برای اهلش رقم می زنند. یعنی کسی که مشمول روح العقل محمدی می شود انسانی شش هزار ساله است و آنکه به روح هفتم یعنی روح القدس و رؤیت قائم می رسد به روز هفتم که روز پنجاه هزار ساله است وارد می شود و یک تاریخ و دهر کامل است و چون به غایت این روز هفتم برسد که لقاءالله است به مقام الساعه الهی یعنی بی زمانی رسیده است یعنی از اقطار زمین و زمان خارج شده و بر زمین و زمان احاطه یافته و ملحق به امام زمان و انسانی امامی است. و چنین کسی را وارث زمین و زمان نامند.

۵۱۰۵- آدمی بایستی آنقدر بیاید و برود و پس از مرگش به زمین و زمان رجعت کند تا به مقام الساعه الهی برسد و لایق لقاءالله گردد تا به آسمان عروج کند و دیگر بازنگردد الا به رسالت امامی از جانب خداوند!

۵۱۰۶- زمین کارگاه آفرینش الهی انسان است تا هر انسانی متأله شده و حیات و هستی خدائی پیدا کند. زیرا همه انوار ذات باریتعالی در زمین نهفته است و بالاخره در قیامت آخرالزمان زمین به این نور مطلق ذاتش منور می گردد بقول قرآن کریم.

۵۱۰۷- پس بدن ما با رگ و پوست و مو و گوشت و استخوان و پی و مغز و اعصابش و بقدرت حواس و هوشش بایستی به یکایک این انوار هفتگانه ذات الهی در زمین نائل شود به یاری ارواح هفتگانه امامان!

**۵۱۰۸- پس این ارواح طیبه امامان است که ما را به ایام الله می رساند و نهایتاً به الساعه حق ملحق می کند: انّا انزلناه فی لیلة القدر...! و هر یک از امامان و مرسلین امامیه مصدر یک یوم الله هستند که تن و جانمان را به یوم الدین می رسانند و لقاءالله!**

**۵۱۰۹- ماه رمضان و روزه' حضور بر سفره ضیافت ذات صمدی پروردگار است. بنده پس از وقایع نزول ارواح الهی، پرنشئه ترین و لذیذترین تجربیاتم را در ماه رمضان درک کرده ام که درک و دریافت طعمی از شراب صمدیت و بی نیازی ذات خداست در تجربه چند ساعت بی نیاز بودن تصنعی از خوردن همچون خداوند! و این از نزول روح القدس است. بنده اوج چنین نشئه صمدی را در مدت سه سال واقعه نزول این روح شبانه روز تجربه می کردم و در این سه سال براستی بطور طبیعی از خوردن و آشامیدن بی نیاز بودم و فقط جهت رفع وظیفه بر سفره خانواده می نشستم و چند لقمه ای را به زور می بلعیدم. بنابراین هر انسان فاقد روحی هم در این ایام الله می تواند از نور صمدی حق برخوردار گردد و قدسی شود. و اگر این احوالات را در خود مستقر و مستدام نماید براستی صاحب روح القدس است.**

**۵۱۱۰- این من و ما و اوی الهی در قرآن کریم شاه کید کشف و تأویل آیات هستند که متأسفانه هیچ مفسری را ندیده ایم که به آنها توجه کند و همه این ضمایر را مترادف با الله قرار می دهند و تفاوت این ضمایر را یک ترفند زیباشناسی و ادبی قلمداد می کنند که گوئی خداوند هم یک شاعر است که با کلمات بازی می کند استغفرالله! هر چند در این باره بسیار سخن نموده و براهین عقلی و نقلی فراوانی ذکر نموده ایم یکبار دگر با توسل به خود آیات قرآنی به این امر عظیم و سرّ کبیر خدا می پردازیم:**

**"ما در شب قدر ملائک و روح را به اجازه خداوند به کل امرش نازل کردیم." (قدر)- واضح است است که این ما غیر خداست زیرا روح را به اذن خدا و از امرش نازل کرده است. و مسلماً نمی توان این ما را ملائک و ارواح هم دانست. پس حقیقت همانست که خود ائمه هدی فرموده اند که این مای الهی در کتابش همان امامان معصومند که در هر یک از ادوار تاریخ پنجاه و هفت هزار ساله، مرسلین و روح و ملائک را به اذن خداوند بسوی خلق و مؤمنان نازل می کنند و در آخرالزمان هر دوری خودشان در تجسد بشری فرود می آیند همانطور که در دین رسول خاتم آمدند: "براستی این مائیم که صالح را به رسالت بسوی قوم ثمود فرستادیم تا به آنها بگوید که الله را بپرستند." (نحل۴۵)- اگر این ما و الله یکی بود آیه بدین صورت بیان می شد که: براستی این مائیم که صالح را به رسالت بسوی قوم ثمود فرستادیم تا به آنها بگوید که ما را بپرستند!! "آنانکه در ما جهاد می کنند آنها را بسوی خویش هدایت می کنیم براستی که الله با محسنین است." (عنکبوت۶۹)- اگر ما و الله یکی بود آیه بدین صورت می بود: براستی که ما با محسنین هستیم!! هویت حقیقی ائمه هدی در هر یک از ادوار مصداق این آیات است: "ما برای خدائیم و بسوی او بازمی گردیم! براستی که هدایت خلق با ماست." (لیل۱۲)- "آیا سینه تو را نگشودیم و ذکرت را رفعت نبخشیدیم پس بسوی خداوند راغب شو." (انشراح)- "ما در آسمان کاخهائی برپا نمودیم که اهل نظر می بینند." (حجر۱۶)- "پس مائیم که موسی را کتاب و بصیرت و هدایت اعطا نمودیم." (قصص۴۳)- "بازگشت همه خلق بسوی ماست و حسابشان با ماست." (غاشیه۲۶-۲۵)- "ما کوثر را به تو اعطا نمودیم پس برای پروردگارت قربانی کن." (کوثر)- اگر ما و پروردگار یکی می بود آیه چنین می بود: ما کوثر را به تو اعطا کردیم پس برای ما قربانی کن!! "اگر دری از آسمان بگشائیم تا به آسمان عروج کنند کافران می گویند این جادوئی بیش نیست." (حجره۶۵-۶۴)- که در اینجا سخن از معراج مؤمنین اهل روح است که به یاری امامان از اقطار زمین و آسمان خروج می کنند! "ما ملائک را جز بحق نازل نکردیم و براستی که ما ذکر را نازل کردیم و آن را حفظ می کنیم." (حجر۸-۷)- "چون هنگام نزول امر ما رسید فقط صلحا و مؤمنانی که با اویند به رحمت ما از بلای آن روز نجات می یابند." (هود۶۶)- در اینجا ما همان ائمه هستند و او هم قائم و امام زمان است. و اما این حقیقت آنگاه برای برخی سخت گران و باورنکردنی می آید که سخن از آفرینش زمین و آسمان و انسان باشد: "ما انسان را در بهترین مقام آفریدیم." (تین۴)- "مائیم که باد را می فرستیم و باران را نازل می کنیم و مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم و مائیم وارثان." (حجر۲۳)- مسئله اینست که این آفرینش جدید نیز به امر و اذن خداوند است همانطور که در رساله امّ الکتاب از باقرالعلوم ذکرش گذشت. این ائمه و کاملان الهی در دوره شش روز اول خلقت (شش هزار سال) در آسمانها هستند و در روز هفتم هر دوری به زمین می آیند و وارثان زمین و هدایت گران مؤمنان**

**هستند. در آیاتی که ذکر نمودیم تا می توانید تأمل و تفکر کنید تا زین پس بتوانید بوقت تلاوت قرآن از ترجمه ها و تفاسیر تحریف کننده و منافقانه و ظلمانی بی نیاز باشید و با کلام الله رابطه ای عقلانی برقرار کنید تا بدانید که در این کتاب چه خبر است و چه کسانی سخن می گویند! "مائیم که گشایش آشکاری را برای شما فتح نمودیم و الله هم همه گناهان پس و پیش شما را بخشید..." (فتح۲-۱)- در این آیه نیز فرق بین مای الهی و الله آشکار است وگرنه چنین می بود: مائیم که گشایش آشکاری را برای شما فتح نمودیم و همه گناهان پس و پیش شما را بخشیدیم!! تا در هر کتاب و کلامی ضمایر فاعلی معلوم نباشند هیچ معنائی حاصل نمی آید مگر به گمانهائی مشرکانه و مذبذبانه که موجب گمراهی است. از همین رو در ترجمه های قرآنی تا این حد تناقض و پریشانی و تحریف آشکار دیده می شود که هر خواننده عاقلی را برمی آشوبد و از آن فراری می دهد.**

**۵۱۱۱- در همه جای کتاب خدا ما (انّا و نحن) ائمه هدی هستند و او (هو) یا امام زمان است و یا الله است اگر بلافاصله به این کلمه متصل شده باشد مثل هوالله، انّهُ الله و امثالهم! و در برخی آیات هم خداوند مستقیماً با ضمیر من (انا – انّی) سخن نموده است مثل: انی انا الله! و یا آیه ۴۹ از سوره حجر: به بندگانم خبر ده که من آمرزنده و مهربانم! در حقیقت ائمه هدی (انّا – نحن – هو) به مثابه زمین و ارض کتاب خدا هستند که همه امورات الله را در عالم ارض محقق می کنند: "مائیم که باد را می فرستیم و آب را نازل می کنیم و زنده می سازیم و می میرانیم و حساب همه با ماست و مائیم که درب آسمان را می گشائیم و رزق می دهیم و هدایت می کنیم و...!" و لذا بدون درک و باور امامان در قرآن، این کتاب گوئی هرگز بر زمین نازل نشده و همچنان در آسمان معلق مانده است و دست کسی به آن نمی رسد! و لذا می فرماید: "این کتاب را جز مطهرون دست نمی یابند." که این مطهرون همان پاک شدگان بواسطه ارواح طیبه امامان هستند یعنی امام شناسان وجودی و حیّ و حاضر قادر به برقراری رابطه ای حقیقی و معنوی و زمینی با کتاب الله هستند و مابقی یا کتاب خدا را برای ثواب اخروی می خوانند و یا در تفاسیر من درآوردی و تحریفی مشغول تجارت قرآن هستند طبق سلایق مشرکان!**

**۵۱۱۲- در قرآن کریم بارها ذکر شده که هیچ الهی با الله نیست. پس این ما و اوی الهی کیستند؟ ولی در عوض مکرراً آمده که الله با برخی بندگان مؤمن است مثل صابرین، متقین، مخلصین، محسنین و غیره! آیا فرق الهی که با الله است و الله که با اله است در چیست؟ لا اله مع الله! الله مع الصابرین و محسنین! این دو معیت بظاهر یکسان از زمین تا آسمان تفاوت دارند و آن منیّتی است در کسی که ادعا می کند که با خداست! این انسان نیست که با خداست بلکه این خداست که با انسان است. چنین انسانی مظهر لااله الاالله و الله اکبر است. یعنی الهی که الله را گزارش و معرفی می کند و مظهر کلمه الله است و مادون الله و غیر او نیست. ولی ائمه هدی(ع) مظاهر الله اکبرند! یعنی خداوند از وجودشان تکبیر و تقدیس می گردد! اینان به مصداق آیه نخست سوره نحل همان کسانی هستند که مظهر امرالله می باشند و مأمورند که به اهلش اعلان کنند که: لااله الا آنا! "آیا الهی با الله است فقط عده قلیلی در این معنا فکر و ذکر دارند که برتر از تصور مشرکان است." سوره نمل۶۳-۶۲-**

**۵۱۱۳- ائمه هدی(ع)، زمین دین و کتاب خدا هستند و مظهر انّ الله لواقع (براستی که دین هر آن واقعیت است). و لذا در آخرالزمان بدون نور و روح و عرفان امامیه از دین خدا جز خرافه و توهم و شرک و نفاق و دجالیت برنمی آید که در کل جهان اسلام شاهدیم و جهان مسیحیت و یهود! الا در انگشت شماری از مؤمنین ادیان الهی که دارای امامان حیّ و قیوم هستند که نور بیّنه هستند یعنی بین زمین و آسمان هر امری را می گشایند و فتح می کنند از برای مأموم خویش به مصداق سوره فتح و سوره حجره۶۵-۶۴! (اگر دری از زمین بسوی آسمان بگشائیم تا از آن عروج کنید...)**

**۵۱۱۴- و این دربهائی که از زمین بسوی آسمان راه می یابد از آن اولوالالباب است (صاحبان دربها) و این همان بینات است که در قدرت امام مبین، سلطان مبین، حق مبین، نور مبین، کتاب مبین و علم مبین و فتح مبین است که همه مقامات ائمه هدی(ع) است: امام گشاینده بین ها، سلطان گشاینده بین ها، حق و نور و کتاب و علمی که بین همه حقایق دوگانه را می گشاید و فتح مبین حاصل می کند و نور احدیت را بر اهلش می تاباند و او را از اقطار زمین و آسمان خارج می سازد یعنی از قلمرو دوگانگی ماده – معنا و فیزیک – متافیزیک، زمین – آسمان و انسان – خدا!**

۵۱۱۵- آخرالزمان عرصه زمینی شدن آسمان و انسانی شدن خدا و فیزیکی شدن متافیزیک و شهودی شدن غیب است. و شاه کلید این تأویل و تحوّل هم امامان هستند که گشاینده بین ها و عالم بینات می باشند. و اینست که کافران و منافقین مذهبی این مکتب و مذهب را شرک مطلق می خوانند و تکفیرش می کنند که در رأس این تکفیر کنندگان در عصر ما همین آدمخواران تکفیری هستند که دشمنی آنها با مذهب ما خود بزرگترین حجت حقانیت این مذهب است همانطور که حسین(ع) فرمود: خدایا تو را سپاس که دشمنان ما را از احمقترین مردمان قرار دادی!

۵۱۱۶- اگر آخرالزمان بقول هایدگر پایان فلسفه است پایان ایده ها و ایده آل پردازی و آرمان پرستی های تاریخی است زیرا فلسفه کارخانه اصلی تولید ایده است. و از اینروست که امروزه اهالی مدرسه و تحصیل کردگان را (اعم از دانشگاهی و دینی) در رأس پوچترین و بی هویت ترین و بی ایمانترین و درمانده ترین افراد می یابیم و لذا جز عالم سینما که همه علوم و فنون و هنرها در آن در حد کمالشان متحد شده اند جائی برای ایده آل پرستی و آرمان سازی نیست که آن هم فقط برای ساعتی کاربرد دارد و پس از آن بر شدت و عمق پوچی و بی معنائی افزوده می شود و مرگ ایده غوغا می کند. پس انسان مدرن بیش از هر انسانی در تاریخ نیازمند خروج از تاریخ و زمین تاریخی و علوم و فنون و مذاهب تاریخی است. و این اساس فرهنگی و روانی نیاز به خلق جدید است و روح جدید و معنا و هویت جدید و نه ایده جدید! زیرا هر ایده ای معلول مفهوم و حسّی دوگانه و متناقض است و خلق جدید حاصل علم بینات است که علم از بین بردن این بین های متناقض است و فاتح جهان و حیات و هستی برتری که در ورای جهان اضداد و ثنویت است که زمین و آسمان اساس همه این ثنویتهاست. خلق جدید عرصه ظهور احدیت چیزهاست که در آن هر چیزی همانست که هست یعنی خودش می باشد و این ظهور صدق و عدل کلمات و پدیده هاست که در ظهور جهانی قائم و فرج امام وعده داده شده است.

۵۱۱۷- امامان معصوم و اولیای آنها در آخرالزمان، شأن نزول آیات محکمات قرآن و آیات مربوط به قیامت و تبیین و تدبیر عالمیان و آدمیان و هدایت مؤمنان هستند و تنها عناصر معنوی و اعتقادی توحید و تحقق وحدت وجود و شرک زدائی از اندیشه و عمل مردمان می باشند.

۵۱۱۸- آیا براستی چرا بقول ائمه هدی(ع)، بدون وجود امام توحید ممکن نیست و چرا امام، شرط لازم لااله الاالله است؟ این مسئله کسانی نیست که با خدا و خالق عالم بعنوان یک ایدهٔ فلسفی – کلامی در پشت آسمان سر و کار دارند که با فرمولهائی مثل آب خوردن توحید را اثبات و با فرمولی دیگر نفی می کنند. این مسئله کسانی است که با خدای زندهٔ خلاق جدید و قیّوم و مدبّر لحظه به لحظه عالمیان و حاضر و ناظر در یکایک خلق و اجابت کننده دعاها و نیازهایشان سر و کار دارند! و در صفات و افعال و احوال و اندیشه شان نیز در همه حال حاضر و فاعل است. توحید درباره چنین خدائی جز با وجود امامان آنگونه که شرح نموده ایم محال است یعنی توحید درباره الله که هم در آسمان هست و هم در زمین و هم در یکایک خلق عالم آنگونه که قرآن کریم توصیف کرده است که: انّ الله کان علی کل شیء! توحید خدای قرآنی نه خدای فلسفی و کلامی! که کل قرآن جز شرح این توحید نیست.

۵۱۱۹- امامت و خلافت به معنای حضور و ظهور کلمةالله در همه صفات و افعال و احوال یک موجود مجسم به نام انسان! و این یعنی ظهور الهیت از هر چیزی! و الهیت یعنی دلبری و توجّه و ارادت و شوق و ذوق و عشق خدا در هر چیزی از هر دو وجه خیر و شر از برای کافران و مؤمنان در حیات و ممات و دنیا و آخرت! و این همه از وجود امام زمان است که سائر امامان به مثابه انوار و ارواح امرالله بر محور وجود او هستند. و اینک این آیات را بهتر درمی یابیم: "چون هنگام نزول امر ما رسد فقط صلحا و مؤمنانی که با او (امام زمان) هستند به رحمت ما از بلای آن روز (آخرالزمان) نجات می یابند..." (هود۶۶)- "براستی که ما ذکر را نازل می کنیم و خود آن را حفظ می کنیم." (حجر۸)- "براستی که هدایت خلق بر ماست و دنیا و آخرت از ماست." (لیل۱۳-۱۲)- "ما انسان را در بهترین مقام آفریدیم." (تین۴)- "و آنانکه برای ما و در ما جهاد می کنند آنها را به راه خویش هدایت می کنیم و براستی که الله با محسنین است." (عنکبوت۶۹)-

۵۱۲۰- حضور امامان در تدبیر امر آسمانها و زمین و اهالی آنها از برای ارواح و ملائک و نیز خاکیان و مؤمنان و کافران در حیات و ممات تحت امر امام واحد هر زمان که مظهر کلمةالله است عین توحید صفات و افعال و احوال و تجلی است در ماده و معنا و انس و جن! و خدا نیز بر این توحید شهادت داده است: براستی که خداوند شهادت می دهد که جز او الهی نیست که برپا کننده عدل است! زیرا قرار نیست که خداوند بر خودش شهادت دهد!

۵۱۲۱- اگر امام نباشد توحید حضور و ظهور خداوند لااقل در عالم ارض و دنیا محال است زیرا قلمرو مادیت و خاک و طبیعت و حیوانات از قلمرو توحید جدا می ماند. و حضور فیزیکی و خاکی امام زمان است که توحید کلمه الله را در حیات زمینی محقق کرده است. زیرا توحید ماورای طبیعی و آسمانی را شاید بتوان با ایده های فلسفی توجیه کرد زیرا آن قلمرو را نه کسی دیده و نه تجربه کرده است (جز عارفان واصل) ولی توحید عالم ارض و حیات واقعی دنیا مطلقاً کار فلسفه و منطق و کلام نیست و لذا این علوم قیاسی از این قلمرو بیزار و فراری هستند زیرا حرفی برای گفتن ندارند و اگر هم دارند براساس فلسفه برابری و همسان سازی و عدالت فیزیکی است که نه تنها توحید نیست که ظلم و شرک عظیم است یعنی همین فلسفه ها و علوم که در طاغوت جهانی تحت عنوان لیبرالیزم و دموکراسی و سوسیالیزم و انواع برابرسازیهای مذهبی و غیرمذهبی بقدرت تکنولوژی مشغول افساد در زمین و نابودی حیات و کشتار مردم هستند.

۵۱۲۲- امام مظهر الهیت کلمةالله در زمین و آسمان است از روح محض قدسی تا ماده اسفلی زمین در هفت طبقه بهشت و دوزخ! و از این رو علی(ع) در خطبه بیان می فرماید: منم که بهشت و دوزخ را برپا کرده ام و... و منم حیّ و قیوم و اول و آخر و زنده کننده و میراننده و گستراننده زمین و آسمان! پس توحید نهائی، توحید غیب و شهود است و توحید تن و روح! تا حضور و ظهور خداوند در ماده درک اسفل هم نباشد توحید کامل نشده است و این ممکن نیست جز با وجود امامان که تنها خداپرستان حقیقی و موحدند و خدا فقط در وجود آنها شناخته شده و پرستیده می شود! در این معنا تا ابد بمان!

۵۱۲۳- پس در حقیقت یک انسان توحیدی و موحد کسی است که در همه امور و اشیاء و افعال و احوال و تجربیاتش امامش را ببیند و یا لااقل بفهمد به حضور و نه اگر به ظهور! و این ظهور کلمه الله در هر چیزی است که بی امام ممکن نیست ابداً!

۵۱۲۴- پس امامان، ارکان زمین و وارثان آن در همه ادوار تاریخ بشرند که اهل زمین را در دو دنیا تدبیر و هدایت می کنند: "مائیم که زمین را قلمرو استقرار شما قرار داده ایم." قرآن- پس زمین شناسی حقیقی بدون امام شناسی امری موهوم و گمراه کننده است. زمین شناسی بمعنای شناخت همه حقایق و اسرار حیات و هستی در آن است و نیز مبدأ و معادش و دربهای ورود و خروجش به بهشت و دوزخ و برزخ! اینست هستی شناسی و معادشناسی شیعی!

۵۱۲۵- زمین پالایشگاه حیات و هستی آدمی از عدمیت تا وجود محض الهی است که مدیران و مهندسان و ناظران و رزاقان و تصفیه کنندگان این پالایشگاه وجود، امامان هستند یعنی همان ماهای قرآنی تحت رهبری اوئی که امام حیّ و قیوم است و قائم قیامت آخرالزمان!

۵۱۲۶- در قرآن کریم، الله و همه اسماء و صفاتش کلماتی بیش نیستند ولی تحقق این کلمات جز در وجود امامان و اولیای ایشان بر زمین ممکن نمی شود و اینکه امام زمان را محل ظهور کلمه الله خوانده اند بیان کل سرّ امامت و توحید صفات و افعال است. از اینروست که قرآن کریم صفات و افعالی واحد را به هر سه ضمیر ما و او و من و الله نسبت داده است مثلا: مائیم که می میرانیم و زنده می کنیم! اوست که می میراند و زنده می کند! الله است که می میراند و زنده می کند! این سلسله مراتب تحقق مرگ و زندگی است که از آسمان هفتم تا زمین جریان دارد از ذات باریتعالی تا وجود اولیای او بر زمین! پس این ضمایر سلسله مراتب تحقق امرالله هستند!

۵۱۲۷- عذاب یوم عظیم و یوم کبیر که در قرآن بارها ذکر شده است عذاب روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان است از برای مردمی که به غایت زمانیت نفس و اندیشه و احساس و آرزوهای خود رسیده ولی راه خروجی از آن نمی یابند

**زیرا درب این خروج وجود امام زمان است که از زمین دربی بسوی آسمان می گشاید که قلمرو الساعه و لقاءالله است و این همان فرج امام است همانطور که "فرج" در لغت بمعنای گشایش درب است.**

**۵۱۲۸- اگر در این جهان هستی، جائی، لحظه ای یا چیزی باشد که مظهری از کلمه الله نباشد شرک واقع شده است و این محال است زیرا شرک باطل است و اینست که خداوند مشرکان را جز بواسطه عذاب پاک نمی کند و نمی بخشد تا باطل زدائی یعنی عدم زدائی نماید. پس اگر هر چیزی مظهری از کلمه الله است در صفات و افعال و اسمایش، پس هر چیزی در عرصه ظهور و حضور و موجودیت، نشانی از حضور و ظهور ائمه و اولیاءالله است بخصوص در آخرالزمان که روز هفتم آفرینش و کمال خلقت و نعمت و حقیقت امر اوست. این شعر باباطاهر دقیقاً بیان این واقعه است: به صحرا بنگرم صحراتو بینم- به دریا بنگرم دریاتو بینم...! این تو همان امام است.**

**۵۱۲۹- پس زمین که کاملترین مظهر آفرینش و ظهور و حضور کلمه الله است که در روز آخر آفریده شده است تماماً ظهور و حضور امام و یاران اوست. و اینست که هر چه در جهان است بلاوقفه مشغول صلوة و سلام و سجود بر زمین است و مؤمنان هم بایستی بر خاک زمین چنین کنند زیرا مصلّی حق تعالی می باشد که این صلوة او در زمین همان ظهور اولیای او در آخرالزمان است که از واقعه معراج رسول اکرم(ص) آغاز شده است.**

**۵۱۳۰- بی تردید درک و باور عقلی و قلبی توحید مستلزم عالیترین و دقیقترین و لطیفترین و عمیقترین عقول و علوم ممکن است که چنین عقل و علمی هم جز از نزد ائمه هدی حاصل نمی آید. آنها حتی این علم را به فرشتگان هم تعلیم می دهند! علم توحید نه یک فرمول فلسفی – کلامی که یک واقعه عظیم در تن و جان و دل و اعضاء و هوش و حواس پنجگانه و نفس ناطقه است که همه حواس و ذرات جان را به نور کلمه الله، تنویر نموده و به خلق جدیدی می آفریند که در آن هر کسی خلیفه خداست و حیات و هستی خاص خود را در خویش و غیرخویش رقم می زند و این واقعه جز حاصل نزول روح الله از جانب ائمه هدی(ع) نیست زیرا آنها حامل نور لااله الاالله هستند که این نور در تن و جان مقیم می گردد. یعنی هر کسی الهی است که الله را تسبیح و تقدیس و تکبیر می نماید و مظهری از الله اکبر است. و اینهمه از زمین و خاک خداست که صاحبان و وارثان و عاملان و حاملان ارکانش اولیاءالله هستند و همه برکات و نعمات زمین از روح ائمه هدی(ع) است که در آن اقامت دارند. اعم از برکات بهشتی یا جهنمی!**

**۵۱۳۱- باید دانست که در نقطه مقابل موحد، مشرک است و در نقطه مقابل توحید هم شرک! و مشرک کسی را نگویند که به توحید حق جاهل و بکلی غافل است بلکه کسی است که نشانه های توحید را دیده و فهمیده و عقلش به حقانیتش شهادت داده ولی نفس اماره اش انکار نموده و بدینگونه عقل و شهودش را تحریف و خود را عمداً کور و احمق ساخته است. پس شرک حاصل انکار امامت پس از درک و تصدیق عقلی نشانه های الهی آن است.**

**۵۱۳۲- اکثر این منکران مشرک می شوند یعنی به عداوت و جنگ آشکار با این حجت های الهی نمی پردازند زیرا در آن منافع کافرانه عظیمی می بینند پس با آن براساس کفر و جهالت قدیم خود مشارکت می کنند. ولی شرک عمر طولانی ندارد و دائماً دچار ابطال و عذاب می گردد تا یا توبه کند و خالصانه تسلیم گردد و یا کافری آشکار و شیطانی شود و به جنگ با امامت و خلافت بپردازد همچون ابلیس در قبال آدم که اولین خلیفه بود. و بدینگونه توابین و مؤمنان در بطن های آسمانی زمین عروج می کنند و ملکوتی و لاهوتی می شوند و کافران در طبقات دوزخی و اسفلی زمین سقوط و مسخ گشته و به شیاطین ملحق می شوند. و همه این وقایع در زمین است تا زمانی که جهان هستی از زمین و آسمانها برپاست. پس بنگر به عظمت حیرت آور و آسمانی این زمین به ظاهر کوچک که ذره ای مفقوده در کائنات است که کل کائنات را به سجود بر خویشتن می کشاند.**

**۵۱۳۳- سلاطین مطلقه این زمین های آسمانی و آسمانهای زمینی ائمه هدی(ع) هستند و اولیایشان! زمین ملکوتی، جبروتی و لاهوتی! از همین منظر است که خداوند به مؤمنان می فرماید که چرا در ملکوت نظر نمی کنید! منظور از ارض واسع خداوند در قرآن نیز همین است. و به یاد آوریم که دربهای اصلی این ملکوت و جبروت و لاهوت در تن و خاک وجود آدمی قرار دارد یعنی خون و شریانها و قلب و اعصاب و مغز! و اینست که معرفت نفس دروازه همه علوم**

الهی است و راه پیروزی در جهان! و در اینجا معرفت نفس عین معرفت بدن است و کالبدشناسی امامی و نوری! زیرا پوست بدن انسان قلمرو نورانیت خداوند و درب ورود و شاهراه حصول به ملکوت و جبروت و لاهوت تن و خاک است.

۵۱۳۴- انسانی که در آخرالزمان نتواند انوار و ارواح الهی وجودش را کشف و فتح کند دچار انواع ماجراجوئی ها و بازیهای علمی و فنی و هنری و سیاسی و اقتصادی و ورزشی و تخدیری می شود که تماماً به جنون و جنایت و مسخ و سقوطش در درک اسفل زمین ختم می شود آنگونه که امروزه در سراسر جهان شاهدیم! و این عاقبت کسانی است که در قبال ظهورات الهی اولیای حق، کفر و انکار و شرک و نفاق پیشه می کنند. اینان همانهائی هستند که بقول قرآن کریم، بحر و برّ را به فساد می کشند و خود را اهل صلح و رفاه و پیشرفت می دانند و خداوند آنان را مفسدین می خواند که علمشان، جهل مرکب آنهاست و فنونشان بازیهائی است که بواسطه اش رسوا و هلاک می شوند (قرآن).

۵۱۳۵- سوگند به قلم، سوگند به کتاب، سوگند به زیتون و انجیر، سوگند به زمان، سوگند به خورشید و ماه، سوگند به ستارگان بوقت نزول، سوگند به شب و روز، سوگند به صبح سحر، سوگند به کوه طور، سوگند به پدری که می زاید، سوگند به آسمان چون می شکافد، سوگند به کتاب مبین، سوگند به رسولان عرفانی و القاءکنندگان ذکر و سوگند به قرآن! اینها مشهورترین سوگندهای خداوند است که در این سوگندها نهایت عظمت و قدرت و قداست اموری که به آنها سوگند یاد شده متذکر است که در غایت قله های معرفت قرآنی قرار گرفته اند. و با اندک دقتی درمی یابیم که همه این سوگندها مربوط به واقعه خلق جدید انسان در زمین واسع و ارض ملکوت و جبروت و لاهوت است. که مکررترین این سوگندها مربوط به کتاب مبین و ماه و خورشید و ستارگان نازل شونده است که کارگاه مرکزی واقعه خلق جدید انسان می باشند همانطور که مکرراً درباره شان از وجوه گوناگون سخن نموده ایم. و این کارگاه پیدایش امامت در انسان است زیرا خلق جدید و انسان جدید جز امام و امامان آخرالزمان نیستند که بدستان ائمه هدی(ع) آفریده شده اند و از طینت و سلاسه آنها! و همه این سوگندها هم این قلمرو را منظور دارند که در محورش کتاب مبین قرار دارد که بیشترین سوگندهای الهی را به خود معطوف ساخته است زیرا علم بیان است که می آفریند! بنابراین امری مهمتر و مقدستر از خلق جدید انسان در آخرالزمان نیست که محور دین محمد و کتاب او قرار گرفته است. همانطور که آدمی به مهمترین و مقدسترین چیزهایش سوگند یاد می کند خداوند هم چنین است و انسان هم این سوگند را از خدایش آموخته است. پس وجود امام و امامت به مثابه قلب این سوگندهاست: پدری که می زاید جز امام نیست و آنکه زاده می شود انسان جدید و ولی امام و امام آخرالزمان عرصه غیبت است. و این زایش عرفانی و در رأس رسالت عرفانی است: و سوگند به رسولان عرفانی! فرزندی که از این پدر زاده می شود شیعه خالص او و مولود روحانی اوست که مظهر اسرار و حقایق پدر و امام خویش است و مصدر عینی معنای خداست: "ما معانی خداوندیم و ظهورش از شما (شیعیان خالص)! باقرالعلوم(ع).

۵۱۳۶- و عجبا که خداوند در کتابش هرگز به ارواح قدسی آسمانها و ملائک و آسمانهای برین سوگند یاد نکرده است و همه سوگندهای الهی مربوط به زمین و وقایع مربوط به اهالی آن است. و سوگند به آسمان هم مربوط به آسمان دنیاست که بالای سر زمین قرار دارد و شکاف آسمان برای اهل زمین است. و سوگند به ستارگان و ماه و خورشید هم از برای نزولشان بر زمین و دخالتشان در خلق جدید انسان است.

۵۱۳۷- زمین صراط المستقیم رسیدن به خداست و الحاق به مَنّ الله و هویت خداوند است: "بگو این خداست که بر شما اهل هدایت منّت نهاده است!" حجرات۱۶- و زمین منّت خدا بر بشر است یعنی مَنّ الله است. و هر که این منّ الله را تسبیح و تأویل به هوالله نفس ناطقه خویش نمود به خلق جدید آفریده شده و خلیفه الله است. و هر که این منّ الله را من بشری خود ساخت سرنگون می شود در درک اسفل! این فرق بین تقوا و تکبّر است. "خداوند شما را از خودش برحذر نموده است." قرآن- و این امر به تقوای الهی است که آدمی از این منّ الله برحذر بماند و از هوالله یعنی اولیاءالله تبعیت کند! این فرق بین ابلیس و امام است.

۵۱۳۸- پس هر که این زمین را که منّ الله است من بشری خودش سازد و در آن تملک و تسخیر فردی نماید و آنکه حقوق الهی و مردمی آن را ادا نکرده باشد در این زمین سقوط کرده و بقول الهی زمین روز به روز از اطراف و

**اقطارش می کاهد و روزگارش روز به روز تنگتر و قبض تر می شود و چه بسا در عین تمکّن و ثروت دچار اشد فقارت و حقارت و هلاکت است و نان خودش از گلویش پائین نمی رود! و همه اعضاء و جوارح و خون و قلب و مغز و اعصابش دچار قبض و ثقل و "عذاب غلیظ" می شود یعنی غلظت خون و ثقل و شقاوت دل و جمود مغز و رکود جان! و بدینگونه ملکوت خون در ناسوت سقوط می کند و جبروت شریانها و قلب در جبرهای جمادی و اقتصادی و سیاسی و معیشتی مثل قند و چربی و کلسترول خون سقوط می کند و لاهوت اعصاب و مغز هم در اسفلی ترین درکها و عواطف و اندیشه ها سرنگون می شود و هوش و حواس تا سرحد نابودی کامل سیر می کنند: "کورند و کرند و لالند و دیگر برنمی گردند!" قرآن- یعنی دیگر مجال رجعتی دوباره به حیات انسانی جهت احیاء و توبه و تعالی ندارند و چه بسا تبدیل به حشرات و کرمها و ذرات قشاشی (میکروبها) در اعماق زمین می شوند. و این خلقت ذره ای در جهنم است. و گاه تبدیل به ذراتی در مواد مذاب هسته مرکزی زمین می شوند همانطور که امروزه به اثبات رسیده که حتی در مواد مذاب آتشفشانی هم ذرات جاندار وجود دارند.**

**۵۱۳۹- همانطور که در قرآن کریم آمده هر آنچه که بر زمین است نشانه ها و راهها و مجاری هدایت الی الله برای مؤمنان است تا به ملکوت و جبروت و لاهوت زمین نائل آیند. کوهها، رودخانه ها، دریاها، چشمه ساران، درختان و جانوران جملگی آدرس باطن بهشتی زمین هستند. همانطور که امروزه بانکها، بیمه ها، بیمارستانها، صنایع شیمیائی و الکترونیکی و اتمی و کاخهای بتونی و امثالهم هم راههای ورود به جهنم زمین برای کافران می باشند. و بدینگونه خداوند مردمان را به هدایت و ضلالت رهبری می کند برحسب انتخابی که کرده اند.**

**۵۱۴۰- یکی از ویژگیهای مکرر و مشترک همه طبقات بهشت، نهرهای آب و چشمه ساران است. و می دانیم که عرش رحمن بر آب واقع شده است و نیز اینکه دو سوم وزن بدن انسان آب است و خون و پلاسمائی که سلولها در آن شناورند رکن ملکوت در تن انسان است. پس بمیزانی که بقول علی(ع) خون آدمی پاک می شود دین در انسان خالص می گردد و این اخلاص است که حواس و ادراک بهشتی و ملکوتی را در تن و جان احیاء می کند و انسان خود را تحت عرش رحمان می یابد در قلمرو رودخانه های پاک و چشمه ساران! و خون به دو روش توأمان پاک می شود یکی رزق و معیشت طیبه و دیگری فکر و ذکر الهی!**

**۵۱۴۱- رزق حلال و طیبه از بطن طبیعت بکر و سالم موجب احیاء و پاکسازی خون است که ملکوت تن است. و تفکر و تعقل هم پی اعصاب و مغز را تطهیر می کند که لاهوت تن است. و ذکر و عبودیت و اطاعت و تقوا هم قلب را تطهیر و بسط و شرح می دهد که جبروت تن است. و بدینگونه تن آدمی مجاری و راههای جنات نعیم و دربهای گشوده آسمان را می یابد بر زمین! در غیر اینصورت در آخرالزمان آدمی در همین ارکان ملکوتی و جبروتی و لاهوتی تن و جانش سرنگون می شود در درکات اسفل تن و خاک زمین!**

**۵۱۴۲- در تن آدمی همه عناصر موجود در زمین نیز حیّ و حاضر است: آب، هوا، خاک، آتش، نبات، حیوانات و اجنه! و نیز همه عناصر طبقات هفتگانه آسمان! به نور علم بیان و کتاب مبین است که انسان می تواند از بین این ثنویت متضاد دربی بگشاید و بر صراط با خدایش دیدار نماید و قیامتش را برپا کند و از زمان سبقت گیرد و خروج و عروج نماید. از درب بین ماده و معناست که آسمان حقیقت گشوده می شود!**

**۵۱۴۳- پس خون در رگها و قلب ما و آب در چشمه ساران و نهرها و دریاها، مجاری ملکوت آسمان در تن و خاک ما هستند و اینست که تماشای آب و گوش دادن به نوای آن، جان را به ملکوت متصل می کنند و درب ناسوت را می گشایند: "پس چرا در ملکوت زمین و آسمان نظر نمی کنید!" قرآن کریم- به کتاب "ارض ملکوت" از اینجانب رجوع نمائید.**

**۵۱۴۴- از همین منظر یکبار دگر معراج محمدی(ص) را مورد تأمل و تفکر قرار دهید!**

**۵۱۴۵- مرز بین زمین و آسمان، مرز بین شب و روز، مرز بین زن و مرد، مرز بین ماده و معنا، مرز بین اسم و مسمّاء، مرز بین انسان و خدا و مرز بین تن و روان به نور علم بیان گشایش می یابد و خروج و عروج ممکن می**

شود: "و اوست که امرش را در مرز بین زمین و آسمان نازل می کند و هر کار محالی را ممکن می سازد تا بدانید که خدا به هر کاری قادر است و بر هر چیزی محیط است." قرآن کریم-

**۵۱۴۶-** این مرزها همان نکات باریکتر ز مو هستند که به قدرت تفکر و تذکر و تعقل و قلم الهی گشوده می شوند و این گشایش مرز بین ال و لا یا بود و نبود است و بدینگونه کلمه الله در اهلش محقق می گردد!

**۵۱۴۷-** و زمین همین مرز است که هزاران مرز در آن نهفته است که باید کشف و فتح گردد به نور علم بینات که علم امام است.

**۵۱۴۸-** از این مرزها و درزهاست که خداوند رخ می نماید. و آنانکه فاقد علم بیان و نور بینه هستند در چنین هنگامه ای حس نابودی می کنند و خود را در جناح آتش سرنگون می کنند و می گویند: "ای کاش که خاک می بودیم." قرآن کریم-

**۵۱۴۹-** کل زمین نیز روح واحدی است که امّ (مادر) انسان در کائنات است که ظهور هویت و جمال این روح امّی زمین نیز همان امام مبین است که رحم و باطن خود را برای اهلش بسوی آسمان می گشاید و وارد شوندگان بر خود را (مصلّین) به خلق جدید می آفریند و می زاید: سوگند به پدری که می زاید! پدری که گویا مادر است!

**۵۱۵۰-** و هر چیزی بر روی زمین نیز یک مرز است یک درز است یک بین است یک بود نبود است یعنی مظهری از کلمه ال لا! و امام که پدر و مادر زمین و زمینیان است بیّن و گشاینده این درزهاست و امام مبین یعنی همین که مقدّر و مُحصی هر چیزی است به کلمةالله!

**۵۱۵۱-** از اینروست که تقوای رابطه تا این حد سرنوشت آفرین است و می فرماید که ذات رابطه خود را اصلاح کنید. زیرا هر رابطه ای یک مرز و درز و بین است. که اشد این تقوا و اصلاح الهی در رابطه که منجر به لقاءالله می شود رابطه زناشوئی است (بقره۲۲۳). زیرا تقوای رابطه منجر به گشایش این بین و مرز می شود. یعنی در رابطه هر یک از طرفین از منیت خود بگذرد و منّ الله را "هو" کند تا به نور کلمه الله نائل آید. و فرج و فتح مبین و حق مبین جز این نیست.

**۵۱۵۲-** هر چیزی بر روی زمین همچون یک درب است که بر روی اهل تقوا گشوده می شود و ملکوت را آشکار می کند. یعنی بر روی کسانی که از منّ خود در رابطه با دیگران می گذرند و این من را تأویل به هو می کنند. در گشایش این دربها نخستین کسی که دیدار می شود امام مبین است که گشاینده ابواب است زیرا باب الله است که فتح مبین را برای اهلش ممکن می سازد.

**۵۱۵۳-** هفت معصوم نخست هفت درب آسمان را بر روی زمین می گشایند و هفت معصوم بعدی اهلش را به معراج در آسمانها می برند. آسمانهای هفتگانه! یعنی هفت معصوم نخست امامان خروج هستند و هفت امام بعدی امامان عروجند!

**۵۱۵۴-** "انّ الله کان علی کل شیء..." اینک بهتر درک و باور می شود که خدا با هر چیزی از درون و برون حضور دارد و محاط و محیط بر اشیاء است. پس امامان بعنوان باب الله دربهای جلال و جمال الهی را برای طالبانش از وجود موجودات روی زمین می گشایند! "آیا پنداشتند که زمین و آسمانها و آنچه بین آنهاست (بینات) را به عبث یا بازی آفریدیم." قرآن کریم-

**۵۱۵۵-** پس امامان مظاهر ذوالجلال والاکرام هستند از درب موجودیت اشیای روی زمین!

**۵۱۵۶-** در هر کجای قرآن که سخن از زمین و آسمان است بلافاصله سخن از بین آنهاست. و من حدود چهل سال است که درباره این بین تأمل و تحقیق کرده ام که در مرحله نخست دانستم که بین زمین و آسمان هر چیزی همان فاصله اسرارآمیز رابطه اسم و مسمّاء یا ماده و معنای آن چیز است همانطور که سماوات به لحاظ لغت هم از "سمّو" است که

مصدر "اسم" می باشد. پس سماوات قلمرو اسماءالله و نامهای چیزهاست. پس بین مادیت محسوس هر چیزی و اسمی که آن چیز را می نامیم همان بین ارض و سمای آن چیز است. و این محور کتاب حاضر است که علم تأویل و بیان می باشد. و تاکنون در جهان تفاسیر قرآنی در عالم تسنن و تشیع نشنیده و نخوانده ام که درباره این راز مکرر قرآنی سخن به میان آمده باشد که حقیقتی را آشکار ساخته باشد.

۵۱۵۷- پس این جهان بین و بیّنات کارگاه مرکزی شناخت شناسی قرآن است که راز اسم و مسمّاء را در برگرفته است. یعنی فی المثل راز رابطه آبی که می نوشیم و کلمه آب! و این کل تخصص و حرفه مادام العمر ما بوده است و در این جستجو بوده که به امام مبین و ائمه هدی رسیده ام و کتاب حاضر بارانداز این جستجوست که جز امامت حرف دیگری ندارد. امامت به معنای آدمیت آخرالزمان!

۵۱۵۸- اینست معنای امام و امامت! و اینک سئوالی دارم: آیا براستی فرق بین سنّی و شیعه چیست یا فرق بین کافر و مؤمن؟ من که فرقی نمی بینم. چه شیعه زاده باشد چه سنی زاده، کسی که در قبال علی(ع)، به معاویه اقتداء می کند و کسی که عباسیان را در قبال امامان، خلیفه خدا می خواند و در عمل زندگی به راه و رسم اموی و عباسی عمل می کند و می اندیشد در حقیقت از بین ظهور خدا و ظهور شیطان، شیطان را انتخاب کرده و خود از لشکریان شیطان است و از آدمیت خارج شده است. پس نه شیعه است و نه سنی، و حتی کافر هم نیست زیرا کافر اول باید آدم باشد و او دیگر آدم نیست! حال متعلق به هر اسم و القاب تاریخی و موروثی که می خواهد باشد! کسی که پیرو سنت رسول خداست جز علی(ع) و امامان را محمدی نمی یابد. در غیر اینصورت مسلمان نیست چه سنی بنامندش و چه شیعه! و بلکه مسیحی و یهود هم نیست بلکه هنوز در دوره قبل از آدمیت بسر می برد یعنی حدود هفت هزار سال از تاریخ عقب است. و امروزه با گروههای بسیاری از این نوع مردمان در سراسر جهان روبرو هستیم که در آخرالزمان یکبار دگر امکان آدم شدن می یابند با نزول روح الله از دم اولیای خدا! پس وای بر کسانی که این آخرین امکان آدمیت خود را هم انکار و عداوت کنند و همچنان در صف شیاطین بمانند! اینان بارها رفته و آمده و آدم نشده اند و این مهلت آخر است. اینهمه سخن از قوم عاد و لوط و ثمود و فرعون و اخدود و ایکه و... در قرآن کریم قصه های قدیمی نیست وقایع جاریست. در این معنا بمان و براستی و جداً بیندیش تا این آخرین مهلت آدمیت را هم از دست ندهی و بر سرنوشت گذشته خویش اصرار نورزی و از قوم عاد و لوط و فرعون و امثالهم نباشی! اگر چشم بگشائی این اقوام را همچنان بر روی زمین می بینی هر چند که در عصر خود بکلی ریشه کن شدند ولی باز برای آخرین بار مهلت داده شده و بازگشته اند تا شاید توبه کرده و آدم شوند و دوباره به عوالم مسخ و فسخ و رسخ و قشاشی برنگردند.

۵۱۵۹- پس اینک باید بدانید که چرا جمعیت بشر بر روی زمین در آخرالزمان بطرزی انفجاری در حال افزایش است که همه متخصصین علوم آماری را متحیر ساخته و برخی را هم به هذیان انداخته و آن را به خاطر رشد و خدمات علوم پزشکی و رفاه مدرن می دانند در حالیکه بشر هرگز در طول تاریخ گذشته تا این حد جوانمرگ نشده است در جنگها و امراض عجیب و خودکشی ها و خودتخدیریها و مرگهای آنی در شهرها و امثالهم! مسئله اینست که همه دارند بازمی گردند! و در نقطه مقابل به همان شدت رشد جمعیت بشری، جمعیت حیوانات و نباتات در حال کاهش است حتی بصورت خودسوزی جنگلهای روی زمین و خودکشی دسته جمعی پرندگان و نهنگ ها و پنگوئن ها و افعی ها و...! در این واقعه برحسب آنچه که نشان دادیم بمان و بیندیش تا این معارف در نفس ناطقه تو معقول شوند!

۵۱۶۰- تا معلومات و معروفات در نفس ناطقه آدمی تأویل به علم و عرفان نشوند نفس ناطقه مصداق خری است که کتاب حمل می کند و یا یک حافظه الکترونیکی است ولی آدم نیست. تا نفس ناطقه، حکیم و علیم نشود هنوز وجود نیافته و اسیر عدم است که دعوی وجودش جز ظلم و جنونش نیست. و این جز به یاری روحی از جانب ائمه هدی ممکن نمی شود.

۵۱۶۱- تا باور نکنیم که حتی پشه ها، کرم خاکی و ویروسها هم آدمیانند حشر آخرالزمان را درک نکرده ایم! تا باور نکنیم که علفهای زیر پاهایمان و حیوانات اهلی محیط زیستمان آدمیان هستند حقوق انسانی مخلوقات را هم باور نکرده

ایم که چنین حقوقی جز در معارف شیعی و اثری چون کتاب "حقوق" امام سجاد رخ نداده و تألیف نگشته اند. و اینکه حتی خاک به ظاهر بی جان زیر پاهایمان نیز بر ما حق دارد و باید حرمتش نهیم.

۵۱۶۲- پس بایستی از منطق الطیر، منطق احشام و چارپایان، منطق حشرات و نباتات، منطق گلها و میوه ها و منطق خاک و آب و هوا و آتش سخن بگوئیم!

۵۱۶۳- "ما بر شماها نوری مبین نازل کردیم..." این همان نوری است که گشایندۀ مرزها و درزها و بیّن ها و فاصله های بین اسم و مسمّاء، ماده و معنا، زمین و آسمان و هر رابطه ای دیگر است که در این گشایش لقای پروردگار و خلق جدید حادث می گردد. در این آیه مخاطب همه مردمان هستند و نه فقط مؤمنین و اولیاءالله! هر چند که این نور از وجود ائمه هدی و اولیای آنها بسوی مردمان می آید که بیّن ترین و نافذترینشان کلام امامان است یعنی کتاب مبین! و تحت الشعاع این نور است که همه تناقضات از بین رفته و احدیت وجود حاصل شده و هر چه در جهان است به تسخیر اهلش درمی آید: "اوست خدائی که زمین و آسمانها را آفرید و خورشید و ماه و شب و روز را مسخّر شما ساخت." ابراهیم۳۳-

۵۱۶۴- در همه ترجمه و تفاسیر قرآنی لفظ "مبین" را بمعنای آشکار و عیان گرفته اند در حالیکه هیچ ربطی به این معانی ندارد و جز بیانگری چه معنائی می تواند داشته باشد. و بیان هم که آفریننده انسان جدید است به اندازه کافی مورد تحقیق و تأویل ما قرار گرفته است. پس سلطان مبین یعنی سلطان بیانگر و بانی! حق مبین، امام مبین، نور مبین و کتاب مبین هم جملگی بانی امر جدید و خلق جدید و علوم و معارف جدیدند که این جدید بودن در تنوع نیست بلکه در تجلی و ظهور احدی و حقایق متافیزیکی و آسمانی در زمین است. همانطور که شیطان هم بعنوان خصم مبین یک خصم بیانگر و صاحب کلام و نجوا و القائات کلامی است که البته بیانش دجالی و واژگونسالار می باشد که درست در نقطه مقابل نور مبین قرار دارد و عین ظلمت مبین است. در حالیکه خصم مبین که صفت شیطان است هم در ترجمه ها "دشمن آشکار" آمده است حال آنکه شیطان را کسی به اسم و ویژگی شیطانی به چشم نمی بیند زیرا خصم معین نیست خصم مبین است!

۵۱۶۵- شیطان نیز بیان می کند و بانی خلق جدید جهنمی برای انسان است همانطور که امام مبین هم بیان می کند که بیانش نور مبین است که خلق جدید انسان و جنات نعیم را بنا می کند و با چنین نوری است که ماه و خورشید و شب و روز به تسخیر انسان درمی آید و انسان از اسارت فلک و فلک زدگی که همان جبر عصر و دهر و زمان است خارج می شود و فلک را تحت سلطه خود می گیرد که محورش ماه و خورشید و شب و روز است. این همان خروج از اقطار زمین و آسمان است به یاری سلطان مبین!

۵۱۶۶- باید درک نمود که اصل معرفتی و عقلانی اسارت و مسخ آدمی در لوای دهر و فلک زدگی همانا ارزشها و مفاهیم متناقض و دوگانه هستند. و نور مبین این ثنویت را در نفس ناطقه آدمی از بین می برد که اساس همه این ثنویت و تناقضات فکری و عاطفی و ارزشی همانا گردش افلاک و شب و روز است. یعنی ثنویت و تناقض تاریکی و روشنائی! و نور مبین این ثنویت را از بین می برد!

۵۱۶۷- آدمی در همه حال در کلیه انتخابات و افعال خود بنده بیان است و بدون پشتوانه بیان دست به هیچ کاری نمی زند. این بیان یا نوری است و یا ظلمانی: نور مبین و ضلال مبین! پس بیان است که سرنوشت انسان را می آفریند به دستان و اراده خودش! تا در فاصله بین نیک و بد امور گشایشی حاصل نیاید هیچ فکر و تصمیم و اراده و عمل جدید و خلاقی پدید نمی آید. این مبین یا نوری است و یا ظلمانی!

۵۱۶۸- هم فرقها و ثنویتها و تناقضات در هوش و حواس و ادراک بشری ناشی از فرق شب و روز است. فرق شب و روز، عین فرق خوابیدن و بیدار بودن یا مرگ و زندگیست! عین فرق دیدن و شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و خوردن و بازی کردن و اراده و عمل نمودن است و فقدان همه اینها! فرق بود و نبود! و این از فراق حضور آفتاب و ماه است. از ضیاء و نور! زیرا قرآن پرتو آفتاب را ضیاء می خواند و پرتو ماه را نور می نامد! و لذا خداوند مؤمنین را تا سر حد

**امکان و توانشان دعوت به شب زنده داری (تهجّد) نموده است تا روز و شب را جانشین یکدیگر سازند: "اوست که شب و روز را در شما جانشین یکدیگر نمود." قرآن کریم.**

**۵۱۶۹- جهاد شب زنده داری ذاکرانه و عالمانه، جهادی برعلیه فلک زدگی و جبر زمان و شب و روز است تا مؤمن از جایگاه عدم (شب – تاریکی) بر وجود (روز – روشنائی) نظر کند و بعکس! یعنی تحت الشعاع نور (ماه) بر زندگی روزمره اش که ضیائی (خورشیدی) است نظر کند. یعنی از جایگاه خالق بر مخلوق و از جایگاه مخلوق بر خالق نظر کند. زیرا نسبت خورشید و ماه عین نسبت خالق و مخلوق است. زیرا نور ماه از خورشید است همانطور که خود ماه فرعی از خورشید می باشد.**

**۵۱۷۰- نور مبین از قلمرو خلافت ناشی از تهجّد و شب زنده داری حاصل می شود که جای روز و شب و خواب و بیداری در مؤمن عوض می شود. این همان خلافت انسان – خدا و بود و نبود است. در این خلافت است که زمین آسمانی و آسمان زمینی رخ می نماید و امام مبین و سلطان مبین و کتاب مبین و علم مبین حاصل می شود یعنی ظهور بیّنات! "خداوند هر که را خواهد بسوی خود هدایت نماید برایش بیّنه ای قرار می دهد." قرآن.**

**۵۱۷۱- شب زنده داری نیز همچون روزه داری تجربه ای از تخلّقوا باخلاق الله است زیرا خداوند هم نه می خورد و نه می خوابد پس در این جهاد و تجربه الهی، نوری احدی از ذات صمدی حق در جان مؤمن تنویر می شود و بین ها را از بین می برد! و علم بیان و کتاب مبین از این واقعه حاصل می گردد که دربهای آسمانی زمین را می گشاید!**

**۵۱۷۲- همانطور که خورشید بطور مستقیم نه تنها موجب بینائی نمی شود بلکه کور می کند و بلکه خورشید در تجلی نور ماه موجب بینائی و هدایت است آسمان نیز در مخلوقش زمین قابل وصول است و خداوند هم در مخلوقش یعنی امامان قابل وصول است. و هر که خداوند را بطور مستقیم بخواهد به عذاب النارش دچار می شود و دچار ظلمات و ضلالت می گردد. "آیا پیروی از الله در هدایت حق تر است یا پیروی از کسی که خداوند خود هدایتش کرده است چگونه حکم می کنید." سوره یونس! درب ورود به روز هم شب است. و فقط شب زنده داران مجاهد و عارف بر اسرار حقایق زندگی روزانه بشر آگاه و بینا هستند. مردمان تحت الشعاع ضیاء خورشید کور و کر و لالند و اسیر ظلمات! الا اینکه در ارادت و ولایت این عارفان وارد شوند!**

**۵۱۷۳- پس زمین، آسمانی تر از آسمان است همانطور که امام، الهی تر از الله است (الله لا اله الا هو) و شب هم روشن تر از روز است! این سرّ علم بیان است که منطقش دیالکتیک می باشد که در تبعیت از امام مبین موجب هدایت الی الله است و در غیر اینصورت واژگونسالاری حاصل می شود! که این واژگونسالاری ریشه در آفرینش ازلی زمین دارد که حاصل وارونه گشتن نور ارواح اولیه است که کافر شدند و از موجودیت ایشان زمین آفریده شد و بعد مشمول نزول رحمت و ارواح طیبه مرسلین و معصومین گردید که در این باره در فصول اولیه سخن نموده ایم!**

**۵۱۷۴- و امام کسی است که بدش خوب است و خوبش حق است که اکثر مردمان تابش را ندارند ولی از بدیهای امام پیروی می کنند از راه تقلید! الا مؤمنان تابع که مرید خوبیهای امامند و بسوی حق هدایت می شوند! و شیعه مقلد نیست مرید است. مقلد سنی است همانطور که همه امامان اربعه اهل سنت از شاگردان ائمه هدی بودند و دچار تقلید از امام شدند از راه دور و بنای مذهب اهل سنت را نهادند!**

**۵۱۷۵- راز واژگونی همه ارزشهای زمینی (دنیوی) که در قرآن کریم مستمراً از آن ذکر شده است همان آفرینش ازلی زمین می باشد که عناصر خلقش ارواح واژگونه عزازئیلی هستند که نخستین آفریدگان الهی در آسمانها بودند که کافر شدند و از طبقه ای به طبقه نازلتر آسمان بصورت واژگونه سقوط کردند تا در آسمان دنیا در درک اسفل السافلین متوقف و محبوس گشتند که همین زمین ماست. ولی بعداً خداوند ارواح قدسی و تسبیحی دیگری را به زمین فرستاد و به اهالی عزازئیلی درک اسفل زمین مهلت توبه و انابه اعطاء نمود و بالاخره آدم را بعنوان خلیفه اش آفرید و روحش را بطور بلاواسطه در وی دمید و تاریخ بشر آغاز شد که جهت هدایت و رجعت به آسمانهای برتر بایستی با خودش جهاد کند که همان امر تقواست زیرا همه عناصر و ارزشهای زمینی بشر ضد وجود و ضد الهی است پس بشر حق ندارد**

از خودش پیروی کند که اگر چنین کند عزازئیلی (شیطانی) می شود: هر که از خودش تبعیت کرد پرستنده شیطان شد... زیر و رو می شوند و آنگاه روی به خدا می کنند." قرآن کریم-

۵۱۷۶- و این سرگذشت زمین و اهالی آن است که بنایش بر کفر و واژگونی است: "سوگند به زمان که انسان سراسر در خطر و خسران است الا اینکه توبه نموده و ایمان آورد و به حق و صبر بر آن بماند و همه را هم به آن توصیه کند!" سوره عصر- و در هیچ سخن و کتابی راز این واژگونی آشکار و راه نجات از آن بیان نشده است الا در مجموعه آثار ما و خاصه کتاب حاضر که به نور کلام باقرالعلوم(ع) از رساله امّ الکتاب و آیات قرانی به تمام و کمال تبیین گشته است. هر چند که ما سالها قبل از دستیابی به این رساله هم مشغول مکاشفه و تکاپو در راز واژگونسالاری بشر بوده ایم تا اینکه رساله مذکور با حجت هائی مبرهن از امام امّ الکتاب باقرالعلوم(ع) به ما رسید و امر را در علم بیان کامل فرمود و حجت را ختم نمود.

۵۱۷۷- در کتاب اوستا سخن از فرشته زمین بنام متیکه است که روح زمین است. و امروزه می دانیم که متیکه نام گیاهی خوراکی – درمانی است که در ارتفاعات بادگیر دامنه های البرز می روید و گیاهی معجزه آسا می باشد هم در عطر و طعم بغایت شدیدی که دارد که گوئی کل عصاره خاک را در خود جمع آورده است و مصرف آن در اندک مدتی خون مصرف کننده اش را بطرزی حیرت آور پالایش می کند و از هر سموم و عفونت و غلظتی پاکسازی می کند. و می دانیم که خون رکن ملکوتی وجود انسان است و این ملکه زمین که در گیاه متیکه رخ نموده ملکوت تن آدمی را احیاء می کند. به بیان دیگر هر گیاه و محصولی که از زمین پدید آمده دربی به ملکوت زمین است در مراتب! بنده با این گیاه که در زادگاهم دازگاره نیز در بهاران می روید از دوران کودکی تاکنون مأنوس بوده ام که عطر و طعم و مزه اش همواره به من قدرت روحی و ملکوتی خارق العاده ای هدیه کرده است تا بالاخره در چهل سالگی بر ارض ملکوت زمین در زادگاهم وارد شدم. این قاعده شامل حال هر گل و گیاه و میوه و محصولی که بر زمین است نیز می شود بشرط اینکه آدمی بر این حکمت و عرفان ملکوتی و سماوی زمین علم و یقین داشته باشد.

۵۱۷۸- رسول اکرم(ص) در حین وضوء گرفتن معراج فرمود. یعنی به نور حیات ملکوتی و جبروتی و لاهوتی آب به ذکر الهی عروج نمود. چرا که عرش خدا بر آب است. این بنده نیز مشابه چنین تجربه ای را در سطحی دگر در ایام الله نزول روح در سال ۱۳۷۴ در دازگاره درک نمودم که به وقت وضوء گرفتن بر لب جوی آب بناگاه دیدم که طاق آسمان شکافته شده و حضرت جبرائیل را دیدم که از آسمان بر پشت بام کلبه ام فرود آمده و دوباره رجعت نمود.

۵۱۷۹- "بهمراه هر رسولی نوری فرستادیم که مردمان را هدایت می کند." قرآن کریم- و امام علی(ع)، نور رسول خاتم(ص) است ولی این نور مبین است که فقط هدایت نمی کند بلکه فاصله ها و بین ها را از بین می برد و احدیت اشیاء را آشکار می کند یعنی بیّنات! آنهم بیّناتی خلاق! نخستین خلق های جدید انسان از منظر این نور مبین کسانی چون سلمان و ابوذر و مقداد و کمیل و عمار و میثم و امثالهم بودند که به روایتی هفت نفرند که اینان بانیان و ارکان نخستین تشیع هستند و مظاهر حقیقت امام خود که: ما معانی خدائیم و ظهورش در شما شیعیان! در حقیقت مظاهر تمام و کمال ارواح هفتیه محسوب می شوند. در نقطه مقابل این نور مبین، ضلال مبین پدید آمد در خصومت با این ارواح هفتیه: ابوسفیان و عبدالرحمن عوف و همراهانشان که بانی ظلمانی ترین حاکمیت و نظام اجتماعی بر روی زمین گشتند که امویان و عباسیان بودند که همچنان ادامه دارند. و مخلوقات جدید این ضلال مبین هم کسانی چون معاویه و عمرعاص و هارون الرشید و مأمون و امثالهم بودند که براستی دیگر بشر نبودند و بلکه مظاهر شیطان بودند. این دو خلق جدید تا به امروزه بر زمین جریان دارد و سرنوشت زمین را رقم می زند که همه نعمات و مذلتها و رحمات و عذابهای موجود در روی زمین از این دو شجره طیبه و خبیثه است یعنی همه طبقات جنات و درکات جهنم!

۵۱۸۰- این نور در رابطه با سائر رسولان الهیْ حقیقتی نامرئی و براستی نوری بود ولی در رابطه با رسول خاتم(ص) به جمال انسانی درآمد و آن علی(ع) بود. و این عین سخن رسول خاتم است که فرمود: ای علی تو با همه انبیای سلف در باطن بوده ای ولی بر من آشکار گشته ای! پس این همان تجلی و تجسم نورالله است یعنی الله نورالسماوات والارض! و لذا امامت را عرصه ظور انسانی نور کلمه الله می دانیم که همین واقعه منشأ آخرالزمان و خلق جدید است که صورت و

جلوه های زمینی را هم دگرگون نموده است از هر دو وجه بهشتی و جهنمی! "و در آن روز زمین همه ذخیره های پنهانش را آشکار می کند." قرآن کریم- زمین در زیر پای هر فرد و گروهی بسته به ماهیاتشان به آنها رزق می بخشد نوری یا ناری!

۵۱۸۱- همانطور که ائمه هدی(ع) را جز از طریق اولیاء و ابوابشان نمی توان شناخت و جز به نور ماه نمی توان به خورشید رسید آسمان هم جز از طریق زمین قابل وصول نیست همانطور که خدا هم از طریق امام حیّ روی زمین!

۵۱۸۲- $E=MC^2$ این مکاشفه تأویلی و الهام عرفانی انیشتن یک نمونه حیرت آور از یک بینه در علم بیان است که متأسفانه بصورت یک معادله ریاضی تبیین شده است. این مکاشفه معادلاتی در آن واحد مرگبارترین و خلاقترین بینه آخرالزمان تا به امروز است. این مفهوم بینه ای که مرز بین ماده و انرژی را از میان برداشته است (بطور نسبی و لذا آن را نظریه نسبیت نامیده اند) هم بیانگر پیدایش جهان هستی در نظریه انفجار بزرگ است و هم بیانگر عملکرد بمب اتم! حدود نیم قرن پس از کشف این بینه بود که بناگاه در یک مغز شیطانی دیگری به نام زیلات استفاده تسلیحاتی و نابودگرانه از این فرمول رخ نمود و بالاخره به ثمر رسید و جهانیان را دمادم بر آستانه یک نابودی ناگهانی تهدید می کند. این مثالی مدرن بود تا بهتر دریابیم که چگونه نور مبین و علم مبین و امام مبین در دست کافران می تواند تبدیل به یک جهنم واقعی شود همانطور که از همان صدر اسلام آغاز شده است که ذکرش گذشت. رویاروئی سلمان و عمرعاص مثالی کامل از نور مبین و ضلال مبین است. این همان رویاروئی امام زمان و دجّال است که تشخیص و شناخت مرز این دو نیز به کمتر از نور مبین و علم مبین و علم بیان حاصل نمی شود و عامه مردمان در مرحله نخست دجال را ناجی خود قرار می دهند یعنی طاغوت تکنولوژی برتر را! یعنی کاربرد نابودگرانه $E=MC^2$ را!

۵۱۸۳- "چون دنیا به کام من نیست پس همه را نابود می کنم تا به کام هیچکس نباشد"! این منطق شیطان است که امروزه در مغز میلیونها نفر نجوا می کند از جمله تروریست ها و تکفیریها و اربابان جهانخوارشان که لشکریان شیطان و بلکه عین شیطانند! تبدیل بینات خلاقه الهی به نابودگریهای شیطانی بزرگترین خطریست که بشر آخرالزمان را تهدید می کند که $E=MC^2$ یک نمونه معاصر آن است. چنین تبدیلی از همان صدر اسلام آغاز شده است که تبدیل امامت به حکومت قلمرو اصلی همه این تبدیلات بوده است. ولی روح زمین از خود و مؤمنانش حمایت و دفاع می کند و عاقبت کافران و لشکریان شیطان را به دستان خودشان نابود ساخته و در مواد مذاب زمین دفن می سازد.

۵۱۸۴- تا زمانی که هنوز لااقل یک نفر باشد که کسی را دوست داشته باشد بی قید و شرط، و دوست داشتن و عشق ورزیدن منقرض نشده باشد زمین به بقای خود در این کائنات بیکرانه ادامه می دهد و عاشقانش را مصون و عزیز می دارد. و این آخرین کس هم جز خود امام زمان نیست که چون کشته شود عمر زمین هم به پایان می رسد و طبق روایات مابقی بشریت هم بطور جمعی خودکشی می کند و کارش با زمین به پایان می رسد. زمین مصلای عشق خداوند است و لذا برای عاشقان' بهشت است و برای فاسقان هم جهنم!

۵۱۸۵- چون امام که روح زمین است از زمین رخت بربندد زمین همه اهالیش را در خود می بلعد (حدیث) چرا که بدون روح الله، زمین در ماهیت ازلیش واژگونه است پس در خود سرنگون می گردد با همه اهالیش!

۵۱۸۶- "آنانکه بر قامت راست راه می روند هدایت یافته اند یا کسانی که واژگونه و دمر می روند (بر چهار دست و پا و یا می خزند)!" قرآن کریم-

۵۱۸۷- در انطباق تن آدمی با کالبد زمین باید گفت که: نباتات و علفزاران مصداق موهای بدن انسانند یعنی روحانیت زمین! و خاک سطح زمین مصداق پوست بدن یعنی نورانیت زمین! سلسله جبال به مصداق استخوانبندی زمین یعنی الهیت زمین! رودخانه ها به مصداق شریانهای زمین که بر دریاها و اقیانوسها می ریزند که قلب زمین است که ملکوت و جبروت زمین می باشند و بالاخره قطب های منجمد به مثابه مغز زمین' لاهوت آسمان در زمین است. و مابقی ساختار اندرونی زمین مصداق جوارح داخلی انسان هستند یعنی ریه و کبد و کلیه و معده و روده ها! و آتشفشانها هم به مثابه مخرج دفع مواد زائدند!

۵۱۸۸- و نهایتاً کل عناصر شاکله کالبد زمین نیز مردمانند که در طی هزاره ها و پنجاه و هفت هزاره ها آمده و سقوط کرده و در زمین واژگون گشته اند در انواع مراتب مسخ و فسخ و رسخ! پس زمین همه اش بشریت است و اینست که بقول امام سجاد(ع) حتی سنگ و چوب و آب و خاک و علفزاران و خزندگان و حشرات نیز بر ما حقی دارند که باید رعایت کنیم و اینست که حتی شکستن ناحق شاخه درختی نیز کفاره دارد و له کردن مورچه ای و اهانت به احشام همگی معاصی محسوب می شوند. و نیز مسئله حیرت آور حیوانات حلال و حرام گوشت و ذبح شرعی و امثالهم که جز در حقوق مسخ درک شدنی نیست.

۵۱۸۹- پس اینک بهتر درک می کنیم که چرا حتی ابتدائی ترین حقوق و حدود شرع و فقه جز در علم امام نیست و اینکه چرا بقول امام صادق(ع)، تقلید و قیاس در این وادی ضلال مبین است و اجتهاد حقیقی جز از چنین علمی برنمی آید.

۵۱۹۰- پس حکمت و عرفان امامیه مکتب تمام و کمال اومانیزم مطلق و هستی شمول در زمین و هفت آسمان است. و زمین شناسی و کیهان شناسی و گیاه شناسی و جانورشناسی و آب شناسی و اقیانوس شناسی و زلزله شناسی و نجوم و طب و حقوق جملگی شعباتی از انسان شناسی روحانی و امامی است. این بیان جامع و کلان مقام خلافت انسان بر جای خداست در جهان هستی از هر دو وجه دوزخی و بهشتی و کافرانه و مؤمنانه!

۵۱۹۱- و از این منظر اومانیزم هستی شمول برخی از آیات عرفانی – اخلاقی قرآن را به عینه درمی یابیم که: ظلم نمی کنید الا بخودتان! دروغ نمی گوئید الا بخودتان! فریب نمی دهید الا خودتان را! نیکی نمی کنید الا بخودتان و...! یعنی آدمی هر چه می کند با بشریت می کند و چون بشریت نفس واحده است پس هر چه می کند با خود خودش می کند!

۵۱۹۲- و نیز حقیقت آفرینش عالم و آدمیان از نفس واحده هم بوضوح مشاهده می شود.

۵۱۹۳- "و در آن روز ذرهٔ مثقالی خیر و شر هر کسی به عینه رؤیت می شود!" قرآن- هر کسی به ناحق و ظلم و بازی علفی را برکند، شاخه ای را بشکند، مورچه ای را لگدمال نماید، حیوانی را بیازارد، خاکی را به فساد بکشد و... و نیز انسان دیگری را مورد اهانت و آزاری قرار دهد و دلی را به ستم جریحه دار سازد و موجب فساد کسی گردد و... و بلکه حقوق اعضاء و جوارح خودش را رعایت نکند در همان موقعیتهای وجودی که مرتکب ظلمی شده قرار گرفته و به همان ذلت و عذاب دچار می شود! مگر اینکه قبل از مرگش جداً توبه کرده و روی به خدایش نموده و اعمالش را اصلاح کرده باشد که مورد عفو الهی قرار گیرد. و بعکس نیز هر رحم و لطف و کرمی که درباره هر کسی یا هر چیزی انجام داده باشد در آن روز همه آن آدمها و اشیاء و نباتات و حیوانات وی را در هدایت و نجاتش یاری می دهند: رهروان را ره نماید چوب و سنگ!

۵۱۹۴- بنده در همه عمر معنویم از یاری و هشدارهای سنگ و چوب و آب و هوا و مگس و عقرب و سگ و زنبور و پرندگان به وفور بهره برده ام و چه بسا از مهلکه ها رسته ام و از تردیدها و اندوههای مرگبار شفا یافته ام و گاه با لگد در و دیوار و اشیای خانه از غفلت و نسیان بیرون آمده و به اذکار عجیبی رسیده ام و با حق حق کلاغی از جهانی به جهان دگر جهیده ام. با اندک توجه و تأملی به پیش پاافتاده ترین حوادث عادی روزمره به حقایقی حیرت آور می رسیم که همه چیزها بلاوقفه مشغول تعامل و گفتگوی با ما هستند الا خودمان که از خود غافلیم.

۵۱۹۵- آیا لااقل به مواقع درد و ابتلاء با اعضاء و جوارح خودتان سخن می گوئید؟ آیا هرگز به عرعر الاغ و هوهوی سگی به جد گوش داده اید که چه می گوید و چه پیامی برای شما دارد؟ همه انسانهای آخرالزمان فی ذاته سلیمان و داود هستند!

۵۱۹۶- "و در آن روز هر جنبده ای حق و باطل و کافر و مؤمن را معرفی می کند!" این معنا در قرآن و احادیث کثیری وارد شده است. کافیست که گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن و قلبی برای فهمیدن حقایق باشد! در آن روز زمین به نور پروردگارش قیام می کند! و آن روز، امروز است! و هر کجا باشید او با شماست (حدید۴) از وجوه کلیه اشیاء و

**جانداران، اوست که از جانبشان با شما سخن می کند! "آنگاه که زمین پیاپی بلرزد و ذخیره های نهانش را آشکار سازد و انسان گوید که چه خبر شده است! چنین روزی زمین با اهالی خود سخن گوید و این خداست که به او وحی می کند. در آن روز مردم از قبرهایشان خروج کنند و اعمال خود را به چشم ببینند و هر ذرۀ خیر و شر خود را مشاهده کنند." سوره زلزله! آیا آن روز امروز نیست که زمین لحظه ای قرار ندارد و می لرزد! نکند شما هم این واقعه را مثل بسیاری از علمای دینی و غیردینی، امری عادی و طبیعی می دانید (یعنی بی ارزش و غیردینی)!**

**۵۱۹۷- "... تا اینکه بیّنه آمد و رسولی از جانب خداوند رساله های پاکی را بر مردمان می خواند که نامه های قیامت است و زان پس اهل کتاب دچار مخالفت و تفرقه می شوند... و امر نشدند الا به دین قیامت." بیّنه۵-۱. این آیات چیزی جز بیان رسالت ما و مجموعه آثار ما نیست که بانیش رسول خاتم و علی مرتضی و سائر ائمه هدی بوده اند که در هر دوری به مناسبت شرایط آن دور تبیین می گردد. همانطور که محور مجموعه آثار ما امر آخرالزمان و قیامت است که در این کتاب به تمام و کمال جمع آمده است و حجت آخرالزمان را بر مردمان این عصر تمام کرده است و همانطور که شاهدیم شدیدترین مخالفان ما اهل کتاب هستند اعم از کتاب پرستان دینی یا دانشگاهی که عقل و علم و دینی جز آنچه که در کتابهای رسمی و تاریخی خوانده اند ندارند و همه چیزشان عاریه ای و ریاء و برای تثبیت دنیاست و پرستش هویت خودشان! و این خودپرستی آن هم در لباس علم و دین اساس واژگونی و واژگونسالاری است: "آنان که از خود پیروی می کنند پرستنده شیطانند!" قرآن کریم- و شیطان عنصر واژگونی زمین و اهالی آن است زیرا عنصر خودپرستی و منیّت است. و لذا در صف مقدم دشمنان امام زمان در ظهورش نیز همین علمای رسمی – تاریخی دین و فقهای دهری قرار دارند و امام زمان را متهم به بدعت می کنند و می گویند: "این اسلام نیست بلکه دینی جدید و بدیع است!" (حدیثی از رسول اکرم(ص)).**

**۵۱۹۸- هر کس خود را در کتاب خدا قرآن کریم پیدا کند حتی اگر کافری فاسق و اسفلی هم باشد اگر هویتش را انکار نکرده و بلکه تصدیق و توبه نماید در اندک مدتی تا بطن هفتم قرآن را طی نموده و در قلمرو نفس واحده به روح القدس ملحق می گردد و معیت الهی را در خود شهود می کند که: هر کجا که باشید او با شماست! و ما در مجموعه آثار و خاصه این کتاب هر کسی را در سراسر جهان در قرآن و کتاب الله نشان داده ایم پس وای بر تکذیب کنندگان و خوشا به سعادت اهل تصدیق!**

**۵۱۹۹- هر که خود را در قرآن پیدا کند دیگر خود را گم نمی کند و مصداق این کلام خداست که: خداوند شما را یافت و نجات داد! و چنین پیدا شده ای از ضلالت رهیده و از تاریکی به قلمرو نور هدایت آمده است پس جایگاه زمینی خود را نیز در دو دنیا خواهد یافت و بالاخره از دربدری و سرگشتگی می رهد و اینست فوز عظیم!**

**۵۲۰۰- از این منظر معنای دقیقتری از معضله نجات و هدایت و وجودیابی حاصل می آید که بخصوص در این کتاب برای طالبانش محقق شده است.**

**۵۲۰۱- چرا نظر کردن و تفکر و تحقیق در مخلوقات عالم از زمین و آسمان و ستارگان تا درختان و حیوانات و گلها و حتی غذائی که می خوریم (چرا در غذای خود نظر نمی کنید. قرآن) موجب ذکر و هدایت اهلش می شود؟ مگر نه اینکه ذکری جز به یاد آوردن خود در زمین و زمان و هدایتی جز هدایت شدن بسوی خود و یافتن خود در جهان نیست (قرآن کریم) که این خود قلمرو خداشناسی و خدابینی است (هر که خود را شناخت براستی که خدا را شناخت) پس معلوم می شود که هر چیزی در جهان و در قلمرو زیستمان نشانی از انسانیت ما و عرصه ای از حیات گذشته ما در ادوار کهن است. زیرا هر چیزی در هستی بیکرانه، یک امر انسانی است و از انسان و برای انسان است و گاه عین انسان است و گاه خود توئی! و کل قرآن که نور ذکر است رسالتی جز این ندارد که هر کسی را به وی نشان داده و او را به یاد خودش آورد تا در زمین و زمان پیدا شود. ذکر جز بمعنای پیدا کردن خویش نیست ولی متأسفانه اکثر مردمان میلی به این کار ندارند (قرآن کریم). و اینک این آیه مکرر که: نگاه خدا بسوی شما آمد هر کس که هدایت شد بسوی خود هدایت شده است! و کتاب حاضر جز این بصائر الهی نیست که بسوی شما آمده است تا خود را ببینید و پیدا کنید که کیستید و کجائید و به کجا می روید! که بقول رسول خدا: هر که در این اندیشه باشد که کیست و کجاست و از کجا آمده و به کجا می رود**

مشمول رحمت خداست! این همان علم رحمت است که اساس علم هدایت می باشد! و در قرآن کریم هر علمی از رحمت است و رحمت و علم تفکیک ناپذیرند. پس هر کجا علم و عالمی دیدی که اهل شقاوت و ستم است در علمش تردید کن!

۵۲۰۲- آدمی تا این زندگی زمینی را دوست دارد و لااقل به چیزی از آن تعلق قلبی دارد هر بار که بمیرد باز هم با انتخابی یقینی تر به آن در حیات دنیا بازمی گردد. از همین رو قرآن کریم می فرماید که: "پس از مرگ با تعجب می گویند اینجا هم که عین دنیاست!" حیات پس از مرگ بعنوان استمرار عمیقتر و شدیدتر حیات قبلی بارها در قرآن کریم ذکر شده است: "هر که در این دنیا در عذاب است در حیات اخروی در عذابی بس شدیدتر است و هر که در اینجا در رحمت است پس از مرگش از رحمت برتری برخوردار است!" این کلام الهی سندی یقینی در ادامه حیات دنیا در آخرت و حیاتهای مابعد از مرگ است. و رسول خاتم نیز می فرماید: "هر کسی همانطوری که زندگی می کند می میرد!" باور به این حقیقت عظیم و سرّ کبیر جز به ایمان و یقین برتر درباره هدف و مقصود حیات آدمی در جهان نمی انجامد تا انسان دست از بازی و مکر و تبهکاری و کفر و انکار حقایق زندگی بردارد و با آن صادقانه و از روبرو تعامل کند و از خود و زندگیش نگریزد و دست از خودفریبی و ریا بردارد و از انکار و دشمنی با خدا و دینش توبه کند و بیش از این خود را عذاب ندهد و مهلت های زندگیش را هدر نکند و سریعتر و با کمترین رنج به وجود الهی و آسمانی خود نائل آید. زیرا آدمی تا حق حیات زمینی خود را درنیابد و ادا نکند به حیات آسمانی نمی رسد زیرا دربهای آسمانها از زمین بازمی شود. پس بهتر است که زمین را جدی بگیریم و در آن بازی نکنیم بخصوص توپ بازی! چون خداوند بازیگران را دوست نمی دارد!

۵۲۰۳- بنابراین رویگردانی از زمین و اهلش عین کفر و انکار نسبت به خدا و دین و آفرینش اوست و عین مذهب ابلیس است که خاک را تحقیر نمود و سجده نکرد!

۵۲۰۴- کسی که عاشق زمین و زمینیان و پدیده های زمینی است عاشق به خدا و آفرینش و نعمات اوست. و رسول خاتم اسوه چنین عشقی است همانطور که بر منبر می فرماید که عشق به زن و عطر و ذکر در او ذاتی است. زیرا به نور ذکر در زن و عطر گلها جلال و جمال پروردگارش را می یابد. و این بقدرت روح العقل و روح الاکبر نگاه اوست و روح العلم و روح الجبروت دماغش! کسی که شنیدن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس محمدی را داشته باشد در زمین و هر چه در آن است جز جلال و جمال الهی نمی یابد. و او اسوه حسنه برای امت است پس انسان محمدی هم باید اینگونه شود تا دربهای آسمانهای برین را از اشیای زمینی، بگشاید و صاحب فتح المبین گردد! و امثال علی عربی و عمار یمانی و سلمان فارسی هم ثابت کردند که می توان محمدی شد!

۵۲۰۵- آدمی در حیات زمینی اش بایستی عشق ها و علایقش را مستمراً عمق و اعتلاء و وسعت بخشد و نیز معشوقهایش را! زیرا عناصر اصلی تعیین کننده کم و کیف حیات پس از مرگ همین عشق ها هستند همانطور که در همین دنیا هم سرنوشت هر کسی را رقم می زنند و او را راهی بهشت یا دوزخ می کنند و اهل کفر یا ایمان می سازند و عاقل یا دیوانه می کنند. و وای به آن کسی که اصلاً عشقی ندارد زیرا نه مرده است و نه زنده!

۵۲۰۶- عشق، گوهره و سرمایه ماندگار ایمان حقیقی به خدا و رسول و حیات جاوید است: "کسانی که می گویند کسی را دوست می دارند اگر راست بگویند خداوند را شدیدتر عاشقند!" قرآن- و عشق به خدا همان ایمان به اوست و پرستش و اطاعت از او در طریقی که او مشخص کرده است یعنی اطاعت از رسولان الهی و امامان آخرالزمان! پس می بینیم که در علایق شدید و عمیق و پایدار به امور زمینی و دنیوی است که ایمان و هدایت پدید می آید. و آنکه با همه چیز فقط لاس می زند و بازی می کند نه دین دارد و نه دنیای عزیز و لذیذی! و حیات برزخی که وضعیت اکثر مردمان پس از مرگ است حاصل چنین نوعی از زندگی دنیاست یعنی حیات سطحی و بی ریشه و بی عشق و بی تعهد! ایمان، عشق جاوید است و وفای ابدی! ایمان حقیقی اجر عشق پایدار و باوفاست. و عشق پایدار هم اجر تقواست.

۵۲۰۷- زمین، حیات و نعمات خدادادی در آخرالزمان دشمنی شقی تر از صنایع و علوم و فنون تبدیلی و بانیان و پرستندگان و صاحبانش ندارد که زمین را به فساد کشیده و خود را عالمان و مصلحین هم می نامند ولی خداوند آنها را

مفسدین خوانده است. پس دشمنان خدا و دینش نیز همین جماعت هستند و دجال نیز رهبر این جماعت می باشد که خرش جز دود و آتش و قحطی تولید نمی کند طبق روایات اسلامی! دود و گند و عرعر این خر، انس و جن را به مهلکه می اندازد که بمعنای انواع آلودگیهای محیط زیست و آلودگیهای صوتی است.

۵۲۰۸- عصر دُخّان در قرآن کریم همین عصر حکومت دود بر زمین و اهالی آن است که مردمان برای هماهنگی درونی و برونی با این دودهای زهرآگین و نفس گیر به انواع دخانیات و دودهای تسکینی و مخدّر پناه می برند که میوه های درخت زقوم هستند که در عصر دخان پدید می آیند ولی متقین در قلمروهای امن و در باغات و چشمه ساران زندگی می کنند و برخی از آنها را بواسطه علمشان بر همه عالمیان برای خود برگزیده ایم که برای رسالتشان مجبورند که با دوزخیان در میان دود و سموم زندگی کنند و بهمراهشان بسوزند و در آن روز به این علما گفته می شود که شما هم این آتش را بچشید که بس عزیز و کریم هستید! (آیاتی از سوره دُخان)-

۵۲۰۹- دوران جوانیم را در عشق سفر به قطب شمال و آلاسکا و زندگی در آن قلمرو بودم و دو بار هم تا آستانه اجرای این تصمیم و مهاجرت پیش رفتم و بناگاه خدایم مرا بسوی زادگاهم دازگاره هدایت فرمود در راز این عشق هجری متحیر بودم تا اینکه بالاخره دانستم که قطب شمال و اقیانوس منجمد مظهر بحرالبیضای آسمان هفتم و لاهوت خداوند بر زمین است که همان مغز الهی در زمین است همانطور که پی و مغز آدم نیز محل نزول نور لاهوت بحرالبیضا (دریای سفید) از آسمان هفتم است که بوقت نزول روح رخ می دهد. در حقیقت خداوند با نزول ارواح هفتیه مرا بیواسطه با لاهوت خود متصل فرمود و از آن سفر پرخطر معاف نمود.

۵۲۱۰- و اما در آخرالزمان در عصر دخان و افزایش مداوم گرمای زمین بواسطه آتش صنعت و تکنولوژی، آبهای منجمد شمالی جاری شده و پائین تنه زمین را فرامی گیرد که برای کافران خسران و طوفان و سرریز شدن دریاها و سونامیهاست و برای مؤمنان اهل معرفت هم سراسر علم و حکمت و عرفان الهی را به ارمغان می آورد. زیرا عرش رحمن بر آب است. آنهم آبی که از آسمان هفتم نازل شده و در مغز سر زمین ذخیره گشته از برای آخرالزمان تا مغز مؤمنان را لاهوتی سازد.

۵۲۱۱- قطبین مظهر روح الحفظ و روح اعظم و حافظه الهی بر زمین است که در آخرالزمان از طریق جاری شدن موجب ذکر عظیم در اهل ایمان و عرفان حق می شود و حافظه مغزشان را تأویل و مذکّر می سازد! همانطور که در کافران هم موجب ذکر ابلیسی شده و علوم و فنون تبدیلی و دجالی را پدید می آورد که البته ذکر و فکر و علوم واژگونه و ضد انسانی است.

۵۲۱۲- روح الایمان از حضرت آدم نازل شده است و لذا بنی آدم در سراسر زمین فطرتاً این روح را به ارث برده اند. ولی منشأ اولیهٔ روح الایمان در هندوستان یعنی محل هبوط آدم و حواست. هنوز هم مردمان هندوستان مؤمن ترین اقوام روی زمین هستند و بندرت در این سرزمین انسان کافر و منکری یافت می شود.

۵۲۱۳- روح الحفظ که شأن نزولش حضرت نوح است در واقعه بارش جهانی طوفان نوح جهان را درنوردید و پس از انقراض بشریت بر روی زمین به استثنای اهالی کشتی، بقیه با نزولات آسمانی در دو قطب ذخیره و منجمد گشت تا در آخرالزمان یکبار دگر در سراسر زمین جاری شود.

۵۲۱۴- روح الفکر که با ابراهیم آمد در شجره اش یعنی فرزندان اسماعیل و اسحق بر روی زمین جریان یافت که با روح حکمت جبروتی حضرت موسی و روح العلم عیسوی توأم گردید و یهود و نصاری را مهد نخستین علم و حکمت ساخت همانطور که قرآن کریم می فرماید که بنی اسرائیل را در علم بر جهانیان برتری بخشید. و لذا تا قرون اخیر نیز شاهدیم که اکثر قریب به اتفاق حکیمان و علمای بنیاداندیش از این قوم بوده اند از نیوتون و برگسون و انیشتن تا مارکس و اسپینوزا و فروید و هوسرل و ویتگنشتاین!

۵۲۱۵- و اما روح العقل محمدی از استمرار شجره اسماعیلی از قلب روح الفکر ابراهیمی جوشید که امامان شیعه نخستین خورشیدهایش هستند و کاملترین اوصیاء و وارثان آن ایرانیان هستند که حاملان نور فرقان خیر و شر زرتشتی می باشند و در نور امام دوازدهم به روح القدس ملحق شدند که مهد اصلی آن خراسان بزرگ است که طبق روایات قلمرو ظهور مهدویتها در دوره غیبت می باشد و اکثر یاران امام زمان نیز در این اقلیم بسر می برند که قائمان قیامت آخرالزمان هستند و بانیان علم بیان و بینه که علم قیامت است.

۵۲۱۶- ولی همه این ارواح هفتیه و اسرار و حقایق هفتیه در هر مؤمنی که با امام زمانش محشور گردد و در ارض ملکوتش قرار گیرد جمع است در هر کجای زمین که باشد و از هر قوم و مذهبی!

۵۲۱۷- چون روحی بر کسی نازل شود و یا از جانب اولیای حق القاء گردد و دمیده شود گردن من و منیت ها را در هر امری بطرزی حیرت آور می زند و سرگذشت چنین انسانی مصداق "بی سرنامه" عطار است. چنین انسانی به تقوای الهی در قلبش نائل آمده و نوری از عصمت یافته است و لذا در بزنگاه هر امر دنیوی و آرمان مادی و نفسانی بطرزی اعجاب آور برعلیه خودش قیام و خودزنی می کند! چرا که هر روحی در آخرالزمان یک روح محمدی است که بر قلبی می نشیند و آن فرد در حقیقت با آل محمد محشور می گردد و مصداق این کلام الهی است که: رسول در خود شماست و اینست که قلبتان از هر پلیدی و معصیتی بیزار است! زیرا برای یک انسان محمدی و حامل روح الله هر تصمیم و عمل دنیاگرانه و خود – محور و هر چند حلال و مشروع، حرام است. این ناهمگونی من با هو است. زیرا ارواح طیبه محمد و آل محمد مظاهر لااله الاهو هستند و لذا هر منی را گردن می زنند و بدین لحاظ چنین انسانی در امور نفسانی و غریزی و منیت های عاطفی و اجتماعی و اقتصادی و علمی و هنری و دینی و امثالهم همواره جوان ناکام است زیرا بکام محمد و آل محمد و برگزیده خدا و مال اوست. همانطور که در سوره دخان دیدیم خداوند در این عصر علمای ربانی را که بر زمانه خود علم دارند و از نزد خدا و رحمت خاصه او تعلیم یافته اند برای خودش برگزیده است و هوئی شده اند! پس آب خوشی از گلوی منِ آنها پائین نمی رود! عمری بطول انجامید تا بالاخره به راز این ناکامیهای خود – خواسته خود – ناخواسته کل زندگانیم آگاه شدم که چرا درست در مواقع پیروزیهای دنیویم حتی در امور علمی و عرفانی و درمانی به دست خودم در حق خودم مثل گاو نُه من شیر بوده ام. بسیاری از نزدیکانم بطور کنایه آمیزی به من می گویند که: فلانی تو نیاز به دشمن نداری چون خودت دشمن خودت هستی و آرمان دشمنانت را درباره خودت اجابت می کنی!

۵۲۱۸- این قانون "من هوئی" در آخرالزمان بر کل زمین و اهالی آن نازل شده است و علت العلل همه آزادیخواهی های جنون آمیز و مالیخولیائی این دوران و ماجراجوئیهای مرگبار و شیطانی کافران ناشی از انکار و عداوت با این قانون آخرالزمان است که آحاد بشری را بر آستان همه آرمانهایشان ناکام می سازد و در صورت کامیابی هم دچار واژگونسالاری آرمانی می شوند از عشق جنسی تا آرزوهای هنری و علمی و اقتصادی و سیاسی و امثالهم! "یا من هو" منطق تأویل در نزول و عروج روح است. این روح زمین است که همه اهالیش را امر به عروج می کند! روح ابوترابی است که چهارده قرن پیش بشریت را مهیا و مأمور به خروج و عروج نمود: هشدار که رشته های بقای دنیا بریده شد و از دنیا جز سم و زهرآبی نمانده است پس کوله بار سفر بربندید و بسوی خدایتان خروج کنید می ترسم که مکثی شما را از جاماندگان و هلاک شدگان سازد!... ای اهل ایمان بدانید که هر چیزی را غایتی است و اسلام را هم غایتی است پس با ادای حقوق اسلام به غایتش برسید و از آنجا برای خدا خروج کنید! (نهج البلاغه و غررالحکم).

۵۲۱۹- و این خروج، خروج از تاریخیگری و الحاق به آخرالزمان است که فرارسیده است که در حقیقت عین ورود به اکنونیت حیات و هستی زمین است. و مقدمه این خروج هم هجرت است هجرت از قلمرو نژاد و همه تعلقات نژادی که کارگاه تاریخیگری نفس بشر است: خروج از علوم و فنونی که از راه تاریخ رسیده است و خروج از فرهنگ و اخلاق و مذهبی که از راه تاریخ حاصل شده است و خروج از همه خلق و خوهای وراثتی و ژنتیکی و عادات ناشی از آن! و بالاخره خروج از معیشت موروثی و نژادی! و لذا امر به هجرت در قرآن کریم همچون اقامه صلوة پس از هر ایمانی واجب آمده است. و همه اینها خروج از امری است که دیگر وجود ندارد و لذا برای حفظش بایستی به راه جرم و جنون

**و جنایت رفت که به انواع خودکشی و خودبراندازی می انجامد و این خروج جبری است علیرغم اراده کافران و مشرکان! تروریزم انتحاری تکفیریها آشکارترین حجت این ادعاست که برای حفظ سنن و آداب آباء و اجدادی خود و بلکه احیاء حکومت آباء و اجدادی دچار خودکشی شده اند!**

**۵۲۲۰- همانطور که کافران از کوهساران و روستاها و ارتفاعات بسوی دشتها و شهرهای صنعتی و دخانی سرازیر می شوند و از قلمرو بهشتی به عرصه جهنم هجرت می کنند هجرت اهل ایمان روندی معکوس دارد یعنی از شهرها بسوی روستاها و ارتفاعات پاک که هنوز به فساد کشیده نشده اند. و این امریست که به کرات در روایات شیعی آمده است. امروزه جز مؤمنان صاحب روح و رسالت، کسی را توان حفظ دین و ایمان و عقل و اراده و عصمت و اخلاق در شهرها نیست. شهرها کانونهای واژگونسالاری و سقوط در درک اسفل و مسخ جنّی و شیطانی هستند. و از آنجائی که گروه اول کثیر و گروه دوم بس اندکند لذا روستاها دائماً متروکتر و شهرها متراکمتر می شوند. ولی کسانی که خلق و خو و عادات شهری و صنعتی و موروثی خود را ترک نکرده باشند در روستاها دوام نمی آورند. و جز مؤمنان صاحب روح قادر به چنین ترک و توبه و تقوائی نصوح نیستند! ترک تاریخ، توبه از نژاد و پرهیز از منیت! کسی می تواند در آغوش طبیعت زندگانی پاک و باعزّت و سالم و شاکرانه ای داشته باشد که متقی و محقق و سالک سیر الی الله باشد و طبیعت را درب ورود به ارض ملکوت و جنات نعیم و دانشگاه علم علی(ع) و کلمه الله سازد و خلاقی جدید گردد و به رسالت عرفانی امام زمان ملحق شود. در غیر اینصورت بسرعت به بن بست می رسد با تمامیت خودش!**

**۵۲۲۱- جنگ بین سنت و مدرنیته که یکی دیگر از جنگهای کاذب و شیطانی عصر ماست که در حقیقت جنگ بین کفر و نفاق است و نیز جنگ بین کافران پولدار و کافران بی پول می باشد هیچ ربطی به بحث هجرت مد نظر ما ندارد. این هجرت مطلقاً بمعنای گریز از مدرنیته و بازگشت به سنت و سلفی گری نیست. ما قبلاً از وجوه گوناگون نشان داده ایم که مدرنیته همان آخرالزمان سنت است و سنت ها بالاخره در مدرنیته منحل و نابود شده و مدرنیته هم بدست خودش برمی افتد! و این پایان تاریخیگری و دهرپرستی و شرک است. سنت ربطی به دین خدا ندارد! انبیای الهی در هر دوری جدیدترین انسانهای عصر خود به لحاظ راه و روش زیستن بوده و لذا متهم به بدعت بوده اند.**

**۵۲۲۲- دین و اسلام و شریعت که فاقد روح بماند منجر به نفاق و شقاق و فلاکتی می شود که امروزه موسوم به مرض سنت پرستی و سلفی گری است که جان می کند و بالاخره دست از این شریعت بی روح و پوک خود می کشد و تسلیم مدرنیزم می گردد که جریان تکفیری نفس های آخر این جریان جهانی است. آنگاه نوبت کفر خالص و بی ریاست که مدرنیته باشد که بدون بازی و جدال با سنت عمرش سریع بسر می آید. مدرنیته همان سنت شرعی فاقد روح است که این فقدان را با تکنولوژیزم جبران کرده است و چون تکنولوژی مذهب ابلیس است پس بسرعت دست از شرک و نفاق می کشد و کفرش عیان می شود. و این آستان آخرالزمان و خلق جدید انسان است.**

**۵۲۲۳- انسان آخرالزمانی یا به نورالعقل محمدی و عرفان علوی ذاتش را برون افکنی و متجلی می سازد که به ظهور کلمةالله در جهان می انجامد و یا به نار تکنولوژیکی که نهایتاً به سلاحهای امحای جمعی منجر شده و خودبراندازی پایان کارش می باشد که این سلاحهای امحای جمعی یا اتمی هستند یا ژنتیکی یا الکترونیکی و اینترنتی و سلولی و نانوئی و امثالهم! اولی جهانی نو می آفریند و دومی جهان قدیم را نابود می کند! دومی زمینه کار اولی است. در این اتحاد عجیب و ناخواسته بیندیش که چگونه کفر مطلق در خدمت ایمان خالص است.**

**۵۲۲۴- قرآن کریم مکرراً به مؤمنین متذکر می شود که: این مائیم که به شما روزی می دهیم و شما خود به خود و خانواده تان روزی نمی دهید! این آیه مکرر و حیرت آور قرآنی را جز انگشت شماری از مؤمنان حقیقی باور ندارند زیرا براستی از نزد خدا روزی می خورند و برای او زندگی می کنند. این همان رزق عزیز و کریم و وسیع و بی حساب خداست که تنها رزق حلال و طیبه بر روی زمین است و بیواسطه از زمین خدا روزی می برند. این رزق پاکان است که اهلش را زمین شناس می کند. این همان رزق نوری است که بواسطه آن به نور مبین در زمین نائل می آیند که تحت الشعاع این نور به شهود "انّ الله کان علی کل شیء..." می رسند که اساس اجابت این دعای الهی در قرآن است که: پروردگارا نورمان را بر ما کامل فرما!**

۵۲۲۵- اگر بقول الهی در کتابش رزق مؤمنان از آسمان نازل می شود این همان واقعه تأویل آسمان در زمین و زمین در تن و جان مؤمنین است همانگونه که از وجوه گوناگونی شرح نموده ایم! یعنی تأویل هفت طبقه آسمان در هفت طبقه زمین و هفت طبقه تن و نفس آدمی! که تا این تأویلات به علم بیان، تبیین نشوند این ارزاق آسمانی هم در وجود انسان تحویل و دریافت و نقد نمی شوند. و این همان وقوع خلق جدید انسان است.

۵۲۲۶- پس زمین مرز حائل و واصل بین انسان و آسمان است که در این مرز حائل خداوند در انتظار است. پس از این منظر زمین همان صراط مستقیم است. و لذا در ذکر و تسبیح رب اعلیٰ در سجده بر خاک، لقای الهی ممکن می شود. پس زمین و خاک در آن واحد هم فاصل بین انسان و خدا (آسمان) است و هم واصل! از این رو بخش عمده ای از آیات قرآن در وصف و توجه به زمین و پدیده های زمینی است. پس فیزیک زمین آئینه متافیزیک آسمان است. خاک عالیترین خلق خداوند در کائنات است و آئینه مثل اعلای اوست از برای کسی که به آن اعتماد دارد و مؤمنانه از آن رزق می برد و بر آن سجده می کند پروردگارش را! پس زین بعد جلو پا و زیر پاهایت را مراقبت کن اگر خاکی پاک برای سیر و سلوک یافتی که منزّه از نفت و آسفالت باشد! نیمی از سیر و سلوک عرفانی که سیر در آفاق است تماماً سیر و سلوک در خاک است بدان! و نیم دیگرش سیر در انفس است که آن هم باطن خاک و خاکیان است! و خداوند در مرز این ظاهر و باطن حائل است (قرآن). که این مرز جز صورت خود انسان چه می تواند باشد که از صورت خود به ما صورت بخشیده است از خمیره خاک زمین! و فقط ساجدین بر خاک جمال اعلای پروردگار را به صورت خویشتن دیدار می کنند و به مقام رضا که سعادت ابدی است نائل می آیند (سوره لیل). و دانشگاه این علم نیز صلوة است صلوة بر محمد و آل محمد و ابراهیم و آل ابراهیم و موسی و آل عمران و بالاخره بر علی و آل علی که صلوة قیامت است! و همه این صلوة ها بمعنای تأویل و رسوخ در طبقات آسمانهای زمینی و زمینهای آسمانی است صلوة بر آب و خاک و هوا (ریحان) و نبات و حیات و نور و ضیاء در قیام و قعود و رکوع و قنوت و تکبیر و سجود از هفت طبقه نفس خویشتن یعنی نفس اماره و لوامه و ملهمه و مطمئنه و راضیه و مرضیه و واحده! که همه آسمانهای زمینی سیارات منظومه شمسی را فرامی گیرد که اقالیم انوار هفت مرسلین هستند که بر اهل صلوة می بارند! و بدینگونه انسان کامل آفریده می شود به اراده و دستان و هوش و حواس هفتیه خویشتن که انسان را بر آفرینش خود شاهد قرار داده ایم!

۵۲۲۷- و جهت الحاق به این هفت های زمینی و آسمانی و انبیائی و اولیائی کافیست چشم و گوش و هوش خود را بر جمال یکی از اولیای محمدی متمرکز سازی با دل و جان و ارادت و عمل خود! این همان صلوة است بر جمال نور مبین که همه صلوة های هفت زمین و آسمانها را شامل می شود چرا که او جمال "بین" است بین زمین و آسمان! "اوست که زمین و آسمانها و بین آنها را به حق در شش روز آفرید و در روز هفتم بر عرش مستقر و یگانه گشت در این باره پرس و جو و تحقیق کنید!" قرآن کریم- اولیای آخرالزمان روز هفتم خلقت و عرش مبین خداوندند! این حاصل عمری تحقیق این بنده است.

۵۲۲۸- مصلّیٰ و مسجد مؤمنان آخرالزمان، جمال آل محمد است که در هر عصری به خلق جدید از طینت ائمه هدی آفریده می شوند که امام مبین و رسولان عرفانی دوره غیبت هستند! این جمال بیّن زمین و آسمانها و حامل همه ارواح طیبه است و مهد نزول امرالله! و این همان مذهب اصالت عشق جمالی در آخرالزمان است.

۵۲۲۹- و زمین به شفاعت و کرم و قدرت این امام مبین که ناطق امام غایب است اهالیش را در خود نمی بلعد و پنجاه هزار سال مهلت می بخشد! امام مبین تجلی علی مرتضی (ابوتراب) است و لذا تراب از پدر خود تبعیت می کند.

۵۲۳۰- انسان کامل، زمین کامل است و زمین کامل هم آسمان کامل است. پس انسان کامل اجابت کننده همه دعاها و نیازهای خلق در دو جهان است: و او هر آن در شأن دیگریست تا به خواسته های خلق پاسخ گوید! (سوره رحمن)- "آیا کیست که اجابت نماید دعای هر مضطر و پریشانی را؟ و ما شما را جانشینان خود در زمین قرار داده ایم." قرآن! یعنی این خلفایند که دعاها را اجابت می کنند و به مسائل پاسخگویند! و این کلام الهی به انسان کامل است که در سوره ذاریات می فرماید: سوگند به پروردگار زمین و آسمان هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست اگر بنگرید و او حق است و این عین نطق شماست (که رزق آسمانی را بر زمین نقد می سازد). ذاریات۲۳-۲۰- "بالابرنده

**درجات و صاحب عرش، روح را به امر پروردگارش به هر بنده ای که خواهد القاء کند تا وی را برای دیدار با پروردگار هشدار و مهیا نماید." غافر۱۵- "مائیم که روح و ملائک و رسولان را به امرش نازل می کنیم." آیات مکرری از قرآن- که همه این آیات الهی از جانب انسانهای کامل دورانهاست که خلفای او در زمین و در آسمانها هستند! با حذف این حقیقت، قرآن کریم مطلقاً قابل فهم نیست و جز تحریف و تبدیل آشکار آیات راه دیگری برای تفسیر قرآن باقی نمی ماند همانطور که در اکثر تفاسیر شاهدیم!**

**۵۲۳۱- خداوند در قرآن کریم مکرر متذکر شده که پس از خلقت آسمانها و زمین و انسان در روز هفتم بر عرش مستقر گشته است و دیگری کاری با کار خلایق ندارد و فقط در مقام شاهد محض است و برای خود خلیفه برگزیده است که بقای خدا در عالم ارض است: بقیۀالله خیر شماست اگر از مؤمنین باشید و زین بعد مرا بر شما هیچ حفاظتی نیست! و اینست که خدا خدا کردن مردمان بی امام حیّ عین نفاق آنهاست و جز ناکامی و یأس حاصلی ببار نمی آورد که بالاخره کفرشان را آشکار می کنند. و لذا کل دین و عبادت و اطاعت بدون ابتغای وجه رب (امام) و لقای او تلاشی بی حاصل است که در جای جای قرآن ذکر شده است. که این جستجوی وجه رب و لقای او همان جستجوی امام حیّ است که اصل مقدم بر دین و دین داری و هر نوع معنویت و شریعتی است. و لذا سیر در زمین که از امور واجب می باشد فقط بقصد جستجوی امام حیّ است و زمین نیز جستجوگرانش را بسوی امام و پدر خویش هدایت می کند: "زمین را مهد و محل قرار شما نموده ایم که در آن نشانه هائی است که شما را هدایت می کند!" قرآن- که این هدایت بسوی حشر با انبیای الهی و ائمه هدی می باشد که بالاخره به امام حیّ می رسد! هر درخت و کوه و دره و چشمه و نسیم و بنی بشری سالکان را بسوی بقیۀالله راه می نماید. زیرا روح امام (روح الله) در هر چیزی بر روی زمین احاطه دارد و با سالکانش سخن می گوید. بایستی زمین را باور کرد و به او اعتماد نمود!**

**۵۲۳۲- خداوند خود از ما خواسته تا درباره عرش او جستجو کنیم! از کی؟ از زمین و زمان و مردمان! از سنگ ها و رودخانه ها و چشمه ساران و علفزاران و جنگلها و جانوران! از چشم و گوش و هوش و دست و پاهای خودمان! این جستجو واجب تر از همه واجبات عرفی و شرعی و عبادی و اخلاقی است زیرا بی امام مبین نه دینی ممکن است و نه عبادتی مقبول و نه عقلی موجود! متأسفانه اکثر مردمان جز در جستجوی پول و پولداران نیستند و اینان بقول علی(ع)، کافرانند: من امام مؤمنانم و پول هم امام کافران است! و آنانکه برای پول در جستجوی امام هستند نیز به دام دجالان و شیاطین می افتند و زمین از همه سو بر آنها تنگ و تنگتر می شود تا نهایتاً در تن خود به دام می افتند و زندان خویشتن می گردند که از این زندان هیچکس نمی تواند رهایشان کند حتی گور! "آنانکه همه احکام شریعت مرا پیروی می کنند ولی امام حیّ ندارند به کفر و نفاق از دنیا می روند و در قبر هم روحشان از قبر رهائی ندارد." رسول خاتم(ص)!**

**۵۲۳۳- امروزه همه قوا و ثروت و علم آدمیان بر محور امر امنیت می چرخد و هر چه ثروتمندتر و قدرتمندترند این هزینه هم بالاتر می رود. امروزه فقط مبتلایان به ویروس HIV نیستند که قوای ایمنی خود را از دست داده اند بلکه کل بشریت و خاصه صاحبان قدرت و ثروت در اشد ناامنی بسر می برند. آنهم ناامنی فزاینده! امروزه عمده ثروت مادی و معنوی ملل صرف امنیت حکّام و صاحبان ثروت و قدرت می شود. و این روح الایمان است که از بشریت رخت بربسته و بلکه کفر آگاهانه بشر برعلیه این روح و هراس روزافزون در تن و جان و روان آحاد بشری راهی جز پناه بردن به میوه های درخت زقوم باقی نگذاشته است یعنی انواع مخدرات و محرکات شیمیائی و داروئی و روان گردانهای شیطانی! که این تسکین هم موقتی است و بزودی مبدل به هراسی فوق هراس و عذابی فوق عذاب می گردد و این عذاب الله و عذاب اکبر است! غذاهائی که می خورند هراسبار است و مظنون به انواع امراض و میکروبهای نو به نو می باشد. همسر و فاسقی که برمی گزینند مظنون به انواع امراض مسری مرگبار است. و حتی اماکن تفریحی هم مظنون به بمب گذاری و ترور و انتحار است. و در اتاق خواب هم ایمن نیستند که کسی آنها را شنود و رؤیت نکند. والدین و فرزندان و زن و شوهرها نیز همه به یکدیگر به چشم جاسوس و خائن می نگرند. این معنائی از تنگتر شدن مستمر اقطار زمین است تا آنجا که هر کس جز خود پناهگاهی نمی یابد و این همان کانونی است که همواره از آن گریخته است. و این آستانه قیامت است! "آیابه کجا می گریزید! آیا به کجا می روید! آیا جز خدا پناهی هست؟ و در آن روز زمین اخبار و اسرارش را عیان می کند!" قرآن کریم-**

**۵۲۳۴- میزان ناامنی در هر جامعه ای همان میزان کفر آن جامعه است و اگر جامعه ای بظاهر متشرع و نمازخوان هم باشد وضع وخیمتر است زیرا عبادات بی امام و بیروح در آخرالزمان قلمرو ابتلای به شیطان و شیطان پرستی و مسخ شدگی است. از اینروست که بطور نمونه جوامع اسلامی بسیار ناامن تر از سائر جوامع شده اند: ناامنی زناشوئی، ناامنی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، درمانی، عاطفی، جنسی، تفریحی، رسانه ای و ارتباطی و اینترنتی! که اشد این ناامنی ها اتفاقاً در قلب سازمانهای اطلاعات و امنیت حضور دارند و رخ می دهند و جامعه را درمی نوردند و ناامنی را توسعه و تعمیق می کنند! به همین دلیل حتی نام این سازمانها در سراسر جهان، کانون تولید اشد احساس ناامنی هستند زیرا با عناصر ناامن جامعه تجارت و سیاست می کنند و اشرار را بخدمت می گیرند و هر چه ناامنی شدیدتر باشد اقتدار و غارتگری و شرارت این سازمانها و کارکنانشان هم شدیدتر می شود و توجیه و تقدیس هم می شود. اینست وضعیتی که انسان مدرن در آن بسر می برد! پس بدان که ذره ای ایمان در این دوران چه کیمیای گرانقدر و نایابی است که براستی ناجی است. براستی سپری شده است آن دوره ای که ثروت و قدرت مادی می توانست برای مدتی کوتاه به آدمی احساس امنیت بخشد! امروزه وضع واژگونه است!**

**۵۲۳۵- این همان وضعیتی است که هر آن زمین می تواند و بایستی اهلش را ببلعد زیرا همگان عناصر نابودی هستند و نابودگری را اشاعه می دهند و بلکه نابودی را طلب می کنند بعنوان آخرین راه نجات از این هراس نابودگر! آنگاه که خطر از راه می رسد ناجی هم فرامی رسد! بشرط اینکه آدمی بتواند ناجیش را بشناسد و به او ایمان آورد و به امامش نیز خیانت نکند!**

**۵۲۳۶- پس بدان از هر سمت و در نزد هر کسی که اندک ایمان و آرامش و امن و قراری یافتی (و نه وعده ای سرخرمن) بسویش برو و بمان و رهایش مکن که همو ناجی و یا سمت نجات توست! و بترس و بگریز از هر کسی که به تو وعده می دهد وعده هر چیزی از جمله نجات! نجات امری واقع و روحانی است که فی الحال حاصل می شود در الساعه! و این واضحترین نشان نجات و ناجی است! ولی دجال فقط وعده می دهد و حاصلش وارونه است. پس برای نجات ذره ای عقل و صدق کافیست! و امام دوازدهم به ما وعده داده است که هر گاه جداً او را بجوئیم خواهیم یافت! پس هر که نیافته، نخواسته است و ادعای طلبش دروغ است و می داند که دروغ می گوید! نجات یعنی خواستن خود امام بعنوان مراد و امیر دو دنیای خویش! چیزی از امام خواستن، نجات نیست هدایت نیست و ولایت نیست بلکه فقط پول است و یا چیزهائی که به پول منتهی می شود یا از پول شروع می شود.**

**۵۲۳۷- کسی که نجاتش را در پول می داند هیچ راه نجاتی ندارد زیرا پول عنصر درک اسفل السافلین زمین است. و همه در جستجوی پول بیشتر در این درک سقوط می کنند! فقط دجال وعده به پول بیشتری می دهد! و می دانیم که غایت و پشتوانه ارزش پول، طلاست و طلا تنها فلزیست که در قیاس با سائر عناصر جمادی غیرقابل تبدیل است پس نهایت تغییرناپذیری و ثقل است و لذا پول پرستان شقی ترین و تحول ناپذیرترین مردمانند و مقام وجودیشان پائین تر از سنگ است و این درک اسفل السافلین می باشد: "و آنان را قلبی سخت تر از سنگ است!" قرآن کریم! اینک آن کلام امام را بهتر درک می کنیم که: من امام مؤمنانم و پول هم امام کافران! که کافران را به درک اسفل هدایت می کند!**

**۵۲۳۸- منظور از ساکنان درک اسفل السافلین طلائی همه کسانی هستند که راه حل همه مشکلات و بحرانهای اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و خانوادگی و مفاسد گوناگون جامعه را اقتصادی و مالی می دانند یعنی اکونومیست های رنگارنگ عصر ما که چه بسا خود را مسلمان می دانند و نماز شب هم می خوانند! و اگر علت همه مفاسد اجتماعی را بی دینی و کفر بدانی آنگاه متهم و محکوم به براندازی و سیاه نمائی می شوی و در زندانی، همچون ما! زیرا منطق آنها اینست که: ما که در مسلمانی و ایمان و دین برگزیدگان عالمیم پس علت اینهمه مفاسد، مشکلات اقتصادی است که آنهم علتش دشمنان خارجی هستند که ما را مورد تهاجم قرار داده اند! بدین ترتیب همه گناهان بر گردن شیاطین است و این شیاطین هستند که باید به جهنم بروند که رفته اند. ولی معلوم نیست که ما در جهنم چه می کنیم! جهنمی که آرزو می کنیم برای نجات از آن به بهشت شیاطین غرب مهاجرت نمائیم!**

۵۲۳۹- چند قرن است که گذشته از آن دورانی که مرز کفر و دین، مقادیری احکام شرع و عبادات بود. میزان کفر و دین در آخرالزمان دیگرست و آن میزان همان انسان کامل یا امام است که رسول خاتم فرمود: علی، میزان است! میزان همه ارزشهای دینی و دنیوی!

۵۲۴۰- احکام شرع و عبادات برای تقوای الهی است. و اینک عصر رجعت و عروج روح است یعنی عرصه تقرب الی الله! و حقوق و آداب تقرب بکلی دگر است همانطور که حقوق و قوانین برحذر بودن و پرهیز و نزول درست برخلاف حقوق و قوانین تقرب و وصال و عروج است. هر چند که فقط کسانی که حقوق تقوا را به تمام و کمال ادا کرده اند لایق تقرب و عروج الی الله هستند. یعنی طریقت از غایت شریعت پدید می آید همانطور که علی(ع)، امر به خروج را پس از ادای حقوق اسلام، توصیه فرموده است. یعنی طریقت و تقرّب بر تقوا و شریعت استوار است.

۵۲۴۱- عرصه تقرب الی الله و خروج و عروج همان قلمرو ایمان است که در ورای اسلام است: "می گویند که ما مؤمنانیم بگو که شما اسلام آورده اید و مگوئید که مؤمنان هستید زیرا اسلام در قلوب شما راه نیافته است!" قرآن کریم- و اسلام فقط از طریق صلوة نور مبین امام به قلب راه می یابد زیرا قلب مرز بین زمین و آسمان وجود انسان است. و فقط نور مبین امام است که زمین وجود آدمی را آسمانی کرده و آسمان را بر تن او دخیل می سازد و بدینگونه آدمی، مظهری از اسم المؤمن می گردد و آنگاه مشمول همه آیاتی می شود که در قرآن کریم خطاب به مؤمنین آمده است از جمله امر به اقامه صلوة بر امام! و این سرآغاز وادی تقرب الی الله است و عروج که قوانینش بکلی از وادی تقوا متفاوت می باشد. همه مؤمنین حقیقی اولیای امام زمان هستند! امام زمان تن مؤمنش را آسمانی می کند و لذا بر ارض واسع الهی وارد می شود که جنات نعیم است که اجابت این دعاست که: ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخرة حسنه! که این حسنات حاصل درک و شهود نورالله در زمین است از هر چیزی! همانطور که رسول خاتم فرمود که احسان آن است که به نیت لقای الهی اقامه صلوة کنی! که این لقاء تحت الشعاع نور امام است. و این مؤمنین را محسنین نامند: "براستی که خداوند محسنین را دوست می دارد!" قرآن کریم-

۵۲۴۲- وقتی خداوند بنده ای را دوست بدارد آن بنده هم همه نعمات الهی بر روی زمین را دوست می دارد زیرا دارای نعمت الله (امام) است و در جنات نعیم بسر می برد: "براستی که محسنین در جنات نعیم هستند!" قرآن کریم-

۵۲۴۳- بال پرواز روح انسان به آسمانها نیز از درب زمین است زیرا انسان نه پرنده است و نه فرشته که با بالهایش پرواز کند. بال پرواز انسان نوری است نوری که از زمین می گیرد: "و در آنروز زمین به نور پروردگارش طلوع می کند!" قرآن کریم- از دربهای همین زمین است که آدمی به آسمانهای برتر و یا درکات دوزخ می رود! سقوط در درک اسفل حاصل درک و فهم و باور پست و جمادی و مادون جمادی او از عالم وجود و حیات خویشتن است همانطور که عروج به اعلی العلیین هم حاصل درک و فهم و باور اعلائی انسان از خود و جهان است. از مصادیق آشکار درک اسفلی و اسفلی ترین ادراک انسان از خویشتن و جهان هستی، درک اتمی و ژنتیکی و سلولی و میکروبی است که بر تمدن مدرن حاکم می باشد. پس باورمندان به علوم و فنون و منطق مدرن جملگی ساکنان درک اسفل السافلین هستند که درکی مطلقاً فاقد روح، نور، اراده، اختیار و الهیت و دین است که زمین و اهالیش را به فساد و نابودی کشانده است پس درکی ضد انسانی است.

۵۲۴۴- هر چیزی که ضد زمین و حیات زمینی بشر باشد ضد انسان و آخرت و دین و خداست: "هر که در این دنیا کور و معذب باشد در آخرت کورتر و معذبتر است!" قرآن کریم-

۵۲۴۵- بنابراین هر کس که دنیایش فاسد و مسموم و تباه شده است آخرتش بمراتب بدتر است. الا عبادالله المخلصین که بقول الهی در کتابش، حسابشان با خدا ورای بهشت و جهنم است. و خداوند با آنان بی حساب است و از ورای حساب از نزد خودش روزی می دهد و آنها مسئول اعمالشان نیستند و خدا مسئول اعمال آنهاست چرا که آنها پس از عروج و لقاءالله به رسالت دوباره به قلمرو دوزخیان و مردمان جاهل برگشته و در کنارشان زیست می کنند چه بسا از آتش آنها

هم برخوردار می شوند (بچش آتش را که بس عزیز و کریمی)! اینان عاشقان فی الله هستند که هر کسی خود را با آنها مقایسه کند و از آنها تقلید نماید نابود است. "هر که از ما تقلید کند کافر می شود." علی(ع).

۵۲۴۶- در منطق و قاموس ما در مجموعه آثارمان، لفظ "نابود" به سهو و استعاره و شعر و مثال نیست بلکه عین واقعه است. وقتی می گوئیم که تقلید از مخلصین و اولیای الهی موجب نابودی می شود و آنکه حجت ها و بینات حق را عمداً انکار می کند نابود می شود بدین معناست که چنین کسی دچار چنان واژگونی و هلاکتی می شود که دیگر نه کسی می تواند او را بیابد و بشناسد و نه خودش! مترادف نابودی در قرآن کریم هلاکت است که عامه مترجمین و مفسرین آن را مترادف کشته شدن می دانند و این عین خطاست! زیرا همه آدمیان مؤمن و کافر بالاخره می میرند و یا کشته می شوند بواسطه سائرین و یا بلایای طبیعی! و این هلاکت نیست. هلاکت بمعنای از بین رفتن هویت الهی انسان و ویرانی وجدان و نفس ناطقه است که دیگر فرد نه قادر به یافتن و شناختن خودش است و نه سائرین!

۵۲۴۷- می توان اقلیمهای زیستی روی زمین را برحسب مردمانی که در آن اقالیم زیست می کنند و طبقات و درجات کفر و دینشان تقسیم بندی نمود: مسلمین و بطور کلی پیروان نبوی دین خدا در همه مذاهب الهی در قلمروهای نباتی (نبوی) یعنی کشتزارها و جنگلها زندگی می کنند که حداقل شریعت را پیروی می نمایند. مؤمنین همه مذاهب الهی در حوالی چشمه ساران و رودخانه ها و سواحل دریاهای آب شیرین زیست می کنند. مخلصین و اولیاءالله که هوئی هستند رزق کریم و بی حساب الهی را از هر هوائی در سراسر زمین دریافت می کنند و اینان با حساب اقلیمی سر و کاری ندارند و از نزد خداوند بیواسطه رزق می برند. و اما کفار و منافقین که قلوبشان از سنگ و برخی سخت تر از سنگ است خوراکشان از نفت می باشد و لذا مقیم شهرهای صنعتی و سرزمین های نفتی هستند زیرا زندگی صنعتی تماماً بر نفت و پتروشیمی بنا شده است از وجه تنفس هوای نفتی و پوشاک و غذائی که به کم و کیف متفاوتی حامل عناصر پتروشیمی است و در خانه های بتونی و آهنی زیست می کنند که سخت تر از سنگ است. و اما شیاطین و آدمهای شیطانپرست در قلمروهای آتشین زیست می کنند و مشاغلشان نیز در کارخانه ها و در کنار کوره های چند هزار درجه گرما و معادن و کوره پزخانه ها و صنایع نانوئی و اتمی و نفتی و شیمیائی می باشد. "در آخرالزمان غذای اهل دوزخ از نفط است." رسول اکرم(ص)!

۵۲۴۸- هر یک از اهالی اقالیم مذکور چون دچار توبه و رجعتی شوند و یا بعکس دچار سقوطی گردند تدریجاً اقالیم زیست خود را هم تغییر می دهند. مثل روستائیانی که هوای شهرهای صنعتی را می کنند بدلیل از دست دادن ایمانشان! و یا بناگاه یک ساکن شهری صنعتی بدلیل توبه و ایمانی که می آورد دیگر توان ادامه حیات در این دوزخ را ندارد و بسوی مناطق نباتی (کشتزارها، ارتفاعات و جنگلها) و یا در حوالی چشمه ساران و رودخانه ها مسکن می گزیند. و این نشانی از قبض یا بسط رزق است. هوای غلیظ و زهرآگین و نفتی شهرهای صنعتی اساس قبض رزق است بهمراه آب مسموم کلریزه و غذاهای ثقیل و بیجان پاستوریزه و هموژنیزه و منجمد و بهمراه نگاهدارنده های پتروشیمیائی که با همه خوراکیها و حتی میوه ها حضور دارند هر چند که میوه های عصر ما نیز اساساً زهرآگین و مهلک هستند که خاکشان تماماً کودهای پتروشیمیائی است و آبشان هم سموم آفات نباتی! و این معنائی از عذاب غلیظ و رزق قبض شده و نفتی است و براستی که غذای اهل دوزخ سموم و سقر و زقوم و چرک و فساد و خون و عفونتهائی است که گاه تحت عنوان واکسن ها و آنتی بیوتیکها به مصرف می رسند و متخصصین می دانند که ماده اولیه همه اینها همان چرک و فساد و خون و عفونت است که در قرآن کریم برای دوزخیان گزارش شده است.

۵۲۴۹- برخی می پندارند که به تقلید از این معارف اگر از شهرهای صنعتی بسوی روستاها و طبیعت بکر مهاجرت کنند لابد از مؤمنان شده و بهشتی گشته اند بی آنکه توبه و تقوائی داشته باشند و زندگیشان را زیر و رو نکنند. و لذا کورکورانه مهاجرت می کنند که در اندک مدتی در این اقالیم بهشتی با تمامیت خود و زندگیشان به بن بست می رسند و فرومی پاشند و به جهنمی سوزانتر برمی گردند!

۵۲۵۰- بدانید که طبق قول الهی در قرآن کریم هجرت ایمانی جز برای رسول و به امر او و ارادت و اطاعت از او ممکن نمی شود و غیر از این بولهوسی و ماجراجوئی محکوم به شکست و فاجعه است.

۵۲۵۱- ورود همه خلق بر جهنم آنگونه که قرآن کریم می فرماید امریست که امروزه در سراسر جهان شاهدیم که یک صورتش مهاجرت جنون آسا از روستاها به شهرها و از شهرهای کوچک به مراکز صنعتی و از آنجا به متروپل های صنعتی در شرق و غرب عالم یعنی آمریکا و اروپا و روسیه و ژاپن و غیره است. ولی در این جهنم آنانکه به خود آمده و توبه و تقوا پیشه می کنند بخشوده شده و تحت ولایت مخلصین و اولیای الهی از جهنم خارج می شوند و به مناطق پاک و بهشتی مهاجرت می کنند. مسئله اینست که انسان کافردل و مشرک در بهشت تاب نمی آورد و بهشت برایش از جهنم بدتر می شود. و این راز مهاجرت جنون آسا از ارتفاعات و روستاهای پاک به شهرهای نفتی و دوزخی است. بنابراین هیچکس را به زور به بهشت نمی برند و به زور از جهنم بیرون نمی کنند. خود می آید و می رود برحسب آنچه که در دل و اندیشه اوست. بهشت و دوزخ مخلوق ایمان و کفر، علم و جهل و رحمت و شقاوت دل است. بهشت و دوزخ معلولند!

۵۲۵۲- بنابراین درمی یابیم که همه عناصر تشکیل دهنده ساختار زمین به مثابه طبقات بهشت و دوزخند. و آدمی که تقریباً همه این عناصر را یکجا در کالبد خود داراست بسته به درجه کفر یا دین خود در یکی از این طبقات اقامت می گزیند و بدینگونه یا آبی است یا هوائی یا خاکی و سنگی، نباتی، جانی و ناری و نفتی! و نیز گروه کثیری هم که در خلق جدید ذره ای مقیم دوزخ جحیم هستند یعنی از اهالی تکنولوژی برق و بمب و نفت و اتم و میکروب و نانو و ژن و غیره که جهنم آخرالزمان دست ساز بشر کافر است.

۵۲۵۳- البته ماده اساسی دوزخ جحیم دست ساز بشر کافر آخرالزمان هم نفت است که از لایه های زیرین زمین استخراج می شود که دوزخ ذره ای هم بقدرت همین نفت به حرکت می آید زیرا تکنولوژی هسته ای بدون انرژی نفت امکان پیدایش نداشته است. و لذا جنگ نابودگر سلاطین دوزخ هم تماماً بر سر غارت نفت است. و همه نفتخواران زمین ذاتاً با طاغوت تکنولوژی و امپریالیزم نفتی یکدله و کافرند هر چند که به اسم مسلمان و نمازخوان باشند که اعراب سعودی نمونه برجسته این حقیقت هستند! نفت، دل را کافر و تن را قبض و نفس ناطقه را دیوانه می سازد: تولید، تبدیل، مصرف، خوراک، پوشاک، تنفس و هر نوع کاربرد و تجارتی از نفت موجب سقوط در درک اسفل السافلین و دوزخ جحیم است. بدان! و بیهوده نبوده که نخستین کاشف و استخراج کننده نفت در تاریخ جدید جهان خاندان راکفلر در آمریکا هستند که سلاطین دوزخ آخرالزمان و سلاطین جنگهای جهانی بر روی زمین بوده اند و به همین واسطه خلیفه ابلیس در جهان مدرن شده و بر همه کافران زمین حکومت دارند!

۵۲۵۴- عذاب عظیم، عذاب غلیظ، عذاب شدید و عذاب عقیم در قرآن کریم که از عذابهای خاص آخرالزمان هستند اساساً برخاسته از صنعت نفت و پتروشیمی می باشند که مبتلایان خود را کور و کر و لال و دیوانه و عقیم ساخته و رزقشان را غلیظ و ثقیل نموده و تنشان را قیراندود و مومیائی می کند که نه مرده اند و نه زنده! و اینست مصادیق عذابهای فوق الذکر!

۵۲۵۵- نفت عذاب عظیم الهی است که به دستان کافران و مفسدین از اعماق زمین بالا آمده و دوزخ را برای اهالیش و به دستان خودشان برپا نموده است. "خودشان به خود ستم نمودند و ما به آنها ظلمی نکردیم!" (قرآن). پس تا کفر و کافران بر زمین حکومت می کنند نفت هم حکومت می کند. از طریق توبه و ایمان است که نفت ما را ترک می کند و دوزخش زائل می گردد و نه بعکس! این پاسخ به کسانی است که می گویند: اگر نفت از میان برود و یا ترکش کنیم همه نابود می شوند! داستان تکنولوژی مدرن نیز همین است. شکی نیست که با اندک اختلالی در نارسائی نفت و تکنولوژی میلیونها نفر جانشان را از دست می دهند! این عین سنخیت ذاتی کافران و دوزخ است. نفت و کفر جدائی ناپذیر است در آخرالزمان! می دانیم که نفت های سطحی که بصورت چشمه در برخی نقاط زمین می جوشیدند از قدیم در دسترس برخی حکام بوده است از جمله فراعنه مصر و بابلیان که اجساد خود را با آن مومیائی می کردند که این خود یک عذاب عظیم خودخواسته برای این کافران بوده است که امکان پاک شدن جسد پس از مرگ را هم از آنان سلب می نموده است. و امروزه کاربردی جهانی و جبری یافته و کسی از آن رهائی ندارد و شبانه روز وارد ریه ها و خون بشر می شود. نفت

عنصر ذاتی جهنم و هر فساد و تباهی در زندگی بشر آخرالزمان است که تن و روانش را سیاه و تباه ساخته است و تن و هوش و حواسش را عقیم نموده است.

۵۲۵۶- پس سرزمین های نفت خیز دربهای جهنم جحیم آخرالزمان هستند و لذا مردمان ساکن این سرزمین ها هم دوزخی ترین و کافرترین مردمان روی زمین هستند از هر حیث! با مطالعه ای بسیار ساده می توان به این حقیقت نائل گشت! امروزه این نوع ممالک کانونهای اصلی هر فساد و فتنه و جنایتی در جهانند! که آمریکا و روسیه و برخی ممالک عربی و آمریکای لاتین در رأس این تبهکاری و دوزخ پروری قرار دارند! امروزه جنوب کشور خودمان نیز یک آئینه عبرت عظیم و حیرت آور است و براستی درب جهنم این کشور محسوب می شود که مردمانش نیز معذبترین می باشند حتی به لحاظ آب و هوا!

۵۲۵۷- دانستیم که مؤمنان اهل تأویلند و کافران هم اهل تبدیل! و عنصر ذاتی و محوری همه تبدیلات کافران در آخرالزمان همین نفت است که بواسطه آن همه آیات و موجودات و نعمات و رحمات خداوند بر روی زمین را تبدیل کرده و بدینگونه جهنم را برپا کرده اند. که این تبدیلات مستمراً دقیقتر و عمیقتر و ذره ای تر می شود و تا ذات سلولها را هم تبدیل می کنند و علم سلولهای بنیادی که جهنمی ترین این علوم است به مثابه غایت علم بغی می باشد که بواسطه آن حتی هویت تن و روان و غرایز کافران هم تبدیل می گردد به هویت جنّی و شیطانی و خنّاسی!

۵۲۵۸- نفت هم تبدیل شونده ترین عنصر دوزخ زمینی است که تاکنون بیش از یکصد هزار کالای فرعی از آن حاصل آمده است که این تبدیلات پولیمری و پتروشیمیائی را پایانی نیست. و هم تبدیل کننده ترین عنصر این جهنم است که بقدرت انرژی آن هر چیز دیگری نیز تبدیل می شود. و علاوه بر این بعنوان کاتالیزر هم دریائی از تبدیلات بینابینی در رابطه با سائر عناصر شیمیائی را پدید می آورد. و اینگونه است که امروزه همه موجودات روی زمین در برّ و بحر در خطر نابودی این ماده جهنمی جان می کنند و بخصوص دریاها که به مثابه قلب و ریه حیات زمین هستند و در حال گندیدن می باشند و عنصر اساسی حیات دریائی یعنی پلانکتونها نیز در سراسر جهان در حال تبدیل و نابودی هستند و لذا همه آبزیان در حال نابود شدن می باشند و این آغاز نابودی بشر آخرالزمان در سراسر زمین است. تبهکاری و نابودگریهای علوم و فنون و صنایع دوزخی بسیار بیشتر از اینهاست که متأسفانه حکومتها در سراسر جهان اخبارش را از مردمان پنهان می دارند. که بخشی از اتهام و محکومیت ما بخاطر آشکار کردن این حقایق برای عامه مردم است که این حقایق را خلاف امنیت ملی می خوانند!! اینهم واژگونی دیگری از مفاهیم و ارزشها! در حالیکه آثار ما فقط امنیت و منافع طاغوت و دجال و شیاطین را به خطر می اندازد و به مردم هشدار و تنذیر می دهد!

۵۲۵۹- و اما خود نفت فی ذاته چیست که عنصر ذاتی جهنم آخرالزمان بر روی زمین است و گوئی که جوهره کفر مطلق است کفری که حاوی هوشی حیرت آور در ذات خویش است هوش شیطان!

۵۲۶۰- می دانیم که نفت در اعماق طبقات زمین یک جوهره فسیل شده از مواد حاوی پروتئین است. از همین رو امروزه از نفت حتی پروتئین هم تولید می شود که براستی پروتئینی جهنمی است که بزودی کمبود مواد غذائی برای کافران را هم جبران می کند و نسلی تمام نفتی ببار خواهد آورد یعنی نسلی شیطانی: فرزندان شیطان!

۵۲۶۱- آیا نفت همان اهالی درک اسفل السافلین در ادوار کهن بشری در میلیونها سال پیش نیست. این عین کلام الهی در قرآن است که فرموده: هیزم جهنم همان مردمان هستند و حجر! حجر بمعنای قدمت دهر است که ترادف معنایش با سنگ هم بی ربط نیست منتهی سنگی ویژه همچون فسیل یا سنگ مایع عین نفت! و دانستیم که هیزم دوزخ آخرالزمان همان نفت است که برای غارتش شیاطین روی زمین بیش از یک قرن است که می جنگند و دو جنگ جهانی را هم به همین منظور برپا نمودند و اینک شاهد جنگ جهانی سوم هستیم که در خارج از مرزهای غربیان در حال وقوع است که بزودی همه ممالک غرب را هم از درون و برون احاطه می کند. در معنای این بند تا توانی بمان که یکی از اسرار ذاتی دوزخ آخرالزمان است که به عقل و نقل و وحی بدیهی گردیده است که نفت همان مردمان کافر ادوار کهن هستند که در درک اسفل السافلین زمین تبدیل به ماده ای سخت تر از سنگ شده اند بصورت مایع! و اینک ماده برپائی جهنم

آخرالزمان دوران ما شده اند! پس جهنم هم تماماً از جنس بشر است در ساختار و محتوا و معنا و ظاهر و باطنش! فتبارک الله رب العالمین!

۵۲۶۲- پس زمین همه اش بشر است در همه لایه هایش حتی هسته مرکزی مذابش که امروزه از همه سو در سراسر جهان در حال برون افکنی و خروج است.

۵۲۶۳- بنابراین در دوزخ آنچه می سوزد مردم است و آنچه هم که می سوزاند مردم است. همانطور که در واقعیت زنده روابط بشری هم اینگونه است که همه یکدیگر را از بخل و کفر و عداوتشان می سوزانند و به صدها درد بی درمان دچار می سازند. همه امراض جسمی و روانی هم بشری است و لذا درمانش هم جز به یاری بشر ممکن نمی شود. درد و درمان هر دو بشر است. این مردمانند که بصورت اجنه و خناسان در یکدیگر مشغول عذاب یکدیگرند. پس درمان و شفاعت هم جز انسان نیست و غیر از این فریب است.

۵۲۶۴- انسانها در رابطه با یکدیگر در کنار یکدیگر و در درون یکدیگر یا شیطان عذاب همدیگرند و یا فرشته رحمت و نجات یکدیگر! یا سوزاننده همدیگرند و همدیگر را به جهنم می کشانند و یا ترفیع بخش همدیگرند و همدیگر را به بهشت می برند: "در آن روز یکی در جهنم می گوید با فلانی دوستی کردم و به اینجا رسیدیم و در بهشت نیز یکی می گوید با بهمانی دوستی کردم و به اینجا آمدیم!" قرآن کریم- آدمیان هم هیزم جهنم همدیگرند و هم روح ریحان و بهشت همدیگرند! آدمیان یا در همدیگر مسخ و تبدیل به اجنه و خناسان می شوند و یا از یکدیگر نسخ شده و در یکدیگر تعالی و رفعت می یابند که منظور از نسخ، استنساخ کتاب الله در قلوب است به ارواح هفتگانه! که شدیدترین این تأویلات و تبدیلات و مسخ و نسخ در رابطه زناشوئی و امام – مأموم رخ می نماید و دولت – ملّت!

۵۲۶۵- پس طبقات زمین در عین واقعیت وجودی همان طبقات هفتگانه نفس آدمی هستند (نفس واحده) و جایگاههای بهشتی و جهنمی همه آدمیان از وجه بروز و برون افکنی یا تأویل و تجلی مراتب طبقات نفس! در این معنا بمان و بسیار تأمل نما! این معارف مطلقاً از جنس فلسفه و افسانه نیست عین حقیقت وجود انسان در جهان است و رویاروئی جهان صغیر و جهان کبیر!

۵۲۶۶- از این مناظر یکبار دگر حقایق معاد در قرآن کریم به عقل حسّی و رئالیستی و تجربی و عرفانی بوضوح درک و تصدیق می شود و اینکه چگونه در قیامت همه آحاد بشری از خاک زمین برمی خیزند و بصورت بشری رخ می نمایند و در عینیت حیات خاکی خویشتن محاسبه می شوند! که این معاد جسمانی عین معاد روحانی و عرفانی است و این معادها هیچ تناقضی ندارند و امری واحدند! یعنی یا از اعماق زمین به روی زمین می آیند که این طبقات همان قبرهای حقیقی هستند. و یا از آسمانهای زمینی یکبار دگر رجعت می کنند تا شهادت و شفاعت و قضاوت نمایند!

۵۲۶۷- پس همه چیز این زمین از انسان و با انسان و برای انسان است و به انسان منتهی می شود. و زمین در نهایت یک انسان کامل واحد است همانطور که هر انسان واحد و کامل هم زمین کامل حیّ و قیوم و ناطق است: "و آن روز زمین با اهلش سخن می گوید و اسرارش را آشکار می کند!" قرآن کریم- که این سخن زمین با انسان با این کتابی که می خوانید آغاز شده است.

۵۲۶۸- و این بیان و صورت دیگری از اومانیزم (انسان سالاری) قرآنی در حکمت امامیه است: "هر چه در زمین و آسمانها و بین آنهاست را در تسخیر انسان قرار داده ایم." قرآن کریم!

۵۲۶۹- این دفتر در حقیقت تأویل و تجلی انسان و زمین و آسمان در یکدیگر است. ولی زمین و آسمان هر دو در انسان به وصال و اتحاد می رسند و انسان حق المبین این رابطه است و امام مبین!

۵۲۷۰- فقط در وجود انسان مبین است که همه ثنویتهای مادی و معنوی تأویل به امری یگانه می شود. انسانی که خود بین و بیّن هر دوئی است و چون در بین رابطه با خود و خدایش وارد شود و کلمه ال لا را تنویر کند انسان مبین است و

**همه ارزشهای دو عالم در وجودش احصیٰ و تقدیر می شود. و این حاصل صلوة انسان در خویشتن است یعنی جهاد فی الله یا جهاد اکبر که همان معرفت نفس می باشد که بقول علی(ع)، شاهراه همه علوم و صراط المستقیم هدایت است. چنین انسانی، عرفات زمین و آسمان و اهالی آنست! او یک انسان علوی بمعنای حقیقی کلمه است یعنی از علییون که کتاب زنده خدا هستند! چنین انسانی مصلای خداوند است. و بنده بانی عقلی – عرفانی – قرآنی این صلوة در آخرالزمان هستم! و این علم عرشی است و عرش شناسی!**

**۵۲۷۱- زمین، عرش مکین خداست که کل اراده و امر و صفاتش را در آن ممکن و تجسم نموده است. پس زمین، تجسم ذات حق تعالی است و ظهور حق المبین اوست که انسان علوی (علییون) هم روح المبین آن است.**

**۵۲۷۲- پس زمین، حدِّ احدیتِ خداوند است یعنی ظهور سرمدیت مجسم الهی!**

**۵۲۷۳- زمین، مغز آسمان اول (دنیا) و شأن نزول هفت آسمان است. یعنی زمین تأویلگر آسمانهاست که روح این تأویل هم انسان است: "سوگند به پروردگار زمین و آسمان که هر چه در آسمانها وعده داده شده اید در خود شماست و آن نطق شماست." (ذاریات)!**

**۵۲۷۴- و لذا می فرماید: "هر چه که خواسته اید اجابت شده اید پس اینک پروردگارتان را اجابت کنید." (قرآن)- این وجهی از تسخیر جهان در خدمت انسان است که البته برای مردمان عادی زمانبر و مستلزم صبر است ولی برای عارف کامل تکوینی و الساعه اجابت می شود درست مثل نطق اوست: گوید بشو پس می شود! همچون خداوند!**

**۵۲۷۵- همین راز مذکور در رأس ذکر و شکر آدمی قرار دارد که متأسفانه اکثر آدمیان از یادش می برند و لذا همواره مدعی و طلبکار و کافرند و می گویند که هر چه خواسته اند اجابت نشده است. آری فقط امیال شیطانی و ظالمانه اجابت نمی شود!**

**۵۲۷۶- نطق و کلام آدمی اگر از روی یقین و قطعیت باشد حامل قدرت تکوینی و تأویلی است که آسمان را بر زمین می آورد و زمین ضامن اجرائی آنست و ارکان و دستان تحقق آنست!**

**۵۲۷۷- خوشا به آنکس که از زمین بیشتر و برتر از آنچه که در زمین است بخواهد و این اساس خلق جدید است که به نصرت روح القدس محقق می شود! زیرا نطق روح القدس، نطق تسبیحی – تقدیسی پروردگار و کبریائی اوست که سه روح اکبر و اعظم و اعلیٰ در خدمتش هستند که صاحبانش علی کبیر، علی عظیم و علی اعلیٰ هستند! و خداوند حبیب کسی است که از زمینْ برتر از زمین بخواهد: "و در آنروز زمین و آسمان به غیر آنچه هستند بدل می شوند و از برای پروردگارشان بروز می کنند که واحد قهار است!"قرآن کریم- و این زمین و آسمان اکبر و اعظم و اعلیٰ است که خالقش علیین می باشند که مظاهر الله اکبر و الله اعظم و الله اعلیٰ هستند! "منم که هفتاد هزار جهان برتر آفریده ام." علی(ع) در خطبه بیان!**

**۵۲۷۸- آدمی بر روی زمین به هر چیزی که دل داشته باشد از وجه همان چیز بر حیات اخرویش وارد می شود زیرا هر چیزی در جهان نه تنها آیتی از حق است بلکه وجهی از کل خلق نیز می باشد! بنابراین باید گفت که جهانی کامل داریم از وجه آب! و جهانی دگر از وجه خاک و نیز از وجه باد و آتش و نبات و حیوان و الی آخر! ولی به ما متذکر شده است که: هر چه در آن است نابود است الا وجه ربّ که جاوید است! پس جاودانگی حیات آدمی جز از جلال و کرم پروردگار در هر چیزی نیست. پس خوشا به کسی که تجلی و اکرام پروردگارش را لااقل در یک چیز یا کس دیده و به آن دل داده و مرید گشته است. و بد به حال کسانی که دل به آهن و بتون و تکنو و طلا و نانو و برق و بمب بسته اند که عاقبت به ذات نفتی زمین ملحق می شوند که سخت ترین خلق عالم است یعنی تبدیل به هیزم و خود آتش جهنم می شوند: "براستی که انسان را جز آنچه که اختیار می کند نیست! ولی آنانکه باطل را اختیار می کنند دارای هیچ اختیاری نخواهند بود." قرآن کریم- زیرا مسخ می شوند. اگر در شراره و شعله های آتش نظر کنید صورت کسانی که دارند می سوزند و خود هیزم و نفت شده اند را رؤیت می کنید! اینان آتش پرستانند یعنی پرستندگان صنعت و تکنولوژی که همه مخلوق آتشند و**

رهبرشان شیاطین هستند که از آتش ناب می باشند. و شیطان با خدایش عهد کرده که همه خلایق را با خود به جهنم وارد کند الا عبادالله المخلصین را!

۵۲۷۹- اینها حقایقی بس تلخ و هولناک هستند که افشایشان برای بشر آخرالزمان از اهم واجبات است تا شاید به خود آمده و از راه جهنم توبه کند! و به کمتر از این امکان بخودآئی نیست! اینها شدیدترین تنذیری است که در تاریخ رسالتها رخ نموده است و ما مأمور به ابلاغشان هستیم که همه اینها در مفاهیم کلی در قرآن کریم مذکورند که ما مصادیق و مواردشان را در این عصر تبیین نموده ایم!

۵۲۸۰- این کتاب حاوی بزرگترین و مقدسترین بشارت ها و هولناکترین نذارتهاست که حاصل شهادتی روحانی از نزد محمد و آل محمد است و هر که با محمد و آل محمد باشد حامل چنین شهادت و بشارت و نذارتی در آخرالزمان است: "خداوند شما مؤمنان را برگزیده تا در او جهاد کنید و پیرو دین حنیف ابراهیم باشید که رسول بر شما شهادت داده و شما هم بر خلایق! و خداوند مولا و یاور شماست و شما را کافیست!" قرآن کریم.

۵۲۸۱- نور تسبیح و تقدیس (سبوحیت و قدوسیت)، امام است و هر که دارای چنین نوری است حامل نور امام است به درجات! نور عقل و عقلانیت، محمد(ص) است و هر که دارای چنین نوریست حامل نور محمد است به درجات! نور علم و تعلیم، مسیح(ع) است و هر که دارای چنین نوریست حامل نور مسیحائی است به درجات! نور حکمت، موسی(ع) است و هر که دارای چنین نوریست حامل نور موسوی است به درجات! نور فکر و ذکر، ابراهیم خلیل(ع) است و هر که حامل فکر و ذکریست حامل نور ابراهیمی است به درجات! و نور حافظه هم نوحی است که منظور حافظه تاریخی است نه کتابی! و بالاخره نور ایمان، آدم صفی الله است و هر که حامل نور ایمان است دارای نور آدمیت است به درجات! و همه این انوار هفتگانه در عصر خویش دارای دجالی هم هست که نعل وارونه این انوار است برحسب منطق قیاس و تشبیه – همسان سازی! دجّال ایمان آدمی، ابلیس است که خود دعوی ایمان برتری دارد و خود را قدیمی ترین عابد درگاه حق می داند که درست هم هست. هامان و سامری و روحانیون بنی اسرائیل و شیوخ سقیفه هم دجالان دیگرند! و هر یک از این انوار هفتگانه مقیم در طبقه ای از آسمان و سپس طبقه ای از زمین هستند و بر یکی از ارکان هفتگانه کالبد آدمی جاری می باشند همانطور که تطبیق و تأویل این هفت ها را ذکر نموده ایم. همانطور که هر یک از این دجالان هفتگانه هم قلمرو حاکمیت خاص خود را دارا هستند که امروزه قلمروهای صنعتی – تکنولوژیکی می باشند و عرصه های ذره ای مثل میکروبی، سلولی، نانوئی، اتمی، الکترونیکی، پولیمری و ژنتیکی!

۵۲۸۲- پس هفت روح مرسلین و دوازده نور معصومین جمعاً تأویلگران حروف نوزده گانه بسم الله الرحمن الرحیم نیز جایگاههای زمینی دارند همانطور که این اسم بعنوان سرلوحه عرش اعلای الهی و عصاره قرآن کریم هم آیه به آیه در جای جای این زمین نازل شده اند و عرش او نیز بر آب است. و اینگونه است که زمین ساکنانش را حفظ و حراست و رزق می بخشد و مؤمنانش را هدایت می کند در سیر آفاق و انفس! تا بالاخره او را دیدار می کنند (امام زمان) که مظهر حق و ربوبیت خداوند است (فصلت۵۴-۵۲) و بقای خدا بر زمین!

۵۲۸۳- همین اواخر خبرگزاریهای جهان گزارش دادند که چند محقق که بر روی ساختار مولکولی و یونی آب تحقیق می کردند متوجه شدند که آب در قبال صوت و اشکال حروف و کلمات اسماءالله و بخصوص بسم الله الرحمن الرحیم دچار تحول ناگهانی در ساختار مولکولی و یونی می شود. که این واقعه مصداقی بر عرش خداست که بر آب است عرشی که با بسم الله الرحمن الرحیم خوانده می شود.

۵۲۸۴- از همین منظر یکبار دگر می توان کم و کیف قاره ها و سرزمینها را بر حسب نزول سور و آیات و اسماء تقسیم بندی و فهم نمود و به همین طریق به تسخیر معنوی و عرفانی این مناطق و تدبیر و احیایشان پرداخت بخصوص که امروزه کل بحر و برّ را به فساد کشیده و حیات به مهلکه حتمی دچار شده است و خاک زمین عقیم گردیده و اقیانوسها در حال گندیدن هستند و جو زمین مستمراً زهرآگین تر و مسمومتر و مرگبارتر می شود بواسطه گازهای گلخانه ای و تشعشعات رادیوآکتیو! و این واقعه زمینه و علت خروج و عروج از اقطار زمین و آسمان است که این

**خروج و عروجی فضائی و موشکی نیست بلکه از بطن همین وضعیت دوزخی است. خروج از ارض و سمای ناسوتی و ورود به ارض ملکوت و جبروت و لاهوت که دربهایش نیز بر روی همین زمین هستند و آن وجود اولیای امام زمان می باشند که ابواب امام و اولوالالباب هستند.**

**۵۲۸۵- که گشایش هر یک از این ابواب فرج و نجات امام به نور ذکر یکی از اسمای الهی می باشد که اولیای امام مسماهای این اسماء هستند که بر اقالیمی از زمین ولایت و احاطه دارند و فرج مردمان آن سرزمینهایند!**

**۵۲۸۶- پس اینک رابطه بین اسماء و اولیاء و طبقات و اقالیم زمین و آسمان را بهتر درک می کنیم و ارتباطشان را با کتاب الله! و نیز راز خروج از اقطار زمین و آسمان که به مثابه تنها راه نجات از هلاکت حتمی است آنهم نه فقط هلاکتی که به مرگ جسمانی ختم می شود بلکه هلاکتی که می تواند تا پایان عمر زمین ادامه یابد و حیات اخروی را هم دربرگیرد.**

**۵۲۸۷- و علی(ع) چهارده قرن پیش این فساد و تباهی زمین را دیده و برای خروجش راه و روش خویش را به مؤمنانش توصیه نموده است که در دهها کلام آن حضرت آشکار است و همواره آن را نقل نموده ایم.**

**۵۲۸۸- آب و هوا و خاک و نور ارکان اربعه حیات بر روی زمین هستند که در آخرالزمان بواسطه عنصر ذاتی دوزخ یعنی نفت، عقیم و واژگونه و ضد حیات شده و مستمراً مهلکتر هم می شوند. خاک از طریق کودهای نفتی و سموم آفات نباتی روز به روز زهرآگین تر و عقیم تر می شود و به زراعت پیشه گان ثمری نمی دهد الا اینکه مهلک و سرطان زا باشند. جو زمین و هوا نیز بواسطه کاربرد دیگری از نفت مسموم شده است. نور آفتاب نیز روز به روز از دسترس بشر خارج شده و در شهرهای بزرگ دیگری نوری بر کسی نمی تابد. بارش خاک و ریزگردها را هم بر این مصیبت بیفزائید که پدیده ای مختص مناطق نفتی است. و آبهای زیرزمینی و روزمینی هم در حال گندیدن می باشند که بواسطه کلریزه کردن مهلکتر هم می شوند. و عذاب عظیم از دست رفتن قدرت حواس و هوش بشر تحت الشعاع این سموم و تشعشعات عقیم کننده است بهمراه بمباران بلاوقفه مغز و اعصاب و حواس پنجگانه بواسطه امواج رادیوئی و ماهواره ای و تلفنی و امثالهم که تکنولوژی این امواج هم تماماً از نفت تغذیه می کند! آیا براستی راهی جز خروج از این زمین و آسمان برای نجات وجود دارد؟ این همان فرج (گشایش – خروج) امام زمان است. آدمی تا معنای واقعی این فرج و نیاز به آن را درک نکند دعای فرج هم خرافه ای جنون آمیز است که بر تخدیر و کفر می افزاید. هر چند که امروزه برای بسیاری، دعای فرج هم نوعی ثواب اخروی محسوب می شود و همچون سائر عباداتشان نوعی حق حساب و رشوه است.**

**۵۲۸۹- اینک در چنین جهنمی که بر روی زمین برپا شده راهی جز خروج و عروج ارواح و ملائک باقی نمی ماند و مؤمنان صاحب صلوة و فرج که دائماً مقیم صلوة هستند و دربهای گشایش امام (خروج) را حفظ کرده و با کافران و شیاطین معامله نکرده اند (سوره معارج).**

**۵۲۹۰- در آیات مذکور از سوره معارج منظور از دائم الصلوة ها و حافظان فرج آن مؤمنانی هستند که از فرج امام ورود کرده و در امام بطور دائم اقامت گزیده اند و بهمراه امامشان خروج و عروج می کنند در روز پنجاه هزار ساله که روز عروج روح و ملائک است.**

**۵۲۹۱- در سوره فوق الذکر سخن از "جحیم صلوة" است یعنی نمازگزاران جهنمی و آتشین که فاقد امامند و بر شیطان صلوة می کنند و بهمراه او بر دوزخ وارد می شوند.**

**۵۲۹۲- همچنین در سوره معارج سخن از آتش گرفتن آسمان و شکافته شدن آن است که از آن تشعشعات مرگبار می بارد که مصداق حفره لایه اوزون می باشد. پس این عروج هم عروج به آسمان نیست و لذا در سوره رحمن سخن از خروج از زمین و آسمان هر دو می باشد. پس معلوم است که راه خروج نه از مسیر زمین است و نه آسمان! بلکه از بین آن است که راه این بین را جز امام مبین و سلطان مبین نمی داند که حامل نور مبین است که این بینات و بین را می**

بیند و این مرز و درز بین زمین و آسمان همان فرج و درب خروج است که قلمرو نزول امرالله می باشد (طلاق۱۲). و امرالله جز بر قلب اولیای مخلص نازل نمی شود!

۵۲۹۳- که این بین، مرز، درز و فرج و درب خروج و عروج، وجود خود ائمه هدی و اولیای زنده آنها در مناطق گوناگون زمین است. و لذا جز صلوة در وجودشان که عین الحاق به روحشان می باشد راه و روش دیگری نیست و این معنای مقیم صلوة و یا دائم الصلوة می باشد که اهلش را بر جنات نعیم امام وارد و مقیم می سازد که: "براستی متقین در جنات نعیم هستند و کافران هم در درکات جحیم، در روزی که روح و ملائک عروج می کنند! (قرآن کریم)-

۵۲۹۴- پس این زمین های آسمانی و ارض ملکوت و واسع خداوند همان مظاهر کلمه ال لا هستند که سرّ بودِ نبود می باشند این مرزداران عالم وجود که درز بین بود و نبودند! "آیا پنداشتید که بر جنات من وارد می شوید قبل از آنکه چون موی باریک شده و از سوراخ سوزن عبور کنید!" قرآن کریم-

۵۲۹۵- ائمه معصومین و اولیای آخرالزمان ایشان همان صراط المستقیم الی الله هستند که مرز و بین زمین و آسمان یا بهشت و دوزخ است: براستی که صراط المستقیم مائیم. (علی(ع))- به همین دلیل قضاوت درباره ایشان با منطق قیاس و علت – معلول جز ضلالت حاصلی ندارد! و اطاعت بی چون و چرای از ایشان هم بر همین اساس است.

۵۲۹۶- اینک باز هم بهتر درک می کنیم که چرا بقول قرآن کریم بدون داشتن بیّنه امکان هدایت الی الله وجود ندارد زیرا این هدایت جز بر صراط مستقیم نیست که آنهم مرز و فرق بین زمین و آسمان و بود و نبود ارزشها و مفاهیم است که علم و نورش در امام مبین است. و "مبین" یعنی حامل بینه و نور بین وجود و عدم! از این منظر خداوند برتر از وجود و موجودیت است و بلکه نور معرفت و شناخت شناسی است و آن نور بیّنه می باشد. و این سرّالاسرار جهان هستی است.

۵۲۹۷- در ویژگیهائی که در قرآن و احادیث درباره ماهیت "صراط" آمده بوضوح این سرّالاسرار حق را نشان می دهد که لطیف ترین و دقیقترین راز رابطه انسان و جهان است. به بیان دیگر این همان سرّ رابطه است که خداوند در رابطه هاست که رخ می نماید و شناخته می شود و نه در هیچ کس یا چیزی بخودی خود! رابطه زن و مرد، رابطه زمین و آسمان، رابطه امام و مأموم و رابطه وجود و عدم و رابطه اسم و مسماء و الی آخر!

۵۲۹۸- پس اگر تا قیامت کبرا در راز این بین و بیّنه و صراط بیندیشی درباره سرّالاسرار عالم وجود اندیشیده ای که همان سرّ وجود انسان کامل و خلیفه خداست که امامش نامند: امام مبین که همه موجودات جهان هستی بر محور وجودش تقدیر و تدبیر و ارزیابی می شوند. این همان نکته هزار بار باریکتر زموست که مسجود ملائک است و مقصود خدا از آفرینش! این سرّ وجود خدا نیست بلکه سرّ الله اکبر و فتبارک الله (افزونی خدا) است. این غیر خدا و بشر و فرشته است! همان رازیست که خود خدا هم بر آن صلوة می کند. این مصلای پروردگار است.

۵۲۹۹- انسان بیّن و مبین کسی است که از میانه هر خیر و شر و هر باید و نباید و هر راست و دروغ و کفر و ایمان و بود و نبودی برخاسته است. این همان واقعه از "میان" برخاستن است که برخی از عارفان به کنایه و استعاره از آن سخن گفته اند: تو خود حجاب خودی از میان برخیز! و در این باب حدود بیست سال پیش رساله ای به نام "اینست انسان" یا هنر از میان برخاستن، تألیف نمودم که مقدمه ای بر کل زندگیمان بوده است که اساس این میان همان برخاستن از میان تن و روح است که عین خروج از هر دوگانگی می باشد.

۵۳۰۰- پر واضح است که برخاستن از میان خیر و شر امور کاری کبیر است که فقط از هنر عشاق حقیقت است و پهلوانان سالک معرفت که بلاوقفه در عطش "من چیستم" بسر می برند. که ذات این "من" همان بیّنه و بین است. که علی(ع) آن را بین الامرین خوانده است در وصف جبر و اختیار! ولی این توصیف هر مفهوم اضدادی دیگری نیز هست از جمله خیر و شر، مرگ و زندگی، کفر و دین و بالاخره وجود و عدم! و این نور مبین است و گوهره وجود ائمه هدی(ع) و عارفانشان!

۵۳۰۱- پس انسان مبین نه به وجود و موجودات می ماند و نه به عدم و عدمیان! پس منطق قیاس و علیّت را به شناخت او راهی نیست زیرا رابطه علت – معلولی تماماً بر قیاس و تشابه استوار است. اینست که رسول خاتم می فرماید "یا علی تو را جز من و خدای من نمی شناسد." به منطق قیاس و علیت می توان علی و علیین را فقط وحدت اضداد خواند که این توصیفی سلبی است و نه ایجابی! یعنی آنچه که نیست (لااله) و نه آنچه که هست (الاالله)! و علیین الاالله هستند و نه الله! و به زبان واضحتر ال الله! زیرا عرفات خدایند و خدا جز بوجودشان شناخته نمی شود! یعنی الهیت خداوند جز از وجودشان درک و پرستش نمی شود و اینک یکبار دگر این آیه مسکوت قرآنی را درمی یابیم که: الله لااله الاهو! یعنی الله، اله نیست بلکه اوست که اله است!

۵۳۰۲- پس انسان مبین ظهور کلمه الله است یعنی ال الله! که یک محفل شش نفری است (ال ال ل ه) مثل محمد – علی– فاطمه – حسن – حسین – سلمان! که این شش نفر در وجود قائم آل محمد یک تنه جمع و یگانه است. و چون این یگانه به عرصه ظهور جهانی واحد قهار آید کل زمین به این نور مبین طلوع می کند و ظهور کلمه الله می شود: "و در آنروز زمین به نور پروردگارش طلوع می کند." قرآن کریم- و بنده چنین طلوعی را دیده ام!

۵۳۰۳- پس انسان مبین نور احدیت زمین است بعنوان وجود یگانه و جاندار و الهی! پس در حقیقت زمین، کالبد واحد انسان مبین و امام زمان است در هفت بطن و هفت طبقه اش! که هفت طبقه زمین و زمین هفتگانه عین تجسد هفت طبقه نفس انسان کامل است. پس در واقع زمین یک انسان کامل است پس دین کامل هم هست: "براستی که دین هر آن واقع است." قرآن کریم! و لذا یوم الدین نیز در تمامیت زمین واقعیت می یابد: و آنگاه که واقعه (قیامت – یوم الدین) واقع می گردد! سوره واقعه- بار دگر به راز سجده بر خاک آگاهتر می شویم.

۵۳۰۴- "الله" یک کلمه است که بقول قرآن کریم عالیترین کلمات است. و انسان کامل و مبین مسمای این کلمه است که همه اسرار و حقایقش را از زمین به عرصه ظهور می رساند در آخرالزمان و روز پنجاه هزار ساله!

۵۳۰۵- پس هر آنچه که بر زمین رخ می نماید اخبار و اسرار انسان کامل است: "و در آنروز زمین اخبارش را برملا می سازد!" سوره زلزله- و همه اینها وقوع ظهور است که مؤمنین را به دیدار با خود امام زمان هم نائل می سازد!

۵۳۰۶- پس اینک معنای این آیه را بهتر درمی یابیم که: هر چیزی در وجود امام مبین ارزیابی می شود! امام مبین که نور زمین است و این وجهی از علی عظیم می باشد.

۵۳۰۷- پس "کل شیء احصیناه <u>فی</u> امام مبین" یک واقعیت است. یعنی همه چیزها در عالم در وجود امام مبین هستند که ارزیابی و تدبیر می شوند. و این مصداق صلوة کل عالم و آدمیان در وجود امام مبین است که فی الواقع جریان دارد. "هر چه در جهان است بر او صلوة می کند خواه ناخواه!" قرآن کریم- با توجه به اینکه صلوة در لغت بمعنای ورود است. و اصلاً چنین است که زمین اهالیش را نمی بلعد و نابود نمی کند. و "او بهترین حافظان است." قرآن- حال آنانکه این واقعیت وجودی را باور دارند بر امام مبین بطور متقابل صلوة می کنند و بدینگونه بر خلق جدید انسان از وجه رحمت مطلقه وارد می شوند و در غیراینصورت به خلق جدید جهنمی به جبر آفریده می شوند.

۵۳۰۸- اینک معنای جدیدی از ارض واسع خدا می یابیم که وجود امام مبین است که وسعت وجودیش بسیار بیشتر از همه هفت زمین و آسمان است که کل عالم هستی در وجودش جای می گیرد. در اینجا حدیثی از رسول اکرم نیز مصداق می یابد که: کل عالم هستی نمی تواند خداوند را در خود جای دهد ولی قلب مؤمن ما خداوند را فرامی گیرد!

۵۳۰۹- بنابراین تجلی وجود خداوند از هر چیزی در جهان نیز از قلمرو ارض واسع یعنی وجود امام مبین است زیرا همه چیزها در او صلوة کرده و مقیم در اوست. در این معنای کبیر بمان که واضح ترین بیان جهان صغیر و جهان کبیر است. این نیز بیان دیگری از الله اکبر و فتبارک الله است از وجود امام مبین!

۵۳۱۰- این نیز بیان دیگری از اومانیزم (انسان سالاری و انسان محوری) در کل کائنات و هفت زمین و آسمان است.

۵۳۱۱- پس این جهان صغیر و صغیرترین موجود عالم هستی یعنی انسان، بسیار بزرگتر از کل هستی لامتناهی است که در او جای می گیرند. و این ظهور احدیت خداوند در حدّ انسان مبین است یعنی حدّ احدی که بی حدترین حدود الهی است.

۵۳۱۲- امروزه ناسوت زمین که قلمرو حکومت طاغوت و دجالان و اشقیاء است بکلی از هر ایمنی و امنیت و سلامتی تهی گشته است که انواع امراض اتوایمییون مثل ایدز و ابولا و آنفولانزاهای مرگبار از علائم آشکار این انهدام ایمان و امنیت فطری است که صورت دیگر این انهدام خودکشی ها و خودتخدیریهای گوناگون است. عملیات انتحاری تحت هر عنوانی صورت دیگری از این خود – براندازی جهت نجات از این ناامنی است که عذاب نابودی ابدیست! پس معلوم است که این احساس ناامنی و نابودی از مرگ هم بدتر است که به خودکشی پناه می برند تا نجات یابند! و عجبا که بخش عمده ای از این ناامنی ها حاصل اقدامات پیشگیرانه است همچون پیشگیری از جرم و ترور و پیشگیری از امراض مسری! هزینه این به اصطلاح اقدامات پیشگیرانه و بیمه ای و واکسنی و اطلاعاتی و استبدادی و جاسوسی در سراسر جهان بسیار بیشتر و هولناکتر از خود این امراض و ترورهاست. بطور مثال امروزه برخی از دانشمندان حاذق اعتراف می کنند که بسیاری از امراض دهه های اخیر فقط مخلوق واکسن هائی هستند که در طی قرن اخیر بکار رفته اند. و نیز اینکه امثال تکفیریها نیز به نوبه خود مخلوق اقدامات ضدتروریستی و امنیتی پیشگیرانه در کشورهای خویش هستند. نخست از وطن خود گریخته و اینک ناچار به بازگشت هستند و هر یک همچون یک بمب اتمی خودکار عمل می کنند. اینها هزینه بیمه های بهداشتی و درمانی و امنیتی و سیاسی و امثالهم هستند. و می دانیم که اکثر این تروریست ها بطور مستقیم و غیرمستقیم از سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی سراسر جهان تغذیه می کنند و برخی در همانجا تولید شده اند. این نتیجه نهائی امنیتی است که به قیمت نابودی حداقل آزادی و استقلال اراده و عقل و احساس و اعتقاد و بیان مردمان جهان پدید آمده است. روح مردمان را به بند می کشند تا تنشان را به خدمت اهداف شیطانی خود گیرند و اینک این تن های بیروح در غل و زنجیر برای نجات خود، بدنهایشان را منفجر می کنند تا خود و اربابانشان را از این جنون و جنایت برهانند!

۵۳۱۳- همانطورکه نشان داده ایم بیانْ آخرین و مقدسترین و واجب ترین امریست که بر نفس ناطقه بشریت آخرالزمان نازل شده و اراده به نطق و ظهور خویش دارد و امروزه حقی برتر از این برای انسان نیست که حق خلق جدید انسان و حق نجات و خروج از جهنم دوران است که دشمنان این حق، در رأس دشمنان خدا و انسان قرار دارند. استبداد و خفقان عقیدتی و سیاسی و مذهبی و رسانه ای در جهان علت العلل ظهور و بروز اکثر ناامنی ها و ترورها و خودکشی ها و خودتخدیریها و امراض اتوایمییون (امراضی که تن و روان بیمار را برعلیه خودش بکار می گیرند) است. و سلطان بیان هم امام مبین است که صاحب روح و اراده زمین است. و این روح از هر کس و گروه و نظامی که برعلیه این قدرت و اراده اش عمل کند و یا برای احیای حق بیان جهاد نکند انتقام می گیرد و آنها را مسخ و نابود می سازد و در زمین می بلعد و واژگون می کند. حق بیان، حق اقامه صلوة آخرالزمان است زیرا بیان، فرج صلوة است. و "ثم جحیم صلوة" مصداق نمازگزاران مستبدی است که دربهای بیان و زبان مردمان را بسته اند و دربهای جحیم را گشوده و خودشان فاتح این جهنم هستند. که اندیشه تکفیر و ارتداد، ذات چنین صلوة جهنمی و ضد بیان و ضد امام مبین است. و هر که بخواهد زبان زمین و انسانهای مبین را که زبان امامند ببندد بواسطه زمین بلعیده می شود! ضد امنیتی ترین اقدام حکومتها و خانواده ها، بستن دهان اهالی تحت حکومت خویش است. این عمل عین خودکشی است! بدان و بیندیش و توبه کن از این تکفیر و تهدید و ترور مغز و زبان و عاطفه! که این جنگ با خدا و امام زمان است!

۵۳۱۴- واکسن ها و آنتی بیوتیکها و انواع داروهای به اصطلاح بهداشتی و ایمنی بخش و پیشگیرانه مثل تب برها و داروهای ضداسهال و استفراغ و تشنج نیز به مثابه استبداد و خفقان و بستن دهان اعضاء و جوارح و سلولهای بدن است تا صدایشان درنیاید و هیچ واکنش و برون افکنی نداشته باشند. که حاصل نهائیش همین امراض مهلک عصر ماست که حتی نامی بر آنها ممکن نیست و اتوایمییون صفت مشترک همه آنهاست یعنی بدنهای خودبرانداز و روانهای ضدخود و انسانهائی که خصم مبین خویشند و در یک کلام یعنی انتحار که ویژگی انسان این دوران است.

۵۳۱۵- این روشهای به اصطلاح ایمن سازی بهداشتی و معیشتی و دینی و آموزشی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و امثالهم در تمدن مدرن در حقیقت روشهای انقطاع ارتباط انسان با جهان و جهانیان است و با طبیعت و جامعه! پس روشهای محبوس کردن افراد و جوامع در درون خویشتن است. و این دقیقاً ضد جریان حیات و هستی بخصوص در آخرالزمان است که عصر برون افکنی و ظهور و تجلی است. این جنون و جنایت ضد بشری تحت عنوان توجیهات علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی و مصالح امنیتی و امثالهم نهایتاً موجب انفجار نفوس می گردد بصورت انتحار و ترور و خشونت و جنایت و انقلابات ویرانگر! نهضت تکفیر و ترور و انتحار یکی از این انفجارات است. آنچه که بیان نشده منفجر می شود!

۵۳۱۶- تا مسلمین و بخصوص شیعیان جهان به حق واجب آزادی بیان نرسند و حقوقش را رعایت نکنند محکوم به انتحارند بصورت فردی، گروهی یا حتی حکومتی! که این خودکشی برای مسلمین صد چندان هولناکتر است زیرا امامشان و منجی آخرالزمانشان، امام مبین است.

۵۳۱۷- اگر شوروی سابق حق آزادی بیان را به اقلش رعایت می نمود مجبور به خود – براندازی نمی شد! اگر حکومت سوریه حداقل آزادی بیان را ادا می کرد قتلگاه خودش نمی شد و مردمش به مزدوری بیگانگان درنمی آمدند!

۵۳۱۸- اگر آزادی بیان در خانواده ها رعایت شود محکوم به فروپاشی و جنایت درون خانواده و طلاق فزاینده و فرار فرزندان از خانه و ابتلای به صدها فساد و مرض نیستند و هزینه بقای خانواده بطور سرسام آوری رشد نمی کند و اولیاء را به دام بانکهای خونخوار نمی اندازد. فقدان این حق مبین در آخرالزمان است که هزینه مادی و معنوی زندگی را در عصر ما تا این حد کمرشکن ساخته و بسیاری را به جنون و سکته و اعتیاد و خودکشی و بزهکاری و ربا و طلاق کشانده است که این هزینه ها و آمارها در جوامع اسلامی رکوردار جهان شده است.

۵۳۱۹- هرگز در تاریخ این چنین آدمی در عطش آزادی عقیده و بیان به جانفشانی نرسیده است. در این اضطرار کبیر حقیقتی نهفته است که جز علمای امامیه درکش نمی کنند ولی افسوس که پای چراغ تاریک است: آیا کیست که نیاز مضطری پریشان را چون دعا نماید اجابت کند؟! (قرآن)- و این کتاب اجابت دعای همه مضطرین این دوران است زیرا کتاب بیان و علم بیان و نور بیان است و روح و زبان بیان که به همه نیازمندانش اعطا شده است! تا زین پس خود را در هر تنگنا و قبض و بحرانی بیان نموده و بیافرینند! زیرا این کتاب تعلیم امام مبین است.

۵۳۲۰- اگر در جهان اسلام حداقل آزادی بیان عقیده و عاطفه رعایت می شد و مستبدان حاکم بر آن اندکی از خفقان خود می کاستند امکان پیدایش هولناکترین نهضت ترور انتحاری در تاریخ جهان نمی بود. و آنانکه تمامیت این نهضت شیطانی را متعلق به دشمنان اسلام می دانند خود از ارکان این استبدادند و از این نهضت شیطانی سود می برند!

۵۳۲۱- اگر به مطالعه سابقه زندگانی سران و اعضای نهفت تکفیری بپردازیم به یقین درمی یابیم که این افراد قبل از انتحاری شدن خانواده های خود را از دست داده و فراری از خاندان بوده اند از فرط خفقان حاکم بر خانواده هایشان!

۵۳۲۲- این از اهم وظایف واجب علمای اسلامی است تا حق آزادی بیان و انتخاب عقیده و دین و ایمان را به مسلمین تعلیم دهند. که اگر چنین کرده بودند امروزه جهان اسلام جهان خفقان و ترور و جنون و جنایت و اشد ناامنی نمی بود و در همه مفاسد رکوردار عالم نمی گشت تا دشمنانش برای نجاتش به تسخیر این ممالک بپردازند. افسوس که خود این علما اکثراً کانونهای انتشار این خفقان و تکفیرند تحت عنوان دفاع از سنت و دین و اخلاق و...!!

۵۳۲۳- علم بیان و روح بیان، تنها و تنها دوای همه دردهای بی درمان جوامع بشری و بخصوص مسلمین و شیعیان است. زیرا روح بیان که بیان روح القدس است حامل همه ارواح هفتگانه الهی برای بشریت است که همه آرمانهای آسمانی بشر آخرالزمان را بر روی زمین اجابت و نقد می سازد و این دیوانه خانه جهانی را تعطیل می کند و ارحم الراحمین را در سراسر زمین می گستراند که روح مبین است. و آنگاه زمین از قهر و غضبش برمی گردد و مهربان و رئوف و کریم می شود و به اهالیش عقل و اراده و عزت می بخشد از نور پروردگارش!

۵۳۲۴- کسانی که اعتقاد خود را برتر از دیگران می دانند به گونه ای که بخود اجازه می دهند که اعتقاد خود را به زر و زور و تزویر و حبس و تهدید و زندان و اعدام، به دیگران تحمیل کنند بی شک کافرند و اصلاً به هیچ چیزی اعتقاد و ایمانی ندارند و جز در سودای قدرت و سلطه خود نیستند و نماز شب هم ذره ای از کفرشان نمی کاهد که آنان را با شیاطین محشور می سازد و یک تکفیری بالقوه اند و بزودی دچار انتحار می شوند! "براستی که اهل هدایت و رستگاری فقط کسانی هستند که به همه سخنان گوش می دهند و بهترینش را برمی گزینند. بدانید که در دین هیچ اکراه و اجباری نیست و این مرز بین رشد و گمراهی است که بیان شد..." قرآن کریم- یعنی دین موروثی و اجباری عین ضلالت است. آیا هیچ عالم دینی و مسلمانی هست که این حقیقت را بالای منبر به مردم بفهماند!! افسوس که نیست که اگر می بود اوضاع مسلمین چنین نمی بود و جوانان به بهانه ای مجذوب فرقه های شیطانی نمی شدند. زیرا هنر علمای دینی ما در قبال جوانان جز تکفیر نیست!

۵۳۲۵- متأسفانه اکثر علمای رسمی دین و اسلام' از دین خدا جز سنن و آداب و رسوم آباء اجدادی و موروثی چیز دیگری نمی دانند و نمی خواهند و کتابهائی که به ارث رسیده است با همان تفاسیر موروثی و لاغیر! و از سوئی دیگر طوفان مدرنیزم همه این وراثتها را غارت می کند و جز فضاحت و ریا باقی نمی گذارد. و حاصل این تقابل جز تکفیر و ارتداد و ترور و تهدید چه می تواند باشد! یعنی همین که شاهدیم! و نهایت این ماجرا فروپاشی است از قلب خانواده تا حاکمیت سیاسی! و فقط بیمارستانها و اماکن فساد و تیمارستانها و زندانها و اردوگاهها و شیره کش خانه ها رونق می یابد و مافیاها و گروههای مخفی و زیرزمینی! و بدینگونه زمین از اطراف و اقطارش مستمراً می کاهد و روزگار آحاد مسلمین تنگتر و تاریکتر می گردد و آماده انفجار! اینست مسئله! آیا می دانید این جوانان تکفیری اهل ترور و انتحار از کجا آمده اند؟ از قلمرو تکفیرشدگی آمده اند. آنها قبل از اینکه کل بشریت را تکفیر کنند خود در خانواده ها و بواسطه حکام مستبد و روحانیون رسمی تکفیر شده اند چون سئوال می کردند. سئوالاتی بنیادی از والدین و حکومتها و علما و روحانیون، که به جای پاسخ، تکفیر و طرد و لعن شدند. در این معنا بمان تا شاید باور کنی که خود نیز بالقوه یک تکفیری هستی! دیگر هیچ قدرتی نمی تواند یک جوان تکفیری مسلح را تکفیر کند! دیگر نمی توان از طریق لااله به نسل جوان آخرالزمان هویت داد. اینکه بگوئیم که همه انحرافی و التقاطی و ضاله و توطئه گر و کافرند جوانان هویت نمی یابند زیرا بلافاصله می پرسند که: خوب تو چه گوئی و حق کدامست! دوران کاربرد این منطق بکلی سپری شده است که: همه بدند پس ما خوبیم! همه منحرفند پس ما برحقیم! همه کافرند پس ما مؤمنیم!... زیرا همه همین را می گویند! بدان! والدین، رهبران سیاسی و دینی کانونهای اصلی تولید تکفیرند!

۵۳۲۶- آنچه که زمین را توسعه و رونق و برکت می بخشد و ارض واسع الهی را می گشاید بیان است و بیان، و دیگر هیچ! هیچ دانی مرز هستی و عدم؟ هان قلم باشد قلم باشد قلم! این بیان است که دربهای آسمان را بر روی زمین می گشاید! و بعکس نیز یعنی خفقان و استبداد و سانسور و تکفیر هم حتی دربهای کهن و سنتی زمین را هم می بندد تا آنجا که بشر آرزو می کند که زمین دهان بگشاید و او را ببلعد! و گاه می بلعد! این کلام بسیاری از مردمان است که بطور آگاه و ناآگاه از زبانشان جاریست! اگر گوشی برای شنیدن باشد!

۵۳۲۷- امروزه مسلمین و بلکه همه پیروان مذاهب الهی بر روی زمین که هنوز فطرت از دل نداده اند در مرز بین سنت و مدرنیته سرگردان و عقیم مانده و بین این دو هیچ در انتظار فرجی هستند! و علم بیان است که این بین را بیّن و بیان و مبین می سازد به نور امام مبین!

۵۳۲۸- سنت روی به گذشته دارد و مدرنیته روی به آینده! و لذا می گوئیم که "بین دو هیچ"! زیرا نه گذشته وجود دارد و نه آینده! و علم بیان و نور مبین، علم و نور الساعه و اکنونیت حیات و هستی است چرا که آخرالزمان یعنی همین بی زمانی که قلمرو حیات سرمدی است.

۵۳۲۹- و لذا جنگ بین پیروان سنت و مدرنیته نیز جنگ بین عدم پرستان و عدمیان است جنگ بین دو هیچ! و آنکه این بین را می شکافد علم بیان و امام مبین به نور بیّنه است که حال را عیان می کند به هوش و حواس و شهود! و از این منظر است که جنات نعیم رخ می نماید که سیطره وجود خود امام مبین و ارض واسع اوست.

**۵۳۳۰- پس فرج بمعنای شکاف و درز بین گذشته و آینده است یا سنت و مدرنیته و یا انشقاق بین دو عدم و دو هیچ! و فرج امام مبین نیز شکافتن این بین است که الساعه (قیامت) را برپا و عیان سازد در حضور لقای پروردگار عالمیان!**

**۵۳۳۱- "اللهم کن لولیک فرج" پروردگارا فرج ولیّت باش! آنچه در باب فرج امام گفتیم تأویل و شرح این دعاست.**

**۵۳۳۲- هر چه که سرعت انسان بیشتر شود طبق قانون نسبیت انیشتن، زمان کندتر می شود و چون سرعت انسان به مجذور نور ($C^2$) برسد زمان صفر می شود یعنی به آخر می رسد. طبق $E=mc^2$ در چنین سرعتی آدمی به انرژی مطلق تبدیل شده و فضای لامتناهی را پر می کند یعنی حضوری همه جائی دارد در آن واحد! و این حضور سرمدی و الساعه در بی زمانی است. علم بیان و نور مبین این نظریه مطلقاً محال انیشتن را ممکن می سازد و آن حضور الهی انسان در الساعه یا قیامت آخرالزمان است که در اینصورت کل گذشته و آینده یک آن مجسم است. این همان مقامی است که ائمه هدی و انسان کامل دریافته اند و پیش بینی ها و پس بینی های آنها یعنی قدرت ذکر کامل از وقوع چنین حادثه ای است. و فرج امام زمان یعنی ورود به چنین قلمروئی سرمدی و الساعه که حضوری الهی است در هفت زمین و آسمان! این همان روش خروج از اقطار زمین و آسمانهاست یعنی خروج از قلمرو زمان نجومی و ورود به جنات نعیم امام به یاری نور علی نور که همان نور مبین امام مبین است. در حقیقت $C^2$ انیشتن یعنی مجذور سرعت نور همان وجود امام زمان است و نور علی نور! انیشتن بی آنکه بداند موفق به چنین مکاشفه عظیمی گشته است یا بقول نیچه، مورچه ای که کوهی زائیده است. این همان نوریست که زمین به آن به طلوعی جدید و خلقی جدید نائل می آید و مهیای جامعه و تمدن امام زمانی می گردد تمدن نعیمی و جنتی و بلکه تمدن رضوانی از برای مخلصین از باب هفتم آسمان زمینی!**

**۵۳۳۳- نظریه نسبیت انیشتن در بیان ریاضیاتش امری مطلقاً محال است و لذا نامش هم نسبیت است زیرا هیچ چیزی نمی تواند به سرعت نور برسد تا چه رسد به مجذور نور! ولی این نظریه در تبیین تأویل عرفانی حکمت عملی امامیه امری ممکن می شود که در این صورت دیگر نامش نظریه نسبیت نخواهد بود بلکه نظریه اطلاق نور است به نورالنور و نور علی نور و نور مطلق الله در وجود امام مبین و مؤمنانش!**

**۵۳۳۴- پس نور مبین، نوریست که حتی نور خورشیدی (نجومی) را هم می شکافد و از آن سبقت می گیرد. یعنی امام مبین دارای چنان نور مطلقی است که مرز بین نور خورشیدی و هوا (فضا) را می شکافد و فارج این بین است و این راز فرج امام است. در این معنا اگر تا ابد بیندیشی به چیزی می اندیشی که برتر از آن معنا و مفهوم و حقیقتی نیست حقیقت سرّ الهیت انسان که در نور امام مبین است. این ذات امام شناسی و شناخت انسان کامل بعنوان خلیفه خدا و نور کلمه الله است. همانی که خداوند بواسطه اش مبارک و افزون می گردد: فتبارک الله احسن الخالقین!**

**۵۳۳۵- نور نجومی لطیفترین و احدی ترین و صمدی ترین و غیرقابل تبدیل ترین موجودات است که اول و آخر و ذات هر چیزی می باشد که الله نورالسماوات والارض! ولی امام مبین حتی این نور را هم تأویل می کند به نورالنوری که دیگر در فضای منحنی جاذبه نمی شکند و دور نمی زند پس فضای لامتناهی (آسمان) را مستقیماً می شکافد و همه طبقات آسمانها را درمی نوردد و این عین واقعه خروج از اقطار ارض (کرات و کهکشانها) و سماوات (فضای لامتناهی) است. در این واقعه تا می توانی بمان و بنگر که ساعتی در این تأمل از کل عبادات انس و جن برتر است.**

**۵۳۳۶- این نابترین و معقولترین و مطلقترین مرتبه تأویل نور به نورالنور و $C^2$ (مجذور نور) است که به امّی ترین و علمی ترین منطق تبیین گشت که عقل الهی را به عقل بشری پیوند داده و به یکدیگر تأویل کرده است. و ما عقل نسبیت انیشتن را به عقل مطلق علوی تأویل و تبیین نمودیم!**

**۵۳۳۷- با این بیان فوق الذکر به روشنی می توان بین و درز هزاران بار باریکتر زموی بین نور نجومی و فضا را درک کرد که نور مبین امام از این بین می گذرد و این گذار همان فرج امام زمان برای عارفان است که جنات نعیم را می آفریند و از این بین، بیّنه می سازد و آن را نور هدایت مؤمنان می کند. تا ابد در این بین بمان و بنگر تا ملکوت را دریابی: "ای اهل ایمان چرا در ملکوت زمین و آسمان نظر نمی کنید!" قرآن کریم-**

**۵۳۳۸- بیان فوق الذکر ملموسترین بیان حقیقت سرّ درز بین ارض و سماء است یعنی درز بین نور نجومی و فضائی که این نور در آن عبور می کند. زیرا این نور نجومی همان نور ارض (کرات و ستارگان) است و فضا هم آسمان است پس درز بین نور و فضا همان مرز بین زمین و آسمان است که امر خدا برای تقدیر خلق جدید نازل می شود: "اوست که امرش را بین زمین و آسمان نازل می کند تا بدانید که او قادر به هر امر محالی است!" طلاق۱۲- درباره تأویل این آیه، رسول اکرم فرمود که اگر بگویم مرا می کشید! همانطور که درباره حقیقت امامت از امام سجاد سئوال کردند که فرمود: اگر بگویم مرا به جرم شرک و بت پرستی سنگسار می کنید! این هر دو سرّ که مسلمین و شیعیان بخاطر آشکار شدنش حتی رسول و امام را به جرم شرک به قتل می رسانند، امر واحدیست و همانست که در این کتاب مورد بحث ماست. این همان سرّی است که در ظهور جهانی امام مورد انکار و تکفیر علمای متشرع و فقهای رسمی واقع می شود و امام زمان را به جرم شرک و بدعت متهم و شهید می کنند (حدیثی از رسول خاتم(ص)) و لذا در جناح دجّال قرار می گیرند! ظهور تکفیریها و داعش نمونه آشکاری از آن پیش بینی است زیرا نوک تیز حملات این شیاطین بسوی امامت و تشیع خالص است. و زان پس زمین اهالیش را در خود می بلعد! که این واقعه نیز یک حجت علمی- عرفانی است که شرحش نموده ایم! یعنی این غرق و بلعیده شدن عین نتیجه علمی عملکرد کافران و منکران خلق جدید انسان است. همانطور که اینهمه فجایع طبیعی نتیجه افساد بشر در زمین است. از زلزله های پیاپی تا سونامیها و سوراخ شدن جو زمین (شکافتن آسمان) و اینهمه امراض لاعلاج و ناامنی های گوناگون! "خودشان به خود ستم کرده اند و ما به آنها ستمی نکرده ایم... و به آنها گفته می شود از غذائی که در همه عمر پخته اید اینک بخورید..." قرآن کریم!**

**۵۳۳۹- همانطور که شاهدید موضوع محوری مجموعه آثار ما و از جمله کتاب حاضر چیزی جز امام شناسی، پیامبرشناسی، خداشناسی، انسان شناسی، زمین شناسی، زمان شناسی، آسمان شناسی و دهرشناسی و خودشناسی نیست بهمراه شناخت همه خیر و شرهای زندگی انسان مدرن! ولی در هر کتاب و هر فصلی همه این موضوعات یکجا مد نظر ما قرار می گیرد و از وجوه متفاوت و مسائل و حقایق گوناگون تأویل می گردد و هر بار همه این موضوعات به فهم دگر و برتری می رسد و مستمراً هم امّی تر و عقلی تر و قرآنی تر و انسانی تر تجلی می کند. و لذا مجموعه آثار ما به مثابه فصول کتابی واحد است و آن تأویل کتاب الله و قرآن کریم است. پس هرگز مپندار که این کتابها و فصول تکرار مکررات هستند که اگر چنین ببینی پس بر روح این آثار ورود نکرده ای و دستت از این معارف کوتاه است هنوز! که این یا بدلیل انکار آگاهانه است و یا بی دردی!**

**۵۳۴۰- آدمی تا از تمامیت حیات و هستی مادی و معنوی و عاطفیش، دردش نگیرد و این درد او را بر آستانه زایمان وجودی نرساند و به تهوع کامل از خویشتن نرسد این معارف ما را درنمی یابد الا به هوس و ماجراجوئی و شیطنت! انسان مدرن تا زمانیکه هنوز به آنچه که هست امیدوار است و در این جهنم طاغوت صنعت و مدرنیزم در جستجوی مسکّن و علاجی دوزخی است روح معارف ما را درک نمی کند. زیرا رابطه بین خلق قدیم و خلق جدید به قیاس و علیّت فهم نمی شود و بلکه اتفاقاً رابطه این دو عین رابطه علیت و بی علتی است. زیرا منطق علیت از بستر زمانیت می جوشد در حالیکه خلق جدید، مخلوق بی زمانی و الساعه است. پس فرق این دو خلقت، فرق بود و نبود است.**

**۵۳۴۱- پس هیچ چیزی در خلق قدیم نیست که در خلق جدید هم باشد. یعنی هیچ عنصر مشترکی ندارند مگر در مفهومی کاملاً معکوس و متضاد! زیرا خلق قدیم، مخلوق نزول امر و روح است و خلق جدید، مخلوق عروج امر و روح است. زیرا رابطه خلق قدیم و خلق جدید همان رابطه لا و ال است: عدم و وجود! زیرا خلق قدیم عرصه ظهور عدم است تا انسان بداند که نیست تا طلب وجود کند! در خلق قدیم، انسانی همینقدر هست که بداند نیست! خلق قدیم قلمرو نیستی – آگاهی است. و همین نیستی – آگاهی گوهره طلب وجود و خلق جدید است. و اینست که شریعت و تقوا قانون حاکم بر خلق قدیم است زیرا انسان بایستی از عدم برحذر باشد و روح حاکم بر همه احکام شرع اینگونه است یعنی تقوا! در حالیکه خلق جدید عرصه تقرّب و وصال است یعنی نزدیکی و اتحاد! و این دو روند و معنائی کاملاً متضاد است! و از اینروست که درک حقایق ال لاهی تماماً بر خرد دیالکتیکی است یعنی بودِ نبودی!**

۵۳۴۲- همانطور که بهشت، عدم دوزخ است و دوزخ هم عدم بهشت است خلق جدید، عدم خلق قدیم است یعنی عدم عدم! و عدم عدم یعنی وجود!

۵۳۴۳- برای انسان آنچه که بواسطه هوش و حواس و عقل و احساس قابل درک نیست عدم است. پس عدم یعنی عدم شناخت! و وجود عین شناخت است! و لذا علی(ع) هم که بانی مذهب اصالت معرفت است می فرماید هر که خود را نشناسد نابود است! گاه عمری پیرو معقولات و احساساتی هستیم که عاقبت بر بطالتشان اعتراف می کنیم. و امروزه بشریت متفکر که هنوز تعقلی دارد به کل شناخت علمی – فنی خود در تاریخ جدید جهان تردید نموده و پیشروان خرد به بطالتشان معترف گشته اند یعنی به عدم خود و عدمیت هر آنچه که هستی اش می پنداشتند! این غایت خرد آخرالزمانی بشر است درباره خلق قدیم که ظهور عدمیت بوده است. پس بشر در آخرالزمان بر آستان شناخت حقیقی قرار دارد یعنی بر آستانه وجود! همانطور که همه چیزها در گذر زمان محکوم به مرگ و نیستی هستند و بقای دنیوی و محسوس در آخرالزمان جز عدمیت نیست. پس آخرالزمان، آخر تاریخ عدمیت انسان است و آغاز وجود! یعنی سرآغاز خلق جدید انسان به اراده خویشتن!

۵۳۴۴- وقتی از ظهور عدم سخن می گوئیم از ظهور خداوند سخن می گوئیم یعنی ظهور لا! پس جهان هستی و کمالش یعنی آدم هم مظهر لاست یعنی عدم! و آخرالزمان سرآغاز عروج لا است یعنی ظهور عدم آدمی! و این قلمرو تقرب الی لا می باشد و معرفت بر لا که می شود ال لا! و این خلق وجودی انسان است یا خلق ال لاهی! بمان!

۵۳۴۵- و دانستیم که این عروج به آسمانها از دربهای زمین است! از درز بین زمین و آسمان که همان درز بین نور و فضاست! و این درز یا بین همان نور مبین امامان(ع) است که هر کس بر آنان ملحق شود از این درز عبور می کند و بر قلمرو وجود ال لاهی وارد می شود و انسان الهی می شود!

۵۳۴۶- و قبلاً نشان داده ایم که آسمان محمد است و زمین هم علی است. پس این درز بین زمین و آسمان همان رابطه محمد – علی است. و لذا ائمه هدی(ع) جملگی شیعیان خود را دائماً به ذکر یامحمد یاعلی توصیه کرده اند که البته ذکری عارفانه است و نه وردی جاهلانه! و اینک یکبار دگر آن حدیث مشهور را از این منظر بنگریم که: "من شهر علم هستم و علی درب ورودش!" رسول خاتم(ص)-

۵۳۴۷- براستی که در این کتاب همه آیات محکمات قرآن کریم و احادیث قدسی و محکمات احادیث نبوی و ولوی تأویل و تعبیر به عقل و علم و ادراک حسّی بشر مدرن شده اند و جمله در اتحاد و تصدیق یکدیگرند (قرآن و حدیث و عقل و تجربه) در جهت نجات خلق آخرالزمان! والحمدلله رب العالمین و شکراً لأئمه طاهرین!

۵۳۴۸- کسانی که در رویاروئی با حجت های الهیِ اولیای حق در آخرالزمان، عمداً و آگاهانه به انکار و عداوت می پردازند بطرزی جنون آسا به دشمنان قسم خورده خودشان تبدیل می شوند یعنی خصم مبین! "چون آیات و بینات الهی به آنها تفهیم شد و سپس آگاهانه انکار کردند عقل خود را واژگون می کنند و اینست خسران و ضلال مبین!" قرآن کریم- یعنی زیان و ضلالتی بیان شده و در آگاهی آشکار! آیا چنین کسانی را در اطرافیان خود نمی بینید! امروزه اگر کسی را یافتی که چنین نباشد بدان که بی تردید از مؤمنان تحت ولایت امام مبین است. و مابقی واژگونه می فهمند و می بینند و می شنوند و عنقریب پس از مرگشان نیز در هیبت چهارپایان واژگونه راه می روند: "آیا کسی که بر قامت راست می رود هدایت یافته است و یا آنکه واژگونه بر صورتش راه می رود!" قرآن کریم- پس این سرنگونی و عذابی خودخواسته و اختیاری است هر چند که پس از چنین انتخابی، دیگر هیچ اختیاری نخواهد بود جز انتخاب بین انواع غل و زنجیرهای اسارت! زیرا جهنم قلمرو جبر است جبری که انتخاب شده است از فرط کفر و شقاوت و عداوت با اولیای حق و آیات الهی در آخرالزمان! نصیحت و یاری کردن این جماعت که روز به روز افزونتر می شوند حاصلی جز شقاوت و عداوت و انتقام از مؤمنین ندارد: "با کسانی که با خدا و رسولانش عداوت کرده اند دوستی مکنید که آنها دشمن خود شما هم هستند اگر مؤمنانید! هر چند که از عزیزترین خویشان شما باشند!" قرآن کریم-

**۵۳۴۹- مسئله اینست که این عقول واژگونسالار دچار چنان وسواس بدبینی نسبت به هر کسی که عقل و ایمان و رحم و محبتی داشته باشد می شوند که براستی جز خصم مبین خویشتن اسم دیگری نمی تواند وضعیت آنان را تعریف کند! و بعکس به همان شدت افسون و مفتون کسانی می شوند که آشکارا نسبت به آنها عداوت و نفرت می ورزند! این وضعیت بشری در عصر ما، بیانگر و معرّف طبقه و نسل نوینی در سراسر جهان است که پدید آمده و مستمراً رشدی تصاعدی دارد. که یکی از شاخص ترین ویژگی این جماعت مخوف در عرصه واژگونسالاری، ضدیت آنها با جنسیت خویشتن است و لذا اینان به انواع امراض و جنونهای جنسی از جمله همجنس گرائی پنهان و آشکار دچارند! معنای برحق و حقیقی این نسل نوین آخرالزمانی که خلق جدید جهنمی هستند تقوای جبری و انفاق جنونی است از بابت نبردی که در همه عمرشان با تقوا و انفاق و گذشت نموده اند اینکه به دشمنی همان چیزهائی در خود رسیده اند که در تمام عمرشان آن چیزها را در خود می پرستیدند ولی اینک از همان چیزها در خویشتن منزجرند و از آن عذاب می کشند و لذا به جان خود افتاده اند! این همان انتقام الهی است که از نفس و اراده و اعمال خود این فاسقان و کافران بروز کرده است.**

**۵۳۵۰- از اینجا می توان فهمید که تقوا و انفاق و از خود گذشتگی اموری ذاتی و فطری و الهی هستند که خواه ناخواه در مخلوقات بروز می کنند همانطور که تسبیح و صلوة و سجده که خواه ناخواه در کلیه خلق جاریست تا نابود نشوند! پس کافران در جهنم نیز شا مل همین قانون می شوند وگرنه بکلی نابود می گردند! بدان و در این سرّ وجود تا توانی بیندیش که سرّ عشق نیز هست و سرّ خرد دیالکتیکی! این یگانگی دین (تقوا) و عقل و عشق است که سه وجه مثلث وجود است و همان سه نور ازلی محمد – علی – فاطمه که بارها از وجوه متفاوتی مورد بحث ما بوده و هر بار که به آن می رسیم گوئی که بتازگی کشف و فهمیده شده اند که خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه در جان کافر و مؤمن و انس و جن جریان دارند. که این سه نور بر زمین "الف" و در آسمان "اله" است: ال ف – ال ه! فتبارک الله احسن الخالقین!**

**۵۳۵۱- و این سه وجه وجود در آخرالزمان بانی علم بیان و بینات هستند که به حاملانش قدرت نفوذ و رسوخ از درز بین زمین و آسمان را می دهند که صورت این مثلث هی هاهوئی (ا ل ه) همان الفا (ا ل ف) یعنی فاطمه اطهر است که مظهر "هی" در آسمان است و مظهر "فا" بر زمین! و هر که حامل این صورت در دل و روحش باشد بقدرت هی می تواند از مرز بین رابطه محمد – علی (زمین – آسمان یا هو – ها یا نور – فضا) نفوذ کند و بین الف لام (ال) را بشکافد و به نورالنور "ا ل ل ا" ملحق شود که نور الساعه و صراط مستقیم الواقعه است که در آن دین هر آن واقع است و این یوم الدین است: "و تو چه می دانی که یوم الدین چیست؟" قرآن.**

**۵۳۵۲- این رسوخ هـ - ف در بین ا – ل است (اله – الف) که عین رسوخ عشق فاطمی است در رابطه بین دین محمدی و عقل علوی! یعنی رسوخ هی در بین هو – ها!**

**۵۳۵۳- یکبار دگر صورت مسئله اولیه و محوری این کتاب از منظری برتر و امّی تر و احدی تر رازگشائی شد! "و مائیم که اسرار این کتاب را برای تو سرّگشائی و آسان نموده ایم." قرآن کریم! فتبارک الله ربّ العالمین!**

**۵۳۵۴- یکبار دگر به اصالت آن سرّ فاطمی در حدیث قدسی یقین می یابیم که خداوند خطاب به رسول خاتمش می فرماید که جهان هستی فقط به خاطر محمد آفریده شده است و محمد هم برای علی و علی هم برای فاطمه! و فاطمه مقصود نهائی و ابدی آفرینش و غایت ابدی و باطن سرمدی نبوت و امامت است. چرا که آن نور مبین و فارج و فتاح و کاشف بین زمین و آسمان (نور و فضا) همان نور زهرای اطهر است که هویت و جمال زمینی اش در نقاب مطلق است الا برای آل محمد و انسانهای محمدی شده!**

**۵۳۵۵- پس دانستیم که بالاخره در نهایت همه تأویلات، نور مبین کسی جز فاطمه زهرا نیست که راضیه مرضیه یعنی رضوان الله است مرضات الله! که درز بین رحمت مطلقه محمدی و نعمت مطلقه علوی را می گشاید که به لحاظی دیگر همان مرز بین مهر محض و قهر محض است و نهایتاً مرز بین دین و عقل و مرز بین همه اضداد تا مرز بین اضد اضداد یعنی بود و نبود یا ال و لا!**

**۵۳۵۶- پس در حقیقت سرّ همه مکاشفات و بینات حیرت آور عارفان واصل، لقای وجه هی (ذی الجلال) خداوند یعنی فاطمة الازهر است که نور احدیت همه دوها و اضداد عالم وجود است.**

**۵۳۵۷- و اگر همه این عارفان واصل و صوفیان کامل دم از مذهب عشق می زنند که عقل و دینشان را رقم می زند و عقلشان را عین دینشان می زند و دینشان را واقع می نماید از لقای تجلی ذالجلال والاکرام فاطمه زهراست که جمال فطرت الله در بشر است. همانطور که در قاموس قرآن کریم هم فطرت هم بمعنای ذات آفرینش است و هم بمعنای شکافتن و رسوخ و نفوذ در مرزهای عالم وجود! پس فاطمه هم نور فطرت و ذات است و هم شکافنده آن! و از اینروست که امام عسکری(ع) می فرماید: ما حجت خدا بر خلق هستیم و فاطمه هم حجت خدا بر خود ما (ائمه) می باشد!**

**۵۳۵۸- و اما امام زمان(عج)، یگانگی این سه نور هی هاهوئی می باشد یعنی یگانگی عقل و دین و عشق! و یگانگی ال ف (آ)!**

**۵۳۵۹- فاطمه افق مبین علم بیان را به نور مبین خود آشکار می سازد که این افق مبین هم مرز بین محمد – علی است که مرز همه مرزها و بین همه بین ها و فرق هم فرقها و ضد همه اضداد است.**

**۵۳۶۰- همانطور که به غایت مرز بین زمین و آسمان، افق می گوئیم که همان افق مبین است که خط مرز بین زمین و فضا را می نمایاند. افق مبین بین نور و فضای لامتناهی هم فاطمه زهراست که خط مرز بین نبوت و امامت را معین می کند یعنی خط بین نزول و عروج را و واقعیت و حقیقت را! و شریعت و طریقت را! و مرز بین من و تو، مرد و زن و همه چیزها را! زیرا خود فاطمه نه مرد است و نه زن!**

**۵۳۶۱- کتاب مبین نیز همینطور است و بیهوده نیست که عارفان قرآنی در نهایت قرآنی شدن با جمال انسانی قرآن دیدار می کنند که برخی او را عروس قرآن خوانده اند که همان عروش (صاحب عرش) است و جمالی مؤنث دارد که همو فاطمه زهراست و این بنده نیز به لطف الهی به چنین دیداری نائل گشته ام!**

**۵۳۶۲- که این کتاب مبین، بیّنه قرآنی است که در نزد ما مکتوب است و می خوانیم. بینه ای که به نورش فرقها و مرزهای معانی و آیات را می شکافیم و تأویل می کنیم و نزول و عروج قرآن را درمی یابیم یعنی محمد و علی را!**

**۵۳۶۳- علم کیهان شناسی مدرن هنوز هم نتوانسته به تصوری هر چند احتمالی از آفاق آسمانی که بالای سر ماست دست یابد و حد و حدود همین آسمان اول و دنیا را که قلمرو ستارگان و کهکشانهاست را تخمین بزند. ولی عارفان امامیه این افق مبین را شهود کرده اند و رسول خاتم از این افق مبین به افق اعلی رسیده است که افق آسمان هفتم است. که نور مبین این آفاق هفت آسمان هم نور فاطمه اطهر است که نور عشق الهی است. و از اینروست که رسول خاتم که خود را مادر امّت خوانده است فاطمه را مادر خودش می نامد! که این امّیت فاطمه برای محمد و آل محمد یک تعارف عاطفی – خدماتی به زعم بسیاری، نیست. فاطمه، امّ مبین است. که مرز هر چیزی با فضای پیرامون است و مرز آسمانها و از همه مهمتر مرز وجودی بین انسانها! آیا براستی مرز هر چیزی با فضای پیرامونش جز جمال و صورت آن چیز است؟ پس ذات همه صور آفاق و انفس هم فاطمه است. و هر که فاطمیت هر چیز و کسی را شهود کند به افق مبین رسیده و آنرا یافته و مهیای خروج و عروج به افق اعلی در آسمان هفتم هر چیزی در زمین است که همان آفاق کتاب مبین در هفت بطن است. همه این بینات را بنده در پرتو نور فاطمی شهود کرده ام.**

**۵۳۶۴- "به مؤمنین بشارت ده که هر کسی که تقوای الهی در رابطه زناشوئی را رعایت کند او را دیدار می کند." بقره۲۲۳- یعنی مرز و درز (فرج) رابطه آدم – حوائی گشوده شده و هر یک جمال باطن فطرتش را در دیگری رؤیت می کند به نور مبین فاطمه اطهر که افق مبین رابطه را می گشاید! و این محور آرمان زناشوئی و ازدواج در هر مرد و زنی است که اکثراً در این عطش لقاء ناکام شده (بدلیل بی تقوائی) و به طلاق می گرایند که مسدود شدن درب رابطه است. زیرا هر کسی آرمانی جز این ندارد الا اینکه جمال ذات همسرش را دیدار و درک کند که این جمال یا ذوالجلالی است یا ذی الجلالی: علوی و فاطمی! و این گشایش رابطه ال و لا است که منجر به ظهور نور کلمه ال لاه می شود که**

**یا علوی است و یا فاطمی که از افق مبین گشایش می یابد و تا افق اعلای هفتمین آسمان رابطه ال لاهی عروج می کند. و این وقوع سوره نجم است که خانه هر زن و شوهری را تأویل به جنت المأوی[1] می کند بر آستانه افق اعلی که افق علی مرتضی است.**

**۵۳۶۵- وقتی زن و مردی ازدواج می کنند این پیوند زمین و آسمانی است و بود و نبودی و ال و لائی! و هر یک برای خود و در نزد خودش دارای مرز و حدّ و افقی است که از نژاد و تاریخش به ارث برده است که خط قرمز او محسوب می شود که طرف مقابلش را از آن دور نگاه می دارد و این آفاق ظلمانی – دهری طرفین است که کور و کر و لال و کافر و تاریک است و هراسان و گریزان و خودپرستی دیوانه! و در عین حال هر یک از طرفین به مکر و زر و زور و تزویر و زارش تلاش می کند به این خط قرمز و افق ظلمانی طرف مقابل رسوخ کند که چه بسا چنین تلاشی به طلاق و عداوت می انجامد و مابقی بهانه های کاذب است. و این سنت زناشوئی های کافرانه است چه با نماز و چه بی نماز!**

**۵۳۶۶- ولی این آفاق ظلمانی اگر بر تقوای الهی و صدق و بیان و الفت و رحمت و پذیرش ولایت متقابل استوار گردد تدریجاً تأویل به آفاقی مبین (بیانی) شده و فرج رابطه گشوده می شود: "ای اهل ایمان فرج خود را جز بر همسر و اولیای ایمانی خود نگشائید!" ولی متأسفانه چه بسا زن و شوهرهائی که این فروج و درب آفاق رابطه را جز بر همسران خود می گشایند با این منطق شیطانی که "آدم نباید اسرارش را به همسر بگوید" زیرا این سرّگوئی یا درد دل شاهراه مبین شدن آفاق رابطه است و لقای او! (سوره مجادله۸)-**

**۵۳۶۷- اگر حد و مرز وجودی هر کسی در فطرت همان فاطمیت است پس جز متقین و صدیقین و پاکان توان نزدیکی به این حد و مرز را ندارند تا او را دیدار کنند و به جنت المأوی و افق اعلی رابطه برسند.**

**۵۳۶۸- و باید دانست که تقوا و صدق و عصمت ظاهری لازم ولی کافی نیست. چه بسا زنای باطنی و نامرئی در روابط زناشوئی که خداوند شدیداً از آن نهی فرموده است که: "از ظاهر و باطن گناه بپرهیزید و وای بر زنای باطنی!"**

**۵۳۶۹- بقول الهی در کتابش بایستی ذات رابطه را اصلاح کرد (سوره نساء) به نور بیان صدق تا حد و مرز وجود در این رابطه گشایش یابد و توحید رابطه از نفس واحده طرفین رخ نماید به جلال هی یا هو که طرفین را به سعادت و رضایت ابدی می رساند: "انسان را در نزد پروردگارش چیزی نیست که بخواهد الا جمال اعلای پروردگارش را که چون رؤیت کند خوشبخت گردد (لیل۲۱-۱۸) که در زناشوئی و رابطه امام – مأموم، لقای جمال نفس واحده است! که در رابطه زناشوئی هم بدون نور مبین امام، آفاق مبین رابطه حاصل نمی آید.**

**۵۳۷۰- اگر این حد و مرز آفاق رابطه بیان نگردد و گشوده نشود در رابطه جز حدود تن باقی نمی ماند که فقط به کار زنا و ظلم و تجاوز و سلطه می آید و خیانت و جنایت برای گشودن این حدود مرگبار و ظلمانی!**

**۵۳۷۱- همه خیانتها و جنایات روابط انسانی بخصوص در درون خانواده و نیز روابط استاد و شاگرد و امام و مأموم و دولت و ملت، حاصل فقدان آفاق مبین و نور مبین است یعنی فقدان آزادی بیان و صدق بیان و اعتماد به بیان! و بدون اتکاء و توسل به نور امامی مبین چنین بیان و صدق و اعتماد و آزادی هم ممکن نیست و نتیجه نهائی چنین روابطی در آخرالزمان همانا تکفیر و ترور رابطه است.**

**۵۳۷۲- امروزه بدون حضور نور مبین (نور بیانگر) امکان هیچ رابطه و کلام صادقانه و گشایشگری در روابط انسانها وجود ندارد و از اینروست که روابط انسانی در چنان مهلکه ای گرفتار آمده که در تاریخ بیسابقه است. که یکی از علائمش بدبینی روزافزون در روابط است و کسی با دیگری سخنی نمی گوید و نمی شنود الا به نیت تجسس و شرارت! زیرا در عصر ما این منطق تبدیل به یک عرف عمومی شده است که: هیچ کسی را باور مکن مگر اینکه خلافش به اثبات برسد!! و این منطق شیطان است. و این بمعنای نابودی نور مبین و آفاق مبین در روابط بشری است. و گوئی که تنها آفاق مبین در روابط اجتماعی ابدان است و بس! و لذا هر کسی برای بدنهای سائرین نقشه می کشد و بس! و این انهدام روح در روابط بشری است و فقدان روح الله و روح المبین!**

**۵۳۷۳- در آخرالزمان روح المبین جز روح القدس نیست که روح الله و امام زمان است. و به کمتر از این روح، امکان برقراری کمترین رابطه صادقانه و مؤمنانه بین آحاد بشری نیست. روح القدس تنها روح بیان دوران ماست: "من بر هر رابطه ای فرود می آیم اگر حق مرا تصدیق کردند آن رابطه بر رحمت و شفاعت من برقرار می شود و روحم نصیبشان می گردد و در غیر اینصورت چون تیغی رابطه را پاره می کنم!" حضرت مسیح(ع)-**

**۵۳۷۴- تا زمانیکه دو انسان نتوانند به افق مبین نفس ناطقه یکدیگر برسند و آن را درک نمایند هیچ رابطه صادقانه و مؤمنانه و عقلانی بین این دو برقرار نمی شود که حاصلی خلاق برای طرفین ببار آورد.**

**۵۳۷۵- هر یک از طبقات هفتگانه نفس آدمی آنگونه که بارها نشان داده ایم دارای افق مبینی است. پس هفت افق مبین در باطن هر انسانی وجود دارد که به قدرت هفت روح و نور مبین کشف و گشوده می شود و هفت درجه از رابطه مبین و خلاق ممکن می شود که هفت پیامبر مرسل حامل این ارواح و انوار مبین می باشند. که این مرحله نخست رابطه است که مرحله ای تنزیلی از روح طرفین در نفس ناطقه همدیگر است در هفت مرتبه نفس! و اما چون به نفس واحده رسیدند و افق مبین و احد را در همدیگر یافتند و به صلح و وحدت نائل آمدند مرحله دوم رابطه یعنی عروج روح آغاز می شود که نیازمند هفت افق صعودی است که آنها را آفاق اعلی گویند (سوره نجم) که هر یک از این آفاق نفس درعرصه عروج نیازمند گشایش برتری از افق اعلی است بسوی هفت آسمان نفس! و این رابطه عروجی در آفاق اعلای یکدیگر به نصرت و قدرت روح القدس یعنی فرج امام زمان است که فارج (گشاینده) هفت افق اعلی در آسمانهای هفتگانه نفس ناطقه است. و این عرصه لقای رب است: "به زن و شوهر مؤمن بشارت ده که اگر تقوای الهی پیشه کنند او را دیدار می کنند." بقره۲۲۳-**

**۵۳۷۶- در حقیقت دو انسان مؤمن صاحب روح نخست در یکدیگر نازل می شوند تا به طبقه هفتم نفس یعنی نفس واحده! و از آنجا در یکدیگر عروج می کنند تا آسمان هفتم هی هاهوی نفس ناطقه به یاری روح اعلی تا افق اعلی! مرحله اول نزول در زمین نفس و قلب است مرحله دوم عروج در آسمان نفس و مغز است. مرحله اول کشف خلقت قدیم است و مرحله دوم قلمرو خلق جدید می باشد. با هفت روح در طبقات زمین قدیم نزول می کنند که این عرصه معرفت نفس است. و به یاری سه روح برتر یعنی روح اکبر و روح اعظم و روح اعلی در آسمان نفس ناطقه عروج می کنند. و سه افق اکبر و اعظم و اعلی را می شکافند به نور مبین هی هاهوی محمد و علی و فاطمه! و این عرصه معرفت ربّ است.**

**۵۳۷۷- پس این سه روح برتر فوق الذکر که متعلق به محمد و علی و فاطمه است روح مبین سه افق برتر و شکافنده و فارج این آفاق است: افق اکبر ملکوت، افق اعظم جبروت و افق اعلای لاهوت! و این سه جهش و عروج به نصرت روح القدس امام زمان است که خود ارض واسع الهی و حامل هفت زمین آسمانی می باشد و همه آفاق مبین: "آیات خودمان را در آفاق و انفس شما به شما نشان دادیم تا بدانید که او حق است آیا برای ربوبیت کفایت نمی کند؟ مسئله اینست که لقای پروردگارشان را باور ندارند در حالیکه او به هر چیزی احاطه دارد و کافیست!" سوره فصلت۵۴-۵۳! این سخن مرسلین و معصومین است با عارفان سالک سیر الی الله درباره او (امام زمان)! "براستی که آفرینش آخر نیز با اوست." نجم۴۷- در این آیات عصاره همه حقایق این کتاب مندرج و آشکار است.**

**۵۳۷۸- پس علم بیان، بانی فتح و گشایش روابط بین انسانها نیز هست و این انسانی ترین ارزش این علم است که طبعاً الهی ترین آن نیز هست زیرا تجلی خداوند نیز از ذات بین روابط رخ می نماید که نخستین تجلی کاملش از رابطه بین محمد – علی بود. هر چند که قبل از آن نیز این گشایش از رابطه ابراهیم خلیل(ع) و هاجر آغاز شده بود که آغاز امامت است که ملکوت را از بین زمین و آسمان آشکار نمود: "و ملکوت آسمانها را به ابراهیم نمایاندیم!" قرآن- آیا براستی انسان مدرن به چه چیزی مبرمتر و اضطراری تر از چنین گشایشی در رابطه محتاج است. که این نیاز قبل از هر رابطه ای اورژانس زناشوئی است یعنی فرج امام در خانواده! زیرا جوانهای این عصر قبل از تشکیل خانواده، فروج خود را در بازار به باد داده اند و اکثر زناشوئیهای عصر جدید بی هیچ فرجی بنا می شوند که هیچ راهی برای برقراری رابطه قلبی و عقلی ندارند و چه بسا حتی برای برقراری رابطه غریزی و جنسی هم از انسانهای بدوی هم درمانده تر و به**

**لحاظ عاطفی عقیم ترند. و این درحالیست که از دوران کودکی و نوجوانی با این امور از نزدیک آشنایند. که این خود حجت وعبرتی بر حقانیت این ادعاست که فرج رابطه زناشوئی قبل از آنکه در پائین تنه باشد در بالاتنه است که مسدود و محصور و ظلمانی است که افق مبین و روح مبین ندارد و لذا در بین زن و شوهرهای عصر جدید حتی پس از ماهها و سالها دوره نامزدی و عسل و روابط آزاد مشروع و نامشروع، هیچ فرج و بانی موجود نیست و گوئی دو قطعه سنگ کور و کر و لال همزیستی می کنند. کافیست که به دفاتر مشاوره و روانشناسی و روانپزشکی و طلاق و زندان رجوع کنیم که به علت واحدی در همه این موارد می رسیم و آن فقدان فرج بیان در رابطه است فقدان فرج جنسی، عاطفی و عقلی و کلامی که سرچشمه عمده جرم و جنایتهاست.**

**۵۳۷۹- همانطور که قبلاً نشان داده ایم هر یک از حواس پنجگانه، به مثابه افق مبینی در ارتباط بین انسان و جهانیان است. زیرا هر یک از حواس بشری دارای نطق و بیان گوناگونی است نطق سمعی، بصری، بویائی، چشائی، لامسه و جنسی و غیره! ولی حواسی که نتوانند افق مبین جهان پیرامون و روابط با سائر مردمان را درک کنند قدرت ورود به این افق را ندارند زیرا هر افقی به مثابه یک درب ورود است: آفاق رابطه! "ما نشانه هایمان را در آفاق و انفس شما آشکار کردیم..." قرآن کریم-**

**۵۳۸۰- محل تقاطع حد زمین و هر چیزی بر روی زمین را با آسمان افق آن چیز و خط مرز زمین و آسمان گوئیم! بنابراین این حد تقاطع همان مرز بین صورت و جسمانیت ظاهری زمین و هر کس یا چیزی با هوای پیرامون است. که در مورد زمین این خط الارض یا خط الرأس محل تقاطع دورترین حد زمین با آسمان در افق دوردست است که بعد از آن چیزی دیده نمی شود و گوئی آخر جهان است. این تعریفی ملموس و بصری از افق معین است که اگر به بیان الهی درآید افق مبین است زیرا این خط الرأس و نهایت به حضرت رب منتهی می شود: "و هر چیزی به پروردگارت منتهی می شود!" قرآن کریم-**

**۵۳۸۱- پس هر حد و مرزی، ربوبی است. یکبار دگر به صورت ظاهر چیزها رسیدیم که الهی است به مصداق الی ربک المنتهی! و نیز مصداق این سخن عظیم که: و اوست ظاهر و باطن و اول و آخر!**

**۵۳۸۲- بمیزانی که افق معین (بصری) هر چیزی به نور بیان قرآنی می آید و منجر به تأویل کلامی از قرآن و رسول یا امام می گردد بر آستانه افق مبین قرار می گیریم و مهیای لقای وجه رب! "هر چیزی را صورتی است و اوست مولا و صاحب کلیه صور." قرآن کریم- پس صورت غیر الهی و غیر ربوبی وجود ندارد. باور به این حقیقت آستانی از افق مبین است به نور ایمان حضور خدا بر زمین و با هر چیزی که: "براستی که خدا بر هر چیزی هست!" قرآن کریم- این بیان راز آفاق مبین و نور مبین و حق مبین است.**

**۵۳۸۳- آیا براستی می توانید این محسوسترین صورت آفاق مبین و صورت زمین آسمانی هر چیزی را درک و باور کنید؟ زیرا هر چیزی که دیده می شود خط الارض و خط الرأس آسمانی آن چیز بر روی زمین است و نقش زمین بر آسمان (فضا) است که بدون حضور آسمان و فضائی که همه چیزها را احاطه کرده هیچ چیزی دیده نمی شد. این همان محسوسترین معنا و صورت افق مبین، نور مبین و حق مبین هر چیزی است. زیرا هر چیزی مخلوق تلاقی و تقاطع بین زمین و آسمان است (اشیاء و فضا)! در این ساده ترین واقعیت بمان و بنگر و صبور باش تا باشد که جمال این حق را در افق اعلی مشاهده کنی. برای درک بهتر این واقعه، آسمان، افق یا فضا و هوای محیط را به مانند پرده ای بدانید که همه اشیای روی زمین و از جمله کل زمین بر روی آن نقاشی شده یا صورتش بر آن بازتاب یافته و قابل رؤیت گشته است همچون پرده سینما که نور صورت اشیاء را بازتاب می دهد! خداوند امر و روحش را بین زمین و آسمان هر چیزی نازل می کند که همان نور مبین، روح مبین، حق مبین، امام مبین، سلطان مبین و کتاب مبین است. در این ساده ترین بیان ممکن از ناممکن ترین حقیقت عالم وجود و حیرت آورترین اسرار قرآن کریم تا می توانید بمانید و بنگرید و بیندیشید! مسئله به همین سادگی است: "براستی که دین (اسرار الهی) هر آن واقعیت دارد پس چرا در ملکوت آسمان نظر نمی کنید." قرآن کریم-**

۵۳۸۴- هر چیزی که می شنویم و می بینیم و می چشیم و لمس و احساس و فهم می کنیم از مرز بین زمین و آسمان چیزها و نور مبین و آفاق مبین بسوی ما می آید با نزول امرالله در این بین ها! پس اگر در این ادراک و محسوسات خود' امرالله و روح الله و وجه الله و حق مبین را درنمی یابیم پس باید اعتراف کنیم که کور و کر و لال و بی حس و مرده ایم! پس آیا نباید که برای این امرالله قیام نمود تا از ین مرگ نجات یافت! "دوتائی و یا حتی به تنهائی برای خدا قیام کنید و هر که خدای را یاری کند خداوند هم او را یاری می کند." قرآن کریم! کتاب حاضر مبانی چنین قیامی برای خدا و نجات خویشتن است! قیامی برای قیامت! زیرا طلب لقای وجه پروردگار عین قیام برای قیامت و حیات جدید است. و این کتاب بیانیه علم مبین برای برپائی قیامت دوران است. قیام برای خدا همان قیامت است: قوموالِله!

۵۳۸۵- آنچه که حدود وجود آدمی را از جسمانیت ثقیل و منجمد به نور احدی و وجود بی حد الهی تأویل می کند نور مبین امام است که آفاق مبین حدود هر موجودی را می گشاید و این فرج امام است در روابط بین انسانها و رابطه بین انسان و جهان!

۵۳۸۶- سیر در آفاق که از طریق نور مبین انفس ممکن می شود و اساس سیر و سلوک روحانی است بر مبنای شناخت افق معین قرار دارد که مرز زمین و آسمان در هر چیزی است که به نور مبین گشوده شده و افق اعلاء را آشکار می کند برای لقای وجه کبیر پروردگار!

۵۳۸۷- نور مبین که نور علی نور امام است نفس ناطقه مأموم را به افق مبین می گشاید و از این منظر افق مبین نفس است که آفاق ارض بیرونی، مبین می گردد و آیات الهی رخ می گشاید که در هر گشایشی وجهی از امام مبین درک می شود و لذا می فرماید: "تا بدانید که او حق است و برای ربوبیت کافیست!" فصلت۵۴-

۵۳۸۸- کسی که آفاق مُعین ارضش از نور امام مبین به آفاق اعلای آسمانی زندگانیش تأویل نشود در اسارت جمود حیات دنیا، فسیل و ثقیل و سخت می گردد و در غل و زنجیرهایش به بند کشیده شده و در این حصار تنگ و تاریک دچار عذاب مالکیتهای غلیظ و شدید و عقیم و مُهین می گردد که جملگی آتشین هستند. جهان سرمایه داری و بدتر از آن مالکیتهای عاطفی و بشری در قلمرو نژاد، چنین وضعیتی از آفاق زندگانی را برای کافران رقم می زند که مستمراً زمین از اطراف و اقطارش برای آنها می کاهد و زندگیشان تنگتر از قبر می گردد قبری متحرک! "مردگانند مپندار که زنده اند!" قرآن کریم-

۵۳۸۹- همه مراتب و درجات عالم وجود در میان مردمان روی زمین تماماً ناشی از این مراتب آفاق ارض در هوش و حواس انسان است. بقول معروف برخی تا نوک دماغشان را می بینند و اندکی هم تا خود خدای هر چیزی را رؤیت می کنند. این فاصله از آفاق معین تا آفاق مبین است. برخی خدای را در ورای آسمانها می خوانند و اندکی هم در زندگی روزمره شان! "شما قیامت را دور می بینید و ما بسیار نزدیک." قرآن کریم- آنچه نزدیک آمدستی دور شد، ظلمت اندر مطلق خود نور شد!

۵۳۹۰- همه انواع مکاشفات و مشاهدات ماورای طبیعی از عالم غایب چیزی جز انواع و مراتب فرج و شکاف در آفاق بین زمین و آسمان نیست یعنی انواع بینات است. زیرا امر خدا و روحش همواره بر این بین نازل می شود.

۵۳۹۱- یعنی روح و امرالله بر شاکله و صورت انسان نازل می شود و قبلاً نشان داده ایم که منازل نزول ارواح عاشورائی همان اعضای حسّی هستند یعنی گوش ها و چشم ها و بینی ها و زبان و دستان! و اینک بوضوح درمی یابیم که این صورت آدمی همان افق مبین بین زمین و آسمان است که این ارواح آنرا به افق اعلی می رساند و لقاءالله! زیرا هر یک از این اعضای حسّی درک کننده این مرز آفاق هستند و این آفاق بدون اعضای حسّی انسان وجود ندارند. و لذا آفاق مبین همین اعضای حسّی می باشند که مرزدار بین زمین و آسمانهایند. زیرا هر یک از این حواس فقط درک کننده نیستند بلکه بیانگر هم هستند یعنی مبین! ما هم می شنویم و هم شنیده ها را بیان و عیان می کنیم هم می بینیم و هم دیده ها را بیان می کنیم و الی آخر!

۵۳۹۲- کسی که در این جهان دارای این دغدغه و مسئله و عطش بلاوقفه و روزافزون "من کیستم" نیست هنوز نیست و قطعه ای از عدم است عدمی که نمی داند که حتی نیست! کسی که می داند نیست آدم است یعنی عدم – آگاه! و چون در افق اعلی، وجه اعلای پروردگارش را بصورت خویشتن دید هستی اش آغاز شده است ولی هنوز هم نیست تا اینکه خلق جدید خویش را به اراده و دستان خویشتن بیافریند و نیز جهان خاص خویش را! نخستین نور علم بیان تفکیک و تشخیص بین بود و نبود است.

۵۳۹۳- برای اهل ایمان در عرصه خلق جدید آخرالزمان، امتحان و فتنه ای تلخ تر از دل کندن از کافران نژادی و اعضای خانواده که با این خلق جدید به انکار و عداوت می پردازند نیست. و تا بوده از دوران نبوتها تا به امروز این معضله به مثابه قلب همه ابتلائات و بلایاست. و اینکه چرا بقول الهی، خداوند از نزدیکترین عزیزان برای پیامبران و امامان و مؤمنان، شقی ترین دشمنان را قرار داده است که بقول علی(ع)، چون خاری در چشم و استخوانی در گلو هستند. از همسران رسول خدا تا عقیل برادر امام علی(ع) و همسر امام حسن(ع) که در خصومت با خلق جدید به تجسس و همدستی با شیطان پرداختند و با دشمنان درجه یک خدا و رسول دوستی کردند. این چه سرّیست که بسیاری از مؤمنان در این امتحان قافیه ایمان و معرفت خود را باختند و ساقط شدند. خود این بنده نیز در این قلمرو با تلخ ترین و هولناکترین خیانت و شقاوت نزدیکانم در همه عمرم روبرو بوده ام از دوستان تا اقوام و همسر و فرزندان! و متأسفانه امروزه از دور و نزدیک شاهد فجایع و هلاکت و عذابهائی باور نکردنی درباره این آدمها هستم که تماشایش از راه دور و عدم دخالت من در سرنوشت سیاهی که برای خود آفریدند شاقه ترین امتحان صبر بر حق این وقایع بوده است. چرا که اطرافیان من، از آگاه ترین و حجت دیده ترین مردمان در حقیقت دین خدا و خلق جدید آخرالزمان هستند و لذا آنانکه آگاهانه راه کفر و انکار و عداوت گزیدند به وحشتناکترین سرنوشت ها دچار شده اند. "اینطور نیست که تو هر کسی را که دوست بداری هدایت کنی بلکه خداست که افراد لایق را هدایت می کند و تو زین پس حق نداری درباره کسانی که آگاهانه با خدا و رسول عداوت کرده اند حتی دعا و طلب مغفرت نمائی حتی اگر عزیزترین کسان تو باشند..." قرآن کریم- اگر مؤمنی بتواند بقدرت ایمان و عرفان و صبر یکی از عزیزترین اعضای خانواده اش را که نسبت به ایمانش کافر و عدوست به چشم بی نظری و همچون بیگانه ای بنگرد و با وی به عدل عمل کند و بی حبّ و بغضی تعامل نماید و فقط برای خدا وی را دعوت به حق کند و در صورت لزوم با وی قتال نماید انسان کامل است و لایق مقام شفاعت و خلق جدید خویش و جهان! بدان! این مقام مرسلین و امامان است. این واقعه و جهاد کبیری است که منجر به تأویل زمان نجومی به زمان الهی می شود و نجم را فرود می آورد و واقعه سوره نجم (لقای وجه رب) رخ می دهد. این واقعه تأویل نژاد به نزاد است تأویل ضیاء به نور! و این جهاد قلمرو نزول امرالله است بین زمان نزولی و زمان عروجی!

۵۳۹۴- باید دانست که هر یک از انبیای مرسل صاحب روح، خلق جدیدی را بر زمین بنا کرده اند. که در عصر خودشان دشمنان بسیاری در این قبال برخاستند که شقی ترینشان از خاندان خودشان بود. چرا که هر خلق جدیدی باعث پیدایش انسان جدیدی با فکر و ذکر و عاطفه و ادراک برتری است که بایستی خلق قدیمش را زیر پا نهد و قلمرو خلق قدیم هم جز تاریخ و نژاد نیست ولی خلق جدید یک بدعت است. ولی شش خلق جدید حاصل نزول شش روح که بر مرسلین نازل شد جملگی به مثابه طبقه ای از یک ساختمان بر روی یکدیگر سوار شده اند که طبقه ششم آن روح العقل محمدی است. ولی خلق جدید آخرالزمان که با نزول روح القدس آغاز شده این ساختمان هفت طبقه را کامل نموده و آغاز به رجعت می کند که در این رجعت همه امیال و افکار و عواطف و آداب و وراثتهای ششگانه پیشین بر جریانی معکوس وارد شده و عروج می کنند. خلق های ششگانه قبل جملگی روی به زمین دارند و نزولی و هبوطی هستند ولی خلق جدید آخرالزمان در روز هفتم آفرینش روندی کاملاً معکوس دارد. در حالیکه هر یک از خلق های ششگانه قدیم بدعتی تکمیلی بودند که به روی یکدیگر بنا می شدند و یکدیگر را تصدیق می کردند خلق جدید آخرالزمان که بقدرت روح القدس آغاز شده چنین نیست و بلکه کل این ساختمان شش طبقه را واژگون می کند و این واقعه قیامت است. پس سالک خلق جدید آخرالزمان بایستی از همه چیزهایش از بیخ و بن بگذرد. اگر هم نگذرد آن چیزها از او می گذرند همانطور که شاهدیم که کافران این دوران بمراتب واژگون تر و مخربتر از مؤمنان خلق جدیدند! آخرالزمان، همه ارزشهای خلق قدیم را زیر و رو می کند خواه ناخواه! پس پیشتازان خلق جدید آخرالزمان، پیشتازان برکندن ریشه های

خود از تاریخ نژاد و وراثتهای عقیدتی و عاطفی و علمی و فنی در همه عرصه های مادی و معنوی هستند. از اینرو اعضای خانواده شان در رأس دشمنانشان قرار می گیرند اگر سالکی مؤمن و انقلابی نباشند.

۵۳۹۵- تعلقات و تملکات و مظالم نژادپرستانه که بر محور جنسیت و اناث پرستی قرار دارد در آخرالزمان برای ابقای ارزشهایش که بوی مرگ می دهند دست به هر کاری می زند که اکثر جنون و جنایات این عصر از این سرچشمه ظلمانی است. و لذا امروزه شاهد بروز اشد خیانتها و جنایتها در خانواده ها هستیم. که نهضت تکفیر و ترور و انتحار صورت اجتماعی و جهانی این ظلم در حال انقراض است. که این دوره قرون وسطائی در جهان اسلام را جهان مسیحی حدود چند قرن پیش از این پشت سر نهاده است. نسل بچه ننه ها در این دوران آخرین تلاش مذبوحانه نژادپرستان در جهان اسلام است که به دست خود برمی افتد. در این باب در کتاب "تمدن بچه ننه" به تفصیل سخن نموده ایم.

۵۳۹۶- کسانی که عواطف و غرایز کور و ظالمانه قلمرو نژادپرستی را بر عقل روحانی و حجت های امام زمان در این دوران ترجیح می دهند به بدترین وضعی در نژاد خود سرنگون و نابود می شوند. نبرد با چنین عواطفی در آخرالزمان، محور تقوا و جهاد اکبر برای مؤمنان است که بدون آن امکان ادامه این راه را ندارند و در نفاق ساقط می گردند.

۵۳۹۷- امیال و عواطف نژادپرستانه در دوران ما که به علوم و فنون و ارتباطات و بازیها و نیازهای شیطانی عصر تکنولوژی مسلح گشته برای کامیابی تاریخی خود و جبران همه ناکامیهای موروثی دست به هر جرم و جنایتی می زند که نسل بچه ننه مظهر تمام و کمال این شیطان سنت نژادی در لباس مدرنیزم است که دو رکن ذاتیش در خانواده، پدران نامرد و مادران بیرحم هستند که خالق این نسل بچه ننه می باشند که نسلی عقیم، بی هویت، مصرف کننده محض و ویرانگر و انتحاری است با مخدرات یا سلاح! در این خودکشی جهانی، سنت و مدرنیته ای که در جنگ با ارزشهای روحانی خلق جدید، متحد شده (اتحاد کفر و نفاق) جان می سپارد. و این پایان قرون وسطای اسلامی است و آغاز طلوع انسان جدید امام زمانی!

۵۳۹۸- انسان جدید بایستی مخلوق تمام و کمال روح و اراده و دستان خویش باشد آن روح و اراده و دستانی که از خدا گرفته است. عداوت انسان نژادپرست و بچه ننه با انسان جدید دقیقاً بمعنای عداوت بی خودی با خود است و عداوت تن بلی با روح بلی! و عداوت پائین تنه با بالاتنه! و عداوت والدین با خدا!

۵۳۹۹- انسان جدید، انسانی زاده خویشتن است و لذا شقی ترین دشمن چنین انسانی، مادر است. و لذا مادران خصم خونین هر امر بدیعی در فرزندان خویشند!

۵۴۰۰- والدین آخرالزمان بالقوه خصم خلق جدید فرزندان خویشند و لذا هر معنا و عمل و صفتی از فرزندان که در والدین نباشد مورد عداوت و انکار و تکفیر والدین قرار می گیرد. حکومتها هم نسبت به مردمان تحت سلطه خود همین احساس و رفتار را دارند. چیز باارزشی که در فردی آشکار شود که در حکومت نباشد به حکومت احساس نابودی می دهد و لذا آن را تکفیر و محاکمه می کند. و لذا خلق جدید دشمنی شقی تر از والدین و حکومتها ندارد.

۵۴۰۱- خلق جدید انسان، خلقی قل هوالله احد الله صمد... است. یعنی آفرینشی علوی است که مخلوقاتش همه چو خالق بی تا هستند و شبیه هیچکس نیستند بخصوص والدین خود! برخلاف بچه ننه ها که همه مشابه مادران خویشند در عین حال که به خون مادران خویش هم تشنه اند و مادران نیز همینطور! زیرا فرزند همان مرز بین زمین و آسمان رابطه والدین است که اگر رابطه ای متقی باشد امرالله که بر این بین نازل می شود بانی خلق جدید رحمانی گشته و چنین فرزندی دربی از جنات نعیم است و در غیر اینصورت این فرزند بانی خلق جدید جهنمی و دربی از درهای جحیم است از برای والدینش!

۵۴۰۲- انسان جدید نه شبیه پدر است و نه مادر! زیرا از بین این رابطه پدید می آید یعنی از اوی رابطه! اوئی که نور مبین امام است که این بین را می شکافد! انسان جدید، یک بیّنه است حامل روح الله و امرالله که از بین زمین و آسمان نازل شده و بر بین رابطه والدین نشسته و از این بین برخاسته است. انسان جدید، فرزند والدین خود نیست بلکه فرزند

امام خویش است: "سوگند به پدری که می زاید... اگر زن و شوهر تقوای الهی را رعایت کنند بزودی او را دیدار می کنند (در فرزند خویش)." قرآن کریم-

۵۴۰۳- اگر بخواهیم خلق جدید انسان را از منظر عاطفه و احساسات قلبی مورد ارزیابی قرار دهیم همانا عدالت در عشق ورزی و دوست داشتن است برای نژاد و غیرنژاد، برای خویش و بیگانه! و بلکه بیگانه ای که در ایمان به خدا و ارادت رسول زیست می کند بایستی مشمول محبت بیشتر و برتری قرار گیرد نسبت به خویشی که همطراز ایمان و ارادت اوست. و این نیز عین عدالت عاطفی است. که این را خویشان کافر مورد اشد عداوت قرار می دهند و چه بسا حاضرند که چنین عاشق عادلی را به قتل برسانند هر چند که همسر، پدر یا برادر باشد. کم نبوده اند اولیای الهی که بدین دلیل به قتل رسیده اند بدست نزدیکترین کسان خویش! "ای کسانی که ایمان آورده اید با دشمنان خدا و رسول دوستی مکنید زیرا دشمن خود شما نیز هستند هر چند که نزدیکان و اقوام شما باشند." قرآن کریم- این کلام الهی در آخرالزمان ضامن نهائی هدایت و امتحان نهائی توحید است.

۵۴۰۴- اینک یکبار دگر به وجوب اضطراری هجرت پس از ایمان در جریان خلق جدید آخرالزمان پی می بریم هجرت از دیار و خاندان خویش! در آخرالزمان، ایمان روحانی و حقیقی (و نه موروثی) دشمنی خطرناکتر از خانواده و نژاد ندارد که در رأس آنها والدین، همسر و فرزندان قرار دارند که می خواهند مال آنها باشی: مال!

۵۴۰۵- در قلمرو خلقت قدیم که خلقت تاریخی – نژادی است هر تعلق یا عشقی فقط از روی قیاس و شباهتی است که آن فرد مورد علاقه و عشق به ما و نیازهای ما دارد و لذا ماهیت آن تماماً تملک و سلطه و فایده شخصی است پس در حقیقت رابطه ای ضد عشق است زیرا عشق طبق تعریف ماهیت ایثاری دارد و نه سلطه ای! عشق جز از قلمرو خلق جدید نزادی برنمی آید. این مسئله شامل همه ارزشهای دیگر معنوی و اخلاقی و انسانی هم می شود یعنی همه ارزشهای حاکم در خلقت نژادی ضد ارزش و واژگونسالارند! پس خلق جدید قلمرو صدق و حقیقت ارزشهاست که در آن هر معنا و مفهومی همانست که تعریف می شود و کلمات بر صدق و عدل معنایشان استوارند: "و بدینگونه کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل!" قرآن کریم-

۵۴۰۶- اینست که علم بیان، علم صدق و عدل و حقیقت کلمات و معانی است. و لذا امام مبین هم مظهر صدق و عدل و حق است: "و خداوند اراده کرده است که حقش را با کلماتش محقق گرداند." قرآن کریم- و تحقق حق کلمات همان قلمرو علم علم بیان است که جز در رسالت امام مبین نیست و این اراده کن فیکن است که در نطق و سخن امام مبین و انسان مبین حضور دارد: "هر آنچه که در آسمانها وعده داده شده اید در خود شما و از نطق شماست!" قرآن- یعنی علم بیان، تحقق معانی آسمانیِ کلمات بر روی زمین است همانطور که "اسماء" در ریشه لغت از سماوات است پس نزول اسماء عین نزول آسمانها بر زمین است و زمینی شدن آسمانها! و این در رسالت امام مبین و انسانهای عرصه خلق جدید آخرالزمان است. اینست انسان جدید، خالق مسماهای اسماء و کلمات بر زمین! اینک آن سخن نخستین خالق جدید یعنی علی مرتضی مفهومتر است که: من هفتاد هزار جهان برتر آفریده ام! که هفتاد هزار جنات نعیم امام است.
شکراً للمولیٰ الحمدلله و فتبارک الله احسن الخالقین!

## دفتر بیست و یکم

# روح حکمت آخرالزمانی

بسم الله الاحکم الحاکمین

۵۴۰۷- "به تحقیق که انسان را در عالیترین مقام آفریدیم و سپس او را در پست ترین مقام ساقط کردیم باشد که ایمان آورده و خود را به صلح آورد که برایش پاداشی بی پایان و منّت است. آیا هنوز هم دین خدا را تکذیب می کنید. آیا خداوند حکیم ترین حاکمان نیست!" سوره تین-

۵۴۰۸- سوره تین بیانگر اساس حکمت دین خداست که کل ساختمان این حکمت همان واقعه نزول و عروج انسان است از عرش اعلی به درک اسفل و رجعت دوباره به قدرت ایمان و صلح با خویشتن و جهانیان و هر آنچه که هست و واقع می شود. بنابراین کتاب حاضر تماماً شرح و بیان حکمت الهی است. و هر که حق این نزول و عروج را درک و تصدیق نکند از این حکمت نیز غافل و جاهل است زیرا حکمتی جز این رفت و برگشت نیست. آیا براستی کدامیک از فلسفه ها و حکمت های رایج در قلمرو دین و اسلام بر این ساختمان نزول و عروج استوارند.

۵۴۰۹- نکته دیگر در سوره تین که ماهیت این حکمت را آشکار می کند احکم الحاکمین است بدین معنی که حکمت الهی فی ذاته دارای قدرت حکومت و حاکمیت اجرائی است یعنی قوانین حاکم و جاری و ابدیست و نیازی به اجرای آن پس از فتوایش نیست بلکه حکمش عین حاکمیت است و حکمتش بیان حقایق موجود است و این راز ایمان و صلح است که انسان را از درک اسفل به عرش اعلی بازمی گرداند. یعنی هر که این واقعه نزول و عروج را درک و تصدیق نموده و به آن مؤمن شود و لذا با کل ساختار جاری عالم صلح نماید و با آن متحد شود عروج می کند و به آنی در مقام احسن تقویم است. یعنی فاصله بین درک اسفل و مقام احسن همان درک و تصدیق و صلح با جهان و جهانیان است و این بدون فهم حکمت ممکن نیست. پس تعلیم حکمت همان واقعه عروج الی الله است و انسان حکیم انسان معراجی است و در غیر اینصورت حداکثر یک اهل فلسفه است که کمالش ارسطو و فارابی و ملاصدراست.

۵۴۱۰- پس حکیم کسی است که سخنش تأویل کننده آسمان بر زمین است و تجلی بخش الله در انسان! همانطور که در سوره تین بوضوح می خوانیم که: ما انسان را در احسن تقویم آفریده و به درک اسفل السافلین فرود آوردیمش و باز بقدرت ایمان و صلح، وی را به مقام اعلایش برمی گردانیم! و این "ما" ائمه هدی(ع) هستند که در پایان سوره انسان را دعوت به حکمت الله و دینش می کنند که احکم الحاکمین است. یعنی رسولان نزول و عروج انسان، امامان هستند از امامان مرسل (از آدم تا خاتم) تا امامان آخرالزمان! که گروه اول فرود آورنده اند و گروه دوم هم بالابرنده! این کل ساختار حکمت است.

۵۴۱۱- پس واضح است که حکمت دو مرحله و قلمرو کلی دارد یعنی حکمت نبوی مرسلین از آدم تا خاتم(ص) و حکمت ولوی علیین از علی(ع) تا قائم آل محمد و قائمان عرصه غیبتش! حکمت نزول روح و حکمت عروج روح! و این کل ساختار دین خداست در شریعت و طریقت! و حقیقت که یگانگی شریعت و طریقت است یا یگانگی حقایق نزول و عروج یا یگانگی خلق قدیم و جدید و بالاخره یگانگی انسان و خدا! که سرّ نهائی آن احدیت حق است نه برابری! که فلسفه ها و حکمت های یونانی مآب کل توحید را همسانی و برابری پنداشتند و بنای ابلیسی ترین شرک را نهادند و در مقابل حکمت توحیدی ائمه هدی(ع)، کوس انالحق زدند! و لذا در محور تلاشهای آموزه ای امامان شیعه نبرد برعلیه این فلسفه ها قرار داشته است بخصوص فلسفه ارسطو که دجال توحید است. و متأسفانه فلاسفه اسلامی هم این برابری و معادل سازی ارزشها را توحید قلمداد کردند که سلسله جنبان این شرک در لباس حکمت امامیه، فارابی و بوعلی و ملاصدرا هستند! و این لطیفترین رسوخ ابلیس در حکمت شیعه است.

۵۴۱۲- حکمت امامیه (قرآنی) حکمت احکم الحاکمین و تکوینی و الساعه است ولی فلسفه موسوم به فلسفه های اسلامی و شیعیٔ ایدئولوژیها و آرمانشهرهای افلاطونی و ارسطوئی در قالب الفاظ عربی است. ترجمه فلسفه یونانی به عربی را حکمت اسلامی خوانده اند!

۵۴۱۳- یگانگی این ارزشهای نزولی – عروجی و الهی – انسانی، جز به نور مبین امام که در مرز بین زمین و آسمان امور نازل می شود حاصل نمی آید. در غیر اینصورت این برابرسازیهای فلسفی نه تنها موجب همسانسازی اضداد نمی گردد که موجب واژگونسالاری ارزشها می گردد یعنی جای خیر و شر و راست و دروغ و بود و نبود عوض می شود و جای نزول و عروج! که در این جابجائی ابلیسی آنچه باقی ماند سلطه و پرستش ناحق و کفر و فساد است که نهایتاً بواسطه قوانین ریاضی و معادلات هندسی تقدیس می گردد که حاصلش حاکمیت دجال است و حکمت دجّالی که حاصل واژگونسازی حکمت الهی است. و لذا این حکمت ضد حکمت هم از آنجا که بر حکمت الهی بنا شده، احکم الحاکمین و خلاق است منتهی به روشی ابلیسی و خلق جدید جهنمی که همین تمدن تکنولوژیستی – ریاضیاتی است که تمدن ویرانگر و ضد انسان است.

۵۴۱۴- خلاصه کلام اینکه کسی که به خدا ایمان آورده و با جهان و جهانیان بطور متقیانه صلح کند (و نه فاسقانه) یعنی حکم خدا در خلقش را با جان و دل بپذیرد تحت تعلیم خداوند قرار گرفته و به حکمت و کتاب الله نائل می آید: "آنانکه ایمان آورده و صلح پیشه کرده و تقوا گزینند خداوند خود آنان را به رحمتش تعلیم می دهد!" قرآن کریم- و این تعلیم حکمت تکوینی و خلق جدید است تا جهان دگر و برتر را آنگونه که می خواهند بیافرینند! "آیا اربابانی را که پیروی می کنید می توانند چیزی بیافرینند؟" قرآن کریم-

۵۴۱۵- همانطور که قرآن کریم متذکر می شود هر کسی که حکمت داده شود به خیر کثیری رسیده است. خیر کثیر همان اختیار کثیر و لامتناهی است. زیرا نشان داده ایم که برای آدمی خیری جز در اختیارش نیست و اهل دوزخ (کافران) جملگی اهل جبرند یعنی دارای هیچ اختیار و خیری نیستند! در حالیکه بقول الهی انسان را جز اختیارش نیست! پس آنکه دارای اختیاری نیست هنوز انسان نیست.

۵۴۱۶- پس حکمت دارای دو روی و تجلی است: حکمت هستی و حکمت بایستی! حکمت هستی برخاسته از خلق قدیم است که بقدرت تسلیم و صلح و وحدت با جهان حاصل می آید. و حکمت بایستی از قدرت تکوینی ناشی از این صلح و وحدت با هستی است. پس بایستی اجر هستی است. خلق جدید اجر تسلیم و درک حکمت خلقت قدیم است. همانطور که عروج اجر تصدیق و درک نزول است که در سوره تین آمده است که مؤمنان صالح به آن نائل آمده و به اجر لامتناهی و بی منت می رسند که همان قدرت خلاقه ناشی از حکمت است: "آیا الله حکیم ترین حاکمان نیست!" تین-

۵۴۱۷- به همین دلیل، دین عرصه نزول و نبوتها و خلق قدیم تماماً بر حکمت تقوا و حذر استوار است در حین تسلیم و صلح! ولی دین عرصه عروج و ولایت و خلق جدید بر حکمت تقرّب و عشق الهی است. و این اجر آن است و بدون آن هیچکس به این وادی نمی رسد الا در آتش سرنگون می شود مثل اکثر عرفانهای لامذهب و دجّالی این روزگار که از حول حلیم در دیگ واژگون گشته اند!

۵۴۱۸- و این مقدمه ای بر ساختار کلی حکمت بود که کل این کتاب بر آن بنا شده و ابعاد و ارکان و اسرارش را تبیین نموده است که محکمات قرآنی و سنن نبوی و حقایق ولوی و ارکان عقلی انسان را شامل می شود و تماماً بر تجربه عرفانی اینجانب تضمین گشته و از هر ظن و تردیدی مبراست. و اما این دفتر را به تبیین لبّ لباب حکمت آخرالزمان اختصاص می دهیم که به مثابه الفبای حکمت خالده و خلاقه قرآنی است.

۵۴۱۹- تقوا، حکمت نبوی لااله است که تماماً به کشف و درک عدمیت خویشتن منجر می شود و از عدم نبایستی پیروی کرد بلکه باید حذر نمود: "و خداوند شما را از خودش برحذر نموده است." قرآن کریم- "به یاد آورید که نبوده اید." قرآن کریم- پس این نخستین مرحله حکمت نهایتاً به نیستی شناسی می انجامد که همان عدم – آگاهی است و حکمش هم عدم پیروی از خود است تا سرحد نبرد با خود و گذشتن از تمامیت خود که عین گذشتن از عدم است. انفاق و گذشت و ایثار که اشد تقواست عین عدالت است که صورتی عاشقانه دارد ولی گذشتن از عدم، ایثار نیست بلکه عین عقل و عدل و حق است. پس هستی شناسی عرصه نزول نبوی روح به نیستی شناسی می انجامد. و این اصل اول

حکمت یعنی خرد دیالکتیکی است که کمالش لااله تا سر حد لای مطلق است. همانطور که "لاه" نام خداوند در عرصه نزول است.

۵۴۲۰- تقرّب، حکمت قلمرو ولایت و امامت است و لذا سراسر الاالله است (ال لاه) که از کمال نیستی شناسی سر برمی آورد. و لذا سالکان و مصلّین این مرحله از حکمت صعودی و تقرّبی' مستضعفین هستند یعنی کسانیکه به عدمیت خود رسیده و آن را تصدیق نموده و پذیرفته اند که نیستند. و این غایت استضعاف تا سر حد نیستی می باشد! "اراده کرده ایم تا مستضعفین را جانشینان و وارثان زمین قرار دهیم." قرآن- یعنی لایق هستی خود سازیم و هستی مند کنیم یعنی ال لاه!

۵۴۲۱- پس درمی یابیم که لاشناسی حد و مرز بین نیستی و هستی است زیرا لائی که شناخته می شود ال لا می شود. یعنی شناخت عدم، آستانه وجود است. و این وقوع بود نبود است از نور کلمه ال لاه و بر سرّ مرز بین آ – ل! ولی چنین معرفتی حاصل نور نظر امام مبین بین نیستی و هستی یا لا و ال است. و این حق مبین است. و مبین نیز از اسماءالله می باشد! و "مبین" معنای مسمائی اسم الله است! دراین واقعه بمان تا ابد!

۵۴۲۲- لا (عدم) به محض شناخته شدن و تصدیق گشتن و پذیرفته شدن در ذاتش منقلب و واژگون شده و "ال" می شود از برای چنین مستضعفینی کامل! و این بیّن حاصل نور امام مبین در نفس ناطقه مأمومش، نور ال لا را تنویر و تکوین و مبین می سازد. و این حد و مرز و بین نزول و عروج است نزول آسمان بر زمین و عروج زمین بسوی آسمان! این لحظه الساعه و علم الساعه بود که شاهد بودید به نور قرآن الساعه و حکمت الساعه که حکمت خالده است.

۵۴۲۳- "سوگند به انجیر و زیتون و کوه سینا و این شهر امین که انسان را در مقام احسن آفریدیم و سپس او را به پست ترین پستی ها نزولش دادیم تا رجعت کند..." سوره تین! در این سوره سخن از حکمت نزولی (هبوطی) و حکمت صعودی (عروجی) است که نشانه و سرّ زمینی و نباتی آن انجیر و زیتون است. همانطور که تجلی پروردگار در عرصه نزولش بر کوه سینا از درخت انجیر بود که با موسی(ع) سخن نمود ولی تجلیش در عرصه عروج بر کوه قاف و از درخت زیتون است که بر محمد و آل محمد رخ می نماید. که تجلی نزولیش وحیانی (سمعی) است و تجلی عروجیش' اشراقی (بصری) می باشد. که تجلی انجیریش نوری است ولی تجلی زیتونیش نور علی نور است که اقطار زمین و آسمانها را می شکافد و بر صراط مستقیم از مرز بین زمین و آسمان هر صورتی جلوه می کند به ذی الجلالی (فاطمی) و یا ذوالجلالی (علوی)!

۵۴۲۴- امام صادق(ع) می فرماید که خداوند هر گاه بخواهد روحی را بر بنده ای نازل کند وی را به غذاهای نباتی و میوه ها راغب می سازد. که هر یک از این نباتات و میوه ها و عطرها حامل حکمتی از آن روح است. حکمت خرمائی، انگوری، زیتونی، انجیری، بادامی، اناری، گل سرخی، یاسی و امثالهم که در قرآن کریم به کرات ذکرشان رفته است: "آنگاه که آسمان شکافته شده و چون گل سرخی شکفته می گردد." سوره رحمن! بنده در مراحل گوناگون نزول ارواح هفتیه و عروج روح با یکی از میوه ها، عطرها و گلها شدیداً محشور بوده و به مصرفشان رغبتی متافیزیکی داشته ام که هر یک از آنها حامل حکمتی بوده که در آثار رقم خورده است و لذا می توان در آثارم از حکمت زیتونی، انگوری، گل سرخ، عسل، متیکه، درمنه و امثالهم نام برد که برخی از این آثار مختص یکی از این میوه های بهشتی هستند: "و در هر بهشتی میوه ای خاص است و از هر میوه ای دو نوع است." سوره رحمن! یعنی لا و ال! بنده در حدود بیست سالگی در شرف هجرتم به آمریکا بناگاه شوق گیاه خواری و میوه خواری در من پدید آمد که حدود یکسال به آن مشغول بودم که هنگامه نزول روح الحفظ و روح الفکر بود! همانطور که در متون اوپانیشادی هم آمده که ماهیت فکر آدمی از همان خوراکیهائی است که می خورد. بطور مثال به یاد می آورم که در سالهای نزول روح القدس اساس تغذیه مرا عسل و زیتون تشکیل می داد. و اخیراً در مدت حدود دو سالی که غرق در واقعه نزول روح ام الکتاب بوده ام به اتفاقی عجیب به نوعی چای دستی و کاملاً طبیعی و کمیابی در شمال ایران دست یافتم که یک روستائی به من معرفی کرد که همه مقدار چایش را که چند کیلو بود خریدم که در این مدت با مصرف این چای به نوعی مستی عرفانی خاص می رسیدم که بیسابقه بوده است. و عجبا که این چای به دست هر کس دیگری که دم می شد عطر و طعمش بکلی تباه

می شد. کتاب حاضر اکثراً بهمراه نوشیدن این چای تألیف شده است که قابل قیاس با هیچ شراب و عطر و نوشابه ای نیست.

**۵۴۲۵- بنابراین پرواضح است که حکمت کافران و اهل دوزخ، حکمت کولاها و پفک ها و روان گردانها و الکل و غذاهای نفتی و لیزری و رادیوآکتیوی و سقری و زقّومی و واکسنی و آنتی بیوتیکی و غذای پاستوریزه و هموژنیزه و فریز شده است که فاقد حداقل عناصر زنده حیاتی می باشند که مصداق آشکاری از قبض رزق و ارزاق ظلمانی و ناری است. پس حکمتشان نیز همین علومی است که در مدارس و دانشگاهها تعلیم داده می شود و مردمان با آن می اندیشند و عمل می کنند: مثل فیزیک و شیمی و ریاضی و ژنتیک و نانو و روانشناسی و جامعه شناسی و اقتصاد و فلسفه های جبرپرستانه! که در یک کلام حکمت اصالت جبر است و این حکمت آتش جهنم است: "و آنان را هیچ اختیاری نیست!" قرآن کریم- وقتی هیچ اختیاری نداشته باشند هیچ خیری هم از آنان صادر نمی شود.**

**۵۴۲۶- بر همین اساس به تعداد انواع حواس و اعضای حسی دارای انواع حکمتها هستیم: حکمت سمعی، حکمت بصری، حکمت شامّه (دماغی)، حکمت ذوقی (چشائی) و حکمت لمسی (دستی) و حکمت جنسی! که همان حکمت انبیاء، اولیاء، عرفا، ربّانیون، اهل قلم و شعراء می باشد (به ترتیب فوق الذکر). و فقط حاملان روح القدس هستند که دارای همه این انواع حکمتها می باشند یعنی ائمه هدی(ع) و شیعیان خالص آنها!**

**۵۴۲۷- اینست که حکمت امامیه حکمت جامع و احکم الحاکمین است که همه اعضای حسّی و ادراکی را در روح و جمال واحدی به عرصه ظهور می آورد و آن حکمت جمال محمد و آل محمد است که صلوة جمالی را بنا نموده است که صلوة و حکمت عشق جمالی است و لذا به لقای الهی منجر می شود! و خلاصه این حکمت همان صلوات محمدی است: اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد (خدایا بر محمد و آل محمد وارد شو)! و چون شیعه بر محمد و آل محمد وارد می شود (صلوة می کند) پس با خدایش در این بین دیدار می کند. و این حکمت وجودی محمد و آل محمد است که حجله وصال خدا و خلق می باشد و این عین معنای صراط مستقیم است! پس این کتاب حکمت صراط المستقیم و حکمت سوره حمد است که بقول رسول خاتم خلاصه تمام و کمال قرآن می باشد. پس این کتاب حکمت بالغه و کامله و خالده و واحدهٔ قرآن حکیم است که به نور علی الحکیم در این بنده تعلیم و تحکیم شده است که خلاصه حکمت همه کتب آسمانی را در شرق و غرب عالم شامل شده است زیرا این کتاب از سرچشمه امّ الکتاب باقرالعلوم به دستان بنده املاء و تألیف شده است که این واقعه با صلوة جمالی این امام در رؤیائی صادقه در شب عاشورای دو سال پیش آغاز شده است و نیز در دیداری با امام زمان که دست این بنده را گرفتند و من از نور ایشان کل عالم هستی را کالبد خویشتن دیدم که وحدت جهان صغیر و جهان کبیر (انسان صغیر و انسان کبیر) بود. پس این کتاب تبیین وقوع دو صلوة روح الله و روح القدس از وجود امام محمد باقر و امام محمدبن حسن در این بنده است. پس همان حکمت صلوة امام است که منجر به حکمت وحدت وجود و احدیت وجود گشته است که برای نخستین بار در تاریخ تشیع تبیین و تألیف شده که حکمت امامیه است به زبان امّی! زیرا زبان غیر امّی و حکمت غیر امّی هر چه که باشد امامی و شیعی نمی تواند باشد. همانطور که کلام امامان را هر که بخواهد بفهمد به سادگی می فهمد در حالیکه کلام علمای بغی و فلاسفه را حتی خودشان هم نمی فهمند به اعتراف افلاطون فلسفه مدرن غرب، هگل که بوقت کهولت گفت: حقیقت اینست که خود من هم فلسفه ام را نمی فهمم! (در پاسخ به کسی که از وی می خواست که فلسفه اش را شرح دهد تا خوانندگانش به کنه فلسفه اش پی برند).**

**۵۴۲۸- حکمت وحدت وجود جز در مذهب امامیه قابل تبیین نیست زیرا جز به نور مبین امام دوگانگی بین وجود – ماهیت، هستی – نیستی، دنیا – آخرت، مرگ – زندگی، عقل – دین، خلق – حق از بین رفتنی نیست و توحید محقق نمی گردد. اینست که ائمه هدی مکرراً تصریح نموده اند که خودشان شرط وقوع راستی لااله الاالله هستند! زیرا توحید اثبات یکی بودن خدا نیست بلکه اثبات غیر خدا نبودن است، یعنی اثبات و تفهیم این آیه مکرر قرآنی: انّ الله کان علی کل شیء! و حکمت توحیدی، فهم و احساس و باور و شنیدن و دیدن و بوئیدن و چشیدن و لمس کردن این آیه است که: براستی که خداوند هر آن بر هر چیزی و با هر چیزی و در هر چیزی و ظاهر و باطن هر چیزی هست! و کتاب حاضر تأویل و تعیّن و تبیین امّی این آیه وحدت وجودی قرآن است.**

۵۴۲۹- اگر هر چیزی همان می بود که هست و ظاهر و باطن امور به یگانگی درک و شهود می شد و هیچ دوگانگی و تناقضی نمی بود هیچ فکر و ذکر و تعقل و علم و حکمتی پدید نمی آمد: "شما را از قبائل و نژادها و زبانها و جنسیت متفاوت آفریدیم تا تفکر کنید و خداوند را به یاد آورید و بشناسید!" قرآن کریم- که این دوگانگی و تفاوت حتی در بهشت هم ادامه دارد که در سوره رحمن تصریح شده است. پس حکمت همواره نظر بر بین ها دارد و علم بینات است که بسوی احدیت امور می رود تا وحدت وجود و یگانگی محض! که این دوگانگی ها و تناقضات در آخرالزمان ناشی از دو جریان مخالف نزول و عروج امر و روح است که نهایت و مظهر جامع این دوگانگی و تضاد هم انسانها هستند که کمال نوری آنها محمد – علی است و لذا حکمت آخرالزمانی و آخرالزمان همه حکمت ها به اسرار بین محمد – علی منتهی شده و از همین بین رازگشائی می شوند به یاری خود محمد و علی! پس کتاب حاضر در یک کلام حکمت رابطه محمد – علی است که عصاره رابطه زمین – آسمان است و بود و نبود!

۵۴۳۰- هر حکمی دارای حکمتی است که اگر حکمتش فهم و تصدیق شود عمل یا بی عملی به آن حکم موجب ظهور حکمتش می شود که برای عاملانش، ایمان و یقین ببار می آورد و برای منکرانش هم کفر و خسران! ولی فهم حکمتی بهمراه تصدیقش در دل و اندیشه، موجب خیر کثیر و اختیار عظیم است زیرا همه حواس و اعضاء و جوارح اهلش را به فعل خلاق می کشاند و بر خلق جدید وارد می کند. و اگر حکمت وحدت وجودی محمد – علی باشد اهلش را به معراج می برد و قیامت کبرایش را برپا می کند زیرا حکمت محمد – علی حامل نور روح القدس است که امّ الکتاب را در نفس ناطقه اهلش می خواند و به قدرت نطق تکوینی نائل می سازد.

۵۴۳۱- حتی فکر و ذکر یامحمد یاعلی در قلوب مؤمنین منجر به نزول روح می گردد چرا که این ائمه معصومین (چهارده معصوم) هستند که در شب قدری روح و ملائکه را بهمراه کل امر خداوند بر دل اهلش فرود می آورند و برکت عمری هزار ماهه (۸۳ ساله) را به چنین مؤمنی اعطا می کنند و این اعطای حکمت بالغه و خالده و واحده است یعنی کل حکمت و کل خیر و اختیاری بی پایان و بی منّت! زیرا حکمت محمد – علی، جامعترین و عالیترین نور مبین و نور علی نور را حامل است که اهلش را حکیم می سازد که از اسمای ذات حق باریتعالی می باشد. حکیم یعنی دارای حکمت ذاتی و ازلی و سرمدی! زیرا محمد و علی، نور ذات ازلی پروردگارند!

۵۴۳۲- "سوگند به انجیر و زیتون و به قله سینا و این شهر امن! که انسان را در آسمان اعلی آفریدیم و بر زمین پست ساقط نمودیم..." آیا فرق بین انجیر و زیتون چیست؟ انجیر میوه ای شیرین و گوارا است ولی زیتون بسیار مغذی و تلخ! انجیر در دشت و کویر می روید و زیتون در ارتفاعات مرطوب و بارانی! این همان فرق قله سینا و شهر امن (همچون مکه) در دشت خشک است و همان فرق بین آسمان و زمین است و بین احسن تقویم و درک اسفل السافلین! ولی این از آن است هر چند که همان نیست. فهم و بیان این دوگانگی و یگانگی همان حکمت است که گاه وحدت و یگانگی اشد اضداد است. و این منطق دیالکتیکی است. یعنی حکمتی که دیالکتیک و سپس تریالکتیک و پنتالکتیک و بالاخره دیالکتیک دیالکتیک را نشناسد و اسرارش را نفهمد حکمت نیست بلکه مقادیری توجیهات و سرهم بندی و ترادف واژه هاست که نهایتش ریاضیات است که خصم حکمت توحیدی و دجال آن است.

۵۴۳۳- کسی از رسول اکرم(ص) درباره حکمت احکام دینش پرسید که حضرت فرمودند: تا به این احکام عمل نکنی به حکمتش نمی رسی! از اینجا معلوم است که حکمت غیر از فلسفه است زیرا فلسفه را هر کسی می تواند بخواند و از بر کند و خود را فیلسوف پندارد! پس آنانکه فلسفه را حکمت می خوانند دچار شرک عظیمی هستند! پس کسی که صادقانه و خالصانه به احکام دین خدا عمل کند حکیم می شود یعنی صاحب روح و نور وجود حق تعالی! پس حکمت، هستی بخش است در عرصه نزول (نبوت) و هستی آفرین است در عرصه عروج (ولایت)! یعنی حکیم امامیه انسان خلاق به معنای حقیقی کلمه است یعنی صاحب قدرت تکوین از عدم است و این آستانه عرفان است که مقام امامان ماست و اولیای ایشان! پس حکمت، اساس و مقدمه عرفان است.

۵۴۳۴- پس در حقیقت احکام دین خدا که بر تقوا بنا شده اند حکم به هستی یابی می کنند و دارای ذات تکوینی و خلاق هستند یعنی امر به "کن" هستند! پس تقوا و دین خدا همان حکمت وجودبخشی و وجودیابی است و این حکم دارای نور

اختیار و انتخاب است و لذا در آن هیچ اجباری نیست. و دین و احکام اجباری اتفاقاً نابودگرند یعنی بغی هستند! پس دین، حکمت انتخاب هستی الهی است. پس آنانکه در دین خدا اکراه و اجبار پدید می آورند بزرگترین دشمنان دین خدا و خصم هستی الهی بشرند! پس پیروان ابلیس هستند! و فلسفه ها اینگونه اند و نیز فلاسفه! زیرا آنها هستی را تبدیل به بایستی می کنند به جبر و ستم! پس فلسفه ضد حکمت است که نخستین بانی تاریخی آن ارسطو است که برای تحمیل این هستی اجباری به بشریت کل جهان را به خاک و خون کشید و ویران کرد بدستان مریدش اسکندر! و بیهوده نیست که همواره مذهب شرک و فلسفه و طاغوت در کنار همدیگر بوده اند و گاه جریانی واحد! و لذا حکمت و عرفان امامیه خصمی بزرگتر از فلسفه ندارد که دجال آن محسوب می شود همانطور که فلاسفه خود را حکیم می خوانند همانطور که دجال هم خود را امام منجی خلق معرفی می کند!

۵۴۳۵- پس اگر حکمت، حقایق باطن دین و احکام شریعت و ارزشهای الهی است مجموعه آثار ما جز حکمت نیست حکمت خالده و بالغه و کامله ای که حقایق و اسرار همه ادیان الهی را در دین آخرالزمان و مذهب امامیه جمع و تبیین نموده است و بلکه حق ابطال همه مکاتب بشری را نیز در این حکمت معلوم کرده است و بلکه حق کفر و نفاق و جهنم را در متن و بطن دین آشکار ساخته و بدین طریق بقول الهی هیچ چیزی در دو جهان نیست که در این کتاب نباشد.

۵۴۳۶- برخی حکمت را می شنوند، برخی می بینند، برخی می بویند و برخی می چشند و برخی لمس می کنند و برخی دگر در حین راه رفتن (مشاء)، انشاء می کنند و اندکی هم حکمت را در حین نوشتن درمی یابند! و برخی دگر از حکمت ها در رؤیاهای صادقه و صالحه یافت می شوند که همان مبشرات هستند که باقی مانده وحی محمدی است بقول خود حضرتشان! و برخی دگر حکمت را در حین فنای فی الله که همان مراقبه لاالهی است درمی یابند که حکمت مشرقی در اهالی شرق اساساً از این جنس است. و برخی هم از محمدی های کامل، حکمت اعلائی را در سجده بر خاک شهود می کنند که حکمت صلوة است. و برخی خود مصلای حکمت هستند و هر کسی که با آنها بنشیند و یا حتی آنها را یاد کند به نوری از حکمت نائل می آید و اینان حکیمان متأله هستند از تبار سقراطیان و حکیمان الئا! و برخی هم در حین ابلاغ رسالتشان در حالیکه با خلق سخن می گویند به حکمت نائل می آیند: "و به موسی چون به اشد ابلاغ رسید کتاب و حکمت دادیم!" قرآن- حکمت بطور خلاصه چیزی جز حصول و شهود "انّ الله علی کل شیء" نیست یعنی درک و دیدار حق در خلق و بعکس آن که همان حکمت نزولی و صعودی است. و همه این انواع و مراتب حکمت ها بر محور حضور روحی الهی در جان آدمی قابل وصول است که این روح، درجاتی از روح الله در وجود بقیة الله اعظم امام زمان است. پس در آخرالزمان حکمت غیرامامی نداریم و مابقی فلسفه جات و توهمات و جلوه های سینمائی و تخدیری است که در جهان هنر و ادبیات و تکنولوژی مدرن دعوی حکمت و عرفان دارند که در حقیقت دجالان آخرالزمانند!

۵۴۳۷- "خداوند اراده فرموده تا حق را با کلماتش محقق سازد هر چند که مشرکان را ناخوشایند باشد ولی خداوند کل دینش را بدینگونه به عرصه ظهور می رساند..." قرآن کریم- این نیز بیان و تعریف قرآنی دیگری از حکمت آخرالزمانی در دین محمد است که چیزی جز خلق جدید انسان و جهان به نور کلمات خدا نیست یعنی تجلی اشیاء از کلمات و اسمای الهی در اندیشه و حواس و بیان حکیمان محمدی!

۵۴۳۸- حکمت محمد و آل محمد، حکمت "آ" است یعنی احدی و اعلائی است همانطور که تنها اسم ذات الهی که با حرف "آ" شروع می شود "احد" است و همه اسمای تفضیلی و عالی خداوند هم با "آ" تحقق می یابند مثل ارحم الراحمین، احکم الحاکمین، احسن الخالقین و غیره! و نیز اسم الله که اسم تجلّی این احدیت است از اسم اله. و نشان دادیم که "الف" همان سه نور ازلی عقل و دین و عشق است که در آخرالزمان به صورت علی و محمد و فاطمه ظهور کرده اند. و منطق این حکمت تریالکتیکی (مثلث دیالکتیکی) است که "چون سه نفر همراز شوند چهارمی اوست تا قیامت رخ نماید..." سوره مجادله۸- و این حکمت ثلاثه ظرف جامع و کامل حکمت آخرالزمانی از برکت دین محمد است که هم اعلائیت حکمت است و هم احدیت آن! و لذا حکمت محمد و آل محمد، ارحم الراحمین و احکم الحاکمین و اکرم المکرمین و اعرف المنزلین و احسن الخالقین است. و این مقام تحدید و حدشکنی حدود تن عالمیان و آدمیان است که

سرمنشأ ظهور احد است از حدّ! که در این باره در فصول گذشته به تفصیل سخن نموده ایم! و این حکمت "آ" است که اساس و محور همه الفباهای زبانهای بشری است. و کتاب حاضر تبیین اسرار و ارکان این حکمت می باشد.

۵۴۳۹- محمد(ص) بعنوان نور ازلی دین که به ابدیت رسیده است راه وجود است که کامل و ختم شده است. علی(ع) هم نور ازلی عقل است که نور وصول و کسب وجود است. و فاطمه هم نور ازلی عشق (محبت) است که در آخرالزمان رخ نموده و عین جمال وجود است. و این نور ثلاثه حکمت ازلی – ابدی یعنی آ (الف) است که دین و عقل متحداً منجر به وجود می شوند یعنی "ال" در جستجوی وجود به "فا" می رسد که جمال وجود است: الفا! که ال ف تجلی زمینی ال ه (اله) است. یعنی تجلی اله بر روی زمین می شود الف! و الفا یعنی فاطمه اطهر که جمال فطرت الله از بشر است! و حکمت ما نهایتاً حکمت فاطمی آلفا است که مقصود خلقت خداوند از عالم و آدمیان است. (حدیث قدسی)-

۵۴۴۰- پس حکمت را سه قلمرو و سه مرتبه و موضوع کلی از ازل تا ابد است: دین که راه بین عرش اعلی تا درک اسفل است که نازل کنندگان نورش، انبیای الهی هستند که حجت های خدا بر خلق هستند که: راه رجعت باز است! و عقل که روش کسب وجود الهی در دین (راه) است آورندگانش اولیاء هستند که حجت های خدا بر انبیاء می باشند. و عشق و محبت که نور وجود و جمال آنست آورندگان و حاملانش زنان صاحب عصمت و فطرت الله هستند از حوا تا هاجر و آسیه و صفورا و مریمین و خدیجه و فاطمه و زینب و...! که این زنان حجت های خدا بر اولیاء هستند. و این حجت کامله و واصله و واحده است که کاملش فاطمه(س) می باشد همانطور که کامل عقل، علی(ع) است و کامل دین هم محمد(ص) است! راه وجود (محمد)، کسب وجود (علی) و جمال وجود (فاطمه)! لذا حکمت دین، حکمت عقل و حکمت جمال پدید آمده است که در مجموعه آثار ما مندرج است و این حکمت ال ف است! که حکمت حروف و الفباء نیز هست که به مثابه حکمت دقیقه و حکمت اول الاولین و آخرالآخرین است که درکش جز به تأویل و تجلی احدی محض ممکن نیست.

۵۴۴۱- مجرای اصلی و نهایی حکمت نبوی (دینی) شجره و نباتات است از گندم و تین و زیتون تا سدرة المنتهی که آخرین درخت است بسان سرو در مرز جنت المأوی! ولی قلمرو اصلی و نهائی حکمت ولوی (عقل) جانداران هستند از پرندگان تا آبزیان! که نون (ماهی) غایت این حکمت است که اهلش را به قلم الهی می رساند! و اما قلمرو اصلی حکمت عشق و محبت یعنی حکمت فاطمی و فطری، انسانها هستند که مظاهر جمال فطرت الله و نور فاطمه زهرایند! آن درختی که با موسی(ع) سخن گفت تا آن ماهی که به یونس(ع) در شکمش ندا داد و تا آن علوی که با محمد مصطفی در افق اعلی دیدار نمود و تا آن انسان فاطمی که از هر چیزی با علی مرتضی و ائمه هدی و اولیای فاطمی دیدار می کند: انّ الله کان علی کل شیء محیط (براستی که خدا هر آن بر هر چیزی احاطه دارد).

۵۴۴۲- پس حکمت امامیه و آنچه که ما در آثارمان تبیین نموده ایم حکمت موجودات واقعی و زنده است حکمت درختان و میوه ها و گلها و پرندگان و خزندگان و ماهیان و حکمت مردان و زنان و کودکان! اینها مجاری و کانونهای اصلی حکمت خدا بر عالم ارض هستند که حقایق هفت آسمان را بر زمین آشکار می کنند. حکمت امامیه برخلاف فلسفه یونانی، حکمت ایده ها و آرمانها و ظنّیات مجرد نیست "بدانید که اکثر مردمان ظن خود را پیروی می کنند و ظن را به حق راهی نیست..." قرآن- حکمت ما، حکمت محسوسات و مواد و اعضاء و اشیاء است حکمت دست و پا و چشم و گوش و لب و بینی و دندان و مژگان و ابروان و قد و بالاست حکمت رنگها و عطرها و مزه ها و لمس ها و جلوه های واقعی است و حکمت انوار و ارواحی که این ادراکات را ممکن می سازند که انسان به یاری آنان از درک اسفل تا عرش اعلی را طی طریق می کند.

۵۴۴۳- حکمت آخرالزمان، حکمت اشیاء و موجودات خارج از قلمرو زمان نجومی و خارج از قلمرو خسران است حکمت خالده و سرمدی چیزهاست حکمت وجود الهی در هر چیزی است که همان حکمت ازلی – ابدی می باشد. حکمت هر چیزی آنگونه که باید باشد و هست. و لذا از منظر این حکمت است که هستی عین بایستی مطلوب و برحق است و غیر از این جز توهمات و تباهی امور درک شدنی نیست و جز نابودگی و عبث عاید نمی کند و لذا اخلاق ناشی از آن هم خودکشی و خودبراندازی و ترور و نابودگری است.

۵۴۴۴- متفکران فرزانه غربی نیز به آخرالزمان فلسفه تاریخی خود رسیده و همه فلسفه ها را در نیهیلیزم تشییع جنازه کرده ند که سلاطین آخرالزمان فلسفی غرب هم کسانی چون نیچه و هایدگر و ویتگنشتاین هستند! ولی افسوس که مقلدان فلسفه یونانی در جهان اسلام هنوز به آخرالزمان نرسیده و چند قرنی از قافله تاریخ عقب مانده اند و معلوم نیست که چگونه خود را مسلمان می خوانند آیا این غربیان مسلمانتر نیستند!

۵۴۴۵- کل بشریت روی زمین در طی چند هزار سال از هر مسلک و مذهبی به یک نتیجه واحد رسیده اند و آن اصالت رشد و تعلیم و تربیت و توسعه آفاق اندیشه و احساس است. ولی عجبا که امروزه در سراسر جهان شاهد پیدایش نسلی هستیم که بطرزی حیرت آور با هر نوع تغییر و تحول و رشد و تعلیم و تربیتی عداوت می ورزد و همین نسل بزودی سرنوشت تمدن آخرالزمانی را بدست می گیرد! این یعنی چه؟ این یعنی آخرالزمان رشد و تغییر و تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش که حدود هفت هزار سال بر روی زمین در جریان بوده و محور فرهنگ ملل را تشکیل می داده است. این آخرالزمان خواه ناخواه واقع شده است. آخر عمر هفت هزار ساله تمدن بشری! و این امّی ترین و محسوسترین بیان حکمت آخرالزمان بعنوان یک واقعیت همه جانبه جهانی است که حاصل پایان زمان تنزیلی روح در بشر است و آغاز عروج و خروج! خروج از جهنم علم و فنون بغی که همه آرزوهای نفسانی و غریزی بشر را محقق ساخته و پوچ و باطل و عاقبت آتشین و عذاب آور کرده است و سپس در انتظار آینده ای جز دوزخ سوزاننده تر نیست و این آخرالزمان نفس اماره بشر است که درب خروج از آن نیز نژاد و رهائی از همه فرآورده های نژادی است. و حکمت ما از اینجا آغاز شده است که راه خروج از این بن بست جهانی در همه قلمروهای مادی و معنوی است: خروج از اقطار زمین و آسمانها! پس این حکمت خروج از آخرالزمان است که دربش از فهم این واقعیت (واقعه) گشوده می شود. در اینجا "حکم" خروج عین "حکمت" است. فقط در مکتب و مذهب ماست که حکم و حکمت امر واحدیست یعنی هستی و بایستی یکیست یعنی ال و لا! بود و نبود! و این از برکت کلمه الله است: فتبارک الله (پس الله افزون آمد)!

۵۴۴۶- باید دانست که روح حکمت برای نخستین بار بر موسی کلیم الله از آسمان جبروت نازل شد و لذا نخستین حکیمان الهی از قوم یهود برخاستند و نخستین دجالیت حکمت یعنی فلسفه هم از همین قوم پدید آمد که سامری بانیش بود که بقول الهی در کتابش سامری آثاری از حکمت موسوی برگرفت و آنرا به یاری شیطان واژگون و تحریف نمود و بنای علوم و فنونی را نهاد که تا به امروزه ادامه یافته و از ارکان محوری طاغوت آخرالزمان است که مشهورترین سخنگویش صهیونیزم است. ولی حضرت موسی بمدت چهل سال قوم بنی اسرائیل را در صحرای برهوت بقدرت حکمتش به بهشتی حیرت آور رسانید که مستقیماً از آسمان ارتزاق می شدند ولی چون تدریجاً ایمان خود را از دست داده و سامری را پیروی کردند این جنت موسوی بر آنان ناگوار آمد و به آن کافر گشتند و از دستش دادند و سقوط کردند که صهیونیزم کهن ترین رگ و ریشه های مذهب سامری در تاریخ بانی علوم و فنون و معیشت بغی (ربائی) هستند که جهان مدرن را فراگرفته است که جهانی سراسر ربائی (زیاده طلب و مستکبر و حریص و بخیل) و ظالم و مشرک است. همانطور که قرآن کریم هم به این سلطه و برتری بنی اسرائیل در این نوع علوم بر جهانیان اقرار نموده است. و حتی در قلمرو حکمت حقیقی هم اکثر فرزانگان تاریخ جدید غرب هم از بنی اسرائیل هستند از اسپینوزا و نیوتون تا هوسرل و برگسون و انیشتن و ویتگنشتاین و فروید و مارکس و کافکا و امثالهم! ولی سلاطین و انوار مبین حکمت آخرالزمان محمد(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) هستند که تحت الشعاع نورالنور قائم آل محمد در جان طالبش تأویل و تجلی می یابند به یگانگی عقل و دین و عشق در نفس واحده بشری که حکمت های همه ادیان و مکاتب توحیدی را یگانه و انسانی می سازد. اللهم کن لولیک فرج و صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والحمدلله رب العالمین و احسن الخالقین!

۵۴۴۷- آدمی تا خودش را برای رشد و تعالی و نجات دیگران به خطری جدی نینداخته باشد نمی تواند آنان را قلباً دوست بدارد. درجه این خطر و بلاپذیری و جانفشانی به خاطر دیگران، درجه عشق الهی در انسان و همان مرتبه ولایت حق و امامت است. این اصل اخلاق الله است زیرا خداوند خود بانی این اخلاق در قبال انسان است که روحش را در درک اسفل السافلین به انسان بخشیده است. و اینک این انسان نیز بایستی روح خودش را در جهنم به کافران بخشد تا به مدد این روح بالا بیایند هر چند که این روح در نزد کافران در خطر عذاب النار قرار می گیرد و مصداق این کلام الهی که: و

اینک بچش آتش را که بسیار عزیز و کریمی! قدرت آفرینش حاصل چنین اخلاقی است. قابلیت روح پذیری و حق پذیری و وجودپذیری عین قابلیت فدا کردن خود برای دیگران است. این اخلاق امامت و گوهره خلق جدید انسان در آخرالزمان است. اینست که هیچکس نمی تواند مقصود خودش باشد مگر اینکه در خود بگندد!

۵۴۴۸- ربّنا الهنا مولانا خلّصنا من النار و خلّقنا به نورالله و باسماءالله و باخلاق الله و بفطرت الله بحق آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و بحق انبیاء و شهداء و صدیقین و مخلصین و محسنین و مقسطین و مجاهدین فی الله! آمین یا رب العالمین یا احسن الخالقین یا اعرف الفاطرین و یا اخلق الخلّاقین! (این دعا خلاصه کل نور این کتاب است که به همه مؤمنین توصیه می کنیم که این دعا را ذکر زبان و ذهن و جان خود سازند).

۵۴۴۹- زندان، کارخانه مطلق سازی است و از آن خارج نمی شوند الا اولیاء الله یا اولیاء شیطان! و آخرالزمان، آخر زمین نیز هست زیرا زمین نیز لحظه به لحظه از اقطار و ابعاد و کرانه هایش می کاهد و به تن آدمیان نزدیکتر می شود تا آنجا که زمین هر کسی عین بدن اوست و بدنش زندان انفرادی اوست. و از این زندان، مؤمنان روحانی دارای امام مبین، بسوی پروردگارشان خروج و عروج می کنند و مابقی تبدیل به شیطان شده و برای رسالت شیطانی خود وارد جامعه می شوند. گروه اول بس اندکند و اکثراً از گروه دومند! زندانهای بتونی و آهنین، سرعت حصول آخر زمان و زمین را بر زندانیان هزار چندان می کند.

۵۴۵۰- اگر آخرالزمان، آخر زمین و آخر بدنهای مردمان است پس جهت خروج از این آخرها و انتهاها و پیوستن به رب (و الی ربک المنتهی) چاره ای جز تحدید یعنی حدشکنی احدی نیست که آخر و نهایت هر تسبیح و تقدیسی می باشد. و نور این تسبیح تحدیدی جز اسمای ذات الهی نیست که اسم "احد" در محورشان قرار دارد یعنی ذکر: یا حیّ احد! و این نهایت حکمت آخرالزمانی و آخرالزمان حکمت است.

۵۴۵۱- هیچوقت برای اهالی شرق، خورشید از مشرق طلوع نمی کند بلکه از مغرب طلوع می کند همانطور که برای اهالی غرب هم از مشرق طلوع می کند. و بر همین معناست سخن از مشارق و مغارب در قرآن کریم که معنای بس ساده و پیش پاافتاده است که مفسران ملا لغتی را حیران ساخته است. این حقیقت بدان معناست که حقیقت هر کسی از نقطه مقابل و ضدش طلوع می کند. اینست که خداوند برای مؤمنان و انبیاء و اولیایش از نزدیکترین کسانشان شقی ترین دشمنانشان را قرار داده است. و این حکمت دیالکتیکی یعنی ظهور حق هر چیزی از ضد آن چیز است که برای نخستین بار در تاریخ معرفت دینی و اسلامی تأویل به یک دستگاه کامل حکمی و عرفانی و معنوی و قرآنی شده است که عین ادراک تجربی و محسوس بشر است. پس این خرد دیالکتیکی همان عقلانیت امّی است که بنای حکمت امّی و امامیه را برپا نموده است و متافیزیک شیعه را بر فیزیک زمین و زمان و انسان مستقر ساخته است. این حکمت عشق الهی و عقل عشق نیز هست و حکمت اشد تقوا!

۵۴۵۲- "آنکه توبه کرده و تقوا پیشه نموده و باز توبه کرده و تقوائی برتر پیشه نموده و باز هم توبه ای خالص تر کرده و تقوائی شدیدتر پیشه کرده خداوند او را به راههای خود و اسرارش هدایت می کند و این اجری کبیر است..."قرآن- در اینجا سخن از سه توبه و سه مرتبه از تقواست که سه دیالکتیک و سه جهش دیالکتیکی و دیالکتیک دیالکتیک یعنی تریالکتیک می باشد که در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" از آن سخن نموده ایم که قلب و نهایت حکمت ماست یعنی حکمت ثلاثه در ارواح و اصناف ثلاثه و سه نور ازلی دین و عقل و عشق یعنی محمد و علی و فاطمه! که ظهور این حکمت ثلاثه از ویژگی قیامت آخرالزمان در قرآن کریم است.

۵۴۵۳- بقول امام صادق(ع) در الهفت الشریف، گردش افلاک با هبوط آدم آغاز گشت! پس طبعاً با عروج کل بشریت به پایان خواهد رسید که منجر به آن حوادثی در کائنات می شود که در قرآن کریم مذکور است یعنی قیامت کبرا! و این معنا با کل معارف ما هم سنخیت دقیقی دارد زیرا ما نیز به اثبات رسانیده ایم که هبوط و سقوط انسان در درک اسفل همان واقعه جبر زمان و ابتلایش به عصر و دهر است که ناشی از گردش دورانی ستارگان و افلاک می باشد. که در قرآن

کریم فروپاشی و بارش ستارگان یکی از این علائم پایان زمان است زیرا چون سیاره ای از گردش بایستد بی تردید سقوط می کند.

۵۴۵۴- ولی آیا چه رابطه ای بین هبوط آدم و گردش افلاک وجود دارد؟ دانستیم که با هبوط آدم از بهشت و حیات آسمانی که همان حیات و هستی اسمائی الهی بود حیات سرمدی و الساعه که همان محضر پروردگار بود به حیات میرا و تجزیه پذیر و زمان نجومی تبدیل شد که سالها و فصول و ماهها و روز و شب و ساعات است. یعنی یک احدی و واحد سرمدی در روان آدمی تبدیل به کثرت و غفلت گردید و حضور الهیش از میان رفت. ولی آیا هیچ رابطه منطقی و معقولی بین این دو حادثه قابل استنباط است؟ بین هبوط انسان و گردش افلاک؟ این حکمت زمان و بیزمانی است!

۵۴۵۵- در حقیقت هبوط آدم سرآغاز تجربه آدم از عدمیت خویشتن است که چنین تجربه و درکی جز در قلمرو گردش افلاک ممکن نمی شود که قلمرو مرگ و تباهی و تغییر و فساد است. تا از این عدمیت خود طلب وجود نماید و این بار برخلاف خلقت قدیمش، خود وجود و آفرینش نوینی را از پروردگارش بخواهد. زیرا در خلقت ازلی، خداوند از آدمی درباره بوجود آوردنش سئوال نفرمود زیرا مطلقاً نبود! ولی در جریان هبوط، آدمی به عدمیتی دچار شده که وجود سابقش را به یاد می آورد و این ذکر وجود همان نور طلب وجود و خلق جدید است تا در این آفرینش جدیدش مداخله و مشارکت نماید و لذا درباره خلق جدید می فرماید که: "شما را در آفرینش خودتان شاهد قرار داده ایم!" قرآن کریم- پس خلق جدید، خلقی دگر و برتر است و این از برکات هبوط آدم است که خداوند نصیبش فرموده است و لذا می فرماید: "به هنگام هبوط کلماتی جدید به آدم تعلیم نمودیم!" قرآن کریم- پس هبوط و آفرینش پس از آن از مقامی برتر برخوردار است و کاملتر است زیرا این بار خود انسان هم در این آفرینش دخیل و صاحب اراده و شهادت است.

۵۴۵۶- فروپاشی و بارش ستارگان در مقدمه قیامت کبرا در قرآن کریم دال بر درستی آن کلام امام صادق(ع) است که گردش افلاک از هبوط آدم است و دال بر راستی حقایق رساله الهفت الشریف نیز می باشد.

۵۴۵۷- به لحاظ عقلی و علمی نیز امروزه درک می کنیم که اقمار و سیارات فقط در صورت گردش به دور ثوابت (مثل خورشید) امکان بقا دارند و به محض رکود و بازایستادن از این گردش و حرکت دچار سقوط می شوند. و علاوه بر این فقط این اقمار و سیارات بقای خود در مدار خورشید و سائر ثوابت را مدیون این خورشیدهای ثابت نیستند بلکه این ثوابت نیز (به عقیده ما) بقای خود را متقابلاً مدیون اقمار و سیاراتی هستند که بر دورشان می چرخند. و لذا با فروپاشی سیارات، خورشید نیز دچار تاریکی و زوال و نهایتاً انهدام می شود آنگونه که قرآن کریم فرموده است که این معنا امری کاملاً علمی نیز هست.

۵۴۵۸- بنابراین برای آدمی چهار نوع و مرتبه از حیات و هستی قابل تأمل و تحقیق و مکاشفه است: حیات جانوری در خلق ازلی قبل از گزینش آدم بعنوان خلیفه و نفخه روح الهی، دوم حیات بهشتی پس از نفخه روح الهی بعنوان خلیفه و سوم حیات هبوطی بر روی زمین و چهارم حیات عروجی و خلق جدید در آخرالزمان! حیات میمونی، حیات آدمی، حیات برزخی و حیات الهی! که از این چهار مرتبه از حیات فقط حیات سومی و برزخی بر زمین است که حیات زمانمند و مرگبار و دوگانه و بودِ نبودی است که زمینه خلق جدید انسان است و قلمرو پیدایش حکمت و عقل و علم و عرفان!

۵۴۵۹- بهرحال فعلاً به یقین نمی دانیم که عالم ارض و افلاک قبل از هبوط آدم در آن به چه صورتی بوده است. ولی با نزول و هبوط آدم صفی الله (که حامل روح الله و وجه الله است) در عالم ارض و افلاک، گردش نجوم و افلاک آغاز شده است که بمعنای توجه و تسبیح و سجده و صلوة نجوم بر وجه الله است: مه و خورشید همین آئینه می گردانند! تا بدینگونه موجب ذکر و فکر آدمیان شوند: "شما را مؤنث و مذکر آفریدیم و برایتان شب و روز قرار دادیم تا شاید به یاد آورید!" قرآن کریم- در حقیقت گردش افلاک معنای تسخیر افلاک است در وجود انسان! انسانی که به تفکر و ذکر می پردازد! در غیر اینصورت این انسان است که به تسخیر افلاک درمی آید و فلک زده و مدهوش می گردد! پس فکر و ذکر در افلاک و گردش دورانها موجب پیدایش عقل و علم و حکمت و عرفان می شود و در غیر اینصورت جز ظلمت و غفلت و مدهوشی و عادات و انقیاد در غرایز و روزمرگی حاصلی ببار نمی آورد.

۵۴۶۰- پس نور حکمت حاصل تفکر و تذکر و و تأمل و تعقل در گردش نجوم و روزگار و زمانه است و تعمق در ماهیت زمان و دهر! و لذا بزرگترین کشف حکمت هم شکاف و فرج در ذات زمان و تاریخ است. و علم الدهر در رأس علم امام قرار دارد که برای نخستین بار ابراهیم خلیل به آن نائل آمد به ذکرالدار که همان علم دهر است.

۵۴۶۱- از امام زمان(عج) روایت است که فرمود در دوره غیبت برای فرج من دعا کنید زیرا فرج شما در فرج ماست. یعنی نجات امام و نجات خلق امر واحدیست. یعنی فرج و ظهور امام عین فرج و ظهور ذات مردمان است و این همان واقعه قیامت باطن انسان است. پس امر فرج و ظهور، واقعه ای متقابل و امری دوجانبه است به مصداق "یاری کنید خدا را تا یاری کند خداوند شما را." قرآن- و این فرج جز گشایش و شکاف در ذات زمان و تاریخ فردی و اجتماعی و کیهانی بشر نیست! و این از ذکرالدار و علم الدهر و حکمت زمان است.

۵۴۶۲- فرج امام زمان برای ورود به زمان ماست (از قلمرو الساعه) و فرج ما برای خروج از زمان و ورود به الساعه است. و این ورود و خروج واقعه ای واحد است و صلوة متقابل بین امام و مأموم! و این حکمت فرج است که عین حکمت صلوة و حکمت یاری بین امام و مأموم است که سراسر حکمت زمان است همانطور که حکمت وجودی امام هم از احاطه و سلطنت ایشان بر زمان است و لذا ایشان را امام زمان خوانیم!

۵۴۶۳- هر که حکمت فرج امام زمان را که همان حکمت خلق جدید آخرالزمان است دریابد و به یقین باور کند به حکمش آفریده می شود به اسماءالله و فطرت الله و اخلاق الله و نورالنور و وجود قائم آل محمد که همان نور حکمت اوست!

۵۴۶۴- پس در حقیقت نجوم و ستارگان با واقعه هبوط خلیفه خدا از عالم سماء به ارض، به جستجوی خلیفه اش در جهت تسبیح و تقدیس و سجود و صلوة به گردش آمدند از سرگردانی خلیفه ای که از محضر پروردگار طرد گشته و در درک اسفل پرتاب شده است. این گردش از آن سرگردانی است. و افلاک نیز از سرگردانی خلیفه خدا در عالم ارض، سرگردان شدند! این سرگردانی عالم ارض است بهمراه سرگردانی صاحب ارض! "اوست که شما را می خواباند و بیدارتان می کند..."

۵۴۶۵- ولی مؤمنان امر شدند که برخلاف جهت گردش افلاک بخوابند و بیدار شوند و این عین مصداق شنا کردن در جهت خلاف جریان آب و هوا و گردش کائنات و زمین و زمان و تاریخ است. این مسیر فرج امام زمان است که همه ارزشهای واژگونه دهری را واژگون می کند و بر مقعد صدق و عدل می نشاند و این آغاز قیامت آخرالزمان و گشایش حکمت زمان است. "و بدینگونه کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل... و خداوند اراده کرده است که حقش را به کلماتش محقق سازد هر چند که مشرکان و کافران را ناخوشایند باشد..." قرآن کریم!

۵۴۶۶- و بدینگونه زمان تاریخی – دهری با هبوط آدم و گردش نجوم آغاز شد و با عروج آدم بهمراه و به نصرت قائم آل محمد پایان می یابد. و این پایان، آغاز شده است به نور حکمت امام که در این کتاب به تمام و کمال تبیین گردیده است.

۵۴۶۷- حکمت آن دانشی است که درکش در جان آدمی محقق و عامل به حکم آن است. آن کلماتی که حق را به فعل آورده و محقق می کنند کلام حکمت است. پس حکیم، آن انسان خلاق بر حکمِ حکمت الهی است که معجزات موسی(ع) و داود(ع) و سلیمان(ع) و عیسی(ع) نمونه هائی از این واقعه در قرآن کریم است و این انبیای صاحب ولایت حکمی و حکمت امامی در قرآن می باشند. علم حضرت یوسف(ع) و حضرت خضر(ع) نیز از همین مقوله است. ولی حکمت محمدی، جامع همه حکمتهاست و حامل حکمتی مختص است که در گذشته سابقه نداشته است و آن حکمت دهرشکن و شکافنده آسمان است همانطور که شکافته شدن آسمان بارها در قرآن کریم مذکور است که از علائم بنیادی خلق جدید آخرالزمان است. این شکاف منشأ فرج امام می باشد و عین فرج است.

۵۴۶۸- امام علی(ع)، نفس را ظالمترین خصم انسان خوانده است. نفس در لغت یعنی "خود" یا "من" هر کسی! این همان کانون هبوط و سقوط انسان در دهر و ظلمت زمانیت نجومی است. به بیان دیگر "خود" همان نقطه غفلت انسان از محضر الهی است که او را از مقام اعلای الساعه به درک اسفل السافلین عدمیتِ شبانه روز و سال و ماه و عمر نجومی محکوم ساخت تا نور حیات و هستی خود را بشمرد یعنی خداوند را بشمارد که نهایتاً او را بی نهایت بزرگ (کثیر) و علت همه معلولات بداند که این خدای فلسفه و ریاضیات است که خدای کفر و کافران است که عین عدم است. و حکمت، باطل کننده سحر و افسون فلسفه و ریاضیات است که پرستنده نابودیست که گاهی هم آنرا "خدا" می نامد که نام مستعار این "خود" ظلمانی است. و لذا قرآن کریم امر به حذر از خود نموده و مریدان "خود" را پرستنده شیطان خوانده است.

۵۴۶۹- از میان همه بین ها و بینات الهی، بینی حیرت آورتر از رابطه بین امام و خداوند نیست و رابطه مأموم و امام! این مثلث بینات امام – خدا – مأموم کارگاه ابدی ظهور همه بینات و کرامات و معجزات در خلق جدید است. این بیّن همه بینات و ابین المبین است. این تریالکتیک احدی و ازواج ثلاثه سرمدی حق در دو جهان است و نور حکمت خالده امامت است.

۵۴۷۰- وقتی می گوئیم که "پروردگارا ما را به نور فطرت الله و اسماءالله و اخلاق الله به خلق جدیدت بیافرین" در حقیقت در بین رابطه خدا و امام قرار گرفته ایم و در عین حال این دعا را از زبان امام مبین در حق خودمان بر زبان می آوریم و همچنین از خداوند می خواهیم که ما را به وجود امامش که ظهور خود اوست ملحق گرداند زیرا در اینصورت است که خلق جدید ممکن می شود. و در عین حال فطرت الله و اخلاق الله و اسماءالله هم در ظهور خود امام مبین است. پس اینک پیدا کنید فرق بین این سه نفر را! این سرّ بیّنه است که نور هدایت می باشد و هدایتی بغیر از این نیست!

۵۴۷۱- در کارگاه بینات و خلق جدید، عقل آخر با حیرت است و حیرت، عقل برتر است هر چند که جز با عقل نمی توان حیرت را هم دریافت! حیرت، عقل کبریائی و تقدیس و تحدید شده است و عقل عقل است. اینست که خداوند به رسول خاتمش فرموده که دائماً از او بخواهد که بر حیرتش بیفزاید! یعنی عقلش را تعالی بخشد و حدش را احدی کند. احدیت هر حدّی از عقل همان وادی حیرت است.

۵۴۷۲- همه دعاهائی که در قرآن کریم به ما تلقین شده از زبان امامان است همانطور که سوره حمد تماماً نطق آنهاست. و ما نیز از زبان آنها و با آنها دعا می کنیم و لذا همه دعاهای قرآنی به ضمیر "ما" است: ما را هدایت فرما، نور ما را بر ما کامل فرما، گناهان ما را بر ما عفو فرما و...! این نیز بیّنه بین امام – مأموم است که اگر مأموم در حین دعا بر آن معرفت نداشته باشد در حقیقت دعائی نکرده است و لذا معرفت بر دعا از شروط واجب اجابت است. اصلاً امر هدایت ذاتاً مائی است و منی نیست! زیرا هدایت یعنی گذار از بین! که برای چنین گذری بایستی از موی باریکتر شد! در این حق تا ابد بمان! که این "ما" یا مای خدا – امام است و یا مای امام – مأموم! که تریالکتیک بین این سه می شود مای بین بنده – خدا! و این سه ما (انّا) چون در نفس ناطقه کسی یگانه گردد او را حکیم موحد و واحد نامند که دارای قدرت خلق جدید است زیرا کل عالم خلق در او محشورند و او نفس واحده خلق است. این حکیم خلاق را عارف صراط مستقیم گویند. هر که بر حقیقت این "ما" بیدار و بینا گردد به سرّالاسرار همه محکمات قرآنی نائل آمده و ظهور بطن هفتم کتاب الله است و عرش امّ الکتاب!

۵۴۷۳- ذات حکمت الهی، بیّنه است و حکمتی که بر سرّ رابطه بین امور متقابل و متضاد و متفاوت بنا نشده باشد و این بین را نگشاید حکمت نیست بلکه فوت و فن و فلسفه است. و برای نخستین بار در این کتاب حکمت بینات تبیین شده است که بر علم بیان و عقل عشق و منطق دیالکتیک استوار شده است.

۵۴۷۴- صراط المستقیم و راه میانبر سقوط در درک اسفل و عروج به عرش اعلی از بین روابط انسان با جهان و جهانیان است. و لذا حکمت بینات، راز سقوط و عروج انسان است که همان راز تعامل آدمی در عشق می باشد. و این

حقیقتی است که در بهشت و جهنم اعتراف می شود و لذا در بهشت همه می گویند خدای را سپاس که با فلانی دوستی کردم. و در جهنم همه می گویند ای کاش با فلانی دوستی نمی کردم (قرآن کریم).

۵۴۷۵- و حکمت آن نور علی نوریست که به کسانی اعطا می شود که با دوستان خدا و رسول دوستی می کنند و با دشمنان خدا و رسول هم دشمنی می کنند! و اینست آن کار کبیر که به اجر کبیر یعنی حکمت می رسد! و این دوستی و دشمنی، بانی علم بینه و کاشف حکمت الله است که از آخرالزمان زمین برمی خیزد زیرا فقط بقدرت و همت این دوستی و دشمنی است که انسان به آخرالزمان زمین وجودش می رسد و از آنجا به نور بینات خروج می کند.

۵۴۷۶- پس با دوستان خدا و رسول دوستی کن هر چند که دشمن تو باشند و با دشمنان خدا و رسول دشمنی کن هر چند که دوست و از عزیزترین کسان تو باشند. اینست صراط مستقیم علم بیان و حکمت بینات که تو را از موی باریکتر ساخته و مهیای گذر از هر بینی می سازد یعنی صراط الله!

۵۴۷۷- "مبین" هم از اسماءالله است و هم از صفات قرآن و امام و نور و حقیقت: قرآن مبین، امام مبین، نور مبین و حق مبین! حق، امام، نور و کتاب در قرآن کریم فقط به صفت مبین، وصف شده اند و لاغیر! مبین یعنی بیانگر و شکافنده بین امور و پدیده ها بقدرت علم مبین که در کتاب مبین است و آن نور مبین است که در نزد امام مبین است که چون رخ نماید حق مبین است که برپا کننده قیامت آخرالزمان می باشد که راز بین همه رابطه ها را عیان می سازد! راز رابطه هر کسی را با خدایش و با خودش و با یکایک اطرافیانش و با هر چیزی در زمین و آسمان!

۵۴۷۸- و هر که دارای علم مبین و حکمت مبین و کتاب مبین و نور مبین و امام مبین و سلطان مبین باشد می تواند خود قیامتش را برپا سازد و به آخر زمان و زمین و آسمان برسد و از آن خروج نموده و خلق جدیدش را آغاز کند. و او از السابقون (سبقت گرفتگان) است در قلمرو علیین!

۵۴۷۹- هیچ چیزی به خودی خود چیزی نیست به لحاظ مادی و معنوی! و این سرّ حق مبین اشیاء است. و لذا آن علم و حکمتی که بر اصالت وجودی اشیاء بخودی خود اصرار می ورزد حاصلش عذاب النار است. یعنی این علوم و فنون و فلسفه های آتشین و نابودگری که بر تمدن مدرن حکم می راند که حاصل تبدیل اشیاء است! "و بدانید که کافران جز تبدیل آیات الهی (مخلوقات) علم و هنری ندارند که بواسطه آن رسوا و هلاک می شوند." قرآن کریم!

۵۴۸۰- حکمت فی نفسه اشیاء، غایتش نیهیلیزم و اصالت پوچی و نابودیست که در غرب حاصل شده است. و علم فی نفسه اشیاء هم همین علوم و فنون ذره ای است که تبدیل و تباه سازی اشیاء و به آتش کشیدن جهان است. پس علم و حکمت حقیقی جز علم مبین و حکمت مبین نیست. همانطور که خدای حقیقی هم خدای مبین است. خدای فی ذاته، خدای کافران است که در عالم هستی جائی ندارد و محکوم به نابودی در ورای آسمانهاست. از کافران بپرسید که: چگونه به خدائی اینسان دور ایمان آورده اید؟- قرآن!

۵۴۸۱- برای انسان هیچ چیز فی نفسه یا فی ذاته و بخودی خود و منهای انسان وجود ندارد و ممکن نیست که وجودش درک شود نه یک شیء فی نفسه نه آدمی فی نفسه و نه خدای فی نفسه! الا اینکه این فی نفسه خود انسان است که هر چیزی را در خود می خواند و می فهمد. یعنی همه چیز "در انسان" است که قابل درک است و فی نفسه همه چیزها خود نفس درک کننده است. و این سرّ حکمت بین و بیّنه است زیرا هر چیزی در عالم هستی در رابطه با انسان است که چیزی است و در این بین است که وجود دارد. پس درک این "بین" بمعنای درک هر چیزی است. و این اهمیت علم بیان و حکمت بیّنه و نور مبین و حق مبین و کتاب مبین و امام مبین است. و لذا هر چیزی در زمین و آسمان در این بین است که فرود می آید و درک می شود. پس هر که این "بین" را شناخت به معرفت شناسی حقیقی نائل آمده است. معرفت شناسی جز بین شناسی نیست. و حکمت نیز کشف احکام و اوامر الهی است که بر این بین نازل می شود. این مذهب و مکتب اصالت عشق نیز هست و حکمت اصالت رابطه! این همان ریشه ذاتی "ما" نیز هست. هستی شناسی امامیه همین ماشناسی است! "ما از او و برای خدائیم و بسوی همو بازمی گردیم." قرآن کریم- این کل قلمرو حکمت قرآنی ماست که سرچشمه هدایت است زیرا سرّ هدایت نیز در این "ما" است!

۵۴۸۲- به لحاظ عقل شناخت شناسانه بشری هم معرفت بر اشیاء فی ذاته از نفس بشری مطلقاً غیرقابل تفکیک است و لذا شیء فی نفسه در قلمرو معرفت یک ادعای پوچ و خلاف عقل و معرفت است زیرا همه چیز انسانی است. انسان بینه و کارگاهی است که همه چیزها در جهان هستی بر نفس ناطقه اش فرود می آیند تا شناخته شوند و این همان واقعه سجده و صلوة عالم و عالمیان بر انسان است و معنای تسخیر جهان در انسان! پس انسان نمی تواند خودش را از اشیائی که در او شناخته می شوند جدا کند. انسان همان نفس و ذات اشیاء است و اشیاء بدون انسان اصلاً وجودی ندارند و اگر دارند مطلقاً قابل تصور نیستند. و بیهوده نیست که فلسفه وجود فی نفسه در مغرب زمین به نیهیلیزم محض و انکار مطلق شناخت ختم شده است که حرف آخرش اینست که: هیچ چیزی قابل شناخت نیست و چون قابل شناخت نیست پس وجود ندارد!

۵۴۸۳- ولی ما می گوئیم که هستی فی ذاته هر چیزی در جهان منهای روح انسان، نابودی و نابودگر است و بمب اتم است!

۵۴۸۴- قبلاً نشان داده ایم که بیّن عرفانی – حکمی – عقلی هر چیزی در انسان همان فاصله بین دل و مغز اوست که زمین و آسمان وجود آدمی است و امر الهی در این بین هفت زمین و آسمان طبقات دل و مغز انسان فرود می آید و تدبیر به خلق جدید می گردد. و این تأویل آیه ۱۲ از سوره طلاق است.

۵۴۸۵- یعنی آن "بین" که محل نزول امرالله است که در آنجا کل خلق تدبیر و تأویل می شود یعنی بین هفت زمین و آسمان، نفس ناطقه انسان است که کل رابطه بین دل و ذهن اوست که خداوند نیز طبق قولی در کتابش در این بین حائل و مقیم و در انتظار است و این بین همان صراط الله است. پس بین شناسی ذات شناخت شناسی و قلب حکمت الله و معرفت الله و معرفت اشیاء است. و در این بین است که هستی فی ذات هر چیزی شناخته می شود که همان خداوند است که در این بین اقامت دارد چرا که بقول امام باقرالعلوم نفس ناطقه' قلمرو الوهیت خداست.

۵۴۸۶- پس هستی فی ذاته هر چیزی که خود خداوند است در بین دل و ذهن آدمی که نفس ناطقه اوست حضور دارد. حال بهتر درمی یابیم که چرا علی(ع)، خودشناسی را شاهراه معرفت و هدایت و اخلاص و پیروزی معرفی کرده و عین خداشناسی و هستی شناسی: "براستی که هر که خود را شناخت پروردگار را شناخت و هر که خود را شناخت همه چیز را شناخت و هر که خود را نشناخت هیچ چیز را نشناخت و نابود شد!" علی(ع)- که در اینجا خودشناسی همان شناخت نفس ناطقه است که قلمرو از دل تا ذهن است که آنرا بین و بیّنه عالم هستی می دانیم و صراطی که خدا بر آن اقامت دارد در انتظار انسان!

۵۴۸۷- پس حکمت اسلامی و شیعی و قرآنی جز معرفت نفس بدین معنائی که نشان دادیم نیست و اینست راز خیر کثیر حکمت در قرآن کریم! که کثیری لامتناهی است که اگر به تعداد درآید به شمارش کل مخلوقات دو جهان است زیرا کل خلق عالم در این "بین" است که شناخته و احصاء می شود یعنی مقدر می گردد. آیا خیری برتر از این در تصور می آید؟ و کسی که به این خیر کثیر و لامتناهی یعنی معرفت نفس نائل آید همان امام مبین است یعنی انسان صاحب علم بیّن و بیان که مظهری از علی حکیم است.

۵۴۸۸- حکمت در قاموس قرآن چنان توصیف و بیّن گردید که تاکنون سابقه نداشته است نه در گذشته تاریخ حکمت و نه در مجموع آثار ما!

۵۴۸۹- اینک یکبار دگر بهتر درمی یابیم که چرا کل خلایق در وجود امام مبین ارزیابی و تدبیر و تقدیر می شوند بقول الهی در قرآن کریم! و هر که تسلیم امر و اراده امام مبین نباشد طبعاً قدر و حساب وجودش نابود می شود چون امکان شناخت خویش را ندارد زیرا هر کسی در وجود امام مبین می تواند خود را بیابد و بشناسد و بیافریند به خلق جدید!

۵۴۹۰- همه روابط بشری نیز شامل این قاعده در امام مبین است زیرا هر انسانی برآیند روابطش با عالم و آدمیان است یعنی یک "بین" است. و این بین در بیّن نور مبینِ امام مبین تنویر و تقدیر و خلق می شود.

۵۴۹۱- و از آنجا که ظلمانی ترین روابط همانا روابط نژادی و موروثی است که خصم مبین هر بین و رابطه ای متقابل است لذا شقی ترین دشمنان امام مبین و خلق جدید هم نژادپرستان هستند بخصوص خویشان نژادی خود امامان و اولیای الهی که می خواهند ایشان را به تملک خود آورند و چون نمی توانند چه بسا در صدد نابودیشان برمی آیند و این راز قتال اعضای خانواده اولیای الهی با ایشان در طول تاریخ است راز قتال پدر ابراهیم خلیل با ایشان تا راز قتال عموی محمد(ص) با حضرت ایشان و راز قتال برخی از زنان ائمه هدی با امامان که منجر به شهادتشان گشته است و الی آخر! زیرا اولیای الهی خود نیستند بلکه بین و بیّن خلق در هفت زمین و آسمان هستند و لذا قابلیت تملک ندارند حتی اگر خود بخواهند. این راز انهدام نژاد و نژادپرستی در وجود امام مبین و اولیای ایشان است. و اصلاً راز ظلمانی بودن و شقاوت و ثقل مرگبار نژادپرستان در قلمرو دین و دنیا از اینروست که خصم بین موجودات هستند زیرا جز تملک جسمانیت موجودات هم و غمی ندارند و لذا دچار نابودی می شوند زیرا هیچ نور وجودی در خودیت فیزیکی هیچ کس و چیزی نیست. وجود در بین است نه در تن!

۵۴۹۲- و اینست که امام مبین، امام هدایت انسانها در بین هاست و نه در خودیتها و منیت های دینی و دنیوی! و لذا امر هدایت را ولایت می نامند که وادی دوستی هاست دوستی بین مؤمنان! در این معنا تا توانی بیندیش که همان سرّ دوست دوست است که بر راز بیّنه قرار دارد. زیرا هدایت از روابط بین انسانها می گذرد همانطور که امرالله و روح الله هم در این بین ها فرود می آید!

۵۴۹۳- انیشتن، بوهر، دیراک، شرودینگر و نهایتاً فاینمن و گلمن که خدایان جستجوی هستی فی ذاته در فیزیک هستند که هر یک در نبوغ علمی خود صاحب الهام و وحی ذره ای محسوب می شوند نهایتاً در کشف ذات واحده ساختار جهان هستی به زبانها و بیانهای متفاوتی به حقیقت واحدی معترفند و آن اینکه هیچ چیزی در ذات پدید آورنده جهان هستی در اعماق اتمی و زیراتمی آن بخودی خود موجودیتی واحد و یگانه ندارد. یکی آنرا ثنویت فضا – زمان نامید (انیشتن) دیگری آنرا ثنویت ماده – ضدماده خواند (دیراک) و یکی هم آنرا دوگانه پروتون – نوترون معرفی کرد (بوهر) و آخرین نظریه مادون نوترونی که بواسطه فاینمن و گلمن عرضه شد پدیده کوارک بود که خود در آن واحد هم هست و هم نیست یعنی به گونه ای جادوئی کوارکها ضد خود را پدید آورده و در ضد خود نابود شده و دوباره بوجود می آیند. و ما در این جدیدترین نظریه اثبات شده مادون نوترونی حقیقت بود نبودی ذات جهان را درک می کنیم که بیانی دگر از ال لا است. خلاصه مطلب اینکه ذات ذره ای و مادون ذره ای ساختار عالم هستی هم چیزی واحد و بخودی خود نیست بلکه رابطه است بین است بودِ نبودی است ال لاهی است! همه این نوابغ حیرت آور آخرالزمانی موفق به کشف و درک حقایقی شدند که خودشان هم به راز نهائیش آگاه نبودند که چه چیزی یافته یا نیافته اند و چه معنائی دارد. ولی ما به جنون چند هزار ساله تناقض وجود – ماهیت (هستی – چیستی) در فلسفه و جنون جستجوی ذات واحد عالم هستی در فیزیک مدرن، خط بطلان کشیده و حق ابطالشان را نیز آشکار کردیم و نشان دادیم که ذات هستی ذره ای و کره ای و کیهانی همانا "بین" است بین بود و نبود که یگانگیش برای کسانی که به علم بیّنه و نور مبین رسیده اند تجلی جمال انسانی و اعلای خداوند است در این بین های کثیر به کثرت بیشمار همه مخلوقات عالم هستی! و بین این مخلوقات که بی تردید از تعداد مجموع مخلوقات هم بیشتر است همانطور که هر چیز به ظاهر واحدی در رابطه با هر یک از سائر موجودات عالم هستی دارای تجلی متفاوتی است یعنی هر چیزی به تعداد همه موجودات عالم هستی، موجودیت و معنا و جلوه دارد. پس اگر هیچ چیزی بخودی خود موجودیتی ندارد اینک یکبار دگر به معنای حقیقت احدی و یگانه مطلق وجود خداوند بیندیشید و اینکه "احد" یعنی چه! و تحدید یعنی چه؟ و انسان موحد یعنی چه؟ و یگانه شدن چگونه واقعه ای است یعنی خلق جدید و احدی انسان در قیامت آخرالزمان یعنی چه؟ در عظمت و حیرت مطلق و محال چنین واقعه ای که ممکن می شود اگر تا ابد هم بیندیشید باز هم وقت کم می آورید! هرگز در تاریخ اندیشه و حکمت توحیدی، نور و عقل احدی بدینسان امّی و محسوس در دسترس عامه بشری قرار نگرفته بوده است که در این دفتر و در همین سطور آخر شاهدش بودید به فضل پروردگار و نظر مولایم علی مرتضی که امشب هنگامه عروج اوست. شکر مولا را و حمد خدای را!

۵۴۹۴- هر چیزی و بخصوص انسان بظاهر یکی است ولی به باطن دو تاست. هر گاه بین این دوی باطنی کشف و بیان شود حقیقت واحد نوری آن ظاهر یگانه رخ نماید و تجلی اعلای پروردگار آشکار شود. این نیز بیان دیگری از بینه

**هویت دوگانه عالم و آدم و تجلی احدی آن! "و در آن روز هر چیزی در زمین و آسمان غیر از آنچه که هست گردد و برای خدای واحد قهارش رخ نماید!" قرآن کریم- حکمت بینه و علم بیان، تبیین و محقق کنندۀ حقیقتِ واحدِ ثنویتِ موجودات است. در این معنا بمان!**

**۵۴۹۵- تن یکی است ولی نفس ناطقه دوگانه است. هر گاه تحت الشعاع نور بیّنات امام مبین و به نور علم و حکمت بیان، بین این دوئیت نفس شکافته شود نور احدی و روح الله، تن را فراگیرد و سرمدی سازد و انسان برای تجلی آن واحد قهار بروز کند و مظهر کلمه الله گردد آنگاه دوئیت بین ذهن و دل از بین برود و یگانه شود و لذا حدّ تن آدمی، احد گردد یعنی بی حدّ! این همان واقعه یکی شدن زمین و آسمان در نفس ناطقه انسان است: "به یاد آورید که زمانی زمین و آسمان به هم پیوسته و یکی بود و ما آنرا از هم جدا کردیم!" قرآن کریم-**

**۵۴۹۶- زمان خاص انسان همان مدت به هم رسیدن زمین و آسمان جان یعنی دل و مغز است یعنی یگانه شدن احساس و اندیشه که همان یگانگی اراده و تحقق است. چون این یگانگی حاصل شود مهلت حیات دهری انسان بسر آید و قیامت بیرونی هم برای آن فرد واقع می گردد یعنی عروج می کند و زمین و آسمان برای او به هم می رسد: "و آنچه در آسمانها وعده داده شدید در خود شماست و از نطق شماست!" قرآن- یعنی اراده در حین بر زبان آمدن محقق می شود! و این معنای انسانی – کیهانی آخرالزمان است. پس درک می کنیم که زمان و زمین و آسمان جمله ماهیتی تماماً انسانی دارند و در تسخیر ذات انسان هستند (قرآن). پس به تعداد انسانها نیز زمین و زمان و آسمان است که مختص وجود هر کسی می باشد. و مهلت به هم آمدن این ارکان هستی همان روز پنجاه هزار ساله آخرالزمان است برای جمیع آدمیان که در این روز گرد هم می آیند! و در این روز قیامت واقع است از برای هر کسی که طالبش باشد و برای آنانکه مهیایش نیستند یا منکرش می باشند پنهان است تا بالاخره در هزاره پنجاهمین برای عموم رخ می نماید خواه ناخواه! "قیامت فرا رسیده و آنرا برای عامه مردمان مخفی داشته ایم تا از بابت اعمالشان اجر داده شوند. ولی تو منکرش مباش!" سوره طه! و حکمت، کشف و درک و باور وقایع مربوط به قلمرو قیامت و وحدت فوق الذکر است در آخرالزمان! پس حکمت بمعنای حکم حاکم و خلاق بدون آخرالزمان معنائی ندارد. یعنی حکمتی که فاقد حقیقت و اسرار آخرالزمان و قیامت باشد حکمت نیست ولااقل حکمت اسلامی و قرآنی نیست. آیا براستی کدامیک از فلسفه های موسوم به فلسفه اسلامی دارای این ویژگی هستند! حقیقت اینست که آخرالزمان یعنی روز هفتم پنجاه هزار ساله حدود چهار قرن است که فرا رسیده است. هر چند که در قرآن کریم بوضوح از آن سخن رفته و در احادیث اهل بیت هم که دریائی کلام آخرالزمانی حضور دارد کسی به آنها توجهی جدی و حکمی – عرفانی ننموده است.**

**۵۴۹۷- بی تردید کسانی که حرکت نجوم و گردش افلاک و دورانها را فقط با قوانین علیتی و معادلات ریاضی درک می کنند از درک آخرالزمان عاجز و بکلی منکرند و می گویند مگر می شود زمان به آخر برسد!؟ علاوه بر ایمان به خدا و رسول و قرآن که قیامت را واقعه ای بغتاً و ناگهانی و بی مقدمه و حساب بشری معرفی کرده، امروزه علائم کثیری از این وقایع ناگهانی، زمین و آسمان و طبیعت و بشریت را از هر سوئی احاطه کرده و روزافزون است و لذا بسیاری از معادلات فیزیکی و ریاضی دچار ابطال گشته است. پس کفر این کافران فقط عقیدتی نیست بلکه عقلانی و حسّی هم هست. پس زمان ناگهان به پایان می رسد و نجوم از گردش می ایستند و زمین و آسمان به هم نزدیک می شوند هر چند که حوادث کثیری در عصر ما پیشاپیش اختلال و ابطال قوانین علیتی – ریاضی را هشدار می دهند و عاقلان را به خود می آورند و کافران را اگر توبه نکنند دیوانه می سازند زیرا مجبور می شوند که حتی ادراک حسّی خود را هم انکار کنند. امروزه عمده بیماران روانی و دیوانگان رنگارنگ از این جماعت هستند که چشم بر وقایع بسته اند و عمداً دچار اختلال حواس و نسیان و پریشانی شده اند و در هراسی انکار شده غرقند و جز مصرف میوه های درخت زقّوم (مخدرات و روان گردانها) پناهی ندارند. پناهی بس فریبنده که مستمراً بر عذاب و هراسشان می افزاید و توأماً بر میزان این داروهای طبی و قاچاقی هم افزوده می شود!**

**۵۴۹۸- انکار علائم آخرالزمان که جملگی علائم ظهور امام زمان هستند سرچشمه عمده عذابها و جنونها و جنایتهای فردی و اجتماعی و اقتصادی و تکنولوژیکی و طبی و سیاسی و اخلاقی عصر ماست که جز حکمت آخرالزمان علاج و نجاتی ندارد.**

**۵۴۹۹- آخرالزمان، امام زمان، توحید وحدت وجودی، عشق عرفانی و معرفت نفس از ارکان و پایه های ذاتی حکمت هستند. و فقط کسانی قادر به درک و پذیرش آن می باشند که سالک سیر الی الله بوده و دارای پیر طریقت و امامی حیّ و حاضر باشند و در ولایتش زیست کنند!**

**۵۵۰۰- زین پس مردمان جهان به سه دسته کلی به لحاظ سرنوشت تقسیم می شوند: کسانی که این کتاب را هنوز نخوانده اند، کسانی که خوانده و تصدیق نموده اند و کسانی که خوانده ولی انکار کرده اند! اینان همان اصناف ثلاثه در آخرالزمان هستند!**

**۵۵۰۱- در آخرالزمان مقوله بیطرفی و بی تفاوتی امری محال است زیرا حجت ها و آیات آخرالزمان بطور روزافزونی بر همگان رخ می نماید به گونه ای که همه می دانند که چه خبر است و باید چه کنند و چه نکنند! "چون بلائی نازل می شود می دانند که از چه بابتی و از کجاست." قرآن کریم- و لذا عافیت طلبان قدیم و بیطرفان، اتفاقاً سریعتر از منکران آشکار به تسخیر شیاطین و اجنه درآمده و قربانی می شوند و اینان را بصورت مسخ شدگان و دیوانگان گوناگونی در همه جا شاهدیم با انواع عذابهای مقیم و لاعلاج!**

**۵۵۰۲- بنابراین حکمت آخرالزمان بصورت احکامی جاری و فعال از دو وجه نعمت و ذلت بر مردمان فرود می آید که آثار ما درک و باور این احکام حکمی را سریعتر و عمیقتر و یقینی تر می کنند: "ذکر را بهمراه کتابهائی بر تو نازل کردیم تا تبیین کنی حقیقت هر آنچه را که بر مردمان نازل می شود تا شاید تفکر کنند و متذکر گردند!" قرآن کریم-**

**۵۵۰۳- علم الساعه در قرآن کریم که بواسطه عموم مفسران و مترجمان، تعبیر به علم قیامت شده در حقیقت همان علم زمان و زمان شناسی و دوران شناسی است که یک وجه آن قیامت شناسی می باشد که این قیامت شناسی بدون درک عمیق زمان و زمان شناسی قابل باور و تصدیقی یقینی نیست. و این زمینه در آثار ما و خاصه کتاب حاضر به تمام و کمال فراهم آمده است زیرا قیامت و قیامت شناسی نتیجه نهائی زمان شناسی است و امری عقیدتی – ایمانی می باشد. ولی زمان شناسی امری جهانی و عام و فطری و عقلی است که از این راه قیامت شناسی بعنوان اساس اسلام و دین آخرالزمان به آسانی ممکن و باور می شود.**

**۵۵۰۴- علم الساعه در لغت بمعنای علم لحظه ها و علم آنات است یا علم اکنونیت و بدعت! و کسی از نزد خودش به این علم نائل می آید که از امیال و افکار و احساسات و باورها و عادات دهری – تاریخی – موروثی در امور دینی و دنیوی پاک شده و به اکنونیت حیات و هستی خود نزدیک شده باشد. در این حریم اکنون جان که نه قبلی دارد و نه بعدی، نور الساعه و علم الساعه حضور دارد. ما از این طریق به حقیقت الساعه رسیده ایم! "اولیای خدا کسانی هستند که از پس و پیش و گذشته و آینده پاک شده اند و لذا نه حسرتی از گذشته و نه هراسی از آینده دارند..." قرآن کریم- یعنی کسی که به حریم اکنونیت و الساعه وجود وارد شده به وادی ولایت حق ورود کرده و از اولیای حق است زیرا در همه جای قرآن کریم "الله" با ضمیر "انّ" آمده است که بمعنای آن و لحظه و اکنون است! انّ الله...! یعنی خدا در آنات است!**

**۵۵۰۵- خداوند در قرآن کریم به مؤمنان اهل معرفت امر فرموده که با اهل کتاب و سواد بر ارکان ثلاثه حکمت، وعظ و جدل احسن، مباحثه و مذاکره کنند. حکمت را که دانستیم. و اما وعظ و موعظه با توصیفی که در قرآن شاهدیم بمعنای کلام عرفانی است زیرا می فرماید که: "براساس باطن و نفس خودشان آنان را موعظه نما." قرآن- پس وعظ همان سخن باطنی است که مخاطب را بسوی شناخت خودش سوق می دهد. و اما جدل احسن که در کتاب "دیالکتیک دیالکتیک" به تفصیل مورد بحث قرار گرفته همان دیالکتیک است زیرا جدل ذاتاً قبیح و زننده است پس در اینجا سخن از جدل عقلانی است یعنی آن جدل و تضادی که در ماهیت هر امر عقلی فی نفسه حضور دارد. پس در حقیقت، حکمت را**

جز به روش معرفت نفس و دیالکتیک نمی توان تعلیم و تعلّم نمود. معرفت نفس قلمرو حکمت است و دیالکتیک هم منطق فطری همه اموری است که در نفس ناطقه جریان دارد زیرا هر مسئله ای در نفس ناطقه با یک ضد امری در جدل است. و دیالکتیک هم شناخت و ساماندهی تناقضات نفس ناطقه است. پس وعظ و جدل احسن (معرفت نفس و دیالکتیک) دو رکن حکمت است راه و روش حکمت!

۵۵۰۶- امروزه هیچ گروهی همچون پزشکان نسبت به علم پزشکی ناباور و بدبین نیستند و هیچ گروهی همچون دولتمردان نسبت به سیاست ها بدگمان نیستند و هیچ گروهی همچون اقتصاددانان نسبت به علم اقتصاد ناباور و کافر نیستند و هیچ گروهی همچون ملایان مذاهب نسبت به خدا کافر نیستند و...! و لذا دجالان هر قلمروئی از علم و فن و اقتصاد و سیاست و هنر و مذهب و طب همانا متخصصین طراز اولش هستند که بیش از همه خلایق به بن بست و بطالت و آخرالزمان و پایان عمر تاریخی این دوران یقین دارند ولی برای عامه مردمان اقرار نمی کنند زیرا از این بن بست جهانی بیشترین ثروت و قدرت شیطانی را از جان و جیب مردمان کسب می کنند. و ما بخصوص در این اثر همه این دجالان را رسوا ساخته ایم!

۵۵۰۷- امروزه انکار و کتمان آگاهانه عقل و ادراک خویشتن، از آدمی یا دجال می پرورد که نماینده شیطان است و یا دیوانه اش می سازد و به انواع عذابهای عجیب و غریب مبتلا می کند! زیرا آگاهیهای این دوران جملگی فطری و حسّی و امّی و مطلق هستند و جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارند زیرا به نور مبین امام زمان بر جهانیان می تابند!

۵۵۰۸- پس وای بر آنانکه از علوم و فنون دجالی کسب قدرت و معیشت می کنند و وای بر آنانکه بواسطه تجارت مذاهب و معارف الهی کسب قدرت و معیشت می کنند. و وای بر آنانکه با انکار و فروش وجدان خود کسب قدرت و معیشت می کنند. این همان قدرت و معیشتی است که بواسطه اش سرنگون می شوند در جمادات و نباتات و حیوانات! و بدتر از آن مسخ می شوند در ذرات بنیادین جهنم و در اجنه برانگیخته می شوند!

۵۵۰۹- وقتی همه ایده ها، آرزوها، آرمانها، تصورات' عشق ها و اراده بشری در همه قلمروهای مادی و معنوی محقق گردید ولی نتیجه اش درست برخلاف توقعات بشر آمد این آخرالزمان اراده نفس بشر است که ایدئولوژیها و انقلابات رهائی بخش و عدالت جو و دموکراتیک مهمترین وقایعی هستند که به آرمانهای تاریخی بشر لباس عمل پوشاندند و در طی قرون اخیر همه ملل جهان را فرا گرفتند و جهانی ترین زمینه حصول آخرالزمان می باشند. و این ویژگی دوران ماست. از این تحقق واژگونه اراده یا توبه می کنند از کل اراده شان و یا ناچار عقلشان را وارونه می کنند تا با این واژگونگی سازگار آیند که سلاطین و ایدئولوگهای این واژگونسالاری عقل همان دجالان متخصص امورند! که اگر از اصل اراده و اندیشه گری خود خالصانه توبه کنند فرج امام بسویشان می آید وآنها را از این جهان به جهانی برتر رهنمون می کند که جنات نعیم امام و ارض واسع الهی است که با حکمت ملکوت تبیین و تعلیم می شود: "ای اهل ایمان چرا نظر به ملکوت نمی کنید!" قرآن کریم- که ما در گزارش بخش هائی از تجربیات زندگیمان از این ملکوت و ارض واسع سخن نموده و بخصوص در مدت سه سال ۷۶-۷۴ سیمای نسبتاً روشنی از آن ترسیم کرده و مبانی عقلی و قرآنی آنرا شرح نموده ایم. در کتاب "ارض ملکوت" نیز به این مقوله پرداخته ایم.

۵۵۱۰- باید دانست که زندگی در جنات نعیم و ارض واسع و ملکوت امام زندگانی کاملاً علمی – عرفانی – حکمی است و ساکنان آن بدون چنین تعلیم و تربیتی امکان استمرار سکونت در آن را ندارند و چه بسا از آن خروج می کنند. همانطور که رسول اکرم فرموده زندگی در جنات نعیم برای متقین سراسر جستجو و تعلیم علم علی(ع) است.

۵۵۱۱- بنابراین برخلاف تصورات بسیاری، زندگانی بهشتی، یک زندگی عیاشانه و بولهوسانه و بخور و بخواب نیست بلکه سراسر تعلیم و تربیت است. همانطور که زندگی مادی این دنیا هم بسرعت رو به زوال و تباهی و عذابها می رود و بدون حفظ تقوا و تعلیم و تربیت مستمر قابل حفظ و مراقبت نیست. آدمی برای عیاشی و بولهوسی آفریده نشده است برای همین همه بولهوسان غرق در عذابند! بدون حکمت الهی نه دنیا قابل تحمل است و نه آخرت!

۵۵۱۲- آخرالزمان درب آخرت است که یا بسوی بهشت گشوده می شود و یا جهنم از همین دنیا! "و هر که در این دنیا در عذاب است پس از مرگ عذابش شدیدتر است و هر که در رحمت است از رحمت برتری برخوردار می شود!" قرآن کریم- پس علم دنیا و آخرت، علم واحدی است زیرا دنیا و آخرت جریان واحدی است که در آن واحد در جان هر کسی حضور دارد و تدریجاً رخ می دهد!

۵۵۱۳- امروزه بدلیل ناامنی و هراسهای فزاینده گوناگونی که بر جوامع بشر سایه افکنده (از استبداد و خفقانهای حکومتی تا تروریزیم فکری و تکفیری و انتحاری حاکم بر خانواده ها و مذاهب و تا سلطه واژگونسالار رسانه های امپریالیستی و مالیخولیای حاکم بر فضای مجازی و...) اراده به فهمیدن به دلیل انتخاب ناشی از آن دچار اختلال و ترور پنهانی در وجدانها گشته و نوعی خود – سانسوری و خود – احمق سازی در آحاد بشری در حال تکوین است! ترس از انتخاب جدیدی که وضع را از این که هست هم وحشتناکتر سازد منجر به ترس از فهمیدن گشته است. و لذا در عصر آزادی بیان و رسانه ها و انفجار اطلاعات و اخبار آنچه که در وجدان اکثریت مردمان رخ می دهد اراده به ندانستن و نفهمیدن و نشنیدن است. بخصوص که اکثر اخبار این زمانه بخودی خود هراسبارند و بر عمق احساس ناامنی می افزایند که برای عامه مردمان نتیجه ای جز بالا رفتن مصرف آرامبخش ها و مخدرات ببار نمی آورد. و بدینگونه اراده به ندانستن و نفهمیدن و نشنیدن و ندیدن و انتخاب نکردن تبدیل به اراده واحد عامه بشری در آخرالزمان می شود و این روندی شدیداً فراگیر و روزافزون است که در کشورهای پیشرفته تر صنعتی تبدیل به طبقه ای اجتماعی شده است که گاه بصورت یک طنز اجتماعی خودنمائی می کند مثلاً هنگامیکه معلوم می شود که حدود نیمی از مردم آمریکا نمی دانند که رئیس جمهورشان چه کسی است. و اگر آمریکائیان بیش از هر ملتی از آخرالزمان سخن می گویند به این دلیل است که عمیقتر از همه ملتها آنرا درک و باور کرده اند و لذا در این کشور بیش از هر جای دیگر شاهد ظهور نهضت های آخرالزمانی هستیم که یکی پس از دیگری سرکوب و قتل عام می شوند. به این دلیل که سریعتر به غایت اراده و آرزوهای خود رسیده و در جریان آزادی عقیده و بیان این باور را در جامعه خود نهادینه کرده و چشم و عقل و هوش خود را بر تمدن خود بسته اند زیرا از آن جز شرارت دریافت نمی کنند! از این حیث مردم آمریکا آخرالزمانی ترین جوامع بشری هستند که این خود پرورنده ویژگیهائی بزرگ است از هر حیث خیر و شر! این غایت همه کشورهای جهان است تا پایان همین قرن! ظهور خورشید حقیقت از مغرب (طبق پیشگوئی رسول اکرم(ص)) یکی به همین دلیل مذکور است که منظور از مغرب نه فقط جغرافیای غربی بلکه اساساً تمدن غربی است که بانی زمینه های مادی آخرالزمان است یعنی تکنولوژی مدرن! و آنانکه به ذات دجالی این مدرنیزم آگاهی یافته اند همانطور که خود این بنده در آمریکا بود که به این آگاهی قطعی رسیدم و از آنجا یک راست راهی زادگاهم دازگاره شدم و با امام آخرالزمان دیدار نمودم! در هیچ جائی سریعتر از آمریکا نمی توان به آخر زمان رسید که از این بن بست عظیم یا خروج می کنی و یا سقوط! از این رو آمریکائیان بیش از هر ملت دیگری طالب حکمت آخرالزمان هستند و این به برکت آزادی است آزادی عمل و آزادی بیان! به همین دلیل است که آمریکا تبدیل به بهشت گمشده همه مردم جهان در آخرالزمان شده است و این بر حقی عظیم است حق آزادی انتخاب! زیرا انتخاب ناحق برحق تر از حق تحمیلی است و این یک حقیقت قرآنی است: لااکراه فی الدین! و اینست که امروزه مسلمین در دین اکراهی خود، عاشق آمریکا هستند و سلطه آمریکا را به جان می خرند! در آخرالزمان فاجعه ای مرگبارتر از دین اکراهی و اجباری نیست! زیرا انسان را جز آنچه که اختیار می کند نیست (قرآن کریم)! و لذا آزادی انتخاب و آزادی عقیده و بیان از ارکان ذاتی حکمت اسلامی است که فقط در مکتب امامیه به بار آمده است و بزرگترین عارفان آخرالزمانی را به جهان عرضه داشته است کسانی چون بایزید بسطامی، حلّاج، ابن عربی و شمس تبریزی و امثالهم که در آزادی اندیشه و بیان همطرازشان یافت نشده است که نخستین انفجارات و زلزله های روح آخرالزمانی از وجود ایشان به کالبد بشریت سرایت نموده است که البته سرمنشأ همه آنها علی مرتضی(ع) است در همین چند خطبه موسوم به خطبه های نادره که منتشر کرده ایم! آزادی بیان بمعنای آزادی شکافتن سدّ بین دل و ذهن که سرچشمه فرج امام زمان است.

۵۵۱۴- همه مناطق بهشتی روی زمین یعنی جنگلها بر روی مواد مذاب آتشفشانی رسته و پدید آمده اند به همین دلیل همه جنگلهای روی زمین در دامنه های قلل بزرگ آتشفشانی واقع شده اند که یکی از آنها جنگلهای شمال ایران در اطراف قله آتشفشانی دماوند هستند. مابقی جهان هم به همین صورت می باشند. زمین ما یک گلوله آتشین است که قاره

ها و اقیانوسها به مانند ورقه ای عایق این آتش را پوشانده اند. کل کهکشانهان راه شیری و ستارگان به همین گونه اند و هنوز برخی کرات آتشین بی حفاظ باقی هستند که بر سر سائر کرات نورافشانی می کنند مثل خورشید ما! اصلاً کل عامل ماده و طبیعت از آتش است و ذات ماده تماماً آتش مطلق است. بدن ما که دو سوم وزنش آب است در باطن خود بر آتش مستقر شده است. فیزیک ذره ای نشان می دهد که دل هستی جز آتش نیست! پس عالم ارض عالم آتش است یعنی جهنم کامل است. بهشت نیز مناطق خنک شده ای از این جهنم می باشد. به همین دلیل عارفان از بهشت و جهنم هر دو گذشته اند زیرا ظاهر و باطن امری واحد است و باطن بهشت همان جهنم است. و عارفان از بین این دو می گذرند که صراط مستقیم اعراف است (قرآن) ولی این "بین" در قلمرو جغرافیای ارض هیچ موقعیت مکانی ندارد و بلکه درب ورود به آن از راه باطن است از نقطه ای بین دل و ذهن! و مفتاح آن هم امام زمان است که ارض ملکوت را می گشاید! از این منظر آتشین به عالم طبیعت مادی فقط به یاد دعای جوشن کبیر می افتیم که: پروردگارا ما را از آتش برهان! ممکن است گفته شود که چگونه ممکن است ارض ملکوت و جنات نعیم از دل این جهان ذاتاً آتشین رخ نماید! وقتی اینهمه آبهای روی زمین هم از دل مواد مذاب قلب زمین بطرزی جادوئی پدید آمده اند که علوم مدرن بر این حقیقت گواهی داده اند پس هر محال دیگری ممکن است و عقلاً نیز باور می کنیم که تبدیل آتش نمرود به گلستان از برای ابراهیم خلیل هم امری ممکن است. علاوه بر اینکه در قرآن کریم سخن از دریای آتش گرفته است که در آخرالزمان رخ می نماید. آب از آتش و آتش از آب و مرگ از زندگی و زندگی از مرگ و بود از نبود و بالعکس همه اموری ممکن هستند! این همان "جدل احسن" است و یگانگی اضداد! حکمت توحید وحدت وجودی نیز امری برآمده از تماشای واقعیات عالم هستی است و لذا امری امّی و محسوس است و نه فلسفی! اینها همه جلوه های ال لاهی عالم وجود است که در آثار ما به حکمتی امّی و محسوس و معقول تبیین گشته است. ظهور اشد اضداد از دل یکدیگر از برای آدمی جز امید مطلق به رحمت مطلقه الهی در اشد عذاب دوزخ را بهمراه ندارد پس انسان نومید براستی احمق است و یا کافری قسم خورده که می خواهد از خود انتقام بستاند از فرط ستمی که نموده است.

۵۵۱۵- بزرگترین مسئله آدمی دروغگوئیهای اوست دروغهائی که به دیگران جهت فریبشان گفته و تدریجاً خود نیز آنها را باور کرده است در حالیکه دیگران تدریجاً بر واقعیت زندگانی او آگاه می شوند ولی خودش در دروغهائی که به دیگران گفته گم شده است زیرا حافظه خود را تحریف و تبدیل نموده است. و لذا در رأس رسالت انبیای الهی بخود آوردن مردمان از این دروغ و تحریف و نسیان است و لذا اصل این رسالت ذکر (به یاد آوردن) بوده است که قرآن کریم هم کتاب ذکر است که مکرر می فرماید که اکثر مردمان به یاد نمی آورند زیرا نمی خواهند که به یاد آورند و هر که به یادشان می آورد با وی به دشمنی می پردازند. این دروغگوئی و هذیان و نسیان و گمشدگی در آخرالزمان بواسطه ارتباطات تکنولوژیکی و رسانه های جمعی و شعارهای کذائی که هر روزه اختراع و به میان می آیند به نهایت رسیده و منجر به مالیخولیا گشته است که مرحله ای فراتر از نسیان ا ست. یعنی آدمیان خود را موجوداتی می پندارند که هستند و نیستند! و این مالیخولیا همان جن زدگی و تسخیر شیطان است. زیرا در آخرالزمان اجنه و شیاطین که موجوداتی آتشین و از آتش ناب هستند از رخنه هائی که علوم جدید در ذات ماده پدید آورده به حیات بشری ورود کرده اند از طریق علوم و فنون ذره های بنیادین! که شیاطین آریل از جمله آنان هستند که علی(ع) ورودشان در زندگی خصوصی یکایک مردم را در آخرالزمان، پیشگوئی کرده است! و بدینگونه همه انواع عذابهای جهنمی و شیطانی که ذاتاً آتشین هستند بشریت را فراگرفته است که عذاب النار، عذاب حریق، عذاب سعیر و عذاب جحیم که انواع سوزاننده عذابهایند در عصر ما بصورت انواع امراض مرگبار گزارش می شوند که یکی از آنها در همین دهه اخیر رخ نموده که افرادی بناگاه احساس گُر گرفتگی و سوختگی و عطش فزاینده می کنند و آنقدر آب می خورند و آب یخ بر سر می ریزند و در آب یخ غوطه می خورند تا می میرند که در رسانه ها مستمراً از وضع وحشتناک این افراد اخباری منتشر می شود. و بنده شاهد یکی از این شیطان زدگان بوده ام که بالاخره با مرگش نجات یافت. این فرد در تمام ساعات بیداری در تلویزیون و کامپیوتر زندگی می کرد. این ناشی از خروج شیاطین از باطن آتشین زمین بواسطه علوم شکافنده ذره ای است ذرات الکترونی، نوترونی، پوزیترونی، تایکونی، کوارک، ضدماده، سلولهای بنیادی، نانوئی، میکروبی و لیزر و ژنتیک و امثالهم! پس اینک بهتر درک می کنیم که چگونه و چرا تکنولوژی مدرن بخصوص در عرصه علوم ذره ای برپا کننده جهنم در آخرالزمان است! علاوه بر جنگی جهانی که بر سر رقابت و سبقت و تصاحب این تکنولوژیهای جهنمی در

گرفته که مثابه عذابی فوق عذاب است که کل بشریت را به میدانهای این جنگ کشانیده است' جنگی هم برای تصاحب بخش های برتر و عمیقتر و سوزاننده تری از جهنم و سلطنت بر دوزخیان آغاز شده است! امروزه خود مردمان دوزخی تبدیل به ماده اولیه سوخت جهنم آخرالزمان گشته اند که بدون آنان دجالان و طاغوت جهانی امکان ادامه بقا ندارند. جنگ بر سر تصاحب مردم' آخرین جنگی است که عمر کفر و کافران را به پایان می برد. "مردمان و حجر (تاریخ) هیزم جهنم هستند." قرآن کریم- مردمی که بر آتش ماده تن خود مستقرند و هوای مسموم آتشین را تنفس می کنند و دائماً بمباران امواج و ذرات آتشین ماهواره ای و رادیوآکتیو هستند و غذایشان نیز با آتش مواد پتروشیمی عجین شده است خود قطعه ای از جهنم و هیزم آن هستند که جز افکار و احساسات و اعمال و کلام آتشین چه تولید می کنند. "و بنگر که چه صبورانه در آتش می سوزند." قرآن کریم-

۵۵۱۶- دو نوع حرکت داریم: حرکت بر صراط مستقیم و حرکت منحنی و دوار! امروزه به یقین و تجربه ثابت شده که بر زمین و زیر آسمان کبود حرکت بر خط راست محال است زیرا حتی نور هم در فضای منحنی می شکند و دور می زند زیرا اصلاً فضا بدلیل حضور گرانش (جاذبه) ذاتی منحنی دارد. اینک معنای هدایت و حرکت بر صراط مستقیم که سیر الی الله است بهتر درک می شود که جز بواسطه نور علی نور یا با سرعت مجذور نور ممکن نیست و آن حرکت از بین زمین و آسمان است که درب این بین از باطن انسان گشوده می شود آنهم به نور علی نور امام مبین که امام بین هاست که در این باره از مناظر گوناگونی در این کتاب سخن نموده ایم!

۵۵۱۷- در زیر این آسمان کبود (آسمان دنیا) اگر سوار بر نور هم که بشویم باز هم به دور خود می گردیم و به جای اولمان برمی گردیم همانطور که هر چیز در کائنات به دور خود و یا بر محور ستاره و در حصر کهکشانی می چرخد بر مدار مکرری! و این معنای سرگردانی در این دنیاست! و همه این حرکتهای دورانی ماهیتی آتشین دارند همانطور که همه ذرات و کرات از جنس آتشند! و این ویژه دوزخ است. جز به یاری نور علی نور امام مبین نمی توان از دور آتشین حیات دنیا و زیر سقف دوار آسمان خروج کرد و نجات یافت و ما به این امر دعوت شده ایم (سوره رحمن) و مجموعه آثارمان بر همین حکمت بنا شده است حکمت خروج از اقطار دوّار زمین و آسمان و خروج از بطالت دنیا و گردش افلاک و فلک زدگی تاریخ!

۵۵۱۸- اگر علی(ع) را بشناسیم اعتراف می کنیم که او بسیار برتر از خدائی است که ما قبل از این می شناخته ایم. اینک بنگر که علی(ع) بانی و سلطان علم و حکمت و عرفان حق می گوید که خداوند را از این رو شناختم که نشناختم! از این اعتراف عظیم و عقل شکن چه عاید می شود؟ وقتی خداوند، علی و علیین را خلفای خود در جهان ساخته و از عرش اعلی بر آنان صلوة می کند به این معنای که آنها را برتر از خود قرار داده است که این برتری بدون شک یک مقام تعارفی و تشریفاتی نیست زیرا خداوند مبرای از چنین عناوین توخالی برای بشر است. آیا در انسان کامل و اولیای کامل حق چیست که این برتری و خلافت را مستحق گشته اند؟ بی تردید این استحقاق از بابت علم و معرفت نیست که اعتراف علی(ع) دال بر این معناست. از بابت هر صفت و معنای دیگری هم که بگوئیم اصلش در نزد خداوند است: صبر، محبت، ایثار، بلاجوئی، تسبیح، صلوة، شکر و حتی تقوا که او اصل "واق" است. پس مسئله چیست؟ از سخن فوق الذکر علی(ع) این حقیقت برمی آید که انسان از هر صفت الهی همانقدر دارد که بداند که اصلاً آنرا ندارد و نهایتاً از وجود هم همانقدری دارد که بداند اصلاً وجود ندارد و از خدائیت هم! پس انسان چیزی بین بود و نبود است در هر امری و در اصل وجود نیز! و هر که به این حقیقت یقین یابد تازه انسان کامل و یک علی وار است و این مقام امام مبین است که وجودی بینابینی است و بلکه عین بین است بودِ نبود و نبودِ بود! و این امتیاز انسان نسبت به خداوند است. و لذا شناخت این انسان کامل و امام مبین هم از خدایش همانست که امام مطلق علی مرتضی فرمود که معنای دیگرش اینست که از علم همانقدر دارد که بداند که هیچ علمی ندارد. و این نیز بیان دیگری از مبین بودن امام است بین علم و جهل مطلق! و هر که به این مقام برسد خداوند وی را بر جای خود می نشاند و خود از وجود او اکبر می شود و او را مظهر الله اکبر می سازد. ولی آیا این بودِ نبود و نبود بود همان خدای قبل از آفرینش عالم و آدم نیست؟ اگر چنین است پس این خلافت و جایگزینی فی ذاته اتفاق افتاده است و کسی بر جای کس دیگر قرار نگرفته است بلکه این خود خداست که فقط نام خودش را پس از آفرینش، به انسان تغییر داده است و یا بزبانی نام جدیدی بر اسمایش افزوده است. این همان حق

مبین در قرآن کریم است که حکمت مبین ما بر آن بنا شده است که از کتاب مبین به ما تعلیم داده شده است. فقط کافیست که آدمی خود را بشناسد آنگاه خدایش را می شناسد ولی نه در غیر خودش بلکه عین خودش! اگر در این واقعه تا ابد حیران شدید این عاقبت همه عارفان علیین است. هر که در این واقعه بماند بر مقام خلافت اللهی خویش مانده است یعنی مقام الهی خویش در قبل از آفرینش آنگاه که نه زمانی بود و نه مکانی! این مقام الساعه است! این نور حکمت الساعه بود که بر شما تابید!

۵۵۱۹- با مطالعه این کتاب برای نخستین بار قرآن کریم در مقابل نگاه اهل ایمان، حیّ و قیوم می شود و تأویل به کتاب آخرالزمان می گردد که حق هر چیزی در جهان در آن عیان است.

۵۵۲۰- در قرآن کریم مکرراً این امر متذکر شده که عمر بهشت و جهنم حداکثر همان عمر بقای زمین و آسمانهاست یعنی جهنم و جنت خلد (ابدی) اینگونه است و اصلاً معنای خلد و خالدون همان عمر تاریخی کائنات می باشد (هود۱۰۸-۱۰۷). پس آنانکه از اقطار زمین و آسمانها خروج می کنند (به نور سلطان مبین که نور علی نور است) به کجا می روند و چه وضعی دارند و اصلاً وضعیت بشری از کافر و مؤمن پس از قیامت کبرا که بساط زمین و آسمانها برچیده می گردد چه می شود؟ وقتی نه ماده و کالبدی باشد و نه زمین و آسمان و مکان و زمانی باشد آنچه که می تواند باشد فقط وجود ذات باریتعالی در عرصه قبل از آفرینش است یعنی وجودِ بودِ نبودی و ال لاهی! و فقط کسانی که به نور حق مبین توانسته از بین زمین و آسمان و ماده و مکان و بود و نبود راهی برای خروج بیابند به نورالنور کلمةالله به ذات احدی ملحق گشته و امکان بقا دارند بقائی اللهی که با او و در او و عین اویند! که بهشت و جهنم و کلاً کارگاه کائنات ارض و سماء فقط برای حصول چنین مقامی است یعنی مقام بیّن و مبین که برتر از بود و نبود است و این مقام احدی است که نورالنور یا نور علی نور است که هفت آسمان را مستقیماً شکافته و به سرمدیت حق ملحق گشته است. این همان حق مبین است که ظهورش به نور کلمه الله می باشد که نوریست که در هیچ ماده و کالبد و زمین و فضا و آسمانی قرار نمی گیرد! و چنین مقام وجودی جز به علم بیان و حکمت بیّنات و حق مبین و امام مبین ممکن نمی شود که در کتاب مبین مسطور است و خداوند ما را در این کتاب به این نور مبین خود ملحق گردانید و علم و عرفان بیّن را بر قلم ما جاری فرمود برای نخستین بار در تاریخ معرفت و تبیین نور احدی به نصرت محمد و آل محمد!

۵۵۲۱- آنچه که به لحاظ وجودی مطلقاً یگانه و احد و صمد باشد و خودِ خودش باشد در هفت آسمان جای نمی گیرد. ولی در دل انسانی که او را خالصانه بپرستد و بخواهد' جای می گیرد و او را مطلق می سازد و مأمور شکافتن بین ها می کند یعنی امام مبین! وقتی هیچ بینی نباشد هیچ فرقی هم بین خدا و انسان نخواهد بود! امام مبین مأمور از بین بردن این بین هاست یعنی مأمور احدی کردن حدود وجود انسانهاست یعنی حدشکنی و بی حدّ نمودن! و چون چنین شد دیگر نیازی به زمین و آسمانها نیست یعنی نیازی به حدود و مقامات و درجات هم نیست. و این رجعت به ازلیت است منتهی ازلیتی صاحب جمال به جمال انسانی!

۵۵۲۲- همه فرق ها و بین ها ناشی از فرق بین حدّ و احدّ است. "احدّ" در معنای لغوی هم بمعنای حدّترین و محدودترین است و هم بمعنای بی حد! محدودترین چیزها نقطه لامتناهی همچون عدم است که گوئی نیست! زیرا آنچه که نیست حدی هم ندارد. این کاملترین مثال یگانگی اشد اضداد در خرد دیالکتیکی توحید است که آنرا نقطه ازل یا اولیٰ گویند! و این همان معنای بی حدّیِ احد است! این یگانگی اشد ضدیت نهفته در "حدّ" است. و اما چگونه می توان از حدّ به احدّ رسید! فرق بین حدّ و احدّ جز حرف "ا" نیست یعنی الف: محمد و علی و فاطمه که در لفظ کاملش الفون است: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین! پس با توسل و الحاق به این انوار ازلی که تجلی ثلاثه و خمسه احدیت ازلی است می توان از حدّ به احد رسید! از لا به ال لا! از مکان به لامکان و از زمان به الساعه! و این راه خروج از اقطار زمین و آسمان است! و این حکمت احدی است. چون حدّ وجودت را به نور صلوة محمدی در نور ال لاهی امام مبین غرق کنی احد می شوی زیرا امام مبین مظهر احدی انوار خمسه محمدی است.

۵۵۲۳- پس از این منظر کتاب حاضر چیزی جز حکمت آ نیست که حرف و لفظ بنیادی و محوری همه حروف الفباء در زبانهای بشری است و نیز لفظ حیات که از اعماق سینه می جوشد: آه! "و ابراهیم بردباری آه کش بود..." قرآن کریم- و همو بانی ذکرالدار و نور امامت بود یعنی نور آ (الفون)!

۵۵۲۴- و این راه و روش رجعت ازلی و سرمدی است. و لذا در این کتاب، حکمت ازلی نیز به تمام و کمال تبیین گشت بهمراه حکمت آخرالزمان! پس این حکمت ازلی – ابدی است.

۵۵۲۵- "شک مکن که عباداتشان چیزی جز پرستش آباء و اجدادشان نیست و ما نصیبشان را از آنچه که شرک می ورزند به تمام و کمال می دهیم..." هود۱۰۹- سخن از عبادات و خداپرستی و دین مداری غیرعالمانه و غیرحکیمانه و سنتی و موروثی است که در حقیقت نژادپرستی در لباس آداب مذهبی است که این شرک مخفی از مرگبارترین شرکهاست. که امروزه نصیب این نوع عبادات در مسیحیت و یهود و اسلام جز عذاب عظیم و جنگهای نژادپرستانه خانمان سوز نیست که در سراسر جهان شاهدیم که تحت عنوان جنگهای بین ادیان خودنمائی کرده است در حالیکه فقط جنگ آباء و اجداد و اموات در حیات زندگان است و این همان نصیب عبادت مشرکانه یعنی مسخ در اموات می باشد که حیات نژادپرستان را تسخیر کرده است. در آخرالزمان چیزی عذاب آورتر و مسخ کننده تر از دین و عبادات و شرایع موروثی و تقلیدی و فاقد روح نیست زیرا قلمرو رسوخ اموات و اجنه و شیاطین است. حکمت تنها نور ناجی شریعت آخرالزمان است و شریعت را از تسخیر شیاطین می رهاند! و بیهوده نیست که اکثر اهالی شرع که فاقد روح و حکمت هستند بسراغ عرفانهای شیطانی و محافل احضار جن و شیطان و روح می روند و در آنجا به تسخیر اجنه و شیاطین و اموات درمی آیند و دیوانه می شوند. اینست آن نصیب الهی برای عبادات ریائی و ظلمانی و موروثی! و این کتاب بزرگترین تنذیر و هشدار برای چنین مذاهب و عباداتی است که همه مخاطرات آنرا آشکار نموده و راه خروج از آنرا نیز نشان داده است که در محور آن حکمت صلوة بر محمد و آل محمد و امام مبین قرار دارد.

۵۵۲۶- دیدار با جمال امام زمان یا جمال کسی که جمال امام را دیدار کرده، عین الحاق به نور علی نور و نور مبین و حق مبین است که اهلش را اگر از مؤمنین و اهالی معرفت باشد بر صراط مستقیم خروج از اقطار زمین و آسمانها هدایت می کند و از اهالی معراج الی الله می سازد. و جمال چنین مؤمنینی خود حامل نوری از نور مبین است که در سلسله مراتب سائر طالبان را نجات می بخشد و این همان فرج امام زمان است در مراتب تجلی! و این حکمت فرج و نجات است. و چنین دیدار کننده ای در همه عمرش سالک سیر الی الله در خروج و عروج از هفت زمین و آسمان است و این راه را بسته به استعداد و اراده و طلب و جهاد و تقوایش طی طریق می کند و خود نور مبین جامعه اش می گردد و جامعه را بسوی انقلابی مبین به حرکت می آورد!

۵۵۲۷- عصر انقلابات ایدئولوژیک و آرمانشهری از هر نوع مذهبی و سکولار بسر رسیده است و زین پس فقط یک انقلاب حقیقی در راه است و آن انقلاب واحد جهانی برعلیه تمامیت همه انقلابات پیش از این است اعم از انقلابات صنعتی و ضداستعماری و استقلال طلبانه و امثالهم! این انقلابی برعلیه عقلانیت و هوش و حواس تاریخی شش هزار ساله بشر است. این انقلابی متافیزیکی و براستی قلبی است: انقلاب روح! و رهبران این انقلاب جهانی عارفان و حکیمان الهی هستند بر محور نور مبین امام زمان! انقلابی که همه حکومتهای روی زمین مخالفش خواهند بود ولی اگر همه قدرتهای خود را هم برعلیه ملل جهان متحد سازند قادر به پیشگیری از آن نخواهند بود. این انقلابی است که نه نیازی به اسلحه و شعار و تظاهرات دارد و نه عملیات مخفی و چریکی و اطلاعاتی و نه تکنولوژی و هنر و سیاست و فلسفه! انقلابی به رهبری امام زمان و مسیح(ع) که وزرایش مرسلین و معصومین و علیین و عارفان و حکیمان الهی هستند. و این کتاب هم اساسنامه این انقلاب است: انقلاب مبین!

۵۵۲۸- یگانه بودن در هر چیزی دارای سه وجه است: یگانگی ظاهری و صوری، یگانگی باطنی و ماهیتی و یگانگی ظاهر و باطن! آیا در عالم محسوسات و عینیات چیزی را می شناسید که علناً این سه وجه یگانگی را دارا باشد؟ یک حباب! حباب دارای ظاهر و صورتی یکدست و مساوی از همه جهات است نسبت به هوای محیطش! و به لحاظ رنگ و رو هم کاملاً یکدست و واحد است. درون حباب هم هوائی یگانه و یکرنگ و یک جنس است که ماهیتی همسان دارد

نسبت به جداره اش! و اما باطن و بیرون حباب هم همسان هستند زیرا هم درون حباب هوا است و هم بیرونش را هوا فراگرفته است. علاوه بر این صورت مدوّر حباب هم از جنس هوا است. پس یک حباب مثالی محسوس و کامل از واحد بودن و یگانگی از هر سه جنبه وجودی است. تنها و تنها چیزی که در یک حباب موجب دوگانگی می شود همان حدود دوار حباب است که بین باطن و بیرون حباب حائل شده و دوئیت ایجاد کرده است و همان حدّ وجودی آن است که تنفیس حباب است که آنرا یک حباب واحد و منحصر بفرد خودش می یابیم.

۵۵۲۹- حال اگر با سوزنی این حباب را منفجر کنیم و حدودش را تسبیح نموده و از بین ببریم این حباب به کل فضای لامتناهی ملحق می شود و یک حباب جهانی و بیکرانه می گردد یعنی احد می شود! و اینک یگانگی مطلق رخ نموده است که حدّ تنفیسی حباب تأویل به حد تسبیحی واحدی شده است. و این وقوع احدیت وحدت وجودی است.

۵۵۳۰- آیا بغیر از حبابی که منفجر شده و حدش، احدی گشته چیز دیگری سراغ دارید که مثالی کامل از یگانگی باشد بی آنکه منفجر شده باشد؟ روح یا ریح و هوا!

۵۵۳۱- اینک برگردیم به معنای یگانگی در انسان! انسان نیز به مثابه یک حباب حاوی روح یا ریح است که بالاخره می ترکد و به جهان بیکرانه ملحق می شود اگر لایقش باشد و تسبیح روح بداند!

۵۵۳۲- انسان عارف قبل از مرگ جبریش بواسطه قدرت تسبیح و تحدید روح با جهانش یکی می شود به مانند حبابی که ذکرش گذشت!

۵۵۳۳- ولی انفجار این حباب وجودی انسان از درون است بقدرت تأویل و نور مبین بسوی آن نقطه ازلی – احدی!

۵۵۳۴- انسان صاحب روح نیز همچون حباب با درون و برونش یکی است و هر کس و چیزی، جمال باطنش را در او می بیند و او در نقطه احدی ذات ازلی خویش تأویل شده است و منش، او گشته است. و لذا هر کسی نیز در او، خودش را هوئی و الهی می بیند و خود را همسان او می پندارد. که اگر در ارادت و اطاعت بی چون و چرائی با او قرار گیرد در او بسوی احدیت ذاتش تأویل می گردد و در غیر اینصورت بزودی به انکار و عداوت با او می رسد.

۵۵۳۵- نقطه هم سرآغاز حدّ است و هم حدّترین حدود است و محدودترین یعنی احد! این کل راز یگانگی است که تأمل و تفکر در آن موجب می شود که حدّ تو بسوی احدیت نقطه اولیٰ تأویل گردد! بدان! "تا همچون موی باریک نشوید بر جنّت من وارد نمی شوید." قرآن کریم-

۵۵۳۶- انسان آخرالزمانی در فاصله بین دو نقطه در نوسان و مخیّر است: نقطه ذات احدی باطن خویشتن و نقطه های کثیر عرصه علوم ذره ای مثل الکترون و نوترون و نانو و پوزیترون و کوارک و ژن و سلولهای بنیادی و ویروس ها و...! آدمی یا بسوی نقطه ذات احدی خویش در حرکت است و یا در بی نهایت نقطه های تکنولوژی ذره ای تجزیه و نابود می شود. یا در سمت نقطه نور ذات احدی بر جنت حق وارد می شود و یا در سمت نقطه های ناری تکنولوژی ذره ای بر عالم اجنه و شیاطین وارد می شود.

۵۵۳۷- آن نقطه ذات احدی در بیرون همان خال لب یار اولیای مهدوی است که از نقطه الفای فاطمی تخلّی گشته و چون حبابی در این نقطه فجر انفجار یافته اند و این همان فجر فرج امام است. در این الفاظ تأمل کن و بمان که جمله تأویلگر نفس ناطقه اند! و همه آنچه گفتیم از اسرار نطق امام مبین است که برخاسته از نقطه فای فاطمی است. و این سرّ نقطه عشق عرفانی است که عشق نطق کلام امام مبین است در نفس ناطقه سالک و مأموم امّی که از همه وسوسه های دجّالی علوم و فنون ذره ای عصر منزه گشته است.

۵۵۳۸- وقتی که عشق جمال یار با عشق کمال کلام یار گره خورد از این نقطه گره عشق است که نفس ناطقه بسوی نقطه اولیٰ ذات احد تأویل می شود و در این نقطه منفجر می گردد در شبهای دهگانه فجر لیلة القدری که همه ارواح

عاشورائی (ده گانه) را در جان و تن اهلش مستقر می سازد و از وی جام جم جهان نمائی می سازد در دستان یار ازل! مثالی انسانی از یک حباب نورانی!

۵۵۳۹- این نخستین بار در تاریخ معرفت دینی است که اساطیر و استعاره ها و مثالها و حکایات عاشقانه در ادبیات جهانی و بخصوص ادبیات فارسی ما به زبان و منطق حکمت و عرفان و قرآن تبیین شده اند و آثار کسانی چون عراقی نظامی، جامی، سنائی، عطار، ابن فارض و حافظ و سعدی و گوته آلمانی و ادگارآلن پو آمریکائی و اثر کهن و افسانه ای فیلسوف رومی لوکرتیوس، معنا و حقیقتی علمی و انسانی و زمینی و دینی و قدسی می یابند و بخصوص یکایک غزلیات مولانا در دیوان کبیر تحققی عینی در قرآن پیدا کرده و عین عرفان امامیه جلوه می کنند.

۵۵۴۰- همه اسماء و صفات الهی و همچنین همه ارزشهای اخلاقی و معنوی بشر بهمراه شریعت و احکام دین جملگی متکی بر حق یگانگی و احدیت و توحیدند و یا در این سمت قرار دارند و قابل تعریف می باشند. تعریف توحیدی هر امری تعریف کامل و حقیقی آن است. تعریف و معنائی که از یگانگی برنیاید و به یگانگی نرسد برحق نیست.

۵۵۴۱- عدالت بمعنای یگانگی هر چیزی با خود می باشد و با جهان خود! که این تعریف توحید است. این تعریف به بیان دیگری مفاهیمی مثل صدق، راستی، تقوا، محبت، انفاق، صبر، شفاعت، صلح، کرامت و امثالهم را جملگی بر محور یگانگی قابل تعریف می سازد. و اصلاً خود "تعریف" به معنای تطبیق و یگانگی خواص ظاهری و باطنی هر چیزی است بگونه ای که منجر به فهمی واحد در بشر گردد که دارای حقی واحد باشد! یعنی ادراک بشری بر محور یگانگی عمل می کند و آن درکی که چنین نباشد مختل و ناقص یا جنونی و فلج است زیرا درک چیز واحدی در جهت معنای واحد است. پس اگر چنین است شناخت شناسی نیز ذاتی جز یگانگی ندارد و بر یگانگی عمل می کند: شناخت یگانه چیزهای واحد!

۵۵۴۲- بدون معنای یگانگی و حس یگانگی و قصد یگانگی که در آگاه و ناخودآگاه ادراک و حواس و هوش و غرایز آدمی حضور دارد نه چیزی شنیدنی و دیدنی و بوئیدنی و چشیدنی و لمس شدنی و یافتنی است و نه معنائی معنی شدنی است و نه هویت آدمی در نزد خودش قابل ارزیابی است زیرا هویت بر فردیت یعنی یگانگی استوار است. یگانه ای که چیزهای یگانه را با حواس و مفاهیمی واحد و یگانه درمی یابد و آنگاه همه این یافته ها را در سمت یگانه برتر و مطلقی تأویل یا تبدیل می کند. این ذات توحیدی شناخت شناسی است.

۵۵۴۳- درجه ایمان و عقل و هوش و خلاقیت آدمی همان درجه خلوص یگانه بینی و یگانه جوئی و یگانه یابی اوست. توحید میزان همه ارزشهاست و همه ارزشها بسوی یگانه ای جامعتر و ازلی و ابدی در حرکت هستند تا آنگاه که جمال ازلی – ابدی این یگانه مطلق را دیدار کنند و این کمال انسان است و سرآغاز خلق جدیدی!

۵۵۴۴- یگانگی با خود، صداقت است، یگانگی با دیگران عدالت است، یگانگی با خداوند عبودیت و اخلاص و عشق است. هیچ معنا و ارزشی بدون عنصر یگانگی قابل تعریف و فهم نیست.

۵۵۴۵- وقتی می گوئیم این چیز زرد رنگ است یعنی رنگ واحدی دارد که نامش زرد است. وقتی می گوئیم این چیز شیرین است یعنی مزه واحدی دارد که نامش شیرین است و... وقتی که می گوئیم آن چیز نامش فلانی است یعنی چیز واحدی است به نام فلان! تا چیزی در حس و درک و احساس آدمی یگانه نیاید وجود ندارد. یگانه بودن، بودن است.

۵۵۴۶- و بودن، خدائیت است. انّ الله کان علی کل شیء! خدا با هر چیز هست هر آن! و چون چنین است هر چیزی هست! پس هستی، خداست! و خدا، یگانگی است. پس فهمیدن و حس کردن و معنا کردن هم فهمیدن و حس کردن و معنا کردن خداست. این خداست در حواس و هوش و غرایز ما درک می شود و درک کننده هم خود اوست. فاهم و فهیم و مفهّم هر سه اوست. شاهد و شهید و مشهود هر سه اوست. هستی و هست شونده و هست کننده هر سه اوست. هر جا که یک هست خدا هست و هر جا که یک نیست هیچ چیزی نیست حتی نیستی!

**۵۵۴۷- با اینهمه یگانگی نیز مراتب دارد نه در ذات بلکه در تجلی و ظهور و بروز! و آن مراتب ثلاثه ای است که سوره یگانگی (توحید) بیان فرموده است: بی نیازی، بی علیتی و بی تائی! و جهان بسوی ظهور و بروز مطلقه این سه رکن یگانگی از یکایک موجودات است: "و در آنروز زمین و آسمان بکلی دگر شده و برای خدای واحد قهار ظهور و بروز می کنند!" قرآن کریم- پس جهان هدفی جز ظاهر کردن جمال واحد قهار یگانگی ندارد. و هر که با این هدف هستی همسو گردد و در این راه جهاد کند با جهان هستی به یگانگی می رسد و سعادت و پیروزی و فتحی جز این نیست. و البته راهی هم جز این نیست و همه انسانها از دو راهی بهشت یا جهنم بسوی یگانگی می روند خواه ناخواه! زیرا یگانگی راه وجود یافتن ابدی است. در این معنا بمان!**

**۵۵۴۸- انسان بمیزانی که این یگانگی را در حواس و هوش و احساس و عقلانیت و فعل و انفعالات و تلاشهای روزمره زندگیش از دست می دهد دچار اختلال در هوش و حواس گشته و به سرگردانی و جنون و تباهی دچار می گردد و عذابها بسراغش می آید تا شاید او را بخود آورد و فردانیت و یگانگیش را به یادش آورد. محو یگانگی در نفس ناطقه آدمی سرمنشأ نابودی اوست.**

**۵۵۴۹- همه امراض جسمی و روانی و عاطفی و جنسی و معیشتی و اجتماعی و عقیدتی و هویتی حاصل ضعف و از دست رفتن حس و فهم یگانگی در بشر است. یعنی آنچه که بشر مدرن دچارش گشته است بخصوص در قلمرو انحلالش در علوم و هنرها و کالاهای ناشی از تکنولوژی ذره ای! و می دانیم که علوم و فنون ذره ای در عصر ما بر همه ارکان حیات بشری حاکم شده و این سلطه روز به روز عمیقتر و نابود کننده تر می شود. یعنی حس و فهم یگانگی را در نفس ناطقه و شعور نابود می کند: ذرات الکترونی، نانوئی، میکروبی، سلولی و امثالهم!**

**۵۵۵۰- انسان بمیزانی که یگانگی را می شناسد چیزها و حوادث و پدیده ها را می یابد و به آنها معتقد و متعهد می گردد و آنها را در حافظه می سپارد و سپس به آنها فکر می کند و درباره حقیقت وجود آنها تحقیق و تأمل می کند. این اساس اخلاق دینی و فکر و ذکر و ایمان و وفا و عهد و معرفت طلبی است. و انسان بمیزانی که حس و درک یگانگی را در مراتب در چیزها و آدمها از دست می دهد فکر و ذکر و حافظه و عهد و وفایش را هم نسبت به زندگی و آدمیان از دست می دهد و این اساس کفر و تباهی اخلاق و اندیشه است.**

**۵۵۵۱- و بمیزانی که این احساس و ادراک یگانگی مراتب و درجات ثلاثه ارکان یگانگی (بی نیازی – بی علیتی – بی تائی) را در فرد طی می کند فرد به خدای جهان نزدیکتر شده تا به دیدارش نائل می آید که کمال این دیدار همانا دیدار با جمال اعلای پروردگار در صورت خویشتن است و این مقام رضا در اهلش می باشد (سوره لیل).**

**۵۵۵۲- پس انسان بمیزانی که یگانه شناس می شود در خویشتن نیز یگانه می شود یعنی احدی و الهی می شود یعنی جهانی و لامتناهی می گردد زیرا یگانگی کلی عالم هستی را درمی یابد نه فقط در بیرون که در درون خود! و این واقعه تسخیر عالم هستی است بواسطه انسان که وعده الهی در قرآن کریم است که انسان در خود به کل جهان می رسد و عین جهان می گردد یعنی عالم صغیر که عصاره عالم کبیر است.**

**۵۵۵۳- پس هیچ رشد و توسعه و کمالی نیست الا در راه شناخت یگانگی!**

**۵۵۵۴- تا یگانگی و توحید را نشناسیم شرک و کفر و نفاق و جهل را هم نمی شناسیم. اگر توحید به این معناست که هر چیزی در جهان هستی مظهری از احدیت و صمدیت و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد است پس بمیزانی که این ارکان احدی را در هر چیزی درنیابیم دچار مراتب شرک هستیم. و بمیزانی که اصلاً احدیتی در چیزها درنیابیم هنوز جاهلیم و اگر دریابیم و انکار کنیم کافریم. این تعریف علمی و عرفانی و شناخت شناسانه توحید و شرک و کفر و جهل است. زیرا بقول رسول خاتم خداوند جهان هستی و همه چیزها را بر سوره توحید آفریده است. و این عین حقیقت عرفان وحدت وجود است.**

**۵۵۵۵- پس واضح است که نگرش علت – معلولی و منطق قیاس و تشبیه عین شرک است که اساس همه گمراهیها و عذابهای نابخشودنی در قرآن است. یعنی اگر به هر کس یا چیزی بگونه ای ننگریم که ارکان یگانگی در سوره توحید را در آن نخواهیم و نخوانیم و باور نکنیم دچار شرک هستیم. یعنی در هر کس و چیزی بایستی خداوند را بخوانیم و بخواهیم تا موحد باشیم. یعنی این آیه مکرر قرآنی را که انّ الله کان علی کل شیء! این آیه توحید در عالم و آدمیان است، توحید عملی و حسّی و عقلی و فعلی و نه فلسفی و کلامی و ظنی! این راه تقرب الی الله در جهان هستی است.**

**۵۵۵۶- هر چیزی که دارای معنا و حقیقت واحد و بی علت و بی تا و بی نیازی نباشد برای ما هنوز وجود ندارد و اگر دارای بیش از یک معنا باشد نیز شرک است و باز هم در نزد ما عدم است و از وجودش بی نصیب هستیم! این معنای راز ابطال شرک در قرآن کریم است که بمعنای ابطال وجود است: "شرک همه اعمالتان را باطل می سازد و همه اندیشه و باورهای مشرکان باطل است و..." قرآن کریم- پس ارکان توحید در سوره توحید، ارکان هستی بخش برای انسان هستند. پس انسان مشرک حتی در نزد خودش هم وجودی ندارد و شبحی سرگردان است که هنوز خلق نشده است. پس یگانگی، آفریننده انسان و جهان است!**

**۵۵۵۷- هنگامی که چیزی، کسی، پدیده یا معنا و مفهومی در نزد حواس و هوش و ادراک و باورمان، چیزی نیازمند و معلول و شبیه چیز دیگریست پس آن چیز وجودی یگانه و ابدی ندارد یعنی نیست! از جمله خودمان که دارای چنین برداشتی از چیزی هستیم زیرا برداشت ما از خودمان هم همینگونه است. این امّی ترین و روشن ترین بیان سوره توحید از معنای هستی است و مفهوم یگانگی که امّ المفاهیم و نهایت المفاهیم است: والی رّبک المنتهی!**

**۵۵۵۸- قبلاً در فصلی از همین کتاب در باب سرّ "یک" به تفصیل استدلال و تأویل داشته ایم و در این فصل کتاب به خلاصه کل مفاهیم یگانگی اکتفا می کنیم!**

**۵۵۵۹- یک همان "ا" است که در همه الفباها و اعداد اقوام بشری به همین صورت نوشته می شود یعنی یک و الف امری واحد است که ماده اولیه و مشترک نوشتن همه حروف است.**

**۵۵۶۰- چون سه انسان واحد و اهل راز، همراز شوند چهارمی اوست که از قیامت رخ نماید. چون پنج انسان واحد همراز شوند ششمین اوست! این سه یا پنج انسان الف یا الفون هستند که چون بر احدیت جان خود همراز شوند و سه یا پنج الف شوند (ا) جمال این الف قامت' آشکار گردد (مضمونی از آیه هشتم سوره مجادله).**

**۵۵۶۱- هر کسی فقط در قلمرو راز بی همتای وجود خویشتن است که هویت یگانه و بی تا و بی علت – معلولی دارد و الف سیرت است. چون سه تن از این الف سیرتان یگانه گرد هم آیند و همراز شوند جمال "ا" کاملاً رخ نماید که این سه مظاهر حروف تشکیل دهنده الف (ا ل ف) هستند که اسم "ا" است که هم لفظ "آ" است و هم رسم یک!**

**۵۵۶۲- پس سه تا یک چون یکی شوند جمال یک آشکار گردد و قیامت این سه تن را برپا نماید که زان پس در هر چیزی جز تجلی این "یک" را نمی بینند! و بدینگونه است که انسانی موحد و یگانه گردد در درون و برون به سیرت و صورت خویش و غیر!**

**۵۵۶۳- این سه اهل راز که همراز می شوند یکی محمدی است (آ) یکی علوی است (ل) و یکی هم فاطمی (ف) که می شود الف که اسم "ا" است که صورت یک است.**

**۵۵۶۴- پس یگانگی هر کسی در راز بی همتا و مگویش نهفته است که چون در نزد دو اهل راز دیگر بر زبان آید آن فجر انفجار رخ نماید و حد یک در احدیت یگانه عالم هستی ملحق گردد و جمال احدی این حدّ رخ نماید.**

**۵۵۶۵- راز چیست؟ نجوا چیست؟ زیرا قرآن کریم در سوره مجادله از نجوا سخن می گوید که همان راز نهان و درگوشی است. این نجوا، راز نجات هم هست همانطور که نجوا و نجی لغتی واحدند!**

۵۵۶۶- که البته دو نوع نجوا داریم که در میان نهاده می شود نجوای الهی و نجوای شیطانی! که نجوای الهی منجر به لقای رب می شود و نجوای شیطانی هم به حشر با شیطان می انجامد که در سوره مجادله مذکور است.

۵۵۶۷- هر رازی اگر حقاً در نزد صاحبش راز است (و نه پنهانکاری افکار و کرداری شیطانی که شهامت ابراز شدن ندارد) یک مقوله بودِ نبودی است که به لحاظ وجودی در بین بود و نبود واقع شده است و اصلاً در بودن یا نبودنش تردیدی عظیم حائل است. پس هر راز یا نجوای الهی یک نقطه ال لاهی است که اصلاً معلوم نیست که هست یا نیست! پس هر رازی نقطه اولیٰ و ازلی یک بیّنه الهی است که در بین دو مؤمن اهل راز دیگر نهاده می شود و بود و نبودش بین آن دوی دیگر شکافته می گردد و این همان فجر انفجار است در فاصله بین دل و ذهن کسی که رازش را در بین آورده است که منجر به ظهوری از نور کلمه الله می شود و "او" رخ می نماید و هدایت و قیامت و لقاء آغاز می گردد به نور احدی جمال یک الف!

۵۵۶۸- چرا در این واقعه همراز شدن و راز در بین آوردن، هویت الهی رخ می نماید؟ زیرا غایت مطلق همه رازها، خود خداوند است به لحاظ بود و نبودش در نظر آدمی! و همه رازها مفاهیم بود و نبودی هستند مثل واقعه معاد، قیامت، لقاءالله، عشق و یا هر معنا و پدیده سرنوشت آفرین دیگری! همه مفاهیم سرنوشت آفرین و بزرگ رازوارند یعنی بود و نبودی هستند یعنی بینابینی و بینه ای می باشند. و هر گاه این بین و تردید بینابینی در هر امر بزرگی از بین برود و یقین حاصل شود یگانگی رخ نموده و نور احدی در نفس ناطقه می درخشد و همه جهان فرد را تنویر می کند و هر چیزی در نظرش یک امر احدی و یگانه و بی تا و مطلق می گردد یعنی "انّ الله کان علی کل شیء" می شود!

۵۵۶۹- بزرگترین و شدیدترین و حادترین و اضطراری ترین معنا و جستجوی بود و نبودی که حامل اشد تردیدها و دغدغه هاست برای انسان آخرالزمانی همان معنای خود ناجی موعود است که خود نور نجوا (راز) می باشد که آیا این هموست یا نیست! و اصلاً آیا چنین نجات و منجی وجود دارد!؟

۵۵۷۰- و لذا در قرآن کریم مکرراً مسئله ابتغای وجه رب (امام زمان) به عنوان پیش شرط واجب همه اعتقادات و عبادات و خیرات است زیرا حادترین و پردغدغه ترین جستجوی بشر مدرن است که عین جستجوی خدا در عالم ارض است زیرا بقیةالله است یعنی بقای خدا در زمین!

۵۵۷۱- در حقیقت هر رازی یک دغدغه و حیرت و سئوال عظیم ال لاهی (بود و نبودی) است بین شناخت مطلق و جهل مطلق، بین هستی و نیستی مطلق مثل خدا برای انسان و امام زمان برای عالم بشریت! و از این ثنویت مطلقاً متضاد که هستی و شعور را به دو شقه بود و نبودی تقسیم می کند آن یگانه احدی و صمدی و بی علت و بی تا رخ می نماید چون این راز در بین دو مؤمن همراز نهاده شود! در این معنا تا ابد بمان!

۵۵۷۲- پس هر رازی پرتوی از نور کلمه الله در دل و نفس ناطقه انسان است و نوری از رحمت مطلقه اوست که رسول رحمتش فرمود: هر که در این اندیشه دائم باشد که کیست و چیست و از کجا آمده و به کجا می شود، مشمول رحمت پروردگار گشته است. چرا که چون این نور بود نبودی در بین اهل اسرار نهاده شود و به نور امام مبین بشکافد احدیت الله رخ می نماید که: قل هوالله احد! این سرّ رحمت محفل انس است که در میان اهل الله برقرار می شود و هر که رازی در این محفل نهد به نور احدی شکفته و خلاق می گردد. انسان اللهی و اهل الله دقیقاً بمعنای اهل راز اللهی و بود نبودی است. هر که بر چنین محفلی ورود کند خروج نکند الا اینکه از اقطار زمین و آسمان خروج کرده است.

۵۵۷۳- محفل انس، محفل انسانیت است زیرا انسان نیست کسی که در نبرد اشد اضداد میل به انس و صلح و وحدت بین این اضداد بود و نبودی نیافته است و دیالکتیکی نگشته است. زیرا محفل اسرار ثلاثه که منجر به تجلی هوی احدی می شود محفل تریالکتیک (دیالکتیک سه جانبه) است. و بیهوده نیست که این واقعه تحت الشعاع سوره مجادله (جدلها) رخ نموده است یعنی جدل احسن! جدلی که در نهایت به صلح و یگانگی می رسد در تجلی جمال! راز تماماً برخاسته از سرّ دیالکتیکی معانی و پدیده های اضدادی است: اندر عجبم که من منم یا تو منی! این یک راز دیالکتیکی است که اکثر عارفان در همه عمر غرق در تعامل دیالکتیکی با آن هستند که همان راز "من هوئی" است.

۵۵۷۴- همه رازهای بنیادین قلمرو عقل و علم و حکمت و عرفان در تاریخ بشر در مجموعه آثار ما تبیین و تشریح و تحدید و تأویل گشته و در کتاب حاضر به کمال توحید رخ نموده اند و لذا کتاب حاضر به مانند بزرگترین محفل انس ممکنه در آخرالزمان است که همه اهل الله و اهل راز را در خود جمع می کند و بر حشر احدی نائل می سازد در مقام قیامت لقاءالله!

۵۵۷۵- علاوه بر رازهائی ناگفته و تبیین نشده و تأویل نگشته در تاریخ که در این کتاب رخ نموده اند هزاران راز بدیع آخرالزمانی برای نخستین بار کشف و تأویل شده اند که در تاریخ اندیشه بی سابقه است. و این بزرگترین محفل انس و کتاب انس و حکمت انس و سرّ انس در تاریخ است که همه اضداد را در عالم و آدم به احدیت ذات تأویل می کند. این بزرگترین کارگاه توحید در تاریخ است.

۵۵۷۶- طبق قول الهی در سوره مجادله، محفل انس ظهور احدی، یا سه نفری است یا پنج نفری نه کمتر از این است و نه بیشتر از این! یعنی محفل الف یا الفون است. یا تریالکتیکی است و یا پنتالکتیکی که هر دو به برپائی قیامت و معیت الهی با اعضای این محافل منجر می شود!

۵۵۷۷- سوره مجادله تماماً بر محور نجوا و رازگوئی مؤمنان با یکدیگر و نیز کافران با همدیگر است. و نهایتاً از برای مؤمنان به حزب الله ختم می شود که همین محافل راز و بینات است و حزب الله بودن اعضای این محافل به دلیل معیت الهی با آنهاست "و او تا قیامت با آنهاست هر کجا که باشند!" و این کاملترین مقام توحید در بشر است یعنی همزیستی با خدا!

۵۵۷۸- علاوه بر این در سوره مذکور سخن از رازگوئی و اعتراف اسرار در نزد رسول و سائر مؤمنین است که به آن توصیه شده است. پس کسانی که معتقدند که اعتراف در نزد مؤمنان یک مقوله غیرالهی است که در مسیحیت بدعت نهاده شده از این آیات در قرآن غافلند. و قرآن کریم به این امر توصیه نموده منتهی بر اساس نیکی و تقوا و نه به نیت شرارت و پلیدی و تجارت بهشت که در بخشی از کلیسای کاتولیک رایج شده بود!

۵۵۷۹- وقتی خدا با کسی باشد او دائماً در قیامت است و حضورش در هر جمع و شهری برپا کننده قیامت است. این واضحترین بیان انسان الهی و موحد است یعنی انسان با خدا! انسانی که خدایش را دیدار نموده است. و این محفلی مختص آل محمد در آخرالزمان است که رهبران و قائمان روز پنجاه هزار ساله هستند و بانیان و تأویلگران پدیده های آخرالزمانی! یعنی هم پدیده های آخرالزمانی را عیان می سازند و هم بیان!

۵۵۸۰- "ای اهل ایمان چون در مجالس راز وارد شوید جای را بر سائرین تنگ نسازید (بخل نورزید) تا خداوند به شما گشایش بخشد و علم درجات اعطا نماید..." مجادله۱۱- در این محافل که کمال نعمات و رحمات و کرامات الهی نازل می شود می تواند بخل و حسد و شرارت پنهان برخی را برانگیزد که نهایتاً تبدیل به خصم خدا و رسول و مؤمنان شوند که چنین وقایعی در صدر اسلام و در محافل ائمه هدی و برخی عارفان واصل بسیار رخ نموده است. "پس آنانکه با خدا و رسول به جدل و انکار پرداختند واژگون شدند و رسوا گشتند." مجادله-

۵۵۸۱- علم درجات که از برترین برکات حکمی و عرفانی در این محافل انس از برای اهالی آن است تماماً برخاسته از علم یگانگی و احدیت و صمدیت و بی علتی و بی تائی است که قبلاً از آن سخن نمودیم که همه مراتب توحید را شامل است. و اصلاً تا نور احدی در کسی پدید نیاید علم درجات نیابد. این درجات همان درجات احدیت در مقامات صمدی و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد است. زیرا انسان تا وجود چیزها را درنیابد درجه وجودی چیزها را چگونه دریابد. و وجود چیزها جز به نور یگانگی یافت نشود! و آنکه یگانگی احدی خداوند را یافت همه سلسله مراتب وجود را از آسمان اعلی تا درک اسفل رصد و شهود و احصیٰ می کند.

۵۵۸۲- "و این اهالی محافل انس نهایتاً برای دفاع از خدا و رسولش حتی با کفر نژاد خویشتن جهاد می کنند حتی اگر والدین و خواهر و برادران و عزیزانشان باشند که با خدا و رسول عداوت می کنند. این افراد مراحل امتحان الهی را

پشت سر نهاده و سپس به روحی از جانب خداوند حمایت می شوند و خداوند ایمان را در دلهایشان مکتوب می سازد که همان کتاب الله است. اینان تشکیل دهنده حزب الله در آخرالزمان هستند که در همه امور پیروز و رستگارند." مجادله۲۲- اینان برپا دارندگان قیامت آخرالزمانند زیرا حامل نور احدی کلمة الله هستند که نور وجود همه موجودات است که این نور را از امام مبین یافته اند که همه خلق بر محور وجودش تقدیر و تدبیر و احصاء می شوند به علم درجات!

۵۵۸۳- طبق قول الهی در سوره مجادله فارغ التحصیلان نور کلمةالله و علم درجات در محفل انس و جدل احسن وارد بوته امتحان عظیم نژادزدائی از خویشتن می شوند زیرا نژاد و نژادپرستی شقی ترین خصم این نور و علم است زیرا چنین فارغ التحصیلی در مکتب قل هوالله احد تربیت شده است و والدین و خاندان و وراثت و سنت های جاهلی – مذهبی و شباهتهای نژادی را از جان و اعمال و راه و روش زندگیش پاک کرده است و هیچ علت و شباهت و نیازی به آنان ندارد یعنی صمدی و لم یلد و لم یولدی و لم یکن له کفواً احدی شده است. یعنی امامیه گشته و بر فطرت الله خلق شده است و از حزب تاریخ و نژادش خروج کرده (یعنی از حذب شیطان) و به حزب الله پیوسته است. خداوند آنان را که نور کلمةالله را به نژاد خود معامله کردند از اهالی حزب شیطان خوانده است: "آنانکه به جای خدا به پیروی از اناث (مادینگی – جنسیت – نژاد) پرداختند مرید شیطان شدند!" قرآن- بنابراین حزب الله و حزب شیطان در آخرالزمان هر دو به نوعی تحت الشعاع این مجلس انس راز پدید می آید در اطاعت و وفای به آن و در خیانت و عداوت با آن!

۵۵۸۴- توحید ناشی از اسرار ثلاثه و تریالکتیک' توحید نزولی است از آسمان به زمین! و لذا حامل ارواح هفتیه می باشد که در قلب نازل شده و ارواح را در اهلش مستقر می سازد همانطور که در سوره مجادله شاهد بودیم و این توحید الف است از محمد – علی – فاطمه! ولی توحید پنتالکتیکی که حسنین را هم شامل است (الفون) توحید عروجی و رجعی است که به رهبری حسین(ع) حامل ده روح است یعنی ارواح عاشورائی که قبلاً درباره اش به تفصیل سخن نموده ایم! و این توحید الفون حسینی است که حامل سلطان خروج و عروج و رجعت الی الله است و قلمرو خلق جدید آخرالزمان!

۵۵۸۵- توحید الف، توحید اللهی است ولی توحید الفون، توحید الله اکبر است! تریالکتیک، تبیین اللهی جهان است و پنتالکتیک تبیین الله اکبری است و فتبارک الله که قلمرو خلق جدید می باشد به امامت و خلقت انسان کامل!

۵۵۸۶- انبیاء، اخبار یگانگی را آوردند. اولیاء آنرا در زندگانی خود جاری کردند. عارفان جمال این یک را دیدار نمودند. علما به جستجوی قوانین آن برآمدند. و حکما اسرار یگانگی را تبیین نمودند و بالاخره امامان معصوم خود مظاهر این یگانگی در عالم ارض هستند. و مؤمنان کسانی هستند که این مراتب یگانگی را تحقیق و تعامل می کنند. پس معنویتی جز بر مدار یک و یگانگی نیست. همه اعداد غیر یک، اعداد مجازی، فرضی و تفننی و فتنه انگیزند و گمراه کننده! نظام طاغوت جهانی بر چنین اعدادی بنا شده است و لذا محکوم به فناست!

۵۵۸۷- یک، یگانگی و یکتاپرستی بزرگترین کشف معنوی انسان است کشفی که نهاده فطرت است که در عین حال ساده ترین و پیش پاافتاده ترین و عالیترین و لطیفترین مفاهیم است و لذا همه جدلها و جنگهای بشری در تاریخ حاصل انکار این حقیقت فطری است. و هر که دچار هر عذاب و فلاکتی که شد حاصل انکار یگانگی در امریست.

۵۵۸۸- کل دین و کتب آسمانی نیز جز یک و یگانگی پیامی ندارند. یک و یگانگی سهل و ممتنع ترین و جادوئی ترین حقایق است.

۵۵۸۹- تقوا یعنی یکی باش! صدق یعنی یگانه باش! عدل یعنی همه را یکی بدان! عشق یعنی دل به یکی بده! وفا یعنی فقط با یکی بمان! عبادت یعنی یک را بخوان! زیبائی یعنی یک را در هر چیزی ببین! تفکر و تعقل یعنی روانت را در سمت یگانگی تدبیر و هدایت کن! عرفان یعنی یگانگی باطن خود را بیاب و ببین! و خدا یعنی این یگانه!

**۵۵۹۰- همه تلاشهای مادی و معنوی انسان در جهت یگانه سازی وجود خویشتن است. و سعادت هم جز این معنائی ندارد! "هر که جمال اعلای پروردگار را در خود دیدار نمود به مقام رضا و سعادت رسیده است..." قرآن- و این یعنی یگانگی خود و خدا و یگانگی بود و نبود!**

**۵۵۹۱- و عالیترین مقام درک این یگانگی آنست که همه را یک ببینی بی آنکه دو چیز را برابر بدانی یا شبیه! بخش عظیمی از شرک قلمرو توحید ناشی از این برابرسازی یک ها می باشد. در حالیکه همه یگانه ها بی تا هستند! شباهت دال بر فقدان یگانگی است پس باطل و کذب است. و این راز ابطال شرک می باشد!**

**۵۵۹۲- امر تقوا و تزکیه و تطهیر و عصمت نفس که محور اخلاق دینی است امر به بی تا شدن و شرک زدائی از خویشتن است که منجر به ظهور احد از حدّ وجود می شود و یکِ فردی را به یکِ جهانی ملحق می سازد و این دو یک را نیز یگانه می کند.**

**۵۵۹۳- پس بدون حضور شعور و عرفان یگانگی هر تلاش تقوائی و معنوی و دینی بیهوده و گمراه کننده است و بازیچه شیطان می شود.**

**۵۵۹۴- توحید و یگانگی در قلمرو احساس و عواطف قلبی بشکل عشق بروز می کند که یک پرستی است. کسی که یکی را می پرستد همه را دوست می دارد ولی کسی که همه را می پرستد هیچکس را دوست نمی دارد. "اگر کسی دیگران را دوست بدارد و در آن صادق باشد خدای را به اشدش عاشق است." قرآن-**

**۵۵۹۵- عشق به خداوند، عشق به یگانگی است آنگاه که دل از غوغای همه پرستی و ابتلای به همگان منزه می شود و دیگر در دل کسی نیست آنگاه عشق احدی رخ می نماید زیرا یگانگی امری فطریست و آنچه که این فطرت را پنهان نموده و به نسیان سپرده اینهمه تکاثر و ابتلای به عموم است. وقتی هیچکس نباشد یکی هست و خود را می نمایاند. و آنگاه همه را دوست می داری بی هیچ ابتلاء و نیاز و وسوسه ای!**

**۵۵۹۶- وقتی در ذهن هیچ ایده و آرزوئی نباشد و در دل هیچ وسوسه و ابتلائی نباشد وجود به احدیت فطرت خود تأویل می گردد که حاصل این واقعه بروز عشق است عشق به خدا که عین عشق به ذات خویشتن است. این یگانگی وجود فرد است که رخ نموده است. فعل و انفعالات یگانگی در جان آدمی سراسر عاشقانه است که در قبال عالم و آدمیان حامل نور محبت و اتحاد و صلح و یگانگی است.**

**۵۵۹۷- اینست که ناکامی و شکست های زندگی همه زمینه های رخداد یگانگی در انسان هستند که بصورت احساس عاشقانه بروز می کند. یگانگی و عشق دو روی حقیقتی واحدند! انسان بمیزانی که در خود و با خود یکی است و در او هیچ نیست عاشق است هر چند که هیچ معشوقی در بیرون نیست.**

**۵۵۹۸- اینست که تنهائی و عشق مفاهیمی یگانه اند. و وای به کسی که می خواهد فوراً یک معشوق بیرونی بتراشد و بر جای یگانگی دل بنشاند که این تبدیل عشق به فسق است که عشق را باطل می سازد زیرا فسق بمعنای باطل ساختن است.**

**۵۵۹۹- اینست که آدمی حق ندارد دل خود را خانه غیر خدا یا ولی خدا سازد که در اینصورت این بیگانه، دل را به آتش می کشد تا اینکه برود. و این داستان مکرر همه آدمیان است که از آن عبرت هم نمی گیرند!**

**۵۶۰۰- کسی که همسرش را در دل خود می نشاند از او به نفرت و کینه و انتقام می رسد زیرا دلش را به آتش می کشاند. فقط کسی که دلش خانه خدا و ولی خداست می تواند خانواده اش را دوست بدارد نه اینکه بپرستد و به آتش بکشد.**

**۵۶۰۱-** هر چه آتش و داغ و جنگ و ننگ در جهان است از اینست که آدمی خانه احد را لانه کثرت کرده و آتش گرفته و همه را به آتش کشانده است.

**۵۶۰۲-** پس جز عشاق الهی، موحدی نیست یعنی موجودی نیست مابقی معدومند!

**۵۶۰۳-** انسان موحد در لغت یعنی انسانی که دارای حد احدی است و حدّ وجود می زند یعنی آفریننده است همانطور که جهان هستی بر قل هوالله احد آفریده شده است انسانیت بشری هم همینگونه است. پس انسان موحد، انسانی آفریننده است همچون پروردگارش در آخرالزمان! و این معنای خلافت در خلقت است.

**۵۶۰۴-** انسان موحد چون به کسی با نگاه احدی و صمدی و بی علت و بی تا می نگرد حدّ احدی را بر عدمیتش جاری می سازد و بدینگونه وی را می آفریند به انسانیت و به نظری! و اینگونه است که علی(ع) خود را بنده و مخلوق محمد می خواند و شیعیان حقیقی هم خود را مخلوق و بنده علی(ع) می نامند و الی آخر!

**۵۶۰۵-** قدرت خلاق الهی نیز از یگانگی اوست. و خلفای الهی هم که خلیفه احدیت اویند به همین دلیل زمین و آسمانها و بین آنها را تسخیر می کنند زیرا در آخرالزمان که عرصه فنای جهان است از نو و به خلق برتر انسانی می آفرینند و لذا انسان موحد، معبود و مسجود و اله خلایق می گردد و خلایق تسلیم اراده اویند.

**۵۶۰۶-** هر که بتواند کسی را یگانه سازد یعنی وی را به خلق جدید آفریده است زیرا خلق قدیم در آخرالزمان در معرض نابودیست!

**۵۶۰۷-** حد و احد، خلاقترین مفاهیم عرفانی – قرآنی مجموعه آثار ماست که علم و عرفان توحیدی را بر بنائی نوین و امّی و عقلی تبیین نموده است که تا قبل از این سابقه نداشته است. و هر که این معنا را دریابد کل قرآن و روح آثار ما را یافته و موحد گشته است یعنی به خلق جدید آفریده شده و آفریننده است.

**۵۶۰۸-** وای به حال کسانی که مدّ نظر انسان موحدی قرار گیرند ولی حد وجود خود را نپذیرند و تن به خلق جدید ندهند! این وضع اکثریت مردمان دیوانه این عصر است که دچار عذاب عظیم خود – براندازی شده اند و از جهنمی به جهنمی در حال فرار هستند.

**۵۶۰۹-** همه موجودات عالم به ظاهر موحدند یعنی دارای حد وجودند و این نشانه موجودیت آنهاست. ولی انسان بایستی به حد باطنی و روحانی خود هم برسد تا انسان باشد وگرنه به قلمرو مادون انسانی سقوط می کند و در جمادی و حیوانی و نباتی و ذره ای مسخ می گردد.

**۵۶۱۰-** آیا حدّ باطنی و روحانی چیست و چگونه حاصل می شود؟ این همان راه و روش دین خدا و آداب تقوا و عبودیت و معرفت توحیدی است که آدمی نفس ناطقه اش را از هر چه غیر خود منزه و پاک سازد تا خود شود و در او غیری نباشد تا خود در خود اقامت گزیند. این همان مقام صدق و عدل وجود است تا فرد در ظاهر و باطن یکی باشد. و سپس مراتب ثلاثه این احدیت را طبق سوره توحید کسب کند یعنی بی نیازی، بی علت و معلول بودن و بی تائی!

**۵۶۱۱-** اکثر مردمان حتی بظاهر هم دارای حدّی نیستند از طریق علایق و مالکیتها و بستگی ها و عادات و وسواسها به صدها و هزاران چیز دیگر متصل شده و با خود حمل می کنند و نقش زباله دان را ایفا می کنند که بدون یکی از این اشیاء احساس نابودی می کنند بهمراه افراد خانواده ای که مایملک فیزیکی ایشان به حساب می آیند و جدائی هر یک از آنها عین نابودی آنهاست.

**۵۶۱۲-** پس درمی یابیم که امروزه بسیار بسیار اندکند کسانی که براستی یکی باشند و خود باشند یعنی باشند!

**۵۶۱۳- امروزه چند درصد از مردم روی زمین می توانند بدون تلفن همراه و تلویزیون و اینترنت حتی یک روز ادامه حیات دهند و لحظه ای بدون اینها تاب تحمل خود را داشته باشند. این بمعنای نابودی است نابودی حدّ وجود! نابودی یکی بودن! این عین نابودن است!**

**۵۶۱۴- امروزه، بودن و یکی بودن و خود بودن کار کبیری است که جز اولیای حق از عهده اش برنمی آیند و مؤمنانی که در ارادت و اطاعت بی چون و چرای این اولیاء زیست می کنند زیرا هر چون و چرائی آنها را از حد وجودشان دور می سازد و مشرک می شوند. زیرا احدیت و وجود امری بی چون و چرا و بی علت و معلول است. منطق سوره توحید نیز همین است که بر چهار رکن بی چون و چرا تبیین شده است که ارکان وجودند! انسان با چون و چرا هستی نیافته است که با چون و چرا بتواند آنرا حفظ کند! عبودیت که سرّ دین و مغز وجود است به همین معناست!**

**۵۶۱۵- هر که بر حدّ و حدود وجودی و خدادادی خود تسلیم و راضی و خودکفا شود حدش، احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد می گردد!**

**۵۶۱۶- پس تیغی لازم است که در بین رابطه حدود انسانها و حدود عالم و آدم فرود آید تا آدمی را به جبر به حدود وجودش بازگرداند. و این همان واقعه رجعت آخرالزمان است یعنی رجعت بخویشتن خویش که شعار همه متفکران بزرگ این عصر است. و این تیغ همان روح الله است که از نزد اولیای حق بر روابط فرود می آید و این بزرگترین حدی است که بر حدود وجود آدمیان نازل شده و حدود الهی وجود را تعیین می کند. این حدّ احدی امام مبین است که در بینها نازل می شود و چون ذوالفقار علی همه شرکها را از هم می درد!**

**۵۶۱۷- این تیغ نازل شده است و همه غوغاها و فتنه ها و عربده ها و جنگهای خانوادگی و اجتماعی و جهانی از نزول این تیغ روح اللهی است در کسانی که نمی خواهند دست از تجاوز و ظلم به حدود عالم و آدمیان بردارند و دست از آدمخواری و تصاحب زیردستان نمی کشند. این تیغ روح اللهی، احد همه حدود الهی در تاریخ است که هر کسی را بر جای خودش می نشاند خواه ناخواه! این حدّ احدی، تیغ وجودبخش و عدل گستر است که تار و پود همه مالکیتهای انسان بر انسان را از هم می درد و در این روز جز خدا پناهی نیست جز هوالله احد!**

**۵۶۱۸- این حدّ مبین و حق مبین از جانب سلطان مبین و امام مبین و کتاب مبین و روح مبین و نور مبین در هر بینی فرود آمده است و تا ذات حدّ روح هر کسی رسوخ می کند و حدّ وجود هر کسی را برایش تأویل و تحویل می نماید تا همه فریاد برآورند که هوالله احد!**

**۵۶۱۹- امروزه یا آدمی به ایمان و معرفت خود این حدّ احدی حق را بر خود و همه روابطش پذیرا می شود و یا با انواع حوادث و فجایع و بلایا و مصائب و عذابها و امراض لاعلاج دست و دل از همه می کند و همه ترکش می کنند تا مجبور به تحویل حد خود شود و احد گردد و ظلمش را ختم کند. اینهمه بدبختی های رابطه سوز و خانمان سوز نشانه های قهار نزول این تیغ بیّن روح اللهی است از جنگها تا امراض مسری و عقیم شدگیهای جنسی و عاطفی و...!**

**۵۶۲۰- حال بهتر درمی یابیم که چرا شعار شیعیان در آخرالزمان اینست: لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار! تیغی که بر رابطه هر زناشوئی فرود آید تا هر مردی را مرد کند و هر زنی را زن نماید و هر کسی را بر جای خود بنشاند تا حد وجودش را حفظ نماید و دست از تجاوز در حدود الهی بردارد! بنده این تیغ را حدود سال ۱۳۶۷ در صبح سحری نوش جان کردم که شرحش در زندگینامه ام آمده است. و از لحظه ای که این تیغ بر فرق سرم نشست تا به امروز کلمةالله و قل هوالله احد را هجی می کنم!**

**۵۶۲۱- هرگز بشر چون امروز محتاج این تیغ نبوده است. همه اولیای حق مظاهر این تیغ حدّ وجود پروردگار در میان مردمند از عیسی روح الله تا علی حجت الله و تا مهدی بقیةالله! این تیغ حدّ همان روح است که زباله دان تاریخ را از نفس ناطقه آدمی می روبد و دفع می کند و دیگر امکان رسوخ اجنه و شیاطین و خناسان و دجالان رنگارنگ را به**

حدود وجود آدمی نمی دهد! و اینست عصمت و حفاظت الهی در آخرالزمان که از سمت بقیةالله می آید: "بقیةالله تنها خیریست که برای شما باقی مانده است اگر از مؤمنین باشید و زین پس مرا بر شما هیچ حفاظتی نیست!" قرآن کریم-

۵۶۲۲- "آن مؤمنانی که با دشمنان خدا و رسول دوستی نمی کنند حتی اگر پدران و پسران و برادران و خویشان باشند خداوند ایمان را در دلشان مکتوب ساخته و با روحی از جانب خود نصرت می دهد و بدینگونه در بهشت های جاوید وارد می شوند که رضوان خداست که خدا از آنها راضی و آنها از خدا راضی هستند و اینانند حزب خدا که در همه حال پیروز و رستگارند." مجادله۲۲- این نبردی برای دفاع از حدّ خدا در خویشتن است که مدافعانش دارای کتاب الله و روح الله و رضوان الله می شوند. این نبردی برعلیه فتنه و تجاوز و فسقی است که تحت عنوان عشق توجیه و تقدیس می شود: عشق والدین و خواهر و برادر و همسر و فرزند و...! عشقی که جز تجاوز در حدود الله کاری نمی شناسد. نبرد با چنین عشق شیطانی و کذائی اهلش را لایق عشق الهی و روح احدی و رضوان حق می سازد و مدعیان این عشق نژادی و آدمخوار را هم خلع ظلم می سازد! بدان که در همه جای تاریخ جنگ با خدا و رسول و امامان تحت لوای عشق نژاد و عشیره و خاندان توجیه شده است: محمد پیامبری بود که بر خویشان خود شمشیر کشید و با بیگانگان دوستی کرد... (صحیفه سجادیه)!

۵۶۲۳- حدّ وجود آدمی در هیچ جائی چون خانواده و نژاد مورد تهاجم و تجاوز و فسق قرار نمی گیرد و لذا خانواده و نژاد، قلمرو بروز اشد شقاوتها و ستمها برعلیه دین خدا هستند که در قبال مؤمنان خود از هیچ شقاوت و رذالتی دریغ ندارند تا سرحد قتال و نابودسازی! و وای بر کسی که عشق خدا و رسول و امامش را به عشق دروغین نژاد معامله نمود و تا ابد دچار حسرت و لعنت شد و واژگون گشت و به عذاب عظیم خودبراندازی دچار شد! محوریت این موضوع در آثار ما به دلیل اهمیت سرنوشت ساز آن در آخرالزمان است که در کتاب خدا نیز مستمراً مورد تأکید و تنذیر است که سوره مجادله عریانترین آنست!

۵۶۲۴- امروزه تقریباً کلیه علوم و فنون و فرآورده های مدرن در عرصه معیشت و اقتصاد و سیاست و رسانه و بهداشت و درمان و تغذیه و آموزش و پرورش و رفاه و تفریحات و هنرها و بازیها مصادیق فسق و تجاوز در حدود الهی وجود انسانند که تن و روان و عقل و دل و غرایز و فطرتش را شبانه روز مورد تجاوز قرار می دهند و براستی خصم مبین وجود بشرند! اینست که احیای امّیت و فطرت تنها راه نجات بشر مدرن است که برخی آنرا مترادف سلفی گری و رجعت به سنت های تاریخی و قومی و ارتجاعی می پندارند که جریان داعش نهایت چنین جهل و جنونی است که بازیچه شقی ترین دشمنان خود یعنی صاحبان طاغوت تکنولوژی و مدرنیزم گشته است و این حق است و عبرت و تأملی عظیم از برای اهل معرفت که چگونه مثلاً آمریکا و آل سعود متحدان استراتژیک یکدیگر می شوند. یعنی چگونه غایت سنت پرستی و مدرنیته به سرنوشت و هویتی واحد می رسند. این اثبات ادعای ما در این خصوص است که مدرنیزم ظهور کفر پنهان در سنن دهری مذاهب شرک است. و این اتحاد کفر و نفاق است!

۵۶۲۵- عشق الهی و عرفانی بین امام و مأموم، هوو و خصمی بزرگتر از زن نداشته است. و اگر عمده قاتلان مستقیم و غیرمستقیم امامان، زنان بوده اند امری طبیعی است. این معضله تاریخی و همه جائی جز در سوره توحید به حقی تمام و کمال نمی رسد و فهم نمی گردد که سوره مجادله هم شرحی بر آن است و مجموعه آثار ما تبیین این حق در همه روابط بشری است به زبان و عقل امروز! و اینکه زنان، خداوند را هووی غیرقابل معامله ای می دانند و لذا تنها راه نجات خود را کشتن عارف می دانند چون دستشان به خدا نمی رسد! در حالیکه این همان قتال با خداست. متأسفانه سرنوشت این نوع زنان در تاریخ، ناخوانده و نانوشته مانده است که از روی زندگانی جعده و قطامه می توان به نسخه اصلی این سرنوشت دست یافت سرنوشت قتال با احدیت!

۵۶۲۶- آنانکه به حدّ وجود خود تسلیم و راضی نیستند و آنرا تسبیح و تقدیس نمی کنند تا به احدیت برسند دچار مسخ های مادون بشری می شوند و حدود مادون بشر را تجربه می کنند حدود جمادی و نباتی و جانوری و جنّی و ذره ای و امثالهم! تا بالاخره به حد بشری خود راضی شوند و از کفر خود توبه نمایند و بشریت را طلب کنند.

۵۶۲۷- احدیت حاصل تسبیح و تقدیس و تکبیر حد بشری خویشتن است. همانطور که مسخ هم حاصل کفر و انکار و مکر با حدّ وجود خویشتن است.

۵۶۲۸- هر چیزی دارای حد و صورتی است که حدی از صورت یکی از اسمای الهی در زمین و آسمان است. و انسان دارای حد اعلای پروردگار و مظهر صورت العلی در تجلیات گوناگون اسمای ذات است مثل العلی العظیم، کبیر، حکیم، علیم، حلیم، عزیز و غیره! پس آنکه حد و صورت خود را در هر شرایط و موقعیتی برای پروردگارش تسبیح و تقدیس و تکبیر و تعظیم نماید به صورت احدی اعلای پروردگارش رخ می نماید در جلال و کمال و اکرام! در غیر اینصورت از این حد و صورت اعلائی سقوط می کند در حدود و صور جانوری و نباتی و جمادی و ذره ای و جنی و غیره که حدود و صغور اسفلی و ناری است.

۵۶۲۹- هر که بر حد وجودش در هر شرایط مادی و معنوی، تسلیم و صبور بماند و تقوا پیشه کند و از شر خود توبه نموده و خیرش را برای خداوند تسبیح کند بالاخره بقدرت روحی از نزد یکی از اولیای الهی، احدی می شود یعنی جهانی و سرمدی و بهشتی و اعلائی و رضوانی همانطور که در سوره مجادله ذکرش گذشت!

۵۶۳۰- "موحّد" در لغت بمعنای واحد شده و یکی گشته است! آیا چند نفر به این صفت وجودی می شناسید؟ پس موحد کسی نیست که به یکی بودن خدا باور داشته باشد و ادعایش کند زیرا حتی مشرکین حرفه ای هم طبق قول قرآن کریم، بتها را به خاطر عبودیت خالصانه و تقرب به خدای یگانه می پرستند! پس کسی که به خدائی باور دارد به یگانگیش بر حسب ظاهر و ادعا هم باور دارد و هیچکس نبوده و نیست که معتقد به چند خدا باشد. حتی نیهیلیست ها و ماتریالیست ها و دهریون هم به وجود خدائی یگانه به تعبیر و تفسیر متفاوتی باور دارند و این از عجائب فطرت بشر است که یکی بودن خدا را همواره باور داشته است ولی اطاعت از رسولان امری بکلی دگر است که از ایمان است. پس موحد شدن یک انسانی بزرگترین حادثه در کل کائنات است و آن ظهور خلیفه و انسان کامل و اساس خلق جدید در آخرالزمان است. هر که یکی شد همچون خدایش می آفریند!

۵۶۳۱- انسان یا بایستی خود موحد باشد و یا موحدی را بی چون و چرا و خالصانه اطاعت کند: "آیا کسانی را که بندگی می کنید می توانند چیزی بیافرینند!" قرآن کریم-

۵۶۳۲- هر که باور فطری خود به یگانگی خدائی حی و قیوم را در زندگی مستمراً جستجو و تحقیق نماید به راه یگانه شدن وارد شده است. اساس موحد شدن، اندیشه و تحقیق و تعامل و صبر بر خدای یگانه است و از غیر او پیروی نکردن و یاری نطلبیدن! و این کار مردان الهی است که وجود را طلب و جستجو و تحقیق می کنند از نزد خویشتن!

۵۶۳۳- حد و مرز بین زمین و آسمان وجود آدمی همان صورت اوست که دارای همه قدرتهای دریافت روح از آسمان است که همان حواس پنجگانه هستند که مجاری و شأن نزول ارواح پنتالکتیکی محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین می باشند که انوار پدیدآورنده یک (ا) یعنی الفون هستند: "به شما چشم و گوش و هوش داده و قدرت امکان بخشیدیم آیا آنرا پذیرفتید و شکرش نمودید؟" قرآن کریم-

۵۶۳۴- این بین زمین و آسمان (صورت آدمی) همان محل نزول امر و روح الله است طبق آیه ۱۲ از سوره طلاق! و این حدّ بواسطه نزول امر و روح خدا، احد و صمد و لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد می شود. و این واقعه یگانه و موحد شدن است که کل کتاب حاضر شرح و بیان این واقعه بوده است.

۵۶۳۵- پس حدّ وجود آدمی نه در زمین حاصل می شود و نه در آسمان بلکه در بین آنهاست. و لذا بشری، انسان نمی شود و مقصود خداوند از خلقت خویش را ادا نمی کند الا اینکه خدای زمین و آسمان را وانهد و او را در خود خودش جستجو نماید: "چرا در خود نظر نمی کنید تا ببینید هر آنچه در زمین و آسمان وعده داده شده اید در خود شماست به نطق شما!" ذاریات-

۵۶۳۶- از اینروست که عقلانیت و حکمتی که این حیوان دوپا را انسان خلیفةالله می کند توحید دیالکتیکی است که بود و نبود را در او یگانه می سازد در بین زمین و آسمان که مظهر بود و نبود است.

۵۶۳۷- پس کسی که انوار متضاد محمد – علی – فاطمه – حسن – حسین را در جانش یگانه ساخت زمین و آسمان و بود و نبود در او احدی می شود که این احدیت، حضوری در هفت زمین و آسمان است که به نطق او هر امری تکوین می یابد!

۵۶۳۸- تضاد محمد – علی، تضاد بین نزول – عروج، زمین – آسمان، زمان – مکان و امام – مأموم است. تضاد علی – فاطمه، تضاد بین زن – مرد، ظاهر – باطن و عاشق – معشوق است و تضاد حسن – حسین، تضاد بین مهر – قهر، صلح – جنگ، اول – آخر و شاهد – مشهود است. و این سه دیالکتیک در قاعده تریالکتیکی به نور احدی تأویل و تجلی می یابند و این نور قائم آل محمد است و همه قائمان دوره غیبتش که اسرار م – ح – م – م – د را تبیین و آشکار می کنند که نام تأویلی امام دوازدهم (محمّد) است که همه معصومین از آن ذکر نموده اند که همان یگانگی انوار خمسه ازل است. و امام صادق فرمود هر که این پنج را در خود داشته باشد کامل است. یعنی قائمی از قائمان آل محمد و برپا کننده قیامت و خلق جدید آخرالزمان است به نطقش! و این یگانه خمسه، نور احدی بود نبود در کلمه الله است! و نخستین کسی که این نور خمسه آل محمد را در خود یافت سلمان فارسی بود که باب اسرار اهل بیت الله و آلاءالله گردید و در آخرالزمان جز از این درب نمی توان به این احدیت پیوست. کسی که نخستین حکیم کامل خمسه آل محمد است که این نور را در ثریا (خوشه پروین) تحویل مؤمنان قومش نموده است و ما یکی از این تحویل شدگان هستیم یعنی هفتمین عضو از این خاندان! و لذا همه اسرار هفتیه آخرالزمان از نور قلم ما تبیین می شود تا پایان این قیامت پنجاه هزار ساله! و این برکت عمر قلم ماست: سوگند به قلم و هر آنچه می نویسند!

۵۶۳۹- با نزول روح احدی حق بر خلق آخرالزمان، مردمان یا با پذیرش و تسبیح و تقدیس این روح و اطاعت خالصانه از سرچشمه هایش (اولیای الهی) به ارکان و حدود وجود الهی در سوره توحید نائل می آیند و یا با آن به انکار و مکر و بازی و تجارت می پردازند و به تقلید از اولیای الهی نمایشات احدی و صمدی و خروج از نژاد و ماجراجوئیهای بی تائی براه می اندازند و بدینگونه به تسخیر شیاطین درمی آیند!

۵۶۴۰- امروزه در سراسر جهان شاهد این نوع نمایشات شیطانی هستیم که افراد در عین حال که تا پیری از والدین خود تغذیه می کنند در عین حال احساس ایثار و استقلال از نژاد دارند به بازیهای مالیخولیائی! در عین حال که در تسخیر شیاطین از هر حس وجود و استقلال و آزادی انتخاب محرومند به نمایشات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه پرداخته و در این نمایشات گاه هلاک می گردند. و برای اثبات بی تائی خود همچون دلقکها هر روز به رنگی درمی آیند و نهایتاً به سلاخی صورت و هیکل خود می پردازند. "چون رحمت ما بسویشان آمد به مکر با آن پرداختند ولی خدا در مکرش بسیار سریعتر است." قرآن کریم- و باید درک نمود که کفر یعنی انکار رحمت خدا که از جانب حق و اولیای الهی بسوی مردم می آید. و شرک یعنی تنفیس و منی کردن این رحمت. و نفاق هم یعنی مکر و بازی و سوء استفاده از این رحمت جهت شکر نکردن آن. رحمت جلوه های کثیری دارد همچون عزت' حرمت' هویت' کرامت' محبت' شفاعت' بیداری' معرفت' آزادی' حرّیت و رزق کریم! اصلاً کل آفرینش ما از عدم از رحمت خداست. آدمی این رحمت را انکار یا توجیه و با آن مکر می کند تا به خدای خود متعهد نباشد و این اصل کفر و نفاق بشر است. در این راز تا توانی بیندیش!

۵۶۴۱- همه حوادث و پدیده های شگرف خیر و شر در آخرالزمان حاصل نزول روح الله و نور کلمةالله است تا بشر به احدیت وجود سرمدی نائل آید و یگانه شود و ارکان ثلاثه وجود در سوره توحید را کسب نماید. سرنوشت آحاد بشری نتیجه نوع انتخاب و تعاملش با این روح و نور احدی است.

۵۶۴۲- و باید دانست که این روح احدی حق از طریق وجود اولیای الهی و عارفان واصل بسوی گروههای بشری در سراسر جهان می آید. پس هر گروهی در این واقعه با یک انسان زنده سر و کار دارد که ناطق این روح است که

اسرارش را تبیین می کند که بدون این بیان درک و دریافت این روح ممکن نیست. و البته در اطراف هر یک از این نزولات هم گروهی دجال و شیاد مشغول رهزنی و تجارت و فریب هستند!

۵۶۴۳- آنانکه با این رحمت مطلقه الهی از جانب آل محمد، مکر و بازی می کنند حدود وجود بشری خود را نیز از دست داده و مسخ می شوند. زیرا همان چیزیست که خود خواسته و کرده اند یعنی حد احدی حق را نخواسته اند. بنده بسیاری از این جماعت را از نزدیک شاهد بوده ام که چگونه به دد و دیو مسخ گشته اند که از میان آنان، زنان به شدیدترین مسخ ها دچار شده اند! چون شدیدترین مکرها و عداوتها را با خدا و رسول و اولیای روح نموده اند.

۵۶۴۴- اگر عصر ما یکسره عصر حاکمیت مطلقه نمایش و تأتر و فیلم و سینما و بازی و جلوه های ویژه رنگارنگ در همه قلمرهای مادی و معنوی زندگیست چیزی جز نمایش وجود احدی حق نیست که می خواهند به مکر و فریب ارکان وجود احدی را به دیگران عرضه کنند. و هر چه جنون و جنایت است حاصل این نمایش و تقلید کذائی از وجود احدی است: وجودنمائی! احدنمائی! صمدنمائی! لم یلد ولم یولدنمائی! ولم یکن له کفواً احدنمائی! "و خداوند به ماهیت آنچه که نمایش می دهند آگاه و بیناست." قرآن کریم-

۵۶۴۵- همه بازیها و مکرها و دجالیتهای علمی و فنی و هنری و مذهبی و عرفانی و سیاسی و اقتصادی و عاطفی این دوران بر محور انکار و مکر با ارکان اربعه وجود الهی است که می توان بطور خلاصه بدینگونه بیان کرد: یگانگی، آزادی، استقلال و بی تائی! که سینما کارخانه اصلی تولید انواع این ترفندهای دجالی است که به همه گروههای کافر و منکر تعلیم می دهد که چگونه این نقش ها را ایفا کنند! "و آنانکه با حدود الهی به عداوت پرداختند واژگون شدند با عذابی دردناک و خوارکننده." مجادله۵-۴-

۵۶۴۶- و باید دانست که مظاهر حدود الهی همین اولیای صاحب حدّ وجود و احدیت روح هستند. و هر چه عذاب و سرنگونی و رسوائی و جنون و جنایت در عصر ما حاصل عداوت با این حدّهای خدا در عالم ارض است در آخرالزمان: حدودالله!

۵۶۴۷- یک انسان موحد لااقل در قلمرو روابط اجتماعیش، همه را خواه ناخواه بسوی حدود الهی وجودشان سوق می دهد و حتی یادش چون تیغی همه عوامل مسخ کننده و متجاوز به حدود وجود دیگران را از بین می برد. و لذا عامه مردمان جاهل چنین انسانی را موجودی قهار و بی عاطفه می خوانند. زیرا عامه بشر همه تجاوزات به حدود وجود دیگران را عشق می خواند پس از این منظر یک انسان موحد، انسانی ضد عشق است که علی مرتضی در رأس این قافله قرار می گیرد در حالیکه در حقیقت سلطان عشق است. پس عشق در نزد انسان موحد و انسان مشرک دو مفهوم و پدیده ای کاملاً متضادند همچون همه ارزشهای دیگر! رابطه انسان بی وجود و انسان صاحب وجود، رابطه بود و نبود است.

۵۶۴۸- انسان بی وجود، کسی است که حدّی نمی شناسد و خصم حدود وجود سائرین است یعنی خصم حدود الله است و این فسق و تجاوزش را عشق می نامد! امروزه این عشق شیطانی لباس جهانی سازی بر تن کرده است.

۵۶۴۹- انسان صاحب وجود دارای حدّ احدی و بی حدّ است او از بین حدود گذر نموده و همه حدود را فراگرفته است. از این رو انسان بی وجود و مسخ شده و بی حد هم خود را همسان انسان صاحب وجود می پندارد و این بزرگترین امر مشتبه و سوء تفاهمی است که در آخرالزمان خودنمائی می کند. در حالیکه انسان صاحب وجود فراسوی حدود است ولی انسان بی وجود و فاسق، مادون حدود است. این توهم بدین سبب است لذا فاسقان شیطان صفت خود را عارف می پندارند و با عارفان حس همذات پنداری می کنند. بسیاری از فرقه های درویشی عصر ما دچار چنین امر مشتبه و واژگونسالاری هستند.

۵۶۵۰- انسان احدی، ورای بود و نبود است در حالیکه انسان فاسق مادون بود و نبود است. و این تشابه صوری امر را بر وی مشتبه نموده و در اوج واژگونی کوس اناالحق می زند و رسوا می شود و دچار عذابی عظیم می گردد.

**۵۶۵۱- حدّ شناسی بالاترین علم و عین وجودشناسی است و نیز علم عدالت! زیرا خداوند جهان هستی را به رحمت آفرید و به عدل برپا داشت و استمرار بخشید.**

**۵۶۵۲- در حقیقت حدّ و مرز بین اولیاءالله و اولیاء شیطان در آخرالزمان به موئی است به لحاظ منطقی! یعنی مرز بین امام و دجال! و این مو همان قیاس و تشبیه بظاهر منطقی است که ملعبه مشرکان است. ولی حقیقت حدّ بین این دو چیست؟ زیرا این حدّ بین بود و نبود است. آیا بین بود و نبود چیست؟ فرق بین بودو نبود از وجه لغت همان حرف "ن" است در زبان فارسی! علاوه بر اینکه در عربی هم حرف "ن" ذاتی لائی و نفی گرایانه دارد و لذا چون بر سر هر فعلی درآید آنرا منتفی می کند درست مثل زبان فارسی! همچون حرف "لا" است در عربی: وجود و لاوجود! این همان فرق بین ال و لا می باشد که هر دو متشکل از حروف الف و لام هستند ولی بطرزی واژگونه نسبت به همدیگر قرار دارند! همانطور که دجال، ضد امام و ضد روح الله است این ضدیت اساساً در همه مفاهیم و ارزشهاست پس هیچ چیز مشترک و متشابهی در آنها نیست. بود یکی نبود دیگریست!**

**۵۶۵۳- تشخیص فرق بین بود و نبود در آخرالزمان براستی که باریکتر از موئی است با همه اینکه کمترین شباهتی ندارند. هر که بتواند این فرق را تشخیص دهد و این دو را عوضی نگیرد رستگار و سعادتمند ابدیست! و جز اهل "ن" یعنی قلم الهی قادر به چنین تشخیصی نیست و کسانی که به نور این قلم ملحق شده اند! هیچ دانی فرق هستی و عدم؟ هان قلم باشد قلم باشد قلم!**

**۵۶۵۴- آن نجات و رستگاری که از جانب امام است بی هیچ اسباب و علل بیرونی و مادی و فنی است و امام بخودی خود نجات بخش است چون صاحب وجود است. ولی دجال وعده هائی مشروط به اسباب و علل بیرونی میدهد و نجاتش در آینده است آینده ای که هرگز نمی رسد. ولی نجات امامی، حیّ و حاضر و بی مزد و منت و الساعه است. پس فقط آنکه طالب نجات روح خویش است بسوی امام می رود و آنکه طالب چیزی غیر روح است بسوی دجال می رود.**

**۵۶۵۵- عملکرد امام بر ارکان وجود در سوره توحید استوار است و عملکرد دجال درست بر خلاف این ارکان است.**

**۵۶۵۶- تقریباً همه بر این پندارند که هستی چیزی است محسوس و معیّن و ملموس ولی نیستی چیز نامرئی و بکلی نابوده است. امروزه این دو خلیفه یکدیگرند در اشد واقعه! از ازل نیز چنین بوده است ولی در آخرالزمان این هر دو تجسم یافته اند! هستی شناسی و نیستی شناسی جز در آثار ما تبیین نشده اند!**

**۵۶۵۷- هستی و نیستی (ال و لا) تا ابد خلیفه یکدیگرند و مستمراً هم این جابجائی ادامه می یابد که در آخرالزمان که عصر رجعت و عروج است این جابجائی شدیدتر و سریعتر رخ می نماید که این خلافت ها کاملاً تجسم می یابند!**

**۵۶۵۸- اصل این خلافت مربوط به شناخت شناسی حاکم بر نفس ناطقه بشر است. وقتی خداوند که وجود است در نزد ادراک بشری نیست می نماید آنچه که نیست هم هست می نماید و این اساس خلافت و واژگونسالاری عرصه ادراک بشر است الا در کسی که خود را در عرصه جهاد زیر و رو و واژگون کرده باشد تا به صدق و عدل وجود نائل آید: "زیر و رو می شوید و آنگاه روی به خدا می کنید!" قرآن-**

**۵۶۵۹- برای نخستین بار در تاریخ حکمت' فلوطین بود که این حقیقت واژگونی شناخت شناسی در بشر را کشف نمود و لذا کل عالم محسوسات و مادیات و کائنات پیش روی بشر در زمین و آسمان را صورت عدم نامید! ولی حتی پیروان اشراقی این حکیم بزرگ الهی نیز این حقیقت را به مجاز گرفتند و باور نکردند جز در بازیهای دیالکتیک کلامی جهت سفسطه!**

**۵۶۶۰- اگر قرآن کریم کل حیات دنیا و شناخت مادی بشر را بازی و بازیچگی و سرگرمی می خواند و حقیقت را فقط در حیات اخروی (آخرالزمان) ممکن می داند به همین دلیل است که هستی شناسی دنیاپرستان که مادیات و ملموسات را**

هستی می دانند در نزدشان مثل یخ آب می شود و در توهماتشان دائماً تبدیل شده و بازی می کنند و پیروان خود را بازی می دهند این معنای لعب و لهو است. وگرنه با وجود الهی نمی توان بازی کرد هر آنچه که قابل بازی است نیستی است.

۵۶۶۱- حدود فیزیکی عالمیان و آدمیان همان حد و مرز بین هستی و نیستی آنهاست و ما از روی این موجودات محدود و محصور در ماده فقط می توانیم به سرّ معنای یگانگی راه یابیم و سپس از این بین بگذریم یعنی از عدم بگذریم!

۵۶۶۲- از اینروست که عالم محسوسات و محدودات مادی را عرصه بود نبود خوانده ایم! یعنی ما از صورت و تجسم عدم است که به معنای وجود می رسیم. ما از صورت عالم مادیات همین قدر درمی یابیم که چیزی هست! و هر که این صور مادی را هستی بگیرد به دامشان افتاده و هلاک می گردد. همه عذابها حاصل این شناخت واژگونه است که در آخرالزمان آشکار می گردد. پس به جای جنگ با جهان و جهانیان بایستی از شناخت و باورهای خودمان توبه کنیم!

۵۶۶۳- همه وعده های قرآنی انسان درباره حقیقت ابدی که به آخرت محول شده در آخرالزمان رخ می نمایند. آخرالزمان عرصه ظهور آخرت است و لذا همه ارزشها وارونه از آب درمی آیند و اینهمه فتنه و جنگ و جنون حاصل عدم پذیرش این حقیقت است که هستی، نیستی است و نیستی هم هستی! و کافران به جای اینکه همه افکار و عواطف و باورها و ادراکات خویش را واژگون کنند تا بر مقعد صدق و عدل وجود قرار گیرند جهان را زیر و رو کرده و نابود می کنند.

۵۶۶۴- آنچه که هست، نیست و آنچه که نیست، هست! این خلاصه حکمت توحیدی آخرالزمان است. این خلافت در مؤمنان عارف آخرالزمانی مظهر کلمة ال لاه یعنی یگانگی بود و نبود است.

۵۶۶۵- آیا بین این بود و نبود و هر دوگانگی و تضادی چیست جز خود انسان! پس آدمی جز علم و هنر از میان برخاستن هر چه که بداند بی ارزش است! و از این بین ها جز بقدرت روح و نور مبین و امام مبین نمی تواند برخیزد تا ملحق به احدیت گردد!

۵۶۶۶- تا زمانی که تناقض و ثنویتی می بینیم هنوز اسیر عدمیم و بود و نبودمان هر دو موهوم است و لعب و لهو! چه فلسفه باشد چه علم و دین!

۵۶۶۷- مطلق گوئی، مطلق فهمی و مطلق بینی ویژه آخرالزمان است زیرا آخرالزمان، آخر هر جریان و وضعیتی است و لذا همه مفاهیم بین دو قطب بود و نبود تقسیم می شوند و لذا میانه بود و نبود آنقدر خالی و نابود کننده و آتشین است که آدمی مجبور است که از این بین برخیزد و خود را به یکسو اندازد که فرقی نمی کند کدامین جانب است هر دو جانبش آتش است. پس از این میان برخیز! و برنخواهی خاست الا اینکه دستت را به دست انسان مبین دهی که از یاران امام مبین است و از دستان روح الله!

۵۶۶۸- امام مبین نیز کسی است که از بین بود و نبود برخاسته است به همین دلیل غایب می نماید جز در چشم کسانی که از این میان برخاسته اند بدست او! و ایّدهم بروح منه (مجادله۲۲) و بدست او روح دادیم (یا به روح او دست دادیم)! در این آیه بمانید!

۵۶۶۹- یگانگی جز از میان ها و بین ها برخاستن نیست و در این دوران طریقت الی الله فقط همین راه و رسم برخاستن از هر بین و میانی است یعنی برخاستن از میان هر معنا و پدیده ای که دوگانه و تناقض انگیز است. امام مبین، ناجی موعود آخرالزمان نیز رسالتی جز یاری کردن طالبان در از میان برخاستن ندارد و این خیزش و نهضت توحیدی آخرالزمان است به رهبری قائمان آل محمد بر مدار روح الاعظم الهی م ح م م د که احدیت ارواح خمسه ازلیست یعنی یگانگی عقل و اخلاق و محبت و حُسن (زیبائی) و شهادت!

**۵۶۷۰- این قیامی قیامت ساز است که نه شاعرانه و نه مسلحانه است بلکه هجری قمری است یعنی قیامی مهاجرانه در سمت اقمار خورشید روح الاعظیم الهی محمدبن حسن! اقماری که هر یک به مثابه دستان روح الله هستند دستانی ناطق به عقل و حکمت مبین و قلم مبین و کتاب مبین!**

**۵۶۷۱- این قیامی برای رهائی از بدترین وضعیت است یعنی وضع نه بودن و نه نبودن، نه مردن و نه زیستن، نه ماندن و نه رفتن! این وضع بشر آخرالزمان است که باید از این وضع بینابینی برخیزد! این واضحترین بیان وضعیت انسان آخرالزمان است. یا از این بین برمی خیزد و یا در این بین دست به خودکشی و خودبراندازی و خودتخدیری می زند و خود را هلاک می سازد! یک فرد یا جامعه ای که به این حقایق باور داشته باشد و رحمت مطلقه الهی را فهم و تصدیق کند هرگز لحظه ای هم زیر یوغ هیچ حاکمیت ظلم و دروغی نمی رود. ستم بری عذاب بی ایمانی به رحمت مطلقه خداست.**

**۵۶۷۲- تا انسان مدرن، قیامت آخرالزمانی را که در آن زیست می کند درک و باور نکند و با حقوق و اسرارش تعامل ننماید هیچ چیزی از دوران و زندگیش را درک و باور نمی تواند کرد و هیچ مشکلی از خود را حل نمی تواند کرد و در سرگشتگی و جنون و جنایت روزافزون هلاک می شود! و کتاب حاضر برای چنین منظوری تألیف شده است یعنی علم قیامت آخرالزمان! این بیانیه و حکمت زندگی انسان آخرالزمان برای پنجاه هزار سال است. این کتاب مبین است که تبیین آخرالزمانی قرآن کریم است.**

**۵۶۷۳- "سوگند به کتاب مبین که ما آنرا در شب قدری نازل کردیم تا هشداری برای همگان باشد و در این کتاب کل حکمت امر قیامت بیان شده است... و عنقریب دودی دردناک و عذاب آور همه جا را فراگیرد... و رسولی مبین و صاحب ذکر آید که او را دیوانه خوانند... و این فضلی از جانب پروردگار است و در آن پیروزی عظیمی است و ما آنرا بر زبان تو رازگشائی کردیم و آسان نمودیم تا همه فهم کنند..." سوره دخّان! رسول مبین، رسولی از جانب محمد و آل محمد است همانطور که در این آیات آشکار است و کتاب مبین هم بطن قیامتی قرآن کریم است! که در عصر دخان یعنی صنعت و تکنولوژی نازل می شود که همه زمین را دود فرامی گیرد و خلایق را به انواع عذابها دچار می کند. و همانطور که بارها متذکر شدیم این مجموعه آثار که کتاب حاضر نهایت و جامع آنهاست در شب قدری از جانب ائمه هدی به نور امام مبین بر قلب این بنده نازل شد که در طی این بیست سال مشغول تبیین آن بوده ایم و خداوند بالاخره مرا بمدت یکسال در زندان سمنان دچار اشد مراقبه و ذکر نمود تا حق مبین این کتاب را به تمام و کمال ادا نمایم و چیزی باقی نماند.**

**۵۶۷۴- ما در این کتاب مبین، همه بین ها را پس از آشکار ساختن اشد ضدیتشان، از میان برداشته ایم به نور احدیت امام مبین و حق مبین: بین زن و مرد، بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، جاهل و عالم، شرقی و غربی، سنتی و مدرن، کافر و مؤمن، زمین و آسمان، دور و نزدیک، مرگ و زندگی و بود و نبود و خدا و انسان! این همان اساس بنای قیام قیامت آخرالزمان است که بنیان ها و پایه های عرش و کرسی این قیام البته بر دوش مؤمنان و عارفان و عاشقان و مجاهدان و محسنین و مقسطین و مخلصین و شهداء و صدیقین و معصومین و مرسلین است که اقلیت ساکنان عالم ارض هستند که بازگشته اند!**

**۵۶۷۵- مجموعه علوم و فنون و فلسفه ها و هنرها و بخصوص علوم انسانی و اجتماعی که در طی این شش هزار سال تمدن اخیر بشری حاصل شده ذره ای هم بر فهم بشر از انسان بودنش نیفزوده است و از این حیث با یک انسان بدوی برجا مانده در قبایل استرالیائی و آفریقائی هیچ تفاوتی نکرده است. تنها کتب آسمانی و حکیمان الهی و عارفان واصل در تاریخ جهان بر فهم انسان از انسانیتش افزوده اند و مابقی علوم و نظریات بشری که امروزه به بیش از هزار رشته علمی بالغ می شوند پیروانش را در خلق و خوی حیوانی و شیطانی یاری داده است و لذا علما و متخصصین این رشته ها را همچون شیاطین می یابیم که گوئی دشمن قسم خورده روحانیت و معنویت و الهیت بشرند و جمله در خدمت جهانخواران و مردم خواران و دشمنان انسانیت کار می کنند و از حقیرترین مردمان هستند در اداره زندگی شخصی خودشان و در روابط اجتماعیشان! و ما در این کتاب حد و مرز بین علوم علیتی و علوم تکوینی را در همه قلمروهای**

بنیادین شکافته و علائمش را با نشانه های تجربی در زندگی بشر مدرن آشکار ساخته ایم به نور مبین کتابی که بر ما نازل شده است از جانب امام مبین!

۵۶۷۶- مجموعه علوم و فنون بشری در طی این چند هزار سال جز تبدیل انسان به شیطان و حیواناتی رنجور و دیوانه رسالت دیگری نداشته است که امروزه این رسالت به حیطه نابودی نسل بشری وارد شده است. پس براستی این علوم و فنون از تعالیم ابلیس بوده است.

۵۶۷۷- کتاب مبین، کتابی است که از حدّ بین علوم و اندیشه تاریخی بشر و علوم و حکمت لدنی گشوده شده است. و لذا آثار و معارف ما این هر دو را در خود دارا هستند بی آنکه بینشان شرک و التقاطی پدید آمده باشد! زبان علمی بشر و منطق و حکمت وحیانی و لدنی! همینطور که این رفاقت و شفقت در قرآن کرم و سائر کتب آسمانی هم حضور دارد که زبان بشری است و منطق الهی!

۵۶۷۸- کتاب مبین، کتابی است که یک سرش درک اسفل السافلین و سر دیگرش عرش علیین است. به همین دلیل این حجیم ترین و طویلترین کتابی است که تا قیامت تألیف می شود و در روز قیامت کبرا پیشتاز کاروان و قافله محشر وارد می شود طبق روایت شیعی! این همان کتاب علی است که نویسندگانش نیز علیین هستند که شاگردان دست آموز و خانگی علی مرتضی و ائمه هدی می باشند در جنات نعیم!

۵۶۷۹- همانطور که در سوره دخان که سوره آخرالزمان است شاهدیم که کتاب مبین به رسول مبین از جانب رسول خاتم و اهل بیتش در شب قدری نازل می شود که تماماً کتاب تنذیر یعنی اخطار و هشدار است در عصری که جهان را دود فرا گرفته است. پس کتاب مبین، کتابی بین دو محمد است (خاتم نبوت و خاتم ولایت) که بر علیین نازل می شود. پس کتابی است که نبوت را به امامت می رساند و نزول را به عروج و زمین را به آسمان! پس بین این دوها نازل می شود و همه دوهائی که در این بین قرار دارند! پس این کتاب بینات است که نه بر قلب و نه بر مغز که در بین قلب و مغز یعنی نفس ناطقه و صراط مستقیم نازل می شود که پل اعراف است و عرصه بینات بین بهشت و دوزخ و زمین و آسمان است.

۵۶۸۰- در یک کلمه کتاب مبین شکافنده کلمة الله است به ال و لا! و همه حقایق و اسرار این کتاب از بین ال و لا صادر می شود همانطور که مجموعه آثار ما خاصه در کتاب حاضر! و این نور بیّن و فالق و باقر را علی مرتضی حدود سال ۱۳۶۷ هـ.ش در نفس ناطقه اینجانب تابانید و نفس ناطقه ام را به دو شق ال و لا تقسیم نمود که ال در سمت مغز بود و لا در سمت قلب! و بنده در طی این سالها جز تأویل احدی ال و لا رسالتی نداشته ام تا به نور احدیت کلمةالله رسیده ام! که این نزول تنویری بواسطه ضربه ذوالفقار دو دم ال لاهی علی الحکیم حاصل گشت! ذوالفقار علی، تجسم کلمه ال لا است و همان "حدید" است که در قرآن ذکرش رفته است. حدید که هم بمعنای آهن است و هم حدّزن و حدشکن و احدآفرین و صاحب حدّ! در همین سال ۱۳۶۷ در رویایی صادقه دیدم که در بیابانی سرگردان بودم که زمین شکافته شد و جوانی سبز تا نیم تنه از زمین بیرون آمد که شمشیری عریان را تحویل من نمود که همان تأویل قلم ذوالفقاری است که کلمة الله را در عالم و آدم تأویل می کند.

۵۶۸۱- و لذا کتاب مبین کتاب حدید است همانطور که محور حکمی – عرفانی این کتاب هم سرّ حدّ و احدّ می باشد که این فصل کتاب را تبیین سوره توحید نموده است که بقول رسول خاتم(ص)، سوره علی است و فقط با وجود علی(ع) می توان این سوره را تأویل نمود و لذا مجموعه آثار ما به یک لحاظ تأویل این سوره و تجلی علی(ع) است.

۵۶۸۲- کتاب مبین و رسول مبین، کتاب و رسولی از جانب آل محمد و قائم آل محمد است برای آخرالزمان پنجاه هزار ساله که قلمرو صفر است بین زمان و بی زمانی! یعنی مربوط به روز هفتم است و لذا همه حقایق این کتاب هم هفتیه هستند!

۵۶۸۳- روز هفتم، روز صفر است روز انتظار، روز برزخی، روز بود نبودی تا لقای وجه رب و قیامت کبرا! رسول مبین برای این "بین" آمده است تا حقایق این طولانی ترین روز تاریخ را تبیین کند و فتنه ها و عذابهای آتشین آنرا علاج نماید. کتاب مبین کتاب صبر و انتظار و ذکر و نقب در ذات الهی خویشتن است و هر که زودتر به این قلمرو نائل شود روزش بسر آمده و دیدارش حاصل گشته است. رسول مبین رسول لقاءاللهی است پس رسول انکشاف امّ الکتاب در نزد علی حکیم است: "سوگند به کتاب مبین که امّ الکتاب قرآن عربی است در نزد علی حکیم که به تعقل کشف می گردد از برای کسانی که تعقل می کنند!" سوره زخرف! پس تأویل قرآن عربی به امّ الکتاب و به زبانهای اقوام بشری در آخرالزمان در رسالت رسول مبین است که مؤلف کتاب مبین است.

۵۶۸۴- کتاب مبین، کتابی است که حاصل انکشاف و نقب و فلق و تأویل در متن و بطن کلمات و آیات و مفاهیم قرآن عربی است بقدرت تعقل و روح العقل محمدی در کسی که حامل چنین روحی است یعنی این مؤمنان: "بدانید که رسول در خود شماست و به همین دلیل است که قلوبتان از فسق و پلیدی بیزار است." قرآن کریم- و این عین معنای آیات نخست سوره زخرف است.

۵۶۸۵- قرآن عربی، سراسر آیات است ولی کتاب مبین، بنیات است که بانیش علی مرتضی و ائمه هدی هستند و شیعیان حقیقی صاحب روح در آخرالزمان و در عصر حاکمیت دخان که این کتاب را منطبق بر ضروریات و حقایق هر عصری تبیین می کنند بقدرت تعقل و تأویل در ذات قرآن عربی و کشف امّ الکتاب و حکمت علی حکیم و تأویلات احدی کلمةالله تحت الشعاع نور قلم الهی و ذکر کتاب محفوظ و بدست کسانی که به روح الهی تأئید شده اند.

۵۶۸۶- آیات بمعنای نشانه ها به زبان امروزی یعنی "نمود" یا فنومن! ولی بینات بمعنای آشکاری حقایق باطن این نشانه هاست و مترادف "بود" یا نومن! و این بسیار شبیه رابطه ماهیت و وجود در فرهنگ فلسفی است. پس بینات ظهور باطن آیات هستند و کتاب مبین هم ظهور باطن قرآن عربی است. فرقانٌ حکیمٌ کریمٌ علیٌ عظیمٌ مجید و مبینٌ اسماء و بطون هفتگانه قرآن هستند که در کتاب خدا ذکر شده اند که صورت بیرونی و اولیه آن فرقان است که علم خیر و شر و شریعت است و بطن هفتمش هم مبین است و اسمی از کتاب خداست که چندبار به آن سوگند یاد نموده است و قبلاً نشان داده ایم که همه سوگندهای الهی در قرآن مربوط به موضوعات و حوادث قیامت زا و ذوالجلالی و تجلیات روحانی حضرت حق برای اهلش می باشد که همه آنها برخاسته از کتاب مبین است که کتاب ذات امام است یعنی امام مبین که متجلی کننده نور مبین و حق مبین برای مؤمنان است. کتاب مبینٌ کتاب حقایق و اسرار نزول امر و روح الله است که بین زمین و آسمان هر چیزی فرود می آید. و این نزول موجب تجلی وجه رب و جلال الهی و لقای حق برای اهلش می باشد. پس کتاب مبینٌ کتاب قیامت است که اسرار نزول و عروج روح را بیان می کند همانطور که کتاب حاضر چنین است که به قلم رسولی مبین تبیین شده است که خود اسوه این قیامت نیز هست که در سوره دخان بیان شده است. رسولی که خود امام باشد همان قائمی از قائمان آخرالزمان است و فرستاده ای از نزد چهارده معصوم که تحت ولایت آنها تعلیم و تربیت شده و فرزند روحانی آنها و از آل محمد است. و لذا مجموعه آثار ما بر محور این امر قرار دارند زیرا کتاب مبین در این دوران است که کتاب اجل دوران نیز می باشد: هر دورانی را اجلی است و هر اجلی را کتابی! قرآن کریم-

۵۶۸۷- در حقیقت کتاب مبین و علم بیان را می توان نوعی پدیدارشناسی قرآن عربی دانست که صدالبته هیچ شباهتی به روش پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر ندارد ولی این دو بزرگمرد تفکر فلسفی – عرفانی غرب بسیار به علم بیان شیعی نزدیک شده اند و لذا برخی از مکاشفات آنها بسیار مترادف معارف شیعی است که از برخی از این مکاشفات در این کتاب نام برده ایم که این تقریب معرفت غربی با حکمت شیعی در کسانی چون ماسینیون و کوربن و رایتر و لازار و امثالهم آشکارتر گشته است.

۵۶۸۸- نسبت قرآن و بیان در منطق مدرن همچون نسبت فنومن و نومن است یا نمود و بود و یا پدیده و بوده و یا چیستی و هستی!

۵۶۸۹- اگر این اندیشه و حکمت فطری سر برآورده از قلب فرزانگی غرب رنگ و بوی اسلامی – شیعی دارد بدلیل آخرالزمانی بودن تمرکز این اندیشه است که از عرصه دود صنعت و مدرنیزم رخ نموده است همانطور که کتاب مبین وعلم بیان هم علمی آخرالزمانی و مختص عصر دخّان است. همانطور که محور اندیشه هوسرل و هایدگر هم آخرالزمان و پایان فلسفه و علوم اروپائی است. و این تقریب و سنخیتی اتفاقی نیست. هر که از راه عرفان نفس و حکمت توحیدی بخواهد انسان و جهان مدرن را صادقانه مورد تحقیق قرار دهد به حقایق آخرالزمانی قرآن و عرفان شیعه می رسد زیرا قرآن کتاب امّیت است و عرفان شیعه هم عرفان امامت (امّیت) است و علم بیان هم علم فطرت است. اینست که کتاب و علم بیان، کتاب و علمی جهان شمول و انسانی است و بانی دین واحد جهانی برای لقاءالله!

۵۶۹۰- کتاب مبین، کتاب احدیت حدود الهی یعنی اشیاء است که آیات نامیده می شوند. احدیت اشیاء و آیات' ظاهر ساختن وجود از نموداست یا ظهور هستی از چیستی آیات!

۵۶۹۱- آیات در ریشه لغت جمع "اَیّ" است و "اَیّ" ضمیر اشاره مطلق است مثل ایّاک و ایّها (فقط تو و لاغیر)! ایّاک نعبد: فقط تو را می پرستیم و لاغیر! پس هر چیزی در جهان هستی یک نشانه و اشاره محض و مطلق است که یکایک آدمیان را مخاطب قرار داده است همچون فلش و یا انگشت اشاره ای بغایت شدید و اجتناب ناپذیر در سمت انسان است که به وی خطاب می کند که: وجود توئی، هستی توئی! و من فقط یک نمود و اشاره و نشانه ای از جانب خدا بسوی تو هستم! پس خودت را دریاب! "چرا در خود نمی نگرید تا ببینید هر چه که در زمین و آسمان وعده داده شده اید در خود شماست و از نطق شماست." قرآن کریم- و کتاب مبین و علم بیان مأمور است تا وجود آیات را از جان انسان آشکار سازد یعنی قرآن را تماماً انسانی کند و انسان را قرآنی! و این عرصه خلق جدید انسان است.

۵۶۹۲- پس در حقیقت جهان هستی یک آیه و اشاره مطلق کبیر خدا در سمت انسان است که: ای انسان تو خود کل جهانی و بلکه برتر از آنی! این معنا به مضامین متفاوتی در قرآن آمده است و سرلوحه همه فصول کتاب اوپانیشادها، حکمت هندو است. یعنی جهان، چیستی است و انسان هم هستی آن! جهان نمود است و انسان هم وجود! جهان نبود است و انسان بود! کتاب مبین این بین را آشکار کرده است یعنی سرّ کلمه الله را و ال لا را! جهان هستی "لا" است و انسان هم "ال"! چون این دو یگانه شود کلمة ال لا رخ نماید و این ظهور انسان کامل است.

۵۶۹۳- امروز بیستم تیرماه ۱۳۹۶ بالاخره پس از یکسال در خانه خویشم و از زندان سمنان آزاد گشتم پس از سکته کاملی که در زندان بر من عارض گردید و مجبور شدند آزادم کنند. این سکته حدّ دیگری از حدود احدی خداوند بر قلب من بود که قلبم را تماماً از خودش فرمود و غیرش را تا ابد از حریم قلبم طرد نمود. این نزول احدیت وجود حق بر قلبم به مثابه اجر نهائی این کتاب و مُهر خاتم مبین او بر کتابش در قلبم می باشد. حقیقت این حدّ احدی در رؤیائی به ما نمایانده شد که از جانب حق تعالی بر حضرت نرگس خاتون مادر امام زمان و از ایشان بر سینه خود امام و از آنجا بر قلب ما فرود آمده و این حدّ بصورت سکته ای آنی و بی مقدمه رخ نمود. و قطره خونی که از قلب ما جاری شد در مشتان مادر امام به امانت ماند. این بار نیز در زندان مُردم و آزاد شدم. من ندانم کی ز مردن کم شدم! و بدینسان کتاب مبین در واقعه نزول و عروج امّ الکتاب در زندان مرکزی سمنان ختم به حدّ احدی خداوند در قلبم گردید و پایان یافت. الحمدلله رب العالمین و احدالمنزلین!

۵۶۹۴- پس آن حدّاد ازل را چندین حدّ است: حدّی که در آغاز بر خود زد و آسمانها پدید آمد. و حدّی که بر آسمانها زد و طبقات هفتگانه اش رخ نمود و زمین! و حدّی که بر زمین زد و آدم رخ نمود. و حدّی که بر آدم زد و آل محمد رخ نمود. و حدی که بر آل محمد زد و علیین رخ نمود و آخرین حدّش را بر من زد و آدم هشتم رخ نمود که به امر و اذنش همه حدودش را یکجا در این کتاب بر هفت زمین و آسمان و بین آنها جاری نمودم و قیامت قامتش برپا گشت و جمال احدیش آشکار شد!

۵۶۹۵- زین پس هیچ چیزی وجود ندارد هیچ ماده و معنائی، هیچ سوژه و ابژه ای (ایده و واقعیتی)، هیچ راست و دروغی، هیچ کفر و دینی و هیچ بود و نبودی الا اینکه در این کتاب بیان شده است و حدی از حدود احدی جمال ذاتش را نقش می زند!

۵۶۹۶- امروزه جز برای کسی که صاحب روحی از جانب امام شده همه چیز نابودگر و حرام است چه نماز باشد چه شراب! چه خیر باشد چه شر! دیگر دوئی نیست پس تاریخ بسر آمده است.

۵۶۹۷- انسان امروز یا صاحب روح است یعنی وجود دارد و حقیقی است و در غیر اینصورت یک ایده عدمی است در فضای مجازی که تدریجاً جذب سیاه چاله موجود در قلب کهکشان راه شیری می شود که ذات عدم است عدمی که سرچشمه انفجار عالم ارض و طبیعت و حدّاد وجود بر عدم است.

علی اکبر خانجانی

تیرماه ۱۳۹۶ ه.ش